

ویرایش پنجم  
خرداد ۱۳۹۲



# نجواهای نجیبانه

نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن

(جلد ششم)

ویرایش و تدوین:  
عباس خسروی فارسانی

● جلوه‌ای از کارنامه حقوق بشر جمهوری اسلامی

● نجواهای پراکنده





## شناسنامه کتاب

نام کتاب: نجوهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)

*Noble Whispers: Criticizing of the Islamic Republic of Iran's Regime and its Leaders*; Edited by Abbas Khosravi Farsani

ویرایش و تدوین: عباس خسروی فارسانی (khosravifarsani@gmail.com)

ویرایش اول: اردیبهشت ۱۳۹۰ - (۱۱۱۲ صفحه)

ویرایش دوم: خرداد ۱۳۹۰ - (۱۱۴۶ صفحه)

ویرایش سوم: تابستان ۱۳۹۰ - (۱۳۲۶ صفحه)

ویرایش چهارم: پاییز ۱۳۹۰ - (۱۹۱۳ صفحه)

ویرایش پنجم: خرداد ۱۳۹۲ - (۷ جلد، ۶۰۰۰ صفحه)

ناشر: ایرانیان سراسر جهان

انتشار به صورت مجازی (PDF) در اینترنت (به امید انتشار رسمی کتاب، در ایرانی آگاه، آزاد و آباد)

وبلاگ: [Najvahayenajibane.blogspot.com](http://Najvahayenajibane.blogspot.com)

صفحه فیس‌بوک: [Facebook.com/Najvahayenajibane](https://Facebook.com/Najvahayenajibane)

© کلیه حقوق، محفوظ است؛ نقل مطالب، با ذکر منبع، مجاز است.

## نام افراد تصویر روی جلد (به ترتیب از راست به چپ)

۱- حسین موسوی خامنه (میرحسین موسوی)

۲- عبدالکریم موسوی اردبیلی

۳- محمد محمدی نیک (ری شهری)

۴- روح‌الله مصطفوی موسوی خمینی (خمینی)

۵- علی‌اکبر ولایتی

۶- علی حسینی خامنه (خامنه‌ای)

۷- اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)

۸- احمد مصطفوی موسوی خمینی (احمد خمینی)

**( ناشر و رسانه شما باید! «نجوهای نجیبانه» را به گوش همه برسانید! )**

عباس خسروی فارسانی و «نجوهای نجیبانه» به هیچ فرد، گروه، حزب، دسته، رسته، بسته، هسته، پوسته، مسلک، مرام، منبع، مقام، اندیشه، ریشه، پیشه و... وابسته نیست! و تنها هدف آن «یافتن راهی به رهائی از راه آگاهی بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیبِ مُلک و مردم ایران‌زمین» است.

[Najvahayenajibane.blogspot.com](http://Najvahayenajibane.blogspot.com)

[Facebook.com/Najvahayenajibane](https://Facebook.com/Najvahayenajibane)



**تقدیم به:**

**زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی و تمام آزادگان آزادی‌خواهی که  
«شرط بلاغ» را به جای آوردند و به امید دیدار رنگین‌کمان در بهار پر نقش و نگار آزادی،  
با نجوای قلم، نجیبانه به دفاع از حقوق مردم و نقد و آگاهی‌بخشی پرداختند و در پاسخ،  
خزان تظاهر و زمهریر تزویر و دروغ و درد و رنج و خفقان و زندان و  
حصر و مهاجرت و تبعید و شکنجه و اسلحه و مرگ، دیدند و می‌بینند!  
تقدیم به ندا آقاسلطان، سهراب اعرابی، محمد کامرانی، محمد مختاری، صانع زاله، هاله سجابی، هدی صابر و ستار بهشتی!  
تقدیم به همه کشته‌شدگان و اسیران راه آزادی!**

**و تقدیم به همه آنها که دوستان دارم؛ همه انسان‌ها!**



به جای مقدمه ویرایش پنجم:

بترس از مردم نترس! نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۶ خرداد ۱۳۹۲

شما «نجوهای نجیبانه» را نشنیدید و اینک، فریادهای خشمگینانه را می‌شنوید و باید منتظر بدفرجامی نیز باشید

راه‌رهایی ایران و ایرانیان، سرنگونی «جمهوری اسلامی» و تشکیل حکومتی مدافع آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر است

هر تلاشی در راستای اصلاح این نظام بی‌نظام و گندیده و تزئین و مشاطه‌گری نقش ایوان این خانه از پای‌بست ویران‌گشته، «آزموده را آزمودن» و خطایی محکوم به هزیمتی محتوم و «آب در هاون و مشت بر سندان کوفتن و باد درو کردن» است

بترسید از روزی که مردم از شما نترسند و من آثار آشکار این ناترسی و انهدام هیمنه و هول و هراس را می‌بینم

سرنگونی سروق سرنگون‌سار و پرنخوت و تبختر شما و حکومت جور و جهل و جعل و جنایت و خیانت شما نیز خواهد آمد

آقای خامنه‌ای! همه جنایت‌ها و خیانت‌های جمهوری اسلامی و رهبران آن به کنار، تنها چهار کلمه، سرنگونی رژیم شما را از نظر اخلاقی، اجتماعی و سیاسی ضروری می‌سازد: «کشتار شصت و هفت!»

تاریخ نشان داده است که سرانجام دیکتاتورها همواره موش‌فرجامی بوده است!

حکومت شما سرنگون شده است و فقط جنازه گندیده آن بر روی زمین و در انتظار دفن در قبرستان تاریخ مانده است

پیشنهاد می‌کنم حداقل نیم‌نگاهی به فهرست مطالب کتاب «نجوهای نجیبانه» بیندازید، که فهرست فشرده‌ای است از کارنامه جمهوری اسلامی و رهبران و مسؤولان آن، به‌ویژه شخص شما، در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و...؛ شاید... شاید در خفا و خلوت، شرم و آزر می‌آزارتان داد!

پیشاپیش شکست تمامیت حاکمیت شما را در نمایش ناشایست به اصطلاح انتخابات پیش رو به مردم ایران شادباش می‌گویم. آری، ایران و ایرانیان سیاه‌ترین شرایط را از سر می‌گذارند، اما همواره «پایان شب سیه سپید است»

«دل‌م می‌سوزد از باغی که می‌سوزد!...»

آقای خامنه‌ای!

من فردا، سه‌شنبه هفتم خرداد ماه، به شکایت وزارت اطلاعات شما، که در واقع مدعی‌الخصوص شماست، به شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان احضار شده‌ام؛ از آنجا که متأسفانه امکان حضور در بیدادگاه شما را ندارم، این نامه را به عنوان دفاعیه نگاشته‌ام؛ علاوه بر این، چون



ویرایش جدید کتاب «نحوای نجیبانه» نیز در هفت جلد و بیش از شش هزار صفحه آماده انتشار بود، آن را نیز به عنوان دفاعیه خود و آزادی خواهان ایران، که نوشتارهایشان در این کتاب منتشر شده است، تقدیم دادگاه دوران و مردم ایران می‌کنم:

آقای خامنه‌ای!

در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۹۰، در فرجام نخستین ویرایش کتاب «نحوای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» و نیز در وبلاگی با همین عنوان، نامه‌ای با عنوان «شرط بلاغ»، با نام مستعار، خطاب به شما نوشتم و در آن به شما هشدار دادم که «پیش از تبدیل این نحوای نجیبانه به فریادهای خشمگینانه به آنها توجه کنید» و در پایان، گفتم که «امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد»؛ اما شما «نحوای نجیبانه» را نشنیدید و اینک، فریادهای خشمگینانه را می‌شنوید و باید منتظر بدفرجامی نیز باشید. شما به جای این‌که به نحوای نجیبانه گوش فرا دهید، گویندگان آنها را به بند می‌کشید، همان‌گونه که نوکران و ریزه‌خواران ثروت و قدرت شما، در اول تیرماه ۱۳۹۱، از طریق پلیس «فتا» (فضای تولید و تبادل اطلاعات) استان اصفهان، هویت واقعی مرا شناسایی کردند و من را بازداشت و تحویل اداره اطلاعات اصفهان نمودند و این اتهام‌های واهی را متوجه من ساختند:

۱- انتشار محتوای مجرمانه [اسناد زمین‌خواری برادران لاریجانی ...]؛

۲- تحریک علیه نظام و رهبران آن؛

۳- توهین نسبت به مسئولین نظام و رهبران آن؛

۴- عضویت در دسته‌جات معاند نظام، وابسته به صهیونیست‌ها [صرفاً به دلیل داشتن حساب کاربری در وبسایت اشتراک لینک «بالاترین»]؛

که همه اتهام‌ها در تمامی مراحل، توسط من رد گردیدند؛ البته اتهام پوچ چهارم را به دستور اداره اطلاعات و در اولین جلسه دادگاه پس از آزادی من به قید وثیقه و برای متوقف ساختن تلاش‌ها برای حل قانونی و حقوقی مشکلات پیش‌آمده به اتهام‌های پیشین اضافه کردند؛ به دنبال آن، من پس از پیگیری‌های لازم و ناامیدی بیش از پیش از دادگری تمامیت دستگاه شما برای این که بار دیگر در دام دیوصفتان شما گرفتار نگردم و به سرنوشت عزیزانی چون امیدرضا میرصیافی، هدی صابر، ستار بهشتی و...، که به دست مأموران نامعدور شما کشته شدند، دچار نشوم، یا با توجه به اتهام‌های واهی انتسابی و تفسیر آنها به جاسوسی، در دام محاربه و دار اعدام گرفتار نگردم، ناچار گشتم در فرصت آزادی با تودیع وثیقه سنگین - که سند منزل مسکونی پدرم است، که یک کارمند بازنشسته در شهر فارس می‌باشد و اخطار ضبط آن را نیز به تازگی صادر کرده‌اید - با دشواری فراوان، از راه کوه و دره از کشور خارج شوم تا باز هم بتوانم در آوارگی غربت، در یافتن «راهی به راهی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب ملک و مردم ایران‌زمین» تلاش کنم. البته شما پیش از صدور هرگونه حکمی، در حالی که قصد داشتم در شهریورماه ۱۳۹۱، از پایان‌نامه دکتری‌ام دفاع کنم و با رد پیشنهادهای بازجویان شما، از جمله نگارش دوباره تز دکترا با موضوع ولایت فقیه! مرا بلافاصله و در حالی که در بازداشتگاه وزارت اطلاعات بودم، از دانشگاه اخراج کردید و ضمن لغو بورسیه تحصیلی من در وزارت علوم، مرا از تدریس در دانشگاه‌های سراسر کشور نیز منع و محروم کردید و خانواده‌ام را در تنگنا درانداختید و تلاش کردید با تهدید، تحدید، تحیب، تطمیع و إرعاب، مرا مطیع خواسته‌های خود سازید؛ هرچند من راه فلسفه را، که راه آگاهی و راهی است، انتخاب کرده‌ام و اینک نیز در همان راه تلاش خواهم کرد و تا نگارش پایان‌نامه جور و جنایت و خیانت شما از پای نخواهم نشست.

آقای خامنه‌ای!

رئیس بازداشتگاه اطلاعات شما در اصفهان (بازداشتگاه «الف. ط» در زندان مرکزی اصفهان) به من گفت ما با بررسی کتاب و وبلاگ «نحوای نجیبانه» به این نتیجه رسیده‌ایم که اگر آمریکا و اسرائیل، میلیاردها دلار خرج می‌کردند، نمی‌توانستند همان کاری را انجام دهند که تو به صورت رایگان کرده‌ای! فارغ از اغراق مهمل او و این که شاید به معنای دقیق میلیاردها دلار توجه نداشت، باید بگویم که نیاز به میلیاردها دلار نیست، آگاهی، سرانجام راهی‌بخش خواهد بود و جرم من فقط «آگاهی‌بخشی» بوده است. آری، شما از «آگاهی» و «بیداری» مردم می‌ترسید و من هدف خود را «یافتن راهی به راهی از راه آگاهی» می‌دانم و می‌دانم که «راهی، رایگان نیست».

راه راهی ایران و ایرانیان، سرنگونی «جمهوری اسلامی» و تشکیل حکومتی مدافع آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر است. تا کنون تمام راه‌ها و تلاش‌ها برای اصلاح این رژیم، به شکست انجامیده است و از این پس هر تلاشی در راستای اصلاح این نظام بی‌نظام و گندیده و



تزیین و مشاطه‌گری نقش ایوان این خانه از پای‌بست ویران‌گشته، «آزموده را آزمودن» و خطایی محکوم به هزیمتی محتوم و «آب در هاون و مشت بر سندان کوفتن و باد درو کردن» است؛ چرا که این رژیم، از لحاظ بنیان‌های نظری، کارنامه و ظرفیت عملی و نیز ساختار قانونی، اصلاح‌پذیر نیست؛ از این رو، به صراحت می‌گویم که من، سرنگونی‌طلب جمهوری‌خواه هستم و سرنگونی «جمهوری اسلامی» دشمن جمهور مردم را می‌خواهم؛ آری، من برانداز نرم از طریق آگاهی‌بخشی هستم، چرا که اطمینان دارم آگاهی مردم، سرانجام به آستانه‌ای خواهد رسید که به سرنگونی جمهوری جهل‌پرور اسلامی منتهی خواهد شد؛ البته این، خواسته شخصی من نیست؛ بلکه با شناختی که از جامعه ایران دارم، این را برآیند خواسته گسترده و اکثریت مردم ایران می‌دانم. من در دانشگاه امام صادق تهران در رشته الهیات، گرایش فلسفه و کلام اسلامی درس خوانده‌ام - دانشگاهی که آقای منتظری، شما و جمعی دیگر، آن را برای تربیت کادرهای جمهوری اسلامی تأسیس کردید و اکنون آقای مهدوی کنی ریاست آن را بر عهده دارد - و به دانشگاه‌های دیگر، از جمله دانشگاه تهران، شهید بهشتی، تربیت مدرس و... هم به صورت مرتب رفت و آمد داشته‌ام؛ همچنین دوره دکتری‌ام را در رشته فلسفه غرب در دانشگاه اصفهان سپری کردم؛ و زادگاه من شهر فارس در استان محروم چهارمحال و بختیاری است و از سایر شهرها و دیدگاه‌های مردم کشور نیز بی‌اطلاع نیستم؛ از این رو، بر اساس علم و آگاهی می‌گویم که اکثریت بسیار بالایی از مردم، از تمامی اقشار و گروه‌ها، از شما و مدیریت خارج از مدار و بدون مدارا و مروت شما خسته‌اند و سرنگونی حکومت‌تان را در دل آرزو می‌کنند و در خلوت و جلوت به زبان می‌آورند، اما افسوس که بسیاری از اقدام عملی هراسناک‌اند. آری، شما حکومت خود را بر مبنای ترس و وحشت پی افکنده‌اید و استراتژی حکومتی خود را «پیروزی با وحشت» (النصر بالرعب) می‌دانید، اما باز هم بر همان نهج نجواگون به شما می‌گویم که بترسید از روزی که مردم از شما نترسند! چرا که حکومت و حاکمیت قسر و قهر و اجبار و وحشت، دائمی و اکثری نخواهد بود و من آثار آشکار این ناترسی و انهدام هیمنه و هول و هراس را می‌بینم. آری، سرنگونی سروقت سرنگون‌سار و پرنخوت و تبختر شما و حکومت جور و جهل و جعل و جنایت و خیانت شما نیز خواهد آمد؛ آری، بترس از مردم نترس!



آقای خامنه‌ای!

همه جنایت‌ها و خیانت‌های جمهوری اسلامی و رهبران آن به کنار، تنها چهار کلمه، سرنگونی رژیم شما را از نظر اخلاقی، اجتماعی و سیاسی ضروری می‌سازد: «کشتار شصت و هفت!»؛ البته این سند محکم محکومیت شما در گذشته به جای خود، در زمان اکنون نیز گسترانیدن غم و افسردگی و فرسودگی و بیماری و گرسنگی و سیاهی بر سراسر ایران و در دل تمام ایرانیان، سرنگونی سراسر حکومت سیاه شما را ثابت می‌کند؛ شما که تورم دست‌های خسته و پینه‌بسته را نمی‌بینید؛ شما که تورم دل‌های گرسنه و غم‌باد گرفته را نمی‌بینید؛ شما که پاهای برهنه را نمی‌بینید و مسأله شما سرهای برهنه شده است، نه هزاران برهنگی و بحران هویدا و نهان فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی.



آقای خامنه‌ای!

همین جا بد نیست به خاطره‌ای اشاره کنم تا عمق غرور، نخوت و تیختر شما را نشان دهم؛ البته تیختر شخص شما بر مردم هویدا و بدیهی است؛ در این جا می‌خواهم یادی کنم از برادر بزرگ‌تر شما آقای محمد خامنه‌ای کنم که به تازگی نیز با تمام توش و توان به دفاع از شما برخاسته است؛ آقا محمد شبیه‌ترین فرد به شما در روش و منش و غرور و قدرت‌طلبی است و پس از سال‌ها عزلت و سایه‌نشین سیاسی به دنبال عتاب شدید و بایکوت او توسط آقای خمینی در جریان رسوایی مک‌فارلین و ماجرای موسوم به «گروه ۹۹ مجلس» در سال ۱۳۶۴، بار دیگر به میدان آشکار جنگ قدرت و ثروت آمده است. برادر بزرگ‌تر شما در ظاهر، از طرف شما به ریاست «بنیاد حکمت اسلامی صدر» منصوب شده است و در واقع، در حال تجارت و سوداگری است و این بنیاد را پوشش سوداهای پرسود خود قرار داده است و به کار خرید و فروش املاک، صادرات و واردات کالا، انبارداری و... مشغول است. من به اشتباه، و با این گمان که در این بنیاد، کار پژوهشی و فلسفی می‌شود، در سال ۱۳۸۴ چند ماهی را در بخش دبیرخانه «مرکز تدوین تاریخ جامع حکمت و فلسفه» مشغول به کار بودم و به طور مرتب و پیوسته و از نزدیک، با برادر شما در ارتباط بودم. او یک بار از من خواست نامه‌ای خطاب به افراد، نهادها و دانشکده‌های فلسفی ایران و جهان و نیز رایزن‌های فرهنگی ایران در سراسر جهان تنظیم کنم و در آن، از آنان جهت تدوین کتابی در حدود ۴۰ جلد با عنوان «تاریخ جامع حکمت و فلسفه» دعوت به همکاری نمایم. رئوس نظرات خود را نیز جهت تنظیم این نامه به من ارائه داد. از نظر برادر بزرگ‌تر شما، حکمت و فلسفه فقط در اختیار ایران و شرقیان بوده است و غرب و غربیان، آن را از ایران و ایرانیان بنا بر توطئه‌ای از پیش تعیین‌شده ربوده‌اند. در این میان، من با توجه به ادعاهای ایشان مبنی بر جامع بودن و بی‌طرف بودن طرح، فهرستی از افراد و مؤسساتی تهیه کردم که می‌توانند در این طرح مشارکت داشته باشند؛ اما هنگامی که لیست را پیش او بردم، با خط قرمز روی نام برخی افراد خط کشید، که به طور مشخص، چهار نام را به یاد دارم: استاد ارجمندم آقای حسن سعادت مصطفوی (استاد فلسفه، کلام و عرفان اسلامی در دانشگاه امام صادق)، استاد ارجمندم آقای مصطفی ملکیان (این انسان نجیب و آزاده، که پس از رد پیشنهادهای اغواگر شما برای خرید ایشان، از جمله ریاست «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»، اینک از تدریس در تمامی دانشگاه‌های ایران منع شده است)، آقای عبدالکریم سروش و آقای بهاء‌الدین خرمشاهی؛ و در این رابطه به من گفت: «برخی افراد مثل «موش» می‌مانند که اگر در غذا بیفتند، همه غذا را خراب می‌کنند!»؛ که البته فراتر از تمامی انگیزه‌های احتمالی، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین دلیل چنین کاری، این است که شما را یارای دیدن افراد مستقل، غیرمربود، برتر و داناتر از خودتان نیست؛ چنانچه کارنامه شخص شما در برخورد با افراد برتر از خودتان که دست ارادت بر سینه نداشته‌اند، گویای روشنی از این امر است؛ آری، از نظر شما، هر که با شما نیست و چون شما نمی‌اندیشد و مریدانه شما را تقدیس نمی‌کند موش است و غذای غرور و قدرت شما را خراب می‌کند! هرچند تاریخ نشان داده است که سرانجام دیکتاتورها همواره موش فرجامی بوده است! - هر چند خواسته قلبی من برای شما و تمام دیکتاتورها دست برداشتن از منش دیکتاتوری و خوش‌فرجامی است - پس از آن بود که فهمیدم نه کار پرطمطراق «تاریخ جامع حکمت و فلسفه» به فرجام می‌انجامد و نه این بنیاد بی‌بنیاد، جای پژوهش و تحقیق است و استعفا دادم و علی‌رغم تمایل برادر شما از آنجا خارج گشتم؛ و اکنون نیز که ۷ سال از آن تاریخ می‌گذرد، تا آنجا که من اطلاع دارم، نه کتابی تدوین شده و نه طرحی به سرانجام رسیده است.

به هر حال، به گمان من و بر اساس شناختی که از جامعه ایرانی و روند سیاسی حاکم بر ایران و جهان دارم، سرنگونی شما و حکومت جنایت و خیانت‌پیشه شما، محتوم و قطعی است و «دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد»؛ هر چند چندان هم دیر به نظر نمی‌رسد و برای شما و حکومت شما اکنون نیز دیر شده است؛ و البته واقع‌بینانه‌تر آن است که حکومت شما سرنگون شده است و فقط جنازه گندیده آن بر روی زمین و در انتظار دفن در قبرستان تاریخ مانده است؛ البته امید دارم و همه باید تلاش کنیم که این رهایی، از راه آگاهی باشد، نه با جنگ و خشونت و خونریزی و انتقام. بهترین راه برای برگزاری مراسم تدفین حکومت شما و سرنگونی جمهوری اسلامی، سرنگونی درون‌زاد است و پس از آن، برگزاری انتخاباتی کاملاً آزاد و تحت نظارت نهادهای بین‌المللی؛ و مطمئناً در آن انتخابات، مردم آگاه و بیدار ایران، دیگر به روسیاهان روی گشاده نشان نخواهند داد و افرادی در قامت اسامی زیر را، که از حداقل استانداردهای آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر برخوردار نیستند، بر سرنوشت خود حاکم نخواهند کرد؛ روسیاهان دیروز و امروزی چون: رضا پهلوی (که حکومت را ارث پدرش و خود را وارث «اسپریم همایونی» می‌داند و همچنان «شاهزاده» می‌خواند، بر سوگند سلطانی سماجت می‌ورزد و خود را نماد ملت می‌داند و «شورای ملی» می‌سازد)، مسعود رجوی (جنایتکار خیانت‌پیشه‌ای که معلوم نیست مرده است یا زنده)، یا مریم رجوی (که خشونت و تزویر از چشمان او می‌بارد و خود را «رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت!» می‌خواند)، ابوالحسن بنی‌صدر (آن صدارت‌طلب همیشگی)، اکبر هاشمی رفسنجانی (آن همیشه «شریک قاتل و رفیق قافله» که در تمام سخنانش، «نظام» و «انقلاب»، «مقدم بر «مردم» هستند)، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، محمد خاتمی و حسن خمینی (چهار یار در هر



حال وفادار جمهوری اسلامی)، علی‌اکبر ولایتی (جناب «آقا اجازه» و فرمانبر همیشگی ولایت شما)، اسفندیار رحیم‌مشایی (مهره امنیتی و حقیر و مطیع رژیم، که خود را «سرباز ولایت» می‌خواند)، غلامعلی حداد عادل (نوکر برتر آهنگر دادگرا!)، سعید جلیلی (یار غار مجتبیای شما و رفیق و رئیس برادر داماد شما، مصباح و علی باقری کنی، برادرزاده‌های محمدرضا مهدوی کنی؛ من و سعید جلیلی، هر دو فارغ‌التحصیل دانشگاه امام صادق هستیم و به‌خوبی منش، روش و اندیشه او و اطرافیان امام صادقی‌اش را درک و البته رد می‌کنم)، محمدباقر قالیباف (آن بافنده قالی دروغ و اغراق و دلق و دغل) و دیگر نقش‌آفرینان سیاه‌چهره سیاه‌بازی شما و دیگران که کارنامه آنها و مشارکت و سکوت رضایت‌آمیزشان در جنایت‌ها و خیانت‌ها، آشکار و بر آفتاب است. هر چند تلاش‌های احتمالی آنان در راه رهایی ایران، به عنوان یک انسان، شایسته تقدیر و گامی در جهت جبران گذشته خواهد بود.

آقای خامنه‌ای!

من به همراه این نامه، ویرایش پنجم کتاب «نحوهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» را در هفت جلد و مجموعاً نزدیک به شش هزار صفحه (شش جلد و چهار هزار صفحه مطلب جدید) منتشر کرده‌ام و وبلاگ خود را نیز از دست سربازان بدنام و بدکردار شما خارج ساخته و فعال کرده‌ام و با خود عهد نموده‌ام که هیچ‌گاه از آگاهی‌بخشی برای وطن و هم‌وطنان دست برندارم. پیشنهاد می‌کنم حداقل نیم‌نگاهی به فهرست مطالب کتاب «نحوهای نجیبانه» بیندازید، که فهرست فشرده‌ای است از کارنامه جمهوری اسلامی و رهبران و مسؤولان آن، به‌ویژه شخص شما، در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و...؛ شاید... شاید در خفا و خلوت، شرم و آزرتم آزارتان داد!

آقای خامنه‌ای!

و در پایان، باید بگویم که مسئولیت تمامی فعالیت‌ها و نوشتارهای من، در گذشته، اینک و آینده، تنها با شخص خودم می‌باشد و حتا تا پیش از بازداشت، هیچ کس از هویت واقعی من در ارتباط با آنها خبر نداشت و همان‌طور که همیشه گفته‌ام «به هیچ فرد، گروه، حزب، دسته، رسته، بسته، هسته، پوسته، مسلک، مرام، منبع، مقام، اندیشه، ریشه، پیشه و... وابسته نیستم! و تنها هدف من «یافتن راهی به رهایی از راه آگاهی بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب ملک و مردم ایران‌زمین» است؛ از این رو، مسئولیت مستقیم هر گونه تهدید یا تحدیدی که برای خانواده و نزدیکان من و نیز خود من ایجاد شود، با شخص شما خواهد بود.

پیشاپیش شکست تمامیت حاکمیت شما را در نمایش ناشایست به اصطلاح انتخابات پیش رو به مردم ایران شادباش می‌گویم. آری، ایران و ایرانیان سیاه‌ترین شرایط را از سر می‌گذارند، اما همواره «پایان شب سیه سپید است»؛ دیگر رو کردن کاندیدای خودی و معرفی او به عنوان غیرخودی و بازی «این به چیز دیگه است» نتیجه‌بخش نخواهد بود و حنای دوقطبی‌های نمایشی و کاذب ساختن و ادای دموکراسی درآوردن و خیمه‌شب‌بازی‌های مسخره، رنگ و بویی برای مردم ایران ندارد؛ هر چند این بار چنان ترس بر شما غالب شده است که از قالب ساختگی دوقطبی‌های کاذب نیز دوری کردید؛ از این رو، امیدوارم که انتخابات نود و دو، نه به تو و رژیم تو باشد؛ نه‌ای نهایی و تنهایی نهایی تو و یاران پیدا و پنهان تو.

«ما،

همان جمع پراکنده، همان تنها،

آن تنهاهایم!

این همه موج بلا در همه جا می‌بینیم،

«آی آدم‌ها» را می‌شنویم،

نیک می‌دانیم،

دستی از غیب نخواهد آمد،

هیچ‌یک حتی یک بار نمی‌گوئیم

با ستمکاری نادانی، این‌گونه مدارا نکنیم



آستین‌ها را بالا بزنیم  
دست در دست هم از پهنه آفاق برانیمش  
مهربانی را،  
دانایی را،  
ما، همان جمع پراکنده  
بر بلندای جهان،  
بنشانیمش...!  
- «آی آدم‌ها...!»  
موج می‌آید!...» (فریدون مشیری)

«گیرم که در باورتان به خاک نشسته‌ام!  
و ساقه‌های جوانم از ضربه‌های تبرهای تان زخم‌دار است  
با ریشه چه می‌کنید؟  
گیرم که بر سر این باغ بنشسته در کمین پرنده‌اید  
پرواز را علامت ممنوع می‌زنید  
با جوجه‌های نشسته در آشیان چه می‌کنید؟  
گیرم که می‌کشید  
گیرم که می‌برید  
گیرم که می‌زنید  
با رویش ناگزیر جوانه چه می‌کنید؟» (خسرو گل‌سرخ)

«حرکت از این بیش شتابان کنیم  
ولوله در ولوله باران کنیم  
جنگل و شهر و ده و کوه و کمر  
از نفس خویش شکوفان کنیم  
دانه هر گل که تو پرپر کنی  
باز بکاریم و دوچندان کنیم  
پای بکوییم و برآریم دست  
خنده‌زان ترک سر و جان کنیم  
روشن از ایمان به طلوعی قریب  
چوبه اعدام چراغان کنیم...  
تا تو بدانی که چه ما می‌کنیم  
هرچه تو گفتی نکنید! آن کنیم!  
آتش پنهان درون را، برون  
از دل خاکستر ایران کنیم  
شعله بگیریم از این آتش و  
مشعل تاریخ، فروزان کنیم  
باز بسازیم بنایی دگر



ساخته‌ای هرچه تو، ویران کنیم  
خواب و خیال خوشت آشفته‌ایم  
بیش از این نیز، پریشان کنیم  
می‌شنوی؟! این تپش طبل ماست  
باش و بین تا که چه طوفان کنیم!؟» (محمدعلی اصفهانی)

«گمان مبر که به پایان رسید کار مُغان  
هزار باده ناخورده در رگ تاک است!» (اقبال لاهوری)

عباس خسروی فارسانی

۶ خرداد ماه ۱۳۹۲



## فهرست مطالب

### فهرست اجمالی (هفت جلد)

#### جلد اول

۶۸	----- سخن آغازین
۷۲	----- بخش اول: پیش‌درآمد؛ آشنایی با ساختار جمهوری اسلامی و رهبران آن
۳۵۸	----- بخش دوم: نوشتارهای درباره چستی و چرایی نامه‌نگاری به رهبران جمهوری اسلامی
۴۰۸	----- بخش سوم: نامه‌ها از روح‌الله خمینی
۴۲۱	----- بخش چهارم: نامه‌ها به روح‌الله خمینی
۶۱۶	----- سخن فرجامین

#### جلد دوم

۶۸	----- سخن آغازین
۷۲	----- بخش اول: نامه‌ها از علی خامنه‌ای



بخش دوم: نامه‌ها به علی خامنه‌ای ----- ۷۵

بخش سوم: سایر پیام‌ها و نوشتارها خطاب به علی خامنه‌ای ----- ۱۳۱۸

بخش چهارم: نامه‌ها به خانواده علی خامنه‌ای ----- ۱۳۸۷

سخن فرجامین ----- ۱۴۰۸

### جلد سوم

سخن آغازین ----- ۶۸

بخش اول: نامه‌ها به اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی) ----- ۷۲

بخش دوم: نامه‌ها به محمد خاتمی ----- ۱۳۱

بخش سوم: نامه‌ها به محمود احمدی‌نژاد ----- ۱۵۱

بخش چهارم: نامه‌ها به صادق لاریجانی (رئیس قوه قضائیه) ----- ۱۸۷

بخش پنجم: نامه‌ها به سایر سران و مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی ----- ۲۵۵

بخش ششم: نامه‌ها به میر حسین موسوی ----- ۲۸۱

بخش هفتم: نامه‌ها به فقها و مراجع تقلید ----- ۳۱۰

سخن فرجامین ----- ۴۲۹

### جلد چهارم

سخن آغازین ----- ۶۸

بخش اول: «غوغای برکناری (۱۳۶۸)»؛ (فصل دهم کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری» همراه با مکاتبات منتظری و خمینی) ----- ۷۲



- بخش دوم: «رنجامه» احمد خمینی به حسینعلی منتظری ----- ۲۰۳
- بخش سوم: حسینعلی منتظری: سایر نجواها و نوشتارها ----- ۲۴۰
- بخش چهارم: گزیده‌ای از نجوهای نجیبانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی ----- ۲۵۸
- بخش پنجم: بیانیه‌های اعتراضی میرحسین موسوی پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و «منشور جنبش سبز» ----- ۳۷۹
- بخش ششم: سایر نجوهای نجیبانه محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ ----- ۴۳۸
- بخش هفتم: نامه‌های سرگشاده به محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ ----- ۸۹۴
- سخن فرجامین ----- ۱۰۳۷

#### جلد پنجم

- سخن آغازین ----- ۶۸
- بخش اول: فراز و فرود پرونده کشتارهای دهه ۱۳۶۰ ----- ۷۲
- بخش دوم: فراز و فرود پرونده قتل‌های زنجیره‌ای ----- ۱۳۹
- بخش سوم: فراز و فرود پرونده جنایت کهریزک ----- ۲۴۹
- بخش چهارم: فراز و فرود پرونده قتل ستار بهشتی ----- ۵۱۴
- بخش پنجم: کشته‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ ----- ۱۰۱۱
- سخن فرجامین ----- ۱۰۶۰

#### جلد ششم

- سخن آغازین ----- ۶۸



۷۲	بخش اول: جلوه‌ای از کارنامه حقوق بشر جمهوری اسلامی
۲۴۴	بخش دوم: نجوهای پراکنده
۱۰۱۴	سخن فرجامین

### جلد هفتم

۶۸	سخن آغازین
۷۲	بخش اول: گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی
۲۱۴	بخش دوم: گزیده‌ای از متون ادبی سیاسی - اجتماعی
۲۵۸	بخش سوم: «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند!»
۳۰۷	سخن فرجامین



## فهرست تفصیلی جلد اول

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

### ۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	----- فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	----- فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	----- فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	----- فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	----- فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	----- فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	----- فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	----- فهرست تفصیلی جلد هفتم

### ۶۸ ----- سخن آغازین

### ۷۲ ----- بخش اول: پیش‌درآمد؛ آشنایی با ساختار جمهوری اسلامی و رهبران آن

۷۳	----- نوشتارهایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا»
۷۵	----- «سید روح‌الله خمینی»
۸۷	----- «سید علی خامنه‌ای»
۹۸	----- «حسینعلی منتظری»
۱۱۰	----- «ابوالحسن بنی‌صدر»
۱۲۰	----- «اکبر هاشمی رفسنجانی»
۱۳۲	----- «میرحسین موسوی»
۱۴۶	----- «سید محمد خاتمی»
۱۵۷	----- «محمود احمدی‌نژاد»
۱۷۰	----- «مهدی کروبی»
۱۸۵	----- «علی‌اکبر سعیدی سیرجانی»
۱۹۰	----- «محمد نوری‌زاد»
۱۹۵	----- «انقلاب ایران (۱۳۵۷)»
۲۱۵	----- «حکومت جمهوری اسلامی ایران»
۲۲۳	----- «عملکرد سید علی خامنه‌ای و سازمان‌های تابعه»
۲۳۳	----- «انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
۲۵۳	----- «جنبش سبز ایران»
۲۵۷	----- «احتمال تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
۲۸۴	----- «پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران»
۳۱۱	----- «فهرست بازداشت‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم»



- ۳۲۲ ----- «جان‌باختگان اعتراضات به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران»
- ۳۲۹ ----- «شکنجه معترضان به نتایج اعلام‌شده انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
- ۳۳۹ ----- جدول‌هایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» (نگاه اجمالی)
- ۳۴۰ ----- «جنبش‌های ملی ایرانیان»
- ۳۴۱ ----- «انقلاب ۱۳۵۷»
- ۳۴۳ ----- «سیاست و حکومت ایران»
- ۳۴۷ ----- «نیروهای مسلح ایران»
- ۳۴۸ ----- «جدول اطلاعات ده دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران»
- ۳۴۹ ----- «شورش‌ها و تظاهرات‌های مهم در ایران پس از انقلاب ایران»
- ۳۵۰ ----- «شکنجه دولتی در ایران»
- ۳۵۱ ----- «کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷»
- ۳۵۲ ----- «قتل‌های زنجیره‌ای ایران»
- ۳۵۳ ----- «جنبش دوم خرداد»
- ۳۵۴ ----- «انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
- ۳۵۵ ----- «جنبش سبز ایران»
- ۳۵۶ ----- «زندانیان سیاسی سرشناس منتسب به جنبش سبز»
- ۳۵۷ ----- «جان‌باختگان در سرکوب معترضان بین سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۸ ایران»

### بخش دوم: نوشتارهای درباره چستی و چرایی نامه‌نگاری به رهبران جمهوری اسلامی

- ۳۵۹ ----- «اتهام: نامه سرگشاده به رهبری!»؛ حمید تکاپو، ۳ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۶۳ ----- «نوری‌زاد؛ نمای نزدیک»؛ آیدا قیجر، ۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۶۶ ----- «حکایت نامه‌های بی‌پاسخ به خامنه‌ای»؛ احمد سعیدی، ۴ دی ۱۳۸۹
- ۳۶۸ ----- «نامه‌های بی‌پاسخ؛ سیر تحول نامه‌های سرگشاده به آیت‌الله خامنه‌ای»؛ ۱۱ اسفند ۱۳۸۹
- ۳۷۵ ----- «ای رهبر فرزانه، ویران کردی خانه!»؛ بیژن صف‌سری، ۲۰ آذر ۱۳۹۰
- ۳۷۷ ----- «در ستایش نوری‌زاد و شجاعت او»؛ مرتضی کاظمیان، ۲۱ آذر ۱۳۹۰
- ۳۷۹ ----- «نهضت کبوتران نامه‌بر»؛ محمد رهبر، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۱ ----- «پیامدهای نامه‌های اعتراضی به آیت‌الله خامنه‌ای»؛ اکبر گنجی، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۵ ----- «فراخوان وبسایت محمد نوری‌زاد برای کمپین نامه‌نویسی به خامنه‌ای»؛ ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۷ ----- «فراخوان محمد نوری‌زاد، تحرکی به فضای سیاسی کشور بخشیده است»؛ علی افشاری، ۲۸ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۹ ----- «جنون قدرت!»؛ شهباز نخعی، ۳۰ آذر ۱۳۹۰
- ۳۹۱ ----- «در حمایت از پیشنهاد محمد نوری‌زاد»؛ مرتضی کاظمیان، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۴ ----- «کمپین نامه‌نویسی به آیت‌الله خامنه‌ای»؛ رضا حاجی‌حسینی، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۶ ----- «دوستان! خامنه‌ای ارزش مخاطب بودن ندارد، نامه‌ایتان را به پیشگاه مردم ایران بنویسید!»؛ ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۷ ----- «از سیاست‌نامه تا سیاست‌نامه‌ای»؛ ۱۵ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۹ ----- «نامه ندهید، برنامه بدهید!»؛ احمد وحدت‌خواه، ۱۷ دی ۱۳۹۰
- ۴۰۰ ----- «اصلاح‌طلبان به جز نامه‌نویسی به رهبر و صدور بیانیه چه کار دیگری بلدند؟»؛ ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۴۰۱ ----- «نامه‌هایی برای خدا!»؛ بیژن صف‌سری، ۲۱ دی ۱۳۹۰
- ۴۰۳ ----- «فراخوان دوم نوری‌زاد و موجی فراتر»؛ یعقوب گوهری، ۲۶ دی ۱۳۹۰



- ۴۰۴ ----- «نامه‌نگاری به آیت‌الله به جای مبارزه یا تلنگر به وجدان مردم؟»؛ مهرداد قاسم‌فر، ۲۸ دی ۱۳۹۰ -----  
 ۴۰۷ ----- گزارش و بسایت روزنامه «گاردین» از نامه‌های سرگشاده محمد نوری‌زاد و دیگران به خامنه‌ای، ۲۲ تیر ۱۳۹۱ -----  
 ۴۰۷ ----- متن انگلیسی (English Text) -----

#### ۴۰۸ ----- بخش سوم: نامه‌ها از روح‌الله خمینی -----

- ۴۰۹ ----- نامه عاشقانه روح‌الله خمینی به همسرش، فروردین ۱۳۱۲ -----  
 ۴۱۰ ----- نامه روح‌الله خمینی خطاب به علمای اسلام (قدیمی‌ترین سند مبارزاتی خمینی)، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ -----  
 ۴۱۲ ----- نامه روح‌الله خمینی به محمدرضا پهلوی، ۱۷ مهر ۱۳۴۱ -----  
 ۴۱۳ ----- «حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها»: درباره «بود و نمود خمینی»؛ اکبر گنجی، مرداد ۱۳۸۹ -----  
 ۴۱۸ ----- وصیتنامه روح‌الله خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۸ -----  
 ۴۱۹ ----- نامه روح‌الله خمینی به مسئولان نظام جمهوری اسلامی در مورد قبول آتش‌بس در جنگ، ۲۵ تیر ۱۳۶۷ -----

#### ۴۲۱ ----- بخش چهارم: نامه‌ها به روح‌الله خمینی -----

- ۴۲۲ ----- نامه بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، باهنر و هاشمی رفسنجانی به خمینی، ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ -----  
 ۴۲۵ ----- نامه‌های ابوالحسن بنی‌صدر به خمینی و اطرافیان او، طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ -----  
 ۴۲۶ ----- «توضیح عمومی»؛ ابوالحسن بنی‌صدر -----  
 ۴۳۵ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ -----  
 ۴۳۵ ----- پاسخ خمینی به نامه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----  
 ۴۴۰ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹ -----  
 ۴۴۳ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ -----  
 ۴۴۳ ----- پاسخ خمینی به نامه ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----  
 ۴۴۵ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ -----  
 ۴۴۸ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۱ تیر ۱۳۵۹ -----  
 ۴۵۰ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳۰ تیر ۱۳۵۹ -----  
 ۴۵۲ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۵۹ -----  
 ۴۵۲ ----- پاسخ خمینی به نامه ۱ مرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----  
 ۴۵۳ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ مرداد ۱۳۵۹ -----  
 ۴۵۶ ----- گزارش دیدار بنی‌صدر با خمینی، ۲۱ مرداد ۱۳۵۹ -----  
 ۴۵۹ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۲ مرداد ۱۳۵۹ -----  
 ۴۶۱ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ -----  
 ۴۶۲ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ -----  
 ۴۶۳ ----- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ -----  
 ۴۶۵ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۸ شهریور ۱۳۵۹ -----  
 ۴۶۵ ----- پاسخ خمینی به نامه ۸ شهریور ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----  
 ۴۶۶ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۴ شهریور ۱۳۵۹ -----  
 ۴۶۷ ----- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ -----  
 ۴۶۸ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۸ شهریور ۱۳۵۹ -----  
 ۴۷۰ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ آبان ۱۳۵۹ -----



۴۷۲	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۹ آبان ۱۳۵۹
۴۷۶	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۴ آبان ۱۳۵۹
۴۷۸	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۶ آبان ۱۳۵۹
۴۷۹	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۲۹ آبان ۱۳۵۹
۴۸۱	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۳۰ آبان ۱۳۵۹
۴۸۳	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۴ آذر ۱۳۵۹
۴۸۶	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۰ آذر ۱۳۵۹
۴۸۷	-----	نامہ بنی صدر به حسین خمینی، ۱۳ آذر ۱۳۵۹
۴۸۹	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۱ دی ۱۳۵۹
۴۹۱	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۹
۴۹۳	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۶ بهمن ۱۳۵۹
۴۹۴	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۱۵ بهمن ۱۳۵۹
۴۹۷	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹
۴۹۸	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹
۵۰۱	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، بهمن ۱۳۵۹
۵۰۲	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۴ بهمن ۱۳۵۹
۵۰۴	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۷ اسفند ۱۳۵۹
۵۰۶	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۹ اسفند ۱۳۵۹
۵۰۷	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۱ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۰	-----	نامہ بنی صدر به خامنه‌ای، ۱۲ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۲	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۴	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۶	-----	نامہ بنی صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹
۵۱۸	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۳ اسفند ۱۳۵۹
۵۲۰	-----	نامہ بنی صدر به حسینعلی منتظری، ۲۴ اسفند ۱۳۵۹
۵۲۳	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۳ فروردین ۱۳۶۰
۵۲۵	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱۸ فروردین ۱۳۶۰
۵۲۷	-----	نامہ بنی صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰
۵۳۳	-----	نامہ بنی صدر به احمد خمینی، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰
۵۳۵	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰
۵۳۷	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۶ خرداد ۱۳۶۰
۵۴۲	-----	پیام بنی صدر به مردم ایران، ۱۷ خرداد ۱۳۶۰
۵۴۳	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰
۵۴۶	-----	پیام بنی صدر به مردم ایران، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰
۵۴۹	-----	پاسخ بنی صدر به سخنان خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰
۵۵۰	-----	پاسخ تکمیلی بنی صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰
۵۵۲	-----	نامہ بنی صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۶۳
۵۵۵	-----	نامہ اکبر هاشمی رفسنجانی به خمینی، ۲۵ بهمن ۱۳۵۹



- ۵۵۷ ----- نامه محمد حسینی بهشتی به خمینی، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹
- ۵۶۰ ----- نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۶ خرداد ۱۳۶۰
- ۵۶۲ ----- نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، ۴ تیر ۱۳۶۰
- ۵۶۵ ----- نامه محمدکاظم شریعتمداری به خمینی، ۴ اردیبهشت ۱۳۶۱
- ۵۶۷ ----- نامه محمدرضا گلپایگانی به خمینی، در ارتباط با مرگ محمدکاظم شریعتمداری، ۱۳ فروردین ۱۳۶۵
- ۵۶۸ ----- توضیح حسینعلی منتظری در مورد مرگ محمدکاظم شریعتمداری
- ۵۶۹ ----- «در زندان ولایت فقیه»؛ روایت رضا صدر (برادر بزرگ‌تر موسی صدر) از مرگ محمدکاظم شریعتمداری
- ۵۷۶ ----- نامه مرتضی پسندیده (برادر بزرگ‌تر خمینی) به خمینی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۲
- ۵۷۶ ----- مقدمه عباس خسروی فارسانی بر نامه مرتضی پسندیده به خمینی
- ۵۷۹ ----- نامه مهدی بازرگان به خمینی، ۳ اسفند ۱۳۶۲
- ۵۸۴ ----- نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور (وزیر کشور) به خمینی، درباره «نهضت آزادی»، ۳۰ بهمن ۱۳۶۶
- ۵۸۵ ----- پاسخ منسوب به خمینی، به نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور، درباره «نهضت آزادی»
- ۵۸۶ ----- نامه احمد خمینی به مرتضی پسندیده، درباره «نهضت آزادی»
- ۵۸۸ ----- «جنازه‌ای به اسم قاضی صلواتی و «نهضت آزادی»؛ محمد نوری‌زاد، ۵ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۱ ----- «نامه‌ای با امضای پدر به خط پسر؟»؛ محمد صادقی، ۶ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۵ ----- تلگرام مهدی بازرگان به خمینی و درخواست گفتگو پیرامون جنگ، ۱۷ فروردین ۱۳۶۷
- ۵۹۶ ----- نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، اردیبهشت ۱۳۶۷
- ۶۰۹ ----- نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۲ مهر ۱۳۶۷
- ۶۱۴ ----- مکاتبات حسینعلی منتظری و خمینی، طی سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸
- ۶۱۵ ----- نامه محرمانه محمدی ری‌شهری، وزیر اطلاعات، به خمینی، یک ماه پس از پذیرش قطعنامه، تابستان ۱۳۶۷

## ۶۱۶ ----- سخن فرجامین

- ۶۱۷ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



## فهرست تفصیلی جلد دوم

۴	به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲
<b>۱۱</b>	<b>فهرست مطالب</b>
۱۱	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	فهرست تفصیلی جلد هفتم
<b>۶۸</b>	<b>سخن آغازین</b>
<b>۷۲</b>	<b>بخش اول: نامه‌ها از علی خامنه‌ای</b>
۷۳	وصیتنامه علی خامنه‌ای، ۳ فروردین ۱۳۴۲
<b>۷۵</b>	<b>بخش دوم: نامه‌ها به علی خامنه‌ای</b>
۷۶	نامه روح‌الله خمینی به خامنه‌ای (منشورنامه ولایت مطلقه فقیه)، ۱۶ دی ۱۳۶۶
۷۷	پاسخ خامنه‌ای به نامه خمینی، ۲۱ دی ۱۳۶۶
۷۸	پاسخ خمینی به نامه خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۶۶
۷۹	استعفانامه میرحسین موسوی (نخست‌وزیر) به خامنه‌ای (رئیس‌جمهور)، ۱۴ شهریور ۱۳۶۷
۸۱	نامه نورالدین کیانوری به خامنه‌ای، ۱۶ بهمن ۱۳۶۸
۹۳	نامه حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱
۹۴	نامه فتح‌الله ربانی املشی به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱
۹۷	نامه محسن رضایی به خامنه‌ای، ۲۲ آبان ۱۳۷۲
۹۸	دومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، ۱۳۷۲
۱۰۱	سومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲
۱۰۳	نامه یدالله سجایی به خامنه‌ای، ۲۳ مرداد ۱۳۷۸
۱۰۶	نامه ۱۳۵ نفر از نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۱
۱۱۳	پشتیبانی ۳۱۰ نفر از فعالان فرهنگی و سیاسی از نامه نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۸۱
۱۱۵	نامه سرگشاده قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۱۶ آذر ۱۳۸۱
۱۲۲	نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲
۱۲۶	نامه سرگشاده امیرفرشاد ابراهیمی به خامنه‌ای، ۲۸ خرداد ۱۳۸۲
۱۲۹	نامه سرگشاده «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۴ آبان ۱۳۸۲



- ۱۳۴ - نامه سرگشاده یک فرهنگی (سعید) به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۲
- ۱۳۶ - نامه سرگشاده احمد قابل به خامنه‌ای، ۱۰ خرداد ۱۳۸۴
- ۱۴۴ - نامه سرگشاده مهدی کروی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۴
- ۱۴۸ - نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۸۴
- ۱۵۴ - نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۵
- ۱۵۴ - متن انگلیسی (English Text)
- ۱۵۶ - ترجمه فارسی
- ۱۵۸ - نامه سرگشاده یعسوب‌الدین رستگار جویباری به خامنه‌ای، ۱۴ آذر ۱۳۸۵
- ۱۷۱ - نامه سرگشاده حمید روشنگر به خامنه‌ای، ۵ اسفند ۱۳۸۵
- ۱۷۷ - نامه سرگشاده احمد زیدآبادی به خامنه‌ای، ۲۲ فروردین ۱۳۸۶
- ۱۸۱ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۳۰ خرداد ۱۳۸۶
- ۱۸۵ - نامه سرگشاده یک دانشجوی حقوق (محمد) به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۶
- ۱۸۸ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۵ آبان ۱۳۸۶
- ۱۹۱ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۶
- ۱۹۴ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۶
- ۱۹۶ - نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۷
- ۲۰۱ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۷
- ۲۰۴ - نامه سرگشاده از زبان کودکان افغانستانی مقیم ایران به خامنه‌ای، بهار ۱۳۸۷
- ۲۰۶ - نامه پیمان فتاحی (ایلیا میم) به خامنه‌ای، ۱۳۸۷
- ۲۰۸ - نامه «انجمن حرفه‌ای متفکران و محققان» به خامنه‌ای، پاییز ۱۳۸۷
- ۲۱۰ - نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۲۹ بهمن ۱۳۸۷
- ۲۱۲ - نامه سرگشاده حشمت‌الله طبرزدی به خامنه‌ای، ۲۵ اسفند ۱۳۸۷
- ۲۱۴ - نامه سرگشاده جمعی از وبلاگ‌نویسان ایرانی به خامنه‌ای، ۱۵ فروردین ۱۳۸۸
- ۲۱۷ - نامه سرگشاده اکبر اعلمی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۲۴ - نامه سرگشاده اکبر هاشمی رفسنجانی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۲۷ - نامه سرگشاده میرحسین موسوی به خامنه‌ای، ۲۰ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۲۸ - نامه سرگشاده یک ایرانی وبلاگ‌نویس («بابا») به خامنه‌ای، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۳۲ - نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۳۶ - نامه سرگشاده پیمان فتاحی (ایلیا میم) و پریس کی‌نژاد به خامنه‌ای، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۳۹ - نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ۱ تیر ۱۳۸۸
- ۲۴۳ - نامه سرگشاده علی کاظمینی به خامنه‌ای، ۲ تیر ۱۳۸۸
- ۲۴۴ - نامه سرگشاده بابک داد به خامنه‌ای، ۳ تیر ۱۳۸۸
- ۲۴۷ - نامه سرگشاده گل‌مراد مرادی به خامنه‌ای، ۴ تیر ۱۳۸۸
- ۲۵۰ - نامه سرگشاده شجاع‌الدین شفا به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۸۸
- ۲۵۳ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۵۷ - نامه سرگشاده احترام‌السادات نواب صفوی (مادر زهرا رهنورد) به خامنه‌ای، ۳ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۵۸ - نامه سرگشاده یک دختر دانشجو (رایحه ایرانی) خطاب به خامنه‌ای، ۴ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۶۰ - نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس («نامشهور») به خامنه‌ای، ۱۴ مرداد ۱۳۸۸



- ۲۶۲ ----- نامه سرگشاده پیام فاضل به خامنه‌ای، ۲۲ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۶۵ ----- نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۸
- ۲۶۷ ----- نامه سرگشاده رقیه مؤمنی (برادرزاده عبدالله مؤمنی) به خامنه‌ای، ۱۱ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۶۹ ----- نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱۹ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۷۳ ----- نامه سرگشاده مسیح علی‌نژاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۷۵ ----- اولین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۸۲ ----- نامه سرگشاده ۲۷ استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۲۵ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۸۵ ----- نامه سرگشاده یکی از فرماندهان سابق جنگ به خامنه‌ای، ۲۸ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۸۹ ----- نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۱۵ مهر ۱۳۸۸
- ۲۸۹ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۲۹۱ ----- ترجمه فارسی
- ۲۹۳ ----- نامه سرگشاده تارا نیازی به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸
- ۲۹۵ ----- نامه سرگشاده یک استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸
- ۲۹۸ ----- دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۸۸
- ۳۰۳ ----- سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ آذر ۱۳۸۸
- ۳۰۷ ----- نامه سرگشاده علیرضا حسینی به خامنه‌ای، ۱۵ آذر ۱۳۸۸
- ۳۱۱ ----- نامه سرگشاده عبدالمالک بلوچ (ریگی) به خامنه‌ای، ۲۴ آذر ۱۳۸۸
- ۳۱۳ ----- نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۸۸
- ۳۱۴ ----- نامه سرگشاده ۸۸ استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۸۸
- ۳۱۸ ----- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۸۸
- ۳۱۹ ----- نامه سرگشاده مهدی خلجی به خامنه‌ای، ۲۵ دی ۱۳۸۸
- ۳۲۱ ----- نامه سرگشاده یک دانشجوی نسل سومی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۸۸
- ۳۲۵ ----- نامه سرگشاده رسول عباسی به خامنه‌ای، ۳۰ دی ۱۳۸۸
- ۳۲۸ ----- نامه سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۰ ----- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۲ ----- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۵ ----- نامه سرگشاده «خروش سبز» به خامنه‌ای، ۱۳ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۸ ----- نامه سرگشاده فاطمه کروی به خامنه‌ای، ۲۴ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۴۰ ----- نامه محمد ابوترابی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۸
- ۳۴۹ ----- چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۳۵۲ ----- پاسخ سرگشاده مهدی کوچک‌زاده به چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۷ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۳۵۷ ----- نامه سرگشاده سمیرا نصیری به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۳۶۱ ----- پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۶۶ ----- نامه سرگشاده کامبیز شبانکاره به خامنه‌ای، ۱۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۶۹ ----- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۱ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۷۲ ----- نامه سرگشاده حیدر رحیم‌پور ازغدی به خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۷۳ ----- نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۷۶ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، خرداد ۱۳۸۹



۳۷۸	-----	نامه سرگشاده درویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۶ تیر ۱۳۸۹
۳۸۰	-----	سروده سرگشاده «تبهکار» به خامنه‌ای، ۱ مرداد ۱۳۹۰
۳۸۳	-----	ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۰ مرداد ۱۳۸۹
۳۸۳	-----	متن فارسی
۳۹۰	-----	ترجمه انگلیسی (English Translation)
۳۹۲	-----	نامه سرگشاده عبدالله مؤمنی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۹
۳۹۹	-----	نامه حمزه کرمی به خامنه‌ای، تیر ۱۳۸۹
۴۰۰	-----	«اعتراف‌گیری بعد از ۲۰ بار فرو کردن سر یک زندانی سیاسی در توالی فرنگی»
۴۰۱	-----	هاشمی رفسنجانی، نامه حمزه کرمی را شخصاً برای خامنه‌ای خوانده است
۴۰۲	-----	نامه حمزه کرمی به دادستان کل کشور (محسنی اژه‌ای)، ۱۱ مرداد ۱۳۸۹
۴۰۵	-----	«اعتراف‌های ساختگی، محکومیت‌های واقعی»
۴۰۸	-----	نامه سرگشاده فاطمه کروی به خامنه‌ای، ۱۰ شهریور ۱۳۸۹
۴۰۹	-----	نامه مهدی محمودیان به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۹
۴۱۷	-----	هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ مهر ۱۳۸۹ (۲۸ استفتاء)
۴۱۷	-----	متن فارسی
۴۲۷	-----	ترجمه انگلیسی (English Translation)
۴۳۱	-----	«پوزش محمد نوری‌زاد از رهبر انقلاب!»، ۲۳ مهر ۱۳۸۹
۴۳۲	-----	پاسخ فرزند شهید سهراب آقاپور به هفتمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۸۹
۴۳۵	-----	نامه سرگشاده «مدرسین و طلاب قم و نجف» (متقن) به خامنه‌ای، ۲۲ مهر ۱۳۸۹
۴۴۰	-----	نامه سرگشاده محمدحسین کاظمینی بروجردی به خامنه‌ای، ۲۷ مهر ۱۳۸۹
۴۴۱	-----	نامه منسوب به صادق لاریجانی به خامنه‌ای، مهر ۱۳۸۹
۴۴۲	-----	«نامه مهم رئیس قوه قضائیه به مقام رهبری»
۴۴۳	-----	«سه پیشنهاد مهم رئیس قوه قضائیه به رهبری»
۴۴۶	-----	نامه سرگشاده محمد مصطفایی به خامنه‌ای، ۲۵ آبان ۱۳۸۹
۴۵۰	-----	نامه سرگشاده عبدالحسین طوطیایی به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، آبان ۱۳۸۹
۴۵۴	-----	نامه سرگشاده خانواده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۸۹
۴۵۴	-----	متن فارسی
۴۵۶	-----	ترجمه انگلیسی (English Translation)
۴۵۸	-----	نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۸۹
۴۶۰	-----	هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، آبان / آذر ۱۳۸۹
۴۸۵	-----	نقد عباس خسروی فارسانی به هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۰
۴۸۷	-----	پاسخ محمد نوری‌زاد به نقد عباس خسروی فارسانی، ۳ تیر ۱۳۹۰
۴۸۸	-----	نامه سرگشاده جمعی از اساتید فلسفه و باستان‌شناسی به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۸۹
۴۹۰	-----	نامه سرگشاده فرخ نگهدار به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۸۹
۴۹۴	-----	پاسخ طنز ی. صفایی (از زبان خامنه‌ای)، به نامه سرگشاده فرخ نگهدار، ۷ بهمن ۱۳۸۹
۴۹۶	-----	نامه سرگشاده ۱۳۲ نفر از روشنفکران و نویسندگان جهان به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۸۹
۴۹۶	-----	متن انگلیسی (English Text)
۵۰۵	-----	ترجمه فارسی



- ۵۱۰ ----- نامه محمد علی کلی به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۸۹ -----
- ۵۱۰ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۵۱۱ ----- ترجمه فارسی -----
- ۵۱۲ ----- نامه سرگشاده احمد جلالی فراهانی به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۸۹ -----
- ۵۱۴ ----- نامه سرگشاده فرهاد جعفری به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹ -----
- ۵۲۷ ----- نامه سرگشاده یک فرزند شهید (مهدی م.) به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹ -----
- ۵۲۹ ----- نامه سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۷ اسفند ۱۳۸۹ -----
- ۵۳۱ ----- نامه سرگشاده چهار تشکل دانشجویی خارج از کشور به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۹ -----
- ۵۳۳ ----- نامه سرگشاده «اصحاب کهف» به خامنه‌ای، ۲۲ اسفند ۱۳۸۹ -----
- ۵۳۸ ----- نامه سرگشاده جمعی از مقلدان خامنه‌ای در بحرین به او، ۲۷ اسفند ۱۳۸۹ -----
- ۵۳۹ ----- نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۷ فروردین ۱۳۹۰ -----
- ۵۴۰ ----- نامه سرگشاده حسن امرائی به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۰ -----
- ۵۴۲ ----- نامه سرگشاده طنز «عبید سن خوزانی» به خامنه‌ای، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----
- ۵۴۴ ----- نامه سرگشاده درویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----
- ۵۴۶ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----
- ۵۴۸ ----- نامه محرمانه احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----
- ۵۵۴ ----- نامه سرگشاده محمد علی کلی و جمعی از رهبران مسلمانان آمریکا به خامنه‌ای، ۳ خرداد ۱۳۹۰ -----
- ۵۵۴ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۵۵۶ ----- ترجمه فارسی -----
- ۵۵۸ ----- نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۰ -----
- ۵۶۴ ----- نامه سرگشاده یک جوان به خامنه‌ای، ۱۳ تیر ۱۳۹۰ -----
- ۵۶۷ ----- نامه سرگشاده طنز «عبید سن خوزانی» به خامنه‌ای، ۱۸ تیر ۱۳۹۰ -----
- ۵۷۰ ----- نامه سرگشاده جمعی از اساتید دانشگاه و برندگان جایزه نوبل به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۹۰ -----
- ۵۷۰ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۵۷۱ ----- ترجمه فارسی -----
- ۵۷۵ ----- نامه سرگشاده حامد ایزدی به خامنه‌ای، ۳۰ مرداد ۱۳۹۰ -----
- ۵۷۶ ----- نامه سرگشاده طنز عبید سن خوزانی به خامنه‌ای، ۷ شهریور ۱۳۹۰ -----
- ۵۷۹ ----- نامه سرگشاده احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰ -----
- ۵۸۰ ----- نامه سرگشاده جمعی از نمایندگان و فعالان اهل سنت ایران به خامنه‌ای، ۲۶ شهریور ۱۳۹۰ -----
- ۵۸۳ ----- نامه سرگشاده شماره یک جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۹۰ -----
- ۵۸۵ ----- نامه سرگشاده شماره دو جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۳ مهر ۱۳۹۰ -----
- ۵۸۷ ----- نامه سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۹۰ -----
- ۵۸۹ ----- نامه سرگشاده مصطفی تاجزاده به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰ -----
- ۵۹۲ ----- نهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰ -----
- ۵۹۸ ----- نامه سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۰ -----
- ۶۰۰ ----- نامه سرگشاده شماره سه جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۰ آبان ۱۳۹۰ -----
- ۶۰۱ ----- نامه علی مطهری به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۰ -----
- ۶۰۳ ----- دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ آبان ۱۳۹۰ -----



- ۶۰۹ ----- نقد «خرمدین سبز» به دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۰ ----- نامه سرگشاده شماره چهار جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۲ ----- یازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۰ ----- نامه سرگشاده مهدی خزعلی به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۲ ----- نامه سرگشاده احمدرضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۶ ----- نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۲۸ ----- دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۴ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۴ ----- نقد مهدی رود به دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۶ ----- نامه سرگشاده شماره پنج جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۷ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۸ ----- نامه سرگشاده اعظم طالقانی به خامنه‌ای، ۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۹ ----- سیزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۴۶ ----- نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۴۸ ----- چهاردهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶۵۹ ----- مصاحبه محمد نوری‌زاد با «دویچه وله» آلمان در مورد چهاردهمین نامه او به خامنه‌ای، ۱۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶۶۲ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۶۳ ----- پانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۶۹ ----- پیش‌نویس اولیه پانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۱ ----- نامه سرگشاده «مد» به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۲ ----- نامه سرگشاده شماره شش جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۴ ----- نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۶ ----- نامه سرگشاده «انجمن دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین» به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۹ ----- نامه سرگشاده وحید رضا به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۲ ----- نامه سرگشاده ب. الف. به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۴ ----- نامه سرگشاده «خادم» به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۴ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۶ ----- نامه سرگشاده «بسیجی نمونه» به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۹ ----- نامه سرگشاده پیمان توانا به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۹۱ ----- نامه سرگشاده «یک پزشک جوان ایرانی» به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۹۵ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۹۹ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۲ ----- نامه سرگشاده یک طلبه حوزه علمیه (س. الف.) به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۵ ----- نامه سرگشاده «یکی از اعضای جنبش سبز» به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۶ ----- نامه سرگشاده «س. ف.» به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۸ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۹ ----- نامه سرگشاده کریم عمید به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۰ ----- نامه سرگشاده «نسل دوم» به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۲ ----- نامه سرگشاده مانی امیدوار به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۴ ----- نامه سرگشاده آرش فراشبندی به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۶ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۸ آذر ۱۳۹۰



- ۷۱۷ - نامه سرگشاده نمایندگان اهل سنت مجلس به خامنه‌ای، ۲۸ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۸ - نامه سرگشاده امیر حبیبی به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۹ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۲۱ - نامه سرگشاده م. نیکویی به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۲۲ - نامه سرگشاده «دانشجوی محروم از تحصیل» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۲۴ - نامه سرگشاده معصومه ب. به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۲۸ - نامه سرگشاده «مادر داغدار جنبش سبز» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۱ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۳ - نامه سرگشاده «خارج از قلعه» به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۴ - نامه سرگشاده یک طلبه (هس. الف.) به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۷ - نامه سرگشاده یک طلبه به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۸ - نامه سرگشاده سعید خراسانی به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰
- ۷۳۹ - نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۵۰ - نامه سرگشاده مهدی علی‌پور به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۵۶ - نامه سرگشاده حامد الف. به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۵۸ - نامه سرگشاده پارسا مهرگان به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۶۰ - نامه سرگشاده «دوستدار مردم و رهبر» به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰
- ۷۶۳ - نامه سرگشاده علی مخلصی به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۶۵ - نامه سرگشاده «یک بازمانده مجروح جنگ» به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۶۷ - نامه سرگشاده ع. احمدنیا به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۰ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۲ - نامه سرگشاده یک کارمند (ک. ع.) به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۴ - نامه سرگشاده امیروارسته حیدری به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۶ - نامه سرگشاده حمیدرضا حسینی نوکندی به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰
- ۷۷۸ - نامه سرگشاده مجید ش. به خامنه‌ای، ۳ دی ۱۳۹۰
- ۷۸۰ - نامه سرگشاده کامیار بهرنگ به خامنه‌ای، ۳ دی ۱۳۹۰
- ۷۸۳ - نامه سرگشاده مصطفی موسوی لاری به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۳ دی ۱۳۹۰
- ۷۸۷ - نامه سرگشاده یکی از محافظان پیشین خامنه‌ای به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۰ - نامه سرگشاده «مهکامه» به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۲ - نامه سرگشاده «بهزاد سبز» به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۴ - نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ۵ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۷ - نامه سرگشاده جاوید فرداد به خامنه‌ای، ۵ دی ۱۳۹۰
- ۷۹۹ - نامه سرگشاده «یک جانباز شیمیایی» به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۰۱ - نامه سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۰۳ - نامه سرگشاده شماره هفت جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۷ دی ۱۳۹۰
- ۸۰۵ - نامه سرگشاده حسین زاهدی به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۰۹ - نامه سرگشاده «یک وبلاگ‌نویس» به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۱۱ - نامه سرگشاده «یک جوان ایرانی» به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰



- ۸۱۲ - نامه سرگشاده عاطفه به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۱۶ - نامه سرگشاده یکی از مسؤولین سابق سازمان انرژی اتمی به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۳ - شانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۷ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۸ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۹ - نامه سرگشاده فیروزه نظام‌آبادی به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۳۱ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۳۵ - نامه سرگشاده محسن نمکیان به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۳۹ - نامه سرگشاده «یک حقوقدان» به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۱ - نامه سرگشاده یک کارگر وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۳ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۶ - نامه سرگشاده عادل یوسفی قدس به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۷ - نامه سرگشاده «یک جوان ایرانی» (رضا) به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۸ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۰ - نامه سرگشاده سالار باقری اصل به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۲ - نامه سرگشاده «ن. م. بهار» به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۴ - نامه سرگشاده «دلگک ایرانی» به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۶ - نامه سرگشاده مهیار فرآورده به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۹ - نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۶۳ - نامه سرگشاده «یک ایرانی دلسوخته از سر درد» به خامنه‌ای، ۱۳ دی ۱۳۹۰
- ۸۶۵ - نامه سرگشاده ع. ش. به خامنه‌ای، ۱۳ دی ۱۳۹۰
- ۸۶۷ - نامه سرگشاده «یک دانشجوی نسل جدید» به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۰ - نامه سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۲ - نامه سرگشاده مجتبی واحدی به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۷ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «حرف زیادی» به خامنه‌ای، ۱۵ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۸ - نامه سرگشاده «شوالیه پارسی» به خامنه‌ای، ۱۵ دی ۱۳۹۰
- ۸۸۳ - هفدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۸۸ - نقد مهدی خزعلی به هفدهمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۸۹ - نامه سرگشاده طنز «کلاه قرمزی» به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۰ - نامه سرگشاده محمد شوری به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۴ - نامه سرگشاده علیرضا پورپیرعلی به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۸ - نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۹ - نامه سرگشاده طنز «امام نقی» به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۱ - نامه سرگشاده علی تارخ به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۴ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۸ - نامه سرگشاده عباسعلی فتاح به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۹ - نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۱۱ - نامه سرگشاده بابک دلنواز به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۹۰



- ۹۱۳ - نامه سرگشاده احمدرضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۹۰
- ۹۱۸ - نامه سرگشاده «یک بانوی ایرانی» («اشک سبز») به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۰
- ۹۲۰ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۲ دی ۱۳۹۰
- ۹۲۲ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۲ دی ۱۳۹۰
- ۹۲۳ - نامه سرگشاده طنز خداوند به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰
- ۹۲۵ - هجدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۰ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۱ - نامه سرگشاده شماره هشت جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۳ - نامه سرگشاده اشکان احمدی به خامنه‌ای، ۲۶ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۴ - نامه سرگشاده طنز عبید سن خوزانی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۶ - نوزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۳۰ دی ۱۳۹۰
- ۹۴۲ - نقد عباس خسروی فارسانی به نوزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۴۳ - بیستمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۰ - نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۲ - نامه سرگشاده امید کشتکار به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۴ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۶ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۷ - نامه سرگشاده «حقیقت‌دوست» به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۹ - نامه سرگشاده «یک عوام ایرانی» به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۶۲ - نامه سرگشاده اکبر اعلمی به خامنه‌ای، ۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۶۵ - نامه سرگشاده «پاسداری که به زودی بازنشسته می‌شود» به خامنه‌ای، ۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۶۶ - نامه سرگشاده شماره نُه جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۶۷ - بیست و یکمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۷۳ - نقد عباس خسروی فارسانی به بیست و یکمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۷۴ - نامه سرگشاده عادل یوسفی قدس به خامنه‌ای، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۷۵ - نامه سرگشاده غفور میرزائی به خامنه‌ای، ۱۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۷۸ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۸۱ - نامه سرگشاده محمدولی حیدریگی به خامنه‌ای، ۱۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۸۳ - نامه سرگشاده «جوانی که هیچ نقطه شاخصی ندارد» به خامنه‌ای، ۲۰ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۸۵ - بیست و دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۸۹ - نامه سرگشاده ایمان فلاح به خامنه‌ای، ۲۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۹۱ - نامه سرگشاده یک دانشجوی به خامنه‌ای، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۹۴ - نامه سرگشاده شماره ده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۹۵ - بیست و سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۱ - نامه سرگشاده «یک جوان معترض» به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۳ - نامه سرگشاده حبیب تبریزیان به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۵ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۰ - نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، بهمن ۱۳۹۰



- بیست و چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۱۱
- «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»: عباس خسروی فارسانی، ۷ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۱۴
- نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس (ف.) به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۸ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۱۶
- نامه سرگشاده شماره یازده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۸ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۱۸
- بیست و پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۲۰
- نامه سرگشاده شماره دوازده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۴ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۱۰۲۳
- نامه سرگشاده «دلسوخته‌ای برای مسلمین مظلوم پاراچنار» به خامنه‌ای، ۹ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۲۵
- نامه سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۱۷ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۲۷
- متن فارسی ----- ۱۰۲۷
- ترجمه انگلیسی (English Translation) ----- ۱۰۳۱
- نامه سرگشاده محمدصدیق کبودوند به خامنه‌ای، ۲۱ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۳۴
- نامه سرگشاده شماره سیزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۳۶
- نامه سرگشاده «یک جوان محروم از تحصیل بهایی» به خامنه‌ای، ۲۹ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۱۰۳۸
- «نامه سربسته امام راحل (ره) به سید علی خامنه‌ای!» (طنز)، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۱
- نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۲
- نامه سرگشاده شماره چهارده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۴
- نامه سرگشاده پنج فعال ملی - مذهبی به خامنه‌ای، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۶
- نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۴۷
- نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۵۲
- نامه سرگشاده شماره پانزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۲ تیر ۱۳۹۱ ----- ۱۰۵۵
- نامه سرگشاده رئوف طاهری به خامنه‌ای، ۶ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۵۷
- نامه سرگشاده یک دانشجو به خامنه‌ای، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۶۲
- نامه سرگشاده «یک هم‌وطن از ایران» به خامنه‌ای، ۲۹ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۱۰۷۴
- نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۲ شهریور ۱۳۹۱ ----- ۱۰۷۷
- نامه سرگشاده بیژن افتخاری به خامنه‌ای، ۳ شهریور ۱۳۹۱ ----- ۱۰۸۴
- نامه سرگشاده شماره شانزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۸ شهریور ۱۳۹۱ ----- ۱۰۸۶
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «گسترس آگاهی» به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۰۸۸
- نامه سرگشاده افشین شافعی به خامنه‌ای، ۱۳ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۰۸۹
- بیست و ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۰۹۶
- نامه سرگشاده کیوان صمیمی به خامنه‌ای، ۲۳ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۱۰۶
- نامه سرگشاده حسین رونقی ملکی به خامنه‌ای، ۳۰ مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۱۰۸
- نامه سرگشاده امید به خامنه‌ای، مهر ۱۳۹۱ ----- ۱۱۱۱
- نامه سرگشاده ستار بهشتی به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۱۳
- نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۱۶
- نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۱۷
- نامه سرگشاده «دارا ایرانی» به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۲۳
- بیست و هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ ----- ۱۱۲۴
- در ادامه بیست و هفتمین نامه؛ دروغی به اسم حمایت از مردم فلسطین، ۱۷ آذر ۱۳۹۱ ----- ۱۱۳۰



- ۱۱۳۲ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «چنین گفت میرحسین» به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۳۳ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۳۸ - نامه علی لاریجانی به خامنه‌ای، ۱ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۳۹ - نامه سرگشاده «شاهین ضد» به خامنه‌ای، ۲ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۰ - نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ۶ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۵ - نامه محمد ملکی به خامنه‌ای: هشدارهای بی‌فایده؟ سیاوش اردلان، ۱۰ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۷ - نامه مرتضی اصفهانی، امام جمعه قاین، به خامنه‌ای، ۲۰ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۸ - نامه سرگشاده طنز «کلاه‌قرمزی» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۹ - نامه سرگشاده اعظم طالقانی به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۵۱ - نامه سرگشاده ۶ فعال ملی - مذهبی به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۵۷ - نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۵۹ - نامه سرگشاده نمایندگان ادوار مجلس به خامنه‌ای، باراک اوباما و کاترین اشتون، ۱۸ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۱ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «اندیشه» به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۲ - نامه سرگشاده «سپیدار جاوید» به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۴ - نامه سرگشاده بیش از ۳۰۰ نفر از فیلسوفان، اساتید و دانشجویان فلسفه و علوم انسانی جهان به خامنه‌ای، ۲۷ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۴ - متن انگلیسی (English Text)
- ۱۱۷۷ - ترجمه فارسی
- ۱۱۷۹ - نامه سرگشاده «آرام سبز» به خامنه‌ای، ۳ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۰ - نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۴ - نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۶ - نامه سرگشاده طنز حسین پویا به خامنه‌ای، ۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۸ - نامه «فرزند یک جانباز ۷۰ درصد» به خامنه‌ای، میرحسین موسوی و مردم، ۱۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۰ - نامه سرگشاده «سعید ۶۵» به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۱ - نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۵ - نامه محمود احمدی‌نژاد به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۶ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۱۰ - نامه سرگشاده فرید یزدان‌پناه به خامنه‌ای، بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۱۵ - نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۱۷ - نامه سرگشاده محمدرضا معتمدنیا به خامنه‌ای، ۱۵ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۲۰ - نامه سرگشاده محمدمهدی امامی ناصری به خامنه‌ای، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۲۲ - نامه سرگشاده بیماران هموفیلی به خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۲۳ - نامه سرگشاده طنز ف. م. سخن به خامنه‌ای، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۲۵ - نامه سرگشاده «بابک خرم‌دین» (ح.ع.) به خامنه‌ای، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۲۸ - نامه سرگشاده «شاهین ضد» به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۲۹ - نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۳۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۳۳ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «ایران سبز» به خامنه‌ای، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۲۳۵ - نامه سرگشاده طنز «حزب قربونت بریم آغا» به خامنه‌ای، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۲۳۶ - نامه سرگشاده رضا حقیقت‌نژاد به خامنه‌ای، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۲



- ۱۲۴۱ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۲۴۶ - نامه سرگشاده «سازمان گزارشگران بدون مرز» به خامنه‌ای، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۲۴۷ - نامه سرگشاده حسین انصاری راد به خامنه‌ای، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۲۹۶ - نامه سرگشاده محمدرضا معتمدنیا به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۰ - نامه سرگشاده محمدحسین کروی به خامنه‌ای، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۲ - بیست و هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۵ - نامه محمدصادق (م‌حی‌الدین) حائری شیرازی به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۶ - نامه سرگشاده زهرا مصطفوی (دختر خمینی) به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۷ - پاسخ دفتر خامنه‌ای به نامه سرگشاده زهرا خمینی (طنز)؛ مهدی یعقوبی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۸ - نامه سرگشاده علی مطهری به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۹ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۱۱ - نامه سرگشاده پرویز کاظمی به خامنه‌ای، ۲ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۱۲ - نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۶ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -

### بخش سوم: سایر پیام‌ها و نوشتارها خطاب به علی خامنه‌ای ۱۳۱۸

- ۱۳۱۹ - پیام حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۱ تیر ۱۳۷۳ (ابلاغ: ۱۲ آبان ۱۳۷۳) - - - - -
- ۱۳۲۰ - «آقای خامنه‌ای! اشتباه می‌کنید!»؛ نوشابه امیری، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۷ - - - - -
- ۱۳۲۲ - پیام همسر شهید همت و همسر شهید باکری به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۸ - - - - -
- ۱۳۲۵ - «خامنه‌ای = احمدی‌نژاد»؛ نوشابه امیری، ۱۶ خرداد ۱۳۸۹ - - - - -
- ۱۳۲۶ - «ای دو چشمانت چراغ شام یلدای همه!»؛ سروده غلامعلی حداد عادل در وصف خامنه‌ای، ۳۰ مرداد ۱۳۸۹ - - - - -
- ۱۳۲۷ - «خامنه‌ای القابش را پس دهد!»؛ نوشابه امیری، ۴ خرداد ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۲۸ - «تقلب انتخاباتی؟! آقا اختیاریز وار!»؛ «عبید سن خوزانی»، ۴ تیر ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۱ - «خیانت است به قرآن!»؛ «عبید سن خوزانی»، ۱۶ آذر ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۳ - «آقای خامنه‌ای! ما را هم رها کنید!»؛ مجتبی واحدی، ۸ دی ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۵ - «بین آفتاب لب بام را!»؛ سروده صدیقه وسمقی خطاب به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۸ - مصاحبه خیالی محمد نوری‌زاد با خامنه‌ای، ۱۷ مرداد ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۰ - بیانیه «دفتر تحکیم وحدت» خطاب به خامنه‌ای، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۳ - «آقای خامنه‌ای پس کی می‌روید؟»؛ بیژن صف‌سری، ۳ آبان ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۵ - چرا دیکتاتورها از سقوط هم پند نمی‌گیرند؟ محمد زمانی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۹ - خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت اول، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۷۱ - خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت دوم، ۱ فروردین ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۷۳ - خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت سوم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۷۵ - من رهبر را به مناظره دعوت می‌کنم! محمد نوری‌زاد، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۷۶ - آقای نوری‌زاد! «مُرشد» نشد سراغ «بچه مرشد»‌ها بروید! مجتبی واحدی، ۲۹ بهمن ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۷۸ - حضرت آیت‌الله خامنه‌ای! شما هر روز غلط می‌کنید! مجتبی واحدی، ۳ اسفند ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۸۰ - چون هرزه شما بید ما هرزه می‌نگاریم! نوشابه امیری، ۹ اسفند ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۸۲ - خطاب به رهبر: شما به زودی با آمریکا کنار خواهید آمد! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ - - - - -



- ۱۳۸۳ ----- توصیه به رهبر: فیلم «گاندی» را حتماً ببینید! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۳۸۴ ----- آقای خامنه‌ای! «این عوعو سگان شما نیز بگذرد!»؛ مجتبی واحدی، ۱۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۳۸۶ ----- پیام ویدئوی گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی، خطاب به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲

### بخش چهارم: نامه‌ها به خانواده علی خامنه‌ای

- ۱۳۸۸ ----- نامه سرگشاده یک هم‌شاگردی به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۵ تیر ۱۳۸۸
- ۱۳۸۹ ----- نامه سرگشاده حسین جعفری به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۱۳۹۱ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۲۶ دی ۱۳۹۰
- ۱۳۹۴ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۹ آبان ۱۳۹۱
- ۱۳۹۸ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۱
- ۱۴۰۱ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به خجسته باقرزاده، همسر علی خامنه‌ای، ۱ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۴۰۳ ----- پاسخ طنز از زبان خجسته باقرزاده به نامه فخرالسادات محتشمی‌پور، ۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۴۰۵ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

### سخن فرجامین

- ۱۴۰۸ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۱۴۰۹ -----



## فهرست تفصیلی جلد سوم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

### ۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

### ۶۸ ----- سخن آغازین

#### ۷۲ ----- بخش اول: نامه‌ها به اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)

۷۳	-----	نامه سرگشاده ۹۰ نفر از آزادی‌خواهان ایران به هاشمی رفسنجانی، اردیبهشت ۱۳۶۹
۷۷	-----	نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰
۷۸	-----	نامه سرگشاده مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۴
۸۲	-----	نامه مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی در مورد تجاوز به زندانیان، ۷ مرداد ۱۳۸۸
۸۵	-----	استیضاح رهبری؛ نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی، ۲۶ تیر ۱۳۸۹
۱۳۰	-----	نامه سرگشاده حسن خمینی به هاشمی رفسنجانی، ۱ خرداد ۱۳۹۲

#### ۱۳۱ ----- بخش دوم: نامه‌ها به محمد خاتمی

۱۳۲	-----	نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰
۱۳۳	-----	نامه ۲۴ فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۲۱ تیر ۱۳۷۸
۱۳۶	-----	نامه خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۴ شهریور ۱۳۸۲
۱۳۷	-----	نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به محمد خاتمی، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰
۱۴۱	-----	نامه سرگشاده ۱۴۳ فعال سیاسی و اجتماعی ایران به محمد خاتمی، ۲۳ مهر ۱۳۹۰
۱۴۷	-----	نامه یک زندانی به محمد خاتمی؛ روایتی داستانی از انفرادی‌های ۲۰۹ زندان اوین، ۲ دی ۱۳۹۰
۱۴۹	-----	نامه سرگشاده علی مخلصی به محمد خاتمی، ۲ بهمن ۱۳۹۰

#### ۱۵۱ ----- بخش سوم: نامه‌ها به محمود احمدی‌نژاد

۱۵۲	-----	نامه سرگشاده اردوان روزبه به محمود احمدی‌نژاد، تیر ۱۳۸۴
۱۵۴	-----	نامه مسعود ده‌نمکی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ مرداد ۱۳۸۴
۱۵۹	-----	نامه سرگشاده پیمان عارف به محمود احمدی‌نژاد، ۵ خرداد ۱۳۸۸



- ۱۶۲ ----- نامه سرگشاده حیدر رحیم‌پور ازغدی به خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹
- ۱۶۳ ----- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ مرداد ۱۳۸۹
- ۱۶۶ ----- نامه سرگشاده بهمن اخوان به محمود احمدی‌نژاد، ۲۲ آبان ۱۳۹۰
- ۱۶۹ ----- نامه سرگشاده حسین رونقی ملکی به محمود احمدی‌نژاد، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۷۱ ----- نامه سرگشاده محمدحسین پاپلی یزدی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱
- ۱۷۵ ----- نامه سرگشاده روح‌الله زم به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۷۶ ----- نامه سرگشاده اردلان به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۷۷ ----- نامه سرگشاده امیر به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۷۸ ----- نامه سرگشاده پوریا به محمود احمدی‌نژاد، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۷۹ ----- نامه سرگشاده جمال به محمود احمدی‌نژاد، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۸۱ ----- نامه سرگشاده حسین درخشان به محمود احمدی‌نژاد، ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۸۴ ----- نامه سرگشاده بیماران هموفیلی به خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۸۵ ----- نامه سرگشاده «اعصاب خط‌خطی» به محمود احمدی‌نژاد، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۸۶ ----- نامه سرگشاده «سازمان گزارشگران بدون مرز» به محمود احمدی‌نژاد، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

### بخش چهارم: نامه‌ها به صادق لاریجانی (رئیس قوه قضائیه) ----- ۱۸۷

- ۱۸۸ ----- نامه سرگشاده خانواده کیانوش آسا به صادق لاریجانی و کمیته حقیقت‌یاب مجلس، ۶ آذر ۱۳۸۸
- ۱۹۱ ----- نامه سرگشاده عیسی سحرخیز به صادق لاریجانی و طرح شکایت از خامنه‌ای، احمدی‌نژاد و محسنی اژه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۹
- ۱۹۳ ----- نامه سرگشاده زهرا رهنورد به صادق لاریجانی، ۲۵ مهر ۱۳۸۹
- ۱۹۵ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی و طرح شکایت از مأموران وزارت اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۸۹
- ۱۹۵ ----- متن فارسی
- ۱۹۷ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۱۹۹ ----- نامه سرگشاده نسرين ستوده به صادق لاریجانی، اسفند ۱۳۸۹
- ۲۰۰ ----- نامه سرگشاده امید کوکی به صادق لاریجانی، ۲۴ تیر ۱۳۹۰
- ۲۰۴ ----- نامه سرگشاده فاطمه کروی به صادق لاریجانی، ۳۱ شهریور ۱۳۹۰
- ۲۰۷ ----- نامه سرگشاده «بسیجی دهه شصت» به صادق لاریجانی، ۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۲۱۰ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی، ۲۳ تیر ۱۳۹۱
- ۲۱۳ ----- نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد به صادق لاریجانی، ۱ آبان ۱۳۹۱
- ۲۱۵ ----- پاسخ صادق لاریجانی به نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد، ۳ آبان ۱۳۹۱
- ۲۲۱ ----- نامه سرگشاده «انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران» به صادق لاریجانی، ۶ آبان ۱۳۹۱
- ۲۲۳ ----- نامه سرگشاده محمد توسلی به صادق لاریجانی، ۷ آبان ۱۳۹۱
- ۲۳۰ ----- نامه سرگشاده محمد توسلی به صادق لاریجانی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۲۳۲ ----- نامه سرگشاده عمادالدین باقی به صادق لاریجانی در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۲۳۶ ----- نامه سرگشاده رضا شهبانی به صادق لاریجانی، ۶ آذر ۱۳۹۱
- ۲۳۹ ----- نامه سرگشاده ابوالفضل قدیانی به صادق لاریجانی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۲۴۰ ----- درخواست بازجوی جمهوری اسلامی از همسر علیرضا رجایی: طلاق بگیر! رضا ماندگار، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۲۴۳ ----- نامه زهرا ربانی املشی به ابوالفضل قدیانی، ۲۸ آذر ۱۳۹۱
- ۲۴۵ ----- نامه سرگشاده محمدمین هادوی به صادق لاریجانی درباره قتل ستار بهشتی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱



- ۲۴۷ - نامه سرگشاده خانواده مصطفی تاج‌زاده به صادق لاریجانی، ۵ دی ۱۳۹۱
- ۲۴۹ - نامه سرگشاده ابوالفضل قدیانی به صادق لاریجانی، ۲۵ دی ۱۳۹۱
- ۲۵۱ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی، ۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۲۵۳ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱

### بخش پنجم: نامه‌ها به سایر سران و مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی

- ۲۵۶ - نامه مرتضی پسندیده به بنی‌صدر درباره تقلب وسیع «حزب جمهوری اسلامی» در اولین دوره انتخابات مجلس، اسفند ۱۳۵۸
- ۲۵۷ - پاسخ ابوالحسن بنی‌صدر به نامه مرتضی پسندیده، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸
- ۲۵۸ - نامه سرگشاده مهدی کروی به محمود هاشمی شاهرودی، ۱۹ تیر ۱۳۸۸
- ۲۶۱ - نامه سرگشاده غلامحسین عرشی به دادستان تهران (جعفری دولت‌آبادی)، ۱۲ دی ۱۳۸۹
- ۲۶۳ - نامه سرگشاده فاطمه کروی به علی لاریجانی، ۲۷ بهمن ۱۳۸۹
- ۲۶۵ - نامه سرگشاده علی محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۵ شهریور ۱۳۹۰
- ۲۶۸ - نامه سرگشاده علی محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۱۶ شهریور ۱۳۹۰
- ۲۷۰ - نامه سرگشاده ضیاءالدین نبوی به محمدجواد لاریجانی، ۲۵ فروردین ۱۳۹۱
- ۲۷۴ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به غلامعلی حداد عادل، ۳ تیر ۱۳۹۱
- ۲۷۷ - نامه سرگشاده مجتبی واحدی به مهدی کروی، ۲۹ تیر ۱۳۹۱
- ۲۷۹ - نامه سرگشاده «جنبش عدالت‌خواه دانشجویی» به سران قوای سه‌گانه، ۶ اسفند ۱۳۹۱

### بخش ششم: نامه‌ها به میرحسین موسوی

- ۲۸۲ - نامه روح‌الله خمینی به میرحسین موسوی، ۳ آذر ۱۳۶۷
- ۲۸۴ - نامه سرگشاده سام محمودی سرابی به میرحسین موسوی، ۵ دی ۱۳۸۸
- ۲۸۷ - نامه سرگشاده یک روزنامه‌نگار به میرحسین موسوی، ۱۲ دی ۱۳۸۸
- ۲۸۹ - نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به میرحسین موسوی، ۵ خرداد ۱۳۹۰
- ۲۹۴ - نامه سرگشاده بهروز ش. به میرحسین موسوی، ۱۸ مرداد ۱۳۹۱
- ۳۰۴ - نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۳۰۶ - نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۳۰۸ - نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

### بخش هفتم: نامه‌ها به فقها و مراجع تقلید

- ۳۱۱ - نامه سرگشاده محمد خاتمی، مهدی کروی، میرحسین موسوی و ده‌ها فعال اصلاح‌طلب به مراجع تقلید، ۳ مرداد ۱۳۸۸
- ۳۱۱ - متن فارسی
- ۳۱۳ - ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۳۱۵ - پاسخ یوسف صانعی، ۴ مرداد ۱۳۸۸
- ۳۱۷ - نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به مشایخ و مراجع، ۳ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۲۲ - نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۲۰ تیر ۱۳۹۰
- ۳۳۱ - پرسش‌های محمد نوری‌زاد از مراجع و علما (۲۵ استفتاء)، ۳ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۳۱ - پاسخ‌های اسدالله بیات زنجانی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۳ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۴۱ - پاسخ‌های احمد قابل به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰



- ۳۵۲ ----- پاسخ‌های «س. الف» به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۶۳ ----- پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۷۵ ----- پاسخ‌های محسن کدیور به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۰
- ۳۸۹ ----- پاسخ‌های محمدعلی ایازی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۲ اسفند ۱۳۹۰
- ۳۹۷ ----- نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به مراجع آگاه و مستقل شیعه، ۷ شهریور ۱۳۹۰
- ۴۰۰ ----- نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۸ شهریور ۱۳۹۰
- ۴۰۹ ----- نامه سرگشاده محمدباقر باقری‌نژادیان‌فرد به مراجع تقلید، ۲۶ آبان ۱۳۹۰
- ۴۱۱ ----- نامه سرگشاده «کمپین فرزندان روح‌الله» به علما، شخصیت‌های تأثیرگذار و مردم، آذر ۱۳۹۰
- ۴۱۵ ----- نامه سرگشاده (؟) به عبدالله جوادی آملی، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۴۱۷ ----- نامه سرگشاده خانواده‌های جمعی از زندانیان سیاسی به مراجع تقلید، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۴۱۹ ----- «رهبر چشم به راه شماست، داخل شوید!»؛ محمد نوری‌زاد، ۲۷ مهر ۱۳۹۱
- ۴۲۱ ----- انتقاد «سفیران سبز امید» از سکوت مراجع تقلید در برابر قتل ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۴۲۳ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به مراجع تقلید: بیایید برقصیم و شاد باشیم! ۲۸ دی ۱۳۹۱
- ۵۲۵ ----- درباره حجاب و رقص و موسیقی و مرجعیت؛ محمد نوری‌زاد، ۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۴۲۸ ----- محمود احمدی‌نژاد خطاب به برخی مراجع تقلید: انقلاب، مرتع نیست که فقط در آن بگردید، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

**سخن فرجامین** ----- ۴۲۹

- ۴۳۰ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



## فهرست تفصیلی جلد چهارم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

### ۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	----- فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	----- فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	----- فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	----- فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	----- فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	----- فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	----- فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	----- فهرست تفصیلی جلد هفتم

### ۶۸ ----- سخن آغازین

#### ۷۲ ----- بخش اول: «غوغای برکناری (۱۳۶۸)»؛ (فصل دهم کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری» همراه با مکاتبات منتظری و خمینی)

۷۴	----- «تبلیغات یک‌سویه در دو کتاب «رنجنامه» و «خاطرات سیاسی»»
۷۵	----- «بهره‌برداری از قضیه سید مهدی هاشمی»
۷۹	----- «نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی»
۸۰	----- «مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقرار و اعترافات»
۸۱	----- «تبعید آقای سید هادی هاشمی»
۸۲	----- «جریان اعدام آقای امید نجف‌آبادی»
۸۳	----- «ولایت بر فقیه، هدف جوسازی‌ها»
۸۳	----- «ملاقات آقای سید هادی هاشمی با مرحوم امام»
۸۴	----- «اتهام حمایت از منافقین و لیبرال‌ها»
۸۵	----- «تأکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب»
۸۵	----- «اعتراض به اعدام‌های بی‌رویه» [اعدام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷]
۹۳	----- «اجبار به گزارش غلط به امام»
۹۳	----- «امام خمینی: «شما برج بلند اسلام هستید»»
۹۴	----- «آخرین دیدار با حضرت امام»
۹۵	----- «خط تعادل»
۹۶	----- «سخنرانی بهمن ۱۳۶۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر»
۹۶	----- «برکناری از قائم‌مقامی رهبری»
۹۷	----- «نامه‌های مورخه ۱/۳ و ۶۸/۱/۴»
۹۹	----- «نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام»
۹۹	----- «نویسنده نامه ۶۸/۱/۶»



- ۱۰۰ ----- «زمینه‌های صدور نامه ۶۸/۱/۶»
- ۱۰۴ ----- «اصرار برای گرفتن توبه‌نامه»
- ۱۰۵ ----- «نامه ۶۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/۶»
- ۱۰۷ ----- «نامه ۶۸/۱/۸ منسوب به امام»
- ۱۰۸ ----- «بقای بر وکالت»
- ۱۰۹ ----- «انتشار گسترده «رنجنامه» حاج احمدآقا خمینی»
- ۱۰۹ ----- «آخرین نامه به امام»
- ۱۰۹ ----- «سیاست یک بام و دو هوا»
- ۱۱۰ ----- «اعتراضات پنهان و آشکار مردمی»
- ۱۱۱ ----- «موضع‌گیری نمایندگان مجلس»
- ۱۱۱ ----- «بطلان نظریه ولایت‌عهدی»
- ۱۱۲ ----- «وصیتنامه حضرت امام(ره)»
- ۱۱۳ ----- «رحلت حضرت امام خمینی(ره)»
- ۱۱۴ ----- «ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه‌ای»
- ۱۱۶ ----- «بازنگری قانون اساسی»
- ۱۱۷ ----- «نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی»
- ۱۱۹ ----- «اتهام جدایی از امام و نظام»
- ۱۲۱ ----- سایر پیوست‌های فصل دهم کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری»

### ۲۰۳ ----- بخش دوم: «رنجنامه» احمد خمینی به حسینعلی منتظری

- ۲۰۴ ----- «رنجنامه» احمد خمینی، به حسینعلی منتظری، ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸
- ۲۳۵ ----- «نامه سید مهدی هاشمی به آقای سید هادی هاشمی»
- ۲۳۶ ----- «نامه سید مهدی هاشمی به آیت‌الله منتظری»
- ۲۳۸ ----- «نامه سید مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی»

### ۲۴۰ ----- بخش سوم: حسینعلی منتظری: سایر نجوهای و نوشتارها

- ۲۴۱ ----- سخنرانی حسینعلی منتظری خطاب به علی خامنه‌ای و مسؤولان جمهوری اسلامی، ۲۳ آبان ۱۳۷۶
- ۲۴۸ ----- نامه سرگشاده اکبر گنجی به حسینعلی منتظری در نقد نظام و رهبری، ۳۱ تیر ۱۳۸۴
- ۲۵۰ ----- نامه میرحسین موسوی به حسینعلی منتظری، ۲۱ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۵۲ ----- پاسخ حسینعلی منتظری به نامه میرحسین موسوی، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۵۴ ----- دوراندیشی حسینعلی منتظری: «محمد خاتمی، مقامی بی‌خاصیت و ثناگو است»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۰

### ۲۵۸ ----- بخش چهارم: گزیده‌ای از نجوهای نجیبانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

- ۲۶۰ ----- مقدمه
- ۲۶۱ ----- «بررسی اجمالی دیدگاه‌های مرحوم سعیدی سیرجانی، شهسوار عرصه آزادگی و ریاستیزی»، ضیایی گرگانی، ۹ بهمن ۱۳۸۸
- ۲۷۰ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰
- ۲۷۱ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ۷ شهریور ۱۳۷۰
- ۲۷۲ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، ۱۷ مهر ۱۳۷۱



- ۲۷۴ - نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به مردم ایران (رنجنامه)، ۵ آبان ۱۳۷۱ - - - - -
- ۲۷۶ - نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به مردم ایران (وصیتنامه)، فروردین ۱۳۷۲ - - - - -
- ۲۸۲ - نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به دادگاه کیفری، ۵ اسفند ۱۳۷۲ - - - - -
- ۲۸۳ - دومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، ۱۳۷۲ - - - - -
- ۲۸۶ - سومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲ - - - - -
- ۲۸۸ - توبه‌نامه منسوب به علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در روزنامه «کیهان»، تیرماه ۱۳۷۳ - - - - -
- ۲۹۰ - نامه منسوب به علی‌اکبر سعیدی سیرجانی خطاب به بازجوی خود، خرداد ۱۳۷۴ - - - - -
- ۲۹۳ - گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی - - - - -
- ۳۳۶ - «شیخ صنغان»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی - - - - -
- ۳۶۹ - «سیمای دو زن»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی - - - - -

### بخش پنجم: بیانیه‌های اعتراضی میرحسین موسوی پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و «منشور جنبش سبز» - - - - - ۳۷۹

- ۳۸۰ - بیانیه شماره ۱ میرحسین موسوی، ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۱ - بیانیه شماره ۲ میرحسین موسوی، ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۳ - بیانیه شماره ۳ میرحسین موسوی، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۵ - بیانیه شماره ۴ میرحسین موسوی، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۶ - بیانیه شماره ۵ میرحسین موسوی، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۹ - بیانیه شماره ۶ میرحسین موسوی، ۳۱ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۰ - بیانیه شماره ۷ میرحسین موسوی، ۴ تیر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۱ - بیانیه شماره ۸ میرحسین موسوی، ۴ تیر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۳ - بیانیه شماره ۹ میرحسین موسوی، ۱۰ تیر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۸ - بیانیه شماره ۱۰ میرحسین موسوی، ۱۱ مرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۹ - بیانیه شماره ۱۱ میرحسین موسوی، ۱۴ شهریور ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۰۶ - بیانیه شماره ۱۲ میرحسین موسوی، ۱۹ شهریور ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۰۷ - بیانیه شماره ۱۳ میرحسین موسوی، ۶ مهر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۱۱ - بیانیه شماره ۱۴ میرحسین موسوی، ۱۳ آبان ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۱۴ - بیانیه شماره ۱۵ میرحسین موسوی، ۴ آذر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۱۷ - بیانیه شماره ۱۶ میرحسین موسوی، ۱۵ آذر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۲۱ - بیانیه شماره ۱۷ میرحسین موسوی، ۱۱ دی ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۲۵ - بیانیه شماره ۱۸ میرحسین موسوی، ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۳۲ - ویرایش دوم منشور جنبش سبز (میرحسین موسوی و مهدی کروبی)، ۳ اسفند ۱۳۸۹ - - - - -

### بخش ششم: سایر نخواه‌های نجیبانه محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ - - - - - ۴۳۸

- ۴۴۰ - پخمگان فرهنگی یا سمفونی پخمگان، سخنرانی در دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۵ - - - - -
- ۴۴۴ - سمفونی ای کاش‌های من! خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۴۷ - آفات منبر و خطابه (راز فرسودگی منابر ما)! ۳۱ شهریور ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۵۲ - تنها راه نجات نظام! شهریور ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۵۵ - یک پیشنهاد مبارک برای آینده دینی مردم! ۱۸ مهر ۱۳۸۸ - - - - -



- از آن سوی: رو به اندرون! اگر موسوی رئیس‌جمهور می‌شد...! مهر ۱۳۸۸ ----- ۴۵۷
- همه برای یکی، یکی برای همه! درباره علما و اخلاق رهبری، ۱۷ آذر ۱۳۸۸ ----- ۴۶۰
- خبر درگذشت محمد نوری‌زاد! ۱۹ آذر ۱۳۸۸ ----- ۴۶۳
- سقوط قاضی‌القضات شهر! ۲۷ آذر ۱۳۸۸ ----- ۴۶۶
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۶۷
- تکمله و توضیح اکبر اعلمی بر نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۷۰
- روسی‌های سرزمین من! ۱۲ مرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۷۴
- داستان مصلاهی تهران، ۲۳ مرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۷۹
- نامه محمد نوری‌زاد به همسر شهید همت و همسر شهید باکری، ۲۴ مهر ۱۳۸۹ ----- ۴۸۱
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی و طرح شکایت از مأموران وزارت اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۸۹ ----- ۴۸۳
- متن فارسی ----- ۴۸۳
- ترجمه انگلیسی (English Translation) ----- ۴۸۵
- اگر خرج‌چنگ نبود! (از نوشته‌های داخل زندان)، ۱۳۸۹ ----- ۴۸۷
- نوشته‌های قرآنی من در زندان: آیه‌ای از قرآن که جمهوری اسلامی به خاکش انداخته! اسفند ۱۳۸۹ ----- ۴۸۹
- زندان انفرادی و فرمان رهبرمان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ----- ۴۹۱
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به میرحسین موسوی، ۵ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۴۹۲
- نامه محمد نوری‌زاد خطاب به علی ابن ابی طالب، در نقد نظام و رهبری، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۴۹۷
- پاسخ «ف. م. سخن» از زبان علی ابن ابی طالب به نامه محمد نوری‌زاد، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۰۰
- آن علی و این علی! شعری از «شاعر سبز»، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۰۲
- کافر؛ به یاد فرزند کمانگر، ۱ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۳
- روزی در همین نزدیکی‌ها؛ در مورد آینده ایران، ۲ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۴
- با تو هستم سردار! خطاب به سردار شوشتری، ۴ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۶
- ما نیز چون شما! به مناسبت مرگ هدی صابر، ۶ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۹
- گل‌ها و گاوها! در نقد نمایندگان مجلس، ۱۷ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۱۰
- پرسش‌های محمد نوری‌زاد از مراجع و علما (۲۵ استفتاء)، ۳ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۱۷
- پاسخ‌های اسدالله بیات زنجانی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۳ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۱۷
- پاسخ‌های احمد قابل به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۲۷
- پاسخ‌های «س. الف» به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۳۸
- پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۴۹
- پاسخ‌های محسن کدیور به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۰ ----- ۵۶۱
- پاسخ‌های محمدعلی ایازی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۲ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۵۷۵
- هر آنچه تاریخ درباره شاه گفته، صد مطابقش اکنون در خود ما جمع است! ۲۴ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۸۳
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به محمد خاتمی، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰ ----- ۵۸۵
- استاد...! درباره احمد قابل، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰ ----- ۵۸۹
- پدر، دختر، و خاک! به مناسبت مرگ عزت‌الله و قتل هاله سحابی، ۲۷ شهریور ۱۳۹۰ ----- ۵۹۰
- با موسوی و کروبی چه خواهند کرد؟ ۲۷ مهر ۱۳۹۰ ----- ۵۹۴
- من آیا علیه این نظام تبلیغ می‌کنم؟ ۵ آبان ۱۳۹۰ ----- ۵۹۷
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ کامبیز محبی‌نژاد، ۹ آبان ۱۳۹۰ ----- ۵۹۹



- مرگ تدریجی میرحسین موسوی! ۱۳ آبان ۱۳۹۰ ----- ۶۰۵
- نامه محمد نوری‌زاد به دخترش، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۶۰۷
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ وحید پوراستاد، ۲۶ آذر ۱۳۹۰ ----- ۶۱۰
- سمفونی فریگان، ۴ دی ۱۳۹۰ ----- ۶۱۳
- یه روز خوب میاد! ۱۹ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۶۱۹
- نود و یک آرزو برای سال نود و یک! ۲۶ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۶۲۵
- آهای گنگی‌ها! ۴ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۶۳۰
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ سپند میریوسفی، ۱۸ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۶۳۴
- بلوغ، داشتن یا نداشتن، مسأله این است! ۸ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۶۵۱
- اگر پیامبر امروز مبعوث می‌شد، چه می‌کرد و چه نمی‌کرد؟ ۲۲ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۵۹
- هیولاهای حیات وحش جمهوری اسلامی! چگونگی ربایش و بازداشت محمد نوری‌زاد به قلم خودش، ۳۰ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۶۱
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی، ۲۳ تیر ۱۳۹۱ ----- ۶۶۴
- نامه محمد نوری‌زاد به امید کویچی، ۳ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۶۷
- متن فارسی ----- ۶۶۷
- ترجمه انگلیسی (چکیده) (English Translation) ----- ۶۶۹
- نیایش‌های محمد نوری‌زاد در زندان، ۱۳ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۷۰
- مصاحبه خیالی محمد نوری‌زاد با خامنه‌ای، ۱۷ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۷۵
- فصلی از رُمان منتشرنشده محمد نوری‌زاد، ۴ مهر ۱۳۹۱ ----- ۶۹۷
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به نلسون ماندلا، ۲۰ مهر ۱۳۹۱ ----- ۷۰۲
- تشکر محمد نوری‌زاد از مقام معظم رهبری، ۲۱ مهر ۱۳۹۱ ----- ۷۰۴
- رهبر چشم به راه شماست، داخل شوید! خطاب به مراجع تقلید، ۲۷ مهر ۱۳۹۱ ----- ۷۰۶
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ علیرضا کرمانی، ۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۰۸
- خاک ناقابلی که قابل شد؛ به یاد احمد قابل، ۲ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۰
- جنازه‌ای به اسم قاضی صلواتی و «نهضت آزادی»؛ محمد نوری‌زاد، ۵ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۱
- آقازاده‌های نفرت‌انگیز، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۴
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ مژگان مدرس علوم، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۶
- وزیر اطلاعات بخواند! درباره قتل ستار بهشتی، ۲۰ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۹
- شعبون بی‌مخ‌ها و خانه روستایی محمد نوری‌زاد، ۲۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۲۱
- قهقهه مشهور شیطان! درباره قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۲۲
- پرتقال‌آباد؛ درباره سرداران سپاه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۲۵
- رئیس‌جمهور آینده ما: نسرين ستوده، ۱۳ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۲۶
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ در غربت ستار بهشتی، خاتمی کجا بود؟ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۷ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۲۷
- ایجاد صفحه فیس‌بوک علی خامنه‌ای تمثیلی از عقب‌ماندگی است، ۲۹ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۲۹
- گریه‌های شدید خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۳۰
- کاش مجتبی خامنه‌ای هم شلاق می‌خورد! ۵ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۳۷
- به یاد این سه زندانی؛ موسوی، کروبی و رهنورد، ۱۲ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۳۸
- جمهوری اسلامی و نقش عملگرایش برای اسرائیل، ۱۲ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۳۹
- دو مرگ، دو مجلس، دو نگاه، ۱۸ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۴۱



- ۷۴۲ ----- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ «مؤسسه ایتالیایی تحقیقات و مطالعات ژئوپلیتیک»، ۲۰ دی ۱۳۹۱
- ۷۴۲ ----- متن فارسی
- ۷۵۱ ----- ترجمه ایتالیایی (Italian Translation)
- ۷۵۳ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به مراجع تقلید: بیاید برقصیم و شاد باشیم! ۲۸ دی ۱۳۹۱
- ۷۵۵ ----- درباره حجاب و رقص و موسیقی و مرجعیت، ۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۵۸ ----- قاتلی به اسم شیخ صادق لاریجانی، ۶ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۶۰ ----- ای کاش انقلاب نمی‌کردیم! ۱۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۶۲ ----- خطاب به آقای نوری‌زاد «انقلابی» نادم، ای کاش ضد انقلاب حاکم نمی‌شد! ج. پاک‌نژاد، ۱۱ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۰ ----- آری، انقلاب ۵۷ لازم نبود، اما...؛ حسین باقرزاده، ۱۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۱ ----- بصیرت‌زدگان، ۱۶ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۲ ----- گفتگوی با محمد نوری‌زاد؛ «راديو فرانسه»: روزهای تلخ احمدی‌نژاد و رهبری، ۱۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۴ ----- خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت اول، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۶ ----- من رهبر را به مناظره دعوت می‌کنم! ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۷ ----- آقای نوری‌زاد! «مُرشد» نشد سراغ «بچه مرشد»‌ها بروید! مجتبی واحدی، ۲۹ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۹ ----- درباره این روزهای دکتر مهدی خزعلی، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۸۰ ----- وقتی رهبر اسلامی راست نمی‌گوید! ۳۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۸۳ ----- تحصن مقابل زندان اوین، نوری‌زاد در کنار خانواده خزعلی، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۴ ----- فتاوی خونین یک آیت‌الله (عزیزالله خوشوقت)، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۵ ----- آهای تنهایی، تنهایی، تنهایی! ۴ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۷ ----- آقای خاتمی، از دراویش مان بیاموزیم! ۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۸ ----- جسارت خروج از انزوا؛ حمید آقایی، ۱۴ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۱ ----- چرا محمد نوری‌زاد درست می‌گوید؟! بهروز کربلایی، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۳ ----- آهای سردار علی فضلی! بخوان به نام گل سرخ! ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۵ ----- احضار محمد نوری‌زاد به دادگاه، ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۶ ----- پرسش‌های معکوس رهبری! ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۹ ----- درباره دادگاه غیرعلنی جنایت کهریزک، ۹ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۰ ----- دختری پشت وانت نشسته و پیانو می‌نوازد! ۱۴ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۲ ----- خطاب به رهبر: شما به زودی با آمریکا کنار خواهید آمد! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۳ ----- توصیه به رهبر: فیلم «گاندی» را حتماً ببینید! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۴ ----- «حفظ نظام از اوجب واجبات است»؛ مخوف‌ترین سخن خمینی! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۵ ----- قابل توجه سازمان بازرسی کل کشور؛ نرم‌افزاری برای کاستن دزدی‌ها و خطاها، ۱۷ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۷ ----- قاتلان ستار بهشتی! ۱۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۸ ----- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ «همبستگی نیوز»، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۱۰ ----- سنگوارگی آیت‌الله‌ها، ۲۰ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۱۱ ----- آهای مادر، مادر، مادر! حکایت مادر شش قربانی دهه شصت، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۱۲ ----- مادر بهکیش، همچنان استوار است! یک مادر داغدار، ۴ خرداد ۱۳۸۹
- ۸۱۴ ----- تعجب نمی‌کنم که از آنچه بر خانواده من روا داشته شده، بی‌خبر هستید؛ جعفر بهکیش، ۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۸۱۵ ----- فتنه خیلی خیلی بزرگ؛ همه ما سر کاریم! ۲۲ اسفند ۱۳۹۱



- ۸۱۷ ----- آتشفشان بی ادبی، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۱۹ ----- مجلس خبرگان؛ هیاهوی خفتگان، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۰ ----- شنبه دادگاه، چهارشنبه حکم صادره دم منزل! ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۱ ----- سرکوفت! ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۲ ----- یک خبر خیلی خوب! ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۳ ----- پاسخ به ابهام‌ها؛ نوشته‌های پراکنده من و ساسان، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۹ ----- وزارت اطلاعات و شبکه‌های ماهواره‌ای، ۳۰ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۰ ----- به یاد آیت‌الله منتظری، ۳۰ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۲ ----- «سه افیون؛ سیاست، اقتصاد و دین»؛ این فیلم را تماشا کنید! ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۳ ----- خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت دوم، ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۵ ----- این روزهای نخبگی، ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۶ ----- امنیت متراکم! ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۷ ----- پوست و استخوان و کوچه یک متری؛ به یاد ستار بهشتی، ۱۰ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۸ ----- این گروه خشن قاتلان! یک پیشنهاد انتخاباتی، ۱۰ فروردین ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۹ ----- ر بوده شدن مجتبی خامنه‌ای (سعید زینالی) به دست مأموران اطلاعات! ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۱ ----- جمعه‌های خامنه‌ای؛ دعوت از صاحب‌نظران و دلسوزان کشور، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۳ ----- ازدها وارد می‌شود! ۲۳ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۵ ----- فاطمه و گورستان سَنّیان سنندج، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۷ ----- خامنه‌ای رهبر می‌شود! ۲۹ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۹ ----- مارادونا را ول کنید و این آخوند بی‌کله (محمدباقر خرازی) را دریابید! ۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۲ ----- خامنه‌ای راستگو می‌شود! ۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۳ ----- خامنه‌ای با ادب می‌شود! ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۵ ----- برای رهنورد و میرحسین و کروبی: در غیاب شما، کرکس‌ها به جلد قناری فرو شده‌اند، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۶ ----- خامنه‌ای مسلمان می‌شود! ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۸ ----- در سوگ خاتمی یا خامنه‌ای؟ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۹ ----- خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت سوم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۱ ----- این روزهای دلمردگی؛ با هیچ انتخاباتی «حال» نکرده‌ام! ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۳ ----- کپسول بلاهت زیر عمامه صادق لاریجانی، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۵ ----- خامنه‌ای معتاد می‌شود! ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۶ ----- پوزش خواهی، تنها راه باقی‌مانده برای هاشمی و خامنه‌ای، ۳ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۷ ----- شعرهای نوروزی نوری‌زاد در زندان، ۹۰-۱۳۸۹ -----
- ۸۷۵ ----- گزارش برخی فیلم‌های محمد نوری‌زاد در سال ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۶ ----- متن فیلم کوتاهی از محمد نوری‌زاد به نام «ما آدم کشته‌ایم!»، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۷ ----- متن فیلم کوتاهی از محمد نوری‌زاد به نام «ممد نبودی ببینی!»، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۰ ----- گزارش سلسله‌فیلم‌های کوتاه محمد نوری‌زاد با نام «شعبون بی‌مخ‌ها» -----
- ۸۸۰ ----- گزارش قسمت اول فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۹ تیر ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۱ ----- گزارش قسمت دوم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۲۶ تیر ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۲ ----- گزارش قسمت سوم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۱۲ مرداد ۱۳۹۱ -----



- گزارش قسمت چهارم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۲۰ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۸۸۴
- گزارش قسمت پنجم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۳۰ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۸۸۶
- گزارش قسمت ششم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۱۳ شهریور ۱۳۹۱ ----- ۸۸۸
- گزارش قسمت هفتم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۷ مهر ۱۳۹۱ ----- ۸۸۹
- گزارش قسمت هشتم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۱۹ مهر ۱۳۹۱ ----- ۸۹۰
- پرسش و پاسخ درباره شعبون بی‌مخ‌ها، ۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۸۹۱
- سریال تلویزیونی «جنگ رستم و اسفندیار»؛ به کارگردانی محمد نوری‌زاد، ۱۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۸۹۳

### بخش هفتم: نامه‌های سرگشاده به محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ ----- ۸۹۴

- نامه یک پاسدار (الف. س.) به محمد نوری‌زاد، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ----- ۸۹۶
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «آخوندنامه» به محمد نوری‌زاد، ۱۹ آذر ۱۳۹۰ ----- ۸۹۸
- نامه سرگشاده رضا رئیسی به محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۸۹۹
- نامه سرگشاده حنیف مزروعی به محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۱
- نامه سرگشاده رشید اسماعیلی به محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۳
- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به محمد نوری‌زاد، ۲۶ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۵
- نامه سرگشاده مسیح علی‌نژاد به محمد نوری‌زاد، ۲۶ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۷
- نامه سرگشاده فاطمه امیرانی (همسر شهید باکری) به محمد نوری‌زاد، ۲۷ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۹
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «امید سبز» به محمد نوری‌زاد، ۲۷ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۱
- نامه سرگشاده یک روزنامه‌نگار به محمد نوری‌زاد، ۲۸ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۲
- نامه سرگشاده محبوبه نوریها به محمد نوری‌زاد، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۴
- نامه سرگشاده حسن یوسفی اشکوری به محمد نوری‌زاد، ۳۰ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۹
- نامه سرگشاده «جوانی در میان هزاران» به محمد نوری‌زاد، ۳۰ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۲۴
- نامه سرگشاده «سردار مستعفی (اخراجی) سپاه» به محمد نوری‌زاد، ۴ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۲۶
- نامه سرگشاده «یک روحانی معترض» به محمد نوری‌زاد، ۵ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۰
- نامه سرگشاده امید ب. به محمد نوری‌زاد، ۵ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۲
- نامه سرگشاده علی موسوی به محمد نوری‌زاد، ۶ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۳
- نامه سرگشاده ایرج مصداقی به محمد نوری‌زاد، ۸ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۷
- نامه سرگشاده سارا زرتشت به محمد نوری‌زاد، ۱۰ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۰
- نامه سرگشاده طاهر سرحدی‌زاده به محمد نوری‌زاد، ۱۲ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۱
- نامه سرگشاده احمد صادقی به محمد نوری‌زاد، ۱۲ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۴
- نامه سرگشاده مادر دو شهید به محمد نوری‌زاد، ۱۲ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۶
- نامه سرگشاده لیلا خالدی به محمد نوری‌زاد، ۱۳ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۸
- نامه سرگشاده (؟) به محمد نوری‌زاد، ۱۳ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۱
- نامه سرگشاده علی مهدی به محمد نوری‌زاد، ۱۴ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۳
- نامه سرگشاده «زندانی شماره هیچ» به محمد نوری‌زاد، ۱۵ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۵
- نامه سرگشاده یک روحانی ساکن قم (احمد) به محمد نوری‌زاد، ۱۶ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۷
- نامه سرگشاده پویا ارجمند به محمد نوری‌زاد، ۱۶ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۸۳
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «خرمدین سبز» به محمد نوری‌زاد، ۱۷ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۸۴



- ۹۸۶ ----- نامه سرگشاده طنز «نوری زاده» به «نوری زاد»؛ حسین قدیانی، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۸۸ ----- نامه سرگشاده مسیح علی نژاد به محمد نوری زاد، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۸۹ ----- نامه سرگشاده احمد صادقی به محمد نوری زاد، ۲۶ دی ۱۳۹۰
- ۹۹۲ ----- نامه سرگشاده «یک روحانی» به محمد نوری زاد، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۹۵ ----- نامه سرگشاده داریوش ایزدیار به محمد نوری زاد، ۱۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۱ ----- نامه سرگشاده «کاو» به محمد نوری زاد، ۱۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۵ ----- نامه سرگشاده داوود مرادیان به محمد نوری زاد، ۱۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۷ ----- نامه سرگشاده احمد صادقی به محمد نوری زاد، ۱۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۱ ----- نامه سرگشاده «زندانی شماره هیچ» به محمد نوری زاد، ۲۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۳ ----- نامه سرگشاده «یک جوان» به محمد نوری زاد، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۷ ----- نامه سرگشاده (؟) به محمد نوری زاد، ۱۶ اسفند ۱۳۹۰
- ۱۰۱۹ ----- نامه سرگشاده (؟) به محمد نوری زاد، ۹ فروردین ۱۳۹۱
- ۱۰۲۳ ----- نامه سرگشاده «زندانی شماره هیچ» به محمد نوری زاد، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۱۰۲۵ ----- نامه سرگشاده ابراهیم به محمد نوری زاد، ۱۵ تیر ۱۳۹۱
- ۱۰۲۷ ----- نامه سرگشاده «سردار اخراجی سپاه» (ا.م.) به محمد نوری زاد، ۲۷ تیر ۱۳۹۱
- ۱۰۳۱ ----- نامه سرگشاده «سردار اخراجی سپاه» به محمد نوری زاد، ۲۰ مهر ۱۳۹۱
- ۱۰۳۵ ----- نامه سرگشاده حسام به محمد نوری زاد؛ ۶ اسفند ۱۳۹۱

### ۱۰۳۷ ----- سخن فرجامین

- ۱۰۳۸ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



## فهرست تفصیلی جلد پنجم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

### ۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	----- فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	----- فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	----- فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	----- فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	----- فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	----- فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	----- فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	----- فهرست تفصیلی جلد هفتم

### ۶۸ ----- سخن آغازین

#### ۷۲ ----- بخش اول: فراز و فرود پرونده کشتارهای دهه ۱۳۶۰

۷۳	----- اسامی شماری از آمران و عاملان ۲۵ سال جنایت علیه مردم ایران
۷۶	----- اعدام‌های جمعی سال ۱۳۶۷؛ پرواند آبراهامیان
۸۳	----- دادخواهی؛ ن. نوری‌زاده (سام آ.)
۸۶	----- گلزار خاوران؛ ن. نوری‌زاده (سام آ.)
۸۷	----- از دست بی‌قانونی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و بی‌رحمی‌ها خدایا به تو پناه می‌بریم! «نهضت آزادی ایران»؛ دی ۱۳۶۷
۹۰	----- دادخواست بیش از ۵۰ خانواده قربانیان کشتار ۱۳۶۷ به حسن حبیبی، وزیر دادگستری وقت، ۵ دی ۱۳۶۷
۹۲	----- ترجمه بخش‌هایی از گزارش سال ۱۳۶۷ سازمان عفو بین‌الملل
۹۴	----- ترجمه بخش‌هایی از گزارش رسمی گالیندوپل، نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ایران
۹۵	----- نامه خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۴ شهریور ۱۳۸۲
۹۶	----- مرداد ۶۷، دستور قتل عام مجاهدین در زندان‌ها؛ محمد ملکی، مرداد ۱۳۸۳
۹۹	----- ادای دین به جان‌باختگان؛ علی‌اصغر صدر حاج سیدجوادی، ۲۴ آذر ۱۳۸۳
۱۰۲	----- خاوران، باید باقی بماند! فریبا کاویانی، شهریور ۱۳۸۴
۱۰۴	----- انسان، گرگ انسان است؛ در حاشیه قتل عام سال ۶۷؛ همنشین بهار
۱۰۹	----- عشق‌کشی، مهدی اصلانی
۱۱۱	----- با آب هفت دریا نیز ننگ کشتار ۶۷ را نمی‌توان شست! ایرج مصداقی، ۹ مرداد ۱۳۹۰
۱۲۵	----- نامه سرگشاده محمد ملکی به احمد شهید (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل) در مورد قتل‌های دهه ۶۰، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰
۱۲۷	----- سوز ماندگار پاییز ۶۰؛ «زندانی شماره هیچ»، ۱۳ مهر ۱۳۹۰
۱۲۹	----- چگونه علی خامنه‌ای مانع اعدام هزاران مارکسیست و توده‌ای شد؟! ۲۵ آذر ۱۳۹۱
۱۳۰	----- ادعاها و افشاگری‌های تازه از دهه شصت؛ فرمان اعدام سه هزار نفر صادر شده بود؛ حسین محمدی، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
۱۳۲	----- آقای خامنه‌ای! جنایت ادامه دارد...؛ حسین باقرزاده، ۲۹ آذر ۱۳۹۱



- ۱۳۵ ----- آهای مادر، مادر، مادر! حکایت مادر شش قربانی دهه شصت؛ محمد نوری‌زاد، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۳۶ ----- مادر بهکیش، همچنان استوار است! یک مادر داغدار، ۴ خرداد ۱۳۸۹
- ۱۳۸ ----- تعجب نمی‌کنم که از آن‌چه بر خانواده من روا داشته شده، بی‌خبر هستید؛ جعفر بهکیش، ۶ فروردین ۱۳۹۲

### بخش دوم: فراز و فرود پرونده قتل‌های زنجیره‌ای ----- ۱۳۹

- ۱۴۰ ----- سعید امامی (دانیال قوامی) که بود؟ -----
- ۱۴۲ ----- سخنان سعید امامی در دانشگاه همدان، ۱۳۷۵ -----
- ۱۴۳ ----- آمران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای؛ لیلاج بازنده -----
- ۱۵۰ ----- پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را باز نگه داریم؛ علی کشتگر -----
- ۱۶۹ ----- فتوای قتل پیروز دوانی به خط و امضای محسنی اژه‌ای -----
- ۱۷۱ ----- افشاکاری فرج سرکوهی از شکنجه‌های وزارت اطلاعات (بخش اول)، مرداد ۱۳۷۸ -----
- ۱۷۱ ----- متن فارسی -----
- ۱۷۴ ----- ترجمه انگلیسی -----
- ۱۸۰ ----- سخنرانی جنجالی روح‌الله حسینیان در مورد قتل‌های زنجیره‌ای، تابستان ۱۳۷۸ -----
- ۱۸۷ ----- گزارش به ملت؛ سیما صاحبی (همسر محمدجعفر پوینده)، ۱۳ آذر ۱۳۸۱ -----
- ۱۹۱ ----- گزارش به ملت؛ پرستو فروهر، آذر ۱۳۸۱ -----
- ۱۹۷ ----- از روش‌های خشونت‌آمیز تا قیام رش‌دیابنده مردم؛ نامه پرستو فروهر پیرامون روند پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای؛ آبان ۱۳۸۲ -----
- ۱۹۹ ----- «برای مردنش هنوز زود بود!»؛ روایت قتل علی‌اکبر سعیدی سیرجانی؛ امیرفرشاد ابراهیمی -----
- ۲۰۲ ----- النصر بالرعب، محمد شریف -----
- ۲۰۵ ----- گزارش خبرگزاری رژیم (ایسنا) از قتل‌های زنجیره‌ای -----
- ۲۱۱ ----- سعید امامی؛ «بازخوانی یک حق پامال شده»، ۲۸ خرداد ۱۳۸۷ -----
- ۲۱۵ ----- رابطه سعید امامی با خانواده علی خامنه‌ای؛ پریسا حاتمی، ۲۹ خرداد ۱۳۸۷ -----
- ۲۱۷ ----- برگی از بازجویی سعید امامی؛ محرمانه‌ترین پرونده امنیتی؛ ماشاءالله عباس‌زاده، ۲ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۲۲۰ ----- بازخوانی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای؛ شهاب نیکزاد، ۲ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۲۲۴ ----- سعید امامی، مردی که با داروی نظافت خودکشی کرد؛ شهاب نیکزاد، ۳ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۲۲۷ ----- نگاهی به زندگی اکبر خوش‌کوش، از عوامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای؛ ایرج مصداقی، ۱ خرداد ۱۳۸۹ -----
- ۲۳۴ ----- آیا سعید امامی فوت شده است؟ ف. م. سخن، ۲۴ آبان ۱۳۸۹ -----
- ۲۳۵ ----- بیانیه ۹ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ اوین در مورد پرونده «قتل‌های زنجیره‌ای»، ۳۰ آبان ۱۳۹۰ -----
- ۲۳۷ ----- «عزیز»ی که جان برایش عزیز نبود؛ عزیزالله خوشوقت، از فتوادهندگان قتل‌های زنجیره‌ای، عبدالکریم سروش، ۸ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۲۳۹ ----- بازخوانی پرونده قتل احمد خمینی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۲۴۲ ----- آخرین سخنرانی احمد خمینی در اعتراض به عملکرد هاشمی رفسنجانی، اسفند ۱۳۷۳ -----
- ۲۴۴ ----- سعید امامی: علی فلاحیان به من دستور حذف سید احمد خمینی را داد -----
- ۲۴۶ ----- آفتابی شدن اکبر خوش‌کوشک، «فرنگی‌کار» قتل‌های زنجیره‌ای؛ فیروزه متین، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲ -----

### بخش سوم: فراز و فرود پرونده جنایت کهریزک ----- ۲۴۹

- ۲۵۰ ----- «جنایت کهریزک» به روایت اسناد فاش شده دستگاه قضائی جمهوری اسلامی -----
- ۲۵۱ ----- قرار نهایی بازپرس دادسرای نظامی تهران برای ۲۲ متهم جنایت کهریزک، ۵ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۲۸۹ ----- کیفرخواست دادستان نظامی تهران علیه ۱۲ عامل متهم جنایت کهریزک، ۲۵ آذر ۱۳۸۸ -----



- حکم صادره توسط دادگاه نظامی برای جنایت کهریزک، ۱ تیر ۱۳۸۹----- ۳۰۵
- اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح درباره بازداشتگاه کهریزک، ۲۸ آذر ۱۳۸۸----- ۳۱۸
- اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح: حکم اعدام متهمان قتل‌های کهریزک، قطعی نیست، ۹ تیر ۱۳۸۹----- ۳۲۰
- بیانیه خانواده‌های ۳ قربانی کهریزک: دو افسر نگهبان محکوم به اعدام را بخشیدیم؛ چرا آمران اصلی به دادگاه نیامدند؟ ۷ مهر ۱۳۸۹ --- ۳۲۳
- دو تن از متهمان حوادث بازداشتگاه کهریزک اعدام شده‌اند، ۱۷ بهمن ۱۳۸۹----- ۳۲۸
- تکذیب اعدام دو افسر متهم در پرونده کهریزک؛ ۱۷ بهمن ۱۳۸۹----- ۳۳۰
- تمام نام‌های گره‌خورده با کهریزک؛ دو سال پس از کهریزک؛ خاطیان بر مسند، افشاگران در زندان؛ مسیح علی‌نژاد، ۲۶ تیر ۱۳۹۰ ---- ۳۳۱
- گفتگو با خانواده قربانیان کهریزک؛ در زندان کهریزک چه گذشت؟ فرشته قاضی، ۲۹ آذر ۱۳۹۰----- ۳۴۰
- «چه کسی قرص‌های مرگ را در سالاد رامین پوراندرجانی ریخته بود؟!»، محمدحسین روانبخش، ۲۷ آبان ۱۳۹۱----- ۳۴۴
- محمود علیزاده طباطبایی: ده‌ها «کهریزک» در سراسر کشور دیده‌ام! ۲ دی ۱۳۹۱----- ۳۴۶
- پرونده ۳۰۸۵ صفحه‌ای کهریزک؛ مرتضوی، حداد و حیدری فر مجرم شناخته شدند، نازنین کامدار، ۳ دی ۱۳۹۱----- ۳۵۴
- اعلام آمادگی محمد داوری برای شهادت در دادگاه جنایت کهریزک، ۱۴ دی ۱۳۹۱----- ۳۵۶
- متن کامل کیفرخواست دادستانی تهران علیه قضات تعلیقی پرونده بازداشتگاه کهریزک، ۶ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۵۷
- در دادگاه غیرعلنی متهمان کهریزک چه گذشت؟ بخش اول، ۸ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۵۹
- در دادگاه غیرعلنی متهمان کهریزک چه گذشت؟ بخش دوم، ۸ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۱
- نوار مکالمه سعید مرتضوی با مجتبی خامنه‌ای؛ آنچه که باعث شد دادگاه کهریزک غیر علنی برگزار شود، ۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۲
- دادگاه تمام شد، سعید مرتضوی به سر کار رفت، ۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۳
- درباره دادگاه غیرعلنی جنایت کهریزک؛ محمد نوری‌زاد، ۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۶
- چرا با سعید مرتضوی برخورد جدی نمی‌شود؟ ۱۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۷
- دومین جلسه دادگاه جنایت کهریزک؛ علنی یا غیرعلنی؟ ۱۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۸
- مرتضوی به یکی از بازداشت‌کنندگان سیلی زده است! ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۷۰
- متن کامل دفاعیات سعید مرتضوی در دومین جلسه دادگاه کهریزک، ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۷۱
- مرتضوی پس از جلسه دادگاه: هنگام حادثه کهریزک مرخصی بودم؛ رئیس دادگاه صلاحیت ندارد! ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۰
- پدر روح‌الامینی: فرزندان ما با شهاب‌سنگ کشته شده‌اند! ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۱
- سعید مرتضوی شاکی هم شد: آقای روح‌الامینی چرا زودتر به ضرغامی خبر ندادی؟ ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۳
- متهم، شاکی شد؛ اعتراض مرتضوی به صلاحیت دادگاه؛ حسین محمدی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۵
- دادگاه جنایات کهریزک؛ متهم در جایگاه شاکی نشست؛ مهدی تاجیک، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۷
- قاضی تعلیقی کهریزک پیش از ورود به دادگاه: انتقال متهمین به کهریزک دستور مستقیم من بود، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۹
- حیدری فر: من دستور بازداشت‌ها و اعزام به کهریزک را صادر کردم؛ مرتضوی بی‌گناه است، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۰
- حیدری فر: بازداشتگاه کهریزک دسته گل اصلاحات است؛ مرتضوی مقصر نیست، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۱
- قاضی معزول متهم به نگهداری مواد مخدر: اوین جا نداشت، قصوری نکرده‌ام! ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۲
- کلاف پرونده کهریزک، سردرگم‌تر شد، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۴
- چرا حیدری فر اتهامات مرتضوی را پذیرفت؟ طاها پارسا، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۵
- دومین جلسه دادگاه هم غیرعلنی برگزار شد؛ متهم جنایت کهریزک متهم کرد؛ مهراوه خوارزمی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۶
- دادگاه، غیرعلنی؛ دفاعیه متهم، علنی! نعمت احمدی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۹
- بدعت عجیب در پرونده کهریزک، بهمن کشاورز، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۴۰۰
- آلزایمر در کهریزک؛ ابراهیم نبوی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۴۰۱
- روح‌الامینی بعد از ۳ سال دویدن متهم هم شد؛ مرتضوی: او وظیفه پدری‌اش را درست انجام نداد! ۲۲ اسفند ۱۳۹۱----- ۴۰۳



- متهم جنایت کهریزک حتا در دادگاه هم صدایش را بلند کرد! ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۰۵
- مانع شرکت فرزندانان در اعتراضات می‌شدید تا نمیرند! بهروز صمدبیگی، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۰۸
- وکیل خانواده قربانی کهریزک از اتفاقات سومین جلسه دادگاه کهریزک می‌گوید، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۱
- گفتگو با پدر امیر جوادی فر: ما چیزی جز برقراری عدالت نمی‌خواهیم؛ مزگان مدرس علوم، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۳
- استدلال‌های سعید مرتضوی، قاضی نمونه حکومت اسلامی؛ مجید محمدی، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۵
- سعید مرتضوی کیست؟ مهدی محسنی، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۸
- گفتگو با وکیل خانواده محمد کامرانی: هنوز فرصت علنی کردن دادگاه مرتضوی وجود دارد؛ مهراوه خوارزمی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۲۰
- گفتگو با یک حقوقدان: تداوم قانون‌شکنی‌های مرتضوی در دادگاه؛ بهروز صمدبیگی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۲۵
- اخطار دیوان عدالت اداری درباره نامه‌نگاری‌های غیرقانونی سعید مرتضوی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۲۹
- یکی از مطلعان جنایات کهریزک: آقای مرتضوی! یادتان هست در حضور خانواده‌های بازداشت‌شدگان چه گفتید؟ ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۳۰
- انتشار دفاعیات مرتضوی در روزنامه «ایران»؛ وکیل قربانیان کهریزک: نمی‌توانیم پاسخ خود را منتشر کنیم، ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۳۳
- یکی از شاکیان سعید مرتضوی: شکایت جدیدی از مرتضوی به دادستانی تقدیم کردم، ۵ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۴۳۴
- نگاهی به پرونده کهریزک و سوابق جنایتکارانه «قاضی حداد» (حسن زارع دهنوی)؛ ایرج مصداقی، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۴۳۷
- گفتگو با یکی از شاکیان سعید مرتضوی؛ ۶ شکایت تازه از مرتضوی؛ مهراوه خوارزمی، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۴۴۲
- برگزاری چهارمین جلسه محاکمه قضات کهریزک پشت درهای بسته، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۴۵
- حاشیه‌های دادگاه کهریزک؛ زن میانسال برای چه منتظر مرتضوی بود؟ ناپدید شدن حیدری فر بعد از دادگاه، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۴۷
- عبدالحسین روح‌الامینی: مرغ پخته هم به حرف‌های مرتضوی می‌خندد! ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۴۸
- دادگاه چهارم کهریزک؛ از غیرعلنی بودن دادگاه کهریزک تا عدم انتشار جزئیات آن! محمدرضا زمانی درمزاری، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۰
- مرتضوی پس از خروج از دادگاه کهریزک: هیچ اطلاعات محرمانه‌ای در بحث کهریزک وجود ندارد، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۲
- قاضی دادگاه کهریزک: دادگاه تا آخرین جلسه غیرعلنی خواهد بود، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۳
- درخواست روح‌الامینی از رهبر؛ پورمحمدی، محسنی اژه‌ای و دری نجف‌آبادی شاهدان پرونده کهریزک، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۴
- سعید مرتضوی در جمع خبرنگاران: دادگاه کهریزک باید علنی برگزار شود، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۵
- سعید مرتضوی: کوچک‌ترین تقصیری در کهریزک ندارم؛ حتا یک برگ علیه من موجود نیست! ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۶
- معاون اول قوه قضائیه: بنای دستگاه قضائی و دادگاه، رسیدگی سریع به پرونده کهریزک است، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۹
- دادگاه پنجم «کهریزک» برگزار شد؛ شاکی‌ها، راضی؛ مرتضوی، ناراضی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۱
- پنجمین جلسه غیرعلنی دادگاه کهریزک؛ محاکمه غیابی «حداد» در دادگاه جنایت کهریزک؛ مهراوه خوارزمی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۳
- گفتگو با پدر محمد کامرانی: می‌خواهم بچه‌های بازداشتی کهریزک به دادگاه بیایند، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۵
- نامه مسیح علی‌نژاد به پدر محسن روح‌الامینی؛ حتماً می‌دانید چرا بازجو دهان و دندان‌های محسن را خرد کرد! ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۷
- قاضی تعلیقی کهریزک: بازداشتگاه کهریزک اکنون با نام «سروش ۱۱۱» فعالیت می‌کند، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۰
- مرتضوی و حیدری فر: کهریزک قانونی بود و تعطیل هم نشد؛ مسیح علی‌نژاد، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۲
- در دادگاه هشتم کهریزک چه گذشت؟ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۵
- در هشتمین جلسه محاکمه صورت گرفت: شهادت گزارشگر منتزیت در دادگاه کهریزک؛ مهراوه خوارزمی، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۶
- قاضی در هشتمین جلسه دادگاه کهریزک: «نیازی ندیدم شهود را احضار کنم»، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۸
- نهمین جلسه دادگاه کهریزک؛ بازی موش و گربه سعید مرتضوی با عکاسان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۰
- پدر محمد کامرانی: تا پشیمانی را در چهره متهمان نبینم یک گام به عقب نمی‌رویم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۲
- اولیای دم قربانیان کهریزک: دستور رهبری برای برخورد با مسببان حادثه کهریزک اجرا شد، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۴
- اعلام رضایت جوادی فر از اتهام معاونت در قتل مرتضوی؛ جلسه خصوصی پدر یکی از قربانیان با مرتضوی، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۵
- پرونده کهریزک در ایستگاه آخر؛ آنچه در ۹ جلسه قبلی گذشت، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۶



- ۴۸۹ پدر یکی از قربانیان کهریزک: پشیمانی در چهره متهمان دیده نمی‌شود؛ از علت رضایت جوادی فر بی‌اطلاعم، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۴۹۰ انصراف ناگهانی یکی از شاکیان پرونده کهریزک از شکایت علیه مرتضوی؛ دادگاه پشت درهای بسته، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۴۹۱ پدر کامرانی فر شکایتش از مرتضوی را پس گرفت؛ نشانه‌ای از پشیمانی در متهمان نیست، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۴۹۲ انصراف ناگهانی پدر جوادی فر از شکایت علیه مرتضوی؛ یک علامت سؤال بزرگ، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۴۹۳ دهمین جلسه دادگاه کهریزک: پدر امیر جوادی فر اعلام رضایت کرد، هیچ‌کدام از شاهدان احضار نشده‌اند، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۴۹۵ در مستند «قربانیان ۸۸»، یکی از شاکیان پرونده کهریزک از علت انصراف خود می‌گوید؛ مسیح علی‌نژاد، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۴۹۸ خانواده جوادی فر، مرتضوی را بخشیدند؛ شوک در دادگاه «کهریزک»؛ مهسا جزینی، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۵۰۱ چرا سعید مرتضوی را بخشیدیم؟ بخشش با «خرد جمعی»؛ پدر و برادر امر جوادی فر، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۵۰۲ تا همین جا خانواده امیر جوادی فر بار مسؤولیت مردمی که پرسش نمی‌کنند را به دوش کشید؛ مسیح علی‌نژاد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۵۰۴ دادگاه «کهریزک» به خط پایان رسید؛ در انتظار عدالت؛ مهسا جزینی، ۲ خرداد ۱۳۹۲ --- ۵۰۹ پایان دادگاه کهریزک: ۳۸ ساعت تأخیر در انتقال بازداشت‌شدگان توسط سعید مرتضوی و مرگ سه نفر، ۲ خرداد ۱۳۹۲ --- ۵۱۲ چرا قانون حریف مرتضوی نشد؟ ۲ خرداد ۱۳۹۲ ---

## بخش چهارم: فراز و فرود پرونده قتل ستار بهشتی

- ۵۱۴ ستار بهشتی؛ فریاد راهی به رهایی از راه آگاهی؛ عباس خسروی فارسانی --- ۵۱۵ برای ستار بهشتی و گوهر عشقی! طرح‌هایی از مانا نیستانی --- ۵۱۶ نامه سرگشاده ستار بهشتی به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۱۷ «تهدید می‌کنند اطلاع‌رسانی نکنید و گرنه دهانتان را می‌بندیم»؛ آخرین نوشتار ستار بهشتی در وبلاگ خود، ۸ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۲۰ بازداشت و ضرب و شتم ستار بهشتی، فعال مدنی، ۱۱ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۲۲ شکایتنامه ستار بهشتی از شکنجه در زندان، ۱۱ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۲۳ ابراز نگرانی مادر ستار بهشتی از وضعیت فرزندش، ۱۵ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۲۶ جنایت در زندان؛ تماس مأموران با خانواده ستار بهشتی: قبر بخريد و فردا جنازه را تحويل بگيريد! زهرا صدر، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۲۷ تماس مأموران با عموی ستار بهشتی: فردا جنازه را در کهریزک تحويل بگيريد، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۲۹ ستار بهشتی زیر شکنجه مأموران درگذشت؛ مأموران گفتند خفه شوید و به شما ربطی ندارد! ۱۶ آبان ۱۳۹۲ --- ۵۳۰ بیانیه «کانون وبلاگ‌نویسان ایران» در محکومیت قتل ستار بهشتی، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۳۱ تأیید وجود جنازه شکنجه‌شده ستار بهشتی در پزشکی قانونی کهریزک؛ زینب سادات حسینی، ۱۷ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۳۲ درگذشت یک وبلاگ‌نویس حین بازجویی، نگذارید به سرنوشت پرونده کهریزک تبدیل شود! ۱۷ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۳۴ ادامه رفتار غیرمسئولانه حاکمیت درباره سرنوشت یک زندانی؛ تصویر شکایتنامه ستار بهشتی از شکنجه در زندان، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۳۵ عفو بین‌الملل: احتمال بالای مرگ ستار بهشتی بر اثر شکنجه در زندان، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۳۷ متن انگلیسی (English Text) --- ۵۳۷ ترجمه فارسی --- ۵۳۹ گزارش «گاردین» از مرگ ستار بهشتی؛ ایران به کشتن ستار بهشتی بر اثر شکنجه متهم شد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۴۰ متن انگلیسی (English Text) --- ۵۴۰ ستار بهشتی؛ فریاد فاجعه؛ مرتضی کاظمیان، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۴۲ «مرگ مشکوک ستار بهشتی و پرسش‌هایی که باید پاسخ داده شود»؛ مهناز پراکنده، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۴۴ تهدید اعضای خانواده ستار بهشتی به دستگیری: «نگذارید خون ستار پایمال شود»، ۱۹ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۴۶ نامه یک وبلاگ‌نویس («یار دبستانی تو») به مادر ستار بهشتی، ۱۹ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۴۸ برای ایران؛ از فاطمی تا ستار؛ مرتضی کاظمیان، ۱۹ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۵۰



- ۵۵۲ ----- شهادتنامه ۴۱ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین: ستار بهشتی شکنجه شده بود، ۲۰ آبان ۱۳۹۱
- ۵۵۲ ----- متن فارسی
- ۵۵۵ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۵۵۷ ----- وزیر اطلاعات بخواند! درباره قتل ستار بهشتی؛ محمد نوری‌زاد، ۲۰ آبان ۱۳۹۱
- ۵۵۹ ----- ستار بهشتی هم...؛ تقی رحمانی، ۲۰ آبان ۱۳۹۱
- ۵۶۱ ----- «تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما!»؛ غلامعلی رجایی، ۲۱ آبان ۱۳۹۱
- ۵۶۳ ----- فیلمی از مزار ستار بهشتی؛ فایل صوتی آخرین سخنان او قبل از آخرین بازداشت، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۵۶۴ ----- سخنگوی قوه قضائیه وجود کبودی در ۵ جای بدن ستار را تأیید کرد؛ حسین نصری‌نیا، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۵۶۸ ----- دادستان کل کشور و بیماری قلبی ستار بهشتی؛ امید معماریان، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۵۷۱ ----- قاتلان ستار بهشتی چه کسانی هستند؟ محمد مصطفایی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۵۷۳ ----- گفتگوی «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران» با خانواده ستار بهشتی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۵۷۶ ----- شکنجه، مصداق جنایت علیه بشریت؛ محمدرضا سرداری، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۵۷۸ ----- رسانه‌هایی کم‌تر از ستار؛ مرتضی کاظمیان، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۵۸۰ ----- یک جنایت علیه جمهوری اسلامی اتفاق افتاده است، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۵۸۱ ----- با انتخاب مسئول کمیته پیگیری، سرنوشت پرونده ستار بهشتی از هم‌اکنون روشن است، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۵۸۲ ----- ستار بهشتی که بود؟ مریم حسین‌خواه، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۵۸۵ ----- شهادتنامه ۱۸ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۵۸۷ ----- بیانیه زندانیان سیاسی زندان رجایی‌شهر در محکومیت قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۵۸۹ ----- بیانیه «کانون نویسندگان ایران» در محکومیت قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۰ ----- قهقهه مشهور شیطان! درباره قتل ستار بهشتی؛ محمد نوری‌زاد، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۳ ----- قتل ستار بهشتی حاصل یک رویه جنایت‌ساز؛ علی بردبار، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۵ ----- نامه سرگشاده عمادالدین باقی به صادق لاریجانی در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۹ ----- بیانیه «سازمان گزارشگران بدون مرز» در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۶۰۱ ----- از تلاش متهم اختلاس سه هزار میلیارد تومانی برای لاپوشانی مرگ وبلاگ‌نویس تا...، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۶۰۲ ----- اگر با خاطیان کهریزک برخورد می‌شد، شاهد ماجرای ستار بهشتی نبودیم، ۲۴ آبان ۱۳۹۱
- ۶۰۴ ----- اظهارات متناقض درباره پرونده ستار؛ برخی به دنبال انحراف در پرونده هستند، ۲۴ آبان ۱۳۹۱
- ۶۰۷ ----- ستار بهشتی، نمونه پیوند طبقات فرودست با جنبش سبز، ۲۴ آبان ۱۳۹۱
- ۶۰۸ ----- ستار؛ پرونده‌ای با سیر مایوس‌کننده؛ محمد صادقی، ۲۴ آبان ۱۳۹۱
- ۶۱۲ ----- دوربین‌های زندان، دروغ پلیس فتا را برملا کرد؛ چرا زندانی سیاسی عمودی می‌رود، افقی بر می‌گردد؟! ۲۴ آبان ۱۳۹۱
- ۶۱۴ ----- رئیس قوه قضائیه: مرگ ستار بهشتی به قوه قضائیه ارتباط مستقیم ندارد؛ برخی رسانه‌ها موج‌سواری کردند، ۲۴ آبان ۱۳۹۱
- ۶۱۶ ----- گزارش «اکسپرس» از مرگ مشکوک ستار بهشتی؛ دردسر جدید برای حکومت تهران، ۲۴ آبان ۱۳۹۱
- ۶۱۷ ----- آزادی متهمان پرونده قتل ستار بهشتی به قید وثیقه؛ اشتباه چاپی، دلیل تناقضات گزارش اولیه مجلس، ۲۵ آبان ۱۳۹۱
- ۶۱۸ ----- وبلاگ‌نویسانی که با مرگ خود، دنیای خبری را تکان دادند! بهروز سورن، ۲۵ آبان ۱۳۹۱
- ۶۲۰ ----- سرخ‌های مهم در پرونده قتل ستار بهشتی؛ علت دقیق مرگ چه بود؟! ۲۵ آبان ۱۳۹۱
- ۶۲۳ ----- تبعید ابوالفضل عابدینی به زندان اهواز، پس از اعلام شهادت درباره شکنجه ستار بهشتی در حضور قاضی، ۲۵ آبان
- ۶۲۵ ----- از آب‌بازی در تهران تا مرگ ستار بهشتی؛ ایران از اینترنت می‌ترسد؛ ۲۵ آبان ۱۳۹۱
- ۶۲۸ ----- مأموران معذور؛ از فروهرها تا ستار؛ مرتضی کاظمیان، ۲۵ آبان ۱۳۹۱
- ۶۳۰ ----- گزارش «گاردین» از مرگ ستار بهشتی؛ وبلاگ‌نویسی از طبقه فرودست، ۲۵ آبان ۱۳۹۱



- ۶۳۰ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۶۳۲ ----- ترجمه فارسی -----
- ۶۳۴ ----- گزارش «دیلی بیست» از مرگ ستار بهشتی؛ دوستان ستار بهشتی: او شکنجه شده بود، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۳۴ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۶۳۶ ----- گزارش «پاریس مج» از مرگ ستار بهشتی؛ مرگ بلاگر و تحریک احساسات، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۳۶ ----- متن فرانسوی (French Text) -----
- ۶۳۸ ----- ترجمه فارسی -----
- ۶۴۰ ----- گزارشگران سازمان ملل خواهان تحقیق مستقل درباره مرگ و بلاگ‌نگار زندانی شدند، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۰ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۶۴۱ ----- ترجمه فارسی -----
- ۶۴۳ ----- قتل ستار بهشتی؛ استراتژی یا خودسری؟ مجتبی واحدی، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۵ ----- نامه «یزدان پرست» به ستار بهشتی، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۷ ----- قتل ستار بهشتی «تخلف» نیست، قتل عمد و سرکوبی سیستماتیک است؛ زینت میرهاشمی، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۸ ----- بیانیه دوم ۴۱ زندانی سیاسی؛ جای عامل جنایت و شاهد جنایت عوض شد، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۰ ----- اعتراض مدیرکل یونسکو به مرگ ستار بهشتی در زندان، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۲ ----- تحلیلی ناگفته درباره فوت یک وبلاگ‌نویس؛ هدف: شکستن اقتدار سازمان‌های امنیتی و انتظامی؛ حمید رسایی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۶ ----- اراده قطعی نظام برای ادامه کشتار وبلاگ‌نویسان، مجتبی واحدی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۷ ----- قتل ستارها چه اثری روی ما گذاشته و چه هزینه‌ای برای حکومت داشته است؟ ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۸ ----- ستار، آشکارکننده! عباس عبدی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۰ ----- خون ستار بهشتی برای روضه‌خوان‌ها چه ارزشی دارد؟! غلامعلی رجایی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۲ ----- ستار دو بار خفه شد: یک بار توسط چماقداران مجازی، یک بار هم توسط چماقداران واقعی؛ رضا رحیمی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۳ ----- عملکرد کمیته ویژه مجلس درباره مرگ و بلاگ‌نویس؛ محسن مقدسی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۴ ----- بیانیه جمعی از اصلاح‌طلبان مازندران: قتل ستار بهشتی، ادامه راه و روش معاویه و یزید بود، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۵ ----- آیا ستار بهشتی اولین نفر بود که...؟ آیا آخرین نفر خواهد بود؟ ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۷ ----- اگر احمدی‌نژاد به بازدید اوین رفته بود چه می‌شد؟ قتل ستار، دعوای مدیران را تشدید کرد؛ آرش بهمنی، ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۹ ----- رئیس کمیته امنیت داخلی مجلس: ضرورتی برای گفت‌وگو با خانواده ستار بهشتی ندیدیم! ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۰ ----- مجمع مدرسین حوزه علمیه قم: پیروان حسین چگونه مرگ جوانی را که به اتهام اعتراض دستگیر شده، می‌پذیرند؟ ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۲ ----- رئیس سازمان پزشکی قانونی: احتمال مرگ ستار بهشتی در اثر استرس ناشی از بازجویی، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۳ ----- موافقت ناجا با بازدید محل فوت بهشتی؛ پزشکی قانونی: طبیعی مرده، شاید از استرس، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۴ ----- ما شوخی می‌کنیم که پیرو حسینیم، بلکه دروغ می‌گوییم؛ حسین ناصری‌نیا، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۵ ----- پاسخی به سخنان دو نماینده مدعی اصولگرایی در پی قتل ستار بهشتی؛ علی بردبار، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۷ ----- مسؤول کمیته پرونده ستار بهشتی: بازداشتگاه رباط کریم، مورد غیرطبیعی نداشت! ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۸ ----- انتقاد هفت زندانی سیاسی بند زنان اوین از برخورد با شاهدان شکنجه ستار بهشتی، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۹ ----- انتقاد «سفیران سبز امید» از سکوت مراجع تقلید در برابر قتل ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۱ ----- پزشکی قانونی، گزارش «مرگ طبیعی» را تکذیب کرد! ادامه سکوت درباره از کار افتادن کلیه ستار بهشتی، ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۲ ----- مرگ بر اثر استرس بازجویی؟! مردم را هالو فرض نکنید! عبدالجواد موسوی، ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۴ ----- جمعی از خانواده زندانیان سیاسی: هموطنان! نسبت به این همه ظلم بی‌تفاوت نباشید! ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۷ ----- هزینه‌های بیهوده، بر گرده نظام؛ چه کسی قربانی است؟! هادی شریفی، ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----



- ۶۸۸ ----- مادر ستار بهشتی: رضایت نمی‌دهم؛ ستار به مرگ طبیعی نمرده؛ فرزندم را کشته‌اند، ۱ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۶۹۰ ----- پزشکی قانونی: علت مرگ ستار بهشتی مشخص شد؛ اجازه انتشار نداریم! ۱ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۶۹۱ ----- بازداشت موقت پزشک معاینه‌کننده ستار بهشتی در اوین، ۱ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۶۹۲ ----- سازمان پزشکی قانونی در اطلاعیه‌ای خبر داد: خاتمه یافتن بررسی مرگ «ستار بهشتی»، ۱ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۶۹۳ ----- اطلاعیه‌ای از قول سازمان پزشکی قانونی: سخنان مسؤولان ما اعتبار ندارد؛ از محسنی اژه‌ای بپرسید! ۱ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۶۹۴ ----- دل‌نوشته‌ای از خواهران اعدام‌شدگان به خواهر ستار بهشتی، ۱ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۶۹۵ ----- رئیس سازمان پزشکی قانونی: نتایج پزشکی قانونی پرونده ستار بهشتی متفاوت از شایعات است، ۱ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۶۹۶ ----- جعفری دولت‌آبادی از بیانیه زنان زندانی درباره ستار بهشتی، عصبانی است، ۲ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۶۹۷ ----- نماینده مجلس از ادامه فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی خبر داد؛ محل نگهداری ستار بهشتی غیرقانونی بود، ۲ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۶۹۸ ----- شرح جزئیات بررسی علت فوت؛ اطلاعیه دادستانی تهران درباره فوت ستار بهشتی، ۲ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۰۰ ----- واکنش یک وکیل دادگستری به اطلاعیه دادستانی: «ارباب منجر به مرگ» هم مصداق قتل است؛ مصطفی ترک همدانی، ۲ آذر ۱۳۹۱ -
- ۷۰۱ ----- پزشکی قانونی: احتمال مرگ بر اثر شوک ناشی از ضربه به نقاط حساس بدن، ۲ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۰۳ ----- مادر ستار بهشتی: به دخترم گفتند به خودت رحم نمی‌کنی، حداقل به بچه شش‌ماهه‌ات رحم کن، ۳ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۰۴ ----- گرفتن رضایت اجباری از خانواده ستار بهشتی و اظهارات مادر وی، ۳ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۰۶ ----- سایه پلیس «فتا» بر سر شهروندان؛ ندا رهنورد، ۴ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۰۸ ----- واکنش جامعه جهانی به کشته شدن ستار بهشتی؛ آیدا قجر، ۴ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۱۱ ----- ستار بهشتی و ضحاک زمان؛ علی کشتگر، ۴ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۱۳ ----- می‌خواستند «ستار» بی‌نام و نشان بمیرد؛ نامدار شد؛ بهروز صمدبیگی، ۴ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۱۶ ----- ارگان مؤتلفه: ستار بهشتی از ترس نوشته هایش سخته کرده! ۴ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۱۷ ----- نشریه مؤتلفه «اسلامی» می‌گوید ستار بهشتی از ترس سخته کرده است! ۶ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۲۰ ----- «سازمان گزارشگران بدون مرز»: مراقیبم تا کشته شدن ستار بهشتی مصون از مجازات نماند، ۶ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۲۳ ----- ما، ستار بهشتی و زینب بایزیدی؛ مرتضی کاظمیان، ۶ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۲۵ ----- نماینده ویژه مجلس در پرونده ستار بهشتی خواستار برکناری یا استعفای فرماندهی پلیس فتا شد، ۶ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۲۶ ----- سعید مرتضوی، بروجردی و مشکلات تربیتی ستار بهشتی! صادق زیباکلام، ۷ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۲۷ ----- دفن در مرور زمان؛ محمد رهبر، ۷ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۲۹ ----- رئیس بند ۳۵۰ زندان اوین پس از آنکه خبر شکنجه ستار بهشتی از این بند به بیرون درز کرد، برکنار شد، ۷ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۳۱ ----- بازجویان در روز آخر، دارویی را که در زندان اوین برای ستار بهشتی تجویز شده بود، قطع کرده‌اند، ۷ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۳۲ ----- مرگ ستار بهشتی و ساختار حکومت اسلامی؛ نعیمه دوستدار، ۸ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۳۵ ----- نماینده مجلس: ستار بهشتی قربانی ضعف نهادهای نظارتی شد، ۸ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۳۷ ----- فرمانده ناجا فاش کرد: اجازه مصرف قرص آرام‌بخش به ستار بهشتی داده نشد، ۸ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۳۸ ----- مجلس نباید از دادستان تهران به خاطر پیگیری پرونده ستار بهشتی حمایت کند؟ ۸ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۳۹ ----- نگرانی عفو بین‌الملل از تلاش‌ها برای مخفی کردن عامل مرگ ستار بهشتی، ۹ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۳۹ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۷۴۲ ----- ترجمه فارسی -----
- ۷۴۳ ----- عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس: هر کسی می‌گوید بازداشتگاه غیرقانونی داریم غلط کرده است! ۱۰ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۴۴ ----- مادر ستار بهشتی: قاتلان را نشانم دادند و با تهدید رضایت گرفتند! ۱۰ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۴۷ ----- محمدجواد لاریجانی: قتل ستار بهشتی مشکوک است! ۱۰ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۷۴۸ ----- برای ستاری که بهشتی بود و بهشتی شد؛ محمدتقی کروبی، ۱۰ آذر ۱۳۹۱ -----



- ۷۵۱ ----- رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس: پلیس فتا در سیاست‌های خود بازنگری جدی کند! ۱۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۲ ----- برکناری رئیس پلیس فتا و تأیید ضرب و شتم ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۱۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۳ ----- برکناری رئیس پلیس فتای تهران؛ سکوت درباره مرگ ستار بهشتی ادامه دارد؛ فرشته قاضی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۵ ----- سردار احمدی مقدم! شما استعفا دهید تا خون انسان ارزش پیدا کند! ۱۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۶ ----- پیشنهاد علی مطهری به وزیر کشور و ناجا: در نامه‌ای از خانواده ستار بهشتی عذرخواهی کنید! ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۸ ----- مراجع تقلید، قانون اساسی و ستار بهشتی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۰ ----- آقای محسنی اژه‌ای! آیا خانواده ستار بهشتی می‌توانند مراسم چهلم برگزار کنند؟ ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۲ ----- سخنگوی دستگاه قضا خبر داد: آخرین وضعیت پرونده ستار بهشتی؛ احتمال شوک وجود دارد، ۱۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۳ ----- برکناری رئیس پلیس فتا؛ یک اقدام نمایشی دیگر؟ فرشید آل داوود، ۱۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۵ ----- گزارش نماینده ویژه مجلس به هیأت رئیسه تحویل می‌شود؛ جزئیات تازه از پرونده «ستار بهشتی»؛ علی ذهابی، ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۸ ----- آموزه‌های «ستار»ی، ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۹ ----- آقای اژه‌ای! این ۱۰+۲ پرسش تا پل صراط همراه شماست! مهرداد طباطبایی، ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۳ ----- نمایندگان از قول پزشکی قانونی: مرگ ستار بهشتی عامل خارجی نداشت! ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۴ ----- شانزده آذر، روز حماسه‌سازی دانشجو و جامعه؛ ستار بهشتی، آذر ۱۳۹۰
- ۷۷۶ ----- فرمانده ناجا: رئیس فتا به خاطر فشار رسانه‌ها برکنار نشد، ۱۶ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۷ ----- نسرین و ستار؛ پیروزی افکار عمومی؛ مرتضی کاظمیان، ۱۶ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۹ ----- دیدار خانواده ستار بهشتی با ۴ تن از متهمان اصلی مرگ ستار، ۲۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۰ ----- نماینده پیگیری کننده مرگ ستار بهشتی: انصافاً روند قضائی پرونده خوب بود، ۲۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۱ ----- بیست مورد نقض «اعلامیه جهانی حقوق بشر» در پرونده ستار بهشتی؛ حسن فرشتیان، ۲۰ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۶ ----- محمد خاتمی خواستار پیگیری جدی «حادثه دلخراش» مرگ ستار بهشتی شد، ۲۰ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۷ ----- پایان تحقیقات: علت مرگ ستار بهشتی «شوک» اعلام شد، ۲۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۸ ----- ابراز نگرانی وکیل خانواده «ستار بهشتی» از احتمال ارسال نشدن پرونده به دادگاه، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۹ ----- نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی درباره قتل ستار بهشتی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۱ ----- چهلمین روز درگذشت ستار بهشتی، آزمونی دیگر پیش روی پلیس و دستگاه‌های امنیتی؛ مارو خا عظیمی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۴ ----- چهل روز از قتل ستار بهشتی گذشت؛ صحرا عابدی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۵ ----- مادر ستار بهشتی قاتلان فرزندش را دیده است؛ درخواست از مسئولان برای پیگیری پرونده، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۷ ----- همکاران قاتلان ستار بهشتی نگذاشتند مراسم یادبود او با آرامش تمام شود، ۲۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۹ ----- گزارش مراسم چهلم ستار بهشتی؛ گفت و گو با سحر بهشتی و محمد نوری‌زاد؛ زهرا صدر، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۱ ----- انتقال چندساعته مادر ستار بهشتی به بیمارستان، در پی حمله مأموران به مراسم چهلم فرزندش، ۲۴ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۲ ----- فیلم سخنان یکی از هم‌محله‌ای‌های ستار بهشتی: به خدا او قهرمان دنیاست، ۲۴ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۴ ----- کی می‌کُشه؟ حاکم باشی؛ کی فراموش می‌کنه؟ علی بردبار، ۲۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۶ ----- واکنش آیت‌الله بیات به کتک زدن مادر ستار بهشتی: جا دارد مسلمانان از این‌گونه رفتارها دق کنند و بمیرند، ۲۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۷ ----- تخلف چند بازجو و پلیس نباید به پای نظام نوشته شود؛ جواد یگانه، ۲۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۹ ----- وکیل خانواده ستار بهشتی: شکایتنامه، به خط مرحوم ستار بهشتی است، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۱ ----- چهل روز گذشت؛ حتی یک نفر از مسئولان هم برای دلجویی تماس نگرفت، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۳ ----- گفتگو با وکیل خانواده ستار بهشتی: مادر ستار بهشتی خواستار قصاص قاتل است؛ محمد ضرغامی، ۲۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۵ ----- گفتگو با محمد نوری‌زاد: در غربت ستار بهشتی، خاتمی کجا بود؟ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۷ ----- سؤال از وزیر کشور درباره ستار بهشتی؛ علی مطهری: باید از مردم و رهبری عذرخواهی کنند! ۲۸ آذر ۱۳۹۱



- ۸۱۸ ----- نگرانی از تکرار داستان دزدی ریش تراش، در پرونده قتل در شکنجه‌گاه پلیس، ۲۸ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۱ --- دیدار «مادران پارک لاله» با خانواده ستار بهشتی؛ مادر ستار: نتوانسته بود درست بنویسد، انگشتانش را شکسته بودند! ۱ دی ۱۳۹۱ ---
- ۸۲۳ ----- پدر ستار بهشتی حی و حاضر است؛ از مادر او رضایت زوری گرفته‌اند! زهرا صدر، ۲ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۶ ----- گفتگو با مادر ستار بهشتی: من صدای زخم‌های تن فرزندم هستم؛ مژگان مدرس علوم، ۲ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۹ ----- چرا گزارش مرگ ستار بهشتی در مجلس خوانده نشد؟ ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۰ ----- دادستان تهران: ستار بهشتی بیمار نبود، مرگ در اثر ضربه یا فشار شدید روانی، ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۲ ----- مرگ ستار بهشتی: جرم عادی یا نقض حقوق بشر؟ آرش نراقی، ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۵ ----- گفتگو با وکیل خانواده ستار بهشتی: فشارها بر دستگاه قضائی کاملاً محسوس است؛ رؤیا کریمی مجد، ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۷ ----- از کجا معلوم که ستار، بهشتی نباشد؟ پرویز اسماعیلی ۵ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۴۱ ----- سنگ قبر ستار بهشتی در محاصره نیروهای امنیتی؛ این‌همه نگرانی برای چیست؟ ۵ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۴۳ ----- گزارش خبرگزاری «روترز» از بازتاب‌های مرگ ستار بهشتی؛ بابک دهقان‌پیشه، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۴۳ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۸۴۷ ----- ترجمه فارسی -----
- ۸۴۸ ----- گفتگو با وکیل خانواده ستار بهشتی: امنیتی‌ها نمی‌گذارند پرونده ستار به دادگاه برود؛ فرشته قاضی، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۱ ----- ستار بهشتی، بازیچه دادرسی فرمایشی حکومت؛ علی افشاری، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۳ ----- مرگ ستار بهشتی؛ آب در لانه مورچگان، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۶ ----- گزارش تحقیق و تفحص مجلس درباره ستار بهشتی باز هم خوانده نشد، ۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۷ ----- دیدار جمعی از دانشجویان دانشگاه علم و صنعت با خانواده ستار بهشتی، ۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۸ ----- مصائب تمام‌ناشدنی خانواده ستار بهشتی؛ تصادف شدید داماد خانواده، ۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۹ ----- آخرین نتیجه کمیته تحقیق مجلس: علت مرگ ستار بهشتی سنگ‌کوب و شوک ناشی از دستگیری است! ۹ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۱ ----- متن عذرخواهی بازجوی فتا از خانواده ستار بهشتی! ف.م.سخن، ۱۰ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۳ ----- حذف بخشی از گزارش پرونده ستار بهشتی، ۱۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۴ ----- امروز گزارش نماینده ویژه مجلس خوانده می‌شود؛ حذف «پاراگراف» از گزارش «ستار بهشتی»؛ علی ذهابی، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۶ ----- متن کامل گزارش مجلس درباره مرگ ستار بهشتی؛ تأکید بر لزوم بررسی ویژه پرونده، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۰ ----- اعتراض نمایندگان به گزارش ناقص تحقیق و تفحص قتل ستار بهشتی، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۴ ----- رئیس مجلس: مبنا برای ما تحقیقات کمیسیون امنیت ملی است نه حرف‌های مادر و خواهر متهم، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۵ ----- نماینده مجلس: گزارش مرگ ستار بهشتی آزادانه تهیه شد، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۶ ----- نماینده مجلس: بخش حذف‌شده از گزارش ستار بهشتی اعتراف نبوده است، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۷ ----- نماینده مجلس: ضرب عمدی و شوک فیزیکی و روانی علت مرگ ستار بهشتی است، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۸ ----- کشمکش بر سر «حذف علت مرگ ستار بهشتی» از گزارش مجلس ایران، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۱ ----- یک وکیل دادگستری: تمام بازداشتگاه‌ها باید زیر نظر سازمان‌زندان‌ها باشد، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۴ ----- گزارش ستار بهشتی در مجلس؛ روایت دستکاری شده یک قتل، مژگان مدرس علوم، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۶ ----- استتار ستار؛ محمدرضا سرداری، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۸ ----- ستار بهشتی و اقتناع افکار عمومی؛ حسین انصاری راد، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۹ ----- گزارش مرگ «بهشتی» در مجلس سیاست؛ سروش فرهادیان، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۹۰ ----- پاراگراف حذف‌شده سیاست؛ مهدی دواتگری، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۹۱ ----- گفتگو با نماینده رباط‌کریم: امیدوارم آن بندی که باید مردم از آن اطلاع داشته باشند اعلام شود؛ علی ذهابی، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۹۲ ----- از کهریزک تا بازداشتگاهی که زندانی تلفن همراه و رایانه دارد؛ اینجا ایران است! مصطفی ترک همدانی، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----



- گفتگو با مادر ستار بهشتی: دادگاه فرزندم باید علنی باشد؛ بهروز کارونی، ۱۹ دی ۱۳۹۱ ----- ۸۹۴
- مرثیه‌ای برای جامعه مدنی ایران؛ علی آزاد، ۱۹ دی ۱۳۹۱ ----- ۸۹۶
- پشت پرده زندگی ستار بهشتی! «مؤسسه راهبردی دیده‌بان»! ۱۹ دی ۱۳۹۱ ----- ۸۹۹
- حکم اراذل و اوباش یک ماهه صادر شد؛ پرونده ستار سه ماه در دادسرا مانده، ۳۰ دی ۱۳۹۱ ----- ۹۰۱
- از گم شدن ۱۰ روزه پدر ستار بهشتی تا برنامه‌ریزی برای فرسایشی نمودن پرونده قتل، ۱ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۰۳
- گفتگو با مادر ستار بهشتی؛ شرح جزئیات ناپدید شدن ۱۰ روزه پدر ستار؛ زهرا صدر، ۲ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۰۵
- گفتگو با خانواده ستار بهشتی: پدر ستار سالم و خواهان مجازات قاتلین است؛ فرشته قاضی، ۳ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۰۸
- مفقودی ۱۰ روزه و مشکوک پدر ستار بهشتی؛ وکیل خانواده بهشتی: نگرانم پدر ستار را محجور قلمداد کنند، ۸ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۱۰
- ۱۰۰ روز از قتل ستار بهشتی گذشت؛ پرونده هنوز در دادسرا خاک می‌خورد! ۲۴ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۱۲
- ماه بهمن هم تمام شد؛ پرونده ستار بهشتی به دادگاه نرفت، ۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۴
- دیدار فرزند حسینعلی منتظری با مادر ستار بهشتی، ۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۶
- اولین ثمره خون ستار بهشتی؛ ابلاغ ممنوعیت بازجویی از متهمان در بازداشتگاه‌های پلیس، ۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۷
- نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای درباره ستار بهشتی، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۹
- بازی با افکار عمومی؛ نماینده مجلس: پرونده ستار بهشتی خاتمه پیدا کرده؛ او از ترس زندان فوت کرده! ۱۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۱
- پس از چهار ماه، علی‌رغم ادعای پایان رسیدگی به قتل، پرونده ستار بهشتی به دادگاه ارسال نشده؛ فرشته قاضی، ۱۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۳
- گیتی پورفاضل وکیل خانواده ستار بهشتی: گزارش مجلس ریختن آب بر آتش نبود، آتش شعله‌ور شده است، ۱۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۵
- مادر ستار بهشتی: تهدید می‌شویم؛ خون فرزند من فروشی نیست، ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۶
- کابوسی که نظام را رها نمی‌کند؛ ندا سینا، ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۸
- سازمان دیدبان حقوق بشر خواهان تحقیقات جنایی در مورد ستار بهشتی شد، ۱۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۹
- داستان شگفت‌انگیز یک مادر؛ زن رنج‌دیده سرزمینم روزت مبارک! نرگس محمدی، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۱
- قاتلان ستار بهشتی! محمد نوری‌زاد، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۳
- عدالت کور و حق‌طلبی مادر ستار؛ تقی رحمانی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۴
- نماینده مسؤول پیگیری پرونده ستار بهشتی در مجلس: پرونده ستار بهشتی مختومه شد، ۲۴ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۵
- وکیل خانواده ستار بهشتی: پرونده هنوز باز است، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۶
- گفتگو با خانواده ستار بهشتی: هر چند امنیت نداریم، اما پرونده را دنبال می‌کنیم؛ فخرالسادات محتشمی‌پور، ۲۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۷
- دو داستان گزنده با دو سرانجام متفاوت؛ درباره ستار بهشتی و استفن اسلویین؛ مجید محمدی، ۲۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۰
- دردنوشته‌ای برای مادر ستار بهشتی: تو تنها نیستی، مادر! حسین نصری‌نیا، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۳
- وکیل خانواده ستار بهشتی: پرونده مختومه نشده است؛ هنوز مدارک در اختیارم نیست، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۶
- گفتگو با وکیل ستار بهشتی: هنوز پرونده را نخوانده‌ام؛ فرشته قاضی، ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۸
- جای شاهد و متهم عوض شد؛ اتهام تبلیغ علیه نظام به ابوالفضل عابدینی، شاهد پرونده ستار بهشتی، ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۵۰
- با وجود گذشت بیش از ۴ ماه از مرگ در بازداشتگاه پلیس فتا، پرونده «ستار بهشتی» به دادگاه نرفت، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۵۱
- پوست و استخوان و کوچه یک متری؛ به یاد ستار بهشتی؛ محمد نوری‌زاد، ۱۰ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۲
- تبریک نوروزی و درد دل مادر ستار بهشتی با مردم: می‌خواهیم فرزندانمان آزاد باشند، ۱۱ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۳
- وکیل خانواده ستار بهشتی: تحقیقات بر روی پرونده ستار بهشتی ادامه دارد، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۴
- پرونده ستار بهشتی وزیر کشور را به مجلس کشاند، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۵
- به اتهام مشکوک خواندن مرگ ستار بهشتی، مدیر مسؤول روزنامه «خورشید» محاکمه می‌شود، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۶
- ادامه تعلل در ارسال پرونده ستار بهشتی به دادگاه؛ از خانواده او و مردم عذرخواهی نشد؛ لیلا طیری، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۷
- احضار وزیر کشور به مجلس برای پرونده مرگ ستار بهشتی؛ مطهری: عذرخواهی نکرده‌اند؛ آمنه شیرافکن، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۹



- ۹۶۱ پرونده قتل ستار بهشتی در دست بازپرس پرونده قتل ندا آقاسلطان، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۲ سؤال علی مطهری از وزیر کشور در مجلس: ستار بهشتی شکنجه شد، نه عذرخواهی کردید، نه رضایت گرفتید! ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۷ پایان نافرجام پرونده ستار بهشتی در مجلس گوش به فرمان خامنه‌ای؛ آزمون آزموده! عباس خسروی فارسانی، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۸ نماینده مجلس در اعتراض به سؤال از وزیر کشور: علت فوت ستار بهشتی را باید از ملک‌الموت پرسید! ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۹ وزیر کشور برای پاسخگویی به مجلس آمد؛ روز داغ ستار بهشتی در مجلس؛ آینه شیرافکن، ۲۱ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۱ فرهنگ عذرخواهی؛ محسن رهامی، ۲۱ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۳ گفتگو با ابراهیم نکو، نماینده رباط کریم، شهر محل سکونت ستار بهشتی، ۲۲ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۵ چرا ستار بهشتی باید کشته شود و مجتبی دانش طلب به اندرزگاه رجایی شهر برود؟ محمد مسیح یاراحمدی، ۲۴ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۷ مادر و خواهر ستار نیاز به همراهی دارند، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۸ پیگیری علت مرگ ستار بهشتی برای زندانی نشدن سایر وبلاگ‌نویسان بود، احسان رستگار، ۲۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۱ گفتگو با اسماعیل کوثری، نماینده مجلس؛ به ستار بهشتی ظلم نشده است! عظیم محمودآبادی، ۲۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۶ آقای کوثری! اگر فرزندان جای ستار بهشتی بود، باز می‌گفتید ظلم نشده؟ ۲۷ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۷ سردار کوثری! سهم شما همان دو درهم است؛ علی آستانه، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۹ برای مادر ستار بهشتی؛ علی آزاد، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۹۲ دیدار فرزندان رهنورد و موسوی با مادر ستار بهشتی و دل‌نوشته آنان؛ سفر به خانه شجاعت، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۹۵ رنج‌نامه مادر ستار بهشتی به مناسبت روز کارگر و روز زن: وای از روزی که نخواهند! ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۹۹۶ پیام ویدئوی گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی، خطاب به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۹۹۷ گفتگو با گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی: گفت کتکش می‌زدیم و او می‌خندید؛ امید معماریان، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۹۹۷ متن فارسی
- ۱۰۰۰ ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۱۰۰۳ مادر ستار بهشتی: برای تحصن جلوی بیت رهبری آماده می‌شوم؛ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۰۰۴ وکیل خانواده ستار بهشتی: کاش «پوارو»یی داشتیم تا به پرونده ستار بهشتی رسیدگی می‌کرد! ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۰۰۵ «مرگ بهتر از آن هستی، که اختیار کنم پستی»؛ سروده‌ای برای ستار بهشتی؛ سیمین بهبهانی
- ۱۰۰۶ «مرگ طبیعی»؛ سروده‌ای برای ستار بهشتی
- ۱۰۰۷ «مادر چه کنم؟!»؛ سروده‌ای برای ستار بهشتی؛ رضا بی‌شتاب
- ۱۰۰۸ «پیرزنی را ستمی درگرفت»؛ سروده‌ای برای مادر ستار بهشتی

## بخش پنجم: کشته‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸

- ۱۰۱۱ مستند رادیویی قربانیان ۸۸؛ مسیح علی‌نژاد، ۱۳۹۲-۱۳۹۱
- ۱۰۱۲ قربانیان ۸۸؛ بخش ۱: میثم عبادی؛ یکی از اولین قربانیان انتخابات ۸۸، کارگر خیاط خانه بود
- ۱۰۱۳ قربانیان ۸۸؛ بخش ۲: محمد مختاری؛ از «نشسته زیستن» خسته شده بود
- ۱۰۱۵ قربانیان ۸۸؛ بخش ۳: صانع ژاله؛ او عاشق هنر، شعر و شادی بود
- ۱۰۱۸ قربانیان ۸۸؛ بخش ۴: شهرام فرج‌زاده؛ با ماشین از روی او رد شدند
- ۱۰۲۱ قربانیان ۸۸؛ بخش ۵: رامین پوراندرجانی؛ پزشکی که زندانیان کهریزک را معاینه می‌کرد
- ۱۰۲۴ قربانیان ۸۸؛ بخش ۶: مصطفی کریم‌بیگی؛ «فقط یک اعتراض ساده داشت»
- ۱۰۲۷ قربانیان ۸۸؛ بخش ۷: بهنود رضایی؛ تاوان شاد زیستن
- ۱۰۲۹ قربانیان ۸۸؛ بخش ۸: احمد نعیم‌آبادی؛ «برای اعتراض به تقلب بیرون رفته بود»
- ۱۰۳۲ قربانیان ۸۸؛ بخش ۹: رامین رضایی؛ دلش می‌خواست تولدش را کنار خانواده‌اش باشد
- ۱۰۳۵



- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۰: شبیم سهرابی؛ قربانی یک انتخابات، زیر چرخ‌های پاترول سیاه ----- ۱۰۳۸
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۱: علی حبیبی موسوی؛ خواهرزاده میرحسین هدف سرنشینان پاترول سیاه ----- ۱۰۴۰
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۲: علیرضا صبوری؛ معترضی که در تهران زخمی شد و در آمریکا درگذشت ----- ۱۰۴۲
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۳: محسن روح‌الامینی؛ پدر وابسته حکومت، فرزند قربانی در کهریزک ----- ۱۰۴۵
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۴: امیر جوادی‌فر؛ از مضروب شدن در ۱۸ تیر تا جان باختن در کهریزک ----- ۱۰۴۸
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۵: رامین آقازاده قهرمانی؛ با بدنی کبود از کهریزک بازگشت و جان داد ----- ۱۰۵۱
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۶: محمد کامرانی؛ وقتی به اغما رفت که حکم آزادی‌اش صادر شده بود ----- ۱۰۵۴
- کشتگان ۸۸؛ پرونده‌های مسکوت، خانواده‌های خاموش؛ فریبا صحرایی، ۴ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۱۰۵۷

### سخن فرجامین ----- ۱۰۶۰

- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ ----- ۱۰۶۱



## فهرست تفصیلی جلد ششم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

### ۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

### ۶۸ ----- سخن آغازین

#### ۷۲ ----- بخش اول: جلوه‌ای از کارنامه حقوق بشر جمهوری اسلامی

۷۳	-----	گزارش سالانه (۲۰۱۱) «سازمان عفو بین‌الملل» در مورد ایران، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰
۷۳	-----	متن انگلیسی (English Text)
۷۸	-----	ترجمه فارسی
۸۳	-----	اولین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱ مهر ۱۳۹۰
۸۳	-----	متن انگلیسی (English Text)
۹۷	-----	ترجمه فارسی
۱۱۳	-----	دومین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱۳ اسفند ۱۳۹۰
۱۱۳	-----	متن انگلیسی (English Text)
۱۲۸	-----	ترجمه فارسی
۱۴۵	-----	سومین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۲۲ شهریور ۱۳۹۱
۱۴۵	-----	متن انگلیسی (English Text)
۱۶۱	-----	ترجمه فارسی (چکیده)
۱۶۶	-----	چهارمین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱
۱۶۶	-----	متن انگلیسی (English Text)
۱۸۱	-----	ضمیمه گزارش
۱۹۱	-----	ترجمه فارسی
۲۱۰	-----	گفتگو با گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق بشر در ایران؛ نرگس توسلیان، ۷ فروردین ۱۳۹۲
۲۱۳	-----	نامه سرگشاده محمد ملکی به احمد شهید (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل) در مورد قتل‌های دهه ۶۰، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰
۲۱۵	-----	گزارش هاشم خواستار از زندان مشهد، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰
۲۲۶	-----	گزارش مهدی محمودیان از زندان رجایی شهر کرج، ۲ آبان ۱۳۹۱



- ۲۲۸ --- بیانیه مشترک عفو بین‌الملل، عدالت برای ایران، شورای دفاع از حق تحصیل و شیرین عبادی به مناسبت روز دانشجو، ۱۵ آذر ۱۳۹۱ -- ۱۳۹۱
- ۲۲۸ --- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۲۳۱ --- ترجمه فارسی -----
- ۲۳۴ --- گزارش سالانه (۲۰۱۳) عفو بین‌الملل: نقض حقوق بشر در ایران همچنان ادامه دارد، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -- ۱۳۹۲
- ۲۳۴ --- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۲۳۹ --- ترجمه فارسی -----

## بخش دوم: نخواه‌های پراکنده ۲۴۴

- ۲۴۵ --- اساسنامه «شورای انقلاب»، ۱۳۵۷ -----
- ۲۴۷ --- وصیتنامه محمدرضا پهلوی، مرداد ۱۳۵۹ -----
- ۲۴۸ --- بیانیه «نهضت آزادی ایران» پیرامون ولایت مطلقه فقیه یا «انقلاب چهارم»، ۳۰ دی ۱۳۶۶ -----
- ۲۵۱ --- کتاب «نهضت آزادی ایران» در تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، فروردین ۱۳۶۷ -----
- ۳۱۷ --- استعفانامه سرگشاده جلال‌الدین طاهری اصفهانی (امام جمعه اصفهان) خطاب به مردم ایران، ۱۸ تیر ۱۳۸۱ -----
- ۳۲۰ --- «دانشگاه امام صادق» از نگاهی دیگر!؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲ -----
- ۳۲۴ --- «زمهریر تزویر و خزان تظاهر؛ نگاهی به دانشگاه امام صادق»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲ آبان ۱۳۸۵ -----
- ۳۲۶ --- رنجنامه فرزاد کمانگر از زندان رجائی‌شهر کرج، ۲ آذر ۱۳۸۶ -----
- ۳۳۰ --- نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۰ فروردین ۱۳۸۷ -----
- ۳۳۹ --- «گزارشی از یک اصلاح‌طلب بازداشت‌شده به ملت ایران»؛ وصیتنامه احمد قابل، اردیبهشت ۱۳۸۷ -----
- ۳۵۲ --- نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۸ بهمن ۱۳۸۷ -----
- ۳۵۵ --- «وصیتنامه سیاسی» احمد قابل، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۶۲ --- «تنفیذ در مسجد ضرار»؛ نوشتار محسن کدیور در نقد نظام و رهبری، ۱۳ مرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۶۷ --- نظام موعود خمینی و نظام موجود جمهوری اسلامی؛ اکبر اعلمی، ۱۰ شهریور ۱۳۸۸ -----
- ۳۷۴ --- دل‌نوشته فرزاد کمانگر در زندان اوین، ۱۴ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۳۷۴ --- متن فارسی -----
- ۳۷۶ --- ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
- ۳۷۸ --- در عاشورا کسی کشته نشد! ابراهیم نبوی، ۷ دی ۱۳۸۸ -----
- ۳۸۰ --- دل‌نوشته‌ای برای معشوق و دردنوشته‌ای برای میهن؛ فرزاد کمانگر، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹ -----
- ۳۸۰ --- متن فارسی -----
- ۳۸۲ --- ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
- ۳۸۴ --- «پدر، مادر، ما باز هم متهمیم!»؛ مصطفی تاج‌زاده، ۲۴ خرداد ۱۳۸۹ -----
- ۴۱۳ --- استیضاح خامنه‌ای؛ محسن کدیور -----
- ۴۱۳ --- استیضاح رهبری؛ نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی، ۲۶ تیر ۱۳۸۹ -----
- ۴۵۸ --- استیضاح مرجعیت مقام رهبری؛ محسن کدیور، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۴۷۶ --- افتاء و مرجعیت با اکسیر مصلحت نظام؛ محسن کدیور، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۴۹۰ --- موافقان و مخالفان مرجعیت آقای خامنه‌ای؛ محسن کدیور، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۵۰۶ --- ابتدال مرجعیت شیعه؛ محسن کدیور، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۵۲۴ --- دفاعیه عیسی سحرخیز در دادگاه و نقد نظام و رهبری، ۲۷ تیر ۱۳۸۹ -----
- ۵۵۵ --- نامه سرگشاده ۱۲ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۸۹ -----



- ۵۵۵ ----- متن فارسی
- ۵۵۷ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۵۵۹ ----- رنجنامه عبدالکریم سروش درباره شکنجه دامادش، ۳ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۶۲ ----- ابتدا «سید خراسانی» و حالا «یا علی گفتن آیت‌الله خامنه‌ای هنگام تولد!» ۲۵ فروردین ۱۳۹۰
- ۵۶۳ ----- سخنان رئیس «جریان شیعیان آزاده» لبنان در محکومیت حکومت ایران و تقاضای آزادی کروب‌ی و موسوی، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۶۳ ----- متن عربی (بالغة العربية)
- ۵۶۴ ----- ترجمه فارسی
- ۵۶۶ ----- نامه سیامک مهر (محمدرضا پورشجرى) (وبلاگ‌نویس) از درون زندان به فرزندش، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۶۸ ----- «اتهام: توهین به مقدسات!»؛ سیامک مهر، اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۷۰ ----- «فاحشگی، مقام زن در اسلام!»؛ سیامک مهر
- ۵۷۲ ----- «من اسلام‌شناس نیستم؛ من اهریمن‌شناسم!»؛ سیامک مهر، مرداد ۱۳۹۰
- ۵۷۶ ----- شکایتنامه ۲۶ زندانی سیاسی سرشناس، از اعمال غیرقانونی وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۸۲ ----- نامه ابراهیم نبوی به مردم ایران، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۸۷ ----- نامه سرگشاده رضا پهلوی به بان‌کی‌مون، دبیرکل سازمان ملل متحد، ۳ تیر ۱۳۹۰
- ۵۸۷ ----- متن فارسی
- ۵۸۹ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۵۹۰ ----- گفتگو با مادر سعید زینالی: بعد از ۱۲ سال نمی‌دانم بچه‌ام زنده است یا مرده! فرشته قاضی، ۳۰ تیر ۱۳۹۰
- ۵۹۳ ----- دل‌نوشته هیلا صدیقی به جای دفاعیه دادگاه، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰
- ۵۹۷ ----- «سبز است دوباره!»؛ شعری از هیلا صدیقی
- ۵۹۹ ----- «فایده خمینی و حکومت جمهوری اسلامی برای اسرائیل و غرب»؛ مهرداد حیدرپور، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰
- ۶۰۲ ----- نامه عباس خسروی فارسانی به ایرانیان و تحلیلگران سیاسی و طرح یک پرسش درباره حصر موسوی و کروب‌ی، ۱۷ مهر ۱۳۹۰
- ۶۰۴ ----- پاسخ محمود خادمی به پرسش عباس خسروی فارسانی، ۲۸ مهر ۱۳۹۰
- ۶۰۹ ----- نامه ابراهیم یزدی به راشد الغنوشی، رهبر جنبش «النهضة» تونس، ۴ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۱ ----- نامه سرگشاده ۱۹ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۱ ----- متن فارسی
- ۶۱۴ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۶۱۷ ----- نامه سرگشاده ۷ فعال سیاسی و محقق ایرانی به رهبران «بهار عربی»، ۱۴ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۱ ----- «شکنجه تنهایی»؛ خاطرات سارا شورد از سلول انفرادی در ایران، ۱۴ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۱ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۶۲۳ ----- ترجمه فارسی
- ۶۲۵ ----- بیانیه ۳۶ زندانی سیاسی در مورد انتخابات مجلس نهم و مسائل روز، ۱۵ آبان ۱۳۹۰
- ۶۳۰ ----- بیانیه بیش از ۱۲۰ روشنفکر ایرانی در مورد هشدار نسبت به وقوع جنگ و مسائل روز، ۱۶ آبان ۱۳۹۰
- ۶۳۳ ----- «اخلاق، سیاست و انتخابات»؛ محمد ملکی، ۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۴۸ ----- بیانیه جمعی از فعالان جنبش زنان در داخل کشور، ۷ آذر ۱۳۹۰
- ۶۵۲ ----- نامه ابراهیم یزدی به محمدجواد حجتی کرمانی، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۵۷ ----- نوشتار ابوالفضل قدیانی در نقد نظام و رهبری، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۱ ----- «ابوالفضل قدیانی؛ خط‌شکن سبزها»؛ بی‌تا موحد، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۳ ----- «قیام ۱۹ دی از نگاهی دیگر»؛ نوشتار حسین علایی در نقد نظام و رهبری، ۱۹ دی ۱۳۹۰



- ۶۶۵ ----- «کفتاری به نام حسین اعلائی»؛ وبسایت «بصیرنیوز»، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۶ ----- «واکنش جناح حاکم به نوشته حسین اعلائی: سردار یک‌شبه کفتار شد»؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۹ ----- «سردار «علائی» و رمزگشایی از وضعیت موجود»؛ علی مصلحی، ۲۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۰ ----- نامه سرگشاده جمعی از سرداران سپاه به حسین اعلائی، ۲۴ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۳ ----- «جزئیات جلسه همکاران سابق علائی با وی»، ۲۶ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۵ ----- نامه سرگشاده حسین اعلائی به حسین شریعتمداری، ۲۷ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۷ ----- «بهمن، ماه زوال دیکتاتوری‌ها»؛ حسین اعلائی، ۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۷۸ ----- «پیام مهم دادگاه فرعون»؛ سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۶۸۰ ----- «ذکر اربابنا و سرورنا سلطان الفقها خمینی (لکن العلما) پروردگار ثانی»؛ سیاوش صفوی، ۲۷ دی ۱۳۹۰
- ۶۸۳ ----- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به سرداران نظامی ایران، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۸۶ ----- فراخوان ۳۹ زندانی سیاسی برای آزادی موسوی و کروبی، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۸۹ ----- نامه احمد صدر حاج سیدجوادی به مردم ایران، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۹۵ ----- «گذار به جمهوری اسلامی پساخامنه‌ای؛ چرایی و چیستی»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۲ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۹۹ ----- پاسخ محمد نوری‌زاد به نوشتار عباس خسروی فارسانی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۰ ----- نامه سرگشاده مهدی خزعلی به احمد منتظری، ۲۴ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۲ ----- نامه سرگشاده سیامک فرید به مهدی خزعلی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۴ ----- نامه مهدی خزعلی به همسرش، ۲۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۵ ----- نامه‌ای خطاب به «ننه علی»، یک مادر شهید، پس از مرگش، ۴ اسفند ۱۳۹۰
- ۷۰۷ ----- نامه سرگشاده یکی از اعضای بُریده «سازمان مجاهدین خلق» به مسعود رجوی، ۱۴ اسفند ۱۳۹۰
- ۷۰۸ ----- ترکمانچای ارزی (ترکمان‌چین)؛ پارانه دو سال ۷۰ میلیون ایرانی با یک امضا به جیب برادران چینی رفت! ۲۲ اسفند ۱۳۹۰
- ۷۱۰ ----- گفتگو با ابوالفضل قدیانی: خامنه‌ای مملکت را به لبه پرتگاه کشانده؛ زهرا صدر، ۲۹ فروردین ۱۳۹۱
- ۷۱۷ ----- «راز بزرگ جمهوری اسلامی: آیا جسد خمینی در سوریه دفن شده است؟!»؛ عباس خسروی فارسانی، ۳۱ فروردین ۱۳۹۱
- ۷۲۰ ----- نامه سرگشاده روح‌الله زم به بازجوی خود، برادرِ حیدر مصلحی، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۲۴ ----- سخنان ابوالفضل قدیانی در جلسه دادگاه، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۲۶ ----- نامه رسول بدافی به فرزاد کمانگر، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۲۸ ----- نامه فخرالسادات محتشمی‌پور به فاطمه دختر پیامبر اسلام، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۳۱ ----- «آیت‌الله خامنه‌ای، یک زندگی ممنوع»؛ گزارش انتشار کتاب «شرح اسم»؛ مصطفی خلجی، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۳۴ ----- «طرح‌واره‌ای برای گذار به دموکراسی»؛ نامه محمد ملکی به ایرانیان، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۳۷ ----- کفتار عبدالکریم موسوی اردبیلی در عذرخواهی از مردم، ۱۱ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۴۰ ----- نوشتار عبدالکریم سروش در مورد انتشار آهنگ «نقی» شاهین نجفی و واکنش‌ها نسبت به آن، ۱۶ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۴۵ ----- نوشتار مهدی خلجی در پاسخ به عبدالکریم سروش، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۵۱ ----- «چرا فصل سبز و گرم و زیبایمان، زرد و سرد و نازیبا گشت؟»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۵۲ ----- «آسیب‌شناسی جنبش سبز: جنبش عشق و زندگی، نه نفرت و مرگ»؛ م. آزاد، ۲۰ بهمن ۱۳۸۸
- ۷۵۹ ----- اسامی ۱۱۲ کشته‌شده پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، به همراه جزئیاتی از چگونگی مرگ آنان، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۷۷ ----- اسناد زمین‌خواری برادران لاریجانی (دالتون‌ها)؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۸ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۸۰ ----- نامه یک جوان (محمد ب.) به خدا، ۱۹ تیر ۱۳۹۱
- ۷۸۲ ----- «سقف بلند، سقف کوتاه»؛ «دکتر لولیتا»، ۲۳ تیر ۱۳۹۱
- ۷۸۴ ----- نامه سرگشاده جمعی از طلاب و دانشجویان افغانستانی به عبدالکریم سروش، ۲۰ مرداد ۱۳۹۱



- ۷۹۰ - نامه مصطفی تاجزاده به همسرش فخرالسادات محتشمی پور، ۳۰ مرداد ۱۳۹۱
- ۷۹۲ - «آسیب شناسی موقعیت زندانیان سیاسی»؛ بهاره هدایت، شهریور ۱۳۹۱
- ۷۹۵ - «سلسله مراتب خشونت و تحقیر»؛ گزارشی از زندگی «مجاهدین خلق» در «پادگان اشرف»، ۶ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۰ - گفتگو با مادر سعید زینالی: ۱۴ سال گذشت، چه بلایی سر سعید زینالی آمده؟! فرشته قاضی، ۸ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۲ - «وحدت ملی فرزانه و فتنه بی بصیرت»؛ ابراهیم نبوی، ۱۰ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۶ - گزارشی از انتشار جزوه «عصمت استراتژیک ولی فقیه»؛ ۲۱ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۸ - نامه سرگشاده امیرحسین موحدی به رضا پهلوی، ۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۰ - هواپیماهای رهبر ساده زیست و بازگشایی یک پرونده قدیمی؛ امیرفرشاد ابراهیمی، ۸ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۳ - احمدی نژاد، مداحی که این روزها فقط به انتقام می اندیشد! امیرفرشاد ابراهیمی، ۹ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۶ - رهبر غیر پاسخگو و مسؤولیت نخبگان؛ مجتبی واحدی، ۱۰ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۸ - مدرسه دموکراسی؛ گزارشی از زندگی در زندان اوین؛ فائزه هاشمی، ۱۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۲۰ - نامه سیامک قادری به فائزه هاشمی؛ خواهرم درست می گویی، اما...، ۲۸ آذر ۱۳۹۱
- ۸۲۴ - رو در رو با فائزه هاشمی و «عبرت روزگار»، ایرج مصداقی، ۳ دی ۱۳۹۱
- ۸۴۱ - گفتگو با مادر امیرارشد تاجمیر: امیرارشد را سه بار کشتند! فرشته قاضی، ۱۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۴۴ - کارنامه ادبی علی خامنه‌ای: پندار بد، گفتار بد، کردار بد؛ مصطفی خلجی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۸۴۷ - خودش هم به خودش رأی نداد؛ ابوالقاسم خزعلی: فکر نمی کردیم خامنه‌ای رهبر بشود؛ نیما فرح‌آبادی، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۴۹ - پیشنهاد بی‌شرمانه؛ احسان مهرابی، ۲۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۵۱ - پیام پنج نواندیش مسلمان ایرانی به رهبران ملت مصر: از تجربه تلخ جمهوری اسلامی ایران عبرت بگیرید! ۱ دی ۱۳۹۱
- ۸۵۱ - متن فارسی
- ۸۵۳ - ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۸۵۶ - مرگ ایدئولوژی اسلامی در ایران؛ مهدی خلجی، ۳ دی ۱۳۹۱
- ۸۵۹ - پرونده رسواساز خامنه‌ای در دست گماشته او؛ مجتبی واحدی، ۳ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۱ - ما باید عوض شویم! مجتبی واحدی، ۷ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۲ - اگر اندیشه و قلم قابل کنترل بود، محمدرضا پهلوی سقوط نمی کرد؛ فائزه هاشمی، ۴ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۴ - گفتگو با خواهر شهرام فرج‌زاده؛ زهرا صدر، ۶ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۷ - زوال کیش شخصیت رهبری؛ بیژن صف‌سری، ۷ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۹ - خامنه‌ایزاسیون؛ اکبر گنجی، ۷ دی ۱۳۹۱
- ۸۷۳ - پیشنهاد ابوالفضل قدیانی برای نام‌گذاری ۹ دی: «روز نکبت استبداد دینی»، ۹ دی ۱۳۹۱
- ۸۷۶ - گفتگو با خواهر سعید زینالی: بازجو گفت دنبال دو تکه استخوان او نباشید! فرشته قاضی، ۱۰ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۰ - نامه سرگشاده به مسعود رجوی، دی ۱۳۹۱
- ۸۸۲ - دوست قدیمی از خاطراتش گفت: وقتی خامنه‌ای تهدید به قمه‌زنی می کرد؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۱۸ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۴ - مرثیه‌ای برای جامعه مدنی ایران؛ علی آزاد، ۱۹ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۷ - خدای خامنه‌ای به مرخصی رفته است؛ مجتبی واحدی، ۲۰ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۸ - مرثیه‌ای برای رهبر جمهوری اسلامی؛ علی آزاد، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۸۹۱ - سونامی رسوایی‌های اخلاقی بعد از سیل اختلاس‌ها، ۲۶ دی ۱۳۹۱
- ۸۹۲ - ماجرای هم‌خانگی با هاشمی رفسنجانی؛ زندگی پنهان خامنه‌ای در تهران؛ نیما فرح‌آبادی، ۱ بهمن ۱۳۹۱
- ۸۹۴ - همزاد «بالا» نشینی خامنه‌ای بر «بالا»ی دار؛ مجتبی واحدی، ۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۸۹۶ - شمارش معکوس فروپاشی؛ تحلیلی روان‌شناختی از شرایط پیش روی نظام جمهوری اسلامی؛ امیر رهنما، ۲۱ بهمن ۱۳۹۱



- ۹۰۳ ----- با کمک مالی تهران به سوریه چه کارهایی می‌شد در ایران انجام داد؟ ۲۶ بهمن ۱۳۹۱ -----
- ۹۰۶ ----- محمود احمدی‌نژاد: هوگو چاوز با حضرت مسیح و انسان کامل بازخواهد گشت! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۰۸ ----- احمدی‌نژاد تکرار کرد: چاوز منتظر امام موعود و انسانی موحد و مؤمن بود! ۱۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۰۹ ----- توصیف جدید خامنه‌ای از جایگاه خود: حرفی نمی‌زنم مگر آنکه دستور باشد؛ حسین باستانی، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۱۱ ----- درد دل حضرت آقا! وقتی چرخه بازتولید قدرت لنگ می‌زند؛ تقی روزبه، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۱۳ ----- گلایه شدید خامنه‌ای از ادامه اختلافات؛ فرمایشات یعنی چه؟ دستور است! بهرام رفیعی، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۱۵ ----- پرونده‌های باز سال ۱۳۹۱؛ جان‌باختگان زندان؛ فرشته قاضی، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۲۱ ----- خامنه‌ای در سالی که گذشت؛ بحران اقتدار؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۲۴ ----- علی خامنه‌ای، گرفتار در پیچ و خم‌های تاریخ حکومت ایران؛ عباس میلانی، ۱۵ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۹۲۴ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۹۲۷ ----- ترجمه فارسی -----
- ۹۲۹ ----- ایران بعد از احمدی‌نژاد؛ تلاش برای پاک کردن نشانه‌های فروپاشی؛ روبرتو توسکانو، ۱۳ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۹۲۹ ----- متن فرانسوی (French Text) -----
- ۹۳۲ ----- ترجمه فارسی -----
- ۹۳۴ ----- مشایی، مهره پنهان رهبر؛ محمدعلی محمدیان، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۱ ----- علی خامنه‌ای روزهای سختی را می‌گذراند؛ حسین باقرزاده، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۳ ----- توهمات علی خامنه‌ای؛ مجید محمدی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۶ ----- افشای راز «بگم بگم» احمدی‌نژاد و جعبه سیاه انتخابات ۸۸؛ عباس خسروی فارسانی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۸ ----- آیا احمدی‌نژاد به دنبال «افشاگری» در مورد انتخابات ۱۳۸۸ است؟ حسین باستانی، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۰ ----- پرده آخر کودتا؛ محمدرضا سرداری، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۲ ----- مرکز روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهور خبر «نوار ۸ میلیونی» را تکذیب کرد، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۳ ----- دفتر رئیس‌جمهوری ایران آگاهی او از «تقلب انتخاباتی» را تکذیب کرد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۵ ----- نوار ۸ میلیونی؛ مکالمه مجتبی خامنه‌ای با محمود احمدی‌نژاد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۶ ----- توقف فعالیت «بازتاب» در پی انتشار خبری از اسناد تقلب در انتخابات ۸۸، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۸ ----- پشت پرده نوار ۸ میلیونی؛ گفتگوی ویژه با فؤاد صادقی مدیر سایت «بازتاب امروز»؛ علیرضا شاکر، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۰ ----- وحشت حکومت، تکذیب دولت؛ چرا دفتر احمدی‌نژاد نوار را تکذیب کرد؟ نازنین کامدار، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۲ ----- گفتگو با فؤاد صادقی: خبر «نوار ۸ میلیونی» را منبع نزدیک به احمدی‌نژاد به ما داد؛ مسعود کاظمی، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۵ ----- احمدی‌نژاد بازداشت شد و پیش از آزادی، هفت ساعت به مکانی امنیتی برده شد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۵ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۹۶۷ ----- ترجمه فارسی -----
- ۹۷۰ ----- خبر بازداشت «محمود احمدی‌نژاد» از کجا درآمد؟ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۱ ----- تأکید دوباره «ورد نت دیلی» بر صحت خبر بازداشت احمدی‌نژاد، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۴ ----- ادعای دروغین سایت خبری آمریکایی با هدف اجرای پروژه ضد امنیتی در ایران، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۵ ----- رسانه دولت «شایعه دستگیری احمدی‌نژاد» را توطئه خواند، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۶ ----- «بازتاب» غیب شد، مدیرش هم به زندان رفت؛ فریرز سروش، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۷ ----- بی‌خبری از وضعیت علی غزالی پس از بازداشت و ممانعت از فعالیت مطبوعاتی فؤاد صادقی، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۹ ----- فؤاد صادقی، سردبیر سایت «بازتاب امروز» و فعال رسانه‌ای نزدیک به هاشمی بازداشت شد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۰ ----- بی‌خبری از فؤاد صادقی، سردبیر سایت مسدود شده بازتاب بعد از بازداشت، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----



- ۹۸۱ ----- «توهم خطرناک»؛ چشم‌انداز آتی کشور بسیار نگران‌کننده است؛ محمدتقی کروبی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۳ ----- گزارش ۹۲؛ نامه سرگشاده ایرج مصداقی به مسعود رجوی، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۵ ----- مطهری: «بازرگان را برای فریب نخست‌وزیر کردیم!»؛ اوج وقاحت ماکیاولیستی؛ «گلاس‌نوست»، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۶ ----- یک آینده با دو احتمال متغایر؛ چه راحت بازی می‌خوریم! محمدعلی محمدیان، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۲ ----- آیا رهبر جمهوری اسلامی، دارای ادبیات فاخر است؟ حسین علیزاده، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۵ ----- شلیک به پیکر نیمه‌جان انقلاب؛ هاشمی رفسنجانی رد صلاحیت شد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۷ ----- «علی ماند و حوضش»؛ صل علی محمد؛ کوسه به خشکی آمد! «گلاس‌نوست»، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۸ ----- تحلیل «نیویورک تایمز» از رد صلاحیت هاشمی: ایجاد تغییر از طریق صندوق رأی و خیابان به پایان رسیده، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۸ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۱۰۰۰ ----- ترجمه فارسی -----
- ۱۰۰۲ ----- پایان جمهوری اسلامی، عبدالرضا تاجیک، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۰۴ ----- این صلاحیت هاشمی نبود که احراز نشد! غلامعلی رجایی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۰۶ ----- جمهوری اسلامی به مثابه دالانی کوتاه در تاریخی دراز، صادق رحیمی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۰۷ ----- خطای اصلاح‌طلبان و «جنبش سبز»: پای‌بندی به قواعد بازی نظام و رهبرانی وابسته به نظام، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۱۰ ----- باز تولد تو رسید و در کنار تو نیستم بهمن جانم! ژیلابنی یعقوب؛ ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۱۲ ----- بالآخره بوسیدم؛ بوسیدم چشمان اشک‌آلود تو را مهسا...! مسعود باستانی، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----

## ۱۰۱۴ ----- سخن فرجامین

- ۱۰۱۵ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----



## فهرست تفصیلی جلد هفتم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

### ۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

### ۶۸ ----- سخن آغازین

#### ۷۲ ----- بخش اول: گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی

۷۴	-----	گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
۱۱۷	-----	گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی سایر شاعران ایران

#### ۲۱۴ ----- بخش دوم: گزیده‌ای از متون ادبی سیاسی - اجتماعی

۲۱۵	-----	«شیخ صنعان»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
۲۴۸	-----	«سیمای دو زن»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

#### ۲۵۸ ----- بخش سوم: «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند!»

۲۵۹	-----	مجموعه نوشتارهای «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند»؛ «کاتب جنگل»
۲۵۹	-----	چرا «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند» را در «خودنویس» منتشر می‌کنیم؛ نیک‌آهنگ کوثر، ۳۰ دی ۱۳۹۱
۲۶۰	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱): لاشخور خمین (روح‌الله خمینی)
۲۶۲	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۲): اختاپوس معظم رهبری (علی خامنه‌ای)
۲۶۴	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۳): خوک رفسنجان (اکبر هاشمی رفسنجانی) - قسمت اول
۲۶۷	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۳): خوک رفسنجان (اکبر هاشمی رفسنجانی) - قسمت دوم
۲۷۰	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۴): شترگاوپلنگ آرادان (محمود احمدی‌نژاد)
۲۷۴	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۵): موش تدارکاتچی اردکان (محمد خاتمی)
۲۷۷	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۶): سگ زرد مازندرانی (علی لاریجانی)
۲۷۹	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۷): خرس اشغالگر لانه جاسوسی (محمد موسوی خوئینی‌ها)
۲۸۲	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۸): جنتی‌زوروس لادان (احمد جنتی)
۲۸۵	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۹): استاد تمساح یزدی (محمدتقی مصباح یزدی)



- ۲۸۷ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۰): مار «بهاری» مازندران (اسفندیار رحیم‌مشایی)
- ۲۸۹ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۱): خروس مهاجران (عطاءالله مهاجرانی)
- ۲۹۳ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۲): آفتاب‌پرست اولادی بازار (حبیب‌الله عسگر اولادی مسلمان)
- ۲۹۵ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۳): لک‌لک میرزا، طبیب اختیاریه (علی‌اکبر ولایتی)
- ۲۹۷ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۴): گراز سمنازی (حسن روحانی)
- ۳۰۰ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۵): کفتار نجف‌آباد (علی فلاحیان)
- ۳۰۲ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۶): سگ خراسان (محمدباقر قالیباف)
- ۳۰۴ ----- نگاه «فارین پالیسی» به «حیوانات» حاکم بر ایران، ۱۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۳۰۴ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۳۰۶ ----- ترجمه فارسی

### ۳۰۷ ----- سخن فرجامین

- ۳۰۸ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



## سخن آغازین



## سخن آغازین

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم  
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال  
محل قابل و آنگه نصیحت قائل  
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

«گرچه دانی که نشنوند، بگوی  
هرچه دانی ز نیکخواهی و پند» (سعدی)

«آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است:  
با دوستان، مروّت، با دشمنان، مدارا» (حافظ)

«آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دلپش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران؛ بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند.»  
(جمله پایانی نامه زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، که فرجام نگارش نامه، قتل او بود!)

\*\*\*

کتابی که پیش رو دارید، «راهی به رهایی»<sup>(۱)</sup> است از طریق آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مُلک و مردم ایران‌زمین؛ نحوه‌هایی است نجیبانه و برآمده از اندیشه‌ها و قلم‌های گوناگون و رنگارنگ، که وجه مشترک همه آنها، دلسوزی و نیکخواهی برای ایران و ایرانی و رهبران ایران و تلاش برای یافتن و نشان دادن راه صحیح و استوار رهایی است.

جهان سیاست، جهان نقد و تحلیل و ارزیابی کردار، گفتار و افکار سیاستمداران و مجریان نظام‌های سیاسی، برای تدبیر و تمشیت بهتر امور، جهت وصول به رفاه، آزادی و عدالت برای انسان‌ها است، نه جایگاه تقدس، تملق، تظاهر و تزویر. بنا بر این، در وادی سیاست، هیچ‌کس، در هیچ عنوان و جایگاهی، در مقامی الوهی و فراتر از نقد، نظارت و سنجش نمی‌نشیند؛ هدف از تدوین این کتاب نیز، با چنین نگاه و رویکردی به سیاست و سیاستمداران، آگاهی‌رسانی به منظور رسیدن به آزادی، عدالت و رفاه ایرانیان است. بر همین اساس، و نیز به منظور رعایت اختصار در تیتراها، در این کتاب، آگاهانه و عمدانه معمولاً از عناوینی نظیر آیت‌الله، حجت‌الاسلام، مهندس، دکتر و... در تیتراها و مطالبی که توسط اینجانب درج شده، استفاده نشده است و این امر، به هیچ وجه، بیانگر تحقیر، بی‌احترامی یا نادیده گرفتن تلاش‌های علمی صاحبان این عناوین نیست.

البته اینکه در این کتاب، عمدتاً نامه‌هایی منتشر شده که مخاطب آنان آقایان خمینی و خامنه‌ای و سران شاخ جمهوری اسلامی هستند، بدین معنا نیست که تنها مسؤول شرائط امروز ایران، این دو نفر هستند، بلکه آنها به عنوان سرسلسله و رأس هرم قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران، مخاطب قرار گرفته‌اند؛ رویکرد کتاب «نحوه‌های نجیبانه»، «نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» است و در «نقد نظام»، همه مسؤولان، مسؤول‌اند و بزرگ‌ترین مسؤولان، بیش‌ترین مسؤولیت را دارند؛ البته مردم نیز مسؤولیت دارند و وظیفه آنان، نقد و پاییدن و پالایش مسؤولان و انتخاب و به کار گماردن انسان‌های شایسته است؛ وقتی نظام و ساختاری با محک نقد سنجیده می‌شود، بدی‌های آن نمایان می‌گردد، و برای سازگار کردن ناسازه‌ها و رفع نقصان‌ها، راه‌حل ارائه می‌شود و برای خروج از مازهای پیچ در پیچ و بن‌بست‌های بلند، راه برون‌رفت نشان داده می‌شود؛ و این، رهبران و مسؤولان هستند که باید با استقبال از منطق نقد و گفتگو و احتراز از استبداد و خودرأیی، به محتوای این نقدها توجه کنند و راه صحیح و سازنده در پیش گیرند. بنا بر این، رهبران هر نظام و ساختاری، چون هدایتگر سایر کارگزاران، الگو و نمونه نمایان جامعه، معمار بنا و مبنای نظام، و سلسله‌جنبان، تخصیص‌دهنده و جهت‌دهنده «منابع کمیاب قدرت، ثروت، معرفت (علم، دانش) و منزلت اجتماعی»



هستند، از نظر اخلاقی، عقلی، قانونی و دینی، بزرگ‌ترین نقش را در ساختن یا سوختن آن نظام و آبادانی یا ویرانی آن ساختار و به دنبال آن، رفاه و بهزیستی یا درد و رنج مردمان ساکن در اجتماع این ساختمان دارند؛ و صد البته، در این میان، نباید از نقش مردم و آگاهی یا ناآگاهی آنان و تأثیر فرهنگ بر سیاست، که تأثیری اساسی، مبنایی و ماندگار است، چشم پوشید؛ مردمی که باید در انتخابی دقیق و آگاهانه، افرادی را برای تصدی مناصب گوناگون کشور، برای دوره زمانی معین و محدودی، به کار گمارند و همواره آنها را در منظر نقد و نظارت خود داشته باشند و آنان را خادم خود بدانند نه رئیس، رهبر و سرور خود.

## چند نکته

- ۱- انتشار این کتاب، بیش و پیش از هر چیز، به انگیزه‌ای اخلاقی و انسانی صورت گرفته است؛ با دیدن انسان‌هایی در حال غرق در دریای غم و گرفتاری، کم‌ترین وظیفه ما رساندن فریاد آنان به گوش و آستانه آگاهی دیگر انسان‌هاست؛ آری، «دلم می‌سوزد از باغی که می‌سوزد!»
- ۲- انتخاب عنوان «نحوه‌های نجیبانه» برای این کتاب، با نگاه بر وجه غالب نوشتارها و نویسندگان صورت گرفته است و داوری نهایی، با خوانندگان و تاریخ خواهد بود.
- ۳- در انتخاب نوشتارهای این کتاب جهت انتشار، هیچ‌گونه جهت‌گیری خاصی، اعم از سیاسی، مذهبی، صنفی و...، لحاظ نشده است؛ و البته حُسن و ویژگی کتاب «نحوه‌های نجیبانه»، این است که نامه‌ها و نوشتارهایی که ممکن بود در دستان تطاول‌گر خزان زمان و بدون ثبت ماندگار، به دامان نسیان سپرده شوند - به‌ویژه با توجه به اینکه نویسندگان برخی از آنها نامشخص یا غیرمشهور هستند - اینک به صورت یکجا، و بدون هرگونه دخل و تصرف یا جهت‌گیری خاص در انتخاب نوشتارها، ثبت و ماندگار شده‌اند؛ و کارنامه‌ای هستند از داوری مردمی که امروز و دیروز، تحت تدبیر یا بی‌تدبیری حکومت جمهوری اسلامی، زندگی کرده‌اند و طعم تلخ این نظام را با جسم و جان چشیده‌اند، برای به‌سازی، به‌زیستی و به‌روزی فردا و داوری تاریخ و آینده و البته داوری وجدان‌های بیدار امروز، که با توجه به تنوع نویسندگان و شیوه بیان آنها، می‌توانند قضاوتی کلی و منصفانه نسبت به دیروز و امروز فراهم آورند و دورنمایی امیدبخش برای فردا ترسیم سازند.
- ۴- نامه‌ها و نوشتارهایی که در این اثر مطرح شده، بدون هیچ‌گونه تغییر محتوایی - به‌جز در موارد ضرورت که در کروش، [ ]، قرار گرفته است - بازنشر شده است و صرفاً به لحاظ علائم نقطه‌گذاری، و نیز اصلاح اغلاط املائی و نگارشی، تغییرات شکلی ویرایشی‌ای به منظور یکدست‌سازی مطالب جهت انتشار به‌صورت کتاب، اعمال شده است؛ البته نهایت دقت و تلاش، صورت گرفته است تا متنی منقح، منظم، پیراسته، یکدست و بدون غلط ارائه گردد.
- ۵- نوشتارهای نشریافته در این کتاب، به‌جز در برخی موارد معدود، بدون هیچ‌گونه توضیح، مقدمه و مؤخره‌ای ذکر شده است تا خواننده بتواند مستقلاً و بدون پیش‌داوری یا پیش‌زمینه‌ای، با مطالب مواجه گردد. البته در مواردی، بخشی از جملات شاخص و مهم متن، به صورت تیتراژ انتخاب شده است تا کسانی که فرصت مطالعه متن کامل نوشتار را ندارند، بتوانند با مطالعه تیتراژها، نمای اجمالی آن را نظاره کنند.
- ۶- مطالب کتاب، صرفاً بر اساس تقدم و تأخر زمانی، در فصل‌های جداگانه، بر اساس تنظیم موضوعی، تدوین یافته است.
- ۷- با توجه به حجم انبوه مطالب، مجبور شدم اندازه قلم متن را کمی کوچک‌تر انتخاب کنم و صفحات و پاراگراف‌ها را فشرده‌تر سازم، تا بتوانم در حجم کم‌تری، مطالب بیش‌تری را ارائه نمایم؛ با وجود این، صفحات مجموع ۷ جلد کتاب از ۶۰۰۰ فراتر رفت. البته حدود ۲۰۰۰ صفحه مطلب نیز در مورد کارنامه فرهنگی، اجتماعی، دینی، اقتصادی، و پزشکی جمهوری اسلامی، آماده شده بود، که با توجه به اینکه مربوط به بازه زمانی خاص هستند و از سوی دیگر، در سایر نوشتارهای منتشرشده نیز تا حدودی به این موضوعات پرداخته شده و اضافه شدن آنها، حجم کتاب را بسیار بیش‌تر می‌کرد، از انتشار آنها خودداری کردم.
- ۸- ویرایش‌های پیشین کتاب را با نام مستعار «آزاد آزاده» منتشر کرده‌ام؛ اما انتخاب این نام، به هیچ‌عنوان دلیلی بر خودستایی نیست؛ این اسم، بیانگر نوع نگاه من به جامعه و سیاست است؛ بدین معنا که جامعه و سیاست را آزاد و رها از هرگونه خفقان و استبداد و نیز از نظر اخلاقی، در راه آزادی می‌پسندم و در این جهت، خود، جامعه و سیاست را همواره در راه، روان و در جریان و حرکت می‌بینم. البته قصد داشتم فعالیت خود را در یافتن «راهی به رهایی از راه آگاهی» با این اسم مستعار ادامه دهم و به منظور امکان ادامه این فعالیت در داخل کشور، سعی می‌کردم همه جوانب امنیتی را رعایت کنم، اما به هر روی، پلیس «فتا» (فضای تولید و تبادل اطلاعات) اصفهان، از طریق اینترنت، هویت واقعی مرا شناسایی کرد و مرا دستگیر و تحویل اداره اطلاعات استان اصفهان نمود؛ اما من دست از آگاهی‌بخشی برنداشتم و در فرصت آزادی به قید وثیقه تا تشکیل



دادگاه، از کشور خارج شدم. به هر روی، در ویرایش پنجم، عنوان تمامی مطالبی که حاصل قلم قاصر اینجانب است، با نام حقیقی‌ام درج شده است.

۹- از آنجا که بخش عمده‌ای از کار تدوین و ویرایش پنجم کتاب را در فرصت پس از آزادی از زندان و خروج از کشور و در دوران عدم ثبات و استقرار و در شرایط غربت و آوارگی انجام داده‌ام، کتاب، خالی از خلل و نقصان نیست، که امیدوارم در ویرایش‌های بعدی، این موارد اصلاح گردند.

### درخواست از خوانندگان

ضمن دعوت از همه هموطنانم جهت مطالعه این اثر، که بیان چکیده و شالوده و پالوده شرنگ‌هایی است که در زمهریر سرد و زرد جمهوری اسلامی به جسم و جان ایران و ایرانی وارد آمده است، از آنان درخواست دارم از هر طریق ممکن، از جمله پست الکترونیک، وبلاگ‌ها، وبسایت‌ها، شبکه‌های اشتراک مطالب، شبکه‌های اجتماعی و... در مورد این اثر، اطلاع‌رسانی کنند و آن را در دید و دسترس همگان، و از جمله یکی از مخاطبان این نامه‌ها، آقای علی خامنه‌ای، و نیز سایر مسئولین کشوری و لشکری جمهوری اسلامی قرار دهند، تا همه از زبان دلسوزترین، نجیب‌ترین و متین‌ترین مردمان این سرزمین، بیش از پیش از سرمایه استخوان‌سوز و جانکاه زمهریر تزویر و تظاهر جمهوری اسلامی ایران و آنچه در این ۳۳ سال بر این مملکت و ملت رفته آگاهی یابند.

درخواست دیگر من از هموطنان آگاهی‌دوست و آزادی‌خواه در سراسر جهان، این است که اگر نامه یا نوشته‌ای دارند که رهبران جمهوری اسلامی را مورد خطاب مستقیم یا غیرمستقیم قرار داده و کردار، گفتار و افکار آنان را در ترازوی نقد قرار داده و از چشم من دور مانده و در این کتاب، مطرح نشده است، و نیز نامه‌های تازه انتشاریافته را به پست الکترونیک من، ارسال نمایند تا در ویرایش‌های بعدی کتاب، منتشر گردد. و در نهایت، از ایرانیان عزیز تقاضا دارم مرا از انتقادهای، نظرها و پیشنهادهای خود محروم نفرمایند و نواقص و خطاهای احتمالی کتاب را برای من ارسال نمایند.

به امید یافتن «راهی به رهایی از راه آگاهی»، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مملکت و مردم ایران‌زمین.

عباس خسروی فارسانی

۶ خرداد ۱۳۹۲

khosravifarsani@gmail.com

آدرس وبلاگ «نجوهای نجیبانه»:

<http://najvahayenajibane.blogspot.com>

آدرس صفحه فیس‌بوک «نجوهای نجیبانه»:

<http://www.facebook.com/najvahayenajibane>

\*\*\* پی‌نوشت \*\*\*

۱- اشاره به عنوان کتابی از روشنفکر معاصر، آقای مصطفی ملکیان، با مشخصات کتاب‌شناختی زیر:  
«راهی به رهایی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت»؛ تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱.



**بخش اول:**  
**جلوهای از کارنامه**  
**حقوق بشر جمهوری اسلامی**



## گزارش سالانه (۲۰۱۱) «سازمان عفو بین‌الملل» در مورد ایران، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰

متن انگلیسی (English Text)

### Amnesty International Report

#### Annual Report 2011

#### Iran

Head of state **Ayatollah Sayed 'Ali Khamenei (Leader of the Islamic Republic of Iran)**

Head of government **Dr. Mahmoud Ahmadinejad (President)**

Death penalty **retentionist**

Population **75.1 million**

Life expectancy **71.9 years**

Under-5 mortality (m/f) **33/35 per 1,000**

Adult literacy **82.3 per cent**

#### Background

**Freedom of expression, association and assembly**

**Arbitrary arrests and detentions**

**Unfair trials**

**Torture and other ill-treatment**

**Impunity**

**Human rights defenders**

**Discrimination against women**

**Discrimination – ethnic minorities**

**Freedom of religion**

**Cruel, inhuman and degrading punishments**

**Death penalty**

**Amnesty International Reports**

**Amnesty International Visits**

The authorities maintained severe restrictions on freedom of expression, association and assembly. Sweeping controls on domestic and international media aimed at reducing Iranians' contact with the outside world were imposed. Individuals and groups risked arrest, torture and imprisonment if perceived as co-operating with human rights and foreign-based Persian-language media organizations. Political dissidents, women's and minority rights activists and other human rights defenders, lawyers, journalists and students were rounded up in mass and other arrests and hundreds were imprisoned. Torture and other ill-treatment of detainees were routine and committed with impunity. Women continued to face discrimination under the law and in practice. The authorities acknowledged 252 executions, but there were credible reports of more than 300 other executions. The true total could be even higher. At least one juvenile offender was executed. Sentences of death by stoning continued to be passed, but no stonings were known to have been carried out. Floggings and an increased number of amputations were carried out.

#### Background

Iran's human rights record was assessed under the UN Universal Periodic Review in February; the government subsequently accepted all general recommendations but rejected those calling for specific reforms to end religious and gender discrimination and the application of the death penalty, especially against juvenile offenders. The government also rejected recommendations that it co-operate with certain UN human rights bodies.

In April, Iran was elected to the UN Commission on the Status of Women. In August, the CERD Committee expressed concern at the "limited enjoyment of political, economic, social and cultural rights" by various minority communities, in particular with regard to housing, education, freedom of expression and religion, health and employment. In September, the UN Secretary-General highlighted "many areas of continuing concern with respect to human rights" in



a report to the General Assembly. In December, the UN General Assembly passed a resolution expressing concern about human rights in Iran and called for government action to end violations.

Scores if not hundreds of Iranians continued to flee the country in fear for their safety because of the high levels of repression by the authorities.

International tension persisted over Iran's nuclear enrichment programme. In June, the UN Security Council imposed further sanctions on Iran over concerns that it was developing nuclear weapons.

Armed groups killed civilians in bomb attacks. For example, an attack in July on a mosque at Zahedan killed 21 people, including worshippers, and injured hundreds of others. Another, near a mosque in Chabahar, killed at least 38 people and injured over 50. The People's Resistance Movement of Iran (PRMI), an armed group also known as Jondallah, claimed responsibility for both. In September, a bomb attack in Mahabad killed at least 10 people and injured over 80, including children, following which Iranian security forces were reported to have crossed into Iraq and killed at least 30 people. Kurdish groups denied responsibility for the attack.

### **Freedom of expression, association and assembly**

The government entrenched the severe curbs on freedom of expression, association and assembly it had imposed in 2009. The security forces were deployed in force to deter or disperse further public protests. Scores if not hundreds of people arrested in connection with the mass protests in 2009 continued to be held, most of them serving prison terms, although others were released. Scores more were arrested throughout 2010.

Mir Hossein Mousavi and Mehdi Karroubi, who had stood against President Ahmadinejad in the June 2009 presidential election, continued to face severe restrictions on their freedom of movement. Government supporters attacked them or their families, and newspapers were instructed not to report about them or about former president Mohammad Khatami. Two major political parties opposed to the government were banned while others remained prohibited.

The government purged universities of "secular" teaching staff and imposed education bans on students engaged in campus protests.

The authorities continued to restrict access to outside sources of information such as the internet. International radio and television broadcasts were jammed. In January, the authorities banned contact by Iranians with some 60 news outlets and foreign-based organizations. Those willing to speak to the few large Persian-language media outlets on human rights issues were threatened or harassed by security officials. Many Iranians turned to social networking websites to express their views.

The authorities banned newspapers and student journals and prosecuted journalists whose reporting they deemed "against the system". Wiretapping and intercepting of SMS and email communications were routine. A shadowy "cyber army", reportedly linked to the Revolutionary Guards, organized attacks on domestic and foreign internet sites deemed to be anti-government, while other sites, including some associated with religious leaders, were filtered.

### **Arbitrary arrests and detentions**

Security officials, generally in plain clothes and without showing identification or arrest warrants, continued to arrest arbitrarily government opponents and people seen to be dissenting from officially approved values on account of their views or lifestyle. Among those arrested were human rights activists, independent trade unionists, students and political dissidents.

Those arrested were often held for long periods during which they were denied contact with their lawyers or families, tortured or otherwise ill-treated, and denied access to medical care. Some were sentenced to prison terms after unfair trials. Others sentenced after unfair trials in previous years remained in jail.

- In February, the UN Working Group on Arbitrary Detention declared that three US nationals detained in July 2009 while hiking near the Iraq-Iran border were held arbitrarily. In August, it concluded that Isa Saharkhiz, a journalist and member of Iran's Committee to Protect Freedom of the Press, held since July 2009 and sentenced in September 2010 to three years' imprisonment for "insulting the country's leadership" and "propaganda against the system", was also being arbitrarily detained and should be released.

- Human rights lawyer Nasrin Sotoudeh was arrested on 4 September. She remained held at the end of 2010, on trial on security charges relating to her peaceful human rights activities and defence of her clients.



### **Unfair trials**

The year saw a further degradation of the criminal justice system, which offered little protection of human rights. Political suspects received grossly unfair trials in which they often faced vaguely worded charges that did not amount to recognizably criminal offences. Frequently, they were convicted in the absence of defence lawyers on the basis of “confessions” or other information allegedly obtained under torture in pre-trial detention. Courts accepted such “confessions” as evidence without investigating how they were obtained.

- Blogger Hossein Ronaghi-Maleki, arrested in December 2009, was sentenced to 15 years in prison on national security charges. When he complained that he had been tortured, the judge told him he “deserved it”.

### **Torture and other ill-treatment**

Torture and other ill-treatment in pre-trial detention remained common, facilitated by the routine denial of access to lawyers and continuing impunity for perpetrators. Methods reported included severe beatings; forcing detainees’ heads into toilets to make them ingest human excrement; mock executions; confinement in very small, cramped spaces; deprivation of light, food and water; and denial of medical treatment. In one case, a male detainee was reported to have been raped; others were threatened with rape.

- In August, Gholam-Reza Bayat, a Kurdish youth, was reported to have died from internal bleeding after he was beaten in custody in Kamyaran.

Details of torture in 2009 continued to emerge. In February, a former member of the volunteer paramilitary Basij force described how tens of boys had been rounded up in Shiraz, thrown into shipping containers and systematically raped. After expressing concerns to a Basij leader, he and others were detained for 100 days without access to their families and beaten. He also alleged that he faced a mock execution.

### **Impunity**

Members of the security forces continued to violate human rights with near-total impunity.

The prosecution of 12 men, including 11 officials accused of committing serious abuses at Kahrizak prison before it was closed in July 2009, appeared to scapegoat low-ranking officials for only some of the serious abuses that took place after the June 2009 election, which in several cases had led to the death of detainees. Two of the 12 were sentenced to death but then pardoned by their victims’ families, as permitted under Iranian law. Nine others received prison terms.

Judicial proceedings were initiated during 2010 against at least 50 individuals in relation to abuses at a Tehran University dormitory immediately after the 2009 election.

### **Human rights defenders**

Human rights defenders were subject to serious human rights violations as they continued to press for greater respect for the rights of women and ethnic minorities and for an end to executions of juvenile offenders and stoning executions. Women’s rights activists, lawyers, trade unionists, ethnic minority rights activists, students and others campaigning for human rights, unfairly tried and imprisoned in previous years, continued to be held. Others faced arbitrary arrest, harassment, prosecution and unfair trials. Some were prisoners of conscience; others were banned from travelling abroad. The ban on independent trade unions was maintained.

- Emadeddin Baghi, a journalist, author and head of a banned NGO that advocated prisoners’ rights who was detained between December 2009 and June 2010, began serving a seven-year prison sentence in December; he had been prosecuted for his peaceful human rights and journalistic activities.

The authorities harassed and, in some cases, arrested members of grassroots human rights organizations, including the Committee of Human Rights Reporters (CHRR) and Human Rights Activists of Iran (HRAI).

- Shiva Nazar Ahari, a CHRR member arrested in December 2009, was released on bail in September, just before receiving a six-year prison term. She remained free pending the outcome of her appeal against the sentence, more than half of which is to be served in “exile”.

### **Discrimination against women**



Women faced continuing discrimination in law and practice; those campaigning for women's rights were targeted for state repression. Parliament debated draft legislation on family protection whose controversial provisions, if enacted, would further erode women's rights. Women's rights activists, including those mounting the One Million Signatures Campaign to demand legal equality for women, continued to face pressure.

- Mahboubeh Karami, a member of the One Million Signatures Campaign, was detained for the fifth time in March and held until 18 August. In September, she was sentenced to four years' imprisonment for membership of the HRAI, "propaganda against the state" and "conspiring against the state". She remained free pending appeal.

- Two women, Fatemeh Masjedi and Maryam Bigdeli, who had been convicted on charges relating to their peaceful collection of signatures for the One Million Signatures Campaign, were facing six months' imprisonment at the end of the year after an appeal court upheld the convictions.

In April, the Supreme Leader called for renewed attention to enforcing the state-imposed obligatory dress code. In May, a "chastity and modesty" campaign based on a 2005 law was launched, targeting those who do not comply with the dress code in public, including on university campuses. In September, reports suggested that women's enrolment in universities had dropped substantially.

### **Discrimination – ethnic minorities**

Iran's ethnic minority communities, including Ahwazi Arabs, Azerbaijanis, Baluch, Kurds and Turkmen, suffered ongoing systematic discrimination in law and practice. The use of minority languages in schools and government offices continued to be prohibited. Those who campaigned for greater political participation or recognition of minorities' economic, social and cultural rights faced systematic threats, arrest and imprisonment.

- In September, four Ahwazi Arabs held since June 2009 were reported to have been sentenced to death on charges including "enmity against God and corruption on earth".

- Around 20 Azerbaijani activists arrested in May around the anniversary of mass demonstrations in 2006 against a cartoon in a state-run newspaper which many Azerbaijanis found insulting were released in November. Akbar Azad, a writer, remained held as his family could not meet the high bail set.

- Mohammad Saber Malek Raisi, a Baluch youth aged 15 from Sarbaz, was reported in July to have been held without charge or trial since September 2009, possibly to force his elder brother to surrender to the authorities. In December, 11 Baluch men convicted after unfair trials were executed in Zahedan, apparently in retaliation for the PRMI bomb attack five days earlier.

- Kaveh Ghasemi Kermanshahi, a Kurdish human rights activist and member of the One Million Signatures Campaign, was held between February and May, including 80 days in solitary confinement. His trial on national security charges began in October.

- In October, Arash Saghar, a Turkmen activist in the election campaign of Mir Hossein Mousavi, was sentenced to eight years in prison after being convicted of "spying for Turkmenistan".

### **Freedom of religion**

Members of religious minorities, including Christian converts, Sunni Muslims, dissident Shi'a clerics, and the Ahl-e Haq and Dervish communities, continued to suffer discrimination, harassment, arbitrary detention, and attacks on community property. Members of the Baha'i community, who remained unable to access higher education, faced increased persecution.

- Dissident Shi'a cleric Ayatollah Kazemeyni Boroujerdi remained imprisoned following an unfair trial in 2007. Seven of his followers were arrested in December.

- Seven Baha'i leaders arrested in 2008 were sentenced in August to 20 years' imprisonment following grossly unfair proceedings. They were convicted of espionage and engaging in propaganda against Islam. In September, the sentences were reportedly halved on appeal.

- In May, 24 Dervishes were sentenced to prison terms, internal exile and flogging for taking part in a 2009 demonstration in Gonabad, north-eastern Iran.

- Yousef Naderkhani, a Christian convert and member of the Church of Iran in Rasht, was sentenced to death in October after being convicted of apostasy.



### **Cruel, inhuman and degrading punishments**

Sentences of flogging and amputation continued to be imposed and increasingly carried out, although it was not possible to ascertain the real total. Speaking before the UN Human Rights Council in April and June, Mohammad Javad Larijani, head of Iran's official human rights body, insisted that the government did not consider such punishments as forms of torture.

- In April, journalist and filmmaker Mohammad Nourizad was sentenced to three and a half years in prison and 50 lashes for "propaganda against the system" and "insulting officials". He said in November that he and others had been tortured. He began a hunger strike in December.

### **Death penalty**

The authorities acknowledged 252 executions, including of five women and one juvenile offender. There were also credible reports of more than 300 other executions that were not officially acknowledged, mostly in Vakilabad Prison in Mashhad. At least 143 juvenile offenders remained on death row. The actual totals were likely to have been higher as the authorities restricted reporting on the death penalty.

Death sentences were imposed for drug smuggling, armed robbery, murder, espionage, political violence and sexual offences. The authorities imposed the death penalty and used execution as a political tool.

- In January, two men sentenced to death for their alleged membership in a monarchist organization in connection with the post-election unrest were hanged without warning.

- In May, four Kurds convicted for their alleged links with Kurdish opposition groups were executed. No stonings were reported, but at least 15 prisoners, mostly women, remained at risk of stoning.

- Sakineh Mohammadi Ashtiani, a woman whose 2006 sentence of death by stoning was under review, attracted global attention when it appeared likely that she would be executed. Those campaigning on her behalf faced harassment or arrest.

In December, an amended anti-narcotics law was published, extending the death penalty to offences involving synthetic drugs. The same month, Iran was one of the minority of states that voted against a UN General Assembly resolution calling for a worldwide moratorium on executions.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «سازمان عفو بین الملل»

<http://www.amnesty.org/en/region/iran/report-2011>



## ترجمه فارسی

### گزارش سالانه عفو بین‌الملل درباره ایران

#### ایران جمهوری اسلامی ایران

رئیس کشور: رهبر جمهوری اسلامی ایران: آیت‌الله سید علی خامنه‌ای  
 رئیس دولت: رئیس‌جمهور: محمود احمدی‌نژاد  
 مجازات اعدام: برقرار است  
 جمعیت: ۷۵/۱ میلیون  
 امید به زندگی: ۷۱/۹ سال  
 میزان مرگ و میر زیر ۵ سال (پسر/دختر): ۳۳/۳۵ در ۱۰۰۰  
 سواد بزرگسالان: ۸۲/۳ درصد

دولتمردان، محدودیت‌های شدید بر آزادی بیان، تجمع و تشکل را ادامه دادند. کنترل گسترده‌ای بر رسانه‌های داخلی و بین‌المللی به قصد کاستن از تماس ایرانیان با دنیای خارج برقرار شد. افراد و گروه‌ها در صورت مشاهده همکاری با سازمان‌های حقوق بشری و رسانه‌های فارسی‌زبان مستقر در خارج در خطر دستگیری، شکنجه و زندان بودند. مخالفان سیاسی، فعالان حقوق زنان و حقوق اقلیت‌ها و دیگر مدافعان حقوق بشر، وکلا، روزنامه‌نگاران و دانشجویان در دستگیری‌های دسته‌جمعی و غیر آن بازداشت شدند و صدها نفر به زندان رفتند. شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر با بازداشت‌شدگان مرسوم بود و با معافیت از مجازات دنبال می‌شد. تبعیض علیه زنان در قانون و عمل ادامه داشت. دولتمردان اعدام ۲۵۲ نفر را تأیید کردند، اما گزارش‌های معتبری از اعدام بیش از ۳۰۰ نفر دیگر نیز دریافت شد. تعداد کل واقعی ممکن است بیش‌تر باشد. حداقل یک مجرم نوجوان نیز اعدام شد. صدور حکم اعدام با سنگسار ادامه یافت، اما از اجرای سنگسار اطلاعی در دست نیست. حکم شلاق و قطع عضو به تعداد رو به افزایشی به اجرا در آمد.

#### پیش زمینه

کارنامه حقوق بشر ایران در ماه فوریه در چارچوب بررسی ادواری جهانی سازمان ملل مورد رسیدگی قرار گرفت؛ در پی آن، دولت تمام توصیه‌های کلی را پذیرفت اما توصیه‌های مربوط به اصلاحات مشخص برای پایان دادن به تبعیض مذهبی و قومی و اجرای مجازات اعدام، به ویژه در مورد مجرمان نوجوان را رد کرد. دولت در عین حال توصیه به همکاری با بعضی مراجع حقوق بشری سازمان ملل را رد کرد. در ماه آوریل، ایران به عضویت کمیسیون وضع زنان سازمان ملل انتخاب شد. در ماه آگوست، کمیته رفع تبعیض نژادی از «محدودیت در برخورداری» جوامع مختلف اقلیت از «حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی»، به ویژه در زمینه مسکن، آموزش، آزادی بیان و مذهب، بهداشت و اشتغال ابراز نگرانی کرد. در ماه سپتامبر، دبیر کل سازمان ملل در گزارشی به مجمع عمومی سازمان ملل بر «حوزه‌های فراوان نگرانی مداوم درباره حقوق بشر» تأکید کرد. در ماه دسامبر، مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ای با ابراز نگرانی درباره حقوق بشر در ایران تصویب کرد و از دولت خواست برای پایان دادن به نقض حقوق بشر اقدام کند.

دهها یا شاید صدها نفر از ایرانیان به خاطر امنیت خود در اثر سرکوب شدید به وسیله دولتمردان از ایران فرار کردند. تنش بین‌المللی مربوط به برنامه غنی کردن هسته‌ای ایران ادامه پیدا کرد. در ماه ژوئن، شورای امنیت سازمان ملل به خاطر نگرانی درباره ساخت سلاح هسته‌ای، تحریم‌های بیش‌تری علیه ایران برقرار کرد.



گروه‌های مسلح در بمب‌گذاری‌ها غیرنظامیان را به قتل رسانیدند. برای نمونه، در حمله‌ای به یک مسجد در زاهدان در ماه ژوئیه ۲۱ نفر از جمله نمازگزاران کشته و صدها نفر زخمی شدند. حمله دیگری در نزدیکی مسجدی در چابهار به کشته شدن ۳۸ نفر و زخمی شدن ۵۰ نفر انجامید. جنبش مقاومت مردم ایران، گروه مسلحی که به جنایات نیز شهرت دارد، مسئولیت هر دو حمله را به عهده گرفت. در ماه سپتامبر، بمب‌گذاری در مهاباد به کشته شدن حداقل ۱۰ نفر و زخمی شدن بیش از ۸۰ نفر از جمله کودکان انجامید. در پی آن، بنا به گزارش‌ها نیروهای ایرانی از مرز عراق عبور کردند و حداقل ۳۰ نفر را کشتند. گروه‌های گرد مسئولیت حمله را تکذیب کردند.

## آزادی بیان، تجمع و تشکل

دولت محدودیت‌های حاکم بر آزادی بیان، تجمع و تشکل را که در سال ۲۰۰۹ برقرار کرده بود تشدید کرد. نیروهای امنیتی در سطح گسترده‌ای برای بازداشتن یا پراکندن اعتراض‌های عمومی گسیل شدند. ده‌ها یا شاید صدها نفر از کسانی که در ارتباط با اعتراض‌های عمومی در سال ۲۰۰۹ دستگیر شده بودند در بازداشت باقی بودند و بیش‌تر آنها حکم زندان خود را می‌گذرانند، گرچه عده‌ای آزاد شدند. ده‌ها نفر در ۲۰۱۰ دستگیر شدند.

میرحسین موسوی و مهدی کروبی که در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸ به رقابت با رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد پرداخته بودند، با محدودیت‌های شدید بر آزادی حرکتشان روبه‌رو شدند. طرفداران دولت به آنها یا خانواده‌های آنها حمله کردند و به روزنامه‌ها دستور داده شد درباره آنها یا رئیس‌جمهور پیشین محمد خاتمی گزارشی منتشر نشود. دو حزب عمده سیاسی مخالف با دولت غیرقانونی اعلام شدند و ممنوعیت احزاب دیگر ادامه یافت.

دولت استادان «سکولار» را از دانشگاه‌ها اخراج کرد و دانشجویان فعال در اعتراض‌های دانشگاهی را از تحصیل محروم نمود. دولتمردان به ایجاد محدودیت بر دسترسی به منابع اطلاعاتی بیرونی مثل اینترنت ادامه دادند. ارسال پارازیت روی برنامه‌های بین‌المللی رادیو و تلویزیونی ادامه یافت. در ماه ژانویه، مقامات، تماس ایرانیان را با بیش از ۶۰ سازمان خبری مستقر در خارج ممنوع کردند. اشخاصی که حاضر بودند با رسانه‌های معدود فارسی‌زبان درباره مسائل حقوق بشری گفتگو کنند مورد تهدید یا آزار و اذیت مأموران امنیتی قرار گرفتند. بسیاری از ایرانیان برای ابراز نظریات خود به وبسایت‌های شبکه‌های اجتماعی روی آوردند.

دولتمردان روزنامه‌ها و نشریه‌های دانشجویی را ممنوع کردند و روزنامه‌نگاران را که گزارش‌هایشان را «علیه نظام» تلقی می‌کردند مورد پیگرد قرار دادند. یک «ارتش سایبری» مرموز، که گویا با سپاه پاسداران مرتبط است، حمله‌هایی را علیه وبسایت‌های داخلی و خارجی که ضد دولت تلقی می‌شدند ترتیب داد، و وبسایت‌های دیگر، شامل بعضی وبسایت‌های مرتبط به رهبران مذهبی، فیلتر شدند.

## دستگیری‌ها و بازداشت‌های خودسرانه

مأموران امنیتی، عموماً با لباس شخصی و بدون نشان دادن کارت شناسایی یا حکم دستگیری، به دستگیری خودسرانه مخالفان دولت و کسانی پرداختند که بر اساس نظریات یا روش زندگیشان منتقدان ارزش‌های رسمی محسوب می‌شدند. فعالان حقوق بشر، فعالان سندیکایی مستقل، دانشجویان و مخالفان سیاسی از جمله دستگیرشدگان بودند.

دستگیرشدگان مدت‌های طولانی بدون امکان تماس با وکیل یا خانواده در بازداشت می‌ماندند، شکنجه می‌شدند یا در معرض بدرفتاری‌های دیگر قرار می‌گرفتند، و از امکانات درمانی محروم می‌شدند. بعضی از آنها پس از محاکمه‌های ناعادلانه به احکام زندان طولانی محکوم شدند. اشخاص دیگری که در سال‌های پیش پس از محاکمه‌های ناعادلانه زندانی شده بودند در زندان باقی ماندند.

- در فوریه، گروه تحقیق سازمان ملل درباره بازداشت خودسرانه اعلام کرد که سه تبعه آمریکا که در ژوئیه ۲۰۰۹ (تیر ۱۳۸۸) در حین کوهنوردی دستگیر شده بودند، در بازداشت خودسرانه به سر می‌برند. همین گروه در مرداد به این نتیجه رسید که که عیسی سحرخیز، روزنامه‌نگار و عضو کمیته دفاع از آزادی مطبوعات، که از تیر ۱۳۸۸ در بازداشت بوده و در سپتامبر ۲۰۱۰ (شهریور ۱۳۸۹) به اتهام «اهانت به رهبری» و «تبلیغ علیه نظام» به سه سال زندان محکوم شد، در بازداشت خودسرانه است و باید آزاد شود.

- وکیل حقوق بشری، نسربین ستوده، در تاریخ ۴ سپتامبر (۱۳ شهریور) دستگیر شد. در پایان سال ۲۰۱۰ او هنوز در زندان بود و به اتهام‌های امنیتی مربوط به فعالیت‌های مسالمت‌آمیز حقوق بشری و دفاع از موکلانش محاکمه می‌شد.



## محاكمه‌های ناعادلانه

سال ۲۰۱۰ شاهد انحطاط بیش‌تر نظام عدالت کیفری بود که از حقوق بشر حمایت نکرد. محاکمه مظنونان سیاسی به شدت ناعادلانه و اغلب با اتهام‌های مبهمی بود که جرایم کیفری مشخصی محسوب نمی‌شدند. این مظنونان اغلب بدون وکیل مدافع و بر اساس «اعتراف» یا اطلاعات دیگری که گویا در اثر شکنجه در دوره بازداشت پیش از محاکمه کسب می‌شد محکوم می‌شدند. دادگاه‌ها بدون تحقیق درباره شیوه کسب این «اعترافات» آنها را به عنوان مدرک می‌پذیرفتند.

- وبلاگ‌نگار حسین رونقی ملکی که در آذر ۱۳۸۸ دستگیر شد، به اتهام مربوط به امنیت ملی به ۱۵ سال زندان محکوم شد. زمانی که او گفت شکنجه‌اش کرده‌اند، قاضی جواب داد «حق شما همین است».

## شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر

شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر در دوره بازداشت پیش از محاکمه باز هم رایج بود و در اثر محرومیت منظم از دسترسی به وکیل و تداوم معافیت از مجازات برای مجرمان تسهیل می‌شد. روش‌هایی که گزارش شده است شامل ضرب و شتم شدید؛ فرو کردن سر متهمان در داخل توالت برای خوردن مدفوع؛ اجرای اعدام ساختگی؛ حبس در فضای بسیار کوچک و تنگ؛ محرومیت از نور، غذا و آب؛ و محرومیت از درمان است. بنا به گزارش‌ها در یک مورد، یک مرد بازداشت‌شده مورد تجاوز قرار گرفت. دیگران هم تهدید به تجاوز شده‌اند.

- در آگوست (مرداد)، بنا به گزارش‌ها یک گُرد به نام غلامرضا بیات، پس از این که مورد ضرب و شتم قرار گرفت، در اثر خونریزی داخلی در کامیاران در حبس درگذشت. جزییات شکنجه انجام شده در سال ۲۰۰۹ بیش‌تر از پیش منتشر شد. در فوریه، یکی از اعضای پیشین نیروی شبه‌نظامی بسیج شرح داد که در شیراز ده‌ها پسر که دستگیر شده و در یک کانتینر حمل بار کشتی حبس شده بودند منظم مورد تجاوز قرار می‌گرفتند. او و چند نفر دیگر، پس از ابراز ناراحتی نزد یکی از فرماندهان بسیج، ۱۰۰ روز بدون تماس با خانواده‌هایشان بازداشت شدند و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. او ادعا کرد که اعدام ساختگی را درباره او به اجرا درآورده‌اند.

## معافیت از مجازات

اعضای نیروهای امنیتی با معافیت تقریباً کامل از مجازات به نقض حقوق بشر ادامه دادند.

به نظر می‌رسد محاکمه ۱۲ نفر، شامل ۱۱ نفر از مأموران متهم به ارتکاب تعدی‌های فاحش در بازداشتگاه کهریزک پیش از تعطیل شدن آن در تیرماه ۱۳۸۸، به این قصد انجام شد که مأموران پایین رتبه را سپر بلای بعضی از تعدی‌های فاحش پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ کند که در چندین مورد به مرگ بازداشت‌شدگان انجامید. دو نفر از ۱۲ نفر به مرگ محکوم شدند اما مورد بخشش خانواده‌های قربانیان قرار گرفتند که در قانون ایران مجاز است. ۹ نفر دیگر به زندان محکوم شدند.

در طی سال ۲۰۱۰، حداقل ۵۰ نفر در ارتباط با تعدی‌های بلافاصله پس از انتخابات ۱۳۸۸ در خوابگاه دانشگاه تهران مورد پیگرد قرار گرفتند.

## مدافعان حقوق بشر

مدافعان حقوق بشر که برای احترام بیش‌تر به حقوق زنان و اقلیت‌های قومی و پایان دادن به اعدام مجرمان نوجوان و سنگسار فعالیت می‌کردند، قربانی نقض فاحش حقوق بشر بودند. فعالان حقوق زن، وکلا، فعالان سندیکایی، فعالان حقوق اقلیت‌های قومی، دانشجویان و دیگر مبارزان حقوق بشر که در سال‌های گذشته مورد محاکمه قرار گرفته و زندانی شده بودند، در بازداشت ماندند. عده‌ای دیگر قربانی دستگیری خودسرانه، آزار و اذیت، پیگرد و محاکمه ناعادلانه شدند. بعضی از آنها زندانی وجدانی [عقیدتی] بودند؛ بعضی نیز از سفر به خارج محروم شدند. ممنوعیت اتحادیه‌های صنفی ادامه داشت.

- عمادالدین باقی، روزنامه‌نگار، نویسنده و رئیس یک سازمان غیردولتی ممنوعه مدافع حقوق زندانیان که بین دسامبر ۲۰۱۰ و ژوئن ۲۰۱۰ در بازداشت بود، در ماه دسامبر یک حبس ۷ ساله را شروع کرد. او به خاطر فعالیت‌های مسالمت‌آمیز حقوق بشری و روزنامه‌نگاری مورد پیگرد واقع شده است.

دولتمردان اعضای سازمان‌های عادی حقوق بشری، از جمله کمیته گزارشگران حقوق بشر و فعالان حقوق بشر ایران، را مورد آزار قرار دادند و گاهی دستگیر کردند.



- شیوا نظرآهاری، یکی از اعضای کمیته گزارشگران حقوق بشر، که در آذر ۱۳۸۸ دستگیر شده بود در شهریور ۱۳۸۹ پیش از محکومیت به شش سال زندان با وثیقه آزاد شد. او در انتظار نتیجه اعتراض به حکم، که نیمی از آن باید در «تبعید» سپری شود، آزاد است.

### تبعیض علیه زنان

زنان با تداوم تبعیض در قانون و عمل روبه‌رو بودند؛ زنانی که برای حقوق زنان مبارزه می‌کنند هدف سرکوب دولتی واقع شدند. مجلس پیش‌نویس لایحه‌ای را درباره حمایت از خانواده مورد بحث قرار داد که مفاد جنجالی آن در صورت تصویب به کاهش بیش‌تر حقوق زنان می‌انجامد. فعالان حقوق زن، از جمله زنانی که کمپین یک میلیون امضا برای برابری قانونی زنان را به راه انداختند، در معرض فشار بودند.

- محبوبه کرمی، یکی از اعضای کمپین یک میلیون امضا، در مارچ برای پنجمین بار دستگیر شد و تا ۱۸ آگوست در بازداشت ماند. او در سپتامبر به خاطر عضویت در مجموعه فعالان حقوق بشر ایران، «تبلیغ علیه کشور» و «تبانی علیه کشور» به چهار سال زندان محکوم شد اما در انتظار تجدید نظر آزاد است.

- حکم شش ماه زندان دو زن، به نام‌های فاطمه مسجدی و مریم بیدگلی، که به اتهام مربوط به جمع‌آوری مسالمت‌آمیز امضا برای کمپین یک میلیون امضا محکوم شده بودند در پایان سال در دادگاه تجدید نظر تأیید شد.

در آپریل، مقام رهبری خواستار توجه دوباره به اجرای طرح پوشش اجباری دولتی شد. در ماه مه، طرح «عفاف و حجاب» بر اساس قانون سال ۱۳۸۴ به راه افتاد و کسانی را که در انتظار عمومی مقررات پوشش را رعایت نمی‌کنند، از جمله در دانشگاه‌ها، هدف قرار داد. در سپتامبر، گزارش شد که ثبت نام زنان در دانشگاه‌ها کاهش قابل ملاحظه‌ای یافته است.

### تبعیض - اقلیت‌های قومی

اقلیت‌های قومی ایران شامل عرب‌های اهوازی، آذربایجانی‌ها، بلوچ‌ها، کردها و ترکمن‌ها در قانون و عمل، قربانی تبعیض روش‌مندی هستند. استفاده از زبان‌های اقلیت‌ها در مدارس و ادارات دولتی هنوز ممنوع است. اشخاصی که برای مشارکت سیاسی بیش‌تر یا شناسایی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه می‌کنند به طور سیستماتیک با تهدید، دستگیری و زندان روبه‌رو بودند.

- در سپتامبر، چهار عرب اهوازی که از ژوئن ۲۰۰۹ بازداشت بودند گویا به اتهام «محرابه با خدا و افساد فی الارض» به اعدام محکوم شدند.

- در حدود ۲۰ فعال آذربایجانی که در سال‌گشت تظاهرات عمومی سال ۱۳۸۵ علیه کاریکاتوری در یک روزنامه دولتی که به نظر بسیاری از آذربایجانی‌ها توهمین‌آمیز بود در ماه مه دستگیر شده بودند، در نوامبر آزاد شدند. اکبر آزاد، نویسنده، در بازداشت ماند چون خانواده‌اش نتوانست وثیقه زیاد او را تأمین کند.

- در ژوئیه گزارش شد که محمدصابر ملکرئییسی، جوان ۱۵ ساله بلوچ اهل سرباز، بدون محاکمه از سپتامبر ۲۰۰۹ در بازداشت مانده است، احتمالاً برای اینکه برادر بزرگ‌ترش خودش را به دولت تسلیم کند. در دسامبر، ۱۱ مرد بلوچ پس از محاکمه‌های ناعادلانه در زاهدان اعدام شدند، گویا به تلافی بمب‌گذاری جنبش مقاومت مردم ایران که پنج روز پیش از آن انجام شده بود.

- کاوه قاسمی کرمانشاهی، فعال حقوق بشر گُرد و عضو کمپین یک میلیون امضا از فوریه تا مه شامل ۸۰ روز انفرادی در بازداشت بود. محاکمه او به اتهام مربوط به امنیت ملی در اکتبر شروع شد.

- در اکتبر، آرش سقر، فعال ترکمن در ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی، پس از این که برای «جاسوسی برای ترکمنستان» مجرم شناخته شد به هشت سال زندان محکوم شد.

### آزادی دین

اعضای اقلیت‌های دینی، شامل نوکیشان مسیحی، مسلمانان اهل سنت، روحانیون شیعه مخالف، و جوامع اهل حق و دراویش، قربانی تبعیض، آزار و اذیت، بازداشت خودسرانه، و حمله به اموال بودند. اعضای جامعه بهایی، که از آموزش عالی محروم ماندند، با زجر و آزار افزایش‌یافته‌ای روبه‌رو شدند.

- آیت‌الله کاظمینی بروجردی، روحانی شیعه مخالف، پس از محاکمه ناعادلانه در سال ۲۰۰۷ هنوز در زندان به سر می‌برد. در دسامبر هفت نفر از پیروان او دستگیر شدند.



- هفت رهبر بهایی که در سال ۲۰۰۸ دستگیر شده‌اند در آگوست پس از محاکمه‌های بسیار ناعادلانه به ۲۰ سال زندان محکوم شدند. آنها برای جاسوسی و تبلیغ علیه اسلام مجرم شناخته شدند. گزارش‌ها در سپتامبر حاکی بود که حکم‌های آنها در تجدید نظر نصف شده است.
- در ماه مه، ۲۴ درویش به خاطر شرکت در تظاهرات در گناباد در شمال شرقی ایران به حکم‌های زندان، تبعید داخلی و شلاق محکوم شدند.
- یوسف ندرخانی، نوکیش مسیحی و عضو کلیسای ایران در رشت، در اکتبر پس از مجرمیت به خاطر ارتداد به اعدام محکوم شد.

### مجازات‌های بی‌رحمانه، غیر انسانی و تحقیر آمیز

- حکم‌های شلاق و قطع عضو، صادر و به طور فزاینده به اجرا گذاشته شد، گرچه امکان تعیین تعداد واقعی این حکم‌ها وجود نداشت. رئیس دستگاه رسمی حقوق بشر در ایران محمدجواد لاریجانی، در سخنرانی در شورای حقوق بشر سازمان ملل در آپریل و ژوئن، اصرار داشت که به نظر دولت، این مجازات‌ها شکنجه به شمار نمی‌روند.
- در آپریل، محمد نوری‌زاد، روزنامه‌نگار و فیلم‌ساز، به اتهام «تبلیغ علیه نظام» و «اهانت به مسئولان» به ۳/۵ سال زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد. او در نوامبر گفت که خودش و اشخاص دیگری شکنجه شده‌اند. در دسامبر او دست به اعتصاب غذا زد.

### مجازات اعدام

- دولتمردان ۲۵۲ مورد اعدام شامل پنج زن و یک مجرم نوجوان را تأیید کردند. گزارش‌های معتبری از بیش از ۳۰۰ اعدام دیگر در دست است که رسماً تأیید نشده است. اکثر این اعدام‌ها در زندان وکیل‌آباد مشهد اجرا شده است. حداقل ۱۴۳ مجرم نوجوان در انتظار اعدام به سر می‌برند. رقم‌های واقعی احتمالاً بیش‌تر است زیرا دولتمردان، گزارش‌دهی درباره مجازات اعدام را محدود کرده‌اند.
- حکم اعدام برای قاچاق مواد مخدر، سرقت مسلحانه، قتل، جاسوسی، خشونت سیاسی و جرایم جنسی صادر می‌شود. دولتمردان صدور حکم اعدام و اجرای آن را به عنوان یک ابزار سیاسی به کار می‌گیرند.
- در ژانویه، دو مرد که به اتهام عضویت در یک سازمان سلطنت‌طلب در ارتباط با ناآرامی‌های پس از انتخابات به اعدام محکوم شده بودند، بدون اطلاع قبلی به دار آویخته شدند.
- در ماه مه، چهار کُرد که به اتهام ارتباط با گروه‌های مخالف کُرد محکوم شده بودند، اعدام شدند.
- هیچ موردی از سنگسار گزارش نشد، اما حداقل ۱۵ نفر که اکثرشان زن هستند، در خطر سنگسار به سر می‌برند.
- زمانی که احتمال اعدام سکینه محمدی آشتیانی افزایش یافت، توجه جهانی به او جلب شد. حکم سنگسار او در ۱۳۸۷ صادر شده و در حال حاضر مورد بررسی است. کسانی که به نفع او مبارزه می‌کنند با آزار و دستگیری روبه‌رو هستند.
- در دسامبر، اصلاحیه قانون مبارزه با مواد مخدر منتشر شد و جرایم مربوط به مواد مخدر روان‌گردان صنعتی را مشمول مجازات اعدام کرد. در همان ماه، ایران در میان اقلیتی از کشورها بود که علیه قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل برای تعلیق مجازات اعدام در جهان رأی داد.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## اولین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱ مهر ۱۳۹۰

متن انگلیسی (English Text)

### Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran United Nations

#### General Assembly

A/66/374

Distr.: General

23 September 2011

Original: English

#### Sixty-sixth session

Agenda item 69 (c)

Promotion and protection of human rights: human rights situations and reports of special rapporteurs and representatives

#### The situation of human rights in the Islamic Republic of Iran

#### Note by the Secretary-General

#### Summary

The Secretary-General has the honour to transmit to the members of the General Assembly the report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran, Ahmed Shaheed, submitted in accordance with Human Rights Council resolution 1619.

The Special Rapporteur officially assumed responsibility for the mandate on 1 August 2011 and has since notified the Secretariat that, owing to his late appointment, he would not be in a position to present a substantive report, but would focus instead on presenting his proposed methodology and cataloguing the most recent trends in the human rights situation in the Islamic Republic of Iran.

This would emphasize the need for greater transparency and cooperation from the Islamic Republic of Iran.

#### Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran

#### Contents

- I. Introduction
- II. Proposed methodology of work
- III. Human rights situation
  - A. Treatment of civil society actors
    1. Political activists
    2. Journalists
    3. Student activists
    4. Artists
    5. Lawyers
    6. Environmentalists — Save Lake Urmia Campaign
  - B. Freedom of assembly
  - C. Women's rights
  - D. Religious and ethnic minorities
  - E. Capital punishment
  - F. Detention for relations with foreign entities
- IV. Conclusion



## I. Introduction

1. The present report is submitted pursuant to Human Rights Council resolution 1619, which establishes the mandate of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran. This is the first country mandate of the Human Rights Council on the Islamic Republic of Iran since the termination in 2002 of the mandate of the former Commission on Human Rights. The resolution mandates the Special Rapporteur to: (a) submit an interim report to the General Assembly at its sixty-sixth session and (b) to submit a report to the Human Rights Council for consideration at its nineteenth session. It also calls upon the Government of the Islamic Republic of Iran to cooperate fully with the mandate holder and to permit access to visit the country as well as provide all necessary information to enable the fulfilment of the mandate.

2. The President of the Human Rights Council appointed the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran on 17 June 2011. Mr. Shaheed officially commenced his mandate on 1 August 2011, at which time he wrote to the authorities in the Islamic Republic of Iran to seek their cooperation in the discharge of his mandate. The Special Rapporteur requested an informal meeting with the Ambassador in July 2011 and also offered to travel to Switzerland during the month of August to meet with him prior to the submission of the present report, but was unsuccessful in scheduling either meeting. In a press release dated 3 August 2011, the Special Rapporteur appealed to the Government to extend its full cooperation to the carrying out of his mandate and stressed that the establishment of the new mandate provided an opportunity for the Islamic Republic of Iran to engage on a range of human rights issues that had been raised by the international community. On 19 September 2011, in a letter to the Special Rapporteur, the Permanent Representative of the Islamic Republic of Iran to the United Nations at Geneva, Ambassador Seyed Mohammad Reza Sajjadi, expressed a willingness to exchange views and discuss his methodology of work. A letter requesting a country visit in late November was transmitted to the Iranian authorities on 19 September 2011. The Special Rapporteur looks forward to a positive response to that request, as it would further signal the cooperative and constructive intentions of the Islamic Republic of Iran.

3. The Special Rapporteur undertook a private visit to Geneva prior to the commencement of his mandate in July 2011 and a formal visit in early September 2011. He met with a number of stakeholders, including the United Nations High Commissioner for Human Rights and a number of reputable international non-governmental organizations (NGOs) and country delegations, some of which supported the mandate and some of which did not.

4. The present report outlines the methodology that will guide the Special Rapporteur's work throughout the mandate and presents the focus of his work. The Special Rapporteur notes that a separate report of the Secretary-General on developments related to the human rights situation in the Islamic Republic of Iran since September 2010 (A1661361) will also be submitted to the General Assembly at its sixty-sixth session. Without prejudice to the matters that he wishes to raise with the Iranian authorities, the Special Rapporteur shares the concerns addressed in the report of the Secretary-General, as well as the recommendations contained therein. Accordingly, the present report includes a section on recent developments with regard to the human rights situation in the Islamic Republic of Iran, but focuses on cases and issues raised directly with the Special Rapporteur and on developments following the session of the Human Rights Council.

5. The Special Rapporteur welcomes statements that have been attributed to various Iranian functionaries about the country's interest in cooperating with the United Nations human rights system, including the standing invitation issued to thematic special procedures and the proposed visit to the Islamic Republic of Iran by the United Nations High Commissioner for Human Rights, as this would provide an opportunity for cooperation between the human rights machinery and the Iranian authorities through contact at the highest level. The Special Rapporteur hopes to have an opportunity to visit first, with a view to helping to make the High Commissioner's visit as substantive as possible. The Special Rapporteur also notes that a number of urgent appeals made by various thematic special rapporteurs remain unaddressed by the Iranian authorities. He fully shares the concerns addressed in those appeals, and regrets that no visit by a mandate holder has taken place since 2005.

6. The Special Rapporteur firmly believes that the establishment of the current mandate provides for a more coordinated engagement with the Iranian authorities on a range of human rights issues that have been raised by the international community. The country mandate is also an opportunity to facilitate a deeper, country-specific understanding of the human rights situation in the Islamic Republic of Iran, in its unique cultural and historical contexts. It is also an opportunity to advance the current efforts being made to address the challenges of the Islamic Republic of Iran in an incremental and holistic manner. The Special Rapporteur also hopes that the Islamic Republic of



Iran will view his role as a secure and legitimate space in which to take steps to comply with its international obligations, as well as an opportunity to address the areas of concern communicated to the country during its interactions with the international community on human rights issues.

7. The Special Rapporteur will, therefore, continue to appeal to the Islamic Republic of Iran to extend its full cooperation to the fulfilment of the mandate. Engagement with the country mandate holder can only lessen the potential for politicization, over which the Islamic Republic of Iran has repeatedly expressed concern. However, insufficient cooperation will continue to heighten the concern of the international community and will reduce the potential for a positive and constructive dialogue on these issues.

## II. Proposed methodology of work

8. The Special Rapporteur will be guided by the principles of impartiality, independence and transparency, with the explicit objectives of clarification, verification, and cooperation in the implementation of the human rights obligations of the Islamic Republic of Iran. The Special Rapporteur believes that the exercise of his mandate should be free from politicization and be guided solely by the interest of assisting the Islamic Republic of Iran to meet its international obligations in an incremental and transparent manner.

9. The primary focus of the Special Rapporteur's efforts will be to seek the cooperation of the authorities in the Islamic Republic of Iran in the interest of fair and accurate reporting on its human rights situation. In this regard, the Special Rapporteur will continue to express interest in undertaking field visits to the country, meet with relevant official delegations of the country and seek information from the Iranian authorities on matters that are being addressed by the Secretary-General and the human rights machinery, especially those relating to issues highlighted in various resolutions of the General Assembly and the Human Rights Council.

10. The Special Rapporteur has sought and will continue to seek the cooperation of a number of Member States, including members of the Human Rights Council, and to request their support in facilitating his work. Although some of those countries are not necessarily supporters of country mandates, they uphold the legitimacy of Council decisions and the importance of international cooperation in the promotion and protection of human rights. The Special Rapporteur intends to remain in close contact with those countries and to seek their support in encouraging the Islamic Republic of Iran to enable the independent examination of the veracity of claims about its human rights situation. The Special Rapporteur hopes that members of the General Assembly will encourage the Islamic Republic of Iran and other countries to extend their cooperation to his efforts to gather relevant and accurate information.

11. The Special Rapporteur has been contacted by a number of Iranian human rights and civil society actors, as well as international organizations, concerning the human rights situation in the Islamic Republic of Iran, and has conducted a number of consultations with them. Those testimonies and issues are included in the present report. The Special Rapporteur will seek the cooperation of the Iranian authorities in examining these cases and will report on developments in his next report.

12. The Special Rapporteur believes that the outcome of the universal periodic review of the Human Rights Council, which examined the situation in the Islamic Republic of Iran in February 2010, provides a sound basis for collaboration between himself and the Iranian authorities. In that regard, he could contribute to the efforts of the Islamic Republic of Iran to implement the 123 recommendations of the review, which it agreed to accept for implementation with transparency and with the support of the international community. The Special Rapporteur will also seek to engage with the Islamic Republic of Iran on those recommendations that it rejected, especially in the light of international human rights law. Moreover, issues highlighted in reports to treaty bodies, in various reports of the Secretary-General and thematic mandate holders, as well as in resolutions of the General Assembly and the Human Rights Council, will constitute a major part of the Special Rapporteur's agenda for engagement with Iran.

13. The Special Rapporteur will also work in collaboration with the other thematic mandate holders on urgent appeals and other communications and will consider generating his own appeals and communications as necessary. He notes that, while a number of communications remain unanswered, there have been many instances in which the Islamic Republic of Iran has responded, and he will seek to increase the level of communication with the Government on matters of interest to the Human Rights Council and the General Assembly.

14. The Special Rapporteur believes that the mandate also entails an important advocacy role in relation to the international obligations of the country concerned and will give considerable attention to collaboration with Iranian human rights defenders and civil society, in accordance with the Code of Conduct for Special Procedures Mandate Holders of the Human Rights Council. He will also promote efforts to generate non-political discussion, advocacy, publicity and study of the human rights situation in the Islamic Republic of Iran through civil society interaction and



engagement of legal and academic expertise. He also intends to maintain a high media profile, not only to amplify the efforts of the Iranian authorities to meet their international obligations, but also to highlight the grievances of those who feel victimized. In that regard, the Special Rapporteur also believes in maintaining a balance between constructive engagement with Iranian authorities and media advocacy in order to demonstrate good faith and commitment in investigating allegations of human rights abuses.

### III. Human rights situation

15. The Islamic Republic of Iran ratified the International Covenant on Civil and Political Rights on 24 June 1975, without reservations, thereby committing itself to the promotion and protection of the guarantees therein. These include freedom of expression, assembly, association and religion, all of which are recognized as integral to the promotion and protection of democratic ideals.

16. The Covenant also provides for the right to due process, legal assistance and humane treatment of detainees, and prohibits the arbitrary arrest and detention of individuals. International law also secures equal rights of women, stipulating that State parties must ensure the “equal right of men and women to the enjoyment of all civil and political rights” contained in article 3 of the Covenant. Those rights also include the right to be elected by and participate in free and fair elections. Likewise, the Covenant protects the rights of minorities, where they exist in a country, by stipulating, in article 27, that minorities shall not be denied the right, in community with the other members of their group, to enjoy their own culture, to profess and practise their own religion or to use their own language.

17. In line with these human rights safeguards, articles 23 to 27 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran provide for freedom of expression, assembly and association as well as the freedom to practise one’s religion. In addition, the rights of the accused and detained are protected by the Constitution in articles 32 and 35, wherein it is stated that charges with reasons for accusation must, without delay, be communicated and explained to the accused in writing, and a provisional dossier must be forwarded to the competent judicial authorities within a maximum of 24 hours.

18. A number of individuals and organizations provided the Special Rapporteur with first-hand testimonies, the preponderance of which presents a pattern of systemic violations of the aforementioned fundamental human rights. In that regard, and without prejudice to subsequent communications, the most urgent issues that have been brought to the attention of the Special Rapporteur include multifarious deficits in relation to the administration of justice, certain practices that amount to torture, cruel, or degrading treatment of detainees, the imposition of the death penalty in the absence of proper judicial safeguards, the status of women, the persecution of religious and ethnic minorities, and the erosion of civil and political rights, in particular, the harassment and intimidation of human rights defenders and civil society actors.

19. Furthermore, reports frequently communicated the use of physical and psychological mistreatment and torture for the purposes of inducing self-incrimination. In that regard, several personal interviews revealed that individuals were often held in solitary confinement for long periods during the investigative phases of their cases. All of those interviewed with regard to their detention reported the consistent use of blindfolds when being transferred from solitary confinement, as well as during their interrogations. Several persons reported being threatened, beaten, insulted or intimidated by threats against family members, and they speculated that those actions were intended to encourage admission to knowledge of or association with persons reportedly unknown to the detainees. Incidences of the arrest and/or intimidation of family members were also often reported.

20. Charges brought against human rights defenders, as well as civil society and religious actors, include: (a) acting against national security; (b) participating in an illegal gathering; (c) insulting the Supreme Leader; and (d) spreading propaganda against the regime. The latter charge appears in a significant number of cases discussed below.

21. The majority of reports also highlight exorbitant bail requirements, reportedly totalling between \$10,000 and \$500,000, to guarantee the appearance before the court of those arrested for activities pertaining to civil, political or human rights. Defendants and/or their guarantors must often furnish deeds or sign promissory notes that are later used to garnish the wages of guarantors. All reports maintain that deeds used to guarantee appearances were never returned to the guarantors, even after acquittals or final convictions. Since these parties no longer possess the deeds to their properties, they are deprived of financial control of their assets, which produces a disturbing level of persistent punishment, even beyond the conclusion of the cases.

22. Moreover, several reports allege that prosecutors are aware of the sentence to be imposed prior to the defendant’s appearance in court for sentencing and often inform the defendants accordingly. Those reports contain speculations that this reflects a lack of independence of judges in such cases, which is of deep concern to the Special Rapporteur.



23. The Special Rapporteur is encouraged by the announcement by Iranian authorities on 28 August 2011 of their intention to pardon 100 political prisoners accused of various crimes, including participation in the 2009 protests. He hopes that this step, together with the review of the cases of human rights defenders, lawyers, journalists, women's rights activists, artists and other civil society actors highlighted in the present report, will advance the Government's progress in improving its human rights situation. Moreover, the Special Rapporteur requests the Government of the Islamic Republic of Iran to provide him with information about the process and the criteria employed to grant amnesty to the aforementioned individuals. The Special Rapporteur is encouraged by the release from custody, on 21 September 2011, of two hikers from the United States of America.

## A. Treatment of civil society actors

### 1. Political activists

24. Reports about the detention conditions and denial of the rights of political leaders Mir-Hossein Mousavi and Mehdi Karroubi, as well as their wives, Zahra Rahnava and Fatemeh Karroubi, are deeply disturbing. All four individuals were placed under a form of house arrest by the Government in February 2011 in response to their calls for protest in solidarity with pro-democracy activists throughout the region.

25. A description of Mr. Mousavi's detention conditions was conveyed to the Special Rapporteur during an interview by a person close to his campaign on 26 August 2011. The witness, who wishes to remain anonymous, reported that, despite the fact that no formal charges had been brought against Mr. Mousavi or his wife, the conditions surrounding their confinement to their home had led Mr. Mousavi and Mrs. Rahnava to consider themselves prisoners of the State. The individuals have reportedly been unable to communicate freely with family or friends since their detention. The witness reported that all methods of communication had been either destroyed or removed from the couple's home. He also stated that, as at two weeks prior to the interview, the couple had been allowed only a few closely monitored visits with family members over the previous six months. It was reported that family members were thoroughly searched, and it was speculated that their visits were recorded. Moreover, the couple have reportedly been deprived of control over their health care, access to publications, privacy and the ability to live a normal life. The harassment and intimidation of Mr. Mousavi's family members was also conveyed. The witness stated that Mr. Mousavi's family was deeply concerned about his health, as he had reportedly lost a significant amount of weight. However, despite several incidents of discomfort that required medical attention, physicians who have treated Mr. Mousavi have reported that his health was not critical.

26. An interview with a close colleague of Mr. Karroubi who wishes to remain anonymous was conducted on 23 August 2011. The witness conveyed a first-hand account of violence directed against Mr. Karroubi and his staff, as well as the conditions of Mr. Karroubi's house arrest. It was reported that all of Mr. Karroubi's phone lines were disconnected and that authorities had entered Mr. Karroubi's home and removed his television and all of his books and files. Mrs. Karroubi was not allowed to keep her medical appointments, the couple's medication was confiscated and Mr. Karroubi has not been allowed access to the family doctor, despite respiratory issues. It was also reported that Mr. Karroubi had been allowed outside for fresh air only once for 10 minutes during his 186 days of house arrest. The witness also stated that Mr. Karroubi's privacy had been compromised, since intelligence officers and cameras transmitting images to an unknown location had monitored all the hallways and rooms of the first location used for the couple's detention. It was further reported that Mr. Karroubi had been allowed only six visits from his family since his house arrest, that visitors were fully searched upon entering and leaving the house and that agents surrounded the couple for the duration of the visits. Mr. and Mrs. Karroubi were removed from their home and taken to separate locations on 16 July and 1 August 2011, respectively. While Mrs. Karroubi is reportedly no longer under house arrest, Mr. Karroubi was transferred and detained in a two-room office and has had no contact with his family since 16 July. Reports that six agents consistently occupy both rooms and that a team of psychiatrists also surrounds Mr. Karroubi for the purpose of coercing televised confessions are deeply disturbing to the Special Rapporteur. It was also reported that members of both Mr. Mousavi's and Mr. Karroubi's families have been harassed, intimidated and/or briefly detained.

27. Heshmatollah Tabarzadi, political activist and Secretary-General of the Iran Democratic Front, was arrested on 27 December 2009 and transferred to Evin prison. He was reportedly confined to a solitary cell and tortured. In October 2010, he was sentenced to nine years' imprisonment and 74 lashes for "gathering and colluding against national security" and "insulting the Supreme Leader". After protesting against the execution of five political prisoners, Mr. Tabarzadi was transferred to Rajaei Shahr prison. He wrote a letter from prison asking the international courts to review his grievances against the Supreme Leader, Ayatollah Ali Khamenei. In April 2011, Mr. Tabarzadi, along with other prisoners, went on a hunger strike to protest prison conditions.

### 2. Journalists



28. In a letter to the Special Rapporteur dated 17 August 2011, the Committee to Protect Journalists stated that 34 journalists had been detained as at the end of 2010. They wrote that journalists were often subjected to exorbitant bail, at times totalling as high as \$500,000. One such case is that of Ahmad Zeidabadi, reformist, journalist and columnist for Rooz Online, and the Secretary-General of the Iranian Alumni Association, Advar-e Tahkim-e Vahdat, who was arrested on 14 June 2009. Mr. Zeidabadi's attorney and wife reported that he was detained for more than two years and denied furlough for the duration of his detention. On 4 August 2011, Mr. Zeidabadi was granted a 48-hour furlough on the condition that he post \$500,000 bond. Mr. Zeidabadi was sentenced on 2 January 2010 to six years' imprisonment, five years' exile in Gonabad and a lifetime ban on social and political activities on charges of "attempting to implement a velvet revolution". Mr. Zeidabadi has reportedly spent 141 days in solitary confinement, suffered difficult interrogations and was violently coerced to incriminate himself.(1)

29. Mohammad Davari, winner of the Committee to Protect Journalists International Freedom Award and editor-in-chief of the Saham News website, videotaped statements from detainees at the Kahrizak detention centre who indicated that they had been raped, abused and tortured. This, among other reasons, reportedly led to the closing of the detention centre in July 2009 amid public uproar. Mr. Davari's work reportedly led to his arrest and detention in Evin prison in September 2009, and he was sentenced to five years' imprisonment for "mutiny against the regime". The sentence was recently increased to six years because of Mr. Davari's inability to pay a \$5,000 fine for his participation in a teachers' protest in February and March 2006. His mother has written to the Secretary-General, communicating that her son has endured torture while in custody. Mr. Davari was reportedly tortured for the purpose of soliciting televised confessions against Mehdi Karroubi, a former presidential candidate. It is reported that Mr. Davari is being held in solitary confinement and has not been allowed to have contact with his family for more than eight months.

30. Accounts regarding the detention and death of an Iranian journalist and social activist, Reza Hoda Saber, raise further concerns about arbitrary arrest and detention and the treatment of civil society actors. Mr. Saber is reported to have suffered a heart attack following a hunger strike at Evin prison and died on 12 June 2011. There are concerns that prison authorities may have denied proper medical attention to Mr. Saber, who is reported to have complained of chest pains for hours before he was given access to medical care. Mr. Saber had been on a hunger strike since 2 June, after Haleh Sahabi, daughter of Ezzatollah Sahabi, a nationalist-religious leader, died of a heart attack after a confrontation with security forces at her father's funeral (see para. 51). Information received by the Special Rapporteur suggests that prisoners use hunger strikes as a means of protesting against prison conditions, arbitrary detention and/or discriminatory sentences. At the time of writing at least 15 prisoners were reported to be on a hunger strike, some of whom were in critical condition.

31. Issa Saharkhiz, journalist, political activist and former head of the National Press Department of the Ministry of Culture and Islamic Guidance, is being detained at Rajaee Shahr prison on charges of "insulting the Supreme Leader" and making "propaganda against the regime". Mr. Saharkhiz was arrested on 3 August 2009 and sentenced to three years in prison, along with a one-year ban on foreign travel and a five-year prohibition on journalistic activities. Mr. Saharkhiz was informed on 5 August 2011 that he had been sentenced to an additional two years in prison for his prior journalistic activities.

32. Hossein Ronaghi Maleki, a blogger, was arrested on 13 December 2009 and held in solitary confinement for almost 11 months in Evin prison in ward 2-A. Mr. Maleki was sentenced to 15 years in prison on 5 October 2010 on charges of "membership in the Iran Proxy Network", "insulting the Supreme Leader" and "insulting the President". Mr. Maleki's attorney announced that his client had health issues that required medical attention outside the prison. On 15 March 2010, Kayhan newspaper published an article in which Mr. Maleki was accused of, inter alia, "accepting money from Western countries", "helping political figures escape Iran" and "heading political gangs". Mr. Maleki is reportedly being held in ward 350 in Evin prison.

33. Masoud Bastani, a journalist, was arrested on 5 July 2009 for "activities on the Jomhouriyat website", which openly supported Mr. Mousavi during the 2009 presidential elections, as well as "collusion, creating riots, and propaganda against the regime". Mr. Bastani reportedly spent three months in solitary confinement and was beaten by a prison staff member during a family visit in June 2011, when he asked for a few more minutes to say goodbye to his mother and wife. As a result, Bastani suffered nausea and disorientation leading to his transfer to the hospital, where he reportedly spent a day under observation for brain damage. After retracting his complaint for the beating, he was transferred from a solitary cell to the general ward.

34. Bahman Ahmadi Amouee, a journalist who contributed to reformist newspapers and was the author of a blog, was arrested in June 2009 and is serving a five-year sentence for "actions against national security". In a letter describing his prison conditions, Mr. Amouee and several other prisoners wrote that most of them had been subjected to inhumane conditions, including the common use of solitary confinement in cells measuring approximately 2.2 by 1.6 m (6.6 by



4.8 ft). The letter conveyed that they were subject to severe beatings and mistreatment, including the shoving of their heads into toilet bowls, repeated threats and the use of prolonged sleep deprivation.

35. Mohamad Sadiq Kaboudvand, founder of the Human Rights Organization of Kurdistan (HROK) and a journalist, was arrested in June 2007 and held in Evin prison, where he was placed in solitary confinement for five months. He was sentenced to 10 years in prison on charges of “acting against national security through establishment [of] HROK”, “widespread propaganda against the system by disseminating news”, “opposing Islamic penal laws by publicizing punishments such as stoning and executions” and “advocating on behalf of political prisoners”. Mr. Kaboudvand has since suffered from a series of chronic and acute medical problems often not attended to by medical staff, including two strokes in 2010. Mr. Kaboudvand’s wife stated that her husband had told her that he had been seen by a neurologist after the first stroke, but that he had not been examined thoroughly and no tests had been administered. She also reported that her husband had maintained that the attending physician had prescribed a series of pills to be taken daily instead, but had not given any details about their name, their prescribed use or their possible side effects.

36. Taghi Rahmani, journalist, author, member of the Nationalist Religious Activists Council and an active member of Mehdi Karroubi’s 2009 election campaign, was arrested on 9 February 2011 after unidentified security agents reportedly broke into his home violently and detained him in the presence of his wife and two young children. According to his wife, Narges Mohammadi, Iranian authorities have not given any information about his charges to date.

37. Keyvan Samimi, managing editor of the now-defunct Nameh magazine, was arrested on 14 June 2009. He was sentenced to six years in prison and a lifetime ban on political, social and cultural activities on charges of “membership in illegal groups, including the ‘National Religious Coalition’, ‘National Peace Council’ and the ‘Committee to Investigate Arbitrary Detentions’”. An appeals court upheld his prison sentence but reduced the ban on his activities to 15 years. Mr. Samimi has developed liver disease in prison, but prison authorities have reportedly refused to give him permission to have medical treatment outside prison. Mr. Samimi has also been reportedly subjected to ill-treatment on numerous occasions during his time in custody, and in February 2010 local activists reported that he had been transferred to solitary confinement after he objected to substandard conditions. It was reported that his family visits were also cancelled.

### 3. Student activists

38. Three interviews with student activists who wish to remain anonymous were conducted. They reported that they faced arrest and intimidation and were sometimes subjected to beatings and torture for their ties to legally registered student activist organizations. Additional cases were also communicated to the Special Rapporteur by reputable NGOs.

39. Student activist Abdollah Momeni was arrested on 21 June 2009 and sentenced to 4 years and 11 months in prison for his participation in the 2009 protests. It was reported that Mr. Momeni was placed in solitary confinement for almost 200 days, subjected to physical and psychological abuse and coerced into making a televised confession. In a letter to Ayatollah Khamenei, Mr. Momeni wrote that his interrogator had strangled him to the point of unconsciousness and that authorities frequently shoved his head into toilets. Momeni also reported that he had been deprived of furlough and family visits after the submission of that letter. New charges were filed against Mr. Momeni on 27 July 2011 for allegedly writing the aforementioned letter. Mr. Momeni’s wife also reported that her husband needed medical treatment outside of prison, but that he had been denied proper medical care. Mr. Momeni has yet to be sentenced, however, and he has not been given furlough since his detention.

40. Ramin Parchami, a graduate student of film directing and acting, was arrested during the 14 February 2011 street protests. The presiding judge sentenced Mr. Parchami to one year in prison on charges of “acting against national security through participation in an illegal gathering”, “attempting to videotape” and “disrupting public order”. The artist, who supports the Green Movement, was detained in a solitary cell at the Intelligence Ministry’s ward 209 inside Evin prison for more than two months. He was then transferred to ward 350.

41. Ali Malihi, student activist, journalist, and member of the Tahkim-e Vahdat Alumni Association, was arrested on 2 February 2010 and convicted on charges of “congregation and collusion against the regime”, “propaganda against the regime”, “participation in illegal gatherings”, “publication of falsehoods” and “insulting the President”. His four-year sentence on those charges was upheld in July 2011.

42. Arash Sadeghi, a student activist, was denied the right to continue his higher education, reportedly as a result of his involvement in Mir-Hossein Mousavi’s presidential campaign. Mr. Sadeghi was first arrested on 9 July 2009 during a raid of Tehran University’s campus and released after 45 days. Mr. Sadeghi was arrested again in the aftermath of the 27 December 2009 Ashura Day protests, and released in April 2010. He was summoned to Evin prison court in



November 2010 and arrested and sentenced to five years in prison for “assembly and collusion against the regime”. Sadeghi was reportedly hospitalized in April 2011 due to a hunger strike that led to his slipping into a coma. Mr. Sadeghi also reportedly suffers from other medical problems as a result of repeated beatings and torture, including a lung infection and limb paralysis.

#### 4. Artists

43. Jafar Panahi, a highly acclaimed Iranian film director and winner of the Cannes Film Festival’s Camera d’Or Award and the Venice Film Festival’s Golden Lion Award for his films “White Balloon” and “The Circle”, was first arrested on

30 July 2009, along with documentary filmmaker Mahnaz Mohammadi, when they attended a memorial to pay their respects to those who were killed during the post-election protests. He was released a few days later. Mr. Panahi was arrested again on 1 March 2010 at his home, along with 18 family members and friends. His family and friends were released after a few days, but he remained in detention until 25 May 2010, when he was released on \$200,000 bail following reactions from the international arts community. On 20 December 2010, the presiding judge sentenced Mr. Panahi to six years in prison and imposed a 20-year ban on making and directing any films, writing screenplays, conducting interviews with the national or international media and travelling abroad.

44. Film director Mohammad Rasoulof, Mr. Panahi’s colleague, was also sentenced to six years in prison. Branch 26 of Tehran’s Revolutionary Court cited articles 500, 610 and 19 of the Islamic Penal Code as the basis for its ruling, listing charges such as “assembly and collusion with the intent to commit a crime against national security, and propagating against the Islamic Republic of Iran”.

45. Mohsen Namjoo, a well-known Iranian singer and composer, was sentenced in absentia to a five-year prison term on 9 June 2009. Mr. Namjoo’s conviction for the crime of “insulting Islamic sanctities” was based on his alleged ridiculing and unconventional singing about the Koran. He is currently abroad.

#### 5. Lawyers

46. Prominent human rights lawyer and Nobel laureate, Shirin Ebadi, submitted to the Special Rapporteur a list of 42 attorneys that have faced Government prosecution since 2009. She noted that the Government of the Islamic Republic of Iran had been viewing lawyers representing political and ideological defendants with suspicion in recent years and, as a result, they had had criminal cases filed against them. Some of them, such as Houtan Kian, Ghasem Sholeh-Sa’adi and Hossein Younesi, were currently in prison. Several others, such as Mohammad Ali Dadkhah, Khalil Bahramian and Abdolfattah Soltani, were free on bail, and others, such as Mahnaz Parakand and Nasim Ghanavi, were being interrogated. Ms. Ebadi also stated that the majority of the attorneys faced charges related to their representation and public advocacy for the rights of defendants in political cases, and that it was inevitable that, as a result, lawyers in the country would soon lose the courage to defend those individuals.

47. A prominent Iranian human rights lawyer, Nasrin Sotoudeh, was summoned to Evin prison court on 4 September 2010, where she was arrested and transferred to solitary confinement. In January 2011, she was sentenced to 11 years in prison, with a 20-year ban on being professionally active and a 20-year travel ban on charges of “acting against national security”, “colluding and propagating against the Islamic Republic of Iran” and “membership in the Defenders of Human Rights Centre”. Almost a year after her arrest, Ms. Sotoudeh, the mother of two young children, remains in Evin prison and is denied furlough. After being told by interrogators that the appeals court would uphold her 11-year prison sentence, Ms. Sotoudeh withdrew her request for appeal. She has been on several hunger strikes to protest her illegal detention and violations of her rights. According to information received by the Special Rapporteur, Ms. Sotoudeh’s husband, Reza Khandan, who has publicly campaigned for fair treatment for his wife, was questioned by the authorities, arrested and reportedly subjected to physical abuse and threats. Ms. Sotoudeh’s family members were reportedly physically abused and detained by prison authorities in a recent visit to the prison. In protest against the physical abuse and detention of family members, Ms. Sotoudeh has reportedly stopped receiving family visits.

48. Mohammad Seifzadeh, prominent lawyer and co-founder of the Defenders of Human Rights Centre, was sentenced on 30 October 2010 to 9 years in prison and a 10-year ban on practising law for “acting against national security” by “establishing the Centre for Human Rights Defenders”. His case is currently under review by an appeals court. His charges also include “collusion and assembly with the intent to disrupt internal security” and “propagation activities against the regime”. He has reportedly been denied access to his attorney and other due process rights.

#### 6. Environmentalists — Save Lake Urmia Campaign



49. Communications regarding escalations in the dispute over threats to Lake Urmia, located between the East and West Azerbaijan provinces of the Islamic Republic of Iran, were sent to the Special Rapporteur by several NGOs in August 2011. Environmentalists, as well as residents of two major cities surrounding the lake — Urmia and Tabriz — argue that the construction of 35 dams built on 21 rivers that feed the lake deprive it of 5.5 billion cubic metres of water annually. This deprivation is said to be the major cause of increasingly low water levels and salinity of the saltwater lake. It is reported that 8 billion tons of salt will potentially be released into surrounding areas if the lake dries up, producing significant flora and fauna losses and affecting the health and agricultural capacities of an estimated 14 million people in the area.

50. Protests calling for action to save the lake after the Iranian Parliament failed to pass an emergency bill to raise water levels by diverting water from the Aras River began in late August 2011. These protests have reportedly resulted in the arrest and detention of at least 60 individuals for their participation in the protests and injuries to another 45 protestors as a result of shootings by authorities. Allegations of lack of access to lawyers, family and medical treatment, torture and other inhuman and degrading treatment of detained protestors were also received. Faranak Farid, an activist, journalist and member of the Azerbaijani minority in the Islamic Republic of Iran, was reportedly tortured after her arrest on 3 September in the city of Tabriz. Ms. Faranak, currently being held in Tabriz prison, is reportedly accused of insulting the Supreme Leader, spreading propaganda against the system and acting against national security. The Special Rapporteur is concerned by claims of suppression of guaranteed rights to freedom of expression and assembly, as well as allegations of the deprivation of due process rights.

## **B. Freedom of assembly**

51. The International Covenant on Civil and Political Rights guarantees the right to peaceful assembly. However, several accounts alleging the deprivation of the right to peaceful assembly include the Government's denial of permits and intimidation of demonstrations commemorating the anniversary of the June 2009 election protests. The Special Rapporteur was made aware of one such incident in which members of the Government allegedly denied mourners the right to attend the funeral of political activist, Ezatollah Sahabi. Accounts suggest that security forces disrupted the funeral observances, held in June 2011, by forcibly seizing and removing Mr. Sahabi's body and beating mourners, including Mr. Sahabi's daughter, Haleh Sahabi. Ms. Sahabi, also a political activist, was serving a two-year sentence in prison for "spreading propaganda against the regime" and "disrupting public order", but had been released from prison to attend her father's funeral. Eyewitnesses maintain that Ms. Sahabi sustained beatings by the security forces, after which she suffered a fatal heart attack.

52. A former member of Mehdi Karroubi's presidential campaign who wishes to remain anonymous reported during an interview that, on 30 July 2009, Mr. Karroubi had attended a memorial service in Behesht cemetery for those who had died in the June 2009 protests, when police forces reportedly had attacked participants with batons, pepper spray and tear gas. The witness reported that he had been separated from Mr. Karroubi while the latter was being severely beaten, but that Mr. Karroubi had been rushed relatively unharmed to his car by his mandatory security detail. The aforementioned witness also reported another attack on Mr. Karroubi and attendants at a gathering north of Azadi Square on 11 February 2010. Mr. Karroubi was reportedly beaten on his thighs and back and suffered from exposure to tear gas and pepper spray. One of Mr. Karroubi's sons, Ali Karroubi, was arrested along with many other demonstrators and taken to a mosque for holding. Ali Karroubi was reportedly subjected to severe beatings in front of the other detainees during his detention. It was reported that one arm had been fractured and that he had suffered from injuries to his back and one eye. He was released 24 hours later.

## **C. Women's rights**

53. The Islamic Republic of Iran ratified the International Covenant on Civil and Political Rights and the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights without reservations, indicating its intention to promote and protect women's enjoyment of all civil, political, social and economic rights set out in the Covenants. While article 20 of the Iranian Constitution states that "all citizens of the country, both men and women, equally enjoy the protection of the law and enjoy all human, political, economic, social, and cultural rights, in conformity with Islamic criteria", interpretations of how sharia law accommodates gender equality is the subject of ongoing dialogue between the State and women's rights activists. The Special Rapporteur contends that the Government's capacity to accommodate democracy, pluralism and gender equality is seriously undermined by the repression of activities that advance this dialogue.

54. Moreover, the application of certain laws that erect barriers to gender equality undermine the Government's ability to equally protect those human rights stipulated in the International Covenant on Civil and Political Rights for all its citizens. For example, a woman's worth and testimony in a court of law are regarded as half that of a man's. Men have absolute rights to divorce, while women may initiate divorce only if they meet certain conditions, some of which must



be agreed to in a marriage contract. Mothers can never be awarded guardianship rights for their children, even upon the death of their husbands. Women do not have equitable inheritance rights, and even when a wife is the sole survivor to her husband's estate, she may not inherit more than a quarter of the estate. If she is not the sole survivor, she is limited to an eighth.

55. Women's rights activists who endeavour to address the aforementioned gender equality issues seem to have been targeted for their campaigns and activities in support of women's rights. For example, members of the "One Million Signatures Campaign" have routinely been subjected to threats, harassment, interrogations and imprisonment. The Special Rapporteur conducted two interviews with members of that campaign who wish to remain anonymous. Those individuals reported that they had been monitored, arrested, detained and interrogated while blindfolded for actions related to their student and women's rights activities. They also reported having been threatened with expulsion from university or prevented from pursuing further education as result of their activities. In addition, they reported having endured lengthy periods in solitary confinement during the investigative phases of their cases, lack of access to legal counsel and being coerced for the purposes of incriminating themselves or others known or unknown to them. One of the witnesses reported having been sentenced in absentia to five years' imprisonment for the "encouragement for protests", one year for disseminating propaganda through media interviews and articles and one year and 74 lashes for "acting against the regime by means of participating in peaceful demonstrations".

56. Moreover, strict implementation of the morality code concerning dress and attempts to criminalize improper veils have limited women's participation in public and social arenas. Equally worrisome are statements made by authorities that blame victims for inducing attackers to violate their physical integrity. These include reports of Government officials citing women's dress as the cause of recent attacks that took place in Isfahan in June 2011, where 14 women were kidnapped and gang-raped while attending a private party. Government statements asserted that the women's dress was a source of the violence perpetrated against them and a rationale for the lack of action in bringing the perpetrators to justice.

57. The case of Bahareh Hedayat, a student and women's rights activist, member of the Central Council and Spokesperson for the "Daftar-e Tahkim-e Vahdat" student union and an activist with the "One Million Signatures Campaign" was submitted to the Special Rapporteur. She was reportedly arrested by the Ministry of Intelligence for the fifth time in four years on 31 December 2009. She was transferred to Evin prison's ward 209. In May 2010, Ms. Hedayat was sentenced to nine and a half years in prison for "assembly and collusion against the regime", "insulting the Supreme Leader" and "insulting the President". The court also reactivated an earlier two-year suspended sentence for participating in a 2006 gathering to protest against laws discriminating against women.

58. Mahboubeh Karami, a women's rights activist and member of the "One Million Signatures Campaign", was arrested on 1 March 2009 and spent 170 days in prison before being released on bail of \$500,000. Ms. Karami was sentenced to four years in prison. In February 2011, an appeals court reduced her sentence to three years. She began her three-year prison term on 15 May 2011 after responding to a summons requiring her to report to Evin prison in Tehran. Ms. Karami's charges include "membership in the Human Rights Activists in Iran organization", "propagating against the regime" and "assembly and collusion with the intent to commit crimes against national security".

#### **D. Religious and ethnic minorities**

59. The Special Rapporteur is also concerned by reports of targeted violence and discrimination against minority groups. Members of recognized and unrecognized religious and ethnic minorities such as Arabs, Azeris, Balochs, Kurds, Nematullahi Sufi Muslims, Sunnis, Baha'is and Christians are reportedly facing a wide range of human and civil rights violations. These include encroachment on their rights to freedom of assembly, association, expression, movement and liberty.

60. The Special Rapporteur is concerned about reports of violations against the Baha'i community, which, despite being the largest non-Muslim religious minority, does not enjoy recognition as such by the Government. Its members have historically suffered multifaceted discrimination, including denial of jobs, pensions and educational opportunities, as well as confiscation and destruction of property. According to information received by the Special Rapporteur, at least 100 members of the Baha'i community, including seven community leaders<sup>(2)</sup> are currently imprisoned in the Islamic Republic of Iran. The majority of those detained allegedly face national security-related charges and have undergone judicial proceedings that lacked due process and fair trial standards.

61. In addition, recognized religious minorities reportedly face serious constraints in the enjoyment of their rights and are subjected to severe limitations and restrictions on the freedom of religion and belief. For instance, the Special Rapporteur notes that conversion from Islam is still punishable. Articles 13 and 26 of the Constitution recognize



Christianity, granting Christians the right to worship freely and to form religious societies. Article 14 obligates the Government to uphold the equality and human rights of Christians. However, Christians in the Islamic Republic of Iran are reportedly subjected to limitations on their freedom of religion and various forms of religious discrimination. This is said to be particularly true of Protestant Christians, most of whom are newly converted. The Intelligence Ministry is reported to closely monitor Protestant congregations and to routinely summon or detain members of Protestant groups for interrogations, during which individuals are questioned about their beliefs, church activities and other church members and are often urged to return to Islam. In this regard, some Protestants reported having been threatened by intelligence officials with arrest and apostasy charges if they did not return to Islam. This pattern of harassment has reportedly resulted in the operations of most Protestant churches going underground, where church services and Bible studies are conducted in private homes.

62. The Special Rapporteur was particularly disturbed by a recent ruling of the Supreme Court that upheld a death sentence for Yousef Nadarkhani, a Protestant pastor, who was reportedly born to Muslim parents but converted to Christianity when he was 19 years old. The verdict reads that, unless he decides to renounce his Christianity, Mr. Nadarkhani will be executed by hanging. This is an emblematic case of religious intolerance and State-sanctioned violations of the right to freedom of religion and belief, a fundamental freedom guaranteed by international instruments. Behrouz Sadegh-Khanjani, pastor for the Church of Iran in the city of Shiraz, was also detained, in June 2010, and was reportedly held incommunicado in solitary confinement for approximately two months. Authorities originally charged him with apostasy, but later dropped that charge and charged him with “blasphemy” instead. He is currently awaiting trial under this charge.

63. Sufi Muslims in the Islamic Republic of Iran are also subjected to limitations on their freedom of religion and various forms of religious discrimination. This is particularly true of members of the Shia Sufi order, Nematollahi Gonabadi. Authorities sentenced Gholam-Abbas Zare-Haqiqi, a Gonabadi leader, to four years in prison in October 2009, for allowing a burial at Sufi cemeteries, a banned practice. On 13 April 2011, authorities arrested eight Gonabadi dervishes by the names of Abdolreza Kashani, Shokrollah Hosseini, Alireza Abbasi, Ali Kashanifar, Mohammad Marvi, Nazarali Marvi, Ramin Soltankhah and Zafarali Moghimi. The men had been part of a group of dervishes previously sentenced to five months in prison, 50 lashes and one year’s exile on charges of “disrupting public order”, mainly for assembling in front of the Gonabad Justice Department and prison to protest the detainment of a leader of the order.

64. Ayatollah Yusuf Saanei is a prominent Shia source of emulation in Qom and has a track record of issuing fatwas with reformist interpretations. He supported Mir-Hossein Mousavi’s candidacy during the 2009 election, and has been a vocal critic of the post-election crackdown. Throughout July and August 2009, Ayatollah Saanei spoke out against detentions, torture, forced confessions and violence against dissidents and protestors. On 3 January 2010, plain-clothes Basijis reportedly attacked Ayatollah Saanei’s office in the city of Gorgan after he delivered a speech that criticized the post-election developments in that city. Plain-clothes agents also reportedly congregated in front of his house in Qom, attacked it and destroyed property inside on 13 June 2010.

65. Mowlavi Habiballah Marjani, a teacher and director of seminary student affairs at Dar-al-Ulum Seminary, was arrested on 1 May 2011. On 24 May 2011, Bultan News, an Iranian website known for its close association with intelligence circles, claimed that Mr. Marjani had been charged with “attempts to organize illegal gatherings”. There is no information about Mr. Marjani’s whereabouts or his current condition.

66. Hojataleslam Ahmad Ghabel is a well-known religious scholar and a close associate and former student of the dissident cleric Ayatollah Montazeri. On 14 September 2010, Mr. Ghabel was summoned to the revolutionary court in Mashhad. When he arrived, he was arrested and transferred to Vakilabad prison in Mashhad. He was charged for interviews he had given about prison conditions and mass secret executions inside Vakilabad prison. On 31 July 2011, Mr. Ghabel was ordered to report to that prison, where he is currently serving his 20-month sentence.

67. Hojataleslam Mojtaba Lotfi is a young cleric who published his articles in reformist newspapers and websites. He was arrested on the order of the Special Court for the Clergy in city of Qom on 8 October 2008. He was charged with “publication of lies and production and distribution of articles and writings without a legal permit”. The Court sentenced Mr. Lotfi to four years in prison and five years of internal exile on 29 November 2008 and transferred him to Langrood prison in Qom to serve his term. On 29 November 2009, authorities announced that Mr. Lotfi would be allowed to spend his evenings, from sunset until next morning at his home, and that he was required to report to prison every morning. He was arrested again after participating in Ayatollah Montazeri’s funeral procession and was subsequently prosecuted by the Special Court for the Clergy under the charge of “participation in Ayatollah Montazeri’s funeral during a prison furlough”. The court sentenced him to 10 years of internal exile in the city of Ashtian.



68. The Special Rapporteur also received reports of discrimination against Sunni Muslim sects in the Islamic Republic of Iran. For instance, Sunnis are reportedly not allowed to build any mosques and houses of worship and are also prevented from offering prayers in congregation, especially Eid and Friday prayers. On 29 August 2011, a religious Sunni leader and cleric Shaikh-ul-Islam Mawlana Abdul Hameed asked the Supreme Leader to remove barriers from establishing Eid and Friday prayers of Sunnis in major cities. He also expressed concern over reports regarding discriminative measures of officials by taking written oaths from Sunni scholars in Tehran to not offer Eid al-Fitr prayers. Furthermore, on 6 February 2011, security forces reportedly raided a house of worship for Sunnis in Tehran, locked it up and detained its prayer leader, Mowlavi Musazadeh. He was released on 13 March 2011 after posting bail.

### **E. Capital punishment**

69. The interim report of the Secretary-General to the Human Rights Council (A/HRC/16/75) documented a dramatic increase in executions recorded in the Islamic Republic of Iran. In addition to serious concerns over the frequency of its application, the Special Rapporteur is concerned that the death penalty is regularly used in cases where due process rights were denied to the accused. Secret group executions inside prisons, which reportedly occur in alarmingly high numbers, are often carried out without the knowledge and presence of families and lawyers. Public executions, which the Iranian authorities claim have been effective in preventing crimes, also continue to recur. The Special Rapporteur was particularly disturbed by the video footage of recent public executions of three persons convicted of kidnapping and rape in the Azadi Square of Kermanshah on 19 July 2011. As seen in the footage, a large crowd, including children, attended the execution.

70. Moreover, the Special Rapporteur is troubled by reports of the widespread application of the death penalty for crimes that do not meet the international standard for most serious crimes. According to various sources, including Amnesty International, a majority of those executed in 2010 had been convicted of drug-related offences<sup>(3)</sup>. The Human Rights Committee and the Special Rapporteur on extrajudicial, summary or arbitrary executions have stated that drug offences do not constitute a “most serious crime” for which the death penalty is permissible under international law (see A/HRC/4/20, para. 51). Capital punishment was also applied to cases regarding Mohareb or “enmity against God”, rape, murder, immoral acts or acts against chastity and kidnapping. More than 200 officially announced executions have taken place in 2011. At least 83 persons, including 3 political prisoners, are known to have been executed in January 2011 alone. It was also noted that 4 per cent of the executions announced by the official Iranian media stipulated no charges. At least one person has been sentenced for apostasy in 2011, and more than 100 officially announced executions in the Islamic Republic of Iran in 2011 were reportedly for drug-related crimes.

71. Furthermore, authorities reportedly conducted more than 300 secret executions at Vakilabad prison in 2010. Vakilabad officials, in violation of Iranian law, allegedly carried out the executions without the knowledge or presence of the inmates’ lawyers or families and without prior notification to those executed. It has also been reported that at least 146 secret executions have taken place to date in 2011.

72. It has also been reported that more than 100 juveniles are on death row in the Islamic Republic of Iran. In a joint press statement, on 22 September 2011, the Special Rapporteur, together with the Special Rapporteur on extrajudicial, summary or arbitrary executions, the Special Rapporteur on the independence of judges and lawyers and the Special Rapporteur on torture and other cruel, inhuman or degrading treatment or punishment condemned the public execution by hanging of 17-year-old Alireza Molla Soltani, which was carried out on 21 September in the city of Karaj. The Special Rapporteurs stressed that any judgement imposing the death penalty upon juveniles below the age of 18, and their execution, were incompatible with the international obligations of the Islamic Republic of Iran and called upon the Government to institute a moratorium on the death penalty. The execution of minors, defined as an individual under the age of 18 years at the time they committed their offence, is prohibited by the International Covenant on Civil and Political Rights and the Convention on the Rights of the Child, to both of which the Islamic Republic of Iran is a State party. Moreover, the Special Rapporteur is concerned with the unequal treatment of boys and girls under the penal code, which currently holds girls criminally liable for their actions six years earlier than boys.

### **F. Detention for relations with foreign entities**

73. Omid Kokabi, an Iranian scientist and a postgraduate student at the University of Texas, has been at Evin prison (wards 209 and 350) since February 2010, when he was arrested after travelling to the Islamic Republic of Iran to visit his family. His charges are cited as “illegitimate earnings” and “relations with an enemy state”. Prior to his trial, which was later postponed, Mr. Kokabi wrote a letter to the head of the Iranian judiciary to report prison abuse, torture and solitary confinement. He also wrote that he had been arrested “for the astounding charge of assembly and collusion against national security and was held in solitary confinement for 36 days”. Mr. Kokabi wrote that he had been forced to sign false confessions and to report details about individuals he may have observed or come into contact with at embassies or conferences. He stated that he had been told that those individuals were Central Intelligence Agency



operatives. He asserts that he has no history of political activity and challenges the legality of his arrest. Mr. Kokabi's attorney also reportedly wrote to the head of the judiciary to declare that he had not had access to his client.

74. The Special Rapporteur conducted an interview with a source that wishes to remain anonymous regarding the arrest and detention of two physicians and HIV/AIDS experts, Arash and Kamiar Alaei, as well as two of their associates, Mohammad Ehsani and Silva Harotonian. A review of the court's decision, issued on 27 January 2004 by the Special Rapporteur, revealed that all four individuals were charged with committing "actions against domestic security by way of cooperation with the Government of the United States of America". A document containing the court's decision stated that the United States Government was suspected of "trying to attract and employ elements of non-governmental organizations, journalists, bloggers, members of the intellectual and educated class, scientific leaders, social movements, and students, by creating organic linkages". The document further cites the evidence used to convict the Alaei brothers, indicating that they had confessed to attending conferences, inviting individuals to participate in conferences and developing, coordinating and executing exchange programmes with entities such as Johns Hopkins University and the Asia Society.

#### IV. Conclusion

75. The Special Rapporteur wishes to emphasize his desire for constructive dialogue with the Government of the Islamic Republic of Iran, the international community and civil society. The Special Rapporteur looks forward to the challenging responsibility of this mandate and to positive outcomes in the field of human rights in the Islamic Republic of Iran. He has identified a number of promising starting points for cooperation in the present report, notably in the implementation of the recommendations of the universal periodic review, treaty body observations and the findings of other special procedures mandate holders. He has also catalogued an increasing trend of alleged violations of the fundamental rights of the people, guaranteed under international law, and stresses the urgency for greater transparency from the Iranian authorities and closer engagement between the Islamic Republic of Iran and the international community in strengthening human rights safeguards for its citizens.

76. The Special Rapporteur encourages the Government to open greater space for the aforementioned groups of civil society actors to be able to carry out their work. He also wishes to stress the importance of freedom of expression and assembly for a democratic, open society governed by the rule of law, and encourages the Government to refrain from repressing dissent. The Special Rapporteur would also like to underscore the importance of perpetuating a culture of tolerance, and urges the Government to prevent discrimination against women, as well religious and ethnic minorities, in all spheres of public life and services, and to protect their freedoms to freely associate and express themselves.

77. The Special Rapporteur also remains concerned about the well-being and health of prisoners, especially those mentioned in the present report, and encourages the Government of the Islamic Republic of Iran to launch full investigations into those cases. He also requests that he be granted the ability to substantiate accounts raised here through access to both detention centres and those detained. The Special Rapporteur further requests that the Government of the Islamic Republic of Iran review those cases and furnish the Special Rapporteur with information that would enable him to report progress or developments in those matters to the General Assembly and the Human Rights Council. He also urges the Government to increase its cooperation with the special procedures, as this would create a productive space for further actions to improve the human rights situation in the Islamic Republic of Iran.

78. The Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran once again requests that he be allowed to visit that country in order to develop his dialogue with the authorities and either substantiate or lay to rest, allegations of human rights violations committed within its sovereign territory.

\*\*\* [Notes:] \*\*\*

1. Committee to Protect Journalists, "Iran must work toward improving press freedom", 17 August 2011, available at [www.cpj.org/2011/08/post-3.php#more](http://www.cpj.org/2011/08/post-3.php#more).

2. Fariba Kamalabadi, Jamaloddin Khanjani, Afif Naeimi, Saied Rezaie, Behrouz Tavakkoli, Vahid Tizfahm, and Mahvash Sabet are the seven members of the Baha'i faith who had been detained since 14 May 2008 and who went on trial on 12 January 2010 for charges including "acting against national security, espionage and spreading corruption on Earth. They have each been sentenced to 20 years' imprisonment.

3. According to official judiciary news, Mohammad Bagher Bagheri, Social and Crime Prevention Deputy of South Khorasan province Judiciary, confirmed the executions of 140 persons in relation to drug-trafficking during 2010. Official judiciary news, 26 June 2011, available from <http://shorakj.ir/Default.aspx?tabid=1056&ctl=Edit&mid=2234&Code=1762>.



\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

[http://www.ohchr.org/Documents/HRBodies/HRCouncil/RegularSession/Session19/A-HRC-19-66\\_en.pdf](http://www.ohchr.org/Documents/HRBodies/HRCouncil/RegularSession/Session19/A-HRC-19-66_en.pdf)



## ترجمه فارسی

ترجمه به فارسی توسط «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

## گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران

وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران

اجلاس عمومی

A/66/374

پخش عمومی

تاریخ ثبت در مجمع عمومی: ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۱

تاریخ پخش عمومی: ۱۵ اکتبر ۲۰۱۱

زبان اصلی: انگلیسی

اجلاس شصت و ششم

دستور جلسه (c) 69

ارتقاء و حمایت از حقوق بشر: اوضاع حقوق بشر و گزارش‌ها، گزارشگران و نمایندگان ویژه

## یادداشت دبیرکل سازمان ملل

### خلاصه

دبیرکل سازمان ملل، مفتخر است که گزارش وضعیت حقوق بشر در ایران را که از سوی گزارشگر ویژه حقوق بشر، احمد شهید، بر طبق قطعنامه مصوب شورای حقوق بشر ۹/۱۶ تهیه شده است را به اعضای مجمع عمومی ارائه کند.

گزارشگر ویژه در قبال مسئولیت‌های خود به صورت رسمی از ۱ آگوست ۲۰۱۱ [۱۰ مرداد ماه ۱۳۹۰] آغاز به کار کرد. به دنبال این انتصاب دیرهنگام، در آن زمان گزارشگر ویژه به دبیرکل اعلام کرد که وی در موقعیت ارائه گزارشی جامع نیست، اما تمرکز گزارش وی بر متدولوژی و روش کار و طبقه‌بندی جدیدترین روندهای وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی خواهد بود و بر نیاز به شفافیت و همکاری بیشتر جمهوری اسلامی تأکید خواهد کرد.

## گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران

### فهرست

۱- مقدمه

۲- روش پیشنهادی کار

۳- وضعیت حقوق بشر

الف) رفتار با فعالان جامعه مدنی

۱. فعالان سیاسی

۲. روزنامه‌نگاران

۳. فعالان دانشجویی

۴. هنرمندان

۵. وکلا



۶. فعالان محیط زیست

(ب) آزادی اجتماعات

(ج) حقوق زنان

(د) اقلیت‌های قومی و مذهبی

(ه) مجازات اعدام

(و) بازداشت به دلیل ارتباط با نهادهای خارجی

۴- نتیجه‌گیری

## ۱- مقدمه

۱- گزارش حاضر بر طبق قطعنامه ۹/۱۶ شورای حقوق بشر ارائه می‌شود. این قطعنامه حکم گزارشگر ویژه در زمینه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را دایر کرد. این اولین حکم گزارشگر کشوری از سوی شورای حقوق بشر در مورد ایران می‌باشد. از زمانی که حکم قبلی که توسط کمیسیون حقوق بشر سابق ایجاد شده بود در سال ۲۰۰۲ خاتمه داده شد. این قطعنامه گزارشگر ویژه را موظف می‌سازد که (۱) گزارشی مقطعی به شصت و ششمین مجمع عمومی ارائه کند و (۲) گزارشی به شورای حقوق بشر برای توجه این شورا در نوزدهمین نشست آن ارائه کند. این قطعنامه همچنین از دولت جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد که به طور کامل با گزارشگر ویژه همکاری کند، به وی اجازه ورود و سفر به آن کشور دهد و همچنین تمامی اطلاعات مورد نیاز برای تحقق وظایف وی را ارائه دهد.

۲- ریاست شورای حقوق بشر، گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را در تاریخ ۱۷ ژوئن ۲۰۱۱ منصوب کرد. وی به طور رسمی از ۱ آگوست ۲۰۱۱ آغاز به کار کرد و در آن زمان به مکاتبه با مقامات ایرانی پرداخت و از آنان درخواست همکاری کرد. تا زمان نگارش این گزارش، هیچ پاسخ رسمی از سوی مقامات ایرانی به این درخواست داده نشده است. گزارشگر ویژه همچنین در جولای ۲۰۱۱ درخواست ملاقات غیررسمی با نماینده دائمی ایران در سازمان ملل در ژنو کرد و همچنین پیشنهاد کرد که در ماه آگوست ۲۰۱۱ به سوئیس سفر کرده و با وی قبل از ارائه این گزارش دیدار کند. ولیکن هر دو درخواست برای ملاقات ناموفق بودند. در بیانیه مطبوعاتی که در ۳ آگوست ۲۰۱۱ منتشر شد، گزارشگر ویژه از دولت خواست که به همکاری کامل با وی روی آورد و همچنین تأکید کرد که برقراری این حکم جدید، فرصتی برای ایران است تا در زمینه طیف وسیعی از دغدغه‌های حقوق بشر، که توسط جامعه بین‌المللی مطرح شده‌اند، اقدام کند. در ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۱ نامه‌ای به گزارشگر ویژه، نماینده دائمی ایران به سازمان ملل، سید محمدرضا سجادی به دیدار برای صحبت و روش کار ابراز علاقه کرد. همچنین در ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۱ با ارسال نامه‌ای به مقامات ایرانی، درخواست سفر به آن کشور در نوامبر ۲۰۱۱ مطرح شد. گزارشگر ویژه امید به پاسخ مثبت به این درخواست دارد، چرا که نمایانگر همکاری و مقاصد سازنده جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

۳- پیش از آغاز رسمی حکم خود، در جولای ۲۰۱۱ گزارشگر ویژه یک سفر خصوصی به ژنو انجام داد و سپس در اوائل سپتامبر ۲۰۱۱ یک سفر رسمی به آنجا داشت. وی با تعدادی از افراد مربوط از جمله کمیساریای عالی حقوق بشر ملاقات کرد و همچنین با شماری از سازمان‌های غیردولتی معتبر بین‌المللی و نمایندگان کشورهای حامی این حکم و نمایندگان کشورهای که با آن مخالفت کرده بودند، ملاقات کرد.

۴- گزارش حاضر، متدولوژی، که نحوه کار گزارشگر ویژه در طی اجرای وظایف خود را ترسیم خواهد کرد، را به همراه تمرکز آن ارائه می‌کند. گزارشگر ویژه خاطر نشان می‌کند که گزارشی جداگانه از سوی دبیرکل سازمان ملل در مورد تحولات حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران از شهریور ۱۳۸۹ تا کنون به شصت و ششمین نشست مجمع عمومی ارائه خواهد شد. بدون پیشداوری در مورد مطالبی که وی می‌خواهد با مقامات ایرانی مطرح کند، گزارشگر ویژه نگرانی‌هایی که در گزارش دبیرکل مطرح شده است و همچنین توصیه‌نامه‌های آن را حمایت می‌کند. گزارش حاضر هم شامل آخرین تحولات حقوق بشر در ایران می‌باشد، ولیکن تمرکز آن بر پرونده‌ها و مواردی است که مستقیماً با گزارشگر ویژه مطرح شده‌اند و تحولاتی که از نشست شورای حقوق بشر تا کنون اتفاق افتاده‌اند.



۵- گزارشگر ویژه از اظهاراتی که به کارگزاران مختلف جمهوری اسلامی منسوب شده، که علاقه آنان به همکاری با سیستم حقوق بشر سازمان ملل را مطرح می‌کند، استقبال می‌کند، مانند دعوت از سازوکارهای موضوعی ویژه و پیشنهاد سفر کمیساریای حقوق بشر، به عنوان فرصتی برای همکاری نهادهای حقوق بشر و مقامات ایرانی از طریق ارتباطات مقامات بلندپایه. ولیکن همان‌طور که کمیساریای عالی حقوق بشر بر آن اصرار کرده، مأموریت‌های تحقیقاتی اولیه که شامل بازدید میدانی با دسترسی کامل برای گزارشگر ویژه می‌باشد برای آماده کردن شرایط سفر کمیساریای عالی مفید می‌باشد و مشارکت معنی‌دار برای انجام وظیفه کنونی هم می‌باشد. گزارشگر ویژه همچنین خاطرنشان می‌کند که شماری از درخواست‌های فوری از سوی گزارشگران ویژه موضوعی از سوی مقامات ایرانی بدون پاسخ مانده‌اند و گزارشگر ویژه متأسف است که هیچ‌یک از گزارشگران موضوعی از سال ۲۰۰۵ تا کنون به ایران سفر نکرده‌اند.

۶- گزارشگر ویژه اساساً بر این عقیده است که به وجود آمدن این دستور کار، فرصتی را ارائه می‌کند برای همکاری هماهنگ‌شده بیش‌تر با مقامات ایرانی در مورد طیفی از مسائل حقوق بشر که از سوی جامعه بین‌المللی مطرح شده‌اند. این دستور کار کشوری همچنین فرصتی برای تسهیل شناخت عمیق‌تر وضعیت حقوق بشر خاص در ایران در زمینه‌های فرهنگی و تاریخی ویژه آن است. این همچنین فرصتی است برای پیشرفت تلاش‌های کنونی برای دنبال کردن چالش‌های ایران، هم به شیوه‌ای تدریجی و هم به شیوه جامع. گزارشگر ویژه همچنین امیدوار است که ایران کارکرد وی را به عنوان فضایی امن و مشروع برای برداشتن گام‌هایی به سوی تعهدات بین‌المللی خود و همچنین فرصتی برای دنبال کردن جوانب حوزه‌های نگرانی که به ایران منتقل شده در طی مبادلات خود با جامعه بین‌المللی در موضوعات حقوق بشر بداند.

۷- گزارشگر ویژه همچنان از جمهوری اسلامی ایران درخواست خواهد کرد تا همکاری کامل خود با این دستور کار را انجام دهد. همکاری کشور در دستور کار فقط می‌تواند نیروی بالقوه برای سیاست‌زده شدن را کاهش دهد، نگرانی که ایران همواره بیان کرده است. ولیکن همکاری ناکافی باعث ادامه افزایش نگرانی‌های جامعه بین‌المللی خواهد شد و احتمال گفت و گوی مثبت و سازنده در این موارد را کاهش می‌دهد.

## ۲- روش پیشنهادی کار

۸- گزارشگر ویژه توسط اصول بی‌طرفی، استقلال و شفافیت، کار خود را به پیش خواهد برد، با اهداف مشخص روشنگری، تأیید و همکاری در اجرای تعهدات حقوق بشری ایران. گزارشگر ویژه بر این باور است که این ممارستی باید فارغ از سیاست‌زدگی و تنها با میل به کمک به ایران برای اجرای تعهدات بین‌المللی خود با شیوه‌ای تدریجی و شفاف باشد.

۹- تمرکز اصلی تلاش‌های گزارشگر ویژه این خواهد بود که برای گزارش عادلانه و دقیق وضعیت حقوق بشر همکاری مقامات در ایران را جلب کند. در این راستا گزارشگر ویژه همچنان به دیدار از کشور ایران علاقه‌مند است تا با مقامات مربوطه آن کشور ملاقات کرده و از آنها اطلاعات بخواهد در مورد موضوعاتی که نهادهای حقوق بشر و دبیرکل مطرح کرده‌اند. به خصوص در زمینه‌های مربوط به قطعنامه‌های مختلفی که شورای حقوق بشر و مجمع عمومی صادر کرده‌اند.

۱۰- گزارشگر ویژه همچنان درخواست همکاری اعضای سازمان ملل را دنبال کرده و خواهد کرد، از جمله اعضای شورای حقوق بشر، تا حمایت آنها برای تسهیل کار خود را درخواست کند. با وجود آنکه برخی از این کشورها ممکن است حامی دستورهای کشوری نباشند اما آنها از مشروعیت تصمیم‌های شورا و اهمیت همکاری بین‌المللی در ترویج و حمایت از حقوق بشر حمایت می‌کنند. گزارشگر ویژه بنا دارد که در ارتباط نزدیک با این کشورها در جلب حمایتشان برای تشویق ایران به توانا شدن در خصوص سنجش مستقل صحت ادعاها در مورد وضعیت حقوق بشر ایران باقی بماند. گزارشگر ویژه امیدوار است که اعضای مجمع عمومی، هم ایران و هم کشورهای دیگر را به افزایش همکاری‌شان با تلاش‌های گزارشگر ویژه برای جمع‌آوری اطلاعات مربوطه و دقیق تشویق کند.



۱۱- شماری از کنشگران حقوق بشر و جامعه مدنی ایران و همچنین سازمان‌های بین‌المللی در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران با گزارشگر ویژه حقوق بشر در ایران تماس گرفتند. وی مشاوره‌های رودررویی را با این افراد و سازمان‌ها انجام داده است. بخش قابل توجهی از اطلاعات به دست آمده با استانداردهای معتبر مورد نظر شورای حقوق بشر همخوانی داشته و بسیاری از این پرونده‌ها استحقاق اقدام فوری از سوی گزارشگر ویژه را دارا می‌باشند. این شهادت‌ها و موضوعات در این گزارش مطرح شده‌اند. گزارشگر ویژه به دنبال همکاری مقامات ایرانی در بررسی این پرونده‌ها خواهد بود و نتیجه این تحولات را در گزارش بعدی خود درج خواهد کرد.

۱۲- گزارشگر ویژه بر این باور است که خروجی بررسی دوره‌ای همگانی در شورای حقوق بشر (UPR) که وضعیت جمهوری اسلامی ایران را در فوریه ۲۰۱۰ بررسی کرد، پایه مناسبی برای همکاری وی و مقامات ایرانی ایجاد می‌کند. در این مورد، او می‌تواند به تلاش‌های جمهوری اسلامی برای اجرای ۱۲۳ توصیه مطرح شده که این کشور موافقت کرد که با شفافیت و حمایت جامعه بین‌المللی آن را عملی کند. گزارشگر ویژه همچنین به دنبال آن خواهد بود که در مورد توصیه‌هایی که از طرف ایران رد شده، به خصوص در سایه قوانین بین‌المللی حقوق بشر با این کشور گفت و گو کند.

به علاوه، موضوعاتی که در گزارش‌های مرتبط با معاهدات، گزارشات مختلف دبیرکل و گزارشگران موضوعی و همچنین قطعنامه‌هایی که توسط مجمع عمومی و شورای حقوق بشر برجسته شده‌اند، دستور کار گزارشگر ویژه برای گفت و گو با ایران را ترسیم خواهد کرد.

۱۳- گزارشگر ویژه همچنین با دیگر گزارشگران موضوعی درخواست‌های فوری و دیگر مکاتبات همکاری خواهد کرد و همچنین درخواست‌ها و مکاتبات خودش را برحسب ضرورت در نظر خواهد داشت. وی گوشزد می‌کند که در حالی که شماری از مکاتبات بی‌پاسخ مانده‌اند، در بسیاری از موارد، ایران جواب داده است و وی به دنبال این خواهد بود که سطح ارتباطات با ایران را در مورد موضوعاتی که مورد توجه شورای حقوق بشر و مجمع عمومی می‌باشند افزایش بدهد.

۱۴- گزارشگر ویژه بر این باور است که دستور کار وی همچنین شامل نقش مهم دنبال کردن تعهدات بین‌المللی کشور مورد توجه می‌باشد. وی توجه بسیاری به همکاری با مدافعین حقوق بشر ایرانی و جامعه مدنی آن خواهد کرد منطبق با ضوابط عمل مرتبط با مکانیسم‌های ویژه. وی همچنین تلاش‌ها برای به وجود آوردن گفت و گوی غیرسیاسی، ترویجی، آگاه‌سازی عمومی و شناخت از وضعیت حقوق بشر در ایران از طریق ایجاد ارتباط با جامعه مدنی و کارشناسان حقوقی و دانشگاهی را تشویق خواهد کرد. وی همچنین قصد دارد که از طریق حضور برجسته در رسانه‌ها نه تنها برای تقویت تلاش‌های مقامات ایرانی در برآورده ساختن تعهدات بین‌المللی‌شان، بلکه همچنین برای برجسته کردن شکوایه‌های آنانی که خود را قربانی می‌دانند. در این مورد گزارشگر ویژه بر این باور است که نیاز به یک توازن مابین یک ارتباط سازنده با مقامات ایرانی و تلاش‌های رسانه‌های وجود دارد تا بدین‌سان، حسن نیت و تعهد به تحقیق در مورد اظهارات در مورد نقض حقوق بشر را نشان دهد.

### ۳- وضعیت حقوق بشر

۱۵- جمهوری اسلامی ایران، پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را ۲۴ ژوئن ۱۹۷۵ [سوم تیرماه ۱۳۵۴] بدون هیچ پیش‌شرطی را تصویب کرد، که بر طبق آن حکومت را موظف به ترویج و حمایت از ضمانت‌های آن پیمان‌نامه می‌کند. این ضمانت‌ها شامل آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی انجمن‌ها و آزادی مذهب می‌باشد که تمامی آنها برای ترویج و حمایت از ایده‌آل‌های دموکراتیک شناخته شده‌اند.

۱۶- پیمان‌نامه حقوق مدنی و سیاسی همچنین حق دادرسی عادلانه، حق دسترسی به مشاوره حقوقی، رفتار انسانی با بازداشت‌شدگان را تضمین و هرگونه بازداشت و دستگیری خودسرانه افراد را ممنوع می‌کند. قوانین بین‌المللی همچنین حقوق برابر زنان را با قید اینکه کشورهای متعهد بایستی «حقوق برابر مردان و زنان برای بهره‌برداری از همه حقوق سیاسی و مدنی» که در پیمان‌نامه آمده است تضمین می‌کند. این حقوق همچنین شامل حق انتخاب شدن و مشارکت در انتخابات آزاد و عادلانه می‌باشد. همچنین این پیمان‌نامه از حقوق اقلیت‌هایی که در کشور وجود دارد حفاظت می‌کند و در ماده ۲۷ تصریح می‌کند حقوق اقلیت‌ها نباید نادیده گرفته شود و آنها از فرهنگ، اعتقادات مذهبی و زبان مادری خود بهره برند.



۱۷- در هماهنگی با این تضمین‌های حقوق بشری، مواد ۲۳ تا ۲۷ قانون اسلامی جمهوری اسلامی ایران، بیان، اجتماعات، انجمن‌ها و آزادی مذهب را تأمین کرده است. علاوه بر آن، مواد ۳۲ و ۳۵ قانون اساسی، حقوق افراد متهم و بازداشت‌شده را با ذکر اینکه «اصل ۳۲ - در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد».

۱۸- شماری از افراد و سازمان‌ها شهادت‌های دست اولی را برای گزارشگر ویژه تهیه کردند. عمده این گزارش‌ها نمایانگر روند نقض سیستماتیک اصول بنیادین مطرح‌شده حقوق بشر است. از این جهت، و بدون تعصب در خصوص ارتباطات بعدی، فوری‌ترین مسائلی که مورد توجه گزارشگر ویژه قرار گرفته‌اند، شامل کمبودهای چندگانه در رابطه با قوه قضائیه است که در این موارد قابل بررسی است: برخی از شیوه‌های خاص که به مثابه شکنجه است، رفتارهای بی‌رحمانه یا طرز برخورد تحقیرآمیز با بازداشت‌شده، صدور حکم اعدام در نبود تضمین‌های قضائی متناسب، وضعیت زنان، آزار و اذیت اقلیت‌های قومی، سلب حقوق مدنی و سیاسی - به خصوص آزار و اذیت و ارباب مدافعان حقوق بشر.

۱۹- به علاوه، گزارش‌ها کراراً در خصوص استفاده از بدرفتاری‌های فیزیکی و روانی و شکنجه به هدف وادار کردن آنان به قبول اتهامات صحبت کرده‌اند. از این جهت، چندین مصاحبه رودررو نشان می‌دهد که افراد، غالباً در سلول انفرادی به مدت طولانی در اثنای دوره تحقیقات از پرونده‌شان نگهداری شده بودند. همه کسانی که در خصوص بازداشتشان مصاحبه شدند، استفاده مستمر و مداوم از چشم‌بند در زمانی که به سلول انفرادی منتقل شده‌اند همچنین در زمان بازجویی‌ها را گزارش کرده‌اند. چندین تن گفته‌اند که تهدید شده‌اند، مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند، به آنها توهین شده است، یا با تهدیداتی علیه اعضای خانواده‌هایشان مورد ارباب قرار گرفته‌اند و آنها چنین برداشتی داشته‌اند که چنین اقداماتی به منظور تشویق آنها به پذیرفتن به شناختن یا همکاری با افرادی که برای بازداشت‌شده ناشناس بوده است. بازداشت و ارباب اعضای خانواده نیز اغلب توسط این افراد مطرح شده است.

۲۰- اتهاماتی که علیه مدافعان حقوق بشر، همچنین فعالان جامعه مدنی و فعالان مذهبی در شمار بسیاری از پرونده‌هایی که در این گزارش مطرح شده‌اند، عبارتند از (الف) اقدام علیه امنیت ملی؛ (ب) مشارکت در تجمعات غیرقانونی؛ (ج) توهین به رهبر؛ و (د) تبلیغ علیه نظام.

۲۱- اکثریت این گزارش‌ها همچنین استفاده از مبالغ غیرمعمول و وثیقه برای تضمین حضور افرادی که برای فعالیت‌های مدنی، سیاسی و حقوق بشری (در پیشگاه دادگاه) را برجسته می‌سازد. مبلغ وثیقه در این گزارش‌ها مواردی از ۱۰ هزار تا ۵۰۰ هزار دلار آمریکا را در برمی‌گیرد. متهمان و یا وثیقه‌گذاران اغلب وادار به ودیعه گذاشتن سند خانه و یا امضای تعهدنامه‌ای که بعداً به وسیله آن از حقوق افراد برداشته می‌شود. همه گزارش‌ها مطرح می‌سازند که سرمایه‌ای که برای تضمین حضور (در پیشگاه دادگاه) ارائه می‌شود- غالباً سند منزل- هرگز به تضمین‌کننده‌ها بازگردانده نشده‌اند، حتی زمانی که قاضی، رأی به بی‌گناهی فرد داده یا با پایان تحمل مدت محکومیت. از آنجایی که این افراد، این اسناد را در اختیار ندارند، از کنترل مالی دارایی‌های خود محروم می‌مانند که سطح نگران‌کننده‌ای از پافشاری برای مجازات را حتا بعد از پایان پرونده‌ها ایجاد می‌کند.

۲۲- به علاوه چندین گزارش ادعا می‌کنند که دادستانان، اغلب افراد را پیش از اینکه برای صدور حکم در دادگاه حاضر شوند از احکامشان آگاه می‌کنند و اینکه این احکام، غالباً مانند همان‌هایی هستند که توسط قضات مرتبط با پرونده‌ها صادر می‌شود. گمانه‌زنی این گزارش‌ها این است که چنین موضوعیت منعکس‌کننده فقدان استقلال قضات در چنین پرونده‌هایی است که عمیقاً برای گزارشگر ویژه نگران‌کننده است.

۲۳- گزارشگر ویژه از اعلام اخیر مقامات ایرانی برای عفو ۱۰۰ تن از زندانیان سیاسی که به جرم‌های مختلفی از جمله شرکت در تجمعات سال ۲۰۰۹ متهم شده بود استقبال می‌کنند. او امیدوار است که این قدم در کنار بررسی پرونده‌های مدافعان حقوق بشر، وکلا، روزنامه‌نگاران، فعالان حقوق زنان، هنرمندان، و فعالان جامعه مدنی که در این گزارش مطرح شده‌اند، پیشرفت دولت را در بهبود وضعیت حقوق بشر ارتقا بخشد. به علاوه گزارشگر ویژه مایل است که که از دولت ایران درخواست کند که اطلاعات در مورد روند و معیارهایی که برای اعطای بخشودگی به افراد



یادشده به کار گرفته شده است را در اختیار او بگذارد. گزارشگر ویژه آزادی دو کوهنورد آمریکایی در ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۱ را امیدوارانه طلقی می‌کند.

## الف) رفتار با فعالان جامعه مدنی

### ۱. فعالان سیاسی

۲۴- گزارش‌های مربوط به وضعیت بازداشت و همچنین عدم برخورداری از حقوق رهبران سیاسی میرحسین موسوی و مهدی کروبی همچنین همسرانشان زهرا رهنورد و فاطمه کروبی عمیقاً نگران‌کننده است. هر این چهار نفر از فوریه ۲۰۱۱ در پاسخ به درخواستشان برای تجمع در حمایت از فعالان طرفداردموکراسی در سراسر منطقه، تحت بازداشت خانگی بوده‌اند.

۲۵- شرحی از بازداشت آقای موسوی در اثنای مصاحبه با یکی از نزدیکان وی در روز ۲۶ اگوست ۲۰۱۱ به گزارشگر ویژه مطرح شده است. وی گفت که با اینکه هیچ اتهام رسمی علیه آقای موسوی و همسرشان اقامه نشده است، شرایط بازداشت آنان به نحوی است که آقای موسوی و خانم رهنورد خود را زندانی دولت می‌دانند. در این مسیر، گزارش شده است که این زوج قادر نبوده‌اند که با اعضای خانواده و دوستان، از زمان بازداشت، به صورت آزاد ارتباط برقرار کنند. وی همچنین گفته است که همه روش‌های برقراری ارتباط یا از بین رفته‌اند یا از خانه این زوج بیرون برده شده‌اند. او همچنین گفت که تا دو هفته قبل از این مصاحبه، تعداد اندکی ملاقات که به شدت تحت نظر بوده را با اعضای خانواده‌هایشان طی شش ماه گذشته داشته‌اند. بر اساس گزارش‌ها اعضای خانواده به شدت مورد تفتیش بدنی قرار گرفته‌اند و ظن این رفته که ملاقات‌ها ضبط (ویدیویی) شده است. به علاوه این زوج بر اساس گزارش‌ها از کنترل بر سلامت خود، کتاب، فضای شخصی و توانایی برای انجام کارهای معمولی منزل و سرگرمی‌های خود محروم بوده‌اند. آزار و اذیت و ارباب اعضای خانواده آقای موسوی همچنین مطرح شده است. او همچنین گفت که خانواده آقای موسوی عمیقاً نگران سلامت وی هستند، با توجه به اینکه وزن او به مقدار قابل توجهی کاهش پیدا کرده است. بر خلاف چندین مورد ناراحتی که نیازمند توجه پزشکی بوده است، پزشکان آقای موسوی را مورد مداوا قرار داده‌اند و گفته‌اند که وضعیت سلامت وی بحرانی نیست.

۲۶- در تاریخ ۲۳ اگوست ۲۰۱۱ مصاحبه‌ای با یکی از همکاران نزدیک آقای کروبی، که مایل بوده به صورت ناشناس باقی بماند، انجام شده است. این شاهد عینی و دست اول در خصوص خشونت اعمال‌شده علیه آقای کروبی و همکارانش و همچنین وضعیت حصر خانگی آقای کروبی ارائه کرد. گزارش شده است که تلفن‌های آقای کروبی همگی قطع شده‌اند و مأمورین به خانه او وارد شده و تلویزیون، مدارک و نیز کتاب‌های او را از خانه‌اش برده‌اند. خانم کروبی هم اجازه نداشت که به قرارهای پزشکی (برای معاینه) خود برسد، همچنان که داروهای این زوج توقیف شدند و آقای کروبی دسترسی به پزشک خانوادگی نداشته علی‌رغم مشکلات تنفسی که داشته است. همچنین گزارش شده که آقای کروبی در ۱۸۶ روزی که تحت بازداشت خانگی بوده تنها ۱۰ دقیقه توانسته در هوای آزاد تنفس کند. این شاهد همچنین گفته است که از زمانی که مأمورین اطلاعاتی با گذاشتن دوربین در راهروها و اتاق‌های اولین مکانی که این زوج دستگیر شده بودند، مکان را نظارت می‌کردند، هیچ فضای شخصی برای این دو نمانده است. همچنین گزارش شده که از زمان بازداشت، آقای کروبی تنها شش بار با اعضای خانواده خود ملاقات کرده و اینکه ملاقات‌کننده‌ها کاملاً مورد تفتیش بدنی قرار گرفته‌اند، هم قبل و هم بعد از ملاقات و هنگام خروج. بر اساس گزارش‌ها مأموران هنگام ملاقات‌های آقای کروبی و همسر ایشان حضور داشته‌اند. آقای کروبی و همسر ایشان اخیراً از خانه خود به مکان‌های جداگانه‌ای حدوداً در تاریخ ۱۶ جولای و ۱ اگوست برده شدند. در حالی که خانم کروبی بر اساس گزارش‌ها دیگر تحت بازداشت خانگی نیست، آقای کروبی به یک دفتر با دو اتاق برده و در آنجا نگهداری می‌شود و از ۱۶ جولای هیچ تماسی با خانواده خود نداشته است. گزارش‌های مبنی بر اینکه همزمان ۶ مأمور همواره اتاق‌های یادشده را اشغال کرده‌اند و احتمال حضور تیمی از روان‌شناسان که به منظور گرفتن اعترافات اجباری تلویزیونی در کنار آقای کروبی برای گزارشگر ویژه بسیار ناراحت‌کننده است. همچنین گزارش شده است که برخی از اعضای دو خانواده آقای موسوی و آقای کروبی مورد آزاد و اذیت قرار گرفته، ارباب و یا حتی بازداشت شده‌اند.



۲۷- حشمت‌الله طبرزدی، فعال سیاسی و دبیرکل جبهه دموکراتیک ایران، در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۹ دستگیر و به زندان اوین منتقل شد. بر اساس گزارش‌ها در سلول انفرادی نگهداری و شکنجه شده است. در اکتبر ۲۰۱۰ طبرزدی به ۹ سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق برای اقدام علیه امنیت ملی و توهین به رهبر محکوم شد. بعد از اعتراض به اعدام ۵ زندانی سیاسی، طبرزدی به زندان رجائی شهر منتقل شد. طبرزدی در نامه‌ای که از زندان نوشت از دادگاه‌های بین‌المللی خواست که به شکایت او علیه آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر ایران رسیدگی کنند. در آوریل ۲۰۱۱ طبرزدی به همراه دیگر زندانیان در زندان رجائی شهر در اعتراض به شرایط زندان، دست به اعتصاب غذا زد.

## ۲. روزنامه‌نگاران

۲۸- در نامه‌ای به گزارشگر ویژه که تاریخ ۱۷ اگوست ۲۰۱۱ را بر خود دارد، کمیته محافظت از روزنامه‌نگاران اعلام کرد که ۳۴ روزنامه‌نگار تا تاریخ دسامبر ۲۰۱۰ در زندان به سر می‌برند. آنها گفتند که روزنامه‌نگاران اغلب با وثیقه‌های غیرمعتقول مواجه شده‌اند که برخی مواقع تا ۵۰۰ هزار دلار آمریکا رسیده است. یکی از این پرونده‌ها مربوط به احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب و ستون‌نویس «روزآنلاین» و دبیرکل «انجمن دانش‌آموختگان ادوار تحکیم وحدت» است که در تاریخ ۱۴ ژوئن ۲۰۰۹ دستگیر شد. وکیل آقای زیدآبادی و همسرش گفته‌اند که او بیش از دو سال زندانی است بدون اینکه از مرخصی برخوردار باشد، در طول این مدت، در ۴ اگوست ۲۰۱۱، آقای زیدآبادی به مدت ۴۸ ساعت به مرخصی آمد، تحت این شرایط که ۵۰۰ هزار دلار وثیقه بگذارد. آقای زیدآبادی در تاریخ ۲ ژانویه ۲۰۱۰ به ۶ سال زندان، پنج سال تبعید به گناباد و محرومیت همه عمر از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به دلیل اتهاماتی چون «تلاش برای ایجاد انقلاب مخملی» محکوم شده است. گزارش شده است که آقای زیدآبادی ۱۴۱ روز در زندان انفرادی بوده است و از بازجویی‌های دشوار و خشن برای اجبار او به قبول اتهاماتش رنج برده است.

۲۹- محمد داوری، برنده جایزه «کمیته دفاع از روزنامه‌نگاران» و سردبیر وبسایت «سحام‌نیوز»، در مورد وضعیت زندانیان در بازداشتگاه کهریزک گزارشاتی تهیه کرد به همراه ضبط ویدیویی شهادت افرادی که شکنجه شده یا مورد آزاد و اذیت جنسی و حتا تجاوز قرار گرفته بودند. این همراه با دلایل دیگر، منجر به بسته شدن بازداشتگاه کهریزک در جولای ۲۰۰۹ شد. کار آقای داوری منجر به دستگیری وی و بازداشت او در زندان اوین در سپتامبر ۲۰۰۹ شد. او به ۵ سال زندان برای «اقدام علیه نظام» شد. این حکم اخیراً به شش سال افزایش یافت، چرا که آقای داوری قادر نبود که مبلغ ۵۰۰۰ دلار جریمه برای شرکت در تجمع معلمان در تاریخ فوریه و مارس ۲۰۰۶ را پرداخت کند. مادر او در نامه‌ای که به بان‌کی‌مون دبیرکل سازمان ملل نوشته است، گفته که پسرش در بازداشتگاه، شکنجه سختی را تحمل کرده کرده است. بر اساس گزارش‌ها آقای داوری برای اینکه بر علیه کاندیدای سابق ریاست جمهوری مهدی کروبی اعترافات تلویزیونی بکند به سختی شکنجه شده است. بر اساس گزارش‌ها آقای داوری در زندانی انفرادی نگهداری شده و قادر نبوده است که در هشت ماه گذشته با خانواده خود تماس برقرار کند.

۳۰- روایت‌ها در خصوص بازداشت و مرگ روزنامه‌نگار و فعال ایرانی آقای رضا هدی صابر، نگرانی‌های بیش‌تری را در خصوص دستگیری‌های خودسرانه و بازداشت و رفتار با کنشگران جامعه مدنی مطرح می‌سازد. آقای صابر گفته می‌شود که به دنبال اعتصاب غذایی که با حمله قلبی مواجه شد در تاریخ ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱ جان خود را از دست داد. مقامات زندان متهم شده‌اند که از توجه پزشکی به وی خودداری کرده‌اند در حالی که او ساعات‌ها از درد قفسه سینه شکایت می‌کرد، قبل از اینکه از او مراقبت پزشکی به عمل آید. آقای صابر از دوم ژوئن در اعتصاب غذا بود، بعد از اینکه هاله سحابی دختر مرحوم عزت‌الله سحابی از رهبران ملی-مذهبی بر اثر یک حمله قلبی در جریان مراسم ترحیم پدرش و پس از برخورد با نیروهای امنیتی کشته شد. اطلاعاتی رسیده به گزارشگر ویژه پیشنهاد می‌دهد که زندانیان از اعتصاب غذا به عنوان وسیله‌ای برای اعتراض به وضعیت زندان، بازداشت خودسرانه و یا احکام تبعیض‌آمیز استفاده می‌کنند. در زمان نوشتن این گزارش، حداقل ۱۵ زندانی در اعتصاب غذا بودند که حال برخی از آنها وخیم گزارش شده است.

۳۱- عیسی سحرخیز، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی و رئیس سابق بخش مطبوعات داخلی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، هم‌اکنون در زندان رجائی شهر به دلیل اتهاماتی چون «توهین به رهبری» و «تبلیغ علیه نظام» نگهداری می‌شود. آقای سحرخیز در تاریخ ۳ اگوست ۲۰۰۹ دستگیر و به سه سال زندان و یک سال ممنوعیت از سفر خارج و پنج سال ممنوعیت از فعالیت‌های روزنامه‌نگاری محکوم شد. در تاریخ ۵ اگوست ۲۰۱۱ آقای سحرخیز مطلع شد که او به دو سال دیگر در زندان محکوم شده برای فعالیت‌های مطبوعاتی گذشته‌اش.



۳۲- حسین رونقی ملکی، وبلاگ‌نویس، در تاریخ ۱۳ دسامبر ۲۰۰۹ دستگیر شد و برای ۱۱ ماه در سلول انفرادی بند ۲-الف زندان اوین نگهداری شد. آقای ملکی در تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۱۰ به ۱۵ سال زندان به خاطر اتهاماتی چون «عضویت در شبکه پراکسی ایران» و «توهین به رئیس‌جمهور» محکوم شد. وکیل آقای ملکی اعلام کرده است که وضعیت سلامتی او نیازمند توجه پزشکی خارج از زندان است. در ۱۵ مارس ۲۰۱۰ روزنامه تندرو «کیهان» مقاله‌ای منتشر کرد که در آن رونقی ملکی به اتهامات جدی همچون «پذیرفتن پول از دولت‌های غربی» و «کمک به شخصیت‌های سیاسی برای فرار از ایران» و «رهبری گروه‌های سیاسی» نسبت داده شده بود. گفته می‌شود که آقای ملکی در بند ۳۵۰ زندان اوین نگهداری می‌شود.

۳۳- مسعود باستانی، روزنامه‌نگار، در ۵ جولای ۲۰۰۹ دستگیر شد به خاطر فعالیت‌هایی که در سایت «جمهوریت» داشت که به صورت آشکار از آقای موسوی در جریان انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ حمایت می‌کرد، همچنین اتهام‌هایی همچون «سامان‌دهی تظاهرات و تبلیغ علیه نظام». بر اساس گزارش‌ها آقای باستانی سه ماه در سلول انفرادی سپری کرد و توسط مأموران زندان، هنگامی که اعضای خانواده به ملاقات وی رفته بودند، مورد ضرب و شتم قرار گرفت - زمانی که او تقاضای چندین دقیقه وقت بیشتر برای خداحافظی با مادر و همسرش را در ژوئن ۲۰۱۱ داشت. در نتیجه او دچار حالت تهوع و از دست دادن تعادل خود شد، به نحوی که باعث انتقال او به بیمارستان گشت، جایی که گفته می‌شود یک روز برای اینکه مطمئن شوند ضایعه مغزی صورت نگرفته آنجا ماند. او بعد از اینکه شکایت خود را در خصوص ضرب و شتم پس گرفت، از سلول انفرادی به بند عمومی منتقل شد.

۳۴- بهمن احمدی امویی، روزنامه‌نگار، که برای روزنامه‌های اصلاح‌طلب می‌نوشت و همچنین دارای یک وبلاگ بود، در ژوئن ۲۰۰۹ دستگیر شد و هم‌اکنون حکم پنج ساله خود را به خاطر «اقدام علیه امنیت ملی» می‌گذراند. در نامه‌ای که وضعیت زندان خود را تشریح کرد، امویی و شماری از زندانیان دیگر نوشتند که اکثر آنها در شرایط غیرانسانی با آنها رفتار شده از جمله استفاده معمول از حبس انفرادی در سلول‌هایی که تقریباً ۲.۲ متر بودند. در این نامه آمده است که آنها مورد ضرب و شتم شدید و بدرفتاری قرار گرفته‌اند، از جمله سر آنها را درون توالت کردند، مداوماً تهدید شدند و برای مدت طولانی از خواب محروم بودند.

۳۵- محمدصدیق کبودوند، مؤسس سازمان حقوق بشر کردستان و روزنامه‌نگار، در ژوئن ۲۰۰۷ بازداشت و در زندان اوین حبس شد و به مدت پنج ماه در آنجا در سلول انفرادی بود. وی به ده سال حبس و به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی از طریق تأسیس سازمان حقوق بشر کردستان»، «تبلیغ علیه نظام از طریق انتشار اخبار»، «مخالفت با قوانین جزائی اسلامی از طریق انتشار مجازات‌هایی مانند اعدام و سنگسار» و «فعالیت در حمایت از زندانیان سیاسی» محکوم شد. از آن زمان تا کنون آقای کبودوند از بیماری‌های شدید و مداومی رنج برده است و بنا بر گزارشات، در بسیاری از مواقع از توجه پرسنل پزشکی محروم بوده، از جمله دو سخته در سال ۲۰۱۰ داشته است. به گفته همسر کبودوند، شوهرش به وی گفته است که پس از اولین حمله قلبی توسط متخصص اعصاب دیده شده ولی معاینه دقیق نداشته و هیچ آزمایشی از او به عمل نیامده است. همسر وی همچنین گفته است که به گفته شوهرش، پزشک حاضر در عوض، یک سری قرص‌هایی برای استفاده روزانه تجویز کرده است، ولی هیچ‌گونه جزئیاتی در مورد اسم، خواص طبی یا عوارض جانبی آن به وی نگفته است.

۳۶- تقی رحمانی، روزنامه‌نگار، نویسنده و عضو شورای فعالان ملی - مذهبی و یکی از اعضای فعال کمپین انتخاباتی مهدی کروبی در سال ۱۳۸۸، در تاریخ ۹ فوریه ۲۰۱۱، پس از آنکه مأموران امنیتی ناشناس بنا بر گزارش‌ها به طور خشونت‌آمیز به خانه وی هجوم آوردند، در حضور همسر و دو فرزند خردسالش او را بازداشت کردند. بنا به اظهارات همسرش، نرگس محمدی، مقامات ایرانی هیچ‌گونه اطلاعاتی (تا کنون) در مورد اتهامات وی بیان نکرده‌اند.

۳۷- کیوان صمیمی، مدیرمسئول مجله «نامه» که دیگر منتشر نمی‌شود، در ۱۴ ژوئن ۲۰۰۹ بازداشت شد. او به شش سال زندان و ممنوعیت مادام‌العمر از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی محکوم شده است و اتهامات وی «عضویت در گروه‌های غیرقانونی از جمله ائتلاف ملی -



مذهبی، شورای ملی صلح و کمیته پیگیری بازداشت‌های خودسرانه» می‌باشند. دادگاه تجدید نظر، حبس او را تأیید کرده اما محرومیت از فعالیت‌ها را به پانزده سال کاهش داد. آقای صمیمی درون زندان به بیماری کبدی دچار شده اما مقامات زندان بنا بر گزارشات، از اجازه دادن به وی برای درمان در خارج از زندان خودداری کرده‌اند. آقای صمیمی همچنین بنا بر گزارشات، در زمان‌های متعددی مورد بدرفتاری در زندان قرار گرفته و در فوریه ۲۰۱۰ فعالان محلی گزارش دادند که وی پس از آنکه به شرایط زندان اعتراض کرده است به سلول انفرادی منتقل شده است. همچنین گزارش شده است که از دیدارهای خانوادگی وی جلوگیری شده است.

### ۳. رفتار با فعالان دانشجویی

۳۸- سه مصاحبه با فعالان دانشجویی که خواسته‌اند ناشناس بمانند در طی نوشتن این گزارش انجام شد. این دانشجویان گزارش داده‌اند که آنها با بازداشت و ارباب مواجه شدند و در مواردی مورد ضرب و شتم و شکنجه به دلیل ارتباطاتشان با سازمان‌های قانونی ثبت‌شده فعالان دانشجویی قرار گرفته‌اند. پرونده‌های دیگری هم از سوی سازمان‌های معتبر غیردولتی در اختیار گزارشگر ویژه قرار گرفته‌اند.

۳۹- فعال دانشجویی عبدالله مؤمنی در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۹ دستگیر شد و به عنوان شرکت در اعتراضات ۲۰۰۹ به چهار سال و ۱۱ ماه زندان محکوم شد. گزارش شده است که آقای مؤمنی برای تقریباً ۲۰۰ روز در حبس انفرادی بوده است و مورد آزار فیزیکی و روحی قرار گرفته و وادار به اعترافات تلویزیونی شده است. در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای آقای مؤمنی نوشته است که بازجویان او را تا حد بیهوشی فشار داده‌اند و مأموران در چندین بار سر او را به درون توالت فرو برده‌اند. مؤمنی همچنین گفته است که وی از مرخصی و دیدارهای خانوادگی پس از انتشار این نامه محروم شده است. اتهامات جدیدی علیه آقای مؤمنی در ۲۷ جولای ۲۰۱۱ مطرح شده است که ادعا شده است که به دلیل نوشتن نامه فوق می‌باشد. همسر مؤمنی گفته است که شوهرش نیاز به معالجه طبی در خارج از زندان دارد، ولی از توجهات پزشکی مربوطه محروم است. با این حال، آقای مؤمنی هنوز حکم جدیدی دریافت نکرده و از مرخصی هم در طی تمام بازداشتش محروم بوده است.

۴۰- رامین پرچمی، کارشناس ارشد کارگردانی فیلم و بازیگری، در ۱۴ فوریه ۲۰۱۱ در اعتراضات خیابانی بازداشت شد. قاضی دادگاه آقای پرچمی را به یک سال زندان به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی از طریق شرکت در تجمع غیرقانونی»، «تلاش برای ضبط ویدیو» و «اختلال در نظم عمومی» محکوم کرده است. این هنرمند که از حامیان جنبش سبز می‌باشد، در یک سلول انفرادی در بند ۲۰۹ زندان اوین که تحت کنترل وزارت اطلاعات می‌باشد، برای دو ماه بازداشت بود؛ وی سپس به بند ۳۵۰ منتقل شد.

۴۱- علی ملیحی، فعال دانشجویی، روزنامه‌نگار و عضو دفتر ادوار تحکیم وحدت، در ۲ فوریه ۲۰۱۰ بازداشت و متهم به «اجتماع و تبانی علیه نظام»، «تبلیغ علیه نظام»، «شرکت در تجمعات غیرقانونی»، «نشر اکاذیب» و «توهین به رئیس‌جمهور» شد. وی در قبال این اتهامات به چهار سال زندان محکوم شد که دادگاه تجدید نظر در جولای ۲۰۱۱ آن را تأیید کرده است.

۴۲- آرش صادقی، فعال دانشجویی که محروم از تحصیلات عالی شده است، بنا بر گزارشات، به دلیل عضویت در کمپین انتخاباتی میرحسین موسوی از تحصیلات عالی محروم شده است. آقای صادقی اول در ۹ جولای ۲۰۰۹ در حین هجوم به محوطه دانشگاه تهران، بازداشت و پس از ۴۵ روز آزاد شد. آقای صادقی دوباره پس از اعتراضات عاشورای ۱۳۸۸ دستگیر و در آوریل ۲۰۱۰ آزاد شد. در نوامبر ۲۰۱۰ وی به دادرسی زندان اوین، احضار و در آنجا بازداشت و به ۵ سال زندان به جرم اجتماع و تبانی علیه نظام محکوم شد. بنا بر گزارشات، صادقی در آوریل ۲۰۱۱ به دنبال اعتصاب غذا به کما فرو رفت. صادقی همچنین بنا بر گزارشات، دچار مشکلات فیزیکی به دلیل ضرب و شتم مداوم و شکنجه همچون عفونت ریه و فلج عضو شده است.

### ۴. هنرمندان

۴۳- جعفر پناهی، کارگردان شناخته‌شده سینمای ایران و برنده جایزه فستیوال کن و فستیوال فیلم ونیز برای فیلم‌های «بادبادک سفید» و «دایره»، برای اولین بار در ۳۰ جولای ۲۰۰۹ به همراه فیلمساز مستند مهناز محمدی برای حضور در مراسم یادبود کشته‌شدگان اعتراضات ۱۳۸۸ دستگیر



شد. وی پس از چند روز آزاد شد، ولیکن دوباره در اول مارس ۲۰۱۰ در خانه‌اش به همراه ۱۸ تن از اعضای خانواده و دوستانش بازداشت شد. اعضای خانواده و دوستان وی پس از چند روزی آزاد، ولی وی تا ۲۵ ماه می ۲۰۱۰ در زندان ماند و با وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی به دنبال واکنش‌های جامعه هنری بین‌المللی آزاد شد. در ۲۰ دسامبر ۲۰۱۰ قاضی دادگاه، پناهی را به ۶ سال زندان و ۲۰ سال محرومیت از ساختن هر فیلم یا نوشتن فیلمنامه و یا مصاحبه با رسانه‌های ملی و بین‌المللی و سفر به خارج از کشور محروم کرد.

۴۴- محمد رسول‌اف، کارگردان سینما و یکی از همکاران جعفر پناهی، هم به شش سال زندان محکوم شد. شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران با اتکا به موارد ۵۰۰، ۶۱۰ و ۱۹ قانون جزائی اسلامی، با متهم کردن وی به «اجتماع و تبانی» با قصد «اقدام علیه امنیت ملی» و «تبلیغ علیه جمهوری اسلامی» محکوم کرد.

۴۵- محسن نامجو، خواننده و آهنگساز ایرانی، به طور غیابی به ۵ سال زندان در ۹ ژوئن ۲۰۰۹ محکوم شد. محکومیت نامجو به جرم «توهین به مقدسات اسلامی» که ادعا شده است به دلیل تمسخر و خواندن قرآن به روش غیرمعمول بوده است. وی در حال حاضر در خارج از ایران به سر می‌برد.

## ۵. وکلا

۴۶- شیرین عبادی، وکیل برجسته حقوق بشر و برنده جایزه صلح نوبل، لیستی از ۴۲ وکیل که از سال ۲۰۰۹ مورد تعقیب قضائی و آزار دولتی قرار گرفته‌اند به گزارشگر ویژه ارائه داد. وی گوشزد کرد که دولت جمهوری اسلامی ایران وکلایی که مدافعین سیاسی را وکالت می‌کنند را در سال‌های گذشته با بدبینی به آنان می‌نگرد. در نتیجه آنها با پرونده‌هایی روبه‌رو بوده‌اند. برخی از آنها هم‌اکنون در حبس به سر می‌برند. از جمله آقای هوتن کیان، آقای قاسم شعله‌سعدی و آقای حسین یونسی. برخی دیگر از آنان با قرار وثیقه، آزاد می‌باشند، از جمله آقایان محمدعلی دادخواه، خلیل بهرامیان و عبدالفتاح سلطانی. عده‌ای دیگر از جمله خانم مهناز پراکند و خانم نسیم غنوی مورد بازجویی قرار گرفته‌اند. خانم عبادی همچنین گفته که اکثر این وکلا با اتهامات مربوط به حرفه وکالت و دفاع از حقوق متهمین در پرونده‌های سیاسی روبه‌رو می‌باشند و به دنبال این تحولات، غیرقابل اجتناب است که وکلای کشور در آینده‌ای نزدیک، شجاعت خود برای دفاع از این گونه اشخاص را از دست بدهند.

۴۷- وکیل برجسته حقوق بشر ایرانی نسرین ستوده، در ۴ سپتامبر ۲۰۱۰ به دادرسی زندان اوین احضار و در آنجا بازداشت و به سلول انفرادی منتقل شد. در ژانویه ۲۰۱۱ به ۱۱ زندان و ۲۰ سال محرومیت از حرفه وکالت و ۲۰ سال ممنوع‌الخروج شد. اتهامات وی شامل «اقدام علیه امنیت ملی»، «تبانی و تبلیغ علیه جمهوری اسلامی ایران»، و «عضویت در کانون مدافعان حقوق بشر» است. تقریباً یک سال پس از بازداشت، ستوده که مادر دو فرزند خردسال می‌باشد، همچنان در زندان اوین محبوس و از مرخصی وی جلوگیری شده است. پس از آنکه بازجویان به وی گفتند که دادگاه تجدید نظر ۱۱ سال حکم وی را تأیید خواهد کرد، ستوده درخواست خود را برای تجدید نظر پس گرفت. خانم ستوده چندین بار برای اعتراض به بازداشت غیرقانونی و نقض حقوق وی به اعتصاب غذا روی آورده است. بنا بر اطلاعات کسب‌شده توسط گزارشگر ویژه، همسر خانم ستوده، رضا خندان، که به طور علنی برای رفتار عادلانه با همسرش تلاش می‌کند، توسط مقامات بازجویی، بازداشت و مورد تهدید و آزار فیزیکی قرار گرفته است. اعضای خانواده خانم ستوده بنا بر گزارشات، در یک ملاقات اخیر از وی در زندان توسط مقامات زندان مورد آزار بدنی و بازداشت قرار گرفتند. در اعتراض به آزار بدنی و بازداشت اعضای خانواده‌اش، خانم ستوده، بنا بر گزارشات، از دیدارهای خانوادگی خودداری کرده است.

۴۸- محمد سیف‌زاده، وکیل برجسته و یکی از مؤسسين کانون مدافعان حقوق بشر، در تاریخ ۳۰ اکتبر ۲۰۱۰ به ۹ سال زندان و ۱۰ سال محرومیت از وکالت به جرم «اقدام علیه امنیت ملی» از طریق «تأسیس کانون مدافعان حقوق بشر» محکوم شد. پرونده وی در حال حاضر در شعبه ۵۴ دادگاه انقلاب مورد تجدید نظر است. اتهامات وی شامل «تبانی و اجتماع به منظور «اخلال در نظم داخلی»» و «فعالیت‌های تبلیغاتی علیه نظام» بوده است. وی از دسترسی به وکیلش و دیگر ضوابط دادرسی عادلانه محروم بوده است.



## ۶. فعالان محیط زیست

### کمپین نجات دریاچه ارومیه

۴۹- اطلاعاتی در مورد تشدید مشاجرات مربوط به تهدیداتی که دریاچه ارومیه با آن روبه‌روست به گزارشگر ویژه از طریق چندین سازمان غیردولتی در اگوست ۲۰۱۱ ارسال شده است. فعالان محیط زیستی و همچنین ساکنین دو شهر بزرگ در اطراف دریاچه، ارومیه و تبریز، بر این باورند که ساخت ۳۵ سد بر روی ۲۱ رودخانه‌ای که آب دریاچه را تأمین می‌کنند، موجب جلوگیری از انتقال ۵۰۵ میلیارد متر مکعب به طور سالیانه شده است. از دست دادن این مقدار آب، گفته می‌شود که دلیل عمده کاهش فزاینده سطح آب این دریاچه است. گزارشات ادعا می‌کند که ۸ میلیارد تن نمک می‌تواند به صورت بالقوه به محیط اطراف این دریاچه در حال خشک شدن آسیب برساند و موجب از دست دادن گیاهان و جانداران آن شود. همچنین بر روی سلامت و توانایی کشاورزی تقریباً ۱۴ میلیون ساکن منطقه مضر باشد.

۵۰- اعتراضات برای نجات این دریاچه پس از آنکه مجلس ایران نتوانست لایحه‌ای فوری برای بالا بردن سطح آب دریاچه از طریق انحراف آب از رودخانه ارس در اواخر اگوست ۲۰۱۱ را به تصویب برساند، شکل گرفت. این اعتراضات، بنا بر گزارشات، موجب دستگیری حداقل ۶۰ نفر به دلیل شرکت در این اجتماعات و مجرم شدن ۴۵ معترض دیگر به دنبال تیراندازی از سوی مأمورین شده است. ادعاهای دریافت‌شده حاکی از آن است که بازداشت‌شدگان از دسترسی به وکیل، خانواده و مداوای پزشکی محروم بوده و تحت شکنجه و دیگر رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز قرار گرفته‌اند. فرانک فرید، یک فعال و روزنامه‌نگار و از اعضای اقلیت آذربایجان ایران، بنا بر گزارشات، بعد از بازداشت در تاریخ ۳ سپتامبر ۲۰۱۱ در شهر تبریز مورد شکنجه قرار گرفته است. خانم فرید، که در حال حاضر در زندان تبریز حبس است، بنا بر گزارشات، متهم به «توهین به مقام رهبری»، «تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی» شده است. گزارشگر ویژه نگران ادعاهای سرکوب حقوق تضمین‌شده آزادی بیان و اجتماعات و همچنین ادعاهای محرومیت از دادرسی عادلانه برای بازداشت‌شدگان می‌باشد.

### ب) آزادی اجتماعات

۵۱- پیمان‌نامه حقوق مدنی و سیاسی، حق اجتماع مسالمت‌آمیز را تضمین می‌کند. ولیکن در موارد مختلف، ادعا شده است که حق اجتماع مسالمت‌آمیز زیر پا گذاشته شده، از جمله صادر نکردن مجوز از سوی دولت و ارباب تجمع‌کنندگانی که برای سالگرد انتخابات خرداد ۸۸ اقدام کردند. گزارشگر ویژه همچنین آگاه شده است که به عنوان نمونه، مأموران دولتی، بنا بر گزارشات، حق حضور عزاداران در مراسم تشییع جنازه عزت‌الله سحابی، فعال سیاسی، را نادیده گرفتند. گزارشات تصریح می‌کنند که نیروهای امنیتی در تشییع جنازه، که در ژوئن ۲۰۱۱ اتفاق افتاد، را مختل کردند و با خشونت، جسد آقای سحابی را گرفته و با خود بردند و به ضرب و شتم عزاداران پرداختند، از جمله دختر آقای سحابی، هاله سحابی. خانم سحابی همچنین یک فعال سیاسی در حال گذران حکم دو سال زندان خود به جرم «تبلیغ علیه نظام» و «اختلال در نظم عمومی» بود، ولی برای حضور در تشییع جنازه پدرش به مرخصی آمده بود. بنا بر اظهارات شاهدان عینی، خانم سحابی توسط مأموران امنیتی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و به دنبال آن، بر اثر یک حمله قلبی مرگبار، درگذشت.

۵۲- در مصاحبه با یک عضو سابق کمپین ریاست جمهوری مهدی کروبی که درخواست کرد ناشناس بماند، گزارش شد که در ۳۰ جولای ۲۰۰۹، پس از آنکه آقای کروبی به مراسم یادبود کشته‌شدگان در اعتراضات ژوئن ۲۰۰۹ به بهشت زهرا رفت، در آنجا نیروهای پلیس به صورت مستمر به شرکت‌کنندگان با باتوم، اسپری فلفل و گاز اشک‌آور حمله کردند. این شاهد گزارش داد که وی از آقای کروبی، در حین آنکه مورد ضرب و شتم قرار گرفت، جدا شد. ولیکن آقای کروبی توانست بدون اینکه صدمه ببیند توسط محافظان امنیتی خود به ماشین خود برسد. این شاهد همچنین گزارش داد که آقای کروبی در ۱۱ فوریه ۲۰۱۰ در اجتماعی در شمال میدان آزادی مورد حمله قرار گرفت. بنا بر این گزارش، آقای کروبی در قسمت ران و کمر خود مورد ضرب و شتم قرار گرفت و همچنین در معرض گاز اشک‌آور و اسپری فلفل بود. علی کروبی یکی از پسران آقای کروبی با تجمع‌کنندگان، دستگیر و به یک مسجد منتقل شد. در آنجا علی کروبی، بنا بر گزارش، مورد ضرب و شتم شدید در مقابل دیگر بازداشت‌شدگان قرار گرفت. بنا بر این گزارش، یک دست او دچار شکستگی شد و دچار جراحاتی در ناحیه کمر و چشم شد. وی پس از ۲۴ ساعت، آزاد شد.



## ج) حقوق زنان

۵۳- همان‌طور که در بالا اشاره شد، جمهوری اسلامی ایران، پیمان‌نامه حقوق مدنی و سیاسی را بدون شرط تصویب کرده، که نمایانگر نیت برای ترویج و حفاظت از توانایی زنان برای بهره‌مندی از تمام حقوق مدنی و سیاسی که در این پیمان‌نامه تصریح شده، می‌باشد. در حالی که ماده ۲۰ قانون اساسی ایران می‌گوید «همه افراد ملت، اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند». بحث تفسیر قوانین شریعت و چگونگی همخوانی آن با برابری جنسیتی، موضوع گفت و گوی مداومی بین دولت و فعالان حقوق زنان می‌باشد.

گزارشگر ویژه بر این باور است که ظرفیت دولت برای ایجاد دموکراسی، چندصدایی و برابری جنسیتی به طور جدی از طریق سرکوب فعالان که برای ارتقاء این گفت و گو تلاش می‌کنند، نادیده گرفته شده است.

۵۴- اضافه بر این، به کارگیری برخی قوانین که مانع برقراری برابری جنسیتی می‌باشند، توانایی دولت را برای حفاظت از حقوقی که در پیمان‌نامه حقوق مدنی سیاسی برای تمامی شهروندان تضمین شده، تضعیف می‌کند. برای مثال، جان یک زن و شهادت یک زن در دادگاه، نصف مرد حساب می‌شود. مردان، حق مطلق طلاق دارند، در حالی که زنان فقط می‌توانند درخواست طلاق را در شرایط به‌خصوصی مطرح کنند، که برخی از آنان باید از قبل عقدنامه ذکر شده و مورد موافقت قرار گرفته باشد. مادران نمی‌توانند حق حضانت فرزندان خود را داشته باشند حتی پس از آنکه شوهرشان فوت کنند. زنان حق ارثیه مساوی نداشته و حتی وقتی که یک زن، تنها بازمانده شوهرش باشد، نمی‌تواند بیش از یک‌چهارم دارایی او را به ارث ببرد. اگر همسر، تنها بازمانده نباشد، ارث وی به یک‌هشتم اموال، محدود است.

۵۵- فعالان حقوق زنان که تلاش برای برقراری برابری جنسیتی می‌کنند، به دلیل کارزارها و فعالیت‌هایشان در مورد حقوق زنان، هدف قرار گرفته‌اند. برای مثال، اعضای «کمپین یک میلیون امضاء» به صورت مستمر مورد تهدید، آزار و اذیت، بازجویی و زندان قرار گرفته‌اند. گزارشگر ویژه دو مصاحبه با اعضای این کمپین انجام داد که خواستند نامشان در گزارش مطرح نشود. به گفته این افراد، آنها تحت نظر، بازجویی با چشم‌بند و بازداشت بوده‌اند. این بازجویی‌ها مربوط به فعالیت این فعالان دانشجویی و حقوق زنان بوده است. این افراد همچنین گفتند که تهدید به اخراج از دانشگاه یا محرومیت از ادامه تحصیلات خود به دلیل فعالیت‌هایشان بوده‌اند. آنها همچنین گزارش دادند که برای مدت‌های طولانی در طی زمان بازجویی و تحقیقات در سلول‌های انفرادی به سر برده‌اند. همچنین از دسترسی به وکیل، محروم بوده و تحت فشار برای اعتراف علیه خود و یا دیگران و حتی اشخاصی که برای آنها ناشناس بوده‌اند، قرار داشته‌اند. یکی از این شاهدین گفت که به طور غیابی به ۵ سال زندان به جرم «تشویق اعتراضات»، یک سال برای انتشار اکاذیب از طریق مصاحبه‌های رسانه‌ای و نوشتن مقالات و همچنین یک سال زندان و ۷۴ ضربه شلاق به جرم «اقدام علیه نظام از طریق شرکت در تجمعات» محکوم شده است.

۵۶- اجرای سختگیرانه کدهای اخلاقی مربوط به پوشش و تلاش برای جرم‌آفرینی برای حجاب نامتناسب، موجب محدودیت‌هایی در حضور زنان در صحنه اجتماع شده است. همچنین بیانات برخی از مقامات در مورد برخی از قربانیان و کسانی که به کرامت انسانی و جسمی آنها بی‌حرمتی شده است، موجب نگرانی است. این گزارشات، شامل اظهارات مقامات دولتی در مورد پوشش زنان به عنوان دلیل حملاتی که اخیراً در اصفهان در ژوئن ۲۰۱۱ اتفاق افتاد و در طی آن ۱۴ زنی که در یک میهمانی خصوصی بودند، ربوده و مورد تجاوز جمعی قرار گرفتند. بیانات مقامات رسمی ادعا کردند که پوشش این زنان، منبع خشونت است که بر علیه آنها انجام شد و دلیلی برای عدم اقدام قضائی بر علیه عاملان شمرند.

۵۷- پرونده بهاره هدایت، فعال دانشجویی و حقوق زنان و عضو شورای مرکزی و سخنگوی دفتر تحکیم وحدت و فعال کمپین یک میلیون امضاء، به گزارشگر ویژه ارائه شد. بنا به گزارشات، وی از سوی مأموران وزارت اطلاعات ایران برای پنجمین بار در چهار سال اخیر، در تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۰۹ بازداشت و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد. در ماه مه ۲۰۱۰ خانم هدایت به ۹ سال و نیم زندان محکوم که پنج سال آن به اتهام «اجتماع و تبانی علیه نظام»، دو سال آن برای «توهین به مقام رهبری» و شش ماه آن برای اتهام «توهین به رئیس‌جمهور» است. دادگاه همچنین دو سال حبس تعلیقی وی را به دلیل شرکت در تجمع اعتراضی به قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان در سال ۲۰۰۶ به جریان انداخت.



۵۸- محبوبه کرمی، فعال حقوق زن و از اعضای کمپین یک میلیون امضاء، در ابتدا در اول مارس ۲۰۰۹ بازداشت و پس از گذراندن ۱۷۰ روز زندان، به دنبال تودیع وثیقه ۵۰۰ میلیون تومانی، آزاد شد. خانم کرمی سپس به چهار سال زندان محکوم شد. در فوریه ۲۰۱۱ دادگاه تجدید نظر، حکم وی را به ۳ سال کاهش داد. وی در ۱۵ می ۲۰۱۱ پس از آنکه وی توسط دادسرای زندان اوین احضار شد، حبس سه ساله خود را آغاز کرد. اتهامات خانم کرمی شامل «عضویت در سازمان فعالان حقوق بشر»، «تبلیغ علیه نظام» و «اجتماع و تبانی به منظور اقدام علیه امنیت ملی» می‌باشد.

## د) اقلیت‌های قومی و مذهبی

۵۹- گزارشگر ویژه همچنین نگران گزارشاتنی از خشونت‌های هدفمند و تبعیض علیه گروه‌های اقلیتی می‌باشد. اعضای اقلیت‌های قومی و مذهبی رسمی و غیررسمی، از جمله شهروندان عرب، آذری، بلوچ، کرد، درویش نعمت‌اللهی، سنی‌ها، بهائیان و جوامع مسیحی که بنا به گزارشات، با نقض وسیع حقوق بشر و حقوق مدنی خود روبه‌رو هستند؛ از جمله نقض حقوق آزادی اجتماعات، انجمن‌ها، بیان و حرکت آنان.

۶۰- گزارشگر ویژه نگران گزارشات مبنی بر تعدی به اعضای جامعه بهائیان، که با وجود آنکه بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی غیرمسلمان می‌باشند، اما از شناسایی رسمی دولت برخوردار نیستند. اعضای آنان در یک روند تاریخی از تبعیضات گوناگونی رنج برده‌اند، از جمله محرومیت از مشاغل، حقوق بازنشستگی و فرصت‌های تحصیلاتی و همچنین مصادره و تخریب اموال. بنا بر گزارشاتنی که گزارشگر ویژه دریافت کرده است، حداقل ۱۰۰ عضو جامعه بهائی، از جمله ۷ تن از افراد صاحب‌نام آنان، هم اکنون در زندان‌های ایران به سر می‌برند. ادعا می‌شود که اکثریت این بازداشت‌شدگان با جرائم امنیتی روبه‌رو بوده و در جریان روندهای دادرسی غیرعادلانه محکوم شده‌اند.

۶۱- به علاوه، اقلیت‌های مذهبی رسمی هم با محدودیت‌های جدی در بهره‌مندی از حقوق خود روبه‌رو هستند و محدودیت‌های فراوانی برای آزادی مذهب و عقاید مواجه هستند. گزارشگر ویژه خاطر نشان می‌کند که تغییر کیش از اسلام، همچنان قابل مجازات است. ماده ۱۳ و ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مسیحیت را به رسمیت می‌شناسد و به مسیحیان، حق عبادت و ایجاد انجمن‌های مذهبی می‌دهد. ماده ۱۶ قانون اساسی، دولت ایران را موظف به حمایت از برابری و حقوق مسیحیان می‌کند. ولیکن بنا بر گزارشات، مسیحیان در جمهوری اسلامی ایران، با موانعی برای آزادی مذهب روبه‌رو بوده و هدف ابعاد مختلفی از تبعیض مذهبی قرار دارند. گفته می‌شود که این شرایط، به خصوص در مورد مسیحیان پروتستان که به تازگی تغییر مذهب داده‌اند، اعمال می‌شود. وزارت اطلاعات اجتماعات پروتستان‌ها را از نزدیک تحت نظر قرار می‌دهد و به طور مداوم اعضای آنها را احضار، بازجویی و بازداشت می‌کند. در طی این بازجویی‌ها از افراد در مورد اعتقاداتشان فعالیت‌هایی کلیسایی، دیگر اعضای کلیسا پرسش می‌شوند و اغلب، ترغیب به بازگشت به اسلام می‌شوند. در این مورد، برخی از اعضای پروتستان گزارش داده‌اند که توسط مأموران اطلاعاتی تهدید شده‌اند که اگر به اسلام برنگردند، بازداشت و به جرم ارتداد، محاکمه خواهند شد. این روند آزار و اذیت منجر به فعالیت‌های زیرزمینی اغلب کلیساهای پروتستان شده که مراسم کلیسایی و انجیل‌خوانی در خانه‌های شخصی اجرا می‌شود.

۶۲- گزارشگر ویژه به‌ویژه نگران از حکم اخیر دیوان عالی جمهوری اسلامی است، که حکم اعدام آقای یوسف ندرخانی، کشیش پروتستان که در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمده ولی در سن ۱۹ سالگی به مسیحیت روی آورده است. بنا بر این حکم صادره، اگر این شخص، مسیحیت را نفی نکند، وی به دار آویخته خواهد شد. این پرونده، نشانه‌ای از بی‌مدارایی مذهبی و نقض حقوق آزادی مذهبی و اعتقادی با تأیید حکومتی است. آزادی مذهب و اعتقاد، یک آزادی تضمین‌شده در قوانین بین‌المللی است. کشیش بهروز صادق خانجانی، از کلیسای ایران در شهر شیراز، همچنین در ژوئن ۲۰۱۰ بازداشت شد و به مدت دو ماه بدون ارتباط با دنیای خارج در سلول انفرادی به سر برد. مقامات قضائی اول او را به ارتداد متهم کردند، ولیکن بعداً جرم وی را به توهین به مقدسات تغییر دادند. وی هم‌اکنون در انتظار محاکمه برای این جرم است.

۶۳- درویش صوفی مسلمان در جمهوری اسلامی ایران همچنین با موانع برای آزادی مذهب و تبعیض مذهبی به‌اشکال مختلف روبه‌رو هستند. این به خصوص در مورد اعضای درویش نعمت‌اللهی گنابادی اعمال می‌شود. غلامعباس زارع حقیقی، یکی از رهبران درویش گنابادی، به خاطر اینکه اجازه دفن در گورستان صوفی‌ها را داده بود، در اکتبر ۲۰۰۹ به چهار سال زندان محکوم شد. در ۱۳ آوریل ۲۰۱۱ مقامات ۸ درویش گنابادی را به اسامی عبدالرضا کاشانی، شکرالله حسینی، علیرضا عباسی، علی کاشانی‌فر، محمد مروی، نظرعلی مروی، رامین سلطان‌خواه و ظفرعلی مقیمی



بازداشت کردند. تمام آنان از اعضای گروهی از دروایش بودند که قبلاً به پنج ماه زندان، پنجاه ضربه شلاق و یک سال زندگی در تبعید به جرم اختلال در نظم عمومی به دنبال تجمع در مقابل دادگستری گناباد و زندان آن شهر برای اعتراض به بازداشت یکی از رهبران خود شده بودند، محکوم شده بودند.

۶۴- آیت‌الله یوسف صانعی، از مراجع تقلید برجسته شیعه در قم است که سابقه صدور فتوا با تفاسیر اصلاح‌طلبانه دارد. وی از حامیان نامزدی میرحسین موسوی در انتخابات ژوئن ۲۰۰۹ بود. وی همچنین از منتقدان صریح سرکوب پس از انتخابات می‌باشد. در طی ماه‌های جولای و اگوست ۲۰۰۹ آیت‌الله صانعی به صورت علنی در قبال بازداشت‌ها، شکنجه، اعترافات اجباری و اعمال خشونت علیه معترضین انتقاد کرد. در ۳ ژانویه ۲۰۱۰ نیروهای لباس شخصی بسیجی، بنا بر گزارشات، به دفتر آیت‌الله صانعی در شهر گرگان پس از سخنرانی انتقادآمیز وی در مورد تحولات پس از انتخابات در آن شهر، حمله کردند. مأموران لباس شخصی همچنان بنا بر گزارشات، در مقابل بیت صانعی در قم تجمع کرده و در ۱۳ ژوئن ۲۰۱۰ به آن حمله و اموال آن را تخریب کردند.

۶۵- مولوی حبیب‌الله مرجانی، مدرس و مدیر امور طلاب در حوزه دارالعلوم، در اول ماه می ۲۰۱۱ دستگیر شد. در ۲۴ می ۲۰۱۱ بولتن «نیوز وب»، سایت ایرانی، ادعا کرد که مرجانی به اتهام «تلاش برای تشکیل اجتماعات غیرقانونی» بازداشت شده است. هیچ اطلاعاتی در مورد شرایط کنونی وی و وضعیت وی در دست نیست.

۶۶- حجت‌الاسلام احمد قابل، پژوهشگر شناخته‌شده دینی و از نزدیکان و شاگردان آیت‌الله منتظری روحانی معترض است؛ در ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۰ قابل به دادگاه انقلاب مشهد احضار شد. پس از حضور، وی بازداشت و به زندان وکیل‌آباد مشهد منتقل شد. در ۳۱ جولای ۲۰۱۱ قابل به زندان وکیل‌آباد فرا خوانده و حکم بیست‌ماهه زندان خود را به دلیل صحبت در مورد شرایط زندان و اعدام‌ها آغاز کرد.

۶۷- حجت‌الاسلام مجتبی لطفی، روحانی جوانی است که مقالاتی در روزنامه‌های اصلاح‌طلب و وبسایت‌ها چاپ کرده است. وی به حکم دادگاه ویژه روحانیت شهر قم، در ۸ اکتبر ۲۰۰۸ به اتهام «انتشار اکاذیب و تولید و پخش مقالات و جزوه بدون مجوز» بازداشت شد. در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۸، دادگاه ویژه روحانیت شهر قم، لطفی را به چهار سال زندان و پنج سال تبعید محکوم کرد و به زندان لنگرود قم منتقل شد. در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۹، مقامات اعلام کردند که آقای لطفی اجازه دارد که از غروب تا صبح هر روز را در خانه‌اش به سر برد. ولیکن او موظف بود که هر روز در زندان حضور داشته باشد. به دنبال حضور در مراسم تشییع جنازه آیت‌الله منتظری، لطفی دوباره دستگیر و این بار به اتهام «شرکت در تشییع جنازه آیت‌الله منتظری در طی مرخصی از زندان» توسط دادگاه ویژه روحانیت مورد محاکمه قرار گرفت. دادگاه وی را به ده سال تبعید در شهر آشتیان محکوم کرد.

۶۸- گزارشگر ویژه همچنین گزارشات متعددی در مورد تبعیض علیه مسلمانان سنی در ایران دریافت کرده است. برای مثال، جامعه سنی، بنا بر گزارشات، اجازه ساخت مساجد و محل عبادت ندارند و همچنین از اجرای مراسم نماز جمعی مانند نماز جمعه و عید محروم هستند. در ۲۹ اگوست ۲۰۱۱، یکی از رهبران مذهبی سنی شیخ‌الاسلام مولانا عبدالحمید، از رهبر ایران خواست که موانعی که برای اجرای مراسم عید فطر و نماز جمعه برای سنی‌ها در شهرهای بزرگ وجود دارد را رفع کند. وی همچنین نگرانی خود در مورد گزارشات در مورد اعمال تبعیض‌آمیز مقامات از طریق گرفتن سوگند کتبی از محققان مذهبی سنی در تهران برای اینکه مراسم عید نماز عید فطر را برگزار نکنند. به علاوه در ۶ فوریه ۲۰۱۱ گزارش شده است که مقامات امنیتی به محل عبادت سنی‌ها در خانه‌ای در تهران هجوم برده، آن را مَهر و موم کرده و پیشنهاد آنها را به نام مولوی موسی‌زاده دستگیر کردند. وی در ۱۳ مارس ۲۰۱۱ با تودیع وثیقه آزاد شد.

## ه) مجازات اعدام

۶۹- گزارش دوره‌ای دبیرکل سازمان به شورای حقوق بشر در ایران، افزایش چشم‌گیری را در تعداد اعدام‌های ثبت‌شده در ایران ثبت کرده است. علاوه بر نگرانی‌های جدی در خصوص کثرت استفاده از چنین حکمی، گزارشگر ویژه به همان اندازه در خصوص اینکه مجازات مرگ به صورت



متداول در پرونده‌هایی که به متهم، حق دادرسی عادلانه داده نمی‌شود، نگران است. اعدام‌های گروهی مخفیانه در داخل زندان‌ها که در تعداد هشتاددهنده‌ای رخ می‌دهد اغلب بدون اطلاع و حضور خانواده‌ها و وکلا صورت می‌گیرد. اعدام‌های در ملاء عام که ایرانیان ادعا می‌کنند تأثیر بازدارنده در وقوع جرم دارد، همچنان اتفاق می‌افتد. گزارشگر ویژه به خصوص از ویدیوی اعدام سه نفر که به جرم آدم‌ربایی و تجاوز در تاریخ ۱۹ جولای ۲۰۱۱ در میدان آزادی کرمانشاه به دار آویخته شدند و جمعیت زیادی از جمله کودکان ناظر بودند، اظهار ناراحتی و نگرانی کرده است.

۷۰- به علاوه گزارشگر ویژه در خصوص گزارش‌های مبنی بر استفاده گسترده از مجازات مرگ برای مجازات‌هایی که قوانین بین‌المللی در خصوص جنایت‌های خیلی جدی را رعایت نمی‌کنند، نگرانی جدی دارد. بر اساس منابع مختلف، از جمله سازمان عفو بین‌الملل، اکثریت کسانی که در سال ۲۰۱۰ اعدام شدند، متهمان مرتبط با جرائم مواد مخدری بودند. کمیته حقوق بشر و گزارشگر ویژه اعدام‌های فراقضائی، شتاب‌زده و خودسرانه بیان کرده‌اند که جرائم مرتبط با مواد مخدر به عنوان «جرائم خیلی جدی» که مجازات مرگ در مورد آنها تحت قوانین بین‌المللی روا شمرده می‌شوند به شمار نمی‌روند. مجازات مرگ همچنین در مورد پرونده‌هایی با اتهام‌های محاربه یا «دشمنی با خدا یا حکومت»، تجاوز، قتل، اعمال منافی عفت نیز به کار گرفته شده است. بیش از ۲۰۰ فقره اعدامی که به صورت رسمی اعلام شده‌اند در سال ۲۰۱۱ رخ داده است. حداقل ۸۳ فرد، از جمله سه زندانی سیاسی، تنها در ژانویه ۲۰۱۱ اعدام شده‌اند. همچنین این نکته مد نظر قرار گرفت که ۴ درصد اعدام‌ها که توسط رسانه‌های ایران اعلام شد، هیچ اتهامی را مطرح نکرده بودند. حداقل یک نفر به جرم ارتداد در سال ۲۰۱۱ محکوم شده است و نزدیک به ۱۰۰ اعدام انجام شده در سال ۲۰۱۱ مرتبط با جرائم مواد مخدری بوده است.

۷۱- به علاوه بر اساس گزارش‌ها مقامات ایرانی بیش از ۳۰۰ اعدام را در زندان وکیل‌آباد مشهد در سال ۲۰۱۰ انجام داده‌اند. مسؤولان زندان وکیل‌آباد با نقض قوانین ایران ادعا می‌شود که این اعدام‌ها را بدون اطلاع دادن یا حضور وکلا و یا خانواده‌های آنان و بدون اطلاع قبلی کسانی که اعدام شدند، انجام دادند. همچنین گزارش شده است که ۱۴۶ اعدام مخفی در سال ۲۰۱۱ انجام شده است.

۷۲- همچنین گزارش شده است که بیش از ۱۰۰ نوجوان (افراد زیر ۱۸ سال) در جمهوری اسلامی ایران انتظار مرگ به سر می‌برند. در ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۱ گزارشگر ویژه به همراه گزارشگر اعدام‌های سریع و فراقانونی و گزارشگر ویژه استقلال قضات و وکلا و گزارشگر ویژه شکنجه در بیانیه مطبوعاتی مشترکی اعدام در ملاء عام نوجوان ۱۷ ساله علیرضا ملاسلطانی را که در ۲۱ سپتامبر در کرج اتفاق افتاد، محکوم کردند. گزارشگر ویژه تأکید می‌کند که اعدام نوجوانان، که بر اساس تعریف، شامل افرادی می‌شود که در زمان وقوع جرم زیر ۱۸ سال دارند، توسط پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون حقوق کودک که جمهوری اسلامی ایران هم عضوی از آن است، ممنوع اعلام شده است. به علاوه گزارشگر ویژه نگران رفتار نابرابرانه بین دختران و پسران در قانون مجازات است، که دختران را، شش سال زودتر از پسران، در برابر مسائل جنائی مسؤول و پاسخگو می‌داند.

## (و) بازداشت به دلیل ارتباط با نهادهای خارجی

۷۳- امید کوبکی، دانشمند جوان و فارغ‌التحصیل دانشگاه تگزاس، زمانی که وی برای ملاقات خانواده‌اش به ایران سفر کرد، دستگیر و از فوریه ۲۰۱۰ در بند ۲۰۹ و بند ۳۵۰ زندان اوین بوده است. بر اساس گزارش‌ها او از آن زمان در زندان اوین نگهداری شده است. اتهاماتی که به وی نسبت داده شده عبارتند از «تحصیل پول نامشروع» و «رابطه با دولت متخاصم». پیش از دادگاه وی، که بعداً برای زمانی نامشخص به تعویق افتاد، کوبکی نامه‌ای را به رئیس قوه قضائیه ایران نوشت و از آزار و اذیت، شکنجه و نگهداری خود در سلول انفرادی سخن گفت. کوبکی همچنین نوشت که او به اتهام بهت‌آور «تجمع و تبانی بر علیه امنیت ملی و برای ۳۶ روز در سلول انفرادی نگهداری شده است». آقای کوبکی نوشت که او تحت فشار قرار گرفته که اعترافات اجباری بنویسد و در مورد کسانی بنویسد که در سفارتخانه‌ها و یا کنفرانس‌ها آنها را مشاهده کرده و یا در تماس با آنها بوده است. او گفته که به او گفته شده بود که این افراد مأموران سازمان سیا هستند. او پافشاری می‌کند که هیچ سابقه‌ای از فعالیت سیاسی ندارند و قانونی بودن بازداشت خود را به چالش می‌کشد. وکیل آقای کوبکی بر اساس گزارش‌ها نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه نوشت و اعلام کرد که او به موکلش دسترسی نداشته است.



۷۴- گزارشگر ویژه یک مصاحبه را با منبعی که خواسته ناشناس بماند در خصوص دستگیری دو پزشک و متخصص اچ.ای.وی/ایدز، آرش و کامیار علایی، همچنین دو همکار آنها محمد احسانی و سیلوا هاراتونیان انجام داده است. مروری بر تصمیم دادگاه در این خصوص، در ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰، توسط گزارشگر ویژه نشان می‌دهد که هر چهار نفر متهم شدند به «اقدام علیه امنیت داخلی از طریق همکاری با دولت ایالات متحده آمریکا». سندی که شامل تصمیم دادگاه است، مطرح کرده بود که دولت آمریکا مظنون به «تلاش برای جلب و به کارگیری عناصری در سازمان‌های غیردولتی، روزنامه‌نگاران، وبلاگ‌نویسان، افرادی از طبقه تحصیل‌کرده و روشنفکر، رهبران علمی، جنبش‌های اجتماعی و دانشجویان بوده از طریق ایجاد لینک‌های ارگانیک». این سند در ادامه می‌نویسد که شاهی که استفاده شده تا برادران علایی محکوم گردند، این بوده که آنها اعتراف کرده‌اند که در کنفرانس‌ها شرکت کرده‌اند و از افراد برای شرکت در کنفرانس‌ها دعوت کردند، همچنین در سازمان‌دهی و اجرای برنامه تبادل با نهادهایی مانند دانشگاه جان هاپکینز و «انجمن آسیا» همکاری کرده‌اند.

#### ۴- نتیجه‌گیری

۷۵- گزارشگر ویژه، مایل است که بر میل خود به منظور گفت و گوی سازنده با دولت جمهوری اسلامی ایران، جامعه بین‌المللی و جامعه مدنی تأکید کند. گزارشگر ویژه نگاه رو به جلویی در مسئولیت دشوار این دستور کار و همچنین خروجی مثبت در حوزه حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران دارد. گزارشگر ویژه چندین نقطه امیدوارکننده برای همکاری در این گزارش یافته است، خصوصاً اجرای توصیه‌های گزارش دوره‌ای (یو.پی.آر)، مواد پیمان‌نامه‌ها و یافته‌های مکانیسم‌های ویژه. او همچنین روند فزاینده‌ای از ادعاهای مرتبط با نقض حقوق بنیادی مردم که تحت قوانین بین‌المللی تضمین شده است، جمع‌آوری کرده است و بر فوریت شفافیت بیش‌تر از طرف مقامات ایرانی و گفت و گوی نزدیک‌تر بین جمهوری اسلامی ایران و جامعه بین‌المللی برای استحکام تضمین‌های حقوق بشری برای شهروندانش تأکید می‌کند.

۷۶- گزارشگر ویژه، دولت را برای باز کردن فضای بیش‌تری برای گروه‌های ذکر شده کنشگران جامعه مدنی تشویق می‌کند تا قادر باشند کار خود را به انجام برسانند. او همچنین مایل است که تأکید کند اهمیت آزادی بیان و اجتماعات برای یک جامعه دموکراتیک و باز که بر اساس حاکمیت قانون اداره می‌شود و دولت را تشویق می‌کند تا از سرکوب ناراضیان خودداری ورزد. گزارشگر ویژه همچنین مایل است که اهمیت تداوم بخشیدن فرهنگ مدارا را برجسته سازد و از دولت، خواستار جلوگیری از تبعیض علیه زنان همچنین اقلیت‌های قومی و مذهبی در همه جنبه‌های زندگی عمومی و مناسک مذهبی‌شان است و اینکه از آزادی آنان برای اجتماع کردن و بیان خودشان حفاظت کند.

۷۷- گزارشگر ویژه همچنین نگرانی خود در مورد سلامت و وضعیت زندانیان، به‌خصوص آنهایی که در این گزارش ذکر شده‌اند را اعلام می‌کند و از جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد که تحقیقات کاملی در مورد پرونده آنان آغاز کند. وی همچنین درخواست بازدید از زندان‌ها و زندانیان را دارد تا بتواند در مورد ادعاهای عنوان‌شده در این گزارش تحقیق کند. گزارشگر ویژه از جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد تا در مورد این پرونده‌ها تحقیق و اطلاعات مربوطه را در اختیار وی قرار دهند تا او بتواند در مورد این پرونده‌ها و تحولات مربوط به مجمع عمومی و شورای حقوق بشر گزارش دهد. وی همچنین جمهوری اسلامی ایران را تشویق به افزایش همکاری با کارزاهای ویژه سازمان ملل می‌کند تا فضایی مثبت برای بهبود حقوق بشر در ایران ایجاد شود.

۷۸- گزارشگر ویژه، بار دیگر از جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد تا به وی اجازه سفر به ایران داده تا با گفتگو با مقامات بتواند در مورد صحت و سقم اظهارات مطرح‌شده نقض حقوق بشر صحبت و آنان را یا تأیید کند و یا پایان دهد.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»



## دومین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱۳ اسفند ۱۳۹۰

متن انگلیسی (English Text)

### United Nations General Assembly

A/HRC/19/66  
Distr.: General  
6 March 2012  
Original: English

Human Rights Council  
Nineteenth session  
Agenda item 4  
Human rights situations that require the Council's attention

### Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran

#### Summary

The present report, the first to be submitted to the Human Rights Council, is submitted pursuant to Council resolution 16/9 and covers the human rights developments since the commencement of the mandate of the Special Rapporteur on 1 August 2011. The Special Rapporteur presented his first interim report to the General Assembly (A/66/374) in October 2011.

The present report outlines the Special Rapporteur's proposed methodology and highlights the recent trends in the human rights situation in the Islamic Republic of Iran. While listing some of the most recent human rights concerns, the Special Rapporteur focuses on some of the cases that emerged during post-election unrest in 2009. Although the report does not cover all the violations of human rights in the country, it provides a picture of the prevailing situation in that regard. It is envisaged that a number of important issues not covered in the present report will be addressed in the Special Rapporteur's future reports to the Assembly and the Council.

#### I. Introduction

1. The Islamic Republic of Iran possesses the basic legislative framework and tools to promote respect for human rights. The country is a party to five of the nine legally-binding international human rights treaties, and many of the rights guaranteed therein are enshrined in the Constitution. International commitments and constitutional provisions notwithstanding, however, it is clear that elements of the legal framework, together with insufficient adherence to the rule of law, create systemic obstacles to the Government's ability to adhere to these commitments. As an original member of the United Nations system, the Islamic Republic of Iran has an important role to play in the global community but this has unfortunately become overshadowed by confrontation and tension. The Special Rapporteur believes that meaningful cooperation with United Nations human rights mechanisms could help the country to lessen potential for politicization, an issue about which the Government has repeatedly expressed its deep concern.

2. Despite the statements made by representatives of the Islamic Republic of Iran regarding the Government's interest in cooperation with United Nations human rights mechanisms and its standing invitation to thematic special procedures mandate holders of the Human Rights Council, the Government has not permitted visits since 2005.(1) The Special Rapporteur regrets the fact that the Government has not addressed his request for a country visit issued on 19 September 2011, despite its stated intention to invite two special procedures mandate holders in 2012. The Special Rapporteur continues to urge the Iranian authorities to give positive consideration to his request, as well as those of the Human Rights Council and the General Assembly to allow his unfettered access to the country to carry out his mandate.(2) While the Special Rapporteur was not granted access to the country during the period under review, he fulfilled his mandate to the best of his ability on the basis of voluminous information collected from a variety of independent and reliable sources. The Special Rapporteur reaffirms that he maintained his independence, impartiality and objectivity in weighing the information provided to him.



3. The Special Rapporteur regrets the fact that a number of urgent appeals made by various thematic mandate holders, as well as several joint communications transmitted to the Government of the Islamic Republic of Iran by the Special Rapporteur together with other special procedures mandate holders, also remain unaddressed. The insufficient engagement of the Government with the mandate holders was highlighted in a 2010 study,<sup>(3)</sup> which concluded that the Islamic Republic of Iran held the highest number of pending visits requests of all countries that have issued standing invitations. Data also suggested that the Islamic Republic of Iran received the highest number of communications in the period 2004-2008 (594), and that 25 per cent of the allegations made in the said communications had been wholly rejected, 1.3 per cent resulted in steps taken to address concerns, and approximately 54 per cent of communications transmitted had received no response.<sup>(4)</sup> The Special Rapporteur notes that the unwillingness to provide access to the country creates a void of information and only encourages the international community to imagine the worst, thereby intensifying the focus on the Government's human rights record.

4. The Special Rapporteur welcomes the statement made by the representatives of the Islamic Republic of Iran during consideration by the Third Committee of the General Assembly of a draft resolution on the situation of human rights in that country, that the Special Rapporteur "should be given time and opportunity to prepare his reports without external pressure or induced prejudices".<sup>(5)</sup> To this end, the Special Rapporteur was keen to develop a substantive dialogue with the authorities and is pleased to have at least been granted meetings with the Permanent Missions of the Islamic Republic of Iran in New York and Geneva.

5. In accordance with the code of conduct for special procedures mandate holders,<sup>(6)</sup> the Special Rapporteur has forwarded the present report to the Islamic Republic of Iran, which made several observations. It stated that, inter alia, the establishment of a country mandate was the result of a "flawed process", that the country had been cooperating with the United Nations human rights system, and that the Special Rapporteur was engaged in propaganda by participating in forums and gatherings that were contaminated by Western espionage agencies, Zionist elements and terrorist groups. It also stated that sources of information, such as reports or complaints, lacked credibility, and that no positive reference had been made to meetings with officials and representatives of civil society. The Islamic Republic of Iran further stated that more substantive comments would be forthcoming once these matters were addressed.

6. The Special Rapporteur would like to point out that the cooperation of the Islamic Republic of Iran with the human rights mechanisms has been found wanting in reports of the Secretary-General, General Assembly and Human Right Council resolutions, and also in the concluding observations of the Human Rights Committee. The Special Rapporteur highlights the fact that he declined to participate in any forums or public gatherings, except for United Nations press conferences and individual interviews with the media following the presentation of his first report. The Special Rapporteur believes that his information is credible and corroborated by a number of independent sources. Lastly, the Special Rapporteur met with two non-governmental organizations that are supportive of the Government and made adequate reference to their concerns (see paragraphs 40 and 43 below).

## II. Methodology

7. Together with his proposed methodology, the Special Rapporteur presented 58 cases of human rights violations in his interim report (A/66/374) to the General Assembly on 19 October 2011. He drew no substantive conclusions, but presented allegations submitted to him as a platform for initial dialogue about the human rights situation in the Islamic Republic of Iran.

8. To date, the Special Rapporteur has not been granted the opportunity to engage with Government representatives in any substantive discussion about the cases presented in his interim report or to advance elements of his proposed methodology. The Special Rapporteur maintains that substantive engagement and access to the country would add real value to his work, and would allow the Government to communicate its views on specific issues raised in his reports. The Special Rapporteur will continue to make all efforts possible to encourage the Government to cooperate with the mandate holder and to allow him access to the country.

9. The Special Rapporteur undertook two missions for the purposes of the present report. From 3 to 7 October 2011, he travelled to Geneva and met with several non-governmental organizations, including two that were sympathetic to the Government's views on several subjects. He also interviewed 19 individuals, who submitted allegations of human rights violations. From 30 November to 8 December 2011, he travelled to France, Germany and Belgium to meet non-governmental organizations, members of the Iranian diaspora, diplomats and intergovernmental organizations. He also interviewed 80 people, including victims and witnesses of human rights violations. The Special Rapporteur wishes to thank the Governments of France, Germany and Belgium for facilitating his visit.

10. The Special Rapporteur reviewed dozens of reports submitted by non-governmental organizations and other relevant documents obtained during his missions, surveyed audio and video submissions, and monitored media reports



emanating from inside and outside the Islamic Republic of Iran. He also interviewed an additional 42 Iranian citizens who reported violations of human rights from 19 October to 20 December 2011. Most of these cases were connected to developments in the weeks and months following the 2009 presidential elections. The accounts given during the interviews corroborated many of the allegations presented in the above-mentioned reports. The Special Rapporteur maintains that allegations communicated to him meet evidentiary standards that are appropriate to the non-judicial character of the reports and conclusions, as stipulated by the code of conduct.

11. The Special Rapporteur examined both the national report submitted by the Islamic Republic of Iran<sup>(7)</sup> and the relevant report of the Working Group on the Universal Periodic Review<sup>(8)</sup> for the seventh session of the Universal Periodic Review. He examined the State party's third national report submitted to the Human Rights Committee,<sup>(9)</sup> and various reports relating to that review, including the Committee's concluding observations and recommendations.<sup>(10)</sup> He also examined the report of the Secretary-General on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran submitted to the General Assembly.<sup>(11)</sup>

Without prejudice to the matters raised in the above-mentioned reports, the Special Rapporteur shares the concerns raised by all three United Nations bodies, as well as the recommendations made thereby.

12. Many of the allegations received contend that the rule of law meant to protect human rights is frequently breached, impunity is promoted by a reluctance to hold violators accountable, and the space for public scrutiny of policies and actions that have an impact on the integrity of governance is severely restricted. Others complained of the inequitable application of laws, discriminating against women, religious and ethnic minorities, or exempting individuals of influential status from rules meant to restrain the abuse of power. Reports to the Special Rapporteur also reflected concerns over legislation that contravenes international human rights laws. Therefore, although the Special Rapporteur agrees that the Government should consider additional instruments that promote human rights in the country, the Government's insufficient enforcement of its current obligations is of immediate concern.

### III. Legal issues

13. Every country places certain limits on freedom of expression, association and assembly, but it is essential that these restrictions be not misused by authorities to close the space for criticism, or advocacy of policies and actions that have an impact on the public interest. Allegations of human rights violations reported to the Special Rapporteur demonstrate that a number of vaguely defined security provisions within the Islamic Penal Code are applied in ways that contravene international human rights law and unduly limit freedom of expression, association and assembly. For example, articles 513 and 514 of the Code criminalize "insults" to any of the "Islamic sanctities" or holy figures in Islam or to the first leader of the Islamic Republic of Iran. Article 498 criminalizes the establishment of any group that aims to "disrupt national security", while article 500 forbids "propaganda against the order of the Islamic Republic of Iran or propaganda on behalf of groups or institutions against the order of the Islamic Republic of Iran". Article 618 criminalizes "disrupting the order, comfort and calm of the general public or preventing people from work". Article 610 prohibits "gathering or colluding against the domestic or international security of the nation or committing such acts".

14. The Special Rapporteur maintains that the vague nature of these provisions contravenes international human rights instruments to which the Islamic Republic of Iran is a State party, and allow for arbitrary application and the abuse of power; for example, the laws that prohibit "insults" do not specify the behaviour or expressions that constitute an insult; consequently, individuals and organizations that criticize policies have been arrested and prosecuted for activities that are protected by international law. Articles 498, 500 and 618-19 impinge upon the right to freedom of association, the right of those associations to publicize views that scrutinize the regime, and the right to assemble, or to support such assemblies. More than four dozen individuals interviewed by the Special Rapporteur asserted that these laws were used to violate their human rights or the rights of other dissenters, and that they have been intimidated, arbitrarily arrested, detained and/or prosecuted for protected activities.

#### A. Concerns regarding legislation

15. A new bill, entitled the "Parties and Associations Law Reform Plan", defines membership requirements for all political organizations, stating that "followers and associates of antagonistic groups that act or have previously acted against the Islamic Republic" are prohibited from membership of political parties. Those deemed ineligible would be denied operation licenses and therefore prohibited from forming a political party or association. In the Special Rapporteur's view, such a bill unduly restricts freedom of association and would marginalize a large segment of civil society.



16. Another bill, on the establishment and supervision of non-governmental organizations, would create a supreme committee to supervise the establishment and work of such organizations. The committee would be managed by the Ministry of the Interior and members would include, inter alia, representatives from the Ministry of Intelligence and security forces, such as the paramilitary Basij. The committee would be mandated to distribute registration permits to non-governmental organizations, exercise significant power over their boards of directors, and disband organizations. According to the bill, the committee's approval would also be required for activities by organizations, including participation in seminars and conferences and educational sessions abroad, and collaboration and/or contact with international organizations and agencies of the United Nations.

17. According to reports submitted to the Special Rapporteur, another bill aimed at the review and discipline of Members of Parliament would establish a supervisory committee empowered to conclude that any statement, speech or interview conducted by a member would violate the Moral Charter of Representatives or undermine national security. The bill would also allow for disciplinary action, including the suspension of salary, the suspension of parliamentary committee memberships, the imposition of travel restrictions and even dismissal from Parliament. The bill contravenes provisions of the International Covenant on Civil and Political Rights, as well as articles 84 and 86 of the Constitution, which recognizes the rights of representatives to "express their views on all internal and external matters of the country". The bill would further curb the independence and effectiveness of Members of Parliament by eliminating legal parliamentary immunities in the discharge of their duties, while its punitive provisions mandate an unelected and unaccountable body to remove members from office, which circumvents the public's right to select candidates of their choosing and to be represented by them.

18. The family protection bill seeks to amend article 22 a law, the Family Protection Act, which allows men to enter up to four marriages with the permission of their wives and a ruling from the court, by allowing men to enter into temporary marriages without the knowledge or permission of their wives. A man would only be required to register additional marriages with the court in the event of (a) pregnancy of his wife; (b) agreement of the two sides; (c) conditions of the marriage. The Special Rapporteur contends that this legislative development raises additional obstacles to the promotion of gender equality. since this bill would seriously curtail women's marital rights and ability to determine issues that have a significant socio-economic impact on their lives.

19. Lastly, the Special Rapporteur welcomes the omission of stoning as a punishment in the newly ratified Islamic Penal Code, but expresses his concern that severe punishments may still be issued at a judge's discretion in accordance with sharia law or fatwas. Moreover, the Penal Code still discriminates against women, girls, ethnic and religious minorities, increases the severity of punishments for individuals accused of crimes against national security, and still holds juveniles accountable for their crimes unless they can demonstrate that they have not fully understood the criminal nature of their actions.

## **B. Capital punishment**

20. The Special Rapporteur wishes to draw attention to the alarming increase in executions since 2003 (see table below). In his interim report, the Special Rapporteur reported that more than 200 executions had been announced by mid-September 2011; he now regrets report that 421 executions have been officially announced, and 249 secret executions were reported to the Special Rapporteur as at December 2011.(12)

21. According to a number of sources, 81 per cent of all cases of capital punishment in 2011 were related to drug trafficking, while 4.3 per cent and 4.1 per cent were related to Moharebeh (enmity with God) and rape, respectively.(13) The Special Rapporteur continues to emphasize that drug offences do not meet the "serious crime" standard set by international law, and renews his call on the Government to implement a moratorium on the death penalty, especially in drug-related cases, to seriously pursue efforts to abolish the death penalty for juveniles, and to commute all capital sentences against them.

22. A number of individuals have been sentenced to death in recent years by stoning, despite announcements of a moratorium on stoning as a form of capital punishment by the judiciary.(14) In its report on the subject, Amnesty International stated that at least 15 men and women are currently facing death by stoning sentences for "adultery while married".(15)

The Special Rapporteur joins the Human Rights Committee in expressing its concern about the use of stoning as a method of execution,(16) maintains that adultery does not constitute a serious crime by international standards; and strongly urges the Government to enforce its moratorium on stoning. The Special Rapporteur welcomes the fact that



stoning has now been omitted from the new Penal Code and hopes all existing cases will be reviewed to ensure that such penalties are not carried out.

### C. Free and fair elections

23. Article 25 of the International Covenant on Civil and Political Rights calls for free and fair elections. Furthermore, according to the Constitution, “the affairs of the country must be administered on the basis of public opinion expressed by the means of elections, including the election of the President, the representatives of the Islamic Consultative Assembly and the members of councils”. A former Member of Parliament (wishing to remain anonymous) conveyed to the Special Rapporteur, however, that the scope for free and fair elections in his country is severely undermined by the Guardian Council’s ability to select candidates. He stated that this power is frequently used to prevent individuals perceived as reformist from participating in elections, and also silences representatives who fear that dissent would invalidate their candidacies. The witness’s account also described widespread fraud during the 2008 parliamentary elections and the 2009 presidential election, which the witness asserted was meant to target candidates deemed to represent a reformist agenda.

24. According to the witness’s testimony, observers in the cities of Tehran, Shiraz, Tabriz and Mashad reported that polls were still open and that uncounted ballots remained in their unopened boxes when the Fars news agency announced the election results at 9 p.m. in the 2008 elections. This raised widespread concerns about fraud and incited a number of Members of Parliament to protest with members of the Ministry of the Interior. Hours following the protest, at midnight, the Ministry reportedly issued a communiqué stating that no media or news agency was allowed to publish results until the release of its official count later that morning. The witness stated that the results released by the Ministry at 8 a.m. that day were identical to those published by Fars prior to the vote count. The witness added that, despite the fact that candidates had three days to contest the vote, the elections were declared valid the Supreme Leader on the day the results were announced, and complaints submitted to the Guardian Council by candidates in the ensuing days were dismissed.

25. The witness also claimed that the Guardian Council also ignored reports of irregularities and fraud submitted by the presidential candidate Mehdi Karroubi in the days following the 2009 election. The witness recalled that the first part of Mr Karroubi’s report described irregularities prior to election day, including various partisan statements made in support of the incumbent President by members of the Guardian Council and the armed forces,<sup>(17)</sup> despite legal prohibitions on advocacy for candidates by Government officials. The witness also maintained that the report described a lack of access to polling locations by opposition campaign representatives assigned to observe the voting process, and that, like in the 2008 parliamentary election, the early announcement of election results prior to the closure of polling places by Fars had raised concerns about fraud.

26. The witness further cited the interruption of telephone text messaging services (the main source of communication of campaigns during the election). The exceptional size of the winning margin nationwide (even in the hometowns of Mr Karroubi and Mr Mousavi), the breaches of rules governing the confirmation of election results, the existence of 3 million more votes than ballots distributed, and the arrest of three Mousavi campaign workers (Behzad Nabavi, Mostafa Tajzadeh and Mohsen Mirdamadi) and three Karroubi campaign workers (Abdollah Momeni, Issa Saharkhiz and Ahmad Zeidabadi) together with dozens of others on 13 and 14 June, respectively, indicate that the authorities conspired to commit electoral fraud and to allay suspicion and protests.

### D. Administration of justice

27. Article 32 of the Constitution calls for the immediate presentation of charges to persons arrested in accordance with its criminal procedures.<sup>(18)</sup> The rules that govern criminal procedure also prohibit arbitrary detention and require that families of the detained be informed.<sup>(19)</sup> The law guarantees access to and representation by legal counsel,<sup>(20)</sup> and prohibits temporary detention for non-violent crimes, unless there is flight risk.<sup>(21)</sup> Moreover, article 38 of the Constitution prohibits torture and states that confessions solicited by coercive actions “have no validity whatsoever”. Furthermore, article 14 of the International Covenant on Civil and Political Rights provides for due process and fair trial guarantees, including the right of all persons to a fair and public hearing by a competent, independent and impartial tribunal established by law. These rights are a mainstay of human rights protections and serve as a procedural means to safeguard the rule of law.

28. Reports recently conveyed to the Special Rapporteur, however, suggest that, despite these legal provisions, violations of due process rights are chronic, reducing the likelihood of a fair trial; for example, the majority of persons interviewed for the present report maintained that they were not presented with a warrant or reason for arrest during



their interrogations. Several interviewees reported that they had endured unlawful searches and seizures, and had been held for weeks, even months, in solitary confinement without being informed of their charges. All interviewees stated that they had been blindfolded during transfer and their interrogation, and most were unable to contact family members to inform them of their whereabouts and did not have access to legal counsel after their arrest, and during their detention or investigations.

29. Furthermore, a number of interviewees stated that their lawyers only had access to them immediately prior to their trial and did not have access to evidence, case files or witnesses testifying against them. Some also reported that their lawyers had been prevented from presenting an oral defence during trial. In some cases, judges reportedly issued a verdict after a trial that lasted only a few minutes. Several stated that they had been subjected to coercive treatment that is tantamount to torture, including the excessive use of solitary confinement, electric shock, severe beatings, threats of rape and threats to detain and/or harm friends, associates and family members. People were also allegedly forced to make on-camera confessions.

### **E. Detention facilities**

30. A compilation of prisoner interviews, public statements and letters submitted to the Special Rapporteur about circumstances in nine of the country's prisons<sup>(22)</sup> described conditions that fall well below the minimum standards proclaimed by the United Nations,<sup>(23)</sup> such as severe overcrowding, inadequate access to water, insufficient prisoner segregation practices, extremely poor quality and unhygienic facilities, hazardous ventilation conditions, insufficient access to medical services, paltry nutritional provisions and the perpetuation of violence and use of prisoners to facilitate punishment. The Special Rapporteur spoke with four detainees who had been arrested and detained at the Kahrizak Detention Centre in the days following the 2009 presidential election, and whose testimonies corroborated many of the allegations concerning prison conditions made in the the present report.

### **F. Impunity**

31. Following the closing of the Kahrizak detention centre in July 2009, a parliamentary committee assigned to investigate allegations in January 2010 reportedly established the responsibility of the former Prosecutor General of Tehran, Saeed Mortazavi, for abuses at Kahrizak, and confirmed the death of three prisoners following beatings at the hands of their jailers. On 30 June 2010, the judicial organization of the Iranian Armed Forces announced that 11 members of the Kahrizak prison staff and one civilian had been indicted for their involvement in the above-mentioned crimes. The indictment submitted to the Head of the Military Courts in Tehran charged the defendants with several crimes, including "denying detainees their constitutional rights" and "violating their civil rights". Of those convicted, two were sentenced to death for the deaths of Amir Javadifar, Mohsen Rooholamini and Mohammad Kamrani, and nine were suspended from service, given fines and made to pay compensation, and sentenced to flogging and imprisonment. One of the defendants was acquitted.

32. Masood Alizadeh, Hatef Soltani, Taha Zeinali and a witness wishing to remain anonymous, who were all detained in Kahrizak detention centre, filed a lawsuit against the police for abuse. Three of the interviewees reported being repeatedly threatened and violently intimidated by Government officials to withdraw their claims. Mr. Alizadeh reported that he was attacked and stabbed by two men on 15 October 2010, losing his spleen as a result, and speculated that the incident was connected to his lawsuit. Mr. Soltani stated that he was repeatedly offered bribes, and his own family's safety was threatened. The anonymous witness claimed that he had been severely beaten to force him to withdraw his complaint.

33. In a joint statement, the International Federation for Human Rights and the Iranian League for the Defence of Human Rights maintained that the court's investigation was not comprehensive and was remiss in examining the death of at least two other detainees, Ramin Aqazadeh- Qahremani and Abbas Nejati-Kargar, who died as a result of torture soon after being released from the detention centre.<sup>(24)</sup> All of the plaintiffs interviewed stated that a number of high-ranking officials, whose names were made available to the Special Rapporteur, enjoy impunity for their abuse of several detainees and for their complicity in the Kahrizak crimes.

34. In an open letter to the Special Rapporteur, the "Mothers of Laleh Park" requested that Special Rapporteur to investigate the deaths of their children – Neda Agha Soltan, Sohrab Arabi, Ashkan Sohrabi, Masoud Hashem Zadeh, Mostafa Karim Beigi, Kianoush Asa and Ali Hsan Pour – during the 2009 elections. To date, the Special Rapporteur has only been able to examine one of these cases.



35. The disappearance of Sohrab Arabi during the 2009 election protests received significant media attention. The exact circumstances surrounding his death are still unclear and initial reports suggested that he might have been shot in the streets during peaceful protests, and either died later in hospital or while in police custody. After 26 days of intensive searching and enquiring with officials, the family discovered that Mr Arabi's body was being held by the authorities. The judiciary initially refused to share any information with the family and insisted that Mr Arabi was alive and would eventually be released from prison. The authorities eventually returned his body, which had several bullet wounds. Mr Arabi's mother and other family members have been constantly harassed and threatened following their call for an investigation. Authorities have reportedly raided his family's home and confiscated photos and other belongings. Family members and close friends have also been prevented from visiting Mr Arabi's grave site and are reportedly prohibited from marking the anniversary of his death. The Government has reportedly taken responsibility for the killing of Mr Arabi. In April 2011, the family reportedly received a verbal offer of diyah (blood money), and were subjected to considerable pressure to accept the offer and abandon their call for an investigation. The Special Rapporteur calls on the Government to assist him in obtaining further information regarding this and other unsolved cases relating to the post-election protests of 2009.

36. The Special Rapporteur shares the concern of the Human Rights Committee that, to date, a full, impartial and independent investigation into allegations made during and following the presidential elections of 12 June 2009 has still not been conducted. He also shares its concern that responsible high-level officials have not been held accountable.(25) Reports containing allegations of egregious human rights violations that took place in the days and months following the 2009 presidential elections continue to emerge, demonstrating that breaches of the rule of law have not been addressed and that impunity continues to prevail.

37. One such report described the events surrounding the widely publicized raid of Tehran University dormitories aimed at dispersing protestors that gathered on 13 June 2009.(26) A student activist (wishing to remain anonymous) claimed that plain-clothed and regular security forces – who are legally prohibited from entering university campuses – raided dormitory buildings using sticks, daggers, chains, metal rods, Molotov cocktails, teargas, white phosphorous pellets and electrified batons. Dormitory rooms were vandalized and students were beaten. The witness reported being thrown on the ground and beaten with electrified and regular batons by the police, and later arrested and transferred with a group of 50 other students to Shapur Police Station in central Tehran. The students were allegedly deprived of food and water for 24 hours and subjected to beatings.

38. Several organizations also requested the Special Rapporteur to investigate the death of those killed “as a result of individual or mass executions inside and outside the prisons” during the 1980's. In this regard, he was presented with a catalogue of some 20,000 cases of individuals, including juveniles, affiliated with the Mojahedin-e Khalq Organization (MKO), who have been allegedly executed, abused or tortured by Government authorities since 1980.(27) He also received information from the Habilian Association, which claims to represent 17,000 victims of violence at the hands of MKO members since 1980.

39. The Special Rapporteur is not in a position to examine the above-mentioned cases, but would like to point out that the Special Representative of the Commission on Human Rights on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran reviewed the matter of mass executions and violence during the 1980's in 1989, concluding that the allegations of mass murder deserved to be the subject of detailed investigation and information from the Government concerned in conformity with international practice.(28)

40. The Special Rapporteur notes, however, that the failure to resolve thousands of cases of torture and extrajudicial execution is indelibly etched into the consciousness of the Iranian people and should be the subject of a comprehensive examination.

#### **IV. Situation of human rights**

##### **A. Women's rights**

41. The Special Rapporteur met with representatives of the Communication Network of Women, which claims to represent 1,600 women's non-governmental organizations across the country. They conveyed their concerns about the Special Rapporteur's impartiality and expressed their view that gender equality had significantly improved since the establishment of the Islamic Republic, noting that the matter required a comprehensive study of data for the past 30 years. Like the Human Rights Committee, the Special Rapporteur has taken note of the impressive improvements in literacy rates and statistics that show a marked increase in female enrolment in educational institutions since 1990. He also acknowledges reports that the Islamic Republic of Iran is on track for reducing the maternal mortality ratio by 75 per cent between 1990 and 2015.(29)



42. Other reports that focus on women's rights suggest that additional efforts must be made to facilitate the socio-economic equality of women in the country; for instance, two former female university students explained during an interview that, although the number of women enrolling in Iranian academic institutions is high, women continue to be subject to discriminatory practices that hinder equal access to all the academic and professional opportunities that exist in the country. They pointed out that quotas had been put in place to limit the number of women that can enrol in medicine, Masters and PhD programmes, thus discriminating against women that scored higher than males on entrance exams when female enrolment has exceeded the quota. Furthermore, eight universities have reportedly implemented gender segregation policies on their campuses, some of which have barred women from attending free day classes, forcing them to attend evening classes, which charge tuition fees.

43. According to Fars, eight children were severely burned (some suffering limb loss) on 5 December 2006.(30) The Ministry of Education and Development was found guilty of negligence in the case of the fire,(31) but the legal counsel for the children stated that the final ruling from the court allocated twice as much diyah (see paragraph 37 above) to the male victims than the female victims. After public outcry about the discriminatory outcome, State media reported that girls would be paid an equal amount.(32) The Special Rapporteur commends the recent decision to overturn a court ruling to pay girls half the diyah allotted to boys for burns and injuries sustained in a school fire. He encourages the Government to reassess all laws that discriminate against women and girls, especially those that place unequal value on their lives and bodily parts.

44. In a report submitted to the Human Rights Committee, the Government noted that efforts to ensure equal representation in high Government offices, such as for judge, had resulted in 614 female judges being approved.(33) The Special Rapporteur also wishes, however, to highlight other reports according to which women do not hold positions as presiding judges in courts of law and that they are deprived of the right to hold various offices of the State. The Special Rapporteur urges the Government to make an effort to improve female representation in decision-making positions of the judicial system and in other Government offices where they are underrepresented.

## **B. Labour unions**

45. Despite the ban on independent unions, some workers have reportedly formed small independent unions for the purpose of advocating for workers' rights; these include bakers in Kordestan, sugar workers in Khuzestan, bus drivers and metal workers in Tehran, and teachers nationwide.(34) Many of these workers and their representatives have allegedly been harassed, intimidated and arrested for their activities. For example, authorities reportedly arrested more than 200 people in Laleh Park after forcibly dispersing a peaceful rally for International Labour Day in May 2009. All are believed to have been released by September 2009.(35)

46. On 24 October 2011, the International Transport Workers' Federation expressed its concern for the former treasurer of a bus drivers' union, Davood Razavi, who was summoned and appeared before the sixth branch of the Evin prison prosecutors office on 24 October 2011. The summons related to a 2006 case involving his organization's accounts and its newsletter. Reportedly, Mr Razavi has been notified that the charges have been dropped. The bus union treasurer, Reza Shahab Zakaria, was charged with "acting against national security". It was reported that Mr Zakaria is currently awaiting the end of his trial. The deputy head of the union, Ebrahim Madadi, who was also arrested and sentenced to three and half year on charges of "acting against national security", was released on 1 December 2011.(36)

47. According to Amnesty International, the President of the Haft Tapeh Trade Union, Reza Rakhshan, was detained for six months and released on \$150,000 bail on 19 January 2010.(37) The President of the Union of Workers of the Tehran and Suburbs Bus Company, Mansour Osanloo, who was serving a five-year sentence on charges of "acts against national security" and "propaganda against the system" was temporarily released on 2 June 2011.(38)

## **C. Human rights defenders and prisoners of conscience**

48. The Special Rapporteur wishes to express his disappointment at the recent conviction of Sohrab Razzaghi, former Allameh Tabatabaee faculty member, human rights advocate and Head of the Volunteer Actors Institute. Mr Razzaghi was tried in absentia and sentenced in January 2012 to 20 years in prison and a fine of \$760,705 on charges of "forming a group with the intent to overthrow the regime and act against national security", "keeping top-secret information in order to make the same available to foreigners", "collusion with the intent to overthrow and act against national security", and "receiving funds from international organizations". Mr Razzaghi's attorney, Abdolfattah Soltani, is currently in prison on security-related charges.



49. The Special Rapporteur is also concerned for the safety of human rights defender Kouhyar Goudarzi, who was arrested on 31 July 2011 and has been held incommunicado in Evin Prison ever since. It has been reported that neither his family nor his legal counsel has had access to Mr Goudarzi. Several reports maintain that his mother, Parvin Mokhtareh, was arrested and tried on 6 September 2011 on charges relating to her advocacy for her son. The Special Rapporteur calls on the Government to disclose the location of Mr Goudarzi, to allow him access to his family and a legal counsel, and to immediately release him as well as his mother.

50. Elham Ahsani, a university student and active member of Mourning Mothers, was arrested together with her brother Nadar Ahsani by security forces on 8 February 2010 at her home in Tehran, then taken to section 209 at Evin Prison. She was blindfolded, subjected to threats against her family and was threatened with rape and execution throughout her detention period. The charges brought against her included “propaganda against the system”, “acts against national security”, “membership of an illegal group”, participation in clashes during Ashoura 2009 and dissemination of information outside the country. She was denied family visits and had no access to a lawyer. She spent 40 days in detention before being released on bail. Her case file remains open, and a judgement has yet to be issued. She has since fled the country. Mr Ahsani was given two years imprisonment.

51. Lastly, the Special Rapporteur wishes to highlight reports about Ayatollah Seyyed Hossein Kazemyani Boroujerdi, who remains in prison for his political opinions. Recent reports allege that Mr Boroujerdi’s health has continued to deteriorate and that he has insufficient access to medical treatment. In November 2011, his cellmate reportedly made an attempt on his life, an attack allegedly orchestrated by authorities; reports maintain that Mr Boroujerdi remains in danger. The Special Rapporteur reiterates his call for urgent adequate medical access for Mr Boroujerdi and for his immediate release.

#### **D. Journalists**

52. The Islamic Republic of Iran has detained more journalists than any other country in the world, with 42 journalists currently imprisoned.<sup>(39)</sup> According to reports received by the Special Rapporteur, at least 150 journalists have fled the country since the presidential election of 2009 owing to fear of repression and persecution. In a letter to the Special Rapporteur, Reporters without Borders stated that approximately 50 publications had been suspended since the election, and that most press trials are conducted in private, despite the fact that the Constitution stipulates that press trials must be judged by a jury.<sup>(40)</sup> It was also reported that journalists are frequently barred from appearing at their trials and are often informed of their sentences in prison.

53. In an interview, two recently detained journalists (who wish to remain anonymous) reported increasing censorship in the country. One stated that “authorities used to tell us before what not to write, and now they are telling us what to write as well”. The reporters claimed that the Ministry of Cultural Guidance and/or the National Security Council often directly censored newspapers by telling them what issues to cover through memos or telephone calls. One interviewee stated that newspaper editors were called and threatened to refrain from writing about reformist politicians, and that the Office of the Supreme Leader had instructed the press to refrain from reporting on allegations of widespread corruption in the country. They reported that press offices were raided and searched, and equipment was often confiscated. Reporters are frequently banned from journalism in the absence of court rulings, which forces journalists to practice self-censorship.

54. Mohammad Reza Yazdanpanah, a journalist who works for reformist newspapers and websites, was arrested on 7 July 2009 for his support for and role in post-presidential election protests. He was held incommunicado, and spent 18 days in solitary confinement and interrogated for giving interviews to foreign media outlets, establishing relations with the diplomatic community, and participating in the post-election unrest. Throughout his detention, Mr Yazdanpanah was threatened with rape and subjected to treatment amounting to torture, and to certain humiliating practices. He was forced to stand for 48 hours without food and water. He was released after posting bail equivalent to \$200,000. Two weeks after his release, Mr Yazdanpanah was summoned by the Ministry of Intelligence, where he was allegedly forced to make a confession.

55. Another journalist (also wishing to remain anonymous), reported having been arrested during the post-election protests in 2009 and taken to Ward 209 in Evin Prison. The journalist described detention in solitary confinement and interrogations by individuals that possessed recordings of the journalist’s conversations and e-mail correspondence. The witness reported being blindfolded and threatened with rape and solitary confinement during interrogations in order to force confession and cooperation. The witness was released on \$100,000 bail after a month. The witness was summoned after two months and was formally charged with propaganda against the system.



## E. Students

56. The Special Rapporteur is disturbed by reports of violations of students' rights to freedom of expression, association and assembly (see annex, section B). He is also concerned by reports of students being deprived of their right to education on the basis of their political and student activities critical of Government or university policies. Ali Nezeri, a student activist, described the use of university disciplinary committees to punish students for their political activities on and off campus. He claimed that disciplinary procedure was often breached and that the fate of students was decided by external bodies. Mr Nezeri reported that he was summoned twice by the committee at his university; once for his activities with the Islamic Student Association, and once for protesting against the university's lack of safety standards after two students died in university dorms from carbon monoxide poisoning.

57. The Special Rapporteur received a number of reports regarding the arrest of Rozhin Mohammadi, a medical student at Manila Medical School of the Philippines, on 14 November 2011 at Imam Khomeini Airport in Tehran. According to sources (wishing to remain anonymous), Ms Mohammadi was visiting family when arrested. She was reportedly released the following day after posting bail. Following her release, security forces raided her father's home and confiscated her personal belongings. She was rearrested on 23 November 2011 and taken to Evin Prison. It is feared that Ms Mohammadi might be subjected to solitary confinement and other forms of abuse and torture. There has been no news about her since her arrest, and her family and defence counsel have been denied visiting rights.

58. In a letter to the Special Rapporteur, the Human Rights Commission of Daftar Tahkim Vahdat stressed the important contribution that student organizations and their members make to improving academic life and to defending student and human rights. The peaceful efforts of students – including the hosting of lectures and the publication of articles – are often met with punitive university or Government measures. Citing statistics on the treatment of student activists based on information gathered from news sources, the Commission maintains that, since March 2009, there have been 436 arrests, 254 convictions and 364 cases of deprivation of education. Moreover, 144 students have been summoned by the judiciary, and 13 student publications have been forcibly closed. The Commission also gave the names of 32 student activists currently in prison for their activities.

## F. Unrecognized religious communities

59. The Special Rapporteur continues to be alarmed by communications that demonstrate the systemic and systematic persecution of members of unrecognized religious communities, particularly the Baha'i community, in violation of international conventions.

Moreover, the Government's tolerance of an intensive defamation campaign meant to incite discrimination and hate against Baha'is violates its obligations as set out in article 5 of the International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination.

According to one report, 440 instances of slanderous speech against Baha'is were published or broadcasted in the past two years. One such article, posted by the Rasa news agency on 8 March 2011,(41) accused the Baha'i community of attempting to subvert Islam.(42)

60. Baha'is continue to be arbitrarily arrested and detained for their beliefs, in violation of the International Covenant on Civil and Political Rights. In a report submitted to the Special Rapporteur, it was alleged that 474 Baha'is had been arrested since August 2004. Of that number, 97 were currently imprisoned (see annex, table IV); 199 had been released on bail and were awaiting trial; 26 had been released without bail; 96 had been tried and sentenced, and free pending appeal or summons to begin serving their sentences; 34 had been tried and sentenced and had completed their prison terms and/or paid a fine; 14 sentences had been overturned on appeal; and 5 Baha'is had served their prison sentences and begun their terms of internal exile. An additional 35 arrests were reportedly made between August and November 2011.

61. Baha'is are subjected to severe socio-economic pressure, in violation of the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights; in some cases, they have been deprived of property, employment and education. In recent months, for example, 10 shops and a well owned by Baha'is in two cities in Semnan Province were sealed by the authorities. Moreover, copies of several unsettling Government documents dating back to 1991 prescribe deprivation of education, the establishment of an office to counteract Baha'i publications, the denial of "positions of influence" to them and the trades prohibited for them. One Baha'i student reported in an interview that 800 Baha'is were denied university admission the year that his application was denied. In addition, several Baha'is recently arrested were affiliated with the Baha'i Institute for Higher Education, which is a university designed to educate Iranian Baha'is that are excluded from education.(43)



## G. Ethnic minorities

62. The Special Rapporteur continues to receive reports about human rights violations affecting ethnic minorities, in law and in practice. As at 31 October 2011, 15 Kurdish activists were reportedly on death row on charges including “acting against national security”, “corruption on earth” and espionage. Minorities also continue to be subjected to intense socio-economic discrimination and pressures, including land and property confiscation, denial of employment and restrictions on social, cultural and linguistic rights, in violation of the International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination and the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights.

63. Farzad Kamangar, a Kurdish teacher, was executed together with three other Kurds on 9 May 2010, at Evin Prison. Close family members reported that Mr Kamangar was denied a fair trial and that his execution was carried out in secret. Mr Kamangar was arrested by the Ministry of Intelligence in 2006 and sentenced to death on charges of Moharebeh (see paragraph 22) and for alleged membership of and activities with the Kurdistan Workers’ Party. In an interview, it was reported that Mr Kamangar was initially held incommunicado and subjected to various forms of torture, including threats of rape and against the safety of family members. Mr Kamangar was reportedly sentenced to death in early 2008, after a trial that reportedly lasted seven minutes. He was denied access to his lawyer and family members. Despite numerous requests by family members, authorities have refused to return his body or help locate his grave.

64. The Special Rapporteur was also informed of the systematic killings of kulbars (back carriers) and kasebkaran (tradesmen), Kurds residing in border areas. The kulbaran, who ferry cargo across the border on their backs or smuggle commodities such as tea, tobacco and fuel to earn a living, are particularly affected. Iranian law regards the activities of the kulbari as a crime that is punishable by several months of detention or a fine equal to the value of the seized commodities. The Special Rapporteur received reports, however, that Iranian border guards indiscriminately shoot at these individuals, thereby killing and wounding dozens of kulbari annually, as well as their horses.

65. Members of the Baloch, a Sunni religious community and ethnic minority, are reportedly subject to multifaceted discrimination, harassment, mistreatment, arbitrary arrest and even executions. According to reports received by the Special Rapporteur, areas with a Baloch majority are underdeveloped and frequently face the problems raised by limited access to housing, education, health care and employment. Their freedoms of expression and religion are also curtailed. Concerns were also expressed about the low level of Baloch participation in public life, given that they are underrepresented in high-ranking Government positions. Furthermore, the application of the Gozinesh criterion, a procedure that requires prospective State officials and employees to demonstrate their allegiance to the Islamic Republic of Iran and the State religion of Shia Islam, has further alienated the Baloch and severely limited their employment opportunities and political participation.

66. The Special Rapporteur learned that 57 people arrested during the protests to save Lake Urmieh from drying out in 2011 were recently sentenced to a total of 26 years imprisonment and 1,390 lashes. A total of 112 people were tried, of whom 55 were acquitted and 57 were given prison sentences, lashings or both. Those convicted reportedly included five women and nine people under the age of 18. The Special Rapporteur received reports that many of those arrested and convicted were subjected to inhuman treatment during their interrogations. Other reports described the arrest and detention of 65 ethnic Arabs in Khuzestan Province since late 2011, allegedly in response to their calls for a boycott of upcoming parliamentary elections and anti-Government slogans.

## H. Treatment of the lesbian, gay, bisexual and transgender community

67. The Special Rapporteur shares the concern of the Human Rights Committee that members of the lesbian, gay, bisexual, and transgender community face harassment, persecution and cruel punishment and are denied their basic human rights, including their right to life.<sup>(44)</sup> The current Penal Code criminalizes same-sex relations between consenting individuals, while article 109 of the Islamic Penal Code states that “both parties to gay sex are equally criminally liable and could face severe punishment, including the death penalty”. In September 2011, three men were reportedly executed under the country’s sodomy laws.<sup>(45)</sup> Iranian officials often qualify homosexuality as a disease, and insist on applying stringent punishment for acts perceived as homosexual in nature. For example, in 2011, two prominent Iranian soccer players were indefinitely suspended and fined for committing an “immoral act” on the field by appearing to intimately touch each other during goal-scoring celebrations.

68. Human rights defenders who advocate for members of the lesbian, gay, bisexual and transgender community are often subject to Government intimidation and prosecution. Dr. Houtan Kian, a lawyer who has defended individuals accused of sodomy and adultery, was officially indicted on 11 charges, including defamation of the Iranian judiciary, espionage, disclosing secret and classified information (relating to information on the murder of political prisoners by



the Government through undetectable medical methods), fraud and falsifying identities.(46) He has reportedly been severely tortured, including sustaining close to 60 cigarette burns on his body, especially around his genitals and on his legs.

## V. Conclusions and recommendations

69. The Special Rapporteur has catalogued allegations that produce a striking pattern of violations of fundamental human rights guaranteed under international law. He restates his call for the Government to respect its international obligations, and underscores the pre-eminence of international human rights law, as it relates to the need to develop domestic laws that are compatible with international human rights laws and national standards. This includes the guarantees stipulated in the International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination, the International Covenant on Civil and Political Rights and the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights. Consequently, he urges the Government to reconsider the Parties and Associations Law Reform Plan, the bill on the establishment and supervision of non-governmental organizations, the bill aimed at the review and discipline of Members of Parliament, and the family protection bill, as well as security laws, to ensure that they do not contravene international standards.

70. The Special Rapporteur emphasizes the need to explicitly define actions that constitute crimes against national security, and encourages the Government to ensure that peaceful activities that are considered to be protected by freedom of expression, association and assembly are not criminalized. He reiterates his call for the immediate release of all political prisoners and prisoners of conscience and calls upon the Government to protect the space for public criticism or advocacy.

71. The Special Rapporteur joins the Human Rights Committee in its call for an extensive, impartial and independent investigation into the violence in the weeks and months that followed the presidential election of 2009. Similarly, he calls for further investigations into the numerous allegations of custodial violence and deaths at Kahrizak prison and other places of detention in order to implicate individuals that have not yet faced prosecution.

72. The Special Rapporteur urges the Government to prohibit the death penalty for cases that do not meet the standard of “serious crime” as defined by international law, and recommends that authorities commute capital sentences for individuals whose crimes do not meet that standard. He also calls upon the Government to seriously consider a moratorium on the death penalty for all crimes until such time as effective enforcement of due process rights may be meaningfully demonstrated, and urges the Government to allow for legal representation of accused persons at all stages of investigations.

73. The Special Rapporteur also recommends that the Government prohibit the execution of juveniles, as prescribed by international law, and that authorities consider commuting all capital sentences for juveniles currently facing a death sentence. Lastly, the Special Rapporteur welcomes the omission of the stoning penalty in the new Penal Code, but encourages the Government to take steps to explicitly restrict the use of this punishment, and calls on the Government to commute existing sentences for execution by stoning.

74. Lastly, the Special Rapporteur continues to stress the critical need for greater transparency and closer engagement with the Human Rights Council and United Nations human rights mechanisms in strengthening human rights safeguards for all in the Islamic Republic of Iran. The Special Rapporteur recalls that the State accepted 123 recommendations made during its universal periodic review, and recommends that a voluntary mid-term review could provide a more transparent way to demonstrate their implementation. The Special Rapporteur encourages the Government to engage fully with special procedures mandate holders and to facilitate their access to the country, in compliance with the standing invitation issued in 2002. He also urges the Government to collaborate in the fulfilment of his mandate and to respond positively to his requests for a country visit.

## Annex

[http://www.ohchr.org/Documents/HRBodies/HRCouncil/RegularSession/Session19/A-HRC-19-66\\_en.pdf](http://www.ohchr.org/Documents/HRBodies/HRCouncil/RegularSession/Session19/A-HRC-19-66_en.pdf)

## [End Notes:]

1. The last visit by a special procedures mandate holder dates back to 2005, when the Special Rapporteur on adequate housing (July 2005) visited the country. Visits by mandate holders prior to 2005 included the Working Group on



Arbitrary Detention (February 2003), the Special Rapporteur on the promotion and protection of the right to freedom of opinion and expression (November 2004), the Special Rapporteur on the human rights of migrants (February 2004) and the Special Rapporteur on violence against women (February 2005).

2. General Assembly resolution 66/175, para. 10.

3. Ted Piccone, *Catalysts for Rights: The Unique Contribution of the UN's Independent Experts on Human Rights* (Washington D.C., Brookings, 2010), pp. 26 and 33.

4. See the file available on the Special Procedures Database of the Brookings website at [www.brookings.edu/opinions/2010/1208\\_human\\_rights\\_piccone.aspx](http://www.brookings.edu/opinions/2010/1208_human_rights_piccone.aspx)

5. Statement made by the Senior Adviser to the Head of the Judiciary and the Secretary-General of the High Council for Human Rights of the Islamic Republic of Iran, Javed Larijani, New York, 21, November 2011.

6. Human Rights Council resolution 5/2, annex.

7. A/HRC/WG.6/7/IRN/1.

8. A/HRC/14/12.

9. CCPR/C/IRN/3.

10. CCPR/C/IRN/CO/3.

11. A/66/361.

12. According to the official judiciary news, on 4 January 2012, authorities executed five drug-traffickers in Kirman and Bam prisons. See [www.kermandadgostari.ir/tabid/57/ctl/Edit/mid/409/Code/922/Default.aspx](http://www.kermandadgostari.ir/tabid/57/ctl/Edit/mid/409/Code/922/Default.aspx).

13. Amnesty International, *Addicted to Death: Executions for Drug Offences in Iran* (London, Amnesty International, December 2011). Available from [www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/090/2011/en/0564f064-e965-4fad-b062-6de232a08162/mde130902011en.pdf](http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/090/2011/en/0564f064-e965-4fad-b062-6de232a08162/mde130902011en.pdf).

14. See "Iran suspends execution by stoning", *Telegraph*, 5 August 2008 (available from <http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iran/2507499/Iran-suspends-execution-by-stoning.html>); and Amnesty International, "Iran: announcement of suspension of stoning a welcome step If carried out", 6 August 2008 (available from [www.amnesty.org/en/for-media/press-releases/iran-announcement-suspension-stoning-welcome-step-if-carried-out-2008080](http://www.amnesty.org/en/for-media/press-releases/iran-announcement-suspension-stoning-welcome-step-if-carried-out-2008080)).

15. Amnesty International, *Iran: Executions by Stoning* (London, Amnesty International, December 2010). Available from [www.amnesty.org/en/library/info/MDE13/095/2010](http://www.amnesty.org/en/library/info/MDE13/095/2010).

16. CCPR/C/IRN/CO/3, para. 12.

17. See for example the statement made by the Acting Commander in Chief, Hassan Firouzabadi, on 27 January 2009, at [www.fararu.com/vdcgxu9q.ak9y74prra.html](http://www.fararu.com/vdcgxu9q.ak9y74prra.html).

18. "No one may be arrested except by order and in accordance with the procedure laid down by law. In the event of arrest, charges with the reasons for accusation must be communicated and explained, without delay, to the accused in writing, and a provisional dossier must be forwarded to the competent judicial authorities within a maximum of 24 hours so that the preliminaries to the trial may be completed as swiftly as possible. Violation of the present article will be liable to punishment in accordance with the law."

19. Article 5 of the Law of Respecting Legitimate Freedoms and Citizenship Rights (2004) states that "the principle of ban of arrest and detention of individuals necessitates that when it is compulsory to do so, it should be done on the basis of a warrant and in the manner prescribed by law. The case must be handed over to relevant judicial authorities within the time prescribed and the family members of the arrestee should be informed of the matter."



20. According to article 35 of the Constitution, “both parties to a lawsuit have the right in all courts of law to select an attorney; if they are unable to do so, arrangements must be made to provide them with legal counsel.”
21. Article 132 of the Criminal Code of Procedure states that, “in order to have access to the accused and ensure his prompt presence, and when necessary prevent his flight or hiding or conspiring with another, the judge is duty-bound to, after explaining the charges to the accused, issue one of the following securing orders: (a) obligating to be present by promising on one’s honour; (b) obligation to be present by deciding an obliging amount effective until the completion of trial and execution of the sentence and in case of refusal, changing it to a sponsoring amount; (c) receiving a sponsor or sponsoring amount; (d) receiving bail, which may include cash, bank promissory note or movable or immovable property; (e) temporary detention with accordance to the conditions prescribed by the present law.
22. Evin Prison, Gohardasht Prison, Qezelhesar Prison, Mashhad’s Vakil Abad Prison, Qarchak Prison, Hassan Abad, Khorin Prison, Lakan Prison and Yazd Central Prison.
23. For example, the Standard Minimum Rules for the Treatment of Prisoners, adopted by the Economic and Social Council in its resolutions 663 C (XXIV) and 2076 (LXII), and the Body of Principles for the Protection of All Persons under Any Form of Detention or Imprisonment, adopted by the General Assembly in its resolution 43/173.
24. Refworld, UNHCR, “Iran: conviction of police officers; impunity for higher officials”, joint statement of FIDH and LDDHI, 5 July 2010. Available from [www.unhcr.org/refworld/country,,,IRN,,4c56acc623,0.html](http://www.unhcr.org/refworld/country,,,IRN,,4c56acc623,0.html).
25. CCPR/C/IRN/CO/3, para. 15.
26. Video footage of the raid was presented by BBC Persian, and is available from [www.youtube.com/watch?v=TqZf0JuZxjE&feature=related](http://www.youtube.com/watch?v=TqZf0JuZxjE&feature=related)
27. Fallen for Freedom: 20,000 PMOI Martyrs, Partial List of 120,000 Victims of Political Executions in Iran under the Mullahs’ Regime, vol. 1 (Paris, People’s Mojahedin Organization of Iran, September 2006).
28. E/CN.4/1989/26, para. 68.
29. See United Nations Development Programme, “UNDP Iran and the MDGs”, available from [www.undp.org.ir/index.php/millennium-development-goals/the-mdgs-in-iran](http://www.undp.org.ir/index.php/millennium-development-goals/the-mdgs-in-iran).
30. [www.farsnews.com/newstext.php?nn=8609140237](http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8609140237).
31. [www.farsnews.com/printable.php?nn=8909130398](http://www.farsnews.com/printable.php?nn=8909130398).
32. <http://fars.isna.ir/default.aspx?NSID=5&SSLID=46&NID=18103>.
33. CCPR/C/IRN/Q/3/Add.1, para. 9.
34. Amnesty International, Determined to Live in Dignity: Iranian Trade Unionists’ Struggle for Rights (London, Amnesty International, June 2011).
35. Ibid.
36. Payvand Iran News, “Imprisoned Iranian trade unionist Ebrahim Madadi freed”, 12 January 2011. Available from [www.payvand.com/news/11/dec/1008.html](http://www.payvand.com/news/11/dec/1008.html).
37. Amnesty International, Determined to Live in Dignity (see footnote 39).
38. See International Campaign for Human Rights in Iran “Parvaneh Osanloo: „We are innocent. We ask anyone who can to help us”, 27 June 2010. Available from [www.iranhumanrights.org/2010/06/parvaneh-osanloo/](http://www.iranhumanrights.org/2010/06/parvaneh-osanloo/); and Amnesty International, Determined to Live in Dignity (see footnote 39).
39. Committee to Protect Journalists, “2011 prison sentence: 179 journalists jailed worldwide”, 1 December 2011. Available from [www.cpj.org/imprisoned/2011.php](http://www.cpj.org/imprisoned/2011.php).



40. According to article 168, “political and press offences will be tried openly and in the presence of a jury, in courts of justice. The manner of the selection of the jury, its powers and the definition of political offences are determined by law in accordance with Islamic criteria.”

41. Baha’i International Community, *Inciting Hatred: Iran’s media campaign to demonise Baha’is*, October 2011. Available from <http://bic.org/resources/documents/inciting-hatred-book>.

42. [www.rasanews.ir/Nsite/FullStory/?Id=99956](http://www.rasanews.ir/Nsite/FullStory/?Id=99956).

43. In a statement reported by the State news agency ISNA on 4 June 2011 ([www.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1780417](http://www.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1780417)), the Ministry of Science and Technology declared the activities of the Baha’i Institute for Higher Education illegal and that all diplomas and degrees issued by it had no legal validity.

44. CCPR/C/IRN/CO/3, para. 10.

45. Reported by ISNA (<http://khuzestan.isna.ir/Default.aspx?NSID=5&SSLID=46&NID=16917>).

46. Dr. Kian’s situation was discussed in an interview with his former lawyer, Taghi Mahmoudi ([www.hra-news.org/2/00/9648-1.html](http://www.hra-news.org/2/00/9648-1.html)), who claimed that Dr. Kian had been tried in three different counts: the 15th branch of the Tehran Revolutionary Court, in which he was acquitted of a charge of blasphemy; the 104th Branch of the Criminal Court in Tabriz, where he was acquitted of forgery; and the First Branch of the Revolutionary Court in Tabriz, which found him guilty of national security charges.

\*\*\* منبع \*\*\*

[http://www.ohchr.org/Documents/HRBodies/HRCouncil/RegularSession/Session19/A-HRC-19-66\\_en.pdf](http://www.ohchr.org/Documents/HRBodies/HRCouncil/RegularSession/Session19/A-HRC-19-66_en.pdf)



## ترجمه فارسی

سازمان ملل

A/HRC/19/66

مجمع عمومی

[۶ مارس ۲۰۱۲]؛ ۱۳ اسفند ۱۳۹۰

شورای حقوق بشر

نشست نوزدهم

دستور کار فصل ۴

وضعیت حقوق بشر که نیاز به توجه شورا دارد

## گزارش گزارشگر ویژه در مورد وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران

### خلاصه

این گزارش، که اولین گزارشی است که بنا بر قطعنامه ۱۶/۹ شورا تنظیم شده است و به شورای حقوق بشر ارائه می‌شود و تحولات مربوط به حقوق بشر را به دنبال آغاز مأموریت گزارشگر ویژه در ۱ آگوست ۲۰۱۱ پوشش می‌دهد. گزارشگر ویژه گزارش مقطعی خود را به مجمع عمومی (A/66/374) ارائه داد.

این گزارش شامل روش‌شناسی استفاده شده می‌باشد و روندهای کنونی حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را برجسته می‌کند. در حالی که برخی از جدیدترین نگرانی‌ها در مورد حقوق بشر فهرست‌وار ارائه شده‌اند، تمرکز گزارشگر ویژه بر روی پرونده‌های مربوط به ناآرامی‌های پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ می‌باشد. گرچه این گزارش تمامی موارد نقض حقوق بشر در کشور را پوشش نمی‌دهد اما تصویری از شرایط حاضر در این رابطه ترسیم می‌کند. پیش‌بینی می‌شود تعدادی از موارد مهمی که در این گزارش پوشش داده نشده‌اند در گزارشات آینده گزارشگر ویژه به مجمع عمومی و شورای حقوق بشر مورد توجه قرار خواهند گرفت.

### الف. مقدمه

۱- جمهوری اسلامی ایران چهارچوب قانونی بنیادی و ابزار ترویج احترام به حقوق بشر در کشور را دارا می‌باشد. این کشور عضو ۵ میثاق‌نامه از ۹ میثاق‌نامه بین‌المللی در زمینه حقوق بشر می‌باشد که از منظر حقوقی ملزم به رعایت مفاد آنان است و بسیاری از این حقوق تضمین شده در قانون اساسی کشور هم درج شده‌اند. ولیکن علی‌رغم تعهدات بین‌المللی و اصول قانون اساسی کشور، این نکته واضح است که عناصری از چهارچوب قانونی کشور همراه با تبعیت ناکافی از حاکمیت قانون، موانع سیستماتیک برای توانایی حکومت برای پیشرفت مؤثر در قبال تعهدات خود به وجود می‌آورند. یکی از اولین کشورهای عضو نظام سازمان ملل، جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی در جامعه بین‌المللی می‌تواند ایفا کند ولی متأسفانه این نقش تحت‌الشعاع رویارویی و تنش قرار گرفته است. گزارشگر ویژه بر این باور است همکاری معنی‌دار ایران با مکانیسم‌های حقوق بشر سازمان ملل می‌تواند به این کشور کمک کند تا پتانسیل سیاست‌زدگی این موضوع را کاهش دهد، مسأله‌ای که حکومت مکرراً نگرانی عمیق خود از این‌گونه سیاست‌زدگی را ابراز کرده است.

۲- با وجود اظهار نظرهای مقامات جمهوری اسلامی ایران در مورد علاقه آنان برای همکاری با مکانیسم‌های حقوق بشر سازمان ملل و دعوت‌نامه باز آنها به مکانیسم‌های ویژه موضوعی شورای حقوق بشر، حکومت اجازه سفر به هیچ‌یک از آنان را از سال ۲۰۰۵ تاکنون نداده است (۱). گزارشگر ویژه تأسف خود را از عدم پاسخگویی حکومت به درخواست وی برای سفر به ایران که در ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۱ ارائه شد اعلام می‌کند، با



وجود اینکه دولت اظهار کرده است که قصد دارد دو گزارشگر ویژه موضوعی را در سال ۲۰۱۲ دعوت کند. گزارشگر ویژه همچنان مقامات ایرانی را ترغیب به در نظر گرفتن و پاسخگویی به درخواست وی برای سفر به ایران می‌کند، به علاوه بر اینکه شورای حقوق بشر و مجمع عمومی سازمان ملل هم درخواست کرده‌اند که اجازه دسترسی کامل به کشور برای اجرای مأموریت وی از سوی مقامات ایرانی فراهم شود (۲). در حالی که سفر گزارشگر ویژه برای دسترسی به کشور در طی مدت زمانی که این گزارش پوشش می‌دهد میسر نشد، ولیکن وی مأموریت خود را بر اساس اطلاعات وسیعی که از منابع مستقل و معتبر کسب کرده است با بهترین استفاده از توانایی‌های خود برآورده کرده است. گزارشگر ویژه مجدداً تأکید می‌کند که وی استقلال، بی‌طرفی، و عینیت خود را در بررسی اطلاعاتی که به او ارائه شده است، حفظ کرده است.

۳- گزارشگر ویژه متأسف است که چندین درخواست فوری از سوی گزارشگران موضوعی و چندین مکاتبات مشترک از سوی گزارشگر ویژه به همراه گزارشگران موضوعی به جمهوری اسلامی ایران همچنان بدون جواب مانده‌اند. همکاری ناکافی حکومت ایران با مکانیسم‌های سازمان ملل در بررسی که در سال ۲۰۱۰ انجام شده است برجسته است (۳). بر اساس این بررسی، جمهوری اسلامی ایران بیشترین تعداد درخواست‌های دیدار از این کشور را در مقایسه با دیگر کشورهایی که دعوتنامه باز ارائه کرده‌اند داشته است. داده‌های این بررسی همچنین نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی ایران بیشترین مکاتبات از سوی مکانیسم‌های ویژه، یعنی ۵۹۴ مکاتبه، را در طول ۲۰۰۴-۲۰۰۸ دریافت کرده است. از میان این ۵۹۴ مکاتبه، ۲۵٪ آنان از سوی حکومت در مورد ادعاهای ذکر شده کاملاً رد شده، ۱/۳٪ آنان موجب اقدامات عملی در مورد نگرانی‌های ذکر شده شدند و تقریباً ۵۴٪ آنان کاملاً بی‌پاسخ مانده‌اند (۴). گزارشگر ویژه همچنین ذکر می‌کند که عدم تمایل حکومت برای به وجود آوردن دسترسی به کشور موجب ایجاد خلاء اطلاعات و تنها سبب تشویق جامعه بین‌المللی به در رو دیدن بدترین شرایط و در نتیجه تشدید تمرکز بر کارنامه حقوق بشر حکومت می‌شود.

۴- گزارشگر ویژه از اظهارات نمایندگان ایران در طی جلسه کمیته سوم سازمان ملل برای بررسی قطعنامه‌ای که در آنجا نمایندگان ایران گفتند گزارشگر ویژه «بایستی وقت و فرصت کافی برای آماده کردن گزارش خود بدون فشارهای بیرونی یا تعصب‌های القایی» داشته باشد استقبال می‌کند (۵). برای رسیدن به این مقصود گزارشگر ویژه مشتاق بود که گفتگوهای اساسی با مقامات داشته باشد. از اینکه حداقل دیداری با مقامات دفتر دائمی جمهوری اسلامی در سازمان ملل در نیویورک و ژنو داشته است خوشنود است.

۵- مطابق با کد عملکرد و رفتار گزارشگران و مکانیسم‌های ویژه، گزارشگر ویژه این گزارش در پیش رو را به جمهوری اسلامی ایران ارائه کرد که آنها چندین نکته در مورد آن ذکر کردند (۶). از جمله آنان اظهار کردند که روند ایجاد مأموریت گزارشگر ویژه نتیجه «فرایندی ناقص» بوده است، که کشور آنان با نهادهای حقوق بشر سازمان ملل همکاری داشته است و گزارشگر ویژه از طریق شرکت در جلسات و گردهمایی‌هایی که توسط سازمان‌های جاسوسی غرب، عناصر صهیونیست و گروه‌های تروریست آلوده بوده‌اند عمل تبلیغاتی انجام داده است. آنان همچنین اظهار کردند که منابع اطلاعات، مانند گزارشات و شکایت‌های دریافت‌شده، فاقد اعتبار بوده و اشاره‌ای مثبت به دیدار با مقامات یا نمایندگان جامعه مدنی قید نشده است. جمهوری اسلامی ایران به علاوه اظهار کرد که نظرات ساسی آنان در مورد این گزارش وقتی ارائه خواهد شد که نظرات بالا رسیدگی شوند.

۶- گزارشگر ویژه اشاره می‌کند که عدم همکاری جمهوری اسلامی ایران با نهادهای حقوق بشر در گزارشات دبیر کل، مجمع عمومی، و قطعنامه‌های شورای حقوق بشر سازمان ملل و همچنین نتیجه‌گیری‌های کمیته حقوق بشر قید شده‌اند. گزارشگر ویژه این حقیقت را برجسته می‌کند که در هیچ جلسات و گردهمایی به غیر از کنفرانس‌های مطبوعاتی سازمان ملل و مصاحبه با رسانه‌ها به دنبال ارائه اولین گزارش خود حضور نداشته است. گزارشگر ویژه بر این باور است که اطلاعات وی معتبر و از سوی چندین منبع مستقل تأیید شده‌اند. و بالأخره آنکه گزارشگر ویژه با دو سازمان غیردولتی حامی حکومت دیدار کرد و اشارات کافی به نقطه نظرات آنان در این گزارش کرده است (پاراگراف‌های ۴۰ و ۴۳ را ببینید).



۷- گزارشگر ویژه روش کار خود را به همراه ۵۸ پرونده نقض حقوق بشر در گزارش مقطعی خود (A/66/374) به مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۹ اکتبر ۲۰۱۱ ارائه داد. وی نتیجه‌گیری اساسی در این گزارش مقطعی نکرد، اما ادعاهایی که به وی ارجاع شده بودند را به عنوان آغازی برای گفتگو با جمهوری اسلامی ایران در زمینه وضعیت حقوق بشر در آن کشور ارائه داد.

۸- تا این زمان به گزارشگر ویژه فرصتی برای دیدار با مقامات جمهوری اسلامی ایران برای هرگونه گفتگوی معنی داری در مورد پرونده‌های ارائه شده در گزارش مقطعی یا پیگیری روش کار وی داده نشده است. گزارشگر ویژه اظهار می‌کند که گفتگوهای اساسی و دسترسی به درون کشور برای مأموریت وی با ارزش خواهند بود و به حکومت فرصت می‌دهد تا نقطه نظرات خود را در مورد موضوعات خاصی که در گزارشات وی آمده است ارائه کند. گزارشگر ویژه همچنان تمامی کوشش خود را برای تشویق حکومت به همکاری با مأموریت خود و اجازه حضور در کشور را ادامه خواهد داد.

۹- گزارشگر ویژه دو سفر برای گزارش حال انجام داد. از ۳ تا ۷ اکتبر ۲۰۱۱، وی به ژنو سفر کرد و در آنجا با نمایندگان چند سازمان غیر دولتی، از جمله ۲ سازمان که طرفدار نقطه نظرهای حکومت در چندین مورد بودند، دیدار کرد. وی همچنین با ۱۹ شخص که ادعاهای نقض حقوق بشر به وی ارسال کرده بودند دیدار و مصاحبه کرد. از ۳۰ نوامبر تا ۸ دسامبر ۲۰۱۱، وی به فرانسه، آلمان و بلژیک سفر کرد و با سازمان‌های غیردولتی، برخی اعضای جامعه ایرانیان در خارج، دیپلمات‌ها و سازمان‌های بین‌دولتی دیدار کرد. وی با ۸۰ نفر مصاحبه کرد که شامل قربانیان و شاهدان نقض حقوق بشر در ایران بودند. گزارشگر ویژه از دولت‌های فرانسه، آلمان، و بلژیک برای تسهیل این سفر تشکر می‌کند.

۱۰- گزارشگر ویژه ده‌ها گزارش ارسال شده از سوی سازمان‌های غیردولتی و دیگر مدارک مربوطه که در طی سفرات وی جمع‌آوری شدند را دوره کرده است و مدارک صوتی و تصویری ارائه شده را بررسی کرده و گزارشات رسانه‌ها از درون و بیرون از جمهوری اسلامی ایران را دنبال کرده است. وی همچنین با ۴۲ شهروند ایرانی دیگر که موارد نقض حقوق بشر را گزارش کرده بودند از ۱۹ اکتبر تا ۲۰ دسامبر ۲۰۱۱ مصاحبه کرد. اکثریت این پرونده‌ها مربوط به تحولات هفته‌ها و ماه‌های پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ بودند. اظهارات ارائه شده در این مصاحبه‌ها در تأیید محتوی گزارشاتی که در بالا به آنها اشاره شد بودند. گزارشگر ویژه ذکر می‌کند که ادعاهای ارائه شده به وی با معیارهای جمع‌آوری اسناد برای گزارش و نتیجه‌گیری غیرقضائی، همانطور که در کد عملکرد و رفتار گزارشگران آمده است، معتبر بوده و همخوانی دارند.

۱۱- گزارشگر ویژه گزارش ارسال شده جمهوری اسلامی ایران به بررسی دوره‌ای همگانی (UPR) (۷) و گزارش مربوطه گروه کاری این روند در هفتمین نشست بررسی دوره‌ای همگانی (۸) را مورد بررسی قرار داده است. وی سومین گزارش کشوری ایران (۹) در قبال میثاق‌نامه‌هایی که متعهد به اجرای آن است و به کمیته حقوق بشر ارسال شده و گزارشات مختلف مربوطه از جمله نتیجه‌گیری‌ها و توصیه‌نامه‌های این کمیته (۱۰) را مورد بررسی قرار داده است. وی همچنین گزارش دبیر کل سازمان ملل در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران که به مجمع عمومی ارائه شده است را بررسی کرده است (۱۱) بدون پیش‌داوری در قبال این گزارشات، گزارشگر ویژه در مورد نگرانی‌ها و توصیه‌هایی که در گزارشات این سه نهاد سازمان ملل درج شده‌اند اتفاق قول دارد.

۱۲- مضمون بسیاری از ادعاهای دریافت شده بر این قرار است که قوانینی که به منظور حفاظت از حقوق بشر وجود دارند به طور متناوب زیر پا گذاشته می‌شوند، مصونیت از مجازات از طریق عدم عزم برای پاسخگو نگه داشتن متخلفین ترویج می‌شود، و فضا برای تحقیق و رسیدگی عمومی به سیاست‌ها و عملکردهایی که بر روی شأن و منزلت حکومت تأثیر دارند به شدت محدود است. برخی دیگر از اجرای نارسای قوانین، تبعیض علیه زنان، تبعیض علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی، و یا معافیت اشخاص با نفوذ از مقرراتی که به منظور مهار سوء استفاده از قدرت وجود دارند شکایت کردند. گزارشات دریافت شده همچنین نگرانی‌ها از لوایح و قوانینی که با قوانین بین‌المللی حقوق بشر در تعارض می‌باشند را منعکس کردند. بنا بر این، با وجود آنکه گزارشگر ویژه موافق آن است که حکومت باید ابزارهای بیش‌تری برای ترویج حقوق بشر به وجود آورد، اما نگرانی فوری در مورد اقدامات ناکافی حکومت در قبال تعهدات جاری خود می‌باشد.



## ب. موضوعات حقوقی

۱۳- همه کشورها محدودیت‌های خاصی برای آزادی بیان، اجتماعات، و انجمن‌ها قائل می‌شوند، اما ضروری است که این‌گونه محدودیت‌ها توسط مقامات برای بستن فضای انتقاد یا جلوگیری از پیگیری سیاست‌ها و اقداماتی که می‌تواند برای جامعه مفید باشد مورد سوء استفاده قرار نگیرند. گزارشگر ویژه ادعاهایی در مورد نقض حقوق بشر جمع‌آوری کرده است که نشان می‌دهند چندین مواد امنیتی مندرج در قانون جزایی اسلامی، با ادبیاتی مبهم، آنچنان اعمال می‌شوند که منجر به نقض قوانین بین‌المللی حقوق بشر شده و بی‌جهت آزادی بیان، اجتماعات، و انجمن‌ها را محدود می‌کنند. برای مثال ماده ۵۱۳ و ۵۱۴ قانون مجازات اسلامی «اهانت به مقدسات اسلام» و یا اهانت به اولین رهبر جمهوری اسلامی را جرم می‌شناسد. ماده ۴۹۸ تشکیل هر گروهی که هدف آن «بر هم زدن امنیت کشور» باشد را جرم شناخته، در حالی که ماده ۵۰۰ «هر کس علیه نظام جمهوری اسلامی ایران یا به نفع گروه‌ها و سازمان‌های مخالف نظام به هر نحو فعالیت تبلیغاتی کند» را مجرم می‌شناسد. ماده ۶۱۸ «هر کس... موجب اخلال نظم و آسایش و آرامش عمومی» شود را مجرم می‌شناسد. ماده ۶۱۰ «دو نفر یا بیش‌تر اجتماع و تبانی نمایند که جرایمی بر ضد امنیت داخلی یا خارج کشور مرتکب شوند» را مجرم می‌شناسد.

۱۴- گزارشگر ویژه بیان می‌کند که ادبیات مبهم این‌گونه مواد قانون در تعارض به ابزارهای بین‌المللی حقوق بشر که جمهوری اسلامی ایران مستلزم به رعایت آنان می‌باشد است. این مواد باب استفاده اختیاری و سوء استفاده از قدرت را باز می‌کنند. در مواد فوق برای مثال عبارت «اهانت» هیچ تعبیر خاصی که چه نمونه رفتار یا گفتاری مصداق اهانت است ارایه نشده است و در نتیجه اشخاص و سازمان‌هایی که منتقد برخی سیاست‌ها بوده‌اند بازداشت، دادگاهی و محکوم شده‌اند. در حالی که عملکردهای آنان طبق قوانین بین‌المللی تضمین‌شده و محفوظ می‌باشند. مواد ۴۹۸، ۵۰۰، ۶۱۸، و ۶۱۹ قانون مجازات اسلامی، حق آزادی تشکیل انجمن‌ها و حق این انجمن‌ها برای عمومی کردن بررسی‌ها و انتقادات خود از رژیم و حق اجتماعات با حمایت از اجتماعات را از آنها سلب می‌کند. بیش از ۴۸ نفر از افرادی که توسط گزارشگر ویژه با آنها مصاحبه شد ادعا کردند که این قوانین برای نقض حقوق بشر آنان یا نقض حقوق دیگر دگراندیشان مورد استفاده قرار گرفته، و آنها برای عملکردهایی که باید مورد حفاظت باشند ارباب شده، به طور خودسرانه بازداشت شده، و دستگیر یا محاکمه شده‌اند.

## نگرانی‌ها در مورد لوایح مجلس

۱۵- در یک لایحه جدید به اسم قانون اصلاح احزاب و انجمن‌ها که شرایط عضویت در گروه‌های سیاسی را تعریف می‌کند آمده است که همکاران و هواداران گروه‌های مخالف که سابقه فعالیت بر علیه نظام جمهوری اسلامی دارند از عضویت در هر گروه سیاسی محروم می‌باشند. آنهایی که عدم کفایت داشته باشند از دریافت پروانه کار محروم گشته و در نتیجه ممنوع از تشکیل احزاب سیاسی یا انجمن می‌باشند. از نظر گزارشگر ویژه چنین لایحه‌ای بی‌جهت آزادی انجمن‌ها را محدود کرده و بخش عظیمی از جامعه مدنی را به حاشیه می‌کشانند.

۱۶- یک لایحه دیگر، در مورد تأسیس و نظارت بر سازمان‌های غیردولتی یک کمیته عالی به وجود خواهد آورد که بر روند تأسیس و عملکرد چنین سازمان‌هایی نظارت خواهد کرد. این کمیته توسط وزارت کشور مدیریت خواهد شد و اعضای آن از جمله شامل نمایندگان از وزارت اطلاعات، نیروهای امنیتی، مانند شبه‌نظامیان بسیج، خواهند بود. مأموریت این کمیته صدور پروانه ثبت سازمان‌های غیردولتی خواهد بود و اختیارات وسیعی در تعیین اعضای هیأت امناء و انحلال این‌گونه سازمان‌ها خواهد داشت. بنا بر مفاد این لایحه، این کمیته بایستی بر فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی، از جمله شرکت اعضا در سمینارها، کنفرانس‌ها، و نشست‌های آموزشی و یا همکاری‌ها و تماس‌ها با سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای سازمان ملل صحه بگذارد و اجازه دهد.

۱۷- بنا بر گزارشات دریافت شده توسط گزارشگر ویژه، هدف لایحه دیگری بررسی و منضبط کردن نمایندگان مجلس است. این لایحه یک کمیته نظارتی به وجود خواهد آورد که اختیارات آن شامل نتیجه‌گیری در مورد اظهارات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های نمایندگان مجلس خواهد بود که آیا آنان منشور اخلاقی نمایندگان را نقض کرده یا امنیت ملی را به خطر انداخته‌اند. این لایحه همچنین اجازه عملکرد انضباطی، من جمله تعلیق پرداخت حقوق، تعلیق عضویت در کمیته‌های مجلس، اعمال محدودیت‌های سفر و حتا اخراج نمایندگان از مجلس را مهیا می‌کند. این لایحه بر خلاف مفاد میثاق‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی می‌باشد و به علاوه در ضدیت با ماده ۸۴ و ۸۶ قانون اساسی که تصریح می‌کنند «هر



نماینده... حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی اظهار نظر نماید» و «نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رأی خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آنها را به سلب نظرانی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا آرای که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند تعقیب یا توقیف کرد.»

۱۸- لایحه حمایت از خانواده در نظر دارد که ماده ۲۲ قانون جاری حمایت از خانواده که اجازه می‌دهد مردان با اخذ اجازه از همسر و حکم دادگاه تا چهار همسر ازدواج کنند را تغییر دهد. لایحه جدید اجازه می‌دهد که مردان وارد ازدواج‌های موقت بدون علم یا اجازه همسران خود شود. یک مرد تنها در موارد زیر موظف خواهد بود ازدواج‌های خود را با دادگاه ثبت کند: (الف) بارداری همسرش، (ب) توافق دو طرف، (پ) شرایط ازدواج. گزارشگر ویژه بر این باور است که این لایحه موانع بیش‌تری برای برابری جنسیتی ایجاد می‌کند، چرا که به شدت حقوق زنان در ازدواج و توانایی آنان برای تأمین مسایلی که تأثیر بسیار بر شرایط اجتماعی-اقتصادی آنان دارد را محدود می‌کند.

۱۹- گزارشگر ویژه از حذف مجازات سنگسار در قانون جدید مجازات اسلامی استقبال می‌کند اما نگرانی خود که مجازات‌های شدید هنوز می‌توانند بر اساس علم قاضی، شریعت و یا فتوا صادر شود. به علاوه قانون مجازات اسلامی همچنان بر علیه زنان، دختران، اقلیت‌های قومی و مذهبی تبعیض قائل می‌شود، مجازات‌ها برای افرادی که متهم به جرایم مربوط به امنیت ملی هستند را تشدید می‌کند و همچنان برای نوجوانان مسؤلیت کیفری قائل می‌شود مگر اینکه آنها بتوانند نشان دهند که کاملاً ماهیت جنایی اقدامات خود را درک نکرده بودند.

### مجازات اعدام

۲۰- گزارشگر ویژه توجه خاص به افزایش نگران‌کننده آمار اعدام‌ها از سال ۲۰۰۳ تا کنون جلب می‌کند. در گزارش مقطعی خود، گزارشگر ویژه اعلام کرد که در سال ۲۰۱۱ بیش از ۲۰۰ فقره اعدام تا اواسط سپتامبر انجام شده است. هم اکنون او متأسف است که تا دسامبر ۲۰۱۱، ۴۲۱ فقره اعدام به صورت رسمی اعلام شده و ۲۴۹ مورد اعدام مخفیانه به گزارشگر ویژه گزارش شده است. (۱۲)

۲۱- بنا بر اطلاعات چندین منبع، ۸۱ درصد از تمامی موارد اعدام در ۲۰۱۱ مربوط به مواد مخدر، ۳/۴ درصد محاربه و ۱/۴ درصد تجاوز بوده‌اند. (۱۳) گزارشگر ویژه همچنان تأکید می‌کند که جرائم مواد مخدری به عنوان جرائمی که تحت قوانین بین‌المللی می‌تواند منجر به صدور حکم اعدام شود نیست. وی بار دیگر از حکومت می‌خواهد که احکام اعدام را متوقف کند، علی‌الخصوص در پرونده‌های مواد مخدری و گام‌های جدی در جهت لغو مجازات اعدام نوجوانان بردارد و تمامی احکام صادره اعدام نوجوانان را تخفیف دهد.

۲۲- با وجود اعلام توقف مجازات سنگسار از سوی قوه قضائیه چندین نفر در سال‌های اخیر به این مجازات محکوم شده‌اند. (۱۴) عفو بین‌الملل گزارش می‌دهد که حداقل ۱۵ مرد و زن در حال حاضر به جرم زنا در انتظار اجرای حکم سنگسار هستند. (۱۵) گزارشگر ویژه همگام با کمیته حقوق بشر نگرانی خود را از حکم سنگسار به عنوان مجازات اعلام می‌کند (۱۶) و ذکر می‌کند که زنا بر طبق قوانین بین‌المللی جرمی نیست که شامل مجازات اعدام شود و قویاً از حکومت می‌خواهد که حکم خود برای اجرای توقف سنگسار را اجرا کند. گزارشگر ویژه از حذف مجازات سنگسار در قانون جدید مجازات اسلامی استقبال می‌کند و امیدوار است که تمامی احکامی که تا کنون صادر شده‌اند مورد بررسی قرار گیرند تا اطمینان حاصل شود آنها اجرا نمی‌شوند.

### انتخابات عادلانه و آزاد

۲۳- انتخابات عادلانه و آزاد در ماده ۲۵ میثاق‌نامه بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی آمده است. به علاوه بر اساس قانون اساسی «امور کشور باید به اتکا آرا عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها».

یک عضو سابق مجلس (که خواست نامش ناشناس بماند) به گزارشگر ویژه گفت که انتخاب کاندیداها برای شرکت در انتخابات توسط شورای نگهبان شرایط انتخابات آزاد و عادلانه در ایران را ناممکن می‌کند. وی افزود که با استفاده از این اهرم، شورای نگهبان از نامزدی افراد اصلاح‌طلب جلوگیری می‌کند و فراتر از آن موجب می‌شود اعضای مجلس از انتقاد و دگراندیشی دوری کنند تا صلاحیت آنان رد نشود. این شاهد همچنین



تقلب گسترده در انتخابات سال ۲۰۰۸ و انتخابات ۲۰۰۹ ریاست جمهوری را تشریح کرد که به ادعای او برای حذف کاندیداهای اصلاح طلب انجام گرفته است.

۲۴- بنا بر شهادت این شخص، خبرگزاری فارس در ساعت ۹ شب نتایج انتخابات مجلس ۱۳۸۷ را در حالی اعلام کرد که ناظران در شهرهای تهران، شیراز، تبریز و مشهد گزارش دادند که در آن زمان هنوز حوزه‌های انتخاباتی باز بود و اوراق رأی همچنان در صندوق‌های بسته شمارش نشده بودند. این موجب نگرانی‌های گسترده‌ای در مورد تقلب شد و تعدادی از نمایندگان مجلس به وزارت کشور اعتراض کردند. ساعاتی پس از این اعتراض، در ۱۲ شب، وزارت کشور بیانیه صادر کرد که هیچ رسانه یا خبرگزاری اجازه ندارد نتایج انتخابات را تا زمانی که نتایج به صورت رسمی اعلام نشوند اعلام کند. این شاهد گفت نتایج رسمی که فردای آن روز توسط وزارت کشور اعلام شدند دقیقاً همانی بود که خبرگزاری فارس چاپ کرده بود. بنا بر اظهارات این شاهد، با وجود آنکه کاندیداها ۳ روز فرصت قانونی برای به چالش کشیدن نتایج انتخابات داشتند، اما رهبر ایران در روز اعلام نتایج آنها را معتبر خواند و به شکایاتی که در روزهای بعد از آن به شورای نگهبان فرستاده شدند رسیدگی نشد.

۲۵- این شاهد همچنین ادعا کرد که شورای نگهبان به گزارشات از تخلفات و تقلبات که توسط کاندیدای ریاست جمهوری مهدی کروبی در انتخابات ۲۰۰۹ به آن ارسال شد رسیدگی نکرد. این شاهد گفت که اولین بخش گزارش کروبی به تخلفات در ایام قبل از انتخابات پرداخت. از جمله اظهارات و سخنان اعضای شورای نگهبان و نظامیان که در حمایت از رئیس‌جمهور وقت بیان شدند که برخلاف مقررات است. (۱۷) این شاهد همچنین گفت که گزارش کروبی عدم دسترسی ناظران کاندیداهای مخالف به حوزه‌های رأی‌گیری را تشریح کرده و گفت که مانند انتخابات ۲۰۰۸ مجلس، اعلام زود هنگام نتایج توسط خبرگزاری فارس نگرانی‌ها در مورد تقلب را افزایش داد.

۲۶- این شاهد همچنین به قطع خدمات ارسال پیامک (که عمده‌ترین روش ارتباط درون کمپین کاندیداها بود) اشاره کرد. مقدار استثنایی تفاوت رأی کاندید برنده (حتی در شهرهای زادگاه مهدی کروبی و میرحسین موسوی)، نقض مقررات تأیید شمارش آرا و وجود ۳ میلیون رأی بیش از اوراق رأی توزیع شده و بازداشت ۳ عضو ارشد کمپین کروبی (عبدالله مؤمنی، عیسی سحرخیز، و احمد زیدآبادی) و ۳ عضو ارشد کمپین میرحسین موسوی (بهزاد نبوی، مصطفی تاج‌زاده، و محسن میردامادی) بلافاصله پس از انتخابات در ۲۳ و ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ نشان می‌دهد که مقامات برای تقلب در شمارش آرا و کاهش تردیدها به نتایج و جلوگیری از اعتراضات برنامه‌ریزی کرده بودند.

## اجرای عدالت

۲۷- اصل ۳۲ قانون اساسی تصریح می‌کند که در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و بر طبق آیین‌نامه کیفری عمل شود. (۱۸) قوانین آیین‌نامه کیفری همچنین بازداشت خودسرانه را ممنوع و مطلع کردن خانواده فرد بازداشت‌شده را مستلزم است. (۱۹) قانون حق دسترسی به وکیل را تضمین می‌کند (۲۰) و بازداشت موقت برای جرایم غیرخشونت‌آمیز را ممنوع کرده مگر اینکه احتمال فرار متهم وجود داشته باشد. (۲۱) به علاوه اصل ۳۸ قانون اساسی شکنجه را ممنوع و تصریح می‌کند که «اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است.» همچنین ماده ۱۴ میثاق‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، دادرسی و محاکمه عادلانه را تضمین کرده است که شامل حق تمامی اشخاص به محاکمه عادلانه و علنی توسط یک دادگاه لایق، مستقل، و بی‌طرف که به طور قانونی به وجود آمده است. این حقوق از اصول پایه تضمین‌های حقوق بشر می‌باشند و برای اعمال حاکمیت قانون، در عمل، ضروری می‌باشد.

۲۸- ولیکن گزارشاتی که اخیراً به گزارشگر ویژه ارائه شده‌اند نشان می‌دهند که علی‌رغم تضمینات قانونی که به آنها اشاره شد، نقض آئین دادرسی عادلانه بسیار مستمر بوده که احتمال محاکمه عادلانه را کاهش می‌دهد. برای مثال، اکثریت اشخاصی که برای این گزارش با آنان مصاحبه شد اظهار کردند که در زمان بازداشتشان نه حکم بازداشت به آنان ارائه شد و نه دلیل بازداشت در زمان بازجوییشان به آنان تفهیم شد. چندین شاهد از جستجو و ضبط غیرقانونی گزارش دادند و اینکه برای هفته‌ها و حتی ماه‌ها در سلول انفرادی نگه داشته شدند بدون آنکه تفهیم اتهام شوند.



تمامی شاهدینی که با آنان مصاحبه شد گزارش دادند که انتقال و بازجویی آنان با چشم‌بند انجام شد و اکثریت آنان از تماس با خانواده شان برای مطلع کردن آنان از مکان بازداشت، از دسترسی به وکیل پس از بازداشت و در حین بازداشت و در طی مراحل تحقیقات محروم بوده‌اند.

۲۹- به علاوه، بسیاری از اشخاص که با آنان مصاحبه شد اظهار کردند که دسترسی آنان به وکیل خود تنها بلافاصله قبل از محاکمه میسر شده و وکیل آنان به پرونده آنان یا مدارک مربوطه و شواهد و شاهدینی که علیه آنان در دادگاه ارائه شده، دسترسی نداشته‌اند. برخی از این اشخاص همچنین گزارش دادند که وکیل آنان اجازه قرائت لایحه در دفاع از آنان در دادگاه را نداشته است. در برخی از پرونده‌ها، قضات رأی خود را به دنبال دادگاهی که فقط چند دقیقه طول کشیده صادر کرده‌اند. چندین نفر اظهار کردند که با آنان رفتار خشن که مصداق شکنجه می‌باشند شده است، من جمله استفاده بیش از حد از بازداشت طولانی در سلول انفرادی، شوک برقی، ضرب و شتم شدید، تهدید به تجاوز و تهدید به بازداشت یا صدمه به خانواده، دوستان و نزدیکانشان. بازداشت شدگان همچنین اظهار کردند که وادار به اعترافات اجباری ویدئویی شده‌اند.

### بازداشتگاهها

۳۰- مجموعه مصاحبات، بیانات و نامه‌های علنی که در مورد شرایط در ۹ زندان در کشور (۲۲) به گزارشگر ویژه ارائه شده‌اند شرایطی را در این زندانها تشریح می‌کنند که پایین تر از حداقل استانداردهای مربوطه تعیین شده از سوی سازمان ملل می‌باشند، (۲۳) مانند ازدحام بیش از حد شدید، عدم دسترسی مناسب به آب، عدم تفکیک کافی زندانیان، کیفیت بسیار اسفناک امکانات بهداشتی، شرایط خطرناک تهویه هوا، عدم دسترسی مناسب به خدمات پزشکی، مقدار ناچیز تغذیه، استمرار و ترویج خشونت و استفاده از خشونت زندانیان بر علیه دیگر زندانیان به منظور مجازات آنان. گزارشگر ویژه با چهار نفر که در بازداشتگاه کهریزک در روزهای پس از انتخابات ۲۰۰۹ زندانی بوده‌اند صحبت کرد که شهادت همه آنان اظهارات مطرح شده در مورد شرایط زندانها در این گزارش را تأیید می‌کند.

### مصونیت از مجازات

۳۱- به دنبال بستن بازداشتگاه کهریزک در جولای ۲۰۰۹، یک کمیته مجلس که در مورد ادعاهای مطرح شده تحقیق کرد، بنا بر گزارشات در ژانویه ۲۰۱۰ به این نتیجه رسید که دادستان وقت تهران، سعید مرتضوی مسؤول اتفاقات در این بازداشتگاه است و همچنین مرگ ۳ زندانی به دنبال ضرب و شتم توسط زندانبانان را تأیید کردند. در ۳۰ ژوئن ۲۰۱۰، سازمان قضائی نیروهای مسلح اعلام کرد که ۱۱ نفر از کارمندان و زندانبانان کهریزک و یک نفر غیر نظامی تحت تعقیب قضائی برای جنایاتی که در بالا به آنها اشاره شد قرار گرفته‌اند. در این کیفرخواست که به رئیس دادگاه نظامی تهران ارجاع شد، متهمین به چندین اتهام از جمله «نقض حقوق تصریح شده بازداشت شدگان در قانون اساسی» و «نقض حقوق شهروندی آنان» متهم شدند. از کسانی که محکوم شدند، ۲ نفر برای مرگ امیر جواد فر، محسن روح‌الامینی و محمد کامرانی به اعدام محکوم شدند. ۹ متهم دیگر به عزل از خدمت، جریمه مالی و مسؤول پرداخت خسارت شدند و همچنین به حبس و شلاق محکوم شدند. یکی از متهمین تبرئه شد.

۳۲- مسعود علیزاده، هاتف سلطانی و طه زینعلی و شاهد دیگری که می‌خواست اسمش محفوظ بماند و همگی از بازداشت‌شدگان در کهریزک بودند بر علیه پلیس اقامه دعوی قضائی کردند. ۳ نفر از مصاحبه‌شوندگان گزارش دادند که به طور متداوم تهدید شده و مقامات حکومتی آنها را با خشونت ارباب کردند که بایستی دعوی خود را پس بگیرند. آقای علیزاده گفت که ۲ مرد در ۱۵ اکتبر ۲۰۱۰ به وی با چاقو حمله کرده و وی طحال خود را از دست داد. وی گمانه‌زنی کرد که این حمله به شکایت وی مربوط بوده است. آقای سلطانی گفت که به وی مکرراً پیشنهاد رشوه داده شد و امنیت خانواده وی مورد تهدید قرار گرفت. شاهدی که اسمش محفوظ است، ادعا کرد که وی به شدت ضرب و شتم شد تا او را وادار به پس گرفتن شکایت خود کنند.

۳۳- در یک بیانیه مشترک، فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران گفتند که تحقیقات دادگاه جامع نبوده و به مرگ حداقل دو زندانی دیگر، رامین آقازاده قهرمانی و عباس نجاتی کارگر، که هر دو آنان بدنبال شکنجه شدید به زودی پس از آزادی از زندان جان



سپردند، رسیدگی نشده است. (۲۴) تمامی شاکیان که با آنها مصاحبه شد گفتند که تعدادی از مقامات رده بالا، که اسامی آنان به گزارشگر ویژه ارائه شده است و در سوء رفتارها و جنایات کهریزک نقش داشته‌اند، از مصونیت از مجازات برخوردارند.

۳۴- در یک نامه علنی به گزارشگر ویژه، «مادران پارک لاله» از گزارشگر ویژه درخواست کردند که در مورد قتل فرزندانشان - ندا آقاسلطان، سهراب اعرابی، اشکان سهرابی، مسعود هاشم‌زاده، مصطفی کریمی‌بیگی، کیانوش آسا و علی حسن‌پور - پس از انتخابات ۱۳۸۸ تحقیق کند. تا این تاریخ، گزارشگر ویژه توانسته است فقط یکی از این موارد بررسی انجام دهد.

۳۵- ناپدید شدن سهراب اعرابی در طی اعتراضات پس از انتخابات ۱۳۸۸ پوشش وسیعی در رسانه‌ها داشت. شرایط دقیقی که منجر به مرگ وی شد هنوز واضح نیست. گزارشات اولیه از احتمال تیر خوردن وی در یکی از اجتماعات مسالمت‌آمیز خبر دادند و اینکه وی پس از آن یا در بیمارستان یا در تحت نظر پلیس جان باخت. خانواده وی پس از ۲۶ روز جستجوهای فشرده و پرسش از پلیس، کشف کردند که جسد وی در اختیار مقامات است. قوه قضائیه هیچ اطلاعاتی به خانواده ارائه نداد و اصرار کردند که وی زنده و به زودی از زندان آزاد خواهد شد. مقامات بالأخره جسد او را به خانواده تحویل دادند که نشان از چندین جراحی ناشی از تیر تفنگ داشت. پس از آنکه خانواده وی درخواست تحقیق در مورد مرگ وی شد، مادر و دیگر اعضا خانواده اعرابی متداوماً تحت فشار و تهدید متداوم قرار گرفتند. بنا بر گزارشات مأمورین حکومتی به خانه آنان یورش بردند و اموال شخصی آنان از جمله عکس‌های آنان را ضبط کردند. اعضا خانواده و نزدیکان وی از سرزدن به قبر وی و یا برگزاری مراسم سالگرد وی ممنوع شده‌اند. بنا بر گزارشات حکومت مسؤولیت قتل آقای سهرابی را قبول کرده است. در آوریل ۲۰۱۱ خانواده خبر از پیشنهاد شفاهی برای دریافت دپه دادند و اینکه زیر فشار شدیدی برای قبول این پیشنهاد و عدم پیگیری شکایت خود می‌باشند. گزارشگر ویژه از حکومت ایران می‌خواهد که برای تحقیقات در مورد این پرونده و دیگر پرونده‌های حل نشده مربوط به اعتراضات پس از انتخابات ۱۳۸۸ با وی همکاری کند.

۳۶- گزارشگر ویژه همسو با کمیته حقوق بشر نگرانی خود را از عدم تحقیقات کامل، مستقل، و بی‌طرفانه در مورد اتفاقات پس از انتخابات ۱۳۸۸ اعلام می‌کند. وی همچنین از اینکه مقامات رده بالای مسؤول پاسخگو نبوده‌اند اظهار نگرانی می‌کند. (۲۵) گزارشات و اظهارات در مورد نقض فاحش حقوق بشر در روزها و ماه‌های پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ همچنان ادامه دارند و نماینگر آند که هنوز با زیرپا گذاشتن حاکمیت قانون برخوردی نشده است و مصونیت از مجازات تداوم دارد.

۳۷- یک نمونه از این گزارشات که توجه بسیاری جلب کرده است حمله به کوی دانشگاه تهران در ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ است. (۲۶) یک فعال دانشجویی که خواست اسمش محفوظ بماند گزارش داد که افراد لباس شخصی و نیروهای انتظامی (که به طور قانونی حق ورود به محیط دانشگاه ندارند) با استفاده از چماق، چاقو، زنجیر، لوله آهنی، کوکتل مولوتف، گاز اشک‌آور، فشنگ فسفر سفید، و باتون‌های برقی به خوابگاه‌ها حمله کردند. اتاق‌های دانشجویان تخریب و دانشجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. این شاهد گفت که حمله‌کنندگان پلیس وی را به زمین انداخته و با باتون عادی و برقی کتک زدند و سپس وی را بازداشت و به همراه ۵۰ دانشجوی دیگر به ایستگاه پلیس شاپور در مرکز تهران انتقال دادند. بنا بر این اظهارات دانشجویان بازداشتی برای ۲۴ ساعت از آب و غذا محروم بودند و مورد ضرب و شتم در آنجا قرار گرفتند.

۳۸- چندین سازمان همچنین از گزارشگر ویژه درخواست کرده‌اند که در مورد قتل‌هایی که «به دنبال اعدام‌های جمعی و یا مقطعی درون و بیرون از زندان‌ها» در دهه ۱۳۶۰ اتفاق افتادند تحقیق کند. در این رابطه یک لیست از اسامی ۲۰، ۰۰۰ نفر منسوب به سازمان مجاهدین خلق، شامل نوجوانان، به وی ارائه شد که اظهار شد آنان در طی دهه ۱۳۶۰ اعدام و مورد شکنجه و بدرفتاری شده‌اند. (۲۷) انجمن هابلیان هم اطلاعاتی به وی ارائه داد که ادعا می‌کند نماینده ۱۷۰۰۰ قربانی خشونت توسط سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۵۸ تاکنون می‌باشد.

۳۹- گزارشگر ویژه در موقعیتی نیست که بتواند موارد ذکر شده را بررسی کند، ولیکن اشاره می‌کند که گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر در زمینه حقوق بشر در ایران در سال ۱۹۸۹ اعدام‌های جمعی و خشونت دهه ۶۰ را بررسی کرد و نتیجه‌گیری وی این بود که اظهارات اعدام‌های



جمعی و خشونت‌های دهه ۶۰ سزاوار یک تحقیقات وسیع به همراه فراهم آوردن اطلاعات مربوطه از سوی حکومت و منطبق با استانداردهای بین‌المللی می‌باشد. (۲۸)

۴۰- ولیکن گزارشگر ویژه ذکر می‌کند که شکست رسیدگی به این پرونده‌های شکنجه و اعدام‌های فراقانونی در حافظه تاریخی مردم ایران ثبت شده است و بایستی که شامل تحقیقات جامعی شود.

## ج. وضعیت حقوق بشر

### حقوق زنان

۴۱- گزارشگر ویژه با نمایندگان سازمانی به اسم شبکه ارتباطات زنان دیدار کرد که ادعا کردند ۱۶۰۰ سازمان غیردولتی زنان در کشور را نمایندگی می‌کنند. آنان نگرانی خود را از بی‌طرفی گزارشگر ویژه ابراز کردند و گفتند که به نظر آنان برابری جنسیتی از زمان برقراری جمهوری اسلامی ایران بهبودی شاخصی داشته است و اینکه این موضوع بایستی با یک مطالعه جامع از داده‌های ۳۰ سال گذشته بررسی شود. همگام با کمیته حقوق بشر، گزارشگر ویژه به بهبودی‌های مؤثر در آمار سوادآموزی و افزایش حضور زنان در مؤسسات آموزش عالی از سال ۱۹۹۰ را مورد توجه دارد. وی همچنین تصدیق می‌کند که جمهوری اسلامی ایران برای کاهش ۷۵ درصدی آمار تلفات بارداری بین ۱۹۹۰-۲۰۱۵ در مسیر موفقیت حرکت می‌کند. (۲۹)

۴۲- گزارشات دیگر که بر روی حقوق زنان تمرکز می‌کنند تلاش‌های بیش‌تری برای ارتقا برابری اجتماعی-اقتصادی زنان در جامعه را ضروری می‌دانند. برای مثال دو دانشجوی زن دانشگاه در مصاحبه خود توضیح دادند که گرچه تعداد زنان در نهادهای آموزش عالی بالا می‌باشد اما زنان هنوز شامل تبعیضاتی در عمل هستند که دسترسی برابر به تمامی فرصت‌های آکادمیک و حرفه‌ای که در کشور وجود دارند را مشکل می‌کند. آنها همچنین اشاره کردند که سهمیه‌بندی‌های جنسیتی بعمل گذاشته شده‌اند تا تعداد زنان در رشته‌های پزشکی و درجه‌های کارشناسی ارشد و دکترا را محدود کنند و نتیجه این سهمیه‌بندی‌ها تبعیض علیه زنانی است که با وجود نمره برتر در کنکور ورودی دانشگاه، از ورود به این مقطع‌ها محروم می‌شوند. به علاوه بنا بر گزارشات دریافت شده، هشت دانشگاه تا کنون تفکیک جنسیتی در محیط دانشگاه انجام داده‌اند. برخی آنان از حضور زنان در کلاس‌های آزاد روزانه جلوگیری کرده و آنها را وادار به حضور در کلاس‌های شبانه که ملزم پرداخت شهریه می‌باشند کرده‌اند.

۴۳- بنا بر گزارش خبرگزاری فارس، هشت دانش‌آموز در ۵ اکتبر ۲۰۰۶ دچار سوختگی شدید شدند. (۳۰) وزارت آموزش و پرورش در این پرونده مجرم شناخته شد. (۳۱) اما وکلای این دانش‌آموزان اعلام کردند که رأی نهایی دادگاه به قربانیان پسر دو برابر مبلغ دیه در مقایسه با قربانیان دختر تعلق داد. پس از اعتراضات وسیع عمومی به این رأی تبعیض‌آمیز، رسانه‌ها گزارش دادند که مبلغ دیه این دختران تغییر یافته و برابر با دیه پسران شده است. (۳۲) گزارشگر ویژه از تغییر این رأی نابرابر استقبال می‌کند. وی حکومت را تشویق به بررسی تمامی قوانینی که بر علیه زنان و دختران تبعیض قائل می‌شوند می‌کند، به خصوص آن قوانینی که ارزش نابرابر برای جان و اعضای بدن قائل می‌شوند.

۴۴- در گزارشی که جمهوری اسلامی ایران به کمیته حقوق بشر ارسال کرده است، ذکر شده است که در پی تلاش‌ها برای حضور برابر زنان و مردان در مناسب دولتی، مانند قضات، این تلاش‌ها منجر به قبول ۶۱۴ قاضی زن شده است. (۳۳) ولیکن گزارشگر ویژه می‌خواهد برجسته کند که بنا بر دیگر گزارشات، هیچ قاضی زن، رئیس دادگاه نیست و زنان محروم از کسب بسیاری از مناسب حکومتی می‌باشند. گزارشگر ویژه حکومت را ترغیب به تلاش برای افزایش تعداد زنان در مقامات تصمیم‌گیری در قوه قضائیه و دیگر نهادهای دولتی که حضور کم‌تری دارند می‌کند.

### سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری

۴۵- با وجود ممنوعیت تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل کارگری، بر اساس گزارشات برخی از کارگران، اتحادیه‌های کارگری کوچکی به منشور ترویج و دفاع از حقوق کارگران تشکیل داده‌اند که شامل خبازان در کردستان، کارگران صنعت شکر در خوزستان، اتوبوسرانان و



فلزکاران در تهران، و معلمان در سطح کشوری می‌شوند. (۳۴) بسیاری از این کارگران و نمایندگان آنها بنا بر اظهارات مورد آزار و اذیت، تهدید و ارباب و بازداشت بدلیل فعالیت‌هایشان قرار گرفته‌اند. برای مثال، بنا بر گزارشات، مقامات ۲۰۰ نفر را در پارک لاله به دنبال تفرق اجباری یک اجتماع مسالمت‌آمیز برای بزرگداشت روز جهانی کارگر، در اول می ۲۰۰۹، بازداشت کردند. همگی آنان تا سپتامبر ۲۰۰۹ آزاد شدند. (۳۵)

۶۶- در ۲۴ اکتبر ۲۰۱۱، اتحادیه بین‌المللی کارگران حمل و نقل نگرانی خود را در مورد داوود رضوی، خزانه‌دار سابق سندیکای اتوبوسرانان که به شعبه ششم دفتر دادستان زندان اوین تهران احضار و بازپرسی شده بود ابراز کرد. این احضار به پرونده‌ای در سال ۲۰۰۶ در رابطه با حساب‌های سندیکا و خبرنگار آن بوده است. خزانه‌دار سندیکای اتوبوسرانان، رضا شهاب زکریا، متهم به اقدام علیه امنیت ملی شد. آقای زکریا هم‌اکنون منتظر اتمام دادگاه خود می‌باشد. نایب رئیس سندیکا، ابراهیم مددی هم دستگیر و به ۳ سال و نیم حبس به اتهام اقدام علیه امنیت ملی شد و سپس در ۱ دسامبر ۲۰۱۱ آزاد شد. (۳۶)

۶۷- بنا بر گزارش سازمان عفو بین‌الملل، رئیس سندیکای هفت تپه رضا رخشان برای شش ماه بازداشت و در ۱۹ ژانویه ۲۰۱۰ با وثیقه ۱۵۰،۰۰۰ دلاری آزاد شد. منصور اسانلو رئیس سندیکای اتوبوسرانان تهران و حومه که در حین حبس ۵ ساله متهم به اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام شده بود به طور موقت در ۲ ژوئن ۲۰۱۱ آزاد شد. (۳۸)

### مدافعین حقوق بشر و زندانیان عقیدتی

۴۸- گزارشگر ویژه تأسف خود از حکم محکومیت اخیر سهراب رزاقی، عضو سابق هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی و مروج حقوق بشر و رئیس انجمن کنشگران داوطلب را ابراز می‌کند. آقای رزاقی که در دادگاهی غیابی در ژانویه ۲۰۱۲ به ۲۰ سال زندان و ۷۶۰۷۰۵ دلار جریمه محکوم شد. اتهامات وی شامل تشکیل گروه برای براندازی نظام و اقدام علیه امنیت ملی و نگهداری اطلاعات فوق محرمانه به منظور ارایه به بیگانگان و تبانی به منظور براندازی و اقدام علیه امنیت ملی و دریافت بودجه از سازمان‌های بین‌المللی است. وکیل آقای رزاقی، عبدالفتاح سلطانی خود هم‌اکنون در زندان با اتهام‌های امنیتی است.

۴۹- گزارشگر ویژه همچنین نگران امنیت کوهیار گودرزی مدافع حقوق بشر می‌باشد که در ۳۱ جولای ۲۰۱۱ بازداشت و بدون ارتباط با دنیای خارج در زندان اوین بسر می‌برد. گزارش شده است که نه خانواده وی و نه وکیل وی به او دسترسی داشته‌اند. همچنین گزارشاتی دریافت شده است که مادر کوهیار گودرزی، خانم پروین مخترع بازداشت و در ۶ سپتامبر ۲۰۱۱ به اتهام پیگیری پرونده پسرش محاکمه شده است. گزارشگر ویژه از حکومت ایران می‌خواهد که محل نگهداری گودرزی را علنی کند، به خانواده و وکیل وی اجازه دسترسی به وی دهد و فوراً وی و مادرش را آزاد کند.

۵۰- الهام احسانی دانشجوی دانشگاه و عضو فعال مادران عزادار همراه با برادر خود نادر احسانی در ۸ فوریه ۲۰۱۰ در خانه خود دستگیر و به بند ۲۰۹ اوین منتقل شد. در طی بازداشت به وی چشم‌بند زدند و تهدید به تجاوز و اعدام و ارباب خانواده شد. اتهامات وی شامل تبلیغ علیه نظام، اقدام علیه امنیت ملی، عضویت در گروه غیر قانونی و شرکت در تظاهرات عاشورا و پخش اطلاعات در خارج عنوان شد. او از ملاقات‌های خانوادگی محروم و به وکیل دسترسی نداشت. وی پس از ۴۰ روز بازداشت با وثیقه آزاد شد. پرونده وی هنوز باز و رای محکومیت صادر نشده است. وی مجبور به ترک کشور شد. آقای احسانی محکوم به ۲ سال زندان شده است.

۵۱- و بالأخره، گزارشگر ویژه همچنین می‌خواهد گزارشات در مورد آیت‌الله سید کاظمینی بروجردی که به دلیل افکار سیاسی خود همچنان در حبس به سر می‌برد را برجسته کند. گزارشات رسیده اظهار می‌کنند که وضعیت سلامتی آیت‌الله بروجردی رو به وخامت دارد و وی به رسیدگی پزشکی لازم دسترسی ندارد. در نوامبر ۲۰۱۱ همبندان وی بر طبق گزارشات به جان وی حمله کردند که ادعا می‌شود این حمله توسط مقامات تدارک شده بود و جان وی همچنان در خطر است. گزارشگر ویژه تقاضای خود برای رسیدگی طبی فوری و آزادی آقای بروجردی را تکرار می‌کند.



## روزنامه‌نگاران

۵۲- با ۴۲ روزنامه‌نگاری که هم اکنون در زندان هستند، جمهوری اسلامی ایران بیش از هر کشور دیگری در دنیا روزنامه‌نگاران را بازداشت کرده است. (۳۹) بر اساس گزارش‌هایی که به گزارشگر ویژه رسیده است، حداقل ۱۵۰ روزنامه‌نگار کشور را پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ به خاطر سرکوب و هراس از آزار و اذیت ترک کرده‌اند. در نامه‌ای که به گزارشگر ویژه داده شد، سازمان گزارشگران بدون مرز آورده است که نزدیک ۵۰ نشریه پس از انتخابات از انتشار بازمانده‌اند و اغلب دادگاه‌های مطبوعات به صورت غیرعلنی برگزار می‌شود، برخلاف این حقیقت که قانون اساسی ایران تصریح می‌کند که دادگاه مطبوعات باید با حضور هیأت منصفه قضاوت شود. (۴۰) همچنین گزارش شده است که روزنامه‌نگاران کراراً از ظاهر شدن در دادگاه‌های خود منع شده‌اند و و غالباً از احکام زندان خود در زندان مطلع شده‌اند.

۵۳- در یک مصاحبه، دو روزنامه‌نگاری که اخیراً زندانی شده‌اند (و خواسته‌اند که در این گزارش نامشان مطرح نشود) از افزایش سانسور در کشور خبر داده‌اند. یکی از آنان اظهار داشت که «مقامات مقامات سابقاً به ما می‌گفتند که چه چیزی را ننویسیم اما حالا همچنین آنها به ما می‌گویند که چه چیزی بنویسیم.» این خبرنگاران ادعا کردند که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی / یا شورای امنیت ملی اغلب با گفتن اینکه چه موضوعاتی را پوشش بدهند از طریق ارسال نامه و یا تلفن زدن به صورت مستقیم، نشریات را سانسور می‌کنند. یکی از مصاحبه‌کنندگان گفت که از سردبیران روزنامه خواسته شده و آنها تهدید شدند که از نوشتن در مورد سیاستمداران اصلاح‌طلب خودداری کنند و دفتر رهبر ایران به آنان دستور داده است که از پوشش ادعاهای مربوط به فساد وسیع در کشور خودداری کنند. آنها گزارش دادند که دفاتر نشریات مورد حمله و جستجو قرار گرفته و غالباً تجهیزات آنجا ضبط شده است. خبرنگاران حتا با نبود حکم دادگاه، کراراً از روزنامه‌نگاری منع می‌شود، که همین روزنامه‌نگاران را به خودسانسوری سوق می‌دهد.

۵۴- محمدرضا یزدان‌پناه، روزنامه‌نگاری که برای روزنامه‌ها و وبسایت‌های اصلاح‌طلب کار می‌کرد، در ۷ جولای ۲۰۰۹ به خاطر حمایت و نقش داشتن در تجمعات بعد از انتخابات دستگیر شد. او هیچ تماسی با خارج از زندان نداشت و ۱۸ روز را در زندان انفرادی سپری کرد و برای مصاحبه با رسانه‌های خارج از ایران و برقراری ارتباط با جامعه دیپلماتیک و نیز مشارکت در ناآرامی‌های بعد از انتخابات بازجویی شد. در طول بازداشت آقای یزدان‌پناه تهدید به تجاوز شد و تحت رفتاری که مصداق شکنجه است و دیگر موارد تحقیرآمیز قرار گرفت. او را مجبور کردند که ۴۸ ساعت را بدون غذا و آب ایستاده سپری کند. بعد از سپردن وثیقه‌ای معادل ۲۰۰ هزار دلار او آزاد شد. دو هفته بعد از آزادی، آقای یزدان‌پناه به وزارت اطلاعات احضار شد، جایی که ادعا می‌شود مجبور به اعتراف اجباری شد.

۵۵- روزنامه‌نگار دیگر (که مایل است ناشناس بماند) گزارش داد در جریان تجمعات سال ۲۰۰۹ دستگیر و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد. روزنامه‌نگار یادشده گفت که در زندان انفرادی بوده و توسط افرادی که به مکالمات ضبط شده و ای میل‌های رد و بدل شده او دسترسی داشتند بازجویی شده است. این شاهد از استفاده از چشم‌بند و تهدید به تجاوز و حبس در سلول انفرادی در طی بازجویی برای همکاری و اعتراف اجباری خبر داد. شاهد یادشده پس از یک ماه با وثیقه معادل ۱۰۰ هزار دلاری آزاد شد. این شاهد بعد از دو ماه احضار شده و رسماً به تبلیغ علیه نظام متهم شد.

## دانشجویان

۵۶- گزارشگر ویژه از گزارش‌های مربوط به نقض حقوق آزادی بیان و انجمن‌ها و تجمع دانشجویان ابراز نگرانی می‌کند. (به بخش «ب» ضمیمه نگاه کنید) او همچنین از گزارش‌های مبنی بر محرومیت دانشجویان از حق تحصیل به خاطر عقاید سیاسی شان و فعالیت‌های دانشجویی که منتقد دولت یا سیاست‌های دانشگاه هستند ابراز نگرانی می‌کند. علی نظری، فعال دانشجویی و وظیفه کمیته انضباطی دانشگاه در تنبیه دانشجویان برای فعالیت‌های سیاسی داخل و خارج دانشگاه را تشریح کرد. او ادعا کرد که از این رویه انضباطی هم اغلب تخلف می‌شد و نهادهای بیرون از دانشگاه در مورد سرنوشت دانشجویان تصمیم می‌گرفتند. آقای نظری گزارش داد که او دو بار توسط کمیته دانشگاهش احضار شد؛ یک بار برای



فعالیت‌هایش با انجمن اسلامی دانشجویان و یک بار دیگر برای تجمع علیه نبود استانداردهای ایمنی در دانشگاه پس از اینکه دو دانشجوی در خوابگاه‌های دانشگاه به خاطر مسمومیت مونوکسید کربن جان خود را از دست دادند.

۵۷- گزارشگر ویژه چندین گزارش را در خصوص رژیم محمدی، دانشجوی پزشکی که در دانشگاه پزشکی مانیلا فیلیپین تحصیل می‌کرد و در تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۱۱ در فرودگاه امام خمینی دستگیر شد دریافت کرده است. بر اساس آنچه منابع (که خواسته‌اند ناشناس باقی بمانند) گفته‌اند خانم محمدی وقتی برای بازدید خانواده (به ایران) سفر کرد دستگیر شد. بر اساس گزارش‌ها او یک روز پس از دستگیری با تودیع وثیقه آزاد شد. پس از آزادی، نیروهای امنیتی به منزل پدری او حمله کردند و متعلقات شخصی او را ضبط کردند. او در تاریخ ۲۳ نوامبر ۲۰۱۱ دستگیر و به زندان اوین فرستاده شد. این نگرانی وجود دارد که خانم محمدی ممکن است در سلول انفرادی نگهداری شود و در معرض اشکال مختلف آزار و اذیت و شکنجه قرار داشته باشد. هیچ خبری از زمان دستگیری وی تا کنون در دسترس نیست و خانواده و وکیل او از ملاقات با وی محروم بوده‌اند.

۵۸- کمیسیون حقوق بشر دفتر تحکیم وحدت در نامه‌ای به گزارشگر ویژه بر نقش سازمان‌های دانشجویی و اعضای آنها برای بهبود زندگی آکادمیک و دفاع از دانشجویان و حقوق بشر تأکید کرد. تلاش‌های مسالمت‌آمیز دانشجویان - از جمله میزبانی سخنرانی و یا انتشار مقاله - با اقدامات تنبیهی دانشگاه و یا حکومت مواجه می‌شوند. این کمیسیون با مطرح کردن آمار در خصوص رفتار با فعالان دانشجویی بر اساس اطلاعاتی که از منابع خبری جمع‌آوری کرده، آورده که از مارس ۲۰۰۹ تا کنون ۴۳۶ مورد بازداشت، ۲۵۴ صدور حکم و ۳۶۴ پرونده محرومیت از تحصیل وجود داشته است. به علاوه ۱۴۴ دانشجوی توسط قوه قضائیه احضار شده‌اند و ۱۳ انتشارات دانشجویی تعطیل شده‌اند. کمیسیون همچنین نام ۳۲ دانشجو را که هم اکنون به خاطر فعالیت‌هایشان در زندان هستند را آورده است.

### جوامع مذهبی غیررسمی

۵۹- گزارشگر ویژه همچنان نسبت به آزار و اذیت سیستماتیک اعضای گروه‌های مذهبی به رسمیت شناخته نشده در ایران به خصوص جامعه بهائیان که نقض میثاق‌نامه‌های بین‌المللی است هشدار می‌دهد. به علاوه، مجوز دولت برای یک کمپین گسترده بدنام‌سازی که به منظور اعمال تبعیض و نفرت علیه بهائیان است، تعهدات ایران که در ماده ۵ میثاق از بین بردن همه نوع تبعیض نژادی است را نقض می‌کند. بر اساس یک گزارش، ۴۴۰ نمونه از سخنرانی‌های تهمت‌آمیز علیه بهائیان که در دو سال گذشته یا به نمایش درآمده یا منتشر شده است. در یکی از چنین مقالاتی که خبرگزاری «رسا» آن را در ۸ مارس ۲۰۱۱ منتشر کرده است، جامعه بهائیان را به تلاش برای تخریب اسلام محکوم کرده است.

۶۰- دستگیری خودسرانه و بازداشت بهائیان برای باورهایشان علی‌رغم نقض میثاق‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی همچنان ادامه دارد. در گزارشی که به گزارشگر ویژه داده شد، ادعا شده است که ۴۷۴ بهایی از اگوست ۲۰۰۴ تا کنون دستگیر شده‌اند که از آن تعداد ۹۷ تن هم اکنون در زندان هستند (به جدول IV در ضمیمه نگاه کنید)؛ ۱۹۹ نفر به قید وثیقه آزاد شده‌اند و در انتظار دادگاه هستند؛ ۲۶ نفر بدون وثیقه آزاد شده‌اند؛ ۹۶ تن دادگاهی شده و حکم دریافت کرده‌اند و تا زمان دادگاه تجدید نظر آزاد هستند یا برای سپری کردن مدت حکم زندان خود احضار شده‌اند؛ ۳۴ نفر دادگاهی شده، حکم گرفته و همه مدت زندان خود را سپری کرده‌اند و یا جریمه پرداخت کرده‌اند؛ ۱۴ حکم در دادگاه تجدیدنظر شکسته شده است؛ و ۵ بهایی حکم زندان خود را سپری کرده و در حال گذراندن دوران تبعید داخلی هستند. تعداد ۳۵ بازداشت دیگر بر اساس گزارش‌ها بین اگوست و نوامبر ۲۰۱۱ صورت گرفته است.

۶۱- بهائیان موضوع فشار طاقت‌فرسای اقتصادی-اجتماعی هستند که در نقض میثاق بین‌المللی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است؛ در برخی از موارد، آنها از مالکیت ملک، کار و تحصیل محروم شده‌اند. در ماه‌های اخیر، برای مثال، ده مغازه متعلق به بهائیان در دو شهر استان سمنان توسط مقامات مهر و موم شده است. به علاوه، کپی‌های چندین سند دولتی که تاریخ آن به سال ۱۹۹۱ بر می‌گردد محروم کردن از تحصیل، برقراری دفتری برای مقابله با انتشارات بهائیان، نفی عدم پذیرش در مشاغل بانفوذ برای آنها و تجارت را توصیه کرده و آنها را برای بهائیان ممنوع کرده است. یکی از دانشجویان بهایی در یک مصاحبه از اینکه ۸۰۰ بهایی از پذیرش دانشگاه در همان سالی که او پذیرفته نشده پذیرفته نشدند خبر



داد. به علاوه، چندین بهایی که اخیراً دستگیر شدند وابسته به مؤسسه بهاییان برای تحصیلات عالی بودند، که دانشگاهی است طراحی شده برای تحصیل بهاییانی که از تحصیل محروم شده‌اند.

### اقلیت‌های قومی

۶۲- گزارشگر ویژه همچنان گزارش‌هایی را درباره نقض حقوق بشر اقلیت‌های قومی هم در قانون هم در عمل دریافت می‌کند. بر اساس گزارش‌ها تا ۳۱ اکتبر ۲۰۱۱، ۱۵ فعال کرد به خاطر جرائمی همچون اقدام علیه امنیت ملی یا فساد فی الارض و یا جاسوسی با حکم اعدام مواجه هستند. اقلیت‌ها همچنین مورد تبعیض شدید اجتماعی-اقتصادی و فشار، از جمله توقیف زمین یا مایملک، ندادن شغل، و محدودیت‌های اجتماعی فرهنگی و حقوق زبانی مواجه هستند که نقض میثاق‌نامه بین‌المللی از بین بردن همه اشکال تبعیض نژادی و میثاق‌نامه بین‌المللی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است.

۶۳- فرزند کمانگر، معلم کرد، همراه با سه شهروند کرد در تاریخ ۹ ماه مه ۲۰۱۰ در زندان اوین اعدام شد. اعضای نزدیک به خانواده گزارش دادند که آقای کمانگر از یک دادگاه عادلانه محروم بود و اینکه اعدام او به صورت مخفیانه صورت گرفت. آقای کمانگر توسط وزارت اطلاعات در سال ۲۰۰۶ دستگیری شد و به به اتهام‌های محاربه (نگاه کنید به پاراگراف ۲۲) و برای ادعای عضویت و فعالیت با حزب کارگران کردستان به اعدام محکوم شد. در یک مصاحبه، این موضوع مطرح شد که آقای کمانگر ابتدا بدون تماس با محیط خارج در زندان نگهداری می‌شد و مورد انواع مختلفی از شکنجه از جمله تهدید به تجاوز و تهدید اعضای خانواده قرار گرفت. آقای کمانگر بر اساس گزارش‌ها در اوایل سال ۲۰۰۸ به اعدام محکوم شد، بعد دادگاهی که بر اساس گزارش‌ها تنها هفت دقیقه به طول انجامید. او از دسترسی به وکیل و اعضای خانواده‌اش محروم بود. بر خلاف درخواست‌های متعدد اعضای خانواده، مقامات پیکر او را به آنها تحویل نداده‌اند و جای قبر او را مشخص نکرده‌اند.

۶۴- گزارشگر ویژه همچنین از کشتار سیستماتیک کولبران و کاسبکاران که (شهروندان) کردی هستند که در مناطق مرزی زندگی می‌کنند مطلع شده است. کولبران که محموله‌هایی از اجناسی همچون چای، تنباکو و سوخت را برای معاش زندگی را در حدود مرزی بر پشت خود حمل یا قاچاق می‌کنند، از این رفتار متاثر هستند. قانون ایران فعالیت‌های قاچاق کولبران را به عنوان جرمی که قابل مجازات با چند ماه زندان یا جریمه‌ای معادل کالاهایی ضبط شده است می‌داند. اما گزارشگر ویژه گزارش‌هایی دریافت کرده است که نگاهبانان مرزی به این افراد شلیک می‌کنند، و به این وسیله ده‌ها کولبر و همچنین اسب‌های آنان را سالانه زخمی و یا به قتل می‌رسانند.

۶۵- برخی از بلوچی‌ها، جامعه سنی مذهب و اقلیت قومی، بر اساس گزارش‌ها مورد تبعیض چندلایه، آزار و اذیت، بدرفتاری، بازداشت خودسرانه و حتا اعدام قرار می‌گیرند. بر اساس گزارش‌هایی که گزارشگر ویژه دریافت کرده است، مناطقی که اکثریت آن بلوچ هستند توسعه نیافته هستند و کراراً با مشکلاتی مواجه هستند که به خاطر دسترسی محدود به مسکن، آموزش، بهداشت و اشتغال ایجاد شده است. آزادی بیان و مذهب‌شان همچنین محدود است. همچنین در خصوص سطح پایین مشارکت بلوچی‌ها در جامعه با توجه به تعداد کم آنها در مشاغل بلندپایه دولتی نگرانی‌هایی ابراز شده است. به علاوه، به خاطر استفاده از معیارهای گزینش، رویه‌ای که مقامات و کارکنان دولتی را ملزم می‌کند که وفاداری خود را به جمهوری اسلامی و مذهب شیعه اسلام نشان دهند، بلوچی‌ها را هر چه بیش‌تر منزوی کرده و به شدت آنها در خصوص فرصت‌های شغلی و همچنین مشارکت سیاسی محدود کرده است.

۶۶- گزارشگر ویژه در جریان قرار گرفته که ۵۷ تن در جریان اعتراضاتی که برای نجات دریاچه درحال خشک شدن ارومیه در سال ۲۰۱۱ دستگیر شده بودند اخیراً به مجموع ۲۶ سال زندان و ۱۳۹۰ ضربه شلاق محکوم شدند. مجموع ۱۱۲ نفر از آنها محاکمه شدند که ۵۵ نفر تبرئه و ۵۷ نفر به زندان، شلاق و یا هر دو محکوم شدند. از میان افرادی که محکوم شدند بر اساس گزارش‌ها ۵ زن و ۹ نفر افراد زیر ۱۸ سال بودند. گزارشگر ویژه گزارش‌هایی دریافت کرده مبنی بر اینکه بسیاری از دستگیرشدگان و محکوم‌شدگان مورد رفتارهای غیرانسانی در زمان بازجویی‌شان قرار گرفته‌اند. دیگر گزارش‌ها از دستگیری و بازداشت ۶۵ تن از شهروندان عرب در استان خوزستان از اواخر سال ۲۰۱۱ خبر داده‌اند که ادعا شده در پاسخ به اعلام آنها برای بایکوت کردن انتخابات مجلس و شعارهای ضد حکومت بوده است.



## برخورد با جامعه دگرباشان جنسی

۶۷- گزارشگر ویژه در این نگرانی کمیته حقوق بشر در مورد اینکه اعضاء جامعه همجنس‌گرایان زن و مرد، دوجنس‌گرا و فراجنسیتی (دگرباشان جنسی) با آزار، اذیت، و مجازات ظالمانه روبه‌رو هستند و حقوق پایه بشری آنها، شامل حق آنان به زندگی، پایمال می‌شود سهیم است. (۴۴)

قانون کیفری فعلی روابط هم‌جنس مرضی‌الطرفین را جرم اطلاق می‌کند، و ماده ۱۰۹ قانون مجازات اسلامی اعلام می‌دارد که «فاعل و مفعول لواط هر دو محکوم به حد خواهند شد و حد لواط در صورت دخول، قتل است و کیفیت نوع آن در اختیار حاکم شرع است.» طبق گزارشات در سپتامبر ۲۰۱۱، سه مرد تحت قوانین حد لواط کشور اعدام شده‌اند. (۴۵)

مقامات ایرانی غالباً با همجنس‌گرایی مانند یک بیماری برخورد می‌کنند و بر مجازات‌های سخت برای اعمالی که شبهه همجنس‌گرایانه دارند اصرار می‌ورزند. برای مثال، در سال ۲۰۱۱ دو بازیکن سرشناس فوتبال به دلیل ارتکاب «عمل غیر اخلاقی» لمس بدن یکدیگر در زمین بازی جهت ابراز شادی پس از زدن گل، برای مدت نامعلومی از بازی در مسابقه‌های فوتبال معلق شدند و وادار به پرداخت جریمه نقدی گشتند.

۶۸- مدافعین حقوق بشری که از حقوق افراد همجنس‌گرای زن و مرد، دوجنس‌گرا و فراجنسیتی دفاع می‌کنند، غالباً مورد ارباب و محاکمه حکومت قرار می‌گیرند. دکتر هوتن کیان، وکیلی که از افرادی که متهم به لواط و زنا هستند دفاع می‌کرد، رسماً با ۱۱ اتهام، شامل توهین به قوه قضائیه، جاسوسی، فاش کردن اسرار و اطلاعات طبقه‌بندی شده (اطلاعات مربوط به قتل زندانیان سیاسی توسط حکومت از طریق شیوه‌های دارویی غیر قابل کشف)، تقلب و جعل هویت روبه‌رو شد. (۴۶)

مطابق گزارشات، وی مورد شکنجه شدید، شامل بیش از ۶۰ جای سوختگی سیگار روی بدنش، مخصوصاً دور اندام تناسلی و در ناحیه پا، قرار گرفته است.

## نتیجه‌گیری و توصیه‌ها

۶۹- گزارشگر ویژه ادعاهایی را جمع‌آوری کرده که الگوی خیره‌کننده‌ای از نقض بنیادین حقوق بشر که در قوانین بین‌المللی تضمین شده است ارائه می‌کند. او بار دیگر درخواست خود از حکومت ایران را برای احترام گذاشتن به تعهدات بین‌المللی تکرار می‌کند و بر اهمیت زیاد قانون حقوق بشر بین‌المللی است، چرا که مرتبط است با نیاز به توسعه قوانین داخلی که با قوانین حقوق بشر بین‌المللی و استانداردهای ملی مطابقت کنند. چنین موضوعی شامل تضمین‌هایی است که در میثاق‌نامه بین‌المللی از بین بردن همه اشکال تبعیض نژادی و میثاق‌نامه بین‌المللی حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و میثاق‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تصریح شده است. در نتیجه، او از حکومت ایران می‌خواهد تا قانون احزاب و انجمن‌ها، لایحه برقراری نظارت بر سازمان‌های غیردولتی، لایحه‌ای که برای بررسی و همچنین تنبیه نمایندگان مجلس و لایحه حمایت از خانواده و همچنین قوانین امنیتی را مورد بازبینی قرار دهد تا اطمینان خاطر ایجاد کند که آنها در تناقض با استانداردهای بین‌المللی نیستند.

۷۰- گزارشگر ویژه بر نیاز به تعریف کاملاً دقیق افعالی که باعث جرم‌های اقدام علیه امنیت ملی است تأکید می‌کند و حکومت را تشویق می‌کند که مطمئن سازد که فعالیت‌های مسالمت‌آمیز که باید توسط آزادی بیان، انجمن‌ها و اجتماعی حفاظت شوند، مستوجب کیفر شناخته نشوند. او همچنین بار دیگر درخواست خود را برای آزادی فوری همه زندانیان سیاسی و عقیدتی تکرار می‌کند و از حکومت می‌خواهد که فضای عمومی نقد و آدوکسی [دفاع] را حفاظت کند.

۷۱- گزارشگر ویژه درخواست کمیته حقوق بشر برای تحقیقات مستقل و بی‌طرفانه و گسترده در خصوص خشونت‌هایی که هفته‌ها و ماه‌های بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ رخ داد، را تکرار می‌کند. همچنین او می‌خواهد که تحقیقات بیشتری در خصوص تعداد بسیار زیادی از خشونت وسیع در بازداشتگاه‌ها و همچنین مرگ در زندان کهریزک و دیگر بازداشتگاه‌ها انجام شود تا افراد مجرمی که تا کنون با تعقیب قضائی مواجه نشده‌اند تعقیب قضائی و محاکمه شوند.



۷۲- گزارشگر ویژه از حکومت ایران می‌خواهد که مجازات مرگ را در مواردی که استاندارد «جرم جدی» چنان‌که در قوانین بین‌المللی آمده است را ممنوع کند و توصیه می‌کند که مسؤولین احکام اعدام را برای افرادی که جرم آنها با چنین استانداردهای همخوانی ندارد تخفیف بدهد. او همچنین از دولت می‌خواهد که به صورت جدی حکم اعدام برای همه جرائم را تا زمانی که اجرای مؤثر دادرسی عادلانه به صورت معنی‌داری بتواند نشان داده شود را متوقف کند و از حکومت می‌خواهد نمایندگی حقوقی افراد متهم در هر سطحی از تحقیقات که هستند را فراهم کند.

۷۳- گزارشگر ویژه به حکومت توصیه می‌کند که حکم اعدام نوجوانان را مطابق با قوانین بین‌المللی لغو کند و تبدیل مجازات همه نوجوانان در انتظار اجرای حکم اعدام را در نظر بگیرد. گزارشگر ویژه از حذف مجازات سنگسار در قانون جدید مجازات اسلامی استقبال می‌کند ولی حکومت را تشویق می‌کند که از اجرای این مجازات را ممنوع و احکام سنگساری که تا کنون صادر شده‌اند را لغو کند.

۷۴- گزارشگر ویژه بار دیگر نیاز مبرم به شفافیت بیشتر و همکاری مؤثر با شورای حقوق بشر و دیگر مکانیسم‌های حقوق بشر سازمان ملل برای حفاظت حقوق بشر همه شهروندان در جمهوری اسلامی ایران تأکید می‌ورزد. گزارشگر ویژه یادآوری می‌کند که جمهوری اسلامی ایران ۱۲۳ توصیه در جریان بررسی دوره‌ای کارنامه خود (UPR) را پذیرفت و توصیه می‌کند که داوطلبانه بررسی نیمه دوره‌ای را قبول کند چرا که می‌تواند شفافیت در مورد اجرای این توصیه‌ها را بیشتر کند. گزارشگر ویژه حکومت را ترغیب به همکاری کامل با مکانیسم‌های ویژه و گزارشگران موضوعی سازمان ملل می‌کند و سفر آنها را به دنبال دعوتنامه باز خود از آنها که در سال ۲۰۰۲ صادر شد میسر کند. وی همچنین از حکومت می‌خواهد که با مأموریت وی همکاری کرده و به درخواست وی برای سفر به کشور جواب مثبت دهد.

## ضمائم

[فایل کامل ضمیمه گزارش را می‌توانید از اینجا بارگذاری کنید]:

[http://www.ohchr.org/Documents/HRBodies/HRCouncil/RegularSession/Session19/A-HRC-19-66\\_en.pdf](http://www.ohchr.org/Documents/HRBodies/HRCouncil/RegularSession/Session19/A-HRC-19-66_en.pdf)

\*\*\*پی‌نوشت‌ها\*\*\*

۱- آخرین بازدید گزارشگران ویژه به تاریخ ۲۰۰۵ باز می‌گردد وقتی که گزارشگر ویژه مسکن مناسب (جولای ۲۰۰۵) از کشور بازدید کرد. بازدیدهای پیش از آن بر می‌گردد به بازدید گروه کاری بازداشت‌های خودسرانه (فوریه ۲۰۰۳)، گزارشگر ویژه ترویج و حفاظت از آزادی عقیده و بیان (نوامبر ۲۰۰۴)، گزارشگر ویژه حقوق بشر مهاجرین (فوریه ۲۰۰۴) و گزارشگر ویژه خشونت علیه زنان (فوریه ۲۰۰۵) می‌باشند.

۲- قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد ۱۷۵/۶۶، پاراگراف ۱۰

۳- تد پیکون، «کاتالیزور برای حقوق: سهم منحصر به فرد گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل» (واشینگتن دی سی، ۲۰۱۰)، ص. ۲۶ و ۳۳.

۴- فایل در دسترس در مورد بانک اطلاعاتی گزارشگران ویژه را روی وبسایت بروکینگز در این لینک ببینید:

[www.brookings.edu/opinions/2010/1208\\_human\\_rights\\_piccone.aspx](http://www.brookings.edu/opinions/2010/1208_human_rights_piccone.aspx)

۵- اظهارات مشاور عالی رئیس قوه قضائیه و دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضائیه محمدجواد لاریجانی، نیو یورک، ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱.

۶- قطعنامه شورای حقوق بشر، ۲/۵، ضمیمه

۷- سند سازمان ملل: A/HRC/WG.6/7/IRN/1

۸- سند سازمان ملل: A/HRC/14/12

۹- CCPR/C/IRN/3

۱۰- سند سازمان ملل: CCPR/C/IRN/CO/3

۱۱- سند سازمان ملل: A/66/361

۱۲- بر اساس خبر رسمی قوه قضائیه، در ۱۴ دی ۱۳۹۰ پنج قاچاقچی مواد مخدر در زندان کرمان و بم اعدام شدند. لینک:

[www.kermandadgostari.ir/tabid/57/ctl/Edit/mid/409/Code/922/Default.aspx](http://www.kermandadgostari.ir/tabid/57/ctl/Edit/mid/409/Code/922/Default.aspx)

۱۳- عفو بین‌الملل، معتاد به مرگ: اعدام به اتهام جرایم مواد مخدر در ایران (لندن، عفو بین‌الملل، دسامبر ۲۰۱۱).



[www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/090/2011/en/0564f064-e965-4fad-b062-6de232a08162/mde130902011en.pdf](http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/090/2011/en/0564f064-e965-4fad-b062-6de232a08162/mde130902011en.pdf)

۱۴- «ایران اعدام به وسیله سنگسار را متوقف می‌کند، تلگراف، ۵ اگوست ۲۰۰۸»

<http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iran/2507499/Iran-suspends-execution-by-stoning.html>

و عفو بین‌الملل، «ایران: اعلام تعلیق سنگسار اقدام مناسب اگر رخ دهد». ۶ اگوست ۲۰۰۸

[www.amnesty.org/en/for-media/press-releases/iran-announcement-suspension-stoning-welcome-step-if-carried-out-2008080](http://www.amnesty.org/en/for-media/press-releases/iran-announcement-suspension-stoning-welcome-step-if-carried-out-2008080)

۱۵- عفو بین‌الملل، ایران: اعدام به وسیله سنگسار (لندن، عفو بین‌الملل، دسامبر ۲۰۱۰)

[www.amnesty.org/en/library/info/MDE13/095/2010](http://www.amnesty.org/en/library/info/MDE13/095/2010)

۱۶- سند سازمان ملل: CCPR/C/IRN/CO/3، پاراگراف ۱۲

۱۷- برای نمونه ببینید: اظهارات سرلشگر بسیجی فیروزآبادی، ۸ بهمن ۱۳۸۷،

[www.fararu.com/vdcgxu9q.ak9y74prra.html](http://www.fararu.com/vdcgxu9q.ak9y74prra.html)

۱۸- «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

۱۹- اصل ۵ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی: «اصل منع دستگیری و بازداشت افراد ایجاب می‌نماید که در موارد ضروری نیز به حکم و ترتیبی باشد که در قانون معین گردیده است و ظرف مهلت مقرر پرونده به مراجع صالح قضائی ارسال شود و خانواده دستگیرشدگان در جریان قرار گیرند.»

۲۰- بر اساس اصل ۳۵ قانون اساسی، «در همه دادگاه‌های طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانایی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.»

۲۱- ماده ۱۳۲ - به منظور دسترسی به متهم و حضور به موقع وی، در موارد لزوم و جلوگیری از فرار یا پنهان شدن یا تبانی با دیگری، قاضی مکلف است پس از تفهیم اتهام (۱۱۷) به وی یکی از قرارهای تأمین کیفری (۱۱۸) زیر را صادر نماید:

۱- التزام به حضور با قول شرف.

۲- التزام به حضور با تعیین وجه التزام تا ختم محاکمه و اجرای حکم و در صورت استنکاف تبدیل به وجه الکفاله.

۳- اخذ کفیل با وجه الکفاله. (۱۱۹)

۴- اخذ وثیقه اعم از وجه نقد یا ضمانتنامه بانکی یا مال منقول و غیرمنقول. (۱۲۰)

۵- بازداشت موقت با رعایت شرایط مقرر در این قانون. (۱۲۱)

۲۲- زندان اوین، زندان گوهردشت، زندان قزل‌حصار، زندان وکیل‌آباد مشهد، زندان قرچک، حسن‌آباد، زندان خورین، زندان لاکان، و زندان مرکزی یزد.

۲۳- برای مثال، قوانین استاندارد رفتار با زندانیان که توسط شورای اجتماعی و اقتصادی تصویب شده در قطعنامه‌های (XXIV) 663 C و 2076 (LXII)، و اصول حفاظت همه افراد در هر شرایط بازداشت یا زندانی مصوب مجمع عمومی در قطعنامه 43/173

۲۴- فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر، «ایران: محکومیت مأموران نیروی انتظامی؛ مصونیت از مجازات برای مسؤولان بالارته»، ۵ ژوئیه ۲۰۱۰

[www.unhcr.org/refworld/country,,IRN,,4c56acc623,0.html](http://www.unhcr.org/refworld/country,,IRN,,4c56acc623,0.html)

۲۵- سند سازمان ملل، پاراگراف ۱۵: CCPR/C/IRN/CO/3

۲۶- فیلم حمله که توسط بی بی سی فارسی نمایش داده شد و در این آدرس قابل دسترس است

[www.youtube.com/watch?v=TqZf0JuZxjE&feature=related](http://www.youtube.com/watch?v=TqZf0JuZxjE&feature=related)

۲۷- «افتاده برای آزادی: ۲۰۰۰۰ شهید مجاهدین خلق»، شماره ۱، پاریس، سپتامبر ۲۰۰۶

۲۸- مدرک سازمان ملل، پاراگراف ۶۸: E/CN.4/1989/26

۲۹- برنامه عمران سازمان ملل متحد، «برنامه عمران ملل متحد ایران و اهداف توسعه هزاره»



www.undp.org.ir/index.php/millennium-development-goals/the-mdgs-in-iran -۳۰

www.farsnews.com/newstext.php?nn=8609140237 -۳۱

www.farsnews.com/printable.php?nn=8909130398 -۳۲

http://fars.isna.ir/default.aspx?NSID=5&SSLID=46&NID=18103  
-۳۳ سند سازمان ملل، پاراگراف ۹: CCPR/C/IRN/Q/3/Add.1

-۳۴ عفو بین‌الملل، مصمم به با آبرو زیستن: مبارزه فعالان کارگری ایران برای حقوق خود (لندن، عفو بین‌الملل، ژوئن ۲۰۱۱)

-۳۵ همان منبع

-۳۶ وبسایت خبری پیوند:

Imprisoned Iranian trade unionist Ebrahim Madadi freed, 12 January 2011.

Available from:

www.payvand.com/news/11/dec/1008.html

-۳۷ عفو بین‌الملل، مصمم به با آبرو زیستن (زیرنویس شماره ۳۹ را ببینید).

-۳۸ کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران، «شرح جزئیات حمله و ضرب و شتم عروس منصور اسانلو در مصاحبه همسرش با کمپین: «ما بی‌گناهیم، هر کسی می‌تواند به ما کمک کند»، ۵ تیر ۱۳۸۹

www.iranhumanrights.org/2010/06/parvaneh-osanloo

-۳۹ کمیته حمایت از روزنامه‌نگاران، «۱۷۹ روزنامه‌نگار در سراسر جهان در سال ۲۰۱۱ زندانی شدند»، ۱ دسامبر ۲۰۱۱

www.cpj.org/imprisoned/2011.php

-۴۰ بر اساس اصل ۱۶۸، «رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخابات، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند.

-۴۱ انجمن بین‌المللی بهائیان، ۱ اکتبر ۲۰۱۱، ترویج نفرت: کمپین رسانه‌های ایران برای اهریمن جلوه دادن بهائیان

http://bic.org/resources/documents/inciting-hatred-book

-۴۲

www.rasanews.ir/Nsite/FullStory/?Id=99956

-۴۳ در بیانیه‌ای که توسط خبرگزاری دانشجویان ایران ایسنا منتشر شد، وزارت علوم و فن آوری اعلام کرد که فعالیت‌های مؤسسه آموزش عالی بهائیان غیرقانونی و تمام مدارک و دیپلم‌های صادر شده توسط آنها بی‌اعتبار است:

www.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1780417

-۴۴ سند سازمان ملل، پاراگراف ۱۰: CCPR/C/IRN/CO/3

-۴۵ ایسنا:

http://khouzestan.isna.ir/Default.aspx?NSID=5&SSLID=46&NID=16917

-۴۶ وضعیت دکتر هوتان کیان در مصاحبه‌ای توسط وکیل سابق وی تقی محمودی مطرح شد، که ادعا کرد دکتر کیان در سه دادگاه مختلف دادگاهی شده است: شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران که در آن از اتهام توهین به مقدسات تبرئه شد؛ شعبه ۱۰۴ دادگاه جنایی تبریز که در آن از اتهام جعل تبرئه شد و در شعبه اول دادگاه انقلاب تبریز که در آن برای اقدام علیه امنیت ملی مقصر شناخته شد.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «هرانا» (خبرگزاری حقوق بشر ایران)؛ وبلاگ «نخواه‌های نجیبانه»

http://www.hra-news.org/51/00/11649-1.html

http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/03/ahmad-shahid-report.html



## سومین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۲۲ شهریور ۱۳۹۱

متن انگلیسی (English Text)

### United Nations A/67/369 General Assembly

Distr.: General  
13 September 2012

Original: English

12-50813 (E) 081012  
\*1250813\*

Sixty-seventh session  
Item 70 (c) of the provisional agenda\*  
Promotion and protection of human rights:  
human rights situations and reports of special rapporteurs and representatives

### Situation of human rights in the Islamic Republic of Iran\*\*

#### Note by the Secretary-General

The Secretary-General has the honour to transmit to the members of the General Assembly the report on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran submitted by the Special Rapporteur on the situation of human rights, Ahmed Shaheed, in accordance with Human Rights Council resolution 16/9. The Special Rapporteur presented his first interim report to the General Assembly during its sixty-sixth session, and submitted his first report to the Human Rights Council during its nineteenth session. The Human Rights Council extended the mandate of the Special Rapporteur during that session.

The present report does not cover all potential violations of human rights in the country, but provides an overview of the prevailing human rights situation, with a focus on systemic issues that pose obstacles to the ability of the Islamic Republic of Iran to comply with its international obligations.

### Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran

#### Contents

##### I. Introduction

##### II. Methodology

##### III. Civil and political rights

###### A. Freedom of expression and the right to information

###### B. Freedoms of assembly and association

###### Human rights defenders

###### C. Freedom of religion

###### 1. Baha'i community

###### 2. Christian community

###### 3. Dervish community

###### D. Administration of justice

###### 1. The revised Islamic Penal Code

###### 2. Rights of due process

###### 3. Independence of the legal community



4. Situation in prisons
5. Torture, cruel and degrading punishments and executions

#### IV. Economic, social and cultural rights

The rights to education, economic, social and cultural development

1. The Arab community
2. Azeris

#### V. Rights of the child

- A. Executions, cruel and degrading punishment
- B. Child marriage

#### VI. Conclusions and recommendations

### I. Introduction

1. In his report to the General Assembly at its sixty-sixth session, 1 the Special Rapporteur considered that the outcome of the Islamic Republic of Iran's universal periodic review of 2012 provided a sound platform for his dialogue with the Government of the Islamic Republic of Iran and the international community. Of the 123 recommendations accepted by the Government, roughly 35 per cent were related to concerns about civil and political rights; 29 per cent concerned social, economic and cultural rights; some 22 per cent concerned rights covered by the International Convention on the Elimination of All Forms of Racial Discrimination; and approximately 5 per cent were related to children's rights. The recommendations encouraged the Government to, inter alia, address legislative inconsistencies that undermine its international obligations; continue to advance several aspects of its socioeconomic achievements to extend their benefits to minorities; and consider the abolition of juvenile executions.

2. Since the conclusion of the universal periodic review of the Islamic Republic of Iran, a number of significant developments have transpired that affect the Government's ability to implement these recommendations. For example, the Majlis adopted cybercrimes and cybercafe laws, considered the Bill of Formal Attorneyship, and is currently considering a new Islamic Penal Code. A number of human rights defenders and non-governmental organizations, both inside and outside the country, have also raised serious concerns about the effects of sanctions on human rights. The ramifications of these developments on the Government's ability to meet its international obligations are a source of concern, and will be part of the Special Rapporteur's future work and dialogue with the Iranian Government and the international community.

3. The Special Rapporteur welcomes the commentary issued by the Iranian authorities on each paragraph of this report. These comments primarily address examples presented by the mandate holder, which are meant to support his conclusion that inconsistencies in the country's legal framework, capricious implementation of the rule of law, and tolerance for impunity lead to a reality in which the Government's practices are incongruous with its professed principles. The Government maintains that this conclusion is unfounded and supported by "baseless allegations", and that the sources of those allegations are invalid.

4. The Government in its comments also asserts that allegations about legal iniquities are "groundless" since the country's Constitution guarantees that all Iranian citizens are equal regardless of gender, religion, ethnicity or race. It also suggests that claims of due process violations are "fabrications" since the country's body of laws forbids mistreatment of detainees and the use of coerced confessions; establishes a legal process to remedy violations; and provides for access to legal counsel.

5. The Special Rapporteur believes that the Government's examples, as well as the fact that it is a party to five human rights instruments, further validate his observation that the country possesses the basic legislative framework and tools to promote respect for human rights. However, he also maintains that the existence of these legal provisions does not in itself invalidate allegations of human rights violations made by the 221 individuals interviewed for his reports between November 2011 and July 2012. Moreover, he regrets that allegations of egregious human rights violations which have been taken up by the special procedures of the Human Rights Council remain unaddressed by the Government. 2 Failure to address human rights violations and breaches of the rule of law contributes to a culture of impunity, which effectively negates the protection offered by the country's legal framework. The Special Rapporteur further believes that the creation of an independent national human rights institution that complies with the Paris Principles would increase the confidence of the international community about the Government's commitment to observe its human rights obligations.



6. Lastly, the Government argues that the Special Rapporteur has ignored several articles of the Code of Conduct for Special Procedures Mandate Holders, especially article 4, which states that mandate holders must fully respect “national legislation and regulations of the country wherein they are exercising their mission”. The Special Rapporteur contends that this phrase refers to the responsibility of mandate holders to respect national law while on mission in countries concerned, and does not preclude them from presenting constructive criticism about those national laws that undermine a country’s international obligations. The Special Rapporteur hopes to secure the opportunity to engage with the Government on matters raised in his communiqués, and to discuss concerns raised by the international community during the remainder of the second year of his mandate. Similarly, the Special Rapporteur continues to look forward to an opportunity to visit the Islamic Republic of Iran, in line with his most recent request in May 2012.

## II. Methodology

7. Since his report to the Human Rights Council at its nineteenth session,<sup>3</sup> the Special Rapporteur has issued two joint statements regarding alarming trends in the country’s human rights situation, including the prosecution of human rights defenders and lawyers, and executions in the absence of fair trials. The Special Rapporteur has also addressed several communications regarding specific cases to the Government.

8. For the purposes of this report, the Special Rapporteur has reviewed a number of documents, including national legislation; documents produced by treaty body reviews, including national reports; international and national media reports; and reports from non-governmental organizations and human rights defenders. He also examined the Government’s comments and observations on his report of March 2012 to the Human Rights Council, which were issued by the Islamic Republic of Iran during the Special Rapporteur’s interactive dialogue with the Council.

9. Despite not being allowed to visit the country, the Special Rapporteur followed 124 cases between February and June 2012, in relation to which he conducted 99 interviews with individuals located inside and outside the country. Of those interviews, 75 can be attributed to first-hand accounts, and 24 were conducted with reliable sources or eyewitnesses of human rights violations. The Special Rapporteur has launched a website in order to present his work and the Government’s comments on his work.<sup>4</sup>

## III. Civil and political rights

### A. Freedom of expression and the right to information

10. In October 2011, in its report to the Human Rights Committee, in which it reviewed the Government’s compliance with the International Covenant on Civil and Political Rights, the Government maintained that “an individual is free to speak, write and form association”<sup>5</sup> and that the Constitution describes the rights and legitimate freedoms of different sections of society, including publications and press freedom. To demonstrate this position, the Government presented the country’s Press Law of 1986, which defines the mission of the media; provides for a media licensing scheme; describes the rights of the press in three articles, and defines 17 instances of impermissible content. Impermissible content is defined as, inter alia, that which causes damage to “the foundation of the Islamic Republic”; insults “Islam and its sanctities”; offends “the Leader of the Revolution and recognized religious authorities”; and creates “discord between and among social walks of life specifically by raising ethnic and racial issues”.<sup>6</sup>

11. Furthermore, in its comments and observations on the Special Rapporteur’s report to the Human Rights Council of March 2012, the Government maintained that article 247 of the Constitution is not in violation of article 19 of the Convention, since it “imposes [sic] certain limits to secure respect for rights and dignity of individuals, safeguards [sic] their security as well as maintenance of public order, health, and morality”. It further asserted that “media offences are tried publicly and in the presence of a jury”.

12. The Special Rapporteur remains concerned that some elements of the Press Law and more recent legal developments undermine the rights to freedom of expression and to information. Despite legal provisions for public press trials in “the presence of a jury”, dozens of journalists have unanimously maintained that their trials were conducted behind closed doors, and that trial deliberations were always undertaken by judges and not juries.

13. The draft Islamic Penal Code treats blasphemy as a capital offence.<sup>8</sup> Article 263 states that any person that insults the Prophet of Islam or other Great Prophets shall be considered as sabb al-nabi and punished by death. The Special Rapporteur argues that acts of insult and defamation do not constitute “serious crimes” for which the death penalty may be permissible, as stipulated by article 6 of the Convention. Despite attempts to refine the Code’s blasphemy provisions, the law remains vague on what constitutes an “insult”. This lack of precision gives way to arbitrary application of the law, allows for the prosecution of individuals who may not knowingly or intentionally commit crimes that constitute “blasphemy”, and runs counter to the guarantees of international human rights instruments,



which mandate that capital punishment be applied to “intentional crimes with lethal or other extremely grave consequences”.<sup>9</sup>

14. The Computer Crimes Law primarily regulates Internet content and activities. It also compels Internet service providers to document and store the computer histories and personal details of their users. Similarly, the cybercafe law regulates the type of services Internet cafes may provide, the type of content they may allow their users to transfer via their equipment, and requires cafes to document and store the identities and user histories of their customers for “at least six months”.<sup>10</sup>

15. The Special Rapporteur is also concerned about reports of Government activities that seemingly infringe on freedom of expression and the right to information. For example, reports indicate that the Center to Investigate Organized Crime<sup>11</sup> has targeted websites deemed to promote “terroristic, espionage, economic or social crimes”. This includes websites that allegedly possess pornographic content, insult Islam or Government officials, proselytize unrecognized religions, or establish anti-government political groups.<sup>12</sup> One official website reportedly announced that authorities had identified and terminated 90 “anti-religion, anti-culture and anti-public chastity” websites.<sup>13</sup> It was also announced that documents and confessions were obtained from a number of those involved “who enjoyed the security support of foreign nations”, for the purposes of “advancing the goals of the enemies [sic] in parts of the soft overthrow project”.<sup>14</sup> These activities have reportedly resulted in arrests, detentions and even death sentences against individuals accused of developing and maintaining such websites, and Iranian citizens who speak out against the Government on the Internet. Moreover, the authorities recently banned domestic news outlets from reporting on the impact of economic sanctions imposed on the Islamic Republic of Iran.<sup>15</sup>

16. Several foreign news agencies have also reported that authorities have announced a ban on the use of foreign e-mail services such as Yahoo, Gmail, Hotmail and MSN in order to “protect information security” and that, in a letter to the Head of the Radio Communications and Regulations Organization, the Minister of Information and Communications Technology wrote that “these email services

17. It has been reported that 19 netizens are currently detained in the Islamic Republic of Iran. Four of those detained, Vahid Asghari, Ahmad Reza Hashempour, Mehdi Alizadeh Fakhrabad and Saeed Malekpour, were sentenced to death in January 2012. The death sentence of Mr. Asghari and Mr. Malikpour has reportedly been upheld by the Supreme Court. <sup>18</sup> Allegations brought against all four reportedly include moharebeh (enmity against God) and fīsad-fil-arz (corruption on earth); collaboration or engagement with foreign Governments; insulting leaders of the country; and launching and maintaining pro-opposition websites. Witnesses reported that all four men were psychologically tortured by means of long-term detention in solitary confinement, and with threats to arrest, torture or rape family members. All four men were also reportedly tortured with severe beatings for the purpose of eliciting confessions. In another case, Sakhi Righi was issued the harshest prison sentence ever served to a blogger in the country — 20 years — for “publishing false information” and committing “acts against national security”.

18. In his report of March 2012 to the Human Rights Council, the Special Rapporteur highlighted the fact that, as a result of fear of persecution, at least 150 journalists had fled the country since the presidential elections of 2009,<sup>19</sup> with some recent reports estimating this number to be as high as 400.<sup>20</sup> He also reported that the Islamic Republic of Iran had detained more journalists than any other country in 2011. Of those detained, it is estimated that 50 per cent were kept in solitary confinement at some point during their detention; 42.8 per cent were forced into exile in 2010-2011; and half were serving sentences between 6 months and 19.5 years in prison on charges such as “working with hostile governments”, “propaganda against the state”, and “insulting religious sanctities”.<sup>21</sup> On 21 May 2012, Fariborz Rais-Dana, an Iranian economist who criticized subsidy cuts by the Government, began a one-year jail term. Initially arrested on 13 June 2011, Mr. Dana was sentenced to one year in prison on charges including “illegal membership in a writers’ association; preparation of press releases for secessionists; statements against the Government; interviews with the British Broadcasting Corporation and Voice of America; and accusing the Islamic Republic of prisoner abuse”. The sentence was upheld by an appeals court.

19. On the basis of various media reports emanating from inside and outside the country, the Special Rapporteur estimates that at least 19 journalists were arrested and detained between January and May 2012, and that 10 of these journalists have been released. Thirteen of those detained during this period were arrested during the months leading up to the parliamentary elections of March 2012. Interviewees and media reports also maintained that a number of journalists have been targeted by defamation charges. Also of deep concern is the number of detained journalists that have reportedly been denied reasonable access to medical treatment for psychological and physical illnesses and injuries that either existed prior to arrest, or were sustained during their detention as a result of torture and/or poor prison conditions. These individuals include Masoud Bastani, Issa Saharkhiz, Mohammad Sadigh Kaboudvand, Hossein Ronaghi Maleki, Saeed Matinepour, Mehdi Mahmudian, Kivan Samimi Behbani and Arash Honarvar Shojai.<sup>22</sup> At the time of writing this report, the Special Rapporteur learned that Hossein Ronaghi Maleki was released



on bail of \$815,000 on 2 July 2012 to seek medical treatment for kidney failure after he embarked on a hunger strike in May 2012 to protest against the authorities' refusal to release him for treatment.

20. In October 2011, the Head of the Ministry of Guidance reportedly announced that individuals that work with satellite networks must coordinate with his office and receive permission, and that "documentary makers, actors and film artists will only be allowed to collaborate with satellite networks that have no anti-regime agenda".<sup>23</sup> It was also asserted that the British Broadcasting Corporation and Voice of America are "intelligence arms of the United States like the CIA" and emphasized that collaboration with those networks "is not collaboration with the media but rather working with the security services of the enemy, and naturally it will be dealt with by the Intelligence Ministry". Six film-makers were reportedly arrested in September 2011 on charges of collaboration with the BBC.<sup>24</sup>

21. Of further concern are reports from independent journalists and from employees of Radio Farda and the BBC, who allege that their family members are frequently arrested, detained, interrogated and subjected to intimidation for the purpose of placing pressure on them to cease their reporting activities, or to solicit information. During interviews for this report, a BBC employee reported that his/her family member was detained and ordered to contact and encourage him/her to resign from the BBC. In another case, a family member of a BBC employee was reportedly arrested and pressured to contact the employee in London, who was subsequently subjected to an online interrogation. A number of reporters have also asserted that constant surveillance, along with the threat of arrest and detention of family members, created an atmosphere of fear which discourages family and friends located in the Islamic Republic of Iran from engaging with their family members that work for foreign media, establishing a situation of virtual exile for all involved.

22. Artists and intellectuals are also reportedly prosecuted for free speech activities. In May 2012, Mahmoud Shokraiyehe was sentenced to 25 lashings for drawing a caricature of a Member of Parliament. A \$100,000 reward for anyone who kills the Iranian rapper, Shahin Najafi, was offered by an Islamist website for a song that satirizes the Islamic Republic and addresses a historic religious figure.<sup>25</sup> In October 2011, the film-maker Jafar Panahi was charged with "assembly and colluding with the intention to commit crimes against the country's national security and propaganda against the Islamic Republic", and a sentence of six years in prison, along with a 20-year ban on film-making, writing screenplays, conducting interviews with the press and foreign travel was reportedly upheld by an appeals court. Mr. Panahi has filed an appeal with the Supreme Court.<sup>26</sup> Mohamed Rasoulof, another prominent film-maker, was sentenced to six years in prison on similar charges.<sup>27</sup>

## **B. Freedoms of assembly and association**

23. Article 21 of the International Covenant on Civil and Political Rights protects peaceful assembly, permitting restrictions on only narrow grounds that threaten national security, public safety order, health or morals, or infringe on the rights and freedoms of others. The Covenant also guarantees freedom of association and the "right to form and join trade unions for the protection of (one's) interests".

24. In October 2011, the Government reported to the Human Rights Committee that article 2628 of the Iranian Constitution does not conflict with the provisions of the Covenant, since limitations are enforced only in those cases stipulated by article 21 of the Covenant, and that article 27 promotes freedom of assembly within internationally accepted limits.<sup>29</sup> The Special Rapporteur maintains that these restrictions appear to predominantly curb freedoms of association and assembly, since they ostensibly function as norms rather than exceptions, and appear to primarily protect Government interests, rather than the interests of Iranian citizens. Moreover, recent legal developments<sup>30</sup> and reported Government actions seem to further infringe upon freedoms of association and assembly, which are crucial to the health of civil society, and to its function to criticize and advocate for policies that address issues of common concern. For example, independent unions are currently banned in the country, and the Association of Journalists was banned in 2009.

25. On the other hand, some non-governmental organizations that have met with the Special Rapporteur, including the Organization for Defending Victims of Violence<sup>31</sup> maintain that they are free to operate in the Islamic Republic of Iran, without Government interference. In its report issued late in 2012, the organization, which describes itself as a "non-government, non-profit, non-political organization", reported that it worked to address 66 of the accepted recommendations in the universal periodic review through various conferences, educational courses, colloquiums, reports, and international and domestic affiliations.

## **Human rights defenders**

26. In its comments and observations on the Special Rapporteur's report of March 2012 to the Human Rights Council, the Government released some information on specific cases presented in the Special Rapporteur's previous report.



However, in doing so, it maintained the legitimacy of vaguely defined and overly broad charges such as “keeping top-secret information in order to make the same available to foreigners”, “collusion with the intent to overthrow and acts against national security”, and “false propagation against the governance of the Islamic Republic of Iran”.

27. In two dozen interviews with the Special Rapporteur, human rights defenders reported being arrested and held incommunicado in solitary confinement for periods ranging from several weeks to 36 months, without charge or access to legal counsel. Most of them also reported that they were subjected to severe physical torture during interrogations, which were aimed at coercing confessions or soliciting information about other human rights defenders and human rights organizations. Methods employed reportedly included severe beatings with batons and other objects, mock hangings, electrocution, and actual rape. Other forms of psychological torture allegedly included sleep deprivation, denial of food and/or water, and threats of arrest, detention, rape or murder of family members. Several victims also reported being drugged with hallucinogens.

28. Many of the human rights defenders interviewed by the Special Rapporteur further reported that human rights defenders in general are subjected to unfair trials and issued severe sentences, including flogging, long-term activity and travel bans, long-term exile, and prison terms ranging from six months to 20 years. Interviewees also reported the arrest, detention and interrogation of family members and friends, and maintained that family and friends were threatened, insulted and tortured for the purpose of placing pressure on detainees, or to discourage them from public discussions about the situation of their loved ones.

### C. Freedom of religion

29. In its third periodic report to the Human Rights Committee and its comments and observations on the Special Rapporteur’s report of March 2012 to the Human Rights Council, the Government affirmed that the freedom to hold “any religious or political belief is guaranteed under the Constitution” and that “no one can be put to trial or punished, or deprived of social rights owing to a particular belief”. They also noted that “the investigation of individuals’ beliefs is forbidden, and no one may be harassed or taken to task simply for holding a certain belief”. The Government also noted that, although Islam is the official religion of the country, Zoroastrians, Jews and Christians “freely exercise their faiths”.

30. The Special Rapporteur is mindful of the country’s constitutional provisions, and of the fact that apostasy does not appear as an offence in the draft Islamic Penal Code currently under consideration. However, other aspects of Iranian law and procedures work to circumvent protections and undermine these rights, weakening the ability to protect and promote the ideals they represent. For example, article 167 of the Constitution, article 220 of the draft Penal Code and article 289 of the Criminal Procedures Code compel judges to issue verdicts and sentences on the basis of “authoritative Islamic sources and authentic fatwa” in the absence of codified prescription. Therefore, the Penal Code’s silence does not prohibit capital punishment for individuals charged with apostasy. Rather, the code’s reticence on the matter serves as a loophole, which potentially allows for the application of capital punishment in cases of apostasy.

31. Reports and interviews submitted to the Special Rapporteur also continue to portray a disturbing trend with regard to religious freedom in the country. Members of both recognized and unrecognized religions have reported various levels of intimidation, arrest, detention and interrogation that focus on their religious beliefs. Some reported that they were psychologically and physically tortured. A majority of interviewees maintained that they were repeatedly interrogated about their beliefs, when they adopted new beliefs, if they were from Muslim families, and/or about other members of their congregations and their activities. Several interviewees said that they had been charged with such crimes as moharebeh, fisd-fil-arz, and acts against national security, rather than apostasy.

#### 1. Baha’i community

32. In its comments and observations on the Special Rapporteur’s report of March 2012 to the Human Rights Council, the Government claimed that, while the Baha’i faith is not officially recognized, members have “equal legal, social and economic rights”. The Government also characterized adherents of the Baha’i faith as members of a “cult” who are often encouraged to “infringe upon the law of the land”. The Government’s response appeared to qualify its actions as meeting the limitations built into article 18 of the International Covenant on Civil and Political Rights with regard to maintaining public order, national security, public health, or morals, without clarifying their claim that Baha’i actions may violate these conditions.

33. At the time of drafting the report, 105 members of the Baha’i community were reported to be in detention, up from 97 earlier in 2012. The Special Rapporteur also continues to receive reports that members of the Baha’i community face intimidation and arrest because of their religion. For example, on 17 February 2012, officials reportedly arrived at a charity event in Mashhad, demanded the cell phones of all present, required them to report on their personal details,



and identify their religion in writing and in front of a video camera. Officials reportedly presented a warrant issued by the Intelligence Ministry to search the home of an individual charged of “committing a misdemeanor”, despite the fact that the event was not being held at the residence of the individual they sought, nor was the individual present at the event. Moreover, individuals that identified themselves as Muslims were reportedly separated from Baha’is, questioned about their relationships with Baha’i attendees and released. The authorities then reportedly proceeded to arrest a number of Baha’is.

## 2. Christian community

34. It has been reported that more than 300 Christians have been arbitrarily arrested and detained throughout the country since June 2010, and that at least 41 individuals were detained for periods ranging from one month to over a year in prison, often without official charges. In some cases, detainees have allegedly been tortured and tried for serious crimes in the absence of fair trials, including legal counsel.

35. It has also been reported that church officials are required to inform authorities before admitting new members to their congregations; that members of certain congregations have been required to carry membership cards, which are reportedly checked by authorities posted outside congregation centres; and that meetings for evangelical services are restricted to Sundays. It was reported that Christians have been summoned, detained and interrogated, during which they are often urged to return to Islam if it is found that they have converted to Christianity, and threatened with arrest and apostasy charges if they do not comply.

36. Interviewees also reported that Christian churches, especially those of the evangelical and protestant denominations, are forced to operate underground, holding church services in private homes, called house churches, even though it is illegal to operate without permits. A pastor for the Church of Iran, Behrouz Sadegh Khanjani, reported during an interview that his church unsuccessfully attempted to obtain such a permit from the authorities, but asserted that since churches are not political parties or non-governmental organizations, they should not be legally required to obtain a permit under Iranian law.

## 3. Dervish community

37. Reports submitted to the Special Rapporteur allege that Gonabadi Dervishes endure attacks on their places of worship, and are frequently subjected to arbitrary arrest, torture and prosecution. The Special Rapporteur also examined reports regarding a series of attacks on the Dervish community, as well as arrests allegedly carried out from 3 to 14 September 2011 in the cities of Tehran, Shiraz and Kavar by volunteer paramilitary Basij forces. The attack reportedly resulted in five injured and some 200 arrested.<sup>32</sup> On 3 September 2012, the authorities, in a letter confirming the arrest of 200 followers of the Gonabadi Dervishes order, reported that with the exception of Saeed Goodarze, Masood Jafari Nokande, Gholam Reza Khojaste, Mohammad Hassan Janat, Abbas Haghneya, Hassan Jahaze, Davood Mozame Goodarze, Mohammad Goodarze, Abdolali Hooshmande, Abdul Saleme, Mohammad Reza Rezaifard and Fatollah Haghneya, cases against the others had been dismissed by the court owing to a faulty indictment.

38. During an interview, a website journalist, Farhad Nouri Koouchi, reported that plainclothes security forces attacked the town of Kavar on 1 September 2011, but that local police intervention resulted in the arrest of some 200 Dervishes who were blamed for the violence. The real attackers were allegedly allowed to remain in Kavar, which was placed under curfew. Mr. Koouchi further reported that security forces arrived at the offices of his news website, which covered the aforementioned developments, at 1 a.m. on 3 September. Authorities reportedly broke down the door, confiscated books, computers and office documents; surrounded all 12 employees with guns and arrested them, breaking the arm of one website reporter in the process. Later that day, three lawyers from the community, Amir Eslami, Afshin Karampour and Gholamreza Shirzadi, who were reportedly invited by the Kavar Governor’s Office to discuss the attacks, were also arrested.

39. It was also reported that the trial of 189 Dervishes who had been arrested in November 2007 began on 3 May 2012. The defendants were arrested at a protest against the demolition of their mosque and were reportedly charged with “acting against national security”, “disrupting public order”, “insulting the Supreme Leader”, and “participation in a conflict”. The trial was scheduled to be held over a 10-day period, during which 18 to 20 defendants per day were scheduled for trial in Branch 104 of the Boroujerd General Criminal Court. All charges, except for “disturbance of public order”, were reportedly dropped. It was also reported that 22 lawyers volunteered to represent the defendants, but that only two attorneys were allowed to participate in the trial for all 189 individuals. The presiding judge reportedly asserted that the number of lawyers wishing to participate in the trial would disturb the proceedings.<sup>33</sup>

## D. Administration of justice



## 1. The revised Islamic Penal Code

40. In his report to the Human Rights Council, the Special Rapporteur reported on the legal inequities that undermine the Government's commitment to equality for women and minorities. In its response to this position, the Government noted that "the Constitution of Iran has indiscriminately and equally provided for the protection of all subjects", and that "all citizens of the country, both men and women, equally enjoy the protection of the law and enjoy all human, political, economic, social, and cultural rights, in conformity with Islamic criteria".

41. However, the revised Islamic Penal Code continues to contravene international law and the aforementioned constitutional provisions on gender equality. For example, a woman's testimony in a court of law is regarded as half that of a man's and, despite amendments that now establish a monetary fund to equalize the diya (blood money) for men and women in the case of qisas (retribution in kind), a woman's life is still valued as half that of a man's.<sup>34</sup> The law also continues to treat girls and boys unequally, recognizing the legal culpability of girls at 9 years and boys at 14 years.

42. The Special Rapporteur also maintains that elements of the new law discriminate against non-Muslim Iranians, especially individuals whose religions are not recognized by the Iranian Constitution. For example, article 558 of the revised Islamic Penal Code stipulates that diya be equally distributed to religious minorities that are recognized by the Constitution. However, equitable application of the law does not apply to religions that are not recognized by the Constitution, such as the Baha'i. Moreover, article 311 states that "qisas shall be delivered only if the victim is equal in religion with the perpetrator", but that, when the victim is a Muslim, the fact that the murderer is a non-Muslim does not prevent the qisas, thereby discriminating against non-Muslims who are murdered, or incur bodily harm at the hands of a Muslim.

43. The Special Rapporteur also wishes to draw attention to articles 280 and 287 of the new Penal Code which define acts of moharebeh (enmity against God) and fisd-fil-arzz (corruption on earth) as capital offences. Moharebeh is defined as "drawing a weapon on the life, property or chastity of people or to cause terror as it creates the atmosphere of insecurity"; while fisd-fil-arz is defined, inter alia, as "crimes against national and international security of the state, spreading lies, disruption of the economic system of the state". These crimes are punishable by execution, crucifixion, amputation of the right hand and the left foot, or banishment. A number of interviews conducted and reports received by the Special Rapporteur show that individuals arrested for political and human rights-related activities are often charged with moharebeh and fisd-fil-arz.

44. The revised Penal Code appears to increase the severity of punishments for people charged with acts against national security. For example, individuals who are sentenced to flogging or imprisonment for national security charges cannot have their sentences suspended. The Special Rapporteur estimates that approximately 58 per cent of the human rights defenders, journalists, political and cultural rights activists, and religious and ethnic minorities interviewed for this report had been charged with acts against national security, which may be in contravention with the principle of legality enshrined in the International Covenant on Civil and Political Rights.

## 2. Rights of due process

45. In its comments and observations on the Special Rapporteur's report of March 2012 to the Human Rights Council, the Government referred to numerous constitutional and Penal Code provisions that provide for access to a lawyer and for the presumption of innocence. These rights are guaranteed in articles 32 and 34 to 39 of the Constitution, and effectuated by the Law of Respecting Legitimate Freedoms and Citizenship Rights (2004), which determines the criminal procedure and defines standards for a fair trial.<sup>35</sup> Legal provisions allow officials to pursue property searches and arrests only as a result of "judicial decisions and warrants that are clear and transparent"; forbid "harassing individuals by blindfolding, shackling, humiliating or demeaning them"; prohibit the use of torture to gain confessions, and regard coerced confessions as illegitimate evidence.

46. A large number of interviews conducted for this report recounted violations of international human rights law and of the aforementioned national provisions. Of the 99 individuals interviewed, three quarters reported that their property was searched and/or that they were arrested without being presented with warrants. Approximately 73 per cent of those interviewed alleged that they were blindfolded during interrogations; 58 per cent reported the use of prolonged solitary confinement; 62 per cent reported intimidation of family members for the purpose of placing pressure on the target of interrogations; 78 per cent stated that they were beaten during interrogations; and 8 per cent reported being hung from ceilings for the purpose of soliciting confessions. Moreover, 64 per cent of those interviewed alleged that they were denied adequate access to a lawyer after the investigative phase of their case, and another 82 per cent stated that they



believed that the judge had already made up his mind about their case, and that he was being directed by the Prosecutor's Office.

47. Ahmed Hamid, a lawyer who represented 19 individuals who were prosecuted in Khuzestan Province for "acting against national security", maintained that he was allowed access to his clients only two days before the trials, for five minutes, in the presence of security forces. Mr. Hamid reported that his objections and assertions in court about his clients' right to see him prior to their trial were ignored by the judge, and that his clients were prosecuted in a trial held within three days for all 19 defendants. He also maintained that, while his clients did not speak Farsi, they were not provided with interpretation, and therefore did not understand what had transpired during their trial. He further indicated that he was allowed to submit a written defence only after the trial, and although he and other actors in the case submitted thousands of pages to the presiding judge, the caller made his decision in an hour. The judge sentenced 10 of the defendants to death. Moreover several of his clients were executed in secret without his knowledge or that of family members, while their case was being reviewed by an appeals court.

48. In his interactive dialogue of March 2012 with the Human Rights Council, the Special Rapporteur reported on the case of Loqman Moradi and Zanyar Moradi, who were both sentenced to public hanging on the charge of moharebeh. According to reliable sources, both men vehemently denied the charges, but were forced to confess as a result of severe beatings, and threats of rape and arrest of family members. These sources also maintained that authorities informed Zanyar Moradi that he had legal counsel on the day of his trial, while Loqman Moradi was allowed to meet with his attorney two days prior to his trial after a year in detention. The Special Rapporteur later reviewed video produced by Press TV, which reported on the confessions of both men. Reliable sources reported that both men were forced to rehearse answers to questions they were asked during the televised interview.<sup>36</sup>

### 3. Independence of the legal community

49. The Special Rapporteur joins the International Bar Association<sup>37</sup> in expressing deep concerns over the effects of the Bill of Formal Attorneyship on the independence of the Bar Association in the Islamic Republic of Iran. The bill reportedly increases Government supervision over the Iranian Bar Association through the establishment of a seven-member commission of "judges, lawyers and attorneys appointed by the Head of the Judiciary for a period of four years". That Commission is in charge of examining the "competence" of individuals that apply to sit on the Board of the Bar Association, and has the power to suspend members of the Board if it determines them to be incompetent. The bill also directs the Commission to "examine and pronounce itself on decisions made by the High Council of Attorneyship and Provincial Organizations of Attorneys, from the viewpoint of adherence to Sharia law, public interests, people's acquired rights". The bill also grants the Commission the power to issue or revoke attorneys' licences, and therefore has the potential to produce a legal community governed by the views of the judiciary and the Government, rather than acting as an independent actor in defence of the rights of the people.

50. The Special Rapporteur is also alarmed by reports of Government actions targeting lawyers. He maintains that these have grave implications for the health and efficacy of the judicial system, which requires lawyers to rigorously practise their profession in defence of their clients. During a number of interviews, members of the Iranian legal community reported that they were harassed, threatened, arrested and detained for discussing their clients' cases with members of the press. They reported that they were also deprived of reasonable contact and access to family and legal counsel, and some reported that they were subjected to severe beatings and other forms of ill-treatment and torture for the purpose of soliciting confessions.

51. It is estimated that some 32 lawyers have been prosecuted by the Government since 2009, and that at least nine defence attorneys are currently detained.<sup>38</sup> Their sentences range from six months to 18 years in prison on various charges, including "propaganda against the regime"; creating public anxiety; "committing security crimes"; "giving interviews to foreign media"; "acting against national security"; "anti-regime propaganda by giving interviews"; and "propagating lies".<sup>39</sup> Some lawyers were also banned from practising law.

### 4. Situation in prisons

52. In its comments and observations on the Special Rapporteur's report of March 2012 to the Human Rights Council, the Government argued that "all prisons of the Islamic Republic of Iran are under direct supervision of prosecuting attorneys and their deputies. They may inspect prisons at any time and, at any case of infringement, they may sue violators." However, the Special Rapporteur continues to receive reports about disturbing prison conditions and treatment of detainees.<sup>40</sup> Several actors connected to Orumiyyeh Detention Centre and Rajai Shahr Prison reported that political prisoners continue to be deprived of adequate access to medical services, which has allegedly led to the death of at least two detainees in Rajai Shahr Prison, including Mansour Radpour. They also reported on the deterioration of the health of political prisoners who reportedly face poor hygienic conditions, deprivation of proper nutrition, and



infrequent access to family members. A number of individuals have reported that they submitted complaints about violations of their rights to the authorities, but that no investigation had been undertaken in accordance with Iranian law.

### **5. Torture, cruel and degrading punishments and executions**

53. The Special Rapporteur joins the Secretary-General in his concern about the frequent use of torture, amputations and flogging, as well as the increasingly frequent application of the death penalty, including in public, and in cases of political prisoners.

54. The revised Penal Code omits stoning. However, as stated earlier, several provisions in the Iranian Constitution and Penal Code compel a judge to “deliver his judgement on the basis of authoritative Islamic sources and authentic fatwa” in the absence of codified provisions. There is a risk, therefore, that judges can still sentence individuals to death by stoning for adultery.

55. Unpublished data submitted to the Special Rapporteur show that 3,766 flogging sentences have been implemented since 2002, the highest number of floggings in 2009, totalling 1,444. The three most frequent charges in these cases were (a) illicit relationships, including adultery, participating in mixed gender parties, and debauchery; (b) drug-related offences, including drug use, addiction, trafficking or smuggling; and (c) public disruption offences, including assistance in destroying governmental and non-governmental buildings, and acting against the Government, and participating in illegal gatherings. The latter was one of the most frequent charges against those sentenced to flogging in 2009.<sup>41</sup>

56. The Special Rapporteur also continues to raise concerns about the use of capital punishment, including for crimes such as alcohol consumption, adultery and drug-trafficking, which do not constitute serious crimes by international standards. In June 2012, two men were sentenced to death for consuming alcohol for the third time.<sup>42</sup> At least 141 officially announced executions are known to have been carried out between January and early June 2012. Several sources have reported that another 82 secret executions would have been carried out during the same time period, and that there were 53 executions across the country during one week in May 2012;<sup>43</sup> the majority of executions were reportedly related to drug offences.<sup>44</sup> A large number of those sentenced to death were convicted in the absence of fair trial standards.

## **IV. Economic, social and cultural rights**

57. As pointed out in its national report for the universal periodic review, the Islamic Republic of Iran has achieved a number of positive advances in education and reducing infant and maternal mortality rates, putting the country on track to accomplish a number of Millennium Development Goals. However, in addition to the narrowing of public space to criticize or advocate for policies that affect the public interest, it has been reported that restrictions on workers’ rights; deprivation of education, cultural and language rights; and the existence of certain discriminatory practices continue to create obstacles to the realization of economic, social and cultural rights, especially for minorities.

### **The rights to education, economic, social and cultural development**

58. The Labour Code of the Islamic Republic of Iran grants workers the right to form “Islamic associations” and “guild societies”, subject to the “approval of the Council of Ministers”.<sup>45</sup> The country is also a member of the International Labour Organization. In its comments and observations on the Special Rapporteur’s report of March 2012 to the Human Rights Council, the Government noted that “labour law and the law of political parties, societies, trade unions and professional associations define the parameters of trade union activity. In this context a particularly active labour organization covering 1,450 workshops and factories nationally represents the interests of all workers”. Any measures taken against labour groups or leaders were, according to the Government, “a response to the disturbance of public order and security and were taken to prevent social mayhem and disruption of the country’s administration”.

59. In interviews with the Special Rapporteur, labour rights activists reported that attempts to organize workers’ guilds or strikes had been met with severe penalties, which poses grave implications for workers’ ability to pursue their interests. A member of the Iranian Teachers Trade Association maintained that the activities of teachers’ unions have been increasingly met with punitive actions and violent repression since 2007. That person maintained that the Government had banned independent unions following a series of teacher protests in 2007, and that activists had suffered pay cuts and been forced into retirement. The same person stated that activists in his/her union were often arrested, detained and tortured during interrogations, that they were charged with crimes against national security, and issued severe penalties and harsh sentences for activities aimed at improving education for students and improving the working conditions of teachers nationwide.



60. Furthermore, it continues to be reported that students are being deprived of education as a result of their political activities. Members of the now banned student association, Daftar Tahkim Vahdat, have reported that from March 2009 to June 2012 they identified 396 cases of deprivation of education as a result of expulsion or prohibition from entering university campuses for a given period; 52 of these cases reportedly occurred in 2012.

61. Similarly, interviews with 50 members of minority communities, including Ahwazi Arabs, Azerbaijanis and Kurds, highlighted restrictions on the use of mother-tongue languages in academic institutions which have deprived minorities of adequate access to education, and have prevented them from benefiting from the gains the Islamic Republic of Iran has made in literacy and enrolment rates. In its report of March 2012 to the Committee on Economic, Social and Cultural Rights, the Unrepresented Nations and Peoples Organization presented a study conducted in 1998 by Alireza Sarafi, which highlighted the effects of language rights restrictions on the enrolment rates of ethnic minorities in the country. Data in this study demonstrate a considerable disparity between non-Farsi and Farsi speakers in higher education.

I. Non-Farsi speakers	II. Native Farsi-speakers	III. Enrolment in higher education
42%	58%	College degree
36%	64%	Undergraduate
12%	88%	Postgraduate
10%	90%	PhD and doctorate

*Source:* Report submitted in March 2012 by the Unrepresented Nations and Peoples Organization to the Committee on Economic, Social and Cultural Rights at its forty-ninth session for the consideration of the second report of the Islamic Republic of Iran by the Pre-Sessional Working Group.

62. Recent reports also indicate that development policies and gozinesh practices, which employ ideological screenings to regulate access to education and employment, continue to have a negative impact on religious and ethnic minorities across the country. Moreover, in his 2005 report, the Special Rapporteur on adequate housing highlighted the disproportionately poor services, housing, and living conditions of minority communities, and reported that forced evictions and expropriation of land for State-directed agricultural and industrial development seemed to disproportionately target the property of religious and ethnic minorities.

### 1. The Arab community

63. Arabs reportedly experience high drop-out rates as a result of the lack of education in their mother tongue, and Ahwazi students drop out of schools at a rate of 30 per cent at elementary level, 50 per cent at secondary level, and 70 per cent at high school level. Illiteracy rates among Ahwazi Arabs are reported to total over 50 per cent of the population.<sup>46</sup> Furthermore, publications such as newspapers and educational materials in Arabic are reportedly prohibited. Despite the fact that between 80 and 90 per cent of the country's oil comes from Khuzestan Province, it has been reported that local communities do not benefit from the wealth inherent to the area.<sup>47</sup> Several interviewees also maintained that there was a shortage of water, electricity and sanitation in Khuzestan and that, despite water shortages in the province, water from the local Karun River was being diverted to other provinces.

64. It has been estimated that 4 million Arabs live in impoverished urban slums, and that homes continue to be destroyed in order to facilitate State-sponsored development.<sup>48</sup> In April 2005, a controversial letter allegedly written by a presidential adviser that discussed policies for the relocation of Arabs to other parts of the country, and the planned resettlement of non-Arabs to Khuzestan, was leaked.<sup>49</sup> Protests against the contents of the letter were allegedly met with violence by security forces, leading to the death of at least two children, and the arrest and injury of hundreds of protesters. The alleged author of the letter has reportedly denied the letter's authenticity. In interviews with the Special Rapporteur, members of the community reported that Ahwazi Arabs had been forcibly evicted from their property, undercompensated for their land, and were often left without access to adequate housing, sanitation or clean water.

65. Interviewees also maintain that their objections to discriminatory and development policies in the form of peaceful protests and dissemination of educational literature are often met with arbitrary arrest, detention and prosecution. A majority of interviewees reported that they were subjected to long periods in solitary confinement, denied family visits, subjected to torture for the purpose of soliciting false confessions, and denied legal counsel and interpretation during their trials.



66. In June 2012, the Special Rapporteur joined the Special Rapporteurs on summary executions and torture in condemning the execution of four Arabs who were arrested in April 2011 at a protest. Abdul Rahman Heidarian, Abbas Heidarian, Taha Heidarian and Ali Sharif were reportedly sentenced to death on charges of moharebeh and fisad-al-arz in the absence of fair trial standards. In a video plea to the Special Rapporteur, all four defendants denied the charges, maintained that they were tortured for the purposes of soliciting a confession, and maintained that they were sentenced to be hanged in unfair trials.<sup>50</sup> All four men were executed on or around 19 June 2012. Family members were reportedly informed of the execution after it had been carried out. Mohammad Ali Amouri, Sayed Jaber Alboshoka, Sayed Mokhtar Alboshoka, Hashem Sha'bani Amouri and Hadi Rashidi, also members of the Arab community, were sentenced to death on similar charges.

## 2. Azeris

67. A number of interviews and communications from non-governmental organizations report that Government policies and actions hinder the educational, economic, social and cultural development of Azeris. They assert that the native language of Azerbaijanis is not represented in available media, including newspapers; that a number of Azeri educational and literary journals, like the monthly journal *Dilmaj*, have been closed since 2007; and that Azerbaijani language websites are prohibited. Likewise, Azerbaijanis are reportedly prohibited from teaching in their mother tongue in primary and secondary schools, resulting in one of the highest illiteracy rates among an ethnic group in the country. They also report that artists are prohibited from organizing or participating in cultural activities and that Azerbaijani businesses cannot operate under Azerbaijani or Turkish names.

68. Reports received also suggested the arrest and/or harassment of individuals that attend cultural and political events at locations such as Babek Castle in the town of Kalayber. Reports maintained that demands for language rights are continuously refused and viewed as “unpatriotic”, and that individuals that openly criticize Government policies often face punitive measures such as arrest, detention, prosecution and harsh sentences for crimes against national security and the regime.

69. The Special Rapporteur continues to draw attention to the effects of development policies on communities surrounding Lake Urmia, which is located between the East Azerbaijan and West Azerbaijan regions of the Islamic Republic of Iran. It has been reported that the redirection of water from the lake is predominantly responsible for a rapid fall in water levels, resulting in the loss of more than half the lake’s water.<sup>51</sup> It is feared that, in addition to increased pressure on agriculture, dwindling supply will result in devastating environmental consequences that will have lasting effects on the densely populated region surrounding the lake.

## V. Rights of the child

### A. Executions, cruel and degrading punishment

70. The Convention on the Rights of the Child forbids executions of juveniles, life imprisonment and the mixing of children with adults in prison. A number of recommendations in the universal periodic review also called upon the Islamic Republic of Iran to abolish capital punishment in juvenile cases. Article 146 of the new Penal Code states that “immature children have no criminal responsibility”, while article 90 limits culpability to those that understand the nature of their crimes, and, if this standard is not met, juveniles may still be subject to the death penalty under Iranian law.

71. According to a report of May 2012,<sup>52</sup> the Deputy for Management and Expansion of Prisons announced that 70 children that had not committed any crime lived in prisons because their mothers were imprisoned. However, the report also indicated that statistics on the phenomenon vary, and drew attention to the work of Farshid Yazdani, who believes that at least “450 children live in prisons alongside their mothers”. In addition to being deprived of childhood experiences, these children are also exposed to poor prison conditions, including poor hygiene and malnutrition, which drastically impair their physical, emotional and cognitive development and place them at a serious disadvantage when they are released with their parent. It was also reported that no special measures were taken by authorities to shield these children from violence. In an interview for this report, a journalist reported that a 3-year-old child was raped by a female detainee during her detention, and that although the authorities were made aware of the situation no investigation was conducted.<sup>53</sup>

72. Other reports maintain that infants and children are sometimes used to increase pressure on mothers, or to punish criticism of the Government. For example, several detainees reported that they could hear the screams of a mother and her infant during a female detainee’s interrogation. The mother was allegedly prevented from feeding her infant until she cooperated with the authorities, who wanted to know the whereabouts of her husband. Another interviewee reported to the Special Rapporteur that beatings and other forms of mistreatment rendered her incapable of nursing her



son, and that at one point she was rendered unconscious for three days and does not know who took care of her son, or if and what he was fed.

## B. Child marriage

73. The Special Rapporteur is also deeply concerned about reports that the Legal Affairs Committee of the Iranian Parliament has announced that the law that prohibits the marriage of girls below the age of 13 is considered to be “un-Islamic and illegal”. Some statistics indicate that in June and July 2012 more than 75 girls under 10 were forced to marry much older men.<sup>54</sup> A majority of these cases are reported in southern provinces including Hormozgan, Sistan and Baluchestan and Khuzestan. It was further reported that a conservative lawmaker for the Parliament’s Legal Committee stated that the law must regard 9 as being the appropriate age for a girl to have reached puberty and qualified to get married; to do otherwise would be to contradict and challenge Islamic sharia law; he said that he would seek to change current legislation to permit such marriages.<sup>55</sup>

## VI. Conclusions and recommendations

74. The Special Rapporteur has catalogued a wide range of human rights violations since the submission of his first interim report to the General Assembly. He asserts that these violations are products of legal incongruities, insufficient adherence to the rule of law, and the existence of widespread impunity. This situation undermines the Government’s ability to adhere to its international commitments, and undercuts its capacity to advance the recommendations accepted during its universal periodic review, as well as those produced by treaty body reviews and the other special procedures mandate holders. Therefore, the Special Rapporteur concludes that specific attention must be paid to legislation that serves to attenuate and abrogate rights guaranteed by the five international instruments to which the Islamic Republic of Iran is a party. Impunity must also be addressed in order to facilitate accountability, provide redress for human rights violations and strengthen the rule of law, all of which are required to effectively promote respect for human rights in the country.

75. The Special Rapporteur also concludes that insufficient progress results from the country’s reluctance to substantively engage with the international community on recurring matters of concern. He continues to assert that his mandate should not be viewed as a punitive measure, but should be regarded as an opportunity to frequently and substantively engage the international community in a non-politicized, transparent and constructive forum.

76. The submissions and interviews considered for this report provide a deeply troubling picture of the overall human rights situation in the Islamic Republic of Iran, including many concerns which are systemic in nature. The Special Rapporteur urges the Government to reconsider legislation reviewed in his current and previous reports, as well as other aspects of the country’s legal framework that infringe on those human rights promulgated by international human rights treaties.

77. Furthermore, the Special Rapporteur again emphasizes the need to explicitly define actions that constitute crimes against national security, and encourages the Government to guarantee the space for public criticism or advocacy through peaceful activities that are protected by international law. He calls on the Government to ensure that restrictions on freedom of expression and the right to information are “content-specific”, as called for by the Human Rights Committee in its General Comment 34 on article 19.

78. The Special Rapporteur also continues to underline the importance of perpetuating a culture of tolerance, and urges the Government to prevent discrimination against women and girls, as well as religious and ethnic minorities, in all spheres of public life and services, and to protect their freedoms to freely associate and express themselves. He further calls on the Government to ensure that the minimum age for marriage complies with international standards and that measures to prevent the forced, early and temporary marriage of girls are established.

79. The Special Rapporteur again emphasizes his concern about alleged violations of rights of due process, and requests that the Government investigate allegations of physical and psychological torture and the denial of due process rights. In this regard, the Special Rapporteur also re-emphasizes the need for an extensive, impartial and independent investigation into the violence in the weeks and months that followed the presidential election of 2009. He reiterates his call for the immediate release of all political prisoners and prisoners of conscience, including those alluded to in the current and previous reports; requests that the treatment of prisoners meet minimum international and national standards; and that prisoners are granted adequate access to medical care, in accordance with international standards and Iranian law.

80. The Special Rapporteur continues to deplore the use of stoning as a form of capital punishment, and continues to strongly urge the Government to enforce its moratorium on stoning, to consider the reversal of existing stoning



sentences, and to consider explicitly prohibiting its use. The Special Rapporteur also reiterates his concern about the implementation of the death penalty including in cases that do not meet the “most serious crimes” standards, as stipulated by international law. He calls on the Government to consider revisiting its qualification in the revised Islamic Penal Code on the use of capital punishment for juveniles and to consider prohibiting juvenile executions; and reiterates his call for a moratorium on the implementation of capital punishment sentences until such time as fair trial standards for capital cases can be adequately demonstrated.

81. The Special Rapporteur also joins the treaty bodies and other special procedures mandate holders that have emphasized the need to strengthen effective safeguards against human rights abuses. To that effect, he continues to emphasize the need to establish an effective national human rights mechanism that is compliant with the Paris Principles, in order to ensure that violations of human rights are investigated and sufficient remedies are provided.

### [\*\* Footnotes \*\*]

\* A/67/150.

\*\* The present report was submitted after the deadline as a result of consultations with the Member State. A/67/369

1. A/66/374.

2. The special procedures of the Human Rights Council have transmitted 21 communications from 1 January to 30 August 2012, but have received only one reply from the Government.

3. A/HRC/19/66.

4. The website contains summaries of those interviews conducted for the Special Rapporteur’s reports, as well as a catalogue of material related to the General Assembly, the Human Rights Council, treaty bodies and other special procedures as it relates to human rights in the Islamic Republic of Iran. The website is accessible at <http://www.shaheedoniran.org/english/reported-cases/index.1.html>.

5. CCPR/C/IRN/3, para. 622.

6. Ibid., para. 626.

7. Article 24 states: “publications and the press have freedom of expression except where there is infringement of the basic tenets of Islam or public rights. In this respect detailed provisions will be laid down by law”.

8. The Islamic Penal Code, article 263 (January 2012).

9. [www2.ohchr.org/english/law/protection.htm](http://www2.ohchr.org/english/law/protection.htm).

10. See <http://old.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1923707> and [www.cyberpolice.ir/page/3031](http://www.cyberpolice.ir/page/3031).

11. Justice for Iran, “Systematic Torture to Obtain Televised Confessions: Gerdab; a Dictated Scenario”, 2012; see also <http://radiozamaneh.com/english/content/rights-group-accuses-irgc-office?page=2>; [www.amnesty.org/en/news/iran-duty-inform-2012-05-02](http://www.amnesty.org/en/news/iran-duty-inform-2012-05-02); and [www.gerdab.ir/](http://www.gerdab.ir/).

12. [www.gerdab.ir/fa/content/3](http://www.gerdab.ir/fa/content/3).

13. [www.gerdab.ir/fa/pages/?cid=160](http://www.gerdab.ir/fa/pages/?cid=160).

14. Justice for Iran, “Systematic Torture to Obtain Televised Confessions: Gerdab; a Dictated Scenario”, 2012.

15. [www.cpj.org/2012/07/news-coverage-of-economic-sanctions-barred-by-iran.php](http://www.cpj.org/2012/07/news-coverage-of-economic-sanctions-barred-by-iran.php). are tools of transferring information out of Iran”. 16 The articles also suggested that authorities have supported the development of a national intranet and plan to unplug the country from the worldwide Internet. However, several other news agencies have contradicted these reports. 17



16. [www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/tehranbureau/2012/05/news-foreign-email-banned-extensive-labor-layoffs-private-bank-dissolved.html](http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/tehranbureau/2012/05/news-foreign-email-banned-extensive-labor-layoffs-private-bank-dissolved.html); <http://www.radiozameh.com/english/content/foreign-email-prohibited-iran>; [www.majzooban.org/en/news-and-exclusive-content/2395-foreign-email-prohibited-in-iran.html](http://www.majzooban.org/en/news-and-exclusive-content/2395-foreign-email-prohibited-in-iran.html); [www.guardian.co.uk/world/2012/jan/05/iran-clamps-down-internet-use](http://www.guardian.co.uk/world/2012/jan/05/iran-clamps-down-internet-use); <http://stream.aljazeera.com/story/halal-internet>.
17. <http://english.farsnews.com/newstext.php?nn=8101300067>; <http://english.farsnews.com/newstext.php?nn=9101141301>.
18. [https://spdb.ohchr.org/hrdb/20th/UA\\_Iran\\_16.02.2012\\_\(2.2012\).pdf](https://spdb.ohchr.org/hrdb/20th/UA_Iran_16.02.2012_(2.2012).pdf).
19. A/HRC/19/66, para. 52.
20. [www.bbc.co.uk/persian/iran/2011/05/110503\\_119\\_iran\\_press\\_freedom\\_day.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2011/05/110503_119_iran_press_freedom_day.shtml).
21. The Committee to Protect Journalists; see [www.cpj.org/2012/02/attacks-on-the-press-in-2011-iran.php](http://www.cpj.org/2012/02/attacks-on-the-press-in-2011-iran.php).
22. Ibid.
23. <http://www.radiozameh.com/english/content/security-chief-lays-out-rules-foreign-film-work>.
24. See A/HRC/19/82 (23 May 2012), and [www.bbc.co.uk/news/world-middle-east-14976753](http://www.bbc.co.uk/news/world-middle-east-14976753); <http://www.nytimes.com/2011/09/20/world/middleeast/iran-arrests-filmmakers-accused-of-working-for-bbc.html>; [www.cpj.org/2012/02/attacks-on-the-press-in-2011-iran.php](http://www.cpj.org/2012/02/attacks-on-the-press-in-2011-iran.php); <http://www.cpj.org/2011/09/iran-arrests-six-documentary-filmmakers.php>.
25. [www.reuters.com/article/2012/05/14/us-iran-germany-rapper-idUSBRE84D0NB20120514](http://www.reuters.com/article/2012/05/14/us-iran-germany-rapper-idUSBRE84D0NB20120514); <http://isna.ir/fa/news/91030100591/>; [www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910224000865](http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910224000865).
26. See A/66/361 (15 September 2011), and [www.guardian.co.uk/film/2011/oct/18/jafar-panahi-loses-appeal-prison](http://www.guardian.co.uk/film/2011/oct/18/jafar-panahi-loses-appeal-prison).
27. Semi-official news (ISNA), 20 December 2011, available from [www.isna.ir/isna/newsview.aspx?id=news-1677747&lang=p](http://www.isna.ir/isna/newsview.aspx?id=news-1677747&lang=p).
28. Article 26 guarantees freedom of association except where there is violation of the “principles of independence, freedom, national unity, Islamic standards, and the foundations of the Islamic Republic”.
29. Article 27 states: “Unarmed assemblies and marches may be freely organized, provided that no violation of the foundations of Islam is involved”.
30. A/HRC/19/66, para. 16.
31. The Organization for Defending Victims of Violence reported that the new law on non-governmental organizations prompted a strong reaction on the part of Iranian non-governmental organizations, which forced the parliament to suspend its passage and conduct a further review of the bill; see [www.odvv.org/](http://www.odvv.org/).
32. [www.rferl.org/content/irans\\_dervishes\\_come\\_under\\_attack\\_again/24318940.html](http://www.rferl.org/content/irans_dervishes_come_under_attack_again/24318940.html); [www.iranhumanrights.org/2011/09/mostafa-azmayesh/](http://www.iranhumanrights.org/2011/09/mostafa-azmayesh/).
33. [www.majzooban.org/fa/exclusive/exclusive-news/3914-014e-](http://www.majzooban.org/fa/exclusive/exclusive-news/3914-014e-).
34. Article 554 of the new Islamic Penal Code of the Islamic Republic of Iran.
35. [www.bia-judiciary.ir/tabid/144/Default.aspx](http://www.bia-judiciary.ir/tabid/144/Default.aspx).
36. [www.youtube.com/watch?v=J2Y7gJ5hNY&feature=autoplay&list=PLB44834DAB7FA4029&playnext=1](http://www.youtube.com/watch?v=J2Y7gJ5hNY&feature=autoplay&list=PLB44834DAB7FA4029&playnext=1); [www.youtube.com/watch?v=KtwD4odmNgc&list=PLB44834DAB7FA4029&index=80&feature=plpp\\_video](http://www.youtube.com/watch?v=KtwD4odmNgc&list=PLB44834DAB7FA4029&index=80&feature=plpp_video); [www.youtube.com/watch?v=Qij5lawbWbQ&list=PLB44834DAB7FA4029&index=79&feature=plpp\\_video](http://www.youtube.com/watch?v=Qij5lawbWbQ&list=PLB44834DAB7FA4029&index=79&feature=plpp_video).
37. [www.ibanet.org/Article/Detail.aspx?ArticleUid=F32AAFBC-F91B-4A5E-9979-0F0807859D22](http://www.ibanet.org/Article/Detail.aspx?ArticleUid=F32AAFBC-F91B-4A5E-9979-0F0807859D22).



38. Amnesty International, "We are ordered to crush you: expanding repression of dissent in Iran", 28 February 2012.
39. International Campaign for Human Rights in Iran; see [www.iranhumanrights.org/](http://www.iranhumanrights.org/) 2012/02/iranian-bar-anniversary/.
40. Severe overcrowding also remains an issue of grave concern. In a prison with a capacity of 3,000 inmates, for instance, 13,000 inmates are held; see [www.isna.ir/isna/newsview.aspx?id=news-1886012&lang=p](http://www.isna.ir/isna/newsview.aspx?id=news-1886012&lang=p).
41. Abdorrahman Boroumand Foundation, Washington, D.C.; see [www.iranrights.org/](http://www.iranrights.org/).
42. [www.guardian.co.uk/world/2012/jun/25/iranian-pair-death-penalty-alcohol](http://www.guardian.co.uk/world/2012/jun/25/iranian-pair-death-penalty-alcohol); <http://isna.ir/fa/print/91040401521/>.
43. Ibid.
44. Iran Human Rights; see <http://iranhr.net/>.
45. Labour Code of the Islamic Republic of Iran, chapter VI (20 November 1990).
46. Unrepresented Nations and Peoples Organization, "Alternative report submitted to the Committee on Economic, Social and Cultural Rights for the consideration of the second report of the Islamic Republic of Iran during the 49th Pre-Sessional Working Group" (March 2012).
47. In 2006, the Special Rapporteur on adequate housing as a component of the right to an adequate standard of living reported that cities and towns in Khuzestan Province lacked basic services, which negatively affected the population's health (see E/CN.4/2006/41/Add.2, 21 March 2006).
48. Unrepresented Nations and Peoples Organization, "Ahwazi Arabs", June 2010.
49. Ibid., p. 2; and [www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/056/2006/en/4eac11e0-d429-11dd-8743-d305bea2b2c7/mde130562006en.pdf](http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/056/2006/en/4eac11e0-d429-11dd-8743-d305bea2b2c7/mde130562006en.pdf).
50. [www.alarabiya.net/articles/2012/07/04/224488.html](http://www.alarabiya.net/articles/2012/07/04/224488.html); and [www.youtube.com/watch?v=tp7zrBF-3ec](http://www.youtube.com/watch?v=tp7zrBF-3ec).
51. United Nations Environment Programme, "The drying of Iran's Lake Urmia and its environmental consequences", February 2012.
52. [www.ihrv.org/inf/?p=5079](http://www.ihrv.org/inf/?p=5079).
53. The United Nations Rules for the Treatment of Women Prisoners and Non-custodial Measures for Women Offenders (the Bangkok Rules) stress that any decision to allow children to stay with mothers shall be based on the best interest of the child and that the environment provided for such children's upbringing inside prisons shall be as close as possible to that of a child outside prisons. See <http://daccess-dds-ny.un.org/doc/UNDOC/LTD/N10/561/94/PDF/N1056194.pdf?OpenElement>.
54. [www.majzooban.org/en/news-and-exclusive-content/2688-iran-seeks-to-legalise-marriage-for-girls-under-10-.html](http://www.majzooban.org/en/news-and-exclusive-content/2688-iran-seeks-to-legalise-marriage-for-girls-under-10-.html); [www.globalawareness101.org/2012/07/iran-iranian-parliament-seeks-to.html](http://www.globalawareness101.org/2012/07/iran-iranian-parliament-seeks-to.html); [www.ihrv.org/inf/?p=5051](http://www.ihrv.org/inf/?p=5051).
55. Article 1049 of the Civil Code allows for early marriages, namely, 13 lunar years for girls and 15 lunar years for boys.

\*\*\* منع \*\*\*

[http://www.iranrights.org/farsi/attachments/doc\\_4095.pdf](http://www.iranrights.org/farsi/attachments/doc_4095.pdf)



## ترجمه فارسی (چکیده)

### یک - حقوق مدنی و سیاسی

این بخش موارد زیر را در برمی‌گیرد: آزادی بیان و اطلاعات؛ آزادی گردهمایی و تشکل و مدافعان حقوق بشر؛ آزادی دین شامل پیروان آیین بهایی، مسیحیان و درویشان؛ اجرای عدالت با توجه به قانون تازه مجازات اسلامی، رعایت موازین قانونی، استقلال وکلای دادگستری، وضعیت در زندان‌ها، شکنجه، مجازات‌های ظالمانه و تحقیرآمیز و اعدام‌ها.

### الف) آزادی بیان و حق دسترسی به اطلاعات

\* با توجه به قانون مطبوعات سال ۱۳۶۴ و تحولات اخیر در قوانینی که آزادی بیان و اطلاعات را محدود می‌کنند، و ماده ۲۶۳ قانون تازه مجازات اسلامی (مجازات اعدام برای اهانت به پیامبر)، گزارشگر ویژه اعلام کرده که «اهانت و افترا» بر اساس تعریف ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در ردیف «جرایم مهم» قرار نمی‌گیرند و نمی‌توان برای آنها مجازات اعدام را صادر کرد. مقررات قانون مجازات اسلامی در زمینه اهانت مبهم و خلاف تضمین‌های عهدنامه‌های بین‌المللی حقوق بشری در زمینه مجازات اعدام... است.»

\* فعالیت‌های مرکز جرایم سازمان‌یافته ((سپاه پاسداران)) و نقض آزادی بیان و حق دسترسی به اطلاعات، که به دستگیری و حتا صدور حکم اعدام برای طراحان و مدیران وبگاه‌ها و دیگر افرادی که در اینترنت از دولت انتقاد کرده‌اند انجامیده، نگرانی گزارشگر ویژه را برانگیخته و او نوشته است: ۱۹ نفر از این عده در حال حاضر در بازداشت به سر می‌برند که چهار نفر از آنها، وحید اصغری، احمد رضا هاشمپور، مهدی علیزاده فخرآباد و سعید ملکپور در ژانویه ۲۰۱۲ (دی ۱۳۹۰)... پس از شکنجه روانی و جسمانی، حبس انفرادی، تهدید به شکنجه و تجاوز به افراد خانواده‌شان به اتهام محاربه و فساد روی زمین، همکاری با دولت‌های خارجی، اهانت به رهبران کشور و راه اندازی وبگاه‌های مخالف به اعدام محکوم شده‌اند. سخی ریگی، یک وبلاگ‌نگار دیگر، نیز به ۲۰ سال زندان محکوم شده است.

\* بر اساس برآوردها، در حدود ۴۰۰ روزنامه‌نگار پس از انتخابات ۱۳۸۸ از کشور گریخته‌اند. در سال ۲۰۱۱ جمهوری اسلامی بیش از هر کشور دیگر روزنامه‌نگاران را زندانی کرده است و ۵۰ درصد آنها در حبس انفرادی به سر برده‌اند. بیش از نیمی از روزنامه‌نگاران زندانی به حکم‌های زندان از شش ماه تا ۱۹,۵ سال محکوم شده‌اند. فریبرز رئیس‌دانا، اقتصاددان، به خاطر انتقاد از کاهش یارانه‌ها به یک سال زندان محکوم و در خرداد ماه ۱۳۹۱ به زندان رفت. بین ماه‌های ژانویه و مه ۲۰۱۲ (دی ۱۳۹۰ تا اردیبهشت ۱۳۹۱)، حداقل ۱۹ روزنامه‌نگار دستگیر و ۹ نفر از آنها بعداً آزاد شده‌اند. عده‌ای از روزنامه‌نگاران زندانی از امکانات درمانی لازم برای بیماری‌های قبلی یا جراحات ناشی از شکنجه برخوردار نشده‌اند. مسعود باستانی، عیسی سحرخیز، محمد صدیق کبودوند، حسین رونقی ملکی، سعید متین‌پور، مهدی محمودیان، کیوان صمیمی بهبهانی و آرش هنرور شجاعی از این جمله هستند. شش سینماگر در شهریور ۱۳۹۰ به خاطر همکاری با بی‌بی‌سی دستگیر شدند. کارکنان رادیو فردا و بی‌بی‌سی نیز گفته‌اند که اعضای خانواده‌هایشان بازداشت شده و مورد بازجویی قرار گرفته‌اند تا این کارکنان دست از فعالیت خبری بردارند و استعفا بدهند.

\* حکم ۲۵ ضربه شلاق برای محمود شکرایبی، کاریکاتوریست، و اعلام جایزه ۱۰۰۰۰۰۰ دلاری برای قتل خواننده رپ ایرانی شاهین نجفی، محکومیت شش سال زندان و ۲۰ سال محرومیت از فیلم‌سازی جعفر پناهی و محمد رسول‌اف از موارد دیگر مورد اشاره در این بخش است.

### ب) آزادی گردهمایی و تشکل

با توجه به ماده ۲۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که این آزادی‌ها را تضمین کرده، موارد زیر در این بخش از گزارش مطرح شده است:

- ممنوعیت اتحادیه‌های مستقل و غیرقانونی شدن انجمن صنفی روزنامه‌نگاران در سال ۱۳۸۸



• دستگیری و حبس در انزوای کامل مدافعان حقوق بشر از چند هفته تا ۳۶ ماه، بدون اتهام یا دسترسی به وکیل، شکنجه شدید آنها مثل ضرب و شتم، اعدام ساختگی، شوک الکتریکی، تجاوز جنسی، محرومیت از خواب، ندادن غذا و آب، تهدید اعضای خانواده، استفاده از مواد روانگردان، به منظور اخذ اعتراف یا اطلاعات؛ محاکمه‌های ناعادلانه و محکومیت‌های شدید شامل شلاق، محرومیت از فعالیت و سفر و حکم‌های طولانی زندان از شش ماه تا ۲۰ سال

## ج) آزادی دین

اصل ۱۶۷ قانون اساسی، ماده ۲۲۰ قانون تازه مجازات اسلامی و ماده ۲۸۹ آیین دادرسی کیفری به قاضیان اختیار داده‌اند تا بر اساس منابع اسلامی و فتوای معتبر حکم صادر کنند و این مقررات در کنار سکوت قانون مجازات اسلامی راه را برای صدور حکم اعدام در مورد ارتداد باز گذاشته است.

عده‌ای، به ویژه کسانی که از اسلام به دین دیگری گرویده‌اند، دستگیر و بازجویی و به خاطر عقاید دینی مورد شکنجه روانی و جسمانی قرار گرفته و به محاربه و فساد روی زمین متهم شده‌اند.

در زمان نگارش گزارش در اوایل سپتامبر ۲۰۱۲، ۱۰۵ پیرو آیین بهایی در بازداشت بودند. از خرداد ۱۳۸۹ تاکنون ۳۰۰ مسیحی بازداشت شده‌اند و ۴۱ نفر از آنها بدون اتهام از یک ماه تا یک سال در زندان به سر برده‌اند. در بعضی موارد، بازداشت شدگان شکنجه شده و بدون دسترسی به وکیل ناعادلانه محاکمه شده‌اند. کلیساها باید در مورد پذیرش اعضای تازه به دولت‌مردان گزارش دهند. نوکیشان مسیحی بازداشت شده و با تهدید به اتهام ارتداد برای ترک مسیحیت زیر فشار قرار گرفته‌اند.

درویش سلسله گنابادی و عبادتگاه‌های آنها در شهرهای تهران، شیراز و کاور در شهریور ۱۳۹۰ به شدت مورد تهاجم قرار گرفته و در حدود ۲۰۰ نفر دستگیر شده‌اند. ۱۸۹ درویش که در آبان ۱۳۸۶ دستگیر شده بودند در اردیبهشت ۱۳۹۱ محاکمه شدند.

## د) اجرای عدالت

\* قانون مجازات اسلامی با مقررات قانون اساسی و حقوق بین‌المللی در باره برابری جنسیتی، از جمله در زمینه‌های شهادت زنان در دادگاه، معادل دانستن ارزش جان زن با نیم ارزش جان مرد، و نابرابری سن کیفری دختران و پسران، مغایر است. این قانون در زمینه قصاص، و نیز به ویژه در مورد پیروان دین‌های غیررسمی، مثل آیین بهایی، علیه غیرمسلمانان تبعیض قایل می‌شود. این قانون اتهام‌های محاربه و فساد روی زمین در این قانون به ویژه در مورد فعالان سیاسی و حقوق بشری و مجازات‌های آن شامل اعدام، مصلوب کردن، قطع دست راست و پای چپ یا تبعید را حفظ کرده است؛ و مجازات‌های مربوط به جرایم امنیت ملی را افزایش داده است. اتهام امنیت ملی علیه مدافعان حقوق بشر، روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی و حقوق بشری خلاف مفاد میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است.

\* رعایت موازین قانونی با مواردی مثل بازرسی محل بدون حکم قانونی، استفاده از چشم بند در طی بازجویی، حبس طولانی انفرادی، آزار اعضای خانواده متهم، ضرب و شتم در طی بازجویی، آویختن از سقف برای کسب اعتراف، نداشتن دسترسی به وکیل، تصمیم‌گیری قاضی پیش از محاکمه یا حرف شنوی او از دادستانی نقض شده است.

محاکمه ناعادلانه ۱۹ متهم به اقدام علیه امنیت ملی در خوزستان و محکومیت ۱۰ نفر از آنها به اعدام، اعدام مخفیانه چند تن از این محکومان در حالی که پرونده آنها هنوز در دادگاه تجدید نظر بود؛ محکومیت لقمان مرادی و زاینار مرادی به اعدام در انتظار عمومی به اتهام محاربه پس از اعتراف زیر شکنجه، پخش اعتراف‌ها از پرس تی وی موارد دیگر این بخش از گزارش را تشکیل می‌دهند.

\* استقلال وکلای دادگستری در آیین نامه اجرایی قانون کانون وکلای دادگستری به خطر افتاده است. تعدادی از وکلای دادگستری مورد تهدید و آزار و پس از دستگیری برای اعتراف مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفته‌اند. بر اساس برآوردها در حدود ۳۲ وکیل دادگستری از سال ۱۳۸۸



به بعد مورد پیگرد قرار گرفته‌اند و در زمان نگارش حداقل ۹ وکیل دادگستری در بازداشت هستند که از شش ماه تا ۱۸ سال زندان و محرومیت از اشتغال به حرفه وکالت محکوم شده‌اند.

\* وضعیت زندان‌ها نشان می‌دهد که زندانیان سیاسی به ویژه در بازداشتگاه ارومیه و زندان رجایی شهر از دسترسی به امکانات درمانی محروم هستند و این وضع به مرگ حداقل دو نفر از جمله منصور رادپور در زندان رجایی شهر منجر شده است.

\* شکنجه، مجازات‌های ظالمانه و تحقیرآمیز و اعدام‌ها شامل قطع عضو و شلاق و استفاده رو به فزونی از اعدام از جمله اعدام در انظار عمومی باعث نگرانی گزارشگر شده است. قانون تازه مجازات اسلامی امکان صدور حکم سنگسار برای زنا را باز گذاشته است. گزارش‌های دریافتی نشان می‌دهند که از سال ۲۰۰۲ به بعد ۳۷۶۶ مورد مجازات شلاق اجرا شده که بیش‌ترین تعداد یعنی ۱۴۴۴ مورد آن در سال ۲۰۰۹ بوده است. این مجازات بیش از همه در مورد روابط نامشروع شامل زنا و شرکت در میهمانی‌های مختلط، جرایم مواد مخدر، اخلال در نظم عمومی، اقدام علیه نظام و شرکت در گردهمایی‌های غیرقانونی اجرا شده است.

گزارشگر ویژه در باره استفاده از مجازات اعدام از جمله برای جرایمی مثل مصرف نوشیدنی الکلی، زنا و قاچاق مواد مخدر که بر اساس موازین بین‌المللی از جرایم مهم به شمار نمی‌روند، ابراز نگرانی کرده است. در فاصله ژانویه و اوایل ژوئن ۲۰۱۲ (دی ۱۳۹۰ تا خرداد ۱۳۹۱) حداقل ۱۴۱ مورد اعدام رسماً اعلام شده و انجام ۸۲ مورد اعدام مخفی نیز در گزارش‌های غیررسمی آمده است. اکثر این اعدام‌ها به قاچاق مواد مخدر مربوط هستند و تعداد زیادی از محکومان پس از محاکمه‌های غیرعادلانه به اعدام محکوم شده‌اند.

## دو - حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

این بخش موارد زیر را در برمی‌گیرد: حق آموزش، توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ جامعه عرب‌ها؛ آذری‌ها

• فعالان کارگری به خاطر تلاش برای تشکیل اتحادیه یا سازماندهی اعتصاب به شدت مجازات شده‌اند. اعضای کانون صنفی معلمان ایران از سال ۱۳۸۶ به بعد با سرکوب خشنی شامل دستگیری، شکنجه، اتهام اقدام علیه امنیت ملی و حکم‌های سنگین محکومیت روبرو بوده‌اند. دانشجویان نیز به خاطر فعالیت سیاسی از ادامه تحصیل محروم شده‌اند. به گزارش دفتر تحکیم وحدت، در فاصله مارس ۲۰۰۹ تا ژوئن ۲۰۱۲ (فروردین ۱۳۸۸ تا خرداد ۱۳۹۱)، ۳۹۶ نفر از دانشگاه اخراج یا مدتی از ورود به آن محروم شده‌اند و ۵۲ مورد از این تعداد در سال ۲۰۱۲ رخ داده است.

• عرب‌ها، آذربایجانی‌ها و گُردها در استفاده از زبان مادری خویش با محدودیت روبرو هستند و این باعث محرومیت از دسترسی کافی به آموزش و بهره‌گیری از مزایای سوادآموزی و تحصیل شده است. تحقیق پژوهشگری به نام علیرضا صرافی که در اختیار گزارشگر ویژه قرار گرفته و در گزارش نقل شده نابرابری قابل توجهی بین فارسی‌زبانان و گویندگان زبان‌های دیگر را نشان می‌دهد.

• سیاست‌های مربوط به توسعه و گزینش بر اساس ایدئولوژیک در زمینه آموزش و اشتغال تأثیرهای منفی بر اقلیت‌های دینی و قومی می‌گذارند. اقلیت‌های قومی مثل عرب‌ها در زمینه مسکن و شرایط زیست، بهداشت دسترسی به آب پاکیزه، در وضع بدی هستند و از کمبود امکانات رنج می‌برند و زمین‌هایشان به خاطر توسعه کشاورزی و صنعتی مصادره می‌شود. معترضان مسالمت‌جو علیه تبعیض دستگیر و مورد پیگرد واقع می‌شوند، مدت‌های طولانی به سلول انفرادی می‌افتند، از ملاقات با خانواده محروم و برای انجام اعتراف‌های دروغین مورد شکنجه قرار می‌گیرند. گزارشگر ویژه به اعدام چهار نفر از اقلیت عرب پس از محاکمه ناعادلانه به اتهام محاربه و فساد روی زمین در خرداد ۱۳۹۱ و محکومیت پنج نفر دیگر به اعدام به همان اتهام اشاره کرده است.

• آذربایجانی‌ها، همچون عرب‌ها، از تدریس به زبان مادری خود در مدارس ابتدایی و متوسطه محروم هستند و در نتیجه از بالاترین میزان بی‌سوادی در میان گروه‌های قومی رنج می‌برند. تعدادی از نشریه‌های آموزشی و فرهنگی آذری، مثل ماهنامه دیلماج، از سال ۲۰۰۷ به بعد تعطیل و وبگاه‌های آنها ممنوع شده‌اند. شرکت کنندگان در مراسم فرهنگی و سیاسی در مکان‌هایی مثل قلعه بابک در شهر کلیبر دستگیر می‌شوند و کسانی که از سیاست‌های دولت انتقاد می‌کنند به اتهام اقدام علیه امنیت ملی با محکومیت‌های سنگین روبرو می‌شوند. سیاست‌های دولت باعث ائتلاف



نیمی از آب دریاچه ارومیه شده است که علاوه بر افزایش فشار بر کشاورزی، پیامدهای مخرب بلندمدتی برای بر مردمان پیرامون دریاچه و محیط زیست خواهد داشت.

### سه - حقوق کودک

- این بخش به موارد زیر پرداخته است: اعدام‌ها، مجازات‌های ظالمانه و تحقیرآمیز؛ ازدواج کودکان
- بر اساس ماده ۹۰ قانون مجازات اسلامی تازه، کودکانی که ماهیت جرم انجام شده را درک کنند با خطر اعدام روبه‌رو هستند.
- بنا به اعلام معاون توسعه مدیریت و منابع سازمان زندان‌ها در اردیبهشت ۱۳۹۱، ۷۰ کودک بی‌گناه به همراه مادرانشان در زندان به سر می‌برند، اما تحقیق پژوهشگری به نام فرشید یزدانی این تعداد را ۴۵۰ نفر اعلام کرده است. این کودکان در وضع بد بهداشتی و سوء تغذیه به سر می‌برند. از این کودکان گاهی برای افزایش فشار بر مادران استفاده می‌شود.
- اعلام کمیسیون امور حقوقی مجلس که قانون منع ازدواج دختران زیر ۱۳ سال را «غیراسلامی و غیرقانونی» دانسته است، نگرانی گزارشگر ویژه را برانگیخته است. بر اساس بعضی از آمارها، در ژوئن و ژوئیه ۲۰۱۲ (خرداد و تیر ۱۳۹۱) بیش از ۷۵ دختر زیر ۱۰ سال به اجبار با مردان بسیار مسن‌تر از خود ازدواج کرده‌اند و اکثر این ازدواج‌ها در استان‌های جنوبی از جمله هرمزگان، سیستان - بلوچستان و خوزستان رخ داده است. یکی از اعضای کمیسیون امور حقوقی مجلس گفته است که قانون باید ۹ سالگی را سن بلوغ و ازدواج دختران قرار دهد.

### نتیجه‌گیری و پیشنهادها

- گزارشگر ویژه خواهان همکاری دولتمردان جمهوری اسلامی شده و پیشنهادهایی را ارائه کرده که خلاصه آنها از این قرار است:
- قوانین مغایر با حقوق تضمین شده در پنج عهدنامه بین‌المللی که جمهوری اسلامی ایران متعهد آنهاست باید مورد توجه ویژه قرار گیرد. پایان دادن به معافیت از مجازات برای تسهیل پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری، جبران موارد نقض حقوق بشر، تقویت حاکمیت قانون برای احترام به حقوق بشر در کشور ضروری است.
- قوانینی که در این گزارش و گزارش‌های پیشین مورد بررسی قرار گرفته‌اند و دیگر جنبه‌های حقوقی مغایر با حقوق بشر مورد بازبینی قرار بگیرند.
- اقدامات علیه امنیت ملی به روشنی و صراحت تعریف شوند و دولت فضای لازم برای ابراز مسالمت‌آمیز انتقاد بر اساس موازین مورد حمایت در حقوق بین‌المللی را تضمین کند.
- دولت باید با توجه به اهمیت فرهنگ مدارا و تحمل مانع تبعیض علیه زنان، اقلیت‌های دینی و قومی در تمام وجوه زندگی شود و از آزادی تشکل و بیان آنها حمایت کند؛ حداقل سن ازدواج را در سازگاری با موازین بین‌المللی تعیین و از ازدواج اجباری، زود هنگام و موقت جلوگیری کند.
- دولت باید ادعاهای مربوط به شکنجه روانی و جسمانی و محرومیت از موازین قانونی را مورد تحقیق قرار دهد و امکان تحقیق گسترده، غیرجانبدارانه و مستقل در باره خشونت‌های پیرو انتخابات ۱۳۸۸ را فراهم سازد. تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی باید آزاد شوند. رفتار با زندانیان باید با موازین حداقل بین‌المللی و ملی سازگار باشد و زندانیان از امکانات درمانی کافی بر اساس موازین بین‌المللی و قوانین ایران برخوردار شوند.
- دولت باید اجرای سنگسار را متوقف کند، حکم‌های سنگسار را لغو و استفاده از آن را به صراحت ممنوع کند. با تکرار نگرانی در باره مجازات اعدام در مواردی که در حقوق بین‌المللی از جمله مهم‌ترین جرایم به شمار نمی‌آیند، دولت باید امکان استفاده از اعدام در مورد نوجوانان را در



قانون مجازات اسلامی مورد بازنگری و منع کامل اعدام نوجوانان را مد نظر قرار دهد. تا زمانی که موازین محاکمه عادلانه در سطح مناسب برقرار نشده، دولت باید مجازات اعدام را به طور کامل متوقف کند.

• دولت باید یک مکانیزم کارآمد ملی حقوق بشر در سازگاری با اصول پاریس برای تحقیق در باره موارد نقض حقوق بشر و جبران آنها ایجاد کند.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران»

<http://www.fidh.org/SRs-3rd-report-on-HR-in-Iran-12280>



## چهارمین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱

متن انگلیسی (English Text)

### Special Rapporteur's March 2013 report on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran

Human Rights Council  
Twenty-second session  
Agenda item 4

A/HRC/22/56  
28 February 2013

### Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran\* (Advance Unedited Draft)

#### Summary

The present report is the second to be submitted to the Human Rights Council, pursuant to Council resolution 16/9, and communicates developments in the human rights situation of the Islamic Republic of Iran that have transpired since the submission of the Special Rapporteur's second interim report to the 67th session of the General Assembly (A/67/369) in October 2012.

The present report outlines the Special Rapporteur's activities since the Council's renewal of his mandate during its 22nd session, examines ongoing issues, and presents some of the most recent and pressing developments in the country's human rights situation. Although the report is not exhaustive, it provides a picture of the prevailing situation as observed in the preponderance of reports submitted to and examined by the Special Rapporteur. It is envisaged that a number of important issues not covered in the present report will be addressed in the Special Rapporteur's future reports to the General Assembly and the Human Rights Council.

#### Contents

- I. Introduction
- II. Situation of human rights
  - A. Free and fair elections
  - B. Freedom of expression, association, assembly
  - C. Human rights defenders
  - D. Torture
  - E. Executions
  - F. Women's rights
  - G. Ethnic Minorities
  - H. Religious minorities
  - I. Lesbian, gay, bisexual and transgender community
  - J. Socioeconomic rights
- III. Conclusions and Recommendations

#### I. Introduction

1. The Special Rapporteur concludes in this report that there continue to be widespread systemic and systematic violations of human rights in the Islamic Republic of Iran. Reports communicated by nongovernmental organisations, human rights defenders, and individuals concerning violations of their human rights or the rights of others continue to present a situation in which civil, political, economic, social and cultural rights are undermined and violated in law and practice. Moreover, a lack of Government investigation and redress generally fosters a culture of impunity, further weakening the impact of the human rights instruments Iran has ratified.

2. The Special Rapporteur continues to seek the cooperation of the Iranian Government in order to engage in a constructive dialogue and to fully assess the allegations of human rights violations. He regrets that it has been not



possible for him to have a more cooperative and consultative relationship with the Iranian Government. He communicated his desire to visit the Islamic Republic of Iran in order to engage in dialogue and to further investigate the veracity of allegations of human rights violations most recently on 9 May 2012. However, the Government remains reticent on this engagement and his request.

3. The Special Rapporteur has also collaborated with a number of other Special Procedures mandate holders of the Human Rights Council to transmit three Allegation Letters, 25 Urgent Appeals, and 7 joint press statements in 2012. In addition to these communications, he has written to the Government on two separate occasions to express his concern about the ongoing house arrest of opposition leaders, as well as about restrictions on women's access to education.

4. The Special Rapporteur has continued to complement the vast number of reports submitted by non-governmental organizations and human rights defenders through interviews with primary sources located inside and outside the country. In this regard, 409 interviews have been conducted since the beginning of his mandate, 169 of which were conducted from September to December 2012 and submitted for this report.

5. Furthermore, the Special Rapporteur wishes to report two reprisal cases that have been reported in the media in November and December 2012, in accordance with resolution 12/2, which called on representatives and mechanisms to report on allegations of intimidation or reprisal.[1] In one case, three Afghan nationals, Mr Mohammad Nour-Zehi, Mr Abdolwahab Ansari, and Mr Massoum Ali Zehi, were reportedly tortured and threatened with hanging for allegedly submitting a list of executed Afghans to the Special Rapporteur.[2]

6. Other reports have maintained that five Kurdish prisoners located in Orumiyeh Prison, Mr Ahmad Tamouee, Mr Yousef Kakeh Meimi, Mr Jahangir Badouzadeh, Mr Ali Ahmad Soleiman, and Mr Mostafa Ali Ahmad, have been charged with “contacting the office of the Special Rapporteur” “reporting prison news to human rights organisations,” “propaganda against the system inside prison,” and “contacting Nawroz TV”.[3] The prisoners were reportedly detained in solitary confinement for two months, interrogated about contact with the Special Rapporteur, and severely tortured for the purpose of soliciting confessions about their contact with the Special Procedure.

7. The Special Rapporteur is alarmed by these reports and joins the Human Rights Council and Secretary-General in condemning “all acts of intimidation or reprisal against individuals that cooperate with the human rights instruments.”[4] He wishes to emphasize the right of individuals to cooperate with the human rights mechanisms of the United Nations, and underscores the fact that such cooperation is integral to their ability to fulfill their mandates.

8. The Special Rapporteur takes note of the Islamic Republic of Iran's general observations on the present report[5], appreciates engagement through such responses, and continues to hope for direct engagement, as these observations should not preclude such cooperation. Comments forwarded by the Iranian government primarily express concern over (a) the Special Rapporteur's working methodology; (b) the credibility of his sources of information; (c) his assertions about the Government's cooperation with the human rights mechanisms; and (c) his conclusions that allegations of violations of human rights reported to him demonstrate a need for Government investigation and remedy.

9. The Special Rapporteur has outlined his methodology on several prior occasions, and asserts the highest standards of both rigor and consistency in its application at all times. He notes that evidence and testimonies submitted to him have been assessed for compliance with the non-judicial evidentiary standards required of his mandate, that sources are cited appropriately and copiously, whenever possible, that only allegations that are cross-verified and consistently leveled by various sources are presented, and that his findings are in full compliance with protocol stipulated by the UN system. Names of sources are omitted whenever requested, as required by the Special Rapporteur's Code of Conduct.

10. Furthermore, the Special Rapporteur has referenced periodic reports recently submitted to the treaty bodies by the Iranian government throughout his report, but maintains that participation or pledges made in such fora do not on their own substitute for concretely addressing and rectifying concerns raised by the human rights instruments. He also continues to underscore the fact that despite its standing invitation, several requests to visit the country remain outstanding, and that no visit has been granted to any Special Procedure mandate-holder since 2005.

## II. Situation of human rights

### A. Free and fair elections

11. The Special Rapporteur recalls Human Rights Committee General Comment No. 25, which states that article 25 of the International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR) “recognises and protects the right of every citizen to take part in the conduct of public affairs, the right to vote and to be elected and the right to have access to public service.”[6] The right shall be enjoyed and ensured without unreasonable restrictions. Any conditions on this right must be “based on objective and reasonable criteria” without distinction of any kind, including race, gender, religion, and political or other opinion.[7] The Special Rapporteur is concerned that significant and unreasonable limitations placed on the right of Iranian citizens to stand for Presidential office undermine their right to “participate in the conduct of public affairs through freely chosen representatives” who “are accountable through the electoral process for their exercise of that power”.[8]

12. The Iranian Government reported that under its Constitution, candidates for the office of President must be “political-religious men” and faithful believers in the “foundation of the Islamic Republic of Iran and official religion of the country”.[9] Women are therefore excluded from the Presidency and no female candidate has been approved by



the Guardian Council in the 34 years of the Islamic Republic of Iran. The Iranian Constitution also deprives citizens who hold political opinions contrary to that of the Islamic Republic of Iran and the country's official religion of the right to stand for President. The General Comment on article 25 is clear that "political opinion may not be used as a ground to deprive any person of the right to stand for election".[10]

13. On 11 February 2013, the Special Rapporteur joined the Chair-Rapporteur of the Working Group on arbitrary detention and the Special Rapporteur on freedom of assembly and association in a statement urging the Iranian government to immediately and unconditionally release former 2009 Presidential candidates Mr. Mehdi Karoubi and Mr. Mir Hossein Mousavi, his wife Zahra Rahnavard, and hundreds of other prisoners of conscience who remain in prison for peacefully exercising their rights to freedom of opinion and expression, or freedom of association and assembly during protests following the 2009 Presidential election. The Special Rapporteurs underscored the fact that the two opposition leaders have not been charged with a crime since their arrest, and that in its August 2012 Opinion, the Working Group on arbitrary detention confirmed that Mr Mousavi and Mr Karoubi, are subject to arbitrary detention by the Iranian Government contrary to article 9 of the ICCPR.[11] In the case of Mr Mousavi and Mr Karoubi it was reported that the Iranian Chief Prosecutor suggested that the opposition leaders repent and make full restitution for transgressions against the Government and State in order to participate in the 2013 Presidential election.[12]

14. The Special Rapporteur is further concerned that the Iranian Government has not established an independent electoral authority as indicated in General Comment 25 "to supervise the electoral process and to ensure that it is conducted fairly, impartially and in accordance with established laws which are compatible with the Covenant". [13] He is also concerned about the availability of information and materials on voting in minority languages in Iran.[14] Lastly, the Special Rapporteur recalls, more broadly, that freedom of expression, assembly and association "are essential conditions for the effective exercise of the right to vote and must be fully protected".[15] Reports of statements by Iranian officials issuing warnings against those citizens who call for a 'free election' and suggesting these calls are conspiratorial and inimical to the Iranian State or the principle of velayat-madari (obedience to the Supreme Leader)[16] undermine the full enjoyment of article 25 which requires "the free communication of information and ideas about public and political issues between citizens, candidates and elected representatives".

## **B. Freedom of expression, association, assembly**

### **1. Journalists and netizens**

15. The Special Rapporteur remains concerned over the continued arrest, detention, and prosecution of dozens of journalists and netizens under provisions in Iran's 1986 Press Law, which contains 17 categories of "impermissible" content. The Special Rapporteur joined the independent expert on freedom of opinion and expression, human rights defenders, and the Chair-Rapporteur of the Working Group on arbitrary detention on 4 February 2013 in calling on Iran to immediately halt the recent spate of arrests of journalists and to release those already detained following the arrest of at least 17 journalists, the majority of whom work for independent news outlets. The group of human rights experts underscored their fear that the 17 arrests carried-out were part of a broader campaign to crack-down on independent journalists and media outlets, under the accusation that they have collaborated with 'anti-revolutionary' foreign media outlets and human rights organisations.

16. Prior to the aforementioned arrests, 45 journalists were detained in Iran.[17] All five journalists interviewed about their arrests and prosecution for this report maintained that they did not face public trials-by-jury, in accordance with the country's Press Law. Two journalists reported that they were arbitrarily detained without charges and without ever facing a trial; one journalist was allegedly detained for several months and finally released with a verbal warning, and the other was reportedly detained for three years, without charges or a trial, and were finally released on bail. Two female journalists also reported serious sexual harassment while in detention.

17. Furthermore, netizen Mr Mehdi Khazali began serving a 14-year sentence for criticising the Government on his freelance blog in October 2012; Mr Alireza Roshan, a reporter for the reformist Shargh publication began serving a one-year prison sentence in November 2012; Ms Zhila Bani-Yaghoub, editor of the Iranian Women's Club website, began serving a one-year term on charges of "propagating against the system" and "insulting the president", and her husband, journalist Mr Bahman Ahmadi Amouee, is serving a five-year sentence on "anti-state charges".[18]

18. The Special Rapporteur also remains concerned by reports detailing the harassment of family members of journalists who live and work abroad. In a public statement, 104 journalists called for an end to the harassment and intimidation of their family members for the purpose of placing pressure on journalists to discontinue their work with such news agencies as BBC Persian, VOA, and Radio Farda. One journalist interviewed for this report, for example, maintained that the passports of two of her family members were confiscated, and that the family was threatened with the seizure of its property if the journalist persisted with her work.[19]

### **2. Human rights defenders**



19. Interviews continue to impart that human rights defenders are subjected to harassment, arrest, interrogation, and torture, and that they are frequently charged with vaguely-defined national security crimes.[20] A preponderance of human rights defenders interviewed for this report maintained that they were arrested in the absence of a warrant, and subjected to physical and psychological duress during interrogations for the purpose of soliciting signed and televised confessions. A majority of interviewees reported that they were kept in solitary confinement for periods ranging from one day to almost one year, were denied access to legal counsel of their choice, subjected to unfair trials, and in some cases, subjected to severe physical torture, rape (both of males and females, by both male and female officials), electroshock, hanging by hands or arms, and/or forced body contortion.

20. In April 2012, Ms Narges Mohammadi, a co-founder of the Centre for Human Rights Defense (CHRD), founded by Nobel Peace Prize Winner Ms Shirin Ebadi, began to serve a six-year prison sentence for “assembly and collusion against national security”, “membership in the Center for Human Rights Defenders”, and “propaganda against the system.”[21] It was reported that Ms. Mohammadi was arrested and taken to Evin Prison, where she was held in solitary confinement for days. On 11 June 2012, Ms. Mohammadi was transferred, without explanation, to an unsegregated ward in Zanzan Prison. Ms. Mohammadi suffers from muscular paralysis[22] and seizures, and was released on 31 July 2012 on medical furlough. However, her sentence remains in place and she can therefore be re-incarcerated at any time.

### 3. Lawyers

21. The Special Rapporteur continues to share the International Bar Association’s concerns regarding the erosion of the independence of the legal profession and Bar Association in the Islamic Republic of Iran.[23] Legislative action such as the approval of the draft Bill of Formal Attorneyship, which increases Government supervision over the Iranian Bar Association, is a case-in-point. The Special Rapporteur is also concerned by article 187 of the Law of the Third Economic, Social and Cultural Development Plan, which has created a parallel body of lawyers known as “Legal Advisors of the Judiciary”. While the law has seemingly increased the number of legal professionals in the country, partly through a less onerous licensing process, the Judiciary ultimately controls the licensing process of all article 187 legal advisors. The Special Rapporteur has also received reports about the revocation of the licenses of article 187 legal advisers after they represented prisoners of conscience.

22. Furthermore, the Law on Conditions for Obtaining the Attorney’s License allows Bar members to elect members of their Board of Directors, but requires the Supreme Disciplinary Court for Judges, a body under the Judiciary’s authority, to confer with the Ministry of Intelligence, the Revolutionary Court and the Police to vet potential candidates for its Board. Some Iranian lawyers have reported that, in practice, candidates who represent human rights defenders have been prohibited from seeking Board membership as a result.

23. The Special Rapporteur continues to be alarmed by reports of Government action targeting lawyers. It is estimated that some 40 lawyers have been prosecuted since 2009, and that at least 10 are currently detained, including Mr. Abdolfatah Soltani, and Mr Mohammad Ali Dadkhah. Mr Soltani was arrested in September 2011 and is currently serving a 13 year prison sentence. On 29 September 2012, Mr Mohammad Ali Dadkhah, a lawyer and co-founder of the CHRD was summoned to Evin Prison’s Ward 350 to serve a nine-year sentence after being convicted of “membership in an association seeking the overthrow of the Government” and “spreading propaganda against the system through interviews with foreign media”.[24] Mr. Dadkhah was one the attorneys for Pastor Youcef Nadarkhani, who was exonerated and released from prison weeks earlier after being placed on trial for apostasy.

24. On 17 October 2012, Ms Nasrin Sotoudeh, a human rights defender and lawyer, who has been imprisoned since September 2010, began a hunger strike to protest restrictive conditions placed on members of her family, including a travel ban placed on her 12-year-old daughter in June 2012. Ms Sotoudeh has defended, among others, Shirin Ebadi. She ended her hunger strike on 4 December 2012 when the travel ban was lifted. Ms Sotoudeh was temporarily released on a three day leave on 17 January 2013 to see her family, allegedly with a promise of extending her leave into a longer or permanent release. She was subsequently returned to Evin Prison on 21 January 2013. [25]

### D. Torture

25. The Special Rapporteur expressed concern about reports of widespread use of torture in his report to the 67th session of the General Assembly. He further reported that 78% of individuals who reported violations of their due process rights also reported that they were beaten during interrogations for the purpose of soliciting confessions, that their reports of torture and ill-treatment were ignored by judicial authorities, and that their coerced confessions were used against them despite these complaints.

26. In response to this report, the Iranian government maintained that allegations of torture in the country are baseless since the country’s laws forbid the use of torture and the use of evidence solicited under duress. However, the Special Rapporteur continues to maintain that the existence of these legal safeguards does not in itself invalidate allegations of torture, and does not remove the obligation to thoroughly investigate such allegations. He further emphasises that widespread impunity and allegations of the use of confessions solicited under duress as evidence continue to contribute to the prevalence of torture.



27. On 15 November 2012, the Special Rapporteur joined the Special Rapporteurs on extrajudicial, summary or arbitrary executions, torture and other cruel, inhuman or degrading treatment or punishment and on the promotion and protection of the right to freedom of opinion and expression in calling on the Government to investigate the death of Iranian blogger, Mr Sattar Beheshti. Mr. Beheshti was reportedly arrested by the Iranian Cyber Police Unit on 30 October 2012 on charges of "actions against national security on social networks and Facebook." His family was reportedly summoned to collect his body seven days later. During an interview for this report, an informed source communicated that Mr. Beheshti was tortured for the purpose of retrieving his Facebook user name and password, that he was repeatedly threatened with death during his interrogation, and that he was beaten in the face and torso with a baton. The source also stated that Mr. Beheshti reported chest pain to other prisoners and that authorities were made aware of his complaints, but no action was taken. A domestic report released in January 2013 by the Majles' National Security and Foreign Policy Commission criticized the Tehran Cyber Crimes Police Unit for holding Mr. Beheshti in its own (unrecognised) detention center, but fell short of alleging direct wrongdoing in his death or of calling for an investigation into the apparent widespread maintenance of illegal detention centers, operated by branches of Intelligence services, in contravention of Iranian law.[26]

28. The Special Rapporteur is further troubled by media reports that the memorial service for Mr. Beheshti was raided by security agents who beat and arrested members of his family, as well as a number of attendees. It was further reported that five security officers beat and dragged Mr. Beheshti's elderly mother by her hair, and that his brother, Asghar Beheshti, was also arrested and detained for two hours.[27]

29. It was also reported that in late October 2012, the home of Jamil Sowaidi was raided, and that he was detained by plainclothes officers claiming to be members of the Islamic Revolutionary Guards Corps (IRGC). Frequent attempts by Mr. Sowaidi's family to inquire about his whereabouts were reportedly rebuffed by authorities. On 6 November, authorities reportedly confirmed that Mr. Sowaidi had died in custody and advised his family not to pursue the case. The family's request for an autopsy was reportedly denied, and Mr. Sowaidi was buried on 8 November 2012. The Special Rapporteur strongly urges the Government to conduct a comprehensive and transparent investigation into Mr. Sowaidi's death, and encourages it to take measures to remedy the matter, in accordance with international standards.[28]

30. Of the 169 interviews conducted for this report, 81 cases of reported detention were examined for allegations of torture. It was found that approximately 76% of interviewees reported allegations of torture; 56% reported physical torture, including rape and sexual abuse; and 71% of those interviewed reported psychological torture. In an effort to further investigate the methods of torture reported by interviewees, the Special Rapporteur examined a study on Iran performed by one of the world's largest torture treatment centres, which investigates and forensically documents evidence of torture in accordance with Istanbul Protocol standards.[29] Data collected was both quantitative and qualitative, detailing "history of detention, specific torture disclosures and the forensic documentation of the physical and psychological consequences of torture." [30] The medical-legal evidence presented in this study appears to be consistent with a substantial number of statements submitted to the Special Rapporteur in which allegations of torture were reported.

31. The study examines 50 of some 5,000 documented cases of torture reported by Iranians to the centre since 1985. Twenty-nine of the individuals whose cases were examined for this study were detained in 2009, 14 in 2010 and seven in 2011. Fifty-six percent of the cases were detained only once in 2009-2011, while 44% were detained more than once and up to three times before leaving Iran.

32. The study concluded that methods of physical torture described in the 50 cases included: "blunt force trauma including beating, whipping and assault" (100% of cases). The study found that the "main forms of blunt force trauma consisted of repeated and sustained assault by kicking, punching, slapping and of beatings with a variety of blunt instruments including truncheons, cables, whips, batons, plastic pipes, metal bars, gun butts, belts and handcuffs. People reported being assaulted or beaten on all parts of the body, though most commonly on the head and face, arms and legs and back. Most were blindfolded while beaten and many were restrained, meaning they were unable to defend or protect themselves."

33. The study further found the following methods of torture prevalent among the cases reviewed: sexual torture including rape, molestation, violence to genitals and penetration with an instrument (60% of cases); suspension and stress positions (64%); use of water (32%); sharp force trauma including use of blades, needles and fingernails (18%); burns (12%); electric shock (10%); asphyxiation (10%); and pharmacological or chemical torture (8%). Of the cases sampled, 60% of females and 23% of males reported rape."

## E. Executions

34. The Special Rapporteur continues to be alarmed by the escalating rate of executions, especially in the absence of fair trial standards, and the application of capital punishment for offences that do not meet "most serious crimes" standards, in accordance with international law. This includes alcohol consumption, adultery, and drug-trafficking. It has been reported that some 297 executions were officially announced by the Government, and that approximately 200 "secret executions" have been acknowledged by family members, prison officials, and/or members of the Judiciary, making a likely total of between 489 and 497 executions during 2012.[31]



35. It has been reported that at least 58 public executions were carried out this year. The Special Rapporteur joins the High Commissioner for Human Rights in condemning the use of public executions “despite a circular issued in January 2008 by the head of the judiciary that banned public executions”. He also joins the Secretary-General’s view that “executions in public add to the already cruel, inhuman and degrading nature of the death penalty and can only have a dehumanising effect on the victim and a brutalising effect on those who witness the execution.”[32] The Special Rapporteur also remains concerned that provisions in the new Penal Code, while not yet adopted, seemingly broaden the scope of crimes punishable by death.

36. On 22 October 2012, Mr Saeed Sedighi, a Tehran-based shop-owner, was executed along with nine others on drug-trafficking charges.[33] despite calls on 12 October 2012 by three Special Procedures mandate holders to halt the executions.[34] The Government has yet to respond to due process-related queries, including to allegations that Mr. Sedighi was not permitted adequate access to a lawyer or allowed to defend himself during his trial. These rights are guaranteed by article 14 of the ICCPR, as well as articles 32 and 34-39 of the Iranian Constitution and by the country’s Law of Respecting Legitimate Freedoms and Citizenship Rights (2004), which determines criminal procedure and defines fair trial standards.

## F. Women’s rights

37. Reported statistics demonstrate that the Islamic Republic of Iran has made remarkable advances in literacy, access to education for women, and women’s health during the past 30 years. Literacy and primary school enrollment rates for women and girls are estimated at more than 99% and 100% respectively, and gender disparity in secondary and tertiary education is reportedly almost nonexistent.[35] Statistics also indicate that women have experienced improved access to primary health care. The maternal mortality rate is estimated at 24.6 maternal deaths per 100,000 live births, and skilled attendance during delivery is 94.5 percent; which places Iran in the “on track” category towards the MDG to improve maternal health.[36]

38. Moreover, the country’s 5th National Development Plan (NDP) calls for “focusing on the needs and the creation of constructive opportunities for women and youth”. The NDP also refers to principles of equal pay for women and the expansion of social support for “ensuring equal opportunities for men and women and empowerment of women through access to suitable job opportunities”.[37] Several programs aimed at advancing these goals have reportedly been developed, including a scheme to generate “at home” employment for women. The Chairman of the Parliament’s (Majlis) Health and Treatment Commission also recently announced the extension of maternity leave from six months to nine months, along with two weeks’ mandatory leave for fathers.[38]

39. Gender-based disparities in economic participation and political empowerment remain problematic however, and some recent developments threaten to reverse the aforementioned achievements in education.[39] These include unsuccessful legislative attempts to reinforce polygamy and reduce work hours for women, as well as current policy proposals that discriminate against women in education and further limit their civil rights, which are discussed below.

World Economic Forum: The Gender Gap Reports: 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012[40]

## 1. International obligations

40. In 1993, the Committee on Economic, Social and Cultural Rights (CESCR) noted that Iran’s obligation to ensure equal opportunity for women warranted particular attention, especially in relation to the rights to education, work, and family related rights. In 2006, authorities partially agreed to the implementation of recommendations made by the Special Rapporteur on violence against women following her visit to the country. This includes the agreement to reform discriminatory provisions in the country’s penal and civil laws, especially with regard to women’s equal rights in marriage and access to justice. In February 2010, the Iranian Government also received and accepted eight of the 13 recommendations that relate to women’s rights during the Universal Periodic Review (UPR).

41. In its second periodic report to the CESCR, which will be reviewed during the Committee’s 50th session in April/May 2013, the Iranian Government discussed its program to revise “existing rules and regulations” with an aim to advancing women’s participation, raising public awareness about their “qualifications”, and enhancing their skills.[41] The Government also maintained that women’s affairs have received “special attention in the economic, social, cultural and political development plans of the country”, commensurate with its view that “men and women equally enjoy the protection of the law, and enjoy all human, political, economic, social, and cultural rights, in conformity with Islamic criteria”.[42] In qualifying this position, Government representatives have asserted that while it is believed that “men and women are equal in human dignity and human rights, this is not to be confused with equating men and women’s role in family, society, and in the development process”.[43]

42. This viewpoint is further elaborated upon in Iran’s “Charter on Women’s Rights and Responsibilities; adopted in 2004. According to its preamble, the Charter was developed in line with the view that “there are various traditions and perspectives regarding women’s rights based on their different cultures”. The Charter, therefore, specifies those rights



the Government believes belong to both genders, and emphasises those rights it asserts to be specific to women based on their “physical and psychological” differences.[44]

43. In light of this viewpoint, the Special Rapporteur joins the statement transmitted by the Special Rapporteur in the field of cultural rights, Ms. Farida Shaheed, which asserts that while the tendency to view culture as an impediment to women’s rights is “both over simplistic and problematic”, “many practices and norms that discriminate against women are justified by reference to culture, religion and tradition”.[45] In this respect, the Special Rapporteur maintains that the aforementioned emphasis on gender roles places limitations on the Iranian Government’s obligation to protect women’s full enjoyment of their civil, political, social, cultural, and economic rights. He asserts that this view arbitrarily qualifies the degree to which women may enjoy these rights as that which the Government perceives to be in conformity with Islamic criteria. The Special Rapporteur further maintains that this particular argument undermines the notion of universal rights, and compromises the rights protected by the ICCPR and the ICESCR for virtually half of the Iranian population.

## 2. Socioeconomic rights

44. The educational attainment of Iranian women is not yet reflected in their current economic status. Statistics demonstrate that a significant gender disparity continues to exist in their participation in the labor market, and women still only occupy a small percentage of senior managerial positions. It was reported that compared to the global labour force, 52%, only 32% of Iranian women are actively engaged in the labour market, compared to 73% of men.[46]

45. The Special Rapporteur maintains that certain legal limitations placed on women’s employment, coupled with recent revisions of laws that impact their socioeconomic rights, severely weaken the Government’s ability to promote gender equality and to make progress on those recommendations communicated by the CESCR in 1993, and during the 2010 UPR. These limitations include Article 1117 of Iran’s Civil Code, which provides men with the right to legally prohibit their wives from engaging in work outside the home if they can prove that the work is incompatible with the family’s interests. It was reported that members of the Majlis recently proposed four articles that require women to be married in order to become members of a university’s scientific committee, or to be employed at the Ministry of Education and Training. The speaker of the Parliament’s Social Commission reported that the preconditions have not yet been approved.[47]

46. In June 2012, the Science and Technology Ministry announced that women sitting for the national entrance exam would be prohibited from enrollment in 77 fields of study at 36 public universities across the country.[48] It was reported that female enrollment in hundreds of courses offered during the 2012-2013 academic year at Iranian public universities was substantially restricted, including in courses on petroleum engineering, data management, communications, emergency medical technology, mechanical engineering, law, political sciences, policing, social sciences, and religious studies. [49] Furthermore, policies to enforce gender segregation provide “single-gendered” university majors for alternating semesters in lieu of entirely banning access to either male or female candidates.[50] In response to criticism from Iranian parliamentarians who called for an explanation, the Science and Higher Education Minister responded that 90% of degrees still remain open to both sexes, that single-sex courses were needed to create “balance”, and that “some fields are not very suitable for women’s nature”. In light of Iran’s international obligations under the ICESCR and the country’s Constitution, the Special Rapporteur urges the Government to review policies that could be discriminatory and set back the progress it has achieved in women’s education.

### 3. The right to freedom of movement

47. A married woman may not obtain a passport or leave the country without her husband’s written permission. In November 2012 the Chair of the Parliament’s (Majlis) National Security and Foreign Policy Commission announced an amendment to the country’s passport laws that would require unmarried women under age 40 and males under the age of 18 to acquire the consent of their guardian or the ruling of a sharia judge in order to acquire a passport.[51] Although this amendment was finally rejected, it was reported that the National Security and Foreign Policy Commission of the Parliament (Majlis) announced further amendments to the passport bill which would continue to allow single women over the age of 18 to obtain a passport without the aforementioned permission, but would now require them to obtain permission from their father or guardian from the paternal line in order to leave the country.[52]

48. In defence of the amendments, the Chair of the Parliament’s (Majlis) National Security Commission reportedly stated that the Government frequently receives requests by single women to travel outside of the country, particularly for pilgrimage, and that this prompted the Government to institute policies that would ensure their health and safety.[53]

## 4. Civil and political rights

49. It has been reported that women’s rights activists continue to be harassed for making statements that criticise policies or Government actions; organisational meetings continue to be disbanded; the denial of permits required to peacefully assemble persist; and women believed to be associated with entities such as the Mourning Mothers and the One Million Signatures Campaign continue to face harassment, arrest, and detention. Women’s rights advocates are frequently charged with national security crimes and “propaganda against the system”.



50. Activists are also reportedly subject to travel bans and other forms of suppression for protected activities, and Women's rights activist and member of the "One Million Signatures Campaign for Equality" Ms Maryam Behraman was recently sentenced to an eight-month suspended jail term on the charge of "propagation against the state." She was acquitted on charges of "insulting the leader" and "founder of the Islamic Republic of Iran".[54] Ms. Behraman was arrested on 11 May 2011 in Shiraz on charges of "acting against national security", a charge apparently linked to her participation in the 55th session of the United Nations Commission on the Status of Women (UNCSW) in March 2011, and detained for 128 days in Shiraz's intelligence detention center. On 15 September 2011, she was released on \$ 300,000 bail. Ms. Behraman's lawyer reportedly stated that she had the opportunity to read eight volumes of her case file and was allowed to take notes, and submit her defense during the three relatively lengthy [court] sessions.[55]

51. Furthermore, a number of Iranian laws continue to discriminate against women. Article 1108 of the Iranian civil code, for example, compels a woman's obedience to her husband. Furthermore, women cannot transfer nationality and citizenship to their husbands or children, which has rendered stateless thousands of children of Iranian women who have married Afghan or Iraqi refugees, as well as expatriate Iranian women married to non-Iranians.

52. A dearth of female representation in decision-making roles remains problematic for women's participation in public life, as guaranteed by Article 25 of the ICCPR. Women are allowed to serve as legal counsellors, for example, but are prohibited from issuing and signing final verdicts.[56] Also, no woman has ever been appointed to the Council of Guardians and the Expediency Council. Furthermore, only nine of the 490 women that reportedly presented their candidatures for the March 2012 parliamentary elections were elected, giving women only 3.1% of the 290 seats in the Majlis; albeit up from eight female representatives in the last parliament.[57] Prior to the election, Iranian women's groups called on the Speaker of the Parliament to improve female representation in the Majlis, citing the "increasing number of professional women; the importance of incorporating the female outlook on issues in decision-making bodies; addressing women's and family issues; and eliminating legal vacuums" as reasons for their request.[58]

## G. Ethnic Minorities

### 1. Ahwazi Arabs

53. The Special Rapporteur continues to be disturbed by reports from members of the Arab community regarding arrests, detentions, and prosecutions for protected activities that promote social, economic, cultural, linguistic and environmental rights. A majority of interviewees reported that they were arrested in the absence of a warrant, and that they were ill-treated during their arrests. Interviewees maintained that they were detained without charges for periods ranging from several days to several weeks. Several individuals reported being psychologically and physically tortured during their interrogations, including by floggings, beatings, and being made to witness executions, threats against family members, and the actual detention of family members for the purpose of implicating others, or to compel others to report to the authorities.

54. One interviewee reported that his/her cousin, nephew and brother were arrested in June 2012 for the purpose of coercing their children, who are currently living abroad, to return to the country. He/she maintained that Ministry of Intelligence officers reportedly arrested, detained, and interrogated his/her family members about possible foreign contacts on a daily basis for over two weeks in the absence of charges. They were reportedly subjected to psychological and physical torture, including by flogging and beatings to the point of unconsciousness. The individuals reportedly remain in prison.

55. An informed source reported that poet Mr Sattar Sayyahi, died under suspicious circumstances in November 2012 following his release and subsequent threats by the Ministry of Intelligence. Mr. Sayyahi's uncle and neighbour were also reportedly arrested, interrogated and tortured, by the authorities after they took Mr. Sayyahi to the hospital. The interviewee maintained that Mr. Sayyahi's uncle and neighbour were questioned about their conversations with him prior to his death. It was further reported that authorities attacked and arrested an estimated 130-140 funeral attendants, including Mr. Sayyahi's 17-year old cousin, Ali Sayyahi's, whose hand was reportedly broken as a result of torture while in detention.

### 2. Baloch

56. Sistan-Balochistan is arguably the most underdeveloped region in Iran, with the highest poverty, infant and child mortality rates, and lowest life expectancy and literacy rates in the country. The Balochi are reportedly subjected to systematic social, racial, religious, and economic discrimination, and are also severely underrepresented in state apparatuses.[59] It has also been reported that the linguistic rights of the Baloch are undermined by a systematic rejection of Balochi-language publications and limitations on the public and private use of their native languages, in contravention of article 15 of the Iranian Constitution, and article 27 of the ICCPR. Moreover, the application of the Gozinesh criterion, which requires state officials and employees to demonstrate allegiance to Islam and to the concept of velayat-e faqih (Guardianship of the Islamic Jurist), further exacerbates their socioeconomic situation, by limiting employment opportunities.[60]



57. Accounts of the destruction of Sunni mosques and religious schools, and allegations of the imprisonment, and assassination of Sunni clerics, have also been reported. Baloch activists have reportedly been subject to arbitrary arrests and torture. The Sistan-Balochistan province experiences a high rate of executions for drug-related offenses or crimes deemed to constitute “enmity against god” in the absence of fair trials.[61] Allegations were also received that the Government has used the death penalty as a means to suppress opposition in the province.[62] In a plea to the international community, the Balochistan People’s Party reported that two Baloch prisoners in Zahidan Prison were sentenced to death following a demonstration in Rask City and other towns in the Sarbaz area in May 2012. Political prisoners in the detention center who reportedly protested against the death sentences were punished with exile.[63]

58. It was also reported that netizen Abdol Basit Rigi and political activists Abdoljalil Rigi and Yahyaa Charizahi were charged with “enmity against God”, and sentenced to death following forced confessions. One of the political prisoners, Abdol Basit Rigi, was arrested three years ago, reportedly kept in solitary confinement for eleven months, and allegedly tortured. It is further reported that two of the activists were transferred to solitary confinement in the Intelligence Ministry two days before their execution, where they were subjected to violent torture and forced to record a televised confession.[64]

## H. Religious minorities

59. The Special Rapporteur remains deeply concerned about the human rights situation facing religious minorities in Iran. Reports from and interviews with members of the Bahai, Christian, and Sunni Muslim communities continue to portray a situation in which adherents of recognised and unrecognised religions face discrimination in law and/or in practice. This includes various levels of intimidation, arrest and detention. A number of interviewees maintained that they were repeatedly interrogated about their religious beliefs, and a majority of interviewees reported being charged with national security crimes and/or propaganda against the State for religious activities. Several interviewees reported that they were psychologically and physically tortured.

### 1. Baha’is

60. In its comments on the Special Rapporteur’s report to the 67th session of the General Assembly, the Government asserted that despite the fact that the Baha’i faith is not a recognised religion in the country, its followers have equal rights under the law, and that they may not be prosecuted or imprisoned for adhering to their beliefs. However, it was also maintained that propagation of the Baha’i faith is in “breach of the existing laws and regulations” and that activities that constitute its proselytisation disrupt public order and may be limited in accordance with Article 18 and 19 of the ICCPR. However, the Human Rights Committee emphasises that the teaching of religious beliefs are protected and that “the practice and teaching of religion or belief includes acts integral to the conduct by religious groups of their basic affairs, such as the freedom to...establish seminaries or religious schools and the freedom to prepare and distribute religious texts or publications.”

61. It has been reported that 110 Baha’is are currently detained in Iran for exercising their faith, including two women, Mrs. Zohreh Nikayin (Tebyanian) and Mrs. Taraneh Torabi (Ehsani), who are reportedly nursing infants in prison. It was further estimated that 133 Baha’is are currently awaiting summons to serve their sentences, and that another 268 Baha’is are reportedly awaiting trial. Authorities reportedly arrested at least 59 members from August to November 2012, some of whom have been released. Several sources reported that since October 2012, authorities have raided the homes of at least 24 Baha’is and arrested 25 individuals in the city of Gorgan and its surrounding provincial areas, 10 of whom remained in custody at the time of drafting this report. It has also been reported that Baha’is in the northern city of Semnan have been the focus of escalating and broad persecution over the last three years. Baha’is in this city have allegedly faced physical violence, arrests, arson, and vandalism to their homes and grave sites. The majority of Baha’i-owned businesses in Semnan and the northern city of Hamadan have reportedly been closed. [65]

62. Members of the Baha’i community are reported to continue to be systematically deprived of a range of social and economic rights, including access to higher education. Informed sources have reported that authorities from three different universities expelled five Baha’i students in November 2012. Four of these students were reportedly offered continued admission if they denied and/or pledged to abandon their religious practices. The students were reportedly expelled for refusing the offer.

### 2. Christians

63. The Government stressed that “[r]ecognition of Christianity, by the Constitution ... does not constitute judicial immunity” for its followers.[66] The Special Rapporteur asserts that Christians should not face sanctions for manifesting and practising their faith, and therefore remains concerned that Christians are reportedly being arrested and prosecuted on vaguely-worded national security crimes for exercising their beliefs.

64. Sources have reported that at least 13 Protestant Christians are currently in detention centres across Iran, and that more than 300 Christians have been arrested since June 2010. Those currently in prison include Pastor Behnam Irani and church leader Farshid Fathi, who are both serving six-year sentences on charges such as “acting against national



security”, “being in contact with enemy foreign countries,” and “religious propaganda.” Sources maintain that the evidence used against Mr. Fathi was related to his church activities, including distributing Persian-language Bibles and coordinating trips for church members to attend religious seminars and conferences outside the country. Several Protestant churches with majority Assyrian or Armenian-speaking congregations have also been forced to cease Persian-language services, and it was recently reported that the Janat Abad Assemblies of God Church in Tehran, which held all-Persian services, was shut down on 19 May 2012.[67]

65. The Special Rapporteur is also concerned that the right of Iranians to choose their faith is increasingly at risk. Christian interviewees consistently report being targeted by authorities for promoting their faith, participating in informal house-churches with majority convert congregations, allowing converts to join their church services and congregations, and/or converting from Islam. A majority of interviewees that identified themselves as converts reported that they were threatened with criminal charges for apostasy while in custody, and a number of others reported that they were asked to sign documents pledging to cease their church activities in order to gain release.

### 3. Dervishes

66. Interviews and information submitted to the Special Rapporteur continue to allege that Gonabadi Dervishes, who are Shia Muslims, are subjected to attacks on their places of worship, and are arbitrarily arrested, tortured, and prosecuted. Sources note that 12 Gonabadi Dervishes remained in official custody as of November 2012, including four lawyers, Farshid Yadollah, Amir Eslami, Omid Behroozi, and Mostafa Daneshjoo. It was further reported that on 12 December 2012 six dervishes from the city of Kovar were tried in a revolutionary court in Shiraz, some for the capital offence of Moharebeh.

#### 4. Other faith groups and spiritual practices

67. Representatives of the Yarsan, a religious minority active amongst Kurdish Iranians, reported that their religious gatherings are routinely repressed. Additionally, the leader of the Yarsan, Mr. Seyyed Nasradin Heydari, is allegedly under house arrest. Yarsan who pass university entrance exams and profess that they practice the Yarsan faith are purportedly refused admission. Moreover, the Special Rapporteur is also concerned about reports regarding the arrest of leaders of spiritual, semi-spiritual, and meditation groups in Iran. For example, sources report that Peyman Fattahi, leader of the spiritual community of the El-Yasin, was detained for almost three weeks in October and November 2012.

#### I. Lesbian, gay, bisexual and transgender community

68. The Special Rapporteur continues to share the concern of the Human Rights Committee that members of the lesbian, gay, bisexual, and transgender community (LGBT) face harassment, persecution, cruel punishment, and are denied basic human rights. The new draft Islamic Penal Code criminalises same-sex relations between consenting adults. Articles 232-233 of the new Penal Code would mandate a death sentence for the “passive” male involved in sodomy, regardless of whether his role was consensual. Under the new law, “active” Muslim and unmarried males may be subject to 100 lashes so long as they are not engaged in rape. Married and/or non-Muslim males may be subject to capital punishment for the same act. Men involved in non-penetrative same-sex acts or women engaged in same-sex acts would also face 100 lashes according to the new Penal Code.

69. The Special Rapporteur is concerned that criminalising same-sex relations could lead to violation of core human rights guarantees, including the right to life, the right to liberty, the right to be free from discrimination as well as the right to be protected against unreasonable interference with privacy, provided under international human rights instruments, particularly the International Covenant on Civil and Political Rights. The Special Rapporteur joins the United Nations Secretary-General and High Commissioner for Human Rights in her call for ending violence and discrimination against all people, irrespective of their sexual orientation and gender identity.[68]

70. Interviews with 24 members of the Iranian LGBT community for this report reinforce many of the concluding observations forwarded by the Human Rights Committee’s periodic review of Iran. Fifteen interviewees believed that they were arrested at least once for their sexual orientation or for associating with other LGBT persons. Thirteen reported that once in detention, security officers subjected them to some form of torture or physical abuse; including punches, kicks and baton strikes to the head or body and, in a few cases, sexual assault and rape. Several people reported that they were coerced into signing confessions. Iran’s criminalisation of same-sex relations facilitates physical abuse in the domestic setting as well. A majority of these individuals reported that they were beaten by family members at home, but could not report these assaults to the authorities out of fear that they would themselves be charged with a criminal act.

## J. Socioeconomic rights

### 1. Right to education

71. In addition to limitations placed on access to education for women and some religious minorities, reports continue to maintain that students engaged in political activities are being deprived of their education. In a letter to the Special Rapporteur, the Human Rights Commission of Daftar Tahkim Vahdat an Iranian Student Organization stressed the



increase in punitive action in reaction to peaceful efforts by students to improve academic life and defend student and human rights, vis-à-vis student organisations, publications, and activism.

72. Citing statistics based on information gathered from news sources, the Commission maintains that since March 2005, there have been at least 935 cases of students deprived from continuing education for either one or more semesters, and at least 41 cases of professors expelled from university. Of the 976 aforementioned reported cases, more than 140 cases apply solely to Allameh Tabataba'i University (14 professors and 57 students), headed by Mr. Sadreddin Shariati, and Amirkabir Polytechnic University of Tehran (72 students), headed by Mr. Alireza Rahaei. Moreover, three student publications or associations have been forcibly closed.

73. Individuals interviewed for this report maintained that they were denied access to universities despite achieving top scores on university entrance exams for higher degrees as a result of their political activities. One top ranking political science student, for example, reported that he/she was denied entrance to a Masters degree program until he/she signed a pledge that he/she would abstain from student activism for the duration of his/her studies. However, he/she was later denied access to PhD studies and alleged that he/she had been informed that the Ministry of Intelligence had placed him/her on a list of students that were banned from continuing their education.

74. The Special Rapporteur is also concerned over allegations that university professors in the field of humanities continue to be expelled for their views. Minister of Science and Technology, Mr. Kamran Daneshjoo, reportedly asserted that professors uncommitted to Velayat-e Faqih (Guardianship of the Islamic Jurist), or who have a "secular or liberal-democracy point of view" are not needed in Iran.[69] One professor reported that he/she was subjected to immense pressure from the head of his/her university to prove his/her devotion to Islamic values and the Iranian State by demanding that he/she join daily prayers at the university. Refusal to cooperate was reportedly followed by death threats from the Ministry of Intelligence, which informed him/her that if he/she refused to cooperate with the Islamic guidelines of the university he/she would be "expelled, killed, and buried in an undisclosed grave". The professor further reported that twelve colleagues had been expelled or forced into early retirement for alleged non-cooperation with Islamic guidelines of the university in the last five years alone.

## 2. Economic sanctions

75. The Special Rapporteur joins the Secretary-General in continuing to express concern at the potentially negative humanitarian effect of general economic sanctions imposed on the Islamic Republic.[70] The Committee on Economic, Social and Cultural Rights makes clear that sanctions do not nullify a State Party's obligations under the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights.[71] The Committee also noted that "the inhabitants of a given country do not forfeit their basic economic, social and cultural rights by virtue of any determination that their leaders have violated norms relating to international peace and security". They further stated that the imposition of international sanctions does not in any way nullify or diminish the obligations of a State party to ICESCR to do its utmost to ensure that every individual, without discrimination, enjoys rights stipulated by the Covenant; and to seek measures to protect vulnerable groups.

76. Furthermore, the Committee makes clear that imposing sanctions bestows obligations upon the imposing parties to respect the economic and social rights of the sanctioned country's population.[72] Principles introduced in a 1995 non-paper on the humanitarian impact of sanctions to the Security Council, by its five permanent members calls for "unimpeded access to humanitarian aid" within the targeted country and for monitoring the humanitarian effects of sanctions, while a 1998 letter to the Council from the Secretary-General urges sanctions regimes to account for human rights and humanitarian standards.[73]

77. The Special Rapporteur takes note of efforts by parties imposing sanctions, including through "humanitarian exemptions" to exempt foodstuffs, medical supplies, and other humanitarian goods from the sanctions. However, reports of drug shortages used in the treatment of illnesses such as cancer, heart disease, haemophilia, and multiple sclerosis gives rise to concerns that such exemptions are potentially not meeting their intended purpose.[74] In light of these reports, the Special Rapporteur remains concerned about the efficacy of international safeguards meant to reduce the adverse impact of general sanctions on the Iranian population. He will therefore continue to seek the cooperation of the Iranian Government, as well as those of sanctions-imposing countries to effectively report on the efficaciousness of humanitarian safeguards.

78. Some reports point to sanctions aimed at Iran's financial sector, which could pose an impediment to conducting transactions for exempted items despite humanitarian waivers.[75] The Special Rapporteur is further concerned by a serious rise in inflation, increased commodity prices, and subsidy cuts, which could also hinder access to essential goods.[76] Some reports also indicate that domestic authorities could take steps to mitigate some humanitarian effects of sanctions and better meet obligations under the International Covenant on Economic Social and Cultural Rights.

79. The Special Rapporteur stresses that further investigation into these issues is necessary, and requests the assistance and cooperation of the Government in facilitating an unfettered visit to the country in order to adequately assess the humanitarian consequences of sanctions and their impact on economic and social rights of Iranians. He also appeals to relevant UN agencies and sanctions-imposing Governments to aid in the evaluation of the impact of sanctions on Iran's general population.



### III. Conclusions and Recommendations

80. In reflecting on the last two years of his mandate and his current report, the Special Rapporteur concludes that there has been an apparent increase in the degree of seriousness of human rights violations in the Islamic Republic of Iran. Frequent and disconcerting reports concerning punitive State action against various members of civil society, reports about actions that undermine the full enjoyment of human rights by women, religious and ethnic minorities; and alarming reports of retributive State action against individuals suspected of communicating with UN Special Procedures raises serious concern about the Government's resolve to promote respect for human rights in the country.

81. The Special Rapporteur also continues to be alarmed by the rate of executions in the country, especially for crimes that do not meet serious crimes standards, and especially in the face of allegations of widespread and ongoing torture for the purposes of soliciting confessions from the accused. The Government's ability to meaningfully address matters raised by a number of human rights instruments and the Human Rights Council is constrained by a lack of meaningful cooperation, by its intransigent position on the existence of human rights violations in the country, and by de jure and de facto practices that undermine its international and national human rights obligations.

82. The Special Rapporteur, therefore, proposes that the Iranian Government undertake the following actions in order to address the preponderance of issues raised in this and previous reports communicated by the expert:

(a) Extend its full cooperation to the country mandate-holder by engaging in a substantive and constructive dialogue and facilitating a visit the country.

(b) Immediately investigate allegations of reprisals against individuals that cooperate with international human rights instruments and organizations and to take measures to "ensure adequate protection from intimidation or reprisals for individuals and members of groups who seek to cooperate or have cooperated with the United Nations, its representatives and mechanisms in the field of human rights".<sup>4</sup>

(c) Desist from actions designed to injure or intimidate those who work to identify human rights violations, promote redress, and those that may cooperate with international human rights mechanisms.

(d) Consider the immediate and unconditional release of civil society actors and human rights defenders prosecuted for protected activities; including journalists, netizens, lawyers and student, cultural, environmental, and political activists that work to promote civil, political, economic, social and cultural rights currently detained for activities protected by national and international law.

(e) Expedite its voluntary commitment to establish a National Human Rights Commission, in accordance with Paris Principles.

(f) Examine and address those laws that contravene its international obligation to eliminate all forms of discrimination in law and practice. These include those laws and policies that undermine gender equality and women's rights, and that discriminate against religious and ethnic minorities, and members of the lesbian, gay, bisexual, and transgender community in the country.

(g) Consider the immediate release of prisoners of conscience such as Pastors Behnam Irani, Farshid Fathi, as well as the leaders of the Baha'i community, and fully honor its commitments under Article 18 of ICCPR that guarantee the right to freedom of thought, conscience and religion, which was accepted by Iran without reservation.

(h) Investigate all allegations of torture, address impunity and end the culture of investigation through confession as reflected by the breadth of reports communicated to the Special Rapporteur.

(i) Consider a moratorium on capital punishment until the efficacy of judicial safeguards can be meaningfully demonstrated, and stay the execution of individuals who have alleged violations of their due process rights.

(j) Improve transparency on the impact of sanctions and report on measures it has taken to protect its inhabitants from the potential and actual negative impacts of such sanctions.

(k) The Special Rapporteur also calls on the United Nations system and on sanctions-imposing countries to monitor the impact of sanctions and to take all appropriate steps to ensure that measures, such as humanitarian exemptions, are effectively serving their intended purpose to prevent the potentially harmful impacts of general economic sanctions on human rights.

#### [Read Full Annex]

[1] A/HRC/12/L.8; Cooperation with the United Nations, its representatives and mechanisms in the field of human rights, 25 September 2009

[2] <http://www.daneshjoonews.com/node/8058>;

<http://af-express.com/1391/08/24/> [http://hrdai.net/index.php?option=com\\_content&view=article&id=1064:-----3-----&catid=5:2010-07-21-10-19-53](http://hrdai.net/index.php?option=com_content&view=article&id=1064:-----3-----&catid=5:2010-07-21-10-19-53)

[3] [https://www.iranhumanrights.org/2012/12/kurdish\\_prisoners/](https://www.iranhumanrights.org/2012/12/kurdish_prisoners/);

<http://persianbanoo.wordpress.com/2012/12/15/3-kurdish-political-prisoners-to-be-tried-on-charges-of-contact-with-un-special-rapporteur-ahmed-shaeed/>; <http://hra-news.org/1389-01-27-05-27-21/14413-1.html>;

[4] A/HRC/12/L.8; Cooperation with the United Nations, its representatives and mechanisms in the field of human rights, 25 September 2009



- [5] Attached as addendum: “A Brief reply the Report of the UN Special Rapporteur to the 22nd session of the Human Rights Council”
- [6] GC25, para 1.
- [7] Art 2(1) & 25, ICCPR; GC25, paras 4, 6 & 17.
- [8] GC25, para 7.
- [9] CCPR/IRN/3, para 885. Constitution, Art 115; GC25, para 15.
- [10] GC25, para 17.
- [11] A/HRC/WGAD/2012/30.
- [12] [http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/01/130117\\_ka\\_ejei\\_mosavi\\_karobi.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/01/130117_ka_ejei_mosavi_karobi.shtml).
- [13] GC25, para 20.
- [14] GC25, para. 7.
- [15] GC25, para 12.
- [16] <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13911019000569>; <http://www.1000news.ir/1391/10/24/2074/>;  
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13911023000070>.
- [17] <http://cpj.org/imprisoned/2012.php>
- [18] <http://cpj.org/imprisoned/2012.php>
- [19] See Annex: Journalist’s Cases Section
- [20] See Annex: Human Rights Defender’s Cases Section;
- [21] Interview with the Office of the Special Rapporteur, August 2012
- [22] <http://www.iranhumanrights.org/2012/07/narges-mohammadi-hospitalized-in-prison/>;  
<http://amnesty.org/en/individuals-at-risk/narges-mohammadi>
- [23] <http://www.ibanet.org/Article/Detail.aspx?ArticleUid=8281ffa3-1ce7-4976-a93d-e488cc0fa333>
- [24] [http://www.nytimes.com/2012/10/03/world/middleeast/iran-engaged-in-severe-clampdown-on-critics-un-says.html?\\_r=0](http://www.nytimes.com/2012/10/03/world/middleeast/iran-engaged-in-severe-clampdown-on-critics-un-says.html?_r=0);
- <http://www.amnesty.org/en/news/iran-must-release-human-rights-defender-mohammad-ali-dadkhah-2012-10-01>;
- [http://www.iranhumanrights.org/2012/12/dadkhah\\_lawyer/](http://www.iranhumanrights.org/2012/12/dadkhah_lawyer/);
- [25] <http://www.kaleme.com/1391/11/03/klm-130247/>; <http://www.amnesty.org/en/news/iran-stop-cruel-charade-and-release-human-rights-lawyer-good-2013-01-23>; [http://www.iranhumanrights.org/2013/01/sotoudeh\\_prison/](http://www.iranhumanrights.org/2013/01/sotoudeh_prison/)
- [26] <http://www.parliran.ir/index.aspx?siteid=1&pageid=2964&newsview=16898>
- [27] <http://hra-news.org/1389-01-27-05-27-51/14403-1.html>;
- <http://www.persianicons.org/human-right/sattar-beheshtis-40th-day-passing-memorial-services-raided-his-mother-beaten-and-injured/#ixzz2GZIdrpfW>
- [28] <http://www.iranhrdc.org/english/news/inside-iran/1000000206-ahwazi-arab-political-activist-jamil-sowaidi-reportedly-tortured-to-death-in-custody.html#.UN0sr6UTszU>
- [29] <http://www.freedomfromtorture.org>
- [30] See Annex: Freedom From Torture Report
- [31] <http://www.iranhrdc.org/english/publications/1000000030-ihrc-chart-of-executions-by-the-islamic-republic-of-iran-2012.html#.URsdFqUTvu0>
- [32] <http://www.ohchr.org/en/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?NewsID=10698&LangID=E>
- [33] <http://www.ohchr.org/en/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?NewsID=12688&LangID=E>
- [34] <http://www.ohchr.org/en/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?NewsID=12656&LangID=E>
- [35] UNICEF Report: MENA Gender Equality Profile, Status of Girls and Women in the Middle East and North America, Iran; October 2011, page 3
- [36] ICESCR: Second periodic reports of States parties, Islamic Republic of Iran, 2009, para 257.9
- [37] Ibid; para 36.8-36.10
- [38] <http://isna.ir/fa/news/91100301947/>
- [39] World Economic Forum; The Global Gender Gap Report, 2012
- [40] <http://www.weforum.org/reports>
- [41] ICESCR: Second periodic reports of States parties, Islamic Republic of Iran, 2009; para 25
- [42] ICCPR: Third periodic reports of States parties Islamic Republic of Iran, 2009; para 27
- [43] General Discussion of the Commission on the Status of Women, 56th Session; Intervention by H.E. Mr. Eshagh Al-Habib, Ambassador and Deputy Representative of the Islamic Republic of Iran to the United Nations, on behalf of H.E. Maryam Mojtahedzadeh, Advisor to the President and Head for the Center for Women and Family Affairs; February 2012
- [44] Law of Women’s Rights and Responsibilities of the Islamic Republic of Iran, 2004, pg. 11
- [45] A/67/287; Report of the Special Rapporteur in the field of cultural rights, 10 August 2012
- [46] UNICEF Report: MENA Gender Equality Profile, Status of Girls and Women in the Middle East and North America, Iran; October 2011, page 4
- [47] <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910822000692>;  
<http://www.etemaad.ir/PDF/91-09-09/index1.htm>
- [48] <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1666033>



- [49] <http://www.hrw.org/news/2012/09/22/iran-ensure-equal-access-higher-education>;  
<http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1666033>;
- [50] <http://www.daneshjooonews.com/node/7643>
- [51] <http://isna.ir/fa/news/91082717440/>
- [52] <http://isna.ir/fa/news/91102514730/>
- [53] <http://isna.ir/fa/news/91082717440/>
- [54] <http://fairfamilylaw.org/spip.php?article8811>
- [55] <http://fairfamilylaw.org/spip.php?article8811>; <http://hra-news.org/263/best/14339-1.html>
- [56] Article 5 of the Law on the Qualifications for the Appointment of Judges as amended in 1985, <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/91044>; Article 3 of the Law Designating the Current Courts to Courts that are the Subject of Article 21 of the Constitution (Family Courts) (1997), <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/92925>; Article 5 of the Law Reforming the Laws Pertaining to Divorce Provisions (1992), <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/99628>
- [57]
- [58] <http://www.payvand.com/news/12/jan/1167.html>
- [59] Amnesty International's submission to the UN Committee on Economic, Social and Cultural Rights, [http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/docs/ngos/AI\\_CESCRWG49\\_Iran.pdf](http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/docs/ngos/AI_CESCRWG49_Iran.pdf)
- [60] UNPO submission to the Committee on Economic, Social and Cultural Rights, [http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/docs/ngos/UNPO\\_IranWG49.pdf](http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/docs/ngos/UNPO_IranWG49.pdf), also see Religious Discrimination And Injustice To Ahlesunnat, Geneva July 22, 2012, <http://www.ostomaan.org/articles/human-rights/13351> See also: Continuous increasing suppression against Sunni Baloch in Iran, September 2008: <http://eng.balochpeople.org/oldarchive/eng/2008/pressRel/IncreasingSuppressionOfSunniBaloch1.htm>
- [61] Amnesty International Report, March 2010: <http://www.amnesty.org/en/news-and-updates/iran-executions-send-chilling-message-2010-03-30>
- [62] Appeal to: The International Community to put pressure on Iranian government to stops Mass arrests and executions of Baloch people in Iran, [www.BalochPeople.org](http://www.BalochPeople.org), October 2012. <http://www.unpo.org/article/15045>
- [63] <http://www.ostomaan.org/articles/human-rights/14422>
- [64] <http://eng.balochpeople.org/articles/human-rights/411>
- [65] <http://www.bic.org/bahais-semnan-case-study-religious-hatred>
- [66] Comments and Observations of the Islamic Republic of Iran on the Draft Report of the Special Rapporteur on the Situation of Human Rights in the Islamic Republic of Iran to the 67th session of the UN General Assembly
- [67] <http://www.iranhumanrights.org/2012/06/protestant-church/>;  
[http://www.mohabatnews.com/index.php?option=com\\_content&view=article&id=4756:iranian-church-closed-down-amid-government-concerns-over-church-growth-interview&catid=36:iranian-christians&Itemid=279](http://www.mohabatnews.com/index.php?option=com_content&view=article&id=4756:iranian-church-closed-down-amid-government-concerns-over-church-growth-interview&catid=36:iranian-christians&Itemid=279)
- [68] <http://www.ohchr.org/Documents/Publications/BornFreeAndEqualLowRes.pdf>
- [69] <http://old.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1495708>
- [70] Situation of human rights in the Islamic Republic of Iran, Report of the Secretary-General, Un General Assembly, 22 August 2012 (A/67/327) <http://www.un.org/Docs/journal/asp/ws.asp?m=A/67/327>.
- [71] Committee of Economic, Social and Cultural Rights, General Comment No. 8 ‘: <http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/comments.htm>.
- [72] Maastricht, <http://www.maastrichtuniversity.nl/web/file?uuid=0fc38bc3-63f8-4c99-8b4f-d0d27fb607ef&owner=bdf67683-80b5-4222-9540-09e8ce89e8cf>. (E/CN.4/Sub.2/2000/33) [http://ap.ohchr.org/documents/alldocs.aspx?doc\\_id=7180](http://ap.ohchr.org/documents/alldocs.aspx?doc_id=7180)
- [73] Letter Dated 13 April 1995 from the Permanent Representatives of China, France, the Russian Federation, the United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland and the United States of America to the United Nations Addressed to the President of the Security Council, 13 April 1995, S/1995/300; (S/1998/147 of 1998) <http://www.casi.org.uk/info/undocs/s1998-147.html>.
- [74] <http://www.icanpeacework.org/killing-them-softly-the-stark-impact-of-sanctions-on-the-lives-of-ordinary-iranians>;  
<http://www.guardian.co.uk/world/2012/nov/14/sanctions-stop-medicines-reaching-sick-iranians>;  
[http://www.nytimes.com/2012/11/03/world/middleeast/iran-sanctions-take-toll-on-medical-imports.html?pagewanted=all&\\_r=1&\\_](http://www.nytimes.com/2012/11/03/world/middleeast/iran-sanctions-take-toll-on-medical-imports.html?pagewanted=all&_r=1&_);  
<http://www.reuters.com/article/2012/03/20/us-iran-usa-sanctions-idusbre82j05n20120320>
- [75] [http://www.swift.com/news/press\\_releases/SWIFT\\_disconnect\\_Iranian\\_banks](http://www.swift.com/news/press_releases/SWIFT_disconnect_Iranian_banks)
- [76] [http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/11/121111\\_i21\\_medicine\\_sanction\\_health.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/11/121111_i21_medicine_sanction_health.shtml);  
[http://articles.washingtonpost.com/2012-10-04/world/35498613\\_1\\_cliff-kupchan-iranian-behavior-price-hikes](http://articles.washingtonpost.com/2012-10-04/world/35498613_1_cliff-kupchan-iranian-behavior-price-hikes);  
<http://www.economist.com/node/21564229>;  
<http://www.reuters.com/article/2012/10/09/us-iran-economy-imf-idUSBRE8980GX20121009>.  
<http://www.aljazeera.com/news/asia/2012/12/20121227171414934991.html>;  
[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/11/121114\\_i10\\_shahriari\\_health\\_crisis.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/11/121114_i10_shahriari_health_crisis.shtml);



\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت احمد شهید، گزارشگر ویژه سازمان ملل

<http://www.shaheedoniran.org/english/english/dr-shaheeds-work/latest-reports/3135-special-rapporteurs-february-2013-report-on-the-situation-of-human-rights-in-the-islamic-republic-of-iran.html>



## ضمیمه گزارش

### March 2013 Report Supplement

**This supplement provides documented cases of detained human rights activists, Bahá'ís, Christians, students, journalists, ethnic minorities, and LGBT individuals, which served as the basis of Dr. Shaheed's March 2013 report presented to the UN Human Rights Council. The documentation is based on primary interviews and secondary research conducted for the March 2013 report.**

#### Report Supplement

February 28, 2013

#### I. Human Rights Activists and Political Prisoners

1. Faegh Rourast reported that authorities arrested him and his father in connection with his human rights activities on 27 and 25 January 2009, respectively. He maintained his aunt was assaulted with pepper spray when she inquired about an arrest warrant, and that his father was detained and abused for 16 days. Prison officials reportedly threatened Mr. Rourast's father with the rape of his wife and daughters. Mr. Rourast reported that he was charged with "propaganda against the regime", organizing protests, and contact with foreign organizations. He reported that he was tortured by prison officials during his 17 days in detention, including by being hung from the ceiling and being severely beaten. Mr. Rourast stated that he was transferred to Shahrchai Detention Center where he remained for 34 days. He maintained that prison officials tortured him with an electroshock weapon and allegedly threatened to amputate his leg, which had been injured during his interrogation. Faegh Rourast reported that he was sentenced to three years in prison and was eventually released after serving a full year. He asserted that he was harassed after his release, that his home was raided in July 2010, and that he was contacted and threatened with arrest again. His family was threatened as well. He has since left Iran.

2. Rozhin Mohammadi, a medical student at Manila Medical School of the Philippines, was arrested on 23 November 2011 after being detained and interrogated several times during a short visit to Iran to see her family. The source reported that Ms. Mohammadi had been involved in student and human rights activities in an effort to address issues such as stoning and executions in the country. The source stated that Ms. Mohammadi was placed in solitary confinement, insulted, interrogated, punched in the face and regularly beaten by one of her interrogators - breaking her nose - and that she did not have access to medical services for her injuries. It was reported that Ms. Mohammadi was asked about her personal relationships and questioned in detail about her sexual relations. It was maintained that Ms. Mohammadi was threatened with rape, with a defamation campaign, and with the arrest of her brother. Ms. Mohammadi's brother, Ramin Mohammadi, was reportedly arrested on 30 November in his home. He was allegedly blindfolded and beaten during his arrest, and threatened with being framed with a crime of his interrogators' choosing at the onset of his interrogations. Reportedly unaware that his sister was in an adjacent room, Mr. Mohammadi was allegedly ordered to write a statement that implicated his sister in crimes, and severely beaten by several individuals with batons, damaging his inner ear, and fracturing his shinbone. It was further reported that Mr. Mohammadi was then hung from a ceiling for four hours. It was reported that Mr. Mohammadi's torture was used to psychologically torture his sister in an effort to encourage her to cooperate with interrogators. He was released on \$100,000 bail. On 1 December 2011, Ms. Mohammadi reportedly suffered from an epileptic episode, which the source speculated was as a result of being exposed to Mr. Mohammadi's torture in the next room. She was reportedly released on \$200,000 bail on 6 December 2011. It was alleged that the Mohammadi family was harassed and threatened by authorities in the days following Ms. Mohammadi's release. The siblings were reportedly summoned to return for interrogation and threatened with rearrest if they did not cooperate. It was reported that the family's home was raided in an effort to rearrest Mr. and Ms. Mohammadi. The whereabouts of both individuals are unknown.

3. An informed source stated that security forces arrested Maziar Ebrahimi at his home on 12 June 2012 for murder ("assassination"). It was reported that Maziar's family's communications were being monitored, and they were not free to talk about Maziar's whereabouts. A member of Maziar's family alleged that Maziar had been framed for a crime. On 6 August, Maziar "confessed" publicly on television. Lawyers are reportedly unable to gain access to Maziar's case file. It was alleged that Mr. Ebrahimi's arrest was connected to failed negotiations over a contract for a Press TV project. The source reported that authorities threatened Maziar during negotiations, and that visible signs of torture and abuse, along with significant weight loss, were noticeable during Mr. Ebrahimi's televised "confession". The source maintained that Maziar was out of the country when the crime he is accused of took place.

4. An anonymous women and children's rights activist reported that s/he was arrested in February 2010 in Qazvin, by 10 plainclothes security force agents who reportedly told onlookers that s/he was a drug trafficker. S/he was taken to an unknown location and detained in strict solitary confinement for 10 days and then taken to Qazvin prison, where



source's family posted bail and s/he was released. S/he reported, however, that within 30 minutes s/he was rearrested and transferred back to the general prison. Source stated s/he learned that s/he had been under surveillance for an extended period of time. Source reported that s/he was always blindfolded during interrogations, was repeatedly and severely beaten during his interrogations, and that some of the interrogations would last up to 11 hours. Source was reportedly instructed to report his/her whereabouts to security forces upon source's eventual release in 2011, and forces allegedly threatened to rape "one of the females closest" to source if s/he made the conditions of detention public. Source has since left the country.

5. Family members living abroad reported that Zahra Mansouri was arrested in June 2011, allegedly for her connection to Camp Ashraf (now Camp Liberty) in Iraq. She was reportedly held in solitary confinement for 90 days and was eventually released on bail. During her time in prison she underwent an operation for breast cancer. She was allegedly returned to solitary confinement without first being given adequate recovery time. Ms. Mansouri was released to be hospitalized for intestinal problems and epilepsy, and underwent another surgery on 27 September 2012. She was sentenced to five years in prison, which was eventually reduced to two, due to her health issues. She was also sentenced by Branch 26 of the Revolutionary Court on 27 September 2012 for acting against national security, and is currently detained. Her family reported their grave concern over Ms. Mansouri's inadequate access to requisite medications for her illness, and for her health.

6. Mohammed Yeganeh Tabrizi stated that on 29 December 2009, plainclothes police officers attacked a group of protesters and shot three in the head, including Mr. Tabrizi. He related that 150 bullet fragments entered his body, including two in the brain, and that the entire left side of his body is now paralyzed. He reportedly remained in the hospital for a month, and for 20 of those days he was in a comatose state. He reported that a member of the Intelligence Office and someone from the security police interrogated him on the first day he regained consciousness. He was told to report to the Intelligence Office after he was released from the hospital, where he was later interrogated. During this time, he was repeatedly intimidated and threatened with execution. He alleged that he was pushed off his chair to confirm if he was paralyzed. Security forces also allegedly kicked his wheelchair into the wall. He was eventually released without being charged. When he returned to work, he learned that he had lost his business license and the phone lines at his office had been disconnected; he was also told by authorities that he would never be able to run his company successfully again. Due to these prolonged medical issues and continued persecution, Mr. Tabrizi has since left Iran.

7. An interviewee reported that (s)he was arrested at his/her home in the summer of 2010 by several female and male plainclothes intelligence officers. Authorities reportedly videotaped him/her and his/her family during the arrest. S(he) was reportedly presented with a warrant from the Qom Special Clerics' court, but was not informed of his/her charges upon request. The interviewee reported that his/her house was searched and property was seized; including books, CDs, documents, and notes. S(he) was blindfolded during transfer to a detention center where interrogations about his/her Facebook friends and alleged connection to a foreign reporter were conducted. S(he) was eventually charged with "acting against national security through email contact with the hypocrite [MEK] grouplet". The interviewee was reportedly held for weeks in solitary confinement, denied access to a lawyer, denied contact with family until 10 days after arrest, and denied visitors for four months. After four months of detention, s(he) was brought to trial and sentenced to multiple years in prison. In 2012 s(he) was released on furlough and summoned to return to prison. (S)he allegedly still had no access to a lawyer.

8. According to an informed source Gholamreza Khosravi Savajani was arrested at work in Kerman, Iran. Mr. Savajani was severely beaten at the time of arrest, and suffered injuries to his face. Security forces held a gun to the back of his head and told him that they could kill him if he didn't cooperate. Mr. Savajani was reportedly taken to the Kerman Intelligence Offices Detention Center, where he was interrogated. The source maintained that s(he) saw signs of torture, including broken teeth and damaged knees. Mr. Savajani was reportedly accused of providing \$5,500 and two photographs to Simaye Azadi TV Station (an MEK-affiliated satellite station) and was sentenced to six years in prison. He was then issued a death sentence for this charge. It was reported that officials wanted Mr. Savajani to write a letter condemning the MEK, along with a taped confession, which he refused to do. Mr. Savajani was reportedly only able to see his lawyer when he was in court. The appeal of his 2011 death sentence was denied in April 2012, and the execution sentence remains in place. Several UN Special Rapporteurs have submitted a joint urgent appeal to the Iranian government with regard to this case.

9. Mohammad Pourabdollah was first arrested in 2007 for his activities as a student activist. He was later arrested in early 2009 for additional activities and blogging. He was detained in solitary confinement in Evin Prison. It was reported that he was severely beaten by agents who punched and beat him, which lasted two weeks. He was also allegedly forced to sit naked during his interrogations. He was transferred to Evin Prison's General Ward 209 after 25 days. It was further reported that one week later he was forced to shave his face, hair, and eyebrows and beaten so badly that he had bruises on his body for two-to-three months thereafter and could hardly walk. He was allowed a visit with his mother, in the presence of a judge, only 32 days after his arrest. He was transferred to Ghezel Hesar Prison soon thereafter. For 27 days he was kept in Ward 3 in an extremely overcrowded cell with violent offenders, who on one occasion killed each other when a fight broke out. Later, in the spring of 2009 he was transferred to Evin Prison, interrogated, kept in solitary confinement, and transferred back to Ghezel Hesar Prison after nine days. In late spring he was taken to court and charged with "membership in enemy group", "forming enemy organizations", "propagation



against the regime”, and “assembly and collusion with the intention to disrupt national security”. His original sentence was 12 years but in 2010 it was reduced to three years. He was never allowed furlough nor was he granted probation. After prison riots in 2011, he was transferred back to Evin Prison’s General Ward 350, and was released three months before the completion of his sentence.

10. Mehdi Gholizadeh Aghdam reported that in 2009 he witnessed Revolutionary Guards run over a woman with their motorcycles and was arrested when he intervened to help. He stated that during his arrest he was severely beaten and his back was injured. He was taken to Section 240 and interrogated by five people about his political activity and beaten constantly by one of the interrogators. When his interrogators learned of his particular political affiliation, he was put in solitary confinement for seven days. During questioning, he was told to denounce his membership in a political party. Prison officials threatened to execute other members of his opposition party, and threatened his own execution. They blindfolded him and took him to the basement, where they told him he would be killed and his body returned to his family. They forced him to stand on a chair and they placed a rope around his neck, in a mock execution. He was told that if he confessed and recanted he would survive. When he shouted a campaign slogan instead of a confession, he was given a severe blow to the head, and he hit the wall. Three weeks later he was released on bail and was sentenced to six years in prison on “propaganda against the regime”. He has since left Iran.

11. Several sources have reported that authorities arrested four Baha’is - Mr. Missagh Afshar, Mr. Vahed Kholousi, Mr. Navid Khanjani, and Mr. Shayan Vahdati - together with 31 other volunteers while they were distributing humanitarian aid to earthquake victims of the 2012 earthquake in the Eastern Azerbaijan province. Authorities reportedly took the volunteers to a detention center, and then transferred them to Amniyate e-Akhlaghi, a section known to enforce moral behavior and dress. Authorities originally charged the volunteers with “involvement in subversive political activities against the regime, through providing assistance to the earthquake victims”, but this was subsequently changed to “distributing contaminated food”. At least 17 detainees were released within the first 72 hours, including two of the Baha’is, Mr. Missagh Afshar and Mr. Vahed Kholousi; some were required to post bail of \$4,000. However, one Baha’i, Mr. Navid Khanjani, an education rights activist, was not released on bail. He was taken to Ward 305 of Evin Prison, and then transferred to Gohardasht prison on 10 September 2012. No information about the status of Mr. Shayan Vahdati is currently known.

12. A children’s rights activist reported his/her arrest in 2012. S(he) was detained while conducting research on the needs of victims of the 2012 earthquake in Azerbaijan in the absence of a warrant, and charged with being in the village without a permit. S(he) was blindfolded and taken to an Intelligence Office. S(he) was verbally charged with “acting and propagating against the state” and “insulting Imam Khomeini.” S(he) was kept in a two-by-one meter solitary cell for over one week and reportedly interrogated for over six hours per day. S(he) stated (s)he had no contact with his/her family during this time. The source currently awaits his/her sentence.

13. Mazdak Mostafae was arrested in 2009 while assembling for the day of Ashura. He reported that hundreds were arrested along with him, some as young as 13-years-old. He stated that over 600 prisoners from the Ashura protests were initially kept in two 12 x 16 meter cells, and many prisoners were bleeding from their treatment during the arrest. He reported that they were then transported to Evin, and that the prisoners were chained to one another. He had no contact with his family for eight days, and as many as 70 prisoners were placed in cells that only contained 27 beds. Prisoners were interrogated 10 at a time while blindfolded, and he reported that detainees were often shown text messages and phone calls they had sent over the past six months. Detainees faced poor conditions; Mr. Mostafae stated that the food was expired and prisoners were getting ill. He also maintained that there were several Afghans in each cell who were allegedly forced laborers for the prison, and they had no way of contacting anyone.

14. In 2009 Nasour Nagipour was sentenced to seven years in prison and has just begun to serve his prison term. He was reported to not have been particularly political, but had taught himself web programming and started the blog “Herana”. Authorities seem to view Nasour Nagipour as a potential threat, and it was reported that he was tortured for 111 days by the Revolutionary Guards during his initial interrogation. He was reportedly coerced to admit to accepting foreign money for his activities. Even after he was released, he continued to be summoned and intimidated. It was reported that Mr. Najipour was given two choices: to give authorities the names of other human rights activists; or return to prison. Mr. Najipour is currently in prison.

## II. Juvenile Offenders

15. In February 2002, Ali Torabi was arrested at 16 years old for the murder of a fellow classmate during a fight at school. Mr. Torabi reported that during his detention he was denied access to a lawyer and family, and subjected to extreme violence and torture. He reported that he was placed in solitary confinement, flogged, hung from a ceiling, exposed to freezing weather while naked, and that his interrogators would place a portable kerosene stove under his chair and would increase the heat in order to get him to write confessions faster. Mr. Torabi was tried, found guilty, and given the death penalty, despite being a minor at the time of arrest. He was then transferred to a general ward of Rajai Shahr Prison, where he claimed his abuse continued, including beatings and being shocked with electric batons. He was eventually released on bail after being imprisoned for over seven years. He has since left Iran; his final judicial ruling is Qisas for the crime of murder, for which the execution sentence remains in place.



16. Siyamak M. was arrested in August 2009 in Shiraz during the 2009 summer protests. He was 17 at the time of arrest, and charged with “assembly and collusion against public order”. He reported that he was pepper sprayed, handcuffed, and taken to Mahfase e-Khalilie (a Ministry of Intelligence office). He maintained that he was beaten while blindfolded. Mr. M. claimed that authorities interrogated him for a week about his Dervish background - inquiring if his community had sent him to protest - and that he was never allowed to see a judge, was never informed of his charges, and did not have access to a lawyer. He further reported that he was detained in what he believed was a military prison, and placed in a juvenile ward. He was released on bail after one month, against the deed to his family’s house. A few weeks later, he was informed of his charges of “assembly and collusion against public order”. Mr. M. reported that his lawyer was also eventually arrested in July 2010. Mr. M. left the country in 2010.

### III. Journalists

17. Journalist Naema Dostdaar interviewed for a position with Radio Liberty in Europe. Authorities reportedly searched her home without a warrant, blindfolded her, and took her to Evin Prison, where she was reportedly stripped-searched by female prison guards, including a cavity search. She alleged being held for one month, during which she was never allowed a change of clothes. She reported that she was interrogated about her reasons for traveling earlier that year, about her relationship with foreign media, and about foreign financial support.

18. She was allegedly charges with “relations with foreign media, especially the CIA and Radio Farda, spreading lies [on her blog], and spying”. She reported hearing that up to 70 of her colleagues who had taken part in a round of interviews with Radio Farda in Turkey had also been arrested. She stated that other female prisoners reported being asked personal questions about their relationships and their virginity by prison officials. Ms. Dostdaar was also asked about her relationships with men, which she felt was a form of psychological torture. She reported that her cellmates demonstrated physical signs of torture and abuse. She was eventually released, but informed that she would be under surveillance, and was banned from traveling for a year. She has left the country.

19. Negar Mohamadi is a Voice of America (VoA) reporter working abroad. It was reported that between February and April of 2011, authorities at the Ministry of Intelligence began to question her close relatives. Officers allegedly pressured them to convince the journalist to cease her reporting activities, and they were reportedly told that there “would be consequences [if she didn’t stop working]”. Her family also came across a story from a Revolutionary Guard-affiliated site, which falsely stated that Ms. Mohamadi had been sexually harassed at VoA. In February 2012, Ms. Mohamadi’s relative was allegedly detained at the airport and her passport was confiscated until August 2012. Moreover, a female relative was followed home on one occasion and confronted with demands that Ms. Mohamadi resign, and it was reported that authorities repeatedly threatened her family with the confiscation of their passports and with freezing the family’s assets. Some of their passports were seized in June and July 2012 for the “sake of national security”. Due to this pressure, Ms. Mohamadi ceased reporting for the VoA for a short time. There are outstanding travel bans on members of her family.

20. Until 2009 Mr. Farshid Faryabi was working for the government news agency Radio TV, in Tehran. During the past 15 years that he worked for the agency, he reported periodically having had clashes with Iranian authorities; he was arrested, lost his job, and was exiled. It was “very difficult” to work for the Iranian media, as it is not based on free expression and is controlled and censored by the Government, according to Mr. Faryabi. He reported that Radio TV used surveillance, such as monitoring what their employees read, their political ideologies, and who journalists had contact with. He alleged that all directors at Radio TV are officers of the Revolutionary Guard, and orders were given by his director to restrict Mr. Faryabi’s involvement in certain cases. He reported that journalists are threatened with expulsion if they do not report in a way that is in line with government standards. His personal blog was eventually shut down and he was accused of “spying, propaganda against the regime, and promoting false information”, and he was subsequently transferred to another branch. He was arrested and held for 48 hours after the results of the 2009 election. He stated that because of the mass arrests and confusion during this time, he believes he was released on bail so authorities could have more time to build a case against him. He was able to leave Iran after being released.

21. The source is a known journalist who was working in Iran for a newspaper. In 2009, authorities raided her office. Authorities blindfolded her and took her to Section 209 of Evin prison. She reported that she was not permitted to speak with anyone and was detained in solitary confinement for the first three days. She alleged that she felt psychologically tortured; she was interrogated five times in two days, blindfolded, and was only allowed to lift the blindfold to sign documents. She reported that during this time she was questioned about foreign affiliation and connections. She alleged that she spent two months in prison, one in solitary confinement. She stated that there would sometimes be 24 hours of silence, and then the sudden sound of a tap on the door by the guards, which in that environment was as “was unnerving as a jet engine”. The source reported that other female prisoners would come back bloody after being questioned; she stated that she was treated slightly better because she was a journalist and officials do not want negative publicity. She reported that prisoners who were with her were later executed, after being tortured into confessing ties to the CIA. She maintained that prisoners were given drugs. Her husband had also previously been arrested, and served several months in solitary confinement.

22. The source was a member of a human rights reporting group in Iran. He was arrested, detained, released on bail, and has since left the country. Authorities have reportedly threatened that if he does not return, they will seize his



family's home. Many of his organization's members have been arrested as well. He described his own treatment during his time in prison, specifically the conditions of being held in solitary confinement. He reported that the cells were 1.5 x 2.5 meters, where he was confined for 20-30 days. Prisoners were only allowed to use the bathroom three times per day, a neon light was kept on in the cell at all times, and it was impossible to sleep. He maintained that solitary confinement was a form of psychological torture meant to make one feel that "you are no longer living". The source was released on bail before leaving the country.

#### IV. Religious Minorities

##### Baha'is

23. Of 30 Baha'is detained in the city of Semnan two are women nursing infant children. On 22 September 2012 Mrs. Zohreh Nikayin (Tebyanian) began serving a sentence of 23 months for "disturbing national security" and "propaganda against the regime". Mrs. Torabi (Ehsani) also began serving a 2.5 year sentence, reportedly for "setting up and running an illegal organization". The status of a third mother of an infant child, Mrs. Elham Ruzbehi (Motearefi), sentenced on 25 January 2012 to three years of imprisonment (2.5 years on charges of "collusion and assembly against national security" plus six months for "propaganda against the regime"), remains unknown.

24. Multiple sources reported that authorities raided at least 24 Baha'i homes in the city of Gorgan and the surrounding province, on 17 October 2012 and in the days after, resulting in 25 Baha'i arrests. Authorities also reportedly arrested four Muslims associated with these Baha'is; as of November 2012 all but one of these Muslim detainees were released. As of mid-November 2012 Baha'is arrested in and around Gorgan remained in custody, including: Mr. Farhad Fahandej; Mr. Farahmand Sanaie; Mr. Kamal Kashani; Mr. Shahram Jazbani; Mr. Navid Moallemi; Mr. Behnam Hassani; Mr. Siamak Sadri; Mr. Payam Markazi; Mr. Foad Fahandej; and Mr. Kourosh Ziari. According to one source, the local prosecutor's office allegedly informed the family members of the detainees that they would be charged under Articles 498, 500, and 508 of the Penal Code, which are, respectively: (1) participating in a group of more than two people inside or outside the country with the intent of disrupting the security of the state; (2) propagating against the regime; and (3) cooperating with an enemy Government.

25. In November 2012, authorities from three different universities expelled five Baha'i students: Mr. Farbod Mohammad Zadeh from Isfahan University; Ms. Saamieh Gholinejad from Behshahr University of Science and Technology; and Ms. Tanin Torabi, Ms. Nava Hamidi, Ms. Mona Ashrafi from Khomeini International University in Qazvin. Gholinejad, Torabi, Hamidi, and Ashrafi were reportedly offered continued admission if they denied their faith. The three from Imam Khomeini International University were asked to sign pledges stating that they would not follow their faith. According to sources, when these students refused, they were made to sign documents declaring they were Baha'i and then were expelled.

26. On May 22, 2011, 15 teachers and administrators of the Baha'i Institute for Higher Education (BIHE) were allegedly arrested. Later that night, Mr. Danial Owji a student and volunteer at the BIHE, while driving was reportedly stopped on his street by plainclothes agents, tasered, handcuffed, blindfolded, put in the trunk of his car, and driven away. Mr. Owji was allegedly taken to an unknown location, that appeared to be a official place of detention, where he was interrogated and physically tortured over the course of four days, including being punched, kicked, suspended from the ceiling by his arms, handcuffed in stress positions, having cigarettes extinguished on his body, and being flogged on his feet. Mr. Owji was held in a bathroom rather than a cell. During his interrogations before his release, Mr. Owji was pressured to sign a document saying he was a participant in the Baha'i university, helped propagate it electronically, cooperated with the Zionist entity, taught classes, would testify against specific professors, and that the administration of school was conducted from the Baha'i facilities in Haifa, Israel in cooperation with the Zionist regime. Mr. Owji was allegedly harassed following his release as he sought legal redress for his mistreatment. When he received a summons from the Revolutionary Court approximately a year after his arrest, Mr. Owji fled the country.

##### The Yarsan

27. Seyyed Nasradin Heydari is the current leader of the Yarsan community in Iran, but according to most recent information is under house arrest and cannot travel freely at this time. He had been detained twice before, but popular protests led to his release. He has been under house arrest since his second arrest, and is now only permitted to receive visitors to arbitrate small claims cases within the community, according to a source. The source stated that when authorities in Iran ask the Yarsan about their religious affiliation, they often deny being Yarsan out of fear. He also reported that Yarsan are required to speak Farsi and perform Muslim rites of prayer at school, and that those who refuse are prohibited from receiving education.

##### Christians

28. Authorities arrested seven other active members of the same house church network as Behnam Irani on 12 October 2012, following a raid by members of the security services on a house in the city of Shiraz. The detained Christians included Mohammad (Vahid) Roghangir, Suroush Saraie, Roxana Foroughi, Eskandar Rezaie, Bijan Haghighi, Mehdi Ameruni, and Shahin Lahooti. On 18 October 2012, Afsar Bahmani, a middle-aged woman in need of specialist



medication due to heart and kidney complications, was detained at around 1PM along with a man named Massoud Rezaie, after responding to the summons. Afsar Bahmani was released after 24 hours. Bijan Haghghi was released on bail of 100 million rials on 25 October 2012. Roxana Forughi was reportedly released on 1 November 2012.

29. A source close to the case reported that Iranian authorities have detained Mr. Saeed Abedini. Abedini is a Protestant Christian minister. Abedini was reportedly been arrested several times before 2009 for his house church activities, but has claimed, though still a Christian, that he had stopped working with house churches in Iran to avoid government scrutiny. Abedini had his passport seized while entering Iran from Georgia in late June 2012. The authorities reportedly told Abedini that he would be summoned to court on September 26th. On that date, Abedini's home was raided by security agents, who confiscated documents, computers, and other personal items and brought Abedini to Evin Prison. Abedini spent four weeks in solitary confinement in Evin before being transferred to Section 3, Ward 209 of the prison. While in solitary confinement, Abedini's interrogators allegedly disoriented him with tactics such as sleep deprivation. During his time in Ward 209, Abedini's interrogators reportedly beat him; he was initially denied access to medical treatment for his injuries but later was allegedly taken for treatment. His family was able to hire a lawyer for his defense in December 2012 and he has since been charged with "acting against national security". His trial is scheduled for 21 January 2013.

30. A family associate reports that Christian Ali Golchin was arrested by plainclothes police in late April 2010 in connection with his possession and distribution of a substantial number of Farsi-language Bibles. Authorities reportedly beat and blindfolded Golchin during his arrest. The Revolutionary Court of Varamin, Branch 1, charged Golchin with "propagation against the state", "acting against national security by promoting Christianity", "solicitation of members for a house church", and "organizing a house church". Golchin was allegedly detained in Evin Prison for 87 days, all of which he spent in solitary confinement. In detention, Golchin's interrogators subjected him to psychological torture in the form of threats of physical violence and of execution. He was released on 25 July 2010 on 200,000,000 تومان bail. On 19 April 2011 Branch 28 of the Tehran Revolutionary Court sentenced Golchin to one year in prison. His lawyer was reportedly not allowed to speak during the court session. Golchin appealed this sentence and was acquitted of all charges six months later, but received no documentation to this effect. Golchin continued to experience harassment after his acquittal including multiple summonses and being followed by government agents. He eventually fled the country under this pressure.

31. Danial Shahri, a Christian from Isfahan reported that he was arrested by plainclothes police at his home on April 11, 2010 approximately six weeks after the arrest of a Christian couple who were the leaders of his house church. Mr. Shahri believes he was targeted by authorities in connection with his provision of information technology assistance to his Baptist house church. He was reportedly held in the Alef-Ta ward of Dastgerd prison in Isfahan for two weeks. Mr. Shahri said that his interrogators punched and kicked him on his face and head and insulted him for approximately an hour on his first day in the prison. Mr. Shahri reported that he was charged with spreading lies and blasphemy, sharing the Christian faith, forming and participating in a house church, and conducting illegal internet activities. He was subsequently released on bail. Mr. Shahri reported that he was only able to see a lawyer after he was released from prison.

32. Multiple sources report that on March, 31 2009 the Shahrara Assyrian Protestant church in Tehran was closed by a government order in connection with its provision of Farsi-language services. They alleged that Assyrian MP Yonathan Betkolia was instrumental in the closure. Representatives of Betkolia reportedly said he did not accept the church as Assyrian anymore given its work with non-Assyrians. The church was reportedly closed by a number of police officers, security agents, and Assyrian representatives. The authorities present reportedly made it seem as if individuals who entered the church would be arrested and taken to the Ministry of Intelligence, scaring many individuals away. Although authorities stated that the church was only being closed temporarily in order to be re-registered, attempts to reopen the church were not successful and soldiers and police officers were stationed outside the church for months, according to sources. The pastor of the Shahrara Church, Victor Bet Tamraz, was reportedly called in for questioning multiple times, as was his daughter, Dabrina Tamraz. Two affiliated churches, the Oroumiyeh and Kermanshah building churches, were also closed on 8 July 2009 and 31 December 2009, respectively. The pastor of the Kermanshah church, Wilson Issavi, was allegedly arrested, detained for two months, mistreated in detention, and sentenced to a six-month prison term that was suspended for four years. The pastor of the Oroumiyeh Church left Iran shortly after the closure of his church.

## V. Ethnic Minorities

### Ahwazi Arabs

33. An informed source reported that social and cultural activist Aref Sorkhi was repeatedly threatened by authorities for his activities and was arrested on 9 February 2011 at his home without a warrant by unknown authorities, and was pepper-sprayed at the time of arrest. The authorities then reportedly confiscated his Arabic books, computer, and cell phone. The interviewee maintained that his family was unaware of the place of his detention for a month and that Mr. Sorkhi was only able to contact his family after four months when he was transferred to Karoun Prison. The source stated that Mr. Sorkhi was charged with "establishing anti-state Arabic groups", "cooperating with Arab countries in



the region”, “disturbing public order”, and “participating in the Arab national movement.” The interviewee alleged that Mr. Sorkhi has been tortured, and reported that he remains in detention and has not yet been sentenced.

34. Mr. Hameed was a student studying in Syria and was arrested on 19 June 2008 during a visit to Iran. He reported that he was arrested at the airport by plainclothes security forces and accused of founding an Arab Ahwaz group in Syria, and of being active against the Islamic Republics. After being interrogated he was released, only to be rearrested in July 2008. He was arrested in his home, blindfolded, handcuffed, and taken to the security office of Ahwaz, where he reported being held in solitary confinement until 6 September 2008. After 10 days of being interrogated he was charged with “propaganda against the Islamic Republic of Iran” and with “contact with the Refagh [Arab Nationalist] Party”. He served two months in detention, during which he was physically assaulted, resulting in a separated retina. He asserted that he did not have adequate access to medical services for his injury. Moreover, Mr. Hameed stated that prison officials demanded he confess to “writing about discrimination against Ahwazi Arabs in an effort to stir up trouble”. He was denied access to a lawyer, and was eventually released on bail.

35. Political and cultural activist and former policeman Nasser Abiat reports that he was arrested twice, first in 2005 by security forces without a warrant. He was allegedly not allowed a lawyer in the Hamidia Court, where he was charged with converting from Shi’a to Sunni Islam and attending anti-regime demonstrations. Pending further investigation by the judge, Mr. Abiat was relegated to solitary confinement for a month in a cell too small to lie down in, during which time he reportedly received inadequate food, was only allowed to shower twice, and was threatened with the rape of his female family members. Mr. Abiat alleges that when he refused to confess following this month, he was confined in Sephedar Prison for an additional month. During his interrogations in detention, Mr. Abiat was reportedly questioned throughout the night, beaten, blindfolded, and threatened with the death penalty and further beatings. Following his month in Sephedar Prison, Mr. Abiat was sentenced to 2 years in prison without a trial or access to a lawyer, but his sentence was overturned on appeal to the Ahwaz Revolutionary Court and replaced with a 2 million tuman fine. He was also demoted two levels in the police corps, suspended for 6 months without pay, not allowed to wear his uniform, and was not allowed to travel within the country without permission from the police. Mr. Abiat was reportedly arrested again in the summer of 2007 while visiting a police station and received a 2 year prison sentence on charges of attending illegal demonstrations. He was allegedly held for 3 days at the police station and 10 days in Sephedar Prison. During his interrogations, Mr. Abiat reports that he was kicked and beaten. He was then sent to a military court in Tehran and was suspended without pay, restricted from provincial travel, not allowed to use his car for 6 months. Two months later, he was dismissed from his job per a decision by the military court. After witnessing the arrest of his cousin in 2007, Mr. Abiat left the country.

## Kurds

36. Mohammad Ali Afraza, a Kurdish human rights activist, was arrested in Sanandaj in 2008. He reported that eight security forces arrested him, and beat and verbally abused him. He reported that he was charged with “disrupting social security”, that he was kept in solitary confinement for 21 days, and that he was physically and psychologically tortured. He was reportedly blindfolded during interrogations and threatened with execution. He was eventually taken to the court in Sanandaj Prison where the conditions were reportedly poor. These conditions allegedly included severe overcrowding, and the widespread, consistent torture of prisoners. Mr. Afraza stated that other prisoners were ordered not to speak to him, which he said was psychologically taxing. He was released on bail after five months, tried two months later, and sentenced to four months in prison, with a five year suspended sentence. He alleged that his trial lasted seven minutes and that he was convicted of “spying for sources outside of the country” and with “propaganda and illegal political organizations”. He was released after his trial, and has since left Iran.

37. An informed source reported that s(he) was part of a student organization that informed Kurdish students about their rights as a minority group in Iran. S(he) was suspended by his/her university’s disciplinary committee for one year for participating in a banned student newspaper. The source reported being summoned to the Ministry of Intelligence 11 times between May and June 2010. During these sessions, (s)he was accused of being a separatist, a spy, and of acting against the Supreme Leader. The source reported being blindfolded, verbally abused, and humiliated during these interrogations. (S)he was charged with “Membership in the Democratic Union of Kurdish Students”, “acting against the regime through propagating falsehoods”, “creating public anxiety and disrupting public order through organizing protest demonstrations”, and “interviewing with foreign media”. (S)he was reportedly sentenced to several months in prison, cash fines, and lashes. His/her prison sentence was revoked upon appeal, and (s)he was able to pay a fine in lieu of flogging. (S)he reported that (s)he was denied access to a lawyer. In 2012, the source reported that (s)he was arrested by the Ministry of Intelligence, that (s) he was physically abused during his/her arrest, detained in solitary confinement for three weeks, and interrogated on six separate occasions. During this time the source was again accused of being a spy and a member of Kurdish political parties. (S)he reported that his/her request for a lawyer was mocked and denied, that (s)he was asked to call other Kurdish activists who have been executed “terrorists” during his/her interrogations, and that (s)he was released on excessive bail after approximately three weeks in detention. (S)he has been banned from attending university and believes that (s)he has been blacklisted from finding work. The source has since left Iran.



38. On 3 February 2010 Kaweh Karmanshahi was arrested in Kermanshah by Intelligence authorities. He spent a total of four months in detention, and was held until the end of May 2010. He reported that he spent the first 80 days in solitary confinement, and he stated that he was tortured. He was sentenced to five years in prison (commuted to four on appeal) for “propaganda against the regime” due to writing articles and giving interviews with the media, and for his membership in the organization Human Rights in Kurdistan. He was released on bail (his family’s house) and has since left Iran. The organization Human Rights in Kurdistan monitors human rights abuses around Iran, particularly in Kurdistan, with a particular focus on political prisoners. The founder of the organization is currently in jail, and other members have been forced to flee the country. Mr. Karmanshahi maintained that like many minorities in Iran, Kurds cannot use their own languages in schools, courts, or government buildings. Mr. Karmanshahi reported that the situation for political prisoners in Iranian Kurdish areas is quite severe, and that there are 20 Kurdish prisoners currently on death row. He reported that many human rights defenders have been secretly executed.

## VI. Student Activists

39. Ismaeil Jalilvand was a student and social activist who has been arrested four times and was eventually expelled in 2011 for his activities. He was arrested on 4 February 2009, was charged with “acting against national security”, “disturbing public opinion”, “insulting the Supreme Leader and the President”, and “propagation against the State” within 24 hours of his arrest. He maintained that he spent 11 days in solitary confinement, and was interrogated seven to eight times, for up to six hours each time, while blindfolded. He was eventually fined and released. There was no trial. Mr. Jalilvand was arrested again four months later on 20 June 2009. He reported that he was detained by the Ministry of Intelligence for 30 days, that he didn’t have access to a lawyer, was blindfolded during the interrogations, and that he was convicted on charges of “insulting Government officials”, “acting against national security”, “propagation against the Islamic Republic”, “disturbing public opinion, and “insulting the Supreme Leader and the President”. He stated that he was asked to defend himself and that his trial lasted one hour. He is currently released from prison and has left the country.

40. On 10 February 2010 Ali Ajami was arrested by the Ministry of Intelligence for his involvement in the 2009 post-election protests. He spent five days in solitary confinement at a Revolutionary Guard office without access to a lawyer. He was transferred to Evin Prison, where he spent 40 days in solitary confinement and was officially charged with “publicizing false information,” “acting against national security,” “propagation against the state,” and “insulting the Supreme Leader.” At Evin Prison he was repeatedly interrogated about his student publications and online activities for up to eight hours per day, while blindfolded. During these interrogations he was repeatedly beaten and punched, made to stand for long periods of time, and his family threatened. Mr. Ajami reported that in court the judge denied his request for a lawyer and that he was only able to see a lawyer on the day of his hearing. After an appeal he was sentenced to two years in Rajaei Shahr Prison for “propaganda against the state” and “acting against national security.” During his imprisonment he faced extremely poor prison conditions, including severe abuse by prison officials. The deputy director of the prison allegedly hit Mr. Ajami so severely in the ear that it caused bleeding and a torn eardrum. After eventually being released, Mr. Ajami received a letter from the university stating that he was banned from continuing his education.

41. Amin Riahi is a student activist, and his parents were also politically active in the 80’s and targeted by authorities. He was first arrested in 2004 when he was 16 and was beaten and held by officials for one day. He has been arrested several times for his involvement in protests and his political activism. He was convicted of “propaganda against the regime”, “insulting the Supreme Leader”, and “participation in opposition groups” in 2008. The liberal journal he was heading at school was shut down and seized, and he was suspended from university for a semester. He reported that during the elections in 2009 he was constantly summoned to court for his suspected political activities. Mr. Riahi stated that during this time, hundreds of students were arrested, including over 100 from his university. He was suspended again from university and reported that he was shown his file, which contained false grades. At the end of 2010 he maintained that he was summoned to court again, and held in hand and ankle cuffs. He was notified that he had a one-year prison sentence, which was suspended. He has since left the country.

42. The source has been targeted for his political and blogging activities and has a history of arrests. He reported that while working as a photojournalist for a reformist newspaper, he received a verbal warning from the Intelligence Ministry and a written warning from the Ministry of Culture and Islamic Guidance. In 2001, the source began working with the office of a reformist Ayatollah. He reported being arrested and found guilty for distributing CDs of the Ayatollah’s speeches in 2002, and was sentenced to a three year suspended prison term and a fine. He was allegedly arrested without a warrant, denied access to a lawyer, and was not informed of the charges until the court date (“propagating falsehoods against government authorities through the distribution of illegal CDs against authorities”). He organized a student protest at school during the 2009 election protests. On 7 December 2009 he was arrested by his university’s security unit, which is staffed by Ministry of Intelligence officials. He was suspended for three terms on the charge of blasphemy. In 2012 the source was arrested without a warrant and taken into solitary confinement. He was interrogated for three days, and alleged that he was beaten during this time. After three days, he was charged by the investigative judge with “propaganda against the regime and supporting enemy political groups”. He reported that he was interrogated daily, with some sessions lasting until 10PM. He was released on US\$100,000 bail but then



summoned back to court soon after and charged with “propagating against the Islamic regime through publishing false news and inviting people to illegal demonstrations” and “assembly and collusion for committing a crime against national and international security through participation in the [election protest] events.” The source stated that he had no lawyer during the trial, or at any other time in detention. He was found guilty of “Propagating Against the Regime” and sentenced to one year in prison, which was then suspended, and was banned from blogging as a condition of release. The Intelligence office continued to repeatedly call and contact him after his release. His brother was summoned to the Ministry of Intelligence in March of 2012. He has since left the country.

43. Vahid Abedini is a student activist who is banned from continuing his education at the doctoral level. The source reported that Abedini ranked first on the national entrance exam for graduate school. However, when he wanted to register for classes, he was asked by the university administration to sign a pledge that he would no longer continue to be a student activist. The source reported that Abedini never breached the terms of his pledge for the duration of graduate school. The source maintained that after Abedini completed the national entrance exam for his PhD, at his oral interview with Tehran University the professors informed him that he was one of their brightest candidates. However, the source stated that an official from the Gozinesh Committee told him that the Ministry of Intelligence had not clarified his status yet. The source reported that one year later he decided to take the national entrance exam again and to apply to a different university, Tarbiat Modares, but this time the Sanjesh Organization sent him a letter and informed that he had been rejected, even though a professor on the panel told him after his interview that there was a large margin in quality between him and the runner-up. The interviewee reported that when he went to the Sanjesh Organization, the head of the office told Abedini that the Ministry of Intelligence had put his name on the list of students unconditionally banned from continuing education [the “starred” list]. The interviewee stated that in 2003, the Press Court charged Abedini with “propagating against the state” and “disturbing public opinion” for writing articles against the death sentence of a university professor, Hashem Aghajari, and that he was sentenced to one year in prison. The interviewee reported that at the Tehran Appeals Court his sentence was suspended for two years.

## VII. Lesbian, Gay, Bisexual, and Transgender

44. An anonymous source reported that he was imprisoned twice for activities related to his sexual orientation. He maintained that in the first instance, a Government agent entrapped him by posing as another gay man on a gay dating website. It was reported that the source was physically abused and strip-searched, that he was detained for several days without contact with family, that he was coerced to sign a document that he had engaged in “Tafkhiz” (non-penetrative sex) with other males, and that he was verbally abused by a judge who sentenced him to 100 “hadd” lashes on his torso and appendages, some of which were reportedly applied. The source was arrested again at an airport with a group of friends after dropping a friend off there. The group of men were charged with “the creation of a prostitution center to facilitate the occurrence of sexually illegal activities” and with “committing sinful acts like cross-dressing, wearing makeup, and lustful kissing”. They were then brought to prison for 12 days, where they were allegedly kept in unsanitary and cramped conditions, and the source was eventually issued a flogging sentence. The sentence was later dropped, and he was released on excessive bail. The source’s parents used their property as collateral for their son’s release. He has since left the country.

45. An interviewee reported that he was beaten by his father and punished by school administrators because of his “effeminate” behavior. He maintained that he suffered from depression as a result of his constant abuse, and could not remain gainfully employed. In 2007 the source attended a party primarily for gay men in his town. He asserted that the party was raided by plainclothes officers, who reportedly forced the attendees to lay down with their hands behind their backs and poured alcohol the officers allegedly brought on them, while stepping on them and beating them with batons and glass bottles. The source maintained that dozens of the attendees were taken to the local Intelligence center, were verbally humiliated, strip-searched, and forced to sleep on the floor of their cells before being transferred to a prison where they spent 4-5 more days. They were allegedly kicked, strip-searched, verbally humiliated, kept in an overcrowded cell, and asked humiliating sexual questions by interrogators there. The source was sentenced to two years’ imprisonment for “facilitating and organizing a party in which alcohol is consumed and immoral acts are performed”, despite the source’s claim that there was no alcohol at the party. When the story became public, employers would not hire him, or would fire him when they connected him with the story. The source has since left the country.

46. The witness attended the same party as the previous source. He separately reported that agents raided the party, ordered all attendees to the ground, and stepped on them with boots, while beating some with batons. The source was taken to the same detention facility in handcuffs and a blindfold, and slept on the floor with co-detainees. He was brought before a judge, who insulted him. He received a fine sentence, and was released; he believes he was not detained for as long as the others because he denied knowing that the party was for gay men or being gay himself. He has since left the country.

47. A source reported that as a child, teachers corporally punished him for behavior they considered “effeminate”, and his principal called his parents to complain. As a teenager, male children in his neighborhood gang-raped him. He did not call the police because, as he claimed: “I live in a society in which the police do not protect me. On the contrary, the police come after people like me”. As a young adult, the witness was arrested on four occasions by local police in a park known for gay encounters. Each time, they told him to sign a pledge to act “appropriately” before being released.



He was arrested by different officers each time, but believes that if he had been tagged as a multiple offender, the consequences would have been more severe. He has since left the country.

48. The witness, a Kurdish F-to-M transgender man, maintained that he was constantly beaten by his father for behavior that his father considered “un-feminine”. He did not go to the police, because “as [someone legally considered a girl], my father could legally do anything he wanted with me”. After one year under de facto house arrest by his father, the witness returned to school, but plainclothes officers detained him one night when he was with his female romantic companion. The officers noticed on his ID that he was legally a female, and brought him to a female prison, where they verbally humiliated him and physically touched and searched his genitals and breasts. He was forced to sign a pledge that he would dress and act “correctly” as a woman as a condition for his release. He has since left the country.

### VIII. Women

49. “Yasmin L.” reported that Zeinab Bayazidi has been arrested four times, most recently in June 2008. Zeinab Bayazidi was summoned over the phone to report to court in Mahabad, where she was charged with “acting against the regime,” “membership in the Mothers of Peace Organization,” “propaganda against the regime,” “participation in a conference for the One Million Signatures Campaign,” and “interviewing victims of mine explosions in the border region.” Yasmin stated that Zeinab Bayazidi had no access to a lawyer during any of her arrests. Yasmin reported that Zeinab Bayazidi was interrogated for five hours and then received a sentence of 4.5 years, after a trial that lasted a few minutes. Yasmin claimed that the shop Zeinab Bayazidi owned was called “Zilan” (the name of a Kurdish plant and an approved name for Kurdish children), which is also the name of a known activist. She reported that Zeinab Bayazidi was accused of naming the store after this Kurdish activist. After being taken to Mahabad prison she began a hunger strike. In November 2008, she was transferred to Zanjan prison, where there were no other Kurdish prisoners with her. Yasmin reported that Zeinab Bayazidi witnessed another prisoner being beaten; when she intervened she was verbally abused and cursed. She began another hunger strike during this time. For the last six months of her sentence, she was transferred to Maragheh Central Prison, in which she was kept in a small three-four meter cell with 15 other prisoners. Zeinab was allegedly kept in very poor conditions, sharing one toilet and shower, and had little access to hot water. She was released in November 2012, after completing her sentence.

50. Fatimeh Masjidi was arrested on 8 May 2009, and was charged with propaganda against the state for feminist activities and sentenced to one year in prison and a one million rial fine. She was also involved with the One Million Signatures Campaign. During the arrest, her house was searched and over 400 of her books were confiscated. Ms. Masjidi and her fiancé were both arrested and taken to Qom. She spent two days in solitary confinement, and then taken by Ministry of Intelligence to be interrogated for 12 hours a day, for 10 days. During this time she was told to cease communication with the moderate mullahs she was in contact with. She was released on bail two weeks later. Ms. Masjidi was arrested again on 28 January 2010, for an “illicit relationship”. She was once again interrogated, and threatened with flogging if she did not sign what they told her to. The court proceedings took 1.5 years overall. She was convicted for her participation in the One Million Signatures Campaign, and for an “illicit relationship.” She and her fiancé were both given 99 lashes and she was exiled to the south. Her trial was held in August 2010 by a Revolutionary Court in Qom and she was charged with propaganda against the system and sentenced to one year in prison and a fine for wearing the hijab incorrectly. Ms. Masjidi reported that prison conditions in Langeroud were very poor; there were 20 beds for 150 prisoners, and prisoners were held in extremely unsanitary conditions. She reported that there were many children with their mothers in prison, some who were being abused. She was eventually released and left the country.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت احمد شهید، گزارشگر ویژه سازمان ملل

<http://www.shaheedoniran.org/english/english/dr-shaheeds-work/latest-reports/3169-march-2013-report-supplement.html>



## ترجمه فارسی

### گزارش گزارشگر ویژه در مورد حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران

#### خلاصه

گزارش حاضر سومین گزارشی است که عطف به قطعنامه ۱۶۷۹ شورا به شورای حقوق بشر تقدیم میشود و تحولاتی که از زمان تقدیم دومین گزارش میان دوره‌های گزارشگر ویژه به شصت و هفتمین اجلاس مجمع عمومی (A/67/369) در اکتبر ۲۰۱۲ در مورد وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است را در بر می‌گیرد.

گزارش فعلی فعالیت‌های گزارشگر ویژه از زمان تمدید حکمش در نشست نوزدهم شورا را تشریح می‌کند، مسایل جاری را ارائه می‌کند و برخی از اضطراری‌ترین تغییرات در وضعیت حقوق بشر کشور را مورد بررسی قرار می‌دهد. اگرچه این گزارش جامع نیست، تصویری از وضعیت حاکم که در کثرت گزارشات ارائه شده به گزارشگر ویژه مشاهده شده و مورد بررسی قرار گرفته است را فراهم می‌کند. پیش‌بینی می‌شود که تعدادی از مسایل مهم که در گزارش پیش رو پوشش داده نشده‌اند، در گزارش‌های آتی به مجمع عمومی و شورای حقوق بشر ارائه شوند.

#### فهرست مطالب

- بخش ۱: مقدمه
- بخش ۲: وضعیت حقوق بشر
- الف: انتخابات آزاد و عادلانه
- ب: آزادی بیان، تجمع و تشکل
- پ: مدافعان حقوق بشر
- ت: شکنجه
- ث: اعدام‌ها
- ج: حقوق زنان
- چ: اقلیت‌های قومی
- ح: اقلیت‌های مذهبی
- خ: جامعه زن همجنسگرا، مرد همجنسگرا، دوجنسگرا، و فرا جنسیتی
- د: حقوق اقتصادی و اجتماعی
- بخش ۳: نتیجه‌گیری و توصیه‌ها

#### الف. مقدمه

۱- گزارشگر ویژه در این گزارش ارزیابی می‌کند که در جمهوری اسلامی ایران نقض گسترده سیستمیک و سیستماتیک حقوق بشر وجود دارد. گزارشاتی که توسط سازمانهای غیر انتفاعی، سازمان‌های غیردولتی، مدافعان حقوق بشر، و افراد در خصوص حقوق بشر خودشان و یا دیگران واصل شده است، همچنان نمایانگر وضعیتی هستند که در آن حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نادیده گرفته شده و چه در قوانین و چه در عمل پایمال می‌شوند. همچنین، فقدان تحقیق دولت و جبران عموماً بانی یک فرهنگ معافیت از مجازات می‌شود که بیش‌تر باعث تضعیف تأثیر ابزار حقوق بشری می‌شود که ایران خود آن را تصویب کرده است.



۲- گزارشگر ویژه همچنان به جستجو برای همکاری دولت ایران برای ایجاد یک گفتمان سازنده و برای بررسی کامل ادعاهای نقض حقوق بشر ادامه می‌دهد. او از این که برای وی میسر نبوده تا با دولت ایران رابطه‌ای که در آن همکاری و مشاوره بیش‌تری داشته باشد متأسف است. او علاقه خود برای سفر به جمهوری اسلامی ایران به منظور شرکت در گفتمان و برای تحقیق بیشتر در خصوص صحت ادعاهای نقض حقوق بشر اخیراً در ۰ مه ۲۰۱۲ اعلام کرده است. اما دولت ایران همچنان نسبت به این تعامل و درخواست وی سکوت اختیار کرده است.

۳- گزارشگر ویژه همچنین با تعدادی از اشخاصی که احکام روندهای ویژه شورای حقوق بشر را دارا می‌باشند همکاری کرد تا سه ادعای نام، ۲۵ درخواست کمک فوری، و هفت بیانیه مطبوعاتی مشترک در سال ۲۰۱۲ را ابلاغ نماید. علاوه بر این ارتباطات، گزارشگر ویژه در دو مورد مجزا به دولت ایران نامه نوشته است تا نگرانی خود را در خصوص ادامه حصر خانگی رهبران مخالف دولت و همچنین در خصوص محدودیت دسترسی زنان به تحصیلات اعلام کند.

۴- گزارشگر ویژه همچنین برای حصول اطمینان از صحت تعداد بسیار زیادی از گزارشاتی که توسط سازمان‌های غیردولتی و مدافعان حقوق بشر ارسال شده است، از طریق مصاحبه با منابع دست اول در داخل و خارج از کشور اقدام کرده است.

۵- علاوه بر این، مطابق قطعنامه ۱۲/۲ که از نمایندگان و مکانیسم‌ها خواست تا به گزارش ادعاهای ارعاب و یا تلافی ادامه دهند [۱]، گزارشگر ویژه مایل است در خصوص دو مورد تلافی که در رسانه‌ها در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۲۰۱۲ گزارش شده بودند گزارش دهد. در یک مورد سه تبعه افغانستان، آقای محمد نورزهی، آقای عبدالوهاب انصاری، و آقای معصوم علی زهی به دلیل اینکه ادعا شده لیستی از افغانیهای اعدام شده را در اختیار گزارشگر ویژه قرار داده‌اند، مطابق گزارشات شکنجه و تهدید به اعدام شدند [۲].

۶- مطابق سایر گزارش‌های دریافتی، پنج زندانی کرد به نام‌های آقای احمد تمویی، آقای یوسف کاکه میمی، آقای جهانگیر بدوزاده، آقای علی احمد سلیمان، و آقای مصطفی علی احمد که در زندان ارومیه نگهداری می‌شدند، با اتهامات «تماس با دفتر گزارشگر ویژه» «گزارش اخبار زندان به سازمان‌های حقوق بشری» «تبلیغ علیه نظام از داخل زندان» و «تماس با تلویزیون نوروز» روبرو شده‌اند [۳]. گزارش شده است که این زندانیان به مدت دو ماه در حبس انفرادی نگهداری شده‌اند، در خصوص ارتباط با گزارشگر ویژه مورد بازجویی قرار گرفته‌اند، و به شدت برای اخذ اعترافات در مورد ارتباطشان با گزارشگر ویژه مورد شکنجه قرار گرفته‌اند.

۷- گزارشگر ویژه نسبت به این گزارشات نگران است و با شورای حقوق بشر و دبیرکل سازمان ملل متحد همراه می‌شود تا «کلیه اقدامات ارعاب و تلافی علیه افرادی که با ابزار حقوق بشر همکاری می‌کنند» [۴] را محکوم کند. او میل دارد تا نسبت به حق افراد برای همکاری با مکانیسم‌های حقوق بشری سازمان ملل متحد تأکید کند و بر این واقعیت که چنین همکاری بخش مهمی از توانایی مکانیسم‌های حقوق بشر برای اجرای احکام آنها را تشکیل می‌دهد، پافشاری کند.

۸- گزارشگر ویژه نسبت به توجه کلی جمهوری اسلامی ایران به گزارش پیش رو [۵] آگاه است و تعاملی را که از طریق این پاسخ‌ها حاصل می‌شود قدر می‌نهد و همچنان نسبت به تعامل مستقیم امید دارد، زیرا این توجه نباید مانع همکاری مستقیم شود. نظرات ارسالی توسط دولت ایران بدواً نگرانی از (الف) متدولوژی مورد استفاده گزارشگر ویژه؛ (ب) اعتبار منابع اطلاعاتی گزارشگر ویژه، (پ) اظهارات گزارشگر ویژه در خصوص همکاری دولت با مکانیسم‌های حقوق بشری؛ و (ت) نتیجه‌گیری وی که ادعاهای نقض حقوق بشری که به وی گزارش شده‌اند نیازمند تحقیق و اقدام دولت می‌باشند.

۹- گزارشگر ویژه متدولوژی خود را در موارد متعددی قبلاً مشخص کرده است و اظهار می‌دارد که بالاترین موازین دقت و انسجام را همواره به کار برده است. او یادآوری می‌کند که شواهد و گواهی‌هایی که به وی ارائه شده‌اند برای انطباق با موازین غیر قضایی مورد نیاز مأموریت وی مورد بررسی قرار گرفته‌اند، هر کجا که امکان داشته است منابع به درستی و به وفور ذکر شده‌اند، و تنها ادعاهایی که مورد تأیید قرار گرفته‌اند و توسط منابع مختلف ابراز شده‌اند ارائه شده‌اند و این یافته‌ها در تطابق کامل با پروتکل تصریح شده توسط سیستم سازمان ملل متحد می‌باشند. مطابق موازین رفتاری گزارشگر ویژه اسامی منابع هر کجا که درخواست شده باشد حذف شده‌اند.



۱۰- علاوه بر این، در سراسر این گزارش، گزارشگر ویژه گزارش‌های دوره‌ای که اخیراً توسط دولت ایران به اعضاء معاهده تقدیم شده است را مورد اشاره قرار می‌دهد، اما تأکید می‌کند که شرکت کردن و یا وعده‌های داده شده در چنین مجامعی نمیتوانند به تنهایی جایگزینی برای هدف قرار دادن و اصلاح نگرانی‌هایی که توسط ابزار حقوق بشر مطرح شده‌اند باشند. گزارشگر ویژه همچنین به تأکید روی این واقعیت که علیرغم دعوتنامه دائمی خود دولت ایران به چندین درخواست برای دیدار از کشور پاسخ نداده است ادامه میدهد و این که از سال ۲۰۰۵ تا کنون هیچ مجوز دیداری به روش‌های ویژه اعطاء نشده است.

## بخش ۱: وضعیت حقوق بشر

### الف. انتخابات آزاد و عادلانه

۱۱- گزارشگر ویژه خاطرنشان می‌کند که در اظهار نظر عمومی شماره ۲۵ شورای حقوق بشر اعلام شده است که ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) «حق هر شهروند را برای شرکت در اجرای امور عمومی، حق رأی دادن و انتخاب شدن و حق دسترسی به خدمات عمومی» [۶] را به رسمیت می‌شناسد. این حق باید مورد استفاده قرار بگیرد و بدون محدودیتهای غیر منطقی تضمین شود. هر نوع شرایطی برای این حق باید «مبتنی بر معیارهای عینی و معقول» و بدون قایل شدن هر نوع تمایزی شامل نژاد، جنسیت، مذهب، و عقاید سیاسی یا غیره قرار بگیرد [۷]. گزارشگر ویژه نگران است که محدودیتهای قابل توجه و غیرمنطقی که برای حق شهروندان ایرانی که علاقمند به رقابت برای مقام ریاست جمهوری هستند در نظر گرفته شده، حق آنان برای «شرکت در اجرای امور عمومی از طریق نمایندگانی که با آزادی انتخاب شده‌اند که از طریق سیستم انتخاباتی برای استفاده از قدرت پاسخگو می‌باشند» [۸] را تضعیف کند.

۱۲- دولت ایران گزارش داده است که تحت قانون اساسی ایران، نامزدهای مقام ریاست جمهوری باید «رجل سیاسی و مذهبی» باشند و باید به «مبانی جمهوری اسلامی ایران و مذهب رسمی کشور» اعتقاد داشته باشند [۹] بنا بر این، زنان از انتخابات ریاست جمهوری کنار گذاشته شده‌اند و ظرف ۳۴ سالی که از عمر جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد، صلاحیت هیچ نامزد زنی توسط شورای نگهبان تأیید نشده است. قانون اساسی ایران همچنین شهروندانی که عقاید سیاسی مخالف جمهوری اسلامی ایران را دارا باشند و مذهبی به غیر از مذهب رسمی کشور داشته باشند را از حق شرکت در انتخابات ریاست جمهوری محروم می‌کند. در اظهار نظر عمومی در خصوص ماده ۲۵ روشن است که «عقاید سیاسی نباید به عنوان زمینه محرومیت هیچ فردی از حق شرکت در انتخابات استفاده شوند» [۱۰].

۱۳- در تاریخ ۱۱ فوریه سال ۲۰۱۳، گزارشگر ویژه به همراه رئیس -گزارشگر کارگروه بازداشت‌های خودسرانه و گزارشگر ویژه آزادی تجمع و تشکل اعلامیه مشترکی صادر کردند که در آن از دولت ایران خواستند تا فوراً و بدون قید و شرط نامزدهای سابق ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹، آقای مهدی کروبی و آقای میرحسین موسوی و همسرش زهرا رهنورد و صدها زندانی عقیدتی دیگر که به دلیل انجام مسالمت آمیز حقوقشان به آزادی عقیده و بیان، یا آزادی تجمع و تشکل طی اعتراضاتی که بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ انجام شد هنوز زندانی هستند را آزاد کند. گزارشگران ویژه تأکید کردند که دو رهبر مخالفان پس از دستگیری هنوز در خصوص هیچ جرمی تفهیم اتهام نشده‌اند و اینکه کارگروه بازداشت‌های خودسرانه در اظهار نظر اوت ۲۰۱۲ خویش تأیید کرد که آقای موسوی و آقای کروبی برخلاف ماده ۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی [۱۱] (ICCPR) مورد بازداشت خودسرانه توسط دولت ایران قرار گرفته‌اند. در مورد آقای موسوی و آقای کروبی گزارش شد که دادستان کل ایران پیشنهاد کرده است که رهبران مخالفان توبه کنند و از کلیه انحرافات خود علیه دولت و حکومت برائت بجویند تا بتوانند در انتخابات ۲۰۱۳ شرکت کنند [۱۲].

۱۴- گزارشگر ویژه همچنین نگران است که مطابق اظهار نظر عمومی ۲۵، دولت ایران یک سازمان مستقل انتخاباتی تأسیس نکرده است «تا بر فرآیند انتخاباتی نظارت کند و حصول اطمینان کند که انتخابات منصفانه، بی‌طرفانه و مطابق قوانینی که با معاهده سازگار باشند برگزار می‌شوند» [۱۳]. گزارشگر ویژه همچنین در خصوص در دسترس بودن اطلاعات و مواد به زبانهای اقلیت در ایران نگران است [۱۴] در نهایت، گزارشگر ویژه به صورت گسترده‌تر یادآور می‌شود که آزادی‌های بیان، تجمع، و تشکل «شرایط ضروری برای اجرای موثر حق رأی هستند و باید



کاملاً محافظت بشوند.» [۱۵] گزارشات بیانات مقامات ایرانی که در آنها به شهروندانی که تقاضای «انتخابات آزاد» می‌کنند هشدار می‌دهند و ادعا می‌کنند که این تقاضاها توطئه گرانه و در مخالفت با حکومت ایران و یا اصل ولایتمداری (اطاعت از ولایت فقیه) بیان شده‌اند [۱۶]، اجرای کامل اصل ۲۵ را که نیازمند «بیان آزاد اطلاعات و عقاید در مورد مسایل عمومی و خصوصی بین شهروندان، نامزدهای انتخاباتی و نمایندگان منتخب» است را تضعیف می‌کند.

## بخش ۲: آزادی بیان، تجمع، و تشکل

### ۱- روزنامه‌نگاران و فعالان اینترنتی

۱۵- گزارشگر ویژه همچنان نگران ادامه دستگیری‌ها، بازداشت‌ها و تعقیب قضایی ده‌ها روزنامه‌نگار و فعال اینترنتی تحت مواد قانون مطبوعات مصوب سال ۱۹۸۶ ایران است که شامل ۱۷ موضوع از محتواهای «غیرمجاز» است. در تاریخ ۴ فوریه ۲۰۱۳، گزارشگر ویژه همراه با متخصص مستقل آزادی عقیده و بیان، مدافعان حقوق بشر، و رئیس-گزارشگر گروه کاری بازداشت‌های خودسرانه، از دولت ایران خواستند تا فوراً موج دستگیری‌های اخیر روزنامه‌نگاران را متوقف کند و حداقل ۱۷ روزنامه‌نگار دستگیر شده که اکثر آنها در نشریات مستقل خبری کار می‌کردند را آزاد نماید. این گروه متخصصین حقوق بشر نگرانی خود را از این نکته اعلام کردند که ۱۷ دستگیری انجام شده ممکن است بخشی از یک کمپین وسیع‌تر برای سرکوب روزنامه‌نگاران و مطبوعات مستقل به اتهام همکاری با مطبوعات خارجی ضد انقلاب و سازمان‌های حقوق بشری باشد.

۱۶- قبل از دستگیری‌های فوق‌الذکر، ۴۵ ژورنالیست در ایران زندانی بودند [۱۷]. هر پنج روزنامه‌نگار مورد مصاحبه برای این گزارش اعلام کردند که برخلاف قانون مطبوعات ایران، محاکمه آنان در یک دادگاه علنی و با حضور هیئت منصفه انجام نشد. دو خبرنگار گزارش دادند که خودسرانه، بدون تفهیم اتهام و بدون اینکه هرگز محاکمه شوند بازداشت شدند؛ یک روزنامه‌نگار ادعا می‌کند که برای چندین ماه در بازداشت بوده و بالاخره با یک تذکر شفاهی آزاد شده و یک روزنامه‌نگار دیگر طبق گزارشات سه سال در زندان بوده، بدون اینکه به وی تفهیم اتهام شود و یا مورد محاکمه قرار بگیرد و بالاخره با وثیقه آزاد شده است. همچنین دو روزنامه‌نگار زن از آزار جدی جنسی در زمان بازداشت خویش گزارش دادند.

۱۷- علاوه بر این، آقای مهدی خزعلی فعال اینترنتی در اکتبر ۲۰۱۲ آغاز به اجرای حکم ۱۴ سال زندان خویش به دلیل انتقاد از دولت در ویلاگ شخصی خویش نمود؛ در نوامبر ۲۰۱۲ آقای علیرضا روشن، خبرنگار نشریه اصلاح‌طلب شرق، شروع به اجرای حکم یک سال زندان خویش کرد، خانم ژیلای بنی یعقوب، دبیر و بسایت کانون زنان ایرانی آغاز به انجام یک سال حبس به اتهام «تبلیغ علیه نظام» و «توهین به رئیس‌جمهور» نمود و همسر روزنامه‌نگار وی، آقای بهمن احمدی امویی نیز در حال تحمل حکم پنج سال زندان خویش به اتهام «جرایم ضد نظام» است. [۱۸]

۱۸- گزارشگر ویژه همچنین نگران گزارشاتی است که در مورد اذیت و آزار اعضای خانواده‌های روزنامه‌نگارانی که در خارج از کشور کار و زندگی می‌کنند دریافت کرده است. در بیانیه‌ای عمومی، ۱۰۴ روزنامه‌نگار خواستار پایان دادن به اذیت و آزار و ارباب اعضای خانواده‌های خویش به دلیل فشار آوردن به روزنامه‌نگاران برای قطع اشتغال خود با آژانس‌های خبری مانند بی بی سی فارسی، صدای آمریکا، و رادیو فردا شدند. برای مثال، یک روزنامه‌نگار که در تهیه این گزارش مورد مصاحبه قرار گرفت ابراز کرد که گذرنامه‌های دو تن از اعضای خانواده وی ضبط شدند و خانواده اش تهدید شدند که اگر این روزنامه‌نگار به کار خویش ادامه دهد، اموال آنها مصادره خواهد شد. [۱۹]

### ب. مدافعان حقوق بشر

۱۹- مصاحبه‌ها همچنان این نکته را منتقل می‌کنند که مدافعان حقوق بشر مورد آزار و اذیت، دستگیری، بازجویی، و شکنجه قرار می‌گیرند و اینکه اغلب به جرم‌های مبهم علیه امنیت ملی متهم میشوند. [۲۰] تعداد قابل توجهی از مدافعان حقوق بشری که برای این گزارش مورد مصاحبه قرار گرفتند ابراز داشتند که دستگیری آنها بدون حکم قضایی بود و در زمان بازجویی برای اخذ اعترافات مکتوب و تلویزیونی در معرض فشارهای فیزیکی و روانی قرار گرفته‌اند. اکثر مصاحبه‌شونده‌ها گزارش دادند که از یک روز تا تقریباً یک سال در حبس انفرادی نگهداری شده‌اند، به آنها اجازه دسترسی به وکیل مورد انتخاب خود داده نشده، مورد محاکمه‌های غیر عادلانه قرار گرفته‌اند و در برخی موارد مورد شکنجه‌های شدید



جسمی، تجاوز جنسی (هم زندانیان زن و هم زندانیان مرد، توسط هم مقامات مرد و هم مقامات زن)، شوک الکتریکی، آویزان کردن باز دستها یا بازوها، و یا خماندن بدن قرار گرفته اند.

۲۰- در ماه آوریل ۲۰۱۲، خانم نرگس محمدی، یکی از بنیانگذاران کانون مدافعان حقوق بشر که توسط برنده جایزه صلح نوبل خانم شیرین عبادی تاسیس شده بود، به تحمل حکم شش سال زندان خویش به جرم «تجمع و تبانی علیه امنیت ملی»، «عضویت در کانون مدافعان حقوق بشر» و «تبلیغ علیه نظام» آغاز نمود. [۲۱] طبق گزارش‌ها خانم محمدی پس از دستگیری به زندان اوین برده شد و برای چندین روز در سلول انفرادی نگهداری شد. در تاریخ ۱۱ ژوئن ۲۰۱۲، خانم محمدی بدون هیچ توضیحی به یک بند عمومی که در آن زندانیان تفکیک نشده‌اند منتقل شد. خانم محمدی که از بیماری فلج عضلانی و تشنج رنج میبرد [۲۲] در تاریخ ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۲ برای مرخصی پزشکی آزاد شد. اما حکم وی برجاست و بنابراین ممکن است در هر زمانی مجدداً زندانی شود.

## ۱- وکلا

۲۱- گزارشگر ویژه همچنین همراه با کانون وکلای بین‌المللی به دلیل از بین رفتن استقلال حرفه وکالت و کانون وکلا در جمهوری اسلامی ایران ابراز نگرانی می‌کند. [۲۳] اقدامات تقنینی مانند تصویب پیش نویس لایحه وکالت رسمی، که نظارت دولت بر کانون وکلای ایران را افزایش می‌دهند، یکی از این نوع موارد است. گزارشگر ویژه همچنین از ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که یک تشکیلات موازی وکلا به نام «مشاوران حقوقی قوه قضاییه» را ایجاد می‌کند ابراز نگرانی می‌کند. با وجود اینکه این قانون ظاهراً از جمله از طریق تسهیل روند صدور مجوز تعداد متخصصان حقوقی کشور را افزایش می‌دهد، قوه قضاییه نهایتاً کنترل فرآیند صدور مجوز کلیه مشاوران حقوقی ماده ۱۸۷ را در دست دارد. گزارشگر ویژه همچنین گزارشاتی در مورد لغو پروانه‌های مشاوران حقوقی ماده ۱۸۷ پس از اینکه وکالت زندانیان عقیدتی را به عهده گرفتند دریافت کرده است.

۲۲- علاوه بر این، قانون شرایط اخذ پروانه وکالت به اعضای کانون وکلا اجازه می‌دهد تا از میان خود اعضای هیأت مدیره را انتخاب کنند، اما دادگاه انتظامی قضات، که سازمانی تحت اختیار قوه قضاییه می‌باشد را موظف می‌کند تا با وزارت اطلاعات، دادگاه انقلاب، و نیروی انتظامی مشورت کند تا بتواند صلاحیت نامزدهای عضویت هیئت مدیره اش را بررسی کند. برخی از وکلای ایرانی گزارش داده‌اند که در عمل، نامزدهایی که نمایندگان مدافعان حقوق بشر هستند از عضویت در هیئت مدیره منع شده‌اند.

۲۳- گزارشگر ویژه همچنین از گزارشات اقدامات دولت علیه وکلا ابراز نگرانی می‌کند. تخمین زده می‌شود که از سال ۲۰۰۹ تا کنون، حدود ۴۰ وکیل مورد محاکمه قرار گرفته‌اند و تقریباً ۱۰ وکیل از جمله آقای عبدالفتاح سلطانی و آقای محمدعلی دادخواه در حال حاضر در بازداشت به سر می‌برند. آقای سلطانی در سپتامبر ۲۰۱۱ دستگیر شد و در حال حاضر در حال تحمل ۱۳ سال حبس می‌باشد. در تاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۲، آقای محمدعلی دادخواه، وکیل و یکی از بنیانگذاران کانون مدافعان حقوق بشر به بند ۳۵۰ زندان اوین احضار شد تا حکم نه سال زندان خویش را که به اتهام «عضویت در سازمان برانداز دولت»، و «نشر تبلیغات علیه نظام از طریق مصاحبه با رسانه‌های بیگانه» دریافت کرده بود انجام دهد. [۲۴] آقای دادخواه یکی از وکلای بود که دفاع از کشیش یوسف ندرخانی را به عهده داشت که چند هفته پیش بعد از اینکه به جرم ارتداد در دادگاه مورد محاکمه قرار گرفت، چند هفته پیشتر از جرم ارتداد تبرئه شده و از زندان آزاد شد.

۲۴- در تاریخ ۱۷ اکتبر سال ۲۰۱۲، خانم نسرين ستوده، مدافع حقوق بشر و وکیل دادگستری، که از سپتامبر سال ۲۰۱۰ در زندان به سر می‌برده، برای اعتراض به محدودیت‌ها و شرایطی که برای اعضای خانواده‌اش، شامل ممنوع‌الخروج کردن دختر ۱۲ ساله او در ۴ دسامبر ۲۰۱۲، دست به اعتصاب غذا زد. خانم ستوده از موکلان زیادی از جمله خانم شیرین عبادی دفاع کرده است. او نهایتاً وقتی ممنوعیت سفر دخترش لغو شد، در ژوئن ۲۰۱۲ به اعتصاب غذای خود خاتمه داد. در تاریخ ۱۷ ژانویه ۲۰۱۳، خانم ستوده به صورت موقت به مدت سه روز به مرخصی رفت تا با خانواده اش ملاقات کند و ادعا می‌شود که به وی قول تمدید مرخصی اش به مدتی طولانی‌تر و یا به صورت دائمی داده شده بود. وی متعاقباً در تاریخ ۲۱ ژانویه ۲۰۱۳ به زندان اوین بازگشت. [۲۵]



## ت. شکنجه

۲۵- در گزارشی که گزارشگر ویژه در شصت و هفتمین اجلاس مجمع ارائه کرد، از گزارشات گسترده‌ای که در خصوص استفاده از شکنجه دریافت کرده بود ابراز نگرانی کرد. وی همچنین گزارش داد که ۷۸٪ از افرادی که تخلفاتی را در مورد دادرسی خویش گزارش داده بودند همچنین گفته‌اند که در زمان بازجویی مورد ضرب قرار گرفته‌اند تا وادار به دادن اعترافات بشوند، زمانی که این شکنجه‌ها و بدرفتاری‌ها را به مقامات قضایی گزارش دادند به آن اعتنایی نشد، و با وجود شکایت از اعترافات اجباری آنان علیه خودشان استفاده شد.

۲۶- در پاسخ به این گزارش، دولت ایران اعلام داشت که ادعاهای شکنجه در کشور بی اساس هستند چون قوانین کشور استفاده از شکنجه و استفاده از شواهدی که تحت فشار جمع آوری شده‌اند را ممنوع می‌کنند. با اینحال گزارشگر ویژه همچنان اصرار دارد که وجود این تدابیر قانونی به خودی خود ادعاهای شکنجه را بی اعتبار نمی‌کند و از تعهد ایران برای تحقیق کامل در خصوص چنین ادعاهایی نمی‌کاهد. وی همچنین تأکید کرد که مصونیت گسترده و ادعاهای استفاده از اعترافات که به عنوان مدرک تحت فشار اخذ شده‌اند همچنان به شیوع شکنجه کمک می‌کند.

۲۷- در تاریخ ۱۵ نوامبر ۲۰۱۲، گزارشگر ویژه همراه با گزارشگر ویژه در اعدام‌های فراقضایی، خلاصه، و خودسرانه، و گزارشگر ویژه در امور شکنجه و سایر رفتارها و یا مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی و یا اهانت‌آمیز و گزارشگر ویژه در مورد حق آزادی عقیده و بیان از دولت ایران خواست تا در خصوص مرگ وبلاگ‌نویس ایرانی آقای ستار بهشتی تحقیق کند. مطابق گزارشات، واحد پلیس سایبری ایران آقای آقای بهشتی را در تاریخ ۳۰ اکتبر ۲۰۱۲ به اتهامات «اقدام علیه امنیت ملی در شبکه‌های اجتماعی و فیس‌بوک» دستگیر کردند. مطابق گزارشات، خانواده او هفت روز بعد احضار شدند تا جسد وی را تحویل بگیرند. در مصاحبه‌ای که برای این گزارش انجام شد، یک منبع مطلع اعلام کرد که آقای بهشتی برای فاش کردن نام کاربری و رمز عبور فیس بوک اش مورد شکنجه قرار گرفته بود، در طول مدت بازجویی هایش بارها تهدید به مرگ شده بود، و صورت و نیم تنه او توسط باتون مورد ضرب قرار گرفته بود. این منبع همچنین گفت که آقای بهشتی به سایر زندانیان گفته بود که درد قفسه سینه دارد و مقامات از شکایت او مطلع بودند اما هیچ اقدامی انجام نشد. یک گزارش محلی که در ژانویه ۲۰۱۳ توسط کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس منتشر شد از پلیس سایبری ایران برای نگهداری از آقای بهشتی در بازداشتگاه غیر رسمی خود انتقاد کرد، اما نسبت به اعلام کوتاهی مستقیم مقامات در پرونده مرگ آقای بهشتی و یا درخواست تحقیقات در خصوص استفاده گسترده از بازداشتگاه‌های غیرقانونی توسط زیرمجموعه‌های سازمان‌های امنیتی ایران، که بر خلاف قوانین ایران نگهداری میشوند، سکوت کرد. [۲۶]

۲۸- گزارشگر ویژه همچنین از گزارشات رسانه‌ها در باره حمله ماموران امنیتی به مراسم یادبود آقای بهشتی و ضرب و دستگیری اعضاء خانواده اش و همچنین چند نفر دیگر از حضار ابراز نگرانی میکند. همچنین گزارش شد که پنج مامور امنیتی مادر مسن آقای بهشتی را از ناحیه موهایش گرفته و کشیدند و همچنین برادر وی اصغر بهشتی نیز دستگیر و به مدت دو ساعت بازداشت شد. [۲۷]

۲۹- همچنین گزارش شده که در اکتبر ۲۰۱۲، ماموران لباس شخصی که ادعا می‌کردند اعضاء سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هستند به منزل جمیل سویدی حمله کردند و وی را دستگیر کردند. مطابق گزارشات تلاشهای متناوب خانواده آقای سویدی برای پرس و جو در مورد محل نگهداری وی توسط مقامات رد شد. در تاریخ ۶ نوامبر ۲۰۱۲، مطابق گزارشات مقامات تأیید کردند که آقای سویدی در بازداشت فوت کرده و به خانواده اش گفتند که دنبال این پرونده را نگیرند. طبق گزارشات تقاضای خانواده برای کالبدشکافی رد شد و آقای سویدی در تاریخ ۸ نوامبر ۲۰۱۲ به خاک سپرده شد. گزارشگر ویژه قویا از دولت ایران میخواهد تا یک تحقیق جامع و شفاف نسبت به مرگ آقای سویدی انجام دهد و دولت ایران را تشویق میکند تا این وضعیت را مطابق موازین بین‌المللی اصلاح کند. [۲۸]

۳۰- از مجموع ۱۶۹ مصاحبه‌ای که برای این گزارش انجام شد، ۸۱ مورد بازداشت گزارش شده برای ادعاهای شکنجه بررسی شدند. معلوم شد که حدود ۷۶٪ مصاحبه‌ها حاوی ادعاهای شکنجه بودند؛ ۵۶٪ حاکی از شکنجه جسمی، شامل تجاوز و بدرفتاری جنسی، بودند؛ و ۷۱٪ افرادی که مصاحبه شدند در مورد شکنجه روحی گزارش دادند. گزارشگر ویژه تلاش کرد تا در خصوص روش‌های شکنجه‌ای که توسط مصاحبه‌شوندگان گزارش شده بود تحقیق کند، و در این راستا نتایج مطالعه‌ای که توسط یکی از بزرگ‌ترین مراکز درمان قربانیان شکنجه جهان در مورد ایران تهیه شده است و مدارک شکنجه را بر اساس موازین پروتکل استانبول مورد تحقیق و بررسی پزشکی قانونی قرار می‌دهد مورد بررسی قرار



گرفت [۲۹]. اطلاعات جمع‌آوری شده هم کمی و هم کیفی بود و تاریخ بازداشت‌ها، شکنجه‌های خاص اعلام شده، و مستندات پزشکی قانونی عواقب جسمی و روانی شکنجه را تشریح می‌کرد. [۳۰] به نظر می‌آید که مستندات پزشکی-حقوقی ارائه شده در این مطالعه با تعداد قابل توجهی از اظهارات ارسال شده به گزارشگر ویژه که در آن ادعای شکنجه ایراد شده است مطابقت دارد.

۳۱- این مطالعه ۵۰ مورد از بیش از ۵۰۰۰ مورد شکنجه مستند شده که توسط ایرانیان از سال ۱۹۸۵ تا کنون گزارش شده است را مورد بررسی قرار می‌دهد. بیست و نه نفر از کسانی که پرونده هایشان در این مطالعه مورد بررسی قرار گرفت در سال ۲۰۰۹ بازداشت شده بودند، ۱۴ نفر از آنها در سال ۲۰۱۰ و هفت نفر از آنها در سال ۲۰۱۱، پنجاه و شش درصد از این افراد فقط یک بار بین سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱ بازداشت شده بودند، در حالی که ۴۴٪ قبل از خروج از ایران بیش از یک بار و تا سه بار بازداشت شده بودند.

۳۲- نتیجه‌گیری این مطالعه این بود که متدهای شکنجه فیزیکی که در ۵۰ مورد توصیف شده بودند «آسیب‌دیدگی از طریق ضربات شدید توسط اشیاء غیر تیز شامل ضرب، شلاق، و کتک» (در ۱۰٪ موارد) بودند. این مطالعه نشان می‌داد که «شکل‌های اصلی آسیب‌دیدگی از طریق ضربات شدید شامل حمله مکرر و مداوم با لگد، مشت، سیلی و از طریق استفاده از چندین نوع ابزار مانند چوب، کابل، شلاق، باتوم، لوله‌های پلاستیکی، میله‌های فلزی، ته تفنگ، کمر بند و دستبند بوده است. افراد گزارش دادند که حمله و ضرب در تمام بخش‌های بدنشان بوده است، اما بیشتر روی سر و صورت، بازوها و ساق پاها و پشت متمرکز بوده است. بیشتر این افراد در زمانی که کتک می‌خورند چشم بند داشتند و بسیاری از آنها بسته شده بودند، به این معنی که نمی‌توانستند از خود دفاع یا محافظت کنند».

۳۳- این مطالعه همچنین کشف کرد که متدهای شکنجه زیر بیشتر متداول بوده است: شکنجه جنسی شامل تجاوز به عنف، آزار جنسی، خشونت نسبت به آلت جنسی و فرو کردن یک جسم (در ۶۰٪ موارد)؛ آویزان کردن و قرار دادن فرد در ژست‌های پرفشار (۶۴٪)، استفاده از آب (۳۲٪)، ایجاد آسیب از طریق استفاده از اشیاء تیز مانند تیغ، سوزن، و ناخن (۱۸٪)؛ سوزاندن (۱۲٪)؛ شوک الکتریکی (۱۰٪)؛ خفگی (۱۰٪)؛ و شکنجه دارویی یا شیمیایی (۸٪). در مواردی که به صورت نمونه بررسی شدند، ۶۰٪ از زنان و ۲۳٪ مردان از تجاوز گزارش دادند.

## ث. اعدام‌ها

۳۴- گزارشگر ویژه همچنان نگران میزان افزایش اعدام‌ها بوده است، به ویژه بدلیل فقدان استانداردهای محاکمه عادلانه و همچنین اجرای مجازات اعدام برای جرائمی که، طبق قوانین بین‌المللی، استانداردهای «جدی‌ترین جرائم» را برآورده نکرده‌اند. این جرایم شامل مصرف الکل، زنا، و قاچاق مواد مخدر می‌باشد. گزارش شده است که در حدود ۲۹۷ اعدام رسماً توسط دولت اعلام شده است، و حدود ۲۰۰ «اعدام مخفی» توسط اعضای خانواده‌ها، مسئولان زندان، و یا اعضای قوه قضاییه تصدیق شده است، که جمع کل آنها به احتمال زیاد بین ۴۸۹ و ۴۹۷ اعدام در طول سال ۲۰۱۲ بوده است. [۳۱]

۳۵- چنین گزارش شده است که در سال جاری حداقل ۵۸ اعدام در ملاء عام اجرا شده است. «علی‌رغم اینکه در ژانویه سال ۲۰۰۸ یک بخشنامه توسط رئیس قوه قضاییه صادر شد که در آن اعدام در ملاء عام ممنوع اعلام شد» گزارشگر ویژه در محکوم کردن استفاده از اعدام در ملاء عام، با کمیسر عالی حقوق بشر همصدا می‌شود. گزارشگر ویژه همچنین با نظریه دبیر کل سازمان ملل همپوند می‌شود که «اعدام در ملاء عام به ماهیت از پیش بیرحمانه، غیرانسانی و اهانت‌آمیز مجازات اعدام اضافه می‌کند، و تنها می‌تواند اثری غیرانسانی بر قربانی و تعرض وحشیانه بر کسانی که شاهد اعدام می‌شوند داشته باشد.» [۳۲] گزارشگر ویژه همچنان نگران است که مقررات قانون مجازات کیفری جدید، اگرچه هنوز تصویب نشده‌اند، ظاهراً دامنه جرم‌های قابل مجازات با مرگ را گسترش می‌دهد.

۳۶- با وجود درخواست مورخ ۱۲ اکتبر ۲۰۱۲ توسط سه نفر از ماموران ویژه سازمان ملل برای متوقف کردن اعدام‌ها [۳۳]، در ۲۲ اکتبر ۲۰۱۲، آقای سعید صدیقی، یک مغازه‌دار تهرانی، همراه با نه نفر دیگر به اتهام قاچاق مواد مخدر اعدام شد [۳۴]. دولت ایران هنوز به پرسش‌های مربوط به روند دادرسی این افراد، منجمله این ادعا که به آقای صدیقی اجازه دسترسی کافی به وکیل داده نشد و یا اینکه به او اجازه دفاع از خود در دادگاه، پاسخ نداده است. این حقوق در ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، و همچنین مواد ۳۲ و ۳۴-۳۹ از قانون اساسی ایران و



قانون کشوری احترام به آزادی‌های مشروع و حقوق شهروندی (۲۰۰۴) تضمین شده است، که تعیین کننده مقررات دادرسی کیفری و مشخص کننده استانداردهای محاکمه عادلانه می‌باشد.

## ج. حقوق زنان

۳۷- گزارشات آماری نشان می‌دهد که در طول ۳۰ سال گذشته جمهوری اسلامی ایران به پیشرفت‌های قابل توجهی در باسوادی، دسترسی به آموزش و پرورش، و بهداشت زنان داشته است. سواد و میزان ثبت‌نام در مدارس ابتدایی برای زنان و دختران به ترتیب بیش از ۹۹٪ و ۱۰۰٪ برآورد شده است، و گزارش شده است که نابرابری جنسیتی در آموزش و پرورش مراحل دوم و سوم تقریباً وجود ندارد. [۳۵] آمار همچنین نشان می‌دهد که زنان پیشرفت در دسترسی به بهداشت و درمان اولیه را تجربه کرده‌اند. میزان مرگ و میر مادران ۲۴٫۶ مورد مرگ مادر در هر ۱۰۰,۰۰۰ تولد زنده تخمین زده شده است، و حضور افراد ماهر در هنگام زایمان ۹۴٫۵ درصد است؛ که ایران را در رده «در مسیر» به سمت «اهداف توسعه هزاره» در جهت بهبود سلامت مادران قرار می‌دهد. [۳۶]

۳۸- علاوه بر این، برنامه پنجم توسعه ملی کشور خواستار «تمرکز بر نیازها و ایجاد فرصت‌های سازنده برای زنان و جوانان» است. برنامه توسعه ملی همچنین به اصول دستمزد برابر برای زنان و گسترش حمایت اجتماعی برای «تضمین فرصت‌های برابر برای زنان و مردان و توانمندسازی زنان از طریق دسترسی به فرصت‌های شغلی مناسب» اشاره دارد. [۳۷] گزارش شده است که چندین برنامه به منظور پیشبرد این اهداف بنا شده است، از جمله یک طرح که برای زنان «در خانه» اشتغال تولید کند. رئیس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس نیز به تازگی افزایش مدت مرخصی زایمان برای زنان را از شش ماه به نه ماه، همراه با دو هفته مرخصی اجباری برای پدران اعلام کرد. [۳۸]

۳۹- با این حال نابرابری جنسیتی در مشارکت اقتصادی و قدرت سیاسی همچنان غامض باقی مانده است، و برخی از تحولات اخیر دستاوردهای فوق‌الذکر در آموزش و پرورش را تهدید به معکوس شدن می‌کند. [۳۹] این تهدیدها شامل تلاش‌های ناموفق قوه مقننه برای تقویت تعدد زوجات و کاهش ساعات کار زنان، و همچنین پیشنهادات سیاستی کنونی است که علیه زنان در آموزش و پرورش تبعیض قایل می‌شود و حقوق مدنی آنها را بیش از این محدود می‌کند، که در زیر مورد بحث قرار می‌گیرد [۴۰].

## ۱- تعهدات بین‌المللی

۴۰- در سال ۱۹۹۳، کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اعلام کرد که تعهد ایران نسبت به حصول اطمینان از موقعیت‌های مساوی برای زنان، مخصوصاً در زمینه حقوق تحصیل، کار، و حقوق مربوط به خانواده نیاز به توجه ویژه دارد. در سال ۲۰۰۶ مقامات ایران پس از سفر گزارشگر ویژه سازمان ملل در زمینه خشونت علیه زنان به ایران تا حدودی نسبت به اجرای توصیه‌های وی موافقت کردند که شامل توافق به اصلاح مقررات تبعیض‌آمیز در قوانین کیفری و مدنی کشور، به خصوص در ارتباط با حقوق مساوی زنان در ازدواج و دسترسی به عدالت بود. در فوریه ۲۰۱۰، دولت ایران همچنین با اجرای هشت توصیه از ۱۳ توصیه در مورد حقوق زنان در بررسی دوره‌ای جهانی (یو.پی.آر) خود موافقت کرد.

۴۱- در گزارش دوره‌ای دوم خویش به کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در نشست پنجاهم کمیته در آوریل و مه ۲۰۱۳ برگزار خواهد شد، دولت ایران در خصوص برنامه خود برای تجدید نظر در «قوانین و مقررات موجود» با هدف پیشبرد مشارکت زنان، بالا بردن آگاهی عمومی در خصوص «توانمندی‌های آنان»، و تقویت مهارت‌های آنان سخن گفته است. [۴۱] دولت ایران همچنین اعلام کرد که متناسب با این نظر که «مردان و زنان به طور مساوی از محافظت قانون برخوردارند و از کلیه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منطبق بر معیارهای اسلامی برخوردار هستند» مسایل زنان مورد «توجه ویژه در برنامه‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور» واقع شده است. [۴۲] در توجیه این نظر، نمایندگان دولت ابراز کرده‌اند که در حالی که باور دارند «مردان و زنان در کرامت انسانی و حقوق بشر با یکدیگر برابر هستند، نباید این موضوع را با تساوی نقش‌های زن و مرد در خانواده، اجتماع، و در فرآیند توسعه اشتباه کرد.» [۴۳]



۴۲- این نقطه نظر همچنین در «منشور حقوق و مسؤولیت‌های زنان» که در سال ۲۰۰۴ به تصویب رسیده به تفصیل شرح داده شده است. بر اساس مقدمه این مکتوب، منشور منطبق بر این دیدگاه که «بر اساس فرهنگ‌های متفاوت، سنت‌ها و دیدگاه‌های مختلفی در خصوص حقوق زنان وجود دارد» تهیه شده است. بنابر این این منشور حقوقی را که دولت معتقد است به هر دو جنسیت تعلق دارند مشخص می‌کند و بر حقوقی که اعتقاد دارد بر اساس «تفاوت‌های فیزیکی و روانی» زنان فقط برای آنان در نظر گرفته است تأکید می‌کند. [۴۴]

۴۳- در پرتو این نقطه نظر، گزارشگر ویژه به بیانیه‌ای که توسط خانم فریدا شهید، گزارشگر ویژه حقوق فرهنگی سازمان ملل ارسال شده و اظهار میدارد که در حالی که تمایل به نگاه به فرهنگ به عنوان یک مانع برای حقوق زنان «هم ساده‌انگارانه و هم مشکل‌آفرین است»، «بسیاری از اعمال و هنجارهایی که علیه زنان تبعیض قایل می‌شود از طریق اشاره به فرهنگ، مذهب و سنت توجیه می‌شود» می‌پیوندد. [۴۵] در این زمینه، گزارشگر ویژه ابراز می‌کند که تأکید فوق‌الذکر روی نقش‌های جنسیتی بر تعهدات دولت ایران نسبت به محافظت از برخورداری کامل زنان از حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی محدودیت‌های جدی ایجاد می‌کند. گزارشگر ویژه ادعا میکند که این دیدگاه به صورت خودسرانه‌ای دولت را در جایگاه تعیین درجات انطباق با معیارهای اسلامی قرار می‌دهد و تعیین میکند که زنان ممکن است از چه حقوقی برخوردار بشوند. گزارشگر ویژه همچنین اعلام میدارد که این استدلال خاص مفهوم حقوق جهانی را تضعیف میکند و حقوقی را که میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از آنها محافظت می‌کند را برای تقریباً نیمی از جمعیت ایران به خطر می‌اندازد.

## ۲- حقوق اجتماعی و اقتصادی

۴۴- پیشرفت تحصیلی زنان ایران هنوز در وضعیت اقتصادی موجود آنان منعکس نشده است. آمار نشان میدهد که اختلاف معنی دار جنسیتی هنوز در میزان مشارکت آنان در بازار کار وجود دارد و زنان هنوز درصد کوچکی از پست‌های ارشد مدیریتی را اشغال کرده اند. گزارش شده است که در مقایسه با نیروی کار جهانی که در آن ۵۲ درصد از زنان به صورت فعال در بازار کار حضور دارند، در بازار کار ایران فقط ۳۲ درصد از زنان و ۷۳ درصد از مردان حضور دارند. [۴۶]

۴۵- گزارشگر ویژه ابراز می‌دارد که برخی محدودیت‌های قانونی که روی اشتغال زنان گذاشته شده، همراه با تجدیدنظرهای اخیر در قوانین موجود ایران که حقوق اجتماعی و اقتصادی زنان را تحت تأثیر قرار میدهد، به صورت جدی توانایی دولت برای ترویج برابری جنسیتی و برای پیشرفت در دسترسی به توصیه‌هایی که کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ ارائه کرده و همچنین توصیه‌هایی که طی بررسی دوره‌ای جهانی ایران در سال ۲۰۱۰ انجام شده است را تضعیف می‌کنند. این محدودیت‌ها شامل ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی ایران می‌شوند که به مردان اجازه میدهد تا در صورتی که بتوانند ثابت کنند که کار همسرشان با منافع خانواده ناسازگار است به صورت قانونی همسرشان را از اشتغال خارج از خانه منع کنند. گزارش شده است که اعضای مجلس شورای اسلامی اخیراً چهار ماده پیشنهاد کرده‌اند که زنان برای پیوستن به هیئت علمی دانشگاه‌ها و یا اشتغال در وزارت آموزش و پرورش باید ازدواج کرده باشند. سخنگوی کمیسیون اجتماعی دانشگاه گزارش داد که این پیش شرط‌ها هنوز تصویب نشده اند. [۴۷]

۴۶- در ماه ژوئن سال ۲۰۱۲، وزارت علوم و فن آوری اعلام کرد که زنانی که در کنکور شرکت می‌کنند از ثبت نام در ۷۷ رشته تحصیلی در ۳۶ دانشگاه دولتی در سراسر کشور محروم خواهند شد. [۴۸] مطابق گزارشات، ثبت نام زنان در صدها کلاس درس که در سال تحصیلی ۲۰۱۲/۲۰۱۳ ارائه می‌شدند، از جمله درس‌هایی در مهندسی نفت، مدیریت داده‌ها، ارتباطات، فن آوری درمان اورژانس، مهندسی مکانیک، حقوق، علوم سیاسی، علوم اجتماعی، و الهیات به صورت جدی محدود شد. [۴۹] به علاوه، مبتنی بر سیاست‌هایی که در راستای جداسازی جنسیتی اجرا می‌شوند برخی رشته‌های دانشگاهی «تک‌جنسیتی» می‌شوند و به جای اینکه کلاً از دسترسی یک جنسیت به آنها جلوگیری شود، یک ترم در میان به زنان یا مردان عرضه می‌شوند. [۵۰] در پاسخ به نمایندگان مجلس که در این خصوص از وزیر علوم تقاضای توضیح نمودند، وزیر علوم و آموزش عالی پاسخ داد که ۹۰٪ رشته‌های تحصیلی همچنان زنان و مردان قرار دارد و دروس تک‌جنسیتی برای ایجاد «توازن» لازم بودند و «برخی رشته‌ها برای طبیعت زنان خیلی مناسب نیستند.» با توجه به تعهدات بین‌المللی ایران تحت میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و مطابق قانون



اساسی ایران، گزارشگر ویژه از دولت ایران می‌خواهد تا سیاست‌هایی در زمینه آموزش عالی زنان را که می‌توانند تبعیض آور باشند و پیشرفتی که ایران قبلاً به آن نایل آمده است را معکوس کند مورد بررسی خود قرار دهد.

### ۳- حق آزادی حرکت

۴۷- یک زن متأهل نمی‌تواند بدون اجازه کتبی شوهرش قادر به دریافت گذرنامه شود و یا کشور را ترک کند. در نوامبر ۲۰۱۲، رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجه مجلس شورای اسلامی لایحه اصلاحیه قوانین گذرنامه این کشور را مطرح کرد که در آن زنان مجرد زیر سن ۴۰ سال و مردان زیر سن ۱۸ سال به منظور گرفتن گذرنامه به اجازه ولی قهری خود و یا حاکم شرع نیازمند می‌شدند. [۵۱] اگر چه این اصلاحیه در نهایت رد شد، ولی گزارش شده است که کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی اقدام به اصلاحیه‌های دیگری در لایحه گذرنامه کرد که طی آن بدست آوردن گذرنامه توسط زنان مجرد بالای سن ۱۸ سال بدون گرفتن اجازه مذکور ادامه می‌یابد، ولی در عین حال آنها را مستلزم به کسب اجازه از پدر و یا قیم از جد پدری می‌کند تا بتوانند از کشور خارج شوند. [۵۲]

۴۸- بنا به گزارشات، در دفاع از این اصلاحیه‌ها، رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی اظهار داشت که دولت غالباً درخواست‌هایی توسط زنان مجرد برای مجوز خروج از کشور دریافت می‌کند، به خصوص برای زیارت، و این باعث شد که دولت سیاست‌هایی برقرار کند تا سلامت و امنیت آنها را تضمین کند. [۵۳]

### ۴- حقوق مدنی و سیاسی

۴۹- گزارش شده است که آزار و اذیت فعالان حقوق زنان به خاطر اظهاراتی که سیاست‌ها و یا اعمال دولت را مورد نقد قرار می‌دهند همچنان ادامه دارد؛ منحل کردن جلسات سازمانی همچنان ادامه دارد؛ عدم صدور مجوز مورد نیاز برای تجمعات مسالمت‌آمیز همچنان پایدار است؛ و زنانی که تصور می‌شود با گروه‌هایی مانند مادران عزادار و کمپین یک میلیون امضاء مرتبط باشند همچنان مورد آزار و اذیت، دستگیری، و بازداشت قرار می‌گیرند. فعالان حقوق زنان اغلب به جرایم امنیت ملی و «تبلیغ علیه نظام» متهم می‌شوند.

۵۰- همچنین گزارش شده است که فعالان در معرض ممنوع الخروجی و سایر اشکال سرکوب فعالیت‌های محافظت شده هستند، و خانم مریم بهرمن، فعال حقوق زنان و عضو کمپین «یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» اخیراً به اتهام «تبلیغ علیه نظام» به هشت ماه حبس تعلیقی محکوم شد. او از اتهام «توهین به رهبر» و «بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران» تبرئه شد. [۵۴] خانم بهرمن در ۱۱ مه ۲۰۱۱ در شیراز به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» بازداشت شد، اتهامی که ظاهراً به شرکت وی در نشست پنجاه و پنجم کمیسیون وضعیت زنان سازمان ملل در مارس ۲۰۱۱ ارتباط داشت. وی به مدت ۱۲۸ روز در بازداشتگاه اداره اطلاعات شیراز تحت بازداشت بود. او در ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۱، به قید وثیقه به مبلغ ۲۵۰ میلیون تومان از زندان آزاد شد. مطابق گزارشات وکیل خانم بهرمن اظهار داشت که او مجال خواندن هشت جلد پرونده‌اش را داشته است و مجاز بوده که یادداشت‌برداری کند، و دفاعیه خود را در طول سه جلسه نسبتاً طولانی به دادگاه ارائه دهد. [۵۵]

۵۱- علاوه بر این، تعدادی از قوانین ایران همچنان به تبعیض علیه زنان ادامه می‌دهند. به عنوان مثال، ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی ایران تمکین زن از شوهرش را اجباری می‌کند. به علاوه، زنان نمی‌توانند ملیت و تابعیت خود را به همسران و فرزندان‌شان انتقال دهند، که در نتیجه هزاران نفر از فرزندان زنان ایرانی که با پناهندگان افغانی و عراقی ازدواج کرده‌اند را بدون تابعیت کرده است، و همچنین زنان ایرانی مقیم خارج از کشور که با افرادی غیر ایرانی ازدواج کرده‌اند.

۵۲- کمبود نمایندگی توسط زنان در نقش‌های تصمیم‌گیرنده مشارکت آنان در زندگی اجتماعی، آنگونه که در ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی تضمین شده است را همچنان غامض می‌کند. برای مثال، زنان مجاز هستند که به عنوان مشاوران قانونی خدمت کنند، اما از صدور و امضای حکم نهایی ممنوع شده‌اند. [۵۶] همچنین، هیچ زنی تاکنون به شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب نشده است. علاوه بر این، تنها ۴۹۰ نفر از ۴۹۰ زنی که، بنا بر گزارشات، نامزدی خود را برای انتخابات مجلس در ماه مارس سال ۲۰۱۲ ارائه دادند انتخاب



شدند، که ۳۰۱٪ از ۲۹۰ کرسی مجلس را به زنان تخصیص داد. البته این نسبت به هشت نماینده زن در مجلس قبلی یک افزایش محسوب می‌شد. [۵۷] قبل از انتخابات، گروه‌هایی از زنان ایرانی از سخنگوی مجلس خواستار شدند تا وضع نمایندگی زنان را در مجلس بهبود دهد، و دلایل خواست خود را «افزایش تعداد زنان حرفه‌ای؛ اهمیت افزودن چشم‌انداز زنان به موضوعات در نهادهای تصمیم‌گیری؛ پرداختن به موضوعات زنان و خانواده؛ و از بین بردن خلاءهای قانونی» خود اعلام کردند. [۵۸]

## چ. اقلیت‌های قومی

### ۱- عرب‌های اهوازی

۵۳- گزارشگر ویژه همچنان نگران گزارشات اعضای جامعه عرب ایران در خصوص دستگیری، بازداشت، و پیگرد قانونی برای فعالیت‌های حفاظت شده‌ای است که ترویج دهنده حقوق اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، زبانی و زیست محیطی هستند. اکثر مصاحبه شونده‌گان گزارش داده‌اند که آنها بدون حکم دستگیر شدند، و در طول بازداشت با آنها بدرفتاری شده است. مصاحبه شونده‌گان ادعا می‌کنند که آنها بدون اتهام برای دوره‌های مختلف از چند روز تا چند هفته بازداشت شده‌اند. چندین نفر از آنها گزارش داده‌اند که در دوران بازجویی‌شان مورد شکنجه روانی و جسمی از جمله شلاق، ضرب و شتم، اجبار به تماشای اعدام، تهدید علیه اعضای خانواده، و بازداشت اعضای خانواده به منظور گرفتار کردن دیگران، یا برای وادار کردن دیگران به خبررسانی به مقامات قرار گرفتند.

۵۴- یکی از مصاحبه‌شونده‌گان گزارش داد که پسر عمو، خواهرزاده، برادرزاده، و برادر او در ماه ژوئن ۲۰۱۲ به منظور وادار کردن فرزندان آنها که در حال حاضر در خارج از کشور زندگی می‌کنند، به بازگشت به کشور بازداشت شدند. بر طبق این گزارش، او مدعی است که مأمورین وزارت اطلاعات اعضای خانواده او را دستگیر، بازداشت، و در مورد ارتباط احتمالی با خارج از کشور برای بیش از دو هفته به صورت روزانه و در غیاب اتهامات مورد بازجویی قرار دادند. چنین گزارش شده است که این افراد مورد شکنجه‌های روحی و جسمی از جمله شلاق‌خوری و ضرب و شتم در حد بیهوشی قرار گرفتند. گزارش شده است که این افراد هنوز در زندان هستند.

۵۵- یک منبع آگاه گزارش داد که آقای ستار سیاحی، شاعر، تحت شرایط مشکوکی در نوامبر ۲۰۱۲، پس از آزادی از زندان و متعاقب آن تهدید توسط وزارت اطلاعات درگذشت. همچنین گزارش شده است که پس از اینکه همسایه و عموی آقای سیاحی وی را به بیمارستان بردند، آنها نیز توسط مقامات بازجویی و شکنجه شدند. مصاحبه شونده معتقد بود که عموی آقای سیاحی و همسایه‌اش در باره گفتگوهای آنها با وی قبل از مرگش مورد پرسش قرار گرفتند. و همچنین گزارش داده شده است که مقامات به شرکت‌کنندگان در تشییع جنازه آقای سیاحی حمله‌ور شدند و حدود ۱۳۰-۱۴۰ نفر، از جمله پسر عموی ۱۷ ساله آقای سیاحی علی سیاحی را دستگیر کردند، که طبق این گزارش دست علی سیاحی در حالی که در بازداشت بود در نتیجه شکنجه شکست.

### ۲- بلوچ

۵۶- با بالاترین میزان فقر، مرگ و میر نوزاد و کودک، و کمترین امید به زندگی و میزان سواد در کشور، سیستان و بلوچستان مسلمانان توسعه نیافته‌ترین منطقه در ایران است. بر اساس گزارشات بلوچی‌ها بطور سیستماتیک در معرض تبعیض اجتماعی، نژادی، مذهبی، و اقتصادی قرار دارند، و در دستگاه‌های دولتی به شدت کسر نمایندگی دارند. [۵۹] همچنین گزارش داده شده است که حقوق زبانی بلوچی‌ها توسط حذف سیستماتیک نشریات بلوچی زبان و اعمال محدودیت برای استفاده عمومی و خصوصی بلوچ‌ها از زبان مادری خود، بر خلاف ماده ۱۵ قانون اساسی ایران، و ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، تضعیف شده است. علاوه بر این، استفاده از فرآیند گزینش، که مقامات و کارکنان دولتی را ملزم می‌کند تا وفاداری خویش به اسلام و به مفهوم ولایت فقیه را نشان دهند، با محدود کردن فرصت‌های شغلی وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنان را تشدید می‌کند. [۶۰]



۵۷- شرح حال تخریب مساجد و مدارس مذهبی اهل سنت، و ادعاهای حبس و ترور روحانیون سنی نیز گزارش شده است. گزارش شده است که فعالان بلوچ بطور خودسرانه مورد دستگیری قرار گرفته و شکنجه شده‌اند. استان سیستان و بلوچستان با میزان بالای اعدام برای جرایم مربوط به مواد مخدر یا جرایمی که «محاربه» تعیین شده و بدون محاکمات عادلانه مواجه است. [۶۱] ادعاهائی نیز دریافت شده که دولت از مجازات اعدام به عنوان یک چاره برای سرکوب مخالفان در این استان استفاده می‌کند. [۶۲] در درخواستی از جامعه بین‌المللی، حزب مردم بلوچستان گزارش داد که بعد از تظاهرات در شهر راسک و شهرهای دیگر در منطقه سرباز در ماه مه ۲۰۱۲، دو زندانی بلوچ در زندان زاهدان به مرگ محکوم شدند. بنا به گزارشات، زندانیان سیاسی که در برابر احکام اعدام در بازداشتگاه اعتراض کردند به تبعید مجازات شدند. [۶۳]

۵۸- همچنین گزارش شده است که فعال اینترنتی عبدالباسط ریگی و فعالان سیاسی عبدالجلیل ریگی و یحیی چاری‌زهی به «محاربه» متهم شده و پس از اعترافات اجباری به مرگ محکوم شدند. یکی از زندانیان سیاسی، عبدالباسط ریگی، سه سال پیش بازداشت شده بود، طبق گزارشی به مدت یازده ماه در سلول انفرادی نگه داشته شده بود، و ظاهراً تحت شکنجه قرار گرفته بود. همچنین گزارش شده است که دو نفر از این فعالان دو روز قبل از اعدامشان به سلول انفرادی در وزارت اطلاعات منتقل شدند، جایی که آنها مورد شکنجه‌های شدید قرار گرفتند و مجبور به ضبط اعترافات تلویزیونی شدند. [۶۴]

## ح. اقلیت‌های مذهبی

۵۹- گزارشگر ویژه هنوز در مورد شرایطی که اقلیت‌های مذهبی در ایران با آن روبرو هستند عمیقاً نگران است. اعضاء مذاهب بهایی، مسیحی، و اعضاء جوامع مسلمان سنی با ارسال گزارش و از طریق مصاحبه تصویر شرایطی هستند که در آن کسانی که به مذاهب شناخته شده و ناشناخته اعتقاد دارند با تبعیض در قوانین و یا در عمل روبرو میشوند. این شامل مراحل مختلف ارعاب، دستگیری و بازداشت می‌باشد. چندین مصاحبه شونده اظهار کرده‌اند که مکرراً در خصوص باورهای مذهبی شان بازجویی شده‌اند و اکثر مصاحبه شونده‌گان از تفهیم اتهامات امنیتی ملی و تبلیغ علیه رژیم به دلیل فعالیت‌های مذهبی گزارش دادند. چندین مصاحبه شونده گزارش دادند که با شکنجه روانی و جسمی روبرو شده‌اند.

## ۱- بهائیان

۶۰- در اظهار نظراتی که در مورد گزارشی که به شصت و هفتمین اجلاس مجمع عمومی ارائه شده، دولت ایران ابراز می‌دارد که به رغم اینکه آیین بهایی یک مذهب شناخته شده در کشور نیست، پیروان آن تحت قانون دارای حقوق مساوی هستند و نمی‌باید برای دنبال کردن عقاید خویش مورد محاکمه یا حبس قرار بگیرند. اما همچنین اعلام شده که تبلیغ آیین بهایی «نقض قوانین و مقررات موجود است» و فعالیت‌هایی که تبلیغ محسوب میشوند باعث اخلال در نظم عمومی میشوند و باید مطابق مواد ۱۸ و ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی محدود شوند. اما کمیته حقوق بشر تأکید دارد که آموزش اعتقادات مذهبی از حقوق محافظت شده هستند و «مناسک و آموزش مذهب یا اعتقاد شامل اعمالی است که بخش مهمی از رفتار گروه‌های مذهبی نسبت به مسایل اولیه آنان مانند آزادی... تأسیس حوزه‌های علمیه، مدارس مذهبی و آزادی آماده کردن و توزیع مکتوبات مذهبی و یا انتشارات می‌باشد».

۶۱- گزارش شده است که ۱۱۰ بهایی در حال حاضر در ایران به دلیل انجام مناسک مذهبی خود در زندان به سر می‌برند؛ این تعداد شامل دو زن به نامهای خانم زهره نیک آیین (تبیانیان) و خانم ترانه ترابی (احسانی) است که طبق گزارشات در زندان در حال نگهداری از نوزادان شیرخواره خویش هستند. همچنین مطابق تخمین‌ها ۱۳۳ بهایی در حال حاضر در انتظار احضار هستند تا دوران حبس خویش را طی کنند و همچنین ۲۶۸ بهایی دیگر نیز مطابق گزارشات در انتظار محاکمه به سر می‌برند. طبق گزارشات مقامات حداقل ۵۹ نفر از اعضاء مذهب بهائیت را از اوت تا نوامبر سال ۲۰۱۲ دستگیر کردند که بعضی از آنها آزاد شده‌اند. چندین منبع گزارش داده که از اکتبر سال ۲۰۱۲، مقامات به خانه‌های حداقل ۲۴ بهایی حمله برده و ۲۵ نفر را در شهر گرگان و در مناطق استانی اطراف آن دستگیر کرده‌اند، که ۱۰ نفر آنها در زمان نوشتن این گزارش هنوز در زندان به سر می‌برند. همچنین مطابق گزارشات، ظرف سه سال گذشته بهائیان شهر سمنان آماج آزار و اذیت وسیع و روزافزون بوده‌اند. ادعا میشود که بهائیان این شهر با خشونت فیزیکی، دستگیری، ایجاد حریق، و تخریب خانه‌ها و گورستان‌هایشان روبرو بوده‌اند. طبق گزارشات، بیش تر کارو کسب‌های متعلق به بهائیان در شهرهای سمنان و همدان بسته شده‌اند. [۶۵]



۶۲- گزارش می‌شود که اعضاء جامعه بهایی به صورت سیستماتیک از یک رشته حقوق اجتماعی و اقتصادی، شامل دسترسی به آموزش عالی، محروم می‌شوند. منابع آگاه گزارش داده‌اند که مقامات سه دانشگاه مختلف، در نوامبر ۲۰۱۲ پنج دانشجوی بهایی را اخراج کرده‌اند. طبق گزارشات، به چهار تن از این دانشجویان پیشنهاد پذیرش در دانشگاه به شرط انکار و یا قول ترک مناسک دینی خود ارائه شده است. طبق گزارشات این دانشجویان پس از اینکه این پیشنهاد را رد کردند اخراج شدند.

## ۲- مسیحیان

۶۳- دولت تأکید کرد که «به رسمیت شناختن مسیحیت در قانون اساسی... به عنوان مصونیت قضایی برای پیروان آن دین محسوب نمی‌شود.» [۶۶] گزارشگر ویژه تأکید می‌کند که مسیحیان نمی‌باید بخاطر تجلی و عبادت ایمان خود با محرومیت مواجه شوند، و به همین دلیل همچنان نگران است که مسیحیان برای عبادت و انجام اعتقادات مذهبی خود به جرم مبهم اقدام علیه امنیت ملی مورد دستگیری و پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

۶۴- منابع گزارش داده‌اند که حداقل ۱۳ تن از مسیحیان پروتستان در حال حاضر در بازداشتگاه‌های سراسر ایران به سر می‌برند، و بیش از ۳۰۰ مسیحی از ژوئن ۲۰۱۰ دستگیر شده‌اند. کسانی که در حال حاضر در زندان هستند عبارتند از: کشیش بهنام ایرانی و رهبر کلیسا فرشید فتحی، که هر دو در حال گذراندن شش سال زندان به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی»، «ارتباط با کشورهای معاند» و «تبلیغ دینی» می‌باشند. منابع معتقدند که مدارک استفاده شده علیه آقای فتحی مربوط به فعالیتهای کلیسائی وی، از جمله توزیع انجیل به زبان فارسی و هماهنگی سفر برای اعضای کلیسا بمنظور شرکت در سمینارها و همایش‌های مذهبی در خارج از کشور بوده است. چندین کلیسای پروتستان که اکثریت اعضاء آنها آشوری و ارمنی زبان بوده‌اند نیز مجبور به متوقف کردن مراسم نیایش به زبان فارسی شده‌اند، و به تازگی گزارش شده است که کلیسای جماعت ربانی جنت آباد در تهران، که کلا نیایش‌های خود را به زبان فارسی برگزار می‌کرد، در ۱۹ ماه مه ۲۰۱۲ تعطیل شد. [۶۷]

۶۵- گزارشگر ویژه همچنین نگران آن است که حقوق ایرانیان در انتخاب مذهب به طور فزاینده‌ای در معرض خطر است. مصاحبه‌شوندگان مسیحی به طور مداوم گزارش می‌دهند که بعلت ترویج ایمان خود، شرکت در کلیساهای خانگی غیر رسمی که اکثریت اعضاء آن را نوکیشان تشکیل می‌دهند، اجازه دادن به نوکیشان برای پیوستن به مراسم و جماعت آنان و یا ترک اسلام برای گرویدن به مسیحیت توسط مقامات مورد هدف قرار می‌گیرند. گروه کثیری از مصاحبه‌شوندگان که خود را به عنوان نوکیش معرفی کردند گزارش داده‌اند که آنها در حالی که در بازداشت به سر می‌برند تهدید شدند که به ارتداد متهم خواهند شد، و تعدادی دیگر گزارش داده‌اند که از آنها خواسته شد تا به منظور به دست آوردن آزادی‌شان اسنادی را امضاء کنند که در آن تعهد بدهند فعالیت‌های کلیساییشان را متوقف کنند.

## ۳- درویش

۶۶- مصاحبه‌ها و اطلاعاتی که به گزارشگر ویژه ارائه شده همچنان ادعا می‌کنند که درویش گنابادی که مسلمانان شیعه هستند، با یورش به اماکن عبادت‌شان روبرو هستند، و خودسرانه دستگیر، شکنجه، و محاکمه می‌شوند. منابع ذکر می‌کنند که ۱۲ درویش گنابادی، از جمله چهار وکیل، فرشید یدالله، امیر اسلامی، امید بهروزی و مصطفی دانشجو، همچنان تا تاریخ نوامبر ۲۰۱۲ در بازداشت رسمی باقی مانده بوده‌اند. همچنین گزارش داده شده است که در تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۱۲ شش تن از درویش شهرستان کوار در یک دادگاه انقلاب در شیراز محاکمه شدند، و جرم بعضی از آنها محاربه اعلام شد.

## ۴- سایر گروه‌های مذهبی و اعتقادات روحانی

۶۷- نمایندگان یارسان، یک اقلیت مذهبی که در میان ایرانیان گُرد فعال است، گزارش داده‌اند که گردهمایی‌های مذهبی آنان دایماً به سرکوب کشیده می‌شود. علاوه بر این، گفته می‌شود که رهبر یارسان، آقای سید نصرالدین حیدری، تحت بازداشت خانگی است. اعضاء اقلیت یارسانی که در آزمون ورود به دانشگاه قبول می‌شوند و علناً ابراز تعلق به آیین یارسان می‌کنند ظاهراً به دانشگاه راه نمی‌یابند. علاوه بر این، گزارشگر ویژه



همچنین نگران گزارشاتمی در مورد بازداشت رهبران گروه‌های روحانی، نیمه روحانی و مراقبه (مدیتیشن) در ایران است. به عنوان مثال، منابع گزارش داده‌اند که پیمان فتاحی، رهبر جمعیت معنوی آل یاسین، نزدیک به سه هفته در ماه اکتبر و نوامبر ۲۰۱۲ بازداشت شده بود.

### خ. جامعه زن همجنسگرا، مرد همجنسگرا، دوجنسگرا و فرا جنسیتی

۶۸- گزارشگر ویژه همچنان همراه با کمیته حقوق بشر در ابراز نگرانی از آزار و اذیت، مجازات‌های بیرحمانه، و محرومیت از حقوق اولیه انسانی اعضای جامعه زن همجنسگرا، مرد همجنسگرا، دوجنسگرا و فرا جنسیتی همصدا می‌شود. پیش‌نویس جدید قانون مجازات اسلامی روابط جنسی با توافق بین بزرگسالان هم جنس را عملی مجرمانه می‌کند. مواد ۲۳۲-۲۳۳ قانون جدید مجازات، بدون در نظر گرفتن اینکه ارتباط با رضایت طرفین بوده یا نه، برای مرد «مفعول» درگیر در عمل لواط حکم اعدام تعیین می‌کند. بر اساس این قانون جدید، حکم مسلمان «فاعل» و مردان مجرد، تا زمانی که آنها درگیر تجاوز به عنف نباشند، ممکن است ۱۰۰ ضربه شلاق باشد. همین عمل برای مردان متأهل و یا غیرمسلمان ممکن است مجازات اعدام داشته باشد. با توجه به قانون مجازات جدید، مردان درگیر اعمال غیر دخول جنسی با همجنس، یا زنان درگیر اعمال جنسی با همجنس نیز با ۱۰۰ ضربه شلاق مواجه می‌شوند.

۶۹- گزارشگر ویژه نگران این است که مجرمانه کردن روابط جنسی با همجنس می‌تواند منجر به نقض تضمین‌های اصلی حقوق بشر، از جمله حق حیات، حق آزادی، حق رها بودن از تبعیض و همچنین حق محافظت از افراد در برابر دخالت غیر منطقی در حریم خصوصی، که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، به خصوص در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ارائه شده است، بشود. گزارشگر ویژه همگام با دبیر کل سازمان ملل متحد و کمیساری عالی حقوق بشر خواستار پایان‌بخشیدن به خشونت و تبعیض علیه همه مردم، صرف نظر از گرایش‌های جنسی و هویت جنسیتی‌شان میشود. [۶۸]

۷۰- مصاحبه با ۲۴ نفر از اعضای جامعه دگرباشان جنسی ایرانی برای این گزارش، بسیاری از مشاهدات فرستاده شده توسط بررسی‌های دوره‌ای کمیته حقوق بشر ایران را تقویت می‌کند. پانزده نفر از مصاحبه‌شوندگان معتقد بودند که آنها حداقل یک بار برای گرایش جنسی خود و یا ارتباط با سایر دگرباشان جنسی دستگیر شدند. سیزده نفر گزارش داده‌اند که در زمان بازداشت، ماموران امنیتی آنها را مورد نوعی شکنجه یا آزار جسمی، از جمله مشت، لگد و ضربات باتوم به سر و یا بدن، و در چند مورد، آزار جنسی و تجاوز به عنف قرار داده اند. چندین نفر گزارش داده‌اند که آنها بزور وادار به امضای اعترافات شدند. مجرمانه‌کردن روابط جنسی با همجنس در ایران همچنین آزار جسمی در محیط خانوادگی را تسهیل میکند. اکثر این افراد گزارش کرده‌اند که از اعضای خانواده در خانه کتک خورده‌اند، اما از ترس آنکه خود به یک عمل مجرمانه متهم شوند نمی‌توانستند این حملات را به مقامات گزارش دهند.

### د. حقوق اقتصادی و اجتماعی

#### الف. حق تحصیل

۷۱- علاوه بر محدودیت‌هایی که برای زنان و برخی از اقلیت‌های دینی برای دسترسی به تحصیل بوجود آمده، گزارش‌ها همچنان حاکی از آن است که دانشجویانی که درگیر فعالیت‌های سیاسی هستند از تحصیل محروم می‌شوند. در نامه‌ای به گزارشگر ویژه، کمیسیون حقوق بشر دفتر تحکیم وحدت، یک سازمان دانشجویی در ایران، بر افزایش اعمال تنبیهی در واکنش و تقابل باتلاش‌های صلح‌آمیز توسط دانشجویان برای بهبود زندگی دانشگاهی و دفاع از حقوق دانشجویان و حقوق بشر، تشکل‌های دانشجویی، نشریات، و کنشگری تأکید کرد.

۷۲- با استناد به آمار بر اساس اطلاعات به دست آمده از منابع خبری، این کمیسیون معتقد است که از ماه مارس سال ۲۰۰۵ حداقل ۹۴۵ مورد وجود دارد که دانشجویان از آموزش مداوم برای یک یا دو ترم محروم شده‌اند، و حداقل ۴۱ نفر از اساتید از دانشگاه اخراج شده‌اند. از ۹۷۶ مورد گزارش شده فوق‌الذکر، بیش از ۱۴۰ مورد صرفاً مربوط به دانشگاه علامه طباطبایی است (۱۴ استاد و ۵۷ دانشجو)، به ریاست آقای صدرالدین



شریعتی؛ و دانشگاه صنعتی امیرکبیر پلی تکنیک تهران (۷۲ نفر)، به ریاست آقای علیرضا رهایی بوده است. علاوه بر این، سه نشریه دانشجویی یا انجمن به زور بسته شده‌اند.

۷۳- افرادی که برای این گزارش مصاحبه شده‌اند ادعا می‌کنند که آنها با وجود کسب نمرات بالا در آزمون ورود به دانشگاه برای مدارک تحصیلی بالاتر به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌شان از دسترسی به دانشگاه محروم شده‌اند. به عنوان مثال، یکی از بالا رتبه‌ترین دانشجوی‌های علوم سیاسی، گزارش داد که او از ورود به مقطع کارشناسی ارشد محروم شد تا اینکه تعهد امضا کرد که از فعالیت‌های دانشجویی برای طول زمان مطالعاتش پرهیز خواهد کرد. با این حال، او بعدها از دسترسی به مقطع دکترا رد شد و ادعا شد که به وی اطلاع داده شده بود که وزارت اطلاعات او را در لیست دانشجویان ممنوع از ادامه تحصیل قرار داده بود.

۷۴- گزارشگر ویژه همچنین در مورد ادعاهای تداوم اخراج اساتید حوزه علوم انسانی که برای نظراتشان اخراج می‌شوند نگران است. وزیر علوم و فناوری، آقای کامران دانشجو، تأکید کرده است که اساتید غیرمتعهد به ولایت فقیه (ولایت فقیه اسلامی)، و یا کسانی که دارای یک «دیدگاه سکولار یا لیبرال دموکراسی» هستند، در ایران مورد نیاز نیستند. [۶۹] یک استاد دانشگاه گزارش داده است که به وی از طرف رئیس دانشگاه‌اش فشارهای بسیاری وارد شد تا تعهدش را به ارزش‌های اسلامی و دولت ایران اثبات کند و خواستار این شد که وی به نمازهای روزانه دانشگاه بپیوندد. گزارش شده است که امتناع از همکاری، منجر به تهدید مرگ از سوی وزارت اطلاعات شد، و به او اطلاع داده شد که اگر حاضر به همکاری با دستورالعمل‌های اسلامی دانشگاه نشود، «اخراج می‌شود، کشته می‌شود، و در یک گور نامعلوم به خاک سپرده می‌شود.» این استاد همچنین گزارش داد که در پنج سال گذشته به تنهایی دوازده نفر از همکاران وی به اتهام عدم همکاری با دستورالعمل‌های اسلامی دانشگاه یا اخراج و یا مجبور به بازنشستگی پیش از موعد شده‌اند.

## پ. تحریم اقتصادی

۷۵- گزارشگر ویژه با دبیر کل سازمان ملل همصدا میشود و همچنان نسبت به اثرات انسانی بالقوه منفی تحریم‌های کلی اقتصادی اعمال شده بر جمهوری اسلامی ابراز نگرانی می‌کند. [۷۰] کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی واضح می‌سازد که تحریم‌ها تعهدات یک کشور امضاء کننده میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را لغو نمی‌کنند. [۷۱] این کمیته همچنین اشاره کرد که «ساکنان یک کشور معین حقوق اساسی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را به موجب اینکه عزم رهبران‌شان هنجارهای مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی را نقض کرده است لغو نمی‌کنند.» این کمیته همچنین اعلام کرد که اعمال تحریم‌های بین‌المللی به هیچ وجه تعهدات دولت عضو میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را لغو و یا کاهش نمی‌دهد که تمام تلاش خود را انجام دهند تا اطمینان حاصل شود که هر فردی، بدون تبعیض، از حقوق مندرجه توسط میثاق برخوردار شود، و به دنبال اقدامات لازم برای حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیر باشد.

۷۶- علاوه، این کمیته روشن می‌سازد که اعمال تحریم‌ها طرف‌تحمیل‌کننده را متعهد می‌سازد که به حقوق اقتصادی و اجتماعی جمعیت کشور تحریم‌شونده احترام بگذارند. [۷۲] اصول معرفی شده در یک نامه غیر رسمی به شورای امنیت سازمان ملل توسط پنج عضو دائمی آن در سال ۱۹۹۵ در مورد تأثیرات انسانی تحریم‌ها، خواستار «دسترسی آزادانه به کمک‌های بشردوستانه» در داخل کشور مورد هدف و برای نظارت بر اثرات انسانی تحریم می‌شود، در حالی که در یک نامه به شورا از جانب دبیر کل سازمان ملل در سال ۱۹۹۸، اصرار دارد که رژیم‌های تحریم شده برای حقوق بشر و استانداردهای انسانی پاسخگو باشند. [۷۳]

۷۷- گزارشگر ویژه آگاه است که کشورهای تحریم‌کننده از جمله از طریق «معافیت‌های انسان‌دوستانه» در تلاش هستند تا مواد غذایی، تجهیزات پزشکی، و سایر کالاهای بشردوستانه را از تحریم‌ها معاف سازند. با این حال، گزارش‌ها حاکی از آن است که داروهای مورد مصرف در درمان بیماری‌هایی مانند سرطان، بیماری‌های قلبی، هموفیلی، و اسکروز چندگانه دچار کمبود شده‌اند و این کمبودها این نگرانی را افزایش می‌دهد که معافیت‌ها احتمالاً به اهداف مورد نظر خود نایل نمی‌شوند. [۷۴] با توجه به این گزارش‌ها، گزارشگر ویژه همچنان در مورد موثر بودن پادمان‌های بین‌المللی که به منظور کاهش تأثیرات منفی تحریم‌های کلی بر جمعیت ایران طراحی شده‌اند نگران است. بنابراین او همچنان به دنبال همکاری



دولت ایران و کشورهای اعمال‌کننده تحریم است تا به شیوه‌ای سازنده در خصوص مؤثر بودن پادمان‌های بشردوستانه گزارش دهند. برخی از گزارش‌ها اشاره به تحریم‌هایی دارند که بخش مالی ایران را مورد هدف قرار می‌دهند، که می‌توانند به رغم معافیت‌های بشردوستانه، موانعی برای انجام معاملات برای اقلام معاف به وجود بیاورند. [۷۵] گزارشگر ویژه همچنان نگران افزایش جدی نرخ تورم، افزایش قیمت کالاها، و کاهش یارانه‌ها است، که همچنین می‌تواند مانع دسترسی به کالاهای ضروری باشد. [۷۶] برخی از گزارش‌ها همچنین نشان می‌دهند که مقامات محلی می‌توانند گام‌هایی برای سبک کردن برخی تأثیرات انسانی تحریم‌ها بردارند و به تعهدات خود تحت میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بهتر پاسخ بدهند.

۷۸- گزارشگر ویژه تأکید می‌کند که بررسی بیشتر در مورد این مسائل لازم است، و خواستار کمک و همکاری دولت ایران در تسهیل سفر بدون محدودیت به کشور به منظور ارزیابی کافی پیامدهای انسانی از تحریم‌ها و تأثیر آنها بر حقوق اقتصادی و اجتماعی ایرانیان می‌باشد. وی همچنین از سازمان‌های وابسته به سازمان ملل و کشورهای اعمال‌کننده تحریم درخواست می‌کند که بمنظور بررسی تأثیر تحریم‌ها بر روی جمعیت عمومی ایران همکاری نمایند.

### بخش ۳: نتیجه‌گیری و توصیه‌ها

۷۹- با تأمل در دستور حکم خویش در دو سال گذشته و در گزارش اخیرش، گزارشگر ویژه نتیجه می‌گیرد که افزایش آشکاری در میزان وخامت نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. گزارش‌های متناوب و مشوش‌کننده در رابطه با اعمال تنبیهی دولت بر علیه اعضای مختلف جامعه مدنی، گزارشاتی در مورد اقداماتی که برخورداری کامل از حقوق بشر را برای زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومی تضعیف می‌کند؛ و گزارشاتی نگران‌کننده از اقدامات مجازاتی دولت بر علیه افرادی که مشکوک به ارتباط با مکانیسم ویژه سازمان ملل هستند، نگرانی جدی در مورد عزم دولت برای ترویج احترام به حقوق بشر در کشور را بوجود آورده است. گزارشگر ویژه همچنان نگران میزان اعدام در کشور، به ویژه برای جرایمی که شامل استانداردهای جرایم جدی نمی‌شوند، و به خصوص در مواجهه با ادعاهای مربوط به شکنجه گسترده و مداوم به منظور کسب اعتراف از متهم است می‌باشد. توانایی دولت برای پرداختن معنی‌دار به مسائل مطرح شده توسط تعدادی از ابزارهای حقوق بشر و شورای حقوق بشر، با عدم همکاری معنی‌دار و با موضع سرسختانه نفی نقض حقوق بشر در این کشور، و با اعمال حق قانونی و بالفعل که تعهدات ملی و بین‌المللی حقوق بشری را تضعیف کرده است مواجه شده است.

۸۰- بنا بر این گزارشگر ویژه پیشنهاد میکند که دولت ایران اقدامات زیر را جهت رسیدگی به اکثر مسائلی که در این گزارش و گزارش‌های پیشینی که توسط متخصصین تهیه شده است اجرا کند:

الف) از طریق درگیر شدن در یک گفتگوی اساسی و سازنده با گزارشگر ویژه و کمک به وی برای بازدید از کشور، همکاری کامل خود را به وی عرضه کند.

ب) فوراً در مورد ادعاهای اقدامات تلافی‌جویانه علیه افرادی که با ابزار و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر همکاری می‌کنند تحقیق کند و اقداماتی انجام دهد که «از محافظت کافی از ارباب یا تلافی علیه افراد و یا اعضاء گروه‌هایی که می‌خواهند با سازمان ملل، نمایندگان، و مکانیسم‌های حوزه حقوق بشر همکاری کنند و یا در گذشته همکاری کرده‌اند، حصول اطمینان کند.»

پ) از اقداماتی که برای مجروح کردن یا ارباب افرادی که در راستای شناسایی تخلفات حقوق بشری کار می‌کنند، افرادی که مروج اقدامات جبرانی هستند، و آنهایی که ممکن است با مکانیسم‌های بین‌المللی حقوق بشر همکاری کنند خودداری کنید.

ت) آزادی فوری و بی قید و شرط کنشگران جامعه مدنی و مدافعان حقوق بشری که برای فعالیت‌های محافظت شده مورد پیگرد قضایی قرار گرفته‌اند، شامل روزنامه‌نگاران، فعالان اینترنتی، وکلا و دانشجویان، فعالان فرهنگی، محیط زیستی، و سیاسی که در راستای ارتقاء حقوق مدنی،



سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کار می‌کنند و در حال حاضر برای فعالیت‌های محافظت شده توسط قوانین ملی و بین‌المللی در بازداشت به سر می‌برند را در نظر بگیرید.

ث) تعهد داوطلبانه خود برای تاسیس یک کمیسیون ملی حقوق بشر، منطبق بر اصول پاریس، را تسریع کنید.

ج) قوانینی را که در تعهدات بین‌المللی کشور برای حذف کلیه فرم‌های تبعیض در قوانین و اجرا ایجاد اخلاص می‌کنند را مورد دقت و بررسی قرار دهید. این قوانین شامل قوانین و سیاست‌هایی است که تساوی بین جنسیت‌ها و حقوق زنان را تضعیف می‌کنند و بر علیه اقلیت‌های مذهبی و قومی و اعضای جامعه زن همجنسگرا، مرد همجنسگرا، دوجنسگرا و فراجنسیتی کشور تبعیض قایل می‌شوند.

چ) آزادی فوری زندانیان عقیدتی مانند کشیشان بهنام ایرانی و فرشید فتحی و همچنین رهبران جامعه بهایی را مد نظر قرار دهید و به تعهدات خود تحت ماده ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که حق آزادی اندیشه، وجدان و مذهب را تضمین می‌کند و ایران آن را بدون هیچ قید و شرطی پذیرفته شده است احترام بگذارید.

ح) کلیه ادعاهای شکنجه را مورد تحقیق قرار دهید، معافیت از مجازات را مورد بررسی قرار دهید، و به فرهنگ تحقیق از طریق اعتراف که از طریق گزارشات وسیعی که به گزارشگر ویژه رسیده منعکس شده است خاتمه دهید.

خ) توقف مجازات مرگ را مورد بررسی قرار دهید تا تأثیر پادمان‌های قضایی به نحو با معنایی نمایش داده شوند و اعدام کسانی که ادعا میشود در روند بررسی قضایی پرونده شان تخلفاتی صورت گرفته است را موقتاً متوقف کنید.

د) شفافیت در مورد تأثیر تحریم‌ها را بهبود دهید و در خصوص اینکه چه اقداماتی برای حفاظت ساکنان کشور از تأثیرات بالقوه و واقعی منفی چنین تحریم‌هایی انجام گرفته گزارش دهید.

ذ) گزارشگر ویژه همچنین از سیستم سازمان ملل متحد و کشورهای اعمال کننده تحریم‌ها می‌خواهد تا بر تأثیرات تحریم‌ها نظارت کنند و همه گام‌های لازم را بردارند تا اطمینان حاصل شود که این اقدامات، از جمله معافیت‌های بشردوستانه، به طور موثر در خدمت رسیدن به هدف مورد نظر آنها است تا از اثرات بالقوه مضر تحریم‌های اقتصادی کلی بر حقوق بشر جلوگیری کند.

\*\*\* پی‌نوشت‌ها \*\*\*

[۱] مطابق A/HRC/12/L.8، همکاری با سازمان ملل، نمایندگان و مکانیسم‌هایش در زمینه حقوق بشر، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۹

[2] <http://www.daneshjoonews.com/node/8058>;  
<http://af-express.com/1391/08/24/> [http://hrdai.net/index.php?option=com\\_content&view=article&id=1064:-----3-----&catid=5:2010-07-21-10-19-53](http://hrdai.net/index.php?option=com_content&view=article&id=1064:-----3-----&catid=5:2010-07-21-10-19-53)

[3] [https://www.iranhumanrights.org/2012/12/kurdish\\_prisoners/](https://www.iranhumanrights.org/2012/12/kurdish_prisoners/);  
<http://persianbanoo.wordpress.com/2012/12/15/3-kurdish-political-prisoners-to-be-tried-on-charges-of-contact-with-un-special-rapporteur-ahmed-shaeed/>; <http://hra-news.org/1389-01-27-05-27-21/14413-1.html>;

[۴] مطابق A/HRC/12/L.8 همکاری با سازمان ملل متحد، نمایندگان و مکانیسم‌هایش در زمینه حقوق بشر، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۹

[۵] گزارش ضمیمه: «پاسخی کوتاه به گزارش گزارشگر ویژه به بیست و دومین نشست شورای حقوق بشر»

[6] GC25, para 1.

[7] Art 2(1) & 25, ICCPR; GC25, paras 4, 6 & 17.

[8] GC25, para 7.

[9] CCPR/IRN/3, para 885. Constitution, Art 115; GC25, para 15.

[10] GC25, para 17.

[11] A/HRC/WGAD/2012/30.

[12] [http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/01/130117\\_ka\\_ejei\\_mosavi\\_karobi.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/01/130117_ka_ejei_mosavi_karobi.shtml).

[13] GC25, para 20.



- [14] GC25, para. 7.
- [15] GC25, para 12.
- [16] <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13911019000569>; <http://www.1000news.ir/1391/10/24/2074/>;  
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13911023000070>.
- [17] <http://cpj.org/imprisoned/2012.php>
- [18] <http://cpj.org/imprisoned/2012.php>
- [19] See Annex: Journalist's Cases Section
- [20] See Annex: Human Rights Defender's Cases Section;
- [21] Interview with the Office of the Special Rapporteur, August 2012
- [22] <http://www.iranhumanrights.org/2012/07/narges-mohammadi-hospitalized-in-prison/>;  
<http://amnesty.org/en/individuals-at-risk/narges-mohammadi>
- [23] <http://www.ibanet.org/Article/Detail.aspx?ArticleUid=8281ffa3-1ce7-4976-a93d-e488cc0fa333>
- [24] [http://www.nytimes.com/2012/10/03/world/middleeast/iran-engaged-in-severe-clampdown-on-critics-un-says.html?\\_r=0](http://www.nytimes.com/2012/10/03/world/middleeast/iran-engaged-in-severe-clampdown-on-critics-un-says.html?_r=0);  
<http://www.amnesty.org/en/news/iran-must-release-human-rights-defender-mohammad-ali-dadkhah-2012-10-01>;  
[http://www.iranhumanrights.org/2012/12/dadkhah\\_lawyer/](http://www.iranhumanrights.org/2012/12/dadkhah_lawyer/);
- [25] <http://www.kaleme.com/1391/11/03/klm-130247/>; <http://www.amnesty.org/en/news/iran-stop-cruel-charade-and-release-human-rights-lawyer-good-2013-01-23>; [http://www.iranhumanrights.org/2013/01/sotoudeh\\_prison/](http://www.iranhumanrights.org/2013/01/sotoudeh_prison/)
- [26] <http://www.parliran.ir/index.aspx?siteid=1&pageid=2964&newsview=16898>
- [27] <http://hra-news.org/1389-01-27-05-27-51/14403-1.html>;  
<http://www.persianicons.org/human-right/sattar-beheshtis-40th-day-passing-memorial-services-raided-his-mother-beaten-and-injured/#ixzz2GZIdrpfW>
- [28] <http://www.iranhrdc.org/english/news/inside-iran/1000000206-ahwazi-arab-political-activist-jamil-sowaidi-reportedly-tortured-to-death-in-custody.html#.UN0sr6UTszU>
- [29] <http://www.freedomfromtorture.org>
- [30] See Annex: Freedom From Torture Report
- [31] <http://www.iranhrdc.org/english/publications/1000000030-ihrc-chart-of-executions-by-the-islamic-republic-of-iran-2012.html#.URsdFqUTvu0>
- [32] <http://www.ohchr.org/en/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?NewsID=10698&LangID=E>
- [33] <http://www.ohchr.org/en/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?NewsID=12688&LangID=E>
- [34] <http://www.ohchr.org/en/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?NewsID=12656&LangID=E>
- [35] UNICEF Report: MENA Gender Equality Profile, Status of Girls and Women in the Middle East and North America, Iran; October 2011, page 3
- [36] ICESCR: Second periodic reports of States parties, Islamic Republic of Iran, 2009, para 257.9
- [37] Ibid; para 36.8-36.10
- [38] <http://isna.ir/fa/news/91100301947/>
- [39] World Economic Forum; The Global Gender Gap Report, 2012
- [40] <http://www.weforum.org/reports>
- [41] ICESCR: Second periodic reports of States parties, Islamic Republic of Iran, 2009; para 25
- [42] ICCPR: Third periodic reports of States parties Islamic Republic of Iran, 2009; para 27
- [43] General Discussion of the Commission on the Status of Women, 56th Session; Intervention by H.E. Mr. Eshagh Al-Habib, Ambassador and Deputy Representative of the Islamic Republic of Iran to the United Nations, on behalf of H.E. Maryam Mojtahedzadeh, Advisor to the President and Head for the Center for Women and Family Affairs; February 2012
- [44] Law of Women's Rights and Responsibilities of the Islamic Republic of Iran, 2004, pg. 11
- [45] A/67/287; Report of the Special Rapporteur in the field of cultural rights, 10 August 2012
- [46] UNICEF Report: MENA Gender Equality Profile, Status of Girls and Women in the Middle East and North America, Iran; October 2011, page 4
- [47] <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13910822000692>;  
<http://www.etemaad.ir/PDF/91-09-09/index1.htm>
- [48] <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1666033>
- [49] <http://www.hrw.org/news/2012/09/22/iran-ensure-equal-access-higher-education>;  
<http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1666033>;
- [50] <http://www.daneshjoonews.com/node/7643>
- [51] <http://isna.ir/fa/news/91082717440/>
- [52] <http://isna.ir/fa/news/91102514730/>
- [53] <http://isna.ir/fa/news/91082717440/>
- [54] <http://fairfamilylaw.org/spip.php?article8811>
- [55] <http://fairfamilylaw.org/spip.php?article8811>; <http://hra-news.org/263/best/14339-1.html>
- [56] Article 5 of the Law on the Qualifications for the Appointment of Judges as amended in 1985, <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/91044>; Article 3 of the Law Designating the Current Courts to Courts that are the



- Subject of Article 21 of the Constitution (Family Courts) (1997), <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/92925>; Article 5 of the Law Reforming the Laws Pertaining to Divorce Provisions (1992), <http://rc.majlis.ir/fa/law/show/99628>
- [57]
- [58] <http://www.payvand.com/news/12/jan/1167.html>
- [59] Amnesty International's submission to the UN Committee on Economic, Social and Cultural Rights, [http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/docs/ngos/AI\\_CESCRWG49\\_Iran.pdf](http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/docs/ngos/AI_CESCRWG49_Iran.pdf)
- [60] UNPO submission to the Committee on Economic, Social and Cultural Rights, [http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/docs/ngos/UNPO\\_IranWG49.pdf](http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/docs/ngos/UNPO_IranWG49.pdf), also see Religious Discrimination And Injustice To Ahlesunnat, Geneva July 22, 2012, <http://www.ostomaan.org/articles/human-rights/13351> See also: Continuous increasing suppression against Sunni Baloch in Iran, September 2008: <http://eng.balochpeople.org/oldarchive/eng/2008/pressRel/IncreasingSuppressionOfSunniBaloch1.htm>
- [61] Amnesty International Report, March 2010: <http://www.amnesty.org/en/news-and-updates/iran-executions-send-chilling-message-2010-03-30>
- [62] Appeal to: The International Community to put pressure on Iranian government to stops Mass arrests and executions of Baloch people in Iran, [www.BalochPeople.org](http://www.BalochPeople.org), October 2012. <http://www.unpo.org/article/15045>
- [63] <http://www.ostomaan.org/articles/human-rights/14422>
- [64] <http://eng.balochpeople.org/articles/human-rights/411>
- [65] <http://www.bic.org/bahais-semnan-case-study-religious-hatred>
- [66] Comments and Observations of the Islamic Republic of Iran on the Draft Report of the Special Rapporteur on the Situation of Human Rights in the Islamic Republic of Iran to the 67th session of the UN General Assembly
- [67] <http://www.iranhumanrights.org/2012/06/protestant-church/>;  
[http://www.mohabatnews.com/index.php?option=com\\_content&view=article&id=4756:iranian-church-closed-down-amid-government-concerns-over-church-growth-interview&catid=36:iranian-christians&Itemid=279](http://www.mohabatnews.com/index.php?option=com_content&view=article&id=4756:iranian-church-closed-down-amid-government-concerns-over-church-growth-interview&catid=36:iranian-christians&Itemid=279)
- [68] <http://www.ohchr.org/Documents/Publications/BornFreeAndEqualLowRes.pdf>
- [69] <http://old.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1495708>
- [70] Situation of human rights in the Islamic Republic of Iran, Report of the Secretary-General, Un General Assembly, 22 August 2012 (A/67/327) <http://www.un.org/Docs/journal/asp/ws.asp?m=A/67/327>.
- [71] Committee of Economic, Social and Cultural Rights, General Comment No. 8 ‘: <http://www2.ohchr.org/english/bodies/cescr/comments.htm>.
- [72] Maastricht, [http://www.maastrichtuniversity.nl/web/file?uuid=0fc38bc3-63f8-4c99-8b4f-d0d27fb607ef&owner=bdfc7683-80b5-4222-9540-09e8ce89e8cf.\(E/CN.4/Sub.2/2000/33\)](http://www.maastrichtuniversity.nl/web/file?uuid=0fc38bc3-63f8-4c99-8b4f-d0d27fb607ef&owner=bdfc7683-80b5-4222-9540-09e8ce89e8cf.(E/CN.4/Sub.2/2000/33)) [http://ap.ohchr.org/documents/alldocs.aspx?doc\\_id=7180](http://ap.ohchr.org/documents/alldocs.aspx?doc_id=7180)
- [73] Letter Dated 13 April 1995 from the Permanent Representatives of China, France, the Russian Federation, the United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland and the United States of America to the United Nations Addressed to the President of the Security Council, 13 April 1995, S/1995/300; (S/1998/147 of 1998) <http://www.casi.org.uk/info/undocs/s1998-147.html>.
- [74] <http://www.icanpeacework.org/killing-them-softly-the-stark-impact-of-sanctions-on-the-lives-of-ordinary-iranians>;  
<http://www.guardian.co.uk/world/2012/nov/14/sanctions-stop-medicines-reaching-sick-iranians>;  
[http://www.nytimes.com/2012/11/03/world/middleeast/iran-sanctions-take-toll-on-medical-imports.html?pagewanted=all&\\_r=1&](http://www.nytimes.com/2012/11/03/world/middleeast/iran-sanctions-take-toll-on-medical-imports.html?pagewanted=all&_r=1&);  
<http://www.reuters.com/article/2012/03/20/us-iran-usa-sanctions-idusbre82j05n20120320>
- [75] [http://www.swift.com/news/press\\_releases/SWIFT\\_disconnect\\_Iranian\\_banks](http://www.swift.com/news/press_releases/SWIFT_disconnect_Iranian_banks)
- [76] [http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/11/121111\\_i21\\_medicine\\_sanction\\_health.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/11/121111_i21_medicine_sanction_health.shtml);  
[http://articles.washingtonpost.com/2012-10-04/world/35498613\\_1\\_cliff-kupchan-iranian-behavior-price-hikes](http://articles.washingtonpost.com/2012-10-04/world/35498613_1_cliff-kupchan-iranian-behavior-price-hikes);  
<http://www.economist.com/node/21564229>;  
<http://www.reuters.com/article/2012/10/09/us-iran-economy-imf-idUSBRE8980GX20121009>.  
<http://www.aljazeera.com/news/asia/2012/12/20121227171414934991.html>;  
[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/11/121114\\_i10\\_shahriari\\_health\\_crisis.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/11/121114_i10_shahriari_health_crisis.shtml);

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت احمد شهید، گزارشگر ویژه سازمان ملل؛ وبسایت «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

<http://www.shaheedoniran.org/persian/permalink/3141.html>

[http://persian.iranhumanrights.org/1391/12/shaheed\\_march\\_2013/](http://persian.iranhumanrights.org/1391/12/shaheed_march_2013/)



## گفتگو با گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق بشر در ایران؛ نرگس توسلیان، ۷ فروردین ۱۳۹۲

### احمد شهید: وضعیت به مراتب بدتر از پیش است

احمد شهید، گزارشگر ویژه ایران در امور حقوق بشر، روز دوشنبه، بیستم اسفند گزارش خود را در شورای حقوق بشر سازمان ملل، قرائت کرد. این گزارش از نظر کارشناسان، از جمله دقیق‌ترین گزارش‌های جهانی درباره نقض حقوق بشر بود، بعد از انتشار آن گزارش وی در مصاحبه با «روزآلاین» به سؤالاتی درباره گزارش امسال نقض حقوق بشر در ایران پاسخ گفت.

آقای شهید در گزارش خود، به موارد تازه‌ای از نقض حقوق بشر در ایران از جمله اعدام‌های مخفیانه، دستگیری و اذیت و آزار فعالین حقوق بشر، خبرنگاران، وکلا و اعمال تبعیض علیه اقلیت‌های قومی، مذهبی و زنان اشاره کرد. آقای محمدجواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضاییه جمهوری اسلامی اما با انتقاد از احمد شهید، گزارش وی را «یک‌جانبه، سیاسی و بر اساس اطلاعات گروه‌های تروریستی» خواند.

ابتدا از نماینده ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر خواستم تا توضیح دهد با توجه به این که جواد لاریجانی، نماینده جمهوری اسلامی در نشست سازمان حقوق بشر در ژنو، گزارش وی را «سیاسی، یک‌جانبه، و بر اساس اطلاعات گروه‌های تروریستی» صفت داده، همان صفت‌ها که به دیگر گزارش‌های حقوق بشری هم از سوی تهران داده شده، اینک پاسخ ایشان چیست؟

احمد شهید می‌گوید: من فکر می‌کنم دکتر لاریجانی باید توجه و دقت بیشتری به زیر نویس‌های گزارش من بکند تا متوجه وسعت و تنوع افراد و اسنادی شود که بدان‌ها استناد کرده‌ام. در گزارش اسناد جمهوری اسلامی نیز بررسی شده. با بیش از ۵۹ ایرانی که از نقض حقوق ایشان شکایت داشته‌اند، مصاحبه کرده‌ام و دلیلی دارم که آنها تروریست نیستند.

همچنین اسامی بیش از ۵۹ نفر دیگر از مصاحبه‌شوندگان را آوردم که اگر نگاه کنید می‌بینید که هیچ یک از افرادی نیستند که بتوان آنان را تروریست خواند. اما حتی اگر در لیست افرادی بوده باشند که متهم به جرایم امنیتی شده باشند، صحبت من این است که در مورد آنها هم باید قواعد دادرسی عادلانه رعایت شود.

سؤال دیگر، با توجه به این که اجازه ورود به ایران را دریافت نکردید، ممکن است بفرمایید چگونه به اطلاعات مذکور در گزارش اتان دسترسی یافتید؟

خیلی آسان است، امروز عصر اینترنت است و من از طریق اینترنت و اسکایپ و سایر وسایل ارتباط الکترونیکی مصاحبه‌هایم را انجام داده‌ام. مردم ایران به اینترنت و اسکایپ دسترسی دارند و حتی باید اضافه کنم که خیلی از مردم از این طریق راحت‌تر می‌توانند تماس بگیرند و صحبت می‌کنند تا وقتی که در ایران بخواهند نزد من بیایند [به خاطر ترس از عواقبی که ممکن است برایشان داشته باشد]. بنابراین در عین حال که رفتن به ایران را برای انجام مأموریت‌ام، خیلی مهم می‌دانم، اما رفتن به ایران هم با وجود ابزار ارتباط الکترونیک، مانع جدی انجام مأموریت من نمی‌شود.

از احمد شهید پرسیدم: در گزارش اشاره کرده‌اید به افرادی که به خاطر ارتباط با شما در ایران دستگیر شده و مورد اذیت و آزار قرار گرفته‌اند. اگر ممکن است کمی در این خصوص توضیح دهید.

پاسخ این بود: بله، در ایران حدود ۶، ۷ نفری بوده‌اند که به «اتهام» ارتباط با من، مجازات شده‌اند. من البته در این جا، تأکید یا تکذیب نمی‌کنم که این افراد با من ارتباط داشته‌اند یا نه، ولی به هر حال در ایران به این «اتهام» مجازات شده‌اند. در جلسه‌ای که در شورای حقوق بشر در هفته گذشته داشتیم [همچنین در جوابیه‌ای که دولت ایران به گزارش من داده است]، دکتر لاریجانی نگفت که این افراد به خاطر ارتباط با گزارشگر سازمان ملل مجازات نشده‌اند بلکه تنها عنوان کرد که مجازات این افراد بر اساس فرآیند با روند قضایی بوده است، حال آن که اعتراض من این است که اصولاً کسی نباید به خاطر ارتباط با گزارشگر سازمان ملل، مجازات شود، این که مجازات بر چه اساس بوده است مهم نیست، نفس مجازات به خاطر ارتباط با گزارشگر سازمان ملل، مورد اعتراض است.



پرسیدم: بیش از دو سال است که شما به عنوان گزارشگر ویژه ایران در امور حقوق بشر، انتخاب شده‌اید. در طول این مدت چه تغییری در وضعیت حقوق بشر ایران، می‌بینید؟ آیا اوضاع حقوق بشر را در ایران رو به بهبود می‌بینید یا رو به وخامت؟

پاسخ گزارشگر این بود: از نظر من بدتر شده است. اگر به گزارش امسال نگاه کنید، متوجه می‌شوید که برخود با خبرنگاران و مدافعین حقوق بشر به مراتب بدتر شده و اگر به اعلامیه‌هایی که دولت در ارتباط با افراد در مورد انتخابات آینده صادر کرده است [به احتمال اشاره به بیانیه‌ها و تبلیغاتی است که از معترضان به روند انتخابات با عنوان «فتنه‌گر» یا «جاسوس» و یا عنوان‌های دیگر یاد شده است. که به دستور رهبران کشور دولت باید آن را در نطفه خفه می‌کرد].

دلایل نگران‌کننده دیگری هم هست مانند اعدام‌های مخفیانه که هم چنان خیلی بالا است.

اولین گام چه باید باشد

از آقای احمد شهید پرسیده شد: به نظر شما آیا وضعیت حقوق بشر بدون اصلاح قوانین فعلی امکان‌پذیر است؟

وی پاسخ داد: دکتر لاریجانی در جلسه شورای حقوق بشر گفتند که برخی از قوانین ایران در حال تغییر است که بسیار خبر خوبی بود، و من از آن استقبال می‌کنم، اما فکر میکنم برای این که واقعا شرایط در ایران بهبود یابد باید این نکته قبول شود که رعایت حقوق بشر در اولویت قرار بگیرد. پس دولت ایران باید تمامی زندانیان عقیدتی - سیاسی را آزاد کند، و باید شورایی مستقل تشکیل گردد برای حفاظت از حقوق بشر. این شورا حتما باید موثر و مستقل باشد و برخی از قسمت‌های قانون جزا نیز باید بازنگری شود.

در پاسخ به این سؤال که «اولین قدم در بهبود اوضاع حقوق بشر در ایران در چه می‌دانید» پاسخ داده شد: اولین قدم در این زمان، به نظر من آزادی رهبران جنبش سبز - آقایان موسوی و کروبی - است که الان به مدت دو سال است بدون هیچ اتهام و محاکمه‌ای در حبس خانگی به سر می‌برند و همچنین آزادی تمامی زندانیان عقیدتی و سیاسی از نسرین ستوده گرفته تا روزنامه‌نگاران و خبرنگاران و ایجاد شرایط برای انتخابات آزاد. در ضمن ایران باید به تعهدات خود در زمینه «بررسی ادواری جهانی» عمل کند و به شورای حقوق بشر پاسخ گو باشد.

در گزارش سازمان ملل در خصوص نقض حقوق بشر در جمهوری اسلام به نقض گسترده حقوق انسان‌ها در زمینه‌های مختلف (اعمال شکنجه، اعدام‌های مخفیانه، اذیت و آزار وکلا، فعالین حقوق بشری، خبرنگاران، تبعیض علیه اقلیت‌های قومی، جنسی، مذهبی، زنان و غیره) اشاره شده، از احمد شهید پرسیده شد: بیشترین نقض حقوق بشر در ایران، در چه زمینه‌ای بوده است؟ پاسخ این بود: بیشترین نقض حقوق بشر را در «نبود دادرسی عادلانه» و «اجرا نشدن اصل حاکمیت قانون» می‌دانم. مثلا در اجرای قوانین مربوط به دستگیری، دادرسی، تشکیل دادگاه، بازجویی، ممنوعیت شکنجه و قانون وجود دارد ولی در اجرای آن، اشکالات اساسی وجود دارد.

همچنین اصل حاکمیت قانون به این معنا است که کسانی که قانون را شکسته‌اند، مسؤول شناخته شوند و هیچ کسی (از جمله مسؤولین) از مسؤولیت مصونیت نداشته باشد.

منابع ملی؟

پرسیدم: فکر می‌کنید به چه علت دولت ایران تا به اکنون، اجازه ورود به ایران را به شما نداده است؟

آقای احمد شهید جواب داد: این که چرا دولت جمهوری اسلامی ایران تاکنون، به من اجازه ورود به ایران را، نداده است نمی‌دانم، اما اگر شکایتشان این است که نظراتشان به اندازه کافی در گزارش منعکس نشده است، باید گفت بهترین کاری که می‌توانند بکنند این است که گزارشگر



ویژه را به کشورشان دعوت کنند و با من تعامل داشته باشند. من چهارمین گزارشگر ویژه در امور حقوق بشر ایران هستم و تا آن جا که می‌دانم تنها دو نفر از گزارشگران پیشین اجازه ورود به ایران را دریافت کرده اند.

یکی از سؤالاتی که در برخی از مخالفت‌ها و سم پاشی‌ها در راه گزارشگر ویژه سازمان ملل مطرح می‌شود در مورد دولت‌ها یا نهادهای تأمین کننده مالی مأموریت آقای احمد شهید است، او در پاسخ سؤالی در همین باره می‌گوید: هیچ دولتی مأموریت من را پوشش مالی نمی‌دهد، تنها سازمان ملل متحد هزینه سفرهای من برای تهیه گزارش را می‌دهد. اصولاً گزارشگران سازمان ملل برای تهیه گزارش خود پولی دریافت نمی‌کنند.

آخرین سؤال ما این است: مأموریت شما تا چه مدت ادامه خواهد داشت؟ پاسخ گزارشگر ویژه سازمان ملل چنین است: مأموریت گزارشگر برای کشورها، یک سال است، مگر آن که تمدید شود، اگر این شورای حقوق بشر رأی به تمدید گزارش من دهد، گزارشگری من برای یک سال آینده تمدید می‌شود.

گفتنی است که در اولین روز سال نو پارسی شورای حقوق بشر سازمان ملل با رأی ۲۶ موافق و فقط دو رأی مخالف به تمدید حکم گزارشگر ویژه در امور حقوق بشر در ایران برای سومین سال پی در پی رأی داد و به این ترتیب یک بار دیگر آشکار گردید که در جهان گوش شنوا بیش از آن است که جمهوری اسلامی تصور می‌کند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/archive/2013/march/27/article/-be85328bb7.html>

**نامه سرگشاده محمد ملکی به احمد شهید (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل) در مورد قتل‌های دهه ۶۰، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰**

**من شهادت خواهم داد که در دهه ۶۰ شمسی چگونه زندانیان جوان و دانشجویان اعم از زن و مرد را پس از شکنجه بسیار، ده ده و صد صد، هر شب برای اعدام می‌بردند**

**حاضرم حقایقی را که خود شاهد آنها در زندان‌های نظام ولایی بوده‌ام را برایتان ذکر کنم و پای هزینه آن نیز بایستم**

بسم الحق

جناب آقای دکتر احمد شهید

با سلام و ارادت و آرزوی موفقیت به خاطر کار سترگ و انسان‌دوستانه‌ای که پذیرفته‌اید.

من دکتر محمد ملکی استاد بازنشسته دانشگاه و نخستین رئیس دانشگاه تهران پس از انقلاب می‌خواستم بر اساس تجربیات شخصی‌ام، شمه‌ای از آنچه در مسیر نقض فاحش حقوق بشر در کشورم ایران می‌گذرد را جهت اطلاع بیشتر شما به عرضتان برسانم تا شاید گامی باشد جهت نجات ملت از این همه ظلم و فساد و بی‌رحمی حاکمان در حق یک ملت مظلوم.

برادرم؛ آقای شهید

من هم یکی از ده‌ها هزار نفری بودم که در مدت ۳۲ سال حکومت جمهوری اسلامی ایران، بارها و بارها حقوق انسانی‌ام از سوی حاکمان قدرت‌طلب و استبدادی نقض شده و شاهد بسیاری جنایت‌ها در زندان‌های ایران بوده‌ام که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنم. در سال ۱۳۵۷ بعد از پیروزی انقلاب و پس از برگزیده شدنم به ریاست دانشگاه تهران، برای پیاده کردن یکی از اهداف انقلاب، تمام توانم را به کار بردم تا دانشگاه و دانشکده‌ها به وسیله شورائی مرکب از استادان، دانشجویان و کارمندان که در یک انتخابات کاملاً دموکراتیک انتخاب می‌شدند، اداره گردد. این کار به مذاق حاکمیتی که همه امور کشور را در دست گرفته بود خوش نیامد، تا بالأخره با یک کودتا به نام «انقلاب فرهنگی»، با حمله به دانشگاه‌ها و کشتار تعدادی از دانشجویان، همراه با مجروح کردن و دستگیری جمعی از آنها، دانشگاه‌ها را بستند و تعداد زیادی از دانشگاهیان معترض را دستگیر و پس از شکنجه‌های فراوان اعدام نمودند. شورای مدیریت دانشگاه تهران و شورای عالی دانشگاه که کار اداره دانشگاه را به عهده داشتند با این امر به مخالفت برخاستند، ولی حاکمیت، به جای پاسخگوئی به آنها تعدادی از آنها از جمله اینجانب را دستگیر و به بهانه مخالفت با امر رهبری (آیت‌الله خمینی) روانه زندان‌ها نمودند. در یک دادگاه غیرقانونی بدون حضور وکیل، محاکمه شدم و ابتدا به اعدام و سپس به ۱۰ سال زندان محکوم گردیدم. در این مدت با بی‌رحمانه‌ترین رفتار از جمله زدن کابل به کف پا و سایر نقاط بدنم، آویزان کردن از سقف، کوبیدن سر به دیوار، زدن مشت و لگد که منجر به نابینائی چشم چپم و شکستگی استخوان مچ دست راستم شد و انواع شکنجه‌ها مواجه بودم. آثار بعضی از آن شکنجه‌ها هنوز روی بدنم باقی است. بعد از ۵ سال ظاهراً از زندان آزاد شدم، ولی ماه‌ها باید هر چند روز یک بار خودم را به دادستانی معرفی می‌کردم تا مورد بازجوئی که خود نوعی شکنجه بود قرار می‌گرفتم.

در سال ۱۳۷۹ به اتفاق ده‌ها فعال ملی - مذهبی به بهانه «براندازی» مجدداً دستگیر و مدت ۶ ماه در یکی از مخوف‌ترین زندان‌های سپاه (عشرت‌آباد) در سلول‌های انفرادی (۱ متر در ۲ متر) زندانی شدم؛ سلول‌هایی که بنا به گفته حقوق‌دانان و روان‌پزشکان، زندانی بودن در آنها را «شکنجه سفید» می‌نامند. پس از حدود ۷ ماه تحمل زندان (شکنجه سفید) برای محاکمه آزاد شدم و در یک دادگاه غیرعلنی و غیرقانونی محکوم به ۷ سال زندان تعلیقی گردیدم.

در ۳۱ مرداد سال ۱۳۸۸ و در حالی که دچار بیماری سرطان پروستات و بیماری قلبی آریتمی و فشار خون بودم و دوران شیمی‌درمانی را می‌گذراندم و از ناراحتی قلبی و سنکپ‌های مرتب رنج می‌بردم، در ساعات اولیه روز، عده‌ای از مأمورین وزارت اطلاعات به منزلم هجوم آوردند و من را بعد از بازرسی خانه و مصادره تعداد زیادی از کتاب‌هایم، از بستر بیماری، مستقیم به زندان اوین، بند مربوط به وزارت اطلاعات (بند ۲۰۹)، بردند و در سلول انفرادی به مدت ۳ ماه زندانی شدم. در بازجوئی‌ها انواع توهین و تحقیر را در حقم روا داشتند و تنها به دلیل نوشته‌ها و



گفته‌های انتقادی‌ام، به من اتهام محاربه و توهین به آقایان خمینی و خامنه‌ای (رهبران جمهوری اسلامی) وارد ساختند. نهایتاً پس از ۱۹۱ روز زندانی شدن، به علت شدت بیماری که در اثر آن چند بار به بیمارستان منتقل شدم، به من مرخصی استعلاجی دادند تا شیمی‌درمانی ادامه یابد و عمل نصب دستگاه تنظیم‌کننده ضربان قلب انجام شود. اخیراً برای محاکمه به دادگاه غیرعلنی، که خلاف بر قوانین خود جمهوری اسلامی است، احضار شدم تا حکم قاضی صادر گردد و فعلاً روزهای بسیار سخت و شکنجه‌گونه زیر حکم بودن را می‌گذرانم. من پیرمردی ۷۸ ساله و بیمار هستم، ولی برای تحمل هر حکمی آماده هستم، زیرا هدفم مبارزه با ظلم و بیدادگری حاکمان و قدرت‌به‌دستان ایران بوده و هست و خواهد بود. به خدا و خلق تکیه دارم و از هیچ عقوبتی ترس ندارم و آرزویم ملاقات با شما و بیان حقایقی است از آنچه در ۳ دهه اخیر در ایران، گذشته و ظلمی که بر این ملت، روا رفته است.

جناب آقای دکتر شهید؛

من شهادت خواهم داد که در دهه ۶۰ شمسی چگونه زندانیان جوان و دانشجویان اعم از زن و مرد را پس از شکنجه بسیار، ده ده و صد صد، هر شب برای اعدام می‌بردند و آنها به سوی سرنوشت می‌رفتند و در راه سرود می‌خواندند. حاضرم حقایقی را که خود شاهد آنها در زندان‌های نظام ولایتی بوده‌ام را برایتان ذکر کنم و پای هزینه آن نیز بایستم. در پایان، به نام یک ایرانی آرزو می‌کنم که در کارتان موفق باشید. مطمئن باشید خدا یار شماست.

ارادتمند و به امید دیدار

دکتر محمد ملکی

زندانی سیاسی در تعلیق و استاد بازنشسته دانشگاه تهران

شهریور ۱۳۹۰

\*\*\*منبع\*\*\*

وبسایت «گویانیوز»

**گزارش هاشم خواستار از زندان مشهد، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰ (++)****مقدمه**

قرار نبود که نامه یا گزارش دیگری بنویسم اما ضرب‌المثلی هست که: «به دیوانه می‌گویند خرمن را آتش زنی! دیوانه می‌گوید خوب شد یادم انداختی!»؛ و آنها مرا به ۱۰۲ تبعید کردند و قاضی ناظر، به طعنه به دوستان و خانواده‌ام گفته بود که آقای خواستار را به ۱۰۲ فرستادیم که از نزدیک شرایط زندان را ببیند. مگر کسی که یاد گرفته چگونه قلم به دست گیرد می‌تواند در میان دریایی از سوژه باشد و ننویسد؟! از طرفی پیش‌بینی کرده بودم که نوشته‌های مرا خواهند گرفت و همین‌طور هم شد و گرفتند.

پس خلاصه‌ای نوشته و به طریقی به بیرون از زندان فرستادم تا در فرصت مناسب بنویسم که همین هم نزدیک بود لو برود. یعنی یک میلی‌متر مانده بود که نوشته‌ها لو برود. اما فقط بیش‌تر شبیه معجزه است که نوشته‌ها لو نرفت؛ و یاری خداوند را به معنی واقعی احساس کردم. اگر زنده بودم یک روزی جریان را خواهم نوشت. ولی چون اکنون ممکن است به زندان برگردم پس راز را آشکار نمی‌کنم شاید بتوانم دوباره از آن استفاده کنم.

به نام خداوند جان و خرد

ساعت یک بعد از ظهر پنج‌شنبه بیست و نهم اردیبهشت بود، به من از طریق وکیل بند اطلاع دادند که به بند ۵ سالن ۱۰۲ منتقل شده‌ام؛ فوراً فهمیدم که آخرین نامه خطاب به رئیس قوه قضائیه و وزیر اطلاعات کارش را کرده است. آنها تحمل انتقاد معلم زندانی را ندارند و مرا به بند ۵ سالن ۱۰۲ تبعید کردند. از هم‌بندی‌ها هیچ کس سؤال نکرد که چرا به ۱۰۲ منتقل شدم چون در جریان نامه‌ها بودند.

فقط بعضی‌ها مرا دلداری می‌دادند که در جواب می‌گفتم من برای همه چیز خودم را آماده کرده‌ام که «هر که خربزه می‌خورد پای لرزش هم می‌نشیند»؛ و همه دوستان (بهائیان ۴ نفر، مولوی‌های اهل سنت ۸ نفر، متهمین هواداری از مجاهدین خلق ۴ نفر، درویش گناباد ۷ نفر، متهمین به جاسوسی ۴ نفر و تعدادی زندانی خارجی) ناراحت بودند از اینکه به ۱۰۲ منتقل می‌شدم.

وسایل ضروری را جمع کردم و بقیه را همان جا گذاشتم و به دوستان گفتم هر کس نیاز داشت به او بدهند. چون می‌دانستم که جمعیت ۱۰۲ زیاد و نگهداری وسایل در آنجا مشکل است. از همه دوستان هم‌اتاقی خداحافظی کردم و با یک زندانی خدمه تا جلوی درب ۱۰۲ هدایت شدم. درب را باز کردند و به داخل ۱۰۲ رفتم. چه همه‌مه و ولوله‌ای! جمعیت موج می‌زد. این بار سوم بود که به ۱۰۲ می‌آمدم. قبلاً این قدر زندانی نداشت. سراغ شیخ حسن یکی از مولوی‌های اهل سنت را گرفتم؛ گفتند اتاق ۹ است. به کمک یک زندانی وسایلم را به اتاق ۹ بردم. با شیخ حسن قبلاً در همین ۱۰۲ و بند ۱/۶ آشنا شده بودم. اکنون به کمک او احتیاج داشتم. چون زندانی تازه‌وارد اگر دوستی نداشته باشد باید وسایلم را همیشه با خودش حمل بکند. در غیر این صورت، حتماً اتفاقی برای وسایلم می‌افتد و برای من ممکن نبود که همه وسایل را با خودم داشته باشم. از طرفی معلوم نبود که اصلاً به من تخت بدهند. بنا بر این، وسایلم را روی تختش چیدم. تقریباً وسایلم نصف تخت را اشغال کرد و نصف دیگر حدوداً نیم‌متر برای خواب و استراحت باقی ماند. چاره‌ای نیست. با دوستم از شرایط ۱۰۲ سؤال کردم. از کریدور خواب‌ها، از کسانی که در کوچه توالی می‌خوابند، از مسجدخواب‌ها، از صف توالی، صف فروشگاه، صف مخبرات، صف متادون، از هواخوری، از هجوم گارد و بازرسی‌ها و خلاصه از همه چیز. اما شنیدن کی بود مانند دیدن.

به موقع آنچه را که دیده و مشاهده کردم عیناً نقل خواهم کرد. به شما قول می‌دهم که حتا یک جمله دروغ نگویم.

آمار زندانیان را دو نوبت می‌گیرند. یکی تقریباً ساعت ۷ بعد از ظهر که تا ساعت ۸ شب طول می‌کشد و دیگری ساعت ۱۰ شب که معمولاً تا ساعت ۱۱ شب طول می‌کشد. ساعت ۱۰ شب معمولاً اسامی کسانی که فردایش دادگاه دارند می‌خوانند اما ساعت ۱۱/۵ شب جمعه به من ابلاغ کردند که فردا ۹۰/۲/۳۱ دادگاه دارم. فهمیدم که تبعیدم به ۱۰۲ بسنده نکرده و در روز جمعه هم برای من برنامه ریخته‌اند که شنبه ۹۰/۲/۳۱ می‌خواهند مرا به دادگاه ببرند. صبح شنبه ساعت ۶/۵ صبح در حالی که لباس زندانی پوشیده بودم از بند ۱۰۲ خارج و به سالن انتظار جهت اعزام به دادگاه رفتم. سالن انتظار بسیار شلوغ بود. اما ساعت ۸ که شد دوباره اسم مرا خواندند و مرا به بند ۵ برگردانده و گفتند دادگاه منتفی شده است. آیا واقعاً دادگاه برای همیشه منتفی شده است یا زمان آن را به تأخیر انداخته‌اند؟! آیا به قول مشهور نهضت ادامه دارد!



## مشخصات بند ۵

بند ۵، چهار سالن به شماره ۱۰۱ و ۱۰۲ در دو طبقه روی هم و ۱۰۳ و ۱۰۴ در دو طبقه دیگر بر روی هم قرار دارند. هر دو طبقه از یک هواخوری به صورت چرخشی استفاده می‌کنند. یعنی اگر سالن ۱۰۱ از ساعت ۷ تا یک بعد از ظهر استفاده می‌کند، سالن دیگر از ساعت ۱/۵ تا ۶/۵ بعد از ظهر استفاده می‌کند و روز دیگر بالعکس. البته با کوتاه شدن روزها زمان استفاده از هواخوری تا چهار ساعت کم می‌شود. یک ساعت قبل از آنکه درب هواخوری باز شود جهت رفتن به هواخوری صف می‌کشند. کسانی که می‌خواهند زودتر وارد هواخوری شوند به چند دلیل است. یکی چون در مسجد برای نماز صبح به مدت تقریباً ۱/۵ ساعت زندانیانی را که در مسجد می‌خوابند بیدار کرده و بیرون می‌کنند و نمی‌توانند به اندازه کافی بخوابند. دوم روی وسایل ورزشی پتو می‌اندازند و در زیر آن با پنهان شدن از دید دوربین‌ها، چراغ را روشن کرده و مواد می‌کشند. سوم در تابستان به دنبال مکانی می‌روند که تا ظهر حتی الامکان سایه باشد. هواخوری حدوداً ششصد متر مربع مساحت دارد که چنانچه سرویس‌ها و وسایل ورزشی و یک سکو با پنج شیر آب که زندانیان لباس‌هایشان را می‌شویند از مساحت کلی کم کنیم حدوداً چهارصد متر مربع مفید هواخوری دارد که در این سطح یک روز در میان ساعت ۷/۳۰ صبح که هواخوری از ۱۰۲ است سالن را تخلیه کامل از زندانیان می‌کنند و به مدت پنج دقیقه زندانیان را با کمک یک مربی از زندانیان ورزش می‌دهند. و از داخل اتاق رئیس بند که با شیشه سکوریت مشرف به هواخوری است، زندانیان را دیده که زندانیان نمی‌توانند او را ببینند، کنترل می‌شوند. چنانچه رئیس بند مشاهده کند که زندانیان خوب ورزش نمی‌کنند، به جای ساعت ۸ ساعت ۹ درب هواخوری را باز کرده تا به اطاق‌هایشان بروند. در چهارصد متر مربع ۷۰۵ نفر چگونه ورزش کنند؟! چگونه دست‌هایشان را به دو طرف بار کنند؟ چه طور پا را به جلو حرکت دهند؟ از عجایب است. مهم نیست دستت را که دراز کردی به صورت کناری ات بخورد! یک بار دست کناری‌ام به داخل چشمم خورد که تا یک هفته قرمز بود و گاهی از آن اشک می‌آمد. از هواخوری هر کدام از زندانیان به نیتی خاص استفاده می‌کردند. یک عده والیبال یا پینگ پنگ بازی می‌کنند که حقیقتاً جا را برای دیگران تنگ می‌کنند، تعدادی با تخته نردهایی که خودشان از خمیر نان درست کرده‌اند بازی می‌کنند. اکثراً سیگار می‌کشند که واقعاً شایسته است که به جای هواخوری، دودخوری بگوییم. تعداد زیادی خودشان را لخت کرده و من مرتب خالکوبی‌های روی بدنشان را که از پشت پا تا پشت پلک نوشته شده بود می‌خواندم. جالب است بر پشت پلک یک زندانی نوشته شده بود «شب بخیر».

جامعه‌ای که از نظر رشد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی به بن‌بست برسد، خودزنی می‌کند؛ یا به خودش از طریق اعتیاد و خالکوبی و خودکشی و... صدمه می‌زند و یا به دیگران به صورت‌های مختلف با سرقت، کلاهبرداری، تجاوز به عنف، جعل، آدم‌کشی و... ضربه می‌زند. این جامعه محصول حکومت‌های استبدادی است. زندانیانی می‌دیدم که از سیگار استفاده بهینه می‌کنند. یعنی هم سیگار می‌کشند، هم شپش‌هایشان را با آتش سیگار کشته و تفریح می‌کنند.

در ۹۰/۰۴/۲۲ که گارد جهت بازرسی به داخل سالن ۱۰۲ یورش آورد و سالن را تخلیه کامل از زندانیان کردند. همه را به داخل هواخوری فرستادند. یک زندانی را دیدم جهت مخفی کردن مواد دستش را داخل شلوارش کرده و مواد را در داخل مقعدش جاسازی می‌کند. چقدر زور می‌زد و عرق کرده بود تا بالآخره مواد را به داخل انبار فرستاد. من هر روز صبح و یا بعد از ظهر که هواخوری از ۱۰۲ و سایه بود هواخوری می‌رفتم و پیاده‌روی می‌کردم.

## مخابرات

از شش دستگاه تلفن تشکیل شده که به کمک زندانیان از ساعت ۹ صبح تا ۷ شب به زندانیان خدمات می‌دهند. هر زندانی با نیم ساعت در صف، یک روز در میان ۵ دقیقه تلفن دارد. روزهایی که اجرای حکم اعدام دارند تلفن از ساعت ۲ بعد از ظهر قطع می‌شود. چقدر زندانیان جوانی را دیدم که به همسرشان با تلفن می‌گفتند به هر صورتی که شده برای آنها پول تهیه کنند، تأکید می‌کنم به هر صورتی که شده!

## فروشگاه

از یک اتاق ۱۵ متر مربعی تشکیل شده که به وسیله شرکت تعاونی کارکنان زندان اداره می‌شود. زمانی که فروشگاه باز می‌شود، دو زندانی را جهت کمک به مسؤول فروشگاه با بلندگو صدا می‌زنند. فروشگاه بیش‌تر مواد غذایی که دیر خراب می‌شود می‌آورد. اگر چه زندانیان همه اجناس را خریده و نمی‌گذارند کهنه شود. فروشگاه خیلی دیر میوه می‌آورد. و آن وقت که می‌آورد خیلی کم می‌آورد. دو مرتبه از صبح تا شب در صف بودم



و در پایان به من میوه نرسید. اکثراً دستگاه کارت‌خوان خراب است. در تاریخ ۲۸/۰۳/۹۰ به مدت ۶ روز فروشگاه تعطیل بود که هر بسته سیگار تیر چهارصد تومانی به چهار هزار تومان رسید و حتا جلد زرورق پاکت سیگار نیز خرید و فروش می‌شد. یک زندانی را دیدم که سیگاری روشن کرد؛ حداقل ده نفر جلو آمدند که ته سیگار را به آنها بدهد.

## حمام

از ده عدد دوش تشکیل شده است که تقریباً به مدت شش ساعت بر روی ۷۰۰ نفر باز است. تنها موردی که در ۱۰۲ پسندیدم همین حمام بود که از ساعت ۱۲:۱۵ دقیقه ظهر تا ساعت یک بعدازظهر به پیرمردها اختصاص داده بودند. البته چون تابستان هوا گرم بود هر روز به حمام می‌رفتم اما یک روز آب سرد بود، یک روز تعمیر می‌کردند. خلاصه از هر سه روز یک روز موفق می‌شدم که حمام بروم.

## آشپزخانه

تعدادی شعله گاز در یک اتاقی به ابعاد ۱/۵ در ۵ متر قرار داده‌اند که زندانیان در ساعات به خصوصی می‌توانند با ظروف و مواد غذایی که از فروشگاه می‌خرند آشپزی کنند.

## توالت

مشکل‌ترین و سخت‌ترین قسمت برای من توالت رفتن است. چون من قرص فشار خون می‌خورم و ادرار آور است و هر دو ساعت باید توالت بروم و با داشتن ده عدد توالت که خیلی از مواقع یا بند هستند یا تعمیر می‌کنند همیشه صف وجود دارد. اما به تدریج یاد گرفتم که چه مواقع توالت بروم که خلوت‌تر است. معمولاً دو نوبت بعد از آمار ساعت ۷ شب و ۱۰ شب توالت‌ها بسیار شلوغ است که بعضی مواقع تا یک ساعت صف بوده‌ام اما در ساعت دیگر به‌خصوص صبح زود بیش‌تر از پانزده دقیقه صف نیستم. چون بعضی افراد خودشان را داخل صف توالت جا می‌زنند دعوا می‌شود. من همیشه و از هر فرصت استفاده می‌کنم با زندانیان صحبت کنم.

یک بار تقریباً ساعت ۱۱ شب که صف توالت خیلی طویل و شلوغ بود با یک زندانی گرم صحبت بودم که ناگهان چنان مشت‌ی به شانم خورد که روی یک زندانی افتادم. هیچ واکنشی از خود نشان ندادم و به روی آن زندانی که از من مسن‌تر بود لبخند زدم، او با صدای بلند گفت: «ده بار بهت گفتم که برو جلو تا صف از هم گسیخته و عده‌ای جا نزنند گوش نکردی!» حق با او بود. من آن قدر با زندانی کناری‌ام گرم صحبت بودم که متوجه اینکه کسانی با فاصله ایجاد شدن در صف جا می‌زنند، نبودم. از طرفی چون سیگار کشیدن فقط در راهروهای توالت و هواخوری مجاز بود، بنا بر این حتا کسانی که نیت توالت رفتن هم نداشتند به آنجا می‌آمدند. دود سیگار که از دهان بیرون می‌آید و به مشام می‌رسد فوراً مرا به سرفه می‌اندازد. اگر چه در طول راهرو ۱۰ هواکش پر قدرت هوا را تهویه می‌کردند. اما غلظت دود سیگار چنان زیاد بود که زمانی که به داخل اتاق بر می‌گشتم، هم‌اتاقی‌هایم می‌گفتند خیلی بوی سیگار می‌دهی معلوم می‌شود کوچه توالت‌ها خیلی شلوغ است.

کوچه توالت‌ها عرض ۱/۵ متر دارد. در دو طرف این راهرو زندانیان نشسته و چای و غذا می‌خورند و بعضی هم با آتش سیگار شپش‌هایشان را می‌کشند و یک صف جهت توالت رفتن است. عده‌ای هم ایستاده و با هم حرف می‌زنند و سیگار می‌کشند.

به کوچه توالت‌ها کوچه نامردها هم می‌گویند، چون خیلی از زندانیان در این کوچه با هم تصفیه حساب می‌کنند. آمار معمولاً در ساعت ۱۱ شب تمام می‌شود و ساعت ۱۱/۵ خاموشی است، همه هجوم می‌برند که در مسجد و کوچه توالت‌ها و در داخل کریدور جای قبلی خود بخوابند. موقع توالت رفتن هر شب می‌دیدم که برای ۵ سانتی‌متر فضای خواب زندانیان با هم دعوا و زد و خورد می‌کردند که یکی می‌گفت تا این خط متعلق به من است و دیگری می‌گفت خیر تا این خط متعلق به من است. زندانیان تا جلو توالت می‌خوابیدند (از سطل زباله شیرابه در زیر پتوی یک زندانی کش گرفته بود و او راحت خوابیده بود.

## مسجد

مسجد دو کاره و شاید هم بگویم سه کاره است. هم جهت نماز و دعا و هم برای خواب است. ساعت ۱۱/۵ شب که خاموشی است بیش از صد زندانی در مسجد می‌خوابند و قبل از اذان صبح تا یک ساعت بعد از اذان زندانیان را از مسجد بیرون می‌کنند که اکثراً در جلو توالت‌ها و دستشویی‌ها و کوچه توالت‌ها می‌ایستند اگر جایی پیدا کنند پتوشان را انداخته و استراحت می‌کنند و سپس با همان پتو به داخل مسجد بر



می‌گردند. تقریباً ۱/۵ ساعت وقت تلف می‌کنند. روزهایی که هواخوری شیفت صبح از ۱۰:۲ است، ساعت ۶/۵ بیدار کرده و از مسجد بیرون می‌کنند و روزهایی که شیفت بعد از ظهر هواخوری متعلق به ۱۰:۲ است اجازه می‌دهند که تا ساعت ۱۰ صبح بخوابند. تعدادی از زندانیان معتاد که مواد گیرشان نمی‌آید و قرص می‌خورند خیلی از مواقع زمان خواب ادرار می‌کنند و به این ترتیب حتماً مسجد که باید مطهر و پاکیزه باشد از تمیزی دور است.

## کریدور

کریدور از یک سالن دراز به عرض چهار متر و طول تقریباً پنجاه متر تشکیل شده است، که در دو طرف آن چهارده اتاق و یک آرایشگاه و یک مسجد و یک فروشگاه و درب ورودی و درب ورود به هواخوری و یک درب ورود به کوچه توالت تشکیل شده است. در داخل کریدور حدود دویست زندانی می‌خوابند. زندانی چون از هر سانتی‌متر مساحت، حداکثر استفاده را می‌خواهد بکند لوازمشان را اکثراً داخل کیف یا کیسه پلاستیک از میله‌های جلو اتاق آویزان می‌کنند. در دو طرف کریدور یعنی ضلع شرقی و غربی دو عدد کولر آبی بزرگ تقریباً  $60 \times 60$  مستقر می‌باشد که هوای داخل کریدور را در تابستان جا به جا می‌کند. همیشه دو زندانی از فضای زیر کولر که بر روی چهارپایه قرار دارد استفاده می‌کنند و این دو زندانی خیلی خوشحال هستند که بهترین جا را دارند. تمام زندانیان که در مسجد و کریدور می‌خوابند باید به صورت کتابی بخوابند. به تاریخ ۱۳/۰۳/۹۰ از بلندگو اعلام شد که به خاطر ازدحام جمعیت کسی داخل کریدور شطرنج و تخته بازی نکند و در هواخوری بازی نکند. در داخل کریدور سیگار کشیدن ممنوع است اما در نبود انتظامات سیگار می‌کشند. در داخل کریدور دعا و فحش و کتک‌کاری جزئی از زندگانی زندانیان است. گاهی فلاسک چای به سوی هم دیگر پرتاب می‌کنند و گاهی هم تیزی به همدیگر می‌زنند و همدیگر را خونی مالی می‌کنند. در زندان کارد و چاقو وجود ندارد. زندانیان از هر فلزی مخفیانه جهت مصارف عادی و غیرعادی تیزی درست می‌کنند.

## اتاق

مساحت اتاق حدوداً ۳۰ متر مربع و دارای ۱۵ تخت است. در هر اتاق حدوداً ۶۵ نفر زندگی می‌کنند که پانزده نفر تخت دارند. و هفت تا هشت نفر کف اتاق می‌خوابند و مابقی باید در کریدور یا مسجد و یا کوچه توالت‌ها استراحت کنند و بخوابند و حق آمدن به داخل اتاق را ندارند مگر در موقع آمارگیری که در ردیف ۵ نفره نشسته و بر روی هر تخت نیز دو نفر نشسته و به این صورت افسر نگهبان یا جانشین افسر نگهبان، آمارگیری می‌کند. از هشت نفری که کف اتاق می‌خوابند سه تا چهار نفر شهردار اتاق هستند که هفته‌ای دو پاکت سیگار توسط نماینده اتاق به آنها داده می‌شود و کسانی که در داخل اتاق زندگی می‌کنند هفته‌ای دو پاکت سیگار به نماینده اتاق می‌دهند تا شهرداران، اتاق را نظافت و ظرف‌ها را شست و شو کنند. بیرون از زندان اگر جامعه شدیداً طبقاتی و شرک‌آلود و پر از تبعیض است در زندان و در اتاق نیز همین خصوصیات را دارد، یعنی مجرمین و موادفروش‌ها و سارقان و اختلاس‌کنندگان بزرگ و... در زندان از موقعیت برتر و بالاتری برخوردار هستند و همیشه زندانیان خلافکار جزء را استعمار می‌کنند. مثلاً آنها آشپز خصوصی دارند. یعنی غذای زندان را نمی‌خورند و موادی که از فروشگاه خریداری می‌کنند به این افراد می‌دهند که برای آنها آشپزی کنند و برای هر نوبت آشپزی هزار تومان مزد می‌گیرند که آن را جهت خرید سیگار و مواد استفاده می‌کنند. جالب است خلافکاران جزء در زندان هم به کارشان ادامه می‌دهند. یعنی اگر سارق هستند در زندان هم سرقت کرده و نیز از تجربه دیگران استفاده می‌کنند تا در بیرون از زندان بتوانند سرقت‌های بزرگ انجام دهند و اگر موادفروش هستند یاد می‌گیرند که بعد از آزادی چه طور محموله‌های بزرگ را جا به جا کنند. خودم را به خواب زده بودم که یک زندانی برای زندانی دیگر تعریف می‌کرد: «قبلاً موتور سیکلت می‌زدیدم و به قیمت پایین به یک نفر مالخر می‌فروختم اما اکنون بعد از آزادی می‌خواهم موتور کهنه سنددار خریده و سند آن را برای موتورهای سرقتی نو جعل کنم». یکی پراید دزدیده بود. می‌گفت: «بعد از آزادی می‌خواهم ماشین‌های گران‌قیمت سرقت کنم».

رابطه افراد ساکن در اتاق با شهرداران بسیار ظالمانه است. اکثراً می‌دیدم زمانی که چیزی می‌خورند آشغال را خودشان در سطل زباله نمی‌انداختند، بلکه یکی از شهرداران را صدا می‌کردند و به او داده تا داخل سطل زباله بیندازند و من حقیقتاً خجالت می‌کشیدم. یک بار به چشم خودم دیدم که نماینده اتاق در حمام لباس‌های چرکی را نیاورد و به مسئول حمام گفت یک نفر را می‌فرستم که بیاورد و آن نفر یکی از همین شهرداران بود در حالی که وزن تمام لباس‌ها یک کیلو نمی‌شد. من تصور می‌کنم این عادات نتیجه یک جامعه ناسالم و محصول حکومت ناسالم است. یکی از شهرداران که نامش احمد سلطانی و بچه خواجه‌ربیع بود دو بند انگشتش را در اثر کشیدن ناخن و سیاه شدن آن قطع کرده بودند. جرم او سرقت موتور سیکلت بود. من در کف اتاق و در آخر اتاق می‌خوابیدم که دو نفر پهلویم سارقان طلافروشی‌های مشهد و گرگان بودند و به قول خودشان



شصت کیلو طلا و به قول صاحبان طلا هشتاد و پنج کیلو طلا سرقت کرده بودند. از یکی از آنها که مالخر بود پرسیدم چرا شما که می‌گویید ماهی پنج میلیون تومان درآمد داشتید، مالخری کردید؟ می‌گوید در ابتدا وضعم خوب نبود. بعداً که وضعم بهتر شد دیگر رفقایم نمی‌گذاشتند که همراه آنها نباشم. از رفیقش پرسیدم که چرا دست به این کار زدی؟ می‌گفت: بیکاری، بیکاری، بیکاری. دست به هر کاری می‌زدم نمی‌گرفت تا اینکه مجبور شدم شریک دزد طلافروش‌ها شوم. (پدرش نیز که پاسدار بازنشسته بود به جرم خرید و فروش مواد مخدر اعدام کرده بودند. عمویش که سردسته باند بود می‌گفتند در حین فرار به اتومبیل خورده و کشته شده) این سه نفر سارق طلافروش که در بند ۵ سالن ۱۰۲ بودند به اعدام محکوم شده بودند که رأی دو نفر شکسته شده بود و رأی یک نفر به قوت خودش باقی بود. یکی از دزدان طلافروش دو زن داشت. می‌گفت هر موقع به زن‌هایم تلفن می‌زنم می‌گویند برای من کم و برای آن زن زیاد گذاشته‌ای و یک نفر دیگر که در کف می‌خواستید به اتهام قتل شوهرخواهرش دستگیر و زندانی شده بود. چهار نفر شهردار نیز در کف می‌خواستید که اکثراً از ورودی‌های جدید بودند و مرتب توسط نماینده اتاق عوض می‌شدند. همان طور که گفتم من تخت نداشتم و هر دو هفته یک بار اعلام می‌کردند کسانی که نزدیک یک سال کف‌خواب هستند جهت تخت ثبت نام کنند که به تاریخ ۹۰/۰۳/۱۳ وکیل بند به من گفت دستور است که به شما تخت داده نشود. و از اکنون برای شما نوبت تخت محاسبه می‌شود در حالی که ۲۲ ماه سابقه زندان داشتم و در سیزده ماهگی تخت تعلق می‌گرفت. یک نفر زندانی عادی یک هفته بعد از من از بند ۷۶ به ۱۰۲ منتقل شد که بعد از یک شب کف‌خوابی به او تخت دادند. البته یک هفته بعد هم اعدام شد. به وکیل بند پیغام دادم که به حفاظت اطلاعات بگویند اگر مرا بر روی سیم‌های خاردار بخوابانند باز خواهم نوشت.

همان طور که گفتم چون تخت نداشتم وسایلم را روی تخت رفیقم می‌گذاشتم و بیشتر، روز از تخت استفاده می‌کردم. بعداً یک نفر آشنا پیدا شد که سه نفری از تخت استفاده می‌کردیم. تخت‌ها سه طبقه بود و تخت دوستم که مولوی اهل سنت بود تخت وسط بود. فاصله دو تخت آن قدر کم بود که بارها سرم به تخت بالایی خورده و همیشه پوست سرم درد می‌کرد و بعضی مواقع چنان محکم می‌خورد که صدای اعتراض تخت بالایی بلند می‌شد و می‌گفت چرا به تخت می‌زنی؟!

### در داخل تخت‌ها چه می‌گذرد؟!

از پانزده تخت، دوازده تخت از ساعت یک بعد از ظهر که خطر حمله گارد کم‌تر می‌شد چراغ روشن می‌کردند. اشتباه نکنید چراغ شعر و فلسفه و موسیقی روشن نمی‌شد، بلکه چراغ مواد مخدر از نوع تریاک، شیشه، کریستال روشن می‌شد. چراغ تشکیل شده بود از یک درب قوطی و یک تیغه آهنی به شکل Z و دستمال کاغذی و روغن که وارد جزئیات ساخت آن نمی‌شوم تا بدآموزی کم‌تر شود. هر تخت، چهار تا پنج مشتری داشت و کسانی را می‌دیدیم که به اتهام سرقت زندان بودند و پول‌های سرقتی را چگونه به مواد تبدیل کرده و دود می‌کردند. افرادی را می‌دیدیم که تا روزی ۷، ۶ بار جهت مصرف مواد می‌آمدند، زمانی که پول نداشتند، تا وارد اتاق می‌شدند با فحش آنها را بیرون می‌کردند و هر چه خواهش که به زودی کارت بانکم شارژ خواهد شد قبول نمی‌کردند. پول رایج زندان سیگار و اجناس داخل فروشگاه بود. مواد هم از همه نوع فراوان یافت می‌شد و قیمت آن ده برابر قیمت بیرون از زندان بود. بارها اتفاق افتاد هنگامی که از تخت طبقه بالا پایین می‌آمدند پایشان را روی سرم که خواب بودم می‌گذاشتند. اگر چه معذرت می‌خواستند اما خیلی مواقع شدیداً سرم درد می‌گرفت و با خود می‌گفتم این هزینه دموکراسی است که پرداخت می‌کنی. این مواد را از طریق چراغ مصرف می‌کردند و آنهایی که نداشتند، شورت و زیرپوش را در داخل آب کریستال خوابانده و خشک کرده و از هر طریقی که شده به زندان منتقل می‌کردند و در زندان تکه تکه کرده و فروخته و آن را در آب حل کرده و به وسیله قاشق در داخل بینی می‌ریختند. بارها مرا تعارف کردند که مواد مصرف کنم. به آنها می‌گفتم اگر شهر مشهد را با سند شش‌دانگ به من هدیه کنند که در ازای آن فقط یک بار مواد مصرف کنم حاضر نیستم. یکی از زندانیان که در سن ۱۶ سالگی آدم کشته بود و بعد از هیجده سال فراری دستگیر شده بود می‌گفت: «مرا زیاد تعارف می‌کنند که مواد مصرف کنم و می‌گویند برای اینکه در زندان راحت باشی باید مواد مصرف کنی. اما من می‌دانم که آنها دلشان به حال من نمی‌سوزد بلکه در ابتدا به من مواد مجانی می‌دهند سپس زمانی که معتاد شدم آن وقت از من می‌خواهند که برای آنها مواد تهیه کنم». روز که از تخت رفیقم استفاده می‌کردم اکثراً بوی تریاک می‌آمد خودم را کج می‌کردم که کم‌تر بوی مواد به من برسد، می‌ترسیدم شاید معتاد بشوم. اگر دو یا چند نفر را در زندان می‌دیدید که پیچ پیچ و در گوشی و آهسته حرف می‌زنند حتماً دارند درباره قیمت و مبادله مواد حرف می‌زنند. خیلی مواقع در کف اتاق دور من حلقه زده و بحث می‌کردند، می‌گفتند در زندان هیچ گونه امکانات تفریحی و ورزشی و سرگرم کننده نداریم. مجبوریم مواد مصرف کنیم و این حکومت است که ما را معتاد کرده است. راست می‌گفتند تقریباً دو سال پیش که یک ماهی در این بند بودم خیلی‌ها را می‌شناختم که معتاد نبودند اما اکنون معتاد شده بودند. اگر یک نفر شخصی را بکشد به جرم قتل او را اعدام می‌کنند، اما اگر دولت هزاران نفر را



در زندان معتاد و به مرگ تدریجی بکشد به زندانبانان پاداش می‌دهند. از آنها پرسیدم مواد چگونه داخل زندان می‌شود؟ می‌گفتند از طریق کارکنان زندان و خانواده زندانیان در هنگام ملاقات حضوری با زندانیان و زندانیانی که مرخصی می‌روند. زندانیان تعریف می‌کردند که یک زندانی تا دو کیلو و دویست گرم مواد در معده و داخل انباری (مقعد) جاسازی کرده و به زندان می‌آورد. می‌پرسیدم مشروب وارد زندان می‌شود؟ می‌گفتند مشروب را نمی‌شود وارد کرد اما زندانیان از خرما و هندوانه مشروب درست می‌کنند. به خاطر همین است که انگور و کشمش هیچ وقت وارد زندان نمی‌شود چون زندانیان از آن مشروب درست می‌کنند. زندانیان به یکدیگر یاد می‌دادند که در بیرون از زندان اگر از تو مشروب گرفتند بگو برای فروش است، چون اگر بگویی خودم نیز مصرف می‌کنم حتماً هشتاد ضربه شلاق نیز دارد و اگر مواد گرفتند بگو برای مصرف خودم هست تا جرمت کم‌تر شود. یکی از زندانیان تعریف می‌کرد که یک کامیون خاور مشروب از او می‌گیرند و زمانی که چادر را از روی ماشین برداشته و آن همه مشروب می‌بینند از تعجب نیروهای انتظامی صلوات می‌فرستند.

یکی از زندانیان از من می‌پرسد چرا در یک دعوی معمولی و عادی که نیت و نقشه کشتن کسی را نداشته‌ام به قصاص محکوم شده‌ام و کسی که قبلاً نقشه کشیده فرد یا چند نفر را کشته نیز به قصاص محکوم شده است؟ آیا عدالت است؟ البته از این موارد بسیار دیده‌ام که با نقشه قبلی و بدون نقشه قبلی آدم کشته‌اند و به قصاص محکوم شده بودند. فقط یک مورد سربازی را دیدم که به پرداخت دیه محکوم شده بود و سربازی را دیدم که به جرم کشتن سربازی نزدیک بیست سال بود که در زندان بود و اگر چه به قصاص محکوم شده بود اما نه حکمش را اجرا می‌کردند و نه آزاد می‌کردند. البته زندانیان بسیاری دیدم و هستند که پانزده تا بیست سال زندان هستند و نه قصاص می‌شوند و نه آزاد می‌شوند. از زندانیان مواد مخدر می‌پرسم که اگر شرایطی شد که آزاد شدید آیا دیگر به دنبال خرید و فروش مواد خواهید رفت؟ یکی از زندانیان که یک هفته بعد اعدام شد گفت: «یک موادفروش چنانچه مثلاً بعد از ۵ سال آزاد شد، چون کاری هم ندارد و قرض هم بالا آورده است، زن و بچه‌اش می‌گویند تا کنون چون زندان بودی از تو توقع نداشتیم و با هر ننگی بود زندگی را چرخاندیم، اما اکنون دیگر نمی‌توانیم و زندانی چون کاری بلد نیست و سرمایه‌ای ندارد که یک درآمد معمولی داشته باشد و سنی از او گذشته است، مجبور می‌شود باز دنبال فروش مواد برود و سرانجام زندان، زندان، و اعدام شود.»

### چه کسانی تخت دارند!؟

در اتاق، ۱۵ تخت وجود دارد که دوازده نفر، یا متهم به قتل هستند و یا حکمشان آمده و به قصاص محکوم شده‌اند. سه نفر دیگر یکی به جرم آدم‌ربایی و دیگری به جرم اختلاس از بانک و سومی محکوم به اعدام در رابطه با مواد مخدر می‌باشد. یک نفر که به قصاص محکوم شده است می‌گفت من در زندان تغییر کرده‌ام و دیگر آن آدم نیستم و خودش را یک سر و گردن از سایر زندانیان بالاتر می‌پنداشت. چندین جلسه با من بحث کرد و به قول خودش شنیده بود که من زندانی سیاسی هستم پس بهتر است اطلاعات خود را بالا ببرد. او بسیار تلویزیون نگاه می‌کرد. هنگام بحث با من در برابر هر جمله‌ای که می‌گفتم چندین سؤال مطرح می‌کرد و اجازه نمی‌داد که من حرفم را کامل بزنم. یک بار دیدم که او هم تریاک می‌کشد. به او گفتم: «آیا مواد مصرف می‌کنی؟» گفت: «بیرون از زندان هم تفریحی می‌کشیدم، داخل زندان هم تفریحی می‌کنم». به او گفتم: «شما می‌گویید تغییر کرده‌اید دیگر نباید حتماً برای یک بار هم تریاک بکشید و باید برای زندانیان دیگر الگو باشید». سکوت کرد. بعداً متوجه شدم که معتاد است اگر چه خودش باور ندارد. او می‌گفت: «من فکر می‌کنم و از خودم سؤال می‌کنم پس همه چیز می‌دانم». برای اینکه به افکارش نظم دهد به او پیشنهاد کردم که کتاب بخواند، قبول نمی‌کرد. فقط فکر کردن را قبول داشت و تصور می‌کرد که با فکر به تمام حقایق دست یافته است. فردی که در طبقه سوم و بالای تخت دوستم بود به قصاص محکوم شده بود و زمانی که مواد گیرش نمی‌آمد آن قدر قرص می‌خورد که همان طور که روی تخت نشسته بود سرش آویزان می‌شد و می‌خواست به تخت بخورد. از آن بالا شهر دیده می‌شد، یک بار گفتم: «یک لحظه غفلت، این همه بدبختی!؟» او همیشه چشم‌بسته از تخت پایین می‌آمد و من که در کف خوابیده بودم پاهایم را لگد می‌کرد. چاره‌ای نیست او مشتری زیادی دارد و از نیمه‌های شب به بعد رفت و آمد زیاد دارند که سر و صدای دیگران را در آورده است.

### یک دعوا و هزار معنی و تفسیر

در اتاق یک پدر و دو پسرش با هم زندانی هستند که پدر مظنون به قتل پنج سال بلا تکلیف در زندان است. ۶۵ سال سن دارد. فرزند بزرگش ۳۲ سال سن و سه فرزند دارد و به جرم سرقت موبایل برادر کوچک‌ترش به شش ماه حبس محکوم شده است. سابقه زندان زیاد دارد و فرزند دیگر که ۲۸ سال سن و متأهل و یک فرزند دارد به جرم خرید و فروش مواد مخدر به اعدام محکوم شده و در انتظار اجرای حکم و یا تخفیف آن



است؛ یک روز که دو نفر را جهت اعدام بردند بسیار خودش را باخته بود، اما جان سالم به در برد. در یک ظهر ناگهان بین پدر و پسر بزرگش به خاطر یک کیف بی‌ارزش دعوا سر گرفت. ناگهان پسر رو کرد به من و گفت: «آقای خواستار دیگران هم پدر دارند من هم پدر دارم! او به من می‌گوید زنت فاحشه است (از خوانندگان عذر می‌خواهم برای ادای مطلب چاره‌ای جز بیان همان کلمات ندارم) من هم می‌گویم مادرم فاحشه بوده است! دهانم از تعجب باز شد، اما بر خود مسلط بودم. چون می‌دیدم برای من که دنبال سوژه می‌گردم این سوژه خوبی است. هیچ نگفتم، اما چنان نگاه کردم که به آنها نشان بدهم دعوایشان برای من اهمیت دارد. سپس همان پسر برای اینکه زرنگی‌اش را نشان دهد گفت: «همین دیروز برای یک زندانی بیست هزار تومان ماده مخدر شیشه خریدم و به بیست و پنج هزار تومان فروختم». (پول رایج زندان، سیگار و کارت تلفن و اجناس فروشگاه است). بعداً به تدریج و بدون اینکه کنجکاو‌ی‌اش را به وجود بیاورم از او پرسیدم چند بچه دارد و بچه بزرگش چند سال دارد و آیا از خودش خانه دارد که گفت: «در فلعه خیابان (فقیرترین منطقه مشهد) مستأجر است و سه بچه دارد که بچه بزرگش دختر و سیزده سال دارد. در بیرون زندان شدیداً مبتلا به کریستال بوده و اکنون ادعا می‌کرد فقط سیگار می‌کشد. جالب است بدانید خیلی بیش‌تر از من از فروشگاه خرید می‌کردند بیش‌تر غذاهای زندان را نمی‌خوردند و برای خودشان آشپز داشتند. من نتیجه‌گیری را به پایان گزارش موکول می‌کنم اما فقط این دو سؤال را مطرح می‌کنم. زن جوانش چه کار می‌کند؟! دختر نوجوان سیزده ساله‌اش چه می‌کند؟! به نظر شما از این نوع خانواده چند میلیون در ایران هستند؟!»

### داستان یک قتل و مشغولیت شدید ذهنیم تا این تاریخ

تلاش کردم سرگذشت هر کدام از زندانی‌ها را بیروم و پرسیدم. اما این هم‌اتاقی سرگذشت دیگری دارد که ذهنم را بسیار مشغول کرده است. پسر عمویش یکی از مولوی‌های اهل سنت در بند ۷۶ با هم زندانی بودیم، انسان شریفی بود. اما بشنوید: «حدوداً ۳۵ سال سن دارم و پدرم که فوت کرد ارثیه پدرم را به قیمت ارزان به برادرم فروختم و با زن و بچه راهی شهر... شدم. خانه‌ای اجاره کردم و با وانت بین شهر و روستاها کار می‌کردم. بعد از مدتی زمینی خریدم و خانه‌ای ساختم که آن را به نام همسرم کردم. مدتی گذشت در حالی که سه فرزند دختر داشتم و فرزند چهارم که پسر بود در راه بود، با دختری آشنا شدم. بعد از مدتی همسرم فهمید و تقاضای طلاق کرد. در جلو دادگاه پدر زنم را که با دخترش به دادگاه آمده بود کتک جانانه‌ای زد. زنم را چنان ادب کرده بودم که جرأت نفس کشیدن نداشت. پدر زنم با وساطت برادرم با من آشتی کرد. دستی را که نمی‌شود برید باید بوسید. اما همسرم همیشه می‌گفت: «ترک دختره کن» و من به او می‌گفتم نمی‌خواهم او را به عنوان همسر بگیرم فقط می‌خواهم عشق و حال کنم. سه سال به این صورت با دختر رابطه داشتم تا اینکه یک نفر آشنا به من گفت اگر می‌خواهی این دختر را به زنی بگیری به درد زندگی نمی‌خورد. در جواب گفتم می‌خواهم عشق کنم (خیانت به همسر اسمش را عشق می‌گذارند) بعد از مدتی احساس کردم که دختر با شخص دیگری نیز رابطه عاشقانه دارد. به دختر گفتم، و او به دروغ، خودش را به گریه و شوک، شوک انداخت که من غیر از تو کسی را ندارم. من یک روز او را در پارک کنار مردی دیدم که با هم بستنی می‌خوردند و به هم گل می‌گفتند و گل می‌شنیدند. خودم را نشان ندادم. تا اینکه یک روز آن مرد را دیدم. او را دعوت کردم که داخل ماشین بیاید و به او گفتم که تو با فلان دختر رابطه داری؟! گفت آری. گفتم چه نشانی از او داری؟! گفت در فلان جایش خال سیاهی است. درست می‌گفت. به او گفتم تا کنون هر چقدر با دختر بوده‌ای نوش جانت اما از اکنون خودت را کنار بکش که می‌خواهم با او ازدواج کنم. او به من گفت تو هم عشقت را بکن، من هم عشقم را می‌کنم، به درد ازدواج نمی‌خورد. به او اخطار کردم که رابطه‌ات را قطع نکنی من می‌دانم با تو چه کنم. ضمناً او هم زن و دو فرزند داشت. مدتی گذشت تا اینکه دوباره دیدم که دختر با این مرد رابطه دارد! من به خانه رفتم و سیگار پشت سیگار همراه با بنگ هر روز کشیدم و کشیدم و خود را می‌خوردم و فکر می‌کردم که چطور رقیب را از سر راهم بردارم. تا اینکه یک روز با ماشین بودم، چشمم به او افتاد که پیاده داشت می‌رفت. ماشین را نگه داشتم و از ماشین پیاده شدم، بدون اینکه درب را ببندم به طرف رقیب رفتم. من که کونگ‌فو کار بودم چنان با مشت به سر و صورت او زدم که ناگهان دیدم نقش زمین شد و از گوشش خون می‌آید. ماشین را سوار شدم و جاده را در پیش گرفتم که به داخل افغانستان فرار کنم، اما در اولین پاسگاه مأمورین جاده را بسته و ضمن ایست به ماشینم تیراندازی کردند. آنها مرا دستگیر و با مشت و لگد پذیرایی‌ام کردند و به من گفتند آدم می‌کشی و فرار می‌کنی!! دو دندانم شکست مرا تحویل زندان دادند تا اینکه دادگاه تشکیل شد و به قصاص محکوم شدم. همسرم زمانی که فهمید رقیبم را کشته و به زندان افتاده‌ام و روزگرم سیاه شده، خانه را تخلیه و با وسایل زندگی به خانه پدرش رفت. همسرم لباس‌هایم را از عصبانیت و تنفر به داخل حیاط خانه انداخته بود. زندانیان هر سه هفته می‌توانند با همسرشان ملاقات شرعی داشته باشند، اما هر چه پیغام و تلفن زدم همسرم حاضر نشد تا اینکه یک نوبت به اصرار برادرم و برای بچه چهارم که تنها پسرم است بعد از دو سال حاضر شد که به ملاقات حضوری من بیاید. زندانی می‌تواند هر شش هفته به



مدت نیم ساعت ملاقات حضوری با خانواده‌اش داشته باشد. هنگام ملاقات که همسر و فرزند کوچکم رضا و برادرم بودند به محض دیدن آنها فریادی (قیقی) از من بلند شد. سرم را روی شانه برادرم گذاشتم و زار زار گریه کردم. شاید آنها تصور کردند، به خاطر اینکه از دیروقت آنها را ندیده بودم گریه می‌کردم. اما فریاد و گریه من به خاطر این بود که همسرم چنان خودش را آرایش کرده بود که شب عروسی نکرده بود و من فهمیدم او با کسانی رابطه دارد. بعد از این جلسه ملاقات، دیگر به ملاقاتم نیامد. یک بار به خانه پدرش تلفن زدم. گوشی را همسرم برداشت که خیلی سرد با من برخورد کرد. به او گفتم پسر را بیاورد تا با او صحبت کنم، او گوشی را گذاشت تا پسر را که به گفته او درب حیاط بازی می‌کند صدا کند. بعد از مدتی گوشی را پدرش برداشت و گفت چه می‌خواهی؟ دیگر حق نداری تلفن بزنی! در جوابش گفتم اگر مرا اعدام کردند که شانس است و اگر زنده از زندان بیرون آمدم تو و هر چه آدم از نسل تو هست را خواهم کشت! و او گفت اگر آزاد شدی! دیگر از آنها هیچ خبری ندارم. خانواده مقتول با گرفتن مبلغ چهل میلیون تومان رضایت می‌دهند. برادرم ده میلیون تومان با فروش گوسفندهایش تهیه کرده و اگر شما یا شخص دیگری این سی میلیون را به صورت قرض به من بدهد من تا آخر عمر سگ درب خانه او خواهم شد و با یک نوبت که به افغانستان بروم کریستال خریداری و به فروش می‌رسانم و این پول را به او می‌دهم». به او گفتم توانایی پرداخت این پول را ندارم. او در زندان معتاد است و انبارداری می‌کند. انباردار به زندانی می‌گویند که مواد را برای شخص دیگر همیشه داخل مقعدش نگه می‌دارد که گرفتار گارد نشود و در ازای آن مزد دریافت می‌کند، این اواخر که می‌خواستم آزاد شوم می‌گفت برادرش مبلغی دیگر نیز تهیه کرده و بقیه‌اش را قرار شده که به صورت اقساط بگیرند.

## سؤال یا سؤال‌ها؟!

برابری زن و مرد یعنی چه؟! اگر مرد به زنش خیانت می‌کند و برای خودش معشوقه می‌گیرد چرا زن نمی‌تواند؟! اگر زن برای خودش معشوق بگیرد چه سرنوشتی پیدا می‌کند؟ چرا زن اکنون که آزاد و شوهرش زندانی است انتقام می‌گیرد؟! چرا مرد در بیرون از زندان گرگ و اکنون در زندان گرگ‌ها شده است؟! در چه جوامع و حکومت‌هایی این افراد رشد می‌کنند؟ آیا شما او را معلول و یا مقصر می‌دانید؟ شاید هم هیچ کدام؟ اگر او آزاد شود و در رابطه با همسر و خانواده همسرش مرتکب جنایت شود چه کسی مسؤول است؟ این زندان چه نوع دانشگاهی است و چرا؟! شما چه سؤالاتی می‌توانید بیان کنید که من جرأتش را ندارم؟!

## حال و هوای ۱۰۲

بعد از یکی دو روز به تک تک اتاق‌ها سر زدم و احوال کسانی را که با قیافه و یا با اسم می‌شناختم پرسیدم. آنهایی که قیافه آنها آشنا بود، من احوالشان را می‌پرسیدم و یا خود آنها آمده و احوال مرا می‌پرسیدند و از اینکه آزاد نشده‌ام و مرا به ۱۰۲ فرستاده‌اند تعجب می‌کردند. برای زندانیان تعریف کردم زمانی که حاجی صفّر را جهت اعدام به داخل سوئیت‌های بند ۷۸ آوردند از درز درب او را دیدم. پیرمرد هنگام اعدام ۷۸ سال سن داشت، او مواد را که از خانه‌اش گرفته بودند برای اینکه پسرش اعدام نشود گردن گرفته بود. از این قبیل زندانیان در زندان بسیار هستند و بسیار اعدام شده‌اند که برای نجات سایر افراد خانواده یکی به گردن گرفته باشد. هم‌اتاقی‌های صفر تعریف می‌کنند چون صفر هنگام رفتن پای چوبه دار خیلی بی‌خیال بود یکی از مأمورین از او می‌پرسد: «حاجی صفر می‌دانی تو را کجا می‌برند؟! می‌برند تو را اعدام کنند!». او در جواب می‌گوید: «به...م». از سرنوشت خلیل پرسیدم: او دو دختر نوجوان داشت. گفتند همین تخت که در اتاق ۱۲ می‌بینی متعلق به خلیل بوده است، اعدام شد. بیش از یک میلیارد از اموالش را مصادره کرده بودند. او از مرگ خیلی می‌ترسید. راستی سرنوشت آن دو دختر نوجوان و همسر جوانش چی شد؟! می‌خواهی بدانی چی شد؟! در تیر ماه ۸۸ زمانی که در بند قرنطینه بودم جهت ملاقات کابین با خانواده از وسط سالن ۳ بند قرنطینه که معمولاً معتادین هستند باید عبور می‌کردیم و زندانیان را مثل اسرا که به زندان می‌برند به همان صورت خیلی بشین و پاشو داشتیم و یک نوبت زمان گرفتم از زمان رفتن تا برگشتن سه و نیم ساعت طول کشید و من همیشه از این فرصت‌ها جهت صحبت کردن با زندانیان استفاده می‌کردم. یکی از همین زندانیان سالن ۳ بند قرنطینه تعریف می‌کرد: «دو دختر نوجوان دبیرستانی پانزده و شانزده ساله از منطقه سیدی جنوب مشهد سوار موتور سیکلت کردم که آنها را به باغی در جاده کلات شمال مشهد برده و... که در بین راه با تانکر تصادف و یکی از دخترها کشته شد و دیگری هم پایش را در بیمارستان قطع کردند و اکنون به جرم قتل و رابطه نامشروع در زندان هستم». او معتاد و همسر دارد. آری مردها اعدام می‌شوند تا زن‌ها ارزان شوند و کنار خیابان‌ها منتظر باشند تا مردی آنها را سوار موتور سیکلت یا ماشین کرده و برای مبلغی پول هر شب و هر روز را در آغوش یک یا چند مرد باشد تا گذران زندگی کنند.



اینجا، «شرافت ارزان، تن عریان ارزان و دروغ از همه چیز ارزان‌تر، آبرو قیمت یک تکه نان و چه تخفیف بزرگی خورده قیمت انسان!». من نه از تعهدی که دارم شانه خالی می‌کنم و نه آرزوی مرگ می‌کنم و نه می‌توانم سکوت کنم. اما مرگ برای انسانی که در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کند به قول امام علی، رستگاری است. ای نسل‌های آینده دلم به حال شما می‌سوزد که چه طور و تا چند نسل می‌توانید این دردها را درمان کنید. لطفاً دلتان به حال امثال من نسوزد که کار شما بسیار دشوارتر از نسل ما است.

رئیس بند، یک روز صبح ساعت شش از داخل سالن بازدید می‌کرد، تصادفاً این حرف را شنیدم که به وکیل بند می‌گفت این سالن باید صد نفر زندانی داشته باشد نه هفتصد نفر.

هفتصد نفری که نصف آنها متهم به قتل و یا محکوم به قصاص شده‌اند و نصف قتل‌ها هم کشتن زن‌ها می‌باشد. اگر دفعه دیگر به این بند آمدم درباره زن‌کشی تحقیق بیش‌تری خواهم کرد و مگر در سالن‌های دیگر بند ۵ و همین‌طور بندهای دیگر به غیر از این است؟! سالن ۱۰۱ یعنی طبقه زیر ما ششصد نفر زندانی دارد که می‌گویند پانصد نفرشان به اعدام محکوم شده‌اند.

احوال سید جواد را می‌پرسم، می‌گویند خانواده مقتول با گرفتن دیه می‌خواهند رضایت دهند. او با تصور اینکه خانه خاله‌اش کسی نیست از دیوار بالا رفته که با دزدی از خانه، هزینه موادمش را تأمین کند. اما ناگهان با خاله و دختر خاله و پسر خاله رو به رو می‌شود. پس چوبی را برداشته و چنان به فرق سر همه آنها می‌زند که تصور می‌کند همه آنها مرده‌اند اما دختر خاله بعد از دو روز به هوش می‌آید و جریان را تعریف می‌کند. در حالی که سید جواد لباس سیاه پوشیده و عزادار خاله و پسر خاله در مسجد می‌باشد توسط پلیس دستبند زده و به زندان می‌فرستند. از احوال اکبر می‌پرسم که زن و مادر زنش را با اسلحه گرم زده که مادر زنش می‌میرد اما زنش نجات پیدا می‌کند و هنوز بعد از چهار سال از غرورش پایین نیامده و در اثر غرور بی‌جایش دخترش که نزد اقوام می‌باشد به مدرسه نرفته و بی‌سواد باقی مانده است.

و از حسین بگویم که زن اولش مرده بود و خواهر زنش را گرفته و از هر دوی آنها بچه داشت. اما بر سر اختلاف جزئی مادر زنش را کشته و بعد از چهار سال می‌گفت رضایت می‌دهند که به زندگی‌اش برگردد. به تاریخ ۹۰/۰۳/۰۶ از بلندگو صدایم زدند که جهت گرفتن محموله پستی به سرپرستی مراجعه کنم. به دو قدمی مأمور پست که رسیدم وکیل بند فوراً خودش را رساند که هیچ چیز طبق دستور حفاظت اطلاعات به من نباید داد و مأمور پست می‌گفت چیزی نیست یک کارت تبریک ساده است و بالأخره امضا گرفتند و قرار شد بعد از رؤیت حفاظت اطلاعات به من بدهند که هنوز می‌خواهند بدهند و بعداً زندانیان گفتند که اسم شما را جهت گرفتن محموله پستی زیاد می‌خواندند اما هیچ وقت و حتی یک محموله پستی هم به دستم نرسید. محموله‌های پستی بند ۱/۸ توسط بلندگوی سالن ۱۰۱/۱۰۲ خوانده می‌شد. در ۹۰/۰۳/۲۴ آقای انوری، قاضی ناظر زندان از بند ۱/۸ دیدن می‌کند و دوستانم اعتراض می‌کنند که چرا خواستار را به ۱۰۲ فرستادید و ایشان می‌گویند آقای خواستار که درباره زندان نامه می‌نویسد او را به ۱۰۲ فرستادیم که از نزدیک ببیند و تا پایان حبس باید در ۱۰۲ باشد.

به تاریخ ۹۰/۰۳/۲۵ از بلندگو اعلام شد از کسانی که تیزی، چراغ و یا مواد گرفته شود تخت آنها مصادره خواهد شد و فراموش کرد بگوید حتماً کسانی که از درون زندان نامه بنویسند تخت آنها گرفته و تبعید خواهد شد.

از خودم قرار نیست چیزی بنویسم اما از هم‌خرجی‌های لجوجم بگویم: تا سفره نان را باز می‌کردیم در جلو چشمان ما پنج، شش بچه سوسک، خود را به سفره می‌رساندند. شاید سوسک‌ها بوشناس هستند. فکر می‌کنم در هر اتاق حداقل یک میلیون سوسک با زندانیان زندان بودند من تصور می‌کنم معرفت شپش‌ها از سوسک‌ها بیش‌تر است. چون حداقل شپش‌ها در معرض دید زندانی نیستند اما خدا نکند زندانی بر روی تختش که کمی تاریک است سفره‌اش را پهن کند حریف سوسک‌ها نمی‌شود.

### پیامبری که آواز می‌خواند، جوک می‌گفت که مردم را شاد نگه دارد!

به تاریخ ۹۰/۰۳/۲۹ و ۹۰/۰۴/۲۰ گروه موسیقی که از زندانیان تشکیل شده، در ۱۰۲ ارکستر اجرا کرد که پیغمبر زمان هم در اجرای ارکستر مشارکت داشته قبل از اجرای ارکستر کمی با او صحبت کردم. در بند ۱/۸ و بند ۴ با پیامبر آشنا شدم او شدیداً پای‌بند عقایدش بود. مرتب از قرآن دلایل خاص خودش را می‌آورد و می‌گفت من عیسی مسیح هستم که دوباره زنده شده‌ام. او جهت دلیل و حجت، پسر یازده ساله‌اش را برای خداوند قربانی کرده بود و می‌گفت خداوند قربانی را از حضرت ابراهیم قبول نکرد که حضرت اسماعیل را سر ببرد اما از من قبول کرد و بارها به او اعتراض کردم که نباید فرزندت را سر می‌بریدی! می‌گفت آن دلیل و حجت من بود برای اینکه مردم باورم کنند. از او پرسیدم چند نفر به تو ایمان آورده‌اند؟! می‌گفت تنها فرزند دخترم. همسرش از او طلاق گرفته بود و زندانیان شدیداً او را اذیت و مسخره می‌کردند. او قبل از زندان عکاس و فیلم‌بردار بوده است. از او پرسیدم پرونده‌ات به کجا رسیده؟ گفت مرا پزشکی قانونی برده‌اند و پزشکی قانونی نظر داده است که به



بیماری شیذوفرنی (خودباوری) دچارم. برادرم به قاضی گفته حالا که او بیمار است پس آزادش کنید. قاضی گفته نه حرف‌هایی هم می‌زند... پیامبر میکروفن به دست چه قدر خوب آواز می‌خواند و می‌رقصید. من محو تماشای پیامبری که آواز می‌خواند بودم. هم ترانه‌های مدل قدیم و سنتی و هم ترانه‌های جدید و مدرن می‌خواند. او می‌گوید پیامبر باید مردم را شاد نگه دارد. (و به این منظور جُک هم می‌گفت. یک لحظه به خود فکر کردم نکند تو هم دیوانه هستی؟! اگر دیوانه‌ها نبودند انسان از غار خارج نمی‌شد. تفاوت من با پیامبر داخل زندان این است که هر دوی ما دیوانه هستیم. اما تصور می‌کنم من می‌دانم که دیوانه هستم و او نمی‌داند که دیوانه هست).

## زیر پوست زندان

زیر پوست زندان همان می‌گذرد که در زیر پوست روستا، شهر و کشور می‌گذرد. با مطالعه زندانیان متوجه می‌شوی که تعداد زیادی از روستاها و به خصوص روستاهای حاشیه شهرها که در پایین شهر قرار دارند و همین طور قسمت‌های بسیار زیادی از حاشیه شهرها و شهرها شدیداً برای به دست آوردن پول (قسمتی از دلارهای خونی و افیونی) خلاف می‌کنند. یعنی بچه به دنیا می‌آید به تدریج از بزرگ‌ترها یاد می‌گیرد چگونه دروغ بگوید! چگونه مواد حمل کند! چگونه به او تجاوز کرده‌اند و اکنون چگونه به دیگران تجاوز کند! و... و... و... یکی از زندانیان به نام مراد خان از همین مناطق ۲۷ بچه داشت که هفت نفرشان با او در زندان بودند و مادر زن یکی از زن‌هایش نیز در بند زنان زندانی بود.

خانواده‌ها اصلاً اقتصاد ندارند. زمانی که خانواده پایه اقتصادی خوبی نداشت، شغلی هم نداشت تا درآمد داشته باشد، به جز خلاف، فحشا، دزدی، زورگیری، کلاهبرداری، تجاوز جنسی و... کاری یاد نمی‌گیرد. البته این به آن معنی نیست که قسمت‌های دیگر شهر و روستا آلوده نیست، آلوده هست، اما چون خانواده‌ها کوچک و درآمدشان متوسط و بالاتر از متوسط است، اگر عضوی از خانواده، منحرف شد سایر اعضای خانواده تلاش می‌کنند او را نجات دهند و برعکس در این نقاط اگر یک نفر از اعضای خانواده سالم و منحرف نباشد بقیه تلاش می‌کنند که او را با خود همراه کنند. در تیر ماه ۸۸ در بند قرنطینه سه برادر بودند که با هم زندانی بودند و برادر دیگر هم در تربت حیدریه به حبس ابد محکوم شده بود. برادران چقدر برای ریختن مواد مخدر به داخل بینی به هم کمک می‌کردند.

به جوان چه شخصیتی داده‌ایم که دنبال مواد مخدر و عرق سگی و... نرود؟ جوان ما بی‌هویت شده است. برای هویت دادن به جوانان زمانی که دموکراسی باشد NGOهای مختلف وجود دارد که هر کدام از آنها می‌توانند تعداد زیادی جوان را جذب کنند و از انرژی جوانی در جهت سازندگی استفاده کنند نه در جهت تخریب و نابودی خود و خانواده و جامعه. مغزها بزرگ اما حافظه و پردازش اطلاعات ضعیف. اجازه نداده‌اند که مغزها از دانش زمان پر شوند. تمام این بدبختی‌ها نتیجه دلارهای خونی و افیونی نفت می‌باشد که به جای سازندگی و پس‌انداز، برای نسل‌های آینده، خانواده‌ها را از هم پاشیده و فقر و فحشاء و بیکاری و تورم به ارمغان آورده است. چگونه!؟

## چه باید کرد!؟

در یکی از نامه‌های زندان اشاره‌ای کرده بودم که حکومت می‌تواند با هزار هکتار در نزدیکی شهر مشهد، زندانیان را وارد چرخه تولید کند و درآمدی برای خود و خانواده و کشور خود کسب کنند. آن نسخه برای این حکومت بود که همان را نیز نمی‌تواند اجرا کند و اکنون همان نسخه را کمی بال و پر می‌دهیم و باز می‌کنیم. یکی از زندانیان که مظنون به قتل و همسر آلمانی داشت در هواخوری زندان از چگونه ساختن آلمان بعد از جنگ دوم جهانی تعریف‌های جالبی می‌کرد. او از قول مادر زنش که در زمان جنگ جهانی دوم حدود بیست سال داشته نقل می‌کرد که بعد از جنگ، مردان جوان (حدود ده میلیون نفر) اکثراً کشته شده بودند. این زن‌ها بودند که در کارخانجات، دامداری‌ها، مزارع و... کمر همت بسته و با پشتکار زیاد توانستند نه تنها شهر و روستا و کارخانجات را بازسازی کنند، بلکه اتوبان و بزرگراه‌های زیادی بسازند. در کشور ما نیز همزمان با تشکیل حکومت ملی که حاصل دموکراسی باشد، در ابتدا باید این نیروی عظیم انسانی بیکار را در ساختن اتوبان و بزرگراه و ساختمان‌سازی و نوسازی شهر و روستاها و همین طور استفاده از روش‌های نوین آبیاری (که دانش و تکنولوژی آن را تقریباً در اختیار داریم) برای مزارع به کار گرفته تا به تدریج با امنیت پایدار که محصول دموکراسی است نه تنها کارخانجات فعلی و دامداری‌ها را نوسازی کرد، بلکه خود به خود سرمایه‌گذار داخلی و خارجی جرأت می‌کند که در بخش‌های مختلف سرمایه‌گذاری کند.

## یک نکته اقتصادی



ارزش دلار را نباید با تزریق ارز حاصل از نفت به بازار به صورت مصنوعی بالا نگه داریم. چرا که این شدیداً به ضرر تولیدکننده داخل و به نفع واردکننده کالا می‌شود، در نتیجه تولیدکننده ما از هر قشر، چه صنعت و چه کشاورزی و چه دامداری و حتا بخش خدمات، ورشکست می‌شوند. بلائی که امروز بر سر تولیدکننده آورده‌اند و با بالا نگه داشتن ارزش ریال در برابر ارزهای خارجی باعث خدمت به تولیدکننده چینی و کره‌ای و... و واردکننده ایرانی (به قول طاهر احمدزاده که آقای... هر موقع نام تجار را می‌برد، «تجار محترم» می‌گفت) و نابودی تولیدکننده ایرانی می‌شود. امروزه شدیداً دولت آمریکا به دولت چین فشار می‌آورد که ارزش یوان، واحد پول چین را در مقابل دلار بالا ببرد تا به این وسیله از صادرات چین به آمریکا کاسته شود و برعکس صادرات آمریکا به چین افزوده شود. البته همین فشار را دولت آمریکا بر دولت ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم وارد کرد (با یکی از استادان اقتصاد صحبت می‌کردم می‌گفت دلار نباید هزار تومان باشد بلکه باید هفت هزار تومان باشد) همین مسأله اقتصادی را در مرداد ۸۸ در دادگاه به ریاست قاضی سلمانی باز کردم. او گفت این از خودت هست؟! در سال ۸۶ که تخلفات اداری آموزش و پرورش مرا محاکمه می‌کردند یک روحانی جزء هیأت تخلفات به من گفت: «از تو مدرکش بالاتر در آموزش و پرورش وجود ندارد که از معلمان دفاع کند؟!» و اطلاعات هم که بارها مرا متهم کرده است که تو دوست داری مشهور شده و بر روی سایت‌ها بروی، در اردیبهشت سال ۵۴ زمانی که دو ترم تحصیلی از دانشگاه محروم شدم، در مهر ماه کمیته انضباطی دانشگاه که از استادان وابسته به رژیم شاه تشکیل شده بود مرا احضار کردند تا به سؤالات آنها پاسخ دهم که اگر صلاح دانستند یک ترم بیش‌تر محروم نکنند. یکی از استادان سؤال بسیار موزیانه‌ای کرد و آن، این بود که چطور یک دانشجو در مدت کوتاهی تغییر می‌کند و برای اینکه ندانند که چگونه تغییر می‌کند و از طرفی جوابش را نیز داده باشم، به او گفتم که این سؤال بسیار مشکلی هست باید خیلی فکر و تحقیق کرد. در حالی که یک جمله کوتاه جواب آن بود: «مطالعه و همنشینی با دانشجویان مبارز». نتیجه‌ای که از تمام اینها می‌خواستم بگیرم این است که هر دو رژیم نمی‌خواهند جوان و پیر و به خصوص معلم، سواد داشته باشد و در نهایت، مدرک داشته باشد کفایت می‌کند. فقط یک جمله دیگر می‌گویم، تفسیر با خود شما. مقاله‌ای خواندم که یکی از نخست‌وزیران سوئد با آن سطح سواد بالای آن کشور دیپلم نداشته است. چرا؟

### باز هم چه باید کرد

من موافق آزادی زندانیان خلافکار نیستم. حدوداً چهار تا پنج میلیون نفر، از راه‌های خلاف زندگی می‌کنند. اگر چه به جرأت می‌گویم کم‌تر از ۱٪/۱ خلافکاران زندان هستند. اما حکومت ملی می‌تواند با همین ۱٪/۱ اصلاح خلافکاران را شروع کند تا به تدریج آن ۹۹٪/۹۹ را نیز شامل شود. با اختصاص هزار هکتار در کنار شهر می‌توان تعدادی کارخانه و کارگاه و مزرعه و دامداری تأسیس کرد. از طرفی برای تفریح و ورزش زندانیان نیز مکان‌هایی در نظر گرفت. تمام احزاب و به خصوص NGO معلمان باید رابطه نزدیکی با زندانیان و زندانبانان و انجمن حمایت از زندانیان داشته باشند تا این فرمول به نحو احسن انجام شود.

کار + آموزش + ورزش ← توانایی ← آزادی + مراقبت داریم

به امید روزی که زندان و زندانی و زندانبان نداشته باشیم.

هاشم خواستار: نماینده معلمان در کانون صنفی فرهنگیان خراسان.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «خانه حقوق بشر ایران»



## گزارش مهدی محمودیان از زندان رجایی شهر کرج، ۲ آبان ۱۳۹۱ (++)

### اینجا، در زندان رجایی شهر، ۱۱۱۷ نفر منتظر اعدامند

#### پنج سال انتظار دسته جمعی برای مرگ

بعد از ۱۶ سال توانسته بود کودکی را در آغوش کشیده و او را نوازش کند. بعد از سالها دست و پنجه نرم کردن با بیماری قلبی بالآخره به بیمارستان اعزام شده تا تحت جراحی قلب باز قرار گرفته است؛ برای عیادت به سلولش رفتم. منتظرم از سختی عمل جراحی و یا از عذاب ۳۰ روز بستری شدن در بیمارستان با دستبند و پابند بگویند، اما با لذتی وصفناپذیر می گویند بعد از ۱۶ سال آنجا کودکی را در آغوش کشیدم. می گویند بعد از ۷ سال یک اتومبیل را از نزدیک دیده است و چقدر غمگین می گویند: خدا را شکر قبل از مرگم دوباره یک درخت را از نزدیک دیدم.

بیش از ۸ سال است که هر سه شنبه منتظر است تا برای اجرای حکم اعدام به «زیر هشت» فراخوانده شود. سالها پیش در خواب دیده است سه شنبه روزی به دار آویخته می شود، با آنکه بیش از ۷ سال از تأیید حکمش می گذرد همیشه با این کابوس زندگی کرده است. پس از سه سال حبس در زندانهای عراق و اردن، نهم مرداد سال ۷۸ توسط سازمان ملل به ایران تحویل داده می شود و سپس به جرم هواپیماری به اعدام محکوم می شود.

سال ۸۲ برای نخستین بار برای اجرای حکم به انفرادی برده می شود اما به دلایل نامعلومی اجرای حکمش به تعویق افتاده و تا به امروز با سنی بیش از ۶۰ سال، نزدیک ۹ سال است که در انتظار مرگ و چوبه دار به سر می برد.

اعدام همیشه یکی از مسائل مناقشه آمیز حقوق بشر بوده است. بیش از ۱۶۰ کشور جهان مجازات اعدام را در قوانین خود ملغی کرده اند با این حال، ایران و ۴۱ کشور دیگر جهان هنوز از مجازات اعدام در قوانین خود بهره می برند و متأسفانه ایران با توجه به نسبت جمعیتی خود با اختلاف زیادی در صدر کشورهای جهان قرار دارد.

آنچه که بیش از همه چیز حساسیت برانگیز است عدم رعایت دقیق آیین دادرسی عادلانه برای افرادی است که برایشان حکم اعدام صادر می شود. به خصوص افرادی که به اعدامهای حکومتی از جمله اعدامهای سیاسی، امنیتی، مواد مخدر یا امثالهم محکوم می شوند غالباً حتا از در اختیار داشتن وکلای اختیاری، حق دفاع آزادانه، مطالعه پرونده، دادگاههای عادلانه و... محروم هستند. در پروندههای مربوط به قصاص نیز میزان نفوذ شاکی و متهم در نوع و سرعت و اجرای حکم تأثیر زیادی دارد.

اینجا زندان رجایی شهر است!

با آنکه با ظرفیتی کم تر از هزار نفر ساخته شده است، نزدیک به ۵ هزار زندانی را در خود جای داده است. باورکردنی نیست، اما حقیقت دارد. بیش از ۱۱۰۰ نفر در این زندان زیر حکم اعدام قرار دارند.

امروز دوم آبان ماه که این گزارش را می نویسم، آمار افرادی که زیر حکم اعدام قرار دارند ۱۱۱۷ نفر است که در این میان ۷۳۴ نفر از آنان محکوم به قصاص بوده و باقی این تعداد یعنی ۳۸۳ نفر محکوم به اعدام، که ۱۴ نفر از این افراد با اتهاماتی سیاسی و امنیتی محکوم به اعدام شده اند. نزدیک به هزار نفر آمار زندانیانی است که به حبس ابد یا احکام بالای ۲۰ سال محکومند که بسیاری از این افراد نیز به اعدام محکوم شده بودند که تا قبل از شکستن حکمشان عذابها و شکنجه زیر حکم بودن را تجربه کرده اند.

مباحث حقوق بشری و اجتماعی اعدام و تأثیرات مثبت و منفی آن در جامعه و همانطور در میزان کاهش و افزایش جرم در یک جامعه را به یک وقت دیگر و متخصصان آن می سپارم. اما دردناک تر و غیرانسانی تر از خود اعدام، سالها چشم انتظار و عذاب کسی است که زیر حکم اعدام قرار دارد.

دوباره محکومان به قصاص یک موضوع دیگر نیز بر این عذاب و انتظار می افزاید. کسانی که غالباً بر اثر یک نزاع یا یک لحظه عصبانیت مرتکب قتل شده به غیر از اینکه سالها باید در انتظار مرگ باشند گاه و بیگاه برای اجرای حکمشان فراخوانده می شوند و طبق روال می بایست ۲۴ ساعت



آخر را در انفرادی بگذرانند که به پای چوبه دار برده شده اما حکمشان به دلایلی به طور موقت لغو می‌شود و باید به سلول‌های خود بازگردند. این اتفاق دو، سه، چهار حتا ده بار امکان دارد که تکرار شود. یکی از این افراد وقتی بیرون از زندان پیگیر کارهایش برای لغو حکم اعدام بودیم، وقتی برای چندمین بار حکم اعدامش به تعویق افتاده بود در یک تماس تلفنی گفت: «تو را به خدا بگذارید اعدام کنند». من یک بار مرتکب قتل شده‌ام اما ۱۳ بار برای اجرای حکم زیر طناب دار رفته‌ام! این مصداق بارز شکنجه است.

بنا بر یک آمار رسمی که توسط قوه قضائیه ارائه شده است، متوسط اجرایی شدن حکم اعدام ۵ سال است یعنی به طور میانگین هر محکومی ۵ سال تحت شکنجه قبل از اعدام قرار می‌گیرد البته بگذریم که محکومین زیادی بیش از اینها تحت این عذاب طاقت‌فرسا قرار گرفته و می‌گیرند و به جرأت می‌توان گفت که این ۵ سال کف این انتظار است.

همه زندان‌ها برای جلب رضایت قصاص، کمیته‌ای برای حل اختلاف دارند بلکه بتوان از خانواده شاکی رضایت گرفت، اما این دفتر در زندان رجایی‌شهر یک سال است که به دستور رئیس زندان تعطیل شده است.

اینجا زندان رجایی‌شهر است!

بیش از ۱۱۰۰ نفر منتظر برپا شدن چوبه‌های دار در مقابل چشمانشان هستند؛ ۱۱۰۰ نفر روز و شبشان را با کابوس مرگ به پایان می‌رسانند؛ آرزویشان کوچک است، می‌خواهند قبل از مرگ، درخت را ببینند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»



## بیانیه مشترک عفو بین‌الملل، عدالت برای ایران، شورای دفاع از حق تحصیل و شیرین عبادی به مناسبت روز دانشجو، ۱۵ آذر ۱۳۹۱

متن انگلیسی (English Text)

### IRAN: End clampdown on university students and release those imprisoned for their peaceful activism

AMNESTY INTERNATIONAL

JOINT PUBLIC STATEMENT

5 December 2012

AI Index: MDE 13/072/2012

ADVOCACY COUNCIL FOR THE RIGHT TO EDUCATION \* AMNESTY INTERNATIONAL \* JUSTICE FOR IRAN \* SHIRIN EBADI

In advance of Iran's National Student Day on 6 December, Nobel Peace Laureate Shirin Ebadi and three human rights groups, Advocacy Council for the Right to Education (Council to Defend the Right to Education), Amnesty International and Justice for Iran join together to call on the Iranian authorities to immediately and unconditionally release all prisoners of conscience, including students imprisoned for the peaceful expression of their conscientiously held beliefs.

The organizations urge the authorities to put an end to the campaign of repression against students' peaceful exercise of their rights to freedom of expression, association and assembly.

The Iranian authorities are urged to review all policies and practices relating to restrictions on individuals' access to all forms of higher education to ensure that everyone has equal access to higher education, on the basis of capacity, without any form of discrimination on grounds of sex, religion, political opinion or other grounds.

Restricting access to education on account of a person's origins, gender, religious beliefs or opinions is a human rights violation. It violates the rights to education and non-discrimination, as well as freedom of expression, peaceful assembly and association.

As a state party to the International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR), Iran is required to guarantee and not to unduly restrict individuals' right to freedom of expression, association and assembly. As a state party to the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ICESCR), Iran is also required to uphold the right of all Iranians to non-discrimination in regard to access to higher education (Articles 2 (2) and 13 (2) C.)

#### The state of Iranian students on Iran's National Student Day

On 6 December, as thousands of students in universities across the country commemorate Iran's National Student Day – a day that marks the deaths of three students killed by security forces in Tehran during a demonstration in 1953 – dozens of students will spend the day behind bars simply for exercising their rights to freedom of expression, association, and assembly, while many others will remain banned from pursuing their education.

Since the disputed presidential election in June 2009 the annual peaceful Student Day demonstrations held across university campuses, have at times been forcibly disbursed.

In recent months, dozens of students have been arrested, summoned to serve prison sentences after being convicted in unfair trials on vaguely-worded charges not amounting to recognisably criminal offences, or otherwise banned, permanently or temporarily, from pursuing their education.

University disciplinary bodies use "stars" inserted into the personnel files of students alleged to have carried out anti-government activities, which generally entail the peaceful exercise of their human rights to freedom of expression, association and assembly, to discipline and ban students. The allocation of three "stars" results in an outright ban on a student continuing his or her university education.

Students who have recently been arbitrarily arrested, imprisoned, or banned from academic study include:

Nasim Soltan Beigi, women's rights activist and student at Allameh Tabatabai University, began serving a three-year prison sentence on 13 October 2012, imposed after she was convicted in 2010 of "spreading propaganda against the



system” and “gathering and colluding against national security”. Two years of her sentence were imposed for her participation in a 12 June 2006 demonstration by women’s rights defenders calling for equal rights for women; Rashid Esmaili, a member of the Graduates’ Association (Advar-e Tahkim-e Vahdat), was arrested in Esfahan on 8 September 2012 and released after two months in “temporary detention” in solitary confinement without charge. He continues to be banned from pursuing his graduate studies in human rights at Allameh Tabatabai University as a result of being “starred” in 2006. In December 2009, he was charged with “insulting the Leader” and sentenced to 18 months in prison.

Leva Khanjani, a member of the Baha’i religious minority, banned from pursuing higher education on account of her faith, began serving a two-year sentence in Evin Prison on 25 August 2012, on the charges of “gathering and colluding with intent to harm state security”, “spreading propaganda against the system” and “disturbing public order”. The charges were imposed for her alleged role in demonstrations against the authorities which took place in late December 2009 during the Ashoura religious commemorations.

Abbas Khosravi Farsani, a PhD student at Esfahan University was arrested on 21 June 2012 for writings on his blog and book called “The Gentle Whispers: A criticism of the Islamic Republic of Iran and its leaders”, in which he had expressed peaceful criticism of the Iranian authorities. He was released on bail and is awaiting trial for a number of charges including “insulting officials” and “insulting the founder of the Islamic Republic”. He is banned from pursuing his degree and from teaching in any Iranian university.

The co-signatories continue to call for the immediate and unconditional release of the following students held as prisoners of conscience who were imprisoned in previous years:

Majid Dorri, a student and member of the Advocacy Council for the Right to Education, was arrested in July 2009 in Qazvin, northern Iran and is serving a six and a half year prison sentence in “internal exile”, far from his home, after being convicted of charges including “enmity against God”. He has not been permitted any prison leave since his arrest.

Student and women’s rights activist, Bahareh Hedayat, a member of the Central Committee of the Office for the Consolidation of Unity (OCU - a national student body which in recent years has been active in calling for political reform and opposing human rights violations) and Chair of its Women’s Committee, was arrested on 31 December 2009 and is serving a 10-year prison sentence, imposed after she was convicted of charges including “insulting the President”, “insulting the Leader”, “gathering and colluding to commit crimes against national security”, and “spreading propaganda against the system.”

Student leader and winner of the Norwegian Student Peace Prize 2013, Majid Tavakkoli, was arrested on National Student Day in 2009 after giving a speech at a peaceful rally at Amir Kabir University of Technology in Tehran where he was a student. A prisoner of conscience, he is serving a nine-year prison sentence in Raja’i Shahr Prison after he was convicted of “participating in an illegal gathering”, “spreading propaganda against the system”, and “insulting officials”. He is not only banned from university coursework whilst in prison but also faces a lifetime ban on enrolment in universities throughout the country after he is released.

Sayed Ziauddin (Zia) Nabavi, imprisoned student activist and co-founder of the Advocacy Council for the Right to Education, a body set up in 2007 by students barred from further study because of their political activities, was banned from further university study in 2007 after receiving three “stars” for his peaceful political activities. Arrested on 14 June 2009 shortly after attending a mass protest following the disputed presidential election, he is sentenced to 10 years’ imprisonment in internal exile on the charge of “enmity against God”, which he is spending in “internal exile” in Karoun Prison, south- western Iran far from his home.

## Background

Since the beginning of the 2012-2013 academic year in September, dozens of student activists across Iran have been arrested by security forces on vaguely-worded charges, summoned by the Revolutionary Courts to serve prison sentences, or have been banned from pursuing their education in the new academic year, apparently on account of their peaceful activities. Other students have had old cases against them re-opened by the judiciary.

Discriminatory restrictions which prevent students from being able to access higher education remain in place. Members of non-recognized religious minorities such as the Baha’i community are generally banned from pursuing higher education. The Baha’i faith is not recognized under the Constitution and members of the Baha’i community face persecution on account of their faith.

New measures preventing women from certain areas of academic study have been imposed by dozens of universities, which are under the authority of the Ministry of Science, Research and Technology, in the new academic year. The



Minister of Science, Research and Technology is an advocate of gender segregation in universities and has previously called for women-only colleges to bring Iranian universities in line with Islamic customs.

Students banned from study because of their peaceful exercise of their rights to freedom of expression, association and assembly, or their political or religious beliefs or on gender grounds are deprived of their right to education as guaranteed by Article 13 of the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ICESCR), to which Iran is a state party. Equal access to higher education without discrimination is guaranteed under Article 26 (1) in the Universal Declaration of Human Rights and Article 1 (a) of the UNESCO Convention against Discrimination in Education, which Iran has accepted.

The International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR) protects the rights of individuals to freedom of opinion, expression, association, and assembly and the right of minorities, in community with others, to enjoy their own culture, to profess and practice their own religion, and to use their own language. Further, the International Convention on the Elimination of Racial Discrimination (CERD) and the ICESCR prohibit discrimination against any person on grounds of political or other opinion, sex, race, religion, ethnicity, language, birth or other status in respect of their right to education.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «عفو بین الملل»

<http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/072/2012/en/c8db5f48-94b3-4615-b55a-3480d6d74e39/mde130722012en.html>



## ترجمه فارسی

### بیانیه مطبوعاتی مشترک: شورای دفاع از حق تحصیل؛ عفو بین‌الملل؛ عدالت برای ایران و شیرین عبادی

**خطاب به مسئولان ایران: به سرکوب دانشجویان پایان دهید و دانشجویانی را که به خاطر فعالیت‌های مسالمت‌آمیز زندانی شده‌اند آزاد کنید.**

**عباس خسروی فارسانی، دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان در تاریخ ۹۱/۳/۳۱ به خاطر مطالبی که در وبلاگ و کتابش منتشر ساخته بود بازداشت شد. کتاب او شامل انتقاداتی مسالمت‌آمیز بر مقامات ایرانی بوده است. او با قرار وثیقه آزاد شد و اکنون در انتظار محاکمه به اتهامات توهین به مقامات و توهین به بنیانگذار جمهوری اسلامی است. وی از ادامه تحصیل و تدریس در کلیه دانشگاه‌های ایران محروم شده است**

به مناسبت ۱۶ آذر ماه، روز دانشجو، شیرین عبادی برنده صلح نوبل و سه گروه حقوق بشری شورای دفاع از حق تحصیل، عفو بین‌الملل و عدالت برای ایران در کنار یکدیگر و هم‌صدا با هم از مسئولان ایران می‌خواهند تا فوراً و بدون قید و شرط همه زندانیان سیاسی و عقیدتی شامل دانشجویان زندانی را که تنها برای بیان مسالمت‌آمیز عقاید و وجدانیات‌شان به زندان افتاده‌اند آزاد کنند.

این سازمان‌ها از مسئولان می‌خواهند تا به آزادی بیان و تشکل - یابی دانشجویان احترام گذاشته و به پایمال کردن این حقوق خاتمه دهند. از مقامات ایران خواسته می‌شود تا تمام سیاست‌ها و برخوردهای محدودکننده دسترسی افراد به آموزش عالی را مورد تجدید نظر قرار دهند تا هر کسی بر اساس ظرفیت‌ها و توانایی‌هایش و بدون هر گونه تبعیض جنسی، مذهبی یا سیاسی، به طور برابر به آموزش عالی دسترسی داشته باشد. محدودیت دسترسی به آموزش بر پایه قومیت، جنس، اعتقادات و باورهای مذهبی، نقض حقوق بشر است: نقض حق آموزش و عدم تبعیض، آزادی بیان، تشکل‌یابی و فعالیت انجمنی صلح‌آمیز است.

ایران به عنوان یک کشور عضو پیمان بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR)، نه تنها حقوق آزادی بیان و آزادی انجمن را نباید محدود کند بلکه باید آنها را تضمین کند. همچنین ایران به عنوان یک کشور عضو پیمان بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (ICESCR) لازم است که به حق تمام ایرانیان در دسترسی بدون تبعیض به آموزش عالی احترام بگذارد. (مواد ۲ (۲) و ۱۳ (۲) (C).

### وضعیت دانشجویان ایران در آستانه شانزدهم آذرماه

در حالی که هزاران دانشجو در دانشگاه‌های سراسر کشور روز دانشجو را گرامی می‌دارند، دهها دانشجو ۱۶ آذر را پشت میله‌های زندان می‌گذرانند چون از حقوق خود یعنی آزادی بیان و انجمن استفاده کرده‌اند و بسیاری از دانشجویان دیگر همچنان ممنوع‌التحصیل‌اند. از زمان انتخابات مناقشه‌انگیز ریاست جمهوری در خرداد ۸۸، هر ساله به تظاهرات مسالمت‌آمیز دانشجویان در روز دانشجو در دانشگاه‌ها، هزینه‌های سنگینی تحمیل شده است.

در ماه‌های گذشته، دهها دانشجو بازداشت شده یا پس از محکومیت در محاکمه‌های ناعادلانه و با اتهاماتی مبهم، روانه زندان شده‌اند یا به طور دائم یا موقت از ادامه تحصیل محروم شده‌اند.

کمیته‌های انضباطی دانشگاه‌ها دانشجویان را متهم به فعالیت‌های ضد نظام می‌کنند - فعالیت‌هایی که در چارچوب حقوق آزادی بیان و انجمن‌اند - تا آنها را محکوم و مجازات کنند. این کار زمانی با کاربرد ستاره‌هایی انجام می‌شد که کنار اسم پذیرفته‌شدگان کارشناسی ارشد قرار می‌گرفت و دریافت سه ستاره به معنی محرومیت قاطع و بی‌بازگشت از تحصیلات دانشگاهی بود.

برخی دانشجویانی که اخیراً دستگیر، زندانی یا از تحصیلات دانشگاهی محروم شده‌اند موارد زیرند:



نسیم سلطان‌بیگی، فعال حقوق زنان و دانشجوی دانشگاه علامه طباطبایی، برای تحمل حکم سه سال حبس در تاریخ ۲۲ مهر ۹۱ روانه زندان شد. او در سال ۸۹ به تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی محکوم شده بود. دو سال از حکم وی به خاطر شرکتش در راهپیمایی ۸۵/۳/۲۲ مدافعان حقوق زنان برای مطالبه حقوق برابر بود.

رشید اسماعیلی، عضو ادوار تحکیم وحدت، در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۹۱ در اصفهان بازداشت شد و پس از تحمل دو ماه «بازداشت موقت» در سلول انفرادی و بدون هیچ اتهامی آزاد شد. او همچنان از ادامه تحصیل خود در رشته حقوق بشر دانشگاه علامه طباطبایی پس از ستاره‌دارشدن در سال ۱۳۸۵ محروم است. وی در آذر ۱۳۸۸ به اتهام توهین به رهبری به ۱۸ ماه حبس محکوم شده بود.

لوا خانجانی، عضو اقلیت مذهبی بهایی، که به خاطر دین‌اش از ادامه تحصیل دانشگاهی محروم شده بود، در تاریخ ۹۱/۶/۳ برای گذراندن حکم دو سال زندان با اتهام تجمع و تبانی برای ضربه زدن به امنیت کشور، تبلیغ علیه نظام و تشویش اذهان عمومی، راهی زندان اوین شد. این اتهامات با ادعای شرکت او در تظاهرات عاشورای ۱۳۸۸ علیه نظام، بر وی وارد شده‌اند.

عباس خسروی فارسانی، دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان در تاریخ ۹۱/۳/۳۱ به خاطر مطالبی که در وبلاگ و کتابش منتشر ساخته بود بازداشت شد. کتاب او شامل انتقاداتی مسالمت‌آمیز بر مقامات ایرانی بوده است. او با قرار وثیقه آزاد شد و اکنون در انتظار محاکمه به اتهامات توهین به مقامات و توهین به بنیانگذار جمهوری اسلامی است. وی از ادامه تحصیل و تدریس در کلیه دانشگاه‌های ایران محروم شده است.

امضاءکنندگان این بیانیه همچنین بر آزادی بدون قید و شرط و فوری دانشجویان ذیل که از زمره زندانیان عقیدتی سال‌های اخیرند، تأکید دارند: مجید دری، دانشجوی عضو شورای دفاع از حق تحصیل، در تیرماه ۱۳۸۸ در قزوین بازداشت شده و اکنون در حال گذراندن حکم شش و نیم سال زندان در تبعید است. او از زمان بازداشت‌اش هرگز اجازه مرخصی نداشته است.

فعال حقوق دانشجویان و زنان، بهاره هدایت، عضو کمیته مرکزی دفتر تحکیم وحدت و دبیر کمیته زنان این تشکل، در تاریخ ۸۸/۱۰/۱۰ بازداشت شده و در حال گذراندن دوره محکومیت ده ساله در زندان است. اتهامات وی توهین به رئیس‌جمهور، توهین به رهبری، تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی بوده است.

فعال دانشجویی و برنده جایزه صلح دانشجویان نروژی سال ۲۰۱۳، مجید توکلی، در روز دانشجوی ۱۳۸۸ و پس از ایراد سخنرانی در یک گردهمایی مسالمت‌آمیز در دانشگاه محل تحصیلش - دانشگاه صنعتی امیرکبیر - بازداشت شد. این زندانی سیاسی اکنون محکومیت نه ساله‌اش را در زندان رجایی شهر سپری می‌کند. او به شرکت در تجمع غیرقانونی، تبلیغ علیه نظام و توهین به مقامات متهم شده بود. او نه تنها از اتمام تحصیلاتش در زندان محروم شده، که حق نام‌نویسی در دانشگاه‌های کشور پس از آزادی از زندان را هم نخواهد داشت.

سید ضیاءالدین نبوی، فعال دانشجویی زندانی و از بنیان‌گذاران شورای دفاع از حق تحصیل - تشکلی که در سال ۱۳۸۷ توسط گروهی از دانشجویان محروم از تحصیل تأسیس شده - به دلیل فعالیت‌های سیاسی مسالمت‌آمیزش، در سال ۸۷ از ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد محروم شد. او در ۸۸/۳/۲۴ به فاصله کوتاهی پس از راهپیمایی توده‌ای پس از انتخابات مناقشه‌برانگیز ریاست جمهوری بازداشت شد. وی با اتهام محاربه، به ده سال حبس در تبعید محکوم شد و اکنون دوران حبس‌اش را در زندان کارون اهواز، در فاصله - ای بسیار دور از خانه و خانواده‌اش می‌گذراند.

## پیشینه

از آغاز سال تحصیلی ۹۱-۹۲ در مهرماه، ده‌ها نفر از فعالان دانشجویی در سراسر ایران توسط نیروهای امنیتی با اتهاماتی سؤال‌برانگیز و مبهم بازداشت شده، توسط دادگاه‌های انقلاب و برای گذران دوره زندان احضار شده یا در ترم جدید از تحصیل محروم شده‌اند. پرونده‌های قدیمی برخی دیگر از دانشجویان دوباره در دستگاه قضائی به جریان افتاده است. محدودیت‌های تبعیض‌آمیز در دستیابی به آموزش عالی همچنان باقی است. اعضای اقلیت‌های مذهبی به رسمیت شناخته نشده مانند جامعه بهاییان عموماً از ادامه تحصیلات عالی محروم‌اند. دیانت بهایی در قانون اساسی به رسمیت شناخته نشده و اعضای جامعه بهایی به خاطر ایمان‌شان مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند.

زیر نظر وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، تعدادی از دانشگاه‌ها اقدامات تازه‌ای را برای جلوگیری از تحصیل دانشجویان زن در برخی رشته‌ها در پیش گرفته‌اند. وزیر علوم یکی از مدافعان تفکیک جنسی در دانشگاه‌ها است و بیشتر نیز موضوع دانشکده‌های زنانه را برای اسلامی - کردن دانشگاه‌های ایران مطرح کرده است.



دانشجویان به خاطر استفاده از حقوق آزادی بیان و انجمن یا باورهای سیاسی و مذهبی یا جنس، از حق تحصیلی محروم شده‌اند که به موجب ماده ۱۳ پیمان بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (که ایران نیز عضو است)، تضمین شده است. دسترسی برابر به آموزش عالی بدون تبعیض، طبق ماده ۲۶ (۱) اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۱ (a) کنوانسیون یونسکو علیه تبعیض در آموزش تضمین شده است و ایران تمام این موارد را پذیرفته است.

پیمان بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) برای محافظت از حقوقی است مانند حق افراد برای آزادی عقیده، بیان، انجمن و تجمع و حق اقلیت‌ها برای بهره‌جستن از فرهنگ خود و ابراز و عمل به مذهب خود و استفاده از زبان خود. علاوه بر اینها، کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض نژادی (CERD) و پیمان بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، در دستیابی به حق آموزش، تبعیض علیه هر شخصی بر هر پایه‌ای (سیاسی یا اعتقادی، جنسی، نژادی، مذهبی، قومی، زبانی یا هر وضعیت دیگری) را قداغن ساخته است.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «عفو بین‌الملل»؛ وبلاگ «شورای دفاع از حق تحصیل»

[http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/072/2012/en/648308e2-53c2-42b4-aae7-](http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/072/2012/en/648308e2-53c2-42b4-aae7-221ab0fbfb0d/mde130722012fa.html)

[221ab0fbfb0d/mde130722012fa.html](http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/072/2012/en/648308e2-53c2-42b4-aae7-221ab0fbfb0d/mde130722012fa.html)

<http://showra.blogspot.de/2012/12/16.html>



## گزارش سالانه (۲۰۱۳) عفو بین الملل: نقض حقوق بشر در ایران همچنان ادامه دارد، ۲ خرداد ۱۳۹۲

### انتقاد عفو بین الملل به تداوم نقض حقوق بشر و تحدید آزادی بیان در ایران

متن انگلیسی (English Text)

#### Amnesty International Annual Report 2013 The state of the world's human rights

##### Iran

Head of state

Ayatollah Sayed 'Ali Khamenei (Leader of the Islamic Republic of Iran)

Head of government

Mahmoud Ahmadinejad (President)

##### Background

Freedoms of expression, association and assembly

Arbitrary arrests and detentions

Human rights defenders

Unfair trials

Torture and other ill-treatment

Discrimination against women

Rights of lesbian, gay, bisexual, transgender and intersex people

Discrimination – ethnic minorities

Freedom of religion or belief

Cruel, inhuman or degrading punishments

Death penalty

Amnesty International Reports

Amnesty International Visits

The authorities maintained severe restrictions on freedoms of expression, association and assembly. Dissidents and human rights defenders, including minority rights and women's rights activists, were arbitrarily arrested, detained incommunicado, imprisoned after unfair trials and banned from travelling abroad. There were scores of prisoners of conscience and political prisoners. Torture and other ill-treatment were common and committed with impunity. Women, religious and ethnic minorities, and members of the LGBTI community were subject to discrimination in law and practice. The cruel judicial punishments of flogging and amputation continued to be used. Official sources acknowledged 314 executions, but a total of 544 were recorded. The true figure may be considerably higher.

##### Background

Iran's nuclear programme continued to cause international tension. The UN, EU and some governments, including the USA, maintained and in some cases imposed additional sanctions, including travel bans on suspected human rights violators. Food insecurity and economic hardship grew.

Thousands of prospective candidates for parliamentary election in March were disqualified.

Also in March, the mandate of the UN Special Rapporteur investigating human rights in Iran was renewed for one year. Both he and the UN Secretary-General issued reports identifying widespread human rights violations, including failure to adhere to the rule of law and impunity.

Amendments to the Penal Code passed by parliament in February continued to allow cruel, inhuman and degrading punishment, and punishments not based on codified law, and provided impunity in some circumstances for rape. They neither prohibited the death penalty for juvenile offenders nor executions by stoning. The amended Penal Code was not in force at the end of the year.



In December, the UN General Assembly passed a resolution urging the government to improve human rights in Iran.

### **Freedoms of expression, association and assembly**

The authorities maintained tight restrictions on freedoms of expression, association and assembly. They took steps to create a controlled, national internet, routinely monitored telephone calls, blocked websites, jammed foreign broadcasts and took harsh action against those who spoke out. Media workers and bloggers were harassed and detained. Student activists and members of minority groups were imprisoned or harassed, with some barred from higher education. Scores of prisoners of conscience arrested in previous years remained in prison and more were sentenced to prison terms in 2012.

Shiva Nazar Ahari, a journalist, human rights activist and member of the Committee of Human Rights Reporters, began serving a four-year prison term in September. In October, she and eight other women prisoners of conscience went on hunger strike in protest at their alleged abuse by guards at Tehran's Evin Prison.

Abbas Khosravi Farsani, a student at Esfahan University, was arrested on 21 June for criticizing the authorities in a book and his blog, and forced to "confess" to charges including "acting against national security by publishing lies and causing public unease", "insulting the Supreme Leader" and "membership of an opposition group with links to Israel". He was released after 20 days but prevented from continuing his university studies. He was awaiting trial at the end of the year.

Dozens of independent trade unionists remained imprisoned for their peaceful trade union activities.

Reza Shahabi, treasurer of a bus workers' union detained since 2010, learned in February that he had been sentenced to six years' imprisonment for "gathering and colluding" against "state security" and "spreading propaganda against the system". He was reported to be in poor health following torture and denial of prompt medical care.

### **Arbitrary arrests and detentions**

Government critics and opponents were arbitrarily arrested and detained by security forces. They were held incommunicado for long periods and denied medical care. Many were tortured or otherwise ill-treated. Tens were sentenced to prison terms after unfair trials.

Dozens of peaceful government critics detained in connection with mass protests in 2009-2011 remained in prison or under house arrest throughout the year. Many were prisoners of conscience.

Opposition leaders Mehdi Karroubi and Mir Hossein Mousavi and the latter's wife Zahra Rahnavaard remained under house arrest imposed without a warrant in February 2011.

Mansoureh Behkish, a member of the human rights NGO Mothers of Laleh Park, was sentenced on appeal in July to six months in prison after being convicted of threatening national security "by establishing the Mourning Mothers group" and "spreading propaganda against the system". She also received a 42-month suspended prison term. She remained free at the end of the year.

Blogger Hossein Ronaghi Maleki was among dozens of relief workers and human rights activists arrested at a camp for earthquake victims in East Azerbaijan province in August. A former prisoner of conscience serving a 15-year prison term imposed in 2010, he had been released on medical grounds seven weeks earlier, after paying a substantial bail. He said he was tortured after his rearrest at a Ministry of Intelligence facility in Tabriz. He was released in November.

### **Human rights defenders**

Human rights defenders, including lawyers, trade unionists, minority rights activists and women's rights activists, continued to face harassment, arbitrary arrest and detention, and imprisonment after unfair trials. Many, including some sentenced after unfair trials in previous years, were prisoners of conscience. The authorities persistently harassed activists' families.

Mohammad Sadiq Kabudvand, a journalist and founder of the Human Rights Organization of Kurdistan, continued serving a 10-and-a-half-year prison term because of his journalism and human rights activities. He went on hunger strike in May and July to protest against the authorities' refusal to allow him access to his gravely ill son, causing his own health to deteriorate. He was denied appropriate medical treatment.



Nasrin Sotoudeh, a lawyer who formerly represented Nobel Peace Laureate Shirin Ebadi, continued serving a six-year prison term imposed in 2011 for “spreading propaganda against the system” and “membership of an illegal group aiming to harm national security”. A prisoner of conscience since 2010, she ended a 49-day hunger strike in December when the authorities agreed to lift restrictions against her 13-year-old daughter.

Lawyers Mohammad Ali Dadkhah, Abdolfattah Soltani and Mohammad Seyfzadeh, co-founders of the Centre for Human Rights Defenders (CHRD), which was forcibly closed at the end of 2008, were held as prisoners of conscience at the end of the year. The CHRD’s Executive Chair Narges Mohammadi was granted temporary medical leave from prison in July. In November, Abdolfattah Soltani’s wife received a suspended sentence of one year and was banned from leaving Iran for five years in connection with a human rights award received by her husband.

### **Unfair trials**

Political and other suspects continued to face grossly unfair trials before Revolutionary and Criminal Courts. They often faced vaguely worded charges that did not amount to recognizably criminal offences and were convicted, sometimes in the absence of defence lawyers, on the basis of “confessions” or other information allegedly obtained under torture. Courts accepted such “confessions” as evidence without investigating how they were obtained.

Mohammad Ali Amouri and four other members of the Ahwazi Arab minority were sentenced to death in July on vague capital charges, including “enmity against God and corruption on earth”. They had already been in custody for up to a year because of their activism on behalf of the Ahwazi Arab community. At least four were reported to have been tortured and denied access to a lawyer. An appeal had not been heard by the end of the year.

### **Torture and other ill-treatment**

The security forces continued to torture and otherwise ill-treat detainees with impunity. Commonly reported methods included beatings, mock execution, threats, confinement in small spaces and denial of adequate medical treatment.

Saeed Sedeghi, a shop worker sentenced to death for drug offences, was tortured in Evin Prison after his scheduled execution was postponed following international protests. He was hanged on 22 October.

At least eight deaths in custody may have resulted from torture, but none were independently investigated.

Sattar Beheshti, a blogger, died in the custody of the Cyber Police in November after lodging a complaint that he had been tortured. Contradictory statements by officials called into question the impartiality of a judicial investigation. His family were pressured by security forces to keep silent.

### **Discrimination against women**

Women faced discrimination in law and practice in relation to marriage and divorce, inheritance, child custody, nationality and international travel. Women breaching a mandatory dress code faced expulsion from university. Some higher education centres introduced gender segregation, or restricted or barred women from studying certain subjects. A Family Protection Bill that would increase discrimination remained under discussion. The draft Penal Code failed to address existing discrimination, maintaining, for example, that a woman’s testimony holds half the value of that of a man.

Bahareh Hedayat, Mahsa Amrabadi and seven other women held at Evin Prison went on hunger strike in October to protest against humiliating body searches and the removal of personal possessions by guards. Subsequently, 33 women political prisoners signed an open letter calling body cavity searches a form of sexual abuse and demanding an apology from prison officials and an undertaking that they would not be subjected to further abuses.

### **Rights of lesbian, gay, bisexual, transgender and intersex people**

LGBTI people continued to face discrimination in law and practice.

### **Discrimination – ethnic minorities**

Members of ethnic minorities, including Ahwazi Arabs, Azerbaijanis, Baluch, Kurds and Turkmen, were discriminated against in law and practice, being denied access to employment, education and other economic, social and cultural rights on an equivalent basis with other Iranians. The use of minority languages in government offices and for teaching



in schools remained prohibited. Activists campaigning for the rights of minorities faced official threats, arrest and imprisonment.

Jabbar Yabbari and at least 24 other Ahwazi Arabs were arrested in April during demonstrations commemorating a 2005 demonstration against discrimination.

The authorities failed to adequately protect Afghan refugees from attack and forced some to leave Iran. In Esfahan, local authorities banned Afghan nationals from entering a city park.

Azerbaijani activists criticized the Iranian authorities' response to the 11 August earthquake in Qaradagh, East Azerbaijan, calling it slow and inadequate, and accused them of downplaying the destruction caused and the number of lives lost while detaining some of those helping with relief efforts. In September, 16 minority activists received six-month suspended prison sentences for security-related convictions in connection with their relief work.

### **Freedom of religion or belief**

The authorities discriminated against non-Shi'a minorities, including other Muslim communities, dissident Shi'a clerics, members of Sufi religious orders and the Ahl-e Haq faith, and certain other religious minorities and philosophical associations, including converts from Islam to Christianity. Persecution of Baha'is intensified; Baha'is were publicly demonized by officials and state-controlled media.

Dissident Muslim cleric Sayed Hossein Kazemeyni Boroujerdi continued to serve an 11-year sentence handed down in 2007. The authorities summoned 10 of his followers for questioning in April, May and December, though none was known to have been charged.

In August, the authorities arrested at least 19 Sunni Muslims in Khuzestan province and 13 in West Azerbaijan, apparently on account of their beliefs. Eight others were arrested in Kordestan in October. It is not known whether any were charged or faced further questioning.

Pastor Yousef Naderkhani, arrested in 2009, was sentenced to death after a court convicted him of apostasy in 2010. The Supreme Court upheld the sentence but his conviction was overturned when the case was referred for guidance to the Supreme Leader. He was released in September, having served a three-year prison term for evangelizing Muslims.

At least 177 Baha'is – who were denied the right to practise their faith – were detained for their beliefs. Seven community leaders arrested in 2009 continued to serve 20-year sentences imposed for “espionage for Israel” and “insulting religious sanctities”.

### **Cruel, inhuman or degrading punishments**

Sentences of flogging and amputation continued to be imposed and carried out.

Siamak Ghaderi, a journalist and blogger, and 13 other political prisoners were reported to have been flogged in August in Evin Prison. He had been sentenced to four years in prison and 60 lashes for allegedly “insulting the President” and “spreading lies” in part for posting interviews with LGBTI individuals on his blog in 2007.

### **Death penalty**

Hundreds of people were sentenced to death. Official sources acknowledged 314 executions. Credible unofficial sources suggested that at least 230 other executions were also carried out, many of them in secret, totalling 544. The true figure may have been far higher, exceeding 600.

Of those executions officially acknowledged, 71% were for drugs-related offences and followed unfair trials. Many were from poor and marginalized communities, including Afghan nationals. The death penalty remained applicable in cases of murder, rape, deployment of firearms during a crime, spying, apostasy, extra-marital relations and same-sex relations.

There were at least 63 public executions. No executions by stoning were known to have occurred but at least 10 people remained under sentence of death by stoning.

Allahverdi Ahmadpourazer, a Sunni Muslim belonging to the Azerbaijani minority, was executed for alleged drugs offences in May. His trial may have been unfair.

Amir Hekmati, a dual Iranian-US national, was sentenced to death in January after being convicted of espionage. His alleged “confession” was broadcast on state television. In March the Supreme Court overturned the sentence. He remained in prison awaiting a retrial.



The family of Hamid Ghassemi-Shall, a dual Canadian-Iranian national, was told in April that his execution was imminent, though he remained on death row at the end of the year. He was held in solitary confinement for 18 months without access to a lawyer and sentenced to death in December 2008 after an unfair trial in which he was accused of “enmity against God”, “espionage” and “co-operation with an illegal opposition group”.

Three members of the Kurdish minority were executed on 20 September in Oroumieh’s Central Prison for their political activities.

The authorities suspended the death sentence imposed on Canadian resident Saeed Malekpour for “insulting and desecrating Islam” after software he had devised for uploading photographs online was used by others, without his knowledge, to post pornographic images. Saeed Malekpour had been held since his October 2008 arrest; his torture allegations have never been investigated.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «عفو بین‌الملل»

<http://www.amnesty.org/en/region/iran/report-2013>



## ترجمه فارسی

**عباس خسروی فارسانی، دانشجوی دانشگاه اصفهان، در تاریخ ۲۱ ژوئن به خاطر انتقاد از دولت‌مردان در یک کتاب و در وبلاگ خود دستگیر و وادار به «اعتراف» به اتهام‌هایی از جمله «اقدام علیه امنیت ملی از طریق نشر اکاذیب و ایجاد تشویش در اذهان عمومی»، «توهین به مقام رهبری» و «عضویت در یک گروه مخالف مرتبط با اسرائیل» شد. او ۲۰ روز بعد آزاد شد اما از ادامه تحصیل او در دانشگاه جلوگیری شد. در پایان سال، او هنوز در انتظار محاکمه به سر می‌برد**

## عفو بین‌الملل

گزارش سال ۲۰۱۳

## ایران

جمهوری اسلامی ایران

رئیس کشور: آیت‌الله سید علی خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)

رئیس دولت: محمود احمدی‌نژاد (رئیس‌جمهور)

مسئولان محدودیت‌های شدید بر آزادی بیان، تشکل و گردهمایی را ادامه دادند. مخالفان و مدافعان حقوق بشر، شامل مدافعان حقوق اقلیت‌ها و حقوق زنان، خودسرانه دستگیر شدند، در انزوای کامل در حبس ماندند، پس از محاکمه ناعادلانه زندانی و نیز از سفر به خارج منع شدند. تعداد زیادی زندانی عقیدتی و سیاسی در زندان به سر می‌بردند. شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر رایج و از مجازات معاف است. زنان، اقلیت‌های دینی و قومی، و دگرباشان جنسی در قانون و عمل مورد تبعض قرار می‌گیرند. مجازات‌های قضائی ظالمانه شلاق و قطع عضو هنوز به کار می‌رود. منابع رسمی انجام ۳۱۴ اعدام را تأیید کردند ولی در مجموع ۵۴۴ اعدام ثبت شد. رقم واقعی ممکن است بسیار بیشتر باشد.

## پیشینه

برنامه هسته‌ای ایران باز هم باعث تنش بین المللی بود. سازمان ملل، اتحادیه‌ی اروپا و بعضی دولت‌ها، از جمله ایالات متحده آمریکا، تحریم‌های اضافی را ادامه دادند و در بعضی موارد تحریم‌های دیگری مثل ممنوعیت سفر برای ناقضان احتمالی حقوق بشر را به اجرا گذاشتند. کمبود مواد غذایی و مشکلات اقتصادی افزایش یافت.

صلاحیت هزاران نفر از نامزدهای انتخابات مجلس در ماه مارس رد شد.

در همان ماه مارس، ماموریت گزارشگر ویژه سازمان ملل برای وضعیت حقوق بشر برای یک سال تمدید شد. او و دبیرکل سازمان ملل گزارش‌هایی در باره نقض گسترده حقوق بشر، مثل کوتاهی در پایبندی به حاکمیت قانون و معافیت از مجازات، منتشر کردند.

اصلاحاتی که مجلس در ماه فوریه در قانون مجازات به تصویب رسانید باز هم مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز و مجازات‌های بدون ارتباط با قانون مدون را مجاز می‌کردند و در بعضی موارد برای تجاوز معافیت از مجازات قایل بودند. این اصلاحات اعدام نوجوانان و اعدام به وسیله سنگسار را ممنوع نکرد. قانون مجازات اصلاح شده تا پایان سال به اجرا درنیامده بود.

در سامبر، مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ای را به تصویب رسانید که از دولت به تأکید خواست وضع حقوق بشر را در ایران بهبود بخشد.

## آزادی بیان، تشکل و گردهمایی

مسئولان محدودیت‌های شدیدی را بر آزادی بیان، تشکل و گردهمایی ادامه دادند. آنها اقداماتی را برای ایجاد اینترنت ملی و کنترل شده در پیش گرفتند، گفتگوهای تلفنی را به طور منظم شنود کردند، وبگاه‌های اینترنتی را مسدود کردند، روی برنامه‌های خارجی پارازیت فرستادند و با معترضان به خشونت رفتار کردند. فعالان رسانه‌ای و وبلاگ نگارها مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و بازداشت شدند. فعالان دانشجویی و اعضای



گروه‌های اقلیت به زندان افتادند یا مورد آزار قرار گرفتند. بعضی از آنها از آموزش محروم شدند. تعداد زیادی از زندانیان که در سالهای گذشته دستگیر شده‌اند هنوز در زندان بودند و عده دیگری در سال ۲۰۱۲ به زندان محکوم شدند.

• شیوا نظراهراری، روزنامه نگار، فعال حقوق بشر و عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر، محکومیت چهار سال زندان خود را در سپتامبر آغاز کرد. در ماه اکتبر، او و هشت نفر از زندانیان عقیدتی زن در اعتراض به بدرفتاری نگهبانان زندان اوین تهران دست به اعتصاب غذا زدند.

• عباس خسروی فارسانی، دانشجوی دانشگاه اصفهان، در تاریخ ۲۱ ژوئن به خاطر انتقاد از دولتمردان در یک کتاب و در وبلاگ خود دستگیر و وادار به «اعتراف» به اتهام‌هایی از جمله «اقدام علیه امنیت ملی از طریق نشر اکاذیب و ایجاد تشویش در اذهان عمومی»، «توهین به مقام رهبری» و «عضویت در یک گروه مخالف مرتبط با اسرائیل» شد. او ۲۰ روز بعد آزاد شد اما از ادامه تحصیل او در دانشگاه جلوگیری شد. در پایان سال، او هنوز در انتظار محاکمه به سر می‌برد.

تعداد زیادی فعال مستقل سندیکایی به خاطر فعالیت‌های مسالمت آمیز سندیکایی در زندان به سر می‌بردند.

• رضا شهابی، صندوقدار سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی که از سال ۲۰۱۰ در حبس است، در فوریه مطلع شد که به اتهام «گردهمایی و تبانی» علیه «امنیت کشور» و «تبلیغ علیه نظام» به شش سال زندان محکوم شده است. بنا به گزارشها، او در اثر شکنجه و محرومیت از درمان پزشکی به موقع از سلامتی مناسبی برخوردار نیست.

### دستگیری‌ها و حبس‌های خودسرانه

نیروهای امنیتی منتقدان و مخالفان دولت را خودسرانه بازداشت و حبس کردند. این افراد مدت‌های طولانی در انزوای کامل در حبس و از مراقبت درمانی محروم بودند. بسیاری از آنها تحت شکنجه یا بدرفتاری‌های دیگر قرار گرفتند. ده‌ها نفر پس از محاکمه ناعادلانه به زندان محکوم شدند. ده‌ها نفر از منتقدان مسالمت جوی دولت که در ارتباط با اعتراض‌های ۲۰۱۱ - ۲۰۰۹ بازداشت شده بودند در سراسر سال در زندان یا در حبس خانگی ماندند. بسیاری از این عده، زندانی عقیدتی بودند.

• رهبران مخالف مهدی کروبی و میرحسین موسوی و همسر او زهرا رهنورد در حبس خانگی که بدون حکم در فوریه ۲۰۱۱ آغاز شده، باقی ماندند.

• منصوره بهکیش، عضو سازمان غیردولتی مادران پارک لاله، پس از محکومیت به خاطر تهدید علیه امنیت ملی «از طریق تشکیل گروه مادران عزادار» و «تبلیغ علیه نظام» در ماه ژوئیه در تجدید نظر به شش ماه زندان محکوم شد. حکم او شامل ۴۲ ماه حبس تعلیقی نیز بود. در پایان سال، او هنوز آزاد بود.

• حسین رونقی ملکی، وبلاگ نگار، در میان ده‌ها امدادگر و فعال حقوق بشر بود که در ماه آگوست در اردویی برای کمک به زلزله زدگان آذربایجان شرقی دستگیر شد. او که پیشتر زندانی عقیدتی بود و در سال ۲۰۱۰ به ۱۵ سال زندان محکوم شده بود، هفت هفته پیش از آن به دلایل پزشکی و با وثیقه سنگین آزاد شده بود. او گفت پس از دستگیری دوباره در اداره اطلاعات تبریز شکنجه شده است. وی در نوامبر آزاد شد.

### مدافعان حقوق بشر

مدافعان حقوق بشر، شامل وکلای دادگستری، فعالان سندیکایی، فعالان حقوق اقلیت و فعالان حقوق زنان، هنوز با آزار، دستگیری و بازداشت خودسرانه و زندان در پی محاکمه ناعادلانه روبرو بودند. بسیاری از آنها، از جمله بعضی که در سالهای گذشته پس از محاکمه ناعادلانه محکوم شده بودند، زندانیان عقیدتی هستند. مسؤولان به طور مداوم به خانواده‌های فعالان آزار می‌رسانند.

• محمد صدیق کبودوند، روزنامه نگار و مؤسس سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان، هنوز محکومیت ده سال و نیم زندان را به خاطر فعالیت‌های روزنامه‌نگاری و حقوق بشری می‌گذرانند. او در ماه مه و ژوئیه دست به اعتصاب غذا زد تا به مخالفت مسؤولان با دیدار او از پسر به شدت بیمارش اعتراض کند. ولی سلامتی خود او رو به وخامت رفت و از درمان پزشکی مناسب نیز محروم ماند.

• نسرین ستوده، وکیل دادگستری که پیشتر وکالت شیرین عبادی، گیرنده جایزه نوبل، را به عهده داشت، هنوز حکم شش سال زندان را که در سال ۲۰۱۱ به اتهام «تبلیغ علیه نظام» و «عضویت در گروهی غیرقانونی با هدف ضربه زدن به امنیت ملی» صادر شد، سپری می‌کرد. او که از سال ۲۰۱۰ زندانی عقیدتی است، پس از این که مسؤولان با رفع محدودیت علیه دخترش موافقت کردند، در دسامبر به اعتصاب غذای ۴۹ روزه خود پایان داد.



- محمد علی دادخواه، عبدالفتاح سلطانی و محمد سیف زاده، بنیانگذاران کانون مدافعان حقوق بشر، که در سال ۲۰۰۸ با خشونت تعطیل شد، در پایان سال به عنوان زندانی عقیدتی در زنان به سر می‌بردند. نرگس محمدی، مدیر اجرایی کانون مدافعان حقوق بشر، در ماه ژوئیه مرخصی موقت پزشکی دریافت کرد و از زندان خارج شد.
- در ماه نوامبر، همسر عبدالفتاح سلطانی در ارتباط با جایزه حقوق بشری که شوهرش دریافت کرده بود، به یک سال زندان تعلیقی و پنج سال ممنوعیت خروج از ایران محکوم شد.

### محاكمه‌های ناعادلانه

- متهمان سیاسی و دیگر با محاکمه‌های به شدت ناعادلانه در دادگاه‌های انقلاب و کیفری روبرو بودند. آنها اغلب با اتهام‌های مبهمی روبرو می‌شدند که جرایم کیفری مشخصی به شمار نمی‌رفتند و بر اساس «اعتراف» یا اطلاعات دیگری که گویا زیر شکنجه به دست می‌آمد، بعضاً بدون داشتن وکیل مدافع، محکوم می‌شدند. دادگاه‌ها بدون تحقیق در باره نحوه کسب این اطلاعات، این «اعترافات» را به عنوان مدرک می‌پذیرفتند.
- محمد علی عموری و چهار نفر از اقلیت عرب اهوازی در ژوئیه به اتهام‌های مبهمی شامل «محرابه و فساد فی الارض» به اعدام محکوم شدند. در آن زمان، آنها یک سال بود که به خاطر فعالیت‌های مرتبط با جامعه عرب اهوازی در زندان به سر می‌بردند. بنا بر گزارش‌ها، حداقل چهار نفر از آنها شکنجه شده و وکیل نداشتند. در پایان سال، دادگاه تجدید نظر برگزار نشده بود.

### شکنجه و بد رفتاری‌های دیگر

- نیروهای امنیتی با برخورداری از معافیت از مجازات به شکنجه و بد رفتاری‌های دیگر با بازداشت‌شدگان ادامه دادند. در این زمینه، روش‌هایی که بیشتر گزارش می‌شد شامل ضرب و شتم، اعدام ساختگی، تهدید، حبس در جاهای کوچک و محرومیت از درمان پزشکی بود.
- سعید صدقی، مغازه داری که به خاطر جرم مواد مخدر به اعدام محکوم شد، پس از این که اعدام او در اثر اعتراض‌های بین‌المللی به تعویق افتاد، در زندان اوین شکنجه شد. او در تاریخ ۲۲ اکتبر به دار آویخته شد.
- حداقل هشت نفر ممکن است در اثر شکنجه در زندان درگذشته باشند، اما هیچ یک از این موارد به طور مستقل مورد تحقیق قرار نگرفت.
- ستار بهشتی، وبلاگ‌نگار، در ماه نوامبر پس از ثبت شکایتی از شکنجه در حبس پلیس سایبری درگذشت. اظهارات متناقض مسؤولان جانب‌داری تحقیقات قضائی را مورد تردید قرار داد. نیروهای امنیتی خانواده او را زیر فشار قرار دادند تا به سکوت وادار کنند.

### تبعیض علیه زنان

- زنان در زمینه ازدواج و طلاق، ارث، حضانت فرزند، تابعیت و سفر به خارج از کشور، در عمل و قانون با تبعیض روبرو بودند. زنانی به خاطر نقض مقررات حجاب اجباری از دانشگاه اخراج شدند. بعضی موسسه‌های آموزش عالی جداسازی جنسی را در پیش گرفتند یا زنان را از ادامه تحصیل در بعضی از رشته‌ها محروم کردند.
- لایحه حمایت از خانواده که تبعیض را افزایش می‌دهد هنوز مورد بحث بود. پیش نویس قانون مجازات به موارد موجود تبعیض توجهی نداشت و، برای مثال، هنوز ارزش شهادت یک زن را برابر با نصف شهادت یک مرد می‌پذیرفت.
- بهاره هدایت، مهسا ام‌آبادی و هفت زن دیگر در زندان اوین تهران در اعتراض به بازرسی تحقیرآمیز بدنی و ضبط وسایل شخصی شان به دست نگهبانان در ماه اکتبر دست به اعتصاب غذا زدند. در پی آن، ۳۳ زندانی زن نامه سرگشاده‌ای را امضا کردند که در آن بازرسی توهین آمیز بدنی را نوعی از تعرض و هتک حرمت دانستند و خواهان عذرخواهی مسؤولان زندان و تعهد آنها در باره عدم تکرار چنین رفتاری شدند.

### حقوق دگر با شان جنسی

هم جنس گرایان زن، مرد، دو جنس‌گرایان، تراجنسیتی‌ها و دوجنسیتی‌ها در قانون و عمل مورد تبعیض قرار داشتند.

### تبعیض - اقلیت‌های قومی

اقلیت‌های قومی، شامل عرب‌های اهوازی، آذربایجانی‌ها، بلوچ‌ها، گُردها و ترکمن‌ها، در قانون و عمل مورد تبعیض قرار می‌گرفتند و از دسترسی به اشتغال، آموزش و حقوق دیگر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برابر با ایرانیان دیگر محروم می‌شدند. استفاده از زبان‌های اقلیت در



ادارات دولتی و برای تدریس در مدارس ممنوع بود. فعالانی که برای حقوق اقلیت‌ها مبارزه می‌کردند با تهدید رسمی، دستگیری و زندان روبرو می‌شدند.

• جبار بیاری و حداقل ۲۴ نفر عرب اهوازی در ماه آپریل در تظاهراتی به یادبود تظاهرات سال ۲۰۰۵ در اعتراض به تبعیض دستگیر شدند. مسؤولان در حمایت از پناهندگان افغان در مقابل حملات کوتاهی و عده‌ای از آنها را وادار به ترک ایران کردند. در اصفهان، مقامات محلی اتباع افغان را از ورود به یک پارک در شهر منع کردند.

فعالان آذربایجانی از واکنش مسؤولان ایران به زلزله ۱۱ آگوست در قره داغ در آذربایجان شرقی انتقاد کردند و آن را کُند و ناکافی خواندند. آنها مسؤولان را متهم کردند که میزان خرابی و تعداد تلفات را کم قلمداد و عده‌ای از افراد یاری رسان به امداد را دستگیر کرده‌اند. در سپتامبر، ۱۶ فعال حقوق اقلیت به اتهام‌های مربوط به امنیت در ارتباط با فعالیت امدادی به شش ماه زندان تعلیقی محکوم شدند.

## آزادی دین یا ایمان

دولتمردان علیه اقلیت‌های غیرشیعه، شامل گروه‌های مسلمان، روحانیون شیعه مخالف، اعضای سلسله‌های دراویش و اهل حق و بعضی اقلیت‌های دیگر دینی و انجمن‌های فلسفی، شامل نوکیشانی که از اسلام به مسیحیت گرویده‌اند، تبعیض قایل می‌شدند. آزار و اذیت بهاییان تشدید شد: مسؤولان و رسانه‌های دولتی به طور علنی بهاییان را شر و خبیث جلوه دادند.

• روحانی مسلمان و مخالف سید حسین کاظمینی بروجردی هنوز حکم ۱۱ سال زندان خود را که در سال ۲۰۰۷ صادر شد، می‌گذراند. مسؤولان ۱۰ نفر از پیروان او را در آوریل، مه و دسامبر برای بازجویی احضار کردند اما گمان می‌رود به هیچ یک اتهامی تفهیم نشده است.

• در ماه آگوست، دولتمردان حداقل ۱۹ مسلمان اهل سنت را در استان خوزستان و ۱۳ مسلمان سنی دیگر را در آذربایجان غربی، گویا به دلایل اعتقادیشان، دستگیری کردند. هشت نفر دیگر در اکتبر در کردستان دستگیر شدند. روشن نیست که به آنها اتهامی تفهیم شد یا باز هم بازجویی شدند یا خیر.

• کشیش یوسف ندرخانی که در سال ۲۰۰۹ دستگیر شده بود، در سال ۲۰۱۰ به اتهام ارتداد در دادگاه به اعدام محکوم شد. دیوان عالی کشور این محکومیت را تأیید کرد، اما پس از ارجاع پرونده به مقام رهبری برای رهنمود، محکومیت او لغو شد. او پس از گذراندن سه سال در زندان به جرم تبلیغ مسلمانان به مسیحیت در سپتامبر آزاد شد.

• حداقل ۱۷۷ بهایی - که از حق عمل به دینشان محروم هستند - به خاطر اعتقادشان بازداشت شدند. هفت نفر از رهبران جامعه بهایی که در سال ۲۰۰۹ دستگیر شدند هنوز به خاطر «جاسوسی برای اسرائیل» و «توهین به مقدسات دینی» حکم ۲۰ سال زندان را می‌گذرانند.

## مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیر آمیز

حکم‌های شلاق یا قطع عضو باز هم صادر و اجرا شد.

• بنا به گزارش‌ها، در ماه آگوست، حکم شلاق در مورد سیامک قادری، روزنامه‌نگار و وبلاگ‌نگار، و ۱۳ زندانی سیاسی دیگر در زندان اوین اجرا شد. او بعضاً به خاطر انتشار مصاحبه‌هایی با دگرباشان جنسی در وبلاگ خود در سال ۲۰۰۷، به اتهام «توهین به رئیس‌جمهور» و «اشاعه اکاذیب» به خاطر به چهار سال زندان و ۶۰ ضربه شلاق محکوم شده بود.

## مجازات اعدام

صدها نفر به اعدام محکوم شدند. منابع دولتی اجرای ۳۱۴ اعدام را تأیید کردند. منابع معتبر غیررسمی گفتند حداقل ۲۳۰ اعدام دیگر، بیشتر به شکل پنهانی، اجرا شده است که مجموعاً به ۵۴۴ مورد می‌رساند. رقم واقعی ممکن است بسیار بیشتر و بالاتر از ۶۰۰ مورد باشد.

از اعدام‌های رسماً تأیید شده، ۷۱٪ به خاطر جرایم مواد مخدر و در پی محاکمه‌های ناعادلانه انجام شد. بسیاری از اعدام شدگان از مردمان فقیر و حاشیه‌ای اجتماع از جمله افغان‌ها بودند. مجازات اعدام در مورد قتل، تجاوز، استفاده از سلاح گرم در ارتکاب جرم، جاسوسی، ارتداد، روابط جنسی خارج از ازدواج و همجنسگرایی هنوز برقرار بود.

حداقل ۶۳ مورد اعدام در انظار عمومی انجام شد. از اجرای اعدام به وسیله سنگسار اطلاعی در دست نبود، اما ۱۰ نفر هنوز به اعدام به وسیله سنگسار محکوم هستند.

• الله‌وردی احمدپورآذر، مسلمان اهل سنت از اقلیت آذربایجانی، در ماه مه به اتهام مواد مخدر اعدام شد. محاکمه او احتمالاً ناعادلانه بود.



- امیر حکمتی، با تابعیت دوگانه ایرانی - آمریکایی - در ژانویه پس از محکومیت به اتهام جاسوسی، به اعدام محکوم شد. «اعتراف» ظاهری او از تلویزیون دولتی پخش شد. در ماه مارس، دیوان عالی کشور این حکم را لغو کرد. او در انتظار محاکمه دوباره در زندان بود.
- خانواده حمید قاسمی شال، با تابعیت دوگانه کانادایی - ایرانی، در آوریل مطلع شدند که ممکن است او به زودی اعدام شود. با وجود این، در پایان سال، او هنوز در زیر حکم اعدام بود. او ۱۸ ماه بدون دسترسی به وکیل مدافع در سلول انفرادی بود و در دسامبر ۲۰۰۸ پس از محاکمه ناعادلانه به اتهام «محرابه»، «جاسوسی» و «همکاری با یک گروه مخالف غیرقانونی» به اعدام محکوم شد.
- سه نفر از اقلیت کرد در تاریخ ۲۰ سپتامبر در زندان مرکزی ارومیه به خاطر فعالیت‌های سیاسی خود اعدام شدند.
- مسئولان حکم اعدام سعید ملکپور، مقیم کانادا، را به حال تعلیق درآوردند. حکم اعدام پس از آن صادر شده بود که اشخاصی نرم افزاری طراحی او برای بارگذاری عکس در اینترنت را بدون اطلاع او برای انتشار عکس هرزه‌نگارانه در اینترنت مورد استفاده قرار دادند. سعید ملک‌پور پس از دستگیری در اکتبر ۲۰۰۸ در زندان به سر برده است. ادعای شکنجه او هرگز مورد تحقیق قرار نگرفته است.

### دیدارها/گزارش‌های عفو بین‌الملل

- # عفو بین‌الملل از سال ۱۹۷۹ اجازه دیدار از ایران را نیافته است. دولتمردان به ندرت به نامه‌های عفو بین‌الملل واکنشی نشان دادند.
- «دستور داریم تو را له کنیم»: سرکوب رو به گسترش مخالفت‌ها در ایران ( MDE/۱۳/۰۲/۲۰۱۲ )

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «گویانیوز»؛ وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://news.gooya.com/politics/archives/2013/05/160545.php>

<http://www.rahesabz.net/story/70366/>



## بخش دوم: نجوهای پراکنده



## اساسنامه «شورای انقلاب»، ۱۳۵۷ (++)

اساسنامه شورای انقلاب به قلم شهید دکتر بهشتی نوشته شده بود

### انتشار متن منتشر نشده اساسنامه شورای انقلاب برای نخستین بار پس از انقلاب اسلامی

تاریخ انتشار: بهمن ماه ۱۳۹۱

### تهیه قانون اساسی جمهوری دموکراتیک اسلامی برای عرضه به مجلس مؤسسان پس از تصویب امام خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

اساسنامه شورای انقلاب

«به موجب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است در جهت تحقیق اهداف اسلامی ملت شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق موقه تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد.» (نقل از اعلامیه مورخ ۵۷/۱۰/۲۲ امام خمینی)

به حول و قوه الهی بر اساس ابراز اعتقاد اکثریت قاطع مردم ایران نسبت به رهبری مرجع عالیقدر امام خمینی و به موجب حقوق ناشی از مقام رهبری دین، شورایی به نام «شورای انقلاب» از طرف ایشان بر طبق این اساسنامه تعیین و عهده‌دار وظایف مندرج در آن می‌گردد.

ماده یک - هدف شورا

شورای انقلاب که پاسدار ثمرات قریب یک قرن مبارزات آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه و حق‌پرستی ملت ایران و جنبش‌های مجاهدانه بیست و هفت ساله بعد از ملی شدن صنعت نفت بالأخص انقلاب اسلامی همه‌جانبه پانزده ساله اخیر به رهبری امام خمینی می‌باشد به منظور اجرای اهداف انقلاب در آستانه پیروزی و برای ایجاد حکومت جمهوری دموکراتیک اسلامی در ایران انتخاب و تشکیل می‌گردد.

ماده دو - وظایف و اختیارات

الف - شورای انقلاب مادام که قانون اساسی جدید تدوین و تصویب نگردیده و حکومت اسلامی مورد نظر استقرار نیافته است موقتاً دارای همان اختیارات و وظایفی است که قانون اساسی متمم آن سابقاً برای مقام سلطنت و مجلسین قائل شده است.

ب - پیشنهاد رئیس دولت موقت به امام.

تبصره - افراد و هیأت‌هایی که قبلاً از طرف امام خمینی برای اقدامات اداری، اقتصادی و سیاسی تعیین و مشغول کار شده باشند وظایف خود را زیر نظر دولت موقت یا شورای انقلاب انجام خواهند داد.

ج - اعلام رفراندوم برای تعیین نوع حکومت و نظارت بر حسن آن که به وسیله دولت موقت اعلام خواهد شد.

د - تهیه قانون اساسی جمهوری دموکراتیک اسلامی برای عرضه به مجلس مؤسسان پس از تصویب امام خمینی.

ه - مطالعه و تهیه و تنظیم طرح‌های اساسی و اجرایی لازم در زمینه‌های اداری، اقتصادی، تولیدی، فرهنگی، سیاسی و شؤون دیگر کشور.

و - بررسی و تهیه و تنظیم قوانین و مقررات اصلاحی و اجرایی لازم در زمینه‌های قضائی و حقوقی کشور.

ز - نمایندگی امام در روابط دولتی و عمومی داخلی و بین‌المللی مادام که دولت موقت مشغول به کار نشده است.

تبصره ۱

شورای انقلاب وظایف خود را بر مبنای اصولی که قبلاً از طرف رهبری نهضت مشخص و ابلاغ شده است انجام می‌دهد و خارج از آن بر طبق رأی اکثریت اعضای خود آزادی عمل دارد.

امام خمینی نیز در اعلامیه‌ها و تصمیمات خود هماهنگی لازم با شورا را رعایت خواهند فرمود.



## تبصره ۲

مصوبات شورا با اکثریت مطلق (نصف به علاوه یک) رسمی و به شرط آنکه با موازین اسلامی مخالفت نداشته باشد معتبر و قابل اجرا خواهد بود. اظهار نظر در مورد مخالفت یا عدم مخالفت طرح‌ها و قوانین و مقررات وضع شده از طرف شورا با موازین اسلامی از حقوق شخص امام با شورایی است که ایشان تعیین می‌نمایند.

## ماده سه - اعضای شورا و مرکز آن

اعضای اصلی شورا ۱۱ نفرند که از طرف امام خمینی با توجه به صلاحیت لازم تعیین می‌گردند و قابل افزایش تا ۱۵ نفر بنا به پیشنهاد شورا و تصویب امام می‌باشند و اعضاء علی‌البدل ۳ نفرند.

## بند ط

ارتباط شورا با امام خمینی بلاواسطه بوده و از طریق عضو یا اعضاء و منتخب خود شورا صورت می‌گیرد. دفتر اصلی شورا در تهران می‌باشد.

## تبصره

انحلال شورا یا عزل و تعویض یک یا چند عضو آن از اختیارات امام خمینی است.

## تبصره چهار - آیین‌نامه‌های شورا

شورا برای چگونگی تقسیم وظایف داخلی و روابط با دولت و انجام آنها آیین‌نامه‌های لازم را تنظیم نموده پس از تصویب امام مورد اجراء می‌گذارند.

## تبصره پنج - بودجه شورا

بودجه لازم جهت هزینه‌های استخدامی و عمومی شورا از محل وجوهی که در اختیار امام یا خود شورا گذاشته می‌شود تأمین می‌گردد.

## ماده هفت

در صورت عدم امکان دسترسی به امام خمینی به علتی از قبیل مسافرت، بیماری و فوت، شورای رهبری نهضت در رابطه با شورای انقلاب دارای همان اختیاراتی خواهد بود که امام خمینی دارا می‌باشند.

## ماده هشت

تغییر یک یا چند ماده از مواد این اساسنامه بنا به پیشنهاد شورا از اختیارات امام می‌باشد.

## ماده نه ۹

این اساسنامه در ۹ ماده و ۴ تبصره به تصویب حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رسیده است.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی»

**وصیتنامه محمدرضا پهلوی، مرداد ۱۳۵۹**

تاریخ درگذشت: ۵ مرداد ۱۳۵۹

**از آن وقت که صرفاً به خاطر جلوگیری از خونریزی هموطنانم، ناچار، خاک ایران را ترک کردم، آنی از فکر سیه‌روزی تدریجی ملت‌م، و مخصوصاً اندوه رقت‌بار شهادت وطن‌پرستان با نام و گمنامی که سینه‌های فراخ خود را در مقابل جوخه‌های آتش جلادان قرار دادند، فارغ نبوده و با تار و پود وجودم این رنج‌ها را احساس کردم**

در این هنگام، که دور از خاک وطنم، در چنگال این بیماری جانکاه، آخرین روزهای زندگی خود را سپری می‌کنم، به عنوان پادشاه ایران‌زمین، این پیام را به ملت‌م، که در شوم‌ترین دوران تاریخی وطنش روزگار تیره‌ای را می‌گذرانند، می‌فرستم. همانند هر مسلمان معتقدی که در آستانه مرگ از وجدان پاک و صفای کامل روح برخوردار است، خداوند بزرگ را به شهادت می‌طلبم، از آن وقت که صرفاً به خاطر جلوگیری از خونریزی هموطنانم، ناچار، خاک ایران را ترک کردم، آنی از فکر سیه‌روزی تدریجی ملت‌م، و مخصوصاً اندوه رقت‌بار شهادت وطن‌پرستان با نام و گمنامی که سینه‌های فراخ خود را در مقابل جوخه‌های آتش جلادان قرار دادند، فارغ نبوده و با تار و پود وجودم این رنج‌ها را احساس کردم... شگفت اتفاقی، که در همان لحظاتی که قلب من از حرکت می‌ایستد، قلوب افسران دلاور ارتش من نیز که در تکاپوی نجات وطن بودند، پیاپی آماج گلوله‌های دشمنان ایران قرار می‌گیرند و برای اینکه چنین پیوندی جاودان ماند، توصیه می‌کنم که بعد از نجات کشورم، کالبدم در گورستان این شهیدان جانباخته وطن، مدفون گردد... من در این دقایق واپسین، شیرینی خاطرات افق ایران عزیز را که به آن عشق می‌ورزم در برابر تلخی زهرآگین مرض جانسوز قرار داده‌ام. خاطره شالیزارهای کرانه‌های دریای خزر، و مرغزارهای دیلم، خاطره قله‌های پربرف سهند و سبلان آذربایجان، خاطره کوهستان‌های سبز و خرم زاگرس کردستان، و هامون‌های عریان بلوچستان، خاطره اروندرود خوزستان و هیرمند سیستان، خاطره دشت ارژن فارس، خاطره حاشیه‌های کویر سوزان خراسان و کرمان، خاطره شهرک‌ها و دهستان‌های ساحلی خلیج فارس، خاطره کوچ عشایر دلیر و فداکار، و به طور کلی، با اندیشه همه گوشه و کنار آن سرزمین مقدس و مردم پرتلاش و پرتوان آن، چشم از جهان فرو می‌بندم.



## بیانیه «نهضت آزادی ایران» پیرامون ولایت مطلقه فقیه یا «انقلاب چهارم»، ۳۰ دی ۱۳۶۶

ترس از آن است که انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری اول ما بازگشت ارتجاعی به یک استبداد مضاعف هلاکت‌بار دولتی و دینی بنماید

چنین حکومت، [ولایت مطلقه فقیه]، در عمل، چه فرق با استبداد مطلقه یا دیکتاتوری بر ملت دارد؟!

قدرت مطلقه اعطائی به حکومت یا به ولایت فقیه، مابینت آشکار با اسلام و توحید ابراهیمی داشته، قرآن و سنت و عترت آن را تأیید نمی‌کنند و بنا بر این، فاقد اصالت و اعتبار است

این چه فرمانی است و چه انقلابی در ایران و اسلام که حکومت را در موضع بالاتر از فرستاده خدا قرار داده به او اختیار می‌دهد برخلاف نص صریح «وشاورهم فی الأمر» و بدون مشورت با امت، تصمیم‌گیری در مصالح دولت و امور ملت نماید، تعهدات و قراردادهای را علی‌رغم دستور ازلی «أوفوا بالعهد إن العهد کان مسؤولاً» یک‌طرفه لغو کند و پا فراتر از خدا و «ما أنزل الله» گذارده، به عقل خود، مصلحت اسلام را تشخیص داده، فروع و احکام الاهی را موقتاً یا دائماً تعطیل نماید؟!

در حالی که رسول خدا وحی الاهی را از خواسته‌ها و نظر شخصی تفکیک می‌فرمود و هرگز ادعا نداشت که تشخیص و امر او امر خدا است، آقایان، امر ولی فقیه را معادل امر خدا اعلام می‌نمایند!

(ایک نعبد و ایاک نستعین) (۱)

رهبر انقلاب در پاسخ پرسش آقای رئیس‌جمهور (که معلوم نشده است چه بود) و به منظور پایان دادن به اختلافات داخل جناح‌های حاکمیت، جوابیه‌ای به تاریخ ۱۶ دیماه ۱۳۶۶، در بحبوحه آشفتگی‌ها و خون و خرابی‌های تداوم جنگ تحمیلی صادر فرمودند. این جوابیه هنوز در رأس مباحث و مسائل مهم کشور قرار دارد و مقصد و محور بیانات، مناقشات، و مصاحبه‌های سران روحانی صاحب اقتدار انقلاب و نظام می‌باشد. آقایان عظام با خطبه‌ها، تأویل و تفسیرها و با توبه و تعلق‌ها، مسابقه بی‌سابقه در سپاس و ستایش «امام امت» و در تأیید و تعظیم منشورنامه یا فرمان صادره گذارده‌اند. بدون آنکه غیر خودشان را اجازه نظر و یا حق حیات و حضور در چنین امر خطیر دینی و ملی بدهند، برای بقا و قدرت خود، لباس جدید می‌پُرنند و می‌دوزند و می‌پوشند!

از سوی دیگر، در میان قشرهای جامعه موجی از سرگردانی و نگرانی درباره دنیا و دین و نواهای اضطراب و اعتراض نسبت به نوین‌ارمغان ناخواسته برپا شده است. ترس از آن است که انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری اول ما بازگشت ارتجاعی به یک استبداد مضاعف هلاکت‌بار دولتی و دینی بنماید!

نهضت آزادی ایران، که فریضه اصلی و همیشگی خود را مبارزه با شخص‌پرستی به جای خداپرستی و مقابله با استبداد داخلی و استیلای خارجی می‌داند و دفاع از آزادی و حاکمیت ملی و از آرمان‌های انقلاب، در سرلوحه برنامه‌های آن قرار دارد، لازم دید در این جنجال پردامنه، تا چندان دیر نشده است، اظهار نظر اصولی و تعیین موضع عقیدتی و سیاسی بنماید و سپس به خواسته خدا به تفصیل و تحلیل جامع مسأله، از دیدگاه‌های اجتماعی، حقوقی و اسلامی، که آغاز کرده است، بپردازد.

خوشبختانه رهبر انقلاب با سعه صدر قابل تقدیری در منشورنامه خود، باب سؤال و راه اظهار نظر و اشکال را باز کرده، فرموده‌اند: «البته نباید ماها گمان کنیم که هر چه می‌گوئیم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال، بلکه تخطئه، یک هدیه الاهی برای رشد انسان‌ها است.»



نظر نهضت آزادی ایران (و فکر می‌کنیم هر ایرانی یکتاپرست آزاده و هر فرد آگاه فهمیده) درباره «ولایت مطلقه فقیه»، آن طور که با داعیه جانشینی رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام و با حق تشخیص مصلحت اسلام و تغییر احکام، آن را در مرتبه بالاتر از خدا قرار داده‌اند، به شرح ذیل خلاصه می‌شود:

- ۱- در نامه‌های رهبر انقلاب و تفاسیر گوناگون بعدی، ابهام‌های فراوان و تضادهای هرج و مرج‌زای زیاد وجود دارد که تا دقیقاً روشن و رفع نشود، نه می‌توان اظهار نظر قطعی کرد و نه قابل اجرا در عمل است.
- ۲- زیر سؤال برنده و نقض‌کننده بسیاری از مفاهیم و منظورها و اصول قانون اساسی بوده، اساس حقوقی کشور و پایه‌های جامعه را به هم می‌ریزد. همچنین با آرمان‌های انقلاب و بیانات و تعهدات، در تعارض می‌باشد.
- ۳- با اختیارات خودرأیانه و فوق‌العاده‌ای که به «ولایت مطلقه فقیه» داده شده است، چنین حکومت در عمل، چه فرق با استبداد مطلقه یا دیکتاتوری بر ملت دارد که درباره آن فرموده بودند «اگر یک فقیهی یک مورد دیکتاتوری بکند، از ولایت می‌افتد پیش اسلام» (۲)؟!
- ۴- قدرت مطلقه اعطائی به حکومت یا به ولایت فقیه، مبنای آشکار با اسلام و توحید ابراهیمی داشته، قرآن و سنت و عترت آن را تأیید نمی‌کنند و بنا بر این، فاقد اصالت و اعتبار است.

این چه فرمانی است و چه انقلابی در ایران و اسلام که حکومت را در موضع بالاتر از فرستاده خدا قرار داده به او اختیار می‌دهد برخلاف نص صریح «وشاورهم فی الأمر» (۳) و بدون مشورت با امت، تصمیم‌گیری در مصالح دولت و امور ملت نماید، تعهدات و قراردادهای را علی‌رغم دستور ازلی «أوفوا بالعهد إن العهد کان مسؤولاً» (۴) یک‌طرفه لغو کند و پا فراتر از خدا و «ما أنزل الله» گذارده، به عقل خود، مصلحت اسلام را تشخیص داده، فروع و احکام الهی را موقتاً یا دائماً تعطیل نماید (۵)؟!

سبحان‌الله! پیغمبر خدا اجازه تغییر و تصرف در احکام و آداب دین را نداشته و خروج از قبله یهودیان، برای توجه به خانه یادگار ابراهیم پایه‌گذار اسلام را، با آنکه آرزو داشت و مصلحت اسلام و مسلمین می‌دانست، تا از خدا تقاضا نکرده و اجازه «فلنولینک قبله ترضیها» (۶) را نگرفت، دستور تغییر قبله را نداد!

در حالی که رسول خدا وحی الهی را از خواسته‌ها و نظر شخصی تفکیک می‌فرمود و هرگز ادعا نداشت که تشخیص و امر او امر خدا است، آقایان، امر ولی فقیه را معادل امر خدا اعلام می‌نمایند!

- ۵- به فرض آنکه ایرادهای بالا وارد نباشد، از آنجا که هنوز هم به فرموده خودشان «میزان، رأی مردم است»، مادام که در این امر خطیر، مراجعه به آراء عمومی نشده و «ولایت مطلقه فقیه» برای اداره کشور و انضمام به نظام به تصویب اکثریت ملت ایران نرسیده باشد، فاقد مشروعیت و ارزش و اعتبار قانونی است. به همان دلیل که در انقلاب اول، برای تبدیل مشروطه سلطنتی به جمهوری اسلامی و برای تنفیذ قانون اساسی، که هر دوی آنها موافق شرع امور و مورد قبول و پیشنهاد رهبر بود، برای سندیت داشتن و قانونی و الزامی بودن، همه‌پرسی به عمل آمد.

در این فرمان یا فتوا، یک سلسله اصول تازه و توسعه و تغییرات فراگیر وجود دارد که نه در راه‌پیمائی‌ها و شعارهای سال ۵۷ خواسته شده است و نه در اعلامیه‌ها و وعده‌ها و مصاحبه‌های نجف و پاریس آقای خمینی اشاره شده بود. وقتی سران و مسئولین دست بالا اقرار به عدم آشنائی و إشعار قبلی خود می‌نمایند و بعضاً اظهار داشته‌اند که ولایت مطلقه فقیه در طی ۱۳۰۰ سال گذشته مطرح نبوده است، مسلماً عامه ایرانیان، که اکثریتشان رأی به انقلاب اول و به قانون اساسی دادند، توجه و تأیید نسبت به این مسأله نداشته‌اند.

بنا بر این، اگر احتیاج یا اصرار به ابرام و اجرای این فتوا و اصل باشد، لازم است، پس از آنکه اصول و موازین و موارد استعمال آن دقیقاً و تفصیلاً تعریف و تدوین گردید و مردم در یک محیط عام و امن و آزاد، نسبت به آن آگاهی پیدا کردند، مبادرت به «همه‌پرسی» شود. همه‌پرسی خالی از انحصار و اختناق و از ارعاب و آزار، همان‌طور که در دو فرآیند گذشته انجام شده است.

در غیر این صورت و با عدم تصویب اکثریت، هرگونه استنباط و استفاده و اجرا که در این باره به عمل آید، خلاف شرع و قانون بوده، خیانت در امانت است و در نزد خلق و خالق، پیامدهای دردناک برای آمرین و عاملین خواهد داشت.

ما امیدواریم به خواسته خدا و کمک او، به زودی اعلامیه تفصیلی - تحلیلی در ارائه و اثبات نظریات بالا را تکمیل و تقدیم ملت عزیز بنمائیم. ولی از هم اکنون آماده‌ایم و از مقام ریاست جمهوری، که هماهنگ‌کننده قوای سه‌گانه و رئیس قوه مجریه هستند، تقاضا می‌نمائیم یک میزگرد مناظره آزاد و امن در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ترتیب داده، از متصدیان و مدافعین فرمان، از افراد شاخص قشرهای مختلف کشور، مخصوصاً



افاضلی از روحانیت غیر وابسته به دستگاه و غیرمجدوب یا مرعوب، و از نهضت آزادی و گروه‌های ملی و مذهبی کشور دعوت نمایند تا بحث و بررسی در این مسأله سرنوشت‌ساز به عمل آمده، برای روشن شدن افکار عمومی، نظریات موافق و مخالف ابراز گردد.

«إهدنا الصراط المستقیم صراط الذین أنعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لا الضالین» (۷)

نهضت آزادی ایران

۳۰ دی‌ماه ۱۳۶۶

\*\*\* [یادداشت‌ها] \*\*\*

- (۱) «تنها تو را بنده فرمانبریم و تنها از تو کمک می‌جوئیم.» (جمله‌ای از نیایش همه روزه هر مسلمان).
- (۲) در جمع انجمن‌های اسلامی سراسر کشور در ۵۸/۶/۳۰
- (۳) آل عمران، ۱۵۹- «و با آنها در امر و کار (جنگ و اداره امت) مشورت (و نظرخواهی) بنما».
- (۴) اسراء، ۳۴- «نسبت به عهد و پیمان‌ها وفادار باشید، به درستی که عهد و قرار (در نزد خدا) بازخواست می‌شود».
- (۵) مائده، ۴۴ و ۴۵ و ۴۷- «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون، هم الظالمون و هم الفاسقون».
- (۶) بقره، ۱۴۴- «بنا بر این، روی تو را به سوی قبله‌ای که خشنودت سازد برمی‌گردانیم».
- (۷) «خدایا ما را به راه راست خودت رهبری فرما. راه کسانی که از نعمت و رحمت بهره‌مندشان ساختی، نه آنها که خشم (و عذابت) را خریدند و نه گمراهان».

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «ندای آزادی»

<http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/66/html/027velayat.htm>



## کتاب «نهضت آزادی ایران» در تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، فروردین ۱۳۶۷

**مطالعه کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و روش ائمه (ع) و تجزیه و تحلیل واقعیات موجود، ما را به جمع‌بندی و داوری نهایی در رد «ولایت مطلقه فقیه» وا داشته و نیز وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر، ما را بر آن داشت تا نتایج تحقیقات خود را به صورت کتاب حاضر منتشر سازیم**

**ولایت مطلقه فقیه از دید قرآن، بی‌اساس و در حکم شرک است**

### تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه

نهضت آزادی ایران

فروردین ۱۳۶۷

### تفصیل و تحلیل نظر «نهضت آزادی ایران» نسبت به فتوای «ولایت مطلقه فقیه» (یا انقلاب چهارم)

خدایا!

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌جوییم

ما را به راه راست خودت رهبری فرما

راه کسانی که از نعمت و رحمت بهره‌مندشان ساختی

نه کسانی که مورد خشم تو اند و نه گمراهان»

(نیایش همه روزه مسلمانان در نمازهای پنج‌گانه)

### [مقدمه]

به نام خدا

خواننده عزیز

کتابی که در پیش رو دارید، حاصل مطالعات عده‌ای از اعضاء و علاقه‌مندان نهضت آزادی ایران است که با توجه به نقش تعیین‌کننده‌ای که نظریه «ولایت مطلقه فقیه» در سرنوشت ایران و اسلام دارد، به بررسی و تحقیق مسأله از نظر حقوقی، اعتقادی، فقهی و سیاسی - اجتماعی پرداخته‌اند. در تألیف این کتاب کوشیده‌ایم اولاً در مسائل فقهی از نظریات اهل فن استفاده کنیم، ثانیاً مطالب را به صورتی بیان کنیم که قابل استفاده عموم باشد. علی‌رغم این کوشش، باید اعتراف کنیم که به دلیل ماهیت مسأله و اهمیت و نیازی که به مطالعه دقیق دارد، نتوانسته‌ایم در این زمینه توفیق کامل به دست آوریم.

در بخش‌هایی از کتاب، به ویژه در شرح استدلال‌ات و نظرات فقهی، بیان مطالب به طرق مختلف تکرار شده و طولانی گشته است، که این خود می‌تواند موجبات ملال خواننده را فراهم آورد.

ضمن معذرت‌خواهی از خوانندگان، باید توضیح دهیم که تکرار مطالب فقهی از زبان قلم بزرگانی همچون شیخ مرتضی انصاری، آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله نایینی بدان دلیل است که روشن شود مخالفت با «ولایت مطلقه فقیه» منحصر به برخی از مراجع معاصر و نهضت آزادی ایران نبوده



است، بلکه فقهای بزرگ گذشته که مورد ستایش و قبول رهبر انقلاب هستند نیز «ولایت مطلقه فقیه» را نپذیرفته و دلایل اقامه شده برای آن را رد کرده‌اند.

ضمناً خوانندگان محترم غیرمتخصص در مباحث اسلامی و علاقه‌مندانی که مایلند نظری کلی نسبت به ولایت فقیه اتخاذ نمایند ولی فرصت کافی برای مطالعه ندارند، می‌توانند به خواندن مقدمه و بخش چهارم کتاب، که جمع‌بندی سه بخش اصلی است، اکتفا کنند. ذکر این نکته نیز لازم است که نهضت آزادی ایران به هیچ وجه ادعا ندارد که این کتاب، خالی از عیب و نقص می‌باشد. تنها ادعای ما این است که مطالعه کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و روش ائمه (ع) و تجزیه و تحلیل واقعیات موجود، ما را به جمع‌بندی و داوری نهایی در رد «ولایت مطلقه فقیه» واداشته و نیز وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر، ما را بر آن داشت تا نتایج تحقیقات خود را به صورت کتاب حاضر منتشر سازیم.

و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم  
نهضت آزادی ایران

## فهرست مندرجات

مقدمه

پیشگفتار

بخش اول: تاریخچه و تحلیل انقلاب چهارم

[بن بست اختلافات]

حرکت گام به گام رهبر انقلاب

ویژگی‌های رهبر انقلاب

فقه سنتی و فقه پویا

در تلاش تعادل

آخرین پله تا این تاریخ

بخش دوم: بررسی عقیدتی از دیدگاه قرآن و سنت و عترت

الف) ولایت فقیه یا ولایت مطلقه الهیه منتقله به فقهای شیعه

ولایت فقیه از دید قرآن

ولایت فقیه از دیدگاه فقهی و روایی

ب) تفویض ولایت مطلقه الهیه

ج) حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه الهیه

بخش سوم: بررسی حقوقی و قانونی از دید انقلاب و نظام

تعارضها و تناقضها

اعمال ولایت در قانون اساسی

پیامدهای ولایت مطلقه

بخش چهارم: جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و جمع‌بندی نهایی



خلاصه‌گیری از بخش‌های گذشته

جمع‌بندی نهایی و تحلیل اجتماعی - اعتقادی و پیامدهای پدیده ولایت مطلقه فقیه

## پیشگفتار

در تاریخ ۱۶ دی‌ماه ۱۳۶۶ رهبر انقلاب فتواییه یا منشورنامه‌ای خطاب به آقای رئیس‌جمهور صادر فرمودند. موضوع و محتوای منشورنامه به زودی عنوان «ولایت مطلقه فقیه» را پیدا کرد و همچون انقلابی در انقلاب، مبانی انقلاب ۱۳۵۷ و نظام جمهوری اسلامی را که با رأی اکثریت قریب به اتفاق ملت در مجموعه قانون اساسی مشروعیت یافته بود، زیر سؤال برد. آزادی و حاکمیت ملت ایران را فراموش یا انکار کرد و حتا حاکمیت مطلقه اسلام و خدا را در اختیار فرد یا گروهی از مخلوقات قرار داد. با تأسیس خودمختارانه «مجمع تشخیص احکام حکومتی» (یا مجمع تشخیص مصلحت) مورخ ۱۷ بهمن ماه، قانون اساسی و فقه سنتی مدفون شد. بنیان‌گذاران و متولیان و بهره‌مندان از انقلاب و نظام، خبر ندارند که با تأیید این نظریه و تبعیت از آن، بر سر شاخ نشستند و بُن می‌برند! ملت ایران، آزادانه و علاقه‌مندانه انقلاب ۱۳۵۷، رهبری انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران را در مجموعه قانون اساسی، با رأی اکثریت قریب به اتفاق خود، تصویب نموده، به آن مشروعیت داده بود.

در تاریخ ۳۰ دی‌ماه ۶۶، نهضت آزادی ایران بنا به وظیفه دینی و ملی، هشدار کوتاهی صادر کرد و ضمن اظهار نظر اصولی و تعیین موضع عقیدتی و سیاسی خود، وعده داد به زودی تفصیل و تحلیل مکملی درباره منشورنامه انقلاب و مسأله ولایت مطلقه فقیه منتشر سازد. خوشبختانه رهبر انقلاب در جوابیه خود، اشکال کردن و تخطئه را هدیه الاهی برای رشد انسان‌ها دانستند، بنا بر این، نهضت آزادی بر خود فرض دانست تحقیقی همه‌جانبه در این موضوع ارائه دهد.

جنگال تبلیغاتی پردامنه یک‌طرفه که پس از صدور منشورنامه از سوی متولیان و مقامات به پا شده است و تأکیدی که بر تازگی و فراگیری یا اشراف ولایت مطلقه فقیه بر همه مسائل و مشکلات کشورمان می‌نمایند و تغییراتی که این فرمان در اداره دولت و امور ملت به وجود خواهد آورد، از اهمیت خاص برخوردار است و آثار سرنوشت‌ساز عظیمی بر آن مترتب می‌شود که هم جنبه اسلامی دارد، هم حقوقی و قانونی، هم سیاسی و اجتماعی و هم اقتصادی و اداری. بی‌تفاوتی در چنین امر خطیر، به بهانه خطرات و خسارات محتمل یا به دلیل بی‌خاصیتی و خفقان، خیانت نابخشودنی به ملت، میهن و حتا به اسلام محسوب می‌شود. ما نمی‌دانیم که اظهار نظر و استدلال‌های ما تا چه حد مسموع و مثمر ثمر خواهد بود. هیأت حاکمه اصرار دارد پنبه در گوش و پرده بر چشم گذارده، با بی‌اعتنایی تمام بر افکار و آراء مردم ایران، مانند آن مدعی که تنها به قاضی می‌رود و خوشحال برمی‌گردد، به یکدیگر تبریک بگویند. ولی می‌دانیم که حقایق عالم و حقوق ملت‌ها مستور و مغفول نخواهد ماند. برای هدیه به نسل آینده و برای ثبت در تاریخ یا «مَعْرَۃً اِلٰی رَبِّکُمْ» (۱) هم که باشد، بنا به وعده‌ای که داده‌ایم و بدون آن که ادعای صحت کامل و حقانیت قاطع گفتارهای خود را داشته و ایراد و نظرهای دریافتی را نپذیریم، بیانیه تفصیلی و تحلیلی حاضر را به یاری خداوند دانا و توانا در چهار بخش ذیل تقدیم هموطنان عزیز می‌نماییم. از صاحب‌نظران و محققان و روحانیان و استادان نیز می‌خواهیم اگر نظر و نقدی دارند لطفاً برای ما ارسال دارند.

بخش اول: تاریخچه و تحلیل انقلاب چهارم

بخش دوم: بررسی عقیدتی از دیدگاه قرآن و سنت و عترت

بخش سوم: بررسی حقوقی و قانونی از دید انقلاب و نظام

بخش چهارم: جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و جمع‌بندی نهایی

## بخش اول: تاریخچه و تحلیل انقلاب چهارم



یک تاریخچه عینی از جریانی که منتهی به صدور فتوا یا فرمان ولایت مطلقه فقیه گردید، مسلماً می‌تواند مفید بوده، کمک به درک سریع و سهل‌تر رویدادها و آینده‌نگری کارها بنماید.

فتوای ۱۶ دی‌ماه، علی‌رغم تازگی و ظهور انقلابی آن، یک پیشامد یا پدیده قارچ‌گونه نبود که بدون ریشه و هسته یا برگ و میوه، از وسط خیابان یا باغچه، سر در آورده باشد و بعداً خشک و دور انداخته شود. بلکه آخرین جمله یک پیام و داستان یا آخرین پرده یک نمایشنامه و دیوان است که صفحه‌ها و صحنه‌های آن طبق یک نظام پیش‌خواسته، با برنامه پیش‌ساخته، در هماهنگی با فرهنگ و جامعه ایران و جریان‌های جهان به اجراء درآمده است.

بہتر است صفحات این داستان یا دیوان را از آخر ورق بزیم که حضور زنده‌تر در ذهن‌ها دارد.

## بن‌بست اختلافات

همان‌طور که در آغاز نامه رهبر انقلاب به رئیس‌جمهور آمده است و فرموده‌اند: «من میل نداشتم که در این موقع حساس به مناقشات پرداخته شود»، فتوای صادرشده در مرحله اول برای پایان دادن به اختلافات داخل جناح‌های حاکمیت بوده است. اختلافاتی که مدت‌هاست زبان‌زد افواه شده، مسائل و مشکلات لاینحلی را به لحاظ حکومت و اقتصاد، در مملکت و مخصوصاً در دولت به وجود آورده است.

البته وقتی می‌گوییم بن‌بست، مسلمانان یا مدعیان اسلام و متولیان نظام هستند که به بن‌بست می‌رسند، و الا خود اسلام، شریعت و طریقتی است مشخص و مطاع ولی بی‌حرکت و مجرد، که کاملاً مستقل و مافوق افکار و اعمال پیروان خود و مدعیان پیروی و رهبری آن می‌باشد.

رهبر انقلاب با اعلام این که: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) است یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه... است»، بن‌بست مذکور و مشکلی را که بر سر حدود اختیارات و قدرت دولت وجود داشت با یک عمل انقلابی قاطع حل کردند.

اما مشکل اصلی بر سر اختیارات دولت نبود و اختصاص به مسأله حاکمیت نداشت. به بیان دیگر، مناقشه یا جنگ تنها بر سر قدرت (آن‌طور که سیاست را در جامعه‌شناسی تعریف می‌کنند) نبوده است، پایه و مایه نظری و فقهی و اصولی و آکادمیک، از دیدگاه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز داشته است و دارد. پایه و مایه‌ای که سراسر منشورنامه حکایت از آن می‌نماید.

از ابتدای تشکیل مجلس شورای اسلامی دوم که «خالی از اغیار» بود، در انتخاب دولت غیرمنسجم آقای مهندس موسوی، همان‌طور که رسم همه کشورهای با نظام دموکراسی است، یک نوع دودستگی تند و کند یا چپی و راستی، شروع به شکل گرفتن کرد. در عین یکپارچگی ناشی از منشأ واحد داشتن و در خط امام بودن، متدرجاً صفوفی از هم متمایز شدند.

در یک سمت، جناح غالباً جوان و انقلابی افراطی (یا در اصطلاح پارلمانی، رادیکال و مترقی و چپ‌گرا) شکل یافته بود که طرفدار قاطعیت و سرعت در کارهای اجرایی بود و حذف یا تضعیف کلی بخش خصوصی در امور صنعتی، کشاورزی و تجاری را می‌خواست، تمایل به تقویت دولت یا دولت‌سالاری داشت و معتقد بود که فقه سنتی و فقهای شورای انقلاب، مانع بر سر راهشان می‌باشند. به زبان قال یا حال می‌گفتند که فقه سنتی در قالب رساله‌های عملیه، نمی‌تواند جوابگوی مسائل اقتصادی و اجتماعی و حکومتی امروزی باشد. راه خلاص به نظرشان تبدیل فقه سنتی به «فقه پویا»یی بود که بتواند احکام دلخواه را صادر نماید.

در سمت دیگر، جناحی از بازاریان صاحب‌سابقه در انقلاب و پشتیبان حوزه و روحانیون وجود داشت (۲) که با اعتقاد و اتکاء به فقه سنتی و امام و به دفاع از مصالح صنفی و اجتماعی، مخالفت شدید با تجاوز به حریم مالکیت‌های مشروع زراعی و صنعتی و فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی داشتند و دولتی شدن تجارت و تولیدات را به زیان خود و کشور می‌دانستند.

به این ترتیب، بعضی از برنامه‌های پیشنهادی و لوایح دولت، مواجه با اشکال می‌شد و در معرض اصلاح قرار می‌گرفت و پس از تغییر و تصویب در مجلس، آقایان فقهای شورای نگهبان نیز مواد و مواردی از آنها را که منطبق با موازین فقهی یا اصول قانون اساسی نمی‌دیدند رد می‌کردند. در زمینه جنگ با عراق و با دنیا و روابط خارجی نیز، وقتی تماس‌ها و مذاکرات با آمریکایی‌ها و سفر «مک‌فارلین» به تهران فاش شد، یک اختلاف نظر حاد و جناح‌بندی دیگری به لحاظ انعطاف‌پذیری سیاسی یا ادامه شعارها و قاطعیت‌های قبلی، مطرح گردید.

## حرکت گام به گام رهبر انقلاب

رهبر انقلاب در طی چند سال اخیر برای حل اختلاف و اشکال‌های فوق‌الذکر، چند بار اتخاذ موضع و ابراز نظر قطعی نمودند:



۱- از نظر تقدم و تاریخ، اولین برخورد جناح‌های چپ و راست در مجلس اول، روی لایحه زمین‌های شهری پیش آمد و موجب شد که رسیدگی و تصویب لایحه مزبور از مهرماه ۵۹ تا اسفند ۶۰ به طول انجامد. سرانجام رهبر انقلاب در تاریخ ۶۰/۷/۱۹ در پاسخ به درخواست رئیس مجلس، طی حکمی به اکثریت وکلای مجلس تفویض اختیار کردند، تا تشخیص ضرورت‌ها را بدهند و احکام و استثناهایی را به نام «عناوین ثانویه» و به صورت موقت، در مواردی که «فعل یا ترک آن مستلزم حرج است» تصویب نمایند.

۲- علی‌رغم صدور حکم مزبور، شورای نگهبان تسلیم نظر مجلس نشد. رهبر انقلاب در تاریخ ۶۰/۱۲/۳ در دیدار با رؤسای سه قوه، لازم دیدند تصریح کنند که «تشخیص ضرورت با مجلس است، نظر خبرگان و کارشناسان و شورای نگهبان در این جهت دخالتی نباید بکند». در نوبت دیگر، در تاریخ ۱۳۶۴ آقای خمینی تشخیص ضرورت را به دوسوم آراء مجلس واگذار کردند.

۳- در چند مورد احساس می‌شد که اکثریت مجلس با سؤال‌ها و مقالات و ایرادگیری‌های خود، قصد استیضاح و دادن رأی عدم اعتماد برای سقوط دولت را دارد. رهبر انقلاب در تاریخ ۶۵/۶/۸ در جمع وزیران و نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور، به حمایت صریح از دولت آقای موسوی و آمریت بر مجلس، برخاسته گفتند: «دولت با وجود جنگ و محاصره اقتصادی و مخالفت همه قدرت‌های بزرگ دنیا موفق بوده است... بی‌انصافی است که بگوییم دولت موفق نبوده است، دولت کارهایی را که در پنجاه سال گذشته نشده بود انجام داد و روی هم رفته موفق بوده است.» و سپس اضافه کردند که: «قلم‌هایتان را یک قدری نگه دارید. اگر چنان چه یک وقت مصلحت اسلام اقتضا کند دیگر قضیه امنیت و سلامت نخواهد بود و یک وضع دیگری پیش می‌آید.» (۳)

۴- در تاریخ ۶۵/۸/۵ مسأله تازه‌ای رخ داد که پرده از مذاکرات یک‌ساله با آمریکا برداشت و از طرف رهبری انقلاب به وزیر اطلاعات اجازه داده شد افشاکننده و اعتراض‌کننده به مذاکرات پشت پرده را تحت رسیدگی و محاکمه و اعدام قرار دهد. علاوه بر آن، نمایندگانی را که از وزیر خارجه درباره قضیه سؤال کرده بودند، دعوت یا وادار به استرداد سؤال خود نمودند، در حقیقت، مصلحت چنین دیده شده بود که نمایندگان مجلس شورای اسلامی مخالفت یا دخالت در آن چه قانوناً جزء حقوق و وظایفشان می‌باشد، نکنند. نمایندگان مجلس نیز با تمکین به چنین توصیه‌ای، عملاً قبول کردند که ولایت فقیه مافوق قانون اساسی و وظایف و حقوق نمایندگان و ملت می‌باشد.

۵- اختلافات دو جناح درون حکومت و متوقف ماندن لوایح اصلی دولت، آن‌چنان مشکلاتی برای حاکمیت به وجود آورد که آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ ۶۶/۳/۱۲ از فرصت دیدار نمایندگان با رهبر انقلاب در سالروز تأسیس مجلس استفاده و مشکل را باز نمود: «یکی از مشکلات موجود در مجلس... این است که در قانون‌گذاری و تدوین قوانین اساسی و بنیادی کشور که مورد توقع مردم و هم مسئولان است... به طور سربسته لازم است که در محضر جنابعالی در این جلسه ابراز کنم حقیقتاً ما نیاز به دخالت و کمک صریح جنابعالی داریم... غیر از شخص جنابعالی هیچ‌کس زیر سقف این آسمان وجود ندارد که بتواند این مسائل را حل کند. امروز اگر غیر از جنابعالی به داد این مقطع تاریخ انقلاب نرسد... ما نمی‌دانیم در آینده چه کسی پیدا خواهد شد که بتواند این مهم را انجام دهد... شیوه شما این بوده که شاگردان خودتان را مستقل پرورش بدهید و وابسته نباشند، ولی این جای وابستگی است. این جایی است که مستقل عمل کردن کسانی که مرجع تقلید مردم نیستند و نظرشان حجت شرعی نیست، برای مردم دشوار است...» (۴)

رهبر انقلاب درخواست رئیس مجلس را اجابت نمی‌کنند و در پاسخ می‌گویند:

«شما بحمدالله خودتان همه چیز را می‌دانید، لکن در این زمان باید فکر کنید که مجلس اگر یک خدشه پیدا کند چه خواهد شد... البته من مشکلات مجلس را، و مشکلات دولت را می‌دانم. از این جهت، توقع ندارم که همه امور همین‌طوری حل بشود... نمایندگان، اینها که خلاصه ملت و عصاره ملت‌اند، سرفراز باشند و قوی‌دل مشغول خدمت باشند.» (۵)

۶- در همین زمینه و تحت عنوان مبارزه با گران‌فروشی، اختیارات دیگری که طبق فتوای رهبر انقلاب و علی‌رغم استقلال و تفکیک قوه قضائیه از قوه مجریه بود، در تاریخ ۶۶/۵/۱ به دولت داده و اجراء شد. حکم تعزیرهای حکومتی به شرح زیر بود. (۶)



«دست شما برای نرخ‌گذاری هم‌چنان باز است، با قاطعیت عمل کنید و جهت اجرای ضوابط و قیمت‌های تعیین‌شده می‌توانید از تعزیر حکومتی استفاده کنید...»

۷- اختلاف نظر مابین طرفداران فقه سنتی مجلس و شورای نگهبان با جناح موسوم به مترقی یا چپ‌روی دولت رفته رفته به جایی رسید که وزیر کار و امور اجتماعی از ورای مجلس و شورای نگهبان، مبادرت به کسب نظر و استفتاء از رهبری انقلاب کرد. رهبر انقلاب در تاریخ ۱۶/۹/۶۶ در پاسخ وزیر کار و امور اجتماعی، به دولت اجازه دادند برای واحدهایی از بخش خصوصی و کارخانه‌هایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی (مانند برق، آب، ارز و غیره) استفاده می‌نمایند، شرایط الزامی و قراردادهایی به سود کارگران قائل شوند. اختیارات و الزام‌هایی که بعداً در مصاحبه‌های نخست‌وزیر تقریباً به کلیه امور و روابط دولت با ملت تعمیم داده شد.

رهبر انقلاب تصریحاً و یا تلویحاً از مرجعیت دینی و ولی فقیه بودن استفاده کرده، خواستند بن‌بست‌ها را یکی پس از دیگری بکشایند، بدون آن که تأمل و تحقیق چندان در انطباق این اقدامات و نظریات با اختیارات تصریح‌شده در قانون اساسی بنمایند و اصول اولیه آزادی و حاکمیت ملی یا انفکاک قوای سه‌گانه و نظارت عمومی را، که مجلس منتخب ملت بر قوه مجریه و بر کلیه امور و شؤون مملکت دارد، در نظر بگیرند.

### ویژگی‌های رهبر انقلاب

از ویژگی‌های آقای خمینی، تطابق و تصمیم‌گیری‌های قاطع و راه‌گشا برای رفع موانع و رفتن به سوی هدف است. آن‌جا که وصول به هدف و حصول مقصود، یا جوابگویی به ضرورت مطرح باشد، خود را محتاج و مقید به مصوبات و تعهدات یا به قانون و قرارها نمی‌بیند و معطل در مشورت نشده، از بریدن حقوق و آزادی‌ها ناراحت نمی‌گردند.

مثلاً در سال ۱۳۵۸ قرار بود و وعده‌های مؤکد از طرف ایشان و از طرف نخست‌وزیر منتخب و منصوبشان به مردم و به دنیا داده شده بود، که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پس از انجام و اجابت رفراندوم تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی، به وسیله یک مجلس مؤسسان برگزیده ملت، بر مبنای پیش‌طرح پیشنهادشده از طرف دولت به ملت - که به تصویب شورای انقلاب رسیده بود - مورد بررسی و تأیید قرار خواهد گرفت و روی آن همه‌پرسی به عمل خواهد آمد. نظر به این که کار بیش از انتظار به طول انجامید و بیم آن می‌رفت که تحریک و توطئه‌هایی در بعضی شهرها از ناحیه سلطنت‌طلب‌ها و مخصوصاً مارکسیست‌ها به عمل آید، ایشان نگران شده، جلسه مشترک دولت و شورای انقلاب را احضار کردند؛ فرمودند متن تهیه‌شده قانون اساسی را بدهید خود من می‌بینم و به آراء عمومی (یا رفراندوم) می‌گذارم! پس از بحث‌های زیاد و تذکر این که در این باب، قبلاً وعده‌ها و تعهدات صریح داده شده و در جریان و برنامه دولت موقت آمده است که خود مردم تهیه‌کننده واقعی و اصلاح‌کننده طرح نهایی قانون اساسی بوده، مجلس مؤسسانی را برای این منظور از سراسر کشور انتخاب خواهند کرد و عدول از میثاق و شکستن عهدها، انقلاب و نظام را در داخل و خارج از اعتبار خواهد انداخت، بالأخره راه حل واسطی را، که مرحوم طالقانی پیشنهاددهنده آن بود، پذیرفته، قبول کردند یک «نیمه‌مجلس مؤسسان»، (که مرحوم دکتر بهشتی نام آن را مجلس خبرگان گذارد)، هر چه زودتر انتخاب و مأمور رسیدگی به پیش‌نویس محصول همکاری دولت موقت و شورای انقلاب گردد، (که بعضی از روحانیون مجلس خبرگان آن را دون شأن خود دانسته کنارش گذاشتند).

رهبر انقلاب مکرر اظهار کرده بودند که فقهای بزرگ و مراجع تقلید، هر زمان و در هر مورد که لازم و صحیح‌تر تشخیص دهند، از نظر و رأی خود «عدول» می‌نمایند.

### فقه سنتی و فقه پویا

در مورد حاکمیت و اصالت فقه سنتی حوزه‌ای، مردم ایران و متدینین ما شاهد دو جریان متفاوت - یا تجدید نظر عملی شدند. رهبر انقلاب در تاریخ ۶۵/۱۱/۵ در دیدار با شورای مدیریت حوزه علمیه قم از جمله فرمودند:

«من چنان‌چه سابقاً نیز گفته‌ام... راجع به حوزه علمیه عقیده‌ام بر این است که باید به آن بیش‌تر از همه چیز توجه کرد. چرا که حوزه علمیه اگر درست شود، ایران درست می‌شود... (۷) قضیه تحصیل هم باید به نحوی باشد که فقه سنتی فراموش نشود و آن چیزی که تا به حال اسلام را نگه داشته است، همان فقه سنتی است و همه همت‌ها باید معطوف این بشود که فقه به همان وضعی که بوده است محفوظ باشد. ممکن است اشخاصی بگویند که باید فقه تازه‌ای درست کرد، که این آغاز هلاکت حوزه است.»



در این زمینه، روزنامه رسالت در شماره مورخ ۶۵/۱۱/۶ خود نوشته است: «این صحبت در شرائطی مطرح می‌شود که ضرورت تحول در نظرات فقهی و توجه به واقعیت‌ها برای حل مشکلات مطرح است و عده‌ای صحبت از فقه پویا می‌کنند.»

در تاریخ ۶۶/۷/۱۱ رهبر انقلاب در دیدار با شورای نگهبان از جمله فرمودند:

«... برای این که افرادی مثل صاحب جواهر تربیت شود باید دسته‌ای (بسیاری مُمخّض بر تحصیل شوند) خود را مهیا کنند تا فقه را به صورت قدیم تحصیل نمایند. با این بساط‌ها نمی‌شود شیخ مرتضی و صاحب جواهر تحویل جامعه داد... من با نهاد شورای نگهبان صد در صد موافقم و عقیده‌ام هست که باید قوی و همیشگی باشد... شما روی مواضع اسلام، قاطع بایستید...».

در منطق و مکتب آقای خمینی با روحیه قوی و اراده نیرومندی که دارند، توفیق در مقصد و کوبیدن مانع و مخالف، مقام اول را احراز می‌نمایند. اصالت را بیش‌تر به «قدرت» می‌دهند. پیروان مکتب «اصالت قدرت و رسیدن به موفقیت به هر قیمت»، چنین تصور و توجیه می‌کنند که وقتی قدرت - ولو با فدا شدن موقت اصول و ارزش‌ها - تأمین گردید، پس از حصول آن و استقرار دولت، می‌توان اهداف مورد نظر و حقیقت و حقانیت‌های رها شده یا تعطیل شده را سر جای خود برگردانده، مکتب را حاکم و مسلط ساخت.

با چنین منطق و مکتب، مهم‌ترین صفت رهبر و شرط توفیق در هدف، احراز قدرت و حق آمریت در حد اعلائی آن است و مهم‌ترین صفت مجریان و مأمورین، و مقدم بر شرائط مدیریت و صلاحیت، اخلاص و اطاعت و تعبد آنهاست. انعکاس این منطق و اعتقاد را در منشورنامه ۱۶ دی‌ماه مشاهده می‌نماییم. آن‌جا که گفته می‌شود: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه... است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتا نماز و روزه و حج است... و حکومت می‌تواند از حج که فریضه مهم الاهی است (و لیبیک به خدا است)، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.»

به این ترتیب، چون اسلام را مساوی روحانیت می‌دانند، وقتی روحانیت، به قدرت مطلقه و تامه فائقه رسید، اسلام نیز خود به خود به قدرت کامله تامه و حاکمیت مطلقه خواهد رسید و سایه و سیطره آن بر سراسر دنیا گسترده خواهد گشت. روحانیت، همیشه طرفدار توسعه و تحمیل دین بوده و علت وجودی و مأموریت خود را در اجرای چنین وظیفه‌ای می‌داند. با توجه به رویدادهای بالا و روحیه رهبری، مسائل و مناقشات فی ما بین دولت مورد حمایت امام و مجلس زیر نظارت فقه‌های مورد اعتماد و منتخب خود ایشان، یکی بعد از دیگری، با کنار زدن قانون اساسی و احکام اولیه فقهی حل شده، اولویت و قدرت را به طرفی می‌دادند که قضایا را قاطعانه و قاهرانه حل نماید.

### گره خوردن بیش‌تر بن‌بست‌ها بعد از استفتاء وزیر کار

حقیقت امر آن که نه اختیارات رهبری و ولایت فقیه، با وجود توسعه و تعمیم‌های متوالی، می‌توانست قانون اساسی و موازین فقهی را یکسره نادیده گرفته، به آسانی پا روی آن‌چه قبلاً با نهایت قوت و شدت محکمش کرده بودند بگذارد، و نه جناح‌های حاکم پراکنده در دولت و مجلس و شورای نگهبان و در مقامات بالای سه قوه و روحانیت حاکم بر نهادها حاضر به تمکین و تحمل یکدیگر یا تفویض قدرت به طرف دیگر می‌شدند.

استفتاء وزیر کار و پاسخ رهبر انقلاب که در بند ۷ بالا اشاره کردیم، غده چرکین را شکافت و باب جدیدی را در مناقشات فقهی و سیاسی طرفین دعوا باز کرد، که توجه و تعقیب سیر تحول آن برای بررسی جریان‌های انقلاب و نظام و آشنا شدن به ریشه اختلافات، ارزنده است و به طوری که می‌دانیم منجر به صدور جوابیه ۶۶/۱۰/۱۶ گردید.

۱- در نامه استفتاء وزیر کار از جمله چنین آمده بود:

«آیا می‌توان برای واحدهایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند آب، برق، سوخت، ارز، مواد اولیه، بندر، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره به نحوی از انحاء استفاده می‌نمایند، اعم از آن که این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد یا به تازگی به عمل آید، از برای این استفاده، شروط الزامی را مقرر نمود؟» (۸)

جواب استفتاء امام به تاریخ ۶۶/۹/۱۶ بسیار کوتاه بود:

«در هر دو صورت، چه گذشته و چه حال، دولت می‌تواند شروط الزامی را مقرر نماید.»



۲- آقای خامنه‌ای از این که جناح چپ از بالاسر شورای نگهبان و رئیس‌جمهور میانبری زده است، برآشفته، در خطبه نماز جمعه ۶۶/۹/۲۰ شرح مبسوط غیرمنتظره‌ای در تأیید و تحکیم قانون اساسی ایراد نمودند، از جمله اظهار داشتند:

«قانون اساسی، تبلور انقلاب است؛ پایه و اساس قانون اساسی، قرآن و سنت است... یکی از اهداف قانون اساسی این بوده است که قدرت را در یک نقطه متمرکز نکند، چون تمرکز قدرت در یک نقطه یک تجربه بسیار تلخی... است... در مرحله قانون‌گذاری، شورای نگهبان و در مرحله اجراء، رئیس‌جمهور... و دستگاه‌هایی هستند که موظفند تلاش کنند تا قانون اساسی... حفظ شود و به همه اصول آن عمل شود. طبیعی است که مردم، بزرگ‌ترین حافظ و نگهبان قانون اساسی هستند... شورای نگهبان هم باید بیدار و آگاه باشد و نگذارد هیچ قانون و مصوبه‌ای برخلاف قانون اساسی تصویب شود... هر حرکتی در جهت تضعیف قانون اساسی، یک حرکت ضد انقلابی محسوب می‌شود...»

۳- دبیر شورای نگهبان نیز به نوبه خود در ۶۶/۱۰/۱۲ به رهبر انقلاب چنین نوشت:

«از فتوای صادره از ناحیه حضرت‌عالی که دولت می‌تواند در ازای استفاده از خدمات و امکانات دولتی و عمومی، شروط الزامی مقرر نماید، به طور وسیع بعضی اشخاص استظهار نموده‌اند که دولت می‌تواند هرگونه نظام اجتماعی، اقتصادی، کار، عائله، بازرگانی، امور شهری، کشاورزی و غیره را با استفاده از این اختیار، جایگزین نظامات اصلی و متقن اسلام قرار دهد... (این امر) موجب نگرانی شده است که نظامات اسلام از مزارعه، اجاره، تجارت، عائله و سایر موارد، به تدریج عملاً منع و در خطر تفویض قرار بگیرد... و می‌خواهند در برقرار کردن هرگونه نظام اجتماعی و اقتصادی این فتوا را مستمسک قرار دهند...»

رهبر انقلاب نامه شورای نگهبان را بلاجواب نگذاشته چنین می‌گویند:

«دولت می‌تواند در مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند، با شروط اسلامی و حتا بدون شرط، قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده است ندارد. بلکه از انفال، که در زمان حکومت اسلامی امرش با حکومت است، می‌توانند بدون شرط یا با شرط الزامی این امر را اجراء کنند...»

پاسخ فوق که به سود جناح چپ بود، آقای هاشمی رفسنجانی و دولت‌مردانی را به تفسیرهایی در جهت خودشان تشویق نمود و در مقابل، آقای رئیس‌جمهور در خطبه مجدد ۶۶/۱۰/۱۱ برای جلوگیری از تعمیم سوء تفسیرهای مخالفین اظهار داشت:

«این اقدام نظام اسلامی، به معنای بر هم زدن قوانین و نظام پذیرفته‌شده اسلامی نیست... گویا بعضی می‌خواستند از این فتوای امام این طور استنباط کنند... امام که فرمودند دولت می‌تواند شرط الزامی را بر دوش کارفرما بگذارد... آن شرطی است در چهارچوب احکام پذیرفته‌شده اسلام، و نه فراتر از آن...»

۴- با بالا گرفتن جدال فقهی - سیاسی فوق، ما بین ارکان و متولیان انقلاب و نظام و برای حل مشکلی که دولت را در برنامه‌های کم و بیش به ظاهر سوسیالیستی خود با اسلام فقه‌ای روبه‌رو ساخته بود، رهبر انقلاب نه می‌توانستند دولت مطیع و مقلد خود را رها کنند و نه دلایل و مدارک فقهاء و فقه حوزه را رد کنند. ایشان پایه‌های مکتب و نظام و قضاء را روی آنها گذارده، تا دیروز مدافع سرسختش بوده و اجازه کم‌ترین تغییر و ترقی را نمی‌دادند. از طرف دیگر، نه به مصلحت بود که فقه و احکام، دست زده شود و نه اصولاً اسلام - اسلام اصیل - گلابد پروانه‌صفتی است که با گردش بادها و جریان‌ها تغییر جهت دهد. برای کوتاه کردن این بحث، رهبر انقلاب گام را فراتر از همه اقوال و احوال گذارده، گفتند اصلاً حکومت و قدرت، مافوق فقه و فروع و عهود و شروط است! هر جا و هر چیز را که مصلحت بداند (مصلحت کشور = مصلحت حاکمیت = مصلحت اسلام) فعال مایشاء خواهد بود...»

به این ترتیب بود که نامه فتواییه ۶۶/۱۰/۱۶ صادر گردید و مشت محکم بر دهان آقای رئیس‌جمهور و فقهیون و جناح راست زده شد! صریحاً فرمودند:

«شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم(ص) واگذار شده و از اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیه لایه تقدیم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آن که اینجانب گفته‌ام: «حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است»، به کلی برخلاف گفته‌های اینجانب است... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است... یک‌جانبه لغو کند.»

به طور خلاصه، در این کشاکش، فاتحه دو چیز خوانده شد! یا لااقل لق گردید: یکی فقه سنتی و اسلام فقه‌ای، دیگر قانون اساسی و شورای نگهبان.



## در تلاش تعادل

منشورنامه ۱۶ دی‌ماه همچون بمب مشعل‌زا، شکاف‌دهنده گره‌ها و خاموش‌کننده صداها شد. دل و دیده و دست دولتی‌های چپ‌گرا که آرزوی حاکمیت مطلقه و مالکیت تامه دولت و انقلاب را می‌کردند، با اعلام چنین فرمانی، شاد و روشن شد. تأییدیه‌ها و تجلیل‌ها و تشکرها از هر طرف باریدن گرفت و دانشجویان دفتر تحکیم وحدت و کارگرانی را که تعداد قلیلی بودند، به سوی جماران گسیل داشتند.

طبیعی است که پس از گذشت لحظات بهت اولیه، قضیه نمی‌توانست بدون عکس‌العمل‌های موافق و مخالف و تلاش برای توضیح و ترمیم‌های مناسب پایان پذیرد. اصحاب حوزه و تجار و اصناف بازار در دوراهی گیج‌کننده‌ای قرار گرفته بودند. اعتراف به شکست و تمکین به ولایت مطلقه دولت برایشان غیر قابل تحمل بود. جرأت مخالفت با فتوایه و فرمان امام را نیز نداشتند، چون مقام و موقعیت و همه چیزشان را از دست می‌دادند. ضمن عرض توبه و تسلیم و با تمهید دلایل و شواهد، ابتکاری به خرج دادند که هم موضع اصلی، یعنی بقاء و قدرت آنان را نجات می‌داد، و هم امام را متقاعد، بلکه خشنود کرده، به حرف قبلی و به هدف قدیمی می‌رساند. گفتند منظور امام از ولایت مطلقه حکومت، ولایت مطلقه است که حکومت زیر نظر و رهبری او قرار دارد. فرق هم نمی‌کند که غرض از حکومت، دولت باشد یا مجموعه نظام حکومت، که شامل هر سه قوه می‌شود. حتا پا از آن فراتر گذاشته، یکی از مغزهای متفکر و مفسر برگزیده‌شان، ولایت مطلقه فقیه را «ولایت فقه» معنی کرد.

به این ترتیب، پس از تکان و تلاش‌هایی چند، طرفین به حالت تعادلی رسیدند.

در منشورنامه (انقلاب چهارم)، صحبت از ولایت مطلقه الهی و «ولایت مطلقه رسول‌الله» شده بود که حکومت، شعبه‌ای از آن و یکی از احکام اولیه اسلام بوده، مقدم بر احکام فرعی می‌باشد. به حکومت نیز اختیار داده بودند که در صورت لزوم تشخیص مصلحت اسلام و کشور، مساجد را خراب یا تعطیل کند، قراردادهای شرعی با مردم را یک‌جانبه لغو نماید، از هر امر عبادی یا نیمه‌عبادی و از فریضه حج جلوگیری کند، مزارعه و مضاربه و امثال آن را باقی بگذارد یا از بین ببرد... و مسائل بالاتر. آن چه اشاره و ذکر نشده بود «ولایت مطلقه فقیه» بود که آقایان رفع نقص یا نسیان کردند. (۹)

البته نه نقص و نسیان در کار بود و نه اختلافات اصولی در میان، احیاء و بازگشتی بود به خواست همیشگی و فرموده قدیمی رهبر انقلاب. راهی و هدفی که همواره با متانت و مهارت تام و به شیوه گام به گام، در تعقیب و تحقق آن رفته‌اند. یعنی ولایت فقیه که حالا به زیور «مطلقه» هم آراسته شده، نظارت و ریاست و حاکمیت روحانیت را بیش از پیش محکم می‌نماید. به این ترتیب، هم منظور اصلی تأمین شده است، و هم فقهاء و فقه حاکم، دست بالا و حاکم بر حاکم‌ها هستند. تازه اصرار می‌ورزیدند که بگویند چیزی در مجموع عوض نشده است، چرا که ما و مردم و ملت تا به حال درست مسأله را درک نکرده بودیم. از جهتی هم، لاقبل به لحاظ خودشان که آشنای با نظریات آقای خمینی و با درس ولایت فقیه هستند، درست می‌گویند. در آن درس، هرگونه حکومتی از نوع استبدادی یا مشروطه و جمهوری که از طرف مردم انتخاب بشود و نمایندگان مردم قانون و دستورهای آن را بنویسند، خلاف شرع و اسلام اعلام شده بود. فقط حکومت و حاکمیت دست اول فقیه عادل، مورد قبول بود که برای این کار، قیام کرده باشد. حاکمیت و قدرتی که با مشارکت و منتفع شدن روحانیت، مستقر و مستدام گردد.

## آخرین پله تا این تاریخ

جنب و جوش همه‌جانبه سران و جمع‌بندی نهایی داستان، که باید به ثبت دیوان و دستگاه‌ها برسد و کشتی طوفان‌زده حاکمیت را دوباره در آبراه مضطرب و منفعل ملت ایران پیش ببرد، با میان‌داری رئیس مجلس، انجمن‌ها شد و مبادله عریضه و فرمان نمودند. از استفتائیه مورخ ۱۷ بهمن ۶۶، با پهلوی هم نشانیدن اعضاء سرشکسته شورای نگهبان، رؤسای سه قوه، نخست‌وزیر و یک وزیر، دادستان کل، فردی از دفتر امام و فرزند برومندی از بیت ایشان، نهاد بدیعی به نام «مجمع تشخیص احکام حکومتی اسلام» ساخته شد که فاتحه‌ای بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بود.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»

## بخش دوم: بررسی عقیدتی از دیدگاه قرآن و سنت و عترت



این بخش از تفصیل و تحلیل را که قسمت اعتقادی و اصلی مبحث «ولایت مطلقه فقیه» است، علاوه بر آن که از سه دیدگاه قرآن، سنت و عترت (یا روایات و فقه) مورد بررسی قرار می‌دهیم، با توجه به مطالب و نکات مندرج در منشورنامه ۶۶/۱۰/۱۶، به ترتیب زیر، ردیف‌بندی می‌نماییم:

الف) ولایت فقیه (یا ولایت مطلقه منتقله به فقهاء).  
 ب) تفویض ولایت مطلقه الاهیه از طرف خداوند به نبی اکرم و از نبی اکرم به ائمه معصومین علیهم السلام و به فقهاء.  
 ج) حکومت، به عنوان شعبه‌ای از ولایت مطلقه الاهیه (و حدود و رابطه آن با احکام عبادی و با مصالح اسلام، از یک طرف، و با حاکمیت اداری و سیاسی جوامع بشری، از طرف دیگر).

\*\*\*

به طور کلی، اشراف مسأله ولایت فقیه (که اخیراً به درجه «مطلقه» ارتقاء مقام یافته است) بر حکومت و اداره مملکت و ارتباطش با آنها، یا نقشی که در انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به آن داده شده است، موضوع کاملاً تازه و ابتکاری آیت‌الله خمینی است که از سال ۱۳۴۸ در سلسله درس‌های ایشان، پس از تبعید به نجف، عنوان گردیده است. نسخه‌هایی از این درس در آن سال‌ها میان بعضی از طلاب و حوزه‌های دینی به صورت مخفی پخش گردید، ولی مبارزین و روشنفکران عموماً آشنایی چندان با آن نداشتند. در اعلامیه‌ها و مصاحبه‌های نجف و پاریس و تهران نیز، تا پیروزی انقلاب و پیش‌نویس قانون اساسی، این مسأله بروز و ظهور پیدا نکرده بود.

ولایت مطلقه فقیه، با قدرت و اختیاراتی که امروزه برای آن مطرح است، به طوری که در بحث «الف» مشروحاً ذکر خواهد شد، نه در کتب فقهای بزرگ شیعه و سنی سخنی از آن به میان آمده است و نه در قرآن و سنت و عترت، آیه و روایت و اشارتی به آن داریم. برای اولین بار، این مطلب از طرف ملا احمد نراقی، معروف به «فاضل نراقی» فقیه عالیقدر معاصر و حامی «فتحعلی شاه»، در کم‌تر از دو قرن قبل عنوان می‌شود که نه تنها مقبولیت عام در نزد بزرگان فقه پیدا نمی‌کند، بلکه فقهای نامداری نظیر شیخ «مرتضی انصاری» به مخالفت با آن برخاستند. از علماء قرن معاصر امثال «آخوند خراسانی»، «نایینی» و مرحوم «حجت» آن را رد کردند و آقای خمینی آن را مطرح ساختند. دروس فتوکی شده رهبر آینده انقلاب اسلامی ایران، به لحاظ این که مبدأ و مبنا و آینه‌ای از طرز تفکر یا برداشت و برنامه‌های ایشان می‌باشد، سند بسیار ارزنده و آموزنده به شمار می‌رود.

دلایلی که آقای خمینی در پنج درس یا پنج سخنرانی حوزه‌ای سال ۱۳۴۸ نجف عنوان کرده‌اند، یک سلسله دلایل به اصطلاح عقلی و استنباطی است؛ نه آیه‌ای از قرآن و نه نص صریح از پیغمبر و امامان. جنبه خطابی و احساساتی آن نیز بر جنبه علمی و فقهی غلبه داشته، بیش‌تر حماسی و برانگیزنده است تا استنادی و اثبات‌کننده.

آن چه می‌توانیم به اجمال و اختصار در آغاز این بخش از آن دروس بیاوریم، مبانی و مطالب ذیل است:

- ۱) هیچ امتی و جامعه‌ای نمی‌تواند و نباید بدون حکومت و حاکم باشد.
- ۲) کلیه نظام‌های استبدادی و مشروطه و جمهوری مردودند، چون حکومت‌های شخصی هستند.
- ۳) تنها «حکومت اسلامی» است که «حکومت قانون» می‌باشد و غرض اصلی آن، جاری ساختن حدود و تعزیرها است.
- ۴) حکومت قانون، ناگزیر باید به دست قانون‌دان اجراء گردد (یعنی فقهاء)، فقهائی که عادل باشند و قانون را درست اجراء کنند.
- ۵) دروسی که در حوزه‌های طلبگی تدریس می‌شود، شامل کلیه مباحث و مسائل حکومتی، قضائی، اقتصادی، اداری و سیاسی است و فقه شیعه می‌تواند جوابگوی سیاست و حکومت و دولت باشد.
- ۶) شما طلاب جوان و فقهای ما توانایی و وظیفه دارید برای در دست گرفتن حکومت و اخراج و خلع غاصبین قیام نمایید.

هدف این بوده است که جناحی از روحانیت ایران را در مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری، برای در دست گرفتن پرچم انقلاب و سنگرهای سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی ایران، وارد نمایند.



در بیان روش مبارزه و انقلاب و در چگونگی تأسیس و اداره حکومت، تفصیل و تشریحی به میان نمی‌آورند، جز این که در هر ناحیه یا ولایت و شهر، فقیه محل لازم است زمام امور را به دست بگیرد و کلیه فقهاء، اگر توانستند و خواستند، مجتمعاً شورایی برای اداره تشکیل بدهند، و اگر نکردند و یک نفرشان بنا به وجوب کفایی قیام نمود، سایرین باید تأیید و تمکین نمایند.

حال چه کسی مانع این مهم و تحقق حکومت اسلامی شده است، جواب می‌دهند:

۱) قوم یهود از صدر اسلام تا زمان ظهور صهیونیسم و دولت اسرائیل.

۲) استعمار غرب و امپریالیسم مسلط بر کشورهای اسلامی در قرون اخیر.

به عوامل و علل دیگر که مرتبط به خود مسلمانان می‌شود، خصوصاً در قرون متمادی و قبل از تفوق و تسلط غرب و ظهور پدیده استعمار، اشارات قابل توجهی نمی‌نمایند، و بحثی هم از این که چرا مسأله حکومت و اداره امت، و به طور کلی، مسائل اجتماعی در میان فقهاء و فلاسفه و اهل کلام، خصوصاً امامیه، مورد طرح و توجه محسوس قرار نگرفته است، در آن دروس عنوان نمی‌شود. طبیعی است که این نکته نیز مطرح نمی‌شود که آیا اصلاً مسأله و احکام و تعلیماتی در زمینه حکومت، در قرآن و دیانت اسلام و در سایر ادیان الهی وجود دارد و جزء برنامه رسالت و بعثت پیغمبران بوده است یا خیر؟ البته جواب را به طور بدیهی، مثبت می‌دانند. علمای شیعه نیز اگر حکومت و امور اجتماعی را نخواستند یا لازم ندیده‌اند بررسی نمایند، ولی روی مسأله خلافت و جانشینی مولای متقیان علی علیه‌السلام و حکومت انحصاری الهی ائمه معصومین استدلال و جدال و جنجال و جنگ‌هایی به وجود آمده است.

اما درباره این که چرا فقیه، دارای چنین وظیفه و حق است، جواب می‌دهند برای این است که معصومین فرموده‌اند:

۱) علماء امت من، وارثین پیغمبرانند. بنا بر این، باید ادامه‌دهنده رسالت انبیاء و اجراءکننده احکام و حدود اسلام (و صادرکننده اسلام) باشند.

۲) روایان حدیث، جانشینان ما هستند. بنا بر این، فقهای محدثین دارای همان مزایا و وظایف بوده، حق ولایت و حکومت بر سایرین دارند، همان‌طور که قیم صیغار عمل می‌نماید.

۳) وقتی فقیه، عهده‌دار حکومت و اجرای حدود و تعزیرات و وصول وجوهات می‌گردد، چون عیناً مانند رسول اکرم (ص) و خلیفه بلافضلش امیرالمؤمنین (ع) عمل می‌نماید، بنا بر این، همکار و هم‌شان پیغمبر (ص) و علی (ع) بوده، بنا به حکمت خداوندی، صاحب پیمان ولایت و اولویت بر اموال و انفس مؤمنین می‌باشد.

۴) چون مؤمن فقیهی از دنیا برود، در حصار اسلام، رخنه پیدا می‌شود. بنا بر این، فقهاء باید حصار محافظ و قلعه‌دار اسلام باشند. یعنی حفاظت و حکومت کنند.

در آن دروس، بیش از آن‌چه فقهاء را موظف و مختار برای در دست گرفتن حکومت و اداره جوامع اسلامی بدانند، ظاهراً اعلام و إشعاری به کلمه «ولایت فقیه» نکرده‌اند.

بدیهی است که صفت یا حالت «مطلقه» و شعبه بودن حکومت از ولایت مطلقه الهیه مفوضه به نبی اکرم (ص) نیز عنوان و اثبات نگردیده، استنادات و آیات قرآنی در آن دیده نمی‌شود.

### الف) ولایت فقیه یا ولایت مطلقه الهیه منتقله به فقهای شیعه

مقدمتاً باید گفت که مشکلات امروزی ما در مسأله ولایت فقیه، اگر چه از لحاظ مسأله مبتلابه، تازه است، ولی از نظر نوع ابتلاء، بی‌سابقه نیست. در طول تاریخ اسلام همواره کسانی پیدا شده‌اند که با تمرکز در قسمتی از مکتب، کلیت اسلام را فراموش کرده و آیین محمدی (ص) را در گوشه‌ای از آن چه خود خوانده‌اند منحصر دیده‌اند. طرز تفکر این گروه، داستان کسانی را که در تاریکی با فیل برخورد نموده‌اند، در خاطر زنده می‌سازد.

اسلام، مکتبی انسان‌ساز و پیش‌رونده به سوی خداست که در درجه اول، قیدها را از اندیشه نوع بشر برداشته، آنان را به تدبیر، تفکر، سیر در آفاق و شنیدن سخنان مختلف دعوت می‌کند و در برابر آن چه می‌فهمند مسؤول می‌داند. انسان‌بینی چنین مکتبی بر پایه آزادی انسان بنا شده و پیامبرش تنها مأمور ابلاغ و إنذار و تبشیر و الگو شدن بوده است و اکراهی در این مکتب وجود ندارد.



بدیهی است که در حوزه‌های علمیه صد سال اخیر، که منحصراً تعلیم و تعلم فقه و اصول رایج بوده و حتا برای رسیدن به اجتهاد، تنها آشنایی و توانایی مراجعه به آیات احکام را کافی می‌دانسته‌اند، انسان‌بینی اسلام تدریس نشده است. به طور کلی، حوزه‌های علمیه ما سال‌هاست که با فراموش کردن قرآن و اصول توحید و آخرت، جزء کوچکی از اسلام، یعنی فقه، را کل پنداشته و به قول استاد مطهری، از واقعیات زندگی دور شده‌اند.

## فقهی بودن ولایت فقیه

برای بررسی «ولایت فقیه»، نخست این سؤال مطرح می‌شود که آیا این مسأله، مسأله فقهی است، یا اصلی اعتقادی و یا تزی سیاسی برای کسب قدرت. به خدا پناه می‌بریم از وسوسه‌های شیطان!

قبل از شروع بحث باید بگوییم: منظور از ولایت در این جا، تسلط بر اموال و انفس، یا به اصطلاح امروز، حکومت مطلقه بلاقید و شرط بر کلیه افراد کشور است، و به تعبیر برخی از روحانیون، همان اختیارات و سلطه‌ای است که خداوند تبارک و تعالی بر افراد بشر دارد. آن چه تا کنون مورد بحث بوده، این است که مسأله ولایت فقیه، مسأله‌ای فقهی و به عبارت دیگر، از فروع است و فقهای مختلف، نظریات موافق و مخالف با آن داشته و دارند. رهبر انقلاب در کتاب کشف‌الأسرار نوشته‌اند:

«ولایت مجتهد که مورد سؤال است، از روز اول، میان مجتهدین مورد بحث بوده و هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن، و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او، و این یکی از فروع فقهیه است که طرفین، دلیل‌هایی می‌آورند که عمده آنها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است.» در نجف اشرف این مسأله را در دروس فقه خود مطرح ساختند که متعاقباً به کمک برخی از علاقه‌مندان نوشته و منتشر شد. لازمه فقهی بودن یک مسأله، این است که کسانی که خود قادر به استنباط احکام هستند، وظیفه خود را تشخیص دهند و عمل کنند و کسانی که مقلدند از فقیه مورد قبول خود کسب تکلیف نمایند.

مرحوم «ملا احمد نراقی» (ملا احمد نراقی متوفی به سال ۱۲۴۵ هـ.ق، در اثر وبای عمومی در قریه نراق در گذشت) در کتاب «عوایدالایام» مسأله را مطرح کرده و ادله نوزده‌گانه برای اثبات ولایت فقیه آورده است. این قسمت از کتاب، توسط وزارت ارشاد اسلامی تحت عنوان «حدود ولایت حاکم اسلامی» چاپ و منتشر شده که ما نیز به نقل و نقد همان قسمت خواهیم پرداخت.

مرحوم «شیخ مرتضی انصاری» (۱۰) شاگرد نامدار نراقی که او را خاتم‌المجتهدینش نامیده‌اند و دو کتاب «فوائدالاصول» و «مکاسب» وی در اصول و فقه، بنیادی‌ترین کتب حوزه‌های علمیه می‌باشد، در کتاب مکاسب، ادله مرحوم نراقی را به تفصیل ذکر نموده و استدلال و اعتقاد خود به عدم کفایت آنان برای اثبات ولایت فقیه را به خوبی نشان داده است. همچنین مراجعی بزرگ همچون آیت‌الله «آخوند خراسانی» و آیت‌الله «نایینی» (از علمای پایه‌گذار و تأییدکننده مشروطیت) در حاشیه بر مکاسب، نظرات مرحوم نراقی را رد کرده‌اند. از متأخرین و معاصرین، مرحوم آیت‌الله «حجت کوه‌کمره‌ای»، از مراجع تقلید معاصر، در درس خود که تقریرات آن به چاپ رسیده است، ولایت فقیه را منکر شده و تفصیلاً به عدم آن استدلال نموده است. به طور کلی، این مسأله فقهی کم‌تر مورد توجه علماء و مدرسین حوزه‌های علمیه بوده و حتا مرحوم شیخ مرتضی انصاری به طوری که در مکاسب آمده است، مسأله را به درخواست برخی از افراد مطرح ساخته است. «ولایت فقیه» از موضوعاتی است که در فقه برای آن فصل مستقل و باب جداگانه‌ای تدوین نگردیده و تنها به طور ضمنی در مسائلی همچون ولایت بر صغار و سفها به آن اشاره شده است. عدم توجه به این مسأله، به دلیل عدم وجود شرائط نبوده است. زیرا طبق روایت تاریخ، شرائطی در زمان صفویه آماده بوده است. گذشته از این، فقهاء، بسیاری از مسائل، از قبیل جهاد ابتدائی و وظایف امام معصوم را که شرائطش در زمان غیبت نبوده است، در کتب خود مطرح ساخته‌اند و حتا سال‌ها پس از القاء برده‌داری، امروز هم مسائل مربوط به بردگان را در دروس فقهی خود بحث می‌کنند. در هر حال، تا چندی قبل، کسی در فقهی بودن مسأله تردید روا نداشته بود.

نهضت آزادی ایران که همواره معتقد بوده برای تشخیص حکم و وظیفه، لازم است به کتاب خدا و سنت پیامبر و روش ائمه دوازده‌گانه و به مأخذ معتبر و صاحب‌نظران بی‌نظر مراجعه کند، در این باب، تحقیقاتی نموده که نتیجه را ذیلاً به اطلاع هم‌میهنان می‌رساند.

## ولایت فقیه از دید قرآن



گرچه فقهای گذشته، از جمله مرحوم ملا احمد نراقی که مبتکر «ولایت فقیه»، در میان علمای شیعه بوده، هم‌چنین رهبر انقلاب، در طرح این مسأله، مبنای منطقی و استدلال خود را عمدتاً بر «روایات» و احادیثی چند گذاشته‌اند، با این حال، از آن جایی که برخی از مدافعان «ولایت فقیه» اصرار دارند با اتکاء به آیاتی از قرآن حکیم، این مسأله را موافق با کتاب خدا نشان دهند، لازم است مروری بر آن چه گفته‌اند بنماییم.

۱- مهم‌ترین سندی که به آن متوسل شده‌اند، آیه ۵۹ سوره نساء است که اطاعت از خدا و رسول و اولی‌الأمر را به مؤمنین فرمان داده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱۱)

آقایان با استناد به آیه فوق اظهار می‌دارند وقتی مردم زمام امور را به دست «فقیه جامع‌الشرایطی» سپردند، در این صورت، از خود سلب وظیفه و مسؤولیت کرده، باید در اتخاذ موضع نسبت به مسائل اجتماعی و اظهار نظر نسبت به جریان‌های سیاسی، صد در صد تابع و تسلیم خط رهبری باشند و نسبت به نظریات و فتاوی سیاسی او (همانند فتاوی فقهی)، حالت «تقلید و تعبد» کامل داشته باشند. (۱۲)

طرفداران این نظریه همانند کسانی که «كُلُّوا وَاشْرَبُوا» را گرفته «و لا تُسْرِفُوا» را فراموش می‌کنند، دنباله آیه را ندیده می‌گیرند! در حالی که مطلب با پیش‌بینی تنازع احتمالی و ارائه راه حل رفع اختلاف، تکمیل می‌گردد. دنباله آیه چنین است:

«فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۱۳)

اگر چه مصداق واقعی «اولی‌الأمر» یعنی شایستگان واقعی این مقام در زمان گذشته، همان امامان هدی بوده‌اند، اما به دلایل مختلف، از جمله توصیه حضرت علی (ع) به مالک اشتر در رعایت این آیه، در ارتباط با مردم مصر، روشن است که در صورتی که «اولی‌الأمر» در آیه شریفه، کلی بوده و همان رهبران و مسؤولان سیاسی امت، مورد نظر باشد، منظور از «تنازع»، اختلاف میان مردم و اولی‌الأمر (هیأت حاکمه) می‌باشد. چرا که اگر اختلاف مردم با خود آنها می‌بود، ساده‌ترین راه، مراجعه به همان اولی‌الأمر و دستگاه قضائی او به شمار می‌رفت. اما می‌بینیم علی‌رغم دستور اطاعت از اولی‌الأمر (در مقدمه آیه)، در صورت بروز اختلافات، اطاعت سه مرحله‌ای (از خدا و رسول و اولی‌الأمر) تبدیل به دو مرحله (خدا و رسول) شده است.

حضرت علی (ع) هنگامی که می‌خواست مالک اشتر را به «ولایت امری» سرزمین پهناور مصر اعزام نماید، به جای این که در اختلاف احتمالی او با مردم مصر، پیشاپیش، حق را به «نائب خاص» خود که برگزیده‌ترین اصحابش بود، بدهد، به دلیل آن که هیچ انسانی در برابر وسوس شیطانی و دام‌های متنوع او تضمین نشده است، تنها دو معیار محکم و مطمئن «کتاب و سنت» را توصیه می‌نماید. بنا بر این، در صورت بروز اختلاف و تنازع میان والی و مردم، طرفین (صرف نظر از اختلاف درجات علمی و سوابق ایمانی) وظیفه دارند به حکم خدا و رسول خدا (ص) گردن نهند.

۲- در همین سوره، به آیه دیگری (۶۵) نیز استناد می‌نمایند که در شأن منافقینی نازل شده که از به داوری گزیدن پیامبر (ص) در اختلافاتشان خودداری می‌کردند، سپس صداقت ایمان آنان را مشروط به چنین تمکینی نموده است. شگفت این که امام جمعه شیراز مردم ایران را به جای منافقین، و ولی فقیه را به جای رسول‌الله قرار داده و گفته‌اند «وقتی امام بیانی را کرد، دیگر وظیفه همه این است که مصداق این آیه باشند: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا بِمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ...» (۱۴)

معلوم نیست در حالی که درست ۶ آیه قبل از این آیه صریحاً خداوند رفع تنازع را در مراجعه مسلمانان به کتاب خدا و سنت رسول معرفی کرده است، به چه دلیل امام جمعه شیراز می‌گوید «در دوره غیبت گفته‌اند ببینید ولی فقیه هر چه مصلحت دید انجام بدهید و بر شما لازم است که از او اطاعت کنید.»

۳- از آیات دیگری، که گویا آن را مهم‌ترین تکیه‌گاه قرآنی نظریه «ولایت مطلقه فقیه» تصور کرده‌اند، آیه ۶ سوره احزاب است که اولویت پیامبر را نسبت به مؤمنین تصریح می‌نماید:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...» (۱۵)

آیه فوق را نیز متأسفانه (همانند آیه ۵۹ سوره نساء) مثله کرده و فقط پنج کلمه ابتدای آن را می‌خوانند؛ در حالی که ترجمه ساده دنباله آیه به خوبی نشان می‌دهد منظور از «اولی» بودن پیامبر چیست و در چه زمینه‌ای است:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» (۱۶)



این آیه که نزدیکی و سزاواری پیامبر را نسبت به مؤمنین و عنوان مادر داشتن همسران او را بر آنها تصریح می‌نماید، به دنبال دو آیه طولانی آمده است که ضوابط مربوط به فرزندخواندگی و نگهداری یتیمان را تشریح کرده است. بنا بر این، سیاق آیات و زمینه مسائل مطروحه در آن مربوط به سلسله مراتب اولویت‌های اجتماعی می‌باشد که لازم است مؤمنین مراعات نمایند، آنچه اصلاً در آیات قبل و بعد از آن دیده نمی‌شود، همین است که پیامبر می‌تواند امور مردم را، به جای احترام به رأی و خواست آنها و اعمال شیوه شورایی، به دلیل اولیوی که بر آنها دارد، به شیوه استبدادی و با «اختیار مطلق» اداره نماید!

ظاهر آیه فوق و سیاق آیات قبل و شأن نزول آن، تماماً بیانگر این حقیقت است که آیه مذکور در ارتباط با «زید بن حارثه» پسرخوانده پیامبر نازل شده و نشان می‌دهد رابطه آن حضرت با زید، رابطه پدر و فرزندی معمول نیست، بلکه همچنان که همسران او، مادران مؤمنان محسوب می‌شوند (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) خود او نیز نسبت به همه مؤمنان ولایت پدری دارد و نه تنها سرپرست «زید»، بلکه به طور مساوی سرپرست و پدر (۱۷) تمام مؤمنین است.

اتفاقاً در روایتی منقول از امام صادق (ع) و امام باقر (ع) و در برخی تفاسیر (از جمله مجمع‌البیان) منظور از اولویت پیامبر در آیه فوق، پدر بودن آن حضرت نسبت به مؤمنین (هُوَ أَبٌ لَهُمْ) ذکر شده است (چنان که همسران او مادران مؤمنانند)، بسیاری از مفسرین، (از جمله مفسر منهج‌الصادقین)، با توجه به سیاق آیات و شأن نزول و قرائن آن تأکید کرده‌اند که این آیه مربوط به زندگی شخصی و خصوصی پیامبر بوده است و نمی‌توان از آن حکمی عمومی و کلی استخراج کرد. مفسرین دیگری که برخی متولیان ما به آنها استناد کرده‌اند، از آیه فوق ولایت مطلق رسول‌الله را بر مؤمنین نتیجه گرفته‌اند، اما روایاتی که به آن متوسل می‌شوند، به وضوح نشان می‌دهد که منظور ولایت در چه زمینه‌ای است.

از جمله امام صادق (ع) از پیامبر (ص) نقل می‌فرماید که آن حضرت فرمود (اکثر مفسران گفته‌اند حدیث زیر را پیامبر (ص) به هنگام نزول آیه ششم سوره احزاب فرموده):

«من به همه مؤمنان از خود آنها اولی هستم، (چگونه؟) کسی که از دنیا می‌رود و مالی را به ارث می‌گذارد برای وارث اوست. (اما) اگر (پس از مرگ) بدهکار و عائله‌مند باشد، مسؤولیتش به عهده من و پرداخت دیونش با من است. (۱۸)

روشن است در دوره‌ای که سازمان‌های حمایت‌کننده اجتماعی، همچون بیمه و تعاون وجود نداشته است، شخص پیامبر، از محل بیت‌المال، به عنوان پدر خانواده به نیازمندان و محرومین امداد می‌رسانده است و «اولی» بودن او به آنها نزدیک‌تر و سزاوارتر بودن آن حضرت را به رسیدگی و تولیت امر آنها نشان می‌دهد. اصولاً معنای اصلی کلمه «اولی» همین نزدیکی و سزاواری می‌باشد. کما آن که در مورد دیگری که کلمه «اولی» در قرآن به کار رفته (و از آن می‌توان به عنوان قرینه‌ای برای فهم معنای این مسأله کمک گرفت) همین معنا را می‌رساند:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ» (۱۹)

نزدیک‌ترین قرینه برای شناخت زمینه این ولایت، خود آیه ۶ سوره احزاب می‌باشد که دو بار کلمه «اولی» در آن تکرار شده است. یکبار اولویت پیامبر نسبت به مؤمنان و دیگر اولویت خویشاوندان، از مؤمنان و مهاجران، نسبت به یکدیگر، همان طور که معنای «اولی» در قسمت دوم، نزدیک‌تر بودن و سزاوارتر بودن از نظر تعلق انفاق و امداد مالی می‌باشد، به نظر می‌رسد معنای آن در قسمت اول نیز (اولویت پیامبر به مؤمنین) باید در زمینه همین امور و به مفهوم تعهد و مسؤولیت او (به دلیل نزدیکی و ولایت) در تأمین نیاز محرومین و یتیمان باشد و با عنایت به روایت فوق، معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد.

از اینها گذشته، اولاً باید دید آیا پیامبر هرگز از چنین ولایتی، که قلمرو آن را در زمینه مسائل سیاسی، اجتماعی ذکر می‌کنند، استفاده کرده است یا خیر؟ تا آن جایی که از روایات بر می‌آید، اعمال ولایت آن حضرت بر مؤمنین در پرداخت دیون مسلمانان متوفی و رسیدگی به خانواده آنها ذکر شده است. در ثانی، به فرض هم که ولایت حضرتش مطلق بوده باشد، به چه دلیل چنین ولایتی عیناً به فقهای امت او که معصوم نبوده و به قول خودشان در معرض خطا هستند منتقل می‌گردد؟

۴- در همین سوره به آیه ۳۶ نیز استناد می‌نمایند که نافی اختیار مردم در مواردی است که خدا و رسول امری را گذارنده باشند:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...» (۲۰)

آقای صانعی در مورد این آیه گفته‌اند:

«این آیه به اعتبار شأن نزولش، طبق تفسیر شیعه و سنی، دلالت می‌کند بر این که پیامبر حق ولایت و حکومت دارد با رعایت مصلحت»



اولاً: باید توجه داشت که موضوع آیه فوق امری قضائی است نه سیاسی. یعنی حکم و قضاء درباره اختلاف مردم با یکدیگر در «امور خود آنها» مطرح است که حکم آن از جانب خداوند و رسولش انشاء گردیده و چنین حکمی غیرقابل ابرام و فرجام‌خواهی می‌باشد.

ثانیاً: قضاء، امری است مستند به احکام و ضوابط الهی و شریعت اسلامی، که رسول‌الله با اتکای به آن و تمکین و تبعیت مردم حکم می‌نمود. در این مورد جای تردید نیست که نه پیامبر در مورد احکام با مردم مشورت می‌کرد و نه مؤمنین نظر خود را اعمال می‌کردند. اما در «موضوعات»، یعنی مسائلی که مربوط به زندگی مردم بود، می‌دانیم پیامبر برای خود تنها یک رأی، همچون ساده‌ترین مسلمانان، قائل بود و به شهادت تاریخ اکثریت آراء را ملاک تصمیم‌گیری قرار می‌داد. باید دید مسائل مبتلابه زمان ما از جمله: حقوق کار و کارگر، اختیارات دولت و غیره از جمله احکامند یا موضوعات؟ و اگر دومی است، به چه دلیل نظر ولی فقیه باید بالاتر از مصوبات نمایندگان مردم و شورای نگهبان قرار گیرد؟

ثالثاً: سوره احزاب (عمدتاً) و آیات قبل (۸ آیه) و بعد از آیه فوق (۳۳ آیه)، تماماً در ارتباط با مسائل خانوادگی و خصوصی پیامبر و همسران او می‌باشد و شأن نزول و مصداق واقعی آیه فوق که نفی‌کننده اختیار هر زن و مرد مؤمن به هنگام حکم خدا و رسول می‌باشد، ناظر به داستان زید و زینب است که امر خدا و رسول (بر حسب آن چه در آیه بعد توضیح داده شده) حکم به سازش زوجین و انصراف از طلاق می‌نماید. بنا بر این، با توجه به چنین زمینه و سیاقی، به راحتی نمی‌توان چنین سلب اختیاری را به امور گسترده اجتماعی تعمیم داد و حقوق مردم را در اداره جامعه خویش زیر پا نهاد.

طرفداران ولایت فقیه می‌گویند: مسأله زید و زینب مسأله‌ای شخصی و خصوصی نبوده است، بلکه خداوند و رسولش خواسته‌اند با طرح این مسأله رسوم و اعتقادات غلط جاهلیت را در هم بریزند. (۲۱) بنا بر این مسأله، در عین شخصی بودن، آثار گسترده اجتماعی در برقراری نظامی جدید دارد. اما آقایان توجه ندارند که امر رسول پیوسته و به دنبال امر خدا می‌باشد (إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا) به چه دلیل، امر متولیان ما عیناً همان امر خدا و رسول است و ممکن نیست از خطای هوای نفسشان ناشی شده باشد؟

جالب است که بدانیم کلمه «خیره» علاوه بر آیه فوق، در آیه ۶۸ سوره قصص نیز تکرار شده است که «اختیار مطلق» را از ارباب و الهه‌ای که مردم، با انحراف از توحید، به آن دل می‌بندند نفی می‌کند:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»

آیه فوق، اختیار مطلق را در شأن پروردگاری می‌شمارد که آفریننده است، بنا بر این، مخلوقات را نسزد چنین ادعائی نمایند. این، شرک است و خداوند، منزله از چنین مشارکتی است.

جالب این است که آیه فوق پشت سر آیاتی آمده است که دنباله‌روی و فریب خوردگی از سرسپردگانی را محکوم می‌نماید که چشم و گوش بسته به «تعبد» از کسانی پرداختند که گمان می‌کردند ره به جایی دارند و ناجی آنها هستند. آیات مورد نظر نشان می‌دهد وقتی در روز قیامت به عذاب دچار شوند به پندار واهی و فریب‌خوردگی خویش آگاه شده، از اربابان و آقایان خود بیزار می‌جویند و آرزو می‌کنند ای کاش هدایت شده بودند.

۵- آیه ۱۵۷ سوره اعراف نیز به گونه دیگری مورد تحریف واقع شده است. این آیه که نقش پیامبر و تأثیر تعلیمات آن حضرت را در اصلاح مفاصل اخلاقی و اجتماعی اهل کتاب (یهود و نصاری) و برداشتن بار گران فرهنگ شرک از دوش آنان نشان می‌دهد، رسالت جهانی او را در ارشاد جهانیان توضیح می‌دهد و از پیروی نوری که با او نازل شده سخن می‌گوید («...وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»، نه سیاق آیه و ظاهر آن، و نه مضمون و محتوایش، عنایتی به مسأله «حکومت» یا ولایت مطلقه ندارد، اما معلوم نیست آقای صانعی از کجا چنین مفهومی را از آن استخراج کرده و گفته‌اند:

«پیامبر این اصرار را از بین می‌برد. اینجا رفع اصرار است به خاطر مصلحت، بنا بر این، این آیه هم دلالت دارد بر ولایت مطلقه» (کیهان، ۱۰/۲۲)

ما در اینجا عیناً آیه مورد نظر را می‌آوریم و داوری را به خوانندگان واگذار می‌نمایم:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَجْلُ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲۲)



۶- آیه دیگری که به آن استناد می‌کنند آیه ۵۵ سوره مائده است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۲۳)

این آیه که بسیار معروف و مورد استناد می‌باشد، ترجمه ساده و ظاهرش بی‌نیاز کننده از هر گونه توضیح می‌باشد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این جا تنها شروط ایمان، برپا داشتن نماز و دادن زکات معرفی گشته و هیچ‌گونه تخصیص یا امتیازی برای فقهاء قایل نشده است. کسب این صفات امتیاز ولی بودن را همراه خدا و رسول به دنبال دارد. یعنی چنین کسانی با این مشخصات سزاوار و شایسته دوست بودن هستند.

۷- آیه ۵۸ سوره نساء نیز از جمله آیاتی است که مورد تمسک قرار می‌گیرد، اما از این آیه نیز، اگر بتوان دستور به تشکیل حکومت را استنباط کرد، جز برگرداندن امانات به مردم و داوری به عدالت، چیز دیگری، مثل ولایت مطلقه فقیه، نمی‌توان استخراج کرد. ذیلاً آیه مورد نظر و ترجمه آن را نقل می‌کنیم و داوری را همچون موارد دیگر به خوانندگان منصف و بی‌تعصب واگذار می‌نماییم:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (۲۴)

باید توجه داشت که استناد به آیات فوق از ابداعات و ادعاهای بعد از پیروزی انقلاب است و قبل از آن کم‌تر کسی به این آیات برای اثبات ولایت فقیه استناد می‌کرد. حتا خود امام در کتاب «کشف‌الاسرار» در اوایل سلطنت محمدرضاشاه، صریحاً نوشته‌اند که «علی و اولاد معصومین او، اولوالأمرند که خلاف گفته‌های خدا هیچ‌گاه نگفته و نگویند.» (۲۵)

\*\*\*\*\*

اما آیاتی که نقض ولایت فقیه را می‌نماید و صراحت یا دلالت مخالف دارد زیاد است، که شاید بتوان به شرح زیر آنها را خلاصه و دسته‌بندی کرد:

(۱) قرآن به طور کلی هر کس را مسؤول عقاید و افعال و احوال خود شناخته و تبعیت کورکورانه و بدون تعقل غیر خدا را شدیداً منع می‌نماید:

اسراء، ۳۶- «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عِنْدَ مَسْئُولٍ» (۲۶)

انفال، ۲۲- «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (۲۷)

(۲) قرآن مردم را از این جهت که علمای دین و انبیاء را ارباب خود قرار می‌دادند، شماتت می‌کند و مخصوصاً عنایت دارد که رؤسای دینی اعم از پیغمبران و روحانیان را ارباب و سرور خود نگیرند. این عمل را قرآن شرک به خدا تلقی می‌نماید:

توبه، ۳۱- «اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۲۸)

(۳) قرآن به صراحت اعلام می‌کند که خدا در روز قیامت عذر مردم را به بهانه اطاعت از محترمین و بزرگان نمی‌پذیرد:

احزاب، ۶۷- «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأُضَلُّونَا السَّبِيلًا» (۲۹)

در نشریه «نقش تعیین‌کننده مستضعفین و روحانیت» مشروحاً راجع به تقلید صحبت کرده و نشان داده‌ایم که صورت متداول تقلید و این که اشخاص به بهانه عامی بودن، خود را دربست و نفهمیده و نسنجیده در اختیار فقیه یا عالمی گذارده، دین و دنیا و عقاید و اعمال خود را طبق نسخه و اوامر آنها تنظیم نمایند، به هیچ وجه انطباق با قرآن و سنت و عترت ندارد. بالعکس، از طرف پیشوایان بزرگوار ما هشدارهای مؤکد به شیعیان داده شده است که مانند قوم یهود نبوده، بدانند که بسیار اندکند علمائی که تقوا و صیانت نفس و اطاعت از مولی (یعنی خدا) داشته و پیرامون مقام و منافع دنیا نگردند.



۴) رابطه خدا با انسان و کرامت و شخصیتی که بر طبق آیات فراوانی قرآن به او داده و آزاد و مختارش گذارده، چنان است که حتا رسالت پیغمبران چه در تعلیم عقاید و ایمان و چه در دعوت به سوی خدا از راه اطاعت و اجرای احکام، فقط جنبه تذکر و ابلاغ یا نصیحت و ارشاد را داشته به مصداق «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» کاملاً خالی از اکراه و اجبار است.

صریحاً و مکرر به نبی اکرم گفته می‌شود که تو مأمور اجراء و مراقب و مسؤول اعمال کسی نبوده برای این کار نه مجهز هستی و نه مجاز: «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (۳۰)

(۱۲ بار به تعبیرهای مختلف)

«أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (۳۱)

«مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً» (۳۲)

(۱۳ بار به تعبیرهای مختلف) (۸ بار به تعبیرهای مختلف)

بدیهی است که وقتی پیغمبر چنین مأموریت و حقی نداشته باشد که در ابلاغ و ارشاد مردم و مؤمن و متدین ساختن آنها اعمال زور و اجبار نماید، یا عقاید و اعمالشان را تفتیش و تحمیل نماید، به طریق اولی هیچ فرد دیگر اعم از مؤمن و فقیه یا مأمورین دولتی مجاز به آن نیستند.

حتی خداوند در آن جا که مستقیماً به ما امر به عدالت و ادای امانت می‌نماید، حالت «موعظه» و خیرخواهی بدان می‌دهد:

نساء، ۵۸- «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (۳۳)

خداوندی که انسان را برای خلافت خود و تقرب و ماندن او شدن آفریده و او را مختار و مسؤول قرار داده، چطور ممکن است محصور و مجبورش سازد و اجازه دهد که هموطنان پست‌تر یا برتر فرمانروا و سرپرست او باشند؟!

در زمینه حکومت و دولت، به مفهوم اجتماعی و سیاسی و اداری آن، که نباید استبدادی و آمرانه یا «ولایتی» باشد، که از خارج و بالا سر امت اعمال گردد، شاخص‌ترین و قاطع‌ترین ارشاد قرآن، آیات مشورت و شورا است. یک آیه خطاب به پیغمبر می‌فرماید: در امور امت (یا اداره جامعه) با آنها مشورت کن. و آیه دیگر توصیف جامعه نمونه ایمانی است با جمله‌ای ساده و سر راست: «أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (که در بحث آینده راجع به آنها صحبت خواهیم کرد).

در آن بحث، آیاتی را هم که قرآن مأموریت‌ها و مواضع رسالت را به صورت مثبت و جمع‌بندی شده خلاصه کرده و جای خالی برای آمریت و حاکمیت نگذاشته، إن شاء الله بیان خواهیم کرد.

## ولایت فقیه از دیدگاه فقهی و روایی

چنانچه قبلاً اشاره شد، ولایت فقیه از فروع فقهیه است که اهل فن (فقه‌ها در اطراف آن اثباتاً و نفیاً، ضمن بیان پاره‌ای فروع فقهی، مثل طلاق غایب و نظایر آن بحث می‌کنند. بحث در این مسأله به این صورت مطرح می‌گردد که آیا برای فقیه (مجتهد) در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) ولایت شرعی ثابت است یا خیر؟ و در صورت ثبوت، ولایت در کدام موارد و در چه حدی است؟

## اصل بر عدم ولایت فقیه است

فقه‌ها قبل از آن که به اثبات حکمی و به موضوعی به طور تفصیل و مشروح بپردازند، ابتدا حکم موضوع مفروض را مطابق اصلی از اصول مسلم، به عنوان قاعده اولیه تعیین می‌نمایند، سپس شروع می‌کنند به تفحص و بررسی ادله معتبره خاصه. اگر دلیل خاص معتبری که مفاد آن مخالف حکم آن اصل (قاعده اولیه) باشد، به دست آورند، آن وقت طبق آن دلیل معتبر، حکم موضوع مفروض را تعیین و از حکم اولی که مطابق اصل و قاعده اولیه بوده دست بر میدارند. در غیر این صورت مطابق قاعده اولیه حکم آن را معین می‌سازند.

مثلاً اگر شک دارند حسن، حسین را وصی خود قرار داده یا نه؟ ابتدا به حکم قاعده اولیه، حکم به عدم وصایت او می‌کنند. ولی اگر قرینه و سند معتبری مبنی بر وصایت پیدا شود، دست از حکم قاعده اولیه برداشته و مطابق سند معتبر فرضی، حکم به وصایت می‌کنند. و همچنین اگر در حدود وصایت شک کنند، مثلاً اگر وصایت حسین نسبت به اموال حسن ثابت شود، اما نسبت به حقوق او مشکوک باشد، در مورد مفروض که مشکوک است، به نفی آن حکم می‌کنند و بیش‌تر از قدر مسلم، وصایتی را قبول نمی‌کنند. از این بیان چگونگی تحقیق حکم محل بحث (یعنی ولایت فقیه) به آسانی و به خوبی روشن می‌گردد.



مطابق این روال، اگر شک شود که آیا برای فقیه ولایت ثابت است یا خیر؟ قبل از بررسی و دست یافتن به ادله خاصه معتبره، مطابق اصل و قاعده اولیه که مورد قبول معتقدین به ولایت فقیه و انکار کنندگان آن می‌باشد، حکم به نفی و عدم آن می‌گردد. گفته می‌شود که اصل بر عدم ثبوت ولایت برای فقیه است، حال اگر پس از تفحص از ادله خاصه، اگر دلیل معتبر خاصی که اثبات ولایت کند وجود داشت، مطابق آن دلیل، حکم به ثبوت ولایت برای فقیه می‌شود و از حکم اولی، که مفاد اصل و قاعده اولیه بود، دست برمی‌دارند، و الا حکم اولی به قوت خود باقی خواهد ماند. در تعیین حد آن نیز مطابق همان قاعده رفتار می‌شود. مثلاً اگر ولایت برای فقیه در مورد حکم میان متخاصمین ثابت شود، ولی در موارد دیگر، نظیر ولایت بر اموال و انفس مشکوک باشد، در مورد مشکوک، مطابق اصل اولی، حکم به نفی ولایت می‌گردد. و چنین گفته می‌شود که اصل، عدم ثبوت ولایت است. به عبارت دیگر، عدم دلیل برای حکم نفی ولایت از فقیه (یا حکم به نفی بیش‌تر از حد مسلم) کافی است.

### کلمه «ولایت» در روایات مورد استناد طرفداران ولایت فقیه نیامده است

باید دانست که در هیچ‌یک از روایات و احادیث، عنوان «ولایت» برای راویان حدیث (فقهاء) دیده نشده است. آن چه برای راویان حدیث (فقهاء) در روایات عنوان شده است، حکومت، قضاء، حجت و مشابه آن‌هاست. بدیهی است معانی لغوی و عرفی این سه کلمه غیر از معنای ولایت می‌باشد. ما معانی این کلمات را به طور خلاصه ذیل‌اً مورد توجه قرار می‌دهیم.

- ۱) معنای اصلی «حکم» حکومت، استحکام و محکم کردن امر است. کسی را حاکم گویند که از طریق حکم و قطع و فصل موضوع مورد اختلاف، آن را محکم می‌کند، زیرا که در اثر قطع منازعه، قضیه را از تردید و تزلزل بیرون آورده و موضوع را محکم می‌کند. در تمام مشتقات کلمه «حکم»، معنای اصلی (محکم کردن) محفوظ و منظور است.
- ۲) «حجت» به معنای احتجاج و بیان امری است که خصم، به وسیله آن بر طرف مخالف غلبه می‌کند. عذر، قصد، مخاصمه، محاجه و دلیل، معانی دیگر حجت است.
- ۳) قضاء به معنای اجراء و امضاء، حکم و فصل، خاتمه دادن، حکم دادن، اداء کردن و وفا نمودن می‌باشد.
- ۴) «سلطان» به معنای حجت، برهان، قوه و تسلط است.

هیچ‌یک از معانی فوق با معانی «ولایت» و موارد استعمال آن، که مورد بحث ماست، موافقت ندارد. در صدر اسلام نیز مقام ولایت از طرف خلفاء به بعضی اشخاص اعطا می‌شد و آنان را والی می‌گفتند و به کسان دیگری سمت قضاء و حکومت اعطا می‌گردید. در دوره خلافت امیرالمؤمنین، علی(ع) کسانی که نظیر «محمد بن ابی‌بکر» و «مالک اشتر» سمت ولایت داشتند، غیر از کسانی بودند که به سمت قضاء گماشته شده بودند.

به هر حال، مقام ولایت به کسانی اختصاص دارد که در نظم و انتظام امور سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی و غیره تخصص و مهارت داشته باشند، ولو این که فقیه هم نباشند. و اما مقام قضاء و حکومت مخصوص به کسانی است که در فهم احکام و قطع محاکمات و مخاصمات تخصص داشته و دارای اطلاعات وافی در باب احکام شرعی باشند، ولو این که در اداره سایر امور کارایی نداشته باشند. کم‌تر اتفاق می‌افتد که یک نفر در هر دو سمت مهارت و تخصص داشته و هر دو مقام را دارا باشد.

از مطالب فوق به خوبی روشن می‌شود که مقام ولایت غیر از مقام قضاء و حکومت است. و کاندیداهای آنها نیز از یکدیگر متفاوت بوده و هستند. تنها ائمه معصومین(ع) دارای صلاحیت برای هر دو مقام در مرتبه اعلی بوده‌اند. شاید روی همین مبناست که در روایات وارد، راویان حدیث، یعنی فقهاء را تنها به عنوان قضاء و یا حکومت درباره امور شرعی معرفی نموده‌اند. در روایتی دیده نشده است که فقهاء را به دلیل فقاقت به عنوان والی معرفی کرده باشند.

خلاصه آن که از عنوان ولایت رواة (فقهاء)، نه در آیات و نه در روایات، اثری نیست و میان ولایت و قضاء یا نظایر آن، بر حسب معنی و مفهوم، ملازمه وجود ندارد.

در ادله عقلیه و روایات نقلیه و روایاتی که در مورد سمت و مقام رواة (فقهاء) وارد شده است، همه جا جمله «قَدْ جَعَلْتَهُ حَاكِمًا يَا قَاضِيًا» و یا با جمله «فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي» آمده و هرگز جمله مثلاً «قَدْ جَعَلْتَهُ وَلِيًّا وَوَالِيًّا» و یا اماماً در روایات نیامده است.



این آقایان، ولایت فقیه در مورد قضاء را از روایاتی استفاده کرده‌اند که عنوان قاضی یا حاکم و نظایر آن در آنها ذکر شده است و ما عین روایات و حدود دلالت آنها را نیز بیان خواهیم کرد.

### بررسی روایات مورد استناد طرفداران ولایت فقیه

همان طور که قبلاً گفته شد، ولایت فقیه در دوره غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) محدود به مواردی است که اغلب در کتب و رساله‌هایشان ذکر فرموده‌اند. در این جا به بررسی و تحقیق روایاتی که دلیل بر ولایت مطلقه فقیه شمرده شده می‌پردازیم.

(۱) روایت فقه رضوی: «مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ...» (۳۴)

استدلال به این روایت بر ولایت مطلقه فقیه، قطع نظر از اعتبار و یا عدم اعتبار سند، زمانی ممکن است که معلوم شود انبیاء بنی اسرائیل دارای مقام ولایت فقیه و امامت جامعه بوده‌اند. در صورتی که ثبوت ولایت برای انبیاء بنی اسرائیل، لااقل محل شبهه می‌باشد. به علاوه، ظهور «مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ» جانشینی فقیه از انبیاء، از نظر ارشاد و اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر می‌تواند باشد، نه از جنبه زمامداری و امامت، چنان که وضع تاریخی انبیاء بنی اسرائیل شاهد این بیان است. کلمات «فی هذا الوقت» نیز مؤید این نکته می‌باشد، زیرا مورد اشاره، زمانی است که در اثر تسلط قدرتمندان، شیعیان به طور عموم، و فقیه به طور خصوص، مقهور بوده و کسی قادر به اظهار حق نبوده است و اصولاً شرایطی نبوده که کسی اعمال ولایت و امامت نماید. حتا وظیفه انبیاء در چنین دوره‌ای به ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر منحصر بوده است.

(۲) روایت مرسله فقیه در معانی الاخبار: قال امیرالمؤمنین (ع):

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي! قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ خُلَفَائُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَيَرْوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» (۳۵)

معتقدین به ولایت فقیه استدلال نموده‌اند از آن جایی که پیامبر اکرم (ص) دارای مقام ولایت مطلقه بوده و در این روایت فقیه را خلیفه خود خوانده، فقیه نیز به مقتضای جانشینی پیغمبر، این مقام را دارا هستند.

در رابطه با این استدلال باید گفت: اولاً: چنان که بعضی از محققین گفته‌اند، احتمالاً مقصود از خلفاء، ائمه معصومین (ع) بوده‌اند و پیامبر (ص) می‌خواسته است که با این بیان، مقام آنها را بعد از خود اعلام نماید و بدین وسیله صلاحیت عترت خود را برای خلافت به آگاهی امت برساند. ثانیاً: معتقدین و منکرین ولایت فقیه اتفاق دارند که تنها روایت کردن و نقل از پیامبر (ص) نمی‌تواند شرط لازم برای ولایت مطلقه، که همان سیاست و سلطنت عامه شرعیه است، باشد زیرا که مدیریت، سیاست و کاردانی و کیاست می‌طلبد، و این ویژگی‌ها تنها با نقل حدیث تحقق نمی‌یابد. به عبارت دیگر ویژگی‌ها و اوصاف فوق با نقل روایت و با اطلاع به احکام فقهی ملازمه ندارد. سرنوشت امت را به دست کسانی دادن که تنها خصیصه آنها نقل حدیث و روایت و آشنایی با احکام حلال و حرام است، بسیار نامعقول و نامقبول است، و نسبت دادن چنین کاری به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) که عقل کل بود، به هیچ وجه شایسته نیست. بنا بر این، به خوبی می‌توان دریافت که مقصود از خلفاء، در روایت فوق، ائمه اطهار (ع) می‌باشند. و یا منظور جانشینی در جهت ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر است که مطابق کتاب و سنت پیغمبر انجام گیرد.

(۳) روایت عمر بن حنظله (وسائل الشیعه، ابواب صفات قاضی):

عمر بن حنظله گفت: از حضرت صادق (ع) پرسیدم میان دو نفر از یاران ما (شیعه) در دین یا میراث منازعه‌ای است که آن را به سلطان و قاضیان می‌برند (مقصود از قضات، قاضیان دولت اسماً اسلامی جور و غاصب بنی عباس است) آیا این کار حلال است؟ فرمود هر که محاکمه را به نزد آنها ببرد، درباره حق یا باطل، در حقیقت محاکمه خود را به نزد طاغوت برده است. یعنی نزد کسی که خدا امر فرموده به آن کافر شوند و اگر چه حق ثابتی هم در میان باشد، گرفتن آن در حکم حرام است. زیرا آن را به استناد حکم طاغوت گرفته است و چنین عناصری راهی را گرفته‌اند که خدا امر کرده به آن کافر شوند. خدا فرموده می‌خواهند محاکمه را به نزد طاغوت ببرند در حالی که مأمور هستند به طاغوت کافر شوند. عمر بن حنظله گفت: پس متخاصمین ما (شیعه) چه کنند؟ فرمود به کسی رو کنند که از خود شما (شیعه) هستند، از کسانی که حدیث ما را روایت می‌کنند و به حلال و حرام ما نظر می‌نمایند و احکام ما را می‌شناسند. پس به حاکمیت او رضا دهند. در حقیقت من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام. (۳۶)



محل استدلال این روایت بر ولایت مطلقه فقیه، جمله (فَأَنبَىٰ قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكَ حَاكِمًا) است که معتقدین به این نظریه پنداشته‌اند دلیل بر ولایت مطلقه فقیه می‌باشد.

روشن است که روایت فوق در مسأله مخاصمه و منازعه می‌باشد و ظهور حکومت، چنان چه قبلاً گفته شد، لغتاً و عرفاً در تحکیم امر و قطع و فصل نزاع است و سؤال نیز در مورد حکم و داوری بوده است. (۳۷) بدیهی است این معنی غیر از ولایت مطلقه است که سیاست عامه و زمامداری امور ملت از آن مراد می‌شود. فرق میان دو عنوان مزبور بسیار روشن و غیر قابل انکار است. فقهاء نیز عموماً از حدیث مذکور (و نظایر آن) غیر از قضاء معنای دیگری استنباط نکرده‌اند و اگر جمله فوق به اهل لغت هم عرضه شود، غیر از معنای ذکر شده، معنای دیگری از آن در نمی‌یابند. آن چه ملاک دلالت و استدلال در ادله نقلیه و لفظیه برای اثبات مدعاست ظهور کلام متکلم است.

مؤید این بیان، ذیل روایت مذکوره است که در آن ضمن سؤال و جواب از حکم دو خبر یکسان از تمام جهات، ولی متعارض، و ذکر مرجحات آنها امام چنین فرمود: «إِذَا كَانَ ذَالِكَ فَارْجُهُ حَتَّى تَلْقَى إِمَامًا» یعنی زمانی که بدین صورت باشند (یعنی از تمام جهات دو خبر متعارض یکسان شوند) پس باید منتظر باشی و از حکم دادن خودداری نمایی تا با امام خود ملاقات کنی.

این جمله به روشنی نشان می‌دهد که روایت مذکوره تنها مربوط به حکمیت بین متخاصمین است و اصلاً ربطی به ولایت مطلقه فقیه ندارد.

۴) روایت ابی‌خدیده:

ابی‌خدیده گفت: حضرت صادق (ع) به من فرمود نظر کنید به مردی از خود شما (شیعه) که چیزی از داوری‌های ما را می‌داند پس او را میان خود داور قرار دهید. در حقیقت من او را قاضی (داور) قرار دادم. پس محاکمه را پیش او ببرید. (۳۸)

این حدیث را از ادله ولایت مطلقه فقیه گرفتن، دور از شأن تحقیق می‌باشد. زیرا حدیث فوق به روشنی نشان می‌دهد که حاکم تنها در مورد محاکمه و داوری میان متخاصمین است و بس. چنانچه روایت صریحاً می‌گوید: (فَأَجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ) این جعل در صورتی است که میان آنها منازعه‌ای روی دهد.

۵) همین روایت با عبارت دیگر نیز به این صورت نقل شده است:

ابو‌خدیده گفت: حضرت صادق (ع) مرا به سوی اصحاب ما (شیعه) فرستاد و فرمود به آنها بگو حذر کنید از این که وقتی میان شما خصومتی روی داد یا درباره چیزی از داد و ستد اختلافی روی داد، داوری آن را پیش یکی از فاسقان ببرید. میان خود مردی را که حلال و حرام ما را می‌داند قرار بدهید و من او را بر شما داور قرار دادم. و حذر کنید از این که مخاصمه را به نزد سلطان ظالم ببرید. (۳۹)

هر یک از جمله‌های فوق به طور بسیار واضح نشان می‌دهد که تنها و به طور انحصار، مربوط به قضاء در مخاصمه و محاکمه بوده کوچک‌ترین ارتباطی به ولایت مطلقه فقیه ندارد.

۶) توقیع شریف از حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه:

اسحق پسر یعقوب گفت از محمد بن عثمان العمری (از نواب اربعه حضرت ولی‌عصر (عج) بوده) درخواست کردم نامه‌ای را به من برساند که در آن از مسائلی که برای من مشکل شده بود از حضرت سؤال نموده بودم. پس توقیع شریف به خط مبارک مولانا صاحب‌الزمان (عج) وارد شد. (نوشته بود) اما درباره آن چه سؤال کرده بودی، خدا تو را ارشاد و ثابت‌قدم فرماید. تا این که کلام را بدان جا رسانید و فرمود: «و اما در رویدادهایی که پیش می‌آید، به روایان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم؛ و اما محمد بن عثمان العمری، خدا از او و پیش از او از پدرش خوشنود باشد، مورد اطمینان من است و نوشته او، نوشته من است. (۴۰)

این روایت از مهم‌ترین روایاتی است که برای اثبات ولایت مطلقه فقیه عنوان شده است و پایه استدلال آنان در دو جمله ذیل است یکی جمله «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَعَةِ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا» و دیگری جمله «فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» در جمله اولی چنین استدلال می‌کنند که مقصود از حوادث واقعه، تنها احکام شرعی و مسائل فقهی نیست، بلکه منظور کلیه اموری است که مربوط به شؤون اجتماعی و فردی امت اسلامی می‌باشد (از قبیل انواع ولایت شرعیه نظام حکومتی - سیاسی - اقتصادی - قضائی - اجرائی - تنظیم امور - حفظ ثغور و غیره) که ولی مطلق مسلمین باید آنها را انجام دهد. امام (ع) با همین جمله «اما الحوادث الواقعه...» روایت حدیث و فقهاء را ولی مطلق مسلمین قرار داده و با این بیان مقام ولایت مطلقه را برای فقهاء در دوره غیبت کبری ثابت نموده است.



و اما از جمله دوم «فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» چنین استدلال می‌نمایند که مراد از حجت، کسی است که در تمام امور اجتماعی و سیاسی و نظامات قضائی و اجرایی و غیره مرکز و مرجع و حجت بوده، و به عبارت دیگر، دارای مقام ولایت مطلقه و امامت عامه باشد. بر ارباب نظر واضح است که استدلال به جمله اولی (أَمَّا الْوَأَدِثُ الْوَأَقَعَةُ الْخ) بر اثبات ولایت فقیه از چند جهت، مردود است. یکی این که همین جمله نسبت به غیر مخاطب، مجمل است. زیرا ممکن است مسائل مخصوصی را از امام (ع) پرسیده و امام (ع) نیز در جواب آن، همان جمله را که برای مخاطب، معهود و معلوم بوده است، بیان فرموده باشند. در این فرض، غیر مخاطب نمی‌تواند از جمله فوق که برایش مجمل است، با تأویلاتی بر مدعای خود استدلال نماید.

ثانیاً: محتمل است مقصود از آن بعضی مسائل و موضوعات مشکله شرعیه باشد که برای مکلف روی می‌دهد. مخصوصاً در امور قضائی و حقوقی و امور حسبه و نظایر آن که احتیاج به ولی و قیم شرعی دارد. بدیهی است در این گونه موارد امام باید مطابق سؤال سائل مرجعی را معرفی فرماید.

و نیز ممکن است مقصود از «حوادث واقعه» بحران‌های سیاسی، اختلافات مشکل، اغتشاشات، تحولات و تغییر اوضاع و احوال اجتماعی و مذهبی، انحرافات و کج‌روی‌های دینی واحداث بدعت‌ها در دین خدا و غیره باشد که موجب حیرت و سرگردانی و ضلالت مسلمین در تعیین وظیفه می‌گردد، که در این شرائط امام (ع)، جهت راهنمایی و ارشاد و تشخیص وظیفه، رواة (فقهاء) را به عنوان مرجعی معرفی فرموده‌اند تا راویان حدیث و فقهاء مطابق دستوره‌های ائمه (ع) آنها را از تاریکی و گمراهی و از حیرت‌زدگی و انحراف نجات دهند و وظیفه و راه مستقیم را به آنها بشناسانند.

به علاوه چنان که قبلاً گفته شد، راوی حدیث بودن (فقیه) برای احراز مقام ولایت که سلطنت عامه و ریاست امت اسلام است، کفایت نمی‌کند. کسی می‌تواند اداره امور را عهده‌دار باشد که علاوه بر مقبولیت مردم، ویژگی‌های علمی - سیاسی - آگاهی و بینش، مدیریت، استعداد و عدالت را دارا باشد. تنها راوی حدیث (فقیه) بودن، بدون ویژگی‌های فوق، کافی نیست. چه بسا فقیه‌ای که در فقاہت هم کامل است، ولی حتا از تنظیم امور خانواده خود عاجز باشد. مگر معقول است امام (ع) سرنوشت تمام امت و ملت را به کسی بسپارد که از مسائل سیاسی و اجتماعی زمان بی‌اطلاع بوده و تحت تأثیر جاه‌طلبان و دنیاپرستان قرار گیرد و فریب شیاطین جن و انس را بخورد، و در نتیجه کلیه شؤون زندگی فردی و اجتماعی و معنوی ملت را در پوشش مذهب با خطری غیرقابل جبران مواجه ساخته به پرتگاه سقوط مطلق بکشاند؟

ضمناً کلمه «فَارْجِعُوا» و تعبیر «رجوع» مفهوم مراجعه و پرسش را می‌رساند، نه انتخاب و اطاعت را. اگر قرار برای زمامداری و مدیریت بود، بدیهی است که امام (ع) با توجه به تعدد فقهاء و اختلاف سلیقه مردم، ممکن نبود چنین دستوری را، بدون ذکر شرائط و ترتیبات کار برای تعیین فرد اصلح، صادر نمایند، در هر حال روایت فوق، به فرض قطعیت و اصالت، حکایت از ضرورت رجوع مردم به رواة حدیث می‌نماید نه جواز اعمال ولایت و سلطه از ناحیه فقهاء.

و اما استدلال بر ولایت مطلقه فقیه با جمله «فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»، که در تقریب استدلال بر مسأله بیان گردید، نیز بر خلاف تحقیق است؛ زیرا از کلمه «حجت»، یا معنای لغوی و عرفی آن را باید در نظر گرفت، یا معنای اصطلاحی (اصولی). اما معنای لغوی و عرفی حجت آن است که به وسیله آن با طرف مخالف احتجاج شود. در «مجمع» چنین می‌گوید: الْحُجَّةُ بِهْ ضَمِّ «ح» اسم است از احتجاج، خدای تعالی فرموده: تا این که برای مردم علیه خدا پس از ارسال پیامبران حجت نباشد. و نیز فرموده: و برای خدا حجت رسا و کامل بر مردم می‌باشد، یعنی به سبب اوامر و نواهی او. (۴۱) در تفسیر همین آیه وارد شده است که خداوند در روز قیامت به بنده خود خطاب می‌کند که آیا عالم بودی؟ اگر گفت آری! خطاب می‌کند: پس چرا عمل نکردی؟ و اگر گفت: جاهل بودم! می‌فرماید: پس چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ آنگاه حجت بالغه او را مغلوب می‌سازد. (۴۲)

در سوره بقره فرموده: «لِيَأْتِيَكَمُ حُجَّةٌ» و در سوره أنعام: «تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ» در سوره شوری فرموده: «حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ». خلاصه آن که از کلمه «حجة» در هر جا، چه در آیات نامبرده و چه در روایات، همان معنای لغوی و عرفی آن یعنی برهان (و آن چه با آن احتجاج می‌شود) منظور بوده است. انبیاء و اولیاء را حجت نامیده‌اند به آن دلیل که خدا با آنها با بندگان احتجاج می‌کند. به طور خلاصه، انبیاء و اولیاء و کتب آسمانی حجت و برهانند زیرا که به وسیله آنها احتجاج می‌گردد.

و اما معنای اصطلاحی «حجت» در اصول فقه عبارت است از سند و مدرک شرعی که عمل به آن (اگر سند مطابق با واقع بود) مقبول خواهد بود و اگر مطابقت با واقع نداشت معذور خواهد بود.



برای کلمه حجت، غیر از دو معنای فوق، معنای دیگری در نزد اهل فن معلوم و معهود نیست و هیچ‌یک از دو معنا مناسبتی با معنای «ولایت مطلقه فقیه» ندارد.

پس با این بیان کاملاً روشن است که استدلال به ولایت مطلقه فقیه با توقیع شریف، بی‌پایه است.

(۷) صحیح‌ه قداح:

حضرت ابی عبدالله از رسول الله (ص) روایت کرده که پیامبر اکرم (ص) در ضمن بیان مرتبه علماء فرمود «وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمَ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ أَوْرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُمْ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ».

حضرت صادق (ع) از رسول الله (ص) روایت کرده که پیامبر اکرم (ص) فرموده علماء، وارثان پیامبرانند. همانا پیامبران دینار و درهمی باقی نمی‌گذارند. لکن میراث آنان دانش است و هر کس از آنها گرفت بهره شایان به دست آورده است.

روایت ابوالبختری نیز با تفاوت کمی مثل همین روایت است و به جای علم، احادیث ذکر شده است. (۴۳)

محل دلالت این حدیث بر ولایت فقیه، در نظر مدعیان ولایت «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» است. آنان چنین استدلال می‌کنند که چون انبیاء دارای مقام ولایت مطلقه هستند، علماء و فقهاء هم به مقتضای همین حدیث وارثان انبیاء هستند؛ پس فقهاء به حکم میراث، مقام ولایت را از پیامبران به ارث برده و از آنها وارث ولایت مطلقه گردیده‌اند.

در این جا باید گفت ارث بردن علماء از احادیث انبیاء، که همان علم انبیاء است، مستلزم وارث بودن ولایت مطلقه نیست. به ویژه این که در متون حدیث، مورد ارث، که همان علم و دانش است، بیان گردیده. بنا بر این دلیلی نیست که علماء سایر شئون انبیاء را نیز به ارث برده باشند. روایت فوق، علماء را از نظر ارشاد و تبلیغ دین و اصلاح امور مردم و امر به معروف و نهی از منکر وارث انبیاء معرفی نموده و مقرر می‌دارد که علماء احادیث و دانش توحید و خداشناسی و حق‌پرستی و غیره را که از انبیاء ارث برده‌اند باید به مردم برسانند و ابلاغ نمایند. خلاصه آن که عدم دلالت این حدیث بر ولایت مطلقه فقیه بر اهل نظر پوشیده نیست.

(۸) روایت تُحَفُّ الْعُقُولُ که منسوب به حضرت سیدالشهدا امام حسین (ع) است.

این روایت مفصل و طولانی است (در وافی این روایت را در کتاب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده است) و آن چه در روایت مذکوره محل استدلال بر ولایت مطلقه فقیه قرار گرفته (بنا به زعم مدعی) همان جمله معروف است که در ضمن آن (در مقام تشریح گرفتاری‌های مسلمین و غلبه جور بر عدل و پیروزی باطل بر حق) فرموده «ذَلِكَ بَأَنَّ مَجَارِي أُمُورِ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى خَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ»

خلاصه ترجمه‌اش این است که محل جریان امور و احکام بر دست کسانی است که علم به خدا دارند (خدا شناسند) و به حلال و حرام او امین هستند و در بعضی کتب به جای «عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ»، «بِيَدِ الْعُلَمَاءِ» ذکر شده است. معتقدین به ولایت مطلقه فقیه استدلال می‌کنند که مجاری امور شامل امور اجتماعی در تمام شئون زندگی است. پس بر این پایه همه کارهای اجتماعی، سیاسی، نظامی، قضائی و اجرائی ملت اسلام در دست علماء است. و این تعبیر دیگری از ولایت مطلقه فقیه می‌باشد. باید توجه داشت که مقصود از «عُلَمَاءِ بِاللَّهِ وَ أَمْنَاءِ بِحَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ» به عقیده محققین بزرگ شیعه دوران اخیر، همانا ائمه اطهار (ع) باشند. چون روایت در مقام توییح مردمی است که با دوری از اطراف ائمه معصومین (ع) و تفرق‌شان از گرد رهبران بر حق، باعث گرفتاری و مصیبت مسلمین و علت تسلط ستمکاران و تضعیف علماء (امامان بر حق) گردیده‌اند، و قبل از جمله معروف (مجاری الأمور) در همین خطبه آمده است: گرفتاری و مصیبت شما از تمام مصیبت‌های مردم بزرگ‌تر است، زیرا مقام و منزلت‌های علماء را، که بر مقتضای بینه واضح و سنت پیغمبر (ص)، مجاری امور و ولایت و امامت عامه در دست آنها است، از شما گرفته‌اند، و علت سلب کردن این حق، غیر از پراکندگی شما از اطراف حق و اختلاف در سنت پیغمبر (ص) چیز دیگری نیست. (۴۴)

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

روایاتی که در این بخش ذکر شد، در نظر مدعیان ولایت فقیه مهم‌ترین ادله نقلیه بر ولایت مطلقه فقیه بود و در صفحات گذشته به خوبی معلوم گردید که این ادله، دلالتی بر مدعا ندارند و نمی‌توانند در مقابل ادله اربعه و قاعده اولیه که سابقاً ذکر شد، ایستادگی کنند. محققین فقهاء و اهل فن کلاً دلالت این روایات (بر ولایت مطلقه فقیه) را صریحاً نفی فرموده‌اند.



باید توجه داشت آن‌چه محل بحث و مورد گفتگو است، موضوع ولایت مطلقه فقیه است. اما ولایت فی‌الجمله برای فقیه در دوره غیبت کبری در موارد ضروری و مقتضی همان فقهاء، مسلم و غیرقابل انکار است. اگر چه در حدود آن اختلاف دارند. بنا بر این، مقتضی است در بخش آینده، به توفیق خدا، به اقوال بعضی از محققین اشاره شود تا مسأله بهتر روشن گردد.

## نظرات برخی از فقهای بزرگ درباره ولایت فقیه

### ۱- نظر مرحوم شیخ مرتضی انصاری

بزرگ‌ترین فقیه چند صد سال اخیر، در کتاب مکاسب در مسأله تصرف در مال صغیر، بعد از بیان مناصب سه‌گانه فقیه، یعنی: ۱- منصب فتوا، ۲- مرجعیت در مرافعات و مخاصمات، ۳- ولایت تصرف در اموال و انفس؛ در قسم سوم چنین گفته است: ولایت فقیه به دو صورت متصور است: اول آن که در تصرف مستقل باشد. قطع نظر از این که تصرف غیر نیز منوط به اذن او باشد. قسم دوم آن که غیر ولی در تصرف مستقل نباشد (و تصرف ولی منوط به اذن ولی باشد). (۴۵)

در صورت اول استقلال فقیه در تصرف در اموال و انفس را، به حکم قاعده اولیه، از همه افراد نفی نموده و به عدم ثبوت آن تصریح کرده است و در روایاتی که خیال شده دلالت بر ولایت فقیه دارد کلاً تصریح به عدم دلالت آنها کرده و می‌فرماید.

لکن اگر از روی انصاف روایت شریفه مورد توجه قرار گیرد معلوم می‌گردد که ملاحظه سیاق روایت و صدر و ذیل آن چنین اقتضاء می‌کند که در مقام بیان وظیفه فقهاء از نظر احکام شرعیه است. پس اگر فقیه، زکات و خمس را از مکلف مطالبه نماید، دلیل شرعی بر وجوب دادن آن به فقیه وجود ندارد. (۴۶)

در آخر این بحث، چنین آمده است: «و بِالْجُمْلَةِ فِإِقَامَةُ الدَّلِيلِ عَلَىٰ وَجُوبِ طَاعَةِ الْفَقِيهِ كَالْإِمَامِ إِلَّا مَا خَرَجَ بِالْذَّلِيلِ ذُوْنَهُ خَرَطُ الْفِتْنَةِ» یعنی دلیل اقامه کردن بر وجوب اطاعت فقیه نظیر وجوب اطاعت امام (ع) از تراشیدن خارهای بسیار سخت درخت خاردار با دست لخت دشوارتر و رنج‌آورتر است. این تعبیر کنایه‌ای است از اشکال یا عدم امکان اقامه دلیل بر ولایت فقیه.

و اما بحث در ولایت فقیه بر اساس وجه دوم، یعنی هر گاه تصرف دیگری موقوف به اذن فقیه باشد (در مواردی که اذن فقیه هم موقوف به اذن امام است) و به سبب آنکه موارد توقف بر اذن امام غیر مضبوط و نامعلوم است، ناچار باید آنچه را که ضابط و شاخص ولایت او است ذکر نمود. پس می‌گوییم: هر امر معروفی که از جانب شارع، معلوم باشد و تحقق آن را در خارج خواسته باشد، اگر معلوم شود که انجام آن وظیفه شخص معینی است، مثل نظارت پدر بر اموال فرزند صغیرش، یا وظیفه‌ی صنف معینی است، مانند افتاء و قضاء، یا وظیفه هر کس که به انجام آن توانایی دارد، نظیر امر به معروف، در هیچ‌یک از این موارد اشکالی نیست (چون باید آن امر توسط فرد خاص انجام گیرد) و اگر چگونگی آن معلوم نگردد و احتمال رود که تحقق یا وجوب آن به نظر فقیه مشروط است، در این صورت رجوع به او لازم است. سپس آنکه اگر فقیه از روی ادله، جواز تولیت خود را، به سبب منوط نبودن آن به نظر امام یا نایب خاص او به دست آورد، خود شخصاً یا با نایب گرفتن، اگر نایب را جایز بدانند، انجام می‌دهد و الا معطل می‌گذارد، زیرا معروف بودن امری منافاتی با منوط بودن انجام آن به نظر امام (ع) ندارد. (۴۷)

پس شیخ انصاری ولایت فقیه را در مواردی نظیر مخاصمات و رسیدگی به اموال صغار در صورت نبودن ولی (پدر) و اموال غایب و نصب قیم و نظایر آن، مورد بحث قرار داده و ادله آن نظیر مقبوله عمر بن حنظله و توقیع شریف و غیره را ذکر می‌نماید و نتیجه‌گیری می‌کند که: «از آن چه بیان کردیم معلوم گردید ادله‌ای که بر ولایت فقیه اقامه شده، امری است که مشروعیت آن قبلاً به ثبوت رسیده باشد. به طوری که اگر فرض شود فقیه‌ی در جامعه وجود ندارد، انجام آن برای مردم به طور کفایی واجب خواهد بود. اما اگر مشروعیت وجود آن در خارج مشکوک باشد، نظیر اجراء حدود برای غیر از امام (ع) و تزویج دختر صغیری که پدر و جد ندارد، و ولایت معامله بر مال غایب به وسیله بستن عقد، و فسخ عقد خیاری از صغیر و غیره و مشروعیت آن از ادله‌ای نظیر «مقبوله عمر بن حنظله» و توقیع نامبرده و جمله «مجاری امور الأحکام علی آیدی العلماء» برای فقیه ثابت نمی‌گردد.» (۴۸)

از سخنان مرحوم شیخ انصاری به خوبی روشن می‌شود که «ولایت فقیه» حتی در موارد محدود هم مردود، و یا لااقل مورد شک می‌باشد. تا چه رسد به «ولایت مطلقه فقیه».

### ۲- نظر مرحوم آخوند خراسانی (۴۹)



مرحوم آیت الله «آخوند خراسانی» صاحب کتاب «کفایة الاصول» که در تحقیق و تتبع، کم نظیر و استاد مراجع و فقهای است که بعد از مشروطیت آمده‌اند، به بررسی نظریات شیخ مرتضی انصاری پرداخته و در مورد ولایت فقیه چنین می‌گوید:

پوشیده نماند در حال غیبت امام عصر عجل الله فرجه هر یک از شئون ولایت که برای امام (ع) ثابت نشده، برای فقیه به طریق اولی ثابت نخواهد بود. و اما آن چه برای امام از شئون ولایت ثابت است، ثبوت آن برای فقیه محل اشکال است.

در اینجا باید اولاً از آن چه برای امام ثابت است، بحث کنیم - در مرحله دوم به نقض و ابرام ادله‌ای که برای ثبوت آن برای فقیه ذکر شده است بپردازیم.

- آن چه برای امام (ع) ثابت است:

باید دانست که ولایت امام (ع) در امور مهمه کلی متعلق به سیاست و مربوط به وظیفه مقام ریاست امت قابل تردید نیست، و اما ولایت امام (ع) در امور جزئی که متعلق به اشخاص و افراد است، نظیر فروش خانه افراد و یا سایر تصرفات در اموال شخصی مردم محل تردید و اشکال است. علت تردید این است که یک دسته از ادله، دلالت بر عدم ولایت دارند که ما سه دلیل از آن را ذکر می‌کنیم:

۱- ادله‌ای که دلالت بر عدم جواز تصرف غیر در اموال و املاک مردم دارد، مگر در صورتی که این تصرف به اذن و رضای حاضر صاحب مال انجام گیرد.

۲- ادله‌ای که بر عدم حلیت مال مردم بدون طیب نفس و رضای صاحب مال دلالت دارند.

روشن بودن این واقعیت که سیره پیغمبر (ص) بر این اساس بوده که آن حضرت درباره اموال مردم، هم چون سایر افراد امت، و بدون کوچک‌ترین امتیاز و اختیاری عمل می‌فرموده است.

و دسته دیگری از آیات و روایات بر اولویت پیغمبر و ائمه (ع) بر مؤمنین نسبت به یکدیگر دلالت دارند. تقابل این دو نوع ادله (۱) - «لا یحل مال امرئ الا بطیب نفسه» و نظیر آن و ۲ - «النبی اولى بالمؤمنین» در محل بحث، موجب تردید و اشکال گردیده است.

اما حقوقی که به سبب خاص، نظیر ازدواج و قرابت در ارث، به وجه مخصوص به افراد متعلق می‌گردد، عدم ولایت پیغمبر و امام (ع) در این گونه موارد غیر قابل انکار است و صحیح نیست که بگوییم پیغمبر و امام (ع) در ارث بردن از متوفی، از وارث اصلی (و یا به زنی از مسلمین از شوهر او) اولی و اقرب باشد و ادله ولایت پیامبر و امام (ع) مسلماً شامل این گونه امور نمی‌شود. زیرا آیه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» در مسائلی است که مسلمانان خود اختیار داشته باشند، نه در امری که از احکام تبعیدی بوده و در اختیار آنها نیست. مثلاً قرابت سبب ارث و ازدواج، سبب آثار زوجیت است که شارع، منحصراً این حق را برای وارث و زوج جعل فرموده و این جعل و حکم در اختیار مؤمنین نیست تا این که پیغمبر بتواند نسبت به آنها اولویت داشته باشد و اما درباره این که آیا تبعیت امر و نهی نبی و امام (ع) به طور مطلق، ولو این که مربوط به سیاست و احکام نباشد، مانند امور عادی و روزمره زندگی، واجب و لازم است، یا این که وجوب تبعیت مختص به امور سیاسی و احکام است، باید چنین گفت: آن چه از روایات و آیات استفاده می‌شود و قدر مسلم است، آن است که وجوب اطاعت پیامبر و امام (ع) در اموری است که از جنبه نبوت و امامت صادر شود، خواه مربوط به احکام و سیاست باشد، یا خیر. و اما اگر فرمانی از جنبه مقام نبوت و امامت صادر نگردد، وجوب تبعیت آن معلوم نیست.

و اما ادله‌ای که جهت ثبوت «ولایت مشابهی» برای فقیه ذکر شده است؛ قوی‌ترین آنها از حیث دلالت عبارتند از:

۱- روایتی که حکایت از تشابه منزلت فقیه به منزلت انبیاء بنی اسرائیل دارد.

۲- روایت تحف العقول که در آن امام (ع) فرموده (مجارى الامور بیدالعلماء)

۳- روایتی که در آن فرموده: «سزاوارترین مردم به پیامبران، أعلم آنهاست».

هیچ‌یک از موارد فوق‌الذکر هرگز دلالتی بر ولایت فقیه ندارد. هر چند ظاهر اولویت دادن أعلم در شباهت به انبیاء، اشاره به «خلافت علماء از انبیاء باشد». از این جهت است که آن را به علم اختصاص داده، (یعنی علماء در علم خلفاء انبیاء هستند). همان‌طور که در جمله دیگر، معصوم (ص) علماء را به عنوان خلیفه ذکر فرموده، در عین حال خلیفه بودن علماء دلالتی بر ولایت فقیه ندارد. زیرا در مفهوم خلافت اطلاقی نسبت به ولایت نیست و شاید خلافت از نظر ارشاد و تبلیغ احکام و امر به معروف باشد که از شئون پیامبری و رسالت است.

در مورد روایتی که منزلت فقیه را مساوی با منزلت انبیاء بنی اسرائیل خوانده است، باید گفت قدر مسلم روایت مزبور در مورد ارشاد و تبلیغ احکام و امر به معروف است. مضافاً بر این که ولایت مطلقه ثبوتش برای انبیاء بنی اسرائیل معلوم نیست. (۵۰)



و اما جمله «مجارى الامور بيد العلماء» اگر چه این جمله می‌تواند عبارت دیگری از ولایت علماء باشد، ولی ظاهر این است که مراد از «علماء بالله و ائمه علی حلاله و حرامه» خصوصاً ائمه اطهار علیهم السلام است. چنانچه سایر جملات روایت شریفه که در مقام توییح مردم، پراکنده شدن آنها از اطراف ائمه (ع) را سبب غضب خلافت و بیرون رفتن آن از دست کسانی که مجاری امور بایستی در دست آنها قرار می‌گرفت، شمرده است. روشن است مراد از «علماء» در این مقام، غیر از ائمه (ع) کسی نیست. این خبر طولانی است که تحف العقول آن را به طور مرسل از حضرت ابی عبدالله حسین (ع) نقل کرده. هر که طالب است به تمام روایت (در کتاب مزبور) مراجعه کند تا کاملاً روشن شود که روایت شریفه منحصرماً مربوط به ائمه است و اصلاً ربطی به فقهاء ندارد.

اما این که معصوم (ع) در بعضی موارد فقهاء را حاکم و قاضی قرار داده، ظهورش تنها در مورد رفع خصومت و دادرسی است و ولایت فقیه از آن استفاده نمی‌شود. چنانچه روایت مقبوله - و روایت مشهوره - گواه این بیان است.

دلیلی هم وجود ندارد که شایسته‌ترین مردم نسبت به انبیاء، اعلم آنها نسبت به ولایت باشد. به همین سبب نمی‌توان آن چه را که در توقیع شریف در مورد ارجاع حوادث واقعه به علماء بیان فرموده، دلیلی بر اثبات ولایت فقیه دانست. زیرا احتمال دارد که مراد، حوادث معهود بین سائل و امام (ع) بوده و به آن چه در سؤال ذکر گردیده ناظر بوده است. احتمال قوی دارد مقصود از حوادث واقعه، حکم حوادث و فروع جدیدی باشد که در اخبار از آنها اثر و خبری نیست و عبارتی که امام (ع) فقیه را از جانب خود حجت قرار داده مربوط به ولایت فقیه نیست. زیرا حجت، مستلزم ولایت مطلقه نیست و میان حجت - و ولایت مطلقه نه ملازمه عقلی و نه ملازمه عرفی وجود دارد، اگر چه ولایت مطلقه حضرت حجت بن الحسن (ع) عجل الله فرجه الشریف کاملاً ظاهر و روشن است. (۵۱)

خوانندگان عزیز توجه دارند که ما در صفحات گذشته عین ادله و روایاتی را که مورد استناد طرفداران ولایت فقیه بود و همچنین نحوه دلالت آنها بر ولایت را مشروحاً بیان کردیم و در این جا تنها منظور جلب توجه خوانندگان به بیان استادالمحققین مرحوم آیت الله خراسانی بود تا توجه نمایند ایشان با بیان بسیار قاطع و واضح، و در عین حال، بسیار مختصر و مفید و محکم، اساس ولایت فقیه را رد کرده و با پیروی از محققین و فقهای عظیم‌الشان گذشته حق مطلب را با مهارت خاص ادا کرده‌اند.

### ۳) نظر آیت الله محمد حسین نایینی (۵۲)

مرحوم نایینی در حاشیه مکاسب (بنا به تحریر منیة الطالب) در ذیل عبارت شیخ انصاری - که گفته «مِنْ جُمْلَةِ اَوْلِيَاءِ التَّصَرُّفِ فِي مَالٍ مَنْ لَا يَسْتَقِلُّ بِالتَّصَرُّفِ فِي مَالِهِ الْحَاكِمُ»، در مقام توضیح چنین آورده است:

برای ولایت سه مرتبه است: یک مرتبه که بالاترین مراتب است، مختص انبیاء و اوصیاء بوده قابل تفویض و واگذاری به کسی نیست. دو مرتبه دیگر قابل تفویض و واگذاری به سایرین هست، اما مرتبه اول همان مرتبه‌ای است که آیه شریفه «الَّتِي اُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ» به آن اشاره فرموده است. این مرتبه نه قابل سرقت است و نه کسی می‌تواند پیراهن آن را به زور بر تن کند. مرتبه دوم ولایت که قابل تفویض است، مرتبه‌ای است که مربوط به سیاست و نظم بلاد و انتظام امور امت و استحکام مرزها و جهاد با دشمنان و دفاع و نظایر اینهاست که مربوط به والیان و امراء می‌باشد. و قسم سوم مرتبه‌ای است که راجع به قضاء و دادرسی و فتوا دادن است. و این دو منصب در عصر پیامبر و حضرت امیر (ع) بلکه در عصر خلفاء سه‌گانه برای دو صنف مختلف از افراد امت واگذار می‌گردید و در هر ناحیه و شهرستان، والی غیر از قاضی و مفتی بود. یک صنف تنها به قضاء و افتاء منصوب می‌شد و صنف دیگر برای اجرای حدود و نظم بلاد و نظارت به مصالح مسلمین منصوب می‌گردید. و گاهی به ملاحظه اهلیت یک نفر هر دو منصب به او واگذار می‌شد. ولی غالباً قاضی و والی دو فرد مختلف بودند. در ثبوت منصب قضاء برای فقیه و همچنین اموری که از توابع قضاء شمرده می‌شود، نظیر اخذ آن چه مورد دعوی است از محکوم علیه، و زندانی نمودن بدهکاری که در ادای دین مسامحه می‌کند، و تصرف در بعضی امور حسبیه مانند حفظ مال غایب و صغیر و امثال آن تردیدی نیست. آن چه محل اشکال است، ثبوت ولایت عامه برای فقیه است که روشن‌ترین مصادیق آن استحکام مرزها و نظم شهرها و جهاد و دفاع است. (۵۳)

آیت الله نایینی بعد از بیان فوق، به بررسی ادله‌ای که طرفداران ولایت فقیه آورده‌اند می‌پردازد.

اگر چه ما در بحث‌های گذشته این ادله را مورد بررسی قرار دادیم، ولی برای زیادت بصیرت خوانندگان، ابتدا به طرح استدلال‌ها و سپس به خلاصه ترجمه نظر آن مرحوم (نایینی) به ترتیب زیر اشاره می‌کنیم:

۱- در روایت نبوی که فرموده: «علماء اُمَّتِي كَانِبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» و به آن بر ولایت عامه فقیه استدلال شده، چنین گفته است: تنزیل علماء به منزله انبیاء بنی اسرائیل، به لحاظ تبیین احکام است، چنانکه اغلب پیامبران بنی اسرائیل منبع احکام حضرت موسی (ع) بودند.



۲- در عناوین وارده در کلام بعض ائمه(ع) نظیر «العلماء ورثة الانبياء» و «مجارى الأمور بيد العلماء» و امثال آن که بر ولایت عامه فقیه استدلال شده چنین فرموده:

مقصود از علماء، ائمه اطهار(ع) می‌باشند مخصوصاً روایت «مجارى الأمور بيد العلماء» که در آن قرائن واضح است که دلالت دارند بر این که مراد از علماء، ائمه(ع) می‌باشند که امان به حلال و حرام خدا هستند.

۳- و اما دلالت توقیع شریف بر ولایت عامه فقیه از طرق ذیل مطرح شده است. الف- عبارت حوادث واقعه که گفته شده ظهور حوادث واقعه در مطلق وقایع، بدون فرق بین احکام و سیاست و اجراء حدود و اخذ زکات و غیره می‌باشد.

ب- امام(ع) نفس حوادث، نه حکم آنها را به رواة، که فقهاء هستند، ارجاع فرموده‌اند و ظهور آن در امور عامه نه در احکام می‌باشد.

ج- امام(ع) در توقیع مزبور رواة (فقهاء) را به صورتی که خود حجت خدا هستند از طرف خود حجت قرار داده‌اند. پس به مقتضای این عبارت، هر گونه اختیار برای امام(ع) هست و هر وظیفه‌ای که بر عهده او است قابل تفویض بوده و برای فقهاء نیز ثابت می‌گردد.

د- اسحق بن یعقوب که در توقیع شریف سؤالاتی از امام(ع) کرده، خود از بزرگان و رواة و فقهاء در دوره غیبت صغری است. شأن وی اجل از آن است که از مسأله‌ای مانند رجوع به فقهاء در مسائل و احکام شرعی، در صورت عدم دسترسی به امام(ع)، که حکمش خیلی واضح است، سؤال کند.

پس از این جا معلوم می‌شود اسحق بن یعقوب می‌خواسته بداند که در امور عامه نظیر امور سیاسی - انتظامی - اجرایی - نظامی و قضائی و غیره در حال غیبت امام(ع) باید به کدام مرجع رجوع کرد. امام(ع) هم در جواب او مطلق رواة (فقهاء) را برای همین منظور تعیین فرموده‌اند.

پس از این گفتار، مرحوم نایینی استدلالات فوق را مورد نقد و بررسی قرار داده چنین می‌گوید:

در قسمت الف: سؤال، غیر معلوم است و احتمال دارد سؤال از حوادث معهوده بین سائل و امام(ع) بوده باشد و اگر فرض شود که کلمه «حوادث» عمومیت دارد، باید گفت که قدر مسلم و متقن آن در حدیث شریف، احکام و فروع جدید است که مربوط به افتاء می‌شود.

در قسمت ب: مناسبت بین حوادث و احکام آنها، کافی است تا در سؤال از حکم حوادث، کلمه «حکم» حذف شود، پس فقیه در احکام شرعیه مرجعیت دارد نه در حوادث.

و در قسمت ج: حجت بودن با مبلغ احکام بودن و رسانیدن تکالیف و وظایف شرعیه به مردم مناسبت دارد. چنان که از آیه «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» همین معنا استفاده می‌شود.

و در قسمت د: جلالت مقام اسحق بن یعقوب مانع از آن نیست که از یکی از امور بسیار روشن و ظاهر سؤال نماید. چنانچه زرارة و محمد بن مسلم با آن همه جلالت فقهی که داشتند، از حکم امور که بسیار ظاهر و روشن بود از امام(ع) سؤال می‌کردند. مضافاً بر این که معلوم نیست - سؤال (اسحق بن یعقوب) از تکلیف مردم در حال غیبت کبری بوده باشد، یا این که ظاهر سؤال، عموم وقایع زمان غیبت کبری را برساند. بلکه ممکن است سؤال مربوط به بعض رواة در دوره غیبت صغری باشد.

پس احتمال قوی می‌رود که سؤال سائل از تعیین مرجع در احکام و فروع جدید، در دوره غیبت صغری مربوط باشد نه در امور عامه (مرحوم نایینی برای این نکته شاهدهی هم از راویان توقیع شریف بیان کرده است)

طالبین می‌توانند به عین عبارت ایشان در «مُنیة الطالب» رجوع نمایند.

۴- اما روایت ابی خدیجه که در آن فرموده «فَأَنی جَعَلْتُهُ قَاضِیاً»، ظهور روایت در اختصاص به قضاء و محاکمه، قابل تردید نیست، علاوه بر این که روایت ابی خدیجه ضعیف شمرده شده است.

۵- اما روایت مشهوره که امام(ع) فرموده «أَلْسُلْطَانُ وُلِیِّ مَنْ لَا وُلِیَّ لَهُ» (سلطان ولی کسی است که ولی ندارد) دلالتی بر مرجعیت سلطان در امور عامه ندارد. علاوه بر این، روایت درباره کسی است که فوت نموده و ولی ندارد.

۶- اما روایت «ابن حنظله» که در آن فرموده: «فَأَنی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِماً» منحصرأً مربوط به مراعات و محاکمات است و بس.

در خاتمه این بحث، مرحوم نایینی می‌گوید: وجوب اداء سهم امام(ع) به فقیه تنها بدان دلیل است که فقیه به موارد آن بصیرت بیش تری دارد نه به دلیل ولایت فقیه.



## ب) تفویض ولایت مطلقه الهیه از طرف خداوند به نبی اکرم، به ائمه معصومین علیهم السلام و به فقهاء

اگر چه در بحث بند «الف» راجع به موضوع یا مسأله ولایت از دیدگاه‌های قرآن و مخصوصاً فقه و روایات، رسیدگی مفصل به عمل آمد و در بحث حاضر باید صرفاً در زمینه تفویض ولایت صحبت نماییم، ولی از جهت موشکافی و دقت بیش‌تر لازم دیده شد توجهی به ریشه کلمات و خواست‌ها بکنیم و دلالتی را که ولایت و والی و امثال آنها در ذهن و ضمیر آقایان از یک طرف، و در تعبیر و تصویرهای قرآن و روایات از طرف دیگر دارد، شناسایی نماییم تا امکان یا عدم امکان تفویض و موارد مقبول آن روشن شود. بنا بر این، ابتدا به بررسی معنی و مقصود «ولایت مطلقه» از دید رهبر انقلاب و تبلیغ کنندگان می‌پردازیم و سپس معنی یا معانی مختلفی را که واژه‌های ولایت، ولی، والی و غیره دارند، مطالعه می‌نماییم تا ببینیم کدام یک از آنها قابل تفویض می‌باشند.

مقصود و مقصدی که آقایان تلویحاً یا تصریحاً بیان می‌نمایند و می‌خواهند، در نهایت چیزی جز حاکمیت و حکومت و صاحب اختیار بودن از هر جهت بر مردم و بر دولت نیست. آن چه در فرمان امام یا منشورنامه ۶۶/۱۰/۱۶ و در بحث‌های متولیان در تبلیغات رسمی مطرح شده است، نیز ولایت کلی امت و حکومت بر جامعه است که همان سرپرستی کشور و مردم در کلیه امور سیاسی، اقتصادی، اداری، جنگی و غیره می‌باشد و به فروع و احکام دین نیز تسری پیدا می‌کند.

از جنبه لغوی و معنی و مفهوم کلمه «ولایت»، می‌دانیم که در زبان عربی، در قرآن و در مکالمات و مکاتبات زمان پیغمبر و پیشوایان بزرگوارمان، لغات یا واژه‌های ولایت، ولی، والی، مولی، متولی، تولی و مشتقات دیگر آنها به معانی و منظوره‌های مختلف و متعدد به کار رفته است که گاهی متضاد هم بوده‌اند. شاید هیچ‌لغت و اصطلاحی به این اندازه با معانی مشابه و مختلف و موارد استعمال متعدد در قرآن نیامده و این اندازه اختلاف و جنجال نیافریده باشد. ولی خوشبختانه سیاق عبارات و موارد استعمال آیات بهترین راهنما برای ما می‌باشد و اگر آنها را پهلوی هم بگذاریم، رفع ابهام می‌شود.

به طور کلی، همچنان که در بحث بند الف بررسی شد، در قرآن چیزی درباره ولایت فقیه، با چنان دلالت و صراحتی که مورد نظر آقایان است، دیده نمی‌شود. در روایات معتبر و متواتر نیز به آن صورت دستور قطعی و بیان عام نداریم. وانگهی روایت و حدیث، به فرموده خود رسول اکرم (ص) و ائمه طاهرین، باید به قرآن عرضه شود، که اگر انطباق نداشت و مبیانت دیده شد، دور انداخته شود. بنا بر این، اصل و اساس برای ما قرآن است و از آن جا باید شروع کنیم. در درجه ثانی عملکرد یا سنت حضرت رسول (ص) و امام معصوم (ع) می‌تواند راهنمای ما باشد.

جای انکار نیست که در کتاب خدا، کلمات و مفاهیم فراوانی دیده می‌شود که دلالت یا ارتباط با سرپرستی و سروری بر انسان‌ها دارد، و از حکومت و سلطنت و اداره امت‌ها یا جوامع بشری صحبت می‌کند. از قبیل مُلک و مَلِک (پادشاه و پادشاهی و مملکت)، مالکیت علی الاطلاق، احاطه کرسی و تخت سلطنت بر زمین و آسمان، قدرت و عزت فعال مایشائی، خزائن خلقت، مالک الرقابی، موت و حیات بخشی صاحب اختیاری ناس و سایر خصال و اقتدارهایی که فرعون‌ها، ملوک، امپراطورها، شاهنشاهان، امراء و بزرگان و رؤسای شریعت و طریقت به خود نسبت می‌دهند، ادعا می‌نمایند یا مردم درباره آنها تصور می‌کنند. بلی چنین اسامی و صفات و حالات، که در مجموع از آنها همان ولایت مطلقه یا ولایت آقایان مستفاد می‌شود، در قرآن زیاد است ولی تماماً درباره ذات باری تعالی است و غالباً با تلویح یا تصریح بر انحصاری بودن برای خدا دلالت دارد. مگر به صورت جزئی و نسبی غیرمطلق، که ادعایی خودشان یا انتسابی تابعینشان بوده است و احیاناً به صورت خاص محدود و اعطائی خداوند به بعضی از پیغمبران یا آدمیان است.

برای درک بهتر و دریافت کامل مطالب، به بررسی نمونه‌هایی از هر یک از حالات یا دلالت‌ها و اصطلاحات فوق با اشاره به آیات مربوطه می‌پردازیم و چون می‌خواهیم هیچ موردی از قلم نیفتد، ناچار بیان و بحث قدری به درازا خواهد کشید.

### ۱- ملکوت خدا و رب العالمین بودن او

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۵۴)

«سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (۵۵)

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۵۶)

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ» (۵۷)

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» (۵۸)

«يَسْبُحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۵۹)



«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۶۰)  
 «... وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (۶۱)

به طوری که دیده می‌شود، در بعضی از آیات فوق و نظایر آن‌ها، به دنبال صفات ملکوتی و کبریائی خداوند، ذکر از قداست و منزّه بودن او به عمل می‌آید یا حکیم و خبیر بودن و حتا قیوم بودن، یعنی صفات و خصوصیات که مالکین دنیایی و مدعیان خدایی فاقد آن هستند و غالباً خلاف آن را نشان می‌دهند.

هر جا که پای انسان‌ها و غیر خدا در میان می‌آید، کم‌ترین سهم و یا مشارکتی از ملکوت و رهبری و یا ولایت مطلقه برای آنان، حتا انبیاء و اولیاء قائل نمی‌شود. معمولاً دو نوع جواب رد به چنین ادعاها یا انتساب‌ها داده می‌شود. یکی این که آن افراد و اشیاء یا معبودهای اتخاذی خود مخلوق بوده نه چیزی را آفریده‌اند و نه مالک مرگ و زندگی و رستخیز کسی می‌باشند:

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوةً وَلَا نُشُورًا» (۶۲)

دیگر آن که خداوندی که همه مخلوقات و نیروها در جهان هستی زیر نگین اقتدار او هستند، چه نیازی به شریک و کمک گرفتن و فرزند داشتن دارد؟ خدایی که با اراده «کن فیکونی» هر معدومی را موجود، هر مشکلی را ممکن و هر نشده‌ای را شده می‌کند. کسی که از هر دانایی داناتر و از هر توانایی تواناتر است، به چه مناسبت و روی چه منطق بیاید تمام یا قسمتی از اقتدار و اراده یا اختیار و ولایت خود را به دیگران، ولو عیسی (ع) یا علی (ع)، تفویض نماید؟

## ۲- اعطای قدرت و فضیلت

بر خلاف تصور و داعیه فوق، در آیات عدیده، علاوه بر مخلوق و محتاج بودن پیغمبران، مانند سایر افراد بشر، تصریح به عدم اختیار، اقتدار، علم یا سلطه و حق سیطره آنان بر دیگران به عمل می‌آید و اقرار و اخلاص انبیاء در بندگی و اطاعت خدا را از امتیازات و افتخاراتشان ذکر کرده، عبد بودنشان را در زبان شهادت ما می‌گذارد، و در مقابل، هر جا که به هر یک از آنها قدرت، فضیلت و نعمتی اعطاء شده باشد، آن را اعلام می‌دارد. بدون آن که این اعطاء اختصاص به انبیاء و ائمه داشته، به دیگران، در اثر سعی و اراده خودشان و بر حسب استحقاقشان داده نشود:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۶۳)

«أَلَمْ يَجْعَلْ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأُعْتَبَىٰ» (۶۴)

«مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۶۵)

«قُلْ إِنِّي لَأَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا» (۶۶)

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ» (۶۷)

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (۶۸)

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (۶۹)

«كَلَّا نُمَدِّدُ هُوَآءًا وَهُوَآءًا مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (۷۰)

«... وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» (۷۱)

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (۷۲)

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۷۳)

«رَبِّ قَدْ آتَيْنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ... أَنْتَ وَرَبِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...» (۷۴)

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۷۵)

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (۷۶)

«... وَآتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...» (۷۷)

«... وَعَلَّمَكُمَا مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُونَ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (۷۸)

«... وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا» (۷۹)



«هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ...» (۸۰)

### ۳- اعطای ولایت

آن چه در مورد هیچ پیغمبری، از آدم تا خاتم، گفته نشده که خدا به او تفویض کرده باشد، «ولایت» است چه مطلقه و چه محدوده آن. کلمه «ولایت» دو بار در قرآن آمده است، یک بار با تصریح بر این که خاص خدا است:

«هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ...»

و در آیه دیگر در جهت معکوس و تقریباً منفی، یعنی «ولایت» و حمایت مؤمنین خالص قدیم بر مؤمنین تازه گرویده و ناآزموده:

«... وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ...» (۸۱)

به طوری که از قسمت دوم آیه، که صحبت از انتصار و امداد است، بر می‌آید و آیه ما قبل حکایت دارد، «ولایت» مورد نظر از مقوله دوستی و محبت است، که در بند آینده بحث خواهد شد. ولی لفظ «ولایت» به معنای قدرت و حکومت و سلطنت در قرآن کریم نیامده است.

### ۴- ولی بودن خدا و ولی گرفتن انسان‌ها

در عوض به جای کلمه «ولایت» که مصدر است و یک بار در وصف خدا در قرآن آمده است، کلمه «ولی» (۸۲) که اسم یا صفت بوده و جمع آن اولیاء است، فراوان در قرآن دیده می‌شود. در حالی که مفهوم یا معنای سرپرستی عالی‌ه و سروری و رهبری، تا سر حد معبود بودن را دارد و به خداوند یکتا اختصاص داده شده است. غالباً نیز تأکید می‌شود که نباید دیگران را در آن وارد و شریک کرد. اما «ولی» غیر بندگان موحد خدا، شیطان است و طاغوت نامیده می‌شود:

«قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ...» (۸۳)

«... فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۸۴)

«أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ...» (۸۵)

«... وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَليٌّ مِّنَ الدَّالِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا» (۸۶)

«قُلْ أَغْيَبَ اللَّهُ أَنْتَ أَخَذَ وَليًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (۸۷)

«... وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (۸۸)

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ...» (۸۹)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» (۹۰)

«رَبِّ قَدْ آتَيْنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ الْوَالِدِيْنَ بِالصَّالِحِينَ» (۹۱)

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَالِي...» (۹۲)

«... وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (۹۳)

«إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (۹۴)

«... وَمَنْ يَضِلْ فَلَنْ تُجِدَ لَهُ وَليًّا مُّرْشِدًا» (۹۵)

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...» (۹۶)

سرآمد آیات فوق و آخرین آنها به لحاظ زمان نزول، آیه‌الکرسی است. قرآن خدا را یگانه ولی مؤمنین اعلام می‌دارد که آنان را از تاریکی (و سرگردانی، بی‌هدفی و نادانی و گمراهی) به روشنایی در می‌آورد (هدف‌داری، بینایی، دانش و دانایی و راه‌شناسی) اما اولیاء و سرور و سرپرست کافرشدگان و شرک‌ورزان به خدا، طاغوت است و عوامل سرکشی و طغیان از حق و عدالت. عمل طاغوت، خارج ساختن مردم از روشنایی و بینایی، به تاریکی و سرگردانی است.

کلمه «ولی» (۹۷) نیز در قرآن به خداوند یکتا اختصاص داده شده است و آیات عدیده‌ای به این موضوع تصریح می‌کنند به عنوان نمونه:



«... وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (۹۸)

\*\*\*

در ردیف و مفهوم فوق، بیش از ۴۵ آیه داریم که ولایت و اتخاذ ولی و مولی را مخصوص ایزد یکتا می‌داند (۹۹) اما همان تعبیرها و کلمات، در مفاهیم یا معانی دوستی، اتحاد، ائتلاف، یاوری و یاری و پیمان جنگی، به منظوره‌های حمایت، همکاری، نصرت و غیره نیز مکرر در قرآن آمده است، بدون آن که از طرف خدا به آنها اعطا شده باشد.

خصوصاً در آیات مدنی دوران جنگ با مشرکین و با اهل کتاب. این نوع ولایت و اتخاذ ولی یا پیمان‌بندی در مورد غیرمؤمنین و مابین خودشان، رواج داشته است و یک عمل اجتماعی - نظامی متداول در همه اعصار می‌باشد.

چنین ولایت و ولی گرفتن یا ولی شدن، بر خلاف مورد قبلی، شرک محسوب نگشته است و طرف آن برای مؤمنین اولاً خدا است و ثانیاً پیغمبر خدا و مؤمنین به خدا، که در مجموع «حزب‌الله» را تشکیل می‌دهند.

در حالی که دشمنان خدا و دشمنان مسلمانان «حزب‌الشیطان» نامیده شده و مشرکین و منافقین و کفار از اهل کتاب و احزاب مخالف را در بر می‌گیرد. چند آیه را ذیلاً نمونه می‌آوریم:

«... فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ...» (۱۰۰)

«... وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» (۱۰۱)

«لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...» (۱۰۲)

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱۰۳)

«... إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱۰۴)

«... وَالَّذِينَ آوَوْا وَتَوَصَّوْا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (۱۰۵)

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (۱۰۶)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...» (۱۰۷)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۱۰۸)

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (۱۰۹)

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (۱۱۰)

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۱۱۱)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ...» (۱۱۲)

أولياء، اولوا و اولی همگی جمع «ولی» هستند که در آیات زیر به معنای صاحب است.

مولی به معنای وارث در چند آیه. و ولی، جمع آن اولیاء، اولوا، اولی به معنای صاحب است که ذیلاً یادآور می‌شویم:

«... وَأَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...» (۱۱۳)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوَلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (۱۱۴)

«... وَكُلُّ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ...» (۱۱۵)

موالی (۱۱۶) جمع مولا است که در آیه زیر آمده است:

«وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ...» (۱۱۷)

**۵- رو گرداندن و اعراض و پشت کردن**



افعال «تولی» و «یتولی» که به معنای دوستی کردن و دوست گرفتن یا عقد دوستی و حمایت است و در آیات قسمت دوم بند ۴ آمده بود، به معنای رو گرداندن و پشت کردن و بی‌اعتنایی مشرکین نسبت به دعوت رسول اکرم (ص) در سال‌های آغاز رسالت، و هر گونه پشت کردن یا عقب‌گرد و انصراف، در آیات دیگری از قرآن استعمال شده است. از جمله آیات ذیل:

«فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ» (۱۱۸)

«فَإِن تَوَلَّوْا فَقَدْ أْبَلِغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ...» (۱۱۹)

«... ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (۱۲۰)

«... ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ» (۱۲۱)

«... وَمَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا» (۱۲۲)

«... فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رِسُولُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۱۲۳)

## ۶- والی به معنای حاکم و استاندار

ولی امر یا والی یک ولایت و مملکت شدن، اصطلاحاتی است که در زبان قرآن و محاورات و مکاتبات صدر اسلام زیاد به کار برده شده است، در کشور خودمان نیز تا قبل از سلطنت رضاشاه و فارسی شدن واژه‌ها، معمول در دیوان‌های دولتی و ادبیات ما بوده است. حضرت امیر فرمان مالک اشتر را با این جمله آغاز می‌نماید:

«هذا ما أمر به عبد الله علي أمير المؤمنين مالك بن الحارث الأشتر في عهده إليه حين ولاة مصر...»

قرآن نیز در آیه ۲۰۵ سوره بقره که می‌خواهد تابلوی زنده‌ای از منافقین موفق و تشنه مقام و قدرت ترسیم نماید (و می‌گویند در شأن معاویه نازل شده است) تولی را به معنای فرمانروایی و در دست گرفتن حکومت یا اداره امت به کار برده است.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» (۱۲۴)

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ الْفُسَادَ» (۱۲۵)

ماحصل و خلاصه این بند آن که ولایت مطلقه و عام به معنای مالکیت و حاکمیت انسان‌ها و سرپرستی عالیه یا مرشد و سرور بودن تا سرحد تعبد و سرسپردگی، مخصوص آفریدگار جهان‌ها است، تا آن‌جا که از سراسر قرآن بر می‌آید، نه کسی می‌تواند با او در این اعتقاد و اطاعت مشارکت داشته باشد، و نه آن را به کسی تفویض کرده است. در سوره ناس، کلیه این مقامات به خدا نسبت داده شده است. اما «ولایت» به صورت پیمان دوستی، اتحاد و همبستگی، حمایت و نصرت و هدایت‌خواهی و امثال آن که معمول نزد قبایل و ملت‌های پیش از اسلام و بعد از اسلام در همه جا بوده و هست و حالت اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند موضوع جداگانه‌ای می‌باشد. قرآن نه تنها چنین ارتباط و اتحاد را با شرائطی تجویز و توصیه می‌نماید، بلکه وفاداری نسبت به تعهدات مربوطه را تأکید می‌کند. بدیهی است که این موضوع و معنی غیر از ولایت مطلقه الهیه است که مدعی تفویض آن به نبی اکرم و انتقالش به ائمه اطهار علیهم السلام و سپس به فقهاء شده‌اند.

## ج) حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه الهیه

(حدود و رابطه آن با احکام عبادی و با مصالح اسلام از یک طرف و با حاکمیت جوامع بشری از طرف دیگر)

یکی از موضوعات و بلکه از اصل‌هایی که در منشورنامه ۱۶ دی‌ماه اعلام گردیده، ولی علیرغم اهمیت فوق‌العاده و تأثیر و تزلزلی که می‌تواند در ارکان نظام جمهوری و در معتقدات دینی ایرانیان فراهم آورد، در پس پرده سکوت و فراموشی قرار گرفته است، شعار پر طمطراق ذیل می‌باشد:

«حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتماً نماز و روزه و حج است.»

تا به حال، بیش‌تر توجه و تبلیغات یا جار و جنجال‌های جناح‌های حاکمیت، روی ولایت فقیه و مطلقه بودن آن رفته است. در حالی که مقام و منصب ولایت فقیه پس از چند دست واسطه و وراثت، از خدا گرفته شده است و در خط شریعت حرکت می‌کند، ولی حکومت، بدون قید و شرط دیگر، ناشی از ولایت مطلقه الهیه است و مقدم بر احکام عبادی بوده، می‌تواند از هر امری، چه عبادی چه غیرعبادی که رأساً مخالف مصلحت اسلام و امت تشخیص دهد، جلوگیری نماید... «و بالاتر از آن هم مسائلی هست.»



گمان نمی‌رود در گذشته، هیچ مکتب و عالم دین با چنین وسعت و منزلت، برای حکومت یا دولت و سیاست، اقتدار و اختیارات فعال مایشائی و حتا تشریحی قائل شده و استبدادی وضع کرده باشد که نه تنها فوق مردم و خلق خدا، بلکه فوق خدا و دین باشد. مذاهب و مکاتب آمده‌اند تا سلاطین و امرا و حکام را منکوب سازند و دولت‌ها یا حکومت‌ها را محدود به قانون و مطیع آیین نمایند. نه شاهنشاهان ایران چنین داعیه صاحب اختیاری دنیا و دین و مردم را داشته‌اند، نه خلفای راشدین و نه خلفای اموی و عباسی و عثمانی.

البته فرمانروایان قرون گذشته که بعد از زوال دوران فرعون‌ها و داعیان خدایی، تقریباً همگی بر شیوه‌های استبدادی خودکامه و طاغوتی ظالمانه حکومت می‌کردند، خود را به گونه‌ای منصوب یا مأمور از طرف خدایان و یا سایه و جانشین آنان می‌دانستند. کم‌تر حکومتی، چه در شرق و چه در غرب، پیدا شده است که بدون اکتساب و ادعای مشروعیت دینی از طریق اساطیر و آداب یا متولیان معابد توانسته باشد مالک الرقاب مردم و فعال مایشاء خودکامه ممالک باشد. اکتساب یا ادعای ولایت مطلقه بر خلق و نمایندگی از خالق یا معبودها از لوازم و برنامه‌های حکومت استبدادی و شخصی و طایفه‌ای یا دولت‌ها و خلافت‌های غاصب است. ولی می‌بینیم علی(ع) که به عقیده شیعه، بعد از پیغمبران، تنها تشکیل دهنده خلافت حق یا حکومت خدایی است، چنین ارتباط و اتصال یا استخلاف را به خود نسبت نداد و تا مردم بر او هجوم و اصرار نورزیدند، قبول خلافت نکرد و بدون بیعت، یعنی رضا و تعهد ملت، زمام امور آنها را به دست نگرفت و در اداره جامعه، جز با مشورت و جلب همکاری مردم، تحمیل نظر و تحکمی ننمود... و در هیچ‌یک از احکام و حدود الهی و حقوق مردم تغییر یا تعطیلی روی مصلحت اندیشی خود روا نداشت.

\*\*\*

ما نه تنها در قرآن و سنت و سیره رسول اکرم(ص) یا امیرالمؤمنین، نص و صراحت و حتا اشارتی به این که حکومت‌ها و قدرت‌های تشکیل شده از مردم، از سلاطین یا رهبران دینی، شعبه‌ای از ولایت مطلقه خداست، ندیدیم، بلکه در پرسشی هم که از بعضی از افاضل علم و دین کردیم، چیزی نشنیدیم، و نشانه‌ای ندادند که در روایات پیشوایان یا در آراء و عقاید فقهاء بزرگ و در مباحث حوزه‌های دینی چنین اصل یا استنباطی عنوان شده باشد.

حتی خود آقای خمینی در درس ولایت فقیه سال ۱۳۴۸ نجف که گفته‌اند، هدف از قیام طلاب و فقهاء برای تصرف حکومت به منظور محافظت از اسلام، اجرای حدود و جزئیات و گرفتن حقوق فقراء از اغنیاء بوده است، و برای اثبات این مأموریت از هر طرف روایت و سنت یا سند و بهران آورده و مسأله حکومت را خیلی بزرگ و مهم معرفی کرده‌اند، معذک صحبت از ولایت مطلقه برای حاکم فقیه و صلاحیت تشخیص مصلحت اسلام و امت یا دخالت در احکام شریعت و اشراف و اولویت داشتن حکومت بر دیانت نکرده بودند.

در آن جزوه تقریر شده ۴۲ صفحه‌ای که اعلام مواضع اولیه و خطوط اصلی برنامه بعدی ایشان بوده است، از جمله چنین گفته‌اند:

«فقهاء باید حافظ همه جهات اسلام باشند»، «فقیه عادل باید زمامدار مسلمین باشد».

«اسلام تنها احکامی جزئی مربوط به وظایف دینی عبد و رب نیست، بلکه اسلام آمده است تا یک حکومت بزرگ تشکیل بدهد و احکامش هم مناسب حکومت است»

«از حدود پنجاه کتابی که احکام اسلام در آن مجتمع است، سه چهار کتابش مربوط به عبادیات و وظایف انسان با رب الارباب است و کمی از احکام هم مربوط به اخلاقیات است. مابقی کتاب‌ها مربوط به اجتماعیات و اقتصادیات و حقوق و سیاسات می‌باشد.»

«همان طور که برای وظایف عبادی قانونی هست، برای امور اجتماعی و حقوقی هم قانون دارد. در سیاسیات هم الی ماشاءالله و... موضوعی را نمی‌یابید جز آن که تکلیفی در اسلام برای آن معین شده است»

«پیغمبر که خلیفه تعیین می‌کند برای حکومت است»

«اسلام همان‌طور که جعل قوانین کرده قوه مجریه هم قرار داده است»، «آن چه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم و ائمه دربارہ آن صحبت شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده است، همین است که حاکم و خلیفه باید احکام اسلام را بداند و قانوندان باشد. رئیس اسلام باید دادگر باشد»

«کسی که می‌خواهد حدود جاری کند، بیت‌المال را در دست بگیرد و خداوند اختیار بندگانش را به او بدهد معصیت کار نباشد.»

«موضوع ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد. مانند قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار هیچ فرقی ندارد.»



و به این نکات هم تذکر می‌دهند:

«خليفة جاعل احكام نیست. خلیفه برای این است که احکامی را که رسول اکرم(ص) فرموده است و خدای تبارک و تعالی فرستاده است اجراء کند»

«همین ولایتی که برای رسول اکرم(ص) و امام در تشکیل حکومت و اجراء و تصدی امور است، برای فقیه هم هست، لکن فقیه ولی مطلق به این معنی نیستند که بر همه فقیه زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند.»

حکومت اسلام نه مشروطه است، نه استبدادی و نه جمهوری و نه کسی می‌تواند در آن دخالتی کند. برای رئیس و مرئوس حکم الهی متبع و رأی اشخاص حتماً رسول اکرم(ص) هم در آن دخالت ندارد. همه تابع اراده الهی هستند. در چنین حکومتی که قانون الهی حاکم مطلق است، رئیس دولت باید دارای دو خصلت باشد: علم به قانون و بسط عدالت در اجرای آن.

«اگر فرد لایقی که دارای این دو خاصیت باشد، به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول(ص) در امر حکومت داشت دارا خواهد بود و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.»

«همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول(ص) و دیگر ائمه در تجهیز جیوش، تعیین ولایت و گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، همان اختیارات را خداوند برای حکومت فعلی قرار داده است.»

همه جا تأکید روی حاکمیت مطلق خدایی و ولی مطلق نبودن فقیه و نفی اختیارات ولی فقیه برای تعطیل یا تغییر احکام الهی است. ثابت و قاطع بودن احکام و قوانین خدا تذکر داده شده و اضافه می‌شود که باید بدون دخالت دیگران، حتماً خود پیغمبر باشد، و اگر روی قانوندانی و عدالت رئیس حکومت تکیه می‌شود برای آن است که باید عین احکام اسلام را اجراء نماید.

## حکومت در قرآن

اگر مسأله «ولایت فقیه» و اشراف حکومت بر دیانت یا اولویت آن نسبت به عبادیات و احکام عبادی، به صورتی که در فرمان امام آمده است، سابقه در سنت و روایات و در آراء فقیه بزرگ نداشته «از امور اعتباری عقلایی است» و از قرآن نیز مدرک و نصی نیآورده‌اند، مع‌ذلک خوب است برای محکم کاری و اطمینان بیشتر به صحت و سقم آن، استمداد و استفاده از قرآن بنماییم که رهبر پرهیزگاران (۱۲۶) و امام و رحمت می‌باشد، تا ببینیم اگر اشاره از جهت اثبات ندارد، از جهت نفی و انکار چه ارشادی می‌نماید. و چه بهتر که اصل مسأله حکومت و حاکمیت، یا مدیریت جامعه مؤمنین را از دید قرآن بررسی مختصر بنماییم.

قبل از هر چیز نکته‌ای که از نظر لغوی باید مورد توجه قرار گیرد این است که کلمات حکومت و حکم و حاکم در قرآن و در ادبیات و مکاتبات صدر اسلام، به مفهوم امروزی که در زبان فارسی ما متداول است و از آن دولت و دستگاه و مدیریت آمر بر کشور مستفاد می‌شود، به کار برده نشده است، یا کم‌تر به کار رفته است. در آیات قرآن، به طوری که شواهد مثالهای ذیل نشان می‌دهد، حکومت و حکم مفهوم داوری کردن در اختلافات و رأی و نظر دادن در مسائل و صدور احکام را دارد.

حکمت هم از همین ماده است، که به لحاظ معنی و مورد استعمال، قلمرو وسیعی در ادبیات و فلسفه و اخلاق و ادیان دارد و در قرآن بیش‌تر ناظر بر پندارها و رفتارها یا دستورهای عملی و اخلاقی خردمندان و شایسته‌ای است که انسان را در خط صحیح یکتاپرستی و پاکی و نیکوکاری و رستگاری قرار می‌دهد. ضمناً واژه حکومت و حاکم به صورت مفرد اصلاً در قرآن نیامده است.

قلم، ۳۵-۳۳- «أَفَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»

حج، ۶۹- «اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»

ممتحنه، ۱۰- «... ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

اعراف، ۸۷- «... فَأَصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»

مائده، ۴۲- «... وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ...»

مائده، ۴۷- «وَأَلِيحْكُمُ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

مریم، ۱۲- «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»

جمعه، ۲- «... يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...»



آل عمران، ۷۹- «مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي...»  
بقره، ۲۵۱- «... وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ...»

اما آمریت با خشونت بر مردم و نیز مدیریت جامعه، که مفهوم امروزی حکومت و دولت و سیاست است، هر کدام به صورتی و با لغت و تعبیری در قرآن آمده و در مورد هر کدام نظر و حکمی داده شده است.

۱- آمریت بر مردم در امر دین و واداشتن آنان به ایمان و عبادت خدا در این مورد شخص پیغمبر که مأمور رسالت و دعوت است، صریحاً و مکرراً و شدیداً از اجبار و اکراه مردم بر قبول دین منع شده است، تا چه رسد به مردم عادی، اعم از عامی و روحانی و مؤمن و غیرمؤمن و چه از دولت و نهادهای آن. اصل کلی، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (۱۲۷) است. دینی که شامل هر دو قسمت اعتقادات و اعمال می‌شود و اگر از فاعل و از اکراه‌کننده اسم برده نشده، برای این است که حکم، عام بوده، شامل مردم و پیغمبران و خود خدا می‌شود، یعنی اصلاً در کار دین و دینداری، یعنی اطاعت انسان از خدا، اکراه و اجبار و الزام نبوده، شخص روی اعتقاد و اختیار و انتخاب خود عمل می‌نماید. خدا در این دنیا آدمی را مخیر و آزاد گذارده است که به میل و تصمیم خود عمل نموده و هر کس وارث اعمال و مکتوبات خوب و بد خویش باشد. پیغمبران را هم برای تذکر و تعلیم و هدایت فرستاده است. در قرآن، نه یک بار و دوبار و ده‌بار، بلکه بیش از صد بار به تعبیرهای متعدد، خداوند به فرستاده برگزیده و دوست خود محمد مصطفی (ص) تذکر داده است که در انجام رسالت خویش، یعنی دعوت مردم به سوی خدا و انجام عبادات و احکام، وظیفه‌ای جز ابلاغ، تذکر، هشدار، بشارت، ارشاد و به طور کلی تعلیم و روشنگری یا نمونه دادن ندارد، به هیچ وجه من‌الوجه، مأمور و مسؤول، یا مسلط و موکل بر مردم، در امر معتقدات و عبادیات آنان از طریق مراقبت، جاسوسی و اجبار و آزار نمی‌باشد، بلکه باید خوش‌بین و مهربان، و حتا سیرنگهدار هم باشد. نمونه‌هایی از آیات حاکی از معانی فوق را در نشریات دیگر آورده بودیم.

آنچه باید اضافه کنیم، این است که مختار بودن و آزادی انسان در امر دین، نه به معنای مجاز بودن کفر و معصیت است، و نه مساوی شناختن ایمان با کفر، یا اطاعت با معصیت. این آزادی دادن امانت و احترامی است که خداوند عزیز حکیم در حق انسان و به کسی که باید خلیفه او باشد، ارزانی داشته است. چنین اختیار، و منع اکراه و اجبار، در رابطه بین شخص انسان و خدای خالق او می‌باشد، نه آن جا که پای دیگران در میان می‌آید. در آن صورت نه اجازه داده می‌شود فرد یا جمع، ظلم و تجاوزی به حقوق و حریم دیگران بنمایند، و نه افراد و اجتماعات، در مقام حفظ سلامت حقوق خود، و ممانعت از ظلم و فساد و تجاوز، بر طبق حدود و حکم‌های مقرر، از قیام به دفاع و قصاص ممنوع هستند. آزادی و اختیار افراد تا حد حریم دیگران است و احکامی که به عنوان قصاص و تعزیر و حدود مقرر شده است برای دفع چنین تجاوزاتی می‌باشد.

نکته قابل تذکر دوم، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر است. غالباً تصور کرده‌اند که این وظیفه اولاً ناظر بر ایمان در احکام عبادی است، ثانیاً باید لزوماً با الزام و اجبار و خشونت باشد، در حالی که اولاً مربوط به رفتار افراد به لحاظ زشت و زیبایهای فطری نفسانی بوده و روابط اجتماعی و مخصوصاً تشویق و توبیخ‌ها یا انتقادهای مردم از مسؤولین و مأمورین را در بر می‌گیرد، که فرموده‌اند اگر دیدید امر به معروف و نهی از منکر ضد کرامت انسانی و زیان‌بخش گشته و مقاومت و خصومت بر می‌انگیزد و تأثیر منفی به جای می‌گذارد، باید از راه‌های عقلایی مؤثر داخل شوید، زیرا خداوند هم آنجا که به ما امر به عدالت و امانت‌داری می‌کند عنوان، «موعظه» و «تذکر» روی آن می‌گذارد. (۱۲۸)

## ۲- نظم و نسق جامعه و مدیریت کارها

این همان وظیفه شهربانی و شهرداری و ادارات دولتی مسؤول امور گوناگون آموزشی، کشاورزی، صنعتی، ارتباطات، اقتصادی، جنگ و دفاعیات، قضاء و تجاوزات، روابط خارجی و امثال آنها می‌باشد که قسمت عمده دستگاه‌های انتظامی و عمرانی و سیاسی و غیره را شامل می‌شود. این نهادها در همه کشورهای متمدن وجود داشته و دائماً در حال توسعه و تحول است. بنا به اصطلاح مرحوم نایینی، نویسنده کتاب «تنبیه الامه و تنزیه الملة»، «مباشرت» امور جامعه است که چون همگی نمی‌توانند مشترکاً و توأماً عهده‌دار شوند، به عده معدود متخصص و موظفی واگذار می‌شود و مزد می‌دهند. حکومت بر جامعه و سکنه آن نیست که آمریت و مالکیت داشته باشد.

قرآن به طور خیلی ساده و خلاصه عنوان «امر» و «امور» روی این مجموعه گذارده و چگونگی اجراء یا انجامش را از طریق مشورت و شورای بین خود مردم دانسته است، ضمن آن که زیاد معطل ترتیب و تفصیل آن نشده است.



یکی در سوره آل عمران، در خطاب به رسول اکرم (ص) است که می‌فرماید: «شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» یعنی با خود مردم در اداره کارها مشورت کن و دیگر در سوره شوری است که در وصف یک امت یا جامعه نمونه ایمانی می‌فرماید: «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ». یعنی اداره‌شان از طریق مشورت فیمابین است. در هر دو مورد، آن چه به وضوح دیده می‌شود، روش دموکراتیک و مردمی است. قرآن اختیار و اداره امور جامعه را به خود مردم واگذار کرده و مباشرت کارها و حکومت بر مردم را متعلق و مربوط به خود ملت اعلام کرده است. اگر تفصیل و تشریح بیش از این نداده است، و نباید ما توقع تدوین آیین‌نامه و مقررات حکومتی و ورود در جزئیات را داشته باشیم، برای این است که مشکل و سیستم مدیریت و مشورت تابع شرایط زمان و مکان بوده بر حسب توسعه جوامع و رشد مردم، یا نیازها و نظریات، تغییر می‌کند. خود مردمند که باید برای ترتیب امورشان تصمیم بگیرند و خود انسان است که باید سیستم حکومت مناسب و مورد نیاز را از روی تجربه و تحقیق و تفحص تدوین نماید. وظیفه ادیان و پیغمبران نبوده و نیست که برای آدمیان اساسنامه و مقررات حکومتی یا اقتصادی و آموزشی بنویسند. همان‌طور که برای ما تعلیم آشنایی و لباس دوزی و خانه‌سازی نداده‌اند و تدریس علوم ریاضی و فلسفه و فیزیک را نکرده‌اند.

این مطلب جای بحث جداگانه دینی و علمی دارد. فعلاً اشاره می‌شود که آنچه از دستوره‌های بهداشتی (مانند حرمت شراب)، اقتصادی (منع ربا و احتکار و کم‌فروشی و امر به انفاق و زکات) یا اجتماعی (منع دزدی و زنا) و غیره در ادیان توحیدی آمده است، ضمن آن که فواید و آثار مهم بهداشتی، اقتصادی و اجتماعی و حکومتی، به لحاظ فرد و اجتماع، بر آنها مترتب است، و از جهتی تضمین‌کننده سلامت، رفاه، ترقی و سعادت انسان‌ها می‌باشد، ولی صرفاً به خاطر و به منظور تعلیم یا تأمین بهداشت، اقتصاد و حکومت و غیره نیست، بلکه بیش‌تر برای تزکیه و تعلیم انسان در حرکت و تقرب به سوی خداوند و تدارک آخرت یا زندگی با سعادت جاودانی است.

بدیهی است که خداوند از طریق فرشته وحی، در آن جا که معرفت و عبادت خدا، یا احتراز از عذاب آخرت و رسیدن به ثواب مطرح است، جزء و کل قضایا را به او تلقین کرده، اجازه کم‌ترین دخالت و تغییر و تصرف نمی‌دهد، اما آن‌جا که اداره امور جامعه و روابط با مردم در کار است، می‌فرماید: «با خودشان مشورت کن و با آنها نشست و برخاست داشته باش.»

حکومت به معنای اداره امور جامعه، نه تنها از اصول اولیه اسلام، که اشراف و حاکمیت بر احکام دین و شریعت داشته باشد، نیست، بلکه حکومت و سیاست است که باید از دیانت (و نه از طبقه خاص مقام روحانیت) تبعیت نماید. ادعای بر این که چون حکومت از اصول اولیه اسلام است، لذا حاکم می‌تواند احکام دینی را به تشخیص خود تعطیل سازد، نادرست و خلاف قرآن و سنت است.

آن‌جا هم که گفته‌اند دیانت و سیاست، یا نبوت و حکومت، دو جریان توأم و ادغام شده و در هم بوده، پیغمبران همگی حکومت کرده‌اند و کار عمده‌شان حکومت بوده است، ادعای باطلی می‌باشد. رسالت انبیاء و دعوت و دیانتی که عرضه نموده‌اند، پدیده و وظیفه کاملاً جدای از حکومت و سیاست است. در میان همه پیامبرانی که برای هدایت بشر به مقام خلیفه‌اللهی از طرف خدا فرستاده یا مأمور شده‌اند، تعداد انگشت‌شمارشان سلطنت یا حکومت کرده و به گونه‌ای عهده‌دار امور امت‌های خود شده‌اند: مثل داود، سلیمان و حضرت خاتم‌النبین پیغمبر خودمان، صلوات الله علیهم اجمعین.

حضرت موسی بنی اسرائیل را در نجات از اسارت مصر و رساندن به ارض موعود سرپرستی و رهبری کرده است، و حضرت یوسف چند سالی عهده‌دار خزائن دولتی یا وزارت دارایی بوده است. نه نوح حکومت کرده است، نه ابراهیم نه لوط، نه یعقوب، نه یحیی، نه شعیب، نه اسماعیل، و نه عیسی علیهم السلام و نه سایر پیغمبران نام برده شده در قرآن و در تورات.

قرآن، خدا نامه است یا شاهنامه؟ حضرت رسول اکرم در امر رسالت و نبوت، یک روش و دستور داشته است و در امر مدیریت و حکومت و امامت، روش و دستور دیگر. در حالی که در اولی از هیچ شخص و مقام و محلی جز وحی خدا تبعیت نمی‌کرده و تعلیم نمی‌گرفته است، در دومی دستور داشته است و سنت و عملش نیز چنین بوده است که با مردم مشورت و از اطلاعات و آراء آنها استفاده نماید. بسیار اتفاق افتاده است که رسول اکرم (ص) یا امیرالمؤمنین علی (ع) بر خلاف تشخیص و نظر خودشان تسلیم اکثریت مؤمنین یا سپاهیان شده‌اند.

البته نمی‌گوییم نظام و امنیت و عمران، یا حفاظت در برابر دشمنان لازم و واجب نیست و مسؤول و مأمور و مدیر لازم ندارد. بسیار هم ضرورت و منطقی و اسلامی است. اما مشروط به خواست و قبول مردم می‌باشد.

همان‌طور که حضرت امیر در جواب ایراد خوارج که می‌گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» می‌فرمود: «آری، این سخن حقی است، ولی آنها قصدی باطل از آن دارند، و سپس توضیح می‌داد که همین‌طور است، حکم از آن خداست، ولی قصد اینها نفس امارت (به معنای امیر داشتن و حکومت) است. در حالی که هر اجتماعی، ناگزیر از وجود امیر است: «بَرُّ أَوْ فَاجِرٍ»، یعنی خواه درستکار و نیکوکردار، خواه قاصر و بدکار.



از نظر مولای متقیان، و همان‌طور که در مطلع فرمان مالک اشتر هم آمده است، عمل والی و حاکم یا ولایت و حکومت، مباشرت امور مالی، امنیتی و عمرانی و اداری جامعه است:

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلَاةٍ مِصْرَ: جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا.»

در سراسر این فرمان، که جامع‌ترین سند تاریخی به لحاظ حکومت اسلامی است و با تفکیک و تفصیل، روابط و وظایف والی را نسبت به طبقات مختلف جامعه و مشاغلی که به عهده دارد تشریح می‌نماید، یک کلمه هم اشاره به اجبار و اجرا و حتا ابلاغ ایمان و احکام دینی، یا صدور اسلام به آن طرف مرزهای مصر نمی‌فرماید.

در متن فرمان، توصیه‌های فراوان به مالک اشتر وجود دارد که با اشغال مسند ولایت و حکومت، خود را گم نکند، خدا را در همه اعمال و احوال، ناظر و حاضر ببیند، ارتباط و استغاثه به درگاه خدا را کم نکند، نسبت به رعیت (یا مردم و ملت) جانب احسان را بگیرد، به مسلمان و غیرمسلمان محبت و خدمت داشته باشد و نگذارد توانگران و زورمندان بر زیردستان اجحاف نمایند.... ولی هیچ‌جا نمی‌فرماید که باید مروج و مراقب نماز و روزه و حجاب زنان باشد.

### تشخیص مصالح و لغو یک طرفه قراردادها

در تشخیص مصالح، اگر منظور مصالح و نیازهای جامعه و سیاست‌های اتخاذی آن در قبال مسائل داخلی و خارجی باشد، بدیهی و به جاست که حکومت‌ها عهده‌دار آن باشند. البته نه حکومت فردی و استبدادی، بلکه حکومت در مفهوم جامع آن که شامل قوه مجریه و مقننه و قضائیه با نهادهای وابسته، بر طبق قوانین اساسی مربوط می‌شود. ضمناً هر تشخیص مصلحت، چه در مورد جامعه و کشور، چه در مورد مؤسسات و واحدهای عمومی و خصوصی، و چه در مورد هر فرد و هر کار، قهراً بر مبنای معیارها و ضوابط و اصول و اهدافی باید صورت بگیرد که برای خود برگزیده‌اند. هیچ‌گاه اصول و اهداف را نمی‌توان فدای مصلحت کرد. آنجایی که مصلحت و منافع کوتاه‌مدت یا شخصی و طبقاتی تعیین‌کننده خط مشی‌ها شوند، یا حاکم بر اصول و اهداف باشند، این‌الوقتی، خودخواهی، بی‌برنامگی، و بی‌بندوباری حکمفرما شده سرنوشتشان هرج و مرج و هلاک خواهد بود. مگر آن که در تجزیه و تحلیل بی‌غرضانه معلوم شود که در اصول و اهداف انتخاب شده اشتباه و اشکالی وجود دارد، که در این صورت، لازم است در آنها تجدید نظر شود و اصول و اهداف صحیح محکم و متبعی اتخاذ نموده، مصلحت را بر مبنای آنها تشخیص دهند. اما اگر منظور از تشخیص مصالح، تشخیص مصالح اسلام باشد و حاکم یا حکومت، تعیین‌کننده و تصمیم‌گیرنده آن باشند، چنین اسلامی، اسلام نیست، از خدا هم نیست.

مگر آن که منظورشان از اسلام و مصلحت اسلام، مسلمانان و مصالح آنان بوده باشد. در فکر و زبان رهبر انقلاب غالباً چنین اختلاط و استخلاف پیش می‌آید. غالباً مسلمانان یا جامعه اسلامی و جمهوری اسلامی و نهادهای آن - حتا روحانیت - را مساوی اسلام می‌گیرند. در این صورت، بحث برمی‌گردد به آن چه در صفحات قبل بیان داشتیم که نباید اسلام را، که برای خود استقلال و اصالت و مفهوم معین دارد، با مسلمانان ایران اشتباه و مخلوط کرد، مخصوصاً با نظام جمهوری اسلامی و با حکومت ایران و برنامه‌های آن که نه تنها پدیده‌های جدای از آیین و شریعت می‌باشند، بلکه افکار و اعمالشان هم معلوم نیست تا چه حد با اسلام و قانون اساسی نظام و با خواستها و معتقدات اکثریت مردم ایران، انطباق داشته باشد. اسلامی که اصول و فروع و احکام آن، بنا به فرض و بنا به اعتقاد ما، از جانب خداوند خالق عزیز حکیم علیم نازل گشته است، و به زبان معصومی به ما ابلاغ شده است، که «مَا يُنْطِقُ عَنْ أَلْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» است، حلال و حرام آن تا روز قیامت حلال و حرام هستند. قرآن هر جا لازم بوده است، برای حالات ضعف و اضطراب یا مصلحت، تخفیف و تعطیل و حالت موقت را تعیین کرده است. حال، اگر قرار باشد افرادی از بشر به فرض صالح و عالم و با تقوا بودن، بیابند روی تشخیص و مصلحت‌اندیشی‌های خود در آن تغییراتی بدهند، آیا این عمل و طرز تفکر، اصالت اسلام و قرآن را زیر سؤال نمی‌برد و انکار عقل و علم و دوراندیشی و انسان‌شناسی خدا را نمی‌کند؟! آن هم خدایی که به هنگام آفرینش انسان، به اعتراض یا اعجاب و استفسار فرشتگان، جواب «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» داد!

دست‌اندرکاران حکومت، پس از پیروزی انقلاب، نخست اعلام نمودند: «از آن جا که عناوین اولیه و احکام اولیه نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه انقلابی باشند، دست به دامن استفاده از عناوین ثانویه می‌زنند» و مدت‌ها مجلس و مردم را با آن سرگرم نمودند. اینک اظهار می‌کنند که حتا عناوین ثانویه پاسخگوی نیازمندی‌ها نیست و هیأتی به نام مجمع تشخیص مصلحت باید در این مسائل تصمیم بگیرند. سؤالی که مطرح می‌شود،



این است که آیا چنین اظهاراتی، توانایی اسلام را برای حل مسائل جامعه زیر سؤال نمی‌برد؟ و آیا معاندین و حتا علاقه‌مندان به اسلام نخواهند پرسید که اسلام فقاهتی چه مکتبی است که این‌گونه در حل مسائل، دچار عجز و اعوجاج می‌باشد؟ پناه بر خدا!

این چه اهانتی است که به مبانی و به مقدمات اسلام می‌نمایند! و چه دستاویز خطرناکی است که به دست منکرین و تردیدکنندگان می‌دهند!! در نشریه چهارصفحه‌ای «ولایت مطلقه فقیه» مورخ ۱۳۶۶/۱۰/۳۰، درباره شخص پیغمبر(ص) نیز نشان دادیم که حضرت ایشان هم مجاز به کم‌ترین تغییر در احکام و آداب یا اضافه و نقصان نبوده است.

راجع به لغو یک‌طرفه قراردادها یا عهد و پیمان‌ها، خوشبختانه در این زمینه قرآن کریم (و همچنین سنت رسول اکرم(ص) و پیشوایان بزرگوار ما) صراحت و تأکیدهای روشن و محکم دارد. از میثاق‌های با خدا گرفته تا عقد و قراردادهای میان مؤمنین و مؤمنات، و بالاخره عهد و پیمان‌های با مشرکین و دشمنان، برای هر یک آیات و دستوره‌های شداد و غلاظ وارد شده است. از آن جمله است آیات ذیل:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَوَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» (۱۲۹)  
 «فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...» (پیمان‌شکنان بنی اسرائیل) (۱۳۰)  
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...» (۱۳۱)

«... وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيحَتَهُمْ...» (بهره‌وران از ارث) (۱۳۲)

«... وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (از حکمت‌هایی که خدا به پیغمبر وحی کرده است) (۱۳۳)

«... وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا...» (در وصف ابرار) (۱۳۴)

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (در وصف مؤمنین) (۱۳۵)

«... فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (مشرکین غیرمشمول براء) (۱۳۶)

این داستان را همه شنیده‌اند که زنی با فرزند خردسالش خدمت رسول خدا(ص) آمده، تقاضا می‌کند طفل را نصیحت نماید که خرما کم‌تر بخورد؛ حضرت موکول به روز بعد می‌فرماید. وقتی مادر علت را می‌پرسد، می‌گویند چون خودم آن روز خرما خورده بودم، دیدم نصیحت نمی‌تواند به‌جا و مؤثر باشد. یا به قول شاعر: «رطب خورده منع رطب چون کند؟!»

حال با توجه به آن که، به حکم قرآن، هر مسلمانی باید تاسی به رسول الله(ص) نماید، چگونه ممکن است دستگاه‌های اداری و مالی و قضائی یک دولت اسلامی که قول و قرارهای خود را یک‌طرفه لغو می‌نماید، مردم را وادار به انجام وظایف قانونی و ایفای تعهدات و پرداخت عوارض و مالیات‌ها بنماید؟

در چنین جامعه‌ای آیا سنگ روی سنگ بند خواهد شد؟ و برای چنین حکومتی آیا آبرو و اعتبار در داخل و خارج باقی خواهد ماند؟ چه توقعی می‌توان از دنیا و دیگران داشت که برای تعهدات حکومت کنونی ایران اعتباری قایل شوند؟

جا دارد رهبر انقلاب، یا آیه و بینه و سابقه‌ای، برای ملت، از تأکید و تصریح‌های کتاب و سنت بیاورند، تا روشنی و آرامشی فراهم شود، و یا فرمان و فتوایی را که صادر کرده‌اند صریحاً پس بگیرند. نگذارند در نظام جمهوری اسلامی ایران بدعت‌ها و عاداتی هزار بار فسادانگیزتر از آن چه در نظرشان بوده است رواج پیدا کند و شعر سعدی (علیه الرحمه) مصداق یابد که گفته است:

«اگر ز باغ رعیت، ملک خورد سیبی

برآوردن غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان، ستم روا دارد

زند لشگریانش هزار مرغ به سیخ»

### از احکام اولیه بودن حکومت از دیدگاه علمای بزرگ تشیع

اولویت داشتن حکومت بر شریعت و قایل شدن حق مصلحت اندیشی و تغییر یا تعطیل فروع و احکام فقهی، آن طور که در فتوای ۶۶/۱۰/۱۶ رهبر انقلاب آمده است، مسأله تازه‌ای در تاریخ اسلام نیست. نظیر این حق یا ادعاء را خلفا و بعضی از علمای اهل تسنن برای خلافت و حکومت‌های اسلامی قایل بوده، یا بر طبق آن عمل می‌کرده‌اند، ولی از نظر علمای تشیع مردود بوده است.



مرحوم علامه طباطبایی (صاحب تفسیر «المیزان» و محقق مورد تجلیل و تأیید رهبر انقلاب)، در کتاب «شیعه در اسلام» در ذیل عنوان کیفیت پیدایش و نشو و نمای شیعه» و در زمینه مسأله جانشینی و مرجعیت علمی می‌نویسد:

«سیاست سه خلیفه، که بیست و پنج سال خلافت کردند، در اداره امور این بود که قوانین اسلامی بر طبق اجتهاد و مصلحت وقت که مقام خلافت تشخیص دهد، در جامعه اجرا شود و در معارف اسلامی این بود که تنها قرآن، بی این که تفسیر شود یا مورد کنجکاوی قرار گیرد، خوانده شود...»  
 علامه طباطبایی در توضیح و در رد نظریه یا رویه فوق، از جمله چنین بیان داشته‌اند:

«شیعه طبق آن چه از مفاهیم اسلامی به دست آورده بود، معتقد بود که آن چه برای جامعه در درجه اول اهمیت است، روشن شدن تعالیم اسلام و فرهنگ دینی است، و در درجه تالی آن، جریان کامل آنها در میان جامعه می‌باشد. به عبارت دیگر، اولاً افراد جامعه به جهان و انسان با چشم واقع‌بینی نگاه کرده وظایف انسانی خود را آن طوری که صلاح واقعی است بدانند و به جا آورند، اگر چه مخالف دلخواهشان باشد، ثانیاً یک حکومت واقعی دینی نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجراء نماید، به طوری که مردم کسی را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت فردی و اجتماعی برخوردار شوند و این دو مقصود، به دست کسی باید انجام یابد که عصمت و مصونیت خدایی داشته باشد و گرنه ممکن است کسانی مصدر حکم یا مرجع علم قرار گیرند که در زمینه محوله، خود از انحراف فکر یا خیانت سالم نباشند و تدریجاً ولایت عادلانه آزادی‌بخش اسلامی به سلطنت استبدادی و ملک کسرابی و قیصری تبدیل شود، و معارف پاک دینی، مانند معارف ادیان دیگر، دستخوش تحریف و تغییر دانشمندان بوالهوس و خودخواه گردد.» (۱۳۷)

پس از آن راجع به معتبر ماندن شریعت اسلام تا روز قیامت چنین نوشته‌اند:

«شیعه معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مواد آن در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم روشن شده، تا روز قیامت به اعتبار خود باقی و هرگز قابل تغییر نیست، و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی‌تواند از اجرای کامل آن سرپیچی نماید. تنها وظیفه حکومت اسلامی این است که با شوری، در شعاع شریعت، به سبب مصلحت وقت تصمیماتی بگیرد. ولی دو جریان، به علت بیعت سیاست‌آمیز شیعه، و همچنین از جریان حدیث «دوات و قرطاس» (۱۳۸) که در آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم (ص) اتفاق افتاد، پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی، معتقدند که کتاب خدا، مانند یک قانون اساسی محفوظ بماند، ولی سنت و بیانات پیغمبر اکرم (ص) را در اعتبار خود ثابت نمی‌دانند، بلکه معتقدند که حکومت اسلامی می‌تواند به اقتضای مصلحت، از اجرای آنها صرف‌نظر نماید، و این نظر با روایت‌های بسیاری که بعداً در حق صحابه نقل شد (صحابه مجتهدند و در اجتهاد و مصلحت‌بینی خود اگر اصابت کنند مأجور و اگر خطا کنند معذور می‌باشند) (۱۳۹) تأیید گردید، و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالد بن ولید یکی از سرداران خلیفه، شبانه در منزل یکی از معارف مسلمانان (مالک بن نویره) مهمان شده و مالک را غافلگیر نموده کشت... و همان شب با زن مالک همبستر شد، و به دنبال این جنایت‌های شرم‌آور، خلیفه، به عنوان این که حکومت وی به چنین سرداری نیازمند است، مقررات شریعت را در حق خالد اجراء نکرد (تاریخ یعقوبی و تاریخ ابن‌الغداء)... و مقام خلافت برخی از موارد شریعت را مانند حج تمتع و نکاح متعه و گفتن حی علی خیر العمل در اذان نماز را ممنوع ساخت... بیت‌المال در میان مردم با تفاوت تقسیم شد (أسد الغابة و الاصابه) که بعداً در میان مسلمانان اختلاف طبقاتی عجیب و صحنه‌های خونین وحشتناکی به وجود آورد...» (۱۴۰)

## بخش سوم: بررسی حقوقی و قانونی از دید انقلاب و نظام

### تعارض‌ها و تناقض‌ها

داعیه قدرت مطلقه در امور حکومتی و اداره جمهوری اسلامی، از جهات سیاسی و حقوقی، با تعهدات قبلی رهبر انقلاب و با اختیارات ایشان در قانون اساسی در تعارض است. اینک نمونه‌هایی از این دو چهره متعارض را در دو بند ذیل ارائه می‌دهیم:

### ۱- تعارض با نظریات و تعهدات قبلی

اساس منطقی معتقدین به ولایت مطلقه فقیه این است که ولایت مطلقه فقیه استمرار حرکت انبیاء است و چون ولی فقیه جانشین رسول خداست، تمامی اختیارات ایشان و ائمه معصومین را دارا می‌باشد. در بخش دوم از دیدگاه قرآن و سنت، نشان داده شد چنین ادعایی مبنایی در قرآن و در سنت معصومین ندارد. اما حال که چنین ادعایی از طرف معتقدین به ولایت مطلقه مطرح گردیده است، علی‌الاصول ولی فقیه باید در چهارچوب



اوامر الهی و سنت رسول خدا(ص) حرکت نماید و لاغیر. بر این اساس باید پرسید آیا پیامبر خدا(ص) در دوران مکه - یعنی دوران قبل از پیروزی انقلاب و تشکیل مدینه‌النبی - و یا بعد از آن، وعده‌هایی به مردم می‌داد که در مدینه، بعد از تثبیت قدرت، آنها را انکار و یا عدول نماید و بر خلاف آنها رفتار نماید؟ یا بر عکس هیچ‌گونه تعارضی میان گفتارها و کردارهای محمد مصطفی(ص) رسول اکرم مشاهده نشده است و پیامبر در انجام آن چه از طریق وحی و یا شخصاً به مردم گفته است اولی و انطباق بوده است.

فرمایش‌ها و اقدامات اخیر رهبر انقلاب در مورد قدرت مطلقه ولی فقیه، نفی مطلق حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان می‌باشد که با آن چه در بیانیه‌ها، مصاحبه‌های سیاسی قبل از انقلاب و بعد از آن در نجف و پاریس و تهران و قم اظهار داشته‌اند، در تعارض است. ذیلاً برخی از آن وعده‌ها و تعهدات را به طور اجمال نقل می‌نماییم. (۱۴۱)

در مصاحبه مورخ ۱۹ آبان ۵۷ با نماینده عفو بین‌المللی:

«س: آیا در حکومت اسلامی مارکسیست‌ها آزادی عقیده و آزادی بیان عقیده دارند؟

ج- در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در هر گونه عقیده‌ای هستند ولیکن آزادی خرابکاری را ندارند.»

۱۸ آبان ۵۷: با چندین خبرنگار خارجی:

«دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیت‌های مذهبی آزادی به طور کامل هست و هر کس می‌تواند اظهار عقیده خودش را بکند و اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد و دولت اسلامی تمام منطقاتها را با منطق جواب خواهد داد.»

۱۶ آبان ۵۷، با «اشپیگل»:

«تعیین نظام سیاسی با آراء مردم خواهد بود و ما طرح جمهوری اسلامی را به آراء عمومی می‌گذاریم.»

«جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود و همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استثمار از میان خواهد رفت.»

۲۲ آبان ۵۷، با «لوموند»:

«اما جمهوری به همان معنایی است که همه جا جمهوری است.... لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی متکی است که قانون اسلام می‌باشد - لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری اسلامی هم همان جمهوری است که همه جا هست.»

«در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود و لکن هیچ فردی یا گروه وابسته به قدرت‌های خارجی را اجازه خیانت نمی‌دهیم.»

۲۵ آبان ۵۷، با تلویزیون سوئیس:

«اگر شاه برود و حکومت اسلامی که حکومت دموکراسی واقعی است به جای آن بیاید... در ایران ثبات برقرار خواهد شد. رژیم ایران به یک نظام دموکراسی تبدیل خواهد شد که موجب ثبات منطقه می‌گردد و سرمایه‌ها به ایران برمی‌گردند و به نفع مردم از آن استفاده می‌شود.»

۱۹ مهر ۵۷، سخنرانی در پاریس:

«ملت حق تعیین سرنوشت خود را دارد. این ملت یعنی هر ملتی حق دارد خود سرنوشت خود را تعیین کند، از حقوق بشر است. در اعلامیه حقوق بشر هر کسی هر ملتی خودش باید سرنوشت خودش را تعیین کند. ملت هم، الآن همه ایستاده‌اند ولی می‌خواهند سرنوشت خودشان را تعیین کنند.»

۱۹ مهر ۵۷، سخنرانی در پاریس:

«این مردم حقوق اولیه بشریت را دارند مطالبه می‌کنند. حقوق اولیه بشر است که من می‌خواهم آزاد باشم، من می‌خواهم در حرفم آزاد باشم، من می‌خواهم مستقل باشم، من می‌خواهم خودم باشم، حرف ما این است.»



۲۰ مهر ماه - سخنرانی پاریس:

«ما می‌گوییم که نمی‌خواهیم شما ما را به دروازه تمدن بزرگ برسانید. شما بروید بیرون، ما خودمان می‌دانیم.»

«الاقتصاد العربی» - ۲۸ آذر ۵۷:

«ما هر حکومتی را که از طرف خود مردم نباشد به شدت طرد می‌کنیم.»

کیهان ۱۰۹۷۷-۲۳۵۹:

«حکومت اسلامی، حکومتی است که صد در صد متکی به آراء ملت باشد، به شیوه‌ای که هر فرد ایرانی احساس کند با رأی خود سرنوشت خود و کشور خود را می‌سازد.»

روزنامه «لوژورنال» فرانسه - ۷ آذر ۵۷:

«این مردم هستند که باید افراد کاردان و قابل اعتماد خود را انتخاب کنند و مسؤولیت امور را به دست آنان بسپارند.»

پیام ۱۶ آبان ماه ۵۷:

«به پا داشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام، متکی به آراء ملت»

۳ آبان با «فرانس پرس»:

«رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود. آن رژیم‌های جمهوری هم که استبدادی هستند، در اسم جمهوری هستند، در محتوا سلطنتی هستند.»

۱۵ آبان ۵۷ با «المستقبل»:

«حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آراء ملت می‌باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آراء ملت تعیین خواهد گردید.»

۱۰ آبان ۵۷ با «گاردین»:

«ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آراء عمومی. شکل نهایی حکومت، با توجه به شرائط و مقتضیات کنونی جامعه ما، توسط خود مردم تعیین خواهد شد.»

«حکومت اسلامی، متکی به آراء عمومی خواهد بود و همه احزابی که برای مصالح ملت ما کار کنند آزاد خواهند بود.»

۱۶ آبان ۵۷ با «دی ولت کرانت» هلندی:

«اسلام بیش از هر دینی و بیش از هر مسلکی به اقلیت‌های مذهبی آزادی داده است. آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسان‌ها قرار داده است بهره‌مند شوند. ما به بهترین وجه از آنان نگهداری می‌کنیم.

در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.»

۱۶ آبان ۵۷ با «فاینانشیال تایمز»:

«از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد.»

۱۰ آبان ۵۷ با «گاردین»:

«من خود نمی‌خواهم حکومت را در دست بگیرم. اما مردم را برای انتخاب حکومت هدایت خواهم کرد و شرائط آن را به مردم اعلام می‌کنیم.»



۱۰ آبان ۵۷ با تلویزیون اتریش:

«با قیام انقلابی ملت، شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می‌شود. در این جمهوری یک مجلسی ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور حکومت را اداره خواهند کرد. حقوق مردم - خصوصاً اقلیت‌های مذهبی - محترم بوده و رعایت خواهد شد. با استقرار جمهوری اسلامی ساختمان واقعی و حقیقی کشور مشروع خواهد بود. خدای تبارک و تعالی تأیید کرده است این ملت را که سرنوشت خودش را به دست خودش بگیرد - تأیید کرده است این ملت را که جمهوری اسلامی را به جای آن رژیم فاسد شاهنشاهی بنشانند.»

۱۲ بهمن ۵۷ در بهشت زهرا:

«من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم. من به واسطه این که این ملت مرا قبول دارد دولت تشکیل می‌دهم.»

بر اساس این نظریات و مواضع ابراز و اعلام شده بود که اکثریت ملت ایران از رهبری انقلاب در مبارزه علیه استبداد و کسب حقوق و آزادی‌های اساسی اولیه خود، و طرد استیلای خارجی حمایت بی‌دریغ نمود، نه بر اساس اندیشه‌هایی که در ولایت فقیه به آن استناد می‌شود و علیرغم طرح قبلی آن، حتا خواص نزدیکان روحانی نیز، آن را نفهمیده بودند. از جمله رهبر انقلاب در پاسخ به نامه آقای خامنه‌ای صریحاً به این مطلب توجه داده‌اند و فرموده‌اند که آقای رئیس‌جمهور حدود اختیارات ولی فقیه را در امر حکومت درک نکرده‌اند.

ادعای قدرت مطلقه ولی فقیه که بتواند بر طبق تشخیص خود، و حتا با انگیزه حفظ مصالح جامعه، قوانین را زیر پا بگذارد، حتا با مطالب ابراز شده قبلی در کتاب ولایت فقیه در تعارض است. آن جا که آمده است:

«حکومت اسلامی استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد. قانون اسلام با فرمان خدا و بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تامه دارد. همه افراد از رسول اکرم گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد تابع قانون هستند. (ولایت فقیه ص ۵۴).»

برخی از معتقدین به ولایت فقیه، در توجیه و دفاع از نظریات خود به درسهای رهبر انقلاب در حوزه علمیه نجف، تحت عنوان «ولایت فقیه» که سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب مطرح شده است، استناد نموده و مدعی شده‌اند که ملت ایران برای استقرار حکومت ولی فقیه انقلاب کرده است!! این ادعا انطباق با هیچ‌یک از مواضع گذشته رهبر انقلاب و یا خود مدعیان ندارد.

به موجب آن چه رهبر انقلاب در درس‌های «ولایت فقیه» بیان نموده‌اند، (که در کتابی به همین عنوان جمع‌آوری و منتشر شده است)، فرض بر این بوده است که:

همه فقهای عادل از جانب خداوند منصوبند و بر مردم ولایت دارند، نه یک فرد به خصوص.

ولایت فقیه با عقد قرارداد بر مردم و بیعت بین مردم و رهبر منعقد نشده است، بلکه نصب فقهاء به ولایت، به صورت یک‌طرفه، از بالا انجام می‌شود. یک ایقاع یک‌طرفه است و رضا و قبول مردم شرط نیست. و چون چنین است، فقیه در برابر مردم تعهدی ندارد، وکیل مردم نیست و از طرف مردم اعمال ولایت نمی‌کند، و لذا مردم نمی‌توانند او را هم عزل کنند. زیرا ولایت را مردم به او نداده‌اند و اصولاً در چنین اندیشه‌ای مردم صغیر و مهجورند و نمی‌توانند حق حاکمیت سیاسی داشته باشند. نه حق انتخاب والی را دارند و نه می‌توانند فقیه متخلف را از ولایت عزل کنند. تنها پشتوانه ولایت فقیه تعبد است، تعبد شرعی بدون حق سؤال و چون چرا.

این تصورات کلاً مغایر است با آن چه در بیانیه‌ها و اظهارات و مصاحبه‌های سیاسی رهبر انقلاب آمده است. رهبر انقلاب با اتخاذ مواضع سیاسی یاد شده در بالا، در جریان انقلاب، از مواضع ابراز شده در درس‌های ولایت فقیه عدول نموده و پذیرفته و اعلام کرده‌اند که ملت ایران نه تنها صغیر و مهجور نیست، بلکه بالغ و رشید و قادر به تشخیص مصالح خود می‌باشد و حق دارد خود سرنوشت خویش را تعیین کند و حمایت بی‌دریغ مردم هم از رهبری به دلیل تنفر و انزجار مردم از استبداد سلطنتی بوده است.

رهبر انقلاب این مفاهیم را نه تنها در بیانیه‌ها و سخنرانی‌ها، بلکه در اقدامات سیاسی - اجتماعی خود، در مراحل مختلف پیروزی انقلاب و بعد از آن به کرات عمل نموده‌اند.

در حکم نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان به درستی آمده است: «بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است...»



## ۲- تعارض با قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط مجلس خبرگان که اکثریت آن را فقهاء و روحانیون تشکیل می‌دادند، تدوین و تصویب گردید و سپس با همه‌پرسی از مردم به تصویب نهایی رسیده است.

این قانون اساسی به دستور ولی فقیه تصویب نشده است، بلکه مشروعیت خود را از طریق مجلس نمایندگان منتخب مردم در مجلس خبرگان و سپس آراء عمومی کسب کرده است.

رهبر انقلاب بارها به این امر استناد نموده و اطاعت و عمل به قانون اساسی و اجرای تمام و کمال اصول آن را تأیید نموده‌اند: «باید به همان صورتی که قانون اساسی مقرر کرده است و ملت به آن رأی داده است، باید به همان طور عمل بشود و اسباب این نشود که هر طایفه‌ای برای خودشان یک حکومتی داشته باشند و یک کارهایی برخلاف مقررات بکنند. در این جا (ایران) آراء ملت حکومت می‌کند. این جا ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگان‌ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ‌یک از ما جایز نیست.» ادعای قدرت مطلقه ولی فقیه و نفی حاکمیت ملت با اصول مصرح در قانون اساسی حتا با خود اصل پنجم - که ناظر بر ولایت امر و امامت امت است - تناقض دارد.

اصل پنجم بعد از ذکر شرایط لازم برای رهبر با صراحت اظهار می‌دارد که حتا چنین فقیهی را باید: «... اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند. در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد، رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهاء واجد شرایط بالا طبق اصل ۱۰۸ عهده‌دار آن می‌گردد.»

بنا بر این، چنین نیست که: «ولایت امر و امامت امت از بالا منصوب شده و چه مردم بخواهند و چه نخواهند، می‌تواند اعمال ولایت بنماید.» از اواسط سال ۵۸ که با طرح این اصل در مجلس خبرگان موجی از نگرانی‌ها به خاطر بروز استبدادی جدید در جامعه به وجود آمد، برای رفع آن مطالب مختلفی ابراز گردید.

رهبر انقلاب در نفی ماهیت استبدادی ولایت فقیه و به منظور رفع شبهه و پاسخ به نگرانی‌ها اظهار داشتند:

«اگر یک فقیهی در یک مورد دیکتاتوری بکند از ولایت می‌افتد پیش اسلام»

و معیار آن را هم با صراحت تعیین کردند:

«اگر قانون در یک کشور عمل نشود، کسانی که می‌خواهند قانون را بشکنند، اینها دیکتاتورانی هستند که به صورت اسلامی پیش آمده‌اند، یا به صورت آزادی و امثال این حرف‌ها.»

«بعد از آن که قانون وظیفه را معین کرد و هر کس بخواهد که برخلاف آن عمل بکند این دیکتاتوری است.»

و بعدها مجدداً برای رفع هرگونه شبهه‌ای اظهار داشتند که:

«نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. غلط می‌کنی قانون را قبول نداری. قانون تو را قبول ندارد. نباید از کسی پذیرفت که ما شورای نگهبان را قبول نداریم. نمی‌تواند قبول نداشته باشد - مردم رأی دادند به اینها، مردم به قانون اساسی ۱۶ میلیون تقریباً یا یک قدری بیش تر رأی دادند به قانون اساسی.»

علاوه بر این، نگرانی‌های ابراز شده در سطح جامعه سبب واکنش‌هایی در مجلس خبرگان نیز شد. محور این واکنش تأیید حاکمیت ملت و نفی استبداد ولایت فقیه بود. دکتر بهشتی در همان زمان در مجلس خبرگان در تأیید واکنش اصل پنجم، با تکیه بر عبارت «که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند» گفت:

«یعنی کسی نمی‌تواند تحت عنوان فقیه عادل، با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر خودش را بر مردم تحمیل کند. این مردم هستند که باید او را با این صفات به رهبری شناخته باشند و پذیرفته باشند.»

اصل ششم قانون اساسی صراحت دارد که:

«در جمهوری اسلامی، کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات، با انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای ملی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها. یا از راه همه‌پرسی در مواردی که اصول دیگر این قانون معین می‌کند.»

اصول هفتم و هشتم و نهم، به ترتیب ضرورت شوراها و مشورت، دعوت به خیر - امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان یک وظیفه همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت، و عدم تفکیک امر آزادی و استقلال و نفی ابد تعطیل



آزادی‌ها را برشمرده است. فصل پنجم قانون اساسی کلاً درباره حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن می‌باشد. اصل ۵۶ در این فصل صراحت دارد که:

«حاکمیت مطلق و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الاهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طوقی که در اصول بعدی می‌آید اعمال می‌کند.» به موجب این اصل، مردم نه صغار و نه مهجورین هستند، بلکه خلیفه خدا در زمین هستند و خود حاکم بر سرنوشت خویشند. اعمال قدرت مطلقه فقیه، سلب این حق الاهی از انسان است. اگر چه در اصل ۵۷ آمده است که قوای مملکت زیر نظر ولایت امر و امامت است، اما بلافاصله برای رفع هر گونه شبهه‌ای در این اصل، مصرح است که این قوا: «بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند» و در اصول دیگر همه جا قوای مملکت را ناشی از آراء ملت دانسته است نه از «ولایت امر و امامت امت».

از آن جا که قانون اساسی تحقق ولایت امر و امامت امت را مشروط به شناسایی و پذیرش ملت دانسته است و نه یک مقام انتصابی از جانب خداوند، لذا به موجب اصل ۱۰۷ نمایندگان منتخب مردم، و نه دست چین شدگان ولی فقیه، هستند که درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند، بررسی و مشورت می‌کنند و رهبر یا شورای رهبری واجد شرائط را به مردم معرفی می‌نمایند و مهم‌تر از این، به موجب اصل ۱۱۱، مجلس خبرگان منتخب ملت می‌تواند شرائط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را از حیث صلاحیت علمی - تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت، بینش سیاسی و اجتماعی و شجاعت و قدرت و مدیریت کافی برای رهبری بررسی نموده و اگر، رهبر یا هر یک از اعضای شورای رهبری، هر یک از این شرائط و صفات را از دست بدهد او را از کار بر کنار نماید. روح و محتوای این اصول با صراحت ادعای قدرت مطلقه ولی فقیه و فوق قانون اساسی بودن او را به کلی نفی و رد می‌کند. اصل ۱۱۲ با این بیان که: «رهبر و اعضاء شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند»، هر گونه شک و شبهه‌ای را از بین می‌برد.

### اعمال ولایت در قانون اساسی

بر طبق قانون اساسی، قوای حاکم بر مملکت به سه قوه تفکیک و وظایف و نحوه شکل‌گیری آنها و حدود اختیارات و وظایف رهبری و نحوه مناسبات هر یک از سه قوه با یکدیگر و با رهبر کاملاً روشن شده است.

ملت حق حاکمیت خود را از سه مجرا اعمال می‌نماید: انتخاب نمایندگان مجلس، انتخاب رئیس‌جمهور، انتخاب رهبر، به طور مستقیم، یا غیر مستقیم توسط خبرگان منتخب خود.

هر یک از قوای سه‌گانه مستقل بوده و هیچ‌یک از آنها دخالت در امور سایر قوا را ندارند. قوای مجریه و قضائیه بر طبق قوانینی که به تصویب مجلس نمایندگان ملت و تأیید شورای نگهبان می‌رسد، انجام وظیفه می‌نمایند. هیچ‌یک از این دو قوه حق ندارند از جانب خود قانون وضع نموده و آن را به اجرا درآورند، و یا بر طبق نظر مقامی خارج از ضوابط معین شده در قانون، دستوری بگیرند و به اجراء بگذارند. قوه مقننه نیز در چهارچوب ضوابط خاصی حق وضع قانون را دارد و لاغیر. قانون اساسی چگونگی اعمال نظرات رهبری را محدود و معین کرده است: انتخاب نیمی از اعضای شورای نگهبان که بخشی از قوه مقننه محسوب می‌شوند، در قلمرو قوه قضائیه و انتصاب دو نفر از مقامات کلیدی مستقیماً توسط رهبر صورت می‌گیرد، رهبر به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح، رئیس ستاد مشترک و فرمانده کل سپاه پاسداران را نصب و یا عزل می‌نماید. علاوه بر این، در شورای عالی دفاع، دو مشاور برای رهبر پیش‌بینی شده است. وظایف و اختیارات دیگری نیز به شرح اصل ۱۱۰ برای رهبر معین گردیده است.

تمام این راه‌ها برای این در قانون اساسی پیش‌بینی شده است که رهبر بتواند بدون آن که از چهارچوب قانون اساسی خارج شود، و نظم نظام جمهوری اسلامی را بر هم بزند، و قانون را زیر پا بگذارد، به اعمال نظرات خود بپردازد. وقتی قانون چنین راه‌های روشن و آشکاری را برای اعمال ولایت رهبری باز کرده است، نیازی به افتتاح راه‌های جدید، که خلاف قانون اساسی است، نمی‌باشد. واضح است که رهبری در انتصاب فقهای شورای نگهبان می‌تواند کسانی را منصوب نماید که معرف و اعمال‌کننده دیدگاه‌های فقهی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی رهبری باشند و اگر ضرورت پیدا کرد، با برگزاری جلسات گفت و شنود علمی با فقهای منصوب خود، آنان را از نظریات خود مطلع سازد و آنان را در مورد نظرات خود متقاعد سازد و یا با استماع نظریات آنان متقاعد بشود. اما رهبر نمی‌تواند از بالای سر فقهای منصوب خود عمل نماید در این صورت، نظم نظام بر هم می‌خورد و شورای نگهبان، بی‌اعتبار می‌گردد.



تخلف از قانون اساسی، توسط رهبری یا هر مقام دیگری، حتا با نیت خیر و مصلحت جامعه، آغاز حرکتی در راستای نابودی تدریجی جمهوری اسلامی است و در تاریخ ثبت خواهد شد. روحانیتی که خود تدوین کننده و تصویب کننده، و نیز رهبر انقلاب که امضاء کنندگان این قانون اساسی هستند، اولین کسانی می‌باشند که آن را زیر پا گذاشته راه را برای از بین رفتن هموار ساخته‌اند.

## نگرانی‌های به جا

حرکات اخیر نشان می‌دهد که در واقع نگرانی‌هایی که در سال ۵۸، هم زمان با طرح اصل پنجم در مجلس خبرگان در سطح جامعه ابراز گردید، بی‌اساس نبوده است. اگر چه قانون اساسی حاکمیت ملت را مبنا و اساس قرار داده و مشروعیت و قانونی بودن ولایت امر و امامت را از جانب مردم دانسته است و مدافعین اصل پنجم، تعارض ولایت فقیه با حاکمیت ملت را نفی می‌کرده‌اند، اما ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که آن بیانات و مواضع در شرائطی بوده است که قدرت مطلقه را به دست نگرفته بودند. اما اکنون که قدرت را یکپارچه در دست دارند و هر گونه صدای مخالفی را در گلو خفه کرده‌اند، و اعتراضات کنندگان هم به جایی نمی‌رسد، سخن آخر را گفته‌اند و روشن ساخته‌اند که در تفکر سیاسی آنان «مردم جایی ندارند» و مردم را فی‌الواقع «صغیر و مهجور» می‌دانند و لذا با صراحت مدعی شده‌اند که: «حدود اختیارات ولی فقیه همان حدود اختیارات خداوند تبارک و تعالی است» و به این ترتیب حاکمیت «مایرید» و «فاعلیت مایشاء» و عدم مسؤولیت «عما یفعل» را دارد.

## مرز میان ولایت مطلقه و استبداد مطلقه

رهبر انقلاب در همان سال ۵۸، در پاسخ به نگرانی‌هایی که در سطح جامعه نسبت به طرح اصل پنجم در مجلس خبرگان مطرح شده بود ضمن رد هرگونه ارتباطی میان ولایت فقیه و استبداد و دیکتاتوری فرمودند: «اگر یک فقیهی یک مورد دیکتاتوری بکند از ولایت می‌افتد پیش اسلام». البته این مطلبی است اساسی و در همان موقع نیز سبب رفع نگرانی برخی‌ها شد. اما این بیان کافی نیست. مردم باید بدانند برای دیکتاتوری فقیه چه معیاری وجود دارد و چگونه معلوم می‌شود که یک فقیه دیکتاتوری می‌کند، باید معیار ساده‌ای که همه فهم باشد وجود داشته باشد تا مردم بتوانند بر این اساس وقتی دیدند یک فقیه یک دیکتاتوری کرد حکم کنند که او از ولایت پیش اسلام افتاده و آنها هم او را از ولایت بیاندازند!! در این که دیکتاتوری چیست، در جامعه‌شناسی و علوم سیاسی سخن بسیار رفته است. مرحوم کواکبی در «طبایع الاستبداد» و مرحوم نایینی در «تنبیه الامة و تنزیه الملة» سخن‌ها گفته‌اند. نایینی حقیقت استبداد یا دیکتاتوری را سلطنت تملکیه، استبدادیه، استبدادیه و اعتسافیه می‌داند. تملکیه از آن جهت که حاکم خود را مالک ملت و مملکت، اعم از امکانات مادی یا معنوی، می‌داند. استبدادیه از آن جهت که قوای حکومت که باید تقسیم شود و هر قوه وظایف خود را انجام بدهد، در یک فرد متمرکز می‌گردد. استبدادیه از آن جهت که بندگان خدا را به بندگی خود سوق می‌دهد و به تعبد از خود - اطاعت کورکورانه - وادار می‌سازد. اعتسافیه، از آن جهت که حفظ و اداره سلطه‌اش با قهر و خشونت و زور ممکن و میسر است.

در چنین استبدادی برای حاکم مالکیت مطلق، فاعلیت ما یشاء (انجام و عمل هر کاری که بخواهد) و حاکمیت «ما یُرید» (صدور فرامین و دستورات به هر نوع که اراده کند) وجود دارد. (۱۴۲)

نایینی یکی از ویژگی‌های حکومت استبدادی را در این می‌بیند که مستبد و اعوان و انصارش از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده می‌نمایند، و خود و حکومتش را با القاب و عناوین پاک و ویژه خداوند تقدیس و تبلیغ می‌نمایند، با زور هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد و کلیه امکانات کشور را ابرازی برای احراز سلطه خود دانسته و بر این اساس، مورد استفاده قرار می‌دهد. کسی حق سؤال از اعمال آنان را ندارد و آنان همه را مورد سؤال قرار می‌دهند. به زبان خود نایینی:

«با قدسیت و نحوها از صفات احدیت عزَّ اسْمُهُ خود را تقدیس نماید و اعوانش مساعدتش کنند و تمام قوای مملکت را قوای قهر و استیلاء و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن برانگیزانند. لا یَسْتَلُّ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یَسْتَلُّونَ!!؟»

مرحوم نایینی عبودیت خدا یا بردگی و بندگی و اسارت انسان‌ها به دست انسان‌های دیگر را دو نوع می‌داند. یک نوع، اطاعت و گردن نهادن به تصمیمات دل‌بخواهانانه حکومت‌های جور در مسائل مملکتی (با گردن نهادن به ارادات دل‌خواهانه سلاطین جور در سیاست ملکیه) است، و دیگری بندگی و بردگی و گردن نهادن به حکمات و نظریات فتاوی خودسرانه رؤسای مذهب که به عنوان و به نام دین به مردم ارائه می‌دهند. وی هر دو را «عبودیت» می‌خواند، اما تفاوت در شیوه احراز عبودیت بندگان یا استبداد هر یک از این دو نوع را تذکر و توضیح می‌دهد. وی نوع اول را سلطه با قهر و استفاده از امکانات حکومتی می‌داند، و نوع دوم را محصول نیرنگ و تزویر و سرپوش گذاشتن بر فساد و انحراف. نایینی با



استناد به آیات قرآن کریم، اولی را عبودیت (وَإِن تَحَدَّهْمُ الْفِرَاعِنَةُ عَبِيداً) (۱۴۳) و دومی را ربوبیت روحانیون و علمای دین (إِتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً) (۱۴۴) می‌داند. اولی را صاحبان قدرت (فراعنه) بر مردم تحمیل می‌کنند و دومی را مردم، تحت تأثیر ریا و تزویر و نیرنگ علماء دین و جهل و بی‌خبری خود اتخاذ می‌کنند، و از آن به ربوبیت علماء دین تعبیر کرده است، که با سوء استفاده از احساسات دینی مردم و نفوذ در قلوب و عواطف انسان‌ها به وجود می‌آید.

به زبان خود نایینی:

«استعباد قسم اول به قهر تغلب مستند است و در ثانی به خدعه و تدلیس مبتنی می‌باشد.»

«فی الحقیقه منشأ استعباد قسم اول، تملک ابدان، و منشأ قسم دوم، تملک قلوب است» (۱۴۵)

با چنین نگرشی، نایینی تقسیم استبداد به سیاسی و دینی و ارتباط و هماهنگی و همکاری آنها را مورد تأیید قرار می‌دهد:

«از این جا ظاهر شد صورت استنباط و صحت مقاله بعضی از علماء فن که استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگر و با هم توأم دانسته‌اند» (۱۴۶)

نایینی استبداد سیاسی را «شجره خبیثه» و استبداد دینی (با ربوبیت علماء دین) را در جایی «رقیت خبیثه خسیسه» و در جای دیگر، «رقیت منحوسه ملعونه» می‌خواند و نجات از دومی را به مراتب از اولی سخت‌تر می‌داند:

«قلع این شجره خبیثه و تخلص از این رقیت خسیسه (خسیسه یا خبیثه) که وسیله آن فقط به التفات و تنبیه ملت منحصر است، در قسم اول، اسهل و در قسم دوم، در غایت صعوبت و بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود.» (۱۴۷)

نایینی وضعیت چنین ملتی را و سیر عبودیت و ربوبیت آنان را چنین ترسیم کرده است:

«ملتی را که گرفتار چنین اسارت و مقهور به این ذلت باشد آسراء و آذلاء (بیچارگان) و آرقاء (بردگان) گویند. هم به لحاظ آن که حالشان حال ایتم و صغاری است بی‌خبر از دارایی‌های مغصوبه (غصب شده) خود. لهذا مستصغرین (که به معنای صغار و ایتم شمرده شدگان است) هم خوانند.

این چنین ملتی مظلومه، جاهله به حقوق و ظالمه به نفس خود را مستنبتین (که به معنای گیاه‌های صحرائی شناخته شده است) هم خوانند» (۱۴۸) نایینی شدت و ضعف رفتارهای استبدادی و استبدادی حکومت‌ها را متأثر از دو عامل اصلی می‌داند. عامل اول ساختار نفسانی مستبد و اعوان او، میزان «فاعلیت ما یشاء» و «حاکمیت مایرید» و عدم مسؤولیت «عما یفعل» و مالکیت رقاب است، و به ظاهر اینها را که از اسماء و صفات ویژه الهی و ذات اقدس احدیت است، با شدت و ضعف، متجلی در حکومت می‌بیند.

عامل مؤثر دوم را نایینی میزان علم یا جهل، آگاهی و یا بی‌خبری مردم از حقوق خودشان، و قدرت و اختیارات حکام معرفی می‌کند، که خود وی آنها را چنین وصف کرده است:

«درجات تحکیمه این قسم سلطنت (حکومت استبدادیه و استبدادیه ...) به اعتبار اختلاف ملکات نفسانیه و عقول و ادراکات سلطانی و اختلاف ادراکات و علم و جهل اهل مملکت به وظایف سلطنت و حقوق خود، و درجات موحد یا مشرک بودنشان (در فاعلیت ما یشاء و حاکمیت مایرید و عدم مسؤولیت عما یفعل و مالکیت رقاب الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الاهی، بلکه ذات احدیت، تعالی شأنه، مختلف است.» (۱۴۹)

نایینی معتقد است که عطش قدرت چنین استبدادی سیراب شدنی نیست و تا هر کجا که بتواند پیش می‌رود، مگر با مقاومت مردم روبه‌رو شود و هر کجا که با مقاومت و استنکاف مردم روبه‌رو بشود، در همان جا می‌ایستد و متوقف می‌شود. در غیر این صورت به آخرین درجه آن که ادعای الوهیت و خدایی است می‌رسد. و چنین فرآیندی استبدادی، به صورت یک پدیده اجتماعی، تمام جامعه را در بر می‌گیرد و محور مناسبات مردم با یکدیگر نیز می‌گردد. به تعبیر خود نایینی:

«آخرین درجه آن (استبداد استبدادیه) ادعای الوهیت است و تا هر چه که قوه علمیه اهل مملکت از تمکین آن استنکاف کند، به همان حد واقف و الا به آخرین درجه هم (چنانچه از فراعنه سابقین به ظهور پیوست) منتهی خواهد بود. و به مقتضای «النَّاسُ عَلَى دینِ مُلُوكِهِمْ» معامله نوع اهل مملکت با زیردستان خود بطبقاتهم همان معامله اعتصافیه سلطان است با همه» (۱۵۰)

نایینی بیچارگی ملت ایران را تجسم این دو شاخه استبداد می‌داند:

«روزگار سیاه ما ایرانیان هم به هم آمیختگی و حافظ و مقوم همدیگر بودن این دو شعبه استبداد و استعباد را عیناً مشهود ساخت.» (۱۵۱)

نایینی عبودیت در استبداد سیاسی و ربوبیت در استبداد دینی را شرک دانسته و رسالت انبیاء را خلاصی انسان‌ها از این عبودیت و ربوبیت‌ها ذکر می‌کند:



«بالجمله تمکین از تحکیمات خودسرانه طواغیت امت و راهزنان ملت، نه تنها ظلم به نفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الاهیه عز اسمه، بلکه به نص کلام مجید الاهی (تعالی شأنه) و فرمایشات مقدسه معصومین (صلوات الله علیهم)، عبودیت آنان از مراتب شرک به ذات احدیت، تقدست اسمائه، است در مالکیت و حاکمیت ماپرید و فاعلیت مایشاء و عدم مسؤولیت عما یفعل الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الاهیه جل جلاله، و غاصب این مقام، نه تنها ظالم به عباد و غاصب مقام ولایت است از صاحبش، بلکه به موجب نصوص مقدسه مذکوره، غاصب رداء کبریایی و ظالم به ساحت احدیت کبریاییه هم خواهد بود. و بالعکس، آزادی از این رقیبت خبیثه خسیسه، علاوه بر آن که موجب خروج از نباتیت و ورطه بهیمیت است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شئون توحید و از لوازم ایمان به وحدانیت در مقام اسماء و صفات خاصه هم مندرج است. از این جهت است که استنفاذ حریت مغصوبه، و تخلیص رقابشان از این رقیبت منحوسه، و متمتع فرمودنشان به آزادی خدادادی از اهم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده» (۱۵۲)

رهبر انقلاب، برخلاف نایینی، معیارهای بسیار صریح و روشن در باب دیکتاتوری به دست داده‌اند. به طوری که برای عموم مردم قابل فهم است و هیچ ابهامی هم در آن وجود ندارد، و لذا هر کس می‌تواند با این معیار، بررسی کند که آیا «یک فقیهی یک مورد دیکتاتوری کرده است که از ولایت بیفتد» یا خیر؟

رهبر انقلاب در باب دیکتاتوری گفته‌اند:

«بعد از آن که قانون وظیفه را معین کرد هر کس که بر خلاف آن عمل کند این دیکتاتوری است.» (سخنرانی ۶۰/۳/۱۸)

سخن از این واضح‌تر و بلیغ‌تر در تعریف دیکتاتوری نمی‌شود. رهبر انقلاب حتا پا را فراتر می‌گذارند و می‌گویند:

«من هم ممکن است با بسیاری از چیزها، من که یک طلبه هستم، مخالف باشم، لکن وقتی قانون شد و چیز شد، ما هم می‌پذیریم. بعد از این که یک چیزی قانون شد، دیگر نق زدن در او - اگر بخواهد مردم را تحریک بکند، مفسد فی الارض است»  
و در جای دیگر:

«قانون اساسی را باز کنید و هر کس حد و مرز خودش را معین کند.

به ملت بگویید که قانون اساسی ما برای دولت این را وظیفه کرده است. برای رئیس‌جمهور این را - برای مجلس این - برای ارتش و برای... به مردم بگویید وظیفه ما را قانون اساسی - که شما رأی دادید برایش وظیفه ما این است»

«کسانی که با قانون مخالف می‌کنند اینها با اسلام مخالفت می‌کنند - کسانی که با مصوبات مجلس، بعد از این که شورای نگهبان نظر خودش را داد، باز مخالفت می‌کنند، اینها دانسته یا ندانسته با اسلام مخالفت می‌کنند.»

«ما اگر هم اشخاصی که در کشورمان هستند و همه گروه‌هایی که در کشور هستند، همه نهادهایی که در سرتاسر کشور هستند اگر به قانون خاضع بشویم و اگر قانون را محترم بشماریم، هیچ اختلافی پیش نخواهد آمد.»  
«قانون برای همه است»

«قانون، خوب است. شماها باید خودتان را تطبیق بدهید با قانون - نه قانون خودش را تطبیق بدهد.» (سخنرانی - ۶۰/۳/۱۲)

به نظر رهبر انقلاب ملاک و معیار نهایی در لزوم اطاعت از قانون، رأی مردم است:

«نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. غلط می‌کنی قانون را قبول نداری - قانون تو را قبول ندارد. نباید از کسی پذیرفت که ما شورای نگهبان را قبول نداریم - نمی‌تواند قبول نداشته باشد. مردم رأی دادند به این‌ها. مردم به قانون اساسی ۱۶ - میلیون تقریباً یا یک قدری بیش‌تر رأی دادند به قانون اساسی»

با این تأییدات از قانون اساسی و قوانین مصوب، تکلیف معیار برای تشخیص دیکتاتوری به روشنی معین شده است:

«اگر قانون در کشور عمل نشود، کسانی که می‌خواهند قانون را بشکنند، اینها دیکتاتورانی هستند که به صورت اسلامی پیش آمده‌اند، به صورت آزادی و امثال این حرف‌ها...»

این همان دیکتاتوری است که مکرر گفته‌ام که قدم به قدم پیش می‌رود - این همان دیکتاتوری است که به هیتلر، انسان مبدل می‌شود. این همان دیکتاتوری است که به استالین انسان را مبدل می‌کند. این معنای دیکتاتوری است. دیکتاتوری همان است که نه به مجلس سر فرود می‌آورد و نه به قوای مجلس و نه به شورای نگهبان و نه به تأیید شورای نگهبان...»



محور اصلی انقلاب اسلامی ایران که در ۲۲ بهمن ۵۷ به پیروزی رسید، مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری بوده است. بنا بر این، هم مردم کشور ما به حق نسبت به پیدایش استبداد جدید حساسیت نشان داده‌اند، و هم ضرورت داشته است که برای پیشگیری بروز استبداد جدید، معیار دیکتاتور شدن حکام ارائه داده شود و هم کیفیت بروز و ظهور استبداد و دیکتاتوری. رهبر انقلاب علاوه بر این که معیارها را مطرح کرده‌اند، کیفیت ظهور و بروز استبداد را نیز به زبان بسیار فصیحی بیان نموده‌اند که فرازهایی از آن نقل می‌گردد:

«هیچ امر فاسدی یک دفعه به سراغ آدم نمی‌آید، شیطان باطنی انسان بسیار استاد است.

همه اینها که می‌بینید فاسد شدند، این طور نبودند که اینها از روز اول به این درجه از فساد بودند، این به تدریج واقع شده...»

«اینهایی که دیکتاتور شدند، اینها این طور نبوده است که از اول دیکتاتور زاینده شده باشند - آنها هم مثل سایر مردم - بعد هم وقتی که به مقامی رسیدند این طور نبوده که از اول دیکتاتوری کرده باشند - لکن قدم به قدم، ذره ذره رو به دیکتاتوری رفتند. یک وقت هیتلر از کار درآمدند - یک وقت استالین از کار درآمدند.»

«شیطانی که در باطن انسان است، با کمال استادی انسان را به تباهی می‌کشد. دیکتاتوری هم از آن اموری است که بچه وقتی متولد شد دیکتاتور نیست، وقتی هم بزرگ می‌شود کم‌کم، آن طور نیست که آن دیکتاتوری‌های بزرگ را داشته باشد.

آنهایی هم که در قوای مسلح و دست‌اندرکارهای مملکت، یا در سایر ممالک هستند این طور نیست که ابتدا اینها دیکتاتور بودند - دیکتاتوری کم‌کم بروز می‌کند در انسان - از اول خیال می‌کند که خودش یک آدمی است که با دیکتاتوری مخالف است، لکن بعضی وقت‌ها که اتفاق می‌افتد در آراء و در اقوال شروع می‌کند تحمیل کردن رأی خودش را، می‌خواهد تحمیل کند بر دیگری. نه این که با برهان ثابت کند. تحمیل می‌خواهد بکند بر دیگران - این دیکتاتوری است که انسان بخواهد آن چیزی را که خودش فکر کرده است دیگران بی‌جهت از او قبول بکنند.

یک وقت آدمی منطقی است که می‌گوید بنشینیم با هم صحبت کنیم، حرف شما درست است یا حرف من. (اما) یک وقت این طور است که در روحش یک دیکتاتوری هست و خودش آگاه نیست، می‌خواهد آن مطلبی را که می‌فهمد به همه تحمیل کند و دیگران را وادار به اینکه قبول بکنند.

از این جا شروع می‌شود. بعد کم‌کم که قدرت برایش پیدا شد... یک قدمی بالاتر می‌گذارد نسبت به مثلاً آن محیطی که دارد، نسبت به آن مقدار از قدرتی که دارد کم‌کم شروع می‌کند دیکتاتوری کردن.

از اول هم خودش ناآگاه است از مطلب، نمی‌داند که این رویه، رویه دیکتاتوری است، خیال می‌کند رویه، رویه انسانی اسلامی است. لکن هی جلو می‌رود، هر چه جلو می‌رود این خودش زیاد می‌شود.

شما خیال نکنید که اول رضاخان یک دیکتاتور بود یا هیتلر یک دیکتاتور بود. از مفاسدی که دیکتاتوری دارد و دیکتاتور مبتلا به او هست این است که یک مطلبی را که القاء می‌کند بعدش نمی‌تواند، قدرت ندارد بر خودش، که این مطلبی را که القاء کرده است، اگر خلاف مصلحت است اگر خلاف مصالح فرض کنید کشور خودش هم هست... نمی‌تواند از قولش برگردد. می‌گوید گفتم و باید بشود - این بزرگ‌ترین دیکتاتوری‌هاست که انسان به آن مبتلی است، چیزی که گفتم باید بشود ولو این که یک کشور به تباهی کشیده بشود، انسان کامل آن است که اگر فهمید حرفش حق است، با برهان اظهار کند و مطالبش را برهانی بفهماند. این که در قرآن کریم داریم که «لا إکراه فی الدین» برای این که تحمیل عقیده نمی‌شود کرد، امکان ندارد همین‌طوری یک کسی تحمیل عقیده بکند. این باید با یک توطئه‌هایی که بد را به خورد دیگران به عنوان خوب جلوه بدهد.»

بیانات رهبر انقلاب در باب دیکتاتوری به قدری روشن است که نیاز به هیچ تفسیر ندارد. بر عهده صاحبان و بنیان اصلی انقلاب و جمهوری اسلامی، یعنی ملت، است که در این بیانات به دقت غور نمایند و با معیارهایی که به دست داده شده است به داوری بنشینند.

## پیامدهای ولایت مطلقه

نهضت آزادی ایران به این واقعیت توجه دارد که حاکمیت کنونی با بن‌بست‌های هولناکی روبه‌روست، جنگ قدرت، تداخل مکرر مسئولان در وظایف یکدیگر، و تخطی از حدود اختیارات قانونی، به بحران سیاسی ابعاد گسترده‌ای بخشیده است. حاکمیت کنونی توانسته است قدرت را یکپارچه تصاحب نماید. اما با یک تفرقه و تنازع درونی بیمارگونه لاعلاجی روبه‌روست. اسلام فقهاتی و روحانیت بعد از ۹ سال حکومت انحصاری و قدرت یکپارچه نتوانسته است راه‌حل‌های مناسبی برای مسائل و مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و بین‌المللی مملکت ارائه بدهد و با بن‌بست روبه‌رو شده است. بعد از گذشت ۹ سال از انقلاب، هنوز اساسی‌ترین سؤالات بلاجواب مانده است.



حاکمیت کنونی نتوانسته است بگوید نظام اقتصادی در جمهوری اسلامی چگونه باید باشد؟ بحران اقتصادی را چگونه می‌خواهد حل یا حداقل مهار کند؟ قسط و عدالت اسلامی چیست و چگونه باید به آن رسید؟ با شعارهای بی‌مایه و توخالی و در ظاهر به نفع مستضعفین، تسمه از گرده مستضعفین کشیده شده است. بخشی از بحران کنونی از این بن‌بست نشأت گرفته است و حرکات اخیر کوششی است برای خروج از این بن‌بست و شاید هم سرپوش گذاشتن بر آن.

آیا این برنامه‌ها می‌تواند راهی به خروج از این بن‌بست‌ها باشد؟ به نظر چنین نمی‌رسد.

هرگونه راه‌حلی برای بحران‌های کنونی باید حداقل دارای سه ویژگی باشد. اول آن که پایه صحیح ایدئولوژیک بر اساس ضوابط و معیارهای قرآن و سنت رسول اکرم (ص) و ائمه داشته باشد. دوم آن که در چارچوب ضوابط قبول شده قانون اساسی باشد، و سوم آن که مورد قبول مردم از طریق تأیید آراء آزادانه ملت باشد.

راه‌حل‌های کنونی نه تنها هیچ‌یک از این معیارها را ندارند، بلکه آن قدر شتاب زده مطرح شده‌اند که همراه خود سؤالات و ابهامات متعددی را به وجود آورده‌اند. به طوری که مقامات مسؤول، در توضیح این فرامین و فتاوی دچار ضد و نقیض گویی شده‌اند. این شیوه عمل، نه تنها راه‌گشا نیست، بلکه بر هرج و مرج و از هم گسیختگی اوضاع خواهد افزود.

اگر جناح‌های مختلف قدرت در حاکمیت کنونی نتوانند با هم بر سر تبعیت بی‌چون و چرا از قانون اساسی به توافق برسند، هرگونه تلاش برای سرپوش گذاشتن بر جنگ قدرت و یا جمع کردن تصنعی آنان در نهادهای خودساخته، بی‌پایه و بی‌اثر است، یا یک اثر مسکن موقتی خواهد داشت و مطمئناً از هم گسیختگی و هرج و مرج در دوران بعد از رهبری انقلاب به مراتب وسیع‌تر و عمیق‌تر و طبیعتاً خطرناک‌تر برای کشور خواهد بود. تنها راه حل همان است که از طرف رهبر انقلاب، در گذشته به آن توصیه شده است:

«اگر می‌خواهید از صحنه بیرونتان نکنند، بپذیرید قانون را - نگویید قانون و خودتان خلاف قانون بکنید - بپذیرید قانون را - همه روی مرز قانون عمل بکنید. اگر همه روی مرز قانون عمل بکنند - اختلاف دیگر پیش نخواهد آمد.»

و اگر حاکمیت حاضر نشود به این توصیه‌های ساده و روشن خود عمل کند، آینده بدی در پیش خواهد داشت، چنان که رهبر انقلاب خود فرموده‌اند:

«بترسید از آن روزی که این مردم بفهمند در باطن ذات شما چیست و یک انفجار حاصل می‌شود. از آن روز بترسید که ممکن است یکی از ایام الله، خدای نخواستہ، باز پیدا بشود و آن روز دیگر قضیه این نیست که برگردیم به ۲۲ بهمن قضیه این است که فاتحه همه ما را می‌خوانند.» پس تا دیر نشده است و فاتحه همه‌تان را نخوانده‌اند به راه حق برگردید و از قانون اساسی تمکین کنید.

## بخش چهارم: جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و جمع‌بندی نهایی

با عذرخواهی از خوانندگان محترم از پاره‌ای تکرارها و از طول و تفصیل‌هایی که الزاماً پیش آمده است، اینک به خلاصه‌گیری سه بخش گذشته و جمع‌بندی نتایج سیاسی - اجتماعی ولایت مطلقه فقیه می‌پردازیم. البته ضرورت داشت که بدعت بزرگ و خطرناک حاضر، با توجه به آثار زیانبار دینی و سیاسی آن از جهات عدیده مورد بررسی هر چه کامل‌تر قرار گیرد.

مقدمتاً لازم است گفته شود ولایت فقیهی که مورد اعتقاد و ادعای متولیان انقلاب و مقامات بالای جمهوری اسلامی شده و توسعه و تعمیم یافته است، دنباله «ولایت امر» اصل پنجم قانون اساسی می‌باشد. اگر چه ولایت فقیه مورد نظر آقایان به طور صریح و قانونی و یکنواخت تعریف نشده است، ولی در عمل، به معنی و منظور حاکمیت بی‌قید و شرط تعبیر گردیده، ولی فقیه دارای اختیارات نامحدود مافوق قانون اساسی و قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی می‌باشد، و مردم و دولت و نهادها باید اطاعت کامل بی‌چون و چرا از آن بنمایند. علاوه بر این، اولویت و اشراف بر تمام احکام و فروع دین یا بر شریعت دارد.

ولایت مطلقه فقیه که در این نشریه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است، چنان ولایت و حاکمیت با چنین اشراف و اولویتی می‌باشد.

## خلاصه‌گیری از بخش‌های گذشته



## الف) بخش اول

در این بخش که تاریخچه‌ای از جریان‌های بعد از پیروزی انقلاب تا صدور فتاوی‌ها یا منشورنامه ۶۶/۱۰/۱۶ داده شده است، به نکات ذیل برخوردیم.

۱- ولایت «مطلقه» فقیه در عین آن که ریشه در معتقدات دینی و شخصی آقای خمینی دارد، اعلام آن به صورت مطلقه، با حواشی و تبعات مربوطه، ناشی از یک اشکال و اختلاف درونی هیأت حاکمه و متولیان خط امامی جمهوری اسلامی بوده، برای خروج از بن‌بست‌های اجتماعی - اعتقادی موجود، متوسل به آن شده‌اند.

۲- اشکال و اختلاف مورد بحث، ضمن آن که بر سر تصویب قوانین به اصطلاح مترقی و متعارض به فقه سنتی بوده است، رقابت دو جناح حاکمیت بر سر قدرت، نقش اصلی را در آن بازی کرده است. جناح اکثریت و نیرومندتر، معممین مجلس و دولت و بازاریان پشتیبان روحانیت انقلاب بودند که قهراً از مالکیت و بخش خصوصی و اقتصاد آزاد طرفداری کرده و در انطباق با قانون اساسی و نظارت شورای نگهبان، نمی‌توانستند تحمل اقلیت رادیکال و انقلابی‌های چپ‌گرا را بنمایند.

۳- رهبر انقلاب، که به اعتبار پیوند طبیعی و تاریخی با حوزه و بازار، همیشه مدافع فقه سنتی و روحانیون اکثریت بوده‌اند، بنا به خصلت و روحیه انقلابی انتقامی و مستضعف‌پرور، یک حرکت گام به گام را برای خروج از بن‌بست در پیش گرفتند. ابتدا سعی کردند با توسل به تدابیر فقهی و شرعی، نظیر «عناوین ثانویه» که در موارد ضروری استثنایی و اضطراری، اعمالی همچون اکل میت، نماز شکسته و خوردن روزه را مجاز می‌نماید، راه برای آزاد شدن قوانین اقتصادی و اداری از احکام خشک فقهی باز نمایند، و پس از آن چون فقهای شورای نگهبان تسلیم نمی‌شدند، تشخیص ضرورت را به رأی اکثریت دو سوم مجلس تفویض کردند.

۴- مخالفت با دولت و با لویح و اقدامات کم و بیش انقلابی و چپ‌گرا، انحصار به شورای نگهبان نداشت و چون در داخل مجلس، پرسش‌ها و سؤالاتی از وزیران، از ناحیه بعضی از نمایندگان به عمل می‌آمد، رهبر انقلاب به پشتیبانی دولت و نخست‌وزیر برآمده لازم دیدند که «به خاطر مصلحت اسلام» از اشکال تراشی و انتقاد و سؤال خودداری شود. گام از این حد فراتر نهاده برای مبارزه با گران‌فروشی و علیرغم اصل تفکیک قوا، فتوای شرعی دادند که دولت می‌تواند رأساً مبادرت به «تعزیر حکومتی» نماید. در یک استفتا وزیر کار و امور اجتماعی، از بالا سر شورای نگهبان و مجلس، از مرجعیت دینی و ولی فقیه بودن استفاده کرده، اجازه قانونی دادند که دولت حق دارد به اعتبار این که خدمات و امکاناتی انجام می‌دهد، یا تأمین می‌نماید، شرایط الزامی و قراردادهایی به سود کارگران برای واحدهای بخش خصوصی و کارخانجات وضع نماید. نخست‌وزیر نیز بلافاصله حق چنین الزامات و اختیارات برای دولت را به کلیه امور و روابط دولت با ملت تعمیم داد.

۵- رهبر انقلاب که طرفدار کوبیدن موانع و تصمیم‌های قاطع هستند و خود را چندان مقید به مصوبات و تعهدات و حقوق‌های مقرر نمی‌دانند، علی‌رغم گذشته خود، عملاً فقه سنتی را کنار زده با صدور منشورنامه ۱۶ دی‌ماه، و با گفتن این که حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه الهی است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتا نماز و روزه و حج بوده و می‌تواند، در صورت مصلحت، آنها را موقتاً تعطیل نماید، راهگشای یک مکتب جدید و فقه پویایی شدند که دست دولت و حکومت را در آن چه ضروری تشخیص دهد باز می‌گذارد.

۶- فقهای شورای نگهبان و جناح راست روحانیون مجلس و جامعه طبعاً تمایل چندان برای تسلیم به چنین تأویل و تحولی را نشان نمی‌دادند. عکس‌العمل‌هایی ظاهر گردید و جدال فقهی - سیاسی خاص مابین ارکان حاکمیت و متولیان بالا گرفت. ولی سرانجام در برابر قاطعیت و حاکمیت رهبر انقلاب، سر فرود آورده متوسل به توجیهات جدیدی شدند. گفتند منظور از حاکمیت و دولت در فتوای امام، همان ولایت فقیه است. رهبر انقلاب نیز برای ارضاء خاطر فقهای برگزیده خود در شورای نگهبان و طرفداران فقه سنتی، تصمیم‌گیری و حل اختلافات مابین دولت و مجلس، یا تشخیص مصلحت را بنا به درخواست یک گروه پنج نفری، به یک شورای ابتکاری ماورای قانون اساسی واگذار کردند که ترکیب و تلفیق ناقصی از شورای نگهبان و رؤسای سه قوه و بعضی از متخصصین و نمایندگان دفتر و بیت ایشان بود.



## ب) بخش دوم

در بخش دوم، که بخش اصلی رساله می‌باشد، مسأله ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه‌های مختلف قرآن، روایات و فقه مورد بحث تفصیلی قرار گرفته است.

### ۱- برنامه انقلابی رهبر انقلاب

رهبر انقلاب در دوران تبعید به نجف، در سال ۱۳۴۸، برنامه انقلابی اعتقادی - سیاسی خود را ضمن پنج درس برای طلاب حوزه و روحانیون جوان تشریح کردند. ایشان به اعتبار این که حکومت و پیروی از یک حاکم برای هر جامعه یا امت، یک ضرورت عقلی و نقلی مسلم است و کلیه نظام‌های استبدادی، مشروطه و جمهوری مردود می‌باشند، تنها حکومت اسلامی، حکومت قانون است و باید به دست قانون‌دانان، یعنی فقهای عادل اجراء گردد، خصوصاً که در دروس حوزه‌ای طلبگی، کلیه مباحث مربوط به حکومت و اقتصاد و مسائل قضائی و اداری و سیاسی تدریس می‌شود، فقهاء به حکم روایات، جانشینان پیغمبر و پیشوایان تشیع بوده دارای وظیفه و حق ولایت بر امت هستند، و علاوه بر آن، توانایی و وظیفه دارند که برای در دست گرفتن حکومت قیام نمایند.

### ۲- ولایت فقیه یا مجتهد، یک مسأله فقهی مستحدث در میان فقهاء است و مشمولیت عام ندارد.

«ولایت فقیه» در یک قرن و نیم پیش برای اولین بار، از طرف مرحوم «ملا احمد نراقی» مطرح گردیده دلایلی برای آن آورده است که فقط مورد قبول تعداد اندکی از فقهای معاصر واقع شده است. از جمله مرحوم آیت‌الله بروجردی (به طور محدود و مشروط) و آیت‌الله خمینی. آقای خمینی در دروس نجف صریحاً گفته‌اند موضوع ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند قیم برای صغار. در برابر اندک عده فوق، غالب علماء و مخصوصاً بزرگان فقهاء که از بنیانگذاران و اساتید موجه حوزه و صاحب رساله عملیه و مقام مرجعیت شیعه هستند، نظریه ولایت فقیه را شدیداً رد کرده رأی به بطلان و بی‌اساسی آن داده‌اند. از جمله است: مرحوم آخوند خراسانی، استاد مراجع و فقهای بعد از مشروطیت، صاحب کتاب «کفایة الأصول» که یکی دیگر از کتب درسی طلاب حوزه‌های دینی است.

مرحوم محمدحسین نائینی، استاد و مرجع بزرگ شیعی، صاحب کتاب «منیة الطالب» و کتاب فقهی سیاسی معروف «تنبیه الامة و تنزیه الملة» که در اثبات آزادی و حاکمیت ملی، یا حکومت مشروطه، در انطباق با شرع انور نوشته است. در صفحات بخش ۲ با تفصیل و توضیح لازم، عین نظریات و دلایل فقهی و روایی علمای فوق‌الذکر را که بر رد فرضیه یا نظریه ولایت فقیه نوشته‌اند، آورده‌ایم. نه تنها بدیهی نبودن ولایت فقیه (آن طور که در مقدمه دروس یا کتاب ولایت فقیه اظهار شده است) را اثبات کرده‌اند، بلکه بی‌پایه بودن آن را نشان داده‌اند.

### ۳- ولایت مطلقه فقیه از دید قرآن، بی‌اساس و در حکم شرک است.

واضعین و معتقدین به ولایت فقیه، چه «ملا احمد نراقی» چه خود آقای خمینی، هیچ‌گونه استناد به قرآن برای اثبات ولایت فقیه نکرده و آیه‌ای در تأیید آن نیاورده‌اند. ولی از آن جا که در جریان بعد از پیروزی انقلاب، بعضی از متولیان و مدافعین، و در تبلیغات انحصاری، آیاتی از قرآن را به عنوان شاهد بر اصل ولایت فقیه آورده‌اند، مراجعه به قرآن لازم شده است.

قرآن نه تنها در هیچ‌یک از آیات اشاره و اجازه برای اطاعت و اعتقاد به ولایت فقیه و سرپرست گرفتن انسان‌ها، اعم از پادشاهان، حکام، والیان، فقهاء و بزرگان دین و عرفان یا روحانیون را ندارد، بلکه هر گونه شریک گرفتن به جای خدا یا برای خدا به لحاظ پادشاهی، حکومت یا مالکیت و آمریت یا ولایت را شرک اعلام داشته، صریحاً منع می‌نماید. (۱۵۳)

در بحث تفصیلی، کلیه آیاتی که مورد استناد و استفاده آقایان قرار گرفته، مطرح و نشان داده شده است که هیچ‌یک ارتباط و دلالت بر حاکمیت یا ولایت فقیه، آن طوری که ادعاء و تبلیغ می‌شود، ندارد.

مثلاً استناد به آیه ۵۶ سوره نساء می‌نمایند که اطاعت از خدا و رسول و از اولی‌الأمر را به مؤمنین فرمان داده است. ولی اولاً دنباله آیه را متذکر نمی‌شوند که فرموده است: «اگر اختلاف و نزاع پیش آمد مراجعه به خدا (محکمت قرآن) و به رسول (سنت) نمایید» در حالی که اگر قرار بر اطاعت مطلقه و بی‌چون و چرا از ولی امر یا ولی فقیه می‌بود، اصلاً امکان اختلاف و تنازع مطرح نمی‌گردید، یا صریحاً می‌فرمود: در صورت



تنازع و اختلاف، بر طبق آن چه اولی‌الأمر می‌گوید عمل نمایید. ثانیاً مفسرین شیعه و حتا خود آقای خمینی در نوشته‌های قبل از انقلاب، منظور از اولی‌الأمر در این آیه را امامان معصوم می‌دانسته‌اند.

بعضی از آقایان، آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» (پیغمبر نسبت به مؤمنین حق تقدم و اولویت دارد) را که در سوره احزاب آمده است، پیش می‌کشند. در حالی که اولویت داشتن و مقدم بودن، غیر از ولایت و آمریت و حاکمیت علی‌الاطلاق است، آن هم نه تنها بر نفوس، بلکه بر اموال و حقوق و برای افراد غیر رسول (ص). موضع این آیه در مجموعه منسجم آیات قبل و بعد، با سیاق عبارات و سال نزول آن، دلالت روشن بر مسائل و روابط خانوادگی دارد نه مسائل حکومتی و اداره امت. مضافاً به این که تاریخ سنت و سیره نشان نمی‌دهد که رسول اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در دوران حکومت خلافت خود از چنین اولویت و ولایت استفاده‌ای نموده و از کسی سلب مالکیت و آزادی و اختیار کرده، یا بی‌اعتناء به بیعت شده باشند.

توجه به این نکته جالب است که آخرین آیه نازل شده درباره ولایت انحصاری خدا، آیه‌الکرسی در سوره بقره است که در آن جا خدا را ولی مؤمنین دانسته اثر ولایت خدا را بیرون آوردن آنها از تاریکی‌ها (جهل و سرگردانی و خطا و عدم بینش) به روشنایی اعلام می‌دارد و اضافه می‌کند: «ولئى كسانى كه خدا را کنار بگذاردند یا انکار فراموش نمایند «طاغوت» است، و طاغوت آنان را از روشنایی (دانش و دین و خرد یا تشخیص راه و هدف صحیح) به تاریکی‌ها می‌کشاند.» طاغوت نیز اصطلاح عام قرآنی برای غرور و سرکشی از مشیت و اوامر خدا و از مقررات و حقوق حقه می‌باشد.

البته «ولئى» و «ولایت» به معنای دوست داشتن، حامی و حمایت، هم‌پیمانی و اتحاد نظامی - سیاسی نیز در قرآن آمده و اجازه داده و توصیه شده است که به جای اعتماد و اتکاء به مشرکین و دشمنان، خدا و رسول و مؤمنین یکتاپرست را ولی خود بگیریم و با خودمان پیمان دوستی و حمایت ببندیم.

علاوه بر این، ولی و والی (۱۵۴) در صدر اسلام و در دولت‌های اسلامی به معنای حاکم یا استاندار آمده است. حضرت امیر (ع) را که امیرالمؤمنین می‌شناسیم، فرمانداران و استاندارانی را که خود مستقیماً به عنوان ولایت برای حفاظت ایالات و کشورهای تابعه منصوب کرده و می‌فرستاد، آنها را والی می‌گفته‌اند. بدون آن که مأموریت و منظور از حکومت آنها - به طوری که در فرمان مالک اشتر، والی اعزامی به مصر، آمده است - سرپرستی مطلق و مالکیت بر اموال و انفس افراد باشد، و حق خودکامگی و فعال مایشائی، یا ادعای مافوق حقوق و قوانین و اصول را داشته باشند. قرآن افرادی را نیز معرفی می‌نماید که زبان چرب و نرم و گیرا داشته خدا را شاهد صداقت گفتارشان می‌گیرند، ولی در باطن، سرسخت‌ترین دشمن بوده، چون به «ولایت» می‌رسند، کوشش در فساد انگیزی و در نابودی دستاوردها و نژاد بشر (حرث و نسل) می‌نمایند.

#### ۴- ولایت فقیه از دیدگاه فقهی و روایات نقل شده مردود است.

اساس استدلال معتقدین به ولایت فقیه و مبلغین، استفاده و استنباطی است که از چند روایت یا حدیث نقل شده از پیغمبر یا امامان شیعه می‌نمایند. مهم‌ترین این روایات که مشروحاً در بخش ۲ مورد بحث و بررسی قرار گرفته عبارت است از:

۱) توقیع حضرت ولی عصر (ع)

۲) روایت مرسله فقیه از حضرت امیر (ع) از رسول اکرم (ص)

۳) روایت ابن‌خدیجه به نقل از حضرت صادق (ع)

۴) روایت فقه رضوی «منزلة الفقیه»

۵) روایت عمر بن حنظله

۶) صحیح قداح از حضرت صادق (ع) و رسول اکرم (ص)

کلیه این روایات، به فرض صحیح و معتبر بودن، به طوری که در بخش ۲، مستلاً و با منطق متداول حوزه‌های طلبگی نقادی شده است، به چیزی که دلالت نمی‌کند اعطای حاکمیت، مدیریت یا ولایت بر شیعیان و امت، به فقهاء از طرف خداوند سبحان یا پیغمبر و پیشوایان بزرگوارمان می‌باشد، به گونه‌ای که بعد از پیروزی انقلاب توجیه و تعریف شده است.

استدلال و استنباط‌هایی که واضعین و معتقدین و مبلغین ولایت فقیه به روایات نامبرده می‌نمایند. همان‌طور که اساتید فقه و مراجع بزرگ معاصر شیعه متذکر شده‌اند، سست و بی‌اساس می‌باشد. متن و سیاق روایات به روشنی می‌رساند که منظور معصومین، استفاده‌های دیگری از فقهاء و



علماء بوده است. مانند قضاء و حکمیت در دعاوی و اختلافات، تعلیم و ابلاغ نظریات ائمه یا جانشینی انبیاء گذشته، به لحاظ تبلیغ دین خدا و تعلیم و تربیت مردم.

## ۵- حکومت‌های بشری انتساب و انشعاب از ولایت مطلقه خدا ندارد.

دروس سال ۴۸ رهبر انقلاب در حوزه نجف، با آن چه در فتوای ۱۶ دی ماه ۶۶ آمده و به شرح زیر می‌باشد، اختلاف دارد: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است.»

در آنجا تنها صحبت از «واگذاری اختیار بندگان به جاری کننده احکام از طرف خداوند» به عمل آمده وظیفه حاکم را اجرای احکامی دانسته‌اند که اسلام برای امور اجتماعی و اقتصادی و حقوق و سیاست تعیین کرده و در کتب فقهی آمده است.

مکرر تأکید روی حاکمیت مطلق خدایی و ولی مطلق نبودن فقهاء کرده‌اند. ثابت و قاطع بودن احکام و قوانین خدا را تذکر داده اضافه نموده‌اند که اینها باید بدون دخالت دیگران، حتی خود پیغمبر باشد، و اگر روی قانون دانی و عدالت «رئیس اسلام» تکیه شده برای این بوده است که «باید عین احکام شرع را اجراء نماید.»

در قرآن، در آیاتی که ذکر حکومت به میان آمده، و کلماتی از قبیل حکم، حکام، حکمت، احکام، و مانند آنها به کار رفته است، به معنی و مفهوم امروزی حکومت و حاکمیت متداول در میان ما فارسی زبانان نیست. منظور از آنها قضاء و داوری، یا شیوه‌ها و دستورالعمل‌های اخلاقی و دینی است. اما آمریت بر مردم برای واداشتن آنها به ایمان و عبادت خدا و اجرای اجباری دین را شدیداً منع می‌نماید. حتی پیغمبران به نص آیات فراوانی از قرآن، اجازه تفتیش عقاید و مراقبت و مسؤولیت مردم را نداشته یگانه وظیفه‌شان ابلاغ و انذار، یا ارشاد و دعوت به سوی خداوند یکتا بوده است. اصل «لااکراه فی الدین» شعار جامعی می‌باشد که جلوی هر گونه اکراه و الزام و اجبار یا تکلیف و تحمیل را، چه در اعتقاد و چه در احکام دین، در رابطه مابین افراد با خدای خودشان، می‌گیرد. در این زمینه، سفارش و تأکید و منع از دخالت و مسؤولیت و حتی غصه خوردن برای پیغمبر خودمان در قرآن بسیار آمده است.

امر به معروف و نهی از منکر، که آن را مجوز و دستوری برای مزاحمت و آزار مردم در امر دین و صدور جنگی و تحمیلی اسلام به اقصی نقاط جهان می‌دانند، و در قرآن و روایات توصیه و تأکید زیاد شده است، بیش‌تر ناظر بر زشت و زیبایی‌های اجتماعی و اخلاقی و روابط انسان‌ها با یکدیگر، از یک طرف، و ملت با حاکمیت، از طرف دیگر می‌باشد. خصوصاً در زمینه اداره حکومت که باید از ناحیه مردم بر والیان اعمال گردد، و مولای متقیان آن را از حقوق و وظایف «رعیت» در برابر «والی» و حکومت می‌داند. رسول اکرم (ص) نیز فرموده‌اند: «امت یا جامعه و ملتی که در آن زیردستان ناتوان نتوانند حق خود را آزادانه و بدون ترس و لکنت زبان، از قدرتمندان حاکم مطالبه نمایند، هیچ‌گاه از ظلم و فساد پاک نخواهد شد.» اصلاً یکی از مصادیق و معانی «معروف»، خوش‌زبانی و مطبوع بودن است، و از مصادیق و معانی «مکروه» زشتخویی و خشونت است. حال چگونه می‌شود که در اجرای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، تلخی و آزار در میان بیاید؟

حکومت و مدیریتی که قرآن برای بعضی از پیغمبران یا پیشوایان امر و والیان تجویز کرده است، و نظم و نسق امور جامعه را می‌رساند، به گفته مرحوم نایینی صرفاً «مباشرت» امور امت، به وکالت از طرف خود مردم است نه آمریت مستبدانه و حاکمیت علی‌الاطلاق. ضمن آن که اجرای همین وظیفه یا مأموریت، به نص آیاتی از قرآن، چه برای رسول و چه برای مؤمنین، صرفاً روی مشورت با خود مردم و همکاری آنها می‌تواند باشد. یعنی حکومت شورایی مردم بر مردم یا دموکراسی.

همچنین بر خلاف ادغام دین و دولت، و الزامی که برای حاکمیت اجتماعی و سیاسی پیغمبران و بزرگان دین و فقهاء قائل شده‌اند، نبوت و حکومت از نظر قرآن، دو مشغله و دو مسأله مستقل از یکدیگر می‌باشند. در میان همه انبیاء الهی، فقط سه چهار نفر آنها شغل نبوت و حکومت را توأماً به عهده گرفته‌اند. نه هر پیغمبر یا رهبر دینی حاکم و سلطان است و نه هر حاکم و سلطان باید فرستاده خدا یا فقیه در دین باشد.

البته حکومت و سیاست، یا اداره یک جامعه مسلمان و معتقد به خدا طبعاً و منطقیاً از دیانت و از اصول و احکامی که اکثریت جامعه پذیرفته و پیشوا یا ایدئولوژی خود قرار داده‌اند، تبعیت می‌نماید، ولی عکس قضیه صحیح نیست. یعنی دیانت و شریعت نباید از سیاست و حکومت (آن طور که شیوه خلفای اموی و عباسی و عثمانی بوده است، و امپراطوران و پادشاهان یا فرعون‌های هر زمان می‌خواستند و می‌کرده‌اند) تبعیت نمایند. هر جا که امر دین به دست دولت (یا حکومت و سیاست) بیفتد، نظر به این که سیاست و حکومت به گونه‌ای توأم با قدرت و احیاناً خشونت می‌باشند، اصل «لا إکراه فی الدین» نقض می‌گردد و خداپرستی تبدیل به شخص‌پرستی یا مکتب‌پرستی شرک و به اسارت درآمدن انسان‌ها می‌شود.



همه انبیاء برای این آمده و وضع مقررات و احکام در جهت خدا و آخرت کرده‌اند و همه انقلاب‌ها برای این صورت گرفته و وضع اصول و قوانین نموده‌اند که جلوی زورمندان و مالداران را بگیرند. رسم مستبدها و دیکتاتورها نیز این بوده است که روی هوس یا نفع و مصلحت خود، آیین و اخلاق مردم و فرهنگ آنان را تعیین کنند. فرعون به قوم خود می‌گفت مصلحت شما همان است که من می‌بینم و شما را به خیر و رشد رهبری می‌نمایم. لویی چهاردهم شخص خود را دولت می‌دانست. ناصرالدین شاه هم دستور داد بنائی را که اسم قانون به زبان آورده بود طناب بیندازند...

حال، با کمال تعجب، دیده می‌شود که طبق منشورنامه ۱۶ دی‌ماه، حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه خدا و رسول شده و برای اسلام و ملت مصلحت‌اندیشی می‌نماید و بر احکام دین اشراف و حق تعطیل و تغییر پیدا می‌کند! ما نمی‌گوییم فروع دین و احکام فقهی در آن چه ارتباط با انسان و اجتماع دارد باید خشک و لایتغیر مانده جوابگوی شرایط زمان و مکان و مسائل قرن نباشد، ما از یک فقه پویای توانا، ولی اسلامی اصیل غیرانقطاطی، استقبال می‌نماییم. اتفاقاً ایراد بزرگ روشنفکران مسلمان به فقه سنتی و اسلام فقه‌های همین است که چرا نوآوری ندارد و تنها مسائل مبتلابه هفتصد هشتصد سال گذشته را مطرح و عرضه می‌نماید. حتا در دادگاه‌ها حدود و دیه‌های محکومین و مقصرین را بر حسب ارزش‌های کهنه متروک، مانند بُرد یمانی و شتر تعیین می‌نمایند! در حالی که فقه شیعه افتخار به «اجتهاد» و به تقلید از مجتهد زنده می‌نماید و حضرت صادق(ع) فرموده‌اند: «اصول را از ما بگیرید و تفریح و تطبیق به عهده شما است.» آن چه به نظر ما ناروا می‌باشد، تغییر و تعیین احکام عبادی و اجتماعی اسلام به دست حاکمیت است که بر حسب مصالح و تشخیص‌های سیاسی و گروهی یا شخصی، هر روز تصمیمی بگیرند و بر دولت و ملت تحمیل نمایند. با این نوع مصلحت‌اندیشی‌های خودسرانه، هم شیرازه دین و دینداری گسیخته می‌شود و هم شیرازه مملکت و دولت.

خداوند عزیز حکیم در بعثت و رسالت پیغمبران و وضع شریعت‌ها یک خط فاصل میان دین و دنیای آدمیان کشیده است. البته نمی‌گوییم ارتباط و تأثیر متقابل مابین زندگی فرد و اجتماع از یک طرف، و اعتقادات و اجرای دین از طرف دیگر، وجود نداشته، ادیان الهی نسبت به امور زندگی و سعادت دنیایی بشریت بی‌تفاوتند، یا میان دین و سیاست یک جدار غیر قابل نفوذ کشیده شده است، در کلمه طیبه «لا اله الا الله» که صرفاً اعتقادی و عبادی است، ده‌ها معانی و آثار و رهنمودهای اجتماعی و سیاسی و اداری نهفته است، از جمله آن که با نفی هرگونه «اله» در عقیده و رویه و برنامه مؤمنین، طرد پادشاهان و فرمانروایان خودکامه به عمل می‌آید، و حاکمیت و ولایت از هر مدعی چنین مقام و منزلت سلب می‌شود، که این خود یک امر سیاسی دامنه‌دار است، و یا زیر بار مال‌پرستی و دنیاپرستی نمی‌رویم که سکه‌های رایج تمدن‌ها و نظام‌های امروزی است، و این خود یک امر اقتصادی بزرگی بوده، ایدئولوژی و سیستم زندگی و فرهنگی یک جامعه خداپرست واقعی را از ایدئولوژی‌ها و سازمان‌های دیگر دنیا جدا می‌سازد.

ادیان توحیدی یا اسلام، در آن چه مربوط به معرفت و عبادت خدا یا اعتقاد و تدارک آخرت می‌شود، و عقل و تجربیات بشری عاجز از دیدار و درک آنهاست، کم‌ترین اجازه تصرف و تشخیص تغییر را حتا به پیغمبران نداده است. بلکه جزء و کل عقاید و احکام را از خدا، از راه وحی یا تکلم تعیین نموده، کوچک‌ترین حرف و حرکات انبیاء را زیر نظر و فرمان خود کنترل یا تنظیم کرده است. اما آن جا که پای زندگی و امور دنیایی انسان‌ها، اعم از فردی و اجتماعی و خانگی و معاشی یا علمی و اقتصادی و اداری و سیاسی، در میان می‌آید و نشان داده‌اند که به قدر لازم استعداد و هنر تشخیص و ترتیب کار و یا تعلیم و تحقیق و تجربه آن را دارند، خداوند به آدمیزاد اولاً اختیار و مسؤولیت داده است، ثانیاً گوش و چشم و شعور و لیاقت و نبوغ عطا کرده است، ثالثاً همین نیاز و تلاش را وسیله تربیت و تکامل و تقرب قرار داده است تا بر دانایی و توانایی و دستاوردهای مادی و معنوی خود بیافزاییم. هم دنیای گذرا را آباد و امن و شکوفا بسازیم، و هم بار سفر آخرت را ببندیم که زندگی واقعی و ابدی در آن جاست. اساس و قسمت اعظم قرآن و دعوت و تعلیمات همه پیغمبران برای این دو هدف، یعنی خدا و آخرت است، و هر جا که تعلیم حکمت نموده و احکام و دستورات و اخلاقیاتی در زمینه‌های انفاق، ارث، ازدواج، معاملات و اقتصاد، یا جهاد مقرر داشته‌اند بیش‌تر برای راه‌گشایی به سوی خداوند متعال و جلوگیری از افتادن به دام شیطان، از طریق انحراف و اغواء، بدخواهی یا ستمگری و فساد و ظلم‌های دیگر، به خود و به مردم بوده است نه برای آئین‌نامه نویسی خانواده و کارخانه و شهر و دیار، و همچنین برای تمرین و تربیت انسان در مزرعه و آزمایشگاه زندگی این دنیا، بلکه جهت تدارک و تطبیق با محیط و شرایط زندگی آخرت.

ایمان به خدا و اتخاذ راه خدا مسلماً باعث سلامت و نعمت و سعادت دنیا می‌شود. در یک جامعه مؤمن و اهل احسان و تقوی، قسمت اعظم مشکلات و گرفتاری‌ها و مسائل بغرنج دولت‌ها حل شده و منتفی می‌باشد. بسیاری از خیر و خدمات نیز، که دولت‌ها و ملت‌ها به دنبال آن هستند، تأمین و تضمین بوده درهای برکات آسمان و زمین به روی آنها باز خواهد شد. ولی تمام اینها بدان معنی نیست و نباید توقع داشته باشیم که ادیان الهی جوابگوی کلیه مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی دنیای انسان‌ها باشند و لازم نباشد که خود ما با تلاش و تدبیر و تجربیاتمان، و با



رعایت شاخص‌هایی که ادیان به صورت عقاید و احکام، برای وصول به اهداف الهی و سعادت جاودانی، سر راهمان گذارده‌اند، مسؤول و موظف به اداره زندگی و تأمین نیازها و حل مسائل مربوطه، به فراخور تحولات دنیا، نباشیم. به این ترتیب و پس از ختم نبوت و بسته شدن پرونده رسالت الهی، موردی برای دخالت و ولایت انسان‌ها بر یکدیگر، به بهانه نمایندگی از طرف خدا، وجود نخواهد داشت.

### ۶- حکومت، شایستگی تغییر و تعیین احکام دین را ندارد.

در بند ماقبل آخر بخش ۲، تحت عنوان «تشخیص مصالح و لغو یک‌طرفه قراردادهای» تشریح کرده‌ایم که اگر منظور، تشخیص مصالح و نیازهای جامعه و سیاست‌های اتخاذی باشد، بدیهی و به جا است که حکومت‌ها به شرط قانونی و صالح بودن و رعایت اصول مندرج در قانون اساسی، از جمله تفکیک قوای سه‌گانه و حاکمیت ملت - عهده‌دار آن بشوند. بدون آن که اصول و اهداف را فدای مصالح و منافع کوتاه مدت شخصی و طبقاتی نمایند. اما اگر منظور، تشخیص مصالح اسلام باشد، و حاکم یا حکومت تعیین کننده و تصمیم گیرنده گردند، چنین اسلامی اسلام نیست و از خدا نیست و دین بشری و بدعت است. اسلامی که اصول و فروع احکام آن، با موارد تخفیف و تطبیق و تعطیل و تغییرهای لازم، از جانب خداوند عزیز حکیم علیم نازل گشته، آورنده‌اش خاتم‌النبیین است، و کتابش اعلام اتمام و اکمال آن را کرده است، چنین اسلامی نیاز به نظر اصلاحی و تکمیلی حکومت‌ها و انسان‌ها ندارد!

اگر اسلام فقاهتی نتوانسته است جوابگوی مسائل مکان و زمان حاضر ما باشد، این را باید به حساب نقص و نارسایی فقه و فقهاء گذارد. حوزه و فقه باید اصلاح و تکمیل گردند، و مجتهدین ما مطلع و مسلط بر مسائل دین و دنیا باشند. اگر جامعه ما از اختناق و انحصار بیرون آمده تبدیل به جامعه باز آزادی و انتقاد و تحقیق شود، مژده الهی: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» شامل ما خواهد گشت و از هدایت‌شدگان و عاقل‌ها خواهیم بود.

### ۷- حکومت و ولایت حق لغو یک‌طرفه تعهدات و پیمان‌ها را ندارند.

آیا حکومت و جامعه‌ای که بر حسب پیشامدها و مصالح روز، قول و قرارها یا تعهدات و پیمان‌های بسته شده با ملت و با خارجی‌ان را لغو کند، می‌تواند ارزش و اعتبار و قدرت حاکمیت داشته باشد؟

در زمینه عهد و عقود، قرآن و سنت بسیار سختگیرند. بعد از مسأله اخلاص در پرستش خدا و صلوات و زکات، شاید در هیچ امری به اندازه وفای به عهد و میثاق با خدا و مردم، یا رعایت تعهدات و پیمان‌ها و سوگندها، توصیه و تأکیدهای شدید به عمل نیامده باشد. در پایان بخش ۲، هشت نمونه از آیات محکومات درباره عهد و پیمان و توبیخ نقض آنها آورده شده است. بلندترین و مفصل‌ترین آیه قرآن که در آخر سوره بقره آمده است، اختصاص به مسأله ثبت و ضبط یا ودیعه‌گیری در معاملات و دیون و امانات دارد و ضمن سخت‌گیری، مؤمنین را به مراعات جدی آنها توصیه کرده است.

اگر امکان‌پذیر و مجاز بود که قول و قرارها و عهد و پرداخت‌ها از ناحیه طرف قوی‌تر، مانند حکومت لغو شود، این همه تأکید و توبیخ لازم نبود! حکام نیرومند و دولت‌های استبدادی هستند که تابع اصول و تعهدات و قرارها نمی‌شوند. یا آن که مردم را هم چون بهائم انگاشته آنان را «داخل آدم» و صاحب حق و حیثیت نمی‌دانند تا باکی از خلاف‌گویی و نیرنگ و نقض عهد یا زیر پا گذاشتن تعهدات داشته باشند.

### ج) بخش سوم

در بررسی حقوقی و قانونی ولایت فقیه از دیدگاه انقلاب و نظام، ابتدا راجع به تعارض و تناقض گفته‌ها و وعده‌های رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، تا قبل از پیروزی انقلاب و تصویب قانون اساسی، صحبت کردیم و سپس پیامدهای حاکمیت یا ولایت مطلقه فقیه را به لحاظ قانون اساسی و نظام آینده کشورمان مطرح نمودیم.

### ۱- تعارض با نظریات و تعهدات قبلی



در مصاحبه‌ها و اظهارات نجف و پاریس و تهران، همه جا رهبر انقلاب با صراحت و تأکید تمام، وعده‌های ذیل را می‌دادند و ملت ایران به اعتبار و تأیید آنها ایشان را به رهبری برگزید: آزادی عقیده و بیان و احزاب، حکومت دموکراسی، اتکاء حکومت به آراء ملت، حاکمیت ملی، ثبات در منطقه، حقوق بشر، آزادی و حقوق اقلیت‌های مذهبی، قصد هدایت مردم و امتناع از به دست گرفتن حکومت، تعیین سرنوشت ملت به دست خود ملت...

اما در عمل دیدیم که وعده‌های فوق تحقق نیافت و ولایت مطلقه فقیه چگونه با همه آنها در تعارض قرار گرفت. در بخش سوم (تعارض و تناقض‌ها - انتهای بند تعارض با تعهدات قبلی)، نشان داده شده است که داعیه قدرت مطلقه برای ولی فقیه که بتواند بر طبق تشخیص خود و حتا با انگیزه تأمین مصالح جامعه قوانین را زیر پا بگذارد، با مطالب ابراز شده در کتاب ولایت فقیه نیز تناقض دارد.

## ۲- تعارض با قانون اساسی

رهبر انقلاب در سال‌های بعد از تصویب قانون اساسی به وسیله آراء عمومی، اطاعت و عمل به قانون اساسی و اجرای تمام و کمال آن را بارها تأیید و تأکید نموده، از جمله مطالب ذیل را بیان داشته‌اند:

«اگر یک فقیه یک مورد دیکتاتوری کند از ولایت می‌افتد پیش اسلام»

«اگر قانون در یک کشور عمل نشود کسانی که می‌خواهند قانون را بشکنند اینها دیکتاتورانی هستند که به صورت اسلامی پیش آمده‌اند...»

«بعد از آن که قانون وظیفه را معین کرده هر کس بخواهد که بر خلاف آن عمل بکند این دیکتاتوری است.»

«قانون اساسی را باز کنید و هر کس حد و مرز خودش را معین کند.»

مواردی از قانون اساسی را که در تعارض آشکار با ولایت مطلقه فقیه می‌باشد در اصول ذیل می‌توان سراغ داد:

اصول ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - فصل پنجم - و اصل ۱۱۲. ضمناً اصول ۱۱۰ و ۱۶۲ اعمال ولایت را مشخص و محدود ساخته است.

## ۳- مرز میان ولایت مطلقه و استبداد مطلقه

در ذیل این عنوان، با استفاده از کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله»، نظریات مرحوم نایینی توضیح داده شده است که به لحاظ فقهی و جامعه‌شناسی قابل توجه و آموزنده می‌باشد.

مرحوم نایینی از جمله چنین گفته است:

«حقیقت استبداد آن است که قوای متفرق کشور به دست فرد واحد قرار گیرد.»

«قرآن کریم تسلیم در برابر هر اراده شخصی را شرک به ذات صفات خداوندی می‌شمارد.»

«استبداد دو قسم است: سیاسی و دینی. خلاصی از این شجره خبیثه و رقیب که فقط با تنبیه ملت میسر است، در قسم اول آسان‌تر است و در قسم دوم در غایب صعوبت می‌باشد.»

حل معمای تعارض و تناقض مابین گفتارهای رهبر انقلاب با عملکرد نظام جمهوری اسلامی ایران و با فرمان ۱۶ دی‌ماه ۱۳۶۶ به عهده طرفداران ولایت مطلقه فقیه و شخص رهبر انقلاب می‌باشد.

قرآن کریم مؤمنین را ملامت می‌نماید که چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ و این کار را در نزد خدا گناه بزرگ می‌شمارد. در حالی که فقط گفتن و نکردن است، باید دید گناه گفتن و خلاف آن عمل کردن، در نزد خداوند تبارک و تعالی، چه اندازه است؟!

صف - «یا ایها الذین آمنوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۱۵۵)

## جمع‌بندی نهایی و تحلیل اجتماعی - اعتقادی پیدایش و پیامدهای پدیده ولایت مطلقه فقیه

ماحصل آن چه در بخش‌های چهارگانه دیدیم، ولایت مطلقه فقیه یک اصل یا نظریه فقهی - سیاسی بدیعی می‌باشد که از اصالت و اعتبار کافی برخوردار نیست.



نه در قرآن آیه‌ای آن را اعلام یا تأیید می‌نماید، بلکه شدیداً نفی می‌کند. نه در سنت رسول خدا سابقه‌ای و تجربه‌ای برای آن می‌توان یافت، نه در عترت نبوی و روایات دلالت و صراحتی برای آن آمده است، و نه در فقه برادران اهل تسنن عنوان و قبول شده است... بلکه فقهای بزرگ شیعه و اساتید و پایه‌گذاران مرجعیت معاصر، عموماً آن را مردود دانسته‌اند و نه با تأکیدها و بیانات خود آقای خمینی که قبل از پیروزی انقلاب و بعد از آن اعلام داشته‌اند، می‌خوانند...

به علاوه مشروعیت قانونی نیز نداشته به آرمان‌های انقلاب و ملت خیانت شده است. زیرا که ولایت مطلقه فقیه به صورت مندرج در فرمان ۱۶ دی‌ماه ۶۶ و حتا ولایت فقیه به صورتی که قبلاً ابراز و اجراء می‌شد، با چنان اختیارات نقض‌کننده سایر اصول و احاطه‌ای که بر قوای سه‌گانه و حاکمیت ملت دارد، چون در قانون اساسی تعریف و تصریح نشده و بسیار محدود و مشروط می‌باشد، ضرورت داشته است که مانند خود قانون اساسی به تصویب آراء عمومی ملت برسد و چون چنین نشده است فاقد قانونیت و مشروعیت می‌باشد.

اما از نظر اجتماعی، سیاسی، ولایت مطلقه فقیه چیزی جز خودکامگی استبداد دینی و دولتی نبوده، موجب محو آزادی و شخصیت و استقلال می‌گردد.

در تحلیل اجتماعی - اعتقادی مسأله، لازم است به این پرسش پاسخ داده شود که چرا رهبر انقلاب از روز اول، مسأله و برنامه مهمی چون ولایت مطلقه فقیه را عنوان و اجراء نکردند، بلکه خلاف آن را وعده می‌دادند؟ از نظر روان‌شناسی اجتماعی نیز قابل توجه است که چگونه یک رهبر و مقام دینی و سیاسی برجسته و موفق این چنین بی‌اعتنا به تضاد و تناقض در گفتار و وعده‌های خود مرتکب تناقض و تباین شود!

امر مسلم این است که اگر از روز اول، ولایت مطلقه فقیه و اختیارات و دخالت‌های شخصی را، آن طور که حالا ابراز و اجراء می‌شود، اعلام می‌کردند، چون در مردم آمادگی کافی و پذیرش لازم وجود نداشت، ایشان را از جان و دل به رهبری انتخاب نمی‌نمودند. پس از پیروزی انقلاب و سپری شدن عمر کوتاه دولت موقت، و با وجود انحصاری گشتن تدریجی قدرت و مدیریت در کف روحانیت، باز هم زمینه برای به کرسی نشاندن ولایت فقیه به صورت امروزی مساعد نبود. چه بسا مردم برمی‌گشتند و عکس‌العمل و اعتراض‌هایی ظاهر می‌گشت. ضرورت داشت که با تأنی و تدبیر و تدارک زمینه‌های کافی در مردم، انجام گردد. از یک سو قدرت و سلطه حکومت بالا بیاید، و از سوی دیگر با تبلیغات انحصاری ماهرانه وسیع و برقراری اختناق، هم مبارزین قدیم و روشنفکران ملی و مذهبی مرعوب و ساکت بشوند و هم دل‌ها و مغزهای تازه و جوان شیفته انقلاب و اسلام، با سوءاستفاده از احساسات پاک مذهبی، شستشوی مغزی دیده، آماده برای پذیرش و پذیراندن ولایت مطلقه فقیه گردند. توده‌ای از مردم و جوانان پرشور و انقلابی، از روشنائی و صفای اولیه انقلاب و آیین احیاء شده اسلام بیرون آیند و عده‌ای از روشنفکران پیرو قرآن به تاریکی‌های جهل و خرافه و ارتجاع سوق داده شوند.

مبارزین ضد استبدادی و مردم عادی و حتا روشنفکران ملی و مذهبی یا انقلابی، آشنایی و آزمایشی نسبت به اندیشه و برنامه ولایت مطلقه فقیه نداشتند، ولی طلاب جوان و مبارزین معمم، کم و بیش اطلاع و ارتباط داشتند و بر همین اساس، اصل قضیه ولایت و حاکمیت روحانیون جوان برای تبلیغ و تقویت این فکر به وجود آمد، که بسیار کارساز بود. ضمن آن که افرادی از روحانیت به واسطه ترس از همکسوتان و «حزب‌اللهیان»، جرأت اعتراض و اشکال کردن علنی را نداشتند.

اولین گام برای ولایت فقیه در مجلس خبرگان، که اکثریت آن را علماء تشکیل می‌دادند، با پیشنهاد «آیت»، دشمن راه مصدق و ملیون، برداشته شد و رهبری انقلاب نیز در پیام افتتاحیه مجلس خبرگان - کارت سفید به فقهاء داده بودند که هرگونه اصلاح و اضافات، به لحاظ اسلام، به نظرشان می‌آید اعمال نمایند. اولین مقاومت و مخالفت نیز در آن جا از ناحیه بعضی از نمایندگان مذهبی و ملی طرفدار آزادی و حاکمیت مردمی به عمل آمد که البته بی‌نتیجه ماند. جز آن که جرأت نکردند در متن قانون اساسی تصریح به واژه ولایت فقیه نمایند. به جای آن کلمه «ولایت امر» را گذاشتند که اولوالامر قرآن و صاحب الامر را تداعی معانی می‌نماید. ولی جای پایی برای ولایت فقیه در مقدمه قانون اساسی (که رسمیت و اعتبار قانونی ندارد) درست کردند.

در جریان گروگانگیری که یک حرکت ضدامپریالیستی، ضدآمریکایی و مورد علاقه و استفاده شوروی و مارکسیست‌ها نیز بود، اندیشه و برنامه ولایت فقیه، با روی صحنه آمدن «دانشجویان مسلمان» در چهره «پیروی از خط امام» ظاهر گردید، و پیش از آن که از طرف خود روحانیت تصریح و تأکیدی به عمل آید، مرحوم رجایی نخست‌وزیر، با «مقلد امام» خواندن و افتخار کردن به اطاعت مطلقه، خاطره شعارهای دوران استبداد و اسارت محمدرضاشاهی را در قالب جدید دینی زنده کرد.

با پیش آمدن جنگ عراق، و با ضرورت حرکت و شهادت انبوهی مردم که در برنامه رهبری انقلاب وجود داشت، و بدون اطاعت و انقیاد و انضباط متکی بر «اعتقاد و ارادت» به مکتب و به شخص ایشان، امکان‌پذیر نبود، اندیشه و اجرای ولایت فقیه احتیاج به صراحت و به قاطعیت



بیش‌تر پیدا کرد. جنگ بهانه و وسیله خوبی برای الصاق برچسب ولایت فقیه بر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران شد. موقع آن رسیده بود که ولایت فقیه رسماً عنوان گردد و ضرورتاً مشروعیت قانونی پیدا کند. ظاهراً مرحوم دکتر بهشتی برای اولین بار در خطبه‌های جمعه و در مقالات و مصاحبه‌ها، ولایت فقیه و «اسلام فقهاتی» را مطرح ساخت و روی آنها اصرار ورزید. پایه‌پای این جریان، شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» جزو شعارهای قاطع انقلاب شد، و حربه جوسازی‌ها برای طرد کردن و تهمت زدن به مخالفین سیاسی گردید و یکی دو سال پس از آن، اعتبار و رسمیت پیدا کرد. بدون آن که اجازه و پشتوانه قانونی برای آن وجود داشته باشد، ادارات دولتی و نهادها و حتا شورای نگهبان در گزینش‌های استخدامی و دانشگاهی یا نامزدی ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس، اعتقاد و التزام به ولایت فقیه را شرط بقاء و پذیرش قرار می‌دادند.

متولیان انقلاب و روحانیت مشاور نظام، عهده‌دار توضیح و تأیید فقهی و کلامی و روایی یا ایدئولوژیک اصل ولایت فقیه گردیده، دامنه آن را تا سرحد «تعبد» کشاندند. یعنی اعتقاد کورکورانه به نظریات و فتاوی ولی فقیه و اطاعت و اجرای بی چون و چرای احکام و اوامر ایشان، بدون احتیاج به مراجعه به قرآن و سنت و به رساله و رأی و نظر سایر فقهاء، یا انطباق با اصول قانون اساسی.

تا این جا ولایت فقیه، با داعیه جان‌شینی ولایت امر و اتکای به قرآن که آیه‌ای در اطاعت از اولوالامر را به دنبال اطاعت از خدا و رسول (البته به صورت نسبی و مشروط) آورده است، تبعیت از فقه یا اسلام فقهاتی بود که جزء ناقص و نارسایی از اسلام اصیل کامل است، ضمن آن که رهبر انقلاب تأکیدهای مکرر بر اصالت و بر حفظ و رعایت فقه سنتی می‌کردند.

مسأله جنگ بر سر قدرت و اختلاف دو جناح حاکمیت، که در مجلس دوم و دولت آقای مهندس موسوی پیش آمده بود، بن‌بستی برای نظام به وجود آورد. در حالی که رهبر انقلاب روز به روز تمایل بیش‌تر به جناح به اصطلاح چپ و برنامه‌های دولتی کردن کارها نشان می‌دادند، فقه سنتی در معرض ابتلا و آزمایش و زیر سؤال و ضربات پی در پی قرار گرفت. برای خروج از بن‌بست، رهبر انقلاب مرحله به مرحله از حق وتوی شورای نگهبان، از حاکمیت فقه یا اسلام فقهاتی و از اقتدار و اعتبار مقامات و متولیان طرفدار آن کاستند و بالأخره با صدور منشورنامه یا فرمان ۱۶ دی‌ماه ۱۳۶۶ انقلاب چهارمی انجام دادند تا به این ترتیب:

دست دولت در برنامه‌های به ظاهر چپ خود باز شود،

حاکمیت از بن‌بست بیرون آید،

قانون اساسی و شورای نگهبان اعتبار و ارزش خود را عملاً از دست بدهند.

فقه و اسلام فقهاتی، همراه با روحانیت حامل آن ساقط شود.

ولایت فقیه به مقام مطلقه ارتقاء یابد.

استبداد دینی - دولتی با داعیه قیمومیت خلق و وکالت خدا، خود را از تعهد و امانت و اطاعت هر دو آزاد سازد!...

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ  
يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ  
أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

نهضت آزادی ایران

فروردین ماه ۱۳۶۷

### توضیح مربوط به صفحه ۱۴

این طرز تفکر و برداشت توأم، از مثلث اعتقادی و اجتماعی «دیانت، روحانیت و قدرت» اختصاص به انقلاب و نظام ما و به زمان و روحانیون ما ندارد. پدیده‌ای است بشری، بسیار قدیمی و کاملاً فطری که دارای ریشه‌های دیرینه دینی و سیاسی بوده، دامنگیر کلیه ادیان توحیدی در سیر آنها به سوی مطامع و مسائل دنیایی یا زندگی شده است.

همان‌طور که می‌دانیم، دو نوع دیانت یا مذهب، با دو سیر متفاوت و سرنوشت مخالف، در میان اقوام بشری، اعم از متمدن و وحشی، دیده می‌شود. یکی ادیان توحیدی خداپرستانه که منبعث یا منتسب به پیغمبران می‌باشد، و دیگری ادیان شرک بت‌پرستانه است که پیروانشان و تاریخ



برای آنها پایه‌گذار مشخصی سراغ نمی‌دهند. مانند سایر پدیده‌ها و فرهنگ و فرآورده‌های بشریت، ساخته و پرداخته طبیعی خود اقوام و تمدن‌ها می‌باشد. ادیان نوع اول، بعد از فوت پایه‌گذار، راه انحطاط و انحراف را پیش گرفته یکتاپرستی ناب به تعدد و تجسم خداها و توجه به بت‌های مظهر طبیعت به طاغوت‌های بشری و اصول یا روش‌های مکتبی و علمی، گراییده است. ولی ادیان نوع دوم که مخلوق اوهام و افکار بشری بر مبانی مشاهدات و مشابهاات، عینی یا خیالی و قیاس به نفس‌های تصویری بوده است، سیر تحول معکوس داشته است. خدایان و ارباب انواع‌شان رفته رفته از تجسم و تعدد و از مادی و محسوس و بشری بودن گرایش به سوی قلت و وحدت می‌نموده و رنگ معنویت یا تعالی و تقدس می‌یافته است. مکانیسم یا طرز تحول از توحید به شرک خصوصاً در ادیان جدید ابراهیمی که خارج از خاور دور، قسمت اعظم قاره مسکون را زیر پوشش خود دارد، به این ترتیب بوده است که چون احساس و عبادت خدای نادیدنی نامحسوس بی‌مانند و بی‌پدر و مادر و فرزند، که در عین حال بینا و شنوا و دانای توانا و حاضر در همه جا باشد، برای بشر مشکل و تقریباً محال و محتاج به رشد سرشار بوده است، به طور طبیعی و یا تلقینی و در جهت «انسانی کردن خدا»، می‌آمده‌اند. اول برایش فرزند و خویشاوند می‌ساختند، یا بدیل و جانشین و سایه تصویر و تصور می‌نمودند، تا به عوض او که خیلی دور و بالا است، این یکی را ستایش و نیایش کرده زیر فرمانش بروند و واسط و رهبرش بشناسند. در مرتبه بعد و پس از این که خدا و اصل اولوهیت یک پله تنزل به طبیعت و آدمیت می‌کرده، راه برای ارتباط یا حلول او در آدم‌های دیگر در مراحل پایین‌تر حواریون، ائمه، اولیاء، مراد و مرشدها، اخیار و رهبانان، روحانیون و رؤسای طریقت و شریعت و حکومت‌ها، هموار می‌گشت، هر یک از آنها بر حسب منزلت و نیازهای مربوطه و استعداد و استقبال پیروان، سهمی از صفات و اسامی الهی یا اختیار و اقتدار او را به خود اختصاص داده کلاً یا جزئاً شریک خدا می‌شدند.

اگر پیغمبرانی چون عیسی و غزیر و امامانی چون علی و حسین، بی‌تقصیر و بیزار از این ادعاها و انتساب‌ها بوده‌اند، خود مؤمنین جاهل و موحدین ناخالص هستند که انسان‌ها را به الوهیت می‌رسانند و در جهت شرک حرکت می‌کنند، ولی در میان پادشاهان و بزرگان و متولیان دنیا و دین زیادند کسانی که قدرت و حیثیت و بهره‌مندی‌هایشان وابسته به چنین ادعاها و ارتباط‌ها بوده است. «امت واحد» که قرآن روی آن تأکید فراوان دارد، از این راه و به خاطر جیفه و جاه دنیا و به بهای اندک فروختن آیات خدا است که مبدل به شرک و تفرقه و تخاصم شده و می‌شود. قرآن در این باب مکرر هشدار داده خداسازی‌های درجه ۲ و ۳ پایین‌تر و ارباب گرفتن روسا و روحانیون و فرقه‌بازی‌ها را شرک دانسته صریحاً می‌فرماید: «... وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فِ رِحْلَانِ». وابستگی و تبعیت انسان‌ها از افراد برتر، یا شخص‌پرستی و پیوستن به مکتب و مقصدی که مستقیماً و رأساً و به تمامه از طرف خدا و فرستادگانش نبوده باشد، در منطق قرآن شرک محسوب می‌شود و چون افراد و افکار بشری متعدد و متفاوت‌اند، طبعاً وحدت، تبدیل به کثرت و تفرق شده، اختلاف مقامات و منافع، رقابت و خصومت می‌آورد و نتیجه نهایی، دشمنی و جنگ می‌شود. تاریخ مذاهب و ملل، مملو از مظاهر گوناگون شخص‌پرستی‌های شرک‌آلود تحمیلی یا اعتقادی در قالب‌های سیاسی یا دینی می‌باشد که امت‌ها و ملت‌ها را گرفتار خون و خرابی‌های پایان‌ناپذیر کرده است.

بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، خلفای اموی و عباسی و عثمانی، که آنان را جانشینان پیغمبر می‌خواندند و بعضی از آنها راضی به خلیفه رسول‌الله بودن نشده، خود را خلیفه‌الله می‌خواندند، نمونه‌هایی از آن قماش بودند. نه تنها در کشورهای اسلامی، بلکه امپراتوران روم و روس و ژاپن هم به اتکای معتقدات دینی و اتصال دادن نام یا تخت و تاج و زاد و ولدشان به خدایان معبود و مردم فرمانروایی و کامروایی می‌کردند. از قرون وسطای تاریکی و توقف اروپای مسیحی و از انکیزیسیون و اختناق مذهبی که سیطره کلیسا در طی هزاران سال به وجود آورد، و نتیجه آن انحراف از خداپرستی خالص به انسان‌پرستی جاهل بود، حرفی نمی‌زنیم.

در ایران خودمان، اسماعیلیه و حسن صباح و داعیان بعد از او با فرقه‌بازی و خداسازی و اتخاذ تدریجی عناوین نیابت و امامت و قیومیت چه فتنه‌ها و قتل‌ها و ترورها که در ایران و در بلاد اسلامی قرن پنجم هجری راه نینداختند! مگر پدران، پایه‌گذاران و پادشاهان سلسله صفوی شیخ‌المشایخ و قطب و صوفی بزرگ و مروج مذهب تشیع نبودند؟ با ادغام روحانیت و سلطنت هر دو را به قدرت رسانده بزرگ‌ترین شاهنشاهی را در ایران به وجود آوردند. نامدارترین آنها شاه عباس بود. هم در اقتدار و شوکت شاهی، هم در کشورداری و آبادانی، و هم در پیروزی بر دشمنان خارجی و امپراطوری عثمانی، سرآمد سلاطین جهان شد. ضمناً در شرباخوری و عیاشی و سفاکی بالادست نداشت. پایان کارشان و کار مملکت ما فضاحت شاه سلطان حسین و اسارت ایران به دست چند یاغی افغانی شد!



فتنه باب و بهائیت نیز در سیر از طلبگی به نیابت امام زمان و امامت، جریان مشابهی داشت که دنباله‌اش به نبوت و نزول کتاب رسید. و سر از «أنا الربُّ الْمَسْجُونُ وَ هُوَ الْأَبْهِيُّ» درآورد، در حالی که پایگاه در فلسطین و نشان افتخار از ژرژ پنجم داشت. «اغنام الله» با قدرت تبلیغاتی و اعتقاد و ارادت عمیق در اقطار دنیا متفرق شده، پایگاه دوم در آمریکا گزیدند و آفریقای شمالی و آسیای جنوب شرقی را جولانگاه خود قرار داده‌اند. خلاصه آن که با توسل به شرک و تفرقه، و با ایجاد اعتقاد و ارادت، و با ادغام دین و سیاست، فرزندان آدم، به رهبری ابلیس، به پیروزی‌های بزرگ می‌رسند و پیشگویی فرشتگان را که «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ» را تحقق می‌بخشند. بی‌جهت نیست که لقمان حکیم، اولین درس حکمت، که به گفته قرآن، به فرزندش می‌آموزد، شرک نورزیدن به خدا است و شرک را «ظلم عظیم» می‌نامد. ظلم‌های بزرگ تاریخ همه از بندگی انسان‌ها و حاکمیت غیر خدا ناشی می‌شود که غالباً به نام خدا و دین صورت می‌گیرد و چه بسا با حُسن نیت و به قصد خدمت، ولی در ضلالت.

\*\*\*[یادداشت‌ها]\*\*\*

(۱) اعراف، ۱۶۴- «داشتن عذری نزد پروردگار».

(۲) یکی از سران این جناح می‌گوید: «بازارهای اسلامی از یک طرف، بیت‌المال و از طرف دیگر، سربازخانه روحانیت بوده است» (رسالت ۶۵/۵/۲۸)

(۳) اطلاعات، ۶۶/۶/۹

(۴) کیهان، ۶۶/۳/۱۳

(۵) کیهان، ۶۶/۳/۱۳

(۶) کیهان، ۶۶/۵/۱

(۷) نظیر این بیان را راجع به دانشگاه نیز کرده بودند.

(۸) جمهوری اسلامی، ۶۶/۹/۱۷

(۹) رهبر انقلاب در تاریخ ۶۶/۱۰/۲۱ خطاب به رئیس‌جمهور که نوشته بود: «موارد و احکام مرقوم در نامه حضرتعالی جزء مسلمات است و بنده همه آنها را قبول دارم» می‌فرماید: «شما را چون مردی که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می‌کنید می‌دانیم... امید است ائمه محترم جمعه و به ویژه امثال جنابعالی مسأله را تعقیب و در خطبه‌های نماز جمعه... ناآگاهان را روشن... فرمایید.» (اطلاعات ۶۶/۱۰/۲۲)

(۱۰) مرحوم «شیخ مرتضی انصاری»، متولد ۱۲۱۴ در دزفول، متوفا به سال ۱۲۸۱ هـ ق در نجف، مدت سه سال در کاشان نزد حاج ملا احمد نراقی تلمذ نمود.

(۱۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول اطاعت کنید و از صاحبان امر (برگزیده) از میان خودتان».

(۱۲) آقای موسوی اردبیلی (رئیس شورای عالی قضائی) در جواب خبرنگاری که پرسیده بود «اگر اعضای شورای نگهبان نظرشان با نظر امام متفاوت باشد، آیا باید تعبداً نظر امام را بپذیرند؟» گفتند: «توافق بر این شده است که در تمام موارد محور اصلی نظر حضرت امام باشد.» امام جمعه اهواز: آن چه ولی فقیه می‌گوید هم بر مقلد و هم بر غیرمقلدین واجب‌الاطاعه است. (کیهان ۶۶/۱۱/۵ صفحه ۱۸)

توجه به این موضوع ضروری است که معیار فقهای شورای نگهبان در بررسی لوایح، فتاوی و نظرات ولی فقیه می‌باشد نه فتوای فقیه دیگری یا استنباط و نظر شخصی خود ایشان. سرمقاله کیهان (۶۶/۱۱/۱) در صورت بروز «اختلاف» بین مجلس و شورای نگهبان چه باید کرد؟... باید به عنصر بسیار مهم هماهنگی در عقیده و همفکری در عمل بها داد و محور این همسانی و هم‌سوئی اعتقاد به ولایت فقیه و اعتراف تقید عملی به اختیارات حکومت اسلامی است.

(۱۳) «پس اگر در موضوعی دچار تنازع شدید، (شما مردم و حاکماتان) آن را به (کتاب) خدا و (سنت) رسول برگردانید، اگر واقعاً به خداوند و روز آخرت باور دارید چنین شیوه‌ای بهتر است و سرانجام نیکوتری دارد».

(۱۴) «به خدا سوگند که ایمان نیاورده‌اند مگر آن که در منازعات خود تو را به داوری برگزینند».

(۱۵) «پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان اولی می‌باشد...».



(۱۶) «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان اولی می‌باشد و همسران او مادران ایشانند و صاحبان رحم‌ها (خویشاوندان) از مؤمنان و مهاجران بعضی نسبت به بعض دیگر در کتاب خدا اولی هستند. مگر آن که (خواستہ باشید) در مورد دوستانان کار نیکی انجام دهید این (ضوابط) در کتاب خدا نوشته شده است».

(۱۷) البته در اینجا مراد ما از لفظ «پدر» کسی است که مسؤولیت و وظیفه تربیت و اداره امور فرزندان را در همه زمینه‌ها به عهده دارد و گرنه قرآن کریم «پدر بودن» اصطلاحی پیامبر را نفی کرده می‌فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسُولَ اللَّهِ» محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست و لکن رسول خداست. (احزاب، ۴۰)

(۱۸) عن ابی عبدالله (ع) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَقُولُ أَنَا أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِّن نَّفْسِهِ وَ مَن تَرَكَ مَالًا فَلِلْوَارِثِ وَ مَن تَرَكَ دِينًا أَوْضِياعًا، فَإِلَىٰ وَ عَلَىٰ (وسایل الشیعه ۳/۱۴ میراث و لاء الامامه)

(۱۹) ۶۸/۳- «همانا «نزدیک‌ترین و سزاوارترین» مردم نسبت به ابراهیم حتماً کسانی هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر است...».

(۲۰) «هیچ مرد و زن مؤمنی را اختیاری در کارشان نیست هر گاه خدا و رسولش حکمی کنند».

(۲۱) آیات مربوط به روابط زید و زینب و مداخله رسول خدا (ص) در این قضیه نیاز به تفصیل بیش از این دارد که در این مختصر نمی‌گنجد.

(۲۲) «کسانی که از رسول پیام‌آور درس ناخوانده پیروی نمایند، همان که نام او را در تورات و انجیل خودشان نوشته می‌یابند، (همو) آنها را به معروف فرمان داده و از منکر باز میدارد و پاکیزه‌ها را برای آنها حلال و پلیدی‌ها را بر ایشان حرام می‌نماید و بار گران و غل و زنجیرها را از آنان برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آورده، ارجمندش بدارند و یاری‌اش کنند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمایند، آنها همان رستگارانند».

(۲۳) «جز این نیست که ولی شما منحصرأ خدا و رسول او و مؤمنینی هستند که نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند در حالی که رکوع کننده هستند».

(۲۴) «همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را (از جمله مناصب و مقامات) را به صاحبان (شایستگیان) آن باز گردانید و چون در میان مردم داوری کنید به عدالت حکم برانید».

(۲۵) کشف‌الاسرار، صفحه ۱۱۲، پاراگراف آخر، مربوط به اولوالامر.

(۲۶) «و از آن چه درباره آن آگاهی نداری پیروی نکن، زیرا گوش و چشم و دل، تماماً نسبت به عمل تو مسؤولند».

(۲۷) «به درستی که بدترین جنبنندگان نزد خدا اشخاص گنگ و کری هستند که تعقل نمی‌کنند».

(۲۸) «یهود و نصاری پیشوایان دینی خود را به جای خدا (یا در برابر خدا) اربابان خود گرفتند، و نیز مسیح پسر مریم را، در حالی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را بندگی نمایند. خدایی جز او نیست و منزّه است از آن چه برای او شریک می‌گیرند».

(۲۹) «پروردگارا! ما محترمین و بزرگانمان را اطاعت کردیم و آنها ما را به گمراهی انداختند».

(۳۰) «چیزی جز ابلاغ بر عهده رسول نیست».

(۳۱) «جز این نیست که تو تذکردهنده هستی، سلطه‌گر بر آنها نیستی».

(۳۲) «تو را نگهبان محافظ یا مأمور مراقب آنها قرار نداده‌ایم».

(۳۳) «به درستی که خداوند به شما امر می‌کند امانت‌ها را به اهلس برگردانید و هر زمان که میان مردم حکم و رأی می‌دهید از روی عدالت داوری نمایید، همانا که خداوند شما را نیکو موعظه می‌نماید بدانید که خداوند شنوا و بینا است».

(۳۴) مقام فقیه در این وقت مانند مقام پیامبران است در بنی اسرائیل.

(۳۵) امیرالمؤمنین (ع) فرمود که پیامبر گفت: خدایا جانشینان مرا رحمت فرما. گفته شد: یا رسول الله جانشینان تو چه کسانی هستند؟ فرمود: آن‌هایی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند.

(۳۶) «قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان و إلى القضاة أيحل ذلك؟ قال من تحاكم إليهم في حق أو باطل فإنما تحاكم إلى الطاغوت و ما يحكم له فانما يأخذة سحتاً و إن كان حقاً ثابتاً له، لأنه أخذة بحكم الطاغوت و ما أمر الله أن يكفر به، قال الله تعالى «يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت و قد أمروا أن يكفروا به»، قلت: فكيف يصنعان قال: ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكماً فإنني قد جعلته عليكم حاكماً».

(۳۷) آیت‌الله سید محمدجواد غروی در کتاب فقه استدلالی در مسائل خلافتی، از ص ۵۱۶ تا ۵۵۳، با وارد کردن بیست و شش اشکال به متن مقبوله، آن را روایتی مجعول دانسته است.



- (۳۸) «قال لی ابو عبدالله(ع): أنظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضایانا فاجعلوه بینکم قد جعلته قاضیا فتحاكموا إليه (عوائد نراقی)».
- (۳۹) «قال بعثنی ابو عبدالله الی احد اصحابنا فقال: قل لهم ایاکم اذا وقعت بینکم الخصومة او تدارى فی شی من الاخذ والعطاء ان تحاکموا الی احد من هولاء الفساق اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیا و ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر».
- (۴۰) «عن اسحق بن یعقوب، قال سألت محمد بن عثمان العمری ان یوصل لی کتابا قد سألت فیہ عن مسائل اشکلت علی فورد التوقیع بخط مولینا صاحب الزمان(عج) اما ما سألت عنه ارشدک الله و ثبتک - الی ان قال - و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و اما محمد بن عثمان العمری فرضی الله عنه و عن ابيه من قبل فانه ثقتی و کتابه کتابی».
- (۴۱) «والحجة بضم الحاء الاسم من الاحتجاج - قال تعالی: لکیلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل - و لله الحجة البالغة - أی بأوامره و نواهیہ».
- (۴۲) «ان الله یقول للعبد یوم القیامة: عبدی کنت عالماً؟ فان قال نعم! قال له: أفلا عملت؟ و ان قال: کنت جاهلاً! قال: أفلا تعلمت حتی تعمل، فیخصمه الحجة البالغة».
- (۴۳) «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يَورَثُوا دِرْهَمًا وَ لَا دِينَارًا وَ إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ».
- (۴۴) «و أنتم أعظم الناس مصیبة لما غلبتم علیہ من منازل العلماء، ذلك بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه فاتمتم المسلوبون تلك المنزلة و ما سلبتم ذلك الا بتفرقکم عن الحق و اختلافکم فی السنة بعد البينة الواضحة».
- (۴۵) «الولاية یتصور علی وجهین الاول استقلال الولی بالتصرف مع قطع النظر عن تصرف غیره منوطاً باذنه، الثاني عدم استقلال غیره بالتصرف».
- (۴۶) «لکن الانصاف بعد ملاحظة سیاقها او صدرها او ذیلها یقتضی بانها فی مقام بیان وظیفته من حیث الاحکام الشرعیة.... فلو طلب الفقیه الزکوة و الخمس من المکلف فلا دلیل علی وجوب الدفع الیه شرعاً».
- (۴۷) در مقام بیان حکم وجه دوم چنین گفته «بقی الکلام فی ولایتہ علی الوجه الثاني أعنی توقف تصرف الغير علی اذنه فیما کان متوقفاً علی اذنه فیما کان متوقفاً علی إذن الامام(ع) و حیث ان موارد التوقف علی اذن الامام غیر مضبوط، فلا بد من ذکر ما یكون كالضابط لها. فنقول کل معروف علم من الشارح اراده و جوده فی الخارج، ان علم کونه وظیفه شخص خاص کنظر الاب فی مال ولده الصغیر، او صنف خاص کالاتقاء و القضاء، او کل من یقدر علی القيام به کالامر بالمعروف فلا اشکال فی شی من ذلك. و ان لم یعلم و احتمال کونه مشروطاً فی وجوده أو وجوبه بنظر الفقیه وجب الرجوع فیہ الیه. ثم ان علم الفقیه من الادله جواز تولیته لعدم اناطته بنظر خصوص الامام أو نائبه الخاص تولاه مباشرة او استنابه إن کان ممن یرى الاستنابه فیہ و الا عطله. فان کونه معروف لاینا فی اناطته بنظر الامام».
- (۴۸) «فقد ظهر مما ذکرنا ان ما دل علیه هذه الادله هو ثبوت الولاية للفقیه فی الأمور التي یكون مشروعیة ایجادها فی الخارج مفروغاً عنه بحیث لو فرض عدم الفقیه کان علی الناس القيام بها کفاية و اماما یشک فی مشروعیته کالحدود لغير الامام و تزویج الصغیره بغير الاب و الجد و ولایتہ المعامله علی مال الغایب بالعقد علیه و فسخ العقد الخیاری عنه و غیر ذلك فلا یثبت من تلك الادلة مشروعیته للفقیه...».
- (۴۹) آخوند ملا محمد کاظم خراسانی متولد ۱۲۵۵ هـ ق در مشهد و متوفی به سال ۱۳۲۹ در نجف، فقیهی اصولی و آشنا به فلسفه بود و با مشروطه خواهان موافق.
- (۵۰) هر سه روایت مورد استناد آخوند ملا کاظم خراسانی، که سایر فقهاء نیز در این مقوله به آنها تمسک نموده اند، سند صحیحی ندارد و از اخبار آحاد، و در زمره روایات ضعیفند. بنا بر این، در مسائلی با این ویژگی و اهمیت نمی تواند سند و از دلائل اصلی یا فرعی باشند.
- (۵۱) «أما الولاية علی الوجه الاول - چنین می گوید: لا یخفی انه لیس للفقیه فی حال الغیبة ما لیس للامام(ع) و اما ما کان له فثبوتہ له محل الاشکال فلا بد هیئنا من البحث اولاً فیما له - و ثانياً فی النقض و الایرام فیما ذکر دلیلاً علی ثبوتہ - فاعلم انه لاریب فی ولایتہ(ع) فی مهام الامور الکلیه المتعلقة بالسیاسة التي تكون وظیفه من له الریاسة. و اما فی الامور الجزئیة المتعلقة بالاشخاص کبیع داره و غیره من التصرف فی اموال الناس فیہ اشکال مما دل علی عدم نفوذ تصرف احد فی ملک غیره الا باذنه. و انه لا یحل مال الا بطیب نفس مالکة. و وضوح سیرة النبی(ص) انه یعامل مع اموال الناس معامله سائر الناس. و مما دل من الایات و الروایات علی کون النبی(ص) و الامام(ع) أولى بالمؤمنین من انفسهم. و اما ما کان من الاحکام المتعلقة بالاشخاص، بسبب خاص من زواج و قرابة و نحوهما، فلاریب فی عدم عموم الولاية له و ان یكون اولی بالارث من القریب و اولی بالأزواج من ازواجهم. و آیه: «النبی أولى بالمؤمنین» إنما یدل علی أولویته فیما لهم الاختیار، لا فیما لهم من الاحکام تعبداً و بلا اختیار. بقی الکلام فی انه هل یجب علی الناس اتباع



اوامر الامام و الانتهاء بنواهیہ مطلقه، ولو فی غیر السياسات و غیر الاحکام من الامور العادیه. أو یختص بما کان متعلقا بهما، فیہ اشکال. إلى أن قال: هذا فی تعیین ماله (ص) و اما ما ذکر دلیلا لثبوت الولاية لفقیه کولایته (ص) فاحسنها دلالة ما دل علی «كون الفقيه بمنزلة الانبياء لبنى اسرائيل»، و ما دل علی «كون مجاری الامور بیدالعلماء». و اما المنزلة، فالمتیقن منها انها فی تبلیغ الاحکام بین الانام مع عدم ثبوت الولاية المطلقة لانبياء بنی اسرائيل - و اما كون مجاری الامور بیدالعلماء، و ان كان عبارة اخرى من ولايتهم، الا ان الظاهر من العلماء بالله الامناء علی حاله و حرامه هو خصوص الائمة (ع) كما یشهد به سائر فقراته التي سبقت فی مقام توییح الناس علی تفرقهم عنهم (ع) حيث انه صار سببا لغصب الخلافة و زوالها عن ایدی من كانت مجاری الامور بایدیهم - و الخبر طویل رواه مرسلًا عن ابی عبدالله الحسین (ص) فی تحف العقول فلاحظ تمامه - و لا دلالة فی كون اولی الناس بالانبياء اعلمهم علی الولاية مع ان الظاهر ان المراد اولی الناس بالخلافة منهم. و لذا خصصه با علم الناس و لا فی اطلاق الخلافة عليهم - و لا فی جعلهم حاکما و قاضیا، لعدم اطلاق فی الخلافة. و لعلها فی تبلیغ الاحکام التي هی من شؤون الرسالة و ظهور كونهم حاکما و قاضیا فی خصوص رفع الخصومة، كما یشهد ملاحظة المقبولة و المشهورة و لا فی ارجاع الحوادث الواقعة اليهم فی توییح الشريف لاحتمال معهودية الحوادث و اشارة الى خصوص ما ذكره فی السؤال و قوة ان يكون المراد ارجاع حکم الحوادث الواقعة و الفروع المتجددة التي ليس منها بخصوصها اثر فی الاخبار و لاجلهم حجة من قبله. فان الحجية من قبله غير مستلزمة للولاية المطلقة لعدم الملازمة عقلاً و لا عرفاً بین الحجية و الولاية و ان علم ولاية حجة الله عجل الله فرجه كما عرفت فتامل جيداً.

(۵۲) متوفی به سال ۱۳۵۵ هـ.ق. از اجله علما و فقهای امامیه معاصر و از شاگردان سید محمد مدرس و میرزای شیرازی است و از مراجع تقلید شیعه. مهم ترین اثر او «تنبيه الامة و تنزيه الملة فی لزوم مشروطية الدولة»، است که در اوائل نهضت مشروطیت به فارسی تألیف نمود و برای اولین بار در سال ۱۳۳۷ هـ.ق چاپ شد.

(۵۳) «إن للولاية مراتب ثلاث، احديها و هي المرتبة العليا، مختصة بالنبي و اوصيائه و غير قابلة للتفويض الى احد. و اثنتان منها قابلتان للتفويض. اما غير القابلة فهي كونهم اولی بالمؤمنين من انفسهم بمقتضى الاية الشريفة «النبي اولی بالمؤمنين من انفسهم» و هذا المرتبة غير قابلة للسرقه و لا يمكن اين يتقمص بها من لا يليق بها. و اما القابلة للتفويض فقسم يرجع الى الامور السياسية التي رجع الى نظم البلاد و انتظام امور العباد و سد الثغور و الجهاد مع الاعداء و الدفاع عنهم و نحو ذلك مما يرجع الى وظيفة الولاية و الامراء. و قسم الى الافتاء و القضاء، و كان هذان المنصبان فی عصر النبي و الامير (ع) بل فی عصر الخلفاء الثلاثة لطائفتين، و فی كل بلد، او صُقع، كان الوالي غير القاضي فمصنف كان منصوباً لخصوص القضاء و الافتاء، و صنف منصوباً لاجراء الحدود و نظم البلاد و النظر فی مصالح المسلمين. نعم اتفق اعطاء كلتا الوظيفتين لشخص واحد لاهليته لهما، الا ان الغالب اختلاف الوالي و القاضي. و لا اشکال فی ثبوت منصب القضاء و الافتاء للفقیه فی عصر الغيبة و هكذا ما يكون من توابع القضاء كاحذ المدعى به من المحكوم عليه، و حبس الغريم المماطل، و التصرف فی بعض الامور الحسبية لحفظ مال الغائب و الصغير و نحو ذلك. و انما الاشکال فی ثبوت الولاية العامة و اظهر مصاديقها سد الثغور و نظم البلاد و الجهاد و الدفاع».

(۵۴) (فاتحه ۱۴) «سپاس برای خداوند ارباب همه جهانیان، بخشنده مهربان، مالک روز جزا، تنها تو را بندگان می‌کنیم و تنها از تو کمک می‌جوییم».

(۵۵) (زخرف ۸۲) «منزه است پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار عرش از آن چه او را وصف می‌کند».

(۵۶) (مؤمنون، ۸۸) «بگو کیست که ملکوت (پادشاهی) همه چیز به دست اوست و او پناه می‌دهد و کسی خلاف خواست او پناه داده نمی‌شود. اگر می‌دانستید».

(۵۷) (مؤمنون، ۱۱۶) «پس بلندمرتبه است خداوند پادشاه بر حق. معبودی جز او نیست که پروردگار عرش با کرامت است».

(۵۸) (فرقان، ۲) «آن (خدایی) که پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و فرزندی نگرفته و برای او در پادشاهی شریکی نیست و همه چیز را او آفریده سپس اندازه برایش مقدر ساخته است».

(۵۹) (جمعه، ۱) «آن چه در آسمانها و آن چه در زمین است خداوند پادشاه پاک توانمند خردمند را تسبیح می‌کنند».

(۶۰) (آل عمران، ۱۸۹) «و پادشاهی آسمانها و زمین از آن خداوند است و او بر هر چیزی تواناست».

(۶۱) (بقره، ۲۵۵) «تخت قدرت و حاکمیت او بر همه آسمانها و زمین است در حالی که نگاهداری آنها او را خسته نمی‌کند و او بلندمرتبه و بزرگ است».



- (۶۲) (فرقان، ۳) «سواى او خدایانى اختیار کردند که چیزی را نمى آفرینند و خود آفریده مى شوند و نه مالک زیان و سودى برای خود بوده و نه مالک مرگ و زندگى و نه مالک گردآوری رستاخیزند».
- (۶۳) (نجم، ۳۹) «انسان را بهره‌ای جز به قدر کوششى که کرده نیست».
- (۶۴) (ضحی، ۶ تا ۸) «آیا تو را یتیم نیافت پس پناهت داد، و تو را گمشده یافت پس راهنمایی کرد، و تو را پر هزینه یافت و آنگاه بی نیازت ساخت».
- (۶۵) (قلم، ۲ و ۴) «تو، به نعمت و لطف پروردگارت، دیوانه نیستی و تو را به خلق و خویی پسندیده و بس بزرگ است».
- (۶۶) (جن، ۲۱) «بگو من برای شما نه مالک زیان هستم و نه رشد».
- (۶۷) (انبیاء، ۵۱) «و به یقین رشد ابراهیم را قبلاً به او داده و آگاه به آن بودیم».
- (۶۸) (کهف، ۶۵) «پس آن دو، بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که او را از نزد خود رحمت داده و از پیشگاه خودمان به او دانشی آموخته بودیم».
- (۶۹) (اسراء، ۱۹) «و هر که خواهان آخرت باشد و کوشش خود را برای آن به جا آورد و مؤمن هم باشد، پس پیوسته سعیشان مشکور خداوند خواهد بود».
- (۷۰) (اسراء، ۲۰) «همه را، چه این دسته چه آن دسته، کمک از بخشش پروردگارت می‌رسانیم و بخشش پروردگارت از کسی ممنوع نیست».
- (۷۱) (اسراء، ۵۵) «و به تحقیق، بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر فضیلت دادیم و به داود زبور دادیم».
- (۷۲) (نمل، ۱۶) «و سلیمان وارث داود شد و گفت ای مردم به ما زبان پرندگان آموخته شده و انواع چیزها به ما داده شده، همانا که این داده‌ها مزیت آشکار است».
- (۷۳) (یوسف، ۲۲) «و چون به رشد و استواری خود رسید به او حکم (قدرت قضاء یا ابلاغ احکام) دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌رسانیم».
- (۷۴) (یوسف، ۱۰۱) «پروردگارا به درستی که به من قسمتی از پادشاهی عطا کردی و تعبیر خوابهایی (تأویل حدیث‌ها) به من آموختی؛... و تو ولی من در دنیا و آخرت هستی».
- (۷۵) (آل عمران، ۲۶) «بگو ای خدای مالک پادشاهی، پادشاهی را به هر کس بخواهی می‌دهی و پادشاهی را از هر کس بخواهی می‌گیری و هر که را بخواهی عزت می‌دهی و هر را که بخواهی خوار می‌گردانی، خیر و خوبی به دست تو است. همانا که تو بر هر کار (خیر) توانا هستی».
- (۷۶) (آل عمران، ۱۵۹) «پس به واسطه رحمتی از جانب خدا با آنها نرمی و خوش رفتاری کردی و اگر تندخوی سنگدل می‌بودی حتماً از اطرافت پراکنده می‌شدند...».
- (۷۷) (بقره، ۸۷) «و به عیسی پسر مریم دلایل روشن دادیم و او را به روح القدس (جبرئیل) مؤید ساختیم».
- (۷۸) (نساء، ۱۱۳) «و خداوند آن چه را که نمی‌دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو عظیم است».
- (۷۹) (نساء، ۱۱۶) «و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی خاص».
- (۸۰) (کهف، ۴۴) «در آنجا ولایت به حق و سلطنت از آن خداوند صاحب حق است».
- (۸۱) (انفال، ۷۲) «و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند شما را در نصرت ایشان کاری نیست مگر آن که هجرت کنند و اگر از شما در امر دین کمک و یاری بطلند در این صورت متعهد به یاری کردن هستید جز علیه قومی که میان شما و آنها پیمانی وجود دارد».
- (۸۲) «المنجد» این معانی را برای «ولی» برشمرده است: محب، صدیق، نصیر، همسایه، هم‌پیمان، پیرو و داماد، اما در قاموس فقط سه معنی برای آن ذکر شده: محب، صدیق و نصیر.
- (۸۳) (فرقان، ۱۸) «گفتند منزهی تو ما را نسزد که به جز تو سرپرستان و دوستانی برای خود اختیار نماییم».
- (۸۴) (نحل، ۶۳) «پس شیطان کارهای آنان را در نظرشان زینت داد، از همین روست که در این روز هم او ولی ایشان است و آنان را عذابی دردناک است».
- (۸۵) (کهف، ۱۰۲) «آیا کافر شده‌ها چنین پنداشتند که غیر از من بندگانم را اولیاء خود بگیرند».
- (۸۶) (اسراء، ۱۱۱) «و برای او شریکی در پادشاهی نیست و برای او ولی و یآوری به جهت ذلت و ناتوانی نیست و او را به عظمت بزرگ شمار».
- (۸۷) (انعام، ۱۴) «بگو آیا غیر از خدا که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است برای خود ولی‌ای بگیرم».
- (۸۸) (عنکبوت، ۲۲) «و برای شما سواى خدا نه ولی‌ای هست و نه یاری‌دهنده‌ای».



- (۸۹) (عنکبوت، ۴۱) «مَثَلِ كَسَانِي كِه بَرَى خُود سَوَى خُدا اُولِيَّايِ اتخَاذ كِنْدن مَانْدن حَالِ عَنكَبُوتِ اسْت.»
- (۹۰) (سباء، ۴۱) «گفتند منزهی تو و تو ولی ما هستی نه آنها بلکه چنین بود که آنها جن را می پرستیدند و اکثرشان ایمان به جن داشتند.»
- (۹۱) (یوسف، ۱۰۱) «پروردگار من، به تحقیق به من سهمی از پادشاهی دادی و چیزهایی از تعبیر خوابها (تأویل احادیث) آموختی، ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تو ولی من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان از دنیا ببر و به شایستگان ملحق نما.»
- (۹۲) (شوری، ۹) «آیا به غیر از او اولیائی اتخاذ کردند در صورتی که همانا خداوند است که ولی می باشد.»
- (۹۳) (حج، ۷۸) «و به خدا متوسل و متکی شوید او است که مولای شما است و چه دوست خوبی و چه یاور خوبی.»
- (۹۴) (توبه، ۱۱۶) «به درستی که خداوند، که برای او پادشاهی آسمانها و زمین هست، زنده می کند و می میراند و شما را جز او هیچ ولی و یآوری نیست.»
- (۹۵) (کهف، ۱۷) «و هر که را که (خدا) گمراه سازد پس هرگز برای او ولی ارشاد دهنده ای نخواهی یافت.»
- (۹۶) (بقره، ۲۵۷) «خداوند ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکیها به روشنایی در می آورد و کسانی که کافر شوند اولیاء و سرپرستشان طاغوت است که از روشنایی خارجشان کرده به تاریکیها می آورد.»
- (۹۷) معانی «مولی» در لغت عبارت است از: مالک، سید، بنده، صاحب بنده که او را آزاد می کند، منعم، ولی نعمت، دوستدار، هم پیمان، همسایه، مهمان، شریک، پسر، عمو، پسرعمو، پسرخواهر، داماد، خویشاوند (به طور مطلق). جمع «مولی» موالی است.
- (۹۸) (حج، ۷۸) «و به خدا متوسل و متکی شوید او است که مولای شما است و چه دوست خوبی و چه یاور خوبی.»
- (۹۹) جالب است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام که غالیان، او را خدایا مولی می گیرند و می نامند، همه جا در کلام و دعا و مناجات خود، خدا را اله، رب، سید و مولای خود خطاب می کند و به ما هم همین را تعلیم می دهد.
- (۱۰۰) (مریم، ۵ و ۶) «پس از نزد خود یآوری به من عطا فرما که از من ارث برد و نیز از آل یعقوب.»
- (۱۰۱) (جاثیه، ۱۹) «و به درستی که ستمگران یاور یکدیگرند در حالی که خداوند یاور متقین است.»
- (۱۰۲) (آل عمران، ۲۸) «مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان دوست خود نمی گیرند.»
- (۱۰۳) (یونس، ۶۲) «آگاه باشید که برای دوستان (تحت سرپرستی) خدا نه ترسی هست و نه اندوهگین می شوند.»
- (۱۰۴) (جمعه، ۶) «اگر چنین تصور کرده اید که شما یگانه دوستان خاص خدا هستید پس در صورتی که راست می گوید تمنای مرگ بنمایید.»
- (۱۰۵) (انفال، ۷۲) «و کسانی که (مهاجران را) پناه دادند و یاری کردند، آنها دوستان و یاوران یکدیگرند.»
- (۱۰۶) (انفال، ۷۳) «و کسانی که کافر شدند بعضی دوستان و یار بعضی دیگرند.»
- (۱۰۷) (نساء، ۱۴۴) «ای کسانی که ایمان آورده اید کافرها را به جای مؤمنان دوست هم پیمان (یا یاور) خود نگیرید.»
- (۱۰۸) (مائده، ۵۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید یهودیان و نصرانیها را دوست و هم پیمان خود نگیرید آنها دوست و یاوران همدیگرند و هر کس از میان شما آنان را دوست و حامی خود بگیرد به تحقیق از آخرت مأیوس شده است.»
- (۱۰۹) (مائده، ۵۵) «جز این نیست که ولی یا سرپرست و حامی شما خداوند است و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند آنهایی که نماز بر پا می دارند و زکات می دهند و رکوع کننده هستند.» این آیه و مرجع «و الذین آمنوا» را مفسرین و علمای امامیه در شأن حضرت امیر(ع) و مدرک امامت یا خلافت آن حضرت گرفته اند.
- (۱۱۰) (مائده، ۵۶) «و هر کس خداوند و رسول او و ایمان آورندگان را به دوستی خود بگیرد (اینها حزب الله را تشکیل می دهند) پس همانا حزب خدا غالبند.»
- (۱۱۱) (مجادله، ۱۹) «شیطان بر آنها چیره شده از یاد خدا غافلشان ساخت اینها حزب شیطانند آگاه باشید که حزب شیطان همان زیانکارانند.»
- (۱۱۲) (ممتحنه، ۱۳) «ای کسانی که ایمان آورده اید قومی را که خداوند بر آنها خشم کرده است برای خود دوست و حامی نگیرید، هر آینه از آخرت مأیوس شده اند.»
- (۱۱۳) (احزاب، ۶) «صاحبان رحم (چون خویشاوندان) بعضی نسبت به بعض دیگر سزاواری بیش تر یا تقدم دارند.»
- (۱۱۴) (نساء، ۵۹) «ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت از خدا کنید و اطاعت از رسول خدا و از صاحبان امر (یا شایستگان امریت)».
- (۱۱۵) (نساء، ۸۳) «و اگر آن (اطلاع شایعه) را به رسول رد کنند و به صاحبان امر (یا منصب و مسؤلیت) که از خودشان است حتماً کسانی از آن جمع که اهل استنباطند از آن بهره مند می شوند.»



(۱۱۶) «موالی» در این آیه به معنای کسانی است که بر ما ترک ولایت دارند که مفهوماً وارثان معنی می‌شود. تفسیر المناد می‌گوید «الموالی؛ من مهم الولایة علی التركة». المیزان نیز می‌نویسد: «کلمه موالی جمع کلمه مولی است و منظور از مولی، ولی و سرپرست آدمی است...» در نتیجه، مراد از موالی، همه آنهایی هستند که در آیات ارث، وارث شناخته شده‌اند... سایر تفاسیر نیز این کلمه را مفهوماً به معنای وارثان گرفته‌اند» (ج ۴، ص ۵۴۰)

(۱۱۷) (نساء، ۳۳) «هر یک را وارثانی برای آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جا می‌گذارند قرار دادیم».

(۱۱۸) (صافات، ۱۷۴) «پس مدتی از آنها رو بگردان».

(۱۱۹) (هود، ۵۷) «پس اگر پشت کردید بدانید که من آنچه را مأمور رساندنش شده‌ام به شما ابلاغ کردم».

(۱۲۰) (مائده، ۴۳) «سپس بعد از آن پشت کنند و اینها ایمان نیاورده‌اند و مؤمن نیستند».

(۱۲۱) (آل عمران، ۲۳) «سپس گروهی از آنان روی برمی‌گرداند در حالی که اعتراض می‌نمایند».

(۱۲۲) (فتح، ۱۷) «و هر کس رو برگرداند او را عذاب دردناکی می‌دهیم».

(۱۲۳) (مائده، ۹۲) «پس اگر بی‌اعتنائی و پشت کردید بدانید که رسول ما وظیفه‌ای جز ابلاغ روشن و صریح ندارد».

(۱۲۴) (بقره، ۲۰۴) «و از بین مردم کسی هست که سخن او در امور دنیا تو را به شگفتی و تحسین و امیدوار دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد در حالی که هم او از سخت‌ترین دشمنان است».

(۱۲۵) (بقره، ۲۰۵) «و چون به ولایت و حکومت برسد در روی زمین (یعنی مملکت و شهر) برای فساد و تباهی محصول و نسل شتاب می‌گیرد و خداوند فساد را دوست ندارد».

(۱۲۶) (بقره، ۱) «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ».

(۱۲۷) (بقره، ۲۵۶) «در دین، اکراه وجود ندارد».

(۱۲۸) (نحل، ۹۰) «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبُغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

(۱۲۹) (احزاب، ۷) «و به یادآور آن‌گاه که ما از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو (نیز) و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از همه آنها پیمان محکم گرفتیم (که با هر زحمت و مشقت است باید تبلیغ رسالت کنند)».

(۱۳۰) «پس چون (بنی اسرائیل) پیمان شکستند آنان را لعنت کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم (که موعظه در آنها اثر نکرد) کلمات خدا را از جای خود تغییر می‌دهند».

(۱۳۱) (مائده، ۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیمان‌ها وفا کنید».

(۱۳۲) (نساء، ۳۳) «و با هر که پیمان و عقد حقوقی بسته‌اید بهره آنان را بدهید».

(۱۳۳) (اسراء، ۳۴) «همگی بر عهد خود باید وفا کنید که البته (در روز قیامت) از عهد و پیمان سؤال خواهد شد».

(۱۳۴) (بقره، ۱۷۷) «و کسانی که به عهد خویش به موقع خود وفا می‌کنند...».

(۱۳۵) (مؤمنون، ۸) «کسانی که مراعات‌کننده امانات و عهد خویش هستند...».

(۱۳۶) (توبه، ۴) «مگر آن گروه از مشرکان که با آنها عهد بسته‌اید و هیچ عهد شما را نشکسته و هیچ‌یک از دشمنان شما را یاری نکرده باشند، پس با آنها عهد خود را تا مدتی که مقرر داشته‌اید نگاه دارید».

(۱۳۷) صفحه ۹ همان کتاب.

(۱۳۸) پیامبر اکرم (ص) در آخرین روز حیات خود فرمود: قلم و کاغذ و دوات بیاورید تا من رأی و نظر خود را برای پس از حیاتم بنویسم. می‌گویند اطرافیان، و به طور ارجح، عُمَرُ، با آوردن قلم و دوات مخالفت کرد.

(۱۳۹) متن این روایت در کتب حدیث اهل سنت از عمروعاص نقل شده، یعنی راوی خبر، عمروعاص است.

(۱۴۰) همان کتاب، صفحات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

(۱۴۱) مأخذ نقل قول‌ها: ندای حق، مجموعه‌ای از پیام‌ها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های امام خمینی در پاریس، جلد یک انتشارات قلم.

(۱۴۲) صفحه ۹ کتاب «تنبيه الامة و تنزيه الملة».

(۱۴۳) این جمله، یک عبارت عربی است و آیه قرآن نیست.

(۱۴۴) توبه، ۳۱.



(۱۴۵) صفحه ۲۷ همان کتاب.

(۱۴۶) صفحه ۲۷ همان کتاب.

(۱۴۷) صفحه ۲۷ همان کتاب.

(۱۴۸) صفحه ۱۰ همان کتاب.

(۱۴۹) صفحه ۱۰ همان کتاب.

(۱۵۰) صفحه ۱۰ همان کتاب.

(۱۵۱) صفحه ۲۷ همان کتاب.

(۱۵۲) صفحه ۲۸ همان کتاب.

(۱۵۳) (از جمله در فرقان، ۱۸ - کهف، ۱۰۲ - اسراء، ۱۱۱ - انعام، ۱۴ - سبأ، ۴۱ - یوسف، ۱۰۱ - شوری، ۹ - توبه، ۱۱۶ - بقره، ۲۵۷).

(۱۵۴) برای اطلاع بیشتر از مفاهیم و معانی نظری و عملی کلمات «ولی، والی، ولایت و ولایت» به کتاب «چند گفتار»، اثر آیت‌الله سید محمدجواد غروی، نشر نگارش، صفحات ۶۰ تا ۷۳، و ۲۷۴ تا ۲۷۷ رجوع کنید.

(۱۵۵) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ گناه این کار که آن چه را نمی‌کنید بگویید (و وعده بدهید یا ادعا نمایید) نزد خدا بسیار بزرگ است!».

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «ندای آزادی»

[http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/67/html/002\\_1\\_velayat.htm](http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/67/html/002_1_velayat.htm)



## استغفانامه سرگشاده جلال‌الدین طاهری اصفهانی (امام جمعه اصفهان) خطاب به مردم ایران، ۱۸ تیر ۱۳۸۱

**وا أسفا که امروز شاهد حبوط روحانیت و سقوط مرجعیت هستیم! دریغ و درد که دژ مستحکم و نفوذناپذیر مرجعیت شیعه به دست غوغائیان معرکه سیاست و بازیگران صحنه ریاست به سود استعمار، ضربه‌ای جانکاه خورد و إلى الله المُستکی!**

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و صلوات الله و سلامه على الانبياء و المرسلين خص على خاتمهم و أشرفهم الذي قيل في شأنه لولاك لما خلقت الأفلاك و على وصيه و خليفته على امير المؤمنين و الأئمة المعصومين من ولده بالأخص خاتمهم الذي به الله الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

از دیرباز تا کنون می‌خواستیم مطالبی را به طور اختصار، به ملت شریف و سرفراز تقدیم کنم.

غرض از نوشتن این اوراق، هرگز نخواستیم و نمی‌خواهیم ملت عزیز و صبور را مأیوس و ناامید کرده باشیم. اما هرگز نمی‌توانم چشمم را بر واقعیات ملموس و حقایق محسوس ببندم و شاهد درد نفس‌گیر و رنج طاقت‌فرسای مردم باشیم. مردمی که گل‌های فضیلت را پایمال می‌بینند و افول ارزش‌ها و زوال معنویت‌ها را می‌نگرند.

جمهوری اسلامی که ثمره خون پاک فرزندان غیور ملت سلحشور و مسلمان ایران است و هنوز بسیاری از خانواده‌ها منتظر جنازه فرزندان شهید خود هستند، با وعده حکومت عدل علی علیه‌السلام استقرار یافت تا ملت به نوایی و کشور به جایی برسد و البته ملت، سامان نمی‌پذیرد و مُلک، اصلاح نمی‌شود مگر به جمله کوتاه پیامبر گرامی اسلام که می‌فرماید: «صنغان من أمتی إذا صلحا صلحت أمتی و إذا فسدوا فسدت أمتی». قیل یا رسول الله و من هما؟ قال الفقهاء و الأمراء (خصال، جلد ۱، صفحه ۳۷)؛ دو دسته از امت هستند که اگر اصلاح شوند، امت من اصلاح می‌شوند و اگر فاسد شوند، جامعه اسلامی فاسد می‌شوند. پرسیدند ای پیامبر خدا این دو صنف چه کسانی هستند؟ فرمود: دانشمندان دینی و حاکمان. اصل جمهوری، یعنی جابه‌جایی مرتب و مکرر مدیران کشور و جامعه مدنی، یعنی نقد و انتقاد مداوم برنامه‌های حکومت و انقلاب، یعنی تأمین و تضمین خواسته‌های ملت که مع‌الاسف امروز واقعیت، غیر از اینها است. مصلحت کشور، بعید است و آزادی، که این سال‌ها هر دو را به مسلخ و مقتل می‌بینیم. هنگامی که از وعده‌ها و قول و قرارهای اول انقلاب یاد می‌آورم، همچون بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم. من عمرم را آفتاب لب بام می‌بینم، آردم را بیخته و غربالم را آویخته‌ام، اما از اینکه می‌شنوم تعدادی از آقازادگان و از ما بهتران که بعضاً خرقرقه‌پوش و دستاربند هم هستند، در سبقت از سرمایه و ثروت کشور در راه اهداف خویش با یکدیگر رقابت گذاشته‌اند، به یاد می‌آورم که «ای بسا خرقرکه که مستوجب آتش باشد». آنها که اموال مردم را به غارت می‌برند، آری برای آنان که بیت‌المال مسلمین را از خود و کشور را ملک طلق و ثروت موروثی خویش می‌پندارند، عرق شرم می‌ریزم. «إذا أردنا ان نهلك قرية أمرنا مترفيها ففسقوا فيها».

آیا این بود آنچه را با مستضعفین پیمان بستیم؟

ایهات و هیهات! «هزار وعده خوبان یکی وفا نکند». حقیر که مثل همگان سهم بسیار ناچیزی در انقلاب و تداوم آن داشته‌ام، خود را مکلف می‌دانم و از سر غیرت و درد می‌پرسم تکلیف این همه کاستی و ناراستی و قصور و فتور و فقر و فاقه عصیان و نقصان و تکاثر و تفاخر و زراندوزی و مردم‌سوزی و تبعیض چیست؟ تا کی برای مردم، تکراری سخن بگوییم و مرتب کنفرانس و جلسه و میتینگ برگزار کنیم و از قوت لایموت ملت دردمند و محتاج و مستمند، لقمه سفره‌های اشرافی و طاغوتی خود گردانیم و از جیب ملت نجیب، به اطرافیان و نورچشمی‌ها حاتم‌بخشی کنیم و هزینه سفرهای سیاسی و خاقانی و قآنی و تبلیغاتی و بی‌خاصیت خود را بر مردم محروم و به تعبیر حضرت امام طاب ثراه پای برهنه تحمیل کنیم؟ چه می‌گوییم؟

در برابر این همه انحراف و اجحاف و قانون‌شکنی، تغافل و تجاهل و تساهل تا چند؟ اکنون که شاه و آمریکا در این کشور تسلط ندارند که مضایق و معایب و مشکلات را متوجه آنها بدانیم، چرا به انتقادات دلسوزانه گوش نمی‌دهند؟ چرا از استعدادها و مغزها کم‌تر استفاده می‌کنند. مگر پیامبر مکرم و نبی معظم اسلام صلوات الله و سلامه علیه فرمود: «من أصبح و لا یهتم بأمر المسلمین فلیس بمُسلم».

مصیبت عظمای دین‌گریزی و سرخوردگی و بیکاری و تورم و گرانی و شکاف جهنمی فقر و غنا و فاصله عمیق و روزافزون طبقاتی و رکود و سقوط درآمد ملی و اقتصاد بیمار و فساد اداری و ضعف شدید مدیریتی و نقص فزاینده ساختار سیاسی کشور و اختلاس و ارتشاء و اعتیاد و عدم



چاره‌اندیشی کارآمد، تبعات وجیع و فجیعی دارد که همچون سیل بنیان‌برانداز پشت سد ایستاده و هر لحظه کیان کشور و حیات ملت را تهدید می‌کند. «واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة» (آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد)، لاف زدن و گزاف گفتن و تزویر نمودن و حریم خصوصی افراد را شکستن و تصفیه حساب خصوصی و سیاسی نمودن و آب در شیر کردن و به سخنان کلیشه‌ای دلخوش بودن و از جمعیت‌های خیابانی سان دیدن، تا کنون نتوانسته است از حجم انبوه مشکلات و معضلات بکاهد و افسرده‌ای را با مرهمی بنوازد و یا آبی بر اضطرابی بیفشاند و جامی به تشنه‌کامی پچشانند و نانی به خسته‌جانی برساند. عدم تعهد به قانون و حضور نهادهای غیرمدنی نامسئول، باندهای مافیایی و خلع ید مجلس و وجود اهرم‌های مطلقه نامتناهی و مادام‌العمر نامحدود و قدرت‌های بادآورده رویین‌تن غیرپاسخگو و سیاستگذاری‌های خارجی بعضاً ناموفق و بنیادهای مرئی و بنگاه‌های نامرئی غیراقتصادی و تجاری و اسکله‌های غیردولتی نامتعارف و رانت‌خواری و یغماگری و فراری دادن مغزها و بگیر و ببندها و حصر و حبس‌های نامألوف و باب شدن چنگیزی و مردم‌ستیزی و قانون‌گریزی و ایزوله کردن ارباب فکر و اندیشه و اسیر کردن منتقدان و ذبح نامطبوع مطبوعات و حبس نامشروع اصحاب نشریات و نظارت جناحی ناصواب و نامعقول استصوابی و دادگاه نامقبول روحانیت و فلج کردن دولت و بافت نامطلوب شورای مصلحت و مردم را هیچ انگاشتن و بر شیپور قدرت دمیدن و کشور را بر بال باد گذاشتن، سرانجامی نامیمون دارد که از نکبت و شقوت آن به خدای بزرگ پناه می‌برم. آنان که بر شتر چموش قدرت سوارند و در میدان سیاست دواسبه می‌تازند و از نردبان مقدسات و اعتقادات مردم بالا می‌روند و گرد آسیاب ریاست می‌چرخند و از پل دین می‌گذرند تا به دنیا برسند، متأسفانه مؤید و مشوق عده‌ای چماق به دوش و فرقه‌ای کفن‌پوش که دندان تمساح خشونت را تند و تیز می‌کنند و می‌خواهند عجزه تندخوی و عفریته زشت‌روی خشونت را به نکاح دین درآورند و امور مقدس را ملوث جلوه دهند، یعنی رجاله‌ها و فاشیست‌هایی که معجون‌ی از جهل و جنونند و بند نافشان به مراکز ثقل قدرت، متصل است و مطلق‌العنان و افسارگسیخته‌اند و نه ملوم معاقب قضا هستند و نه محکوم معاتب قانون. هم فقیه و هم فیلسوف و هم داروغه و هم حاکم و هم مفتی و هم قاضی هستند! فعّال ما یشاء و حاکم ما یُرید! ذوب‌شدگانی که ماست را سیاه می‌بینند! و به تعبیر زیبای قرآن «قل هل ننبئکم بالأخسرين أعمالاً الذین ضل سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعا» (بگو ای پیامبر آیا باخبر کنم شما را به کسانی که زینبارترین مردمند، آنها که عمل خود را تباه کردند در این سرای و گمان می‌برند بهترین مردمند از لحاظ عمل!).

شعبان بی‌مخ‌های وحشت و رهبت که با هتاک و سفاکی، ننگ عنیف و معیف کوی دانشگاه را آفریدند و با تهاجم حیوانی، مرتع دانشگاه را چریدند و با تعرضات شنیع، پرده ناموس فرهنگ و علم را دریدند و در قتل‌های زنجیره‌ای مظلومان بی‌گناه و قربانیان بی‌پناه، لعنت سرمدی خدا و نفرت ابدی خلق را خریدند. «الذین اتخذوا دینهم لعباً و لهواً و غرّتهم الحیوة الدنیا».

همان عمده‌های استبداد و چماقداران قدم به مزد نامهذب مجنون باطل‌اندیش و ظالم‌کیش که چهره بین‌المللی نظام را ملکوک و وجهه اسلامی انقلاب را مهتوک نمودند. «اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا هوائهم» و عجب اینکه در آن دادگاه حق‌سوز عدالت‌کش، به آن بردگان مفلوک، دست مریزاد نیز گفتند و «من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون».

من در این سرایشی عمرم که صدای هولناک خطوات مرگ را می‌شنوم و صاعقه مهیب «تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل» را استماع می‌کنم و مشتاقانه لقاء حق تعالی و وصال اجداد طاهرینم را انتظار می‌کشم، موضوعی را که باید در صدر مطالبم به رشته تحریر می‌کشیدم مطرح می‌کنم و می‌پرسم حصر فقیهی وزین و مجاهدی نستوه و مرجعی مبارز که ثانی‌اثنین انقلاب و از اساطین نظام و اوتاد حوزه و اعظام فقه و افاحم کشور است، با کدام عقل و نقل و آیه و حدیث و عرف و شرع و سیاست قابل توجیه است؟ سوابق مستحسن و مدارج علمی چه فقیه و مرجعی همسنگ حضرت آیت‌الله منتظری مدظله است؟

معظم‌له نیمی از حوزه است و حوزه نیمی از اسلام و بر این شناخت بود که رهبر فقید و عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی قدس سره القدوسی، گرما بخشیدن به نظام و حوزه را به ایشان توصیه فرمودند. فاجعه نامسبوق و نامسموع حصر ارتجاعی و غیرانسانی مجتهدی چون ایشان، عاقبتی شوم و نتیجه‌ای مشؤم و پایانی مذموم دارد. «المُلک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم».

عزت و حرمت و عظمت حریم مرجعیت معظم شیعه حتا در سیاه‌ترین حکومت و فرعونی‌ترین رژیم نیز استوار و پایدار و برقرار بوده است. حوزه‌های نفوذناپذیر علمیه همیشه کهف امین مردم و مراجع عظام تقلید علی‌الدوام، حبل‌المتین ملت و روحانیت اصیل، پیوسته حصن حصین کشور و منهاج حقیقت و منوار فضیلت بوده‌اند و حیات و ممت همه فقها از کلینی تا خمینی شاهد این مدعا است.

آه! شوقاً الی رؤیته، و اأسفا که امروز شاهد حیوط روحانیت و سقوط مرجعیت هستیم! دریغ و درد که دژ مستحکم و نفوذناپذیر مرجعیت شیعه به دست غوغائیان معرکه سیاست و بازیگران صحنه ریاست به سود استعمار، ضربه‌ای جانکاه خورد و الی الله المُشکتی!



ان شاء الله ملت شریف، کاستی‌ها و قصوری را که احیاناً مشاهده فرمودند به حساب کهولت سن از ضعف جسمانی این پیر ارادتمند که مدام دعاگوی ملت و کشور است، بگذارند.

حقیر حدود سی سال پیش در نجف اشرف با کسب اجازه از محضر مبارک حضرت امام، رهبر کبیر انقلاب به اقامه نماز جمعه در اصفهان مجاز شدم، ولی با کمال تأسف در شرائط موجود از امامت جمعه کنار می‌روم، «الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین».

در پایان برادران و خواهران بزرگوaram را به صبر و هوشیاری و متانت اکیداً توصیه می‌کنم و ملت و کشور مظلوم را به صاحب اصلی ولایت مولانا و صاحبنا حضرت مهدی موعود ارواحنا فداه می‌سپارم و دست همه طبقات را به رسم وفا و صفا می‌فشارم.

ای خداوند قسط و آزادی و ای پروردگار عدالت و آگاهی و ای آفریدگار قلم و اندیشه، بر کویر تفتیده و مزرعه خشکیده ما بیش از این آب شعور و باران نور ببار و رحمت واسعه خود را از این ملت بزرگ، دریغ مدار. «اللهم أظهر كلمة الحق و اجعلها الغلایا و أدحض كلمة الباطل و اجعلها السفلی إنك علی كل شی قدیر و بالاجابة جدیر، اللهم إنا نشكوا إليك فقد نبینا صلواتك علیه و آله و غیبة ولینا و كثرة عدونا و قلة عدونا و شدة الفتن بنا و تظاهر الزمان علینا فصل علی محمد و آله و أعینا علی ذلك بفتح منك تعجله و بضر تكشفه و نصر تعزه و سلطان حق تظهره و رحمة منك تجللناها و عافیة منك قلبناها برحمتك یا أرحم الراحمین».

اصفهان

سید جلال‌الدین طاهری

۱۷ تیر سال ۱۳۸۱

۲۶ ربیع‌الثانی ۱۴۲۳



## «دانشگاه امام صادق» از نگاهی دیگر!؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲ (++)

آزاد آزاده (ع.خ)، ۵ بهمن ۱۳۹۰:

این نوشتار، نشان‌دهنده این است که ریزش‌های نظام جمهوری اسلامی، در همه سطوح، با شدت و حدت ادامه دارد؛ در رأس هرم قدرت، افرادی چون هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی و مهدی کروبی؛ در میانه هرم قدرت افرادی چون سردار حسین علایی، محمد نوری‌زاد و عماد افروغ، و در لایه‌های پایین‌تر این هرم، افرادی چون ما دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه امام صادق؛ بدین سان، اگر از افراد ناآگاه، کسانی که منافع مقطعی یا درازمدت آنها اقتضا می‌کند و نیز افرادی که شریک در خیانت و جنایت و دزدی هستند، چشم بپوشیم، دیگر فقط «علی مانده و حوض!»

دانشگاه امام صادق، دانشگاهی است که برای کادرسازی نظام جمهوری اسلامی، به ابتکار آیت‌الله منتظری تأسیس شد و ریاست آن از زمان تأسیس تا کنون، در اختیار آیت‌الله مهدوی کنی است - مدیریت واحد خواهران این دانشگاه نیز در اختیار همسر و دختر آقای مهدوی کنی است! - و آقای منتظری در کتاب خاطرات خود، به چگونگی تأسیس آن و نیز چگونگی کنار گذاشتن او از ریاست هیأت امنای اشاره کرده است. نکته جالب توجه دیگر در مورد این دانشگاه اینک است که این دانشگاه در زمان شاه، شعبه مدیریت دانشگاه «هاروارد» بوده است.

برخی از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه در پست‌های مدیریتی و اجرایی کشور، با توجه به شناخت شخصی من و نیز به نقل از روزنامه «اعتماد»، شماره ۲۱۵۸، ۳ بهمن ۱۳۸۸، مقاله «از پل مدیریت تا میز مدیریت: نگاهی به نقش شبکه دانش‌آموختگان دانشگاه امام صادق (ع) در پست‌های مدیریتی»، به شرح زیر است:

- عبدالله رمضان‌زاده، استاندار سابق کردستان، سخنگوی دولت محمد خاتمی، زندانی سیاسی کنونی؛
- سید محمد حسینی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی؛
- سعید جلیلی، دبیر شورای عالی امنیت ملی؛
- علی باقری، معاون دبیر شورای عالی امنیت ملی، برادرزاده آیت‌الله مهدوی کنی؛ برادر او، مصباح باقری نیز داماد آیت‌الله خامنه‌ای است؛
- مصطفی کواکبیان، نماینده مجلس؛
- کاظم جلالی، نماینده مجلس، سخنگوی کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس و رئیس «مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی»؛
- غلامرضا خواجه‌سروی، معاون فرهنگی وزیر علوم؛
- علی‌اکبر علیخانی، رئیس پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم؛
- محمدباقر خرمشاد، معاون آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه؛
- محسن اسماعیلی، عضو حقوقدان شورای نگهبان؛
- علی صالح‌آبادی، رئیس سازمان بورس؛
- روح‌الله احمدزاده کرمانی، استاندار سابق فارس، و رئیس پیشین سازمان جهانگردی، گردشگری و صنایع دستی؛
- مهدی آذرمان، مدیرکل روابط عمومی وزارت کشور؛
- فاضل نظری، مدیر پیشین حوزه هنری استان تهران؛
- علی درستکار، مجری تلویزیون؛
- وحید یامین‌پور، مجری سابق برنامه «دیروز، امروز، فردا»؛
- محمد الهیاری، رئیس اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ و....

**ایران شده «زندان سبز» (دانشگاه امام صادق)!**

به نام حقیقت!



نمی‌دانم چه بگویم و از کجا شروع کنم، گاهی اوقات، خنده‌ام می‌گیرد! می‌پرسید چرا؟ چون:  
 «خنده تلخ من از گریه غم‌انگیزتر است  
 کارم از گریه گذشته است و بدان می‌خندم!»

آری، من یکی از دانش‌آموختگان دانشگاه امام صادق هستم، که ریاست آن با آیت‌الله مهدوی کنی است. این را که گفتم، چه تصویری در ذهنتان ایجاد شد؟ حتماً یک فرد بسیار مذهبی و بنیادگرا، سیه‌فکری تنگ‌نظر و سبزیستیز، بسیجی صد و بیست درصد! ذوب در ولایت مطلقه فقیه! عاشق و جانباخته نظام! و هزار و یک دیدگاه موافق نظام مقدس جمهوری اسلامی!

اما می‌گویم اندکی درنگ کنید، اشتباه می‌کنید و قاطعانه و آگاهانه می‌گویم در حالتی خیلی خوشبینانه لااقل ۸۵ درصد دانشجویان این دانشگاه، در واقع این‌گونه نیستند و البته تمام دانشگاه تا آنجایی که با دانشجو مرتبط است، به هر لحاظ در دست اقلیتی است که در بیش‌ترین حالت، در واقع ۱۵ درصد هستند و مگر می‌توانی با آنها مخالفت کنی، چرا که نام بسیج و بسیجی ... را با یک یک‌کش بسیار بزرگ، یک‌می‌کشند. یا باید انواع

فشارها، تحقیرها، تهمت‌ها، خودسانسوری‌ها و نفاق‌ها را تحمل کنی و بازیگری ماهر و قهار باشی یا باید منافقی کنی و مارماهی باشی! البته حق دارید در مورد دانشجویان این دانشگاه این‌گونه فکر کنید، به هر حال، دانشگاهی که ریاست آن با فردی است که بسیاری او را رهبر پشت پرده نظام مقدس جمهرس اسلامی! می‌دانند (آیت‌الله مهدوی کنی) و برای پرورش کادر در نظام مقدس، ایجاد شده و برای ورود یک دانشجو به این دانشگاه ۱۱۲۷/۵ شرط گذاشته‌اند! مگر هر کسی می‌تواند وارد آن شود؟

آری، شاید هر کسی نتواند وارد آن شود، ولی هر کسی وارد آن شود، بر او آن می‌رود که آن شود که شود! نمی‌دانم این قلم چه باید بگوید و بنویسد که اگر بخواهد هر آنچه می‌داند و می‌بیند و بر سر او می‌آید، بنویسد و بگوید، می‌شود مثنوی هفتاد من ورق!

باری، شاید بتوان گفت دانشگاه امام صادق، بزرگ‌ترین مرکز سکولارپروری در جهان است (چه افتخار بزرگی برای ایران اسلامی!) البته نه به صورت تئوریک، بلکه به صورت عملی و شهودی، چون آنچه در اینجا می‌بینی، خواه ناخواه تو را سکولار می‌کند! مگر آدم می‌تواند به چشم خود ببیند و باور نکند؟ هر چند هفت سال تمام در این دانشگاه هم فقه و معارف اسلامی می‌خوانی، هم اقتصاد و مدیریت و هم علوم سیاسی و فلسفه و کلام و ...

شنیدم که در زمان انتخابات دوم خرداد ۷۶، از یکی از دانشجویان دانشگاه امام صادق که طرفدار آقای خاتمی بوده، پرسیده‌اند که چرا از آقای خاتمی طرفداری می‌کنی؟ می‌دانید چه گفت؟ گفت چون اگر آقای ناطق نوری رأی بیاورد، ایران می‌شود دانشگاه امام صادق (= ویران)! ولی باز هم با اینکه آقای خاتمی رأی آورد، اوضاع، تفاوتی نکرد و حتا بدتر شد، چون «خانه از پایست ویران است!» و بنیاد تفکر حکومت ایران، همان تفکری است که بر دانشگاه امام صادق حاکم است، و چیزی که در آن، کالای قاچاق و جرم محسوب می‌شود صداقت، حقیقت، عقلانیت و آزاداندیشی و آزاده‌منشی است، پس با تغییر و تعمیر نقش ایوان، خانه از ویرانی نجات نمی‌یابد و می‌بینیم که اکنون، ایران شده دانشگاه امام صادق! بله، به دانشگاه امام صادق - البته فقط به خاطر سرسبزی آن - می‌گویند «زندان سبز» یا به قول خود ریاست دانشگاه «السجن الأخضر»، که البته قبل از انقلاب ۵۷، شعبه مدیریت دانشگاه هاروارد بوده (این هم از عجایب روزگار است!)؛ هر چه تهدید و تحدید بخواهید در این دانشگاه موجود است! و وای بر ما مردم که اگر از سر صدق و صفا و آرام و متین تقاضای حق «سبز» خود را داشته باشیم، محکوم به زندانی شدن در زندان «سیاه» ایران امروز هستیم!

بگذاریم و بگذریم؛ سیستم مدیریت این دانشگاه، سیستم ملوک‌الطوایفی یا به عبارتی دیگر سیستم «دامادیسیم» است؛ اشتباه نکنید، «دامادیسیم» (Damadism) واژه‌ای کاملاً فرنگی نیست! بلکه به این معناست که باید داماد بزرگان و رؤیسان یا از بستگان سببی یا نسبی ایشان باشید تا مقبول نظر واقع شوید! (می‌توانید از هر طریقی که خود صلاح می‌دانید، ساختار مدیریتی این دانشگاه و واحد خواهران آن را استخراج کنید). بهترین استادها و مدیران و معاونان، اگر به نحوی از انحاء، با آقایان فامیل نباشند یا چاکر و ارادتمند نباشند و دست ارادت حقیرانه بر سینه نداشته باشند، جایگاهی ندارند و شرف حضور نمی‌یابند! و البته اگر کسی، باسواد هم باشد که دیگر بدتر! استادان این دانشگاه، عمدتاً (البته استادهای خوبی هم اشتباهاً یا از سر اضطرار وجود دارند) از فامیل‌ها، آشنایان، ارادتمندان و فرمان‌بران آقایان هستند و در بهترین حالت، فارغ‌التحصیلان خاصی از دانشگاه هستند که اغلب کم‌سواد و تازه‌کار هستند و به علت شرایطی که در دوران تحصیل در این دانشگاه بر سر آنها آمده، دارای ویژگی‌های خاص خودشان. هر چند که اگر مدیران، مدیریت درست داشتند، باز هم حرفی.



ممکن است گفته شود که این وضع تمام دانشگاه‌های کشور است، که من هم این سخن را تأیید می‌کنم و بر این وضع، تأسف می‌خورم که استاد و دانشجوی باسواد و مبتکر این کشور، به جای این که بر خود و آنچه دارد ببالد و به واسطه آن پله‌های ترقی و پیشرفت را بپیماید، می‌نالد یا از کشور می‌خارجد!

و این سیستم مدیریتی دانشگاه امام صادق، الگو و ماکتی است از سیستم مدیریت کلان دانشگاه امام صادق اعظم، یعنی ایران در حال ویرانی. (ایرانی ویران، برای همه ایرانیان!)

ممکن است بعضی توجیه‌گرانه بگویند این آقایان (مهدوی کنی، خامنه‌ای، احمدی‌نژاد، لاریجانی‌ها، جنتی، مصباح یزدی، احمد خاتمی، احمد علم‌الهدی و...) حُسن نیت دارند. ولی مگر همه چیز با حُسن نیت درست می‌شود؟ در جایی که تبعات و نتایج عمل، بر سرنوشت تک‌تک افراد یک کشور و آینده آنان و نسل‌های بعدی تأثیر می‌گذارد، باید عملکردها و پیامدهای عمل را در نظر گرفت و عواقبی که برای خود و دیگران دارد. این را هم بگذاریم و بگذریم و قضاوت را به دست خود شما و تاریخ بسپاریم.

و صد البته مگر دانشجو می‌تواند در این دانشگاه اعتراض کند (همان‌طور که در دانشگاه امام صادق بزرگ (ایران) نمی‌تواند اعتراض کند)؛ چرا؟ چون حاج آقا قلبشان ناراحت است! نباید هیچ خبری از سیستم خراب دانشگاه به او برسد و البته اگر برسد، چنان‌چه بارها دیده‌ایم، خود وی استاد توجیه است و از مبنای فکری او جز این، انتظار نمی‌رود. می‌گویند حاج آقا تقصیری ندارد و مدیران پایین‌تر و معاونان او هستند که فلان و بهمان! - همان‌طور که بسیاری می‌گویند رهبری تقصیری ندارد و این سطوح پایین‌تر هستند که تبعیت نمی‌کنند، «خواص» هستند که «شفاف» نیستند، «دشمنان» هستند که توطئه می‌کنند، ایادی داخلی و اذنب آنها هستند که مجری توطئه مخملی هستند، دوستان جاهل‌اند که طلحه و زبیر می‌شوند، و... ولی مگر مدیران و معاونان مادام‌العمر او جز دست‌پروردگان و چاکران خود او هستند، و مگر در هر اداره و سازمانی، رئیس اداره، مسؤول و پاسخگوی نهایی نیست و... و این را هم مقایسه کنید با دانشگاه امام صادق اعظم و خود قضاوت کنید...

می‌خواستیم خیلی مفصل‌تر بنویسیم، ولی واقعاً حوصله و دل و دماغ نوشتن را هم از ما گرفته‌اند و وقتی به آنچه از عمرم تلف شده و آنچه دیده‌ام و آنچه این روزها بر سر مردم سبزاندیش و صلح‌طلب این دیار می‌گذرد و آنچه... می‌اندیشم، بغض گلویم را می‌فشرد و مغزم را می‌فسرد. هر چند خواهید دید که روزی، از کشوی میزهای بسیاری از دانش‌آموختگان این دانشگاه، خاطرات آموزنده و عبرت‌انگیزی از دانشگاه امام صادق کوچک و دانشگاه امام صادق بزرگ بیرون خواهد آمد و در دید قضاوت مردم و تاریخ قرار خواهد گرفت. فقط برای اینکه گمان نکنید اینها فقط حاصل تخیلات و عقده‌گشایی‌ها و کینه‌توزی‌های یک انسان عقده‌ای کینه‌ای بی‌خداست، از شما می‌خواهیم اگر جایی دانشجویی یا استادی یا دانش‌آموخته‌ای از دانشگاه امام صادق را دیدید، صادقانه از او بخواهید صریح و منصفانه در مورد این دانشگاه برایتان توضیح دهد، خود خواهید دید که من ورقی از مثنوی هفتاد من کاغذ را از سر درد و دغدغه برای شما نوشته‌ام. به خدا من نه دشمن هستم، نه کینه‌توز، نه ملحد، نه... فقط دردمندی از میلیون‌ها دردمند ایران پردرد هستم که قبل از هر چیز و هر دین و هر فرد و هر ایسم و هر امر انتزاعی دیگری، قلبم برای انسانیت و اندیشه‌ها، آمال، آزادی‌های انسانی و آرزوهای لگدمال شده و لجن‌مال شده میلیون‌ها ایرانی شرافتمند می‌طپد و می‌سوزد؛ و با دیدن هر پدری که در مقابل فرزندش، شرمنده نان او می‌شود و هر مادری که از نان شب خود، برای بچه‌اش می‌گذرد (یعنی حداقل‌ها، دیگر مسائل که به کنار) - و اینک پس از سی سال از گذشت انقلاب پرمدها، مردم را در معرض حقارت خوشه‌چینی و هدفمند کردن فقر قرار می‌دهند - من هم شرمنده شرف و انسانیت می‌شوم.

در آخر به دانشجویان عزیز دانشگاه امام صادق (و نیز دانشجویان دانشگاه امام صادق اعظم، یعنی تمام ایران) می‌گویم که با توجیه و سر خود را در زیر برف فرو بردن و به حرف‌های کلی و رجزخوانی‌ها توسل جستن و شعار دادن و نفاق ورزیدن و همرنگ هر جماعتی شدن، گره‌ای باز نخواهد شد و حقی پس گرفته نخواهد شد و آه مظلومی فرو خفته نخواهد شد؛ ما نباید بر اساس مماشات و نفاق و «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو»، عمل کنیم، آخر مگر جماعت چیزی غیر از من و توست؟ اگر هر یک از ما همین را بگوییم که همه همرنگ «رنگ هیچ» شده‌ایم.

آخر هم شعری از یکی از شعرای کشورمان تقدیم به حقیقت انسانیت:

«... حال می‌پندارم هدف از زیستن این است رفیق

من شدم خلق که با عزمی جزم

پای از بند هواها گسلم

پای در راه حقایق بنهم



با دلی آسوده  
 فارغ از شهوت و آز و حسد و کینه و بخل  
 مهو از عشق و جوانمردی و علم  
 در ره کشف حقایق کوشم...  
 ره حق پویم و حق جویم و پس حق گویم  
 آنچه آموخته‌ام بر دگران نیز نکو آموزم  
 شمع راه دگران گردم و با شعله خویش  
 ره نمایم به همه گرچه سراپا سوزم  
 من شدم خلق که مثمر باشم  
 نه چنین زائد و بی جوش و خروش  
 عمر بر باد به حسرت خاموش  
 ای صد افسوس که چون عمر گذشت  
 معنی‌اش فهمیدم!

(برگرفته از شعر «دورنمای عمر» - نسرین صاحب)

به این امید که جوانان این دیار، چون عمر گذشت، معنی آن را نفهمند و از اکنون، به دنبال معنای زندگی و به‌زیستن باشند و به امید تحقق عدالت، آزادی، انسانیت، عقلانیت، اخلاق و ارزش‌هایی که باید بدان‌ها باور داشت و پایبند بود، نه اینکه از سر دین‌ورزی دروغین و متظاهرانه، بر سر هر کوی و برزن، شعار دروغین آنها را فریاد کنیم و از سر تکبر و نخوت و توهم و بلاهت، همه انسان‌ها را «دشمن» ناحق بدانیم و خود را حق مطلق تلقی کنیم؛ و به امید اینکه هر ایرانی، بدون اینکه باز هم ناچار باشد هزینه هنگفت لجاجت و حماقت دیگران را بدهد، به روشی مناسب، مسالمت‌آمیز و دموکراتیک و به دست خود، به حقوق و خواسته‌های انسانی خود برسد و سرنوشت خویش را در دست گیرد.  
 به امید دیدار آن سحرگاه در پس این «شب تاریک» و گذر از این «امواج و گرداب‌های هایل» توسط «سبکباران ساحل‌ها»

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «گویانیوز»؛ وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)؛ وبلاگ «نحوهای نجیبانه»

<http://news.gooya.com/2003/06/16/1606-h-35.php>

<http://www.rahesabz.net/story/9371>

[http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post\\_25.html](http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post_25.html)



## «زمهریر تزویر و خزان تظاهر؛ نگاهی به دانشگاه امام صادق»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲ آبان ۱۳۸۵ (++)

«هوا بس ناجوانمردانه سرد است!»؛ دل‌ها شاد و خوش نیستند؛ اعتماد و اتکای متقابل از میان انسان‌ها، حتا نزدیک‌ترین دوستان، برخاسته است؛ دروغ، دلولی شده که همه با آن آب می‌گیرند و تظاهر، دلقی شده که همه بدان تفاخر می‌ورزند؛ خزان و زمهریر ریا و زرق و تزویر، روز به روز، برگ‌های «سبز» بیش‌تری را زرد و افسرده می‌کند و خزان‌زده بر خاک سرد و سیاه، فرو می‌ریزد و دل‌مردگی و پژمردگی را فزون‌تر می‌سازد؛ و در یک کلام، اخلاق، قربانی حقارت‌ها شده و به همه‌چیز و همه‌کس، نگاهی ابراری دوخته می‌شود و بسیاری انسان‌ها وسیله‌ای شدند در جهت مطامع و منافع معدودی انسان‌های دیگر. این همه برای چیست؟ گوهر و گلاب حقیقت، صداقت و عقلانیت انتقادی و زبده و گزیده انسانیت، در میان ما کم‌فروغ شده و صدف بی‌هدف ریا، نفاق، تزویر و تظاهر، سکه روز شده است. بسیاری از ما برای کسب منافع زودگذر یا دیرپای خود، خواسته یا ناخواسته، ناآگاهانه یا فریبکارانه و مزورانه، هم‌رنگ جماعت و هم‌سو با جریان جاری زمانه شده‌ایم و در جریان آبی غوطه‌وریم که روز به روز به تعفن آن و تفرعن و تبختر شناگران «سیاه» آن، افزوده می‌شود و از شمار و عداد نجات‌یافته‌گان «سبز» آن کاسته می‌شود. شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روان‌شناختی، به مدد زر و زور و زیور، بسط و دامن‌گستری عنان‌گسیخته تزویر و ریا را تسهیل و تعمیق می‌کند.

آری، با تشدید سرمای جانکاه زمهریر تزویر، در حوزه روابط میان انسان‌ها، هر روز شاهد یخ‌زدگی و فسرده‌گی دردآور عاطفه، انسانیت، اخلاق و عقلانیت هستیم. روز به روز، انسان‌های بیش‌تری دچار نارضایتی درونی، احساس خلأ معنایی، نفرت‌اندیشی، دل‌زدگی از روابط اجتماعی غیرانسانی و شرایط حاکم بر جامعه می‌شوند.

یکی از علل و عوامل بروز روزافزون تزویر و تفرعن در جامعه امروز ما، وجود نگاه خشک و بدون انعطاف به ظواهر و مظاهر دینی و عدم حضور و ظهور گوهر مشترک همه ادیان، اخلاق و معنویت انسانی، و نیز، تنگ‌نظری، انحصاراندیشی و عدم مدارا و تکررگرایی، در سپهرهایی چون دیانت، سیاست، اجتماع، فرهنگ، محیط کاری و روابط میان انسان‌ها است. و یکی از درمان‌های درد تزویر، بازگشت به گوهر مشترک همه ادیان، فارغ از نگاه انحصاری و ابراری به دینی خاص، تعمیق فرهنگ تساهل و تکرر و مدارا، و عدم ورود انحصارگرایی و انجماداندیشی دینی در حوزه سیاست و جدایی سیاست‌ورزی از دین‌ورزی است.

می‌توانم به عنوان نمونه و مصداقی از فضاهای پر از تزویر و ضرر و زیان‌های حاصل از تلفیق سپهر سیاست با سرای دیانت، دانشگاه امام صادق تهران را مطرح سازم. من خود زمانی از دانشجویان این دانشگاه بوده‌ام و هفت سال، با تمام وجود، فضای آن را لمس کرده‌ام؛ و در عین حال که نمی‌توانم این دانشگاه را مطلقاً و قطعاً نفی و رد کنم - چرا که تنها چیزی که مطلق است، عدم اطلاق است و تنها چیزی که قطعیت دارد، عدم قطعیت است - باید بگویم دانشگاه امام صادق، دانشگاهی است که برخی از جوانان مستعد و پاک‌طینت این مرز و بوم را بر می‌گزیند - و چرا گزینش سلیقه‌ای؟! - تا آنها را در جهت اهدافی خاص تربیت نماید و تعلیم دهد؛ اما شرایط تنگ‌نظرانه‌ای بر این دانشگاه حاکم شده است که ظاهراً ریا و تزویرورزی و تزویراندیشی را جزء جدایی‌ناپذیر یا اجتناب‌ناپذیر زندگی دانشجویان کرده است؛ و البته، علی‌رغم روبنای ظاهری، در واقعیت زیربنایی، بسیاری از این دانشجویان، ذهن و ضمیر خود را از این فضا، جدا و مجزا می‌سازند و سرشت و طینت تابناک خود را تباه و تاریک نمی‌سازند و در این شرایط، بسیاری از این دانشجویان، علی‌رغم تصور بیرونی از این دانشگاه، در جهت اهداف از پیش طراحی‌شده حرکت نمی‌کنند و با دیدن واقعیات دردآور، یا سعی در نجات خود و دوستان و دوستانه از این شرایط می‌کنند یا از سر اضطرار و ناچارگی، سکوتی زجرآور پیشه می‌کنند و البته، برخی نیز این شرایط را می‌پذیرند و واقعاً یا در راستای منافعشان، با جریان حاکم، همراه می‌شوند. در عین حال، بسیاری از این دانشجویان و فارغ‌التحصیلان، که به هیچ روی، اندک نیستند، در محافل دوستانه و خصوصی یا نیمه‌خصوصی خود، درد دل خویش با خاصان و معتمدان می‌گویند یا در یادداشت‌ها و خاطرات شخصی‌شان، درد و زجرشان را و سینه شرحه‌شرحه‌شان را نمایان و آفتابی می‌سازند؛ که این خود، حدیثی مفصل و داستانی دیگر است که می‌توان با پرس و جو از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان این دانشگاه و گفتگوی صمیمانه با آنان، به حقایق یا عدم حقایق این سخنان پی برد؛ به هر حال،

«شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر!»

به امید رهایی نیک‌اندیشان، پاک‌دلان و روشن‌طینتان از زمهریر تزویر!



و در پایان، یک سؤال برای اندیشیدن به آن و پاسخ دادن بدان در محضر وجدانمان:  
چرا برخی از ما انسان‌ها حقیقت، صداقت و عقلانیت انتقادی را خطرناک و هولناک می‌دانیم و از آن گریزانیم و دروغ، تظاهر، تفاخر و تزویر را  
نجات‌بخش می‌دانیم و رو سوی آن شتابانیم؟!  
«به کجا چنین شتابان؟!»

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «آینده» (وبسایت عباس عبدی)؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

[http://www.ayande.ir/1385/07/post\\_53.html](http://www.ayande.ir/1385/07/post_53.html)

[http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post\\_25.html](http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post_25.html)



## رنجنامه فرزاد کمانگر از زندان رجائی شهر کرج، ۲ آذر ۱۳۸۶

### توضیح:

عباس خسروی فارسانی

فرزاد کمانگر، دبیر هنرستان کار و دانش شهرستان کامیاران در جنوب استان کردستان، روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر، به اتهام عضویت و همکاری با پژاک (پ.ک.ک.)، به اعدام محکوم شد و در سن ۳۵ سالگی، در سحرگاه روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹، به همراه چهار تن دیگر (علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین عَلم‌هولی و مهدی اسلامیان)، در زندان اوین تهران به جوخه اعدام سپرده شد. خلیل بهرامیان، وکیل فرزاد کمانگر و سه اعدام‌شده دیگر، اتهام عضویت و همکاری با پژاک را قویاً تکذیب کرد؛ او پس از اجرای حکم اعدام آنان، گفت: «قاضی پرونده حرف‌های کمانگر و من را نشنید و من معتقدم کمانگر صددرصد بی‌گناه بود و حتا عضو گروه پ.ک.ک. هم نبود؛ اصلاً نه عضو بود نه هوادار بود؛ اصلاً شخصیتی نبود که اهل این برنامه‌ها باشد.» (مصاحبه با بی‌بی‌سی فارسی)

«آقایان حتا یک سرسوزن مدرک ندارند. اگر ادعا کنند، بیاورند پیش یک سری از قضات بی‌نظر و باسرف ایرانی که قضات دادگاه‌ها بوده‌اند و قضات بین‌المللی بگویند. اگر کوچک‌ترین دلیلی علیه فرزاد دارند، من علاوه بر اینکه حاضرم پروانه وکالتم را برای همیشه پاره کنم، حاضرم هرگونه مجازاتی را تحمل کنم.» (مصاحبه با «هرانا» (خبرگزاری حقوق بشر ایران))

اعدام این پنج نفر، در آستانه سالگرد انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و به منظور ایجاد فضای رعب و وحشت، صورت گرفت؛ و طبق روال مرسوم حکومت جور و جهل و جنایت و تیغ و طلا و تسبیح (زور و زر و تزویر) جمهوری اسلامی، اجازه تدفین و تشییع هم به خانواده‌های آنان داده نشد و آنان را مخفیانه در قبرستانی دور از قبرستان مسلمانان! دفن کردند، چون آنان را محارب می‌دانستند! میرحسین موسوی نیز در بیانیه‌ای در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۹، به اعدام این پنج زندانی اعتراض کرد و روند دادرسی و محاکمه آنان را ناعادلانه خواند و این اعدام‌های ناگهانی را در آستانه خرداد و اولین سالگرد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، پرسش‌برانگیز دانست. اکبر گنجی، روشنفکر معاصر نیز این اعدام‌ها را بخشی از فرایند گذار به حکومتی از نوع حکومت صدام حسین دانست و با اشاره به بیانیه میرحسین موسوی نوشت: «آیت‌الله خامنه‌ای ابتدا این پنج تن را به «تروریست» تبدیل می‌کند، سپس جوانان برومندی را که «تروریست» قلمداد کرده، اعدام می‌کند، و بدین ترتیب، رهبران جنبش سبز را در موقعیتی دشوار قرار می‌دهد تا اگر از اعدام‌شدگان دفاع کنند، حامی تروریسم قلمداد شوند. محکومیت شجاعانه این جنایت از سوی میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد نشان داد که دوران این نوع فریب‌کاری‌ها گذشته است.» (مقاله اکبر گنجی با عنوان «ایران، عراق یا سوریه نمی‌شود»، منتشرشده در وبسایت «روزآتلاین»)

### رنج یک انسان

#### رنجنامه زندانی سیاسی و فعال حقوق بشری، فرزاد کمانگر

اینجانب فرزاد کمانگر معروف به سیامند، معلم آموزش و پرورش شهرستان کامیاران با ۱۲ سال سابقه تدریس که یک سال قبل از دستگیری در هنرستان کارودانش مشغول به تدریس بودم و عضو هیأت مدیره انجمن صنفی معلمان شهرستان کامیاران شاخه کردستان بودم و تا زمان فعالیت این انجمن و قبل از اعلام ممنوعیت فعالیت‌های آن مسؤول روابط عمومی این انجمن بودم. همچنین عضو شورای نویسندگان ماهنامه فرهنگی - آموزشی «رویان» (نشریه آموزش و پرورش کامیاران) بودم که بعدها به‌وسیله حراست آموزش و پرورش، این نشریه نیز تعطیل شد. مدتی نیز عضو هیأت مدیره انجمن زیست محیطی کامیاران (ناسک) بوده‌ام و از سال ۱۳۸۴ نیز با آغاز فعالیت «مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران» به عضویت آن درآمدم. در مرداد ۱۳۸۵ برای پیگیری مسأله درمان بیماری برادرم که از فعالین سیاسی کردستان است، به تهران آمدم و دستگیر شدم. در همان روز به مکان نامعلومی انتقال داده شدم. من را به زیرزمینی بدون هواکش، تنگ و تاریک بردند، سلول‌ها خالی بود، نه زیرانداز نه پتو و نه هیچ



شیء دیگری آنجا نبود. آنجا بسیار تاریک بود، مرا به اتاق دیگری بردند. هنگامی که مشخصات مرا می‌نوشتند از قومیتم می‌پرسیدند و تا می‌گفتم «کرد» هستم، به وسیله شلاق شکنجه‌مانندی تمام بدنم را شلاق می‌زدند. به خاطر مذهب نیز مورد فحاشی، توهین و کتک‌کاری قرار می‌دادند. به خاطر موسیقی کردی که روی گوشی موبایلم بود تا می‌توانستند شلاقم می‌زدند. دست‌هایم را می‌بستند و روی صندلی می‌نشانند و به جاهای حساس بدنم... فشار وارد می‌کردند و لباس‌هایم را از تنم به‌طور کامل خارج می‌کردند و با تهدید به تجاوز جنسی با چوب و باتوم آزارم می‌دادند. پای چپ من در این مکان به شدت آسیب دید و به علت ضربه‌های هم‌زمان به سرم و شوک الکتریکی بیهوش شدم و از هنگامی که به هوش آمدم تا کنون تعادل بدنم را از دست داده‌ام و بی‌اختیار می‌لرزم، پاهایم را زنجیر می‌کردند و به وسیله شوک الکتریکی که دستگاهی کوچک و کم‌ری بود به جاهای مختلف و حساس بدنم شوک می‌زدند که درد بسیار زیاد و وحشتناکی داشت، بعدها به بازداشتگاه ۲۰۹ در زندان اوین منتقل شدم. از لحظه ورود به چشمانم چشم‌بند زدند و در همان راهروی ورودی (هم‌کف - دست چپ بالاتر از اتاق اجرای احکام) مرا به اتاق کوچکی بردند که در آنجا نیز مرا مورد ضرب و شتم (مشت و لگد) قرار دادند. روز بعد به سنج منتقل شدم تا برادرم را دستگیر کنند. در آنجا از لحظه ورود به بازداشتگاه با توهین و فحاشی کردن و کتک‌کاری روبه‌رو شدم. مرا به صندلی بستند و در اتاق بهداری از ساعت ۷ صبح تا روز بعد همان‌گونه گذاشتند. حتا اجازه دستشویی رفتن نیز نداشتیم. به گونه‌ای که مجبور شدم خودم را خیس کنم. بعد از آزار و اذیت بسیار، دوباره مرا به بازداشتگاه ۲۰۹ منتقل کردند. در اتاق‌های طبقه اول (اتاق‌های سبز بازجویی) مورد بازجویی و کتک و آزار و اذیت قرار دادند.

در ۵ شهریور ماه ۱۳۸۵ به علت شکنجه‌های بسیار ناچاراً مرا به پزشک بردند که در طبقه اول و در مجاورت اتاق‌های بازجویی قرارداد داشت که پزشک آثار کبودی و شکنجه و شلاق زدن‌ها را ثبت کرد؛ که آثار آن در کمر، گردن، سر، پشت، ران، پاها کاملاً مشهود بود. مدت دو ماه شهریور و مهرماه در سلول انفرادی شماره ۴۳ بودم. که چون شدت شکنجه‌ها و اذیت و آزار خارج از تصور و بسیار زیاد بود مجبور شدم ۳۳ روز اعتصاب غذا کنم و هنگامی که خانواده‌ام را تهدید و احضار می‌کردند، برای رهایی از شکنجه و اعتراض به اذیت و فشار بر خانواده‌ام خودم را از پله‌های طبقه اول پرت کردم تا خودکشی کنم. مدت نزدیک به یک‌ماه نیز در سلول انفرادی کوچک و بدبویی در انتهای طبقه اول (۱۱۳) حبس بودم. که در این مدت، اجازه ملاقات و تلفن با خانواده را نداشتیم. در مدت ۳ ماه انفرادی اجازه هواخوری را هم نداشتیم و سپس به سلول چند نفره شماره ۱۰ (راهرو) منتقل شدم و ۲ ماه نیز در آنجا بودم. اجازه ملاقات با وکیل یا خانواده را نیز نداشتیم. در اواسط دی‌ماه از ۲۰۹ تهران به بازداشتگاه اطلاعات کرمانشاه واقع در میدان نفت انتقال داده شدم، در حالی که نه اتهامی داشتم و نه تفهیم اتهام شدم. بازداشتگاهی تنگ و تاریک که هرگونه جنایتی در آن می‌شد.

همه لباس‌هایم را در اتاق بیرون آوردند و بعد از ضرب و شتم، لباسی کثیف و بدبو به من دادند و با ضرب و شتم مرا از راهرو و بازداشتگاه به اتاق افسر نگهبانی و از آنجا به راهرو دیگری که از در کوچکی وارد می‌شد، بردند. سلول بسیار کوچکی که در واقع از همه کس مخفی بود و صدایم به جایی نمی‌رسید. سلول تقریباً یک متر و شصت سانتیمتر در نیم متر بود. دو لامپ کوچک از سقف آویزان بود. هواکش نداشت. آن سلول قبلاً دستشویی بود و بسیار بدبو و سرد. یک تخته پتوی کثیف در سلول بود. هنگام بیدار شدن بی‌اختیار سرت به دیوار می‌خورد. اتاق سرد بود. برای نفس کشیدن مجبور بودم صورتم را روی زمین بگذارم و دهانم را به زیر در نزدیک بکنم تا نفس بکشم. و هنگام خواب یا استراحت هر ساعت چند بار با صدای بلند در را می‌زدند تا از استراحت جلوگیری کنند و یا لامپ‌های کوچک را خاموش می‌کردند. دو روز بعد از ورود، مرا به اتاق بازجویی بردند و بدون هیچ سؤالی مرا زیر ضربات مشت و لگد گرفتند و توهین و فحاشی کردند. دوباره مرا به سلول بردند، صدای رادیویی را تا آخر باز می‌گذاشتند تا قدرت استراحت و تفکر را از من بگیرند، در ۲۴ ساعت ۲ بار اجازه دستشویی رفتن داشتم. ماهی یک‌بار نیز اجازه استحمام چند دقیقه‌ای داشتم. شکنجه‌هایی که در آنجا می‌شدم مثل:

۱- بازی فوتبال: این اصطلاحی بود که بازجوها به کار می‌بردند، لباس‌هایم را از تنم در می‌آوردند و چهار-پنج نفر مرا دوره می‌کردند و با ضربات مشت و لگد به همدیگر پاس می‌دادند. هنگام افتادن من روی زمین می‌خندیدند و با فحاشی کتکم می‌زدند.

۲- ساعت‌ها روی یک پا مرا نگه می‌داشتند و دست‌هایم را مجبور بودم بالا نگه دارم، هرگاه خسته می‌شدم دوباره کتکم می‌زدند. چون می‌دانستند که پای چپم آسیب دیده، بیش‌تر روی پای چپم فشار می‌آوردند. صدای قرآن را از ضبط صوت پخش می‌کردند تا کسی صدایم را نشنود.

۳- در هنگام بازجویی صورتم را زیر مشت و سیلی می‌گرفتند.

۴- زیرزمین بازداشتگاه که از راهروی اصلی به طرف در هواخوری پله‌های آن با زباله و ریزه‌های نان پوشانده می‌شد برای اینکه کسی متوجه آن نشود، اتاق شکنجه دیگری بود که شب‌ها مرا به آنجا می‌بردند، دست‌ها و پاهایم را به تخته می‌بستند و به وسیله شلاقی که آنرا «ذوالفقار» می‌نامیدند به زیر پاهایم، ساق پا، ران و کمرم می‌زدند. درد بسیار زیادی داشت و تا روزها نمی‌توانستم حتا راه بروم.



۵- چون هوا سرد بود و فصل زمستان، اتاق سردی داشتند که معمولاً به بهانه بازجویی از صبح تا غروب مرا در آن حبس می‌کردند و بازجویی هم در کار نبود.

۶- در کرمانشاه نیز از شوک‌های الکتریکی استفاده می‌کردند و به جاهای حساس بدنم شوک وارد می‌کردند.

۷- اجازه استفاده از خمیردندان و مسواک را هم نداشتم، غذای مانده و کم و بدبویی به من می‌دادند که قابل خوردن نبود.

در اینجا نیز برای فشار وارد کردن به من اجازه ملاقات ندادند و حتی دختر مورد علاقه‌ام را نیز دستگیر کردند. برای برادرهایم مشکل ایجاد می‌کردند و آنها را بازداشت می‌کردند. به علت سلول و پتو و لباس‌های غیربهداشتی کثیف و بدبو، دچار ناراحتی پوستی (قارچ) شدم و حتی اجازه دیدن پزشک را هم نداشتم. به علت فشار شکنجه‌ها مجبور شدم که ۱۲ روز اعتصاب غذا کنم. ۱۵ روز آخر بازداشتم سلولم را عوض کردند و به سلول بدبوتر و کثیف‌تری که هیچ‌گونه وسیله گرمایی نداشت انتقال دادند. هر روز مورد فحاشی و هتاکی قرار می‌گرفتم، حتی یک‌بار به علت ضربه‌هایی که به بیضه‌هایم زدن، بیهوش شدم. شبی نیز لباس‌هایم را در همان شکنجه‌گاه (زیرزمین) درآوردند و به تجاوز جنسی تهدیدم نمودند و... برای رهایی از شکنجه چند بار مجبور شدم که سرم را به دیوار بکوبم. مرا وادار به اعتراف به مسائل عاطفی و روابط و... وادار می‌کردند. صدای آه و ناله سلول‌های دیگر مرتب شنیده می‌شد و حتی گاهاً بعضی اقدام به خودکشی می‌کردند.

۲۸ اسفندماه به تهران بازداشتگاه ۲۰۹ منتقل شدم و هرچند به سلول جمعی ۱۲۱ منتقل شدم، ولی باز اجازه ملاقات نداشتم. هنوز فشارهای روحی-روانی مانند بازداشت خانواده و جلوگیری از ارتباط با آنها، فحاشی، هتاک و... بر من وارد می‌کردند.

پرونده‌ام بعد از ماه‌ها بلا تکلیفی، خردادماه ۸۶ به دادگاه انقلاب شعبه ۳۰ فرستاده شد. بازجوها تهدید می‌کردند که نهایت سعی آنها گرفتن حکم اعدام یا زندانی درازمدت است و در صورت اثبات بی‌گناهی‌ام در دادگاه و آزادی، در بیرون از زندان تلافی می‌کنند! نفرت عجیبی که از من به عنوان یک کرد، ژورنالیست و فعال حقوق بشر داشتند، با وجود همه فشارها از شکنجه دست‌بردار نبودند.

دادگاه عدم صلاحیت رسیده‌گی به پرونده را در تهران اعلام کرد و رسیدگی پرونده را به سنندج واگذار نمود. با هر بار حمایت مردمی و سازمان‌های حقوق بشر از من و اعتراض به بازداشت و شکنجه‌ها آنها عصبانی‌تر می‌شدند و فشارها را بیش‌تر می‌کردند. در شهریور ماه ۸۶ به بازداشتگاه سنندج منتقل شدم، جایی که برایم «کابوس وحشتناکی» شده که هیچ‌گاه از ذهنم و زندگی‌ام خارج نخواهد شد. در حالی که طبق قانون خودشان من اتهام جدیدی نداشتم، از همان لحظه ورود، کتک‌کاری و آزار و اذیت جسمی و روانی‌ام آغاز شد.

بازداشتگاه ستاد خبری سنندج یک راهرو اصلی و ۵ راهرو مجزا داشت که در آخرین راهرو و آخرین سلول مرا جای دادند. جایم را مرتب عوض می‌کردند تا روزی رئیس بازداشتگاه همراه چند نفر دیگر مرا بدون دلیل ضرب و شتم کردند و از سلول خارج نمودند روی پله‌هایی که ۱۸ پله بود به زیرزمین و اتاق‌های بازجویی منتهی می‌شد با ضربه‌ای که بر بالای پله‌ها از پشت به سرم وارد کردند به زمین افتادم و چشمانم سیاهی رفت، با همان حالت مرا از پله‌ها به پائین کشیده بودند، نمی‌دانم چگونه ۱۸ پله مرا به پائین آورده بودند. چشمانم را باز کردم. درد شدیدی در سر و صورت، پهلویم احساس می‌کردم، با به هوش آمدن دوباره مرا زیر ضربات مشت و لگد گرفتند و بعد از یک ساعت کتک‌کاری دوباره مرا کشان‌کشان از پله‌ها بالا کشیدند و به راهروی دوم و سلول کوچکی بردند و به داخل آن پرت کردند. و ۲ نفر باز هم مرا زدن تا مجدداً بیهوش شدم. هنگامی که به هوش آمدم، صدای اذان عصر را می‌شنیدم. صورت و لباس‌هایم خونی بود. صورتم متورم شده بود. تمام بدنم سیاه و کبود شده بود. قدرت حرکت کردن نداشتم. بعد از چند ساعت به زور مرا به حمامی انداختند تا صورت خونین و لباس‌هایم را تمیز کنم.

لباس‌های خیسم را تنم کردند و به علت وخامت جسمی‌ام، ساعت ۱۲ شب چند نفر از رؤسای اطلاعات در حالی که چشمانم را بسته بودند وضعیت وخیم جسمی‌ام را دیدند. فردای آن روز مجبور شدند مرا به پزشکی خارج از بازداشتگاه و مستقر در زندان مرکزی نشان دهند. به علت آسیب‌دیدگی دندان‌ها و فک‌ام، تا چند روز قدرت غذا خوردن هم نداشتم. شب‌ها پنجره سلول را باز می‌کردند تا سرما اذیتم کند. به من پتو نمی‌دادند، به ناچار مجبور بودم موکت را دور خود بپیچم. اجازه هواخوری، ملاقات و تلفن نداشتم و بارها و بارها در اتاق‌های بازجویی واقع در زیرزمین مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتم. مجبور شدم ۵ روز اعتصاب غذا کنم. بارها سرم را به دیوارهای زیرزمین می‌کوبیدند. و از زیرزمین تا سلول با ضربات مشت و لگد می‌بردند. هیچ اتهامی نداشتم نه در کرمانشاه و نه در سنندج.

شکنجه مشهور «جوجه کباب» اصطلاحی بود که رئیس بازداشتگاه اطلاعات سنندج به کار می‌برد و اکثر شب‌هایی که خودش آنجا بود انجام می‌داد. دست و پا را می‌بست و کف زمین می‌انداخت و شلاق می‌زد.



صدای گریه‌ها و ناله‌های زندانیان دیگر که اکثراً دختر بودند شنیده می‌شد و روح هر انسانی را آزار می‌داد. شب‌ها پنجره‌ها را باز می‌گذاشتند، لباس‌هایم را در دستشویی که در زیرزمین بود بعد از کتک‌کاری خیس می‌کردند و به همان صورت مرا به سلول می‌بردند، به علت سردی هوا مجبور بودم خودم را لای پتوی کثیف سلول بپیچانم.

نزدیک به ۲ ماه نیز در انفرادی‌های سنندج بودم، پرونده‌ام در سنندج نیز عدم صلاحیت رسیدگی گرفت و دوباره به تهران منتقل شدم. نزدیک به ۸ ماه انفرادی، آزارهای جسمی و روحی در این مدت روی جسم و اعصاب و روانم تأثیر بسیار بدی گذاشته است. بعد از یک شب بازداشت در ۲۰۹، به اندرزگاه ۷ زندان اوین، در جایی که مواد مخدر، سرگرمی زندانیان محسوب می‌شود، منتقل شدم و از ۲۷ آبان به زندان رجائی شهر زندانی که در طبقه‌بندی سازمان زندان‌ها متعلق به زندانیان خطرناکی چون قتل، آدم‌ربایی و سرقت مسلحانه و... منتقل شده‌ام.

با احترام

فرزاد کمانگر

۲ آذر ۱۳۸۶

زندان رجائی شهر کرج

\*\*\* منع \*\*\*

«خبرگزاری حقوق بشر ایران» (رهانا)



نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۰ فروردین ۱۳۸۷

«به بهانه اجرای حکم ظالمانه دادگاه ویژه درباره برادرم آقای هادی قابل»

اعتبار روحانیت، به استقلال آن از قدرت و حکومت بوده و هست

روحانیت درباری، تنها مطیع خدایگان قدرت است و مردم را به اطاعت از حکومتیان می‌خواند، نه به اطاعت از خدا و شریعت

نه «جرم سیاسی» تعریف شده است و نه از «هیأت منصفه و دادگاه علنی» خبری است

اگر مقصود آقایان این است که انتقاد از سیاست‌های نامعقول حاکمیت جایز نیست، لطف کنند و «شریعت محمدی (ص) را منسوخ اعلام کنند»، چرا که آن شریعت به پیروان خود دستور داده است که «حاکمان را نصیحت کنید، در آشکار و نهان»

از دید آقایان: «اصولاً همه باید خفه شوند و فقط حق دارند که از آنان ستایش کنند»

در منطق امام صادق (ع) انتقادکننده، محبوب‌ترین فرد است و در دیدگاه حاکمان جمهوری اسلامی، مبعوض‌ترین فرد و شایسته زندان و محرومیت‌های بی‌شمار!

آنانی که با دیکتاتوری، مانع از هرگونه انتقادی شده و می‌شوند، بدترین نمایش استبدادی را در معرض افکار عمومی جهانیان قرار می‌دهند و بزرگ‌ترین نوع تبلیغ علیه نظام را انجام می‌دهند

رفتارهای خلاف شرع آقایان، عرق شرم را بر پیشانی هر متدین باغیرتی می‌نشانند

اینکه روش و منش رهبری را با عناوینی چون «استبداد یا دیکتاتوری» بخوانند، گرچه تلخ و گزنده است، ولی مصداق توهین نیست

من به عنوان یک شهروند ایرانی، رهبری و باند حاکم بر کشور را به «براندازی سخت نظام جمهوری اسلامی از طریق ظلم‌های آشکار به مخالفان سیاست‌های باند حاکم، اقدامات فراوان و گسترده علیه امنیت ملی، اهانت به ملت و خصوصاً فرهیختگان ملت، نشر مکرر و گسترده اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، و نقض شدید حرمت روحانیت از طرق پیش گفته» متهم می‌کنم

به نام خدای رحمان و رحیم

در اوج تب در بستر افتاده و می‌سوختم که خبر احضار یا دعوت به گفت و گو و روانه زندان ساختن برادر را شنیدم. برادری که اکنون پسر ارشد خانواده پدری است و چشم و چراغ مادری رنج‌دیده و سایر اعضای خانواده است.



هادی آقا برای من تنها یک برادر نبوده و نیست، بلکه علاوه بر آن، دوستی دلسوز و مشوق من در بسیاری از مراحل تحصیل و هم‌درس و هم‌مباحثه من نیز بوده است. سال‌های مجردی در غربت قم را در کنار او بودم و با دستگیری وی در اعتراضات سیاسی طلاب در ۱۵ خرداد ۱۳۵۴ مدرسه فیضیه، تنهایی را احساس کردم.

خدای را سپاس می‌گویم که پس از بازگشت او از سربازی در سال ۱۳۵۶ همیشه در کنار هم و همفکر و همراه هم بوده‌ایم و اگر تفاوتی در نقش‌ها و مسؤولیت‌های ما رقم خورده، ناشی از تقسیم کاری طبیعی و مبتنی بر مقتضیات هر یک بوده است.

هادی آقا از جمله روحانیانی است که قبل از انقلاب، لباس روحانیت به تن کرد و از انقلابیون نواندیشی بود که با تلاش‌های خطیر، کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی را تهیه می‌کرد و برای مطالعه در اختیار طلاب قرار می‌داد.

در روزهای انقلاب، به هنگام هجوم مأموران ساواک و حکومت نظامی قم به مدرسه خان (که پیشاپیش و از عصر آن روز همه نسبت به هجوم شبانه مطلع بودند) که همه طلاب مدرسه را ترک کردند، او مدرسه و حجره را ترک نکرد و آن شب تنها چهار نفر با او ماندیم، تا شاهد ماجرا شویم. کم نیستند روحانیانی که هیچ شبی را در حجره نمی‌ماندند و به منزل بستگان خود یا مدارس غیرحساس می‌رفتند و امروز در مناصب قدرت نشسته و خود را «انقلابی و مدافع روحانیت» می‌دانند!

در روزگاران جنگ تحمیلی، او علاوه بر مأموریت‌های تبلیغی، در آغازین روزهای نبرد، شش ماه دوران خدمت زمان جنگ خود را داوطلبانه و با اشتیاق سپری کرد و تا پای شهادت پیش رفت، در حالی که می‌توانست با پوشش‌های شبه‌قانونی (که اکثر روحانیان صاحب مناصب کنونی حکومتی از آن در طول زمان جنگ بهره گرفتند) از رفتن به جبهه‌ها خودداری کند.

هادی آقا از سایر دوستان دیروزی‌اش که سر در جبهه حاکمیت نهاده‌اند و دل به جیفه دنیا بسته و می‌خواهند آرام زندگی کنند، به خاطر همین مزایا، پیش کلیه اعضای خانواده‌اش عزت و شرف دارد و اگر دوستان و همفکران نیز او را دوست می‌دارند، به خاطر آزادگی و شرافت اوست. چیزی که دوستان دیروزی از نداشتن آن رنج می‌برند و در مقام مقایسه و پیش وجدان و خدای خود شرمند و او و امثال اویند.

برای هادی قابل، زندگی در ناز و نعمت، واگذاری منازل مصادره‌ای به ثمن بخش، مناصب بالای قدرت و... فراهم می‌شد اگر بر واقعیت‌های زشت و ستم‌های موجود در برخی مراکز قضائی و شبه‌قضائی و دستگاه امنیتی و رفتارهای غیرقانونی و ناعادلانه شورای نگهبان، چشم می‌پوشید و «آخرت خود را به دنیایش می‌فروخت».

از آغاز پیروزی انقلاب، گروهی از روحانیان با اندیشه تسلط حکومت بر حوزه‌های علمیه، تلاش مضاعفی را به کار گرفتند تا مانع هرگونه اظهار نظر مخالف از این مراکز علمی شوند. با تشکیل وزارت اطلاعات، این مهم به بخش خاصی در آن وزارتخانه واگذار شد و آنان نیز با استفاده از اطلاعات محرمانه و انجام شنودها یا استفاده از خبرچینان خود، کلیه فعالیت‌های مراجع تقلید و اساتید بزرگ حوزه را زیر نظر گرفتند و برای مخالفان سیاست‌ها پرونده‌سازی کردند و علیه برخی از آنان به اقدامات عملی پرداختند. عده‌ای را محصور کردند و یا مانع تدریس آنان شدند و یا با تهدید به افشاگری نسبت به مسائل محرمانه و شخصی، آنان را وادار به سکوت کردند. ایجاد مزاحمت‌های شدید برای طلابی که در درس برخی علماء شرکت می‌کردند و ایجاد تضییقات در مورد خدمات اداری از طریق مدیریت حوزه، از جمله اقداماتی بود که برای به سلطه کشیدن حوزه‌های علمیه، در دستور کار قرار گرفت و با تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و مجازاتی با عنوان «خلع لباس»، عملاً زمام اختیار روحانیت را به دست گرفتند و با رحلت مراجع بزرگ تقلید، میدان را از رقیب خالی دیدند و با استفاده از بودجه عمومی کشور و حمایت‌های بی‌دریغ مادی و تبلیغی از وابستگان خود، عملاً حوزه‌ای وابسته به قدرت و حکومت را بنیاد نهادند و استقلال هزار ساله روحانیت شیعه را از بین بردند.

نام مراجع تقلید و مجتهدانی چون: آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری، آیت‌الله سید حسن قمی، آیت‌الله شبیر خاقانی، آیت‌الله سید صادق روحانی، آیت‌الله سید محمد شیرازی، آیت‌الله سید محمد روحانی، آیت‌الله سید محمدجواد غروی، آیت‌الله حسینعلی منتظری، آیت‌الله نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، آیت‌الله احمد آذری قمی و... در این لیست، از معروفیت بیش‌تری برخوردار است. این افراد، با اندیشه‌ها و رویکردهای متفاوت (و گاه نامقبول)، هریک با یک یا چند سیاست حکومت مخالف بودند و با انواع مزاحمت‌ها مواجه شدند. از حصر خانگی ۱۷ ساله تا دستگیری افراد خانواده و اتهام به شرکت در کودتا یا اغتشاشات محلی و...

امروزه، دستگاه حکومتی جز به روحانیت طرفدار حکومت، اعتنایی نمی‌کند و اعتبار اصلی را تنها برای اقلیتی وابسته به حکومت یا «آخوندهای درباری» می‌خواهد و حتا از «اکثریت خاموش روحانیت» دلگیر است. گرچه این اکثریت خاموش، با بسیاری از سکوت‌ها و خاموشی‌ها، به رفتار ناصحیح حاکمان یاری رسانده است ولی در برخی موارد همچون لقمه‌ای گلوگیر، در حلقوم حکومتیان مانده و نفس آنان را به شماره انداخته است.



اما اعتبار روحانیت، به استقلال آن از قدرت و حکومت بوده و هست. هرچه حوزه‌های علمیه را وابسته‌تر به قدرت سازند، این نهاد را بی‌اعتبارتر کرده‌اند و هرچه بر استقلال حوزه‌ها از حکومت افزوده گردد، اعتبار و حیثیت آن محفوظ‌تر و افزون‌تر خواهد شد.

هجوم بی‌امان و اصرار حکومتیان در تحقق «تسلط بر حوزه‌ها» را تنها با حربه تبلیغاتی: «تفکیک دوباره «روحانیت مستقل» از «روحانیت درباری» می‌توان از کار انداخت. باید دوباره در فرهنگ عمومی کشور این سخن تازه شود که «روحانیت درباری، تنها مطیع خدایگان قدرت است و مردم را به اطاعت از حکومتیان می‌خواند، نه به اطاعت از خدا و شریعت».

بگذار روحانیت مستقل را از لباس مشترک با روحانیت درباری، خلع کنند و او را وادار به پوشش عموم مردم سازند (که ناخواسته به امری استجابی اقدام کرده‌اند) و به او اجازه چاپ و نشر بسیاری از اندیشه‌هایش را ندهند، این امور قابل تحمل خواهد بود اگر در فرهنگ عمومی این تفکیک لازم، صورت پذیرد و ننگ تبعیت مطلق از قدرت، بر پیشانی کسانی بماند (آخوندهای درباری) که حقایق عقلی و شرعی را در راه منافع دنیای کوچک و کوتاه خود، قربانی می‌کنند.

حال که با مخالفت بسیاری از روحانیان و عالمان برجسته، ادعای «حکومت دینی» رنگ باخته و وزر و وبال رفتارهای نامعقول و نامشروع برخی حکومتیان، به نام دین خدا ثبت نمی‌شود، می‌توان نفسی به راحتی کشید و اطمینان یافت که: «تلاش‌های گروه اندک روحانیان مستقل از قدرت، مؤثر و نتیجه‌بخش بوده است».

اصولاً از تزییقات حکومت نسبت به مخالفان روحانی و غیرروحانی، می‌توان به میزان تأثیر کلام و رفتار آنان پی برد. اگر این مخالفت‌ها اثری نداشت، قطعاً حکومتیان زحمت و رنج برخورد با مخالفان را به خود نمی‌دادند و سر بی‌درد خود را به درد نمی‌آوردند.

مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و نامه‌ها و بیانیه‌های سیاسی من و اخوی در گذشته، به زعم حکومتیان، اتهام‌های مشترکی چون: «اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، اهانت به رهبری، اهانت به مسؤولان قوای ثلاثه، و نقض حرمت روحانیت» را متوجه ما کرده است. من در بازداشت‌های ۴۰ روزه در مشهد و ۱۲۵ روزه در بند ۲۴۰ اوین و به هنگام بازپرسی‌های تکراری، به این اتهامات پاسخ داده‌ام (که تمامی آنها در خلوت وزارت اطلاعات و دادگاه ویژه نگهداری می‌شود). بگذارید در این نوبت و پس از اجرای حکم برادر و پیش از بازداشت خود، پاسخ‌ها را پیش چشم ملت بیان کنم تا معلوم شود که «مجرم کیست؟!». اکنون یکایک این اتهامات را بررسی می‌کنم:

### الف) اقدام علیه امنیت ملی:

اگر این اتهام را در مواردی چون: «رأی دادن به ریاست جمهوری آقای خامنه‌ای، عدم اعتراض نسبت به رد صلاحیت نیروهای ملی و مذهبی در سال‌های قبل از ۱۳۶۸، عدم اعتراض به اشغال سفارت امریکا (که بر خلاف تعهدات بین‌المللی و نقض پیمان‌های جهانی و در نتیجه عملی بر خلاف شرع بود)، عدم اعتراض به تصدی افراد نالایق در برخی پست‌های وزارتی و اداری رده بالا، عدم اعتراض به بافت یکدست و محافظه‌کارانه شورای نگهبان، عدم اعتراض کتبی به خشونت‌طلبی‌ها و خون‌ریزی‌های نامشروع دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی، عدم اعتراض کتبی به انقلاب فرهنگی و محرومیت اساتید از تدریس و امثال این موارد» (که در این موارد، سکوت کرده یا انتقادات ما مکتوب و علنی نبوده است) مطرح می‌کردند، اجماً باید به همه یا بخشی از این موارد اعتراف کنیم که یا ناشی از «عدم اطلاع کافی من و برادرم» بوده و یا تلاش درخوری برای اطلاع عموم از انتقاداتمان نکرده‌ایم.

اگر آقایان می‌پذیرند که در موارد یادشده، همراه با اکثریت ملت، ناخواسته «اقدام بر علیه امنیت ملی» کرده‌ایم، ناگزیر از پذیرش آن خواهیم بود! آری آن روز که به امثال آقایان خامنه‌ای در تصدی بالاترین مقامات جمهوری اسلامی، با رأی خود، یاری رساندیم و به آنان اعتماد کردیم، و آنان میدان را به امثال ری‌شهری و فلاحیان و اژه‌ای و سلیمی و امثال آنان سپردند، ندانسته بر علیه امنیت ملی اقدام کرده‌ایم؛ ولی مطمئناً دادگاه ویژه روحانیت و حامی اصلی و فعلی آن در این امور (اگر آنها را جرم بشمارند) از ما مؤثرتر و جرم‌بیش‌تری خواهند داشت.

من و اخوی شاید آن روز که به مسؤولان سیاسی کشور اعتماد کردیم و همچون بسیاری از فرزندان وطن، راهی جبهه‌های دفاع از ملت و کشور شدیم و با خاک و خون جبهه‌ها عجن شده و از فرصت‌طلبی‌های پس پرده قدرت و توسط اقتدارگرایان جناح راست، غفلت کردیم، اقدام بر علیه امنیت ملی کرده باشیم!

روزگاری که اکثر قریب به اتفاق آقایان مسلط بر قدرت به همراه آفازدگان خود، در منازل و محافل گرم و نرم خود آرمیده و به چگونگی عزل مخالفان و نصب همراهان خود می‌اندیشیدند و مقدمات آن را فراهم می‌کردند و فرزندان مخلص این مرز و بوم را در میان سرما و گرمای



طاقت فرسای جبهه‌ها، از سر نادانی و غرور، وادار به انجام برخی عملیات از پیش شکست‌خورده می‌کردند و ابداً پروایی از کشتار بی‌رحمانه عزیزان ملت، توسط دشمن متجاوز نمی‌کردند، شاید به درستی انجام وظیفه نکرده باشیم و با سکوت در برابر این نابرابری‌ها و آن سوء استفاده‌ها، اقدام علیه امنیت ملی کرده باشیم.

اما امروز (و بر اساس سخنرانی‌های مختصر و انتقادات شفاهی، از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۴ و انتقادات علنی در برخی سخنرانی‌های مفصل از ۱۳۶۴ تا کنون) که از رفتارها و سیاست‌های غیرمنطقی، علناً و به صورت کتبی و شفاهی تبری جسته‌ایم و آنها را مورد انتقاد قرار داده‌ایم، نه تنها اقدامی علیه امنیت ملی نکرده‌ایم که حقیقتاً «برای تأمین امنیت ملی و امنیت فردی حاکمان مورد انتقاد» اقدامات منطقی و قانونی را به کار گرفته‌ایم. تمامی شواهد و قرائن و دلایل عقلی و نقلی بر این امر گواهی می‌دهند که «این حاکمان فعلی‌اند که با ظلم و ستم به شهروندان و نقض عهد و پیمان، تیشه به ریشه نظام می‌زنند و اقدام به براندازی سخت کرده و می‌کنند»، نه آنانی که در شرائط «تهدیدهای جانی، شغلی، ناموسی و محرومیت‌های فراوان و طولانی‌مدت از آزادی‌ها و حقوق شهروندی نسبت به خود و بستگان خود» امنیت فردی خود (و حتا خانواده و بستگان خود) را به خطر انداخته و برای پیشگیری از تهدید امنیت ملی، از بذل جان نیز دریغ نکرده‌اند.

من در سخنرانی حسینیه ارشاد، پس از آزادی از زندان اوین، صریحاً خطاب به حاکمان مدعی اسلام و قانون گفتم که؛ «شما به ما بدهکارید و ما طلبکار، بیخود قیافه طلبکار را به خود نگیرید و ما را بدهکار نشمارید» و امروز نیز بر همین باورم.

این حاکمان‌اند که برخلاف قانون اساسی و قوانین شریعت، نسبت به مخالفان خویش رفتار می‌کنند و برخلاف روش منطقی و معقول، خود «مدعی» می‌شوند و خود به «قضاوت» در مورد ادعای خویش می‌نشینند. نه قبح این عمل را می‌فهمند و نه با این همه بدهکاری (بابت سلب حقوق مخالفان) از «طلبکار دانستن خود حیاء و شرم می‌کنند».

بیش از ۲۸ سال از تصویب قانون اساسی گذشته است و هنوز نیروهای سیاسی کشور از چند و چون نگاه حاکمیت به فعالیت‌های قانونی خود بی‌خبرند، چرا که نه «جرم سیاسی» تعریف شده است و نه از «هیأت منصفه و دادگاه علنی» خبری است. آیا «ظلم شدید و آشکار ۲۸ ساله به نیروهای سیاسی‌ای که در دادگاه‌های غیرعلنی و بدون حضور هیأت منصفه، محاکمه و محکوم شده‌اند» که بر خلاف «تعهد قانونی و شرعی حاکمیت» در قانون اساسی است و هنوز نیز ادامه دارد، اقدام علیه امنیت ملی نیست؟!!

## ب) تبلیغ علیه نظام:

اگر مقصود آقایان این است که انتقاد از سیاست‌های نامعقول حاکمیت جایز نیست، لطف کنند و «شریعت محمدی (ص) را منسوخ اعلام کنند»، چرا که آن شریعت به پیروان خود دستور داده است که «حاکمان را نصیحت کنید، در آشکار و نهان».

آیا نصیحت و خیرخواهی علنی، بدون سخنرانی، مصاحبه، نامه و یا بیانیه ممکن است؟! خوب است که نامه‌های پنهانی برخی همفکران ما را نیز برتافتند و هریک را به نوعی محروم کردند تا معلوم شود که از دید آقایان: «اصولاً همه باید خفه شوند و فقط حق دارند که از آنان ستایش کنند».

اگر بهای «وفاداری به پیمان الهی شریعت محمدی (ص) و قرارداد رسمی قانون اساسی»، قتل، شکنجه، زندان و محرومیت‌های بی‌شمار است، ما را از پرداخت این بها، باکی نیست. حکومتیان، راهی جز توبه و بازگشت از مسیر انحطاط و حاکم ساختن قانون و وفاداری به اخلاق انسانی ندارند و اگر چنین تصمیمی بگیرند، زبان ما کوتاه و حمایت از تصمیمات معقول آنان عمومی خواهد شد.

آقایان در متون شریعت خوانده‌اند که «رفتارهای نیک، مبلغ بهتر و ثمربخش‌تری هستند از گفتارهای نیک». عکس این قضیه نیز صادق است و «رفتارهای ناپسند از گفتارهای ناپسند، زیان‌بارتر است». بنا بر این، اگر رفتارهای حاکمیت از نوع «رفتار نیک» باشند، مطمئناً از گفتار ناپسند مخالفان صدمه نمی‌بینند، ولی اگر «رفتار ناپسند» از حاکمیت سر بزنند، هیچ گفتار پسندیده‌ای نیز نمی‌تواند آن را جبران کند.

هر متقد منصفی به این نکته واقف است که: «اگر کوچک‌ترین مطلب سستی در بیان او باشد، همان مطلب، تمامی تلاش او را از بین می‌برد». بنا بر این، به کسانی که با شور و شوق تمام به این نظام، دل بستند و برای حفاظت از آن، جان فدا کردند و خون دل خوردند و در تمامی مراحل خطر، برای دفاع از آن حضور داشتند، نمی‌توان «انگ تبلیغ علیه نظام» را زد. مگر اینکه مقصود آقایان از «نظام» یک فرد یا گروه خاص باشد که در این صورت، باید ثابت کنند که برداشت آنان، حقوقی و علمی است و پس از اثبات آن در مجامع علمی و حقوقی و اثبات «تبلیغ علیه فرد یا گروه مورد نظر»، چنین اتهامی را متوجه افراد کنند.

تنها فردی که تا کنون (از سوی برخی افراد ناآگاه) مرادف نظام دانسته شده، مقام «رهبری کشور» است. پیش از این و در نامه‌ام به آقای خاتمی (هشتمین رئیس‌جمهور) توضیح داده‌ام که این برداشتی ناآگاهانه است، چرا که اگر صحیح بود، با ارتحال رهبری (آن‌گونه که در مورد آیت‌الله



خمینی اتفاق افتاد) باید گفته شود «نظام رفت یا نظام مُرد». در حالی که حامیان رهبری فعلی را اعتقاد بر این است که: «شور و نشاط نظام، با رهبری آقای خامنه‌ای بیش از پیش شده است!».

پس نمی‌توان «نظام» را «نام مستعار رهبری» دانست. وقتی بالاترین مقام نظام (که نهایتاً جایگاه او بخشی از نظام است) مرادف با عنوان «نظام» نباشد (که اگر مرادف گرفته شود، لازم می‌آید که قسم شیء، قسیم شیء فرض شود و این به لحاظ منطقی غلط است)، دیگر افراد و مقامات جای خود دارند.

آری اگر کسی مدعی باشد که: «ما نه قانون اساسی می‌خواهیم و نه پارلمان و نه قوای مجریه و قضائیه و نه اسلام» و به طور کلی بر علیه وجود نظم و انتظام در مملکت تبلیغ کند (که علی‌القاعده هیچ عاقلی به این کار اقدام نمی‌کند)، می‌توان او را به تبلیغ علیه نظام، متهم کرد. آقایان هرگونه انتقاد از سیاست‌های دستگاه‌های اجرایی یا قضائی یا تقنینی را به منزله تبلیغ علیه آن نهادها می‌دانند و فرق انتقاد از سیاست‌ها با اصل وجود نهادها را نمی‌دانند و یا خود را به تجاهل می‌زنند.

حتی اگر از حضور و تصدی کسی در این نهادها انتقاد شود، مفهومی جز برتر شمردن آن نهاد از توان فرد متصدی، نخواهد داشت و این به مفهوم حمایت از آن نهاد در برابر تصدی افراد نالایق است، که مسؤولیتی عقلانی و شرعی برای همگان است.

در هر صورت، تبلیغ اساسی علیه نظام را متصدیانی سازمان‌دهی می‌کنند که با حضور نامشروع خود در نهادها، جای افراد لایق را اشغال کرده و با عملکرد ناپسند خود، همگان را نسبت به نهادهای یادشده و کلیت نظام خاص، بدبین می‌کنند، نه افرادی که با پذیرش همه‌گونه محرومیت و تهدید و خطر، زبان به انتقاد می‌گشایند و راه را از چاه، جدا ساخته و نشان می‌دهند.

آیا دعوت از حاکمان برای «عمل به احکام شریعت» و دعوت از آنان برای «وفادار ماندن به عهد و پیمان ملت و حاکمیت در قانون اساسی و قوانین ناشی از آن» جرم است؟! آیا «امر به معروف و نهی از منکر» در مورد حاکمان، جرم است؟!.

رویکرد حاکمیت، در متوجه کردن چنین اتهامی به افراد منتقد و دلسوز ملت و کشور و آئین، بر خلاف رویکرد امام صادق(ع) است که (بر اساس نقل صحیح) می‌فرمود: «أحب الناس إلى من أهدى إلى عیوبی = دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من، کسی است که عیوب مرا به من گوشزده کرده و به من هدیه کند». در منطق امام صادق(ع) انتقادکننده، محبوب‌ترین فرد است و در دیدگاه حاکمان جمهوری اسلامی، مبعوض‌ترین فرد و شایسته زندان و محرومیت‌های بی‌شمار!

بزرگ‌ترین تبلیغ‌ها بر علیه نظام را در رویکردهای استبدادی و غیرقانونی باید جست. آنانی که با دیکتاتوری، مانع از هرگونه انتقادی شده و می‌شوند و یا منتقدان دلسوز را متهم به «وطن‌فروشی و همراهی با بیگانگان» می‌کنند و آنان را به زندان و انواع محرومیت‌ها دچار می‌کنند، بدترین نمایش استبدادی را در معرض افکار عمومی جهانیان قرار می‌دهند و بزرگ‌ترین نوع تبلیغ علیه نظام را انجام می‌دهند.

آنانی که در هر صحنه انتخاباتی، با رد صلاحیت منتقدان خود، بر خلاف شرع و قانون رفتار می‌کنند و یا بر خلاف قانون اساسی، در مجالس فرمایشی اقدام به تصویب قوانینی بر خلاف قانون اساسی کرده‌اند و مبتنی بر آن، حقوق شهروندان خود را سلب می‌کنند و از خدا و ملت ایران شرم نمی‌کنند و فرزندان غیور دین و ملت را به «عدم التزام به اسلام» متهم می‌کنند، بزرگ‌ترین تبلیغ علیه نظام و اسلام را سامان داده‌اند.

رفتارهای خلاف شرع آقایان، عرق شرم را بر پیشانی هر متدین باغیرتی می‌نشانند. در جایی که از سرقت زینت یک زن یهودی توسط متجاوزان به مرزهای حاکمیت اسلامی، امام علی بن ابی طالب ناله می‌کند و مردن از چنین غمی را سزاوار می‌داند، مدعیان دروغین جانشینی علی(ع) از قتل و غارت امنیت مسلمانان شهروند حاکمیتی که مدعی اسلام است (در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و کشته شدن زهرا بنی‌یعقوب و ابراهیم لطف‌اللهی و... در بازداشتگاه‌های حاکمیت)، نه تنها خم به ابرو نمی‌آورند که پرداختن به این مسائل را هوچی‌گری می‌خوانند!

در جایی که امیر مؤمنان علی(ع) مردم شهر «انبار» را از «مشایعت خود» نهی می‌کند و این روش را مضر به حال حاکم و مردم می‌داند، آقایان از کشاندن و معطل کردن گروه‌هایی از مردم با امکانات دولتی (مثل سفر اخیر رهبری به یزد که طبق خبر خبرگزاری مهر، ۵۰۰ دستگاه اتوبوس، ۵ دستگاه قطار و... برای انتقال مستقبلین از رهبری اختصاص یافته بود) و هزینه کردن از بیت‌المال، اظهار شادمانی و رضایت کرده و دائماً از حضور مردم تشکر می‌کنند و این رویکرد را به نفع نظام و ملت، ارزیابی کرده و اطلاعیه تشکر از مستقبلین را صادر می‌کنند!

### پ) نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی:

اولاً: آیا این رفتار از هر شهروندی صادر شود، جرم است یا مسؤولان از این امر استثناء می‌شوند؟! آیا نسبت به ادعای کذب آقای خامنه‌ای که قتل فروهر، اسکندری، مختاری و پوینده را «کار سازمان‌های جاسوسی بیگانه و اسرائیلی‌ها» دانست و آن را در سخنرانی رسمی ابراز کرد و در دادگاه،



خلاف آن ثابت شد، مصداق بارز این جرم نبوده و نیست؟! آیا ادعای ایشان و اتهام کلی نسبت به روزنامه‌ها که آنها را «پایگاه دشمن» خواند و در دادگاه مطبوعات، بسیاری از آنان تیره شدند و یا حداکثر به نشر اکاذیب محکوم شدند و هیچ مدرکی دال بر پایگاه بودن دشمن در دادگاه‌ها ارائه نشد و به اثبات نرسید، مصداق این جرم نیست؟!

آیا برخی ائمه جمعه، برخی روزنامه‌نگاران وابسته به حاکمیت، صدا و سیما و... که بسیاری از اتهامات مجعول و ثابت‌نشده در دادگاه‌های خودشان را تا کنون نسبت به مخالفان مطرح کرده‌اند، مرتکب این جرم نشده‌اند؟! و آیا به شکایاتی که از اکثر آنان شده، رسیدگی شده است؟! تبعیض در اجرای احکام نه شرعاً جایز است و نه در متن قانون اساسی، مجوزی برای آن صادر شده است. در اصل یکصد و هفتم آمده است که: «رهبر در برابر قوانین، با سایر افراد مساوی است» و مطمئناً این متن را برای خنده و یا دکور، در قانون اساسی نیاورده‌اند. گمان می‌کنم کسی شک نداشته باشد که: «هیچ مرجعی در جمهوری اسلامی کنونی برای شکایت از رهبری نیست که امید به رسیدگی عادلانه و مساوی را به شاکی ایشان بدهد». نبودن یا عدم احتمال بودن، ناشی از رویکرد ناعادلانه و نامشروع و غیرقانونی نهادهای حکومتی است که رسماً اعلام کرده و می‌کنند که: «فرمایشات رهبری، فوق قانون است و باید اجراء شود!».

اگر دادگاه صلاحیت‌داری منطبق با قانون اساسی و با حضور هیأت منصفه‌ای که نمایانگر حقیقی وجدان عمومی جامعه باشد، به صورت علنی تشکیل شود، کافی است که فراخوان عمومی برای شکایت از رهبری کشور و سایر مقامات رسمی را بدهد تا معلوم گردد که چه افراد و گروه‌های بی‌گناهی با تبلیغات سوء و اتهامات دروغ، از هستی ساقط شده و جان و مال و آبروی آنان به تاراج رفته است.

مطمئناً در دادگاه ویژه روحانیت و با سردمداری سلیمی و سیطره اژه‌ای و بازماندگان باند سعید امامی، تمامی مطالبی که اکنون می‌نگارم نیز به عنوان مدرک و مصداق «نشر اکاذیب» و «تبلیغ علیه نظام...» استفاده خواهد شد، ولی مرا باکی نیست که با برداشت‌های نامشروع و غیرقانونی آنان از نوشته‌ها و گفته‌ها، برای امثال من «آب از سر گذشته است...».

ثانیاً: اگر برخی از مردم با این حقایق، ذهن‌شان «مشوش» شود، ناشی از غفلت یا تجاهل درازمدتی است که آنان را دچار غفلت ساخته است و «غافل» را باید هشدار داد. مهم این است که از روی علم و آگاهی، این مطالب را «حقیقی و واقعی» می‌دانم و هرگز آن را کذب و دروغ نمی‌دانم و «نشر حقایق و واقعیات»، نه تنها مستوجب هیچ کیفری نیست که شایسته تقدیر و توجه است و در وضعیتی چون اوضاع امروز کشور ما، لازم و واجب است.

## ت) اهانت به رهبری:

اولاً: رهبری کشور نسبت به مخالفان سیاست‌های خویش، بیش‌ترین اهانت‌ها را انجام داده است. عناوینی چون «مفلوک، خائن، نوکر دشمن، لابلالی، غوغاگر، منافق، جاهل و نادان، برانداز نظام، جاده‌صاف‌کن دشمن، حسود، خودباخته، ترسو، مرعوب دشمن، سست‌عنصر، بازی‌خورده، سفالگان ملت و...» واژگانی است که در سخنان مکرر و مختلف ایشان نسبت به مخالفان سیاسی استفاده شده است. مصداقی‌های مشخص در مورد برخی افراد چون آیت‌الله منتظری، ملی‌مذهبی‌ها و اصلاح‌طلبان، از سوی خود ایشان انجام گرفته است. در سایر موارد نیز با کنایه ابلغ از تصریح سخن گفته و یا برداشت‌های مشخص و تعیین افراد از سوی دوستان و نمایندگان رسمی خود در نهادهای مختلف (همچون روزنامه «کیهان» که زیر نظر نماینده سلطان اداره می‌شود) را دیده و نفی نکرده است.

وقتی رهبری کشور با این واژگان، مخالفان سیاست‌های خود را می‌نوازد، باید انتظار «مقابله به مثل» (که امری شرعی و قانونی است) را داشته باشد. مگر آنکه مناسبات قدرت به میان آیند و به خاطر «زور و قدرت»، حق ایشان را بر مدعیان ایشان ترجیح دهند. استمساک به قوانین عادی در این زمینه که عنوان «اهانت به رهبری» در قانون پیش‌بینی شده است، ولی «اهانت رهبری به دیگران» پیش‌بینی نشده است، هیچ مجوز قانونی یا شرعی برای عدم رسیدگی به جرائم ایشان را صادر نمی‌کند. تا وقتی نقص قانونی مانع از استیفای حق مدعیان ایشان باشد (و مسؤولان آن را رفع نکنند)، حق مقابله به مثل برای کسانی که از سوی ایشان مورد توهین و هتک قرار گرفته‌اند، شرعاً و قانوناً وجود خواهد داشت. تبعیض در کمیت یا کیفیت مجازات هریک از دو طرف نیز، وجه شرعی و قانونی ندارد.

ثانیاً: اگر مستند آقایان و ملاک داوری، شنوهای غیرقانونی یا خبرچینی برخی مخبران و جاسوسان دروغگو از نشست‌های خصوصی مخالفان باشد، قانوناً عنوان جرم را نخواهند داشت و نمی‌توان برای صدور حکم به آنها استناد کرد. در سایر موارد، هیچ منتقد عاقلی در جلسات علنی، زبان به واژگان رکیک و اهانت به مخالف خود نمی‌گشاید، چرا که هر واژه‌ای، ابتدائاً شخصیت گوینده را تفسیر می‌کند و سپس به دیگری توجه می‌دهد.



معقول و منطقی نیست که کسی خود را اهل دانش و نظر و اهل منطق و خرد بداند و در سخنرانی یا مصاحبه خود بر خلاف این ادعاها، توسن کلام را به دست احساسات دهد و به دیگری اهانت کند.

بیان حقایق تلخ اما داستان دیگری دارد. اینکه روش و منش رهبری را با عناوینی چون «استبداد یا دیکتاتوری» بخوانند، گرچه تلخ و گزنده است، ولی مصداق توهین نیست، چرا که تبیین علمی رفتار انجام شده است. مگر هیچ ظالمی قبول می‌کند که کار او مصداق ظلم و ستم است؟! ولی عدم قبول او عنوان رفتار را تغییر نمی‌دهد.

اینکه آقای خامنه‌ای اصرار دارد که هیچ رأی و نظر دیگری جز رأی ایشان مثلاً در مسأله انرژی هسته‌ای نباید مطرح شود، چه عنوانی غیر از «استبداد به رأی» یا «دیکتاتوری» دارد. اینکه همه باید خفه شوند تا هرگاه ایشان لازم دانست، خودش دستور برقراری رابطه با امریکا را صادر کند، عنوانی جز «استبداد به رأی» و معنی و مفهومی جز «ناگزیر ساختن افراد به انتخاب رأی او» ندارد و دیکتاتوری نیز جز «دیکته کردن نظر خود به دیگران» مفهومی ندارد. اگر این مطلب توهین‌آمیز است، ناشی از نفس عمل و رفتار است که همچون «ظلم و ستم» است و طبیعتاً ایشان و طرفدارانشان نمی‌پذیرند که ایشان مستبد و دیکتاتور هستند!

بهتر است که نهادهای شبه قضائی تحت امر ایشان، به جای اصرار بر عدم استفاده از عناوین شناخته شده و علمی، به ایشان هشدار دهند تا از این روش ناپسند پرهیز کنند و اساساً رفتار ایشان، مصداق استبداد و دیکتاتوری قرار نگیرد، نه آنکه گزارشگران صادق را متهم به «توهین به رهبری» کنند!

طریقه اظهار نظر ایشان (حتی در مراسمی که کارگزاران نظام حضور دارند و علی‌القاعده باید با حضور بسیجیان فلان محله فلان منطقه کشور، تفاوت داشته و به طرح مشکلات کاری و حل آنها اقدام شود و نه سخنرانی‌های تکراری) به گونه‌ای است که حقیقتاً همه را تحقیر می‌کند و گویی هیچ‌کس در هیچ امری نمی‌تواند بهتر از ایشان بفهمد یا بیاندیشد.

این همه تحقیر را اگر اعضای دادگاه ویژه یا مسؤولان اطلاعات و یا سایر مسؤولان کشور می‌پذیرند و حقیقتاً خود را نزد ایشان، حقیر می‌دانند، نمی‌توانند از دیگران انتظار داشته باشند که همان تصور و تلقی را از رهبری داشته باشند. بسا اساتید و دانشمندانی که در دانش مشترکشان با آقای خامنه‌ای، حقیقتاً بهتر و بیش‌تر از ایشان می‌دانند و می‌فهمند و این حقیقتی است که نمی‌توان آن را انکار کرد.

البته آقای خامنه‌ای مدیریتی قابل تحسین و کم‌نظیر دارند و افسوس که آن را در مسیر قانونی و منطقی به کار نگرفته‌اند و کار نظام و رهبری کشور را به جایی رسانده‌اند که هرروز افراد ریشه‌دار در انقلاب، از ایشان دورتر شده‌اند. اخیراً نیز بین ایشان و نزدیک‌ترین دوستان ایشان (همچون آقایان: هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، واعظ طبسی و حسن روحانی) نیز فاصله افتاده است و افراد و گروه‌های جناح راستی «پرخاشگر به هاشمی» (همچون: مصباح یزدی، احمدی‌نژاد، منصور ارضی و مداحان هم‌جهت با وی و...) تحت حمایت‌های خاص و کامل رهبری یا اطرافیان رهبری قرار گرفته‌اند.

ایشان اگر آن مدیریت قوی را رویاروی اصلاح‌طلبان به کار نمی‌گرفت و با پشتوانه رأی کم‌نظیر آقای خاتمی و نمایندگان مجلس ششم، به کمک پروژه اصلاح‌طلبی می‌آمد و خود در مدیریت آن سهیم می‌شد و از روش‌های گذشته برمی‌گشت، امروز کشور و نظام را در لبه «پرتگاه سقوط در آتش جنگی نابرابر و خانمان‌سوز و هستی بر باد ده» قرار نمی‌داد و غارتگران بین‌المللی را به اشتها نمی‌آورد تا با میدان‌داری صهیونیست‌های وحشی و سردمداری جنگ‌طلبان کم‌خرد کاخ سفید، عزم تاراج سرمایه ملی ایرانیان کنند.

### ث) اهانت به سایر مسؤولان نظام:

که مقصودشان در زمان کنونی، رؤسای سه قوه و وزرا و نمایندگان و برخی قضات و نهادهای شبه قضائی است. گرچه در زمان حضور اصلاح‌طلبان در قدرت، اهانت به رئیس‌جمهور و وزراء و رئیس مجلس و نمایندگان، نه تنها مجاز بود که پاداش هم داشت!

حتی در بازداشتگاه دادگاه ویژه در زندان اوین، بازجویی که سوگلی جناب اژه‌ای بود، رسماً و بی‌پروا می‌گفت: «رئیس‌جمهور، غلط اضافی کرده» و در همان حال مرا متهم می‌کرد و باز می‌پرسید که به رئیس قوه قضائیه اهانت کرده‌ای!

ولی در باب اهانت، آقایان گمان کرده‌اند که «تصدی مقامات سیاسی و اجتماعی» هیچ بهایی ندارد و می‌توانند از «غنائم» آن برخوردار باشند ولی هیچ «گرامت» نپردازند. این خواب و خیالی بیش نیست و باید از این غفلت، بیدار شوند.



کسی که نامزد حضور در مناصب اجتماعی و سیاسی می‌شود، در خصوص مقام و موقعیت‌اش می‌توان او را متهم به کم‌کاری کرد تا در برابر آن از خود دفاع کند. می‌توان از او پیش دیگران شکایت برد و در غیاب او نسبت به رفتار و گفتارش اظهار نظر کرد و هیچ‌کدام این امور، از نظر شرعی ممنوع نیست.

اگر فردی می‌خواهد که کسی در غیاب او از رفتار و گفتار وی سخنی نگوید، باید لطف کند و در خانه بنشیند و مدعی هیچ‌گونه کار اجتماعی نشود. تصدی مقامات و مناصب اجتماعی، همچون داوطلبی برای حضور در صحنه دفاع و نبرد است که اقتضای آن، رد و بدل شدن تیرها و در معرض هجوم انواع سلاح‌ها قرار گرفتن است. اگر کسی به دنبال بالش ناز و بستری از پر قو است، آدرس را عوضی آمده است اگر آن را در صحنه سیاست و کارزار اجتماعی می‌طلبد.

اینها از اموال عموم مردم از بیت‌المال تغذیه می‌کنند و می‌خواهند نازک‌تر از گل نشوند. مسؤولی که مال مردم را می‌خورد و به آنان خدمت نمی‌کند، خیانتکار است و نباید انتظار ستایش و پاداش داشته باشد.

حرف مشخص من و امثال من آن است که: «چرا مثلاً نهادهای قضائی بر خلاف تعهدات قانونی خود، در ۲۳ و سی دقیقه شب ۱۰ دی ۱۳۸۰ (بدون طی مراحل قانونی: ارسال احضاریه، و در صورت عدم حضور، اخطاریه و سپس مراجعه روزانه برای بازداشت)، برای بازداشت مراجعه کردند؟! و یا در قضیه اخوی، بدون احضاریه و با تمسک به دروغ، ایشان را بازداشت و یا روانه زندان کردند؟!». چرا رفتار قوه قضائیه کشور منجر به صدور «اخطار کتبی رئیس‌جمهور و مجری قانون اساسی، مبنی بر تخلف آشکار قوه قضائیه از قانون اساسی» شد؟! آیا می‌توان به قوه قضائیه‌ای که سند رسمی جمهوری اسلامی به تخلف آن از قانون اساسی، اعتراف می‌کند (یعنی نقض عهد و پیمان کرده و مرتکب گناه کبیره شده) برای تشکیل عادلانه محاکم و مراعات قوانین کشور، اعتماد کرد؟! این رفتارها که با سند رسمی همراه است، به عوض آنکه مسؤولان را به عذرخواهی و توبه وادار کند، گوئی به تجری بیش‌تر وادار کرده است و طلبکارانه از «ستم‌دیده‌گان» (که حق‌اش را سلب کرده‌اند) می‌خواهند که حتا نسبت به ظلم آشکاری که کرده و فسقی که با نقض پیمان انجام داده‌اند، چشم‌پوشند و دم فرو بندند که اگر سخنی بگویند، اهانت به قوه قضائیه است!

خدای سبحان در مورد ستم‌دیدگان تصریح کرده است که: «لایحِبَّ اللهُ الجَهرَ بالسَّوءِ مِنَ القَولِ، الا مِنَ الظُّلمِ»: (خداوند بلند کردن صدا به گفتار بد را دوست نمی‌دارد مگر از کسی که ستم دیده است) و این آقایان می‌خواهند بر خلاف قرآن، حتا بیان ظلم‌ها را مانع شوند.

خداوند «توهین به ستمگر» را برای ستم‌دیده، جایز دانسته است و به خاطر انطباق آن با واقعیت‌های ناگزیر زندگی آدمی، هیچ قانونی نمی‌تواند آن را منتفی سازد؛ تا چه رسد که مخالفان سیاسی آقایان در برابر توهین‌های آشکار قضات و مأموران اطلاعات و... (که فی‌المثل، در شش جلسه بازجویی، همان بازجو، الفاظ رکیک و توهین‌های بی‌شماری را نثار می‌کرد) اکثراً تحمل را پیشه ساخته و فقط با عقل و درایت و استفاده از الفاظ عادی پاسخ آنان را می‌دادند.

خداوند سبوحان در مورد ستم‌دیدگان تصریح کرده است که: «لایحِبَّ اللهُ الجَهرَ بالسَّوءِ مِنَ القَولِ، الا مِنَ الظُّلمِ»: (خداوند بلند کردن صدا به گفتار بد را دوست نمی‌دارد مگر از کسی که ستم دیده است) و این آقایان می‌خواهند بر خلاف قرآن، حتا بیان ظلم‌ها را مانع شوند.

خداوند «توهین به ستمگر» را برای ستم‌دیده، جایز دانسته است و به خاطر انطباق آن با واقعیت‌های ناگزیر زندگی آدمی، هیچ قانونی نمی‌تواند آن را منتفی سازد؛ تا چه رسد که مخالفان سیاسی آقایان در برابر توهین‌های آشکار قضات و مأموران اطلاعات و... (که فی‌المثل، در شش جلسه بازجویی، همان بازجو، الفاظ رکیک و توهین‌های بی‌شماری را نثار می‌کرد) اکثراً تحمل را پیشه ساخته و فقط با عقل و درایت و استفاده از الفاظ عادی پاسخ آنان را می‌دادند.

خدایا تو شاهدی که اگر مخالفان آقایان، بخواهند در خصوص اهانت‌ها، مقابله به مثل کنند، سال‌ها طول می‌کشد که هر اهانتی را با اهانت جواب داده باشند، ولی این گروه حاکم است که باز هم طلبکاران را بدهکار جلوه می‌دهد و خود درباره ادعای خویش به قضاوت می‌نشیند (این‌ها لشیء عَجاب).

### ج) نقض حرمت شدید روحانیت:

این عین عنوانی است که در متن کیفرخواست برادرم آمده است و گویا مقصودشان «نقض شدید حرمت روحانیت» بوده است. مستند این بخش از اتهامات ایشان نیز موارد پنج‌گانه اتهامی ایشان در همین کیفرخواست بوده است. یعنی: کسی که به رهبری و مسؤولان اهانت می‌کند و اقدام بر علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام کرده است و به نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی پرداخته است، لیاقت پوشیدن لباس روحانیت را ندارد.

با توضیحاتی که در موارد یادشده دادم، معلوم می‌شود که چه کسانی حرمت روحانیت را از بین برده‌اند و با دروغ و فریب و بهره‌گیری از زور، خود را حاکم و مخالفان خود را محکوم می‌شمارند.

بنا بر این، من به عنوان یک شهروند ایرانی، رهبری و باند حاکم بر کشور را به: «براندازی سخت نظام جمهوری اسلامی از طریق ظلم‌های آشکار به مخالفان سیاست‌های باند حاکم، اقدامات فراوان و گسترده علیه امنیت ملی، اهانت به ملت و خصوصاً فرهیختگان ملت، نشر مکرر و گسترده



اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، و نقض شدید حرمت روحانیت از طرق پیش‌گفته» متهم می‌کنم و روزی را انتظار می‌کشم که در جمهوری اسلامی، امکان رسیدگی عادلانه به این اتهامات از طریق دادگاهی علنی و با حضور هیأت منصفه و قاضی یا قضاتی بی‌طرف، وجود داشته باشد. اگر این امکان در جمهوری اسلامی فراهم نشود، باید مطمئن بود که طرح براندازان سخت (رهبری و باند حاکم بر کشور) به عمل در خواهد آمد و باید در نظامی دیگر، پاسخگوی اتهامات و جرائم خویش باشند.

خدایا تو شاهد باش که: «من آنچه شرط بلاغ است، با حاکمان گفتم» و به سهم خود، حجت را بر آنان تمام کردم، به این امید که در دادگاه عدل تو روسفید باشم. تو نیز چنان توانی به من و تمامی کسانی که برای آزادی و عدالت و اخلاق انسانی تلاش می‌کنند، عنایت کن که در برابر تمامی فشارها و اقدامات غیرقانونی ستمگران، کمر خم نکنیم و هرگز از ستم‌های آنان هراسی به دل راه ندهیم. آمین.

احمد قابل

۲۰ فروردین ۱۳۸۷

فریمان

**«گزارشی از یک اصلاح طلب بازداشت شده به ملت ایران»؛ وصیتنامه احمد قابل، اردیبهشت ۱۳۸۷**

تاریخ انتشار: تیرماه ۱۳۸۹

احمد قابل: متنی که در پی می‌آید، به صورت امانت در اختیار برخی دوستان قرار داده بودم تا پس از بازداشت من توسط نیروهای امنیتی و قضائی، منتشر گردد. ارزش این کار را در آن می‌دیدم که نتیجه بازداشت امثال من برای حاکمیت، چیزی جز شکست و نومیدی نباشد و انتشار این مطلب پس از بازداشت، می‌توانست نشانگر شکست پروژه بازداشت باشد.

در بازجویی‌های پس از بازداشت ۲۹ آذر ۸۸ نسبت به این متن نیز مورد پرس و جو قرار گرفتم (چرا که در هارد کامپیوترم موجود بود) ولی نتوانستم بدانم که آیا منتشر شده یا خیر؟ پس از آزادی بود که متوجه شدم برای مراعات حال من، از انتشار آن پرهیز کرده اند! و کاش مراعات حال را نمی‌کردند!

اکنون که با قید وثیقه آزاد شده‌ام و منتظر ادامه محاکمه هستم، دلیلی نمی‌بینم چیزی را که بازجویی‌اش را پس داده‌ام، منتشر نشود. به عبارتی، «آش نخورده و دهان سوخته» که نمی‌شود، پس آش را بخورم تا سوزش دهانش طبیعی باشد!

البته متن اردیبهشت ۱۳۸۷ را با فضای تیرماه ۱۳۸۹ خواندن، کمی دشواری دارد، چرا که اتفاقات پس از این نوشتار، فضای نقد را بسیار پیش برده است و حقایق بی‌شماری آشکار گردیده است که اگر امروز می‌خواستم این متن را بنویسم، مطمئناً گسترده‌تر و مستندتر از پیش عرضه می‌شد. ولی بازگشت به دو سال و اندی قبل، خالی از لطف نیست. اینک این شما و این «آش دهان سوز»؛

**گزارشی از یک اصلاح طلب بازداشت شده، به ملت ایران**

به نام خدای رحمان و رحیم

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. وَالْعَصْرُ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»

با توجه به اظهار نظرهایی که در دو دهه اخیر زندگی، در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و نوشته‌هایم داشته‌ام، و با توجه به نامه‌ها یا نوشته‌هایی که خصوصاً در سال‌های ۸۳ تا ۸۷ به رهبری کشور و سایر افراد و نهادهای حکومتی، در باره رفتارهای نامشروع و غیرقانونی رهبری و دستگاه حاکمه ایشان منتشر کرده‌ام، و یا نامه‌هایی که به برخی مسئولان و نهادهای حقوق بشری نوشته و منتشر کرده‌ام، هر لحظه امکان بازداشت مجدد خود را داده و می‌دهم. هرچند این حاکمیت با تجارب دیگری از نوع؛ قتل و ترور مخالفان نیز آشنا است و امثال مرا گریزی از تصمیمات پیدا و پنهان آنان نیست.

هرگاه بازداشت شوم، یا دستگاه حکومتی، سرنوشت دیگری برایم رقم زند، معلوم می‌شود که حوصله حاکمیت در خصوص تحمل این مخالف سیاست‌های خویش، به پایان آمده و هنگامه تصفیه حساب با این شهروند ایران زمین، فرا رسیده است. برای چنین شرایطی نیز باید آماده می‌بودم. به همین خاطر، این مطالب را به عنوان «توصیه به حق و به صبر» (... تَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصُوا بِالصَّبْرِ) به همه بستگان و دوستان عرضه می‌کنم تا پس از بازداشت یا هر اتفاق دیگری، آن را منتشر کنند و اگر حقیقتی را در آن یافتند، به آن حقیقت عمل کنند (إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

۱- دستگاه حاکمه ایران، که متأسفانه به رفتارهای ستمگرانه در مورد مخالفان سیاسی و فرهنگی خویش «معتاد» شده است، از آشکار نشدن ستم‌های خود بیش‌ترین بهره را برده است تا این مسیر منحط را ادامه دهد. آشکار کردن ستم‌های انجام گرفته در تمامی دوران پس از انقلاب و خصوصاً ظلم‌هایی که به تازگی مرتکب شده و یا از این پس مرتکب می‌شود، هم خدمت به ستم‌دیدگان است و هم خدمت بی‌شائبه به ستمگران، چرا که شاید با این روش، از جرم و گناه بیش‌تر، در امان بمانند.

از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که: «أَنْصُرُ أَهْلَ ظُلْمٍ أَوْ مَظْلُومًا: برادر خود را چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری کن». یاران ایشان متعجبانه پرسیدند که «ما می‌دانیم که باید مظلوم را یاری کنیم، ولی ظالم را چگونه یاری کنیم؟». ایشان پاسخ دادند: «بَكَفَّهُ عَنِ الظُّلْمِ: با بازداشتن او از ستم».



فایده آشکار کردن ظلم ظالمان، که مانع از ستم بیشتر آنان شود، حقیقتاً کمک‌رسانی به ستمگران است تا پرونده دنیا و آخرت خود را بیش از آنچه هست، سیاه نکنند. سکوت در برابر ستمگری ظالمان، اگر منجر به تکرار ظلم و ستم گردد (که معمولاً چنین است) یاری رساندن به ستمگری و شرکت در جرم است.

خدای سبحان تا آنجا به اهمیت این مطلب پرداخته است که «برای آشکار کردن ظلم و ستم، حق تندگویی و بهره بردن از واژگان ناپسند را برای ستمدیدگان، به رسمیت شناخته است» (لایحب الله الجهر بالسوء من القول، إلا من ظلم). یکی از آسان‌ترین راه‌ها و قانونی‌ترین آن‌ها، انتشار متونی مکتوب است که به شمارش آن ستم‌ها پردازد و برخی حقایق را آشکار کند. تکثیر نوشته‌هایی از این دست و رساندن آن به مخاطبان، اقدام ساده‌ای است که مانع بزرگی بر سر راه ادامه ستم ایجاد می‌کند.

۲- «امر به معروف و نهی از منکر» اقتضاء می‌کند که تا هنگامه تأثیر کلام، به تکرار امر و نهی ادامه دهیم و از بی‌اعتنایی مجرمان ستمگر، به امر و نهی ما، مأیوس نشویم و مطمئن باشیم که در صورت «صبر و استقامت بر امر به معروف و نهی از منکر» در نهایت پیروز میدان خواهیم بود و ستمگران را وادار به عقب‌نشینی خواهیم کرد.

هرچه گستره اعتراضات کلامی، بیش‌تر باشد و دامنه انتشار آن، وسیع‌تر، آثار مثبت آن فراوان‌تر خواهد بود. این‌گونه است که بهره‌ای فرهنگی نیز نصیب جامعه ما می‌شود و «جامعه ایرانی به نقد و انتقاد مستمر حاکمیت، از بالاترین سطوح تا پایین‌ترین آن، خو می‌گیرد» و این بزرگ‌ترین دستاورد عمل کردن به این راهکار «مشروع و عقلانی» است.

۳- من اکنون در سلامت کامل به سر می‌برم؛ اگر بازداشتی صورت گیرد، مسؤولیت حفظ سلامتی بازداشت شده بر عهده بازداشت‌کنندگان است. اهل «اعتصاب غذا» نیستیم و اگر شایعه‌ای در این خصوص شنیده شد، مطمئناً صحت نخواهد داشت. البته تحمل جفاهای روحی و روانی حاکمیت و تجربه بازداشت‌ها و سلول‌های انفرادی طولانی مدت را دارم.

۴- تجربه بازداشت‌های قبلی می‌گوید که «هیچ‌گاه هیچ‌گونه درخواست ابتدائی، ملاقات، تلفن، نامه، کتاب و دفتر، روزنامه و نشریات، آب و غذا و... از مأموران بازداشتگاه و دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی نداشته‌ام». مسؤولان رسمی بازداشت و بازداشتگاه، همیشه به آنچه خود خواسته‌اند عمل کرده‌اند و تنها در برخی موارد، با اصرار از من خواسته‌اند تا اگر چیزی نیاز دارم به اطلاع آنان برسانم. اصطلاحاً «بندی بی‌آزاری بوده‌ام». حتا در مورد «تبدیل قرار بازداشت به وثیقه» بازجوی دادگاه ویژه به من گفت: «بنا شده است که شما با قرار وثیقه، آزاد شوید» و قبل از آن هیچ‌گونه سخنی از تبدیل قرار به میان نیامده بود.

تمامی تلاش لازم از نظر خود را تا وقتی بیرون از زندان بوده‌ام، انجام داده و می‌دهم و هیچ پروایی از ستمگران ریز و درشت نداشته‌ام. اما در هنگام بازداشت، مسؤولیتی جز «حفظ جسم و جان و باورها و آبروی خود، خانواده، دوستان و همفکرانم» برای خویش نمی‌شناسم و امیدوارم در انجام این مسؤولیت عقلانی و مشروع، در همه حال، توفیق الهی را همچنان رفیق خود بیابم.

۵- حقیقتاً هیچ‌گونه انتظار خاصی از بستگان و دوستان خود نداشته و ندارم. نمی‌خواهم کوچک‌ترین وقفه‌ای در زندگی طبیعی آنان ایجاد شود (چرا که یکی از اهداف ستمگران، مختل کردن زندگی مخالفان سیاست‌های خویش است). هیچ چشمداشتی به اقدامات خاص، برای آزادی خود نداشته و ندارم. اگر کسی توان «وادار کردن دستگاه حاکمه به رعایت قانون و پرهیز از ظلم» را دارد، بهتر است این توان را به صورت کلی و درباره همه رفتارهای غیرقانونی حاکمان متخلف، به کار گیرد.

علاوه بر اینکه، «باقی ماندن من در بازداشت یا زندان، با توجه به روند نامشروع و نامعقول رفتار حاکمیت، برایم گواراتر از آزاد بودن و سکوت در برابر مظالم موجود است. حقیقتاً در زندان، رضایت ناشی از انجام وظیفه و تأثیر بدون تردید آن (که زندانی شدن من ناشی از مؤثر بودن وظایف انجام‌شده است) مرا نشاطی بخشیده و می‌بخشد که هیچ‌گاه در بیرون زندان آن را تجربه نکرده‌ام».

۶- وقتی رقیب، در برابر بیانات مکرر و مستدل شما اقدام به بازداشت و زندانی کردن شما می‌کند و از قدرت متکی بر سلاح خود بهره می‌گیرد، بزرگ‌ترین دلیل بر «فضیلت» شما بر او، آشکار می‌شود. در بیان حکماء و ائمه هدی (ع) این نکته دیده می‌شود که «الفضل ما شهدت به الأعداء»:



فضیلت، آن چیزی است که دشمنان (رقبا) به آن شهادت داده‌اند. آنان با این رفتار خود اقرار می‌کنند که «توان استدلال و دفاع از رفتار و گفتار خود را ندارند و نمی‌توانند در منطق و استدلال بر شما پیروز شوند و به همین خاطر باید از حربه زور و زندان بهره گیرند». سعدی شیرازی گفت: «دلایل قوی باید و معنوی // نه رگ‌های گردن به حجت قوی» و شاید با کسانی مواجه نشده بود که در برابر «دلایل» از «بازوان قوی» و یا «سلاح قوی» و «بازداشت و سلول انفرادی و زندان‌های طولانی مدت» بهره می‌گیرند تا از آنان نیز در شعر خود، یاد کند.

۷- من آنچه را باید در مورد سیاست‌های حاکمیت فعلی ایران بگویم، در «نامه به رهبری» و «نامه به رئیس‌جمهور، خاتمی» و «نامه به کمیسیون حقوق بشر اسلامی» و سایر نامه‌ها و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها گفته‌ام. بالاترین مقام مسؤول در نظام جمهوری اسلامی، رهبری کشور است. «مسئول» یعنی «پرسیده شده». پس بیش‌ترین پرسش‌ها باید از کسی بشود که بیش‌ترین اقتدار و امکان را در اختیار دارد. تمامی اقدامات نهادهای زیر نظر رهبری، شرعاً و قانوناً بر عهده وی قرار می‌گیرد، مگر آنکه در برابر جرم و خطای آنان واکنش مناسب نشان دهد و راه‌های آشکاری برای اطلاع‌رسانی بدون دلبهره از تمامی ارکان قدرت را به رهبری و جامعه ایران، فراهم کرده باشد.

سوگمندان آنچه عملی شده است، چیزی جز خلع سلاح کردن جامعه از نظارت بر ارکان قدرت نبوده است. این رهبری کشور است که؛ الف) نشریات مکتوب و روزنامه‌ها را به شدت تحت کنترل دولت و حاکمیت قرار داده است و با عنوان جعلی «پایگاه دشمن» یا «تهاجم فرهنگی» همه دوستداران کشور را از نظارت و اطلاع‌رسانی در مورد تخلفات و جرائم مسؤولان ریز و درشت، محروم کرده است. ب) اجازه تأسیس و فعالیت رادیو و تلویزیونی را (حتی در خارج از مرزها) به منتقدان دلسوز و دگراندیشان مذهبی نمی‌دهد تا چه رسد به سایر شهروندان کشور، در حالی که این حق قانونی و شرعی همه شهروندان برای نظارت و اطلاع‌رسانی در زندگی اجتماعی است. ج) نویسندگان و بسیاری از امضاءکنندگان نامه‌های پنهانی منتقدان سیاست‌های ایشان، در اولین مرحله پس از نوشتن نامه، مورد انواع بی‌مهری‌ها و سلب حقوق قانونی (مثل حق نامزد شدن در انتخابات) قرار گرفته‌اند. رد صلاحیت این افراد، با اتکای به اظهارات تند رهبری کشور و گاه با تصریح ایشان به عدم صلاحیت منتقدان، صورت گرفته و می‌گیرد.

د) این‌گونه رفتار با منتقدان، جرأت و جسارتی به دون‌پایه‌ترین مسؤولان قانون‌شکن و بداخلاق در دستگاه‌های مختلف حکومتی بخشیده است که هیچ مقام غیروابسته به رهبری (حتی اگر هفتمین و هشتمین رئیس‌جمهور یا رئیس مجلس ششم باشد) نمی‌توانست و نمی‌تواند مانع قانون‌شکنی آنان شود، تا چه رسد به جایی که فرد متخلف، از دانه‌درشت‌ها و یا خود رهبری باشد.

مبتنی بر موارد پیش‌گفته، هیچ عذری برای رهبری کشور باقی نمانده است تا تخلف مسؤولان دستگاه‌های مختلف را از خویش نفی کند. او در تمامی تخلفات ریز و درشت دستگاه حاکمه شریک است و این ناشی از «رویکرد غیرمنطقی و غیرقانونی خود رهبری به مجموعه قانون اساسی» است. قرائت غیرمنطقی قانون اساسی کشور بر اساس «فراقانون بودن رهبری» و تفسیر غیرعلمی و غیرفقهی از عنوان «ولایت مطلقه» این مشکل را پدید آورده است.

کینه‌توزانه برخورد کردن با مخالفان سیاست‌ها، آن هم از طرف فرد و جایگاهی که باید در تمامی رفتارها و گفتارها «عادل و متعادل» باشد و تمامی افراد جامعه خود را مبتنی بر واقعیت وجودی و وزن اجتماعی آنان، در تمامی اظهارات و انتصابات، مورد توجه قرار دهد و مخالفان سیاست‌های خود را تکریم کند و آنان را محبوب‌ترین افراد بداند، نتیجه‌ای جز آنچه تاکنون داشته، نمی‌توانست به بار آورد. تنها راه نجات، رها کردن تصورات غیرمنطقی و بازگشت به منطق و اخلاق و قانون است.

۸- محرومیت افراد علاقه‌مند به کشور، از تحصیل، تدریس، امکانات اشتغال به کارهای مجاز و قانونی، دولتی کردن همه چیز و همه کس، به گونه‌ای که هیچ اقدام علمی، اجتماعی، اقتصادی و... نیز بدون رضایت ارباب قدرت، امکان پذیر نیست، در کنار چشم‌تنگی، انحصارطلبی، انتقام‌گیری و ناآشنایی به ساز و کار مدیریت در بسیاری از مسؤولان، کشور را با بحرانی کم‌نظیر مواجه کرده و می‌کند. مسؤولیت اول این آشفتگی و نابسامانی و سلب حقوق اولیه انسانی از آحاد جامعه، شرعاً و قانوناً بر عهده رهبری کشور است.

گویا فراموش کرده‌اند که: «سلب حق یک مؤمن، سبب رسوایی و عذاب دردناک الهی در دنیا و آخرت می‌شود». در روایتی معتبره از امام صادق (ع) آمده است: «کسی که حقی را از مؤمن سلب کند... خداوند او را عذاب کرده... و منادی در قیامت او را می‌گرداند و معرفی می‌کند که: این کسی است که حق خدا را سلب کرده است... پس او را چهل روز توبیخ کرده و سپس به دوزخ می‌اندازند» (الکافی ۳۶۷/۲: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا



عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا يُونُسُ مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَمْسَمَائَةَ عَامٍ عَلَى رَجُلَيْهِ حَتَّى يَسِيلَ عَرْقُهُ أَوْ دَمُهُ وَ يَنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هَذَا الظَّالِمُ الَّذِي حَبَسَ عَنِ اللَّهِ حَقَّهُ قَالَ فَيُوتَخُّ أَرْبَعِينَ يَوْماً ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ.

۹- در پایان پنجاهمین سال عمر خود و در آستانه سی سالگی جمهوری اسلامی، مختصری از برداشتهای خود، نسبت به آنچه نام «انقلاب اسلامی ایران» را به خود گرفت و دستخوش برخی تحولات اساسی شد، گزارش می‌کنم. شاید روزی منصفان را بکار آید و حقیقتی را پیش چشم آورد؛

الف) شعار محوری انقلاب ۱۳۵۷ را همگان به یاد دارند. شعار مکرر راهپیمایی‌های گسترده سراسر کشور «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود.

استقلالی که با عنوان «نه شرقی نه غربی» شناخته می‌شد در ادامه راه به «نه غربی نه شرقی» تحول یافت و رویکرد نزدیک شدن به «شرق» یعنی «چین و روسیه» تا جایی پیش رفته است که برای از رو بردن «غرب» مناسبات ننگین «باج‌خواهی و باج‌دهی» مجدداً احیاء شده و در مواردی چون «نیروگاه اتمی بوشهر» و «دریای مازندران» همه گونه رفتار غیرمنطقی و تحقیرآمیز روسیه را تحمل می‌کنند و راه را بر هرگونه اعتراض در رسانه‌های عمومی بسته‌اند.

از «آزادی» فقط نامی باقی مانده است. از رویکردهای شدیداً خشونت‌بار دهه هفتاد (۱۳۶۰ تا ۱۳۷۰) و اعدام‌های بی‌شمار بدون محاکمه در محاکم قانونی تا قتل و ترور دگراندیشان در سال ۱۳۷۷ و ۱۳۷۹ و بستن روزنامه‌ها و نشریات و سانسورهای آشکار و نهان کتاب‌ها و نشریات مختلف و بازداشت‌ها و زندان‌های طولانی‌مدت و محرومیت‌های فراوان از نامزدی در انتخابات، تدریس، تحصیل، سخنرانی، کار، خروج از کشور و... می‌توان «مثنوی هفتاد من کاغذ» نوشت.

تتها در سال‌های ۱۳۵۸ تا اواخر ۱۳۵۹، علی‌رغم وجود رفتارهای نامناسب و غیر منطقی از سوی برخی گروه‌های مخالف و حاکمیت، نمونه‌هایی از رفتارهای مناسب و دموکراتیک را در کشور دیدیم. کارهایی همچون «مناظره بین مسئولان بالای نظام با مخالفان سیاسی و اعتقادی خود در تلویزیون رسمی کشور» که آزادانه به طرح دیدگاه‌های خود می‌پرداختند و البته «دولتی مستعجل» داشت.

روزنامه‌های مخالف و موافق، کم و بیش حضور داشتند و امکان اطلاع‌رسانی برای اکثریت نیروهای سیاسی رویارو، فراهم بود. من به این روش و منش در آن دوران، همیشه افتخار کرده‌ام و هنوز نیز از آن روش و منش دفاع می‌کنم. تصور من و امثال من از شعار محوری انقلاب، وجود آزادی‌های حداکثری در حوزه «آزادی بیان و نشر اندیشه» و «فعالیت‌های مسالمت‌آمیز سیاسی و اجتماعی» برای همه ایرانیان بود.

هیچ‌گاه در خیال امثال ما نمی‌گنجید که «رفتارهای مسالمت‌آمیز مخالفان سیاست‌های حاکمان، با داغ و درفش و زندان و محرومیت‌های بی‌شمار علمی، سیاسی و اجتماعی و حتا اقتصادی، پاسخ داده شود». مگر ادعای انقلابیون بر علیه شاه، این نبود که او «مخالفان سیاسی خویش را تحمل نمی‌کند». طبیعتاً هیچ فرد عاقل و منصفی نمی‌توانست از انقلاب اسلامی، تصور بازگشت به «دیکتاتوری و استبداد» را داشته باشد، هرچند با کمال تأسف، برخی انقلابیون در ادامه راه، تغییر روش و منش دادند و در دام «دیکتاتوری و استبداد» گرفتار شدند. دامی که از «صد دام صدام حسین»

گسترده‌تر و محکم‌تر بود و با سابقه «۲۵۰۰ سال فرهنگ استبدادی سلطنتی، به علاوه قریب ۱۴۰۰ سال فرهنگ استبدادی مذهبی و به اضافه ۲۰۰ سال فرهنگ استبدادی استعماری» فرهنگ استبدادی «سه پشته» و با «هزاران دام» را فراهم آورده بود که کمتر کسی از مسئولان جمهوری اسلامی، توان رهایی از آن را یافتند. گویا رهایی، سهم آنانی بود که خواسته یا ناخواسته از حکومت و قدرت فاصله گرفتند و به جمع منتقدان پیوستند.

و اما «جمهوری اسلامی» که حتا با قرائت دموکراتیک از همین قانون اساسی (با همه نواقص دموکراتیک و مهمی که دارد) امکان تحقق آن وجود داشت، با رویکردهای پیش‌گفته مسئولان نظام، اندکان‌اندک از «عقلانیت و شریعت» فاصله گرفت، تا جایی که «نه جمهورییتی مانده است و نه از اسلامیت خبری است».

آنچه امروزه شاهد آنیم، حقیقتاً نه «جمهوری» است و نه «اسلامی». گویا به جای شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» شعار «نه جمهوری نه اسلامی» را نشانده‌اند و شدیداً به آن پایبند اند.



ب) با توجه به «غلبه برداشت‌های روشنفکری مذهبی» بر مسئولان رسمی کشور و انقلاب اسلامی در قبل و پس از پیروزی، تصور و رویکرد عمومی مردم و انقلابیون مذهبی، مبتنی بر پیروزی اندیشه‌های نوین مبتنی بر «عقلانیت» در برابر «تجبر» بود و رشد روزافزون تصورات عقل‌گرای مذهبی به وسیله انتشار اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه از رسانه‌های عمومی، نشانه‌ای از صحت تصور اولیه بود. کاری که در ماه‌های آغازین پس از پیروزی انقلاب، آغاز شد و کم و بیش تا دو سال ادامه یافت.

نفوذ جریان‌های فکری متحجر در مراکز قدرت و تسلط بر برخی ارگان‌های رسمی (همچون شورای نگهبان) و میدان یافتن آنان در پناه «آزادی بیان» و فشار آوردن بر ارکان قدرت برای جلوگیری از انتشار اندیشه‌های اصلاحی، اندک‌اندک کار را به جایی رساند که رادیو و تلویزیون و نمازهای جمعه و مساجد و بسیاری از مراکز تبلیغی (مثل سازمان تبلیغات اسلامی سراسر کشور و بخش‌هایی از دفتر تبلیغات قم و واحدهای تابعه آن در مشهد و اصفهان) به تسخیر نیروهای متحجر درآمد و برخی مسئولان روشنفکر مذهبی سابق، برای حفظ قدرت دنیایی، به رویکردهای مخالفان خود تسلیم شدند.

البته بحث «آزادی بیان» حتا اگر چنین آثار زیانباری داشته باشد، باید به آن وفادار ماند ولی از کسانی که منافع آن را برده‌اند، می‌توان توقع مراعات همان آزادی را در مورد مخالفانشان نیز داشت. چیزی که از سوی افراد شورای نگهبان و همفکران شان هرگز در مورد مخالفان سیاست هاشان دیده نشده و نمی‌شود.

آنچه امروز بر فرهنگ عمومی نشر یافته از رادیو و تلویزیون و مراکز علمی و فرهنگی وابسته به حکومت، سیطره جدی یافته است، افکار متحجرانه و رویکردهای خرافی و بی‌اساس، به نام مذهب و شریعت است. تک مضراب‌های باقی مانده از رویکردهای علمی و اصلاح‌گرایانه در مراکز فرهنگی و علمی حکومت، در زیر سایه سنگین فرهنگ رایج حکومتیان، متأسفانه نفس‌های آخر خود را می‌کشند و از تأثیرگذاری جدی بازمانده‌اند.

نسل سوم باید بداند که «چه کسانی بر عهد خود پایدار ماندند و چه کسانی پیمان شکستند». یکی از مشهورترین انقلابیون روشنفکر قبل از انقلاب، جناب آقای خامنه‌ای (رهبر فعلی کشور) بود. یار و یاور «دکتر علی شریعتی» و همفکر و همراه «نیروهای ملی و مذهبی» و یکی از پیشاهنگان مدافع «اصلاح فکر دینی» که گاه آنچنان پیش می‌تاخت که از آیه «و نرید إن نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض، و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» برداشت «ماتریالیسم تاریخی» را می‌کرد و گاه برای «عضویت در شورای انقلاب» و برخلاف همه روحانیان و سیاسیون موجود در آن شورا، فرهیخته‌ای چون «خانم دکتر طاهره صفارزاده» را پیشنهاد می‌کرد.

امروز ایشان در کجا و با چه تفکر و چه کسانی محشور است و چه کسانی را طرد کرده و دوستی‌های زمان «قبل از فتح» آنان را فراموش کرده و با چه دوستان سابقی برای چه انگیزه قابل دفاعی، دشمنی می‌ورزد؟!

دوستی و دشمنی ورزیدن افراد در زندگی فردی، اگر حق آنان دانسته شود، در صحنه اجتماع و سیاست نمی‌تواند خارج از مقررات و اخلاق عمومی و قواعد و قوانین منطقی و عقلانی، توجیه شود و با این بهانه، حقوق قانونی و شرعی افراد نادیده گرفته شود.

تغییر عقیده نیز آزاد است، ولی سخن از «اتهام‌پراکنی» و «محرورسازی»ها است. آنانی که بر عهد و پیمان اولیه انقلاب با مردم پایدار مانده‌اند، نباید مورد سرزنش نیروهایی قرار گیرند که به هر دلیل، از عهد و پیمان اولیه برگشته‌اند و رفتاری متفاوت را پسندیده‌اند. به یاد آوریم که تنها معیار و میزان سنجش «وفاداری یا بی‌وفایی نسبت به ارزش‌های آغازین و مورد توافق ملت و حاکمیت» در زمان انقلاب، متن «قانون اساسی» که مبتنی بر باورهای ملی و اسلامی است بوده و باید باشد.

طبق این متن و آن باورها، سخنان و وعده‌هایی که در قالب نوشته‌ها و گفتارها به مردم داده شده بود تا آنان به «جمهوری اسلامی» رأی دهند و یا قانون اساسی را بپذیرند، لازم‌الوفاء بوده و هست و اگر کسی نمی‌خواهد به آن وعده‌ها وفا کند، طبیعتاً «پیمان خود با ملت را نقض کرده است» و نقض پیمان، گناه کبیره و موجب «فسخ قرار داد» می‌شود. پس نباید وفاداران را به «خیانت به ملت» متهم کنند و بی‌وفایان و پیمان‌شکنان را «خدمتگزار ملت» معرفی کنند.

پ) آقای خامنه‌ای به عنوان یکی از مؤسسين «حزب جمهوری اسلامی» و عضو شورای مرکزی و آخرین دبیرکل آن، لابد در جریان «اعلام مواضع حزب» (که در کتابچه‌ای با نام «مواضع ما» منتشر شد) بوده و آن را پذیرفته‌اند. کافی است که کسی آن مواضع را با عملکرد بیست ساله ایشان در مقام رهبری کشور، مقایسه کند و میزان وفاداری یا بی‌وفایی ایشان به عهد و پیمان‌ها و اعلام مواضع و رویکردهای مورد قبول خویش در سال‌های



۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ را با معیار «عدل و انصاف» بسنجد و به هر نتیجه‌ای که رسید، جوانمردانه آن را ملاک اظهار نظر خویش در مورد ایشان و عملکرد وی قرار دهد.

در آن مواضع به نحوه تعامل با گروه‌های سیاسی مخالف از نظر سیاسی و موافق از نظر اعتقادات اسلامی، مخالف از نظر اعتقادی و سیاسی و... پرداخته شده و روش‌های کاملاً دموکراتیک در تعامل با آنان پذیرفته شده است که اگر همان را معیار عمل بیست ساله قرار می‌دادند، امروز «جمهوری اسلامی» تحقق یافته بود و هیچ مخالف سیاسی را در زندان و محرومیت نمی‌یافتیم و فیلترهای غیر قانونی، انتخابات‌ها را تبدیل به «انتخابات» نمی‌کرد و متحجران بر سرنوشت ملک و آیین، تسلط نمی‌یافتند و ملت، کشور و نظام را در لبه پرتگاه نابودکننده «سقوط در آتش جنگی نابرابر و خانمان سوز از یک سو و بی‌تفاوتی اکثریت ملت در برابر آن» قرار نمی‌دادند.

من اگر با لطف رهبری کشور و دستگاه‌های امنیتی و شبه‌قضائی، روانه بازداشتگاه یا زندان شدم، از نیروهای سیاسی کشور می‌خواهم که آن کتابچه («مواضع ما») را بازیافت کرده و به بحث و بررسی منطقی گذارند و «عهد و پیمان فراموش شده» را به رهبری فعلی کشور و تمامی محافظه‌کاران و قدرت‌طلبانی که سابقه حضور در «حزب جمهوری اسلامی» را داشته‌اند، مجدداً یاد آوری کنند، شاید متذکر شوند (لعلهم یتذکرون).

امروز نیز بر این باورم که آقای خامنه‌ای و جناح راست حزب جمهوری اسلامی، در تشکیلی که نام و نشان حزبی آن را معرفی نمی‌کنند و نام مستعار «نظام جمهوری اسلامی» را بر حزب خود گذاشته‌اند، بر ارکان قدرت، مسلط شده‌اند و با معرفی افراد درون‌حزبی خود به تعداد چند برابر مورد نیاز، در صحنه‌های انتخاباتی حاضر می‌شوند و با رد صلاحیت نامزدهای سایر احزاب منتقد قدرت (به اتهام مخالفت با نظام) یا تأیید صلاحیت معدودی از نامزدهای برخی احزاب فاقد پایگاه اجتماعی، سعی در برگزاری نمایشی دموکراتیک و مردم سالارانه می‌کنند و مکرراً تأکید می‌کنند که «انتخابات، آزاد و با حضور همه گروه‌ها و گرایش‌های سیاسی، برگزار شده است!».

این رفتار غیرقانونی و غیرمنطقی، در ذات خود، رفتاری غیراخلاقی نیز هست، چرا که با حیله و نیرنگ، در پی فریب افکار عمومی است و برخلاف تعهدات و شروط شرعی و قانونی برای رهبری و فعالیت‌های سیاسی احزاب است.

ت) یکی از سیاه‌ترین برگه‌های تاریخ جمهوری اسلامی، مسأله «عزل آیت‌الله منتظری» است. به عبارت دیگر، این حادثه بزرگ، نقطه عطف تاریخ جمهوری اسلامی و «تیر خلاص» بر پیکر نیمه‌جان «امیدواران پیروزی اصلاحگرایی اندیشه دینی» بود که به دست گروهی دنیاطلب و مدعی اصلاح‌گرایی، زمینه‌سازی شده و به کام محافظه‌کاران اقتدارطلب، به انجام رسید.

در آغاز این بررسی یادآوری می‌کنم که به گمان من نظریه «ولایت فقیه» اعتبار علمی و فقهی ندارد و فقهاء دارای «حق ویژه» برای حکومت بر مردم نیستند. حق حاکمیت، صرفاً از آن مردم است و آنان هر کس یا کسانی را که با معیارهای منطقی به حکومت برگزینند، حکومتش مشروع خواهد بود. بنا بر این، من حق ویژه‌ای برای آیت‌الله منتظری نیز قائل نبوده و هرگز در پی تصدی ایشان بر منصب ولایت فقیه نبوده و نیستم.

گسترده‌گی این واقعه و ادعاهای بی‌شماری که نا آگاهان، مخالفان و دشمنان ایشان ابراز کرده و می‌کنند، در حوصله بررسی مختصر من در این نوشتار نیست، بنا بر این به بررسی «حکم عزل» ایشان که توسط بالاترین حاکم شرع آن زمان (آیت‌الله خمینی) صادر شده است می‌پردازم و امیدوارم که همه مخاطبان گرامی، این مطلب را از سر انصاف بررسی کنند و سپس نسبت به داوری خود در مورد حاکم و محکوم، برگردند و اگر در آن خطایی دیدند، به اصلاح ذهنیت خود اقدام کنند.

در نامه ۱۳۶۸/۱/۶ آیت‌الله خمینی به آیت‌الله منتظری که «حکم عزل» آیت‌الله منتظری را به وی ابلاغ می‌کند، جرم‌های آیت‌الله منتظری این گونه شمرده شده است؛ «از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضعگیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین، تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید».

جرم: روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید.

حکم: صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید.



مدارک اثبات جرم: شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضعگیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین، تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید.

شواهد و قرائن دیگر بر صحت حکم: «در مسأله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است، مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید. از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم».

بگذارید بررسی این حکم تاریخی را از «مدرک مشخص ارائه شده در متن حکم عزل» یعنی «اعدام‌های تابستان ۱۳۶۷» آغاز کنیم. سایر دلایل حکم، کلی است و برداشت‌های حاکم از سخنان محکوم است که می‌تواند مورد تفسیرهای متفاوت قرار گیرد.

پس از عملیات «مرصاد» (و یا به ادعای سازمان تروریستی و فاشیستی مجاهدین خلق «عملیات فروغ جاویدان» که حقیقتاً شکست جاویدانی برای وطن‌فروشان همدست صدام در پی داشت)، ادعایی از سوی وزارت اطلاعات مطرح شد که «مدارکی از شکست خوردگان به دست آمده است که نشانگر هماهنگی با نیروهای وابسته‌شان در داخل زندان‌ها است و بنا داشته‌اند با نزدیک شدن مهاجمان به تهران، آنان نیز در زندان‌ها دست به شورش بزنند». این ادعا از صدا و سیما نیز پخش شد ولی چندان بر آن تأکید نشد.

چندی گذشت و معلوم شد که وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب، از آیت‌الله خمینی برای «بررسی سریع و مجدد پرونده زندانیان وابسته به این گروه و سایر گروه‌های مسلح مخالف (که به خاطر پایین بودن جرم آنان، به چند سال زندان محکوم شده بودند و مدتی از محکومیت خود را گذرانده و برخی از آنان با فاصله اندکی باید از زندان آزاد می‌شدند) توسط گروه سه نفره‌ای شامل؛ قاضی، دادستان و مسؤول اطلاعات، حکم گرفته‌اند تا کلیه کسانی که «سر موضع» هستند را با نظر اکثریت آن سه نفر، اعدام کنند».

پس از این حکم، طبق گزارش حاکم (آیت‌الله خمینی) در متن حکم عزل آیت‌الله منتظری، تنها «تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند» اعدام گردیدند ولی طبق ادعای آیت‌الله منتظری «چند هزار نفر» اعدام شده‌اند.

اکنون ماییم و قضاوت تاریخی مشخص، که می‌توان «تعداد حقیقی اعدام شدگان» را برای عموم مردم (و لاقلاً برای مسؤولان امر) مشخص کرد تا معلوم شود که ادعای محکوم با واقعیت انطباق داشته یا ادعای حاکم (تعداد بسیار معدود) مقرون به صحت است؟!

چند سال پس از این واقعه تاریخی، آقای «ری‌شهری» (که وزیر اطلاعات زمان واقعه بود) در جزوه «منتظری، از اوج تا فرود» اقرار به اعدام «چند صد نفر» در آن حادثه کرده است. در این خصوص، به چند نکته اشاره می‌کنم؛

یکم؛ آیا آقای ری‌شهری از عدد واقعی، اطلاع نداشته است؟! آیا در مسأله‌ای با این مقدار از اهمیت که می‌خواهد «عامل عزل قائم مقام رهبری» شود، وزارت اطلاعات نباید مأموریت جمع‌آوری اطلاعات و رساندن آن به رهبری را بر عهده داشته باشد تا خطایی در این مرتبه صورت نگیرد؟! آیا بهره‌گیری ایشان از عدد مبهم «چند صد نفر» برای این نبوده است که با «بیش از سه هزار نفر» نیز سازگار باشد؟! آیا مبهم‌گویی به این خاطر نبوده است که چون در همین جزوه، متن نامه ۱۳۶۸/۱/۶ آیت‌الله خمینی برای اولین بار در تیراژی وسیع و کاملاً رسمی منتشر شده و در متن آن سخن از «تعداد بسیار معدود» شده است، اگر حقیقت آن «چند صد نفر» اعلام می‌شد، عملاً قضاوت عمومی به نفع آیت‌الله منتظری منجر می‌گردید؟!

آیا آقایان، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، سید محمد خاتمی، کروبی، سید حسین موسوی، موسوی خوئینی‌ها، عسگرآولادی، محمد یزدی، بازماندگان بنیانگذار جمهوری اسلامی و امثال آنها از عدد حقیقی اعدام‌شدگان آن واقعه اطلاعی ندارند؟! اگر امروز بخواهند (یا در زمان اقتدار می‌خواستند) که حقیقت را کشف کنند، آیا هیچ‌کدام به حقیقت مطلب نمی‌رسیدند؟! آیا ترس از لوازم «کشف حقیقت» آنان را به بی‌تفاوتی نکشاده است؟! بر فرض، امروز دنیا را با تغافل سپری کنند، فردای قیامت و حساب دقیق الهی را چگونه پاسخ خواهند داد؟!

نیروهای سیاسی فعال کشور نمی‌توانند نسبت به واقعه‌ای که هنوز در رسانه‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی و قضائی به آن پرداخته می‌شود و منشأ اثر است، بی‌تفاوت بمانند و بدون اظهار نظر از کنار این مطلب بگذرند.



اهمیت و ارجمندی مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی نزد برخی سیاسیون، نباید به گونه‌ای باشد که ایشان را معصوم از خطا بدانند و در جایی که حقیقت بر آنان آشکار می‌شود، چشم فرو بندند و شاهد استمرار هجوم به محکومی باشند که اصلی‌ترین مدرک محکومیت او، مخدوش و مبتنی بر ادعایی باطل است.

حتی اگر همان اقرار آقای ری‌شهری مبنی بر اعدام «چند صد نفر» را به حد اقل آن یعنی «سیصد نفر» تأویل کنیم، بازهم معلوم می‌شود که در گزارش به آیت‌الله خمینی، به گونه‌ای «گزارش دروغ» داده‌اند که همین چند صد نفر را ایشان اطلاع نداشته است، وگرنه کیست که نداند «اعدام چند صد نفر» هرگز به عنوان اعدام «تعداد بسیار معدود» شمرده نمی‌شود.

جالب‌تر آنکه همین جزوه «(منتظری، از اوج تا فرود)»، ملاقات کم‌تر از چهل نفر از نمایندگان مجلس چهارم با آیت‌الله منتظری را با عنوان «تعداد کثیر» گزارش کرده است. چگونه است که «سی و چند نفر» را «تعداد کثیر» می‌خوانند و می‌خواهند که همه ایرانیان باور کنند که هیچ خطایی نخواهد بود اگر «چند صد نفر» اعدام شده را «تعداد بسیار معدود» بخوانند؟!

البته در جریان عملیات نظامی «والفجر مقدماتی» که تعداد زیادی از رزمندگان ایرانی کشته و اسیر شدند و به شکست انجامید و صدام از آن بهره‌برداری تبلیغی می‌کرد و مدعی شد که چهل هزار نیروی ایران را کشته یا اسیر کرده است، بنیانگذار جمهوری اسلامی (که به خاطر بیماری قلبی، مسؤولان جنگ ملاحظه ایشان را می‌کردند و خبر شکست‌ها را به ایشان نمی‌دادند) بر اساس گزارش دروغ و مصلحتی فرماندهان، در سخنرانی رسمی منتشر شده از صدا و سیما ادعا کردند که «همه نیروی ما در آن عملیات به چهار هزار نفر نمی‌رسید!؟».

شاید در این قضیه نیز مصلحت‌سنجی شده و به ایشان گفته‌اند که مثلاً «ده یا بیست نفر، در مجموع اعدام شده‌اند» تا توجیه صحیحی برای بهره‌گیری ایشان از عبارت «تعداد بسیار معدود» (با اعتماد به نفس کامل) در برابر فردی مطلع و پیگیر، چون آیت‌الله منتظری باشد.

دوم؛ ادعای حاکم این محکمه (آیت‌الله خمینی) آن است که «تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند» و ادعای محکوم آن است که، «افرادی که به وسیله دادگاه‌ها و با موازینی در سابق، محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ای، بی‌اعتنایی به همه موازین قضائی و احکام قضاة است و عکس‌العمل خوب ندارد». ایشان در مورد دستگیرشدگان عملیات مرصاد که به جنگ مسلحانه علیه نظام پرداخته بودند، با عبارت «اعدام بازداشت‌شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهراً اثر سوئی ندارد» واکنش نشان داده بود ولی در مورد اعدام زندانیان پیشین نوشته بودند که: «ولی اعدام موجودین از سابق در زندان‌ها، اولاً، در شرایط فعلی حمل بر کینه‌توزی و انتقام‌جویی می‌شود و...» (هر دو متن ادعای محکوم، گزارش شده از نامه آیت‌الله منتظری به آیت‌الله خمینی است که در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۹ نگارش یافته که مستند اصلی حکم است).

این بررسی روشن می‌کند که «گزارش مسؤولان وقت به آیت‌الله خمینی، به گونه‌ای بوده است که اساساً منکر «اعدام زندانیان سابق و محکومین به کم‌تر از اعدام» بوده‌اند و به همین خاطر، حاکم با اعتماد به نفس کامل مدعی اعدام تعداد بسیار معدودی از بازداشت‌شدگان حادثه اخیر (عملیات مرصاد) شده است». به عبارت دیگر، «حاکم مدعی است که اساس ادعای محکوم، بر دروغی آشکار بنیان شده است و اساساً هیچ‌یک از زندانیان سابق یا محکومین به کم‌تر از اعدام، اعدام نشده‌اند!؟».

اما حقیقت واقعه چیزی است که «ده سال پس از واقعه» وزیر اطلاعات روز واقعه را به اقرار اجمالی وادار می‌کند و می‌پذیرد که «چند صد نفر» از زندانیان پیشین وابسته به گروه‌های محارب، که سر موضع مانده بودند را اعدام کرده‌اند! یعنی ادعای محکوم در مورد «مصادیق اعدامی‌ها» را تأیید می‌کند.

سوم؛ ادعای دیگر و کلی حاکم مبنی بر اینکه «شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم».

در هیچ‌یک از نامه‌ها و صحبت‌های آیت‌الله منتظری، لفظ صریحی که از نظر حقوقی یا فقهی نشانگر اعتقاد ایشان به لزوم حاکمیت مجاهدین خلق (منافقین) باشد تا کنون از سوی مخالفان ایشان هم گزارش نشده است. آنچه ایشان در نفی رفتارهای غیر قانونی با محکومینی که متهم به همفکری با مجاهدین خلق بوده و پس از طی دوران محکومیت (و احياناً توبه از رفتار پیشین) از زندان آزاد شده و با تنگ نظری مسؤولان از اشتغال رسمی آنان جلوگیری می‌شد، بیان کرده‌اند، دفاع از حقوق شهروندی و لزوم جذب آنان بوده است و در همان سخنان تأکید کرده‌اند که: «هرگونه محروم سازی افراد یاد شده از کار و اشتغال، سبب جذب دوباره آنان به گروه‌های خشونت‌طلب و غیرقانونی خواهد شد و مسؤولیت انحرافات بعدی آنان بر عهده مسؤولان خواهد بود».



البته ایشان در مورد لیبرال‌ها، چنین اعتقادی داشته و دارند که نباید آنها را از شرکت در انتخابات یا تصدی برخی مقاماتی که در آن تخصص داشته و دارند، محروم کرد. ایشان نسبت به افراد نهضت آزادی و نیروهای ملی مذهبی (که با اکثر آنان در دوران قبل از انقلاب و زندان و بیرون از آن دوستی داشتند) دید مثبتی داشتند و علی‌رغم برخی انتقادات، آنان را افرادی مؤمن و دلسوز کشور می‌دانستند و دلیلی برای محرومیت آنان از حقوق اجتماعی نمی‌دیدند.

این به منزله حذف سایر مسؤولان روحانی و یا ترجیح مطلق لیبرال‌ها بر مذهبی‌ها (امثال آقایان موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، رفسنجانی و سایر مسؤولان ریز و درشت آن زمان) در ذهنیت ایشان نبود. تأکید بیش از حد آیت‌الله منتظری بر «نهاد مجلس و دولت» در مسؤولیت‌های اصلی کشور و ترجیح آنان در تصمیم‌گیری‌های مهم کشوری و لشکری بر تصمیم‌گیری‌های مسؤولان سه قوه، نیز مؤید نگاه جامع آیت‌الله منتظری به مقوله قدرت بود.

آشکار است که گروهی اندک با میدان داری وزارت اطلاعات و محوریت «ری‌شهری و احمد خمینی» مجموعه گزارش‌ها و اطلاعات را به گونه‌ای گزینش شده در اختیار رهبری وقت کشور گذارده‌اند و شواهد و قرائنی را برای ایشان فراهم کرده‌اند که «اتهام طرفداری از منافقین» را به عنوان حقیقتی اثبات‌شده قرار دهند و از حساسیت‌های حاکم و محکوم در مورد این قضیه (یکی در مورد تند روی و خشونت ورزی مسؤولان و دیگری در مورد حمایت از مخالفان) کاملاً مطلع بودند و می‌دانستند که حساسیت‌های متضاد این دو نفر، می‌تواند «جایگاهی مناسب» برای سرمایه‌گذاری و اختلاف‌افکنی باشد.

به گمان من، موضع‌گیری آیت‌الله منتظری در مورد اعدام‌های سال ۱۳۶۷ نه تنها دفاع جدی از حیثیت نظام و رهبری کشور بود که تنها اقدام جدی برای جلوگیری از «سقوط کشور و نظام در دام خشونت‌طلبی و خون‌ریزی‌های نامشروع و غیرمنطقی» بود و همه کسانی که در آن فجایع دست داشتند یا از آن دفاع کردند، در پیشگاه خدا و ملت ایران و داغدیدگان آن فاجعه، مسؤول‌اند.

چهارم؛ در مورد «مهدی هاشمی» (که فردی خشونت‌طلب و اقتدارگرا و سست‌عنصر بود) اشکال اساسی آیت‌الله منتظری به «واگذاری رسیدگی به پرونده‌های قضائی به وزارت اطلاعات» بود. اساساً کار قضائی در محیط‌های باز و قابل دسترسی باید انجام گیرد و کار وزارت اطلاعات به گونه مخفی و در محیط‌های بسته و دور از چشم دیگران انجام می‌گیرد. بنا بر این، واگذاری امور قضائی و بازپرسی‌ها به دستگاه امنیتی و اطلاعاتی، بر خلاف روش قضائی قانونی و شرعی است.

ایشان تأکید می‌کند که «رسیدگی به پرونده وی باید در دستگاه قضائی و با درخواست شاکی خصوصی باشد».

به کتاب «خاطرات سیاسی» آقای ری‌شهری (چاپ اول، که سراسر آن به همین مطلب اختصاص یافته است) مراجعه کنید تا اقاریر آقای ری‌شهری در مورد «تعزیر» (یا شکنجه) مهدی هاشمی برای گرفتن «اقاریر» بر علیه آیت‌الله منتظری، دفتر و مدارس تحت نظر ایشان و سایر فعالیت‌های او را مشاهده کنید.

این در حالی است که طبق روایات صحیح و اجماع فقهای شیعه و سنی، اقاریر ناشی از «تهدید، تجرید و در محیط‌هایی چون زندان» در حق فرد اقرار کننده مشروع و مسموع نیست (تا چه رسد به اظهاراتی که علیه دیگران باشد) و در این پرونده، اظهارات مهدی هاشمی علیه آیت‌الله منتظری را از تلویزیون پخش کردند، در حالی که آیت‌الله منتظری رسماً آن را تکذیب کرده و می‌کند.

آقای خامنه‌ای پس از پخش این مصاحبه تلویزیونی (سال ۱۳۶۵)، در نماز جمعه تهران با تجلیل از آیت‌الله منتظری، رسماً اعلام کرد که «نه ما و نه هیچکس اظهارات یک فرد فاسق را بر علیه ایشان قبول نمی‌کند». آیا ایشان تا امروز نیز بر همین رأی خود باقی مانده است؟!

این همان چیزی بود که از آغاز رسیدگی به پرونده مهدی هاشمی مورد نظر آقایان بود. در نامه اولیه‌ای که آقای ری‌شهری برای آیت‌الله خمینی نوشته است، رسماً به هشت مورد از اتهامات مهدی هاشمی اشاره می‌کند که مهمترین آن عبارت است از: «رسیدگی به توطئه‌ای بزرگ علیه نظام و امام» که در متن نامه دوم ایشان (که از صدا و سیما پخش شد) فقط به هفت مورد از اتهامات و با حذف این اتهام اخیر (توطئه علیه نظام و امام) اشاره شده بود.

درک آیت‌الله منتظری از واگذاری پرونده به وزارت اطلاعات (با توجه به نفوذ بیش از پیش احمد خمینی بر آن) و مطلع شدن ایشان از نامه اولیه و حذف عمده آن در نامه منتشره در رادیو و تلویزیون، سوء ظن ایشان نسبت به این رسیدگی را برانگیخته و روز به روز بر صحت گمان ایشان می‌افزود.

پنجم؛ زمینه‌سازی افراد شروری چون «سعید امامی و باند او» در وزارت اطلاعات و قدرت‌طلبی برخی حسرت‌زدگان (که نهایتاً محروم و مغبون ماندند و نامه عمل خود را سیاه کردند)، حیثیت و اعتبار نظام و بزرگان انقلاب را مخدوش کرد. گرچه کم‌تر از ده سال پس از آن واقعه عظیم و



خسارت غیر قابل جبران، شرم ندامت بر چهره بسیاری نشست و برخی درخفا، به عذرخواهی رسیدند، ولی مگر خسارت‌های به‌جا مانده (که متأسفانه هنوز نیز مکرر می‌شود) را می‌توان تنها با عذرخواهی از محکوم، جبران کرد (هیئات!). تنها راه آن اقرار علنی و عذرخواهی از ملت و اعاده حیثیت خسارت دیدگان است و توبه و اِنابه‌ای به سوی حق و حقیقت، تا لاقلاً خسارت آخرت را در پی نداشته باشد.

ث) از آغاز پیروزی انقلاب، گروهی در پی تسلط انحصارطلبانه بر نیروهای مسلح بودند. ارتش و سپاه و نیروهای انتظامی، به خاطر تکیه بر سلاح، قدرتی بالفعل‌اند که هدف اولیه اقتدارگرایان و مستبدان بوده و هستند.

شعار «خدا، شاه، ملت» و «جان نثار شاهنشاه بودن ارتش و نیروهای مسلح» که فرهنگ استبدادی پیش از انقلاب را نمایش می‌داد، در ابتدای انقلاب از بین رفت و شعار «ارتش فدای ملت» جایگزین آن گردید.

چندی نگذشت که برخی انقلابیون اقتدارگرا و انحصارطلب، به خدمت گرفتن نیروهای مسلح را به نفع خود و دوستان خود، در دستور کار قرار دادند و با حضور حداکثری در مراکز نظامی و انتظامی، بنیان بازگشت به فرهنگ استبدادی پیشین را با مصداق جدید، بنا نهادند.

آقای خامنه‌ای که از روزهای آغازین پیروزی انقلاب، علاقه عجیبی به «نظامی‌گری» داشته و هم اکنون نیز دارد، پس از رسیدن به مقام رهبری کشور و تسلط کامل بر آن، در مقام «فرماندهی کل قوا» کار نیروهای مسلح را به آنجا رسانده است که در حضور ایشان، شعار «ارتش فدای رهبر» تکرار می‌شود و یا در مراسم رسمی نصب سردوشی‌ها (که در بسیاری اوقات با حضور خود وی انجام می‌شود) با شعار «الله اکبر، جانم فدای رهبر» مواجه می‌شود و نه تنها هیچ اعتراضی نمی‌کند که مشوق رویکردهای آنان و مسؤولان نظامی کشور نیز می‌شود.

بازگرداندن نیروهای مسلح به شعار «جان‌نثاری برای شاه و رهبر» نشانگر علاقه سردمداران حکومت و نظامیان وابسته، به دیکتاتوری و دیکتاتورها است و نباید این رویکرد فردگرایانه نیروهای مسلح را دست کم گرفت. این نیروها از ملت ایران حقوق می‌گیرند و باید همیشه و همه جا، تنها و تنها «جان‌نثار ملت ایران» باشند و نه جان‌نثار افراد خاص و عمدتاً دیکتاتورها.

باید کسانی را که این رویکرد فردگرایانه را در ارتش و سپاه و نیروی انتظامی، بنیانگذاری کرده‌اند و کوه و دشت و مراکز آموزشی و پادگان‌های کشور را با شعارهای ننگین «ارتش فدای رهبر» یا «جانم فدای رهبر» ملوث کرده‌اند، مورد تعقیب قانونی قرار داد و آشکارا بر جرم بودن این رویکرد در نیروهای مسلح تأکید کرد تا هرگز شاهد صف‌آرایی احتمالی آنان در مقابل ملت و به دفاع از دیکتاتورها نباشیم و مستبدان نیز نتوانند روی حمایت‌های نیروهای مسلح، برای سرکوب ملت خود، حساب کنند.

نقش رهبری فعلی کشور در پدید آمدن این اوضاع ننگین، غیر قابل انکار است و با توجه به مقام فرماندهی کل قوا، ایشان باید مسؤولیت این فرهنگ‌سازی منحط را بر عهده گرفته و پاسخگو باشد.

۱۰- آقای خامنه‌ای از آغازین روزهای تصدی «مقام رهبری کشور» رفتاری یکسویه و کاملاً حزبی داشت و بدون هیچ تغییری در روش سیاسی خود نسبت به دوران ریاست جمهوری، همچنان با تکیه بر جناح راست، منش سیاسی خود را پی گرفت.

آقای ابوالقاسم خزعلی که در ماه‌های اولیه رهبری آقای خامنه‌ای اقرار کرد که «حالا دیگر رهبری کشور هم از ماست» حقیقتاً درست گفته بود، چرا که عملاً ایشان «رهبر جناح راست» بود و هیچ شباهتی به «رهبر کشور ایران» نداشت و آن روند تا کنون نیز ادامه یافته است.

من به عنوان شهروند ایرانی، پس از انتخاب ایشان به رهبری، شش ماه تمام سکوت کردم و هیچ اظهار نظری در مورد رفتارهای ایشان نداشتم و در برابر عملکردهای یکسویه ایشان به دوستان می‌گفتم: «باید به ایشان و یا هرکسی که موقعیت اجتماعی او دچار تغییر جدی می‌شود، مهلتی منطقی داد تا اگر در پی تغییر روش بود، امکان آن را پیدا کند».

متأسفانه روند یکسونگری ایشان متوقف نشد و سیاست‌های حمایت بی دریغ از همگروهی‌ها و بهانه‌جویی‌ها و هجوم‌های ناعادلانه به رقیبان و مخالفان تداوم یافت و روشن شد که تغییر جایگاه قانونی، نه تنها سبب تغییر مثبت در روش‌های مدیریتی و سیاسی ایشان نشد که منجر به سوء استفاده از موقعیت برتر خویش شد که تا کنون ادامه داشته است.

در ماه‌های اولیه رهبری، ایشان حتا از قضایایی چون «اختصاص نیافتن تیر اول روزنامه به ایشان و حمل آن بر مخالفت با رهبری و نظام» و اعتراض حضوری به برخی مدیران مسؤول روزنامه‌ها یا ارسال پیغام به برخی از آنان، پروا نمی‌کرد!

اظهار نظر صریح ایشان علیه اکثریت نمایندگان مجلس سوم را سیاسیون جناح چپ و راست کاملاً به یاد دارند. البته یکی از موجبات آن، اختلاف نظر شدید مجلس سوم با ایشان در دوران ریاست جمهوری و در مورد نخست‌وزیری میرحسین موسوی بود که منجر به مخالفت ۹۹ نماینده جناح



راست با دیدگاه موافق آیت‌الله خمینی شد و آقای خامنه‌ای در جمع برخی دوستان خراسانی صریحاً گفته بود: «این قدر نگویید ۹۹ نفر با امام مخالفت کردند، (و با اشاره به خود گفته بود) بگویید صد نفر!»!

مورد دوم نیز به اظهار نظر ایشان در مورد نامه آیت‌الله خمینی به وزیر کار و در مورد «اختیارات حکومت» بود که ایشان اقدام به تفسیر نامه در خطبه نماز جمعه تهران کرد و نمایندگان مجلس با نوشتن نامه به بنیانگذار جمهوری اسلامی، نسبت به تفسیر امام جمعه، استفسار کردند و آیت‌الله خمینی با صراحت، برداشت آقای خامنه‌ای از نامه و نظر خود را «نادرست» خواند و تصریح کرد که وی «درک صحیحی از مقصود ایشان نداشته است!» (به نامه‌نگاری‌های ماه‌های پایانی سال ۱۳۶۷ در «صحیفه نور» مراجعه شود).

این دو شکست تاریخی از مجلس سوم، موجب کینه تاریخی آقای خامنه‌ای نسبت به جناح چپ شد و به همین جهت با بازگذاشتن دست شورای نگهبان در رد صلاحیت جناح چپ و حمایت بی‌دریغ از محروم‌سازی مخالفان در انتخابات مجلس چهارم، اولین انتقام را از مخالفان خود گرفت که تا امروز نیز با انواع و اقسام محرومیت‌ها و تهدیدها، ادامه داشته و هرکس به ایشان و سیاست‌های غیرمنطقی وی اعتراض کرده باشد، با محرومیت‌ها و فشارها و برخوردهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مواجه شده و با پرونده‌سازی‌های قضائی و امنیتی، راه بازگشت وی به قدرت و یا صحنه‌های علمی و فرهنگی و... مسدود شده و می‌شود.

این جلوه‌ای از «عدالت» رهبری کشور است. امروزه تمامی عناوین ملی، دینی و مذهبی به کار رفته از سوی ایشان، قالب تهی کرده و در مفاهیمی غیرمتداول به کار می‌رود. «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» یعنی رد صلاحیت گسترده شهروندان ایرانی مخالف سیاست‌ها، به اتهام «عدم التزام به اسلام!» «عدالت» یعنی «توزیع عادلانه فقر» و به بن‌بست رساندن کشور در بخش‌های تولیدی و تعطیلی کارخانجات و ورشکست شدن بانک‌ها و سقوط آزاد سهام در بازار بورس و تورم لجام‌گسیخته و حذف تصمیم‌گیری‌های جمعی و تسلط تصمیمات غیرکارشناسانه افراد خاص بر مراکز مدیریتی و جابجایی مستمر مدیران و وزیران و ایجاد بی‌ثباتی در مدیریت کشور و فراری دادن سرمایه‌های ملی به بیرون از مرزها و تشنج‌آفرینی در روابط بین‌المللی و پرداخت هزینه‌های گزاف و چند برابر ناشی از تحریم‌های سازمان ملل و مدرج شدن به درجه «محکومیت در شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه‌های مکرر علیه ایران» و قرار گرفتن در صدر کشورهای نقض‌کننده حقوق بشر و سرکوب کارگران معترض به «عدم پرداخت حقوق‌های معوقه چندین ماهه» و متهم کردن آنان به اقدام علیه امنیت ملی، و دهها «رذیله اخلاقی و سیاسی» دیگر.

نمی‌دانم اقرار چند باره آقای خامنه‌ای مبنی بر «خود به‌خود معزول شدن رهبری در صورت عدم عدالت» مبتنی بر کدام معیار از عدالت است. یعنی: «در صورت تحقق چه امری، عدالت رهبری مخدوش می‌شود؟».

آیا در باب رهبری، معتقد به وجود «عدالت بتون آرمه‌ای یا پولادین» اند، که هیچ فسقی آن را مخدوش نمی‌کند؟! یا معتقدند برخی عملکردها، می‌تواند به «سلب عدالت» بیانجامد؟

در هر صورت، حتا اگر عدالت لازم برای رهبری کشور (به هنگام انتخاب وی به این مقام) در ایشان موجود بوده است، امروزه بی تردید از عدالت مورد نظر شرع و قانون اساسی برای رهبری، در ایشان خبری نیست و طبق اقرار مکرر خود ایشان، حق تصدی در این مقام را ندارند.

۱۱- یکی از اقدامات رهبری و تیم حاکم بر ایران، رساندن کشور به لبه پرتگاهی است که اگر خدای رحمان به ملت ایران تفضل نکند، تمامی هستی این ملت رنج‌دیده در فاصله زمانی کوتاهی خواهد سوخت.

جنگ‌افروزان خارجی با کمک جنگ‌طلبان داخلی، هرروز که می‌گذرد، کشور و ملت را یک قدم به جنگی نابرابر و خانمان‌سوز نزدیک می‌کنند. جنگی که در یک سوی آن قدرت نظامی غرب قرار می‌گیرد و در طرف مقابل توان نظامی سپاه و ارتش ایران، و بعید می‌دانم هیچ صاحب‌نظری در مصاف این دو نیرو، امکان پیروزی نظامی ایران را پیش‌بینی کند.

حتی تحلیل‌گران سپاه پاسداران نیز حد اکثر سخن از تنبیه امریکا و زدن ضربه‌های سختی به امریکا و غرب به میان می‌آورند و در برابر، به ملت نمی‌گویند که فقط نتیجه یک ماه موشک باران و بمباران‌های گسترده (از آن نوع که در افغانستان و عراق و صربستان انجام دادند) به معنی انهدام تمامی سرمایه‌های اقتصادی، ارتباطی و نظامی ملت ایران خواهد بود (که در طول ده‌ها سال، اندک اندک روی هم انباشته شده) و خسارتی در حد چند هزار میلیارد دلار را بر ملت رنج‌دیده ایران تحمیل خواهد کرد و ده‌ها سال او را در فقر و فلاکت و فحشاء فرو خواهد برد و نسل فعلی و نسل‌های بعدی را محتاج کمک‌های سازمان ملل و در معرض وابستگی به کشورهای بیگانه قرار خواهد داد.



بر فرض که از پس این ویرانی عظیم، نیروهای غربی عقب‌نشینی کنند و تیم حاکم بر کشور همچنان اقتدار خود را بر ملت خسارت‌دیده ایران حفظ کند ولی با «ننگ چنین خیانت عظیمی» چه خواهند کرد؟! چه افتخاری دارد حکومت بر ملتی که همه سرمایه آنان به «سوء تدبیر» حاکمان، سوخته و از بین رفته باشد و هیچ رمقی برای ادامه حیات در او نمانده باشد؟!!

آیا آقایان تبلیغات خود بر علیه اشغال عراق را قبول دارند؟ آیا وحشیگری‌های نیروهای اشغالگر در برابر ملت مظلوم عراق و افغانستان را از یاد برده اند؟ من هرگاه به آن صحنه‌ها (که تلویزیون جمهوری اسلامی، با اصرار و مکرراً آن را پخش می‌کرد) نگاه می‌کردم، یک آن تصور پدید آمدن چنان وضعیتی برای ایران عزیز را می‌کردم و تصور می‌کردم که اگر همان رفتارها با ملت ایران و ناموس ما انجام گیرد، چه حالی به ما دست می‌دهد؟ باید منتظر بمانیم تا چنان فجایعی تحقق پذیرد یا «علاج واقعه را پیش از وقوع باید کرد؟!». آیا این نگرانی‌ها و هشدارها برای دفاع از امنیت ملی است یا «اقدام بر علیه امنیت ملی؟!». آیا اقدامات جنگ‌طلبان داخلی، مصداق بارز اقدام علیه امنیت ملی نیست؟!!

چه تضمینی برای جلوگیری از سوختن تمامی سرمایه اقتصادی ملت در برابر موشک باران و بمباران‌های دشمن اندیشیده‌اند که این‌گونه بی‌پروا، سخن از اقدام شهادت طلبانه می‌گویند. این اقدام خیانتکارانه خواهد بود اگر به تصور رسیدن به فیض شهادت خیالی، با هستی یک ملت و جان و مال و ناموس یک کشور، قمار کنند. هرکس خواستار فیض چنان شهادت خیالی است، سر خود گیرد و به مصاف دشمن در جایی رود که با سرنوشت یک ملت، بازی نکند.

وقتی سرمایه‌های انسانی، اقتصادی و فرهنگی یک ملت به تاراج بیگانگان رود، چه سود که آن بیگانه را نیز ضربه‌هایی خسارت‌بار، وارد کنند. اگر راهی می‌شناسند که بدون خسارت ملت، به زورآزمایی با جنگ‌طلبان خارجی می‌شود پرداخت، همان راه را طی کنند و این‌گونه همه چیز را به حساب ملت ایران نگذارند و پای او را به میان نکنند.

امروز تمام شواهد و قرائن گواهی می‌دهد که شرایط زمان ما با شرایط زمان «امام مجتبی (ع)» مشابهت دارد و نه با شرایط زمان حسین بن علی (ع). گرچه حسین بن علی (ع) نیز بدون هیچ متنی به یاران خود در شب عاشوراء گفت که: «این قوم با من تنها کار دارند. من بیعت از شما برداشتم، راه خود بگیرید و دست زن و بچه مرا نیز بگیرید و با خود ببرید». این همان کاری بود که امام مجتبی نیز انجام داد و آبروی خود را گذاشت و جان و مال مسلمین را حفظ کرد. گرچه شرایط حسینی تا آنجا اقتضاء می‌کرد که یاران ایشان او را تنها نگذارند، ولی او وظیفه خود را به تمامی انجام داد و حتا در مکه مکرمه نماند که مبادا به خاطر او، امنیت حرم امن الاهی مخدوش شود و فرمود: «اگر در تل خاک بی آب و علفی کشته شوم، بهتر است از اینکه در حرم امن الاهی کشته شوم».

جناب آقای خامنه‌ای خوب می‌داند (چرا که خود کتاب «صلح امام حسن» را ترجمه کرده است) که نه شرعاً و نه عقلاً، حق به مسلخ بردن یک ملت هفتاد میلیونی و سوزاندن منافع او را ندارد، پس باید در پی تدبیری دیگر برآید که «چپیه از گردن بردارد» و با دوستان و معتمدان سابق خود مجدداً مشورت کند و از این مسیر هولناک و شدیداً خسارت‌بار، پرهیز کند و برخی راه‌های رفته را برگردد.

من تردیدی ندارم که اگر کار ایران و غرب به مصاف کشیده شود، علاوه بر هلاکت بسیاری از بی‌گناهان، حتا نشانی از نظام جمهوری اسلامی نیز باقی نخواهد ماند و برای پیشگیری از انهدام این نظام، تنها راه را در «پرهیز جدی از جنگ، به هر قیمتی که منافع و منابع انسانی و اقتصادی و فرهنگی ملت ایران کم‌ترین خسارت را ببیند» می‌دانم.

رهبری کشور لابد به یاد دارد که با اطلاعات همین فرماندهان سپاه، چند بار در طول جنگ تحمیلی، وعده «پایان پیروز مندانه جنگ تحمیلی» از زبان ایشان و سایر مسئولان وقت، در مطبوعات و رسانه‌ها منتشر شد و آخر الامر، همه دستاوردهای چند ساله، در چند روز به دشمن واگذار شد و با دست خالی، جام زهر پذیرش قطعنامه را به بنیانگذار جمهوری اسلامی نوشاند. ضرورتاً به یاد دارد که همان صدام و حکومت بعثی وی، که فرماندهان سپاه در طول ۸ سال نبرد، نتوانستند بصره‌اش را به محاصره در آورند، پس از تنها ۱۶ روز از آغاز هجوم آمریکا و هم‌پیمانان او، نیست و نابود شدند و بغداد و تمامی عراق را در آغوش نیروهای اشغالگر تنها گذاشتند و به سوراخ‌های خود خزیدند و خسارت‌های بی شمار برای ملت و کشور عراق و نفرین ابدی ملت و همه آزادی‌خواهان جهان را برای خود خریدند!

به یاد آورند تحلیل‌های همین فرماندهان سپاه را که در تلویزیون کشور و کانال‌های مختلف آن، رسماً می‌گفتند: «شش ماه طول می‌کشد تا آمریکا بغداد را فتح کند، اگر بتواند!» و تنها «شش روز» پس از اظهارات این «کارشناسان نظامی!» (و تصمیم سازان فعلی در باره ایران) بغداد فتح شد و دشمن قسم خورده ایران، دشمن قسم خورده دیگرش را از پا در آورد.

پند تاریخ، با صدای رسا می‌گوید: «گول تحلیل‌های بچه‌گانه فرماندهان سپاه را نخورید و کشور و ملت را با مغزهای کوچک و دانش اندک آنان، گرفتار جهنم جنگی خانمان‌سوز نکنید!».



اگر این پند، شنیده نشود، مطمئن باشند که هیچ راهی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی، کوتاه‌تر از تحریک بیگانگان به جنگ نخواهد بود و متأسفانه این کاری است که بسیاری از طرفداران اسمی حاکمیت، شدیداً به آن مشغول‌اند.

خدایا! در این نوشته‌ها و کلمات، چنان نورانی‌تی قرار ده که قلب تاریک شده حاکمان نسبت به ما را روشن کند و برای یک بار هم که شده این مطالب را ناشی از دلسوزی و خیرخواهی بدانند و این همه بر طبل خشونت طلبی و عدم مدارا نکوبند و مسیر پیشنهادی ما را نیز امتحان کنند. «إنک علی ما تشاء و ما نشاء قدیر»

خدایا! تو که بر آشکار و نهان همه خلق آگاهی و می‌دانی که ذرات وجود ما از ظلم و ستم ستمگران داخلی و خارجی بیزار است، خود به آنانی که حقیقت دردشان «بیگانه‌گریزی» است این حقیقت را بنمایان که ما را نیز دل در گرو بیگانگان نیست و تنها و تنها «دغدغه حقیقت» را داریم و جز «آزادی، عدالت، رفاه، امنیت، آبادانی و عزت ملک و ملت» هدفی نداریم.

خدایا! از تو می‌خواهیم که بیش از این «هستی این ملت ستم‌دیده» را در معرض تاراج متجاوزان داخلی و خارجی قرار نگیرد و شر اشرار، از این ملک و ملت دور بماند.

«اللهم انا نرغب إليك في دولة كريمة تعز بها الإسلام و أهله و تذلل بها النفاق و اهله. اللهم ما عرفتنا من الحق فحملناه و ما قصرنا عنه فبلغناه، اللهم المم به شعبتنا و ارتق به فتقنا و كثر به قلتنا و اعزز به ذلتنا و يسر به عسرنا و فك به أسرنا و انجح به طلبتنا و أنجز به مواعيدنا و استجب به دعوتنا و أعطنا به سؤلنا و بلغ به من الدنيا و الآخرة آمالنا، برحمتك يا أرحم الراحمين.»

احمد قابل

اردیبهشت ۱۳۸۷

ایران، خراسان رضوی، فریمان

\*\*\* منع \*\*\*

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «دیوان اصلاح»؛ وبسایت شخصی احمد قابل

**نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۸ بهمن ۱۳۸۷****«اتمام حجت با رژیم و وزارت اطلاعات»**

**من آقای خامنه‌ای را در تمامی ظلم و ستم‌هایی که شده و می‌شود، آشکارا شریک می‌دانم. اگر در این دنیا، جایی برای شکایت از ایشان و نهادهای تحت امر ایشان نیست (که نیست)، در روز جزا نه داغ و درفش به کارشان خواهد آمد و نه از کوچک‌ترین ستمی بدون محاسبه گذر خواهند کرد**

**تنها چیزی که به چشم نمی‌خورد «امید» است و نشاط، و عمده‌ترین چیزی که به فراوانی دیده می‌شود، «نگرانی و ناامیدی» است**

**باند حاکم بر کشور، همچنان نسبت به «سکوت اکثریت ملت در برابر قانون‌شکنی‌ها و ستمگری‌های حاکمیت» امیدوار است و دیرزمانی است که برای آن حساب ویژه‌ای باز کرده است**

**آیا در تمامی دستگاه‌های حاکمیت و در درون اردوگاه اقتدارگرایان، هیچ وجدان بیداری نمانده است که برای یک لحظه به خدا و مسؤولیت انسانی خود بیاندیشد و مستی قدرت را فراموش کند**

**خدا می‌داند که هیچ دشمنی، به اندازه «کبر و غرور» به آقای خامنه‌ای صدمه نزده و نخواهد زد! خدا می‌داند که اصرارهای ایشان بر سیاست‌های غلط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و تأکید عملی ایشان بر «یکه‌سالاری»، بیش از فشارها و تحریم‌های بین‌المللی، به ملت و کشور صدمه زده است**

در روز ۱۱ دی ۱۳۸۷ و پس از گذشت چند روز از پایان اعتبار گذرنامه‌ام (که در روز ۱۳۸۴/۶/۲۵ در مرز سرخس توسط مأموران وزارت اطلاعات، ضبط و توقیف شده بود) برای گرفتن گذرنامه جدید، از محل اقامتم در شهر «فریمان» اقدام کردم. فرم‌های مربوطه را پر کردم و همراه همه مدارک مورد نیاز، فتوکپی گذرنامه قبلی را نیز تحویل دادم. پس از گذشت ۳۹ روز، به من اطلاع دادند که برای روشن شدن علت عدم صدور گذرنامه، باید به «اداره گذرنامه در مشهد، دفتر نهاد ریاست جمهوری (اداره اطلاعات) مراجعه کنم».

صبح روز چهارشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۸۷ به محل یادشده مراجعه کردم و فردی برای توضیح آمد و گفت: «شما با نامه شماره ۱۴/۲۱/م/۴۷۰ دادسرای ویژه روحانیت، در تاریخ ۱۳۸۴/۶/۱۹ ممنوع‌الخروج شده‌اید و تا آنان قرار خود را لغو نکنند، برای شما پاسپورتنی صادر نخواهد شد. تنها راه شما مراجعه به آن نهاد و حل مشکل از طریق آنها است».

من در فروردین ۱۳۸۵ نیز برای گذرنامه جدید اقدام کرده بودم و نتیجه‌ای نگرفته بودم. احتمالات آن روز به گونه‌ای بود که می‌شد تصور کرد که: «به خاطر اعتبار داشتن گذرنامه قبلی، از صدور گذرنامه جدید امتناع کرده‌اند». البته چون اعتبار قانونی هر قرار قضائی، حداکثر ۶ ماه است و پس از آن باید تجدید شود، صبر کردم و پس از گذشت شش ماه از زمان ممانعت از خروج، اقدام کردم، ولی نتیجه‌ای نبخشید.

حال که به اقرار مسؤول اطلاعاتی گذرنامه، با همان قرار شهریور ۸۴ (که با درخواست «وزارت اطلاعات» و موافقت دادگاه ویژه روحانیت صادر شده بود) از صدور گذرنامه جدید برای من امتناع کرده‌اند، بار دیگر «تخلف صریح از قوانین کشور» را با اتکای به زور، علیه یکی از شهروندان کشور، شاهدیم.

البته مسؤولان کشور، از رهبری تا دولت و وزارت اطلاعات و دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی و سایر نهادهای شناخته‌شده، در طول سالیان دراز، قانون‌شکنی را به شیوه‌ای مستمر برای خود تبدیل کرده و به آن عادت کرده‌اند و همیشه و علی‌رغم قانون‌شکنی‌های آشکار و پی‌درپی، مخالفان



سیاست‌های خود را به قانون‌شکنی متهم کرده و می‌کنند. گویا تعهدات قانونی را یک‌طرفه می‌دانند و گمان می‌برند که در همه حال، این شهروندانند که باید یک‌سویه خود را ملتزم به قوانین مصوب آنها بدانند.

من با علم و اطلاع از مجموعه امکانات قانونی و غیرقانونی رقیب متجاوز و ستمگر، اعلام می‌کنم که تا پایان سال ۱۳۸۷ خود را در معرض قوانین کشور در خصوص «خروج از کشور» نگه داشته و به آن ملتزم خواهم بود. اگر در مدت باقی‌مانده تا آن روز، پاسپورت را از روال عادی تحویل دادند، این التزام تداوم خواهد یافت، ولی در صورت اصرار حاکمیت بر تخلف و قانون‌شکنی و عدم صدور گذرنامه، هیچ‌گونه التزامی به صورت یک‌سویه نسبت به مصوبات یادشده را نخواهم پذیرفت و «در اولین فرصت مقتضی، به صورت غیررسمی، از کشور خارج خواهم شد».

البته همچون تمامی ساعات، روزها، ماه‌ها و سال‌های گذشته، از هم اکنون نیز هر لحظه منتظر اقدامات حاکمیت جور و ستم، هستم و خواهم بود و ترسی از بازداشت یا هر اتفاق دیگری ندارم، چرا که در صورت تحقق آن اتفاق، هنگامه «اطمینان من به صحت رویکردهایم» خواهد رسید و شاهد چنین اطمینانی را هیچ شرنگی (حتی مرگ) از بین نخواهد برد.

اکنون بیش از ۶ سال و ۹ ماه است که سند آپارتمان شخصی‌ام در تهران، با قرار وثیقه، بازداشت شده است و مرا از فروش ملک مشروع خود، بازداشت‌اند (که برخلاف شرع و قوانین کشور است) و صدمات فراوان مالی را به من تحمیل کرده‌اند، در صورتی که باید پس از ۶ ماه از صدور قرار، مجدداً از مالک استعلام می‌کردند تا در صورت رضایت او، قرار را تمدید کنند، ولی دریغ از اجرای قانون!

در این خصوص، بسیاری از دوستان و سیاسیون مملکت با گرفتاری‌های مشابه و گاه طولانی‌تر مواجه‌اند و هیچ‌کس به تظلم آنانی که اقدامات رسمی برای تظلم کرده‌اند نیز پاسخ نداده است تا چه رسد به احمد قابل، که مراجعه به دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی حکومت را از باب «تحاکم الی الطاغوت» بر خود حرام کرده است و جز در مورد اضطرار، مراجعه به آن را برای خود جایز نمی‌داند.

شخص ولی فقیه موجود، نمی‌تواند در خصوص رفتارهای یادشده دادگاه ویژه و وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب، با مخالفان سیاست‌های حاکمیت، خود را بی‌خبر جلوه دهد. چرا که مطمئناً از اخبار کشور مطلع است. مثلاً در خصوص حکم برادرم، آقایان: سید حسن خمینی به توسط آقای ناطق نوری، آقای کروبی در دیدار شخصی با ایشان، آقای هاشمی و برخی افراد دیگر نیز با ایشان صریحاً سخن گفته و انتقاد کرده بودند، ولی ایشان سکوت کرده بود.

من آقای خامنه‌ای را در تمامی ظلم و ستم‌هایی که به من، برادرم و همه مخالفان سیاسی و خصوصاً در مرحله اخیر به آقایان: مجتبی لطفی، قیصری و سعید رضوی فقیه شده و می‌شود، آشکارا شریک می‌دانم. اگر در این دنیا، جایی برای شکایت از ایشان و نهادهای تحت امر ایشان نیست (که نیست)، در روز جزا نه داغ و درفش به کارشان خواهد آمد و نه از کوچک‌ترین ستمی بدون محاسبه گذر خواهند کرد. پس باید گفت: «انما تقضی هذه الحیوة الدنيا».

در آغازین روزهای دهه چهارم انقلاب، وقتی بهارش را با این ستم‌ها آراسته‌اند، آیا می‌توان منتظر «سالی نکو» بود و امیدوارانه به آینده انقلاب، چشم دوخت. باند حاکم بر کشور، می‌خواهد که همه امید ملت به آینده را با «ماهواره امید» گره بزند و چنان تبلیغ کند که «همه امیدوارند»، ولی وقتی پا در کوچه و خیابان شهر و روستای این کشور می‌گذاری و آمارهای مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی را مورد توجه قرار می‌دهی، تنها چیزی که به چشم نمی‌خورد «امید» است و نشاط، و عمده‌ترین چیزی که به فراوانی دیده می‌شود، «نگرانی و ناامیدی» است.

البته باند حاکم بر کشور، همچنان نسبت به «سکوت اکثریت ملت در برابر قانون‌شکنی‌ها و ستمگری‌های حاکمیت» امیدوار است و دیرزمانی است که برای آن حساب ویژه‌ای باز کرده است. آنان از «عدم مطالبه حقوق» از سوی آحاد ملت، بهره‌های هنگفتی برده‌اند و قدرت مافیایی خود را در سراسر کشور گسترش داده‌اند و اکنون نیز در آستانه «انتخاب رئیس‌جمهور» به نمایشی غیرواقعی از حضور ملت می‌اندیشند، تا از سبب افرادی که آنان گزینش می‌کنند، کسی را بر مسند نشانند که هیچ‌گونه تعرضی به قانون‌شکنی آنان نداشته باشد و راه را بر «سیاست‌های» اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شکست‌خورده «رهبری کشور» نبندد و یا مسؤولیت شکست مفتضحانه آن سیاست‌ها را به دوش «رهبری» نیاندازد و با دادن آدرس عوضی، آنها را صرفاً ناشی از رویکردهای ناشیانه «دولت احمدی‌نژاد» (که در حقیقت همچون ماسکی بر صورت رهبری است) معرفی کند.

همان‌گونه که در بیانات پیامبر خدا(ص) آمده است: «هرکس متولی امور مسلمین شود و آنان را ضایع کند، خدا او را ضایع خواهد کرد»؛ امروز کسی در پذیرش واقعیتی تأسف‌آور، یعنی: «ضایع شدن باند حاکم بر کشور» (با سیاست‌های غلط و بنیان‌برانداز آنان) یا «ضایع شدن ثروت و اعتبار ملت و کشور» تردید نمی‌کند.

امروزه نه بخش خصوصی مملکت می‌تواند در تجارت جهانی حضوری مؤثر داشته باشد و نه بخش دولتی از اعتبار چندانی برخوردار است. بانک‌ها و مؤسسات پولی در آستانه ورشکستگی و صنعت و تولید کشور در آستانه تعطیلی و نابودی است و کشاورزی مملکت نیز رو به انحطاط



نهاده است. مراکز علمی و دانشگاهی از رونق علمی دورمانده و تمامی تبلیغات حاکمیت، پیرامون باقیمانده توانی است که برخی دانشمندان کشور در نهایت ایثار و ازخودگذشتگی، آن را برای بقای اعتبار ملت و مملکت به کار می‌گیرند و اقتدارگرایان علم‌گریز، آن را در جهت اقتدارگرایی خود هزینه می‌کنند. کاش در این صحنه‌ها نیز، اخلاق انسانی را مراعات می‌کردند و قدردان کار و تلاش تلاشگران حقیقی می‌بودند!

از طرفی به‌گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که گویی تمامی آحاد ملت، خصوصاً آن گروه‌های میلیونی که زیر خط مطلق فقراند، با تمامی فهم و شعورشان، از «انرژی اتمی» به عنوان جایگزین «دستمزدهای چند ماهه عقب‌افتاده، اجاره خانه عقب‌افتاده، نان، گوشت، تخم‌مرغ، برنج، روغن، حداقل پوشاک، حداقل مسکن، هزینه‌های تحصیل فرزندان، جهیزیه دختران، کار و شغل برای بیکاران، ازدواج برای بیش از ۱۵ میلیون دختر و پسر سن ازدواج گذشته، و...» استقبال کرده و می‌کنند؟!

آیا در تمامی دستگاه‌های حاکمیت و در درون اردوگاه اقتدارگرایان، هیچ وجدان بیداری نمانده است که برای یک لحظه به خدا و مسؤولیت انسانی خود بیاندیشد و مستی قدرت را فراموش کند و دردهای بی‌درمان ملتی را احساس کند که در طول سه ساله گذشته با ده‌ها و صدها میلیارد دلار درآمد نفتی و غیرنفتی نیز روزبه‌روز وضع معیشتی‌اش بدتر شد و این را «ثمره اصرار رهبری بر روش غلط اقتصادی خود» ارزیابی کند و به ایشان هشدار لازم را بدهد که بیش از این، ملت و کشور را ضایع نکند و به روش‌های علمی و منطقی برگردد؟! خدا می‌داند که هیچ دشمنی، به اندازه «کبر و غرور» به آقای خامنه‌ای صدمه نزده و نخواهد زد! خدا می‌داند که اصرارهای ایشان بر سیاست‌های غلط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و تأکید عملی ایشان بر «یکه‌سالاری»، بیش از فشارها و تحریم‌های بین‌المللی، به ملت و کشور صدمه زده است! من و همه کسانی که چنین می‌اندیشند، تمامی تلاشمان برای حفظ امنیت، رفاه، استقلال، آزادی، حفظ حقوق شهروندان و حق حاکمیت ملت است و در این رهگذر، به دفاع از حقوق انسانی هم‌نوعان و حتا حاکمانی پرداخته‌ایم که مورد نقد قرارشان می‌دهیم، ولی همیشه از سوی حاکمان به عنوان «دشمن، وابسته به بیگانه، سفله و...» متهم شده‌ایم.

اگر بنا باشد که همین روند ادامه یابد، چاره‌ای نداریم جز آنکه همچون مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) دست به دعا برداریم که: «خدایا ما را به افرادی بهتر از این حاکمان و این حاکمان را به افرادی بدتر از ما، مبتلا گردان» (آمین رب العالمین).

«خدایا چنان کن سرانجام کار  
تو خوشنود باشی و ما رستگار»

**«وصیتنامه سیاسی» احمد قابل، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸**

تاریخ انتشار: ۳۰ خرداد ۸۸

ایران در این روز و شب‌های تاریخی، در برابر «کودتای رهبری و برخی فرماندهان سپاه پاسداران و حامیان دولت فاسد و دروغگو» با تمام وجود ایستاده است. کودتایی به سبک «نظامیان ترکیه» بر علیه رأی و گرایش دموکراتیک و آزادی‌خواهانه مردم. کودتایی که در پی نادیده گرفتن «حق حاکمیت ملت» بوده و هست، آن‌هم ملتی که صرفاً در چارچوب «قانون اساسی جمهوری اسلامی» حقوق قانونی و مشروع خویش را مطالبه می‌کند و هنوز هم خود را ملتزم به قانونی می‌داند که رهبری و باند کودتاچی او، هرگز به آن ملتزم نبوده و پی‌درپی آن را نادیده گرفته و این پیمان و میثاق ملی را نقض کرده‌اند.

در روزهای پایانی فروردین ۱۳۸۷ در بیانیه‌ای آشکار، رهبری کشور و باند حامی او را با ذکر دلایل گوناگون، به «براندازی نظام» متهم کردم و اکنون همه کسانی که کودتای فعلی بر علیه حق قانونی و خواست آنان انجام گرفته، بر صحت آن اتهامات و «مجرم بودن متهمان» گواهی می‌دهند. در بطلان نتایج اعلام‌شده، تردیدی نمی‌توان کرد. چرا که همه شواهد و قرائن از «عزم پیشین کودتاچیان» برای معرفی احمدی‌نژاد به عنوان رئیس‌جمهور، حکایت می‌کند. عمده‌ترین این شواهد عبارت‌اند از:

۱- در تاریخ ۲۰ خرداد (۲ روز پیش از رأی‌گیری) رئیس دفتر سیاسی سپاه پاسداران در مصاحبه با هفته‌نامه «صبح صادق» ارگان رسمی سپاه پاسداران، ضمن متهم کردن هواداران میرحسین موسوی به «تلاش برای راه انداختن یک انقلاب مخملی» رسماً تهدید کرده بود که «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، انقلاب مخملی در ایران را در نطفه خفه خواهد کرد».

پیش از آن هم برخی چهره‌های بانفوذ جناح راست از «محال بودن برگشت اصلاح‌طلبان به قدرت و عدم اجازه از سوی جناح متبوع‌شان برای چنین اتفاقی» سخن گفته بودند.

۲- در نیمه‌شب ۲۲ خرداد، برخی خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های وابسته به کودتاچیان از پیروزی نامزد خود با میزان رأی‌های که هنوز شمارش نشده و فردای آن روز رسماً اعلام گردید، خبر داده بودند. حتا برخی از آنان از دو روز قبل نیز همین درصد آراء را منتشر کرده بودند. شخص احمدی‌نژاد نیز یک هفته قبل از پایان تبلیغات در جمع اعضای ستاد خود گفته بود: «من پیروز قطعی هستم و تعجب می‌کنم که دیگران چرا خودشان را بیهوده معطل می‌کنند».

آن روزها این سخنان و موضع‌گیری‌ها را حمل بر «جنگ روانی» می‌کردند ولی اکنون معلوم می‌شود که «با کشف و شهود، از عالم غیب خبر داده‌اند!»

۳- اعلام نظر ناگهانی و شتاب‌زده آقای خامنه‌ای در مورد انتخابات ریاست جمهوری در ساعت ۱۰ صبح ۲۳ خرداد و «تأیید صحت آن و تشکر از امانت‌داری مجریان و ناظران، و تبریک به فرد منتخب و اعلام جشن پیروزی» و در حقیقت، اعلام «پایان قطعی پروژه انتخابات با پیروزی حامیان خویش» قبل از اعلام نتیجه نهایی از سوی وزارت کشور و پایان مهلت رسیدگی به شکایات توسط شورای نگهبان و تأیید صحت انتخابات از سوی این نهاد (که طبق قانون اساسی، تنها نهاد قانونی صاحب صلاحیت برای اظهار نظر قطعی در مورد انتخابات است)، نشانگر عزم پیشین رهبری برای معرفی «چوپان دروغگو» به عنوان «رئیس‌جمهور منصوب رهبری» است.

این اقدام رهبری، مصداقی برای سخن رئیس دفتر سیاسی سپاه پاسداران در مورد «در نطفه خفه کردن انقلاب سبز و مخملی طرفداران میرحسین موسوی» بود. ایشان با «تعجیل در اعلام نتایج و بستن پرونده انتخابات» می‌خواست خود و حامیانش را از شر «رئیس‌جمهوری اصلاح‌طلب» و «انقلاب سبز» وی، راحت کند و چهار سال را آسوده سپری کند.

البته ایشان و بسیاری از دوستان آقای موسوی هم فکر نمی‌کردند که میرحسین، تا این اندازه مقاومت کند. تصور همگان این بود که در برابر مواضع رهبری، ایشان نیز مثل آقای محسن رضائی، کوتاه‌آمده و تمکین خواهد کرد.



۴- طبق اقرار و اعتراف شخص آقای خامنه‌ای، در این دوره، بیش از ۱۰ میلیون نفر از مردمی که در انتخابات گوناگون گذشته شرکت نمی‌کردند نیز به میدان آمدند.

تردیدی نیست که این افراد، کسانی بودند که در طول سال‌های گذشته، به‌خاطر «مخالفت با سیاست‌های مسئولان کشور و نتیجه‌بخش ندانستن حضور خود برای تغییر وضع موجود» از شرکت در رأی‌گیری‌ها، پرهیز می‌کردند و اکنون که به میدان آمده بودند، برای «تغییر اوضاع» بوده است و نه «ادامه وضع موجود». اما عملاً این رأی به نفع احمدی‌نژاد «مصادره» شده است و رأی او را به میزان «بیش از ۱۰ میلیون رأی افزون بر تعداد آرائی که آخرین نظرسنجی‌های علمی نشان می‌داد» اعلام کرده‌اند. گویی این جمع تازه‌به‌میدان‌آمده، عاشق احمدی‌نژاد بوده‌اند و برای زدن «مشت محکم به دهان مخالفان وی» به میدان آمده‌اند!

۵- در کنار دروغ آشکار ۲۴ میلیون رأی احمدی‌نژاد (و فقط معادل نیمی از آن برای آقای موسوی)، یکی از آشکارترین دروغ‌های انتخاباتی این دوره در مورد رأی آقای کروبی است که هر انسان آگاهی را آزار می‌دهد.

کینه آقای خامنه‌ای از شعار «تغییر» آقای کروبی و وجود برخی چهره‌های سرشناس پیرامون ایشان و برنامه‌های مختلفی که ارائه کرده بود و لزوم پاسخ احمدی‌نژاد به «خط و نشان کشیدن آقای کروبی در دو سال پیش برای وی در انتخابات بعدی ریاست جمهوری» (که اکنون زمانش رسیده بود) انگیزه‌های کافی برای «نشان‌دادن اثر کینه و انتقام، در اعلام نتیجه آراء او» را فراهم ساخته بود. کینه حاکمیت کودتایی از کروبی، دلایلی چون صراحت او در «اعتراض به: قتل زهرا بنی‌یعقوب، نظارت استصوابی و رد صلاحیت‌ها، در برنامه تبلیغی تلویزیونی» و امثال آن را نیز داشته است.

۶- افزایش ۱۰ برابری صندوق‌های سیار، که عملاً دور از چشم ناظرین نامزدها، امکان همه‌گونه تقلب را فراهم می‌کرد و بی‌اعتنایی به اعتراض نامزدها نسبت به این افزایش غیر منطقی، یکی دیگر از شواهد این ماجرا است.

۷- نداشتن ناظر در بسیاری از صندوق‌ها از سوی نامزدها، به‌خاطر کارشکنی‌های وزارت کشور و فرمانداری‌ها، امکان جابه‌جایی آراء را فراهم ساخته بود و کسی باور نمی‌کند که دولتی که پیش چشم مردم دروغ می‌گوید و فسق علنی انجام می‌دهد و آمار را وارونه جلوه می‌دهد، از جابه‌جایی آراء و وارونه کردن آمار رأی مردم، پروایی داشته باشد.

۸- راه ندادن ناظرین نامزدها در بسیاری از موارد و مراحل مربوط به «آماده کردن صندوق‌ها، رأی‌گیری و شمارش» و خصوصاً در «اتاق تجمع آراء» و بیرون کردن کارکنان رسمی وزارت کشور و شمارش غیرمعارف آراء این‌دوره، زمینه دستبرد به آراء مردم را فراهم کرده بود. این رفتار غیرقانونی، اعتماد به نتایج رسمی را مخدوش می‌کند.

۹- این دولت پیش از این و در «رأی‌گیری برای مجلس هشتم» نیز صحنه‌های آشکاری از تقلب را رقم زده بود. مثلاً یکی از حامیان دوره پیش احمدی‌نژاد (که فعلاً منتقد او است) رسماً در مصاحبه‌اش اعلام کرده بود که «من با خانواده‌ام در یکی از شعب رأی‌گیری، حاضر شده و رأی داده‌ایم ولی با کمال تعجب، در همان صندوق، رأی مرا «صفر» اعلام کرده‌اند». این داستان مشابه همان چیزی است که برای مرحوم «مدرس» در دوره رضاخان اتفاق افتاده بود.

وقتی چنین وقاحتی در تقلب رأی مردم از این مجریان و ناظران به‌ثبت رسیده است و فردی از اردوگاه خود آنان به آن اعتراف می‌کند، خیانت آنان در امانت آراء مردم، قطعی و مسبوق به سابقه است. بنا بر این، شهادت آنان به صحت انتخابات، از نوع «شهادت فاسق» و شرعاً و عقلاً غیر قابل اعتماد است.

۱۰- گزارش‌های فراوانی از نیروهای مردمی حاضر در صحنه‌های مختلف انتخاباتی در مورد «رأی‌گیری از افراد زیر ۱۸ سال و بدون ثبت در شناسنامه» یا «جابه‌جایی آراء میرحسین موسوی و کروبی و رضائی به نفع احمدی‌نژاد» به ستادهای نامزدهای مغبون، رسیده است که موجبات اعتراضات آنان را طی بیانیه‌ها و اعتراضات کتبی به مراجع قانونی، فراهم کرده است.



سابقه «خیانت در امانت آراء ملت» به ضمیمه این گزارشات متکی بر تخلفات رسمی، شواهد معتبری برای عدم اعتماد به نتیجه اعلام شده به صورت رسمی را فراهم کرده است.

۱۱- آقای خامنه‌ای و باند کودتاچی وی، اگر خواهان حقیقت بودند، از طرح «کمیته صیانت از آراء مردم» استقبال می‌کردند. آنها نه تنها استقبال نکردند که طراحان را به «اهانت به نظام و همراهی با دشمنان» متهم کردند تا زمینه کودتای خود را فراهم کنند. در فرهنگ عمومی این کشور این سخن حکیمانه را همه پذیرفته‌اند که «آن را که حساب، پاک است، از محاسبه چه باک است» (حتی آقای خامنه‌ای در پاسخ یکی از یاران قدیمی خود در قضیه پول گرفتن از شهرام جزایری، به همین مطلب اشاره کرده بود). اکنون نیز با همین منطق، می‌توان پرسید که چرا از «نظارت مردم» نگران می‌شوند و آن را مخالف منافع خود می‌پندارند؟ آیا قصد خیانتی داشته و دارند که از نظارت دیگران بر خویش، این‌گونه می‌هراسند و همه را متهم به همراهی با دشمن می‌کنند؟

بازداشت‌های گسترده سیاسیون و حتا فعالان ستادهای نامزدهای اصلاح طلب و قطع ارتباطات تلفنی و رسانه‌های مربوط به مخالفان کودتا، چهره عریان «کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸» را نمایان ساخت. سرکوب شدید تجمعات مردمی در روز ۲۳ خرداد و حضور گسترده نیروهای مسلح و تشدید فوق‌العاده فضای امنیتی، تمامی اجزاء پازل این کودتا را در کنار هم قرار داد تا در برابر اقدام غیرقانونی کودتاچیان، هیچ مقاومتی نشود.

۱۲- در موارد مختلف انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، سال‌ها است که از «لزوم نظارت بین‌المللی» دفاع کرده‌ام. دلایل قانونی و عقلی برای این مطلب وجود دارد:

یکم؛ دولت ایران در زمان رهبری آقای خامنه‌ای، عضویت در کنفرانس بین‌المجالس را پذیرفته است و آن را به رسمیت شناخته است. دوم؛ طبق مصوبات این کنفرانس، انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس کشورهای عضو، باید با نظارت بین‌المللی انجام گیرد. سوم؛ ایران تاکنون چندبار به عنوان «ناظر» در انتخابات چند کشور حضور داشته و با پذیرش حضور خود به عنوان ناظر، روند اعمال نظارت بین‌المللی بر انتخابات کشورها را عملاً تأیید کرده و به رسمیت شناخته است. چهارم؛ دولت و حکومتی که عملاً روند «نظارت بین‌المللی» را پذیرفته، نمی‌تواند از نظارت بین‌المللی بر انتخابات خود، جلوگیری کند. این حقی «دوسویه» است و هیچ کشوری مجاز نیست که فقط یک‌سویه آن را بپذیرد و سویه دیگر را انکار کند. اکنون باید پرسید که: چرا حاکمان فعلی ایران و حامیان آن‌ها، با طرح «نظارت بین‌المللی بر انتخابات ایران» رنگ از چهره‌شان می‌پرد و برای فرار از پاسخ‌گویی، بدون هیچ منطقی، به جوسازی پرداخته و رگ‌های گردن‌شان بیرون می‌زند و با پرخاش و هتاک، خواستاران نظارت بین‌المللی را به انواع تهمت‌هایی که تنها شایسته خودشان است، متهم می‌کنند؟! کودتای ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ علیه ملت ایران و تصمیم قاطع او به «ریاست جمهوری میرحسین موسوی» نشان می‌دهد که علت‌العلل تمام آن مخالفت‌ها، مقاصد سوء کودتاگران بر علیه حق حاکمیت ملت بوده و هیچ دلیل دیگری نداشته و ندارد.

۱۳- آقای خامنه‌ای در دیدارش با اعضای ستادهای نامزدها در تاریخ ۲۶ خردادماه ۱۳۸۸ ادعا می‌کرد که: «همه کسانی که در انتخابات شرکت کرده‌اند، چه رئیس‌جمهور منتخب! و چه دیگران که رأی اقلیت را دارند، همه از نظر نظام، مردم ایران هستند و برای نظام فرقی ندارند. همه محترم‌اند و موافق و مدافع نظام جمهوری اسلامی‌اند!».

گویی هیچ‌کس نمی‌پرسد که چرا طرف اقلیت (به ادعای ایشان) در تمام دوران رهبری ایشان از امکانات صداوسیما محروم‌اند و طرف مقابل تمام امکانات را به مصادره خود درآورده است.

ایشان از «لزوم توجه در سخنان به‌گونه‌ای که تحریک‌کننده نباشد» سخن گفت. کیست که نداند که بیشترین اهانت‌ها و تهمت‌های ناروا را شخص ایشان بر علیه همان اقلیت ادعایی در طول این سالیان، بر زبان رانده و منتشر کرده است.

ایشان به گونه‌ای سخن می‌گفت که گویا هیچ اتهامی متوجه خود وی نیست! تمامی اقدامات اخیر در سایه حمایت‌های آشکار ایشان از باند کودتاچی، رقم‌خورده است.



۱۴- ایشان از «لزوم موضع‌گیری شفاف در برابر خشونت‌طلبان و اغتشاش‌گران و مهاجمان به اموال عمومی و خصوصی و جنایت‌کاران» سخن گفتند. کاش یادی از «شهیدان ۲۵ و ۲۶ خرداد» نیز می‌کردند و لااقل اظهار تأسف می‌کردند.

آیا ایشان از جنایات «کوی دانشگاه» و خیابان آزادی، و شهرهای اصفهان و شیراز، و شهادت مردم غیر مسلح، که به دست نیروهای رسمی و مهاجمان مسلح تحت‌الحمایه آنها انجام گرفته، صریحاً موضع‌گیری می‌کردند تا متهم به رضایت به آنان جنایات نمی‌شدند.

آیا از جنایاتی که آقای اعلی در محدوده محل سکونتش گزارش کرده است و یا حمله به مجتمع مسکونی سبحان که هردو مورد از سوی نیروهایی که مسلح بوده‌اند به انجام رسیده و نیروی انتظامی هم متعرض آنان نشده است، بی‌خبر هستند؟! آیا شکستن شیشه‌های آپارتمان‌ها و اتومبیل‌های ساکنان و تهدید و فحاشی‌های آنان به‌خاطر تکبیرگویی ساکنان، از نظر ایشان جرم است یا خیر؟! آیا از عکس‌های منتشره در مورد هجوم نیروهای رسمی ضدشورش به منازل شخصی و ضرب و شتم مردم و مجروح ساختن آنان و صدمه زدن به اتومبیل‌های پارک شده در کوچه‌ها بی‌خبرند؟!

آیا از وحشی‌گری‌های مهاجمان به کوی دانشگاه تهران اطلاعی ندارند؟! آیا عکس‌های اتاق‌ها و ورودی ساختمان‌های کوی را مشاهده نکرده‌اند؟! آیا تکرار این موارد ناشی از «عدم پی‌گیری جنایت قبلی در کوی دانشگاه» نبوده و نیست؟! آیا اشک ریختن چند سال قبل، کفاف آن‌همه جنایت را داد؟ و آیا امروز هم سکوت ایشان در برابر جنایاتی که مهاجمان تحت‌الحمایه مرتکب می‌شوند، توجیه شرعی و قانونی دارد؟! مگر ایشان «فرمانده کل قوا» نیست؟ و هزاران پرسش دیگر که متأسفانه هیچ پاسخی نداشته و ندارد.

آنانی که در برابر شهادت مظلومانه «زهرا بنی‌یعقوب، ابراهیم لطف‌اللهی و...» در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های رسمی حکومتی سکوت کرده‌اند و آن را از «کشیده شدن خلخال از پای یک یهودیه» کم‌تر ارزیابی می‌کنند، امروز ثمره آن همه جنایت و «امضای آنها با سکوت» را برداشت می‌کنند.

۱۵- ظاهراً ایشان هیچ شرمی از آن‌همه اظهار وحدت و همبستگی در حضور افرادی که صمیمی‌ترین دوستان و همکاران ستادهاشان را در زندان می‌دیدند، نداشت و به‌گونه‌ای نصیحت می‌کرد که انگار همه آزادند و هیچ اتفاقی نیفتاده است! کجای آن ادعاها با دستگیری گسترده بسیاين همخوانی دارد؟! آیا یک‌بار اقدام به کشتن «سعید حجاریان» برای نیروهای کودتاجی کفایت نمی‌کرد که «جسم تکیده او» را نیز بر نمی‌تابند و بازداشت می‌کنند؟! جدا شرم‌آور است.

مگر جرم آنان چیزی جز دفاع آرام و منطقی از حقوق قانونی خود و مردم بوده است؟ مگر راهپیمایی و اجتماعات و اعتراضات منطقی و غیر خشونت‌بار، طبق قانون اساسی کشور، آزاد نیست؟ کدام اصلاح‌طلبی را سراغ دارید که رویکردهای خشونت‌بار را تأیید کرده باشد؟! منطق «چماق و هویج» دیرزمانی است که از ارزش تهی شده و جز خنده تمسخر، بر لب نمی‌آورد. بهتر است که فکری برای سامان‌دهی کشور بر اساس قوانین رسمی و منطبق با حق حاکمیت ملت بکنند و زبان تهدید و روش استبدادی را کنار گذارند. عامل اصلی ناهنجاری‌ها در کشور، قانون‌گریزی مسئولان برتر کشور است و اگر همه به قانون تمکین کنند، هنجارها برمی‌گردد و حقوق همگان تأمین می‌شود.

۱۶- اکنون و پس از این تجربه با ارزش ملت ایران، و پس از عزم جدی ملت برای دفاع از حق حاکمیت خویش که اوج آن را در راهپیمایی کم‌نظیر آنان در زیر سایه «تهدیدهای وزارت کشور، لباس شخصی‌های مسلح، نیروهای رسمی ضد شورش، دادستانی کل و تبلیغات و تهدیدهای وسیع صدا و سیما» بر علیه شرکت کنندگان» در روز دوشنبه سبز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی، مشاهده شد، باید همه مردمی که رأی آنان به تاراج کودتاجیان رفته است، هشیار باشند و از همراهی و حتا بی‌تفاوتی در برابر کسانی که از دست‌یازیدن به رفتارهای خشونت‌بار و صدمه زدن به اموال عمومی و خصوصی پرهیز نمی‌کنند، شدیداً پرهیز کنند (که پرهیز می‌کنند) و با حفظ متانت در برخوردها و بهره‌گیری از حقوق قانونی خود، تا می‌توانند، مدارک قطعی هجوم نیروهای کودتاجی به اموال مردم را در اختیار ستادهای رئیس‌جمهور منتخب ملت ایران که آقای میرحسین موسوی است، قرار دهند و یا آن را به رسانه‌های عمومی برسانند و اگر امکان انتشار آن را دارند، خود اقدام به انتشار آن کنند.

پرهیز از انتشار اخبار ناصحیح و دقت در انتشار اخبار صحیح و تلاش و کوشش پیگیر برای آگاه کردن مردم از ظلم و ستمی که بر آحاد ملت می‌رود، با استفاده از تمامی امکانات متعارف و منطقی، وظیفه عقلی و شرعی همه است.



۱۷- تجدید انتخابات ریاست جمهوری اخیر، تنها با چنین سازوکاری به حاکمیت ملت، منتهی می‌شود. گوش به اتهامات بیهوده کودتاچیان و حامیان آنها نسپریم که دائماً با اتهام واهی «تسلیم در برابر بیگانگان» مردم را به تسلیم مطلق در برابر زیاده‌خواهی‌های خود و در حقیقت به «بردگی خویش» فرا می‌خوانند.

هرگز و از هیچ فرد حقیقی یا حقوقی نباید پذیرفت که از این پس در ایران، انتخاباتی بدون نظارت بین‌المللی را به ملت ایران تحمیل کند. دلایل کافی برای بی‌اعتمادی به حاکمانی که بارها آزموده‌اند، به فراوانی وجود دارند و منطقی و معقول نیست که مجدداً در دامی بیافند که بارها افتاده‌اند.

در پایان، یادآوری چند نکته را ضروری می‌دانم؛

۱- کودتاچیان بدانند که ریختن خون فرزندان ملت، که خود به «حماسه‌آفرینی آنان و کسب عزت برای ایران و جمهوری اسلامی، در انتخابات اخیر» اقرار کرده‌اند، جز ننگ و نفرت و عذاب الهی در دنیا و آخرت را برای آنان در پی نخواهد داشت. پس از خدا بترسند و خون فرزندان ملت را نریزند، که در منطق شریعت محمدی (ص) ریختن خون یک نفر به ناحق، همچون کشتار تمامی آدمیان است.

آیا از «شرکت کنندگان در انتخاباتی که کودتاچیان نیز به آن افتخار کرده و می‌کنند» با «خسونت‌ورزی و سلب حقوق قانونی» تشکر می‌کنند؟! ملت ایران کشته‌شدگان وقایع اخیر در کوی دانشگاه و خیابان‌ها را به عنوان «شهیدان حاکمیت ملت» می‌شناسد و قدردان خون‌های پاک آنان خواهد بود. حاکمیت نیز شرعاً نسبت به این خون‌ها ضامن است.

۲- نیروهای مسلح و امنیتی، که کودتاگران به اتکای قدرت سلاح آنان، به این خیانت بزرگ دست زده‌اند، از اعمال خسونت بر علیه مردم خود بپرهیزند. حتا اگر از خدا و نظارت مطلق او و ثبت و ضبط رفتار خود در نامه عمل‌شان برای حسابرسی دقیق روز جزا، پروا نمی‌کنند، به یادآورند که مأموران حکومت پهلوی در روزهای درگیری‌های خیابانی و تظاهرات مردم، چه عاقبتی پیدا کردند.

آن روز، نه امکانات تصویربرداری کنونی وجود داشت تا جنایات مختلف را ثبت و ضبط کند و نه امکان اطلاع‌رسانی وسیع امروز در اختیار بود. باید متوجه باشند که همه خسونت‌های آنان از سوی مردم، تصویربرداری می‌شود و فردا از چنگ عدالت نمی‌توانند بگریزند. پس برای دنیای خویش هم که شده، از جرم و جنایت بپرهیزند و خود را فدایی ملت، بدانند.

۳- روزی هشدار داده شد که شعار «ارتش فدای رهبر» و یا اصرار بر تکرار «جانم فدای رهبر» در مراسم نظامی و انتظامی، از سوی پرسنل نیروهای مسلح، روزی آنان را در برابر ملت قرار خواهد داد و یا این قابلیت را دارد که چنین مصافی را تدارک ببیند. امروز و پس از بی‌توجهی نیروهای سیاسی به آن هشدار، شاهد این تقابل و رویارویی هستیم.

این تجربه، برای همه باید درس عبرتی باشد تا به «ریشه‌کنی فرهنگ جان‌نثاری برای مستأجران قدرت» منجر شود و تنها ملت و کشور را به عنوان صاحبان حقیقی قدرت، شایسته جان‌نثاری، معرفی کند. خصوصاً باید فرزندان ملت در نیروهای مسلح را هشیار کند که هرگز خود را جان‌نثار رهبر و مستأجران قدرت قرار ندهند و تنها خود را فدایی ملت بدانند و برای حفاظت از حقوق آنان قدم بردارند.

۴- شعار «الله اکبر» شعار اصلی همه مردم است و کودتاچیان نمی‌توانند به دروغ، مخالفان خود را به بی‌دینی متهم کنند، ولی نباید از شعار محوری «حق حاکمیت ملت» لحظه‌ای غفلت شود. مقاومت ملت در قضیه اخیر و با استفاده از راهکارهای قانونی، هیچ چیز جز «دموکراسی و آزادی بیان و آزادی انتخاب» را هدف قرار نداده است. مبدا به خاطر خوش‌آمد این و آن، از شعار و هدف محوری این اقدام ملی، غفلت شود.

۵- عالمان دین و شریعت، وجهه خود را از «حق‌طلبی» و «دفاع از حق» به دست آورده‌اند و شایسته است که آبروی خود را در این جهت مصرف کنند. مبدا تسلیم کودتاچیان شوند و نتایج غیرواقعی اعلام شده را تأیید کنند. اعتبار آنان در گرو همراهی با کسانی است که از «دروغ، فریب، خدعه، کینه‌توزی، پیمان‌شکنی، خیانت در امانت و...» پرهیز می‌کنند و قدرت را «طعمه» نمی‌شمارند و تنها «منافع ملت» را می‌خواهند. راست گفت رسول خدا(ص) که فرمود: «لا تنظروا إلى كثرة صلاتهم و صومهم... و لكن انظروا إلى صدق الحدیث و أداء الأمانة؛ به زیادی نماز و روزه آنان نگاه نکنید (و آن را ملاک ارزیابی قرار ندهید) ولی به صداقت و امانت‌داری آنان نگاه کنید (و آن را ملاک ارزیابی قرار دهید)».



۶- آقای خامنه‌ای تا کنون به خیرخواهی خیرخواهان هیچ توجهی نکرده است. امروز او در جایگاهی قرار گرفته است که دوستان سابق خود را نیز در برابر خود قرار داده است. آقایان؛ هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، میرحسین موسوی و... کسانی هستند که تا دیروز مورد اعتماد بوده و با حکم وی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده‌اند. امروز چه شده است که همه اینها فدای احمدی‌نژاد و چند چهره سپاهی می‌شوند؟ آیا قدرت تفویض شده در قانون اساسی به رهبری نظام، ایشان را قانع نمی‌کند که نهادهای انتخابی را نیز با حربه غیرمنطقی «نظارت استصوابی» می‌خواهد به مجموعه اقتدار خویش بیافزاید؟ چرا به حد خود قانع نیست و سخن امیرمؤمنان را آویزه گوش خود نمی‌سازد که «رحم الله إمرأ عرف قدره و لم يتعد طوره: خدا رحمت کند کسی را که اندازه خویش نگه‌دارد و از آن تجاوز نکند». آیا تردیدی وجود دارد که توصیه علوی(ع) برای ایشان از توصیه‌های سپاهی و مصباحی و احمدی‌نژادی بهتر است!؟

۷- در ورای اهانت‌های بی‌وقفه کودتاچیان به آقای هاشمی رفسنجانی و حامیان وی، دست پنهان کسانی دیده می‌شود که برای «رهبری آینده» می‌خواهند موانع را از سر راه خود بردارند. ادعاهای دروغین «مبارزه با فساد اقتصادی» و یا مبارزه با «رانت‌خواری» تنها پوششی برای پنهان نگه‌داشتن آن مقاصد شوم است.

آنها می‌دانند که در هردو صورت اقدام به حذف آقای خامنه‌ای یا اتفاق طبیعی برای ایشان، تازه با مانعی به نام «هاشمی رفسنجانی» مواجه می‌شوند که هنوز در بین خبرگان، از مقبولیت برخوردار است. مقبولیتی بیش از مقبولیت آقای خامنه‌ای در خبرگان سال ۱۳۶۸ و این مانع را پیش از حذف آقای خامنه‌ای یا اتفاق طبیعی برای وی، باید از سر راه خود بردارند.

من هیچ علاقه‌ای به آقای رفسنجانی نداشته و ندارم و اساساً به لحاظ شخصی، به ایشان در قامت یک مسؤول سیاسی، اعتماد نکرده و نمی‌کنم و علی‌رغم تبری جستن از ظلم و ستمی که به ایشان از جانب کودتاچیان می‌شود (و حتی ملتزم بودن به دفاع از حقوق شهروندی و شرعی ایشان، همچون سایر شهروندان ایران‌زمین) ولی این اتفاقات را، کیفر دنیایی رفتار نامشروع سیاسی ایشان و همدستی طولانی وی با آقای خامنه‌ای، در ظلم و ستم می‌دانم.

گرچه ایشان گفته‌اند که «منتظری نظام نخواهند شد!» ولی باید بدانند که اولاً، «بدخواهان در دستگاه‌های؛ دولتی، قضائی، اطلاعات سپاه و دفتر رهبری» مصاف و درگیری بین آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری را پدید آوردند و امروزه نیز همان افراد در همان ارگان‌ها، این پدیده را تکرار کرده‌اند. ثانیاً، هر دو طرف ماجرا در بسیاری از جهات معنوی و بسیاری از عملکردهای سیاسی در هر دو صحنه پیشین و امروزین، متفاوت‌اند و قیاس آنان «مع الفارق» است. ثالثاً... «شرح آن هجران و آن خون جگر // این زمان بگذار تا وقت دگر!». رابعاً، آن اتفاق را چه مثبت ارزیابی کنید و چه منفی، اکنون گرفتار نتایج همان ماجرا هستید و هستیم. پس می‌توان از نتایج و بهره‌ها، به مثبت بودن یا منفی بودن آن واقعه پی‌برد.

۸- به گمان من، این واقعه، جز با بازگشت کودتاچیان به قانون و «بسنده‌کردن به محدوده‌های قانونی خود» و «پذیرش بی‌چون و چرای حق حاکمیت ملت» پایان نمی‌پذیرد. حتا اگر با سرکوب شدید و کشتن و دستگیری آحاد ملت از سوی کودتاچیان مواجه شود. ملت ایران چیزی برای از دست دادن ندارد. آبرو، منافع، عزت و شرف او مدت‌های مدیدی است که مورد تاراج ستم قرار گرفته و هرروزه شاهد به‌خاک افتادن سروقدی از عزیزان خود است. خواسته آنان چیزی جز «توقف ظلم و ستم و بازگشت به قانون و تن دادن به حق حاکمیت ملت نیست».

طبیعی است که هیچ‌گونه رفتار غیرقانونی و خصوصاً خشونت‌بار، مورد تأیید ملت صلح‌جو و اصلاح‌طلب ایران نیست. البته در برابر تجاوز و تعدی و خشونت‌ورزی کودتاچیان نیز باید اعتراض کنند و هرگز سکوت نکنند. تجربه این ملت نیز تنها از مصاف «گل و گلوله» حکایت می‌کند و مطمئناً از جانب ملت، تنها «گل» عرضه می‌شود. بهتر است که مسؤولان کشور از کودتاچیان بخواهند که قدری شرم و حیا داشته باشند و رفتار مسالمت‌آمیز را با تحریک جوانان و هجوم ناجوانمردانه به مردم، به خشونت نکشانند، چرا که بیش‌ترین ضرر و خسارت را حاکمیت خواهد برد. مصاف نابرابر ظالم و مظلوم، حتا اگر با شکست ظاهری مظلوم همراه شود، چیزی جز ننگ ابدی برای ستمگران را به ارمغان نمی‌آورد. اصرار بر این روند منحن و نابرابر، باید متوقف شود.

خدایا! به حاکمان این ملت، حیاء و عفت و شعور عنایت کن که از زیاده‌خواهی دست بردارند و به جایگاه قانونی خود برگردند و حق حاکمیت ملت را با تمام لوازم آن بپذیرند و بیش از این چهره دین تو و شریعت محمد مصطفی(ص) و رویکرد علی ابن ابی‌طالب(ع) را ملوک‌نکنند.



خدایا! به ملت ما علم و آگاهی و توفیق بهره‌گیری کامل از خرد خود و خردمندان عالم را عنایت کن تا بیش از این زیر بار ستم و استبداد نمانند و عزت، امنیت، عدالت، رفاه، تندرستی و شادی و نشاط را در ادامه زندگی فردی و اجتماعی خود تجربه کنند و هرگز از این نعمت‌ها جدا نشوند.

«خدایا چنان کن سرانجام کار  
تو خوشنود باشی و ما رستگارا!»

\*\*\* منبع \*\*\*

ویسایت «کلمه»

<http://kaleme.com/1391/08/01/klm-116457/>



## «تفیز در مسجد ضرار»؛ نوشتار محسن کدیور در نقد نظام و رهبری، ۱۳ مرداد ۱۳۸۸

### خلاصه

برخلاف فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای، جنبش سبز ملت ایران «تقلید مغلوب انقلاب ۵۷» نیست، بلکه تأسی آگاهانه به انقلاب مردمی‌ای است که با رهبری مغلوب ایشان از مسیر اصلی منحرف شده است. آنچه مغلوب بوده و هست، شیوه مدیریت و کشورداری ایشان است که به بحران ملی و خسارت جانی، مالی و آبرویی ایران منجر شده است. ایشان با تمسخر، جنبش سبز ملت ایران را «کاریکاتور انقلاب اسلامی» خطاب کردند. اما برخلاف نظر ایشان، ما کاریکاتور انقلاب نیستیم، ما ادامه منطقی انقلابیم، که به دنبال تحقق اهداف انقلاب اما با روش اصلاح‌طلبانه و به دور از خشونت می‌خواهیم عرصه سیاست کشورمان را از طاغوت‌ها، مستکبران، دیکتاتورها و مدعیان الوهیت، پاکسازی کنیم.

### تفیز در مسجد ضرار

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران آنچنان‌که قابل پیش‌بینی بود، اعتراضات مردمی و مخالفت نخبگان را به هیچ گرفت و با تفیز حکم ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، مشروعیت رهبری خود را به ریاست جمهوری فرد مورد نظرش گره زد. آنچه دیروز ۱۲ مرداد ۱۳۸۸ در حسینیه امام خمینی خیابان پاستور تهران اتفاق افتاد، برای نخستین بار بود که وی با بایکوت اکثریت نخبگان ایران مواجه شد. در این مراسم، نه از رفیق پنجاه‌ساله رهبری (رئیس مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام) خبری بود، نه از رؤسای جمهور و رؤسای مجالس پیشین، نه از بیت بنیانگذار جمهوری اسلامی کسی آمده بود، نه کسی به نمایندگی از مراجع تقلید قم شرکت کرده بود. اگرچه حسینیه پر بود، اما به جای رجال مستقل و باسابقه سیاسی، مقامات لشکری و کشوری منصوب و مأموران و نمایندگان ولی فقیه و تعدادی از بازیگران تلویزیون و ورزشکاران آمده بودند، یا به زبان دقیق‌تر آورده شده بودند.

سکوت اکثر نخبگان و عدم پشتیبانی از مواضع رهبری در انتخابات اخیر، باعث گلایه ایشان در روز مبعث شد: «همه ما خیلی باید مراقب باشیم؛ خیلی باید مراقب باشیم؛ مراقب حرف زدن، مراقب موضع‌گیری کردن، مراقب گفتن‌ها، مراقب نگفتن‌ها. یک چیزهایی را باید گفت؛ اگر نگفتیم، به آن وظیفه عمل نکرده‌ایم. یک چیزهایی را باید بر زبان نیاورد، باید نگفت؛ اگر گفتیم، برخلاف وظیفه عمل کرده‌ایم. نخبگان سر جلسه امتحانند؛ امتحان عظیمی است. در این امتحان، مردود شدن، رفوزه شدن، فقط این نیست که ما یک سال عقب بیفتیم؛ سقوط است.» و امروز مقام رهبری پس از چند بار هشدار به نخبگان، حکم مردودی آنها را امضا کرد: «این انتخابات برخی خواص را مردود کرد.»

مردودشده‌ها اکثر نخبگان ایران بودند: اکثر مراجع تقلید، همه روشنفکران دینی، اکثر اقتصاددانان، عالمان سیاست، حقوقدانان، جامعه‌شناسان، مهندسان، پزشکان، هنرمندان و ورزشکاران در آزمون مورد نظر رهبری مردود شدند، اما در برابر خداوند و در پیشگاه ملت، روسفید و قبول شدند. از دیدگاه اکثر مردم ایران، مقام رهبری با گره زدن سرنوشت خود به فردی همچون احمدی‌نژاد و با فاصله گرفتن از انصاف و بی‌طرفی و آتش گشودن به سوی فرزندان بی‌دفاع مردم معترض و شکنجه‌بازدشتی‌ها، مردود واقعی آزمون الهی اخیر بود. درست از روزی که مأموران اونیفورمدار و بی‌اونیفورم حکومت، اعتراض مسالمت‌آمیز مردمی که به دنبال آراء گمشده خود بودند، به عمد به اغتشاش کشاندند و به سوی مردم بی‌دفاع شلیک کردند، شعار «مرگ بر دیکتاتور»، شعار دوم معترضان پس از شعار ملی «الله اکبر» شد.

آیت‌الله خامنه‌ای همچون محمدرضا شاه مخلوع، این صدای اصیل از دل برخاسته ملت را القای اجانب و تحریک بیگانگان قلمداد کرد، لذا همچون گذشته همه کاسه و کوزه‌ها را بر سر دشمن خراب کرد: «برنامه و تلاش دشمن در ایجاد دغدغه و دردسر برای مردم، واقعیتی متکی بر اطلاعات است.» عمق این اطلاعات مورد اشاره معظم‌له را می‌توان در ژرفای کیفرخواست دادستانی تهران علیه فعالان اصلاح‌طلب یافت، کیفرخواستی که عاری از هرگونه بار حقوقی و تراوشات یک ذهن بیمار و مالیخولیایی بیش‌تر نیست. قبلاً هم ایشان در جریان قتل فجیع دگراندیشان آن را به مأموران سازمان‌های جاسوسی اسرائیل نسبت داد، ولی ژم خروس از جیب مأموران وزارت فخریه اطلاعات ایشان به‌در آمد، همان سربازان بدنام امام زمان. و البته شاه‌کلید در زندان به ظاهر خودکشی کرد تا مسبب و آمر آن قتل‌ها مشخص نشود. ما از اتکاء تحلیل‌های مقام رهبری بر اطلاعات، خاطرات فراوانی داریم. این تنها یک نمونه بود.



آنچه پس از اعلام نتایج انتخابات در جامعه اتفاق افتاد، سلب اعتماد اکثر مردم از رژیم بود. اینکه آیت‌الله خامنه‌ای «جلب اعتماد مردم، وجود اعتماد متقابل میان نظام و مردم، و وجود نشاط و امید در مردم را سه پیام اصلی انتخابات اخیر ریاست جمهوری» ذکر کرده، به کلی برخلاف واقع است. درست برخلاف ادعای ایشان، اکثر ملت ایران به رژیم جمهوری اسلامی، به رهبری شخص ایشان، به دولت محمود احمدی‌نژاد، به قوه قضائیه، به مجلس شورا، به رادیو تلویزیون حکومتی و به همه کارگزاران نظام، به میزان عدم استقلالشان نسبت به رهبر، بدبین و بی‌اعتمادند. شما و مجموعه گوش به فرمانتان نیز به مردم رشید ایران بی‌اعتمادید. اگر اعتماد داشتید، اگر واقعاً معتقد بودید از پشتیبانی اکثریت ملت برخوردارید، این همه توسط شورای نگهبانان به جای مردم انتخاب نمی‌کردید و درست برخلاف اراده ملی در انتخابات‌های مختلف مهندسی نمی‌کردید. اگر به مردم و انتخابشان اعتماد داشتید، آراء مردم را جابه‌جا نمی‌کردید و جای اکثریت و اقلیت را عوض نمی‌کردید. اکثریت ملت ایران معتقدند نتیجه اعلام شده انتخابات، خلاف واقع است، شما بر عکس معتقدید نورچشمستان احمدی‌نژاد «منتخب بی‌چون و چرای اکثریت ملت» است. بسیار خوب، شما ادعای ملت را بی‌پایه می‌دانید، اکثریت ملت و اکثریت نخبگان نیز ادعای شما را باطل ارزیابی می‌کنند. یعنی دعوای حکومت و اکثریت ملت.

در چنین دعوائی که تمام ارکان حکومت، اعم از مجریان، ناظران و رهبر از منظر اکثر مردم متهم محسوب می‌شوند، بی‌انصافی است که منتقدان و مخالفان مسالمت‌آمیز را به مراجعه به ناظرانی دعوت کنیم که به شکل نهادینه بی‌طرفی را زیر پا گذاشته‌اند و یا سخن رهبری را فصل‌الخطاب بدانیم که خود را در حد دبیرکل یک حزب طرفدار دولت تنزل داده است. در شرائطی که قانون به ابزاری برای سرکوب مخالفان و منتقدان تبدیل شده و تنها به موادی از قانون عمل می‌شود که به نفع حاکمیت باشد، هرچند بیش از دوسوم مواد قانونی که به ضرر حاکمیت است، به امان خدا رها شده است، دم زدن به قانون، زمانی جدی تلقی خواهد شد که عمل به قانون را خود رهبر و مسؤولان حکومتی آغاز کنند. به عنوان نمونه آیا رژیم جمهوری اسلامی به حق مخالفت و اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم یا حق محاکمه متهمان سیاسی و مطبوعاتی در دادگاههای علنی، با حضور هیأت منصفه و برخورداری از وکیل در تمام مراحل دادرسی که مفاد صریح قانون اساسی است، هرگز عمل کرده است؟

به نظر اکثر ملت ایران، مقام رهبری، رئیس‌جمهور نورچشم ایشان، اعضای شورای نگهبان، مقامات منصوب ایشان در قوه قضائیه (اعم از مقامات ظاهراً تشریفاتی همانند رئیس قوه قضائیه و دادستان کل کشور و مقامات منصوب واقعی همانند دادستان تهران) و اکثر راه‌یافتگان به مجلس شورای اسلامی، قانون‌گریزترین و قانون‌ستیزترین مقامات تاریخ پس از انقلاب هستند. لذا زمانی که فریاد قانون‌خواهی آیت‌الله خامنه‌ای گوش فلک را کر می‌کند، کسی جدی نمی‌گیرد و اکثریت ملت ایران معتقدند ایشان علاوه بر اسم مستعار «نظام»، در وقایع اخیر از اسم مستعار «قانون» استفاده می‌کند. راستی کدام قانونی تفتیش عقاید، سلب آزادی‌های مشروع و قانونی مردم، پخش شو تلویزیونی اتهامات سیاسی قبل از اثبات در دادگاه صالحه، و گرفتن اقرار برخلاف واقع در زندان و تحت فشار و شکنجه را توجیه می‌کند؟

راه حل شرعی، عقلی و اخلاقی نزاع حکومت و ملت، رجوع به حکمیت هیأت مرضی‌الطرفین است که داوریش فصل‌الخطاب است و حکمش لازم‌الاتباع. منتقدان و مخالفان قانونی حاکمیت، مراجع تقلید را مهم‌ترین اعضای چنین هیأتی می‌دانند. راه حل دیگر، تن دادن حکومت به همه‌پرسی یا فراندم است، از مردم بپرسیم نظرشان چیست، آیا طرف احمدی‌نژاد و خامنه‌ای را می‌گیرند و یا طرف موسوی و خاتمی و هاشمی و کروبی را. به راستی اگر حاکمیت در برخورداریش از اکثریت، راست بگوید، در هر دو شیوه (حکمیت افراد مرضی‌الطرفین یا همه‌پرسی) پیروز بیرون خواهد آمد. گریز شدید از هر گونه حکمیت و فراندم، نشان از بودن ریگی درشت در کفش حاکمیت است.

بازداشت‌های فراوان فعالان سیاسی و سران احزاب اصلاح‌طلب، تحت فشار قرار دادن آنها برای اقرار به سناریوی مورد علاقه آیت‌الله خامنه‌ای، یعنی خط گرفتن از دشمن، سرکوب خونین اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم توسط مأموران اونیفرم‌دار و بی‌اونیفرم و بالأخره به شهادت رساندن جمعی از بازداشت‌شدگان بی‌گناه در زندان‌های رژیم، علائم گریزناپذیر عدم سلامت حکومت ایران در وقایع اخیر است.

به لحاظ شرعی، به تصریح أعلم فقیهان زمان، آیت‌الله العظمی منتظری، زمانی که مردم که ولی‌نعمت‌های واقعی حکومت هستند، در امانتداری و صداقت کارگزارانشان در امر حکومتداری شک کردند، این وظیفه حکومت است که مراتب صداقت و امانتداری خود را برای صاحبان حق، یعنی قاطبه مردم، اثبات کند، این وظیفه ذوی‌الحقوق نیست که برای اثبات تقلب و فساد کارگزاران حکومتیشان اقامه دلیل کنند. رژیم جمهوری اسلامی به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای تا کنون از اثبات امانتداری و صداقت خود در پیشگاه اکثریت ملت ایران عاجز بوده است. علاوه بر آن، برای اتمام حجت، کمیته صیانت از آراء دو نامزد اصلاح‌طلب که متشکل از دو وزیر سابق همین نظام است، اسناد و ادله فراوانی بر تقلب نهادینه و جابه‌جائی



رأی اقلیت و اکثریت در زمان اعلام نتایج را اعلام کرده‌اند. این شواهد قانونی به تأیید سومین وزیر کشور اسبق نیز رسیده است (محتشمی‌پور، موسوی لاری، عبدالله نوری).

بر این اساس، اکثریت ملت ایران با تأسی به الگوی پیروز انقلاب اسلامی، پس از سی سال دوباره برای محو دیکتاتوری و اصلاح نظام سیاسی از سلطنت اسلامی با تظاهرات مسالمت‌آمیز و الله اکبرهای شبانه دست به کار شد. رهبری این اعتراض‌های مردمی را یکی از مریدان بنیانگذار جمهوری اسلامی به عهده داشت، شال سبز سیادت را به گردن انداخت و از معترضان خواست با کمال آرامش از مساجد، حرکت اصلاحی خود را آغاز کنند. میلیون‌ها معترض ایرانی در کمال پختگی و بلوغ سیاسی در تظاهرات تاریخی خود با وضوح از گم شدن آراء خود پرسیدند. نورچشم رهبری و معاون اجرائی منصوب ایشان (رئیس‌جمهور سابق) معترضان مسالمت‌جو را «مشتی خس و خاشاک» نامید و در روز تنفیذ، آیت‌الله خامنه‌ای جنبش سبز مردم ایران را «تقلید مغلوط از حضور مردم در انقلاب پرشکوه ۱۳۵۷ و یکی از کاریکاتورهای آن حرکت عظیم و ساخته و پرداخته دشمنان برای ضربه زدن به نظام اسلامی» ارزیابی کرده، تأکید کرد: «با مسجد ضرار و تقلید از امام خمینی نمی‌توان این مردم آگاه را فریب داد».

حرکت سبز مردم ایران، حرکتی خودجوش و مردمی است. از دل مردم و جوانان این مرز و بوم برخاسته است. ادامه منطقی انقلاب اسلامی و جنبش اصلاحات است. برخلاف نظر رهبر محترم بسیجیان و پاسداران و نیروهای انتظامی و امنیتی، اکثر مردم می‌خواهند همان چهار شعار بنیادی انقلاب ۵۷ را محقق کنند: استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی و بی‌ریا در چارچوب جمهوری اسلامی (به تعریف پیش‌نویس قانون اساسی که تنها سند رسمی زمان فرماندم ۱۲ فروردین ۵۸ است). در آغاز استقرار نظام، یک کلمه (ولایت فقیه) به این «جمهوری اسلامی» اضافه شد که تمام شاکله آن را به هم ریخت و آن را به «جمهوری ولایتی» تبدیل کرد و در سال‌های اخیر به همت افرادی از قبیل آیت‌الله مصباح یزدی (که به نظر رهبر، مطهری زمانه است و پدر معنوی دولت «پرنور» احمدی‌نژاد) و آیت‌الله محمد یزدی (دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و نایب رئیس مجلس خبرگان)، به سمت حذف جمهوریت و برقراری «حکومت ولایتی» و «سلطنت مشروعه» پیش رفت.

در جنبش سبز ملت ایران، قرار است نهال آزادی که در زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای خشکیده است، دوباره سبز شود؛ عدالت سیاسی و اقتصادی و قضائی که چند دهه است با تبعیض و ستم، زیر پا گذاشته شده است، احیا شود؛ به جای اسلام سیاه قساوت و خشونت و بی‌رحمی که در زبان و عمل نمایندگان ولی فقیه مشاهده کرده‌ایم، اسلام رحمانی، منطقی و دموکراتیک، پایه ارزش‌های مؤمنان باشد؛ به جای فقیه‌سالاری و حق ویژه اقلیتی با توهم انتصاب از جانب امام زمان و با اختیاراتی مطلقه، مردم‌سالاری با رعایت انتخاب شهروندان و مقید بودن کلیه مقامات به حدود قانونی، ملاک و معیار باشد.

برخلاف فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای جنبش سبز ملت ایران، «تقلید مغلوط انقلاب ۵۷» نیست، بلکه تأسی آگاهانه به انقلاب مردمی‌ای است که با رهبری مغلوط ایشان از مسیر اصلی منحرف شده است. آنچه مغلوط بوده و هست، شیوه مدیریت و کشورداری ایشان است که به بحران ملی و خسارت جانی، مالی و آبرویی ایران منجر شده است. ایشان با تمسخر، جنبش سبز ملت ایران را «کاریکاتور انقلاب اسلامی» خطاب کردند. آری، به قول شما چهارده میلیون جمعیت معترض کاریکاتورند، و به نظر ما بیش از بیست میلیون؛ اما برخلاف نظر ولی امر بسیجیان و سپاهیان و لباس شخصی‌ها و انتظامی‌ها و اطلاعاتی‌ها، ما کاریکاتور انقلاب نیستیم، ما ادامه منطقی انقلابیم، که به دنبال تحقق اهداف انقلاب، اما با روش اصلاح‌طلبانه و به دور از خشونت می‌خواهیم عرصه سیاست کشورمان را از طاغوت‌ها، مستکبران، دیکتاتورها و مدعیان الوهیت پاکسازی کنیم. فرعون هم موسوی و موسوی‌ها را «شِرْذمه قلیله» خواند که می‌خواهند دین مردم را از دستشان بریابند. ما کاریکاتور و خس و خاشاک و شِرْذمه قلیله نیستیم. ما ملت سبز ایران با ندای روح‌بخش الله اکبرهایمان به اذن خدا فته کثیره‌ایم.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، اجازه بدهید با ادبیات خودتان شما را مخاطب قرار دهم. شما می‌خواهید ادای امیرالمؤمنین (ع) را درآورید، اما آنچه نصیب ملت ما شده، کاریکاتور بی‌ریختی است که بیش‌تر یادآور ظلم معاویه است تا شبیه عدل علی. اگر تردید دارید می‌توانید از مادر جوانانی بپرسید که زندانبانان «زندان‌های استاندارد» شما زنده تحویلشان گرفتند و جنازه بی‌جان‌شان با دهان و دندان خرد شده تحویل خانواده‌هایشان دادند. اگر شک دارید از پدران سوگواری بپرسید که مزه گس کاریکاتور رحمت نبوی با طعم باتوم و زنجیر مأموران لباس شخصی و گلوله بسیجی‌های شما را در تظاهرات مسالمت‌آمیز اواخر خرداد و اوایل تیر بر پشت و پهلو پاره شده جوانانشان دیدند. مردم سبز هر شب پس از ذکر مقدس «الله اکبر» با شعار ملی «مرگ بر دیکتاتور»، منظورشان دقیقاً همان «کاریکاتور» است که می‌فرمائید.

شما گستاخانه جنبش سبز مردم ایران را «ساخته و پرداخته دشمنان برای ضربه زدن به نظام اسلامی» معرفی کرده‌اید. متأسفانه حضرت‌تعالی کاملاً اشتباه کرده‌اید، دقیق‌تر بگویم تجاهل‌العارف می‌فرمائید. نظام اسلامی، مساوی و معادل شما و اوهام و آرزوهایتان نیست. اتفاقاً این جنبش و رهبر



آن میرحسین موسوی به قصد اصلاح نظام اسلامی به شیوه مسالمت‌آمیز در برابر ظلم شما قیام کرده‌اند، اگر شما خود را به ندانستن می‌زنید، خدا بر درون و بیرون ما آگاه‌تر است. شما همانند دیگر دیکتاتورها عادت کرده‌اید، هر مخالفت و انتقادی را به دشمن نسبت دهید. از شما منصفانه می‌پرسم، آیا شما میزان حق و باطلید؟ آیا امکان ندارد کسی از شما انتقاد کند و برحق باشد؟ این منطق را در فرقه رجوی هم می‌بینیم، در رژیم سلطنتی هم لمس می‌کردیم که خود را محور عالم و آدم و حق و باطل می‌دانستند. خطرناک‌تر از دشمن بیرونی که قابل انکار نیست، تکبر و نخوت و استکبار است، این نفس سرکش اماره امروز بر شما مسلط است و به نام شما بر علیه این ملت، موضع گرفته است. تا دیر نشده بر او مسلط شوید که از اسرائیل و آمریکا خطرناک‌تر است. ضمناً آیا روسیه و چین از خدا بی‌خبر دوست ملت ایرانند که شما را در سرکوب مردمتان یاری می‌کنند؟

راستی چه کسی بیش‌تر به نظام اسلامی ضربه زده است؟ شعارهای مسالمت‌آمیز «رأی من کجاست؟» این ملت یا قساوت و خشونت مأموران نشاندار و بی‌نشان شما؟ اعتراض‌های قانونی ما سبزه‌ها یا سوء تدبیر و ماجراجوئی‌های رئیس‌جمهور دروغگوی شما؟ انتقادهای مظلومانه و مشفقانه رهبران دینی سبز یا ظلم و بیدادگری شما؟ شما با ولایت مطلقه خود، به صورت اسلام سیلی زدید. شما با سوء مدیریت خود، تشیع را در دنیا بی‌آبرو کردید. شما با ندانم‌کاری‌ها و استبداد به رأی خود، ایران و ایرانی را در دنیا سکه یک پول کردید. شما بیش‌ترین آسیب و ضربه را به جمهوری اسلامی وارد کرده‌اید.

و اما ساز جدیدی که کوک کرده‌اید و این جنبش را «مسجد ضرار» خوانده‌اید. اجازه بدهید برای آنها که از عمق تهدید اخیر شما بی‌اطلاعند، مطلب را باز کنم. مسجد ضرار، پایگاه منافقین مدینه بود که توسط خداوند به رسولش اطلاع داده شد. بر اساس آیه ۱۰۷ سوره توبه، این مسجد توسط گروهی از منافقان برای زیان به مسلمانان، تقویت کفر، تفرقه میان مؤمنان و کمینگاه محاربین تأسیس شد. این منافقان، سوگند یاد می‌کنند که نیتی جز نیکی و خدمت نداشته‌اند، اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند. پس از افشای توطئه منافقان توسط وحی الهی، این پایگاه نفاق، تخریب شده، برای عبرت خلایق، به زباله‌دان تبدیل می‌شود. مسجد ضرار، نماد استفاده ابزاری از مقدسات دینی در خدمت اهداف شیطانی است. اگر بر اساس ادله معتبر شرعی احراز شود که محلی در حکم مسجد ضرار است، معنایش جائزالتخریب بودن آن، منافق بودن برپاکندگان آن و بی‌ایمانی و کفر واقعی چنین افرادی است. مشابهت با مسجد ضرار، بزرگ‌ترین اتهامی است که جریان مسلط دینی می‌تواند به جریان‌های دینی رقیب خود وارد کند و آنها را از صحنه به در کند. تخریب یک مسجد به عنوان مسجد ضرار در غیبت وحی الهی تنها زمانی میسر است که برای حکومت اختیاراتی همانند رسول الله (ص) قائل شویم، یعنی برای حاکم، ولایت مطلقه‌ای باور کنیم که ورای احکام شرعی (اعم از اولی و ثانوی) باشد.

در دو دهه اخیر، مساجد و حسینیه‌های برخی منتقدان دینی رژیم با تمسک به همین عنوان، تخریب یا تعطیل شده است. حسینیه شهدا (مدرس آیت‌الله العظمی منتظری) پس از انتقاد مشفقانه ۱۳ رجب سال ۱۳۷۶، مسجد مسلمانان اهل سنت در مشهد، حسینیه‌های دراویش نعمت‌اللهی گنابادی در قم، کرج و بروجرد نمونه‌هایی از این مساجد ضرار در زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای است. از آنجا که جنبش سبز هیچ مقر و پایگاهی ندارد تا تخریب شود و سوزانده شود و به زباله‌دانی تبدیل شود، شارحین موثق ولایت امر یعنی امام جمعه موقت تهران سید احمد خاتمی و نماینده ولی فقیه در روزنامه وزین کیهان که به لقب «تک‌تیرانداز» از دو لب مبارک آقا مفتخر شده است، رمززدائی کرده، مراد مولای و مقتدایشان را از استعمال «مسجد ضرار» مشخص کردند: سر دادن الله اکبر، تأکید بر خط امام، و شال سبز.

از آنجا که میلیون‌ها نفر از مردم ایران، شب‌ها برای اعتراض به نتیجه دستکاری شده انتخابات و روش دیکتاتوری اداره کشورشان با صدای بلند الله اکبر می‌گویند خانه این افراد «مسجد ضرار» است. حملات سبعانه مأموران غیرمعدود حکومتی به خانه و کاشانه برخی از مردم تکبیرگوی تهران (برای نمونه آپارتمان‌های برج سبحان در بولوار کاوه که فیلم آن موجود است)، عمل پیشاپیش به این حکم حکومتی بوده است. بسیاری از مردم با مقایسه شیوه مدیریت رهبر فقید و رهبر فعلی، نسبت به شیوه موجود، انتقادات جدی دارند (برای نمونه میرحسین موسوی، مهدی کروبی، سید محمد خاتمی، اکبر هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر ناطق نوری، انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها و...). بازداشت هفتاد نفر از اعضای تشکل خط امامی اخیر در راستای «مسجد ضرار زدائی» از نظام بوده است.

رنگ سبز که رنگ بارز جنبش اخیر مردم ایران است، نیز خشم ولایت فقیه را باعث شده، به قول نماینده وی در روزنامه کیهان، شبیه قرآن سر نیزه کردن عمروعاص است. بر اساس حکم حکومتی آیت‌الله خامنه‌ای میلیون‌ها نفر از مردم ایران که از الله اکبر و رنگ سبز برای ابراز اعتراض مسالمت‌آمیز خود استفاده می‌کنند و با مقایسه مدیریت رهبر فعلی با رهبر قبلی او را نقد می‌کنند، از «اصحاب مسجد ضرار» و «منافق» محسوب می‌شوند. اکنون می‌فهمیم چرا مأموران لباس شخصی و بسیجی و نیروی انتظامی به قصد کشت، تظاهرکنندگان مسالمت‌جو را سرکوب می‌کردند،



یا بازداشت‌شدگان تظاهرات و سران احزاب اصلاح‌طلب و فعالان سیاسی آن‌گونه سبعمانه شکنجه شده، تحت فشار قرار دارند. ظاهراً از منظر حکومت ولایی، با منافق جز این نباید رفتار کرد.

اما منکران ولایت مطلقه فقیه (یعنی کلیه مراجع طراز اول قم و نجف، تأکید می‌کنم کلیه مراجع) معتقدند تنها با اخبار وحی الاهی می‌توان بر مسجدی عنوان شرعی ضرار نهاد، و هر کس و ناکسی حق ندارد مخالف و منتقد خود را منافق و اصحاب مسجد ضرار بنامد و او را از حقوق شرعی و انسانی محروم کند. تمسک به عنوان مسجد ضرار و منافق خواندن صدیق‌ترین فرزندان این ملت، شاهد دیگری بر باطل بودن ولایت انتصابی مطلقه فقیه است. چگونه می‌توان باور کرد رسول خدا و شارع مقدس به هر حاکمی که خود را جانشین برحق وی می‌داند، اختیار داده باشد که شما حق دارید مخالفان و منتقدان مسالمت‌جویان را با چنین حربه خشنی از میدان به در کنید.

تمسک آیت‌الله خامنه‌ای به «مسجد ضرار»، در واقع عکس‌العمل خشمگینانه وی به اتهام ملی دروغگوئی و خیانت در امانت از سوی اکثریت مردم ایران به مسئولان رژیم جمهوری اسلامی است. او هم متقابلاً رهبران جنبش سبز و نخبگان حامی ایشان را به نفاق و استفاده ابراری از انقلاب، امام، تکبیر و رنگ سبز متهم کرده است. بر این اساس، اگر استفاده از عنوان مسجد ضرار و لوازم آن در غیاب رسول‌الله (ص) شرعاً مجاز بود، بی‌شک مکانی که حکم رئیس‌جمهور برآمده از تقلب و جابه‌جائی نهادینه آراء امضا شد و بر خلاف رضایت اکثریت مردم به عنوان دهمین رئیس‌جمهور ایران تنفیذ شد، به نامیده شدن به مسجد ضرار اولی بود. آیه سوره توبه نهی اکید از دروغ است در عرصه عمومی، همان شعار «دروغ ممنوع» و «دروغگو دشمن خداست» مردم سبز ایران.

اکثریت مردم ایران، وزارت کشور، شورای نگهبان، مقام رهبری و قوای امنیتی، انتظامی و شبه‌نظامی تحت امر ایشان، قوه قضائیه و اکثر راه‌یافتگان به مجلس شورای اسلامی را دست اندرکار خیانت در امانت ملی و ناصالح برای اداره کشور و فاقد عدالت و صداقت می‌شناسند و رئیس‌جمهور منصوب رهبری را غاصب و نامشروع و غیرقانونی می‌دانند. اگر بخواهیم با الفبای آیت‌الله خامنه‌ای سخن بگوئیم، زبان حال ملت ایران، این است: حکم ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد در مسجد ضرار، تنفیذ شد.

«و سَيَعْلَمُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (شعراء، ۲۲۷)

(و آنان که ستم کردند به‌زودی خواهند دانست بازگشتگاهشان کجاست.)

**نظام موعود خمینی و نظام موجود جمهوری اسلامی؛ اکبر اعلی، ۱۰ شهریور ۱۳۸۸****«پاره‌ای از مختصات نظام موعود در وعده‌های بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی قبل از تشکیل و استقرار نظام موجود»**

در هر انقلابی، وعده‌های رهبران به مردم و تشویق و ترغیب آنان به شورش علیه نظام حاکم، یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد انگیزش، شکل‌گیری و پیروزی آن انقلاب محسوب می‌شود.

در واقع، میان دعوت رهبران به شورش و وعده آنان مبنی بر جایگزین کردن نظام مطلوب به جای نظام حاکم و مردمی که تحقق خواسته‌ها و جامعه مطلوب خود را در عملیاتی شدن قول و وعده‌های رهبران یک جنبش اجتماعی مشاهده کرده و به همین سبب، با پذیرفتن رهبری یک جنبش، در آن جنبش مشارکت می‌کنند، نوعی معامله صورت می‌پذیرد و به صورت نانوشته میان آنان نوعی عقد و قرارداد جاری می‌شود. به عبارت دیگر، توافق دو اراده یعنی دعوت مردم به انقلاب از سوی رهبران انقلابی و وعده و پیشنهاد آنان برای استقرار یک جامعه مطلوب، در حکم «ایجاب» و تمکین مردم از دعوت رهبران و مشارکت در انقلاب به منزله «قبول» است.

از این رو، با پیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن رهبران مذکور توسط مردم، عملی شدن وعده‌های مذکور جزء حقوق مردم و تعهدات رهبران محسوب می‌شود.

به این اعتبار، نظر به اینکه انقلاب اسلامی ایران نیز با مشارکت مردم و اتکاء آنان به وعده‌های آیت‌الله خمینی و دل بستن و امیدواری به عملیاتی شدن جامعه مطلوبی، که ایشان در نوشته‌ها، مصاحبه‌ها، بیانیه‌ها و سخنرانی‌های خود مختصات آن را بیان کرده بودند، آغاز و به ثمر رسید، لذا پایبندی به وعده‌های مذکور (حداقل بخش‌های متعارف و قابل اجرای آن) جزء تعهدات حکومت در قبال مردم به شمار می‌رود.

برای پی بردن به مختصات نظام موعود آیت‌الله خمینی، به بخشی از سخنان و وعده‌های ایشان قبل از انقلاب، که معرف مختصات و ویژگی‌های نظام جایگزین بوده است، اشاره می‌شود:

**الف - شکل حکومت و ویژگی‌های آن:**

- «حکومت جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها و احکام اسلام هم احکام مترقی و مبتنی بر دموکراسی و پیشرفته و با همه مظاهر تمدن موافق.» (۱)

- «شکل حکومت جمهوری است. جمهوری به همان معنا که در همه جا جمهوری است. جمهوری اسلامی، جمهوری است مثل همه جمهوری‌ها.» (۲)

- «حکومت اسلامی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی است.» (۳)

- «طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه بر آرای ملت.» (۴)

- «رژیم ایران به یک نظام دموکراسی‌ای تبدیل خواهد شد که موجب ثبات منطقه می‌گردد.» (۵)

- «اما شکل حکومت ما جمهوری است، جمهوری به معنای اینکه متکی به آرای اکثریت است.» (۶)

- «ولایت با جمهور مردم است... در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور مملکت را اداره خواهند کرد.» (۸)

- «ما که می‌گوییم حکومت اسلامی می‌خواهیم جلوی این هرزه‌ها گرفته شود، نه اینکه برگردیم به ۱۴۰۰ سال پیش. ما می‌خواهیم به عدالت ۱۴۰۰ سال پیش برگردیم. همه مظاهر تمدن را هم با آغوش باز قبول داریم.» (۹)

- «حکومتی که ما می‌خواهیم مصداقش یکی حکومت پیغمبر است که حاکم بود. یکی علی و یکی هم عمر.» (۱۰)

- «حکومت اسلامی، حکومت ملی است. حکومت مستند به قانون الهی و به آراء ملت است. این طور نیست که با قلدری آمده باشد که بخواند حفظ کند خودش را، با آراء ملت می‌آید و ملت او را حفظ می‌کند و هر روز هم که برخلاف آراء ملت عمل بکند قهراً ساقط است.» (۱۱)

- «ما علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشد، زندگی معنوی شما را هم می‌خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردند اینها دلخوش به این مقدار نباشید که فقط مسکن می‌سازیم، آب و برق را مجانی می‌کنیم، اتوبوس را مجانی می‌کنیم. دلخوش به این مقدار نباشید. معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می‌دیم. شما را به مقام انسانیت می‌رسانیم... ما هم دنیا را آباد می‌کنیم و هم آخرت



را. یکی از اموری که باید بشد، همین معناست که خواهد شد. این دارایی‌ها از غنائم ملت است و مال ملت است و مستضعفین. من امر کرده‌ام که به مستضعفین بدهند و خواهند داد. و پس از این هم تغییراتی دیگر در امور خواهد حاصل شد.» (۱/۱۱)

- «... در دادگستری، کاخ درست شده است. لکن دادگستری نیست. دادخواهی نیست. فقط کاخ است. بانک‌ها به تدریج باید بشد و ربا به کلی قطع بشد. من باید به مصادر امور بگم که اخلال کنند... ما مبارزه با فساد را با دایره امر به معروف و نهی از منکر که یک وزارتخانه مستقل، بدون پیوستگی به دولت. با یک همچنین وزارتخانه‌ای که تأسیس خواهد شد این شاءالله، مبارزه با فساد می‌کنیم. فحشا را قطع می‌کنیم.» (۲/۱۱)

### ب- نقش و جایگاه مردم در حکومت:

- «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.» (۱۲)

- «حکومت اسلامی، حکومت ملی است... با آراء ملت می‌آید و ملت او را حفظ می‌کند و هر روز هم که برخلاف آراء ملت عمل بکند قهراً ساقط است.» (۱۳)

- «طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه بر آرای ملت.» (۱۴)

- «عزل مقامات جمهوری اسلامی به دست مردم است.» (۱۵)

- «باید اختیار دست مردم باشد، این یک مسأله عقلی است. هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کسی باید دست خودش باشد.» (۱۶)

- «باید اختیارات دست مردم باشد. هر آدم عاقلی این را قبول دارد که مقدرات هر کس باید در دست خودش باشد.» (۱۷)

- «در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود، ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علی‌رغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند.» (۱۸)

- «قانون این است. عقل این است. حقوق بشر این است که سرنوشت هر آدمی باید به دست خودش باشد.» (۱/۱۹)

- «سرنوشت هر ملتی به دست خودش است. ما در زمان سابق، فرض بفرمائید که زمان اول قاجاریه نبودیم، اگر فرض کنیم که سلطنت قاجاریه به واسطه یک فراندومی تحقق پیدا کرد و همه ملت هم ما فرض کنیم که رأی مثبت دادند، اما رأی مثبت دادند بر آقامحمدخان قجر و آن سلاطینی که بعدها می‌آیند. در زمانی که ما بودیم و زمان سلطنت احمدشاه بود، هیچ‌یک از ما زمان آقامحمدخان را ادراک نکرده، آن اجداد ما که رأی دادند برای سلطنت قاجاریه، به چه حقی رأی دادند که زمان ما احمدشاه سلطان باشد سرنوشت هر ملت دست خودش است... چه حقی داشتند ملت در آن زمان، سرنوشت ما را در این زمان معین کنند... چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند؟ هر کسی سرنوشتش با خودش است، مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا کنند، آنها تعیین بکنند؟... این ملتی که سرنوشت خودش با خودش باید باشد، در این زمان می‌گوید که ما نمی‌خواهیم این سلطان را. وقتی که اینها رأی دادند به اینکه ما سلطنت رضاشاه را، سلطنت محمدرضاشاه را، رژیم سلطنتی را نمی‌خواهیم، سرنوشت اینها با خودشان است. این هم یک راه است از برای اینکه سلطنت او باطل است... یا یک ملتی که فریاد می‌کند که ما این دولت‌مان، این شاه‌مان، این مجلس‌مان برخلاف قوانین است و حق شرعی و حق قانونی و حق بشری ما این است که سرنوشت‌مان دست خودمان باشد، آیا حق این ملت این است که یک قبرستان شهید برای ما درست بکنند، در تهران، یک قبرستان هم در جاهای دیگر.» (۲/۱۹)

### ج- جایگاه روحانیت و رهبری:

- «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.» (۱۹)

- «در حکومت اسلامی اگر کسی از شخص اول مملکت شکایتی داشته باشد، پیش قاضی می‌رود و قاضی او را احضار می‌کند و او هم حاضر می‌شود.» (۲۰)



- «ما به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود، ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علی‌رغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند، ولی من همیشه به وظیفه ارشاد و هدایت عمل می‌کنم.» (۲۱)
- «من در آینده [پس از پیروزی انقلاب] همین نقشی که الآن دارم خواهم داشت. نقش هدایت و راهنمایی، و در صورتی که مصلحتی در کار باشد، اعلام می‌کنم... لکن من در خود دولت نقشی ندارم.» (۲۲)
- «اختیارات شاه را نخواهم داشت.» (۲۳)
- «من هیچ سمت دولتی را نخواهم پذیرفت.» (۲۴)
- «علما خود حکومت نخواهند کرد. آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند. این حکومت در همه مراتب خود متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.» (۲۵)
- «من نمی‌خواهم ریاست دولت را داشته باشم. طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه بر آرای ملت.» (۲۶)
- «مردم هستند که باید افراد کاردان و قابل اعتماد خود را انتخاب کنند ولیکن من شخصاً نمی‌توانم در این تشکیلات مسئولیت خاصی را بپذیرم و در عین حال، همیشه در کنار مردم ناظر بر اوضاع هستم و وظیفه ارشادی خود را انجام می‌دهم.» (۲۷)
- «من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد. روحانیون شغلشان چیز دیگری است.» (۲۸)
- «من و سایر روحانیون در حکومت پستی را اشغال نمی‌کنیم، وظیفه روحانیون ارشاد دولت‌ها است. من در حکومت آینده نقش هدایت را دارم.» (۲۹)

#### د- محدود بودن دوره مسئولیت‌ها:

- «عزل مقامات جمهوری اسلامی به دست مردم است. برخلاف نظام سلطنتی، مقامات، مادام‌العمر نیست، طول مسئولیت هر یک از مقامات محدود و موقت است. یعنی مقامات، ادواری است، هر چند سال عوض می‌شود. اگر هم هر مقامی یکی از شرایطش را از دست داد، ساقط می‌شود.» (۳۰)

#### ه- جایگاه آزادی و دموکراسی:

- «ما حکومتی را می‌خواهیم که برای اینکه یک دسته می‌گویند مرگ بر فلان کس، آنها را نکشند.» (۳۱)
- «آزادی را خدای تبارک و تعالی به ما عنایت کرده است. خداوند به شما این عنایت را فرموده است که آنهایی که جلوی آزادی شما را گرفته بودند، آنها را از این مملکت اخراج کرد.» (۳۲)
- «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.» (۳۳)
- «ما یک حاکمی می‌خواهیم که توی مسجد وقتی آمد نشست بیایند دورش بنشینند و با او صحبت کنند و اشکال‌هایشان را بگویند. نه اینکه از سایه او هم بترسند.» (۳۴)
- «جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود. همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استعمار از میان خواهد رفت.» (۳۵)
- «در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در بیان هرگونه عقیده‌ای هستند.» (۳۶)
- «ما وقتی از اسلام صحبت می‌کنیم به معنی پشت کردن به ترقی و پیشرفت نیست. ما قبل از هر چیز فکر می‌کنیم که فشار و اختناق، وسیله پیشرفت نیست.» (۳۷)
- «بشر در اظهار نظر خودش آزاد است.» (۳۸)
- «اولین چیزی که برای انسان هست، آزادی بیان است.» (۳۹)
- «مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند.» (۴۰)
- «در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.» (۴۱)
- «یکی از بنیان‌های اسلام آزادی است... بنیاد دیگر اسلام، اصل استقلال ملی است.» (۴۲)



- «برنامه ما تحصیل استقلال و آزادی است.» (۴۳)
- «حکومت اسلامی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی است.» (۴۴)
- «اسلام یک دین مترقی و دموکراسی به معنای واقعی است.» (۴۵)
- «نظام حکومتی ایران جمهوری اسلامی است که حافظ استقلال و دموکراسی است.» (۴۶)
- «دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است. و اما من هیچ فعالیت در داخل دولت ندارم و به همین نحو که الآن هستم، وقتی دولت اسلامی تشکیل شود، نقش هدایت را دارم.» (۴۷)

### و- نفی استبداد، دیکتاتوری و اختناق:

- «یکی از انگیزه‌هایی که دیکتاتوری پیش می‌آورد این است که دیکتاتورها می‌بینند ملت همراهشان نیست (نتیجتاً) اعمال دیکتاتوری می‌کنند... آن روزی که شما احساس کردید می‌خواهید فشار به مردم بیاورید بدانید که دیکتاتور دارید می‌شوید.» (۴۸)
- «دولت‌های استبدادی را که وجود دارند نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود.» (۴۹)
- «ما یک حاکمی می‌خواهیم که توی مسجد وقتی آمد نشست بیاید دورش بنشینند و با او صحبت کنند و اشکال‌هایشان را بگویند. نه اینکه از سایه او هم بترسند.» (۵۰)
- «حکومت اسلامی ما اساس کار خود را بر بحث و مبارزه با هر نوع سانسور می‌گذارد.» (۵۱)
- «دولت استبدادی را نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود.» (۵۲)
- «ما حکومتی را می‌خواهیم که برای اینکه یک دسته می‌گویند مرگ بر فلان کس، آنها را نکشند.» (۵۳)
- «حکومتی که ما می‌خواهیم مصداقش یکی حکومت پیغمبر است که حاکم بود. یکی علی و یکی هم عمر» (۵۴)
- «جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود. همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استعمار از میان خواهد رفت.» (۵۵)
- «خون‌های جوان‌های ما برای این جهات ریخته شده، برای اینکه آزادی می‌خواهیم ما. ما پنجاه سال است که در اختناق به سر بردیم، نه مطبوعات داشتیم، نه رادیوی صحیح داشتیم، نه تلویزیون صحیح داشتیم، نه خطیب توانست حرف بزند، نه اهل منبر می‌توانستند حرف بزنند، نه امام جماعت می‌توانست آزاد کار خودش را ادامه بدهد، نه هیچ‌یک از اقشار ملت کارشان را می‌توانستند ادامه بدهند.» (۱/۵۵)

### ز- جایگاه حقوق بشر:

- «اسلام همه حقوق و امور بشر را تضمین کرده است.» (۵۶)
- «حکومت اسلامی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است، شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.» (۵۷)
- «اسلام، هم حقوق بشر را محترم می‌شمارد و هم عمل می‌کند. حقی را از هیچ‌کس نمی‌گیرد. حق آزادی را از هیچ‌کس نمی‌گیرد. اجازه نمی‌دهد که کسانی بر او سلطه پیدا کنند که حق آزادی را به اسم آزادی از آنها سلب کند.» (۵۸)

### ح- جایگاه اقلیت‌ها:

- «تمام اقلیت‌های مذهبی در حکومت اسلامی می‌توانند به کلیه فرائض مذهبی خود آزادانه عمل نمایند و حکومت اسلامی موظف است از حقوق آنها به بهترین وجه دفاع کند.» (۵۹)
- «اقلیت‌های مذهبی به بهترین وجه از تمام حقوق خود برخوردار خواهند بود.» (۶۰)
- «تمام اقلیت‌های مذهبی در ایران برای اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند.» (۶۱)
- «از یهودیانی که به اسرائیل رفته‌اند دعوت می‌کنیم به وطن خود بازگردند. با آنها کمال خوش‌رفتاری خواهد شد.» (۶۲)
- «اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد و دولت اسلامی تمام منطقی‌ها را با منطق جواب خواهد داد.» (۶۳)
- «در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در بیان هرگونه عقیده‌ای هستند.» (۶۴)



## منابع:

- ۱- مصاحبه با تلویزیون ایتالیا، ۲۳ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۷
  - ۲- پاریس در مصاحبه با لوموند، ۲۲ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۱
  - ۳- پاریس در مصاحبه با خبرنگار تلویزیون تایمز انگلیس، ۱۶ آذر ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۳۲
  - ۴- پاریس در مصاحبه با مجله استرن در ۲۶ دی ماه ۵۷: صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۸۳
  - ۵- پاریس در مصاحبه با تلویزیون آلمانی زبان سوئیس، ۱۴ آبان ۱۳۵۷
  - ۶- صحیفه نور، ج ۲، ص ۵۱۷
  - ۸- در نوفل لوشاتو در مصاحبه با هفته‌نامه اشپیگل چاپ آلمان، صحیفه نور، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، چاپ ۱۳، ج ۲، ص ۱۶۰ تاریخ ۱۳۵۸/۸/۱۰
  - ۹- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱۹ مهر ۵۷، پاریس، «امام و...»، گردآورندگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۱۲۲
  - ۱۰- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۸ آبان ۵۷
  - ۱۱- صحیفه نور، ج ۴، ص ۵۸
  - ۱/۱۱- سخنرانی ۱۰ اسد ۱۳۵۷ در مدرسه فیضیه قم، (مرکز اسناد انقلاب اسلامی این قسمت از سخنرانی آیت‌الله خمینی را سانسور کرده است!)
  - ۲/۱۱- سخنرانی ۱۰ اسد ۱۳۵۷ در مدرسه فیضیه قم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
  - ۱۲- تبیان، ج ۵، ص ۴۰۹، مصاحبه با روزنامه «لوتاکونینوا» درباره ویژگی‌های حکومت اسلامی، [آدرس زیر]؛ همچنین صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۰
- <http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=5&gpn=409>
- ۱۳- صحیفه نور، ج ۴، ص ۵۸
  - ۱۴- پاریس در مصاحبه با مجله استرن، ۲۶ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۸۳
  - ۱۵- صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۷
  - ۱۶- سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم خارج «معرفی سه اصل بنیادین انقلاب» در تاریخ ۵۷/۸/۲۲ - صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵  
همچنین تبیان، ج ۴، ص ۴۹۴، [آدرس زیر]
- <http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=4&gpn=494>
- ۱۷- مصاحبه ۱۲ آبان ماه ۱۳۵۷، پاریس
  - ۱۸- سخنرانی ۱۸ دی ۵۷، صحیفه نور ج ۳، ص ۷۷
  - ۱۹- صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۰
  - ۱/۱۹- سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم خارج درباره رمز پیروزی انقلاب، جلد ۵، ص ۵۰۸، [آدرس زیر]
- <http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=5&gpn=508>
- ۲/۱۹- سخنرانی بهشت زهرا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
  - ۲۰- مصاحبه با خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس، امام و...، گردآورندگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۱۲۳
  - ۲۱- صحیفه نور ج ۳، ص ۷۷. سخنرانی ۱۸ دی ۵۷
  - ۲۲- صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۰۶
  - ۲۳- پاریس در گفتگو با خبرنگاران، ۲۴/۱۰/۵۷، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۱۵
  - ۲۴- پاریس در گفتگو با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۵۷
  - ۲۵- پاریس در مصاحبه با رویترز، ۱۴ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۰
  - ۲۶- پاریس در مصاحبه با مجله استرن، ۲۶ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۸۳
  - ۲۷- مصاحبه با لوژورنال منطقه آلپ فرانسه، ۷ آذر ۱۳۵۷



- ۲۸- سخنرانی ۲۶ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۴۰
- ۲۹- سخنرانی ۱۸ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۳، ص ۷۵
- ۳۰- صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۷
- ۳۱- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۱۳۵۷
- ۳۲- صحیفه نور ج ۷، ص ۹۲
- ۳۳- آیت‌الله خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۰
- ۳۴- مصاحبه با خبرنگاران، ۱ بهمن ۵۷، پاریس
- ۳۵- مصاحبه با اشپیگل، ۷ نوامبر ۱۹۷۷
- ۳۶- پاریس در مصاحبه با سازمان عفو بین‌الملل، ۱۹ آبان ۵۷
- ۳۷- پاریس در مصاحبه با خبرنگار فیگارو، ۲۲ مهر ۵۷
- ۳۸- پاریس در گفتگو با خبرنگاران، ۱۱ آبان ۵۷
- ۳۹- سخنرانی ۵ آبان ۵۷، پاریس، امام و...، گردآوردگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۱۶۸
- ۴۰- پاریس در مصاحبه با پائزسه‌سرا ایتالیایی، ۱۱ آبان ۵۷، تبیان؛ صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۶۶، [آدرس زیر]  
<http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=4&gpn=266>
- ۴۱- مصاحبه با روزنامه هلندی دی ولکرانت، ۷ نوامبر ۱۹۷۸، صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۶۴ و همچنین صحیفه نور، ج ۳، ص ۴۸.
- ۴۲- پاریس در مصاحبه با خبرنگار روزنامه لاکروا، ۱۰ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۴۲
- ۴۳- پاریس در مصاحبه با خبرنگار رادیو و تلویزیون لوکزامبورگ، ۱۱ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۶۳
- ۴۴- مصاحبه با خبرنگار تلویزیون تایمز انگلیس، ۱۶ آذر ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۳۲
- ۴۵- مصاحبه با خبرنگار تلویزیون آلمان، ۱۶ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۳۵۳
- ۴۶- صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۶
- ۴۷- مصاحبه با رادیو و تلویزیون اطریش، ۱۰ آبان ۱۳۵۷، «امام و...»، گردآوردگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۱۲۰
- ۴۸- صحیفه نور، ج ۱۸ ص ۸۳
- ۴۹- صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۴۵
- ۵۰- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱ بهمن ۵۷
- ۵۱- پاریس در مصاحبه با رویترز، ۴ آبان ۱۳۵۷
- ۵۲- پاریس در مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری فرانسه، ۱۳ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۴۷
- ۵۳- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۱۳۵۷
- ۵۴- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۸ آبان ۵۷
- ۵۵- مصاحبه با اشپیگل، ۷ نوامبر ۱۹۷۷
- ۱/۵۵- سخنرانی بهشت زهرا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۵۶- پاریس، نوفل لوشاتو، ج ۵، ص ۶۹، در گفتگو با راسل کر درباره اوضاع ایران، رابطه با انگلیس و مفهوم آزادی، آبان ۱۳۵۷، ذی‌الحجه ۱۳۹۸، [آدرس زیر]
- <http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=5&gpn=69>
- ۵۷- پاریس، نوفل لوشاتو، در گفتگو با راسل کر درباره اوضاع ایران، رابطه با انگلیس و مفهوم آزادی، ج ۵، ص ۶۹، آبان ۱۳۵۷، ذی‌الحجه ۱۳۹۸، [آدرس زیر]
- <http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=5&gpn=69>
- ۵۸- مصاحبه با مجله اکسپرس، ۲۰/۱۰/۵۷؛ صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۹۹



۵۹- مصاحبه با خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس

۶۰- پاریس در مصاحبه با اشیپگل، ۱۶ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ۴، ص ۳۵۹

۶۱- مصاحبه با القومی العربی، ۲۰ آبان ۵۷، ۱۱ نوامبر ۷۸، امام و... گردآورندگان منصور دوستکام، هاید جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۲۱۴

۶۲- پاریس، سخنرانی ۱ دی ۵۷

۶۳- مصاحبه با روزنامه آلمانی دنیای سوم، ۱۵ نوامبر ۷۸

۶۴- پاریس در مصاحبه با سازمان عفو بین‌الملل، ۱۹ آبان ۵۷

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت اکبر اعلمی

<http://www.akbaralami.com/Public/ContentBody.aspx?ContentID=2876>



## دل‌نوشته فرزاد کمانگر در زندان اوین، ۱۴ آذر ۱۳۸۸

توضیح: فرزاد کمانگر، دبیر هنرستان کار و دانش شهرستان کامیاران در جنوب استان کردستان، روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر، این نجوای نجیبانه را پنج ماه پیش از اعدام ظالمانه‌اش، در زندان اوین نگاشته است؛ این دل‌نوشته، حاکی از روح لطیف و درون سوزناک اوست:

### متن فارسی

#### «دیگر تنها کفش‌هایم مرا به این خاک پیوند نمی‌دهد»

نباید فراموش کنم؛ در این دیار، واژه‌ها گاهی به سرعت برق و باد، به زبان آوردنشان «جرم» می‌شود و گناهی نابخشودنی. لغزش قلم بر سفیدی کاغذ می‌تواند موجب «تشویش اذهان» شود و تعقیب به دنبال داشته باشد و به زبان آوردن اندیشه و افکار می‌تواند «تبلیغ» به حساب آید. همدردی می‌تواند «تبانی» باشد و اعتراض موجب «براندازی» شود. کلمات، بار حقوقی دارند، پس باید مواظب بود. نباید فراموش کنم که به چشمانم بیاموزم که هر چه را می‌بیند باور نکند، زبان همه چیز را بازگو نکند، آنچه هر شب می‌شنوم فریاد نیست، موج نیست، طوفان نیست، صدای خس و خاشاک است! که خواب از چشم شهر ربوده. نباید فراموش کنم که در شهر خبری از خط فقر و اعتراض و گرانی و بیکاری و بیداد و گرسنگی و نابرابری و ظلم و جور و دروغ و بی‌اخلاقی نیست. اینها واژه‌های دشمنان است.

اما این روزها زیر پوست این شهر خبرهایی است که به شاعر، واژه، به کارگردان، سوژه، به نویسنده، قلم، به پیر، جسارت، به جوان، امید و به ناامید، حرکت می‌بخشد، این روزها گویا قلب جهان در این شهر می‌تپد، گویا گریویچ دنیا تهران شده، تا مردم این شهر نخوانند خبری از خواب نیست و تا بیدار نشوند نیم‌کره ما رنگ روز به خود نمی‌بیند.

این روزها نیازی نیست برای سرودن یک شعر دور دنیا راه بیفتی تا ببینی کجا قلبت به درد می‌آید یا کجا تراوش قلم به فریادت می‌رسد، برای گرفتن یک عکس دیگر نیازی به سرک کشیدن به فلان نقطه بحران‌زده دنیا نیست، برای خواندن یک آواز یا ساختن یک آهنگ، نیاز به لمس درد و رنج مردم فلسطین و عراق و افغانستان نیست، نت و ضرب آهنگت را می‌توانی با ضربان قلب مادران نگران این شهر هماهنگ کنی، صدای سنج و طبل آن را همراه با فرود آمدن «چوب الف» بر سر و گردن این مردم هم‌وزن کنی.

این روزها هوای تموز ناجوانمرده خزانی شده، حکایت بیابان کردن جنگل است، می‌توان همه چیز را دید حتی اگر «تلویزیون کور باشد»، می‌توان همه چیز را شنید حتی اگر «رادیو هم کر باشد»، می‌توان ناخوانده‌ها و نانوشته‌ها را از لای سطور سیاه روزنامه فهمید حتی اگر «روزنامه هم لال شده باشد»، می‌توان همه چیز را لمس و درک کرد حتی اگر پیرامونت را دیوارهایی به بلندا و ضخامت اوین فرا گرفته باشد.

این روزها دیگر تنها در کوچه پس کوچه‌های شهرمان پرسه نمی‌زنم. دلم در میدان هفت تیر و انقلاب و جمهوری می‌تپد، در دستم شاخه گلی است تا به مادران داغدار این شهر نثار کنم.

این روزها فقط تنهایی ابراهیم در بازداشتگاه سنندج بر دلم سنگینی نمی‌کند، دیگر برادران و خواهرانم تنها در زندان‌های سنندج و مهاباد و کرمانشاه نیستند، ده‌ها خواهر و برادر دربند دارم که با شنیدن فریادشان اشکم سرازیر می‌شود و با دیدن قیافه‌های رنجورشان و لباس‌های پاره‌شان بغض گلویم را می‌گیرد و بر خودم می‌بالم برای داشتن چنین خواهران و برادرانی.

دیگر این شهر برایم آن شهر غریب و دلگیر با ساختمان‌های بلند و پر از دود و دم نیست، این روزها این شهر پر از ندا و سهراب شده، انگار پس از سال‌ها «پیوله آزادی» (۱) در آسمان این شهر به پرواز درآمده و با مردم این شهر برای ترنمش هم‌آواز شده است.

فرزاد کمانگر

زندان اوین



چهاردهم آذرماه ۱۳۸۸

\*\*\* پی‌نوشت \*\*\*

۱- «پپوله (پروانه آزادی)»، آهنگی از استاد خالقی است که چهل سال پیش همراه با ارکستر تهران اجرا کرد.

\*\*\* منبع \*\*\*

«نامه‌های یک اعدامی؛ مجموعه‌ای از نامه‌های فرزاد کمانگر»، منتشرشده در وبسایت «اخبار روز»

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=29204>

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=25525>



## ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه‌شده توسط سیاوش جلیلی

### A Letter by Farzad Kamangar: “My Shoes Are Not All that Connect Me to this Land”

April 28, 2011

*The following letter was written in Evin prison by the late Kurdish teacher Farzad Kamangar on December 5, 2009, five months prior to his illegal execution.*

#### My Shoes Are Not All that Connect Me to this Land

I shall not forget that, in this land, words sometimes turn into ‘crimes’ and ‘unforgivable sins’ as soon as one utters them. The brush of the pen on a blank piece of paper can ‘agitate the public mind’ and result in prosecution. Speaking what one thinks can be considered ‘propaganda’. Sympathy can be ‘conspiracy’. And protesting can be treated as an attempt to ‘overthrow [the regime]’. Words are legally charged, so one should be careful.

I shall not forget to teach my eyes to, not believe everything that they see, and teach my tongue to not repeat everything [I hear]. What I hear every night are not sounds of screams, waves, or storms. Every night I hear the sound of the “dust and dirt” [1] [who] kept the city awake at nights.

I shall not forget that, in this city, there is no poverty line, protests, inflation, unemployment, injustice, hunger, inequality, oppression, tyranny, lies, and immoral and unethical behaviour. These are terms used and spread by the enemies.

Nevertheless, nowadays, under the skin of the city, something is happening that, inspires the words used by poets, is the subject and the scenario for the director, gives courage to the old and hope to the young, and motivates the disillusioned and the hopeless to move. Nowadays, it is as though the heart of the world beats in this city.

It is as though Tehran has turned into the Greenwich of the world, a point of reference. Nobody sleeps until the people of this city do. And our hemisphere does not see the light of day until they wake up.

Nowadays, it is not necessary anymore to tour the world in order to find the spot where your heart will ache, or to find the place where the splash of the ink provides solace. It is not necessary to travel to the crisis-ridden areas of the world to find the subject for photography. One does not need to feel the pain of the people of Palestine, Iraq, and Afghanistan to compose a melody or chant a song,. You can tune your notes and tempos to the heartbeat of the worried mothers of the city. You can synchronize the drumbeat of your music to the tone of the sticks [2] hitting the backs and heads of the people (the protesters).

Nowadays, July’s weather has turned autumnal. It tells the tale of a forest turning into a desert. One can see everything, even if the TV is blind. One can hear everything, even if the radio is deaf. One can read the unwritten words between the black lines of the daily [news], even if the newspaper has gone mute. One can feel and understand everything, even if surrounded by the thick, high walls of Evin [prison]

Nowadays, I do not wander in the back alleys of our city alone anymore. My heart is beating in Haft-e Tir Square and on Enghelab and Jomhoori streets [3]. I hold a flower in my hand to offer it to the Mourning Mothers in this city.

These days, it is not only the solitude suffered by Ebrahim in Sanandaj (the capital of the Iran Kurdistan province) prison or my lonely sisters and brothers in Sanandaj, Mahabad, and Kermanshah prisons. Their pain is weighing on my heart. I have dozens of imprisoned brothers and sisters. I burst into tears when I hear their screams. A lump forms in my throat when I see their pained faces and torn clothes. I am proud of myself for having such sisters and brothers.



This city is not the same foreign, dull, polluted place with tall buildings anymore. These days, the city is full of Neda's and Sohrab's [4]. It is as though after long years, the "butterfly of liberty" (1) has flown across the sky of the city to join the people in a choir [about freedom and justice].

Farzad Kamangar  
Evin Prison  
December 5, 2009

Translation by Siavosh Jalili for Persian2English

\*\*\* Notes \*\*\*

(1) Butterfly of Liberty was a song by maestro Khaleqi that he performed 40 years ago with the Tehran Orchestra.

Translator's Notes:

[1] The term used by Ahmadinejad two days following the disputed 2009 June Presidential election to describe the protesters.

[2] Refers to the famous resistance song "Yar-e dabestani" or "My Classmate". It is frequently sung at student gatherings.

[3] Central Tehran areas where the protests in the wake of the June 2009 Presidential election took place. Enghleab means "Revolution" and Jomhuri mean "Republic" in Persian

[4] Sohrab Arabi and Neda Agha Soltan were two young citizens who were killed by the security and militia forces in the first week following the June 2009 Presidential election

\*\*\* منع \*\*\*

<http://persian2english.com/?p=21684>



## در عاشورا کسی کشته نشد! ابراهیم نبوی، ۷ دی ۱۳۸۸

سردار رجب‌زاده فرمانده پلیس تهران بزرگ اعلام کرد «در حادثه عاشورا هیچ کس کشته نشد». این سردار علت مرگ چهار تن از شهروندان تهران را به شرح زیر اعلام کرد «یکی از این افراد به طور کاملاً تصادفی و خودجوش از پل لیز خورد و بعد از تصادف با تعدادی باتوم و دوازده متر مربع آسفالت خیابان، دچار منژیت شد و سه ثانیه بعد درگذشت، همچنین دو تن از شهروندان دیگر به نام عباس کربلایی و علی‌اکبر حسینی، در حین عبور از خیابان شهدا و در حال رفتن به سرچشمه به دلیل اصابت گاز اشک‌آور با اتومبیل تصادف کرده و راننده اتومبیل به سایر اقدامات خویش در حمایت از مقام شامخ رهبری نظام ادامه داد. همچنین یک نفر نیز به نام موسوی به دلیل اصابت گلوله مشکوکی که به گفته «رجانبوز» و تعدادی دیگر از بیماران روانی، از فاصله ۶۰۰۰ کیلومتری از لندن شلیک شده بود، بعد از طی سه ساعت و نیم به تهران رسیده و موجب قتل موسوی شد. به گفته مقامات پلیس تهران، نمونه گلوله شلیک شده که موسوی با آن کشته شده است، کمابیش شبیه همان گلوله‌ای است که ندا آقاسلطان با آن کشته شده است.» سردار شمربن رادان اعلام کرد «احتمالاً گلوله توسط شخصی به نام آرش حجازی شلیک شده و جسد وی نیز مفقود شده است.» سردار شمربن رادان اعلام کرد، گم شدن جسد موسوی نشان می‌دهد که اصلاً کسی به این نام کشته نشده است. وی گفت حاضرم به جان یکی از پدرهای رئیس‌جمهور قسم بخورم که در روز عاشورا کسی کشته نشد.

سردار شمربن رادان به نقل از اجداد خود در مورد روز عاشورای سال ۶۳ هجری موارد زیر را مشروحاً اظهار نمود:

به گفته سردار محمود بن مرجانه، فرمانده سپاه تهران بزرگ، عوامل اغتشاشگر شخص موسوم به حسین فرزند علی که از سوی برخی عوامل خارجی تحریک شده بودند، بدون داشتن مجوز قانونی و جهت خروج بر حاکمیت، وارد منطقه استحفاظی کربلای بزرگ شده و در حالی که برادران نیروی ضد شورش و لباس شخصی حامی ولایت، سعی در آرام کردن آنان داشتند، سر تعدادی از آنان در اثر اصابت با شمشیرهای مشکوک بریده گردید و چون نیروهای مسئول حاضر در صحنه از شمشیر استفاده نمی‌کنند، معلوم نیست این افراد به چه دلیل کشته شده‌اند، سازمان پزشکی قانونی اعلام کرد، اسناد مشخصی در دست است که این اقدامات به دست خود عوامل اغتشاش صورت گرفته است.

بنا به اعلام سازمان روابط عمومی ستاد مرکزی مبارزه با بحران عاشورا، شخص موسوم به عباس فرزند حسین، معروف به ابوالفضل که از آقازادگان محسوب می‌شد، برای اغتشاش و ایجاد تشویش در اذهان عمومی در صحنه حاضر شده و به بهانه آوردن آب، به تحریک افراد پرداخته و بعد از سوء استفاده از برخی برادران بسیج ناحیه کوفه عملاً دست‌های خود را بریده و طوری وانمود کرد که انگار به شهادت رسیده است، در حالی که تصاویر موجود از وی که فعلاً نشان داده نخواهد شد، گویای این امر است که آب به میزان کافی در دسترس افراد بوده و علت قطع آب در برخی مناطق صحرائی کربلا نیز به علت نپرداختن قبض آب و سوء استفاده از اموال بیت‌المال بوده و شخص مذکور و خانواده وی سال‌ها از آب مجانی استفاده می‌نمودند.

همچنین ستاد مبارزه با اغتشاشات اعلام کرد که دو تن از افراد فریب‌خورده و تحریک‌شده، که اسناد ارتباط آنان با خارجی‌ها موجود است، به نامان علی‌اکبر و علی‌اصغر، ۱۴ ساله و شش‌ماهه در جریان درگیری کشته شده‌اند. به گفته شاه‌دین عینی از جمله سردار شمر بن رادان، شخص موسوم به علی‌اصغر به طور علنی علیه امنیت عمومی اقدام نموده، و مأموران چند بار با زدن گاز اشک‌آور و پرتاب گلوله غیرمستقیم از والدین وی خواستند که او را از صحنه خارج کنند، اما حضور برخی از روایان خبری ناشناخته در محل نشان می‌دهد که قتل کودک مذکور که به گفته سبزه‌ها شش‌ماهه اما به گفته منابع ذی‌ربط و به‌خصوص منابع بی‌ربط ۲۴ ساله بوده سوابقی در ارتباط با گروهک‌های منحل ضد انقلاب داشته و حضور همزمان دو برادر در این صحنه مشکوک است.

سازمان قضائی نیروهای مسلح نیز، طی اطلاعیه‌ای اعلام داشت، سردار سابق، برادر سابق حر بن ریاحی از فرماندهان اسبق سپاه که در دوران جنگ نیز به گفته بسیاری از فرماندهان در مقابل دشمن از خود ضعف‌های فراوانی نشان داده بود، در جریان اغتشاشات محرم اخیر، توسط برخی عناصر فتنه فریب‌خورده و به عوامل دشمن پیوست و در اغتشاشات اخیر نقش مهمی داشت، و چون به گفته امیرالمؤمنین یزید از نخبگانی بود که نتوانست راه درست را انتخاب کند، در جریان درگیری‌ها کشته شد. سربازان گمنام یزید بن معاویه اعلام کردند از جستجوی خانه وی اسناد و مدارک طبقه‌بندی‌شده‌ای کشف شد که نشان می‌دهد، وی از مدت‌ها قبل توسط کانون فتنه به استخدام دشمن درآمد بود.

از سوی دیگر، عبیدالله بن جنتی از فرماندهان کل کشور اعلام کرد که خبر کشته شدن هفتاد و دو نفر در واقعه دیروز کربلا سیاه‌نمایی نظام بوده و به‌طور کلی در این حادثه بین چهار تا پنج نفر، احتمالاً کشته شده‌اند. سردار شمربن رادان که مسؤلیت حفظ امنیت را بر عهده داشت اعلام کرد



اکثر این افراد علی‌رغم اعلام پلیس راه کوفه مبنی بر احتمال ابتلای مننژیت در هنگام عبور از مسیر بیابان‌های کربلا، باز هم در منطقه حاضر شده و دست به اغتشاش زدند. این ستاد همچنین انعکاس گسترده و بین‌المللی سخنان خانم زینب حسینی، خواهر یکی از سران اغتشاشگران را که طی آن به مقام عظمای ولایت توهین شده بود، محکوم کرد و اعلام کرد، اگر این اغتشاشات ادامه یابد به دستگیری علی بن حسین و خانم زینب حسینی و دیگران نیز دست خواهد زد. سردار شمربین فیروزآبادی همچنین اعلام کرد سرکوب اقدامات خائنانه آقای حسین و خانواده‌اش در روز عاشورا، مقدمه‌ای بر سرکوب کلیه عوامل دشمن است و اگر این اتفاقات ادامه یابد، بقیه عوامل نیز شناسایی و به اشد مجازات محکوم می‌شوند. در همین راستا، قاضی شریح مرتضوی نیز اعلام کرد اجساد کشته‌شدگان تا اطلاع ثانوی به خانواده‌های آنان تحویل داده نمی‌شود، اگرچه خانواده‌ای هم از آنان باقی نمانده است، اما وی برگزاری هرگونه مجلس ختم، تشییع جنازه، سوگواری، راهپیمایی را تا هفتصد سال دیگر ممنوع اعلام کرد. محمود بن مرجانه، معروف به ابن مجهول که فرماندهی عملیات را بر عهده داشت، شکست دشمنان را مقدمه‌ای بر سقوط امپراطوری روم و امپراطوری ایران دانسته و اعلام کرد آماده هر نوع همکاری با جمهوری حبشه می‌باشد.

رش حجازی اااااااااا

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/tanssatire/tans-satire-article/archive/2009/december/28/article/-af1755dc1f.html>



## دل‌نوشته‌ای برای معشوق و دردنوشته‌ای برای میهن؛ فرزند کمانگر، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹

تاریخ انتشار: ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۲

### متن فارسی

فایل صوتی نامه منتشرنشده‌ای از فرزند کمانگر خطاب به معشوقه‌اش

<https://www.youtube.com/watch?v=9VQ47H6D45U>

معلم آزاده، فرزند کمانگر این نامه را در زندان اوین و چند ماه قبل از اعدامش، در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹ نوشته و با صدای خود، خوانده است:

نازنینم! دوباره سلام

وقتی که از من پرسیدی چه آهنگی را دوست دارم تا برایت بنوازی، برای لحظه‌ای ماندم، سکوت کردم، ذهنم را زیر و رو کردم تا بتوانم آهنگی را که بتواند همه احساسم را بعد از ماه‌ها دوری از تو نشان دهد، به زبان بیاورم.

خواستم زیباترین و عاشقانه‌ترین آهنگ را انتخاب نمایم. هنوز آهنگی را به زبان نیاورده بودم، که تو آهنگ «نازنین مریم» را با زیبایی برایم نواختی، تا سیم‌های تلفن آن همه احساس و شور تو و آهنگ «نازنین مریم» را به قلبم برساند.

سؤال تو و آهنگ «نازنین مریم» بهانه‌ای شد برای نگارش این دل‌نوشته. نامه‌ای که می‌دانم بارها باز و بسته خواهد شد، ولی امیدوارم در نهایت نفر آخری که آن را می‌خواند خودت باشی.

مهربانم! به هر آهنگی که فکر کردم، نشانی از چوبه دار، بوسه آخر، ظلم ظالم، ترکه بیداد، جور صیاد و اشک مادر را در خود داشت. ترسیدم انگشتانت با لمس این همه واژه‌های سرشار از درد، از نواختن بازایستد. به سراغ آهنگ‌های سرزمین مادری‌ام رفتم؛ دیدم در موسیقی ما نیز ردی از خون، بوی سرب و جای پوتین دیده می‌شود. باز ترسیدم که چشمانت بگیرد و دستت را برای نواختن یاری ننماید.

تصمیم گرفتم به تو بگویم خودت شعری بنویسی، آهنگی بسازی یا ترانه‌ای؛ مالا مال از امید. آهنگی که دزیده نخوانیمش، آهسته در دل زمزمه‌اش نکنیم، به خاطرش حبس نکنیم، آهنگی که با خواندنش چشم‌هایمان پراشک نشود و نگاهمان را به قاب عکس روی دیوار ندوزد و هق‌هق گریه‌مان را سر ندهد. آهنگی که بتوانیم به دور آتش نوروز، دست در دست هم، با صدای بلند فریادش بکشیم، لبخند بزنیم، برقصیم و بخوانیمش. فقط فراموش نکن؛ نت آن را برای دخترکی بنویس که دوست دارد مادر را «دایه» بنویسد و زن را «ژن». ولی افسوس، افسوس نمی‌داند فردا در هنگامه مادر شدن، نطفه رحمش را به امید جنس اول بودن جستجو می‌کنند. برای دخترکی که در سرزمین او زنان هنوز برای رسیدن به ابتدایی‌ترین حقوق خود باید حبس بکشند.

برای دخترکی که در فردای بزرگسالی به دنبال عزیز گم‌کرده‌اش، از این زندان به زندان دیگر می‌رود و چشم به کاغذ چسبیده بر در زندان در میان اسامی زندگان، تند و تند به دنبال عزیزش می‌گردد.

نت آهنگت را برای پسرکی بنویس که می‌خواهد نان را «چورک» بنویسد و آب را «سو». ولی افسوس! افسوس! نمی‌داند که سفره خالی از نان پدر کارگش را با هیچ زبان و کلمه‌ای نمی‌توان رونق بخشید.

برای دستان پینه‌بسته پدرش، برای چشمان کم‌سوی مادرش، نئی بنویس تا مژده نان باشد، نئی که یادآور فقر و نابرابری سال‌های دور و دراز زندگی‌اش نباشد.

شعری بنویس برای مادری که سال‌هاست چشم به در به انتظار بازگشت فرزند است و هر پنجشنبه گور گمنام و در هم شکسته‌ای را آهسته و به دور از چشم همه در آغوش می‌کشد، مادری که سال‌هاست خورشید را شرمنده از این همه صبوری و وفاداری خود نموده.

برای پدری که با دیدن هر سرو تنهایی، به یاد تنهایی و غریبی گورستانی می‌افتد که فرزند او را سال‌هاست درون خود نگه داشته و از دور به آن چشم می‌دوزد و حسرت یک دل سیر اشک ریختن بر مزار فرزند را در دل نگه داشته است.

شعری بنویس؛ برای خواهری که آرزوی کل زدن در عروسی برادر هنوز بر دلش سنگینی می‌کند و هر جمعه با شنیدن صدای شادی و عروسی مردم، نگاهی به عکس غبارگرفته برادر بر روی دیوار می‌اندازد و چشمانش ابری می‌شود.



مهربانم! با من یا بی من، به سرزمینم برو. گله نکن که زیاده از حد دوستش دارم، باور کن برای من قطعه‌ای است از این جهان، نمی‌خواهیم به دور آن دیوار بکشیم یا آن را از این دنیا جدا بسازیم، اما آلام و دردهای بی‌شمار این مردم تعلق به آنها را شیرین تر می‌کند. دردهایی که سال‌هاست در رگ و ریشه ما و سرزمینمان جا خوش کرده است، رنج‌هایی که همزاد و همراه ساکنانش شده است. آهنگت را همان‌جا بساز، اما بگذار مزه تلخ فقر، ریتم آن باشد. شعرت را همان‌جا بنویس، اما بگذار وزن آن بر پایه امید به دنیایی برابر باشد. آنجا، در میان کوه‌ها و جنگل‌های بلوطی که تنها پشتیبان و یاور مردم دیارمان بوده، در کنار رودخانه‌هایی که اشک نگریسته مردم را از دل کوه‌ها به دوردست‌ها می‌برند تا در تنهایی در دریایی دوردست بگریند، بنشین و آهنگت را بساز. آنجا؛ با من یا بی من، آن همه شکوه و زیبایی را به عنوان پیوند تعلقمان با سرزمینی که همیشه آستن درد است، سرزمینی که کودکانش برای رنج کشیدن قدم می‌کشند و بزرگ می‌شوند بنشین؛ خاک سرزمینم را به جای من لمس کن و در گوشش نجوا کن:

ای زمین مادر!

ای مام میهن!

اینجا؛

در دل تو

استخوان‌ها و خاطرات نیاکانم نهفته است

اینجا؛

اجداد و نوادگان و فرزندانم مدفون شده‌اند

ای سرزمین من!

ای مادر نیاکانم!

کاش می‌توانستم زیبایی‌هایت را دوباره نوازش کنم

صفایت را به تماشا بنشینم

سکوتت را همراهی کنم

کاش می‌شد دردهایت را تسکین دهم و

اشک‌هایت را بگیرم

کاش می‌شد....

به امید دیدن دوباره تو و طلوع آفتاب

فرزاد

زندان اوین - بند هفت

۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹

\*\*\* منع \*\*\*

«سایت خبری - تحلیلی روز»؛ وبسایت «یوتیوب»



## ترجمه انگلیسی (English Translation)

### AN UNPUBLISHED LETTER BY FARZAD KAMANGAR

#### A transcript of the sound file of Farzad Kamangar's unpublished letter to his lover

Farzad Kamangar was an elementary school teacher and nonviolent civil liberties advocate from Iranian Kurdistan who was detained by security forces in 2006 and accused of collaborating with Kurdish opposition groups. Charged with being a mohareb or "enemy of God," Kamangar refused to confess in spite of four years of detention and torture, while his letters from his cell led international organizations like UNICEF and Education International to condemn his imprisonment. He wrote the following letter from his cell at Evin Prison, north of Tehran, a few months before his execution on May 9th, 2010. It has been sent to the Kurdish news website NNS ROJ website for publication.

Hello again, my darling!

When you asked me what I would like you to play for me, I got stuck for a moment. I went silent, turned everything upside down in my mind in order to find a song which could best express my feelings after so many months spent away from you.

I wanted to pick the most beautiful and romantic song ever written. Before I even spoke a word, you played that sweet song "Maryam" for me, with all its beauty, so that the phone lines brought all of your feeling and passion into my heart alongside that song.

The question you asked and the song you played gave me an excuse to write this heartfelt letter. I know it will be opened and closed many times, but I hope that it will, eventually, reach your hands and that you will be its final reader.

My sweetheart, every song that I thought of had something to do with the gallows, a last kiss, cruel oppression, the arm of injustice, being hunted by tyranny, or a mother's tears.

I feared that your fingers, when they touched so many words overflowing with pain, might stop playing, so I started searching among the songs of my motherland. I realized that our music had traces of blood, the smell of lead, and the marks of bootprints too. Once again, I feared that your eyes might fill with tears and that your hands would refuse to let your fingers play.

I decided to ask you to write your own song, either with lyrics or an instrumental, something filled to the brim with hope. Not a stolen song; a song we wouldn't have to murmur to ourselves, one that wouldn't put us behind bars, a song that doesn't fill our eyes with tears when we sing it or glue our eyes to the picture hanging on the wall, one that doesn't make us cry and sob. A song that we could sing around the Nowrooz [New Year's] fire as loud as we can, hand in hand, dancing to it, laughing with it, singing it.

Just don't forget: write the notes for a little girl who likes to call her mother "dâye" and women "jen"[1]. What a shame... she doesn't know that tomorrow, when she becomes a mother herself, they will search her womb in hopes that the child belongs to the "first gender." A little girl in a country where women, to secure their most basic rights, have to go to prison.

Write for that little girl who, when stepping into her adulthood, will have to go from jail to jail in search of her lost love, hastily looking up lists of names posted at the entrance, searching for the one which belongs to her beloved.

Write the notes of your song for a little boy who likes to say "tchûrak" for bread and "sû" for water[2]. What a shame... he doesn't know that there is no word and no language which can bring prosperity to his working father's bare table.



Write your notes for his father's callused hands, for his mother's diminishing eyesight. Write a song that will bring good news of bread, not one that will remind him of the poverty and the long years of injustice marking his life.

Write a poem for the mother who has long been waiting, her eyes riveted to the door, for her son to return. A mother who, every Thursday, away from others' scrutinizing eyes, embraces the unknown tomb of her loved one, a mother who has put the sun to shame with all the patience and loyalty she has shown.

Write it for a father for whom the sight of every lonely cedar is a reminder of the solitude and alienation of the cemetery which has long held his child, a cemetery which he sees from afar and where he secretly yearns for the opportunity to break down in tears, for once, on the tomb of his own son.

Write a poem for a sister whose hope to see her brother's wedding day still weighs on her, a sister whose eyes become clouded with tears when the singing and the celebrating from other people's wedding ceremonies resonate in her every Friday, making her look up to the wall to stare at the dust-covered picture of her brother while her eyes grow misty.

My sweet darling! With me or without me, go back to our homeland. Don't blame me for loving it without end. Believe me when I say that, for me, our country is just one part of this world. We have no intention of building a wall around it, and we don't intend to isolate it from the rest of the world, but the grievances and the pain suffered by its people make it their belonging to this land all the sweeter. This pain has become part of our arteries and roots over the years; it is born alongside the inhabitants of our land.

Let your song be made there. Let the bitter taste of poverty be its rhythm and the hope for an equal world its beat.

There, in the midst of the mountains and oak forests that have been our people's only friend and supporter, on the banks of rivers carrying the unshed tears of our people from the depths of the mountains out to remote seas, sit down and write your song.

There, with or without me, in the midst of all that beauty and glory which is the link of our attachment to this country, in the heart of a land forever pregnant with pain and whose children grow up only to suffer; sit down there, touch the earth in my stead, and write your song, a song which you will murmur in its ears.

O maternal land,  
O motherland,  
Here, buried in your heart,  
Rest the bones and the memories of my ancestors.  
Here are entombed my forefathers, my descendants and my children.  
O my country,  
You, the mother of my forerunners,  
I wish I could caress your beauty once again,  
Bear witness to your charm,  
Company to your silence,  
Remedy to your pains,  
I wish I could shed your tears,  
I wish I could...

I hope to see you and the sunrise again.  
Farzad, Evin Prison, Section 7.

[1] Dâyeḥ and Jen are Kurdish for mother and woman.

[2] Kurdish equivalents for bread and water.



## «پدر، مادر، ما باز هم متهمیم!»؛ مصطفی تاجزاده، ۲۴ خرداد ۱۳۸۹

### اول. دو نظام

تجربه زندان به‌رغم همه تلخی‌های خود، نتوانست فرصت و امکان «گفت و گو» را از من دریغ دارد؛ امکان گفت‌وگو حتی در دشوارترین شرایط. با توجه به این که من و دوستانم نه به علت مبارزه با نظام، که به دلیل فعالیت در جهت پویایی و شکوفایی آن به زندان افتاده بودیم، با بازجویان درباره اصل نظام اختلاف نداشتیم و همین مسأله مشترک می‌توانست نقطه آغاز گفت‌وگوی ما باشد. با وجود این، مؤلفه‌هایی که بعضی بازجوها برای جمهوری اسلامی ایران تشریح می‌کردند با مؤلفه‌هایی که من در ذهن داشتم در بسیاری موارد متفاوت و گاه متضاد بود. به باور من، نظامی که قدرتش را در اعتراف‌گیری و تواب‌سازی در سلول‌های انفرادی ببیند و نظامی که از بحث آزاد و مناظره و گفت‌وگو در رسانه‌ها تغذیه می‌کند، دو سیستم کاملاً متفاوت هستند.

نظامی که هر مخالفت یا حتی هر انتقادی را توطئه تلقی کند با نظامی که چهره خود را در آینه انتقاد مخالفین می‌بیند و رفتارش را تصحیح می‌کند، هرگز یکی نیست.

نظامی که یکی از بدیهی‌ترین حقوق انسان یعنی حق سفر آزاد را با ممنوع‌الخروج کردن شهروندان نقض کند و به دور خود دیوار بکشد و نه فقط برای کسانی که قصد مشارکت در عرصه مدیریت کشور را دارند، بلکه برای شهروندان عادی نیز محدودیت‌های روزافزون بتراشد، بی‌تردید با نظامی که از مشارکت و انتخاب آزاد مردم در عرصه سیاست و اجتماع استقبال می‌کند متفاوت است.

نظامی که نظامیان صاحب اصلی آن شمرده شوند و «ایران» را یک پادگان بزرگ ببیند که در آن «چون و چرا» معنا ندارد، با نظامی که مردم صاحبان اصلی آن به شمار می‌روند و پادگان‌هایش نیز مینیاتوری از جامعه و به روی مطالبات شهروندانش گشوده است، چگونه می‌تواند «یکی» باشد؟ نظامی که اگر به شخصیت، میانگین تحصیلات و هوش زندانیان سیاسی‌اش نگاه کنیم، به این نتیجه برسیم که پاک‌ترین و سرآمدترین قشرهایش در زندان‌ها نمایندگی می‌شوند، با نظامی که شایسته‌ترین نخبگان بر کرسی‌های پارلمانی یا مدیریت اجرایی آن تکیه می‌زنند یا در جامعه مدنی از امنیت کامل بهره‌مندند، هرگز یکی نیست.

نظامی که از راهپیمایی مسالمت‌آمیز شهروندان و شعار «الله اکبر» مردم بر پشت‌بام‌ها هراسان شود با نظامی که راهپیمایی اعتراضی را حق شهروندان و مایه اصلاح و قوت خود می‌داند، یکی نیست.

نظامی که در آن، احزاب مایل به تلاش در چارچوب قانون اساسی در دوران صلح و تثبیت سیستم سیاسی، نتوانند رسماً و آشکارا به فعالیت سیاسی بپردازند و شرط آزادی اعضا و رهبران‌شان از زندان‌ها و بازداشت‌های غیرقانونی، انحلال یا توقف فعالیت حزبشان باشد کجا با نظامی یکسان است که در دهه اول انقلابش و در شرایط جنگی و وجود تروریسم، سران احزاب منتقد هرگز دستگیر نمی‌شوند؟

نظامی که در آن استقلال قضائی به معنای بی‌اعتنایی به افکار عمومی باشد و دادگاه‌های نمایشی با احکام فرمایشی، دلسوزترین خادمان آیین و میهن و مردم را محکوم و آنان را از حقوق خداداد خود محروم کنند، کجا با نظامی که در آن قاضی مستقل از ارکان حکومت و بی‌اعتنا به فشارها و درخواست‌های نهادهای امنیتی، اطلاعاتی و نظامی و تنها بر اساس موازین حقوقی و قانونی حکم صادر می‌کند، یکی است؟

نظامی که در آن بیش‌تر جوانان تحصیلکرده‌اش از دوره دبیرستان مشتاق مهاجرت به خارج از کشور باشند، نمایشگاه کتابش یاد دوران تفتیش عقاید را زنده کند، هنرمندان‌ش که حجم جوایز ملی و بین‌المللی‌شان از فضای یک سلول انفرادی بیش‌تر است در زندان و در انفرادی به سر برند، کجا با وعده‌های امام در پاریس که خطوط اصلی نظام جایگزین رژیم سلطنت را ترسیم می‌کرد، سازگار است؟

نظامی که رتبه‌های اول را در تورم و فساد به دست آورد و جایگاه آخر را در رشد اقتصادی کسب کند و نزدیک به نیمی از مردمش زیر خط فقر زندگی کنند، بخش خصوصی رقیب و بلکه دشمن دولت در زمینه اقتصاد تلقی شود و هدف عملی حکومت تضعیف آن باشد، صاحبان سرمایه‌اش رغبت بیش‌تری به سرمایه‌گذاری در کشورهای خارجی داشته باشند، واردات بی‌رویه کالا کمر تولید را بشکند و استراتژی دولتش «ایران را سراسر کمیته امداد می‌کنیم» باشد، آیا می‌تواند الگوی موفق از مدیریت به مردم منطقه ارائه کند؟

نظامی که در سطح بین‌المللی انحصار رسانه‌ای، استبداد و حق و تو را محکوم کند و دولت آمریکا را نماد اعمال استانداردهای دوگانه بخواند، خود نمی‌تواند و از نظر اخلاقی حق ندارد علیه شهروندان خود به همان روش‌ها متوسل شود.



نظامی که در آن «شادی» گم شود (۱) و رتبه‌های نخست جهانی را در توقیف نشریات و زندانی کردن روزنامه‌نگاران به دست آورد و نظارت استصوابی انتخاباتش حتا با نظام انتخاباتی عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین قابل مقایسه نباشد، چگونه می‌تواند مدعی رهایی‌بخشی عراق و افغانستان و فلسطین و لبنان و الگو بودن برای مسلمانان جهان باشد؟

در نظام مورد نظر من، استقلال حوزه‌های علمیه حفظ می‌شود، دانشگاه پادگان نیست، اساتید برجسته و مستقل بازنشسته یا اخراج نمی‌شوند، به دانشجویان منتقدش ستاره نمی‌دهند، آنان را به صورت فله‌ای بازداشت نمی‌کنند، اختلاط دختران و پسران در دانشگاه مسأله مقاماتش نیست و دانشجویان رسماً تهدید نمی‌شوند که چون نمره می‌خواهند باید خواست‌های مدیریت را اجابت کنند.

نظام مطلوب من آن نیست که به جای اندیشیدن به حل مشکلات بیکاری، افسردگی، ناامیدی و حتا اعتیاد جوانان، خود را مسؤول آرایش و پوشش آنان بداند و مقاماتش شب و روز بر طبل مبارزه با مفسد اجتماعی و فرهنگی بکوبند؛ در عین حال، اجازه دهند شبکه‌های سرگرمی ماهواره‌ای بدون پارازیت دریافت شوند ولی همه توان حکومت صرف مقابله با سایت‌ها و شبکه‌های [سیاسی] شود. در نظام مورد نظر من، دروغ، سکه رایج حکومت‌داری نیست!

در نظام مورد نظر من و نظام برخاسته از آن انقلاب باشکوه، وجود کهریزک ننگ است و نه افشای آن. قانون اساسی آن سند سرکوب نیست، بلکه خون‌بهای شهیدان و محصول رأی مردم و سند حقوق و آزادی‌های شهروندان است و اجرای اصل ۲۷ و دیگر اصول حقوق بشری آن در آزادی اجتماعات و احزاب و مطبوعات و انتخابات و نیز در ممنوعیت شکنجه و محکومیت حکم اعدام شهروندان بدون طی مراحل دادرسی عادلانه، استقلال کشور، یکپارچگی سرزمینی و منافع ملی را تأمین می‌کند.

از نظر من در نظام برآمده از مردمی‌ترین انقلاب بشر، هرگز نمی‌توان هر ده سال یکبار به خوابگاه و کوی دانشگاه حمله کرد؛ سرکوب‌ها و بگیر و ببندهای فله‌ای نیز نمی‌تواند برخاسته از همان اسلام و انقلابی باشد که رهبرش شعار «میزان رأی ملت است» می‌داد و از «حق تعیین سرنوشت هر نسل به دست همان نسل» دفاع می‌کرد. در این نظام هویت، فرهنگ و آداب و رسوم اقوام مخل وحدت ملی تلقی نمی‌شود.

در جایی که اپوزیسیون روسیه به دولت خود اعتراض می‌کند که چرا رفتار پلیس کشورش با تظاهرکنندگان روسی مانند رفتار پلیس ایران با مردمش خشن و سرکوبگر است، چگونه می‌توان این نظام را با نظامی یکسان دانست که ویژگی‌های آزادی‌خواهانه، معنوی و الهی آن در نامه تاریخی رهبر فقید انقلابش به گورباچف تشریح شده است؟ این نظامی نیست که ایرانیان در سال ۵۷ خواهان استقرار آن بودند (۲).

## دوم. از انقلاب مخملی تا اخلال در ترافیک!

من و دوستانم به «براندازی نظام» اعتقاد نداشتیم و هیچ اقدام غیرقانونی نیز انجام نداده بودیم. بنا بر این، در فرآیند بازجویی، گفتمان بازجویان بر همان سبک نخستین باقی نماند؛ من در انتهای فرآیند بازرسی گفت‌وگو دیدم که حتا بازجویان نیز نمی‌توانند در دفاع از تک‌صدایی، تک‌صدا بشوند و با الهی خواندن حزب خودی، بقیه را حزب شیطان بنامند. گفتمان «کیهان» اگر چه در مراحل نخستین بازجویی‌ها و نیز در کیف‌خواست‌های ظاهراً «حقوقی» اما صد در صد سیاسی دادستانی تهران حاکم بود، اما من در زندان دیدم که حتا بازجوها نیز نمی‌خواهند یا نمی‌توانند تا آخر از آن گفتمان دفاع کنند؛ بعضی با مشاهده نتایج غیرقابل کنترل آن به صراحت می‌گفتند: «ما چندصدایی را قبول داریم» و «روش‌های کیهان جواب نمی‌دهد». من نمی‌دانم این سخنان تا کجا و چگونه می‌تواند گفتمان مسلط حوزه‌های امنیتی و نظامی باشد، اما تردید ندارم که روشنگری و اتخاذ و پیگیری مستمر روش‌های مسالمت‌آمیز و خیرخواهانه توسط جنبش سبز اکثریت ملت ایران، در انتهای یک فرآیند نه چندان طولانی، می‌تواند صداهای خاموش ولی معترض در هسته مرکزی نظامی-امنیتی کشور را به صدا درآورد و زبانی برای بیان شفاف و مستدل آن در مراکز تصمیم‌گیری در اختیارشان بگذارد.

در جریان همین بازجویی‌ها بود که من در مقابل اتهام «انقلاب مخملی» استدلال کردم و هشدار دادم که مواظب باشید، این اتهام یک تیغ دو دم است و قبل از این که صدای مردم را ببرد، دست خودتان را خواهد برید، زیرا معنایی جز شبیه‌سازی جمهوری اسلامی ایران با حکومت‌های کمونیستی و شبه‌کمونیستی که توسط انقلاب‌های مخملی سرنگون شده‌اند، نخواهد یافت (۳). شبیه‌سازی جمهوری اسلامی با حکومت‌های استبدادی و فاسد کمونیستی، همان نقطه‌ای بود که بازجویان هنگام دفاع از نظام مورد نظرشان در آن کم می‌آوردند (۴) و من می‌توانستم برای دفاع از جمهوری اسلامی مورد نظر خود فرصتی بیابم و تفاوت‌های آن را با نظام‌های کمونیستی شبیه‌سازی شده در دادگاه نمایشی فعالان ستاد انتخاباتی مهندس موسوی برشمارم. همچنین در همین نقطه است که می‌توانم به رغم همه انتقادات و اعتراضاتی که دارم، در مقابل اتهام دیگری که از موضعی دیگر علیه جمهوری اسلامی ایران مطرح می‌شود، دفاع کنم و بگویم اگرچه ماجرای اعتراف‌سازی‌ها و شیوه‌های برخورد خشونت‌بار در



زندان‌ها و در دادگاه‌های نمایشی، ناگزیر تداعی گر زندان‌ها و دادگاه‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به ویژه در فاصله دو جنگ جهانی است، اما نظامی که من از آن دفاع می‌کنم در کلیت خود و در وجوه سه‌گانه جمهوری، اسلامی و ایرانی بودن خود با نظام‌های واقعاً موجود کمونیستی تفاوت بنیادین دارد. مهم‌تر آن‌که ظرفیت خوانش دموکراتیک از اسلام اساساً با ظرفیت تفسیر دموکراتیک از مارکسیسم-لنینیسم قابل مقایسه نیست. همین تفاوت مانع استقرار یک رژیم توتالیتر و تمامیت‌خواه به نام اسلام در ایران است.

نقطه ضعف متهمان در زندان‌ها و در دادگاه‌های استالینی در آن بود که نمی‌توانستند هم «کمونیست» و «انقلابی» (در مفهوم بلشویکی آن) باشند و هم تا آخر در برابر خواست بازجوها مبنی بر پذیرش و اعتراف به خطاهای ناکرده مقاومت کنند و نقش خود را در تأسیس نظام کمونیستی به رخ آنان بکشند، زیرا علاوه بر شکنجه‌های طاقت‌فرسا، تعریفی که بازجوها از مارکسیسم-لنینیسم و «انقلاب» ارائه می‌کردند و بر مبنای آن از متهمان می‌خواستند برای تقویت نظام سوسیالیستی شوروی یا «ستاد زحمتکشان جهان» به آنچه بازجوها می‌گویند اعتراف کنند، با تعریف استالین و حتا لنین از مارکسیسم، انقلاب و نظام شوروی انطباق بیش‌تری داشت و بنا بر این، زندانیان چاره‌ای جز تسلیم شدن نداشتند، مگر آن‌که ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم را کنار بگذارند؛ اما چنین تعریف و تعمیمی در مورد اسلام، انقلاب، جمهوری اسلامی ایران و امام ممکن نیست. من نیز با توجه به ویژگی‌های رهایی‌بخش و آزادیخواهانه‌ای که از اسلام و انقلاب و نظام و قانون اساسی آن و نیز از آرمان و خواست مردم و وعده‌های بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران سراغ داشتم و خود نیز در عمل آن‌ها را زیسته بودم، توانستم در مقابل استدلال‌های بعضی بازجوها که شبیه استدلال‌های بازجوها در جریان بازجویی‌ها در نظام‌های کمونیستی بود مقاومت کنم (۵). به عبارت روشن‌تر، آنچه نقطه ضعف زندانیان و متهمان دادگاه‌های استالینی بود، در این‌جا به نقطه ضعف بازجویانی تبدیل می‌شد که بر شبیه‌سازی جمهوری اسلامی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پای می‌فشرده‌اند.

افزون بر آن، بر این موضوع تأکید کردم که طبق قانون اساسی و دیگر قوانین موضوعه، هر حکم قضائی در مورد هر متهمی، از جمله ما، باید بر اساس معیارهای حقوقی و قانونی و نه سیاسی صادر شود و اگر در این میان بحثی سیاسی یا ایدئولوژیک وجود دارد، لازم است در بیرون زندان و در فضای باز و آزاد صورت گیرد، نه در زندان و در جریان بازجویی. پیشنهادی که بعضی بازجوها از آن استقبال کردند و امیدوارم هرچه زودتر تحقق یابد (۶).

به هر روی، اگر امروز می‌توانم به رغم خطاها و افراط‌کاری‌ها همچنان از انقلاب اسلامی دفاع کنم (۷) و در عین حال اعتراض کنم که چرا بدن مجروح حجاریان را از بستر درمان گسستند و با سلول زندان آشنا کردند، یا چرا بدن کروی پسر را در زیرزمین مسجد مضر و مجروح کردند و آن حرکات و اهانت‌های شنیع را به او روا داشتند، یا چرا به بدن‌های شریف و نازنین بسیاری از پاک‌ترین فرزندان این ملت که تنها جرم‌شان ایستادگی بر رأیشان و دفاع از کرامت، هویت و حقوق خویش بود آسیب رساندند یا چرا عزاداران حسینی را در روز عاشورا از بالای پل به زیر پرتاب کردند و با ماشین از روی پیکر مضر و بعضی شهروندان گذشتند و اسفا که همه این اعمال را به نام «خدا» کردند، به این دلیل است که ما تفسیر دموکراتیک رهبر فقید انقلاب از شلاق‌پذیری شانه‌های رسول خدا را شنیده بودیم تا حقی از مردم بر گردنش نماند. امام، عظمت و بزرگی آن بدن مقدس و روحانی را فقط در معراج نمی‌دید، بلکه علاوه بر آن، در تلاّوی زمینی شدن و عریان شدن آن شانه‌های مبارک به روی مدعیان احتمالی، عظمت و بزرگی دموکراسی را مشاهده می‌کرد (۸). ملت با چنین تفسیری از اسلام، آن انقلاب باشکوه را به پا کرد، نه با سخنان و تفسیر آقای مصباح که در همان ایام انقلاب، هم و غمش این بود که چگونه دکتر شریعتی را بکوبد و به این ترتیب، اندکی از زحمت ساواک بکاهد (۹).

### سوم. اعترافات من

من در محضر نسل جدید شهادت می‌دهم، نظامی که ما برای برپایی آن انقلاب کردیم و به قانون اساسی آن رأی دادیم، غیر از نظام نظامیانی است که می‌کوشند آن را ملک طلق خویش نمایند و در عرصه سیاست برای خود جایگاهی همانند فرماندهان دخالت‌گر ارتش ترکیه و پاکستان قائل شوند (۱۰). این گواهی از آن رو ضرورت دارد که به وضوح می‌بینم چه در زندان‌ها و چه در تریبون‌ها و صدا و سیمای رسمی کشور، از جمهوری اسلامی ایران یک موجود زشت‌سیرت و زشت‌صورت به نام «فرانکشتاین» می‌سازند و من هرگز نتوانستم در این آینه مخدوش، سیمای رهبر فقید انقلاب و یاران واقعی‌اش و سیمای درخشان شهیدان و آرمان آنان را ببینم (۱۱). می‌خواهند بگویند امام هم کسی بود مثل آقایان جنتی و مصباح، غافل از آن که این شبیه‌سازی مخدوش، روش‌های استبدادی و سرکوبگر را توجیه و آقایان را تطهیر نخواهد کرد. به عکس، دامنه بدبینی به رهبر



فقید انقلاب محدود نمی‌شود و با تعمیم یافتن به ائمه اطهار(ع)، می‌تواند بی‌دینی و بی‌ایمانی را در نسل جوان دامن بزند که با کمال تأسف، در برخی موارد زده است. این همان خطری است که به‌ویژه استاد مطهری، ما را از آن بر حذر می‌داشت (۱۲).

به هر حال، در وضعیت واقعاً نفس‌گیر انفرادی و بازجویی، آنچه زبان و بیان مرا قوت می‌بخشید، نه یک جسارت فردی بلکه توفیقی الهی بود که نصیب شد و راه بهره‌برداری از اسلام رحمانی و عقلانی و گفتمان انقلاب اسلامی را به رویم گشود. در این چارچوب بحث من و بازجویان درباره «نظام» به طور طبیعی از دو نگرش متفاوت درباره تاریخ انقلاب اسلامی تغذیه می‌کرد (۱۳). به عنوان مثال بعضی بازجوها می‌کوشیدند با یادآوری مواردی از افراط‌کاری‌های دهه نخستین انقلاب، مرا و خط امامی‌های آن دوره و اصلاح‌طلبان کنونی را «فاشیست» معرفی کنند. متقابلاً من هم با یادآوری برخی رفتارهای فاشیستی که در همین ایام، در پیش دیدگان ملت ایران تکرار می‌شود، توضیح می‌دادم که همه ما در آن دوره خطاهای جدی داشتیم، اما شما همین امروز به‌جای آن‌که جوانب مثبت رفتار ما را ادامه دهید، همان خطاها را در شرایطی که کشور نه در حال جنگ است و نه از تروریسم گسترده و کور رنج می‌برد، ادامه می‌دهید. به همین دلیل دیگر نمی‌توان آن را «خطا» نامید و ناشی از بی‌تجربگی انقلابیون دانست. خطای ما این بود که در مقابل برخی رفتارهای دادگاه‌های انقلاب موضع نگرفتیم؛ در عین این‌که جناح موسوم به خط امام طراح اعلامیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی انقلاب در زمان شهید قدوسی در بهار سال ۱۳۶۰ بود (طرحی که گروه‌های سیاسی دگراندیش مخاطب آن بودند و بسط مناظره و حقوق و آزادی‌های قانونی آنان را به خلع سلاح گروه‌ها پیوند می‌زد)، اما نتوانستیم (و نیز تروریسم سال ۶۰ و جنگ تحمیلی نگذاشت) که این راه را تا مرحله گسست کامل از شیوه‌های غیردموکراتیک پیگیری کنیم.

فاجعه‌بار این است که در دوره صلح و فقد تروریسم، به جای بسط و تکامل آزادی‌هایی که بخشی از آن در دشوارترین ایام جنگ هم از تعرض مصون ماند، جریانی به شیوه‌های غیردموکراتیک می‌کوشد ضمن نادیده گرفتن و انکار دستاوردهای مثبت دولت دفاع مقدس، فقط و فقط خطاهای ما را که در عصر حاکمیت گفتمان «انقلابی» در جهان و وجود جنگ و تروریسم گسترده در داخل کشور رخ داده، به نحو مضاعفی تکرار کند و استنباهای دهه اول انقلاب را به قاعده تبدیل سازد (۱۴). واضح‌تر بگویم، سکوت تأییدآمیز درباره نحوه محاکمات دادگاه انقلاب خطای ما بود، اما بازداشت فله‌ای منتقدان قانون‌گرا، «کهریزکی کردن» شهروندان معترض و نیز تیراندازی مستقیم به آنان چنان پدیده شومی است که واژه «خطا» به هیچ وجه نمی‌تواند توصیف خوبی برای آن باشد (۱۵). به همین دلیل ما حتماً باید اعتراف کنیم، اما نه در دادگاه‌های نمایشی و آن‌طور که بازجوها می‌خواهند و به اتهامات موهوم مرتکب نشده، بلکه در پیشگاه ملت و بر اساس حقیقت. نسل انقلاب باید اعتراف کند، ولی نه به دلیل مجاهده امروزی‌نیش برای بسط دموکراسی و ترویج حقوق بشر، که به علت عدم استفاده درست و کامل از فرصت‌هایی که ظهور تک‌صدایی را بر بستر عبور از آرمان‌های انقلاب اسلامی و اصول قانون اساسی غیرممکن می‌کرد. البته ما کوشیده‌ایم از این خطاها درس بگیریم و به ویژه پس از جنگ، رفتار و گفتار خود را اصلاح کنیم (۱۶). در عین حال، اعتراف می‌کنم که اگر در زمان خود در مقابل مواجهه نادرست با آیت‌الله شریعتمداری و برای حفظ حریم مرجعیت اعتراض می‌کردیم، کار به جایی نمی‌رسید که امروز حرمت مراجع و عالمانی همچون مرحوم آیت‌الله منتظری و حضرات آقایان وحید خراسانی، موسوی اردبیلی، صانعی، بیات زنجانی، دستغیب شیرازی، طاهری اصفهانی، جوادی آملی و... حتا در صدا و سیما مورد تعرض قرار گیرد و کار به جایی برسد که حتا بیت و نوه امام و حسینی و مرقد ایشان و نیز آرامگاه مرحومان صدوقی و خاتمی از تعرض مصون نماند.

بنا بر این، اگر خطایی وجود داشته که داشته است، آن خطایی نیست که بازجوها می‌گویند و اگر باید اعتراف کرد و حلالیت طلبید که باید هم طلبید، باید از برخوردهای ناصوابی که با مهندس بازرگان و دکتر سبحانی صورت گرفت، عذر خواست و نیز باید از همه سیاسیون که خواهان فعالیت قانونی بودند و حقوقشان به بهانه‌های مختلف نقض شد، پوزش طلبید. همچنین باید از تحمیل یک سبک زندگی به شهروندان و دخالت در حریم خصوصی آنان معذرت خواست. خطای ما آن بود که تصور می‌کردیم ما انسان‌های متوسط قادریم در میخانه‌ها را ببندیم، بدون آن‌که لازم باشد درهای تزویر و ریا را باز کنیم. اشتباه ما این بود که در عمل به برخی امور عرفی تقدس بخشیدیم، غافل از آن که تلاش مذکور عقیم و نتیجه‌اش عرفی شدن بسیاری از مقدسات است (۱۷). بزرگ‌ترین خطای ما تعمیم مناسبات سیاسی در عصر «عصمت» به عصر «غیبت» بود. نتیجه چنین بینشی و عمل بر اساس آن، احیای مناسبات حکومت معصوم در دوره حکومت رهبران غیرمعصوم نبوده و نیست، بلکه سست کردن پایه‌های اعتقادی شهروندان، به ویژه نسل جوان به عصمت و علم لدنی معصومان و تضعیف مبانی ایمانی و اخلاقی جامعه بوده است. در حقیقت سال‌ها طول کشید تا کاملاً درک کنیم حکومت در عصر غیبت، با وجود و حضور انسان‌های متوسط که نه به همه اسرار و رموز جهان و جامعه و انسان آگاهند و نه از حب و بغض‌ها و منافع شخصی بری هستند، نمی‌تواند سعادت اخروی شهروندان را تأمین کند. گذاشتن چنین باری بر دوش حکومت عملاً به معنای آن است که دولت در تمام عرصه‌های زندگی شهروندان دخالت کند و به این ترتیب ضمن نقض حقوق و آزادی‌های آنان، در تأمین رفاه مردم و نیز توسعه علمی و فنی اقتصادی میهن با مشکلات عدیده مواجه شود (۱۸). ما باید برخلاف انقلاب‌های دیگر جهان، از



همان ابتدا بر این مسأله پافشاری می‌کردیم که تحت هر شرایطی، حتا با وجود جنگ و تروریسم، نقض حقوق بشر نه قانونی است، نه اسلامی و نه اخلاقی. همچنین تقدس هدف نباید مانع شود تا به روش‌های دستیابی به آن به اندازه کافی حساسیت نشان ندهیم؛ زیرا در عرصه اجتماع و حکومت، اهمیت روش‌ها کم‌تر از اهداف نیست، اگر بیش‌تر نباشد. ما نباید اجازه می‌دادیم خیانت و خباثت بعضی افراد یا طرح‌ها یا اقدام‌ها، خارج شدن ما را از مسیر قانون و شیوه‌های انسانی و اخلاقی توجیه کند؛ شکنجه در همه حال شکنجه است و اعدام زندانی قبلاً محاکمه و محکوم شده که در اسارت به سر می‌برد، ناموجه.

به این ترتیب، اگرچه به باور من، شرط لازم برای مقابله با جریان اعتراف‌سازی، افشا و محکوم کردن آن جریان و شیوه‌های آن است، اما شرط کافی، بخشایش‌طلبی از صاحبان واقعی حق و از ستم‌دیدگان واقعی است و نیز اذعان به این نکته که اگر در زمان لازم این وظیفه اخلاقی و ملی را انجام داده بودیم، امروز گرفتار تواب‌سازی و اعتراف‌گیری نمی‌شدیم. بنا بر این، با تأسی به دکتر شریعتی به هم‌نسلان خود عرض می‌کنم «پدر، مادر ما باز هم متهمیم، نه متهم بازجوها بلکه متهم این نسل». اگر خود را طرفدار آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌دانیم و اگر مدعی دفاع از گفتمان «تعیین سرنوشت این نسل به دست همین نسل» هستیم، باید شرایط تحقق عملی کلام رهایی‌بخش نوفل لوشاتو و بهشت زهرا را فراهم کنیم. انتقال صفحات درخشان تجربه بزرگ نسل انقلاب به نسل کنونی، هنگامی میسر است که تکلیف‌مان را با لکه‌های تاریک تاریخ خودمان مشخص کنیم. چنانچه آن لکه‌ها کنار بروند، برای درخشش جنبه‌های مثبت انقلاب و حماسه‌های فراموش ناشدنی آن مجال خواهد شد (۱۹).

ما همان‌طور که نباید هیچ نفرت و کینه‌ای را از زندان به جامعه منتقل کنیم، باید مانع تکرار خطاهای عصر انقلاب در عصر کنونی شویم. شرط ضروری این کار پذیرش خطاها و آمادگی برای پاسخگویی به اتهام‌های نسل جدید است (۲۰). اگر در پیشگاه نسل جدید به آن خطاها اعتراف نکنیم، آن گاه مجال برای ظهور کسانی مهیا می‌شود که همان لکه‌های تاریک را چنان بسط می‌دهند و چنان نسبت به گذشته فرافکنی می‌کنند تا خطاهای به مراتب هولناک‌تر خود را بیوشانند و هیچ نقطه مثبتی در کارنامه نسل انقلاب دیده نشود؛ در آن صورت نسل جدید همه را به یک چوب خواهد راند و ناخودآگاه و بدون درس گرفتن از گذشته به تکرار شیوه‌های اشتباه ما خواهد پرداخت یا مبدع روش‌های خطرناک‌تر خواهد شد (۲۱). به علاوه نمی‌توان خود را پیرو گفتمان پاریس با آن همه تأکید بر دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و مطبوعات و صدا و سیما و احزاب، حقوق زنان و اقلیت‌ها، آزادی انتخابات، جمهوریت و پیوند آن با اسلامیت دانست و از ریشه‌ها، علل، موانع و خطاهایی که مانع تحقق آن حقوق و آزادی‌ها در ادوار بعدی شد، سخن نگفت.

به سخن دیگر، اگر جریانی که پرچم مقابله با سیاست ورزی قانونی را علم کرده و فعالیت انتخاباتی را به دادگاه و زندان کشانده است، اشتباهات دهه اول انقلاب را نقاط مثبت انقلاب می‌داند و صفحات درخشان آن دوره را در فضایی نظامی، امنیتی و پلیسی تحریف می‌کند، در مقابل ما نیز باید آشکارا به ملت ایران بگوییم که واقعاً چه چیز را خطا می‌نامیم و از چه چیز هنوز دفاع یا به آن مباحث می‌کنیم (۲۲). این روش در نقطه مقابل خواست حزب پادگانی است تا ضمن نفی جنبه‌های مثبت دهه اول انقلاب، از تکرار اشتباهات همان دهه به عنوان یک عمل «انقلابی» و تنها راه حفظ «نظام» دفاع کنند و پرونده مطبوعات آزاد، احزاب آزاد و انتخابات آزاد را برای همیشه ببندند.

من آن دعوت را نمی‌پذیرم و به جای آن خود را موظف می‌دانم به پرسش‌های نسل جوان پاسخ بدهم که چرا و چگونه بر نظام برآمده از دل مردمی‌ترین انقلاب معاصر، تفکر آقای مصباح حاکم شد و مشی «نواب صفوی» راهبرد پارلمنتاریستی «مدرس» را کنار زد (۲۳) یا چرا و چگونه کسانی فرصت یافتند تا از تریبون‌های رسمی نظام، بخش عظیمی از ملت را «خس و خاشاک» بخوانند (۲۴) و «بزغاله» و «گوساله» بنامند و به جای عذرخواهی از عملکرد غیرقانونی و غیراخلاقی خود در انتخابات، بکوشند فعالان انتخاباتی منتقد آن روش‌ها را به انفرادی و عذرخواهی بکشانند؟ چرا شکل بازسازی شده برخی اشتباهات دادگاه‌های انقلاب در دهه اول انقلاب در سیمای مرتضوی‌ها تکرار شد؟ چرا تلویزیون مناظره‌ها و بحث آزاد بهار ۶۰، به «سیمای میلی» و تک‌صدا تبدیل شد؟ چرا کیهان سید محمد خاتمی به کیهان حسین شریعتمداری سقوط کرد؟ چرا صادق لاریجانی به جای دکتر بهشتی نشست و رحیمی جای نخست‌وزیر امام را گرفت؟ و چرا سید احمد خاتمی‌ها بر منبر بزرگانی همچون طالقانی و منتظری به ایراد خطبه جمعه می‌پردازند؟ ما باید به سهم خود از بروز این استحاله پوزش بخواهیم و به بحث درباره ریشه‌ها، علل و عوامل آن بنشینیم. این امری است که باید در قالب مناسب خود، یعنی در جریان بحث و گفت‌وگو با نسل جدید یا صاحبان ایران فردا انجام پذیرد. به لطف خدای بزرگ که مرا در سلول به خودم وا نگذاشت، بیمی از زندان و دیگر شدائد ندارم، اما از مسؤولیتی که به سهم خود در قبال نسل جوان دارم، می‌ترسم و امیدوارم همان خدایی که ما را از آن مهلکه نجات داد، امکان جبران کامل خطاها و انتقال تجربیات مان به نسل جوان را نیز به من و دوستانم عطا کند (۲۵).



عذرخواهی از نسل جدید البته محدود به آن مواردی نیست که به اجمال گفتیم. باید این دین در همان فضای گفت‌وگویی ادا شود و چه بسیار خطاها که من به آنها آگاه نیستم، جوانان می‌توانند روح مرا با انتقادها و پرسش‌های عمیق خود صیقل دهند و مصفا کنند. در جریان همین بازنگری انتقادی به گذشته، اگر توفیقی دست دهد، کوشش خواهم کرد تصویر خود از انقلاب اسلامی را ترسیم کنم و تفاوت‌های آن را با دیدگاه‌ها و عملکرد مدعیان امروزی جمهوری اسلامی با شرح و بسط بیش‌تری بازگویم. اکنون که به برکت جنبش سبز، شرایطی فراهم شده تا بسیاری از طرف‌های درگیر منازعات خونین دهه ۶۰ با بازخوانی انتقادی آن سال‌ها به این نتیجه برسند که آن همه خشونت و خون‌ریزی «ضرورت تاریخ» نبود و می‌شد از بروز آن رخدادها تلخ و ناگوار اجتناب کرد، باید این فضای نقد را زنده نگه داشت؛ زیرا انرژی فوق‌العاده‌ای آزاد خواهد شد که می‌تواند عقب‌ماندگی ملی و نیز تنگ‌نظری، انحصارطلبی و بی‌اعتنایی نسبت به دیگری و حقوق او را در عرصه سیاست، پشت سر گذارد (۲۶).

#### چهارم. مناظره یا صدور کیفرخواست؟

اعتراف می‌کنم تا وقتی به زندان نرفته بودم، معنای سخنان و ادا و اطوارهای زشت و عکس‌تکان دادن‌ها و «پرونده‌نمایی» یک پوشه توخالی را در مناظره‌های انتخاباتی به طور کامل درک نکرده بودم. در سلول انفرادی و در جریان بازجویی بود که دیدم آن حرکات اسم رمز کدام عملیات بوده است و میان اتهامات مطرح شده در مناظره با اتهامات مطرح شده در بازجویی‌ها و کیفرخواست دادستانی تهران علیه ما چه نسبتی وجود دارد. دیدم که چگونه از بلوف‌های مناظره به بلوف‌های بازجویی و دروغ‌های مرتضوی جهش کردند (۲۷).

در یک شرایط متعارف و دموکراتیک، بین دو پدیده مناظره و انتخابات پیوند وثیقی وجود دارد. مردم در جریان مناظره‌ها فرصتی برای داوری میان سلاقی و اندیشه‌های گوناگون می‌یابند و مستقیماً از مناظره‌ها به انتخابات پل می‌زنند، اما من در اوین دیدم مناظره‌های آقای احمدی‌نژاد - مناظره‌هایی که برای اولین بار بین نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری در ایران به صورت زنده طراحی و اجرا شد - بیش از آن‌که معطوف به انتخابات باشد، معطوف به سیاه‌نمایی گذشته و مهم‌تر از آن زمینه‌سازی برای بگیر و ببندها و اعتراف‌گیری و سرکوب‌های پس از انتخابات بود (۲۸). سخنان و در واقع تهمت‌ها و افتراهای آقای احمدی‌نژاد در آن مناظره‌ها در امتداد انتخابات نبود، بلکه در امتداد وقایعی بود که باید با عبور از انتخابات و جهش از فراز صندوق‌های آرا به اوین شکل می‌گرفت. وقتی آقای احمدی‌نژاد، به دروغ آقای کروبی را به ایجاد شکنجه‌گاه در بنیاد شهید متهم می‌کرد، معنای واقعی سخنان او نه معطوف به گذشته و در جهت محکومیت شکنجه، بلکه معطوف به آینده، به کهریزک و زمینه‌سازی برای توجیه آن بود. بی‌دلیل نبود که مرتضوی پس از برکناری از دادستانی، با حکم آقای احمدی‌نژاد به قوه مجریه منتقل شد و جناح طرفدار آقای احمدی‌نژاد در مجلس هشتم با طرح تحقیق و تفحص نمایندگان از وضعیت بازداشتگاه‌های کشور، در اردیبهشت ماه سال جاری مخالفت کرد (۲۹).

بلوف‌ها و افشاگری‌های آقای احمدی‌نژاد در آن مناظره‌ها از جنس انتخابات نبود (۳۰)، از جنس بلوف‌های بازجویی بود که مسؤولیت «کشف» به اصطلاح «فساد مالی و اخلاقی و سیاسی» منتقدان تک‌صدایی شدن حکومت و جامعه را به عهده داشتند (۳۱) تا بی‌کفایتی دولت نهم در اداره کشور و به‌خصوص در هزینه سیصد میلیارد دلار نفتی (۳۲)، ثروت‌اندوزی محصولی‌ها (۳۳)، رفتار ناموجه رحیمی‌ها (۳۴) و سفره‌پروری‌های کلان میلیاردی برای خرید رأی برای آقای احمدی‌نژاد در پس آن بازداشت‌ها، اعتراف‌گیری‌ها، تواب‌سازی‌ها و سرکوب‌ها (۳۵) پنهان بماند یا تحت‌الشعاع قرار گیرد.

از طرف دیگر، باید اذعان کنم من و دوستانم و کثیری از فعالان انتخاباتی که تا به امروز به لطف الهی از آن مهلکه بزرگ جان سالم به در برده‌ایم، مدیون مردمی هستیم که با تظاهرات تاریخ‌سازشان در ۲۵ خرداد، نه فقط کودتای انتخاباتی را افشا کردند و دستکش مخملی را از مشت آهنین کنار زدند و نه تنها من و امثال مرا نجات دادند، بلکه به ایران و اسلام جان تازه‌ای بخشیدند و چهره دیگری از ملت ایران در جهان ارائه کردند (۳۶). درست است که همه آن سخنان و اتهام‌های طراحی شده، به منظور زمینه‌سازی برای سرکوب منتقدان و حاکمیت تک‌صدایی بود، اما همه آن بگیر و ببندها و مصائبی که بر سر مردم آوردند، در مقابل آنچه ممکن بود در صورت عدم شکل‌گیری تظاهرات میلیونی ۲۵ خرداد بر سر آیین و میهن و مردم بیاید و «اختناق» که قرار بود حاکم شود، یک خرده‌کاری بیش نبود. مردم آن روز نه فقط جان ما، بلکه جان‌مایه جهادها و تلاش‌های آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه یک قرن گذشته خود را نجات دادند و راه فردا را گشودند (۳۷).

#### پنجم. امنیت پادگانی یا امنیت مدنی؟



با توجه به این که شاه‌بیت استدلال نظامیان مداخله‌گر در سیاست در همه جا، از جمله در ایران، تلاش برای حفظ «امنیت» اعلام می‌شود، در این جا مایلیم به برخی مؤلفه‌های مهم امنیت ملی از نظر خودم اشاره کنم. اولین مسأله به نقش و کارکرد امنیت بخش مشارکت و حضور مردم در صحنه و تفاوت بارز آن با درک پادگانی از «امنیت» برمی‌گردد. امنیت و نظامی که من از آن دفاع می‌کنم، راهپیمایی آرام ۲۵ خرداد ۸۸ نجات‌دهنده‌اش است و نه کهریزک و اوین. این همان درک خلاق از آن امنیت پایدار و واقعی است که آقای مهندس موسوی در جریان فعالیت‌های انتخاباتی به روشنی از آن دفاع می‌کرد و آقای خاتمی آن را امنیت مردم می‌نامید (۳۸). من امنیت نظام برخاسته از انقلاب اسلامی را در مقابله با دموکراسی، امنیتی کردن فضا، شکستن رکوردهای جهانی نقض حقوق بشر، تحدید مطبوعات و سر دادن شعار نشریه «مجاهد» نمی‌دانم که می‌نوشت «سیاست حقوق بشر می‌خواهد چهره کریه امپریالیسم را پنهان سازد» (۳۹). کاملاً برعکس، معتقدم رکورداری در بستن روزنامه‌ها و دهان معترضان، علاوه بر نقض حقوق شهروندان، کارکردی جز کریه‌سازی چهره انقلاب و نظام مولود آن و در نتیجه سست کردن امنیت میهن و مردم و ضربه‌پذیری جمهوری اسلامی ایران در قبال تهاجم محتمل دشمنان نخواهد داشت (۴۰).

در حقیقت در عصر جهانی شده کنونی، درونی کردن ارزش‌های انسانی و استخدام و به کار گرفتن ارزش‌های عام و جهان‌شمول و تکیه بر افکار عمومی جهانی، جزو ارکان اصلی «قدرت نرم» هر نظام سیاسی شمرده می‌شود. یعنی به تسخیر خود در آوردن روزهای جهانی مانند روز کارگر، خودی کردن اصل تعیین مقدرات توسط هر نسل، خودی کردن جمهوریت و به طور کلی خودی کردن همه دستاوردهای دموکراتیک بشر، حتا اگر ظاهراً «غیرخودی» و «بیگانه» به نظر برسند، امنیت بخش کشور و نظام است. مثال بارز آن همان چیزی است که شهید مطهری در مورد مشروطیت می‌گوید و تصریح می‌کند که «مشروطه» اگرچه امری خودی نبود، ولی ملت ما آن را خودی و «ملی» کرد (۴۱). به عبارت دیگر، «امنیت» در جهان معاصر مدیون قدرت نرم و قدرت گفتمانی دموکراسی و تسامح و سازش‌پذیری و حقوق بشر است. اصحاب اندیشه، قلم، فرهنگ و هنرمندان کشور «قدرت نرم» کشورند و آزار و فشار بر آن‌ها باید جزو مقولات ضد امنیتی در مفهوم واقعی آن به شمار رود. ادبیات، شعر، رمان، فلسفه، تئاتر، سینما، هنرهای تجسمی و علوم تجربی و انسانی پیشرفته است که باید جزو مبانی امنیتی جمهوری اسلامی ایران محسوب شود، نه امنیتی کردن این مقولات و یورش بر اهل علم و فرهنگ و اندیشه و هنر (۴۲).

به اعتقاد من، قدرت صلح‌سازی ایران و گفتمان گفت‌وگوی تمدن‌ها و دفاع از دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق بشر و آزادی‌ها در دوران آقای خاتمی بود که مبانی امنیتی و قدرت نرم کشورمان را تشکیل می‌داد و زمینه‌ساز تقویت قدرت دفاعی و نظامی میهن ما می‌شد. اقتدارگراها توجه ندارند آنچه دولت جورج بوش را در منظر افکار عمومی جهان رسوا کرد، دفاع از دموکراسی و حقوق بشر در سطح جهانی نبود، گوانتانامو و شکنجه‌گاه ابوغریب بود که افشای آن توسط مطبوعات آزاد و روشنفکران و هنرمندان آزادیخواه آمریکایی و اروپایی، اقتدار اخلاقی دولت وقت آمریکا را در هم شکست (۴۳).

پاسداری از امنیت و منافع ملی به خصوص در قضیه دیپلماسی هسته‌ای مصداق بارزتری دارد. پیشرفت دانش و صنایع هسته‌ای ایران، مستقل از دولت‌هایی که بر سر کار می‌آیند و می‌روند تداوم خواهد یافت، اما چگونگی و سرعت آن و به ویژه هزینه‌های ملی آن به مهارت و قابلیت هدایت دیپلماسی یا بر عکس ناشیگری و فقدان مهارت سکانتدار دیپلماسی ایران برمی‌گردد. اگر از این زاویه ملی (نه زاویه اسرائیلی - آمریکایی نمایانند دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی) به قضیه بنگریم، خواهیم دید و تاکنون نیز بارها دیده‌ایم که ناشیگری آقای احمدی‌نژاد (۴۴) چگونه امنیت میهن را آسیب پذیر کرده و به منافع ملی لطمه زده است (۴۵). یعنی حتا اگر به حقوق بشر، دموکراسی، جامعه مدنی و گفت‌وگوی تمدن‌ها نگاه ابزاری و تاکتیکی داشته باشیم که من به شدت با این نگاه ابزاری و تاکتیکی مخالفم، باز هم مصلحت ایجاب می‌کند برای تأمین حق هسته‌ای، حقوق بشر و حقوق شهروندان ایرانی را محترم بشماریم و نه این که در جستجوی یک میان‌بر واهی برای دور زدن حقوق شهروندان به بهانه حفظ حق هسته‌ای ملت برآییم (۴۶). به نظر من، این مسأله‌ای نیست که بر حزب پادگانی پوشیده باشد (۴۷)، ولی اگر تبلیغات ضد جنبش سبز، از تحلیل‌های کیهان گرفته تا انعکاس کیفرخواستی و قضائی آن در زندان و دادگاه و نیز برنامه‌های «رسانه میلی» را جمع و تلخیص کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در واقع اقتدارگراها تهدید اصلی علیه کشور را دموکراسی و حقوق بشر می‌دانند و نه صهیونیست‌ها و دولت آمریکا (۴۸). علت این اشتباه بزرگ این است که آنان به مزایای دموکراسی واقف نیستند و در این عرصه هیچ مهارتی در خود سراغ ندارند و معتقدند اگر شرایط، طبیعی و غیرامنیتی شده و قلمرو مسابقه به عرصه رفاه، پیشرفت و مدیریت صحیح در یک فضای آزاد منتقل و اوین و کهریزک نیز بر چیده شود، حزب پادگانی پیشاپیش بازنده مسابقه است (۴۹). حال آن که برای حفظ نظام و امنیت پایدار میهن، راهی جز دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی در خصوص حقوق و آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی و جلب مشارکت آحاد شهروندان وجود ندارد (۵۰).



## ششم. انتخابات؛ آزاد یا فرمایشی؟

امنیتی کردن حساسیت مردم نسبت به رأی خویش نیز یکی دیگر از مواردی است که اختلاف نظر دو طرف را در مورد مقوله «امنیت و منافع ملی» به خوبی نشان می‌دهد. از نظر من حساسیت مردم برای پیگیری رأی خود و مطالبه شفافیت کامل در خصوص انتخابات، تقویت‌کننده اساس نظام است. نظامی که بنیانگذارش، آن همه از نمایشی بودن انتخابات و «وکلائی قلابی شاه» انتقاد می‌کرد و جمهوری اسلامی را بر اساس رأی مردم پایه گذاشت، طبیعی است که مردمش این همه در قبال آرای خود حساس باشند (۵۱). به این ترتیب باید به انتخابات آزاد به عنوان محور همبستگی ملی نگاه کرد و هرگونه وفاق ملی باید در نخستین مرحله خود از مجرای تحکیم و تصویب مبانی انتخابات آزاد عبور کند و نه با دور زدن آن به وسیله نظارت استصوابی، اوین و کهریزک یا با تحریم آن با شعارهای به ظاهر انقلابی و رادیکال، اما در واقع به سود اقتدارگراها. به صراحت عرض می‌کنم حکومت با سلب حق تعیین سرنوشت ملت در پای صندوق‌های رأی، اصلی‌ترین حربه دفاعی نظام در مقابل مشکلات داخلی و مداخلات بیگانه را کندتر می‌کند. توجه کنیم انقلاب اسلامی در شرایطی رخ داد که رهبری آن پرچم حق تعیین سرنوشت توسط هر نسل و انتخابات واقعی را در برابر انتخابات نمایشی، مجلس فرمایشی و وکلای قلابی رژیم کودتا به اهتزاز در آورده بود. اگر این سلاح کارآمد دفاعی از طریق مداخله نظامیان در عرصه سیاسی بی‌خاصیت شود، وضعیت کشور ما به دوران پیش از انقلاب باز می‌گردد و به مراتب بدتر از آن دوره می‌شود، زیرا امروز آمریکا دیگر آن آمریکایی نیست که ملت ما آن را با کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت قانونی و ملی دکتر مصدق می‌شناخت، بلکه آمریکایی است که انتخابات عراق زیر برق سرنیزه‌های ارتش او با چنان شفافیتی برگزار می‌شود که حضور اکثریت ملت و حمایت مرجعیت شیعه و روحانیت اهل سنت را به دنبال دارد. طبیعی است که نمی‌توان علم پوسیده یک انتخابات غیرقانونی و سرشار از بگیر و ببندهای پسانتخاباتی را در مقابل آن به اهتزاز در آورد. با وجود این و با کمال تأسف، باید گفت از سال ۱۳۷۰ که آقای جنتی و همکارانش نظارت بر انتخابات را «استصوابی» تفسیر کردند که عملاً به معنای «دخالته مطلقه و غیرپاسخگویی نهاد انتصابی در انتخابات» بود، قانون‌مداری، آزادی و شفافیت انتخابات آسیب‌های جدی دیده و حتا سلامت آن نیز در معرض تهدیدها و تردیدهای جدی قرار گرفته است که نمونه آن را در انتخابات ریاست جمهوری هفتم در خرداد ۷۶ مشاهده کردیم. در آن انتخابات حتا ناظران رئیس‌جمهور وقت را به حوزه‌های اخذ رأی راه ندادند و در استان‌هایی مانند لرستان، تقلب مفتضح و آشکاری صورت گرفت، به طوری که در برخی از شهرهای لرستان تعداد آرای ریخته شده به صندوق‌ها بیش از ۱۸ برابر کل واجدان شرایط رأی دادن بود و طرفه آن که ۱۳۰ درصد این آرا به نام رقیب آقای خاتمی به صندوق ریخته شده بود (۵۲)!

تلاش بیست ساله برای ایجاد محیطی بسته، امنیتی و نظامی در هیأت‌های نظارت بر انتخابات، نقض حقوق شهروندان و عدم رسیدگی به شکایات و درخواست‌های قانونی منتقدان، تشکیل لشکر ۳۰۰ هزارنفره با گرایش‌های واحد سیاسی برای نظارت به نام شورای نگهبان، انجام تقلب و تخلف که صورت بارز آن در انتخابات مجلس ششم، هنگامی که سرپرست ستاد انتخابات کشور بودم، رخ داد و من به سهم خودم با آن مقابله کردم، برگزاری غیرشفاف و غیرقانونی انتخابات که در دولت آقای احمدی‌نژاد به اوج خود رسید، بی‌توجهی مطلق شورای نگهبان به خواست رؤسای پیشین دو قوه مجریه و مقننه در زمینه بازشماری تعداد معینی از صندوق‌های آرا در انتخابات مجلس هشتم در تهران که در آنها آرای نامزدهایشان صفر منظور شده بود، دخالت روزافزون نظامیان در انتخابات، عملکرد یک‌سویه صدا و سیما، توزیع پول‌های مشکوک در ایام انتخابات به سود یک نامزد یا جناح خاص و...، زمینه‌های بدبینی به عملکرد برگزارکنندگان انتخابات را ایجاد کرده بود. با چنین سابقه‌ای، مراجع اجرایی و نظارتی انتخابات ریاست‌جمهوری دهم که رئیس دولت هم نامزد آن انتخابات بود، به جای تلاش برای شفاف‌سازی اقدام‌های خود و جلب اعتماد عمومی کوشیدند فعالان انتخاباتی رقیب را قبل از برگزاری انتخابات بازداشت کنند تا فضا امنیتی شود و کسی جرأت اعتراض به نتایج اعلام شده را نداشته باشد. در واقع صدور حکم بازداشت من و دوستانم در ۱۹ خرداد ۸۸ به این معنا بود که از نظر مسؤولان قوه قضائیه و فرماندهان قرارگاه ثارالله سپاه پاسداران، نتیجه انتخابات از سه روز قبل از برگزاری روشن بود. این در حالی است که نظرسنجی‌ها در تهران از پیشنهاد مهندس موسوی خبر می‌داد (۵۳).

به این ترتیب، شیخ شبهه درباره سلامت انتخابات را همان کسانی به گردش درآوردند که با وجود داشتن سوابق سوء در برگزاری انتخابات در دو دهه گذشته، عملکرد غیرقانونی‌شان در دو انتخابات پیشین و نیز بی‌توجهی به پیشنهادها و هشدارهای منتقدان قبل از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری دهم، در روز انتخابات نیز فضا را نظامی و امنیتی کردند (۵۴). اگر حزب پادگانی به پیروزی خود اطمینان داشت، می‌بایست این باور را در عملکرد خود قبل، حین و بعد از برگزاری انتخابات به نمایش می‌گذاشت، نه این‌که رفتار و ترس‌های یک اقلیت چند میلیونی را بر جامعه حاکم کند و در همان حال ادعای ۲۴ میلیونی داشته باشد. اگر واقعاً چنین رأیی به حزب پادگانی اختصاص یافته بود و اگر خود باور داشتند که ۲۴ میلیون رأی آورده‌اند، نمی‌بایست از فردای انتخابات رفتار یک گروه متقلب را از خود نشان دهند. در این صورت شاهد تسامح و تساهل مقتدرانه



در قبال معترضان می‌بودیم و نه بگیر و ببند فله‌ای فعالان انتخاباتی رقیب و سرکوب خونین اعتراضات مردمی از همان روز ۲۳ خرداد (۵۵). اگر حزب پادگانی از فردای انتخابات به جای حاکم کردن فضای نظامی - پلیسی به قواعد دموکراسی تن می‌داد و فضا را نمی‌بست و هیأتی بی‌طرف واقعاً به شکایات رسیدگی می‌کرد، شبهات و تردیدهای معترضان با مشاهده اعتماد به نفس و رفتار دموکراتیک حکومت و رسیدگی به شکایاتشان به تدریج فرو می‌نشست و آنان با مشاهده این که اقتدارگراها به رأی خود باور دارند و با روی گشاده از اعتراضات و شکایات استقبال و به آن‌ها رسیدگی می‌کنند، پس از چند روز از اعتراض‌های خیابانی دست می‌کشیدند. این فرآیندی است که در هر کشور دموکراتیک به هنگام بروز شبهه تقلب رخ می‌دهد، ولی در ایران رخ نداد. رفتار سرکوبگرانه، بزرگترین دلیل بی‌باوری حزب پادگانی به مدعای اعلام شده است (۵۶). به راستی کدام کشور را می‌توان نشان داد که چنین درصد بالایی از مشارکت انتخاباتی داشته باشد و آرای اعلام شده چنان نسبتی میان «اقلیت» و «اکثریت» را ترسیم کند و در همان حال بلافاصله پس از انتخابات، اجرای اصول قانون اساسی آن تعطیل شود، رقبا بازداشت، مطبوعات آزاد توقیف و احزاب منتقد منحل شوند و این همه سرکوب و موارد نقض حقوق شهروندی در آن مشاهده گردد؟ متأسفانه حزب پادگانی که به جای ارائه دلیل و مدرک و اطلاعات کافی علیه مدعای مهندس موسوی، فرصت حتا یک گفت‌وگوی تلویزیونی را از او دریغ کرد و نقاشی‌های خیال‌انگیز او را دلیل صحت انتخابات و «توهم ناکامان» خواند، خود در عمل دادگاه فعالان انتخاباتی را به کارگاه خیال موهوم درباره انقلاب مخملی تبدیل کرد و به تطهیر میلو سویچ، قصاب بالکان پرداخت. آنان به جای ارائه دلایل و شواهد و شفافیت بیشتر و به جای عرضه بیشتر اطلاعات به شهروندان در خصوص صحت انتخابات به سرکوب شدیدتر و دستگیری بیشتر تر رو آوردند و برای تحکیم افسانه‌ای به نام انقلاب یا کودتای مخملی، به ابزارهای خشونت‌بار متوسل شدند. افزون بر آن مدام خط و نشان می‌کشیدند که در آینده از انتخابات آزاد خبری نخواهد بود!

با وجود این اگر به همه این معضلات و بحران‌سازی‌های امنیتی و نظامی در راه تحقق اراده ملی به دیده عبرت نگریسته شود، می‌توان از آن عبور کرد. به نظر من مشی حزب پادگانی و آقای احمدی‌نژاد بر مسأله آفرینی و بحران‌سازی استوار شده است. مشی اصلاح‌طلبانه و سبزاندیش باید بر مبنای عبور از بحران استوار شود و بر راه‌حل‌های مدنی و مسالمت‌آمیز تمرکز کند. ما با شعار «راستی آزمایشی اقتدارگراها در صحت انتخابات قبل، تضمین آزادی انتخابات آینده است»، جناح حاکم را در دوره‌ای تسلیم در برابر اراده ملت یا رسوایی بزرگ تاریخی قرار خواهیم داد (۵۷).

### هفتم. جنبش سبز و حقوق اساسی ملت

من با این که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دهم از نزدیک شاهد شکل‌گیری جنبش سبز اکثریت ملت ایران بودم، پس از زندان، از مشاهده محصول نهایی آن در جامعه بالنده، جوان و رو به آینده ایران دچار شگفتی شدم و هنوز از خلسه معنوی و روحانی این پدیده مبارک چندان فاصله نگرفته‌ام که بتوانم توصیف‌گر این پدیده تاریخ‌ساز باشم. اکنون هنگام آن فرا رسیده است که زیباترین نشانه‌های الهی را در جایگاه راستین و مردمی آن در کوچه و بازار و حوزه و دانشگاه و شبکه‌های وسیع اجتماعی در داخل و خارج از میهن ببینیم و مؤلفه‌های ایران فردا را در رویش رؤیت‌پذیر جنبش سبز در جامعه امروز مشاهده کنیم. جامعه‌ای که من خواست دیده شدن شهروندانش را در مقاله‌ای که دو ماه قبل از بازداشت غیرقانونی فعالان انتخاباتی نوشتم چنین توصیف کرده بودم:

«انتخابات ریاست جمهوری دهم می‌تواند گامی در جهت تأمین حقوق مدنی، سیاسی و فرهنگی شهروندان باشد، به شرط آن‌که نیاز به مشارکت همه ایرانیان و مؤلفه‌های قومیتی و متکثر «رنگین‌کمان اقوام» ایرانی را یک نیاز لحظه‌ای ندانیم که در شب انتخابات متولد می‌شود و در فردای شمارش آرا به مرگی غیرطبیعی می‌میرد. ما می‌توانیم اهداف تاریخی ملت را محقق کنیم، مشروط بر این که رسانه ملی با بهره‌گیری از تجربیات تلخ تهیه و پخش برنامه‌هایی از قبیل «هویت» و «چراغ» و عبور از آن فضای تاریک به تجربیات جدیدی در انتخابات اخیر دست یابد و آن را تا منتهای منطقی خود دنبال کند. چگونه است که این رسانه در شب انتخابات می‌کوشد تجلی‌گاه رنگین‌کمان دلکش اقوام ایرانی در کنار رنگین‌کمان متنوع سبک‌های متفاوت زندگی (با حجاب کامل و پررنگ یا کم‌رنگ، مکلا و ملا و کراواتی و جین‌پوش و سنتی‌پوش) باشد، اما از فردای انتخابات همه آن تنوعات و تکررات و رنگ‌ها و صداها متفاوت تبدیل به رنگ واحد و پوشش واحد و زبان واحد می‌شود؟ نباید اجازه دهیم استصوابیون «شب خرداد» را به سرعت ثابته‌ها از سر مردم عبور دهند و بامداد خمار خردادی، نقطه پایانی بر رویای شیرین آن شب خوش باشد. کام گرفتن از خرداد یعنی تعمیم عمر همین ثابته‌های خردادی به همه لحظات و همه روزها، ماهها و فصل‌ها. بر این اساس باید شعار «می‌خواهم زندگی کنم» به شعار «می‌خواهم بنا بر سبک و شیوه زیست خودم زندگی کنم و در اداره امور محلی و ملی مشارکت نمایم» ارتقاء یابد و این یعنی آن‌که می‌خواهم زندگی کنم اما به شیوه «زیست مسلمانی» نه به شیوه زیست «گشتی-ارشادی» و می‌خواهم زندگی کنم با حقوق و آزادی‌های سیاسی و مدنی و با جامعه، رنگ‌ها و زبان‌های مادری خودم دیده شوم و به رسمیت شناخته شوم.»



به باور من، تعهد انتخاباتی مهندس میرحسین موسوی مبنی بر جمع‌آوری گشت‌های ارشادی را باید در پیوند مستقیم با شیوه زیست مسلمانی نزد او دید و تحلیل کرد. اسلام نابی که خاتمی و میرحسین به تبعیت از امام خمینی ضد تاجرگرایی و خشونت‌پرستی و یکسان‌سازی نظامی طرح می‌کنند، متناسب با خواست اکثریت ملت است که علیه زیست گشتی - ارشادی برافراشته می‌شود. همین تنوع و تکثر گفتمانی در شیوه «زیست مسلمانی» باید در شیوه زیست ایرانی جامه‌ها، رنگ‌ها، زبان‌ها و اقوام و مذاهب آن نیز منعکس شود.

می‌خواهم زندگی کنم، اما به شیوه زیست مسلمانی نه به شیوه زیست گشتی - ارشادی.

می‌خواهم زندگی کنم، اما با مشارکت در اقتصادی سالم و نه به کمک تزریق صدقه‌وار و غیراقتصادی بخش اندکی از درآمدهای کلان نفتی همراه با تورم لجام‌گسیخته، بیکاری روزافزون و فساد رو به افزایش حکومتی.

به باور من، هر دو سویه گفتاری و دیداری سبک‌های زندگی و شیوه‌های زبانی و هویتی مکمل یکدیگرند. شهروندان آزاد و طرفدار سبک‌های گوناگون زندگی و اقوام و طوایف متنوع و متکثر ایرانی می‌خواهند چنان که هستند بنمایند و چنان که می‌نمایند باشند. می‌خواهند نه فقط در شب انتخابات، که از شب انتخابات تا انتخابات بعدی، با رنگ‌ها و تنوعات و تکثرات خود دیده شوند و حقوق و حرمت و آزادی آنان رعایت شود» (مقاله اقوام ایرانی و وحدت ملی).

امروزه وقتی خواست معطوف به رؤیت‌پذیری جامعه متکثر و متنوع ایرانی و نفی دروغ و تحقیر و تبعیض و فساد و بی‌کفایتی و یکسان‌سازی نظامی را مشاهده می‌کنم، می‌بینم که به رغم همه سرکوب‌ها، ایران به مراتب سبزتر از آن روزهایی شده است که من رویای آن را در سر می‌پروراندم. هنگامی که میلیون‌ها شهروند آزاد و آزادخواه، با شعار «رای من کجاست؟» به خیابان‌ها آمدند، در واقع شفافیت و رؤیت‌پذیری رأی خود را طلب می‌کردند که در پس تفسیر تیره و تار نظارت استصوابی - نظامی پنهان شده بود (۵۸). همین نقطه عزیمت اجتماعی مرا بر آن می‌دارد که بگویم اولین و شاید مهم‌ترین خواست جنبش سبز، اعمال حق حاکمیت ملی و آزاد کردن انتخابات به معنای کامل کلمه از زیر یوغ نظارت استصوابی - نظامی است (۵۹).

البته جنبش سبز در همان یوم‌الله ۲۵ خرداد به خواست اولیه خود یعنی افشای کودتای انتخاباتی و نفی تک‌صدایی و اعلام حضور میلیونی طرفداران نامزدی که اسلام را اخلاقی، رحمانی و عقلانی و سازگار با دموکراسی و حقوق بشر می‌داند، نائل آمد و مردم یک بار دیگر خود را دیدند و آن خاطره تاریخی را هرگز فراموش نخواهند کرد. جمعیت میلیونی مردم از میدان امام حسین (ع) تا میدان آزادی در ۲۵ خرداد نشان داد که مردم «خس و خاشاک» نیستند و رأیشان ورق‌پاره نیست، بلکه نشان هویت‌شان است و شناسنامه تولد شهروندی و ملت شهروند بنیاد؛ اگرچه هنوز تا آزادسازی کامل انتخابات راه درازی در پیش است. بر این اساس نقطه عزیمت هر گونه تعریف و خصلت‌مندی جنبش سبز باید بر اصل به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت هر نسل توسط همان نسل و تکثیرپذیری و پذیرش حقوق دیگران استوار شود. این جنبش تا هر کجا که پیش رود و عمیق شود، نباید زهدان تولد خود در انتخابات آزاد را با همه مؤلفه‌هایش، از جمله آزادی اندیشه و بیان و قلم، فراموش کند. این همان سخنی است که من به عنوان امین و صندوق‌بان آرای ملت در انتخابات مجلس ششم در شکایت علیه آقای جنتی مطرح کردم و تجربه همه این سال‌ها نشان داد چنانچه آن روز به آن شکایت و اتهام تخلفات انتخاباتی آقای جنتی رسیدگی می‌شد، آزادی انتخابات پس از آن تأمین و حادثه‌سازی‌های نظامی - امنیتی غیرممکن می‌شد و خونی بر زمین نمی‌ریخت.

من پیش‌تر در مقاله‌ای با عنوان «اصلاحات ناتمام» کوشیدم نشان دهم که پروژه ملی اصلاحات چگونه در انتظار تکمیل و تنظیم نهادین است. اکنون با مشاهده رفتار انجام شده با این ملت طی یک سال گذشته، به سخن دردمندانه آقای خاتمی در «نامه‌ای برای فردا» و نیز به سخن هوشمندانه مهندس موسوی در اطلاعیه بهمن ماه ۸۸ می‌رسم که به درستی و شیوایی بر ناتمام ماندن اهداف ضد دیکتاتوری انقلاب تأکید کرده‌اند. همچنان که آقای کروبی به حق بر عدم تحقق وعده‌های انقلاب اسلامی انگشت گذاشته است. به این ترتیب، تز «اصلاحات ناتمام» با تز «انقلاب ناتمام» ملتقای واحدی می‌یابند که جنبش سبز با روش‌های مدنی و مسالمت‌آمیز خود، تکمیل و شکوفایی آن دو مولود مبارک بهمنی و خردادی را در جلوه‌های گوناگون انتخاباتی و خیابانی و در تداوم سنت مشروطیت و ملی شدن نفت به نمایش گذاشته است (۶۰).

به اعتقاد من:

۱. ماهیت جنبش سبز بر محور حق حاکمیت مردم و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت مردم در انتخابات آزاد و عادلانه استوار شده است و به یاری خداوند و استقامت و هوشیاری مردم تا مرحله آزادسازی صندوق آرا از سیطره نظارت استصوابی - نظامی پیش خواهد رفت. ما به تجربه دریافته‌ایم چنانچه از شیوه‌های برگزاری صحیح انتخابات آزاد و قانونی در کشورهای دموکراتیک استفاده نکنیم، از غرب‌زدگی دور نخواهیم شد و



به اسلام ناب نخواهیم رسید. بر عکس، عقب‌افتاده‌ترین اشکال حکومت‌های غربی و جهان سوم یعنی فاشیسم، نازیسم و استالینیسم بر مردم مسلط خواهد شد (۶۱).

۲. جنبش سبز، جنبش عشق به انسان است بما هو انسان. بنا بر این، علاوه بر احترام به حقوق منتقد و مخالف خود، گفتمان دوست داشتن دیگری است و در نقطه مقابل گفتمان «خس و خاشاکی» قرار دارد که دیگران را بز آخفش می‌بیند و ایران را پادگانی بزرگ می‌خواهد. گفتمان جنبش سبز در صدد است پادگان‌ها را نیز هماهنگ با سایر بخش‌های ایران بزرگ، رنگارنگ کند. سبزه‌ها می‌دانند که رعایت آزادی دیگران، در نهایت آزادی همه را تضمین می‌کند و نتیجه احترام به دیگری، بالا رفتن احترام خویش است. سرانجام بی‌حرمتی به دیگران از جمله منتقدان و مخالفان نیز مضحکه شدن خود فرد است، چنانکه نمونه کامل آن را در پیش چشم داریم! سبزه‌ها می‌دانند که رسمیت شناختن دیگری به معنای به رسمیت شناختن تفاوت‌هاست و چون جنبش چنین ماهیتی دارد، هر کسی با هر سلیقه، گرایش و آرمانی می‌تواند عضو جنبش سبز باشد. حضور در جنبش سبز فقط یک شرط دارد و آن این که برای دیگری، یعنی برای مخالف و منتقد خود، همان حقی را قائل شویم که برای خود قائل هستیم (۶۲).

۳. هدف جنبش سبز ملت ایران همان خواستی است که ایرانیان از صدر مشروطه تاکنون در فرصت‌های گوناگون بر آن پای فشرده‌اند و تلفیقی از سه فرهنگ اسلامی، ایرانی و دموکراتیک را به زبان‌های گوناگون خواستار شده‌اند. به همین دلیل جنبش سبز متکی به همه حرکت‌ها و جنبش‌هایی است که در ایران امروز وجود دارد (اعم از حقوق بشر، زنان، دانشجویان، کارگران، جوانان، اقوام و مذاهب) و از حقوق هر ایرانی، با هر خصوصیتی دفاع می‌کند.

۴. روش مبتنی بر نفی خشونت و تلاش برای گفت‌وگو، دیگر ویژگی جنبش سبز است که من نیز در زندان کوشیدم با وجود همه سختی‌ها به آن پایبند باشم و خدای را سپاس می‌گزارم که در دشوارترین لحظات انفرادی و غیرانفرادی مرا از مسیر مدارا و گفت‌وگو دور نکرد. از بازجوهای اوین تا رهبران کاخ سفید، ما طرفدار گفت‌وگو هستیم و معتقدیم اگر گفت‌وگو ممکن شود، همواره می‌توان و باید گفت‌وگو کرد و به نقاط مشترک رسید (۶۳). توزیع شدن قدرت در بالا و به رسمیت شناختن حقوق دیگری در پایین، دو بالی است که می‌تواند موجب استقرار دموکراسی و پیشرفت همه‌جانبه کشور شود و دروغ و تحقیر و فساد و ظلم و بی‌کفایتی را به حداقل ممکن برساند. در جنبش سبز هر کس در عین دفاع منطقی از مواضع خود، لحظه‌ای و ذره‌ای دیگران را تحقیر نمی‌کند و در دام خشونت گرفتار نمی‌شود و اگر گرفتارش کنند، در پرتو نقادی مدام، به سرعت خود را از دامی که حزب پادگانی در مسیرش می‌گسترده‌ها می‌کند. این جنبش هیچ نگرانی را از اشخاص، از زندان و قبرستان و بیمارستان به وادی جامعه منتقل نمی‌کند و هدفش آرام و عادی‌سازی شرایط و زندگی مسالمت‌آمیز است و نه بحران‌سازی نظامی - امنیتی. این جنبش هوشیارتر از آن است که به ترس اقتدارگرایان دامن بزند و در دام و تله فتنه‌انگیزانی بیفتد که می‌خواهند آن را به خشونت بکشند و به این ترتیب سرکوب ملت را تسهیل کنند (۶۴).

۵. جنبش سبز ملت ایران، جنبشی عادلانه و اخلاقی است که از معیارها و استانداردهای واحد دفاع می‌کند؛ این یعنی نفی استاندارد دوگانه؛ نفی حق و توتو برای آقای جنتی و اعضای شورای نگهبان در داخل کشور و برای دولت آمریکا و دیگر اعضای ثابت شورای امنیت سازمان ملل در سطح جهانی؛ نفی پارازیت در ایران و نفی پارازیت ضد ایران در جهان؛ نفی شکنجه و تحقیر انسان‌ها در اوین و کهریزک و نیز در گوانتانامو و ابوغریب؛ به رسمیت شناختن حق همه‌پرسی و رفراندوم برای همه ملت‌ها؛ آزادی اطلاع‌رسانی در ایران و جهان؛ عدم دخالت در حریم خصوصی شهروندان در همه کشورها و...؛ در دنیای جهانی‌شده امروز، جنبش سبز همسوترین جنبش با خواست دموکراسی‌خواهی و صلح‌طلبی جهانی است.

۶. آرمان این جنبش استقرار دموکراسی است، بنا بر این، با هر گونه حاشیه‌نشینی، درجه‌بندی و خودی و غیرخودی کردن شهروندان مخالف بوده و ضد تحقیری است که همه مردم به ویژه طبقه نوین متوسط شهری و اقوام ایرانی و مؤلفه‌های قومیتی کشورمان و آسیب‌دیدگان اجتماعی و جوانان و زنان را به طور یکسان در معرض مخاطره‌های هویتی، شخصیتی و کرامتی قرار داده است. به دلیل همین ترکیب متنوع قومیتی، شهروندی، شمال و جنوب شهری، مرکزی و پیرامونی، روستایی و شهری و داخل و خارج کشوری است که هر کس در این سپهر باز و بی‌کران سبز می‌تواند سخن خود را بگوید و حق دیده شدن رنگ و هویت و خواست خود را فریاد بزند و خواهان به رسمیت شناختن سبک‌های گوناگون زندگی و زبان‌ها و رنگین‌کمان اقوام زیر آسمان دلکش ایران شود (۶۵).

۷. جنبش سبز یک بار دیگر تصور عمومی را درباره نقش جوانان به طور عام و زنان به طور خاص اصلاح کرد و مباحث سیاسی را به مدارس و کوچه و بازار کشاند. انقلاب اسلامی، حماسه دوم خرداد و به ویژه جنبش سبز به وقوع نمی‌پیوست، اگر زنان آگاه و دلیر ایران زمین پیش‌تاز حضور در میدان‌ها، خیابان‌ها و صندوق‌های رأی نمی‌شدند. نسل جوان برای چندمین بار ثابت کرد که وقتی اراده می‌کند، دیگران باید خواست او را به رسمیت بشناسند و گر نه با رسوایی و ناکامی‌های بزرگ مواجه خواهند شد.



۸. ما در جنبش سبز نه تنها دانش، اطلاعات، تجربیات و افکار جدیدی کسب می‌کنیم، بلکه در صددیم تا مهارت‌ها و عادت‌های جدیدی را نیز به دست آوریم و اتفاقاً این نیاز جامعه ایرانی در دنیای جهانی شده امروز است. پیروزی ما در خلق تمایلات، ادبیات، هنر، اندیشه، مهارت‌ها و آداب و عادت‌های جدید است، نه حذف اقتدارگراها یا به قدرت رسیدن رهبرانمان (۶۶).

۹. جنبش سبز زنده و بالنده است و نشانه‌اش، علاوه بر گفتمان دموکراتیک و رو به آینده آن در ایران و جهان و جلب حمایت روزافزون شهروندان و اختلاف و ریزش جناح حاکم، آن است که پشتیبانی قاطبه نخبگان و به ویژه هنرمندان برجسته کشور را نیز جذب کرده؛ امری که در تحولات سیاسی یک قرن گذشته کم‌تر سابقه داشته است. از دیگر نشانه‌های قدرت داشتن، زنده بودن و رو به آینده داشتن جنبش سبز، دفاع قاطع و بی‌سابقه ایرانیان میهن‌دوست و زمان‌شناس خارج از کشور از آن است (۶۷).

۱۰. رهبران جنبش سبز یعنی آقایان خاتمی، موسوی و کروبی معدل و برآیند خواست اکثریت ملت را نمایندگی می‌کنند. نباید از آنان انتظار داشت در نوک پیکان یکی از گرایش‌های چپ‌روانه یا راست‌روانه و در هر حال افراطی قرار گیرند. آنان به لحاظ تجربیات گران‌بهایی که در دوران انقلاب، دفاع مقدس و پس از آن کسب کرده‌اند، از ذخایر کشور به شمار می‌روند و می‌توانند حافظ امنیت و منافع ملی در شرایط پیچیده کنونی باشند. آنان حلقه اتصال ما با تاریخ پرافتخاری هستند که حزب پادگانی می‌خواهد آن را بدنام کند، تا به زعم خود بدترین وجوه و نقاط ضعف تاریخ انقلاب را در اشکال جدید و در عصر دموکراسی بازتولید کند و به نام دفاع از اسلام و انقلاب و «حفظ نظام» در پس تاریکی‌های تاریخ انقلاب پنهان شود. تجربه گران‌بهای عصر اصلاحات نشان می‌دهد عبور از رهبری جنبش به هر بهانه‌ای و از هر موضعی که باشد، دستاوردی به جز خلع سلاح کردن داوطلبانه پیروان و علاقه‌مندان این جنبش در مقابل حزب پادگانی نخواهد داشت (۶۸).

سخن آخر آن که من اگرچه شاهد مرحله گسترش این جنبش در عرصه‌های خیابانی نبودم، اما در همین فرصت کوتاه، شاهد مرحله تعمیق و گسترش جنبش در شبکه‌های اجتماعی بوده‌ام و می‌بینم که جامعه در همان حال که نیم‌نگاهی به حزب پادگانی و شیوه‌های خشونت‌بار آنان دارد، مدام درباره خود مطالعه می‌کند و بی آن‌که بتوانم شکل بروز جمعی و مرئی آن تحول نامرئی و نیرومند را حدس بزنم، اطمینان دارم که در مرحله بعدی، یک گام کیفی و رو به جلو بر خواهد داشت. جامعه‌ای که من پس از آزادی آن را مشاهده کردم، اگرچه می‌شد جوانه‌های رویش‌اش را به خوبی در شور و شوق انتخاباتی خرداد ۸۸ مشاهده کرد، اما چنان تحول و تعمیق یافته است که به سادگی و سرعت نمی‌توان نشانه‌ها و علائم جدید آن را به طور کامل رصد کرد و تبیین نمود. حیقم می‌آید که این مرحله را «آتش زیر خاکستر» بنامم. ترجیح می‌دهم تعبیر مرحوم فیض امین‌پور را وام بگیرم و همچنان که او پیروزی نهایی را نه «در جنگ»، که «بر جنگ» خواند، من نیز پیروزی جنبش سبز را نه «در مرگ» که «بر مرگ» بنامم. مرگ‌خواهی، نه برای آمریکا، نه برای روسیه و نه برای هیچ ملت دیگر، نمی‌تواند شعار جنبش سبز باشد. این، قصه ماندگار مادر سهراب است که می‌گفت پسرش آن روز در مقابل آن همه سلاح، فقط زینتی سبز داشت و نیز حکایت انقلاب شکوهمند اسلامی است که پیروزی گل بر گلوله بود و یادآور حماسه دوم خرداد است که پیروزی لبخند نام گرفت. جنبش سبز، جنبش زندگی است با همه رنگ‌های آن و دیر نیست که همه ایران را سبز کند، به یاری خداوند و استقامت مردم.

\*\*\* پی‌نوشت‌ها \*\*\*

(۱) این تعبیر را از شعر زیبای استاد شفیعی کدکنی وام گرفته‌ام.

(۲) کولاکوفسکی، فیلسوف آزادیخواه لهستانی، در سخنرانی تاریخی خود در دهمین سالگرد جنبش اصلاحطلبی مردم کشورش در سال ۱۹۶۶ با عنوان «سوسیالیسم چیست؟» برای تبیین موضوع گفت: «ابتدا باید بگویم که سوسیالیسم چه نیست.» به اعتقاد او:  
- «سوسیالیسم جامعه‌ای نیست که در آن فردی بی‌آنکه کار خلافی انجام داده باشد در خانه‌اش انتظار آمدن پلیس را بکشد؛  
- جامعه‌ای نیست که در آن کسی بدبخت است چون افکارش را بر زبان می‌آورد؛  
- کشوری نیست که در آن کسانی به صرف تملقگویی و تمجید از رهبران بهتر از دیگران زندگی کنند؛  
- کشوری نیست که از آن نتوان خارج شد؛  
- کشوری نیست که خودش مشخص کند که چه کسی و چگونه می‌تواند از آن انتقاد کند.»



او همچنین در نقد ایدئولوژی رسمی حاکم بر کشورش گفت: «اکنون دیگر دریافته‌ایم، هر چند به راستی با تأخیر، که بی‌عدالتی به سادگی بی‌عدالتی است. ترور صاف و ساده، ترور است. تخریب فرهنگ پیش‌شرط شکوفایی فرهنگ نیست. بلکه موجب ویرانی آن است. زور و سرکوب پیش‌شرط آزادی نیست، بلکه زور است و سرکوب.» و سخن خود را با این عبارات به پایان برد: «بدترین چیز فقر و فلاکت مادی نیست. آنچه پیش از هر چیز ما را در هم می‌شکند، نبود چشم‌انداز آینده است. فقر معنوی، کمبود فضای تنفسی، ناامیدی و احساس رکود و بیتحرکی است. نبود همان چیزی است که اکثریت جامعه در اکتبر ۱۹۵۶ [جنبش اصلاحات مردم لهستان] به آن دل بسته بودند. پس می‌بینیم که چندان دلیلی برای جشن و سرور نداریم». بلافاصله پس از این سخنرانی، کمیسیون مرکزی بازرسی حزب کمونیست لهستان، کولاکوفسکی را برای ادای توضیحات فراخواند و پس از استماع نظریاتش، اخراج وی را از حزب کمونیست با این عبارات توجیه کرد: «آنچه در این میان جلب توجه می‌کند همگرایی سخنان رفیق کولاکوفسکی در زمینه به اصطلاح یأس و سرخوردگی جامعه با حمله‌هایی است که نیروهای ارتجاعی و محافل مرتجع کلیسا و دیگر مراکز واپسگرایی داخلی و خارجی علیه جمهوری توده‌های لهستان آغاز کرده و ادامه می‌دهند.» پس از مدت کوتاهی او از تدریس در دانشگاه و عضویت در آکادمی علوم لهستان نیز محروم شد (درس‌گفتارهایی کوچک درباره مقولاتی بزرگ، کولاکوفسکی، ترجمه روشن وزیری، نشر نگاه معاصر، ص ۲۱).

اگر پرچمداران جنبش سبز، از ناتمام ماندن اهداف آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری انقلاب اسلامی سخن می‌گویند و بر اجرای بی‌تنازل قانون اساسی و اجرایی کردن اصول اجرا نشده آن پای می‌فشارند و در این مسیر، ملت را به صبر و استقامت دعوت می‌کنند، به علت آن است که معتقدند وضعیت کنونی، جمهوری اسلامی وعده داده شده به مردم نیست.

(۳) همچنان که آقای احمدی‌نژاد در مناظره با مهندس موسوی اصلاح‌طلبان را متهم کرد که از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ تاکنون برای برپایی «انقلاب مخملی» تلاش می‌کردند، اتهام ما در ماه‌های اول بازداشت کوشش برای تحقق «انقلاب مخملی» بود، هر چند نام آن را پس از مدت کوتاهی به «کودتای مخملی» تغییر دادند. به هر حال من در نقد ادعای آقای احمدی‌نژاد و در پاسخ بازجویان و به‌ویژه در نقد همسان‌سازی جمهوری اسلامی ایران با نظام‌های کمونیستی سرنگون شده توسط انقلاب‌های مخملی، گفتم که منطق شبیه‌سازی آنان از جمله بدان دلیل غلط است که در ایران، برخلاف کشورهای دیگری که در آنها «انقلاب‌های مخملی» رخ داده، حیطه اختیارات قانونی رئیس‌جمهور، که عملاً با بحران‌سازی‌های حزب پادگانی محدودتر هم می‌شود، چندان نیست که به فرض انتخاب کاندیدای رقیب آن حزب، بتوان سیاست‌های کلی نظام را تغییر داد. به علاوه، سرنگونی طلبان هرگز حول محور انتخابات ریاست جمهوری جمع نمی‌شوند. منطق سرنگونی‌طلبی در ایران چنان که بارها دیده‌ایم، تحریم انتخابات است و نه شرکت در آن. به دلیل آن که درباره «افسانه انقلاب مخملی» در ایران مقاله مستقلی نوشته‌ام که انشاءالله به زودی منتشر می‌شود، در این جا فقط بر این نکته تأکید می‌کنم که حتا بازجوها هم تا آخر از این نظریه «انقلاب یا کودتای مخملی» دفاع نکردند. به همین دلیل، در کیفرخواست‌های اولیه درباره «انقلاب یا کودتای مخملی» مانور زیادی داده و اتهام اصلی ما را تلاش برای برپایی انقلاب مخملی خواندند، اما در کیفرخواست‌های فردی که ظاهراً رأی دادگاه‌ها بر اساس آنها صادر شد، این عنوان به طور کامل حذف شد.

(۴) با وجود این که «میلوسویچ» قصاب بالکان، در دادگاه لاهه به اتهام جنایت علیه بشریت محاکمه و محکوم شد، در متن کیفرخواست دادستان تهران علیه ما، نه تنها ضد او سخنی گفته نشد، بلکه با محکوم کردن جنبش «ات پور» که با پشتیبانی آمریکا او را سرنگون کرده بود، به صورت غیرمستقیم به سود او نیز موضع‌گیری شد!

(۵) به باور «هانا آرنه»، در نخستین محاکمه‌ها در عصر استالین، بازجویان از همدردی‌های کمونیستی به عنوان وسیله‌ای برای واداشتن متهمان به محکوم ساختن خودشان استفاده می‌کردند. او در این باره از قول یکی از زندانیان می‌نویسد: «مقامات زندان پیوسته اصرار داشتند که من خود به فریبکاری‌هایی که هرگز انجام نداده بودم اعتراف کنم. وقتی تقاضای آن‌ها را رد می‌کردم به من گفته می‌شد که مگر خودت نمی‌گویی که دوستدار حکومت شوروی هستی، پس چرا حالا که همین حکومت به اعتراف تو نیاز دارد اعتراف نمی‌کنی؟»

به نظر او، «تروتسکی» بهترین توجیه نظری برای این رفتار را به دست می‌دهد: «ما تنها می‌توانیم با اتصال به حزب بر حق باشیم، زیرا تاریخ راه دیگری برای بر حق بودن ما به جای نگذاشته است. انگلیسی‌ها ضرب‌المثلی دارند که می‌گویند کشور من چه حق داشته باشد و چه نداشته باشد



بر هر چیز دیگری ارجح است. ما توجه تاریخی بسیار بهتری برای تعیین حق و ناحق در موارد عمل تصمیم‌گیری‌های فردی داریم و آن این است که حزب من، همیشه بر حق است.» (آرنت، توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی، نشر ثالث، ص ۴۲).

من بر خلاف بلشویک‌ها، از امام علی (ع) آموخته بودم که هیچ فرد یا حزب یا جناح یا نظام سیاسی را معصوم و معادل حق ندانم. کاملاً بر عکس، به حق و حقیقت، آزادی و عدالت فطری و مستقل از دین و میهن و انقلاب و نظام سیاسی معتقد بوده و هستم. به همین دلیل توانستم ضمن دفاع از انقلاب و نظام و امام، نواقص، ضعف‌ها، خطاها و حتا انحرافات جمهوری اسلامی را تشخیص دهم و آنها را توجه نکنم. افزون بر آن، براندازان واقعی جمهوری اسلامی ایران را ساختارشکنانی همچون آقایان جنتی و مصباح می‌دانستم و میدانم که نتیجه افکار و اعمالشان علیه حقوق و آزادی‌های قانونی شهروندان، جز حاکمیت بی‌کفایتی، دروغ و فساد و در نتیجه بیگانگی نسل جوان و حتا بخش عظیمی از نسل انقلاب با جمهوری اسلامی ایران ثمری نداشته و ندارد. درباره صلاحیت دادگاه‌های انقلاب نیز یادداشت جداگانه‌ای نوشتم که به یاری خداوند به زودی منتشر خواهد شد.

(۶) در شکست پروژه دستگیری فعالان انتخاباتی منتقد حاکمیت تک‌صدایی، همین بس که بازجوها نتوانستند حتا یک دلیل یا سند محکمه‌پسند برای دستگیری و محکومیت ما ارائه کنند. بنا بر این، مجبور شدند آقایان بهزاد نبوی و فیض‌الله عرب‌سرخ‌ی را نه به جرم «محاربه» و برپایی «انقلاب یا کودتای مخملی» که به جرم «ایجاد اخلال در ترافیک» محکوم کنند. بر اساس حکم دادگاه باید گفت حزب پادگانی سه روز قبل از برگزاری انتخابات (۱۹ خرداد) می‌دانسته که قرار است سخنگوی دولت شهید رجایی، سه روز بعد از انتخابات (۲۵ خرداد) با شرکت در اجتماع میلیونی مردم، ترافیک تهران را مختل کند، به همین دلیل حکم بازداشت وی را از آقای مرتضوی گرفت. من نیز که حکم بازداشتم سه روز قبل از انتخابات صادر شده بود و به علت دستگیری در فردای انتخابات در هیچ اجتماع مردمی شرکت نکرده و در نتیجه موجب «ایجاد اخلال در ترافیک» هم نشده بودم، به جرم صدور بیانیه مورخ ۲۵ خرداد ۸۸ جبهه مشارکت که دو روز پس از بازداشت من تهیه و منتشر شد، محکوم شدم! با این روند و احکام رسوا ما به روند و احکام ظالمانه کدام بیدادگاهی در جهان می‌توانیم انتقاد کنیم؟ این روش با «عدالت علوی» چه نسبتی دارد؟

(۷) من از اینکه در کنار اکثر قریب به اتفاق مردم ایران علیه رژیم دیکتاتور و فاسد شاه مبارزه کردم، نه تنها شرمنده و پشیمان نیستم، بلکه انتقاد و اعتراض اصلی‌ام آن است که چرا مناسبات رژیم شاهنشاهی، آن هم به نام اسلام و انقلاب در حال احیا شدن است و چرا آرمان‌های مردم یکی پس از دیگری قربانی می‌شود.

(۸) من از اسلام آقایان مصباح و جنتی سخن نمی‌گویم، از اسلام کسی سخن می‌گویم که گشودگی شانه رسول‌الله به روی شلاق یک ذی‌حق را مستقیماً به مسأله دموکراسی و مسؤولیت‌پذیری و پاسخگویی حاکمان متصل می‌کرد و می‌گفت: «مطلب این است یک نفر که رئیس مطلق حجاز آن وقت بوده است، این بیاید بالای منبر و بگوید «هر کس که حقی دارد بگوید» و یک نفر نیاید بگوید که: توده‌شاهی از من برداشتی. حالا از این ممالک دموکراسی یک نفر بیاورید، برود بالای منبر بگوید که: هر کسی حقی دارد بگوید. اولاً می‌گوید این را؟ و آیا حق می‌دهد به ملت که اگر یک شلاقی زده باشد، بیاید شلاقش را بزند؟ (سخنرانی در نوفل لوشاتو، ۱۴ آبان ۱۳۵۷). من از مواعید آن رهبری سخن می‌گویم که می‌گفت: «رئیس‌جمهور اسلام اگر یک سیلی بیجا به کسی بزند، ساقط است. تمام است ریاست جمهورش و باید برود سراغ کارش. آن سیلی را هم عوضش را بیاید بزند توی صورتش. ما یک چنین چیزی می‌خواهیم» (نوفل لوشاتو، ۲۱ آبان ۵۷). کجای این رئیس‌جمهور شباهت دارد با آن فردی که دستش را به علامت سیلی بالا می‌آورد و با لحن و ادبیات ویژه خود افراد مورد نظر خویش را به سیلی «چسباننده به سقف» تهدید می‌کند؟ رئیس‌جمهوری که در پاریس به ما وعده داده شد کجا و رئیس دولت کنونی کجا که وزارت کشورش پرچمدار انحلال احزاب منتقد است، وزارت ارشادش دشمن مطبوعات آزاد است، وزارت اطلاعاتش شرکت‌کنندگان در دعای کمیل را به صورت فله‌ای دستگیر می‌کند و وزارت علومش در صدد حذف استادان مستقل و پاکسازی دانشجویان منتقد است. در چنین وضعیتی آقای احمدی‌نژاد اعلام می‌کند بالاترین حد دموکراسی و آزادی در دنیا در ایران است!

(۹) دکتر علی شریعتی در نقد دیدگاهی که آقای مصباح پرچمدار کنونی آن است، می‌نویسد:



«حکومت مذهبی رژیم است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی (روحانی) مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می‌کنند و به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی یکی استبداد است، زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می‌داند و در چنین صورتی مردم حق اظهارنظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند. یک زعیم روحانی خود را بخودی خود زعیم می‌داند، به اعتبار اینکه روحانی است و عالم دین، نه به اعتبار رأی و نظر و تصویب جمهور مردم؛ بنا بر این، یک حاکم غیرمسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است و چون خود را سایه و نماینده خدا می‌داند، بر جان و مال و ناموس همه مسلط است و در هیچ گونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی‌دهد بلکه رضای خدا را در آن می‌پندارد. گذشته از آن، برای مخالف، برای پیروان مذاهب دیگر، حتا حق حیات نیز قائل نیست. آن‌ها را مغضوب خدا، گمراه، نجس و دشمن راه دین و حق می‌شمارد و هر گونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدایی تلقی می‌کند (مذهب علیه مذهب، انتشارات چاپخش، ص ۲۰۶).

(۱۰) ما به رغم توجه به این مسأله که اقتدارگراها چکمه از پای زنان در می‌آورند تا به پای سیاستمداران کنند، به اندازه کافی درباره حزب پادگانی، دولت پادگانی و جامعه پادگانی روشنگری نکرده‌ایم و درباره راه‌های جلوگیری از تحقق آنها به بحث ننشسته‌ایم. البته حوادث یکسال گذشته اکثریت شهروندان را متوجه نظامیتر شدن نظام کرده است، چرا که حضور نظامیان را در تمام عرصه‌های زندگی فردی و جمعی خود حس می‌کنند. این در حالی است که در ترکیه نظامیان به تدریج به سود جامعه مدنی کنار می‌کشند، ولی در جمهوری اسلامی ایران که تأسیس آن و نیز قانون اساسی‌اش با همه‌پرسی تأیید شد و ارکان آن با انتخابات تشکیل شده‌اند، نظامیان به سرعت عرصه را بر جامعه مدنی تنگ می‌کنند! جالب آنکه با وجود سکولار بودن نظام ترکیه، احزاب مسلمان منتقد در مقایسه با احزاب مسلمان منتقد در نظام اسلامی ایران، از آزادی عمل به مراتب بیش‌تری در جامعه و حکومت بهره‌مند شده‌اند. با وجود این آیا می‌توان جمهوری اسلامی ایران موجود را دموکراتیک‌تر از «ترکیه» خواند (سوئیس را عرض نمی‌کنم!) و ادعای پیشتازی و الگو بودن برای جهان اسلام را داشت؟ و آیا جفا به روحانیت تشیع نیست که نظامیان سکولار ترکیه آزادیخواه‌تر از آنان به جهانیان معرفی شوند؟ به راستی چرا باید روحانیت تشیع را که افتخارش این است که همواره در کنار مردم بوده و از حقوق آنان دفاع کرده است، در برابر حقوق و آزادی‌های مردم قرار دهیم؟ البته می‌دانم که اکثر مراجع و علما منتقد وضع موجودند، اما با کمال تأسف باید گفت تلاش زیادی از هر دو سو (حاکمیت و نیز عناصر ضد اسلام و مخالف اصل روحانیت در داخل و خارج از کشور) انجام می‌شود تا آنچه را که صورت می‌گیرد، به نام اسلام و مجموعه روحانیت ثبت کنند.

(۱۱) نظامی که من از آن دفاع می‌کنم، آن نظامی نیست که تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم را چنان سرکوب کند که بعضی جوانان را به شعار «نه غزه، نه لبنان» بکشاند، بلکه معتقدم در جهان جهانی شده امروز، الگو شدن ایران به عنوان نمونهای از دموکراسی سازگار با اسلام و مخالف سلطه بیگانه، نمی‌تواند به غزه و لبنان سرایت نکند و یاور معنوی مظلومان آن دیار در احقاق حقوق بشری و مسلم‌شان نباشد. مگر ندیدیم که چگونه در مراسم استقبال باشکوه از آقای خاتمی در استادیوم شهر بیروت، ده‌ها هزار پرچم ایران در دست مستقبلین به اهتزاز درآمد و در کنار پرچم لبنان نشانده شد؟ مگر فراموش کردیم که در روز پیروزی تیم ملی فوتبال ایران بر تیم ملی فوتبال استرالیا و جشن راهیابی ایران به جام جهانی، جشن و سرور در خیابان‌های بعلبک لبنان به شادی در خیابان‌های تهران و اهواز و تبریز و سندج و زاهدان پیوند خورده بود؟ و مگر فلسطینی‌ها پس از پیروزی تیم ملی فوتبال ایران بر تیم ملی فوتبال آمریکا شادی نکردند؟ از سوی دیگر، سبزه‌ها بر خلاف حزب پادگانی از معیارهای دوگانه پیروی نمی‌کنند. به همین دلیل، نقض حقوق بشر را در همه جا، در زندان‌های اسرائیل، گوانتانامو، ابوغریب، اوین و کهریزک محکوم و از حقوق ستمدیدگان در همه جای جهان حمایت می‌کنند، همچنان که به حق انتظار دارند جهانیان نیز از حقوق ملت ایران حمایت کنند. من اگر روز قدس در زندان نبودم، به پاس آن ایران‌دوستی و پرچم‌افرازی در استادیوم بیروت، جوانان را دعوت می‌کردم که بغض معصومانه خویش را فرو خورند و سرکوب‌های حزب پادگانی را با شعارهای سلبی تلافی نکنند. من اندیشه و احساس بسیاری از شهروندان ایران زمین را در این زمینه کاملاً درک می‌کنم که «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است» و اینکه منافع ملت ایران هرگز نباید تحت‌الشعاع منافع ملت‌های مظلوم دیگر قرار گیرد. باید به این خواست بر حق و منطقی پاسخ داد، اما شعار موفق و تأثیرگذار را آن می‌دانم که بر وحدت جنبش سبز با همه گرایش‌ها و سلیقه‌ها و صداهای متنوع و متکثرش بیفزاید یا دست‌کم آن را مخدوش یا تضعیف نکند. به علاوه، همدلی قشرهای خاکستری و حتا بخش‌هایی از منتقدان و مخالفان خود را جلب کند، نه اینکه آن‌ها را منفعل کند یا خدای ناکرده برای جلب همدلی آنان، به حزب پادگانی امکان سوءاستفاده بدهد. همچنین لازم است دقت کنیم تا تک‌تک شعارهای ما بیانگر نگاه انسانی و اخلاقی جنبش سبز به جهان باشد و از نظر سیاسی، معنوی، تبلیغاتی و اخلاقی از



حقوق همه مظلومان و حاشیه‌نشینان در هر جای دنیا دفاع کند تا از نظر اخلاقی خود را مجاز به جلب حمایت همه ملت‌ها به سود جنبش سبز ببینیم.

از آن‌جا که برخی شعارهای به نظر من نادرست که در مواردی محدود از سوی بعضی تظاهرکنندگان به زبان آمد، محصول سخنان تحریک‌آمیز و ناشیانه اقتدارگراها و عملکردهای ناشیانه‌تر آنان در سرکوب خواست مسالمت‌آمیز مردم بود، شهروندان هوشیار ما، در مرحله تعمیق جنبش سبز، به سرعت خود را از دام حزب پادگانی برای کشاندن جنبش به افراط رها کردند و آن چنان که می‌بینیم، پس از بازگشت آگاهانه به جامعه مدنی و شبکه‌های اجتماعی، خود را برای حضوری به مراتب نیرومندتر و عمق‌یافته‌تر آماده می‌کنند.

(۱۲) من هرگز نپذیرفتم ولایت فقیه قانون اساسی به ولایت فقیهی که آقای مصباح می‌گوید استحاله یابد و به وسیله طرد و سرکوب یا تحقیر شهروندان تبدیل شود. ولایت فقیهی که امام می‌گفت تصورش موجب تصدیق آن است، از آن جهت با استقبال وسیع ایرانیان مواجه شد که او در عین دفاع کلامی از ولایت فقیه، آن را از یک بحث حوزوی به حوزه عمومی زیر درخت سیب در نوفل‌لوشاتو کشاند و در نفی عقلانی و قانونی رژیم پهلوی استدلال کرد و اصل تعیین مقدرات و تعیین سرنوشت یک نسل به دست همان نسل را یک اصل عقلانی و فطری خواند. به این ترتیب اصل «ولایت فقیه» با اصل حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش که اساس «دولت-ملت»‌های مدرن محسوب می‌شود، همسو و هماهنگ شد. اما ولایت فقیهی که آقای مصباح می‌گوید نافذ آن حق اساسی و دیگر حقوق شهروندی و نام مستعار «استبداد دینی» است. به همین دلیل تصور آن موجب تکذیب می‌شود. همچنین به دلیل مخالفت آقای مصباح با اصل خداداد حاکمیت ملت بر سرنوشت خود است که معتقدم هر بار که مردم خواهان تعیین حق سرنوشت خود در پای صندوق‌های رأی و با واسطه انتخابات آزاد می‌شوند، به شمار آرای ریخته شده یا به تعداد مطالبات بر زبان جاری شده مردم در تظاهرات میلیونی، به تکذیب تلقی آقای مصباح از ولایت فقیه می‌پردازند.

به سخن دیگر، اسلام و ولایتی که امام خمینی از آن سخن می‌گفت، هر چه ولایتی تر پاسخگو تر بود و نه برتر از رسول خدا که ترشویی را بر پاسخگویی ترجیح دهد. این سخنی است که یکبار در جلسه‌ای، در پاسخ به آقای حداد عادل از آن دفاع کردم و در مقابل استدلال او که بر تفاوت نظام ولایتی مورد نظرش با دموکراسی آمریکا تأکید می‌کرد، گفتم: من به ولایتی معتقدم که تفاوت دو سیستم را در درجه بالاتر پاسخگویی می‌داند و نه درجه فروتر و مادون دموکراسی آمریکا. آقای حداد عادل می‌خواست با تمسک به شأن و حریم ولایت و تفاوت آن با نظام‌های دموکراتیک، عدم انتقاد علنی به رهبری را نتیجه بگیرد و حداکثر جایی که برای انتقاد قائل بود، این بود که مثلاً نامه‌ای محرمانه به دست او بدهیم که به مقصد برساند. او غافل بود که سنت عدم انتقاد به رهبری، سنتی سلطنتی و شاهنشاهی است و ربطی به اسلام ناب محمدی و تشیع علوی ندارد. افزون بر آن اعتلایی به ولایت نمی‌بخشد که هیچ، قانون اساسی انقلاب اسلامی را در مرتبه‌ای مادون قانون اساسی مشروطه می‌نشانند و ایران جمهوری اسلامی را به ایران عصر قجر و پیش از نهضت مشروطه باز می‌گردانند.

همچنین می‌توان ولایت فقیه را در دو ساحت متفاوت مورد بحث و گفت‌وگو قرار داد: یکی از منظر تئوریک و دیگری در عرصه عمل. ولایت فقیه به عنوان یک نظریه در بین فقها از سده‌ها پیش تاکنون قائلینی داشته است و در آینده نیز خواهد داشت. اما اجرایی کردن آن، به‌خصوص با توجه به تجربه سی و یکسال گذشته، با تردیها و چالش‌های بسیاری حتا بین قائلان به آن مواجه شده است و نمی‌توان درباره تحقق عملی آن بدون توجه به فراز و نشیب‌های ایران در سه دهه گذشته قضاوت کرد. شاید به همین دلیل باشد که بزرگی همچون علامه نائینی که خود به ولایت فقیه معتقد بود، کتاب «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» را در دفاع از انقلاب مشروطه و رد دیدگاه شیخ فضل‌الله نوری نوشت. وی نیز به دو ساحت متفاوت نظر و عمل باور داشت و می‌دانست که شرایط و مقتضیات عمل اجتماعی و سیاسی، تعیین‌کننده اجرا یا عدم اجرای یک نظریه سیاسی کلامی و فقهی است. خوشبختانه در حال حاضر نمونه‌های متفاوتی از نسبت و ارتباط دین، روحانیت، شخصیت‌ها و احزاب مسلمان با عرصه سیاست و حکومت در عراق، ترکیه، مالزی، لبنان، فلسطین، افغانستان و... پدید آمده است؛ می‌توان و باید درباره مؤثرترین و در عین حال کم‌هزینه‌ترین روش حضور روحانیت، به‌ویژه مرجعیت شیعه در عرصه سیاست به بحث نشست و بررسی کرد که کدام شیوه با شرایط ایران و جهان و نیز با فرهنگ عمومی و سیاسی ایرانیان بیش‌تر سازگاری دارد و پایدار است. به نظر من، همچنان که در روایات داریم، آنچه عقل به آن حکم کند، شرع نیز به آن حکم خواهد کرد و بر عکس، در عصر حاضر نیز می‌توان گفت «کل ما حکم به التجربة، حکم به الشرع». حکم و روشی که می‌دانیم در عمل با شکست مواجه می‌شود، شرع اجرای آن را توصیه نمی‌کند، همچنان که شرع، استفاده از تجربه مثبت دیگران را توصیه می‌کند. نمی‌دانم اگر امام خمینی زنده بود، با توجه به تفوق عنصر «مصلحت» بر احکام شرعی متعارف، کدام قانون اساسی را در شرایط ملی و بین‌المللی کنونی، مناسب و



موفق ارزیابی می‌کرد و آن را به «مصلحت» می‌دانست؛ پیش‌نویس اولیه قانون اساسی را که در پاریس تهیه شد یا آنچه مجلس خبرگان در سال ۵۸ تصویب کرد؟

(۱۳) قصد حزب پادگانی و آقای احمدی‌نژاد از تکیه بر شعارهای صدر انقلاب آن است که در کشور عملاً شرایط جنگی برقرار کنند و سیاست‌ورزی قانونی را ناممکن سازند. به این ترتیب دادگاه‌های انقلابی فعال می‌شوند و ساکت یا سرکوب کردن همه منتقدان و مخالفان موجه و بلکه لازم جلوه می‌کند. اما هدف خاتمی و نهضت اصلاحی و نیز هدف مهندس موسوی و کروبی و جنبش سبز آن است که آرمان‌های مردم در سال ۵۷ احیا شود. یعنی نه تنها آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی و دینی شهروندان و نیز حریم خصوصی آنان از هر گونه تعرضی مصون بماند، بلکه حقوق اساسی و آزادی‌های سیاسی ایرانیان (مانند آزادی بیان، قلم و مطبوعات، احزاب، تجمعات، اتحادیه‌ها، سندیکاها و سرانجام آزادی انتخابات) تأمین شود، به گونه‌ای که طبق وعده امام خمینی، احزاب کمونیست ملتزم به قانون نیز بتوانند در عرصه عمومی به فعالیت سیاسی بپردازند. بنا بر این، هر دو طرف شعار بازگشت به صدر انقلاب اسلامی را می‌دهند؛ حزب پادگانی برای ایجاد انسداد بیش‌تر و حاکمیت نظامیان مداخله‌گر در سیاست و در همه عرصه‌ها، بستن مجدد دانشگاه‌ها، احیای دادگاه‌های انقلاب و توقیف مطبوعات و انحلال احزاب، ولی جنبش سبز برای توسعه و تعمیق آزادی‌ها، احیای اطلاعیه ۱۰ ماده‌ای دادستانی در سال ۱۳۶۰ در دفاع از حقوق احزاب، اجرای منشور حقوق شهروندی رهبر فقید انقلاب در سال ۱۳۶۱، بازگرداندن نظامیان به پادگان‌ها و برپایی انتخابات آزاد.

(۱۴) به علت اتخاذ برخی روش‌ها و سیاست‌های رژیم ستمشاهی در عبور از حقوق اساسی مردم، زبان اقتدارگراها و رسانه‌هایشان در نقد رژیم گذشته الکن و نارسا شده است و نمی‌توانند به فقدان آزادی‌های سیاسی و اینکه در عصر پهلوی‌ها، دادگاه‌ها و انتخابات نمایشی و فرمایشی شده بود انتقاد کنند، حال آن‌که امام خمینی وقتی می‌خواست درباره اصلی‌ترین دستاوردهای انقلاب سخن بگوید، انبانی پر از استدلال داشت. ایشان در پاسخ شبهه کسانی که مدعی بودند «اتفاقی رخ نداده» و «وضعیت بدتر از سابق شده» است، به تحول بزرگی که در جامعه و روحیه دیکتاتورناپذیری و دیکتاتورستیزی ملت رخ داده بود اشاره می‌کرد و می‌پرسید آیا اکنون مثل دوران شاه است که یک پاسبان بر یک بازار حکومت کند؟ آیا امروزه اقتدارگراها هم می‌توانند با همین اعتماد به نفس از دستاوردهای ضد دیکتاتوری و دموکراتیک انقلاب و قانون اساسی سخن بگویند؟ هنگامی که هر ده سال یک بار به کوی دانشگاه تهران حمله شود آیا مقامات آن می‌توانند بدون لکنت زبان، علیه دورانی سخن بگویند که یک پاسبان بر یک بازار حکومت می‌کرد؟ قطعاً نمی‌توانند. به همین دلیل جز اینکه به مشروب‌فروشی‌های آن دوران حمله کنند، حرفی برای گفتن ندارند. همین حربه هم با توجه به رتبه نخست جهانی ایران در مصرف مواد مخدر، در مقایسه با باده‌نوشی‌های عده‌ای در دوران شاه رنگ می‌بازد. به علاوه موج ناامیدی، افسردگی و دین‌گریزی در جوانان در دهه هشتاد در نقطه مقابل گرایش جوانان به دین در دهه پنجاه قرار دارد؛ به همین دلیل، مقایسه‌های فرهنگی چندان چنگی به دل نمی‌زند. به هر حال این واقعیت که اقتدارگراها نمی‌توانند به همان روانی رهبر فقید انقلاب علیه سرکوب آزادی اندیشه و بیان و قلم و مطبوعات، انتخاب وکلای قلابی و تشکیل مجلس فرمایشی، رادیوتلوویزیون غیر آزاد و عدم اداره دانشگاهها توسط خود دانشگاهیان و اهل فرهنگ در دوران ستمشاهی سخن بگویند امری روشن است، همه این نتوانستنها و تزلزلهای در محکومیت کارنامه دیکتاتوری شاه، نشان از استحاله جمهوری اسلامی و عدم تحقق آرمان‌های ضد استبدادی انقلاب اسلامی دارد. آنچه در یکسال گذشته رخ داد، زبان اقتدارگراها را الکن‌تر و بریده‌تر از همیشه کرده است. علاوه بر موارد پیشین آنان نمی‌توانند به شکنجه‌گاه اوین در رژیم شاه انتقاد کنند. نمی‌توانند از رفتار پلیس رژیم شاه در برخورد با دانشگاهیان انتقاد کنند. نمی‌توانند از حکومت نظامی سال ۵۷ و سرکوب خشونت‌بار تظاهرات آرام مردمی انتقاد کنند، همچنان که فجایع کهریزک، حتا انتقاد به گوانتانامو و ابوغریب را بی‌رنگ کرده است. حزب پادگانی توجه ندارد که به رژیم ستمشاهی، فقط از منظر دموکراتیک و ملی و حقوق بشری می‌توان انتقاد کرد، نه با راهبرد «النصر بالرب» که رژیم پهلوی خود مصداق کامل آن بود.

(۱۵) در سرکوب تظاهرات مدنی و مسالمت‌جویانه مردم، در ترور منتقدان، در نقض آزادی مطبوعات و احزاب و انتخابات، در شکنجه‌گاه کهریزک و به طور سمبلیک در جریان عبور از پیکر تظاهرکننده معترض در روز عاشورای ۸۸، عبور واپس‌گرایانه از دستاوردهای انقلاب اسلامی را مشاهده می‌کنیم. البته این فجایع به رغم تلخی خود، پرده‌ها را کنار زد، مشت‌های آهنین را رسوا کرد و بسیاری از توهمات تاریخی این مردم را از بین برد.



(۱۶) از جمله عبرت‌آموزی‌های ما این بود که در مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم، ائتلاف ضد فاشیستی را تشکیل دادیم؛ در غیر این صورت نمی‌توانستیم در انتخابات دوره دهم، ائتلافی به مراتب وسیع‌تر و فراگیرتر علیه تک‌صدایی شدن حکومت و جامعه و علیه حاکمیت دروغ و فساد و بی‌کفایتی تشکیل دهیم و در آن حالت اساساً جنبش مبارک و دوران‌ساز سبز شکل نمی‌گرفت.

(۱۷) راه جلوگیری از تداوم چنین روندی آن است که هر چه سریع‌تر مرزهای دو حوزه عرفی و قدسی تا حد امکان مشخص و مجزا شوند و رفتار و گفتار ما در هر قلمرو، بر اساس ویژگی‌های همان عرصه به فعلیت درآید.

(۱۸) ما از این مسأله بسیار مهم غافل بودیم که اگر بخواهیم به نیابت از امام زمان(ع) حکومت تشکیل دهیم، اما به مخاطرات این اقدام بزرگ نیندیشیم و تمهیدات کافی برای آن پیش‌بینی نکنیم، هدف مقدسمان تحقق نخواهد یافت، بلکه نتیجه کوشش ما آن خواهد شد که اندیشه مهدویت و وجود مبارک امام عصر(عج) مورد تردید و گاه انکار واقع شود. به همین دلیل، مسؤلیت تاریخی ما آن است که اجازه ندهیم «اسلام»، اول شهید این نظام شود.

(۱۹) در مورد اشتباهات نسل انقلاب، ذکر دو نکته را مفید می‌دانم. اول این‌که من هنگام یاد کردن از خطاها معمولاً از ضمیر «ما» استفاده می‌کنم، زیرا قصدم تبیین اشتباهات است، نه مچ‌گیری از کس یا کسانی یا عقده‌گشایی و افشاگری علیه فرد یا گروهی. به همین دلیل با این‌که شخصاً در اغلب قریب به اتفاق مواردی که نام برده‌ام نقش نداشته‌ام، اما باز هم از ضمیر ما یا از عنوان نسل خودم، یعنی نسل انقلاب استفاده می‌کنم تا توجه همگان را به خود مسأله که آن را خطا می‌دانم جلب کنم. افزون بر آن، نباید فراموش کنیم که ذکر اشتباهات «ما» به آن معنا نیست که «دیگران» خطا نداشته‌اند یا حتی کم‌تر از ما اشتباه کرده‌اند. من در یادداشت‌های دیگری که تهیه کرده‌ام و به تدریج منتشر خواهم کرد، به حسب ضرورت به برخی از مهم‌ترین آن اشتباهات اشاره می‌کنم که در آن موارد نیز قصدم افشاگری و حتا مقایسه نیست، بلکه منظورم عبرت‌آموزی نسل جوان است تا مانند ما در بسیاری از موارد و مسائل کار را از صفر آغاز نکنند. امیدوارم همه ما ایرانی‌ها این شهامت را پیدا کنیم که به جای فرافکنی خطاهایمان، خود به بحث درباره آنها بپردازیم تا پذیرش خطا، به دور از اشکال تهوع‌آور «اعتراف‌سازی قضائی» یا «انتقاد از خودهای مارکسیستی» یا «اعتراف کردن‌های کلیسایی» یا «ترس از پرونده‌سازی در آینده» به یک فضیلت تبدیل شود و به این ترتیب بتوانیم گذشته را چراغ راه آینده‌مان کنیم. اصرار بر توجیه همه کارهایمان در گذشته، در نهایت به معنای معادل دانستن «واقعیت» با «حقیقت» است. ملتی که چنین بیندیشد و نتواند گذشته خود را نقد کند و نقاط مثبت و منفی آن را دریابد، تکیه‌گاه استواری برای پیشرفت همه‌جانبه نخواهد داشت.

(۲۰) به نظر من امام در روحانیت تشیع استثنایی بوده که ما سعی کردیم از او قاعده بسازیم. به همین علت با گرفتاری‌های عدیده‌های مواجه شده‌ایم. عظمت شخصیت امام باعث شد ما به اندیشه بزرگانی همچون آخوند خراسانی، رهبر انقلاب مشروطه، بی‌توجه بمانیم و از فهم جامع و مانع انقلاب مشروطه غفلت کنیم. به هر حال ما نمی‌بایست تلاش‌های ضد اسلامی پهلوی‌ها را با اسلامی کردن همه امور از طریق زور حکومت پاسخ می‌دادیم. همچنان که نمی‌بایست تلاش آن رژیم برای حذف روحانیت را با واگذاری رأس هرم قدرت به این قشر جواب می‌گفتیم. پاسخ آن انحراف و افراط که در تمام سلسله‌های حکومتی ایران نظیر نداشت (مقابله با دین اکثریت مردم و نفی روحانیت)، نمی‌بایست تفریط ما باشد.

(۲۱) قضاوت فله‌ای درباره عملکرد نسل انقلاب، مثبت یا منفی، موجب می‌شود نسل جوان نتواند رفتار درست آنان را از عملکرد غلطشان تشخیص دهد و در نتیجه قادر به درس‌آموزی از گذشته نخواهد بود. در این صورت ناخودآگاه بسیاری از خطاها را تکرار می‌کند، بدون آنکه بتواند رفتار درست آنان را سرمشق قرار دهد. داوری فله‌ای حتا درباره رژیم پیش از انقلاب نیز خردمندانه نیست، چه رسد به چنین قضاوتی درباره عملکرد نسل انقلاب.

(۲۲) وقتی در چارچوب کمپین انتخاباتی به آذربایجان می‌رفتم، به ضرورت عذرخواهی در قبال قضیه آیت‌الله شریعتمداری فکر می‌کردم و این ضرورت را با بعضی دوستان هم در میان گذاشتم، اما متأسفانه در چارچوب محدودیت‌های تحمیلی نتوانستم آنچه را که در ذهن داشتم با مردم تبریز



در میان بگذارم. در آن‌جا گرچه گفتم که آقای جنتی نمی‌تواند رأی فرزندان ستارخان را بخورد، اما نتوانستم به طور کامل درباره حقی که آن قوم شریف ایرانی و به طور کلی هموطنان ترک و آذری بر ذمه من و امثال من و نسل من داشته و دارند سخن بگویم. اکنون خوشحالم که فرصت زندان بسیاری از آن بندهای تحمیلی را از دست و پای من باز کرده است و من بسیار راحت‌تر از همه ایام گذشته می‌توانم با نسل جوان سخن بگویم.

(۲۳) دیدگاهی که آقای مصباح درباره ولایت فقیه ترویج می‌کند، از متون اسلامی نشأت نگرفته، بلکه در فرهنگ و رفتار استالین ریشه دارد، همان که خروشچف در نقد آن در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی گفت: «رفقا!... ارتقای یک فرد، بزرگ کردن و تبدیل او به ابرمردی دارای ویژگی‌های مافوق طبیعی و او را بر مسند خدایی نشانیدن پذیرفتنی نیست و باروح مارکسیسم - لنینیسم بیگانه است. چنین فردی گویا همه چیز را می‌داند، همه چیز را می‌بیند، به جای همگان می‌اندیشد، بر همه کاری توانا و در اقداماتش خطا ناپذیر است. چنین تفکری درباره یک فرد، یعنی در واقع درباره استالین، سال‌ها در کشور ما پرورش یافته و رواج گرفته بود» (کولاکوفسکی، همان، ص ۱۶).

(۲۴) اهانت آشکار آقای احمدی‌نژاد به منتقدان و مخالفان خود، یادآور اهانت صریح محمدرضا پهلوی به مخالفان خود بود که پس از افزایش قیمت نفت و در اوج غرور اعلام کرد هر کس مخالف اوست، می‌تواند کشور را ترک کند، در غیر این صورت حق اعتراض ندارد. «خس و خاشاک» خواندن مخالفان اندکی غیرمؤدبانانه‌تر از سخن شاه دیکتاتور بود. در هر حال آن کس که از ایران رفت، محمدرضاشاه بود نه مردم مخالف او.

(۲۵) این اتهام اکنون متوجه هم‌نسلان انقلابی من است و ما باید به نسل جدید توضیح بدهیم که چرا نتوانستیم مانع قدرت‌گیری یک جریان تکفیرگر و تفسیق‌کننده نسل جوان شویم و به این ترتیب، موانع عدیده‌ای در راه تملیک سرنوشت نسل جدید به دست خود این نسل پدید آمد؟ و چرا اشکال گوناگون اسلام ارتجاعی و خوارجی گفتمان رسمی شده است؟

(۲۶) اگر از من بخواهند خطاهای نسل خود را پس از ۳۵ سال فعالیت حرفه‌ای سیاسی در یک جمله خلاصه کنم، باید بگویم بیش‌ترین اشتباهات نسل انقلاب از همه گروه‌ها، جناح‌ها و گرایش‌ها در انحصارطلبی و در نتیجه در برخوردهای سلبی و حذفی بود، یعنی سکوت در قبال بسیاری از حذف و طردهای غیر ضرور و مضر از جمله در برکناری و تسویه افراد از ادارات و کارخانجات تا مدارس و دانشگاه‌ها، گزینش‌های تنگ‌نظرانه، مصادره‌های نابه‌جا، اعدام‌ها و محکومیت‌های فله‌ای که با قوانین مصوب پس از پیروزی انقلاب نیز ناسازگار بود. به همین دلیل به همگان، به‌ویژه به نسل جوان عرض می‌کنم که بیش‌ترین احتیاط را در نفی و طرد شهروندانی معمول دارند که به هر دلیل، بینش یا روش و منش آنان را نمی‌پسندند. ما باید به جای تأکید صرف بر پیدا کردن نقاط اختلاف و افتراق با رقیب و حتا با دشمن، جستجوی نقاط اشتراک را نیز تمرین کنیم تا به تدریج زندگی بر اساس تفاهم و به شکل مسالمت‌آمیز در ایران و منطقه و جهان، جای تنازع بقا را بگیرد.

(۲۷) در روز شصتم بازداشتم آقای مرتضوی مرا به اتاق خود در اوین خواست و گفت آقایان بهزاد نبوی و محسن میردامادی در دادگاه اعتراف کرده‌اند که در انتخابات تقلب نشده است و اغتشاشات خیابانی را نیز محکوم کرده‌اند. در این هفته دادگاه داریم. تو هم همین مطالب را بگو تا از انفرادی خارج و به سلول چندنفره منتقل شوی. وقتی از او پرسیدم اگر به خواسته‌اش عمل نکنم، چه می‌شود؟ گفت: دو ماه دیگر در انفرادی می‌مانی تا ببینیم بعد چه می‌شود. سپس از او خواستم که ابتدا این دو بزرگوار را ملاقات کنم تا از دلایل اقدامشان آگاه شوم. وی تحقق آن پیشنهاد را به روز بعد موکول کرد که البته هرگز تحقق نیافت، چون دروغ بود. به نظر من حیف بود که دروغ‌گوترین دادستان جمهوری اسلامی ایران پس از برکناری در دولت صداقت‌پیشه آقای احمدی‌نژاد مشغول به کار نشود. جای دادستانی که طی یک دهه مطبوعات آزاد را قتل‌عام کرد، در آزادی‌خواه‌ترین دولت پس از انقلاب خالی بود!

(۲۸) وزارت کشور که وظیفه ذاتی‌اش برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه و شفاف است، نه تنها به وظیفه خود عمل نکرد، بلکه زیرزمینش در روزهای پس از انتخاب به زندان معترضان تبدیل و خود وزارتخانه پرچمدار لغو پروانه احزاب منتقد دولت شد. این همان وزارتخانه‌ای است که



در دوران اصلاحات در برابر آقای جنتی از رأی مردم پاسداری کرد و ساختمان مرکزی‌اش نیز محل رجوع مردم و پناهگاه دانشجویان در ۱۸ تیر بود و جوانان ملت‌هت و تحول‌خواه در آن آزادانه به دولت انتقاد می‌کردند. وزارت کشور در آن ایام مدافع گسترش احزاب و انجمن‌ها و سازمان‌های مدنی بود و ضمن دفاع از آزادی انتخابات، مانع تیراندازی نیروی انتظامی به سوی مردم معترض می‌شد.

(۲۹) وقتی رئیس فراکسیون نمایندگان حامی دولت، آقای حسینیان باشد که به قول آقای کردان، «رفیق فابریک سعید امامی» است و او را شهید می‌خواند، روشن می‌شود که چرا این فراکسیون با ارائه گزارش کهریزک در صحن علنی مجلس مخالفت کرد و در سال جاری نیز اجازه نداد حتا نمایندگان اصولگرا به بررسی و تحقیق درباره وضعیت بازداشتگاه‌ها بپردازند. آیا همین مسأله، یعنی سابقه و رابطه صمیمی آقایان احمدی‌نژاد و حسینیان معلوم نمی‌کند که چرا رئیس دولت تاکنون حتا یک بار هم قتل‌های زنجیره‌ای سیاسی یا حتا قتل‌های زنجیره‌ای غیرسیاسی کرمان را محکوم نکرده و خواستار روشن شدن علل و عوامل آن‌ها نشده است؟ و آیا دلیل سکوت آقای احمدی‌نژاد درباره فجایع یک سال گذشته نیز مشخص نمی‌شود؟

(۳۰) آقای احمدی‌نژاد در مناظره با مهندس موسوی از وی طلبکارانه پرسید در سال‌هایی که نرخ تورم به ۴۹ درصد رسید و مردم زیادی کشته شدند، کجا بودید؟ این در حالی است که همه می‌دانند آقای موسوی در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ مسؤولیتی نداشت و منتقد سیاست‌های کلان اقتصادی کشور بود. بر عکس، در همان سال‌ها آقای احمدی‌نژاد و همکارانش آقایان رحیمی، جهرمی، محمدی‌زاده، مشایی و ثمره هاشمی به ترتیب استانداران اردبیل، کردستان، فارس، لرستان و مدیران کل وزارت کشور و وزارت امور خارجه بودند. جالب آن‌که هنگام سفر آقای هاشمی رفسنجانی به استان اردبیل در سال ۷۵، آقای احمدی‌نژاد به عنوان استاندار وقت بیش‌ترین تعریف و تمجید را از وی کرد، بدون آنکه به روی خود بیاورد که مردم سال گذشته آن تورم ۴۹ درصدی را پشت سر گذاشته‌اند و در همان سال نرخ تورم ۳۲ درصد را تحمل می‌کنند و تعداد زیادی از آنها نیز کشته شده‌اند. اکنون به جای عذرخواهی از مردم و توجیه رفتار خود، طلبکار مهندس موسوی شده است که در آن سال‌ها کجا بودی؟

یادآوری این نکته نیز مفید است که وقتی آقای ناطق نوری در اوج قدرت یعنی رئیس مجلس پنجم و در عین حال نامزد اصلی جناح راست برای انتخابات ریاست جمهوری هفتم بود و همه شواهد اولیه حاکی از رئیس‌جمهور شدن او بود، آقای احمدی‌نژاد نه تنها نسبت به خانواده وی شبهه‌ای مطرح نمی‌کرد، بلکه با همکاری آقای محصولی، عملاً مسؤولیت ستاد وی را در استان اردبیل به عهده داشت. اتهامات آقای احمدی‌نژاد علیه فرزندان آقای ناطق نوری و در حقیقت علیه خود او در زمانی که وی قدرتی ندارد، تنها به آن دلیل مطرح شد که آقای ناطق به علت مصالح ملی با حمایت جامعه روحانیت مبارز تهران از نامزدی آقای احمدی‌نژاد مخالفت کرده بود. بهانه‌جویی آقای احمدی‌نژاد درباره اشتغال به تحصیل و مدرک خانم دکتر رهنورد نیز نه برای دفاع از حریم دانشگاه، بلکه برای گم کردن رد دکترهای آکسفوردی بود که تعدادی از افراد از جمله معاون اول خود او آن مدرک را جعل کرده بودند. جالب آن که اقدام غیرقانونی و غیراخلاقی آقایان کردان و رحیمی با حمایت صریح یا تلویحی آقای احمدی‌نژاد همراه بوده است! آقای صفایی فراهانی نیز به این دلیل بازداشت شد تا اتهامات کذب مالی آقای احمدی‌نژاد در مناظره با مهندس موسوی علیه او ثابت شود و دیگر کسی جرأت نکند در برنامه زنده تلویزیونی ۹۰، ناکارآمدی مدیریت ورزشی دولت نهم و دهم را ثابت کند. خوشبختانه آقای صفایی فراهانی پس از هفت ماه بازداشت غیرقانونی سربلند از اوین خارج شد.

(۳۱) یکی از طرفندهای آقای احمدی‌نژاد در مناظره با مهندس موسوی، مظلوم‌نمایی کاذبی بود مبنی بر اینکه وی تنها در این میدان حاضر شده است و در مقابل او امکانات و قوای سه دولت (آقایان هاشمی رفسنجانی، خاتمی و موسوی) بسیج شده است. این در حالی بود که نه تنها تمام امکانات لشکری و کشوری از صدا و سیما و نیروهای مسلح و وزارتخانه‌ها تا کمیته امداد و نمایندگی‌های ولی فقیه در نهادهای گوناگون به نفع وی بسیج شده بودند، بلکه برای نخستین بار میلیاردها تومان پول از بیت‌المال در سراسر کشور، به نام‌ها و بهانه‌های مختلف، اما در واقع به منظور خرید آرا برای آقای احمدی‌نژاد توزیع شد که از اولین انتخابات ایران در عصر مشروطه تاکنون بی‌سابقه بوده است. صرف‌نظر از غیرقانونی و غیراخلاقی بودن اقدام فوق که با سکوت رضایت‌آمیز آقای جنتی و دیگر اعضای شورای نگهبان مواجه شد، توزیع میلیاردها دلار در ماه‌های منتهی به انتخابات، بی‌بندوبارترین رفتار انتخاباتی در ایران به شمار می‌رود، آن هم از طرف کسی که رقیب خود، یعنی مهندس موسوی را که پشتوانه‌ای جز خداوند و حمایت بخش عظیمی از مردم نداشت، به استفاده از رانت قدرت و امکانات سه دولت متهم می‌کرد! تهاجم برنامه‌ریزی شده آقای احمدی‌نژاد در مناظره با مهندس موسوی که بلافاصله با شعار «دزدگیر ۸۸» ستادهای او در سراسر کشور همراه شد، علاوه بر ایجاد دوقطبی کاذب



دزد و دزدگیر و زمینه‌سازی برای بازداشت افراد و سرکوب منتقدان حتا قبل از برگزاری انتخابات، اقدامی برای تحت‌الشعاع قرار دادن عملکرد غیرقانونی خود او، دولتش و ستادهای انتخاباتی‌اش در جریان فعالیت‌های تبلیغاتی انتخابات نیز بود تا کسی درباره این همه بی‌بند و باری مالی و حاتم‌بخشی از بیت‌المال به سود یک فرد و نیز سوءاستفاده از امکانات کشور به نفع یک نامزد از او سؤال نکند.

(۳۲) از هنگامی که دکتر ستاری‌فر در مناظره تلویزیونی خود از دکتر فرهاد رهبر پرسید که دولت آقای احمدی‌نژاد ۱۲۰ میلیارد دلار درآمد نفتی کشور را چگونه هزینه کرده است و چرا در این زمینه گزارش دقیقی منتشر نمی‌کند تا اکنون که دولت وی نزدیک به ۴۰۰ میلیارد دلار از فروش نفت (تقریباً دو پنجم کل درآمد نفتی سی ساله کشور) درآمد کسب کرده است، هنوز هیچ گزارش شفافی در این باره منتشر نشده که این درآمد افسانه‌ای چگونه هزینه شده است. بگذریم از سرنوشت یک میلیارد و پنجاه میلیون دلار در سال ۸۵ که اساساً تکلیفش روشن نیست! به نظر من یکی از دلایل انحلال سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی آن بود که نظارت سازمان یافته بر کسب درآمدها و نحوه هزینه آن‌ها ناممکن شود و آقای احمدی‌نژاد هرگونه که می‌خواهد درآمدهای ملی را مصرف کند و به کسی پاسخگو نباشد. میزان انحراف بالای ۵۰ درصدی عملکرد دولت او از بودجه سالانه مؤید این تحلیل است.

(۳۳) حمله آقای احمدی‌نژاد به اشرافیت روحانیون نیز شبیه دیگر انتقادهای وی به گذشته، به منظور ریشه‌کن ساختن اشرافیت نیست، بلکه می‌خواهد اشرافیت نظامی در حال فرجه شدن را از چشم‌ها پنهان کند. به همین دلیل نه تنها درباره ثروت رئیس ستاد انتخابات خود، آقای محصولی که با هماهنگی خود وی در معاملات نفتی مشارکت فعال داشته است، سخنی نمی‌گوید و اقدامی نمی‌کند، بلکه او را برای وزارتخانه‌های مهم نفت، کشور و رفاه و تأمین اجتماعی نیز معرفی می‌کند. به باور من، بعد از پیروزی انقلاب و برای نخستین بار مافیای واقعی قدرت و ثروت در حال قدرت گرفتن و بسط نفوذ خود در اقصی نقاط میهن اسلامی است. علت اینکه آقای احمدی‌نژاد می‌گوید احزاب نباید در حکومت دخالت کنند این است که راه را برای دخالت روزافزون حزب پادگانی در مقدرات کشور هموارتر کند.

(۳۴) آقای رحیمی که در دوم خرداد ۷۶ استاندار کردستان بود، اقدام‌های غیرقانونی زیادی انجام داد تا آقای خاتمی در خطه دلیرپرور کردستان رأی اول را کسب نکند که البته با ناکامی مواجه شد. او پس از مدتی توسط آقای حداد عادل به سمت رئیس دیوان محاسبات کشور منصوب شد و پرونده‌های زیادی علیه مدیران اصلاح‌طلب تشکیل داد. آقای رحیمی در دولت نهم به همراه آقای کردان به افتخار! دریافت مدرک دکترای آکسفورد نائل شد و ادعا کرد اگر قرار بود کسی بعد از حضرت خاتم به پیامبری مبعوث شود آقای احمدی‌نژاد بود و به این ترتیب علاوه بر اهانت به انبیای بزرگ الهی، به همه مصلحین و فقها و حکما و عرفای بزرگ در چهارده قرن گذشته توهین کرد و البته پاداش او معاون اول شدن در دولت دهم بود. وی همان کسی است که دستور داد به هر نماینده حداقل مبلغ ۵۰ میلیون ریال بدهند تا نمایندگان به استیضاح آقای کردان رأی مخالف بدهند! آخرین شاهکار آقای رحیمی که اخیراً افشا شده، درگیری در پرونده مالی بزرگی است که ادعا می‌کند میلیاردها تومان پول مشکوکی که به حساب او ریخته شده در اختیار نمایندگان اصولگرای مجلس هشتم قرار گرفته است تا در راه انتخابات خرج کنند؛ البته پرونده مزبور مفتوح نخواهد شد تا انتخابات ریاست جمهوری دهم نیز زیر سؤال نرود. وی هنوز به این سؤال پاسخ نداده است که نقش آقای احمدی‌نژاد در گردآوری و هزینه این پول‌ها چه بوده است و چند میلیارد تومان آن در مجلس هشتم و چه مقدار آن در انتخابات ریاست جمهوری دهم خرج شده و بقیه پول‌ها اکنون کجاست؟ ذکر این خاطره نیز جالب است که من در جواب بازجوهای که ادعا می‌کردند آقای مهدی هاشمی به روش غیرقانونی برای هزینه‌های تبلیغاتی پول جمع کرده است و اینکه چرا ما از او تبری نمی‌جویم، پیشنهاد کردم هیأت بی‌طرفی در قوه قضائیه تشکیل دهد و به هزینه‌های ستادهای انتخاباتی آقایان هاشمی رفسنجانی، موسوی و احمدی‌نژاد رسیدگی و نتیجه بررسی‌های آن هیأت را منتشر کنید و افکار عمومی را در جریان قرار دهید. ما از این اقدام و حکم نهایی دادگاه حمایت خواهیم کرد. این پیشنهاد مانند سایر طرح‌های بی‌طرفانه من با استقبال طرفداران آقای احمدی‌نژاد مواجه نشد. من همین پیشنهاد را درباره مفاسد اقتصادی مدیران در ۳۰ سال گذشته نیز ارائه کردم که متأسفانه به آن هم توجهی نشد.

(۳۵) آقای احمدی‌نژاد با آنکه خود را استاد دانشگاه می‌خواند، نه تنها کمیته‌ای برای رسیدگی به فاجعه حمله به کوی دانشگاه تهران در ۲۵ خرداد ۸۸ تشکیل نمی‌دهد تا نتیجه آن به اطلاع ملت برسد، بلکه اساساً تهاجم مذکور را محکوم هم نمی‌کند، همچنان که حمله وحشیانه به کوی دانشگاه



تهران و نیز به دانشگاه تبریز را در ۱۸ و ۱۹ تیر سال ۱۳۷۸ محکوم نکرده است. طرح موضوع ضرب و شتم جوانان در خیابان‌های تهران، قیچی کردن کراوات‌ها و پاره کردن کفش‌ها و لباس‌ها در دهه اول انقلاب از سوی او نیز برای محکوم کردن این روش‌ها و مقدمه‌ای برای جلوگیری از تعرض به حریم خصوصی شهروندان پس از انتخابات نبوده است، بلکه به نوعی زمینه‌سازی برای اقدام‌های سازمان‌یافته گروه‌های لباس شخصی، از جمله حمله آنان به مجتمع مسکونی کوی سبحان بوده است. به همین دلیل آقای احمدی‌نژاد در مورد ضرب و شتم مردم توسط لباس شخصی‌ها سکوت می‌کند. به راستی چرا این استاد دانشگاه آن قدر که از جیب این ملت برای تبرئه هیتلر از اتهام یهودیکشی (هولوکاست) تلاش می‌کند، در زمینه روشن شدن فجایع کهریزک و کوی دانشگاه تهران و مجتمع مسکونی سبحان که در زمان خود او رخ داده است، احساس وظیفه نمی‌کند؟ آیا پرت کردن مردم از روی پل و رد شدن با ماشین از روی پیکر یک تظاهرکننده به اندازه قیچی کردن کراوات و پاره کردن لباس و کفش آدم‌ها مذموم نیست که آقای احمدی‌نژاد یک کلمه درباره آن‌ها سخن نمی‌گوید؟ درباره ماهیت و سرنوشت کسانی که در دهه اول انقلاب مرتکب اعمال فوق شده‌اند، به یاری خداوند در آینده نکاتی را به استحضار مردم خواهم رساند.

(۳۶) هدف حزب پادگانی از انتخابات ۸۸ تک‌صدا کردن جامعه بود و سرکوب هر ندای انتقادی و مخالف. راهپیمایی میلیونی مردم در ۲۵ خرداد ۸۸ نه تنها نشان داد که در میهن ما دست‌کم دو صدا وجود دارد، بلکه اساساً به جهانیان اعلام کرد که در ایران حداقل دو تفسیر از اسلام در چالش با یکدیگرند: اسلام حقوق‌محور در مقابل اسلام قدرت‌زده یا اسلام رحمانی و عقلانی در برابر اسلام طالبانی که اخیراً کارش به برچیدن مجسمه‌ها رسیده است. به سخن روشن، ۲۵ خرداد ۸۸ و جنبش سبز نه تنها مانع تحقق تک‌صدایی شدن جامعه شد، بلکه چندصدایی را هم در عرصه سیاست و هم در قلمرو اجتماع و حتا دین حاکم کرد. جنبش سبز که در ذات خود چندصدا و رنگارنگ است، تفاسیر استبدادی از اسلام، انقلاب، نظام و قانون اساسی را به چالش کشیده است، به طوری که دو اردوگاه سیاسی دموکراسیخواه و استبدادطلب و دو گفتمان دموکراتیک و دیکتاتوری‌خواه را در برابر هم آرایش داده است. محور تقابل نیز «دموکراسی»، «آزادی» و «حقوق بشر» است که استقرار آنها هدف جنبش سبز است. هر تقابل دیگری از جمله سنت- مدرنیسم یا سکولار- مذهبی یا جنوب شهری- شمال شهری توضیح دهنده و توجیه‌کننده ماهیت جنبش سبز نیست، چرا که در هر دو طرف ماجرا، یعنی هم در طرف سنتی‌ها، مذهبی‌ها و جنوب شهری‌ها افراد استبدادطلب و آزادیخواه وجود دارند و هم در طرف مقابل. در ایران هم سکولار دیکتاتور داریم و هم سکولار دموکرات، همچنان که هم مسلمان استبدادطلب داریم و هم مسلمان آزادیخواه. بنا بر این، آرایش نیروهای سیاسی حول محور استبداد- دموکراسی شکل گرفته است، نه دینداری و بی‌دینی. در عظمت حرکت مردم در ۲۵ خرداد ۸۸ و وقایع بعد از آن نیز همین بس که امروز جهان ایران را بدون جنبش سبز نمی‌شناسد.

(۳۷) آنچه در زندان بر ما رفت و در بیرون بر سر سهراب‌ها، نداها، اشکان‌ها، کیانوش‌ها و سایرین آمد، در واقع شکل ملایم آن چیزی بود که در صورت عدم خیزش مردم و عدم اجرایی کردن اصل ۲۷ قانون اساسی در روز ۲۵ خرداد می‌توانست بر سر میهن و آیین و مردم بیاید و حزب پادگانی به دولت پادگانی و در نهایت به جامعه پادگانی راه برد.

(۳۸) تاریخ کشور ما و کشورهای منطقه نشان می‌دهد هرگاه به نام اولویت توسعه اقتصادی، حفظ استقلال یا استقرار عدالت، فضای کشور را امنیتی و نظامی کرده‌اند و آزادی‌های فردی، مدنی و سیاسی شهروندان را قربانی نموده‌اند، نه ترقی و پیشرفتی حاصل شده، نه امنیتی پایدار به وجود آمده و نه عدالتی حاکم شده است. چرا نباید از تجربه تراژیک صدام درس گرفت که آن همه در مرامنامه حزب بعث برای «ترقی» و «رفاه» مردم عراق سخن می‌گفت و فضای پلیسی- نظامی کشور را به نام «استقلال» و عزت امت عربی توجیه می‌کرد ولی در نهایت برای مردم خود نه رفاه آورد و نه عدالت و نه توانست امنیت و استقلال کشورش را حفظ کند!

به تجربه کشور خودمان و سال‌های بحران‌آفرین و آشوب‌ساز گروه‌های مسلح در دوران دفاع مقدس که بازگردیم، به وضوح ملاحظه خواهیم کرد در همه آن ایام، گفتمان و آرمان‌های آزادیخواهانه و عدالت‌خواهانه انقلاب بود که کشور را نجات داد. همه آن فداکاری‌ها و مقاومت‌ها در مقابل تهاجم خارجی و فتنه‌انگیزی گروه‌های مسلح ذیل آن گفتمان قرار می‌گرفت و بدون آن حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور و امنیت عمومی و ملی ممکن نبود. اگر در اولین مراسم کارگری روز اول ماه می در سال ۱۳۵۸، امام نمی‌گفت که «خدا هم کارگر است» و نهاد تظاهرات کارگری را به تسخیر مردم در نمی‌آورد، کشور ما با همه قوای نظامی و انتظامی خود، نمی‌توانست در روزهای اول ماه می (۱۱ اردیبهشت) از پس خیابان‌ها برآید و چنین روزی به جای این‌که به نمایش قدرت مردمی تبدیل شود، به راحتی می‌توانست به روز دردسر نظام تبدیل شود. چنین امامی با چنان



درایتی، اگر میان ما بود و ۲۵ خرداد را می‌دید، چگونه نسبت به آن همه شور و شعور مدنی شهروندانی که برای رأی خود ارزش قائل‌اند بی‌تفاوت می‌ماند و صدای ملائک را در نمایش عظیم سکوت مردم نمی‌شنید؟

(۳۹) نشریه مجاهد، سال ۵۸، شماره ۵.

(۴۰) همه افراد، احزاب و دولت‌هایی که به نام یا به بهانه مبارزه با آمریکا با دموکراسی و حقوق بشر می‌جنگند، حقوق انسان‌ها را رتبه‌بندی می‌کنند تا به نام دفاع از یک حق انتزاعی مانند «مبارزه با امپریالیسم»، حقوق خداداد، مسلم و ملموس آحاد شهروندان مانند آزادی اندیشه، بیان، قلم، مطبوعات، احزاب، تجمعات و انتخابات را به محاق برند و به حکومت خودکامه خود ادامه دهند. همچنین است روش کسانی که به نام توسعه اقتصادی یا استقرار عدالت یا حاکمیت دین به جنگ حقوق بشر می‌روند، ولی در واقع آن حقوق را در پای کسب و حفظ قدرت قربانی می‌کنند.

(۴۱) «امنیت» در مفهومی که بعضی بازجویان مدنظر داشتند معنایی جز درک ضدامنیتی از افکار عمومی در سطح جهانی نداشت. به همین علت آمریکایی نمایانند گرایش افکار عمومی بین‌المللی حامی جنبش سبز را به عنوان عملی در جهت «حفظ نظام» تلقی می‌کردند. اما امنیت به مفهومی که من در نظر دارم، جلب افکار عمومی بین‌المللی را یکی از مؤلفه‌های اساسی تحکیم پایه‌های امنیت ملی می‌شمارد و آن را یکی از دلایل مهم پیروزی نسبتاً کم‌هزینه و کم‌تلفات انقلاب اسلامی می‌داند. اگر امام خمینی هم از مسأله افکار عمومی بین‌المللی، درکی ضدامنیتی داشت، هرگز افتخار نمی‌کرد که «ما الآن تمام افکار عمومی دنیا را به ایران متوجه کرده‌ایم» و خطاب به ابرقدرت‌ها نمی‌گفت اگر مقابل حق تعیین سرنوشت ملت ایران بایستند، «با افکار عمومی دنیا مواجه خواهند شد و هیچ قدرتی نمی‌تواند با افکار عمومی دنیا مقابله کند» (نوفل لوشاتو، ۱۷ مهر ۵۷). رهبر فقید انقلاب اسلامی در همان ایامی که گروه‌های مسلحانه می‌خواستند راز پیروزی انقلاب اسلامی را در همان چند ساعت درگیری مسلحانه روز ۲۲ بهمن خلاصه کنند، می‌گفت «سرّ‌الاهی» و «الطاف خفیه‌الاهی» بود که او را از کویت و کشورهای اسلامی منصرف کرد و به پاریس برد و در معرض پرسش‌های خبرنگاران «خصوصاً آمریکایی» قرار داد و سرانجام با جلب افکار عمومی جهانی به تقلیل «ضایعات» انقلاب و پیروزی کم‌هزینه‌تر انقلاب اسلامی راه برد. درکی از افکار عمومی بین‌المللی و از خبرنگاران اروپایی و آمریکایی که آن را «سرّ خفیه‌الاهی» می‌شمارد کجا و درک امنیتی - نظامی حزب پادگانی کجا که تنها هم و غمش مصروف دستگیری یا حذف مولدان افکار عمومی و چهره‌های شاخص علمی، فرهنگی، دینی، هنری، مطبوعاتی و سیاسی کشور و نگاه توطئه‌آمیز به هواداری افکار عمومی بین‌المللی از جنبش سبز است.

(۴۲) آنچه من در زندان دیدم، بیگانگی تأسف‌بار اکثر بازجویان با پیام آزادی‌بخش اسلام و گفتمان رهایی‌بخش انقلاب اسلامی بود. امروز پس از تجربه زندان به درک جدیدی از وصیت مشهور امام رسیدم که می‌گفت: «نگذارید این انقلاب به دست نامحرمان بیفتد». به باور من نامحرمان از جمله کسانی هستند که گوش آن‌ها محرم پیام و گفتمان انسانی و رهایی‌بخش اسلام و انقلاب نیست. سخن من با آنان شعر زیبا و عمیق مرحوم فریدون مشیری است که با صدای ملکوتی استاد شجریان خوانده شده است:

«تفنگت را زمین بگذار!

که من بیزارم از دیدار این خونبار ناهنجار

تفنگ دست تو یعنی

زیان آتش و آهن

من اما پیش این اهریمنی‌ابزار بنیان‌کن

ندارم جز زبان دل

ولی لبریز از مهر تو...»

(۴۳) آنچه ضامن اقتدار اخلاقی جنبش سبز ملت ایران است، دفاع از دموکراسی و حقوق بشر و پرهیز از خشونت در همه اشکال رفتاری و کرداری است. در این زمینه نقش و جاذبه اخلاقی و سیاسی رهبران جنبش سبز بسیار مهم است.



(۴۴) نمی‌دانم به فردی که چهار سال رئیس دولت بود، چهار بار در مجمع عمومی سازمان ملل به ایراد سخنرانی پرداخت و ده‌ها گزارش درباره آثار منفی اقتصادی قطعنامه‌های تحریم شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران دریافت کرد، چه می‌توان گفت وقتی در مناظره با مهندس موسوی ادعا کرد قطعنامه‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که در زمان دولت اصلاحات صادر شد برای کشور بدتر از قطعنامه‌های تحریم شورای امنیت است که در زمان مسئولیت خود او صادر شد. چرا که به عقیده او قطعنامه‌های آژانس، حقوقی و قطعنامه‌های شورای امنیت، سیاسی است! تصور می‌کنم لفظ ناشی و ناشیگری بهداشتی‌ترین واژه‌ای است که میتوانم درباره آقای احمدی‌نژاد به کار ببرم. البته فرض من این است که وی مسأله را درک نمی‌کرد و نه این‌که آگاهانه به چنین دروغی متوسل شده بود.

(۴۵) وقتی آقایان خاتمی و مهندس موسوی بر ناشیگری دیپلماسی انرژی هسته‌ای کشور تأکید می‌کردند و دردمندانه نسبت به بن‌بست‌سازی غیرمسئولانه درباره آن دستاورد ملی هشدار می‌دادند، در واقع بر کوهی از تجربه و دانش و مهارت تکیه زده بودند و از آن ارتفاع بلند بود که بر بی‌تجربگی‌ها و ماجراجویی‌های غیر ضرور می‌نگریستند و پایان کار را که نمونه کوچکی از آن پیمان سه‌جانبه اخیر بود، می‌دیدند. تصادفی نیست که افراطی‌ترین جناح‌های اسرائیلی و لابی صهیونیست‌ها در آمریکا، بارها و به عناوین گوناگون از همان لحظات اوج‌گیری کمپین انتخاباتی، نگرانی خود را در پارلمان اسرائیل و در رسانه‌های صهیونیستی نسبت به احتمال پیروزی مهندس موسوی در انتخابات ابراز داشتند. از سوی دیگر در جانب اثباتی همین موضوع، از این‌که ناشیگری آقای احمدی‌نژاد تحقق اهداف ضدایرانی آنان را تسهیل می‌کرد، ابراز خوشحالی کرده و دلایل آن را برشمردند. استدلال مسلط در محافل افراطی اسرائیل درباره دلایل رجحان احمدی‌نژاد که یک بار روزنامه هآرتس اسرائیل خلاصه آن را به دست داد و مقامات امنیتی موساد بارها بر آن تأکید کردند، عبارت بود از این‌که: «برنامه هسته‌ای ایران مستقل از این‌که چه کسی رئیس‌جمهور باشد و چه موضعی داشته باشد، به پیش خواهد رفت. بنا بر این، برای ما [اسرائیلی‌ها] اگر سخنگوی برجسته ایران یک منکر هولوکاست باشد و اسرائیل را تهدید به نابودی کند، این شیوه کسب حمایت جهانی برای فشار آوردن علیه ایران را آسان می‌سازد.» مقامات امنیتی اسرائیل و از آن جمله رئیس موساد در ایام انتخابات در کمیسیون دفاعی مجلس اسرائیل استدلال کردند: «ما و جهان احمدی‌نژاد را می‌شناسیم، اگر کاندیدای رفرمیست‌ها پیروز شده بود، اسرائیل با مشکل به مراتب جدی‌تر مواجه می‌شد، زیرا موسوی در عرصه بین‌المللی به عنوان فردی میانه‌رو ارزیابی می‌شود. با وجود این باید تهدید ایران را به دنیا فهماند. یادآوری این‌که موسوی شخصی است که برنامه هسته‌ای در زمان او شروع شد، بسیار مهم است.» به همین علت در همان روزهایی که شواهد و قرائن و نظرسنجی‌ها حکایت از پیروزی موسوی داشت، «ایپاک» لابی نیرومند اسرائیل در آمریکا به تکاپو افتاد و درباره عواقب پیروزی احتمالی موسوی هشدار داد. در همین چارچوب بود که دانیل پایپ، نومحافظه‌کار معروف آمریکایی و مدیر اطاق فکر «مرکز مطالعات خاورمیانه» (Middle East Forum) در شب انتخابات گفت: «اگر می‌توانستم در انتخابات ایران شرکت کنم، به احمدی‌نژاد رأی می‌دادم.»

این موارد که تحلیل کامل آنها نیاز به مقاله‌ای مستقل دارد، بیانگر آن است که با توجه به زاویه نگاه صهیونیست‌ها به دانش هسته‌ای کشورهای مسلمان، زنده نگه داشتن مسأله هولوکاست به کمک منکران افراطی آن فاجعه، یک نیاز استراتژیک برای محافل صهیونیستی به شمار می‌رود که آقای احمدی‌نژاد آن را به رایگان در اختیارشان قرار داده است.

از سوی دیگر، اصرار و تأکید آمریکایی‌ها بر تحریم ایران، ناشی از تأثیر همان جریان است که فرصت را برای امتیازگیری از موضع قدرت برای قدرتمندان دنیا جذاب جلوه می‌دهد. به این ترتیب، همچنان که مهندس موسوی تأکید می‌کند، سوء مدیریت‌های کلان میهن، وضعیت کشورمان را به جایی رسانده که اگر مذاکره کند، باید از موضع ضعف امتیاز دهد (مانند پیمان سه‌جانبه اخیر) و اگر مذاکره نکند، راه برای انزوای بیش‌تر کشور هموار می‌شود. در هر دو حالت، بازنده واقعی این ماجرا ملت ایران خواهد بود.

جای شگفتی و درد و اندوه است که مدعیان «امنیت» و پرچمداران «حفظ نظام» در نهایت غفلت، در قبال فرصت‌طلبی شیطنانی محافل افراطی در اسرائیل و آمریکا، هرگز نتوانسته‌اند از زاویه پیش‌گفته به منافع ملی نگاه کنند. این ناشیگری امنیتی به چنان مرتبه‌ای ارتقاء یافته است که می‌بینیم برجسته کردن «خطر اسرائیل» فقط یک مصرف ابزاری برای طرد و سرکوب منتقدان دارد و هرگز جنبه واقعی این خطر، یعنی خطر بالفعل تحریم هر روزه ایران از یک سو و خطر بالقوه تهاجم نظامی را، که آن هم متضمن جنبه بالفعل است در نظر نمی‌گیرند.



(۴۶) «حق اولیه» بنا بر تفسیر امام خمینی حق تعیین مقدرات ملت در انتخابات آزاد است و دستیابی کامل به دانش و صنایع هسته‌ای در جمهوری اسلامی ایران، فقط و فقط با مسلم شمردن حقوق شهروندی، مسلم و محقق خواهد شد نه با دور زدن آن. امام در این زمینه گفت: «هر کسی، هر جمعیتی، هر اجتماعی، حق اولیه‌اش این است که خودش انتخاب بکند، یک چیزی را که راجع به مقدرات مملکت خودش است» (نوفل لوشاتو، ۲۱ آبان ۵۷). تجربه ثابت کرده است هر حکومتی که این حق را از ملت خویش دریغ کند، مشروعیت خود و گاه حتی حق حکومت کردن خود را از دست می‌دهد.

(۴۷) عقب‌نشینی آشکار در قضیه هسته‌ای و پیمان سه جانبه ایران، ترکیه و برزیل علاوه بر اینکه نادرستی و ناکارآمدی دیپلماسی کشور را در پنج سال گذشته نشان داد (که این نادرستی خسارات زیادی، دست کم سالانه ۳۵ میلیارد دلار به میهن و مردم تحمیل کرده است)، کشور را با قطعنامه تحریم جدیدی روبه‌رو ساخت و اکنون نیز حزب پادگانی را بر سر دو راهی مهمی قرار داده، اینکه آیا حاضر است همزمان با تلاش برای اعتمادسازی با جامعه بین‌الملل (در رأس آنها دولت آمریکا)، منتقدان داخلی را نیز به رسمیت بشناسد و از در اعتمادسازی با آنان درآید تا در عرصه سیاست داخلی نیز گشایشی ایجاد شود؟ یا تمام عقب‌نشینی‌ها در برابر قدرت‌های بزرگ است و اقتدارگراها همزمان با تلاش برای ایجاد اعتماد و تفاهم با دولت‌های بزرگ، خواهند کوشید محدودیت‌ها و بگیر و ببندهای بیش‌تری را علیه منتقدان خود اعمال کنند و بعد از تحقق نظریه پیروزی با ترس (النصر بالرب)، در صدد اجرای شعار «سازش با خارج، سرکوب در داخل» هستند؟ متأسفانه آنچه در روز ۱۴ خردادماه امسال مشاهده شد، بیانگر تحقق این شعار است.

(۴۸) اگر متن کیفرخواست عمومی دادستان تهران علیه من و دوستانم از این زاویه مورد ملاحظه قرار گیرد، به وضوح ملاحظه میشود که تأکید بر خطر اسرائیل فقط و فقط جنبه ابزاری دارد، یعنی نویسندگان کیفرخواست مسأله «اسرائیل» و «جاسوس اسرائیلی» را تا آن‌جا به کار می‌برند که روشن ماندن چراغ تعقل و تفکر در دوران امام (متن کیفرخواست بدون نام بردن از امام، تاریک‌نمایی آن دوره را با عنوان «از اواسط جنگ» آغاز می‌کند) و ایام جنگ را محصول موساد و سیا جلوه دهند. به این عبارت کیفرخواست توجه فرمایید: «این جاسوس سیا در این باره می‌گوید:... بازوی فکری در ایران از سال‌های خیلی دور، یعنی از اواسط جنگ آغاز شد و در همین راستا یک تفکر روشنفکری جدید میان نیروهای روشنفکر مسلمان بیرون می‌آید که...». سراسر متن کیفرخواست که انعکاس همان دیدگاه امنیتی توطئه‌نگر- سرکوبگر است، به «تهدید» جلوه دادن دموکراسی و حقوق بشر و سازمان‌های مدنی اختصاص یافته است. در حقیقت در پس همه این سیاه‌نمایی‌هایی که دامنه‌اش تا اواسط جنگ و دوره امام استمرار می‌یابد و آقای احمدی‌نژاد در مناظره با مهندس موسوی فساد را هم به آن دوران تسری داد، مسأله اصلی یعنی بی‌کفایتی و فساد مدیریت اجرایی کنونی و نیز دیپلماسی ایران‌سوز حزب پادگانی پنهان شده است.

(۴۹) پیش‌بینی من از سرانجام شعارهای سوپرانقلابی آقای احمدی‌نژاد علیه ایالات متحده آمریکا، در نهایت دادن امتیازات ایران‌سوز به آمریکا است که نمونه کوچک و اولیه‌اش را در توافق سه‌جانبه هسته‌ای دیدیم. چه کسی باور می‌کند که آقای احمدی‌نژاد برای دکتر مولانا، شهروند آمریکا رسماً حکم مشاورت رئیس‌جمهور ایران صادر کرده باشد برای اینکه قصد دارد با آمریکا بجنگد! مگر در مسأله اسرائیل ندیدیم که وی از ضرورت نابودی آن داد سخن می‌داد و اندکی بعد رئیس دفترش، آقای مشایی از دوستی ملت ایران با مردم اسرائیل دم زد؟ و مگر قضیه ملوان‌های دستگیر شده انگلیسی را فراموش کرده‌ایم که پس از آن همه شعارهای انقلابی، در عمل تنها ۱۶ ساعت پس از اولتیماتوم ۴۸ ساعته بلر، نخست‌وزیر انگلیس، آقای احمدی‌نژاد به همراه تعدادی از وزرا شخصاً به بدرقه گروگان‌ها شتافت و با دادن هدایای گوناگون آنان را راهی کشورشان کرد؟ در این زمینه هم آقای احمدی‌نژاد در مناظره با مهندس موسوی ادعا کرد که نخست‌وزیر انگلستان با ارسال نامه‌ای از سیاست خارجی گذشته بریتانیا علیه ملت ایران عذر خواسته و سند آن در وزارت امور خارجه موجود است! این ادعا با تکذیب وزرات امور خارجه انگلستان مواجه شد. علنی شدن نامه نیز نشان داد آقای احمدی‌نژاد دروغ گفته است. با وجود این، دادگاه مرا محکوم کرده است که چرا به دولت آقای احمدی‌نژاد گفته‌ام دولت دروغ!

(۵۰) حزب پادگانی حضور در پادگان‌ها و سپردن زمام مدیریت کشور به شایستگان و نخبگان سیاسی ملت را کسر شأن خود می‌داند و شغل سربازی و پاسداری از کشور، در مفهوم واقعی و غیرحزبی آن را قلباً تحقیر می‌کند.



(۵۱) در مقاله‌ای که تقریباً دو ماه قبل از انتخابات نوشتم و به دلایلی امکان انتشارش را نیافتم، آورده‌ام که هر بار مردم پای صندوق‌های رأی می‌روند، ضمن تحکیم اساس جمهوری اسلامی، ملت جدیدی در پای صندوق‌های رأی متولد می‌شود. چرا باید این حساسیت بسیار مقدس و مبارک درباره آرای ملت را یک امر گرجستانی و صربستانی بدانیم؟ آیا در اساس جمهوری اسلامی، انتخابات و اصالت رأی ملت هیچگونه جایگاهی ندارند که حساسیت ملی را امری «غیرملی»، «مخملی» و «صربستانی» بشماریم؟ بر همین مبنا ۲۵ خرداد را نیز روز نجات جمهوری اسلامی و آزادی ایران میخوانم، چرا که صندوق آرا و انتخابات آزاد را نجات‌بخش کشور می‌دانم. به باور من آزادی انتخابات و نجات صندوق، یعنی نجات ایران. هر جا که صندوق آزاد هست ایران هم هست، از صندوق‌های آرا در سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های ایران در شهرهای اروپا و آمریکا گرفته تا شهرهای آذربایجان و سیستان و بلوچستان و کردستان.

(۵۲) آقای محمدی‌زاده، استاندار وقت لرستان و از همکاران آقای احمدی‌نژاد است که به پاس قدردانی از تخلفاتش در انتخابات دوم خرداد ۷۶ ارتقای مقام یافت و با حکم رئیس دولت، استاندار خراسان در دولت نهم شد!

(۵۳) آقای مرتضوی، دادستان وقت تهران، علی‌الاصول پیروزی آقای احمدی‌نژاد را مسلم می‌دانست که با هماهنگی قرارگاه ثارالله سپاه پاسداران، حکم بازداشت مسؤلان ستاد انتخابات رقیب او را صادر کرد. جالب آن‌که خود اعتراف می‌کند که در روز انتخابات، سیستم پیامک (sms) تلفن‌های همراه را قطع کرده‌اند تا ارتباط ناظران مهندس موسوی در صندوق‌های اخذ رأی با ستاد مرکزی وی مختل شود. آقای مرتضوی همچنین با صدور حکم پلمب ستاد قیطره در عصر روز انتخابات، موجب شکل‌گیری اولین اجتماع اعتراضی مردم در میدان قیطره شد. درج دو خبر کذب بازداشت من و آقایان امین‌زاده و رمضانزاده در عصر و شب جمعه ۲۲ خرداد، به ترتیب در خبرگزاری ایرنا و نیز در روزنامه ایران که هر دو ارگان رسمی دولت هستند به منظور ایجاد رعب و غیرطبیعی کردن شرایط بود. حمله به ستاد مرکزی مهندس موسوی پس از پایان انتخابات پروژه التهاب‌آفرینی را در پایان انتخابات تکمیل کرد.

(۵۴) من درباره اقدام‌های خلاف قانون استصوابیون در انتخابات حرف‌های شنیدنی دیگری نیز دارم که عنداللزوم به استحضار مردم خواهم رساند.

(۵۵) این چه دولت ۲۴ میلیونی است که رئیس آن از ترس اعتراضات دانشجویی مخفیانه و بدون اطلاع قبلی به دانشگاه‌های پایتخت (تهران- شهید بهشتی) می‌رود و به ایراد سخنرانی می‌پردازد و از برگزاری اجتماع منتقدان خود حتماً در کویر لوت واهمه دارد؛ اکثر مراجع قم از دیدار با وی خودداری می‌کنند و قاطبه اهالی فرهنگ و هنر در برابر او ایستاده‌اند؟

(۵۶) اگر به جای آن همه جهت‌گیری یکطرفه و آشکار به سود یک فرد، نفس مشارکت گسترده ملت مورد تأکید قرار می‌گرفت و اعتراض منتقدان، محترم شمرده و به آن بی‌طرفانه رسیدگی می‌شد و با خشونت با مردم رفتار نمی‌کردند، جمهوری اسلامی ایران اکنون در سطح بالاتری از اقتدار ملی قرار داشت.

(۵۷) در زندان در پاسخ به کسانی که می‌خواستند تفسیر خود را بر «معنای تظاهرات ۲۲ بهمن» حمل کنند، گفتم اگر واقعاً چنین اعتماد به نفسی وجود دارد و اگر حضور مردم در تظاهرات ۲۲ بهمن را دلیل صحت عملکرد خود می‌دانید، لطفاً به همین باور خود ملتزم باشید و به لوازم آن عمل کنید. یعنی اگر واقعاً به مدعای خود باور دارید، از هم اکنون ساز و کار قانونی یک انتخابات شفاف، منصفانه و آزاد را فراهم کرده و اولین انتخابات پیشرو را با همین روش، به عنوان مرهمی بر آن زخم و شکاف ملی برگزار کنید. به باور من، بحرانی که در نتیجه فقدان شفافیت، قانونمداری و انصاف در انتخابات پدید آمده است جز با یک انتخابات آزاد، منصفانه و شفاف نمی‌توان پشت سر گذاشت. هرگونه سرکوب و بگیر و ببند و تدابیر غیرانتخاباتی جز به تشدید و تعمیق آن زخم منجر نخواهد شد. من در زندان گفتم، در هیچ کشوری در جهان، حزب و جناحی وجود ندارد که مدعی باشد بیش از نیمی از واجدان شرایط حق رأی، طرفدارش هستند و به او رأی می‌دهند، در عین حال نسبت آن جناح و دولت متبوعش با حقوق و آزادی‌های قانونی (به ویژه آزادی مطبوعات و انتخابات) مانند نسبت جن با بسم‌الله باشد.



(۵۸) ملت ما به پیروی از رهبری، به نظام جمهوری اسلامی رأی داد که در شرایطی که بخش وسیعی از اراضی کشور به اشغال بیگانه درآمده و بهترین بهانه برای استصوابی کردن و مسلحانه کردن انتخابات برای او فراهم بود، به روش فوق متوسل نشد، بر عکس رقابت سیاسی و انتخاباتی را نهادینه کرد.

(۵۹) تجربه ایرانیان از مشروطه تاکنون چنین بوده است که تأمین حقوق و آزادی‌های مدنی شهروندان، از جمله آزادی اندیشه، بیان، قلم، مطبوعات، احزاب، سندیکاها، NGOها، تجمع و تحسن در ایران از خلال آزادسازی صندوق‌های رأی می‌گذرد.

(۶۰) خط قرمز جنبش سبز در همین جا مشخص می‌شود. جنبشی که از دل صندوق فوران کرده و در خیابان جاری شده است، تا رسیدن به انتخابات آزاد، شفاف و منصفانه پیش خواهد رفت. آفت و آسیب اصلی آن هم طبعاً دوری از انتخابات آزاد با همه مقدمات و لوازم آن، از جمله آزادی اندیشه، بیان، قلم، احزاب، تجمع، اتحادیه‌ها، سندیکاها و غرق شدن در شعارهای افراطی و بی‌نتیجه خواهد بود که چنین مباد!

(۶۱) کسانی که به گزینش قرائت‌ها و مدل‌های دیکتاتوری تمدن غربی همت گماشته‌اند، همواره می‌کوشند حزب پادگانی را «خالص» و «اسلامی» جلوه دهند و طرف مقابل را به غرب‌زدگی متهم کنند، اما لحظه‌ای از اقتباس عقب‌افتاده‌ترین جلوه‌های منفی تمدن غربی، یعنی دیکتاتوری آن غفلت نکرده‌اند. من در زندان از نزدیک شاهد این اقتباس بودم و آن‌جا که بازجویان ادبیات مرا با ادبیات بعضی چهره‌ها و گروه‌های غیرمسلمان مخالف خشونت‌ورزی خارج کشور مقایسه می‌کردند، به صراحت گفتم منکر تشابه گفتاری سخنان خودم با چهره‌ها و گروه‌هایی که در انتهای فرآیند فاصله‌گیری از براندازی مسلحانه و غیرمسلحانه به اصلاح‌اندیشی رسیده‌اند نیستم، اما اگر نشریه مسعود رجوی و نشریه حسین شریعتمداری را به زندان بیاورید، نشان خواهیم داد که علاوه بر گفتمان واحد «مجاهد» و «کیهان»، چگونه ادبیات و گاه واژه‌های نفرت‌پراکن و تقدیس‌گر خشونت آن دو همسان است و در برخورد با اصلاح‌طلبان، هر دو به یک روش عمل می‌کنند. جالب آنکه اول کسی که از «فتنه خاتمی» سخن گفت، نه «حسین شریعتمداری» و «فاطمه رجبی» که «مسعود رجوی» بود! هنوز هیچ‌یک از اقتدارگراها به این سؤال من جواب نداده‌اند که بین گفتمان و ادبیات این دو جریان، کدام تفاوت ماهوی دیده می‌شود؟ همچنان که این پرسش من نیز بی‌پاسخ مانده است که تفاوت اسلام مصباح با اسلام طالبانی چیست؟

(۶۲) اصلی‌ترین شکاف و چالش در جهان معاصر و در ایران بر اساس «حقوق» انسان‌ها شکل گرفته و تمام مکاتب و نظام‌های سیاسی را به دو گروه بزرگ تقسیم کرده است. قرن بیستم ثابت کرد که مارکسیسم بدون حقوق بشر، سر از استالینیسیم در می‌آورد؛ ناسیونالیسم مخالف حقوق بشر به نازیسم ختم می‌شود؛ سکولاریزم ناقض حقوق بشر به فاشیسم منجر می‌شود و تجسم اسلام نافی حقوق بشر، طالبانیسم است. ماهیت سیاسی هر چهار سیستم (استالینیسیم، نازیسم، فاشیسم و طالبانیسم)، دیکتاتوری و تحمیل علائق و سلائق عده‌ای به کل جامعه است که به نام‌های متفاوت، اما با روش‌های کم و بیش مشابه اعمال می‌شود.

(۶۳) عقل و تجربه حکم می‌کند از خشونت و هر اقدامی که هزینه فعالیت‌های سیاسی را برای عموم شهروندان، نه برای خود فرد بالا می‌برد بپرهیزیم، زیرا در چنین شرایطی بسیاری از شهروندان عرصه را ترک می‌کنند و تنها اقلیتی فداکار باقی می‌ماند که سرکوبشان به بهانه حفظ امنیت، کار چندان دشواری نخواهد بود. اقتدار جنبش سبز در این است که همدلی هر چه بیش‌تر شهروندان را جلب کرده، چنان‌که انقلاب اسلامی با شعار «همه با هم» و حماسه دوم خرداد با حضور گسترده مردم تحقق یافت. وقتی تلاش رقیب، امنیتی - نظامی کردن هر چه بیش‌تر فضاست، باید بکوشیم شرایط را سیاسی کنیم تا ریزش جناح نظامی روزافزون و رویش سبز امید بیش از پیش شود.

(۶۴) قدرت‌سازش‌پذیری در عین حفظ اصول و اساس نظام، جزو ویژگی‌های شخصیتی رهبر فقید انقلاب بود که مدت‌ها قبل از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، در برخورد با فتنه‌انگیزی فرقه رجوی نیز آن را مشاهده کرده بودیم. امروز رجوی با اشاره به پیام امام که گفته بود «من اگر یک در هزار احتمال می‌دادم که شما دست بردارید از آن کارهایی که می‌خواهید انجام دهید، حاضر بودم با شما تفاهم کنم» می‌گوید «این سند تاریخی و شرف



و افتخار مجاهدین است که تن به آن تفاهم نداد». مسعود رجوی به این ترتیب با ضدارزش خواندن سازش‌پذیری و تفاهم، از همان منطبق «انقلابی» تبعیت می‌کند که با اسلام ارتباطی ندارد و از آموزه‌های کمونیسم روسی است؛ ولی مطابق سنجه‌های ارزشی گفتمان سبز و گفتمان زندگی، آمادگی امام برای سازش‌پذیری، سند افتخار محسوب می‌شود و نشان می‌دهد بر خلاف ادعای رجوی، ۳۰ خرداد «ضرورت تاریخ» نبود. به لحاظ امنیتی نیز دقیقاً همان سازش‌پذیری و نصیحت‌های خیرخواهانه و به طور کلی جاذبه معنوی امام و انقلاب بود که تروریسم رجوی را با شکست مواجه کرد و نه شکنجه‌ها و اعتراف‌گیری‌ها و برخوردهای غیرقانونی و غیرانسانی که متأسفانه بر عمر فرقه او افزود و مانع مرگ طبیعی آن در سال‌های نخست دهه ۶۰ شد. هنگامی که مهندس موسوی در مقام نخست‌وزیر، در دوران جنگ بر نقش امنیتی گفتمان جذاب انقلاب اسلامی تأکید کرد، مجاهدین خلق گفتند: «این شعر و شعارهای دجالگرانه دقیقاً در کنار دستگاه‌های اطلاعاتی و شکنجه رژیم برای [امام] خمینی کارکرد داشته و حتا بیش از آن، مصرف امنیتی داشته است.» اگر مسعود رجوی گفتمان انقلاب اسلامی و قدرت نرم آن را «دجالگرانه» بخواند بر او حرجی نیست، اما چه باید گفت درباره آقای مصباح که سخنان امام در پاریس را «جدلی» می‌خواند تا با حذف عناصر دموکراتیک آن، همسویی اسلام و انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را با استبداد نتیجه بگیرد و اندیشه و رفتار خود را توجیه کند. طبق استدلال آقای مصباح می‌توان گفت آنچه خود او امروز می‌گوید، از باب جدل با صاحبان و فرزندان انقلاب و امام و منزوی کردن آنان است، وگرنه حرف اصلی استاد همان است که در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ می‌زد و امام را منحرف می‌خواند ولی اکنون با ژست دفاع انحصاری از انقلاب، نظام و امام، مخالفت خود را با نهضت امام در دهه پیش از پیروزی انقلاب پنهان می‌کند. همچنان که با تظاهر به دفاع انحصاری از رزمندگان و ارزشهای دفاع مقدس، می‌کوشد مانع افشای بی‌عملی خود در دوره هشت ساله جنگ تحمیلی شود.

(۶۵) دستگاه تبلیغاتی حزب پادگانی در یکسال گذشته اتهامات زیادی متوجه جنبش سبز و رهبران آن کرده است؛ از جمله این که آنها با آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها، سلطنت‌طلب‌ها، مجاهدین خلق و مارکسیست‌ها هماهنگ عمل می‌کنند یا همسو سخن می‌گویند. این در حالی است که سوابق اسلامی و ملی رهبران جنبش سبز، اهداف و ماهیت مردمی این حرکت، گفتمان مسالمت‌آمیز و خشونت‌پرهیز آن و فاصله‌گیری آشکار جنبش از اندیشه‌های تمامیت‌خواه، جدایی‌خواه، سرکوبگر و تروریستی را همگان می‌دانند و مرز آنان با همه کسانی که استقلال و یکپارچگی سرزمینی ایران را به رسمیت نمی‌شناسند و حاضر به فعالیت در چارچوب قانون نیستند، مشخص است؛ اما چیزی که کم‌تر به آن توجه می‌شود، این است که رفتار و گفتار حزب پادگانی بیش‌ترین شباهت را با چهار گروه فوق، به‌ویژه در ایجاد انسداد، مبارزه با دموکراسی و نقض حقوق مدنی، سیاسی و فرهنگی ایرانیان دارد. اساساً یکی از انتقادهای جدی من به بینش، روش و منش اقتدارگراها این است که با ارائه عملکرد مشابه و گاه یکسان با گروه‌های مذکور، ملت را در برابر آنان خلع سلاح می‌کنند و در موضع ضعیف قرار می‌دهند. برای مثال، حزب پادگانی در کاربرد معیارهای دوگانه با دولت آمریکا رقابت می‌کند، در ایجاد انسداد سیاسی و سرکوب مخالفان و احیای مناسبات شاهنشاهی با سلطنت‌طلب‌ها کورس رقابت گذاشته است، عملکرد پادگانی و ادبیات خشن و کینه‌توزانه مجاهدین خلق را الگو قرار داده و از کمونیسم روسی، سلول انفرادی، اعتراف‌گیری و دادگاه‌های نمایشی را وام گرفته است. من معتقدم سبزه‌ها ضمن دادن جواب به این سؤال که «مرز» شما با گروه‌های سابق‌الذکر چیست، باید از اقتدارگراها بپرسند که «فرق» رفتار و گفتار حزب پادگانی با جریان‌های مذکور چیست؟ «مرز» سبزه‌ها با ناقضان حقوق ایرانیان روشن است، اما آیا «فرق» اقتدارگراها با آنان معلوم است؟

(۶۶) تجربیات تاریخی به ما می‌آموزد که برای گذار به دموکراسی و استمرار آن بهتر است گفتمان و ادبیات ما بیش‌تر اثباتی باشد تا سلبی. این امر هم بهداشتی‌تر و هم مؤثرتر است و هم فرهنگ عمومی و سیاسی را پالایش می‌کند. باید به آن اندازه از اعتماد به نفس برسیم که قدرت خود را نه در نفی، تحقیر و تخریب دیگران، که در طرح صحیح دیدگاه‌ها و مواضع خود بدانیم. بنا بر این، در برابر شعارها و رفتارهایی که نمی‌پسندیم، پیش از آنکه فتوای تحریم و تکفیر صادر کنیم، باید مطالبات و شعارهای خود و دلایل طرح آنها را مطرح کنیم. مرز اصلاح‌طلبان با گروه‌های ضدانقلاب معلوم است اما آیا مرز اقتدارگراها با رفتار ضد انقلابی، از قبیل محدود کردن آزادیهای مدنی و سیاسی، نقض حقوق شهروندان و ضرب و شتم منتقدان تا حد پرت کردن آنان از بالای پل و... مشخص است؟

(۶۷) از عزیزان مقیم خارج از کشور که در یکسال گذشته تلاش‌های بسیاری کرده‌اند و نقش مهمی در گسترش پیام جنبش داشته‌اند، انتظار رادیکال کردن شعارهای جنبش سبز را نداریم. ما با اینکه در ایران هستیم اما برای بیان حقیقت از کسی ترسی نداریم؛ با وجود این معتقدیم آنچه



می‌توانیم بگوییم یا انجام بدهیم، لزوماً به مصلحت میهن و مردم نیست. باید ببینیم چگونه میتوان جنبش را در عین توسعه دادن و عمیق کردن، غیر خصومت‌آمیزتر به پیش برد، هزینه‌های مردم را به حداقل رساند و دستاوردهای آن را نهادینه کرد.

(۶۸) حزب پادگانی همه ابزارها را در اختیار دارد، اما نه تنها از اداره صحیح کشور عاجز است (سخن امام را تأیید کرد که از اداره یک نانوایی ناتوان است)، بلکه قادر نیست گفتمانی جذاب و حتا چند واژه جدید تولید کند. با وجود این در این توهم به سر می‌برد که تولید اعتراف و تزریق ترس به شبکه اجتماعی، می‌تواند آنان را از مدیریت صحیح میهن و تولید گفتمان معاف دارد، غافل از آن‌که هر چه چاه تاریک ترس را عمیق‌تر کند، پرچم سبز امید برافراشته‌تر می‌شود.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «امروز»

<http://www.emruznews.com/2010/06/post-1761.php>



## استیضاح خامنه‌ای؛ محسن کدیور (++)

استیضاح رهبری؛ نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی، ۲۶ تیر ۱۳۸۹

«استیضاح تغلفات اخلاقی، حقوقی و کیفری رهبر جمهوری اسلامی»

«ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران، در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری»

تنها آزادی این زمانه، آزادی تملق و مداحی و چاپلوسی است، که آن هم نامشروع است!

جناب آقای خامنه‌ای بزرگ‌ترین برانداز نظام جمهوری اسلامی هستند

ساختار ولایت مطلقه فقیه، معیوب و از بنیاد، فسادزاست

نتیجه اصل ولایت مطلقه فقیه، چیزی جز استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی، و در نهایت، وهن اسلام نبوده است

اگر حضرت خامنه‌ای نماینده فقیهان شیعه باشد، باید خود را برای برگزاری مجلس فاطمه آماده ساخت

سوء تدبیر جناب آقای خامنه‌ای و سقوط حکومت دینی به سبک وی، بزرگ‌ترین زمینه‌گستر سکولاریسم در ایران بوده و هست

باسمه تعالی شأنه

ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری

حضرت آیت‌الله آقای هاشمی رفسنجانی

سلام علیکم

این نامه سرگشاده (در یک مقدمه، پنج بخش، یک خاتمه و ضمائم در پاورقی) در استیضاح مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای به جنابعالی و نمایندگان محترم مجلس خبرگان رهبری تقدیم می‌شود.

### مقدمه

۱. مخاطب این نامه، مردم، ریاست مجلس خبرگان رهبری و نمایندگان آن هستند. این نامه را سرگشاده برای شما ارسال می‌کنم، تا مردم ایران - مخاطبان واقعی این نامه - نیز شاهد این دادخواهی باشند. با شما به دو گونه می‌توان سخن گفت، یکی، در مقام فردی با سمت حقوقی ریاست مجلس خبرگان رهبری، تنها نهاد قانونی کشور که قرار بوده از سلطه رهبری بیرون باشد و بر بقای شرائط و حسن عملکرد ایشان نظارت کند؛ و دیگری، به عنوان فردی که همواره یکی از ارکان جمهوری اسلامی بوده، لذا در تمام خوب و بد آن شریک است، همواره دومین مقام مؤثر آن بوده، ده بار خود را در معرض انتخاب مردم قرار داده، هشت بار انتخاب شده و بار ماقبل آخر هم از جفائی که در حقش شده به خدا پناه برده



است، چون پناهرسی جز او نیافته است. شما در دو سال اخیر با نمونه‌هایی از قبیل نامه سرگشاده مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۸، خطبه‌های نماز جمعه تهران مورخ ۲۶ تیر ۱۳۸۸ و یادداشت مورخ ۶ تیر ۱۳۸۹ نشان دادید که نیم‌نگاهی به مردم و مطالباتشان دارید.

کارنامه شما با همه فراز و فرودش، نشان می‌دهد که به دو امر بنیادی انتخاب و رضایت شهروندان ایرانی از یک سو، و نظارت بر رهبری از سوی دیگر، فی‌الجمله باور دارید، و تنها عضو هیأت حاکمه جمهوری اسلامی هستید که پذیرفته‌اید کشور حداقل در چهارده ماه اخیر با «بحران» مواجه بوده است و معترضان سبز ایرانی، «فتنه‌گر» نیستند، آنها به دنبال رأی، بلکه «حق گمشده» خود هستند، و راه برون‌رفت از این بحران، سرکوب و خفقان نیست، تن دادن به حاکمیت قانون است و اجرای اصول مغفول قانون اساسی.

نویسنده از محدودیت‌ها و تضییقاتی که اکنون متوجه شماست، بی‌اطلاع نیست، اما معتقد است اگر شما و معدود نمایندگان مجلس خبرگان رهبری - که سوگند خود را نقض نکرده‌اید - از قبیل آیت‌الله دستغیب شیرازی، هر چه سریع‌تر به وظیفه قانونی خود عمل نکنید، در پیشگاه ملت، مسؤول خواهید بود. مسامحه در چنین امر مهمی که به کیان نظام و کشور بستگی دارد، خطای جزئی از سر قصور قلمداد نخواهد شد، خطائی فاحش از سر تقصیر شمرده خواهد شد.

۲. چرا این مطلب، در قالب یک نامه سرگشاده به شما منتشر می‌شود؟ جای اصلی طرح این مطلب، مجلس خبرگان رهبری است، اما زمانی که خبرگان به وظائف قانونی خود عمل نمی‌کنند، احزاب مخالف دولت، برخلاف قانون، منحل شده‌اند، رسانه‌های مستقل و منتقد، برخلاف قانون، توقیف و تعطیل شده‌اند، فعالان سیاسی منتقد، برخلاف قانون، بازداشت و به حبس‌های طولی‌المدت محکوم شده‌اند، دفاتر علما و مراجع تقلید منتقد، توسط مأموران لباس شخصی و بسیج، برخلاف قانون، مورد تخریب و غارت قرار گرفته است، تنها راهی که باقی می‌ماند این است که در تبعید، نامه سرگشاده نوشت، نامه‌ای که جز در فضای مجازی خارج از ایران، امکان انتشار ندارد!

این نامه، برای ثبت در تاریخ نوشته نمی‌شود؛ به قصد تأثیری ولو اندک در فضای فعلی کشور به رشته تحریر در می‌آید. نویسنده در فضائی انتزاعی به دنبال ایده‌آل‌ها و اثبات ذهنیاتش نیست؛ با در نظر گرفتن مقدورات و امکانات، به دنبال برون‌رفت جامعه از بحرانی است که به شدت خسارت‌زاست و رفع آن وظیفه عاجل همه کسانی است که به اعتلای ایران می‌اندیشند. اگر شما به عنوان رئیس مجلس خبرگان رهبری، از اهرم‌های پیش‌بینی شده در قانون اساسی نتوانید برای خروج از این منحصه راهی ببینید، معنایش این خواهد بود که به این گزاره تلخ نزدیک شده‌ایم: «جمهوری اسلامی از طریق قانونی، اصلاح‌ناپذیر است.»

۳. صادقانه بگویم: نویسنده نامه هنوز از اهداف انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ (استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی) دفاع می‌کند، اگر چه در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ با الگوئی شبیه پیش‌نویس قانون اساسی به جمهوری اسلامی آری گفت، اما از نزدیک بیست و پنج سال پیش، به نظام جمهوری اسلامی انتقاد جدی دارد، اگر چه به قانون اساسی در آذر ۱۳۵۸ رأی مثبت و به بازنگری آن در آذر ۱۳۶۸ به دلیل ورود ولایت مطلقه رأی منفی داده، و بر اساس موازین فقه استدلالی، منتقد ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن است، اما در این نامه، با شما بر مبنای همین «قانون اساسی» احتجاج می‌کند، قانونی که تا اطلاع ثانوی، مبنای نظم عمومی در ایران است.

علی‌رغم همه ستم‌هایی که دستگاه‌های تحت امر جناب آقای خامنه‌ای در حق نگارنده روا داشته، کوچک‌ترین کینه شخصی نسبت به ایشان در خود احساس نمی‌کنم. دو بار در سال‌های ۶۰ و ۶۴ به وی به عنوان رئیس‌جمهور رأی داده‌ام. همه انتقاد من از ایشان به دلیل عملکرد سوء‌اش در سمت رهبری در حق ملت ایران است. این نامه یک شهروند جمهوری اسلامی به رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان در خصوص استیضاح مقام رهبری است.

۴. نامه استیضاح رهبری، ادای یک وظیفه دینی، اخلاقی و ملی است. وظیفه دینی است از باب امر به معروف و نهی از منکر، فریضه نصیحت به ائمه مسلمین و نظارت یکی از صاحبان حق مشاع بر متصدیان حوزه عمومی؛ وظیفه اخلاقی است از باب مسؤولیت وجدانی هر انسانی در برابر ظلم و بی‌عدالتی؛ وظیفه ملی است از باب مسؤولیتی که هر شهروند ایرانی در قبال بی‌اعتنائی به مصالح ملی احساس می‌کند، و این بی‌اعتنائی و ندانم‌کاری، ایران را درگیر بحران‌های بین‌المللی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کرده است.

اگرچه استیضاح رهبری، حق شرعی و اخلاقی نویسنده است، اما برای آنها که با هاله‌ای از قداست، رهبر را فراتر از پرسش و مسؤولیت و استیضاح می‌پندارند، به عنوان ایضاح، عباراتی از پیامبر خدا(ص) و امام علی(ع) در جواز، بلکه لزوم استیضاح را شاهد می‌آورم:

الف. پیامبر خدا محمد بن عبدالله(ص) وقتی معاذ بن جبل را به عنوان حاکم به یمن اعزام کرد، به او چنین فرمان داد: «فرمان خدا را در بین آنها جاری گردان و نسبت به فرمان و مال او از هیچ‌کس واهمه نداشته باش، چرا که نه ولایت از آن تو است و نه مال... در هر موضوع که گمان



می‌بری مورد اشکال و ایراد قرار می‌گیری، دلیل اقدام و عملت را به مردم توضیح بده، تا تو را نسبت به آن کار معذور دانسته و اتهامی متوجه تو نگردد.» (تحف العقول، ص ۲۵)

ب. امام علی (ع) در عهدنامه‌اش به مالک اشتر متذکر می‌شود: «مردم در کارهای تو تأمل می‌کنند همان‌گونه که تو در کارهای فرمانروایان پیشین نظر می‌کنی، و درباره تو آن می‌گویند که تو درباره آنان می‌گویی». امیرالمؤمنین (ع) آنگاه از مالک اشتر می‌خواهد که «پاسخگو بودن» در برابر پرسش‌ها و اعتراضات مردم را جدی بگیرد و از اعتراضات آنان با بی‌اعتنائی عبور نکند: «و إن ظنّت الرعیة بک حیفاً فأصحر لهم بعدرک و أعدل عنک ظنونهم بأصحارک فان فی ذلک ریاضة منک لنفسک و رفقا برعیتك و إعدارا تبلیغ به حاجتک من تقویمهم علی الحق» «اگر ملت بر تو به ستمگری گمان بردند، عذر خود را آشکارا به آنان توضیح بده، و با چنین بیان شفافی، بدبینی‌شان را از خود دور ساز، بی‌تردید با پیش گرفتن چنین شیوه‌ای، هم خود را (با تحمل انتقاد بر مدار عدالت) ساخته‌ای، و هم با ملت، مدارا کرده‌ای، و هم عذری نزد خدا خواهی داشت که اگر هدف تو برپا داشتن و رشد دادن ملت در طریق حق باشد، برآورده خواهد شد.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

ج. امام علی (ع) خود را موظف می‌داند که مردم را در جریان امور گذاشته و گزارش مسائل را - در غیر اسرار نظامی - به آنها ارائه کرده، آنگاه توقع اطاعت از مردم داشته باشد: «أَلَا وَ إِن لَّكُمْ عِنْدِي أَلَّا أُحْتَجَزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَ لَا أُطَوَى دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ وَ لَا أُؤَجَّرَ لَكُمْ حَقًّا عَن مَحَلِّهِ وَ لَا أُفَبَّ بِه دُون مَقْطَعِهِ وَ أَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِيهِ عَلَيْكُمْ النَّعْمَةُ وَ لِي عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ» «بدانید، حقی که شما بر عهده من دارید، این است که چیزی را از شما مخفی ندارم، جز اسرار جنگ را و کاری را بی‌مشورت شما نکنم، جز اجرای حکم خدا را. و حقی را که از آن شماست از موعد خود به تأخیر نینفکنم و تا به انجامش نرسانم از پای نشینم و حق شما را به تساوی دهم. چون چنین کردم، بر خداست که نعمت خود بر شما عنایت کند و بر شماست که از من فرمان ببرید.» (نهج البلاغه، نامه ۵۰)

مراد من از استیضاح، طلب وضوح کردن یا توضیح خواستن است. استیضاح وزیران و رئیس‌جمهور در اصل هشتاد و نهم قانون اساسی بررسی شده است. بر همان سیاق، مجلس خبرگان رهبری (بر اساس اختیارات اصل یکصد و هشتم قانون اساسی در اجرای مفاد اصل یکصد و یازدهم) حق استیضاح رهبری دارد. اگر خبرگان به این وظیفه قانونی خود عمل نکردند، هر شهروندی حق بازخواست رهبر خواهد داشت. من در این نامه از تخلفات اخلاقی، حقوقی و کیفری مقام رهبری بازخواست کرده‌ام. اسلام به ما آموخته است که عظمت موهوم رهبران و حقارت شهروندان از دید حکومت‌ها، هیچ‌کدام مانع نصیحت و ابراز حق نیست:

«فَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاضُحِ فِي ذَلِكِ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ... وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَكَيْسَ أَمْرًا - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يَعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَ لَا أَمْرًا - وَإِنْ صَغُرَتْهُ النَّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يَبِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يَعَانَ عَلَيْهِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶):

«پس بر شما لازم است که یکدیگر را بر اداء این حقوق (متقابل مردم و حکومت) نصیحت کنید و به خوبی در انجام آن همکاری نمائید... آری از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که به اندازه توانائی خود در خیرخواهی و نصیحت بندگان کوشش کنند، و در راه برقراری حق در میان خود، همکاری نمایند (و نیز توجه داشته باشید) هیچ‌گاه نمی‌توان کسی را یافت - هر چند در مقام و منزلت، بزرگ باشد و سابقه‌دار در دین - در انجام حقی که به عهده دارد نیاز به کمک نداشته باشد. و همچنین هرگز کسی را نتوان پیدا نمود - هر چند مردم او را کوچک شمارند و با چشم حقارت وی را بنگرند - که در کمک کردن به حق، یا کمک به او در انجام حق، از او بی‌نیاز باشند.»

۵. ارزیابی و نقد کارنامه بیست و یک ساله رهبری، به معنای بی‌عیب و نقص بودن دهه اول جمهوری اسلامی نیست. برخی از این نارسائی‌ها (و البته نه همه آنها) ریشه در شیوه زمامداری بنیان‌گذار جمهوری اسلامی دارد. تفاوت شیوه زمامداری دو رهبر جمهوری اسلامی در بخش چهارم همین نامه به اجمال تحلیل شده است. نقد حال کرده‌ام شاید فرجی در کار ملت پیش آید. نقد گذشته را در فرصتی مناسب‌تر می‌توان انجام داد.

بار این نامه سرگشاده تنها بر دوش نویسنده آن است. اگر عزیزی می‌پندارند سقف اعتراض مردم، هنوز به بلندای استیضاح رهبری نرسیده است و این میوه، هنوز کال است و متعرض ایشان شدن، تندروی است، یا دیگری چنین اقداماتی را تلاش مذبحانه برای حفظ نظام جمهوری اسلامی و به تأخیر انداختن براندازی کامل استبداد دینی قلمداد می‌کنند، آرائی متفاوت و البته محترم دارند. اما نویسنده کوشیده است در چارچوب قانون اساسی نشان دهد رهبر به چه میزان، تخلف کرده و تا چه حد، مسؤول بحران عمیق امروز ایران است. تمام مسؤولیت این نامه، متوجه نگارنده آن است. کسی مجاز نیست به دلیل دیدگاه‌های مطرح‌شده در این نامه، رهبران محترم جنبش سبز یا فعالان اصلاح‌طلب را در داخل کشور، تحت فشار قرار دهد. من در این نامه، هیچ‌کس را نمایندگی نمی‌کنم.

۶. چکیده نامه استیضاح رهبر جمهوری اسلامی به شرح زیر است:



من به عنوان یکی از شهروندان ایرانی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله آقای سید علی حسینی خامنه‌ای را به استبداد، ظلم، قانون‌شکنی، براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام، متهم می‌کنم.

اولاً، معتقدم ایشان با تجاوز به حقوق شهروندی مردم ایران به صورت نهادینه، در قامت یک دیکتاتور تمام‌عیار، حکومت مطلقه شاهنشاهی را با ظاهر اسلامی، بازآفرینی کرده است.

ثانیاً، بر این باورم که ایشان با نقض استقلال قضات و قوه قضائیه، سیاسی کردن قضاوت و ظلم آشکار در حق منتقدان و ذوی‌الحقوق، «ولایت جائر» را محقق کرده است.

ثالثاً، معتقدم که وی با نقض مکرر اصول متعدد قانون اساسی، به‌ویژه در حوزه تقنین و اجراء، بزرگ‌ترین قانون‌شکنی را دو دهه اخیر مرتکب گردیده، و با استحاله و فروپاشی قانون اساسی، بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی بوده است.

رباعاً، از آنجا که این استبداد و ظلم و قانون‌شکنی و براندازی را به نام اسلام و مذهب اهل بیت (ع) و جانشینی رسول الله (ص) و ائمه (ع) و حکومت اسلامی مرتکب شده، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر (ص) و ائمه اهل بیت (ع) وارد کرده، با دولتی کردن دین، مایه وهن اسلام و شیبن مذهب شده است.

و بالأخره، با توجه به از دست دادن شرایط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان، ساقط است، بی آنکه نیازی به عزل داشته باشد.

نامه با نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری آغاز می‌شود. بخش دوم نامه، به شرح مستدل اتهام استبداد و دیکتاتوری اختصاص دارد. بخش سوم، عهده‌دار مباحث و مصادیق ظلم و جور رهبری و تشریح تحقق ولایت جائر است. در بخش چهارم، موارد قانون‌ستیزی مقام رهبری و اتهام براندازی جمهوری اسلامی تشریح شده است. در بخش پنجم، مدعای وهن اسلام و ضرباتی که عملکرد سوء ایشان به اسلام و تشیع وارد کرده توضیح داده شده است. در خاتمه، سقوط ولایت، به دلیل نقض شرایط لازم ضمن عقد بدون نیاز به عزل، نتیجه‌گیری شده است.

۷. مقام رهبری یا وکلای ایشان، بی‌شک حق دارند نسبت به اتهامات وارده در این نامه از خود دفاع کنند. اگر در لایحه دفاع رهبری بر من مبرهن شد ایشان را به خطا به خلافتی متهم کرده‌ام، یا برخی از اتهامات چهارگانه به ایشان وارد نیست، من علناً سخن خود را پس خواهم گرفت و رسماً از ایشان عذرخواهی خواهم کرد. اگر مفاد این نامه، امکان طرح در مجلس خبرگان یا کمیسیون تحقیق آن را یافت، که امیدوارم چنین باشد، خدا را سپاس می‌گویم که در این نظام، هنوز گوش شنوایی هست. اگر خبرگان به وظیفه قانونی خود در قبال این نامه عمل نکردند - که قرائن از این گزینه حکایت می‌کنند - نویسنده دادخواهی را از طریق افکار عمومی دنبال خواهم کرد.

بی‌شک این نامه امکان شرح و بسط و ارائه شواهد فراوان‌تری دارد. این ویرایش اول آن است. اگر توفیقی نصیب شد، ویرایش‌های بعدی، گام اول را تکمیل خواهد کرد. امیدوارم حقوق‌دانان هموطن مرا یاری کنند و خطاها و کاستی‌های این وجیزه را متذکر شوند. نگارنده پیشاپیش به انتقادات صاحب‌نظران خوش‌آمد می‌گوید.

## **بخش اول: نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری**

### **خبرگان منصوب!**

قبل از پرداختن به اصل استیضاح، لازم می‌دانم به اختصار مجلس خبرگان رهبری را به دلیل ضعف مفرط و قصور و تقصیرهای متعدد در انجام وظایف قانونی و خطای فاحش، در چهار فصل مورد انتقاد قرار دهم. مجلس خبرگان رهبری بر اساس قانون اساسی، وظایف انتخاب، نظارت و عزل رهبری و وضع قوانین مربوط به وظایفش را بر عهده دارد. این مجلس در تمامی وظایفش تقصیر کرده است.

### **فصل اول. عدم اطلاع‌رسانی به مردم**

میزان اطلاعاتی که از عملکرد مجلس خبرگان در دست است، بسیار اندک است. مصوبات آن در روزنامه رسمی منتشر نمی‌شود. مشروح مذاکرات جلسات رسمی مجلس خبرگان، هرگز منتشر نشده است. به استثنای جلسه افتتاحیه اجلاس‌های سالانه، کلیه جلسات آن غیرعلنی است. اطلاعاتی که از این مجلس منتشر شده منحصر است به خلاصه‌ای از نطق‌های پیش از دستور اعضا، گزارش جلسه افتتاحیه اجلاس‌های سالانه، بیانیه پایانی



اجلاس‌های سالانه، برخی مصاحبه‌های دبیرخانه خبرگان با برخی اعضا به مناسبت انتخابات خبرگان و برخی اطلاعات قطره‌چکانی که جست‌وجوگریده در مجله «حکومت اسلامی» (مجله دبیرخانه مجلس خبرگان) به‌ندرت درج می‌شود. (۱)

بر اساس بیانیه‌های پایانی اجلاس‌های آن (۲)، خبرگان، مجلسی فرمایشی و دست‌نشانده است که انگار جز مدح و ثنای رهبری وظیفه‌ای ندارد. تصویری که این بیانیه‌ها و نطق‌های قبل از دستور در اذهان عمومی ترسیم کرده است، «مجلس ثنا» (و نه حتا سنا)ئی است که خاطره تلخ «وُعَاظ السلاطین» را در ذهن تداعی می‌کند.

### فصل دوم. عدم استفاده از ظرفیت‌های قانونی اصل یکصد و هشتم

بر اساس اصل یکصد و هشتم قانون اساسی، «قانون مربوط به تعداد و شرائط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آیین‌نامه داخلی جلسات آنان... و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.» تأمل در این اصل قانون اساسی نشان می‌دهد: اولاً، قانون اساسی غیر از مجلس شورای اسلامی، در حوزه وظایف و امور مربوط به خبرگان، مجلس خبرگان را به عنوان قانون‌گذار به رسمیت شناخته است. ثانیاً، در حوزه یادشده، مجلس خبرگان هم مقنن و هم مجری است. ثالثاً، قوانین مصوب خبرگان نیازی به تصویب رهبر و نظارت شورای نگهبان منصوب وی را ندارد، حال آنکه قانون مصوب شورای نگهبان در همین زمینه در دور اول نیازمند تصویب رهبر بوده است. رابعاً، مجلس خبرگان رهبری تنها نهاد قانونی مستقل از رهبری است. مجلس خبرگان در عمل به این اصل چند نقیصه جدی دارد. در زمان آقای خامنه‌ای چند تغییر معنی‌دار در راستای نفی استقلال مجلس خبرگان انجام شده است:

#### اول. دور باطل در مرجع تشخیص صلاحیت نامزدهای خبرگان

در هشتمین اجلاس سالانه دوره اول خبرگان در تاریخ‌های ۲۴ و ۲۵ تیر ۱۳۶۹ ماده دوم «قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری و آیین‌نامه داخلی آن مربوط به اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» (مصوب ۱۳۵۹ و تغییرات ۱۳۶۱ شورای نگهبان) تغییر یافت. مفاد ماده در دوره آیت‌الله خمینی: «خبرگان منتخب مردم باید دارای شرائط زیر باشند...: ب: آشنایی کامل به مبانی اجتهاد با سابقه تحصیل در حوزه‌های علمیه بزرگ در حدی که بتوانند افراد صالح برای مرجعیت و رهبری را تشخیص دهند. تبصره ۱: تشخیص واجد بودن شرائط با گواهی سه نفر از استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه می‌باشد. تبصره ۲: کسانی که رهبر صریحاً و یا ضمناً اجتهاد آنان را تأیید کرده است و کسانی که در مجامع علمی و یا نزد علمای بلد خویش شهرت به اجتهاد دارند نیازمند به ارائه گواهی مذکور نمی‌باشند.»

در زمان آقای خامنه‌ای، مصوبه فوق این‌گونه تغییر یافت: «ماده ۳: خبرگان منتخب مردم باید دارای شرائط زیر باشند: ب: اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی مسائل فقهی را داشته باشند و بتوانند ولی فقیه واجد شرائط رهبری را تشخیص دهند. تبصره ۱: مرجع تشخیص دارا بودن شرائط فوق، فقهای شورای نگهبان قانون اساسی می‌باشند. تبصره ۲: کسانی که رهبر معظم انقلاب صریحاً یا ضمناً اجتهاد آنها را تأیید کرده باشد، از نظر علمی نیاز به تشخیص فقهای شورای نگهبان نخواهد داشت.»

اجتهاد خبرگان دور اول، با گواهی سه نفر از اساتید معروف درس خارج، شهرت در مجامع علمی و نزد علمای بلاد احراز می‌شد. اجلاس هشتم دوره اول خبرگان پس از وفات آیت‌الله خمینی، فقهای شورای نگهبان را مرجع تشخیص شرائط داوطلبان مجلس خبرگان قرار داد. در بین خبرگان دور اول از نمایندگان سلیقه‌های مختلف سیاسی، نشانی بود. اما در اثر تغییر یادشده و با تنگ‌نظری شورای نگهبان در دوره‌های بعدی خبرگان، مجلسی یک‌دست و تک‌صدایی را نتیجه داد. اکثریت قریب به اتفاق پذیرفته‌شدگان از یک سلیقه خاص بودند. انتخابات دوره‌های دوم تا چهارم مجلس خبرگان، سردترین انتخابات تاریخ جمهوری اسلامی ایران بوده است و مشارکت مردمی در آن در پائین‌ترین سطح قرار داشته است. فقهای شورای نگهبان، منصوب رهبرند. منصوبین رهبر نمی‌توانند مرجع تشخیص صلاحیت خبرگانی باشند که انتخاب، نظارت و عزل رهبر را به عهده دارند. «دور باطل» در این زمینه کاملاً مشخص است.

آنچه گفته شد، تنها تخلفات رهبری یا خبرگان در زمینه تغییر مرجع احراز صلاحیت اجتهاد متجزی بود، اشکال عمومی نظارت استصوابی به کلیه انتخابات، به انتخابات خبرگان به طریق اولی وارد است و در این زمینه، منصوبان رهبری در شورای نگهبان، مجلس «خبرگان منصوب» تشکیل داده‌اند که حضرات آقایان، سالی دو روز جمع می‌شوند و در فضائل و مناقب حضرت رهبری داد سخن می‌دهند. آقای خامنه‌ای استقلال مجلس خبرگان رهبری را مخدوش کرده است. از مجلس خبرگان تحت امر، نمی‌توان و نباید انتظار انجام وظایف قانونی داشت.



## دوم. منصوبان رهبر، ناظران عملکرد وی

تبصره ۲ ماده اول هیأت تحقیق موضوع اصل ۱۱۱ قانون اساسی مصوب دوره اول خبرگان چنین بود: «افراد هیأت باید فراغت کافی را برای انجام وظایف محوله داشته باشند و شاغل سمت‌های اجرایی و قضائی از جانب مقام رهبری و نیز از بستگان نزدیک رهبری نباشند». در نخستین اجلاس خبرگان در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای، تبصره فوق این‌گونه تغییر یافت: «به منظور اعمال نظارت‌های فوق و به موجب آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، کمیسیونی با عنوان «کمیسیون تحقیق» تشکیل شده، که اعضای آن مرکب از یازده نفر عضو اصلی و چهار نفر علی‌البدل برای مدت دو سال با امکان انتخاب مجدد، انتخاب می‌گردند. اعضای کمیسیون تحقیق باید فراغت کافی برای انجام وظایف محوله داشته باشند و از بستگان نزدیک سببی و نسبی رهبر نباشند». (آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، ماده ۳۱ و تبصره‌های ۱ و ۲ آن)

شرط مهم منصوب رهبر نبودن، از عضویت کمیسیون تحقیق حذف شد. شرط منسوب رهبری نبودن نیز به منسوب نزدیک (اقرای درجه اول) تنزل یافت. بر این اساس، اقرای غیر درجه اول و منصوبین مقام رهبری، امکان عضویت در این کمیسیون را یافتند. بعد از اصلاح این تبصره، کلیه اعضای کمیسیون تحقیق از منصوبین مقام رهبری در سمت‌های مختلف قضائی، شورای نگهبان، امامت جمعه، نماینده ولی فقیه در ارگان‌های مختلف هستند و هیچ‌یک در معاش و شغل، مستقل از رهبر نیستند. (۳) به لحاظ حقوقی، افراد غیرمستقل از رهبری، صلاحیت نظارت بر وی را ندارند. به لحاظ فقهی نیز منصوبان فرد، ولو متصف به ملکه عدالت باشند، در موضع تهمت بوده، نمی‌توانند ناظران منصفی باشند.

## سوم. انحصار انتخاب رهبر به فقها، مگر قرار است مرجع تقلید انتخاب شود؟!

مجلس خبرگان رهبری می‌باید با صفات و شرایط لازم رهبری، تناظر و سنخیت داشته باشد. همچنان که شورای نگهبان قانون اساسی از دو قسم اعضای فقیه و اعضای حقوق‌دان برای احراز عدم مغایرت با شرع و سازگاری با قانون اساسی تشکیل شده است، هم‌کذا مجلس خبرگان رهبری نیز می‌باید از دو قسم اعضای مجتهد برای احراز شرط اجتهاد در رهبری و اعضای خبره در علوم اجتماعی و انسانی (سیاست، حقوق، اقتصاد، مدیریت، جامعه‌شناسی و...) برای احراز شرط بینش سیاسی و مدیریتی و ارزیابی تدبیر رهبر تشکیل شود.

مجلس خبرگان عهده‌دار انتخاب رهبر مدیر و مدبر و نظارت بر عملکرد وی است، اگر قرار بود مجلس خبرگان مرجع تقلید جامع‌الشرایط انتخاب کند شرط اجتهاد برای تمامی اعضای خبرگان موجه بود، اما در انتخاب و نظارت بر رهبری که مهم‌ترین شرط آن تدبیر جامعه بر اساس تعالیم دین است، دو تخصص در مجلس خبرگان لازم است: یکی فقهت، دیگری علوم اجتماعی. مجلس برآمده از فقها و مجتهدان تنها در انتخاب و نظارت در شرط اول خبره است. از این مجلس، نظارت بر حسن انجام وظایف رهبری ساخته نیست، آن‌چنان که در این زمینه نیز بسیار ضعیف عمل کرده‌اند. بر خبرگان لازم است برای رفع این نقیصه بنیادی، در انجام سه وظیفه اصلی تعیین و نظارت و عزل رهبری، شرط الزامی اجتهاد متجزی را از عضویت خبرگان برداشته، به صاحب‌نظران رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، اجازه ورود به این مجلس عالی دهند. گفتنی است هیچ منع شرعی و قانونی برای عضویت بانوان در مجلس خبرگان رهبری هم در دست نیست.

## چهارم. موقت بودن دوران زمامداری و ادواری بودن رهبری

در قانون اساسی نه تنها هیچ دلیلی برای مادام‌العمر بودن رهبری پیش‌بینی نشده، بلکه نفی مؤکد استبداد و خودکامگی در مقدمه قانون اساسی و اصول دوم و سوم و تاکید بر حق حاکمیت ملی در اصول ششم و پنجاه و ششم این اجازه را به خبرگان می‌دهد که با توقیت دوران زمامداری مثلاً به ده سال (قابل تمدید به یک دوره) راه را بر هر نوع استبداد و مردابی شدن قدرت سیاسی ببندند. مینا قرار گرفتن همه‌پرسی و فراندوم و انتخابات در اداره کشور دلالت بر تلاش برای جلوگیری از حاکمیت استبداد است. با توجه به اصل حقوقی «توجه به موضوع و هدف» قانون یا سند در تفسیر متون حقوقی تردیدی در ضرورت محدودیت زمانی رهبری نمی‌ماند.

به علاوه کلیه سمت‌های انتخابی قانون اساسی مدت‌دار است: ریاست جمهوری، چهار سال قابل تمدید یک دوره متصل، نمایندگی مجلس شورای اسلامی و شورای شهر چهار سال. مدت عضویت در شورای نگهبان، شش سال است. دیگر سمت‌های انتصابی قانون اساسی با این که مدت نداشته، در احکام رهبری همگی مدت‌دار شده است: ریاست قوه قضائیه، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ریاست سازمان صدا و سیما، هر یک پنج سال با یک بار تمدید حداکثر ده سال؛ عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام به مدت پنج سال. مجلس خبرگان، دوران عضویت خود را هشت سال قرار داده است. اکنون پرسیدنی است وقتی کلیه سمت‌های قانونی موقت هستند، به چه دلیل سمت رهبری با اختیارات گسترده‌اش مادام‌العمر باشد؟!



رئیس مجلس خبرگان بر اینکه تقنین در این باره از موارد اعمال اصل ۱۰۸ قانون اساسی است و هیچ منع شرعی و قانونی ندارد، تصریح دارد. (۴) دبیر شورای نگهبان نیز در برخی شقوق مسأله نظری مساعد دارد. (۵) ظاهراً تنها مانع ادواری شدن رهبری و توقیت آن به ده سال قابل یک بار تمدید، خود مقام رهبری است که حاضر به ترک قدرت نیست.

گفتنی است جناب آقای خامنه‌ای در پنج قرن اخیر تاریخ ایران، به لحاظ طول زمامداری در میان ۳۳ زمامدار در ردیف دهم و در حال رقابت با شاه اسماعیل اول (۸۸۰-۹۰۲) هستند (پس از شاه تهماسب، ناصرالدین شاه، شاه عباس، محمدرضا شاه پهلوی، فتحعلی شاه، شاه سلطان حسین، شاه سلیمان، شاه عباس دوم). میانگین طول زمامداری در پنج قرن اخیر یعنی در دوران حکومت‌های ملی و از آغاز صفویه ۱۴/۶ سال است. یعنی ایشان فعلاً هفت سال بیش از میانگین حکومت زمامداران پنج قرن اخیر ایران حکومت کرده‌اند.

ایشان در دو قرن اخیر در میان ۱۰ زمامدار پس از ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۲۷-۱۲۷۵)، محمدرضا شاه پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۵۷) و فتحعلی شاه قاجار (۱۱۷۶-۱۲۱۳) در مقام چهارم هستند. میانگین طول دوران زمامداری در دو قرن اخیر ۲۱ سال است و ایشان از سال جاری بیش از میانگین حکومت دو قرن اخیر زمامداران ایران حکومت می‌کنند.

اما در سده اخیر آقای خامنه‌ای در میان ۷ زمامدار ایران به لحاظ طول سنوات حکومت نفر دوم هستید. تنها رقیب قدر ایشان محمدرضا شاه پهلوی است و ایشان در قرن حاضر، همه زمامداران ایران به استثنای شاه یادشده را پشت سر گذاشته‌اند (به ترتیب طول زمامداری: احمد شاه، رضا شاه، مظفرالدین شاه، مرحوم آیت‌الله خمینی، و محمدعلی شاه). میانگین طول زمامداری در سده اخیر ۱۵/۵ بوده است. و از زمان استقرار مشروطه تا آغاز حکومت آقای خامنه‌ای میانگین زمامداری ۱۳/۸ سال است. به هر حال، آقای خامنه‌ای در سده اخیر تا زمان حاضر بیش از هشت سال از میانگین زمامداری بیش‌تر حکومت کرده است.

### فصل سوم: عدم نظارت خبرگان بر بقای شرائط و عملکرد رهبری

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی مقرر کرده است: «هر گاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرائط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرائط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند، در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند.»

عزل رهبر به دلیل ناتوانی از انجام وظایف قانونی، یا فاقد شدن شرائط لازم، یا فاقد بودن از آغاز، نیازمند نظارت دائمی مجلس خبرگان است. این نظارت اگر چه «نظارت بر بقای شرائط» است اما نظارت بر بقای شرائط بدون «نظارت دائمی بر عملکرد» ممکن نیست. «عملکرد» بزرگ‌ترین و مطمئن‌ترین اماره بقاء یا زوال شرائط است. مجلس خبرگان رهبری برای انجام وظیفه قانونی نظارت، کمیسیونی به نام کمیسیون تحقیق موضوع اجرای اصل ۱۱۱ پیش‌بینی کرده است.

اطلاعات اندکی که در خلال برخی مصاحبه‌های معاریف خبرگان به بیرون درز کرده است، مشخص می‌کند که:

یک. مجلس خبرگان قائل به نظارت استصوابی بر عملکرد رهبری، دفتر رهبری و کلیه نهادهای منصوب رهبری (از قبیل شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضائیه، سازمان صدا و سیما، قوای مسلح و...) بوده (۶) و مصوباتی نیز در این زمینه داشته است. (۷)

دو. زمانی که مجلس خبرگان نظارت خود را بر برخی نهادهای منصوب رهبری آغاز می‌کند و مسؤول آن نهاد را جهت دادن گزارش به مجلس خبرگان دعوت می‌کند، این مسأله با مخالفت دفتر رهبری مواجه می‌شود و مشخص می‌شود از نظر مقام رهبری نظارت بر مجموعه تحت امر ایشان جزء وظائف خبرگان نیست! (۸)

سه. در شرفیابی اعضای کمیسیون تحقیق و هیأت رئیسه خبرگان، طی دو سه جلسه مقام رهبری تلقی خود را از اصل ۱۱۱ به اطلاع خبرگان می‌رساند و تصریح می‌کنند که از اصل ۱۱۱ بیش از نظارت بر بقای شرائط اصل ۱۰۹ به دست نمی‌آید. ایشان با نظارت بر عملکرد خود، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری به شدت مخالفت کردند. اما این را وظیفه خبرگان دانستند که درباره مقامات منصوب ایشان با اجازه ایشان تحقیق کنند تا اطمینان یابند نصب این مقامات به شرائط لازم فقاهت، عدالت و تدبیر ایشان خدشه‌ای نرزد است. (۹) ایشان بزرگواری فرموده به دفتر خود دستور دادند در چارچوب یادشده هر چه خبرگان خواستند در اختیارشان بگذارند. (۱۰)



چهار. امور نظامی (و ملحقات آن از قبیل انتظامی و امنیتی) از دایره نظارت خبرگان مطلقاً بیرون است و به نظر مقام رهبری هیچ‌کس حق نظارت در این بخش را ندارد. (۱۱) در دوره دوم، خبرگان علاوه بر امور نظامی از نظارت در امور سیاسی هم منع شدند. (۱۲) مشخص نیست که در دوره‌های سوم و چهارم این منع (نظارت خبرگان در امور سیاسی رهبری) برداشته شد یا نه.

پنج. نظارت خبرگان بر نهادهای تحت امر رهبری تنها با اجازه خاص ایشان و صرفاً از طریق دفتر رهبری در حد اطلاع از انتصاب‌ها و اوامر رهبری به مدیر آن نهاد مجاز است. خارج از این محدوده از نظر مقام رهبری، خبرگان حق نظارت ندارند. خبرگان، مجاز به احضار رؤسای نهادهای تحت امر رهبری و گرفتن گزارش از آنها نیستند و عملکرد آن نهادها ارتباطی با بقای شرایط رهبری ندارد. (۱۳) شش. خبرگان عملاً نظر رهبری را پذیرفته و هیچ نظارتی بر عملکرد رهبر، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری (به استثنای نصب مسؤول اصلی هر نهاد و اوامر صادره به وی در ارتباط با بقای شرایط رهبری) ندارند. به گفته صریح رئیس مجلس خبرگان رهبری «خبرگان تحت‌الشعاع رهبری هستند». (۱۴)

هفت. در مجموع می‌توان به قاطعیت گفت که مجلس خبرگان در اعمال نظارت موضوع اصل ۱۱۱ اهمال کرده است. تفسیر رهبری از این اصل حتا بر خلاف نظر دبیر شورای نگهبان منصوب وی است. خبرگان می‌باید در این امر مهم به تشخیص خود عمل کنند نه اینکه چون رهبر اجازه نداده از اعمال نظارت خودداری کند. مگر خبرگان منصوب رهبری یا تحت ولایت و نظارت وی است؟! جالب اینجاست که رهبر، نظارت منصوبانش را بر منتخبان ملت، استصوابی می‌داند، اما نظارت خبرگان بر خود را حتا استطلاعی هم نمی‌داند، یعنی خود را ملزم به اطلاع دادن به ایشان هم نمی‌داند. ایشان به «نظارت استصلاحی» خبرگان بر بقای شرایط رهبری قائلند، یعنی تا آنجا که خود صلاح بدانند، و معلوم است آن مقدار صلاح می‌دانند که به زعامتشان آسیبی وارد نیاید.

به زبان دقیق‌تر ایشان مجلس خبرگان را نیز تحت ولایت مطلقه خود حساب می‌کنند و هر جا صلاح بدانند و مصلحت تشخیص دهند به آنها اطلاعات می‌دهند، حتا در دایره این مصلحت‌اندیشی هر گاه مجاز دانستند می‌توانند از تشکیل جلسه این مجلس نیز ممانعت کنند. (۱۵) اینکه مجلس خبرگان تسلیم این‌گونه تفاسیر مستبدانه و خلاف قانون رهبری می‌شود، ناشی از انتخابات مهندسی شده آن است که جداگانه به آن خواهم پرداخت. این مجلس تحت امر، هرگز توان اجرای اصل ۱۱۱ را ندارد. کمیسیون تحقیق یک بار در طول تاریخ مجلس خبرگان اطلاعیه‌ای داد (۱۶) که نسخه مطابق اصل خطبه‌های نماز جمعه سفارشی شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه است. این شیوه نظارت، ریشخند قانون و استهزاء نظارت است.

## فصل چهارم. خطای فاحش خبرگان در انتخاب سال ۱۳۶۸

اصل یکصد و نهم قانون اساسی می‌گوید: «شرایط و صفات رهبر: اول، صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛ دوم، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛ سوم، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری». اصل سابق (مصوب ۱۳۵۸) چنین بود: «صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت».

اصل یکصد و هفتم قانون اساسی تعیین رهبر پس از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، مرحوم آیت‌الله خمینی که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، را به عهده خبرگان منتخب مردم می‌داند. به بیان دیگر خبرگان فردی را به رهبری انتخاب می‌کنند. «رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت». بنا بر این اصل قانون اساسی، رهبر، منتخب مجلس خبرگانی است که نمایندگان آن مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌شوند.

فاصله علمی آقای خامنه‌ای تا رهبری آن‌قدر بود که هرگز در مخیله‌اش هم نمی‌گنجید روزی رهبر شود. دستگاه امنیتی کشور در دهه شصت همراه با برخی مراکز قدرت (که بحث از آن مقال و مجال دیگری می‌طلبد)، مقدمات عزل مرحوم آیت‌الله منتظری را با هدف مهندسی آینده رهبری فراهم کرد. چیزی که در انتخاب مورخ ۱۵ خرداد ۱۳۶۸ سهم اساسی داشت، نقل جنابعالی از مرحوم آیت‌الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی بود با این مضمون که ایشان آقای خامنه‌ای را برای رهبری صالح دانسته‌اند.

نقلی که توسط رئیس وقت قوه قضائیه و رئیس دفتر رهبر فقید انقلاب مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی هم تأیید شد. علاوه بر آن، جنابعالی در نفی مدیریت شورائی و قبولاندن مدیریت فردی نقش اصلی را ایفا کردید. با توجه به جوی که برای خبرگان ترسیم شد (آمدگی صدام و دیگر دشمنان برای حمله قریب‌الوقوع به کشور و لزوم تعیین فوری رهبر) جناب آقای خامنه‌ای با اکثریت آراء به عنوان دومین رهبر جمهوری اسلامی انتخاب شد.



با توجه به عملکرد بیست و یک ساله جناب آقای خامنه‌ای که در همین نامه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، تردیدی در عدم صحت این انتخاب باقی نمی‌ماند. امروز بزرگ‌ترین مانع استقرار قانون، دموکراسی، عدالت و آزادی در ایران منش و روش استبدادی آقای خامنه‌ای است. بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی، ساقط‌کننده رکن جمهوریت و مایه وهن اسلامیت نظام، شیوه مدیریت ناصواب ایشان است. آنها که این روزها را پیش‌بینی نکردند و برای مهارش به شکل قانونی نیز قدمی بر نمی‌دارند، چه پاسخی به ملت دارند؟

مرحوم آیت‌الله خمینی در وصیتنامه‌اش چنین چیزی به چشم نمی‌خورد، بلکه به صراحت نوشته بود انتساب مطالب به وی بعد از وفاتش بدون نوشته کتبی به تأیید کارشناسان یا مدرک صوتی تصویری معتبر پذیرفته نیست. حتا اگر چنین هم گفته باشد و آقای خامنه‌ای را صالح برای رهبری ارزیابی کرده باشد، شرعاً و قانوناً هیچ حجتی در آن نیست، چرا که وصایت و ولایت عهدی در ولایت فقیه قانوناً و شرعاً نقشی ندارد. ولی فقیه حق ندارد برای پس از وفاتش تعیین تکلیف کند. استناد جنابعالی و دیگر خبرگان به نقل شفاهی ایشان کاری عجولانه و عوامانه بوده است. اگر مرحوم آیت‌الله خمینی چنین نظری داشته‌اند، این خطای محض بوده است. جناب آقای هاشمی اجازه فرمائید با صراحت خدمت شما عرض کنم پس از انقلاب دو خطای بزرگ اتفاق افتاد: یکی ورود ولایت فقیه به قانون اساسی بود، که مجلس خبرگان قانون اساسی مرتکب شد و مرحوم استاد آیت‌الله منتظری در آن نقش وافر داشت. با گذشت زمان، ایشان نظر خود را تعدیل کرد و با صراحت از ملت عذر خواست و گفت که آنچه ما می‌خواستیم این نبود. مردم هم با آن تشییع جنازه باشکوه و قدرشناسی صمیمانه، صداقت او را تأیید کرده، عذرش را پذیرفتند. خطای فاحش دوم، تعیین مصداق دومین ولی فقیه است که توسط مجلس خبرگان رهبری انجام شد و شما معمار اصلی آن بنای کج بودید. با همان صراحتی که خدمت استاد عرض شد به جنابعالی عرض می‌کنم: اکنون تا دیر نشده این خطای فاحش خود را چاره‌جوئی کنید. اطمینان داشته باشید این خطا به قدری سهمگین است که اگر سریعاً برای تدارکش فکری نکنید، بر کلیه خدمات شما سایه خواهد انداخت.

## **بخش دوم: استبداد و دیکتاتوری**

### **استبداد دینی و سلب آزادی‌های برحق**

اتهامات چهارگانه استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی و بالأخره وهن اسلام و شین تشیع درهم تنیده، مرتبط و متداخل است، و در واقع بیان یک بلیه از چهار منظر مختلف است. استبداد و دیکتاتوری، نگرشی از منظر فلسفه سیاسی و نقد قدرت خودکامه؛ ظلم و جور، نگاه از زاویه فلسفه حقوق و نقد بی‌عدالتی قضائی؛ قانون‌شکنی و براندازی نظام، نگرشی از منظر حقوق اساسی و نقد نقض حق بنیادی تعیین سرنوشت؛ و وهن اسلام و شین مذهب، ارزیابی از منظر تعالیم اسلامی است. هر یک، بحران پیش‌آمده را تحلیل می‌کنند و بالمآل به مقصد واحدی منتهی می‌شوند.

برای نظم بیشتر بحث در فصل اول هر بخش مقوله مورد نظر (استبداد، ظلم، قانون‌شکنی و وهن اسلام) را به طور عام مورد بحث قرار داده، فصل دوم هر بخش را به قسمت اهم اصول نقض شده قانون اساسی مرتبط با آن مقوله (ونه همه اصول نقض شده) پرداخته‌ایم. در بخش دوم به نقض اصول مرتبط به حقوق شهروندی و آزادی‌ها، در بخش دوم به نقض اصول مرتبط با آئین دادرسی و قوه قضائیه، در بخش سوم به نقض اصول مرتبط با قوه مقننه و اجرائیه و بالأخره در بخش پنجم به نقض اصول مرتبط با اسلام اشاره شده است.

این بخش شامل دو فصل است. فصل اول به امارات استبداد و دیکتاتوری به‌طور عام اختصاص دارد. فصل دوم تنها به شرح یکی از امارات استبداد یعنی نقض آزادی‌های بنیادی از جمله حقوق شهروندی مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی پرداخته است.

### **فصل اول: امارات استبداد و شواهد دیکتاتوری**

محو استبداد و دیکتاتوری یکی از اهداف اصلی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود. مطالبه آزادی فریاد بلند ملت بود علیه دیکتاتوری کهنسال ایرانی. قانون اساسی در بندهای ششم تا هشتم اصل سوم خود، نظام جمهوری اسلامی را موظف به تحقق امور ذیل کرده است: «محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی؛ تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی... و مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش».



اکنون در سال سی و دوم استقرار جمهوری اسلامی نه تنها استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی محو نشده بلکه با قوت تمام تشدید شده است. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی نه تنها تأمین نشده بلکه به شکل نهادینه‌شده نقض شده است. مردم در مواردی که رهبر صلاح نمی‌داند از مشارکت در تعیین سرنوشت خود عملاً محرومند (هر چند به لحاظ شکلی و حقوقی ظواهر امر رعایت می‌شود). انتخابات آزاد و به دور از دخالت و مهندسی رهبر و مأمورانش به تدریج رو به انقراض کامل است.

در فرصت‌هایی که سال گذشته مردم امکان ابراز نظر یافتند، در خیابان و پشت بام پس از الله اکبر از مقام رهبری به عنوان دیکتاتور ابراز انزجار کردند، آنچنانکه از شاه قبل از انقلاب تبری می‌جستند و از او می‌خواستند صدای اعتراض مردم را بشنود و دست از استبداد رأی بردارد. شاه در اوج انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ طی سخنرانی تلویزیونی به این مضمون گفت: «من صدای انقلاب شما را شنیدم. شما ملت ایران علیه ظلم و ستم به پا خاستید من از آن آگاهم... تضمین می‌کنم که در آینده حکومت ایران بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد، ظلم و فساد خواهد بود.» من در این نامه به عنوان یکی از آحاد این مردم معترض، ادله و شواهد دیکتاتور شدن جناب آقای خامنه‌ای را به عرض شما می‌رسانم.

جناب آقای خامنه‌ای بندهای ششم تا هشتم اصل سوم قانون اساسی را مکرراً نقض کرده است. ایشان نه تنها به محو استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی اقدام نکرده‌اند، بلکه پس از بیست و یک سال به بزرگ‌ترین سمبل استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی در ایران تبدیل شده‌اند. ایشان نه تنها مساعی خویش را در طریق تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و... به کار نگرفته بلکه بر عکس به بزرگ‌ترین مانع آزادی‌های مشروع ملت ایران تبدیل شده است. جناب آقای خامنه‌ای به جای ارتقای سطح مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش مشارکت مردم را به امری درجه دوم و به سلائق تنگ خود محدود کرده است. شواهد و ادله دیکتاتوری، استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی حضرت آقای خامنه‌ای به شرح زیر است:

**اول.** نخستین آماره استبداد و دیکتاتوری حکومت، مادام‌العمر و موقت و محدود نبودن دوران زمامداری است. ادورای بودن و گردشی بودن چرخه قدرت، بزرگ‌ترین مانع دیکتاتوری و استبداد است. جناب آقای خامنه‌ای اگر چه با انتخاب و رأی غیرمستقیم مردم به قدرت رسیده است، اما تا زمانی که حاضر نباشد برای بقایش بر سریر قدرت، تن به رأی مردم دهد، دیکتاتور خواهد بود. در حکومت آزاد و مردم‌سالار، مقام مادام‌العمر جایی ندارد. به شرحی که خواهیم دید مادام‌الشرائط، افسانه‌ای بیش نیست.

**دوم.** انتخاب، یک بار برای همیشه نیست. واقعه‌ای است که هر چند سال یک بار باید اتفاق بیفتد تا از رضایت عمومی و اقبال مردم اطمینان حاصل شود. رضایت و اقبال مردم را با تظاهرات اتوبوسی و اجتماعات مهندسی‌شده نمی‌سنجند. این مهم را با صندوق رأی و انتخابات عادلانه و آزاد می‌سنجند. اگر این شیوه تظاهرات حکومتی می‌توانست کسی را نگاه دارد محمدرضا شاه را نگاه می‌داشت. تظاهرات خودجوش مردمی سال ۱۳۸۸ حکایت از اِدبار عمیق عمومی نسبت به ایشان داشت. لازم است برای اطمینان خودشان هم که شده تن به آراء عمومی دهند. آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. مستبدان از تن دادن به «همه‌پرسی» می‌هراسند. از مردم ولی‌نعمتان واقعی بپرسیم ایشان را به رهبری می‌پذیرند یا نه؟

**سوم.** بدون نظارت نهادینه قدرت سیاسی به استبداد و دیکتاتوری می‌انجامد. حضرت آقای خامنه‌ای همه اقسام نظارت - اعم از نظارت قانونی، سیاسی، اجتماعی و مردمی - بر خود را بی‌اثر کرده است. نظارت افکار عمومی را می‌توان در آزادی انتقاد از رهبری ردگیری کرد. کدام منتقدی را از ایشان سراغ دارید که داغ و درفش و زندان ندیده باشد؟ دومین نوع نظارت، نظارت مطبوعات آزاد و مستقل بر عملکرد حکومت و دولت است. کدام روزنامه و مطبوعه آزاد و مستقلی سراغ دارید که به امر ایشان توقیف نشده باشد؟ سومین نوع نظارت، نظارت احزاب سیاسی و انجمن‌های مدنی غیردولتی است. کدام حزب سیاسی و انجمن مدنی مستقلی را سراغ دارید که به امر ایشان منحل نشده باشد؟ چهارمین نوع نظارت، نظارت نهاد مافوق بر عملکرد مقام مسؤول است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان رهبری را به عنوان و با صلاحیت قانونی نظارت بر رهبر و عملکرد وی تأسیس نموده است. به تفصیلی که گذشت جناب آقای خامنه‌ای شأن خود و دفتر و نهادهای تحت امرش را اجل از نظارت خبرگان دانسته است. مجلس خبرگان عملاً هیچ نظارتی بر عملکرد رهبری، عملکرد دفتر رهبری و عملکرد نهادهای پر قدرت تحت امر رهبری از قبیل قوه قضائیه، شورای نگهبان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای نظامی و انتظامی، سازمان صدا و سیما، مجمع تشخیص مصلحت نظام، آستان قدس رضوی و سازمان اوقاف، بنیاد مستضعفان، بنیاد مسکن، بنیاد پانزده خرداد، بنیاد شهید، کمیته امداد، شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه نداشته است، به استثنای امکان سنجش



انتصاب مسئولان اصلی با صفات رهبری آن هم البته با اجازه رهبری و از طریق دفتر رهبری! مجلس شورای اسلامی هم که از تحقیق و تفحص در نهادهای تحت امر رهبری رسماً منع شده است. اگر «زاماداری مادام‌العمر بدون نظارت» دیکتاتوری نباشد، پس دیکتاتوری چیست؟!

**چهارم.** استبداد با تن ندادن به حق تعیین سرنوشت آغاز می‌شود. این حق بنیادی را در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دادن عین دیکتاتوری است. جناب آقای خامنه‌ای حاکمیت ملی ایران را در خدمت شخص خود و روحانیون حکومتی و سپاه پاسداران قرار داده است. حکومت روحانیون وابسته و ولایت نظامیان پاسدار کجا و جمهوری اسلامی موعود کجا؟

**پنجم.** نظام استبدادی با حفظ صورت انتخابات آن را به گونه‌ای مهندسی می‌کند که منتقدانش امکان بیرون آمدن از صندوق رأی را نداشته باشند. شورای انتصابی نگهبان با تفسیر خلاف قانون خود نظارت خود بر انتخابات را به نظارت استصوابی تفسیر کرده مطابق امر رهبری کلیه نامزدهای ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان را از این زاویه که ولایت مطلقه فقیه و مصداق آن را باور دارند یا نه، گزینش می‌کند و افراد گزیده‌شده را به معرض انتخاب مردم می‌گذارد. جناب آقای خامنه‌ای عملاً کلیه انتخابات را دو مرحله‌ای کرده، مرحله اول احراز صلاحیت نامزدها توسط شورای نگهبان و مرحله دوم انتخاب توسط مردم. به علاوه به کار گرفتن امکانات دولتی اعم از بیت‌المال و امکانات نظامی برای نامزد مورد نظر ایشان با کدام مجوز قانونی صورت گرفته است؟ این‌گونه انتخابات مهندسی شده اختصاصی به مردم‌سالاری دینی مورد ادعای آقای خامنه‌ای ندارد، در دیگر کشورهای استبدادی خاورمیانه و آسیای میانه نیز رایج است.

اگر قانونگذار می‌خواست انتخابات دو مرحله‌ای باشد یقیناً به آن تصریح می‌کرد. مرحله اول انتخابات خبرگان به اهرم فشار دیگری به نام احراز اجتهاد توسط شورای انتصابی نگهبان محدود شده است. اکنون به جای مجلس خبرگان ناصب رهبری، ما با مجلس خبرگان منصوب رهبری مواجهیم. مجلسی کاملاً دست‌نشانده و تحت امر که جز مداحی و ثنا توان دیگری ندارد. آن‌چنان‌که مجلس شورای اسلامی مهره‌چینی شده توسط رهبری توان استیضاح یک وزیر کشور هم ندارد چه برسد به رأی عدم اعتماد به ریاست جمهور بی‌کفایت.

**ششم.** استبداد، قضاوت را زائده و پیرو سیاست می‌کند. استقلال قوه قضائیه در نظام استبدادی مقدور نیست. مصلحت نظام که چندان تفاوتی با منفعت زمامدار ندارد برتر از قانون و عدالت می‌نشیند. قوه قضائیه مستقل دیکتاتوری را به چالش می‌کشد. عدم استقلال قوه قضائیه و فرمایشی بودن احکام دادگاههای سیاسی و مطبوعاتی از بزرگ‌ترین امارات استبداد است که آن را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنیم. به دلیل اهمیت، بخش مستقلی را به این مهم اختصاص داده‌ام.

**هفتم.** استبداد قانون را پاس نمی‌دارد. اراده دیکتاتور عین قانون بلکه مافوق قانون است. این زمامدار است که به قانون و نظام مشروعیت داده است. آنچه او صادر کند (حکم حکومتی) بلکه منویات و تمایلات وی منزلتی بالاتر از قانون پیدا می‌کند. در چنین فضایی است که رئیس‌جمهور متقلب فرصت‌طلبی همچون محمود احمدی‌نژاد در مقابل مجلس دست‌نشانده گردن‌کشی می‌کند و مصوبات قانونی را به هیچ می‌انگارد. وقتی ایشان مستظهر به حمایت مطلق و بی‌دریغ رهبر است، به قانون مجلس چه نیاز؟!

**هشتم.** استبداد، نظامیان را به عرصه‌های سیاسی و اقتصادی وارد می‌کند. نظامیان به دلیل قدرت اسلحه و پشتوانه امنیتی اطلاعاتی رقابت‌ناپذیرند. نظامیان به گولی می‌مانند که چون از شیشه بیرون آیند، دیگر کسی را یارای بازگرداندنشان نیست. نظامیان، عامل اصلی فساد سیاست و اقتصادند. جناب آقای خامنه‌ای بر خلاف قانون و حتا بر خلاف وصیت و منش بنیانگذار جمهوری اسلامی برای جبران ضعف‌های ساختاریش، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را مقابل مردم گذاشت و یکی از بزرگ‌ترین خطاهای سیاسی‌اش را مرتکب شد.

**نهم.** استبداد و دیکتاتوری بزرگ‌ترین دشمن آزادی‌های برحق عمومی است. در یک حکومت استبدادی قبل از همه چیز، آزادی بیان و قلم، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی‌های سیاسی و فرهنگی نقض می‌شود. کارنامه جناب آقای خامنه‌ای در سلب آزادی‌های مشروع مصرح در قانون اساسی بسیار سیاه است. ایشان در زمره دشمنان آزادی در جهان، صاحب مقام بین‌المللی هستند، مقامی بسیار بالاتر از تمام مقامات ایران در رده‌های بین‌المللی.

به این امارات و شواهد می‌توان افزود. به برخی نکات مهم دیگر در ضمن سه اتهام بعدی اشاره خواهد شد. غرض ارائه مستندات و مصادیق استبداد و دیکتاتوری بود. در همین تعداد کفایت است، اگر گوش شنوایی باشد.

## فصل دوم: نقض آزادی‌های عمومی



در این فصل، از میان امارات پیش‌گفته استبداد، مورد اخیر را برگزیده‌ام، یعنی نقض آزادی‌های برحق. قانون اساسی جمهوری اسلامی در به رسمیت شناختن حقوق شهروندی و آزادی‌های بنیادی سندی ارزشمند است. جناب آقای خامنه‌ای کلیه این اصول را مکرراً و به صورت نهادینه نقض کرده است و با همین یک قلم، شایستگی احراز لقب دیکتاتور را برای خود تضمین کرده است. در این مجال، دوازده مورد آزادی‌های مشروع مردم، مصرح در قانون اساسی که توسط جناب آقای خامنه‌ای عملاً نقض شده است، مورد بحث اجمالی قرار می‌گیرد.

### اول. نقض اصل هشتم: تعطیل نهی از منکر اصلی

استبداد، امر به معروف و نهی از منکر را بر نمی‌تابد. مطابق اصل هشتم قانون اساسی، «دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت». در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای، دولت هر چه خواسته نسبت به مردم کرده است، اما ایشان باب هر گونه امر و نهی مدنی و مردمی را نسبت به دولت مسدود کرده است. بزرگ‌ترین نهی از منکر، نهی کردن زمامداران از استبداد و ظلم است. تعطیل نهی از منکر، نتیجه‌ای جز تسلط شرورترین افراد بر کشور ندارد که آن را تجربه می‌کنیم. از یاد نبرده‌ایم که جناب آقای خامنه‌ای بر استاد خود مرحوم آیت‌الله منتظری چه روا داشت. اعلم فقهای قم، شاگردش را از ورود به وادی مرجعیت به دلیل نداشتن صلاحیت منع کرد. نزدیک شش سال حصر خانگی و بیش از بیست سال هتک آبرو و اسائه ادب. راستی خیر دارید محمد نوری‌زاد، احمد قابل، احمد زیدآبادی و محمد ملکی که برای رهبری نامه سرگشاده انتقادی نوشتند، هر کدام به چند سال زندان محکوم شدند و الآن در کدام زندان تحت فشارند؟ یا عبدالکریم سروش که از ایشان علناً انتقاد کرد، چند سال است آواره غربت تبعید است؟ یا در پی تذکر ملایم آیت‌الله دستغیب شیرازی در انجام وظیفه قانونی در همین مجلس خبرگان رهبری، با مسجد و مدرسه علمیه وی چه کردند؟ در دوران زمامداری ایشان، هزینه نهی از منکر و ادای «کلمه عدل عند امام جائر» آنقدر بالا رفته است که کم‌تر کسی هوس نصیحت به ائمه مسلمین و نهی از منکر می‌کند.

### دوم. نقض اصل نهم: سلب آزادی‌های مشروع به بهانه امنیت و استقلال

استبداد، با آزادی در ستیز است. در آخر اصل نهم قانون اساسی آمده است: «هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند». کدام آزادی مشروع است که در زمان ایشان با وضع قوانین و مقررات یا حتا بدون آن نقض نشده باشد؟ آزادی بیان و قلم یا آزادی اجتماعات یا آزادی فعالیت احزاب و سندیکاها و انجمن‌ها یا آزادی اقلیت‌های مذهبی و قومی یا آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی؟ آنگاه رئیس‌جمهور منصوب رهبری با وقاحت ادعا می‌کنند ایران آزادترین کشور جهان است! البته آزادی تجاوز به حقوق مردم، آزادی اطاعت و پیروی و مداحی و تملق رهبری. جناب آقای خامنه‌ای نه تنها آزادی‌های مشروع مصرح در قانون اساسی را رعایت نکرده، بلکه با وضع قوانینی از قبیل قانون مجازات اسلامی و ممانعت از اصلاح قانون مطبوعات و شبه‌قانون‌هایی از قبیل مصوبات شورای انقلاب فرهنگی در عرصه کتاب و تولیدات فرهنگی و فعالیت اساتید دانشگاه‌ها و دانشجویان از مصادیق بارز مانعان آزادی در این اصل است.

### سوم. نقض اصل نوزدهم: تبعیض در بهره‌مندی شهروندان از حقوق اقتصادی

به موجب اصل نوزدهم قانون اساسی «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.» مستفاد از روح کلی و اصول متعدد قانون اساسی آن است که مردم ایران از حقوق مساوی برخوردارند و هیچ تبعیضی بر هیچ مبنایی نباید وجود داشته باشد. اما سیاست کلی مقام رهبری و نمایندگان ایشان که در تمامی نهادهای دولتی و عمومی حضوری پررنگ دارند و در حقیقت اداره همه نهادها بر اساس نظر ایشان صورت می‌پذیرد و همواره حق وتوی تصمیمات ولو کارشناسی نهادها را دارند، رویه و روشی متضاد با این اصل مهم قانون اساسی است.

در تمامی استخدام‌های دولتی و عمومی، بهره‌گیری از امکانات دولتی و یا بهره‌مندی از کوچک‌ترین فرصت‌های شغلی وابسته به دولت، نه تنها معیارها و ضوابط فراقانونی و غیرعقلانی حاکم است که از همه طلب التزام عملی به اصل ولایت فقیه می‌شود و در این وادی صرف اعتراف به محترم دانستن قانون اساسی کفایت نمی‌کند که داوطلب باید به روش‌های غیرمعمول توانسته باشد برای گزینش‌کنندگان و در حقیقت، نمایندگان رهبری اثبات کرده باشد که عاشق و شیفته مقام ولایت فقیه و مصداق کنونی ایشان است و در غیر این صورت از دست یافتن به آن شغل یا حرفه



یا فرصت، محروم است. این آفت نه تنها بیماری ریا و نفاق را در جامعه گسترش داده است که فرهنگ عمومی جامعه ما را به فرهنگ منافقین تبدیل کرده است، تا آنجا که بسیاری از مردم برای حل مشکلات عادی روزمره‌شان در ادارات دولتی و عمومی اقدام به نمایش‌های مذهبی می‌کنند و این اطوارها سکه رایج حل مشکلات در جامعه شده است. این سیاست عمومی رهبری و نمایندگان ایشان تبعیضی ناروا بر انسان‌های پاک است که حاضر به دورویی و نفاق نیستند.

### چهارم. نقض اصل بیست و دوم عدم مصونیت حیثیت و جان و حقوق منتقدان

مطابق اصل بیست و دوم قانون اساسی «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است». در زمان زعامت جناب آقای خامنه‌ای، مخالفان و منتقدانشان از هیچ مصونیتی برخوردار نبوده‌اند. هر که از وی انتقاد کرده به‌ویژه اگر نفوذ اجتماعی داشته باشد، بر ایادی رهبری ریختن آبرویش، اهانت و افترا و نسبت دروغ و سلب حقوق و گرفتن شغلش تا برسد به پرونده‌سازی و در مواردی گرفتن جان وی مباح می‌شود.

قتل نزدیک هشتاد دگراندیش از جمله داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمدجعفر پوینده، محمد مختاری، مجید شریف، محمد تفضلی و سوء قصد به سعید حجاریان و خودکشی! سعید امامی که همگی توسط مأموران امنیتی انجام شده، به دستور چه کسی صورت گرفته است؟ هتک حیثیت آیت‌الله صانعی که بعد از ۱۶ سال انتشار رساله به فاصله چند ماه بعد از انتقاد از عملکرد سیاسی نظام صورت گرفت، در زمان طاغوت قبل از انقلاب هم بی‌سابقه است. کدام استاد منتقد رهبری در دانشگاه‌ها بازنشسته یا اخراج نشده است؟ کدام دانشجوی معترض در زمان ورود، ستاره‌دار نشده و به کمیته انضباطی تحویل داده نشده است؟ کدام نماینده مجلس، که به حکم قانون از تعقیب مصون است، از نهادهای تحت امر رهبری انتقاد کرده و سلب مصونیت نشده است؟

در تلویزیون زیر نظر رهبری منتقدان قبل از محاکمه و محکومیت در دادگاه صالحه هتک حیثیت می‌شوند. در روزنامه‌ای که زیر نظر نماینده تام‌الاختیار رهبری اداره می‌شود، هر نوع اتهام و افترا و توهینی به مخالفان ایشان مجاز است. در دوران سلطنت جناب آقای خامنه‌ای ارزان‌ترین کالا آبرو و حیثیت مخالفان و منتقدان ایشان بوده است. بحمدالله در بازار مکاره رهبری هر چهار فصل آبرو و حیثیت خلاق به حراج گذاشته می‌شود. یک ملت شاهد است. خطبه‌های نماز جمعه‌های رهبری و منصوبینش از جمله صحنه‌های تصفیه حساب با مخالفان و منتقدان بوده است. راستی آیا امکان ندارد انسان سالمی منتقد رهبری باشد؟ آیا لزوماً همه مخالفان رهبر، معاند و منافق و ملحد و فاسد و مزدور و جاسوسند؟ آیا تا کنون به مخیله ایشان خطور نکرده چرا در انتقادات صورت گرفته از وی از سوی مراکز تحت امرشان انگ امور یادشده بر پیشانی منتقد نگون‌بخت چسبانیده شده است؟ آیا می‌دانند این از اخلاق فراعنه و متکبران و دیکتاتورها است؟ آیا ایشان از اصول دین هستند که نشود گفت بالای چشمشان ابروست؟ آیا خبر دارند که در دادگاه‌های تحت امرشان انتقاد به ایشان با مؤدبانه‌ترین لحن، بدون استننا معادل توهین و اهانت به مقام رهبری شمرده می‌شود؟ این خصال حسنه امام علی است یا سنت سیئه معاویه ابن ابی سفیان؟

### پنجم. نقض اصل بیست و سوم: رویه مداوم تفتیش عقیده

بر اساس اصل بیست و سوم قانون اساسی، «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد». در زمان زعامت آقای خامنه‌ای تفتیش عقاید سیره رایج دستگاه‌های حکومتی بوده است. در زمان استخدام مشاغل دولتی، در زمان گزینش تحصیلی در دانشگاه‌ها، در زمان ثبت نام برای اقسام انتخابات، به‌ویژه و با تأکید تمام عرض می‌کنم بالأخص در زمان بازجویی. دادگاه‌های جمهوری اسلامی و شورای نگهبان مهم‌ترین ناقضین این اصل شریف قانون اساسی بوده‌اند.

در جمهوری اسلامی افراد به صرف داشتن عقیده مورد تعرض و مؤاخذه قرار می‌گیرند. این استثنا نیست، قاعده و رویه کشورداری آقای خامنه‌ای بوده است. راستی با کدام دلیل شرعی و مستند قانونی در دوران ایشان در ارایش نعمت‌اللهی یا بهائیان را مجازات می‌کنند؟ بطلان عقیده، عقوبت دنیوی ندارد. ایشان شرعاً و قانوناً مجاز نیستند هیچ شهروند ایرانی را به دلیل عقیده‌اش مورد تعرض و مؤاخذه قرار دهند.

### ششم. نقض اصل بیست و چهارم: خفقان، سرکوب آزادی بیان و توقیف مطبوعات منتقد

اصل بیست و چهارم قانون اساسی می‌گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد». در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزاد نیستند. ایشان مطبوعات مستقل و آزاد را پایگاه دشمن اعلام کرد و با اشاره



ایشان دادستان سابق تهران که مستقیماً زیر نظر وی انجام وظیفه می‌کرد یک‌شبه با استناد به قانون اقدامات تأمینی، که مربوط به اراذل و اوباش و چاقوکش‌ها است، سی و چند روزنامه را توقیف موقت کرد. توقیف موقت مطبوعات در زمان ایشان معادل دوران زمامداریشان موقت و کوتاه است!

در زمان ایشان، مطبوعات مستقل قبل از انتشار توسط مأموران حکومتی کنترل می‌شوند مبدا کلمه بر خلاف میل مبارک همایونی نوشته باشند. مطبوعاتی که توسط نمایندگان تام‌الاختیار ایشان اداره می‌شوند مجازند که به منتقدان رهبری هر دشنام و اهانت و افترا بی‌بند و به پشتوانه حمایت مطلقه رهبری از هر محکومیتی مصونند. اما مطبوعات مستقل و آزاد به کم‌ترین بهانه‌ای توقیف می‌شوند. ایشان افتخار دارند که در دوران سلطنتشان بیش از یکصد و پنجاه روزنامه و مجله را بدون رعایت ضوابط قانونی توقیف کرده‌اند. معدود دادگاه‌های برگزار شده فاقد هیأت منصفه بوده است. هیأت منصفه منصوب مأموران ایشان، ریشخند انصاف بوده است.

یک سال پس از انتخابات ریاست جمهوری دست کم ۱۷۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگار از جمله ۳۲ زن بازداشت شدند. ۲۲ روزنامه‌نگار و وب‌نگار به ۱۳۵ سال زندان محکوم شده‌اند. ۸۵ روزنامه‌نگار و وب‌نگار در انتظار دادگاه و یا حکم زندان خود به سر می‌برند. ۵۱۳۰۱۰۰۰۰ تومان از روزنامه‌نگاران زندانی وثیقه دریافت شده است. ۲۳ روزنامه توقیف و یا مجبور به توقف انتشار شده‌اند. ۳۷ روزنامه‌نگار و وب‌نگار هم‌اکنون در زندان به سر می‌برند. ایران پس از چین، دومین زندان بزرگ جهان برای روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران است. ۱۰۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگار مجبور به ترک کشور شدند. (گزارشگران بدون مرز)

آزادی قلم، بیان و مطبوعات در زمان ایشان به پائین‌ترین حد خود در یکصد سال اخیر رسیده است. دوران آقای خامنه‌ای تنها با زمان رضاشاه پهلوی و دوران استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار قابل مقایسه است. با این تفاوت که سایه پرحمت ایشان علاوه بر رسانه‌های کاغذی، دامان رسانه‌های صوتی و تصویری و ماهواره‌ای و مجازی را هم گرفته است. خفقان رسانه‌ای در دوران ایشان به عنوان دورانی سیاه در تاریخ ایران به یادگار می‌ماند. در نبود مطبوعات سالم، فساد سیاسی و اقتصادی در حکومت ایشان بیداد می‌کند.

حکومتی که بزرگ‌ترین دشمنش روزنامه‌نگار و نویسنده و هنرمند است، تنها با زور و استبداد می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. حکومت‌های سالم خود را در اتاق شیشه‌ای می‌گذارند و با کمک رسانه‌های آزاد با هر فساد و ناهنجاری مبارزه می‌کنند. آقای خامنه‌ای هم با این شیوه دیکتاتوری خود در قرن بیست و یکم با حکومت بسته چین در رقابت هستند. آزادی مطبوعات با زندانیانی همانند عیسی سحرخیز، بدرالسادات مفیدی، کیوان صمیمی، بهمن احمدی امویی، احمد زیدآبادی، ژیلای بنی‌یعقوب و... افسانه‌ای بیش نیست.

### هفتم: نقض اصل بیست و پنجم: تجسس و شنود و تجاوز مستمر به حریم خصوصی شهروندان

اصل بیست و پنجم قانون اساسی می‌گوید: «بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس، ممنوع است». دقیقاً بر خلاف اصل فوق، شنود و سانسور و استراق سمع و بازرسی و تجسس، رویه رایج مأموران دولت به عنوان قاعده است و استثنائاً ممکن است گاهی اتفاقی به مفاد اصل فوق عمل شده باشد. قوی‌ترین مستند دادگاه‌های جمهوری اسلامی شنود تلفن‌ها و ضبط ایمیل‌هاست. اولین طعمه مأموران امنیتی ضبط کامپیوتر شخصی مخالفان و تجسس در زندگی خصوصی ایشان است. ایرانیانی که سبک زندگی متفاوتی با شیوه رسمی داشته‌اند یا با آراء رهبری مخالفت کرده باشند یقیناً به اشکال مختلف مورد تجسس و تجاوز به زندگی خصوصی واقع شده‌اند. من یقین دارم هیچ نامه و تلگراف و پیامک و مکالمه تلفنی و ایمیل و حتی در ایران، به دور از تجسس و استراق سمع مأموران حکومتی به مقصد نمی‌رسد. برای یک نمونه کافی است به نوار مقام امنیتی مشهور به مشفق (مسعود صدرالاسلام) در نیمه دوم آبان ۱۳۸۸ در مشهد مراجعه شود تا مشخص گردد شنود در کارنامه مأموران امنیتی ما چه نقشی بازی می‌کند؟ نام آقای خامنه‌ای با سانسور و حذف تلازم دارد.

### هشتم: نقض اصل بیست و ششم: انحلال احزاب و انجمنهای مستقل و توقف فعالیت سیاسی منتقدان

اصل بیست و ششم قانون اساسی تصریح کرده است: «احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهور اسلامی را نقض نکنند. هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.» احزاب، تشکل‌ها و انجمن‌ها مادامی که از رهبری انتقاد نکرده



باشند آزادند، و به مجرد اینکه کم‌ترین مخالفت قانونی با راه و روش ایشان ابراز دارند، منحل شده، رهبرانشان به اشد مجازات محکوم شده، همکاری با آنها جرم شمرده شده مورد پیگرد مأموران قرار می‌گیرند.

حکومت آقای خامنه‌ای هیچ حزب مستقلی را برنتابیده است. سرنوشت احزاب خوشنامی همچون نهضت آزادی ایران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی در دوران ایشان قابل ذکر است. راستی بهزاد نبوی، محسن میردامادی، مصطفی تاج‌زاده، محسن آرمین، فیض‌الله عرب‌سرخ‌چی در زندان‌های جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟ نظام با امثال ابراهیم یزدی، عزت‌الله سبحانی، محمد توسلی، هاشم صباغیان، عماد بهاور و دیگر اعضای نهضت آزادی و ملی- مذهبی‌ها چه کرده است؟

جناب آقای خامنه‌ای برای استمرار استبداد خود هیچ تحزبی را تحمل نکرده است. ایشان جامعه توده‌وار می‌پسندند و دشمن تشکیلات و حزب و انجمن هستند. انجمن‌های غیردولتی، تشکل‌های صنفی و جنسیتی و قومی در دوران ایشان با بیش‌ترین فشار و محدودیت‌ها مواجه بوده‌اند. ایشان انجمن‌های غیردولتی (NGO) را لانه جاسوسی دشمن می‌داند و از مهندسی اجتماعی مثل همه دیکتاتورهای لذت می‌برد و آرزو دارد همه شهروندان صفر باشند و ایشان یک. وی هیچ اندیشه مستقل متشکلی را اجازه رشد و بالیدن نمی‌دهد. آخرین نمونه بارز نقض این اصل، اظهار نظر عجیب رئیس‌جمهور منصوب رهبری درباره حزب واحد، حزب ولایت، بود که تداعی‌کننده سیاست شاه قبل از انقلاب در انحلال احزاب آن زمان و تأسیس حزب فراگیر رستاخیز است.

### نهم. نقض اصل بیست و هفتم: ممانعت از اجتماعات و راهپیمائی مسالمت‌آمیز معترضان

اصل بیست و هفتم قانون اساسی می‌گوید: «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که محل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است». این حق ابتدائی مدنی توسط جناب آقای خامنه‌ای به شکل نهادینه نقض شده است. مردم در راه پیمائی‌های مسالمت‌آمیز مطالبات خود را اعلام می‌کنند. ایشان راهپیمائی و اجتماعات را حق موافقان و پیروان خود می‌داند. آقای خامنه‌ای همچون محمدرضا شاه پهلوی به اجتماعات مهندسی شده و اتوبوسی معتقد است. ایشان هم همانند وی اجتماعات آرام و مسالمت‌آمیز مردمی منتقد دولت را توسط مأموران لباس شخصی به اخلاص کشانید. البته ایشان با در دست داشتن نیروئی مثل بسیج به مراتب از طاغوت قبل از انقلاب در سرکوب راهپیمائی‌ها و اجتماعات پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر عمل کرده است.

حملات مکرر مأموران حکومتی به تظاهرات دانشجویی و سرکوب وحشیانه دانشجویان در کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و نیز در ۱۸ تیر ۱۳۸۸ جناب آقای خامنه‌ای را به عنوان بزرگ‌ترین دشمن آزادی اجتماعات و راهپیمائی‌های مردمی و تظاهرات دانشجویی در ایران ثبت کرده است. راستی عمادالدین باقی از فعالان حقوق بشر، مجید توکلی از رهبران جنبش دانشجویی، منصور اسانلو از رهبران سندیکا‌های کارگری، اسماعیل عبدی، علی‌اکبر باغانی و محمود بهشتی لنگرودی از رهبران انجمن صنفی معلمان در زندان‌های جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟

### دهم. نقض اصل بیست و هشتم: تبعض در اشتغال و اخراج منتقدان و مخالفان

به موجب اصل بیست و هشت مقانون اساسی، «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست، برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید.» اما رویه عملی نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که مصونیت مندرج در اصل بیست و هشتم ویژه کسانی است که تابع محض ولایت مطلقه امر باشند و در غیر این صورت، نه تنها جان و مال، که مسکن و شغل ایشان هم مصون از تعرض نیست.

برخورد غیرانسانی محاکم عمومی و انقلاب و سلب مالکیت اموال و نیز اخراج کارمندان، کارگران، اساتید و فناوری‌هایی که ابراز نظری غیر از مقام رهبری در خصوص امر انتخابات سال ۸۸ را داشتند نمونه‌ای بارز از نقض گسترده و سیستماتیک حقوق اقتصادی شهروندان است. وزیر علوم دولت دهم به صراحت عدم شرکت اساتید دانشگاه در راهپیمائی نهم دی ماه را برهانی قاطع برای عدم صلاحیت تدریس ایشان اعلام کرد. مشاغل دولتی در اختیار اهالی بسیج و دیگر ارادت‌کیشان رهبری است و اگر جائی ماند به دیگران می‌رسد. استخدام کسانی که احراز نشود موافق و تابع محض رهبری هستند یقیناً با مشکل مواجه است.

### یازدهم. نقض اصل سی‌ام: محرومیت مخالفان و دگرباشان از حق آموزش



به موجب اصل سی‌ام قانون اساسی، «دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد». آموزش و پرورش تا پایان دوره متوسطه و امکان تحصیل بالاتر حقوق همه آحاد ملت است. هیچ‌کس را نمی‌توان از این حق بنیادی محروم کرد. اخراج دانشجویان دگراندیش و معترض، تعلیق و محرومیت از تحصیل ایشان به سبب اعتراض به سیاست‌های ناصواب رهبری و مسلط ساختن افراد اطلاعاتی و نظامی بر دانشگاه‌ها و رفتار امنیتی با اساتید دانشگاه‌ها، محدود ساختن معلمان و اساتید دانشگاه و اخراج ایشان و ایجاد مانع در جهت جذب اساتید مستقل از حاکمیت از مهم‌ترین موارد نقض حقوق فرهنگی ملت ایران است که مسؤول مستقیم آنها نهادهای نمایندگی ولی فقیه و شخص رهبری نظام است. محروم کردن شهروندان بهائی از امکان ادامه تحصیل در دانشگاه‌ها به دستور رهبری، نقض آشکار قانون اساسی و موازین شرعی (مطابق فتوای مرحوم آیت‌الله منتظری) است.

### دوازدهم. نقض اصل سی و یکم: سیاست‌های نابخردانه اقتصادی و محرومیت بسیاری از ایرانیان از مسکن مناسب

به موجب اصل سی و یکم قانون اساسی، «داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است، دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند به‌خصوص روستائین و کارگران زمینه اجرای این اصل را فراهم کند». بی‌تردید سیاست‌های کلی اقتصادی به ویژه در دوره زعامت مشترک رهبر- رئیس‌جمهور بر امور اقتصادی و مشارکت و دخالت نهادهای نظامی و اطلاعاتی در امور اقتصادی و نادیده گرفتن اصول مسلم علم اقتصاد و به بحران کشاندن جامعه از حیث سیاسی- اقتصادی منجر به افزایش بی‌سابقه قیمت مسکن و رکود در بازار مسکن شده است که دستیابی به مسکن را برای بسیاری از اقشار جامعه آرزویی دور از ذهن کرده است. سیاست‌های رهبری نظام در حوزه‌های مربوط به حق دستیابی به مسکن به موجب اصل سی و یکم را کاملاً مخدوش کرده است. بخشی از نابسامانی‌های اقتصادی در دو نام پنجاه و سه اقتصاددان ایرانی منتشر شد. بر اساس تحلیل انتقادی این کارشناسان عالی، سیاست‌های اقتصادی نظام به دور از ضوابط علم اقتصاد و سوق‌دهنده کشور به سوی فاجعه ارزیابی شده است. داشتن مسکن مناسب بالاترین مشوق عملی اکثریت جوان جامعه ایران برای تشکیل خانواده است. ضرباتی که به واسطه سوء تدبیر و سیاست‌های غیرعلمی رهبری و رئیس‌جمهور پرمده‌عیش به اقتصاد و اقشار کم درآمد وارد آورده است، خود موضوع بحثی مستقل است. پرونده تجاوز به حقوق شهروندی به همین جا خاتمه نمی‌یابد. دیگر حقوق نقض شده که ارتباطی با عدالت قضائی دارند، در بخش بعدی، ذیل عنوان ظلم و جور، مورد تبیین قرار می‌گیرند.

### بخش سوم: ظلم و جور

#### تحقق ولایت جائر و سقوط شرط عدالت

دومین اتهام جناب آقای خامنه‌ای ظلم و جور است. این اتهام در اکثر موارد با اتهام استبداد و دیکتاتوری همپوشانی دارد. از این رو در این بخش در فصل اول از منظر دینی به ظلم و جور نگریسته شده، شرایط تحقق ولایت جائر مورد تحلیل قرار گرفته است. در فصل دوم نیز با ملاک عدالت قضائی انواع ظلم و جوری که در ایران شاهد آن هستیم بر اساس اصول قانون اساسی مورد بحث قرار می‌گیرد.

#### فصل اول: امارات ولایت جائر

«جور، مخالفت عمدی با احکام شرع و موازین عقل و میثاق‌های ملی است که در قالب قانون درآمده باشد و کسی که متولی امور جامعه است و بدین‌گونه مخالفت می‌ورزد، جائر و ولایتش، جائرانه است و تشخیص چنین ولایتی در درجه اول، بر عهده خواص جامعه، یعنی عالمان دین آشنا و مستقل از حاکمیت و اندیشمندان جامعه و حقوقدانان و آگاهان از قوانین می‌باشد که هم به احکام و موازین عقل و قوانین حاکم آشنایند و هم با قرائن و شواهد اطمینان‌آور به مخالفت عمدی با آنها پی برده و می‌توانند آن را مستدل کنند. مشروط بر این‌که از هرگونه نفوذ حاکمیت و ملاحظات خطی و سیاسی آزاد و مستقل باشند. و در درجه دوم، بر عهده عموم مردم است که به اندازه آگاهی خود از آن احکام و قوانین و با



مرتکبات دینی و عقلی خود و رودر رویی مستقیم با موضوعات و مشکلات دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مخالفت عمدی حاکمان را با شرع و قانون لمس کرده و احساس نمایند. بالأخره به طور اجمال، عدالت یا بی‌عدالتی حاکمان امری ملموس در جامعه و آثار آن نمایان است، و چهره در نقاب ندارد.

ارتکاب همه معاصی ذیل یا اصرار بر برخی از آنها از بارزترین و گویاترین شواهد فقدان ملکه عدالت و از مصادیق آشکار ظلم و بی‌عدالتی است:

- الف - آمریت و تسبیب در قتل نفوس محترمه.
- ب - آمریت و تسبیب اقوی از مباشرت در ارباب و اخافه مسلحانه و ضرب و جرح مردم بیگناه در شوارع.
- ج - ممانعت قهرآمیز از اقامه فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین از طریق انسداد کلیه مجاری عقلانی و مشروع اعتراض مسالمت‌آمیز.
- د - سلب آزادی و حبس آمران بالمعروف و ناهیان عن المنکر و ناصحان و اعمال فشار برای گرفتن اقرار بر امور خلاف واقع از آنها.
- ه - ممانعت از اطلاع‌رسانی و سانسور اخبار که مقدمه واجب انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین است.
- و - افترا به معترضان خواهان اجرای عدالت مبنی بر این که «هر که با متصدیان امور مخالف است، مزدور اجنبی و جاسوس خارجی است»
- ز - کذب و شهادت دروغ و گزارش‌های خلاف واقع در امور مرتبط با حق‌الناس.
- ح - خیانت در امانت ملی.
- ط - استبداد به رأی و بی‌اعتنای به نصیحت ناصحان و تذکر عالمان.
- ی - ممانعت از تصرف مالکان شرعی در ملک مُشاع سرنوشت ملی.
- ک - وهن اسلام و شین مذهب از طریق ارائه چهره‌ای بسیار خشن، غیرمعقول، متجاوز، خرافی و استبدادی از اسلام و تشیع در جهان.

به راستی اگر این‌گونه معاصی، موجب فسق و خروج آشکار از عدالت در نگاه عموم نباشد، پس چه معصیتی است که انجام آن گواه ستم و بی‌عدالتی در انظار همگان است؟! و روشن است که هرگونه معصیتی به ویژه معاصی نامبرده در صورتی که در قالب دین، عدالت، قانون انجام گیرد مفسده‌ای افزون دارد و بیش‌تر موجب خروج از عدالت شده و دارای مجازات دنیوی و اخروی شدیدتری خواهد بود، زیرا این‌گونه ارتکاب معصیت علاوه بر مفسده خود معصیت، مفسده فریبکاری و مفسده تخریب چهره دین، عدالت و قانون را نیز در بر دارد.» (۱۷)

جناب آقای خامنه‌ای تمامی معاصی فوق را به‌ویژه در چند سال اخیر مرتکب شده است و بدون تردید، ولایت جائر در مورد ایشان صادق است. در این زمینه در نامه‌ای مستقل بحث خواهم کرد.

## فصل دوم: شواهد نقض عدالت قضائی در قانون اساسی

ظلم و جور، بالاترین اماره عدم کفایت سیاسی است. آشکارترین نمود ظلم در عرصه قضاوت است. اصلاح قضائی بر دیگر ابعاد اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تقدم دارد. بند دوم اصل ۱۰۹ عدالت را شرط لازم تصدی رهبری دانسته است. عدالت قضائی با رعایت اصول قانون اساسی مرتبط با آئین دادرسی و قوانین قوه قضائیه قابل سنجش است. در این مجال به دوازده نمونه از نقض اصول قانون اساسی اشاره می‌شود.

### اول. نقض اصل سی و دوم: بازداشت‌های غیرقانونی منتقدان و مخالفان

اصل سی و دوم قانون اساسی می‌گوید: «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود». در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای این اصل که پیش شرط یک آئین دادرسی عادلانه است مکرراً و به صورت نهادینه نقض شده است. می‌توان از کلیه زندانیان سیاسی دوران زمامداری ایشان جويا شد که درباره کدام‌یک از آنها این اصل رعایت شده است.

در اکثر موارد متهم بعد از هفته‌ها بازداشت درمی‌یابد که هیچ دلیل محکمه‌پسندی برای جلب وی در دست نیست و بازجو کوشش می‌کند از لابلای آنچه از متهم شنیده موضوع اتهام استخراج کند. در برکه احضار بسیاری از متهمان سال گذشته موضوع اتهام درج نشده بود. اکثر ضابطین



قضائی هرگز آموزش حقوقی ندیده‌اند و از بدیهی‌ترین حقوق شهروندی متهم بی‌اطلاعتند. وقتی به دستور رهبری جوانان کم سن و سال بسیجی - که بسیاری از آنها سودای گرفتن برگ پایان خدمت و دیگر مزایا و امتیازات بسیجی بودن در سر دارند - ضابط قوه قضائیه شده‌اند، معلوم است که تکلیف حقوق شهروندی به کجا می‌رسد؟

### دوم. نقض اصل سی و دوم: عدم ترتیب اثر به دادخواهی منتقدان و مخالفان

اصل سی و چهار اصل سی و دوم قانون اساسی می‌گوید: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.» در زمان زمامداری ایشان اگر چه می‌توان به دادگاه صالح دادخواهی کرد، اما هیچ تضمینی ندارد که دادگاه تشکیل شود و اگر تشکیل شد مطابق قانون و انصاف حکم کند.

یک نمونه‌اش شکایت نویسنده از نماینده رهبری در روزنامه کیهان آقای حسین شریعتمداری است. من در مرداد ۱۳۷۹ در زمان ریاست شیخ محمد یزدی از نماینده رهبری به اتهام افترا و نشر اکاذیب با وکالت صالح نیکبخت شکایت کردم. اکنون یازده سال می‌گذرد و قوه قضائیه سومین قاضی‌القضات دوران آقای خامنه‌ای را تجربه می‌کند. شکایت از نماینده رهبری آزمونی برای قضاوت در این دوران است. در تاریخ آمده است که در زمان امام علی از ایشان شکایت می‌شد و قاضی بی هیچ تأثیر نفوذ سیاسی درباره ایشان حکم صادر می‌کرد. باور بفرمائید درست مثل دوران نورانی جناب آقای خامنه‌ای!

### سوم. نقض اصل سی و پنجم: وکلای تحمیلی و عدم برخورداری از حق داشتن وکیل در زمان بازجوئی

اصل سی و پنجم قانون اساسی حق داشتن وکیل برای طرفین دعوی است. در دادگاه‌های جمهوری اسلامی در زمان بازجوئی که مرحله اصلی دادرسی است، متهمان با نظر قاضی می‌توانند از حضور وکیل بی‌بهره باشند. هیچ‌یک از متهمان سیاسی و مخالفان حکومت در زمان بازجوئی از حق داشتن وکیل برخوردار نبوده است. متهمان دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت تنها وکلای روحانی مورد تأیید دادگاه را می‌توانند انتخاب کنند که معنایش وکیل تحمیلی است نه حتا تسخیری. در جریان محاکمات سیاسی سال ۸۸ در بسیاری موارد متهم مجبور شد تحت فشار بازجویان وکلایش را عزل کند و به وکیل تحمیلی دادگاه تن دهد. نمونه‌اش وکیل سعید حجاریان.

### چهارم. نقض اصل سی و ششم: مجازات مرگ خارج از دادگاه

اصل سی و ششم قانون اساسی می‌گوید: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد». در جریان قتل دگراندیشان در سال ۱۳۷۷ در برابر استناد من به همین اصل قانون اساسی، از برنامه «چراغ» سیمای جمهوری اسلامی همواره تبلیغ می‌شد که این افراد به فتوای مراجع حذف شده‌اند. اینجانب با استناد به همین اصل قانون اساسی در سخنرانی خود و نیز در دفاعیهام در دادگاه اظهار داشتم: «مگر ممکن است حکم قضائی را محرمانه و غیرعلنی، آن هم از دادگاه غیررسمی، صادر کرد؟»

روزنامه رسالت از زبان آقای محمدرضا بندرچی در نقد نامه دفاعیه اینجانب، در سلسله‌مقالاتی به من آموخت که: «اگر رهبر تشخیص دهد که مصلحت در محاکمه غیابی یا علنی نکردن حکم یا غیر علنی اجرا نمودن رأی باشد، قاضی و مجری خلافی نکرده‌اند و کارشان منطبق با قانون می‌باشد.» (روزنامه رسالت ۷۹/۶/۱۶) و «کشتن مرتد و مفسد فی الارض به دستور فقیه جامع‌الشرائط ترور نیست، اجرای حدود است.» (بندرچی، رسالت ۷۹/۶/۱۷).

معنای این سخن جناب بندرچی که از مقامات عالی‌تر نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند، این است که اولاً همچنان‌که در برنامه «چراغ» صدا و سیما از سوی آقای روح‌الله حسینیان و بیانیه‌های «سازمان پیروان اسلام ناب محمدی نواب» اعلام شده بود، افراد مقتول به فتوای فقهای جامع‌الشرائط، مرتد و مفسد فی الارض و در نهایت، مهدورالدم شده‌اند و مأموران، تنها اجرای حدود الهی را بر عهده داشته‌اند، و از آنجا که در حکومت اسلامی، احکام جزائی یا باید از سوی ولی فقیه صادر شود یا توسط ایشان تأیید شود، بنا بر این، احکام مجازات این افراد یقیناً به شکل غیرعلنی از سوی ولی امر صادر شده یا به امضای حضرت ایشان رسیده است. اصولاً دادگاه چیزی جز حکم قاضی مأذون از ولی امر نیست. نتیجه منطقی مقالات روزنامه رسالت این بود که قتل دگراندیشان در پائیز ۱۳۷۷ اجرای حدود الهی زیر نظر ولی فقیه بوده است.



اتفاقاً آنچه من به واسطه سخنرانی خود در اصفهان با حکم مورخ ۷۸/۱/۲۵ دادگاه ویژه روحانیت به جرم نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی به ۱۲ ماه زندان (از ۱۸ ماه) محکوم شناخته شدم دقیقاً همین نتیجه روزنامه رسالت بود. تنها دو نکته باقی می‌ماند: یکی اینکه با توجه به توجیه فوق، جایی برای اصل ۳۶ قانون اساسی باقی نمی‌ماند و دیگر اینکه مطابق توجیه نیکوی روزنامه وزین رسالت، در سخنرانی اصفهان نه تنها دروغی گفته نشده، بلکه اعمال نظام ولایتی تشریح شده بود!

### پنجم. نقض اصل سی و هفتم: همه منتقدان رهبری مجرمند مگر خلافتی اثبات شود

اصل سی و هفتم قانون اساسی تصریح کرده است: «اصل، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد». در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای به‌ویژه در حوزه سیاسی نه تنها اصل بر برائت نبوده بلکه منتقدان و مخالفان ایشان مجرمند، مگر اینکه برائت خود را اثبات کنند. این سیره عملی کارگزاران حکومت بوده است. در دادگاه‌های تحت امر رهبری متهمان سیاسی مجرمند مگر بتوانند بی‌گناهی خود را اثبات کنند. این را به صراحت دادستان کل تهران درباره دستگیرشدگان روز عاشورا بر زبان راند. شورای نگهبان منصوب رهبری به صراحت می‌گوید برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورا و مجلس خبرگان اصل بر برائت نامزدها نیست، این شورای نگهبان است که باید صلاحیت آنها را احراز کند و به آنها اجازه شرکت در رقابت انتخاباتی را بدهد. رهبر، کشور را ملک طلق خود فرض کرده است و مردم که ذوالحقوق اصلی هستند را از میدان به در کرده است. با این برداشت صد در صد خلاف قانون منصوبین رهبری، این اصل به اصلی تشریفاتی و تزئینی تبدیل شده است.

### ششم. نقض اصل سی و هشتم: قاعده اعتراف تحت فشار و شکنجه

اصل سی و هشتم قانون اساسی تصریح می‌کند: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.» در زمان ریاست آقای خامنه‌ای اقسام شکنجه برای اقرار برخلاف واقع در زندان‌های جمهوری اسلامی در جریان بوده است. اگر در زمان طاغوت قبل از انقلاب متهمان سیاسی شکنجه می‌شدند تا به آنچه علیه رژیم شاهنشاهی انجام داده‌اند اقرار کنند یا شکنجه می‌شدند تا اطلاعاتشان را از مبارزات بر علیه رژیم افشا کنند، بازجویان امنیتی یا پاسدار تحت امر رهبری متهمان سیاسی و منتقدان و مخالفان را شکنجه می‌کنند (شکنجه‌های جسمی و روحی، فیزیکی و سفید) تا به آنچه نکرده‌اند اقرار کنند.

نامه‌های زندانیان سیاسی محمد نوری‌زاد، داود سلیمانی، عیسی سحرخیز و مجید توکلی را مطالعه نفرموده‌اید؟! فیلم همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] را چطور؟ مسأله شکنجه زندانیان سیاسی برای اقرار به سناریوی مورد نظر رهبری، سکه رایج زندان‌های جمهوری اسلامی است. این را من تنها نمی‌گویم. اعلم فقهای قم مرحوم آیت‌الله منتظری به صراحت به رهبری تذکر داد. دو تن از مقامات اسبق قضائی و تقنینی که امروز در عداد مراجع تقلیدند نیز بر بی‌اعتباری اقرار تحت فشار در زندان‌ها فتوا دادند. و رهبر، بی‌اعتنا به این همه بی‌قانونی و خلاف شرع، اقرار متهمان سیاسی را به‌ویژه در جلو دوربین تلویزیون به شرط آنکه علیه دیگران نباشد، مسموع دانست. حال آنکه اکثر قریب به اتفاق اقرار زندانیان سیاسی تحت فشار و شکنجه اخذ شده است. این فشار نه تنها بر خود زندانی که در موارد عدیده‌ای بر خانواده زندانی صورت گرفته است.

شکنجه در حقوق جزائی تعریف مشخصی دارد. نمی‌توان تنبیه زندانی برای اخذ اطلاعات را تعزیر نام نهاد. نمی‌توان ماه‌ها رها کردن زندانی در زندان انفرادی، بی‌خبر نگاه داشتن خانواده زندانی از محل نگهداری زندانی و عدم امکان تماس با وی هفته‌ها، ضرب و شتم متهم در برابر چشم خانواده‌اش انجام داد و بعد و قیحانه ادعا کرد ایران گوتانامو و ابوغریب ندارد. زهرا کاظمی زیر شکنجه در زندان اوین کشته شد و حاکمیت خم به ابرو نیاورد. دکتر زهرا بنی‌یعقوب در بازداشتگاه همدان زیر شکنجه کشته شد و کسی محکوم نشد. حداقل چهار جوان با وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها در بیغوله‌ای به نام کهریزک توسط بازجویان نظام شهید شدند و اگر پدر یکی از شهدا از معتمدین رهبری نبود، هرگز این فاجعه علنی نمی‌شد. اگر روزی قرار شود قانون در کشور جاری شود، رهبر به اتهام شکنجه مخالفان و منتقدانش باید محاکمه شود.

### هفتم. اصل سی و نهم: رویه مستمر هتک حیثیت و حرمت منتقدان زندانی

اصل سی و نهم قانون اساسی می‌گوید: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.» در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای نه تنها آنها که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده‌اند،



هتک حرمت و حیثیت شده‌اند، بلکه حتی آنها که هنوز قانوناً دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید نشده‌اند، نیز توسط ماموران رهبر، در صدا و سیمای تحت امر، در رسانه‌هایی که زیر نظر مستقیم نمایندگان رهبری اداره می‌شوند، هتک حرمت و حیثیت شده‌اند.

راستی استاد رهبری آیت‌الله منتظری در زمان زمامداری ایشان جز هتک حیثیت و حرمت چه دید؟ حتی بعد از وفاتش این هتک حیثیت و حرمت ادامه ندارد؟ راستی اهانت‌ها و بی‌احترامی‌هایی که توسط شخص رهبری و مأمورانش به عنوان نمونه در روزنامه کیهان نسبت به ایشان صورت گرفت مطابق کدام اصل قانون اساسی یا موازین شرعی قابل توجیه است؟ برنامه «هویت»، «چراغ» و اخیراً مستند «فتنه» در صدا و سیمای تحت امر رهبری آیا نقض صریح اصل مشاراً‌إلیه قانون اساسی نیست؟ کدام یک از کسانی که در این برنامه‌ها مورد تحریف و ترور شخصیت، افترا و اهانت واقع شده‌اند، به موجب قانون به دلیلی که مورد اهانت و ترور شخصیت قرار گرفته‌اند، محکوم شده‌اند؟ و کدام قانون به رهبری و مأمورانش اجازه پخش چنین امور خلاف اخلاق و قانونی را می‌دهد؟

به عنوان نمونه همسر شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل و پخش اعترافات تحت فشار شوهر علیه همسر در کدام دین و آئینی مجاز است؟ پخش کیفرخواست‌هایی که نشان از بی‌سوادی منصوبان قضائی دارد از تلویزیون حکومتی مبتنی بر کدام مجوز قانونی بوده است؟ کدام منتقد سیاست‌های رهبری اعم از روحانی و دانشگاهی، زن و مرد، شیعه و سنی، مسلمان و نامسلمان در رسانه‌های زیر نظر رهبری چوب حراج بر آبرو و حیثیتش زده نشده است؟ ارزان‌ترین کالا در این دوران عرض و آبرو و حیثیت مخالفان و منتقدان رهبری بوده است. کافی است به عنوان نمونه به شیوه روزنامه کیهان تحت اداره منصوب تام‌الاختیار رهبری حسین شریعتمداری بیندازید تا بدانید هتک حیثیت و آبروی منتقدان و مخالفان رهبری قاعده رایج و رویه ثابت مدیریت آقای خامنه‌ای بوده است.

### هشتم. نقض اصل یکصد و پنجاه و ششم: عدم استقلال قضائی در نظام ولائی

در اصل یکصد و پنجاه و ششم قانون اساسی آمده است: قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی از جمله احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع است. هیچ‌یک از مفاد اصل فوق در دوران آقای خامنه‌ای رعایت نشده است. یعنی اولاً قوه قضائیه در این دوران، یقیناً قوه‌ای مستقل نبوده است. بخشی از قوه قضائیه که رسیدگی به جرائم سیاسی، مطبوعاتی و نیز جرائم کلان اقتصادی را به عهده دارد مستقیماً زیر نظر رهبری کار کرده و می‌کند. چه استقلالی؟! این بخش از قوه قضائیه نه از دولت، نه از نهادهای امنیتی از جمله وزارت اطلاعات، نه از نهادهای نظامی به‌ویژه سپاه پاسداران و نه از دفتر و بیت رهبری مستقل نبوده است.

دادستان تهران همواره توسط شخص رهبری منصوب شده و مستقل از رئیس قوه قضائیه مستقیماً مجری منویات رهبری بوده است. سعید مرتضوی - که سیاه‌ترین پرونده را در تجاوز به حقوق ملت ایران دارد - مطیع‌ترین و محبوب‌ترین چهره قضائی دوران رهبری آقای خامنه‌ای بوده است. استقلال دادگستری زمان شاه به مراتب از استقلال قوه قضائیه زمان جمهوری اسلامی بیش‌تر بوده است. دادگستری زمان آقای خامنه‌ای بالاخص در سه حوزه سیاسی، مطبوعاتی و کلان اقتصادی مشابه دادگاه‌های نظامی قبل از انقلاب است.

ثانیاً قوه قضائیه در دوران آقای خامنه‌ای به ندرت «پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی» بوده است. مخالفین و منتقدین رهبری از اکثر قریب به اتفاق حقوق فردی و اجتماعی خود بر خلاف قانون توسط قوه قضائیه محروم شده‌اند. قوه قضائیه در این دوران هرگز به دنبال نهادینه کردن و دفاع از حقوق ملت در فصل سوم قانون اساسی نبوده است. برخی لوایح تصویب شده در زمان آیت‌الله هاشمی شاهرودی از قبیل حقوق شهروندی هرگز عملی نشده است. یک تحقیق جدی می‌تواند به هر تردیدی در این زمینه خاتمه دهد و به شما اثبات کند که رهبر و قوه قضائیه تحت امرش هرگز پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی ملت ایران نبوده است.

ثالثاً قوه قضائیه در این دوران هرگز «مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی از جمله احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» نبوده است. دغدغه قوه قضائیه دوران آقای خامنه‌ای اجرای منویات وی بوده نه اجرای قانون و تحقق عدالت. قضات دادگستری در جرائم سیاسی و مطبوعاتی و کلای اقتصادی هرگز بی‌طرف نیستند. آنها مطابق ماده ۱۰ آیین‌نامه اجرای قانون گزینش و استخدام قضات (مصوب فروردین ۱۳۷۹) سوگند می‌خورند: «با تلاش پیگیر در مستند قضا در تحکیم مبانی جمهوری اسلامی و حمایت از مقام رهبری، دین خود را به انقلاب اسلامی ادا نمایم». آیا چنین قاضی امکان قضاوت عادلانه خواهد داشت؟

رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی شیخ صادق لاریجانی (در گردهمایی سراسری معاونین و مدیران کل سازمان ثبت اسناد و املاک کل کشور، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹) اعلام کرد: دستگاه قضائی در راستای سیاست‌های کلان نظام عمل می‌کند. رئیس دستگاه قضا که منصوب رهبری است، به



خود اجازه نمی‌دهد که برخلاف نظر ایشان کاری کند. خطوط کلی دستگاه قضا همانند دیگر قوا زیر نظر رهبری است. توصیه مقام رهبری به همه مسؤولان قوا این بود که برخوردهایی که موجب تضعیف نظام می‌شود صورت نگیرد، این فرمایش کاملاً متینی است. قوه قضائیه هم در شناخت فتنه، هم سران فتنه، و هم در جرم آنها اعلام نظر کرده است.

حاصل سخن فوق این است که دستگاه قضائی در راستای سیاست‌های کلان نظام مجاز نیست برخلاف نظر رهبری عمل کند. قوه قضائیه زیر نظر رهبری از برخوردهائی که موجب تضعیف نظام می‌شود می‌باید خودداری کند. بنا بر این، زمانی که مقام رهبری قبل از محاکمه برخی شهروندان معترض را فتنه‌گر خواند، رئیس قوه قضائیه که قانوناً آن هم در یک نشست قضائی موظف است واژگان حقوقی به کار ببرد، در اجرای منویات رهبری متهمان را قبل از محاکمه با واژه فتنه‌گر معرفی می‌کند که در هیچ‌یک از قوانین موضوعه ایران به عنوان جرم شناخته نشده است. واضح است که قاضی پرونده این‌گونه افراد کاری جز اجرای منویات سیاسی مقامات عالی‌تر ندارد، مقام رهبری قبل از همگان تشخیص داده است و مگر ممکن است ایشان در تشخیص خود خطا کند!؟

«احیای حقوق عامه، گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» کلمات زیبایی است که هرگز در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای محقق نشده است. حکومت آقای خامنه‌ای در جهت امانه حقوق عامه، زیر پا گذاشتن عدالت و سلب آزادی‌های مشروع موفق بوده است. کدام آزادی مشروع را شما سراغ دارید که از ملت سلب نشده باشد؟ آیا آزادی بیان و قلم مشروع نیست؟ رهبری نماد خفقان و سرکوب در نزد اهل قلم و فرهنگ و هنر شده است. آیا آزادی‌های مذهبی مشروع نیست؟ می‌توانید از درویش و مسلمانان اهل سنت بپرسید. آیا حقوق شهروندی ممنوعان بهائی رعایت شده است؟ تنها آزادی این زمانه، آزادی تملق و مداحی و چاپلوسی است، که آن هم نامشروع است!

### نهم. نقض اصل یکصد و شصت و پنجم: پخش کیفرخواست، علنی، دفاع متهمان سیاسی، غیر علنی

اصل یکصد و شصت و پنجم قانون اساسی اعلام می‌دارد: محاکمات، علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آن که به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعاوی خصوصی طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد. اکثر قریب به اتفاق دادگاه‌هایی که حکومت برای مخالفان و منتقدان خود ترتیب داده بی آنکه مُخل نظم عمومی یا عفت عمومی باشد، علی‌رغم تقاضای متهمان غیرعلنی برگزار شده است.

دادگاه‌های معدودی هم که علنی بوده صندلی‌های محدود آن توسط مأموران لباس شخصی قبلاً پر شده است. رهبری معنی علنی بودن را با پخش از رادیو تلویزیون اشتباه گرفته است. کیفرخواست و اعترافات تحت فشار متهمان پس از انتخابات از تلویزیون سراسری، بر خلاف قانون، پخش شد و دفاعیات متهمان در جلسات غیرعلنی برگزار شد. به این می‌گویند ریشخند قانون. رهبری بیست و یک سال است دارد به ریش قانون می‌خندد.

### دهم. نقض اصل یکصد و شصت و ششم: احکام دادگاه‌های سیاسی مطبوعاتی اسناد جهل قضائی صادرکنندگان

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی اعلام می‌دارد: احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است. احکام دادگاه‌های صادره در حوزه جرائم سیاسی و مطبوعاتی هرگز مستدل نبوده است و استناد به مواد قانون و اصولی که بر اساس آن حکم صادر شده کاملاً بی‌ربط بوده است. احکام دادگاه‌های این دوران از جمله اسناد مهجوریت علم حقوق و دانش قضائی در قوه قضائیه شماس است.

به برخی از این احکام اشاره می‌کنم و می‌گذرم. به عنوان نمونه، احکام دادگاه‌های عبدالله نوری، سعید حجاریان، سید مصطفی تاج‌زاده، محمد نوری‌زاد، عزت‌الله سبحانی و خودم اشاره می‌کنم. ضعف مفرط استدلال و بی‌اعتباری مستندات قانونی، فصل مشترک این احکام است. وقتی رؤسای قوه قضائیه هیچ‌یک نه درس خوانده علم حقوق‌اند نه تجربه کار قضائی داشته‌اند، و نه به ضوابط علم حقوق اعتقادی دارند طبیعی است که «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

### یازدهم. نقض اصل یکصد و شصت و هشتم: عدم تعریف جرم سیاسی بعد از سی و دو سال

در اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی آمده است: رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. هیچ‌یک از شرائط سه‌گانه این قانون در اکثر قریب به اتفاق جرائم سیاسی و مطبوعاتی رعایت نشده است. سی و دو



سال از تأسیس جمهوری اسلامی گذشته و هنوز جرم سیاسی تعریف نشده است. حکومت عمداً تعریف جرم سیاسی را به تأخیر می‌اندازد، چرا که عملکرد رهبری به وضوح نشان می‌دهد که هیچ اعتقادی به جرم سیاسی ندارد. آقای خامنه‌ای عملاً مخالفان و منتقدان خود را محارب و مفسد فی الأرض و فتنه‌گر می‌داند. چه جانی برای متهم و مجرم سیاسی باقی می‌ماند؟

زمانی که اکثریت مجلس به دست اصلاح‌طلبان بود، آنها اصلاح قانون مطبوعات را که در شرایط اضطراری جنگ صورت گرفته بود، در دستور کار مجلس قرار دادند. آقای خامنه‌ای به رئیس وقت مجلس آقای کروبی پیغام فرستاد که این قانون ظالمانه را اصلاح نکنند. جرائم مطبوعاتی به ظالمانه‌ترین و ضد حقوقی‌ترین وجه ممکن قضاوت شده است. حتی هر جا هم کم آورده‌اند و با همین قانون ظالمانه هم امکان توقیف مطبوعات منتقد را نداشته‌اند با قانون اقدامات تأمینی قبل از انقلاب که مربوط به چاقوکشان و راهزنان است به قلع و قمع فله‌ای مطبوعات کمر همت بسته‌اند. نسبت آقای خامنه‌ای و مطبوعات مستقل و آزاد، نسبت جن و بسم الله است.

داستان هیأت منصفه هم یکی از قصه‌های پرغصه این دوران است. هیچ‌یک از جرائم سیاسی در دوران آقای خامنه‌ای با حضور هیأت منصفه برگزار نشده است. اگر روزی قانون و انصاف بر ایران حکمفرما شود از رهبری به عنوان بزرگ‌ترین مجرم سیاسی کشور به دادگاه شکایت خواهم کرد. یکی از اتهامات رهبر نقض نهادینه و مکرر این اصل قانون اساسی است. اکثر احکام مطبوعاتی اصولاً به دادگاه نرفته است و حکم توقیف موقت - که معادل طول زمامداری آقای خامنه‌ای است - به صورت غیرقانونی بدون طی تشریفات حقوقی انجام شده است.

اکثر دادگاه‌های مطبوعاتی بدون حضور هیأت منصفه برگزار شده است. معدودی هم که با حضور هیأت منصفه بوده، هیأت منصوب حکومت و نماینده حکومت بوده‌اند، نه نماینده افکار عمومی. دشمن‌ترین شهروندان ایرانی عضو هیأت منصفه مطبوعات بوده‌اند و نتیجه آن احکام درخشانی است که از این دادگاه‌ها صادر شده است: مطبوعات منتقد به اشد مجازات محکوم شده‌اند و مطبوعات مداح با نهایت تساهل و تسامح تبرئه شده‌اند. اوج ریشخند قانون و علم حقوق دادگاه در روزنامه کیهان بود. این دادگاه نمونه‌ای از بی‌عدالتی و بی‌ضابطگی قضاوت مطبوعاتی در این دوران است.

### **دوازدهم. نقض اصول شصت و یکم، یکصد و هفتاد و دوم و نوزدهم: دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت**

اصل شصت و یکم تصریح کرده است: «اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد». اصل یکصد و هفتاد و دوم قانون اساسی نیز تنها «دادگاه ویژه» آن هم به عنوان بخشی از قوه قضائیه را محاکم نظامی تعیین کرده است. رهبری بر خلاف نص این اصل قانون اساسی، دستگاه عریض و طویل غیرقانونی به نام دادگاه ویژه روحانیت، زیر نظر مستقیم خودش تأسیس کرده، که وظیفه اصلی‌اش سرکوب شدیدتر منتقدان و مخالفان روحانی حکومت است. هیچ دلیل شرعی و قانونی، تأسیس این دادگاه‌ها را تجویز نمی‌کند.

حتی ولایت مطلقه مندرج در قانون اساسی اجازه تأسیس نهاد پیش‌بینی نشده در قانون اساسی را به رهبری نمی‌دهد. علاوه بر آن، تأسیس دادگاه ویژه روحانیت، نقض بین اصل نوزدهم قانون اساسی است که تصریح می‌کند مردم ایران از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند اینها - که یقیناً روحانی بودن از مصادیق آن است - سبب امتیاز نخواهد بود. هکذا این دادگاه نقض آشکار ذیل بند چهاردهم اصل سوم قانون اساسی است که تساوی عموم را در برابر قانون تصریح کرده است. این دادگاه‌ها چه امتیازی برای روحانیون بوده باشد و چه تشدید مجازات، در هر دو صورت، خلاف قانون اساسی و شریعت است.

### **بخش چهارم: قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی**

#### **سلطنت فقیه و استحاله جمهوریت**

در این بخش، سومین اتهام جناب آقای خامنه‌ای یعنی قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی در دو فصل مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در فصل اول، مفاد قانون‌ستیزی و براندازی تشریح می‌شود. در فصل دوم، اصول قانون اساسی مرتبط با این اتهام توضیح داده می‌شود.



## فصل اول: براندازی جمهوری اسلامی و فروپاشی قانون اساسی

از زمانی که مرحوم میرزا یوسف مستشارالدوله کتاب «یک کلمه» را نوشت و جانش را نیز بر سر همان یک کلمه گذاشت، زعمای ایران از قاجاری و پهلوی و جمهوری اسلامی، هنوز معنای آن «یک کلمه» را در نیافته‌اند. و آن یک کلمه، قانون است. با اینکه ایران نزدیک یکصد و پنج سال است قانون اساسی دارد، و از نخستین کشورهای آسیائی در این امر محسوب می‌شود، اما ما هنوز از عدم عمل به قانون می‌نالیم. زمامداران تنها زمانی یاد قانون افتاده‌اند که به نفعشان بوده، اما هرگز در مواقعی که قانون، محدودشان کرده، تن به آن نداده‌اند، آن را دور زده‌اند، تحریف یا نقضش کرده‌اند. همین تفکیک قوا و اینکه واضع قانون باید مجزای از مجری قانون و ناظر و داور آن باشد، قدم بلندی است. ما هنوز به همین نکته نیز واقف نشده‌ایم. زمامداران یا منصوبانشان قانون وضع می‌کنند، آن گونه که خود می‌پسندند قانون را تفسیر می‌کنند و قضات را موظف می‌کنند آن گونه که خود می‌پسندند حکم کنند. قانون‌ستیزی به چند صورت ممکن است:

اول، نقض صریح قانون. در بخش‌های قبلی به مواردی از این صورت اشاره شد.

دوم، تفسیر ناصواب قانون به شیوه‌ای که اصول آمره قانون یا اهداف قانونگذار را زیر پا بگذارد.

سوم، محدود کردن قوه مقننه و منع آن از وضع قانون در برخی نواحی و در عوض سپردن غیرقانونی تقنین در این نواحی به برخی نهادهای منصوب تحت امر.

چهارم، تصرف غیرقانونی در انتخابات مجلس قانونگذاری و مجلس عالی و فرستادن نمایندگان مورد نظر و مطیع حاکمیت به جای منتخبان واقعی ملت به مجالس شورا و عالی.

هر مرحله از مرحله قبلی خطرناک‌تر و پیچیده‌تر است. در مرحله اول، صریحاً به قانون عمل نمی‌شود. در مرحله دوم، قانون تحریف می‌شود. در مرحله سوم، قانونگذار محدود می‌شود و نهاد غیرقانونی، قانون وضع می‌کند. در مرحله چهارم، کلاً قانونگذار جعلی - گزیده‌های منصوبان حاکمیت - به جای قانونگذار اصلی که نمایندگان منتخب ملت باشند، به مجلس شورا یا مجلس خبرگان فرستاده می‌شوند.

آقای خامنه‌ای هر چهار نوع قانون‌ستیزی را در کارنامه بیست و یک ساله خود دارد. مهم‌ترین اصول مرتبط با حقوق ملت و آزادی‌های مشروع را نقض کرده است. منصوبانش در شورای نگهبان در موارد متعددی بر خلاف اصول آمره قانون اساسی یا موازین اسلام، اصولی از قانون اساسی را تفسیر کرده‌اند، تفاسیری که قانون اساسی تازه‌ای است. ایشان مجلس شورای اسلامی را در حوزه فرهنگ و هنر و آموزش عالی از حق تقنین خود برخلاف قانون محروم کرده، افسار تقنین را در این حوزه به منصوبان خود در شورای عالی انقلاب فرهنگی سپرده است. مجلس شورای اسلامی در زمان زمامداری ایشان به واسطه مداخلات مکرر وی در امور تقنینی به مجالسی مطیع و تحت امر تبدیل شده است. آنچنان که رئیس مجلس اخیراً اظهار داشت: «این مجلس خامنه‌ای است!» مجلسی که بزرگ‌ترین فخرش در خط رهبر بودن است، و تحت نظر وی قانون وضع می‌کند و از تحقیق و تفحص چشم‌پوشی می‌کند، عصاره فضائل ملت نیست، خونابه دل مردم است.

و از همه تأسف‌بارتر، ایشان انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورا و مجلس خبرگان را دو مرحله‌ای کرده، در مرحله اول از میان نامزدها تنها کسانی گزینش می‌شوند که مراتب ارادت و تبعیتشان از مقام رهبری احراز شود یا حداقل در زمره منتقدان آن مقام نباشند. تنها کسانی که احراز صلاحیت شده‌اند، اجازه ورود به دایره انتخاب ملت را می‌یابند. در این صورت، راه‌یافتگان به مجلس شورا یا مجلس خبرگان یا ریاست جمهوری کاملاً قابل اطمینان هستند که هرگز انتقاد از منویات مقام رهبری یا مخالفت با اوامر ایشان به مخیله‌شان هم خطور نخواهد کرد.

البته اگر با همه تمهیدات از صندوق انتخابات کسانی رأی آوردند که بر خلاف مصلحت نظام بوده‌اند، مهندسی انتخابات انجام می‌شود، یعنی مصلحت نظام که اوجب واجبات است بر انتخاب مردم، مقدم شده و اشتباه مردم در انتخاب غیراصحیح تصحیح شده و کسی را که مردم «می‌باید» انتخاب می‌کردند و غفلت کرده به وی رأی نداده بودند از صندوق به در آورده می‌شود. این فرایند پیچیده هرگز تقلب نیست، زیرا با اذن و امر ولی امر صورت گرفته که مشروعیت قانون اساسی و تمام نظام از ایشان است.

فرایند دوم مرحله‌ای انتخابات، غالباً با موفقیت انجام می‌شود و نیازی به اعمال مهندسی پیچیده نیست، یا به انجام حد رقیقی از مهندسی و به شکل جزئی افراد مورد نظر مقام رهبری از صندوق به در می‌آیند، آنچنان که در انتخابات مجلس هفتم و یا دور چهارم خبرگان یا دور نهم ریاست جمهوری انجام شد. اما در دور اخیر انتخابات ریاست جمهوری، مهندسی غلیظ‌تر و همه‌جانبه‌تری «مصلحت نظام» را تأمین کرد، تعجب از برخی افراد فاقد بصیرت است که آراء مردم را بر مصلحت نظام، مقدم کرده و در برابر اراده مقام رهبری جاهلانه مقاومت می‌کنند و غافلند که فرد مورد



نظر مقام رهبری همان کسی است که «باید» رأی می‌آورد و ایشان تفضل کرده، خطای مردم را قبل از اعلام، تصحیح کردند. فتنه‌گران به جای تشکر از این مرحمت، آشوب به پا می‌کنند.

این تبیین که شمه‌ای از آن گذشت، واقعیت «مردم‌سالاری دینی» از دیدگاه حضرت آقای خامنه‌ای است. مراد از مردم‌سالاری دینی، جمله دو قسمتی است: «میزان، رأی مردم است تا آنجا که ولی فقیه صلاح بداند»، و آنچه ولی فقیه به مصلحت بداند، همان باید رأی مردم باشد. مؤمن واقعی کسی است که صلاح‌دید ولی امر را بر صواب‌دید خود مقدم بدارد. واضح است که منصوب رهبری یا نامزد مورد نظر ایشان، بر منتخب تمام ملت رجحان دارد.

به نظر نگارنده این سطور، این دیدگاه از بنیاد غیراخلاقی، خلاف شرع، منافی حق تعیین سرنوشت و خلاف قانون اساسی است. عنوان مردم‌سالاری بر چنین روند رسوائی نهادن، جز تزویر نمی‌تواند باشد.

و اما براندازی جمهوری اسلامی (از نوع نرم و سخت) اتهامی است که جناب آقای خامنه‌ای منتقدان و مخالفان خود را به آن به کرات متهم کرده است. انتقاد از استبداد و دیکتاتوری، اعتراض به ظلم و جور، نقد قانون‌شکنی، براندازی نیست. انجام وظیفه ملی و دینی و اخلاقی است. براندازی جمهوری اسلامی به معنای واقعی کلمه دو رکن دارد، نادیده گرفتن حاکمیت ملی و زیر پا نهادن موازین اسلام، دو رکن اصلی جمهوری اسلامی. کسی که مقابل اراده ملت می‌ایستد، به منتخبان ملت در مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان اجازه نظارت به عملکرد خود و نهادهای تحت امرش را نمی‌دهد، آزادی‌های مشروع را نقض کرده است، منصوبانش انتخابات را با غریبال آنها که منتقد رهبرند به دو مرحله تبدیل کرده، کشور را بر خلاف قانون اساسی به شیوه استبدادی و خودکامگی اداره کرده است، حقیقتاً برانداز است.

کسی که به جای ملاک قرار دادن «موازین اسلام»، بخشی از احکام فرعی ظاهری را آن هم با فهمی جزئی‌نگرانه و قشری، تمام اسلام و تشیع پنداشته، با تزیین اصول و میدان دادن به برخی فروع پیش پا افتاده جوانان را نسبت به شریعت سهله سُمحه و دین رحمت بدبین کرده است، آری چنین کسی حقیقتاً به براندازی جمهوری اسلامی اقدام کرده است.

کسی که با سیاسی کردن شورای نگهبان از سال ۱۳۷۱ این نهاد محافظه‌کار حقوقی را به ماشین قلع و قمع جمهوری نظام از طریق تفاسیر متضاد با روح قانون اساسی و متناقض با اصل بنیادی تعیین سرنوشت و محدود کردن کارگزاران نظام به ارادتمندان و چاکران رهبری تبدیل کرد، به فروپاشی و انهدام قانون اساسی و براندازی جمهوری اسلامی دست یازیده است.

به نظر راقم این سطور، جناب آقای خامنه‌ای بزرگ‌ترین برانداز نظام جمهوری اسلامی هستند. هیچ‌کس به اندازه ایشان آبروی جمهوری اسلامی را نبرده است. اینکه ایشان منتقدانش را به براندازی متهم می‌کند، فرافکنی است.

## فصل دوم: قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون

در این فصل، اصولی از قانون اساسی که به حوزه حق تعیین سرنوشت، تقنین و اجرا مربوط می‌شود و توسط مقام رهبری به شکل نهادینه نقض شده، در هفده نمونه مورد بحث قرار می‌گیرد.

### اول. نقض اصول ششم و پنجاه و ششم: نقض مستمر حاکمیت ملی

اصل ششم قانون اساسی می‌گوید: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد». بر اساس ذیل اصل یکصد و هفتاد و هفتم این اصل غیرقابل تغییر است.

جمهوریت یعنی اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی. در زمان آقای خامنه‌ای اگر چه به ظاهر به این اصل عمل شده و ما هر سال یک انتخابات داشته‌ایم، انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شوراها و خبرگان؛ اما همه بحث بر سر این است که این انتخابات تا چه حد متکی بر آراء عمومی بوده است؟ ما قبل از انقلاب هم انتخابات داشتیم اما هرگز در نظام شاهنشاهی کشور به اتکاء آراء عمومی اداره نمی‌شد. اداره کشور به اتکاء آراء عمومی ضوابطی دارد.

فصل پنجم قانون اساسی «حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن» نام دارد. نخستین اصل این فصل یعنی اصل پنجاه و ششم می‌گوید: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الاهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند». این



اصل حق حاکمیت ملی را حقی الهی دانسته است که سلب‌شدنی نیست. احدی حق سلب این حق الهی را ندارد. به علاوه، هیچ‌کس مجاز نیست این حق حاکمیت ملی را در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.

با توجه به دو اصل یادشده، اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی می‌باید تفسیر شود. این اصل که حاصل بازنگری سال ۶۸ است می‌گوید: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.» این اصل، تنها اصل قانون اساسی است که واژه «ولایت مطلقه» در آن به کار رفته است. ولایت مطلقه امر و امامت امت یا همان رهبر مطابق نص اصل ششم قانون اساسی موظف است کشور را با اتکاء به آراء عمومی اداره کند. مطابق نص اصل پنجاه و ششم قانون اساسی وی حق ندارد حق الهی حاکمیت ملت را سلب کند یا آن را در خدمت منافع فرد (از جمله خودش) یا گروهی خاص (از جمله روحانیون یا پاسداران) قرار دهد.

جناب آقای خامنه‌ای متهمند که طی بیست و یک سال، با تمهید مقدمات و برنامه‌ریزی دقیق اصول ششم و پنجاه و ششم قانون اساسی را نقض کرده‌اند و در اداره امور کشور به‌جای اینکه به آراء عمومی اتکا کنند، «استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی» (نقض مفاد بند ششم اصل سوم) و «ستمگری و سلطه‌گری» (نقض مفاد انتهای بند ششم اصل دوم قانون اساسی) پیشه کرده، حق حاکمیت ملی را سلب کرده، به‌جای آن حکومتی شخصی و استبدادی برقرار کرده‌اند. ایشان حاکمیت ملی را در خدمت منافع شخصی خود و ارادتمندان و مطیعان درگاهشان درآورده‌اند، نظامیان پاسدار و روحانیون همسو را بر کرده مردم مسلط کرده‌اند.

معنای حقوقی ولایت مطلقه امر و امامت امت در این قانون اساسی این است که ایشان بر اساس حق حاکمیت ملت و با اتکاء به آراء عمومی کشور را اداره کند. بر این اساس رهبر موظف بوده که کلمه‌ای بر خلاف حاکمیت ملت نگفته باشد و تصمیمی بر خلاف آراء عمومی اتخاذ نکرده باشد. اختیارات و وظائف رهبری در اصل یکصد و ده قانون اساسی احصاء شده است و ایشان خارج از آن وظائف هیچ اختیار قانونی دیگری ندارد. اینکه تفسیر فقهی یا تلقی شخصی وی یا دیگران از این دو واژه چه اقتضائی دارد، قانوناً هیچ اعتباری ندارد.

تعریف و محدوده وظائف و اختیارات این سمت را خود قانون مشخص می‌کند نه هیچ مرجع و منبع دیگری. آن هم در اصلی که میزان اختلاف فقها در آن از نفی مطلق تا هم شأنی با رسول‌الله (ص) در اداره جامعه در نوسان است. در مورد نظر خاص بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز ایشان در آخرین دیدگاه مکتوبش به صراحت به نمایندگان مجلس اظهار داشت از این به بعد بنا داریم بر اساس قانون اساسی عمل کنیم.

معنای صریح اصول ششم و پنجاه و ششم که از اصول آمره قانون اساسی هستند این است که رهبر جمهوری اسلامی موظف بوده در صورتی که نظر شخصی‌اش با آراء عمومی در تعارض قرار گیرد، تن به آراء عمومی و حق حاکمیت ملت دهد. اگر برعکس در چنین مواردی نظر شخصی و صلاحیت شخصی‌اش را بر آراء عمومی و حاکمیت ملت مقدم کرده باشد، معنای صریح حقوقی‌اش استبداد، خودکامگی، انحصارطلبی، ستمگری و سلطه‌گری است که قانون اساسی به دقت وی را از آن بر حذر داشته است.

### دوم. نقض اصول پنجاه و هشتم و هفتاد و یکم: مصوبات غیر قانونی شورای عالی انقلاب فرهنگی

اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی می‌گوید: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد.» معنای این اصل، این است که قانون فقط در انحصار قوه مقننه است، و هیچ فرد یا نهاد دیگری مجاز به قانون‌گذاری نیست. دستور، امریه، مصوبه و حکم هیچ‌کس - بدون هیچ استثنائی - «قانون» نیست. قانون یک واژه کاملاً مشخص حقوقی است، تشریفات خاصی دارد و جز قانونگذار مجاز به وضع آن نیست. قانون اساسی اصطلاحی با عنوان «در حکم قانون» را نپذیرفته است. تنها به موجب ماده ۹ قانون مدنی «مقررات و عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است.» فارغ از آن آنچه «در حکم قانون» خوانده می‌شود، از اساس غیر قانونی است.

بر این اساس، مقام رهبری و نهادهای تحت امرش از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی حق قانونگذاری ندارند و نهادهایی مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام که اهم وظایفش در قوه مقننه تعریف شده، خارج از آن حق قانونگذاری ندارد.

احکام حکومتی، فرامین، دستورات و منویات مقام رهبری، نه قانون است و نه در حکم قانون. حال آنکه شورای نگهبان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی و قوه مجریه صریحاً منویات و احکام رهبری را در حکم قانون بلکه مهم‌تر از قانون اعلام کرده، عمل می‌نمایند. در این زمینه تنها به آخرین نمونه اشاره می‌کنم. موارد تخلف آقای خامنه‌ای و مجموعه تحت امرشان از مفاد همین یک اصل، یک جلد کتاب است.



دادستان کل کشور غلامحسین محسنی اژه‌ای در تاریخ سی و یکم خرداد ۱۳۸۹ در نامه رسمی به صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه در توقف حکم صادره قاضی درباره دانشگاه آزاد اسلامی نوشته است: «نظر به اینکه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در دایره وظایف و اختیارات آن شورا از بدو تأسیس در زمان امام راحل (ره) و در ادامه آن در دوران زعامت مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) به استناد امر ولی فقیه در حکم قانون بوده و آثار قانونی بر آن مترتب می‌باشد. علی‌هذا دستور موقت صادره به گونه‌ای که شامل تمام مواد اساسنامه باشد، خلاف موازین شرعی بوده...». این تقاضای غیرقانونی در تاریخ اول تیر ۸۹ مورد موافقت رئیس قوه قضائیه قرار گرفت.

بر خلاف نظر دادستان و رئیس قوه قضائیه، نه تنها مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی به استناد امر ولی فقیه در حکم قانون نیست و آثار قانونی بر آن بار نمی‌شود، بلکه اوامر ولی فقیه نیز در حکم قانون نیست و بار کردن آثار قانونی بر آن پیگرد قانونی دارد. مقام رهبری به استناد کدام مجوز قانونی قانونگذاری درباره دانشگاه‌ها و فرهنگ کشور را از حیطة وظائف قوه مقننه خارج و به نهاد انتصابی تحت امر خود سپرده است؟ اگر به فرمان بنیانگذار جمهوری اسلامی استناد می‌شود، عین اشکال به ایشان هم وارد است، با این تفاوت که ایشان در سال ۱۳۶۷ در پاسخ اشکالات نمایندگان مجلس پذیرفت که آنچه انجام شده مقتضیات زمان جنگ بود و از آن به بعد، بنا دارد بر اساس قانون عمل کند. فرمان ایشان درباره شورای عالی انقلاب فرهنگی با این نامه، نسخ شده، قابل استناد نیست.

با صراحت عرض می‌کنم مصوبات شورای انقلاب فرهنگی تا مورد به مورد به تصویب مجلس شورای اسلامی نرسیده باشد، وجاهت قانونی ندارد. استناداً به اصل هشتاد و پنج قانون اساسی، مجلس نمی‌تواند حق قانونگذاری خود را کلاً و جزئاً به نهادی خارج از مجلس بسپارد. ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی یقیناً حق قانونگذاری ندارد و هیچ مستند قانونی برای اینکه منویاتش در حکم قانون باشد، در دست نیست. جناب آقای خامنه‌ای متأسفانه بزرگ‌ترین ناقض اصول پنجاه و هشتم و هفتاد و یکم قانون اساسی بوده است.

از سوی دیگر، راستی آیا مجلس در حوزه آموزش عالی، که برخلاف قانون به شورای انتصابی عالی انقلاب فرهنگی سپرده شده حق قانونگذاری دارد؟ رئیس قوه قضائیه (۲ تیر ۸۹) اعتراف کرد که «در قانون دیوان عدالت اداری تصریح شده که مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی مانند مصوبات شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام حتا در دیوان عدالت اداری نیز قابل بررسی نیست» چرا که نهاد تحت امر رهبری است! رهبری در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۷۸/۹/۲۳ گفته: «به نظر من اینجا هیچ شبهه قانونی ندارد؛ من دارم قاطع می‌گویم. بنده، بی‌اطلاع از قانون اساسی نیستم، اینجا برابر قانون است؛ چون امام این را تأکید و تصویب کرده و آن چه را که امام و رهبری تصویب بکند و قرار بدهد، طبق قانون اساسی، مَر قانون است و هیچ مشکلی ندارد. اگر در قانون اساسی و در مفهوم این معانی هم شبهه‌ای هست، از شورای نگهبان سؤال بکنید؛ قطعاً همین را پاسخ خواهند داد. شورای عالی انقلاب فرهنگی و شوراهای گوناگون دیگری وجود دارد که همه اینها یا به یک واسطه، یا بی‌واسطه، مصوبه زمان امام (رضوان الله علیه) است؛ به هر حال، مصوبه مقام رهبری هستند و از لحاظ قانونی، هیچ اشکالی ندارند. الآن مشکلات فراوانی برای دولت پیش می‌آید که از همین طریق حل می‌شود؛ باید هم حل بشود، هیچ اشکال قانونی هم ندارد». این تلقی، غیرقانونی و برخلاف قانون اساسی است.

مجلس شورای اسلامی برخلاف اصل هفتاد و یکم قانون اساسی مجاز نیست در قلمرو نهادهای تحت امر رهبری (از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی، دادگاه ویژه روحانیت، مجمع تشخیص مصلحت نظام و...) قانون وضع کند، مگر قبلاً در این زمینه، تحصیل اذن خاص کرده باشد. رهبر «عموم مسائل» مصرح در این اصل را نقض کرده، قلمرو ولایت وی از شمول قانون بیرون برده است و حق قانونگذاری مجلس در این محدوده توسط رهبر سلب شده است.

### سوم. نقض اصل هفتاد و ششم: تحقیق و تفحص از نهادهای تحت امر رهبری بدون اذن ایشان ممنوع!

اصل هفتاد و ششم قانون اساسی مقرر داشته است: «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد.» در تمام امور کشور، یعنی «تمام امور کشور»، حتا قلمرو رهبری و نهادهای تحت امر وی. اما در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای یقیناً حق تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی توسط وی نقض شده است. مجلس نه تنها از تحقیق و تفحص در بیت رهبری محروم بوده است، بلکه تحقیق و تفحص در نهادهایی از قبیل صدا و سیما و قوه قضائیه که مستقیماً توسط منصوبان رهبری اداره می‌شود، بدون اجازه ویژه از محضر ایشان نیز ممنوع بوده است. تحقیق و تفحص‌هایی که استثنائاً از هفت خان رستم گذشته و عملی شده باشند، اجازه قرائت در صحن علنی مجلس را نیافته‌اند. نمونه بارز آن، تحقیق و تفحص درباره دو فاجعه حمله به کوی دانشگاه تهران در سال ۸۸ و تخلفات بازداشتگاه کهریزک در همان سال است.



در پی استفساریه مجلس شورای اسلامی از شورای نگهبان در خصوص اصل ۷۶ قانون اساسی این شورا در تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۷ و طی نظریه شماره ۳۳۴۴ اعلام داشت: «اصل ۷۶ قانون اساسی شامل مواردی از قبیل مقام معظم رهبری، مجلس خبرگان و شورای نگهبان که مافوق مجلس شورای اسلامی می‌باشند، نمی‌شود.»

رئیس قوه قضائیه در نامه مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۸۵ به رئیس مجلس شورای اسلامی ضمن اینکه تحقیق و تفحص از قوه قضائیه را خلاف قانون اساسی می‌شمارد، متذکر می‌شود: «تفسیر شورای نگهبان نیز از اصل ۷۶ مورخ دوم دی ۱۳۷۲ که مواردی را از قبیل دستگاه‌های زیر نظر مقام معظم رهبری (مجلس خبرگان، شورای نگهبان و...) استثنا می‌کند، و دلالت روشن دارد که اصل ۷۶ شامل قوه قضائیه نیز نمی‌شود، زیرا قضاوت از شؤون خاص ولایت فقیه و حاکم اسلامی بوده و با اذن و نصب او مشروعیت دارد و لهذا در قانون اساسی نیز تصریح شده است ریاست این قوه، توسط مقام معظم رهبری، از میان فقهای واجد شرایط منصوب می‌گردد. و شورای نگهبان نیز بر همین اساس در مجلس ششم با مصوبه مجلس نسبت به تحقیق و تفحص از سازمان صدا و سیما بدون اذن و اجازه مقام معظم رهبری مخالفت نموده و آن را خلاف قانون اساسی دانست، به دلیل اینکه تنها رئیس سازمان مذکور از طرف مقام معظم رهبری منصوب می‌گردد، که این مطلب در قوه قضائیه روشن‌تر و صریح‌تر است.» در نهایت تحقیق و تفحص مزبور به حوزه اداری مالی قوه قضائیه تنزل می‌یابد!

### چهارم. نقض اصول هشتاد و چهارم و هشتاد و ششم: انتقاد نمایندگان مجلس از رهبری عملاً ممنوع

اصل هشتاد و چهارم قانون اساسی می‌گوید: «هر نماینده در برابر تمام ملت مسؤول است و حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اظهار نظر نماید.» اصل هشتاد و ششم نیز مقرر می‌دارد: «نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رای خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آنها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا آرائی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند، تعقیب یا توقیف کرد.» در زمان آقای خامنه‌ای هر دو اصل نقض شده است. نمایندگان مردم در مجلس آزاد نیستند که خلاف نظرات رهبری سخن بگویند و اگر جرأت کرده و متفاوت با وی در مجلس سخن گفتند، بلافاصله تعقیب و توقیف می‌شوند. نمونه‌های متعددی در این زمینه سراغ است. مشهورترین نمونه آن نامه نمایندگان متحصن مجلس ششم بود. سرنوشت محسن میرامادی و بهزاد نبوی و دیگر تهیه‌کنندگان آن نامه تاریخی باید که مایه عبرت خلایق گردد.

### پنجم. نقض اصل پنجاه و نهم: همه‌پرسی عملاً ممنوع

اصل پنجاه و نهم قانون اساسی تصریح کرده است: «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد.» در زمان بنیانگذار جمهوری اسلامی دو بار به آراء عمومی مراجعه شد، یک بار برای اصل نظام و دیگری برای قانون اساسی. وی فرمان همه‌پرسی سوم را هم برای بازنگری قانون اساسی صادر کرد، که قبل از انجام آن به سرای باقی شتافت.

از زمان آخرین همه‌پرسی بیست و یک سال می‌گذرد. در این فاصله به‌ویژه در سال گذشته مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اتفاق افتاد که نیاز مبرم به مراجعه مستقیم به رجوع آراء مردم داشت. بحران ملی پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ که رهبری آن را فتنه خواند و بسیاری از منتقدان آن را جنبش دانستند و فرمانده کل سپاه آن را خطرناک‌تر از جنگ هشت‌ساله با عراق ترسیم کرد، با درایت و رعایت ضوابط قانونی از جمله همین اصل قابل حل بود و هست. آیا مجلسی که شورای نگهبان تدارک دیده است هرگز به فکر استفاده از این حق قانونی می‌افتد؟ آیا شورای نگهبان بر فرض صدور چنین مصوبه‌ای از مجلس آن را خلاف شرع نمی‌شمارد؟ چرا که رهبری در هر امر ریز و درشتی فرمایشی کرده که به زعم منصوبانشان عین قانون بلکه بالاتر از قانون است.

راستی در چه مسأله‌ای می‌توانیم همه‌پرسی کنیم که مخالفتی با منویات و اوامر و احکام رهبری نداشته باشد؟ ملاحظه می‌فرمائید رهبری و برداشت خلاف قانون منصوبان ایشان در شورای نگهبان بزرگ‌ترین مانع اجرای این اصل مهم قانون اساسی است. راستی اگر در مسأله‌ای رهبر مخالف باشد آیا می‌گذارد همه‌پرسی برگزار شود؟ یک سال است بسیاری از مردم مطالباتی را مطرح می‌کنند که خلاف منویات رهبری است. برای رهائی از این شکاف حکومت و مردم، راهکار قانونی مراجعه به آراء عمومی است. رهبری اطمینان دارد که بازنده اصلی این میدان خواهد بود، لذا به سرکوب معترضین دست یازیده، قانون اجازه سرکوب و خفقان به هیچ‌کس نداده است. متأسفانه در اجرای اصل همه‌پرسی در قانون اساسی نیز رهبری مردود شده است. اگر زمانی فکر نجات ایران برایشان اهمیت داشته، به اصل پنجاه و نهم ذره‌ای بیندیشند.



### ششم. نقض اصل نود و یکم: فقهای شورای نگهبان و نابلوی عدالت و آگاهی به مقتضیات زمان و مکان

در اصل نود و یکم قانون اساسی مقرر شده است که فقهای شورای نگهبان «عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز» باشند. فقهای که توسط رهبری به عضویت شورای نگهبان در آمده‌اند، به ندرت حائز شرایط مقرر در این اصل بوده‌اند. اظهار نظر و مصاحبه‌های ایشان، نشان می‌دهد که در حد متعارف و نسبی، آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز نیستند، و غالباً از ملکه عدالت بی‌بهره‌اند. جناب آقای احمد جنتی دبیر دائمی شورای نگهبان، بهترین مصداق ارزیابی معیارهای فوق است. به نظر می‌رسد مهم‌ترین ملاک نصب فقهای شورای نگهبان، ارادت‌کشی ایشان و تابعیت مطلقه آنان بوده است نه چیز دیگر. شورای نگهبان از سال ۱۳۷۱ به عامل اصلی فروپاشی قانون اساسی و استحاله جمهوریت تبدیل شده است و عامل اصلی این انحراف بنیادی، شخص آقای خامنه‌ای است.

### هفتم. نقض اصول نود و هشتم و نود و نهم: نظارت استصوابی، تفسیر بر خلاف متن

در اصل نود و هشتم «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه‌چهارم آنان انجام می‌شود.» تفسیر قانون همانند تفسیر هر متنی ضوابطی دارد. تفسیر نمی‌تواند بر خلاف مسلمات متن و بر اساس سلاقی شخصی مفسران صورت بگیرد. بسیاری از تفسیرهای انجام‌گرفته از قانون اساسی توسط شورای نگهبان انصافاً خوانشی غیرحقوقی از قانون اساسی هستند.

مهم‌ترین نمونه آن تفسیر اصل نود و نهم قانون اساسی است. متن این اصل چنین است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.»

«نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات، از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیدها می‌شود.» (مجموعه نظریات شورای نگهبان، مرکز تحقیقات شورای نگهبان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۲۶)

شورای نگهبان در سال ۱۳۷۱ این نظارت را استصوابی تفسیر کرده است. با این تفسیر، کلیه انتخابات مقرر در قانون اساسی دو مرحله‌ای شده است. مرحله اول نامزدهای انتخابات توسط منصوبان رهبری در شورای نگهبان احراز صلاحیت می‌شوند. بنا بر تفسیر شورای نگهبان، در این مرحله اصل بر برائت نیست. ایشان به نمایندگی از رهبری خود را موظف به احراز صلاحیت نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی می‌دانند. مهم‌ترین رکن احراز صلاحیت نمایندگی «اعتقاد به اصل مترقی ولایت فقیه» و «التزام عملی به مصداق آن» است. بنا بر این، با همین یک قلم تفسیر کلیه منتقدان رهبری از خدمتگزاری در نظام محروم می‌شوند، ولو از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار باشند.

«شاه نیز اعتقاد به نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و ملت را شرط شرکت در انتخابات می‌دانست. او نظام شاهنشاهی که جزء قانون اساسی مشروطه بود، از قانون تفکیک و آن را هم‌ردیف و مهم‌تر از قانون دانست تا هر جا اعمال غیرقانونی او توجیه ندارد و با مخالفت مردم روبه‌رو می‌شود، آن اعمال را به نظام شاهنشاهی و اراده سنیه ملوکانه مستند کند. می‌بینیم شاه مشروطه و مبرا از مسؤولیت برای نخستین بار رأساً قانونگذاری هم می‌کند و انقلاب شاه و مردم را جزء منابع قانونی و مهم‌تر از قانون اساسی معرفی می‌کند. در کنگره آزاد زنان و آزاد مردان در سال ۱۳۴۲ اعلام شد هرکس با انقلاب شاه و مردم مخالف باشد نمی‌تواند در انتخابات مجلس شورای ملی نامزد شده و یا در چرخه مدیریت مملکت مشارکت داشته باشد.» (۱۸) نظام شاهنشاهی را بردارید، ولایت فقیه به جایش بگذارید، انقلاب شاه و ملت را بردارید، سیاست‌های کلی نظام را به جایش بگذارید. این است معنای همسوئی استبداد قبل و بعد از انقلاب.

تفسیر نظارت موجود در اصل نود و نهم به نظارت استصوابی، خلاف قانون اساسی است. در باب وقف فقه، نظارت واقف یا ناظر منصوب وی بر متولی به دو قسم استطلاعی و استصوابی تقسیم شده است. اگر در وقف‌نامه، نوع نظارت مشخص نشده باشد، از آنجا که اثبات نظارت استصوابی مؤونه زانده می‌خواهد، اصل بر عدم آن است و نتیجه، نظارت استطلاعی است. ضوابط علم اصول فقه چنین اقتضائی دارد. نظارت اصل نود و نه را به نظارت استصوابی تحویل کردن، تفسیر نیست، افزودن اصل تازه‌ای به قانون اساسی است که بر عهده مجلس خبرگان قانون اساسی است و از عهده شورای نگهبان و رهبری بیرون است.

اگر مراد قانونگذار از نظارت، نظارت استصوابی بود، یقیناً می‌بایست به این امر مهم تصریح می‌کرد. با چنین تفسیر غیرقانونی هندسه انتخابات در جمهوری اسلامی کاملاً تغییر کرده است. کلیه انتخابات از انتخاب مستقیم ملت - که حق قانونی آنان است - به انتخاب در بین نامزدهای احراز صلاحیت شده شورای نگهبان تنزل پیدا کرده است. این انتخابات محدود، منظور قانونگذار نبوده است. رهبری می‌تواند انتخابات با نظارت



استصوابی را مردمسالاری دینی بنامد، اما با تغییر نام، محتوای تجاوز رهبری به حقوق ملت عوض نمی‌شود. رهبر با این تحریف قانون اساسی در واقع خواسته همواره یک نتیجه انتخابات تضمین شده داشته باشد، انتخاباتی که هرگز نتیجه خلاف نظر رهبری از صندوق‌های آن در نیاید. البته گاهی اشتباه محاسباتی داشته است و نتوانسته برنده انتخابات را درست پیش‌بینی کند. از آن جمله خرداد ۱۳۷۶ است.

نظارت استصوابی بزرگ‌ترین تخلف رهبری از قانون اساسی است که نتیجه آن انحراف کامل جمهوریت نظام است. بر اساس این تحریف نابخشودنی انتخابات طبیعی مستقیم به انتخابات مهندسی شده دوحله‌ای تضمینی است. اگر رهبری بر نظارت استصوابی تأکید دارد دو راه حل قانونی پیش روی ایشان است: اصلاح قانون اساسی و همه‌پرسی. بله از صاحبان حقیقی کشور بپرسد. به عنوان یک نظرخواهی تخصصی می‌تواند از جامعه حقوقی کشور، اساتید حقوق دانشگاه‌ها و نیز فقهای حوزه‌های علمیه (البته فقهای مستقل از حکومت) بپرسد. من اطمینان دارم که تنها پشتوانه نظارت استصوابی زور و فشار سیاسی است و مدافعان نظارت استصوابی چه در عرصه حقوقی و فقهی و چه در عرصه افکار عمومی محکوم می‌شوند. ذره‌ای تردید دارند، امتحان کنند.

### هشتم. نقض ذیل اصل یکصد و هفتم: عدم تساوی عملی رهبر با دیگر شهروندان

آنچه در اصل یکصد و هفتم متوجه رهبری است عدم رعایت ذیل آن است. این اصل تصریح می‌کند «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.» تساوی در برابر قوانین اقتضا می‌کند که یک شهروند عادی بتواند از رهبر شکایت کند و به شکایتش با انصاف و مطابق قانون رسیدگی شود. در شرایطی که ابراز نظر متفاوت با رهبر گوینده را از هر حقوق اجتماعی محروم می‌کند، و مؤدبانه‌ترین انتقاد از وی به عنوان توهین و اهانت تلقی می‌شود و با استناد به قانون مجازات اسلامی (قانونی ظالمانه و خلاف قانون اساسی) به زندان محکوم می‌شود، چگونه می‌توان ادعا کرد که ایشان با دیگر شهروندان در برابر قانون مساوی هستند؟

### نهم. نقض اصول یکصد و دهم و شصتم: اختیارات فراقانونی رهبری؟

اصل یکصد و دهم قانون اساسی «وظایف و اختیارات رهبر» را در یازده مورد احصاء کرده است. اصل شصتم نیز تصریح کرده است: «اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده، از طریق رئیس‌جمهور و وزراء است.» اموری که مستقیماً بر عهده رهبری است محدود به موارد یازده‌گانه اصل یکصد و یازده است. بر این اساس، رهبری هیچ مسؤولیت قانونی دیگری خارج از این وظائف بر عهده ندارد. اینکه برخی منصوبین رهبری (همانند محمد یزدی و محمدتقی مصباح یزدی) با استناد به برخی جملات مرحوم آیت‌الله خمینی تبلیغ می‌کنند که اصل یکصد و یازده کف اختیارات رهبری است، و الا اختیارات رهبری بسیار بیش‌تر از مواردی است که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، سخنی به غایت نادرست است.

اولاً آن سخن مرحوم آیت‌الله خمینی متعلق به سال‌ها قبل از بازنگری قانون اساسی است و ایشان تمام نقائص اختیارات مورد نظرشان را در فرمان بازنگری قانون اساسی تذکر دادند و همه آن موارد در قانون اساسی بازنگری شده ملحوظ شده است. ثانیاً لسان حقوقی این اصل لسان حصر و احصاء است، نه تمثیل و بیان نمونه. این از بدیهیات حقوق اساسی است که متأسفانه منصوبان رهبری در قوه قضائیه و شورای نگهبان هنوز از آن بی‌اطلاع‌اند. ثالثاً اگر رهبری واقعا می‌پندارد این همه اختیار برای اداره کشور کافی نیست و متقاضی اختیارات بیش‌تری است، موظف است برای اصلاح قانون اساسی از طریقی که در همین قانون پیش‌بینی شده اقدام کند. تجاوز از محدوده این وظائف یا تفسیر این اصول برخلاف مراد قانونگذار توسط منصوبان رهبری در شورای نگهبان کاملاً مردود است و مصداق بارز نقض قانون اساسی است.

### دهم. نقض بندهای اول و دوم اصل یکصد و دهم: سنجه غیرقانونی سیاست‌های کلی نظام و نمونه بارز سوءتدبیر

بر اساس بند یکم این اصل «تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام» نخستین وظیفه رهبر است. مجمع تشخیص مصلحت نظام، نهادی انتصابی با عضویت اقلیتی انتخابی است. میزان انتصابی بودن مجمع از نیمه‌انتصابی بودن مجلس سنا در قانون اساسی مشروطه بیش‌تر است. جدیدترین بی‌اعتنائی رهبری به مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد شیوه نظارت بر انتخابات بود.

بند دوم این اصل «نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام» است. رهبری در شهریور ۱۳۸۴ این مهم را به مجمع تشخیص مصلحت نظام تفویض کرده است. در ماده دوم مقررات ده ماده‌ای که برای اجرای این نظارت صادر کرده، آمده است: «قوانین و مقررات شامل قانون برنامه



حسب مورد باید در چارچوب سیاست‌های کلی مرتبط با آن تنظیم شود، این مقررات در هیچ موردی نباید مغایر سیاست‌های کلی مربوط باشد.» درباره سیاست‌های کلی نظام ملاحظاتی رواست:

اولاً ایشان با این امریه قیدی بر کلیه قوانین، مقررات و برنامه‌های کشور نهاده است و در ماده هفتم این امریه شورای نگهبان را موظف کرده که در صورت مغایرت برنامه‌های پنج‌ساله با این سیاست‌های تعیین‌شده وی از حق وتوی خود استفاده کند.

به زبان ساده‌تر، رئیس‌جمهور و نماینده منتخب مردم در تقنین و اجرا موظفند در چارچوب سیاست‌هایی که رهبری تعیین کرده پیش روند. در غیر این صورت، شورای نگهبان، قانون و برنامه آنها را مغایر با شرع اعلام خواهد کرد. این امریه مغایر با اصل نود و یک قانون اساسی است. شورای نگهبان دو سنجه قانونی بیش‌تر ندارد، یکی احکام اسلام و دیگری قانون اساسی. امریه رهبری مصداق هیچ‌کدام نیست. آئین‌نامه اجرائی یکی از بندهای اصلی از اصول قانون اساسی با خود قانون اساسی متفاوت است. محدود کردن قانون‌گذار یا دولت به عنوان نمایندگان منتخب ملت به لزوم تبعیت از این سیاست‌های انتصابی نقض جمهوریت نظام از یک سو و نقض اصول متعدد قانون اساسی است.

سیاست‌های تعیینی از سوی رهبری تا در یک نهاد انتخابی تصویب نشده باشد، نمی‌تواند مصوبات نهادهای منتخب را محدود کند. این‌گونه قانون را قرائت کردن، رهبری را به دیکتاتوری خودکامه تبدیل می‌کند. راستی کدام عقل سلیمی می‌پذیرد که رهبر یا منصوبان ایشان برای منتخبان مردم تعیین تکلیف کنند؟ رهبر می‌تواند سیاست‌های مورد نظرش را به مجلس خبرگان یا مجلس شورای اسلامی بفرستد یا به همه‌پرسی بگذارد. بدون ارجاع به یک نهاد انتخابی، الزامی کردن آن برای قوه مقننه و قوه مجریه، تخلف از قانون اساسی است. آن هم در شرایطی که تردیدی در این نداریم که رهبر مقابل ملت ایستاده است و سیاست‌های متخذه ایشان مورد ادبار اکثریت ملت ایران است. اگر تردیدی دارید نظرخواهی کنید تا وجدانیتان شود که ادبار عمومی به ایشان تا چه میزانی است.

ثانیاً از زاویه دیگر، سیاست‌های کلی نظام تعبیر دیگری از وظائف دولت جمهوری اسلامی در اصل سوم قانون اساسی است. به راحتی می‌توان کارنامه رهبری را در طول این بیست و یک سال بر اساس شانزده وظیفه کلان دولت، مقرر در این اصل ارزشمند قانون اساسی ارزیابی منصفانه کرد. مقام رهبری متهم است که بندهای ذیل وظایف مقرر در اصل سوم قانون اساسی را انجام نداده برخلاف آنها سلوک کرده است:

بند یک. ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی.

بند دو. بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر.

بند سه. آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه، در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.

بند چهار. تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز بند پنج. تحقیق و تشویق محققان. رد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب.

بند شش. محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی.

بند هفت. تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون.

بند هشت. مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.

بند نه. رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی.

بند دوازده. پی‌ریزی اقتصادی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه.

بند چهارده. تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.

ثالثاً از منظری دیگر حقوق اجتماعی و فرهنگی از جمله مهم‌ترین حقوقی است که نقض آنها بالمآل منجر به تحدید و تهدید حقوق مدنی و سیاسی می‌شود و این دو واقعیت در کنار نقض گسترده و سیستماتیک حقوق مدنی و سیاسی شهروندان حق بر مشارکت سیاسی یا همان حق تعیین سرنوشت که یکی از محورهای اصلی فلسفه وجودی قانون اساسی است را مخدوش کرده است. ذیلاً به چند نمونه از سیاست‌های کلی نظام و منویات اجرایی مقام رهبری که حوزه‌های مختلفی از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملت را نقض می‌کند اشاره می‌شود.

اصل عدم تبعیض در بهره‌مندی از مواهب طبیعی و نیز فرصت‌های زندگی و تأمین امکانات عادلانه و اقتصاد صحیح جهت رفع فقر و محرومیت‌ها اگر نگوییم مهم‌ترین، از برترین اهداف حکومت‌ها در دنیای امروز است. جمهوری اسلامی با چنین قانون اساسی و چنین جایگاهی که به مقام انسان داده طبعاً باید از نظامی اقتصادی برخوردار باشد که به سمت تحقق این آرمان‌ها گام بردارد، اما سیاست‌های کلی نظام چه در بخش



سیاست‌های داخلی و به ویژه سیاست خارجی که از مهم‌ترین مشغولیت‌های مقام رهبری است نظام اقتصادی ما را که بنیه‌ای بسیار قوی برای تحقق این آرمانها دارد عملاً به سوی ورشکستگی برده است و وضع معیشتی امروز جامعه ما که به اعتراف نهادهای ذی‌صلاح قریب ۷۰ درصد آنها در مرز خط فقر هستند فاجعه‌ای انسانی را که در راه است نشان می‌دهد. سیاست‌های ایشان تحت عنوان اینکه «مردم باید شیرینی درآمدهای نفتی را بچشند» (نقل به مضمون) به جرأت می‌توان گفت یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به بار آورده است. سیاست‌های دولت فرمانبردار در ۵ سال اخیر و تزریق بدون برنامه درآمدهای نفتی به جامعه بر خلاف نظر صریح اساتید و صاحب‌نظران اقتصادی، رکود اقتصادی بی‌سابقه‌ای را در جامعه ایجاد کرده است. این سیاست اقتصادی در کنار سیاست دشمن‌تراشی و دشمن‌محوری رهبری که منجر به انزوای رو به تزاید کشور در جامعه بین‌المللی و تحریم‌های جهانی و منطقه‌ای و حتا تحریم‌های انفرادی گسترده‌تر از ایالات متحده بر کشور شده است، کشور ما را از حیث اقتصادی دچار بحران‌ها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی و صفت‌ناپذیری کرده است که نتیجه مستقیم اجرای سیاست‌های رهبری در عرصه داخلی و خارجی است که بی‌تردید، وصف تدبیر و مدیریت را از ایشان سلب کرده است.

بر اساس بند هشت اصل چهل و سوم قانون اساسی یکی از ضوابط اقتصاد جمهوری اسلامی عبارت است از «جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور». سیاست خارجی مشوش و خودمحوری که تنها در راستای اجرای منویات و دستورات مقام رهبری و حفظ حاکمیت مطلقه و بلامنازع ایشان است امروز کشور ما را به سراشیبی سقوط اقتصادی رهنمون شده است. یکی از آفتهای سیاست‌ها و تصمیمات ایشان بازکردن در بازار ایران به روی واردات محصولات نامرغوب خارجی به ویژه محصولات چینی - به نیت باطل جلب آراء آنها در شورای امنیت - است که کمر تولید ملی را شکسته و اقتصاد ملی مبتنی بر تولید و اشتغال را به اقتصاد دلالی تغییر مسیر داده است و گذشته از رانت‌خواری‌های نظامیان و نورچشمیان ایشان در بهره‌بری از سود هنگفت واردات منجر به بیکاری بی‌سابقه، فساد و بحران‌های اجتماعی فرهنگی و به ویژه گسترش اعتیاد به انواع مواد مخدر، روانگردان و مشروبات الکلی در کشور شده است. این وضعیت، در کنار سایر شرائط اجتماعی و به ویژه نقض گسترده و سیستماتیک حقوق مدنی و سیاسی شهروندان، موجب یک افسردگی عمومی و بالمآل بی‌رغبتی مضاعف به تولید، اشتغال و کار حلال در جامعه گردیده است.

رابعاً به موجب بند یک ماده ۱۱۰ تعیین سیاست‌های کلی نظام با رهبر است. این سیاست‌های کلی اعم از سیاست‌های داخلی و بین‌المللی است. مسؤولیت رهبر در وضعیت نابهنجار سیاست خارجی کشور و نقش وی در ایجاد بحران‌های متعدد بین‌المللی و منطقه‌ای برای ایران غیرقابل انکار است. اگرچه برخی از خطراتی که امروزه ایران را تهدید می‌کند - از تحریم‌های اقتصادی گرفته تا خطر جنگ - ظاهراً بر عهده رئیس‌جمهور منصوب رهبری است ولی به سبب اختیارات رهبر به موجب قانون اساسی، این مطلب، به هیچ عنوان رافع مسؤولیت رهبر نیست. در بهترین حالت، داستان این‌گونه خواهد بود که احمدی‌نژاد برخلاف نظر رهبر مصالح ایران را به خطر انداخته! خوب، رهبر باید به موجب اصل ۱۱۰ خصوصاً بند ۱۰ آن، نفیاً یا اثباتاً اقدامی انجام دهد.

ضمناً رهبر به سبب اینکه خود را ولی امر مسلمین جهان می‌داند، سالیان طولانی است با حرف‌های ناسنجیده، دخالت‌های غیرمسئولانه آشکار و پنهان در امور داخلی دول همسایه یا سایر کشورهای مسلمان، موجبات تضعیف منافع ایران و نمایش دادن چهره‌ای شرور و خطرناک و مداخله‌گر از ایران را فراهم کرده که آبروی سیاسی ایران و منافع مردم و کشور را به نحو مستقیم یا غیرمستقیم، زیر سؤال برده است. شاید سخنرانی یا خطبه‌ای از ایشان در تاریخ و اذهان نمانده باشد بدون حمله ایشان به «دشمن»! در دنیای امروز که - حداقل بر مبنای ظاهر - سخن سیاستمداران و رهبران جهان بر دوستی و صلح و حقوق بشر است و همه سعی می‌کنند چهره لطیف و دوستانه و طلع‌طلب از کشور و ملتشان به نمایش بگذارند، نوع حرف‌های ایشان در اکثر موارد جز دشمنی و نفرت و خشونت را تبلیغ نمی‌کند. و البته این نوع حرف زدن منافع ایران و ملت را مستقیم یا غیر مستقیم خدشه‌دار کرده است.

امروزه به سبب موضع‌گیری‌های رئیس‌جمهور منصوب رهبر و البته سخنان خودش، کشور در پرتگاه جنگ و حمله بیگانگان قرار دارد و تمامیت ارضی کشور در خطر است. و وی نه تنها در صدد چاره نیست که بر مواضع غلط خود پافشاری می‌کند. این شیوه رفتار البته به وضوح با وظایف قانونی وی مغایر است.

### یازدهم. سوءاستفاده از بند چهارم اصل یکصد و دهم: مقابل مردم قرار دادن نیروهای مسلح

بند چهارم اصل یکصد و دهم فرماندهی کل نیروهای مسلح را از اختیارات رهبری شمرده است. بند ششم این بند همچنین نصب و عزل و قبول استعفای رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی را از وظائف رهبر دانسته است. با توجه به



بندهای اصل فوق، مسؤولیت کامل نیروهای نظامی و انتظامی با مقام رهبری است. همان‌گونه که در بخش اول گذشت، عملکرد نظامی و انتظامی آقای خامنه‌ای به نظر ایشان از شمول نظارت و پرسش خبرگان و کمیسیون تحقیق آن بیرون است. با توجه به اقدامات سؤال‌برانگیز سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و مأموران لباس شخصی در حوزه‌های سرکوب سیاسی و فرهنگی، مفاسد اقتصادی و اجتماعی به‌ویژه در سالیان اخیر، آقای خامنه‌ای مسؤول اول انحراف بنیادی نیروهای نظامی و انتظامی از وظائف قانونیشان است. قدرت نظامی اگر با قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی منهای هر گونه نظارت قانونی همراه شود، معنایی جز استبداد حتمی خواهد داشت؟ در کشوری که مأموران لباس شخصی بی هیچ محدودیتی مسلحانه جولان می‌دهند، بازداشت می‌کنند، ضرب و جرح می‌کنند، به کوی دانشگاه یورش می‌برند و در شهر، نفس کش می‌طلبند، باید به فرمانده کل نیروهای مسلح تبریک گفت.

### دوازدهم. نقض بند هشتم اصل یکصد و دهم: تاسیس نهادهای جدید و صدور حکم حکومتی خلاف قانون اساسی است

بند هشتم اصل یکصد و دهم: «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام» را از وظائف رهبری شمرده است. رهبری با تمسک به این اصل، تا کنون از دو طریق، مرتکب استبداد رأی و نقض قانون شده است: اول. تأسیس نهادهایی بر خلاف قانون اساسی از قبیل دادگاه ویژه روحانیت و شورای عالی انقلاب فرهنگی. کلیه این تأسیسات، خلاف قانون اساسی است. قانون اساسی هرگز چک سفید به هیچ‌کس از جمله ایشان نداده است. طبع معضل امور موقت است. با این بند، هرگز نمی‌توان نهاد دائمی تأسیس کرد. مطابق اصل شصت و یک قانون اساسی اعمال قوه قضائیه منحصرأ به وسیله دادگاه‌های دادگستری است و اصل یکصد و هفتاد و یک تنها دادگاه ویژه را دادگاه نظامی دانسته است. دادگاه ویژه روحانیت دستگاهی خارج از قوه قضائیه نقض اصل نوزده قانون اساسی و از تخلفات آشکار رهبری از قانون اساسی است و هرگز با تمسک به این بند اصل یکصد و دهم مجاز نمی‌شود.

مصوبات شورای انقلاب فرهنگی را در حکم قانون دانستن نقض صریح اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی است. «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است». قانون اساسی، رهبری را در بخشی از وظایف قوه مجریه شریک دانسته، اما هرگز وی را در قوای مقننه و قضائیه شریک نکرده است. ایشان از طریق شورای انتصابی انقلاب فرهنگی به حق انحصاری تقنینی مجلس تجاوز کرده است. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری نیز در یکی از آرای خود، اطلاق نام قانون را بر مصوبات شورا، بدون مبنای حقوقی و فاقد وجهت قانونی دانسته است. (۱۹)

دوم. صدور حکم حکومتی که منجر به نقض قانون اساسی می‌شود، تخلف است و این بند از قانون اساسی هرگز نمی‌تواند مجوز زیر پا گذاشتن قانون اساسی باشد. اگر مجلس می‌خواهد قانون مطبوعات را اصلاح کند، کدام معضلی پیش می‌آید که ایشان با تمسک به این اصل دخالت کرد؟ حکم حکومتی مربوط به دستگاهی متفاوت با دستگاه مبتنی بر قانون اساسی است. هیچ‌کدام از اموری که ایشان با حکم حکومتی خواسته حل کنید به معنای واقعی کلمه معضل نبوده و ایشان این اصل قانون اساسی را بی‌اعتبار کرده است. من در فرصتی دیگر به این مهم به تفصیل خواهم پرداخت.

### سیزدهم: تقصیر در اجرای اصل یکصد و سیزدهم: نقض تعهدات بین‌المللی

اگرچه در صحنه بین‌المللی رئیس‌جمهور مقام رسمی ایران است، ولی به موجب اصل ۱۱۳ رهبر عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و رئیس‌جمهور، بعد از او قرار دارد. این به معنای این است که رهبر ایران مانند سایر دولتمردان در دنیا، به لحاظ سمت خود، تعهداتی دارد و در صورت نقض آن تعهدات می‌تواند در صحنه بین‌المللی در جایگاه متهم قرار گیرد. بحث مسؤولیت بین‌المللی افراد که از زمان دادگاه نورمبرگ به طور جدی در حقوق بین‌الملل مطرح شد، امروزه با تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری در سال ۱۹۹۸ و فعالیت روزافزون آن، جنبه‌های گستره‌تری پیدا کرده است.

تکیه زدن بر مسند رهبری در ایران، هیچ مصونیتی در صحنه بین‌المللی به وی نمی‌دهد. و از آنجا که ایشان به صورت نمادین عالی‌ترین مقام حکومت ایران محسوب می‌شود، ارتکاب اعمالی توسط وی که وصف جرم یا تخلف بین‌المللی و یا رفتار خلاف عرف و مقررات بین‌المللی را دارد، نتیجه‌ای جز خدشه‌دار شدن حیثیت ایران و ایرانیان در جهان در پی ندارد. در واقع با توجه شرائط زندگی در هزاره سوم و مباحث عمده مربوط به آن از یکسو و اختیارات گسترده رهبر و دست باز وی در اتخاذ هر نوع تصمیم در هر موضوع و مسأله‌ای از سوی دیگر، نمی‌توان نسبت به مسؤولیت بین‌المللی وی به عنوان رهبر ایران بی‌اعتنا بود.



شاید این نگرانی و توجه در بادی امر بی‌مورد به نظر آید ولی نگاهی به اختیارات رهبر، جایگاه و نقش وی را نه فقط در خصوص ثبات و امنیت ایران، بلکه در مورد صلح و امنیت در منطقه و جهان نیز آشکار می‌کند. ایشان به موجب اصل ۱۱۰ اختیارات زیر را دارد: فرماندهی کل نیروهای مسلح. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی. به عبارت ساده، اختیار تمام نیروی نظامی کشور در دستان رهبر است. بدیهی است مجلس خبرگان باید به این وجه هم نظری داشته باشد که تصمیمات رهبری نه تنها وضع ایران و مردم ایران را می‌تواند تحت تاثیر قرار دهد، بلکه صلح و امنیت در منطقه استراتژیک خاورمیانه را نیز می‌تواند متأثر کند که البته در درجه اول، دودش به چشم مردم ایران می‌رود.

### چهاردهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و هفتم: ممانعت از اصلاح قانون اساسی

اصل یکصد و هفتاد و هفتم روند بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را پیش‌بینی کرده است. بیست و یک سال از آخرین بازنگری این قانون می‌گذرد. اکنون اصلاح کاستی‌های این قانون در کنار انتظار عمل به آن به یک خواست ملی تبدیل شده است. به نظر بسیاری از کارشناسان حقوق عمومی آن «موارد ضروری» مصرح در این اصل سال‌هاست اتفاق افتاده و رهبری از توجه به آن غفلت کرده است. نگرانی رهبری از مراجعه به آراء عمومی که در این اصل شرط لازم هرگونه تغییری است کاملاً محسوس است. اما اگر به همه‌پرسی اصلاح قانون اساسی تن نمی‌دهد، بی‌شک جامعه را به سوی بی‌اعتمادی عمیق به هیأت حاکمه، یأس و سرخوردگی از اصلاح‌ناپذیری حکومت و ترویج خشونت سوق داده است.

### پانزدهم. نقض اصل یکصد و پنجاهم: وارد کردن غیرقانونی سپاه به عرصه‌های سیاست و اقتصاد

اصل یکصد و پنجاهم قانون اساسی می‌گوید: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند». مقام رهبری، سپاه پاسداران را به دو بلیه دچار کرد، یکی آنها را به سیاست آلوده کرد، دیگر آنکه به امور اقتصادی واردشان کرد. اکنون سپاه به غولی تبدیل شده که بیم آن می‌رود که خود وی را نیز ببلعد. سپاهی که قدرت نظامی را در دست دارد اگر به عرصه سیاست و اقتصاد وارد شود، غیرقابل رقابت است و فساد، انحصارطلبی و خودکامگی نتیجه حتمی آن است. ایشان سپاه را مقابل مردم قرار داد. آنچه رهبر با سپاه کرد نگهبانی دستاوردهای انقلاب نبود، ایشان با سوء تدبیر خود دستاوردهای انقلاب را توسط سپاه و بسیج بر باد داد.

رهبری نظامیان کشور را بر کشور مسلط کرده است. اکنون چندین وزیر، بسیاری از استانداران و شهرداران، رئیس صدا و سیما، معاون قوه قضائیه و تعداد قابل توجهی از راه‌یافتگان مجلس شورای اسلامی از پاسداران هستند. آش آن‌قدر شور شده که به فرموده برخی مراجع تقلید، این که داریم ولایت فقیه نیست، ولایت نظامیان است. آقای خامنه‌ای حتا در این سوء مدیریت خود، وصایای صریح بنیانگذار جمهوری اسلامی مبنی بر نهی دخالت نظامیان در سیاست را نیز نقض کرد.

یکی از لوازم یک حکومت سالم، دور نگاه داشتن نظامیان از سیاست و اقتصاد و فرهنگ است. در دوران آقای خامنه‌ای ایشان به میزان مواجه شدنشان با ادبار مردم، بیش‌تر به سپاه پاسداران میدان داد. امروز بسیاری از سمت‌های کلیدی در قوای مجریه، مقننه و قضائیه و صدا و سیما در اختیار سپاه است. شریان‌های اقتصادی کشور یکی بعد از دیگری بدون تشریفات قانونی مناقصه در اختیار سپاه قرار گرفته است. اگر چه جمهوری اسلامی به نام حکومت روحانیون در دنیا شناخته شده، اما در عمل، سهم سپاه پاسداران یقیناً کم‌تر از سهم روحانیون حکومتی نیست. بی‌شک ورود نظامیان در عرصه سیاست و اقتصاد با نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی هم در تعارض کامل است. اگر چه اصل ۷۹ قانون اساسی برقراری حکومت نظامی را ممنوع کرده، اما سالیان اخیر اداره کشور با روش‌های نظامی - پلیسی چندان تفاوتی ندارد.

### شانزدهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و پنجم: صدا و سیما دروغ و اقدام بر خلاف مصالح ملی

اصل یکصد و هفتاد و پنجم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «در صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد. نصب و عزل رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است و شورایی مرکب از نمایندگان رئیس‌جمهور و رئیس قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی (هر کدام دو نفر) نظارت بر این سازمان خواهند داشت». تنها موردی از این اصل که در زمان آقای خامنه‌ای اجرا شده، انتصاب رئیس آن توسط ایشان است.



در صدا و سیما تحت امر رهبری، هیچ‌یک از اهداف سه‌گانه قانونگذار نه تنها رعایت شده، بلکه دقیقاً برخلاف آن رفتار شده است: آزادی بیان در رادیو تلویزیون به پایین‌ترین حد خود در سی و دو سال اخیر تنزل کرده است. راستی کدام منتقد دولت منصوب رهبری توانسته این صدا و سیما با مردم سخن بگوید؟ رهبری صدا و سیما را به رسانه‌ای در خدمت اغراض شخصی‌اش درآورده است. موازین اسلامی به شکل نهادینه در آن نقض می‌شود. دروغ و افترا و اهانت به منتقدان سکه رایج این رسانه است. ترویج خرافات و نازل‌ترین قرائت عوامانه اسلام از آن پخش می‌شود.

مصالح ملی نه تنها در سیاست‌های صدا و سیما نقشی ندارد بلکه دقیقاً برخلاف مصالح ملی برنامه ساخته و پخش می‌شود. راستی اگر قرار بود صدا و سیما در خدمت ترویج استبداد و خودکامگی و کیش شخصیت قرار داشت، چه باید می‌کرد که در زمان آقای خامنه‌ای انجام نشده است؟ نمایندگان مردم در قوای مقننه و مجریه هیچ نظارتی بر مدیر منصوب رهبری ندارند. تحقیق و تفحص مجلس ششم از عملکرد صدا و سیما که برخلاف رضایت رهبری و با سنگ‌اندازی‌های مکرر وی به‌طور ناقص انجام شد، خبر از فساد نهادینه در این رسانه حکومتی داد. آقای خامنه‌ای این اصل قانون اساسی را مکرراً و مطلقاً نقض کرده است. ایشان با بیت‌المال، خودشان را ترویج کرده و بر خلاف رضایت خلق و خالق برنامه پخش کرده است.

### هدفم. نقض فاحش، مکرر و سیستماتیک مقررات بین‌المللی در حکم قانون داخلی

اصل هفتاد و هفتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قراردادهای و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.» از سوی دیگر به موجب ماده ۹ قانون مدنی «مقررات و عهدی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم قانون است.» بنا بر این، رهبر به دو لحاظ باید به مقررات بین‌المللی که با شرایط فوق در حقوق داخلی جذب شده است، احترام بگذارد: یکی به عنوان رهبر و به لحاظ سمت اداری-سیاسی خود در ایران و دیگری به عنوان یک شهروند ایرانی.

از مهم‌ترین مقررات بین‌المللی لازم‌الاجرا اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ حقوق بشر و مفاد میثاقین ۱۹۶۶ حقوق بشر و نیز سایر کنوانسیون‌های بین‌المللی مربوط به حقوق و آزادی‌های بشر است که وفق مقررات و به نحو صحیح، به تصویب مجلس وقت ایران رسیده است. مندرجات منشور سازمان ملل نیز البته در همین زمره است. با این توصیف می‌توانید حدس بزنید که ایشان، هم به عنوان رهبر و هم به عنوان یک ایرانی، هر روزه چه حجم وسیعی از مقررات بین‌المللی را که به موجب قانون اساسی جز حقوق و مقررات داخلی تلقی می‌شود نقض می‌کند. در فرصتی دیگر، مصادیق و جزئیات این دادخواست، به پیشگاه ملت ایران تقدیم خواهد شد.

### بخش پنجم: وهن اسلام

#### به نام علی، به راه معاویه

آخرین اتهام جناب آقای خامنه‌ای که در این نامه مورد بحث قرار می‌گیرد، وهن اسلام است. در نخستین فصل این عنوان تحلیل می‌شود و در فصل دوم برخی اصول قانون اساسی مرتبط با آن که توسط ایشان نقض شده است، تشریح می‌شود.

#### فصل اول: به نام اسلام، علیه اسلام

از آنجا که این استبداد و ظلم و قانون‌شکنی به نام اسلام و مذهب اهل بیت و به عنوان جانشینی رسول‌الله و ائمه و در قالب حکومت اسلامی انجام شده، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر و ائمه اهل بیت وارد کرده است.

اگر حکومت، عنوان اسلامی را یدک نمی‌کشید، و زمامداران، مدعی نمایندگی اولیاء دین نبودند، بازنده اصلی تنها خود فرد و حامیان اعم از حزب و قبیله وی بودند. اما حکومتی که برخاسته از یک انقلاب مردمی و با شعار الله اکبر یکی از مهم‌ترین شواهد بازگشت دین به عرصه عمومی در قرن بیستم بود، اکنون به کجا رسیده است؟ انقلاب اسلامی که سه دهه قبل در کشورهای در حال توسعه و مسلمانان و شیعیان جهان امید



آفریده بود، اینک با مدیریت آقای خامنه‌ای با پرسش‌هایی ستربر مواجه شده است. دیکتاتوری، استبداد، ظلم و جور و قانون‌شکنی تحت لوای دین و مذهب انجام گرفته است.

منتقدان وضع موجود هر یک به فراخور پایگاه فکری و وابستگی‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود به ریشه‌یابی بحران پیش‌آمده خواهند پرداخت. آن‌چنان‌که در سقوط اتحاد جماهیر شوروی منتقدان کمونیسم از جمله مرحوم آیت‌الله خمینی چنین کردند. امروز نیز سوء تدبیر حضرت آقای خامنه‌ای در اداره کشور و بحران پیش‌آمده و بی‌کفایتی مجلس خبرگان رهبری در سامان بحران به شیوه‌های زیر تحلیل می‌شود و خواهد شد:

یک. اشکال اصلی از دینی بودن حکومت بوده، و چاره کار، جدائی کامل دین از سیاست و خصوصی شدن دین و کوتاه کردن دست ارباب دیانت از حوزه عمومی است.

دو. اشکال اصلی از اسلام و احکام عقب‌افتاده آن است. تنها چاره کار، خلع ید از قوانین اسلامی در عرصه عمومی است.

سه. مشکل اساسی در ذات تشیع است. جمهوری اسلامی آزمون کامل این مذهب بود. تا زمانی که دست از آن برداشته نشود، در بر همین پاشنه می‌چرخد.

چهار. ریشه اصلی مشکل «اسلام سیاسی» یا همان اسلام‌گرایی است، شیعه و سنی هم ندارد. آخرش بنیادگرایی و خشونت و نقض حقوق بشر و دموکراسی است. اسلام را از سیاست جدا کنید تا هر دو درست شوند.

پنج. ام‌الفساد، «اسلام فقهاتی» است. فقه و شریعت، عین واپس‌گرایی و تحجر است. نتیجه قابل انتظار اسلام فقهاتی در حوزه سیاست، استبداد و دیکتاتوری است. اسلام‌تان را از عرفا بگیرید تا مشکل مرتفع شود.

شش. عویصه اصلی، روحانیت است. تا سیاست در انحصار آقایان روحانیون باشد، بهتر از این نمی‌شود. آقایان به منبر و محرابشان برسند، اهل فن سیاست بلدند کار مملکت را به سامان آورند.

هفت. ریشه اصلی بحران «تئوری ولایت مطلقه فقیه» بوده است. به هر کسی چنین اختیارات بی‌در و پیکری داده شود، کشور را به فساد می‌کشاند، آن‌چنان‌که ملاحظه می‌فرمائید.

هشت. مقصر اصلی بحران پیش‌آمده دین، اسلام، تشیع، روحانیت و اصل ولایت مطلقه فقیه نیست. مقصر اصلی بد عمل کردن و سوء تدبیر مقام رهبری آقای خامنه‌ای است. اگر جز این است چرا با وجود تمام عوامل مشترک فوق در زمان مرحوم آیت‌الله خمینی چنین بحرانی گریبان‌مُلک و ملت را نگرفت؟

اگر کسی همانند مقام رهبری، سرش را همچون کبک زیر برف کند و از اساس، منکر بحران شود، و خودفریبانه، ایران را آزادترین کشور دنیا بداند و مردم‌سالاریش را هم سرآمد دموکراسی‌های دنیا اعلام کند و برای عالم و آدم نسخه بپیچد، با او کاری نیست. چنین فردی چونان کسی است که خود را به خواب زده است، بیدارشدنی نیست. اما اگر کسی همچون شما بحران را پذیرفت، آنگاه از وی می‌پرسیم از میان هشت گزینه محتمل فوق، کدام یک به واقع نزدیک‌تر است؟

اندیشه و مشی شما پاسخی جز گزینه هشتم نخواهد یافت. همین‌گونه‌اند پیروان راه بنیانگذار جمهوری اسلامی مشهور به خط امام. به نظر می‌رسد سران جنبش سبز نیز گزینه‌ای جز گزینه هشتم انتخاب نخواهند کرد. تعداد قابل توجهی از شهروندان ایرانی نیز گزینه هشتم را انتخاب می‌کنند. در این صورت، معنای انتخاب این گزینه، چیزی جز ضرورت استیضاح جناب آقای خامنه‌ای نیست. و هو المطلوب!

اما واضح است که بسیاری دیگر از هموطنان ریشه‌یابی‌شان در این سطح باقی نمانده، علاوه بر انتخاب گزینه هشتم (لزوم استیضاح آقای خامنه‌ای) حداقل یکی دیگر از گزینه‌های قبلی را نیز از جمله ریشه‌های این بحران می‌دانند. حداقلی‌ترین ریشه‌یابی به تجدید نظر در «اصل ولایت مطلقه فقیه» منتهی می‌شود. مشکل تنها در سوء تدبیر و خودکامگی جناب آقای خامنه‌ای نیست. اشکال ساختاری است. ساختار ولایت مطلقه فقیه، معیوب و از بنیاد، فسادزاست.

اگر این اشکالات و بحران‌ها در زمان رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی بروز نکرد، به خاطر آن است که وی به دلیل برخورداری از دانش‌های فقه، حکمت و عرفان اسلامی از یک سو و رهبری کاریزماتیک و موازنه‌ای که همواره بین دوستانان جمهوری اسلامی برقرار می‌کرد، در طول زمامداریش حداقل از پشتیبانی بیش از سه‌چهارم ملت برخوردار بود و هرگز مقابل ملت قرار نگرفت. مرحوم آیت‌الله خمینی اعتبارش را از اصل ولایت فقیه کسب نکرد. اگر این اصل به صحن و سرای جمهوری اسلامی اذن ورود یافت، از صدقه سر اعتبار شخص آیت‌الله خمینی بود.



اما جناب آقای خامنه‌ای نه عارف و حکیم است، نه در فقاقت اجتهادی صاحب‌نظر است، نه از آن نفوذ کارزماتیک و اعتماد ملی برخوردار است، نه آن موازنه را بین معتقدان جمهوری اسلامی برقرار کرده است. اگر اکثریت ملت ایران مرحوم آیت‌الله خمینی را پدر ملت می‌دانستند، امروز در خوشبینانه‌ترین برداشت‌ها اکثریت ملت آقای خامنه‌ای را مزاحم ملت و در مقابل اراده ملی ارزیابی می‌کنند. آقای خامنه‌ای با سوء تدبیر مفروط، خود را در حد دبیرکل حزب مدافع دولت تنزل داده است. مدیریت آقای خامنه‌ای، ملاک اعتبار اصل ولایت مطلقه فقیه است. چرا که وی جز خرج کردن از این اصل سرمایه‌ای نداشته است.

به نظرم وقت آن رسیده است که همه پیروان صادق مرحوم آیت‌الله خمینی با ارزیابی مدیریت آقای خامنه‌ای، درباره اعتبار اصل ولایت مطلقه فقیه دوباره بیندیشند. قصد آن ندارم که سخنان پانزده سال قبل را در نقد این نظریه تکرار کنم؛ اما بیست و یک سال مدیریت جناب آقای خامنه‌ای که به گفته شما بر اساس وصیت شخص آیت‌الله خمینی، با پشتیبانی بی‌دریغ شما و بیعت خبرگان به رهبری انتخاب شد، بزرگ‌ترین قرینه عملی بر بی‌اعتباری این نظریه است. نتیجه اصل ولایت مطلقه فقیه، چیزی جز استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی، و در نهایت، وهن اسلام نبوده است.

فردی که یک سال قبل از به قدرت رسیدن در خطبه‌های نماز جمعه‌اش منتقد ولایت مطلقه بود، چون قدرت مطلقه را چشید، به هیچ نظارتی تن نمی‌دهد، با اینکه قانوناً نزدیک هفتاد و پنج درصد قدرت کشور را در دست دارد، برای تصاحب آن بیست و پنج درصد باقیمانده از هیچ جرم و جنایتی فروگذار نمی‌کند، با اینکه قانون اساسی را اصلاح کردند تا شرط مرجعیت را از رهبری بردارند، و برای قانونی کردن رهبری ایشان، خبرگان پس از رفراندوم بازنگری قانون اساسی دوباره بر انتخاب ایشان صحه گذاشتند تا انتخاب ۱۵ خرداد ۶۸ را که به دلیل فقدان شرط مرجعیت غیرقانونی بود، رفو کنند، و امروز ایشان مدعی مرجعیت است آن هم نه فقط در خارج از کشور که اول رضا داده بود، بلکه در داخل هم، و تشکیلات تحت امر جامعه مدرسین هم ایشان را در صدر مراجع مجاز به تقلید معرفی کرد، تا چوب حراج به اعتبار مرجعیت شیعه بزند.

اگر زمانی فقهای شیعه به فقهای اشعری مسلک اهل سنت انتقاد می‌کردند که شیعه «عدالت‌محور» است و هرگز به بهانه حفظ امنیت، مردم را ملزم به اطاعت از حاکم ظالم نکرده است، جناب آقای خامنه‌ای یک‌تنه روی فقهای شیعه را کم کرد و به تبعیت از فقیهان اشعری اهل سنت، او نیز یکسره امنیت و نظم را بالاتر از عدالت نشاند و به روال ماوردی و فراء و غزالی و ابن‌جماعه و ابن‌خلدون و ابن‌تیمیه حکم کرد هر که با ولی امر مخالفت کند و از سیاست‌هایش انتقاد کند، حداقل فتنه‌گر است، اگر محارب و مفسد فی الارض و باغی نباشد.

اگر عاشقان اهل بیت قرن‌ها عدالت علوی را اسوه حکومت‌داری معرفی کرده بودند، اینکه علی(ع) مخالفانش را به زندان نیفکند، با منطق به آنان پاسخ داد، اینکه انتقاد از امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین در زمان امام علی(ع) آزاد بود؛ آقای خامنه‌ای بارها به منبر رفت و خود را به جای امیرالمؤمنین(ع) نشاند و منتقدان و مخالفانش را طلحه و زبیر و به شیوه معاویه، مخالفانش را به زندان انداخت و به رویه یزید و عمروعاص به مردم دروغ گفت. او اهل بیت پیامبر(ص) را هم خرج حفظ قدرت دوروزه خود کرد.

مسلمانان سال‌ها زحمت کشیده بودند تا پیامبرشان را رسول رحمت و پیامبر گفتگو و منطق و مدارا معرفی کنند، و گوهر خشونت‌ستیز قرآن و اسلام را عیان سازند، اما جناب آقای خامنه‌ای و نظریه‌پرداز محبوبش جناب آقای مصباح یزدی عملاً و نظراً اثبات کردند که خشونت و ترور و ولایت مطلقه و تبعیت محض، حاق اسلامند و طالبان و القاعده در شناخت اسلام به خطا نرفته‌اند و کوشش روشنفکران و عالمان نواندیش، عبث بوده است.

اگر مرحوم آیت‌الله خمینی برای احیای بخش منسی فقه که همانا اجتماعیات و سیاسات باشد، جهد بلیغ کرد و اسلام سیاسی را در مقابل فقیهان ساکت و مسلمانان منفعل که تعالیم اجتماعی اسلام و قرآن را فراموش کرده بودند احیا کرد، جناب آقای خامنه‌ای اسلام سیاسی را با استبداد دینی و دیکتاتوری منور معادل ساخت. فقاقتی که برای نخستین بار به ماهیت دولت مدرن خوش‌آمد گفته بود، به چنان ابتدالی کشانیده شد که منتقدان حکومت، فخر می‌فروشدند که ما اسلامان را از فقیهان نگرفته‌ایم. راستی اگر حضرت خامنه‌ای نماینده فقیهان شیعه باشد، باید خود را برای برگزاری مجلس فاتحه فقاقت آماده ساخت.

اگر عینیت سیاست و دیانت را از آموزه‌های مدرسه مرحوم آیت‌الله خمینی بدانیم، حداقل در بیست و یک سال حکومت دینی و عینیت سیاست و دیانت در مدیریت جناب آقای خامنه‌ای، این نظریه را با تأمل جدی مواجه کرده است. استبداد و ظلم و قانون‌شکنی و وهن اسلام، اگر نتیجه منطقی حکومت دینی باشد، چرا نباید برای سلامت دین و تضمین بهداشت سیاست از میکروب استبداد و ظلم و قانون‌شکنی، به تفکیک نهاد دین از دولت و نظام اندیشید؟ سوء تدبیر جناب آقای خامنه‌ای و سقوط حکومت دینی به سبک وی، بزرگ‌ترین زمینه‌گستر سکولاریسم در ایران بوده و هست.



اگر جناب آقای خامنه‌ای واقعاً به اسلام و تشیع عشق می‌ورزید، بالاترین خدمت وی کناره‌گیری از قدرت و تسلیم اراده ملی شدن است. در غیر این صورت، زمامداری ایشان وهن اسلام، شین تشیع، انحراف اسلام سیاسی و ابتذال فقاہت است. ضرب‌های که شیوه مدیریت حضرت ایشان به دین و آئین زده است، از دست هیچ دشمن و منتقدی بر نمی‌آید.

ترویج خرافات، اشاعه قشری‌گری، سرکوب خردورزی و آزاداندیشی، اقتدار مداحان و متملقان روی دیگر سکه مدیریت جناب آقای خامنه‌ای است. اگر مرحوم آیت‌الله خمینی حتا یک بار هم به زیارت جمکران نرفت، چرا که آن را فاقد مستند معتبر می‌دانست، در زمان زمامداری جناب آقای خامنه‌ای، جمکران، پایتخت دینی حکومت ولایتی است. تعداد زائرانش با زائران حضرت معصومه در قم رقابت می‌کند و چاه آن، قبله امید ذوب‌شدگان در ولایت است.

## فصل دوم: نقض «موازین اسلام» در قانون اساسی

در این مجال، به اختصار به سه نمونه از کژخوانی اصول قانون اساسی توسط جناب آقای خامنه‌ای اشاره می‌شود. اصول نقض‌شده در این فصل، امور مرتبط با اسلام هستند.

### اول. نقض اصول دوم و سوم: ترویج ردائل اخلاقی و اشاعه فساد

اصل دوم قانون اساسی جمهور اسلامی را نظامی بر پایه ایمان به شش اصل از راه اجتهاد و استفاده از فنون بشری و نفی سلطه و ستمگری در مقام تأمین قسط و عدل و استقلال و همبستگی ملی است. جناب آقای خامنه‌ای در دو دهه اخیر هیچ‌یک از آن سه راه معهود در این اصل را به کمال نپیموده، از رسیدن به آن سه هدف به جز استقلال سیاسی ناکام بوده است.

اصل سوم قانون اساسی دولت جمهور اسلامی ایران را برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم (یعنی قسط و عدل، استقلال و همبستگی ملی) موظف کرده همه امکانات خود را برای امور شانزده‌گانه به کار برد. نخستین امر «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» است. حاصل عملکرد بیست و یک ساله جناب آقای خامنه‌ای ترویج دروغ، ریا، تقلب، نفاق و دیگر ردائل اخلاقی است. «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت أیدی الناس». مظاهر فساد و تباهی نتیجه منطقی استبداد و ظلم و قانون‌ستیزی آقای خامنه‌ای بوده است. اگر تحقیق و تفحص مجلس و نظارت خبرگان اعمال می‌شد، مشخص می‌شد کسری میلیاردی دولت صرف چه شده است.

### دوم. نقض اصل چهارم: غفلت از موازین اسلام به بهانه عمل به برخی ظواهر احکام

اصل چهارم قانون اساسی می‌گوید: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.» مراد از موازین اسلامی قشری‌گری، ظاهرگرایی و فرمالیسم و زیر پا نهادن معیارهای جاودانه‌ای همانند کرامت انسان، عدالت، رحمت، حریت، رشد دفائن عقول و تعالی ارزش‌های اخلاقی نیست.

آنچه در دوران آقای خامنه‌ای شاهدش بوده‌ایم، دفن موازین اسلامی به قیمت رعایت برخی احکام ظاهری شرعی بوده است. شورای انتصابی نگهبان یقیناً بیش از بقیه، موازین اسلامی را نقض کرده و ده‌ها سال است که با برداشتی متحجرانه و بسیط از اسلام، از موانع پیشرفت کشور بوده است. راستی ظلم، بیش‌تر عرش الاهی را به لرزه می‌آورد یا بدحجابی؟! اگر دائماً از مأذنه‌ها و رادیو تلویزیون اذان و قرآن پخش شود، اما به حقوق ملت تجاوز شود، پیشیزی ارزش ندارد.

آنچه به نام اسلام از سوی حکومت آقای خامنه‌ای ترویج شده نوعی قشری‌نگری و سطحی‌نگری جمکرانی است در مقابل اسلام رحمانی و تشیع علوی. قانونگذار، ذیل بسیاری از اصول قانون اساسی قیدی به نام اسلام گذاشته است. حاصل سیاست آقای خامنه‌ای بدنام کردن اسلام به واسطه سیطره قرائتی متحجر و عقب‌افتاده بر تمام کشور در عمل به این قیود است. به‌جای دانش و روشن‌بینی نسبی بنیانگذار جمهوری اسلامی، اکنون اسلام باسمله‌ای و دغلبازی و ریاکاری چندش‌آور، مُد روز شده است.

### سوم. نقض اصل پنجم: قرار بود ولایت امر، طریق به سوی حق و عدل باشد نه محور قانون اساسی



اصل پنجم قانون اساسی می‌گوید: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.» این اصل که به نظر آقای خامنه‌ای مهم‌ترین اصل قانون اساسی است، نمی‌تواند به محور قانون اساسی بدل شود. ولایت امر و امامت امت مفاد این اصل و دیگر اصول قانون اساسی حداکثر وظیفه‌اش اقامه موازین اسلام (مفاد اصل چهارم) و برپائی «حکومت حق و عدل قرآن» (مفاد اصل اول) می‌تواند باشد. در قانون اساسی ولایت فقیه هرگز موضوعیت و محوریت ندارد. محور این قانون، حق حاکمیت ملی و موازین اسلامی است.

در قرائت جناب آقای خامنه‌ای و عملکرد وی، ولایت فقیه عامل مشروعیت قانون اساسی و همه نهادهای آن است. این دیدگاه هر هفته در نمازهای جمعه تبلیغ می‌شود و امثال آقای مصباح یزدی به توجیه شرعی آن مشغولند. ولایت امر و امامت امت، اگر اعتباری می‌داشت، نهایتاً طریقت به سوی اقامه حق و عدل و موازین اسلام بود نه موضوعیت و محوریت.

از آنجا که مقدمه هر متن، به لحاظ حقوقی ارزشی معادل متن دارد و در تفسیر متن حائز اهمیت ویژه است، لذا توجه به مقدمه قانون اساسی نیز ضروری می‌نماید. در مقدمه قانون اساسی ذیل عنوان «شیوه حکومت در اسلام» آمده است: «قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور بید العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرام) آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.»

ولایت سیاسی فقیه قرار بود سیاست و حکومت را دینی کند. آنچه در زمان آقای خامنه‌ای به اوج خود رسیده است، حکومتی شدن دین و حوزه و روحانیت است. در تاریخ ایران پس از اسلام من هرگز سراغ ندارم دین و حوزه‌های علمیه و روحانیت و مساجد تا این حد حکومتی و وابسته به دولت باشند. جناب آقای خامنه‌ای قهرمان از بین بردن استقلال نهادهای اسلام شیعی است.

ضربات آقای خامنه‌ای به اسلام، موضوع بحث مستقلی است، که امیدوارم به‌زودی توفیق ارائه آن را پیدا کنم. در این فصل، تنها نمونه‌هایی از وهن اسلام ارائه شد.

## خاتمه

### سقوط قهری ولایت، بدون حاجت به عزل

رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی مرحوم استاد آیت‌الله منتظری یک سال قبل (۱۹ تیر ۱۳۸۸) فتاوی بسیار مهمی در زمینه مورد بحث صادر کردند. خلاصه‌ای از آن را زینت‌بخش نامه استیضاح می‌کنم تا ختامه بالمسک باشد:

«از بین رفتن شرائطی از قبیل عدالت، امانتداری و برخورداری از رأی اکثریت که شرعاً و عقلاً در صحت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی امور عامه جامعه دخیل است خودبه‌خود و بدون حاجت به عزل موجب سقوط قهری ولایت و تصدی امر اجتماعی و عدم نفوذ احکام صادره از سوی آن متولی و متصدی می‌گردد.

و اما شرائطی غیر از آن شرائط که شرعاً و عقلاً در صحت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی آن امور معتبر نیست ولی طرفین یعنی متولی و متصدی و مردمی که او متولی و متصدی کار آنها گردیده بر آن میثاق بسته و تعهد نموده‌اند تخلف از این‌گونه شرائط موجب خیار تخلف شرط شده و مردم می‌توانند متصدی و متولی را به‌واسطه تخلف از شرط از منصبش عزل نمایند.

سقوط عدالت، امانتداری یا برخورداری از رأی اکثریت و تأیید مستمر از ناحیه آنان که از شروط مشروعیت تولیت و زمامداری است موجب می‌شود که پس از سقوط آنها، اصولی مانند حمل بر صحت و اصالت برائت درباره کارهای متصدی در امور جامعه که فاقد شرط گردیده جاری نشود، بلکه وی باید برای اثبات عدم تخلف از شرع و قانون و احقاق حقوق مردم و بقاء بیعت اکثریت مردم با او، بینه‌ای معتبر و دلیلی معقول برای مردم بیاورد و آنان را راضی کند.

و در موارد اختلاف در پیشگاه داوری آزاد، عادل و بی‌طرف و کاملاً مستقل از حاکمیت، ادعای خود را به اثبات رساند. و داوری هر نهادی که زیر نفوذ یا وابسته به او باشد شرعاً و عقلاً حجت نمی‌باشد.»



متصدیانی که شرعاً و عقلاً تولید و تصدی امر اجتماعی را از دست داده‌اند، خود به خود از مقام خود معزولند و تصدی آنان هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد و چنانچه به زور یا فریب و تقلب بر آن منصب بمانند، مردم باید عدم مشروعیت و مقبولیت آنها را در نزد خود و برکناری آنان از آن منصب را با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر و حفظ ترتیب «الأسهل فالأسهل والأفعل فالأفعل» و انتخاب مفیدترین و کم‌هزینه‌ترین راه ممکن، ابراز داشته و بخواهند.

حفظ نظام به خودی خود، نه موضوعیت دارد و نه وجوب آن وجوب نفسی می‌باشد؛ به‌ویژه اگر مقصود از «نظام»، شخص باشد. نظامی که گفته می‌شود: «حفظ آن از اوجب واجبات است»، نظامی است که طریق و مقدمه و بر پا کننده عدل و اجراء فرائض شرعی و مقبولات عقلی باشد و وجوب حفظ آن هم تنها وجوب مقدمی خواهد بود. بنا بر این، با توجه به این نکته، تمسک به جمله «حفظ نظام، از اوجب واجبات است»، به هدف توجیه و صحنه‌گذاری بر امور متصدیان و کارگزاران و عدالت‌نمایی کار آنان برای دیگران، در حقیقت، تمسک به عام در شبهه مصداقیه و میان دعوا نرخ تعیین کردن و تنها به قاضی رفتن است؛ که اگر چنین تمسکی از روی ناآگاهی باشد، باید طبق مراتب امر به معروف و نهی از منکر با آن معامله نمود.

از طرف دیگر، بدیهی است که با کارهای ظالمانه و خلاف اسلام، نمی‌توان نظام اسلامی را حفظ یا تقویت نمود، زیرا اصل نیاز به نظام، برای اجرای عدالت و حفظ حقوق، و در یک کلمه، اجرای احکام اسلامی است؛ پس چگونه متصور است با ظلم و جور و کارهای خلاف اسلام، نظام عادلانه و اسلامی را حفظ و تقویت نمود؟»

آنچه آن عالم ربانی به صراحت فتوا داد، همان موازین اسلام و مقتضای قانون اساسی است. بر این مبنا مرتکب استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام، بدون عزل هم از ولایت و تصدی حکومت، ساقط است و همراهی و معاونت او إعانه جائر می‌باشد.

اگر خبرگان به خود آیند و به رضای خالق و خلق عمل نمایند و انحراف نظام را تصحیح کنند و آن را به صراط عدالت و اعتدال بیندازند، ملتی را دعاگوی خود کرده‌اند و اگر خدای نکرده در تشدید و تقویت استبداد و ظلم و قانون‌ستیزی، مشارکت در جرم را انتخاب کنند، اطمینان داشته باشند مردم با زبان دیگری با آنها سخن خواهند گفت. امیدوارم از این آزمون، سربلند به‌در آئید.

«إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

والسلام

محسن کدیور

بیست و ششم تیر ۱۳۸۹

\*\*\* یادداشت‌ها \*\*\*

۱. مجله حکومت اسلامی

[http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com\\_sptmag&Itemid=31](http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com_sptmag&Itemid=31)

۲. بیانیه‌های پایانی اجلاس‌های سالیانه مجلس خبرگان

[http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com\\_content&task=category&sectionid=9&id=40&Itemid=43](http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com_content&task=category&sectionid=9&id=40&Itemid=43)

۳. کمیسیون تحقیق، موضوع اصل یکصد و یازده قانون اساسی «ماده ۳۱ به منظور اجرای اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کمیسیونی مرکب از یازده نفر عضو اصلی و چهار نفر عضو علی‌البدل برای مدت ۲ سال انتخاب می‌گردند». منتخبین کمیسیون تحقیق در این اجلاس (اول و دوم اسفند ۱۳۸۵، نخستین اجلاس چهارمین دوره مجلس خبرگان) عبارتند از: حضرات آقایان سید محمود هاشمی شاهرودی (عضو فقهای شورای نگهبان، رئیس سابق قوه قضائیه)، محمد یزدی (عضو فقهای شورای نگهبان، رئیس سابق قوه قضائیه)، محمدعلی موحدی کرمانی (نماینده‌ی سابق ولی‌فقیه در سپاه پاسداران)، احمد جنتی (عضو فقهای شورای نگهبان)، ابوالقاسم خزعلی (رئیس بنیاد الغدیر، عضو سابق فقهای شورای نگهبان)، سید احمد خاتمی (امام جمعه موقت تهران، عضو شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت)، مرتضی مقتدایی (مدیر مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، دادستان سابق کل کشور)، عبدالنبی نمازی (امام جمعه کاشان، قاضی شرع سابق دادگاه‌های انقلاب)، محسن مجتهد



شبستری (امام جمعه تبریز)، محی‌الدین حائری شیرازی (استاد اخلاق دولت، امام جمعه سابق شیراز)، سید هاشم حسینی بوشهری (امام جمعه موقت قم، مدیر سابق مرکز مدیریت حوزه علمیه قم). همچنین حضرات آقایان سید محمدعلی موسوی جزایری (امام جمعه اهواز)، سید ابراهیم رئیسی (معاون اول قوه قضائیه، رئیس سابق بازرسی کل کشور)، غلامعلی نعیم‌آبادی (امام جمعه بندرعباس)، ابوالقاسم وافی (تولیت مسجد جمکران، مشاور رئیس قوه قضائیه در امور ائمه جمعه) به عنوان اعضای علی‌البدل این کمیسیون برگزیده شدند. (مجله حکومت اسلامی، شماره ۴۴، تابستان ۸۶، ص ۲۱۱ و ۲۱۲). مشاغل آقایان در پرنانتز از پایگاه مجلس خبرگان استخراج شده است. راستی کدام‌یک از اعضای محترم کمیسیون تحقیق، منصوب مقام رهبری نیستند؟

۴. هاشمی رفسنجانی: در قانون اساسی هیچ معنی برای زمان‌دار کردن رهبری وجود ندارد و نامحدود کردن رهبری با تصمیم و رأی خبرگان بوده است. سؤال: آیا محدود کردن زمان رهبری جزو اختیارات خبرگان است که بتواند تصمیم‌گیری بکند؟ هاشمی رفسنجانی: فکر می‌کنم چنین کاری را می‌تواند انجام بدهد. در همان قانون‌هایی که می‌گذارند می‌تواند چنین کاری انجام بدهد. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، صفحه ۴۱ و ۴۲)

۵. احمد جنتی: طبق مبنای انتخاب، که حق هم همین است، دو صورت دارد: یکی آن که یک نفر را پس از تحقیق و بررسی به خاطر داشتن ویژگی‌هایی از دیگران برتر می‌دانند و برای اونسبت به بقیه ارجحیت فائند و او را انتخاب می‌کنند، در این صورت، نباید محدودش کنند. برای این که بر اساس ضوابط او را ارجح تشخیص دادند. به عنوان مثال، آیا پس از گذشت پنج سال هم ارجحیت باقی است یا نه؟ آیا شرایط یک مرتبه از بین می‌رود؟ یا اگر شخص دیگری برتر از او پیدا شد چه کنند؟ در این فرض، ممکن است دیگری انتخاب شود. ولی اگر شرایط به قوت خود باقی است، نمی‌توان کاری کرد و غیر ارجح رابه جای شخص ارجح قرار داد. فقط در یک صورت، قابل تصور است و آن صورتی است که چند فقیه دارای شرایط رهبری مساوی باشند و هیچ کدام بر دیگری مزیتی نداشته باشند. در این فرض، چون به همه آنان نمی‌توان رأی داد و باید یک نفر را از میان آنها انتخاب کرد، به نظر من در اینجا اشکالی ندارد که مدت رهبری محدود شود. البته تا به حال، چنین موردی اتفاق نیفتاده است. (مجله حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، صفحه ۶۲)

۶. هاشمی رفسنجانی: خبرگان اگر اطلاع نداشته باشند نمی‌توانند قضاوت کنند. چون کسی که از اختیارات وسیعی برخوردار است و در امور دخالت دارد و امر و نهی می‌کند، باید در عمل با آن شرایطی که گفته شد منطبق باشد، طبعاً خبرگان باید کاری را که مقدماتش واجب است انجام دهند. لذا «نظارت استصوابی» اگر یک جا معنا داشته باشد همین جا است، که اگر خبرگان مطلع شدند، رهبری این شرایط را ندارد، می‌تواند اقدام کنند. الان نظارت استصوابی شورای نگهبان هم همینطور است که اگر کسی شرایط نمایندگی را نداشت صلاحیت او را تأیید نمی‌کنند. لکن اختلافی که بین وزارت کشور و شورای نگهبان است، این است که وزارت کشور می‌گوید: شما فقط عدم صلاحیت شخص را به ما اطلاع بدهید تا ما تصمیم بگیریم. در اینجا هم نظارت استصوابی است و خبرگان باید بپذیرند که شرایط استمرار دارد. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۳۸ و ۳۹)

محمد یزدی: نظارت در طبع خودش بیان‌کننده ماهیت خودش هست. وقتی می‌گوییم یک دستگاه وظیفه نظارتی دارد، اقتضای آن نظارت هم معلوم می‌شود، یعنی اگر خطا و اشتباهی رخ داد، ناظر باید توان اثرگذاری داشته باشد. اگر قرار باشد تنها نظارت بکند و خطای صد در صد را ببیند ولی امکان جلوگیری نداشته باشد، این اصلاً نظارت به حساب نمی‌آید. از این جهت باید گفت هر جا در قانون اساسی و یا حتی در قانون عادی وظیفه نظارت بر عهده فرد یا نهادی گذاشته شده معنایش «نظارت استصوابی» است و معنای استصواب این است که بگوید صواب و درست است تا کار پیش برود و یا این که بگوید خطا است و باید اصلاح شود. این طبیعت کلمه نظارت است. در مورد نظارت مجلس خبرگان هم معنایش این است که اگر در جایی دیدند که در شرایط رهبر نقصی پیدا شده کمیسیون تحقیق باید بی‌درنگ به خبرگان اطلاع دهند تا اگر مشکل جدی بود فوراً اقدام کنند. البته قبل از خبرگان باید با رهبری در میان بگذارند، ممکن است رهبری دلیلی داشته باشد یا سندی ارائه کند که قانع کننده باشد. این معنای «نظارت استصوابی» است. (مجله حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۸۰)

احمد جنتی: منظور «نظارت استصوابی» است. در اینجا «نظارت استطلاعی» معنا نمی‌دهد و در خیلی از موارد چنین است. این شبهه‌ای بود که در قضیه انتخابات مجلس و مسؤلیتی که شورای نگهبان در نظارت بر انتخابات بر عهده دارد هم مطرح بود که البته چنین شبهه‌ای در ابتدا مطرح نبود، ولی به مرور ایجاد شبهه کردند که این نظارت استطلاعی است که ما ناچار به تفسیر قانون اساسی شدیم و این تفسیر هم بر اساس این مبنا است که اصل اولی در نظارت «استصوابی بودن است» بدین معنا که اگر اشتباهی رخ داده، مرجعی برای جلوگیری باشد و اگر صحیح بوده، تأیید کند. وگرنه صرف اطلاع داشتن که نتیجه‌ای ندارد. در اینجا هم همین گونه است اگر بنا باشد که خبرگان فقط کسب خبر کند و بررسی کند که آیا



شرایط وجود دارد یا نه؟ فایده‌ای ندارد. کار شبه‌لغوی است که قانون اساسی بر عهده مجلس خبرگان گذاشته است، البته در همین اصل است که «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است.» نتیجه این اصل «نظارت استصوابی» است. (مجله حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۵۳).

مرتضی مقتدائی: از مجموعه اینها که گفتیم استصوابی بودن این نظارت روشن می‌شود، چون اگر فقط صرف اطلاع باشد و اختیاری نداشته باشند با اختیاری که این اصل به خبرگان داده منافات خواهد داشت، زیرا این اصل به مجلس خبرگان اختیار و اجازه داده است که عدم صلاحیت رهبری را به مردم اعلام کنند و این یعنی «نظارت استصوابی». سؤال: این طور که شما فرمودید، نظارت مجلس خبرگان عمدتاً ناظر به احراز و تداوم صلاحیت رهبری است، آیا این مجلس بر عملکرد رهبری هم نظارت دارد؟ جواب: شکی نیست که این نظارت، نظارت بر عملکرد هم باشد به جهت این که گفته شد در اصل یکصد و یازده آمده: «اگر رهبر از ایفاء وظایف خود ناتوان شود...» تشخیص این ناتوانی، با اشراف بر عملکرد معلوم می‌شود. بنا بر این، خبرگان عملکرد را حتا در عزل و نصب‌ها هم در نظر می‌گیرند که آیا این عزل یا نصب ملاک صحیحی داشته یا از روی حبّ و بغض شخصی بوده است. (حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۷۰).

۷. رضا استادی: ما همین اواخر هم مصوبه‌ای داشتیم که مجلس خبرگان بتواند در بعضی از نهادهای زیر مجموعه مقام معظم رهبری با اجازه خود ایشان نظارت‌هایی داشته باشد (مجله حکومت/اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۷۰ و ۷۱).

۸. هاشمی رفسنجانی: مجلس خبرگان فرضش بر این بود که هر چیزی که به رهبری مربوط می‌شود را پیگیری کند مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام، صدا و سیما، نیروهای مسلح و هر چه که تحت امر رهبری است. اینها به مجلس خبرگان فراخوانده شوند و گزارش کارهای خودشان را به خبرگان بدهند و خبرگان هم سؤال کنند و آنها هم توضیح بدهند و احياناً اگر اشکال و ایرادی هم بود، در همان جلسه مطرح شود تا همه در جریان قرار بگیرند، این به صورت قانون در آمد. اما وقتی بعضی از این نهادها دعوت شدند که در جلسه خبرگان حضور پیدا کنند تا گزارش عملکردهای خودشان را بدهند، دفتر رهبری مانع حضور آنها در خبرگان شد و اظهار داشتند که رهبری نظرشان این است که این موضوع جزء وظایف خبرگان نیست. ایشان گفته بودند: «مگر دولت از این نهادها مستثنی است؟ همه چیز زیر نظر رهبری است. بله، اگر شک کنید به اینکه رهبری در نصب مسؤولین درست عمل نکرده است، شما می‌توانید این کار را بکنید.» به خاطر اینکه نظر رهبری تأمین بشود، فقط کار تحقیق از نهادهای زیر نظر رهبری انجام می‌شود. اما اینکه از آنها دعوت بشود برای گزارش به خبرگان بیایند، چنین چیزی نیست. چون این قبیل مسائل می‌توانست تبعات سیاسی خودش را داشته باشد، لذا چنین کاری صورت نمی‌گیرد. (مجله حکومت/اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۳۶).

۹. احمد جنتی: یکی از آنها کمیسیون تحقیق بود و نامش در آن زمان، هیأت تحقیق بود که من هم در آن عضویت داشتم و پنج - شش نفر از دوستان همچون آقای موحدی، مهدوی کنی و... در آن عضو بودند. در آن کمیسیون، راجع به همین موضوعی که شما سؤال کردید، بحث شد که چه باید کرد؟ نهادهای زیادی زیر نظر مقام معظم رهبری است. به عنوان مثال، بررسی کنیم که تدبیر و مدیریت ایشان چگونه است؟ آیا این نهادها درست عمل می‌کنند یا نه؟ اگر درست عمل می‌کنند معلوم می‌شود که رهبری باتدبیر است و تأییدشان کنند و اگر احياناً خطایی بکنند تذکر بدهند و جلوی آنها را بگیرند.

قرار شد بررسی شود که چند نهاد و مرکز زیر نظر رهبری است و برای هر نهاد، افراد کارشناسی انتخاب شوند. به عنوان مثال، اگر قرار است درباره نیروهای مسلح بررسی شود که با تدبیر عمل می‌کنند یا نه؟ و مدیریت صحیح اعمال می‌شود یا نه؟ هیأتی از کارشناسان مسائل نظامی باشند که آنها نظارت و بررسی کنند. همچنین نسبت به قوه قضائیه و صدا و سیما و... همین‌گونه عمل شود. مدتی روی این موضوع بحث و بررسی شد. جلساتی در دفتر من در شورای نگهبان تشکیل می‌شد و دوستان بحث می‌کردند که چه کار کنیم؟ با آقای هاشمی رفسنجانی هم صحبت کردیم، ایشان هم این نظر را تأیید کردند که باید هیأت‌های متعددی داشته باشیم که هر یک درباره یک نهاد تحقیق کند، سپس به هیأت تحقیق گزارش بدهند. هیأت تحقیق هم گزارش‌ها را به خبرگان ارائه کند و آنها تصمیم بگیرند که آیا واقعاً درست عمل می‌شود یا نه؟ شرایط لازم باقی است یا نه؟ این مباحث بیش‌ترین مسائلی بود که وقت هیأت تحقیق و مجلس خبرگان را گرفت.

البته ما در زمان حضرت امام اصلاً به خود اجازه ندادیم که وارد قضیه شویم، چون شأن ایشان اجلّ از این بود که بخواهیم با ایشان در این خصوصیات صحبت کنیم و هیچ تردیدی در صفات و ویژگی‌های لازم در ایشان نبود و احتیاجی به تحقیق نبود. بنا بر این، در آن زمان قضیه را پیگیری نکردیم. ولی پس از رحلت حضرت امام (قدس سره) مسأله دوباره مطرح شد که چه کنیم؟ هر گاه مجلس خبرگان جلسه تشکیل می‌داد، از هیأت تحقیق سؤال می‌شد که شما چه اقدامی انجام داده‌اید؟ راجع به این قضیه بحث کردیم. نظر عده زیادی از اعضای خبرگان بر این بود که



باید هیأت تحقیق در نهادهای زیر نظر مقام معظم رهبری تحقیق و بررسی کند که آیا درست اداره می‌شود یا نه؟ در صورت مثبت بودن، مدیریت به قوه خود باقی است، در غیر آن صورت، تذکر بدهند یا سؤال کنند که چرا این‌گونه است؟ نظر اکثریت بر این بود.

تا این که موضوع را با مقام معظم رهبری در میان گذاشتیم. چندین جلسه صحبت شد، ایشان با این نظر موافق نبودند. بحث هم شد و صرف این نبود که ما بگوییم این کار را انجام می‌دهیم و ایشان مخالفت کنند. بلکه بحث‌های مفصلی شد که آیا اصولاً از قانون اساسی چنین مطلبی استفاده می‌شود یا نه؟ چون باید بدانیم که قانون اساسی چه اختیاری به ما داده و بر عهده ما گذاشته است؟ آیا مفاد اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی این است که از هر نهاد و مرکزی که با رهبری ارتباط دارد حتا دفتر رهبری تحقیق کنیم که آیا طبق وظایفشان عمل می‌کنند یا نه؟ بعد هم در صورت تخلف آن را به حساب رهبری بگذاریم؟

ایشان خیلی مستدل و منطقی و مستند و طی یک بحث نسبتاً طولانی فرمودند که اصل یکصد و یازدهم این را نمی‌گوید. بلکه این اصل در این مقام است که شرایطی که در اصل یکصد و نهم برای رهبری آمده وظیفه خبرگان است که بررسی کنند که آیا وجود دارد یا نه؟ پس شما باید عملکردها را بررسی کنید. عملکرد ما با عملکرد این تشکیلات فرق می‌کند، به عنوان مثال رئیس قوه قضائیه را نصب می‌کنم و یا رئیس صدا و سیما را نصب می‌کنم. این انتصاب‌ها را بررسی کنید که آیا به عدالت من خدشه‌ای وارد می‌کند یا نه؟ پس اگر خدشه وارد کند، در آن حرفی نیست و شرط از بین رفته، اگر به تدبیر و مدیریت من ضربه می‌زند، معلوم می‌شود که من تدبیر ندارم و این کار من خلاف تدبیر و مدیریت است، در این صورت شما می‌توانید اقدام کنید.

اما قوه قضائیه قضات زیادی دارد، تشکیلات دارد، کارمندانی دارد که در سراسر کشور فعالیت دارند، اگر کسی در بخشی اقدام خلافی کرد، مسؤولیتش با رهبری نیست. در مورد نیروهای مسلح فرمودند: اصلاً حرفش را نزنید، برای این که در نیروهای مسلح، امکان این که کسی تحقیق و سؤال کند، نیست. نیروهای مسلح جای این حرف‌ها نیست. مگر می‌شود کسی در میان نیروهای مسلح وارد شود و راجع به مسائلی ایجاد شبهه کند؟ در این صورت، فرمانده نمی‌تواند کار کند. به هر حال، طی دو - سه جلسه‌ای که با ایشان داشتیم و بحث‌های زیادی شد، با این موضوع مخالفت کردند.

البته نظر برخی دوستان در هیأت تحقیق این بود که ما حق داریم بر دستگاه‌های زیر نظر رهبری نظارت کنیم، استدلال می‌کردند و دلایل خود را می‌گفتند. ولی نتیجه این شد که مقام معظم رهبری فرمودند: اگر بنا بر بررسی و سؤال و اقدامی است، با دفتر من در ارتباط باشید و از دفتر سؤال کنید، ببینید من درباره این تشکیلات چه کرده‌ام. درباره مراکزی که زیر نظر من است، چگونه عمل کرده‌ام. از اقدامات من سؤال کنید، آنها به شما پاسخ می‌دهند، چون من به آنها دستور می‌دهم که شما هر سؤالی داشتید، اطلاعات را در اختیار شما قرار دهند. آن وقت اگر دیدید کارهایی که انجام داده‌ام به یکی از شرایط لازم در روز رهبری خدشه وارد می‌کند، جای این است که اقدام نکنید، در غیر آن صورت، ربطی به رهبری ندارد.

به هر حال، بحث در اینجا تمام شد و همه هم قبول کردند. ما هم گزارش را به مجلس خبرگان ارائه کردیم و آنها هم پذیرفتند، حال، ممکن است بعضی از خبرگان نظر دیگری داشتند، اما در مجموع، خبرگان این نظر را پذیرفت. (مجله حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۵۵ تا ۵۷)

۱۰. مرتضی مقتدائی: مجلس خبرگان برای انجام این وظیفه، کمیسیونی متشکل از ۱۵ عضو تشکیل داده که حداقل هر ماه یک مرتبه جلسه دارند تا بر اعمال، رفتار و اقدامات رهبری، اشراف کامل داشته باشند. خود مقام معظم رهبری هم از این امر استقبال کردند و فرمودند در محدوده کار قانونی‌تان هر چه می‌خواهید سؤال کنید. به دفترشان هم اعلام کردند که آقایان هر چه خواستند در اختیارشان گذاشته شود و تا کنون دو جلد از مطالبی که مربوط به اقدامات رهبری است و از صدا و سیما هم پخش نشده برای کمیسیون فرستاده شده است. به هر حال، کمیسیون کار خود را با دقت انجام می‌دهد و مخبر آن هم نتایج بررسی‌ها و تحقیقاتی را که انجام شده در اجلاس‌های مجلس خبرگان به اطلاع دیگر اعضا می‌رساند. هر چند مواردی وجود دارد که چون اعلام آنها از نظر مسائل امنیتی به صلاح نیست، مخفی می‌ماند و به مقتضایشان اقدام می‌شود. در نتیجه اکنون می‌توانیم به طور قاطع بگوییم که بحمدالله رهبری با کمال قدرت و اقتدار، وظیفه خودشان را انجام می‌دهند. (حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۷۴)

۱۱. احمد جنتی: در مورد نیروهای مسلح فرمودند: اصلاً حرفش را نزنید، برای این که در نیروهای مسلح امکان این که کسی تحقیق و سؤال کند، نیست. نیروهای مسلح جای این حرف‌ها نیست. مگر می‌شود کسی در میان نیروهای مسلح وارد شود و راجع به مسائلی ایجاد شبهه کند؟ در این صورت، فرمانده نمی‌تواند کار کند. (مجله حکومت/اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۵۶)

۱۲. نایب رئیس مجلس خبرگان و عضو کمیسیون تحقیق آیت‌الله ابراهیم امینی روز ۷ مهر ۱۳۷۷ در دانشگاه تهران مطالب مهمی در این زمینه مطرح کردند: «دوستان در مورد این که «خبرگان در مورد مسئله نظارت بر رهبری کوتاه آمدند و خوب عمل نکردند» انتقاد نکنند، آنچه که ما انجام



دادیم این بوده است که مقام محترم رهبری فرمودند: «در مسائل نظامی و سیاسی، خبرگان دخالت نکنند» و ما هم دخالت نکردیم و مسأله نظارت ما خارج از مسائل سیاسی و نظامی بوده است.» (روزنامه سلام، پنجشنبه ۹ مهر ۱۳۷۷).

۱۳. سخنان هاشمی رفسنجانی و احمد جنتی، پیشین.

۱۴. هاشمی رفسنجانی: به هر حال کسانی که نظارت می‌کنند تحت‌الشعاع رهبری هستند، چه در زمان امام و چه در حال حاضر، با نظارت‌های دیگر تفاوت دارد. (ص ۴۷) اخیراً رهبری به خبرگان پیشنهاد کرده‌اند که علاوه بر بیانیه، قطعنامه هم بدهند و خبرگان در صدد است برای اعتبار قطعنامه ساز و کاری تهیه نماید. (مجله حکومت اسلامی، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ص ۴۹)

۱۵. محمد یزدی: رهبر حق انحلال مجلس خبرگان را ندارد، ولی می‌تواند بگوید برگزاری اجلاس خبرگان در فلان زمان به مصلحت نیست و بهتر است برگزار نشود! به عبارت دیگر شعاع ولایتش در شعاع مصالح است. (حکومت اسلامی، پائیز ۱۳۸۵، شماره ۴۱، ص ۸۲)

۱۶. متن کامل گزارش کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان به هفتمین اجلاس خبرگان به امضای رئیس آن محسن مجتهد شبستری به تاریخ ۸ اسفند ۱۳۸۹:

«بسم الله الرحمن الرحيم، نظر به اینکه وظیفه کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان رهبری بررسی درباره اصل ۱۱۱ قانون اساسی است، این کمیسیون در هر ماه یک جلسه و در مواقع لزوم جلسات متعدد فوق‌العاده تشکیل می‌دهد و به وظیفه تحقیق در پیرامون تداوم شرایط و اوصاف مربوط به مقام رهبری بحث و بررسی می‌نماید، اینک قرار شد با موافقت هیأت محترم رئیسه خلاصه‌ای از نتایج جلسات ویژه اخیر در رابطه با تدبیر و مدیریت مقام معظم رهبری خدمت سروران معظم و خبرگان محترم ملت تقدیم گردد.

در بررسی‌های این کمیسیون در هیچ‌کدام از اوصاف و شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و دهم قانون اساسی در این مدت بیست سال و اندی در وجود رهبر عزیزمان نه تنها کم و کاستی مشاهده نشد، بلکه هر مقدار زماناً جلوتر می‌رویم صفات لازم مزبور، درخشان‌تر، مخصوصاً درایت و مدیریت در حد اعلا در ایشان متجلی می‌شود و بی‌اختیار آیه شریفه «الله اعلم حیث یجعل رسالته» در ذهن انسان تداعی می‌نماید چون هدف گزارش عملکرد و بحث از مدیریت بیست ساله مقام رهبری فعلاً مطرح نیست فقط به علت حساس بودن مقطع ده‌ماهه اخیر و حوادث بعد از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری توضیحی در این قسمت معروض می‌گردد.

در شرایطی که طبق مستندات معتبر و واضح و اعترافاتی که شمه‌ای از آن در سیمای جمهوری اسلامی ایران و در رسانه‌های خارجی منتشر شد حقیقت جریان توطئه براندازی بود که توسط بیگانگان و مزدوران داخلی آنها طراحی شده بود از سرویس‌های جاسوسی موساد رژیم صهیونیستی و سازمان سیاسی آمریکا گرفته تا سفارتخانه پیر استعمار دولت انگلیس از منافقین محارب و سلطنت‌طلب‌ها گرفته تا آنان که از بیت‌العدل دستور می‌گرفتند با استفاده از بسترسازی فریب‌خوردگان و فتنه‌گران و آشوب‌طلبان داخلی که با ایجاد بلوا و آتش‌سوزی و آشوب در روزهای قدس و ۱۳ آبان و ۱۶ آذر با شعارهای انحرافی که حکایت از حذف اسلامیت و جمهوری و اهانت به مقام والای امام عظیم‌الشأن قدس سره و مقام شامخ ولایت می‌نمود و بالأخره وقاحت را به جایی رساندند که به قرآن مجید و عاشورای حسینی و عزاداران سید الشهداء علیه‌السلام هتاکي کردند و مصدوم نمودند و سائر فجایعی که برادران بزرگوار مستحضرید.

لازم به یادآوری است اولین برنامه معارضین القاء تقلب در انتخابات و دومین مرحله طرح ابطال انتخابات بود و در نتیجه نادیده گرفتن قانونمندی، ایجاد تفرقه و تشتت در بین آحاد ملت ایجاد التهاب در کشور و پایمال کردن خون مقدس شهدا است که استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی برای کشورمان به ارمغان آورده بود.

با تفضلات الهی و مدیریت عالی و درایت رهبر معظم انقلاب در وهله اول و بصیرت علما متعهد به انقلاب و مردم ولایتمدار در وهله بعدی همه این توطئه‌ها خنثی گردید و با راهپیمایی عظیم و پرشور ملت سلحشور ایران در هشتم و نهم دیماه و محکوم نمودن این هتاکي‌ها و قداست‌شکنی‌ها نقشه شوم دشمنان اسلام و ولایت و مقدسات اسلامی نقش بر آب شد.

مقام معظم رهبری با آن ذکاوت و تیزهوشی که دارند در اول فروردین ۸۸ در سخنرانی مشهد مقدس در مورد احتمال وجود توطئه‌ها و القاء شبهات در انتخابات هشدار دادند. سپس در آستانه انتخابات از روشنگری‌ها و هدایت‌های بصیرت‌آمیز به طور مرتب مردم را برخوردار می‌فرمودند مخصوصاً روی جمهوری و اسلامیت نظام با بیانات مختلف تأکید داشتند و بعد از انتخابات و مسائل اردوکنشی‌های خیابانی که عمدتاً در تهران و تا حدی در بعضی شهرستان‌ها پیش آمد علاوه بر ایراد خطبه‌ها و سخنرانی‌های حکیمانه عمومی بعضی از کاندیداها و اعضای اصلی ستادهای آنان را در جلسات خصوصی کراراً خواسته و نصایح لازم مخصوصاً اصل قانونمندی را گوشزد فرمودند و ضرورت توبه و برگشتن به آغوش ملت را یادآور شدند.



گاهی با یادآوری بصیرت عمار و ضرورت دشمن‌شناسی و در کمین بودن دشمنان قسم‌خورده اسلام و لزوم مقابله با آنان به درایت مردم می‌افزودند. از مظاهر منادی وحدت بودن ایشان همین بس که می‌فرمود باید جلب حداکثری و دفع حداقلی محقق شود گاهی از فتنه‌هایی که به وسیله بنی‌صدر و خارجی‌ها در زمان حضرت امام رضوان الله تعالی علیه پیش آمد سخن به میان می‌آورد.

از مسجد ضرار و سوء استفاده از عناوین مذهبی را یادآوری می‌فرمودند و به‌طور خلاصه در برخورد با فتنه و تبیین حقایق و ترمیم مسائل تلاش وافر مبذول می‌داشت و در ایجاد آرامش و برقراری وحدت در بین آحاد ملت و رعایت احترام مسئولین عالی کشور و انسجام و همدلی بین قوای سه‌گانه و پیشرفت مادی و معنوی کشور تأکید فراوان داشته و دارند تا اینکه بحمدالله تعالی با این تدابیر خردمندانه در حد زیادی فتنه‌ها خاموش گردید اینک عرض شد تا حد زیادی برای اینکه طبق اخبار موثق هنوز اطاق فکری در خارج کشور با عضویت چند نفر که مشکل اعتقادی دارند، برقرار می‌شود و همچنین در برنامه‌های اینترنتی مشاهده می‌شود که به داخل کشور مشغول القانات مطالب شیطانی و تداوم دادن خط توطئه بر علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

ولی آنچه جای خوشحالی است داشتن بصیرت و روحیه ولایتمداری و اطاعت محض از رهنمودهای مقام شامخ ولایت در اکثریت قریب به اتفاق ملت است و خوشبختانه افراد منحرف تعداد بسیار قلیل است و شاهد زنده این معنی راهپیمایی بسیار گسترده و بی‌سابقه ۲۲ بهمن در سراسر کشور بود که ملت با حماسه بی‌نظیر خود و شعارهای ولایتمدانه، دنیا را مبهوت و دشمنان را دچار سردرگمی نمود فلذا جای بسی تقدیر و سپاسگزاری است مقام معظم رهبری علاوه از پیام تشکری که صادر فرمودند در دیدار جمعی از مردم آذربایجان به مناسبت سالروز قیام ۲۹ بهمن تبریز تفصیلاً از هوشیاری و حضور در صحنه ملت ایران قردانی فرمودند ضمناً هشدار می‌دهند که سردمداران استکبار دادند فرمودند: جمهوری اسلامی ایران از موضع خود که سخن دل‌ملتها و بسیاری از دولتها است کوتاه نخواهد آمد اما به هیچ وجه از این مخالفت‌ها و تهدیدها نیز نمی‌هراسیم و با صراحت اعلام می‌کنیم ما با استکبار و نظام سلطه و تسلط چند کشور به جهان مخالفیم و با آن مبارزه می‌کنیم و نخواهیم گذاشت این چند دولت با سرنوشت دنیا بازی کنند.

در خاتمه از خداوند متعال دوام سایه پریکت رهبر حکم و دیدبان شجاع فرزانه را بر سر میهن عزیز ایران بلکه جهان اسلام و سربلندی ملت قهرمان و آگاه ایران و تمام مسلمین جهان مورد مسألت است. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

[http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com\\_content&task=view&id=734&Itemid=33](http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=734&Itemid=33)

۱۷. استفتای نگارنده و فتاوی مرحوم استاد آیت‌الله منتظری، ۱۹ تیر ۱۳۸۸ با تلخیص.

۱۸. لطف‌الله میثمی، سرمقاله «بازی با قانون اساسی»، مجله چشم‌انداز/ایران، شماره ۶۱، خرداد ۱۳۸۹.

۱۹. رأی دیوان عدالت اداری: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با تثبیت قاعده تفکیک و استقلال قوای مقننه، مجریه و قضائیه از یکدیگر، وضع قانون در عموم مسائل را به شرح دو اصل ۵۸ و ۷۱ به مجلس شورای اسلامی و در حد مقرر در اصل ۱۱۲ به مجمع تشخیص مصلحت نظام، اختصاص داده است که با این وصف، اطلاق قانون و یا تعمیم مطلق و وجه ممیزه آن به مقررات موضوعه سایر واحدهای دولتی، از جمله مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مبنای حقوقی و وجاهت قانونی ندارد و این قبیل مصوبات از مقوله تصویب نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و نظامات دولتی، محسوب می‌شود و در صورت عدم مخالفت با احکام شرع و قوانین و خارج نبودن از حدود اختیارات قوه مجریه، معتبر و متبع است. همچنین قانون اساسی با تأسیس مرجع قضائی نوین دیوان عدالت اداری به شرح اصل ۱۷۳ رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنان را در صلاحیت دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۴ به تصویب رسیده و به موجب ماده ۱۱ این قانون، رسیدگی به اعتراضات اشخاص، نسبت به مصوبات و نظامات دولتی و تصمیمات و آرای قطعی مراجع غیرقضائی، از قبیل دادگاه‌های اداری، شوراها، کمیسیون‌ها و هیأت‌ها از جهات مقرر در قانون، از جمله تکالیف دیوان، اعلام شده است. نظر به اینکه فرمان مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۶ حضرت امام خمینی (ره)، مفید جواز وضع ضوابط و قواعد خاص، به منظور تنظیم و تنسيق امور مربوط به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و نحوه گزینش و امور انضباطی دانشجویان است و متضمن اذن وضع مقررات خارج از حدود امور مذکور و یا مغایر قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، از جمله سلب حق رسیدگی به شکایات توسط مراجع قضائی و نفی صلاحیت آنان نمی‌باشد، مصوبه هشتماد و سومین جلسه مورخ ۱۳۶۵/۶/۱۱ و مصوبه جلسه ۴۳۹ مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی، مبنی بر سلب حق تظلم و دادخواهی به مرجع قضائی صالح در خصوص مورد و نفی صلاحیت دیوان عدالت اداری در رسیدگی به اعتراضات نسبت به احکام هیأت مرکزی گزینش دانشجو و کمیته مرکزی انضباطی دانشجویان، مغایر اصول و مواد قانونی فوق‌الذکر تشخیص داده می‌شود و به استناد قسمت دوم ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری، دو مصوبه مذکور ابطال می‌گردد.» (رأی دیوان عدالت اداری در خصوص ابطال مصوبات شورای عالی



انقلاب فرهنگی در مورد احکام صادره توسط هیأت مرکزی گزینش دانشجو، مورخ ۱۳/۹/۲۷ نقل از روزنامه رسمی، شماره ۱۶۰۱۶، ۱۳۸۷/۱۱/۲۸).

با تصویب قانون جدید دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۸۵/۳/۹ در مجلس شورای اسلامی و موافقت مورخ ۱۳۸۵/۹/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام با آن، اراده قاهره رهبری لباس ظاهری قانون به تن کرد. به این ترتیب که در بند ۱ ماده ۱۹ این قانون همان صلاحیت کلی مذکور در ماده ۱۱ قانون سابق مبنی بر «رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از آیین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداری‌ها...» به قوت خود باقی مانده است، لکن در تبصره این ماده آمده است: «رسیدگی به تصمیمات قضائی قوه قضائیه و مصوبات و تصمیمات شورای نگهبان قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان، شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی انقلاب فرهنگی از شمول این ماده خارج است».

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/19664>



## استیضاح مرجعیت مقام رهبری؛ محسن کدیور، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲

### اجتهاد مطلق بالفعل جناب آقای خامنه‌ای تا اواسط خرداد ۱۳۶۸ قابل احراز نیست. ایشان نیز تا این زمان هیچ ادعایی نداشته است

رساله «استیضاح مرجعیت مقام رهبری» جلد دوم رساله «استیضاح رهبری، ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی، نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری» (۲۶ تیر ۱۳۸۹) از یک سو و دومین قسمت از رساله «ذکر مصیبت آیت‌الله آذری قمی» از سوی دیگر است. این رساله به تحلیل انتقادی قضیه ادعای اجتهاد مطلق، مقام افتاء و مرجعیت حجت‌الاسلام و المسلمین سید علی حسینی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در شش سال نخست رهبری ایشان (خرداد ۱۳۶۸ تا اواسط ۱۳۷۴) به عنوان مهم‌ترین علت تحول فکری و تغییر موضع مرحوم آذری قمی اختصاص دارد. کسانی که فرصت مطالعه متون بلند تحقیقی را ندارند، می‌توانند به خواندن مقدمه، نتایج هر باب یا نتیجه و جمع‌بندی انتهای رساله اکتفا کنند. (۱) به علت طولانی بودن این رساله در چهار قسمت منتشر می‌شود.

### فصل چهارم: مرجعیت مجتهد متجزی با اکسیر مصلحت نظام

این فصل شامل یک مقدمه و دوازده باب است. عناوین این باب‌ها عبارتند از:

۱. آزمون ادعای اجتهاد حجت‌الاسلام و المسلمین خامنه‌ای
  ۲. رهبری مجتهد متجزی بر اساس مصلحت نظام
  ۳. بازآموزی فقهی پس از دو دهه فترت
  ۴. درس خارج فقه مقام رهبری
  ۵. نخستین موج صدور گواهی‌نامه‌ها: رهبر مجتهد است
  ۶. آقای خامنه‌ای فتوا می‌دهد
  ۷. مخالفت مراجع و علما با مرجعیت آقای خامنه‌ای
  ۸. دومین موج صدور گواهی‌نامه‌ها: رهبر مرجع تقلید است
  ۹. اعلام مرجعیت مقام رهبری از سوی تشکل‌های روحانی حکومتی
  ۱۰. هم رهبری هم مرجعی خامنه‌ای!
  ۱۱. پذیرش مرجعیت شیعیان خارج از کشور توسط مقام رهبری و حمله به آیت‌الله منتظری
  ۱۲. ریشه‌یابی محدودیت‌های آیت‌الله آذری قمی
- نتیجه‌گیری انتهای فصل و جمع‌بندی بخش اول کلام پایانی نویسنده است.

### مقدمه

رساله استیضاح رهبری ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبری جناب آقای خامنه‌ای بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی بود. در این رساله به مقام افتاء و مرجعیت تقلید ایشان پرداخته شده است. رساله نخست را در قالب نامه به رئیس وقت مجلس خبرگان نوشتم، اما کسی نیافتم که رساله دوم را خطاب به وی بنویسم. از یک سو خفقان استبداد دینی به حدی گسترش یافته که نامه را برای هر مرجع یا فقیه غیرآلوده در این بلیه بنویسی برایش تولید مشکل می‌کند، از سوی دیگر رغبتی به مخاطب قرار دادن خیل فقیهان آلوده هم نیست. نامه به خود آقای خامنه‌ای گزینه دیگر بود. این مهم حداقل تا اتمام رساله ذکر مصیبت آیت‌الله آذری قمی به تأخیر می‌افتد. فکر نمی‌کردم این قسمت از رساله که تنها برای ایضاح مواضع «آذری متأخر» تدارک شده بود، تا این حد مفصل شود، حاصل کار رساله‌ای مستقل در حجم کل رساله آذری شد. در عوض امیدوارم بر بخش تاریکی از تاریخ معاصر ایران و نیز تاریخ اندیشه شیعه نور افکنده باشد.



رساله «ذکر مصیبت آیت‌الله آذری قمی» از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول آذری متقدم و بخش دوم آذری متأخر. بخش اول چهار فصل داشت: فصل اول آذری انقلابی، فصل دوم آذری منتقد محافظه کار، فصل سوم آذری سرسپرده ولایت و فصل چهارم استیضاح مرجعیت مقام رهبری. سه فصل نخست در قسمت اول این رساله (۲۷ اسفند ۱۳۹۱) گذشت. ویرایش دوم قسمت اول که حدود ۱۶٪ افزایش بر ویرایش نخست دارد، ۱۶ فروردین ۱۳۹۲ منتشر شد.

از دوازده باب فصل چهارم یازده باب آن درباره اجتهاد و مرجعیت حجت‌الاسلام و المسلمین سید علی خامنه‌ای است و تنها باب انتهائی به احوال آیت‌الله آذری قمی اختصاص دارد. مهمترین عاملی که باعث تحول آذری متقدم به آذری متأخر شد، ادعای مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای بوده است. در حد اطلاع نگارنده، درباره اجتهاد و مرجعیت ایشان تحلیل انتقادی صورت نگرفته است.

چاره‌ای نبود جز این که زندگی مقام رهبری را زیر ذره بین بگذارم و از تحصیل، تدریس، تحقیق، اساتید، هم‌بحثها، تالیفات، مشاغل و مشغله‌های ایشان در مقاطع مختلف زندگی به دنبال قرائنی دال بر اجتهاد مطلق و صلاحیت افتاء و مرجعیت وی بگردم. تلقی خود ایشان از خودش قبل و بعد از رهبری درباره فقاہت و اجتهاد را مقایسه کنم، و بکوشم به پرسش‌هایی از این دست پاسخ دهم:

جناب آقای خامنه‌ای از چه زمانی به فکر مرجعیت افتاد؟ از چه زمانی به فتوی دادن آغاز کرد؟ اعضای شورای استفتای ایشان چه کسانی هستند؟ تدریس خارج فقه ایشان از کی شروع شد؟ آیا ایشان تا کنون خارج اصول هم تدریس کرده اند؟ از چه زمانی شروع به اخذ وجوهات شرعیه کرد؟ از چه زمانی ایشان پرداخت شهریه به طلاب حوزه‌های علمیه را به عهده گرفتند؟ ایشان در زمان ادعای مرجعیت چه تالیفاتی در فقه یا اصول داشته است؟ تا کنون چه تالیفاتی در اصول یا فقه استدلالی منتشر کرده است؟ مبانی اصولی و دیدگاه ایشان در قواعد فقه چیست؟ آیا تا کنون یک دوره کامل فقه فتوایی از ایشان منتشر شده است؟ اگر نه به چه دلیل؟

چه کسانی با چه اهدافی از مرجعیت ایشان حمایت کردند؟ مهمترین منکران اجتهاد مطلق و منکران صلاحیت ایشان برای منصب افتاء و مرجعیت چه کسانی بودند؟ ادله هر یک از طرفین چه بود؟ چه نهادها و ارگان‌هایی در ترویج و تبلیغ و جانداختن اجتهاد و مرجعیت ایشان انجام وظیفه کردند؟ عکس‌العمل بخش سنتی حوزه، مرجعیت و روحانیت با مسأله افتاء و مرجعیت مقام رهبری چه بود؟ مقام و موقعیت سیاسی رهبری چه نقشی در مقام افتاء و مرجعیت ایشان داشته است؟

دیدگاه متأخر آیت‌الله خمینی تفکیک مرجعیت و رهبری بود. چرا جناب آقای خامنه‌ای و اغلب شاگردان آیت‌الله خمینی به این نظر متأخر بنیانگذار جمهوری اسلامی وقعی نگذاشتند و دوباره به وحدت مرجعیت و رهبری روی آوردند؟ عنصر مصلحت نظام در مدرسه ولایت مطلقه فقیه آیت‌الله خمینی اوجب واجبات بود، آیا این عنصر در امر افتاء و مرجعیت هم بر موازین شرعی حکومت یا ورود (دو اصطلاح در علم اصول فقه) دارد؟ این رساله نه تنها استیضاح جناب آقای خامنه‌ای در حوزه افتاء و مرجعیت است، بلکه از آن بالاتر استیضاح مدرسه آیت‌الله خمینی در وارد کردن عنصر مصلحت نظام سیاسی در حوزه افتاء و مرجعیت دینی است. اگر سیاست مبتنی بر مصلحت مقبول باشد، سقف شریعت و دیانت و مرجعیت و افتاء را بر ستون مصلحت سیاسی بنا کردن یقیناً نتیجه‌ای جز اضمحلال و انحلال این نهادهای دینی ندارد.

در این تحقیق کوشیده شده منصفانه قضاوت شود، هم قرائن له ذکر شود هم قرائن علیه. اظهار نظر و گواهی مدافعان در کنار انتقاد و نکته‌سنجی مخالفان آمده است. نویسنده به دنبال حقیقت است نه بر کرسی نشاندن فرضیه خود. اگر چه جناب آقای خامنه‌ای به صاحب این قلم و مهم‌تر از آن به استاد وی جفا کرده است، اما نویسنده نهایت تلاش را کرده است که از جاده انصاف خارج نشود و در داوری حق ایشان پایمال نگردد. اینکه چقدر در این مسیر موفق بوده است، قضاوت با خوانندگان است.

مخاطبان اصلی این رساله متدینان هستند، یعنی کسانی که در زندگیشان دغدغه دینی دارند. بویژه مراجع، فقها و طلاب علوم دینی. دیگران هم مستندات بر دشواری‌های امتزاج دین و قدرت سیاسی در ایران یا اندیشه شیعی معاصر در این رساله خواهند یافت.

جمع‌آوری اطلاعات این رساله وقت فراوانی گرفته است. کوشیده شده ادعایی غیرمستند ارائه نشود. با این همه کار بشری خالی از خطا و کاستی نیست. یقین دارم اگر این تحقیق در داخل کشور امکان انجام داشت منابع و مستندات بیشتری می‌یافت. از ارباب فضل تقاضا می‌شود پیشنهادات و انتقادات خود را به هر صورتی مناسب می‌دانند - عمومی یا خصوصی - به اطلاع نویسنده برسانند. نقد این تحقیق و زیر ذره بین بردن یافته‌های آن خدمت به تاریخ معاصر ایران، اندیشه متأخر تشیع و نویسنده است.

## باب اول. آزمون ادعای اجتهاد حجت‌الاسلام و المسلمین خامنه‌ای

این باب - مفصل‌ترین ابواب رساله - از چند قسمت به شرح زیر تشکیل شده است:



اول، قرائنی از دوران تحصیل،  
دوم، قرائنی از دوران تدریس و تألیف،  
سوم، قرائنی از دهه اول دوران جمهوری اسلامی.  
چهارم، اقرار به تقلید،  
پنجم، نداشتن اجازه اجتهاد از اساتید خود،  
ششم، نظر آیت‌الله خمینی درباره فقاقت آقای خامنه‌ای،  
در این باب به دنبال قرائنی مبنی بر دستیابی جناب آقای سید علی حسینی خامنه‌ای به درجه اجتهاد تا سن پنجاه سالگی (۶۸-۱۳۱۸) هستیم. (۲)

اول: قرائنی از دوران تحصیل  
جناب آقای خامنه‌ای (متولد ۱۳۱۸) تحصیل علوم دینی را از یازده سالگی در سال ۱۳۲۹ در مشهد آغاز کرده و در سال ۱۳۴۷ در سی سالگی در همان شهر

الف. تحصیل در حوزه مشهد (۳۷-۱۳۲۹)

ایشان خود در باره تحصیلات حوزوی و جدیدش چنین نوشته اند:

«پس از پایان کلاس ششم این مدرسه [دارالتعلیم دیانتی]، تصدیق ششم را دور از چشم پدر با رفتن به کلاس شبانه دریافت کردم و سپس در کلاس‌های دبیرستان نام‌نویسی کرده، دوره متوسطه را طی دو سال به صورت جهشی خواندم و دیپلم را گرفتم. دروس علوم اسلامی را نیز در همان مدرسه اسلامی شروع کردم.» (سرگذشت خود نوشت، خیرگان ملت، ج ۱ ص ۵۰)  
«من از آن اوّل که رسماً طلبه شدم تا وقتی درس خارج را شروع کردم، پنج سال و نیم طول کشیده، یعنی دوره سطح را تماماً در طی پنج سال و نیم گذراندم.» (پیشین، ص ۵۳)

«در شانزده سالگی تمام دروس سطح را خوانده و درس خارج را شروع کرده بودم.» (پیشین، ص ۵۱)  
«درس خارج را هم نزد مرحوم آیه‌الله العظمی میلانی (ره) شروع کردم. یک سال درس خارج اصول و دو سال و نیم درس خارج فقه ایشان را رفتم تا اواخر سال ۱۳۳۷ شمسی که به قم عزیمت کردم.» (پیشین، ص ۵۳)  
«در سال ۱۳۳۷ شمسی با اجازه پدر به قم رفتم و تا سال ۱۳۴۳ شمسی در قم ماندم. در همان سال چون پدرم به دنبال عارضه چشم، بینایی خود را کاملاً از دست داد، ناگزیر به مشهد بازگشتم، گرچه حتا بعضی استادان بزرگ من در قم [آیت‌الله مرتضی حائری یزدی] به شدت مخالف بازگشت من بودند.» (پیشین ص ۵۲)

بر اساس سرگذشت خودنوشت فوق جناب آقای خامنه‌ای تحصیل علوم حوزوی را از کودکی زمانی که کلاس پنجم ابتدائی می‌رفته آغاز کرده، یعنی حدود سال ۱۳۲۹ و به مدت پنج سال و نیم و در سن ۱۶ سالگی یعنی در سال ۱۳۳۴ تحصیل دوره مقدمات و سطح حوزه را به پایان رسانیده است و دوره خارج را در مشهد در سال ۱۳۳۴ شروع کرده، و بعد از دو سال و نیم در اواخر سال ۱۳۳۷ عازم قم شده است. دیگر اشتغالات دوران مشهد:

یک. در این دوره ۸ ساله تحصیل در حوزه مشهد (۳۷-۱۳۲۹) وی دو سال به طور حضوری در کلاس پنجم و ششم ابتدائی درس می‌خوانده، و دو سال نیز بطور شبانه و جهشی دوره متوسطه را به دور از چشم پدر خوانده و دیپلم گرفته است. علاوه بر آن در زمان تحصیل خارج در سال ۱۳۳۶ «حدود دو ماه» به اتفاق مادر، خاله‌ها، برادر کوچک، مادر ناتنی مادرش و دو دختر وی روانه زیارت عتبات عالیات شده و در این فرصت به درس اساتید نجف سر می‌زند و دروس آیت‌الله سید محسن حکیم و آیت‌الله میرزا حسن بجنوردی را می‌پسندد، اما پدرش با تحصیل وی در نجف موافقت نمی‌کند. (شرح اسم ص ۷۸-۷۷)

دو. از دیگر اشتغالات آقای خامنه‌ای در این دوره و نیز دهه چهل خواندن کتب داستان و رمانهای ترجمه شده است. (۳) «کمتر رمانی بود که آن وقت‌ها اسم آورده بشود و من نخوانده باشم.» خود احتمال می‌دهد تعداد رمان‌هایی که در مشهد و پیش از حرکت به قم ۱۳۳۷ ش خوانده است، «بیش از هزار عنوان» است. (پیشین، ص ۷۰)



سه. دیگر اشتغال وی در این ایام تا سال ۱۳۴۳ شعر است، اعم از خواندن و سرودن و شرکت در جلسات ادبی و نقد شعر. اشعار مورد علاقه اش را در دفتری به نام سفینه غزل ثبت می‌کرد و تخلصش امین و کنیه‌اش ضیاء الدین بود. او در انجمنهای ادبی نگارنده (فردوسی) و فرخ شرکت می‌کرد. (پیشین، ص ۷۷-۷۱)

ب. دوران تحصیل در قم (۱۳۳۷-۴۳)

ایشان از اواخر ۱۳۳۷ تا بهار ۱۳۴۳ به مدت پنج سال و چند ماه در حوزه علمیه قم به تحصیل دوره خارج مشغول بوده است: یعنی در درس آیت‌الله بروجردی (۲ سال و دو سه ماه فقه، تا اردیبهشت ۱۳۴۰ وفات ایشان)، آیت‌الله خمینی (فقه و اصول) و آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی (فقه) شرکت داشته است. (۴)

مهمترین هم‌بحثهای ایشان حجت‌الاسلام سید جعفر شبیری زنجان (متولد ۱۳۱۵، رئیس شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور و امام جماعت مسجد ارک تهران) و مرحوم حجت‌الاسلام شیخ محمد حسین بهجتی اردکانی متخلص به شفق (شاعر انقلاب و امام جمعه اردکان) (۱۳۸۶-۱۳۱۳) بوده‌اند. (۵)

در این دوره [قم] شیخ [غلام] حسین ابراهیمی دینانی (متولد ۱۳۱۳)، هم‌غذا و هم‌درس فلسفه سید علی بود. این دو، اتاق‌های جدا داشتند اما وعده‌های غذایی را با هم می‌گذراندند. (شرح اسم، ص ۸۹) (۶) سنخیت آنها مسائل شعر و ادب بود. (۷)

دیگر اشتغالات دوران قم:

یک. در دوران تحصیل در قم با شروع نهضت روحانیت در سال ۱۳۴۱ بیش‌ترین فعالیت آقای خامنه‌ای به کمک هم‌بحثش آقا سید جعفر شبیری زنجان تکیه و توزیع اعلامیه و سرزدن به تهران و مشهد و ابلاغ پیام آیت‌الله خمینی برای علمای مشهد بود. آقای خامنه‌ای در سال ۱۳۴۲ در ضمن تبلیغ دو بار مجموعاً به مدت دو ماه و ده روز بازداشت می‌شود.

دو. از دیگر اشتغالات وی در قم در روزهای پنجشنبه و جمعه آموزش زبان عربی معاصر نزد آقای کرمی طلبه عرب زبان خوزستانی بود. حاصل این جلسات برای آقای خامنه‌ای ترجمه کتابی شد از نویسنده و شاعر نامدار لبنانی جبران خلیل جبران به نام «دمعه و ابتسامه». این ترجمه که «اشک و لبخند» نام گرفته بود رنگ چاپ به خود ندید، چرا که توسط مترجم دیگری زودتر انتشار یافت. (شرح اسم ص ۸۵)

سه. اشتغالات شعری و ادبی نیز در ایام تعطیل ادامه داشت. (پیشین ۸۴) او تنها در انجمن ادبی اصفهان (کمال‌الدین اسماعیل) دست شعر خود را رو کرد.

آقای خامنه‌ای تقریرات دروس هیچ یک از اساتیدش را در این دوره که مهم‌ترین دوران تحصیلی وی است تدوین و منتشر نکرده است. هم‌بحث‌های او نیز اشتها به فقه و اصول نداشته‌اند.

ج. تحصیل ثانوی در مشهد (۱۳۴۳-۴۷)

آقای خامنه‌ای در بهار ۱۳۴۳ به قصد یاری پدر از قم به مشهد مهاجرت کرد. «ایشان در مشهد از ادامه درس دست برداشتند و جز ایام تعطیل یا مبارزه و زندان و مسافرت، به طور رسمی تحصیلات فقهی و اصول خود را تا سال ۱۳۴۷ در محضر اساتید بزرگ حوزه مشهد بویژه آیت‌الله میلانی ادامه دادند.» (زندگی نامه پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری) (۸) وی در پائیز ۱۳۴۳ در مشهد ازدواج می‌کند. در دوران تحصیل ثانوی مشهد آقای خامنه‌ای غیر از تحصیل و تدریس حوزوی چند اشتغال دیگر هم دارد: مبارزه، تبلیغ و ترجمه.

یک. مبارزه

۱. در اواخر دوران قم از سال ۱۳۴۲ آقایان سید محمد و سید علی خامنه‌ای در گروه یازده نفره اصلاح حوزه شرکت می‌کردند. (خاطرات آیت‌الله منتظری ج ۱ ص ۲۱۳) (۹) به دنبال دستگیری افراد گروه در قم آقایان منتظری، ربانی شیرازی و سپس آذری قمی در سال ۱۳۴۴، آقای خامنه‌ای از خرداد تا آخر اسفند سال ۱۳۴۵ را بطور مخفی در تهران زندگی می‌کند.

۲. وی از ۱۴ فروردین تا ۲۶ تیر ۱۳۴۶ نیز به مدت سه ماه و ده روز در زندان بوده است.



دو. ترجمه

فهرست ترجمه‌های ایشان در این دوران چنین است (۱۰):

۱. ترجمه کتاب «المستقبل لهذا الدین» سیدقطب با عنوان «آینده در قلمرو اسلام» در سال ۱۳۴۴. علاوه بر ترجمه وی مقدمه و پاورقی‌هایی بر این کتاب متناسب با مسائل روز دارد. کتاب در اوایل سال ۱۳۴۵ قبل از توزیع توقیف می‌شود. وی در سال ۱۳۴۴ رئیس هیأت مدیره شرکت انتشاراتی سپیده برای چاپ و توزیع این‌گونه کتاب‌های انقلابی است.
۲. ترجمه «کفاح المسلمین فی تحریر الهند» نوشته عبدالمنعم النمر یکی از علمای دانشگاه الازهر با عنوان «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان»، در سال ۱۳۴۵ در تهران و سپس ابرده مشهد انجام شد.
۳. ترجمه سه چهارم کتاب «الاسلام و مشکلات الحضارة» نوشته سید قطب، در زندان در سال ۱۳۴۶، به علت کم حوصلگی ادامه نداد. برادرش سیدهادی بخش ترجمه نشده اش را ترجمه کرده بود. «آخرین بخش کتاب را دوباره خودم ترجمه کردم. بخشهای پیشین را تجدید نظر کلی کردم.» تاریخ مقدمه ۱۷ آذر ۱۳۴۹، نام کتاب «ادعای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام»، سید قطب، ترجمه سید علی و سید هادی خامنه‌ای، مشهد، طوس، ۱۳۴۹. (شرح اسم ص ۲۷۱ و ۳۹۶)
- او همچنین در سال ۱۳۴۶ بخشی از وقت خود را مصروف تدوین «گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد» کرد که در سال ۱۳۶۵ منتشر شد. (شرح اسم ص ۲۹۹)

سه. منبر و تبلیغ

منبر برای ایشان دو کارکرد داشت، یکی معیشت و کسب که با آن بر دشواری‌های معاش فائق می‌آمد و در کنار شهریه ناچیز طلبگی اموراتش را می‌چرخانید، (شرح اسم ص ۲۱۸، ۳۰۱)، دیگر اشاعه تعالیم انقلابی استادش آیت‌الله خمینی. اکثر وقت وی بین سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ در سفرهای تبلیغی طولانی در خارج از مشهد می‌گذشته است. نگاهی به این کارنامه پربار مبارزاتی و فرهنگی نشان می‌دهد که حجت‌الاسلام خامنه‌ای بین سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ ممخض در تحصیل فقه و اصول نبوده است. ترجمه چند کتاب نسبتاً حجیم اجتماعی تاریخی از عربی به فارسی، بازداشت چند ماهه و زندگی مخفی در تهران، سفرهای مکرر و طولانی تبلیغی در تهران و دیگر شهرها (غیر از مشهد) وقت چندانی برای تحصیل باقی نگذاشته است.

نتیجه: جناب آقای خامنه‌ای از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۷ از دو دوره تحصیل خارج در حوزه مشهد (دو سال و نیم اولیه ۳۷-۱۳۳۴ و چهار سال ثانویه از ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷) و تحصیل در حوزه علمیه قم (حدود ۵ سال ۴۳-۱۳۳۷) حداکثر هفت سال ممخض در تحصیل بوده و شش سال دیگرش را یا در حوزه قم و مشهد نبوده یا اهم اشتغالش فقه و اصول نبوده است. از سال ۱۳۴۲ درگیر مبارزات سیاسی، خطابه و منبر بوده، سه بار بازداشت شده، حدود پنج ماه را در زندان گذرانده، ۹ ماه در تهران زندگی مخفی داشته و چهار کتاب تاریخی اجتماعی ترجمه کرده است از جمله: آینده در قلمرو اسلام، مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، و ادعای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام که هیچ‌کدام فقهی اصولی نیست. تقریر هیچ‌یک از دروسی که شرکت کرده منتشر نشده، از هم بحث‌هایش نیز نشانه‌ای بر توغل در فقه و اصول در دست نیست. از تحصیل ایشان قرینه‌ای دال بر ممخض بودنش در فقه و اصول بدست نمی‌آید و از این طریق اجتهاد ایشان احراز نمی‌شود.

دوم: قرائنی از تدریس و تالیف

بین سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ جناب آقای خامنه‌ای به عنوان خطیبی دانشمند و فاضلی انقلابی چند مشغله داشته است:

اول. مبارزه، زندان و تبعید

۱. سه نوبت زندان: اول. از مهر تا ۲۱ دی ۱۳۴۹؛ دوم. از ۴ مهر ۱۳۵۰ تا ۲۲ آبان ۱۳۵۰؛ سوم. از ۲۰ دی ۱۳۵۳ تا ۲ شهریور ۱۳۵۴؛ مجموعاً حدود ۱۳ ماه.
۲. حکم سه سال تبعید: آذر ۱۳۵۶ به ایرانشهر تا ۲۳ مرداد ۱۳۵۷، و ۲۳ مرداد تا ۳۱ شهریور ۱۳۵۷ جیرفت، با شروع نهضت اسلامی ایشان به مشهد بازگشت. مجموعاً حدود ۱۰ ماه.



دوم. تدریس عمومی معارف اسلامی برای طلاب، دانشجویان و جوانان

جلسات تفسیر قرآن، شرح نهج البلاغه و اعتقادات که با رویکردی سیاسی اجتماعی همراه بود با اقبال فراوان جوانان مواجه شد و باعث اشتهار آقای خامنه‌ای در خراسان گشت. سه چهره اصلی انقلابی در حوزه مشهد شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد، سید علی خامنه‌ای و عباس واعظ طبسی بودند.

«جلسات تفسیر قرآن از پائیز ۱۳۵۰ در مدرسه میرزا جعفر شروع شد.» (شرح اسم ص ۴۵۹)

«من امروز [۱۳۵۲] بیش از هر چیز شناخت قرآن را لازم می‌دانم و لذا این ضرورت را احساس کرده ام و در حوزه علمیه قم و مشهد گفتم که بیایید دروس فعلی را به مدت بیست سال متوقف کنیم به یکباره بپردازیم به قرآن. و خودم مدت شش سال درس تفسیر می‌گویم...» (پیشین ص ۴۷۷)

«این فعالیت‌ها موجب می‌شد که ساواک مرا تحت مراقبت ویژه قرار دهد و یا همواره به ساواک احضار، و مورد بازجویی قرار دهد و یا منزل مرا محاصره و از رفت آمد افراد ممانعت به عمل آورد و درس‌های مرا نیز با زور تعطیل کنند.» (خبرگان ملت ص ۶۲)

سوم. ترجمه و تألیف

۱. ترجمه کتاب «صلح الحسن علیه السلام» نوشته شیخ راضی آل یاسین با نام «صلح امام حسن پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ»، ۱۳۴۹ انتشارات آسیا تهران ۵۴۶ صفحه. (شرح اسم ۳۹۷)

۲. در سال ۱۳۵۱ یادنامه‌ای برای علامه عبدالحسین امینی صاحب‌الغدیر به همت دکتر سید جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی در شرف تدوین و انتشار بود. آقای خامنه‌ای هم نگارش مقاله‌ای را با عنوان «چهار کتاب اصلی علم رجال» را آغاز کرد. اما تنها موفق به نگارش معرفی دو کتاب اختیار معرفه الرجال (رجال کشی) و الفهرست شیخ طوسی شد و معرفی رجال شیخ طوسی و رجال نجاشی به آینده‌ای که هرگز نرسید موقوف شد. (۱۱)

۳. «از ژرفای نماز»، ۱۳۵۲، ۶۸ صفحه (بازنویسی چند سخنرانی کوتاه).

۴. انتشار کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی» با نام سید علی حسینی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۴، ۱۳۶ صفحه، حاصل سخنرانی‌های ماه رمضان سال ۱۳۵۳. (شرح اسم، ص ۵۱۳ و ۵۵۲)

۵. گفتاری در باب صبر، ۱۳۵۴، ۱۰۸ صفحه.

چهارم. تدریس فقه و اصول

جناب آقای خامنه‌ای تدریس اصول را اواخر دوران اول مشهد حوالی سال ۳۷-۱۳۳۶ آغاز کرده است. (۱۲) «اواخر دوران اقامت در مشهد به تدریس اصول روی آورد. کتاب «اصول الاستنباط فی اصول الفقه» اثر سیدعلی نقی حیدری از شاگردان آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی را آموزش می‌داد. این کتاب در مشهد به جای معالم الاصول درس داده می‌شد.» (شرح اسم ص ۶۸)

«پس از برگشتن از قم به مشهد، تدریس یکی از برنامه‌های اصلی و همیشگی‌ام بود و در طول این سال‌ها (تا ۱۳۵۶ شمسی) سطوح عالی (مکاسب و کفایه)، تفسیر و عقاید تدریس می‌کردم.» (خبرگان ملت ص ۵۲)

«وی در این زمان [فروردین ۱۳۵۱] همچنان به تدریس در حوزه علمیه مشهد می‌پرداخت. روزانه دو درس از سطوح عالی (رسائل و مکاسب) را به شاگردانش می‌داد. از ساعت ۶ تا ۷ و نیم صبح برای گروهی از طلاب و زائرین تفسیر می‌گوید.» (شرح اسم ص ۴۵۷)

آقای خامنه‌ای در این ده سال مشهد مکاسب و حداقل تا سال ۱۳۵۱ رسائل و بعد از آن کفایه تدریس کرده است. حجت‌الاسلام عبدالرضا ایزدپناه از اعضای هیات امنای دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم گفته است که در درس کفایه جناب آقای خامنه‌ای در مشهد شرکت می‌کرده است. (رهبری فرزانه از نسل کوثر، تدوین پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۷۸، ص ۸۶ تاریخ

مصاحبه ۳۰ بهمن ۱۳۷۲)

پنجم. رجوع دوباره به شعر



«از سال ۴۳ رشته الفت او با شعر گسسته شد، از سال ۵۳-۵۲ دوباره این رشته ادامه یافت.» (شرح اسم ص ۵۳۷)

نتیجه: آقای خامنه‌ای در دهه آخر قبل از انقلاب در درجه اول درگیر مبارزات سیاسی بود، و در این مقطع سه بار و جمعاً ۱۳ ماه به زندان رفت و ۱۰ ماه تبعید شد. در زمان باقیمانده مهمترین فعالیت ایشان جلسات پرشور تدریس معارف اسلامی با رویکرد سیاسی اجتماعی از قبیل تفسیر قرآن و نهج البلاغه برای دانشجویان و طلاب بود که با استقبال فراوان جوانان مواجه شد و از جمله مهمترین و مؤثرترین جلسات انقلابی خراسان محسوب می‌شد. دومین فعالیت ایشان ترجمه کتاب صلح امام حسن (ع) و تألیف کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی» بوده است. تنها تألیف مرتبط با فقه و اصول ایشان تا سال ۱۳۶۸ مقاله ۴۰ صفحه‌ای «چهار کتاب اصلی علم رجال» است که در آن تنها دو کتاب علم رجال معرفی شده است. (۱۳) ایشان سه کتاب اصول الاستنباط، رسائل و کفایه را در اصول و مکاسب را در فقه در مشهد تدریس کرده است. اشتها ایشان در مشهد به دلیل جلسات تفسیر انقلابی قرآن و نهج البلاغه برای جوانان و منابر جذاب وی بود، نه حوزه درسی سطح فقه و اصول ایشان. آقای خامنه‌ای به عنوان خطیبی دانشمند و روحانی خوش فکر شناخته می‌شد اما از ایشان به عنوان فقیه یا مجتهد یاد نمی‌شد. کارنامه ایشان در این دهه نشان می‌دهد که فقه و اصول مشغله اصلی وی نبوده است.

سوم. قرائنی از دهه اول دوران جمهوری اسلامی

در دهه اول جمهوری اسلامی حداقل سه قرینه دلالت بر عدم اجتهاد جناب آقای خامنه‌ای می‌کند: یکی مشاغلی که در این زمان به عهده گرفته، دیگری دو اظهار نظر فقهی که هر دو با عکس‌العمل فوری مرحوم آیت‌الله خمینی مواجه شد.

الف. مشاغل

مشاغلی که جناب آقای خامنه‌ای در دهه اول جمهوری اسلامی داشته‌اند به معرفی پایگاه اطلاع رسانی ایشان به شرح زیر است: عضو مؤسس حزب جمهوری اسلامی، عضو شورای انقلاب، ماموریت به سیستان و بلوچستان، نماینده شورای انقلاب در وزارت دفاع، معاونت وزارت دفاع، عضویت در شورای عالی دفاع (نماینده رهبری در شورای عالی دفاع)، سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، امام جمعه تهران، نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی، نمایندگی مجلس خبرگان رهبری در دوره اول، دو دوره ریاست جمهوری و عضو شورای بازنگری قانون اساسی. از این مشاغل که اکثرشان مشاغلی نظامی، مدیریتی و اجرایی است ربطی به فقه و اجتهاد ندارد. تصدی اینگونه مشاغل نشان می‌دهد که نه ایشان گرایش به مشاغل مرتبط با فقه و اجتهاد از قبیل قضاوت داشته، نه چنین تلقی از وی در نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی وجود داشته است.

مشاغل مهمی که صبغه دینی داشته عبارت است از امام جمعه تهران و نمایندگی مجلس خبرگان رهبری. از این دو تنها نمایندگی مجلس خبرگان شرط اجتهاد دارد. اما شرط اجتهاد آن متجزی است نه مطلق: «اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعض مسائل فقهی را داشته باشد و بتواند ولی فقیه واجد شرایط رهبری را تشخیص دهد.» (بند ب شرایط نمایندگان مجلس خبرگان، آئین نامه ذیل اصل ۱۰۸ قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان، پایگاه اطلاع رسانی دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری)

از جانب دیگر اشتغالات متعدد مدیریتی اجرایی و تبلیغی نظامی (آن هم در رده عالی ریاست جمهور و نماینده رهبری در شورای دفاع در زمان جنگ و امامت جمعه پایتخت) کمترین فرصتی برای استفراغ وُسع (یعنی به کار بردن نهایت تلاش) جهت اجتهاد و استنباط احکام فرعیه از ادله تفصیلیه باقی نمی‌گذاشته است. در حد اطلاع نگارنده در این مدت ایشان نه تدریس فقهی اصولی داشته نه به تحقیق در این دو وادی اشتغال داشته و نه تألیفی از وی در این زمینه منتشر شده است.

مهمترین کتابی که از ایشان در این دوره منتشر شده یکی دیگر از آثار نویسنده مصری محبوب ایشان سید قطب است: ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن، جلد اول، نوشته سید قطب، ترجمه سید علی خامنه‌ای، تصحیح حسن نیری، تهران ۱۳۶۲.

ب. نفی ولایت مطلقه فقیه

مطالعه پیشینه نامه ۲۱ دی ۱۳۶۶ آیت‌الله خمینی از ادله عدم اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای است.

الف. جناب آقای خامنه‌ای در خطبه نماز جمعه تهران مورخ ۱۱ دی ۱۳۶۶ این گونه ولایت مطلقه فقیه مورد نظر آیت‌الله خمینی را تبیین می‌کند:



«اقدام دولت اسلامی، در برقرارکردن شروط الزامی به معنای برهم زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست... امام که فرمودند دولت می تواند هر شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است، و نه فراتر از آن. سؤال کننده سؤال می کند: برخی این طور از فرمایشات شما استنباط می کنند که می شود قوانین اجاره و مضاربه، احکام شرعیه و فتاوی پذیرفته شده مسلم را نقض کرد و دولت می تواند برخلاف احکام اسلامی شرط بگذارد، امام می فرمایند: این شایعه است، ببینید قضیه چقدر روشن و جامع الاطراف است.» (روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه ۱۲ دی ۱۳۶۶، ص ۹)

ب. آیت الله خمینی در نامه مورخ ۱۶ دی ۱۳۶۶ اینگونه تبیین آقای خامنه ای را تخطئه می کند:

«از بیانات جنابعالی در نماز جمعه اینطور ظاهر می شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - واگذار شده واهم احکام الاهی است و بر جمیع احکام شرعیه الهیه تقدم دارد، صحیح نمی دانید. و تعبیر به آنکه اینجانب گفته ام حکومت در چهارچوب احکام الاهی دارای اختیار است بکلی برخلاف گفته های اینجانب بود. اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - یک پدیده بی معنا و محتوا باشد...» (صحیفه امام ج ۲۰ ص ۴۵۱)

ج. آقای خامنه ای در پاسخ به نقد استادش چنین نوشته است: «نکته ای که بیان آن را لازم می دانم آن است که بر مبنای فقهی حضرتعالی که اینجانب سالها پیش آن را از حضرتعالی آموخته و پذیرفته و بر اساس آن مشی کرده ام، موارد و احکام مرقوم در نامه حضرتعالی جزو مسلمات است و بنده همه آنها را قبول دارم. مقصود از حدود شرعیه در خطبه های نماز جمعه چیزی است که در صورت لزوم مشروحا بیان خواهد شد.» (۲۱ دی ۱۳۶۶، صحیفه امام ج ۲۰ ص ۴۵۵)

بررسی:

نامه مورد بحث آیت الله خمینی (مورخ ۲۱ دی ۶۶) - که در قسمت ششم همین باب مفصلا مورد بحث قرار خواهد گرفت - پاسخ به نامه فوق است. از آنجا که تخطئه یادشده تبعات سنگینی برای ریاست جمهور وقت داشت، رهبر انقلاب برای دلجویی نامه ای به شاگرد خود نوشت و عدم اطلاع وی از مبانی فقهی را نفی کرد.

آنچه آقای خامنه ای در خطبه نماز جمعه تهران گفته بود سخنی متین بر مبنای «ولایت عامه فقیه» و سازگار با مبانی فقهی دو استاد دیگرش آیت الله میلانی و آیت الله مرتضی حائری یزدی، و البته با «ولایت مطلقه فقیه» مورد نظر آیت الله خمینی ناسازگار بود. تخطئه ای که آیت الله خمینی بر وی وارد کرد بر طبق مبانی بنیانگذار جمهوری اسلامی صحیح بود. اما آقای خامنه ای به جای آنکه بر تبیین خود پافشاری کند، سریعاً عقب نشینی کرد و مبنای آیت الله خمینی را جزء مسلمات شمرد و اقرار کرد که همه را قبول دارد. این شیوه عمل یک مجتهد نیست، مجتهد ضمن احترام به نظر استاد از رأی فقهی خود دفاع می کند.

برعکس، آنچه آقای خامنه ای کرد مشی یک مقلد بود. او نوشت «مقصود از حدود شرعیه در خطبه های نماز جمعه چیزی است که در صورت لزوم مشروحا بیان خواهد شد.» به این وعده نه تنها تا کنون وفا نشده بلکه آقای خامنه ای در عمل دقیقاً نظر آیت الله خمینی را در دوران زمامداریش نصب العین خود قرار داده است. اگر ایشان مجتهد بود به همان نظری که در سال ۶۶ داده بود عمل می کرد.

جالب اینجاست که ایشان قبل از رهبری چند نظر فقهی ابراز کرده، از این یکی با تفصیلی که گذشت عقب نشینی کرد و بیش از یک ربع قرن بر خلاف آن عمل کرده است، همین تک اماره بر عدم اجتهاد ایشان کفایت می کند. دیگر اظهار نظرهای فقهی هم در دنبال خواهد آمد.

ج. قضیه قبول توبه مرتد فطری

آیت الله خمینی در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۶۷ حکم زیر را صادر کرد: «انالله و انا الیه راجعون. به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود، شهید است، انشاءالله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.» (صحیفه امام، ج ۲۱ ص ۲۶۳)



جناب آقای خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران مورخ ۲۸ بهمن ۱۳۶۷ اظهار داشت: «مهلت اجرای حکم امام که محدودیت ندارد، بلکه روزی اجرا می‌شود و این عنصر بدبختی که خودش را در این دردسر انداخت جز مردن چاره‌ای دیگر برایش نیست، و خودش را با یک میلیارد نفر مسلمان دنیا درگیر ساخته است، با حکم نافذ امام خودش را درگیر نمود و این اعدام انقلابی بلاشک در مورد او اجرا خواهد شد. هرچند ممکن است توبه کند، کتاب بنویسد، از مسلمانان جهان و از امام امت معذرت خواهی نماید، و تعلقش را نسبت به کتاب تکذیب نماید، که در این صورت ممکن است از سوی مردم بخشوده شود، ولی در این حالت خود آمریکائی‌ها او را خواهند کشت و دیگر اجازه زنده ماندن به یک چنین شخصی را که قصد افشا نمودن سیاستهایشان را داشته باشد نخواهند داد.» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۹ بهمن ۱۳۶۷)

این اظهار نظر با استقبال رسانه‌های خارجی مواجه شد. متعاقب آن «تهران، خبرگزاری جمهوری اسلامی: دفتر امام خمینی یکشنبه شب با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد که تبلیغات رسانه‌های گروهی خارجی در مورد اینکه در صورت توبه سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی حکم اعدام در مورد وی لغو می‌شود دروغ است و این موضوع از سوی حضرت امام صد در صد تکذیب می‌گردد. متن اطلاعیه به شرح زیر است:» (جمهوری اسلامی، رسالت و اطلاعات سه شنبه ۲ اسفند ۱۳۶۷، ۱۴ رجب)

بسمه تعالی. رسانه‌های گروهی استعماری خارجی به دروغ به مسؤولان نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند که اگر نویسنده کتاب آیات شیطانی توبه کند حکم اعدام درباره او لغو می‌گردد. امام خمینی مدّ ظلّه فرمودند: «این موضوع صد درصد تکذیب می‌گردد. سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است با جان و مال، تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به ذرک واصل گرداند.» حضرت امام اضافه کردند: «اگر غیر مسلمانی از مکان او مطلع گردد و قدرت این را داشته باشد تا سریعتر از مسلمانان او را اعدام کند، بر مسلمانان واجب است آنچه را که در قبال این عمل می‌خواهد به عنوان جایزه و یا مزد عمل به او بپردازند.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۸، اطلاعیه مورخ ۲۹ بهمن ۱۳۶۷ دفتر امام خمینی در مورد وجوب قتل سلمان رشدی و تکذیب شایعات)

فردای آن روز آیت‌الله آذری قمی در سرمقاله روزنامه رسالت نوشت: «مرتد فطری واجب القتل است و ابدا توجهی به توبه او نباید کرد (اگر ممکن باشد که توبه این شخص و جمع کردن همه نسخه‌های این کتاب و کتب ضاله دیگر و بیدار کردن کسانی که در اثر نوشته او گمراه شده اند ضمن رفع اهانت از ساحت مقدس قرآن در تمام جهان است). شما خوب می‌دانید که بر فرض تحقق توبه و امکان آن که ممکن نیست، شاید در آخرت مورد عنایت سیدالمرسلین و خدای او گردد، که آن را هم رشدی قبول ندارد، حتا فقه بعضی مذاهب مراجعه به حاکم شرع و صدور حکم شرعی توسط او را لازم نمی‌دانند.» (نامه سرگشاده به مفتیان جهان اسلام، سرمقاله رسالت، ۳ اسفند ۱۳۶۷).

بررسی:

یک. نظر فقهی آیت‌الله خمینی در مورد عدم قبول توبه مرتد فطری این است: «الفطری لایقبل إسلامه ظاهراً، ویقتل إن کان رجلاً... والمرتد الملکی یستتاب، فإن امتنع قتل...» (تحریر الوسیله، کتاب الحدود، القول فی الارتداد، المسئله ۱) دو. صاحب جواهر «عدم قبول توبه ظاهری مرتد فطری» را اجماعی شیعه می‌داند: «(و) کیف کان ف (هذا) أی المرتد عن فطره (لا یقبل إسلامه لو) تاب و (رجع) إلى الاسلام (ویتحتم قتله، ... بلا خلاف معتد به أجده فی شیء من الأحكام المزبوره، بل الاجماع بقسمیه علیها للنصوص المذكوره، مضافاً إلى صحیح ابن جعفر ...» (جواهر الکلام، ج ۴۱ ص ۶۰۵)

سه. جناب آقای خامنه‌ای در اظهار نظر مورخ ۲۸ بهمن ۱۳۶۷ خود در نماز جمعه تهران درباره سلمان رشدی (هندی‌الاصل مسلمان زاده) گفته بود: «هرچند ممکن است توبه کند، کتاب بنویسد، از مسلمانان جهان و از امام امت معذرت خواهی نماید، و تعلقش را نسبت به کتاب تکذیب نماید، که در این صورت ممکن است از سوی مردم بخشوده شود.» این مطب را از روزنامه جمهوری اسلامی نقل می‌کنم که جناب آقای خامنه‌ای صاحب امتیاز آن بوده است.

چهار. فردی که سه ماه و نیم قبل از رهبریش نمی‌دانسته اعدام مرتد فطری با توبه منتفی نمی‌شود چگونه مجتهد است؟! ایشان در آن زمان موظف بوده فتوای آیت‌الله خمینی را تبیین کند نه نظر شخصی خود را. آیت‌الله خمینی هم آبروداری کرده و آن را متوجه «رسانه‌های گروهی استعماری خارجی» دانسته «که به دروغ به مسؤولان نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند»، حال آنکه رسانه‌های خارجی در اینجا خلاف واقع نگفته‌اند، این رئیس‌جمهور و امام جمعه تهران بوده که صریحاً از امکان توبه و بخشش مجازات اعدام سلمان رشدی سخن گفته بود.

پنج. اما جناب آقای خامنه‌ای که فردای این اظهار نظر فقهی عازم سفر چند روزه یوگسلاوی و رومانی شده است اصلاً به روی خود نمی‌آورد، بعد هم که رهبر می‌شود همان نظر آیت‌الله خمینی را عیناً تأیید می‌کند: «بسمه تعالی. با توجه به اخبار مربوط به تبری جستن سلمان رشدی مرتد از



اهانت‌هایی که به پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و دیگر مقدسات اسلامی، در کتاب موهن آیات شیطانی شده است، دفتر مقام معظم رهبری در پاسخ به سؤالاتی که از سوی مسلمانان در این زمینه به عمل آمده است، اعلام داشت که: حضرت آیه‌الله خامنه‌ای مدظله العالی رهبر معظم انقلاب اسلامی فرمودند: حکم تاریخی و تغییرناپذیر حضرت امام رضوان الله تعالی علیه در مورد نویسنده کتاب کفرآمیز آیات شیطانی و تعهد مسلمانان در سراسر جهان به اجرای این حکم اسلامی، نخستین ثمرات خود را در صحنه رویارویی اسلام با کفر جهانی نشان می‌دهد و استکبار غرب که حمله به مقدسات یک میلیارد مسلمان جهان را مقدمه‌ای برای تحقیر مسلمین و از بین بردن انگیزه‌های خیزش اسلامی در جهان قرارداد داده بود، بصورت مفتضحانه و گام به گام مجبور به عقب نشینی شده و انشاءالله با ادامه مقاومت مسلمانان جهان از این پس کسی جرأت اهانت به پیامبر معظم (ص) و مقدسات اسلامی را نخواهد یافت. حکم اسلام در مورد نویسنده کتاب آیات شیطانی همانگونه که حضرت امام رضوان الله تعالی فرمودند: «اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد» ثابت است و چنین تشبثاتی که با همیاری بعضی افراد به ظاهر مسلمان صورت می‌گیرد، تغییری در این حکم الهی نخواهد داد.» (پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری، ۵ دی ۱۳۶۹) حمل به صحت آن این می‌شود که تبیین ابراز شده در نماز جمعه رای شخصی ایشان هم نبوده است. راستی کدام مجتهدی در مباحث مسلم فقهی اینگونه بی‌مبالات اظهار نظر می‌کند؟

#### د. حکم موسیقی مشکوک

شخصاً به یاد دارم ایشان در اسفند ۱۳۶۷ در جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ با طلاب حوزه علمیه قم جناب آقای خامنه‌ای ضمن پاسخ به پرسش یکی از طلاب درباره حکم شرعی غنا و موسیقی صریحاً به فتوای آیت‌الله منتظری استناد کرد. در همان جلسه ایشان در تطبیق پرسش بر شبهه مصداقیه، مفهومیه و حکمی چند بار سخنانش را تغییر داد.

حجت‌الاسلام خامنه‌ای پنجشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۶۷ در اجتماع طلاب و روحانیون در مسجد امام حسن عسکری قم به مدت دو ساعت به سؤالات روحانیون پاسخ داد: «ایشان در مورد پخش موسیقی‌های مشتبه از صدا و سیما اظهار داشت: مسأله غنا جزو مسائلی است که امروز محل بحث فقهی علماست و امام هم مرقوم فرمودند که بسیاری از اینها اشکال ندارد، و خوب اگر ما شک کردیم که کدام اشکال دارد و کدام اشکال ندارد به نظر می‌رسد که اصل برائت جاری است و بسیاری از این موارد شبهه ندارد و مثل قبل از انقلاب نیست. قبل از انقلاب اگر رادیو و تلویزیون موسیقی پخش می‌کرد بیشتر ترانه‌ها را پخش می‌کرد تا موسیقی مدون ایرانی، که این ترانه هم موسیقی و هم متن و هم خواننده اش واقعا لجن بود، و این با شعر عرفانی حافظ که آدم را به خدا نزدیک می‌کند قابل مقایسه نیست.» (جمهوری اسلامی شنبه ۱۳ اسفند ۱۳۶۷) در گزارش روزنامه به جزئیات پاسخ ایشان اشاره نشده است. نوار جلسه یادشده می‌تواند میزان دانش فقهی ایشان را سه ماه قبل از رهبریش نشان دهد. بیشک اگر ایشان در آن زمان خود را مجتهد می‌دانست یا واقعا مجتهد بود، به گونه دیگری باید سخن می‌گفت. (۱۴)

نتیجه: جناب آقای خامنه‌ای از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ با مشاغل عدیده‌ای به نظام نوپای جمهوری اسلامی خدمت کرده است. اکثر مشاغل ایشان مشاوره نظامی و مدیریت اجرایی بوده است. شرط امام جمعه پایتخت تبریز در خطابه بوده، آنچنانکه شرط نمایندگی مجلس خبرگان رهبری اجتهاد در حد تجزی است نه اجتهاد مطلق. در این دهه ایشان هیچ اشتغال فقهی اصولی اعم از تدریس، تحقیق و تالیف نداشته است. در این دوره نه گرایشی از ایشان به فقاہت مشاهده می‌شود نه چنین تلقی از وی در میان مسؤولان و مردم وجود داشته است. ایشان در این دوره سه اظهار نظر فقهی کرده که دو مورد آن با عکس العمل شدید آیت‌الله خمینی مواجه شده است، یکی تبیین ولایت مطلقه فقیه در دی ۱۳۶۶ و دیگری اعلام قبول توبه ظاهری مرتد فطری در قضیه سلمان رشدی در خطبه نماز جمعه ۲۸ بهمن ۱۳۶۷. وی بعد از تخطئه بنیانگذار جمهوری اسلامی از هر دو نظر ابراز شده خود برگشت. اظهار نظر وی در اسفند ۱۳۶۷ در مورد غنا و موسیقی مشکوک در قم دیگر شاهد عدم اجتهاد وی سه ماه قبل از رهبری ایشان است.

#### چهارم. اقرار به تقلید

آقای خامنه‌ای حداقل سه بار قبل از انقلاب به تقلید از آیت‌الله خمینی اقرار کرده است. ایشان قبل و بعد از انقلاب در پاره‌ای از مسائل از آیت‌الله منتظری تقلید می‌کرد. کسی تقلید می‌کند که خود را مجتهد مطلق بالفعل نمی‌داند. چهار مدرک نخست برگرفته از کتاب «شرح اسم» مشروح‌ترین سرگذشت جناب آقای خامنه‌ای و بر اساس اسناد اختصاصی شخص رهبر و اظهارات ایشان تنظیم شده است. این کتاب اثری سفارشی و ترویجی



و گاه مبالغه آمیز است. نقل قول از این کتاب در بخش سوابق قبل از انقلاب جناب آقای خامنه‌ای به معنای تأیید مفاد مبالغه آمیز و یک طرفه آن نیست. به هر حال برخی شواهد عدم اجتهاد وی به شرح زیر است:

الف. بازجویی کتبی مهر ۱۳۴۹ در زندان مشهد جلسه اول: «اینجناب آیت‌الله خمینی را مجتهد مسلم می‌دانم و خودم مقلد ایشانم.» (شرح اسم، ص ۳۶۶)

ب. بازجویی کتبی مهر ۱۳۴۹ در زندان مشهد جلسه سوم: «اینجناب پس از وفات آیت‌الله بروجردی از مرحوم آیت‌الله [سید عبدالهادی] شیرازی تقلید کردم و پس از فوت ایشان (چند ماه بعد از آیت‌الله بروجردی) از آیت‌الله خمینی تقلید کردم.» (شرح اسم، ص ۳۸۷)

ج. دفاعیه مکتوب قرائت شده در جلسه دادگاه مورخ ۲۱ دی ۱۳۴۹: «خود اینجناب از مقلدان ایشانم [آیت‌الله خمینی] و در مسائل شرعی بر طبق رساله ایشان عمل می‌کنم. از لحن گزارشگر ساواک چنین برمی‌آید که این نیز خود جرمی است، و بنده در این باره عرضی ندارم که تقلید از مجتهدی که شرائط مرجعیت در او احراز شده جرم است یا نه، این به عهده دادرسان محترم است که تعیین کنند کدام یک از مواد قانون مدنی و جزائی این را جرم دانسته و آزادی عقیده آن هم در چنین مواردی را ممنوع ساخته است.» (شرح اسم، ص ۴۱۴)

د. خاطرات اردیبهشت ۱۳۵۳: «این دومین سالی بود که او [آقای سید علی خامنه‌ای] و آقای [عباس] واعظ طبسی در تلاطم و نگرانی پیاده شدن برنامه سازمان یاد شده [اوقاف] در حوزه علمیه مشهد بودند. آنان بارها در این مورد مشورت کرده بودند. آیا طلبه‌ها پس از اجرای نظام آموزش مورد نظر اوقاف در مدارس بمانند؟ این پرسشی بود که برای یافتن پاسخ آن به آقای منتظری رجوع کردند. از این رو سید عباس موسوی قوچانی و امیر مجد راهی طیس شدند. نظر آقای منتظری چنین بود: طلاب در مدارس بمانند و به هیچوجه حرف اوقاف را گوش نکنند. بنا شد بر همین نهج عمل شود.» (شرح اسم، ص ۵۰۵-۵۰۴)

مراجعه آقایان خامنه‌ای و واعظ طبسی به آیت‌الله منتظری اعلم شاگردان آیت‌الله خمینی و تعیین تکلیف از ایشان اشعار به عدم اجتهاد استفتا کنندگان داشته است.

ه. آیت‌الله منتظری نوشته است: «[آقای سید علی خامنه‌ای] بنابر اظهار خودشان در برخی مسائل فقهی مقلد من بوده اند.» (رساله انتقاد از خود: عبرت و وصیت، پاسخ به پرسش نهم، ص ۱۴۶) در پاورقی این مطلب آمده است: «حجت‌الاسلام والمسلمین آقای خامنه‌ای در مجالس و مقاطع مختلف و در حضور شخصیت‌هایی همچون آیت‌الله [سید عبدالکریم] موسوی اردبیلی، حجت‌الاسلام والمسلمین حسینی مجاهد و مرحوم آقای محمدحسن ظریف جلالی به این مطلب تصریح کرده اند. البته تا قبل از این که به مقام رهبری نائل گردند.» (پیشین ص ۱۴۶، پاورقی ش ۲) (۱۵)

از زمان اقرار فوق تا سال ۱۳۶۸ ایشان به علت مشاغل عدیده قاعدتاً فرصت تکمیل یا تعمیق دانش فقهی خود را نداشته است. نتیجه: حجت‌الاسلام والمسلمین خامنه‌ای تا قبل از رهبری نه خود ادعای اجتهاد مطلق داشت نه کسی ایشان را مجتهد مطلق می‌دانست. ایشان دو بار در مهر ۱۳۴۹ و یک بار در دی ۱۳۴۹ کتبا به تقلید خود را از آیت‌الله خمینی اقرار کرده است. در اردیبهشت ۱۳۵۳ ایشان و آقای واعظ طبسی از آیت‌الله منتظری در تبعیدگاه طیس استفتاء می‌کنند. آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۸۷ نوشته است: «[ایشان] بنابر اظهار خودشان [قبل از رهبری] در برخی مسائل فقهی مقلد من بوده اند.» از زمان اقرار فوق تا سال ۱۳۶۸ معظم له به علت مشاغل عدیده فوق تمام وقت فرصت تکمیل یا تعمیق دانش فقهی خود را نداشته است. اقرار فوق شواهدی بر مقلد بودن ایشان تا نیمه خرداد ۱۳۶۸ است.

پنجم: نداشتن اجازه اجتهاد از اساتید خود

حجت‌الاسلام خامنه‌ای از هیچیک از اساتید خود اجازه اجتهاد ندارد. مهمترین اساتید وی آیت‌الله سید محمد هادی میلانی (م ۱۳۵۴)، آیت‌الله سید روح‌الله موسوی خمینی (م ۱۳۶۸)، و آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی (م ۱۳۶۴) بوده است. (۱۶)

به گزارش خود وی از اساتیدش توجه فرمائید: «درس خارج را هم نزد مرحوم آیه‌الله العظمی میلانی (ره) شروع کردم. یک سال درس خارج اصول و دو سال و نیم درس خارج فقه ایشان را رفتم تا اواخر سال ۱۳۳۷ شمسی که به قم عزیمت کردم. ناگفته نماند که در مشهد یک مدتی هم در درس خارج آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی رفتم؛ یعنی ایشان با اصرار خود ما، یک درس خارج (اصول) شروع کرد.» (سرگذشت خودنوشت، خبرگان ملت، ج ۱ ص ۵۳)

«از میان همه آن درس‌ها، یکی درس امام و بعد از آن درس آیت‌الله آقا مرتضی حاج شیخ و دیگری درس آیت‌الله العظمی بروجردی را می‌رفتم، و در درس فقه و اصول امام هم مستمراً شرکت می‌کردم.» (پیشین ص ۵۴)



آقای خامنه‌ای در ضمن بازجوییهایش در سال ۱۳۴۹ در مورد اساتیدش نوشته است: «سالها (در حدود شش یا هفت سال) به درس ایشان [آیت‌الله میلانی] حاضر شده ام و صدها صفحه تقریرات درس ایشان نوشته ام». (شرح اسم ص ۳۷۳)

درباره درس آیت‌الله مرتضی حائری یزدی نوشته است: «ایشان خیلی خوش بیان نبود، اما من می‌پسندیدم. همان که بود، من خوشم می‌آمد، شاگردهای ایشان تدریجاً کم شدند و [غیر از من] دو نفر ماندند.» یکی هم مکتب و هم مدرسه‌ای سابق، سیدمحمد خامنه‌ای، و دیگری سیدجعفر شبیری زنجانی. این دو تن نیز رفته رفته ترک این درس کردند و ماند استاد و شاگردی تنها که سیدعلی خامنه‌ای بود. (پیشین ص ۸۲)

نتیجه: نه آیت‌الله میلانی کلمه‌ای در فقاقت آقای خامنه‌ای اظهار داشته (۱۷)، نه آیت‌الله حائری یزدی خطی در اجتهاد شاگرد خصوصی جوان خود نوشته است. علاوه بر نداشتن اجازه اجتهاد، ایشان در رده معاریف شاگردان هیچیک از اساتید خود نیز به حساب نمی‌آمده است، و از هیچیک سند مکتوبی دال بر اعتبار فقهی وی در دست نیست. در مورد آیت‌الله خمینی مفصلاً در دنبال بحث می‌شود.

ششم. نظر آیت‌الله خمینی درباره فقاقت آقای خامنه‌ای

تنها شهادت مکتوبی که ایشان از یکی از اساتید خود دارد از مرحوم آیت‌الله خمینی است. آیا اظهار نظرهای کتبی و شفاهی آیت‌الله خمینی درباره آقای خامنه‌ای تأیید اجتهاد وی است؟

الف. اظهار نظرهای منتشر شده در زمان حیات

مجموعه اهم اظهار نظرهای مکتوب آیت‌الله خمینی درباره آقای خامنه‌ای که در همان زمان صدور منتشر شده است به شرح زیر است (۱۸):

یک. آیت‌الله خمینی در حکم امامت جمعه تهران ایشان نوشته است: «خدمت جناب مستطاب سیدالاعلام و حجت الاسلام آقای حاج سید علی خامنه‌ای (دامت افاضاته) چون حضور جناب مستطاب حجت الاسلام و المسلمین آقای منتظری - دامت افاضاته - در حوزه مقدسه قم لازم بود و ایشان انصراف خودشان را از امامت جمعه تهران اعلام نمودند، جنابعالی که بحمدالله به حُسن سابقه موصوف و در علم و عمل شایسته هستید به امامت جمعه تهران منصوب می‌باشید. از خداوند متعال، توفیق جنابعالی را در ارشاد و هدایت مردم خواستارم. (۲۴ دی ۱۳۵۸، صحیفه امام ج ۱۲)

آیت‌الله منتظری در باره معرفی جناب آقای خامنه‌ای به آیت‌الله خمینی برای امامت جمعه تهران (۱۹) چنین نوشته است: «علت اصلی این که آقای خامنه‌ای را مناسب‌تر دانستم و او را انتخاب و پیشنهاد کردم این بود که ایشان در خطابه تسلط داشتند و رکن نماز جمعه، دو خطبه آن است؛ و هرچند شخصیت‌های دیگری با امتیازات و صفات برجسته تری وجودداشتند، اما به نظر می‌رسید که آقای خامنه‌ای در خطابه از دیگران مسلط‌ترند... من این مطلب را در اولین نماز جمعه ایشان هم بیان و تصریح کردم که رکن نماز جمعه خطبه‌های آن است و آقای خامنه‌ای بهتر از من خطبه می‌خوانند. علاوه بر این که ایشان را فردی فاضل و خوش فکر هم می‌دانستم. و گمان می‌کنم عملکرد ایشان در دو مسؤولیت فوق - یعنی عضویت در شورای انقلاب و امامت جمعه تهران - اجمالاً رضایت‌بخش بوده است؛ هرچند این اشکال به ایشان وارد است که پایگاه نماز جمعه تهران را که می‌بایست پایگاه دعوت به وحدت و یکپارچگی باشد، بعدها به تریبون یک جناح سیاسی و گاه بر علیه سایر جناح‌ها و گروه‌ها تبدیل کردند.» (انتقاد از خود: عبرت و وصیت، پاسخ به پرسش نهم، ص ۱۲۵-۱۲۳)

دو. «اینک به پیروی از آرای محترم ملت عظیم الشان و آشنایی به مقام تعهد و خدمتگزاری دانشمند محترم، جناب حجت الاسلام آقای سیدعلی خامنه‌ای - ایدۀ الله تعالی - آرای ملت را برای پس از پایان دوره کنونی، تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب می‌نمایم.» (۱۳ شهریور ۱۳۶۴، صحیفه امام ج ۱۹)

سه. آیت‌الله خمینی در پاسخ به نامه مورخ ۲۱ دی ۱۳۶۶ آقای خامنه‌ای - که در قسمت اول گذشت - نوشت: «اینجانب که از سالهای قبل از انقلاب با جنابعالی ارتباط نزدیک داشته ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تاکنون باقی است، جنابعالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جدا جانبداری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و معتمدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می‌دهید.» (۲۱ دی ۱۳۶۶، صحیفه امام ج ۲۰)



ماحصل این اظهار نظر شفاهی و کتبی صفات زیر به ترتیب تاریخ ادا است: گوینده (خطیب)، فهیم، دارای حسن سابقه، شایسته در علم و عمل، من آقای خامنه‌ای را بزرگش کردم، متعهد به اسلام، خدمتگزار، بنای قلبی اش خدمت به ملت است، شناخت و ارتباط نزدیک از سالهای قبل از انقلاب، حامل پیامهای اول نهضت، یک نعمت خدا داد، دانشمند محترم، یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی، چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن که از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جدا جانبداری می‌کند، در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری است که چون خورشید، روشنی می‌دهد.

تردید نمی‌توان داشت که جناب آقای خامنه‌ای از افراد کاملاً مورد وثوق آیت‌الله خمینی بوده است. از صفات حسنه یاد شده توصیفات علمی آن چهار مورد ذیل است که همگی در مکتوبات رهبر جمهوری اسلامی آمده است: اول. شایسته در علم و عمل، دوم. دانشمند محترم، سوم. چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن که از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جدا جانبداری می‌کند، چهارم. در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری است که چون خورشید روشنی می‌دهد.

موردهای اول، دوم، و چهارم توصیف ایشان به صلاحیت‌های علمی عام است و در عرف حوزوی کمترین دلالتی به فقاہت و اجتهاد مطلق ندارد. اینگونه تعابیر (دانشمند محترم) درباره خطبای غیر مجتهد کاملاً مصطلح است از قبیل دانشمند محترم جناب آقای فلسفی. قوی‌ترین اظهار نظرها سومین مورد است: چون برادری آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن که از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جدا جانبداری می‌کند. در این عبارت شهادت آیت‌الله خمینی به تعهد آقای خامنه‌ای به مسائل فقهی خصوصاً مبانی فقهی ولایت مطلقه فقیه محرز است. اما سقف این شهادت آشنائی جناب آقای خامنه‌ای به مسائل فقهی است نه بیشتر. در عرف حوزوی این تعبیر به زحمت به «اجتهاد متجزی» اشعار دارد، و یقیناً به «اجتهاد مطلق» دلالت ندارد.

ب. نظرات منقول بعد از وفات

اما از آیت‌الله خمینی پس از وفات عبارات دیگر هم درباره آقای خامنه‌ای شفاها نقل شده است که از آن عبارات اجتهاد ایشان نتیجه‌گیری شده است:

حجت‌الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی در خاطرات مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ خود مربوط به جلسه آن روز مجلس خبرگان رهبری نوشته است: «من هم در چند مورد صحبت کوتاهی کردم و نظرات امام را درباره صلاحیت رهبری آقای خامنه‌ای نقل کردم. از قول حاج احمد آقا و آیت‌الله موسوی اردبیلی هم که در جلسه خدمت امام بودند، همین مضامین تأیید شد. (بازسازی و سازندگی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۶۸، ص ۱۵۱)

در پاورقی همان صفحه این دو مورد نقل شده است:

۱. آقای هاشمی نقل کردند: «در جلسه‌ای با حضور سران سه قوه، آقای نخست وزیر (موسوی) و حاج احمد آقا در محضر امام بحث شد. حرف ما با حضرت امام این بود که اگر این قضیه اتفاق بیفتد [برکناری قائم مقام رهبری] ما بعداً با قانون اساسی مشکل داریم، زیرا ممکن است خلأ رهبری پیش بیاید. ایشان گفتند: «خلأ رهبری پیش نمی‌آید و شما آدم دارید». گفتم: «چه کسی؟» ایشان در حضور آقای خامنه‌ای گفتند: «این آقای خامنه‌ای».

۲. حجت‌الاسلام و المسلمین مرحوم حاج سید احمد خمینی (ره) نقل کردند: «وقتی که آیت‌الله خامنه‌ای در سفر کره شمالی بودند، امام گزارشهای آن سفر را از تلویزیون می‌دیدند. از آن منظره دیدار از کره، استقبال مردم و یا سخنرانی‌ها و مذاکرات خود در آن سفر خیلی جالب بود و امام گفته بودندالحق ایشان شایستگی رهبری را دارند.» (پیشین)

زمان مورد نخست می‌باید نیمه دوم زمستان سال ۱۳۶۷ و زمان مورد دوم اواسط بهار ۱۳۶۸ باشد. از آنجا که آیت‌الله خمینی شورای بازنگری قانون اساسی را تشکیل داده بود تا شرط مرجعیت را از شرایط رهبری بردارند، چون اجتهاد در همه ابواب فقه به عنوان شرط رهبری باقی می‌ماند، پس اگر آیت‌الله خمینی فردی را واجد شرایط رهبری بداند بالملازمه یعنی او را مجتهد دانسته است.

عبارت دیگر را حجت‌الاسلام سید احمد خمینی مطرح کرد: «حضرت امام بارها از جناب عالی [آقای خامنه‌ای] به عنوان مجتهدی مسلم و بهترین فرد برای رهبری نام بردند.» (پیام تبریک یادگار امام به رهبر جدید، رسالت ۱۶ خرداد ۱۳۶۸)



اما این نقل‌های شفاهی به مشکلاتی مبتلاست:

یک. در بند یک ذیل وصیت نامه بنیانگذار جمهوری اسلامی آمده است: «اکنون که من حاضرم، بعض نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود؛ لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من، یا خط و امضا من باشد با تصدیق کارشناسان، یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم». (صحیفه امام، ج ۲۱) نقل‌های یادشده هیچ‌یک از خصوصیات فوق را ندارد، بنابراین بنا به وصیت مکتوب آیت‌الله خمینی مسموع نیست.

دو. بر فرض وارد نبودن اشکال قبل، مطابق مبانی مدرسه آیت‌الله خمینی عبارت منقول نهایتاً صلاحیت معظم له را برای رهبری و اجتهاد کاربردی مورد نیاز این سمت اثبات می‌کند، اما هرگز برای تصدیق مقام افتاء و مرجعیت کافی نیست. آنچنان که اجتهاد لازم برای عضویت مجلس خبرگان رهبری و وزیر اطلاعات مادون اجتهاد لازم برای رهبری و چنین اجتهادی مادون اجتهاد لازم برای افتاء و مرجعیت است. (در زمینه مراتب مختلف اجتهاد نظر صریح آیت‌الله مشکینی در نماز جمعه قم سال ۱۳۷۶ در قسمت بعدی خواهد آمد.)

اما در مورد عبارت دوم علاوه بر اشکالات قبل دو نکته دیگر ذکر کردنی است:

اولاً. این مطلب منقول درباره صلاحیت رهبری ارزشی بیش از یک خبر واحد ندارد. اینگونه مطالب را که به سرنوشت یک ملت مربوط می‌شود بطور محرمانه به کسی گفته نمی‌شود. خبر واحد در امور مهمه پذیرفته نیست، بخصوص اگر قرائنی بر خلاف این نقل قول‌های شفاهی مشکوک باشد که هست از قبیل مصلحت‌اندیشی‌ها و اغراض سیاسی. نظر صریح آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد وصایای آیت‌الله خمینی در خطبه‌های دی ۱۳۷۲ وی در همین رساله تحلیل خواهد شد. راستی چگونه فردی که در آخر بهمن ۱۳۶۷ نمی‌دانسته توبه ظاهری مرتد فطری پذیرفته نیست از جانب آیت‌الله خمینی مجتهد مسلم خوانده شده است؟!

ثانیاً. اگر فرض کنیم ناقل معنای «مجتهد مسلم» را بدرستی درک می‌کرده، این اجتهاد در حد مورد نیاز رهبری است، و یقیناً در افتاء و مرجعیت تقلید مقبول نیست. (۲۰)

نتیجه: هیچ سند مکتوبی دال بر تأیید اجتهاد آقای خامنه‌ای از سوی آیت‌الله خمینی در دست نیست. از اظهارات منتشر شده در زمان حیات آیت‌الله خمینی بر می‌آید که اگرچه جناب آقای خامنه‌ای به شدت مورد وثوق ایشان بوده‌اند، اما تعبیر «آشنا به مسائل فقهی» حتا به «اجتهاد متجزی» هم اشعار ندارد، چه برسد به دلالت به «اجتهاد مطلق».

نقل‌های شفاهی که بعد از وفات ایشان ابراز شده، اگر معارض با نص وصیت نامه سیاسی الهی بنیانگذار جمهوری اسلامی نبود، صلاحیت آقای خامنه‌ای را برای رهبری و بالملازمه اجتهاد کاربردی مورد نیاز متصدی مقام رهبری را اثبات می‌کرد، بعلاوه اخبار آحاد در مسائل مهمه حجت نیست. اجتهاد حجت‌الاسلام و المسلمین خامنه‌ای از طریق گواهی کتبی اجتهاد ایشان از سوی اساتیدشان که مطمئن‌ترین طرق است قابل احراز نیست.

نتیجه باب اول: حجت‌الاسلام و المسلمین خامنه‌ای تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ نه تنها ادعای اجتهاد نداشته بلکه چندین بار کتبا و شفاهاً به مقلد بودن خود اقرار کرده است. در دوران تحصیل خارج تنها حدود دو سال و نیم نخست مشهد و دو ثلث نخست دوران قم محض در فقه و اصول بوده است. بیشترین مشغله وی از یک سو مطالعه انبوه رمان، شعر و ادبیات معاصر عربی و ترجمه کتب انقلابی و از سوی دیگر منبر و تبلیغ و جلسات عمومی انقلابی معارف اسلامی بویژه تفسیر قرآن و نهج البلاغه برای جوانان بوده است. هم بحث‌های اصلی ایشان نیز اشتیاقی به فقه و اصول نداشته‌اند. یک دهه به تدریس سطوح عالی فقه و اصول اشتغال داشته‌اند اما با چندین بار بازداشت، تبعید، زندگی مخفی خارج از مشهد و فشار نیروهای امنیتی تدریس‌هایش را گسسته بوده است. اشتیاق ایشان در دهه پنجاه به خطبه‌های انقلابی و جلسات معارف اسلامی روشنگرانه وی بوده است. ایشان از هیچ‌یک از اساتید خود اجازه اجتهاد ندارد و تقریر دروس اساتید خود را مطلقاً منتشر نکرده است. عبارات آیت‌الله خمینی که در زمان خود ایشان منتشر شده بی‌اطلاعی ایشان از مبانی فقهی را رد می‌کند اما اجتهاد مطلق وی را اثبات نمی‌کند. منقولات پس از وفات غیر از تعارض با نص وصیت نامه ایشان از اثبات اجتهاد مطلق در حد افتاء عاجز است. از ایشان تا سال ۱۳۶۸ (جز یک مقاله ۴۰ صفحه‌ای رجالی) هیچ اثر فقهی اصولی منتشر نشده است. مشاغل مدیریتی اجرایی تبلیغی پس از انقلاب ایشان نیز تا درگذشت آیت‌الله خمینی تناسبی با فقاہت و اجتهاد ندارد. کثرت مشاغل در دهه نخست جمهوری اسلامی به ایشان اجازه کمترین تدریس و تحقیق فقهی اصولی تا سال ۱۳۶۸ نداده است. دو اظهار نظری فقهی ایشان که بعد از تخطئه علنی آیت‌الله خمینی از هر دو برگشت بالاترین دلیل عدم اجتهاد وی است: یکی درباره ولایت مطلقه فقیه در



دی ۱۳۶۶ و دیگری درباره مقبول بودن توبه ظاهری مرتد فطری در مورد سلمان رشدی در ۲۸ بهمن ۱۳۶۷. در نهایت «اجتهاد مطلق بالفعل» ایشان تا اواسط خرداد ۱۳۶۸ قابل احراز نیست.

پایان قسمت اول

۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲

محسن کدیور

kadivar.mohsen59@gmail.com

\*\*\* یادداشت‌ها \*\*\*

(۱) پیش‌نویس این رساله را قبل از انتشار دوازده نفر از دوستان اهل فضل مطالعه کرده و تذکرات و پیشنهادهای ارزشمندی به نویسنده داده‌اند. اما به علت خفقان رو به افزایش استبداد دینی هیچ‌کدام حتا عزیزان مقیم خارج از کشور مایل نبودند نامشان ذکر شود، وظیفه خود می‌دانم از یکایک این دوستان مشفق صمیمانه تشکر کنم. نسخه برخی روزنامه‌ها و یکی از کتاب‌ها توسط دو نفر از دوستان دیگر تهیه شده است، که باز به همان دلیل مجاز به ذکر نامشان نیستم. از ایشان نیز صمیمانه سپاسگزارم. اغلب قریب به اتفاق کتاب‌های مستند این رساله توسط بخش امانت بین کتابخانه‌ای دانشگاه دوک فراهم شده است. از کتابداران صبور آن هم کمال تشکر را دارم.

(۲) منابع سرگذشت آقای سید علی خامنه‌ای عبارتند از:

- خبرگان ملت (شرح حال نمایندگان مجلس خبرگان رهبری)، تهران، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۷۸، جلد اول، ص ۷۵-۴۷.  
- زندگی‌نامه در پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری [بی تاریخ]  
- نگاهی گذرا به زندگینامه حضرت آیت‌الله‌العظمی سید علی حسینی خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی ایران، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، مورخ ۱ فروردین ۱۳۸۷.  
- کتاب «شرح اسم: زندگینامه آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای (۱۳۵۷-۱۳۱۸)» نوشته هدایت‌الله بهبودی [رئیس دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری]، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۹۱، ۷۵۶ صفحه، چاپ ششم.  
مورد اول به قلم خود ایشان است و بقیه مبتنی بر آن. مورد اخیر مشروح‌ترین است. در برخی موارد منابع فوق ناهمخوان است.

(۳) سید علی بسیاری از رمان‌های منتشر شده خارجی را در نوجوانی مطالعه کرد...؛ بعدها گفت که رمان خوانی او در ابتدا بی‌هدف بود و تحت تأثیر کشش‌های داستان‌پردازی قرار داشت. «اشتباه کردم که همه جور رمان‌هایی خواندم چرا که رمان مثل آبی که در خاک نرم نفوذ می‌کند همه جا را می‌گیرد، وقت را پر می‌کند»... کتاب‌هایی چون جنگ و صلح نوشته لی یف نیکالایوویچ تولستوی، بینوایان اثر ویکتور ماری هوگو، برخی آثار رومن رولان مانند ژان کریستوف، هر آنچه از الکساندر دومای پدر و پسر ترجمه شده بود، کتاب‌های میشل ژواگو، دن آرام نوشته میخائیل شولوخوف، کم‌دی الاهی اثر دانته آلیگی هری و... را در این دوره و نیز دهه چهل خواند و گاه چون بینوایان را دوباره خواند... با ورود به آموزش‌های فقهی در پایان دوره سطح و ابتدای درس خارج، از شدت مطالعه و گرایش سید علی خامنه‌ای به رمان کاسته شد، اما قطع نگردید. در آن دوره که شاید پنج سالی به درازا کشیده شده باشد «کم‌تر رمانی بود که آن وقت‌ها اسم آورده بشود و من نخوانده باشم.» (شرح اسم ص ۷۱-۷۰)

(۴) ضمناً فلسفه را با درس اشارات آیت‌الله منتظری آغاز کرد (شرح اسم ص ۸۵) و با اسفار و شفای علامه طباطبائی ادامه داد. (پیشین ۸۵-۸۴)



(۵) سه نفر دیگر به عنوان هم‌بحث ایشان معرفی شده اند:

- یک سال را با [آیت‌الله] شیخ مهدی ربانی املشی (۱۳۶۴-۱۳۱۳) کتاب صلوة را بدون درس مباحثه کرده است. (شرح اسم ص ۸۵)
- «مدت کوتاهی نیز با [آیت‌الله محمدباقر] مهدی باقری کنی [متولد ۱۳۰۵، عضو مجلس خبرگان رهبری و قائم مقام دانشگاه امام صادق(ص)] به مرور درس‌ها گذراند.» (پیشین ص ۸۴)
- در سرگذشت دفتر حفظ و نشر آثار رهبری علاوه بر چهار هم‌بحث مذکور حجت‌الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی (متولد ۱۳۱۱) «از هم‌مباحثه‌های نزدیک او» معرفی شده است.

(۶) نظر استاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی (متولد ۱۳۱۳) درباره دوست دوران طلبگی اش خواندنی است: «سخن بر سر تفسیر این رباعی از خیام بوده است: «پاران موافق همه از دست شدند / در پای اجل یکان یکان پست شدند // خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر / دوری دو سه پیش‌تر ز ما مست شدند». فیضی می‌پرسد: «بیرون از فضای این رباعی، در شرایطی که خودتان در آن به سر می‌برید، از حال و هوای خودتان با دوستانی که داشتید که دیگر ندارید سخن بگویید.» دکتر دینانی می‌گوید: «من دقیقاً حالی را که خیام وصف می‌کند، درک می‌کنم و آن حال را دارم... دوستانی دارم که سال‌هاست راه ما از هم جداست. در جوانی و طلبگی با هم بودیم و بیش از ده سال هم‌اتاق و هم‌خرج و هم‌صحبت بودیم. ولی بعدها روزگار ما را به دانشگاه برد و تندباد حوادث آنها را به سیاست و قله‌های رفیع پُست و مقام کشاند و در واقع راهمان جدا شد. با اینکه ممکن است من از کرده‌های منسوب به آنان ناراضی باشم - کما اینکه هستم - و با اینکه هیچ رابطه‌ای بین ما وجود ندارد، با این حال اگر خطری آنها را تهدید کند، من نگران می‌شوم و بی آنکه بخواهم، یک دلدادگی عاطفی بین ما وجود دارد. شوخی که نیست عمری را با هم گذراندیم» («هستی و مستی، حکیم عمر خیام نیشابوری به روایت حکیم دکتر دینانی» گفتگوی کریم فیضی با دکتر دینانی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۸، ص ۳۶۰)

(۷) حجت‌الاسلام علی‌اکبر ناطق نوری (متولد ۱۳۲۲) در مصاحبه مورخ ۱۲ بهمن ۱۳۸۸ با پایگاه اطلاع رسانی رهبری با عنوان «آقا مثل عمار بودند»: «ایشان بیشترین رفاقتشان در مدرسه، با آقای شیخ حسین ابراهیمی دینانی بود؛ که الان معروف است به آقای دکتر دینانی. آقا شیخ حسین، رفیق خیلی صمیمی آقا بود. چون آن موقع خصوصیات اخلاقی آقای ابراهیمی هم خیلی نزدیک به آقا بود. خیلی معاشرتی بود. خیلی آدم خوش‌برخورد و خوش‌ذوقی بود. باز در این قضایا آقا برجستگی داشت. یعنی ذوق و نگاه فرهنگی‌ای که آقا دارند... مثلاً در مسائل شعر و ادب، ایشان حسابی تسلط داشتند... آقا شیخ حسین هم چنین ذوقیاتی داشت. در بحث فلسفه هم، همان موقع محسوس بود که آقای ابراهیمی، گرایش حسابی به فلسفه دارند. از شاگردهای آقای طباطبایی بودند. آدم‌های لطیف و عارفی بودند. سنخیتشان با آقا بیش از بقیه بود... اما کسی که بیش از همه به آقا نزدیک بود در مدرسه، آقا شیخ حسین بود؛ دکتر دینانی.»

(۸) البته در کتاب شرح اسم (ص ۲۲۱) مدت تحصیل ایشان دو سال بیش‌تر ذکر شده است: «او تا سال ۱۳۴۹ش همچنان به درس آموزی خارج فقه ادامه داد.» گزارش پایگاه اطلاع رسانی دفتر رهبری به واقع نزدیک‌تر است.

(۹) کتابی همین روزها توزیع می‌شود: خاطرات و مبارزات آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای، جواد عریانی و جواد کامور بخشایش، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۲، جلد اول. در این کتاب ظاهراً نکاتی درباره زندگی برادر یافت می‌شود.

(۱۰) علاوه بر ترجمه «دمعة و ابتسامة» اثر جبران خلیل جبران که منتشر نشد، ترجمه کتابی از محمد قطب، برادر سید قطب را آغاز کرده بود که شنید که سید صدرالدین بلاغی با نام برهان قرآن آن را چاپ و منتشر کرده است؛ بی آن که از نام نویسنده مصری، نشانی روی آن گذاشته باشد. (شرح اسم ص ۲۴۳)



(۱۱) عبارت پایانی مقاله: «تا اینجا درباره دو کتاب از چهار کتاب اصلی علم رجال، یعنی اختیارالرجال و فهرست شیخ طوسی سخن گفته شد. بدین گونه تمه این مقال مشتمل است بر معرفی دو کتاب دیگر، یعنی کتاب الرجال یا الابواب تألیف شیخ طوسی و کتاب فهرست معروف به رجال نجاشی تألیف ابو العباس احمد نجاشی. امید است این تمه نیز تکمیل شود.»

(۱۲) «تدریس را از اولین روزهای طلبگی رسمی، یعنی بلافاصله پس از تمام شدن دوره دبستان شروع کردم. اولین تدریس، کتاب امثله یا صرف‌میر بود که برای دو شاگرد بزرگسال از منبری‌های مشهد شروع کردم و تا سال ۱۳۳۷ شمسی که در مشهد بودم، کتاب‌هایی از صرف، نحو، معانی، بیان، اصول و فقه را تدریس می‌کردم. در قم هم در کنار درسی که می‌خواندم، تدریس نیز می‌کردم.» (خبرگان ملت، ج ۱ ص ۵۱)  
«او در تدریس کتاب «جواهرالبلاغه» که مدتی در مشهد به جای مطول آموزش داده می‌شد تبحر داشت.» (شرح اسم ص ۶۸)

(۱۳) یادنامه علامه امینی ص ۴۱۲-۳۷۱. این مقاله مستقلاً به صورت کتاب منتشر شده است: دفتر فرهنگ نشر اسلامی، تهران، ۱۳۶۹، ۶۲ صفحه.

(۱۴) مراجعه به مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، خطبه‌ها، و پیام‌های جناب آقای خامنه‌ای منتشر شده تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ قرائن فراوانی در این زمینه به دست خواهد داد. یکی از این مجموعه‌ها پرسش و پاسخ‌های ایشان با دانشجویان دانشگاه تهران است که حاوی نکات متعددی در این زمینه است.

(۱۵) چند سالی قبل از درگذشت آیت‌الله خمینی حجت‌الاسلام محسن قرائتی در برنامه مشهور «درس‌هایی از قرآن» خود در سیمای جمهوری اسلامی در مراتب خلوص و دوری از هوای نفس برخی از مسؤولین جمهوری اسلامی سخن می‌گفت. یکی از شاهد مثال‌هایش این بود که در مجلسی مجری گفته است از حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران دعوت می‌کنیم که برای سخنرانی تشریف بیاورند. جناب آقای خامنه‌ای پشت تریبون آمد و به عنوان اولین جمله گفت: «ضمن تشکر لطفاً در به کار بردن القاب دقت کنید. آیت‌الله را به مجتهد می‌گویند و من مجتهد نیستم.» خوشبختانه حجت‌الاسلام قرائتی در قید حیات است و می‌تواند توضیحات بیش‌تری در این زمینه ارائه کند. فیلم مربوطه نیز در آرشیو تلویزیون موجود است. این خاطره را یکی از دوستان کاملاً موثق که پیش نویس رساله را قبل از انتشار خوانده است، شخصاً از سیمای جمهوری اسلامی مشاهده و استماع کرده و کتباً برایم شرح داد. اگر خوانندگان محترم از این خاطره یا موارد مشابه آن اطلاع دارند، لطفاً نویسنده را در جریان بگذارند.

(۱۶) دعاوی دیگری درباره اساتید مقام رهبری در کتاب شرح اسم مطرح شده که در سرگذشت خود نوشت آقای خامنه‌ای به چشم نمی‌خورد: الف. «مدتها (نزدیک یک سال) در درس ایشان [آیت‌الله سید حسن قمی] حاضر شده‌ام.» (ص ۳۷۳) آیت‌الله قمی از فروردین ۱۳۴۶ تا مهر ۱۳۵۷ به مدت ۱۲ سال تبعید بوده است، علی‌القاعده باید این یک سال تلمذ در سال ۱۳۴۴ بوده باشد. آقای خامنه‌ای سال ۱۳۴۵ در تهران زندگی مخفی داشته است.

ب. «حدود یک سال نیز در درس اصول آقای [آیت‌الله سید محمد] داماد شرکت جست.» (ص ۸۲)

ج. «حدود یک سال هم در جلسه‌هایی که آیت‌الله [سید کاظم] شریعتمداری به درخواست عده‌ای از فضلاء قم در خانه اش تشکیل داده بود شرکت جست.» (پیشین)

(۱۷) سرگذشت و مجموعه مکاتبات و اجازات مرحوم آیت‌الله میلانی در کتاب زیر منتشر شده است: علم و جهاد: حیات آیت‌الله العظمی السید محمد هادی الحسینی المیلانی، تألیف السید محمد علی الحسینی المیلانی، مراجعه و اشرف السید علی بن السید عباس الحسینی المیلانی، ۱۴۲۷ ق، قم، لسان الصدق، مجلدان. در این کتاب تنها در دو جا اسم آقای خامنه‌ای به چشم می‌خورد: یکی نام ایشان در فهرست ۱۳۳ نفره شاگردان آیت‌الله میلانی به ترتیب حروف الفبا: «۴۶. السید علی الخامنئی» (ج ۱ ص ۱۲۱) دیگری دست خط نامه ایشان به آیت‌الله میلانی (اعزام مضمولین مشهد و برنامه منابر) نامه فاقد تاریخ (۲۴ شعبان) است، از قرائن داخلی آن می‌باید متعلق به سال ۱۳۴۲ باشد. «کتاب من السید القائد الخامنئی الی سماحة السید المیلانی» (ج ۲ ص ۱۹۴) درباره این نامه بنگرید به شرح اسم (ص ۱۶۴-۱۶۲). جوابی به نامه داده نشده است. در این کتاب کلمه‌ای در باره مقام علمی یا اجتهاد آقای خامنه‌ای به چشم نمی‌خورد.



(۱۸) اهم اظهار نظرهای شفاهی منتشره از آیت‌الله خمینی درباره آقای خامنه‌ای به شرح زیر است:

یک. آیت‌الله خمینی در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۵۸ در سخنانی خطاب به دانشجویان تهران آقای خامنه‌ای را جهت حضور در محافل دانشجویی و مقابله با گروه‌های غیرمذهبی با این تعبیر معرفی می‌کند: «البته باید اشخاصی هم که گوینده هستند بیایند در دانشگاه و من پیشنهاد می‌کنم که آقای آقا سید علی آقا بیایند، خامنه‌ای. شما ممکن است که بروید پیش ایشان از قول من بگویید ایشان بیایند به جای آقای مطهری. بسیار خوب است ایشان، فهمید است؛ می‌تواند صحبت کند؛ می‌تواند حرف بزند.» (صحیفه امام ج ۸)

دو. اظهارات آیت‌الله خمینی خطاب به دبیرکل و اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در تابستان ۱۳۶۰: «لکن افرادی که این حزب را ایجاد کردند، خوب، من می‌شناختم. من آقای خامنه‌ای را بزرگش کردم. من آقای هاشمی را بزرگ کردم، من آقای بهشتی را بزرگش کردم.» (صحیفه امام ج ۱۵)

سه. بیانات آیت‌الله خمینی در جمع اصناف و بازاریان در سال ۱۳۶۲: «شما اگر گمان بکنید که در تمام دنیا، رئیس‌جمهورها و سلاطین و امثال اینها، یک نفر را مثل آقای خامنه‌ای پیدا بکنید که متعهد به اسلام باشد و خدمتگزار، و بنای قلبی اش بر این باشد که به این ملت خدمت کند، پیدا نمی‌کنید. ایشان را من سالهای طولانی می‌شناسم، و در آن زمانی که اوّل نهضت بود ایشان وارد بود و به اطراف برای رساندن پیامها تشریف می‌بردند، و بعد از این هم که این انقلاب به اوج خودش رسید، ایشان حاضر واقعه بود همه جا، تا آخر و حالا هم هست. یک نعمت خدا به ما، این است که داده.» (صحیفه امام ج ۱۷)

(۱۹) آیت‌الله منتظری: «پس از درگذشت آقای طالقانی (ره)، مرحوم امام مرا به امامت جمعه تهران نصب کردند؛ و تا زمانی که برای اداره مجلس خبرگان در تهران بودم نمازجمعه را هم اقامه می‌کردم. اما پس از آن، خدمت امام (ره) رفتم و عرض کردم که عازم قم هستم و رفت و آمد برایم مشکل است، و شما فرد دیگری را که در تهران باشد برای امامت جمعه تهران تعیین کنید. ایشان گفتند: «من کسی را در نظر ندارم؛ شما خودتان مشخص کنید.» من آقای خامنه‌ای را به ایشان پیشنهاد کردم. امام (ره) فرمودند: «من در این موضوع دخالت نمی‌کنم.» مرحوم حاج سیداحمد خمینی اصرار می‌کرد که آقای گلزاده غفوری را معرفی کنم. ولی من گرچه آقای گلزاده غفوری را صالح و عالم می‌دانستم اما آقای خامنه‌ای را برای این مسؤولیت مناسب‌تر می‌دانستم؛ و در نهایت در نامه‌ای استعفاي خود را تقدیم امام کردم و از ایشان خواستم فرد واجد شرایطی را تعیین نمایند. مرحوم امام نیز حکم امامت جمعه را خطاب به آقای خامنه‌ای صادر کردند.» (انتقاد از خود: عبرت و وصیت، پاسخ به پرسش نهم، ص ۱۲۵-۱۲۳)

(۲۰) از زاویه دیگر مرحوم آیت‌الله خمینی که در رعایت القاب حوزوی بسیار محتاط بود هرگز برای آقای خامنه‌ای بیش‌تر از لقب «حجت‌الاسلام» استفاده نکرد. این لقب در واژگان ایشان برای مجتهدین به کار نمی‌رود. در حالی که ایشان برای شاگردان مجتهد خود از عنوان «حجت‌الاسلام و المسلمین» استفاده می‌کرد و در مورد مراجع هم طراز خود عنوان «آیت‌الله» را بکار می‌برد. در جامعه معمولاً روحانیون با یک درج بالاتر از آنچه مراجع استعمال کرده‌اند خطاب می‌شوند. لذا آنکه ایشان حجت‌الاسلام خوانده نهایتاً حجت‌الاسلام و المسلمین ممکن است خطاب شود. مرحوم آیت‌الله خمینی یکی از شاگردانش را پس از انقلاب با عنوان «حجت‌الاسلام و المسلمین» و یک با هم با عنوان «آیت‌الله» خطاب کرده و آن مرحوم آیت‌الله منتظری است. در سال ۱۳۶۸ برای مرحوم آیت‌الله علی مشکینی هم عنوان «حجت‌الاسلام و المسلمین» به کار برد.

(فهرست منابع در انتهای رساله خواهد آمد.)

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## افتاء و مرجعیت با اکسیر مصلحت نظام؛ محسن کدیور، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۱

### اگر با مصلحت نظام می‌توان از فقدان اجتهاد اغماض کرد، چرا همین اغماض در مورد شرایط مرجعیت صورت نگیرد؟!

در نخستین قسمت رساله «استیضاح مرجعیت مقام رهبری» ادعای اجتهاد جناب آقای خامنه‌ای مورد آزمون قرار گرفت و با بررسی سوابق تحصیل، تدریس، تألیف، اشتغال و دیگر قرائن مرتبط نتیجه گرفته شد که اجتهاد مطلق بالفعل ایشان تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ قابل احراز نیست، البته وی نیز تا آن زمان چنین ادعایی نداشته است. در دومین قسمت، چهار باب دیگر رساله به شرح زیر مورد بحث قرار می‌گیرد:

باب دوم. رهبری مجتهد متجزی بر اساس مصلحت نظام

باب سوم. بازآموزی فقهی پس از دو دهه فترت

باب چهارم: درس خارج فقه مقام رهبری

باب پنجم. نخستین موج صدور گواهی‌نامه‌ها: رهبر مجتهد است

باب ششم. آقای خامنه‌ای فتوا می‌دهد

در این چهار باب امارات اجتهاد و مقام افتاء و مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای در فاصله اواسط خرداد ۱۳۶۸ تا اواسط سال ۱۳۷۲ مورد تحلیل انتقادی قرار می‌گیرد.

### باب دوم. رهبری مجتهد متجزی بر اساس مصلحت نظام

در این باب سه مطلب به شرح زیر مورد بحث قرار می‌گیرد:

الف. غیرقانونی بودن رهبری آقای خامنه‌ای در سال ۱۳۶۸

ب. گزارش ثواب رئیس مجلس خبرگان پس از ۱۷ سال

ج. احراز اجتهاد مطلق بر اساس مصلحت نظام

پرسش اصلی چگونگی احراز اجتهاد مطلق جناب آقای خامنه‌ای توسط مجلس خبرگان رهبری است.

الف. غیرقانونی بودن رهبری آقای خامنه‌ای در سال ۱۳۶۸

زمانی که آیت‌الله خمینی از دنیا رفت قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ ملاک عمل بود. بر اساس اصل یکصد و هفتم: «هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسؤولیتهای ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند، هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببینند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.» اصل یکصد و نهم: «شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری: ۱ - صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت. ۲ - بینش سیاسی و اجتماعی و شجاعت و قدرت و مدیریت کافی برای رهبری.»

مرحوم آیت‌الله خمینی هیچیک از مراجع معاصر خود را واجد صلاحیت رهبری نمی‌دانست. بعد از اختلاف نظر عمیق با آیت‌الله منتظری و کناره گیری قائم مقام منتخب خبرگان، آیت‌الله خمینی در پاسخ به استفسار آیت‌الله مشکینی رئیس شورای بازنگری قانون اساسی اینگونه نوشت: «من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط «مرجعیت» لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولیّ منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است. در اصل قانون اساسی من این را می‌گفتم، ولی



دوستان در شرط «مرجعیت» پافشاری کردند، من هم قبول کردم. من در آن هنگام می‌دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست.» (۹ اردیبهشت ۱۳۶۸، صحیفه امام ج ۲۱، ص ۳۷۱)

آقای خامنه‌ای در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ یقیناً مرجع تقلید نبود، صلاحیت بالفعل لازم برای افتاء و مرجعیت هم نداشت، بنابراین انتخاب او نقض آشکار اصول ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی بوده است.

ب. گزارش نواب رئیس مجلس خبرگان پس از ۱۷ سال

آقای هاشمی رفسنجانی منتقدترین تصمیم گیرنده اجلاس و ویژه خبرگان در مصاحبه‌ای با مجله دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱۷ سال بعد اقرار می‌کند که: «خبرگان هم اول به صورت موقت رأی گیری کرد و حرف و نظر امام را به عنوان یک حکم حکومتی پذیرفت و براساس نظریه امام به ولایت غیر مرجع رأی داد تا اینکه قانون اساسی بازنگری شد. لذا در آن جلسه اول گفتیم باشرطی که در قانون اساسی خواهد آمد وضعیت افراد را بررسی می‌کنیم، اگر آیت‌الله خامنه‌ای آن شرایط را داشته باشند دوباره ایشان را معرفی می‌کنیم و در واقع ابقا می‌کنیم وگرنه هر کسی را که واجد آن شرایط بود انتخاب می‌کنیم، تصویب قانون اساسی جدید دو - سه ماهی طول کشید. در قانون اساسی پس از بازنگری شورای رهبری را هم برداشته بودند، به هر حال شرایط جدید تصویب شد و رأی گیری مجدد صورت گرفت.» (مجلس خبرگان و انتخاب رهبر معظم انقلاب در گفتگو با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، مجله حکومت اسلامی، سال یازدهم، شماره سوم، شماره مسلسل ۴۱، پائیز ۱۳۸۵، ص ۱۱۷)

مجلس خبرگان به مردم نگفت که آقای خامنه‌ای «رهبر موقت» جمهوری اسلامی است و رهبریش با «حکم حکومتی» رهبر فقید صورت گرفته است، حکم حکومتی غیر مکتوب و مبتنی بر خبر واحد معارض با نصّ وصیت نامه الهی سیاسی بنیانگذار جمهوری اسلامی. اما اجتهاد مطلق بالفعل آقای خامنه‌ای چگونه در جلسه بعد از ظهر ۱۴ خرداد خبرگان احراز شد؟ پاسخ اعضای هیات رئیسه وقت مجلس خبرگان رهبری پس از ۱۷ سال شنیدنی است:

اکبر هاشمی رفسنجانی: «آیت‌الله خامنه‌ای که ناشناخته نبودند. ایشان از جوانی در حوزه مشهد و قم کاملاً معروف بودند. در همان مشهد درس خیلی خوبی می‌گفتند که بعضی از شاگردهایشان در آن زمان که ما بحث می‌کردیم مجتهد بودند. استعداد ایشان هم انصافاً استعداد بالایی است. در میان رفقای خودمان که با هم بحث می‌کنیم و گاهی به مسائل می‌پردازیم ایشان هم خیلی سریع به مطلب می‌رسند و هم دقت بالایی دارند. بالاخره در خبرگان کمتر کسی بود که آیت‌الله خامنه‌ای را نشناسد. ما هیچ تردیدی نداشتیم که ایشان مجتهد است و اجتهادشان هم مطلق است. اگر هم کسی شبهه داشت مطرح می‌کرد، آنجا که جای سکوت نبود. مخصوصاً قبل از اینکه به ایشان رأی بدهیم جا برای طرح نظرات مختلف بود؛ شاید بعد از رأی دادن ملاحظاتی کرده باشند ولی در بحث‌های اولیه اصلاً ملاحظات مطرح نبود. علاوه بر اینکه ایشان متقاضی چنین مسؤلیتی نبودند. لذا اگر کسی می‌خواست در این رابطه بحثی داشته باشد اصلاً مشکلی نداشت.» (پیشین، ص ۱۱۹)

در اینکه آقای خامنه‌ای متقاضی رهبری نبود، درست است، بلکه به دلیل فقدان شرائط در مخیله ایشان هم نمی‌گنجید که رهبر شود. اما چند پرسش از جناب آقای هاشمی:

اول. آقای خامنه‌ای در حوزه قم و مشهد به چه معروف بودند؟ به فقه و اصول؟!

دوم. شاگردان مجتهد آقای خامنه‌ای در حوزه مشهد چه کسانی بوده اند؟! در هیچیک از سرگذشتهای ایشان که با کمال گشاده دستی هم تدوین شده نام چنین شاگردان مجتهدی نیامده است. **بَيَّتَ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقَشَ!**

سوم. اینکه کسی اعتراض کرد یا نه، گزارش مرحوم آذری قمی چیز دیگری است. ادعاهای وی درباره دعای فوق در فصل بعدی مفصلاً خواهد آمد.

تا زمانی که مشروح مذاکرات مجلس خبرگان رهبری منتشر نشده است ابعاد اقدامات محرمانه خبرگان مصلحت اندیش مشخص نمی‌شود.

ابراهیم امینی: «باتوجه به این که ایشان [آقای خامنه‌ای] خوش استعداد بود، کسی هم که دوره سطح را خوب خوانده باشد، سال‌ها هم درس خارج خوانده باشد، و مدرس قوی هم باشد، مجتهد است. بنابراین اجتهاد ایشان در حد رهبری، کاملاً محرز بود. به هر حال این مسائل برای ما کاملاً روشن بود. افرادی که ایشان را در مشهد و نیز کسانی که ایشان را در قم دیده بودند، برایشان روشن بود، تقریباً آقایان مطمئن بودند که ایشان صلاحیت برای افتاء دارد و در حد اجتهادی که برای رهبری لازم است می‌باشد.» (اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان انتخاب رهبر معظم در گفتگو با آیت‌الله امینی، پیشین، ص ۱۳۴-۱۳۳)



با تفصیلی که درباره دوران تحصیل سطح و خارج و میزان اشتغال آقای خامنه‌ای به رمان و شعر و ادبیات معاصر عرب در زمان تحصیل و ترجمه و منبر و مبارزه در دوران تدریس مشخص شد که ایشان در نزدیک نیمی از دوران تحصیل و غالب دوران تدریس خود مُمَحَّص در فقه و اصول نبوده است.

ج. احراز اجتهاد مطلق بر اساس مصلحت نظام

اما اطمینان به صلاحیت افتاء که بیشک صلاحیت بالفعل باید بوده باشد چگونه برای خبرگان محترم حاصل شده بود؟! اگر احراز اجتهاد مطلق مقام رهبری به این سهل و سادگی است، چرا احراز تجزّی در اجتهاد نامزدهای نمایندگان مجلس خبرگان برای کسانی که همانند آقای خامنه‌ای و منصوبانش در شورای نگهبان فکر نمی‌کنند این قدر صعب و دشوار است؟!

در روز ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ روحانیون پیرو آیت‌الله خمینی در جوّی احساسی انتخابی تاریخی کردند. آنها مدیریت سیاسی را بر دانش فقهی مقدم داشتند و متجهدی متجزّی را به عنوان جانشین ولی فقیه که اجتهاد مطلق بالفعل می‌طلبید تعیین کردند. شاگردان آیت‌الله خمینی نگذاشتند رهبری از مجموعه خودشان بیرون برود. آیت‌الله خمینی هیچیک از مراجع معاصر خود را واجد صلاحیت رهبری ندانسته بود. مجتهد اعلم در بین شاگردان بنیانگذار هم به زعم وی منحرف شده بود. در بین واجدان تجربه مدیریت مجتهد مطلق یافت نمی‌شد، نوبت به مجتهد متجزّی رسید. معنای این تنزل چیزی جز بی اعتباری نظریه ولایت مطلقه فقیه نبود. فقه اهل سنت نیز همین سیر را طی کرده بود و عملاً به جایی رسیدند که هر امیر بالاستیلائی مشروع شمرده شد و شرط فقاها و اجتهاد (و حتا عدالت) رنگ باخت. (۲۱) مصلحت نظام اکسیری شد که با آن مجتهد متجزّی بر منصب مجتهد مطلق بالفعل نهاده شد. در حقیقت نظریه ولایت فقیه با درگذشت بنیانگذارش به خاک سپرده شد.

یک سال بعد آقای خامنه‌ای که خود بهتر از هر کس می‌دانست مصلحت نظام چه معجزاتی کرده است، بر آن شد که اجازه چنین سهل انگاری و مسامحه‌ای که در زمان تشخیص صلاحیت او رخ داده بود به احدی داده نشود. چرا که کافی بود تنها یک نفر غیر خودی به مجلس خبرگان راه یابد و دست رهبر فاقد شرائط و کارگردانان آن مجلس عالی را برملا سازد.

مطابق اصل ۱۰۸ قانون اساسی تعیین کلیه مقررات مربوط به مجلس خبرگان در اختیار خود این مجلس است. یکی از مهمترین مقررات این مجلس مرجع تعیین صلاحیت نامزدهای آن مجلس بود. هشتمین اجلاس مجلس خبرگان در ۲۴ تیر ۱۳۶۹ شورای نگهبان را به عنوان مرجع تعیین صلاحیت نامزدها تعیین کرد. ناظران بر رهبر توسط منصوبان رهبر تعیین می‌شوند. شبیه دور در اینجا لاینحل است. آقای خامنه‌ای برای رفع شبهه نظارت خبرگان بر عملکرد رهبری را از بیخ منکر شد. (این مهم را در رساله استیضاح رهبری مورخ تیر ۱۳۸۹ مفصلاً توضیح داده ام). اینکه چگونه مرجع تعیین صلاحیت نمایندگان مجلس خبرگان به منصوبان رهبری در شورای نگهبان سپرده شد تنها بعد از انتشار مشروح مذاکرات مجلس خبرگان که محرمانه پنداشته می‌شود مشخص خواهد شد.

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که در این زمان به ابواب جمعی آقای خامنه‌ای تبدیل شده بود برای ناکافی بودن اجازه اجتهاد و لزوم برگزاری امتحان طرحی تهیه کرد. (رسالت ۲۶ شهریور ۱۳۶۹). اجازه اجتهاد - یعنی همان که آقای خامنه‌ای نداشت - بی اعتبار اعلام شد، و همه کسانی که با مقام رهبری هم سلیقه نیستند باید در امتحان شرکت کنند. واضح است که هیچیک از خودی‌ها نیازی به شرکت در امتحان نداشتند. انتخابات دومین دوره مجلس خبرگان رهبری در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۶۹ برگزار شد، و در اول اسفند ۱۳۶۹. مجلسی یک دست و کاملاً مطیع رهبری با پیام ایشان آغاز به کار کرد.

یکی از اعضای دوره دوم مجلس خبرگان رهبری حجت‌الاسلام سید احمد خمینی بود. ایشان در امتحان شرکت نکرده بود. اجتهاد ایشان توسط شخص رهبری تأیید شده بود. احمد خمینی هیچگاه فرصت تحصیل عمیق نیافته بود. فوتبال و مبارزه به ترتیب مشغله‌های اصلی وی بود. بدون تردید وی مجتهد متجزّی هم نبود (برخلاف نظر متأخر ابوزوجه حجت‌الاسلام سید حسن خمینی). ایشان نیز بر مبنای مصلحت نظام تأیید صلاحیت شد. اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای با شهادت سید احمد آقا خمینی احراز شد، اجتهاد متجزّی ایشان هم متقابلاً توسط آقای خامنه‌ای تأیید شد. داد و ستد در راه حفظ نظام هم ظاهراً از افضل قربات الاهی است.

این قسمت را با پرسش و پاسخ معنی داری به پایان می‌برم:

«زمانی که حضرت امام می‌فرمودند: بالاتر از این هم مطالبی است، شما از حضرت امام پرسیدید، بالاتر از این چه مطالبی است؟»



هاشمی رفسنجانی: من به صورت پرسش از ایشان نپرسیدم، اما حدس من این بود که آنجا که مصلحت نظام و اصل اسلام و انقلاب و حکومت اسلامی مطرح است، همه چیز تحت الشعاع مصلحت است و ما هم استثنایی از ایشان نمی‌دیدیم. (مجلس خبرگان در جمهوری اسلامی در گفتگو با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، مجله حکومت اسلامی، سال یازدهم، شماره دوم، شماره مسلسل ۴۰، تابستان ۱۳۸۵، ص ۳۰-۲۹) مصلحت نظام چه‌ها که نمی‌تواند بکند.

نتیجه: مجلس خبرگان رهبری در حق آقای خامنه‌ای حداقل سه بار بر اساس «مصلحت نظام» رفتار کرد:  
 اول. نادیده گرفتن اشکال خلاف قانون بودن فقدان شرط افتاء و مرجعیت بالفعل. (نقض اصل ۱۰۹ قانون اساسی ۱۳۵۸).  
 دوم. نادیده گرفتن فقدان اجتهاد مطلق (نقض اصول ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی ۱۳۵۸).  
 سوم. عدم اعلام «موقت بودن رهبری» غیرقانونی آقای خامنه‌ای حداقل در هفت ماه نخست رهبری ایشان (مصوبه جلسه ویژه خبرگان رهبری مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸).

## باب سوم. بازآموزی فقهی پس از دو دهه فترت

در این باب سه مطلب به شرح زیر مورد تحلیل قرار می‌گیرد:

الف. جلسات بازآموزی فقهی

ب. روایت دو نفر از اساتید جلسات بازآموزی

ج. محصول جلسات بازآموزی

مقدمه

آقای خامنه‌ای وقتی با کمال ناباوری خود را ولی مطلق فقیه دید بلافاصله ظاهر خود را از یک روحانی روشن‌فکر به زی‌روحانیت سستی تغییر داد. (به عنوان مثال لباده‌های شیک خود را به قبا‌ی متعارف روحانیون البته سپس به اضافه یک چفیه غیرمتعارف تغییر داد. پپ را هم که به نظرش از منافیات مروّت محسوب می‌شد در ظاهر ترک کرد.) برای تشکیل دفتر رهبری به سراغ کارشناسان ارشد وزارت اطلاعات رفت و رؤسای دفتر خود را نه از میان چهره‌های فرهنگی یا اجرایی بلکه از میان مقامات امنیتی وفادار به خود انتخاب کرد. (۲۲) اولین جرقه‌ای که در ذهن وی زده شد این بود: اگر مصلحت نظام می‌تواند به این سهولت و سادگی از فقدان اجتهاد مطلق در شرائط ولایت مطلقه فقیه اغماض کند، چرا نتواند همین اغماض در مورد شرائط مرجعیت صورت گیرد؟ او سودای مرجعیت کرد.

ظاهراً جمعی از شاگردان آیت‌الله خمینی هم حفظ و ادامه ریاست روحانیت و خط امام را در گرو مرجعیت ولی فقیه می‌دانستند، لذا آنها نیز برای مرجع کردن مجتهد متجری منتخب با وی همدستان شدند. جدی‌ترین کسانی که در این مسیر گام برداشتند آیت‌الله محمد یزدی و آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی بودند. جالب است که هر دو به ترتیب نخستین و دومین قاضی القضاة دوران آقای خامنه‌ای شدند!  
 هم آقای خامنه‌ای و هم مروّجان مرجعیت وی بسیار زود فراموش کردند که مرحوم آیت‌الله خمینی برای حذف مرجعیت از شرائط ولی فقیه دستور بازنگری قانون اساسی را صادر کرد. آخرین وصیت امام راحل عظیم‌الشان به طاق نسیان سپرده شد و روحانیون حاکم مرجعیت آقای خامنه‌ای را در دستور کار خود قرار دادند. راستی اگر قرار بود رهبر مرجع هم باشد، این همه تمهیدات برای تغییر قانون اساسی لازم نبود. به هر حال مدعیان خط امام علاوه بر نقض موازین شریعت و اصول قانون اساسی حتا از خط امام هم خارج شدند! پخش کردند که بنیانگذار «امام نشسته» بود و رهبر «امام ایستاده». انگار نه انگار فقاهت در ریاست ولایی نقشی داشته است.

الف. جلسات بازآموزی فقهی

اما مشکل این بود که آقای خامنه‌ای در چهارده سال اخیر یعنی از سال ۱۳۵۵ به بعد مطلقاً درس و بحث فقهی اصولی نداشته و بسیاری امور فنی را فراموش کرده است. برای رفع این نقیصه قرار می‌شود جلسات فشرده بازآموزی فقهی هم سنخ با کلاسهای «آموزش در ضمن خدمت» ادارات دولتی برای ایشان تشکیل شود تا به سرعت آموزش لازم را فرا گرفته فترت چهارده ساله اش جبران شود. برای آبروداری اسم جلسات هم «مباحثه فقهی مسائل مستحدثه نظام» یا «شورای بحث فقهی مسائل جدید نظام» گذاشته شد. «از مهر ماه ۱۳۶۸ تا کنون شورای افتای رهبری، غالباً هفته‌ای



یک بار با حضور رهبر انقلاب تشکیل می‌شود... و مباحث فقهی و مسائل مستحدثه به صورت استدلالی مورد بحث قرار می‌گیرد.» (بایگ‌گاه اطلاع رسانی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سرگذشت آیت‌الله سید جعفر کریمی)

در اجازه اجتهاد آقایان محمد یزدی و محمد مومن قمی به آقای خامنه‌ای در خرداد و مرداد ۱۳۶۹ - که در باب بعدی خواهد آمد - به این مباحثات اشاره شده است. ظاهراً آقای سید محمود شاهرودی در این جلسات آموزشی بسیار کوشا بوده است.

اعضای شورا آقایان: ۱. سید علی خامنه‌ای، ۲. محمد امامی کاشانی، ۳. احمد جنتی، ۴. ابوالقاسم خزعلی، ۵. سید جعفر کریمی، ۶. محمد مؤمن قمی، ۷. محمد محمدی گیلانی، ۸. محمد رضا مهدوی کنی، ۹. سید محمود هاشمی شاهرودی، ۱۰. محمد یزدی.

در حقیقت اعضای شورا فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، یک عضو دفتر استفتای مرحوم آیت‌الله خمینی و دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران بودند.

ب. روایت دو نفر از اساتید جلسات بازآموزی فقهی

یک. آیت‌الله محمد مومن قمی نحوه تشکیل این جلسه را اینگونه گزارش کرده است: «پس از انتخاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از سوی خبرگان، به رهبری جمهوری اسلامی، هنوز چهلم امام، رحمه الله علیه، فرا نرسیده بود که عده ای از دوستان، گفتند: خوب است به آقا پیشنهاد کنیم، بحث فقهی داشته باشند. در همان روزها [تیر ۱۳۶۸]، خدمت ایشان رسیدم و دو پیشنهاد به معظم له عرض کردم: یکی این که مناسب است جناب عالی، درس خارج فقهی شروع کنید و مقرر خوبی هم داشته باشید که این مباحث را تقریر کند و به چاپ برسد و در اختیار حوزه قرار بگیرد.

ایشان فرمودند: اکنون که فرصت بسیار اندک است. رفت و آمدها و ملاقاتها زیاد است و در ضمن، تابستان است و درس‌ها تعطیل. ان شاء الله در آغاز سال تحصیلی، اگر مجال بود، بحثی را شروع می‌کنم.

پیشنهاد دیگر این بود که: جلسه‌ای با شرکت آقایان علما و فضلاء حوزه تشکیل شود و در آن جلسه، مباحث مورد نیاز نظام مطرح شوند و با حضور حضرت عالی، به بحث گذارده شود و مورد بررسی قرار گیرد. برای این کار، خوب است شماری از علمای قم، که ممخض در بحث و تدریس هستند، در این جمع باشند، تا این که مباحث این جلسه، در حوزه نیز، انعکاس یابد و اساتید حوزه هم به این فکر بیفتند که مسایل مورد نیاز و مبتلا به را در درسهای خود، مطرح کنند.

ایشان، این پیشنهاد را نیز پذیرفتند و فرمودند: خود شما هم یکی از شرکت کنندگان باشید. اسامی تعدادی از علما و فضلاء را خدمت ایشان تقدیم کردم. حضرت آیت‌الله آقای حاج سید محمود هاشمی، از جمله آنان بودند.

جلسه فقه، به دستور ایشان تشکیل شد. در آغاز، جلسه، هم شب‌های پنج‌شنبه برگزار می‌شد و هم روزهای پنج‌شنبه. ولی اخیراً، تنها روزهای پنج‌شنبه تشکیل می‌شود. زیرا برخی از آقایان، به خاطر اشتغالات درسی که در قم داشتند، آمادگی برای حضور در جلسه شب، کمتر داشتند و آن ثمره ای که باید داشته باشد، نداشت. از این روی، جلسه، همان روزهای پنج‌شنبه تشکیل می‌شود...

بحث و بررسی دقیق انجام می‌گیرد، به حدی که اطمینان می‌آورد، به‌خصوص برای مقام معظم رهبری... جلسه، قائم به ایشان است. اگر ایشان حضور نداشته باشند، جلسه، برگزار نمی‌شود. با وجود کثرت کارها، حضور ایشان در جلسه بسیار جدی، با علاقه و اشتیاق است... (آیا نتایج تحقیقات این جلسه، مرجع کار دستگاههای اجرایی قرار می‌گیرد؟) بله. ولی چون این نظر مقام معظم رهبری است که مبنای کار قرار می‌گیرد، تحقیقات انجام شده اگر برای ایشان قانع‌کننده باشد و به نظر قطعی برسند، بر اساس آن، نظر خود را اعلام می‌دارند. ملاک در امور نظام، نظر مقام معظم رهبری است که این جلسه نقش مهمی در آن دارد. (گزارشی از شورای افتاء مقام معظم رهبری، مصاحبه با حضرات آیات هاشمی و مومن، فصلنامه فقه اهل بیت، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، قم، ص ۲۴۸-۲۳۳)

دو. این هم توضیحات استاد آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی: «در این جلسه، چنانکه عرض شد، یکی از اعضای جلسه، موضوعی را از مسائلی که بدانها اشاره شد برای تحقیق و اجتهاد و استنباط بر می‌گزیند و آن را پس از تحقیق و تکمیل، به دیگر اعضای جلسه، که نوعاً، از مجتهدین و صاحب نظران بوده و از سطح علمی بالایی برخوردارند، ارائه می‌دهد و طی ساعتها، بحث و بررسی می‌گردد. شخص محقق، باید پاسخ‌گوی انتقادات و مدافع نظریه خویش باشد... آن دسته از مسائلی که پاسخ‌گوی آنها، شخص مقام معظم رهبری است که تحقیقات انجام شده با توجه به حضور فعال ایشان در جلسه، می‌تواند مورد استفاده در پاسخ به استفتائات قرار بگیرد... ایشان، رکن و بانی اصل جلسه اند که بدون حضور ایشان جلسه منعقد نمی‌شود. و بارها مشاهده شده که ایشان، بیش از دیگران اصرار بر برقراری جلسه داشته‌اند.» (پیشین)



واضح است که برخی از شرکت کنندگان از جمله آقایان مومن و هاشمی شاهرودی تحرک بیش‌تری داشته‌اند و مشارکت بیش‌تری در بازآموزی و آماده سازی مقام رهبری به عهده داشته‌اند.

### ج. محصول جلسات بازآموزی

محصول این جلسات در مجله فقه اهل بیت (ع) به دو زبان فارسی و عربی به تدریج از بهار ۱۳۷۴ منتشر می‌شود. این مجله ارگان تشکیلات گسترده‌ای زیر نظر رهبری به نام موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع) به ریاست آیت‌الله هاشمی شاهرودی است. کارنامه جناب آقای خامنه‌ای در این مجله تا اکنون مجموعاً دو مقاله است که از سوی مقرران وی (بدون ذکر نام مقرران) به دو زبان فارسی و عربی منتشر شده‌اند:

\* مقاله اول (۳۲ صفحه):

- کاوشی در حکم فقهی صابئان، تقریر بخشی از دروس خارج فقه کتاب جهاد مقام معظم رهبری، فصلنامه فقه اهل بیت (ع)، قم؛ قسمت اول: سال دوم، زمستان ۱۳۷۵، شماره ۸، ص ۱۴-۳؛ قسمت دوم: سال سوم، بهار ۱۳۷۶، شماره ۹، ص ۳۰-۳. عربی: بحث حول الصابئ، ولی أمر المسلمین آیت‌الله السید علی الخامنئی، فقه اهل البیت (ع)، العدد ۴، السنه ۱: ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م، من صفحه ۷ الی ۳۸.

\* مقاله دوم (۸۴ صفحه):

- مهاده (قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس)، مقام معظم رهبری، فصلنامه فقه اهل بیت (ع)، قم، سال سوم، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، ص ۱۲۰-۳. متن عربی در همان شماره: سلسله بحوث فقه الحکم الاسلامی: المهاده، ولی أمر المسلمین آیت‌الله العظمی السید علی الخامنئی، من صفحه ۳۴۳ الی ۴۲۷. عربی: المهاده، سلسله بحوث: فقه الحکم الاسلامی، ولی أمر المسلمین آیت‌الله العظمی السید علی الخامنئی، فقه اهل البیت (ع)، العدد ۸، السنه ۲: ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م، من صفحه ۷ الی ۹۰.

این ۱۱۶ صفحه که آن هم توسط مقرران تنظیم و تعریب و منتشر شده است و در جلسه یادشده مورد بررسی و نقد و چکش کاری واقع شده نتیجه چند سال بازآموزی و تمام آن چیزی است که در فقه استدلالی از آقای خامنه‌ای تا کنون منتشر شده است. مقایسه همین دو نمونه با بسیاری از مقالات همین نشریه تفاوت مُمَحَض بودن در فقه و کار تحقیقی را با غیر آن نشان می‌دهد.

نتیجه: با توجه به اینکه جناب آقای خامنه‌ای از سال ۱۳۵۵ به مدت چهارده سال از هرگونه درس و بحث فقهی اصولی دور بوده است، برای بازآموزی فقهی ایشان از مهر ۱۳۶۸ جلسات بازآموزی فقهی با حضور ده نفر از منصوبان رهبری در شورای نگهبان و قوه قضائیه و غیره تشکیل می‌شود تا با مباحثات فقه استدلالی هفتگی در حضور ایشان آمادگی لازم کسب شود. آقایان سید محمود هاشمی و محمد مؤمن قمی بیشترین نقش را در این آموزشهای ضمن خدمت به عهده داشته‌اند. محصول این جلسات دو مقاله به نام آقای خامنه‌ای است که در سال ۱۳۷۴ توسط مقررین به رشته تحریر درآمده و توسط اعضای جلسه بازآموزی یادشده چکش کاری شده است. یکی حکم فقهی صابئین (۳۲ صفحه) و دیگری مهاده یا قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس (۸۴ صفحه).

## باب چهارم: درس خارج فقه مقام رهبری

در این باب با درس خارج فقه جناب آقای خامنه‌ای با سه روایت آشنا می‌شویم، آنگاه تقریرات و نوآوری‌های ایشان را از نظر می‌گذرانیم: آقای خامنه‌ای تدریس خارج فقه را از سال ۱۳۶۹ از کتاب جهاد آغاز می‌کند.

### الف. روایت اول

دکتر محسن اسماعیلی، رئیس دانشکده معارف اسلامی و حقوق دانشگاه امام صادق (ع) از خاطرات خود از این درس می‌گوید: «از ابتدای شروع درس خارج فقه آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۶۹ - که با سالگرد شهادت امام صادق (ع) [آخر اردیبهشت] مصادف بود- توفیق حضور در این جلسات را داشتم... معمولاً فقها درس خارج فقه خودشان را از «کتاب‌الجهاد» شروع نمی‌کنند، اما ایشان این درس را از کتاب جهاد شروع کردند. این موضوع کاملاً مرتبط با مسائل سیاسی، اجتماعی و نظامی است و بسیاری از مسائل مستحدثه را نیز شامل می‌شود... از دیگر نکات مهم دیگر، توجه ایشان به مسائل اخلاقی و معنوی است. معمولاً درس ایشان با یک حدیث اخلاقی و یک موعظه یا نصیحت رفتاری شروع



می‌شود. توجه ایشان به این مسأله بسیار مهم است. همیشه آغاز درس را به بیان تذکرات بسیار مهم اخلاقی و حوزوی اختصاص می‌دهند.» (دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۱)

در مقدمه این مصاحبه آمده است: «جهاد، موسیقی، غیبت، قصاص و... از مباحثی است که تا کنون در درس خارج ایشان تدریس شده است.» دکتر اسماعیلی (متولد ۱۳۴۴) از سال ۱۳۷۳ در درس خارج آقای خامنه‌ای شرکت کرده و از سال ۱۳۸۰ عضو حقوقدانان شورای نگهبان شده است. (زندگی‌نامه در وبسایت شخصی) به سال شروع شرکت ایشان در درس خارج مقام رهبری در دو گزارش فوق توجه شود.

#### ب. روایت دوم

حجت‌الاسلام و المسلمین سید علی حسینی اشکوری که از سال ۱۳۷۶ به مدت شش سال در درس مقام رهبری شرکت کرده به تفصیل در مدح این درس قلم فرسایی کرده است. تدریس قصاص از ۲۸ شهریور ۱۳۷۶ آغاز شد و در ۱۷ خرداد ۱۳۸۳ به پایان رسید. پیش از قصاص جهاد تدریس شده بود. جلسات ۴۵ دقیقه‌ای از ساعت ۷ و ۱۰ دقیقه تا ۷ و ۵۵ دقیقه صبح سه روز در هفته (یکشنبه، دوشنبه و سه شنبه). پس از قصاص مکاسب محرمه محور بحث قرار گرفت و هم اکنون بحث ایشان در رابطه با قمار است. وی «فرصت بخشیدن به ارائه نظریات مخالف و تحمل گفت و شنود» را از رهنمودهای مقام رهبری در رابطه با حوزه‌ها معرفی کرده است. (سید علی اشکوری، گزارشی از کرسی تدریس حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام ظلّه و معرفی اجمالی کتاب قصاص و اشاره به گستردگی دیدگاههای فقهی معظم له، فصلنامه فقه: کاوشی نو در فقه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شماره ۶۴، تابستان ۱۳۸۹، ص ۲۹-۱۵)

جناب آقای اشکوری (متولد ۱۳۳۷) با حدود یک ربع قرن تحصیل خارج در نجف و قم و سه اجازه اجتهاد از جمله از مرحوم آیت‌الله منتظری (مورخ ۱ مرداد ۱۳۷۷) در زندگی نامه خود نوشته است: «چندین سال در محضر آیت‌الله منتظری بودم و از ایشان بهره بردم. و همچنین چندین سال از محضر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بهره وافر بردم.» (پایگاه اطلاع رسانی آیت‌الله سید علی حسینی اشکوری) «بهره وافر» بی نیاز از شرح است.

#### ج. روایت سوم

«حضور در درس خارج رهبر فرزانه انقلاب یکی از آرزوهای هر طلبه‌ای در کشور و حتا سایر کشورهای اسلامی است... بسیاری از بزرگان حوزه با وجود مسؤولیت‌های فراوان خود را مقید می‌دانند در این کلاس‌ها شرکت کنند و علت آن را بار علمی فوق‌العاده این کلاس‌ها [و] تبرکی که از محضر استاد دروس می‌برند، عنوان می‌کنند... میانگین شرکت کنندگان در درس خارج رهبر فرزانه انقلاب که به شکل منظم در هفته برگزار می‌شود، بین پانصد تا ششصد نفر است.» (خبرگزاری برنا وابسته به سازمان ملی جوانان، ۱۲ مرداد ۱۳۸۹) در بار عملی حضور در این کلاسها و تأثیر جدی در معیشت و ارتقاء مقام شرکت کنندگان تردیدی نیست، اما اینکه بار علمی کسی را به شرکت در این جلسات کشانیده باشد، متون منتشر شده از این دروس چنین بار علمی را نشان نمی‌دهد. آیا اگر مدرس محترم صاحب مقام نبود اصولاً کسی در درسش شرکت می‌کرد و یا اصولاً خودش به فکر تدریس می‌افتاد؟

#### د. تقریرات و نوآوری‌ها

از ۲۳ سال تدریس خارج مقام رهبری تا کنون تنها دو مقاله از تقریرات کتاب جهاد (صابئین و صلح) منتشر شده است که در باب قبل اشاره شد. متن مکتوب فارسی تقریرات درس قصاص نیز تا جلسه ۱۸ اریبهشت ۱۳۸۰ بیشتر در پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری نصب نشده است. شرح احادیث اول درس نوعاً متعلق به سال ۱۳۷۸ و چند جلسه تفسیر قرآن دیگر دروسی است که ایشان در پایگاه خود نهاده است. در دو پایگاه اطلاع رسانی رهبری دروس ایشان در سیزده سال قبل متوقف شده است! متن صوتی دروس ایشان - برخلاف مدرسان حوزه - در پایگاههای اطلاع رسانی رهبری نصب نشده است.

یکی از نوآوری‌های جناب آقای خامنه‌ای پرداختن به خارج فقه بدون تدریس خارج اصول است. اینکه مبانی اصولی ایشان در استنباطهای فقهی چیست مشخص نیست. ایشان در عمر خود خارج اصول تدریس نکرده است. در حد اطلاع راقم این سطور تدریس خارج فقه بدون خارج اصول در میان اصولیون شیعه بی سابقه است، و ایشان در این زمینه پیشتاز محسوب می‌شوند.



نتیجه: جناب آقای خامنه‌ای بی آن که در عمرش خارج اصول تدریس کرده باشد، تدریس خارج فقه را از کتاب جهاد از سال ۱۳۶۹ کمتر از یک سال از شروع رهبری آغاز کرد. این درس سه روز در هفته به مدت ۴۵ دقیقه با شرح احادیث اخلاقی آغاز می‌شود. ایشان بعد از جهاد قصاص و سپس مکاسب محرمه تدریس می‌کند. بیش از ۵۰۰ نفر از روحانیون شاغل در تهران در این درس شرکت می‌کنند. از ۲۳ سال عمر این درس تقریرات دو بخش از کتاب جهاد و بخشی از کتاب قصاص در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی رهبری نصب شده و از سیزده سال قبل چیزی از افاضات ایشان منتشر نشده است.

## باب پنجم. نخستین موج صدور گواهی‌نامه‌ها: رهبر مجتهد است

در این باب سه مطلب به شرح زیر بررسی می‌شود:

الف. نخستین گواهی‌های اجتهاد

ب. تحلیل موج نخست گواهی‌های اجتهاد

ج. بایک تجرّ و بایک لاتجرّ؟!

مقدمه: یکی از کارکردهای مصلحت نظام صدور گواهی اجتهاد مطلق برای مقامات سیاسی است.

با توجه به اینکه آقای خامنه‌ای در عرف متشرعه مجتهد و فقیه محسوب نمی‌شد، زمزمه‌هایی در مورد اشکالات شرعی و قانونی رهبری ایشان از همان آغاز مطرح بود. در نخستین جلسه خبرگان پس از همه پرسی بازنگری قانون اساسی در آذر ۱۳۶۸ و دوره دوم مجلس خبرگان در سال ۱۳۶۹ برخورداری ایشان از اجتهاد مطلق مورد بحث هاشمی رفسنجانی و آذری قمی قرار گرفته بود، که به آن در دنبال اشاره خواهد شد. این زمزمه‌ها بعد از تدریس خارج ایشان در خرداد ۱۳۶۹ اوج گرفت. تردید در اجتهاد آقای خامنه‌ای بسیار جدی شده بود. در این گیر و دار هفت نفر از فقهای خط امام از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اجتهاد لازم برای رهبری ایشان را کتبا تأیید می‌کنند، به این امید که اشکالات خلاف شرع بودن تصرفات ایشان رفع شده، رهبری ایشان مقبول شود.

اینگونه گواهی اجتهادهای کاربردی قبلاً برای وزرای اطلاعات یعنی آقایان محمد محمدی ری شهری و علی فلاحیان از سوی برخی از همین فقها (ظاهراً آیات علی مشکینی، محمد فاضل لنکرانی و یوسف صانعی) صادر شده بود. اکنون نوبت به گواهی اجتهاد کاربردی برای مقام رهبری بود. هفت خط شکن از فقیهان جامعه مدرسین به این نیاز نظام پاسخ مثبت دادند که به ترتیب تاریخ صدور به آنها اشاره می‌شود. دست خط مبارک فقهای سبعة در مقدمه کتابی به نام «درر الفوائد فی اجوبه القائد» - که در باب بعد معرفی می‌شود - عیناً کلیشه شده است.

الف. نخستین گواهی‌های اجتهاد

اول. آیت‌الله محمد یزدی (متولد ۱۳۱۰) رئیس قوه قضائیه منصوب جناب آقای خامنه‌ای نخستین کسی است که گواهی اجتهاد مقام رهبری را صادر می‌کند: «حضرت آیت‌الله حاج سید علی خامنه‌ای رهبر انقلاب و جمهوری اسلامی ایران دام ظلّه الشریف فقیه‌ی والامقام و مجتهدی عالی رتبه هستند که بر علوم مؤثر در استنباط، تسلطی در حد بسیار بالا دارند زائد بر لغت و ادبیات و اصول و حدیث و تفسیر، حتا در رجال و درایه که در استحکام فتوی نقش بی‌سزا دارد، خود استاد و عالمی هستند و در استنباط و ردّ فروع بر اصول و فتوی مبانی محکمی دارند و در مسائل مستحدث و جدید مورد نیاز جامعه اسلامی با اطلاعات وسیع و نظرات دقیق فتاوی جالبی دارند. همین مزایا و دیگر فضائل علمی و اخلاقی ایشان ملاک انتخاب فقهای محترم و مجتهدشناسان اعضای محترم مجلس خبرگان بوده است.» (۲۷ خرداد ۱۳۶۹، درر الفوائد فی اجوبه القائد، ص ۱۵-۱۴)

از آنجا که معرّف (به کسر راء) باید اجلائی از معرّف (به فتح راء) باشد، کسی که شاهد اجتهادش آقای محمد یزدی باشد حال و روزش مشخص است. اجتهاد مقام رهبری برای نخستین بار توسط قاضی القضاة منصوب وی کتبا تأیید شد. مشروعیت قاضی القضاة به اجتهاد ولی امر متوقف است، اجتهاد ولی امر را قاضی منصوب احراز کرده است. رهبری آقای خامنه‌ای به حدی متزلزل بود که کفش کهنه گواهی اجتهاد صادره از سوی آقای محمد یزدی در آن برهوت غنیمت بود و اشکال بی جواب دور مصرح را ایشان به روی خود نمی‌آورد. در مقابل منصب قضا گواهی اجتهاد کم‌ترین پاسخی بود که قاضی القضاة می‌توانست انجام دهد. فارغ از همه اشکالات گواهی آقای یزدی به آقای خامنه‌ای بالاتر از اجتهاد کاربردی رهبری است.



دوم. استاد آیت‌الله عبدالله جوادی آملی (متولد ۱۳۱۲) مفسر قرآن، حکیم، عارف، فقیه، عضو اسبق شورای عالی قضائی و امام جمعه موقت سابق قم نیز چنین شهادت‌نامه‌ای برای آقای خامنه‌ای صادر می‌کند: «اجتهاد و عدالت آیت‌الله جناب آقای سیدعلی خامنه‌ای دامت برکاته مورد تأیید می‌باشد. لازم است امت اسلامی ایده‌م الله در تقویت رهبری معظم له در بذل نفس و نفیس، در هیچگونه نثار و ایثار دریغ نفرمایند.» (۱ مرداد ۱۳۶۹، پیشین، ص ۱۹-۱۸)

این گواهی پنج هفته بعد از گواهی نخست صادر شده است. به قرینه ذیل گواهی ظهور آن در اجتهاد کاربردی در حد رهبری است. آیت‌الله جوادی در آن زمان تازه تدریس خارج فقه را آغاز کرده، از فلسفه و عرفان به وادی فقه متمایل شده بودند و در زمان صدور این گواهی یقیناً مرجع تقلید محسوب نمی‌شد. صدور این گواهی کارکردی دو طرفه داشته است، از یک سو مرجعیت یکی غیرمستقیم اعلام و از سوی دیگر رهبری دیگری تأیید شد. فایده‌ای دو طرفه مترتب بود.

سوم. مرحوم آیت‌الله محمد فاضل لنکرانی (۸۶-۱۳۱۰) از شاگردان مرحوم آیت‌الله خمینی، دبیر وقت جامعه مدرسین و از مدرسین خارج فقه و اصول ادله اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای را هم ذکر می‌کند: «در مورد مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای دامت برکاته اشعار می‌دارد که مقام شامخ علمی و اجتهاد و فقاقت معظم له جای هیچگونه تردید نیست. اینجانب با توجه به سابقه آشنایی دیرین با ایشان و اطلاع از مراتب تحصیلی، اذعان به اجتهاد بنحو اطلاق وی دارم. علاوه بر اشاره و بلکه تصریح امام عظیم الشان قدس سره الشریف در موارد متعدد به صلاحیت و شایستگی رهبری ایشان دلیل عمده بر مقام اجتهاد معظم له می‌باشد.» (۸ مرداد ۱۳۶۹، پیشین، ص ۱۳-۱۲)

گواهی آقای فاضل یک هفته بعد از گواهی آقای جوادی صادر شد. دو دلیل اجتهاد آقای خامنه‌ای در گواهی فوق عبارت است از شهادت شخصی و برداشت از عبارت منقول از آیت‌الله خمینی درباره صلاحیت ایشان برای رهبری. پایه این شهادت شخصی ایشان که هرگز در سلسله اساتید آقای خامنه‌ای نبوده‌اند این است: «بیست سال پیش وقتی در مشهد، در مسجد گوهرشاد با ایشان برخورد کردم، آن موقع ایشان از مدرسین محترم مشهد بودند. پرسیدم چه چیزی تدریس می‌کنید، فرمودند: مکاسب. مکاسب از مهمترین و مشکلترین کتب علمی ماست.» (رسالت ۲۳ خرداد ۱۳۶۸) راستی آیا همه مدرسان مکاسب با چنین استدلالی مجتهد مطلق هستند؟! مشکلات نقل قول آیت‌الله خمینی و عدم دلالت آن به اجتهاد مطلق در باب اول گذشت. هیچکدام از دو شهادت شهادت حسی نیست. مرحوم آیت‌الله فاضل در آن زمان در تدارک مرجعیت خود بود.

چهارم. آیت‌الله محمد مومن قمی (متولد ۱۳۱۶) از فقهای شورای نگهبان منصوب مقام رهبری نیز اینگونه گواهی اجتهاد آقای خامنه‌ای را صادر می‌کند: «هنگام رأی گیری در مجلس خبرگان برای رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دامت برکاته اجتهاد معظم له با قیام بینه شرعیه نزد این جانب ثابت بود ولی بعداً بواسطه حضور در جلسات مباحثه فقهی شخصاً به اجتهاد ایشان پی بردم و اکنون شهادت می‌دهم که معظم له مجتهدی عادل و جامع شرایط می‌باشد.» (۱۵ مرداد ۱۳۶۹، پیشین، ص ۲۳-۲۲)

این گواهی اجتهاد یک هفته قبل از گواهی قبلی صادر شده است. مراد از قیام بینه شرعیه شهادت آقایان هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی و دیگران به منقولات شفاهی آیت‌الله خمینی است که در باب اول گذشت. مفاد جلسات مباحثه فقهی نیز در باب چهارم تشریح شد. این اجازه نشان می‌دهد که جلسه بازآموزی آقای خامنه‌ای بلافاصله بعد از ریاست ایشان آغاز شده و در نتیجه این بازآموزی آیت‌الله مومن برای ایشان گواهی اجتهاد صادر کرده است. با توجه به اینکه آیت‌الله مومن در سال ۱۳۷۳ حامل پیام آیت‌الله منتظری برای آقای خامنه‌ای در نهی از مرجعیت رهبری است - به توضیحی که خواهد آمد - خود وی هم در این مورد با آیت‌الله منتظری هم نظر است، معلوم می‌شود این گواهی اجتهاد در حد رهبری است نه افتاء. در مصاحبه آیت‌الله مهدوی کنی هم به تردیدهای آیت‌الله مومن درباره مرجعیت رهبری اشاراتی هست که خواهد آمد. شبهه دور در این گواهی اجتهاد نیز اظهر من الشمس است. مشروعیت شورای نگهبان به مشروعیت ولی فقیه جامع شرایط متوقف است. فقاقت و اجتهاد ولی فقیه توسط فقیه شورای نگهبان منصوب رهبر اثبات می‌شود.

پنجم. گواهی اجتهاد آیت‌الله علی مشکینی (۸۶-۱۳۰۰) رئیس مجلس خبرگان رهبری، امام جمعه قم و از شاگردان آیت‌الله خمینی به آقای خامنه‌ای به این شرح است: «حضرت مستطاب آیت‌الله حاج سیدعلی خامنه‌ای (مد ظله العالی) واجد مقام فقاقت و اجتهاد و قدرت استنباط احکام شرعیه که تصدی مقام معظم رهبری بدان نیازمند است، می‌باشند. چنانچه معظم له حائز سایر شرایط ولایت امت و رهبری جامعه مسلمین نیز بنحو اوفی می‌باشند و این امر را خبرگان محترم رهبری از روی درایت و اطلاع خود و استفاده از بیانات و تأییدات رهبر عظیم الشان راحل امام



خمینی قدس الله سره در مواقع متعدده، تأیید و تصویب نموده‌اند و لذا برای همه مسلمین جهان اعم از سنی و شیعه و بویژه روحانیت محترم و علماء عظام فریقین ایدهم الله تعالی، و بر همه کسانی که علاقه به دوام انقلاب اسلامی ایران و نفوذ و گسترش اسلام در جهان دارند و طالب امتثال «اقیموا الدین و لا تفرقوا» هستند و میل به تحقق «لیظهره علی الدین کله» دارند واجب مؤکد شرعی و عقلی است معظم له را به فقاہت و ولایت امر مسلمین بشناسند و بپذیرند.» (۱۵ مرداد ۱۳۶۹، پیشین، ص ۱۱-۱۰)

تجویز آیت‌الله مشکینی برگرفته از عبارت منقول آیت‌الله خمینی و بر اساس مصالح نظام و در حد رهبری است نه افتاء و مرجعیت. مشکلات عبارات منتسب به آیت‌الله خمینی گذشت.

ششم. آیت‌الله یوسف صانعی (متولد ۱۳۱۶) از شاگردان آیت‌الله خمینی، دادستان اسبق کل کشور، عضو اسبق شورای نگهبان و از مدرسین خارج فقه: «اجتهاد حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مدظله العالی ثبوتاً و اثباتاً نیاز به نظر دادن نداشته و ندارد و نه تنها مجتهد مسلم می‌باشد، بلکه فقیه جامع شرایط واجب الاتباع است. امید آنکه سایه اش بر سر مسلمین مستدام.» (۴ شهریور ۱۳۶۹، درر الفوائد فی اجوبه القائد، ص ۱۷-۱۶)

این شهادت نامه حدود سه هفته بعد از گواهی قبلی صادر شده است. ظاهر گواهی آیت‌الله صانعی پاسخ به یک درخواست است، درخواست نظر دادن. علی القاعده منظور مجیز اجتهاد کاربردی رهبری است نه در حد افتاء و مرجعیت. رساله عملیه آیت‌الله صانعی در سال ۱۳۷۲ منتشر شده و در سال ۱۳۶۹ مرجع تقلید محسوب نمی‌شده است. (۲۳)

هفتم. آیت‌الله ابراهیم امینی (متولد ۱۳۰۴) نایب رئیس وقت مجلس خبرگان رهبری، امام جمعه موقت قم و از اعضای موسس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: «حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - دامت برکاته - در فقاہت و اجتهاد، به مرتبه‌ای است که برای تصدی مقام ولایت و رهبری، صلاحیت کامل دارد.» (محرم ۱۴۱۱ [مرداد/ شهریور ۱۳۶۹]، پیشین، ص ۲۱-۲۰)

گواهی آیت‌الله امینی اجتهاد کاربردی رهبری است نه اجتهاد در حد افتاء و مرجعیت.

ب. تحلیل موج نخست گواهی‌های اجتهاد

از این هفت نفر پنج نفرشان منصوب آقای خامنه‌ای بوده‌اند: یک نفر قاضی القضاة، یک نفر فقیه شورای نگهبان، سه نفر امام جمعه (دائم و موقت قم).

هیچیک از شاهدین استاد آقای خامنه‌ای نبوده‌اند و ادعای شهادت حسی نکرده‌اند. سه نفر (آقایان فاضل، مشکینی و مؤمن) بر اساس عبارات منسوب به آیت‌الله خمینی گواهی داده‌اند. تنها آیت‌الله مؤمن اشاره می‌کند که شهادت بر اساس بی‌نه بعداً شهادت حسی شد.

این هفت گواهی اجتهاد بین ۲۷ خرداد تا ۴ شهریور ۱۳۶۹ صادر شده است. قرائن متعدد دال بر این است که این شهادت نامه‌های اجتهاد ابتدا به ساکن صورت نگرفته و همگی در پی یک درخواست رسمی و برنامه قبلی بوده است. یکی از ادله اعتراض و حصر مرحوم آیت‌الله منتظری و مرحوم آیت‌الله آذری قمی پی بردن به نهاد پیگیر مرجعیت رهبری و افشای عمومی آن بوده است. اسناد آن در دنبال ارائه خواهد شد.

نیاز آقای خامنه‌ای در تابستان ۱۳۶۹ به تأیید اجتهاد باعث درخواست صدور گواهی اجتهاد شده است. به نظر می‌رسد ظاهراً اجتهاد کاربردی در حد شرائط رهبری مورد نیاز آقای خامنه‌ای بوده، در حالی که با قرائنی که خواهد آمد آقای خامنه‌ای از ابتدای رهبری به فکر مرجعیت افتاده بود.

این هفت گواهی کتبی اجتهاد که برای تقویت رهبری آقای خامنه‌ای اخذ شده بود، از سوی شاگردان آیت‌الله خمینی صادر شده است. در آن زمان یکی از آنها از مراجع جوان محسوب می‌شد (مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی) و چهار نفر دیگر صاحب درس خارج فقه بودند (آیات صانعی، جوادی، مؤمن قمی و مشکینی) و دو نفر دیگر اشتغالی در فقه نداشتند (آیات امینی و یزدی) آقای امینی به شهادت تألیفات آثارش بیشتر به فلسفه و کلام اشتغال داشته، البته آقای یزدی مدعی فقاہت بوده است. هر هفت نفر از طیف سیاسی و حکومتی حوزه محسوب می‌شدند، که احکام آنها متهم به برتری مصلحت نظام بر موازین شرعی است.

ج. بانک تجرّ و بائی لاتجرّ؟!

در انتهای این باب به یک تناقض در عملکرد دستگاه حکومتی ایران اشاره می‌کنم. اگر گواهی اجتهاد قابل اعتناست، چرا فقط برای آقای خامنه‌ای معتبر باشد و برای دیگر روحانیون مقبول نباشد؟ به یک نمونه مستند توجه فرمائید:



«در سال ۱۳۶۹، هنگامی که حجت‌الاسلام مهدی کروبی رئیس وقت مجلس شورای اسلامی قصد کاندیداتوری برای مجلس خبرگان را داشتند و صلاحیت علمی وی در حد اجتهاد مورد تردید فقهای شورای نگهبان قرار گرفت، نه تن از علمای برجسته حوزه علمیه - از جمله آیت‌الله سلطانی طباطبایی، آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله نوری همدانی - صلاحیت علمی ایشان را در این حد (تجزی در اجتهاد) مورد تأیید کتبی قرار دادند؛ اما این گواهی‌ها مورد بی‌اعتنایی فقهای شورای نگهبان قرار گرفت و صلاحیت علمی ایشان رد شد. اگر این گونه تأییدیه‌های علمی برای مقامات و صاحبان قدرت دارای اعتبار و قابل استناد است، چرا گواهی علمای برجسته حوزه مبنی بر صلاحیت آقای کروبی برای پستی همچون عضویت در مجلس خبرگان - که تجزی در اجتهاد در آن کافی است - مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد؛ و اگر فاقد اعتبار و غیرقابل استناد است چگونه تأییدیه کسانی که بعضاً در سطح شاگرد مؤیدان آقای کروبی می‌باشند، مبنی بر صلاحیت علمی آقای خامنه‌ای برای جایگاه مهمی همچون رهبری - که حداقل اجتهاد مطلق در آن لازم است - و حتا مرجعیت! مورد استناد قرار گرفته و به آن ترتیب اثر داده می‌شود؟!» (پاورقی شماره ۴۶، انتقاد از خود: عبرت و وصیت، گفتگوی صریح سعید منتظری با آیت‌الله العظمی منتظری)

گواهی اجتهاد مطلق آیت‌الله فاضل لنکرانی به آقای خامنه‌ای مقبول افتاده اما گواهی اجتهاد به تجزی همین مجیز به آقای کروبی از سوی فقیهان منصوب آقای خامنه‌ای مردود شده است! ضرب المثل عربی می‌گوید «بائک تجرّ و بائی لاتجرّ». (باء تو جرّ می‌دهد، اما باء من جرّ نمی‌دهد!) این شیوه یعنی عدم حاکمیت قانون و مدیریت سلیقه‌ای و استبداد.

نتیجه: یکی از سنت‌های رایج در جمهوری اسلامی درخواست گواهی اجتهاد کاربردی برای مقاماتی است که شرط اجتهاد دارد: نمایندگی مجلس خبرگان، وزارت اطلاعات و رهبری. اجتهاد دو مورد اول اجتهاد متجزی و اجتهاد مورد نیاز اخیر قوه اجتهاد مطلق مادون فعلیت افتاء و مرجعیت است. یک سال بعد از آغاز رهبری آقای خامنه‌ای به دلیل شدت اعتراض به فقدان شرایط قانونی و شرعی در رهبر منتخب خبرگان، ایشان دست به دامان شاگردان مرحوم آیت‌الله خمینی شد. هفت نفر از شاگردان بنیانگذار به ترتیب تاریخ آقایان محمد یزدی، عبدالله جوادی آملی، مرحوم محمد فاضل لنکرانی، محمد مؤمن قمی، مرحوم علی مشکینی، یوسف صانعی و ابراهیم امینی از اواخر خرداد تا اوایل شهریور ۱۳۶۹ کتبا اجتهاد ایشان را در حد لازم برای تصدی رهبری تأیید کردند. اکثر آنها از منصوبان رهبری در سمتهای ریاست قوه قضائیه، فقیه شورای نگهبان و امامت جمعه بودند و یک نفر از آنها هم از مراجع جوان آن دوره محسوب می‌شد.

## باب ششم. آقای خامنه‌ای فتوا می‌دهد

مطالب این باب در ضمن سه مطلب به شرح زیر تنظیم شده است: آغاز افتاء، نمونه‌ای از فتاوا، و بررسی فتاوی.

### آغاز افتاء

جناب آقای خامنه‌ای از همان ابتدای رهبری چند کار مرتبط با مرجعیت را آغاز کرد: اولاً از همان سال ۱۳۶۸ شروع به اخذ وجوهات شرعیه کرد. ثانیاً بلافاصله بعد از اتمام پرداخت شهریه به طلاب علوم دینی در حوزه‌های علمیه داخل و خارج از سوی مرحوم آیت‌الله خمینی از اوایل سال ۱۳۶۹ اقدام به پرداخت شهریه به نام خود کرد. ثالثاً شروع به فتوا دادن کرد. (۲۴) قدیمی‌ترین فتاوی تاریخ دار ایشان در حد اطلاع من مربوط به مرداد ۱۳۶۹ است.

کتاب «درر الفوائد فی اجوبه القاند» در ۹۶ صفحه در سال ۱۳۷۱ (۱۴۱۳ق) در بیروت توسط دارالوسيله منتشر شد ((پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران. این کتاب در سال ۱۳۷۲ (۱۴۱۴ق) در ۱۰۳ صفحه در چاپخانه ستاره (بدون ذکر نام شهر و ناشر) در ایران به چاپ می‌رسد. جناب آقای خامنه‌ای در سرگذشت خودنوشتش این کتاب را از جمله آثار منتشرشده خود معرفی کرده است. (خبرگان ملت، ج ۱ ص ۵۴، بند ۴ تالیفات)

این کتاب شامل مقدمه‌ای بدون امضا (ص ۸-۵، هفت گواهی اجتهاد با عنوان شهادت (ص ۲۳-۹) و استفتانات و فتاوی در ده فصل (ص ۱۰۲-۲۵) می‌باشد. عناوین فصول: احکام تقلید، احکام طهارت و نجاست، نماز، احکام وطن، روزه و رؤیت هلال، خمس، حج، احکام ازدواج، احکام مالی و تجاری، متفرقات بویزه موسیقی و آلات آن.

در مقدمه اشاره شده که تا اعضای مجلس خبرگان از نظر مرحوم آیت‌الله خمینی مبنی بر صلاحیت جناب آقای خامنه‌ای برای رهبری مطلع شدند، برخی بر اجتهاد ایشان تأکید کردند و برخی دیگر آن را مسلم دانسته که تردیدی در آن نبود. ایشان اولین امام جمعه منصوب امام هستند! «و هو



الذی اختاره الامام (قده) اول امام جمعه طهران و هو الثقة و عین الامام (قده)». (ص ۶) «چند نفر از خبرگان و بزرگان علماء از مدرسین حوزه علمیه مقدسه قم و بعضی از آیات و مراجع شهادت دادند که سماحه القائد الخامنئی (دام ظلّه) مجتهدی است که [می‌توان در افتاء] به وی رجوع کرد. و برخی تصریح کردند که ما دقت مبانی و قوت استنباط ایشان را نمی‌دانستیم تا اینکه با ایشان مواجه شدیم. این شهادت و کلمات بزرگ در حق حضرت رهبری که قبل از فتاوی‌ای که آنها را گردآوری کرده ایم، آورده می‌شود برای اثبات مرجعیت ایشان کافی است.» (ص ۷)

در بخش شهادت به ترتیب گواهی‌های اجتهاد آقایان علی مشکینی، محمد فاضل لنکرانی، محمد یزدی، یوسف صانعی، عبدالله جوادی آملی، ابراهیم امینی و محمد مؤمن قمی به دو شکل گراور اصل گواهی و متن تایپ شده آن درج شده است که در باب قبل به طور کامل نقل شد. این گواهی‌نامه‌ها که برای رفع مشکل اجتهاد کاربردی ایشان در حد رهبری نظام سیاسی صادر شده از جانب ایشان در افتتاح مقام افتاء و مرجعیت استفاده شد.

نمونه‌ای از فتاوا

اکنون به ترجمه هشت نمونه از فتاوی‌ای جناب آقای خامنه‌ای در این کتاب اشاره می‌شود.

- نخستین مسأله: مقام مقدس رهبر جمهوری اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، سلام علیکم. بعد از وفات حضرت امام خمینی قدس سره اعلمیت حضرت عالی از تمام وجوه در بین کلیه مراجع و مجتهدین نزد من اثبات شد، از محضران استدعا دارم نظر مبارکتان را درباره بقاء بر تقلید حضرت امام در مسائلی که به آنها عمل کرده یا عمل نکرده ام اعلام فرمائید. جواب: اشکالی بر تقلید بر امام راحل عزیز قدس سره الشریف نیست. (ص ۲۵)

- س: اگر شخصی از غیر ولی فقیه تقلید کند، تا چه حد فتوی و حکم ولی فقیه بر فتوا و حکم دیگران مقدم می‌شود؟ ج: در هر موردی که فتوایی با حکم ولی فقیه تعارض کرد، حکم ولی فقیه مقدم است. (ص ۲۸)

- س: «محضر رهبر امت اسلامی و ولی امر مسلمین آیت‌الله سید علی بن جواد حسینی خامنه‌ای دام ظلّه، سلام علیکم و رحمه الله و برکاته. اما بعد تعداد زیادی از مسلمین اخیراً به مسأله تقلید مبتلا هستند، ایشان راغب به تقلید از حضرت عالی هستند، بویژه به جهت تحقق جمع بین رهبری و مرجعیت در شما، از محضران استدعا داریم رساله عملیه‌ای که ممکن است ایشان به آن مراجعه کنند تعیین فرمائید، [خداوند] شما را برای اسلام اصیل سند و برای مستضعفین و راه امام راحل سلام الله علیه حامی نگاه دارد. و السلام علیکم و رحمه الله. ج: رجوع به کتاب تحریرالوسیله امام راحل طاب ثراه و تقلید از ایشان قدس سره مُجزی است انشاء الله. ۱۵ محرم ۱۴۱۱ [۱۶ مرداد ۱۳۶۹] سید علی خامنه‌ای» (ص ۳۳)

- س: محضر ولی امر مسلمین آیت‌الله سید علی خامنه‌ای دام ظلّه، سلام علیکم و رحمه الله و برکاته. آیا اوامر ولی فقیه برای تمام مسلمین الزامی است، یا در خصوص مقلدین همان فقیهی که ولی امر است؟ و آیا بر مقلد [مرجعی] که به ولایت عامه قائل نیست، التزام به ولایت فقیه واجب است یا نه؟ [خداوند] شما را [به عنوان] ذخیره اسلام محمدی حفظ فرماید. ج: بسم الله الرحمن الرحیم. بر اساس فقه شیعه بر تمام مسلمین اطاعت از اوامر ولایی و خضوع تحت امر و نهی ولایی ولی امر شرعی مسلمین واجب است، حتا سایر فقهاء عظام چه برسد به مقلدینشان. ما التزام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومین (۲۵) علیهم السلام قابل تفکیک نمی‌دانیم.» (ص ۳۳-۳۴)

- س: چگونه می‌توان خمس را به محضران ارسال کرد؟ به واسطه ائمه جمعه یا به وسیله اشخاص دیگری که متصدی وجوهات شرعی هستند؟

ج: می‌توانید از طریق آقایان ائمه محترم جمعه ارسال کنید یا مستقیماً به دفتر وجوهات شرعیه وابسته به ما در تهران بپردازید.» (ص ۵۸)

- س: گفته شده که رأی مبارک حضرت امام (ره) و وجوب پرداخت خمس به حاکم اسلامی است، رأی مبارک شما در این مورد چیست؟ ج: همان رأی مبارک امام قدس سره الشریف.» (ص ۵۹)

- س: در لبنان: [کفار] حربی هستند که بر علیه مسلمین آشکارا اسلحه می‌کشند، و گروه بزرگی آنها را به طرق مختلف مساعدت می‌کنند، به لحاظ فکری، مالی، مقامی یا زبانی. حکم این افراد [یاوران کفار حربی] چیست و آیا به کفار ذمی ملحق می‌شوند یا به کفار حربی؟ ج: تمام کفاری که در بلاد غیر اسلامی در پناه حکومت غیراسلامی زندگی می‌کنند به فتوای امام خمینی (قدس سره الشریف) کفار حربی محسوب می‌شوند، اما معنای آن مباح بودن اموال و اعراض و نفوس ایشان برای هر کسی نیست، بلکه تعرض به ایشان و اخذ اموالشان حرام است، مگر ولی امر مسلمین در این امور اجازه دهد، در صورتی که تعرض به ایشان را صلاح بداند.» (ص ۹۵)



- «س: اهل کتاب یا ذمی هستند یا حربی. اما در زمان ما اهل کتابی که حربی نیست، آیا قانون کشوری به مثابه عقد ذمه بین مسلمین و اهل کتاب محسوب می‌شود؟ ج: کفاری که در [پناه] دولت اسلامی زندگی می‌کنند و مطیع نظام حکومت [اسلامی] هستند به فتوای آیت‌الله خمینی (طاب ثراه) مستأمن هستند و با ایشان معامله کفار مستأمن می‌شود حتی اگر از یهود و نصاری نباشند.» (ص ۹۵)

بررسی فتاوی:

یک. یک پنجم کتاب مقدمه و گواهی اجتهاد است. از چهار پنجم باقیمانده بیش از یک سوم آن پرسش‌ها و پاسخ‌های کاملاً تکراری است. بیش از یک دهم آن پرسش‌های شهروندان ایرانی است که به عربی ترجمه شده است و ارتباطی به شیعیان غیرایرانی ندارد. اگر تعارفات مباحانه اول پرسش‌ها هم درز گرفته می‌شد، حجم کتاب به حدود نصف حجم موجود کاهش می‌یافت.

دو. تاریخ برخی پاسخها نشان می‌دهد که جناب آقای خامنه‌ای حداقل از اواسط تابستان ۱۳۶۹ افتاء و مرجعیت را آغاز کرده است. سه. در پاسخ چندین استفتاء (که چندین نمونه آن ذکر شد) جناب آقای خامنه‌ای صریحاً مقلدان را به عمل به تحریرالوسیله آیت‌الله خمینی ارجاع می‌دهد یا مستفتی را به فتوای ایشان رجوع می‌دهد. مرجع کسی است که برای استنباط احکام شرعیه شخصاً به ادله تفصیلیه مراجعه کرده باشد. نقل فتوای دیگری نامش اجتهاد نیست و ناقل فتاوی را نمی‌توان مرجع تقلید نامید.

چهار. در تعارض فتوای مجتهدین و حکم ولی امر جناب آقای خامنه‌ای تقدم را مطلقاً با حکم ولی امر دانسته، از سوی دیگر اطاعت تمام مسلمین (نه فقط شیعیان) را حتی مراجع تقلید را از احکام ولی فقیه واجب اعلام کرده است. چنین اطاعتی شرائطی دارد که اولاً مکلف شیعه باشد، ثانیاً مکلف اجتهاد یا تقلیداً به ولایت فقیه قائل باشند، ثالثاً مدعی ولایت امر را مصداق جامع شرائط آن بدانند، رابعاً در مستند حکم حاکم یقین به خطا نداشته باشند، خامساً در صورتی که مصلحت اقوائی در کار نباشد از شق العصای مسلمین باید اجتناب شود، نه اینکه اطاعت احکام حاکم وجوب نفسی داشته باشد. ایشان از تمامی این شقوق که از بدیهیات فقه شیعه است، غفلت کرده و تنها لزوم تبعیت از ولی امر را به فقه شیعه نسبت داده است.

پنج. ایشان ولی امر خمس را حاکم شرع دانسته که معنایش عدم جواز پرداخت خمس به مراجع تقلید است. آنچنانکه خواهد آمد وی به نحوی این فتوی را پس می‌گیرد.

شش. اینکه ایشان فتوا داده «ما الترام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام قابل تفکیک نمی‌دانیم.» از اشتباهات فاحش ایشان است. معنای چنین فتوایی این است که بر اساس آن منکران ولایت فقیه از دایره اسلام و تشیع خارج هستند. آنچنانکه خواهد آمد در اجوبه الاستفتائات به شکلی در مقام تصحیح این اشتباه مسلم برآمده است. چگونه کسی که چنین اغلاط فاحشی مرتکب شده می‌تواند مجتهد باشد؟

نتیجه:

جناب آقای خامنه‌ای از سال ۱۳۶۸ اخذ وجوهات شرعیه و از اوایل سال ۱۳۶۹ پرداخت شهریه به طلاب حوزه‌های علمیه داخل و خارج را آغاز کرد و حداقل از مرداد ۱۳۶۹ فتوا داده، و نخستین مجموعه استفتائاتش در سال ۱۳۷۱ در بیروت منتشر شده است. مهمتر از فتاوا هفت گواهی اجتهاد در ابتدای کتاب است که برای رفع اشکالات مربوط به رهبری ایشان صادر شده بود و اکنون در جهت افتتاح مقام افتاء و مرجعیت ایشان به کار گرفته شد. بسیاری از آنچه در این کتاب به عنوان فتوا آمده ارجاع مکلفین به فتاوی آیت‌الله خمینی و تحریرالوسیله ایشان است. این نخستین بار در تاریخ تشیع است که ناقل فتوای مجتهد خود را مرجع تقلید معرفی می‌کند. آقای خامنه‌ای احکام خود را مقدم بر فتاوی همه مجتهدین دانسته است. وی ولی امر خمس را حاکم شرع دانسته (نه مراجع تقلید). و بالاخره آقای خامنه‌ای التزام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام و ولایت ائمه (ع) غیرقابل تفکیک اعلام می‌کند که لازمه این فتوای بی مبنا اخراج منکران ولایت فقیه از اسلام و تشیع است.

پایان قسمت دوم

۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

محسن کدیور

kadivar.mohsen59@gmail.com



\*\*\* یادداشت‌ها \*\*\*

(۲۱) به عنوان نمونه شرایط والی در کتاب الاحکام السلطانیة ماوردی و فرآء قابل ذکر است.

(۲۲) ب عنوان مثال حجت‌الاسلام محمد محمدی گلپایگانی رئیس دفتر، حجت‌الاسلام اصغر میرحجازی مدیر امنیتی سیاسی دفتر و وحید حقانیان مشاور اجرایی.

(۲۳) آیت‌الله صانعی پس از مطرح کردن برخی دیدگاههای انتقادی و حمایت از جنبش سبز ملت ایران این‌گونه از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نواخته شد:

«بسمه تعالی، جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم، سلام علیکم. مرجعیت شیعه خورشید پر فروغی است که در قرون متمادی همواره پشتیبان اسلام و خط راستین اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. این مسؤولیت خطیر همواره شایسته مردانی بوده است که واجد شرایط شرعی مذکور در روایات ائمه اطهار (علیهم السلام) باشند نظر به اهمیت این موضوع و با توجه به پرسش‌های مکرر هموطنان درباره مرجعیت آقای حاج شیخ یوسف صانعی خواهشمند است آن جامعه محترم که همواره مرجع تشخیص این موضوع بوده نظر خود را درباره مرجعیت ایشان اعلام فرمایند. با سپاس، جمعی از استادان و فضلاء حوزه‌های علمیه»

پاسخ: «بسم الله الرحمن الرحیم. با توجه به پرسش‌های مکرر مؤمنان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم براساس تحقیقات به عمل آمده در یک سال گذشته و پس از جلسات متعدد به این نتیجه رسیده است که ایشان فاقد ملاکهای لازم برای تصدی مرجعیت می‌باشد. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم [دی ۱۳۸۸]»

زبان حال آیت‌الله صانعی احتمالاً این شعر منسوب به ناصر خسرو باشد:  
 ناگه ز کمینگاه، یکی سخت کمانی / تیری ز قضا و قدر انداخت بر او راست،  
 بر بال عقاب آمد آن تیر جگردوز / وز ابر مر او را بسوی خاک فرو کاست،  
 بر خاک بیفتاد و بغلتید چو ماهی / وانگاه پر خویش گشاد از چپ و از راست،  
 گفتا: «عجب است! این که ز چوب است و ز آهن! / این تیزی و تندی و پریدنش کجا خاست؟!»  
 چون نیک نگه کرد و پر خویش بر او دید / گفتا: «ز که نالیم که از ماست که بر ماست.»

(۲۴) برای نخستین بار نشریه «پیام دانشجوی بسیجی» (بعداً «پیام دانشجو») با مدیر مسؤولی آقای مهندس حشمت‌الله طبرزدی از یک سو لفظ «امام خامنه‌ای» را برای مقام رهبری به کار برد، از سوی دیگر از همان آغاز مروج مرجعیت منحصره جناب آقای خامنه‌ای بود و آراء فقهی ایشان را با عنوان «استفتائات امام خامنه‌ای» منتشر می‌کرد. آقای خامنه‌ای با تشکل دانشجویی آقای طبرزدی از بدو تأسیس در سال ۱۳۶۳ تا سال ۱۳۷۳ که تشکل دانشجویی یادشده به تدریج به صف منتقدان دولت و سپس منتقدان نظام پیوست جلسات مرتب ماهانه داشت.

(۲۵) البته در متن عربی «ائمه عادل» نوشته شده که منظور ائمه معصومین است، آنچنانکه در اجوبه الاستفتائات نیز تصحیح شده است.

(فهرست منابع در انتهای رساله خواهد آمد.)

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## موافقان و مخالفان مرجعیت آقای خامنه‌ای؛ محسن کدیور، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱

### آیات منتظری، فضل‌الله، اردبیلی، آذری قمی، مؤمن، طاهری و طاهر شمس با مرجعیت رهبری مخالفت کردند

در سومین قسمت بحث «استیضاح مرجعیت مقام رهبری» قرائن و امارات مقام افتاء و مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای در فاصله مرداد ۱۳۷۱ تا آذر ۱۳۷۳ در سه محور زیر مورد تحلیل انتقادی قرار می‌گیرد:

- مخالفت برخی مراجع و علما با مرجعیت آقای خامنه‌ای
- دومین موج صدور گواهی‌نامه‌ها: رهبر مرجع تقلید است
- اعلام مرجعیت مقام رهبری از سوی تشکل‌های روحانی حکومتی

پرسش اصلی این قسمت این است: از میان مراجع و علما چه کسانی به حمایت و مخالفت با مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای برخاستند و دلیل این موافقت و مخالفت‌ها چه بود؟

### چکیده قسمت‌های اول و دوم:

الف. در نخستین قسمت رساله «استیضاح مرجعیت مقام رهبری» ادعای اجتهاد جناب آقای خامنه‌ای مورد آزمون قرار گرفت و با بررسی سوابق تحصیل، تدریس، تألیف، اشتغال و دیگر قرائن مرتبط نتیجه گرفته شد که:

- آقای خامنه‌ای قبل از ۱۳۶۸ چندین بار کتباً و شفاهاً به مقلد بودن خود اقرار کرده است.
- اشتهار ایشان در دهه پنجاه به خطبه‌های انقلابی و جلسات معارف اسلامی روشنگرانه وی بوده است، و در نیم قرن اول زندگی خود مُمَحَض در فقه و اصول نبوده و هرگز به چنین عنوانی شناخته نمی‌شده است.
- ایشان از هیچ‌یک از اساتید خود اجازه اجتهاد ندارد.
- عبارات آیت‌الله خمینی که در زمان خود ایشان منتشر شده بی‌اطلاعی آقای خامنه‌ای از مبانی فقهی را رد می‌کند اما اجتهاد مطلق وی را اثبات نمی‌کند.
- منقولات پس از وفات آیت‌الله خمینی غیر از تعارض با نص وصیت نامه ایشان از اثبات اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای در حد افتاء عاجز است.
- دو اظهار نظری فقهی ایشان که بعد از تخطئه علنی آیت‌الله خمینی از هر دو برگشت بالاترین دلیل عدم اجتهاد وی است: یکی درباره ولایت مطلقه فقیه در دی ۱۳۶۶ و دیگری درباره مقبول بودن توبه ظاهری مرتد فطری در قضیه سلمان رشدی در ۲۸ بهمن ۱۳۶۷.
- اجتهاد مطلق بالفعل جناب آقای خامنه‌ای تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ قابل احراز نیست، البته وی نیز تا آن زمان چنین ادعایی نداشته است.

ب. در دومین قسمت رساله با عنوان «افتاء و مرجعیت با اِکسیر مصلحت نظام» با بررسی امارات اجتهاد و مقام افتاء و مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای در فاصله ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ تا اواسط سال ۱۳۷۲ مشخص شد:

- بر اساس مصلحت نظام فقدان اجتهاد مطلق و فقدان شرط افتاء و مرجعیت بالفعل ایشان در زمان رهبری نادیده گرفته شد.
- آقای خامنه‌ای از سال ۱۳۶۸ اخذ وجوهات شرعی و از اوایل سال ۱۳۶۹ پرداخت شهریه به طلاب حوزه‌های علمیه داخل و خارج را آغاز کرد.
- با توجه به فترت چهارده ساله از هرگونه درس و بحث فقهی اصولی، از مهر ۱۳۶۸ در جلسات بازآموزی فقهی با حضور ده تن از منصوبانش شرکت می‌کند.
- با اینکه در عمرش خارج اصول تدریس نکرده بود، از سال ۱۳۶۹ تدریس خارج فقه را از کتاب جهاد آغاز می‌کند.
- یک سال بعد از آغاز رهبری آقای خامنه‌ای، به دلیل شدت اعتراض به فقدان شرائط قانونی و شرعی در رهبر منتخب خبرگان، ایشان دست به دامان شاگردان مرحوم آیت‌الله خمینی شد. هفت نفر از شاگردان بنیانگذار از اواخر خرداد تا اوایل شهریور ۱۳۶۹ کتباً اجتهاد ایشان را در حد لازم برای تصدی رهبری تأیید کردند. اکثر آنها از منصوبان رهبری در سمتهای مختلف بودند.



- نخستین مجموعه استفتائات رهبری در سال ۱۳۷۱ در بیروت منتشر شده است. بسیاری از آنچه در این کتاب به عنوان فتوا آمده ارجاع مکلفین به فتاوی آیت‌الله خمینی و تحریرالوسیله ایشان است. این نخستین بار در تاریخ تشیع است که ناقل فتوای مجتهد خود را مرجع تقلید معرفی می‌کند.

- آقای خامنه‌ای التزام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام و ولایت ائمه (ع) غیرقابل تفکیک اعلام می‌کند که لازمه این فتوای بی‌منا اخراج منکران ولایت فقیه از اسلام و تشیع است.

### باب هفتم. مخالفت مراجع و علما با مرجعیت آقای خامنه‌ای

با درگذشت زعیم حوزه نجف آیت‌الله سید ابوالقاسم موسوی خوئی (۱۷ مرداد ۱۳۷۱) و زعیم حوزه قم آیت‌الله سید محمدرضا موسوی گلپایگانی گلپایگانی (۱۸ آذر ۱۳۷۲) زمان برای به کرسی نشاندن مرجعیت مقام رهبری بویژه در خارج از کشور مناسب تشخیص داده شد. دخالت نیروهای امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی در امر مرجعیت و معرفی مقام رهبری به عنوان مرجع تقلید با مقاومت منفی علما و مراجع خارج از کشور مواجه شد. با گسترش این تلاش‌ها به داخل کشور اعتراض علمای بلندپایه دینی به این امر آغاز شد. در این باب بعد از بحثی مقدماتی در وضعیت تبلیغ و ترویج مرجعیت رهبری در خارج از کشور به یک نمونه از مخالفت‌های خارج از کشور و سه نمونه از مخالفت‌های داخل کشور اشاره می‌شود. البته مخالفت محافل محافظه کار مذهبی را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت. (۲۶)

مطالب این باب عبارتند از: زمینه چینی‌های مرجعیت رهبری در خارج از کشور، مخالفت مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین فضل الله مرجع حوزه بیروت، آخرین خطبه نماز جمعه آیت‌الله موسوی اردبیلی درباره روند تعیین مرجعیت در سنت شیعی، پیغام کتبی آیت‌الله منتظری به رهبری مبنی بر عدم صلاحیت ایشان برای افتاء و مرجعیت، مخالفت برخی اعضای جامعه مدرسین، و بالاخره اعتراض به دخالت‌های وزارت اطلاعات، سپاه و دادگاه ویژه روحانیت در امر مرجعیت.

الف. زمینه‌چینی‌های مرجعیت رهبری در خارج از کشور

آیت‌الله منتظری در خاطرات خود تمهیدات ارگان‌های رسمی و روحانیون حکومتی را برای مطرح کردن مرجعیت آقای خامنه‌ای این گونه ترسیم می‌کند: «تعیین مرجع توسط حکومت یا مردم؟ بالاخره با اینکه در جلسه خبرگان که بلافاصله پس از رحلت مرحوم امام تشکیل شد قید مرجعیت را نادیده گرفتند، ولی پس از آن عده‌ای و از جمله برخی از ائمه جمعه و مسئولین اطلاعات و سپاه و وزارت خارجه درصدد برآمدند مقام مرجعیت و افتاء را نیز به رهبر منتخب اعطا نمایند، و در این زمینه آقای [محمد] یزدی که رئیس قوه قضائیه بود بیش از همه این موضوع را تعقیب کرد و در بلاد مختلف کشور مرجعیت ایشان را عنوان می‌کرد و بر تقلید از ایشان اصرار داشت.

پس از رحلت مرحوم آیت‌الله خوئی [مرداد ۱۳۷۱] آقای حاج سید احمد فهری در سوریه در خطبه نماز جمعه خویش در زینبیه ایشان [آقای خامنه‌ای] را متعین برای مرجعیت شیعه معرفی کرد و همه مراجع موجود را نادیده گرفت، و خطبه نماز جمعه ایشان به زبان عربی به ضمیمه نوشته‌های جمعی از علما در رابطه با اصل اجتهاد ایشان در جزوه‌ای به عنوان «وحدة المرجعية والقیادة» چاپ و تکثیر شد؛ و مسئولین وزارت خارجه ایران در هند و پاکستان ایشان را در عرض آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی به عنوان مرجع معرفی کردند و جزوه‌ای در این زمینه به زبان اردو با عکس آقایان و تبلیغات زیاد به چاپ رساندند و بین علمای آن بلاد توزیع کردند، که هر دو جزوه نزد اینجانب موجود است.

در این رابطه یکی از مسئولین وزارت خارجه که پیدا بود به مقام رهبری علاقه مند می‌باشد نزد من آمد و گفت: «اصرار مسئولین وزارت خارجه بر مرجعیت ایشان [آقای خامنه‌ای] در آن بلاد عکس العمل خوبی نداشت و علما پذیرا نبودند و رهبری ایشان را نیز زیر سؤال می‌برد، و بر این اساس من نامه‌ای به ایشان نوشتم که این امر به ضرر شماست، و با اینکه نامه من خیلی دوستانه بود از طرف مسئولین مورد عتاب قرار گرفتم، و در نتیجه گفتند هیچ یک از مسئولین حتما وزرا حق ندارند به ایشان نامه بنویسند مگر اینکه قبلا بعضی از حواشی ایشان نامه را ببینند و کنترل کنند». (خاطرات آیت‌الله منتظری ج ۱ ص ۷۶۹-۷۶۸)

بررسی: مرحوم آیت‌الله سید احمد فهری زنجانی (۸۵-۱۳۰۱) از شاگردان آیت‌الله خمینی و نماینده ایشان و سپس جناب آقای خامنه‌ای در سوریه و لبنان به مدت ۲۹ سال و بنیانگذار حوزه علمیه زینبیه در دمشق بوده است. از میان روحانیون ساکن خارج کشور وی را می‌توان نخستین مدافع مرجعیت مقام رهبری دانست.



ب. مخالفت آیت‌الله فضل‌الله در بیروت

یک. مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله (۸۹-۱۳۱۴) متولد نجف، ساکن بیروت از ۱۳۴۵ (۱۹۶۶) تا آخر عمر، وکیل تام الاختیار مرحوم آیت‌الله خوبی در لبنان، مؤسس حوزه علمیه «المعهد الشرعی الاسلامی» در بیروت، از شاخص‌ترین فقیه شیعه در لبنان معاصر و از نمادهای خط اول مقاومت در مقابل غاصبان صهیونیست بوده است. حاصل چهل و پنج سال فعالیت فضل‌الله تربیت نسل جدیدی از شیعیان بصیر در بیروت است. درس آموختگان مکتب فضل‌الله مهمترین رجال مذهبی، اجتماعی و سیاسی لبنان در نیم قرن اخیر هستند. وی چند دهه سابقه تدریس خارج فقه و اصول داشت. بعد از وفات استادش آیت‌الله خوبی در مرداد ۱۳۷۱ در نجف، فضل‌الله به عنوان یکی از نامزدهای خوش فکر مرجعیت شیعه در جهان عرب و بویژه در لبنان و سوریه در میان نسل جوان متدین (و نه در حوزه‌های سنتی نجف و قم) مطرح بود. وی علاوه بر تسلط بر میراث سنتی فقهی اصولی سه ویژگی داشت که در غالب مراجع معاصر وی مشاهده نمی‌شد. اول شجاعت ابراز فتوای تازه فقهی، رأی تازه اعتقادی و برداشت جدید تاریخی، دوم آشنائی با جهان معاصر، و سوم برخورداری از عدم تعصب مذهبی، مدارای دینی و اهل گفتگو بودن. تحقیقا فضل‌الله در مراجع جوان معاصر از جمله نواندیش‌ترین آنها در صدور فتاوی متناسب با زمان و آشنا ترینشان به پیچیدگی‌های سیاسی اجتماعی اقتصادی جهان معاصر و در میان اسلام‌شناسان معاصر در زمره دگراندیش‌ترین آنها در زمینه مباحث اعتقادی شیعی بوده است. مواضع سیاسی روشن فضل‌الله در دفاع جانانه از حقوق مردم مظلوم فلسطین اشغالی و مخالفت با سیاستهای تجاوزطلبانه آمریکا در خاورمیانه وی را به شاخص‌ترین مرجع رهایی و مقاومت در لبنان بلکه جهان عرب تبدیل کرده بود. رهبران و بدنه حزب الله لبنان شاگردان و تربیت‌شدگان او بوده اند. فضل‌الله در زمان حیات آیت‌الله خمینی زعامت سیاسی ایشان را بر جهان تشیع پذیرفته بود. وی روابطی حسنه با مرحوم آیت‌الله منتظری داشت. اما نسبت به جناب آقای خامنه‌ای او اگر چه ایشان را به عنوان رهبر جمهوری اسلامی به رسمیت می‌شناخت، اما ولی امر مسلمین جهان یا رهبر شیعیان دنیا را در قدر قامت آقای خامنه‌ای نمی‌دانست. از همه مهم‌تر او هرگز مرجعیت آقای خامنه‌ای را نپذیرفت. فضل‌الله مهمترین منتقد غیر ایرانی مرجعیت آقای خامنه‌ای بوده است.

دو. آیت‌الله فضل‌الله در ضمن مصاحبه‌ای تفصیلی با منی سکرته (منتشر شده در سال ۱۳۸۶) به نکات مهمی درباره مرجعیت شیعی در لبنان پس از وفات آیت‌الله خمینی و دخالت‌های نیروهای جمهوری اسلامی در امر مرجعیت، مواضع حزب الله لبنان درباره مرجعیت، دیدگاه جناب آقای خامنه‌ای و نحوه مواجهه رهبر ایران با مرجعیت خود را بیان می‌کند. ترجمه برخی سرخطهای این مصاحبه به قرار زیر است:

فضل‌الله نقطه افتراق خود با حزب الله را مسأله مرجعیت این گونه توضیح می‌دهد: «برادران حزب الله توجهشان به ایران معطوف بود. در ایران کسانی بود که شخص مستقل را نمی‌خواستند، حتا اگر آن شخص در رأس مرجعیت و مؤید آنها باشد، آنها در مرجعیت من خطری برای غیرمرجعی که او را مرجع ساخته بودند می‌یافتند... طبیعی بود که برادران حزب الله در قبال مرجعیت [من] موضع سلبی گرفتند. و این سازگار با برخی خطوط در ایران بود» (عن سنوات و مواقف و شخصیات، هكذا تحدث هكذا...، هكذا قال...؛ السید محمد حسین فضل‌الله، حاورته منی سکرته، دارالنهار، بیروت، ۲۰۰۷؛ الطبعة الثانية، ۲۰۱۲، بیروت اصدار المركز الاسلامی الثقافی، ص ۱۵۹)

«برخورد سلبی جمهوری اسلامی با من زمانی آغاز شد که از یک سو نام من در میان مراجع مسجل شد، و از سوی دیگر بعضی خطوط در ایران مرجعیت مرا مانع مرجعیت آقای خامنه‌ای می‌دیدند. به همین دلیل برای دور کردن موقعیت من از به چشم آمدن برنامه ریزی کردند، برای [رسیدن به این مقصود] بسیاری از اسلوب‌های سلبی را در پیش گرفتند، از تشجیع کسانی که به دلیل برخی آراء و افکار من بر ضد موضع گرفته بودند، یا برانگیختن رهبران و اعضای حزب الله برای مواجهه با من با تمام طرق و وسائل، آنها هر کسی که علیه من موضعی سلبی داشت تشویق می‌کردند، علاوه بر اینکه من مستقل بودم و تبعیت نمی‌کردم، علیرغم اینکه انقلاب اسلامی در ایران را تأیید می‌کردم، اما تابع محض آن نبودم، برای خودم افکاری خاص داشتم، که برخی از آنها با بعضی خطوط انقلاب اسلامی تلاقی داشت و با بعضی دیگر نه.» (پیشین، ص ۱۶۲)

«جداً طبیعی است که ایران الآن و بویژه از دیدگاه آقای خامنه‌ای این گونه صلاح بدانند که مرجعیت در ایران باشد، به اعتبار اینکه ایران بر نظریه ولایت فقیه متمرکز است، و [از دید آنان] مرجع باید مدافع ولایت فقیه باشد، و چنین امری وقتی محقق می‌شود که مرجع در همان دایره ایرانی در حوزه قم محصور باشد، چه ولی فقیه چه از مدافعین ولایت فقیه باشد. این [تبیین] مسأله در این مقام است. اما [حکومت] ایران [در عین حال] که ضروری می‌داند که مرجعیت در قم باشد، مرجعیت نجف را بر مبنای سیاسی تأیید می‌کند، این را وقتی آقای سیستانی را تأیید کردند متوجه شدیم، چرا که به ایشان برای توازن اوضاع عراق بویژه وضعیت شیعیان در آنجا احتیاج داشتند. (پیشین، ص ۱۶۳)

بررسی:



اول. شرط لازم برای مرجعیت مورد تأیید جمهوری اسلامی دوران آقای خامنه‌ای اولاً مقیم ایران بودن، ثانیاً مدافع ولایت فقیه بودن، ثالثاً و از همه مهم‌تر تابع محض بودن و مستقل نبودن مرجع است. ایشان مرجع مستقل حتماً اگر اعلم مراجع هم باشد بر نمی‌تابد. وی حتماً به مرجع مؤید مستقل هم راضی نیست، تابع محض می‌خواهد.

دوم. حزب الله لبنان در مسأله مرجعیت تابع محض سیاست‌های دیکته شده جمهوری اسلامی بوده است، و بر مبنای آن با مرجعیت فضل‌الله مخالفت کرده به عنوان ابزار حکومت ایران در تخریب و تضعیف موقعیت وی کوشیدند.

سوم. جمهوری اسلامی مرجعیت فضل‌الله را خطری برای مرجعیت آقای خامنه‌ای ارزیابی کرد. با مسجل شدن مرجعیت فضل‌الله جمهوری اسلامی برای از چشم انداختن وی برنامه ریزی کرد. این برنامه تخریبی-حذفی بر سه راه متکی بود: الف. تشویق هر مخالف فضل‌الله به هر طریق ممکن؛ ب. تشجیع اختصاصی مخالفان آراء و افکار فضل‌الله؛ ج. برانگیختن رهبران و بدنه حزب الله علیه وی.

سه. فضل‌الله عالمی کثیرالتألیف است. علاوه بر ده‌ها جلد تألیف در شعب مختلف علوم اسلامی او در فقه استدلالی نیز کارنامه‌ای پربار دارد. تحقیقات فقهی او و تقریرات شاگردانش از دروس خارج فقه وی که از ۱۳۷۴ تا کنون منتشر شده است به بیش از بیست و پنج جلد بالغ می‌شود، از آن جمله است کتاب جهاد، کتاب النکاح، کتاب الاطعمه و الاشریه، کتاب الوصیه، فقه الاجاره، فقه الموارث و الفرائض، فقه القضاء، فقه الشركه، فقه الحج، فقه الطلاق، الیمین و العهد و النذر، صلوة الجمعة، البلوغ، قاعدة لا ضرر و لا ضرار.

در فقه فتوایی او حداقل پنج کتاب منتشر کرده است: دلیل المناسک (۱۳۷۴)، المسائل الفقهیه (۱۳۷۵)، الفتاوی الواضحه (۱۳۷۶)، فقه الشریعه (۱۳۷۷) مهمترین کتاب فتوایی او در سه جلد، و بالآخره احکام الشریعه (۱۳۸۲).

علاوه بر آثار متعددی در مباحث قرآنی، از آثار فضل‌الله در مباحث اعتقادی سه کتاب «مراجعات فی عصمه الانبیاء»، «ولایت تکوینی» و «آیا بهشت منحصر برای مسلمین است؟» قابل ذکر است. در تشریح معارف اهل بیت فضل‌الله آثار متعددی به رشته تحریر درآورده است: «نظریه اسلامیة حول الغدیر»، «علی میزان الحق»، «الزهراء قدوة»، «فی رحاب اهل البیت (ع)»، و شرح دعای کمیل، افتتاح، مکارم الاخلاق و صحیفه سجاده از آن جمله است.

چهار. زمانی که مرجعیت فضل‌الله مانع مرجعیت آقای خامنه‌ای تشخیص داده شد، افکار متفاوت فضل‌الله در بازخوانی قضایای فاطمه زهرا (س) و ولایت تکوینی ائمه (ع) بهانه خوبی برای شوراندن مراجع سنتی علیه وی و تخریب و ترور شخصیت وی تشخیص داده شد. قدرت سیاسی و تعصبات مذهبی دست بدست هم دادند و اجتهاد فضل‌الله و تشیع وی زیر سؤال رفت! جریان‌های مشکوک و متهم به همدستی با سپاه قدس (یگان برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران) در پرسشهای یکدستی از علمای قم و نجف از صحت باورهای شیعی فضل‌الله می‌پرسند. این پرسش‌های سازمان‌یافته از رمضان ۱۴۱۱ (اسفند ۱۳۶۹) آغاز می‌شود.

مرحوم آیت‌الله قاضی لنگرانی در بهمن ۱۳۷۲ و مرحوم آیت‌الله بهجت در آبان ۱۳۷۵ به این پرسشها پاسخ می‌دهند. اما حکم مرحوم آیت‌الله میرزا جواد تبریزی در ۲۷ ذیحجه ۱۴۱۷ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۷۶) به مسأله ابعاد دیگری می‌بخشد: «مکرراً متذکر شده ام که فرد مذکور [سید محمد حسین فضل‌الله] گمراه و گمراه کننده است، ترویج وی و آثارش و خواندن کتاب‌هایش جایز نیست. به دلیل گمراهی و عدم ثبوت اجتهادش تقلید از وی جایز نیست، و بر هر مومنی دفاع از عقاید حقه مذهب و آگاه کردن مومنین قائل به این‌گونه اقوال واجب است تا تحت تأثیر گمراهان روحانی نما (ملتبسین به لباس اهل دین) قرار نگیرند.»

مرحوم آیت‌الله تبریزی البته تا عمر داشت کلمه‌ای درباره اجتهاد آقای خامنه‌ای و دخالت‌های حکومت در حوزه و مرجعیت بر زبان نیاورد. آیت‌الله وحید خراسانی نیز در مهر ۱۳۷۶ ضلالت فضل‌الله را مورد تأیید قرار داد. جناب آقای خامنه‌ای نیز در فرض سؤال (اشکال در مرجعیت و اجتهاد فضل‌الله) عدول از تقلید فضل‌الله را صحیح دانست! (۲۷)

آیت‌الله منتظری بر خلاف اکثر مراجع نه تنها فضل‌الله را تفسیق نکرد، بلکه در آن فضای سنگین از دانش و خدمات وی تجلیل کرد. ایشان در پاسخ یکی از همان پرسش‌های مشکوک که از مرجعیت و آراء فضل‌الله پرسیده بود نوشت: «حضرت آیت‌الله فضل‌الله در بیروت عالمی مجتهد است که به اسلام خدمت می‌کند و از دانش و کتاب‌هایش بهره برده می‌شود. ۲۲ فروردین ۱۳۸۴». دفاع آیت‌الله منتظری از فضل‌الله بر پیوند نامبارک تعصب مذهبی و قدرت سیاسی سنگین آمد، در پاسخ داده شده تشکیک کردند و رسماً از آیت‌الله منتظری بابت آن توضیح خواستند! آیت‌الله منتظری نیز شجاعانه در پاسخ گروه فشار نوشت: «آنچه به مهر من مهور است، از من است، و من آن را با اطلاع و اعتقاد نوشته‌ام. ۳۱ فروردین



۱۳۸۴». مدتی بعد دوباره از آیت‌الله منتظری درباره فضل الله سؤال شد. ایشان بار دیگر از وی حمایت کردند: «معظم له [فضل الله] از علماء اسلام و دارای تألیفات متعددی در رشته‌های مختلف می‌باشد و اهانت به هیچ مسلمان چه برسد به علماء و دانشمندان جایز نیست. ۳۰ بهمن ۱۳۸۶». (۲۸) البته روابط فضل الله با حزب الله و جمهوری اسلامی در این اواخر تا حدودی بهبود یافت، اما نه فضل الله مرجعیت آقای خامنه‌ای را تا آخر عمر پذیرفت، نه آن جریان مشکوک تعصب مذهبی و قدرت سیاسی دست از تکفیر و تفسیق فضل الله کشید. فضل الله بعد از این جریان سازی مذهبی علیه وی هرگز به ایران سفر نکرد.

ج. آخرین خطبه نماز جمعه آیت‌الله موسوی اردبیلی

آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه در زمان آیت‌الله خمینی بود، ایشان پیشنهاد دبیری شورای نگهبان را در زمان رهبری جناب آقای خامنه‌ای نپذیرفت و به تدریس در حوزه علمیه قم اکتفا کرد. از ایشان چندین جلد کتاب در فقه استدلالی با عناوین فقه القضاء (۲ جلد)، فقه الحدود و التعزیرات (۴ جلد)، فقه الشركه و التأمین، و فقه المضاربه و کتابهای در فقه فتوائی با عناوین حاشیه العروه الوثقی (۲ جلد) و رساله عملیه (۱۳۸۰) منتشر شده است. ایشان پس از درگذشت آیت‌الله گلپایگانی در پاسخ طلاب آیت‌الله منتظری را به عنوان اعلم معرفی می‌کرد. آیت‌الله موسوی اردبیلی که نخستین خطبه نماز جمعه اش در تهران به حکم مرحوم آیت‌الله خمینی در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۵۹ ایراد شده بود، پس از درگذشت زعیم حوزه قم آیت اله سید محمد رضا موسوی گلپایگانی (۱۸ آذر ۱۳۷۲) در تاریخ ۳ دی ۱۳۷۲ خطبه مهمی با عنوان «شیوه تعیین مرجعیت در شیعه» در نماز جمعه تهران ایراد کرد. این نود و چهارمین و در حقیقت آخرین خطبه نماز جمعه وی بود. بعد از آن ایشان محترمانه از امامت جمعه کنار گذاشته شد.

آیت‌الله موسوی اردبیلی در خطبه اول به نحوه تعیین مراجع نجف و قم از زمان آیت‌الله آقا ضیاء عراقی و آیت‌الله حائری یزدی به بعد که خود از بدو ورود به حوزه قم در سال ۱۳۲۲ شاهد آن بوده است پرداخت: «هنگامی که حضرت امام رحلت فرمودند مرجعیت مطلق در حوزه علمیه نجف به حضرت آیت‌الله خویی و در حوزه علمیه قم به حضرت آیت‌الله گلپایگانی سپرده شد. حضرت آیت‌الله خویی نیز حدود دو سال و نیم پیش به جوار رحمت الاهی شتافتند و در نتیجه مرجعیت مطلق حدود دو تا سه سال در حضرت آیت‌الله گلپایگانی منحصر شد. در این روزها ایشان نیز به جوار رحمت خداوند رفتند. رحمت بی پایان خداوند بر ایشان باد. پس از وفات حضرت آیت‌الله گلپایگانی مردم درباره مرجعیت نگران شده‌اند و می‌پرسند که چه کسی را باید به مرجعیت برگزینیم؟ هنگام فوت حضرت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی به ایشان عرض کردند: شما مرجع بعد از خود را تعیین کنید تا ما تکلیف خود را بدانیم که از چه کسی تقلید کنیم. ایشان در جواب این آیه شریفه را نوشتند: «الله أعلم حیث يجعل رسالته» [انعام ۱۲۴]. روش تعیین مرجعیت شیعه از دوره مرحوم کاشف الغطاء و قبل از ایشان همین طور بوده است.»

ایشان ضمن اشاره به اینکه هر پیامبری پیامبر بعد از خود را معرفی می‌کرده و هر امامی امام بعد از خود را تعیین می‌کرده این گونه ادامه داد: «اما در مورد مرجعیت هر چند هر مرجع بهترین و شایسته‌ترین فرد و منبع برای تعیین مرجع بعد از خود است، با این حال هرگز مرسوم نشده است که یک مرجع، مرجع بعد از خود را تعیین نماید. حضرت آیت‌الله گلپایگانی از دنیا رفت و کسی را به عنوان مرجع شیعیان برای بعد از خود تعیین نکرد. حضرت آیت‌الله العظمی خویی نیز کسی را برای بعد از خود تعیین نکردند. حضرت امام قدس سره نیز وصیت نامه مفصلی نوشت که تکلیف مردم را از جهات مختلف تعیین می‌کرد، اما با وجود این، حتی یک کلمه درباره مرجعیت ننوشت و بر زبان جاری نکرد. اگر کسی بگوید که مراجع پیشین که مرجع تقلید بعد از خود را تعیین نمی‌کردند، به خاطر شرایط خاص زمان خودشان بود، ولی در زمان ما مرجعیت باید به وسیله انتصاب مشخص شود، این حرف نادرست است، زیرا حضرت امام خمینی هم که افتخار همه ما این است که پیرو خط ایشان هستیم، هیچ کسی را به عنوان مرجع بعد از خود تعیین نکرد و حتی یک کلمه هم در این باره صحبت نکرد.

تنها چیزی که در میان مراجع وجود داشته این بوده که گاه از آنها می‌پرسیده‌اند که ما در احتیاطهای شما به فتوای چه کسی عمل کنیم؟ ایشان می‌فرموده‌اند در این گونه موارد به فتوای فلان آقا مراجعه کنید. یعنی بعد از من ایشان واجد شرایط مرجعیت است. اما چنین مواردی بسیار کم اتفاق می‌افتاده است. [از] تاریخ شروع مرجعیت شیعه ... هیچ گاه مراجع، مراجع بعد از خود را تعیین نمی‌کردند. هنوز هم این شیوه پسندیده و شایسته پابرجا است. خداوند این شیوه درست و شایسته را از دست ما نگیرد... این شیوه انتخاب مرجع چه امتیازی دارد که شیعه آن را برگزیده است؟... سالم‌ترین، صحیح‌ترین و بی‌عیب‌ترین نوع انتخاب مرجع مذهبی، همین روشی است که در مذهب شیعه وجود دارد. این روش انتخاب مرجع تا کنون همواره درست عمل کرده و نتیجه مثبت به بار آورده است... تنها چیزی که [استعمارگران] هرگز نتوانسته‌اند در آن دخالت کنند مرجعیت بوده است.» (همپای انقلاب، ص ۸۳۳-۸۳۲)



بررسی:

خطبه‌های آیت‌الله موسوی اردبیلی با استقبال فراوانی مواجه شد. ایشان به شیوه خاص خود از دو امر مهم انتقاد کرد. اول روند جاری در تعیین مرجعیت و دوم تحمیل عقیده و سرکوب منتقد. در محور نخست وی با ظرافت انتصاب در مرجعیت از سوی مرجع سابق را خلاف سنت حوزه‌های علمیه معرفی کرد. او با اشاره به اینکه هیچ‌یک از مراجع پس از انقلاب نیز چنین نکرده‌اند تصریح کرد که مرحوم آیت‌الله خمینی نیز بر همین منوال کلمه‌ای در این زمینه نگفته و خطی در این مورد ننوشته است. او «وصیت نامه الهی سیاسی» مرجع فقید را در این زمینه مثال زد که فردی را برای بعد از خود تعیین نکرده است. کنایه ابلغ من التصریح ایشان ناظر به نقل قولهای شفاهی مربوط به اجتهاد مطلق و رهبری جناب آقای خامنه‌ای از جانب بنیانگذار جمهوری اسلامی تلقی شد. ایشان که از نزدیک ناظر به فعالیت شدید مقام رهبری برای دستیابی به منصب مرجعیت و افتاء بود در حد مقدور مخالفت خود را اعلام کرد. در محور دوم نیز ایشان نارضایتی شدید خود را از عدم آزادی بیان و عدم مدارای حکومت در قبال منتقدان مسالمت جو ابراز کرد. (۲۹)

د. پیغام کتبی آیت‌الله منتظری

در سال ۱۳۷۳ تنها کسی که جرأت کرد به حجت‌السلام والمسلمین خامنه‌ای یادآور شود که شما در حد و مرتبه مرجعیت نیستید مرحوم آیت‌الله منتظری بود:

«هنگامی بود که من دیدم آقایان دارند مرجعیت آقای خامنه‌ای را مطرح می‌کنند و به یک شکلی با حیثیت مرجعیت و مراجع بازی می‌کنند، آقای هاشمی رفسنجانی در سخنرانی خود گفتند: «تمام مراجع باید مطیع رهبری باشند» و چون می‌دانستند که آقای خامنه‌ای در عداد مراجع نیست می‌خواستند با استفاده از قدرت سیاسی ایشان را به عنوان مرجع اعلا و منحصر به فرد معرفی کنند، و دیدم تعریف‌هایی که از ایشان می‌کنند تعریف‌های متملقانه و خلاف عقیده‌شان است و خلاصه جنبه سیاسی دارد و دارند دین و مرجعیت شیعه و حوزه را فدای سیاست خودشان می‌کنند و سپاه و اطلاعات روی این موضوع اصرار دارند و مبلغین را در مناطق مختلف وادار می‌کنند که فقط ایشان را معرفی کنند، روی این اصل من خواستم این مطلب را به عنوان اتمام حجت به اطلاع ایشان برسانم که شما در راس مملکت هستید حاکم هستید، اما قضیه مرجعیت را بگذارید قداستش محفوظ باشد.

آن وقت هنوز آیت‌الله اراکی در قید حیات و در بیمارستان بودند، من یادداشتی را در مورخه ۲۱/۲/۱۳۷۳ تنظیم کردم و در مورخه ۲۱/۸/۷۳ توسط آقای [محمد] مؤمن [قمی] برای آقای خامنه‌ای فرستادم. البته اول بنا بود آقای [سید حسن] طاهری خرم‌آبادی هم با ایشان برود ولی بعداً ایشان گفت: «بند هفتم این یادداشت را که مربوط به مرجعیت است حذف کنید، چون ایشان در فاز مرجعیت است و این مطلب را قبول نمی‌کند». من گفتم: «اصلاً قسمت مهم پیام من همین [بند هفتم] است»، بالأخره ایشان گفتند: «چون من می‌دانم فایده‌ای ندارد مرا معذور بدارید»، اما آقای مؤمن گفتند چون این مطلب مطابق عقیده خود من می‌باشد من می‌برم. من این پیام را همراه با نوار سخنرانی آقای فلاح زاده معاون [وزارت] اطلاعات در بخش روحانیت که راجع به مرجعیت آقای خامنه‌ای و علیه من و بعضی مراجع صحبت کرده بود، به همراه نوشته سخنرانی آقای [خسرو] روح‌الله [حسینیان] جانشین دادستان دادگاه ویژه روحانیت که علیه من صحبت کرده بود، و نامه آقای مهندس لطف‌الله میثمی به نام «سرگذشت قلم» که در آنجا با آقای حسینیان صحبت کرده بود و حسینیان گفته بود که ما به دفتر آقای منتظری که حمله کردیم [۲۳ بهمن ۱۳۷۱] آقای خامنه‌ای هم با ما موافق بوده است و اگر ایشان مخالف بود ما را توبیخ می‌کرد، و نیز یک نامه ده صفحه‌ای که توسط ایادی اطلاعات منتشر شده بود و در آن به جامعه مدرسین حمله شده بود که چرا به هنگام بحث از مرجعیت، آقای مومن و آقای طاهری اسم مرا هم برده‌اند که این نامه الان پیش من هست، من یک نسخه از مجموع اینها را در یک پاکت گذاشتم و دادم به آقای مومن که به آقای خامنه‌ای بدهد، محورهای یادداشتی که من نوشته بودم این است که متن آن را برای شما می‌خوانم: ...

۷- مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده، به‌جاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هر چند ایادی شما تلاش کنند جنابعالی اثباتا موقعیت علمی مرحوم امام [خمینی] را پیدا نمی‌کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگان‌ها مخلوط شود، به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال به بعد جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتا وجوه شرعی جزئی را کمافی السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.



«در ۱۲/۸/۱۳۷۳ به ایشان گفته شده و ابلاغ شده»

آقای مومن گفتند: من همه اینها را برای ایشان شرح دادم به اینجا که رسیدم "هر چند ایادی شما تلاش کنند..." گفتند ایادی من چه کسی است؟ گفتم مثلاً همین نوار آقای فلاح زاده که راجع به مرجعیت شما صحبت کرده، آقای مومن گفتند وقتی من مضمون این پیام را حدود نیم ساعت برای ایشان گفتم، ایشان گفتند خوب من بعداً جواب می‌دهم. بعد از چند وقت آقای مومن به من گفتند بالاخره آقای خامنه‌ای جواب پیام شما را ندادند؟ گفتم چیزی که تاکنون به دست ما نرسیده است؛ بله یک جواب ایشان دادند و آن اینکه بعد از فوت آیت‌الله اراکی، ایشان یک سخنرانی تحریک آمیز کردند [۲۳ آذر ۱۳۷۳] و به دنبال آن افرادی را سازماندهی کرده و علیه من شعار دادند و برای تعطیل کردن درس به حسینیه هجوم آوردند و تریبون و وسایل آنجا را شکستند و شاگردان مرا تهدید کردند، [۲ و ۳ دی ۱۳۷۳] که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده‌ام. (خاطرات آیت‌الله منتظری ج ۱ ص ۶۲-۷۵۷) (و نیز بخشی از سخنرانی تاریخی ۱۳ رجب، خاطرات آیت‌الله منتظری، ج ۲ ص ۱۵۹۴)

ه. مخالفت برخی اعضای جامعه مدرسین

حداقل چهار نفر از اعضای جامعه مدرسین در سال ۱۳۷۳ با افتاء و مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای موافق نبودند. آیت‌الله محمد مؤمن قمی، آیت‌الله سید حسن طاهری خرم‌آبادی، مرحوم آیت‌الله جلال طاهر شمس، و مرحوم آیت‌الله احمد آذری قمی. از موافقت آیت‌الله صانعی عضو دیگر جامعه مدرسین در آن زمان نیز دلیلی در دست نیست. ظاهراً ایشان در آن زمان کم‌تر در جلسات جامعه شرکت می‌کرده است. شواهد نکته فوق به این شرح است:

اول. آیت‌الله منتظری در خاطرات خود چندین بار به مخالفت آقایان مومن قمی و طاهری خرم‌آبادی با مرجعیت (و نه رهبری) آقای خامنه‌ای اشاره می‌کند. آقای مومن در آبان ۷۳ رساندن پیام آیت‌الله منتظری برای آقای خامنه‌ای را به این دلیل قبول می‌کند که مطابق عقیده خود وی است: «آقای مومن گفتند چون این مطلب مطابق عقیده خود من می‌باشد من می‌برم.» آقای طاهری خرم‌آبادی با اینکه با آقای مؤمن هم عقیده بوده چون فکر می‌کرده آقای خامنه‌ای در فاز مرجعیت است و این مطلب را قبول نمی‌کند از بردن پیام آیت‌الله منتظری به همراه آقای مؤمن عذرخواهی می‌کند. در حد اطلاع من آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی هیچ گواهی کتبی برای مرجعیت بلکه اجتهاد آقای خامنه‌ای هم امضا نکرده است. دوم. آیت‌الله مهدوی کنی به تشکیکهای برخی از اعضای جامعه مدرسین در امر مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای اشاره می‌کند آنچنان که در باب بعدی خواهد آمد. ایشان مشخصاً نام آیت‌الله مومن را ذکر می‌کند، البته معتقد است تردید ایشان بعد از حضور در جلسات مباحثه پنجشنبه‌ها مرتفع شد.

سوم. آنچنان که خواهد آمد بعضی اعضای جامعه مدرسین به آیت‌الله منتظری گفته‌اند که در جلسه ۱۱ آذر ۷۳ «من و بعضی دیگر مخالف بودیم، ولی کاری از ما ساخته نبود فقط از جلسه خارج شدیم.» آیت‌الله منتظری به نام ایشان اشاره نکرده اما آنها جز آقایان مومن قمی و طاهری خرم‌آبادی نمی‌توانند باشند.

چهارم. آن چنان که خواهد آمد آیت‌الله آذری قمی به نام مرحوم آیت‌الله طاهر شمس اشاره می‌کند که موافقت تلفنی با مرجعیت آقای خامنه‌ای را تکذیب کرده است. (نامه به رئیس جمهور خاتمی، ۵ آبان ۱۳۷۶، ص ۱۰)

پنجم. اما خود آیت‌الله آذری قمی در آن زمان یقیناً با مرجعیت آقای خامنه‌ای موافق نبوده است. اینکه در سال ۷۳ عدم موافقت خود را ابراز کرده باشد مشخص نیست. در این زمینه جزئیات بیشتری از وی ارائه خواهد شد. به هر حال آقای آذری قمی پیام خصوصی آیت‌الله منتظری به آقای خامنه‌ای را در نامه سرگشاده‌اش به رئیس‌جمهور علنی کرد: «همان‌طور که حقیر مکرراً و همچنین فقیه عالیقدر قبلاً (پیام خصوصی معظم له که در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۷۳ توسط یکی از علما [آیت‌الله محمد مؤمن قمی] به ایشان [آقای خامنه‌ای] ابلاغ شده است). به مقام معظم رهبری فرموده‌اند به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دیگر به مسائل شرعی پاسخ ندهید، و از سوی دفتر خود اعلام نمائید که به علت مسائل فراوان رهبری فرصت کافی برای بحث و فحص و پاسخ‌گویی به مسائل شرعی نیست، و آنها را به حوزه علمیه قم ارجاع دهید.» (نامه به رئیس‌جمهور سید محمد خاتمی، ۵ آبان ۱۳۷۶، ص ۱۲)

و. اعتراض به دخالت‌های وزارت اطلاعات، سپاه و دادگاه ویژه در امر مرجعیت

آیت‌الله منتظری در سال ۱۳۷۳ به طور خصوصی با آقای خامنه‌ای اتمام حجت می‌کند، و او را از دست یازیدن به حوزه‌ای که صلاحیت آنرا ندارد بر حذر می‌دارد. وی رهبری را از مرجعیت، افتاء و تصرف در وجوه شرعی بر حذر می‌دارد. آیت‌الله منتظری برای نخستین بار با صراحت به رهبری اعتراض می‌کند که استفاده از حربه سیاسی امنیتی در مرجعیت نفی استقلال حوزه‌های علمیه است. ایشان مشخصاً به سه ارگان حکومتی



که مستقیماً زیر نظر رهبری انجام وظیفه می‌کنند اشاره کرد: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات. در وزارت اطلاعات زمان علی فلاحیان (دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی) معاونتی تشکیل شده بود به نام معاونت امور مرجعیت و روحانیت زیر نظر فردی به نام فلاح زاده. این معاونت ستاد فعالیت‌های حکومتی در حوزه‌های علمیه، بیوت مراجع و روحانیون بود. این معاونت در باره مرجعیت دو وظیفه داشت: یکی تخریب و حذف و تضعیف مراجع مستقل و منتقد، دیگری مطرح کردن و جانداختن مرجعیت مقام رهبری. مهمترین دستورات عمل وظیفه نخست حمله و ترور شخصیت آیت‌الله منتظری بوده است. در مورد وظیفه دوم این معاونت وزارت اطلاعات برنامه گسترده‌ای تدارک دیده بود. فاز نخست آن مراجعه به علمای قم و تحت فشار قرار دادن آنها برای صدور گواهی کتبی اجتهاد برای آقای خامنه‌ای بود، که محصول آن اخذ هفت اجازه نامه از اواخر خرداد تا اوایل شهریور ۱۳۶۹ بود. فشار بر دیگر علما و روحانیون شاخص ادامه داشت.

نتیجه: مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین فضل الله در بیروت آنچنان که در مصاحبه خود تصریح کرده است به مقام مرجعیت و افتای جناب آقای خامنه‌ای باور نداشت، و به همین دلیل در معرض تخریب شخصیت قرار گرفت. آیت‌الله موسوی اردبیلی در دی ۱۳۷۲ در خطبه‌های آخرین نماز جمعه‌اش انتصاب مرجع توسط مرجع سابق را خلاف رویه سنتی شیعه دانست و تصریح کرد که هیچیک از مراجع درگذشته پس از انقلاب از جمله آیت‌الله خمینی کسی را برای پس از خود تعیین نکرده اند. آیت‌الله منتظری در آبان ۱۳۷۳ توسط آیت‌الله محمد مومن قمی به جناب آقای خامنه کتبا پیغام می‌دهد و ایشان را از دست یازیدن به حوزه‌هایی که شرعاً صلاحیت آنها را ندارد یعنی افتاء، مرجعیت و تصرف در وجوه شرعیه برحذر می‌دارد. ایشان از نفی استقلال حوزه‌های علمیه توسط نهادهای امنیتی تحت امر رهبری یعنی دادگاه ویژه روحانیت، وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شدیداً ابراز نگرانی می‌کند و برای نخستین بار از تشکیل معاونت روحانیت و مرجعیت در وزارت اطلاعات دوران علی فلاحیان با معاونت فردی به نام فلاح زاده خبر می‌دهد که دو وظیفه برایش تعریف شده است: یکی تخریب و حذف و تضعیف مراجع مستقل و منتقد، دیگری مطرح کردن و جانداختن مرجعیت مقام رهبری. آن هفت گواهی نامه نخستین دست آورد این معاونت وزارت اطلاعات بود. حداقل چهار نفر از اعضای جامعه مرسین حوزه علمیه قم آقایان مومن قمی، طاهری خرم آبادی، طاهر شمس و آذری قمی با مرجعیت آقای خامنه‌ای مخالف بوده اند.

## باب هشتم. دومین موج صدور گواهی‌نامه‌ها: رهبر مرجع تقلید است

با درگذشت آیت‌الله اراکی در ۸ آذر ۱۳۷۳ زمان برای طرح مجدد مرجعیت مقام رهبری مناسب تشخیص داده شد.

الف. سفر هیأت سه نفره از مقامات عالی سیاسی و نظامی به قم بلافاصله بعد از وفات آیت‌الله اراکی (۸ آذر ۱۳۷۳) سه نفر از مقامات عالی سیاسی و نظامی آقایان دکتر علی اکبر ولایتی (۳۰) وزیر امور خارجه، سردار محسن رضائی فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دکتر محمد جواد لاریجانی فرزند ارشد مرحوم آیت‌الله میرزا هاشم آملی، معاون سابق وزیر خارجه و نماینده مجلس چهارم به دیدار مراجع و علمای قم رفته و به ایشان اظهار می‌دارند: «مجموعه شرائط جهانی، منطقه‌ای و مذهبی اقتضا می‌کند که کشور و تشیع با اعلام مرجعیت مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در موقعیت مستحکم تری قرار گیرد.» (به نقل از دو نفر از اعضای بیوتی که آقایان در آن حضور یافته بودند).

آیا این هیأت بدون هماهنگی با دفتر مقام رهبری سر خود عازم بیوت مراجع و علما شده است؟ بسیار بعید است که بالاترین مقام نظامی کشور، وزیر امور خارجه و رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس بدون هماهنگی با دفتر بلکه شخص رهبری چنین اقدامی کرده باشند. به هر حال توصیه‌های این هیأت عالی رتبه در قم بسیار جدی تلقی شد.

ب. گواهی‌های اجتهاد مورخ ۸ و ۹ آذر ۱۳۷۳

با وفات آیت‌الله اراکی معاونت امور مرجعیت و روحانیت وزارت اطلاعات - که تفصیل آن توسط آذری قمی در بخش دوم خواهد آمد - دست به کار می‌شود و از علمای قم و دیگر شهرستانها می‌خواهد تا برای مقام رهبری فوراً اجازه اجتهاد مطلق صادر کنند. هیچیک از اجازه‌های اجتهاد ابتدا به ساکن صادر نشده‌اند، همگی در پاسخ سؤال فرد یا افراد ناشناسی هستند که روحانی طرف سؤال به ارتباط وی به مقامات عالی یا امنیتی کاملاً واقف است. در بسیاری از پاسخ‌ها اضطرار سؤال شونده آشکار است. برخی از حد ضرورت یا مصلحت سیاسی بالاتر نرفته‌اند، برخی نیز با



دست و دل بازی بیشتر به تصور ارتباط مرجعیت مقام رهبری با اعتلای اسلام و مسلمین یا به طمع چرب و شیرین دنیا یا از ترس از دست دادن مقام و موقعیت خود موازین دینی را در پای مصلحت نظام ذبح شرعی کرده اند. در اینجا به ترتیب تاریخ این اجازه‌های اجتهاد مورخ ۸ و ۹ آذر ۱۳۷۳ که در لیبیک به پیام هیأت سه نفره و با پشتیبانی معاون امور مرجعیت و روحانیت وزارت اطلاعات صادر شده مرور می‌کنیم. دست خط علمائی که گواهی مرجعیت و افتاء صادر کرده‌اند در کتاب زیر درج شده است: «مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی) از دیدگاه فقها و بزرگان» (تهیه و تنظیم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳).

اول. آیت‌الله سید جعفر کریمی (متولد ۱۳۰۹) عضو دفتر استفتاء آیت‌الله خمینی در نجف و قم، نماینده ایشان در شورای عالی اقتصاد، رئیس اسبق دادگاه انتظامی قضات، عضو مجلس خبرگان و عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: «با توجه به شرایط اهلیت نیابت از وجود مقدس حضرت بقیه الله (ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) در امور فقهی و دینی و اجتماعی و سیاسی امت اسلامی در زمان غیبت صاحب الامر (سلام الله علیه و علی آباءه المعصومین)، اینجانب تقلید فقیه الامه الاسلامیه، رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت مستطاب آیت‌الله خامنه‌ای (دامت برکاته) را بی اشکال و بلا مانع و مجزی و مبری ذمه می‌دانم.» (۹ آذر ۱۳۷۳)

آقای کریمی در انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری نقش داشت، وی مسؤول پاسخ به استفتائات مقام رهبری از مرداد ۱۳۶۸، عضو شورای استفتاء مقام رهبری - به تفصیلی که در قسمت دوم گذشت - از مهر ۱۳۶۸، مسؤول تنظیم استفتائات معظم له در قالب کتاب که تا کنون دو جلد آن منتشر شده است، عضو بعثه مقام رهبری از آغاز تا کنون بوده است. (پایگاه اطلاع رسانی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، سرگذشت آیت‌الله کریمی)

ایشان که ۴۵ سال است لاینقطع عضو دفتر استفتاء مراجع (آیات خمینی، و اراکی و آقای خامنه‌ای) بوده است اخیراً هم در این زمینه گفته است: «بعد از آقای اراکی ایشان [مقام رهبری] را به عنوان مرجع تقلید معرفی کردم. بینی و بین ربی این جور تشخیص دادم و الان هم به این معتقدم. دیدم همه لوازم مرجعیت در ایشان هست. حالا مرجع فرض بفرمایید یکی دو خط و نیم خوانده، یکی یک خط خوانده، ولی اصل لوازم مرجعیت موجود است. ما ایشان را معرفی کردیم و با پیشگامی من در این راه، آقای خاتم [یزدی] هم موافقت کرد که ایشان را معرفی کند و آقایان راستی، بنی‌فضل و مؤمن هم این کار را کردند. الحمدلله مرجعیت ایشان تثبیت شد و بعد از فوت آقای اراکی خلائی باقی نماند... من در میان همه فضلا و بزرگان علمی و اساتید، کسی را نمی‌بینم که نه تنها شبیه آقای خامنه‌ای، بلکه نزدیک به ایشان هم باشد. خداوند منان متعال، ایشان را بعد از امام ذخیره کرد و انصافاً هم خوب اداره کرد.» (مصاحبه با پایگاه جماران، ۳۰ اسفند ۱۳۹۱)

دوم. مرحوم آیت‌الله مرتضی بنی فضل (۸۶-۱۳۱۸) مدرس حوزه: «از آنجا که در روز رحلت مرحوم امام (قدس سره) بیش از هفتاد نفر از علمای بزرگ و معروف سرتاسر ایران مخصوصاً از حوزه علمیه قم که کثیری از آنان مجتهد مسلم و عادل هستند (خبرگان محترم دوره اول مجلس خبرگان)، رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله العالی) را واجد صلاحیت برای افتاء در ابواب مختلف فقه تشخیص داده و به دنیا معرفی نموده‌اند. لذا تقلید از ایشان جائز و موجب تقویت نظام جمهوری اسلامی و یأس دشمنان اسلام است.» (۹ آذر ۱۳۷۳)

سوم. مرحوم آیت‌الله سید عباس خاتم یزدی (۸۰-۱۳۰۹) عضو دفتر استفتاء آیت‌الله خمینی و اراکی با متنی مشابه آنچه از آیت‌الله کریمی گذشت: «تقلید مقام معظم رهبری بدون اشکال، مجزی و مبری ذمه است انشاء الله.» (۹ آذر ۱۳۷۳)

چهارم. آیت‌الله حاج شیخ محمد ابراهیم جنّاتی (متولد ۱۳۱۱) مدرس حوزه علمیه قم: «با در نظر گرفتن مجموع شرایط و ویژگی‌هایی که باید امروز مرجع در نظام اسلامی دارا باشد؛ من فقیه مجاهد حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (دام ظله الوارف) را برای تصدی مقام مرجعیت، اصلح می‌دانم.» (۹ آذر ۱۳۷۳)

پنجم. مدرسان حوزه علمیه تبریز آیات مرحوم شیخ عبدالحسین چهرگانی غروی (متولد ۱۲۸۹ و متوفی ۲۰ آذر ۱۳۷۳)، مرحوم میرزا علی قزلبه‌ای (۹۰-۱۳۰۷) امام جمعه موقت سابق تبریز، و مرحوم میرزا جعفر اشراقی (۱۳۷۹-۱۲۷۴)، و سید علی اکبر قریشی (متولد ۱۳۰۷) عضو مجلس خبرگان جداگانه تقلید از مقام معظم رهبری را به صلاح اسلام و مسلمین دانسته اند. (۹ آذر ۱۳۷۳)



این حکم ۱۱ روز قبل از وفات مرحوم آیت‌الله چهرگانی غروی از ایشان اخذ شده است. اداره اطلاعات تبریز بعد از قم بیش‌ترین فعالیت را در ترویج و جا انداختن مرجعیت مقام رهبری داشته است. جالب اینجاست که حوزه مشهد که علی‌القاعده می‌بایست در ترویج دست‌پرورده خود پیشتاز باشد ساکت نظاره‌گر ماجرا بوده است.

ششم. آیت‌الله حسین راستی کاشانی (متولد ۱۳۰۶) عضو جامعه مدرسین و عضو مجلس خبرگان رهبری: «در جواب سؤال مذکور عرض می‌شود وجوب پیروی و اطاعت از ولی امر مسلمین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در احکام مربوطه به جامعه اسلامی (فقه حکومتی) بر کسی پوشیده نیست و اما در احکام شخصی (اگر چه همانگونه که ایشان در پیام تسلیتشان فرمودند در حوزه علمیه قم مجتهدینی که جامع شرایط تقلید باشند وجود دارد) ولی در شرایط موجود که تشخیص علم ولو احتمالاً متعذر یا متعسر است، تقلید معظم له که یگانه حافظ و نگهبان مصالح اسلام و مسلمین اند، مجزی و مبری ذمه، بلکه با توجه به توطئه‌های دشمنان اسلام و خوف تفرقه در صفوف مؤمنین، اولی می‌باشد.» (۱۰ آذر ۱۳۷۳) جواز تقلید و مرجعیت آقای خامنه‌ای صادره از سوی آقای راستی کاشانی دقیقاً مبتنی بر مصلحت نظام است.

هفتم. آیت‌الله شهید سید محمد باقر حکیم (۸۲-۱۳۱۸) رئیس مجلس اعلا‌ی انقلاب اسلامی عراق، ریاست مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی و نایب رئیس مجمع جهانی اهل بیت (ع): «تردید نیست که آیت‌الله العظمی خامنه‌ای به دلیل برخورداری از صفات معنوی عالی از قبیل علم، تقوی، خبرویت، آگاهی و فهم دقیق اوضاع سیاسی، اجتماعی، شجاعت و قدرت بر تشخیص مصالح اسلامی و موضوعات شرعی و همچنین موقعیت رهبری شناخته شده در انقلاب اسلامی صلاحیت منصب رهبری و مرجعیت دینی عامه عموم مسلمین و مومنین را به شکل خاص دارند. بلکه رجوع به ایشان در امور دینی مرتبط با امور اجتماعی سیاسی عمومی متعین است.» (۱۰ آذر ۱۳۷۳) جواز صادره مبتنی بر مصلحت نظام و کیان تشیع است.

هشتم. آیت‌الله حاج سید محمود هاشمی شاهرودی (متولد ۱۳۲۷) سخنگوی مجلس اعلا‌ی انقلاب اسلامی عراق، عضو مجلس خبرگان رهبری ایران و عضو فقهای شورای نگهبان: «اما درباره پرسش شما در مورد مرجعیت رهبر بزرگوارمان ولی امر مسلمین آیت‌الله سید علی خامنه‌ای (حفظه الله تعالی و ادام ظلله علی رؤوس الامه) پیش‌تر در تلگرافی به خود آن جناب به هنگام فوت مرجع بزرگ مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی (قدس سره) اشاره کرده و بر عواملی که این امر را به عنوان مصلحت اسلام و مسلمین اثبات می‌نماید، تأکید نموده ایم.» (۱۰ آذر ۱۳۷۳) حکم جناب آقای هاشمی شاهرودی صریحاً بر عنوان ثانویه مصلحت اسلام و مسلمین صادر شده است. ایشان در جا انداختن مرجعیت آقای خامنه‌ای یکی از فعالان رده اول محسوب می‌شوند.

نتیجه: به همت معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات و همکاری برخی روحانیون حکومتی بعد از وفات آیت‌الله خویی از مرداد ۱۳۷۱ زمینه چینی مرجعیت آقای خامنه‌ای از خارج از کشور آغاز شد. با وفات آیت‌الله اراکی در ۸ آذر ۱۳۷۳ و سفر هیأت سه نفره مقامات عالی سیاسی و نظامی (ولایتی، سردار رضائی و جواد لاریجانی) از تهران به قم و ملاقات با مراجع و علما طی دو روز بعد از آن معاونت یادشده وزارت اطلاعات حداقل یازده اجازه‌نامه اجتهاد و شهادت صلاحیت مرجعیت در قم و تبریز اخذ و منتشر می‌کند. آقایان سید جعفر کریمی، مرحوم مرتضی بنی فضل، مرحوم سید عباس خاتم یزدی، محمد ابراهیم جناتی، مرحوم عبدالحسین چهرگانی غروی، مرحوم علی قزljجه ای، مرحوم جعفر اشراقی، سید علی اکبر قرشی، حسین راستی کاشانی، سید محمد باقر حکیم و سید محمود هاشمی شاهرودی چنین احکامی را امضا کردند.

## باب نهم. اعلام مرجعیت مقام رهبری از سوی تشکل‌های روحانی حکومتی

الف. پیشینه تصمیمات جامعه مدرسین درباره مرجعیت

با توجه به اهمیت مرجعیت پس از درگذشت آیت‌الله خمینی جامعه مدرسین یکی از وظایف خود را تعیین تکلیف مومنین در این باره می‌داند. یک. درباره مرجع تقلید پس از آیت‌الله خمینی بود. در جلسه مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۶۸ مسأله مورد بحث قرار گرفت و سه مطلب زیر به رأی گذاشته شد:.

۱. جایز بودن و بلا مانع بودن تقلید از آیت‌الله گلپایگانی (بیش از ۱۴ رای)



۲. اعلام جواز تقلید از ایشان توسط جامعه (رای نیوردد).

۳. اینکه همه اعضای جامعه بگویند به نظر جامعه تقلید از ایشان جایز و بلا مانع است (تصویب شد). (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آغاز تا اکنون، جلد ۲، ص ۲۴۷)

دو نفر از اعضای جامعه در این زمینه مصاحبه کردند: آیت‌الله آذری قمی: «جلسه رسمی جامعه با حضور ۲۰ نفر از اعضا تشکیل شد با اکثریت قاطع نظر مساعد خود را نسبت به تقلید از آیت‌الله گلپایگانی اظهار نمودند. به نظر جامعه تقلید از ایشان بلا مانع است.» آیت‌الله مومن قمی: «هر موضوعی بیش از ۱۴ رای داشته باشد مصوبه تلقی می‌شود. در این مورد بیش از ۱۴ نفر از آقایان رای دادند لذا از نظر جامعه مدرسین تقلید از آیت‌الله گلپایگانی بلا اشکال است.» (پیشین به نقل از روزنامه رسالت ۲۸ خرداد ۶۸)

دو. تصمیم مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۷۱: پس از رحلت آیت‌الله خوبی جامعه مدرسین اعلامیه داد: مرجعیت از آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی خارج نیست، البته نظر اکثریت جامعه بر تعیین آیت‌الله گلپایگانی است، در عین حال تعدادی نیز قائل به تخییر هستند. ۱۲ نفر حاضر در جلسه ذیل اعلامیه را امضا کردند. (پیشین ۲۴۸)

سه. با رحلت آیت‌الله گلپایگانی در آذر ۷۲ جامعه مدرسین آیت‌الله اراکی را به عنوان مرجع منحصر بفرد اعلام کرد. (پیشین ص ۲۴۸ به نقل از روزنامه سلام ۲۱ آذر ۱۳۷۲)

چهار. تصمیم مورخ ۶ دی ۱۳۷۲: «در مورد کسانی که صلاحیت ارجاع احتیاطات آیت‌الله اراکی به آنان هست رای گیری مخفی به عمل آمد، از ۲۱ ورقه رأی: یک نفر ۱۱ رأی، یک نفر ۹ رأی، یک نفر ۷ رأی، ۴ نفر هر کدام ۵ رأی بقیه کم‌تر از ۵ رأی داشته‌اند.» بنا شد رأی غایبین هم اخذ و به آراء قبلی ضمیمه گردد.

در جلسه مورخ ۱۰ دی ۱۳۷۲ «افراد زیر به ترتیب تعداد آراء واجد شرایط مرجعیت شناخته شدند: حضرات آیات آقایان ۱. محمد فاضل لنکرانی ۲. محمد تقی بهجت ۳. حسین وحید خراسانی ۴. جواد تبریزی ۵. سید موسی شبیری زنجانی ۶. ناصر مکارم شیرازی. اما در مورد نحوه معرفی مرجع یا مراجع اعلم مقرر گردید موضوع با مقام معظم رهبری در میان گذاشته شود.»

آیت‌الله مقتدایی درباره این دیدار و رهنمودهای ایشان در جلسه جامعه مدرسین (مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۷۲) می‌گوید: ایشان فرمودند: نظر من این است که افرادی را که معین می‌شود بطور تعین و لاغیر نباشد، ممکن است دیگران هم افرادی را معرفی کنند من از اینکه اعلام شود منعی ندارم و نظر دیگر من این است که یک نفر اعلام نشود در هر صورت به صورت تحمیلی نباشد. البته در آن مقطع زمانی نتیجه مذاکرات صورت گرفته مسکوت گذاشته شد. (پیشین ص ۲۵۰-۲۴۸)

پنج. تصمیم مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳: «با ارتحال آیت‌الله العظمی اراکی موضوع مجددا در جامعه مدرسین مطرح شد. در این جلسه پس از بحث و تبادل نظر درباره مرجعیت این پیشنهاد مطرح شد که رهبر معظم انقلاب دامت برکاته علاوه بر شش نفری که قبلا در مورد آنها رای گیری شده بود به عنوان یکی از مراجع معرفی شوند و راجع به این پیشنهاد رای گیری شد و تصویب گردید و متنی تهیه و به امضای آقای فاضل لنکرانی [دبیر جامعه] رسید.» این بیانیه در ۱۱ آذر ۷۳ به شرح زیر صادر شد. (پیشین ص ۲۵۰)

ب. بیانیه مهم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره مرجعیت

«بسم الله الرحمن الرحيم. موضوع مرجعیت از اعظم مسائلی است که نمی‌تواند از مصالح مسلمین و استقلال و عظمت آنان جدا و منفک باشد و یا بدون توجه به دسیسه‌ها و توطئه‌های کفر و استکبار بر ضد اسلام مورد بررسی و امعان نظر قرار گیرد. لذا جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در جلسات متعدد این موضوع را مورد بحث و تبادل نظر قرار داد تا اینکه در جلسه مورخ جمعه ۱۱/۹/۷۳ به این نتیجه رسید که حضرات آیات آقایانی که ذیلاً نامشان یاد می‌شود واجد شرایط مرجعیت می‌باشند و تقلید از هر کدام آنان جایز است. والله العالم: ۱- حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی، ۲- حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمد تقی بهجت، ۳- حضرت آیت‌الله حاج سیدعلی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، ۴- حضرت آیت‌الله حاج شیخ حسین وحید خراسانی، ۵- حضرت آیت‌الله حاج شیخ جواد تبریزی، ۶- حضرت آیت‌الله حاج سید موسی شبیری زنجانی، ۷- حضرت آیت‌الله حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی دامت برکاتهم. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» (پیشین ۲۵۱-۲۵۰)

ج. بیانیه جامعه روحانیت مبارز تهران درباره مرجعیت

جامعه روحانیت مبارز تهران چند ساعت قبل از جامعه مدرسین بیانیه مفصلی درباره مرجعیت صادر و در انتها این گونه نتیجه گرفت: «اسامی آیات عظام و فقهای والا مقامی که تقلید از آن بزرگواران جایز و عمل به فتاوی آنان صحیح و مبری الذمه می‌باشد را اعلام می‌دارد: ۱- حضرت



آیت‌الله حاج سید علی خامنه‌ای، ۲- حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی، ۳- حضرت آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا تبریزی. قابل ذکر است که هر سه نفر از این آیات عظام بقاء تقلید بر مجتهد میت را جایز می‌دانند و از آن افرادی که احیاناً دسترسی به بخشی از فتاوی مرجع تقلیدشان نداشته باشند، می‌توانند طبق فتوای مجتهد میت، مثلاً مانند امام خمینی (قدس سره)، عمل نموده و نگرانی برای عدم انتشار رساله عملیه نداشته باشند.» (۱۰ آذر ۱۳۷۳)

از میان سه نفری که جامعه روحانیت تهران جواز تقلیدشان را صادر کرد، دو فرد اخیر صاحب رساله عملیه بودند و توضیح انتهایی بیانیه صرفاً درباره مقام رهبری بود.

لازم به ذکر است که چند روز بعد مجمع جهانی اهل بیت (ع) که زیر نظر دفتر رهبری اداره می‌شود طی بیانیه‌ای «گزینش معظم له [آقای خامنه‌ای] بعنوان مرجع دینی امت اسلامی و طایفه شیعه را مورد تأکید و تأیید قرار داد».

د. روایت آیت‌الله مهدوی کنی

«بعد از فوت امام و دو مرجع دیگر مرحوم آیت‌الله اراکی و آیت‌الله گلپایگانی، می‌دانید که در جامعه مدرسین بحث شد که مرجع یا مراجع چه کسانی باشند. آقایان در قم ۷ نفر را گفتند و ما در تهران به عنوان جامعه روحانیت ۳ نفر را معرفی کردیم. با تفاوت‌هایی که افراد از نظر علمی داشتند، ما دیدیم یکی از کسانی که می‌تواند در جایگاه مرجعیت قرار بگیرد، ایشان [آقای خامنه‌ای] هستند. بعضی از دوستان ما در جامعه مدرسین کمی روی این موضوع تشکیک کردند، ولی بعد که به تدریج پیش رفتیم و مخصوصاً در جلسات شب‌های پنجشنبه که در محضر ایشان بحث‌های فقهی می‌شد، این موضوع آشکارتر شد. شاید آقای مؤمن و چند نفر دیگر، اوایل شک می‌کردند، ولی بعد که در آن شب‌ها نظرات فقهی ایشان مطرح شد، آقایان کاملاً ایمان پیدا کردند که ایشان فقیه بسیار خوبی است. ایشان هم حافظه فوق‌العاده‌ای دارد و هم نظرات خیلی خوبی. بسیار خوش فکر و خوش تحلیل هستند. با اینکه از نظر سنی از بسیاری از فقها کوچک‌تر بودند، اما نظرات خوب، محکم و با مبنا و با توجه به تمام مبانی‌ای که در فقه داریم، از اصول و فقه و رجال ارائه می‌کردند. ایشان از حیث رجال هم خیلی قوی هستند.» (گفتگو با ماهنامه پاسدار اسلام، سال ۳۰، شماره ۳۶۰، آذر ۱۳۹۰)

ه. روایت آیت‌الله منتظری از مرجعیت رهبری

آیت‌الله منتظری درباره تدارکات پشت پرده بیانیه جامعه مدرسین چنین نوشته است: «پس از رحلت آیت‌الله اراکی برخی از مسئولین از تهران به منزل آقای حاج سید مهدی روحانی آمدند و اصرار داشته‌اند که جامعه مدرسین آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع تقلید معرفی کنند، و از طرف دیگر جمع زیادی از طلاب جوان و بچه‌ها و گروه‌های فشار را در خیابان بیمارستان در کنار دفتر جامعه مدرسین جمع کردند و آنان با شعار و فشار از جامعه مدرسین همین امر را می‌خواستند؛ و چند نفر از جامعه مدرسین که در تهران بودند به همین منظور فوراً خودشان را به قم رساندند. با این همه مقدمات و برنامه ریزیها هفت نفر از جامعه حاضر شدند ایشان را در عداد مراجع ذکر کنند و بر این اساس ایشان و شش نفر دیگر به عنوان مرجع معرفی و اعلام شد، در صورتی که معمولاً پس از رحلت هر مرجع از ناحیه علما و بزرگان یک نفر شاخص معرفی می‌شود تا مردم از تحیر خارج شوند. بعضی از افراد جامعه مدرسین نزد من آمدند و گفتند: «به جامعه گفته‌اند به هر قیمتی که هست باید آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع معرفی کنید زیرا مصلحت نظام چنین اقتضا می‌کند؛ لیکن من و بعضی دیگر مخالف بودیم، ولی کاری از ما ساخته نبود فقط از جلسه خارج شدیم»، اینجاست که خطر فدا کردن حقیقت در راه مصلحت محسوس می‌گردد.

قانون جامعه مدرسین این بود که هر طرحی باید در جلسه اقلاً به امضای چهارده نفر برسد تا بتوان به نام جامعه اعلام نمود، آقایان گفتند: ما با تلفن از هفت نفر دیگر که حضور نداشتند موافقت گرفته ایم در صورتی که لازم بود همه در جلسه حاضر باشند، به علاوه برخی از آنان تکذیب کردند. و بالاخره با این وضع غیر عادی و با فشاری که ما در قم ناظر بودیم مرجعیت شیعه را فدای اغراض سیاسی کردند و ملت را به اشتباه انداختند. (خاطرات آیت‌الله منتظری ج ۱ ص ۷۷۰-۷۸۶)

و. مشاهدات آیت‌الله آذری قمی از مرجعیت آقای خامنه‌ای

«در سال ۷۳ یک هفته به وفات آیت‌الله العظمی گلپایگانی قدس سره خدمت ایشان [رهبری] رفتم و عرض کردم بعضی به اندیشه مرجعیت شما معترض می‌باشند. فرمودند به دو دلیل موافق نیستم. دلیل اول اینکه وقت مراجعه به مدارک را ندارم و دلیل دوم اینکه بعضی یا خیلی‌ها (تردید از من است) را از خود اعلم می‌دانم و تو را هم از همه اعلم می‌دانم.» وی سپس حقایق دیگری را برملا می‌کند: «بعد از وفات آقای گلپایگانی



بچه‌های اطلاعاتی مرا در فشار قرار دادند که مرجعیت معظم له را مطرح کنم، البته حمل بر صحت می‌کردم که شخص معظم له در این فشار نقشی ندارند. ولی بعد از وفات آقای اراکی ایشان به آقای [ابراهیم] امینی تلویحا یا تصریحا از مطرح کردن ایشان [خودشان] حمایت می‌فرمودند، تا رأی بی‌منا و مأخذ جامعه صادر شد، آن هم با فشار بچه‌های اطلاعاتی و دلالی آقای [محمد] یزدی...» (نامه مورخ آذر ۱۳۷۶ آذری قمی به هاشمی رفسنجانی) در این زمینه از زبان آذری قمی مطالب بیشتری خواهیم شنید.

ز. بررسی مصوبات تشکل‌های روحانی حکومتی:

در مورد بیانیه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ جامعه مدرسین نکاتی قابل ذکر است:

جامعه مدرسین قبل از این بیانیه چهار تصمیم در حوزه مرجعیت گرفته است: پس از آیت‌الله خمینی، پس از آیت‌الله خویی، پس از آیت‌الله گلپایگانی، و بالاخره درباره ارجاع احتیاطات آیت‌الله اراکی. کلیه این تصمیمات شفاف است. جایی که اختلاف نظر بوده تعداد شرکت کنندگان و تعداد موافقان یا مخالفان هر تصمیم در صورت جلسات ثبت شده است. در آخرین تصمیم مورخ ۱۰ دی ۱۳۷۲ شش نفر از مراجع بالفعل تقلید برای ارجاع احتیاطات مرحوم آیت‌الله اراکی و در واقع به عنوان مراجع بعد از ایشان رای می‌آورند. نام آقای خامنه‌ای در میان ایشان نیست. اعضای جامعه تصویب می‌کنند که موضوع با آقای خامنه‌ای در میان گذاشته شود و می‌شود. موضوع مسکوت گذاشته شد و اعلام نشد. اگر جامعه مدرسین نهادی مستقل از رهبری است استجازه در مورد امر مرجعیت با ایشان چه محلی از اعراب داشته است؟ وقتی ایشان اسم خود را در لیست جامعه نمی‌بیند لیست مسکوت گذاشته می‌شود.

مصوبه بسیار مهم جامعه مدرسین در جلسه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ مبنی بر اضافه کردن اسم آقای خامنه‌ای به شش نفری که قبلا رای گیری شده بود بدون هرگونه جزئیاتی درج شده است. چند نفر در جلسه شرکت داشتند؟ چند نفر به این پیشنهاد رأی دادند؟ چه کسی چنین پیشنهادی را داده بود؟ چگونه ممکن است این مصوبه بدون اطلاع از آقای خامنه‌ای اعلام شده باشد؟ (با توجه به اینکه مصوبه کم اهمیت ارجاع احتیاطات مورخ ۱۰ دی ۱۳۷۲ مشروط به نظرخواهی از ایشان شده بود.)

به روایت آیت‌الله منتظری جلسه فوق‌الذکر با هفت عضو تشکیل شده بود، نظر هفت نفر غائب در جلسه نیز با تلفن اخذ شده بود، در حالی که مطابق آئین نامه جامعه چنین جلسه‌ای رسمیت نداشته و تصمیمات آن بی اعتبار است. ثانياً به گزارش آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری برخی از آنها که ادعا شده بود به ایشان تلفن شده است، تکذیب کردند. آیت‌الله آذری مشخصاً به تکذیب مرحوم آیت‌الله جلال طاهر شمس تصریح می‌کند. ثالثاً به گزارش آیت‌الله منتظری اعلام مرجعیت آقای خامنه‌ای در جلسه فوق با مخالفت برخی از حاضرین (آیت‌الله مومن قمی و آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی) مواجه می‌شود و مخالفین به اعتراض جلسه را ترک می‌کنند.

بیانیه‌های مهم جامعه مطابق آئین نامه آن باید توسط تمام حاضرین در جلسه امضا شود.

ماده ۱۹ اساس نامه جامعه مدرسین اصلاح شده در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۷ منتشر شده در روزنامه رسمی مورخ ۸ آذر ۱۳۶۸ مقرر می‌دارد: «رسمیت جلسات جامعه و مصوبات آن مشروط به حضور و رای بیش از یک سوم تمام اعضاء جامعه است و در جلساتی که با حضور بیش از دو سوم اعضا تشکیل می‌شود رای اکثریت حاضر ملاک خواهد بود. تبصره ۱: در مسائل مهم بعد از تصویب در جلسه رسمی باید به تأیید کتبی افراد دیگر تا تعداد بیش از نصف تمام اعضا برسد.» (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آغاز تا اکنون، جلد ۲، ص ۷۵-۷۲)

جامعه مدرسین تا اواخر دهه شصت ۳۹ عضو ثبت شده دارد. (پیشین ص ۱۳۵-۱۳۱). البته بسیاری از اعضا در جلسات شرکت نمی‌کردند تا آنجا که دبیر جلسه گزارش جلسات سال ۱۳۷۳ را اینگونه ارائه کرد: «در سال گذشته ۵۰ جلسه داشتیم که ۲۱ جلسه به رسمیت نرسیده است. (جلسه ۱۸ فروردین ۱۳۷۴، پیشین ص ۱۳۶-۱۳۵)

یکی از این جلسات که به رسمیت نرسیده بود جلسه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ بوده است. مطابق آئین نامه رسمیت جلسه و مصوبات آن منوط به حضور حداقل ۱۴ نفر بوده، در حالی که در این جلسه نصف حد نصاب حضور داشته اند. مصوبه ۱۴ رأی لازم داشته که حتا با تلفن نیز این نصاب تأمین نشده با توجه به مخالفت قطعی برخی شرکت کنندگان و برخی تلفن شونده‌گان. به علاوه مطابق تبصره شماره ۱ ماده ۱۹ آئین نامه «در مسائل مهم بعد از تصویب در جلسه رسمی باید به تأیید کتبی افراد دیگر تا تعداد بیش از نصف تمام اعضا برسد.» چه مسأله‌ای مهمتر از مرجعیت مقام رهبری؟ این مصوبه امضای حداقل بیست نفر از اعضا را لازم داشته است. در حالی که فقط دبیر جامعه مدرسین مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی آنرا امضا کرده است، البته ایشان با کمال تواضع بیانیه‌ای را امضا می‌کنند که نخستین مرجع معرفی شده خودشان هستند، یعنی خودشان خودشان را به عنوان مرجع به مردم معرفی می‌کنند!



این بیانیه جامعه مدرسین در حوزه‌های علمیه بازتاب بسیار منفی داشت. به چند دلیل یکی مرجعیت افراد فاقد شرایط به دلیل قدرت سیاسی، دیگری رویه حوزه‌ها معرفی یک نفر به عنوان اعلم بوده تا مکلفین از سردرگمی نجات پیدا کنند نه اینکه هفت نفر جائزالتقلید معرفی شوند. آیا دیگر مراجع ممنوع التقلید بودند؟ همانند:

قم: مرحوم آیت‌الله حسینعلی منتظری نجف آبادی، مرحوم آیت‌الله سید محمد روحانی، مرحوم آیت‌الله سید محمد شیرازی، آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی، آیت‌الله سید صادق روحانی، آیت‌الله سید کاظم حسینی حائری، آیت‌اله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، آیت‌الله یوسف صانعی، آیت‌الله حسین نوری همدانی، و ...

نجف: آیت‌الله سید علی سیستانی، آیت‌الله سید محمد سعید حکیم، آیت‌الله محمد اسحاق فیاض، آیت‌الله بشیر نجفی.

مشهد: مرحوم آیت‌الله سید حسن طباطبائی قمی، مرحوم آیت‌الله میرزا علی آقا فلسفی.

بیروت: مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله.

طبیعی بود که حوزه نجف، حوزه قم، حوزه مشهد و حوزه دیگر بلاد به این بدعت جامعه مدرسین به چشم بیانیه یک حزب سیاسی در اجرای یک امر حکومتی بنگرند نه کارشناسی اهل خبره امور شرعی.

نتیجه: سه روز بعد از وفات آیت‌الله اراکی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در اعلامیه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ به امضای دبیر وقت جامعه آیت‌الله فاضل لنکرانی هفت نفر را به ترتیب عنوان افراد واجد شرایط مرجعیت اعلام کرد: آقایان ۱. محمد فاضل لنکرانی، ۲. محمد تقی بهجت، ۳. سید علی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، ۴. حسین وحید خراسانی، ۵. جواد تبریزی، ۶. سید موسی شبیری زنجانی، ۷. ناصر مکارم شیرازی. جامعه روحانیت مبارز تهران نیز به ترتیب سه نفر را مرجع جائزالتقلید معرفی کرد: ۱. سید علی خامنه‌ای، ۲. محمد فاضل لنکرانی، ۳. جواد تبریزی. مجمع جهانی اهل بیت (ع) هم گزینش آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع طایفه شیعه مورد تأیید قرار داد. بیانیه جامعه مدرسین به سه دلیل خلاف آئین نامه آن بوده بی اعتبار است: یک. حد نصاب رسمیت جلسات ۱۴ نفر بوده، در حالی که تنها هفت نفر در این جلسه شرکت داشته اند. چند نفر هم در مخالفت جلسه را ترک کرده اند. دو. مصوبات باید به تأیید بیش از یک سوم تمام اعضای جامعه برسد. در حالی که حتا برخی رأیهای تلفنی هم تکذیب شد. سه. در مسائل مهم مصوبات باید به تأیید کتبی بیش از نصف تمام اعضا برسد، در حالی که این مصوبه یک امضا بیشتر نداشته است. مصوبات جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز تهران و دیگر تشکلهای حکومتی روحانی بدعتی در تاریخ شیعه محسوب می‌شود یکی به دلیل معرفی افراد فاقد شرایط به عنوان مرجع تقلید، دیگر معرفی چند نفر محدود به عنوان مجتهدان واجد شرایط در حالیکه چنین افرادی چندین برابر افراد اعلام شده بودند. سوم رویه حوزه‌ها معرفی یک نفر اعلم برای رفع سردرگمی بوده نه معرفی چندین نفر بدون تعیین اعلم. این بیانیه‌ها بازتاب بسیار منفی در حوزه‌های علمیه داشت و دخالت قدرت سیاسی در امر مرجعیت تلقی شد.

پایان قسمت سوم

۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲

محسن کدیور

kadivar.mohsen59@gmail.com

\*\*\* یادداشت‌ها \*\*\*

(۲۶) برخی مخالفت‌های محفلی با مرجعیت آقای خامنه‌ای:

یکم. دریاہ عدم اجتهاد جناب آقای خامنه‌ای نخستین نقلی که از همان روز رهبری ایشان بر سر زبان‌ها افتاد اظهار نظر آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی است. در خرداد ۱۳۶۸ در جلسه‌ای در قم حجت‌الاسلام سید ابوالحسن نواب قائم مقام وقت نماینده امام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و رئیس دانشگاه خصوصی ادیان و مذاهب قم از آیت‌الله مصباح یزدی نظرش را درباره آقای خامنه‌ای رهبر جدید جويا می‌شود. آقای مصباح سکوت می‌کند. آقای نواب برای بار دوم می‌پرسد. بالاخره آیت‌الله مصباح پاسخ می‌دهد: «چه بگویم درباره کسی که حتا یک صفحه رسائل را بدون اعراب نمی‌تواند از رو بخواند.» از حاضران دیگر جلسه دانشمند محترم جناب آقای مصطفی ملکیان ویراستار کتاب جامعه و تاریخ آیت‌الله



مصباح بوده است. مفاد این جلسه از دو طریق پخش شد. یکی به نقل برخی حاضرین جلسه و دیگر اینکه نوار این جلسه در میان اساتید و دانشجویان دانشکده الهیات دانشگاه امام صادق (ع) در آن سال‌ها دست به دست می‌گشت.

دوم. آیت‌الله محمدباقر (مهدی) باقری کنی قائم مقام دانشگاه امام صادق (ع) و عضو مجلس خبرگان رهبری که جناب آقای خامنه‌ای مدعی مباحثه با وی در قم در مدتی کوتاه است، (شرح اسم ص ۸۴) در پاسخ دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع) از سال ۱۳۶۸ به بعد همواره به رجوع به یکی از مراجع زنده برای بقا بر تقلید مرجع درگذشته سفارش کرده، یا آیت‌الله منتظری را به عنوان اعلم مراجع معرفی می‌کرد، اما هرگز بر مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای صحنه نگذاشت.

سوم. در همان ایام آیت‌الله مهدوی کنی رئیس دانشگاه امام صادق (ع) و عضو مجلس خبرگان رهبری در ضمن پرسش و پاسخ درس اخلاق مشهور خود در روزهای شنبه در پاسخ یکی از دانشجویان در پرسش از مرجعیت مقام رهبری با این امر صریحا مخالفت کرد. (مواضع بعدی ایشان در دنبال خواهد آمد).

بررسی: من در دهه هفتاد در دانشکده علوم سیاسی (۷۶-۱۳۷۱) و دانشکده الهیات (۷۷-۱۳۷۳) دانشگاه امام صادق (ع) تدریس می‌کردم و نقلهای فوق را از برخی دانشجویان و اساتید آن دانشگاه مکررا شنیدم، هرچند خود شنونده مستقیم این نقلها از گویندگان نبودم. گویندگان و شنوندگان هر سه نقل مذکور خوشبختانه در قید حیاتند و به سادگی صحت هر سه نقل قابل آزمون است. مطابق این نقلها مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای حتا در میان جناح محافظه کار مذهبی هم خریداری نداشت. البته من بر خلاف جناب آقای مصباح معتقدم جناب آقای خامنه‌ای می‌تواند رسائل را درست بخواند. این گونه تعابیر بی انصافی است. اما خواندن رسائل بدون غلط دلالت بر اجتهاد مطلق در حد افتاء نمی‌کند.

آیت‌الله مصباح یزدی چهار سال بعد در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۷۲ در مصاحبه با مرکز تحقیقاتی سپاه پاسداران گفته است: «من اگر بخواهم درباره شخص ایشان و ویژگیهایی که خدای متعال به ایشان عطا فرموده و امتیازاتی که به ایشان لطف کرده، صحبت کنم، حقتش را نمی‌توانم ادا کنم، ولی در چند جمله کوتاه عرض بکنم که، ایشان فقاقت را توأم با تقوا، تیزهوشی و فراست را توأم با بردباری و سعه صدر، مدیریت را همراه با تعبد و پایبندی به اصول و مبادی اسلامی، فکر روشن و ثاقب و درنشان را با دوراندیشی و تشخیص مصالح دراز مدت امت اسلامی، حزم و احتیاط را توأم با شجاعت و شهامت، بهره‌مندی از علوم مختلف اسلامی را همراه با ذوق و گرایشهای هنری اصیل، اعتماد به نفس را همراه با توکل بر خدای متعال، تلاش و جدیت و نظم و برنامه ریزی را توأم با توسل به ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و ائمه اطهار، و در یک کلمه، همه شرایط و مزایای مدیریت را با روح عبادت و بندگی و اخلاص جمع می‌کند.» (رهبری فرزانه از نسل کوثر، تدوین پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۷۸، ص ۸۷) اینکه چگونه جناب آقای مصباح از نظر نخست به نظر دوم رسیده است، داستانی دیگر دارد. بگذریم!

(۲۷) همان جریان مشکوک و بسایتی به نام «ضلال نت» در اینترنت علیه مرحوم آیت‌الله فضل‌الله تأسیس کرده که سند نارواداری بسیاری فقها و مراجع شیعه است. جعفر مرتضی عاملی نویسنده نزدیک به جمهوری اسلامی دو جلد کتاب در نقد آراء فضل‌الله نوشته به نام «مأسات الزهراء شبها و ردود» (۱۹۹۷، ۱۳۷۶). درباره دشمنی با فضل‌الله کتاب زیر خواندنی است: آیت‌الله السید محمد حسین فضل‌الله شمس لن تغیب، حیات، موافقه، ماقیل فیه، اشکالات و ردود و خصومه الدینین و السیاسیین، مصطفی صبحی خضر و مهدی خلیل جعفر، ۲۰۱۰.

(۲۸) متأسفانه این فتاوی را کتاب دیدگاه‌ها یا پاسخ به پرسش‌های دینی نیافتیم. از بیت مرحوم استاد آیت‌الله منتظری که نسخه‌ای از این فتاوی با ارزش (با خط و امضا و مهر ایشان) را در اختیار نویسنده گذاشتند صمیمانه سپاسگزارم.

(۲۹) آیت‌الله موسوی اردبیلی در خطبه دوم نماز جمعه مورخ ۳ دی ۱۳۷۲ با ذکر مقدماتی در اهمیت امانتداری اظهار داشت: «ما هم باید امین باشیم. امین چه چیزی باشیم؟ امین اسلام، قرآن، انقلاب، امت، مملکت و مسلمانان باشیم... امانتداری از دو سو آسیب می‌بیند. هم دشمن به امانتداری و امانت‌ها آسیب می‌زند، هم دوست... من امروز می‌خواهم درباره صدمه‌ای که از سوی دوستان بر امانتهای الهی وارد می‌شود برایتان صحبت کنم. من از آن می‌ترسم که ما نه به عنوان دشمن، ضد انقلاب، و یک بدخواه بلکه به عنوان خیرخواه به انقلاب و اسلام و قرآن صدمه بزنیم... هنگامی که دوست به امانت‌های الهی صدمه می‌زند، گاهی اوقات حتا خودش هم نمی‌فهمد که صدمه زده است، گاهی بعدها می‌فهمد که اشتباه کرده، به امانت‌های الهی آسیب زده و پشیمان می‌شود.



من در اینجا می‌خواهم یک مطلب تلخی را بیان کنم... من به دلیل کهنوت سن [متولد ۱۳۰۴] باید حرف‌هایم را هر چند برای عده‌ای ناخوشایند باشد بزنم، زیرا معلوم نیست از عمر من چیزی باقی مانده باشد و دوباره فرصتی برای بیان این حرف‌ها به دست آورم. عزیزان من! ما انقلاب کردیم. این انقلاب برکنها و پیامدهای مثبت فراوانی داشته است. اما من معتقدم که ما در برخی موارد ندانسته بد عمل می‌کنیم و به انقلاب آسیب می‌زنیم. یکی از اشتباهات ما که موجب خدشه دار شدن و آسیب دیدن انقلاب می‌شود، این است که گمان می‌کنیم هر کس ستایشگر باشد، دوست است و هر کس منتقد باشد، دشمن است. والله چنین نیست، بسیارند ستایشگرانی که به آنچه می‌گویند اعتقاد ندارند و قلبشان، سخنانشان را تکذیب می‌کند و بسیارند افرادی که از روی دلسوزی داد می‌زنند و انتقاد می‌کنند. این درست نیست که هر کس بگوید بالای چشم انقلاب ابروست، به او گفته شود که تو ضد انقلاب هستی، تو ضد ولایت فقیه هستی و اصلاً انقلاب و ایران و امام را قبول نداری! این گونه با منتقدین برخورد نکنیم. این گونه برخوردها نادرست و خیانت به انقلاب است. بگذارید اگر دوستان انقلاب حرفی انتقادی دارند آن را بیان کنند. ممکن است یک مطلبی را بگوید که غلط باشد، اما زبان غلط‌گو را که نمی‌زنند، بلکه با زبان آرام و با استدلال با او صحبت می‌کنند تا متوجه اشتباهش شود....

باید مقداری به خودمان بیائیم. دوستانمان را نرنجانیم. از دیگران انتظار نداشته باشیم که هر چه ما می‌گوئیم همان را تکرار کنند و کاملاً پیرو ما باشند. چنین چیزی ممکن نیست. خداوند می‌فرماید: و قد خلقکم اطوارا [شما را به گونه‌های مختلف بیافرید، نوح ۱۴] خداوند خود قیافه من و تو را مخالف یکدیگر آفریده است. همچنان که قیافه هایمان با یکدیگر تفاوت می‌کند، فکرهایمان هم با یکدیگر تفاوت دارد. پس چرا به دنبال تحمیل عقیده خود به دیگران باشیم؟ والله تحمیل عقیده خود به دیگران نه به صلاح انقلاب است نه عملی موفقیت آمیز است... ممکن است افرادی از سخنان من سوء برداشت کنند و خیال کنند که من قصد دارم به طور غیرمستقیم و در پرده حرف‌هایی بزنم. اما حرف من این است که ما باید دوست را از دشمن تشخیص دهیم. باید از معیارهای غلط استفاده نکنیم. انتقاد کردن دلیل بر دوستی یا دشمنی نیست. (همپای انقلاب، ص ۷۳۷-۷۳۸)

(۳۰) دکتر ولایتی حتا قبل از رهبری آقای خامنه‌ای مکرراً اظهار می‌داشته که برای هر فعل و ترک فعلی از ایشان اجازه می‌گرفته است، تا آنجا که حتا در میان اصول‌گرایان به «آقا اجازه» معروف است.

(فهرست منابع در انتهای رساله خواهد آمد.)

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## ابتدال مرجعیت شیعه؛ محسن کدیور، ۲ خرداد ۱۳۹۲

### اعلام مرجعیت رهبر فاقد صلاحیت مرجعیت و افتاء با دخالت نهادهای امنیتی چیزی جز مبتذل کردن مرجعیت شیعه نیست.

در چهارمین قسمت رساله «استیضاح مرجعیت مقام رهبری» مسأله مرجعیت آقای خامنه‌ای در فاصله آذر ۱۳۷۳ تا آبان ۱۳۷۴ در سه محور زیر مورد تحلیل انتقادی قرار می‌گیرد:

- هم رهبری هم مرجعی خامنه‌ای!
  - قبول مرجعیت شیعیان خارج از کشور و حمله به آیت‌الله منتظری
  - ریشه‌یابی محدودیت‌های آیت‌الله آذری قمی
- این قسمت در مقام پاسخ‌گویی به این پرسش کلیدی است: چرا اعلام و قبول مرجعیت آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران «ابتدال مرجعیت شیعه» است؟

### چکیده قسمت‌های گذشته:

الف. در نخستین قسمت رساله «استیضاح مرجعیت مقام رهبری» ادعای اجتهاد جناب آقای خامنه‌ای مورد آزمون قرار گرفت و با بررسی سوابق تحصیل، تدریس، تألیف، اشتغال و دیگر قرائن مرتبط نتیجه گرفته شد که اجتهاد مطلق بالفعل جناب آقای خامنه‌ای تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ قابل احراز نیست، البته وی نیز تا آن زمان چنین ادعایی نداشته است.

ب. در دومین قسمت رساله با عنوان «افتاء و مرجعیت با اِکسیر مصلحت نظام» با بررسی امارات اجتهاد و مقام افتاء و مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای در فاصله ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ تا اواسط سال ۱۳۷۲ مشخص شد کهبر اساس مصلحت نظام فقدان اجتهاد مطلق و فقدان شرط افتاء و مرجعیت بالفعل ایشان در زمان رهبری نادیده گرفته شد. ایشان از همان سال ۱۳۶۸ شروع به افتاء و لوازم آن کرد.

ج. در سومین قسمت رساله با عنوان «موافقان و مخالفان مرجعیت آقای خامنه‌ای» با بررسی قرائن و امارات مقام افتاء و مرجعیت رهبری در فاصله مرداد ۱۳۷۱ تا آذر ۱۳۷۳ نتایج زیر بدست آمد:

- با وفات آیت‌الله خویی در مرداد ۱۳۷۱ تبلیغ رسمی مرجعیت آقای خامنه‌ای توسط نماینده ایشان در زینبیه دمشق آغاز شد.
- مهم‌ترین منتقد مرجعیت آقای خامنه‌ای در خارج از کشور مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله در حوزه بیروت بود. جمهوری اسلامی از دو طریق جریان سازی علیه برخی آراء کلامی متفاوت فضل‌الله و برانگیختن رهبران و بدنه حزب الله لبنان علیه وی برنامه تخریبی حذفی گسترده‌ای علیه فضل‌الله سازمان دهی کرد.

- آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی در خطبه‌های آخرین نماز جمعه خود در دی ۱۳۷۳ پس از درگذشت آیت‌الله گلپایگانی با ظرافت انتصاب مرجعیت از سوی مرجع سابق را خلاف سنت حوزه‌های علمیه معرفی کرد. او گفت که آیت‌الله خمینی نیز در وصیت نامه اش فردی را برای بعد از خود تعیین نکرده است. کنایه ابلاغ من التصريح ایشان ناظر به نقل قولهای شفاهی مربوط به اجتهاد مطلق و رهبری جناب آقای خامنه‌ای از جانب بنیانگذار جمهوری اسلامی تلقی شد.

- آیت‌الله منتظری در آبان ۱۳۷۳ توسط آیت‌الله محمد مومن قمی به جناب آقای خامنه کتبا پیغام می‌دهد و ایشان را از دست یازیدن به حوزه‌هایی که شرعا صلاحیت آنها را ندارد یعنی افتاء، مرجعیت و تصرف در وجوه شرعیه برحذر می‌دارد. ایشان از نفی استقلال حوزه‌های علمیه توسط نهادهای امنیتی تحت امر رهبری یعنی دادگاه ویژه روحانیت، وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شدیداً ابراز نگرانی می‌کند و برای نخستین بار از تشکیل معاونت روحانیت و مرجعیت در وزارت اطلاعات دوران علی فلاحیان با معاونت فردی به نام فلاح زاده خبر می‌دهد که دو وظیفه برایش تعریف شده است: یکی تخریب و حذف و تضعیف مراجع مستقل و منتقد، دیگری مطرح کردن و جانداختن مرجعیت مقام رهبری.
- حداقل چهار نفر از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آقایان مومن قمی، طاهری خرم‌آبادی، طاهر شمس و آذری قمی با مرجعیت آقای خامنه‌ای مخالف بوده‌اند.



- با وفات آیت‌الله اراکی در ۸ آذر ۱۳۷۳ و سفر هیأت سه نفره مقامات عالی سیاسی و نظامی (ولایتی، سردار رضائی و جواد لاریجانی) از تهران به قم و ملاقات با مراجع و علما طی دو روز بعد از آن معاونت یادشده وزارت اطلاعات حداقل یازده اجازه نامه اجتهاد و شهادت صلاحیت مرجعیت در قم و تبریز اخذ و منتشر می‌کند.

- سه روز بعد از وفات آیت‌الله اراکی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در اعلامیه مورخ ۱۱ آذر ۱۳۷۳ به امضای دبیر وقت جامعه آیت‌الله فاضل لنکرانی هفت نفر و جامعه روحانیت مبارز تهران سه نفر را از جمله آقای خامنه‌ای را به عنوان افراد واجد شرایط مرجعیت اعلام کردند.

- بیانیه جامعه مدرسین به سه دلیل خلاف آئین نامه آن بوده بی اعتبار است: یک. حد نصاب رسمیت جلسات ۴ نفر بوده، در حالی که تنها ۷ نفر در این جلسه شرکت داشته‌اند. چند نفر هم در مخالفت جلسه را ترک کرده‌اند. دو. مصوبات باید به تأیید بیش از یک سوم تمام اعضای جامعه برسد. در حالی که حتا برخی رأیهای تلفنی هم تکذیب شد. سه. در مسائل مهم مصوبات باید به تأیید کتبی بیش از نصف تمام اعضا برسد، در حالی که این مصوبه یک امضا بیشتر نداشته است.

- مصوبات جامعه مدرسین و جامعه روحانیت مبارز تهران و دیگر تشکلهای حکومتی روحانی بدعتی در تاریخ شیعه محسوب می‌شود یکی به دلیل معرفی افراد فاقد شرایط به عنوان مرجع تقلید، دیگر معرفی چند نفر محدود به عنوان مجتهدان واجد شرایط در حالیکه چنین افرادی چندین برابر افراد اعلام شده بودند. سوم رویه حوزه‌ها معرفی یک نفر اعلم برای رفع سردرگمی بوده نه معرفی چندین نفر بدون تعیین اعلم. این بیانیه‌ها بازتاب بسیار منفی در حوزه‌های علمیه داشت و دخالت قدرت سیاسی در امر مرجعیت تلقی شد.

## باب دهم. هم رهبری هم مرجعی خامنه‌ای

در این باب پس از بررسی گواهی‌های اجتهاد و مرجعیت آقای خامنه‌ای صادره در آذر ۱۳۷۳، روایت آیت‌الله منتظری را در این زمینه مرور می‌کنیم و در انتها به عوامل صدور گواهی‌های اجتهاد اشاره می‌شود.

فعالیت‌های معاونت مرجعیت و روحانیت وزارت اطلاعات برای اخذ گواهی مرجعیت از علمای شهرستانها به ویژه ائمه جمعه با شدت بیشتری در دستور کار قرار می‌گیرد و روزانه از چند نفر گواهی مرجعیت و افتاء اخذ می‌شود. در این مجال به گواهی هجده نفر از ائمه جمعه و نمایندگان مجلس خبرگان اشاره می‌شود. این گواهی‌ها از کتابی که در همان سال توسط یکی از نهادهای حکومتی قم منتشر شده نقل می‌شود: «مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی) از دیدگاه فقها و بزرگان» (تهیه و تنظیم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳).

الف. گواهی این هفت نفر در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۷۳ صادر شده است: ۱. آیت‌الله سید جلال الدین طاهری امام جمعه اصفهان و عضو مجلس خبرگان، ۲. آیت‌الله سید اسماعیل موسوی زنجانی امام جمعه زنجان و عضو مجلس خبرگان، ۳. آیت‌الله سید حسن موسوی همدانی امام جمعه همدان و نماینده مجلس خبرگان، ۴. آیت‌الله علی اصغر معصومی امام جمعه تربت حیدریه و نماینده مجلس خبرگان، ۵. آیت‌الله سید کمال فقیه ایمانی مدرس حوزه علمیه اصفهان، ۶. آیت‌الله محمد علی تسخیری دبیر کل مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۷. آیت‌الله سید علی شفیعی نماینده مجلس خبرگان و مدرس حوزه علمیه اهواز.

در اعلامیه آیت‌الله طاهری اصفهانی (متولد ۱۳۰۵) آمده است: «اکنون که بحمدالله والمئه جمعی از کارشناسان خبره و متخصصان زبده حوزه مقدسه علمیه قم از جامعه محترم مدرسین، در موضوع خطیر مرجعیت شیعه به نتیجه رسیده‌اند و بار شرعی تعیین تکلیف عامه مردم را به دوش گرفته‌اند و چند نفر از بزرگان علم و تحقیق و رجال نام آور مسند ارشاد و تدریس را به عنوان فقهای جازز التقلید معرفی فرموده‌اند، اینجانب نیز با ارج نهادن به تلاش جمعی آن بزرگواران، معتقدم چنانچه در بین معرفی شدگان کسی معیناً یا محتملاً اعلم نباشد، با توجه به مصالح عالییه اسلام و شرایطی که بر کشور و انقلاب اسلامی می‌گذرد و منافعی که از وحدت رهبری سیاسی و مرجعیت دینی حاصل می‌گردد، اولی و اصلح آن است که شخصیت ممتاز و برجسته مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله جناب آقای حاج سید علی خامنه‌ای (دامت برکاته) عهده دار هر دو مسؤولیت باشند.»

آیت‌الله طاهری قدیمی ترین امام جمعه کشور در آن زمان است. ایشان در این اطلاعیه تحمیلی با ظرافت به صورت قضیه شرطیه که عدم تحقق مقدم در آن یقینی است، به مصلحت وحدت رهبری سیاسی و مرجعیت دینی اشاره می‌کند. در حقیقت وی به انحراف از وصیت بنیانگذار در لزوم



تفکیک رهبری از مرجعیت دینی تعریض دارد. اعلامیه آیت‌الله طاهری از بارزترین ادله فشار نهادهای امنیتی بر علما برای تأیید و ترویج مرجعیت مقام رهبری است.

ب. چهار گواهی صادر شده به تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۷۳ عبارتند از: ۱. مرحوم آیت‌الله ابوالفضل خوانساری نجفی (۱۳۸۰-۱۲۹۵) عضو مجلس خبرگان و امام جمعه اراک، ۲. آیت‌الله محمد حسین زرنندی امام جمعه کرمانشاه، ۳. آیت‌الله عبدالجواد غروی‌ان امام جمعه نیشابور و عضو مجلس خبرگان، ۴. آیت‌الله محمد واعظ زاده رئیس مجمع جهانی دارالتقرب. پاسخ مرحوم آیت‌الله ابوالفضل خوانساری به درخواست مقامات این است: «نظریه اینجانب از مدتی قبل این بوده که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای زمام حوزه علمیه را در دست بگیرند و رساله بنویسند و اگر مصلحت بدانند در هفته سه روز قم مشرف بشوند و درس شروع بفرمایند تا طلاب، از افادات ایشان بهره مند شوند.»

ج. ۱. آیت‌الله حاج شیخ احمد جنتی دبیر شورای نگهبان و ۲. آیه الله ملک حسینی مدرس حوزه علمیه شیراز و عضو مجلس خبرگان در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۷۳ گواهی اجتهاد مقام رهبری را صادر می‌کنند.

د. گواهی اجتهاد صادر شده از این پنج نفر نیز فاقد تاریخ است (ظاهراً آذر ۱۳۷۳): ۱. آیت‌الله عباس محفوظی عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و نماینده مجلس خبرگان، ۲. آیت‌الله سید محمد علی موسوی جزایری امام جمعه اهواز و عضو مجلس خبرگان، ۳. آیت‌الله هادی روحانی عضو مجلس خبرگان و امام جمعه بابل، ۴. آیت‌الله سید یحیی جعفری امام جمعه کرمان، ۵. آیت‌الله محی الدین فاضل هرنندی رئیس هیأت مدیره دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم و نماینده مجلس خبرگان. اعلامیه یک سطری آیت‌الله محفوظی (متولد ۱۳۰۷) در این میان معنی دار است: «با در نظر گرفتن شرایط، فقیه مجاهد حضرت آیه الله خامنه‌ای جازز التقلید می‌باشند.» «با در نظر گرفتن شرایط» می‌تواند عبارتاً اخرای مصلحت و ضرورت باشد.

ه. روایت آیت‌الله منتظری

اما خبرهای آیت‌الله منتظری در این زمینه شنیدنی است: «... و پس از این اعمال، برخی از افراد سپاه و اطلاعات در بلاد مختلف به اهل علم و مبلغین فشار می‌آوردند که باید ایشان [مقام رهبری] را به عنوان مرجع معرفی کنید و از ایشان مساله بگویند و از بیان فتاوی جمعی از مراجع جلوگیری می‌کردند، و هر کس تخلف می‌کرد علیه او گزارش می‌دادند و او را گرفتار دادگاه ویژه می‌کردند. کسی مخالف نبود که ایشان نیز مانند دیگران رساله و مقلدینی داشته باشد، ولی با این رفتار سپاه و اطلاعات و برخی نهادهای دیگر امر مرجعیت تحمیلی و مبتدل شد، و شاید برخی مسؤولین بالا از این کارها خبر نداشتند ولی جریان چنین بود.»

وقتی آیت‌الله طاهری اصفهانی قضیه مرجعیت آقای خامنه‌ای را نوشت من به یک آقای گفتم بعید به نظر می‌رسید که آقای طاهری به این شکل مرجعیت آقای خامنه‌ای را بنویسد، او رفته بود به آقای طاهری گفته بود، ایشان گفته بود: من چه کنم؟ آقای رشیدی دادستان دادگاه ویژه در اصفهان چند مرتبه آمد اینجا و به من اصرار کرد که شما باید این را بنویسید و من هم دیدم نمی‌شود ننویسم.

یا اینکه آیت‌الله آذری قمی با اینکه خلاف عقیده اش بود با مقداری اگر و مگر یک چیزی نوشته بود. اینها با فشار بعضی علما را وادار کردند که چیزهایی بنویسند، رادیو و تلویزیون هم که در اختیار خودشان بود و مردم که روزنامه را می‌خوانند یا به رادیو گوش می‌دهند چه می‌دانند که چه خبر است و این امضاها به چه شکل گرفته شده است؟

خوب وقتی مرجعیتی به این شکل بخواهد درست شود چه استقلالی برای حوزه‌ها و مرجعیت می‌ماند؟ به چند نفر از جامعه مدرسین گفتم شما که بر خلاف عقیده خود کاری می‌کنید یا در برابر خلاف سکوت می‌کنید گناهکارید، باید شما مخالفت خود را اعلام می‌کردید چون ممکن است مردم به اعتماد شما از کسی تقلید کنند، مردم می‌گویند جامعه مدرسین فلانی و فلانی هستند و اعتماد می‌کنند و قهراً شما مسؤولید.» (خاطرات آیت‌الله منتظری ج ۱ ص ۷۷۱-۷۷۰)

گزارش آیت‌الله آذری قمی در این زمینه جزئیات بیشتری دارد که در بخش دوم به تفصیل خواهد آمد. اما متأسفانه به گواهی اجتهادی که خود وی به جناب آقای خامنه‌ای داده است دست پیدا نکردم.

و. عوامل صدور گواهی‌های اجتهاد



جمع قابل توجهی از شاگردان آیت‌الله خمینی اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای و صلاحیت وی را برای افتاء تأیید کردند تعداد اندکی علنا مخالفت کردند و اکثریت مراجع و علما در این زمینه سکوت کردند. تأیید گروه نخست از چند حالت بیرون نیست: یک. این تأیید بر خاسته از شهادت حسی بر امر واقع و کاملاً معتبر است و مخالفتها مقبول و معتبر نیست. دو. تأیید اجتهاد و صلاحیت ایشان برای افتاء و مرجعیت خلاف واقع است و برخاسته از یکی از سه عامل زیر یا ترکیبی از آنهاست: الف. تطمیع: پرداخت مقرری ماهانه یا صلح یا اعطای برخی امتیازات مالی یا تقبل مخارج دفتر و مراکز پژوهشی متعلق به بسیاری روحانیون شاخص

ب. تهدید: برخورد بسیار سخت با مراجع و علمای منتقد برای عبرت دیگر روحانیون از قبیل ترور شخصیت، تخریب، ایجاد محدودیت برای طلاب شرکت کننده در درس اینگونه مراجع و علما، ایجاد محدودیت برای مومنانی که وجوهات شرعیه خود را از طریق ایشان هزینه می‌کنند، اهانت و حمله مأموران لباس شخصی به درس و دفتر اینگونه علما و مراجع.

ج. توهم: ایجاد این ذهنیت در میان علمای حوزه که مرجع تقلید معرفی شدن رهبر تنها نظام شیعی جهان باعث ارتقای کیان مذهب و استحکام جمهوری اسلامی است. بر این اساس مصلحت مذهبی و سیاسی مهمترین دلیل تأیید مرجعیت و اجتهاد رهبری بوده است.

تحقیق نگارنده نشان می‌دهد که وجه نخست (مطابق واقع بودن گواهی‌های اجتهاد و صلاحیت افتاء) کاملاً مخدوش است و کلیه ادله بر خلاف این وجه است. شواهد متعددی بر صحت هر سه عامل وجه دوم (خلاف واقع بودن این تأییدها و صحت مخالفت با اجتهاد و عدم صلاحیت افتاء ایشان) در دست است. از میان این سه عامل (تطمیع، تهدید و توهم) شواهد نشان می‌دهد که عامل نخست به شکل زائدالوصفی به کار گرفته شده و بسیار مؤثر بوده است، هر چند معنای آن این نیست که کلیه صادرکنندگان گواهی اجتهاد و صلاحیت افتای خلاف واقع به دلیل برخورداری از چرب و شیرین دنیا چنین احکامی را امضا کرده‌اند. نگارنده از نزدیک شاهد زندگی فقیرانه و یا متوسط ضعیف برخی از این افراد بوده است. عامل تهدید به شکل غریبی بکار گرفته شده و در اکثر قریب به اتفاق علمای حوزه مؤثر بوده است. عامل سوم یعنی توهم ارتقای کیان مذهب با اعلام مرجعیت رهبری نیز متأسفانه در بسیاری از معممین ساده اندیش مؤثر بوده است و ایشان هرگز از خود نپرسیده‌اند چگونه حق از طریق باطل و نقض موازین مسلم دینی و اخلاقی تقویت می‌شود؟

هر یک از این سه عامل یا ترکیبی از آنها نتیجه‌ای جز بی اعتباری آن گروه از علما و فقهای که بر خلاف واقع اجتهاد و صلاحیت رهبری را صحت گذاشته‌اند ندارد. حاصل این واقعه تنها زیر سوال رفتن اجتهاد و صلاحیت افتای شخص آقای خامنه‌ای نیست، علاوه بر آن بی اعتباری همه معاونین و مؤیدین و مروجین ایشان هم هست. مدرسه آیت‌الله خمینی با صدور گواهی اجتهاد مطلق و صلاحیت افتای آقای خامنه‌ای در حقیقت مرجعیت شیعه را به ابتدال کشید. اکثریت مراجع و فقهای سنتی نیز با سکوت تلخ خود بر این ابتدال دامن زدند. آنها که داعیه کیان مذهب داشتند در عمل مذهب را موهون و مرجعیت را مبتدل کردند. آموزه «حفظ نظام اوجب واجبات است» مبنای چنین تصمیم‌گیری تاریخی در این مدرسه بود.

نتیجه: معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات در آذر ۱۳۷۳ روزانه از ائمه جمعه شهرستانها و نمایندگان خبرگان و دیگر مقامات روحانی گواهی تأیید صلاحیت آقای خامنه‌ای برای افتاء و مرجعیت اخذ و منتشر می‌کند. در این قسمت به هجده اجازه نامه دیگر اشاره شد که مهمترین آن متعلق به آیت‌الله طاهری اصفهانی امام جمعه اصفهان است. ایشان به آیت‌الله منتظری توضیح داده که این شهادت نامه با اصرار دادستان دادگاه ویژه روحانیت اصفهان صادر شده است. حتی آیت‌الله آذری قمی هم با فشار اطلاعات با مقداری اما و اگر شهادت نامه نوشته است. به نظر آیت‌الله منتظری با دخالت و فشار نهادهای امنیتی و قضائی امر مرجعیت تحمیلی و مبتدل شده است. تطمیع، تهدید و توهم از جمله عوامل سه گانه صدور چنین گواهی‌های اجتهاد یا شهادت مرجعیت می‌تواند باشد.

## باب یازدهم. قبول مرجعیت شیعیان خارج از کشور و حمله به آیت‌الله منتظری

در این باب ابتدا به سه روایت از مرجعیت آقای خامنه‌ای اشاره می‌شود: روایت مقام رهبری، روایت آیت‌الله منتظری و روایت آبت الله آذری قمی. چهارمین قسمت این باب به بررسی رساله اجوبه الاستفتاءات آقای خامنه‌ای اختصاص دارد.



الف. مقام رهبری از اعلام مرجعیتشان خبر نداشته اند!

جناب آقای خامنه‌ای در تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۷۳ مفصلاً درباره مرجعیت سخن گفت و پس از اشاره به هر دو فهرست قم و تهران مرجعیت تقلید شیعیان خارج از کشور را «متواضعانه و ایثارگرانه» پذیرفت:

«آقایان فهرست دادند و اسم این حقیر را هم در آن فهرست آوردند. اما اگر از من سؤال می‌کردند، می‌گفتم این کار را نکنید. بدون اطلاع من این کار را کردند. بعد از آن که اعلامیه‌شان صادر شده بود، من خبردار شدم؛ و آلا نمی‌گذاشتم. حتا من به تلویزیون اطلاع دادم و گفتم اگر آقایان ناراضی نمی‌شوند، اعلامیه آنها را که می‌خوانید، اسم مرا نخوانید. بعد گفتند که نمی‌شود؛ تحریف اعلامیه است. آقایان نشستند، چند ساعت جلسه کرده‌اند؛ نمی‌شود...»

کسانی که اصرار می‌کنند و می‌گویند: آقا رساله بدهید، توجه کنند که من برای خاطر این از قبول بار مسؤولیت مرجعیت استنکاف می‌کنم. بحمدالله آقایان هستند و نیازی به این معنا نیست. البته، خارج از ایران حکم دیگری دارد. بار آنها را من قبول می‌کنم. چرا؟ برای خاطر این که آن بار را اگر من بر ندارم، ضایع خواهد شد. آن روزی که احساس کنم آقایانی که امروز بحمدالله در این جا هستند و به عقیده من کافی هستند - و می‌بینم کفایت لازم و بلکه فوق اندازه ضروری برای تحمل بار مسؤولیت هم امروز در قم وجود دارد - می‌توانند بار خارج را هم تحمل کنند، آن‌جا باز من کنار می‌کشم.

امروز من درخواست شیعیان خارج از ایران را قبول می‌کنم؛ برای خاطر این که چاره‌ای نیست. مثل همان جاهای دیگر است که ناگزیر هستیم. اما در داخل ایران هیچ احتیاجی نیست.

شما خیال می‌کنید کسانی که رادیوهای بیگانه و دستگاههای استکباری، برای مرجعیت دل به آنها بسته‌اند، در داخل ایران کسانی‌اند که اگر خودشان را در معرض اطلاع ملت قرار دهند، ملت، آنها را آرام می‌گذارد؟ ملت ایران از خائنین نمی‌گذرد. تا امروز نگذشته است، در آینده هم از خیانتکاران نخواهد گذشت.» (بیانات رهبری مورخ ۲۳ آذر ۱۳۷۳، پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری)

کدام ضرورت در خارج چنین اقتضایی داشت؟ چگونه مراجع نمی‌توانستند در خارج کاری کنند و فقط ایشان چنین توانی داشت؟ ده روز بعد از این سخنرانی پیروان مقام رهبری در اجرای فرمان ایشان در تاریخ ۲ و ۳ دی ۷۳ به حسینیه شهدا حمله کردند، با شکستن و تخریب وسائل حسینیه شهدا با شعارهای بسیار زنده طلاب را تهدید به تعطیل درس آیت‌الله منتظری کردند. از نظر حمله کنندگان خائنین باید ادب می‌شدند.

بررسی:

یک. آقای خامنه‌ای ادعا کرد: «آقایان فهرست دادند و اسم این حقیر را هم در آن فهرست آوردند. اما اگر از من سؤال می‌کردند، می‌گفتم این کار را نکنید. بدون اطلاع من این کار را کردند. بعد از آن که اعلامیه‌شان صادر شده بود، من خبردار شدم؛ و آلا نمی‌گذاشتم.»

این ادعا با توجه به شواهد زیر خلاف واقع و کذب محض است:

اولاً آقای خامنه‌ای از اعلام مرجعیت خود توسط جامعه روحانیت مبارز تهران مطلع بوده و به آقای علی اکبر ناطق نوری گفته نظر آقای مهدوی کنی را هم جویا شود، زیرا در آن زمان آقای مهدوی کنی در جلسات مجمع شرکت نمی‌کرده است. این هم عین روایت آیت‌الله محمد رضا مهدوی کنی: «یادم هست آقای ناطق یک بار به من گفتند: "می‌خواهیم از سوی جامعه روحانیت اعلام کنیم که ایشان مرجع هستند و ایشان گفته‌اند از آقای مهدوی هم بپرسید که آیا موافق هستند یا نه؟" گفتم: "بله. من نظرم این است که ایشان جزو مراجع هستند." بحث اعلمیت را نمی‌خواستیم مطرح کنیم، بلکه می‌خواستیم کسانی را که صلاحیت مرجعیت و فتوا، آن هم در سطح بالا و نه اجتهاد در سطح پایین را داشتند، اعلام کنیم و با توجه به خصوصیات ایشان، در آن موقع واقعاً پذیرفتیم و بعد هم در مراحل مختلف، این نظر تأیید شد.» (گفتگو با ماهنامه پاسدار اسلام، سال ۳۰، شماره ۳۶۰، قم، آذر ۱۳۹۰) چطور آقای خامنه‌ای که که به آقای ناطق نوری سپرده قبل از اعلام مرجعیتش نظر آقای مهدوی کنی را جویا شود، از اعلام مرجعیت خود توسط جامعه روحانیت مبارز تهران بی‌خبر بوده است!؟

ثانیاً ایشان از آقای امینی نایب رئیس وقت اعلام مرجعیت خود را به نحوی خواسته است. این هم شهادت آیت‌الله آذری قمی: «بعد از وفات آقای اراکی ایشان به آقای [ابراهیم] امینی تلویحا یا تصریحا از مطرح کردن ایشان [خودشان] حمایت می‌فرمودند.» (نامه مورخ آذر ۱۳۷۶ آذری قمی به هاشمی رفسنجانی)



ثالثاً آیت‌الله منتظری نوشته است: «بعضی از افراد جامعه مدرسین نزد من آمدند و گفتند: "به جامعه گفته‌اند به هر قیمتی که هست باید آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع معرفی کنید زیرا مصلحت نظام چنین اقتضا می‌کند."» (خاطرات آیت‌الله منتظری ج ۱ ص ۷۷۰) آیا آقای خامنه‌ای از دستور به جامعه مدرسین برای معرفی خود به عنوان مرجع به هر قیمت بی اطلاع بوده اند؟!

دو. بی اطلاعی جناب آقای خامنه‌ای از تصمیم جامعین قابل پذیرش نیست، اولاً ایشان از تمایل جامعه مدرسین به معرفی شش مرجع از یک سال قبل مطلع بوده است. ثانیاً از دو نهاد کاملاً مطیع که حتا معرفی مراجعی جهت ارجاع احتیاطات را بدون اجازه مقام رهبری انجام ندادند، آیا پذیرفتنی است که امر مهم معرفی مراجع جائزالتقلید پس از وفات آیت‌الله اراکی که نظام از مدت‌ها قبل برایش برنامه ریزی کرده بود بدون صلاح‌دید مقام رهبری انجام شود؟ حاشا و کلا. ثالثاً آیا اعضای همانند آقای محمد یزدی و علی اکبر ناطق نوری (البته در آن زمان) که بدون اذن ولی امر آب نوشیدن را هم جایز نمی‌دانند ممکن است چنین امری را به اطلاع ایشان نرسانده باشند؟

سه. فرض می‌کنیم جناب آقای خامنه‌ای به تلویزیون اطلاع داده و گفته «اگر آقایان ناراضی نمی‌شوند، اعلامیه آنها را که می‌خوانید، اسم مرا نخوانند.» آقای علی لاریجانی که پنج ماه بیشتر از انتصابش به مدیرعاملی سازمان صدا و سیما نمی‌گذرد عرض می‌کند: «نمی‌شود؛ تحریف اعلامیه است. آقایان نشسته‌اند، چند ساعت جلسه کرده‌اند؛ نمی‌شود.» آیا احدی احتمال جدی بودن چنین گفتگویی را می‌دهد؟ اینها تعارفی بیشتر نیست. چهار. اگر رهبری سودای مرجعیت نداشت، بلافاصله بعد از رهبری شورای استفتاء و تدریس خارج برای روحانیون حکومتی تشکیل نمی‌داد و به پرسشهای شرعی مردم پاسخ نمی‌داد، و مقامات امنیتی و قضائی را از دخالت در امر مرجعیت و تقلید نهی می‌کرد، و وجوهات شرعی قبول نمی‌کرد و در حوزه‌ها از بودجه حکومت به طلاب شهریه پرداخت نمی‌کرد. حساسیتی که ایشان در همین سخنرانی در باره مرجعیت آیت‌الله منتظری نشان می‌دهد بهترین دلیل تمایل واقعی ایشان به تصدی مرجعیت است. (۳۱)

پنج. جناب آقای خامنه‌ای فرموده اند: «کسانی که اصرار می‌کنند و می‌گویند: آقا رساله بدهید، توجّه کنند که من برای خاطر این از قبول بار مسؤلیت مرجعیت استنکاف می‌کنم. بحمدالله آقایان هستند و نیازی به این معنا نیست. البته، خارج از ایران حکم دیگری دارد. بار آنها را من قبول می‌کنم. چرا؟ برای خاطر این که آن بار را اگر من بر ندارم، ضایع خواهد شد.»

اولاً مرزهای جغرافیایی در مقلد و مقلد اعتبار شرعی ندارد. در امر تقلید چه فرقی بین شیعیان ایرانی و غیرایرانی است؟ آیا ایشان برای این تمایز خود دلیل و سابقه شرعی سراغ دارند؟ ثانیاً شیعیان خارج از کشور همانند شیعیان داخل کشور هیچ نیازی به مرجعیت ایشان نداشتند. با وجود مراجع حوزه علمیه نجف و دیگر بلاد از جمله بیروت جناب رهبری از کدام نیاز به زمین مانده سخن می‌گویند؟ ثالثاً با توجه به وسایل ارتباط جمعی و انتشار فتاوی‌ای ایشان به زبان فارسی آیا اگر کسی در داخل کشور از ایشان تقلید کند به نظر ایشان مجزی نیست؟! اگر ایشان مرجع داخل نیستند چرا وجوهات داخل را اخذ می‌کنند؟! چرا شعری می‌گویند که در قافیه اش گیر کنند؟ این سخنان را جز بر تعارفی خنک نمی‌توان حمل کرد.

شش. اما اینکه ایشان تا کنون یعنی پس از بیست و پنج سال رساله نداده است دلیلش تواضع و خفض جناح نیست، اگر نخواهد از روی رساله «امام راحل عظیم الشان» رونویسی کند یک دوره کامل مراجعه به مدارک می‌طلبد، آن هم برای کسی که مبانی اصولی دستش باشد، خارج فقه و اصول گفته باشد، از همه مهمتر فرصت و وقت کافی برای استفرغ و تسع داشته باشد. مرجعیت یک کار تمام وقت است. رهبری هم یک کار تمام وقت از سنخ دیگر است. این دو با هم جمع نمی‌شود، بخصوص برای کسی که از بای بسم الله آغاز کرده است.

هفت. مقام محترم رهبری درباره آیت‌الله منتظری البته بدون ذکر نام فرمودند: «شما خیال می‌کنید کسانی که رادیوهای بیگانه و دستگاههای استکباری، برای مرجعیت دل به آنها بسته‌اند، در داخل ایران کسانی‌اند که اگر خودشان را در معرض اطلاع ملت قرار دهند، ملت، آنها را آرام می‌گذارد؟ ملت ایران از خائنین نمی‌گذرد. تا امروز نگذشته است، در آینده هم از خیانتکاران نخواهد گذشت.» اولاً مرحوم آیت‌الله منتظری استاد جناب آقای خامنه‌ای در درس شرح اشارات بوده است. (شرح اسم، ص ۸۵) ایشان درباره استاد خود اینگونه بی ادبانه و غیرمنصفانه سخن گفته است. عاقبت ایشان دیدنی است. ثانیاً عبارت زیر از کیست؟ «شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پنخش دروغهای رادیو بیگانه متأثر نباشید. مردم ما شما را خوب می‌شناسند، و حیل‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند... جنابعالی انشاءالله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید.» ثالثاً روشن است که انگشت اشاره جناب آقای خامنه‌ای به سوی چه کسی نشانه رفته است. وزارت اطلاعات و سپاه پیام این سخنان و مخاطب آنرا به خوبی درک کردند و به وظیفه خود آگاه شدند تا به پیش بینی رهبری مبنی بر این که «ملت ایران از خائنین نمی‌گذرد» جامه عمل بپوشانند.



هشت. یکی از شرایط مرجعیت عدالت است. دروغ، افترا و اهانت محلّ به عدالت می‌باشد. با توجه به مستندات فوق جناب آقای خامنه‌ای با اظهار اینکه از اعلام مرجعیت خود بی‌خبر بوده، و با انتساب استاد خود به خیانت مرتکب دروغ، افترا و اهانت شده، حتا اگر از ملکه اجتهاد مطلق هم برخوردار بود، به دلیل فقدان عدالت شرعا صلاحیت مرجعیت و افتاء را ندارد.

ب. روایت آیت‌الله منتظری:

«پرسش: پس از درگذشت مرحوم آیت‌الله اراکی و بحران مرجعیت در سال ۷۳ که با اقبال مردمی و رویکرد خواص علما - همچون آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله مومن و دوازده تن دیگر از علما - نسبت به حضرت‌عالی از یک سو و دخالت نیروهای امنیتی و حکومتی از سوی دیگر همراه بود، آقای خامنه‌ای سخنرانی تندی در این زمینه ایراد نمودند که در آن به طور صریح - البته بدون ذکر نام - به حضرت‌عالی اشاره شده بود و نوعی جهت دهی به گروههای فشار محسوب می‌شد؛ به دنبال این سخنرانی گروه‌های فشار پس از نماز جمعه مجدداً و برای چندمین بار با سنگ و چوب به بیت حضرت‌عالی حمله کردند و فردای آن به محل درس یورش آورده و تریبون و لوازم حسینیه را شکستند و شاگردان را تهدید نمودند، که البته با دخالت شورای عالی امنیت ملی غائله خاتمه یافت. حضرت‌عالی علت اصلی این تهاجمات را چه می‌دانید و فکر می‌کنید به چه دلیل هر از گاه این گونه به حضرت‌عالی - با آن همه سوابق و با اینکه استاد همه حضرات بوده اید - حمله ور می‌شوند؟ و بفرمایید در آن زمان چه واکنشی از خود نشان دادید و آیا به محاکم قضائی شکایت بردید؟»

پاسخ: از همان اوایل رهبری آقای خامنه‌ای کاملاً مشهود بود که یک عده می‌خواهند برای مرجعیت ایشان زمینه سازی کنند و حتا در زمان آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله اراکی هم عده‌ای این مساله را مطرح می‌کردند. به نظر می‌رسد مهمترین مانعی که این عده در راه خود می‌دانستند من بودم، آنها پیش خود تحلیل می‌کردند که اگر مرجعیت فلانی فراگیر شود موجب می‌شود تا رهبری آقای خامنه‌ای هم تضعیف شود، لذا از همان ابتدا به بهانه‌های مختلف به من و بیت من حمله می‌کردند و در جامعه به صورت یک سویه تبلیغات و جوسازی به راه انداختند؛ آنها معمولاً برای حملات خودشان بعضی صحبت‌های مرا بهانه می‌کردند ولی بعد از فوت مرحوم آیت‌الله اراکی من صحبتی نکرده بودم و بهانه‌ای در دست آنان نبود، این بود که مطالب رادیوهای خارجی از جمله رادیو بی بی سی را بهانه کردند که بله این رادیوها دارند بر روی مرجعیت فلانی تبلیغ می‌کنند و معلوم می‌شود مثلاً برنامه‌ای و توطئه‌ای در کار است!

درحالی که رادیوهای خارجی به ارائه تحلیل و گزارش از وضعیت مرجعیت می‌پرداختند و اتفاقاً در گزارش‌هایشان بارها از دیگران و حتا شخص آقای خامنه‌ای نام می‌بردند. خلاصه بعد از فوت آیت‌الله اراکی جو را به صورت شدیدی مسموم کردند تا آنجا که بسیاری از علما از برگزاری مراسم ختم برای آیت‌الله اراکی صرف نظر کردند، چون آن روزها یک عده را به عنوان "حزب الله" و امثال آن راه انداخته بودند و در مراسم علما به نفع مرجعیت آقای خامنه‌ای شعار می‌دادند؛ روی این اساس من هم صلاح ندیدم برای آیت‌الله اراکی مراسم بگیرم و فقط پیام تسلیتی نوشتم چون احتمال درگیری زیاد بود، حتا اعضای دفتر را جمع کردم و به آنان گفتم لازم نیست برای مرجعیت من تبلیغ کنید یا نفی دیگران را نمایید. اما یک وقت دیدم آقای خامنه‌ای درباره مساله مرجعیت سخنرانی کرد و به طور کنایه کالصریح علیه من موضعگیری نمود، البته از من نام نبرد ولی به گونه‌ای بود که همگان مرجع ضمیر را پیدا کردند، ایشان در این سخنرانی مطالب رادیوهای خارجی را بهانه کرده و حتا تعبیر تندی مثل «خیانت» را به من نسبت داد.

پس از این سخنرانی بود که در سطح شهر قم اطلاعیه‌های مختلفی پخش شد که افراد را تحریک می‌کرد تا به بیت من حمله کنند، و بعد از نماز جمعه مجدداً گروه‌های فشار را مقابل منزل ما جمع کردند و علیه من و آیت‌الله مؤمن - که بعضی مردم را به ما ارجاع داده بود - شعار دادند؛ فردای آن روز هم به محل درس آمدند و من با وجود همه خطرات در محل درس حاضر شدم و درس را گفتم ولی آنان پس از پایان درس شروع کردند به شعار و اینکه فلانی مرجع بی بی سی است و اعدام باید گردد و...! بعد هم تریبون و لوازم حسینیه را شکستند و شاگردان را تهدید کردند که اگر فردا به درس بیایید با شما معامله ضد انقلاب می‌کنیم.

خلاصه روز بعد با دخالت شورای عالی امنیت ملی آن غائله خاتمه یافت و شاگردان هم شکایتی علیه مهاجمان تنظیم کردند و بعضی آقایان اساتید دانشگاه هم نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی نوشتند که البته هیچ گونه ترتیب اثری به آن داده نشد؛ آقا سعید هم نامه‌ای به آقای خامنه‌ای نوشت که طبق معمول آن هم بی جواب ماند. (خاطرات آیت‌الله منتظری ج ۱ ص ۷۵۰-۷۵۲)

ج. عذرخواهی آیت‌الله آذری قمی:

آیت‌الله آذری قمی سه سال بعد به این مسأله اینگونه اعتراض می‌کند:



«چرا مقام معظم رهبری وضعیت مرجعیت بخصوص حضرت آیت‌الله العظمی منتظری را به دست یک مشت بچه‌های اطلاعاتی داده‌اند که شبانه قصد تعدی به حریم مرجعیت و غارت آرشیو و دیگر اشیاء ایشان را می‌نمایند، افراد ناصح و خیرخواه را با چشم بسته و اهانت به زندان می‌برند. هنوز برخی وسائل غارتی را حتا با وساطت آیت‌الله مومن نیز برنگرداده‌اند، همانطور که قوم وحشی مغول با علم و کتاب کردند... آن روز یک نفر از جامعه مدرسین در دفاع و حمایت از معظم له قدمی برنداشت و کلمه‌ای نگفت، حتا حقیر هم به خیال واهی اینکه طرف مقام معظم رهبری است چیزی نگفتم، ولی امروز از خدای خود و پیامبرم شرمندم ام و معذرت می‌خواهم.

متأسفانه نه تنها عاملین جنایت حمله وحشیانه به بیت مرجعیت که به سرپرستی [خسرو مشهور به روح الله] حسینیان انجام پذیرفت تا کنون هیچ مؤاخذه‌ای نشده‌اند، بلکه به عنوان تشویق به حج مشرف شدند. حجتان مقبول باد! جای تعجب و تأسف اینجاست که چنین فردی را مسؤول مرکز اسناد انقلاب اسلامی می‌گمارند.

به هر حال در این مبارزه ظالمانه با مقام شامخ مرجعیت، دادگاه ویژه غیرقانونی روحانیت نیز کم آتش نسوزاند. که مسؤولیت (معنای مسؤولیت مجرم بودن نیست، بلکه معنایش این است که خبرگان رهبری می‌توانند از معظم له توضیح بخواهند) مستقیم این حق کشی و حق کشی‌های دیگر در مورد روحانیون متوجه شخص مقام معظم رهبری است، که اگر خبر دارند و اعجابا و اگر خبر ندارند و آسفا. تعطیل این دادگاه خلاف قانون اساسی را از جنابعالی خواهانم.» (نامه سرگشاده به سید محمد خاتمی ۵ آبان ۷۶)

آیت‌الله آذری قمی یک ماه بعد درباره سخنرانی مقام رهبری و اقدامات وزارت اطلاعات می‌نویسد: «... تا رأی بی مبنا و مأخذ جامعه صادر شد، آن هم با فشار بچه‌های اطلاعاتی و دلالتی آقای یزدی، سپس اعلام قبولی ایشان برای خارج فقط و تعیین معاونتی در اطلاعات برای جا انداختن مرجعیت ایشان در داخل با حبس و چیزهایی از آن قبیل. نامه‌هایی در این رابطه با شخص ایشان داشتم که هرگز حاضر به انصراف نشدند.» (نامه مورخ آذر ۷۶ به هاشمی رفسنجانی)

د. انتشار رساله اجوبه الاستفتاءات

چند ماه بعد از اعلام قبول مرجعیت خارج از کشور رساله‌ای با مشخصات زیر منتشر شد:

اجوبه الاستفتاءات ولی امر المسلمین سماحه آیه الله العظمی السید علی الحسینی الخامنئی دام ظلّه الوارف، الجزء الأول العبادات، الكويت، دار النبأ للنشر والتوزیع، ۱۹۹۵/ ۱۴۱۵ [بهمن یا اسفند ۱۳۷۳ یا بهار ۱۳۷۴]. این رساله توسط سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در ۳۴۷ صفحه در تهران در سال ۱۳۷۵ منتشر شد. چاپ اول عربی شامل ۱۱۱۳ سوال و جواب است. ترجمه رساله به فارسی دری توسط دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور افغانستان در سال ۱۳۷۵ در قم و ترجمه آن به فارسی توسط احمد رضا حسینی در ۵۲۸ صفحه در سال ۱۳۷۹ در تهران منتشر شد.

در مقدمه کتاب «دائرة استفتائات دفتر آیت‌الله العظمی خامنه‌ای» آورده است: «سیل سوالات شرعی از دفتر رهبر امت اسلامی از دهها هزار تجاوز می‌کند، ایشان برخی را طبق رای خود و برخی دیگر را طبق فتوای بنیانگذار جمهوری اسلامی پاسخ داده است. این مجموعه کلیه ابواب فقهی بویژه امور مبتلابه را در بر می‌گیرد. بعد از اصرار شدید مومنین از سراسر عالم و واگذاری زمام مرجعیت تقلید به ایشان از جانب علمای خیره، بالاخره ایشان اجازه نشر این مجموعه را البته بعد از تهذیب و تعریب و تبویب و بررسی مجدد صادر کردند.» (اجوبه الاستفتاءات، ص ۴-۳)

این رساله بر اساس آخرین ویرایش آن در پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری (بهار ۱۳۹۲) از تقلید تا احکام قبرستان را در بر می‌گیرد و شامل ۲۱۱۸ سوال و جواب است. نمونه‌ای از این پرسش و پاسخها با رعایت شماره مسلسل ویرایش اخیر رساله از پایگاه اطلاع رسانی رهبری نقل می‌شود:

س ۹: آیا تقلید از مجتهدی که متصدی مقام مرجعیت نبوده و رساله عملیه هم ندارد، جایز است؟ ج: در صحّت تقلید از مجتهد جامع الشرائط، تصدی مرجعیت یا داشتن رساله عملیه شرط نیست، لذا اگر برای مکلفی که قصد تقلید از او را دارد، ثابت شود که وی مجتهد جامع الشرائط است، تقلید اشکال ندارد.

س ۱۰: آیا تقلید از کسی که در یکی از ابواب فقه مثل نماز و روزه به درجه اجتهاد رسیده، جایز است؟ ج: فتوای مجتهد متجزی که تنها در برخی ابواب فقهی دارای فتوا و نظر اجتهادی است برای خودش حجت است، ولی جواز تقلید دیگران از او محل اشکال است؛ اگر چه جواز آن بعید نیست.

س ۱۶: آیا در تقلید، اعلمیت مرجع شرط است یا خیر؟ معیار و ملاک اعلمیت چیست؟ ج: در مسائلی که فتوای اعلم با فتوای غیر اعلم اختلاف دارد، احتیاط آن است که از اعلم تقلید کند و ملاک اعلمیت این است که آن مرجع نسبت به سایر مراجع قدرت بیشتری بر شناخت حکم الهی



داشته باشد و بهتر بتواند احکام شرعیه را از ادله استنباط کند و همچنین نسبت به اوضاع زمان خود به مقداری که در تشخیص موضوعات احکام و ابراز نظر فقهی مؤثر است، آگاه‌تر باشد.

س ۲۱: از چه کسی باید تقلید کنیم؟ ج: از مجتهدی که جامع شرایط فتوا و مرجعیت است، و بنا بر احتیاط باید اعلم هم باشد.  
 س ۵۲: در صورت تعارض فتوای ولی امر مسلمین با فتوای مرجعی در مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وظیفه شرعی مسلمانان چیست؟ آیا معیاری برای تفکیک احکام صادره از طرف مراجع تقلید و ولی فقیه وجود دارد؟ مثلاً اگر نظر مرجع تقلید با نظر ولی فقیه در مسأله موسیقی اختلاف داشته باشد، متابعت از کدامیک از آنان واجب و مجزی است؟ به‌طور کلی احکام حکومتی که در آن نظر ولی فقیه بر فتوای مراجع تقلید برتری دارد، کدام است؟ ج: در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و اموری که به عموم مسلمانان ارتباط دارد، نظر ولی امر مسلمین باید اطاعت شود. ولی در مسائل فردی محض، هر مکلفی باید از فتوای مرجع تقلیدش پیروی نماید.

س ۵۶: آیا اعتقاد به اصل ولایت فقیه از جهت مفهوم و مصداق یک امر عقلی است یا شرعی؟ ج: ولایت فقیه که عبارت است از حکومت فقیه عادل و دین‌شناس حکم شرعی تعبدی است که مورد تأیید عقل نیز می‌باشد، و در تعیین مصداق آن روش عقلایی وجود دارد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان شده است.

س ۶۱: وظیفه ما در برابر کسانی که اعتقادی به ولایت فقیه جز در امور حسبه ندارند، با توجه به اینکه بعضی از نمایندگان آنان این دیدگاه را ترویج می‌کنند، چیست؟ ج: ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی و اداره امور اجتماعی ملت اسلامی در هر عصر و زمان از ارکان مذهب حقّه اثنی عشری است که ریشه در اصل امامت دارد، اگر کسی به نظر خود بر اساس استدلال و برهان به عدم لزوم اعتقاد به آن رسیده باشد، معذور است، ولی ترویج اختلاف و تفرقه بین مسلمانان برای او جایز نیست.

س ۶۳: کلمه ولایت مطلقه در عصر پیامبر اکرم (ص) به این معنی استعمال شده است که اگر رسول اکرم (ص) شخصی را به انجام کاری امر کنند، انجام آن حتماً اگر از سخت‌ترین کارها هم باشد بر آن فرد واجب است، به‌طور مثال اگر پیامبر (ص) به کسی دستور خودکشی بدهند. آن فرد باید خود را به قتل برساند. سؤال این است که آیا ولایت فقیه در عصر ما با توجه به این که پیامبر اکرم (ص) معصوم بودند و در این زمان ولی معصوم وجود ندارد، به همان معنای عصر پیامبر (ص) است؟ ج: مراد از ولایت مطلقه فقیه جامع‌الشرایط این است که دین حنیف اسلام که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد دین حکومت و اداره امور جامعه است، لذا همه طبقات جامعه اسلامی ناگزیر از داشتن ولی امر و حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نماید، و از نظام جامعه اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید، و وسائل پیشرفت و شکوفایی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تأمین کند. این کار در مرحله اجرا ممکن است با مطامع و منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد، حاکم مسلمانان پس از این که وظیفه خطیر رهبری را طبق موازین شرعی به عهده گرفت، باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی بر اساس فقه اسلامی اتخاذ کند و دستورات لازم را صادر نماید. تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است، در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم، بر اختیارات و تصمیمات آحاد امت مقدم و حاکم است، و این توضیح مختصری درباره ولایت مطلقه است.

س ۶۵: آیا بر فقیه‌ای که در کشور جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کند و اعتقادی به ولایت مطلقه فقیه ندارد، اطاعت از دستورات ولی فقیه واجب است؟ و اگر با ولی فقیه مخالفت نماید فاسق محسوب می‌شود؟ و در صورتی که فقیه‌ای اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه دارد ولی خود را از او شایسته تر به مقام ولایت می‌داند، اگر با اوامر فقیه‌ای که متصدی مقام ولایت امر است مخالفت نماید، فاسق است؟ ج: اطاعت از دستورات حکومتی ولی امر مسلمین بر هر مکلفی ولو این که فقیه باشد، واجب است. و برای هیچ کسی جایز نیست که با متصدی امور ولایت به این بهانه که خودش شایسته تر است، مخالفت نماید. این در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راه‌های قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد. ولی در غیر این صورت، مسأله به‌طور کلی تفاوت خواهد کرد.

س ۶۷: آیا ولایت فقیه یک مسأله تقلیدی است یا اعتقادی؟ و کسی که به آن اعتقاد ندارد چه حکمی دارد؟ ج: ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت است که از اصول مذهب می‌باشد. با این تفاوت که احکام مربوط به ولایت فقیه مانند سایر احکام فقهی از ادله شرعی استنباط می‌شوند و کسی که به نظر خود بر اساس استدلال و برهان به عدم پذیرش ولایت فقیه رسیده، معذور است.

س ۱۰۰۳: با توجه به نظر مبارک حضرت امام راحل (قدس سره) و نظر مبارک حضرتعالی و بعضی فقهای دیگر که امر و جوهات راجع به ولی امر مسلمین است، پرداخت و جوهات به غیر ولی امر چه حکمی دارد؟ ج: مقلدین هر یک از مراجع محترم تقلید (دامت برکاتهم)، اگر در پرداخت سهمین مبارکین به استناد فتوای مرجع تقلید خود عمل کنند، موجب برائت ذمه می‌شود.



س ۱۰۰۵: آیا اجازه گرفتن از مجتهدی که مقلد از او تقلید می‌کند، برای مصرف سهم امام (علیه‌السلام) در عمل خیر مثلاً در حوزه علمیه یا دارالایتام، ضرورت دارد و یا اجازه هر مجتهدی کافی است؟ و اصولاً آیا اجازه مجتهد ضروری است؟ ج: اختیار سهمین مبارکین به‌طور کلی مربوط به ولی امر مسلمین است و کسی که بر عهده او و یا در مال وی مقداری حق امام (علیه‌السلام) یا سهم سادات باشد، باید آن را به ولی امر خمس یا وکیلی که از طرف او اجازه دارد، تسلیم کند، و اگر می‌خواهد آن را در یکی از موارد مقرر مصرف کند، باید ابتدا راجع به آن اجازه بگیرد، و در عین حال مکلف باید فتوای مرجع تقلید خود را در آن رعایت نماید.

س ۱۰۴۸: جهاد ابتدایی در زمان غیبت امام معصوم (علیه‌السلام) چه حکمی دارد؟ آیا جایز است که فقیه جامع‌الشرایط مبسوط الید (ولی امر مسلمین) حکم به آن کند؟ ج: بعید نیست که حکم به جهاد ابتدایی توسط فقیه جامع‌الشرایطی که متصدی ولایت امر مسلمین است، در صورتی که مصلحت آن را اقتضا کند، جایز باشد، بلکه این نظر اقوی است.

بررسی:

یک. اکثر استفتائات از جانب ایرانیان و به زبان فارسی صورت گرفته، فتاوی نیز به زبان فارسی داده شده، «سپس به عربی ترجمه شده» (اجوبه الاستفتائات، الطبعة الاولى، ص ۴) و در کویت منتشر شده و بار دیگر در تهران به فارسی چاپ شده است.

دو. مطابق مقدمه دایره استفتائات رهبری فتاوی مذکور در اجوبه الاستفتائات مزجی است، برخی بر گرفته از فتاوی مرحوم آیت‌الله خمینی است، برخی نیز از جانب آقای خامنه‌ای صادر شده است. البته مشخص نیست کدام فتوی از کیست. ظاهراً اکثر فتاوی مطابق تحریرالوسیله و آخرین نظرات آیت‌الله خمینی است و اندکی از آن از قبیل جهاد ابتدایی، بلاد کبیره و لیالی مقمره نظرات جدید شورای استفتاء است به شرحی که گذشت. سه. از جمله فتاوی اختصاصی آقای خامنه‌ای این سه مورد است: سوال ۹: در صحت تقلید از مجتهد جامع‌الشرایط، تصدی مرجعیت یا داشتن رساله عملیه شرط نیست. در پاسخ به سوال ۱۰ اجواز تقلید از مجتهد متجزی محل اشکال اما غیر بعید است. سوال ۱۶: از جمله مولفه‌های اعلمیت این است که نسبت به اوضاع زمان خود به مقداری که در تشخیص موضوعات احکام و ابراز نظر فقهی مؤثر است، آگاه‌تر باشد.

چهار. فتاوی مذکور در این رساله درباره ولایت فقیه خالی از تناقض نیست. در سوال ۵۶ ولایت فقیه حکم شرعی تبعیدی مورد تأیید عقل معرفی شده است. اما در سوال ۶۱ از ارکان مذهب حقه اثنی عشری که ریشه در اصل امامت دارد معرفی شده که ممکن است فردی با استدلال و برهان به عدم لزوم اعتقاد به آن رسیده باشد. حال چگونه ممکن است امری از یک سو حکم شرعی تبعیدی باشد و از سوی دیگر استدلال و برهان بر علیه آن نیز میسر باشد؟ از آن مهمتر اگر ولایت فقیه از ارکان مذهب است چگونه ممکن است فردی که با استدلال و برهان به عدم لزوم اعتقاد به آن رسیده باشد معذور باشد؟! این چنین شیر بی یال و دم و اشکمی خدا هم نافرید! ثالثاً این چه امر اعتقادی (رکن مذهب) است که در عین حال حکم تبعیدی شرعی هم هست؟! در این زمینه در مقاله «مکتب منتظری پاکسازی جمهوری اسلامی از ولایت جائز (ولایت بر قبور و ادب تسلیت)، ۳ دی ۱۳۸۸» به تفصیل صحبت کرده ام. فتاوی رهبری درباره ولایت فقیه از جمله شاهکارهای ایشان و میزان بسیار خوبی برای سنجش دانش فقهی وی است.

پنج. در سوال ۶۷ بار دیگر مشکلات لاینحل باور به ولایت فقیه خود را نشان داده است. از یک سو ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت معرفی شده که از اصول مذهب می‌باشد. از سوی دیگر این گونه افاضه شده که احکام مربوط به ولایت فقیه مانند سایر احکام فقهی از ادله شرعی استنباط می‌شوند. و برای بار سوم گفته شده کسی که به نظر خود بر اساس استدلال و برهان به عدم پذیرش ولایت فقیه رسیده، معذور است. مطمئناً امری با سه ویژگی فوق در کل تعالیم اسلامی یافت نمی‌شود که هم شئون اصول اعتقادی مذهب باشد، هم عدم باور به آن از طریق استدلال معذور باشد، و هم در عین اعتقادی بودن از ادله شرعی استنباط شود. همین یک فتوای متناقض برای عدم صلاحیت اجتهاد کافی است.

شش. یکی از نوآوری‌های جناب آقای خامنه‌ای مبتنی کردن حکم شرعی بر قانون عرفی است. ایشان در سوال ۵۶ تعیین مصداق ولی فقیه را بر اساس روش عقلایی بیان شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دانسته است. در سوال ۶۵ نیز گفته شده عدم جواز مخالفت با ولی فقیه در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راههای قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد. ولی در غیر این صورت، مسأله به‌طور کلی تفاوت خواهد کرد. اینکه در فتوای شرعی به قانون اساسی استناد می‌شود حکایت از فقدان طریق شرعی در مسأله است. چه اگر داشت به جای رجوع به قانون عرفی به آن طریق شرعی استناد می‌کرد.

هفت. آیا خمس را منحصر باید به ولی فقیه داد و مراجع تقلید مجاز به دریافت و تصرف در خمس نیستند؟ جناب آقای خامنه‌ای ابتدا همانند آذری مقدم قائل به وجوب پرداخت خمس به حاکم اسلامی است (در الفوائد فی اجوبه القائل، ص ۵۹). در سال ۱۳۷۵ نیز فتوی داده است که خمس می‌باید به ولی امر خمس که همان ولی امر مسلمین باشد یا وکیل وی باید پرداخت شود نه هر مجتهد جامع‌الشرایطی (اجوبه الاستفتائات،



متن عربی، چاپ اول، سوال ۱۰۲۵، ص ۳۱۵) اما خیلی زود از فتوای قبلی عقب نشینی می‌کند: «مقلدین هر یک از مراجع محترم تقلید (دامت برکاتهم)، اگر در پرداخت سهمین مبارکین به استناد فتوای مرجع تقلید خود عمل کنند، موجب براءت ذمه می‌شود.» (اجوبه الاستفتائات، متن فارسی، پایگاه اطلاع رسانی دفتر رهبری، سوال ۱۰۰۳) اگر پرداخت خمس به ولی امر واجب باشد چگونه پرداخت آن به مراجع تقلید موجب براءت ذمه می‌شود؟! این تناقض در سوال ۱۰۰۵ متن فارسی اجوبه نیز مشخص است. چگونه مکلف هم نظر مرجع تقلید خود را رعایت کند و هم کل سهمین مبارکین را وجوبا به ولی امر یا وکیل وی تسلیم کند؟!

هشت. این گونه تناقضها که در فتاوی منسوب به جناب آقای خامنه‌ای در دو کتاب اجوبه و درر کم نیست، قابل حل است به اینکه بپذیریم افراد مختلفی در شورای استفتاء با مبانی متفاوت و انشاءهای مختلف این پاسخها را داده‌اند، و مقام رهبری نیز به دلیل اشتغالات کثیره و عدم دانش فقهی لازم متوجه این تناقضات و ناهماهنگی‌ها نشده است.

نتیجه: جناب آقای خامنه‌ای در سخنرانی مورخ ۲۳ آذر ۱۳۷۳ اعلام می‌کند که از اعلام مرجعیتش اطلاع نداشته و اگر اطلاع می‌داشت از پخش آن جلوگیری می‌کرد. اسناد و شواهد متعددی که در قسمت‌های پیشین ارائه شد به علاوه روایات آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله منتظری و آیت‌الله آذری قمی نشان می‌دهد که ایشان نه تنها خبر داشته بلکه از سال‌ها قبل برای آن برنامه ریزی کرده بود. ایشان به این دلیل که در خارج از کشور بار مرجعیت بر زمین مانده مرجعیت خارج از کشور را متواضعانه قبول می‌فرمایند. مرزهای جغرافیایی هیچ دخالتی در احکام شرعی تقلید ندارد. ایشان برخلاف ادعای خود به پرسش‌های شرعی ایرانیان پاسخ می‌دهد و وجوهات شرعی ایرانیان را نیز به احسن وجه اخذ می‌کند. ایشان در همین سخنرانی با کنایه ابلیس من التصریح آیت‌الله منتظری را چند بار به خیانت متهم می‌کند. ده روز بعد از سخنرانی رهبری در روزهای ۲ و ۳ دی ۱۳۷۳ اماموران لباس شخصی در پناه نیروهای امنیتی و انتظامی به درس آیت‌الله منتظری حمله می‌کنند، حسین را تخریب و با شعارهای زننده طلاب را به تعطیل درس تهدید می‌کنند. این حملات را معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات سازمان داده بود. رساله اجوبه الاستفتائات در اواخر ۱۳۷۳ منتشر می‌شود. تناقض‌های موجود در این رساله از جمله در بحث ولایت فقیه و خمس از ادله عدم اجتهاد مفتی آن است.

## باب دوازدهم. ریشه‌یابی محدودیت‌های آیت‌الله آذری قمی

الف. آیت‌الله آذری قمی از حوالی سال ۷۳ خود را در پاره‌ای ابواب فقهی صاحب نظر می‌دانست، و از اینکه از انتشار فتاوایش جلوگیری کرده‌اند بسیار خشمگین بود: «امروز لازم می‌دانم در بسیاری از مسائل که اتفاقاً در رساله‌های فعلی موجود نیست ضرورت دارد که از من تقلید شود خصوصاً مسائل اقتصادی و قضائی و اجتماعی نظام. امروز جلوگیری از چاپ رساله یادآور انگیزاسیون قرون وسطی آن هم درباره مرجعیت می‌باشد.» (نامه سرگشاده به اعضای بنیاد رسالت ۹ آبان ۱۳۷۴)

وی در همین زمینه خطاب به جامعه مدرسین می‌نویسد: «من از خودم مثال می‌زنم کسی که از سال ۲۰ در همه نهضت‌های دینی شرکت فعال داشته و اکنون با کبر سن و مرض و قریب ۸۰ جلد کتاب که اکثراً مربوط به حکومت اسلامی و فقه و مسائل مختلف آن است به جرم حق‌گویی و دفاع از اسلام و مصالح نظام مورد بی‌مهری مقام رهبری و شما آقایان محترم قرار می‌گیرد.» (نامه مورخ ۱۱ خرداد ۱۳۷۶ به جامعه مدرسین) او برای بار سوم در این زمینه به هاشمی رفسنجانی شکایت می‌کند: «به جنابعالی و مقام معظم رهبری مکرراً تذکراتی داده ام ولی هرگز با روی خوش مواجه نشده‌ام بلکه رساله علمیه‌ای که درباره حکومت اسلامی و احکام حکومتی نوشته ام گرفتار ممیزی ارشاد و مستی که به اعتراف خودشان علم و سواد ممیزی رساله مرا نداشته‌اند شده است!» (نامه مورخ ۲ مرداد ۱۳۷۶ به هاشمی رفسنجانی)

آذری قمی برای چهارمین بار در نامه سرگشاده به خاتمی رئیس‌جمهور می‌نویسد: «ممیزی وزارت ارشاد [دوران هاشمی] نوشته به سه علت از چاپ رساله واستفتائات شما جلوگیری می‌شود:

۱. اینکه شما نوشته اید آیت‌الله بهجت اعلم است، و معنایش این است که آقای خامنه‌ای برترین نیست.
۲. شرایطی که برای رهبری ذکر کرده اید توهین به مقام معظم رهبری است.
۳. مطلب سومی که آب پاکی را روی دست من ریخته این است که رساله شما مسائل حکومتی است، چنانچه مسائل حکومتی رساله آیت‌الله منتظری حذف شده است.» (نامه ۵ آبان ۷۶ به خاتمی)



وی برای پنجمین بار در دومین نامه تفصیلی به هاشمی رفسنجانی می‌نویسد: «امروز خود را در مسائل حکومتی بویژه مسائل اقتصادی اعلم می‌دانم... پس از تصویب مرجعیت مقام رهبری و قبول ایشان لازم دیدم که اجازه دهم مرجعیت مرا اعلام کنند که به مسائل و نظرات اقتصادی من که نظرات امام است اعتنا شود که متأسفانه اجازه چاپ رساله هم داده نشد.» (نامه آذر ۱۳۷۶ به هاشمی رفسنجانی)

ب. به هر حال در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۷۳ روزنامه رسالت نوشت: «مقالات تحقیقی آیت‌الله آذری قمی در مورد ولایت فقیه فصل ارزنده‌ای از کار روزنامه رسالت است.» بعد از آن روزنامه رسالت از انتشار مقالات آذری قمی امتناع می‌کند!

«چرا شما باعث شدید که من به روزنامه‌های دیگر متوسل شوم؟... هشت سال روزنامه رسالت حق مرا تضییع کرده و به من جفا کرده...» (نامه سرگشاده به اعضای بنیاد رسالت آبان ۱۳۷۴)

«بعضی می‌گویند تمام فتنه گریه‌های من به خاطر ممنوعیت رساله یا مبلغ پولی است که ماهانه معظم له برای خانواده‌های شهدا، فقرا، سادات یا هزینه‌های دفتر می‌دادند می‌باشد، آیا این مشکل را با اجازه چاپ رساله یا پرداخت مبلغ فوق نمی‌توان حل کرد و به چنین فضیحتی تن در نداد؟! من این دو جهت را جدا تکذیب می‌کنم.» (نامه به هاشمی رفسنجانی مورخ آذر ۱۳۷۶)

بررسی:

از عبارات فوق مشخص می‌شود که از حوالی سال ۱۳۷۳ دو اتفاق مهم در زندگی آذری قمی افتاده است: یکی از انتشار رساله ایشان جلوگیری شده، ثانیاً مقرری ماهانه به دفتر ایشان از سوی رهبری قطع شده است. اینکه علت انتقادات و مخالفت‌های وی از جمله همین دو مورد بوده است، آیت‌الله آذری تکذیب کرده است. اینکه علل تغییر روش ایشان چه بوده خود ایشان توضیح نداده، اما با توجه به اهمیت رساله برای ایشان و اینکه در کلیه نامه‌های سرگشاده وی فصل مشبعی در این باره است، به نظر می‌رسد این عامل و نیز قطع مقرری برای عالمی که هیچ منبع درآمدی نداشته است بی‌تاثیر نبوده است، و الله عالم.

آقای آذری تنها کسی نبود که به دفتر وی مقرری پرداخت می‌شد. آقای خامنه‌ای به کلیه اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و دیگر بلاد مقرری پرداخت می‌کرد. این مقرری‌ها یکسان نبود، ظاهراً آذری در ته جدول قرار داشته است. برای برخی مدرسین موسسه پژوهشی با کلیه هزینه‌های جاریش تقبل شده است. اگر این بریز و بپاشها شفاف و مطابق قانون انجام شده بود مشکلی نبود، اما با پول بیت المال بدون هرگونه نظارت و حسابرسی و نسبت پرداختها با ترویج شخصی رهبر و دوری و نزدیکی با او قابل مناقشه است. مدرسان حوزه همانند اساتید دانشگاه حق دارند در قبال خدمات علمی در سن کهولت حقوق بازنشستگی دریافت کنند. این حق امثال آذری بود، نه امتیازی برای کسی. اما تا زمانی که آذری از رهبری حمایت می‌کند و از تعطیل توحید عملی توسط ولایت مطلقه و مجزی نبودن پرداخت وجوهات شرعیه به غیر ولی فقیه داد سخن می‌دهد، او را اکرام کردن، و به مجردی که وی لب به انتقاد می‌گشاید مقرری را قطع کردن، این عین ترویج امیال شخصی با بیت المال است.

جلوگیری از انتشار رساله آیت‌الله آذری قمی، امتناع روزنامه رسالت از درج یادداشت‌هایش و قطع مقرری ناچیز رهبری به وی سبب خیر شد. این سه امر چشم آذری را به واقعیت گشود و چیزهایی را دید و اموری را لمس کرد که قبل از آن هرگز ندیده و لمس نکرده بود. این سه امر باعث شد او در سازمان فکری خود تجدید نظر کند و از «آذری متقدم» به «آذری متأخر» تغییر عقیده بدهد. آذری مدافع ولی فقیه و ولایت فقیه متوقف شد. «آذری متأخر» متولد شد. نظام ولایت فقیه با «آذری متأخر» چه کرد؟ این بحثی است که در بخش دوم رساله ذکر مصیبت آیت‌الله آذری قمی تشریح خواهد شد، انشاء الله.

آیت‌الله آذری قمی بعد از وفات آیات گلپایگانی و اراکی رساله نوشته، در مسائل حکومتی، اقتصادی و اجتماعی خود را اعلم می‌دانسته و ادعای مرجعیت داشته است. هم دوره‌ای‌های او در آن زمان مرجع بالفعل بوده‌اند. اما مقامات حکومتی به دلایلی واهی از انتشار رساله آقای آذری قمی جلوگیری کرده بودند. وی برای رفع توقیف رساله اش - انچنان که خواهد آمد - دست به دامان رهبری هم می‌شود، اما ایشان پاسخ می‌دهد در کار مقامات اجرایی دخالت نمی‌کند! روزنامه رسالت از دهه سوم دی ۱۳۷۳ از انتشار یادداشت‌های موسس و صاحب امتیاز خود امتناع کرده است. کوشش‌های وی برای رفع توقیف از انتشار رساله اش نیز به جایی نرسید. مقرری ناچیز رهبری به دفتر آذری قمی نیز در همین ایام قطع می‌شود. این تضییقات دلیلی جز این نداشته که بعد از بیانیه جامعه مدرسین درباره مرجعیت آقای خامنه‌ای آذری مسأله دار شده بود و احساس کرده بود اگر در سیاست مصلحت ملاک و مدار است، قرار نبود مرجعیت و دیانت نیز چنین باشد. به هر حال این سه عامل موثر در پایان «آذری متقدم» و تولد «آذری متأخر» است.



## نتیجه فصل چهارم:

یک. «اجتهاد مطلق بالفعل» حجت‌الاسلام و المسلمین خامنه‌ای از طریق هیچیک از امارات شرعی تا اواسط خرداد ۱۳۶۸ قابل احراز نیست. نه ایشان چنین ادعایی داشت و نه به چنین عنوانی شناخته می‌شد. برعکس اظهارات ایشان در نماز جمعه تهران و نامه‌های بعدی در دی ۱۳۶۶ درباره ولایت مطلقه فقیه و قبول توبه ظاهری مرتد فطری در قضیه سلمان رشدی در ۲۸ بهمن ۱۳۶۷ از علائم عدم اجتهاد ایشان در آن زمان است. دو. جناب آقای خامنه‌ای از هیچیک از اساتید خود اجازه اجتهاد نداشته، عبارات آیت‌الله خمینی که در زمان خود ایشان منتشر شده بی اطلاعی آقای خامنه‌ای از مبانی فقهی را رد می‌کند اما اجتهاد مطلق وی را اثبات نمی‌کند. منقولات پس از وفات آیت‌الله خمینی غیر از تعارض با نص وصیت نامه ایشان از اثبات اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای در حد افتاء عاجز است.

سه. مجلس خبرگان رهبری در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ با انتخاب آقای خامنه‌ای سه تخلف قانونی و شرعی مرتکب شد: ایشان مفتی و مرجع تقلید بالفعل نبود، ایشان مجتهد مطلق نبود. رهبری ایشان بر اساس مصلحت نظام موقت بود، اما به مردم گفته نشد که این رهبری غیرقانونی بر اساس حکم حکومتی شفاهی، مصلحتی و موقتی است.

چهار. جناب آقای خامنه‌ای بلافاصله بعد از رهبری به سودای مرجعیت می‌افتد. بسیاری از شاگردان آیت‌الله خمینی نیز با زیرپا گذاشتن مبانی جداسازی مرجعیت و رهبری مورد نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی که به بازنگری قانون اساسی انجامید، مرجع بودن رهبر را به مصلحت نظام می‌دانند. برای فردی که ۱۴ سال از هرگونه درس و بحث فقهی دور بوده، از مهر ۱۳۶۸ جلسات بازآموزی فقهی تحت عنوان شورای استفتاء با حضور ده تن از فقهای حکومتی تشکیل می‌شود.

پنج. جناب آقای خامنه‌ای که در عمرش خارج اصول تدریس نکرده بود، از سال ۱۳۶۹ تدریس خارج فقه را از کتاب جهاد آغاز می‌کند. تدریس ۴۵ دقیقه‌ای سه روز در هفته که دقایقی از آن نیز به شرح احادیث اخلاقی اختصاص دارد. نزدیک ۵۰۰ نفر در این درس شرکت می‌کنند. از بیست و سه سال تدریس خارج ایشان تقریراتی به این شرح در دست است: حکم فقهی صائین (۳۲ صفحه) و مهاده یا قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس (۸۴ صفحه) هر دو در سال ۱۳۷۴ منتشر شده‌اند، پیاده شده بخشی از کتاب قصاص در پایگاه‌های اطلاع رسانی رهبری نصب شده و از سیزده سال قبل چیزی از افاضات فقهی ایشان منتشر نشده است.

شش. به دنبال بالا گرفتن اعتراض به فقدان شرائط قانونی و شرعی در رهبر منتخب خبرگان در بهار ۱۳۶۹ از شاگردان آیت‌الله خمینی برای تأیید اجتهاد در حد شرائط رهبری استمداد شد. نخستین کسی که به رهبری اجازه اجتهاد داد قاضی القضاات منصوب ایشان محمد یزدی بود. آقایان جوادی آملی، فاضل لنکرانی، مؤمن قمی، مشکینی، صانعی و امینی نیز با شدت و ضعف به رهبر گواهی اجتهاد دادند.

هفت. ایشان بلافاصله بعد از رهبری اخذ وجوهات شرعی را از مردم آغاز می‌کند، از اوایل سال ۱۳۶۹ شروع به پرداخت شهریه به طلبه‌های حوزه‌های علمیه در داخل و خارج می‌کند، و به سوالات شرعی مردم داخل و خارج به عوان مرجع تقلید پاسخ می‌دهد. نخستین مجموعه فتاوی ایشان با عنوان دررفوائد فی اجوبه‌اللقائد در سال ۱۳۷۱ در بیروت منتشر می‌شود. بسیاری از آنچه در این کتاب به عنوان فتوا آمده ارجاع مکلفین به فتاوی آیت‌الله خمینی و تحریرالوسیله ایشان است. آقای خامنه‌ای در این کتاب التزام به ولایت فقیه را از التزام به اسلام و ولایت ائمه (ع) غیرقابل تفکیک اعلام می‌کند که لازمه این فتاوی بی مبنا اخراج منکران ولایت فقیه از اسلام و تشیع است.

هشت. با وفات آیت‌الله خوبی در مرداد ۱۳۷۱ تبلیغ رسمی مرجعیت آقای خامنه‌ای توسط نماینده ایشان در زینبیه دمشق آغاز شد. مهمترین منتقد مرجعیت آقای خامنه‌ای در خارج از کشور مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین فضل الله در حوزه بیروت بود. جمهوری اسلامی از دو طریق جریان سازی علیه برخی آراء کلامی متفاوت فضل الله و برانگیختن رهبران و بدنه حزب الله لبنان علیه وی برنامه تخریبی حذفی گسترده‌ای علیه فضل الله سازمان دهی کرد.

نُه. آیت‌الله موسوی اردبیلی در دی ۱۳۷۲ در خطبه‌های آخرین نماز جمعه اش انتصاب مرجع توسط مرجع سابق را خلاف رویه سنتی شیعه دانست و تصریح کرد که هیچیک از مراجع درگذشته پس از انقلاب از جمله آیت‌الله خمینی کسی را برای پس از خود تعیین نکرده‌اند.

ده. به دنبال تمهیدات عوامل رهبری در داخل و خارج برای جا انداختن مرجعیت ایشان، آیت‌الله منتظری در آبان ۱۳۷۳ توسط آقای مؤمن قمی کتابا به رهبری هشدار می‌دهد که به دلیل عدم صلاحیت از ورود در افتاء، مرجعیت و تصرف در وجوه شرعیه بپرهیزد. وی از دخالت نهادهای امنیتی و قضائی بویژه معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات به شدت انتقاد می‌کند.



یازده. حداقل چهار نفر از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آقایان مومن قمی، طاهری خرم آبادی، طاهر شمس و آذری قمی با مرجعیت آقای خامنه‌ای مخالف بوده‌اند.

دوازده. به دنبال درگذشت آیت‌الله اراکی در ۸ آذر ۱۳۷۳ و سفر هیأت سه نفره مقامات عالی سیاسی و نظامی (ولایتی، سردار رضائی و جواد لاریجانی) از تهران به قم و ملاقات با مراجع و علما معاونت روحانیت و مرجعیت وزارت اطلاعات طی دو روز حداقل یازده گواهی اجتهاد و مرجعیت از علمای قم و تبریز اخذ و منتشر می‌کند، از جمله آقایان کریمی، خاتم یزدی، راستی کاشانی، سید محمد باقر حکیم و هاشمی شاهرودی.

سیزده. سه روز بعد از درگذشت آیت‌الله اراکی دو تشکل روحانی قم و تهران آقای خامنه‌ای را به عنوان مرجع جایزالتقلید به همراه چند نفر دیگر به مردم معرفی می‌کنند. اعلامیه جامعه مدرسین که به امضای آیت‌الله فاضل لنکرانی رسیده بود در سه مورد خلاف آئین نامه جامعه مدرسین منتشره در روزنامه رسمی کشور بود. این اعلامیه‌ها در حوزه‌های علمیه بدعتی در تاریخ تشیع محسوب شده با ادبار مواجه می‌گردد، به چند دلیل از جمله معرفی مجتهد متجزی و فرد فاقد شرائط به عنوان مجتهد جامع شرائط.

چهارده. در ادامه فشار وزارت اطلاعات بر ائمه جمعه و نمایندگان خبرگان و دیگر مقامات روحانی هجده شهادت نامه دیگر بعد از بیانیه جامعه مدرسین در آذر ماه ۷۳ منتشر می‌شود. دو نفر از امضا کنندگان این شهادت نامه‌ها از جمله آیت‌الله طاهری اصفهانی و آیت‌الله آذری قمی اقرار می‌کنند که تحت فشار مقامات امنیتی قضائی این گواهی‌ها را امضا کرده‌اند.

پانزده. جناب آقای خامنه‌ای در سخنرانی ۲۳ آذر ۱۳۷۳ اعلام می‌کند که از اعلام مرجعیتش اطلاع نداشته، اما به دلیل بر زمین مانده بار مرجعیت در خارج از کشور آنرا می‌پذیرد. روایت آیت‌الله مهدوی کنی و آیت‌الله آذری قمی اثبات می‌کند که اظهارات رهبری خلاف واقع و کذب است. ایشان با کنایه ابلغ من التصریح آیت‌الله منتظری را به خیانت متهم می‌کند. ده روز بعد نیروهای لباس شخصی به حسینیه و درس آیت‌الله منتظری حمله می‌کنند.

شانزده. مطابق موازین مذهبی حوزه جغرافیایی هیچ مبنایی در مرجعیت ندارد. اگر فردی صلاحیت مرجعیت دارد متعلق به همه شیعیان است و اگر صلاحیت ندارد، هیچکس مجاز به تقلید از وی نیست. اما عدالت علاوه بر فقاقت شرط اصلی صلاحیت افتاء و مرجعیت است، که جناب آقای خامنه‌ای به دلیل اظهار کذب (بی خبری از اعلام مرجعیت خود) و افترا به استادش آنرا نیز فاقد بوده است.

هفده. آیت‌الله آذری قمی که بعد از وفات آیت‌الله گلپایگانی و اراکی رساله نوشته و در مسائل سیاسی اقتصادی خود را اعلم می‌دانسته با جلوگیری مقامات حکومتی از انتشار رساله اش مواجه می‌شود.

هجده. علاوه بر توقیف رساله، روزنامه رسالت از انتشار یادداشت‌های موسس و صاحب امتیازش از دهه آخر دی ۱۳۷۳ سر باز می‌زند. مقرری ناچیز رهبری به دفتر آذری قمی نیز در همین اوان قطع می‌شود. این عوامل در کنار عدم موافقت آذری قمی با مرجعیت آقای خامنه‌ای دست بدست هم می‌دهد و به تغییر اساسی در مشی آذری قمی می‌انجامد.

## جمع‌بندی بخش اول:

یک. آذری قمی از ۱۳۳۰ تا ۱۳۶۳ مبارزی انقلابی بوده است. در آغاز انقلاب به مدت پنج سال حاکم شرع و قاضی دادگاه انقلاب و نخستین دادستان انقلاب تهران بوده است. نخستین موج توقیف مطبوعات در جمهوری اسلامی توسط وی انجام شده است. آذری یکی از اعضای موسس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، رئیس آن به مدت چهار سال، سخنگوی آن به مدت دو سال و رئیس هیأت مدیره جامعه در زمان ثبت آن بوده است. خلع آیت‌الله شریعتمداری از مرجعیت از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در زمان ریاست او و با بیانیه‌هایی به قلم محمد یزدی رخ داده است. مواضع اقتصادی جامعه مدرسین در زمان ریاست او همسو با شورای نگهبان و آیت‌الله گلپایگانی معارض با مواضع انقلابی آیت‌الله خمینی، دولت و اکثریت نمایندگان مجلس بوده و به عنوان «دفاع از سرمایه‌داری» تلقی می‌شده است. آذری قمی در این دوره همه کاره جامعه مدرسین و بهترین نماینده جریان سنتی اسلام سیاسی و روحانیون انقلابی است که در مواضع اقتصادی با آیت‌الله خمینی و طرفداران انقلابی اختلاف نظر جدی دارد و از این زاویه به آیت‌الله گلپایگانی نزدیک تر است.

دو. آذری قمی از اواسط ۱۳۶۳ تا ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ منتقدی محافظه کار است. در این مرحله از موضع یک محافظه کار سنتی منتقد سیاست‌های انقلابی آیت‌الله خمینی است. بازار آزاد و اقتصاد غیردولتی برای او اهمیتی بیشتر از ولایت فقیه دارد. از ولایت فقیه قرائتی معتدل و حداقلی دارد. در



جریان رأی اعتماد به دولت میرحسین موسوی در مجلس با ارشادی خواندن فرمان رهبری عملاً از آیت‌الله خمینی تبعیت نکرد. در مهر ۱۳۶۳ او پیامی را از آیت‌الله خمینی دریافت می‌کند با این مضمون: «به آقای آذری قمی بگویند که نفوذ و مقام ایشان به گرد پای نفوذ و مقام [آیت‌الله] شریعتمداری در میان علمای اعلام نمی‌رسد، بهتر آن است، دیگر پا را از گلیم درازتر نکنند.» وی در پاسخی تند به آیت‌الله خمینی می‌نویسد: «ولی فقیه، وظیفه‌ای جز ارشاد، نصیحت و راهنمایی ندارد و در مقامی نیست که برای قوه مقننه تکلیف معلوم کند... ولی فقیه، حق تعیین تکلیف و صدور احکام برای مجلس را ندارد.» آیت‌الله خمینی شاگرد جسور خود را تحمل کرد و هیچ برخورد حادی با وی نکرد. آذری قمی نیز اگرچه به انتقادات خود از دولت ادامه داد اما دیگر هیچ انتقاد علنی از آیت‌الله خمینی بعد از تذکر مهر ۶۳ از وی ثبت نشده است. وی بار دیگر همراه با گروه ۹۹ نفره توصیه رهبر انقلاب را دایره به انتخاب نخست وزیر نپذیرفت. انتقادات وی و هفکراش باعث شد که آیت‌الله خمینی ارسال روزنامه رسالت را به جبهه‌ها در سال ۱۳۶۵ ممنوع اعلام کند. در اریهشت سال ۱۳۶۷ جامعه مدرسین نامه انتقادی به آیت‌الله خمینی نوشت که پیش نویس آنرا آذری قمی تهیه کرده بود، تذکر رهبری از این نامه باعث شد که آذری قمی نامه‌های مستقل به ایشان بنویسد و ایشان در پاسخ از آذری دلجویی کند. آذری در آخرین حکم از سوی آیت‌الله خمینی به عضویت شورای بازنگری قانون اساسی منصوب شد.

سه. آذری از ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ تا ۱۸ آذر ۱۳۷۳ سرسپرده ولایت است. در مجلس خبرگان به ولایت آیت‌الله گلپایگانی و معاونت اجرایی حجت‌الاسلام و المسلمین خامنه‌ای رأی داد. برای درج ولایت مطلقه فقیه در متن قانون اساسی بازنگری شده پاپای آقای خامنه‌ای بیش از بقیه اعضا کوشید. در ترویج رهبری و ولایت جناب آقای خامنه‌ای پیش‌تاز بود تا آنجا که مدعی شد سهم امام از خمس را منحصرأ باید به رهبر داد، و ولی فقیه موقتا توحید عملی را هم می‌تواند تعطیل کند. او سرپیچی از اوامر رهبری را گناه کبیره دانست. او حتا برای گرفتن تأیید رهبری آقای خامنه‌ای به همراه هیاتی نزد آیت‌الله منتظری می‌رود. وی در این مقطع ابتدا معتقد به اعلمیت آیت‌الله گلپایگانی، سپس آیت‌الله اراکی و اخیراً آیت‌الله بهجت بود. آذری قمی که از شاخص‌ترین منتقدان مرحوم آیت‌الله خمینی بود در زمان جانشینش (تا آذر ۱۳۷۳) نه تنها لب از هرگونه انتقادی فرو می‌بندد بلکه از رهبری آقای خامنه‌ای که به اجتهاد و اعلمیت وی هم قائل نیست به شدت دفاع می‌کند.

چهار. حوالی آذر و دی ۱۳۷۳ در زندگی آذری اتفاقاتی می‌افتد که به ترتیب باعث تحول وی می‌شود: اول. او که خود را در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اعلم می‌دانسته با ممنوعیت انتشار رساله‌اش مواجه می‌شود. دوم. او که از نزدیک با میزان دانش فقهی آقای خامنه‌ای آشنا بوده وقتی سودای مرجعیت ایشان را مشاهده می‌کند، فشار وزارت اطلاعات را برای تأیید اجتهاد و مرجعیت ایشان بر خود لمس می‌کند، و تلاشهای امثال محمد یزدی را برای جا انداختن مرجعیت رهبری از نزدیک می‌بیند، با بیانیه جامعه مدرسین در تأیید مرجعیت آقای خامنه‌ای - که مشخص نیست وی در جلسه هفت نفره تصمیم‌گیری بوده یا نه - تیر خلاصی به اندیشه او شلیک می‌شود. سوم. از دهه سوم دی ۷۳ روزنامه رسالت از انتشار یادداشت‌های موسس و صاحب امتیاز خود امتناع می‌کند. چهارم. از زمانی که مخالفت آذری با مرجعیت آقای خامنه‌ای آشکار می‌شود مقرری ناچیز رهبری به دفتر آذری قطع می‌شود. آذری اکنون دیگر آذری سابق نیست. آذری متأخر متولد شده است.

پنج. مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای از سه زاویه قابل بررسی است، از ناحیه خود وی، از ناحیه اغلب شاگردان آیت‌الله خمینی و از ناحیه بدنه حوزه‌های علمیه. از ناحیه اول قرائن نشان می‌دهد که ایشان به مجرد رهبر شدن به فکر مرجعیت افتاد، جلسه استفتاء راه انداخت، تدریس خارج فقه آغاز کرد، به طلاب شهریه پرداخت و از مومنان وجوهات شرعیه اخذ کرد، و فتوا داد. با درگذشت آیت‌الله اراکی او اعلام کرد مرجعیت شیعیان خارج از کشور را پذیرفته است بررسی تفصیلی سرگذشت تحصیلی جناب آقای خامنه‌ای نشان می‌دهد که ایشان به زحمت مجتهد متجزی بوده و از دوران تحصیل، هم بحثها، تقریرات، اجازه اجتهاد، اظهار نظر اساتید هیچ قرینه‌ای دال بر اجتهاد ایشان بدست نمی‌آید. آیت‌الله منتظری که زمانی استاد اشارات آقای خامنه‌ای بوده در آبان ۷۳ کتبا به وی تذکر داد صلاحیت افتاء و مرجعیت ندارد و همت خود را مصروف مدیریت کشور کند.

شش. واقعیت این است که جمع قابل توجهی از شاگردان آیت‌الله خمینی در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ مصلحت نظام را بر موازین دینی و مذهبی مقدم دانستند و بر خلاف قانون اساسی وقت فردی که نه مجتهد مطلق بود و نه مفتی و مرجع تقلید بالفعل به رهبری موقت انتخاب کردند، اما به مردم نگفتند که رهبری موقت، بر اساس مصلحت و خلاف قانون اساسی است. با بازنگری قانون اساسی مشکل فقدان شرط مرجعیت و رهبری موقت حل شد، اما مشکل فقدان اجتهاد مطلق باقی بود. خبرگان نه تنها از این نقیصه چشم پوشیدند، بلکه در نیمه نخست سال ۱۳۶۹ هفت نفر از ایشان اجتهاد مطلق آقای خامنه‌ای را هم امضا کردند. اگر چه این گواهی‌های اجتهاد در حد کاربردی لازم برای مقام رهبری بود و به دلیل حل بحران مشروعیتی که رهبری با آن درگیر بود صادر شده بود، اما نشان از انتخاب تاریخی مدرسه آیت‌الله خمینی داشت: برای حفظ نظام می‌توان در تشخیص شرائط علمی مسامحه کرد و مدیریت بر فقاقت ترجیح دارد. اما از سال ۱۳۷۳ موج تأیید صلاحیت آقای خامنه‌ای برای افتاء و مرجعیت



به راه افتاد. در آذر ۱۳۷۳ بالاخره حدود سی نفر از روحانیون شاخص غالباً از شاگردان آیت‌الله خمینی و مرتبط با مقامات حکومتی اجتهاد و مرجعیت آقای خامنه‌ای را کتبا تأیید کردند. دو تشکل اصلی روحانی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران ایشان را در زمره چند مرجع جائزالتقلید به مردم معرفی کرد. اگر یکی از طرق مرجعیت و جواز تقلید را بینه یا دو شاهد خبره بدانیم، آقای خامنه‌ای ولو به کمک تهدید وزارت اطلاعات و سپاه و دادگاه ویژه روحانیت، یا تطمیع با چرب و شیرین دنیا یا متقاعد کردن فقهای ساده اندیش که مرجعیت او تقویت تنها نظام شیعی جهان است توانست مقام افتاء و مرجعیت خود را جا بیندازد. اما آنچه در این میان از دست رفت اعتبار بسیاری از روحانیون شیعه و مدرسه آیت‌الله خمینی بود. فقیهان اهل سنت مدتها قبل به همین راه رفته بودند. و مدرسه آیت‌الله خمینی نیز بقای نوع خود بر قدرت را بر رعایت موازین شرعی ترجیح داد. مرجعیت آقای خامنه‌ای بر اساس مصلحت نظام بزرگترین ضربه به اعتبار دینی و اخلاقی مدرسه آیت‌الله خمینی بود.

هفت. بدنه سنتی حوزه مرجعیت آقای خامنه‌ای را نپذیرفت. تاییدهای شاگردان آیت‌الله خمینی و جامعه مدرسین را دخالت ارباب قدرت در باب مرجعیت و مخدوش کردن استقلال حوزه‌های علمیه ارزیابی کرد. اما آن چنان که مشی عالمان سنتی بوده سکوت کردند. تنها با عدم تاییدشان می‌توان دریافت که به این امر معترضند. معدودی از فقیهان شاگرد آیت‌الله خمینی البته به این امر اعتراض کردند. آیت‌الله منتظری نخستین و شاخص ترین معترض بود. او با صراحت اعلام کرد آقای خامنه‌ای فاقد صلاحیت مرجعیت و افتاء است و با اعلام مرجعیت وی و دخالت نهادهای امنیتی در تعیین مرجع شاهد «ابتدال مرجعیت شیعه» هستیم. آیت‌الله آذری قمی نیز دومین فقیهی بود که با هر انگیزه‌ای به مخالفت علنی با مرجعیت آقای خامنه‌ای پرداخت. احراز جواز تقلید مراجع اگر از طریق بینه صورت بگیرد، در صورتی است که معارض با شهادت بینه بر خلاف نباشیم. این دو فقیه شهادت به فقدان صلاحیت آقای خامنه‌ای برای افتاء و مرجعیت داده‌اند. اگر به کثرت تعداد شاهدان اجتهاد، افتاء و مرجعیت ایشان تمسک شود، این کثرت به دلیل شبهه بسیار قوی «تأثیر تثلیث تطمیع، تهدید یا توهم توقف کیان تنها نظام شیعی جهان بر مرجعیت رهبری» بر اینگونه شهادت و نیز قرائن متعدد دال بر عدم صحت این اجازات قابل اتکاء نیست. بر فرض تعارض و تساقط شهادت‌های متعارض اصل عدم اجتهاد و عدم صلاحیت افتاء و مرجعیت جاری است. با توجه به شبهه بسیار قوی «تثلیث تهدید، تطمیع و توهم» هیچ «شیاع علمی» بر صلاحیت ایشان برای افتاء هم تحصیل نمی‌شود. در نتیجه مقتضای کلیه موازین اصولی فقه شیعه عدم احراز اجتهاد مطلق و عدم صلاحیت افتاء و عدم صلاحیت مرجعیت حجت‌الاسلام و المسلمین آقای سید علی حسینی خامنه‌ای است. نگارنده از انتقادات و پیشنهادات اهل نظر استقبال می‌کند. و الحمدلله.

پایان بخش اول

۲ خرداد ۱۳۹۲

محسن کدیور

kadivar.mohsen59@gmail.com

\*\*\* یادداشت‌ها \*\*\*

(۳۱) در مورد مرجعیت خارج کشور آقای خامنه‌ای ذکر خاطره یکی از مرتبطين با سفارت جمهوری اسلامی در یکی از کشورهای اروپائی خالی از فایده نیست: «بین سال ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۸ دوستانی در پی جمع اوری امضا از روحانیون خارج کشور برای مرجعیت آقای خامنه‌ای بر آمدند با من هم تماس گرفتند من از امضای بیانیه استنکاف کردم، البته آنها که امضا کردند بعدها به عرش رسیدند. من البته توانایی نداشتم به صراحت دلیل امضا نکردنم را بگویم. به بهانه‌ای از امضا خودداری کردم. همان زمان به یکی از دوستان که از قضا فرد فهمیده‌ای بود و مشوق من برای امضا بود گفتم واقعا شما آقای خامنه‌ای را در حد مرجعیت یا حتا اعلم می‌دانید که به شیعیان خارجی زبان بسته معرفی کنیم؟ پاسخ داد: خیلی مهم نیست! ایشان که رساله ندارد. شیعیان هم که در نهایت در مسایل فقهی به رساله مراجع تقلید رجوع می‌کنند، رساله‌ها هم که در غالب احکام عین هم است، لذا عملاً مردم فقط در مسایل سیاسی به ایشان رجوع خواهند کرد. البته اشاره‌ای هم داشت که حالا از تهران هم از ما خواسته‌اند که مرجعیت خارج از کشور ایشان را ما امضا کنیم، ما هم امضا می‌کنیم تا گمان نکنند ما با نظام یا با رهبری زاویه داریم.»



\*\*\* منابع \*\*\*

- الف. کتاب‌های عربی
- السيد محمد علی الحسيني الميلاني، علم و جهاد: حياة آية الله العظمى السيد محمد هادي الحسيني الميلاني، ۱۴۲۷ق، قم، لسان الصدق، مجلدان.
  - الشيخ محمد حسن النجفي، جواهرالكلام في شرح شرايع الاسلام، ج ۴۱.
  - السيد روح الله الموسوي الخميني، تحرير الوسيلة، ج ۲.
  - السيد علي الخامنئي، درر الفوائد في اجوبة القائد، بيروت، دارالوسيلة، ۱۳۷۱/۱۹۹۳/۱۴۱۳.
  - ولي أمر المسلمين سماحة آية الله العظمى السيد علي الحسيني الخامنئي دام ظلّه الوارف، اجوبة الاستفتاءات، الجزء الأول العبادات، الكويت، دار النبأ للنشر والتوزيع، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
  - السيد محمد حسين فضل الله، عن سنوات و مواقف و شخصيات، هكذا تحدث هكذا قال، حاورته منى سكرية، دارالنهار، بيروت، ۲۰۰۷.
- ب. کتاب‌های فارسی
- صحیفه امام، مجموعه آثار امام خمینی (بیانات، پیامها، مصاحبه ها، احکام، اجازات شرعی و نامه ها)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۵، مجلدات ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۰ و ۲۱.
  - بازسازی و سازندگی: کارنامه و خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۸، به اهتمام علی لاهوتی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۱.
  - خبرگان ملت، تهران، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، جلد اول، ۱۳۷۸.
  - جامعه مدرسین از آغاز تا کنون، جلد دوم: فعالیتها ۸۴-۱۳۷۵، جلد سوم: زندگی نامه اعضا، تدوین محسن صالح، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۵.
  - هستی و مستی، حکیم عمر خیام نیشابوری به روایت حکیم دکتر دینانی، گفتگوی کریم فیضی با غلامحسین ابراهیمی دینانی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۸۸.
  - هدایت الله بهبودی، شرح اسم: زندگی نامه آیت الله سید علی حسینی خامنه‌ای (۱۳۵۷-۱۳۱۸)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، چاپ ششم، ۱۳۹۱.
  - مرجعیت حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مد ظلّه العالی) از دیدگاه فقها و بزرگان، تهیه و تنظیم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۳.
  - رهبری فرزانه از نسل کوثر، تدوین پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۷۸.
  - یادنامه علامه امینی، سید جعفر شهیدی و محمد رضا حکیمی، مشهد، توس، ۱۳۵۲.
  - همپای انقلاب، خطبه‌های نماز جمعه حضرت آیت الله العظمی موسوی اردبیلی، گردآوری و تدوین محمد باقر نجفی کازرونی، قم، انتشارات دانشگاه علوم انسانی مفید، ۱۳۸۵.
- ج. نشریات
- روزنامه رسمی، سال ۱۳۶۰.
  - روزنامه جمهوری اسلامی، سالهای ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷.
  - روزنامه رسالت، سالهای ۱۳۶۷، ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳.
  - روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۶۷.
  - فصلنامه حکومت اسلامی، (مجله دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری) قم، سال یازدهم، ۱۳۸۵.
  - فصلنامه فقه اهل بیت (ع)، قم، سال اول تا سوم ۷۶-۱۳۷۴.
  - فقه اهل البيت (ع)، قم، السنة ۲-۱، ۱۴۱۸-۱۴۱۷هـ.
  - فصلنامه فقه: کاوشی نو در فقه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹.
  - ماهنامه پاسدار اسلام، سال ۳۰، قم، ۱۳۹۰.



## د. منابع مجازی

- خاطرات آیت‌الله منتظری، ۱۳۷۹.
- انتقاد از خود: عبرت و وصیت، گفتگوی صریح سعید منتظری با آیت‌الله العظمی منتظری، ۱۳۸۷.
- محسن کدیور، مکتب منتظری پاکسازی جمهوری اسلامی از ولایت جائر (ولایت بر قبور و ادب تسلیم)، ۳ دی ۱۳۸۸.
- محسن کدیور، استیضاح رهبری، ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی، نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری، ۲۶ تیر ۱۳۸۹.
- پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت‌الله العظمی سید محمد حسین فضل الله
- پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری.
- دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای.
- پایگاه اطلاع رسانی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران.
- خبرگزاری برنا وابسته به سازمان ملی جوانان.
- پایگاه ضلال نت.
- وبسایت شخصی دکتر محسن اسماعیلی.
- پایگاه اطلاع رسانی آیت‌الله سید علی حسینی اشکوری.

## ه. دست‌نوشته‌های آیت‌الله احمد آذری قمی

- نامه سرگشاده به اعضای بنیاد رسالت در پاسخ به به نامه آقای شمیرانی، ۹ آبان ۱۳۷۴، (۲۸ صفحه تایپ‌شده).
- نامه به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۱ خرداد ۱۳۷۶، (۱۱ صفحه دست‌نویس).
- نامه سرگشاده به ریاست جمهوری اسلامی ایران و مجمع تشخیص مصلحت جناب آقای هاشمی رفسنجانی، ۲ مرداد ۱۳۷۶، (۱۰ صفحه تایپ‌شده)
- نامه سرگشاده به سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور، ۵ آبان ۱۳۷۶، (۳۴ صفحه تایپ‌شده).
- نامه به حجت‌الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی، [آذر ۱۳۷۶]، (۴۲ صفحه دست‌نویس)

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## دفاعیه عیسی سحرخیز در دادگاه و نقد نظام و رهبری، ۲۷ تیر ۱۳۸۹

به نام خداوند جان و خرد  
ریاست محترم دادگاه

اجازه دهید سخنان خود را با اصل ۱۶۸ قانون اساسی شروع کنم. این اصل بنیانی که بر پایه حقوق ملت در جهت صیانت از حقوق مردم در برابر حاکمان و ناقضان حقوق شهروندی در میثاق ملت گنجانده شده، تأکید دارد «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد...».

همان‌گونه که دو هفته پیش در بیانیه‌ای خطاب به ملت اعلام کردم، من تنها در دادگاهی به دفاع از خود می‌پردازم که این اصل در خصوص من، که اتهام مطبوعاتی است، شغلم روزنامه‌نگاری است، ابزار کارم قلم و حیطة فعالیتیم رسانه است، به‌طور دقیق اجرا شود که ظاهراً قرار است نشود، نه دادگاه انقلاب که این شعبه از آن به جرائم امنیتی رسیدگی می‌کند، در جایگاه محاکم دادگستری قرار دارد، نه هیأت منصفه در دادگاه حاضر است و نه «علنی» بودن آن، به آن صورت که نویسندگان قانون اساسی منظورشان بوده است و ملت به آن رأی داده‌اند، عملی شده است. لذا نسخه دفاعیه خود را به پیشگاه ملت که به عنوان اصلی‌ترین قاضی و هیأت منصفه هستند، تقدیم خواهم کرد و تصویر آن را جهت درج در پرونده خدمت شما تقدیم می‌دارم.

والسلام

عیسی سحرخیز

۸۹/۴/۲۷

به نام خداوند جان و خرد

«نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد  
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد  
صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی  
شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد  
خوش بود گر محک تجربه آید به میان  
تا سیه‌روی شود هرکه در او غش باشد  
خط ساقی گر ازین گونه زند نقش بر آب  
ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد  
ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست  
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد» [حافظ]

ریاست محترم، هیأت منصفه ارجمند دادگاه، و حضار محترم

اجازه دهید دفاعیه خود را با کلام حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) آغاز کنم که حاکم برحق و نمونه عالی عدالت است، بخشی از نامه‌ای که ایشان برای حاکم منتخب مصر ارسال فرمود و به «فرمان مالک اشتر نخعی» معروف است. مسلماً هر حکومتی که از اسلام، به ویژه مذهب شیعه دم بزند



نمی‌تواند راهی به‌جز الگویی که حضرت علی به والیانش ارائه داده برگزیند، و اگر چنین کرد و روشی دیگر برگزید باید در شیعی بودن آن حکومت و اسلامی بودن آن نظام شک کرد.

بخشی از فرمان امام علی (ع) (به نقل از نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام، صفحات ۹۹۴ تا ۹۹۷) چنین است:

«پس بدان ای مالک، من تو را به شهرهایی فرستادم که پیش از تو حکمرانان دادرس و ستمگر در آن بوده، و مردم به کارهای تو همان‌طور نظر می‌کنند که تو به کارهای حکمرانان پیش از خود می‌نگری، و درباره تو همان می‌گویند که تو درباره آنها می‌گویی. و به سخنانی که خداوند به زبان بندگانش (از نیک و بد) جاری می‌فرماید می‌توان به نیکوکاران پی‌برده و آنها را شناخت (اگر از آنها نیکویی بر زبان‌ها جاری باشد). مردم ایشان را نیکوکار شمرده دعا می‌نمایند، و اگر در زبان بدنام باشند آنان را بدکار دانسته نفرین می‌کنند؛ از این رو حکمران چه مسلمان باشد و چه کافر، و هر زمامدار قومی باید کاری کند که ذکر جمیل و نام نیکویش به یادگار بماند تا مردم درباره‌اش دعای خیر نمایند و بر اثر آن نیکبختی جاوید به دست آورند. پس باید بهترین اندوخته‌های تو کردار شایسته تو باشد. و بر هوا و خواهش خود مسلط باش و به نفس خویش از آنچه برایت حلال و روا نیست بخل بورز، زیرا بخل به نفس انصاف و عدل است و از او در آنچه او را خوش آید یا ناخوش سازد.

و مهربانی و خوش رفتاری و نیکویی بارعیت در دل خود جای ده، نه آنکه در ظاهر اظهار دوستی کرده و در باطن با آنان دشمن باشی که موجب پراکندگی رعیت گردد؛ چنان‌که در قرآن کریم (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) به پیامبر اکرم می‌فرماید: بر اثر بخشایش خدا، تو با مردم مهربان گشتی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی از گردت پراکنده می‌شدند؛ پس «اگر به تو بدی کنند» از آنان در گذر و برایشان آمرزش خواه، و در کار «جنگ» با ایشان مشورت نما و «پس از مشورت» اگر تصمیم گرفتی به خدا اعتماد کن که خدا اعتمادکنندگان را دوست دارد. و مبدا نسبت به ایشان چون جانور درنده بوده، خوردن‌شان را غنیمت دانی که آنان دو دسته‌اند، یا با تو برادر دینی‌اند و یا در آفرینش مانند تو هستند که از پیش گرفتار لغزش بوده و سبب‌های بدکاری به آنان رو آورده و عمداً و سهواً در دسترس‌شان قرار می‌گیرد؛ پس با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن، همان‌طور که دوست داری خدا با بخشش و گذشت‌اش تو را بیامرزد؛ زیرا تو بر آنها برتری، و کسی که تو را به حکمرانی فرستاده از تو برتر است، و خدا برتر است از کسی که این حکومت را به تو سپرده و خواسته است کارشان را انجام دهی، و آنان را سبب آزمایش تو قرار داده.

مبدا خود را برای جنگ با خدا آماده سازی که تو را توانایی خشم او نبوده و از بخشش و مهربانی‌ها بی‌نیاز نیستی، و هرگز از بخشش و گذشت پشیمان و به کیفر شاد مباش، و به خشمی که می‌توانی مرتکب نشوی شتاب منما، و مگو من مأمورم و امر می‌کنم پس باید فرمان مرا بپذیرید. و این روش سبب فساد و خرابی دل و ضعف و سستی دین و تغییر و زوال نعمت‌ها می‌گردد. و هرگاه سلطنت و حکومت برایت عظمت و بزرگی یا کبر و خودپسندی پدید آورد، به بزرگی و پادشاهی خدا که فوق تو است و به توانایی او نسبت به خود به آنچه از جانب خویش بر آن توانا نیستی نگر که این نگرستن، کبر و سرکشی تو را فرو می‌نشانند، و سرافرازی را از تو بازمی‌دارد، و عقل و خردی که از تو دور گشته به سویت برمی‌گردد.

برحذر باش از برابر داشتن خود با خدا در بزرگواری‌اش، و مانند قرار دادن خویش را به او در توانایی‌اش، زیرا خدا هر گردن‌کش و مستکبری را خوار می‌گرداند.

با خدا به انصاف رفتار کن و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش می‌داری درباره مردم انصاف را از دست مده و اگر نکنی، ستمکار باشی و کسی که با بندگان خدا ستم کند خدا به جای بندگانش با او دشمن است، و خدا با هر که دشمن باشد برهان و دلیل‌اش را نادرست می‌گرداند (عذرش را نمی‌پذیرد)؛ و آن‌کس در جنگ با خداست تا اینکه از ستم دست کشیده و توبه و بازگشت نماید، و تغییر (از دست رفتن) نعمت خدا و زود به خشم آوردن او را هیچ چیز موثرتر از ستمگری بر بندگان خدا نیست، زیرا خدا دعای ستمدیدگان را شنوا و در کمین ستمکاران است.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

حتماً استحضار دارید که اینجانب، عیسی سحرخیز را درست یک سال و دو هفته پیش در تاریخ ۸۸/۴/۱۲ به شواهد مندرجات پرونده «۸۸/۱۱۲۵۷/ط د» در شهرک پنج‌دستگاه روستای تیرکده شهرستان نور دستگیر کردند. مأموران وزارت اطلاعات استان مازندران (به احتمال زیاد شهرستان ساری) در روز واقعه در شرائطی که احتمالاً از مسؤولان مافوق خود (از جمله وزیر وقت اطلاعات، حجت‌الاسلام غلامحسین محسنی اژه‌ای، و محمود احمدی‌نژاد، مسؤول مستقیم ایشان که به تبع مقام و مطابق تصریح قانون اساسی، از جمله اصول ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶ و ۱۳۷، مسؤولیت کلیه دستورها و نظارت بر اقدامات اعضای کابینه را به عهده دارد) دستور داشتند، بدون دلیل به ضرب و جرح اینجانب پرداختند که



پیامد آن وارد آمدن صدمات شدید منتهی به ورم و کبودی در پهلوها، مچ‌های دست و صدمه تاندون شانه چپ، به ویژه شکستگی دنده و جدا شدن استخوان‌های بخش پایین سمت چپ قفسه سینه از ناحیه غضروف بخش اصلی بوده است.

سرتیم وزارت اطلاعات در زمان دستگیری این بحث را مطرح می‌کرد که اگر کسی بخواهد برای من «کله‌شقی» کند حتماً اگر فرزندم باشد، من حال او را جا می‌آورم. این سخن، خود بیانگر شناخت قبلی وی از من بر اساس معرفی شخصیت‌ام از سوی مقام‌های مافوق (و احتمالاً وزیر مربوطه) است.

اعمال شکنجه و وارد کردن ضربات سنگین مشت و لگد توسط دست‌کم ۶ مأمور، نقض صریح و آشکار قوانین داخلی کشور، به ویژه قانون اساسی و قانون مجازات اسلامی است.

اصل سی و هشتم قانون اساسی تصریح می‌کند: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت، اقرار یا سوگندی فاقد اعتبار و ارزش است. متخلف از این اصل می‌بایست طبق قانون، مجازات می‌شود.» موضوعی که در اصل ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی نیز مورد تأکید قرار گرفته است: «هریک از مستخدمین و مأمور قضائی یا غیرقضائی دولتی برای اینکه متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید، علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه، حسب مورد حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد.»

احتمالاً بیش از من و بهتر از من و حضار می‌دانید که جمهوری اسلامی ایران نسبت به قوانین و مقررات بین‌المللی (از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر) متعهد شده است. در ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق نیز بشر آمده است: «هیچ‌کس را نباید مورد ظلم و شکنجه و رفتار یا کیفری غیرانسانی و یا تحقیرآمیز قرار داد.» و در ماده ۱۱ این میثاق بین‌المللی تأکید شده است: «هرکس که به ارتکاب جرمی متهم می‌شود این حق را دارد که بی‌گناه فرض شود تا زمانی که جرم او بر اساس قانون در یک دادگاه علنی که در آن تمامی ضمانت‌های لازم برای دفاع او وجود داشته باشد ثابت شود.» طرفه آنکه وقتی اینجانب مورد بدرفتاری و خشونت جسمی و ضرب و جرح قرار گرفتم و به مأموران اعلام کردم که دنده‌هایم شکسته است، آنها موضوع را به شوخی برگزار کردند و حاضر نشدند مرا به بیمارستان و مراکز پزشکی منتقل کنند، و حتماً با چنان وضعی - که می‌توانست خونریزی داخلی به همراه داشته باشد و خطر جانی برایم ببار بیاورد - فاصله حدود ۴۰۰ کیلومتری تا تهران را با سواری دولتی طی کرده و مرا به زندان اوین در پایتخت منتقل کردند.

در زندان اوین، وقتی معاینات پزشکی اولیه به عمل آمد، پزشک کشیک ضمن ثبت موارد مورد اصابت مشت و لگد که دچار کبودی، خون‌مردگی، تورم و... شده بود (پهلوه‌های چپ و راست، مچ‌های دست و...) صدمات وارده به قفسه سینه را وخیم تشخیص داد و پس از مشورت با مقام‌های مسؤول دستور اعزام فوری مرا در همان شب به بیمارستان قمر بنی‌هاشم (واقع در ضلع شمالی بزرگراه رسالت، نرسیده به پل سیدخندان) صادر کرد. همزمان طبقه سوم بیمارستان را نیز برای اسکان احتمالی من خالی کرده و مأموران محافظ متعددی را به محل اعزام نمودند.

حضار محترم، اصحاب مطبوعات و رسانه

دستگیری اینجانب به شیوه پیش گفته، آن‌هم با اتهام امنیتی (شرکت در اغتشاش و تشویق مردم به اغتشاش) در شرایطی متحقق شد که اصولاً چنین جرمی از جانب من سر نزده بود و نسبت دادن چنین اتهامی صرفاً یک نوع پرونده‌سازی بر اساس تئوری توطئه بود و یا با اهداف خاص برای مقابله با پیامدهای انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ صورت گرفت. در غیر این صورت اصولاً ضرورتی به وارد کردن چنین اتهاماتی واهی و امنیتی جلوه دادن یک اتهام مطبوعاتی ساده وجود نداشته است؛ امری که خود خلاف تصریحات اصول ۳۷ و ۳۹ قانون اساسی است.

در اصل ۳۷ میثاق ملی تأکید شده است: «اصل، براءت است و هیچ‌کس از نظر قانون، مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

و در اصل ۳۹ قانون اساسی آمده است: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، یا زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.»

کیفرخواست ارائه شده به دادگاه و حذف اتهام اولیه و جایگزین کردن دو اتهام جدید بدون ارتباط (توهین به مقام رهبری و تبلیغ علیه نظام) خود مبین صحت ادعاهای اینجانب است. اکنون این سؤال مطرح است که چگونه یک متهم مطبوعاتی را که مدارک و مستندات دادگاه نشان می‌دهد - حتماً با فرض اثبات اتهام - متهم، روزنامه‌نگار، و آلت جرم، قلم، مطبوعات و رسانه است، مجرم امنیتی معرفی کرده و ۳۸۰ روز او را با حکم خاص



وزارت اطلاعات بازداشت نموده و در بازداشتگاه ۲۰۹ و بند ۳۵۰ اوین و زندان‌های جنایی رجایی‌شهر و فردیس کرج نگاه داشته‌اند؛ و نه تنها در این مدت و تا زمان برگزاری دادگاه، مرا با کفالت و وثیقه آزاد نکرده‌اند، بلکه از کم‌ترین حقوق اولیه یک زندانی عقیدتی یا زندانی وجدان، به معنای عام (از جمله استفاده از مرخصی) نیز محروم ساخته‌اند.

ریاست محترم دادگاه، اعضای ارجمند هیأت منصفه

خدمت شما عرض می‌کردم که مرا به عنوان یک روزنامه‌نگار شناخته‌شده، در شرایطی که هیچ‌گونه جرم امنیتی انجام نداده بودم و پس از آن که مورد شکنجه جسمی و ضرب و جرح قرار گرفتم به بازداشتگاه ۲۰۹ اوین انتقال دادند؛ سپس در شرایط اورژانس، و در ساعت ۱۰:۳۰ شب جمعه ۸۸/۴/۱۲ به بیمارستانی که ذکر آن رفت فرستاده شدم. گرفتن دو عکس مختلف از زوایای گوناگون و ویزیت سه پزشک (از جمله پزشک کشیک شب بیمارستان و دو پزشک متخصص که به صورت اضطراری به بیمارستان فراخوانده شدند) اگرچه خوشبختانه موجب بستری شدنم نگردید، اما به صورت صریح، ادعای مرا دال بر شکستگی استخوان دنده و قفسه سینه تأیید کرد. هرچند که موضوع وارد شدن استخوان به ریه، کلیه چپ و نیز خونریزی داخلی منتفی اعلام شد.

در ساعت ۱۰:۳۰ بامداد روز شنبه ۸۸/۴/۱۳ به بازداشتگاه ۲۰۹، سلول انفرادی شماره ۳۱ بازگردانده شدم. این در شرایطی بود که انواع و اقسام داروهای مسکن (از قرص و کپسول و پماد و شیاپ) برای تخفیف درد تجویز شده بود. من از همان زمان تأکید داشتم که باید به پزشکی قانونی - که زیر نظر مستقیم قوه قضائیه است - اعزام شوم تا اقدام‌های قانونی لازم به عمل آید. متأسفانه مأموران وزارت اطلاعات و کارشناسان پرونده چنین امکانی را فراهم نکردند و نیز اجازه ندادند که روند لازم برای درمان و معالجه من به طور کامل متحقق شود. به بیان دیگر، آقایان مسؤول پرونده موجبات صدمه دیدن اساسی و معیوب شدن من را فراهم آوردند؛ به گونه‌ای که محل آسیب و ضرب‌دیدگی و شکستگی، موجب درد و آلم شبانه‌روز شده است. همان‌گونه که مشاهده می‌کنید جای شکستگی از روی پوست بدن هم معلوم است، اکنون من شب‌ها به گونه‌ای دراز می‌کشم و می‌خوابم که گویا یک «میخ طویله» در بدنم فرو کرده‌اند؛ زجر و شکنجه‌ای که تا آخر عمر با من خواهد بود.

حال لازم است این پرسش مطرح گردد که چگونه است وقتی من و دوستانم به عنوان یک شهروند از مقام‌های مسؤول از جمله معاون و رئیس قوه قضائیه، وزیر اطلاعات سابق و دادستان کل کشور شکایت می‌کنیم، سال‌ها می‌گذرد و پرونده در دادگاه مطرح نمی‌شود، اما وقتی دستور بازداشت امثال من صادر می‌شود، طی یک‌روز در دورافتاده‌ترین نقاط کشور، دستگیری و بازداشت ما محقق می‌گردد؟! افزون بر این، با وجود سپری شدن حدود یک سال از شکل‌گیری پرونده و آخرین بازجویی‌ها، و نیز علی‌رغم گذشت هشت ماه از آخرین زمان بازپرسی در دادسرا، دادگاهی برگزار نمی‌شود تا متهم بدون اثبات جرم از محکمه صالحه، حتی چند ماه بیش از حداقل میزان مجازات قانونی، در زندان باشد.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

مگر نه این است که در اصل سی و دوم قانون اساسی تأکید شده است: «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون، مجازات می‌شود.»

ریاست محترم دادگاه

مگر نه این است که در اصل سی و چهارم قانون اساسی تصریح شده است: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکسی می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.»

حال چگونه است که من وقتی بابت جراحات و آسیب‌های وارده توسط آقای غلامحسین محسنی اژه‌ای - بر اساس مستندات پزشکی قانونی - به مراجع قضائی مراجعه می‌کنم (جراحات وارده بر اثر پرتاب قندان و گاز گرفتن!) با گذشت بیش از پنج سال از زمان شکایت و ارائه مدرک و تکمیل پرونده، دادگاهی برگزار نمی‌شود و متهم بازداشت نمی‌گردد، اما وقتی ایشان از من شکایت می‌کند، با چنین فضاحتی و اعمال شکنجه و ضرب و شتم، بنده را به عنوان یک زندانی عقیدتی و وجدان دستگیر و به صورت نامحدود بازداشت و زندانی می‌کنند. آیا این نشانه سیاست یک بام و یک هوا در قوه قضائیه ایران نیست؟ آیا این شاخص رعایت عدل و قانون در دستگاه قضائی جمهوری اسلامی است؟



اعضای محترم هیأت منصفه، ریاست محترم دادگاه

بر اساس مندرجات صفحه ۱۷ پرونده در خصوص صورت‌جلسه تنظیمی به تاریخ ۸۸/۴/۱۲ (روز بازداشت) در دادسرای نور، مرجع قضائی چنین به من تفهیم اتهام کرده است:

(برابر گزارش ضابطین - اداره اطلاعات - و دستور دستگیری از شعبه سوم بازپرسی امنیت دادسرای انقلاب تهران) متهم به شرکت در آشوب و اغتشاش به قصد بر هم زدن امنیت و نظام، دفاعی دارید بیان کنید.

جواب: «قبول ندارم، در هیچ تظاهرات و تجمعی شرکت نکردم و نخواهم کرد. حتا در مواردی که احتمال برخورد بین مردم و ریاست‌جمهوری وجود داشته به دلیل مسؤولیت مستقیمی که از طرف ستاد آقای کروی داشتم و غیرمستقیم که از طرف (میرحسین) موسوی داشتم، آنجا مصاحبه کردم در العالم (شبکه عربی صدا و سیما) و خواهش کردم که اعلام کنیم برنامه تجمع در میدان ولی عصر در تاریخ ۳۱ خرداد به هم خورده، و گفتم تجمع نکنید تا بین مردم برخورد ایجاد نشود.»

در صفحات ۱۱۵ الی ۱۲۰ پرونده که اختصاص به بازجویی از اینجانب در تاریخ‌های ۸۸/۴/۱۸ و ۸۸/۴/۲۰ (حدود یک هفته پس از دستگیری) دارد نیز در خصوص اتهام «تشویق مردم برای شرکت در اغتشاشات هر مطلبی که در نظر دارید و هرگونه که خودتان تمایل دارید پاسخ مکتوب ارائه نمایید»، چنین پاسخ داده شده است: «همان‌گونه که در برابر قاضی دادگاه نور نوشته و تأکید کردم: من، عیسی سحرخیز در هیچ اغتشاش و حتا اعتراض مسالمت‌آمیز مردم برای یک لحظه شرکت نکردم. دوم این که طی سال‌های گذشته موضع اصلاح‌طلبی من این بوده که حرکت مردم به سمت دموکراسی و بسط حقوق بشر، به سمت انقلاب و اغتشاش نرود. در این موارد اخیر که از ۲۲ خرداد ۸۸ نیز شروع شده است تمام تلاش من این بوده است که اگر اعتراضی برای استیفای حقوق از دست رفته (ملت) می‌شود در چارچوب گفتن شعارهای چون الله اکبر یا ایستادن در کنار خیابان‌ها با نماد سبز در سکوت یا از طریق روزه سکوت باشد و گل گذاردن در اسلحه افراد مسلح که به شیوه غیرانسانی با مردم برخورد می‌کردند؛ و خدا کند دیگر از این روش‌های خود دست بردارند.»

س: «آیا کودتا خواندن نتیجه انتخابات، دعوت از مردم به اعتراض به آن و ایجاد اغتشاش نیست؟»

ج: «کودتا یک ترم حقوقی و سیاسی است و بر اساس فرضیاتی قرار دارد و پیامدهای خواسته و ناخواسته در بر خواهد داشت. کودتا خواندن یا نوشتن من همانند بسیاری دیگر از بزرگان (چون سید محمد خاتمی) در هویت و ماهیت آن (انتخابات) تغییری ایجاد نمی‌کند. قانون اساسی جمهوری اسلامی که من نیز افتخار آن را دارم که در انقلابی شرکت داشتم که برآمده از آن است، اصولی دارد که در آن به مردم حق اعتراض و تجمع و راهپیمایی اعطا شده است [اصل ۲۷ تأکید می‌کند: تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است]. و طبیعی است اعتراض و اغتشاش در مقوله متفاوت هستند. در عمل، کسانی در کشور اغتشاش می‌کنند یا زمینه آن را فراهم می‌سازند که جلوی حقوق اساسی (ملت) و حقوق شهروندی مردم را می‌گیرند و به آنان اجازه اعتراض قانونی نمی‌دهند؛ اگر بنا بر محاکمه باشد باید اینان را محاکمه و مجازات کرد.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه، حضار محترم

با توجه به موارد فوق، آیا نگاهداری غیرقانونی من در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های مختلف پس از این اظهارات و دفاعیات مستدل و مشخص، نقض اصل سی و دوم قانون اساسی نیست. به فرض آن که ضابطان وزارت اطلاعات یا بازپرس شعبه سوم امنیت تهران به اشتباه و بر اساس تئوری توطئه تصور کرده باشند که من در اغتشاشات شرکت داشتم و مردم را به اشتباه به شرکت در اغتشاش تشویق کرده‌ام، وقتی چنین دفاعیاتی را شنیدند، مدرکی به دست نیاوردند و امر به آنان محرز شد که اتهام وارده بی‌دلیل است و آن را حذف کردند، نباید موجبات آزادی‌ام را فراهم آورند و پرونده را مختومه اعلام کنند تا متخلف از قانون اساسی شناخته نشوند و مستوجب مجازات نباشند؟ آیا زندانی کردن بیش از یک سال من رعایت اصل سی و دوم قانون اساسی است؟ و اصولاً جرم من امنیتی است که حتا اجازه مرخصی به من نداده‌اند که دست‌کم بتوانم به وصیت مادرم در خصوص احداث درمانگاه خیریه برای برادر شهیدم، سعید سحرخیز اقدام کنم تا ده‌ها دختر شیرخوار یتیم طی یک سال گذشته از خدمات رایگان محروم نمانند. معلوم نیست چند نفر از آنان اگر به این خدمات و محلی برای نگهداری دسترسی داشتند جان خود را به جان‌آفرین تقدیم نمی‌کردند یا دچار صدمات و ضایعات ناخواسته نمی‌شدند....



در همین اصل از قانون اساسی (اصل ۳۲) تأکید شده است: «... که مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد.» با فرض عدم حذف اتهام اولیه، آیا ۳۸۰ روز بازداشت، در قوه قضائیه جمهوری اسلامی به معنای «اسرع وقت» و رعایت عدالت و قانون است؟ «متخلف از اجرای اصل سی و دوم» (مطابق تصریح این اصل) کیست؟ چه کسی، چه مقامی و چه نهادی بر اساس این اصل باید مجازات شود؟ آیا قوه‌ای که زیر نظر مستقیم مقام رهبری است و ریاست آن توسط آیت‌الله خامنه‌ای منصوب شده و می‌شود، تخلف کرده و یا رهبری جمهوری اسلامی نتوانسته است وظایف قانونی خود را که در بند دوم از اصل یکصد و دهم قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته، یعنی «نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام»، به درستی و دقت انجام دهد؟

در این صورت، آیا ایشان مشمول اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی شده است که تأکید دارد: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود و یا... از مقام خود برکنار خواهد شد»؟

به هر حال باید مشخص شود که خطاب قانون‌گذار در خصوص مجازات متخلف از اصل سی و دوم کیست؟

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه محترم

اجازه دهید وارد اصل اتهام‌های وارده شوم؛ البته به جز اتهام «شرکت در اغتشاش و تشویق مردم به اغتشاش» که بر اساس آن دستگیر شدم و در زمان بازجویی و بازپرسی آشکار گردید که اصولاً چنین اتهامی صحت و موضوعیت ندارد. منظورم از «اصل اتهام‌های وارده»، دو اتهام: «توهین به مقام معظم رهبری» و «فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران» است.

من هرچه به موارد استناد شده در کیفرخواست و حتا پرونده مراجعه کردم، دلیل و مدرک مستقیمی دال بر «تبلیغ علیه نظام» مشاهده نکردم، و تمامی مستندات پرونده مربوط به اتهام «توهین به رهبری» بوده است. پرسش من این است که آیا صرف اتهام به رهبری می‌تواند مبنای اتهام دیگری با عنوان «تبلیغ علیه نظام» باشد؟ آیا این نوع برخورد به معنای صدور دو حکم متفاوت برای یک اتهام نیست؟ این سؤال نیز مطرح است که شاکی این پرونده، چه کسی و چه نهادی است؟ آیا شخص آقای سید علی خامنه‌ای به عنوان یک شخصیت حقیقی شاکی پرونده است؟ اگر چنین است، شکایت کی و در کجا ثبت شده است؟ آیا ایشان به عنوان یک شخصیت حقوقی در جایگاه رهبری جمهوری اسلامی، شاکی این پرونده است؟ و بالأخره، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای در مواردی به عنوان شخصیت حقیقی و در مواردی در جایگاه شخصیت حقوقی، خود را در پرونده نشان می‌دهد، از این رو آیا من به عنوان متهم باید در هر دو جایگاه فوق‌الذکر از خود دفاع کنم؟

به هر حال، من و وکلای محترم هرچه پرونده را ورق زدیم، نشانی و شکایتی از شاکی خصوصی ندیدیم. در این صورت، بخشی از اتهام‌ها که نیاز به شاکی خصوصی دارد، باید از پرونده حذف شود، چون به عقیده من، برخی از موارد مطرح شده در پرونده به عملکرد یک فرد مربوط است که وظایف قانونی خویش را به درستی ایفا نکرده یا در حق مردم ایران ظلم روا داشته است و اصول ۱۱۰ و ۱۱۱ قانون اساسی را زیر پا گذارده، از این رو وی مستلزم «برکناری» است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

پیش از ادامه دفاع، اجازه می‌خواهم از جایگاه یک مسلمان، نگاهی به شیوه زمامداری پیامبر اکرم (ص) و چگونگی حکمرانی امیر مؤمنان، امام علی (ع) بیان‌دازم تا منظورم هرچه بیش‌تر مشخص و تبیین شود.

حاضر محترم، اعضای هیأت منصفه

خود بر اساس احادیث و روایات مستند و موثق می‌دانید که در دوران نبوت حضرت محمد (ص) و زمامداری ایشان و حضرت امیر (ع)، مواردی از شکایات توسط آنها یا علیه آنان مطرح بوده است که عملکرد این بزرگان باید راهنمای عمل حکام مسلمان و شیوه و سرمشق زمامداران جمهوری اسلامی ایران باشد. اجازه دهید نمونه‌هایی را خدمت‌تان عرض کنم.

امام علی (ع) در نهج‌البلاغه (صفحات ۵۹۸ و ۵۹۹ نهج‌البلاغه، ترجمه فیض‌الاسلام) وقتی رفتار پیامبر (ص) را در تبیین ذوالشهادتین مورد اشاره قرار می‌دهد، می‌گوید: «ابوعماره خزیمه ابن ثابت الانصاری که پیغمبر اکرم گواهی او را به جای گواهی دو مرد قبول فرمود، هنگامی که آن حضرت اسبی از اعرابی خریداری نموده بود و اعرابی انکار می‌کرد حضرت فرمودند: ای خزیمه آیا گواهی می‌دهی؟ گفت: نه یا رسول الله، ولیکن دانستم که اسب را خریداری نموده‌ای. آیا تو را به آنچه از جانب خدا آورده‌ای تصدیق می‌نمایم و بر این معامله با اعرابی تصدیق نمی‌کنم؟ پس آن بزرگوار فرمود: گواهی تو چون گواهی دو مرد می‌باشد.»



حال ببینیم که او در جایگاه حاکم جامعه چگونه عمل می‌کند. مگر نه آن بود که این الگو و اسوه عدالت آنگاه که زره خویش نزد شهروندی غیرمسلمان (و به روایتی، یهودی) یافت شخصاً شکایت به محکمه‌ای برد که زیر لوای حاکمیت او بود. بعد هم شخصاً در دادگاه حاضر شد. وقتی قاضی از او شاهد طلب کرد، علی(ع) گفت که شاهدهی برای معرفی به قاضی و محکمه ندارم. از این رو رئیس دادگاه حاکم، چون عدالت را مبنای عمل خود قرار داده بود به نفع امیرالمؤمنین رأی نداد و ادعای مالکیت صاحب زره و شهروند غیرمسلمان را پذیرفت. همین علی(ع) آنگاه که قاضی منصوب وی خواست او را - در مقابل متهم - احترام کند، خطاب به قاضی چنین مضمونی را بیان داشت: «در محکمه عدالت، نباید بین متهم و مدعی فرق بگذاری و حتا باید نگاه خود را بین آنان به عدالت تقسیم کنی!» حال باید دید که آیا ما پیرو علی(ع) هستیم و نظام قضائی ما به این رویه عمل می‌کند؟ شاید بگویید نمی‌شود و نمی‌توانیم! در این وضعیت و شرایط نیز امیرالمؤمنین می‌فرماید: «اعینونی بورع و سداد»؛ یعنی در این خصوص نیز باید جانب تقوا را رعایت کرد تا حق شهروندی ضایع نشود.

ریاست محترم دادگاه، اعضای محترم هیأت منصفه، حضار محترم ملاحظه فرمایید پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) چگونه عمل می‌کرده‌اند و چطور بین خود و ملت فاصله‌ای نمی‌دیدند تا پیامد آن کشیدن «هاله قدسی» گرد زمامداران نباشد.

همه این روایت تاریخی و این واقعیت کتمان‌ناپذیر را می‌دانند که چون حضرت رسول(ص) به مقام رسالت رسیده بود، در رفتار و کردارش تغییری حاصل نشد و در شرائطی که به منبع وحی وصل بود خود را بالاتر از مردم، و به اصطلاح امروز تافته جدا بافته نمی‌دانست؛ به این دلیل بود که وقتی پیامبر در مسجد می‌نشست، اگر غریبه‌ای وارد می‌شد نمی‌توانست تشخیص دهد که چه فردی رهبر جامعه و رسول خداست و چه کسی شهروند عادی و یکی از اعضای امت و ملت! آیا اکنون نیز وضع چنین است؟ یا نه، یکی در صدر مجلس می‌نشیند، نه آن هم چون عموم و هم سطح عموم، بلکه در جایگاهی بالاتر و در مقامی فراتر، حتا فراتر از قانون! این کردار در خضر است، ببینیم در سفر چه اتفاقی می‌افتد و رفتار با ملت، آن زمان چگونه است. اجازه دهید باز به مثالی تاریخی استناد کنم (به نقل از نهج البلاغه فیض الاسلام؛ صفحه ۱۱۰۴):

«هنگام رفتن به شام، کدخدایان و بزرگان انبار (شهری در عراق) به حضرت امام علی(ع) برخوردی برای تعظیم و احترامش از اسب‌ها پیاده شده و در پیش رکابش دویدند. فرمود: این چه کاری بود که کردید؟ گفتند: این خوی ماست که سرداران و حکمرانان خود را به آن احترام می‌نماییم. پس آن بزرگوار در نکوهش فروتنی برای غیر خدا فرمود: سوگند به خدا حکمرانان شما در این کار سود نمی‌برند و شما خود را در دنیا پستان به رنج و در آخرتتان با این کار به بدبختی گرفتار می‌سازید (چون فروتنی برای غیر خدا گناه و مستلزم عذاب است)؛ و چه بسیار زیان دارد رنجی (فروتنی برای غیر خدا) که در پی آن کیفر باشد، و چه بسیار سود دارد آسودگی (رنج نبردن برای خوش آمد مخلوق) که همراه آن ایمنی از آتش (دوزخ) باشد.»

به رفتار و کردار دیگری از این حاکم حقیقی و الگوی جامعه اسلامی اشاره می‌کنم (به نقل از صفحات ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ نهج البلاغه فیض الاسلام): «روایت شده است که امام علی(ع) چون از جنگ صفین برگشت و به کوفه آمد به شبامیین (قبیله‌ای از عرب) گذشت. گریه زنان را بر کشته‌شدگان صفین شنید و حرب ابن شرجیل شبامی که از بزرگان قبیله خود بود نزد حضرت آمد. حرب خواست پیاده در رکاب آن حضرت که سوار بود برود. امام علی(ع) (در زیان جاه‌طلبی) به او فرمود: برگرد که پیاده آمدن چون تویی با مانند من برای حکمران بلا و گرفتاری است (چون غرور و سرافرازی آرد که مستلزم عذاب و کیفر الهی گردد) و برای مؤمن ذلت و خواری است (که پیاده در رکاب سواری رود، و هرچه موجب گرفتاری و خواری باشد ترک آن واجب است).»

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

حال که بحث به اینجا کشید شاید بد نباشد که در موضوع رعایت حقوق شهروندی و عدالت ببینیم خدا، قرآن، پیامبر و علی(ع) چه حقی برای مخالفان سیاسی در نظر گرفته و در مقام عمل، رفتار و کردار پیامبر اسلام و امیر مؤمنان چگونه بوده است.

در سوره مائده، آیه ۸ می‌خوانیم:



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا به داد برخیزید و به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکند؛ عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

آنجا که خداوند رعایت عدالت را نسبت به دشمنان نیز توجیه می‌کند، مسلماً در حق شهروندان مسلمان (منتقدان سیاسی) رعایت عدالت به طریق اولی از امور واجب و لازم است. به این علت است که در سوره نساء، آیه ۱۴۸ نیز می‌فرماید:

«لَا يَجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا»

«خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد و خدا شنوای داناست.»

همه حتماً داستان آن مخالف رسول اکرم را به کرات و به روایت‌های مخالف شنیده‌اید؛ فردی هر روز بر سر حضرت محمد(ص) خاکستر می‌ریخت. روزی پیامبر از آن محل و در برابر آن خانه می‌گذشت، مشاهده فرمود که از آن رفتار و کردار خبری نیست و خاکستری بر سر مبارکش ریخته نشد. چون پرس‌وجو کرد دریافت که صاحب خانه بیمار است و در منزل افتاده است. ایشان در رفتاری شگفت‌انگیز نه تنها با این مخالف خدا و پیامبر برحقش برخورد نکرد و دستور به برخورد ندارد، بلکه به عیادت او رفت.

در نهج‌البلاغه ماجرای جالبی از نحوه برخورد امام علی(ع) با مخالفان سیاسی‌اش (یعنی خوارج) وجود دارد؛ گروهی که حتا در مقطعی دست به شمشیر بردند و دست به قیام مسلحانه زدند اما تا زمانی که آنان جنگ را شروع کردند، امیرالمؤمنین با ایشان کاری نداشت و حتا سهم‌شان را از بیت‌المال قطع نکرد.

روایت شده است (صفحه ۱۲۸۳ نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام) که امام علی(ع) در بین اصحاب خود نشسته بود؛ زنی باجمال و نیک‌رو بر ایشان بگذشت. اصحاب چشم‌ها بر او انداختند. آن حضرت فرمود: دیده‌های این زنها (مانند شتر مست) بر هوا افکنده است، و این‌گونه نگاه کردن سبب هیجان و انگیزه شده شهوات و خوشی است در ایشان. پس هرگاه یکی از شما به زنی که او را خوش آید نگاه کند باید با اهل خود همبستر شود که او زنی مانند زن است (همه زنها در لذت و خوشی رساندن یکسانند). پس مردی از خوارج گفت: خداوند او را کافر بکشد، چه او را فقیه و دانشمند گردانیده؟! اصحاب برجستند که او را بکشند. امام علیه‌السلام فرمود: مهلتش دهید (واگذارید)؛ به جای دشنام باید دشنامش داد، یا از گنااهش گذشت (نه آنکه او را بکشید).

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

آنچه بیان شد شمه‌ای از رفتار و کردار حکومت اسلامی در برابر مخالفان غیرمسلح است، یعنی کسانی که بر اساس الگوی اسلامی و قرآنی عمل می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه دینی و شرعی و حق قانونی خویش در برابر حاکم می‌دانند؛ چه حرف و نقدشان حق باشد و چه ناحق، اما از نگاه و قضاوت آنان از روی حسن نیت و در جهت اصلاح امور جامعه و بهبود وضع زندگی مسلمانان انجام شده و در مرحله‌ای امری واجب با هدف «نصيحة الملوك» بوده است.

قابل توجه است که خداوند متعال خود در قرآن مجید می‌فرماید: اگر شرائط بازگشت و جامعه به سمتی رفت که ظلم حاکم شد و گوش شنوایی برای رفع ظلم نبود، امر به معروف و نهی از منکر حتا تا جایگاه «بدزبانی و بلند کردن صدا» جایز است؛ چنان‌که در سوره نساء آیه ۱۴۸ آمده است: «خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد.» این ظلم می‌تواند در حق یک شهروند روا شده باشد یا در حق گروهی از شهروندان و یا حتا در حق تمام مردم یک جامعه.

در کیفرخواست صادره علیه اینجانب در بخشی که مربوط به تبلیغ علیه نظام است، بخشی نیز از سیاه‌نمایی سخن به میان آمده است. من هم در بازجویی و هم در دادسرا در زمان بازپرسی وقتی بازجو و بازپرس این بحث را مطرح کردند گفتم که سیاه‌نمایی وقتی صورت می‌گیرد که سیاه‌کاری در جامعه انجام شده باشد. روزنامه‌نگار در واقع همچون آیینی در جامعه عمل می‌کند و آنچه را که اتفاق می‌افتد، باز می‌گرداند. از همین رو شاعر می‌گوید:

«آیینی گر نقش تو بنمود راست

خود شکن، آیینی شکستن خطاست»



این چنین، اگر در جامعه‌ای ظلمی محقق می‌شود و حاکمی در جایگاه ظالم می‌نشیند، نه تنها امر به معروف و نهی از منکر از او جب واجبات می‌گردد، بلکه حاکم خواسته و ناخواسته مقبولیت خود را از دست می‌دهد و چه بخواهد و چه نخواهد از مقام خود خلع می‌شود. حال اگر حاکم تقوا را بیوسد و کنار بگذارد و عدالت را از دست بدهد، نه تنها جایی در دل ملت ندارد، بلکه پیروی از او نادرست و به اصطلاح، امامتش ساقط است.

به این دلیل است که در سوره مائده، آیه ۸، خداوند متعال می‌فرماید: «دشمنی با قومی شما را و ندارد که از مسیر عدالت خارج شوید.» و بعد در مقام نتیجه تأکید می‌کند: «عدالت بورزید که عدالت به تقوا نزدیک‌تر است.» دو صفتی که لازم و ملزوم یکدیگر هستند و امری واجب هم برای حاکم اسلامی و هم برای جامعه اسلامی. و این گونه، در اسلام «عدالت»، محور حرکت جمعی قرار می‌گیرد و در یک جمع کوچک و یک رفتار جمعی (چون نماز جماعت) یک اصل اصولی می‌شود. و بر مبنای این اصل است که یکی از شروط امامت جمعه و جماعت، رعایت «عدالت» است و فرد غیر عادل نمی‌تواند هدایت یک جمع کوچک را حتا در نماز یومیه، برای مدتی کوتاه به عهده گیرد.

اهمیت «عدالت» تا آن جاست که شیعیان آن را هم‌تراز «امامت» قرار می‌دهند و به سه اصل «توحید» و «نبوت» و «معاد» می‌افزایند تا دین‌شان تکمیل شود؛ و معیار قضاوت و عدالت را نیز فرد و صرفاً شناخت فرد مسلمان و شیعه قرار می‌دهند. به این دلیل است که مرحوم مرتضی مطهری شرط درک عدالت را «آگاهی فرد» می‌داند، و معتقد است: «در اسلام تنها موردی که قضاوت را صرفاً در اختیار فرد قرار می‌دهد، قضاوت در خصوص عدالت امام جمعه یا مجتهد است.»

همین حساسیت است که شرط فقاقت را نیز بر عدالت بنا می‌نهد و به تبع آن یکی از شروط مهم حاکم و رهبر اسلامی را نیز رعایت «عدالت» می‌داند. از این زاویه است که تدوین‌کنندگان و نگارندگان قانون اساسی در اصول مربوط به بحث «رهبر» و «شورای رهبری» و ویژگی‌های رهبری در جمهوری اسلامی، تأکید و توجهی ویژه بر مفهوم عدالت داشتند. چنان‌که در اصل پنجم قانون اساسی تصریح شده است: «ولایت امر و امامت بر عهده فقیه عادل و باتقوا... است.» و در بند دوم اصل ۱۰۹ «عدالت و تقوا» لازمه رهبری امت اسلام و از «شرایط و صفات رهبر» معرفی شده است. تدوین‌کنندگان و تصویب‌کنندگان قانون اساسی، از جمله شرایط برکناری رهبر را فقدان «عدالت و تقوا» یا عدم وجود آن در آغاز و ابتدای امر رهبری معرفی می‌کردند، چرا که نیک می‌دانستند نبود این دو عنصر و مفهوم و پایه اساسی، نظم جامعه را بر هم می‌ریزد و حکومت را به قهقرا سوق می‌دهد و به سمت نابودی می‌کشاند.

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

آیا این قابل قبول است که در جامعه اسلامی - که این همه بر لزوم رعایت «عدالت و تقوا» در آن تأکید شده است - نه تنها «بی‌عدالتی» صورت گیرد، بلکه ظلم و ظالم، و ستم و ستمکار مورد ستایش و تمجید قرار گیرند؟ مسلماً نه. خود بهتر می‌دانید فاصله میان بی‌عدالتی و ظلم، و داد و بیداد، زمین تا آسمان است و اگر ظالم، حاکم شود، جامعه چون بنایی موریانه‌خورده خواهد بود که از درون می‌پوسد و نابود می‌شود و خواه و ناخواه روزی فرو می‌ریزد. به این دلیل است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «المُلک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم»؛ مُلک و مملکت با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم نمی‌ماند و فرو می‌ریزد.

من در این دادگاه محترم در مقام آن نیستم که بگویم چه ظلم‌هایی بر این جامعه می‌رود و یا چه ستم‌هایی در حال وقوع و انجام است؛ و به ویژه از تبیین جفا و ظلم و ستمی که در جریان انتخابات ریاست جمهوری دهم و حوادث پس از ۲۲ خرداد ۸۹ در حق مردم مسلمان ایران اعمال شد - به دلیل حبس یک‌ساله ام - قاصر. اما مسلماً در این مقام هستم که بگویم چه ظلمی بر من روا شده و شاهد چه ظلم‌هایی در حق هم‌بندی‌ها و هم‌سلولی‌های خود بوده‌ام؛ ظلم و ستمی که کم‌ترین آن، ضرب و شتم و شکنجه روحی و جسمی زندانیان و خانواده آنان است.

ریاست محترم دادگاه

اگر اجازه فرمایید می‌توانم لیست بلند و بالایی را از این مظلومان و ستم‌کشیدگان ارائه نمایم تا به عنوان شاهد در این مکان حضور یابند و خود گوشه‌هایی از آنچه را که در این یک سال بر آنها رفته است بیان کنند. برخی از این افراد اکنون در میان ما هستند و می‌توانند از روی صندلی‌های خود در میان حضار به پا خیزند و با اجازه قاضی محترم به جایگاه شهود یا مکانی که من ایستاده‌ام بیایند و بگویند چه دیده‌اند و چه شنیده‌اند و یا آقایان به اصطلاح سربازان گمنام امام زمان، و کارشناسان و بازجویان پرونده، چه بلایی سرشان آورده‌اند و در آخرین مورد، برای پنهان ماندن جنایات، اجازه خروج از زندان هم به آنان ندادند. خود من نیز تا جایی که وقت دادگاه اجازه دهد می‌توانم به بیان گوشه‌هایی دیگر پردازم.



اجازه دهید که در این مجال، مختصری از این دست موارد را خود بازگو کنم.

چنان که گفتم، من را در بامداد روز جمعه ۸۸/۴/۱۲، در شرائطی که در ویلای دوستم در دهکده‌ای نزدیک شهرستان نور اقامت داشتم، دستگیر کردند. این دستگیری در شرائطی بود که سرنشینان سه چهار خودرو وزارت اطلاعات و دادستانی - جز یک یا دو نفر ایشان - بر سر من ریختند و از هر سو با مشت و لگد به جانم افتادند. دو نفر از پشت، دست‌هایم را گرفته بودند و سه چهار نفر «چشمان خود را بسته و خدا را فراموش کرده» از هر سو با ضربات مرگبار مرا مورد عنایت خاص قرار دادند. چنان ضرباتی به پیکرم فرود می‌آوردند که در اثر آن جای‌جای بدنم آماس کرده و کیبود شد. چنان که قبلاً اشاره شد، تاندون‌های شانه چپم دچار آسیب جدی شد، دنده‌ام شکست، و قفسه سینه‌ام از محل اتصال غضروف‌ها از هم گسست و به دلیل عدم رسیدگی و درمان لازم، به گونه‌ای در مکانی نامتناسب جوش خورد که پس از گذشت یک سال، هنوز نه تنها درد آن پایان نیافته، بلکه به علت برآمدگی استخوان دنده، خواب راحت را از من گرفته است؛ شبی نیست که چندین بار در هنگام غلتیدن از این سو به آن سو، از شدت درد از خواب بیدار نشوم و رنج و شکنجه‌ای مادام‌العمر را حس نکنم.

از بیان جزئیات انتقال بنده به تهران، و حضورم در بیمارستان در شرائط اضطراری و اورژانس می‌گذرم؛ چنان‌که از توضیح ممانعت آقایان در صدور مجوز برای دیدار با پزشک قانونی و دسترسی من آسیب‌دیده به پزشک معالج متخصص، پرهیز می‌نمایم. تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که تا سه هفته هیچ‌کس از وضع من خبردار نبود و اجازه نمی‌دادند که حتی به خانواده‌ام اطلاع دهم که کجا هستم و چه وضعی دارم. ایامی که تمامی اوقات آن در سلول انفرادی (سلول ۳۱) بازداشتگاه ۲۰۹ اوین در اتاقی ۳×۲، بدون هواکش و تهویه، و آن هم در گرمای ماه‌های تیر و مرداد بدون دسترسی به آب سرد - حتی بعد با زبان روزه - گذشت. همسرم می‌تواند شهادت دهد که وقتی بعد از چند ماه به من اجازه ملاقات داده شد، هنگامی که درخواست کردم اجازه دهند یک بطری کوچک آب سرد برایم بیاورند، اجازه ندادند و از این هم دریغ کردند و گفتند ممنوع است. بر خوردی که نه تنها دختر و همسرم را به یاد تشنه‌لیبی سرور شهیدان، امام حسین (ع) انداخت و آنان را واداشت شب ملاقات، تا صبح گریه کنند، بلکه هر آن‌کس از اقوام و بستگان و دوستان نیز وقتی این ماجرا و این حد از سخت‌گیری و اعمال فشار را شنیدند، همراه با گریه و اظهار همدردی، بارها بر یزید و یزیدیان لعنت فرستاد و یاد این کلام امام افتادند که «کل یوم عاشورا و کل ارض كربلا».

اجازه دهید همین‌جا به اتفاقی که چند روز پیش از دستگیری من رخ داد، اشاره کنم؛ از روزی بگویم که چند مرد غریبه، در نبود همسرم، و وقتی دختر جوان و ۱۸، ۱۹ ساله‌ام در خانه تنها بود، به اجبار و تهدید وارد خانه شدند و او را چنان ترساندند که مدتی در بستر بیماری افتاد. آیا این اقدامات و برخوردها، «سیاه‌کاری» نیست؟ آیا این رفتارها به معنای نقض حقوق بشر و عدم رعایت قانون اساسی و زیر پا گذاشتن حقوق شهروندی یک ایرانی، یک انسان نیست؟

طرفه آنکه کسی که تنها به شرح ماقوع و بیان مظالم پرداخته، به «سیاه‌نمایی» متهم می‌شود و به اتهام دروغ‌پردازی و تبلیغ علیه نظام و توهین به رهبری، تحت فشار و بازداشت و محاکمه قرار می‌گیرد!

آن چند هفته سلول انفرادی، همراه با درد و رنج ناشی از شکستگی استخوان سینه و محل‌های آماس‌کرده و سیاه‌شده جای‌جای بدن، و بازجویی‌های غیرقانونی با چشم بسته، و طرح تهمت‌ها و اتهام‌های غیرواقعی و تلاش برای اقرار من به جرم‌های مرتکب‌نشده، ادامه داشت تا آنکه حال نامساعد من منجر به سرنگونی و غش کردنم در سلول انفرادی شد. برای جلوگیری از بروز خطر احتمالی و تکرار ماجرا، جوانکی افغانی و سنی‌مذهب را به سلول من فرستادند تا مرا از به اصطلاح تنهایی در آورند. چنین بود که فضای ۶ متر مربعی سلول به ناگاه نصف شد و فرصت خواب و خوراک با ورود فردی معتاد از من سلب گردید. هم‌سلولی‌ای که از یک‌سو به دلیل اعتیاد شب‌ها نمی‌توانست بخوابد و از سویی به دلیل درد ناشی از شکنجه و ضربات وارده در زمان دستگیری امکان استراحت و خواب نداشت....

«محسن. م» از سیزده سالگی در ایران زیسته و در بخش ساختمانی به عملگی و دیگر کارهای مشابه پرداخته است. کاری که پدر و برادران دیگرش از پیش از انقلاب به آن مشغول بودند و خودش نیز در زمان دستگیری، ده سالی می‌شد که زن و دو فرزندش را در افغانستان رها کرده و با اجازه کار رسمی به این شغل سخت و طاقت‌فرسا اشتغال داشت. او را در زیر «پل چوبی» در شرائطی دستگیر کرده بودند که همراه با یک باند از اهالی لرستان به علت بیکاری ناشی از رکود بخش ساختمان متأثر از سیاست‌های اقتصادی نادرست دولت احمدی‌نژاد، برای تامین معاش، به خرده‌فروشی تریاک مشغول بوده است. مکانی که در آن روزها محل تظاهرات خیابانی نیز بوده است. دستگیری همان و شکنجه و ضرب و جرح و فحش‌های ناموسی همان. وارد کردن ضربات مرگبار با پاشنه تپانچه از محل دستگیری تا زندان اوین - به گونه‌ای که محل اصابت آن خون‌آلود و سیاه شده بود - یکی از بدررفتاری‌های صورت گرفته با او بود. درد حاصله از این ضرب و شتم‌ها و خشونت‌ها، به گونه‌ای بود که محسن، درد



اعتیاد را فراموش کرده بود. جزییات این مسأله را بعدتر، وقتی نمایندگانی از سه قوه به زندان اوین آمدند بیان کردم و بخش‌هایی از این روایت تلخ، حتا در در گزارش کمیسیون امنیت ملی مجلس موجود است.

هم‌سلولی بعدی من، باز هم یک قاچاقچی مواد مخدر بود. اتهام او نقل و انتقال ۲۵۰ کیلو تریاک و ۳۷ کیلو مرفین اعلام شده است. وقتی به مسؤولان زندان اعتراض کردم که چرا هم‌سلولی‌ها و هم‌نشینان مرا از میان افراد قاچاقچی برمی‌گزینید، و این مسأله موجب اذیت و آزار من می‌شود، پاسخ شنیدم که «زندانی، زندانی است و برای ما فرق نمی‌کند و باید این شرایط را تحمل کنی!» سیاستی که بی‌شک واجد نقشه و برنامه‌ای بوده و گرنه آن همه زندانی سیاسی در بازداشتگاه‌های اوین بودند و ضرورتی نداشت که مرا با افراد قاچاقچی هم‌سلول کنند.

هم‌سلولی بعد، باز هم یک قاچاقچی بود، و این بار قاچاقچی تلفن همراه؛ فردی که بعد از ده سال اشتغال به این شغل با تصمیم‌های غیرکارشناسی دولت احمدی‌نژاد و برنامه‌ای غلط و غیرعملی برای تولید تلفن همراه در داخل کشور، از یک فروشنده به قاچاقچی تبدیل شده بود! او هم در جریان دستگیری مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته بود که یکی از پیامدهای این برخوردهای خشن، خونریزی کلیه‌اش بود.

«علی. ب» را در انباری که محل تحویل تلفن‌های همراه بود دستگیر کرده و در همان‌جا مورد شکنجه و ضرب و جرح قرار داده بودند؛ از جمله آنکه وی را از محل باسن در داخل لاستیک‌های کامیون انداخته و با مشت و لگد بر صورتش کوبیده و چنان تحت فشارش قرار داده بودند که کلیه‌هایش صدمه دیده بود. علی می‌گفت که مدت‌ها ادرارش خون‌آلود بوده و کلیه‌هایش چرک کرده است. این موارد را با ذکر مشخصات به اعضای اعزامی سران سه قوه گفته‌ام و در صورت نیاز می‌توان به مدارک و اسناد مورد نظر مراجعه کرد.

اندکی بعد وقتی از سلول بزرگ ۴×۳ به مکانی با همین ابعاد به کنار سه نفر دیگر انتقال یافتم (سلول‌های ۴۴ و ۵۴) با موارد تلخ دیگری مواجه شدم؛ نگهداری سه هفته‌ای ۷ نفر (و از جمله یک تبعه کویت) در یک سلول انفرادی ۳×۲ یکی از وجوه و سختی‌های این شرایط بود؛ چنان که به دلیل کمی جا امکان خوابیدن، استراحت و دراز کشیدن وجود نداشت و افراد مجبور بودند به صورت نوبتی (سه نفر در روز و چهار نفر در شب) و به شکل کتابی بخوابند. وضعیت غذا و بهداشت و نظافت و... هم که جای خود دارد و نیازی به توضیح نیست. این بازداشت‌شدگان و متهمان نیز هرکدام از موارد خاص شکنجه روحی و جسمی خود می‌گفتند که فعلا از بیان آن می‌گذرم؛ که اگر قصد بر گفتن این ظلم و ستم‌ها و نقض حقوق بشر باشد، مثنوی چهل من کاغذ خواهد شد. ترجیح می‌دهم که این افراد به عنوان شاهد به دادگاه دعوت شوند و خود گوشه‌هایی از آنچه را در حکومت عدل علی (ع) در زمان بازداشت و زندان بر آنها رفته است، بیان دارند.

شاید بیان یک مورد خانوادگی و چند اسم در اینجا کفایت کند. از جمله زیست مشترک با قاچاقچیان، یا درست‌تر بگویم متهمان به قاچاق، که لطف زندانبانان به ویژه بازجویان نصیب من کرد، هم‌سلول شدن با «جلیل. الف» بود. او نیز اعتیاد داشت و ظاهراً به طمع دریافت مقداری مواد خاص (شیره ناب) بسته‌ای امانتی را پذیرفته که در آن سلاح‌های مرگبار وجود داشته است. سلاح‌هایی که نمونه‌های آن را بعدتر تلویزیون به عنوان اسلحه‌های مورد استفاده دستگیرشدگان حوادث پس از انتخابات، به نمایش گذارد.

جلیل را در روستایی نزدیک کرمانشاه، در سحرگاه بعد از شب عروسی برادرش، همراه با پدر و دو برادرش دستگیر کرده بودند. یکی از برادرانش سپاهی بود و از جمله افرادی که برای آموزش شیوه‌های سرکوب مردم، از جمله معترضان به نتیجه انتخابات، ماه‌ها قبل از ۲۲ خرداد به روسیه اعزام شده بود تا روش‌های مبارزه با مخالفان و معترضان را بیاموزد و کاربرد سلاح‌های کاری غیرکشنده! را فراگیرد. او را که جمال (یا جلال) نام داشت و داماد آن مهمانی بوده در زمان بازداشت و بازجویی کتک زدند تا به جرم خود اعتراف کند. وی که به پست و مقام خود غره بوده و انتظار اعمال شکنجه و خوردن کتک را از بازجو نداشته، دست به عمل تلافی‌جویانه و واکنشی زده و با مشت به صورت طرف مقابل کوبیده است. بازجو که بیم شکایت او را داشته بعد، دستمال خونی خود را به همراه میزی که در اثر ضربه یک نیروی نظامی رزمی خم شده و دیواری را که صدمه دیده، به برادر او (متهم ردیف اول پرونده) نشان داده بود تا بگوید پیامد شکایت احتمالی چه خواهد بود. این در شرایطی بوده که جلیل را روزها از یک پا آویزان کرده و جهت اعتراف گرفتن با شلاق خاص زده بودند تا اعتراف کند سلاح‌ها را از چه کسی گرفته و پدر و برادرانش شریک جرم او هستند! او نیز درد ترک اعتیاد را در سایه درد ضربات وارده در زمان بازجویی فراموش کرده و به شیوه‌ای غیردردناک مصرف تریاک و شیره را در زندان کنار گذارده است.

با کمال تأسف، سه دهه پس از پیروزی انقلاب و در ابتدای هزاره سوم میلادی، هنوز صاحبان قدرت در این دیار به معتاد به چشم یک «معلول» و «بیمار» نگاه نمی‌کنند، و حاکمان به نقش ساختارهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و حتا سیاسی در گسترش اعتیاد در کشور و افزایش شمار قربانیان این پدیده شوم نمی‌پردازند. و نیز کسی به «خلوت» و «اندرونی» صاحبان قدرت سرک نمی‌کشد - و نمی‌تواند سرک کشد - که «چون به خلوت می‌روند»، چه می‌کنند؟!...



ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

اگر اجازه دهید لیست بلند و بالایی از افرادی را که من از اعمال شکنجه و ضرب و شتم در زمان دستگیری، بازجویی و... آنها طی یک سال گذشته آگاه هستم جهت حضار به عنوان شاهد ارائه دهم. حتی می‌توانم در اعلام علنی از این افراد بخواهم که با دلیل و مدرک در جلسه آینده حضور یابند و در جایگاه شاهد قرار گیرند تا وقتی صحبت از مصادیق موارد اشاره به عنوان اتهام من به ویژه در خصوص مقالاتی چون «سرباز وطن»، «جنایتکار جنگی»، «خون بر شمشیر پیروز است»، «معیار و محک جنایت»، «در مدح ائتلاف یا اختلاف»، و... به میان می‌آید، آنها بگویند که چه بر سرشان آمده و آنچه در این یک سال اتفاق افتاده است فراتر از آن چیزی است که مردم در خصوص زندان کهریزک و... شنیده و خوانده‌اند. در این دادگاه نیز شهودی را می‌توان یافت؛ افرادی چون داوود سلیمانی، مهدی محمودیان، مسعود باستانی، احمد زیدآبادی، حشمت‌الله طبرزدی، و... که مدتی با بنده بودند و اکنون دوران زندان‌شان را می‌گذرانند و می‌توان ایشان را از زندان رجایی‌شهر به دادگاه خواند تا خود شهادت دهند که چه بر آنها گذشته است.

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

اصرار من در خصوص احضار شاهدان فوق‌الذکر برای این است که بگویم و اثبات کنم که پس از انتخابات هم شکنجه صورت گرفته و هم جنایت، پس هم شکنجه‌گر داریم و هم جنایتکار. آنچه که در خصوص زندان کهریزک مطرح شد و احکامی که اخیراً در مورد ۱۲ نفر صادر شد، چه بسا اگر کار مشابهی در اوین صورت می‌گرفت حدی فراتر و احکامی سنگین‌تر در برداشت. همان‌گونه که در مقاله‌ای به این نکته اشاره کرده‌ام و در جای خود به آن خواهم پرداخت. آنچه گفته و نوشته شده است تنها گوشه‌ای از ماجراست و اگر قرار بر محاکمه و مجازات باشد، آن من نیستم که مستحق مجازاتم، بلکه دیگران هستند که مجازات قانونی باید در حق‌شان اعمال شود.

ریاست محترم دادگاه، اعضای محترم هیأت منصفه

به نظر من یکی از علل مهم این مسائل و مشکلات و نارسایی‌ها، نبود مطبوعات آزاد و روزنامه‌نگاران مستقل در کشور است. به بیان دیگر، تعطیل شدن باب امر به معروف و نهی از منکر و نیز برخورد نامناسب حاکمان و حکومت با منتقدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر، به ویژه کسانی که به نقد ولایت فقیه و شخص آیت‌الله خامنه‌ای و جریان تحت رهبری ایشان می‌پردازند. منتقدان و روزنامه‌نگاران مستقلی که به عنوان متهم، بازداشت و زندانی می‌شوند و تحت شکنجه قرار می‌گیرند و خود و خانواده‌هایشان از بدیهی‌ترین حقوق انسانی و قانونی محروم می‌گردند. بی‌شک اگر باب نقد و انتقاد مسدود و بسته نمی‌شد، اگر روزنامه‌نگاران با سرکوب و بازداشت مواجه نمی‌شدند، اگر مطبوعات و رسانه‌های آزاد و مستقل را توقیف و تعطیل نمی‌کردند، و اگر جلوی فعالیت مخالفان قانونی را سد نمی‌کردند و آنان را با هزاران انگ و اتهام زندانی یا منزوی و خانه‌نشین نمی‌کردند، چرخ امور جامعه به گونه‌ای دیگر می‌چرخید.

تمام این کاستی‌ها و مشکلات، ناشی از این است که مبنای حکومت پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) که در آن مخالفان سیاسی آزادی کامل داشته‌اند - تا زمانی که دست به اسلحه نمی‌بردند - کنار گذاشته شده و شیوه‌های مورد استفاده بنی‌امیه و حاکمان اموی، خواسته یا ناخواسته برگزیده شده است. قابل توجه آنکه کسانی که می‌خواهند از کژی‌ها جلوگیری کنند و الگوها و شیوه‌های حکومت علوی را معرفی و تبلیغ و متحقق کنند، ضد نظام معرفی می‌کنند، دستگیر کرده، دستبند زده و به پشت دیوارهای بلند و میله‌های زندان و کنج سلول‌های انفرادی فرستاده می‌شوند.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

اجازه می‌خواهم بار دیگر به ذکر نکاتی از نهج‌البلاغه بازگردم و گوشه‌ای از شیوه عملی پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) را در حکمرانی، و هشدارهایی که داده‌اند و توجه‌هایی که مطرح کرده‌اند، بیان نمایم.

همه می‌دانیم که حضرت محمد (ص) می‌فرماید که اسلام آمده است که فرد مسلمان به شیوه‌ای تربیت شود که در برابر حاکمان و صاحبان قدرت، موجودی الکن و زبون نباشد. دست‌کم، اسلام و شیوه مسلمانی که نسل ما، پیش از انقلاب آموخت چنین مضمون و محتوایی داشته و بر این‌گونه



بوده است. چنان‌که در گزارش‌های موثق آمده است، یکی از خلفا از مردم می‌خواهد که اگر به راه خطا رفت او را زنه‌ار دهند و به راه راست هدایت کنند؛ و یکی از اعراب در برابرش - بی‌پروا - می‌گوید: «اگر به راه کژ روی با همین شمشیر راستت می‌کنم.»

از همین زاویه است که در نهج‌البلاغه نیز امیرالمؤمنین به کرات توصیه به رعایت امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و شیوه‌ها و مراتب آن را مورد توجه قرار می‌دهد. ایشان از جمله می‌فرماید (صفحه ۱۲۶۴ نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام): «همه اعمال نیکو و جهاد در راه خدا در پیش امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر آب دهان انداختن در دریای پهناور (چون قوام اسلام به امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد)؛ و امر به معروف و نهی از منکر اجل را نزدیک نمی‌کند و روزی را گم نمی‌گرداند؛ و نیکوترین امر به معروف و نهی از منکر، گفتن یک سخن حق و درست است نزد پادشاه ستمگر (که آن سخن او را از ستمی دور کند یا به خیر و نیکی وا دارد).»

از شرایط تعطیل شدن یا وارونه شدن نقد و انتقاد از حکومت و حاکم، به ویژه عدم رعایت «کلمه عدل عند امام جائز»، نگفتن سخن حق و درست نزد پادشاه ستمگر است که بنیان جامعه فرو می‌ریزد. این‌چنین، وضعی پیش می‌آید که امام علی(ع) به آن اشاره دارد (صفحه ۱۱۳۲ نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام): «روزگاری برای مردم خواهد آمد که در آن مقرب نیست، مگر سخن‌چین نزد پادشاه؛ وزیر خوانده نشود، مگر بدکار دروغگو؛ و ناتوان شمارند مگر شخص بانصاف و درستکار را. در آن زمان صدقه و انفاق در راه خدا را غرامت و تاوان (مالی که با اکره می‌دهند) می‌شمارند، و صلح و رحمت و آمد و شد با خویشان را منت می‌نهند، و بندگی خدا را سبب فرونی بر مردم دانند! پس در آن هنگام پادشاه (در فرمان‌فرمایی) به مشورت و کنکاش با کنیزان (زن‌های بی‌سرو پا) و حکمرانی کودکان (جوانان شهوتران بی‌تجربه) و اندیشه خواجه‌سراها (مردهای نالایق و پست) مشغول می‌باشد.»

#### ریاست محترم دادگاه

اجازه دهید در پایان این بخش در برابر مواردی که نشانه‌ها، علایم و الگوهای حکومت عدل علی و برخورد با منتقدان و مخالفان سیاسی بیان شد، باز از نهج‌البلاغه نمونه‌ای را در خصوص حکومت غیرعادلانه که برخوردی ناصواب با منتقدان و مخالفان سیاسی دارد بیان کنم. شاید مبنایی برای مقایسه و سنجش باشد. از جمله شیوه‌ای که در مورد من استفاده شد و وسیله‌ای که به کار رفت، می‌توان «سمند» را با «جمل» قیاس کرد و «جهاز شتر» را با «صندلی‌های ماشین‌های امروز» در زمان نقل و انتقال!

در نهج‌البلاغه در خصوص رفتار عثمان با ابوذر غفاری چنین آمده است (صفحات ۴۰۳ الی ۴۰۶، نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام): «چون ابوذر به دلیل سخنانش و امر به معروف و نهی از منکر عثمان در مدینه مورد خشم عثمان واقع شد، او را به شام تبعید نمود. ابوذر در آنجا هم رفتارهای زشت او را به مردم اظهار داشته و او را چنان‌که بود می‌شناسانده. معاویه که از طرف عثمان والی شام بود رفتار ابوذر را به او خبر فرستاد. عثمان نوشت، به رسیدن نامه من او را بر شتر برهنه‌ای سوار کرده به مدینه بازفرست. معاویه او را بر شتر بی‌جهازی سوار کرده روانه نمود و تا به مدینه برسد، پوست و گوشت ران‌های او ساییده شد... چون چشم عثمان به او افتاد گفت: ای جناب، خدا تو را به نعمت خود شاد مگرداند. ابوذر گفت: اسم مرا نمی‌دانی، من جناب نام داشتم ولی پیغمبر اکرم مرا عبدالله نامید و آن را اختیار نمودم. عثمان آنچه از او درباره خود شنیده بود اظهار داشت. ابوذر آنچه نگفته گفت من نگفته‌ام، ولیکن از رسول خدا شنیدم که چون طائفه شما بنی‌امیه به سی مرد برسد، مال خدا را برای خود اختیار کرده و بندگان او را خوار و دین‌اش را تبه گردانند. پس از آن خدا بندگان را از دست ایشان برهاند. عثمان از حضار مجلس پرسید: شما این سخن را از پیغمبر شنیده‌اید؟ گفتند: نه. گفت: ای جناب، وای بر تو به رسول خدا دروغ می‌بندی؟ گفت: من دروغ گو نیستم. پس (عثمان) کسی را به خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد. آن حضرت تشریف آورد. از آن بزرگوار پرسید: چنین حدیثی شنیده‌ای؟ حضرت فرمود: نشنیده‌ام ولیکن شنیدم که فرمود: آسمان سایه نینداخت و زمین برنداشت صاحب درجه‌ای راستگوتر از ابوذر غفاری. پس حضاری که از اصحاب پیغمبر بودند گفتند: ما این سخن را از پیغمبر شنیده‌ایم، ابوذر راستگوست. عثمان رو به حضار کرد و گفت: چه می‌گویید درباره این وضع که تفرقه و جدایی میان مسلمانان انداخته؛ آیا او را بزخم یا حبس کنم یا بکشم یا از مدینه بیرون نمایم؟ امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: ای عثمان من به تو می‌گویم، آنچه مؤمن آل فرعون درباره موسی به فرعون گفت، اگر دروغ‌گوست، کیفر دروغ گفتن‌اش بر اوست و اگر راست می‌گوید پاره‌ای از آنچه را که خبر می‌دهد به شما می‌رسد، زیرا خدا هدایت نمی‌کند و رسوا نماید کسی را که افراط کرده بسیار دروغ گوید (س ۴۰، آیه ۲۸). عثمان بعد از شنیدن این سخن به امام علی(ع) جسارت کرد. حضرت هم پاسخ داده فرمود، ای عثمان چه می‌گویی؟! این ابوذر که حاضر است، دوست خاص رسول خداست. عثمان رو به ابوذر آورد و گفت: از شهر ما بیرون شو. ابوذر گفت: به خدا سوگند من هم میل ندارم در جوار تو باشم. گفت: به عراق برو و هرچه خواهی آنجا توقف کن. گفت: هر جا که بروم از گفتن سخن حق خودداری نخواهم کرد. گفت: کدام زمین را



دشمن داری؟ گفت: ربه که در آنجا به غیر از دین اسلام بودم. پس به مروان حکم فرمان داد تا او را به شتر بی جحاز سوار کنند. و او در آنجا بود تا در سال هشتم از خلافت عثمان وفات نمود... چون از مدینه خارج شد امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) و عقیل و عبدالله ابن جعفر و عمار ابن یاسر برای وداع با او بیرون رفتند. امام (ع) او را دلداری داده و فرمود: ای ابوذر تو برای (رضای خشنودی) خدا به خشم آمدی، پس امیدوار باش به آنکه برای او خشنود شدی. این قوم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خود از آنان ترسیدی؛ پس آنچه که برای آن از تو می‌ترسند به دستشان ده (از دنیای آنان چشم بپوش) و آنچه که به آن می‌ترسی از ایشان بگیریز، چون بسیار نیازمندند به آنچه تو آنها را منع نمودی (از منکرات نهی کردی و در آن فواید بی‌شماری است که همه به آن احتیاج دارند) و چه بسیار بی‌نیازی از آنچه (دنیایی) که تو را منع نمودند و زود است که فردا (روز رستاخیز) بدانی سود از آن کیست و چه کسی رشک می‌برد».

ریاست محترم دادگاه، اعضای محترم هیأت منصفه، حضار ارجمند

اجازه دهید در این بخش از دفاعیات مستقیماً وارد بحث اتهام‌های وارده شوم و در خصوص آنها به نکاتی چند بپردازم:

۱. همان‌گونه که پیش از این به طور اجمالی بیان شد و در جلسه دوم و نهایی تفهیم اتهام در تاریخ ۸۸/۹/۲۲ به شرح صفحات ۱۴۸ لغایت ۱۵۰ پرونده بیان کردم، دو اتهام «فعالیت و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی» و «توهین به مقام معظم رهبری» در واقع یک اتهام بیش نیست، چون موارد اعلام شده در خصوص نظام همان مواردی است که در واقع به صورت امر به معروف و نهی از منکر و نصیحه‌الملوک در ارتباط با آیت‌الله سید علی خامنه‌ای بیان شده است و موارد خاصی که به بحث تبلیغ علیه نظام مربوط می‌شود وجود ندارد. کافی است نگاهی به مواردی که بازجو (کارشناس وزارت اطلاعات) به عنوان مستندات پرونده ارائه داده است، انداخته شود تا این موضوع مشخص گردد.

جالب اینجاست که کارشناسان وزارت اطلاعات و بازجویان اینجانب در خصوص اتهام دوم وقتی به موضوع توهین به مقام معظم رهبری می‌رسند برخلاف روش فوق، به جزییات مطالب مورد استناد در ۱۹ مورد می‌پردازند و تنها به ذکر عنوان مقالات و منبع و تاریخ آن بسنده نمی‌کنند. در این موارد استناد به شرح زیر بیان می‌گردد و در کنار آن آدرس مطالب که در اتهام‌های فوق به همان شکل عنوان شده آورده می‌شود. از جمله موارد مورد اشاره اینها هستند:

- ۱-۲) انتساب حاکمیت استبدادی به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی
- ۲-۲) انتساب عبارت جنایتکار به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی
- ۲-۳) انتساب اعمال جنایتکارانه به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی
- ۲-۴) انتساب قدرت‌طلبی و صدور دستور وحشیانه به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی
- ۲-۵) اتهام استفاده از نیروهای کم سن و سال به عنوان نیروهای خشن ضربتی به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی
- ۲-۶) مقایسه و تشبیه رهبر معظم انقلاب به برخی دیکتاتورهای جهان در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی
- ۲-۷) انتساب الگوبرداری رهبر معظم انقلاب از رژیم پهلوی در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی
- ۲-۸) ادعای انجام کودتا توسط نیروهای انتظامی و امنیتی و مورد پسند بودن آن از نظر رهبر معظم انقلاب در مقاله حاکمیت و اپوریسیون سی میلیونی
- ۲-۹) انتساب دروغ‌گویی به حاکمیت و رهبر معظم انقلاب در مقاله حاکمیت و اپوریسیون سی میلیونی
- ۲-۱۰) انتساب استبداد و دیکتاتوری و تشابه معظم له با محمدرضا پهلوی در مقاله خون بر شمشیر پیروز است
- ۲-۱۱) انتساب انجام کودتای انتخاباتی و امریت شستشوی مغزی جوانان به رهبر معظم انقلاب در مقاله معیار و محک جنایت
- ۲-۱۲) انتساب جنایتکار جنگی به رهبر معظم انقلاب، لزوم محاکمه ایشان در دادگاه‌های ویژه و زایل شدن مشروعیت نظام در مقاله معیار و محک جنایت
- ۲-۱۳) انتساب هدایت مستقیم انتخابات و تهدید شدن جریان مخالف توسط رهبر معظم انقلاب، مصاحبه رادیو فردا ۸۸/۳/۲۹
- ۲-۱۴) انتساب ساقط شدن رهبر معظم انقلاب از عدالت و زیر پا گذاردن آن به خاطر منافع شخصی مصاحبه با رادیو فردا ۸۸/۲/۲۹
- ۲-۱۵) انتساب انجام کودتای نرم و پیامدهای آن به رهبر معظم انقلاب، مصاحبه با دویچه وله ۸۸/۳/۲۹
- ۲-۱۶) بیان زیر سؤال رفتن عدالت و مدیریت رهبر معظم انقلاب، مصاحبه با دویچه وله ۸۸/۳/۲۹
- ۲-۱۷) مقایسه و تشبیه رهبر معظم انقلاب با شاه و حکومت سابق، مصاحبه با دویچه وله ۸۸/۳/۲۹



۱۸-۲) ادعای دخالت رهبر در انتخابات در مقاله مدح ائتلاف یا اختلاف، سایت روزآنلاین ۸۸/۳/۲۶  
 ۱۹-۲) انتساب جبهه سپاه کودتا و اسلام‌طلبی به رهبر در مقاله استقبال جبهه سبز امید، سایت روزآنلاین ۸۸/۴/۱۳

ریاست محترم دادگاه

در این خصوص، توجه شما را به صفحات ۱۰۱ لغایت ۱۱۰ پرونده نیز جلب می‌کنم که در آن در خصوص اتهام‌های وارده، بدون آنکه مستندات و بریده‌های مطالب اتهام فعالیت‌های تبلیغی وجود داشته باشد، در ارتباط با جزییات ۱۹ بند فوق‌الذکر ۹ مورد تشریحی، با درج نقل قول‌هایی از بخش‌هایی از مقالات آورده می‌شود که برای جلوگیری از اطاله کلام و گرفتن وقت دادگاه، در این بخش از نقل آنها خودداری می‌کنم و در دفاعیات در خصوص مصداق‌ها به آنها خواهم پرداخت.

با توجه به این نکات، درخواست دارم اتهام تبلیغ علیه نظام از دو اتهام مندرج در کیفرخواست حذف شود.

۲- جا دارد که همین‌جا به صورت اجمالی به بحث نظام و تبلیغ علیه نظام نیز بپردازم و این مسأله را روشن کنم که اگر معیار و محک درست و عادلانه‌ای وجود داشت، می‌شد قضاوت کرد که این من و دوستان تحول‌خواه اصلاح‌طلبان هستیم که زمانی برپادارنده نظام بودیم و اکنون درصدد جلوگیری از انحراف‌های وارده می‌باشیم یا اینکه دیگرانی که نقش چندانی در سرنگونی نظام شاهنشاهی و برپایی نظام جمهوری اسلامی نداشته و بسیاری از آنان که اکنون میراث‌خوار آن شده‌اند، اصولاً سن و سال‌شان به این مسائل قد نمی‌دهد. در جهت حفظ و تثبیت همین نظام که اکنون متهم به تبلیغ علیه آن هستیم، باز عمدتاً ما بوده‌ایم که در جنگ تحمیلی شرکت کرده و شهید و جانباز تقدیم انقلاب و نظام کرده‌ایم. و باز اگر قانون اساسی را ملاک قانون‌گرایی و آن را میثاق ملت ایران بدانیم، باز این ماییم که خواستار اجرای یک‌پارچه و تمام اصول آن هستیم، و نه آنکه به یک یا دو اصل و بند خاص آن اکتفا کنیم. و اگر بحثی در خصوص ولایت فقیه داریم، عمل به اختیارات و وظایف مندرج در آن است، نه نگاه فراقانونی در جهت مخدوش کردن و بلااثر کردن آن.

اصولاً باید توجه کنیم که این انقلاب بر پایه شعارهای «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» پایه‌ریزی شده است. در شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» چهار هدف اصلی استقلال، آزادی، جمهوریت و اسلامیت مورد توجه و عنایت استقبال‌کنندگان انقلاب و حامیان نظام جمهوری اسلامی بوده است و اگر اکنون نقد و انتقادی می‌شود تمام آنها در جهت حفظ و اجرای این شعارها و نیز برای جلوگیری از خالی کردن محتوای آنها و تبدیل نشدن قانون اساسی به عنوان میثاق ملت ایران به یک شیر بی‌یال و دم و اشکم است.

هدف ما این است که آزادی‌های مندرج در قانون اساسی، از جمله اصول فصل سوم که به حقوق ملت اختصاص یافته، به صورت کامل اجرا شود و با نقض و زیر پا گذاشتن اصول مترقی آن، حقوق ملت ضایع نگردد و حقوق بشر و حقوق شهروندی به بوته فراموشی سپرده نشود. از این‌رو، این من و دوستان اصلاح‌طلب و تحول‌خواه نیستیم که علیه نظام تبلیغ می‌کنیم، بلکه عاملان و آمران اصلی اقدام‌های تبلیغی علیه نظام آنها هستند که اصل نوزدهم را زیر پا می‌گذارند و اجازه نمی‌دهند «ملت ایران از هر قوم و قبیله‌ای هستند از حقوق مساوی برخوردار شوند» و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نباشد.

همین‌عده هستند که اجازه نمی‌دهند «همه افراد ملت اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار گیرند» و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی برخوردار شوند (اصل بیستم)؛ بلکه برای قشر و طبقه‌ای خاص، حق ویژه قائل می‌شوند و برخلاف نص صریح قرآن، انسان‌ها را به طوائف و شعب تقسیم می‌کنند و بیت‌المال را از یک گروه دریغ داشته و به گروه دیگر هدیه و ارزانی می‌دارند.

حاضر محترم، اعضای هیأت منصفه

مگر نه این است که در اصل بیست و دوم قانون اساسی تصریح شده است: «حیثیت، جان و حقوق و مسکن و شغل اشخاص از تعرض، مصون است»؟ آیا در این یک سالی که گذشت این اصل در مورد ما منتقدان و معترضان و خانواده‌هایمان اجرا و رعایت شده است؟ آیا ما برخلاف اصل بیست و سوم قانون اساسی که تأکید دارد: «تفتیش عقاید، ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد»، ماه‌ها در سلول‌های انفرادی نگهداری نشده و شب و روز زیر فشارهای روحی و جسمی نبودیم تا به جرم نکرده اعتراف و اقرار کنیم تا آنگاه در دادگاه‌های بفرموده، احکام سنگین‌تری علیه‌مان صادر شود؟



در خصوص پرونده اینجانب مگر جز این بود که خواستند زیر فشارها اتهام شرکت در اغتشاش و تشویق مردم به اغتشاش را بپذیرم و حتا وقتی مجبور شدند این اتهام را حذف کنند، جرم امنیتی و قرار بازداشت سنگین و سلول‌های انفرادی حذف نشد تا تفتیش عقاید تداوم یابد؟ اگر چنین روندی حاکم بشود چه دلیلی داشت که من بر اساس صفحات ۱۱۰ الی ۱۲۰ پرونده در بازجویی‌های مورخ ۸۸/۴/۱۸ و ۸۸/۴/۲۰ در پاسخ پرسش‌های بی‌ارتباط با اتهام وارد بنویسم:

«در ارتباط با سؤال فوق و دیگر سؤال‌هایی که در روز پنج شنبه ۸۸/۴/۱۸ مطرح شد نکاتی باید عرض شود: این‌گونه موارد اصولاً ارتباطی با اتهام منتسبه به اینجانب، یعنی شرکت در اغتشاشات و تشویق مردم به اغتشاش ندارد. سؤال‌های جلسه پیش که من اجازه دادم شما پیش بروید و تا حد تفتیش عقاید و پرس و جو در امور شخصی زندگی من، فعالیت‌های قانونی انتخاباتی بنده و از همه مهم‌تر یک حزب سیاسی و دبیرکل آن که بر اساس قانون اساسی در انتخابات شرکت کردند و طبیعتاً وزارت اطلاعات مرجع رسیدگی به فعالیت آنان نیست، پیش رفت، نشان می‌دهد که شما به دلیل رفتار خشن، توأم با ضرب و جرح و شکنجه جسمی که موجب ضرب‌دیدگی نقاطی از بدن و شکستگی دنده‌هایم شده و اکنون شکنجه روحی خانواده‌ام که حتماً نگران وضع روحی و جسمی‌ام در شرائط مصرف داروهای متعدد هستند، چیزی جز وقت‌کشی به حساب نمی‌آید تا مانع مراجعه من به پزشکی قانونی و پیگیری‌های لازم شوید. سابقه مراجعه پیشین من به پزشکی قانونی در خصوص شکایت علیه آقای محسنی اژه‌ای لایذ موجب این نگرانی شده است که ارجاع من به پزشکی قانونی تبعاتی برای وزارت متبوعه، دادستانی و دیگر نهادهایی که در دستور ضرب و شتم و شکستن دنده‌های سمت چپ و وارد آوردن ضربات به دیگر نقاط بدنم که موجب کبودی شده است، به همراه داشته باشد. از این رو سعی دارید با حبس‌های غیرقانونی اینجانب و نگاه داشتن در شرائط اولیه و سلول‌های انفرادی مانع انتشار اخبار این شکنجه‌ها شوید.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

اصول متعدد دیگری از فصل سوم قانون اساسی از جمله: اصل بیست و پنجم در خصوص استراق سمع، افشای مخابراتی، تلگرافی و تلکس (و اکنون ایمیل و اس ام اس) و سانسور؛ اصل بیست و ششم در خصوص آزادی فعالیت احزاب و گروه‌ها؛ اصل بیست و هفتم درباره آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح؛ اصل بیست و هشتم، آزادی اختیار شغل دلخواه؛ اصل سی و دوم، اعمال ترتیبات قانونی در جریان دستگیری، بازجویی و محاکمه؛ اصل سی و چهارم در مورد آزادی و حق مسلم دادخواهی آحاد ملت؛ اصل سی و پنجم، حق داشتن وکیل؛ اصل سی و هشتم، ممنوعیت اعمال هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا غیر مجاز بودن کسب اطلاع و اجبار شخصی به شهادت، اقرار یا سوگند؛ اصل سی و نهم، ممنوعیت هتک حرمت و حیثیت افراد دستگیر شده و بازداشتی؛ و... اصول متعددی هستند که اصلاح‌طلبان و تحول‌خواهان بر آنها تأکید دارند و مورد عنایت قرار نگرفته و حتا آشکارا برخلاف آن عمل می‌شود.

تمامی این موارد به علاوه ضرورت اعمال آزادی مطبوعات، احزاب و تشکل‌های صنفی و سیاسی همه در زیر مجموعه شعار «آزادی» قرار می‌گیرد که با رعایت «دموکراسی» از طریق انتخابات آزاد و جلوگیری از استبداد و رعایت «حقوق بشر»، شعار «جمهوریت» را تحقق می‌بخشد. آیا می‌توان علیه طرفداران این اصول و شعارها اتهام تبلیغ علیه نظام را مطرح کرد؟ یا در واقع متهمان اصلی آنانی هستند که نه تنها به این شعارها باور قلبی ندارند، بلکه در جایگاه حکومت و با استفاده از امکانات و ابزارهای قدرت، آنها را زیر پا له می‌کند. این گروه همان‌هایی هستند که با نقض حقوق بشر و آزادی‌های قانونی به جای اسلام مرفعی مورد نظر مردم و بنیانگذار فقید انقلاب، اسلام طالبانی را ترویج و تبلیغ می‌نمایند و برای حفظ و تداوم قدرت، شیوه‌های شیوخ عرب و حاکمان پیشین عراق و افغانستان را دنبال می‌کنند.

آیا آنان که استقلال کشور را در جهت کسب آرای موقت این یا آن کشور به ثمن بخش می‌فروشند - و تازه همان آرا نیز به نفع ملت ایران در صندوق‌ها ریخته نمی‌شود- از شعارهای انقلاب دفاع می‌کنند یا کسانی که در دوران زمامداری خود حاضر نیستند به قیمت ورشکستگی تولیدکننده داخلی (اعم از صنعتگران و کشاورزان و تجار ملی) کشور را از کالاهای رنگارنگ وارداتی و اجناس بنجل پر کنند و به تولید ملی و صادرات حیاتی کشور ضربه بزنند؟ گروهی که نه تنها «استقلال» کشور را زیر پا می‌گذارند بلکه به بهانه مبارزه با آمریکا، روسیه و چین را بر ارکان کشور و بازارهای ایران مسلط می‌کنند، و این چنین شعار محوری انقلاب، یعنی «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را روز به روز بیش‌تر نقض می‌کنند.

حضرار محترم، اعضای هیأت منصفه



شما قضاوت کنید که چه اشخاصی حقیقی و حقوقی هستند که با این‌گونه گفتار و کردار خود هرروز علیه نظام تبلیغ می‌کنند. حال باید منتقدان آنان را به اعمال فعالیت تبلیغی علیه نظام متهم کرد؟

گروهی که تنها به وظیفه ملی و اسلامی خود در خصوص امر به معروف و نهی از منکر، و احیاناً نصیحه‌الملوک، عمل می‌کنند. آیا اعمال و رفتار ذکرشده آقایان، سیاهکاری نیست؟ پس چگونه است که به تصویر کشیدن سیاهکاری‌ها به زعم بازجویان اوین و مأموران وزارت اطلاعات، سیاه‌نمایی خوانده می‌شود؟

ریاست محترم دادگاه

هدف من از بیان این نکات تنها ذکر این مسأله بود که ما برهم زندگان نظم ستم‌شاهی و شریکان روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی، اگر حرفی می‌زنیم و نقدی می‌کنیم همه از روی حسن نیت و در جهت حفظ نظام است، و نه در راستای تبلیغ علیه نظام؛ و از این‌رو در قضاوت و صدور حکم - چنان‌که در شرع نیز آمده است - باید به نیت افراد توجه کرد؛ مگر جز این است که «إنما الأعمال بالنیات»؟ بر این اساس است که توجه دادگاه را به این نکته مهم جلب می‌کنم که آنچه من گفته و نوشته‌ام در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر بوده است و لذا از لحاظ وجود عنصر قانونی، مادی و معنوی وقوع جرم، موضوعیتی ندارد.

ریاست محترم دادگاه

با عرض پوزش از اطاله کلام و با امید به این که دفاعیات من باعث شده باشد دادگاه محترم اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام» را با توجه به نکات فوق‌الذکر از اتهام‌های مطروحه حذف کرده، و یا دست‌کم آنها را در ذیل اتهام دیگر یعنی «توهین علیه مقام معظم رهبری» گنجانده باشد، به بخش سوم دفاعیاتم در خصوص موارد مورد استناد در خصوص این اتهام در مقالات و مصاحبه‌های خود می‌پردازم. اجازه دهید این موارد را به ترتیبی که در پرونده ذیل موارد ۱۹ گانه اجمالی یا ۹ گانه تشریحی آورده‌اند بیان کنم.

بیان این نکته را نیز ضروری می‌دانم که بسیاری از موارد اتهامی به دلیل گذشت زمان وقوع مسائل و حوادث دیگر حتا در سطوح بالاتر مطرح شده و برای بخش‌هایی از آمران و عاملان شکنجه و جنایت، پرونده قضائی تشکیل گردیده و یا در کمیسیون امنیت ملی مجلس گزارش مشروحی تهیه و در سطوح عادی و محرمانه ارائه شده است. این همه، خود به خود می‌تواند حقانیت انتقادهای من به تخلفات یا زیر پا گذاشتن حقوق بشر را به اثبات رساند؛ امری که خود می‌تواند عاملی برای صدور حکم تبرئه باشد. هرچند که هم اکنون من بیش از یک سال است که در زندان به سر می‌برم و حتا از دادن یک روز مرخصی نیز در حق خود و خانواده‌ام دریغ شده است. این در حالی رخ می‌دهد که اتهام من - بر اساس مستندات پرونده و با حذف دو اتهام اولیه و ثانویه، یعنی شرکت در اغتشاشات و تشویق مردم به اغتشاش و اجتماع و تبانی برای ارتکاب جرم علیه امنیت کشور - تنها اتهامی مطبوعاتی بوده و باید ماه‌ها پیش با قرار کفالت یا وثیقه آزاد می‌شدم.

مورد نقض قانونی دیگر در خصوص پرونده من و نگاهداری‌ام در سلول انفرادی، بازداشتگاه و زندان‌های مختلف ایران بوده است که بر اساس قانون متهم را حداکثر می‌توان در حد کف مجازات در زندان نگاه داشت. با توجه با اینکه کف مجازات برای توهین به رهبری شش ماه و برای تبلیغ علیه نظام - حتا اگر امر بر حذف آن قرار نگیرد - سه ماه است، دادگاه حداکثر می‌توانست بازداشتی نه‌ماهه (۲۷۰ روزه) را علیه من اعمال کند، و نه آنکه تا امروز، یعنی حدود ۳۸۰ روز - آن هم بدون احتساب ضرب حبس انفرادی - در حبس و بند و زندان به سر برم.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

بار دیگر اجازه می‌خواهم که به مصادیق اتهام‌ها پردازم.

در ۱۹ مورد اتهام توهین به مقام معظم رهبر، ۷ مورد با استناد به مقاله «سربازان وطن یا جنایتکاران جنگی» مندرج در سایت «روزآنلاین» مورخ ۸۸/۴/۵ به دادگاه ارائه شده است. کارشناسان وزارت اطلاعات معتقدند در این مطلب، «توهین» به مقام رهبری از طریق انتساب «جنایتکار» یا انتساب «اعمال جنایتکارانه» و انتساب «قدرت‌طلبی و صدور دستور وحشیانه» و استفاده از نیروهای کم سن و سال به عنوان نیروهای خشن ضربتی، و مقایسه و تشبیه رهبر معظم انقلاب به برخی دیکتاتورهای جهان و بالأخره انتساب الگوبرداری رهبر معظم انقلاب از رژیم پهلوی صورت گرفته است. آنها در اثبات این اتهام‌ها در جایی دیگر که بخش‌هایی از مقاله فوق‌الذکر را آورده‌اند، به دو پاراگراف مقاله (که در زیر آمده است) استناد کرده‌اند:



«رهبر جمهوری اسلامی ثابت کرده است که برای چند روز زمامداری بیش‌تر و حکومت مستبدانه بر مردم، از هیچ راه و روشی نمی‌گذرد. اکنون شاهدیم که سید علی خامنه‌ای از جنایت‌های بشر در جهان شرق و غرب، هر آنچه را که بدترین بوده است برگزیده و در این کار دست جنایتکاران معروف جهان را در کشتار مردم بی‌دفاع از پشت بسته است. (از نگاه سید علی خامنه‌ای آنگاه که ایشان به شعر و ادبیات و بزم و موسیقی می‌پرداخت و هنوز قدرت‌طلبی به خشم خون‌خواهانه مسلح‌اش نکرده بود (ضرب و شتم) غلط است و باید عبارت درست ضرب و جرح را به کار برد، روشی که اکنون (دستور و شیوه وحشیانه) آن را صادر کرده است.»

و بخش منتخب دیگر این مقاله چنین است:

«به‌کارگیری نیروهای مسلح شده سیزده تا شانزده ساله به عنوان نیروی خشن ضربتی هم از شاهکارهای بفرموده رهبر است. جوانان بی‌گناهی که نادانسته بازیچه دست قدرت‌طلبان شده‌اند و هنوز آن‌قدر خردسال هستند که وقتی خسته می‌شوند، هدیه و جایزه‌ای چون کیک و ساندیس راضی‌شان می‌کند و پولی که آخر شب یا آخر ماه در جیب‌شان می‌گذارند، خاطره جنایت روزانه را از یادشان می‌برد. این کار اوج رذالتی تاریخی است که این روزها و گاه شباهنگام در ایران در حال اجراست. روشی که دیکتاتورهای آفریقایی چون پل کاکامه در رواندا و جنایتکاران بالکان مانند میلوشوویچ در یوگسلاوی سابق با تشکیل «ارتش حرفه‌ای خردسالان» برای نسل‌کشی قبیله‌ای یا سرکوب مخالفان غیرنظامی‌شان به کار بردند و رسوای عام و خاص شدند. چه می‌دانستم زمانی که در برابر نظامیان تا دندان مسلح شاه، برای انقلابی مسالمت‌آمیز گل در لوله‌های تفنگ می‌کاشتیم و ذهن‌مان بی‌خود درگیر آرمان‌هایی طلایی و ساختن جامعه بی‌طبقه توحیدی بود، دیگرانی چون سید علی خامنه‌ای مشغول الگوبرداری از روش‌های رژیم پهلوی بودند و کشف خطاهای آنان برای چند روز حکومت بیش‌تر، در صورت رسیدن به قدرت بودند.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

ملاحظه فرمودید که کارشناسان فوق‌الذکر برای مستند کردن ۹ مورد اتهام مندرج در کیفرخواست، دو پاراگراف بریده‌بریده را ارائه داده‌اند که می‌تواند معنا و مفهوم جملات و نتیجه‌گیری‌ها را کاملاً عوض کند و صغرا و کبرای بحث را به هم بریزد. اجازه می‌خواهم در جهت روشن شدن مسأله و بی‌اثر ساختن و تصحیح خطایابی ناشی از قطع مطالب و بریده‌بریده کردن آن، کل مقاله را قرائت و خدمت‌تان تقدیم و توجه شما را به تفاوت کلی بحث رهبر و سید علی خامنه‌ای جلب کنم؛ که یکی در جایگاه شخصیت حقوقی و دیگری شخصیت حقیقی، یکی از لحاظ قضائی می‌تواند از جانب مدعی العموم عرضه شود - هرچند که مستندات ارائه دادم که نشان می‌داد برخلاف شیوه زمامداری حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین (ع) است - دیگری نیاز به شاکی حقیقی دارد که در پرونده جای آن خالی است و آن را ناقص و طبیعتاً بلااثر می‌کند. اما متن کامل یادداشت مورد استناد (سربازان وطن یا جنایتکاران جنگی) چنین است:

«جوان که بودیم یکی از افتخارهای ما این بود که حکومتی خواهیم ساخت که اساس و بنیانش بر شعار «نه شرقی و نه غربی» استوار است و نمادش «صلح و دوستی» و نشانه انسانیت شهروندانش پیروی از الگوی حافظ برای زندگی:

آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

آن زمان خوش‌باورانه بر این اعتقاد در سرایشی حکومت طاغوت بودیم که پس از محمدرضا شاه کشوری خواهیم ساخت که در آن نظامیانش رفتاری انسانی خواهند داشت؛ نه سرباز و ژنرال اسیر دشمن را از روی خشم برآمده از کشتار مردم بی‌دفاع قربانی خواهند کرد و نه در برابر خواست و اراده مردم خواهند ایستاد. در نتیجه نه چون سربازان آمریکایی ناجوانمردانه به اسرای ویتنامی شلیک خواهند کرد و نه چون کمونیست‌های پل پوت از پشت سر، تیر خلاص به مغز مخالفان رهبران خویش خواهند زد.

اما آنچه این روزها، پس از گذشت سی سال از پیروزی آن انقلاب، در جای‌جای این کشور می‌گذرد بیانگر آن است که آن رفتار انسانی تنها «آرزوی ما جوانان مسلمان» بود، چون «رهبر جمهوری اسلامی» ثابت کرده است که برای چند روز زمامداری بیش‌تر و حکومت مستبدانه بر مردم، از هیچ راه و روشی نمی‌گذرد. اکنون شاهدیم که سید علی خامنه‌ای از جنایت‌های بشر در جهان شرق و غرب، هر آنچه را که بدترین بوده است برگزیده و در این کار دست جنایتکاران معروف جهان را در کشتار مردم بی‌دفاع از پشت بسته است.



شاهد زشتی و سختی ماجرا نیز تنها آنچه هر روز در کوچه و خیابان و کوی و برزن این مملکت می‌گذرد نیست، بلکه صدور فرمان استفاده از نیروهای «تکتیرانداز» هم هست. جنایتکارانی که زبوانه بر پشت‌بام‌ها یا ورای دیوارها سنگر می‌گیرند و سر و سینه جوانان بی‌دفاع ایرانی را نشانه می‌روند تا هر روز شهدایی چون «ندا»ی مظلوم، روانه بهشت زهرا کنند.

شاهد جنایت روزانه رهبری، بهره بردن از غیرنظامیان ناآگاهی هم هست که در برابر چشم مردم و دوربین روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و آماتور، وحشیانه بر سر مخالفان غیرمسلح می‌ریزند و پس از ضرب و شتم دستگیرشدگان، جنایت خود را تکمیل می‌کنند و در زیر درختی یا کوچه بن‌بستی تیر خلاص به مغز اصلاح‌طلبان خالی می‌کنند. (البته از نگاه سید علی خامنه‌ای آنگاه که ایشان به شعر و ادبیات و بزم و موسیقی می‌پرداخت و هنوز قدرت‌طلبی به خشم خون‌خواهانه مسلح‌اش نکرده بود، «ضرب و شتم» غلط است و باید عبارت درست «ضرب و جرح» را به کار برد - روشی که اکنون دستور شیوه و حشیانه آن را صادر کرده است.)

وقیحانه‌تر از همه، اقدامی است که در روزهای اخیر به عنوان یک روش برنامه‌ریزی شده انجام می‌شود. اکنون فاش شده است که برنامه این روزها را سال‌ها پیش ریخته‌اند - آنگاه که «ثوری توطئه» را بافتند و «براندازی نرم» را ساختند تا روزی که رأی مردم را به سطل زباله ریختند و انتصاب را جایگزین انتخاب کردند، تا مردم حق‌طلب و تحول‌خواه را ساکت و آرام کرده و خانه‌نشین سازند.

به‌کارگیری نیروهای مسلح شده سبزه تا شانزده ساله به عنوان نیروی خشن ضربتی هم از شاهکارهای بفرموده رهبر است. جوانان بی‌گناهی که نادانسته بازیچه دست قدرت‌طلبان شده‌اند و هنوز آن‌قدر خردسال هستند که وقتی خسته می‌شوند، هدیه و جایزه‌ای چون کیک و ساندیس راضی‌شان می‌کند و پولی که آخر شب یا آخر ماه در جیب‌شان می‌گذارند، خاطره جنایت روزانه را از یادشان می‌برد. این کار اوج رذالتی تاریخی است که این روزها و گاه شباهنگام در ایران در حال اجراست. روشی که دیکتاتورهای آفریقایی چون پل کagamه در رواندا و جنایتکاران بالکان مانند میلوشوویچ در یوگسلاوی سابق با تشکیل «ارتش حرفه‌ای خردسالان» برای نسل‌کشی قبیله‌ای یا سرکوب مخالفان غیرنظامی‌شان به کار بردند و رسوای عام و خاص شدند.

این جنایتکاران و حامیان‌شان چه کم‌حافظه‌اند که برگزاری دادگاه‌های بین‌المللی جنایات جنگی را فراموش می‌کنند و چه کوردل هستند که عاقبت جنایتکارانی چون صدام حسین را نمی‌بینند.

اکنون روشن شده است که آن جوانان بی‌گناهی را که سال‌ها در چند اردوگاه ویژه سپاه چون اردوگاه حسن‌آباد، در مسیر تهران - قم آموزش نظامی و ضد چریک شهری می‌دادند با چه هدفی گردآوری می‌کردند. آنها مخفیانه بچه‌های بی‌گناه مردم فقیر یا فرزندان بی‌سرپرست را به ازای لقمه‌نانی چون گلابیاتورها بار می‌آوردند. نظامیان کوچکی که شست‌وشوی مغزی و بازی‌های نظامی به آنها اجازه می‌دهد به بهانه دستگیری جوانان معترض، بدون تفکر به منزل و دفتر کار مردم بریزند و دستگیرشدگان را زیر مشت و لگد بگیرند و خانه و کاشانه ملت را که گناهی جز انسان‌دوستی نداشته و ندارند وحشیانه تخریب کرده و به آتش بکشند.

دوستی دیشب تکه‌ای از روزنامه‌های دوران انقلاب را برای من فرستاده بود و به طعنه می‌گفت، این بود آن اسلام نابی که از آن دم می‌زدید؟ این بود آن نظام انسانی که وعده‌اش را به ملت می‌دادید؟ و این بود آن سربازان نمونه‌ای که وظیفه آنان را پاسداری از وطن در برابر دشمن و نگاهبانی از جان و مال و ناموس مردم ایران اعلام می‌کردید؟!

چه می‌توانستم در برابر این سخن حق بگویم که نقیضش دارد هر روز در کشور اثبات می‌شود؟ چه می‌دانستم که آن روزها - در سرایشی حکومت طاغوت در دی ماه سال ۵۷ - وقتی که روزنامه‌نگاران در مقابل وحشی‌گری گارد جاویدان، تیر می‌زدند که «زن، سرباز...» یا شعرا می‌سرودند: «زن سرباز! تو سربازی، ولی سر در کدامین راه می‌بازی؟/ ره الله یا راه اهریمن؟/ کدامین سینه را آماج می‌سازی؟/ از آن دوست یا دشمن؟/ من و تو، هر دو مسلمان، هر دو انسان، هر دو سربازیم...» نظاره‌گر جنایت حاکمان به ظاهر مسلمان در تیرماه سال ۸۸ نیز خواهیم بود!

چه می‌دانستم زمانی که در برابر نظامیان تا دندان مسلح شاه، برای انقلابی مسالمت‌آمیز گل در لوله‌های تفنگ می‌کاشتم و ذهن‌مان بی‌خود درگیر آرمان‌هایی طلایی و ساختن جامعه بی‌طبقه توحیدی بود، دیگرانی چون سید علی خامنه‌ای مشغول الگوبرداری از روش‌های رژیم پهلوی بودند و کشف خطاهای آنان برای چند روز حکومت بیش‌تر، در صورت رسیدن به قدرت.

چه می‌دانستم فرزندان ما سی سال بعد، در دورانی چون امروز، قربانیان جنایت اینانی خواهند شد که اسلام و مسلمانی را بازیچه قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی خود کرده‌اند و نوجوانان ناآگاه را مسلح کرده و به جان هموطنان خویش انداخته‌اند.



چنانچه ملاحظه فرمودید در مقاله «سرباز وطن یا جنایتکار جنگی» ابتدا یک جامعه تراز نوین و ایمانی که بر اساس اصول اسلام بر روی ویرانه‌های نظام شاهنشاهی و در تضاد با روش‌های جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا ساخته شده ارائه گردیده است. نظامی که در آن سرباز ایرانی مسلمان «رفتارهای انسانی» دارد که نه سرباز و ژنرال اسیر را از روی خشم برآمده از کشتار مردم بی‌دفاع قربانی خواهند کرد و نه در برابر خواست و اراده مردم خواهند ایستاد. الگویی که در تضاد با رفتار سربازان آمریکایی است که در جنگ ویتنام به اسرای جنگی شلیک می‌کردند یا چون کمونیست‌ها و پل پوت از پشت سر تیر خلاص به مغز مخالفان رهبران خویش خالی می‌نمودند.

حاضر محترم، اعضای هیأت منصفه

به خوبی می‌توانید تصور کنید جوانی که سی و اندی سال پیش چنین جامعه آرمانی را در سر می‌پروراند، بعد از یک انتخابات قانونی به یک‌باره با این واقعیت مواجه می‌شود که نظامیان تا دندان مسلح کشورش که برای برخورد با نارضایتی مردم دوره‌های ویژه دیده و حتا به کشور روسیه اعزام شده‌اند، در لباس‌های گوناگون و با ابزار مختلف در برابر مردم می‌ایستند؛ آن‌هم در برابر شهروندانی که روزها شعار می‌دهند «رای مرا پس بدهید» و «رای من کجاست» و شب‌ها بر بام‌ها فریاد «الله اکبر» شان بلند است. چنین شهروندانی به خاک و خون کشیده می‌شوند یا با ضرب و جرح و شکنجه به بازداشتگاه‌ها و زندان‌های مختلف منتقل می‌گردند.

هنگامی که من این مقاله را نوشتم تنها دو هفته‌ای از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری دهم گذشته بود و هنوز این همه عکس و خبر و نام و نشانی و حتا آدرس گور شهدا منتشر نگردیده و هنوز عمق فاجعه افشا نشده بود که در بازداشتگاه‌هایی چون کهریزک چه بلاهایی بر سر دستگیرشدگان آمده است. و هنوز خودم به عنوان یک نمونه و مدرک زنده از وجود ضرب و جرح و شکنجه، چنین تجربه‌ای نداشتم. اما حالا چطور؟ آیا کسی هست که منکر این مسائل شود؛ این که در جریان مقابله با حرکت اعتراضی مردم - که اکثر قریب به اتفاق موارد حرکت معترضان مسالمت‌آمیز بوده است - آن گروه از سربازان وطن که منظور من بوده‌اند، چون «جنایتکار جنگی یا شکنجه‌گر» عمل نکرده‌اند؟ گزارش کمیسیون امنیت ملی مجلس، شکایت‌هایی که در وزارت کشور ثبت شد و غرامت‌ها و دیه‌هایی که پرداخت گردید و پرونده‌هایی که برای نظامیان متخلف ثبت شد و احکامی که برای بخشی از آنان در پرونده کوی دانشگاه و کهریزک صادر شد، آیا دلیلی بر اثبات مدعیان من و حقانیت این مباحث نیست؟ حتما صحبت‌های مرا تصدیق خواهید کرد.

این پرسش مطرح است که آیا این جریان سرکوب‌گر، خودسرانه عمل کرده است؟ آیا نظامیان و جوانان و نوجوانان خردسال شخصی‌پوش به صورت خودجوش و خود به خود به خیابان‌ها آمده‌اند و با مردم برخورد کرده‌اند یا از مقام‌های مافوق خود دستور گرفته‌اند؟ این نظامیان و بسیجی‌ها و فرماندهانشان بر اساس نظم و قانون ایران، زیر نظر مستقیم چه کسی قرار دارند و از چه مقام و شخصیتی دستور تیر یا اعمال شکنجه گرفته‌اند؟ بعید می‌دانم کسی بگوید آنان خودسرانه عمل کرده‌اند، اگر این‌گونه باشد نقش و وظیفه رهبری زیر سؤال خواهد رفت و تدبیر و مدیریت او مخدوش خواهد شد که بر اساس اصل یک‌صد و یازده قانون اساسی مستندی بر «ناتوانی رهبر» و ضرورت «برکنار کردن» اوست. و اگر این اعمال خودسرانه نبوده و دستور از «بالا» رسیده است و فرمانده کل قوا، باید گفت که رهبر در جایگاه و طبیعت شخصی‌اش، چنین دستوری را جهت حفظ قدرت صادر کرده یا اینکه چنین الگو و رفتاری را - که مشابه اقدامات رژیم پهلوی و دیکتاتوری تاریخ است - ضروری تشخیص داده است. در این صورت این پرسش مطرح می‌شود که آیا نمی‌شد روشی را برگزید که چنین تبعاتی نداشته باشد؟ به نظر می‌رسد که بسیاری با من هم‌نظر هستند که می‌شد رفتار و کردار انسانی‌تر و اسلامی‌تری را در خیابان‌ها و زندان‌ها اختیار کرد که پیامدش کشتار کم‌تر و ضرب و جرح و شکنجه محدودتر و حتا تا حد صفر باشد. اگر چنین روشی برگزیده نشده، آیا ناشی از بی‌تدبیری و نبود مدیریت مناسب نیست؟ روشی که موجب شده اکثر قریب به اتفاق مقام‌ها و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی ایران (از مراجع و علمای دینی گرفته تا روسای جمهور و مقامات ارشد سابق کشور و از وکلا و حقوقدانان و اساتید دانشگاه گرفته تا مقام‌های قضائی و...) با آن مخالفت کنند اما آیت‌الله خامنه‌ای بر آن اصرار بورزد.

آیا بهتر آن نیست که در جهت حفظ نظام و آبروی آن و برای رد و نفی جنایت و شکنجه در «اسلام» و «نظام جمهوری اسلامی» بپذیریم و اعلام کنیم که این تصمیم‌ها نه از جانب «رهبر نظام»، بلکه از جانب «یک فرد» اتخاذ شده که از اصول اولیه انقلاب و الگوی مردم انقلابی عدول کرده است.

تصور من این است که متوجه شده‌اید هدف اصلی مقاله این بوده است که مقصر اصلی، فردی خاص معرفی شود تا حکم برائت نظام در خصوص کشتارهای خیابانی، شکنجه‌های بازداشتگاه‌ها صادر گردد و از پیامدهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن جلوگیری به عمل آید. به این دلیل است



که که وقتی برخی از دوستان به انتقاد از من پرداختند، در جهت تبیین نگاه اسلام و معیارهایی که بر اساس آن انقلاب شد، مقاله «معیار و محک جنایت» را در تاریخ ۸۸/۴/۷ نگاشتم و در آن تأکید کردم: «نمی‌دانم چرا عده‌ای بیش از اندازه اصرار دارند که «جنایت» را اندازه‌گیری کنند و برای آن معیارهای کمی و کیفی بیابند، در حالی که «شکنجه» یا «جنایت» در هر حد و اندازه‌ای که باشند، «شکنجه» و «جنایت» هستند و هر دو لکه‌نگی بر دامان بشریت محسوب می‌شوند و جنایتکاران نیز در هر جایگاهی، مستوجب سرزنش و مجازات‌اند.

پاسخ شهروندان ایرانی، به ویژه آنان که مطالعاتی اسلامی دارند راحت‌تر است، چون آنان به استناد آیاتی از قرآن آسان‌تر می‌پذیرند که جنایاتی سازمان داده شده در جریان است که «نفس» آن را اسلام نمی‌پذیرد، از جمله این آیه را: «کشتن یک انسان مانند کشتن کل بشریت است.» اما کار سخت و دشوار، راضی کردن خارجی‌ها به ویژه دست‌اندرکاران نهادهای بین‌المللی تخصصی و روزنامه‌نگاران است، زیرا آنان ظاهراً منتظرند تا ابعاد جنایت چنان گسترش یابد تا با محک و معیار خود آن را «جنایت علیه بشریت» یا «شکنجه جسمی و روحی» بنامند.

مگر ایرانیان، جسد بی‌جان چند صد طرفدار اعتراض‌های مسالمت‌جویانه چون «ندا»ی مظلوم را باید زیر خاک بسپارند تا دنیا باور کند که اینجا جنایتی در جریان است؟ مگر در آنجا هم چون اینجا وقتی که جسد شهید را تحویل دادند، غرامت چهل میلیون ریالی دریافت می‌کنند و وقتی به آنها گفته می‌شود «شما که در رادیو و تلویزیون خود می‌گویید اینها را ما نکشته‌ایم و عوامل خارجی کشته‌اند، پس چرا باید پول گلوله آنها را به شما بدهیم؟»، خیره و مات به چشمانت می‌نگرند و می‌گویند: «خفه شو، این غلط‌ها به تو نیامده است.» تازه مگر در آنجا جلوی عزاداری خانواده‌های شهدا را می‌گیرند و در اتوبوس‌های حامل عزاداران تا بهشت زهرا چند مأمور می‌نشانند و بر سر قبر شهید، دائم فریاد می‌زنند: «ساکت باشید و مراسمتان را زودتر تمام کنید.»

پاسخ من به این دوستان همچنین این بود که چه تعداد پیکر آش و لاش شده و سرخ و کبود جوانان را باید جلوی دوربین قرار داد تا جهانیان دریابند که آنانی که دم از شکنجه در زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو می‌زنند، خود اکنون به شکنجه‌گرانی بی‌نظیر تبدیل شده‌اند. آنان با زداشت‌شدگان را - حتا اگر رهگذری بیش نباشند- از محل تجمع‌های اعتراض‌آمیز با ضرب و شتم به مکان‌های ناشناخته می‌برند و تا حد مرگ کتک‌شان می‌زنند و به شیوه‌های جدید و قدیم شکنجه‌شان می‌کنند.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

در خصوص مقاله «حاکمیت و اپوزیسیون سی میلیونی» منتشر شده در سایت «روزآنالین» مورخ ۸۸/۴/۹ بحث انتساب دروغ‌گویی به رهبر مطرح گردیده و به این بخش از مطلب من استناد شده است:

«حاکمیت این فرض را هم در نظر گرفته بود که امکان دارد برای مدتی محدود، مقاومت و حتا اعتراض‌های قانونی شدیدی وجود داشته باشد. بر این اساس بود که از گوبلز، وزیر تبلیغات هیتلر الگو گرفتند که «دروغ را آنقدر بزرگ بگویند تا کسی جرأت نداشته باشد آن را باور نکند.» رهبری و حزب پادگانی به این جمع‌بندی رسیدند که دروغ باید بسیار بزرگ‌تر از گذشته باشد و تفاوت آرا فراتر از ده میلیون و اعلام آن خیلی سریع و قاطع.»

اجازه دهید برای درک دقیق‌تر محتوا و مفهوم این مقاله که دو بخش از آن توسط کارشناسان وزارت اطلاعات برگزیده شده و بی سرو ته به دادستان و دادگاه ارائه شده است، متن کامل این یادداشت (حاکمیت و اپوزیسیون سی میلیونی) را نیز قرائت کنم:

«شورای نگهبان تحت حاکمیت رهبری متحد با حزب پادگانی همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد پس از هفده روز مقدمه‌چینی و دست و پا زدن سیاسی - تبلیغاتی، با همکاری نهادهای نظامی و امنیتی کشور که یک «کودتای نرم» را به «کودتایی سخت و خشن» تبدیل کرده‌اند، بالآخره آنچه را که آیت‌الله خامنه‌ای چند ساعت پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ پسندیده بود، مورد تأیید قرار داده است.

آنچه در این انتخابات که قرار بود نام رئیس‌جمهور انتصابی‌اش در کم‌تر از دوازده ساعت اعلام شود، با انتخابات گذشته تفاوت داشت، این بود که پیامدهای اعتراضی آن به صورت خودجوش شکل می‌گرفت. انتخاباتی که از یک سو با حضور گسترده مردم، به ویژه جوانانی گرم می‌شد که عمدتاً بار اول بود که رأی می‌دادند و برای رأی خود ارزش خاص و یگانه‌ای قائل بوده و هستند، و از سوی دیگر، حضور نامزدهایی که قصد نداشته و ندارند زیر بار انتخاباتی فرمایشی بروند و صیانت از آرای مردم را به دست خدا بسپارند. اینها نکات مهمی بود که رهبری و حزب پادگانی در سناریوی خود نادانسته از کنارش گذشته بودند.



آنها گمان می‌کردند که این بازی نیز چون چند انتخابات گذشته است. تصورشان این بود که همه‌چیز به راحتی پیش خواهد رفت و نتیجه «انتخابات فرمایشی» و «انتصابات» را در روندی به ظاهر دموکراتیک پیش می‌برند و اعلام می‌کنند؛ در این میان اصلاح‌طلبان هم بدون چون و چرای توأم با مقاومت، به آن گردن می‌نهند. البته با تشکیل شدن کمیته‌های صیانت از آرا توسط ستادهای انتخاباتی موسوی و کروبی، حاکمیت این فرض را هم در نظر گرفته بود که امکان دارد برای مدتی محدود، مقاومت و حتا اعتراض‌های قانونی شدیدی وجود داشته باشد. بر این اساس بود که از گوبلز، وزیر تبلیغات هیتلر الگو گرفتند که «دروغ را آن‌قدر بزرگ بگویند تا کسی جرأت نداشته باشد آن را باور نکند».

چنین بود که اجرای شوی تبلیغاتی - تلویزیونی آن را به احمدی‌نژاد سپردند که ید طولایی در این زمینه دارد تا با بیان دروغ‌های شاخ‌دار سخن‌هایی بگوید که مرغ مرده را هم در ماهی‌تابه به خنده وا می‌دارد و آمارهایی ارائه دهد که هر دانش‌آموز دبستانی نیز کذب بودن‌اش را درک می‌کند. البته برنامه‌ریزان این انتخابات نمی‌دانستند که این «سرکنگین» این بار «صفرافزاید» و حرف‌ها و نکته‌های به اصطلاح فنی «شومن برنامه انتخاباتی»، دست‌مایه خنده و شوخی ملت قرار خواهد گرفت. ماجرای که اینک پیامدش بی‌آبرویی شدید احمدی‌نژاد تا آخر عمر، چه در مقام رئیس‌جمهور انتصابی و چه در هر جایگاه عادی در داخل و خارج ایران، شده است.

این واکنش طبیعی مردم و شکل گرفتن موج سبز گسترده و فزاینده در کشور، حاکمیت را چنان ترساند و نگران ساخت که خیلی زود به این نتیجه رسید که اگر این موج اصلاحات ادامه یابد قادر نیست جامعه را حتا برای یک هفته بیش‌تر - در شرایط به دور دوم رسیدن انتخابات - مهار کند. در نتیجه، رهبری و حزب پادگانی به این جمع‌بندی رسیدند که دروغ باید بسیار بزرگ‌تر از گذشته باشد و تفاوت آرا فراتر از ده میلیون و اعلام آن خیلی سریع و قاطع. نتیجه آن شد که «کودتای نرم» به «کودتای سخت و خشن» تغییر ماهیت داد؛ مجاری ارتباطی از روز انتخابات قطع و از فردای آن تشدید شد؛ بگير و بندهای گسترده و دامنه‌دار آغاز گردید؛ نیروهای مسلح و خشن تحت رهبری نظامیان به خیابان‌ها سرازیر شدند؛ و هنوز خورشید ندمیده، اعلام گردید که برنده انتخابات کیست و چند ساعت بعد از آن هم دستور نواختن مارش پیروزی توسط آیت‌الله خامنه‌ای داده شد.

اما از نگاه نویسنده، این خود اول بدبختی و درماندگی نظام بود، چون از یک سو هر دو نامزد جبهه اصلاح‌طلب حتا زیر فشار هشدارهای حضوری هیأت ویژه کمیسیون امنیت ملی مجلس و تهدیدهای مستقیم وزیر اطلاعات، بر خواسته‌های برحق خویش یعنی «ابطال انتخابات و برگزاری مجدد آن» پای فشردند، و از سوی دیگر یک اپوزیسیون سی میلیونی به صورت خودجوش در داخل و خارج ایران به مقاومتی شگفتی‌ساز دست زد و روش‌هایی برآمده از شعارها و روش‌های انقلاب ۵۷ را برای بیان مخالفت خود به کار گرفت که نظام و رهبری را در عمل خلع سلاح کرد و مجبور ساخت که به سیاست «تهدید و تحییب» روی آورند و حتا شمشیر از نیام برکشند و بر فرق نامزدها و ملت بکوبند؛ اقدامی که هنوز در «ابتدای کار» آن قرار داریم.

اما چرا می‌گویم این ابتدای کار است؛ فکر می‌کنم که دلایل‌اش به اندازه کافی روشن است؛ خلاصه اینکه:

اول؛ نظام اولین بار است که در حیات سی‌ساله خود انتخاباتی را برگزار می‌کند که دو نامزد اصلی آن حاضر نیستند به هیچ وجه نتیجه «انتصابات» را بپذیرند، سخن رهبری را «فصل‌الخطاب ماجرا» بدانند و به طرف به ظاهر پیروز تبریک بگویند. این امر موجب شده است که موسوی و کروبی با سابقه روابط بهتری که با آیت‌الله خمینی داشته‌اند تا آیت‌الله خامنه‌ای با رهبر انقلاب، همراه با شخصیت‌های برجسته مذهبی و سیاسی نزدیک‌تر به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، در میدان مخالفت آشکار با ریاست‌جمهور انتصابی و نظام مبتنی بر «ولایت مطلقه فقیه» مبتنی بر استبداد فردی قرار گرفته‌اند.

دوم؛ مردم نه تنها نتیجه انتخابات را قبول ندارند، بلکه با مقاومت حاکمیت در برابر خواست اکثریت مردم، به ویژه نحوه عمل فرمانبردارانه شورای نگهبان، اصل نظام و رهبری آن را هم بیش از پیش زیر سؤال برده و خالی از مقبولیت و مشروعیت لازم می‌دانند. آنها این نظر را در تظاهرات روزانه خرد و کلان خویش، و به ویژه هر شب در یک «سمفونی شبانه» که شاه‌بیت آن بانگ «الله اکبر» است و شعار اصلی آن «مرگ بر دیکتاتور»، بیان و تکرار می‌کنند.

سوم؛ مشروعیت خارجی نظام است که چنان زیر سؤال رفته که بعید است به‌جز آن گروه از کشورهایی که به دلیل منافع سیاسی و اقتصادی خاص خود با جمهوری اسلامی کنار می‌آیند، عمده کشورهای جهان به ویژه دموکراسی‌های بزرگ و شناخته‌شده که ایران به آنها نیاز عمده دارد، حاضر شوند احمدی‌نژاد را به عنوان نماینده منتخب مردم ایران به رسمیت بشناسند و افکار عمومی ملت ایران و شهروندان خود را با پذیرش «رئیس‌جمهور انتصابی» علیه خویش بشورانند.



با توجه به این مسائل باید بپذیریم که در این سناریو از ابتدا قرار نبوده است که شورای نگهبان نظری خلاف خواسته رهبری و حزب پادگانی بیان کند. آنچه که شورای نگهبان انجام داد تنها تلاش مذبحانه‌ای برای مشروعیت بخشیدن به انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ و مجبور کردن نامزدهای اصلاح‌طلب به تأیید نتیجه از پیش تعیین‌شده آن بود که خوشبختانه در هر دو مورد شکست خورد.

بر این اساس، آن گروه از دوستان، به ویژه جوانان پرشوری که به تداوم راهی که انتخاب کرده و بر آن پای می‌فشارند با اعلام نظر شورای نگهبان دچار بدبینی و تردید شده‌اند، نباید فکر کنند که کار از کار گذشته است. آنها باید بدانند که بازی تمام نشده و تازه اول کار است و تاریخ چیز دیگری رقم خواهد زد و آینده از آن‌هاست.

بد نیست نگاهی هم به کتاب «زرتشت، نیچه» بیندازیم و آنجا که این سخنان می‌آید:

«برادران آنچه من در انسان دوست دارم این است که او فراشدی است و فروشدی... و در شما نیز برادران بسیار چیزها هست که در من مهر و امید می‌انگیزد! این که شما نومید گشته‌اید، بسی چیزها در این نومیدی احترام‌انگیز است، زیرا شما نیاموخته‌اید که چگونه خود را تسلیم کنید. شما نیاموخته‌اید زیرکی‌های حقیر را، زیرا امروز مردم کوچک، سروری یافته‌اند و تسلیم و رضایت و زیرکی و زرنگی و حسابگری و چه و چه‌های فضیلت‌های کوچک را موعظه می‌کنند.»

حاضر محترم، اعضای هیأت منصفه

ملاحظه کردید که در این مقاله، روند انتخابات مورد توجه قرار گرفته و این استدلال مطرح شد که انتخابات و موج گسترده‌ای که به ویژه در میان جوانان و نوجوانان ایجاد شده و حتا بچه‌های دبستانی و دبیرستانی را در بر گرفت، چنان بود که نظام و شخص آیت‌الله خامنه‌ای به این نتیجه رسید که باید کار انتخابات را یک‌سره کند و حتا اجازه ندهد که به دور دوم کشیده شود، به جز حکومت که از نظر اینجانب از وجود آقای سید علی خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش تبلور می‌یابد، تقریباً هیچ جریان سیاسی نبوده است که نتیجه انتخابات را بپذیرد؛ سه رئیس‌جمهور، سه رئیس مجلس که از نزدیک دست‌اندرکار این جریان بوده‌اند، همه نظرشان این بوده و هست که در انتخابات، تقلب صورت گرفته و احمدی‌نژاد نماینده منتخب ملت نیست، بلکه فرد منصوب رهبری است. به همین دلیل است که هیچ‌یک از آنان - حتا آقای علی‌اکبر ناطق نوری - در مراسم تنفیذ حضور نمی‌یابند. همان‌گونه که در دفاعیات خود در بازجویی‌ها و در دادسرای انقلاب گفته‌ام و اکنون نیز بر آن صحنه می‌گذارم، آقای خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه مورخ ۸۸/۳/۲۹ به تهدید مقام‌ها و مسئولان عالی‌رتبه کشور (از جمله آقایان موسوی، خاتمی، هاشمی، کروبی و...) پرداخته و برخلاف وظایف و اختیارات خود - پیش از اینکه رئیس‌جمهور جدید انتخاب و رسماً اعلام شود - به حمایت از احمدی‌نژاد پرداخته و حتا تا آنجا پیش رفته است که با سخنان تحریک‌آمیز و تهدیدآمیز گفته است: «تا آخرین قطره خونم برای سرکوب این جریان ایستاده‌ام.»

طبیعی است که وقتی باب تقوا مسدود شود و و امیال شخصی و آرزوهای درازمدت در جهت حذف یک گروه و جریان و به قدرت رسیدن فرد و جریانی خاص به عنوان هدف اصلی و معادل با حفظ بیضه اسلام در نظر گرفته شود، «دروغ» و «تقلب» و بیرون آوردن نام یک فرد خاص از صندوق‌های رأی، امری طبیعی و بدیهی خواهد بود.

چنان‌که محتمل مستحضرید، پیش از پایان رسیدن زمان قانونی انتخابات، جریان تحت رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، شروع به تهاجم به ستادهای تبلیغاتی نامزدها کردند و همان نیمه‌شب موج دستگیری‌های گسترده آغاز شد. در همین خصوص، توجه شما را به یادداشت‌های روزانه آقای ابوالفضل فاتح سخن‌گوی ستاد آقای میرحسین موسوی، دائر بر اعلام تمام شدن انتخابات از سوی مسئولان سیاسی دفتر آیت‌الله خامنه‌ای جلب می‌کنم.

بررسی‌های میدانی اینجانب در روز و شب انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری و مقایسه حضور مردم در پای صندوق‌های رأی و رأی‌شان به نامزد اصلی اصلاح‌طلبان با دوره‌های گذشته، دست‌کم حجت را بر من تمام کرد که آقای موسوی با رأی بسیار بالایی احمدی‌نژاد را در تهران - و به تبع آن در شهرهای بزرگ - پشت سر گذاشته است. دلیل این امر هم حضور من در پای بیش از یک‌صد حوزه انتخاباتی از ساعت ۸ صبح لغایت ۲۳ روز جمعه ۸۸/۳/۲۲ بوده است. مشاهدات حضوری من و مستندات جمع‌آوری شده از جمله نحوه حضور دوربین‌های تلویزیونی در حوزه‌های جنوب شهر تهران - محل سنتی رأی‌آوری محافظه‌کاران، نشان می‌داد که طرفداران احمدی‌نژاد در این دوره حضوری کم‌رنگ داشته‌اند و حوزه‌های رأی‌گیری مناطق جنوبی، شرقی و جنوب شرقی تهران در اکثر اوقات خالی و یا رأی‌دهندگان، کم‌شمار بوده‌اند. در این میان آنانی که در پای صندوق‌های رأی حضور داشته‌اند به نسبت بالایی - حا در جنوب شهر و حاشیه‌های فقیرنشین - به نامزد اصلی اصلاح‌طلبان رأی داده و به عبارتی رأی عدم اعتماد خود را به دوره اول ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد بیان کردند.



جهت اطمینان خاطر دادگاه عرض کنم که به جز انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری (دوره اول آقای خاتمی) که من در تهران حضور نداشتم، از سال ۷۷ هیچ انتخاباتی نبوده است که در پایتخت ایران برگزار شود و من به عنوان روزنامه‌نگار و ناظر حوزه‌های وسیعی را مورد بررسی و تحقیق قرار نداده باشم. شیوه‌ام به گونه‌ای بوده است که در تمام این سال‌ها حوزه‌های خاصی را مورد سرکشی قرار داده‌ام؛ حتا ساعات حضور من در شعبه‌ها نیز تقریباً یکسان بوده تا خطای ارزیابی به حداقل ممکن برسد. بر این اساس، با اطمینان تمام می‌گویم اختلاف آرای آقای موسوی و احمدی‌نژاد در تهران نمی‌تواند کم‌تر از چهار میلیون باشد؛ در صورتی که وزارت کشور این رقم را ۱/۲ میلیون اعلام کرده است. این در حالی بوده است که در حوزه‌های شمال، شمال غربی و غرب تهران تا ساعت ۲۳ هنوز مردم پشت درها منتظر بودند تا رأی دهند و تعرفه‌های انتخاباتی به صورت مکرر به دلیل استقبال مردم برای رأی دادن به نامزدهای جنبش سبز تمام می‌شد، اما در حوزه‌های مورد استقبال جریان اقتدارگرا، همان تعرفه‌های اولیه نیز تا انتها مورد استفاده قرار نگرفت و بخش وسیعی نیز توسط طرفداران آقای موسوی پر شد.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

این مشاهدات و اخبار و گزارش‌های دریافتی از دیگر شهرهای بزرگ و حتا شهرهای کوچک ایران این امر را برای من مسجل کرد که با اطمینان بگویم اگر بنا باشد انتخابات ریاست جمهوری ایران به دور دوم کشیده نشود، برنده اصلی حتماً میرحسین موسوی بوده و آنچه که اعلام شده است یک بازی سیاسی و یک دروغ بزرگ بوده است. دروغی که مسلماً با نوع حمایت آیت‌الله خامنه‌ای توسط ایشان سامان‌دهی شده یا دست‌کم از جانب ایشان مورد حمایت قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که حتا صبر نکردند تا روند قانونی طی شود و نتیجه انتخابات از جانب شورای نگهبان منتصب ایشان اعلام گردد و بعد از جانب نهادهای ذیربط و مسؤول به اطلاع عموم برسد، بلکه به شیوه‌ای غیرمرسوم و غیرقانونی - آن هم با تهدید به صورت آمادگی برای سرکوب مخالفان - نتیجه انتخابات به مردم تحمیل کردید.

طبیعی است همان‌گونه که رسانه‌های تبلیغاتی جریان اقتدارگرا و رسانه‌های زیر نظر مستقیم آیت‌الله خامنه‌ای نتایج مطلوب خود را در مورد انتخابات بیان می‌کنند، من و امثال من هم این حق را داریم که آنچه را که شاهدش بودیم به صورت خبر، گزارش و تحلیل به اطلاع افکار عمومی برسانیم و به زعم خود پرده از روی تقلب و دروغ سیاسی برداریم. بر این اساس است که به خود حق می‌دهم بگویم آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، قانون اساسی و حتا مفاد و اصول مربوط به ولایت فقیه را زیر پا گذارده و از راه عدالت و انصاف و بی‌طرفی در انتخابات منحرف شده است، به گونه‌ای که خود به صورت علنی و آشکار می‌گوید که یک نامزد را به نامزدهای دیگر ترجیح می‌دهد و دلش برای پیروزی او می‌تپد. چنین رویکردی به انتخابات و علاقه به پیروزی احمدی‌نژاد در برابر مهدی کروبی، میرحسین موسوی و محسن رضایی بوده است که زمینه‌ساز یک انتخابات مهندسی شده توسط حزب پادگانی می‌گردد. انتخاباتی که در مرحله اجرا از یک‌سو به دست‌اندرکاران اجازه می‌دهد در جهت انتخاب مجدد ریاست جمهوری دوره نهم و عمل به خواسته آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، تمام امکانات اجرایی و تبلیغاتی را به کار گیرند؛ در حالی که رهبری خود به سفرهای انتخاباتی می‌پردازد تا انتخابات در عمل به یک انتصابات به ظاهر مردم‌سالارانه تغییر شکل دهد. دیگر ایراد گرفتن به احمدی‌نژاد که چرا با پول و بودجه دولت سفرهای انتخاباتی انجام می‌دهد و در استان‌ها همه امکانات بسیج می‌گردد تا رأی‌سازی به نحو احسن انجام شود، موضوعیتی ندارد.

از سوی دیگر با وجود تأکید مکرر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی دائر بر ضرورت بی‌طرفی و عدم دخالت و موضع‌گیری ارگان‌های نظامی در انتخابات به نفع یک نامزد، چون رأی و نظر آیت‌الله سید علی خامنه‌ای «فصل‌الخطاب» هر چیزی قرار دارد و آینده هر نهاد و فرد به میزان ذوب‌شدگی آن در ولایت بستگی دارد، در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی نهم، مقدمات روندی شکل می‌گیرد که در انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ تکمیل می‌شود، تا آنچه که آیت‌الله خامنه‌ای به اصطلاح می‌پسندد، تحقق یابد و رضایت او جلب گردد؛ رضایتی که به بهای نارضایتی ملت و شخصیت‌های عالی‌رتبه پیشین انقلاب و نظام و یاران نزدیک آیت‌الله خمینی شکل می‌گیرد و بنیان تقلب‌های پیش و پس از انتخابات و رأی‌سازی و رأی‌خوانی می‌شود. از همین زاویه، قانون اساسی - به ویژه در بخش وظایف رهبر - مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد و عدم رعایت عدالت در مواجهه با نامزدها عریان می‌شود. نهادها و ارگان‌های زیرمجموعه و تحت نظر رهبری به سمت بی‌عدالتی و ظلم سوق می‌یابند و در برابر رضایت توأم با سکوت آیت‌الله خامنه‌ای، روند انتخابات به سمت وسویی می‌رود که ملت به ناچار در اعتراض به نتایج غیرواقعی انتخابات و بلا اثر شدن آراءشان و نیز برای پیگیری حقوق اساسی و رأیی که به صندوق‌ها افکنده‌اند، به خیابان‌ها کشیده می‌شوند. با کمال تأسف، شهروندان معترض، به خاک و خون در می‌غلتنند یا راهی بازداشتگاه‌های آشکار و نهان و زندان‌های بزرگ و کوچک نهادهای انتظامی و نظامی و اطلاعاتی - امنیتی و شبه‌نظامی شبیه کهریزک می‌شوند.



بی‌هیچ شک و تردید، این روش‌ها خلاف الگوی مورد اشاره در قانون اساسی و وظایف ولایت فقیه و شیوه و مشی معروف امام راحل است. این در حالی است که در مقدمه قانون اساسی در تبیین «ولایت فقیه عادل» آمده است: «بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرائطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.»

حاضر محترم، اعضای هیأت منصفه

با توجه به نکات و مطالب پیش‌گفته، حال قضاوت کنید آیا روشی که در یک سال پیش در چنین روزهایی به کار گرفته شد به گونه‌ای بوده است که «ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل انقلابی خود»، یعنی برگزاری انتخابات آزاد در جهت آرای مردم باشد؟ در اصل یک‌صد و یازدهم قانون اساسی نیز که وظایف و اختیارات رهبر تبیین شده، دو نکته مرتبط با بحث فوق وجود دارد. در بند ۹ این اصل به صراحت عنوان شده است که وظیفه رهبری آن زمان شروع می‌شود که وظیفه شورای نگهبان به انتها رسیده و رئیس‌جمهور انتخاب شده است؛ «امضای حکم ریاست‌جمهوری پس از انتخاب مردم، صلاحیت داوطلبان ریاست‌جمهوری از جهت دارا بودن شرائطی که در این قانون می‌آید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.»

ملاحظه می‌شود که تأیید ریاست‌جمهوری توسط رهبر تنها مختص دوره اول ریاست‌جمهوری است و در دوره‌های بعد رهبر حق تأیید و تبلیغ یک نامزد خاص را ندارد و تنها وظیفه‌اش امضای حکم ریاست‌جمهوری پس از انتخاب مردم است. در حالی که همه شاهد این امر بودیم که از یک سو آیت‌الله خامنه‌ای در جریان سفر به کردستان به صراحت از یک نامزد خاص حمایت آشکار کرد و در موارد دیگر به نقد ضمنی و رد غیرمستقیم دیگر نامزدهای ریاست‌جمهوری پرداخت؛ و از سوی دیگر تنها به امضای حکم ریاست‌جمهوری پس از تأیید رسمی نتایج انتخابات بسنده نکرد. ایشان حتا به این نکته توجه نداشت که با مسائلی که پیش آمده باید شخصاً جانب احتیاط و عدالت و تقوا و تدبیر را پیش گرفت و از دخالت مستقیم در انتخابات در جهت پیروزی یک نامزد خودداری کرد و یا در نهایت، به روشی که در قانون اساسی مشخص شده است عمل نمود.

در بند ۸ اصل یک‌صد و دهم این صراحت وجود دارد که حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام محقق می‌شود. آیا بهتر نبود که به جای تهدید مردم و دیگر نامزدهای انتخاباتی که نتایج اعلام‌شده از سوی وزارت کشور را قبول نداشتند و ندارند، حل معضل به مجمع تشخیص مصلحت نظام سپرده می‌شد تا اگر شک و گمانی هم به دروغ‌گویی وجود داشت، اختلاف نظر و پرسش و ابهام، به این گونه حل می‌شد، و نه اینکه شهروندان معترض و پیگیر رأی خویش، سرکوب شوند و با خشونت مورد برخورد قرار گیرند و منتقدان و معترضان برای ماه‌ها در بازداشتگاه‌ها و زندان‌های مختلف حبس و زندانی شوند و مورد انواع و اقسام بدرفتاری‌ها قرار گیرند و حتا از تماس تلفنی و دیدار با خانواده‌های خود محروم گردند؛ روشی که در خصوص صدها تن از شهروندان این سرزمین (و از جمله شخص من) به کار رفته و می‌رود.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

اجازه می‌خواهم مورد دیگری از مصادیق و مستندات اتهام «توهین به مقام معظم رهبری» را مورد نقد و بررسی قرار دهم و پاسخ گویم. در اینجا به ردیف ۱۸ اتهام‌ها که مربوط به بحث دخالت رهبر معظم انقلاب در انتخابات است و با مباحث فوق نزدیک یا منطبق است می‌پردازم. مقاله «در مدح ائتلاف یا اختلاف»، چاپ شده در سایت «روزآنلاین» مورخ ۸۸/۲/۲۶. چون در این مورد، بخش خاصی از مقاله در پرونده مورد استناد فرار نگرفته است، چاره‌ای جز این نیست که ابتدا یادداشت مورد اشاره را مرور کرده و بعد حدس بزنیم که چه بخشی از آن، مورد عنایت «سربازان گمنام امام زمان (عج)» بوده است!

«این پرسش این روزها در قریب به اتفاق محافل سیاسی، دانشجویی، خبری و... مطرح می‌شود که در یک فضای انتخاباتی «چهاروجهی» باید با اولویت دادن به موضوع «ائتلاف» و «اجماع»، از طریق حذف یک نامزد اصلاح‌طلب به سمت سه‌قطبی کردن انتخابات رفت، یا اینکه نه، وجود «اختلاف» و «رقابت» درون‌گروهی ضرورتاً بد نیست و حتا در دل خود می‌تواند خیر و برکتی خاص هم دربرداشته باشد؟

اگر کنه ماجرا بیش‌تر شکافته شود و نگاهی اجمالی نیز به پیشینه این خودمحوری‌ها و عدم توافقی‌های انتخاباتی انداخته شود، بهتر روشن خواهد شد که به چه دلیل در شرائط کنونی تکیه بیش از حد بر روی «اجماع نامزدهای اصلاح‌طلب» می‌شود به عنوان شاه‌کلید جلوگیری از شکست،



شکست‌هایی از نوع انتخابات شوراهای شهر دوم و انتخابات ریاست‌جمهوری نهم. در این گروه از تحولات سیاسی میان جریان‌های مختلف اصلاح‌طلب ائتلافی صورت نگرفت و هر حزب و گروهی نامزدهای اختصاصی خود را به کارزار انتخاباتی وارد کرد و در شرایط قهر گروه‌های ناراضی، ناامید و بی‌انگیزه... با صندوق‌های رأی، نتیجه آن شد که نباید می‌شد؛ تداوم دومینوی شکست اصلاح‌طلبان. در این سهم‌خواهی‌های انتخاباتی هر گروه و جریان سیاسی بلوک‌بندی خود را ایجاد کرد و چون شکست، حاصل شد از هر سو بانگ برآمد در ذم و بدگویی اختلاف، و آه کشیدن در حسرت ائتلاف!

زمره‌های انتخابات دهم نیز که بالا گرفت و ورود خاتمی به صحنه مسجل شد، باز انگشت‌های اشاره به سمت شکست‌های گذشته نشانه گرفته شد و هر کسی که از راه رسید در حسن «ائتلاف اصلاح‌طلبان» و «ضرورت رسیدن به نامزدی واحد» سخن به میان آورد - البته با آن نامزد خاص و آن شرائط حرف حقی بود، چون پیامد بسیار محتمل تحقق «اجماع» پیروزی قاطع نامزد اصلاح‌طلبان در دور اول انتخابات خرداد ۸۸ بود.

اما اکنون که خاتمی به صورتی مبهم و سؤال‌برانگیز در شرائط چشم‌انداز روشن پیروزی از کارزار انتخاباتی کنار کشیده و کروی و موسوی نیز بنا ندارند به سمت ائتلافی اختیاری بروند، پرسش محوری این است که آیا شرائط کنونی همان شرائط گذشته است و نامزدهای اصلاح‌طلب باقیمانده در همان قد و قامت سید محمد خاتمی؛ احتمال موفقیت در همان اندازه دربرگرفتن شاهد پیروزی؛ مسیر حرکت به همان راحتی در جهت کسب مسند ریاست‌جمهوری دهم، آن هم از نوع برد در مرحله اول و با آرای بالا؟

از نگاه نویسنده که خود بارها در ستایش «اتحاد» و «ائتلاف» اصلاح‌طلبان و تحول‌خواهان قلم‌فرسایی کرده و در نکوهش «اختلاف» سخن‌سرایی، اکنون که صفحه شطرنج سیاست این‌گونه پیچیده چیده شده است که هر سو با دو وزیر وارد میدان شده‌اند و جبهه سفید با یک نخست‌وزیر پیشین مستقل و یک رئیس مجلس پیشین اصلاح‌طلب در برابر جبهه سیاه مشتمل بر فرمانده نظامی پیشین و نامزد نظامی‌ها و امنیتی‌های کنونی صف‌آرایی کرده است - آن هم به گونه‌ای که وزیر سیاه نشسته در خانه اصول‌گرایان خود اندیشه بیرون راندن وزیر دیگر دارد و شه مات - حساسیت نشان دادن بیش از اندازه بر روی «ائتلاف» و «اجماع» امری انحرافی ارزیابی می‌شود، چون واقعیت این است که این بار به صورتی استثنایی «اختلاف» بیش‌تر پیروزی‌آور شده است!

درست است که بهزاد نبوی، پیر پرتجربه اصلاح‌طلب از یک‌سو می‌گوید که «سازمان (مجاهدین انقلاب اسلامی) به اجماع بر اساس رأی‌آوری اعتقاد دارد و این اعتقاد هنوز هم به قوت خود باقی است، یعنی هیچ مشکلی برای فعالیت ستادهای انتخاباتی کاندیداهای مختلف وجود ندارد»، اما بلافاصله نتیجه‌گیری می‌کند که «اگر در فرصت کافی برای تصمیم‌گیری، نمایندگان کاندیداهای مختلف با هماهنگی یکدیگر اقدام به نظرسنجی علمی و دقیق کنند، بعد از اعلام نتایج آن می‌توان بررسی کرد چه بخشی از آرا دارای همپوشانی است و کدام بخش‌ها دارای افتراق است. اگر نظرسنجی نشان داد مثلاً دو نامزد فعلی اصلاح‌طلبان به طور کلی دارای پایگاه اجتماعی متفاوت هستند، سخن مدافعان حضور دو کاندیدا در انتخابات قابل پذیرش است... معتقدم حتا بعد از ثبت نام و مرحله بررسی صلاحیت‌ها هم دیر نیست، یعنی تا زمان آغاز رسمی تبلیغات هم می‌توان این گزینه را عملی کرد. در ایام رسمی تبلیغات اعلام اجماع دارای اثرات مثبتی خواهد بود. تصور می‌کنیم تا پایان اردیبهشت می‌توان روی اجماع به توافق رسید.»

به نظر می‌رسد که در این تحلیل و خط‌دهی، یک اشتباه بزرگ راهبردی در حال روی دادن است و آن، اینکه میرحسین موسوی را در قامت سید محمد خاتمی دیدن، یا برعکس، کروی را در جایگاه و رأی‌آوری رئیس‌جمهور پیشین فرض کردن.

درست است که در تحلیل صفحه شطرنج انتخابات و چیدمان مهره‌ها می‌توان بر روی چگونگی هم‌پوشانی آرای موسوی و کروی تأکید کرد و این استدلال را هم به میان آورد که «معمولاً این‌گونه نیست که هم‌پوشانی صددرصدی میان دو کاندیدای یک جناح سیاسی وجود داشته باشد. یعنی همه افرادی که به یک نامزد خاص رأی می‌دهند - در صورت انصراف کاندیدای مورد حمایت خود - به طور قطع به سمت کاندیدای دیگر نخواهند رفت»، اما باز رسوب تفکر آن شرائط خاص گذشته در مورد نامزدی خاتمی باعث این نتیجه‌گیری نادرست می‌شود که «اگر با بررسی نتایج نظرسنجی مشخص شد در صورت انصراف یکی از کاندیداها، بخش قابل‌توجهی از آرای او به سبب کاندیدای دیگر اصلاح‌طلب منتقل می‌شود، به نظر من راه صحیح، اجماع است.»

باید توجه داشت که طرح موضوع نظرسنجی و ملاک قرار دادن آن برای رسیدن به «اجماع» در شرائط کنونی امری انحرافی است که می‌تواند علاوه بر تشدید اختلاف‌ها و دور شدن از مسیر هم‌نظری و هم‌راهی و هم‌رأیی که در مرحله دوم انتخابات به آن نیاز فراوانی وجود خواهد داشت، احتمال شکست اصلاح‌طلبان را بالا ببرد و جلوی دو مرحله‌ای شدن انتخابات را - در این صورت، احتمال حذف احمدی‌نژاد بسیار بالا خواهد بود - بگیرد.



برای روشن شدن موضوع بهتر است چند پیش فرض را مطرح کرد و بر اساس آن چند سناریو را طراحی نمود و پیامدهای احتمالی هر کدام را مورد ارزیابی قرار داد.

پیش فرض‌ها از این قرار است:

۱- بخت پیروزی احمدی‌نژاد بر اساس نظرسنجی‌های کنونی نسبت به سه نامزد دیگر اصلی بیش‌تر است، اما هیچ نظرسنجی امکان پیروزی او را در مرحله اول محتمل نمی‌داند.

۲- به طریق اولی دیگر نامزدها، از جمله دو نامزد اصلاح‌طلب، بخت چندانی برای پیروزی در مرحله اول ندارند.

۳- میزان آرای دو نامزد اصلاح‌طلب و همچنین دو نامزد اصول‌گرا به اندازه‌ای نیست که در صورت «ائتلاف» و «اجماع» - حتا با انتقال صد درصد آرای حامیان یکی به سبد دیگری - نامزدی حائز کسب آرای مطلق شرکت‌کنندگان در مرحله اول انتخابات شود؛ فارغ از اینکه چنین ائتلاف و اجماعی نیز با احتمال زیادی تحقق‌ناپذیر است.

۴- میزان آرای نامزدهای مستقل اصلاح‌طلب، چون اعلمی و شعله‌سعدی و دیگر نامزدهای مطرح اصول‌گرا مانند رفعت بیات - با فرض تأیید صلاحیت آن‌ها - به دلایل مختلف چندان بالا نخواهد بود که فردی از این جمع بتواند در میان دو نامزد اول و دوم لیست انتخابات قرار گیرد و به مرحله دوم صعود کند. این جمع در صورت تأیید صلاحیت تا حدی می‌تواند میزان مشارکت مردم را بالا ببرند. هر سه نامزد در عین حال بخشی از آرای موسوی و کروبی را از آن خود خواهند کرد، اما چندان از میزان آرای رضایی و احمدی‌نژاد نخواهند کاست.

بر این اساس، پرسش اصلی و محوری این است که کنار رفتن یک نامزد اصلاح‌طلب به نفع دیگری، چه سناریوهای احتمالی را پیش رو قرار می‌دهد و چه احتمال‌هایی وجود دارد که می‌تواند باعث تحولی کیفی - از نوع تبدیل انتخابات دوم‌مرحله‌ای به انتخاباتی یک‌مرحله‌ای - شود.

از آن جایی که مبلغان بحث ضرورت «ائتلاف» و «اجماع» در حال حاضر عمدتاً دور میرحسین موسوی گرد آمده‌اند و بر روی کنار رفتن مهدی کروبی به نفع دیگر نامزد این جناح تأکید بیش از اندازه دارند و احتمالاً در صورت شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست‌جمهوری، انگشت اتهام را به سوی دیگری نشانه خواهند رفت، بهتر است که سناریوهای محتمل شفاف‌تر بیان شود.

این پیش‌فرض پیش از این مطرح شد که در صورت کنار رفتن شیخ اصلاحات به نفع نخست‌وزیر دوران جنگ، میزان آرای میرحسین موسوی چنان جهشی نخواهد داشت که از سطح نیمی از شرکت‌کنندگان در انتخابات فراتر رود و او پیروز بی‌چون و چرای انتخابات در مرحله اول باشد. اگر این‌گونه نیست که نیست، پس در عمل، تفاوتی میان کسب آرای به عنوان مثال ۲۸ درصدی موسوی در دور اول با ۴۸ درصدی در این مرحله نخواهد بود. چون، میرحسین به دلیل به دست نیاوردن بیش از پنجاه درصد آرای شرکت‌کنندگان، باز باید بخت خود را در عمل در مرحله دوم انتخابات بیازماید. در این حالت پیش‌بینی می‌شود که چه او و چه کروبی به مرحله دوم راه یابند، تمام اصلاح‌طلبان به اضافه اکثر قریب به اتفاق مخالفان احمدی‌نژاد، از جمله بخش قابل توجهی از رأی خاکستری‌ها و اقلیتی از محافظه‌کاران، به نامزد نهایی اصلاح‌طلبان رأی دهند و به احتمال قوی، شاهد تغییر رئیس‌جمهور ایران در ماه‌های آینده خواهیم بود که خود امری شگفتی‌افزا در تاریخ جمهوری اسلامی است و حادثه‌ای استثنایی؛ چون تا کنون تمام رؤسای جمهور ایران دو دوره بر مسند قدرت تکیه کرده‌اند.

حال از زاویه‌ای دیگر می‌توان به مسأله ضرورت رساندن انتخابات به مرحله دوم و بالا بردن احتمال حذف احمدی‌نژاد در این مرحله نگاه کرد و سناریوها را بر اساس آن چید. بر این پایه، احتمال دوم‌مرحله‌ای شدن انتخابات، ارتباط مستقیمی با میزان مشارکت گسترده مردم در انتخابات دارد؛ با فرض ثابت بودن نسبی درصدی از آرای گردانندگان و حامیان رئیس‌جمهور و وجود یک کف آرای ثابت از طریق حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم رهبری. نشانه‌های این حمایت طی روزهای اخیر به کرات دیده شده است، از سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در سفر انتخاباتی استان کردستان گرفته - که در آن به وضوح حمایت ضمنی او از نامزد اقتدارگرایان به چشم می‌خورد و به موازات آن حمله شدیدی به نامزدهای اصلاح‌طلب منتقد برنامه‌های اقتصادی دولت شد - تا مهندسی کردن انتخابات از طریق برگزارکنندگانی یک‌دست از یک جناح سیاسی خاص - و وزارت کشور و شورای نگهبان - و فعال بودن حزب پادگانی و تلاش برای استفاده رسمی از بسیج و امکانات نظامی و انتظامی.

در این شرایط کنار کشیدن یک نامزد اصلاح‌طلب به نفع دیگری در تمام وضعیت‌های محتمل زیر موجب کاهش میزان مشارکت مردم و به تبع آن کوچک شدن مخرج کسر شرکت‌کنندگان در انتخابات خواهد شد، آن هم در وضعیتی که کف آرای احمدی‌نژاد در صورت کسر عددی، نسبتاً ثابت است و با هر چه کوچک‌تر شدن مخرج، حاصل کسر بزرگ‌تر خواهد شد. تحولی که می‌تواند در نقطه‌ای حتا از ۵۰ درصد آرای شرکت‌کنندگان فراتر رفته و انتخاباتی یک‌مرحله‌ای را رقم زند.



چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟ به دلایل زیر:

فرض اول؛ انتقال بخش قریب به اتفاق آرای کروی به سید موسوی و اجتناب تمام اصلاح‌طلبان از دادن رأی به نامزدهای محافظه‌کار. در این سناریو، آن گروه از رأی‌دهندگان و حامیان کروی که مخالف سیاست اعمال‌شده از سوی «ائتلاف اصلاح‌طلبان» هستند - گیرم که تعداد مخالفان حتا ده دوازده نفری بیش‌تر نباشند، که خیلی بیش‌تر خواهند بود - چون نمی‌خواهند به نامزدهای جناح رقیب، به ویژه احمدی‌نژاد رأی دهند، به جمع منفعلان و مخالفان شرکت در انتخابات خواهند پیوست. این تصمیم و اقدام خواه‌نخواه موجب کاهش مشارکت مردم و کوچک‌تر شدن مخرج کسر خواهد شد و پیامد حتمی‌اش افزایش سهم احمدی‌نژاد خواهد بود. هرچه هم جمع منفعلان و مخالفان شرکت در انتخابات بیش‌تر باشد، احتمال افزایش سهم احمدی‌نژاد در میان آرای ماخوذه بیش‌تر قوت خواهد گرفت.

فرض دوم؛ انتقال اکثر آرای کروی به سید موسوی - به علت هم‌پوشانی بیش‌تر آرای نامزدهای اصلاح‌طلب - و هم‌زمان انتقال بخشی از آرای او به نفع نامزدهای محافظه‌کار، در وضعیت سهم بردن فزون‌تر رضایی در مقایسه با احمدی‌نژاد. در این شرایط از یک سو مخرج کسر به دلیل عدم مشارکت گروه اول، کوچک می‌شود و از سوی دیگر سهم احمدی‌نژاد در صورت کسر به میزان کم‌تری بالا می‌رود که پیامد آن خواه‌ناخواه در مقایسه با عدم کناره‌گیری رئیس‌پیشین مجلس از انتخابات، بزرگ شدن سهم رئیس‌جمهور فعلی خواهد بود.

فرض سوم؛ انتقال اقل آرای کروی به سید موسوی - به علت هم‌پوشانی کم‌تر آرای نامزدهای اصلاح‌طلب - اما هم‌زمان انتقال بخشی از آرای او به نفع نامزدهای محافظه‌کار. در این سناریو سهم احمدی‌نژاد نسبت به رضایی فزون‌تر فرض شده است. این وضعیت در عمل مشابه فرض دوم است، با این تفاوت که سهم نامزد اصلی اصول‌گرایان بزرگ‌تر و درشت‌تر خواهد بود و احتمال پیروزی احمدی‌نژاد در دور مرحله اول بیش‌تر. فرض چهارم؛ عدم انتقال اکثریت قریب به اتفاق آرای کروی به سید موسوی و سر ریز شدن اکثر آرای حامیان او به سمت نامزدهای اصول‌گرا به همان نسبت‌ها و ترتیب‌های فرض‌های دوم و سوم. در شرایط اخیر بخت و اقبال پیروزی احمدی‌نژاد بیش از پیش خواهد شد و او بدون اینکه خود تلاش خاصی انجام داده باشد، شاهد نشستن شاهین سعادت بر روی دوش خود خواهد بود - شاهینی که به این دلیل به پرواز درآمده است که اصلاح‌طلبان یک محاسبه غلط داشته و راهبردی نادرست اتخاذ کرده‌اند.

چنانچه ملاحظه می‌شود به‌جز سناریوی نامحتمل کسب بیش از پنجاه درصد آرای شرکت‌کنندگان توسط یک نامزد اصلاح‌طلب در مرحله اول در وضعیت کناره‌گیری یکی به نفع دیگری، در دیگر سناریوها و فرض‌های مطرح‌شده، احتمال شکست اصلاح‌طلبان سناریو به سناریو فزونی می‌گیرد و بخت پیروزی احمدی‌نژاد در مرحله اول انتخابات در هر سناریو بالاتر می‌رود.

بر این اساس، به نظر می‌رسد که بهترین راهبرد اصلاح‌طلبان در شرایط کنونی - حتا روزهای پایانی مرحله اول انتخابات - تکیه بر تکثر و تعدد نامزدهاست و نرفتن به سمت «ائتلاف» و «اجماع»، از طریق کناره‌گیری یک نامزد به نفع دیگری.

در یک کارزار انتخاباتی چهار وجهی، پیامد اتخاذ چنین راهبردی در شرایط رقابت شدید میان نامزدهای اصلاح‌طلب از یک سو و رقابت گسترده نامزدهای اصلاح‌طلب با دو نامزد محافظه‌کار از سوی دیگر، به احتمال زیاد به ضرر احمدی‌نژاد خواهد بود و حرکتی حساب‌شده‌تر در جهت حذف او در مرحله اول یا با احتمال بیش‌تر در مرحله انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸.

مطالب قرائت‌شده و مفاد مقاله‌ای که به طور کامل بیان گردید، نشان می‌دهد که این یادداشت حدود یک‌ماه پیش از انتخابات به نگارش در آمده و منتشر شده است، و محور مباحث آن نیز حول ضرورت حضور دو نامزد اصلاح‌طلب در انتخابات ریاست‌جمهوری دهم بوده است. در بخشی از این مقاله و در یک پاراگراف خاص وقتی بیان می‌شود «در این شرایط کنار کشیدن یک نامزد اصلاح‌طلب به نفع دیگری در تمام وضعیت‌های محتمل زیر موجب کاهش میزان مشارکت مردم...» اشاره‌ای نیز به سفر رهبری به کردستان شده است و حمایت روشن ایشان از احمدی‌نژاد به این صورت بیان گردیده است: «از سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در سفر انتخاباتی استان کردستان گرفته - که در آن به وضوح حمایت ضمنی او از نامزد اقتدارگرایان به چشم می‌خورد و به موازات آن حمله شدیدی به نامزدهای اصلاح‌طلب منتقد برنامه‌های اقتصادی دولت شد و...»

نمی‌دانم کجای این مطلب محرمانه است و در دل خود توهین به رهبری دارد که مورد استناد قرار گرفته است. تنها می‌توان گفت که کارشناسان وزارت اطلاعات با قصد و نیت قبلی و تنها با هدف سنگین‌تر کردن حکم من، پرونده‌ام را دنبال و تکمیل می‌کرده‌اند، و در این راه هرچه را دیده و شنیده‌اند بدون توجه به محتوای اصلی جمع کرده و ارائه داده‌اند تا بتوانند اقدام غیرقانونی خود را دایر بر نگاه داشتن هرچه بیش‌تر من در بازداشتگاه و حبس انفرادی دنبال کنند - هدفی که در چنین نامه‌هایی به بازپرس و مسؤول شعبه سه دادسرای انقلاب می‌توان به وضوح رد و اثر آن را دید... «لازم به ذکر است متهم با بیان اینکه مطالب خود را در دادگاه خواهد گفت و تا به پزشک قانونی نرود هیچ مطلبی را ننوشته و امضا نخواهد کرد... و همچنین در جلسه پنجم با اعلام سه درخواست، مراجعه به پزشک قانونی، ملاقات با نمایندگان ریاست قوه قضائیه، و ملاقات با



وکلائی خود، از همکاری با مسؤولین پرونده خودداری نموده است. لذا با توجه به اتهامات فوق‌الذکر تقاضا می‌گردد برای رسیدگی دقیق و بررسی ابعاد و جوانب دیگر اقدامات مشاراً‌إلیه، درخواست تمدید قرار بازداشت نامبرده به مدت یک‌ماه و به صورت انفرادی موافقت فرمایید.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

اجازه بدهید در ارتباط با همین موضوع به مقاله «معیار و محک جنایت» که پیش از این هم به آن اشاره شد، بپردازم. کارشناسان وزارت اطلاعات مفاد این مقاله را حاوی انتساب به کودتای انتخاباتی دانسته‌اند. از آنجایی که این مقاله پیش از این قرائت و ارائه شد، تنها به بیان دو بخش مورد استناد زیر بسنده می‌کنم.

«بر این باوریم که حکومتی که عنوان اسلامی بر خود نهاده است، اگر در این جایگاه و وضعیت (اعمال جنایت و به کارگیری شکنجه) قرار بگیرد خود به خود مشروعیت‌اش زایل است و حاکمی که بر مسند علی(ع) تکیه می‌کند، اگر فرمان چنین برخوردهایی را بدهد یا حتا آنها را ببیند و دم نزند و بر کار جنایتکاران رضایت دهد، از عدالت ساقط است و باید در دادگاه ویژه جنایتکاران جنگی محاکمه شود.»

حاضر محترم، اعضای هیأت منصفه

ملاحظه می‌فرمایید که جملات مورد استناد به صورت شرطی بیان شده، و گزاره‌ها و مقدماتی بیان گردیده که نتیجه‌گیری بحث مشروط به تحقق آن است. گمان نمی‌کنم در این دادگاه بتوان یک نفر را یافت که بر این نظر باشد که باید قانون و اصول اسلامی را کنار گذارد و چشم بر جنایت و شکنجه بست و اجازه داد که قانون‌شکن و جنایتکار از دست عدالت بگریزد و محاکمه و مجازات نشود، حال در هر سطح مقامی می‌خواهد باشد. به خصوص آنکه در اولین بند فصل هشتم قانون اساسی ایران، آنجا که به مبحث «رهبر یا شورای رهبری» پرداخته است، در انتهای اصل یک‌صد و هفتم تصریح و تأکید شده است: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

دیگر موارد و مستندات تقریباً شبیه یکدیگر است و دفاعیات و مستندات مشابهی را می‌طلبد که تا کنون ارائه گردیده و تکرار آنها مسلماً از حوصله دادگاه خارج است.

تنها مواردی چند باقی می‌ماند که ذیل اتهام‌هایی چون «ساقط شدن رهبر معظم انقلاب از عدالت و زیر پا گذاردن آن به خاطر منافع شخصی»، «مقایسه و تشبیه رهبر معظم انقلاب با شاه و حکومت سابق»، «انتساب جبهه سیاه کودتا و اسلام طالبانی به رهبر معظم انقلاب»، و... آورده شده و مقالات و مصاحبه‌هایی نیز ارائه گردیده است.

با توجه به اینکه مطالب عنوان شده در مصاحبه‌های رادیو و تلویزیونی بر مبنای مقالات نوشته شده بیان گردیده و من نیز به فایل‌های صوتی و تصویری آن دسترسی نداشته‌ام و بعید می‌دانم که کارشناسان ذی‌ربط آنها را در اختیار ریاست محترم دادگاه و اعضای هیأت منصفه قرار داده باشند، به دفاع از مطالب مکتوب خود، بسنده می‌کنم.

آنچه بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه و رودربایستی و بیم و هراسی از صدور حکم توسط قاضی محترم، گفته شد و می‌شود بر اساس اعتقاداتم به نظامی است که در تشکیل و تأسیس آن در جوانی نقش داشته و بعد هم در مراحل مختلف از آن حمایت کرده‌ام. بر مبنای تصریحات و تأکیدات مفاد و اصول قانون اساسی، امیدوارم که قاضی محترم بر اساس استقلال رأی، قضاوت نماید و در نهایت در خصوص این پرونده رأی و نظر خود را صادر کند؛ و نه آن‌گونه که ریاست قوه قضائیه می‌گوید و عمل می‌کند و خود را غیرقانونی و غیرشرعی، تابع بدون چون و چرای فرامین رهبری می‌داند و سخنان درست یا غلط آیت‌الله خامنه‌ای را در هر زمینه‌ای فصل‌الخطاب ارزیابی می‌کند، حتا اگر اظهارات و عملکرد ایشان، برخلاف عدالت و تقوا باشد.

مؤکداً تکرار می‌کنم هرچه که می‌گویم و گفته‌ام بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر و نصیحه‌الملوک بوده است و می‌باشد؛ تعلیم و تربیت اسلامی (و از جمله فرمایشات پیامبر اعظم حضرت محمد مصطفی) به ما آموخته است که اگر حاکم از راه راست خارج شد، همچون یک مسلمان در برابر او بایستیم و بدون لکنت زبان، عیب و ایرادش را تذکر دهیم و بیان کنیم، و اگر اقدام به اصلاح گفتار، رفتار و کردار خود نکرد، با روش مسالمت‌جویانه زمینه‌ساز برکناری او شویم. پیش از این اشاره کردم که پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) چه شیوه‌ای در برابر مخالفان قانونی و غیرمسلح خود داشته‌اند؛ در اینجا تنها ضروری می‌دانم که به شیوه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران نیز اشاراتی داشته باشم.



همه بر این مسأله و حادثه تاریخی واقفاند که در جریان تحولات پس از انقلاب، مهندس مهدی بازرگان به یکی از منتقدان جدی آیت‌الله خمینی تبدیل شد و مکرر به انتقاد از شیوه حکومت و زمامداری رهبر فقید انقلاب می‌پرداخت. قابل توجه است که هیچ‌کس ندیده رهبر انقلاب شخصاً کوچک‌ترین تعرضی نسبت به ایشان داشته باشد و یا اجازه دهد مقام‌های سیاسی و قضائی اقدام به جلب، دستگیری و محاکمه مهندس بازرگان کنند. برعکس، مستندات تاریخی دال بر این است که وقتی از ایشان خواستند چنین برخوردی را تأیید و صادر کند یا جلوی اقدام به دستگیری مهندس بازرگان را نگیرد، فرموده‌اند: «مرا قبول نداشته باشند، مگر من جزو اصول دین هستم؟» (نقل به مضمون از آیت‌الله موسوی اردبیلی)

در حوادث اخیر که نوه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، سید حسن خمینی مورد تعرض و توهین قرار گرفت، حجت‌الاسلام علیخانی، نماینده مجلس شورای اسلامی در جمع خبرنگاران به نقل از یکی از یاران نزدیک آیت‌الله خمینی خاطره‌ای را به این شرح نقل کرد: «این فرد عنوان می‌کرد مدت‌ها پیش از شروع مبارزات، یک‌روز صبح به منزل امام آدم و دیدم بر روی در، کاغذی چسبانده شده که حاوی اهانت به ایشان است. من با عصبانیت برگه را کندم و در حالی که در دستم بود وارد حیاط شدم. این فرد نقل می‌کند امام احساس کرد که من عصبانی هستم و دید که کاغذی در دست من است؛ متوجه موضوع شد و گفت: من خودم صبح که بیرون قدم می‌زدم آن اعلامیه را دیدم اما آن را نکندم، چرا که به انسان زنده فحش می‌دهند، به مرده که فحش نمی‌دهند؛ این تعبیری است که امام دارد.» (روزنامه اطلاعات، مورخ ۸۹/۳/۱۷)

حضار محترم

من و دیگر تحول‌خواهان و اصلاح‌طلبان انتظار نداریم که مطالب ما را به شیوه امام راحل در معرض دید همه قرار دهند یا در رسانه ملی بخوانند، اما به ما حق بدهید که از قوه قضائیه و ریاست دادگاه بخواهیم در قضاوت و صدور حکم، شنیدن تمام سخنان و استدلال‌های ما، به شیوه رسول اکرم (ص) و امام علی (ع) عمل کنند و اگر نمی‌توانند دست‌کم جا پای آیت‌الله خمینی بگذارند؛ هرچند که حرف‌های ما فحش نیست و سخنان از سر دلسوزی است و به قول امام علی (ع)، افضل امر به معروف و نهی از منکر، امر به معروف و نهی از منکر سلطان جائز است.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

پیش از این در خصوص عدالت و وجوب این شرط در کنار تقوا در امام مسلمانان - حتا در سطح امام جماعت یک نماز چندنفره - صحبت کردم و گفتم که آنچه بر من و امثال من و خانواده‌هایمان در زمان بازداشت و در ایام نگهداری در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها رفته است، خود ملاک و معیاری بر عدم وجود عدالت و تقوا، بلکه از آن بدتر وجود شکنجه روحی و جسمی و اعمال ظلم و ستم است، و دیگر به تکرار موارد و مصادیق آن نمی‌پردازم.

اما برای رهبر شرایط دیگری هم در نظر گرفته شده است که در مقالات مورد استناد کارشناسان وزارت اطلاعات، به گونه‌ای به آن پرداخته شده و دلایل و مشهودات لازم ارائه گردیده است که شما را به همان مقالات و استدلال‌ات ارجاع می‌دهم.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

در مقدمه قانون اساسی و همچنین فصل هشتم میثاق ملی، به‌جز شرط عدالت و تقوا، خصوصیات و شرایط دیگری نیز برای رهبر در نظر گرفته شده است که نه تنها باید از همان ابتدا داشته باشد بلکه در تمام دوران زمامداری نیز باید آن ویژگی‌ها را حفظ کند و حتا اگر ثابت شود که از همان ابتدا این شرایط وجود نداشته است، خود به خود شرط رهبری لغو و منتفی می‌شود. اجازه دهید ابتدا نگاهی به این اصول داشته باشم و بعد نتیجه‌گیری خود را ارائه دهم:

در اصل پنجم قانون اساسی آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است...»

در اصل یک‌صد و نهم نیز «شرایط و صفات رهبر» این چنین فهرست شده است:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.



حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

به شهادت اکثریت قریب به اتفاق مسؤولان پیشین نظام و یاران نزدیک به امام و اعتراض آشکار و نهان آنان به شیوه اجرای انتخابات مهندسی شده توسط حزب پادگانی به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، و همچنین نتایج انتخابات و شیوه ورود آقای خامنه‌ای به این امر خطیر و اعلام و تحمیل آن، آنچه که به ویژه در ایام انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری و پس از آن روی داد، همه بیانگر عدم وجود تدبیر و مدیریت برای راهبری کشور است که افزون بر نداشتن عدالت و تقوا، هرکدام می‌تواند نشانه فقدان شرائط و صفات لازم برای رهبری باشد؛ وضعی که بر اساس اصل یک‌صد و پانزدهم قانون اساسی می‌تواند زمینه‌ساز برکناری رهبر شود و باشد.

ضمن اینکه آنچه را در انتخابات ریاست جمهوری دهم روی داد تنها می‌توان نقطه عطف رسیدن به وضع کنونی دانست، چون پیش از آن نیز نشانه‌های فراوانی دال بر نبود عدل و تقوا و تدبیر و تدبیر وجود داشته و دارد که کشور را در بدترین وضعیت در تاریخ سی و اند ساله انقلاب قرار داده است؛ وضعی که ملت را دو شقه و حتا پاره‌پاره کرده و بالاترین و گسترده‌ترین دشمنی خارجی را در برابر جمهوری اسلامی ایران شکل داده است و چشم‌انداز فقر و فلاکت و جنگ و خونریزی را روز به روز بیش‌تر جلوه‌گر می‌کند.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

گمان می‌کنم که دادگاه فرصت لازم را برای بیان موارد گوناگون و ارائه مصادیق و مستندات بسیار نداشته باشد و گرنه می‌توان در این خصوص «مثنوی چهل من کاغذ» ارائه داد.

در خاتمه اجازه می‌خواهم از حوصله‌ای که برای شنیدن دفاعیات من و وکلای مدافع‌ام به خرج دادید تشکر و سپاس‌گزاری کنم، و این امید را داشته باشم که رأیی صادر شود که نه تنها تأییدی بر تحمل نظام برای سخنان منتقدان، بلکه تأکیدی بر ارج نهادن به مقوله و مفهوم گرانبدر «امر به معروف و نهی از منکر» و «نصیحة الملوک» باشد. حکمی که می‌تواند بخشی از ظلم و ستمی را که بیش از یک سال است بر من و خانواده‌ام رفته، جبران کند.

باز امیدوارم که هیأت منصفه و قاضی محترم دادگاه بر اساس حق و عدالت، رأی به برائت من از اتهام‌های وارده دهند؛ بلکه در راستای اعمال آزادی و عدالت که اصلی‌ترین هدف انقلاب اسلامی ایران و استقرار جمهوری اسلامی است، زمینه‌ساز خاتمه بخشیدن به بی‌قانونی‌های گسترده انجام‌شده و نقض اعمال ضالمانه مبنی بر شکنجه و ضرب و جرح و نگهداری ناعادلانه‌ام در این مدت شوند؛ خاطیان را ناامید سازند و در صورت ممکن، آنان را به دست عدالت بسپارند و حتا زمینه‌ساز رفع هتک حیثیت و خسارات مادی و معنوی وارده به من و خانواده‌ام شده، ترتیبات لازم را برای پرداخت خسارات و دیه لازم بابت صدمات روحی و جسمی وارده بر ما در دوران دستگیری، بازداشت و زندان فراهم آورند.

«نذر کردم گر از این غم به در آیم روزی

تا در میکده شادان و غزل‌خوان بروم

تازیان را غم احوال گران‌باران نیست

پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم» [حافظ]

والسلام

عیسی سحرخیز

۱۳۸۹/۴/۲۷



## نامه سرگشاده ۱۲ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۸۹

### متن فارسی

### پرونده حقوق بشر حاکمان مستبد ایران آن قدر سیاه است که نیاز به هیچ گونه توضیحی ندارد

ریاست‌جمهور محترم ایالات متحده آمریکا  
با سلام؛

سی و یک سال پیش در چنین روزی، سفارت کشور شما در ایران، که بر طبق قوانین و عرف بین‌المللی قسمتی از خاک آمریکا به حساب می‌آید، توسط گروهی از دانشجویان که خود را پیرو خط امام می‌نامیدند، اشغال شد. و این اشغال، سرآغاز اختلافات بین دو دولت جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا و تنش در روابط دیپلماتیک دو کشور گردید. امروز با گذشت بیش از سه دهه از قطع رابطه بین دو دولت، جاه‌طلبی‌های هسته‌ای حکومت اسلامی ایران، به مرز خطرناکی نزدیک شده و از سوی دیگر، این حکومت، سرکوب‌گرت‌تر از همیشه، تمامی راه‌های مخالفت با این سیاست‌های ویران‌گر را در داخل کشور مسدود نموده است. تأیید می‌کنید که پرونده حقوق بشر حاکمان مستبد ایران آن قدر سیاه است که نیاز به هیچ گونه توضیحی ندارد. اکنون این سؤال به صورت جدی در اذهان عمومی آزاداندیشان و صلح‌طلبان جهان وجود دارد که حاکمیتی که با مردمان خود چنان می‌کند که همگان دیدند و از شکنجه و به حبس افکندن و کشتار شهروندان خود ابایی ندارد، در صورت دستیابی به سلاح هسته‌ای با سایر مردمان جهان چه خواهد کرد.

آقای رئیس‌جمهور!

سی و یک سال قبل در چنین روزی جمهوری اسلامی ایران با گروگان گرفتن دیپلمات‌های سفارت آمریکا، گروگان‌گیری خود را از جهان متمدن آغاز کرد و در سی و یک سال گذشته تا به امروز به این روند ادامه داده، به طوری که امروز نیز دست‌کم دو تن دیگر از شهروندان ایالات متحده (جاش فتال و شین بائر)، گروگان این حکومت هستند و بیش از هشتاد تن از دانشجویان و دوستان و همکلاسی‌های ما به عنوان گروگان‌های دانشگاه، در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌برند.

جناب آقای اوباما!

آنچه ما را بر آن داشت تا در سالروز اقدام اشتباه اشغال سفارت آمریکا در ایران، مستقیماً شما را خطاب دهیم، وضعیت دوستان دربندمان در زندان‌های جمهوری اسلامی است. جوانانی که این روزها به جای کلاس درس، در زندان و گاه در سلول‌های انفرادی و تحت سخت‌ترین و غیرانسانی‌ترین فشارها به سر می‌برند.

ما از شما، که علاوه بر ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا، برنده جایزه صلح نوبل نیز هستید، انتظار داریم تا علاوه بر در نظر داشتن فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی، نقض گسترده و برنامه‌ریزی‌شده حقوق بشر توسط این حکومت را نیز بیش از پیش مد نظر داشته باشید و از هیچ اهرم فشاری برای متوقف نمودن آن دریغ ننمایید.

اکنون ما جمعی از فعالین دانشجویی سابق و کنونی، مجدانه و مصرانه از شما می‌خواهیم تا همان‌طور که پیگیر مسأله گروگان‌های کشور متبوع خود در ایران هستید، پیگیر وضعیت گروگان‌های ما نیز باشید و حاکمان دیکتاتور ایران را در خصوص وضعیت ایشان مورد مؤاخذه قرار دهید. ما به طور خاص، خواستار تلاش‌های بشردوستانه جامعه جهانی و توجه ویژه به منظور آزادی هر چه سریع‌تر فعالان دانشجویی و مدنی ذیل: حامد روحی‌نژاد، شبنم مددزاده، ضیاء نبوی، کوهیار گودرزی، مجید توکلی، مجید دری (که هر شش نفر در شرایط ناگواری در تبعید به سر می‌برند)، آرمان رضاخانی، آیدین خواجه‌ای، ارسلان ابدی، بهاره هدایت، جواد علیخانی، حسن اسدی زیدآبادی، حشمت‌الله طبرزدی، روناک



صفارزاده، سینا گلچین، عابد توانچه، عاطفه نبوی، عباس کاکایی، عبدالله مؤمنی، علی جمالی، علی ملیحی، عماد بهاور، فؤاد سجودی، کیارش کامرانی، محمد پورعبدالله، محمدامین ولیان، مسعود باباپور، مهدی خدایی، مهدی نظام‌اسلامی، مهدیه گلرو، میلاد اسدی، نظام حسن‌پور، نعیم آقایی، نوید محبی و نیما نحوی می‌باشیم.

ما باور داریم که اکنون وقت آن رسیده است که دولت آمریکا خاطره تلخ ۱۳ آبان ۱۳۵۸، یکشنبه چهار نوامبر ۱۹۷۹، را به فراموشی بسپارد و در کنار مردمان ایران، برای دستیابی به یک زندگی بهتر در سایه حکومتی برآمده از آرای واقعی آنان قرار گیرد.

با احترام

احمد عشقیار؛ فعال دانشجویی، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌های ایران  
امیرحسین اعتمادی؛ فعال سابق دانشجویی، عضو سازمان ادوار تحکیم وحدت  
امیرحسین فتوحی؛ دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه هرمزگان  
امیر رشیدی؛ فعال دانشجویی و حقوق‌بشر  
رحیم همتی؛ فعال دانشجویی  
سعید قاسمی‌نژاد؛ فعال دانشجویی، سخنگوی دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌های ایران  
سعید یعقوبی‌نژاد؛ دبیر سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران  
سلمان سیما؛ فعال دانشجویی، عضو کمیته سیاسی سازمان ادوار تحکیم وحدت  
علی تقی‌پور؛ دبیر سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل  
لیونا عیسی‌قلیان؛ فعال دانشجویی، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌های ایران  
مزدک عبدی‌پور؛ فعال دانشجویی  
یوحنا نجدی؛ عضو کمیته سیاسی سازمان ادوار تحکیم وحدت

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «بامداد خبر»



## ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه‌شده توسط رضا نصر

### Iranian Student Activists Write Letter to President Obama

Translation by Reza Nasr

Greetings to Mr. Barack Obama, the President of the United States of America,

31 years ago on this day, students who claimed to act in the name of Imam Khomeini forcefully seized the United States Embassy in Iran, thereby violating international law and American property. This illegitimate seizure marked the beginning of increased conflict and severe differences between the Islamic Republic of Iran and the United States of America and consequently led to amplified diplomatic tensions between the two countries.

Today, three decades later, after all relations between the two governments have been suspended, the nuclear ambitions of the Islamic Republic of Iran [is] a [threat]. Additionally, the [current] regime in Iran oppresses its people more than ever. It has impeded any domestic opposition toward its dangerously destructive policies.

We would like to emphasize that the publicly known human rights record of these autocrats is so openly horrendous that further explanation should not be necessary.

More than ever before, freedom fighters and freedom thinkers around the world have made evident the tortures, imprisonment, and murder of Iranian citizens. They have raised concerns about this government that disrespects the people's fundamental rights so blatantly. What if such a government gains access to nuclear weapons? What would they do to the people of this world?

Mr. President,

31 year ago on this day, the Islamic Republic of Iran took American diplomats as hostages, thereby taking the world as their hostage. For 31 years they have continued down this destructive path. Today, at least two US citizens (Josh Fattal and Shane Bauer) suffer as hostages of this government. Also, more than 80 students, our friends and classmates, are currently held in various prisons across Iran. We regard them as 'university hostages'.

Honorable Mr. President Obama,

It is the situation of our imprisoned friends that prompts us to directly address you on the anniversary of the occupation of the United States embassy. Instead of studying in a classroom, the Iranian youth must persevere in a prison cell and sometimes endure solitary confinement while constantly [enduring] the most inhumane pressures.

As the President of the United States of America and as a Nobel Peace Prize laureate, we expect you to continuously and fervently observe the systematic human rights violations in our country, in addition to your rightful concern about the Islam Republic of Iran's nuclear ambitions. We call upon you to not hesitate to employ any means of leverage necessary to stop these atrocities.

While you closely monitor the situation of the current American hostages in Iran, we, a group of former and current student activists, diligently and persistently ask you to also observe the situation of our fellow Iranian students taken hostage by the Islamic Republic of Iran and question the motives of the regime's authoritarian rulers in regards to these hostages.

We specifically demand humanitarian efforts by the international community and call for increased pressure to attain the immediate release of the below mentioned social and student activists:

Hamed Rouhinejad, Kouhyar Goodarzi, Majid Dori, Majid Tavakoli, Shabnam Madadzadeh, Zia Nabavi (all six are currently held in a horrible situation, forced into exile), Abbas Kakaiee, Abdollah Momeni, Abed Tavancheh, Aidin Khajei, Ali Jamali, Ali Malihi, Atefeh Nabavi, Arman Reza Khani, Arsalan Abadi, Bahareh Hedayat, Emad Bahavar, Foad Sojoodi, Hassan Assadi Zeidabadi, Heshmatollah Tabarzadi, Javad Ali khani, Kiarash Kamrani, Mahdieh Golroo,



Masoud Babapour, Mehdi Khodaei, Mehdi Nezam Eslami, Milad Asadi, Mohammad Pourabdollah, Mohammad Amin Valian, Naeim Aghaiee, Navid Mohebbi, Nezam Hassanpour, Nima Nahvi, Ronak Saffarzadeh, Sina Golchin.

We believe that the time has come for the government of the United States to forget the bitter experiences of Sunday November 4, 1979, and stand beside the people of Iran in order to achieve a peaceful life under the wings of a government born of popular vote.

We believe that it is time for the United States government to move past the bitter memories of November 4th, 1979 and by the side of the Iranian people in order to achieve a peaceful life under the wings of a government born of true popular vote.

Respectfully yours,

Signatures:

Ali Taghipour, former Secretary of the Islamic community of students at Babol Noshirvani University of Technology; Ahmad Eshghyar, student activist, member of the Iranian Liberal Students and Graduates; Amir Hossein Etemadi, former student activist, member of Advar Tahkim Vahdat; Amir Hossein Fotouhi, secretary of the Islamic community of students at the University of Hormozgan; Amir Rashidi, Student and human rights activist; Liuna Eisagholian, student activist, member of the Iranian Liberal Students and Graduates; Mazdak Abdipour, student activist; Rahim Hemmati, student activist; Saeed Ghasseminejad, former student activist, spokesperson for the Iranian Liberal Students and Graduates; Saeed Yaghoubinejad, former secretary of the Islamic community of students at the University of Mazandaran; Salman Sima, student activist, member of the political committee of Advar Tahkim Vahdat; and Youhana Najdi, member of the political committee of Advar Tahkim Vahdat.

\*\*\* منع \*\*\*

<http://persian2english.com/?p=16327>



## رنجامه عبدالکریم سروش درباره شکنجه دامادش، ۳ اسفند ۱۳۸۹

### لعنت و نفرین بر جمهوری کافرپرور اسلامی!

«خدا نیست، به خدا قسم خدا نیست، نیست!»

اینها کلماتی بود که با صدایی دردآلود از دهان حامد بیرون می‌آمد و آب در چشم من می‌نشاند. با جسمی ویران و روحی پریشان از ایران گریخته و در گوشه‌ای از دنیا پناهی جسته و اینک در تلفن، خشم و درد خود را پیش من بیرون می‌ریخت.

حامد، گناهی نداشت جز اینکه چند سال پیش به خاندان ما پیوسته بود و با دخترم کیمیا پیوند همسری بسته بود. جوانی آرام و سر به راه، قانع و متواضع، اهل سلامت و عافیت که نه سودای سیاست داشت و نه صفرای ریاست. پیاده می‌رفت و زیاده نمی‌خواست و در دریای پرتلاطم زندگی، چندان دور از ساحل شنا نمی‌کرد. از پدری و مادری هر دو نیکوکار و آموزگار.

ده ماه پیش بود که توفانی وحشی، ناگهان تومار آرامش وی را در هم پیچید. باغ وحش ولایت، طعمه می‌خواست. دیوان، با داغ و درفش به سراغش آمدند و وحشت‌ها به جانش افکندند و دست آخر دو راه‌ای پیش پای او نهادند که: یا دست از جان بشوی و یا به صدا و سیما بیا و هر چه ما می‌خواهیم بگویی. از او دو چیز ناقابل (!) می‌خواستند: یکی اینکه فاش بگوید همسرش هرزه و هرجایی است و لذا شایسته طلاق. دیگری اینکه پدر همسرش (عبدالکریم سروش) «مردکی» است به اصناف رذایل آراسته و وابستگی‌ها به اجانب دارد و حرام‌خوار و ناپاک و دشمن شریعت و طریقت و حقیقت است و...

وحوش ولایت، گمان می‌بردند که «حلقه ضعیف زنجیر» را یافته‌اند و آن را زود می‌شکنند و به صاحب دیوان، گزارش پیروزی نمایان می‌دهند و پادشاه فراوان می‌برند، و چون مناعت و مقاومت حامد، پنجه قساوتشان را شکست، برای شکستن کامل او دست به کار شدند، روحش را رنجه و جسمش را شکنجه کردند (کم‌ترینش آنکه یک شب تا صبح، برهنه در سردخانه‌ای، او را لرزاندند و ترساندند و...) و عاقبت با حالی نزار و بدنی بیمار، او را به خانه فرستادند. در خانه، گاه از قوت رنج و شدت اضطراب، چنان بی‌تابانه سر را به دیوار می‌کوفت که نزدیک بود سر و دیوار با هم بشکنند. حالا هم که به گوشه‌ای در خارج خزیده است، هنوز کابوس داغ و درفش می‌بیند و دیوان درنده را همه جا در تعقیب خود می‌پندارد.

قصه پرغصه خود را که با من گفتم، از سر شرم و دلداری گفتم: «خدا از آنان نگذرد». سخنم تمام نشده بود که عقده خشمش شکافت و بر من آشوفت که «آقای دکتر! اسم خدا را نبرید، خدا نیست، نیست، نیست... خدا در آن تاریکخانه کجا بود که من بی‌گناه و بی‌پناه زجر می‌بردم و ضجه می‌زدم و از او پناه می‌جستم و آن درندگان بی‌شرم با تمسخرشان مرا بیش‌تر می‌گزیدند و می‌دریدند؟ خدای واحد قهار چه می‌کرد آن وقت که آن سه دیو تبهکار، به نام خدا، در من افتادند و مرا بی‌جان کردند؟...»

می‌گفتم و می‌گریستم. حالا دیگر از هیچ‌کس شکوه نمی‌کرد. از خدا هم شکوه نمی‌کرد، خدایی که عجالتاً خفته یا مرده بود. گویی مرا به چالش می‌کشید، مرا که عمری الاهیات و فلسفه و عرفان تدریس کرده بودم. پیدا بود که نه تنها راحت و سلامت‌ش را ستانده‌اند، وجدان و ایمانش را هم لرزانده‌اند، آشکارا چیزی در او تکان خورده و فروریخته بود. حادثه کوچکی نبود: خدا را جسته بود و نیافته بود! خسوف الوهیت را، مرگ را، بی‌پناهی را، شکنجه را، تزویر دینی را، قساوت بی‌امان را، شرّ عریان را، سبعت بی‌مرز انسان را، همه را یک جا چشیده و آزموده بود. حقاً تجربه مهیبی بود.

«او به دریا رفت و مرغابی نبود

گشت غرقه، دست گیرش ای ودود!» [مولوی، مثنوی معنوی]

من گرچه خود از سبکباران ساحل نبودم، چنین گرداب هائلی را نیازموده بودم. دستم از همه جا کوتاه بود. دیدم کار از تئولوژی نمی‌رود. دلیری و دلداری دامش که «بسا کسا که به روز تو آرزومند است». خرم باش که از دست ظالمان رهیده‌ای. «نجوت من القوم الظالمین». از جهنم گذشته به در آی. مگذار تو را شکسته ببینند. برخیز. بلا و شکست را نخواستی بودی، حالا پیروزی و بهبودی را بخواه. الگوی دیگران شو. یوسف‌وار از چاه گرگان برای و سلطانی کن. «جهدی کن و سرحلقه رندان جهان باش». از بی‌ادبان، ادب بیاموز. سرهنگی کردن با عاجزان را دیدی، خود با عاجزان،



سرهنگی مکن. به آینده‌ای بیندیش که در دیار ما هیچ‌کس خفت و ذلت نبیند، هیچ‌کس شکنجه نشود، هیچ‌کس شکنجه‌گر نشود، هیچ حصار و حریمی به دست متجاوزان نشکند، هیچ‌کس بی‌پناهی و بی‌خدایی را چنین عریان تجربه نکند، هیچ حیوانی دین‌دار نشود و سببیت و حیوانیت را زیور دینی ندهد و در پوستین خلائق نیفتد.

گفتمش دین همچو شراب است. آن‌چنان را آن‌چنان‌تر می‌کند. حیوان‌ها را حیوان‌تر و انسان‌ها را انسان‌تر می‌کند. آن حیوانات، آن وحوش ولایت، که با تو در افتادند، البته دیندار بودند و منافق نبودند و درست همین دینداری، درندگیشان را افزون‌تر کرده بود. چون به نام خدا می‌دریدند. چون دریدن را نه بازیچه، نه حق، بلکه تکلیف خود می‌دانستند. خواجه‌گان مسند ولایت هم، چنین‌اند. آنها هم قتل و غضب و تجاوز را تکلیف خود می‌دانند و برای آن «حجت شرعی» دارند و همین آنان را خطرناک‌تر می‌کند.

گفتمش اگر مشفقانه بنگری، آن وحوش هم بیماراند، بیماران روانی حقارت دیده و طعم کرامت ناچشیده. آرزو کن که هوای دیار ما دیگر بیمارپرور نباشد، شهیدپرور نباشد، نفاق‌پرور نباشد، ولایت‌پرور هم نباشد. به جای آن، عاقل‌پرور و خنده‌پرور و شفقت‌پرور باشد. آرزو هم کافی نیست، تکاپو کن.

گفتمش مصیبت تو عظیم است. یک از صد را با من گفتمی و من هم یک از صد آن بی‌شرمی‌ها را با خلق می‌گویم. بی هیچ گناهی، خودت را بریان و کیمیایت را گریان کردند، زندگیتان را سوختند، کارت‌ان را گرفتند، به مصیبت‌تان نشانده‌اند. به غربت‌تان کشاندند و به سوی آینده‌ای تاریک فرستادند. حالا جامه صبر بپوش که خود کیمیایی دیگر است:

«صد هزاران کیمیا حق آفرید

کیمیایی همچو صبر، آدم ندید» [مولوی، مثنوی معنوی]

فراوش مکن که حجم ستم، در آن دیار مصیبت‌دیده چندان عظیم است که قصه تو و حصه تو «چو خشخاشی بود بر روی دریا»:

«سر تا سر دشت خاوران سنگی نیست

کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست» [ابوسعید ابوالخیر]

چشم نمناک و دل غمناک و جان سوخته خود را در کنار جان آن سوختگان بگذار و یاد آن مجروحان را مرهمی بر جراحات خویش کن. این حاکمان حجاج‌صفت مگر کم قتل و تجاوز و تطاول و چپاول و غارت و جنایت و مصادره و اعدام و رأی‌دزدی و شهیددزدی و... کرده‌اند؟ مگر مادران داغدار و پدران سوگوار و فرزندان یتیم و همسران بی‌جفت و زندانیان زخم‌دیده و خاندان‌های فروپاشیده کم بوده‌اند؟ به آنان بیندیش و بر آنان رحمت آور. و با رسول علیه السلام بخوان که: خدایا ظالمان را بر ما چیره مکن و چون یونس در شکم نهنگ از حامدان و مسبحان باش...

از حامد خدا که پرداختم به خدای حامد پرداختم. گفتم:

«آسوده خاطر منی که تو در خاطر منی

گر تاج می‌فرستی و گر تیغ می‌زنی

از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست

ور متفق شوند جهانی به دشمنی» [سعدی]

بار خدایا! عاشقان از تو توقعی ندارند. عیسا و حسین و حلاج را در کوره عشق خود بگداز و خون بریز و باک مدار. «منت‌پذیر غمزه خنجرگذار» تواند. اما عاقلان چطور؟ با ناخرسندی آنان چه می‌کنی؟ مگر خود به آنان حق احتجاج نداده‌ای؟ استغناي معشوقانه را برای عاشقان بگذار. عاقلان از تو حکمت و حجت و رحمت و محبت می‌خواهند. می‌دانم که بلاها و شکنجه‌ها، گاه صلابت‌زا و طهارت‌آفرین‌اند «که بلای دوست، تطهیر شماسست». گاهی حتا عشق‌پرورند و رندان بلاکش را عاشق‌تر می‌کنند، اما خردسوز و ایمان‌فرسا هم هستند. اگر عاشق را شاکرتر می‌کنند، عاقل را ستیزنده‌تر می‌کنند. می‌دانم که:

«گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریات ننشیند گرد» [بابا افضل کاشانی]



چون:

«کفر و دین هر دو در رخت پویان  
وحده لاشربیک له گویان» [مولوی، فیه مافیه]

و گمان ندارم که کفر کافران، تو را غمناک یا ایمان مؤمنان، تو را طربناک کند که برتر از شادی و غمی.

حالا که چنین است و تو چون ماه بر آسمان چنان ارتفاع گرفته‌ای و «دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی» که عارفان هم از جدائیت شکوه می‌کنند، و چنان در خسوف الوهیت و سحاب احتجاج رفته‌ای که پروای کفر و ایمان و غم و شادی خلایق را نداری، و چون گذشته دست تصرف در تاریخ دراز نمی‌کنی و عقاب و کیفی بر ظالمان فرو نمی‌ریزی... و حالا که گویی آدمیان را به خود وانهادی و آنان را به سر تازیانه‌ای نمی‌نوازی و عاقلان را ایماء و الهام داده‌ای که از تو انتظار دخالت و عنایتی نبرند، پس بر این بلاکشان باری فزون از طاقت منه و از عاقلان ناخشنود و شاکیان بی‌ایمان، روی در هم مکش و کفرشان را کیفر مده. ظالمان خدافروش را که نمی‌گیری، مظلومان بی‌خدا را هم مگیر.

می‌بینی که از «منجیق فلک، سنگ فتنه می‌بارد» و «حکم اندر کف رندان» است و داعیان دین تو «بر هم افتاده چو ماران ز بر ماران» کفرپروری و ایمان‌سوزی می‌کنند و یوسفان را به گرگان می‌دهند و خلقی را به اسارت گرفته‌اند و شرارت می‌ورزند، انصاف ده که «حافظ» قرآن هم اگر زنده بود، به شکایتی خالص بسنده می‌کرد و از آن یار دلنواز «شکری را با شکایت» نمی‌آمیخت. بی‌چونی و استغنائی که در کار توست و حکمت و غایت و مصلحت را پس می‌زندی، چرا خرد را حیران نکند و زبان را به شکوه نگشاید و دل را به کفران نکشد؟

بلی، ما تیره‌چشمان، به حکم بشریت، درازنای تاریخ و فراخنای هستی را نمی‌بینیم و از غایت امور بی‌خبریم، اما با همین نفس که تو دادی، دم از محاجه با تو می‌زنیم و وام خرد می‌گزاریم و نه خائف، بل واثقیم که از حلقه بندگان تو بیرون نمی‌رویم.

بار خدایا! از غزالی آموخته‌ام که هیچ‌کس را لعنت نکنم حتا یزید را، اما اینک فروتنانه از تو رخصت می‌طلبم تا بر جمهوری کافرپرور اسلامی ایران، لعنت و نفرین بفرستم.

خداوندا به احسانت، به حق نور تابانت مگیر. آشفته می‌گویم که جان بی تو پریشان است:

«تو مستان را نمی‌گیری، پریشان را نمی‌گیری

خنک آن را که می‌گیری، که جانم مست ایشان است

اگر گیری، ور اندازی، چه غم داری؟ چه کم داری؟

که عاشق هر طرف اینجا بیابان در بیابان است» [مولوی، دیوان شمس]

اسفند ۱۳۸۹

ربیع الاول ۱۴۳۳



## ابتدا «سید خراسانی» و حالا «یا علی گفتن آیت‌الله خامنه‌ای هنگام تولد!» ۲۵ فروردین ۱۳۹۰

به تازگی فیلم تازه‌ای در سایت‌های مجازی و یوتیوب انتشار یافته که طی آن یکی از طرفداران رهبر انقلاب - سعیدی امام جمعه و تولیت قم - روایتی را کشف و اعلام می‌کند، مبنی بر اینکه آقای خامنه‌ای در هنگام تولد «یا علی» گویان متولد شده است. بعد از جنجال اخیر بر سر فیلم تهیه شده در مورد «سید خراسانی» اینک فیلم تازه در یوتیوب انتشار یافته که طی آن یکی از امامان جمعه روایتی را به نقل از خواهر ناتنی آیت‌الله خامنه‌ای از هنگام متولد شدن ایشان بازگو می‌کند. سؤال اساسی این است که مگر چه اتفاقی در حال رخدادن است که جامعه، هر روز باید شاهد و محکوم به کشف یک روایت تازه توسط برخی افراد برای آیت‌الله خامنه‌ای باشد؟

لینک فیلم در وبسایت «یوتیوب»:

[http://www.youtube.com/watch?feature=player\\_embedded&v=3w\\_VocORRPg](http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=3w_VocORRPg)

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «سحام‌نیوز»

<http://sahamnews.org/1390/01/21377/>



## سخنان رئيس «جريان شيعيان آزاده» لبنان در محكوميت حكومت ايران و تقاضاي آزادي كروبي و موسوي، ١٦ ارديبهست ١٣٩٠

متن عربي (باللغة العربية)

التاريخ: ٢٠١١/٥/٦

الشيعة الحر: لإطلاق حرية موسوي و كروبي و الكف عن التهيب باسم الدين، و الحرية حق مقدس للشعوب

دعا رئيس التيار الشيعي الحر سماحة الشيخ محمد الحاج حسن إلى احترام حرية الشعوب لأنها مقدسة و عدم استخدام العنف و التصدي بالرصاص للكلمة التي لطالما هزت عروش الحكام و الطواغيت، و قال في موقف الجمعة الأسبوعي:

آن الأوان أن يدرك الحكام أن الشعب مصدر السلطات و أن الشعب يقرر مصيره بيده، و من غير الجائز أن تستمر سياسة القمع الوحشية في العالم، فالشعب الذي أراد التغيير عليه أن يحفظ مكتسبات ثورته و يعرف كيف يتحرك في دائرتها، و اخطر ما نعيشه هو الديكتاتورية الدينية التي تلبس نفسها ثوب القداسة الإلهية و تنخرط في السياسة و تحول المجتمع إلى أداة مطياعة لصالح المشروع المشبوه الذي يتحرك به هؤلاء.

فلا يجوز أن يسفك الدم و تعلق المشانق و يعتقل الناس و يزجوا بالسجون لأنهم رفضوا فكرة سياسية معينة، كما هو الحال مع النظام الإيراني الذي يوهم الناس أنه نظام إسلامي يطبق الشريعة السمحاء، و الواقع يقول خلاف ذلك، فهذا نظام فاشي ديكتاتوري يحكمه أرباب العمائم الذين يفعلون أي شيء من أجل مكاسبهم حتى لو خالفوا شرع الله، و من هذا التزوير الكبير نرى كيف تنتشر فرق الموت الباسيج لتقتل الناس في الشوارع و تعتقل الأبرياء و تطلق الرصاص على الأبرياء، بل يمارسون وقاحة غير مسبوقة في تاريخ الحكم الإسلامي حيث شاهدناهم كيف مارسوا التنكيل بحق القادة و عوائلهم الذين قد يواجهون النظام و يخالفون رأيه.

و من هنا نطالب هذا النظام المريض أن يبادر إلى إطلاق سراح السيد ميرحسين موسوي و الشيخ مهدي كروبي و سائر المعتقلين السياسيين و الكف الفوري عن كل أشكال المضايقات لعوائلهما و أنصارهما، و على النظام الإيراني أن يحترم حرية شعبه قبل أن يعط غيره باحترام إرادة و رغبات الشعوب في التغيير. الشعوب تريد السلام و الاستقرار، و ترفض الإستمرار في سياسة التهيب و العنف، فها هي رؤوس الإرهاب تتدحرج تحت أقدام الديمقراطية و الاعتدال، و نحن لطالما اتخذنا القرآن مشعلاً لحياتنا و ارتضينا الإسلام ديناً لنا، فعلياً أن نلتزم تعاليمه و نرفض كل أشكال الأذى و العنف و القتل و الخراب.

إن الشعب الإيراني يعاني القهر و الظلم و نحن لا نرى أنفسنا إلا في موقع الدفاع عن كل مظلوم و مقهور في العالم، لأننا نريد للديمقراطية أن تنتصر، هذه هي سلوك محمد و علي و الصحابة عليهم السلام جميعاً، فالتسامح و اللطافة و الأخلاق الحميدة كانت سمات هؤلاء العظام، و من يريد أن يحمل إرثهم و ينصب نفسه ولياً على أمور الناس فليسلك مسلكهم، و لا ولاية لأحد على الناس بالقوة و التهيب.

آن الأوان أن تتطلق عجلة التغيير في العالم كله نحو بناء عالم ديمقراطي حرّ خال من الحروب و الإقتتال و العنف، و علينا بذل كل الجهود الإنسانية لوقف همجية القتل و القمع الوحشي الفاشي في إيران و سوريا و البحرين و اليمن و ليبيا و في كل مكان.

إننا نطالب دول العالم أن تساند الشعوب في بناء مستقبلها الحرّ و عدم المساومة مع حكومات القمع و الإجرام على حساب حق الشعب في الحياة.



## ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط وبسایت «سحام‌نیوز»

### شیعیان آزاده: درخواست آزادی موسوی و کروبی و خودداری از اعمال خشونت به اسم دین

#### آزادی، حق مقدس ملت‌هاست

**خطرناک‌ترین پدیده‌ای که اینک با آن رو به رو هستیم، پدیده دیکتاتوری دینی است که لباس قداست به تن کرده است و خود را آلوده به سیاست‌بازی‌هایی نموده تا منافع ناسالم خود را به پیش برد**

#### هیچ‌کس بر دیگری به خاطر داشتن زور، ولایت نخواهد داشت

تاریخ: ۲۰۱۱/۵/۶

شیخ محمدالحاج حسن، رئیس «جریان شیعیان آزاده»، خواستار احترام به آزادی ملت‌ها شد، زیرا این آزادی، مقدس است، او همچنین خواستار عدم استفاده از زور و خشونت در مقابل سخنی شد که پایه‌های حکومت‌های طاغوتی را به لرزه درآورده است، او در نشست هفتگی جمعه گفت:

از آنجایی که مردم، منشأ قدرت هستند، اینک زمان آن فرا رسیده است مردم بتوانند سرنوشت خود را به دست خود رقم زنند، از این رو ادامه سیاست‌های سرکوب و وحشیانه جایز نیست. لذا اگر مردمی به دنبال تغییر هستند وظیفه دولت‌هاست که خواست آنان را مورد احترام قرار دهند. متأسفانه خطرناک‌ترین پدیده‌ای که اینک با آن رو به رو هستیم، پدیده دیکتاتوری دینی است که لباس قداست به تن کرده است و خود را آلوده به سیاست‌بازی‌هایی نموده تا منافع ناسالم خود را به پیش برد.

باید دانست به هیچ‌رو جایز نیست که خون بی‌گناهی ریخته و چوبه‌های دار برافراشته و بی‌گناهان در زندان افکنده شوند به صرف اینکه مردم به دنبال تغییر سرنوشت خود هستند و اندیشه‌ای خاص [ولایت فقیه] را انکار می‌کنند. این دقیقاً شرح حال رژیم ایران است که این فکر را تلقین می‌کند که در صدد اجرای شریعت است و حال آنکه خلاف آن عمل می‌کند. در واقع باید گفت این نظام یک نظام غیرمردمی است که عمامه به سران بر آن حکومت می‌کنند. اینان کسانی هستند که هر چیزی را برای منافع خود به اسم دین انجام می‌دهند حتی اگر خلاف شرع باشد. از جمله این فریبکاری‌های بزرگ این است که بسیجی‌ها در خیابان‌ها مبادرت به سرکوب و دستگیری مردم بی‌گناه می‌کنند و با گشودن آتش به مردم بی‌گناه آنان را می‌کشند. از این بدتر آنکه شاهدیم اینان در حق رهبران خود نیز مبادرت به خشن‌ترین رفتارها می‌کنند به صرف آنکه با نظر نظام مخالفت کرده‌اند.

از همین‌جا از این نظام بیمار جمهوری اسلامی می‌خواهیم که آقایان میرحسین موسوی و عالم دینی مهدی کروبی را و همچنین سایر زندانیان سیاسی را آزاد کنند، همچنان که می‌خواهیم از ادامه فشارها بر یاران و خانواده آنان نیز خودداری کنند. رژیم جمهوری اسلامی وظیفه دارد به جای توصیه به دیگران برای احترام به آزادی ملت‌ها در تعیین حق سرنوشت، خود این اجازه را به ملت و مردم ایران بدهد.

ملت‌ها به دنبال صلح و ثبات هستند و هرگونه خشونت‌افکنی و توسل به زور را مردود می‌شمارند. سقوط دیکتاتوری‌ها به زیر پای جریان‌های دموکراسی‌طلب و تحول‌خواه در منطقه، بهترین دلیل بر این مدعاست و بر ما که قرآن را مشعل زندگی خود و اسلام را دین خود برگزیده‌ایم فرض واجب است که تعالیم اسلام را مبنی بر اجتناب از خشومت و زور و قتل و ویرانی، مورد احترام قرار دهیم.

اینک مردم ایران در معرض فشار و ستم قرار دارند و ما بر خود واجب می‌دانیم از همه ملت‌های تحت ستم دفاع کنیم چرا که می‌خواهیم دموکراسی پیروز شود، همان دموکراسی که رویه و سلوک زندگی محمد و علی علیهما السلام بوده است. تسامح و ملاطفت از اخلاق‌های پسندیده



این بزرگوران بوده که به ما آموخته شده است. بنا بر این، اگر کسی بخواهد خود را در جای آنان بنشانند و خود را ولی مسلمین بدانند، باید به روش آنان تاسی کند و بداند که هیچ‌کس بر دیگری به خاطر داشتن زور، ولایت نخواهد داشت. زمان آن فرا رسیده است که چرخ تغییر در دنیا برای ساختن دنیای دموکرات و آزاد و خالی از قتل و ترور و جنگ به حرکت در آید. این وظیفه ماست که تمامی تلاش خود را برای جلوگیری از سرکوب وحشیانه و فاشیستی ایران و سوریه و بحرین و لیبی و یمن به کار ببندیم. ما همچنین از همه حکومت‌های جهان برای حمایت از ملت‌های آزاده و سازش نکردن بر حقوق ملت‌ها در رسیدن به آینده‌ای آزاد کمک می‌طلبیم تا دولت‌های دیکتاتور را از سرکوب و جنایت در حق ملت خود باز دارند.

\*\*\* منبع \*\*\*

ویسایت سهام‌نیوز

<http://www.sahamnews.net>

**نامه سیامک مهر (محمدرضا پورشجری) (وبلاگ‌نویس) از درون زندان به فرزندش، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۰**

میترا جان!

مطالبی هست که می‌خواهم بدانی. بیش‌تر از این نظر که اگر در اینترنت و یا در کانال‌های ماهواره‌ای و رسانه‌ها پرسیدند آمادگی داشته باشی. شرایط من در زندان به گونه‌ای است که بیش‌تر از هر چیز از بی‌خبری رنج می‌برم. از ۲۱ شهریور ۱۳۸۹ به مدت ۳۵-۴۵ روز که دقیقاً نمی‌دانم من در اطلاعات زندان بودم و در این مدت، به دلیل شکنجه‌های فراوان با شیشه عینکم اقدام به خودکشی کردم. با اینکه می‌دانی چشمانم خیلی ضعیف است و با وجود تقاضای زیاد، سه ماه از دادن شیشه عینک و حتا یک عدد قرص به من خودداری می‌کردند. بیش‌ترین توهین و شکنجه‌ای که در مورد مقاله‌هایم به من شد، در مورد مقاله «فاحشگی، مقام زن در اسلام» بود که گویا بدجور از این مقاله می‌سوزند. از تاریخ ۱۵ اسفند ۸۹ مرا به سلول انفرادی و سپس به سلول فرعی در اندرزگاه ۵ انتقال داده‌اند. نه رادیو، نه تلویزیون و نه روزنامه، نه کتاب و نه هیچ مسیر خبری در اختیارم نیست. با اینکه زندانیان سیاسی را به سالن ۱۲ اندرزگاه ۴ انتقال داده‌اند، ولی من تنها زندانی سیاسی هستم که ممنوع ملاقات، ممنوع تلفن، و به صورت کاملاً ایزوله نگهداری می‌شوم. اخیراً احضاریه‌ای به زندان آورده‌اند که علیه من شکایت شده. نه شاکی مشخص است و نه از مورد اتهام حرفی زده شده. من احضاریه را امضا نکردم و نپذیرفتم. خودم حدس می‌زنم موضوع دادگاه رسیدگی به اتهام «سب‌النبی» باشد؛ به مسأله توهین به مقدسات. البته اتهام‌های دیگری هم ممکن است در میان باشد. من برای هر وضعیتی آمادگی کامل دارم و روحیه و انرژی‌ام در برابر اهریمن تباهی و پلیدی که قصد دارد سرانجام مرا ببلعد، در حد بالا و عالی است. شاخ به شاخ با اهریمن خواهم جنگید.

میترا جان!

یادت باشد من یک فرد نیستم، یک فکرم. من یک شخص نیستم بلکه یک اندیشه‌ام. اندیشه‌ای که در میان ایرانیان ریشه دارد و من سخت امیدوارم که عاقبت بر اهریمن پیروز می‌شویم. بر عنصر ضد بشر، ضد آزادی و ضد زندگی. بنا بر این، نابودی شخص من به معنی نابودی این اندیشه بالنده نیست. نام من و دیگر زندانیان سیاسی اینجا نیز چون مبارزاتی که جاودان شدند، هر گاه یادی از رژیم اسلامی در تاریخ به میان آید، دوباره زنده خواهد شد. معنی «زنده‌یاد» که درباره درگذشتگان می‌گویند دقیقاً همین است؛ پس تو سرت را بالا بگیر و در مقابل اطرافیان و اسلام‌زده‌های عقب‌مانده و اُمُل و بیمار محکم بایست و بی‌سوادى آنان را گوشزدشان بکن. حتا تحقیرشان کن از بابت جهل و خرافه‌ای که بیمارشان کرده است. اسلام‌زده‌هایی که در پیرامون خود می‌بینی حتا از انسان‌های غارنشینی که بر دیواره‌های غار، آثار هنری خلق می‌کردند پس‌مانده‌ترند. زیرا در عصری زندگی می‌کنند که بشر متمدن و خردگرا و آزاداندیش، دوره روشنفکری را سپری کرده و رو به سوی آینده‌ای زیبا و شاد و مرفه با گام‌های استوار به پیش می‌تازد. اسلام‌زده‌های اطرافت همچنان در گنداب متعفن و مقدسات و باورهای جاهلانه مذهبی غرق‌اند و نه حقوق و آزادی‌های خود را می‌شناسند و نه از ارجمندی و کرامت انسانی بهره‌مند هستند. باورهای جاهلانه مذهبی، آنان را متنفر از آزادی پرورش داده است، هر سنگ و چوب و استخوان مرده‌های هزاران ساله را که در بیابان‌های گرسنگی می‌یابند می‌پرستند. خرد خود، اندیشه خویش را به هیچ می‌نگارند و چون الاغی و گاوی، افسار به گردن خود انداخته، قلاده به خود بسته‌اند و یک سر قلاده را به دست شیاد و شارلاتانی مقدس سپرده‌اند تا در نهایت، آنان را چون حیوانی بی‌اراده و بی‌اختیار به هر سو بکشد و بدوشد و به مذبح ببرد.

میترا جان!

من به اندیشه‌هایم و به درک خود از آزادی و ارجمندی انسانیت می‌بالم. من به آنچه نوشته‌ام افتخار می‌کنم. مبارزی هستم که در جنگ با اهریمن اسیر گشتم، اما اهریمن را نیز کلافه کرده است. این سکوت مطلق که در رسانه‌های رژیم اسلامی درباره دستگیری و اسارت و کلا موضوع من دیده می‌شود، نشان از ترس رژیم دارد. این که مرا به صورت پنهانی و سِکِرِت تا الآن یازده بار به دادگاه بردند و می‌آورند، اینکه دسترسی مرا به ارتباط با بیرون از زندان مطلقاً مسدود کرده‌اند، نشانه‌های پیروزی من است.

میترا جان!



تنها امیدی که به کمک دارم از سوی ایرانیان همفکر و مخالفان جدی رژیم اسلامی است. حمایت آنها و رسانه‌ها و نهادهای حقوق بشری و فعالان حقوق بشر می‌تواند در سرنوشت من و فشار به رژیم، مؤثر واقع شود. نکته دیگر اینکه همان‌طور که گفتیم، عواطف و احساسات خود را در مورد من کنترل کن و با خرد محض به موضوع من بیاندهش؛ من هیچ امیدی به اینکه رژیم ددمنش اسلامی مرا زنده بگذارد ندارم. من الآن در سلول انفرادی هستم. اینجا به سلول انفرادی برای فریب مردم می‌گویند «سوئیت»! علاوه بر سلول‌های انفرادی در هر سالن عمومی اندرزگاه‌ها یک اتاق کوچک با حمام و توالت هم هست که به آن «فرعی» می‌گویند و هر یک شماره‌ای دارد. من در بین هفت هشت هزار زندانی تنها و زندانی هستم که ممنوع ملاقات و ممنوع تلفن و از هرگونه ارتباط محروم. هر گاه یک زندانی ممنوع ملاقات می‌آید آن را نیز به سلول من می‌آورند که معمولاً از اشرار و جانباختگان است. اکنون که این مطلب را می‌نویسم در فرعی از سالن ۱۳ اندرزگاه ۵ که زندان معتادین و جانباختگان شرارتی‌های خطرناک است محبوسم. این اندرزگاه به «متادونی‌ها» مشهور است. سلول من حتا یک دریچه به بیرون ندارد که با کسی ارتباط داشته باشم. بنا بر این، احتمال اینکه این نامه را به این زودی به بیرون بفرستم بسیار کم است. امروز که این مطلب را می‌نویسم، فقط می‌دانم که ماه اردیبهشت است ولی از تاریخ و ساعت و روزش اطلاع ندارم. چون من در سلول انفرادی هستم، بنا بر این، نمی‌توانم از فروشگاه خرید کنم. به ناچار کارت بانک را باید به دیگران بدهم تا برایم خرید کنند. اینجا همه دزدند. چه زندانی، چه زندانبان و حتا مدیر فروشگاه هم هر گاه کارت به دستش بدهی، فوری خالی می‌کند. شکایت هم سودی ندارد، کسی رسیدگی نمی‌کند. این را هم بگویم که مدتی پیش یکی از همین جنایتکارها و اوباش به من حمله‌ور شد که چون من کوتاه آمدم، درگیری جدی پیش نیامد. اینها همیشه شیئی بُرنده با خود حمل می‌کنند که به آن «تیزی» می‌گویند. در فرعی ۱۷ اندرزگاه ۶ که بودم، در داخل بند یک نفر با همین تیزی به خاطر چند گرم مخدر گردنش را بریدند و کشتند. در زندان، مواد مخدر از سیگار فراوان‌تر یافت می‌شود. کراک و شیشه اصلی‌ترین مواد مخدر مصرفی در زندان است. امروز دوشنبه نوزدهم اردیبهشت ۹۰ بعد از هشت ماه انفرادی به سالن ۱۲ اندرزگاه ۴ (بند سیاسی) منتقل شدم.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «پژواک ایران» به نقل از وبلاگ «گزارش به خاک ایران»



## «اتهام: توهین به مقدسات!»؛ سیامک مهر، اردیبهشت ۱۳۹۰

**به واقع، اگر در دنیا و در هستی انسان، چیزی و امر و پدیده‌ای مقدس پنداشته شود، که به هیچ بهانه و توجیه و تفسیری قابل تعرض نباشد و در همه حال، می‌باید گرامی داشته شود، به یقین که آن واقعیت، جان انسان است، آن چیز، زندگی است**

زمانی که حکومت اسلامی تشکیل شد، از آن پس، «اسلام»، دین مردم نیست، بلکه ایدئولوژی حکومت است. ایدئولوژی سیاسی است. وسیله کسب قدرت و حفظ قدرت است. زمانی که دیانت، عین سیاست و سیاست، عین دیانت شد، از آن پس، مقدسان و مقدسات، ابزار کسب و حفظ قدرت و انحصارات است. سیاست، تمامی امور و پدیده‌ها را به ابزار تبدیل می‌کند. حتا نان سفره مردم را، مانند همین مضحکه یارانه‌ها که دولت احمدی‌نژاد به راه انداخته است.

در رژیم استبداد دینی، مقدسات و مقدسین، ابزار سرکوب و اختناق و بهانه‌ای است برای ساکت کردن و حذف و نابود کردن مخالفان و معترضان وضع موجود. مؤمنین اگر نگران حرمت و احترام مقدسات خود هستند، می‌باید آنها را در صندوقچه‌ای در خانه و حریم خصوصی خود نگهداری و محافظت کنند. با قرار دادن مقدسات بر سر راه دیگران و سد معبر کردن، طبیعی است که مقدسات و مقدسان زیر پای عابران لگد هم بخورند. مقدسات در حوزه خصوصی و شخصی شاید به دیگران آسیب جدی وارد نسازد، اما اگر این معتقدات و باورهای جاهلانه مذهبی و مادون ارتجاع، به سیاست و قانون و عرصه عمومی وارد شود، آن زمان حق طبیعی و مدنی و شهروندی دیگران است که از حقوق و آزادی‌های خود در برابر تجاوزات مؤمنین به دفاع برخیزند.

اساساً امور مقدس، اشیاء مقدس، اشخاص مقدس و مجموعاً مقدسات، سرگرمی و دل‌مشغولی انسان قدیم و پیش‌مدرن و بدوی و عقب‌مانده است. مقدسات که نقش ضد تکاملی آن مطمح نظر حاکمان اسلامی است، در حقیقت دست‌مایه و سرمایه قدرت‌ها و شیادان برای پس‌مانده نگه داشتن مردم و جامعه است. وسیله تثبیت جهل و تحمیق عمومی است. مردمی که این همه مقدسات دارند، خفه‌اند، خفقان گرفته‌اند. چون در هر نقطه‌ای که با قدرت برخورد و تصادم داشته باشند، در واقع با مقدسات در افتاده‌اند. با مقدسات، یعنی با اموری که چون و چرا نمی‌پذیرد. واجد هیچ کاستی و عیب و زشتی نیست و هیچ وجه زیان‌باری در آن متصور نخواهد بود. نقدناپذیر است و خرد بشری را راهی به سنجش میزان مقدار حقیقتش نیست. پاکی و خالصی و حقیقت مسلم است. امر قدسی، دور از دسترس انسان و فراکائناتی است.

در رژیم اسلامی، علاوه بر هر سنگ و چوب و استخوان مرده‌های هزاران ساله که در بیابان‌ها یافت شده و گنبدی بر آن نهاده‌اند و مقدسات ساخته‌اند، امور و پدیده‌های معمول و عادی بشری نیز مقدس شده است. شهر مقدس، نظام مقدس، دفاع مقدس... بنا بر این و به عنوان مثال، اگر گفته شود که «قم» شهر کثیفی است لابد به مقدسات توهین شده است. و یا جنگ که از پدیده‌های زشت بشری است، قابل نقد و انتقاد نیست. هیچ‌کس نباید درباره هشت سال نکبت و ویرانی و جنایات جنگ جمهوری [حکومت] اسلامی با عراق حرف بزند. اینکه یک فرقه جاهلانه مذهبی، برای خود مقدسین و مقدسات بی‌شماری ساخته و پرداخته است، نه برای اعضای آن فرقه امتیازی محسوب می‌شود و نه برای دیگران مسؤولیتی به همراه دارد. هیچ اتهامی به اندازه اتهام «توهین به مقدسات» سخن لغو و یاهو و مهملی نیست. مقدسات در رژیم اسلامی سنگری است که حاکمان و صاحبان قدرت پشت آن پنهان شده و با آزادی و حقوق بشر می‌جنگند. از طرفی، سنگ و چوب و کتاب و کلام و استخوان مرده‌های هزاران ساله ملک طلق هیچ‌کس نیست. هیچ‌کس وکیل مقدسات نیست، هیچ‌کس وکیل قرآن نیست، وکیل نبی نیست. قرآن نیز به مانند میلیون‌ها عنوان کتاب دیگر، نمی‌تواند از چون و چرا و از شک و نقد و بررسی، مُبرا و به دور باشد.

هر چند توهین به کتاب شفای ابن‌سینا و کتاب سیاست ارسطو محلی از اعراب دارد، در آن صورت، توهین به کتاب قرآن نیز دارای معنی است. اینکه اعضای یک فرقه مذهبی کتاب دینی خود را مقدس و آسمانی بپندارند، برای دیگران وظیفه‌ای به همراه نمی‌آورد، در آسمان، چاپخانه‌ای وجود ندارد که کتاب تولید کند! با آسمانی خواندن یک کتاب و یک متن، هیچ چیز تغییر نمی‌کند.

از سویی دیگر، هر آنچه، هر شیء و شخصی، و هر کلام و مکانی که از نظر معتقدات اعضای یک فرقه مذهبی، مقدس و پاک و معصوم انگاشته می‌شود، اگر از دید دیگران و دگراندیشان، به‌ویژه وقتی که از منظر تاریخی به این موضوعات و مسائل و امور می‌نگرند، خرافاتی زشت و پلید و مظهر تباهی دانسته شود، آیا ایشان می‌باید خفقان بگیرند؟ می‌باید دهان خود را ببندند و هیچ نقد و انتقاد و تحلیل و تفسیری در این موارد نداشته باشند؟ چرا که ممکن است احساسات مؤمنین یک فرقه مذهبی جریحه‌دار شود و حمل بر توهین به خود کنند؟



آیا مشکل بیش‌تر از هر کجا در احساسات نامتعادل ایشان نیست؟ آیا این احساسات، در حقیقت، توحش انسان‌های بدوی و یا نوعی بیماری عصبی نیست؟

درباره اتهام «سب النبی» نیز باید گفته شود که مرده‌های هزاران ساله وکیل ندارند. «توهین» به شخص حقیقی زنده معنا دارد که می‌باید با پاهای خود به دادگاه رفته و از فرد توهین‌کننده به شخص خود شکایت کند. هر چقدر «سب السقراط» و «سب الکنفسیوس» معنا دارد، آن وقت «سب النبی» هم بامعنی است. اگرچه این قیاس مع‌الفارق است!

در رژیم اسلامی، سیاست، مقدس شده است و تنها متولیان امامزاده‌ها و قدیسین و آنهایی که به عالم غیب (!) متصلند و نماینده خدا می‌باشند، مجاز به دخالت در سیاست‌اند. گردش قدرت فقط و فقط در میان اعضای یک فرقه جاهلانه مذهبی، که البته هر یک خود نیز مقدسند، جاری است. در نظام اسلامی، نقد و انتقاد و گردش و جابه‌جایی قدرت، تنها و تنها در و از درون ممکن است. در چهارچوب تفکر فرقه‌ای، هر کس عضو فرقه و سرسپرده نیست، دشمن است و وظیفه ایمانی اعضای فرقه است که تا حذف فیزیکی وی تلاش کنند. به همین دلیل، در رژیم اسلامی لیبرال‌ها، دموکرات‌ها، کمونیست‌ها، سکولارها، ملی‌گرایان و سایر دگراندیشان و اقلیت‌های مذهبی، مرتد و محارب و معاند و ضد انقلاب و عامل صهیونیسم بین‌المللی خوانده می‌شوند و هر انگ و افترائی که به آنان بسته شود، توجیه فرقه‌ای و ایمانی داشته و در چهارچوب کلی مقوله «فتنه» و فتنه‌گران، می‌بایست از صحنه و صفحه گیتی حذف شوند.

نظام سیاسی را مقدس انگاشتن، قدرت را مقدس دانستن، همان‌طوری که دائماً از بوق و بلندگوهای رژیم اسلامی از «نظام مقدس جمهوری اسلامی» سخن می‌رود، آیا جز مخالفان سیاسی را کافر خواندن و هر اعتراض و انتقاد را به معاند و دشمن نسبت دادن و سرکوبی مخالفان و شهروندانی که به گردش و جابه‌جایی قدرت در دموکراسی معتقدند، معنی و مفهوم و نتیجه دیگری در بردارد؟

به واقع، اگر در دنیا و در هستی انسان، چیزی و امر و پدیده‌ای مقدس پنداشته شود که به هیچ بهانه و توجیه و تفسیری قابل تعرض نباشد و در همه حال، می‌باید گرامی داشته شود، به یقین که آن واقعیت، جان انسان است، آن چیز، زندگی است، در صورتی که در آیین و آموزه «اقتلوا» بی‌مقدار و بی‌ارزش‌ترین واقعیت و پدیده هستی، جان انسان و زندگی اوست. اعدام و تیرباران و دار زدن و ترور و قصاص و دست و پا بردن و چشم درآوردن، تازیانه زدن به تن انسان و سنگسار وجود نازنین انسان، جزو اصول حیاتی و اساس و رمز پایداری و ماندگاری آیین «اقتلوا» است.

سیامک مهر (محمدرضا پورشجری سابق)، نویسنده وبلاگ «گزارش به خاک ایران»

اردیبهشت ۹۰

زندان رجائی شهر

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «پژواک ایران» به نقل از وبلاگ «گزارش به خاک ایران»



## «فاحشگی، مقام زن در اسلام؛ سیامک مهر»

در نظام معیشتی اسلام، زنان، تنها و تنها از طریق تن‌فروشی ارتزاق می‌کنند. محل و ممر درآمد زن در اسلام، خدمات جنسی است. در اسلام هیچ‌گونه راه و روش و طریق و شیوه و پیشه و کاری برای گذران زندگی زن و کسب درآمد و تأمین هزینه‌های روزمره، به جز تن‌فروشی متصور نیست، توصیه هم نشده. البته پیرزنان عجزه که فاقد کالای سکس برای فروشند، آورده شده که با دوک نخ‌ریسی خود را مشغول می‌کنند. شغل و حرفه زنان در اسلام و قرآن روسپی‌گری است. کلفتی برای شوهر و یا ارباب و نگهداری از فرزندان وی، به خودی خود و بدون ارائه سکس هیچ‌گونه دستمزدی ندارد.

در اسلام از دو گروه زنان یاد شده است: زنان آزاد و کنیزان. در اسلام هر دو صفت آزاد و کنیز به وجه موهن بکار رفته است. چرا که زن آزاد یعنی زنی که برده نیست و در اینجا کلمه آزاد به هیچ وجه به معنی آزادی نیست.

کنیز که وضعیتش معلوم و تکلیفش روشن است. کنیز برده‌ای است خریداری شده و یا به غنیمت گرفته شده در غزوات و جنگ‌های تجاوزکارانه مقدس اسلام که دارای هیچ اختیار و انتخابی نیست و جانش موهبتی است که از جانب ارباب و صاحبش به وی ارزانی گردیده. کنیز در قبال دفع شهوت ارباب و پسران و دوستان وی و کلفتی برای آنان لقمه نانی می‌خورد و زنده می‌ماند.

اما زن آزاد به زنی گفته می‌شود که برای ارتزاق و اعاشه و گذران زندگی، از این امتیاز برخوردار است که ظاهراً مرد مسلمان متجاوز به خود را خود برگزیند و به اختیار به تن‌فروشی تن دردهد. (نکاح اسلامی) همین میزان از اختیار و انتخاب نیز، در جوامع پدرسالار و نظام مردسالارانه و اسلامی توسط پدر و یا سرپرست شرعی زن نادیده گرفته می‌شود و زنان جوان و بویژه دختران باکره بالاچاره به ازدواج‌هایی ناخواسته تن می‌سپارند.

در اسلام سعی گردیده است که به هر میزان که ممکن است از سن ازدواج زنان بکاهند تا زمان بهره‌برداری جنسی از آنان افزایش یابد. اینکه محمد تازی عایشه را از شش سالگی با تفخیز (درمالی) و سپس در نه سالگی به فیض دخول می‌رساند از رأفت اسلامی است و گرنه خمینی در تحریر الوسيله تفخیز با نوزاد شیرخواره را نیز مجاز می‌شمارد.

مسلمانان ماله‌کش که به طور بی‌امان به تفسیر مشغولند، زمانی که از زن‌بارگی و شهوترانی پیامبر اسلام سخن می‌رود، دلیل ازدواج‌های متعدد و هوسرانی‌های او را کمک به زنان بی‌سرپرست عنوان می‌کنند. گویی کمک مالی و یاری رساندن به زنان بی‌چیز و فقیر بدون جماع با ایشان ممکن نیست. توجه به این نکته نیز ضروری است که تعبیر «زنان بی‌سرپرست» فی‌نفسه توهین‌آمیز بوده و زنان را صغیر و سفیه و نابالغ دانسته و بدون وابستگی به مرد و به عنوان انسان کامل و مستقل به رسمیت نمی‌شناسد. زن در نگاه اسلامی و قرآنی در حقیقت به مثابه زانده‌ای است که به گرداگرد عضو جنسی زنانه شکل یافته است و لاجرم به اکراه و اجبار به صورت طفیلی مرد می‌بایست تحمل شود. (پیدایش یافته از دنده چپ مرد) جماع خراشه مرد مسلمان با زن، هیچ شباهت و سنخیت و همجنسی با عشق‌بازی انسانی ندارد. دوسویه نیست و از مبحث فاعل و مفعولی است. زن در جماع اسلامی توسط مرد گائیده می‌شود. (با پوزش) جماع اسلامی از اساس با مفهوم سکس و معاشقه و عشق‌ورزی از زمین تا آسمان تفاوت دارد. زن مسلمان، وسیله دفع شهوت مرد است. فاقد اراده جنسی و میل شخصی و به مانند احشام و جماد و نبات شناخته می‌شود. زن مسلمان می‌باید با بستن لنگ به کمر در هر حال و در هر لحظه‌ای حاضر به یراق و آماده ارائه خدمات جنسی به مرد بوده باشد. حتا هنگامی که سوار بر شتر در حرکت است. در جماع اسلامی، مرد مسلمان شبیه همین حاجی بازاری‌های مؤمن و متدین جمعیت مؤتلفه‌ای وقتی به خانه باز می‌گردد، زن عقدی و یا صیغه‌ای خود را از گنجه و کمد درآورده و چون خوکی فحل، به وی تجاوز می‌کند، از پیش یا از پس، (بقره، ۲۲۳). مرد مسلمان در قبال تملک زن شرعی خویش، پول پرداخته و کالایی را خریده و مختار است که به هر گونه که می‌پسندد از متاع خویش بهره‌برد. در ازدواج‌های اسلامی، زن شریک و همسر مرد نیست. این الفاظ تعارفات خررنگ کنی بیش نیست.

مرد مسلمان با پرداخت مهریه، زنی را می‌خرد و با پرداخت نفقه، وی را به مانند کالای جنسی و کلفت شخصی به خدمت می‌گیرد، (نساء، ۲۱ و ۲۴). حتا فرزندان که از ازدواج‌های اسلامی به وجود می‌آیند متعلق به مرد بوده، حتا جانشان. به گونه‌ای که اگر پدر فرزندش را به قتل برساند قصاص نمی‌شود. زن به دلیل اینکه در برابر خدمات جنسی و کلفتی از شوهرش مهریه و نفقه و دستمزد دریافت می‌دارد، لذا بچه‌هایی که به دنیا می‌آورد دقیقاً شبیه نتیجه زایمان‌های اسب و الاغ در طویله چوپان، به مرد تعلق می‌گیرد.



متعوه و صیغه نیز که در مذهب شیعه مورد احترام بوده و به شدت تشویق می‌گردد، به منزله کارخانه فاحشه‌سازی، یکی از راه‌هایی است که زنان لقمه نانی به کف آورند و از گرسنگی نمیرند. اساساً در موضوع صیغه و متعوه صحبت از فاحشگی راندن از سوی منتقدین، بی‌مورد و مضحک است. زیرا که زن در بینش اسلام و قرآن دقیقاً همان فاحشه است. تن‌فروش و روسپی است. چون قابل تصور نیست که هیچ زنی بدون دریافت دستمزد به جماع با مردی درآید. حتماً باید با مبلغ معلوم و مدت معلوم این عمل صورت گیرد.

نکته تأسف‌آور آن است که هرگاه زنی با مردی دلخواه و دوست داشتنی آزادانه بیامیزد و از سر عشق و علاقه و احترام متقابل، بدون هیچ چشمداشت مادی و مالی به وی بپیوندد و عاشقانه و بنا بر نیاز طبیعی عشق بورزد، آخوند و اسلام و قرآن وی را هرزه و فاحشه و زناکار می‌خوانند و مستوجب تنبیه و تازیانه و سنگسار می‌دانند. بحث خفت‌بار و جدایی‌افکن و سرکوب‌کننده «محرم و نامحرم» و گناهان جعلی و موهوم جنسی که در اسلام ساخته و پرداخته شده، ریشه در همین معنا دارد.

قابل توجه است که تنها رابطه و مشارکت اجتماعی زن در اسلام منحصر به زمانی است که مورد معامله قرار می‌گیرد. (البته زن آزاد و نه کنیز و برده). به بیان دیگر، زن تنها در یک مورد و فقط به هنگام فروش سکس و چک و چانه زدن بر سر قیمت ارائه خدمات جنسی (مهریه، نفقه و اجرت‌المثل) است عکه مورد گفتگو قرار می‌گیرد. از آن پس، یعنی پس از انعقاد قرارداد، زن به پستوی خانه و گنجی و کمد باز می‌گردد و وظیفه شرعی وی حفاظت و مراقبت از آلت تناسلی خویش به عنوان مایملک شوهر و یا مایملک هر مردی است که از طریق قرارداد صیغه، فرج وی را خریده است. در جوامع پدرسالار و عشیره‌ای و قبیله‌ای همین میزان رابطه اجتماعی نیز توسط پدر و پدربزرگ و برادر از زن دریغ گردیده و زن غیباً خرید و فروش می‌شود.

در جامعه انسانی، زنان تا زمانی که همچون مردان از کار شرافتمندانه و انواع بیمه‌های اجتماعی، از جمله بیمه بیکاری و ازکارافتادگی بی‌بهره بوده باشند و برای خورد و خوراک و پوشاک و مسکن و در مجموع، جهت گذران زندگی و ارتزاق و معاش خود به مرد وابسته و محتاج باشند و به ناچار از طریق ارائه خدمات جنسی به شوهر اسمی و یا هر مردی کسب درآمد کنند و نان بخورند، بدون تعارف، روسپی و تن‌فروشند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «پژواک ایران» به نقل از وبلاگ «گزارش به خاک ایران»



## «من اسلام‌شناس نیستم؛ من اهریمن‌شناسم!»؛ سیامک مهر، مرداد ۱۳۹۰

### لطفاً مرا از مرگ نترسانید! من زمانی که می‌نوشتم، جانم را نوک قلمم گذاشته بودم، زیرا می‌دانستم که ساکن قلمرو اهریمنم

از من پرسیدند: «مگر تو اسلام‌شناسی که درباره اسلام می‌نویسی؟»

گفتم نه: من اسلام‌شناس نیستم؛ من اهریمن‌شناسم!

یک نفر آیه خواند: فی قلوبهم مرض...

یک نفر خواست ایمیل آدرس‌هایم را بنویسم... «النجاة فی الصدق»، یک نفر قلم را از دستم گرفت و از همکارش خواهش کرد قلم را ببرد آب بکشد؛ چون در تماس با من نجس شده است.

شوکر را با ولتاژ کم به بازوها و شانه‌هایم می‌زدند: جغ جغ صدا می‌کرد.

بعد از ظهر یکی از روزهای اوایل بازداشت، هنگامی که از بازجویی برمی‌گشتم، چشم‌بندم را که باز کردند و مرا به داخل سلول هل دادند، به اطرافم هیچ توجهی نداشتیم. به اعماق ذهنم فرو رفته بودم. فشارها تحمل‌ناپذیر بود.

با خودم فکر کردم آیا ممکن است زیر شکنجه اظهار توبه و پشیمانی کنم و به گه خوردم و غلط کردم بیفتم؟ حتا تصورش برایم وحشتناک بود. یک ترس مملوس‌تری هم وجود داشت. تجربه سال‌های سیاه و اهریمنی دهه شصت که کفتارهای اسلام، امثال مرا ظرف یکی دو روز و آن هم پس از شکنجه‌های باورنکردنی به قتل می‌رساندند و یا علاوه بر خود شخص، بستگان و عزیزان وی را نیز بازداشت و زیر شکنجه له می‌کردند. کافی است دوران حاکمیت امثال اسدالله لاجوردی معروف به قصاب اوین را بر زندان‌های رژیم اسلامی به یاد آوریم.

کف سلولم نشسته بودم. در خودم فرو رفته بودم. اندک اندک فکری شگفت مثل موجودی زنده زیر پوستم می‌خیلید و می‌دوید. از بخت بد من، زمانی که چهار تن از مأموران اطلاعات به خانه‌ام هجوم آوردند و مرا به همراه هر چه از وسایلم که لازم داشتند با خود بردند، حتا یک نفر شاهد بازداشت من نبود.

هشدار دادند که اگر داد و فریاد بکنم و همسایه‌ها باخبر شوند، به من دستبند خواهند زد. اصلاً در فکر چنین کاری نبودم. زیرا واکنش و رفتار سربازان گمنام امام زمان را در چنین مواقعی به خوبی می‌شناختم. سعی می‌کردند که آبروی متهم را بریزند. مثلاً در حضور همسایه‌ها و آشنایان، تهمت دزدی به وی می‌زدند؛ و یا می‌گفتند به زن مردم تجاوز کرده است. آن وقت، طرف را با ضرب و شتم خل‌کش می‌کردند و به همراه خود می‌بردند.

این حقیقت که هیچ‌کس از دستگیری من مطلع نیست، هراسی در وجودم افکنده بود. دریافتم که می‌توانند به‌سادگی و بدون اینکه آب از آب تکان بخورد، پس از شکنجه‌های وحشیانه مرا به قتل رسانند و سپس جنازه‌ام را در بیابان‌های اطراف کرج و یا کنار اتوبان رها کنند و هیچ مسؤولیتی هم نپذیرند. نمونه‌هایی همچون قتل ابراهیم زال‌زاده، روزنامه‌نگار معروف که جسدش را در محل دفن زباله‌های تهران در جاده ابعلی رها کردند، و نزدیک‌تر به زمان ما، محمد مختاری و جعفر پوپنده در قتل‌های موسوم به زنجیره‌ای، به همین طریق انجام گرفت. و ده‌ها و صدها مورد دیگر که در این سی و چند سال در داخل و خارج کشور ترور شدند و رژیم اسلامی هم چیزی به گردن نگرفت و یا فریبکارانه به افراد خودسر نسبت دادند.

آن روز، یکی دو ساعت از زمان نهار گذشته بود. جیره غذایی کف سلول، سرد شده بود. یک بشقاب برنج قرمز رنگ با یک ظرف کوچک ماست و تکه‌ای نان. از جایی که نشسته بودم پایم را دراز کردم و زدم زیر ظرف غذا. حتا نگاه به غذا برایم تهوع‌آور بود.

در دادگاه انقلاب به بازپرس که مرا به سب‌النبی و توهین به مقدسات و توهین به قرآن متهم می‌ساخت و دائماً به مرگ و اعدام تهدید می‌کرد گفتم: لطفاً مرا از مرگ نترسانید! من زمانی که می‌نوشتم، جانم را نوک قلمم گذاشته بودم، زیرا می‌دانستم که ساکن قلمرو اهریمنم؛ قلمرو عنصر ضد بشر، عنصر ضد زندگی. آن جغرافیا و سرزمین‌هایی را که آخوندها و آیت‌الله‌ها و سایر اسلام‌پرستان، «بلاد» اسلامی می‌خوانند، در حقیقت قلمرو اهریمن است.

صدای غمگین آواز زنی که از پنجره سلولم به درون می‌رسید، برای یک لحظه مرا متوجه اطرافم ساخت. بین بند اطلاعات و بند نسوان فقط یک محوطه کوچک هواخوری زندانیان واقع شده؛ صدا از همان سمت بود:



«روزهای روشن خداحافظ»

سرزمین من خداحافظ، خداحافظ، خداحافظ!...»

بعدها با همین زن از پشت پنجره سلولش آشنا شدم. زمانی که بازجویی‌های من تمام شد و اجازه یافتم از فضای هواخوری استفاده کنم، از او سیگار می‌گرفتم. سیگار را روشن می‌کرد و از شکاف نرده‌های پنجره سلولش برایم پایین می‌انداخت. نرده‌های افقی پنجره از ورقه‌های فلزی لبه‌دار و ضخیمی ساخته شده و به شکل اریب نصب گردیده، به طوری که امکان دیدن داخل سلول وجود ندارد. البته او از بالا با سرک کشیدن و به سختی می‌توانست مرا ببیند.

اسمش را پرسیدم: شهلا.

آن ترانه هائیده را که خوانده بود به یادش آوردم. خواهش کردم باز هم بخواند:

«ای زن تنها، مرد آواره

وطن، دل توست، شده صد پاره

آخه تا به کی آرام بشینیم

حسرت بکشیم، گریه ببینیم

پاشو کاری کن، فکر چاره باش

فکر این دل پاره پاره باش!»

حریر صدایش در آن شهریور داغ، مثل نسیم وجودم را خنک می‌کرد.

شهلا... لابد چشمان سیاه و درشتی هم داشت. با پوستی سفید. لابد خال نمکین هم گوشه لبش را تزیین می‌کرد.

آخر صاحب این صدای مخملی که نمی‌توانست زیبا نباشد.

شهلا یک نفر را کشته بود؛ خانواده مقتول رضایت نمی‌دادند و حالا می‌خواستند شهلا را به قتل برسانند؛ قصاص کنند.

بازپرس دادگاه انقلاب دائماً قانون مجازات اسلامی و قانون تعزیرات اسلامی و یا به بیان بهتر، قانون توحشات اسلامی را به رُخم می‌کشید. قانون قتل و اعدام و قصاص؛ قانون سنگسار و دست و پا بریدن و چشم در آوردن و تازیانه زدن؛ مثنی احکام وحشیانه متعلق به قبایل بیابانگرد اعصار جهل و نادانی.

احکامی که اعضای فرقه‌ای جاهلانه و خرافی با فریب و تحمیق عمومی و با زور اسلحه و إرعاب، به نام قانون، به تمامی آحاد جامعه و به یک ملت تحمیل کرده‌اند. قانون از آسمان نازل نشده، بلکه قانون، قرارداد و پیمانی است میان شهروندان آگاه و آزاد جامعه که در انجمن و با همه‌پرسی به جهت تنظیم روابط خود و بهبود زندگی و رفاه و خوشبختی همگان وضع می‌گردد.

از طرفی، امروز هر قانون اساسی و موضوعه‌ای که با متن و روح و محتوای سی ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر در تعارض و تناقض و تضاد بوده باشد، از اساس، فاقد ارزش و بهاست و هیچ شهروندی ملزم به رعایت و احترام نهادن بدان نیست.

در آن بعد از ظهر بی‌امید، کف سلولم در بند اطلاعات چمباتمه زده بودم. خودم را در «دهان اژدها»<sup>(۱)</sup> گرفتار می‌دیدم. زانوهایم را در بغل گرفته و رفته رفته به آن تصمیم نهایی نزدیک می‌شدم. ذره ذره آن فکر عجیب در وجودم جان می‌گرفت. باید کاری می‌کردم، حرکتی می‌کردم، اگر قرار باشد هر روز مرا از صبح تا غروب بازجویی کنند و کتک بزنند، آیا احتمال اینکه زیر فشارهای توانفرسا ضعیف شوم و با خواری و خفت، طلب عفو کنم و نوشته و سخنانم را پس بگیرم و آراء و اندیشه‌هایم را باطل عنوان کنم، وجود نداشت؟ ناگهان گویی کسی، صدایی از من پرسید: آیا حضری برای آزادی بمیری، برای ایران بمیری؟ به خاطر اندیشه‌ها و باورهایت که موجودیتشان ارزشی و رای وجود تو دارد؟ منتظر پاسخ نماندم. «در مرگ نیز مردی باید!»<sup>(۲)</sup>

عینکم را برداشتم و با قاشق فلزی شیشه‌هایم را بشکستم و با تکه شیشه‌ای تیز، هر چه رگ که بر دست‌هایم برجسته و پیدا بود پاره پاره کردم. خون به همه سو فواره زد. کف سلول و لباس‌هایم غرق خون شد. رفته رفته و پس از چند دقیقه احساس ضعف کردم. بی‌اختیار خم شدم و بر یک شانه دراز کشیدم. به پهلو افتادم. نفس‌هایم به شماره افتاد. اگر بابک آنجا بود، حتماً پیشنهاد می‌کرد که مقداری خون به چهره‌ام پاشم. می‌گفت رنگت زرد شده. می‌گفت ممکن است خلیفه مسلمین گمان برد که ترسیدی.



چه حال خوبی داشتم. سبک شده بودم. انگار هزار بار حجامت کرده باشم. به خدایان ایران می‌اندیشم، به ارتای سیمرخ، به میترا، به مهر، به اهورا مزدا. صدای بال زدن کبوتران سبز صحرايي را پشت پنجره سلولم می‌شنیدم. شاید هم آواز پر سیمرخ بود. چشم‌هایم را بستم. بسته شد. دهانم خنک شد، طعم نعنا گرفت. خاطرم هست بازجویی که ضمن فحاشی از چپ و راست به صورتم سیلی می‌زد و می‌گفت می‌دانی چرا وقتی خودکشی کردی از مرگ نجات دادیم؟ چون می‌خواهیم خودمان دارت بزنی و هنگامی که بالای چوبه دار دست و پا می‌زنی تماشایت کنیم! از هنگام بازداشت، از بازجو و شکنجه‌گر و بازپرس گرفته تا کارمند خنزر پنزری شعبه ۲ دادگاه انقلاب، مرا به مرگ تهدید می‌کردند. دهان که می‌گشودند به جای زبان، طناب دار پیدا می‌شد. می‌گفتند پرونده‌ات را می‌دهیم به فلان قاضی (که به ددمنش شهرت یافته) تا حکم اعدام بدهد. بکشدت بالا. ناگفته نماند کتک‌هایی که من در بند اطلاعات خوردم، دلیل منطقی نداشت. معمولاً متهم و مظنون را وقتی کتک می‌زنند و شکنجه می‌کنند (اگر چه بر خلاف انسانیت و اخلاق و حقوق بشر است) که به هدف کشف و حل مجهولی و به دنبال اعتراف و اقرار متهم به مطلب و موضوع و مسأله‌ای می‌باشند. اما بازجوها و شکنجه‌گران من، مؤمنینی بودند که مرا می‌زدند تا فیض ببرند. کافر یافته بودند، سیلی به سر و صورتش می‌زدند که فیض ببرند. وگرنه من که حرف و حدیثی برای اقرار نداشتم. از مقاله‌هایم پرینت گرفته و برخی سطرها را های‌لایت کرده بودند و با اشاره به آن سطرها کتکم می‌زدند و فحاشی می‌کردند. یک روز هم از من خواستند تا وصیتنامه‌ام را بنویسم و سپس لباس‌هایم را درآوردند و مرا با چشم‌بند بر روی چهارپایه بردند و گفتند می‌خواهیم دارت بزنی.

اما سرانجام پس از اینکه از «الاهیات شکنجه» (۳) طرفی نبستند و نتیجه‌ای نگرفتند، لاجرم در فیضیه (!) هم بسته شد و مرا از بند اطلاعات به زندان منتقل کردند.

ناگفته نگذارم که زندان از جهتی برای من آرامش‌بخش است. گاهی در صحبت با دیگر زندانیان و هم‌بندیانم به شوخی می‌گویم این درهای آهنی و دیوارهای بلند و سیم‌های خاردار و برج‌های دیده‌بانی پیرامون زندان، برای این نیست که مانع فرار ما باشد؛ بلکه دلیل واقعی وجود آنها، جلوگیری از هجوم مردم بیرون به داخل زندان است!

چون ما که یقین داریم که در حبس و اسارت به سر می‌بریم. اما از بین هفتاد میلیون ایرانی که توسط بومیان اشغالگر به گروگان گرفته شده‌اند، احتمالاً آن عده که دچار توهم آزادی نیستند، ممکن است به قصد روشن شدن تکلیف خود و رسیدن به آرامش، بخواهند رسماً ساکن زندان باشند!

به واقع من امروز به آن آرامشی که وصفش را می‌کنیم دست یافته‌ام. این اسارت در احساس من به مثابه طلیعه آزادی است. امروز بیش‌تر از هر زمان دیگری دلم گواهی می‌دهد و امید یافته‌ام که آزادی سرزمینم، آزادی میهنم نزدیک است. به‌ویژه زمان‌هایی که در محوطه هواخوری زندان به البرزکوه که در چشم‌اندازم قرار دارد خیره می‌شوم، همان‌جا که سیمرخ خدای ایران آشیانه دارد، همان‌جا که عاقبت، ضحاک را به دماوندش زنجیر خواهیم کرد، این احساس، عمیق‌تر و درکش برایم روشن‌تر است.

حقیقت این است که جبال البرز همواره به من قوت قلب می‌بخشد. دلم را، گامم را استوار می‌سازد. البرز با من از ایران و استقامت و آزادی سخن می‌گوید. از سیمرخ می‌گوید که بال و پر گشوده و ایران و ایرانیان را در آغوش گرم خود گرفته است.

سیامک مهر نویسنده و بلاگ «گزارش به خاک ایران»

مرداد ۱۳۹۰

زندان گوهردشت

\*\*\* پانویس‌ها \*\*\*

۱- «از شاه زی فقیه بود رفتنم

کز بیم مور در دهان اژدها شدم» (ناصر خسرو)



- ۲- این سخن منسوب است به طاهر دوالمینین  
۳- «الاهیات شکنجه» تعبیری است از محمدرضا نیکفر

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «پژواک ایران» به نقل از وبلاگ «گزارش به خاک ایران»

<http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=36315>  
<http://khakeiran.blogspot.com>

**شکایتنامه ۲۶ زندانی سیاسی سرشناس، از اعمال غیرقانونی وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۰**

ما امضاءکنندگان این شکواییه، اعتراض شدید و شکایت خود را از ضابطینی که از سوی سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی، مسؤولیت تعقیب و بازجویی از ما را بر عهده داشته و همچنین دادستان سابق تهران و سایر مقامات ذی‌ربط، اعلام می‌کنیم

شکجه‌های روحی و فیزیکی، فحاشی‌های شرم‌آور نسبت به ما و خانواده و عزیزان ما و طرح اکاذیبی چون روابط غیراخلاقی، در غالب بازجویی‌ها به کرات انجام شده است

برخی از ما و بسیاری دیگر از زندانیان حوادث پس از انتخابات، ماه‌ها از دیدن هر محیطی جز سلول انفرادی خود محروم بوده‌ایم

برای تحقیر متهم وی را در مورد عکس‌های شخصی، خانوادگی و مدارک خصوصی مورد بازجویی قرار داده‌اند و درباره نزدیکان و محارم وی پرسش‌های رکیک و غیراخلاقی مطرح کرده‌اند

شکجه‌هایی از جمله فرو کردن سر متهم در توالت و خوراندن کاغذ بازجویی به متهم اعمال شده است

بازجویان برای فریب متهم، اقدام به جعل حقایق و خلق داستان‌های شرم‌آور و ساختگی غیراخلاقی در مورد افراد خانواده متهم کرده‌اند

ضابطین دادگستری، اعم از بازجوهای سپاه و پاسداران و وزارت اطلاعات، دارای قدرت نامحدود بوده و مقامات قضائی کاملاً تحت فرمان و نظارت آنان رفتار کرده‌اند

ریاست محترم هیأت نظارت مرکزی بر حسن اجرای قانون احترام به آزادی‌های مشروط و حفظ حقوق شهروندی با سلام

احتراماً استحضار دارید که قانون «احترام به آزادی‌های مشروط حقوق شهروندی»، از قوانین ارجمندی است که هفت سال پیش در چنین روزهایی از تصویب ششمین مجلس شورای اسلامی گذشت و در تاریخ ۱۳۸۳/۲/۱۶ مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفت.

این قانون از نادر قوانینی است که به لحاظ اهمیت ویژه‌اش مصوبه‌ای جهت اجرایی کردن داشته و مطابق دستورالعمل مصوب ۱۳۸۳/۸/۳۰ تشکیلاتی جهت پی‌گیری و نظارت بر اجرای آن تأسیس یافته و در حال حاضر بر عهده شماست.

قانون حقوق شهروندی در واقع حاوی مفادی است که پیش‌تر اصول کلی آن در فصل سوم قانون اساسی و آیین دادرسی کیفری مندرج بوده اما همواره مغفول مانده بود و با تصویب این قانون، مقرر شد تا نسبت به کسانی که حقوق شهروندان را حین بازداشت و دادرسی نقض می‌کنند مجازت‌هایی اعمال شود تا تضمینی بر اجرای این قانون مهم باشد.

از سویی همان‌طور که می‌دانید قانون اساسی و قوانین عادی که به‌ویژه مانند این قانون متضمن حقوق بشر است، در زمره مهم‌ترین تعهدات حاکمیت‌اند. وفای به عهد نیز به حکم آیات متعدد قرآن کریم (مائده، ۱؛ اسراء، ۴۳؛ بقره، ۷۷) واجب و متخلف از آن لعنت شده است. (مائده، ۱۳)



قوانین اساسی و عادی، میثاق میان حکومت و مردم هستند که حکومت در تعهد و اجرای دقیق آنها اولی بر شهروندان است و اگر حکومتی به قوانین مصوب خود پای‌بند نبوده و آنها را نقض کند، دیگر نمی‌تواند از شهروندانش انتظار رعایت قانون را داشته باشد و اساساً صلاحیت خود را برای محاکمه شهروندان بر اساس قوانینی که خود پیشگام در نقض آنها بوده از دست می‌دهند. به هر روی، قانون حقوق شهروندی با ابتکار رئیس قوه قضائیه و تصویب نمایندگان مجلس، با توجه به تجربیات تلخ متهمان، به امید جلوگیری از خودسری‌ها و قانون‌گریزی‌های محافل نظامی، اطلاعاتی و امنیتی در فرایند تعقیب، تحقیق و محاکمات متهمان، به‌ویژه متهمان سیاسی تصویب شده، انتظار می‌رفت رویه‌های ناصواب را در بازجویی‌ها و محاکمه‌ها اصلاح کرده و روش‌های اسلامی و انسانی را به جای آن حاکم گرداند و اجرای آن می‌توانست افتخاری برای دستگاه قضائی و به تبع آن نظام جمهوری اسلامی باشد، متأسفانه نه تنها از ابتدا جدی گرفته نشد، بلکه در یکی از مهم‌ترین بزنگاه‌های تاریخ در دو سال گذشته و در پی حوادث انتخابات، مورد بی‌رحمی کامل قرار گرفت و اغراق نیست اگر بگوییم که نه تنها بند این قانون مهم اجرا نشده بلکه مفهوم و ماهیت آن مورد تطاول مخاطبان و مجریان آن قرار گرفته است.

ما امضاءکنندگان این شکواییه بدین وسیله اعتراض شدید و شکایت خود را از ضابطینی که از سوی سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و نیروی نظامی، مسؤولیت تعقیب و بازجویی از ما را بر عهده داشته و همچنین دادستان سابق تهران و سایر مقامات ذی‌ربط که بر اساس مقررات آیین دادرسی کیفری این اقدامات تا کنون تحت نظارت و تعلیمات آنها بوده اعلام می‌کنیم و از جنابعالی انتظار داریم با توجه به گزارش‌های متعددی که از رفتار غیرشرعی و غیرقانونی نامبردگان منتشر شده و به حد تواتر رسیده است، اقدام مقتضی مبذول فرمایید.

در ذیل تنها پاره‌ای از قانون‌گریزی‌های روشمند اعمال خلافی که در حق امضاءکنندگان این شکواییه‌ها روا داشته شده ارائه می‌شود. با این تأکید که آنچه در اینجا آمده عمق عملکرد فاجعه‌آمیز نسبت به متهمان و محکومان حوادث پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۸ را مشخص نمی‌کند.

برخی از امضاءکنندگان، در گزارش‌ها و شکایات‌های جداگانه که برخی منتشر شده، به جزئیات تکان‌دهنده بیش‌تری پرداخته‌اند که متأسفانه تا کنون به این شکایات نیز رسیدگی نشده و تعداد بیش‌تری نیز آمادگی دارند که در صورت ضرورت، نسبت به تشریح جزئیات رفتار غیرشرعی، غیرقانونی و غیرانسانی اعمال‌شده علیه آنان، در حضور آن هیأت اقدام کنند. از سوی دیگر، موارد مطرح شده در این شکواییه بیش‌تر محدود به نقض حقوق دادرسی عادلانه در تحقیقات مقدماتی است و مسائل بیش‌تری در مورد نحوه برگزاری دادگاه‌ها و درباره محکومیت ما مطرح است که در جای خود ضرورت رسیدگی جدی دارد.

۱- بر خلاف بند اول قانون حقوق شهروندی (مشمول بر ضرورت قرار تأمین و بازداشت، صرفاً با رعایت قوانین و دستورات قضائی مشخص و شفاف، منع اعمال سلايق شخصی و سوءاستفاده از قدرت برای بازداشت، منع خشونت در حین بازداشت و منع بازداشت‌های غیرضروری) بازداشت‌های پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸ بدون دستورات قضائی مشخص و شفاف بوده و احکام بازداشت به صورت فله‌ای و در ذیل یک دستور کلی به صورت سفیدامضاء بدون ذکر نام متهم و گاه حاوی اسامی چند ده نفر بوده است.

در مواردی احکام بازداشت، به دلیل حوادث پس از انتخابات، چند روز یا چند هفته پیش از انتخابات صادر شده بود. این احکام بازداشت نه تنها مبتنی بر رعایت مقررات و قوانین نبود، بلکه دقیقاً ناشی از اعمال نظر و سلیقه گروهی افراطی در سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات بوده است، و نوعی عقده‌گشایی و تسویه حساب سیاسی با جناح سیاسی رقیب را در ذهن متبادر می‌سازد و متأسفانه غالب بازداشت‌ها با اعمال خشونت، توهین و تحقیر همراه بوده به طوری که برخی از متهمان هنگام دستگیری به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند.

۲- برخلاف بند دوم قانون مذکور که تصریح می‌کند محکومیت‌ها باید بر طبق ترتیبات قانونی و منحصر به مباشر، شریک و معاون جرم باشد و تا جرم در دادگاه صالح اثبات نشود و رأی مستدل و مستند به مواد قانونی، قطعی نشده، اصل بر برائت متهم بوده و هر کس حق دارد در پناه قانون از امنیت لازم برخوردار باشد؛ احکام صادره علیه اینجانبان نوعاً، ظنی و گمانی بوده و از ایتقان و استحکام لازم و کافی برخوردار نیست. و به هیچ وجه، مستدل و مستند به مواد مشخص قانونی و مصادیق آنان نیست و حتا در بسیاری موارد در متن احکام محکومیت صادره، عبارات غیرحقوقی و مبهم درج شده و اصل برائت متهمان نقض شده است. به طوری که احکام صادره را می‌توان در حد مقالات سیاسی برخی مطبوعات علیه رقیبان سیاسی توصیف کرد که انتشار متن کامل آنها موجب وهن نظام و قوه قضائیه است؛ و در نهایت، می‌توان گفت که با این روش دادگاه، قاضی و دادنامه به ابزاری برای حبس فعالان سیاسی و حفظ وضع موجود توسط مأموران نظامی، اطلاعاتی و امنیتی بدل شده است.

۳- بند سوم قانون بر ضرورت استفاده از وکیل و کارشناس در مراحل تحقیقات مقدماتی دادرها و محاکم تصریح دارد؛ در قانون برنامه چهارم توسعه نیز بر لزوم تمهیداتی جهت حضور وکیل در تحقیقات مقدماتی تصریح شده است. ماده ۱۲۸ آیین دادرسی نیز صراحت دارد که متهم



می‌تواند در مراحل تحقیق (بازجویی) یک وکیل همراه خود داشته باشد و در خصوص پرونده‌های محرمانه و امنیتی هم حضور وکیل در مراحل تحقیق منع نشده و منوط به اجازه دادگاه شده، که با توجه به مؤخر بودن قانون حقوق شهروندی نسبت به آیین دادرسی با تصریح این قانون، حق حضور وکیل در همه مراحل بدون هیچ قیدی قطعی شده است. این در حالی است که تقریباً تمامی امضاءکنندگان این شکایت در دوران بازداشت و بازجویی به طور کامل از حق انتخاب و دسترسی به وکیل محروم بوده‌اند، اجازه هر گونه مشورت حقوقی با وکیل یا کارشناس را نداشته و حتا اجازه دسترسی به کتاب‌های قوانین جاری کشور و یا حق داشتن کاغذ و قلم برای تدارک دفاع حقوقی از خود را نیز پیدا نکرده‌اند.

دسترسی متهمان به وکیل نوعاً در حد دقایقی پیش از تشکیل دادگاه و معمولاً در حضور قاضی و یا شخص ثالث مورد نظر بازجوها و برخی نیز بدون حضور وکیل حتا در دادگاه صورت گرفته است. در برخی موارد، بازجویان، متهمان خود را تحت فشار و اجبار قرار داده تا حق اختیار وکیل را از خود سلب کنند. در مواردی نیز در دفاتر محاکم به متهمان گفته شده داشتن وکیل موجب دردسر و افزایش میزان مجازات می‌شود و بهتر است از داشتن وکیل صرف‌نظر کنند. اعمال محدودیت وکلا به مفاد پرونده موکل نیز مانع بسیار مهمی در راه دفاع مؤثر از متهمان بوده است. به عنوان مثال، یکی از بارزترین موارد نقض حق دفاع، عدم ارائه دادنامه به محکوم و وکیل وی است.

۴- بند چهارم قانون، بر ضرورت رعایت اخلاق و موازین اسلامی تأکید کرده است. ما امضاءکنندگان این شکایت، بدون استثناء، با رفتار غیراخلاقی و غیراسلامی بازجویان مواجه بوده‌ایم. شکنجه‌های روحی و فیزیکی، فحاشی‌های شرم‌آور نسبت به ما و خانواده و عزیزان ما و طرح اکاذیبی چون روابط غیراخلاقی، در غالب بازجویی‌ها به کرات انجام شده است. رفتاری که باعث فشار روحی زیاد به متهمان نیز بوده است؛ ضرورت حفظ حرمت انسان‌ها، عفت کلام و عدم توهین به دیگران، از بدیهی‌ترین مقتضیات اخلاقی و اسلامی است. اما ظاهراً بازجویان، این شیوه‌های غیراسلامی و غیراخلاقی را جزو ضرورت‌های کاری خود برای تحقیر متهم، گرفتار کردن وی در فشار روحی و وادار کردن وی به همکاری می‌دانند.

۵- بند پنج قانون حقوق شهروندی، با توجه به اصل منع دستگیری و بازداشت افراد، بر ضرورت رعایت ترتیبات قانونی و ارجاع پرونده در مهلت مقرر به مراجع صالح قضائی و مطلع کردن خانواده دستگیرشدگان تأکید دارد. علاوه بر این قانون، مهم‌ترین ترتیبات قانونی بازداشت متهمین در ماده ۱۳۴ آیین دادرسی کیفری و بندهای ح و ط ماده سه قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب درج شده است. تمامی این مواد قانونی در مورد بازداشت‌ها نقض شده است، به عنوان نمونه طبق ماده ۱۳۴ آیین دادرسی کیفری، قرار تأمین باید متناسب با اهمیت جرم، شدت مجازات، دلایل و اسباب اتهام و همچنین سابقه متهم، وضعیت مزاجی، سن و حیثیت او باشد. متأسفانه تمامی این موارد، نادیده گرفته شده است و برخلاف این موارد، نوعاً شدیدترین قرار تأمین، یعنی بازداشت موقت، اعمال شده است.

شگفت این‌که در مواردی که قرار تأمین از نوع کفالت یا وثیقه صادر شده، متهمان وادار به اعلام عدم امکان تأمین کفیل و یا وثیقه شده‌اند. در مواردی هم با کمال تأسف، بدون اطلاع متهمان، از قول آنها نوشته شده از تأمین وثیقه عاجزند، افراد تا مدت‌ها در همین وضع در بازداشت نگاه داشته شده‌اند. همچنین بر خلاف مواد «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب»، امکان اعتراض ماهانه به قرار بازداشت موقت و به تبع آن، رسیدگی به این اعتراض متغی بوده است. بی‌خبری طولانی‌مدت متهمین دربند و خانواده‌هایشان از وضعیت یکدیگر نیز یکی دیگر از بدیهی‌ترین موارد نقض حقوق شهروندی بوده که علاوه بر نقض حقوق متهم، ظلم به خانواده‌های آنان نیز بوده است و آنها را روزها و گاه حتا ماه‌ها در وضعیت فشار روحی و دلهره و نگرانی شدید قرار داده است.

۶- بند ششم قانون، بر عدم استفاده از چشم‌بند و دستبند و پابند در جریان دستگیری و بازجویی و عدم تحقیر و استخفاف در هنگام دستگیری و بازجویی تأکید دارد. این بند قانون، درباره تمام متهمان حوادث پس از انتخابات با شدت متفاوت نقض شده است. همه ما غالباً پس از بازداشت با چشم‌بند و گاه دستبند به زندان منتقل شده‌ایم. بستن چشم متهمان، رویه قطعی تمامی بازداشتگاه‌های تحت نظارت وزارت اطلاعات (۲۰۹) و سپاه پاسداران (دو الف) است و تمام آنان با چشم‌بند در زندان جابه‌جا شده‌اند و غالباً با چشم‌بند اجازه استفاده از هواخوری داشته‌اند. برخی از ما و بسیاری دیگر از زندانیان حوادث پس از انتخابات، ماه‌ها از دیدن هر محیطی جز سلول انفرادی خود محروم بوده‌ایم. ما و اغلب زندانیان، فقط با چشم‌بند در مقابل بازجو قرار گرفته‌ایم. عده زیادی از ما حتا در طول بازجویی مجبور به استفاده از چشم‌بند بوده‌ایم و فقط اجازه داشتیم در حد دیدن برگه بازجویی، چشم‌بند خود را جابه‌جا کنیم.

ظاهراً برای چشم‌بند، کاربردهایی مختلفی همچون مخفی نگه داشتن هویت بازجویان و مأموران و تحقیر و عصبی کردن متهمان پیش‌بینی شده است. شگفت‌انگیز آنکه این رویه غیرقانونی حتا در محیط دادسرا هم معمول بوده و هست.



همچنین تقریباً تمامی دستگیری‌ها و بازجویی‌ها همراه با توهین و تحقیر بوده است و چنان‌که در بند پنج اشاره شده، بازجویان از فحاشی و توهین به ما و خانواده و عزیزان و افراد مورد احترام ما از جمله رهبران جنبش اعتراضی، میرحسین موسوی و مهدی کروبی، و استفاده از رکیک‌ترین و زنده‌ترین عبارات به عنوان شگرد عادی برای تحقیر و تضعیف روحیه و تخریب مشاعر متهم استفاده می‌کردند.

۷- بند هفتم قانون، پنهان شدن بازجو از دید متهم و یا سردرگم کردن متهم را ممنوع کرده است و بر ممنوعیت پوشاندن صورت بازجو در هنگام بازجویی و بردن متهم به مکان نامعلوم تأکید کرده است. تمامی امضاءکنندگان این شکواییه در شرائطی کاملاً خلاف این قانون، تحت بازجویی قرار گرفته‌اند، غالباً اجازه دیدن چهره بازجو را نداشته‌اند. بازجویان پشت سر متهم نشسته‌اند و با هرگونه حرکت سر متهمان به شدت برخورد کرده‌اند. برخی از متهمان به مکان‌های نامعلوم منتقل شده‌اند و تحت فشار و ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. در واقع، پنهان شدن بازجو از دید متهم، به او امکان می‌دهد با احساس امنیت از شناسایی، هرگونه خشونت فیزیکی و کلامی علیه متهم را به کار گیرد.

۸- بند هشتم قانون، در مورد بازرسی محل زندگی و یا کار متهم است و بر ممنوعیت تعرض نسبت به اسناد و مدارک و اشیائی که ارتباط با جرم ندارد و یا به متهم تعلق ندارد و ممنوعیت افشای نامه‌ها و نوشته‌ها و عکس‌ها و فیلم‌های خانوادگی و ضبط بی‌مورد آنها تصریح دارد. در تمامی موارد بازرسی منزل و محل کار متهمان، اقداماتی غیراخلاقی و غیرانسانی خلاف این بند قانون انجام شده است. بازرسی مدارک شخصی، عکس‌ها و فیلم‌های خانوادگی و ضبط عکس‌ها و آلبوم‌های خانوادگی، ضبط اشیاء و مدارک شخصی سایر اعضای خانواده متهم، ضبط مدارک شخصی بی‌ارتباط با موارد اتهامی، تقریباً در تمامی موارد اعمال شده است و حتا در مواردی برای تحقیر متهم وی را در مورد عکس‌های شخصی، خانوادگی و مدارک خصوصی مورد بازجویی قرار داده‌اند و درباره نزدیکان و محارم وی پرسش‌های رکیک و غیراخلاقی مطرح کرده‌اند.

۹- مطابق بند نهم قانون حقوق شهروندی، هرگونه شکنجه متهم برای اخذ اقرار و اجبار او به امور دیگر ممنوع بوده و اقرارهای اخذشده بدین وسیله، حجیت شرعی و قانونی نخواهد داشت.

این در حالی است که ما امضاءکنندگان این شکواییه تحت شکنجه قرار گرفته‌ایم. یکی از متداول‌ترین شکنجه‌ها نگهداری ما در سلول‌های انفرادی بسیار کوچک (ابعاد ۲/۲ ضرب در ۱/۶ متر) بوده است. روشی که به اذعان همه مسئولان عالی کشور، شکنجه تلقی می‌شود و بازجویان و زندانبان‌ها نیز تأیید می‌کنند که متهم پس از چند هفته نگهداری در سلول انفرادی، دچار اختلالات جسمی و روحی شدید می‌شد. نگهداری متهمان در سلول انفرادی فاقد توالی و جلوگیری از دسترسی متناوب آنها به توالی و حمام، به ویژه برای متهمان بیمار، شیوه تشدید این شکنجه‌ها بوده است. بازجویی‌های بسیار طولانی در نیمه‌شب و تکراری مدت برای چند ماه، ضرب و شتم شدید منجر به صدمه‌های شدید جسمی، تهدیدات مکرر متهم حتا تهدید به تعرض جنسی و تهدید به دستگیری اعضای خانواده او و گاه دستگیری آنان برای تحت فشار قرار دادن متهم، دادن اخبار دروغ به متهم درباره وضعیت خانواده‌اش، جلوگیری از خواب متهم، عدم توجه به بیماری و درد متهم، برخی از شکل‌های متداول شکنجه زندانیان حوادث بعد از انتخابات است که به صورت‌های گوناگون درباره امضاءکنندگان این شکواییه اعمال شده است. شکنجه‌های شدیدتر از جمله فرو کردن سر متهم در توالی، خوردن کاغذ بازجویی به متهم و مواردی امثال آن اعمال شده، که برخی از شاکیان و زندانیان در گزارش‌های جداگانه جزئیات آن را منتشر کرده‌اند.

شگفت آنکه بازجویان معمولاً این فشارها را نه برای کشف واقعیت، بلکه برای وادار کردن متهمان به اعتراف مطالب واهی و خلاف واقع مورد نظر بازجویان به کار گرفتند. این رفتارهای خلاف قانون، منحصر به دوره بازداشت نبوده و برخی محکومان، به‌رغم طی مراحل داری و حکم قطعی، در حال حاضر نیز همچنان تحت شکنجه به صورت انفرادی یا همراه محکومان دچار بیماری روحی و روانی نگهداری می‌شوند.

۱۰- بند ده قانون حقوق شهروندی بر اصول و شیوه‌های علمی و قانونی و آموزش‌های قبلی و نظارت بر رفتار بازجویان و برخورد جدی با متخلفین از وظایف و روش‌های قانونی تأکید دارد. متأسفانه بازجوهای ما غالباً افرادی جوان، کم‌تجربه و افراطی بودند. پاره‌ای از روش‌های غیراخلاقی، انسانی، اسلامی آنان تقریباً به رویه‌ای مشترک بین بازجویان مبدل شده است و متأسفانه به صراحت این روش‌های غیرعلمی و قانونی به عنوان ذاتی کار بازجویان، کراراً مورد دفاع آنان قرار گرفته و به صورت مشترک و سیستماتیک توسط آنان اعمال شده است.

مجاز دانستن اعمال روش‌های خلاف و نقض قوانین در صورت ضرورت کار تحقیقات و بازجویی، روال داشتن اعمال شکنجه‌های روحی و جسمی به عنوان بخشی ضروری از روند تحقیقات و بازجویی و تابعیت بازجویان از تحلیل‌های وهم‌آلود و یا تخیلات و توهمات ابلاغ‌شده از سوی محافل خاص، عمق این انحرافات را به خوبی نشان می‌دهد.

۱۱- بند یازدهم قانون حقوق شهروندی بر ممنوعیت پرسش و کنجکاوای در اسرار شخصی و خانوادگی و سؤال از گناهان گذشته افراد و پرداختن به موضوع‌های غیرمؤثر در پرونده مورد بررسی تأکید دارد.



همان‌گونه که اشاره شد، بر خلاف این بند قانونی، بازجویان با اعتقاد به اینکه در صورت کشف اسرار خانوادگی و گناهان گذشته زندگی افراد می‌توانند آنها را وادار به همکاری و اظهار مطالب مورد نظر خود کنند، بخشی از اقدامات و بازجویی‌هایی خود را صرف کسب اطلاع از مسائل شخصی و خانوادگی افراد کرده، بازجویان درباره مسائل شخصی خانواده متهم، اختلافات احتمالی خانوادگی و مسائل شخصی فرزندان متهم، تحقیقات وسیعی کرده و حتا گاه برای فریب متهم، اقدام به جعل حقایق و خلق داستان‌های شرم‌آور و ساختگی غیراخلاقی در مورد افراد خانواده متهم کرده. در این موارد، بازجویان تلاش کرده‌اند متهمان را وادار کنند برای حفظ آبروی خود یا عضوی از خانواده‌اش، به دروغ نسبت به موضوعات مورد نظر بازجویان اعتراف کند.

۱۲- بند دوازدهم قانون حقوق شهروندی بر ممنوعیت تغییر و تحریف اظهارات متهم تأکید دارد. عملی که بازجویان برای رسیدن به اهداف مورد نظر خود، خلاف آن عمل کرده‌اند. در برخی موارد، متهمان تحت فشار، وادار به نوشتن دروغ شده‌اند و حتا در مواردی وادار به امضای برگه‌های بازجویی سفید شده‌اند، در برخی موارد با برخی متهمان با حضور قاضی، نماینده دادستان و مأموران امنیتی و اطلاعات، روز قبل از دادگاه رسمی، دادگاه تمرینی (دادگاه نمایشی) برگزار شده و قاضی و نماینده دادستان، اظهاراتی که متهم قرار بوده بر اساس نوشته تهیه شده توسط بازجویان برای تکمیل سناریوی مورد نظر، روز بعد در دادگاه رسمی در مقابل دوربین‌های تلویزیون بیان کند، استماع و اصلاح کرده‌اند، که این موضوع، خود گواه تلخی بر ابعاد تخلفات انجام گرفته است.

۱۳- بند سیزدهم قانون حقوق شهروندی، ضرورت نظارت محاکم و دادسراها بر بازداشتگاه‌های نیروهای ضابط را مورد تأکید قرار می‌دهد. همچنان که ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری نیز ضابطین را مأمورانی تحت نظارت و تعلیمات مقام قضائی می‌داند.

این در حالی است که در رسیدگی به پرونده امضاءکنندگان این شکواییه، ضابطین دادگستری، اعم از بازجوهای سپاه و پاسداران و وزارت اطلاعات، دارای قدرت نامحدود بوده و مقامات قضائی کاملاً تحت فرمان و نظارت آنان رفتار کرده‌اند. به طوری که در مواردی بازجوها قبل از جلسه دادگاه، متهمان را از حکمی که متعاقباً توسط دادگاه صادر شده مطلع کرده‌اند. همچنین نشانه‌های زیادی حاکی از آن است که متن احکام قضائی، توسط بازجویان نوشته شده، عیناً برگرفته از گردش کار بازجو (گردش کار در سیستم امنیتی ایران به نظریه بازجو اطلاق می‌شود که در پرونده متهم درج می‌شود) است و مباحث مطرح شده در دادگاه‌ها هیچ تأثیری بر محتوای احکام از پیش تعیین شده نداشته است.

۱۴- بند چهاردهم قانون حقوق شهروندی بر عدم دخل و تصرف ناروا بر اموال و اشیاء ضبط‌شده توقیفی متهمان و ضرورت تسریع در تعیین تکلیف این اموال دارد. برخلاف این ماده قانونی و همچنین ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی، متأسفانه اموال ضبط‌شده متهمان و یا خانواده آنان به رغم پایان فرایند دادرسی و صدور حکم قطعی نیز غالباً به آنان مسترد نشده است. اقدامی که علاوه بر آزار متهمان و خانواده آنها گاه باعث ضرر و زیان‌های مادی و معنوی شده است. کامپیوترها، تلفن‌های همراه، مدارک شناسایی، مدارک تحصیلی، حتا برخی اسناد مالکیت، از جمله مواردی است که همچنان در توقیف بوده و ضایطان و مسؤولان مربوطه، مدعی مفقود شدن این‌گونه اموال شده‌اند.

در خاتمه، نظر به اینکه اولاً بنا به موارد ذکرشده، بند قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی در جریان بازداشت‌های فعالان سیاسی و شهروندان معترض به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری نقض شده است و ثانیاً مطابق بند ۱۵ این قانون و همچنین مواد یک و دو دستورالعمل اجرایی این بند، نظارت بر حُسن اجرای این قانون و اصلاح رویه‌ها در زمره وظایف آن هیأت محترم است و با توجه به اینکه اقدامات صورت گرفته نقض آشکار قانون و غالباً متضمن رفتار مجرمانه و یا تخلفات اداری و انتظامی بوده است و با توجه به اصول متعدد قانون اساسی، به ویژه اصول ۲۲، ۳۲، ۳۴، ۳۷ قانون اساسی، که همه مؤید خطیر بودن مسأله است، خواستار پی‌گیری قاطع، شفاف و منصفانه این شکواییه بوده و اعلام می‌داریم چنانچه یک گروه بازرسی فوق‌العاده، بر اساس قانون، موظف به رسیدگی شود، می‌تواند مستظهر به اطلاعات و اظهارات زندانیان گوناگون حوادث پس از انتخابات، ابعاد گسترده‌تری از جرایم و تخلفات روشمند را به دست آورد (مواد ۱۲ بند د، ۷، ۸، ۹ و ۱۰ دستورالعمل اجرایی).

همچنین تقاضا داریم برای آگاهی جامعه و جلوگیری از جرایم و تخلفات مشابه و اصلاح روند ناصواب موجود، گزارشی از اقدامات انجام شده و حقایق به دست آمده در اختیار ملت شریف ایران قرار گیرد؛ اقدامی که ماده دو دستورالعمل اجرایی قانونی آن را جز وظایف هیأت نظارت تعریف کرده است.



محسن امین‌زاده  
محسن میردامادی  
بهمن احمدی امویی  
عبدالله مؤمنی  
میلاذ اسدی  
عبدالله رمضان‌زاده  
عماد بهاور  
مصطفی تاج‌زاده  
مجتبی تهرانی  
علی جمالی  
محمدحسین خوربک  
محمد داوری  
امیرخسرو دلیرثانی  
کیوان صمیمی  
اسماعیل صحابه  
محمدفرید طاهری قزوینی  
فیض‌الله عرب‌سرخ‌ی  
بهزاد نبوی  
ابولفضل قدیانی  
مجید دری  
ضیا نبوی  
مهدی کریمیان اقبال  
محمدرضا مقیسه  
علی ملیحی  
محمدجواد مظفر  
حسن اسدی زیدآبادی

رونوشت:

- ریاست محترم هیأت نظارت و بازرسی (ناظر بر حسن اجرای قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی)
- ریاست محترم کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی

**نامه ابراهیم نبوی به مردم ایران، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰****از تو می‌خواهم که بخوانی؛ خبر تلخ است، جامعه ما در حال مرگ است!****این بیماری هیچ‌علاجی جز تغییر بنیادین ندارد. ما همه راه‌های اصلاح را رفتیم و به نظر می‌رسد بدن جامعه ایران، سیستم ایمنی خود را نیز از دست داده است**

این نامه را برای مردم ایران می‌نویسم و مقصودم از مردم ایران، کسانی همچون خودم نیستند؛ مقصودم همه مردمانی هستند که به عنوان ایرانی در سراسر خاک ایران و سراسر جهان زندگی می‌کنند.

برای تویی می‌نویسم که در روستایی یا شهرستانی از ایران، رنج فقر و فلاکت و دشواری نان را هر روز حس می‌کنی. برای آن ایرانی می‌نویسم که در شهرهای بزرگ کشور شاهد فروپاشی و مرگ جامعه‌ای در مقابل چشمانش است. برای پلیس و بسیجی می‌نویسم که روزها بر فرزندان مردم خشونت را تحمیل می‌کند و شب‌ها قهر فرزندان را احساس می‌کند که از فلاکت یک جامعه رنج می‌برند. برای فروشندگان و بازاریانی می‌نویسم که مشکل اقتصادی کشور را جلوی چشم‌شان و با پوست‌شان می‌فهمند. برای پزشکانی می‌نویسم که می‌بینند نظام بیمار و غیرمسئول پزشکی کشور بیرحمانه با بیماران رفتار می‌کند، برای زندانبانی می‌نویسم که زندانی را شکنجه می‌کند و برای زندانیانی می‌نویسم که خشونت و بی‌رحمی زندان جان‌شان را به لب می‌رساند. ای کاش می‌توانستم صدایی باشم که وادار کنم نمایندگان همین مجلس بفهمند چه بلایی دارد به سر مردم می‌آید. نامه را برای تحصیلکردگانی می‌نویسم که می‌دانند ویرانی اجتماعی چه سرنوشت دشواری برای جامعه است. برای آنهایی می‌نویسم که در داخل کشور خفه می‌شوند و قصد فرار دارند و حق دارند. برای مهاجرینی می‌نویسم که دلشان برای ایران تنگ می‌شود و برای مادر و پدر و خواهر و برادرشان دلتنگ و رنجورند. برای رهبری می‌نویسم که نمی‌داند که حفظ حکومت بر مردمی که در حال ویرانی هستند، هیچ فضیلتی ندارد. برای رئیس‌جمهوری می‌نویسم که برای حکومت کردن بر مردم، آنان را نابود می‌کند. برای وکلای مجلسی می‌نویسم که موکلین‌شان در عذابی سخت غوطه‌ورند. برای رؤسا و کارگزاران قوه قضائیه می‌نویسم که نه تنها ویرانخانه عدالت را اصلاح نکردند، بلکه با صدور احکامی غیرانسانی نقش مهمی در ویرانه ساختن تمام ایران دارند. برای چشم‌های نگرانی می‌نویسم که درد جامعه را می‌بینند و حس می‌کنند و دست‌شان بسته است و هیچ کاری از آنان ساخته نیست. آنها که می‌توانند کاری بکنند، خود شعله آتش نابودی را فروزان‌تر می‌کنند و آنان که قصد اصلاح دارند، کاری از دست‌شان بر نمی‌آید. برای غالب و مغلوب، قاهر و مقهور، حاکم و محکوم و قاتل و مقتول می‌نویسم. از تو می‌خواهم که بخوانی، هر چند که ممکن است مرا دوست نداشته باشی، یا حوصله شنیدن خبر بد را نداشته باشی. خبر تلخ است، جامعه ما در حال مرگ است.

می‌نویسم برای مردم ایران، نه برای رهبران حکومت، نه برای رهبران مخالفان، و نه برای حامیان دولت یا مخالفان آن، اگرچه برای همه آنها هم می‌نویسم. می‌نویسم برای مردمی که در بیرون ایران دستی از دور بر آتش دارند، یا در داخل ایران در آتشی افروخته می‌سوزند. می‌نویسم برای آنها که درد را تا عمق جان حس می‌کنند، یا اگر چه در ایران زندگی می‌کنند، در کنج عافیت یا پناه قدرت نشسته‌اند و نمی‌دانند که اگر امروز هم نشوند، فردا شعله‌های آتش خانمان آنان را هم به باد خواهد داد. این نامه را برای همه و همه مخالفانی می‌نویسم که هر کدام گمان می‌کنند در جنگ با حکومتی که بر جامعه مشرف به موت اگر پیروز شوند، کسی خواهد بود که بر او حکومت کنند. سوگمندانه باید بگویم که اگر به فردای این موجود فکر می‌کنید، یادتان نرود که ممکن است این موجود فردا دیگر زنده نباشد. ما در وضعی دشوار زندگی می‌کنیم. دشوارتر از همیشه. برای اصلاح‌طلب و انقلابی، برای سکولار و مذهبی، برای سلطنت‌طلب و کمونیست، برای مجاهد و درویش، برای زن و مرد و برای هر کسی که هنوز فکر می‌کند ایرانی است، می‌نویسم.

می‌خواستم نامه‌ام را گزارشی کنم به خاک ایران. اما و هزار اما که این خاک اگرچه برای من به اندازه جانم مهم است، اما خطر بزرگی که ایران امروز را تهدید می‌کند، متوجه این خاک نیست. سرزمین ایران می‌تواند بهشتی شود یا جهنمی، بی آنکه در تاریخ صد سال بعد آن تلخی این روزگار منعکس شود. آن چیزی که امروز در حال نابودی است، روح ملت ایران است. روح ملت ایران و کالبد جامعه ایران. می‌گویم جامعه و قصدم این است که بگویم که از نگاه من به عنوان دانشجوی همیشه جامعه‌شناسی، جامعه هویتی جدا از تک‌تک مردمان دارد. جامعه می‌تواند بیمار شود، روان جامعه می‌تواند آسیب ببیند، کالبد جامعه می‌تواند چنان زخمی شود که تا سال‌ها بهبود پیدا نکند. من نگران امروز ایرانم. جامعه ایران



با پیکری رنجور و ویران شده، تکیده و پیر شده، مستأصل و سرگردان، شاهد گسترش سرطانی بدخیم است که هر روز دامنه و عمق بیماری آن بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود.

به آن می‌ماند که زندانی در اعتصاب غذای تر باشد، قاضی در سفر و گشت و گذار باشد، خانواده زندانی پشت در زندان، مستأصل ایستاده باشند. نگهبانان در خواب باشند و زندانی به روز بیست و پنجم رسیده باشد. وقتی سه هفته از اعتصاب غذای تر بگذرد، تمام چربی‌های موجود در اندام انسانی آب می‌شود و کم‌کم ماهیچه‌های بدن شروع می‌کند به آب شدن. بینایی چشم‌ها آسیب می‌بیند. اگر در روز سوم اعتصاب غذا، یک روز گرسنگی به دو روز درمان نیاز داشته باشد، در روز دهم هر روز اعتصاب غذا به سه روز درمان نیاز دارد. در روز بیستم هر روز اعتصاب غذا به ده روز درمان نیاز دارد و در روز سی‌ام، هر روز بیش‌تر اعتصاب غذا به دو ماه درمان بیش‌تر نیاز دارد. جامعه ایران مانند اندام زندانی اعتصاب غذا کرده‌ای است که در روز بیستم اعتصاب غذاست، هر روز که بگذرد، وضع او وخیم‌تر می‌شود، اگر بیست روز دیگر بگذرد، فلج کامل رخ می‌دهد یا جامعه به کمای کامل می‌رود. برخی جوامعی که چنین روزهایی را گذرانده‌اند، تا ده‌ها سال بهبود نمی‌یابند. بخش اعظم کشورهای اروپای شرقی، ویتنام، کامبوج، افغانستان و بسیاری کشورهای از این دست، هر کدام به چنان مصیبتی گرفتار شده‌اند که سال‌ها طول می‌کشد تا درمان شوند. ما در چنین شرایطی هستیم. در حالی که اندام رنجور زندانی که دیگر هشیاری هم ندارد، در گوشه‌ای افتاده است، بخش اعظم نیروهای اجتماعی ایران در حال درگیری با همدیگرند، رهبر و رئیس‌جمهور، مجلس و دولت، نیمی از دولت با نیم دیگر آن، نیمی از حکومت با نیم دیگر حکومت، اصلاح‌طلب با رادیکال، مذهبی با سکولار، ساکن ایران با مهاجر، همه داریم در کنار نعش جامعه که حیات ما به او بستگی دارد، یقه خودمان را پاره می‌کنیم و نمی‌دانیم که اگر او بمیرد همه ما می‌میریم. چشم می‌بندم و خبرهای تلخی که حکایت از فروپاشی جامعه ایران دارد، را مرور می‌کنم.

نامه مهدی محمودیان در هفته پیش از فاجعه‌ای خبر داد که در زندان‌های ایران می‌گذرد. فاجعه‌ای به نام شکنجه و تجاوز به زندانیان و مصرف مواد مخدر در زندان‌های ایران که در کنار بخشی از مجرمانی که خود حاصل جامعه‌ای بیمارند، انبوهی از زندانیانی که تنها به دلیل شرایط اقتصادی کشور، در آن نگهداری می‌شوند و تعداد زیادی از بهترین فرزندان کشور که به خاطر دفاع از آزادی و قانون و عدالت، روزهای سخت زندگی خود را در زندان می‌گذرانند. محمودیان گزارش می‌کند که لواط به صورت یک قاعده مرسوم در زندان درآمده و اجاره دادن و خرید و فروش زندانیانی که مورد عمل جنسی قرار می‌گیرند، امری معمول و رایج شده است. دردناک این است که هر نوع رابطه جنسی میان مردان در جامعه ایران، قانوناً هم حرمت شرعی دارد و هم جرم محسوب می‌شود.

وقتی در سالن شش اوین بودم، قرار شد که به خاطر قانون تفکیک جرائم زندانیان، برخی از زندانیان موجود در سالن شش مالی به سالن چهار منتقل شوند. سالن شش شامل زندانیانی بود که جرائمی از صدور چک بی‌محل تا کلاهبرداری و جعل مدرک و رشوه و حتا کیف‌زنی و جیب‌بری داشتند. زندانی شصت‌ساله‌ای را که مردی محترم بود و نمی‌دانم به چه دلیل به جرم جیب‌بری به اوین آمده بود، قرار شد به سالن چهار برود. سالن چهار مخصوص زندانیانی بود که حداقل یک قتل و بعضی از آنها تا شش هفت قتل کرده بودند و منتظر پرونده و اعدام بودند. در آن سالن هیچ نگهبانی جرات وارد شدن نداشت و برای بازدید آن باید یک گردان نیروی انتظامی با تجهیزات کامل می‌آمد، تا مأموران جرأت گشتن سالن را داشته باشند، طبیعی بود کسی که سه بار باید اعدام شود، ترسی از هیچ چیزی ندارد. در سالن چهار، گنده‌لات‌ها هر کدام «فنج» و «بچه» خودشان را داشتند، بچه‌ای که گاهی مردی ۳۰ ساله بود. وقتی به مرد شصت‌ساله سالن ما خبر دادند که باید به سالن چهار برود، بدنش می‌لرزید. می‌دانست که آنها از یک مرد شصت‌ساله هم نمی‌گذرند. پیرمرد آن‌قدر گریه کرد تا افراشته، که نزد همه زندانیان حرمت داشت و حرفش را می‌خواندند، روی دست او برای سعید سامورایی گنده‌لات سالن چهار، پیغام نوشت که ایشان از دوستان من هستند. مرد رفت و فردای آن روز آنها بازش گرداندند، در حالی که می‌گفت در تمام آن ۲۴ ساعت تحت حمایت گنده‌لات‌های سالن بود و با این وجود، در تمام ۲۴ ساعت نتوانسته بود بخوابد.

رابطه جنسی و عملاً تجاوز به زندانی در اوین قانونی مرسوم شده است. م.ق. زندانی سیاسی جوان همراه ما، در سالن دو علاوه بر اینکه همه اموالش مورد سرقت قرار گرفت، با حمایت برادر حدادیان روضه‌خوان که زندانی بود، توانست در آنجا یک روز بماند و مورد تجاوز قرار نگیرد. این که می‌گویم در بهترین شرایط زندان اوین بود، آنچه محمودیان گزارش کرده است و ۲۸ زندانی مهمی که همه‌شان وزنه‌های سیاسی کشور هستند، آن شرایط را تأیید کرده‌اند، نشانگر عمق فاجعه‌ای است که در لایه‌های مختلف جامعه ما می‌گذرد. من خود بارها با زندانیانی گفتگو کرده‌ام که در تمام عمرشان حتا یک بار هم تریاک دست نزنده بودند و در اوین معتاد شده بودند. جلوی چشم خود من در شرایطی که همه می‌دانستند امروز تریاک خواهد آمد، نیم کیلو تریاک وارد بند شد. و همه می‌دانستند که بسیاری از نیروهای انتظامی به این دلیل دوست دارند به اوین



مأموریت بگیرند که با حمل و نقل مواد به داخل زندان، پولی در بیاورند. فقط تعداد کمی از اتاق‌های سالن شش به عنوان بهترین سالن آموزشگاه بود که در آن مواد مصرف نمی‌شد. برای آنها که پول دارند، تریاک و هروئین و کوکائین و برای آنها که ندارند، مصرف قرص‌های مختلفی که برای خواباندن زندانیان به وفور توزیع می‌شود، با استنشاق قرص‌های پودر شده به عنوان «دماغی» زندانی را تا آخرین روزهای زندگی‌اش همراهی می‌کند. من به چشم خود دیده‌ام زندانی‌ای که از ۲۵ سالگی تا ۳۵ سالگی به خاطر جرائم مالی در زندان بود و در آنجا معتاد شده بود و مفعول شده بود و پول ماهانه می‌گرفت تا مواد مصرف کند. او «آش و لاش»ی بود که هیچ اتافی قبولش نمی‌کرد و به همین دلیل، دائماً به حال بیهوشی کامل گوشه‌ای در راهرو، جنب آتشیخانه زندان می‌خوابید. دیگر حتا برای لواط هم او را نمی‌خواستند. دیگر حتا فراموش کرده بود که فرزندان در بیرون زندان هستند. او در همان روزها که در اوین بودم، جلوی چشم همه ما در حال رفتن به دستشویی خودش را خراب کرد و بعد از حمل او به بهداری، دو روز بعد مُرد. به همین راحتی.

وضعیت زندان‌های کشور، چنانکه توسط اکثر زندانیان سیاسی روایت شده است، وضعی کاملاً آلوده است. از مواد مخدر و تجاوز و اهانت و تحقیر در بازجویی تا انفرادی‌های طولانی‌مدت که زندانی را دچار بحران روحی شدید می‌کند و شکنجه به اشکال گوناگون تا وجود بیماری هپاتیت و سایر بیماری‌های خونی و عفونی که خطر مهمی برای زندانیان است. این زندان جمهوری اسلامی است، زندانی که رهبر انقلاب نام آن را آموزشگاه گذاشته و تعداد بسیاری از بهترین فرزندان این کشور در گورهای انفرادی و جمعی آن مدفون‌اند. این فاجعه‌ای است که اگرچه در ابعاد آسیب‌های اجتماعی آن بیش از یک دهه سابقه دارد، اما شکنجه گرم و شدید اخیراً تشدید شده است. خبری که مهدی محمودیان داد و به خاطرش به انفرادی رفته و این خبر توسط ۲۸ زندانی مهم سیاسی کشور تأیید شده موضوع وحشتناکی است. شاید یکی از بدترین جنبه‌های این وضعیت، آزار خانواده زندانیان برای ترساندن و فشار آوردن به آنهاست. وقتی ارادل و اوباش برای آزار اندیشمندان و اهل فکر دست‌شان باز می‌شود، طبیعی است که چنین وضعیتی نیز ایجاد خواهد شد.

ممکن است گفته شود این زندان است و زندان برای مجازات است، این استدلال غلط می‌تواند شنیده شود، اما خبرهای وحشتناک، فقط این نیست. تصویری که از استادبوم آزادی در دو هفته گذشته منتشر شد، فریادهای دسته‌جمعی تماشاگرانی را نشان می‌داد که به بسیجی‌های موجود در ورزشگاه بدترین فحش‌ها را می‌دهند. شاد نشویم از اینکه چنین می‌شنویم. دل‌مان خنک نشود. این فریاد نشانه زخمی بزرگ بر تن یک جامعه است. فحاشی جمعی به بسیجی‌هایی که مردم را در خیابان کشته‌اند و حالا نمی‌خواهند بگذارند حتا عده‌ای فوتبال‌شان را هم با شادمانی ببینند، نشانه بدی است. گرمایی که احساس می‌کنیم، گرمای بدن زنده شاداب نیست، تب بیماری است که تا عمق جاننش دچار عفونت و کثافت و ناپاکی است. این تب جامعه‌ای است که در فضایی عفن و آلوده دست و پا می‌زند. فریاد آدمی است که در حال خفه شدن است و نشان از نفرتی دارد که اگر تبدیل به رفتار شود، بی‌نهایت خطرناک است. اینکه بخش اعظم جامعه نه مخالف حکومت، بلکه دشمن پلیس و دولت بشوند، این یک نشانه تلخ است. من نمی‌خواهم کوچک‌ترین نقد و نهی را در مورد آنان که بدترین فحش‌ها را می‌دادند، بکنم. به کسی که تنش به خاطر عفونت تب کرده است، نمی‌توان گفت چون من گرم می‌شود تب نکن. او بیمار است. اتفاقاً بیماری را همان بسیجی‌هایی ایجاد کرده‌اند که حالا مورد هجوم عمومی تماشاگر قرار می‌گیرند. همان‌هایی که نخواستند جمعیت آرام و بی‌صدای ما را در ۲۵ خرداد تحمل کنند، حالا تندترین فحش‌ها را مجبورند بشنوند و هیچ کاری هم نمی‌توانند بکنند. حالا دیگر آنها فقط با یک گروه تحصیل‌کرده و شیک و تمیز و اهل فکر طرف نیستند، بلکه با انبوه عظیمی از جوانان پرنرژری طرفند که اگر آنها بخواهند دست به طرف آنان دراز کنند، چنان عقوبتی می‌بینند که به خواب هم ندیده‌اند. شاید از شنیدن این فریادها کسی را خوش بیاید، اما من فاجعه‌ای بزرگ را احساس می‌کنم. فاجعه تبدیل یک جامعه فرهنگی و انسان و شریف به جامعه‌ای عصبی، خشمگین و پر از خشونت و سخت‌سری.

باز هم ممکن است کسی یا کسانی بگویند که فحاشی و بدگوئی و بددهنی موضوع دیروز و امروز ورزشگاه‌های ما نیست. اما اشتباه نکنید. این تماشاگران فوتبال نیستند که عامل این وضع بد هستند. کل جامعه آلوده شده است. وقتی مداح اهل بیت، در ملاء عام به معاون رئیس‌جمهور، گیریم دولت کودتا، با ادبیاتی زشت و مذموم توهین می‌کند و یک ماه بعد گروهی از طرفداران مشائی، با گاز اشک‌آور به آن مداح حمله می‌کنند، یعنی موضوع اصلاً ربطی به یک گروه اجتماعی ندارد. وقتی رئیس‌جمهوری که سه ماه قبل، با امام زمان مقایسه می‌شد، توسط همان افراد به عنوان فردی دیوانه، فریب‌خورده، دارای علاقه غیراخلاقی به معاونش توصیف می‌شود. وقتی مشائی به عنوان جن‌گیر، رمال، دارای رابطه فاسد اخلاقی با تعدادی از زنان در حوزه‌های مختلف توصیف می‌شود، چه تمام اینها واقعیت داشته باشد، چه هیچ واقعیتی پشت این اتهامات نباشد، نشانه بیماری بسیار بدی در جامعه است.



مجلسی که چهار ماه قبل خواستار اعدام شخصیت‌های بزرگ و فرهیخته‌ای چون میرحسین موسوی و کروبی می‌شود و دو هفته قبل شعار مرگ را در مورد احمدی‌نژاد به کار می‌برد، یعنی این مجلس یک بحران سنگین دارد. بگذارید پرده‌پوشی نکنم و بگویم که وقتی مرجع تقلیدی هرچند به تلویح و غیرمستقیم به رئیس‌جمهوری که با زور بر مسند قدرت نشسته می‌گوید حرامزاده، وقتی رئیس‌جمهور جلوی دوربین، در ملاء عام به مردم دروغ می‌گوید و به آنان فحاشی می‌کند و روشنفکران را بزغاله می‌خواند. وقتی رهبر حکومت که خودش فکر می‌کند رهبر همه مسلمانان جهان است، به آمریکا فحش‌های چارواداری می‌دهد، این یعنی «آش و لاش»‌ها قدرت اصلی اجتماعی را دارند و آنها تعیین می‌کنند که نوع گفتمان ما باید چه باشد. سه شعر جدید علیرضا قزوه و صدها شعر مخالفان و موافقان حکومت را تحلیل محتوا بکنیم و حجم کلمات رکیک و فحاشی در آنها را بیرون بیاوریم تا معلوم شود چه حجم بزرگی از نفرت و کینه در میان ما وجود دارد. نفرتی که در هیچ حالتی پسندیده نیست. روزی که میرحسین موسوی که هرگز در این بیست سال، نه تنها برای پذیرش مسوولیت بلکه حتی برای یک گفتگوی ساده هم وارد مجادلات سیاسی نشده بود، او بدون اینکه با خاتمی که نزدیک‌ترین فرد به او بود، آمد و در مناظره خود گفت که برای اینکه کشور به وضع خطرناک رسیده است، آمده است. راه اصلاح بیماری‌های فراوان اجتماعی وجود داشت. و ما همین را می‌خواستیم. رهبر نظام، با زشت‌ترین رفتارهای غیرقانونی، فراقانونی، غیرعادلانه و غیرانسانی، تمام راه‌های اصلاح را بست و قدرت را به دست اوپاش و ارادلی مثل طائب و نقدی و رادان داد که سابقه مجرمیت دو نفر آنان آشکار بود. شخص طائب به خاطر کتک زدن همسرش تا سرحد مرگ سال‌ها قبل از دستگاه خامنه‌ای و توسط شخص مجتبی خامنه‌ای رانده شده بود. نقدی پرونده جرم مشخص داشت و محکوم شده بود. آیت‌الله خامنه‌ای تنها و تنها و مطلقاً به این دلیل که قدرت خود را حفظ کند، تمام راه‌های اصلاح را که دلسوزان کشور می‌گفتند بست و کشور را به دست مشت‌ی لات بی سر و پا داد. آنچه می‌بینیم محصولی است که رهبر و رئیس‌جمهور و رئیس‌مجلس و آقایانی که در مقابل این بی‌خردی ساکت نشستند، کشته‌اند و حالا توفان درو می‌کنند که باد کاشته‌اند.

مرگ سیامک پورزند، نشانه دیگری است از فاجعه‌ای انسانی که در حال وقوع است. پیرمردی هشتاد ساله را که اگر با معیارهای غیرعادلانه موجود، اگر بنا بود مکافات شود، حداکثر باید یک سال زندان می‌رفت. می‌گویم با معیارهای غیرعادلانه، و می‌دانم که او جز صلاح کشور را نمی‌خواست و جز دوستی فرهنگ و هنر و مردم چیزی در دلش نبود. آزاده دخترش و مهرانگیز همسرش گفته‌اند که او علی‌رغم گفته همگان دلبسته جنبش اصلاحات بود که قصدش اصلاح معایب کشور بود. دستگیری او برای به دست آوردن اطلاعات، از ابتدا فقط و فقط به خاطر اختلاف میان وزارت اطلاعات و سازمان‌های اطلاعات موازی بود. برای این بود که او را تخلیه اطلاعاتی کنند. او زندانی تهران شد. در خانه‌اش بود و تنها بود. فرزندان که عاشقانه دوست داشت نمی‌توانست ببیند، کشورش را هم دوست داشت. خودکشی او امری آگاهانه و اعتراضی به زندگی ذلت‌باری بود که به او تحمیل شده بود. او شهادت داد به وضع کثیفی که در کشور موجود است. پورزند، فقط پورزند نیست، هزاران تن مانند او گرفتار وضع استیصال‌اند. آنها مستأصل و سرگردان و آشفته‌اند. زمانی مصاحبه‌ای کردم با سه تن از پناهندگان کوبایی، از روزنامه‌نگاران سرشناس کوبا که بعد از سال‌ها مقاومت و کار در آن کشور، سرانجام گریخته بودند تا جان‌شان را نجات دهند. یکی از آنها می‌گفت مردم ما به تدریج خودکشی می‌کنند یا می‌میرند. آنها در حالی سوار قایق‌های فرار به فیلا دل‌فیا می‌شوند که شانس زنده ماندن فقط پنج درصد است. مردم کوبا در مستی دائمی وضعیت را می‌بینند و نمی‌بینند، فقط به خاطر اینکه یک دیکتاتور ابله عقب‌مانده، حاضر نیست بعد از پنجاه سال دست از توهمات خود بردارد و این ملت هم شانس ندارند که خیر مرگش را بشوند. کشوری که تبدیل به ارزان‌ترین فاحشه‌خانه ملی جهان شده و مدیریت این وضع را رهبرش به عهده دارد و گاهی هم از فواحشی که ارز به کشور وارد می‌کند قدردانی می‌کند. جامعه کوبا سال‌هاست که در حال گُما است. هیچ‌کس هیچ معنایی برای زندگی‌اش ندارد. خودکشی یا مرگ تدریجی یا جوانمرگی حاصل این استبداد است. هر که شعورش بیش‌تر باشد بیش‌تر در یاس و نومیدی دست و پا می‌زند. نه می‌شود گریخت، که می‌دانی کشورت را جا گذاشته‌ای، نه می‌شود ماند که جایی برای نفس کشیدن نیست.

مشکل موجود میان رهبری و رئیس‌جمهور ایران، این است که هر دو همه قدرت را می‌خواهند. طبیعی است که چنین اتفاقی ممکن نیست. به همین دلیل است که هر دو نقشه حذف طرف مقابل را در ذهن دارند. در این میان، این دو زمانی را که باید صرف رسیدگی به این بیمار شود، از دست می‌دهند و هر روز مرگ او را تسریع می‌کنند. هفته قبل، بودجه کشور، بعد از دو ماه تصویب شد، در حالی که همان روز، رئیس‌جمهوری که ده روز در خانه نشسته بود، به سر کار آمد و هشت وزارتخانه را به طور غیرقانونی در هم ادغام کرد. معنای دیگر این کار، بودجه‌نویسی دوباره برای کشور است. از طرفی، مجلس معتقد است که کار دولت غیرقانونی است و شورای نگهبان هم حرف مجلس را تأیید می‌کند، از سوی دیگر، وزرا رفته‌اند و در خانه نشسته‌اند. این لجاجت برای کسب قدرت و قدرت‌نمایی، کل نظام اداری و طبیعتاً نظام اقتصادی و اجتماعی را ویران می‌کند. گوئی که احمدی‌نژاد می‌خواهد زمین سوخته به دشمن‌اش تحویل دهد. در این مجادله آنکه ناپود می‌شود جامعه ایران است. جامعه ایران



در شرایطی که اگر دولت به طور دائمی هم کار کند، با سرعت به عقب می‌رود، در درگیری میان گروه‌های قدرت له می‌شود. انگار در اتاق سی‌سی‌یوی بیمار قلبی ده دوازده نفر مشغول دعوا باشند و همدیگر را می‌زنند و دستگاه تنفسی بیمار را قطع می‌کنند و دستگاه‌های حیاتی مداوای او را از بین می‌برند.

وضع امروز کشور، از سال‌ها قبل توسط جامعه‌شناسان و اقتصاددانان پیش‌بینی شده بود. تقریباً اکثر کارشناسان گفته بودند که اگر روند جامعه رو به اصلاح نرود، یا تغییر اساسی رخ ندهد، جامعه ایران دچار فروپاشی می‌شود. فروپاشی جامعه اتفاقی است که ما نشانه‌های آن را می‌بینیم. احمدی‌نژاد هم حاصل این روند و هم محصول این روند است. کل نظام جمهوری اسلامی بیمار است. این بیماری هیچ‌علاجی جز تغییر بنیادین ندارد. ما همه راه‌های اصلاح را رفتیم و به نظر می‌رسد بدن جامعه ایران، سیستم ایمنی خود را نیز از دست داده است.

هنرمندانی که ردالت دشمنی با مردم را پذیرفته‌اند و خود نیز بخشی از جامعه‌ای است که خود را بی‌آینده می‌بیند و به همین دلیل، رفتار غیرشرافتمندانه برایش بی‌معنی است، به حج می‌روند و در بعثه رهبری عکس می‌گیرند و این تناقض حالت امروزشان با دیروز، آن بی‌هنجاری موجود در جامعه را نشان می‌دهد. بخش وسیعی از جامعه در فقر مطلق دست و پا می‌زنند، قیمت کالاهای اولیه‌ای که برای زنده ماندن آدمی لازم است روز به روز به سوی ارقام نجومی میل می‌کند. حکومت و دولت از هیچ حیثیتی نزد افکار عمومی جهان و حامیان سابقش برخوردار نیست. همزمان با این که جناحی در حکومت برای نزدیکی به آمریکا التماس می‌کند، حماس مشغول مذاکره با اسرائیل است. قرار است فردا یک نفر که مورد اسیدپاشی قرار گرفته است، طرف مقابل را با پاشیدن اسید، قصاص کند. استبداد، مثل انفجار اتمی بزرگی که تبدیل به گرد و خاک می‌شود و بر تن و چهره همه می‌نشیند، همه مردم را بیمار کرده است. مخالفان، قصد نابودی حکومت را دارند و حکومت نیز قصد افزودن دشمنان جدیدی به انبوه دشمنان خود را دارد. جامعه ایران زیر این وضع کثیف دست و پا می‌زند و انگار آنها که در درون‌اند هوای عفن و آب ناگوار را حس نمی‌کنند، که به آن عادت کرده‌اند و آنها که دوراند آن‌قدر قدرت تخیل ندارند که این همه ویرانی را بفهمند. وضع دشواری است. گفته است:

«ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول

زین هواهای عفن، وین آب‌های ناگوار!»

**نامه سرگشاده رضا پهلوی به بان کی‌مون، دبیر کل سازمان ملل متحد، ۳ تیر ۱۳۹۰****متن فارسی**

عالیجناب بان کی مون  
دبیر کل محترم سازمان ملل متحد:

قصدم از نوشتن این نامه این است که تجاوز فاحش و مستمر دولت جمهوری اسلامی ایران را به حقوق و آزادی‌های اساسی مردم ایران به جنابعالی یادآور شوم. مطمئن باشید که در نوشتن این نامه انگیزه‌ای جز بازتابیدن صدای حق‌جویانه میلیون‌ها تن از هم‌میهن‌انم نداشته‌ام؛ میلیون‌ها زن و مردی که با تحمل خطرهای بی‌شمار، از آزار و زندان گرفته تا شکنجه و کشتار، از اعتراض به رفتار هولناک حاکمان ایران‌نما و دشمن‌خوی خویش دست برنداشته‌اند. رژیم‌می که در بی‌رحمی و خونریزی به یقین بدیلی برایش در تاریخ بلند ایران نمی‌توان یافت. در هفته‌های اخیر، موجی تازه از خشونت‌ها و سرکوبی‌های وحشیانه و وصف‌ناشدنی، صدها تن دیگر از روزنامه‌نگاران، نویسندگان کوشندگان حقوق بشر، که جز حق‌گوئی و حق‌جوئی گناهی ندارند، یا اسیر زندان شده‌اند و یا قربانی شکنجه‌های دلخراش و اعدام‌های برق‌آسا و مخفیانه. از میان آنان از هاله سحابی، و هدی صابر یاد می‌کنم. نخستین، هنگام شرکت در مراسم خاکسپاری و سوگواری پدر خویش که زبان به انتقاد از حاکمان غاصب گشوده بود، آماج حمله خشونت‌بار مأموران رژیم شد و جان باخت و آن دیگر در اعتصاب غذا در زندان و محرومیت از دارو و درمان. این دو نیز، چون دیگر قربانیان رژیم، گناهی جز اعتراض به سرکوبی‌های بی‌امان و تجاوزهای روزانه و روزافزونی به آزادی‌ها و حقوق خود نداشتند.

جناب آقای دبیر کل

من در این نامه مایلم از جنابعالی، که در مقام معرف و پاسدار والاترین ارزش‌های جامعه بین‌الملل‌اید، تقاضا کنم به صدای اعتراض مردم دربند ایران بیشتر از پیش توجه کنید و، با عنایت به یکی از مهم‌ترین هدف‌های سازمان ملل متحد، که در بند ۳ از ماده ۱ منشور این سازمان تصریح شده است، رهبران جمهوری اسلامی ایران را فرا خوانید که «حقوق و آزادی‌های اساسی مردم ایران را بدون هیچ‌گونه تبعیض نژادی، جنسیتی، قومی و مذهبی محترم» شمرند.

به احتمال بسیار، دعوت شما در گوش‌های ناشنوای رهبرانی که با زبانی جز زبان خشونت آشنائی ندارند طیننی نخواهد داشت و پاسخی نخواهد گرفت. اما، اطمینان داشته باشید که این دعوت در ذهن و قلب همه آنانی که تشنه زندگی در صلح و امنیت و آزادی‌اند، بازتابی بس پرطنین و پرشور خواهد داشت، به ویژه در دل مردم ایران، که بیش‌تر از یک قرن پیش برای دسترسی به حقوق و آزادی‌های خود دلیرانه کوشیدند و زودتر از هر جامعه دیگری در خاورمیانه نیز به بسیاری از آنها دست یافتند.

تجاوز مستمر و خشونت‌بار به این آزادی‌ها و حقوق آشکارا مهم‌ترین هدف رژیم جمهوری اسلامی در همه سال‌های درازی بوده است که از تولد نامبارکش می‌گذرد. دشمنی بی‌امان رهبران جمهوری اسلامی با حقوق بشر خود مهم‌ترین انگیزه سرپیچی کامل آنان از اجرای همه تعهدات بین‌المللی است که دولت‌های ایران برای تأمین و تضمین این حقوق بر عهده گرفته بوده‌اند.

جناب آقای دبیر کل

هرچه بر دامنه و شدت تجاوز رژیم نسبت به آزادی‌ها و حقوق مردم ایران افزوده می‌شود، خطرهای بیش‌تر و هولناک‌تری جان زندانیان سیاسی ایران را تهدید خواهند کرد. از همین روست که آزادی هر چه زودتر آنان ضرورت و فوریت بیش‌تری می‌یابد. امیدوارم جنابعالی بتوانید با بهره‌جوئی از همه امکاناتی که در اختیار دارید، تحقق این هدف را میسر کنید.

با احترام و امید به دریافت پاسخ مساعد جنابعالی به این نامه،



رضا پهلوی

\*\*\*منع\*\*\*

وبسایت رسمی رضا پهلوی

[http://www.rezapahlavi.org/details\\_article.php?persian&article=529&page=1](http://www.rezapahlavi.org/details_article.php?persian&article=529&page=1)



## ترجمه انگلیسی (English Translation)

### An Open Letter to His Excellency Ban Ki Moon, The Secretary General of the United Nations

Your Excellency:

I am writing this letter to bring to your Excellency's attention the continued and flagrant violations of the basic rights and freedoms of the Iranian people by the Islamic Republic of Iran. I assure you that in doing so I am carrying the voice of millions of my compatriots who, at the risk to their life and liberty, continue to condemn these horrendous acts committed by the most brutal regime in the long annals of Iran's long history.

In a new wave of officially sanctioned violence across Iran, both within and without prisons, scores of journalists, human rights advocates and university students have lost their lives. Among the latest victims have been Haleh Sahabi, who was attacked, while attending her father's funeral services, by the regime's security agents and Hoda Saber who died in prison while in hunger strike protesting the murder of Ms Sahabi. At the writing of this letter, untold number of political prisoners in Tehran have gone on hunger strike to protest and condemn, once again, the regime's unconscionable and pervasive suppression of all peaceful expressions of dissent by the most vile and violent means.

Your Excellency,

I would like to urge you, as the most prominent representative of the community of nations, to become the voice of my suffering and suppressed compatriots. I beseech you to embody one of the highest purposes of the organization you represent - spelled clearly in Article 1, Paragraph 3 of the Charter- by publically calling on the leaders of the Islamic Republic of Iran to "respect human rights and fundamental freedoms for all without distinction as to race, sex, language, or religion." Your call will, in all likelihood, be totally ignored or rebuffed by the violence prone leaders of the regime. But it will be heard by all who yearn for the right to live in peace and freedom, particularly by the Iranian people who struggled for and gained their rights more than a century ago, sooner than any other people in the Middle East. However, continuous and increasingly violent breaches of these fundamental human rights have clearly been the primary objective of the Islamic regime since its establishment 32 years ago. These breaches highlight and confirm the regime's utter disregard of all its obligations under various international conventions and treaties on civil and political rights.

I express my compatriots' most fervent wish by impressing upon your Excellency the urgency of your swift and explicit call on the leaders of the Islamic Republic of Iran to free forthwith all political prisoners in the country and to stop violations of human rights enshrined in the Charter of the United Nations and explicitly enumerated in so many binding international instruments.

Looking forward to hearing your Excellency's favorable attention to this letter,

Sincerely,

Reza Pahlavi

\*\*\*منبع\*\*\*

وبسایت رسمی رضا پهلوی

[http://www.rezapahlavi.org/details\\_article.php?english&article=529](http://www.rezapahlavi.org/details_article.php?english&article=529)



## گفتگو با مادر سعید زینالی: بعد از ۱۲ سال نمی‌دانم بچه‌ام زنده است یا مرده! فرشته قاضی، ۳۰ تیر ۱۳۹۰

به خدا زندگی برای ما جهنم است. می‌گویم خوش به حال کسانی که جنازه بچه‌هایشان را گرفتند و دفن کردند. چند روز پیش به خانم اعرابی می‌گفتم کاش جنازه سعید مرا هم بدهند. هر کسی زنگ می‌زند از جا می‌پرسم ۱۲ سال است می‌پرم و می‌گویم از سعید خبری آورده‌اند و...

فقط از مسؤولین می‌خواهم مرا، دور از جان، سگ پابوس به حساب بیاورند اما بگذارند بچه‌ام را بینم اگر زنده است زنده‌اش را و اگر مرده است جنازه‌اش را. دیگر هیچ آرزویی ندارم ما را عین توپ این طرف و آن طرف پرتاب نکنند، رفت توی ۱۳ سال، به خدا دیگر جانی نداریم

مادر سعید زینالی، دانشجویی که ۵ روز بعد از ۱۸ تیر ۷۸ بازداشت شد و از آن زمان تا کنون هیچ خبری از وی در دست نیست در مصاحبه با «روز» اعلام کرد با گذشت ۱۲ سال تمام پیگیری‌های خانواده برای گرفتن خبر بی‌نتیجه بوده و از سوی مسؤولان بی‌پاسخ مانده است. سعید زینالی، ۲۳ تیر ماه ۱۳۷۸ در مقابل چشم‌های مادرش بازداشت شد و از آن تاریخ تا کنون، جز یک تماس تلفنی کوتاه، هیچ خبری از این فارغ‌التحصیل کامپیوتر دانشگاه تهران در دست نیست.

اکرم نقابی، مادر سعید زینالی که در این سال‌ها برای گرفتن خبری از فرزندش به تمام ارگان‌ها و مراکز قضائی و دولتی سر زده می‌گوید: «۱۲ سال تمام شد، نه به ما می‌گویند که سعید زنده است و نه می‌گویند که مرده. من دیگر هیچ از خدا نمی‌خواهم فقط حتماً شده می‌خواهم جنازه بچه‌ام را بینم و دفنش کنم. دگر چه می‌توانم بخواهم؟»

خانم نقابی، که سال گذشته به اتفاق دخترش بازداشت شد و دوماه در بند ۲۰۹ زندان اوین بود و با قرار وثیقه آزاد شده در مصاحبه با «روز» از سعید و پرونده خودش سخن می‌گوید.

خانم نقابی اکنون ۱۲ سال از وقایع کوی دانشگاه تهران می‌گذرد؛ چه خبری از سعید دارید؟

هیچی. هر جا رفتیم و پیگیری کردیم به هیچ نتیجه‌ای نرسیدیم، نه می‌دانیم بچه‌ام زنده است و نه میدانیم مرده و...

ممکن است برگردیم به ۱۲ سال پیش و بفرمایید چه اتفاقی برای سعید افتاد و چگونه بازداشت شد؟

۲۳ تیر ۷۸ بود. منزل ما پونک بود، ما در خانه بودیم که در را زدند. سه نفر آمدند تو و گفتند سؤالاتی از سعید داریم. پدر سعید سر کار بود، هر چه پرسیدیم سعید را کجا می‌برید گفتند فقط چند سؤال داریم و زود بر می‌گردد. او را بردند و سه ماه بعد یک تماس دو دقیقه‌ای گرفت و گفت «حالم خوبه و پیگیر کار من باشید». نه گفت کجا است و نه اینکه چرا او را برده‌اند و چکار کرده و... ما هم پی‌گیر شدیم، هر ارگانی که فکر می‌کنید تا به حال هزاران بار رفته‌ایم اما هیچ نتیجه‌ای نگرفته‌ایم. حدود ۶ ماه بعد از تماس سعید، فکر کنم میلاد امام علی بود به ما زنگ زدند و گفتند زنگ زده‌ایم خبر سلامتی سعید را بدهیم و خوشحالتان کنیم. هر چه پرسیدیم، التماس کردیم و اصرار کردیم که از کجا هستید و سعید کجاست هیچ جوابی ندادند.

روزی که سعید را بازداشت کردند به شما گفتند از کدام ارگان هستند؟ حکمی نشان دادند؟

نگفتند از کجا هستند من هم این قدر حالم بد شده بود که نپرسیدم گفتند باید خانه را بازرسی کنند و کردند. از خودم بی‌خود شده بودم وقتی قیافه رنگ‌پریده سعید را دیدم. این قدر هم آگاه نبودم یعنی اصلاً به این مسائل آشنا نبودم که حکمی بخواهم و...



خب این مدت که پیگیری می‌کنید به شما چه پاسخی می‌دهند؟

مدام می‌گویند در حال پیگیری هستیم تا به حال نگفته‌اند سعید کجا است و چه بر سر او آمده، آیا زنده است یا مرده. فقط از دفتر آقای نقدی آن موقع به ما گفته بودند که بچه‌ات را واحد عملیات ما گرفته و بی‌خود نیاید هر موقع لازم بود خودمان تماس می‌گیریم. اما هیچ خبری نشد. بعد که آقای قالیباف شد فرمانده نیروی انتظامی از دفتر او سرهنگ فاطمی زنگ زد و گفت عکسی از سعید بیاورید تا پیگیری کنیم. پدر سعید عکس او را برد و گفتند پیگیری می‌کنیم، هفته دیگر ملاقات کنید هفته بعد رفتیم گفتند همین روزها ملاقات می‌دهیم اما بعد گفتند دست ما نیست و متأسفیم. ۴ سال قبل آقای سالارکجا گفت با وزارت اطلاعات صحبت کرده‌اند و قرار است به ما ملاقات دهند تا سعید را ببینیم. رفتیم دفتر آقای مرتضوی گفتند ده روز دیگر بیایید. هی ده روز، ده روز تمدید کردند. آخر سر هم گفتند بروید هر موقع لازم بود خودمان تماس می‌گیریم و فعلاً به خود ما هم اجازه نمی‌دهند... تمام این سال‌ها اندازه یک کارتن ما فقط شماره نامه داریم که به ارگان‌های مختلف از بیت رهبری، وزارت اطلاعات، وزارت کشور و دادستانی و هر جایی که فکر کنید نوشته‌ایم و رفته‌ایم پیگیری کرده‌ایم و در نهایت هم به نتیجه‌ای نرسیده‌ایم.

آیا به شما گفته‌اند اصلاً سعید کجا زندانی بوده یا الان کجاست؟

نه هیچ جوابی در این زمینه نمی‌دهند. ما این قدر رفتیم و آمدیم که از دفتر آقای دولت‌آبادی هم از ما خواستند که هر چه نامه و سند و پرونده داریم برای آنها ببریم. بردیم اما هر بار که می‌رویم می‌گویند آقای دولت‌آبادی پی‌گیر است و به نتیجه که برسیم خبر می‌دهیم. امروز شوهرم از صبح تا ساعت ۴ باز رفته بود اما خبری نیست دیگر. هیچ جواب قطعی نمی‌دهند، فقط می‌گویند صبر کنید پیگیری می‌کنیم. این قدر این سال‌ها گفته‌اند بیاید فلان جا و بروید بهمان جا و... که دیگر جایی نمانده زفته باشیم. این قدر شماره نامه داریم که چی بگویم آخر. نه به ما می‌گویند هست نه می‌گویند نیست و نه می‌گویند زنده است نه می‌گویند مرده نه می‌گویند کجاست و...

از دوستان فرزندان چی؟ از کسانی که آن موقع سر همین مسائل کوی بازداشت شدند آیا کسی خبری از سعید نداشت؟

دوستانش که خبری نداشتند. اما احمد باطبی که بار اول از زندان به مرخصی آمد در اصل در بیمارستان بود که من رفتم دیدن او. نمی‌گذاشتند اما با مادر احمد صحبت کردیم. احمد می‌گفت که توی بازجویی‌ها با سعید بوده‌اند و صدای سعید را می‌شنیده و...

خانم نقابی، سعید فعالیت خاصی داشت؟ در کوی دانشگاه و...

من هیچی نمی‌دانم. خدا شاهد است اصلاً نمی‌دانم سعید با چه کسانی بوده و ۱۸ تیر چه می‌کرده و نمی‌کرده. بچه توداری بود، فقط ۲۲ سال داشت و تازه می‌رفت توی ۲۳ سال. نمی‌دانم اصلاً چرا آمدند و او را بازداشت کردند. باور کنید اگر می‌دانستم کاری کرده می‌بردم و قایم می‌کردم نمی‌گذاشتم بازداشتش کنند اما من هم همان قدر خبر دارم که شما خبر دارید. آن موقع‌ها به پدر سعید که پیگیر بود گفته بودند پسرت توی گروه منوچهر محمدی اینها بوده اما ما واقعاً هیچی نمی‌دانیم.

و سال گذشته خود شما و دخترتان بازداشت شدید و رسانه‌های حکومتی مدعی شدند که شما با مجاهدین ارتباط دارید. بازداشت شما ربطی به سعید و یا پیگیری‌هایی که می‌کردید داشت؟

نه خدا شاهد است که من اصلاً نمی‌دانستم منافقین و مجاهدین یعنی چی. من که اصلاً آدم سیاسی نبوده‌ام. ۱۲ سال تمام دنبال نشانی از پسرم دویده‌ام. یک مصاحبه با صدای آمریکا کرده بودم که ما را گرفتند و بردند ۲۰۹ اوین. دو ماه آنجا بودیم. گفتند شما توی تظاهرات بودید و با مادران عزادار هستید که آنها منافق هستند و... همه اینها دروغ بود تلفن‌های ما همیشه کنترل می‌شود و خودشان هم می‌دانستند و می‌دانند من با جایی ارتباطی نداشتم و ندارم. به آنها هم گفتم که بعد از شهادت بچه‌ها در ۲۵ خرداد من هم مادرم رفتم پارک لاله با مادران دیگر؛ دو یا سه بار رفتم، دفعه چهارم مرا با سایر مادران بازداشت کردند. از من می‌پرسیدند با مادران کجا آشنا شده‌ای؟ گفتم خود شما در وزرا ما را آشنا کردید. ما پارک می‌رفتیم اما اکثراً همدیگر را نمی‌شناختیم فقط همدیگر را در پارک می‌دیدیم اما وقتی ما را گرفتند و بردید وزرا خب با هم آشنا شدیم.



مادران هم نه منافق بودند نه ارتباطی داشتند. آنها هم مثل من مادر بودند. دو سه جلسه بازجویی هم درباره سعید از من پرسیدند و همه را گفتم گفتند که پیگیری می‌کنیم ببینیم چه کسانی آن موقع خودسرانه افراد را بازداشت می‌کردند و از کجا دستور می‌گرفتند و... بعد گفتند آن موقع ما نبودیم و دست ما نیست.

الآن پرونده شما و دخترتان در چه مرحله‌ای است؟

آخرین دفاع را گرفته‌اند. گفتند بعد احضاریه می‌دهیم یا زنگ می‌زنیم فعلاً که منتظریم ببینیم چی می‌شود.

و حالا بعد از ۱۲ سال بی‌خبری از سعید و همچنین بازداشت خود شما و دخترتان خانواده شما چه وضعیتی دارند؟

سعید اولین پسر من بود، داشت می‌رفت توی ۲۳ سال و الآن رفت توی ۱۳ سال که او نیست. ۳۰ شهریور سعید ۳۶ ساله می‌شود. پدر سعید کارمند وزارت صنایع بود که دو سال بعد از بازداشت سعید او را با ۲۸ سال سابقه کار بیرون کردند اول گفتند برو یک سال استراحت کن و پا در هوا نگه داشتند و بعد حقوق او را هم قطع کردند و هر چه پیگیری هم کردیم اصلاً نگفتند چرا. وکیل هم گرفتیم اما گفت وزارتخانه جواب نمی‌دهد و نماینده‌اش به دادگاه نمی‌آید. خود من هم که دیگر توانی ندارم. از خدا هیچی نمی‌خواهم فقط می‌گویم جنازه بچه‌ام را ببینم و بعد دفنش کنند. از خدا فقط همین را می‌خواهم. به خدا زندگی برای ما جهنم است. می‌گویم خوش به حال کسانی که جنازه بچه‌هایشان را گرفتند و دفن کردند. چند روز پیش به خانم اعرابی می‌گفتم کاش جنازه سعید مرا هم بدهند. هر کسی زنگ می‌زند از جا می‌پرسم ۱۲ سال است می‌پریم و می‌گویم از سعید خبری آورده‌اند و...

خانم نقابی صحبت خاصی دارید بفرمایید.

فقط از مسئولین می‌خواهم مرا، دور از جان، سگ پابوس به حساب بیاورند اما بگذارند بچه‌ام را ببینم اگر زنده است زنده‌اش را و اگر مرده است جنازه‌اش را. دیگر هیچ آرزویی ندارم ما را عین توپ این طرف و آن طرف پرتاب نکنند، رفت توی ۱۳ سال، به خدا دیگر جانی نداریم. خسته می‌شویم، می‌نشینیم و باز دوباره شروع می‌کنیم. خدا خودش کمک کند و همه مادرهای چشم به راه از چشم به راهی در بیایند.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»



## دل نوشته هیلا صدیقی به جای دفاعیه دادگاه، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰

### «دل نوشته‌ای به جای دفاعیه»

**شاید نمی‌دانند که شاعران در عشق‌بازی دیوانه‌اند. ترس من، از حاکمان این سرزمین نیست؛ ترس من، از فرهنگ حاکم بر این سرزمین است**

**دغدغه من، آبادی این سرزمین است؛ و این سرزمین را برای آرامش و آزادی مردمش می‌خواهم، که هر سرزمینی بدون مردمش، یک خاک مرده و بی‌ارزش است. برای همین از کینه‌ها و انتقام‌جویی‌ها می‌ترسم**

### آنچه قابل پیشگیری است، نه تکرار تاریخ، که ریشه‌دار شدن فرهنگ‌هاست

دو روز پیش از برگزاری دادگاهم به نزدیک‌ترین دوستم می‌گفتم بعد از بیست و پنجم، حکم دادگاه هرچه باشد می‌خواهم به زندگی عادی برگردم و دوباره خودم باشم. دوباره فعالیت‌هایم را از سر بگیرم و با شعر و هنر و زندگی آشتی کنم.

یک ماه از برگزاری دادگاهم می‌گذرد و با پایان مهلت اعتراض، حکم قطعی شده است. مهم نیست برایم که نتیجه چه بود. هرچه هست احساس خوبی دارم. درست مثل مسافری که بعد از یک راه طولانی به استراحتگاهی رسیده است. دو سال و اندی می‌گذرد از آغاز این روزگار ناگهان رسیده از راه... و من کتاب کتاب حرف ناگفته دارم در دل. باید نفسی تازه کنم. باید دوباره خودم باشم. دلم برای خودم تنگ شده است. خیلی تنگ. خاطراتم، کودکی‌هایم، نوجوانی‌هایم و آرزوهای قدیمی‌ام از من دور شده‌اند. خیلی دور. و حال و احوالم پریشان و آشفته است. به آشفتگی همین نوشته که سر و ته ندارد.

چند روزی با خودم کلنجار می‌رفتم تا دفاعیه را بنویسم. دو سه هفته می‌گذشت و دریغ از یک خط. فقط مثل قراری که آویزان ذهن می‌شود ۳ هفته کامل با مغزم به این سو و آن سو کشانیده می‌شد. نوشتن نمی‌آمد از بس در طول ماههای قبل، تمام این حرفها را در بازجویی‌ها و بازپرسی‌ها تکرار کرده بودم... حرف زیادی هم برای گفتن نبود. اتفاق پیچیده‌ای نیفتاده بود. شعر سروده بودم. از درد مردم. از دل‌تنگی یک نسل. از آنچه بر سرمان آمده بود. قلم که به دست می‌گرفتم چیزی جز شرح سرگذشت نمی‌آمد در ذهنم. سرگذشتی که پر بود از تلاش‌ها و خدمت‌های وطن‌پرستانه. همه را می‌نوشتم و در آخر اضافه می‌کردم، مگر نظام دغدغه‌ای جز آبادی و آبروی این سرزمین دارد که میهن‌دوستی مرا تبلیغ علیه نظام تلقی می‌کند؟

باز از نو شروع به نوشتن می‌کنم. شاید این بار به جای شرح سرگذشت، چیزی شبیه به دفاعیه بنویسم اما بی‌فایده است. آنچه می‌نویسم دل‌نوشته است نه دفاعیه. انگار نه انگار که خودم حقوق خوانده‌ام. شب آخر تصمیم می‌گیرم بدون دفاعیه بروم در دادگاه و همان جا هر چه از دل برآمد بازگو کنم.

صبح سه‌شنبه خیلی زود از راه می‌رسد. تمام روزهای گذشته را اطرافیانم گمان می‌کردند مثل همیشه تظاهر به آرامش می‌کنم. اما این بار تظاهری در کار نبود. مدت‌هاست که دیگر این احضارها و رفت و آمدها بی‌قرارم نمی‌کند. آرامش در اعماق وجودم است. خانواده‌ام، مادر بزرگم و خواهرش که من او را همیشه خاله خود می‌دانم و عزیزترین دوستی که سالهاست وفاداری و دوستی‌اش را به من ثابت کرده توی سالن ورودی دادگاه، طبقه همکف، کنارم هستند و با چشمان نگران‌شان مرا بدرقه می‌کنند. و می‌دانم قطار قطار هم دعای خیر به همراه دارم.

در راه‌پله‌های دادگاه انقلاب من می‌مانم و وکیل‌م آقای محمدلو و دیگر به هیچ چیز نمی‌اندیشم جز اینکه دوست دارم به زندگی عادی خودم برگردم. هرچند باور ندارم که حالا حالاها بتوانم شخصی‌هایم را شخصی زندگی کنم و در خلوت. باور ندارم تلفنی صحبت کنم که نفر سومی شنونده نباشد و جایی بروم که کنترل دیگران همراهی‌ام نکند. صبح روز پنجشنبه‌ای که به خانه ما آمدند و من، گیج و خواب‌آلود فقط تماشا می‌کردم که تمام وسائل شخصی‌ام از دسترها و دست‌نوشته‌ها و سررسیده‌های قدیمی گرفته تا سی دی‌ها و کیس کامپیوتر و هارددیسک و گوشی



موبایل و غیره را ضبط می‌کردند و با خود می‌بردند، من به دست‌نوشته‌های دوران نوجوانی‌ام می‌اندیشیدم که زمزمه‌های فکری دختر دوازده سیزده ساله‌ای بود که حتا به مادرش اجازه خواندن آنها را نداده بود و حالا غریبه‌ها می‌بردند تا خط به خطش را بخوانند و همان روز اول بازجویی به زبان بیاورند که صحبت‌هایم را شنیده‌اند و شخصی‌ترین‌هایم را می‌دانند. هرچند ترسی از آنچه زندگی کرده‌ام نداشتم و جز اینکه نامحرم به حریم خصوصی‌ام سر کشیده است ملالی نبود که آن هم عادت می‌شود مثل بقیه چیزها....

۲۰ آذر ۸۹ از در ساختمان اطلاعات که وارد می‌شدم، گمان می‌کردم شاید مدتی آسمان بیرون را نبینم. آن روز هم احساس خوبی داشتم. یک سال و نیم تمام با هیجان و انتظار از راه رسیدن این روزها زندگی کرده بودم. از همان شب لعنتی ۲۲ خرداد که ورق زندگی برگشت، وحشت و گریز و خانه به دوشی سرفصل‌های زندگی‌م شده بود. جایی ساکن شده بودیم که هیچ‌کس آدرس و شماره تماسی از ما نداشت. هرچند روز یک بار با تماس و مراجعه به منزل پدربزرگ و مادربزرگم سراغم را از خانه آنها می‌گرفتند و دلشان را می‌لرزاندند. همان روزها که خیلی‌ها مشغول تجربه کردن انفرادی‌های طولانی‌مدت بودند و از یک شب پرشور ستادی ناگهان به شب‌های حبس و بازجویی منتقل شده بودند، با چشمان بسته، گیج و منگ از اینکه چه اتفاقی افتاده، امثال من این بیرون فرصت داشتیم خود را برای همه چیز آماده کنیم و طعم این وحشت را آرام آرام، مزه کنیم. نیمه‌شب از خواب بیدار شویم و عزیزانمان را یک دل سیر وقتی در خوابند تماشا کنیم و عمیق به آنچه در کمینمان نشسته است بیندیشیم. دادگاه‌ها را می‌خکوب و مبهوت از تلویزیون تماشا کنیم و هی بغض‌هایمان را فرو خوریم و برای وجدانمان چاره‌ای بیندیشیم. روز و شب به آن دختران بی‌گناه و پراحساس که تمام گناهشان خریدن شال‌های سبز برای بچه‌های ستاد بود و نوشتن جملات پراحساس برای پرشورها و سرود خواندن در استادیوم آزادی بیندیشیدم که حالا آن روح پزرافت و حساسشان با این انفرادی‌ها و وحشت‌های ناگهانی چه می‌کند! آن روزها زمین و زمان ناامن بود برایم. آن روزها ترس، جان می‌داد در وجودم. از آسفالت زیر پا گرفته تا درختان خیابان و تیرچراغ برق، همه چیز بوی تعقیب و گریز می‌داد. آن روزها دلتنگی‌هایم، حرف‌هایم، دردهایم همه شعر می‌شد و بی‌اعتنا به تمام سایه‌هایی که به دنبالم بودند روی سن می‌آمد و فریاد می‌شد تا به گوش همگان برسد.

زمان زیادی از اسباب‌کشی به خانه جدید و پایان دربه‌دوری‌هایمان نگذشته بود که ساعت هفت و نیم صبح یک پنجشنبه صدای اعتراض مادرم در فضای خانه پیچید و مرا از خواب بیدار کرد. یک زن با چادر سیاه، پشت در اتاق خوابم بود و سه مرد کمی عقب‌تر به دنبالش... اما آن روز هم آرام بودم. چرا که یک سال و نیم تمام با انتظار این لحظه دست و پنجه نرم کرده بودم. پیش از ما دوستانمان رنج انفرادی و بازجویی و حکم‌های سنگین را به دوش کشیده بودند و ما را برای این روزها آماده کرده بودند....

پشت در ساختمان اطلاعات با خیلی چیزها و با مادرم خداحافظی کرده بودم و هزار بار پیش از آن با هم تمرین کرده بودیم که چطور باید رفتار کنیم و چقدر باید صبور و قوی باشیم. و او هزار بار به من قول داده بود که در صورت نیامدن بی‌قراری نکند و پایداری‌اش را لحظه‌ای از دست ندهد....

ساعت ۹ صبح وارد اتاق بازجویی می‌شوم و غروب برمی‌گردم بیرون. مادر و خواهرم تمام روز را داخل ماشین در انتظار من گذرانده‌اند. بغض‌های شکسته‌شان به استقبال می‌آید و اشک‌های مادرم سیل می‌شود و آغوش محکم. هق هق گریه‌هایم که شانه‌هایم را تکان می‌دهد، تازه می‌فهمم مادران را چه به اینطور قول دادن‌ها!... یاد مادرانی که فرزندانشان برای همیشه رفتند دوباره شرمگینم می‌کند. وقتی صورت مادر من ظرف یک روز این طور آشفته و بی‌رمق می‌شود، مادر سهراب چه بر سرش آمد وقتی ۲۶ روز تمام پشت درهای زندان به دنبال جگرگوشه‌اش می‌گشت! و او را چه شد وقتی به جای آن پسر رعنا پیکر بی‌جان فرزندش را در آغوش کشید! یک بار با او تلفنی صحبت کرده‌ام. همان طور صبور و مقاوم بود و با صدایی گرم و صمیمی از من تشکر می‌کرد که برای بچه‌های‌شان شعر سروده‌ام!!! از من بزدل، که شهامت دیدار با چنین مادری را نداشتم که ترسیدم در برابرش اشک‌هایم سیل شود و شرمنده صبوری‌اش باشم و حرفی ندارم جز اینکه بگویم باید از پیش خود را آماده می‌کردم تا طاقت رودرویی با چون تویی را داشته باشم. تویی که از من بابت شعر تشکر می‌کنی، من در برابرت باید چه کنم که عزیزترینت را قربانی داده‌ای....

در همان زمان کوتاه که راه‌پله‌های دادگاه را بالا می‌روم همه این تصاویر از مقابل چشمانم می‌گذرد. از روزها و هفته‌های متوالی بازجویی در اطلاعات گرفته تا بازپرسی و تفهیم اتهام در اوین و آزادی با سند و حالا شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب. و من که روزی در رشته حقوق تحصیل می‌کردم تا برای مردم احقاق حق کنم، می‌رفتم تا خود روی صندلی متهم بنشینم.

قاضی پشت میزش نشسته است. نمی‌دانم شاید حکم از اول مشخص باشد اما هرچه هست من آمده‌ام تا حرف‌هایم را بگویم. پیش از این که او قاضی باشد و من متهم، با خود می‌اندیشم که هر دو انسانیم و هر دو هموطن. حتا اگر او دنیا دنیا از تفکر من دور باشد. نفس عمیقی می‌کشم تا دلم از هر احساس منفی و تلخی خالی شود. نمی‌خواهم کینه، لحظه‌ای در من شکل بگیرد. این همان اصلی است که در برابر بازجوها هم رعایت



می‌کردم. خوب می‌دانستم که ما هرگز نمی‌توانیم یکدیگر را اصلاح کنیم. نه او مرا و نه من او را. هر دو باید اول خودمان را اصلاح می‌کردیم تا ظرفیت شنیدن نظر مخالف را داشته باشیم. روزهای متوالی با دنیایی از اختلاف نظرها در برابر هم نشستیم و ساعت‌ها مکالمه کردیم. اما شاید همان تلاش من برای کینه‌سوزی به جای کینه‌توزی بود که سبب شد روزی یکی از بازجوها اعتراف کند که مرا یک وطن‌پرست واقعی شناخته است. حالا در مقابلم قاضی نشسته و من از او و اختیاراتش ترسی ندارم. از محاکمه و مجازات و زندان و انفرادی هم نمی‌ترسم. نه از او نه از بازجوها و نه از هیچ تهدید و ارعابی... شاید نمی‌دانند که شاعران در عشق‌بازی دیوانه‌اند. ترس من، از حاکمان این سرزمین نیست؛ ترس من، از فرهنگ حاکم بر این سرزمین است. دغدغه من، نه سیاست است، نه سر کار آمدن حزب یا جناح خاصی؛ دغدغه من، آبادی این سرزمین است؛ و این سرزمین را برای آرامش و آزادی مردمش می‌خواهم، که هر سرزمینی بدون مردمش، یک خاک مرده و بی‌ارزش است. برای همین از کینه‌ها و انتقام‌جویی‌ها می‌ترسم. از عمیق‌تر شدن این شکاف‌ها، از همسایه‌ستیزی، از خودرأیی می‌ترسم. تاریخ خود را دوباره تکرار می‌کند، شاید به همین خاطر، پیش‌بینی آینده ایران کار سختی نیست، آنچه قابل پیشگیری است، نه تکرار تاریخ، که ریشه‌دار شدن فرهنگ‌هاست.

قاضی همان اول، آب پاکی را روی دستمان می‌ریزد و می‌گوید ارتکاب جرم برای ما محرز است. برگه را می‌دهد تا دفاعیاتم را بنویسم و من باز می‌نویسم آنچه را که باید. حتی اگر مطمئن باشم هیچ تأثیری ندارد. در آن میان قاضی با وکیل هم صحبت می‌شود و می‌گوید جالب اینجاست که نود درصد متهمین سیاسی مجرد هستند. با خودم می‌گویم خیلی از آنهایی هم که متأهل بودند بعد از این ماجراها مجرد شدند. دوست دارم به او بگویم آیا چیزی می‌دانید از طلاق‌های سیاسی و یا طلاق‌هایی که فرآیند روزهای تعقیب و گریز و زندان بود؟ دوست دارم به او بگویم ما هم عاشقانه داریم، زندگی داریم، آرزو داریم. میان تمام دغدغه‌های شخصی و تفکر سازندگی ایران، قرار بود سیاست تنها میهمان برخی از روزهای زندگی‌مان باشد که چنین شد. دوست دارم سر از روی برگه بلند کنم و بگویم آقای قاضی «درد عشقی کشیدم که می‌رس» تا گمان نکند ما آرزوهای خاک‌خورده و دردهای شخصی نداریم. اما سکوت می‌کنم و به نوشتن ادامه می‌دهم:

جناب آقای قاضی،

لازم به ذکر می‌دانم از دو سال گذشته که مسیر عادی زندگی من دستخوش تحولات اجتماعی، دچار تغییرات و توقفات بسیاری شده است که از جمله آن اینکه از ادامه تحصیل بازمانده‌ام و یک سال هست که شغل خود را از دست داده‌ام، فعالیت‌های انجمن «نیستان» را متوقف کرده‌ام و هیچ گونه فعالیت اجتماعی و هنری نداشته‌ام و نزدیک به یک سال است که مرتب در رفت و آمد احضارها و عبور از مراحل قانونی هستم و تحولات بسیار دیگری که جایی برای بحث در این جلسه ندارد....

پس از آنکه نزد بسیاری از هموطنانم شناخته شدم از سر احساس مسئولیت معنوی، با وجود فرصت‌های مختلف، هیچ گونه فعالیت یا همکاری هنری، فرهنگی و اجتماعی که جنبه مالی یا تجاری داشته باشد انجام نداده‌ام و به طور کلی در ۲ سال گذشته ریالی از راه شعر و هنر و فرصت‌های پس از کسب مخاطب به دست نیآورده‌ام. پیش از ممنوع‌الخروج شدن هم با وجود موقعیت‌های تحصیلی و شغلی مناسب در بیرون از این مرزها حتی فکر رفتن و عافیت‌طلبی از سرم عبور نکرد تا مبادا شبهه موج‌سواری و فرصت‌طلبی در ذهن کسی ایجاد شود و باورها و دغدغه‌های قلبی و انسانی من مورد اتهام منفعت‌طلبی و قضاوت‌های نادرست قرار بگیرد. تا بتوانم امروز که بعد از دو سال در محضر این دادگاه برای دفاع از اندیشه‌های وطن‌دوستانه خود حاضر می‌شوم، با حساسی پاک اعلام کنم جز خدمت به مردم و سرزمینم کاری نکرده‌ام و تحت هیچ شرایطی، فکر پلید خیانت به کشورم از سرم عبور نخواهد کرد و حکم حضرت‌عالی هرچه باشد، باز در سرزمینم می‌مانم و بی‌توقع، به خدمت و تلاش برای سرزمینم ادامه می‌دهم و بعد از این، اگر شرایط فراهم باشد، می‌خواهم به زندگی عادی و هنری خود بازگردم و باب جدیدی برای ادامه تحصیل و فعالیت‌های شغلی و همکاری‌های هنری و سایر شخصی‌های خود باز کنم.

و در آخر اینکه خدای متعال چنان در طول این سال‌ها به خصوص دو سال گذشته همراه و پشتیبان من بوده و هست و چنان آرامشی در قلب من نهاده که ایمان دارم از این پس هم هرچه پیش آید باز هم خیری است که او برایم رقم زده است. من تمام گفتنی‌ها را گفتم و به قولی «بنده هر چقدر هم تدبیر کند باز هم محتاج تقدیر خداست.» بنا بر این خوب می‌دانم حکم شما هرچه باشد نه خواست شما که خواست خدای رمضان است، پس گوارای جان می‌باشد.

والسلام



\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «تحول سبز»

<http://www.tahavolesabz.com/item/38407>



## «سبز است دوباره!»؛ شعری از هیلا صدیقی

«از خاکم و هم خاک من از جان و تنم نیست  
انگار که این قوم غضب، هموطنم نیست  
اینجا قلم و حرمت و قانون شکستند  
با پرچم بی‌رنگ بر این خانه نشستند  
پا از قدم مردم این شهر گرفتند  
رأی و نفس و حق، همه با قهر گرفتند  
شعری که سرودیم، به صد حيله ستانند  
با ساز دروغی همه جا بر همه خواندند  
با دست تبر، سینه این باغ دریدند  
مرغان امید از سر هر شاخه پریدند  
بردند از این خاک مصیبت‌زده نعمت  
این خاک کهن بوم سراسر غم و محنت  
از هیبت تاریخی‌اش آوار به جا ماند  
یک باغ پر از آفت و بیمار به جا ماند  
از طایفه رستم و سهراب و سیاوش  
هیئات! که صد مرد عزادار به جا ماند  
از مملکت فلسفه و شعر و شریعت  
جهل و غضب و غفلت و انکار به جا ماند  
دادیم شعار وطنی و نشیندند  
آواز هر آزاده که بر دار به جا ماند  
دیروز تفنگی به هر آینه سپردند  
صدها گل نشکفته سر حادثه بردند  
خمپاره و خون بود و شب و درد مداوم  
بالاله و یاس و صنم و سرو مقاوم  
آن دسته که ماندند از آن قافله‌ها دور  
فرداش از این معرکه بردند غنایم  
امروز تفنگ پدری را در خانه  
بر سینه فرزند گرفتند نشانه  
از خون جگر، سرخ شد اینجا رخ مادر  
تب کرد زمین از سر غیرت که سراسر  
فرسود هوای وطن از بوی خیانت  
از زهر دروغ و طمع و زور و اهانت  
این قوم نکردند به ناموس برادر  
امروز نگاهی که به چشمان امانت  
غافل که تبر، خانه‌ای جز بیشه ندارد



از جنس درخت است ولی ریشه ندارد  
هر چند که باغ از غم پاییز تکیده  
از خون جوانان وطن لاله دمیده  
صد گل به چمن در قدم باد بهاران  
می‌روید و صد بوسه دهد بر لب باران  
ققنوس به پا خیزد و با جان هزاره  
پر می‌کشد از این قفس خون و شراره  
با برف زمین، آب شود ظلم و قساوت  
فرداش ببینند که سبز است دوباره!»

(هیلا صدیقی، زمستان ۱۳۸۸)



## «فایده خمینی و حکومت جمهوری اسلامی برای اسرائیل و غرب»؛ مهرداد حیدرپور، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰

آنچه در ۲۲ بهمن سال ۵۷ حادث شد آیا برای ایران و جامعه آن لازم بود؟ و اساساً چه فایده‌ای برای ایران و ایرانی داشت؟ جنگ ۸ ساله ایران و عراق چه دستاوردی برای ایران و ایرانی داشت؟ و چه کسانی از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ و جنگ ۸ ساله ایران و عراق فایده بردند؟

هنوز حادثه انقلاب ۵۷ حادث نشده بود روحانیون و آخوندهای آن زمان اعتقاد داشتند که چون مسلمانان معتقد به حضرت ابراهیم و ادیان ابراهیمی بوده و هستند، پس رابطه با یهودیان و کلیمیان جهان و حتا فلسطین (اسرائیل) مانعی ندارد چرا که ریشه یهودیان در نهایت به حضرت ابراهیم می‌رسد.

روحانیون آن زمان از نظر ایدئولوژی قبول داشتند که به خاطر خطر نفوذ شوروی و کمونیست، مسلمانان با دول غربی و حتا اسرائیل که مردم آنها دارای ادیان ابراهیمی بودند در رابطه باشند. برخی از روحانیون رابطه با آمریکا و اسرائیل را که خداپرست بودند، بهتر از رابطه با روس‌ها که بی‌دین و بی‌خدا بودند، می‌دانستند.

حتی خمینی قبل از آنکه یک‌شبه از قامت یک آخوند متحجر و عقب‌مانده مرتجع، گاندی زمان شود، اعتقاد به ایجاد ارتباط با کشورهای دارای ادیان ابراهیمی و حتا اسرائیل بوده است. (اما وجود سیستم تحریف و تغییر و کتمان اطلاعات و حقایق تاریخی در نظام جمهوری اسلامی مانع از این شده که حقایق و اطلاعات دست در میان جامعه به گردش درآید. مثل این حقیقت که خمینی دارای دوستانی اسرائیلی بوده است.)

### خانم بن دوید (بن داود) از دوستان اسرائیلی خمینی

خمینی هنوز در فرانسه در دهکده نوفل لوشاتو در حومه پاریس در محاصره اطرافیان خود که در آتش گدایی شهرت و قدرت می‌سوختند بود که یکباره سر و کله خانم بن دوید در نوفل لوشاتو پیدا می‌شود و با خمینی به گفتگو می‌نشیند.

خانم بن دوید که بود و چرا به دیدن خمینی رفته بود؟

خانم بن دوید همسر یکی از رهبران یهودی اسرائیل و یکی از روحانیون بسیار متدین کلیمی که با خمینی ۱۵ سال قبل از انقلاب ایران در تماس و رابطه بود. ولی چون این رهبر بلندپایه اسرائیلی فوت کرده بود لذا همسرش خانم بن دوید به دیدار خمینی در فرانسه می‌رود. البته خانم بن دوید به خاطر یک دیدار دوستانه به فرانسه و دیدن خمینی نرفته بود بلکه از طرف دولت اسرائیل و (شخص مناخیم بگین) نخست‌وزیر اسرائیل به دیدار خمینی می‌رود.

تا آن زمان خمینی هیچ رابطه‌ای با دولت اسرائیل نداشت ولی برخی از همراهان او غیرمستقیم تماس‌های دوستانه‌ای با اسرائیل داشتند. خانم بن دوید پس از بازگشت از دیدار با خمینی به اسرائیل، در طی یک گزارش به دولت اسرائیل و شخص نخست‌وزیر (مناخیم بگین) اعلام می‌کند که حذف خمینی برای اسرائیل سودمند نبوده بلکه برعکس، وجود خمینی می‌تواند فواید بسیاری برای اسرائیل به همراه داشته باشد و... و این چنین بود که دولت اسرائیل تشخیص داد که خمینی می‌تواند آلت‌رناتیو خوبی برای اهداف اسرائیل در منطقه باشد.

خانم بن دوید در سال ۱۹۸۰ یعنی بعد از انقلاب ۱۳۵۷ با یک پاسپورت فرانسوی وارد ایران و تهران می‌شود حتا درست همان زمان‌های که ایران در گیر جنگ با عراق بود و ایران وارد معاملات خرید اسلحه از اسرائیل شده بود ایرانیان کلیمی که از ایران گریخته بودند بسیاری از آنها به ایران بازگشته و آنهایی که اموالشان مصادره شده بود اموال خود را پس گرفتند و ظاهراً این اقدامات پیرو توافق‌های بین ایران و اسرائیل انجام گرفته بود.

اما چرا حذف خمینی؟

جیمی کارتر قبل از بحرانی‌تر شدن اوضاع حکومت شاه و در ابتدای شروع حرکت انقلابیون در ایران از اسرائیل خواسته بود که خمینی را ترور و حذف کنند؛ در ابتدا اسرائیل هم موافق این تصمیم آمریکا بوده و قرار بود یک گروه را برای ترور تحت فرماندهی سرهنگ آصف که مأمور ترور خمینی بود، روانه فرانسه کند، اما شاه ایران با انجام این طرح مخالفت کرد و مانع کار شد.

حتی اسرائیل زمانی قرار بود جیمی کارتر را که با کارت حقوق بشر شاه ایران را میان منگه تحت فشار قرار بود ترور کند، که باز با مخالفت شاه ایران این امر محقق نمی‌شود.



به هر حال، این گزارش خانم بن دوید بود که دولتمردان اسرائیل را متقاعد به مفید به فایده بودن خمینی برای اسرائیل کرد. در سال‌های پایانی حکومت شاه روابط ایران و اسرائیل کمی به سردی گراییده بود که دلایلی داشت. اسرائیل از بیماری شاه آگاه بود و دولتمردان اسرائیل اعتقاد داشتند که بیماری او بر روی تصمیمات سیاسی او تأثیرگذار بوده است و این اسرائیل و دولتمردان آن را نگران کرده بود. در سال ۱۹۷۷ در اولین ماهی که مناخیم بگین نخست‌وزیر اسرائیل شده بود، به ایران و ملاقات شاه می‌رود و پس از بازگشت در یک جمع خصوصی دولتمردان یهودی مدعی می‌شود که شاه از لحاظ فکری و تصمیم‌گیری دچار مشکل شده است. از دلایل دیگر اختلاف میان شاه و اسرائیل صلح شاه با عراق بود. در سال ۱۹۷۷ شاه درگیر صلح با عراق بود که این مسئله برای اسرائیل زیاده جالب نبود. اسرائیل موافق صلح بین ایران و عراق و ملاقات شاه و صدام در الجزایر نبود. اسرائیل و عراق دو دشمن سرسخت برای هم بودند و اسرائیل حاضر نبود عراق وارد در کمپ ایران شود و اساساً به صدام و دولت عراق هیچ اطمینانی نداشت. با توجه به تفاسیر فوق، جنگ ایران و عراق در زمان خمینی بزرگ‌ترین خدمت و فایده برای اسرائیل بود و یکی از آن فایده‌ها فروش اسلحه به ایران در زمان جنگ ایران و عراق و سود بسیار برای اسرائیل بود.

بله رژیم خمینی بسیار بسیار بیش‌تر از حکومت شاه به اسرائیل خدمت کرده و فایده رسانده است، خصوصاً در سال‌های اخیر و دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد. گرچه از سال ۱۹۹۰ و حمله آمریکا به عراق و سرنگونی صدام تقریباً سیاست‌های اسرائیل در مورد ایران عوض شد و دیگر اسرائیل از عرب‌ها ترسی نداشت چون صدام حسین اصلی‌ترین دشمن عرب خود را سرنگون شده می‌دید، پس دیگر نیازی به ایران هم نبود. اما همیشه اختلاف میان سیاسیون و دولتمردان اسرائیلی و مقامات رده بالای اسرائیل وجود داشت که آیا به ایران نیاز است و یا نه و آیا اسرائیل ایران را برای آینده لازم دارد یا خیر؟ اما اسرائیل هیچ‌گاه نگرانی و ترس خود را از دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای و سلاح اتمی مخفی نکرده است.

### جنگ ایران و عراق و سود آن برای اسرائیل

بسیاری از سران حکومت جمهوری اسلامی ایران از ادامه جنگ حمایت می‌کردند و مصر به ادامه آن بودند؛ چرا که چند هدف را از ادامه آن جنگ دنبال می‌کردند و یکی از آنها معاملات و پورسانت‌های کلان اسلحه بود. چرا که پورسانت‌های کلانی در پی خرید و فروش اسلحه از اسرائیل رد و بدل می‌شود و در ایران رقابت بر سر پورسانت‌ها بین گروه حامی رفسنجانی و گروه حامی بهشتی بود. این گروه‌های یادشده به عنوان یک خط دومی در جهت رقابت بر سر پورسانت‌های خرید و فروش اسلحه در رقابت بودند که این خط دوم هم در آمریکا بود هم در اسرائیل و هم در ایران. البته این دو گروه یعنی گروه بهشتی و گروه رفسنجانی فرقی با هم برای آمریکا و اسرائیل نداشتند، بلکه مسأله همه آنها در حمایت از این اشخاص بر سر پول بود.

بعدها علی خامنه‌ای قصد داشت برای از میان بردن رقابتی احتمالی مانند رفسنجانی یک سری از افرادی را که سوء استفاده‌های مالی کرده‌اند را بگیرد و... اما رفسنجانی باهوش‌تر از خامنه‌ای در مصاحبه‌ای عنوان کرد که نه او و نه خانواده‌اش هرگز سوء استفاده مالی نداشته و اساساً در کار بی‌زینس نبوده‌اند. اما این یک دورغ بزرگ بود چرا که هاشمی رفسنجانی و خانواده‌اش بیش از همه در معاملات اسلحه دست داشتند. البته سید احمد خمینی هم در جریان خرید فروش اسلحه قرار داشت و حتا در آن دست هم داشت و ملاقاتی هم با آقای آری بن مناشه مشاور اطلاعاتی و امنیتی اسحاق شامیر نخست‌وزیر وقت اسرائیل داشته است. البته این ملاقات‌ها مختص سید احمد خمینی نبود بلکه افراد زیادی از سران نظام بودند که با آقای آری بن مناشه ملاقات داشتند.

### اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری و فایده آن برای [غرب]

یک ماه پیش از آنکه حادثه اشغال سفارت آمریکا در تهران صورت پذیرد عده‌ای جوان نزد شیخ علی تهرانی رفته که قرار بود در دانشگاه تهران سخنرانی داشته باشد. آن عده از شیخ علی تهرانی می‌خواهند که در قسمت‌های پایانی سخنرانی‌اش به سیاست‌های آمریکا حمله کرده و احساسات مردم را تحریک نماید تا آن عده بتوانند با سوء استفاده از احساسات مردم، یک تظاهرات بر علیه آمریکا راه انداخته و به سمت سفارت آمریکا بروند. البته آن عده نگفتند که قصد حمله به سفارت آمریکا را دارد. هرچند پیشنهاد آن جوانان از طرف شیخ علی تهرانی رد شد اما بعدها موسوی خوئینی‌ها یا همان آخوند سرخ، خودش یک سخنرانی تند علیه آمریکایی‌ها انجام می‌دهد و مردم را که تحریک شده بودند را به سمت سفارت آمریکا هدایت می‌کند. مردم تحریک‌شده به سمت سفارت آمریکا رفته و سرانجام به داخل آن حمله نموده و آن را تسخیر و اعضای آن را به گروگان می‌گیرند و خمینی ضمن حمایت از آن عمل، آن را انقلاب دوم می‌نامد.



اما اصل داستان به گونه‌ای دیگر بوده؛ چرا که بعدها افشا شد که طراحان اصلی حمله به سفارت آمریکا در خود آمریکا بودند. حزب جمهوری خواهان (رپوبلیک‌ها) از طراحان اصلی این طرح بودند. طرح را طراحی و به ایران فرستادن و... پس از ۴۴ روز بحران گروگانگیری و... سقوط جیمی کارتر و روی کار آمدن ریگان، آمریکایی‌ها در قبال این خوش خدمتی سران حکومت ایران به حزب دمکرات‌های آمریکا که منجر به روز کار آمدن ریگان شد مبلغ ۵۲ میلیون دلار به حکومت ایران پرداخت می‌کنند. این ۵۲ میلیون دلار در واقع یک انعام و دستخوش بود به حکومت ایران. ۵۲ میلیون دلار برای از میدان بدر کردن جیمی کارتر از عرصه انتخابات آمریکا. و جالب‌تر آنکه این پول توسط آقای آری بن مناشه به آقای کاشانی فرزند آیت‌الله کاشانی پرداخت می‌شود. سران و مقامات جمهوری اسلامی هم در جریان کامل دریافت ۵۲ میلیون دلار توسط کاشانی از نماینده اسرائیل بوده‌اند. گروگانگیری که یک بازی سیاسی و حتا مالی بود تا حکومت ایران ۵۲ میلیون دلار را به جیب بزند و حکومت خمینی هم آن قدر در امر آزادی گروگان‌ها تعلل کردند تا ریگان رسماً به عنوان رئیس‌جمهوری سوگند یاد کند.

برگرفته از کتاب «پول خون»، نوشته اری بن مناشه، مشاور اطلاعاتی و امنیتی نخست‌وزیر وقت اسرائیل

مهرداد حیدرپور

پاریس

meh.mah2@yahoo.com

\*\*\* منبع \*\*\*

وبلاگ مهرداد حیدرپور (دلنوشته)؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

[http://delneveshteh2.blogspot.fr/2011/09/blog-post\\_18.html](http://delneveshteh2.blogspot.fr/2011/09/blog-post_18.html)  
<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/05/iran-israel.html>



## نامه عباس خسروی فارسانی به ایرانیان و تحلیلگران سیاسی و طرح یک پرسش درباره حصر موسوی و کروبی، ۱۷ مهر ۱۳۹۰

**آیا حصر آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان، خواسته ذهن و ضمیر خود آنان هم هست یا خیر؟!**

**چرا خود آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان سکوت کرده‌اند و هیچ حرکتی نمی‌کنند؟! نگوئید نمی‌توانند که اگر بخواهند، می‌توانند!**

**شاید این آقایان و خانم‌های محترم، برای برکنار ماندن از انتظارات و تقاضاهای اطرافیان و طرفدارانشان و نگرانی از خواسته‌های فزاینده و شتابنده ملت برای «اسقاط نظام» جمهوری اسلامی، که خود از تأسیس و تثبیت‌کنندگان آن بوده‌اند، خود نیز در اندرون خسته، فرسوده‌شان، متمایل به این سکون و سکوت محصور باشند!**

**نکند داریم در توهم داشتن رهبرانی واهی، خیال می‌بافیم و در نتیجه، باد درو می‌کنیم و به حکومت استبداد، فرصت بازسازی، ترمیم، تحکیم، استقرار و استمرار می‌بخشیم!**

**هرگز نمی‌خواهم و نمی‌خواهیم در توهم واهی و خواب و خیال خام، چرخان باشیم و سرگردان سازیم**

در ماه‌های اخیر، از زبان برخی مقامات جمهوری اسلامی ایران و از جمله آقای محسنی اژه‌ای شنیده‌ایم که حصر آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان، به صلاح خودشان است! در رد یا تأیید این‌گونه گفته‌ها، سخنی نمی‌گویم؛ همچنین، نمی‌خواهم ذهن‌خوانی کنم و از ضمائر نهان و پنهان بگویم و غیب‌گوئی کنم! می‌خواهم همه احتمالات را بر اساس دلائل و شواهد موجود و البته با کمک و هم‌فکری همه شما ایرانیان عزیز آزاد، آزاده، پا به پای هم، تحلیل و بررسی کنیم.

سؤال، این است:

چرا خود آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان سکوت کرده‌اند و هیچ حرکتی نمی‌کنند؟! نگوئید نمی‌توانند که اگر بخواهند، می‌توانند! مگر خانم فاطمه کروبی در تاریخ ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰ به آقای صادق لاریجانی نامه نوشت؟! چرا در آن نامه از مردم و برای مردم نگفت و در حالی که حتا توانست «نوار کاست پیوست» را ارسال کند، فقط از «من و آقای کروبی»، «منزل مسکونی مان» و خانه حصر و اجاره خانه گفت؟! پس می‌شود و می‌توانند! اما عکس‌ها و متن‌های منتشرشده از دیدار آنها با خانواده‌هایشان نیز دربردارنده هیچ نکته، راهبرد و پیام خاصی نیست؛ جز در مورد معرفی کتاب «گزارش یک آدم‌ربائی» مارکز توسط آقای موسوی، که آن هم اهمیت خاصی ندارد، مبهم است و قابل استناد نیست! مردم، جریان زلال و روان آگاهی برای رهایی ایران و ایرانی می‌خواهند، نه معرفی رمان و حوالت به جهان خیال‌پردازی و داستان و «گزارش یک آدم‌ربائی» در کلمبیا! هرچند الهام‌بخش باشد و قابل تفسیر و تأویل!

شاید این آقایان و خانم‌های محترم، برای برکنار ماندن از انتظارات و تقاضاهای اطرافیان و طرفدارانشان و نگرانی از خواسته‌های فزاینده و شتابنده ملت برای «اسقاط نظام» جمهوری اسلامی، که خود از تأسیس و تثبیت‌کنندگان آن بوده‌اند، خود نیز در اندرون خسته، فرسوده‌شان، متمایل به این سکون و سکوت محصور باشند! شاید! بالأخره این هم یک احتمال قریب یا غریب است! فراموش نکنیم که خود این آقایان نیز شریک جرم بسیاری از جنایات جمهوری اسلامی، از جمله قتل عام سال ۱۳۶۷، هستند و تا کنون، توضیح روشنی نداده‌اند و سخنی به صراحت در نقد و نفی گذشته خود و نظام به زبان نیاورده‌اند و به خطاهای خود، نظام و مسؤولان و رهبران نظام، اعتراف صادقانه و شجاعانه نکرده‌اند! در حالی که اولین پیش‌شرط پشیمانی از گذشته، پذیرش اشتباهات است نه سخن گفتن از «دوران طلائی امام!» وضعیت آقایان رفسنجانی و خاتمی و بسیاری دیگر از به اصطلاح «اصلاح‌طلبان»، که از این هم مبهم‌تر و سؤال‌برانگیزتر است. نکند داریم در توهم داشتن رهبرانی واهی، خیال می‌بافیم



و در نتیجه، باد درو می‌کنیم و به حکومت استبداد، فرصت بازسازی، ترمیم، تحکیم، استقرار و استمرار می‌بخشیم! دیدگاه، تحلیل و پاسخ شما چیست؟!

امیدوارم از این بحث، به نتایجی امیدبخش، حرکت‌آفرین و حصارشکن برسیم. صمیمانه امید و آرزو دارم که پاسخ این سؤال تحلیل‌خواهانه من، منفی و «خیر» باشد، ولی هرگز نمی‌خواهم و نمی‌خواهیم در توهم واهی و خواب و خیال خام، چرخان باشیم و سرگردان سازیم. هدف، فقط نجات ایران، بدون افراط و تفریط، و بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌ثمر از جان و جیب مردم و میهن ایران، است؛ زیرا «آزموده را آزمودن خطاست!».

این پرسش، صرفاً پرسش من نیست و در لایه‌هایی از جامعه ایرانیان، در داخل و خارج، به صورت جدی مطرح است. لطفاً در صورت صلاحدید، این پرسش را در وبسایت‌ها، وبلاگ‌ها، شبکه‌های مجازی، پست الکترونیک و... منتشر سازید و به بحث و تبادل نظر بگذارید.

با سپاس

آزاد آزاده (اسم مستعار)؛ (ع. خ.)

با پوزش از اینکه به خاطر عوارض استبداد، نمی‌توانم نام کامل حقیقی‌ام را بیان کنم.

۱۷ مهرماه ۱۳۹۰

صفحه نظرسنجی درباره سؤال در فیس‌بوک:

<http://www.facebook.com/questions/300565146625668>

\*\*\*منبع\*\*\*

وبسایت «گویا من»؛ وبسایت «پژواک ایران»؛ وبلاگ «نخواهای نجیبانه»

<http://my.gooya.com//permalink/3582.html>

<http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=36210>

[http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post\\_9860.html](http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post_9860.html)

**پاسخ محمود خادمی به پرسش عباس خسروی فارسانی، ۲۸ مهر ۱۳۹۰****«موسوی و کروبی؛ سکوت چرا؟! مصلحت مردم و انقلاب یا مصلحت نظام؟!»****این حصر و سکوت ادامه‌دار و غیرموجه آقایان، سؤال برانگیز و مشکوک است و به قول معروف، «بو» می‌دهد****پیشاپیش هم روشن بود چنان‌چه موسوی و کروبی بر سر دوراهی انتخاب بین نظام و ادامه اعتراضات برای اصلاحات واقعی قرار گیرند، اصلاحات را در راه حفظ نظام، قربانی خواهند کرد****موسوی و کروبی در توافقی بیان‌نشده با باند حاکم، به حصر خانگی رفتند و جنبشی که در راه اعتلاء آن رنج‌ها و فداکاری‌های بزرگی صورت گرفته بود را ذبح و قربانی نمودند****موسوی و کروبی از یک طرف، خسته و فرسوده از جفاکاری‌های «ولی فقیه» و سرمدمداران باند غالب – که حتا خواسته «بازگشت به دوران طلایی امام» آنان را هم تاب نیاوردند – و از طرف دیگر، عاجز و ناتوان از رهبری جنبشی که دیگر سودای سرنگونی نظام را داشت، به «حصر خانگی» تن سپردند تا بتوانند به بهانه ظاهراً موجه در «حصر» بودن، از اعلام مواضع و یا دعوت به ادامه راهپیمائی‌ها و اعتراضات، معاف گردند و بدین ترتیب، فرصت تاریخی جبران اشتباهات و خطاهای گذشته و روسفیدی در مقابل مردم ایران را از دست دادند****مدت کوتاهی بعد از حصر خانگی موسوی و کروبی و بعد از گرفتن «روزه سکوت» توسط آنان، ارگان بی‌بو و بی‌خاصیتی به نام «شورای هماهنگی راه سبز [امید]» به جای رهبران نمادین جنبش به میدان آمد، تا هم از بار روانی سکوت و غیبت آقایان موسوی و کروبی بکاهد و هم دیگر تکاپوهای مردم به گونه‌ای هدایت شود که ساختار شکنانه نباشد؛ ارگانی که جز درخواست‌هایی برای سر دادن شعار «الله اکبر» در تاریکی و یا «راهپیمائی سکوت در پیاده‌رو» چیزی در کارنامه خود ندارد**

«چشم‌ها را باید شست

جور دیگر باید دید» (سهراب سپهری)

این مقاله در همدلی و هم‌رأی بودن با نظرات نویسنده محترمی با نام مستعار «آزاد آزاده (ع.خ.)»، در مقاله‌ای به نام «آیا حصر آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان خواسته ذهن و ضمیر خود آنان هم هست یا خیر؟!»، که در سایت «پژواک ایران» در تاریخ ۳۱ شهریور [۱۸ مهر] ۱۳۹۰ درج شده، نگاشته شده است. نویسنده گرامی بنا به دلایلی، از جمله «مخالفت رهبران جنبش سبز با خواسته‌های فزاینده و شتابنده ملت برای «اسقاط نظام» جمهوری اسلامی، که خود از مؤسسين و تثبیت‌کنندگان آن بوده‌اند»، احتمال می‌دهد که آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان از حصر، استقبال کرده و آن را پذیرفته‌اند.

اگر چه دل بستگی به سرنوشت جنبش اعتراضی مردم و امید بزرگ همه ما برای گذار به سرزمینی آزادتر و آبادتر، ما را وا می‌دارد بیش‌تر به نقاط قوت جنبش و افق‌های مثبت آن تأکید کنیم و کاستی‌های آن را برجسته ننمائیم، ولی از آنجا که از یک طرف، تکرار مستمر ادبیات جانبدارانه و دفاع همیشگی از حقانیت تمامیت جنبش اعتراضی، چشمانمان را بر ضعف‌ها، کمبودها و پتانسیل‌های منفی آن می‌بندد؛ و از طرف دیگر، به دلیل اینکه نمی‌توان به خطر بزرگی – که اگر واقعیت داشته باشد، می‌تواند برای استبداد دینی فرصت ترمیم، بازسازی و فرجه بقاء بخرد و ادامه حاکمیت ننگین آن را برای مدتی دیگر تثبیت نماید و جنبش مردم را به بیراهه سوق دهد – بی‌توجه بود و از کنار آن با بی‌تفاوتی گذشت.



بنا بر این، نمی‌توان از خطرهای احتمالی - که در کمین جنبش اعتراضی مردم و سوء استفاده‌های احتمالی از اعتماد مردم و... است - نگفت و نوشت. و از ضرب‌المثل معروف ایرانی «جلوی ضرر را هر وقت بگیر می‌ماند» غافل ماند. معتقدم، اگر چه تلخ است، ولی پرده‌ها را باید کمی به کناری زد تا بر ماهیت جنبش سبز و رهبران آن نور اندکی از حقیقت بتابد و مردم با اشراف بیش‌تری در مسیری که برگزیده‌اند طی طریق کنند.

راستش من هم به دلایلی که در زیر به آن اشاره خواهم کرد، با نویسنده عزیز، هم‌نظر و هم‌عقیده هستم و معتقدم این حصر و سکوت ادامه‌دار و غیرموجه آقایان، سؤال‌برانگیز و مشکوک است و به قول معروف، «بو» می‌دهد.

حضور موسوی و کروبی - بی هیچ سابقه‌ای از مبارزه و مخالفت با نظام جمهوری اسلامی - در رأس جنبش اعتراضی مردم، محصول شرایط ویژه زیر بود:

یکم - در فضای غیبت طولانی ۳۰ ساله نیروهای انقلابی و جریانات سیاسی مخالف رژیم - که قبلاً توسط رژیم یا قتل عام شده و یا مجبور به ترک کشور گردیده بودند - و نبود رسانه‌های مستقل در داخل کشور - که بتوان از طریق آن صدای دیگر مخالفان را شنید - کسانی از اصلاح‌طلبان با سازماندهی تشکیلاتی و امکانات رسانه‌ای پیشینی و توان مالی و ته‌مانده نفوذ در ساختار قدرت و دستگاه روحانیت، توانستند دیدگاه‌ها و انتظارات خود را به گفتمان مسلط تبدیل کنند؛ این گفتمان، که مورد اقبال عمومی هم قرار گرفته بود، به سرعت فراگیر شده و توانست در پروسه اعتراضات، مظهر مشروعیت و حقانیت رهبری جنبش اعتراضی را بر پیشانی موسوی و کروبی حک گرداند.

دوم - مردمی که از ستمگری‌های رژیم به تنگ آمده بودند و به دنبال مجرائی برای بیان اعتراضات خود بودند، از فرصت اعتراض به تقلب انتخاباتی به دست آمده، که در واقع بهترین و تنهاترین مجرائی که در عمل موجود و در دسترس بود - که به وسیله اصلاح‌طلبان در اعتراض به تقلب انتخابات ریاست جمهوری ایجاد شده بود - تبعیت کردند. این تبعیت، خود به خود به تقویت جایگاه مردمی اصلاح‌طلبان و مشروعیت‌بخشی به آنان برای کسب رهبری جنبش توسط موسوی و کروبی [منجر] گردید.

بدین ترتیب، سرنوشت سیاسی اصلاح‌طلبان که تا قبل از شروع جنبش، جزئی از نظام حاکم بر کشور بودند، با سرنوشت جنبش - که در واقع موتور محرکه آن خشم و نارضایتی تلنبار شده ۳۰ ساله مردم از ستم‌کاری‌های استبداد دینی حاکم بود - که بعدها به نام «جنبش سبز» معروف گردید، گره خورد. این گره‌خوردگی و پیوند - سرنوشت سیاسی اصلاح‌طلبان و جنبش اعتراضی مردم - از همان ابتدا ماهیتی مغشوش و مبهم به جنبش اعتراضی مردم می‌بخشید. همراهی اصلاح‌طلبان با جنبش مردم، به دلیل امکانات زیادی که برای بسط و تداوم جنبش، پیش روی مردم قرار می‌گرفت، مفید و ضروری بود. اما از طرف دیگر، این همراهی، به دلیل ماهیت این نیروها که اتفاقاً در رهبری نیز قرار داشتند، باعث شد تا سطح مطالبات این جنبش به «اجرای بی‌کم و کاست قانون اساسی» و «بازگشت به دوران طلایی امام» و حقوق شهروندی محدود بماند؛ یعنی علی‌رغم اینکه بدنه جنبش - مردم، زنان و جوانان پرشور - با سودای دیگر در سر، بسیار جلوتر از رهبران، خواست عمومی‌شان سرنگونی تمام‌عیار حاکمیت دینی بود، این خواست - با مانع‌تراشی‌ها و بهانه‌های واهی اصلاح‌طلبان - نه تنها ناکام مانده است و نه تنها جنبش مردم اجازه نیافته به یک جنبش فراگیر سرنگونی‌طلب تبدیل شود، بلکه فعلاً به سکون و محاق هم فرو رفته است.

## اصلاح‌طلبی در ایران و راهکارهای اصلاح‌طلبان

در نگاهی واقعی به شرایط ایران در نظام جمهوری اسلامی به روشنی دیده می‌شود که بخش بزرگی از خواسته‌ها و مطالبات مردم نه تنها با بسیاری از قوانین مندرج در قانون اساسی نظام دینی در تعارض است، بلکه حتا با ملزومات قانونی برای برپائی و تداوم اعتراضات مسالمت‌آمیز برای بیان آن خواسته‌ها نیز در تضاد است.

بنا بر این، اصلاح‌طلبی در کشوری چون ایران - بر خلاف درخواست اصلاح‌طلبان که «اجرای بی‌تنازل قانون اساسی» است - باید تنها به اعتراضات مسالمت‌آمیز تکیه کند و نه پایبندی به چارچوب قانون اساسی رژیم. مبارزات مسالمت‌آمیز الزاماً در انطباق با قوانین نیستند بلکه به عکس، معمولاً تغییر قوانین ظالمانه و ناعادلانه را هدف قرار می‌دهند و به همین دلیل، این مبارزات بر مقاومت اجتماعی و نافرمانی مدنی (مثلاً خرابکاری برای از کار انداختن دستگاه سرکوب یا قطع منابع مالی تغذیه‌کننده دستگاه سرکوب، تحصن، اعتصاب و...) تکیه می‌کنند. شکلی از مبارزه مسالمت‌آمیز که به دلیل پای‌بندی اصلاح‌طلبان و رهبران جنبش سبز به قوانین ناعادلانه رژیم حاکم بر کشور، هرگز در اعتراضات اجتماعی مردم فرصت بروز نیافت.



بنا بر این، اصلاح‌طلبان واقعی نمی‌توانند و نباید افقی جز خواست تغییر قوانین ناعادلانه و نهادهای استبدادپرور ناشی از آن قوانین را داشته باشند. فقط در این صورت است که یک جنبش اجتماعی اعتراضی در مجرای صحیح قرار می‌گیرد. دعوت به اعتراض و نافرمانی مدنی برای چنین مطالباتی و تلاش برای گسترش دامنه و تداوم آن، تنها راه ممکن برای پیگیری تحولات دموکراتیک در کشور می‌باشد. روشن است که چنین راهی، یعنی تداوم و استمرار اعتراضات اجتماعی مسالمت‌آمیز در مسیر نافرمانی مدنی، پایه‌های استبداد دینی حاکم را به خطر می‌اندازد و این، آن چیزی نیست که اصلاح‌طلبان ایرانی به دنبال آن باشند.

وقتی نافرمانی مدنی در دستور کار مبارزات اجتماعی قرار می‌گیرد، معمولاً مرز اصلاح‌طلبی واقعی و انقلابیگری رنگ می‌بازد. امری که اصلاح‌طلبان اصلاً با آن موافقت ندارند و آن را تحمل نمی‌کنند؛ چرا که انقلابیگری اساساً تغییرات بنیادی در ساختار قدرت را مد نظر دارد و این، با موجودیت سیاسی اصلاح‌طلبان، که به حفظ و بقای ساختار این نظام وابسته است، در تضاد می‌باشد. به همین دلیل، در پروسه اعتراضات جنبش سبز شاهد بودیم که رهبران و دیگر دست‌اندرکاران اصلاح‌طلب جنبش، به طرق مختلف، کارت زرد و قرمز به بازیکنان اعتراضات خیابانی می‌دادند. گاهی هم ترمز پیشروی جنبش را می‌کشیدند و یا مرتب خط قرمزهای تحول‌خواهی را یادآوری می‌کردند و خلاصه اینکه تلاش داشتند نگذارند مرزهای جنبش سبز به افق‌هایی گسترش پیدا کند که حاکمیت و چارچوب‌های نظام را به خطر بیندازد.

به عبارتی، اصلاح‌طلبان ایرانی به جای تقدم دادن و اولویت‌بخشی به اصل تحول‌جوئی و پیگیری مطالبات مردمی، حفظ نظام را اولویت اصلی خود قرار داده و سعی می‌کنند دامنه مطالبات مردم را به قدری کاهش دهند که با حفظ این نظام سازگار باشد. این دلبستگی به حفظ نظام و مشترکات دینی آقایان اصلاح‌طلب با سردمداران فعلی نظام، آن عامل اصلی است که باعث شد که به تدریج فتیله مبارزه مردم پائین کشیده شود و جنبش سبز موقتاً به کما برود.

یعنی در حالی که کشور ما به یک زندان بزرگ تحت اشغال حاکمان دینی تبدیل شده است و اصلاح‌طلبان می‌بایست وضعیت این زندان را تغییر دهند و استراتژی‌ای را انتخاب کنند که ماشین سرکوب این زندان بزرگ را از کار بیندازد و نگذارد آب خوش از گلوی سرکوبگران مردم پائین رود و آنها با خیالی آسوده به کشتار و سرکوبگری ادامه دهند، آنان - اصلاح‌طلبان - به تثبیت این زندان و ترمیم حفره‌های آن می‌پردازند تا آن را برای زندانیان اسیر در چنگال دژخیمان، کمی مطبوع‌تر کنند.

### سکوت موسوی - کروبوی؛ چرا؟

با گسترش جنبش اعتراضی مردم در تظاهرات عاشورا و زمانی که مطالبات مردم خشمگین، چارچوب‌های نظام را پشت سر می‌گذاشت و مردم با صراحت خواستار «جمهوری ایرانی» و نابودی «اصل ولایت فقیه» شدند، احتمال دستگیری موسوی و کروبوی قوت گرفت. در همان زمان، «کمیسیون امنیت ملی» به درخواست احمدی‌نژاد، برای دستگیری رهبران جنبش اعتراضی مردم تشکیل جلسه داد؛ بعد از این جلسه اعلام شد مقامات رژیم گفته‌اند در این شرایط، دستگیری موسوی و کروبوی به صلاح نظام نمی‌باشد.

عجبا! یعنی این بار، بر خلاف همیشه که منافع رژیم در قتل و کشتار و تصفیه رهبران و شخصیت‌های شناخته‌شده سیاسی و دینی بود (و حتماً به یاد داریم که دستگیری و یا ترور رهبران و شخصیت‌های پرنفوذ و قدرتمند سیاسی و دینی چون شریعت‌مداری، مرجع تقلید نامدار چند میلیون مردم استان آذربایجان؛ قاسملو رهبر شناخته‌شده حزب دموکرات کردستان ایران و رهبر چند میلیون مردم شریف و زحمتکش کردستان؛ بنی صدر رئیس‌جمهور قانونی کشور؛ مهندس بازرگان نخست‌وزیر وقت دولت امام زمان و... به سود نظام تشخیص داده بودند)، مقامات رژیم، دستگیری و یا کشتن موسوی و کروبوی را به صلاح نظام جمهوری اسلام تشخیص ندادند.

مخالفین رژیم فکر می‌کردند که رژیم از خشم و اعتراضات مردم بعد از دستگیری موسوی و کروبوی وحشت دارند و به این خاطر آنها را دستگیر نمی‌کند - نه اینکه هیچ نگرانی از این بابت وجود نداشت، ولی این موضوع، دلیل و علت اصلی نبود - و از این امر، غافل بودند که رژیم، تشخیص داده است که بهتر است رهبری جنبش مردم در چنگال موسوی و کروبوی - که در ادامه این نظام ذی‌نفع هستند و به چارچوب‌های این نظام وفادارند - اسیر بماند تا در غیاب آنان، جنبش رو به اعتلاء مردم توسط رهبرانی رادیکال‌تر و مستقل‌تر تصاحب شود؛ رهبرانی که دیگر افق پیش‌رویشان نه چارچوب نظام، بلکه فراتر از آن و برای سرنگونی کل نظام مبارزه می‌کنند. به این ترتیب، روشن می‌شود که برای این رژیم جنایتکار، ادامه جنبش با رهبری موسوی و کروبوی - که ادعای سرنگونی نداشته و چارچوب‌های نظام را رعایت می‌کنند - بهتر است از رهبرانی که از اساس، با کلیت رژیم مشکل دارند و در پی سرنگونی آن می‌باشند.



موسوی در نامه‌ای خصوصی به آقای منتظری، علت انتشار بیانیه شماره ۱۱ خود و دیگر اقدامات خود را چنین شرح می‌دهد؛ می‌نویسد: «هدف دیگر از این بیانیه و نیز بیانیه‌ها و حرکات قبلی، این است که تکاپوهای مردم در چهارچوب نظام باقی بماند و در دام ساختارشکنی‌های خطرناک نیفتد».

موسوی در این نامه به صراحت گفته است که نه تنها حرکات و برنامه‌هایش در چهارچوب نظام است، بلکه خود را نجات‌دهنده‌ای برای نظام جمهوری اسلامی معرفی می‌کند؛ کاتالیزوری که در صورت نبودنش ممکن است جنبش اعتراضی مردم در دام ساختارشکنان خطرناک بیفتد. اعتراضات مردم خشمگین در ۲۵ بهمن برای رژیم روشن کرد که: اولاً با جنبشی مواجه است که به آن چنان درجه‌ای از بلوغ و گستردگی رسیده است که دیگر با سرکوب، زندان، شکنجه و تجاوز، نه تنها نمی‌شود آن را نابود و مهار کرد بلکه در حال پیشرفت به سمت سرنگونی است؛ ثانیاً خواسته اصلی این جنبش - سرنگونی نظام - دیگر با قفل و زنجیرهای موسوی و کروی هم مهار و کنترل نمی‌شود. پس دیگر در دسترس مردم بودن آقایان موسوی و کروی و در صحنه بودن آنها دردسرافزین خواهد بود؛ چرا که آنها حتا بر خلاف میل درونی خود تا زمانی که آزاد باشند - به خاطر بی‌آبرویی رژیم در قساوت و ددمنشی از سوئی و ادامه فشارهای مردمی به رهبران جنبش برای مطالبه عبور از نظام - نمی‌توانند از این جنبش حمایت نکنند و یا علناً علیه آن موضع بگیرند. بنا بر این، آزاد بودن موسوی و کروی یعنی استمرار اعتراضات خیابانی تا سرنگونی؛ خواهسته‌ای که دیگر سینه‌چاکان نظام دینی - موسوی، کروی و بسیاری از اصلاح‌طلبان - هم آن را خوش نمی‌دارند. پس بهتر است با به «حصر خانگی» رفتن موسوی و کروی به شیوه‌ای آبرومندانه - برای آنان - راه آنان از مردم جدا شود و پرونده جنبش سبز به تدریج بسته گردد. بنا بر این، حصر خانگی راهی مناسب برای برآورده شدن خواست مشترک رژیم و اصلاح‌طلبان - جلوگیری از سرنگونی - بود.

پیشاپیش هم روشن بود چنانچه موسوی و کروی بر سر دوراهی انتخاب بین نظام و ادامه اعتراضات برای اصلاحات واقعی قرار گیرند، اصلاحات را در راه حفظ نظام، قربانی خواهند کرد (کما اینکه این کار را خاتمی در ۱۸ تیر ۷۶ با دانشجویان کرد). در ۲۵ بهمن، چنین سرفصلی برای موسوی و کروی فرا رسیده بود و آنان بر سر دوراهی این انتخاب قرار گرفتند و نهایتاً در توافقی بیان‌نشده با باند حاکم، به حصر خانگی رفتند و جنبشی که در راه اعتلاء آن رنج‌ها و فداکاری‌های بزرگی صورت گرفته بود را ذبح و قربانی نمودند.

موسوی و کروی از یک طرف، خسته و فرسوده از جفاکاری‌های «ولی فقیه» و سردمداران باند غالب - که حتا خواسته «بازگشت به دوران طلایی امام» آنان را هم تاب نیاوردند - و از طرف دیگر، عاجز و ناتوان از رهبری جنبشی که دیگر سودای سرنگونی نظام را داشت، به «حصر خانگی» تن سپردند تا بتوانند به بهانه ظاهراً موجه در «حصر» بودن، از اعلام مواضع و یا دعوت به ادامه راهپیمایی‌ها و اعتراضات، معاف گردند و بدین ترتیب، فرصت تاریخی جبران اشتباهات و خطاهای گذشته و روسفیدی در مقابل مردم ایران را از دست دادند.

مدت کوتاهی بعد از حصر خانگی موسوی و کروی و بعد از گرفتن «روزه سکوت» توسط آنان، ارگان بی‌بو و بی‌خاصیتی به نام «شورای هماهنگی راه سبز [امید]» به جای رهبران نمادین جنبش به میدان آمد، تا هم از بار روانی سکوت و غیبت آقایان موسوی و کروی بکاهد و هم دیگر تکاپوهای مردم به گونه‌ای هدایت شود که ساختارشکنانه نباشد؛ ارگانی که جز درخواست‌هایی برای سر دادن شعار «الله اکبر» در تاریکی و یا «راهپیمایی سکوت در پیاده‌رو» چیزی در کارنامه خود ندارد.

امیدوارم و آرزو می‌کنم این تحلیل، درست نباشد، ولی اگر غیر از این است، ۷ ماه سکوت آقایان موسوی و کروی چرا؟! به قول نویسنده محترم مقاله مورد اشاره بالا، نگوئید نمی‌توانند، که اگر می‌خواستند، می‌توانستند. چند بار هم امکان آن را داشتند که حرفی و پیامی به گوش مردم و جوانان معترض برسانند، ولی این کار را نکردند. در ضمن، مگر رهبران یک جنبش اجتماعی، کار دیگری غیر از اینکه در شرایط سخت و در بن‌بست‌ها راه بکشند و سنگ‌ها و موانع پیش روی جنبش را بردارند، بر عهده دارند؟ گیریم رژیم، راه‌های این ارتباط را بسته است؛ در چنین شرایطی، آیا رهبری یک جنبش، وظیفه‌ای برای حل و فصل این مشکل ندارد؟ چه مشکلی بالاتر و مهم‌تر از قطع رابطه رهبری و بدنه جنبش وجود دارد؟

چرا در حالی که زندانیان سیاسی قهرمان در سلول‌های انفرادی در بسته و زیر کنترل و شکنجه و فشار مستمر دژخیمان رژیم در زندان، با ابتکارات و ریسک‌های بالا سوراخی برای تماس با بیرون پیدا می‌کنند و می‌توانند با ارسال نامه و پیام، فریاد دادرسی مردم ایران را ندا دهند، ولی آقایان موسوی و کروی با امکانات بی‌شمار به جا مانده از دوران قدرت و هواداران بی‌شمار در داخل و حمایت‌های جهانی از آنان نمی‌توانند روزنی و مکانیکی برای تماس و ارسال پیام به جوانان و مردم مشتاق پیام خود بیابند؟ نگوئید نمی‌توانند؛ یقین کنید می‌توانند، اگر بخواهند.



در خاتمه، در شرایط امروز ایران که جوانان و مردم کشور بر سر دوراهی تسلیم به استبداد دینی و یا ادامه مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند، امیدوارم با بحث و تبادل نظر در موردی یکی از اساسی‌ترین مسائل یک جنبش، یعنی «رهبری ذی‌صلاح»، به جمع‌بندی و نتایج روشنی دست پیدا کنیم.

محمود خادمی

۲۰ اکتبر ۲۰۱۱ [۲۸ مهر ۱۳۹۰]

arezo1953@yahoo.de

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت محمود خادمی؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://mahmoudkhademi.com/?p=1284>

[http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post\\_13.html](http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post_13.html)



## نامه ابراهیم یزدی به راشد الغنوشی، رهبر جنبش «النهضة» تونس، ۴ آبان ۱۳۹۰

**ما مسلمانان، مستبدین را سرنگون می‌کنیم و به‌زودی ناظر جایگزین‌های جدیدی می‌شویم. این، همان چیزی است که برای ما اتفاق افتاده است. ما شاه را سرنگون کردیم، اما فراموش کردیم که به درمان منش و شخصیت «شاه درون» خویش خود پردازیم. بنا بر این، حلقه منحوسه بسته می‌ماند**

**دموکراسی یک کالای صادراتی نیست، بلکه یک فرایند ملی یادگیری و انکشاف است**

**از خداوند باری تعالی می‌خواهم که شما را از ارتکاب اشتباهاتی که ما در ایران دچار آن شدیم، یا آنچه در الجزیره یا در موارد مشابه رخ داده است، حفظ نماید**

بسم الله الرحمن الرحيم  
برادر عزیز راشد الغنوشی  
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پیروزی شما و برادران و خواهران تونسی شما را، نه تنها در سرنگونی یک نظام سرکوبگر، بلکه افزون بر آن، در برگزاری یک انتخابات ملی آزاد سالم و منصفانه، تبریک می‌گویم. در ایران، یک علاقه بسیار جدی همراه با دعاهای بسیار برای موفقیت شما وجود دارد. من از نزدیک، اخبار مبارزات شما و مردم تونس را، هم برای رهائی از استبداد و هم برای تأسیس یک حکومت مردم‌سالار، پیگیری کرده‌ام. پیروزی حزب شما در انتخابات اخیر تحسین‌برانگیز است. اما این پیروزی بار سنگینی بر دوش شما، به عنوان رهبر «جنبش النهضة» قرار داده است. من در حالی که شدیداً تحت تأثیر بلوغ سیاسی مردم تونس قرار گرفته‌ام، به طور جدی نگران پیامدهای درازمدت آن هستم. ما مسلمانان از هر ملیتی، اگر چه برای تحقق حقوق اساسی، آزادی و حق حاکمیت خود مبارزه می‌کنیم اما تجربه کافی با دموکراسی را نداریم. ما مبارزه می‌کنیم و دیکتاتور را سرنگون می‌کنیم، اما استبداد را به عنوان یک شیوه زندگی از بین نمی‌بریم. استبداد در یک ساختار سیاسی خلاصه و محدود نمی‌شود، بلکه ابعاد فرهنگی متناسب و هماهنگ با ساختار سیاسی خود را دارد. همین ابعاد فرهنگی است که در شخصیت افراد و کل جامعه مبتلابه استبداد آن‌چنان رسوب کرده است که به استبداد امکان ادامه حیات برای مدتی طولانی را می‌دهد. نتیجه آن است که ما مسلمانان، مستبدین را سرنگون می‌کنیم و به‌زودی ناظر جایگزین‌های جدیدی می‌شویم. این، همان چیزی است که برای ما اتفاق افتاده است. ما شاه را سرنگون کردیم، اما فراموش کردیم که به درمان منش و شخصیت «شاه درون» خویش خود پردازیم. بنا بر این، حلقه منحوسه بسته می‌ماند.

برای شکستن این چرخه و نهادینه کردن مردم‌سالاری چه می‌توان کرد؟ دموکراسی یک کالای صادراتی نیست، بلکه یک فرایند ملی یادگیری و انکشاف است. انتخابات، ابزار بسیار باارزشی است، اما به خودی خود، دموکراسی محسوب نمی‌شود. من توجه شما را به سه مقوله اساسی، که اگر مردم هر سرزمینی آنها را بیاموزند و قلباً بپذیرند، شانس آن را خواهند داشت که از نعمت آزادی و دموکراسی برای نسل‌های امروز و آینده مسلمانان اطمینان حاصل کنند، [جلب می‌کنم]:

اولین مقوله این است که تنوع و تکثر در جامعه بشری را بپذیریم و به آن احترام بگذاریم. خداوند سبحانه و تعالی در کتاب مقدس قرآن به ما وجود اختلاف در جامعه بشری را یادآور می‌شود و از ما می‌خواهد که یکدیگر را تحمل کنیم. خداوند می‌فرماید من در روز قیامت درباره گوناگونی باورهای شما داوری خواهم کرد. کشورهای اسلامی، از جمله تونس، تمامی ویژگی‌های یک جامعه در حال انتقال را دارا هستند. در یک جامعه انتقالی، تنوع و گوناگونی آرا و عقاید به مراتب بیش‌تر از یک جامعه سامان‌یافته است. بنا بر این، پذیرش و احترام به تکثر در این مرحله از تاریخ تحولات مسلمانان، به مراتب مهم‌تر و ضروری‌تر است.



دومین مقوله در فرایند یادگیری دموکراسی، تساهل، تسامح و مداراست، که در فرهنگ و آموزش اسلامی ما جایگاه ویژه‌ای دارد. تنوع در جامعه ممکن است به تقابل و درگیری و فرسودگی عمومی و به بهانه‌ای برای ظهور استبداد جدیدی منجر شود. بنا بر این، تساهل و تسامح، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. اما تساهل و تالورانس، به خودی خود، یک رفتار غیرفعال است و کافی برای پرهیز از عواقب درگیری‌ها نیست. این امر ما را به مقوله سوم می‌رساند؛

ضرورت سوم در نهادینه شدن دموکراسی، سازگاری و همگرایی در میان کنشگرایان صحنه سیاست است. توسعه اجتماعی و اقتصادی تونس نیازمند همگرایی و سازگاری تمامی شهروندان تونسی شما، صرف نظر از وابستگی‌های فکری و دینی، نژادی، جنسیتی می‌باشد. همگرایی و سازگاری به معنای نادیده گرفتن و صرف نظر کردن از اعتقادات و باورها نیست؛ بلکه به معنای تشخیص ضرورت همکاری با یکدیگر برای رستگاری ملی، که همه گروه‌ها از آن بهره‌مند شوند، می‌باشد.

برادر گرامی!

شما حمایت و اعتماد اکثریت رأی‌دهندگان را به دست آورده‌اید و اکنون بر عهده شماست که نمونه‌ای باشید از سعه صدر و به رسمیت شناختن حقوق دگراندیشان. من از خداوند باری تعالی می‌خواهم که شما را از ارتکاب اشتباهاتی که ما در ایران دچار آن شدیم، یا آنچه در الجزیره یا در موارد مشابه رخ داده است، حفظ نماید.

تونس، پیشگام و پیشتاز بهار عربی در جنبش بیداری معاصر اعراب بوده است. اکنون تونس با یک حرکت زیبا، گام اول را در راستای ایجاد جامعه دموکراتیک برداشته است. من به درگاه خداوند دعا می‌کنم که تونس، پیشگام تأسیس یک دموکراسی نهادینه‌شده در جهان عرب و نمونه‌ای برای دنیای اسلام، در هر کجا، باشد.

برادر شما در اسلام

ابراهیم یزدی

وزیر امور خارجه اسبق جمهوری اسلامی ایران

تهران، ایران

۲۶ اکتبر ۲۰۱۱ - [۴ آبان ۱۳۹۰]

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## نامه سرگشاده ۱۹ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۹۰

متن فارسی

**مردم ایران در سال‌های اخیر بارها نشان داده‌اند که خواهان رهایی از چنگال این نظام گروگان‌گیرند**

**ما خواهان کمک نظامی شما برای مقابله با جمهوری اسلامی نیستیم و نسبت به عواقب نامطلوب آن در شرایط کنونی هشدار می‌دهیم**

**بانک مرکزی ایران و خرید نفت از ایران را تحریم کنید**

**نرمش و مماشات با دیکتاتورها را پایان دهید و در یک کلام، کمک کنید مردمی که شجاعانه به خیابان‌ها آمدند اما سرکوب جمهوری اسلامی و بی‌توجهی جامعه جهانی باعث شد نومیدانه به خانه‌های خود برگردند، دوباره احساس کنند «بله! ما می‌توانیم».**

ریاست جمهور محترم ایالات متحده آمریکا  
با سلام؛

سال گذشته در چنین روزی، ما جمعی از فعالین دانشجویی شما را مخاطب خویش قرار دادیم تا توجه‌تان را به نقض گسترده حقوق بشر در ایران جلب نماییم و مسؤولیت اخلاقی شما را در حمایت از مردم تحت ستم و سرکوب در ایران یادآور شویم. در روز ۴ نوامبر ۱۹۷۹ گروهی از دانشجویان ایرانی که خود را «پیرو خط امام» (آیت‌الله خمینی) می‌خواندند، به سفارت امریکا حمله کردند، دیپلمات‌ها و کارکنان آن را به گروگان گرفتند و آن سفارت را، که بر اساس قوانین و عرف بین‌المللی بخشی از خاک آمریکا به شمار می‌رفت، اشغال کردند. اقدامی بسیار اشتباه که به منافع ملی ایران آسیب جدی وارد کرد. اینک با گذشت ۳۲ سال از آن رخداد، مردم انقلابی آن روز، خود گروگان حکومتی هستند که حتا همان دانشجویان گروگان‌گیر را نیز امروز به زندان افکنده است.

مردم ایران در سال‌های اخیر بارها نشان داده‌اند که خواهان رهایی از چنگال این نظام گروگان‌گیرند. مردم ما دو سال پیش در چنین روزی، زیر باران گلوله و ضربات باتوم، از شما پرسیدند که با چه کسانی هستید؟ با آنها (نظام گروگان‌گیر) یا با مردم؟ مردم با شعار «اوباما، اوباما، یا با اونا یا با ما» مستقیماً از شما یاری خواستند؛ اما شما بنا بر توصیه مشاورانی، که گویا مشاوره‌های‌شان پیوسته به سود نظام جمهوری اسلامی و به زیان مردم ایران است، به فکر گفتگو با «گروگان‌گیران» بودید تا آنان در اوج اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم در خیابان‌های تهران، با اعتماد به نفس بیشتر و خیال راحت‌تری به سرکوب مخالفان خود پردازند.

اما چه سود برای شما که جمهوری اسلامی پاسخ پیام‌های دوستی‌تان را با گروگان گرفتن کوهنوردان آمریکایی، ارسال محموله‌های سلاح به گروه‌های تروریستی در سوریه و لبنان و افغانستان و نیجریه، طرح ترور سفیر عربستان در واشنگتن و پیش بردن برنامه‌های اتمی‌اش به سمت تسلیحات هسته‌ای داد.

آقای رئیس‌جمهور!



امروز برادران و خواهران ما در سوریه با بیش از چهار هزار تن کشته و ده‌ها هزار زندانی و مجروح، در حال مبارزه با خاندان خونخوار اسد هستند و حاکمان بداندیش تهران همچنان به حمایت همه‌جانبه خود از دیکتاتور سوریه ادامه می‌دهند؛ که خود بهتر می‌دانند که سرنوشت دیکتاتورها به هم گره خورده است و به زودی نوبت به خودشان خواهد رسید.

برادران و خواهران سوری ما از شما خواسته‌اند تا از آنان حمایت کنید و با ایجاد منطقه پرواز ممنوع، از کشتار بیش‌تر آنان توسط دیکتاتور سوریه جلوگیری کنید. تا بدین لحظه نیز این‌همه کوتاهی از سوی دولت آمریکا در قبال جان مردم سوریه پذیرفتنی نیست. توصیه ما به شما آن است که به مامشات با حکومت دمشق پایان دهید. نظیر اشتباهی را که در طول جنبش سبز مرتکب شدید، مرتکب نشوید و در کنار مردم سوریه بایستید و در این راه به زیاده‌خواهی‌های دو دولت عمده حامی دیکتاتور - روسیه و چین - توجهی ننمایید.

جناب آقای اواما!

شما علاوه بر رئیس‌جمهور قدرتمندترین کشور دنیا، برنده جایزه صلح نوبل نیز هستید و این مسؤلیت اخلاقی شما را در جهت برقراری صلح و حفاظت از جان انسان‌ها دوجندان می‌کند. ما در نامه سال پیش خود از شما خواستیم پیگیر مسأله نقض حقوق بشر به ویژه در مورد دانشجویان ایرانی باشید. سه کوهنورد آمریکایی که خود مدتی گروگان نظام جمهوری اسلامی بودند، در کنار بسیاری از فعالان دانشجویی ایرانی می‌توانند شهادت بدهند که چه بر سر دانشجویان و فعالان جامعه مدنی ایران در زندان‌ها می‌آید. کار به جایی رسیده است که در هفته‌های اخیر این حکومت قرون وسطایی، دانشجویانی را که موعود آزادی‌شان فرا می‌رسد، پیش از آزادی، شلاق می‌زند. گزارش سالیانه اخیر دبیر کل سازمان ملل در کنار گزارش مفصل‌تر آقای احمد شهید، گزارشگر تازه منصوب‌شده شورای حقوق بشر در امور ایران، تنها گوشه‌ای از نقض گسترده حقوق بشر در زندان‌های ایران و زندان بزرگ‌تری به وسعت تمام ایران را در مقابل شما قرار می‌دهند.

امروز همه می‌دانیم که در دهه گذشته سیاست‌های منفعلانه و سهل‌انگاری جامعه جهانی منجر به ایجاد یک کره شمالی هسته‌ای گردید. ما معتقدیم که دستیابی جمهوری اسلامی ایران به سلاح‌های هسته‌ای و نامتعارف تکرار همان اشتباه است که باید جلوی آن گرفته شود.

بگذارید با صراحت بگوییم که ما خواهان کمک نظامی شما برای مقابله با جمهوری اسلامی نیستیم و نسبت به عواقب نامطلوب آن در شرایط کنونی هشدار می‌دهیم. ما خواهان آنیم که به آنچه خود گفته‌اید عمل کنید. تحریم عالی‌ترین مقامات جمهوری اسلامی و بستگان درجه یک‌شان، مسدود کردن حساب‌های بانکی‌شان، بلوکه کردن اموال و دارایی‌های‌شان، ممنوع کردن سفرشان به خارج از ایران را جدی بگیرید؛ تمامی شرکت‌هایی که سپاه در آن سهام دارد و مدیران این شرکت‌ها را تحریم کنید. دسترسی مردم ایران به اینترنت و ماهواره‌ها را تسهیل کنید و به گردش آزاد اطلاعات کمک کنید. با سانسور، فیلترینگ، پرازیته‌افکنی‌ها و شنود مخالفان در ایران مقابله کنید و دولت‌ها و شرکت‌هایی را که در این زمینه به جمهوری اسلامی تجهیزات می‌دهند به شدت مجازات نمایید.

به تحریم‌هایی که تا کنون علیه فرماندهان سپاه و ناقضان حقوق بشر تصویب کرده‌اید، پایبند باشید و دولت‌ها، نهادها و شرکت‌هایی که تحریم‌ها را دور می‌زنند و نقض می‌کنند، تحت فشار بگذارید. به متحدان خود نیز برای عدم همکاری با حکومت ایران و اعمال تحریم‌ها فشار وارد کنید. پیگیر و مراقب باشید تا رسانه‌هایی که با پول مالیات‌دهنده‌های آمریکایی به راه افتاده‌اند، به تریبون‌هایی برای طرفداران مامشات، حامیان جمهوری اسلامی و جریان‌های ضد غربی و ضد آمریکایی بدل نشوند.

بانک مرکزی ایران و خرید نفت از ایران را تحریم کنید؛ به این دلیل روشن که پول نفت ایران، سرمایه خدادادی کشور ماست، اما به جای ایجاد رفاه و بسترهای اقتصاد سالم، خرج تقویت ساختارهای امنیتی و نهادهای نظامی می‌شود، برای گسترش تروریسم استفاده می‌گردد و حکومت ایران از این سرمایه، که از آن ملت ایران است، برای تقویت و شدت بخشیدن به سرکوب دموکراسی‌خواهی و آزادی‌خواهی ایران استفاده کرده است. نرمش و مامشات با دیکتاتورها را پایان دهید و در یک کلام، کمک کنید مردمی که شجاعانه به خیابان‌ها آمدند اما سرکوب جمهوری اسلامی و بی‌توجهی جامعه جهانی باعث شد نومیدانه به خانه‌های خود برگردند، دوباره احساس کنند «بله! ما می‌توانیم».

در این راه، کارهایی که می‌توانید انجام دهید بسیارند اگر اراده‌ای برای انجام آنها داشته باشید.

با احترام

امضاءکنندگان:

(۱) امیرحسین اعتمادی؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه تهران، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه



- ۲) علی تارخ؛ فعال دانشجویی دانشگاه آزاد شیراز، عضو ارشد ستاد دانشجویی میرحسین موسوی در فارس
- ۳) نیما راشدانی؛ پژوهشگر و تحلیل‌گر سیاسی، فعال سابق دانشجویی
- ۴) آرمان رضاخانی؛ مقام اول و دوم جشنواره خوارزمی در سال‌های ۸۷ و ۸۶ در رشته ریاضی و کشف قانون ریاضی مثلثات و مربعات (رضاخانی)
- ۵) سحر رضازاده؛ فعال دانشجویی سابق دانشگاه تهران
- ۶) پدram رفعتی؛ عضو شورای عمومی انجمن اسلامی دانشگاه پلی تکنیک، محروم از تحصیل
- ۷) امین ریاحی؛ عضو شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت
- ۸) سلمان سیما؛ فعال دانشجویی دانشگاه آزاد، محروم از تحصیل
- ۹) سیاوش صفوی؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه مازندران
- ۱۰) احمد عشقیار؛ فعال دانشجویی دانشگاه تهران، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
- ۱۱) لیونا عیسی‌قلیان؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه تهران، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
- ۱۲) سعید قاسمی‌نژاد؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه تهران، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
- ۱۳) نوید محبی؛ فعال دانشجویی دانشگاه آزاد، وبلاگ‌نویس
- ۱۴) مسعود مسعودی؛ عضو سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران
- ۱۵) علیرضا موسوی؛ عضو سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علامه، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
- ۱۶) بهزاد مهرانی؛ روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر سیاسی، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
- ۱۷) یوحنا نجدی؛ دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یو. اس. ام مالزی، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
- ۱۸) علی نظری؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه مازندران
- ۱۹) رحیم همتی؛ مسؤول سابق شاخه دانشجویی جنبش مسلمانان مبارز

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «دانشجویوز»



## ترجمه انگلیسی (English Translation)

### Iranian student activists write letter to Obama on anniversary of embassy hostage-taking

Dear Barack Obama, the President of the United States of America:

On this day last year, we, a group of Iranian student activists, wrote you a letter to draw your attention to the human rights violations in Iran and to remind you of your moral responsibilities toward the protection of the people. On November 4, 1979, a group of Iranian students, followers of Ayatollah Khomeini, attacked the US embassy in Iran and held the American diplomats and employees hostage. The embassy, which, according to international and moral laws, belonged to the United States of America, was occupied by the Iranian students.

The occupation of the US embassy was a big mistake that has damaged the interests of the Iranian nation. Today, 32 years later, the Iranian people are the hostages of a regime that has even imprisoned some of those same hostage-taking students.

On numerous occasions in recent years, the Iranian people have demonstrated to the world that they want to free themselves from the oppressive grip of the Iranian regime. Two years ago today, the Iranian people, while being beaten by batons and shot at with guns, cried out to you. They asked you which side you were on, the hostage-taking regime's or the people's. The Iranian people chanted, "Obama, Obama, you're either with us or with them." They cried out for your direct help. However, you have been considering talks with the hostage-taking regime, based on the advice of your advisers, which has worked to the benefit of the Islamic Republic and the disadvantage of the Iranian people. Your administration's Iran policy gave the Iranian authorities much confidence to visibly suppress citizens during peaceful protests.

The Islamic Republic of Iran has responded to your friendly messages by taking three American hikers hostage, attempting to assassinate the Saudi ambassador, deviating from its nuclear program and heading toward the path of creating nuclear weapons, and shipping weapons to terrorist groups in Syria, Lebanon, Afghanistan, and Nigeria.

Mr. President, today, our brothers and sisters in Syria, who have witnessed more than 3,000 deaths and thousands more injured and imprisoned, are battling the blood-thirsty Assad clique. And, the malicious rulers in Iran continue to support Syria's dictator. The Iranian rulers are very aware that the fate of dictators are tied and their time will arrive as well.

Our Syrian brothers and sisters have asked you to support them. By creating a no-fly-zone, you can prevent the deaths of the Syrian people at the hands of the Damascus regime. Up until now, the United States of America's failure to protect the lives of the Syrian people has been unacceptable.

We advise you to end the appeasement with Damascus and stand in solidarity with the Syrian people. On this path, do not pay attention to the objections of the two major countries, China and Russia, who support dictators. Do not repeat the same mistakes you have made with the Iranian people's pro-democracy and freedom movement.

Mr. Barack Obama, you are the leader of the most powerful country in the world and a Nobel Peace Laureate. Your moral responsibilities toward world peace and the safeguarding of humans has increased.

In the letter to you last year, we asked you to follow up on the human rights violations in Iran, placing emphasize on Iranian students. In addition to the student activists, the three American hikers can also serve as witnesses to the abuses Iranian civil rights activists are forced to endure in the prisons.

Most recently, the medieval Iranian regime has begun to flog student activists prior to releasing them from prison.

The UN Secretary-General's (Ban Ki-moon) annual report on the human rights situation in Iran and the newly-appointed Special Rapporteur's (Ahmed Shaheed) interim report only cover a small portion of the widespread human rights violations occurring in the prisons and throughout Iran. The country has become one big prison for the Iranian people.



The international community's negligence and passive political policies have created a nuclear North Korea. This mistake should not be repeated. The Iranian regime must be prevented from achieving nuclear and non-standard weapons.

We would like to explicitly state that we are not seeking your military assistance against the Islamic Republic. Considering the consequences of military action on the current situation in Iran, we strongly warn against it.

In order to help the Iranian people, please focus on:

Placing sanctions against human rights violations, high-ranking Iranian regime members, and IRGC commanders and members of their immediate families.

Sanctioning companies the IRGC holds shares in. The managers of these companies should also be sanctioned.

Freezing the Iranian authorities' bank accounts, blocking their property(ies) and assets, and banning their trips abroad.

Making it easier for the Iranian people to access the Internet and satellite.

Assisting in the circulation of free information in Iran.

Speaking out against censorship, Internet filtering, blocking of satellite signals, and the surveillance of Iranian dissidents- and severely punish companies and governments who provide equipment to make it possible.

Adhering to the already-existing sanctions- and placing pressure on the governments, institutions, and companies who skirt and violate these sanctions.

Urging allies to also end their cooperation with the Iranian regime and put the sanctions into effect.

Carefully ensuring that media funded by the American tax-payers' money does not provide platforms for supporters and sympathizers of the Islamic Republic or anti-western and anti-American thoughts.

Sanctioning the Central Bank of the Islamic Republic of Iran.

Ending appeasement and passive government policies with dictators.

Sanctioning the purchase of Iranian oil.

Instead of building welfare and infrastructure, Iran's oil money, which makes up the majority of the country's capital for natural resources, is used to: empower security structures and military institutions, spread terrorism, and increase the oppression on the Iranian people's pro-democracy and freedom movement.

The Islamic Republic of Iran's suppression and the international community's disregard led the Iranian people, who had bravely headed to the streets, to return to their homes.

Mr. Barack Obama, help the Iranian people so they may once again cry out, "Yes we can!" There are many ways you can help on the path to democracy, if you are willing.

Sincerely,

Signatures:

1) Amir Hossein Etemadi, Former student activist (University of Tehran), member of Iranian Liberal Students and Graduates.

2) Ali Tarokh, Student Activist (Shiraz Azad University), senior member of Mirhosein Mousavi student campaign in the Fars province.

3) Nima Rashedan, Researcher & political analyst, former student activist.

4) Arman RezaKhani, Winner of Kharazmi festival prize for mathematics, in 2007 and 2008, discovered two important theorems, both named after him.

5) Sahar RezaZadeh, Former student activist (University of Tehran)

6) Pedram Rafati, Member of association of students (Amirkabir University), banned from continuing his post-secondary education.

7) Amin Riahi, Member of General Council of Tahkim-e Vahdat.

8) Salman Sima, Student activist (Tehran Azad University), banned from continuing his post-secondary education.

9) Siavash Safavi, Former student activist (University of Mazandaran).



- 10) Ahmad Eshghyar, Former student activist (University of Tehran), member of Iranian Liberal Students and Graduates.
- 11) Liuna Eisagholian, Former student activist (University of Tehran), member of the Iranian Liberal Students and Graduates.
- 12) Saeed Ghasseminejad, Former student activist (University of Tehran), spokesperson for the Iranian Liberal Students and Graduates.
- 13) Navid Mohebi, Starred student, blogger.
- 14) Masoud Masjouidi, Former member of association of students (Faculty of engineering of the University of Tehran).
- 15) Alireza Mousavi, Former member of association of students (Allameh University), member of the Iranian Liberal Students and Graduates.
- 16) Behzad Mehrani, Journalist and political analyst, member of the Iranian Liberal Students and Graduates.
- 17) Youhana Najdi, PhD student in political science (USM University Malaysia), member of the Iranian Liberal Students and Graduates.
- 18) Ali Nazari, Former member of association of students (University of Mazandaran).
- 19) Rahim Hemmati, Former head of student branch of the JAMA Party.

\*\*\* منبع \*\*\*

[http://persian2english.com/?p=23182&fb\\_source=message](http://persian2english.com/?p=23182&fb_source=message)

**نامه سرگشاده ۷ فعال سیاسی و محقق ایرانی به رهبران «بهار عربی»، ۱۴ آبان ۱۳۹۰****مبادا آنچه که «بهار عربی» خوانده می‌شود، زود به پاییزی سرد و زمستانی سخت و یأس‌آور تبدیل شود**

۳۳ سال تجربه تلخ و ناگوار، نشان داد که چون دین و حکومت و قدرت در هم آمیخت، به صورت گریزناپذیری دین به ابزاری در دست صاحبان قدرت بدل می‌شود. این را تاریخ نظام‌های مذهبی و متکی به دین بارها نشان داده است. چرا که به گواهی تجارب تاریخی «حکومت دینی» به زودی به «دین حکومتی» تبدیل می‌شود و این تبدیل در فرجام، یعنی تباهی دین و حکومت و دنیای مردم

در طول تاریخ، بارها حکومت‌هایی به نام دین بنا شده‌اند، اما هیچ‌یک نتوانسته‌اند به دین، اعتبار و به انسان، سعادت و آسایش ارزانی کنند. چرا که همواره، حاکمان عملاً دین را به زعم و رأی خویش تفسیر کرده و اراده و اندیشه شخصی و چه بسا خودکامانه خود را بر مردمان تحمیل نمودند

به شما صمیمانه توصیه می‌کنیم که سرنوشت دین و حکومت را از آغاز از یکدیگر جدا سازید تا حداقل در صورت عملکرد نادرست مسؤولان، مردم دین را مسؤول بدبختی‌های خود نشناسند

در استقرار رژیم جدید و ترسیم ساختار آن و تدوین قانون اساسی خود دقت و تأمل کافی مبذول دارید تا قدرت در دست فرد و یا گروهی خاص متمرکز نشود

برای تحقق حکومت خوب، راهی جز این نیست که دولت در هر حال باید متکی به آرای مردم باشد، تفکیک و تعادل قوا رعایت شود، آزادی مطبوعات و احزاب و نهادهای مدنی به عنوان حافظان دموکراسی تأمین گردد

بسم الله الرحمن الرحيم

«ألا إن في أيام دهركم نفحات، فتعرضوا لها» (پیامبر اسلام)

برادر ارجمند جناب آقای راشد الغنوشی رهبر حزب النهضة تونس

برادر ارجمند جناب آقای مصطفی عبدالجلیل رئیس شورای ملی انتقالی لیبی

برادران و خواهران عزیز در شورای محترم انتقالی مصر

با سلام

نخست، پیروزی ملت‌های سرافراز تونس، مصر و لیبی را در حرکت‌های آزادی‌خواهانه خود و توفیق در سرنگونی دیکتاتورهای حاکم بر آن کشورها را به شما و تمام مردم کشورهای تبریک می‌گوییم. هر یک از ملت‌های شما ده‌ها سال رنج و ستم را تحمل کرده و برای دستیابی به آزادی و حقوق انسانی خویش، راه سختی را پیمودند تا به نقطه کنونی رسیدند. اما راه سخت‌تر در پیش است و آن، تلاش برای استقرار حکومتی است که سرانجام آن به استبداد و دیکتاتوری منتهی نشود. ملت عزیز تونس، طعم اولین انتخابات آزاد را چشید و ملت‌های مصر و لیبی در انتظار



برگزاری انتخابات آزاد و سالم به سر می‌برند تا سرنوشت خویش را از رهگذر آن تعیین کنند و این، همان چیزی است که ما آرزومندیم در کشورمان ایران نیز تکرار شود.

در این نامه کسانی با شما سخن می‌گویند که سالیانی دراز در عرصه اندیشه دینی فعال بوده و نیز از کوشندگان جامعه مدنی و حقوق بشرند. هر یک در طول ۳۳ سال عمر جمهوری اسلامی، تجربه اندوخته و در راه مبارزه با کژی‌ها و انحرافات، مرارت‌ها چشیده و در عین حال، عبرت‌ها آموخته‌اند. سخنان اخیر منسوب به برادر عبدالجلیل، هنگام اعلام آزادی کشور لیبی آنجا که گفتند قانون اساسی جدید لیبی بر مبنای شریعت اسلامی خواهد بود و یا شخصاً لغو قانون منع چندهمسری را در آغاز آزادی لیبی اعلام کردند، موجب نگرانی دوستان آزادی‌خواه و دموکرات و مسلمان شما از جمله امضاءکنندگان این نامه شد و لذا با احساس همبستگی و به دلیل تأثیر متقابل سرنوشت ملت‌های منطقه بر یکدیگر، بر آن شدند نامه حاضر را نگاشته و پاره‌ای از آموخته‌های برآمده از تجربیات خود را صمیمانه با شما در میان بگذارند؛ باشد که دیگر ملت‌های ستم‌کشیده، اشتباهات را دوباره تجربه نکنند، مبادا آنچه که «بهار عربی» خوانده می‌شود، زود به پاییزی سرد و زمستانی سخت و یأس‌آور تبدیل شود.

ملت بزرگ ایران نیز پس از عبور از جنبش ناتمام مشروطه‌خواهی و قانون‌طلبی در ۱۹۰۵ خود، حدود هفتاد سال برای دستیابی به آزادی و حقوق انسانی خویش کوشید و متحمل هزینه‌های بسیار شد تا با انقلاب ۱۹۷۹ موفق شد رژیم مستبد پادشاهی پهلوی را ساقط کند و بر ویرانه‌های آن، نظام نوین با صبغه اسلامی به نام «جمهوری اسلامی» بنیاد نهاد. اما متأسفانه نظام جدید به دلایلی چند نتوانست به نهادینه کردن آزادی و رعایت حقوق انسانی مطلوب موفق شود. شاید یکی از این دلایل، عدم تأمل کافی در استقرار رژیم جدید بود. ملت مسلمان ایران بر اساس وعده‌های رهبران دینی در جریان انقلاب، همه آرزوهای خود را در حکومت دینی جستجو می‌کرد، اما ۳۳ سال تجربه تلخ و ناگوار، نشان داد که چون دین و حکومت و قدرت در هم آمیخت، به صورت گریزناپذیری دین به ابزاری در دست صاحبان قدرت بدل می‌شود. این را تاریخ نظام‌های مذهبی و متکی به دین بارها نشان داده است. چرا که به گواهی تجارب تاریخی «حکومت دینی» به زودی به «دین حکومتی» تبدیل می‌شود و این تبدل در فرجام، یعنی تباهی دین و حکومت و دنیای مردم.

برادران و دوستان عزیز!

بی‌گمان آگاهید که اداره امور یک کشور و پاسخگویی منصفانه به خواسته‌های یک ملت، با همه تنوع و گوناگونی که در عقاید و اندیشه‌های آن وجود دارد، دارای اقتضائاتی است که جز با رعایت آنها نمی‌توان حکومتی پایدار و کشوری آباد بنا کرد؛ به گونه‌ای که مردم در سایه آن با آزادی و احساس امنیت و در پناه عدالت زندگی کنند.

در طول تاریخ، بارها حکومت‌هایی به نام دین بنا شده‌اند، اما هیچ‌یک نتوانسته‌اند به دین، اعتبار و به انسان، سعادت و آسایش ارزانی کنند. چرا که همواره، حاکمان عملاً دین را به زعم و رأی خویش تفسیر کرده و اراده و اندیشه شخصی و چه بسا خودکامانه خود را بر مردمان تحمیل نمودند. ملت ایران هنگام استقرار جمهوری اسلامی، متأسفانه به تجربه‌های گرانمایه تاریخی وقعی نهاد و گمان کرد که رهبران دینی او راه را می‌شناسند و می‌توانند به شیوه‌ای متفاوت از گذشتگان آن را ببینند. بودند و هستند کسانی که روزی مدافع حکومت دینی بودند اما تجربه به آنان آموخت که این راه را سرانجامی خوش نیست.

خواهران و برادران عزیز تونس و مصری و لیبیایی!

این گزارش کوتاه از تجربه ما برای این است که به شما بگوییم خوشبختانه این فرصت برای شما فراهم است که نه فقط از تجربه‌های دور تاریخی، بلکه از تجربه‌های نزدیک و در دسترس و قابل مشاهده همچون جمهوری اسلامی در ایران عبرت بگیرید. به شما صمیمانه توصیه می‌کنیم که سرنوشت دین و حکومت را از آغاز از یکدیگر جدا سازید تا حداقل در صورت عملکرد نادرست مسئولان، مردم دین را مسؤول بدبختی‌های خود نشناسند.

در استقرار رژیم جدید و ترسیم ساختار آن و تدوین قانون اساسی خود دقت و تأمل کافی مبذول دارید تا قدرت در دست فرد و یا گروهی خاص متمرکز نشود، و حق طبیعی و الهی اعمال اراده و اختیار بندگان خدا بر سرنوشت خود از آنان سلب نگردد و حقوق اقلیت‌ها نیز رعایت گردد و به هر حال، نسل‌های آینده نیز بتوانند با کم‌ترین هزینه بر سرنوشت خویش مسلط شوند. برای تحقق حکومت خوب، راهی جز این نیست که دولت در هر حال باید متکی به آرای مردم باشد، تفکیک و تعادل قوا رعایت شود، آزادی مطبوعات و احزاب و نهادهای مدنی به عنوان حافظان



دموکراسی تأمین گردد. روشن است که امروز مردمان، خود را «شهروند» می‌شناسند نه «رعیت» که بتوان با مفاهیمی چون «الراعی و الرعیه» و یا «دارالاسلام» و «دارالکفر»، مناسبات نوین و حقوق شهروندی و «جامعه مدنی» را توضیح داد. هر چند روشن است که حرمت و حریم دین و شریعت در جای خود محفوظ خواهد بود و حتا مسلمانان از طریق نهادهای مدنی و احزاب سیاسی می‌توانند در قلمرو جامعه مدنی و سیاست عامه فعال باشند. نفی حکومت مذهبی به معنای خلع حقوق مدنی و دموکراتیک شهروندان مسلمان و یا پیرو هر دینی دیگر نیست.

نکته مهم این است که از همین آغاز و در سپیده‌دم پیروزی، جان و مال و آبروی انسان‌ها را محترم شمرده، و به‌ویژه در مجازات خاطیان و حتا جنایتکاران رژیم گذشته، از مسیر انصاف و عدالت خارج نشوید و به ملت خود از همین آغاز، عملاً بیاموزید که از کینه و خشونت و انتقام‌جویی دوری گزینند تا صلح و آشتی در کشور به بار نشیند. آنچه بر معمر القذافی رهبر مستبد لیبی و برخی همراهانش در آخرین لحظه به دست انقلابیون گذشت، نه با اصول اسلامی و نصوص قرآنی سازگار بود و نه با آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی و حقوق بشر. مسئولیت‌پذیری نخبگان سیاسی و روشنفکری و فعالان جامعه مدنی از شرایط مهم به بار نشستن درخت مبارک آزادی و عدالت و دموکراسی و حقوق بشر است.

نیروهای انسانی مجرب و متخصص خود را ارج نهید و هر کاری را به اهلش بسپارید. این راز ماندگاری دولت و مایه آبادانی مملکت و از لوازم رعایت حقوق و اجرای عدالت و انصاف است.

قوانینی را که محصول تجربه و تخصص است، به راحتی با قوانین شتابزده عوض نکنید، که این کار ثمره‌ای جز بی‌ثباتی و بی‌عدالتی در پی ندارد.

در رفع تبعیض از همه آحاد ملت خود به ویژه زنان، که نیمی از جمعیت هر ملتی هستند، و تحقق برابری حقوق آنان با مردان بکوشید و اجازه ندهید تا تبعیض، که محصول جهل بشر است، در جامعه شما قانونی و نهادینه شود و یا کسانی تبعیضات را با اسلام توجیه کنند که این کار هم ظلم به انسان‌هاست و هم اجحاف به اسلام.

تجربه و عقل به ما می‌آموزد که آزادی و عدالت و حقوق بشر، بدون رفاه نسبی و امکان زندگی شرافتمندانه برای آحاد ملت ممکن نیست و حداقل ابتر است. طبق اطلاعات منتشرشده، یکی از انگیزه‌های بنیادین در خیزش‌های بهار عربی، فرودستی اکثریت مردم و بیکاری و فقر بخش قابل توجهی از مردمان است. از این رو پیروزی شما زمانی کامل خواهد شد که این مردمان تهیدست و انبوه جوانان بیکار، به کار و زندگی انسانی درخور دست یابند.

بی‌تردید شما از تأثیر پیروزی ملت و به ویژه کیفیت نظام سیاسی جدید خود بر حرکت‌های آزادی‌خواهانه دیگر ملت‌های منطقه، همچون سوریه و یمن و بحرین، آگاهیید. امیدواریم شما با استقرار حکومت‌هایی دموکراتیک و آزاد، مشعل دموکراسی و آزادی را در منطقه بیفروزید و آغازگر تحولاتی نوین و مترقی در جهان اسلام باشید.

پیامبر اسلام فرموده است «هر آنچه را که بر خود نمی‌پسندید، بر دیگران نیز مپسندید و آنچه را که بر خود روا می‌دارید، بر دیگران نیز روا دارید.» ما تحقق آنچه را که با شما در میان نهادیم، برای کشور خود و کشورهای شما آرزو مندیم و پیروزی شما را در دستیابی به این آرزوهای بلند، پیروزی خود می‌دانیم.

السلام علیکم

عبدالعلی بازرگان، قرآن‌شناس و فعال سیاسی و مدنی، آمریکا

احمد صدری، جامعه‌شناس، استاد دانشگاه، آمریکا

محمود صدری، جامعه‌شناس، استاد دانشگاه، آمریکا

شیرین عبادی، فعال حقوق بشر و برنده جایزه صلح نوبل صلح

رضا علیجانی، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی و مدنی، فرانسه

صدیقه وسمقی، دانش‌آموخته فقه و شریعت، استاد دانشگاه، آلمان

حسن یوسفی اشکوری، پژوهشگر دینی و محقق تاریخ اسلام و فعال سیاسی، آلمان



\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/44675>



## «شکنجه تنهایی»؛ خاطرات سارا شورد از سلول انفرادی در ایران، ۱۴ آبان ۱۳۹۰

متن انگلیسی (English Text)

### **Tortured by Solitude**

By SARAH SHOURD

Published: November 5, 2011

Oakland, Calif .

AT 5:15 p.m. I found myself pacing compulsively back and forth across my 10-foot-by-14-foot cell in Iran’s Evin prison, muttering reassurances to myself and kneading my nervous hands together into one fat fist. “Don’t worry,” I told myself, “this is probably your last day alone, they can’t just let you go crazy in here”.

It was 2009 and the beginning of winter. I had been in prison in Iran — along with my fiancé, Shane Bauer, and our friend Josh Fattal — since the summer, when we were arrested and charged with espionage after hiking somewhere near the country’s unmarked border with Iraqi Kurdistan. For the last three months, I had been in solitary confinement 24 hours a day. Only after going on a hunger strike for five days was I allowed to visit Shane and Josh for a few minutes at a time, all of us blindfolded in a padded interrogation room. The day before, one of my interrogators had told me that we would now be allowed daily half-hour visits in an open-air cell. As the hour for our visit approached, I began pacing my room frantically, terrified that the promise had just been a ploy and that the guards wouldn’t be coming. By 6:15, I was sweating and tears were streaming down my face.

It’s impossible to exaggerate how much the company of another human being means when you’ve been cut off from the world and stripped of your rights and freedom.

After two months with next to no human contact, my mind began to slip. Some days, I heard phantom footsteps coming down the hall. I spent large portions of my days crouched down on all fours by a small slit in the door, listening. In the periphery of my vision, I began to see flashing lights, only to jerk my head around to find that nothing was there. More than once, I beat at the walls until my knuckles bled and cried myself into a state of exhaustion. At one point, I heard someone screaming, and it wasn’t until I felt the hands of one of the friendlier guards on my face, trying to revive me, that I realized the screams were my own.

Of the 14 and a half months, or 9,840 hours, I was held as a political hostage at Evin prison in Tehran, I spent 9,495 of them in solitary confinement. When I was released just over a year ago, I was shocked to find out that the United Nations Convention Against Torture, one of the few conventions the United States has ratified, does not mention solitary confinement. I learned that there are untold numbers of prisoners around the world in solitary, including an estimated 20,000 to 25,000 in the United States. According to the United Nations’ special rapporteur on torture, Juan Méndez, the practice appears to be “growing and diversifying in its use and severity”.

Amy Fetting at the American Civil Liberties Union told me: “In the U.S. we use solitary as a routine prison administrative practice. It’s not something that’s used as a last recourse, as it should be.” Last summer, prisoners at Pelican Bay prison in California went on a hunger strike to end the practice of isolating some prisoners for more than 22 hours a day. The strike spread until thousands of prisoners were participating. Only when officials agreed to review the use of solitary confinement did the prisoners accept food.

Such a review is needed for prisons everywhere, and particularly in the United States, the country with, according to Ms. Fetting, the most prisoners in solitary confinement in the world. One of the problems, according to Mr. Méndez, is that there is no universally accepted definition of solitary confinement. Mr. Méndez and his staff defined it as “more than 22 to 24 hours isolated from anyone else except for guards.” They are calling for clearer standards regarding “what is disciplinary and what moves into the category of ‘severe pain and suffering, either physical or mental,’ which is definitely prohibited under international law.” He has called for a ban on prolonged solitary confinement, and I very much agree. Any case that lasts more than 15 days should be carefully investigated.

You don’t have to beat someone to inflict pain and suffering; the psychological torture of prolonged solitary confinement leaves no marks, but its effects are severe and long-lasting. Fortunately, the guards did come that winter day. Once I began to have short daily visits with Shane and Josh, my mental health improved, but only marginally. At



that point I was sunk so deep inside myself that there were days when I was brought out to visit them and couldn't communicate or even look them in the eyes. After prison, I was diagnosed with post-traumatic stress disorder. I still pace and wring my hands when I am nervous; I still have nightmares and trouble sleeping. I stopped going to a certain exercise class because the texture of the ceiling reminded me of the ceiling in my cell.

Though what the government of Iran did to us was sickening and flagrantly unjust, I consider us lucky. We never felt forgotten; we knew that our families, friends and supporters would not give up fighting for us. And since I was released last year, and Shane and Josh were freed in September, we have gotten more sympathy than most wrongfully detained prisoners receive in a lifetime.

It's wonderful to begin my life again, and every day I feel more free, but I can't help thinking about the thousands of others who are alone right now. I believe the excessive use of solitary confinement constitutes cruel and unusual punishment — that it is torture. The United Nations should proscribe this inhumane practice, and the United States should take the lead role in its eradication.

Sarah Shourd is a writer who was imprisoned in Iran from July 2009 to September 2010.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت روزنامه «نیویورک تایمز»

<http://www.nytimes.com/2011/11/06/opinion/sunday/in-an-iranian-prison-tortured-by-solitude.html>



## ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط وبسایت «رادپو فردا»

### «شکنجه تنهایی»

**از مجموع چهارده ماه و نیم، یا ۹ هزار و ۸۴۰ ساعتی که من به عنوان گروگان سیاسی در زندان اوین سپری کردم، ۹ هزار و ۴۹۵ ساعت آن را در سلول انفرادی بودم**

### آن چه حکومت ایران با ما سه نفر کرد، ناعادلانه و نفرت‌انگیز بود

ساعت پنج و پانزده دقیقه بامداد با حالتی متشنج و سریع در سلول کوچک خود در زندان اوین که اندازه آن سه در چهار متر بود، قدم می‌زدم و به خودم دلداری می‌دادم و دست‌های لرزان و عصبی خود را در یکدیگر گره می‌زدم. با خود می‌گفتم: «نگران نباش، احتمالاً این آخرین روز تنهایی تو در این سلول است، آنها تو را به حال خود رها نخواهند کرد تا دیوانه شوی.»

روزهای اوایل زمستان سال ۲۰۰۹ بود. من همراه نامزد، شین باوئر، و دوست دیگری به نام جاش فتال از تابستان آن سال در زندان بودیم. پس از عبور اتفاقی ما از نوار مرزی بدون علامت بین ایران و عراق در منطقه کردستان، مأموران ایرانی ما را دستگیر کرده و به جرم جاسوسی به زندان انداخته بودند.

سه ماه قبل از این روز، من تمام مدت را در سلول انفرادی سپری کرده بودم. فقط پس از پنج روز اعتصاب غذا به من اجازه دادند که چند دقیقه با چشم‌بند در اتاق بازجویی با جاش و شین دیدار کنم. یک روز قبل از این ماجرا بازجویی من گفته بود که از این پس اجازه خواهند داد که هر روز نیم‌ساعت در فضای باز یکدیگر را ببینیم.

همزمان با فرا رسیدن ساعت ملاقات، شروع کردم به قدم زدن در سلول انفرادی خود و می‌ترسیدم که نکند این وعده دروغ بوده و نگهبانان نیابند. ساعت شش و پانزده دقیقه من به شدت عرق کرده بودم و اشک از چشمانم جاری شد.

در شرایطی که آدمی از تماس با دنیای خارج و حقوق و آزادی‌های اساسی خود محروم است، گفتن از ارزش تماس با دیگران اغراق نیست. پس از گذشت دو ماه بدون تقریباً هیچ‌گونه تماسی با دیگران، ذهن من دیگر به خوبی کار نمی‌کرد. گاهی اوقات در خیال خود تصور می‌کردم که صدای پای افرادی را در راهروهای بند می‌شنوم. بخش اعظم روز را در این سلول انفرادی در حالت نشسته با چهار دست و پا کنار در ورودی سلول سپری می‌کردم تا شاید صدایی را از بیرون سلول بشنوم.

گاهی اوقات حالتی به من دست می‌داد که گویا اشعه‌ای یا روزنه‌ای از نور دیده‌ام، اما با برگرداندن سر خود به آن سمت متوجه می‌شدم که این نور فقط تصویری بوده در سر من. بارها آن‌قدر به دیوار سلول کوبیدم که از مفاصل انگشتانم خون جاری شد و از شدت گریه و خستگی به حال بیهوشی افتادم. یک بار صدای فریاد کسی به گوشم رسید و تا زمانی که دست یکی از نگهبانان مهربان‌تر را روی صورت خود حس نکرده بودم، متوجه نشدم که این فریادهای خود من است.

از مجموع چهارده ماه و نیم، یا ۹ هزار و ۸۴۰ ساعتی که من به عنوان گروگان سیاسی در زندان اوین سپری کردم، ۹ هزار و ۴۹۵ ساعت آن را در سلول انفرادی بودم.

حدود یک سال پیش که آزاد شدم، در کمال تعجب متوجه شدم که کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه شکنجه که از معدود معاهداتی است که دولت آمریکا نیز آن را پذیرفته است، نگهداری زندانیان در سلول انفرادی را از مصادیق شکنجه نمی‌داند. دریافتم که شمار کثیر و نامعلومی از زندانیان در سراسر جهان از جمله بین ۲۰ تا ۲۵ هزار زندانی در خود آمریکا، در سلول‌های انفرادی به سر می‌برند. بر اساس گزارش خوان مندز، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در مورد شکنجه، به نظر می‌رسد که «استفاده از روش نگهداری زندانیان در سلول‌های انفرادی از نظر کثرت و نوع اعمال فشار بر زندانیان در حال افزایش است.»



ایمی فیتینگ، از سازمان مدافع آزادی‌های مدنی در آمریکا، در این باره به من گفت: «در آمریکا از روش نگهداری زندانیان در سلول‌های انفرادی به عنوان یک روش دائمی و نه به عنوان آخرین حربه یا مجازات ممکن استفاده می‌شود.»

تابستان سال گذشته زندانیان ساکن زندان «پلیکان بی» در ایالت کالیفرنیا در اعتراض به نگهداری زندانیان در سلول‌های انفرادی به مدت ۲۲ ساعت در روز، دست به اعتصاب غذا زدند. و فقط زمانی که مسؤولان زندان قبول کردند که در این روش تجدید نظر کنند، زندانیان به اعتصاب غذای خود پایان دادند.

چنین تجدید نظری باید در مورد تمام زندان‌ها صورت بگیرد، به خصوص در خود آمریکا که به گفته گزارشگر سازمان ملل متحد در مورد شکنجه، بیش‌ترین تعداد زندانیان در سلول‌های انفرادی را دارد.

به گفته خوان مندز، تفسیر مشخص و جهان‌شمولی در مورد نگهداری زندانیان در حالت انفرادی وجود ندارد. سازمان مدافع آزادی‌های مدنی در آمریکا نیز معتقد است که نگهداری زندانی در شرایط انزوا و جدا از دیگران برای مدتی بیش از ۲۲ ساعت در روز به معنای زندان انفرادی است. گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور شکنجه خواستار تعیین معیارهای مشخص‌تری برای تعریف «زندان انفرادی» شده و می‌گوید باید مرز استفاده از این روش به عنوان نوعی تنبیه یا اعمال فشار روحی و جسمی بر زندانیان مشخص شود. در همین حال، استفاده از روش زندان انفرادی برای اعمال فشار بر زندانی طبق قوانین بین‌المللی ممنوع اعلام شده است.

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور شکنجه خواستار ممنوعیت نگهداری طولانی‌مدت در زندان‌های انفرادی شده و در هر موردی که بیش‌تر از ۱۵ روز طول بکشد، باید با دقت تحقیق شود.

برای اذیت و آزار فرد لازم نیست او را کتک زد یا از نظر جسمی تحت فشار قرار داد. شکنجه روحی محصول نگهداری افراد در زندان انفرادی شاید آثار زخم و جراحت بر بدن زندانی نگذارد، ولی تأثیرات آن شدید و طولانی‌مدت است.

خوشبختانه در مورد خود من، در آن روز زمستان سال ۲۰۰۹ بالأخره نگهبانان آمدند و ملاقات‌های روزانه و کوتاه من با شین و جاش شروع شد. تحت تأثیر این تغییر، اوضاع روحی من کمی بهبود یافت. در آن شرایط من آن‌چنان در وجود خود غرق شده بودم که گاهی اوقات به هنگام ملاقات با دوستانم نمی‌توانستم به خوبی با آنها ارتباط برقرار کرده یا مستقیم به چشمان آنها نگاه کنم.

پس از آزادی از زندان پزشکان به من گفتند که دچار حالت عصبی و تشنج ناشی از سپری کردن یک دوران بحرانی هستم. هنوز هم هرگاه کمی عصبی می‌شوم ناخودآگاه شروع می‌کنم به قدم زدن و گره کردن دستان خود در یکدیگر. هنوز هم شب‌ها برای خوابیدن مشکل دارم یا دچار کابوس می‌شوم. حتا شباهت سقف برخی از اماکن با سقف سلولی که در آن زندانی بودم مرا آزار می‌دهد.

هر چند آنچه حکومت ایران با ما سه نفر کرد، ناعادلانه و نفرت‌انگیز بود، ولی معتقدم که ما سه نفر جزء خوش‌شانس‌ها بودیم. هیچ‌گاه این حالت به ما دست نداد که دیگران ما را فراموش کرده‌اند. ما می‌دانستیم که خانواده، دوستان و حامیان ما به تلاش برای آزادی ما سه نفر ادامه خواهند داد. از زمانی که من در سال گذشته و شین و جاش در ماه سپتامبر امسال آزاد شده‌ایم، میزان محبت و حمایت از ما سه نفر بسیار بیش‌تر از آن حدی بوده که معمولاً در مورد افراد دیگری که مثل ما ناعادلانه به زندان افتاده‌اند، شاهد بوده‌ایم.

بازگشت مجدد به زندگی واقعاً زیبا و ارزشمند است و هر روز که می‌گذرد، من احساس آزادی بیش‌تری می‌کنم. ولی در عین حال، نمی‌توانم فکر کردن به هزاران زندانی دیگری را که اکنون در سلول‌های انفرادی تنها هستند از ذهن خود خارج کنم.

من معتقدم که استفاده بیش از حد از روش نگهداری زندانیان در سلول انفرادی مصداق بارز شکنجه‌ای بی‌رحمانه است. سازمان ملل متحد باید این روش را غیرقانونی اعلام کند و آمریکا باید در حذف کامل این روش پیشگام شود.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «رادیوفردا»



## بیانیه ۳۶ زندانی سیاسی در مورد انتخابات مجلس نهم و مسائل روز، ۱۵ آبان ۱۳۹۰

در کشور ما، مدت‌هاست با دخالت‌های آشکار حکومت و به ویژه نهادهای امنیتی و نظامی، انتخابات به یک صحنه آرایی نمایشی و مجلس برآمده از آن به مجلسی فرمایشی تبدیل شده است

مجلس امروز ما کاملاً مشابه مجلس دوران حسنی مبارک است

مشکل اصلی در انتخابات سال‌های اخیر، که در سال ۸۸ به اوج خود رسید، تصمیم صاحبان قدرت به تعیین نتیجه انتخابات قبل از اخذ رأی از مردم بود، که منجر به رویدادهای دوران انتخابات و خیرش جنبش سبز پس از آن شد

فرمایشی اداره و مدیریت کشور اکنون به مرحله‌ای رسیده که فساد و سوء استفاده و آلودگی، مسأله‌ای عادی در ارکان حکومت شده

دولتی که ادعا می‌شد بهترین دولت یکصد ساله اخیر کشور است، تبدیل به فاسدترین دولت یکصد ساله اخیر و بلکه همیشه تاریخ ایران شده است

دولتی که امانتدار رأی مردم نباشد و در انتخابات با رأی مردم آن‌چنان بازی کند، طبعاً امانتدار سرمایه‌های معنوی و مادی مردم هم نمی‌تواند باشد

جنبش سبز پروژه‌های قدرت‌طلبانه و محدود به یک طبقه یا قشر و جریان خاص نیست، بلکه مسیر روشنی است که مقصد را در تضمین دموکراسی در ایران برای همیشه و همه دانسته، توسعه و رفاه را جز از این راه، دست‌یافتنی نمی‌داند

ما ضمن هشدار در مورد عواقب روند جاری، امیدواریم این آخرین فرصت بازگشت و اصلاح، مغتنم شمرده شود

بسم الله الرحمن الرحيم

امسال، سال برگزاری انتخابات دوره نهم مجلس شورای اسلامی است، که با توجه به رویدادهای انتخابات سال ۸۸ و پیامد آن، یعنی شکل‌گیری جنبش سبز، مباحث و مسایل جدیدی را برانگیخته است.

در یک نظام دموکراتیک و مردم‌سالار، مجلس، کانون اصلی قدرت و مرکز تصمیم‌گیری‌ها و تعیین سیاست‌های آن است و میزان نهادینه بودن دموکراسی و مردم‌سالاری در هر نظام سیاسی را می‌توان از میزان توانایی و قدرت مجلس آن کشور برآورد کرد.

در انقلاب اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بنا بر این بود که مجلس در رأس امور باشد و از طرف آنها بر تمام ارکان حکومت، از صدر تا ذیل، نظارت و از آنها حسابرسی و حساب‌کشی کند. به طور طبیعی، پیش‌نیاز و شروط اصلی شکل‌گیری چنین مجلسی، انجام انتخاباتی کاملاً آزاد و بدون هرگونه دخالت صاحبان قدرت و حکومتگران است، تا مردم بتوانند هر کسی را بخواهند انتخاب کنند.

اما متأسفانه در کشور ما، مدت‌هاست با دخالت‌های آشکار حکومت و به ویژه نهادهای امنیتی و نظامی، انتخابات به یک صحنه‌آرایی نمایشی و مجلس برآمده از آن به مجلسی فرمایشی تبدیل شده است، مجلسی که حتا برای دفاع از حقوق خود و پیگیری اجرای مصوبات خود نیز ناتوان است و بارها و بارها از طرف دولت و رئیس آن مورد تحقیر قرار می‌گیرد و در مقابل تعديات به حقوق موکلانش دم برنمی‌آورد.



مقایسه مجلس کشورهای دموکراتیک با مجالس کشورهای استبدادی، تفاوت جایگاه آنها را به وضوح نشان می‌دهد و مشخص می‌کند مجلس در نظام فعلی کشور ما به کدام یک شباهت دارد. به خوبی می‌توان دریافت که در این مجلس، نه از نظر فرآیند انتخابات و نه از نظر قدرت و جایگاه تأثیرگذاری، هیچ شباهتی با مجلس‌های نظام‌های دموکراتیک، که بر اساس انتخابات آزاد تشکیل می‌شود، ندارد. اگر بخواهیم مورد مشابهی را در دیگر کشورها پیدا کنیم، مجلس امروز ما کاملاً مشابه مجلس دوران حُسنی مبارک است. بدون وجود مجلسی متشکل از نمایندگان واقعی و مدافع حقوق مردم، نه تنها احقاق حقوق از دست رفته مردم، بلکه جلوگیری از مفاسد بزرگی که اخیراً تنها نمونه‌هایی از آن - آن هم نه به طور کامل - انتشار یافته، امکان‌پذیر نیست.

با توجه به اهمیت جایگاه مجلس، تصمیم‌گیری در مورد انتخابات آتی واجد اهمیت فراوان است و باید با تأمل، ضرورت‌ها، شرایط و پیش‌نیازهای آن مورد بررسی قرار گیرد.

برخی از موضوع‌های مهم در این زمینه عبارتند از:

۱- انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸، که در واقع یک کودتای انتخاباتی بود، شکاف دولت-ملت را تشدید و حکومت را بیش از پیش با بحران مشروعیت روبه‌رو کرد. مشکل اصلی در انتخابات سال‌های اخیر، که در سال ۸۸ به اوج خود رسید، تصمیم صاحبان قدرت به تعیین نتیجه انتخابات قبل از اخذ رأی از مردم بود، که منجر به رویدادهای دوران انتخابات و خیرش جنبش سبز پس از آن شد. یادآوری بحران‌های پس از انتخابات سال ۸۸ از یک سو، ملال‌آور و از سوی دیگر، اجتناب‌ناپذیر است؛ ملال‌آور است، زیرا دامنه بحران‌ها در همه ابعاد آن به شکلی باورنکردنی تا اعماق جامعه نفوذ کرده است و غالب شهروندان، آن را به درجه‌ای تجربه کرده‌اند؛ اما اجتناب‌ناپذیر است، زیرا برای اصلاح این وضع خطیر و بحرانی، چاره‌ای جز یادآوری و نقد مستمر آن و تأکید بر حق حاکمیت بلامنازع مردم و پایان دادن به انحصار قدرت سیاسی وجود ندارد.

بسیار بعید به نظر می‌رسد که دست‌اندرکاران مدیریت کلان کشور تا بالاترین سطح از شدت و عمق بحران‌های جاری بی‌خبر باشند و از آن بعیدتر، این است که آنها ساده‌اندیشانه اظهارات تبلیغاتی خود مبنی بر ثبات و استقرار و مطلوب بودن وضع حاکمیت و جامعه را باور داشته باشند. فروپاشی اداره و مدیریت کشور اکنون به مرحله‌ای رسیده که فساد و سوء استفاده و آلودگی، مسأله‌ای عادی در ارکان حکومت شده و ارقام نجومی ۳۰۰۰ میلیارد تومان اختلاس، که تنها بخشی از یکی از تخلفات صورت گرفته است، بحث عادی امروز جامعه شده است. دولتی که ادعا می‌شد بهترین دولت یکصد ساله اخیر کشور است، تبدیل به فاسدترین دولت یکصد ساله اخیر و بلکه همیشه تاریخ ایران شده است و تنها راه حلی نیز که حامیان دیروز رئیس دولت تا کنون به کار گرفته‌اند، سرپوش گذاشتن بر این مفاسد و رسوایی‌ها و جلوگیری از اطلاع یافتن مردم و پرهیز از برخورد با عوامل اصلی آنها بوده است. زیرا شیوع این موارد به حدی است که:

«گر حکم شود که مست گیرند

در شهر هر آنکه هست گیرند»

از وقوع مفاسد اخیر نباید متعجب بود، زیرا دولتی که امانتدار رأی مردم نباشد و در انتخابات با رأی مردم آن‌چنان بازی کند، طبعاً امانتدار سرمایه‌های معنوی و مادی مردم هم نمی‌تواند باشد.

۲- یکی از مهم‌ترین مشکلات امروز کشور در عرصه‌های مختلف از جمله انتخابات، ورود نهادها و نیروهای نظامی و امنیتی به این عرصه‌هاست، که این نهادها قانوناً و عرفاً از ورود به آنها منع شده‌اند. تنها در نظام‌های استبدادی است که این‌گونه نهادها در امور سیاسی، اقتصادی، قضائی و امثال آن مداخله می‌کنند و هرچه استبداد در نظامی بیش‌تر و شدیدتر باشد، حضور نهادهای امنیتی و نظامی نیز در عرصه‌های مختلف بیش‌تر و پررنگ‌تر است. در کشور ما نیز سکاندار اصلی حوادث انتخابات سال ۸۸ و پس از آن، این نهادها بودند و هستند که حضور آنها همچنان ادامه دارد و فضای امنیتی سنگینی را بر کشور مستولی و سایه‌افکن کرده‌اند. این دخالت تنها به حوزه سیاسی محدود نمی‌شود، بلکه بخش عمده اقتصادی کشور نیز امروز در انحصار این نهادهاست. همچنین دستگاه قضا و قاضی، که طبق قانون اساسی باید مستقل باشد، هم تحت سلطه بی‌چون و چرای دستگاه نظامی و امنیتی است و احکام بی‌سابقه و سنگین دیکته‌شده توسط این نهادها، به وسیله این نهادها به امضای قضات مشخص تعیین شده به وسیله آنها می‌رسد. آرای صادرشده به وسیله این دادگاه‌ها پس از انتخابات سال ۸۸ آن‌چنان سنگین و از نظر حقوقی بی‌پایه و بدون مبناست که در صورت مقایسه با احکام دادگاه‌های نظامی زمان شاه، باعث روسفیدی آن دادگاه‌ها خواهد شد. این اقدامات، طبعاً قضات



سالم و خدمتگزار دستگاه قضائی را نیز بدنام می‌کند و دردناک‌تر اینکه این احکام ظالمانه به نام دین و قضاوت اسلامی صادر می‌شود و ظلم مضاعفی را بر اسلام تحمیل می‌کند.

بدون تردید تا زمانی که دخالت این نهادها در انتخابات ادامه داشته باشد، هرگز نمی‌توان انتظار برگزاری انتخابات آزاد و سالم و صیانت از آرای واقعی مردم را در کشور داشت.

۳- در آستانه شروع فرآیند انتخابات مجلس، واقعیت‌های امروز جامعه عبارت‌اند از:

- رهبران جناح منتقد حاکمیت یا در زندان خانگی و تحت شدیدترین کنترل‌ها و محدودیت‌ها هستند یا در بیرون زندان، از هرگونه حقی برای فعالیت محروم‌اند.

- فعالان و کنش‌گران سیاسی به طور بی‌سابقه‌ای در زندان به سر می‌برند.

- سایه سنگین شرایط امنیتی و دخالت نهادها و نیروهای امنیتی در همه جا سایه افکنده است، به طوری که اجازه یک اجتماع کوچک نیز داده نمی‌شود.

- از هرگونه فعالیت احزاب سیاسی جلوگیری می‌شود.

- سانسور شدید بر مطبوعات حاکم است، به طوری که حتا حق نام بردن یا چاپ خبر و عکس نخست‌وزیر سابق و رئیس مجلس و رئیس‌جمهوری سابق کشور را نیز ندارند.

- از آزادی بیان، تجمع‌ها و راهپیمایی برای منتقدان جز آرزویی باقی نمانده است.

بدون رفع این محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها و موارد مشابه آن، به هیچ وجه عقل سلیم نمی‌پذیرد که انتخابات پیش رو واجد حداقل‌های یک انتخابات سالم و آزاد خواهد بود و نمی‌توان باور کرد که حاکمیت فعلی از رویه قبلی خود خارج شده و قصد برگزاری انتخاباتی سالم و آزاد را دارد.

۴- خواسته اصلی جنبش سبز همواره تحقق حاکمیت بی‌چون و چرای ملت و حق مسلم آنها برای داشتن انتخاباتی کاملاً آزاد و سالم و وظیفه و تعهد حاکمان به برگزاری چنین انتخاباتی بوده و هست. اعتراض‌های پس از انتخابات ۸۸ نیز به دلیل عدم پای‌بندی حاکمیت به عهد و میثاق‌ها و تعهدات خود و خدشه‌دار کردن آن انتخابات بود.

امروز نیز باید به این اصل توجه داشت که راه منطقی هرگونه اصلاح در وضعیت فعلی کشور پافشاری بر انتخابات آزاد و سالم و تحقق شعارهای اصلی انقلاب: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، و پیشرفت و حاکمیت ملی است.

انتخابات آزاد نیز متحقق نمی‌شود مگر اینکه شرایط برگزاری آن را مسئولین فعلی جمهوری اسلامی محقق کنند. حداقل این شرایط، آزادی رهبران جنبش سبز آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد و همچنین تحقق شرایط مطرح‌شده از سوی رئیس‌جمهوری سابق، آقای سید محمد خاتمی، و نیز پایان دادن به فضای امنیتی کشور است.

متأسفانه تا کنون هیچ علامتی دال بر اینکه حاکمیت قصد پذیرش موارد یادشده و برگزاری انتخاباتی قابل قبول را دارد، مشاهده نمی‌شود. ما امیدواریم این روند تغییر کند، ولی در صورت تداوم این روند ناسالم، همه دلسوزان کشور و علاقه‌مندان به حاکمیت مردم باید به این نکته توجه داشته باشند که حاکمان فعلی و به خصوص نهادهای اطلاعاتی و امنیتی، ممکن است که برخی از چهره‌ها و افراد را به شیوه‌های مختلف تحت فشار قرار دهند که در انتخابات، نامزد شوند و تلاش کنند در طیف گسترده جنبش سبز و اصلاح‌طلبی تفرقه ایجاد کنند و تا آنجا که می‌توانند افرادی را به عنوان «اصلاح‌طلب خودی» به سمت خود جلب کنند تا سناریوی انتخابات نمایشی خود را تکمیل کنند و اقلیتی کوچک را در مجلس آینده شکل دهند.

اما صلاح جنبش سبز و جریان اصلاح‌طلب در این است که در صورت برگزاری انتخابات سالم و آزاد، به طور یکپارچه از آن استقبال کنند و در صورت ناسالم بودن آن، انسجام خود را حفظ کرده، علی‌رغم فشارهای مختلف احتمالی، همگی مراقب باشند و وحدت و یکپارچگی فعلی خود را مخدوش نکنند و با داشتن برنامه‌ای منسجم و واحد، اجازه ندهند که تبدیل به عامل مشروعیت‌بخش انتخاباتی ناسالم و غیرقانونی شوند.



۵- علاقه‌مندان و حامیان جنبش سبز در سطوح مختلف جامعه به خوبی می‌دانند که انتخابات آتی و نحوه مواجهه با این رویداد سیاسی، در هر حال، گامی است در جهت هدف نهایی این جنبش، که همانا تحقق حق انتخاب آزاد شهروندان در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی است. جنبش سبز پروژه‌ای قدرت‌طلبانه و محدود به یک طبقه یا قشر و جریان خاص نیست، بلکه مسیر روشنی است که مقصد را در تضمین دموکراسی در ایران برای همیشه و همه دانسته، توسعه و رفاه را جز از این راه، دست‌یافتنی نمی‌داند.

عرصه مبارزه سیاسی در جنبش سبز، جریان روزمره زندگی است، از این رو اتخاذ هر موضع سیاسی در قبال انتخابات آتی مجلس، متضمن این تاکتیک است که فعالان جنبش سبز، عرصه سیاسی را به فرصتی مغتنم برای طرح مطالبات خود و به ویژه تعیین شرایط یک انتخابات آزاد، سالم و مؤثر و تأکید بر حق مسلم مردم در برگزاری تجمع‌ها و بیان اعتراض‌های خویش بدل کنند. جنبش سبز، آغازی انتخاباتی داشته و طبعاً با توجه به عمق و گستره آن، سناریوهای امنیتی و اقتدارگرایانه برای اجرای نمایش‌های شکست‌خورده انتخاباتی را هرگز نخواهد پذیرفت.

۶- در چنین شرایطی ما امضاءکنندگان این بیانیه، یک بار دیگر از سر خیرخواهی به مسؤولان جمهوری اسلامی در هر رده توصیه می‌کنیم به جای تکیه بر نهادها و نیروهای امنیتی و نظامی و قرار دادن آنها در برابر مردم، تکیه‌گاه خود را مردم، که ولی‌نعمت این نظام و از نظر حقوقی، فوق حاکمیت هستند، قرار دهند و طریق تواضع، صداقت و اعتماد با آنها را در پیش گیرند و با اجرای بی‌تنازل قانون اساسی و حق حاکمیت ملی، انتخابات پیش روی مجلس را زمینه‌ای برای جبران مافات و برقراری تعاملی صحیح با ملت بدانند.

تحولات منطقه، تحولاتی عبرت‌آموز است؛ کشورهایی که سال‌های طولانی استبداد متکی بر نیروهای نظامی و امنیتی را تجربه کرده بودند، در نهایت و علی‌رغم میل رهبرانشان، در مقابل اراده ملت‌هایشان تسلیم شده و امروز به سمت دموکراسی و انتخابات آزاد حرکت کرده‌اند و نوید نظام‌های دموکراتیک را می‌دهند. در حالی که این تحولات، بشارت‌دهنده پایان دوران نظام‌های استبدادی در منطقه بوده، امروز روند حاکمیت در ایران، جهتی کاملاً معکوس یافته است.

همچنین این موضوع بسیار مهم را نیز نباید فراموش کرد که متأسفانه در عرصه خارجی، هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح بین‌المللی، کشور ما هر روز با مضیقه و تهدیدهای جدید و بیش‌تری مواجه می‌شود که موارد اخیر آن بسیار خطیر و در حد بی‌سابقه‌ای نگران‌کننده است. مسؤولان فعلی کشور، که باید پاسخگویی شرایط و وضعیت امروز و پیامدهای فردای آن باشند، توجه کنند که تنها راه رفع تهدیدهای خارجی، اعتماد و تکیه بر مردم و برگزاری انتخاباتی آزاد و پرشور و با حضور واقعی و نه ادعایی همه اقشار و سلايق و گرایش‌های موجود جامعه است.

برگزاری انتخابات نمایشی و انحصارطلبانه و مهندسی‌شده و محروم ساختن بخش عظیم مردم از رقم زدن سرنوشت خود، حاصلی جز ویران کردن پایه‌های مردم‌سالاری و مشروعیت و اقتدار نظام سیاسی و هموار کردن راه به روی تهدیدکنندگان خارجی و آسیب‌پذیر ساختن کشور در بر ندارد. انتخابات نمایشی، حتا اگر همچون نمایش انتخاباتی صدام، ادعای حضور ۹۹ درصدی مردم را نیز به یدک بکشد، هرگز رافع و بازدارنده تهدیدات خارجی نخواهد بود و نمی‌تواند بدیلی برای انتخابات آزاد باشد.

ما امضاءکنندگان این نامه تأکید می‌کنیم که نگران سرنوشت آینده کشور، به ویژه ملت مظلومی هستیم که اهداف و دستاوردهای انقلاب عظیم ۵۷ را از دست رفته و کشورش را در معرض تهدیدهای بی‌سابقه می‌بیند. ما ضمن هشدار در مورد عواقب روند جاری، با توکل و استمداد از خداوند متعال، امیدواریم این آخرین فرصت بازگشت و اصلاح، مغتنم شمرده شود.

اسامی امضاءکنندگان که به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است:

- ۱- بهمن احمدی امویی
- ۲- حسن اسدی زیدآبادی
- ۳- جواد امام
- ۴- مسعود باستانی
- ۵- عماد بهاور
- ۶- سید علیرضا بهشتی شیرازی
- ۷- سید مصطفی تاج‌زاده
- ۸- علی جمالی



- ۹- امیر خرم
- ۱۰- بابک داشاب
- ۱۱- محمد داوری
- ۱۲- مجید دری
- ۱۳- امیرخسرو دلیرثانی
- ۱۴- علیرضا رجایی
- ۱۵- عبدالله رمضان‌زاده
- ۱۶- عیسی سحرخیز
- ۱۷- داود سلیمانی
- ۱۸- محمد سیف‌زاده
- ۱۹- قاسم شعله‌سعدی
- ۲۰- اسماعیل صحابه
- ۲۱- کیوان صمیمی
- ۲۲- فریدون صیدی راد
- ۲۳- فیض‌الله عرب سرخی
- ۲۴- محمدفرید طاهری قزوینی
- ۲۵- مهدی فروزنده‌پور
- ۲۶- سیامک قادری
- ۲۷- ابوالفضل قدیانی
- ۲۸- محسن محقق
- ۲۹- مهدی محمودیان
- ۳۰- محمدجواد مظفر
- ۳۱- محمدرضا معتمدنیا
- ۳۲- علی ملیحی
- ۳۳- عبدالله مؤمنی
- ۳۴- محسن میردامادی
- ۳۵- بهزاد نبوی
- ۳۶- ضیا نبوی

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## بیانیه بیش از ۱۲۰ روشنفکر ایرانی در مورد هشدار نسبت به وقوع جنگ و مسائل روز، ۱۶ آبان ۱۳۹۰

**این حکومت چه بسیار ستمگری‌ها را به نام دین توجیه نموده، و چه فراوان معامله‌های غیرقانونی و زینبار را با پرده‌پوشی انجام داده است**

**بی‌پایگی منطقی و بی‌محتوایی ادعاهای فریبنده دستگاه ولایت فقیه اکنون بیش از هر زمان دیگر برملا گشته است**

**مبادا تشبث به مقولاتی همچون دخالت بشردوستانه و حمایت از دموکراسی، دستمایه اقدامات ضد ایرانی و جنایت‌های غیرانسانی قرار گیرد**

**ما با تهاجم نظامی به کشورمان ایران، به هر مستمسک که باشد، از جمله بهانه نگرانی از ماجراجویی‌های نامسئولانه رژیم در فعالیت‌های هسته‌ای، مخالفیم**

**صدای اعتراض به سیاست سرکوب و اختناق جمهوری اسلامی از همه جا از درون و برون ایران برمی‌خیزد**

در هفته‌های اخیر، امواج نگران‌کننده‌ای از چند سو برخاسته، و تهدید ایران به حمله نظامی باز در دستور کار قرار گرفته و بعضی مقامات دولت آمریکا، اسرائیل، انگلستان، بعضی دول دیگر، و حتا شماری از مخالفان حکومت ایران، در تأیید چنان تهاجمی سخنان فاقد دقت و دور از تدبیر ابراز کرده‌اند. تحولات مهم و دوران‌ساز موسوم به «بهار عرب»، به‌ویژه سرانجام عبرت‌آموز دیکتاتور لیبی و نظام تبعیض‌محور او، که با مداخله مستقیم و عملیات نظامی ناتو محقق گشت، اینک کسانی را بدین طمع انداخته است تا رهایی ایران از دست نظام ستمگر فقیه‌سالار را در اجرای سناریوی مشابه بچیند. چنین سخنان و اقدامات نامسئولانه‌ای خطر عظیمی را متوجه ملت و مملکت ایران می‌سازد، و مایه نگرانی ماست. ما امضاءکنندگان این نامه، گروهی از کوشندگان راه آزادی و مدافعان حقوق بشر، خواهان گذار به دموکراسی در ایران، و برپایی حاکمیت برآمده از انتخابات عمومی و آزاد در راستای تأمین حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی همه ایرانیان هستیم، و امید می‌بریم تا در آینده‌ای نزدیک، نظامی در ایران قوام یابد که تمامی مردم ایران، زنان و مردان، از هر قوم، زبان و دین و باوری، بتوانند به شیوه برابر در اداره آن مشارکت آزادانه و حضور مؤثر داشته باشند. نظامی که نیمی از جمعیت کشور- زنان- را با تبعیض‌های ناروا از حقوق اساسی و برابر محروم نسازد. ما راه رسیدن به این خواسته را التزام اکید به حق حاکمیت ملی، حفظ تمامیت ارضی ایران، و استیفای همه‌جانبه حقوق مردم می‌دانیم.

رفتار جمهوری اسلامی ایران در عمر سی و اند ساله‌اش خلاف این بوده است: از مجازات شتابزده سران رژیم پیشین، بدون رعایت موازین قضائی، سرکوبی اقلیت‌های قومی و مذهبی، نقض معاهدات بین‌المللی، شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی، تداوم عامدانه جنگی ویرانگر، حذف برنامه‌ریزی شده معارضان داخل و خارج از کشور، تا گسترش تروریسم دولتی. دستگاه دیکتاتوری ولایت فقیه اعمال ضد بشری و خلاف اخلاق را همواره در لفاف ایدئولوژیک فرو پیچیده، و مشی مسئولیت‌گریزی را در سایه شعارهای مزورانه پیش برده است؛ این حکومت چه بسیار ستمگری‌ها را به نام دین توجیه نموده، و چه فراوان معامله‌های غیرقانونی و زینبار را با پرده‌پوشی انجام داده است.

بی‌پایگی منطقی و بی‌محتوایی ادعاهای فریبنده دستگاه ولایت فقیه اکنون بیش از هر زمان دیگر برملا گشته است، و فساد مالی لایه‌های حاکمیت برخی از وفاداران به نظام حاکم را هم نگران کرده است. اینک این رژیم تنها از راه اِرعاب و اختناق، به پشتوانه زندان و شکنجه می‌کوشد قدرت‌نمایی کند. دور نیست روزی که ایرانیان، کابوس ظلم و جهل را از سر بتاراندند، و با همدلی و همقدمی، کشورشان را به جایگاهی شایسته در عرصه جهان برسانند. تقارن این فرصت تاریخی در ایران با تحولات دوران‌ساز منطقه البته مایه امیدواری فراوان و نیز موجب فراخوان به تدبیر و عقلانیت هر چه بیش‌تر است.



ما امضاءکنندگان این نامه نگرانیم که مبدا تشبث به مقولاتی همچون دخالت بشردوستانه و حمایت از دموکراسی، دستمایه اقدامات ضد ایرانی و جنایت‌های غیرانسانی قرار گیرد. مبدا مفاهیم والا و آرمانی مانند دموکراسی، و کمک‌های بشردوستانه و حقوق بشر، نقاب قدرت‌پرستی و منفعت‌جویی عده‌ای قرارگیرد تا باز به ایران و ایرانی لطمه وارد سازند و کشور را به تباهی بیش‌تر بکشانند.

ما امضاءکنندگان این نامه معتقدیم، و از سر مسؤولیت انسانی اعلام می‌کنیم که کمک‌های بشردوستانه و دموکراسی از دهانه توپ در نمی‌آید؛ کمک‌های بشردوستانه و دموکراسی را موشک‌های هدایت‌شده ارمغان نمی‌آورد؛ کمک‌های بشردوستانه و دموکراسی از شکم هواپیمای بمب‌افکن بر سر مردم فرو نمی‌ریزد؛ کمک‌های بشردوستانه و دموکراسی را طیاره‌های بدون سرنشین کنترل از راه دور شلیک نمی‌کند. ما با تهاجم نظامی به کشورمان ایران، به هر مستمسک که باشد، از جمله بهانه نگرانی از ماجراجویی‌های نامسئولانه رژیم در فعالیت‌های هسته‌ای، مخالفیم. البته بهتر آن است که همه سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی یکسره از منطقه جمع‌آوری و خنثی شود. خیرخواهان مردم، از جمله حاملان و حامیان راستین دموکراسی برای ایران، خواه امروز درون مرزهای جغرافیایی کشور باشند، خواه بیرون از آن، همصدا و همدرد با همه مردمند، و هرگز رضایت نمی‌دهند به حمله نظامی به ایران، به کشتن هزاران تن از آحاد ملت، و به تخریب زیرساخت‌هایی که در طی چندین نسل گام به گام با تحمل هزینه‌های گزاف ایجاد شده است.

صدای اعتراض به سیاست سرکوب و اختناق جمهوری اسلامی از همه جا از درون و برون ایران برمی‌خیزد. شایسته نیست گردهمایی یا تشریک مساعی مخالفان رژیم، به کمک بیگانگان سازماندهی گردد، یا در چارچوب منافع و مقاصد دولت‌های خارجی پیش رانده شود. فعالیت‌ها نباید پشت درهای بسته بریده از نظارت مردم و مشارکت مستقیم تمامی نیروهای اوپوزیسیون، که برای تحقق دموکراسی و حقوق بشر در ایران مبارزه می‌کنند، پنهان بماند.

ما امضاءکنندگان این نامه، با پرهیز از افتادن به دام دوگانه مغلطه‌آمیز «با رژیم ولایت فقیه یا خاورمیانه جدید»، از همگان می‌خواهیم تا در این برهه سرنوشت‌ساز، هم نسبت به سرکوبگری رژیم هم نسبت به خطر تهاجم نظامی بیگانگان هشیار باشند و هشدار دهند. به ملاحظه مصلحت کشور به حکومت جمهوری اسلامی اکیداً توصیه می‌کنیم در جهت رفع ابهام از برنامه هسته‌ای کشور با آژانس انرژی اتمی و ناظران بین‌المللی همراهی کند تا دلیلی برای تهدید به جنگ و ویرانی باقی نماند. از پژوهندگان آزاده می‌خواهیم تا هم فساد گسترده دستگاه ولایت فقیه را افشا کنند، هم نتایج ویرانگر نظامیگری جهانی را.

## امضاءکنندگان:

یرواند آبراهامیان، شجاع آذری، سیروس آرین‌پور، داریوش آشوری، حمید احمدی، رضا افشاری، مهران ادیب، ابوالفضل اردوخانی، زینت اسماعیل‌زاده، رضا اغنمی، محمدجواد اکبرین، بابک امیرخسروی، نوشابه امیری، ابراهیم خلیفه‌سلطانی، فریبا امینی، محمد امینی، مهدی امینی، عبدالعلی بازرگان، گلبرگ باشی، منیره برادران، محمد برقی، نسرین بصیری، رضا بورقانی، بهروز بیات، فرزانه بذریور، حمید بهشتی، کورش پارسا، سیاوش پارساژاد، شهرنوش پارس‌پور، اکرم پدram‌نیا، علی پارسا، امیر پیشداد، شهرام تهرانی، اسدالله تیورچی، محمد جلالی، رامین جهانبگلو، بهرام چوبینه، رضا حاجی، هوشنگ حسن‌یاری، فاطمه حقیقت‌جو، حمید حمیدی، محسن حیدریان، مهدی خانابا تهرانی، حمید دباشی، پرویز دستمالچی، مهران راد، مصطفی رخ‌صفت، محسن رضوانی، علی رضایی، سعید رهنما، محمد رهبر، مینا زند، ماندانا زندیان، حمید زنگنه، حمید سالک، بهروز ستوده، فرج سرکوهی، محمد سهیمی، جلال سرفراز، علی شاکری، احمد شاکری، معصومه شفیعی، پرویز شوکت، محمد صابر، شهلا صالح‌پور، احمد صدری، محمود صدری، فرهاد صوفی، اشکبوس طالبی، رضا علیجانی، نورالدین غروی، رضا فانی یزدی، حسین فروزین، پرستو فروهر، منصور فرهنگ، پویان فخرایی، کامبیز قائم‌مقام، محسن قائم‌مقام، حسین قاضیان، فیروز قریشی، مصطفی قهرمانی، سام قندچی، مرتضی کاظمیان، عبدی کلاتری، مهرانگیز کار، عزیز کراملو، علی کشتگر، حسین کمالی، حمید کوثری، آزاده کیان، تقی کیمیایی اسدی، مهدی گرامی، ایرج گرگین، اکبر گنجی، رضا گوهرزاد، عبدالکریم لاهیجی، بهمن مبشری، ملیحه محمدی، مرتضی محیط، فرخنده مدرس، عباس معروفی، رضا معینی، حسن مکارمی، علی‌اکبر مهدی، هایده مغیثی، محمدعلی مهرآسا، همایون مهمنش، زیبا میرحسینی، یاسر میردامادی، رضا نافع، شیرین نشاط، اصغر نصرتی، مهدی نوربخش، محمدرضا نیکفر، بهمن نیرومند، سهیلا وحدتی، پروین وفایی، نادر هاشمی، عطا هودشتیان، حسین هوشمند، یوسف یزدی.



\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/44750>



## «اخلاق، سیاست و انتخابات»؛ محمد ملکی، ۵ آذر ۱۳۹۰

**تا این قانون اساسی و اختیارات فوق قانون ولی فقیه وجود دارد، انجام یک انتخابات آزاد در ایران امکان‌پذیر نیست**

**برای رسیدن به انتخابات آزاد، باید به جای چشم‌داشت به مرحمت حکومت، اراده ایستادگی برای تغییر ساختاری داشت**

باید مردم ما به ویژه نسل جوان و دانشجویان با درس‌آموزی از گذشته، عدم شرکت در انتخابات نمایشی را به یک تحریم فعال و هدفمند تبدیل کنند. مردم و معترضین به چنین انتخاب‌هایی که سه دهه در نظام ولایی تجربه شده، باید با هوشیاری و ایستادگی خود این پیام را به حکومت‌گران و ذوب‌شدگان در ولایت و آنها که آرزوی بازگشت به «دوران طلایی» دارند، برسانند که با اعتراض و تحریم فعال انتخابات، نشان می‌دهیم که فقط در یک انتخابات آزاد، عادلانه و سالم که با حضور نمایندگان تمامی ایرانیان برگزار شود، شرکت خواهیم کرد

بسم الحق

### اخلاق، سیاست و انتخابات

#### قسمت نخست، رفراندوم تغییر نظام

#### نظری به انتخاب‌های انجام شده در نظام ولایی

این روشنگری را به نسل سوم تقدیم می‌کنم.

آن روزها که من و دوستانم به نام روشنفکران مذهبی، جوانان نسل اول انقلاب را به راهپیمایی و تلاش برای ساقط کردن نظام شاهی با شعار «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» دعوت و تشویق می‌کردیم و رهبری آقای خمینی را چشم‌بسته پذیرفته بودیم و هرگز از حافظه تاریخی خود در نقش روحانیت پس از انقلاب مشروطه تا آن زمان (۱۳۵۷) بهره نگرفتیم، آیا می‌دانستیم و به این مسأله فکر کرده بودیم که برداشت آقای خمینی و روحانیون پیرو او، از کلمات «آزادی» و «استقلال» به‌ویژه «جمهوری اسلامی» چیست؟

من به عنوان فردی که نقشی در انقلاب داشتم، پس از ۳۳ سال اعتراف می‌کنم، نه! راستی چرا من که شاهد صحنه‌های تکان‌دهنده‌ای چه در کمیته استقبال و چه در روز ورود آقای خمینی در فرودگاه مهرآباد بودم، از خودم نپرسیدم، مگر تو شاهد یکه‌تازی‌ها و انحصارطلبی‌ها و وتو کردن‌های تصمیمات کمیته‌ها به‌ویژه کمیته برنامه‌ریزی استقبال در مدرسه رفاه از سوی چند روحانی (مانند آقای مطهری) نبودی؟ مگر تو شاهد صحنه ورود آقای خمینی به سالن فرودگاه و محاصره کردن او از سوی روحانیون حاضر در آنجا که منجر به جدایی آقای طالقانی از دیگر روحانیون و پناه بردن او به گوشه‌ای شد، نبودی؟ مگر تو شاهد صحنه‌هایی این‌چنین که همه نشان‌دهنده انحصارطلبی و خرافه‌گرایی روحانیون و اطرافیان آقای خمینی بود، نبودی؟ پس چه شد که چشم بر همه وقایع پیش از رفراندوم تغییر نظام بستنی و یک بار فکر نکردی جمهوری اسلامی یعنی چه و از شکم آن چه چیزی بیرون خواهد آمد؟ چرا وقتی بزرگانی از نویسندگان، شخصیت‌ها، اپوزیسیون، زنان، اقوام ایرانی، اقلیت‌های مذهبی و... این سؤال را مطرح کردند که مقصود از جمهوری اسلامی چه نوع نظام حکومتی است، کسی به آنها جواب صریح و قانع‌کننده نداد تا بالأخره آقای خمینی مجبور شد به قول خودشان «خدعه» کند و بگوید: در جمهوری اسلامی ظلم نیست، فقیر و غنی وجود ندارد... همه ما از حقوق برابر



برخورداریم... در اسلام اختناق نیست، برای همه طبقات آزادی وجود دارد... من وعده می‌دهم که اسلام برای همه کار درست می‌کند و زندگی شما را مرفه می‌کند. (اطلاعات، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸).

چرا ما روشنفکران مذهبی این شعارها را پذیرفتیم و به پای صندوق‌های رأی رفتیم و به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد رأی دادیم؟ راستی چرا؟ و امروز پس از گذشت ۳۳ سال در مورد آنچه بر سر کشور ما و جوانان ما و نسل اول و دوم و سوم انقلاب آمده چه جوابی می‌توانیم داشته باشیم؟ جز آنکه به آنها بگوئیم ما چشم‌پسته حرکت کردیم، شما چشم‌های خود را باز کنید، تاریخ را بشناسید از حوادث گذشته درس بگیرید و به‌خصوص با بهره‌گیری از منابع صحیح و واقعی، گذشته را چراغی سازید برای دیدن راه آینده.

هموطنان، عزیزانم:

می‌خواهم برای درس‌آموزی از گذشته، این روزها که باز گروهی می‌خواهند با نامه‌پراکنی‌ها تنور انتخابات را گرم کنند، به حقایقی که در اولین انتخاباتی که در نظام ولایتی صورت گرفت، اشاره‌ای داشته باشم، تا ببینیم ریشه مشکل امروز ما از کجاست. می‌دانید پس از سقوط نظام شاهی و برپایی نظام ولایتی رفراندوم تغییر نظام در تاریخ ۱۰ و ۱۱ فروردین سال ۱۳۵۸ یعنی ۴۸ روز بعد از اعلام پیروزی! (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) انجام شد. فکر می‌کنید در نظامی که خود را یک نظام اخلاقی و مذهبی معرفی می‌کرد، اولین مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) چگونه برگزار شد؟ واقعیت‌های تاریخی می‌گوید در این به اصطلاح همه‌پرسی از مردم، نه از اخلاق خبری بود و نه از صداقت و نه از آنچه مردم به نام مذهب می‌شناختند. به اظهار نظرهای چند نفر از بزرگان هنگام رأی دادن دقت فرمائید:

آیت‌الله خمینی گفت: «در حکومت اسلامی همه به حقوق خود می‌رسند.» (کیهان، ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳)

مهندس بازرگان نخست‌وزیر گفت: «تمام آزادی زنان تضمین شده است.» (همان منبع، ص ۳)

دکتر کریم سنجابی وزیر خارجه گفت: «جمهوری اسلامی بر اساس دموکراسی و ملیت برپا می‌شود.» (همان منبع، ص ۳)

آیت‌الله گلپایگانی گفت: «اسلام تمام مشکلات اجتماعی و اقتصادی جهان را حل می‌کند.» (همان منبع، ص ۳)

در مورد قول‌های این مردان، که در آن دوران، همگان آنها را بزرگان اخلاق و سیاست می‌دانستند، خود قضاوت کنید. و اما از معلمین اخلاق آن هنگام که به سیاست ورود کردند و به قدرت نزدیک شدند، هنگام اعلام نتیجه همه‌پرسی که امانتی بود از سوی مردم در دست آنها نمی‌توان سخن نگفت و آن را به فراموشی سپرد. چه در آن روزها تخم آنچه ما امروز بعد از قریب ۳۳ سال درو می‌کنیم کاشته شد.

چند روز پس از رفراندوم، روزنامه اطلاعات در صفحه اول خود با تیتراژ درشت و به یاد ماندنی و از قول احمد نوریخ، مسئول ستاد مرکزی رفراندوم در وزارت کشور، اعلام کرد طبق آمار وصولی که بر اساس استخراج و تلفنگرام از سراسر کشور به وزارت کشور رسیده است، ۲۰ میلیون و ۲۸۸ هزار و ۲۱ نفر در سراسر کشور در رفراندوم جمهوری اسلامی شرکت کرده‌اند. از این عده ۲۰ میلیون و ۱۴۳ هزار و ۵۵ نفر به جمهوری اسلامی رأی «آری» و ۱۴۰ هزار و ۹۶۶ نفر رأی «نه» داده‌اند. وی افزود: واجدین شرایط برای رأی دادن در کشور حدود ۲۲ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر برآورد شده بود (روزنامه اطلاعات، ۱۵ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱). مهندس بازرگان نخست‌وزیر هم در یک پیام رادیو تلویزیونی در تأیید این سخنان گفت: «نتیجه رفراندوم را به همه ملت ایران تبریک می‌گویم... از ۲۲ میلیون نفر ۱۶ سال به بالا، ۲۰ میلیون و ۲۸۸ هزار نفر طبق ارقامی که امروز از وزارت کشور دادند، در رفراندوم شرکت کردند یعنی ۹۹/۵ درصد مردم ایران که مشمول این عمل بودند شرکت کردند، شاید بتوانم بگویم در دنیا چنین مشارکتی در هیچ امر رفراندوم و انتخاباتی که در ممالک دموکراتیک صورت می‌گیرد هیچ‌وقت صورت نگرفته است، از این ۲۰ میلیون و ۱۴۷ هزار که شرکت کردند ۹۹ درصد جواب «آری» دادند و کم‌تر از یک درصد مخالفت با جمهوری اسلامی کردند و رأی مخالف دادند» (روزنامه اطلاعات، ۱۶ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳).

پیش از آنکه به آمارهای رسمی دیگر پردازیم، بهتر است در همین جا یک حساب سرانگشتی بکنیم تا معلوم شود این عدد ۹۹/۵ درصد از کجا آمده است. گفته شد از ۲۲ میلیون نفر واجد شرایط رأی دادن، ۲۰ میلیون نفر در رفراندوم شرکت کرده‌اند (ارقام ریز حذف شده). اگر از ۲۲ میلیون، ۲۰ میلیون رأی داده باشند، درصد رأی‌دهندگان می‌شود حدود ۹۱ درصد. پس باید به مردم پاسخ داده می‌شد رقم غیرواقعی ۹۹/۵ از کجا آمده است؟ (در اینجا باید تأکید کنم که من در این مطلب و مطالب مشابه به بررسی تاریخ می‌پردازم و در آن اشتباهات خود و یاران و همفکرانم را نادیده نمی‌گیرم. اما این مسأله به هیچ وجه بر ارادت من نسبت به شخصیت مهندس بازرگان خدشه‌ای وارد نخواهد کرد.)



اما مهم‌تر از این ایرادات، بی‌توجهی به آماری است که بعضی از دست‌اندرکاران انتخابات و شخصیت‌ها داده‌اند که چند نمونه از آنها را در اینجا می‌آورم. وزیر کشور اعلام کرد «۲۴ میلیون نفر می‌توانند در فروردین رأی دهند» (روزنامه کیهان، ۷ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱). دکتر صادق طباطبائی معاون سیاسی و اجتماعی وزارت کشور گفت: «تعداد افراد واجد شرایط دادن رأی در سطح کشور با در نظر گرفتن جمعیت ۳۳ میلیونی ایران که جزو کشورهایی است که جمعیت آن بسیار جوان است، خیلی کم‌تر از ۲۴ میلیون نفر است، چه قسمت وسیعی از این جمعیت را افراد زیر ۱۶ سال تشکیل می‌دهند. (اطلاعات، ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸)؛ و حجت‌الاسلام دکتر مفتاح که از روحانیون سرشناس بود، در رابطه با سخنان وزیر کشور گفت: «با احتمال قریب به یقین می‌توان گفت که مجموع کسانی که می‌توانند رأی بدهند رقمی بین ۱۰ تا ۱۲ میلیون نفر را تشکیل می‌دهد» (همان منبع)؛ مهندس عباس امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت، یک روز قبل از فروردین و بعد از جلسه هیأت دولت در جمع خبرنگاران حاضر شد و در پاسخ یکی از خبرنگاران گفت: «بر اساس آخرین سرشماری ۱۸ میلیون و ۷۹۸ هزار و ۲۰۰ تن از جمعیت ایران بالای ۱۶ سال هستند و بر اساس تجربه معمولاً ۶۰ تا ۶۵ درصد افراد واجد شرایط اقدام به دادن رأی می‌کنند که تعداد آنها بالغ بر ۱۲ میلیون خواهد شد» (کیهان، ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، ص ۵). روز دوم فروردین، روزنامه اطلاعات در چاپ دوم خود نوشت «وزارت کشور اعلام کرد که جمعاً ۱۵ میلیون نفر سن زیر ۱۶ سال دارند که نمی‌توانند حق رأی داشته باشند، ۴ میلیون نفر در ارتفاعات زندگی می‌کنند، که فراهم کردن وسایل برگزاری فروردین برایشان میسر نیست و از سوی دیگر، فراخوان آنها به شهرها و مراکز اخذ رأی نیز محدود است؛ یک میلیون نفر هم سن بالای هفتاد سال دارند که به علت کهولت و ضعف نمی‌توانند رأی بدهند.» (اطلاعات، ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، ص ۴).

حال این ضد و نقیض گوئی‌ها و آمار واجدین شرایط رأی دادن از ۲۲ میلیون تا ۱۰-۱۲ میلیون نفر را با اعلام بسیاری از گروه‌های قومی و سیاسی بر عدم شرکت در فروردین، در کنار هم بگذارید تا متوجه شویم در اولین مراجعه به آراء عمومی از سوی معلمین اخلاق که وارد سیاست شده بودند، چه ملغمه‌ای به دست می‌آید و چند روز پس از انقلاب، چگونه به مردم اطلاعات غیرواقعی دادند و اعلام کردند ۹۹/۵ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند. البته وقتی سخنگوی وزارت کشور اعلام می‌کند «کسانی که به هر علتی شناسنامه خود را در دست ندارند و یا شناسنامه آنها مفقود شده است می‌توانند با در دست داشتن کارت شناسائی معتبر از سازمان یا وزارتخانه خود در انتخابات شرکت کنند و رأی بدهند، همچنین کارگران کارخانه‌ها و یا کارگاه‌هایی که شناسنامه خود را همراه نداشته باشند، با در دست داشتن تعهد کتبی از صاحب کارخانه یا استادکار خود می‌توانند در انتخابات شرکت کنند» (کیهان، ۹ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸)، معلوم است چنین دستورالعملی چند روز قبل از فروردین چه آشفتگی و تقلباتی را در انتخابات موجب خواهد شد.

حال بی‌مناسبت نمی‌دانم جریانی را که خود شاهد آن بوده‌ام در اینجا بیاورم، تا از آنچه در اولین همه‌پرسی در نظام ولایتی رخ داد، نسل سوم انقلاب که از نتایج انتخابات سال ۸۸ شگفت‌زده شد و قیام کرد و به خیابان‌ها ریخت، بهتر و بیش‌تر آگاه گردد. من در فروردین سال ۵۸ مسؤول شعبه اخذ رأی بیمارستان شهدای تجریش بودم، نزدیک ظهر یکی از بچه محل‌هایم که نسبتی هم با ما داشت و فردی تحصیل‌کرده و دبیر یکی از مدارس شمیران بود، سراسیمه به محل اخذ رأی مراجعه کرد تا رأی بدهد. از او شناسنامه و مدارک خواستیم، خندید و گفت: ای بابا من تا این ساعت در بیش از ۱۰ حوزه رأی داده‌ام!! من و همسر و دیگر اعضاء حوزه رأی‌گیری شوکه شدیم. راستی با آگاه شدن از چنین تقلباتی نباید به نام حافظ رأی مردم عکس‌العمل نشان می‌دادیم. عکس‌العمل ما چه بود؟ هیچ! چون می‌خواستیم جمهوری اسلامی برپا شود، اما به چه قیمتی؟! جواب آن را امروز نسل سوم انقلاب با پوست و گوشت و تمام وجود احساس می‌کند. بگذارید شرمگینانه بگویم ما در جریان انقلاب و فروردین و انتخابات مجلس «خبرگان» که در نامه بعد به آن می‌پردازم و در این سه دهه به علت تسلیم شدن به احساسات و ناآگاهی و عدم شناخت، دچار تقصیر فراوان شدیم و آنچه نسل دوم و سوم انقلاب کشیدند و می‌کشند، بار آن بر دوش کسانی است که از روز اول در برابر دروغ و خدعه و فریبکاری با سکوت خود اساس ظلم را بنا کردند، که امروز باید در برابر خدا و خلق جوابگو باشند که چرا در این خلافت‌کاری شرکت کردند و یا سکوت نمودند. ما امروز باید بعد از گذشت ۳ دهه جوابگوی اعمال، بی‌توجهی‌ها، سکوت و ندانم‌کاری‌های خود باشیم. اعمالی که خشت بنای انتخاب‌های بعدی از جمله انتخابات سال ۸۸ را، که موجب طغیان مردم شد و آن همه کشتار و به زندان رفتن و شکنجه معترضین را موجب شد. امروز وقتی قانون اساسی جمهوری اسلامی را باز می‌کنیم، در همان اصل اول آثار آن بد اخلاقی‌ها و خلافت‌کاری‌ها و جابه‌جا کردن ارقام و اعداد و عدم صداقت حاکمیت با مردم را می‌بینیم. در این اصل آمده است:

«اصل اول: حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، بر اساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود به رهبری مرجع عالیقدر تقلید حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین ماه یک‌هزار و سیصد و



پنجاه و هشت هجری شمسی، برابر با اول و دوم جمادی الاولی سال یکهزار و سیصد و نود و نه هجری قمری، با اکثریت ۹۸/۲ درصد کلیه کسانی که حق رأی داشتند، به آن رأی مثبت دادند.» (قانون اساسی جمهوری اسلامی)

باید نویسندگان و تصویب‌کنندگان این قانون (اعضاء مجلس خبرگان) روشن می‌فرمودند این رقم ۹۸/۲ درصد که در قانون اساسی دیده می‌شود، از کجا آمده است؟ دقت کنید که در خوشبینانه‌ترین حالت، ۹۸/۲ درصد شرکت‌کنندگان - و نه کلیه واجدین حق رأی - می‌توانست درست باشد. آیا این‌گونه گنجاندن این رقم در متن قانون اساسی، نشان‌دهنده یک بداخلاقی و فریب نیست که نهال آن چند روز پس از پیروزی مردم و تغییر نظام کاشته شد و بعد از سه دهه ثمره آن را در آخرین انتخابات (سال ۸۸) دیدیم؟

امیدوارم به‌زودی بتوانم در مورد دومین انتخابات جمهوری اسلامی که برای بررسی پیش‌نویس قانون اساسی انجام شد و منجر به تحمیل اصل پنجم این قانون به ملت گردید، حقایقی را برای تجربه‌آموزی نسل جوان بنویسم (۱). اما می‌خواهم در پایان این مرور تاریخی، یک بار دیگر سخنی داشته باشم با کسانی که هنوز نمی‌خواهند بپذیرند تا این قانون اساسی و اختیارات فوق قانون ولی فقیه وجود دارد، انجام یک انتخابات آزاد در ایران امکان‌پذیر نیست. نظامی که این‌چنین آلوده به فساد و چپاول و دروغ‌گویی و بی‌اخلاقی شده، ممکن است اجازه دهد برای جلب رأی‌دهنده بیش‌تر، کمی فضا باز شود و به چند نفری از منتقدین معتقد به ولایت فقیه و قانون اساسی هم رخصت شرکت در انتخابات دهد، اما هرگز اجازه نمی‌دهد تا یک انتخابات آزاد و عادلانه برگزار شود تا نمایندگان واقعی مردم بتوانند به اداره امور جامعه بپردازند. برای رسیدن به انتخابات آزاد، باید به جای چشم‌داشت به مرحمت حکومت، اراده ایستادگی برای تغییر ساختاری داشت.

\*\*\* پی‌نوشت \*\*\*

(۱) در این نوشته از پژوهش‌های عالمانه جناب آقای علی‌محمد جهانگیری که به عنوان «از پیروزی تا استحاله» جمع‌آوری کرده‌اند، بهره فراوان بردم.

بسم الحق

## قسمت دوم، انتخابات مجلس مؤسسان (خبرگان)

### نظری به انتخاب‌های انجام‌شده در نظام ولایی

سه روز پس از آمدن آقای خمینی به ایران، ایشان طی حکمی آقای مهندس بازرگان را به نخست‌وزیری دولت موقت منصوب نمودند، متن حکم چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

بنا به پیشنهاد شورای انقلاب، بر حسب حق شرعی و حق ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طبق اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابق‌تان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفتارندوم و رجوع به آراء عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید و انتخاب مجلس نمایندگان ملت بر طبق قانون اساسی جدید را بدهید. مقتضی است که اعضای دولت موقت را هر چه زودتر و با توجه به شرایطی که مشخص نموده‌ام تعیین و معرفی



نمائید. کارمندان دولت و ارتش و افراد ملت با دولت موقت شما همکاری کامل نموده و رعایت انضباط را برای وصول به اهداف مقدس انقلاب و سازمان یافتن امور کشور خواهند نمود. موفقیت شما و دولت موقت را در این مرحله حساس تاریخی از خداوند متعال مسألت می‌نمایم. روح‌الله الموسوی الخمینی<sup>(۱)</sup>.

هموطنان عزیز، جوانان؛

از شما می‌خواهم این متن را با دقت و موشکافی مطالعه کنید تا روشن گردد چگونه شد که افکار و اندیشه‌های آقای خمینی کشور را به سمت و سوی برد که امروز شاهد آن هستیم. من تنها به دو نکته از این فرمان می‌پردازم و نکات دیگر را به خوانندگان وا می‌گذارم. و آن نکات عبارتند از «شورای انقلاب». و «تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی نظام جدید».

در مورد «شورای انقلاب» و چگونگی شکل‌گیری آن روایت‌های مختلف خواننده یا شنیده‌ایم. دکتر صادق طباطبایی از نزدیکان آقای خمینی می‌نویسد: «گفتگوی مرحوم مطهری با امام، مقدمه تشکیل شورای انقلاب و دعوت از افراد مورد اطمینان شد. دکتر بهشتی زمانی که به دیدار امام آمد من آن‌جا نبودم، ایشان دو سه روز پیش‌تر در نوفل لوشاتو نماند. روزی که ایشان تصمیم می‌گیرد به ایران بیاید، در فرودگاه آتن یونان مطلع می‌شود که دولت نظامی از هاری روی کار آمده است (۱۴ آبان ۱۳۵۷)، لذا ایشان به هامبورگ رفته دو - سه روزی آنجا ماند و سپس به ایران بازگشت»<sup>(۲)</sup>.

صادق طباطبایی در جایی دیگر می‌نویسد:

«امام طی پیامی خطاب به ملت ایران در ۲۲ دی ماه رسماً برنامه سیاسی خودشان را اعلام کردند و اعلام داشتند که جهت تحقق اهداف اسلامی، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق، موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهد کرد. بر اساس نظر امام، این شورا مأموریت خواهد داشت تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی قرار داده و مقدمات آن را فراهم سازد. تشکیل شورای انقلاب هر چند در ۲۲ دی اعلام شد، اما مقدمات آن از هنگام سفر آقایان مطهری و بهشتی به پاریس فراهم شده بود. بیانیه ۲۲ دی اثرات بسیار مهمی در تسریع روند انقلاب داشت... چند روز بعد از دستور تشکیل شورای انقلاب توسط امام، آقای دکتر یزدی به امام اطلاع داد که دوستان از تهران پیغام دادند که آقای طالقانی از عده‌ای از چهره‌های سیاسی دعوت کرده‌اند که شورایی برای اداره مسائل انقلاب تشکیل دهند. این موضوع مورد نگرانی بود. امام گفتند چرا این کارها در چهارچوب شورای انقلاب صورت نمی‌گیرد و به من گزارش داده نمی‌شود. یادم نیست دکتر یزدی بلافاصله پاسخ داد یا با تهران تماس گرفت و معلوم شد آقای بهشتی یا شخص دیگری از کادر اولیه شورای انقلاب از آقای طالقانی به تصور اینکه ایشان با جبهه ملی فعالیت داشته و احیاناً مطابق میل قلبی امام نباشد، دعوت به عمل نیاورده‌اند»<sup>(۳)</sup>.

آنچه از نوشته‌های آقای طباطبایی استنباط می‌شود، این است که آقایان بهشتی و مطهری و چند نفر از دوستان روحانی‌شان شورای انقلاب را تشکیل داده‌اند تا قبل از پیروزی انقلاب، عنان کارها را در دست گیرند و حتا به بهانه‌های پوچ از آقای طالقانی که در آن موقع، انقلاب را در ایران رهبری می‌کرد، دعوت نکردند، اگرچه در حقیقت برای این بود که به کسی که معتقد به شرکت نمایندگان همه اقشار ملت در چنین شورایی بود اجازه حضور در چنین جمعی از روحانیون را ندهند و خود یکه‌تاز میدان باشند. به نظر من اندیشه ولایت مطلقه فقهی از همان روزها در فکر آقایان وجود داشت.

برای آگاهی بیشتر از ترکیب شورای انقلاب و نقشی که در سال‌های اول تغییر نظام بازی کرد، نظری به بخشی از سخنان مهندس بازرگان می‌اندازیم. ایشان می‌گوید: «قدر مسلم آن است که اواخر آبان و اوایل آذرماه ۱۳۵۷ اندیشه چنین شورایی به منظور رهبری انقلاب و تدبیر جریان‌های امور در داخل کشور به‌عنوان گروه نماینده رهبری در داخل پدید آمد... ترکیب شورای انقلاب چهار بار عوض شد، ولی همیشه اکثریت آن را معممین تشکیل می‌دادند و مُقرب‌تر بودند»<sup>(۴)</sup>.

دکتر بهشتی در گزارشی که به مجلس شورای اسلامی در اوایل تأسیس آن داد می‌گوید: «افراد را امام تعیین می‌کردند، به این معنی که اول امام به یک گروه سه نفری از روحانیت حکم دادند که برای شناسایی افراد لازم برای اداره آینده مملکت تلاش کنند؛ این عده عبارت بودند از آیت‌الله مطهری، هاشمی رفسنجانی و خود بنده (بهشتی)، به هر حال، آن شش نفر اولیه یعنی آقایان مطهری، رفسنجانی، باهنر، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی و خود من (بهشتی) شروع به مطالعه روی افراد کردیم».

در هر حال، پس از تشکیل شورایی از سوی آقای خمینی به‌نام «شورای انقلاب اسلامی»، افراد زیر در مراحل مختلف به آن راه یافتند، آیت‌الله طالقانی، مطهری، هاشمی رفسنجانی، دکتر بهشتی، مهدوی کنی، حسن حبیبی، موسوی اردبیلی، دکتر باهنر، ابراهیم یزدی، دکتر یدالله سبحانی، احمد



صدر حاج سیدجوادی، مهندس کتیرایی، تیمسار مسعودی، تیمسار قرنی، مهندس بازرگان، مهندس سحابی، دکتر شببانی، بنی‌صدر، قطب‌زاده، مهندس موسوی، دکتر پیمان، جلالی، مهندس معین‌فر، دکتر رضا صدر، (آقایان دکتر پیمان، مهندس موسوی و جلالی چند جلسه پیش‌تر در شورا شرکت نکردند).

حال، سؤال اینجاست: آیا واقعاً ترکیب فوق می‌توانست خواست‌های ملت ایران را از تغییر نظام شاهی و آمدن نظام جدید برآورده کند؟ بد نیست در اینجا جواب سؤال را از زبان مرحوم مهندس سحابی بشنویم:

«شورای انقلاب آینده تمام‌نمای ملت ایران و انقلاب بزرگ و فراگیر آن نبود، طرفداران شریعتی و نمایندگان احزاب سیاسی و ملی قدیم در آنجا نبودند، از نمایندگان جوانان و دانشجویان فعال هم هیچ‌کس نبود، از چپ‌ها و مارکسیست‌ها هم هیچ‌کس در آنجا نماینده نداشت، مجاهدین نماینده نداشتند، ولی آقایان روحانیون شورای انقلاب در سال ۵۸ تا ۵۹ من را به‌عنوان نماینده مجاهدین و اصحاب مرحوم دکتر شریعتی تلقی می‌کردند، ملیون هم به‌طور اخص نماینده نداشتند» (۵).

نهایتاً طبق آخرین اظهار آقای حسن حبیبی «با رسمیت یافتن مجلس شورای اسلامی و کامل شدن اعضای شورای نگهبان قانون اساسی، کار شورای انقلاب که تا کنون وظیفه قانون‌گذاری را بر عهده داشته نیز به پایان رسید» (۶).

آخرین اعضاء شورا عبارت بودند از ابوالحسن بنی‌صدر، آیت‌الله موسوی اردبیلی، مهندس بازرگان، محمدجواد باهنر، دکتر بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، مهندس عزت‌الله سحابی، عباس شببانی، صادق قطب‌زاده، محمدرضا مهدوی کنی، اکبر هاشمی رفسنجانی، و حسن حبیبی. به این ترتیب، شورای ساخته و پرداخته آقای خمینی مرکب از روحانیون و جمعی از روشنفکران مذهبی بدون دخالت اقشار دیگر جامعه که در این راه هزینه‌های بسیار پرداخته بودند، ادامه کار خود را به مجلس شورا و قانون اساسی ساخته و پرداخته خود سپردند.

لازم بود خوانندگان عزیز قبل از هر چیز از ماهیت شورای انقلاب مطلع گردند تا ریشه آن‌چه در انتخابات مربوط به فراندوم و مجلس مؤسسان و مجلس نمایندگان ملت گذشت را بهتر و بهتر بشناسند و به قضاوت بنشینند. در قسمت اول این یادداشت‌ها به فراندوم تغییر نظام پرداختیم و در این قسمت، بد اخلاقی‌ها و عدم صداقت قدرت‌رسیدگان در تشکیل «خبرگان» را بررسی خواهیم کرد.

### هدف از تغییر نام مجلس «مؤسسان» به مجلس «خبرگان» چه بود؟

بررسی زندگی آقای خمینی نشان‌گر این واقعیت است که ایشان در طول حیات خود یک هدف را تعقیب می‌کرد و آن به قدرت مطلق رساندن روحانی‌ها و برپایی نظامی که قدرت به طور کامل در دست آنها باشد، بوده است. مطالعه تاریخ زندگی آیت‌الله حاکی از این امر است که او گام به گام خود را به این هدف نزدیک و نزدیک‌تر می‌کرد. وقتی به ایران آمد، در قطعه ۱۷ بهشت زهرا در آن سخنرانی به یادماندنی گفت: «بر همه واجب است که این نهضت را ادامه بدهیم تا آن وقتی که اینها ساقط بشوند و ما به واسطه آراء مردم، مجلس مؤسسان درست کنیم». آن‌گاه که فراندوم به دلخواه ایشان انجام شد، نوبت به مجلس مؤسسان تصویب‌کننده پیش‌نویس قانون اساسی رسیده بود. چند روز پس از پایان کار فراندوم، آقای احمد صدر حاج سیدجوادی، وزیر کشور، گفت: «حداکثر تا حدود یک ماه و نیم دیگر، انتخابات مجلس مؤسسان انجام می‌شود و همه احزاب، گروه‌ها و مردم می‌توانند افراد مورد اعتماد خود را نامزد نمایندگی در مجلس مؤسسان کنند و هر شخصی می‌تواند خود را برای این مسؤلیت نامزد کند» (۷). آقای احمد مدرس مشاور ایشان در رابطه با تعداد نمایندگان مجلس مؤسسان هم گفت: «طبق قانون اساسی قدیم، این عده به تعداد مجموع نمایندگان مجلس سنا و شورا باید باشند، ولی ما مجلس سنا را به رسمیت نمی‌شناسیم، امکان دارد از هر صد هزار نفر یک نفر برای عضویت در مجلس مؤسسان انتخاب شود» (۸).

و بالاخره جناب آقای دکتر سحابی وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب در مصاحبه‌ای اعلام فرمودند: «آیین‌نامه مجلس مؤسسان برای سرعت بیشتر در کار این مجلس، به تصویب رسیده است. در مجلس مؤسسان، نمایندگان همه گروه‌های اجتماعی، از جمله نمایندگان روحانیون، کارگران، کشاورزان، دانشگاهیان، پزشکان، قضات، بازاریان و سایر طبقات شرکت خواهند داشت» (۹).

اما آقای خمینی بلافاصله بعد از پایان فراندوم، در مورد چگونگی تشکیل مجلس مؤسسان و نمایندگان این مجلس زمزمه‌هایی را آغاز کرده بود. از جمله یک روز پس از پایان فراندوم گفت: «قدم بعدی فرستادن طبقه فاضله به مجلس مؤسسان و تصویب قانون اساسی است» (۱۰). و در ملاقات با دانشجویان دانشسرای شه میرزاد گفت: «شما در قضیه مجلس مؤسسان... وکلای متعهد مسلم و امین بفرستید» (۱۱). آنها که با ادبیات



آقای خمینی آشنا بودند می‌دانستند منظور ایشان از «طبقه فاضله»، «متعهد و مسلم و امین» چه کسانی و چه طبقه‌ای هستند. آیا در دیدگاه آقای خمینی جز طبقه روحانی، فرد دیگری می‌توانست دارای این خصوصیات باشد؟ مسلماً خیر.

اما کم‌کم نیت آقای خمینی از این سخن‌ها روشن‌تر شد. هنوز دو روز از مصاحبه دکتر سبحانی، وزیر مشاور در طرح‌های انقلاب، دائر بر شرکت نمایندگان همه گروه‌های اجتماعی در مجلس مؤسسان نگذشته بود که روز سه‌شنبه اول خرداد ۱۳۵۸ اعضای شورای انقلاب و دولت موقت از سوی آقای خمینی به قم احضار شدند تا اوامر ایشان را بشنوند و در مسیر پیاده کردن اسلام فقه‌ای آماده شوند و مجلس مؤسسان را به فراموشی سپارند و در راستای مجلس مشورتی «خبرگان» گام بردارند. پس از این جلسه، که می‌گویند حدود ۶ ساعت طول کشید و اوامر لازم از سوی آقای خمینی به شورای انقلاب و دولت موقت ابلاغ گردید، یک‌مرتبه وضع دگرگون شد و برنامه مجلس مؤسسان منتفی گردید. بشنوید نظرات چند تن از شرکت‌کنندگان در آن جلسه ۶ ساعته را. آقای صادق قطب‌زاده، سرپرست رادیو و تلویزیون ملی ایران و از اعضای شورای انقلاب، که در جلسه حضور داشت، در گفتگوی خصوصی با روزنامه اطلاعات گفت: «مذاکراتی که دیروز در حضور امام صورت گرفت تماماً درباره طرح قانون اساسی جدید و نحوه تصویب آن و به رأی گذاشتن آن بوده است» (۱۲). آقای مهندس امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت، در یک مصاحبه رادیو تلویزیونی گفت: «مطالب مورد بحث درباره قانون اساسی و مجلس مؤسسان در این مذاکره مطرح بود که هنوز هم جزئیات آن را نمی‌توانم بگویم، بعد از اینکه از طرف دولت و امام تصمیم گرفته شد که جزئیات در اختیار مردم قرار داده شود، خواهم گفت» (۱۳).

و دکتر مفتاح از نزدیکان آقای خمینی هم به کیهان گفت: «مجلس مؤسسان آن‌طور که در حال حاضر در اذهان منعکس شده است، شاید تشکیل نشود و بر اساس آخرین تصمیمی که از سوی رهبر انقلاب اتخاذ شده، پس از انتشار متن پیشنهادی قانون اساسی نمایندگان استان‌ها و اقلیت‌های مذهبی درباره آن اظهار نظر خواهند کرد و اگر لازم بود اصلاح شود، موارد مورد بحث اصلاح خواهد شد و پس از آن، متن اصلاح‌شده به همه‌پرسی گذاشته می‌شود» (۱۴). و در همین اظهار نظرها و بدون این که کسی به مردم بگوید در آن جلسه ۶ ساعته در قم و در حضور آقای خمینی چه گذشت که تمام وعده و وعیدها که از طرف آقای خمینی و دولت منصوب ایشان به مردم داده شده بود، یک‌مرتبه باد هوا شد و به سادگی آقایان عضو شورای انقلاب و دولت موقت، عهد خود را با مردم شکستند و در موافقت با آنچه آقای خمینی می‌خواست، از جمله وارد کردن اصل پنجم (اصلی که در آن ولایت فقیه آمده) به قانون اساسی، به یک بداخلاقی بزرگ دست زدند. در هر حال، چهار روز بعد از آن نشست کذایی، آقای خمینی در نامه‌ای به جناب مهندس بازرگان، آب پاکی را روی دست مردم ریخت و دستور داد «ترتیبی دهند تا مردم هر استان و هر یک از اقلیت‌های مذهبی نمایندگان صاحب‌نظر خود را به تعدادی که شورای انقلاب و دولت تعیین می‌کنند، انتخاب کنند» (۱۵). آقای صادق طباطبایی، معاون سیاسی و اجتماعی وزارت کشور، در توضیح و توجیه دستور آقا به خبرنگار کیهان گفت: «امام تأکید داشتند بر اینکه قانون اساسی هر چه زودتر از تصویب ملت ایران بگذرد... مجلس مؤسسان که قرار بود برای طرح و بررسی و تصویب قانون اساسی تشکیل شود، در شرایط موجود حداقل ماه‌ها به طول خواهد انجامید، لذا امام در پیام خود به نخست‌وزیر دستور دادند که خیلی سریع یک مجلس تشکیل شود که از همه استان‌ها نمایندگان داشته باشند و تعداد نمایندگان به تناسب جمعیت، همچنین از اقلیت‌های مذهبی نمایندگانی داشته باشند. وی اضافه کرد که به نظر او این هیأت حدود ۴۰ نفر خواهند بود» (۱۶). بدین ترتیب، در عمل دیدیم مجلس مؤسسان را برخلاف تمام وعده‌ها با زیر پا گذاشتن اخلاق و صداقت، به شکلی درآوردند تا در آن از پیش‌نویس قانون اساسی و اصلاح آن در مدت تعیین‌شده در آئین‌نامه مصوب هیأت دولت، که می‌گفت باید این کار در ۳۱ روز انجام شود، خبری نباشد. در این‌جا سؤالی که مطرح می‌گردد، این است: آیا آیت‌الله خمینی از این تغییرات و آنچه باید به وقوع می‌پیوست، اطلاع داشت یا نه؟ کسی بی‌اطلاعی ایشان را باور نمی‌کند، چون در آن شرایط، نه دولت موقت و نه شورای انقلاب و نه وکلایی که به مجلس «خبرگان» راه یافته بودند، جرأت نمی‌کردند بدون اطلاع ایشان دست به کاری بزنند. به هر حال، این بداخلاقی بزرگ صورت گرفت.

موضوع دیگر، بحثی بود که پس از انجام فرآیند تغییر نظام، در مورد چگونگی تصویب پیش‌نویس قانون اساسی درگرفته بود. عده‌ای معتقد بودند با توجه به موافقت آقای خمینی و بسیاری از روحانیون حوزه علمیه قم و جمعی از شخصیت‌های صاحب نفوذ باید پیش‌نویس قانون اساسی را به رأی‌گیری می‌گذاشتند. از جمله از آقای رفسنجانی نقل قول شده که «هی می‌گید مجلس مؤسسان، خیال می‌کنید چه کسانی می‌آیند؟ یک مشت متعصب خشک و متحجر، اینها می‌آیند و یک کلمه‌ای را هم به کار برد که فلان می‌کنند توی قانون اساسی، بگذارید آقا! این قانون اساسی که به این پاکیزگی تهیه شده تصویب بشود» (۱۷). مهندس سبحانی در خاطرات خود و در همین زمینه می‌گوید: «مهندس بازرگان و پدر من به‌عنوان نمایندگان دولت به جلسه شورای انقلاب آمدند بحث راجع به مجلس مؤسسان بود حرف پدرم و بازرگان این بود که چون در ماده آخر فرمان امام به آقای بازرگان تشکیل مجلس مؤسسان آمده، این حکم وعده‌ای به مردم را دارد، لذا اگر ما بخواهیم مجلس مؤسسان را تشکیل ندهیم،



خلف وعده کرده‌ایم، این درست نیست، تا اینکه آخر سر آقای هاشمی به پدر من رو کرد و گفت آقای دکتر، این قدر روی مجلس مؤسسان اصرار نکنید با این حال و هوایی که کشور دارد و تجربه‌ای که ما در این چند ماهه انقلاب پیدا کرده‌ایم مطمئنیم که اگر انتخابات مجلس مؤسسان بشود، هفتاد هشتاد درصد اعضای آن آخوند خواهند بود، آن وقت یک قانون اساسی ارتجاعی به شما تحویل می‌دهند که از شیمانی انگشتان را گاز بگیرد» (۱۸). بدین ترتیب، مجلس مؤسسان تبدیل به مجلس خبرگان گردید و آن بلای بزرگ بر سر قانون اساسی آمد.

در هر حال، پس از آماده شدن مقدمات کار و با وجود مخالفت بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌های اجتماعی انتخابات مجلس خبرگان انجام شد. در این جا لازم می‌دانم اشاره‌ای به چگونگی دومین انتخاباتی که در نظام ولایی انجام شد داشته باشیم تا نسل سوم انقلاب که روی سخن با آنهاست بیش تر با آنچه در اوایل انقلاب و برای تثبیت نظام ولایی گذشت آگاه شوند.

در این جا به بعضی مخالفت‌ها و اعتراض گروه‌ها و شخصیت‌ها اشاره می‌کنم. آنها که پس از سال‌ها مبارزه با استبداد خاندان پهلوی حال می‌خواستند پس از تغییر نظام در انتخابات مجلس مؤسسان شرکت کنند ناگهان با تشکیل مجلس خبرگان که معلوم بود چه کسانی در آن راه خواهند یافت، آرزوهایی را که چند دهه دنبال آن بودند بر باد رفته می‌دیدند و به اعتراض برخاستند. به عنوان نمونه کانون وکلا، حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان، نهضت رادیکال ایران، حزب جمهوری خواه، انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، شورای اصناف تهران، سازمان طوفان، سازمان مجاهدین خلق ایران، گروه سیاسی ایران امروز، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و بسیاری از سازمان‌های سیاسی دیگر، جزو گروههایی بودند که اعتراض خود را نشان دادند.

بعضی از شخصیت‌ها نیز در این باره اعلام نظر کردند. مثلاً آیت‌الله علامه نوری گفت: «بهتر است شورای ریاست جمهوری به پا گردد و مجلس مؤسسان تشکیل شود و روحانیت در سنگر هدایت بماند» (۱۹). محسن پزشک‌پور رهبر حزب پان‌ایرانیست گفت: «به نظر من مجلس مؤسسان از نظر حقوق بین‌الملل اصول شناخته شده و صحیحی است، چون بهترین راه این است که در یک انتخابات آزاد نمایندگان از سوی مردم انتخاب شوند و در مجلس مؤسسان به بحث و بررسی و تصویب قانون بپردازند» (۲۰). دکتر منوچهر هزارخانی گفت: «با ترتیبی که پیش گرفته شده یعنی یک مجلس ۷۵ نفری و با شرایطی که در نظر گرفته شده بسیاری از ملیت‌ها یا نمی‌توانند شرکت کنند و یا شرکت آن‌ها صرفاً جنبه نمایشی خواهد داشت» (۲۱). دکتر کاظم سامی دبیرکل جاما گفت: «انتخاب رئیس‌جمهور و وکلای شورای ملی همزمان انجام شود و مجلس، تدوین و تصویب قانون اساسی دائمی را به جانشینی مجلس مؤسسان انجام دهد» (۲۲). دکتر ابوالحسن بنی‌صدر گفت: «من موافق بودم که مجلس مؤسسان تشکیل شود چون از ابتدا این‌طور اظهار شد» (۲۳). دکتر سید علی شایگان گفت: «اگر قانون اساسی برای همه مردم است پس همه مردم باید در تهیه و تصویب آن شرکت داشته باشند، مگر این‌که کسانی معتقد باشند عده‌ای از مردم فقط به درد این می‌خورند که به آن‌ها امر و نهی شود» (۲۴). دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیر حزب دموکرات کردستان گفت: «تشکیل مجلس مؤسسان مرکب از نمایندگان کلیه خلق‌های ایران ضرورت تاریخی دارد، مردم کردستان به طور اعم و حزب دموکرات به طور اخص طرفدار آن چنان قانونی است که حاوی اصول و موازین فوق‌الذکر بوده و در مجلس مؤسسان مورد بحث و گفتگوی نمایندگان راستین همه خلق‌های ایران قرار گرفته و به تصویب نهایی برسد» (۲۵). بالاخره احمد شاملو شاعر ملی در گردهمایی حزب سوسیالیست کارگران گفت: «آقایانی که امتیازاتی در انقلاب برای خودشان قائل هستند اتکایشان به ناآگاه‌ترین افراد جامعه است. اگر مجلس خبرگان تشکیل شود خواهید دید همین پیش‌نویس قانون اساسی را ۷۵ درصد به سوی راست گرایش خواهند داد و گرنه چه هراسی از تشکیل مجلس مؤسسان است؟» (۲۶).

### انتخابات مجلس خبرگان چگونه برگزار شد؟

پس از آنکه پیش‌نویس قانون اساسی در معرض افکار عمومی قرار گرفت آقای خمینی گفت: «مسئله مهم فعلاً این است که پیش‌نویس قانون اساسی به معرض افکار عمومی گذاشته شده است... درباره قانون اسلام باید اسلام‌شناس نظر بدهد. قانون اساسی جمهوری اسلامی یعنی قانون اساسی اسلام، حق این مطلب با شماست با علمای اعلام و با مراجع عظام است» (۲۷). به این ترتیب، آقای خمینی تکلیف همه را روشن کرد که در مجلس خبرگان چه کسانی باید انتخاب شوند و چه باید بکنند. اما هنوز به علت اینکه مسئله پیش‌نویس قانون اساسی که باید مورد بررسی قرار گیرد مطرح بود، وقتی قرار انتخابات مجلس خبرگان پیش آمد بسیاری از گروه‌ها و افرادی که مخالف مجلس خبرگان به جای مجلس مؤسسان بودند هم در انتخابات شرکت کردند و کاندیدا معرفی نمودند. در عین حال بعضی گروه‌ها بنحوه کار دولت به شدت اعتراض داشتند، از جمله سازمان چریک‌های فدایی خلق در بیانیه‌ای اعتراض خود را چنین مطرح کرد: «هم‌میهنان مبارز، با آنکه ۸ روز به انتخابات مجلس به اصطلاح خبرگان مانده است و با وجود آنکه دولت قبلاً اعلام داشته بود که وقت کافی برای استفاده از رادیو تلویزیون را به نیروهای شرکت‌کننده در



انتخابات خواهد داد اما دولت به این وعده نیز مانند بسیاری از وعده‌های دیگر تاکنون عمل نکرده است. دولت نه تنها هنوز فرصت استفاده از رادیو و تلویزیون را به نیروهای انقلابی شرکت‌کننده نداده است بلکه رادیو و تلویزیون در چند روز اخیر تبلیغات زهرآگین و عوام‌فریبانه خود را علیه این نیروها به‌ویژه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران افزایش داده است. ما ضمن محکوم کردن این رویه انحصارطلبانه مصرأ می‌خواهیم که موضع خود را در این مورد هرچه زودتر روشن کنند» (۲۸).

نهایتاً آقای مهندس هاشم صباغیان دستور شروع انتخابات را به همه استانداری‌ها و فرمانداری‌ها صادر کرد «بر اساس فرمان امام رهبر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و دستور شماره ۱۳۹ م مورخه ۵۸/۴/۱۳ جناب آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران در خصوص انجام انتخابات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ خواهشمند است بر اساس قانون انتخابات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی نسبت به انجام برنامه مطابق آئین نامه انتخابات اقدام و در جهت حسن اجرای برنامه مربوطه نهایت سعی و کوشش را به عمل آورید تا همکاری و مشارکت همه اقشار جامعه فراهم گردد» (۲۹).

هموطنان، عزیزانم؛

با وجود آن بداخلاقی بزرگ و عهدشکنی حاکمان و تبدیل مجلس مؤسسان به مجلس خبرگان و با عنایت به تعریف آقای خمینی از خبرگان ملت از آن‌جا که بسیاری از گروه‌ها فکر می‌کردند با فرستادن نمایندگان خود به مجلس، نقشی در تدوین یک قانون اساسی که منافع ملی و حقوق اساسی مردم در آن ملحوظ شده می‌توانند داشته باشند، بسیاری از احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های منتقد هم در انتخابات شرکت کردند و کاندیداهای خود را معرفی کردند. آیا آن‌ها نمی‌دانستند این مجلس و انتخاباتش در آن شرایط چه چیزی از آب در خواهد آمد؟ تحلیل سازمان‌ها و احزاب و گروه‌ها برای شرکت در انتخابات چه بود؟ آیا همه جوگیر شده بودند یا می‌خواستند از موقعیت انتخابات استفاده کنند با این امید که نمایندگان در مجلس داشته باشند؟ اینها مسائلی است که روزی باید برای نسل سوم توضیح داده شود.

من در اینجا نام نامزدهای چند گروه مهم را برای اطلاع خوانندگان ذکر می‌کنم. نامزدهای مشترک حزب جمهوری اسلامی در ائتلاف با جامعه روحانیت مبارز، مدرسین حوزه علمیه قم، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و انجمن اسلامی معلمان ایران عبارت بودند در تهران آیت‌الله حسینعلی منتظری، آیت‌الله سید محمود طالقانی، حجت‌الاسلام دکتر محمد بهشتی، حجت‌الاسلام موسوی اردبیلی، حجت‌الاسلام دکتر گلزاره غفوری، استاد ابوالحسن بنی‌صدر، دکتر عباس شیبانی، علی محمد عرب (کارگر) مهندس عزت‌الله سبحانی و خانم منیره گرجی (۳۰) و در ۲۲ استان دیگر بیش از ۵۷ نفر را تعیین کرد که اکثریت آن‌ها از روحانیون اعضاء حزب بودند (۳۱). همان روز حزب زحمتکشان ملت ایران (به رهبری دکتر مظفر بقایی کرمانی) در کرمان ضمن مراجعه به روزنامه کیهان اعلام کرد حزب ما برای مجلس خبرگان کاندیدای به‌خصوص ندارد و اعلام می‌داریم که از کاندیداهای منتسب به جامعه روحانیت حمایت خواهیم کرد (۳۲). نهضت آزادی پس از چند تغییر در لیست خود، بالأخره افراد زیر را معرفی کرد: «آیت‌الله طالقانی، مهندس سبحانی، دکتر حسین حبیبی، دکتر حبیب‌الله پیمان، دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی، خانم زهرا رهنورد، دکتر علی غفوری، دکتر ناصر کاتوزیان و دکتر مهدی ممکن» (۳۳).

حزب جمهوری خلق مسلمان که با حمایت و پشتیبانی آیت‌الله العظمی شریعتمداری در آذربایجان (تبریز) و به دبیرکلی دکتر احمد علی‌زاده تشکیل شده بود نامزدهای خود را در استان آذربایجان شرقی چنین معرفی می‌کرد: «آیت‌الله حاج میرزا محمدعلی انگجی، آیت‌الله جعفر اشراقی، استاد جعفر سبحانی، دکتر احمد علیزاده، مهندس رحمت‌الله مقدم، دکتر ابوالفتح ابوالفتحی» (۳۴).

جبهه ملی ایران ضمن انتقاد شدید از دولت و شورای انقلاب خواستار انحلال شورای انقلاب شد و اعلام کرد «دولتی که قدرت ندارد باید کنار برود» ولی روز بعد کاندیداهای خود را به شرح زیر اعلام کرد «در تهران، دکتر کریم سنجابی، ابراهیم کریم‌آبادی، مهندس کاظم حسینی، دکتر مهدی آذر، نصرت‌الله امینی» (۳۵).

گروه‌های سیاسی جنبش به رهبری علی‌اصغر حاج سیدجوادی، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران به رهبری دکتر سامی، جنبش مسلمانان مبارز به رهبری دکتر حبیب‌الله پیمان، سازمان اسلامی شورا (ساش) و سازمان مجاهدین خلق ایران که برای شرکت در انتخابات ائتلاف کرده بودند با شرایطی از جمله حق نظارت بر نحوه رأی‌گیری و حفاظت صندوق‌ها و شمارش آرا، حق استفاده متساوی از رادیو و تلویزیون برای تبلیغات انتخاباتی کلیه احزاب و گروه‌ها، نامزدهای مشترک خود را به شرح زیر اعلام کردند: حضرت آیت‌الله طالقانی (در صورت پذیرش خود آن حضرت)، آقای حبیب‌الله پیمان، آقای علی‌اصغر حاج سیدجوادی، آقای مسعود رجوی، کاظم سامی، عزت‌الله سبحانی، طاهر صفارزاده، علی غفوری، ناصر کاتوزیان، عبدالکریم لاهیجی (۳۶).



سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در یک مصاحبه مطبوعاتی اسامی کاندیداهای چریک‌های فدایی برای مجلس خبرگان را اعلام کرد و در عین حال، خاطر نشان ساخت از آیت‌الله طالقانی و مسعود رجوی از رهبران مجاهدین خلق پشتیبانی می‌نماید. در این مصاحبه حشمت‌الله رئیسی (کارگر) و مصطفی مدنی و رقیه دانشگری از سوی چریک‌های فدایی خلق برای نمایندگی مجلس خبرگان معرفی شدند و سخنگوی چریک‌های فدائی ضمن تشریح موضع سازمان در مورد مجلس خبرگان از جمله گفت: «ما مجلس خبرگان را محصول یک سلسله موضع‌گیری‌هایی از سوی دولت می‌دانیم که از فردای قیام شروع شد. دولت کوشیده است که مهار قدرت را از چنگ توده‌ها خارج کند و خود در اختیار بگیرد این حرکت از طریق نفی مجلس مؤسسان تکمیل شد... با این دید شرکت نمی‌کنیم که این مجلس مورد تأیید ماست، ما با این دید شرکت نمی‌کنیم که نماینده‌ای در مجلس داشته باشیم، چون می‌دانیم که اگر انتخاب هم شویم چنان تأثیری نخواهد داشت، چون جهت این مجلس از پیش مشخص است... ما با شرکت خود می‌خواهیم این را ثابت کنیم که اداره‌کنندگان این مجلس در جهت منافع توده‌ها حرکت نمی‌کنند. ما می‌خواهیم با شرکت در این انتخابات نشان دهیم که نیروهایی که چهره مخالف بخود می‌گیرند چه ماهیتی دارند. ما می‌خواهیم ثابت کنیم که از طریق شرکت مردم در شوراها و شرکت نمایندگان مردم در ارگان‌های قدرت منافع توده‌ها تعیین می‌شود.» (۳۷).

در اینجا برای آگاهی بیشتر مردم به‌ویژه نسل سوم جریانی را می‌آورم تا بهتر روشن گردد نقش گروه‌های حزب‌اللهی ساخته و پرداخته حکومت از روزهای اول انقلاب از سوی آقای خمینی و سردمداران حکومت چگونه تنظیم شده بود تا با حذف دگراندیشان مقدمات یک انتخابات فرمایشی دیگر فراهم گردد. گروه چریک‌های فدایی خلق پس از اعلام نامزدهای انتخاباتی خود تجمعی در زمین چمن دانشگاه تهران برپا کردند تا کاندیداهای خود را معرفی کنند. «در این اجتماع هنگامی که مصطفی مدنی و حشمت‌الله رئیسی (کارگر پالایشگاه تهران) به معرفی خود پرداختند و مواضعشان را اعلام نمودند، گروهی با شعار «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» و... تلاش کردند که از طریق رخنه در داخل جمعیت مراسم را برهم بزنند اما خونسردی جمعیت مانع از برخورد شد در عین حال در ضلع جنوبی زمین چمن چند بار تعدادی سنگ به سوی جمعیت پرتاب شد که در نتیجه ۲ تن زخمی شدند که به درمانگاه انتقال یافتند.» (۳۸).

جالب آنکه در این موقعیت، حزب توده ایران اعلام کرد: «در هر منطقه‌ای که آیت‌الله خلخالی نامزد باشد به ایشان رأی خواهند داد» (۳۹). یک گروه سیاسی چپ هم مرکب از رزمندگان آزادی طبقه کارگر، مبارزین آزادی خلق ایران، اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر، پیوند مبارزان راه طبقه کارگر، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر (پیکار) نیز ائتلاف کردند و کاندیداهای خود را برای تهران به شرح زیر اعلام کردند: (حسین) آلدپوش، خانم افخم احمدی (۴۰). همین ائتلاف در بیانیه دیگری پشتیبانی خودشان را از کاندیداهای سازمان چریک‌های فدایی خلق اعلام کردند (۴۱).

به طوری که ملاحظه می‌فرمایید اکثر قریب به اتفاق گروه‌های سیاسی شناخته شده در انتخابات شرکت کردند. لازم به یادآوری است که تنها چند گروه و سازمان و حزب اعلام کردند در این انتخابات شرکت نمی‌کنند، که عبارت بودند از «جمعیت آزادی، حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران، جمعیت اتحاد برای آزادی، حزب آزادی‌خواهان ایران، حزب راه آینده، حزب آزادگان ایران، راه نو، حزب جمهوری‌خواه فدراتیو خلق‌های ایران، گروه سیاسی ایران امروز، جمعیت بیداری زنان، گروه اشرف دهقانی، (گروه چریکی) اتحاد برای رهایی کار، احزاب وابسته به جبهه ملی، حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان» (۴۲).

## نتایج انتخابات مجلس خبرگان

بالآخره پس از بحث و گفتگو و موافقت و مخالفت فراوان و بد اخلاقی‌ها و عهدشکنی‌ها و توطئه‌ها و زمینه‌چینی‌ها و چماق و چماق‌کشی‌های وابستگان به حکومت، روز ۱۲ مرداد سال ۱۳۵۸ انتخابات مجلس خبرگان انجام شد و این در حالی بود که تنها ۱۷۳ روز از پیروزی انقلابی می‌گذشت که مردم برای رسیدن به آزادی، برابری و یک جامعه عاری از ظلم و استبداد و انحصارطلبی قیام کردند و با هزاران آرزو به امید بهار آزادی نشستند.

از همان لحظات اول روز انتخابات، بد اخلاقی‌ها شروع شد به نحوی که سروصدای بسیار از سوی همه گروه‌ها حتا طرفداران حاکمیت بلند شد. در این جا به گوشه کوچکی از این اعتراضات می‌پردازم. جامعه علمیه مشهد در تلگرافی به نخست‌وزیر و وزیر کشور می‌نویسد: «جامعه مدرسین حوزه علمیه مشهد این انتخابات را مطابق موازین آزادی ندانسته و آن را ابطال می‌نماید، انتظار داریم که هیأتی برای رسیدگی به محل اعزام شود» (۴۳).



حضرت آیت‌الله العظمی حاج حسن قمی اعلام کرد: «آنچه در این چند روز واقع شده انصافاً بسیار زننده و نگران‌کننده و تأسف‌بار بود که انسان هیچ خیال نمی‌کرد... انتخابات خراسان از نظر ما در کمال بی‌اعتباری است و هیچ مورد قبول و تأیید ما نیست. از شهرهای دیگر کشور که نیز خبرهای فوق‌العاده آمد و حرف‌ها زیاد است» (۴۴).

آیت‌الله بهاء‌الدین محلاتی گفت: «نظر به سوء جریان و خدعه و اعمال نفوذی که در امر انتخابات مشاهده شده و سیل شکایاتی که از طرف وجوه طبقات به اینجانب روان گشته، لازم می‌دانم هر چه زودتر هیأتی را جهت رسیدگی به این موضوع حساس و مخاطره‌آمیز به فارس اعزام دارید، بدیهی است چنین انتخابات مشکوکی که در محیط اخشاق‌آمیز [اغتشاش‌آمیز] و جوی غیرآزاد انجام شده، نمی‌تواند مورد قبول اینجانب و قاطبه مردم فارس قرار گیرد» (۴۵).

مهدی فهیمی مسؤول حزب جمهوری اسلامی در تبریز ضمن استعفا از سمت خود گفت: «این‌گونه انتخابات موجب از بین رفتن دستگاه ابا عبدالله الحسین (ع) و تحریف احکام الهی است» (۴۶).

مهندس نورالدین غروی استاندار آذربایجان شرقی به طور ناگهانی به مشهد می‌رود و با آیت‌الله العظمی شریعتمداری ملاقات و از آیت‌الله تقاضا می‌کند اجازه دهند صندوق‌های رأی باطل شود؛ آیت‌الله گفت: «در صورت باطل شدن صندوق‌های رأی تبریز باید آرای سراسر استان آذربایجان شرقی باطل شود» (۴۷).

سازمان چریک‌های فدایی خلق طی تلگرافی به ستاد مرکزی انتخابات چنین نوشت: «طبق اطلاعات واصله و بازدید نمایندگان این سازمان از شعبه‌های انتخاباتی در اکثریت قریب به اتفاق شعبه‌های انتخاباتی به اشکال مختلف تقلب صورت می‌گیرد» (۴۸). سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر و نیروهای مؤتلف با آن در نامه‌ای به وزارت کشور اعلام نمود: «با قولی که داده بودند، رادیو تلویزیون به‌طور مساوی در اختیار تمام کاندیداهای مجلس خبرگان جهت معرفی برنامه‌های خود قرار گیرد پیام‌های رادیو تلویزیون کاندیداهای ما ضبط شد ولی متأسفانه برخلاف قولی که داده بودید پیام رادیویی ابراهیم نظری و پیام تلویزیونی مرتضی آلپوش پخش نشد. لذا لازم دانستیم که این مسأله را به اطلاع شما رسانده و نظر شما را جویا شویم» (۴۹).

و اما دکتر نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده ایران در اظهار نظری گفت: «ما به انحلال یا تجدید انتخابات معتقد نیستیم و امیدواریم کاندیداهایی که انتخاب شده‌اند بتوانند نقش خود را در تکمیل مثبت قانون اساسی به نحو احسن ایفا نمایند» (۵۰).

سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های ائتلافی در اولین موضع‌گیری خود در رابطه با انتخابات گفتند: «ضمن مراجعه به حوزه‌های رأی‌گیری مجلس خبرگان معلوم شد نام آقای دکتر حبیب‌الله پیمان از لیست نامزدهای استان تهران حذف شده، در صورتی که قبولی نامزدی ایشان قبلاً از طرف فرمانداری تهران تأیید گردیده بود، با تماس با مقامات فرمانداری و هیأت نظارت و وزارت کشور، مقامات مسؤول اظهار داشتند که نام ایشان اشتبهاً حذف شده و قول دادند بلافاصله از طریق رادیو، تلویزیون و وسائل ارتباطی، اشتباه، تصحیح و نام ایشان به فهرست نامزدها در حوزه‌های اخذ رأی افزوده شود؛ با پی‌گیری که به عمل آوردیم، مسؤولان رادیو علی‌رغم دریافت توضیح و دستور وزارت کشور، از اعلان خبر خودداری کردند و در حوزه‌ها هم نام دکتر پیمان به فهرست نامزدها اضافه نشد؛ به استناد اطلاعات دریافت‌شده، موارد نقص آزادی انتخابات خیلی زیاد است که در اولین فرصت به اطلاع ملت ایران خواهیم رساند» (۵۱). و در اطلاعیه دیگر نوشتند: «به اطلاع عموم مردم شریف تهران می‌رساند، تقلباتی که در اعمال نفوذ و تحمیل یک صورت اسامی مشخص تحت نام امام و مخالفت از رأی دادن به نامزدهای مطلوب تا ضرب و جرح و دستگیری هواداران و تقلب در صندوق‌ها و قرائت آراء و حتا دستگیری بازرسان وزارت کشور و غیره گسترش داشته و مدارک مستند آن به وزارت کشور تسلیم شده است، مدارکی که به امضاء بازرسان خود این وزارتخانه رسیده و هر وجدان منصف و بی‌طرفی را به مخدوش بودن آراء حوزه‌های مزبور واقف می‌سازد، مقامات دولت به‌خصوص شخص نخست‌وزیر و آقای وزیر کشور را به اعتراض حقه آقایان علی‌اصغر حاج سیدجوادی و دکتر لاهیجی که قبل از انتخابات اعلام گردیده جلب می‌کنیم. این آقایان به شرکت اعضای شورای انقلاب در انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی ایران به دلیل مسؤولیت‌های اجرایی گسترده شورای انقلاب اعتراض کرده‌اند، همان مسؤولیت‌هایی که به استناد آن اعضای هیأت دولت و معاونین وزرا و استانداران و امثالهم از شرکت در انتخابات محروم شدند، به‌خصوص که برابر تصریح رئیس دولت که در روزهای قبل از انتخابات در کلیه وسائل ارتباط جمعی منعکس گردید، دولت و شورای انقلاب در یکدیگر ادغام شده‌اند» (۵۲).

۳ روز بعد از انتخابات، هواداران جنبش مسلمانان مبارز طی یک نامه سرگشاده در رابطه با انتخابات چنین نوشتند: «نوشتن این نامه را تنها راه نیافتن نامزد ما به مجلس خبرگان قلمداد نکنید، کم و بیش می‌دانید که نامزد ما دکتر پیمان مبارزه علیه رژیم طاغوتی و عقاید باطل را خیلی زودتر از همه شما آغاز کرد. اغلب دوستان حزبی‌تان از این حقیقت آگاه هستند که انگیزه جاه‌طلبی، اشغال پست و مقام در نماینده ما نیست. که اگر



می‌خواست فرصت به دست آوردن استناداری و وزارت تا عضویت در شورای انقلاب به‌خوبی در اختیارش بود و خود شما مصرّ بودید که وی بپذیرد. این قسمت را برای این نوشتیم تا بدانید و بدانند آن‌طور که به گوش ساده‌دلان بی‌اطلاع خوانده‌اند، وی نه جدیدالاسلام است و نه تازه به مبارزه و انقلاب رسیده. تجربه انتخابات مجلس خبرگان موقعیتی پیش آورد تا درجه ایمان و صداقت شما نسبت به اصول و ارزش‌های اسلام و قرآن ظاهر شود و مردم بدانند تا چه حد به این پای‌بند هستید. شما را متهم می‌کنیم که در جریان انتخابات، علناً و به طرز بسیار زنده‌ای اصول و ارزش‌های اسلامی را زیر پا نهادید. وحشتی که از احتمال پیروزی نامزدهای سایر گروه‌ها بر شما مستولی شد، به اعمالی وادارتان کرد که برتری و پیروزی طبیعی شما را بی‌اعتبار ساخت. کم‌تر کسی است که شاهد هجوم اعضای حزب (جمهوری اسلامی) و افراد مسلح در سراسر کشور به خیابان‌ها برای پاره کردن اعلانات و پوستره‌های تبلیغاتی سایر گروه‌ها در هفته گذشته نباشد. آیا نباید اجازه داد که مردم با همه اقوال آشنا شوند و بعد بهترین را انتخاب کنند؟ آیا صداقت یکی از اصول ارزشی قرآن نیست؟ آیا درست بود که صندوق رأی حوزه‌ای را که اعضای حزب و کمیته شما فکر می‌کردند از آرای نامزدهای دیگر پر خواهد شد به‌جای بودن در همان حوزه (که مسجد بود) به شعبه حزب ببرند؟ و همان‌جا پر کنند؟» (۵۳).

جناب دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی چون اعلام نتیجه رسمی انتخابات تهران به طول انجامید در مصاحبه‌ای گفت: «آن‌طور که از شواهد امر برمی‌آید و من هم شنیده‌ام، نتیجه انتخابات معلوم است و حزب جمهوری اسلامی در این انتخابات پیروز خواهد شد، پاسداران انقلاب که یک عامل نظم هستند و باید بی‌طرف باشد جزو گروه‌های مؤتلفه جمهوری اسلامی است بنا بر این، تمام قدرت‌ها در دست حزب جمهوری اسلامی است. دخالت‌های بی‌جا بسیار دیده شده و حتی شنیدم که در بعضی حوزه‌ها اسم مرا خط زده‌اند و حتا بسیاری از آراء مربوط به آقای مسعود رجوی را نخوانده‌اند. این مجلس نه مجلس مؤسسان است و نه مجلس خبرگان است که گروه‌ها و احزاب افراد صالح خود را بفرستند و علاوه بر آن اگر از اساتید دانشگاه‌ها، حقوقدانان، و از گروه‌های غیر سیاسی از جمله انجمن حقوقدانان، کانون وکلا، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان دعوت می‌شد، در این صورت تعادل نیروهای سیاسی حفظ می‌شد. در صورتی که مجلس خبرگان هیچ‌کدام از این دو نیست و من فکر نمی‌کنم کسانی که در این مجلس انتخاب می‌شوند همگی خیره باشند. یک آقای روحانی نمی‌تواند ادعا کند که از کلیه مسایل سیاسی، حقوقی، اقتصادی، اجتماعی آموزشی و فرهنگی و هنری اطلاع دارد» (۵۴). گذشته از آنچه گفته شد دانشجویان دانشگاه‌ها از جمله دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه پلی‌تکنیک، دانشگاه علم و صنعت و... به این همه تقلب و فساد در انتخابات اعتراض کردند (۵۵).

در نهایت، به جز احزاب خودساخته حکومت مانند حزب جمهوری و وابستگان به آن مانند سپاه، روحانیت مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و... در تهران ۱۹ سازمان و حزب سیاسی شناخته شده و مطرح انتخابات را مخدوش اعلام کردند. از جمله سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان پیکار، رزمندگان آزادی طبقه کارگر، اتحاد در راه آرمان طبقه کارگر، مبارزین آزادی خلق ایران، حزب توده ایران، جبهه ملی ایران، حزب ملت ایران، حزب توحیدی، مجاهدین خلق ایران، جنبش (حاج سیدجوادی)، جنبش مسلمان مبارز (دکتر پیمان)، جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران جاما (دکتر سامی) و سازمان اسلامی شورا (ساش) (۵۶).

هموطنان، عزیزانم؛

این‌چنین انتخابات مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی برگزار شد. انتخاباتی پر از تقلب و بداخلاقی و نیرنگ و فریب تا آن‌جا که اعتراض مراجع تقلید، احزاب، گروه‌ها و سازمان‌های مبارزی که نقش اساسی در پیروزی انقلاب داشتند و دانشجویان و دانشگاهیان و کارگران و تعدادی از روحانیون و بعضی از گردانندگان انتخاب مانند استانداران و فرمانداران را برانگیخت. چرا چنین کردند؟ هدف مشخص بود، باید کسانی به مجلس خبرگان راه یابند تا بتوانند قانون اساسی بنویسند که تمام امور و قدرت در دست یک نفر آن هم یک فقیه باشد.

به نتایج دقت کنید؛ در تهران کاندیداهای حزب جمهوری اسلامی صد درصد به مجلس راه یافتند. از مجموع ۷۳ نفر که به مجلس راه یافتند، ۵۱ روحانی، ۱۸ غیرمعموم و ۴ نفر از اقلیت‌های مذهبی بودند. از این عده به غیر از ۴ نفر، عزت‌الله سبحانی، ابوالحسن بنی‌صدر، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و عبدالرحمن قاسملو، که از نیروهای ملی - مذهبی و قومی بودند، ۱۲ نفر دیگر یعنی حسن آیت، جلال‌الدین فارسی، اکبر پرورش، سید کاظم اکرمی، محمد رشیدیان، محمود روحانی، حسن عضدی، علی قاسمی امیری، عباس شیبانی، محمد کیاوش، علی محمدعرب و منیره گرجی از اعضای حزب جمهوری و جمعیت مؤتلفه اسلامی بودند. نکته جالب اینکه «در پایان انتخابات مجلس خبرگان، هیچ‌گاه به طور رسمی از سوی دولت تعداد شرکت‌کنندگان در این انتخابات اعلام نشد، اما حدود یک دهه بعد، یکی از محققین مسائل اجتماعی با استفاده از کتاب راهنمای



استفاده از صورت مذاکرات مجلس خبرگان و مراجعه به آرای ۲۴ استان و اقلیت‌های مذهبی، به این نتیجه رسید جمع کل شرکت‌کنندگان در ایران ۱۲/۱۲۱/۹۷۹ نفر بوده است (۵۷).

به هر حال، مجلس خبرگان روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ ساعت ۹ صبح با حضور ۷۲ نفر از ۷۵ نفر در کاخ سابق مجلس سنا آغاز به کار کرد. اما نهایتاً چه کرد و قانون اساسی دست‌پخت آن چه بود؟ امید که این مسأله را بتوانم در قسمت سوم این نوشته تحت عنوان «نتیجه کارکرد مجلس خبرگان» به عرض خوانندگان برسانم.

اما در پایان، از هموطنانم به ویژه نسل سوم تقاضا می‌کنم نگذارید بار دیگر حکومت‌گران مانند سی سال گذشته هر طور می‌خواهند نمایش انتخابات را روی صحنه بیاورند. باید مردم ما به ویژه نسل جوان و دانشجویان با درس‌آموزی از گذشته، عدم شرکت در انتخابات نمایشی را به یک تحریم فعال و هدفمند تبدیل کنند. مردم و معترضین به چنین انتخاب‌هایی که سه دهه در نظام ولایی تجربه شده، باید با هوشیاری و ایستادگی خود این پیام را به حکومت‌گران و ذوب‌شدگان در ولایت و آنها که آرزوی بازگشت به «دوران طلایی» دارند، برسانند که با اعتراض و تحریم فعال انتخابات، نشان می‌دهیم که فقط در یک انتخابات آزاد، عادلانه و سالم که با حضور نمایندگان تمامی ایرانیان برگزار شود، شرکت خواهیم کرد.

\*\*\*پی‌نوشت‌ها\*\*\*

- ۱- طلوع و غروب دولت موقت، نوشته احمد سمیعی، ص ۲ و ۳
- ۲- خاطرات سیاسی اجتماعی، (جلد ۳)، دکتر صادق طباطبایی، ص ۱۱۳
- ۳- همان منبع، ص ۱۴۳-۱۴۴
- ۴- شاملو، علی، مقاله «اسم‌هایی که مخفی نماند»، روزنامه شرق، ۸۳/۱۰/۲۳
- ۵- منبع پیشین
- ۶- منبع پیشین
- ۷- [روزنامه] اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۱۸، ص ۷
- ۸- اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۲۱، ص ۷
- ۹- اطلاعات، ۱۳۵۸/۲/۲۹، ص ۱
- ۱۰- اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۱۲، ص ۱
- ۱۱- اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۲۵، ص ۸
- ۱۲- اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۲، ص ۲
- ۱۳- کیهان، ۱۳۵۸/۳/۵، ص ۵
- ۱۴- کیهان، ۱۳۵۸/۳/۷، ص ۱
- ۱۵- اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۵
- ۱۶- روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۳/۷، ص ۱
- ۱۷- احمدی، حمید، ۱۳۸۰، درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر، پاریس، انتشارات انقلاب اسلامی
- ۱۸- سجایی، عزت‌الله، ۱۳۸۳، ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، تهران، گام نو، چاپ اول، ص ۲۲۸-۲۳۰
- ۱۹- اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۲۷، ص ۶
- ۲۰- اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۲۷، ص ۱۲
- ۲۱- منبع پیشین
- ۲۲- منبع پیشین
- ۲۳- اطلاعات، ۱۳۵۸/۴/۴، ص ۸
- ۲۴- کیهان، ۱۳۵۸/۴/۱۴، ص ۱



- ۲۵- کیهان، ۱۳۵۸/۴/۱۴، ص ۱
- ۲۶- اطلاعات، ۱۳۵۸/۴/۴، ص ۲
- ۲۷- اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۳۱، ص ۱۱
- ۲۸- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۴، ص ۸۲
- ۲۹- کیهان، ۱۳۵۸/۴/۱۸، ص ۲
- ۳۰- کیهان، ۱۳۵۸/۵/۴، ص ۱
- ۳۱- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۴، ص ۱۲
- ۳۲- کیهان، ۱۳۵۸/۵/۴، ص ۲
- ۳۳- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۶، ص ۱۱
- ۳۴- اطلاعات، ۱۳۵۸/۴/۳۱، ص ۶
- ۳۵- ۱۳۵۸/۵/۳، ص ۱
- ۳۶- اطلاعات، ۱۳۵۸/۴/۲۸، ص ۱
- ۳۷- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۱، ص ۱۲
- ۳۸- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۲، ص ۱۲
- ۳۹- کار، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، شماره ۳۹، آذر ۵۸، ص ۸
- ۴۰- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۴، ص ۱۲
- ۴۱- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۸، ص ۱۲
- ۴۲- اطلاعات و کیهان، صص ۱ و ۲
- ۴۳- کیهان ۱ و ۱۳۵۸/۵/۶، ص ۱
- ۴۴- نشریه خلق مسلمان، دوره جدید، شماره ۲، یکشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۵۸
- ۴۵- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۱۵، ص ۱۲
- ۴۶- اطلاعات، ۱۵/۵/۱۳۵۸، ص ۲
- ۴۷- کیهان، ۱۳۵۸/۵/۱۶، ص ۱
- ۴۸- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۱۳، ص ۱۲
- ۴۹- اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۱۶، ص ۱۲
- ۵۰- کیهان، ۱۳۵۸/۵/۲۲، ص ۸
- ۵۱- کیهان، ۱۳۵۸/۵/۱۳، ص ۱۲
- ۵۲- کیهان، ۱۳۵۸/۵/۱۵، ص ۱۲
- ۵۳- کیهان، ۱۳۵۸/۵/۱۸، ص ۸
- ۵۴- کیهان، ۱۳۵۸/۵/۱۷، ص ۸
- ۵۵- اطلاعات، ۲۲ و ۱۳۵۸/۵/۲۳، صص ۱ و ۲
- ۵۶- قسمت اعظم اسناد و مدارک آمده در این نوشته از کتاب «پیروزی تا استحاله»، که تحقیقات جناب آقای علی محمد جهانگیری می‌باشد، اتخاذ شده است.
- ۵۷- اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۸ راهنمای استفاده از صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران، مجلس شورای اسلامی، چاپ اول صص ۳۳۴-۴۰۵



<http://www.daneshjoonews.com/optinion/articles/10097-1390-09-05-13-12-37.html>

<http://www.daneshjoonews.com/optinion/articles/10487-1390-10-18-11-30-13.html>



## بیانیه جمعی از فعالان جنبش زنان در داخل کشور، ۷ آذر ۱۳۹۰

**بی‌شک فراهم آوردن زندگی شایسته انسانی در فضای غیرخشونت‌آمیز برای زنان و مردان و کودکان و نسل‌های حال و آینده کشورمان نه تنها در گرو «اهدافی مصلحانه» که نیازمند روش‌هایی غیر خصمانه و مداراجویانه در سطح بین‌المللی و در سطح ملی است و چنین زیست و زندگی آرزوی ماست**

### «پروانه‌های فراموش‌نشده» نهضت مقاومت زنان در ایران

«روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان»، بزرگداشت روز کشته شدن «پروانه‌های فراموش‌نشده» کشور دومینیک است، یعنی سه خواهر میرابل که در نهضت مقاومت کشورشان در مبارزه با دیکتاتوری جان خود را از دست دادند و همین واقعه دلخراش، سازمان ملل را بر آن داشت که روزی را برای یکپارچه کردن روند مبارزات جهانی با خشونت علیه زنان اعلام کند. ما زنان ایرانی نیز در نهضت مقاومت مسالمت‌آمیز مدنی سرزمین خود «پروانه‌های فراموش‌نشده» بسیاری داریم: از «پروانه اسکندری» تا پروانه صلح «هاله سحابی» و پروانه نسل امروز «ندا آقاسلطان» و... که همگی قربانی خشونتی شده‌اند که امروز آتش آن بیش از همیشه زبانه می‌کشد.

نزدیک به دو دهه از مبارزه و مقابله با خشونت در میان فعالان زن ایرانی می‌گذرد، اما متأسفانه نه تنها شاهد اراده جدی دولتمردان کشور برای کاهش خشونت علیه زنان نبوده‌ایم، بلکه با اجرای سیاست‌های نابخردانه و مردسالارانه، «خشونت خانگی علیه زنان» گاه به حوزه قانون نیز تسری یافته و به «خشونت قانونی علیه زنان» تبدیل شده است. برای نمونه، در حالی که روند فزاینده تجاوز جنسی و قتل زنان می‌بایست دستاویزی برای وضع قوانین حمایت‌کننده از زنان قربانی خشونت جنسی قرار گیرد، متأسفانه خشونت‌های کلامی علیه زنان از سوی برخی از مسؤولان کشور گسترش می‌یابد و بی‌اخلاقی و خشونت نسبت به زنان در جامعه توجیه و به آن دامن زده می‌شود. گویی دولتمردان به جای اینکه با نقد روش‌های ناکارآمد خود در احقاق حقوق شهروندان کوشا باشند، ترجیح می‌دهند زنان را باعث و بانی گرفتاری‌ها و مشکلات مملکت بدانند و برای اثبات باورشان، ترجیح می‌دهند به عوض رفع نابسامانی‌ها و تبعیض‌های حقوقی زنان در قوانین خانواده، همچنان زنان را در نبود حداقل حقوق خود از جمله «حق طلاق» در موقعیتی دردناک قرار دهند، به طوری که راهی به جز بازتولید خشونت علیه خود و همسرانشان نیابند. برنامه‌ریزان اقتصادی مملکت به عوض آنکه برای کاهش دادن و نهایتاً حل معضل خودفروشی و پایین آمدن سن فحشا، که ناشی از گسترش فقر و اجبار اعتیاد است، در صدد ایجاد سیستم‌های حمایتی برآیند، کارآفرینی و ایجاد فرصت‌های شغلی بیش‌تر برای زنان را در اولویت قرار دهند، و به تخصیص عادلانه و فراجنسیتی منابع و فرصت‌های اشتغال بین شهروندان بیندیشند، متأسفانه با نحوه سیاست‌گذاری و تخصیص منابع کشور موجب به حاشیه راندن هرچه بیش‌تر زنان از بازار کار و محرومیت آنان از امکان تأمین معیشت شرافتمندانه می‌شوند.

یا شاهدیم که برخی از مسؤولان، به جای ارائه راه‌حل‌های بنیادی در جهت رفع مبانی خشونت‌ها و مشکلات گسترده اقتصادی و اجتماعی علیه زنان، با برخوردی سطحی و شکلی، «لباس زنان» را به معضل و دستاویزی برای اعمال خشونت‌های بیش‌تر علیه زنان تبدیل کرده‌اند. متأسفانه این روش‌ها و سیاست‌های نادرست نه تنها خشونت علیه زنان را به پنهان‌ترین زوایای زندگی فردی و اجتماعی زنان گسترش داده که سایه شومش را بر زندگی کودکان بی‌گناه و بی‌پناه که آسیب‌پذیرترین گروه‌های جامعه هستند نیز گسترانیده و پیشاپیش نسل آینده را نیز در معرض سقوط و اضمحلال قرار داده است. شعله‌های سوزان این خشونت‌ها، که قلب سرزمین ما را در آتش خود می‌سوزاند، از یک سو در تفکیک جنسیتی، نابرابری و جدایی قهرآمیز زنان و مردان در دانشگاه‌ها و عرصه‌های عمومی زبانه می‌کشد، و از سوی دیگر، در تفکیک و جدایی قهرآمیز فرهنگ و سرزمین‌مان از جامعه جهانی خود را به رخ جهانیان می‌کشد. گویی رجحان سیاست «جدایی و تفکیک» - که قهر و خشونت را در درون خود بازتولید می‌کند - بر سیاست «تعامل و گفتگو» - که در بطن خود مدارا و مسالمت را حمل می‌کند - بیش از پیش بر نظام اندیشه و تصمیم‌سازی‌های «سیاست-مردان» ما جا خوش کرده است. آنان زنان را از مردان جدا می‌سازند به نیت اینکه به «گناه» آلوده نشوند، فارغ از اینکه در تعامل و ارتباطی شفاف و برابر میان انسان‌هاست که روابط انسانی و اخلاقی دست‌یافتنی و شکوفا می‌شود. از سوی دیگر، مردمان ساکن سرزمین ایران را از جهانیان مجزا می‌کنند به نیت اینکه به «فرهنگ جهانی» آلوده نشوند، فارغ از اینکه در سایه مدارا، تعامل و ارتباط با «دیگری» است که فرهنگ «خودی» بالنده و پویا می‌گردد. اما امروزه قطبی شدن هرچه بیش‌تر گفتمان‌های سیاسی داخلی و جهانی و دامن زدن برخی



دولتمردان ایرانی به چنین فضای تنش‌زایی، نه تنها مسائل و مشکلات زنان ایران را بیش از پیش به حاشیه می‌رانند، بلکه ابعاد خشونت بر زنان و کودکان را نیز گسترده‌تر می‌کند.

در مواجهه با چنین وضعیتی است که ما، جمعی از کنشگران جنبش زنان در ایران، بیش از هر زمان دیگر دل‌نگران افزایش اعمال انواع و اقسام خشونت بر زنان و کودکان هستیم، چرا که به نظر می‌رسد فضای دوقطبی و خصمانه ناشی از بن‌بست سیاست‌های تنش‌آفرین و خشونت‌زای دولت-مردان در سطح ملی و جهانی، خطر برخوردهای قهرآمیز و، به تبع آن، گسترش خشونت علیه زنان و کودکان را تا عمیق‌ترین لایه‌های اجتماعی و سیاسی و خانوادگی امروز و فردای ایران زمین دامن می‌زند.

به گمان ما، در فضای کنونی، سه نیروی عمده و استراتژیک قادرند به تعدیل این فضای خصمانه و دوقطبی یاری رسانند: گروه‌های گوناگون مردم در ایران، دولت حاکم بر ایران و جامعه جهانی. در این سه نیروی موجود و تأثیرگذار در آینده ایران، هم پتانسیل خشونت و هم ظرفیت «مذاکره و گفتگو» توأمان وجود دارد. از این روست که ما زنان، به مناسبت فرا رسیدن «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان»، از همه «مردان سیاست» می‌خواهیم که به ندا و هشدارهای ما زنان نیز گوش فرا دهند و به جای گسترش قطب‌بندی‌های تخاصمی و خشونت‌آمیز، بر تقویت ابزار و پتانسیل‌های گفتگو و مذاکره در هر سه این نیروها تکیه کنند. بی‌شک برای این کار، لازم است که از گفتمان‌های دوقطبی و متکی بر «حقانیت / عدم حقانیت» و یا ارزش‌های دوئینی (جبهه حق و باطل) فاصله بگیریم و بر گفتمان «آشتی و مذاکره و گفتگو در سطح ملی و نیز در سطح جهانی» پای فشاریم. و از همین رو، امیدواریم گروه کور بحران پیچیده کنونی، از طریق شناسایی و بهره بردن از امکانات مذاکره و گفتگوی متقابل بین این سه نیرو گشوده شود. چرا که ما باور داریم راه‌حل نهایی مشکلات و بن‌بست‌های موجود پرهیز از دامن زدن به فضای خصمانه و خشونت‌آمیز، احترام به حقوق شهروندان به‌ویژه زنان و کودکان، پذیرش گفتگو و مذاکره میان مسئولان حکومتی با جامعه جهانی در پیشگاه افکار عمومی، پذیرش هنجارها و قواعد بین‌المللی (که حاصل تجربه بشری است) و، همراه با آن، گفتگو و مذاکره شفاف با نمایندگان و رهبران جنبش‌های اجتماعی و سیاسی موجود و نیز ایجاد فضای امن از طریق رفع حصر از رهبران جنبش مدنی، آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی به‌ویژه زنان و مادران زندانی و فراهم آوردن امنیت لازم برای فعالیت‌های آزادانه مدنی و گشایش فضای جامعه مدنی کشور است.

بی‌شک فراهم آوردن زندگی شایسته انسانی در فضای غیرخشونت‌آمیز برای زنان و مردان و کودکان و نسل‌های حال و آینده کشورمان نه تنها در گرو «اهدافی مصلحانه» که نیازمند روش‌هایی غیرخصمانه و مداراجویانه در سطح بین‌المللی و در سطح ملی است و چنین زیست و زندگی آرزوی ماست.

### امضاءکنندگان به ترتیب حروف الفبا:

آمنه کرمی  
اعظم اکبرزاده  
اکرم مصباح  
الهه مجردی  
بحجت رضایی  
بنفشه حجازی  
پروین ضرابی  
ثریا یوسفی  
جمیله محمدی  
خدیجه باباییان  
دخی دوشا  
رخشان بنی‌اعتماد  
روبان تبریزی  
زهرا حیدرزاده  
زهرا زینالی‌پور



زهرا میرزایی  
ژیلا بنی یعقوب  
سارا محمدی  
سودابه کمالی  
سوسن شعبانی  
سونیا ترکمن  
شهربانو امانی  
شهلا فروزانفر  
شهلا لاهیجی  
شهین خاک‌نگار  
شهین علوی  
صادقه شیردل  
صدیقه صیادی  
طاهره طالقانی  
طلعت تقی‌نیا  
عالیه مطلب‌زاده  
فاطمه گوارایی  
فخرالسادات محتشمی‌پور  
فخری شادفر  
فخری نامی  
فرحناز مینایی‌پور  
فرخنده جبارزادگان  
فرزانه طاهری  
فرزانه محجوب  
فرشته جمشیدی  
فریده غایب  
فریده فرازکوه  
فریده ماشینی  
فیروزه صابر  
گوهر شمیرانی  
لیلا ایپکچی  
مریم جان‌پناه  
مریم قدس  
مژگان تقی‌نیا  
معصومه دهقان  
منصوره حمصیان  
منصوره خسروشاهی  
منصوره مسعودی



مینو مرتاضی لنگرودی

ناهید توسلی

زرگس حمیدی

زرگس محمدی

نسرین ملکی

نوشین احمدی خراسانی

نیلوفر کشمیری

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت و فیس‌بوک «مدرسه فمینیستی»

<http://www.feministschool.com>

<http://www.facebook.com/FeministSchool?sk=notes>

**نامه ابراهیم یزدی به محمدجواد حجتی کرمانی، ۱۱ آذر ۱۳۹۰**

تاریخ انتشار: ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱

**پیام ابراهیم یزدی به خامنه‌ای: آقای خامنه‌ای! فرانکشتاین‌ها همه را نابود می‌کنند!****وقت رحیل فرا رسیده است! عصر حکومت‌های تک‌نفره مادام‌العمری تمام شده است!**

بسمه‌تعالی

برادر بزرگوار جناب آقای محمدجواد حجتی کرمانی

با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضای حق سبحانه و تعالی و خدمت به ایران و اسلام

یادداشت مورخه ۱۱ آبان‌ماه ۱۳۹۰ جنابعالی [از محتوای نامه حجتی کرمانی تا کنون خبری منتشر نشده است]، چند روز پیش عز و صول بخشید. از ابراز لطف و محبت‌هایتان صمیمانه تشکر می‌کنم. شما مرد موفق‌ی بوده‌اید و من برایتان آرزوی سلامتی و موفقیت‌های بیش‌تر را از خداوند خواهانم.

مقالات ارسالی را خواندم. مقاله «سال ۹۰ - دقیقه ۹۰، آشتی ملی» اگرچه بسیار جالب و امیدوارکننده اما متأثرکننده بود. امیدوارکننده بود از این جهت که هنوز هم در این مجموعه، صدای منطق، عقلانیت، عشق و لطافت به گوش می‌رسد. هنوز هم کسانی هستند که حقایق را می‌بینند و با درک مسؤلیت، از امکانات استفاده می‌کنند و حقایق را به گوش رهبر انقلاب می‌رسانند. این خود بروز و ظهور «حجت» است که نگویند، ادعا نکنند، بهانه نیاورند که «نمی‌دانستم»، کسی به ما نگفت.

می‌گویند بعضی نام‌ها از آسمان نازل می‌شود. شما حجتی هستید، نه نامتان که منش شما، رفتار شما حجت است. خوشا به حالتان. اما نامه شما مرا متأثر کرد. تأثرم از باب آن چیزی است که بر این ملک و ملت می‌گذرد و من یکی از شاهدان آن هستم. نامه شما تاریخ ۱۱ آبان را داشت، روزی که به دادگاه رفته بودم. شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به ریاست آقای صلواتی. دادگاهی غیرعلنی با حضور رئیس دادگاه، نماینده دادستان آقای نوریانی هم‌کسوت شما و یک خانم جوان، منشی، دو وکیل من و من متهم. تأثر من از دو نکته بود؛ نکته اول را که در دادگاه بیان کردم. دو کیفرخواست علیه من صادر شده است. کیفرخواست اول، اقدام علیه امنیت کشور. اما در طول مدت بازداشت، نه سندی ارائه دادند که من چه کار کرده‌ام که آنها آن را اقدام علیه امنیت تشخیص دادند و نه از من توضیحی خواستند. کیفرخواست دوم تشکیل و اداره جمعیت غیرقانونی و ضد امنیتی «نهضت آزادی ایران». اما درباره کیفرخواست دوم به گردش کار توجه کنید:

در ساعت سه بعد از نیمه‌شب، در عاشورا شب، یعنی شام غریبان - ۷ دی‌ماه ۱۳۸۸ - یک گروه هفت نفری به منزل ما ریختند. من تنها بودم. مرا بردند. منزل را زیر و رو کردند. هرچه خواستند از اسناد و اوراق و پول بردند. شصت روز در سلول انفرادی در ۲۰۹ اوین و سپس بیمارستان و عمل جراحی قلب باز و آزادی با وثیقه برای گذراندن دوران نقاهت.

سپس در ۹ مهر ماه ۱۳۸۹ که برای شرکت در ختم یک دختر جوان دوستی به اصفهان رفته بودم، به اتهام «شرکت در نماز جمعه غیرقانونی» با طرز بسیار زنده‌ای بازداشت شدم و این بار سه ماه در سلول انفرادی و سه ماه در خانه امن و سپس آزادی با وثیقه در ۲۹ اسفند ۱۳۸۹. در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۹۰ که روز تعطیل هم هست، تلفنی به شعبه ۲ بازپرسی اوین احضار شدم.

از من خواسته شد روز دوشنبه ۱۶ خرداد به بازپرسی بروم. اما چون به علت مراجعه به پزشک معالجم، رفتن به دادسرا در آن روز میسر نبود، به روز سه‌شنبه ۱۳۹۰/۳/۱۷ موکول شد. روز سه‌شنبه باز زنگ زدند و خواستند که با کفیل بروم. اما چون پیدا و آماده کردن کفیل به آن سرعت میسر نبود، قرار به روز چهارشنبه ۱۸ خرداد موکول شد. در آن روز مراجعه کردم. بازپرس محترم، آقای فراهانی نامه مورخ ۹۰/۳/۱۷ توجه کنید یک روز قبل از بازپرسی وزارت اطلاعات را به من داد که بخوانم. در این نامه که کیفرخواست دوم بود، اتهام من تشکیل و اداره جمعیت «نهضت آزادی» ذکر شده بود. این یعنی ۲۶ روز بعد از بازداشت در ۷ دی‌ماه ۱۳۸۸ وزارت اطلاعات تازه متوجه شده است، یا تازه به هر دلیلی خواسته آن اتهام



نهضت را در پرونده اضافه کنند! در حالی که بعد از بازداشت اول در ۸۸/۱۰/۷ در دو نوبت از من کتبی پرسیدند که آیا مسؤولیت بیانیه‌های نهضت آزادی را می‌پذیرم؟ و جواب من مثبت بود. در کیفرخواست دوم، به سه بیانیه نهضت آزادی استناد شده بود. اما در دوره اسارت، وقتی از من پرسیدند درباره اسناد نهضت نوشتم که به شرط اثبات صدور آنها از جانب نهضت می‌پذیرم. اما آنها تنها دو مورد را به من ارائه دادند و خواندم. یک مورد آن نامه‌ای بود به تاریخ ۸۸/۵/۵ خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی. در بازجویی کتبی نوشتم که این نامه اصالت ندارد.

در ۸۸/۵/۵ اکثریت اعضای دفتر سیاسی زندان بودند و ما نامه‌ای در آن تاریخ ننوشتیم. اما آنها اصرار داشتند آن را اصیل تلقی کنند. در کیفرخواست، این سند نیامده بود. اما سه سند دیگر بود که هرگز آنها را به من ارائه ندادند و از من توضیحات نخواستند. در دادگاه، نماینده دادستان با درخواست من برای کپی این سه بیانیه موافقت کرد، اما قاضی اجازه نداد کپی داده شود. نه به من کپی دادند و نه درباره مطالب آن توضیح خواستند. به قاضی گفتم رویه قضائی این است که سند را به متهم ارائه می‌دهند و بعد از او می‌خواهند که اصالت آن را تأیید کند یا نکند؛ اگر تأیید کرد درباره مطالب آن بازجویی می‌شود، اما این رویه انجام نشد.

بعد از بازداشت در ۱۳۸۹/۷/۹ چندین بار به بازداشت غیرقانونی‌ام کتباً اعتراض کردم و در نهایت، بازپرس شعبه ۴ آقای حاج محمدی در سلول انفرادی بودم که جواب کتبی ایشان را به رؤیت من رساندند. او اطلاع داده بود که پرونده همراه کیفرخواست به دادگاه ارسال شده است. چند روز بعد، روز دادگاه ۱۶ آذر ۸۸ تعیین و کتباً به منزل مسکونی ابلاغ شد. من سپس طی نامه‌ای درخواست کردم اولاً یک نسخه از کیفرخواست به من داده شود؛ ثانیاً ترتیب دیدار و گفتگو با وکیل را بدهند. وکیل آمد اما کیفرخواست را ندادند. وقتی کیفرخواست صادره به دادگاه ارسال می‌شود یعنی پرونده کامل است. مگر در این فاصله جرم و خلاف جدیدی کشف شود، کیفرخواست جدید صادر شود. اما عضویت و دبیرکلی من در نهضت یک امر پوشیده نبود.

دادگاه در ۱۶ آذر تشکیل نشد. به روز ۲۹ دی‌ماه به تعویق افتاد و سپس به ۲۳ اسفند ۸۹. اما وزارت اطلاعات در ۱۷ خرداد ۸۹ تصمیم می‌گیرد که فعالیت‌های مرا در نهضت جرم بداند و اعلام جرم کند و کیفرخواست دوم را صادر نماید!

در جلسه دادگاه خطاب به دادرس دادگاه و نماینده دادستان گفتم به هوش باشید این دومین محاکمه نهضت آزادی در طی ۵۰ سال عمر فعالیت‌های من می‌باشد. در طی این ۵۰ سال، نهضت هم در دوران ستم‌شاهی و هم در جمهوری اسلامی ولایت فقیه، تحت فشار و سرکوب بوده و هست. و اکنون هم محاکمه دوم. دادگاه اول نهضت در محکمه نظامی بود، اما دادگاه علنی بود. خانواده‌ها و دوستان باوفا و باجرات شرکت می‌کردند. کیفرخواست را به متهمین می‌دادند. در دوران زندان هیچ‌یک از متهمین در سلول‌های انفرادی، محروم از قلم، کاغذ، کتاب، هواخوری، تماس با خانواده نبودند. همه با هم بودند. کتاب می‌خواندند و می‌نوشتند و آثار گران‌قدری چون «پرتوی از قرآن» و «سیر تحول قرآن» را پدید آوردند. دبیرکل حزب نیز به ۱۰ سال محکوم شد. این محاکمه دوم است و من دومین دبیرکل آن.

با این تفاوت که نهضت آزادی در تأسیس نظام سلطنتی هیچ نقشی نداشت اما ما در تأسیس جمهوری اسلامی خود را سهیم می‌دانیم و اگر نقش اصلی نداشتیم، نقش تعیین‌کننده داشته‌ایم. شما در این جمهوری، نهضت را و دبیرکل‌اش را در یک دادگاه غیرعلنی با این وضعیت محاکمه می‌کنید. اعضای بازداشت شده نهضت، از جمله دبیرکل، ماه‌ها در سلول‌های انفرادی بوده و هستند.

به آنها یادآور شدم در بازجویی کتبی به عنوان اعتراض نوشتم که بر طبق نظر رئیس پیشین قوه قضائیه آقای شاهرودی، یک مجتهد مسلم و منصوب مقام رهبری، سلول انفرادی مصداق شکنجه است. خصوصاً وقتی نه کتاب، نه قلم، نه کاغذ و نه حق تلفن به خانواده را نداشته باشیم و دو نورافکن قوی نصب شده بر سقف سلول و روشن در تمام ۲۴ ساعت، مانع خواب شما بشود.

من نه از زندان می‌ترسم و نه از مرگ، اما شما چه بخواهید و چه نخواهید، این دو محاکمه را با هم مقایسه می‌کنند و جمهوری اسلامی در این مقایسه زیان می‌بیند. من به نظام جمهوری اسلامی رأی داده‌ام و به رأی خود وفادارم. شما با این ظلم‌ها و ستم‌ها، مقدمات سقوط نظام را فراهم می‌کنید. حیف است نکنید!

در لایحه دفاعیه خود در اولین جلسه دادگاه - در ۹۰/۸/۱۱ - یعنی همان روز که شما یادداشت برای من نوشته‌اید، در رد صلاحیت دادگاه نوشتم که کار شما ظلم است و پیامبر خدا فرمود: «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم». شما براندازان آرام و خاموش این نظام هستید. اما این، همه داستان نیست. علاوه بر چند جمله بازجویی کتبی، بارها بازجویی شفاهی شدم، در این بازجویی‌های شفاهی کسانی که خود را یار غار سعید امامی می‌دانستند و از او به عنوان یک قدیس و یک شهید نام می‌بردند، از من می‌خواستند تا درباره نحوه هزینه وجوه شرعی که از جانب آقای خمینی دریافت می‌کردم توضیح بدهم.



به آنها گفتم: آقای خمینی هرگز از من نخواست و نپرسید که من چگونه آن وجوهات را هزینه می‌کنم، شما چه کاره هستید که می‌پرسید؟! وقتی به کارشناس پرونده نظر نیازی را درباره سعید امامی گفتم، که مأمور موساد بوده است، به او فحش‌های رکیک داد. در بازجویی‌های شفاهی از من می‌خواست که بگویم به دستور کارتر به همراه آقای خمینی به پاریس رفته‌ام! به تندی جواب دادم این ادعای پهلوی طلب‌هاست که آمریکایی‌ها آقای خمینی را به پاریس بردند و شاه را ساقط کردند. مگر شما پهلوی طلب هستید! در بازجویی‌های کتبی و شفاهی از من خواستند تا درباره نقش خودم در اعدام تیمسار رحیمی بنویسم! نوشتم و گفتم اینها سخنان و ادعاهای سلطنت‌طلبان است، که شما آن را تکرار می‌کنید! من در اعدام رحیمی هیچ نقشی نداشتم، دستور مستقیم رهبر انقلاب بود. به قول عرب‌ها: «یا للهول!»، اعدام تیمسار رحیمی و سفر من به پاریس چه ربطی به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی دارد!

جناب آقای حجتی عزیز!

قصدم از نوشتن این نامه شرح ماجراهای این دوره زندان و خانه امن نیست. آنها را به تفصیل نوشته‌ام و در جایی محفوظ است و در فرصتی دیگر برای شما خواهم فرستاد.

اما نکته دوم من برای شما این است که آقای خمینی در پاریس و در موارد متعدد گفتند که در نظام جمهوری اسلامی، حتی مارکسیست‌ها هم حق ابراز نظر و فعالیت دارند. اکنون کار جمهوری اسلامی به جایی رسیده است که فردی مثل من حق حیات ندارد، آرامش از من و خانواده‌ام به کلی سلب شده است. در این سن و سال که بیش از هر زمان نیاز به آرامش داریم، من و همسر را آزار می‌دهند. اما من در این سن و سال آزاد باشم یا در زندان، برایم فرقی نمی‌کند. طالب رضای حق هستم. اگر با زندان رفتن من مشکلات آقایان حل می‌شود، باشد، زندانی‌ام سازند.

اما نکته سوم - وزارت اطلاعات زیرمجموعه قوه مجریه است. اما در جریان برکناری آقای مصلحی و بازگشت او به سر کار بر اثر مخالفت مقام رهبری با برکناری‌اش، اکنون هر آنچه در وزارت اطلاعات می‌گذرد، به پای مقام رهبری نوشته می‌شود، هم در محضر الاهی، و هم در محضر مردم ناظر و آگاه به مسائل. آنچه من اشاره کرده‌ام، رفتار با خود من بوده است اما شاهد رفتار مأموران اطلاعات با جوانان و زنان بوده‌ام. اینها را برای شما نوشتم، تا بر شما حجت باشد و شما خود دانید که چگونه عمل کنید.

نکته چهارم - من با یادداشت شما، «سال ۹۰، دقیقه ۹۰، آشتی ملی» موافقم. کاملاً موافقم. بارها گفته و نوشته‌ام که با تغییر در ساختار حقوقی (حذف اصل ۱۱۰) موافق نیستم. مشکل تاریخی ایران با تغییر در ساختارهای حقوقی حل نمی‌شود. رضاشاه و پسرش، ساختار حقوقی قانون اساسی را تغییر ندادند (جز در مواردی خاص). اما آنها در عمل قانون را زیر پا گذاشتند. مشکل ما ساختار حقیقی است. ما باید فکری برای تغییر در ساختار حقیقی بکنیم. در طول عمر مشروطه، تنها در یک دوره بود که پادشاه نتوانست هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد و آن دوره ۱۲ ساله از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بود. نیروی مردمی طیف وسیعی از گروه‌های سیاسی فعال و حاضر در صحنه بودند. شاه جرأت نمی‌کرد قدمی فراتر از قانون بردارد. راه حل مشکل تاریخی ما، تغییر در ساختار حقیقی است. یعنی همین که شما پیشنهاد داده‌اید. در سال ۱۳۸۱، که بعد از درمان سرطانم به ایران برگشتم، نهضت طی بیانیه‌ای، با شرح و بسط فراوان، ضرورت وفاق ملی را مطرح ساخت. هر خیرخواه ملک و ملت همین را می‌گوید و می‌خواهد.

با شما هم کاملاً موافقم که کلید این کار در دست مقام رهبری است. این بر عهده شما و یاران و همراهان شماست که ایشان را قانع کنید که برای نجات کشور و نظام باید این کار را انجام بدهند. به دلیل آنچه در انتظار ماست و قابل پیش‌بینی، بسیار وحشتناک است.

در روزهایی که در خانه امن بودم و آقایان اطلاعاتی، پنج - شش نفر بعد از شام یا ناهار می‌نشستند و از من می‌خواستند که نظرات سیاسی‌ام را توضیح بدهم؛ به آنها گفتم که من سال‌ها با برادران روحانی، هاشمی، مطهری، بهشتی و... محشور بوده‌ام و با هم همکاری می‌کردیم. بهشتی و هاشمی و شبستری، غفوری، آیت‌الله خرازی، دکتر احمدی، بنابوی...ین‌ها [این ابهام در متن اصلی وجود دارد] همه وقتی آمریکا آمدند بر من وارد شدند. ما با همه دوست بودیم، همکاری می‌کردیم. بعد از انقلاب، حرف‌ها و مواضع متفاوت شنیدیم. آقای خمینی هم از اینها حمایت می‌کردند و ما هم به قول هاشمی «نجیبانه کنار رفتیم». اما من می‌دانم هاشمی کیست؟ از کجا آمده، چه کار کرده و می‌کند. اما نمی‌دانم احمدی‌نژاد کیست. و یک رئیس‌جمهور یهودی‌تبار چگونه می‌خواهد کار کند. برخلاف مسلمانان زرتشتی‌تبار، مسلمانان یهودی‌تبار کارنامه خوبی ندارند. وزارت اطلاعات کتابی دارد درباره رجال سیاسی ایران، که مؤسسه اطلاعات آن را چاپ کرده است. نقش سیاست‌مداران یهودی‌تبار ایران را بخوانید. من از مسلمانان یهودی‌تبار صدر اسلام سخن نمی‌گویم. از همین عصر و همین دوران خودمان صحبت می‌کنم. اگر قرار باشد مسیر تحولات و تغییرات به جایی برسد که منجر به تغییر در ساختار حقوقی بشود، در این شرایط من آن را به ضرر ایران می‌دانم.



شما می‌دانید ما با اصل ولایت مطلقه فقیه موافق نیستیم، در دی‌ماه ۶۶ یا ۶۷، که آقای خمینی آن را مطرح کردند، در واکنش به آن، طی بیانهای اعتراض کردیم. آقای خمینی در نامه‌ای به آقای خامنه‌ای در بهمن همان سال نوشتند که بعضی‌ها ایراد گرفته‌اند، انتقاد کرده‌اند، این خوب است، حتی اگر تخطئه هم کرده باشند خوب است و باید استقبال کرد (نقل به مضمون). اما ما تابع قانون هستیم. به هر حال، این اصل در قانون اساسی آمده است، اما حذف آن کارساز نیست. ما با عملکردها و سیاست‌ها مخالفیم، ما خواهان تغییر در ساختار حقیقی هستیم. شرایط کشور، چینش نیروها، مناسبات نیروها، شرایط بحرانی خاورمیانه و همسایگان، همه و همه به گونه‌ای است که تغییر در ساختار حقوقی موجب بر هم خوردن نظم و تعادلی می‌شود که پیامد سرنوشت بسیار نامعلوم و نگران‌کننده برای کشورمان خواهد بود.

اما ادامه وضعیت کنونی، سرانجام این تغییر را بر کشور و نظام تحمیل خواهد کرد. اما کلید این کار در دست مقام رهبری است. در دقیقه ۹۰ هستیم. باید کاری کرد، قبل از آن که از دست شما و مقام رهبری و من دیگر کاری برنیاید. اما چه کسانی باید این جام را به دست مقام رهبری بدهند. شما و تمامی کسانی که با شما هم‌سو و هم‌فکر هستند و با ایشان نزدیک، این وظیفه و تکلیف تاریخی را بر عهده دارند.

من نمی‌دانم شما آگاهانه و یا بر حسب ترادف، سال ۹۰، دقیقه ۹۰ را انتخاب کرده و به کار برده‌اید. در مسابقات فوتبال دقیقه ۹۰، یعنی پایان و یا نزدیک به پایان مسابقه. گاهی یک بازیکن خوب، در دقیقه ۹۰، با یک گل، نتیجه مسابقه را عوض می‌کند. اگر آقای خامنه‌ای پیشنهاد شما را نپذیرد و در دقیقه ۹۰ مسیر و نتیجه بازی را به نفع ملت و نظام عوض نکنند، آینده بسیار وحشتناک خواهد بود.

اما نکته آخر، شما در جایی گفته بودید که آقای هاشمی جزای رفتارش را با مهندس بازرگان در مجلس اول می‌دهد. شما این داستان را از من نشنیده‌اید. به آقای هاشمی در همان مجلس و به همان مناسبت گفتم آقای هاشمی نکنید! مار در آستین پرورش می‌دهید! گفت سرنخ دست خودم است. گفتم شما اشتباه می‌کنید. شما فرانکشتاین می‌سازید و آن شما را نابود خواهد کرد. با تعجب پرسید منظورت چیست؟ داستان فرانکشتاین را به اختصار گفتم و به او توصیه کردم که از داداش محمد بخواد فیلم ویدئویی فرانکشتاین را برایش ببرد و ببیند. من نمی‌دانم شما این داستان علمی تخیلی را دیده‌اید یا خیر؟ خلاصه‌اش این است که یک شیمیست (کیمیایگر) انگلیسی به دنبال کشف ماده‌ای بود که به یک مرد عادی بدهد و او به یک غول تبدیل شود و سپس دارویی بدهد که به حال عادی برگردد. او در این کار خود موفق شد. دارویی ساخت که به همراه مستخدم آزمایشگاه به بانک می‌رفت و آن را به او می‌داد و او می‌خورد و به یک غول فرمان‌بر و مطیع ارباب تبدیل می‌شد و به دستور ارباب، بانک را می‌چاپید، رقا را می‌کشت و هر کار لازم بود انجام می‌داد و سپس قرص دوم را می‌داد و می‌خورد و غول به شکل عادی برمی‌گشت. اسکاتلندیارد مبهوت که این چه پدیده‌ای است که در وسط شهر لندن، غولی پیدا می‌شود و جنایت می‌کند. دزدی و قتل و سپس ناپدید می‌شود. کیمیایگر توانست رقا و حریفان را از سر راه بردارد. ثروت خوبی به چنگ آورد. اما در یک نوبت، غول حاضر نشد قرص دوم را بخورد و به حال عادی برگردد. کیمیایگر را کشت، آزمایشگاه را آتش زد و خود در میان آتش سوخت.

آقای هاشمی فرانکشتاین‌ها تربیت کرده است و حالا آنها نافرمانی می‌کنند. در حضور مردم در خیابان به دخترش زشت‌ترین حرف‌ها را می‌زنند اما او توان مقابله و برخورد را ندارد. اکنون آقای خامنه‌ای اشتباه آقای هاشمی را تکرار می‌کند. فرانکشتاین‌های خلق‌شده همه را نابود خواهند کرد و همه چیز را بر باد خواهند داد. فرانکشتاین کیمیایگر داستانی با جوایس رنگارنگ مکار همه فن حریف سر و کار نداشت، اطراف فرانکشتاین‌های کیمیایگران کشورمان، انواع جاسوسانی هستند که «یوسوس فی صدور الناس» می‌کنند.

در دور اول که احمدی‌نژاد انتخاب شد، در تحلیل انتخابات، در یک بند به «پروژه تنهاسازی رهبر» اشاره کرده بودم. در انتخابات اخیر (خرداد ۸۸) در تحلیل آن، که در اعتماد ملی چاپ شد، نوشتم پروژه تنهاسازی رهبر کامل شد. اما نوشتم که «علی مانده و حوضش» و تاریخ مملو است از نمونه‌هایی که در یک بزنگاه، سر ایشان را زیر آب می‌کنند. به خدا پناه می‌برم از آن‌چه ممکن است اتفاق بیافتد. اکنون شما و دوستانتان از نزدیکان ایشان افرادی نظیر مهدوی کنی، ناطق نوری، هاشمی، خاتمی، موسوی اردبیلی و... می‌توانید با ایشان صحبت کنید.

همین پیشنهاد خود شما، ایشان را قانع کنید که اگر انعطاف به خرج ندهند، اگر در دقیقه ۹۰ این بازی را انجام ندهند، کشورمان آسیب‌های فراوان خواهد دید.

از طولانی شدن نامه‌ام پوزش می‌طلبم. ناگزیر این داستان را می‌گویم و ختم می‌کنم: می‌گویند پیامبری یا عارفی از خدا خواست که به جناب عزرائیل دستور دهد هر زمان نوبت سفر او رسید، او را از قبل آگاه سازد. خداوند درخواستش را اجابت کرد و به عزرائیل دستورات لازم را ابلاغ فرمود. روزی جناب عزرائیل آمد و به آن شخص دستور سفر داد؛ او اعتراض کرد و گفت قرار ما با خدا این بود که از قبل به من خبر بدهی. جناب عزرائیل گفت خبر دادم اما تو نگرفتی! گفت کی؟ گفت پدرت رفت خبر بود، مادرت رفت خبر بود، و... همه خبر بود، اما آنها را نخواندی.



حال جناب حاجتی عزیز! شاه رفت خیر بود. صدام آن را نگرفت. صدام رفت، مبارک و بن‌علی نگرفتند. بن‌علی و مبارک رفتند، قذافی گفت آنها بلد نبودند، من می‌دانم چه کار کنم. قذافی رفت، اسد خبر را نمی‌پذیرد؟ علی صالح عبدالله و حاکم بحرین و سایر امیران خاورمیانه نمی‌پذیرند که وقت رحیل فرا رسیده است.

عصر حکومت‌های تک‌نفره مادام‌العمری تمام شده است.

بله من با شما موافقم که گاهی در دقیقه ۹۰ می‌شود سرنوشت بازی را عوض کرد. اما به شرطها و شروطها و این بار بر دوش شما و امثال شماست. خداوند یار و نگهبان شما باد.

«من آن‌چه شرط بلاغ است با تو می‌گویم؛

تو خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال!»

زنده و سالم باشید. ارادتمند.

ابراهیم یزدی

۱۱ / آذر ۱۳۹۰

این نامه خصوصی است و فقط برای خود شماست.

با تشکر

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)؛ وبسایت «ندای سبز آزادی»

<http://www.rahesabz.net/story/52336>

<http://www.irangreenvoice.com/article/2012/apr/22/21198>

**نوشتار ابوالفضل قدیانی در نقد نظام و رهبری، ۱۰ دی ۱۳۹۰****«آقای خامنه‌ای، از سر راه این ملت مظلوم کنار بروید!»**

امروز که چهره نکبت‌بار استبداد سلطانی بار دیگر آشکارا در این مملکت رخ‌نمایی کرده و بر حیات و ممت ساکنان آن حکومت می‌کند، نمی‌توان در برابر آن سکوت کرد و دم نیاورد. و از همین بابت است که اینک از زندان اوین این فریاد را بر می‌آورم

من و امثال من در راه پیروزی انقلاب جان، مال و آزادی خویش را نگذاشته‌ایم که آقای علی خامنه‌ای این‌گونه سلطنت کند

در صدر جرائم رهبری، اعمال استبداد در کشور است و هر جرم و جنایت دیگری را باید پس از این فقره در شمار آورد

خودکامگی، أم المفاسد است و این عمده فساد است که یک کشور را به قهقرا و نگون‌بختی می‌کشد

علاج کار در این کشور در آن است که جنابعالی از این قدرت دست کشیده، عشق به قدرت را از دل بیرون کنید و از سر راه این ملت مظلوم و جمهوری اسلامی کنار بروید

**بر خلاف هر آنچه از قلت و نازکی می‌شکند، ظلم و جور از فربه‌گی هر چه بیش‌تر فرو می‌باشد**

بسم الله الرحمن الرحيم

«تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقين» (سوره قصص، آیه ۸۳)

(این سرای آخرت از آن کسانی است که در زمین برتری‌طلبی نمی‌کنند و سلطه‌طلب نیستند و در زمین فساد به پا نمی‌کنند و عاقبت از آن پرهیزگاران است.)

این روزها مقارن است با دومین سالگرد عاشورای خونین حسینی جنبش سبز ایران (ششم دی ماه) و نیز اردوکشی خیابانی اصحاب استبداد در روز نهم دی‌ماه که سراسیمه و بنا بر سنتی یزیدی، چندی پس از قلع و قمع آزادی‌خواهان و حق‌جویان به دستور مستبد حاکم به خیابان‌ها آورده شدند تا پا بر خون به ناحق ریخته عاشوراییان گذارده و مداحی اربابشان را کنند.

اما صحنه‌گردان ناشی این نمایش، که البته طبق معمول پیش از هر کس هنرمندانه به کرده خویش می‌خند و داد سخن در مدح و ثنای آن سر می‌دهد، این حماسه خویش‌پرداخته را یوم‌الله نام نهاده و بر آن است که از این غده پوسیده برای عریانی تن پادشاه، قبایی بدوزد و مشروعیت از دست رفته را به بزرگداشت این به اصطلاح یوم‌الله چاره‌ای اندیشد. غافل از آنکه حاصل بر هم زدن این ملغمه چیزی جز آن نیست که بوی تعفن تفرعن، مشام هر آزاده و وجدان بیداری را بیش از پیش می‌آزارد و آفاقه‌ای به حال روزگار رو به افول استبداد نمی‌کند.

«از وفور مدح‌ها فرعون شد

کن ذلیل النفس هوناً لا تسد» (سوره فرقان، آیه ۶۴) [مثنوی مولوی]

اگر استبداد امروز ایران آن مقدار حقیر است که قصد کرده سالروز هلهله فریب‌خوردگان و مزدورانش را بر سر قربانگاه حق‌جویی و آزادگی به روزی همچون هنگامه تاجگذاری شاهان بدل سازد، پس بهتر آنکه او را در جشن نمایش‌اش یاری داده و به قدر وسع و تکلیف خویش، گوشه‌ای از سیمای استبداد و استکبار وی را نمایان سازد که مولای متقیان و امیر قافله حق فرموده: «ما شککت فی الحق مذ أریته: از آن زمان که حق را شناختم، در آن گرفتار شک و دودلی نشدم.»



و این تکلیف بر افرادی چون من، که جوانی خویش بر سر مبارزه با استبداد شاهنشاهی گذاشته و با امید بازستاندن حق جمهور مردم در اداره کشورشان در انقلاب اسلامی شرکت جسته و به شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی یاری رسانده‌ایم، سنگین‌تر است. بنا بر این، امروز که چهره نکبت‌بار استبداد سلطانی بار دیگر آشکارا در این مملکت رخ‌نمایی کرده و بر حیات و ملمات ساکنان آن حکومت می‌کند، نمی‌توان در برابر آن سکوت کرد و دم نیاورد. و از همین بابت است که اینک از زندان اوین این فریاد را بر می‌آورم.

باری، من و امثال من در راه پیروزی انقلاب جان، مال و آزادی خویش را نگذاشته‌ایم که سه دهه بعد آقای علی خامنه‌ای این‌گونه بر کشور سلطنت کند.

ملت ما از مشروطه تا انقلاب اسلامی آن همه رنج نکشید تا امروز فردی به نام ولایت فقیه قانون را در تمامی مراتب به بازیچه‌ای برای اعمال قدرت مطلقه خویش بدل سازد.

خیال مستبد امروز ایران این است که آرای این مردم در تعیین سرنوشت‌شان - که بی‌شک جلوه همراهی دست خداوند را باید در آن جست - اکنون بر گه‌های قمار می‌شوم در دست اوست، و حاشا که در برابر این خیال واهی لحظه‌ای کوتاه بیایم، که به فرموده رسول اکرم: «أفضل الجهاد كلمة حق عند السلطان الجائر»

به مانند هر سلطان جائری، زندان، حصر، و خفه کردن هر بانگ مخالفی در صدر سیاست‌های مملکت‌داری رهبری قرار گرفته است و از این رو هر کس نگاه چپ به این مقام داشته باشد، از یک شهروند عادی یا یک دانشجوی جوان تا صاحب‌منصبان پیشین نظام و یا حتا مجیزگویان دیروز بارگاه که امروز جریان انحرافی نام گرفته، بایستی طرد شده و زبان‌شان قطع شود.

البته شاید در نظر ایشان، با قدرت مطلقه‌ای که در دست دارند حبس مخالفان و نه سلب حیات آنان، حاصل لطف ملوکانه باشد، اما واقعیت آن است که این استبداد از تمام توان و بینه خود برای سرکوب و بسط خفقان بهره می‌جوید و از هیچ خشونت‌ی دریغ نمی‌ورزد، اما آنچه مانعی بر سر راه سرکوب افزون‌تر است، اولاً خوف اوست و ثانیاً آگاهی و مقاومت گسترده وسیع مردم در برابر وی است.

به گمان من، در صدر جرائم رهبری، اعمال استبداد در کشور است و هر جرم و جنایت دیگری را باید پس از این فقره در شمار آورد، چرا که اگر ایشان مسؤولیت جنایاتی همچون شلیک گلوله جنگی در معابر عمومی به شهروندان معترض حاضر در یک راهپیمایی مسالمت‌آمیز و آنچه از شکنجه و تجاوز بر سر پیر و جوان این مردم در کهریزک و یا سایر بازداشتگاه‌های پیدا و پنهان امنیتی و انتظامی آورده است، منتسب به فعل مأموران خویش سازد، استبداد جرمی است که او خود مباشرتاً مرتکب شده است و به هیچ روی قابل انکار نیست.

قبضه کردن قدرت و قایل شدن حق مطلقه ابدمدت برای خود در اداره امور مملکت ایران، عملاً مقابله با خواست تاریخی ملتی است که لااقل در یکصد و پنجاه سال گذشته، در جهت نفی استبداد و سلطنت مطلقه دمی از پای ننشسته‌اند، این تقابل نه تنها جرمی نابخشودنی که خیانتی آشکار نیز در حق آرمان‌ها و منافع ملی است. البته این جرم وجه گناه‌آلود دیگری نیز دارد که همانا استبداد به نام دین خداست که به قول علامه نائینی در «تنبیه الامه» استبداد دینی به مراتب ویرانگرتر از استبداد غیردینی است.

معمول است که مجرمان و گناهکاران را دعوت به عبرت از سرنوشت هم‌قطاران‌شان کنند، اما چه می‌توان گفت هنگامی که وقاحت مجرمانه آن‌چنان شدت می‌یابد که بزهدار خود در ردیف اول مدعیان قرار می‌گیرد، و این مثال امروز موضع رهبری است در مواجهه با خزان مستبدان خاورمیانه و بهار دموکراسی در این منطقه.

در حالی که بهار عربی کاملاً شبیه جنبش سبز مردم ایران است که علیه دیکتاتوری به پا خاسته‌اند و فریاد آزادی سر می‌دهند، مستبدان حاکم بر ایران، آن قیام‌های ملی را به خود نسبت می‌دهند و به گونه‌ای تأسف‌بار داد سخن در مدح آنچه بیداری اسلامی می‌نامند، سر می‌نهند. با آنکه شخص رهبری به خوبی می‌داند که ماهیت حقیقی نهضت فراگیر امروز در خاورمیانه ضد استبدادی است، با این وجود لحظه‌ای با این پرسش ساده خلوت نمی‌کند که: چه تفاوتی است میان من و حسنی مبارک، یا سرهنگ قذافی و چرا استبداد در مصر و لیبی نامبارک و مذموم است و در ایران و سوریه ستودنی است؟

مگر نه اینکه در این کشورها نیز مجالس قانونگذاری با برگزاری انتخابات فرمایشی بر سر کار آمدند و منویات رهبر ابدمدت را انشاء و صورت‌بندی قانونی می‌کردند؟ آیا آن ساقط‌شدگان همچون ایشان زندان و اسباب سرکوب نداشتند؟ البته پاسخ أظهر من الشمس است: تفاوتی در کار نیست، «آسیاب به نوبت!»

«چند حرف و طمطراق و کار و بار

کار و حال خودبین و شرم دار



چند دعوی و دم باد و بروت  
ای تو را خانه چو بیت عنکبوت»

خودکامگی، ام‌المفاسد است و این عمده فساد است که یک کشور را به قهقرا و نگون‌بختی می‌کشاند. این که امروز در دوره دولت و مجلس مطلوب و منتخب آقای خامنه‌ای بر اساس گزارش دستگاه قضائی منتسب به وی بزرگ‌ترین فساد مالی تاریخ رقم می‌خورد و عملاً دولت دست‌نشانده ایشان در قامت دزدان سرگردنه و همچون مهاجمان مغول و تاتار به غارت بیت‌المال این ملت مظلوم سرگرم است، علت آن را باید در استبداد مقام رهبری جستجو کرد. اینکه کرامت شهروندان ایرانی در بسیاری از کشورهای خدشه‌دار می‌گردد و رفتارهایی به دور از شأن این ملت صلح‌طلب و خوشنام در مبادی ورودی کشورها در برابر اتباع ایرانی صورت می‌گیرد و اتهام‌های ناروا به آنها نسبت داده می‌شود نتیجه چیست؟ جز اینکه در ابتدا حیثیت و ارزش انسانی ایرانیان در کشور خودشان توسط دستگاه حکومتی به هیچ انگاشته می‌شود. اینکه امروز تحریم‌های گسترده و سایه شوم جنگ، اقتصاد این کشور را به سوی اضمحلال برده و ترکتازی سران سپاه مجالی برای کسب و کار و فعالیت اقتصادی آزادانه و مستقل مردم عادی باقی نگذاشته حاصل چیست جز خودکامگی شخص رهبری در عرصه‌های مختلف حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران؟

این تحقیر و خفت ملی که ایران در صحنه بین‌المللی دچار آن شده است و به عنوان مثال کشتی‌های ما جرات برافراشتن پرچم ایران را نداشته و هر روز در آب‌های بین‌المللی پرچم عاریتی یکی از کشورهای ذره‌ای را بالا می‌برند، دستاورد حکمرانی مستبدانه در ایران است، حال اگر آقای خامنه‌ای سرخوش از ساخت ناوشکن جنگی به دنبال دزدان دریایی در خلیج عدن است، اینها جز هدر دادن منابع ملی چه منفعتی برای ملتی دارد که حتا حق ندارد بداند درصد بیکاری‌اش واقعاً چقدر است؟ و یا در زیر بار تورم چند درصدی کمر خم می‌کند؟

رسانه‌های دروغ‌پرداز که در واقع خوابگزاران بارگاه سلطان‌اند هر روز به روال ارباب‌شان از خیانت دشمن می‌گویند و برای نقض حقوق بشر در اروپا و آمریکا نوحه‌سرای می‌کنند و چماق تحریم و تهدید نظامی را بر سر افکار عمومی می‌کوبند آیا شجاعت دارند که تنها یک بار حقیقت را رک و پوست کنده به مخالفان خود بگویند که در حال حاضر دشمن اول این آب و خاک شخص رهبری و سیاست‌های نابخردانه‌اش است؟ صاحبان قدرت که این روزها پا در تدارک انتخاباتی صوری و نمایشی در جهت اثبات ادعای مشروعیت‌شان هستند اگر واقعا بر این باورند که رهبرشان محبوب‌ترین چهره در نزد مردم است و ملت در لیبیک به او به سوی صندوق‌های رأی خواهند شتافت برای سنجش این ادعا یکبار هم که شده به حق تضمین شده ملت در اصل ۲۷ قانون اساسی گردن نهند و با آزاد ساختن رهبران شجاع و مقاوم جنبش سبز اعتراضی آقایان موسوی و کروبی بنگرند که چگونه سیل مشتاق میلیون‌ها ایرانی آزادی‌خواه در خیابان‌ها جاری شده و فاتحه استبداد را می‌خوانند. این کم‌ترین خواسته‌ای است که ما از رهبری داریم که در خطبه‌های نماز جمعه‌اش با توسل به ترفندهای گوناگون قصد دارد خود را حاکمی دموکراتیک معرفی کند.

البته از آنجا که رهبر کنونی ایران شجاعت در اختیار قرار دادن چنین فرصتی را به مخالفان خود ندارد باید انتظار آن را داشته باشد که مردم تحت ستم از هر فرصت و روزی برای ابراز مخالفت با او بهره بگیرند: بی‌گمان همان‌گونه که انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ و حوادث پس از آن تا به امروز به عرصه‌ای برای بیان این مخالفت بدل شده است، تحریم یکپارچه و فعال انتخابات مجلس نهم که انتخاباتی غیرقانونی است، نیز مجالی خواهد بود برای نشان دادن بی‌اعتباری و عدم مشروعیت نظام کنونی که نه جمهوری است و نه اسلامی و نیز بی‌اعتباری عالی‌ترین مقام آن. آقای خامنه‌ای در بخشی از سخنرانی خود در کرمانشاه پرسش‌هایی را مطرح کرد که به جاست در این مجال با صراحت به این سؤالات پاسخ داده شود. در این سخنرانی گفته شد: «آیا نظام روزی پیر و از کار افتاده خواهد شد؟ آیا راهی برای جلوگیری از فرسودگی وجود دارد؟ و آیا اگر این وضع پیش آمد، راه علاجی وجود خواهد داشت؟»

پاسخ من به این پرسش این است:

آری! اعمال استبدادی و خودکامگی از سوی جنابعالی، نظام برآمده از انقلاب اسلامی را به فرسودگی و آستانه فروپاشی کشانده است، اگر در پی راه و علاج هستید، چاره کار در تغییر ساختار ریاستی به پارلمانی و یا تغییرات صوری دگر نیست، بلکه علاج کار در این کشور در آن است که جنابعالی از این قدرت دست کشیده، عشق به قدرت را از دل بیرون کنید و از سر راه این ملت مظلوم و جمهوری اسلامی کنار روید.

و در نهایت، همگی به یاد داشته باشیم که بر خلاف هر آنچه از قلت و نازکی می‌شکنند، ظلم و جور از فربگی هرچه بیش‌تر فرو می‌پاشد.

«جهاد فرعون‌ی چو بی‌توفیق بود



هرچه او می‌دوخت آن تفتیق بود»

«إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إليه أنیب»

ابوالفضل قدیانی

بند ۳۵۰

دی‌ماه ۱۳۹۰

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کلمه»؛ وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://www.kaleme.com/1390/10/13/klm-84910>  
<http://nameha.nurizad.info/?p=398>



## «ابوالفضل قدیانی؛ خط‌شکن سبزها»؛ بی‌تا موحد، ۱۰ دی ۱۳۹۰

ابوالفضل قدیانی را به مسن‌ترین زندانی سیاسی جنبش سبز می‌شناسند؛ اما او شجاع‌ترین، صریح‌ترین و گویاترین عضو جنبش سبز است. می‌خواهند به جرم توهین به رهبری سه سال دیگر بر حبسش بیافزایند، غافل از آنکه او ابایی ندارد که در محکمه ملت به جرمی که متهم شده فریاد کند و همه آنچه اینان سعی در کتمان‌شان دارند با رساترین کلام باز گوید. سخن دل‌میلون‌ها ایرانی. سخنی که همه جا در خانه و کوچه و خیابان، حتا وقتی مسافر چند دقیقه‌ای یک ماشین کرایه‌ای هستی می‌شنوی، انقلاب نکردیم که شاه بازگردد!

امروز ابوالفضل قدیانی با صدای بلندی که دیوارهای سرد اوین هنوز نتوانسته اندکی از صلابتش کم کند، همان را فریاد می‌کند «من و امثال من در راه پیروزی انقلاب جان، مال و آزادی خویش را نگذاشته‌ایم که سه دهه بعد آقای علی خامنه‌ای این‌گونه بر کشور سلطنت کند.»

چه کسی ذی‌صلاح‌تر از او می‌تواند مدعی انقلابی شود که برایش شش سال در زندان‌های ساواک شکنجه شده و برای حفظش آن زمان که دشمن بعثی با کمک همه دست‌نشانندگان منطقه‌ای و بین‌المللی بسیج شده بودند، جان بر کف در جبهه حاضر شده بود.

قدیانی نماینده سه نسل و زبان گویا انقلابیون، حامیان جمهوری اسلامی و جنبش سبز مردم ایران است. سخن او سخن همه کسانی است که هنوز در هوای آرمانی‌های بلند انقلاب نفس می‌کشند و جمهوری اسلامی را ثمره مبارزات دویست ساله ملت ایران می‌دانند.

قدیانی بی‌هیچ ملاحظه‌ای بدون اجمال و لفافه صریح و بی‌پرده بر مشکل بنیادی کشور که استبداد است دست گذاشته و بدون تعارف شخص رهبری را مورد خطاب قرار داده و او را مسؤول همه فجایع و مظالم دانسته است.

برای کسی که مسن‌ترین زندانی خوانده‌اند و خانواده‌اش بیم آن دارند که سلامت‌ش در خطر باشد به لحاظ سابقه بیماری قلبی و بستری بودن در بیمارستان، نامه اخیرش «سند افتخار» همه زندانیانی است که طی این مدت مظلومانه آماج همه کین‌ها و حملات بوده‌اند.

همان‌گونه که مانیفست انتخابات و عدم مشارکت در آن از سوی آزادگان سرفراز، فصل الخطابی بود در مباحث انتخاباتی، نامه ابوالفضل قدیانی هم فصل جدیدی است در تاریخ مبارزات جنبش سبز. آنها که می‌خواهند رهبری را بری از این مظالم کنند و هاله قدسی به دورش کشند. آنان که در مانور بصیرت نمی‌دانند در کدام سو باشند. قدیانی تکلیف را روشن کرده و جبهه حق را برگزیده، بدون اندکی شک و دودلی.

او شک ندارد که آنچه این روزها در برابر چشمان حیرت‌زده و مبهوت مردم به تصویر کشیده می‌شود چیزی نیست جز همان «چهره استبداد سلطانی» که اینک در قالب ولایت فقیه می‌خواهد این مردم را رنج دهد. او این قبضه کردن قدرت و قایل شدن حق مطلقه ابدمدت را خیانتی آشکار در حق آرمان‌ها و منافع ملی می‌داند. قدیانی استبداد را «ام الفساد» می‌داند همه آنچه این روزها به نام فساد اقتصادی و مالی و قضائی و بی‌آبرویی در سطح بین‌المللی در جریان است در اثر حاکمیتی است که راه را بر مصلحان و دلسوزان بسته و کشور را به سرایشی سقوط کشانده است.

از نظر این آزاده سرفراز اوین، «اعمال استبدادی و خودکامگی» است که نظام جمهوری اسلامی را دچار فرسودگی و فروپاشی کرده.

قدیانی سخن حق را صریح می‌گوید و بازی با کلمات ندارد. انتخابات را او «قمار شومی» می‌داند که در دستان رهبری است و به یاد رهبری می‌آورد که قذافی‌ها و حسنی مبارک‌ها هم انتخابات داشتند و هم مجلس فرمایشی. این زندانی سیاسی بی‌پرده‌پوشی سخن میلیون‌ها ایرانی را به زبان می‌آورد: «دشمن اول این آب و خاک شخص رهبری و سیاست‌های نابخردانه» اوست. این کلام یعنی شور تازه‌ای در مبارزات مدنی ملت ایران. اگر در ۲۵ خرداد پرسش از رأی من بود. امروز در اثر سیاست‌های خودکامه و نابخردانه نوک این حمله به سمت رهبری نشانه رفته و شرکت در شوی انتخابات اسفندماه به کلی از صفحه مبارزات جنبش سبز پاک شده است.

امروز این آزاده سرفراز انقلابی زندانی دو نظام الگوی استقامت، پایداری بر هدف از درون زندان اوین است. امروز کانون مبارزه با دیکتاتوری و خودکامگی، سلول‌های سرد انفرادی و شکنجه‌گاه‌هایی است که برای به زانو در آوردن فرزندان این ملت برپا کرده‌اند، اما کانون امید ملت ایران شده است. امروز ابوالفضل‌ها دست یاری به حسین می‌دهند ولو دستانشان در زنجیر خودکامگان قفل باشد. اما زبانش سبز است و دلشان با یاد خدا آرام.

قدیانی پیش از رفتن به زندان گفته بود شاید «عمرمان قد ندهد» اما این جنبش به اهداف بلند خود خواهد رسید. همان‌گونه که او می‌داند در سنت الهی وقتی ظلم و جور فربه شود خواهد شکست. هنگامه موساست که با عصایش نیل را گشود و با کلامش سحر ساحران را باطل کرده است. صدای شکستن استخوان فرعون‌ها دیربازی است که از کاخ‌ها شنیده می‌شود، اما خداوند بر دل‌ها و گوش‌هایشان پرده نهاد و «فراعنه زمانی صدای



ملت را می‌شنوند که دیر شده است». «أليس الصبح بقریب؟!» قدیانی‌ها عمرشان «قد» می‌دهد. تاریخ سیر نزولی به خود ندیده است. این سنت الاهی است. دیر نیست که باز زمستانی بهار شود و فجر سپیده‌ای در بهمنی بدمد.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1390/10/10/klm-84946/>



## «قیام ۱۹ دی از نگاهی دیگر!»؛ نوشتار حسین علایی در نقد نظام و رهبری، ۱۹ دی ۱۳۹۰ (++)

روز ۱۹ دی ماه سال ۱۳۵۶ سرآغاز قیامی مردمی و فراگیر است که ظرف حدود یک سال توانست شاه را از کشور بیرون کند و به نظام سلطانی ۲۵۰۰ ساله در ایران پایان دهد. اما این ماجرا خیلی ساده شروع شد و بهانه آن را خود حکومت فراهم کرد. در روز ۱۷ دی ماه روزنامه اطلاعات، که توسط یک سناتور مورد اعتماد اداره می‌شد، مقاله‌ای را با عنوان «ارتجاع سرخ و سیاه» علیه آیت‌الله خمینی که توسط شاه به عراق تبعید شده بود به چاپ رساند. چاپ این مقاله مورد اعتراض طلاب حوزه علمیه قم قرار گرفت و من که خود در آنجا بودم به اتفاق تعدادی از طلاب به درب منزل تعدادی از اساتید حوزه علمیه قم مراجعه کردیم تا آنها به درج یک طرفه مقاله توهین‌آمیز علیه شخصیت محبوب مردم اعتراض کنند. این رفت و آمد به درب خانه علمای قم دو روز به طول انجامید و حکومت شاه به بهانه نداشتن مجوز برای راهپیمایی به طلاب و جوانان در خیابان صفائیه حمله کرد و تعداد ۶ نفر از طلاب و معترضین را کشت و عده‌ای را نیز مجروح کرد. رفتار غلط مأمورین امنیتی شاه، نارضایتی مردم از حکومت سلطنتی را به اوج رسانید و به استمرار آن کمک کرد. چنین رفتاری موجب شد تا چهلم‌ها در ایران به راه بیفتند و رژیم شاه ظرف یک سال بیش از ۲۰۰۰ نفر از مردم معترض را در خیابان‌های شهرهای مختلف بکشد. ولی هرچه بر کشته‌های خیابانی و بازداشت مردم و تعداد زندانیان سیاسی افزوده می‌شد عملاً از اقتدار نظام شاهنشاهی کاسته می‌شد. تا قبل از این حوادث، مردم مستقیماً شاه را خطاب مخالفت‌های خود قرار نمی‌دادند و سعی می‌کردند تا انتقادات را متوجه نبود آزادی بیان در کشور، فقدان آزادی‌های سیاسی و رفتار بد مأمورین دولتی به ویژه عناصر گارد شاهنشاهی و در نهایت دولت وقت بکنند. اما تداوم رفتارهای خشن حکومت و سرکوب شدید اعتراضات باعث شد که مردم لبه تیز مخالفت‌های خود را متوجه شخص شاه بکنند و خواستار تغییر اساسی در نظام حاکم شوند. نامه‌نگاری‌ها به شاه شروع شد و او به حق عامل همه نابسامانی‌های کشور اعلام شد. این روند ادامه یافت تا آن که مردم، آزادی و نجات خود را در برپایی جمهوری اسلامی دیدند تا هم از حکومت یک شخص به صورت مادام‌العمر جلوگیری کنند و هم مردم با انتخابات آزاد بر سرنوشت خود حاکم باشند و هم حکومت برخاسته از متن فرهنگ مردم که اسلام است باشد و تعارضی بین باورهای مردم و اعمال حاکمیت نباشد. به هر حال، شاه به سرکوب‌ها و توسعه اختناق ادامه داد تا با رهبری امام خمینی همه مردم علیه وی بسیج شدند و او برای نجات جان خود و خانواده‌اش مجبور به فرار از کشوری شد که خود را صاحب آن می‌دانست. به نظر می‌رسد احتمالاً سؤالات زیر پس از فرار برای شاه مطرح شده باشد که می‌تواند برای سائرین، تجربه‌ای مهم و عبرت‌آموز باشد.

- ۱- اگر در واکنش به حضور مردم در مجالس ترحیم فرزند امام خمینی سعه صدر به خرج می‌دادم و با مقاله توهین‌آمیز، که نویسنده آن داریوش همایون وزیر اطلاعاتم با اسم مستعار بود، مردم را تحریک نمی‌کردم، بهتر نبود؟
- ۲- اگر پس از انتشار مقاله در روزنامه حکومتی، اجازه پاسخ به آن مقاله را در همان روزنامه می‌دادم، حکومت دوام بیشتری نمی‌یافت؟
- ۳- اگر به مردم معترض اجازه راهپیمایی مسالمت‌آمیز را می‌دادم و آنها را متهم به اردوکاری و زورآزمایی خیابانی نمی‌کردم، مسأله خاتمه نمی‌یافت؟
- ۴- اگر به مأمورین دستور می‌دادم که به تظاهرکنندگان تیراندازی نکنند و هوشمندان و با تدبیر آنها را آرام کنند، نتیجه بهتری نمی‌گرفتم؟
- ۵- آیا اگر به جای حصر کردن بعضی از بزرگان در خانه‌هایشان و تبعید تعدادی دیگر به سایر شهرهای دوردست و زندانی کردن فعالین سیاسی، باب گفتگو و مراوده با آنها را باز می‌کردم، کار به فرار من از کشور می‌انجامید؟
- ۶- اگر به جای اتهام زدن به مردم که خارجی‌ها عامل تحریک شما هستند، به شعور جمعی آنها توهین نمی‌کردم، حالا خودم مجبور بودم به خارجی‌ها پناه ببرم؟
- ۷- آیا اگر به جای متهم کردن مخالفین خودم به اقدام علیه امنیت کشور، وجود مخالف را می‌پذیرفتم و حتا آن را قانونی تلقی می‌کردم و برای آنها حق قائل بودم، نمی‌توانستم بیش‌تر بر مسند قدرت باقی بمانم؟

طبیعی است که دیکتاتورها برای خود حق ابدی حاکم بودن بر مردم قائل هستند و در زمانی که در کاخ سلطنت، با همراهان متملق و چاپلوس احاطه شده‌اند، فرصت طرح این سؤالات را ندارند و زمانی به فکر می‌افتند که مثل قذافی پس از موش و حشره خواندن مخالفین، مجبور شوند فرار را بر مقاومت و ایستاده مردن، ترجیح دهند. «فاعتبروا یا اولی الابصار!»



\*\*\* منبع \*\*\*

روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۹۰، صفحه ۲؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://www.ettelaat.com/new/index.asp?fname=2012%2F01%2F01-09%2F13-17-44.htm>

[http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post\\_09.html](http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post_09.html)



## «گفتاری به نام حسین اعلائی»؛ وبسایت «بصیر نیوز»، ۱۹ دی ۱۳۹۰

سایت صهیونیستی «بالاترین» مقاله توهین آمیز یک عنصر بریده و سرخورده را بازتاب داد؛ حسین اعلائی که سابقه حضور در جبهه را برای ضربه زدن به انقلاب اسلامی سپر خود ساخته، اخیراً در پاسخ به شرم‌نامه‌های محمد نوری‌زاد (عنصر فاسدی که فیلم رسوائی او در رسانه‌ها انتشار یافت) مقاله‌ای را در روزنامه اطلاعات منتشر کرده و با روسیاهی تمام انقلاب اسلامی را به رژیم منحوس پهلوی تشبیه نموده است البته بریده‌هایی چون این گفتار، کم نیستند و سابقه تاریخی زیادی دارند که نمونه آن را در شخصیت خبیث شمر می‌توان دید؛ چه کسی باور می‌کرد شمر بن ذی الجوشن یکی از فرماندهان لشگر علی ابن ابی طالب علیه‌السلام و جانباز جنگ صفین، کارش به جایی برسد که سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را از سینه جدا کند؟!

چه کسی باور می‌کرد طلحه و زبیر که روزی لبخند شادی را بر چهره پیامبر ظاهر می‌ساختند یک روز رودرروی نائب و جانشین پیامبر باستند و علیه حضرت شمشیر کشند...؟!

قسمتی از نوشته سیاه این گفتار را که مانند اسلاف گذشته خود (رشیدی مطلق) و بر حسب اتفاق، مقاله‌اش را در روزنامه اطلاعات چاپ نموده را از سایت محارب و ناصبی «بالاترین» می‌خوانیم:

### انتقاد شدیدالجن سردار علایی از دیکتاتوری و مقایسه ضمنی ر هبر ایران با شاه؛ قیام ۱۹ دی از نگاهی دیگر

سردار حسین علایی، مؤسس و فرمانده نیروی دریایی سپاه پاسداران در دوران جنگ، به مناسبت قیام ۱۹ دی یادداشتی در روزنامه اطلاعات نوشت که به نظر نیم‌نگاهی نیز به شرایط فعلی کشور داشته باشد. آقای علایی از شخصیت‌هایی است که محمد نوری‌زاد در فراخوان نامه‌نگاری به رهبر جمهوری اسلامی از او خواسته بود نامه‌ای بنویسد. او در این یادداشت به آغاز روند نامه‌نگاری‌های اعتراضی به شاه اشاره می‌کند و خواستار عبرت‌آموزی دیگران می‌شود. سردار علایی در یادداشتی که برای روزنامه اطلاعات نوشته، پرسش‌هایی را از زبان شاه طرح کرده است؛ پرسش‌هایی که به نوشته علایی، احتمالاً پس از فرار برای شاه مطرح شده باشد که می‌تواند برای سایرین تجربه‌ای مهم و عبرت‌آموز باشد. پرسش‌هایی نظیر اینکه:

«اگر به مردم معترض اجازه راهپیمایی مسالمت‌آمیز را می‌دادم و آنها را متهم به اردوکنشی و زورآزمایی خیابانی نمی‌کردم، مسأله خاتمه نمی‌یافت؟ اگر به مأمورین دستور می‌دادم که به تظاهرکنندگان تیراندازی نکنند و هوشمندانه و با تدبیر آنها را آرام کنند، نتیجه بهتری نمی‌گرفتیم؟ آیا اگر به جای حصر کردن بعضی از بزرگان در خانه‌هایشان و تبعید تعدادی دیگر به سایر شهرهای دوردست و زندانی کردن فعالین سیاسی، باب گفتگو و مراوده با آنها را باز می‌کردم کار به فرار من از کشور می‌انجامید؟

اگر به جای اتهام زدن به مردم که خارجی‌ها عامل تحریک شما هستند به شعور جمعی آنها توهین نمی‌کردم حالا خودم مجبور بودم به خارجی‌ها پناه ببرم؟

آیا اگر به جای متهم کردن مخالفین خودم به اقدام علیه امنیت کشور، وجود مخالف را می‌پذیرفتم و حتا آن را قانونی تلقی می‌کردم و برای آنها حق قائل بودم، نمی‌توانستم بیش‌تر بر مسند قدرت باقی بمانم؟»

این فرمانده سپاه در دوران جنگ سپس می‌نویسد: «طبیعی است که دیکتاتورها برای خود حق ابدی حاکم بودن بر مردم قائل هستند و در زمانی که در کاخ سلطنت با همراهان متملق و چاپلوس احاطه شده‌اند فرصت طرح این سؤالات را ندارند و زمانی به فکر می‌افتند که مثل قذافی پس از موش و حشره خواندن مخالفین، مجبور شوند فرار را بر مقاومت و ایستاده مردن ترجیح دهند.»

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «بصیر نیوز»

**«واکنش جناح حاکم به نوشته حسین علایی: سردار یک شبه کفتار شد»؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۰ دی ۱۳۹۰ (++)**

یادداشت کنایه‌آمیز فرمانده نیروی دریایی سپاه پاسداران در دوران جنگ هشت ساله ایران و عراق که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید، باعث شد تا سایت‌های طرفدار رهبر جمهوری اسلامی او را «کفتار» بنامند.

سردار حسین علایی در یادداشت خود که به مناسبت سالگرد تظاهرات ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات منتشر شده، پرسش‌هایی از زبان شاه سابق ایران مطرح کرده که کنایه‌های فراوانی در این پرسش‌ها دیده می‌شود.

کاربران شبکه‌های مجازی و سایت‌های نزدیک به مخالفان و جنبش سبز از یک سو و رسانه‌های حکومتی جمهوری اسلامی از سوی دیگر، یادداشت علایی را با توجه به انتقادات و تشبیهات شدیدالحن آن، مطلبی علیه آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی توصیف کرده‌اند.

رسانه‌های وابسته به جناح حاکم اصولگرا در جمهوری اسلامی، تا پیش از این از حسین علایی با عناوینی مانند «سردار جبهه‌های جنگ حق علیه باطل» و «فرمانده ارتش اسلام» نام می‌بردند.

از جمله سایت خبری «بصیر»، فرمانده سابق نیروی دریایی سپاه را «یک عنصر بریده و سرخورده» نامید که «سابقه حضور در جبهه را برای ضربه زدن به انقلاب اسلامی سپر خود» ساخته است.

محمد نوری‌زاد، نویسنده و فیلم‌ساز که پیش از انتخابات جنجالی ریاست جمهوری از حامیان رهبر جمهوری اسلامی و محمود احمدی‌نژاد بود اما پس از سرکوب معترضان به نتایج انتخابات، نگارش نامه‌های انتقادی به آیت‌الله خامنه‌ای را آغاز کرد، در نامه پانزدهم خود از تعدادی از شخصیت‌های سیاسی ارشد سابق و کنونی کشور، روحانیون و مراجع تقلید، نمایندگان مجلس و دیگران خواسته است تا با او در نگارش این نامه‌ها شریک شوند.

تا کنون نامه‌های زیادی در پاسخ به فراخوان نوری‌زاد خطاب به رهبر جمهوری اسلامی نوشته شده اما هنوز بسیاری از افرادی که نوری‌زاد از آنها دعوت کرده بود، به این فراخوان پاسخ نداده‌اند.

در آن فهرست، سردار حسین علایی نفر سیزدهم بود که نوری‌زاد از او به عنوان «پاسداری فهیم، تیزبین، اهل مطالعه، منصف، مردمی، پاک، جنگ‌دیده، جهان‌دیده، به‌روز، مؤمن، صبور و اهل مدارا» نام برده بود.

**مانند احمد رشیدی مطلق**

در واکنش به مقاله سردار علایی، سایت «بصیر» نوشت که مقاله فرمانده سابق نیروی دریایی سپاه، در پاسخ به «شرم‌نامه‌های محمد نوری‌زاد» که او را «عنصر فاسدی که فیلم رسوائی او در رسانه‌ها انتشار یافت» توصیف کرده، نوشته شده است.

به نوشته این سایت، علایی در این مقاله «با روسیاهی تمام انقلاب اسلامی را به رژیم منحوس پهلوی» تشبیه کرده است.

بصیر نوشت: «البته بریده‌هایی چون این کفتار کم نیستند و سابقه تاریخی زیادی دارند که نمونه آن را در شخصیت خبیث شمر می‌توان دید. چه کسی باور می‌کرد شمر بن ذی الجوشن یکی از فرماندهان لشکر علی ابن ابی طالب علیه السلام و جانباز جنگ صفین کارش به جایی برسد که سر مطهر امام حسین علیه السلام را از سینه جدا کند.»

این سایت خبری طرفدار رهبر جمهوری اسلامی، انتشار مقاله فرمانده سابق سپاه در روزنامه اطلاعات را مشابه کار «اسلاف» او مانند «رشیدی مطلق» دانست.

احمد رشیدی مطلق، امضایی بود که پای مقاله‌ای با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در روزنامه اطلاعات شماره ۱۹ دی ۱۳۵۶ گذاشته و در آن انتقادات تندی از آیت‌الله خمینی شده بود.

انتشار این مقاله به تظاهرات اعتراضی مردم قم انجامید که در نهایت به شعله‌ور شدن مجدد آتش اعتراضات علیه حکومت پهلوی و سرنگونی آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ منجر شد.

جمهوری اسلامی، داریوش همایون، روزنامه‌نگار و وزیر اطلاعات و جهانگردی دولت جمشید آموزگار را نویسنده آن مقاله معرفی می‌کند.



اکنون سایت‌های طرفدار جناح حاکم در ایران، یادداشت اخیر حسین علایی در روزنامه اطلاعات را که تاریخ انتشار آن نیز ۱۹ دی بوده با یادداشت احمد رشیدی مطلق مقایسه کرده‌اند.

### «درس عبرت نگرفته‌اند»

علاوه بر سایت بصیر، «رجانیوز» هم که به محافل امنیتی نزدیک است نیز صراحتاً حسین علایی را یک داریوش همایون دیگر نامید و به شدت به او حمله کرد.

رجانیوز نوشت که «حسین علایی که نسبت روشنی با فتنه و فتنه‌گران ۸۸ دارد، دوشنبه هفته جاری در اقدامی تعجب‌برانگیز پا جای پای داریوش همایون وزیر اطلاعات رژیم پهلوی گذاشت و از تریبون روزنامه اطلاعات، نظام اسلامی را مورد هتک حرمت قرار داد.»

به نوشته این سایت، «امروز که فتنه ۸۸ برای براندازی نظام شیعی ناکام مانده، دشمنان این نظام گویا به درستی دریافته‌اند که ریشه همه مشکلات و نافرجامی‌هایشان در نقش بی‌بدیل مرجعیت نهفته و باید همه هم خود را مصروف تخریب آن نمایند اما نادانسته پا جای پای ایادی رژیم پهلوی گذاشته‌اند و ظاهراً از قیام ۱۹ دی ۵۶ نیز درس عبرت نگرفته‌اند.»

مسئولان حکومتی و رسانه‌های جمهوری اسلامی از مجموعه اعتراضات به نتایج اعلام شده انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری به عنوان «فتنه» نام می‌برند.

رجانیوز همچنین از اینکه حسین علایی «درست در روز ۱۹ دی و در همان روزنامه اطلاعات مقاله‌ای می‌نویسد و با طعنه و کنایه‌هایی کاملاً روشن توهین‌هایی بی‌شرمانه نثار ارکان نظام می‌کند»، ابراز تعجب کرده است.

این سایت نزدیک به محافل امنیتی در عین حال از سایت «خبرآنلاین» که گفته می‌شود به علی لاریجانی، رئیس مجلس نزدیک است، بابت بازنشر مقاله فرمانده سابق نیروی دریایی سپاه به شدت انتقاد کرده و نوشته: «ماهیت روزنامه اطلاعات و گردانندگان آن برای مردم روشن است؛ اما این پرسش چونان پتکی محکم بر مغز دلسوزان نظام وارد شده که چرا سایت خبرآنلاین منتسب به رئیس مجلس، این مقاله را عیناً منعکس نمود تا تیراژ کم روزنامه اطلاعات را به نحوی جبران کند.»

خبرگزاری فارس که به سپاه پاسداران و نهادهای امنیتی نزدیک است نیز در خبری، از روزنامه اطلاعات و سایت خبرآنلاین به علت آنکه با «انتشار یادداشتی به مناسبت ۱۹ دی و به قلم «ح.ع» در اقدامی موهن نظام جمهوری اسلامی را با رژیم ستمشاهی مقایسه کردند» به شدت انتقاد کرد.

فارس همچنین به نقل از خبرگزاری دانشجو وابسته به سازمان بسیج دانشجویی نوشت که علایی «با طرح سؤالات خیالی که محمدرضا پهلوی (شاه مخلوع) از خود می‌پرسد، عملکرد روشنگرانه نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران در برخورد با فتنه‌گران را مورد حمله قرار داد.»

### مقاله حسین علایی: «پرسش‌هایی برای سایرین»

حسین علایی، فرمانده نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در زمان جنگ ایران و عراق، در مقاله خود در روزنامه اطلاعات نوشته است که پیش از انتشار مقاله «ارتجاع سرخ و سیاه علیه آیت‌الله خمینی» و حوادث پس از آن «مردم مستقیماً شاه را خطاب مخالفت‌های خود قرار نمی‌دادند.»

به نوشته این سردار سپاه «تداوم رفتارهای خشن حکومت و سرکوب شدید اعتراضات [از سوی شاه] باعث شد که مردم لبه تیز مخالفت‌های خود را متوجه شخص شاه بکنند.»

علایی نوشته بعد از حوادث دی ماه سال ۱۳۵۶ بود که «نامه‌نگاری‌ها به شاه شروع شد و او به حق عامل همه نابسامانی‌های کشور اعلام شد. این روند ادامه یافت تا آنکه مردم «اراده کردند» از حکومت یک شخص به صورت مادام‌العمر جلوگیری کنند.»

این فرمانده سابق سپاه در ادامه یادداشت خود هفت پرسش احتمالی از زبان محمدرضا شاه پس از سقوط نظام پهلوی مطرح کرده و افزوده این پرسش‌ها «می‌تواند برای سایرین تجربه‌ای مهم و عبرت‌آموز باشد.»

در یکی از این پرسش‌های فرضی، علایی از زبان شاه سابق ایران نوشته است: «اگر به مردم معترض اجازه راهپیمایی مسالمت‌آمیز را می‌دادم و آن‌ها را متهم به اردو کشی و زورآزمایی خیابانی نمی‌کردم، مسأله خاتمه نمی‌یافت؟»



«اگر به مأمورین دستور می‌دادم که به تظاهرکنندگان تیراندازی نکنند و هوشمندانه و با تدبیر آن‌ها را آرام کنند، نتیجه بهتری نمی‌گرفتم؟» دیگر پرسش فرضی این فرمانده سپاه از زبان شاه است.

علایی پنجمین پرسش احتمالی شاه سابق ایران را این‌گونه مطرح کرده است: «آیا اگر به جای حصر کردن بعضی از بزرگان در خانه‌هایشان و تبعید تعدادی دیگر به سایر شهرهای دوردست و زندانی کردن فعالین سیاسی، باب گفتگو و مراوده با آنها را باز می‌کردم کار به فرار من از کشور می‌انجامید؟»

در ششمین پرسش این یادداشت آمده است: «اگر به جای اتهام زدن به مردم که خارجی‌ها عامل تحریک شما هستند به شعور جمعی آنها توهین نمی‌کردم حالا خودم مجبور بودم به خارجی‌ها پناه ببرم؟»

«آیا اگر به جای متهم کردن مخالفین خودم به اقدام علیه امنیت کشور، وجود مخالف را می‌پذیرفتم و حتا آن را قانونی تلقی می‌کردم و برای آن‌ها حق قائل بودم نمی‌توانستم بیش‌تر برمسند قدرت باقی بمانم؟»، هفتمین و آخرین پرسشی است که در یادداشت این فرمانده سابق سپاه دیده می‌شود.

حسین علایی در پایان یادداشت خود آورده است: «دیکتاتورها برای خود حق ابدی حاکم بودن بر مردم قائل هستند و در زمانی که در کاخ سلطنت با همراهان متملق و چاپلوس احاطه شده‌اند فرصت طرح این سؤالات را ندارند.»

این فرمانده سابق سپاه، یادداشت خود را با آیه قرآنی معنادار و هشدارگونه «فاعتبروا یا أولى الابصار» به پایان برده است.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»



## «سردار «علایی» و رمزگشایی از وضعیت موجود»؛ علی مصلحی، ۲۰ دی ۱۳۹۰ (++)

نام «حسین علایی» از فرماندهان عالی‌رتبه سابق سپاه، برای اولین بار، حدود دو سال پیش و همزمان با شهادت «محسن روح‌الامینی»، از شهدای مظلوم بازداشتگاه کهریزک، بر سر زبان‌ها افتاد. چه آنکه اگر او نبود شاید نام «محسن روح‌الامینی» اصلاً شنیده نمی‌شد و تشت رسوایی قاضی «مرتضوی» آن‌گونه باژگون از بام نمی‌افتاد.

اندکی بیش از دو سال بعد از آن حادثه، نام سردار بار دیگر بر سر زبان‌ها افتاده است. ابتدا در نامه پانزدهم «محمد نوری‌زاد» که در بین فرماندهان رده بالای سپاه بر نام او انگشت و مهر تأیید گذاشته و از او خواسته بود که به رهبری نامه سرگشاده بنویسد، و یک بار هم حالا (دوشنبه ۹۱/۱۰/۱۹) که او نامه‌ای نوشته و برخلاف دو سال قبل، که هیچ‌یک از رسانه و روزنامه‌های رسمی ایران اجازه انتشار نامه مهم و در عین حال تأسف‌آور سردار سابق و از دوستان پدر شهید «روح‌الامینی» را پیدا نکردند، و نام و نامه او ابتدا از وبلاگ یک روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب و مهاجر در پاریس منتشر شده و به اطلاع همه رسید و بر سر زبان‌ها افتاد، اما این بار اغلب رسانه‌های رسمی، با اشتیاق فراوان این نامه را منتشر نمودند و در کم‌تر از چند ساعت، نامه بازنشر، و نام او بار دیگر بر سر زبان‌ها افتاد و نام و نامه کانون تحلیل و تفسیرهای رسانه‌ها قرار گرفت، که از دریچه کلمات و نگاه دقیق و رندانه سردار، وضعیت سیاسی موجود را رصد نمایند.

بدون کم‌ترین تردید، «علایی» در این نامه مستقیم، رندانه و با ادبیات ویژه و انتخاب کلماتی که معرف وضعیت فعلی کشور است و برای اولین بار در شرایط یکی دو سال اخیر وارد ادبیات سیاسی اعتراضی کشور شده و به قصد و عمد با شبیه‌سازی فضای سیاسی و ملت‌هپ امروز با فضای سیاسی روزهای آخر عمر رژیم سابق، اعتراض خود را به وضعیت موجود و مسببین آن اعلام، و از حرکت پرشتاب و تند حاکمیت به سمت خطر، رمزگشایی آشکار نموده‌است.

نکته قابل توجه در نامه سردار، پیش از معرفی وضعیت کشور و هشدار و تذکر به مدافعان وضعیت موجود، برگ برنده‌ای است که او برابر همراهان موافق دیروز و مدعیان غافل امروز رو نموده و رندانه «وزن» خود را در مقابل آن‌ها به رخ می‌کشد؛ یاد نمودن خاطره‌ای از ۳۵ سال پیش، که در غیبت مدعیان امروز، پیش‌قراول و

برنامه‌ریز تیمی بوده است که مسؤلیت آگاهی‌بخشی در مورد وضعیت کشور و خیانت‌های شاه و دربار به علما و زمینه‌سازی اتفاقات بعد از آن را بر عهده داشته است.

این نکته از آن رو جالب توجه است که، اندکی پیش از آن «محمدنوری‌زاد» در نامه معروفی از او و تعدادی از شخصیت‌های برجسته که هر یک طیفی از افراد اجتماع را نمایندگی می‌کردند و از جمله تنی چند از علما و مراجع معاصر درخواست نموده بود که به رهبری نظام نامه سرگشاده بنویسند و وظیفه آگاهی‌بخشی خود را انجام دهند.

این نامه اکنون منتشر و پیام آن توسط تمام مخاطبین رمزگشایی و دریافت شده است. مسؤلیت انتشار اولیه آن بر عهده یک رسانه معتبر رسمی است. به نظر می‌رسد حاکمیت چاره‌ای جز سکوت در مقابل آن نداشته باشد. هرگونه واکنش غیر از این، پیام مستقیمی همصدا با نامه را به افکار عمومی اعلام می‌نماید و تلاش غریب در گردابی را می‌ماند که دست و پا زدن بیش‌تر او را به هلاک نزدیک‌تر می‌کند.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

**نامه سرگشاده جمعی از سرداران سپاه به حسین علایی، ۲۴ دی ۱۳۹۰ (++)**

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر محترم آقای علایی

مطالعه مقاله شما در روزنامه اطلاعات مورخه دوشنبه ۱۹ دی ۱۳۹۰، بار دیگر بر زخم کهنه اهانت به انقلاب اسلامی و رهبری الهی آن که شیوه همیشگی و عاجزانه دشمن زخم‌خورده بوده نمک پاشید، اما بگذار دردمندانه اعتراف کنیم درد این زخم البته جانکاه‌تر در دل نشست. ۳۴ سال قبل، صاحب قلم مزدوری بر چهره مبارک حضرت امام خمینی (ره) تیغ جفا کشید که از او انتظاری جز آن نمی‌رفت لذا اگرچه اهانت او سخت بود ولی عجیب نبود.

اما این‌بار فردی با سیاط و نیش قلم به خلف صالح خمینی کبیر اهانت روا می‌دارد که عمری سر سفره انقلاب اسلامی و لطف و احسان رهبری نشسته بوده و اکنون چنین ناروا و بی‌پروا حق نمک خوردن را پاس نمی‌دارد و نمکدان می‌شکند. لذا تیغ جفای او بیش‌تر دل را می‌خراشد و بر عمق جان می‌نشیند.

فراموش نکرده‌اید که ما علویان سربهدار با شهدا و امامان پیمان بسته بودیم تا بصیرت‌هایمان را بر سلاح‌هایمان حاکم کنیم اما شما را چه شده است که اجازه می‌دهید نیش قلمتان بر صفحه سفید سوابق جهاد و ایثارگریتان خط سیاه بکشد و شما را به چنگ‌اندازی بر چهره عزیزترین سرمایه انقلاب اسلامی و برترین یادگار امام راحل (ره) دعوت کند.

کمی به اطراف خود بنگرید در چه اردوگاهی قرار دارید و با چه کسانی هم‌نوا و هم‌سو شده‌اید. آیا در اطرافتان چهره‌های پلیدی نمی‌بینید که دیروز در اردوگاه انقلاب و همراه و همپای شهدا به نبرد با آنان برخاسته بودید، آنان که دیروز دشمن شما و امت حزب‌الله بودند و شما همپای سردارانی که امروز از آنان فاصله گرفته‌اید و آبروی خود را در گروی نبرد جانانه با آنان می‌دیدید، چرا امروز به‌جای مقابله، به شما لیخند می‌زنند و برای گل‌هایی که به جبهه انقلاب اسلامی می‌زنید برایتان هورا می‌کشند و تشویقتان می‌کنند؟

کمی به جغرافیای وسیع انقلاب اسلامی نگاه کنید، جغرافیایی که امام راحل (ره) فرمودند مرز و کشور نمی‌شناسد و مرزهای آن را عقیده و ایمان تشکیل می‌دهد. در این جغرافیای وسیع که امروز بانشاط‌ترین و بالنده‌ترین روزهای خود را در حیات بیداری اسلامی سپری می‌کند و در حالی که همه انقلابیون مسلمان و آزادی‌خواه منطقه و جهان چشم به انقلاب اسلامی دوخته‌اند و امروز افتخار و آرزوی رهبران و پیشقراولان حرکت‌های مردمی بوسه زدن بر بازوان رهبری است، شما مشغول چنگ‌اندازی به این چهره عزتمند و ایجاد تردید در این مسیر الهی هستید. حقیقتاً چه کسی از بی‌انصافی‌هایی که در حق انقلاب اسلامی و رهبری فرزانه آن کردید، احساس خوشنودی می‌کند و از سوی دیگر، ببینید خریدار ادعاهای اهانت‌آمیز شما کیست؟

استکبار جهانی چقدر باید سرمایه‌گذاری کند تا چهره انقلاب اسلامی را تاریک و منکدر نشان دهد؟ این درد را به کجا بریم که شاهد باشیم کسانی امروز این خدمت را برای دشمن به رایگان انجام می‌دهند و سرمایه بزرگ افتخار دوران جهاد و ایثار را به ثمن بخش به معاندین نظام هدیه می‌دهند؟

برادر عزیز!

بیا با هم به گذشته سفر کنیم و دوباره با شهیدان بزرگی که افتخار همسنگر بودن با آنها را داشته و داریم، همنشین شویم و با هم دهه اول انقلاب و با خمینی بودن را در خاطرمان مرور کنیم.

فتنه بزرگ جبهه نفاق و التقاط را در آغاز شکوفایی انقلاب شکوهمند اسلامی به یاد دارید؟

برآشتن و اعتراض جبهه ملی و ملی‌گراها را از استقرار احکام الهی و ارزش‌های دینی و دعوت هر دو جبهه را تحت حمایت سران ملی مذهبی برای اردوکنشی خیابانی علیه انقلاب اسلامی و احکام اسلام به یاد آوریم.

خیانت بزرگ کسانی را که خود را در حلقه اول یاران خمینی می‌دانستند و با همین پوشش به دنبال ضربه زدن به انقلاب بودند به خاطر آوریم، هنگامی که کودتای نوژه را طراحی کردند تا انقلاب اسلامی را با حذف ولی فقیه و جایگاه والای ولایت فقیه در نطفه خفه کنند.



همراهی و هم‌داستانی و حمایت عجیب یکی از شخصیت‌های مطرح مذهبی که عنوان «مرجعیت شیعه» را نیز با خود داشت، به یاد آوریم و با خیانت و جفای حاصل عمر امام (ره) به استاد خویش و انقلاب اسلامی به یاد آوریم و بگذاریم ناله غمگینانه حضرت امام در شکستن کمرش زیر بار جفای حاصل عمرش یک بار دیگر در گوش جانمان طنین اندازد و اشک بر دیدگانمان بنشاند. به‌راستی آن روزها یاران شهیدمان همت‌ها، باکری‌ها، خرازی‌ها، زین‌الدین‌ها و شما و ما در کدام سنگر بودیم؟

آیا بر امام (ره) برآشفتم که چرا به منافقین و ملی‌گراها اجازه اردو کشی خیابانی نمی‌دهید؟

آیا نیش قلم بر صفحه دل امام نشانیدیم که چرا حامی کودتای نوژه را که عمری در کسوت مرجعیت به سر برده است حصر خانگی کرده‌ای؟ آیا بر امام نهیب زدیم: چرا حاصل عمرت را به خاطر هم‌داستانی با بلندگوهای استکباری و اذنب داخلی آنها یعنی منافقان از خدا بی‌خبر، از خود رانده‌ای؟

نه، هرگز. ما بر اساس آموزه‌های اصیل اسلام ناب محمدی (ص) و تجربه تاریخی صدر اسلام آموخته بودیم: باید پشتیبان ولایت فقیه باشیم تا به مملکتمان آسیبی نرسد، لذا مردانه همپای شهیدان در رکاب رهبر الهی خود ایستادیم و تا مرز جانفشانی، حسرت یک لحظه جدایی از رهبر و امام خود را در دل دشمنان نشانیدیم.

پس ای عزیز، چه شده است که امروز، بر خلف صالح خمینی کبیر که همچون امام شهیدان سلوک می‌نماید و با خردمندی و فرزاندگی کشتی انقلاب اسلامی را از طوفان فتنه‌ها به در می‌آورد و خار چشم دشمنان کوردل است، با تیر زهرآلود قلم خویش این چنین جفا روا می‌داری؟ به یاد بیاوریم در فتنه ۸۸ که جنگ احزابی در برابر جبهه انقلاب اسلامی گشوده شد و حقد و کینه سه دهه انقلاب اسلامی، تمامی معاندین را از استکبار جهانی و نظام سلطه گرفته تا منافقین کوردل، بهائیان، صهیونیست‌ها، اپوزیسیون خارجی و داخلی و همه جبهه باطل را به بهانه انتخابات به میدان آورد و بنا به اعتراف صریح دشمن، اصل ماجرا برای براندازی نظام مقدس جمهوری اسلامی بود (گرچه ساده‌دلان بی‌بصیرت آن را به‌گونه‌ای دیگر تحلیل کردند) در نهایت، مشاهده کردیم چگونه با رهبری و درایت آن حکیم بصیر، فتنه عظیم خنثی شد و دشمن به هزیمت رفت و بار دیگر بر همگان نشان داده شد که «خامنه‌ای، خمینی دیگر است».

برادر عزیز!

درد دیگری نیز بر دل‌های همسنگرانتان سنگینی می‌کند، درد لبخند دشمن.

برگردید و بازتاب مقاله و مواضع خود را در رسانه‌های جبهه کفر و استکبار، نفاق و صهیونیسم جهانی مورد بررسی قرار دهید. آیا نمی‌بینید که ادعاهای شما را و نیش قلمتان، نوش جان آنان شده و لبخند رضایت بر لبان آنها نشانده است؟ حتماً می‌دانی لبخند رضایت دشمن چه تلخ است و در کربلا با امام حسین (ع) و حضرت زینب کبری (س) چه کرد؟ اما خوب است بدانی دردی که ما از تلخی لبخند رضایت دشمن می‌کشیم تنها ناشی از رضایت آنها از اهانت‌هایی که با قلم شما بر صفحه کاغذ نقش بسته است، نیست.

چرا که آنها بسیار ناکسانی را در آستین دارند که می‌توانند هر زمان بخواهند قلم به دست مزدوری را به مأموریت بگمارند. درد ما از تلخی لبخند رضایت دشمن، بدان جهت است که دشمن احساس می‌کند توانسته است از اهالی جبهه اهل حق به اسارت بگیرد. اسیری شما در جبهه کفر و نفاق برای ما از زهر نیش قلمتان سخت‌تر و آزاردهنده‌تر است، لذا شما را دعوت می‌کنیم همپای شاعر خوش‌ذوق بیابید به زیارت یار شهید تازه سفر کرده‌مان سردار شهید حسن تهرانی مقدم برویم و پیام او را از جایگاه «عند ربهم یرزقون» بشنویم و معیار حرکت امروز و فردایمان قرار دهیم، باشد تا در آن دنیا نیز توفیق همنشینی با خیل یاران شهیدمان را همچون این دنیا پیدا کنیم.

«دیشب به خوابم آمد روح حسن چو نوری

شأن شهید را او می‌گفت با چه شوری

اینجا ملاک عشق است پیمان با ولایت

باید نمود پرواز تا مرز بی‌نهایت

مأوای ما شهیدان نزد حسین زهراست

جز راه رهبری نیست راه سعادت و راست»



والعاقبة للمتقين

والسلام علی من التبع الهدی

تعدادی از هم‌زمان دیروز سرداران شهید و منتقدین امروز شما و یاران بی‌بصیرتتان

- سرتیپ پاسدار جعفر اسدی
- سرتیپ پاسدار علی فضلی
- سرتیپ پاسدار محمد کوثری
- سرتیپ پاسدار اسماعیل قآنی
- سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی
- سرتیپ پاسدار حسین همدانی
- سرتیپ پاسدار علی زاهدی
- سرتیپ پاسدار مرتضی صفاری
- سرتیپ پاسدار محمد حجازی
- سرتیپ پاسدار غلامرضا جعفری
- سرتیپ پاسدار غلامرضا جلالی
- سرتیپ پاسدار سید علی بنی لوحی

\*\*\*منع\*\*\*

وبسایت «مهرنیوز»

<http://www.mehrnews.com/FA/newsdetail.aspx?NewsID=1509070>

**«جزئیات جلسه همکاران سابق علایی با وی»، ۲۶ دی ۱۳۹۰ (++)**

در پی انتشار مقاله ۱۹ دی‌ماه حسین علایی و واکنش‌ها و انتقادات گسترده پس از آن روز گذشته جمعی از فرماندهان و مسؤولان سابق نیروی دریایی سپاه و قرارگاه نوح(ع) با وی دیدار و گفتگو کردند.

به گزارش افکارنیوز، سردار سید مجید میراحمدی معاون وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و از همکاران سابق حسین علایی در نیروی دریایی سپاه پیرامون موضوعات مطرح شده در این جلسه به مهر گفت: جمعی از فرماندهان و مسؤولان سابق نیروی دریایی و قرارگاه نوح(ع) که انتقاداتی درخصوص مقاله آقای حسین علایی در روزنامه اطلاعات داشتند شب گذشته با ایشان دیدار و گفتگو کردند.

میراحمدی افزود: نگرانی دوستان و همکاران سابق آقای علایی بیش‌تر متوجه خوراکی بود که این مقاله برای ضد انقلاب داخلی و خارجی فراهم کرده بود و آنها هم طبیعتاً مبتنی بر برداشت‌ها و تفسیرهای ضدانقلابی خود یاوه‌گوئی‌ها را نسبت به نظام مقدس جمهوری اسلامی سر داده بودند. وی با بیان اینکه آقای علایی نسبت به برداشت‌های غلط از این مقاله اظهار تأسف کردند عنوان کرد: آقای علایی گفت اگر برداشتی از مقاله من شده است که علاقمندان به نظام را ناراحت کرده من عذرخواهی می‌کنم، من هیچ نیت سوئی نداشتم و هدفم صرفاً عبرت آموزی دیکتاتورهای عربی از سرنوشت رژیم شاهنشاهی ایران بود و فکر نمی‌کردم کسانی بخواهند نظام مردمی جمهوری اسلامی را با نظام دیکتاتوری رژیم گذشته مقایسه کنند.

معاون وزیر دفاع افزود: آقای علایی همچنین گفت من متأسفم که فرزند شاه خائن امروز دم از لزوم دموکراسی در ایران بزند. جمهوری اسلامی علیه نظام دیکتاتوری بوده است. من از جوانی که در مبارزه با رژیم شاهنشاهی بودم، آرزویم تشکیل حکومت اسلامی با محوریت امام خمینی(ره) و مبتنی بر نظریه ولایت فقیه بود. آشنائی و وفاداری من به ولایت فقیه به قبل از انقلاب بر می‌شود.

میراحمدی اضافه کرد: آقای علایی اظهار داشت پدرم که روحانی بود من را از همان سن کودکی پای درس امام خمینی(ره) در مسجد سلماسی قم می‌برد. من معتقد به نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه بوده و هستم.

وی در ادامه اظهار داشت: آقای علایی در این نشست گفت که در مورد شخص مقام معظم رهبری نیز از قبل از انقلاب با ایشان آشنا شده و در بین فرماندهان سپاه یکی از کسانی بوده است که بیش‌ترین مراوده را با ایشان داشته و از زمانی که حضرت آقا در سال ۱۳۵۶ در مشهد مقدس ممنوع المنبر بودند در معیت آقای مقدم به مسجد کرامت مشهد رفت و آمد داشته و با ایشان ارتباط داشته است.

معاون سابق نیروی دریایی سپاه تصریح کرد: آقای علایی در مورد ارادت و اطاعت خود نسبت به رهبر انقلاب نیز گفت «من هم در ارادت و هم در اطاعت همان ارادت و اطاعت قبلی را که داشته‌ام دارم و هیچ تغییری در من حاصل نشده است.»

وی افزود: آقای علایی سپس خطاب به هم‌زمان سابق خود در قرارگاه نوح(ع) تصریح کرد «شما همین الان به خانه ما بیایید و ببینید که عکس‌های آقا در منزل ما از همه عکسها بیش‌تر است. خانواده ما همگی علاقمند به ایشان هستیم.»

میراحمدی ادامه داد: آقای علایی به هم‌زمان سابق خود گفتند که بعد از آنکه متوجه سوء برداشت‌ها و تفسیرهای غلط آن هم از سوی ضد انقلاب شده‌اند، توضیحاتی را نوشته‌اند که بعضی از سایت‌ها و روزنامه‌ها آن را منتشر کردند و در آن تصریح کرده‌اند که همانطور که امام خمینی(ره) فرمودند باید پشتیبان ولایت فقیه بود تا کشور آسیب نبیند.

همکار سابق علایی در نیروی دریایی سپاه گفت: دوستان ما به آقای علایی گفتند شما باید در همان ایام فتنه سال ۱۳۸۸ مواضع شفاف و روشنی را نسبت به جریان فتنه و سران آن اتخاذ می‌کردید که وی در پاسخ گفت بنده هیچ‌گاه و در هیچ مقاله حمایتی از فتنه‌گران داخلی نداشته و ندارم.

میراحمدی افزود: آقای علایی در پاسخ به لزوم اعلام علنی این مواضع و گفتگوی فرماندهان و مسؤولین سابق نیروی دریایی سپاه و قرارگاه نوح(ع) با ایشان به بنده گفتند که مواضع و مطالب ایشان را منتقل کنم. بنده هم به رسم امانتداری این مطالب را عیناً برایشان تکرار کردم و گفتم هر کلمه یا جمله‌ای مورد نظرتان نیست یا من یا دوستان اشتباه برداشت کرده‌ایم بگوئید تا اصلاح کنیم که نهایتاً تمامی موارد فوق را تأیید مجدد کردند.

معاون وزیر دفاع و پشتیبانی نیروی‌های مسلح تصریح کرد: در حالی که موج بیداری اسلامی که ثمره نهالی است که امام عظیم‌الشأن آن را کاشت و مقام معظم رهبری چون باغبانی دلسوز و توانمند در همه سختی‌ها، طوفان‌ها، سردی‌ها و گرمی‌ها از این نهال مراقبت و آن را به مرحله ثمردهی رسانده‌اند و اکنون این موج بیداری اسلامی همچون بهمنی تمامی پایه‌های حکومت‌های وابسته و خائن کشورهای عربی را درنوردیده و یا پایه‌های



آنها را فرو ریخته است و یا در حال فرو ریختن است و دشمنان زخم خورده و مستکبرین و دیکتاتورهای جهانی را زخم خورده و عصبانی تر کرده است.

وی ادامه داد: دشمنان مستبد و جانیان جهانی قطعاً به دنبال این هستند که خللی در عزم و اراده ملت‌های بیدار شده ایجاد نمایند ما امروز در چنین شرایطی و در آستانه انتخابات نیازمند انسجام، وحدت و همدلی در داخل کشور هستیم که محور و اساس و ریسمان این انسجام و وحدت مقام معظم رهبری هستند.

میراحمدی در بخش پایانی این گفتگو اضافه کرد: باید همه ما همراه با امت اسلام صفوف خود را فشرده‌تر کنیم و قدردان نظامی باشیم که به تعبیر امام خمینی ثمره همه مجاهدت‌های انبیاء، امامان معصوم و صالحان تاریخ است. نظام جمهوری اسلامی که امام عظیم‌الشأن فرمودند: حتا امام زمان(عج) هم فدائی این نظام است چرا که امام زمان(عج) فدائی اسلام است.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «افکارنیوز»

<http://afkarnews.ir/vdcizqay.t1awu2bcct.html>

**نامه سرگشاده حسین علایی به حسین شریعتمداری، ۲۷ دی ۱۳۹۰**

**مقاله «قیام ۱۹ دی» را من نوشته‌ام و دشمن و یا کسی آن را به من القا نکرده است. من از افرادی نیستم که دیکته دیگران را به صورت سفارشی بنویسم. متأسفانه بعضی دوست دارند هر مطلبی را که نمی‌پسندند، کار دشمن و یا ضد انقلاب بدانند**

**بہتر است به شعور انسان‌ها احترام گذاشته شود و افرادی را که مثل شما نمی‌اندیشند مهره یا شکار حریف نخوانید**

برادر ارجمند جناب آقای حسین شریعتمداری  
با سلام

گرچه بنا نداشتم پس از توضیحی که در روز اربعین حسینی(ع) در باره سوء برداشت از «مقاله قیام ۱۹ دی» منتشر کردم، پاسخی به نوشته‌های مختلف از جمله نامه بعضی از دوستان و هم‌زمان دوره دفاع مقدس بدهم، ولی نمی‌توان به مطلب درج شده در روزنامه کیهان با عنوان «قطره دریاست اگر با دریاست» بی تفاوت بود. بنا بر این، نکاتی را به این شرح تقدیم می‌دارم:

۱- این مقاله را من نوشته‌ام و دشمن و یا کسی آن را به من القا نکرده است. من از افرادی نیستم که دیکته دیگران را به صورت سفارشی بنویسم. متأسفانه بعضی دوست دارند هر مطلبی را که نمی‌پسندند، کار دشمن و یا ضد انقلاب بدانند.

۲- بہتر است به شعور انسان‌ها احترام گذاشته شود و افرادی را که مثل شما نمی‌اندیشند مهره یا شکار حریف نخوانید.

۳- این یادداشت صرفاً علیه رفتارهای خشن دیکتاتوری رژیم شاه است که سرانجام مردم ایران با انگیزه الهی، انقلاب اسلامی خود را از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در برابر این پادشاهی سفاک آغاز کردند و آن را در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به ثمر رساندند. طبیعی است که نوشتن و مخالفت با استبداد و دیکتاتوری نظام شاهنشاهی، مطلب موهنی نیست.

۴- در مورد بکار بردن لفظ «کشته» برای شهدای فاجعه قم، لطفاً به صحیفه نور مراجعه فرمائید تا ببینید حضرت امام خمینی چند بار از لفظ «کشته» برای شهدای انقلاب و جنگ استفاده کرده‌اند (صحیفه نور، جلد ۱، ص ۲۶۷). البته همیشه معتقدیم که: «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون»

۵- امام خمینی به القاب و عناوین وابسته نبودند و خود می‌فرمایند: «اگر به من خدمتگزار بگویند بہتر از آن است که رهبر بگویند». از سوی دیگر، در آن سال‌ها، امام عزیز ما در بین مردم جهان، بیش‌تر به لقب زیبای آیت‌الله که نشانه الهی بودن او بود معروف بودند. لازم به ذکر است عنوان مقاله یادشده «قیام ۱۹ دی از نگاهی دیگر» می‌باشد که بیان‌کننده دیدگاه تاریخی این رویداد می‌باشد.

۶- مسأله تغییر رژیم شاهنشاهی همیشه در نظر حضرت امام خمینی مطرح بوده است، ولی شعار سرنگونی شاه با گسترش سرکوب‌ها، آرام آرام در بین مردم مسلمان و هوشیار ایران توسعه یافت و خوشبختانه با قیام همگانی به رهبری حضرت امام خمینی رحمت الله علیه این حکومت فاسد برای همیشه از بین رفت.

۷- من همیشه به پاسداری از انقلاب عظیم اسلامی ملت ایران که با تقدیم هزاران شهید عالی مقام، بساط دیکتاتوری و استبداد را برچید افتخار می‌کنم و همیشه بر روح امام عظیم‌الشأن امت درود می‌فرستم و یاد و راه او را در این ایام قیام بر ضد دیکتاتوری‌ها در جهان عرب زنده می‌دارم؛ مقاله ۱۹ دی هم از این قاعده مستثنا نبوده و نباید آن را بیراهه قلمداد کرد.

در پایان، توجه به این نکته ضروری است که توسعه تفکر اسلامی همچنان در مخالفت با ظلم و یاری از مظلومین است که تضمین می‌یابد. امام علی(ع) در آخرین وصیت خود می‌فرماید: «کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» یعنی دشمن ظالم و یار مظلوم باشید.



**«بهمن، ماه زوال دیکتاتوری‌ها»؛ حسین علایی، ۸ بهمن ۱۳۹۰****عمر نظام‌های استبدادی در جهان به پایان رسیده است و دیکتاتورها نمی‌توانند با خودکامگی بر مردم فرمانروایی کنند**

بهمن ماه برای بسیاری از ایرانیان و اخیراً برای کشورهای عربی ایام پرخاطره و نشاط‌آوری است. در ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ مردم ایران توانستند با مبارزات مستمر خود امام خمینی را پس از ۱۴ سال تبعید، با عزت و شکوه تمام به میهن بازگردانند. شاه پس از سخنرانی آیت‌الله خمینی علیه اعطاء حق مصونیت قضائی به آمریکائیان به ویژه مستشاران شاغل در ایران، ایشان را در سال ۱۳۴۳ ابتدا به ترکیه و سپس به عراق تبعید کرده بود. در دوران تبعید امام خمینی، حکومت پهلوی آن‌قدر به بقا و پایداری خود امیدوار بود که جشن هنر شیراز را با افتضاح تمام برگزار کرد و جشن‌های سلطنت ۲۵۰۰ ساله را با حضور تعدادی از سران کشورهای جهان به راه انداخت. کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا هم، ایران را جزیره ثبات نامید ولی مردم ایران، این دوران را ایام توسعه ظلم و خفقان می‌نامیدند و با خود می‌گفتند:

«فغان زین همه ظلم و بیداد و آه

شب است و حصار و دل قتلگاه»

گرچه سکوت قبرستانی بر این دوران حاکم بود ولی بسیاری از مبارزین منتظر ایجاد جرقه‌ای بودند تا بساط ظلم و طغیان را از سر کشور برچینند. با رحلت حاج آقا مصطفی فرزندان امام خمینی در اول آبان ماه ۱۳۵۶ زمینه برای تحرک مردم آفریده شد. مردم با استفاده از این فرصت در مجالس ختم فرزندان مرجع و پیشوای خود به دور هم جمع شدند. امام هم درگذشت فرزندان را از الطاف خفیه الهی ناامیدند، زیرا بار دیگر مردم ایران را علیه خودکامگی و استبداد نظام سلطنتی به خروش در آورد. به هر حال، مردم ایران توانستند با مبارزه‌ای ۱۵ ساله در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ حکومت خودکامه و استبدادی محمدرضا پهلوی را ساقط نمایند و به عمر ۲۵۰۰ ساله نظام‌های پادشاهی در ایران خاتمه دهند. از فردای همین روز بود که فضای آزادی در ایران طنین‌افکن شد و مردم توانستند احساس کنند که حال می‌تواند حکومت دلخواه خود را با رفتن بر سر صندوق‌های رأی و با انتخاباتی آزاد و سالم بر سر کار آورند.

اما از سال گذشته بهمن ماه برای مردم کشورهای عربی هم ماه سرنگونی طاغوت‌ها شد. در روزهای نزدیک به آغاز بهمن ماه ۱۳۸۹ حاکم مادام‌العمر تونس با قیام مردم این کشور به عربستان گریخت و از ۶ بهمن ماه هم قیام گسترده مردم مصر شروع شد و در ۲۲ بهمن سال گذشته هم حسنی مبارک دیکتاتور مصر از حکومت ۳۱ ساله به زیر کشیده شد. امسال هم در اول بهمن ماه، علی عبدالله صالح رئیس‌جمهور مادام‌العمر یمن به آمریکا فرار کرد و راه برای ایجاد مردم‌سالاری در این کشور باز شد. البته سقوط قذافی هم که خود را رهبر مردم لیبی می‌خواند را نباید از نظر دور داشت. بنا بر این، به نظر می‌رسد که عمر نظام‌های استبدادی در جهان به پایان رسیده است و دیکتاتورها نمی‌توانند با خودکامگی بر مردم فرمانروایی کنند. آیا بهمن ماه سال آینده شاهد سقوط دیکتاتورهای دیگری چون بحرین، سعودی و... خواهیم بود؟ «و سيعلم الذين ظلموا أی منقلب ینقلبون»

\*\*\* منبع \*\*\*

روزنامه «جمهوری اسلامی» ۸ بهمن ۱۳۹۰؛ وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## «پیام مهم دادگاه فرعون»؛ سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ دی ۱۳۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

همزمان با اعلام پیروزی اسلام‌گرایان در مرحله پایانی انتخابات مجلس مصر، واکنش‌ها درباره اعدام دیکتاتور این کشور نیز بالا گرفته است. از دو روز پیش که دادستانی مصر خواستار اعدام حُسنی مبارک شده، این خبر واکنش‌هایی را در داخل مصر و در بعضی کشورها برانگیخته است. دادستان قاهره در جمع دادستان‌های مصر گفته است: هر قاضی منصفی برای عاملان کشتار مردمی که در تظاهرات مصر به قتل رسیده‌اند مجازات اعدام را در نظر خواهد گرفت. وی، علاوه بر حُسنی مبارک، خواستار اعدام حبیب العادلی وزیر کشور مصر و چهار مقام ارشد سابق پلیس مصر در زمان حکومت سرنگون شده حسنی مبارک نیز شد. دادستان کل مصر نیز قبلاً با این استدلال که مبارک در جریان کشتارها بوده و هیچ اقدامی برای جلوگیری از آن انجام نداده و در قتل‌ها شریک است، او را مسؤول این کشتارها دانسته بود.

بعد از انتشار خبر مربوط به تقاضای اعدام برای حسنی مبارک، شیخ نصر فریدواصل، مفتی سابق مصر، اعدام حسنی مبارک و پسرانش را مباح دانست و گفت: کشتار انقلابیون مصر که در طول انقلاب مردمی توسط رژیم حاکم صورت گرفت، در حکم «محاربه» است و لذا مجازات عاملان آن اعدام می‌باشد. وی گفت: حسنی مبارک، نباید مورد عفو قرار گیرد زیرا وی مسؤول مستقیم کشتار مردم انقلابی و سرکوبی جامعه بود. مفتی سابق مصر افزود: در چنین حالاتی عفو جایگاهی ندارد، زیرا قتل‌های انجام شده، عمدی بوده و عاملان، مرتکب کشتار وحشیانه شده‌اند. مردم مصر نیز از خبر درخواست اعدام حسنی مبارک و وزیر کشور وی و مقامات ارشد پلیس استقبال کرده و این اقدام را اجرای عدالت دانستند. در این میان، خانواده‌های قربانیان انقلاب مصر بیش از دیگران از خبر تقاضای اعدام برای حسنی مبارک و مقامات دولت وی خوشحال شدند و از دستگاه قضائی کشورشان خواستند این حکم را هرچه سریع‌تر صادر و آن را اجرا نمایند.

در مقابل، بعضی کشورهای خارجی نسبت به درخواست اعدام برای حسنی مبارک ابراز نگرانی کرده و آن را غیرعادلانه دانستند. در میان کشورهای عربی، دولت عربستان و در میان کشورهای غیرعربی، روسیه از جمله دولت‌هایی بودند که از دیکتاتور مصر حمایت کردند و مجازات اعدام را برای وی غیرعادلانه دانستند. چنین واکنشی از این هر دو کشور و دولت‌های مشابه آنها که با روش پلیسی اداره می‌شوند، امری طبیعی است. قطعاً تعداد دیگری از دولت‌ها و سران کشورهای که دیکتاتوری و استبداد بر آنها حاکم است نیز با اعدام حسنی مبارک و همدستانش مخالفند. آنها ممکن است از ترس افکار عمومی، واکنش علنی نشان ندهند، لکن اصولاً با مجازات افرادی از قبیل حسنی مبارک مخالفند و کشتار را حق مردمی می‌دانند که برای اعتراض به صحنه می‌آیند و خواستار آزادی و احقاق حقوق پایمال شده خود می‌شوند.

نکته قابل تأمل در ماجرای محاکمه حسنی مبارک و همدستان وی، که این روزها در قاهره در جریان است، اینست که جنایتکاران هنگامی که به پای میز محاکمه کشانده می‌شوند همدیگر را افشا می‌کنند. وزیر کشور رژیم حسنی مبارک در بازجویی‌ها گفته است حسنی مبارک در جریان کلیه اقدامات علیه مردم بوده، از کشتارها خبر داشته و با آن موافق بوده است. مقامات ارشد پلیس مصر نیز در بازجویی‌های خود در دادگاه حبیب العادلی، وزیر کشور و رئیس شورای امنیت مصر شهادت داده و گفته‌اند در سرکوب و کشتار مردم، دستورات وی را اجرا کرده‌اند. جالب اینکه حُسنی مبارک ادعا می‌کند از کشتارها بی‌خبر بوده و با آن موافقت نکرده است.

این اعترافات مسلسل، بسیار عبرت‌آموز است. از یکطرف، دیکتاتور مصر می‌گوید از کشتارها بی‌خبر بوده و با چنین کاری موافقت نکرده و از طرف دیگر، وزیر کشور او که ریاست شورای امنیت را برعهده داشت اعتراف می‌کند که حسنی مبارک در جریان کلیه اقدامات وی بوده و او بدون موافقت دیکتاتور هیچ اقدامی برای سرکوب مردم نکرده است. در کنار این اظهارات ضد و نقیض، مقامات ارشد پلیس مصر که در میدان عمل حضور داشتند می‌گویند وزیر کشور به آنها دستور تیراندازی و کشتار مردم را داده و حتی خود حسنی مبارک نیز با این جنایات موافق بوده است. اینکه مقامات مختلف رژیم ساقط شده مصر، همدیگر را افشا می‌کنند، برای آن دسته از دیکتاتورها و همدستان آنها که هنوز در برابر اراده ملت‌ها مقاومت می‌کنند، پیام مهمی در بر دارد. هم اکنون در یمن شاهد جدا شدن نیروهای نظامی از حاکمیت و پیوستن آنها به مردم هستیم. در بحرین نیز همین اقدام در جریان است. قبلاً در تونس و لیبی نیز دقیقاً همین ماجرا اتفاق افتاد و در عربستان نیز با پیوستن بخش‌هایی از مردم به انقلابیون، همین روند در حال شکل‌گیری است.



این رویدادها به ویژه آنچه در جریان محاکمه حسنی مبارک و همدستان وی در رژیم سابق مصر روی داده، این بیان قرآنی بسیار تکان‌دهنده را تداعی می‌کند که در روز قیامت، در اثر آن واقعه هولناک، حتا زنان شیرده نیز کودکان شیرخواره خود را فراموش می‌کنند و زنان حامله نیز آنچه در شکم دارند را به زمین می‌اندازند... (سوره حج آیه ۲). معنای این واقعیت این است که در چنان هنگامه‌ای هر کس فقط در تلاش است خود را نجات دهد و نزدیک‌ترین افراد خود را نیز از یاد می‌برد، درست همان چیزی که در دادگاه مصر این روزها در حال رخ دادن است. ماجراهای فرعون همیشه عبرت‌آموز بود و امروز نیز پیام‌های زیادی با خود دارد. مهم این است که دیکتاتورها از آنچه بر سر فرعون‌ها می‌آید پند بگیرند، واقعه‌ای که اگر رخ دهد، جهان از ظلم رها خواهد شد.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت روزنامه «جمهوری اسلامی»

[http://www.jomhourieslami.com/1390/13901019/13901019\\_01\\_jomhori\\_islami\\_sar\\_magaleh\\_0001.html](http://www.jomhourieslami.com/1390/13901019/13901019_01_jomhori_islami_sar_magaleh_0001.html)



## «ذکر اربابنا و سرورنا سلطان الفقها خمینی (لکن العلما) پروردگار ثانی»؛ سیاوش صفوی، ۲۷ دی ۱۳۹۰ (++)

به تازگی کتابی به قلم ارنست همینگوی نویسنده پرآوازه آمریکایی به دستم رسید به نام «پیرمرد و ملا». این کتاب را همینگوی دو ماه پیش از خودکشی غم‌انگیزش به قلم تحریر درآورده و ظاهراً موفق به کسب مجوز چاپ از وزارت ارشاد ایالات متحده نشده است؛ ظاهراً به این بهانه که همینگوی در ماه‌های آخر عمر تعادل روانی نداشته و چاپ این کتاب تصویر او را خدشه‌دار خواهد کرد (قابل توجه عاشقان آزادی بیان آمریکایی و مداخله نظامی). این کتاب که مملو از خاطرات ملاقات همینگوی با امام (سیزدهم) در دوران تبعید در یکی از بارهای شانزه لیزه است (امام برای هدایت روشنفکران که آن زمان پاتوقشان پاریس بود با لباس میدل هر شب به این بار می‌رفتند) دارای چنان نکات زیبا و عبرت‌آموزی بود که حیفم آمد با خوانندگان در این لذت شریک نشوم. اما پیش از آن، این کتاب من را به یاد تذکره‌ای زیبا از شیخ دلاک کازرونی در وصف امام انداخت که دیدم همه باید از آن مستفیض شوند. پس لکن این تذکره را بخوانیم و در جلسات بعد کتاب پیرمرد و ملا را با هم تورق کنیم.

### ذکر اربابنا و سرورنا سلطان الفقها خمینی (لکن العلما) پروردگار ثانی

آن مرشد العالمین، آن مقتدای زمین، آن عاشق راسپوتین، آن سول آف گاد به لاتین، آن بحر مواج اسلامی، آن دین و میهن را سونامی، آن ساربان هر اُشتر، آن راستگوی بی کتور، آن قبله آخوندین، آن منبرِ فاکِ دین، آن پیشوای ملکوتی، آن یهودای اسخریوطی، آن ولی امرِ مسلمین جهان، آن دلیل شرم زمین و زمان، آن اصل ناکافی کُلینی، روح‌الله الموسوی الخمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی بود و ویروس ناقل جنون دامی بود و ایجنت حضرت حق بود و در وعده‌هایش تق و لق بود و شقیقه و گو... را پیوند بود و مصباح و خامنه‌ای را پوزبند بود و شعار سربازِ روی مین بود و شیعه را امام سیزدهمین بود و عاقد حکومت و دین بود و سزای مخالفینش اعدام بود و سیاستش سه هوا بر یک بام بود و پاسخش به متقدین دشنام بود و طاعون شهیدان گمنام بود و ولی فقیه با اختیارات تام بود و دشمن خونی عموسام بود و اسپانسرِ نعلین گام بود و میراثش بس بد فرجام بود. خفن.

شیخ مهدوی کنی (لقی لُق العلما) گوید که چون ام‌الامام را موعد زایمان رسید، دو اختر از فلک فرو افتادی (بعدها کاشف به عمل آمدی که این دو اختر بمب‌های هیروشیما و ناکازاکی بودی). و حضرت را پیشانی بسیار بلند بودی، آن قدر که از رحم مادر خارج نشدی و سزارین واجب گشتی. و چون طیب او را بیرون کشیدی ضربه‌ای بر ماتحت او زدی تا تنفس آغاز کند. و شیخنا از این ضربه سخت برنجیدی و در حال در صورت طیب بادی سخت بدادی. و به برکت آن ضربه بر کفل مبارک، ید آن طیب زان پس بیضا گشتی. و تا پایان عمر هر که بر شیخنا پس‌گردنی یا اردنگ زدی ید و رجل بیضا یافتی. تا آنجا که خلق از بلاد ماچین و فرنگ بیامدندی تا اردنگی نثار ماتحت مبارکش نمایند و بیضا رجعت کنند.

پس چون شیخنا را سن به پانزده رسید، از ترس فیض‌جویان به حوزه علمیه گریختی. پس دیری نبود که آوازه کرامت او اقصای عالم را درنوردیدی و بزرگان کلیمی و نصرانی و گبر از برای آزمون به زیارت آمدندی و سه سؤال مطرح نمودندی. شیخ محمد یزدی (سایکو اسکیزوا...) روایت کند که چون دانشمند نصرانی به حضور شیخنا مشرف گشت زمین ببوسید و گفت: یا شیخ، دو دو تا دانی چند شود؟ و شیخنا فرمود: لکن بسته به این باشد که ما را نیاز به چهار باشد یا پنج یا عدد دیگر. پس اگر ما را نیاز به چهار باشد که فبها. لکن اگر ما را نیاز به پنج باشد گوئیم که چهار بسیار خوب باشد و ما را با چهار مشکلی نباشد، اما ما را تعلق خاطری به پنج باشد و آنان که ما را دوست بدارند آزاد باشند که پنج را برگزینند. پس چون عده‌ای پنج برگزیدند و برخی چهار، لکن آنان که چهار برگزیدند را کفار خوانیم و از تیغ بگذرانیم و دخترانشان را تجاوز کنیم و زنانشان نیز، و پسرانشان نیز، و اهل بیت‌شان را در محبس بپوسانیم و حتا قبر پدر و مادر به آنان نشان ندهیم. پس چون سه دانشمند مشرک این پاسخ شنودند، دو سؤال دیگر را خیر بگذشتند و کلاه برنداشته و پای برهنه به چاک زدندی.

پس چون شیخنا به میانسال رسیدی (شیخنا شباب را اسکپ (skip) کردی)، لایحه انجمن‌های ولایتی به مجلس رفتی، و شیخ را از این لایحه بد کراهت آمدی زانکه مادر بچه‌ها را حق رأی دادی. پس چون امام کولی‌بازی دربیاوردی و گیس و محاسن بکندی، طاغوت زمان چند نفر فرستادی و او را تا خوردی تپاندندی، و چون قصد هلاک او کردند شیخ شریعتمداری (مظلوم فی الرژیمن) حکم به اجتهاد او دادی، حال آنکه شیخنا فرق «پوپ» از «سبت» ندانستی. پس امام از آن تاریخ کینه‌ای سخت از شیخ شریعتمداری بر دل گرفتی زانکه شهادت از وی دریغ کرده بودی. و از اینجا بودی که شیخ ما در عالم سیاست ناگه اِکس ترکاندی و در بلاد ایران شهره عام و داریوشِ خاص گشتی...



پس طاقت شیخ ما را به عراق و ترکیه و فرانسه تبعید کردی. زان سبب که بسیار پایولار بودی. و چون شیخنا به فرنگ رسیدی، ناگاه موجی عظیم بیامد (و شیخنا در موج سواری ید طولا داشتی)، پس بر موج، سوار گشتی و هرچه ابراهیم یزدی و برویچز برایش نوشتندی خواندی و بسیار حرف‌های نمکین بزدی و شکر بسیار بخوردی. پس چون انقلاب همه چیز منقلب کردی شیخنا به ایران بازگشتی چون بازگشت سرطان پس از شیمی‌درمانی. و شیخ مایک والاس (خاتم‌المخبرین) گوید که شیخ به هنگام فرود طیاره در ایران بسیار احساساتی و سانتی‌مانتال و نوستالژیک بودی اما اصلاً بروز نادادی که ملت را «رو» افزون نگردد و توهم نبرند که شیخ سوسول باشد.

پس چون شیخنا پای به طهران نهادی مستقیم به بهشت زهرا رفتی و آنجا استند آپ کم‌دی اجرا بکردی موفقیت‌آمیز. و خود را سوپرمن و بتمن خواندی و توی دهان طاغوت و دولت و ملت و امت و عمت و... زدی. پس چون از طنزازی فارغ گشتی عبا در بیاوردی و سرپایی چند نفری دار زدی. و اعدام را از اوجب واجبات و از شیر مادر حلال‌تر و مقوی‌تر خواندی. پس مریدان چون ویروس اچ.آی.وی در ملت بیافتادند و هر که دست راست از چپ خود تشخیص دادی و سواد خواندن داشتی و سبیل داشتی و ریش نداشتی (یا هیچ‌کدام) را فی‌الفور اعدام کردندی دست جمعی. و فرزندان‌شان را در زندان تجاوز کردندی و همسرانشان را نیز، و قبر پدران نیز به ایشان نشان ندادندی، و از کرامت شیخ ما آنچه ایشان در نوجوانی پیشگویی کردی مو به مو واقع شدی. و خلق در عظمت این کرامت انگشت به دهان بماندند و هنوز انگشت به دهان بمانده‌اند. (آقا در آر انگشتو!)

پس چون نظام اسلامی بر گردن مردم استوار گشتی شیخنا دریافتی که این نظام تشنه باشد و خون بسیار خواهد. پس ابتدا مجاهدین و ملی‌مذهبیون و فداییان را بخوردی. و شیخ جنتی روایت کند که بیلی که امام بر اینان زدی، قایل بر فرق هابیل نزدی. پس چون اینان تمام گشتند آن‌قدر منطقه را انگولک بکردی و صادرات انقلاب به خاور میانه را آن‌قدر بالا بردی تا شیخ صدام یزید تکریتی (مد... علی قبره) به صادرات ایران حسد بردی و به مُلک حمله بردی. پس شیخ کودکان مدارس را کلید بهشت دادی به شرط شهادت. و ایشان را در دفاع از ملک روی مین و زیر تانک فرستادی و رهبر خواندی. و چون شهیدان، صدام را از ملک بیرون راندند، ملل جهان جمع گشتند و پاچه‌خواری بسیار بکردند که یا شیخ، گر جنگ تمام کنی تو را تمام غرامت جنگ بدهیم و دارایی بلوکه ایران آزاد کنیم و عذرخواهی رسمی کنیم و همسران خود به کنیزی تو بفرستیم. پس شیخنا فرمود: «به خدا قسم اگر خورشید را در تنبام قرار دهید نیز جنگ تمام نکنم که هنوز چند جوان در ایران زنده باشند و نماز شهادت ایشان در کربلا بخوانیم». پس ملل جمع گشتند و خورشید در تنبام شیخ قرار دادند و آلتش بسوخت و... و شیخ حکم به آتش بس داد. و شیخ اکبر (هاشم الریشلیو) گوید که شیخنا در اواخر عمر بسیار پیه و پرت گشتی و سواری بدادی شیرین. پس هر روز با سید علی نزد شیخ رفتی و با هم شیخ‌سواری بکردیم و فتوای قتل سلمان رشدی و فریدون فرخزاد و برکناری منتظری و... هرچه خواستیم بگرفتیم و بیامدیم.

و شیخ ما در شعر و شاعری بسیار چیره‌دست بود و او را دیوان اشعاری کُلفت بر جای مانده است:

«در نماز خم ابروی تو در یاد آمد

حالتی رفت که محراب به فریاد آمد»

«من به حال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم

لب‌گرفتیم و من اکنون سیفلیس دار شدم»

و او را از این‌گونه اشعار ارو تیک بسیار باشد.

و گفت: «برق و گاز و نفت و آب را مجانی کنیم». پس مریدی پرسید: «یا شیخ! خرج اینها از کجا دهی؟» شیخ فرمود: «جان و مال و ناموس ملت را که مجانی کردیم لکن خرجش در خواهد آمد.»

و گفت: «میزان، رأی ملت است». و گفت: «همه بگویند آری، من می‌گویم نه». مریدی پرسید: «یا شیخ! پس میزان چه شد؟ امر کرد میزانی در آن فضول فرو کردند و در قبرش نیز.»

و گفت: «مجلس در رأس امور باشد». و گفت: «یا مجلسیون، غلط کردید و این تذهبون». پس مریدان دیگر هیچ نگفتند و آب دهان نتوانستندی فرو دادی که بیضتین در گلویشان گیر کرده بودی.



و (در فرنگ) گفت: «من هیچ نخواهم و چون انقلاب پیروز شود به قم روم و در حوزه بنشینم و درس دهم». پس چون دو سالی از انقلاب بگذشت شیخ بنی‌صدر (اول و الآخر المنتخبین) او را پرسید: «یا شیخ! پس چرا نروی؟ و شیخنا در سکوت او را یواشکی از زیر عبا بیلاخ نشان دادی.»

و گفت: «اقتصاد، مال خر است». و انجمن خران بدون مرز جمع گشتندی و این امر تکذیب کردند. پس امام فرمود همه‌شان را به کار حکومت گمارند، در پست‌های کلیدی. و زان پس دیگر از خران صدایی برون نیامد. و گفت: «ملت ما برای هندوانه انقلاب نکرده است.» و گفت: «همه آزاد باشند که هر چه خواهند رأی دهند لکن به جمهوری اسلامی رأی دهند که بهتر باشد و هر که غیر از این رأی دهد مادرفاکر و عامل استکبار باشد.» و بسیار پارادوکسیکال بودی.

و گفت: «من کارگرم، تو کارگری، او کارگر است... پس مریدان نعره زدندی و گریبان چاک دادندی و گروهی هم زناز ببردندی و حال‌ها برفت. و او را گرامر و صرف و نحو بسیار قوی بودی.»

و چون او را سن به خیلی برسد از مرض دیابت بمرد، از بس که نمک ریختی و شکر بخوردی. شیخ احمد جنتی (فاکریزیریداشمانی) روایت کند که شیخنا هنگام مرگ گفت: «مرا یک حسرت در زندگی باشد. آنکه هیچ‌گاه خنده ملت ندیدمی و هر چه لطیفه گفتمی ملت شیون کردند.» و چون بمرد، هزار هزار نفر او را بدرقه کردند و تابوت بردندی. و ناگاه تابوت واژگون شدی و شیخنا بیرون افتادی. پس چون ملت این حال بدیدند برای گرفتن تبرک هجوم بیاوردند و هر کس تکه‌ای از او بکند و با خود ببرد. و سال پسین آلت مبارک ایشان در E-bay به فروش رسید با قیمت عالی. شیخ حسن خمینی (گوگولی العلما) گوید: «فردای تشییع، امام را به خواب دیدم که در بهشت بر مسندی بنشسته بود و حکم بر اعدام عیسی بن مریم داده بود زانکه شرب خمر کرده بود. پس موسی پادرمیانی کردی اما شیخ او را جاسوس صهیونیسم خواندی و حکم اعدام بدادی. پس ابراهیم به شفاعت بیامد، و شیخ او را حکم سنگسار بدادی زانکه دو بار زن خود به همسری حکام داده بود. پس آدم بیامد، و شیخ او را حکم سنگسار بداد به سبب زنا با محارم. پس شفاعت به محمد بردند و او پادرمیانی کردی. شیخنا تا محمد را بدیدی فرمان حبس او بدادی و گفتمی معلوم است که تو را ریگی به کفش باشد ورنه با این مفسدین نپری. در نهایت، پروردگار عزوجل این بلوا بدیدی و پایین آمدی تا غائله ختم کند. پس چون شیخنا خداوند را دیدی او را به فریاد، زناکار و بی‌آبرو خواندی و گفتمی تو اینجا چه شفاعت کنی که این شر را پسر حرامزاده و شرابخوار تو آغاز کرد.» و شیخ حسن گوید که این خواب دنبال‌دار باشد و او هر هفته ادامه آن را ببیند، اما هنوز به سرانجام نرسیده باشد.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «خودنویس»

**نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به سرداران نظامی ایران، ۵ بهمن ۱۳۹۰ (++)****سرداران! ایران را حفظ کنید!****ایران روزهای خطرناکی را می‌گذراند. به نظر می‌رسد که خود رهبری نیز نمی‌داند با این وضع باید چه کند.**

این نامه را برای سردارانی می‌نویسم که شاید آخرین امید ملت به نجات کشور و ایران باشند. آنان که نیک می‌دانند که جمهوری اسلامی بدون ایران معنا ندارد و انقلاب اسلامی بدون مردم واژه‌ای تهی از محتوا است. امروز ایران در خطر ویرانی و انهدام است و این ویرانی و انهدام تنها به آن دلیل پیش می‌رود که لجاجت بر سر قدرت، ماجراجویی برای رؤیاهای بی‌حاصل و اشتباهات بزرگ توسط جناب آقای خامنه‌ای و جناب آقای احمدی‌نژاد، شدت گرفته است. اتخاذ سیاست حذف بخش مهمی از بدنه دلسوزان کشور، در چند سال اخیر، عملاً کشور را از معانی و مبانی کشورداری تهی کرده است. ایران در معرض خطر جنگ، فروپاشی اجتماعی، شکاف بزرگ درون نظام و فقر و فلاکت قرار دارد. اگر کشوری که صدها هزار تن از داوطلبان مردمی، بسیجیان جنگ هشت ساله و سردارانی که جان خود را برای نجات میهن گذاشتند، نبود، شاید تا امروز از بین رفته بود. امروز همان روزی است که سرنوشت کشور در معرض نابودی کامل قرار گرفته است.

تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی که ناشی از ماجراجویی در عرصه سیاست اقتصادی است، فروپاشی اجتماعی که ناشی از بی‌کفایتی دولت مورد حمایت رهبر نظام است و احتمال وقوع جنگ که ناشی از لجاجت رهبری با جهان و نداشتن یک دیپلماسی درست است، چیزی نمانده است تا ایران را به مسلخ ویرانی بفرستد. با هر فرضی، چه سپاه خود را حافظ تمامیت ارضی ایران بداند، چه حافظ انقلاب بشمارد، و چه خود را مأمور در حفظ جمهوریت و اسلامیت بداند، در هر حال، باید تلاش کند راهی برای خروج از بن‌بستی که با اشتباهات رئیس‌جمهور و رهبر نظام، ایجاد شده بیابد. اگر این بن‌بست ادامه یابد، تحریم و جنگ نه تنها جمهوری اسلامی بلکه ایران را نابود می‌کند. آینده ایران، به این شکل که می‌رود جز ویرانی ایران و پریشانی ملت و توسعه فقر و فساد نیست. سیاست‌های نادرست رهبری نظام، جامعه را به آنجا کشانده که هیچ مصلحت‌اندیشی از سیاستمداران کشور نمی‌تواند کاری برای نجات ایران بکنند. استوانه‌های سیاست و دین در محبس و حصر گرفتارند و مردم نیز به دلایل مختلف از صحنه عمل اجتماعی یا نومید شده یا رانده شده‌اند. به قول امیرکبیر سرباز را یک عمر آموزش و حقوق می‌دهند تا یک روز به یاری ملت بیاید و امروز، همان روز است.

**سرداران سپاه ایران**

آنچه برخی از فرماندهان سپاه که در سه سال گذشته بر مسند اقتدار منصوب شدند، کردند، مردم را به بزرگ‌ترین پشتوانه نظامی خود نومید کرد، اما آنچه سردارانی همچون جناب علایی، رجایی و صنیع‌خانی در این روزها گفته‌اند، مجدداً نور امیدی را به دل‌های مردم تاباند. مردم انتظار ندارند که سپاه با سرمایه و حقوق ملت به سرکوب خواسته‌های آنان پردازد، سپاه باید موجب اطمینان خاطر و آرامش یک کشور در روزهای خطر باشد. اکنون که کشور در آستانه بحرانی عظیم است، شاید تنها قرار گرفتن فرزندان نظامی این ملت، یعنی همان‌ها که در روزهای حمله دشمنان تمامیت ارضی کشور ایران را با خطر ویرانی مواجه کردند، بتواند ما را نجات دهد. تأکید چند تن از سرداران محترم سپاه و حمایت برخی دیگر از بازماندگان سرداران اولیه جنگ و فرماندهان حلقه اول از این چهار تن، ما را بر آن می‌دارد که از آنان بخواهیم در مقابل موج ماجراجویی و تمایلات خودخواهانه‌ای که کشور را به فنا و نابودی پیش می‌برد، بایستند و نگذارند ملتی بزرگ به فساد و تباهی بیفتد و کشوری عظیم تکه تکه و نابود شود. در بسیاری از کشورهای جهان، چه در جهان غرب و چه در کشورهای خاورمیانه، نظامیان همچون کوه‌هایی استوار مانع نابودی سرزمین در هیجانات و ماجراجویی‌ها شده‌اند.

من به عنوان یکی از نویسندگان این دیار، که از سر تأسف مجبور شده‌ام تا سال‌ها از وطن خود دور بمانم، به دنبال گفته‌های چهار سردار سپاه که گفته‌اند مردم حق دارند از رهبری انتقاد کنند، توجه آن آقایان را به اشتباهات بزرگی که توسط رهبر نظام در چند سال اخیر انجام گرفته و موجب ویرانی ایران شده جلب می‌نمایم:



اول، جناب آقای خامنه‌ای به خاطر خصومت‌های شخصی خود با برخی از بزرگان کشور، از جمله آقایان موسوی، خاتمی و هاشمی سرمایه‌های بزرگی از سیاست کشور را از عرصه اداره کشور خارج کرده و هزینه‌های فراوانی را از همین رو به کشور تحمیل کرده است.

دوم، جناب آقای خامنه‌ای با دادن اجازه دخالت به فرزندشان آقای مجتبی خامنه‌ای و حمایت بی‌دریغ و نامشروط از آقای محمود احمدی‌نژاد، کشور و عرصه سیاست خارجی را جولانگاه یکه‌تازی شخصی بی‌کفایت کرده که عملاً در صحنه خارجی ایران را به تحریم و جنگ کشانده و در عرصه داخلی فقر و عقب‌ماندگی و ناامنی و فساد اخلاقی و مالی را به شکلی حیرت‌آور و بی‌سابقه در کشور باعث شده است.

سوم، رهبر نظام نه تنها اجازه رفتارهای فراقانونی و ماجراجویانه را به آقای احمدی‌نژاد داده، بلکه با وجود اینکه خود می‌داند که او عامل همه مصائب سال‌های اخیر است، برای حفظ قدرت خود، وی را حفظ کرده و حتی امروز که می‌داند ادامه دولت او به زیان کشور است، باز هم از وی حمایت می‌کند.

چهارم، رهبری کشور بخش وسیعی از نهادهای قانونی اعم از مجلس، شورای تشخیص مصلحت، مجلس خبرگان و بخش‌های مهمی از ناصحانی را که به عنوان شخصیت‌های حقیقی مانند مراجع و یا شخصیت‌های حقوقی مانند نشریات می‌توانند معایب و اشکالات کشور را برای ادامه عمر کشور و بهبود اوضاع به کار گرفته شوند، از حیز انتفاع ساقط کرده است. نه نصیحت اهل فضل و دانش را می‌شنوند، و نه به نظر دانشمندان و نخبگان گوش می‌کنند.

پنجم، به خاطر ماجراجویی‌های بی‌هوده در منطقه لبنان و فلسطین، خاورمیانه، بخشی از اروپا و بخشی از آمریکای لاتین، کشور ایران در سال‌های اخیر از مرتبه کشوری صلح‌دوست، قدرتمند و حامی ارزش‌های انسانی تبدیل به یک کشور یاغی و سرکش شده که این وضعیت نه در جهت انقلابیگری است و نه با آرمان‌های اولیه نظام و نه با قانون اساسی سازگار است.

ششم، آیت‌الله خامنه‌ای بارها و بارها، از قوانین کشور که خود ایشان ملزم به رعایت آنهاست، تخطی کرده و به رئیس‌جمهور نیز اجازه داده که از قوانین بسیاری تخطی کند و چون اهل قانون و اهل مصلحت این موارد خلاف را گوشزد کرده‌اند، مصلحت‌جویان و مصلحین را از قدرت رانده‌اند و بر ناگواری‌ها و ستمکاری‌ها صحنه گذاشته‌اند.

هفتم، نیک می‌دانید که اگر بنا باشد که برای حفظ قدرت رهبری امنیت ملی به خطر بیفتد، یا به خاطر دفاع از رئیس‌جمهور، تمامیت ارضی کشور مورد تهدید قرار بگیرد، این موضوع نقض غرض است. رئیس‌جمهور باید باشد تا از تمامیت ارضی کشور دفاع کند، نه آنکه آن را به خطر بیندازد، رهبر باید باشد تا موجب وحدت میان مردمان شود، نه آنکه باعث قهر کردن مردم از حکومت و کشورشان شود، علما و روحانیون باید باشند تا مردم به دین خدا نزدیک شوند، نه آنکه از آن گریزان شوند. حتا کاری کرده‌اند که واژه بسیجی و پاسدار برای مردم به طوق لعنتی تبدیل شود. آن هم مردمی که سال‌های سال قدردان بزرگانی بودند که با فدیة جان خود از حرمت ایران و ایرانی و استقلال کشور دفاع کردند.

#### سرداران بزرگ نظامی کشور

ایران روزهای خطرناکی را می‌گذراند. به نظر می‌رسد که حتا خود رهبری نیز نمی‌داند با این وضع باید چه کند. خبرهایی که منتشر می‌شود اسفبار است، امروز خبر درگذشت چهار سردار سپاه، وفا غفاریان (۵۲ ساله) از مدیران ارشد سپاه به دلیل بیماری، عباس مهری (۵۲ ساله) از فرماندهان دیگر ارشد سپاه در اثر سکته مغزی، احمد سیاف‌زاده (۵۵ ساله) فرمانده دانشگاه عالی سپاه در اثر عارضه قلبی، منصور ترکان (۵۰ ساله) از فرماندهان عالی سپاه در اثر سکته مغزی، غیرقابل باور و غیرقابل درک است. چگونه می‌شود که یکباره در عرض چهار روز چهار فرمانده مهم سپاه همزمان تصمیم می‌گیرند سکنه کنند. این در حالی است که کشور از نظر امنیت در منطقه در وضعی خطرناک قرار دارد.

دخالت خارجی‌ان جز تحمیل ویرانی بزرگ و نابودی دستاوردهای علمی و فکری و فرهنگی و صنعتی و اجتماعی چیزی نصیب ما نمی‌کند. ادامه تحریم‌ها یا حملات خارجی‌ان یا حتا ادامه همین شرایط موجب شورش‌های کوری می‌شود که حاصل آن را در تمام اروپای شرقی و بسیاری



کشورهای آسیای میانه می‌توانیم ببینیم که کل یک جامعه را ویران می‌کند و ادامه این وضع نیز خود مصیبت عظیمی است. حکومت در سه سال گذشته دست مردم و خردمندان و نخبگان را بسته است و بخش بزرگی از مصلحان گرفتارند. شما که می‌دانید چه فاجعه‌ای در انتظار ایران است، از نفوذ سیاسی خود استفاده کنید و به رهبر و نزدیکانش نهیب بزنید که این آخرین خاکریز انقلاب است. فرزندان و دوستان و پدران و ارواح شهدایی که به خاطر حفظ ایران به شهادت رسیدند از همه انتظار دارند ایران را که هزاران سال است با افتخار و سربلندی جایگاه بزرگ خود را در تمدن جهان حفظ کرده باز به همان رفعت و سربلندی برساند.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/48137>



## فراخوان ۳۹ زندانی سیاسی برای آزادی موسوی و کروبی، ۵ بهمن ۱۳۹۰

به نام خدا

نیروهای امنیتی و نظامی در حالی برگزاری انتخابات نمایشی و فرمایشی مجلس نهم را در دستور کار خود قرار داده‌اند که هم‌زمان سرکوب فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران را شدت بخشیده‌اند. جامعه بیش‌تر از هر زمان شاهد انسداد سیاسی است؛ وضعیتی که در هیچ‌یک از انتخابات‌های پیشین شاهد نبوده‌ایم. فضای سنگین امنیتی و نظامی کودتاگران حاکم بر کشور هر روز قربانی جدیدی می‌گیرد. این همه در حالی صورت می‌گیرد که رهبران جنبش اعتراضی، آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و خانم زهرا رهنورد در زندان خانگی تحت فشارهای بیش‌تر و محدودیت‌های شدیدتر و نگران‌کننده قرار گرفته‌اند.

آقایان موسوی و کروبی، نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری دهم، تنها به جرم پیگیری رأی موکلان خود و پایمردی بر مواضع حق‌طلبانه‌شان، قریب به یک‌سال است که در حبس و حصر غیرقانونی و ناجوانمردانه بسر می‌برند. یک سال پیش، آنان در چنین ماهی برای حمایت از جنبش‌های مردمی رهایی‌بخش و خواسته‌های انسانی آزادگان تونس و مصر و کشورهای منطقه، درخواست راهپیمایی کردند. پاسخ صاحبان قدرت نامشروع، همانند تمامی روزهای پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، منفی بود. وقتی اقتدار حاکمیت، متکی بر آراء حقیقی و روندهای دموکراتیک نباشد، نه تنها مخالفان از امکان بروز و ظهور محروم می‌شوند بلکه به شدیدترین شکل مورد سرکوب قرار می‌گیرند. همان مواجهه خشونت‌بار و ضدانسانی‌ای که پس از انتخابات رسوای ۱۳۸۸، جان‌دها شهروند مظلوم را فدای جاه‌طلبی اقتدارطلبان کرد و هزاران شهروند مظلوم (از نخبه تا عادی و از شناخته‌شده تا گمنام) را ظالمانه به حبس افکند و با سرکوب غیرانسانی مورد حمله و هجمه قرار داد.

در پی فراخوان رهبران جنبش سبز، آزادگان ایران در بسیاری از شهرهای کشور به خیابان آمدند. تجمع اعتراض‌آمیز سبزه‌ها آن هم ۲۰ ماه پس از کودتای انتخاباتی چنان باشکوه بود که حاکمان متکی به زر و زور و تزویر، آزادی رهبران جنبش اعتراضی را برنناقتند. رهبران جنبش سبز نیز همچون بسیاری از فعالان سیاسی، کنشگران مطبوعاتی، حقوق‌دانان، استادان، و دانشجویان محبوس شدند.

حال، بیش از ۱۱ ماه از بازداشت و حبس غیرقانونی آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد می‌گذرد. اگر حاکمیت به فکر پر کردن نمایشی کرسی‌های مجلس زیر سایه سرکوب و استبداد است، آزادگان ایران زمین مکلف‌اند که در تدبیر گسترش و تعمیق جنبش اعتراضی خود و به‌ویژه در گام نخست، آزادی رهبران در حصر و حبس خود باشند.

اصلاح‌طلبان و آزادی‌خواهان حقیقی به ارزیابی رهبران محبوس خود، ندای ما از درون زندان و خواست اکثریت ایرانیان و جمعیت‌های سیاسی وطن‌دوست، پاسخ مثبت دادند و حاضر به گرم کردن تنور انتخابات مهندسی شده و بازتولید استبداد نشدند. تحقق حاکمیت ملی از مجرای انتخابات آزاد، سالم و منصفانه به‌عنوان خواسته اصلی جنبش سبز همچنان باقی است. قدم نخست در این راه چنان که در دو بیانیه آبان‌ماه و آذرماه خود تاکید کردیم، آزادی رهبران آزاده و استوار و صادق جنبش سبز است.

از این رو از تمامی هموطنان آزاده و آگاه خویش در هرکجای جهان که هستند، می‌خواهیم در کنار آگاهی‌بخشی در مورد انتخابات دروغین و مهندسی شده و فرمایشی اسفندماه، از هیچ کوششی برای پیگیری آزادی رهبران محبوس جنبش سبز در بهمن ماه جاری دریغ نکنند.

همچنین تمامی آزادی‌خواهان جهان و نهادهای مستقل مدافع حقوق بشر را برای رهایی رهبران جنبش اعتراضی مردم ایران از حبس نامشروع و ظالمانه، به یاری می‌طلبیم. سزاوار نیست مدافعان حقوق بشر در جهان چشم بر این ظلم مستدام فروبندند.

امضاءکنندگان این بیانیه که خود از پرداخت هزینه برای تحقق خواست‌های قانونی و ایستادن پای سخن حق، ابایی نداشته‌اند، بر این باورند که رسیدن به چشم‌اندازهای مطلوب مستلزم هزینه است. معتقدیم که آرمان‌های انقلاب مردمی ۱۳۵۷ و تحقق آزادی و جمهوریت و استقلال و رفاه و پیشرفت، در گرو کوشش پیگیر و تلاش مصمم و بی‌یأس است؛ این راهی است که از مشروطه و نهضت ملی گشوده شده و تداوم‌اش با عزم مستدام یاران صبور و متوکل و امیدوار سبز در پیوند است.



«یعقوب وار وا اسفا همی زنم  
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست  
والله که شهر بی تو مرا حبس می شود  
آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست  
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او  
آن نور موسی عمرانم آرزوست»

اسامی امضاءکنندگان به ترتیب حروف الفبا:

- ۱- بهمن احمدی امویی
- ۲- حسن اسدی زیدآبادی
- ۳- جواد امام
- ۴- محسن امینزاده
- ۵- مسعود باستانی
- ۶- عماد بهاور
- ۷- سید علیرضا بهشتی شیرازی
- ۸- سید مصطفی تاجزاده
- ۹- سعید جلالی فر
- ۱۰- علی جمالی
- ۱۱- امیر خرم
- ۱۲- بابک داشاب
- ۱۳- محمد داوری
- ۱۴- مجید دری
- ۱۵- امیر خسرو دلیرثانی
- ۱۶- علیرضا رجایی
- ۱۷- حسین زرینی
- ۱۸- عیسی سحرخیز
- ۱۹- داوود سلیمانی
- ۲۰- محمد سیفزاده
- ۲۱- قاسم شعله سعدی
- ۲۲- کیوان صمیمی
- ۲۳- فریدون صیدی راد
- ۲۴- جلیل طاهری
- ۲۵- محمدفرید طاهری قزوینی
- ۲۶- فیض الله عرب سرخی
- ۲۷- سیامک قادری
- ۲۸- ابوالفضل قدیانی
- ۲۹- فرشاد قربان پور
- ۳۰- سعید متین پور



- ۳۱- محسن محقی
- ۳۲- مهدی محمودیان
- ۳۳- محمدرضا معتمدنیا
- ۳۴- علی ملیحی
- ۳۵- عبدالله مؤمنی
- ۳۶- محسن میردامادی
- ۳۷- بهزاد نبوی
- ۳۸- ضیا نبوی
- ۳۹- ابوالفضل عابدینی

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «سحام نیوز»

<http://sahamnews.net/1390/11/158472/>



## نامه احمد صدر حاج سیدجوادی به مردم ایران، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰

### عذرخواهی عضو شورای انقلاب و دولت موقت از ملت ایران

به نام خداوند جان و خرد

### گزارش یک عمر تلاش به ملت شریف ایران در آستانه سی و سومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی

«دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند؟

پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند

گویند رمز عشق مگویند و مشنویید

مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند!» (حافظ)

ملت شریف و ستمدیده ایران

در شامگاه عمر و در آستانه سی و سومین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی و در سالروز پذیرش مسئولیت از سوی دولت موقت زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان، به عنوان احدی از یاران و همراهان ایشان در دولت موقت و در «نهضت آزادی ایران»، بر خود واجب دانستم آن‌چه را که از خاطرات دردناک روزگار گذشته و پس از سال‌ها مبارزه برای آزادی ملت و رهایی از سیطره خودکامگان در ذخیره تجربه دارم، به عنوان ادای دین به حافظه تاریخی ملت شریف ایران و به ویژه جوانان پرشور و نیک‌اندیش سرزمینمان در میان گذارم و ضمن ایفای مسئولیت سنگین انتقال تجربیات بیش از شش دهه تلاش و حضور در عرصه سیاست و اجتماع این مملکت، با دفاع از اصالت انقلاب و آرمان‌های مردم ایران و تأیید مدیریت و رهبری آن که لااقل تا برهه پیروزی، مبتنی بر شعار «همه با هم» بود و موجبات پیروزی انقلاب را با کم‌ترین هزینه فراهم آورد و همچنین، ضمن تأیید مبارزات آزادی‌خواهانه ملت ایران علیه نظام فاسد، خائن و خودکامه پهلوی و تأکید بر ضرورت و درستی گزینش راهبرد مبارزه قانونی و مسالمت‌آمیز در راستای استقرار و پیشبرد دموکراسی در ایران پس از انقلاب، به مسئولیت دیگر خویش یعنی پذیرش قصور و نارسایی‌ها و خسارات مادی و معنوی که از رهگذار عملکرد و سیاست‌گذاری‌های مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران، طی بیش از سه دهه حکمرانی به مردم و کشور تحمیل شده است، به عنوان احدی از افرادی که در تأسیس این نظام و مدیریت انقلاب نقشی ایفا کرده است، پوزش خواسته و اظهار تأسف می‌کنم.

اهم ایراداتی که بر نهضت آزادی ایران و در رأس آن به مهندس بازرگان و یاران ایشان که حاضر به پذیرش مسئولیت‌های اجرایی و مدیریتی در شورای انقلاب و دولت موقت شدند، گرفته می‌شود، آن است که اولاً چرا حاضر به همکاری با روحانیت در آن برهه زمانی شدیم و دوم، آن که چرا به راحتی از صحنه قدرت سیاسی فاصله گرفتیم و اریکه حکومت را به روحانیون واگذار کردیم؟

به زعم نویسنده این سطور، صرف عذرخواهی و اعلام مطلق عبارت «ما اشتباه کردیم»، کافی نبوده و خود، برگرفته از مطلق‌نگری و تنها به منزله کوچک‌سازی صورت مسأله بوده و ارایه پاسخی ساده به وضعیتی پیچیده و قابل تحلیل و بررسی است که ایداً متناسب با مسئولیت روشنفکران و لااقل کسانی که به ملت، تاریخ و تمدن ایرانی و اسلامی باور دارند، ارزیابی نمی‌شود. از این رو، با وجود آن که نهضت آزادی ایران، طی بیانیه‌های رسمی متعددی به تحلیل و واگویی دلایل پذیرش این نقش تاریخی اقدام کرده است، اینجانب بر آنم تا فراتر از پذیرش اخلاقی مسئولیت عملکرد سیاسی‌ام، با تحلیل وقایع تلخ گذشته، چراغی در روشن‌سازی آینده برافروزم و در این راستا، نخستین مسأله آن است که به یاد آوریم، تاریخ معاصر این مملکت، با جمهوری اسلامی و یا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز نمی‌شود و دیگر آن که به جهت تحمیل سیاست‌های استبدادی و فضای انسداد سیاسی که شاه برای سازمان‌های سیاسی و اجتماعی مدرن مانند احزاب و سندیکاها فراهم آورده بود، روحانیت تنها جریانی بود که از طریق بسیج شبکه وسیع مساجد، امکان فعالیت عمومی داشت و طبیعی بود که در چنین شرایطی، نهاد روحانیت بیش از سایرین از امکان ترویج و رشد در



میان مردم برخوردار بوده و پایگاه اجتماعی وسیع‌تری داشته باشد. به عبارت دیگر، اسلامی شدن انقلاب و انتخاب مرجعی دینی به عنوان رهبر انقلاب، نتیجه پایگاهی بود که روحانیت پیشرو، مانند آقایان طالقانی و زنجانی لااقل پس از جنبش تنباکو در میان مردم برای خود رقم زده بود. نکته دیگر آن است که روشنفکران دینی در دوران پیش از سال ۱۳۵۷، همواره با روحانیتی همکاری داشتند که علیه ستم و تبعیض نظام پهلوی موضع می‌گرفت و خواهان آزادی و استقلال مملکت بود، وگرنه در آن زمان هم کم نبودند روحانیونی که از سوی حکومت مورد تأیید قرار گرفته و بودجه‌های کلان دریافت کرده و در مراسم رسمی دربار حضور می‌یافتند و اعتقادی به مبارزه با حکومت شاه نداشتند و حتا در خصومت با انقلابیون، گوی سبقت را از عناصر ساواک و رژیم ربوده بودند. از داستان اختلافات افرادی نظیر آقای مصباح یزدی با زنده‌یاد دکتر علی شریعتی، هنوز آن قدر نگذشته که خاطرات آن به بوته فراموشی سپرده شود و البته روشنفکران دینی افتخار می‌کنند که نه تنها هرگز با چنین روحانیتی همکاری و تعامل نداشته‌اند که همواره در خط اول مقابله و نقد این جریان و اندیشه‌های واپس‌گرایانه‌شان قرار داشته‌اند.

در فضای پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ و در نتیجه رشد تضادها و بحران‌های فاقد توجیه که در میان احزاب و روشنفکران روز به روز شدت می‌گرفت و حزب جمهوری اسلامی از یک سو و حزب توده ایران و سایر احزاب مارکسیستی و همچنین سازمان مجاهدین خلق از سوی دیگر یا از سر ناآگاهی و بی‌تجربگی و یا از روی ارزیابی نادرست از شرایط و نیروهای اجتماعی و حاکمیت، بر تنور اختلافات می‌دمیدند، طبیعی بود که بخت روحانیت با عنایت به دلایل تاریخی و سیاسی و زمینه‌های فرهنگی و اعتقادی، از سایر رقیبان برای به دست گرفتن افکار عمومی و عنان قدرت بیش‌تر شود. در چنین شرایطی، اصرار اعضای نهضت آزادی ایران در ماندگاری بر سریر قدرت نه تنها نمی‌توانست به حل مشکل کمکی کند بلکه این جریان را در مظان حذف مطلق قرار می‌داد و منجر به گسترش و سرعت بیش‌تر چرخه خشونت می‌شد. تجربه افراد سلیم‌النفس دیگری مانند زنده‌یاد آیت‌الله العظمی منتظری که تا سال‌ها بعد نیز در صحنه قدرت سیاسی ایران حضور یافتند، حکایت از تأیید صحت نظر و موضع مهندس بازرگان و دولت موقت، در خروج به‌هنگام از عرصه حاکمیت دارد. قدرت واقعی در ایران پس از انقلاب، در دست‌های روحانیت بود و بنا بر این، روشنفکران نبودند که قدرت را واگذار کردند و بلکه این روحانیت بود که از چرخش دموکراتیک قدرت و تن دادن به حاکمیت ملت سر باز زد.

نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ خورشیدی با حضور جمعی از روشنفکران دینی و بر پایه سه اصل «مسلمان ایرانی مصدق» و به منظور برپایی حاکمیتی دموکراتیک در ایران بنیان نهاده شد. بنیانگذاران شریف نهضت آزادی ایران با توجه به قانون اساسی مشروطیت که قدرت سیاسی حاکمان را محدود و پاسخ‌گو به قانون می‌دانست و بر اساس درکی که از آرا و اندیشه‌های مطروحه از انقلاب‌های دموکراتیک جهان داشتند و بر پایه تحقق حقوق و حاکمیت ملت و همچنین در مقام اعتراض به فقدان مشروعیت و عملکرد نظام پهلوی در ساقط کردن دولت ملی و مردمی دکتر محمد مصدق و فضای سرکوب پدیدآمده پس از کودتای ننگین آمریکایی / انگلیسی ۲۸ مرداد اعلام موجودیت کرد و از آن‌جا که استبداد و خودکامگی را عامل اصلی تمام مصیبت‌ها و عقب‌ماندگی ملت ایران می‌دید، به مبارزه علنی و قانونی با نظام مستبد شاه پرداخت و متحمل حبس‌های سنگین و شکنجه و دشواری‌های عظیم شد.

بنیانگذاران نهضت آزادی ایران با مطالعه جامعه و فرهنگ ایران و با تأسی به مشی و دیدگاه نهضت نواندیشان دینی از سید جمال‌الدین اسدآبادی گرفته تا علمای آزادی‌خواه مشروطیت همچون آیت‌الله سید محمد حسین نائینی، از جمله کسانی بودند که با قرائتی نوین از اسلام، استبداد را علت اصلی عقب‌ماندگی مسلمانان دانستند و از آن به عنوان «شرک» سخن گفتند. در باور این جمع، استبداد نه تنها به عنوان ماحصل بینش غیرتوحیدی که خود از جمله موانع تحقق جامعه اخلاقی و نشر باورهای اصیل دینی محسوب می‌شود و بر همین مبنا، باور داشتند که استبداد در این مرز و بوم فراتر از روش‌های حکومتی و اراده شخص اول مملکت قرار داشته و در چارچوب نوعی بی‌نظمی و خصلت فردی و اجتماعی عمل می‌کند، از این رو، افزون بر مبارزه سیاسی مستمر با حکومت خودکامه و سلطنت مطلقه پهلوی، در مسیر خرافه‌زدایی و معرفی چهره‌های عقلانی از اسلام و سازگار با دموکراسی و حقوق بشر، منشاء خدمات مؤثر و گسترده‌ای شدند. تولید ده‌ها مجلد کتاب و سخنرانی‌های متعدد که توسط افرادی مانند زنده‌یادان مهندس مهدی بازرگان، دکتر علی شریعتی و مجاهد نستوه آیت‌الله طالقانی انجام پذیرفت، گنجینه‌ای از معارف سیاسی و اسلامی را پدید آورد که به ترویج اسلام سازگار با عقل، آزادی و حقوق بشر توجه داشت. بنیانگذاران نهضت آزادی ایران بر پایه چنین درکی از تاریخ و دینداری، ورود به عرصه سیاست را برگزیدند و باور داشتند که بدون آزادی، باور به توحید و خداپرستی نیز ناممکن می‌شود و آزادی را گام نخست تعالی ایمان، اخلاق و همچنین پیشرفت کشور و سعادت ملت بر می‌شمردند. در اعلامیه تأسیس نهضت آزادی ایران، این عبارات دیده می‌شود: «اقتضای اطاعت از خدا مبارزه با بندگی غیر او و شرط سپاس ایزدی، تحصیل آزادی برای به کار بستن آن در طریق حق و عدالت و خدمت است. ما باید منزلت و مسؤولیت خود را در جهان خلقت بشناسیم تا به رستگاری و پیروزی نائل شویم.»



در مرانامه نهضت آزادی ایران نیز چنین آمده است:

«مسلمانیم نه به این معنی که یگانه وظیفه خود را روزه و نماز بدانیم. ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی، من باب وظیفه ملی و فریضه دینی بوده. دین را از سیاست جدا نمی‌دانیم و خدمت به خلق و اداره امور ملت را عبادت می‌شماریم. آزادی را به عنوان موهبت اولیه الهی و کسب و حفظ آن را از سنن اسلامی و امتیازات تشیع می‌شناسیم. مسلمانیم به این معنی که به اصول عدالت و مساوات و صمیمیت و سایر وظایف اجتماعی و انسانی قبل از آن که انقلاب فرانسه و منشور ملل متحد اعلام نماید، معتقد بوده‌ایم.»

یادآوری می‌کند که به رغم عملکرد عبرت‌آموز و غیرقابل دفاع روحانیت حاکم پس از انقلاب اسلامی، جایگاه روحانیت شیعه در ایران طی صدها سال به گونه‌ای بود که در شکل‌گیری و تقویت جنبش‌های عدالت‌گرا و آزادی‌خواهانه به نحوی جدی و موثر عمل کرده بود و حذف یا نادیده‌گرفتن این نهاد دیرپای اجتماعی در راستای نیل به اهداف و آرمان‌های اصیل ملت ایران و بسیج توده‌های مردم و بسط هم‌گرایی و وحدت در سطح ملی، نه مفید و نه ممکن ارزیابی می‌شد. تردیدی وجود ندارد که نقش روحانیت در بسیج و رهبری مردم در توفیق انقلاب مشروطه نقش اساسی داشت و پیروزی نهضت ملی ایران به رهبری زنده‌یاد دکتر محمد مصدق و رخداد حماسه سی تیر ۱۳۳۱ نیز در پرتو حمایت روحانیت و به ویژه آیت‌الله کاشانی پدید آمده بود. [اگرچه بعدها آقای کاشانی راه را به خطا رفت و موجبات پیروزی کم‌هزینه کودتاگران را فراهم آورد.] و هم از این رو، نهضت آزادی ایران از همان بدو تاسیس، به همکاری و هم‌گامی با روحانیت پیشرو و آزادی‌خواه، در راستای مبارزه با استبداد سلطنتی مطلقه پهلوی پرداخت و البته این همکاری به درک و شناخت تاریخی نهضت از سوابق مراجع عظام و روحانیتی فرهیخته و مترقی مربوط می‌شد که در ایران و عراق، علم مبارزه با استعمار و استبداد را برافراشته بودند و فقهای نامداری مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی، آخوند محمدکاظم خراسانی، میرزای شیرازی و آیات بزرگواری همچو نایینی و بهبهانی و طباطبایی و مازندرانی و وعاظ آزادی‌خواهی مانند سید جمال اصفهانی پرچمدار آن بودند. فقهایی فرهیخته که فارغ از تعصب‌ها و منافع صنفی و گروهی در مقابل شیخ فضل‌الله نوری‌ها و ملا علی‌کنی‌ها که آزادی را کلمه قبیحه می‌دانستند، ایستادگی کرده و مانع فروکاستی و سقوط مشروطه به نظام موسوم به «استبداد مشروطه مطلقه» شدند.

انصاف را که بخش مهمی از روحانیت نظیر زنده‌یادان طالقانی، منتظری، مطهری و همچنین رهبر فقید انقلاب در مبارزه با استبداد و فساد پهلوی و تحمل عواقب دردناک و تحمل حبس و تبعید و شکنجه همگام با سایر مبارزان هرگز از پای ننشستند و در تخریب بنای پوسیده سلطنت و رفع استبداد گامی به عقب بر نداشتند. هم از این رو بود که هنگام بازگشت باشکوه رهبر انقلاب از تبعید به تهران، افزون بر ده‌ها هزار نفر از هم‌وطنان مسلمان در میدان آزادی، جمع کثیری از نمایندگان سازمان‌های اجتماعی و سیاسی حتا با گرایش‌های غیرمذهبی و نمایندگان اقلیت‌های دینی ارمنی و زرتشتی و کلدانی و یهودی نیز به صفوف استقبال‌کنندگان پیوستند. پیام این پیشواز تاریخی و خیر مقدم و خوش‌آمدگویی به رهبر انقلاب، آن بود که انقلاب ایران، فراتر از مرزهای قومی و نژادی و مذهبی و جنسیتی استوار است و از سوی کافه ملت ایران، به عنوان مبارزه‌ای مشترک برای از میان بردن هرگونه ستم و بی‌عدالتی تلقی می‌شود که باید نماد ترسیم خط مشی آینده مدیریت انقلاب در راه تحکیم هرچه عمیق‌تر همبستگی ملی و مدنی در ورای تمام تفاوت‌های فکری و اعتقادی قرار می‌گرفت و به تفرقه‌ها و خصومت‌های به جا مانده از فرهنگ استبدادی و استعماری «تفرقه بیانداز و حکومت کن» پایان می‌داد.

و دریغا که چنین نشد و از همان اوان پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، روحانیتی که تا آن برهه بر اساس شعار «همه با هم» در کنار روشنفکران، علیه ستم و فساد نظام پهلوی مبارزه می‌کردند، به محض دستیابی به قدرت سیاسی، با تغییر موضع به «هر که با من نیست مخالف من است» نخست با یورش به روشنفکران دینی و سپس با حذف سایر جریانات موثر در انقلاب که حاضر به پذیرش وضع موحود نشدند، در سایه مفهومی ناشناخته موسوم به «اسلام فقهاتی و اجتهاد زنده و پویا» حصار به دور ساختار سیاسی قدرت و حاکمیت کشیدند که به تحمیل فضای سرکوب و قرائتی خاص و کم‌سابقه از اسلام، سلب و محدودسازی آزادی‌های قانونی، نقض فراگیر حاکمیت و حقوق ملت منجر شد و در نهایت، به غلبه یک جریان صنفی بر گرایش‌های اجتماعی و سیاسی دگراندیش و بسط خصومت‌ها و حذف‌ها انجامید و امکان پیدایش وفاق ملی را برای مدت مدیدی به تعویق انداخت.

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، به دنبال خواست تاریخی ملت ایران که از انقلاب مشروطه به این سو در آرمان‌های آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، تحقق حقوق و حاکمیت ملت و پیشرفت مملکت متجلی شده بود به پیروزی رسید و البته مردم ایران و فعالان سیاسی دموکراسی‌خواه، اعم از مذهبی و غیرمذهبی، آزادی را حاکمیت قانون و تحقق آزادی‌های قانونی می‌دیدند. با پیروزی انقلاب، طومار نظام سلطنتی یک سره در هم پیچید و وضعیتی فوق‌العاده پدید آمد که نه تنها برای انقلابیون قابل پیش‌بینی نبود بلکه اداره امور بسیار دشوار می‌نمود. در چنین وضعیتی ناشی از خلاء



قدرت، جامعه و حکومت، قواعد خود را می‌طلبید. پیشنهاد دولت موقت به زنده‌یاد مهندس بازرگان و یاران ایشان نیز به سبب همین وضعیت مطرح شد و همچنین پذیرش این مسوولیت خطیر و خطرناک نیز دقیقاً به منظور برون‌رفت از وضعیتی بحرانی صورت پذیرفت که برای هیچ کس تا آن روزگار شناخته نبود. مهندس بازرگان و یارانش در دولت موقت در آن شرایط، تنها کسانی بودند که از یک سو توان کارشناسی و اجرایی بازگشت به نظم را دارا بودند و از سوی دیگر نیز مورد اعتماد عموم ملت ایران و رهبران روحانی انقلاب قرار داشتند. عدم پذیرش این مسوولیت، کشور را در معرض فروپاشی و بی‌نظمی قرار می‌داد. از این رو، نخست‌وزیر انقلاب، به رغم توصیه برخی دوستان مانند آیت‌الله سید محمود طالقانی سکان هدایت دولت را در دست گرفت و در آن بلبشوی سیاسی و اجتماعی از آبروی خویش مایه گذاشت.

نظام سیاسی که در چشم‌انداز آرمان‌های ملت ایران و اعضای نهضت آزادی متبلور بود و سال‌ها به خاطر آن طعم حبس و شکنجه و مقابله با ساواک را تحمل کرده بودند، با توجه به نظام‌های متعارف حاکم بر کشورهای دموکراتیک، چیزی جز «جمهوری» نبود. رهبر انقلاب به صراحت در پاریس گفته بودند که جمهوری اسلامی مانند جمهوری فرانسه است با این تفاوت که مردم ایران مسلمان هستند و باید باورهای اسلامی مردم، مورد ملاحظه حکومت قرار گیرد. پیش‌نویس قانون اساسی که به تایید و امضای رهبر انقلاب و اعضای شورای انقلاب و مراجع عظام تقلید رسید نیز، نظام سیاسی ایران را بر اساس مردم‌سالاری و نهادهای انتخابی ترسیم می‌کرد و در آن از ولایت فقیه و یا به تعبیر برخی دوستان و همراهان قدیم، از «دیکتاتوری صلحا» و «اسلام فقهاتی» خبری نبود.

روش و منش اعضای نهضت آزادی ایران هرگز مبتنی بر حفظ قدرت به هر بهایی نبوده است و این حقیقتی است که امروزه حتا مخالفان سرسخت نهضت نیز بدان اذعان دارند. هدف اصلی پیشگامان نهضت آزادی ایران حتا در سقوط نظام پادشاهی نیز خلاصه نمی‌شد، بلکه این جمع به دنبال محدود و مشروط کردن قدرت و تحقق حاکمیت قانون بود. نهضت آزادی ایران نیک می‌دانست که دلایل بازتولید استبداد پس از پیروزی جنبش مشروطه و رخداد حوادثی مانند به توپ بستن مجلس شورای ملی و یا کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و روی کار آمدن سلسله پهلوی به جهت فقدان حاکمیت قانون بوده است و نه فقط فرصت‌طلبی و زدوبندهای اشخاصی مانند رضا خان با صاحبان قدرت ایران و قدرتهای خارجی. از این رو به محض آن که دیدند وضعیت فوق‌العاده ناشی از پیروزی زود هنگام انقلاب، موجبات برقراری حاکمیت قانون را فراهم نمی‌سازد و زمانی که به تعمدی بودن کارشکنی‌های متعدد روحانیت و دستگاه‌های موازی با دولت که زیر نظر روحانیت تازه طعم قدرت را چشیده هدایت می‌شدند، پی برده و یقین حاصل کردند، کار به جایی رسید که دولت موقت، ادامه فعالیت را ممکن ندید و استعفا داد و پس از یک دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی، نهضت آزادی ایران، رسماً از حاکمیت کناره گرفت و به عنوان اپوزیسیونی قانونی، حضور خویش را در عرصه مناسبات و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی معنا بخشید.

نهضت آزادی ایران طی حدود نیم‌قرن مبارزه برای تحقق آزادی و حاکمیت قانون، همواره بر این امر تأکید داشته است که دموکراسی یک رخداد صرفاً سیاسی نیست که در اثر رویدادی خاص و یا در لحظه‌ای معین روی دهد و بلکه، فرآیندی است اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که در مسیر پیگیری مستمر آن، به درجات گوناگون پدید آمده و تکامل و تعمیق خواهد یافت و چنین دستاوردی نه با زور و تحمیل که تنها با پذیرش و باور عام ملت و حتا هیات حاکمه به دست خواهد آمد. از همین رو، با تأکید بر شیوه‌های مدنی و مسالمت‌جویانه، تغییرات تدریجی در چارچوب قانون را در ارتقای فرآیند حاکمیت ملت و دموکراسی مؤثرتر ارزیابی کرده و برای آگاهی‌بخشی اهمیتی دوچندان قائل بوده‌اند. گزینش راهبرد «جنگ حجت و نه جنگ قدرت» و ترجیح نقش «ناصح مشفق» به جای «حاکم نالایق» نیز در دهه شصت خورشیدی بر همین اساس روی داد.

موجب خوش‌وقتی و امیدواری است که آرمان‌هایی را که تنها روزگاری نهضت آزادی ایران منادی آن بود، این روزها به خواست و باور عمومی ایرانیان، از هر طیف سیاسی بدل شده است. امروز دیگر کم‌تر کسی پیدا می‌شود که آزادی را لوکس بداند و اصلاحات تدریجی و گام به گام را نشان از سازشکاری و لیبرال‌منشی تلقی کند و حتا همراهان عدالت‌طلب ما در مسیر مبارزه نیز بدین ضرورت رهنمون شده‌اند که سلب آزادی، نخستین حقی است که از یک انسان، مورد ستم و تعدی قرار می‌گیرد و از این رو، تلاش برای دستیابی به آزادی و کرامت انسانی، عین عدالت‌جویی و پیش‌نیاز اساسی تغییرات پایدار و گذار به سوی حاکمیت ملت بوده و به عنوان خواستی فراتر از یک حزب و یا جریان سیاسی خاص قابل مشاهده است. بنا بر این، گزاف نیست اگر ادعا شود که امروز بیش از گذشته، نیاز به آزادی، حاکمیت قانون و عدالت اجتماعی راستین دیده می‌شود و از همین رو نهضت آزادی به رغم برخی دشواری‌ها و ناتوانی در برپایی حاکمیت دموکراتیک در ایران، در تاثیرگذاری بر افکار عمومی ایرانیان و ایجاد زمینه‌های ذهنی پذیرش و حاکمیت دموکراسی، کامیاب بوده است.

آنچه در این لحظات برای راقم این سطور تأسف‌انگیز بوده و جای عذرخواهی دارد، نه مبارزه با نظام خودکامه پهلوی یا همکاری با روحانیت یا پذیرش مسوولیت یا واگذاری قدرت به تشنگان آن است که اگر یک بار دیگر نیز خداوند حیات دوباره عطا فرماید، سرنوشتی را جز مبارزه با



ظلم، تلاش برای آزادی و حاکمیت ملت ایران و رشد و تعالی اخلاق برنخواهم گزید. هرگز از بابت ناباوری و دست نیازیدن به سیاست ماکیاولیستی «هدف وسیله را توجیه می‌کند» و هزینه‌هایی که از این ناحیه به صورت فردی و جمعی متحمل شده‌ایم، متأسف نیستیم، تأسف اینجانب از این حقیقت مایه می‌گیرد که تمامی روشنفکران در برهه انقلاب ۱۳۵۷، از دستیابی به وحدت و بسط و گسترش نهادهای مدنی و سیاسی مدرن در مقابل شبکه‌های سنتی اجتماعی درک درستی نداشتند و آگاهانه و متناسب با مسؤولیتی که بر عهده داشتند، عمل نکردند و بر اثر بی‌تجربگی و احیاناً اشتباهات عمدی و غیرعمدی، زمینه ظهور و قدرت‌گیری بلامنازع سنت‌گرایان بر تحول‌خواهان فراهم و حتا منجر به نفوذ مجدد قدرت‌های خارجی در مدیریت نوپای نظام جدید شد و موجبات انحراف گسترده از اصول و آرمان‌های انقلاب پدید آمد.

اگر ما پس از پیروزی انقلاب، همچنان شانه به شانه ایستاده و دست در دست هم، استبداد را نشانه گرفته بودیم و مشکلات را در سقوط شاه خلاصه نمی‌دیدیم، امکان بازتولید استبداد و فروافتادن از استبداد سیاسی به استبداد دینی به این سان راحت و کم‌هزینه صورت نمی‌پذیرفت. از این رو اینجانب به عنوان فردی که بیش از شصت سال در عرصه سیاست و اجتماع ایران حضور داشته‌ام در شرایطی که درد و رنج جانکاه ناشی از کهولت و بیماری‌های جسمانی به شدت رنجورم می‌دارد و حتا گرفتن قلم بر دست را نیز دشوار می‌سازد و تنها لقای محبوب، مانع تداوم این رنج خواهد شد، در این نوشتار پایانی که گزارشی از یک عمر تلاش صادقانه بود به ملت شریف ایران، اعلام می‌دارد که ضمن اعتقاد کامل به اصالت انقلاب مردمی ۱۳۵۷ و آرمان‌های آن و دفاع از عملکرد خویش و یارانمان در نهضت آزادی ایران در خلال پیروزی انقلاب و پس از آن، از کوتاهی، قصور و یا ناتوانی خود به عنوان احدی از اعضای شورای انقلاب و دولت موقت در راستای ممانعت از عدول حاکمیت از آرمان‌های تاریخی ملت ایران و انحرافات که از همان هفته‌های آغازین ایجاد شد و آشکارا به چشم می‌خورد، عذر خواسته و از ملت ایران به جهت سختی‌ها و عسرت‌هایی که به نام حکومت جمهوری اسلامی ایران بر آنان روا شد، پوزش طلبیده و از خداوند منان طلب آمرزش دارم.

به قول استاد سخن سعدی:

«تو را کی بود چون چراغ التهاب  
که از خود پری، همچو قندیل از آب»

به عنوان عضوی از نهضت آزادی ایران، هرگز قندیلی پرآب نبوده‌ام و اگرچه توانستم به جمع روشنایی بخشم، اما در این نود و اندی سال که بر من گذشت، همیشه سوزی در سینه‌ام برای رهایی انسان از اسارت حقدها و تعصبات ناشی از استمرار استبداد دینی و سیاسی شعله کشیده و روز و شبم را معنا بخشیده است.

باری! راه دشوار بود و گاهی نیز شاید به خطا و بیراهه رفتیم، اما در این لحظات، با وجود کهولت و خستگی، بیش از هر زمان دیگر به پیروزی دموکراسی و آزادی ملت ایران باور و امید دارم. دموکراسی در ایران یک ضرورت و سرنوشت محتوم است و امید دارم، ملت و به ویژه جوانان برومند ایران در مسیر سبزی که پیش رو دارند با عبرت گرفتن از تجربیات انقلابیون قدیمی‌تر، ضمن ایستادگی و پایداری روزافزون بر آرمان‌های خود و با تعمیق ظرفیت‌ها و صبر و توکل بر خداوند، بر مشکلات و بحران‌ها فائق آیند و آینده‌ای روشن را برای کشور و ملت ایران رقم زنند.

سخنم را با کلامی از خواجه شیراز آغاز کردم و با هم او به پایان می‌رسانم:

«بود آیا که در میکده‌های بگشایند  
گره از کار فرو بسته ما بگشایند  
در میخانه بیستند، خدایا مپسند  
که در خانه تزویر و ریا بگشایند  
هم اگر بهر دل زاهد خودبین بستند  
دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند»

احمد صدر حاج سید جوادی

عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران

عضو شورای انقلاب و وزیر کشور و دادگستری دولت موقت



پانزدهم بهمن ۱۳۹۰ خورشیدی

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://www.rahesabz.net/story/48604>

[http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/blog-post\\_03.html](http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/blog-post_03.html)



## «گذار به جمهوری اسلامی پساخامنه‌ای؛ چرایی و چیستی»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۲ بهمن ۱۳۹۰ (++)

### سخن آغازین

«دیروز هرچه بود گذشت، به امروز بیندیش و به فردایی که در پیش است و ممکن است تو [خامنه‌ای] در آن نباشی، ما نام نیک تو را خواهانیم.»  
(بخشی از نامه بیست و دوم محمد نوری‌زاد به رهبری، با عنوان «سید علی بشنوا!»)

پیش از هر سخنی، باید بگویم که قصد من در این نوشتار، به هیچ روی طراحی یک تئوری توطئه و «دایی جان ناپلئونی» اندیشی نیست. همچنین، به هیچ روی بر آن نیستم که تلاش‌های ارجمند نجیبان آزاده و استواری چون محمد نوری‌زاد، حسین علایی و عماد افروغ را کم‌فروغ سازم یا بر طبل تفرقه و اختلاف بکوبم؛ اما به هر روی، «علاج واقعه، قبل از وقوع باید کرد!»؛ جهان سیاست، جهان واقع‌بینی و واقعیت‌های تلخی است که گاهی ممکن است به مذاق و مزاج ما خوش نیایند. بنا بر این، با عرض پوزش از همه شما عزیزان، نمی‌توانم به سادگی از کنار برخی شواهد گسترده بگذرم و تحلیل خود را به فراسوی ذهن و ضمیر خویش بفرستم.

چندی پیش در مقدمه نامه بیست و یکم محمد نوری‌زاد، با عنوان «چرا سید محمد خاتمی خواستنی‌تر از شما است؟»، مطلبی نگاشتم با عنوان «آیا رهبر بعدی محمد خاتمی است؟!»، که البته با واکنش‌های متفاوتی روبه‌رو گشت. اما هرچه پیش‌تر می‌رویم، شواهد مؤید و پشتیبان این ادعا بیش‌تر می‌شوند؛ و اینک، به طور مختصر، به برخی از این شواهد اشاره می‌کنم.

### شاهد (۱)

به نظر می‌رسد که تحلیل‌گران و تصمیم‌گیران پشت پرده جمهوری اسلامی، با توجه به شرایط امروز، از نظر داخلی و بین‌المللی، و با توجه به پایان رسیدن دوران دیکتاتورها، و البته نزدیک شدن به پایان عمر علی خامنه‌ای، به این نتیجه رسیده‌اند که اگر می‌خواهند «جمهوری اسلامی» و تصمیم‌سازان اصلی آن را حفظ کنند، باید «سرنوشت را از سر، نوشت» و کارنامه مردودی ترم نخست جمهوری اسلامی را بنویسند و بپذیرند، و بدین سان، به دوران پساخامنه‌ای وارد شوند؛ و شرط نخست این پذیرش، اعتراف به خطاهای خمینی و خامنه‌ای و نوشتن کارنامه مردودی این دو و برخی اطرافیانشان است. و محمد نوری‌زاد، خواسته یا ناخواسته، مشغول نگارش این کارنامه شده است.

محمد نوری‌زاد و نهضت‌نامه‌نگاری او، نقش کاتالیزوری آگاهی‌بخش را برای دوران گذار ایفا می‌کنند؛ این گذار، از جمهوری اسلامی پساخامنه‌ای، به جمهوری اسلامی پساخامنه‌ای خواهد بود؛ و نوعی جراحی است که خالی از درد نیست؛ نقش این کاتالیزور، با دادن برخی هشدارها و پیش‌آگاهی‌ها، کاستن از رنج جراحی نیز هست. اما با این وجود، در دو سوی این گذار، یک چیز وجود دارد: «جمهوری اسلامی»؛ و پس از گذار به دوران پساخامنه‌ای نیز «جمهوری اسلامی» همچنان در دست تصمیم‌سازان اصلی جمهوری اسلامی، در پیش و پشت پرده، باقی است؛ با این تفاوت که در جمهوری اسلامی پساخامنه‌ای، رهبری، به صورت مستقیم‌تری، انتخابی خواهد بود یا حداقل با مشارکت خبرگانی از طیف‌های وسیع‌تری از جریان‌های مختلف مردم و متخصصان گوناگون، اعم از معمم و مکلا، انتخاب خواهد شد؛ طرح چنین مجلس خبرگانی را هاشمی رفسنجانی و طیف هم‌فکر او در دوران ریاست وی بر مجلس خبرگان، مد نظر داشتند؛ هرچند به نظر می‌رسد بر اساس شرایط جدید، در دوران جمهوری اسلامی پساخامنه‌ای، الزاماً رهبری بیش‌تر به مقامی تشریفاتی تبدیل و فروکاسته خواهد شد.

محمد نوری‌زاد و جریان پشت سر او می‌خواهند اذهان را آماده سازند تا با شمارش و پذیرش این خطاها، آقای خامنه‌ای را با سرانجامی نیکو بدرقه کنند و پس از او، رهبری را به صورت انتخابی درآورند؛ و به نظر می‌رسد که بهترین گزینه برای این رهبر انتخابی، محمد خاتمی - یا حتی حسن خمینی - باشد؛ اما چرا گزینه نخست را محمد خاتمی می‌دانم؟!

دلایل گوناگونی برای در نظر گرفتن محمد خاتمی برای رهبری بعدی وجود دارد؛ از جمله:

الف) محمد خاتمی از درون همین نظام برخاسته و دو دوره ریاست جمهوری بوده است؛

ب) محمد خاتمی هنوز محبوبیت نسبی خود را در داخل و خارج، البته تا حدودی، حفظ کرده است؛

ج) نظام جمهوری اسلامی تا کنون با محمد خاتمی کج دار و مریز رفتار کرده است؛

د) محمد خاتمی، که دانش آموخته فلسفه است، اندیشه‌هایی نسبتاً دموکراتیک دارد و با شرایط جدید، سازگارتر است؛



ه) بسیاری از طیف‌های درون نظام جمهوری اسلامی، اعم از اصلاح‌طلب و محافظه‌کار، معمم و مکلا، عموم مردم و فرهیختگان و نخبگان، با اندیشه و شیوه او، همدلی دارند؛

و) محمد خاتمی با توجه به سابقه ریاست جمهوری او، در جهان نیز شناخته شده و نسبتاً مقبول است؛

ز) محمد خاتمی هیچ‌گاه رادیکال عمل نکرده و مرزهای جمهوری اسلامی را پشت سر نگذاشته است؛ او و مجموعه شاخص اصلاح‌طلبان پشت سر او تا کنون از سرنگونی جمهوری اسلامی سخن نگفته‌اند و حرمت و حریم خامنه‌ای را حفظ کرده‌اند؛

ح) محمد خاتمی، سید خندان خوش تیپ و خوش پوش است...

و البته حسن خمینی نیز همه یا بسیاری از این ویژگی‌ها را دارد.

اما سؤال این است که: آیا نمی‌توان محمد نوری‌زاد را به سرنوشتی چون علی‌اکبر سعیدی سیرجانی مبتلا کرد یا حداقل او را به محدودیت درانداخت تا دیگر چنین بی‌باکانه ننویسد؟ کارنامه جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که قطعاً می‌تواند چنین کند؛ پس چرا چنین نمی‌کنند؟ جواب ساده است، چون نمی‌خواهند و می‌خواهند او به کارنامه‌نویسی ادامه دهد. بنا بر این، او می‌نویسد و منتشر می‌سازد، گسترده و در ساحتی وسیع، و نه فقط می‌نویسد، بلکه آن را می‌خواند، بر روی آن موسیقی می‌گذارد؛ خوب، بنویسد؛ اما آیا نمی‌شود جلوی انتشار آن را گرفت؟ قطعاً می‌توان، اما اراده آن نیست، زیرا اراده‌ای دیگر در اندیشه است.

محمد نوری‌زاد در اوایل نامه بیست و دوم خود به خامنه‌ای با عنوان «سید علی بشنو!» از یک سو می‌گوید:

«ای عزیز، بعید است اگر با من هم عقیده نباشی که ما آدم کشته‌ایم، بله، آدم کشته‌ایم! نه برای برپایی حکومت عدل علی، بلکه برای برقراری خودمان، ران ملخ کجا و کشتن آدم کجا؟ ما آدم کشته‌ایم، ما آدم کشته‌ایم، ما انسان کشته‌ایم... بی‌گناه، بی‌دلیل... ما غارت کرده‌ایم، ما غارت کرده‌ایم... ما غارت می‌کنیم! به زندان انداخته‌ایم... به زندان می‌اندازیم... عده‌ای از مردم خود را از سرزمینمان از سرزمینشان تارنده‌ایم... اعدام جوانان... قتل‌های زنجیره‌ای... کوی دانشگاه... کشتار سال ۸۸...»

نوری‌زاد در اواخر نامه بیست و دوم خود می‌نویسد:

«دیروز هرچه بود گذشت، به امروز بیندیش و به فردایی که در پیش است و ممکن است تو در آن نباشی، ما نام نیک تو را خواهانیم، دوست نداریم نام تو در کنار نام کسانی ثبت و ضبط شود که بر سر مردم خویش آوار بوده‌اند، ما دوست داریم نام تو در کنار نام رهبران خوش نامی چون گاندی و نلسون ماندلا به نیکی به یادگار بماند، زمان تنگ است، به فردا بیندیش به عرصه‌ای که در پیشگاه خدا ایستاده‌ای و باید به هرچه کرده‌ای پاسخ بگویی.»

هرچند به نظر می‌رسد این سخنان نوری‌زاد در تناقض و تهافت جریان دارد؛ زیرا کسی یا جریان و اندیشه‌ای که انسان کشته، غارت کرده و... نمی‌تواند در نیک‌فرجامی تمام، در کنار گاندی و نلسون ماندلا قرار و آرام بگیرد؛ نمی‌توان همه کشته‌ها و همه دزدی‌ها را به وادی فراموشی سپرد و به طاق نسیان کوبید و گفت: «دیروز هرچه بود گذشت!»؛ شاید مردم خامنه‌ای و تصمیم‌سازان او را ببخشایند، اما فراموش نمی‌کنند؛ امید است که مردم، دیگر به «اعدام انقلابی» و کشتن یک انسان، حتا خامنه‌ای، اعتقادی نداشته باشند، اما حداکثر به خامنه‌ای اجازه خواهند داد که تا زنده است در محله خویش در خیابان خسروی در مشهد، یک کتابفروشی مختصر راه بیندازد و در فرجام، با اندیشه آنچه کرده و بر او گذشته و بر ایران و مردم آن گذرانده، سر بر بالین مرگ بگذارد.

اما به هر روی، چنانچه گفته شد، محمد نوری‌زاد و طیف تصمیم‌ساز او، می‌خواهند جمهوری اسلامی را در عین فدا کردن خامنه‌ای، با نیک‌فرجامی نسبی او، به دوران پساخامنه‌ای وارد سازند؛ و بدین سان، فقط یک شخص رفته، اما سایر تصمیم‌سازان و البته جمهوری اسلامی، برقرار مانده‌اند و محمد نوری‌زاد نیز در تمامی نامه‌ها و نوشتارهای خود، نشان داده است که به دنبال برقراری جمهوری اسلامی است.

## شاهد (۲)

هویت و هستی افرادی چون هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی، مهدی کروبی، میرحسین موسوی، حسن خمینی و البته بسیاری افراد دیگر در حلقه‌های دوم و سوم، با جمهوری اسلامی تعریف شده است و آنها به خوبی می‌دانند که نبود جمهوری اسلامی برابر است با نبود آنها. به‌ویژه



آنکه آنها در بسیاری از جرائم و جنایات جمهوری اسلامی، آمر یا شریک بوده‌اند یا در دوران مسؤولیت آنها رخ داده‌اند و با سکوت تأییدآمیز آنها مواجه گشته‌اند و هیچ‌گاه سخنی مبنی بر ندامت از گذشته یا پذیرش خطاهای پیشین بر زبان نیاورده‌اند. آنان، هیچ‌گاه مرزهای نظام را پشت سر نگذاشته‌اند؛ حتی موسوی و کروبی نیز آنجا که احساس کردند حضورشان در عرصه عمومی، باعث ناتوانی آنها در پاسخگویی به تقاضاهای فزاینده و شتابنده حامیانشان برای «اسقاط» جمهوری اسلامی گردیده، به حصر، تن سپردند و شاید این حصر، خواسته ذهن و ضمیر خود آنان نیز باشد. در این زمینه، می‌توانید به نوشتارهای زیر مراجعه کنید:

- سکوت و سکون محصور موسوی و کروبی، چرا؟!

- موسوی و کروبی؛ سکوت چرا؟! مصلحت مردم یا مصلحت نظام؟!

- جلوه‌ای از جنایات جمهوری اسلامی (۱): نامه سرگشاده ایرج مصداقی به محمد نوری‌زاد (بخش اول)

- جلوه‌ای از جنایات جمهوری اسلامی (۲): نامه سرگشاده ایرج مصداقی به محمد نوری‌زاد (بخش دوم)

### شاهد (۳)

نوشتار سردار حسین علایی با عنوان «قیام ۱۹ دی از نگاهی دیگر» که در تاریخ ۱۹ دی‌ماه ۱۳۹۰ در روزنامه رسمی «اطلاعات» انتشار یافت نیز عهده‌دار توجیه این شرایط برای طیف‌هایی در درون سپاه گردید که با سخنان افرادی چون سردار رجائی و عماد افروغ تکمیل گردید.

### شاهد (۴)

غلامعلی حداد عادل، که پدرزن مجتبی خامنه‌ای، پسر خامنه‌ای نیز هست، در ۱۷ بهمن امسال، در دیدار با «هادیان سپاه پاسداران» (نامی که به پاسدارانی داده شده است که وظیفه آنها خط دادن سیاسی به گروه‌های هدف است)، از خطاهای خمینی سخن گفت؛ البته به نظر می‌رسد در این سخنان، هدف او بیش‌تر حفظ خامنه‌ای است و تخریب هاشمی، خاتمی، موسوی، کروبی و اصلاح‌طلبان است و در مقابل، خامنه‌ای و پسر او را شدیداً تأیید می‌کند؛ او در این زمینه می‌گوید:

«شما اینهایی که در بیت حضرت امام(ره) بودند و زمانی از امام حکم داشتند و مملکت را اداره می‌کردند ببینید. اینها الآن ماهیتشان روشن شده، اما افکار اینها از همان ابتدا نیز چنین بود و متأسفانه به خاطر باطن پاک و زلال امام اینها توانسته بودند به بالاترین لایه‌های حکومت اسلامی رسوخ کنند در حالی که ماهیت فکری آنان با ماهیت انقلاب اسلامی سازگاری نداشت. این اشتباه است که بگوییم فلانی یار امام بود پس انقلابی بوده است. نه، اینها از ابتدای انقلاب نیز روحیه انقلابی نداشتند. آقای هاشمی از ابتدا نیز ماهیتش همین بود و الآن فقط بصیرت مردم زیاد شده و ایشان را شناخته‌اند. آقای خاتمی ۱۱ سال در این کشور وزیر فرهنگ بود، آیا او لیاقت وزارت فرهنگ نظام اسلامی را داشت؟ آقای موسوی با اصرار امام نخست‌وزیر بود، آیا او لیاقت نخست‌وزیری نظام اسلامی را داشت؟ آقای کروبی رئیس مجلس بود آیا لیاقت داشت؟ امام خمینی نیت و باطن خالصی داشت اما در سن هفتاد و شش سالگی رهبری نظام را بر عهده گرفت که بعضاً اطرافیانی آلوده داشت، البته که اینها هیچ چیز از ارزش‌های کار بزرگ و سترگ امام در انقلاب اسلامی کم نمی‌کند. انصافاً همه ما و جهان اسلام و بیداری اکنون جهان مدیون رهبری و انقلاب امام است. اما می‌خواهم عرض کنم اشتباهاتی نیز بود و روی کار بودن چپ‌ها یا اصلاح‌طلبان در آن زمان، اشتباه امام بود.»

حداد عادل در ادامه در تأیید مجتبی خامنه‌ای می‌گوید:

«نه اینکه چون دامادم هست این را عرض کنم. از دوستان دیگر پرسید و تحقیق کنید. ببینید بعد از حضرت آقا بابصیرت‌ترین فرد و انقلابی‌ترین فرد در این کشور کیست؟ یقیناً آقا مجتبی نفر دوم هستند در کشور. البته دشمن تلاش می‌کند ارادت من به آقا مجتبی را فامیلی جلوه دهد در حالی که به هیچ وجه چنین نیست.»

این سخنان حداد عادل، حاکی از نزاع درونی دیگری نیز هست که میان دو طیف اصلی نظام جمهوری اسلامی برقرار است؛ طیفی که می‌خواهند نظام را از نظر ماهوی تغییر دهند و رهبری را انتخابی کنند و برای این منظور، محمد خاتمی را مد نظر دارند و طیفی که برای رهبری و حفظ قدرت در دستان خودشان، مجتبی خامنه‌ای را در نظر دارند.

### شاهد (۵)



نمایش ماکت مقوایی خمینی، و انتشار و رسانه‌های شدن گسترده آن، جلوه‌ای دیگر است از اضمحلال و مقوایی شدن دوران خمینی و رسیدن به دوران جمهوری اسلامی پساخمینی، پساخامنه‌ای.

### سخن فرجامین؛ چند سؤال

شواهد در تأیید این تحلیل، بسیار است؛ اما باز هم این سخنان، فقط یک تحلیل و گمانه‌زنی هستند بر اساس شواهد و قرائن موجود؛ بسیار خوشحال و خرسند خواهیم شد که دیگر تحلیل‌گران، این نوشته را مورد ارزیابی و نقادی قرار دهند. و البته همه این سخنان، نافی این مطلب نیست که جدالی جدی در درون نظام و در لایه‌های زیرین حاکمیت در جریان است.

سؤال‌های مشخص من از همه شما این است که:

الف) در صورت صحت این تحلیل و وقوع این پیش‌بینی، آیا اخلاقی و عقلانی است که، هم‌نوا با محمد نوری‌زاد، بگوییم: «دیروز هرچه بود گذشت، به امروز بیندیش و به فردایی که در پیش است»؟

ب) آیا این، «آزموده را آزمودن» نیست که خطاست؟

ج) آیا حفظ نظام جمهوری اسلامی، با تغییر نسبی ماهیت آن در دوران پساخامنه‌ای، راهگشاست؟

به امید یافتن راهی به رهائی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مردم!

آزاد آزاده (اسم مستعار) - ع.خ

با پوزش از اینکه به خاطر عوارض استبداد، نتوانستم با نام کامل حقیقی با شما سخن بگویم.

\*\*\* منع \*\*\*

وبلاگ «نجوهای نجیبانه»



## پاسخ محمد نوری‌زاد به نوشتار عباس خسروی فارسانی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۰ (++)

**تنها چیزی که من به دنبال آنم، پرهیز از خونریزی است. من نه با دستگاهی هماهنگم و نه از جایی برای نوشته‌هایم فرمان می‌گیرم**

«سلام دوست گرامی

نوشته شما را خواندم.

تنها چیزی که من به دنبال آنم، پرهیز از خونریزی است. من نه با دستگاهی هماهنگم و نه از جایی برای نوشته‌هایم فرمان می‌گیرم. یافته‌هایم را در قالب نوشته‌هایم منتشر می‌کنم. و بابت این نوشته‌ها هزینه‌های گزافی نیز چه خود و چه خانواده‌ام پرداخته‌ایم. قصدم هرگز بر سر کار آوردن آقای خاتمی نیست. یا حتا فردی از همین قماش. بلکه تنها به این می‌اندیشم که دیگران حتا کمونیست‌ها در این کشور صاحب حقی هستند که نباید آن را نادیده گرفت. من روزی را آرزو می‌کنم که اگر کشور در دست بی‌دینان است، در آن کشور، انسانیت و حقوق شهروندی مردم رعایت شود. همین. هرگز برای کسی و دستگاهی و جماعتی خودم را و هویتم را هزینه نمی‌کنم. قصدم تنها و تنها جلوگیری از خون و خونریزی در روزی است که باید - آری باید - قدرت به دست خود مردم بیفتد و آنان سرنوشت خود را ترسیم کنند. چه با جمهوری اسلامی و چه بدون آن.

با ارادت: محمد نوری‌زاد»

\*\*\* منبع \*\*\*

وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/nurizad-azad-azadeh.html>

**نامه سرگشاده مهدی خزعلی به احمد منتظری، ۲۴ بهمن ۱۳۹۰ (++)**

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر ارجمند حجت‌الاسلام والمسلمین حاج احمد منتظری دام عزه

پیام محبت‌آمیز شما واصل شد، ظلمی که بر من می‌رود یک از صد برابر ستمی است که بر هم‌بندی‌های من روا داشته‌اند!

در میان ما کسانی از زندانیان دهه شصت هستند که از قتل عام شهریور ۶۷ جان سالم به در برده‌اند، وقتی از شرایط زندان‌های آن دوران سخن می‌گویند، مو بر تن انسان سیخ می‌شود، می‌گویند در سلول‌های انفرادی که مرا حبس کرده بودند، یک تخت سه طبقه قرار می‌دادند و ۳۰ نفر در آن جا می‌داده‌اند، در هر طبقه ۹ نفر چمباتمه می‌زدند و سه نفر در فضای باقیمانده جلوی در چمباتمه می‌زده‌اند. و هنگام رفتن به دستشویی زانوها باز نمی‌شده است! (به این می‌گفتند زندان مجردها)

یا قصه قفس‌های آهنی و تابوت و کیسه حاج داوود آهنگر (رئیس زندان) دهشتناک است! حال می‌فهمم اگر فریاد اعتراض پدر شما نبود، چه بر سر ما می‌آمد، اینجا همه زندانیان برای والد معظم شما دعا می‌کنند و برایش علو درجات مسألت دارند.

بگذار جان ناقابل من نیز سبب شود تا آیین دادرسی در محکمه‌ها رعایت شود و از نفوذ عناصر ضد انقلاب و منافق در وزارت اطلاعات و سپاه کاسته شود، شاید آیندگان برای من نیز خدا بیامری بگویند.

شاید با شهادت من بساط بیدادگاه‌های انقلاب و این شعب فرمایشی و شعب تجدید نظر کذایی جمع شده و این رسوایی از دامن دستگاه قضا برچیده شود!

آنچه من به چشم خویش دیدم، کم‌ترین حقوق متهم و زندانی در دادگاه‌های انقلاب رعایت نمی‌شود. بسیاری از حق وکیل محرومند و اکثراً امکان ملاقات با وکیل ندارند، کسی اجازه خواندن پرونده خویش را برای دفاع ندارد، بدون ادله و مستندات و اقرار به صرف گزارش وزارت اطلاعات، حکم انشاء (بیخسید امضاء) می‌شود. شما را از داشتن حکم و دادنامه محروم می‌کنند، قبل از رؤیت حکم از شما به اجبار امضا می‌گیرند که حکم به شما ابلاغ شده است، حتی رأی دادگاه را نمی‌توانی بخوانی!

سه نفر از هم‌اتاقی‌های مرا بدون ادله و مستندات و اقرار قاضی پیرعباسی ظرف دو دقیقه دادگاه به ۱۷ سال حبس محکوم کرده است و اینک از ۱۴ بهمن به اعتصاب غذا پیوسته‌اند.

فرد دیگری را بدون ادله و اقرار، به صرف یک ایمیل ۱/۵ سطری دریافتی مجعول به اعدام محکوم کرده‌اند!

دیروز یکی از هم‌بندی‌ها که توسط صلواتی دو بار به اعدام محکوم شده بود، در اعاده دادرسی آزاد شده و نزد خانواده‌اش رفت. مراسم تودیع او از زندان یکی از شادترین و بی‌نظیرترین خاطرات شیرین همه زندانیان بود. این نشانه‌ای از دقت نظر قاضی کذایی است!

هفته گذشته جوانی را به خاطر تکذیب نکردن عقایدش که در چند بیانیه آمده بود به زندانی دیگر تبعید کردند تا باقیمانده حبس را به او و مادرش سخت گردانند!

سه تن را به جرم مسیحیت در بند کرده‌اند، در حالی که کاری به سیاست و حکومت ندارند و تنی چند دیگر را به صرف عقاید مذهبی، دینی و فرقه‌ای و فارغ از سیاست به حبس‌های طویل‌المدت محکوم کرده‌اند و ما با آنها صرف نظر از اختلاف عقایدشان از تمام حقوق شهروندی محروم کرده‌اند!

بسیاری را فقط به خاطر تسویه حساب با برخی از مسؤولان عالی‌رتبه نظام در بند کرده‌اند و با شکنجه‌های وحشتناک جسمی، روانی از آنها خواسته‌اند اعتراف‌های کذب در ارتباط با سرویس‌های جاسوسی بیگانه و اختلاس از سازمان‌های دولتی کنند، هر چند ریالی از آن سازمان کسر یا اختلاس نشده است! در شکنجه‌ها رعایت موارد دینی و اخلاقی هرگز نشده است تا جایی که عزیزان در بند شکنجه‌گران را به «بی‌بی دو عالم فاطمه زهرا سلام الله علیها» سوگند می‌دهند و بازجو با تمسخر می‌گوید: «این حاجیه خانم کیه؟!» و در نهایت، قاضیان بیدادگاه‌های انقلاب آنها را در محاکمه چند دقیقه‌ای بدون حضور وکیل به حبس‌های طویل‌المدت محکوم، و زندگیشان را متلاشی می‌کنند!



اینها نمونه‌هایی از دردهای ماست و بسیاری دردهای ناگفتنی دیگر دارم که در این مختصر ننگند! حال جا دارد که در این همه درد بمیرم؟ آیا هنوز خلخال از پای پیرزن یهودی در نیورده‌اند؟ حال می‌فهمم که والد معظم شما از چه فریاد می‌زد، خدایش رحمت کند و ریشه این ظلم را بکند.

إن شاء الله

حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر

۱۳۹۰/۱۱/۲۴

سی و ششمین روز اعتصاب غذا

مهدی خزعلی

اوین بند ۳۵۰

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://www.kaleme.com/1390/11/26/klm-91019>

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/khazali-montazeri.html>



## نامه سرگشاده سیامک فرید به مهدی خزعلی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۰ (++)

### نامه‌ای به مهدی خزعلی از جانب یک بی‌دین

سلام

نامه‌ای که از زندان نوشتی را با دقت خواندم. خوشحالم که تو نیز مانند بزرگواری چون منتظری هم شجاعت و هم صداقت آن داری که جنایتی را که به نام اسلام و دین در این سرزمین رخ داده است را بر زبان بیاوری. در زمان زنده بودن زنده‌یاد منتظری نامه‌ای برایش ارسال کرده بودم و به عنوان کسی که دین ندارد از شجاعتش قدردانی کردم و او نیز در پاسخی پرمهر تلاش کرد که مرا به دین‌باوری دعوت کند.

البته من هنوز بی‌دین هستم و نه به اسلام و نه به هیچ دین دیگری باور ندارم، ولی معتقدم دین هم از الزامات جامعه‌ای است که بدان نیاز دارد تا خود را متوازن سازد. به همین دلیل هرگز این بی‌دینی من در تقابل با مذهب غیرسیاسی قرار نگرفته است. ولی من به عنوان یک شهروند این سرزمین نمی‌توانم بپذیرم که قوانین مدون کشوری که متعلق به همه مردم ایران از هر دین و آیین و مذهب و یا بی‌مذهبی است، برگرفته از قوانین مذهب اسلام در قرون گذشته باشد. صحبت از چند منافق و یا مأمور نیست که چنین جنایاتی سهمگین به نام اسلام رخ داده است، این یک روند اجتناب‌ناپذیر بود.

راستش مظلوم‌ترین باور در حکومت اسلامی نه یهودیت و نه بهایی و نه بی‌دینی است. با اینکه می‌دانیم در این سالها چه بر سر بهائیان و بی‌دینان آورده شد و یهودیان ایرانی فوج فوج به اسرائیل پناه بردند با این حال هیچ باوری مظلوم‌تر از دین اسلام نبوده است. در این سالها اسلام را کرده‌اند دین بی‌رحمی و شقاوت و بی‌عدالتی و جنایت و دروغ و ریا تزویر و...

دوستی دارم که شاعر است و خیلی عصبی و بدخلق و شدیداً هم ضد اسلام است. روزی که با هم بودیم گفت فلانی تو که وبلاگ می‌نویسی و واردی لطفاً یک وبلاگ هم برای من بساز و یادم بده چطور کار می‌کند.

گفتم باشه حتماً می‌خواهی شعرها و داستان‌ها رو منتشر کنی؟

گفت نه عزیز، ما هر چه می‌کشیم از دست این اسلام است، می‌خواهم هر چه حرف رکیک در زندگی بدم نثار این آئین کنم؟

با تعجب گفتم با این کار می‌خواهی با مذهب مبارزه کنی؟

گفت آری اینها....

در پاسخ گفتم همه فحش‌های عالم را هم که به اسلام بدهی باز یک ذره کوچک در برابر دشمنی حاکمان جمهوری اسلامی حساب نمی‌شوی. دشمنی تو اصلاً دشمنی نیست در برابر کسانی که سالها به نام دین تجاوز کردند و آدم کشتند و حق را ناحق کردند. تو چه می‌توانی بگویی که آنها در عمل اثباتش نکرده باشند.

دوستم پاسخی نداد و نمی‌دانم که قانع شد یا نشد ولی دیگر هرگز سراغ وبلاگ را نگرفت.

من بی‌دین و تو دیندار همیشه نشستیم تا هم را قانع کنیم و در بزنگاه تاریخ وقتی تو قدرت را گرفتی چون من قانع نشدم سرم را زیر آب کردی و یا اگر کردند اصلاً به رویت نیاوردی و زیاد برایت مهم نبود. شاید اساس اشتباه این است که ما می‌خواستیم دیگری را مثل خود کنیم، اگر با حرف شد که فبها و اگر نشد با زور و داغ و درفش باید به توبه می‌افتادم تا برادران من ارضاء شوند.

مهدی می‌دانم که در وضعیت مناسبی قرار نداری. چند هفته اعتصاب غذا تو را به سوی مرگ می‌برد و یا شاید تو خود به پیشباز مرگ می‌روی. مرگی که اگر رخ دهد غصه‌دارم می‌کند و دیگر در این وانفسا نمی‌دانم با کدام متدینی بتوانم این گونه راحت سخن بگویم. می‌دانی که زیاد نمانده است و روز به روز کم‌تر می‌شود. منتظری متأسفانه یک استثناء بود و رفتار دیندارانی که در قدرت بودند رفتاری به گونه منتظری نبود.

من به خود اجازه می‌دهم که تو را نصیحت کنم. دینت را بردار و در پستوی خانه مثل مرحوم شاملو نمان کن زیرا همه کسانی که به نام دین بر من و تو حکومت می‌کنند دشمنان شماره یک همان دین هستند. دوم اینکه اعتصاب را بشکن و همین حرف‌هایی را که در این نامه آخر زدی را با صدای رساتر بگو! مرگ تو تأثیر آنی خواهد داشت ولی تأثیر دائمی در کلام توست.



سیامک فرید

بروکسل

۲۶ بهمن ۱۳۹۰

۲۰۱۲-۰۲-۱۵

\*\*\* منع \*\*\*

<http://belgirani.wordpress.com>



## نامه مهدی خزعلی به همسرش، ۲۹ بهمن ۱۳۹۰ (++)

بسم الله الرحمن الرحيم

همسر عزیزم؛ سلام، جانم به فدایت، می‌دانم که به عشق میان ما ایمان داری، می‌دانم که از شدت اشتیاق من به شنیدن صدایت آگاهی، می‌دانم که می‌دانی زمزمه محبت تو در گوش جان من چون صدای فرشتگان روح‌بخش و انرژی‌زا است، اما صدایت را خسته دیدم، تو را آزرده و دل‌خسته یافتم، در سوگم مویه می‌کردی!

سخت است مشاهده سوگواری همسر و فرزندان در مرگ تدریجی و ارادی خویش، اینک که این سطور را برایت می‌نگارم در خلوت زاغه\* سخت خویش فرو رفته و بر مصائب شما سخت گریسته‌ام، دیگر جای خشکی بر بالشت باقی نمانده است و دستمال اشک، کفاف این چشمه جاری نمی‌کند.

حال خوشی است همسایه زاغه زیرین را صدا می‌کنم، از او کاغذ طلب می‌کنم تا این حال خوش را تحریر کنم، هر آنچه کاغذ دارد، پیشکش می‌کند و می‌گوید: «هرچه می‌خواهد دل تنگت بنویس!» اشک امانم نمی‌دهد و رد پای اشک بر کاغذ پیداست! سخت است، سخت؛ وقتی همسر و فرزندان در سوگ مرگ تدریجی و ارادی تو می‌گیرند و تو شاهد عزاداری آنها بر مرگ خویشی، خویشتن‌داری دشوار است، نمی‌توان بر حال زارشان نگریست و نگریست! اما باید مراقب باشی که این عشق و اشک، پایست و عقال نشود!

اما نه، جنس این اشک از جنس گریه بر سیدالشهدا(ع) و اشک بر مصائب زینب کبری سلام الله علیها است. دل را صاف و عزم را جزم می‌کند، اینها موجب نمی‌شود که پیمان سست شود و بر صراط بلرزد، جوشش عشقی پاک است به زن و فرزند و گریستن بر مصائبی است که در راه حق تحمل می‌کنند. همه فدای زینب حسین علیهما السلام، مگر آنها از اهل بیت پیامبر عزیزترند؟

عزیزان من؛ اشک امروز من و شما باید چون اشک بر حسین ابن علی علیه‌السلام موجب جوشش و جنبش و تلاش و کوشش شود، باید دو بال پرواز شود تا به وصال محبوب حقیقی پر کشیم، باید سیلی شویم در خانمان و دودمان ظلم و ستم را از ریشه برکنند، پس بیایید با هم بگرییم و بگرییم، این اشک‌ها، ریشه ظالم را بر می‌کند.

حسبنا الله ونعم الوکیل

مهدی خزعلی

بند ۳۵۰ زندان اوین

\*\*\* پی‌نوشت \*\*\*

\* زندانیان به تخت، زاغه می‌گویند

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

**نامه‌ای خطاب به «ننه علی»، یک مادر شهید، پس از مرگش، ۴ اسفند ۱۳۹۰ (++)****به شهیدان نگویید که هر چه رشته بودند، تشنگان قدرت پنبه کردند!**

دیروز خبر آمد که بالأخره پیش فرزند شهیدت رفتی؛ نه این که از او دور بوده باشی و حالا به او برسی، نه! تو در تمام سال‌هایی که پسرت آسمانی شده بود، در زمین، کنارش بودی و ماندی و خانه که چه بگویم، کلبه‌ات را در کنار آرامگاه شهیدت بنا کردی و شب و روزت را در کنار جوان شهیدت به سر کردی تا تجسمی از مهر مادری باشی در روزگاری که مهربانی‌ها به حراج روزمرگی‌ها رفته و رو به افسانه شدن گذاشته‌اند. نمی‌دانم در آن شب‌های سرد زمستانی و در آن روزهای داغ بهشت زهرای تهران، با «قربانعلی» ات چه نجواها کرده‌ای و در میانه اشک‌های مادرانه‌ات با او چه‌ها گفته‌ای.

این را نیز نمی‌دانم حالا که به وصال فرزند دل‌بندت رسیده‌ای و بعد از سال‌ها که سنگ قبر او را بغل می‌کردی، اینک خودش را در آغوش گرفته‌ای، به او چه‌ها خواهی گفت و داغ غربت سالیان را چگونه برایش روایت خواهی کرد؛ نباید هم بدانم؛ حرف‌های مادری و فرزند، رازهایی دوست‌داشتنی بین خودشان است و بس!

اما ننه علی! تو را به آن سال‌های فراق و به آن قرآن درشت‌خطی که بارها در کلبه‌ات ختمش کردی، قسمت می‌دهم هر چه به شهیدت می‌گویی بگو، اما حال و روز ایرانی که علی تو و علی‌های دیگر برایش فدا شدند را برایش باز مگو! بگذار روحشان آزرده نشود.

به پسرت نگو که او و هم‌زمانش هر چه رشته کرده بودند را عده‌ای دارند به اسم همان شهیدان پنبه می‌کنند! نگذار خبردار شود که عده‌ای با اسم ارزش‌ها، چنان به جان بیت‌المال افتاده‌اند و آن را چنان با حرص و ولع می‌بلعند که جهانی انگشت حیرت به دهان گرفته است و تازه کلی هم طلبکار هستند و قیافه‌هایشان حق به جانب! نگو که چنان دارند جوانان را از اسلام عزیز می‌رانند و بدان بدبین می‌کنند که میسیونرهای مسیحی هم نتوانستند چنین کنند؟

چه نیازی هست اوقات قربانعلی را تلخ کنی و به او بگویی که با یاران انقلاب چه‌ها که نکرده‌اند؟! احتیاجی هم نیست درباره تازه به دوران رسیده‌هایی که حتا خدا را هم بنده نیستند به او چیزی بگویی. ناراحتش نکن ننه علی! نگذار فرزندت بفهمد که هنوز که هنوز است، خیلی‌ها در سرزمینش می‌میرند، فقط به خاطر این که یک مشت اسکناس ندارند. هنوز کودکان معصوم سرزمینش، تا نیمه شب در چهار راه‌ها فال و گل مریم می‌فروشدند و در حسرت یک جفت دستکش قرمز رنگ‌اند تا نوک انگشتانشان از فرط سرما کرخت نشود. نگذار متوجه بشود که زنان و دختران زیادی تن می‌فروشدند و نان می‌خرند؛ به غیرت پسر برومندت بر می‌خورد.

مادر جان!

بی‌خیال این باش که به علی‌ات بگویی مردمی که برای رفاه‌شان جنگیده، برای دادن نامه درخواست چندرغاز مساعده، مجبورند کیلومترها پشت ماشین رؤسا بدونند و نفس‌نفس‌زنان، نامه را به داخل ماشین‌شان بیندازند و بعد هم چشم به در بدوزند که جواب نامه‌شان کی خواهد آمد؟ تو را به خدا نگو جوان‌هایی مانند علی‌ات که روزگاری شاه بیرون می‌کردند و دماغ صدام بر خاک می‌مالیدند، کرور کرور گرفتار تریاک و هروئین و کراک و شیشه و اکس و کوفت و زهر مار شده‌اند تا روزگارشان بین نشنگی و خماری بگذرد.

مهربان مادر!

چکار داری به فرزندت بگویی که تشنگی خدمت، جای خود را به شیفتگی قدرت داده است؟ چکار داری برایش بازگو کنی که برای چهار روز نشستن بر روی یک صندلی چه کارها که نمی‌کنند و چه تهمت‌ها و انگ‌ها که نثار خلق الله نمی‌کنند؟ چکار داری بگویی که بعضی‌ها آن قدر دروغ تحویل مردم داده‌اند که حتا آبروی نداشته دروغ را هم برده‌اند؟! چکار داری بگویی که از ارزش‌هایی که علی‌ات به قربان آنها رفته، چه دکان‌هایی علم شده است؟ چه کار داری از آزادی و....



اصلاً از آب و هوا برایش بگو... نه! این را هم نگو! علی و یاران شهیدش حتماً ناراحت می‌شوند اگر بدانند مردمشان با هر دم و بازدمی، کلی سرب و دی اکسید کربن و ذرات معلق و... تنفس می‌کنند؛ نگو که مبادا یاد خاطرات بمباران شیمیایی زمان جنگ بیفتند و خاطر نازنینشان آزرده شود.

نه علی! مادر اسطوره‌ای سرزمین مادری من!

اصلاً از ما و از کارهایمان هیچ به علی نگو! دلش می‌شکند، بگذار روحش آسوده باشد. نگذار حلاوت دیدار مادر با تلخی کارهای ما کم‌رمق شود....

آه...! چه می‌گویم من نه علی! لایب داری شمامتم می‌کنی که «پسر! مگر یادت رفته که شهیدان زنده‌اند و می‌بینند و می‌شنوند و اصلاً شهید نامیده شده‌اند چون شاهد مایند.» و ادامه می‌دهی: «فکر می‌کنی اگر من هیچ نگویم اینها هم هیچ نخواهند دانست؟»

راست می‌گویی نه علی! بر من ببخش! نگرانم، نگران علی‌های دیگر این ملک و فرزندان‌شان. می‌ترسم کاسه صبر شهیدان به سر آید و شکایت‌مان را بی هیچ گذشتی نزد خدا ببرند که «خدایا ببین! ما رفتیم و عزیزترین متاعمان که جانمان است را برای دین و میهن و ناموس اینها دادیم و به خون خود غلتیدیم و حال اینان به اسم ما چه‌ها که نمی‌کنند و چه مفسده‌ها که به نام مصلحت مرتکب نمی‌شوند و چه آبرویی که از دین خودت نمی‌برند؟ خدایا! به عذابی سخت گرفتارشان کن و تاوان خون سرخمان را از ایشان بگیر که سخت آن را هدر دادند.»

راستی نه علی! فردای قیامت که علی تو و شهیدان دیگر چشم در چشم ما دوختند و گفتند: «بعد از ما چه کردید؟» چه خواهیم گفت؟ اصلاً چه داریم که بگوییم؟ بگوییم که بعد از شما افتادیم به جان هم؛ هزار گروه شدیم و هزار کیسه دوختیم و هزار بیراهه رفتیم و کلاً یادمان رفت که حتا نفس کشیدن‌هایمان را هم مدیون کسانی هستیم که به خاطر ما از نفس افتاده‌اند و شد آنچه نباید می‌شد؟!

خوش به حالت نه علی! و خوش به حالتان شهدا که رفتید و این روزهای تلخ را ندیدید!

آدم حتا رویش نمی‌شود که بگوید: شهیدان شفاعت‌مان کنید!

\*\*\* منع \*\*\*

و بسایت «کلمه»

**نامه سرگشاده یکی از اعضای بُریده «سازمان مجاهدین خلق» به مسعود رجوی، ۱۴ اسفند ۱۳۹۰**

حدود بیست و پنج سال من در تشکیلات، شما را برادر خطاب کردم ولی الآن که اکنون در تشکیلات نیستم و خارج از مناسبات، دارم نامه برایت می‌نویسم می‌خواهم درد دل‌هایی که آن موقع نمی‌توانستم بگویم را برایت بنویسم امیدوارم با توجه به مشغله‌هایی که داری بتوانی این نامه مرا بخوانی و ببینی که من در واقعیت چه فکر می‌کردم ولی به دلیل شرایط تشکیلاتی مجبور بودم آن‌طور که شما می‌خواهید فکر کنم و بنویسم. من نوجوانی شانزده ساله بودم که وارد تشکیلات شما شدم آن موقع نه سواد سیاسی داشتم و نه به لحاظ اجتماعی آن‌قدر رشد کرده بودم که بتوانم خوب را از بد تشخیص بدهم از طریق خانواده‌ام وارد تشکیلات شما شدم.

وقتی سال ۷۳ مأموران شما مرا بازداشت کردند به جرم نفوذی با خودم فکر می‌کردم که آن همه اعتمادی که من و خانواده‌ام نسبت به شما داشتیم و تمام زندگی و عمرمان را در پای سازمان شما ریختیم آیا نتیجه‌اش این بوده است؟

پس از دو ماه که در زندان بودم به همراه یک سری دیگر به قرارگاه پاریس برده شدیم و در سالن سوله‌ای که تازه ساخته شده بود با ما ملاقات کردی البته این بار نه در هیئت یک رزمنده بلکه در هیئت یک زندانی. من هرگز این کاری را که در حق من کردی فراموش نکرده و نمی‌توانم بکنم من و خانواده‌ام با تمام وجودمان به تو و سازمانت اعتماد کردیم و همه چیزمان را برای آن باختیم ولی تو تنها نماینده و باقیمانده خانواده که من بودم را به جرم نفوذی جمهوری اسلامی به زندان انداختی بعد روی صندلی زندانی در مقابل خودت نشاندی و شورای رهبری و حدود دویست نفر دیگر را نیز به عنوان شاهد آوردی و مرا و امثال مرا به آنها نشان دادی.

بعد هم جلوی آن دویست نفر ما را به خط کردی و مثل زندانیان رژه رفتیم به زندان برگرشتیم و چند روز این داستان تکرار شد من هرگز در آن نشست خفت انگیز حرفی نزدم یا به قول شما موضع‌گیری نکردم تا آنکه روز آخر تو مرا صدا زدی و از من خواستی موضع‌گیری کنم من آن موقع حرف دلم را نزدم چون نمی‌توانستم بزنم و فایده‌ای هم نداشت که بزنم چون دویست نفر به اضافه تمامی اعضای شورای رهبری جلوی من نشسته بودند و مثل سگ‌ها منتظر بودند تا یکی حرف مخالف بزند و بعد بریزند روی سرش.

اصولاً توی تشکیلات همیشه همین بود هیچ جایی برای حرف مخالف نبود هیچ جایی برای انتقاد از سیستم و مشخصاً انتقاد به خودت نبود بایستی این حرف‌ها همیشه در دل مدفون می‌شد به همین خاطر هم تلنبار می‌شه و تبدیل به کینه و نفرت و نهایتاً جدایی از تشکیلات می‌شود. بله داشتم می‌گفتم من آن روز حرف دلم را نزدم ولی بگذار الآن بگویم، الآن که در دنیای آزاد به سر می‌برم، من آن روز از «الف» تا «ی» تو را مقصر این موضوع می‌دانستم و هنوز هم همین‌طور فکر می‌کنم و به شدت ازت متنفر بودم و فکر می‌کردم طی این سال‌ها همه‌اش به خطا رفتم و خانواده‌ام هم به خطا رفتند. من چهره زشت و آن سوی نقاب تو و سازمانت را آن روزها به‌خوبی دیدم.

مگر تو مخالف شکنجه نبودی مگر از شکنجه شدن اعضای سازمان در زندان‌های رژیم داد سخن نمی‌راندی و مظلوم‌نمایی می‌کردی پس شکنجه‌هایی که در زندان خودت شد برای چه بود؟ شکنجه کردن حسن یزدیان، محمد سلطانی، عبدالحمید امامی، علیرضا حاتمی، محمد کوه نشین و ده‌ها نفر دیگر که فقط در سلول ما برای شکنجه می‌پردی اینها برای چه شکنجه شدند و برخی ناقص از قدیم گفته‌اند: «آنکه با مادر خود زنا کند، با دیگران چه‌ها کند؟!»، تو که با نفرت خودت این‌طور می‌کردی با مردم عادی و کوچه و بازار چه می‌خواهی بکنی؟! آن تخم تفری که آن موقع در دلم کاشتی نه تنها هیچ‌وقت پاک نشد بلکه روز به روز با اعمال غیرانسانی‌ات در تشکیلات به آن اضافه شد.

باز هم برایت از تناقضات ناگفته‌ام در تشکیلات خواهم نوشت.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «افشای وطن‌فروشی فرقه رجوی»



## ترکمانچای ارزی (ترکمان‌چین)؛ یارانه دو سال ۷۰ میلیون ایرانی با یک امضا به جیب برادران چینی رفت! ۲۲ اسفند ۱۳۹۰

عباس خسروی فارسانی: ۲ روز پیش، در تاریخ ۲۰ اسفند، خبری بر روی خروجی وبسایت «بازتاب امروز» قرار گرفت مبنی بر اینکه ۳ سال پیش، دولت ایران با دولت چین قراردادی منعقد نموده است که تماماً به زیان ایران است. سایت «بازتاب امروز»، که سایتی است که تحت هدایت محسن رضائی قرار دارد و مشی محافظه‌کارانه و منتقد دولت را در پیش گرفته است، پس از درج این خبر، فیلتر گردید و پس از چند ساعت، اصل خبر نیز از روی سایت، حذف گردید. متن کامل این خبر، که همان موقع استخراج گردیده بود، به شرح زیر است؛ داوری را بر عهده خوانندگان محترم می‌گذارم:

کد مطلب: ۳۲۷۶

تاریخ انتشار: ۲۰ اسفند ۱۳۹۰، ساعت ۱۰:۲۳

### عیدی بازتاب به سؤال کنندگان از احمدی‌نژاد؛ افشای ترکمانچای ارزی، یارانه دو سال ۷۰ میلیون ایرانی با یک امضا به جیب برادران چینی رفت؟

#### اختصاصی بازتاب: برملا شدن راز قرارداد ترکمانچای ارزی با چین بعد از سه سال...

سرانجام بعد از گذشت سه سال، جزئیات یکی از زیان‌بارترین قراردادهای اقتصادی بعد از انقلاب با کشور چین برملا شد. به گزارش خبرنگار بازتاب، سه سال قبل مطابق با یک قرار داد عجیب، دولت ایران درآمد حاصل از فروش نفت را نزد دولت چین در اختیار این کشور می‌گذارد تا به عنوان پشتوانه ال سی‌های خرید کالای چینی برای ایران استفاده گردد. بنا بر این قرارداد، دولت چین علاوه بر آن که پول خرید نفت ایران را نزد خود نگه می‌دارد، مدیریت این پول را نیز به عهده دارد و خود این پول را به ارزشهای مختلف می‌تواند تبدیل کند.

یکی از نکات جالب و البته تأسف‌بار در این قرارداد، این بوده است که دولت چین، هیچ‌گونه تعهدی نسبت به نتیجه اقدام خود ندارد و اگر به خاطر اشتباه سهوی یا عمدی دولت چین، بخشی از سود یا اصل پول ایران با نوسانات نرخ‌های ارز از بین برود، مسؤلیت آن بر عهده ایران است. اما ترکمانچای بودن این قرارداد به اینجا ختم نشده و سایر مفاد قرارداد عجیب‌تر است؛ از جمله اینکه دولت چین برای افتتاح ال سی یا فروش نسبه کالا به ایران، در حالی که پول نقد ایران به عنوان پشتوانه در اختیار آن است، اقدام به دریافت بیمه از ایران می‌کند که امری عجیب و کم‌سابقه در بانکداری جهان است.

این موضوع به این معناست که فروشنده در حالی که مبلغی بسیار بیش‌تر از پول کالا به صورت نقد در اختیار دارد، اقدام به کشیدن درصد قابل توجهی بر روی مبلغ کالا به عنوان حق بیمه یا هزینه ریسک کرده که این مبلغ در سال‌های قبل ۴ درصد بوده و احتمالاً در شرایط فعلی به دو برابر این رقم افزایش یافته است که در مقیاس کلی میلیاردها دلار می‌شود.

محور سوم این قرارداد ترکمانچای، عدم استفاده کامل ایران از انبوه سرمایه کشور است که نزد چین سرمایه‌گذاری شده است و گفته می‌شود این رقم در حال حاضر از مرز ۲۵ میلیارد دلار گذشته است.

به بیان دیگر، ۲۵ میلیارد دلار از سرمایه کشور طبق این قرارداد در اختیار دولت چین می‌باشد، اما به جای پرداخت سود به ایران، از ایران مبالغ سنگینی به عنوان بیمه و ریسک دریافت می‌شود.

برای مشخص شدن ابعاد زیان کشور از محل این قرارداد، تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که اگر این مبلغ هنگفت به جای سپرده‌گذاری نزد برادران چینی به خرید طلا اختصاص یافته بود، طی این مدت ارزش آن چندین برابر شده بود و علاوه بر آنکه اصل ۲۵ میلیارد دلار موجود بود، حدود ۵۰ میلیارد دلار دیگر که یارانه دو سال مردم است، سود عاید ایران شده بود.

هرچند مطابق قانون امکان افزایش محورهای سؤال از رئیس‌جمهور نیست، نمایندگان سؤال‌کننده از احمدی‌نژاد در حاشیه سؤالات خود به این موضوع هم اشاره‌ای کلی کنند، به ویژه که یکی از سؤالات مربوط به عدم پرداخت بودجه مصوب مترو از ذخیره ارزی است که مسؤولان دولتی خالی بودن این صندوق را بهانه می‌کردند و اینک برخی زمینه‌های آن روشن شده است.



منبع: وبسایت «بازتاب» (لینک خبر در «بازتاب» حذف شده است).

<http://www.baztab.net/fa/news/3276>

\*\*\* منبع \*\*\*

وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/03/iran-china.html>



**گفتگو با ابوالفضل قدیانی: خامنه‌ای مملکت را به لبه پرتگاه کشانده؛ زهرا صدر، ۲۹ فروردین ۱۳۹۱ (++)**

**خامنه‌ای مسؤول اصلی ویرانی اقتصاد، صنعت و فرهنگ کشور است**

**وظیفه ماست که آن قدر بگوییم تا هیمنه استبداد را بشکنیم**

**خامنه‌ای دین را آلت دست خود و ابزار قدرت‌ورزی خود کرده**

**مدتهاست که جمهوری اسلامی براندازی شده**

**جمهوری اسلامی به یک حکومت فردی و خودگامه تبدیل شده**

**استبداد دیرینه در این مملکت این بار لباس دین پوشید**

**نمی‌توانیم ساکت بنشینیم که آقای سید علی خامنه‌ای بیاید و به نام ولایت فقیه، سلطنت مطلقه بکند**

**ظلم و جور از فربه‌گی هر چه بیش‌تر فرو می‌باشد**

**جنبش سبز هم گسترده‌تر و هم عمیق‌تر شده است. این خواب و خیال آقای خامنه‌ای و استبدادطلبان است که جنبش از بین رفته است**

**گسترش آگاهی بزرگ‌ترین دشمن استبداد است**

**آقای خامنه‌ای توانسته است اصل تفکیک قوا را که یکی از موانع اصلی استبداد است، با اقدامات غیرقانونی خود به طور کامل منهدم کند.**

**آقای خامنه‌ای در مسابقه تک‌اسبه‌ای که برگزار کرد باز هم بازنده شد و پایه‌های لرزان حکومتش را با اصرار مجدد در تقرب و دستکاری نتایج انتخابات، سست‌تر کرد**

[پرسش:] بارها زندانیان سیاسی و خانواده‌هایشان از رعایت نکردن حقوق زندانیان سخن گفته‌اند. اگر بخواهید یکی از مهم‌ترین آنها را تشریح کنید کدام حق پایمال شده را نام می‌برید؟

[پاسخ:] اگر بخواهم یکی از مهم‌ترین این حقوق را نام ببرم، آن حق مرخصی و ملاقات حضوری است. متأسفانه در حال حاضر، به هیچ عنوان در این زمینه حقوق زندانیان سیاسی رعایت نمی‌شود. واقعیت این است که الآن اکثر قریب به اتفاق ملاقات‌ها در بند ۳۵۰ کابینی است و متأسفانه دادستانی اختیار این قبیل امور را خود عهده‌دار شده است. سابق بر این اجازه آن دست مدیریت زندان بود و ملاقات‌های حضوری و مرخصی‌ها



در بیش‌تر موارد مطابق قانون داده می‌شد، اما متأسفانه الآن مرخصی‌ها را بسیار محدود کرده‌اند و از این کار، بوی کینه‌توزی و انتقام‌جویی به مشام می‌رسد.

بسیاری از عزیزانی که مدت‌هاست در زندان هستند، با وجودی که خود آنها و به خصوص خانواده آنها نیاز به این مرخصی دارند اما برای اینکه خانواده‌های آنها را تحت فشار قرار دهند به آنها مرخصی نمی‌دهند. دوستانی مانند عبدالله مؤمنی، عماد بهاور، علیرضا رجایی، محسن محقق، حسن اسدی زیدآبادی، امیرخسرو دلیرثانی، علیرضا بهشتی شیرازی، سیامک قادری، جواد علیخانی، محمدرضا مقیسه، اسماعیل صحابه، بهمن احمدی امویی، علی جمالی، علی ملیحی، محمد داوری، احمدرضا یوسفی، حسین رونقی، ابوالفضل عابدینی، مهدی فروزنده، فرید طاهری، جلیل طاهری و عزیزانی که در سایر زندان‌ها اعم از تهران، کرج و دیگر شهرستان‌ها به سر می‌برند و من در این مجال حضور ذهن ندارم که نام همه این عزیزان را بگویم. کاملاً مشخص است که ندادن مرخصی به آنها به خاطر تسویه حساب شخصی و انتقام‌جویی است.

فارغ از اینکه یک نفر به چه دلیلی زندانی است، این حق اوست که از مرخصی استفاده کند، اما نهادهای امنیتی که سوار بر دستگاه قضا هستند تبدیلیش کرده‌اند به یک امتیاز و سعی می‌کنند که در این میان شیطنت کنند. به تعداد محدودی امسال و سال قبل مرخصی دادند و به کسانی که واقعاً نیاز به مرخصی داشتند مرخصی ندادند.

من نمی‌دانم اینها چه لذتی می‌برند از اینکه کسی را که بچه کوچک دارد و این کودک مدت‌هاست جز از پشت شیشه کابین ملاقات پدرش را ندیده است را در ایام عید در زندان نگه دارند و بعد به کسی مثل من که از نظر روحی نیاز به مرخصی ندارد مرخصی بدهند. البته شاید به من به دلیل وضعیت جسمانی‌ام مرخصی داده‌اند اما داخل زندان کسانی بودند که آنها هم به دلیل وضعیت جسمانی‌شان نیاز عاجل به مرخصی دارند اما به این دوستان مرخصی نمی‌دهند تا از این طریق به خودشان و خانواده‌شان فشار بیاورند. من به دلیل همین رفتارها درخواست مرخصی نکردم و نمی‌خواستم هم به مرخصی بیایم ولی دوستان توصیه کردند که به خاطر وضعیت خاص جسمانی به مرخصی بروم که بنده هم پذیرفتم.

[پرسش: عزیزانی که منتظر مرخصی بودند به لحاظ روحی در چه حالی بودند؟]

[پاسخ: خوشبختانه بچه‌ها با وجود این فشارها روحیه‌شان خوب است. با توکل بر حضرت حق ایستاده‌اند و مقاومت می‌کنند و مقاومت خواهند کرد.

[پرسش: در این مدت دیده‌ایم که برخی از زندانیان وقتی خبر بیماری‌شان منتشر می‌شود و یا اعتصاب می‌کنند مرخصی می‌دهند و یا درمانشان را پیگیری می‌کنند اما برخی نه، این اختلاف برخوردها ناشی از چیست؟]

[پاسخ: دستگاه سرکوب حاکمیت اساساً اعتقادی به قانون ندارد و سعی می‌کنند با اعمال تبعیض و اهمال در اجرای قانون به زندانی فشار بیاورند تا مأیوس شود و واداراش کنند که از کار سیاسی کنار بکشد، ساکت شود و به مقاومت و مبارزه با استبداد ادامه ندهد. به عنوان مثال، حسین رونقی که با این همه بیماری همچنان بر مواضعش ایستادگی می‌کند.

[پرسش: خب فشار اصلی به خانواده‌ها وارد می‌شود.

[پاسخ: درست است. آنها هم قصدشان همین است. اما خانواده‌ها آگاه‌تر و مقاوم‌تر از این هستند که تحت تأثیر این روش‌های غیر انسانی قرار بگیرند. خانواده‌ها می‌دانند که قصد اینها این است که بین همه ایجاد اختلاف کنند و از اول هم همین‌طور بوده است، اما به لطف الهی نخواهند توانست. من نمی‌دانم که رفتار غیرقانونی و بعضاً غیرانسانی منصوبین آقای خامنه‌ای در دستگاه‌های قضائی و امنیتی کی تمام می‌شود، اما مطمئن باشید که به فضل الهی این‌گونه رفتارها زیاد دوام نخواهد آورد و پایمال‌کنندگان حقوق ملت نتیجه اعمالشان را خواهند دید.

[پرسش: حال که بحث به اینجا رسید، بفرمایید با چه انگیزه‌ای به رهبری نامه نوشتید؟]



[پاسخ:] با انگیزه امر به معروف و نهی از منکر و با انگیزه گفتن سخن حق نزد سلطان جائر که به فرموده رسول اکرم (ص) بزرگ‌ترین جهادهاست. دیگر بر قاطبه جامعه پوشیده نیست که بسیاری از این مفساد و مشکلاتی که امروز کشور با آن دست به گریبان است، مستقیم یا غیرمستقیم از ایشان ناشی می‌شود. اما تأکید بر این مسأله و تکرار آن هم لازم است. حاکمیت با زر و زور و تزویر از ایشان بت ساخته است و می‌خواهد با نشانیدن ایشان بر فراز قانون، جرأت نقد رهبری را از منتقدان بستاند. این حریم کاذب باید شکسته شود و آن بخشی از مردم که به هر دلیلی خیر ندارند، بدانند که ایشان مملکت را به لبه پرتگاه کشانده و ایشان مسؤول اصلی ویرانی اقتصاد، صنعت و فرهنگ این کشور است. البته من می‌دانم که مشکلات قانونی و سابقه دیرینه استبداد در تاریخ ما این امکان را فراهم کرده است که قدرت در یک جا تجمع شود و همه می‌دانیم که قدرت مطلقه فسادآور است، ولی این مسأله رافع مسؤولیت مستقیم آقای خامنه‌ای نیست. این طور نیست که ما ساختار استبدادی را تنها مقصر بدانیم. ساختار استبدادی و مستبد در هم تنیده‌اند و برای اصلاح ساختار، باید مستبد و استبداد را همزمان نقد کرد تا نقدمان مؤثر واقع شود. وضعیت امروز کشور، علاوه بر سلطه ساختار استبدادی بر کشور، متأثر از لجاجت و استبداد و خودبینی ایشان نیز هست و متأسفانه این رفتار همچنان ادامه دارد. از قرائن هم پیداست که ایشان نمی‌خواهند از این رفتارهایشان دست بکشند. وظیفه ماست که آن قدر بگوییم تا هیمنه استبداد را بشکنیم. آقای خامنه‌ای به عنوان بالاترین مقام کشور و کسی که بیش‌ترین قدرت را در کشور (حتی به مراتب بیش از رئیس جمهور) در اختیار دارد، باید درباره وضعیت امروز کشور پاسخگو باشد. نمی‌توان پذیرفت که کسی دارای بیش‌ترین اختیارات ممکن باشد و از پاسخگویی به خاطر این اختیارات معاف شود. مهم‌ترین چیزی که ایشان باید درباره آن پاسخگو باشد سوء استفاده از اختیارات، به منظور استقرار استبداد دینی است. استبدادی که علاوه بر وارد کردن خسارات بسیار بر کشور، بزرگ‌ترین جفا را در حق دین مبین اسلام نیز کرده است. ایشان دین را آلت دست خود و ابزار قدرت‌ورزی خود کرده‌اند. اینها برای بخش بزرگی از جامعه معلوم شده است و ما هم باید آن قدر بگوییم تا بخش ناآگاه جامعه نیز آگاه شوند. با گسترش آگاهی این امید هست که آقای خامنه‌ای مجبور شود که عقب‌نشینی کند و بیش‌تر از این هزینه‌های سنگین به مردم مظلوم این آب و خاک وارد نکند.

[پرسش:] به نظر شما چه اتفاقی افتاده است که بعد از سه دهه از پیروزی انقلاب به جایی رسیده‌ایم که مهدی خزعلی ۷۰ روز در زندان همین حکومت اعتصاب غذا می‌کند، محمد نوری‌زاد نامه می‌نویسد و تهدید می‌شود و به زندان می‌رود، ابوالفضل قدیانی با آن سابقه مبارزاتی خود در دوران طاغوت، چنین دست به نقد می‌زند، حتا از درون زندان و هزارها نمونه دیگر از این دست؟

[پاسخ:] همان‌طور که می‌دانید شعار اصلی انقلاب، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود. ولی متأسفانه واقعیت این است که عملاً به آزادی و دموکراسی توجه لازم نمی‌شد. برای انقلابیون آن طور که باید و شاید مشخص نبود که این سه اصل همبسته‌اند و با از دست رفتن اصل آزادی، دو اصل دیگر صدمه جبران‌ناپذیر می‌خورند. هرچند در فصول سوم و پنجم قانون اساسی به حقوق مردم و حق حاکمیت ملی تصریح شده است و این قانون، صراحت دارد که حقوق مردم و حق حاکمیت ملی چیست. ولی در عمل، این دو اصل در محاق رفت و زیر پا گذاشته شد و آنچه که پررنگ شد، ولایت فقیه بود. مدام هم تبلیغ می‌شد که مشروعیت ولایت فقیه از بالاست و از مردم نیست. بعد هم که گفتند اختیارات ولی فقیه در قانون کف اختیارات است و سقف آن هم بی‌نهایت است و معلوم نیست تا کجا خواهد رفت. العیاذ بالله اگر کسی نداند امر بر او مشتبه می‌شود که واقعاً اختیارات ولی فقیه در حد اختیارات شارع مقدس است.

به هر حال، آن قدر ولایت فقیه پررنگ شد که همه چیز را تحت شعاع قرار داد و جمهوری اسلامی تبدیل شد به یک حکومت فردی و خودکامه. شما ببینید که دیگر از اصل تفکیک قوا هیچ نمانده است. با نظارت استصوابی مجلس تحت فرمان رفت، قوه مجریه هم مطیع شد و قوه قضائیه هم که از اول زیر نظر ولی فقیه بود و اساساً مستقل نبود. به این ترتیب، فلسفه وجودی انقلاب که نفی استبداد و خودکامگی و تمامیت‌خواهی بود تا حق جمهور مردم و حق حاکمیت ملی احیا شود و جمهوری اسلامی به تمام معنا برقرار شود به زیر سؤال رفت. در این شرایط، وظیفه یک فعال سیاسی و اجتماعی این است که به این شرایط اعتراض کند.

[پرسش:] در این باره توضیح بیش‌تری می‌دهید؟



[پاسخ:] به نظر من، بعد از انتخابات خرداد هشتاد و هشت، روندی چندین ساله بروز تام و تمام پیدا کرد و آن براندازی جمهوری اسلامی به دست نهادهای انتصابی و نظامی منصوب آقای خامنه‌ای بود. الآن مدت‌هاست که جمهوری اسلامی براندازی شده است. نظامی که برای استقرار و تثبیتش هزاران شهید و جانباز داده‌ایم و زندان‌های رژیم و شاه را تحمل کرده‌ایم. متأسفانه نظام فعلی نه جمهوری است و نه اسلامی. من قبلاً در این باره توضیح داده‌ام. قرار نبود که جمهوری اسلامی نظامی استبدادی و خودکامه باشد. ولی متأسفانه قانون اساسی کاملاً زیر پا گذاشته شد و استبداد دیرینه در این مملکت این بار لباس دین پوشید. باز اصل آزادی بیان لغو شد، آزادی اجتماعات، که در قانون اساسی به آن تصریح شده است، تبدیل به آزادی اجتماعات طرفداران حاکمیت شد، احزاب مستقل و منتقد تعطیل شدند، اعتراض، جوایش زندان انفرادی شد و خلاصه آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی مثل راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز به سادگی لگدمال شد.

الآن دیگر حتماً پرده‌پوشی هم نمی‌کنند و علناً اعلام می‌کنند که خواست یک فرد به جای قانون فصل‌الخطاب است. آیا این مسأله اعلام علنی استبداد نیست؟ در این وضعیت استبدادی ما شاهدیم که برای بالا رفتن از پله‌های ترقی، تملق گفتن آن شخص از الزامات است. الآن به مناسبت‌های مختلف، دستگاه‌های دولتی و شبه‌دولتی با هم مسابقه می‌گذارند که تصاویر بزرگ‌تر و بیش‌تری از آقای خامنه‌ای با هزینه‌های سرسام‌آور چاپ کنند، درست مثل کشورهای زیر سلطه دیکتاتوری مثل کره شمالی و سوریه و شوروی سابق. حال این وضعیت را مقایسه کنید با توصیه‌هایی که امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک اشتر فرمودند. اینها همه نشانه روشن خودکامگی است. این خودکامگی برای صاحب قدرت، شیرین است و همین است که برای حفظ قدرت، منتقدین و متفکرین و دلسوزان مملکت، منکوب و سرکوب می‌شوند. انسان‌های رشید و کارآمد کنار گذاشته می‌شوند و افراد کوتوله و بله‌قربان‌گو مدیریت کشور را به عهده می‌گیرند و نتیجه این می‌شود که می‌بینید. مردم را ترسو بار می‌آورند و فرهنگ نفاق و چاپلوسی را می‌پرورند. رسانه‌های آزاد را که مانع فساد است از دم تیغ می‌گذارند و در نتیجه هزاران فساد کوچک و بزرگ، مثل اختلاس سه هزار میلیارد تومانی در کشور اتفاق می‌افتد. سه هزار میلیارد تومان معادل بودجه کشورهای کوچک و متوسط آفریقایی است. حکومت استبدادی هیچ‌گاه نمی‌تواند جلوی چنین فسادهایی را بگیرد و اساساً خود علت اصلی ویژه‌خواری و فساد اقتصادی است. اگر بخواهد جلوی فساد را بگیرد باید بسیاری از مقامات و دست‌اندرکاران خودش را که دستشان در جیب ملت است محاکمه کند، اما مسلم است که نمی‌تواند. همین است که پرونده فساد خیابان فاطمی به حال خود رها می‌شود و متهم اصلی [محمد رضا رحیمی، معاون اول احمدی‌نژاد] همچنان در مقام خود باقی می‌ماند. اینکه بنده و امثال بنده چنین موضعی اتخاذ کرده‌ایم دلیلش همین شرایط است، شرایطی که متأسفانه رو به بهبود نیست.

سیاست خارجی کشور هم که سیاستی ماجراجویانه است و منافع ملی با روش آقایان مدت‌هاست که قربانی شده است. یکی از شعارهای اصلی انقلاب، شعار استقلال بود، اما ما متأسفانه شاهد این هستیم که کشور به دلیل سوء مدیریت و فساد، هرچه بیش‌تر از نظر اقتصادی نزول کرده است و فرایند تولید با اختلال مواجه شده. به نظر من در مدت زمامداری آقای احمدی‌نژاد ما از شعار استقلال مدام دورتر شده‌ایم. عجیب این است که هرچه وضعیت اقتصادی بدتر می‌شود همزمان شاخ و شانه کشیدن برای دنیا هم بیش‌تر می‌شود و این تنش‌ها هم وخامت وضعیت اقتصادی را تشدید می‌کند. مطمئن باشید که با وخامت اوضاع اقتصادی، حاکمیت تلاش خواهد کرد که گناه این وضعیت را به گردن دشمن خارجی بیندازد. حاکمیت فعلی و اصولاً رژیم‌های استبدادی حیات خود را در گرو بحران‌آفرینی می‌بینند، از این طریق است که می‌توانند قسمتی از جامعه را بفریبند با ترساندن ایشان از استیلای دشمن خارجی و نسبت دادن مخالفان به بیرون مرزها، تا بتوانند چند صباحی حاکمیت زور و سرکوب را ادامه دهند و مشکلاتی را که خود مسببش بوده‌اند به گردن دیگران بیندازند. مشابهت حکومت آقای خامنه‌ای از این منظر با دیگر رژیم‌های استبدادی قابل تأمل است.

سیاست دولت در زمان آقای خاتمی تنش‌زدایی با دنیای خارج و برقراری ارتباط بر مبنای احترام متقابل بود. این سیاست به همراه عملکرد معقول اقتصادی اندک اندک داشت در جامعه تحول ایجاد می‌کرد، طبقه متوسط رشد می‌کرد، نهادهای مدنی در حال تثبیت شدن بود و بهبود وضعیت معیشتی و فرهنگی قابل لمس بود. شرایطی که اگر ادامه پیدا می‌کرد اگر نگویم بساط استبداد را برمی‌چید، لاف‌زن آن را محدود می‌کرد. اما متأسفانه از همان ابتدا، برنامه آقای خامنه‌ای و دستگاه‌های قضائی و نظارتی و نهادهای امنیتی و نظامی وابسته با ایشان اخلال در این روند بود؛ و تأسفانگیزتر اینکه به دلیل قدرت نهادهای انتصابی و ضعف نهادهای نوپای مدنی و البته اشتباهات جریان اصلاحات و آقای خاتمی (که همین‌جا بگویم با وجود نقدهایم بر عملکردشان به ایشان علاقه‌مند هستم و ایشان را فردی دلسوز و خدوم می‌دانم)، استبداد، موفق شد احمدی‌نژاد را با لطایف الحیل به مسند ریاست جمهوری بنشانند و شد آنچه شد. آقای خامنه‌ای با سر کار آمدن احمدی‌نژاد یک قدم به آرزوی دیرینه‌اش که رسیدن به قدرت مطلقه بدون معارض بود نزدیک‌تر شد. اما از الطاف الاهی، انتخابات خرداد ۸۸ بود. به نظر من انتخابات خرداد ۸۸ و اتفاقات بعد از آن را می‌توان واکنش جامعه به فربه شدن هرچه بیش‌تر استبداد دانست. «و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین». این انتخابات، قدرت جریان ضد



استبداد را نشان داد و معلوم کرد که مبارزه و تلاش متفکرین و منتقدین و دلسوزان کشور تا چه حد مؤثر بوده است و اندیشه‌های آنها در بطن جامعه نفوذ کرده است. بنده و امثال بنده هم در مقام کسانی که جوانی‌شان را پای انقلاب گذاشته‌اند تا شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» محقق شود نمی‌توانسته‌ایم و نمی‌توانیم ساکت بنشینیم که آقای سید علی خامنه‌ای بیاید و به نام ولایت فقیه، سلطنت مطلقه بکند. وظیفه دینی ماست که در حد توانمان در مقابل جور و ظلم بایستیم.

[پرسش:] آقای قدیانی، امروز تب خیابان خوابیده و حرکت‌های ظاهری اجتماعی کمرنگ شده. حاکمیت خیلی تلاش می‌کند که بقبولاند جنبش سبز تمام شده و حرکت اعتراضی مردم خوابیده و همه چیز آرام و خوب و خوش است. به نظر شما واقعاً همه چیز آرام است و یا این تبدیل شده به حرکت زیرزمینی و زیر پوست جامعه؟

[پاسخ:] در نامه‌ای که به آقای خامنه‌ای نوشته‌ام گفته‌ام که بر خلاف هر آنچه از قلت و نازکی می‌شکند ظلم و جور از فربه‌گی هرچه بیش‌تر فرو می‌باشد. اگر می‌بینید که الان تب اعتراضات خیابانی فروکش کرده یکی از دلایلش این است که استبداد مجبور شده از تمام توان سرکوبش برای اینکه جنبش ظهور و بروز خیابانی نداشته باشد استفاده کند. من، هم قبل و هم بعد از دستگیری‌ام تصریح کرده‌ام که جنبش سبز هم گسترده‌تر و هم عمیق‌تر شده است. این خواب و خیال آقای خامنه‌ای و استبدادطلبان است که جنبش از بین رفته است. دستگاه‌های تبلیغاتی وابسته به ایشان هم مجبورند بر طبل افاضات ایشان بکوبند. همگان دیدند که بعد از ۲۵ بهمن ۸۹ چقدر خواب این جماعت آشفته شد. حتا در خبرها بود که آقای خامنه‌ای به وزیر اطلاعات اعتراض کرده بود که شما می‌گفتید دیگر همه چیز خوابیده است پس این اتفاقات چه بود.

به نظر من، اگر کوچک‌ترین منفذی باز شود آن وقت خیابان‌های شهرهای کشور سبزپوش خواهند شد، روشن‌ترین دلیلش هم این است که با کوچک‌ترین فراخوانی شهر تبدیل به یک پادگان بزرگ می‌شود. اگر جنبش خوابیده است این لشکرکشی خیابانی برای چیست؟ اگر به آنچه می‌گویند باور دارند، برای یک بار هم که شده طبق نص صریح قانون اساسی عمل کنند و مجوز راهپیمایی بدهند. مثل بسیاری از کشورهای مردمسالار دنیا که همین صدای و سیمای وابسته به آقای خامنه‌ای مدام با آب و تاب از راهپیمایی‌های مخالفین سیاست‌های دولت‌هایش گزارش تهیه می‌کند.

جنبش سبز جنبشی ریشه‌دار است. ریشه‌اش هم مطالبات معوقه ملی است. مطالباتی مثل حق حاکمیت ملی، حق آزادی‌های مدنی و سیاسی، حق برخورداری از حداقل معیشت برای تمام آحاد جامعه، خواست توسعه اقتصادی و انسانی و... در این مدتی که از ظهور جنبش سبز می‌گذرد تمام این مطالبات با شدت بیش‌تری سرکوب شده‌اند، احزاب بیش‌تری تعطیل شده‌اند، روزنامه‌ها و رسانه‌های آزاد، محدودتر شده‌اند، وضعیت اقتصادی به مراتب وخیم‌تر شده است و بسیاری از اتفاقات ناگوار دیگر. مسلم است که این مطالبات از بین نمی‌رود و به همین دلیل، جنبش سبز از بین نمی‌رود.

نکته مهم دیگر هم این است که همان‌طور که رهبران مظلوم جنبش سبز، آقایان موسوی و کروبی که به ناحق در حصر به سر می‌برند، تأکید کرده‌اند، جنبش سبز جنبشی اصلاحی و ضد خشونت است. روشی که حکومت در سرکوب خشن راهپیمایی‌های سکوت خیابانی پیش گرفته بروز خیابانی جنبش را بدون اینکه خشونتی اتفاق بیفتد دچار مشکل کرده است. بروز خشونت چیزی است که اصلاً مطلوب نیست. هرچند می‌توان به دنبال راه‌هایی بود که باز هم جنبش در سطح شهرها ظهور داشته باشد.

به نظر من، همان‌طور که مهندس میرحسین موسوی پیش‌تر تأکید کرده بود، وظیفه اصلی یاران جنبش سبز آگاهی‌بخشی است. کاری که خوشبختانه الان به کمک رسانه‌های مجازی و البته روش‌های قدیمی‌تر در حال انجام است. گسترش آگاهی بزرگ‌ترین دشمن استبداد است. اتفاقاً اینکه حرکت جنبش سبز بطئی و آرام است، برکاتی دارد.

شما می‌دانید که طیف‌های بسیار متنوعی در داخل جنبش سبز حضور دارند، به دلیل سال‌های دراز استبداد، ظرفیت ما هنوز برای تحمل سخنان مخالف و اندیشه و شیوه زندگی متفاوت کم است. اکنون فرصت مغتنمی است که ما با خود تمرین گفتگو و مدارا بکنیم. نفس وجود این دیالوگ یعنی به ثمر نشستن جنبش سبز. این گفتگو باید با مخالفین جنبش هم صورت بگیرد. دنیای مجازی فضای بسیار مناسبی برای انجام این کار است. همین که کسی که طرفدار وضعیت موجود است با کس یا کسانی از جنبش وارد دیالوگ، هرچند دیالوگ چالشی بشود، ضربه‌ای بر کمر استبداد است. استبداد پیروان و طرفدارانی چشم و گوش بسته می‌خواهد. سخنانی که بین شما و آنها رد و بدل خواهد شد، در ضمیر آنها اثر خود را خواهد گذاشت و در آینده نتیجه ملموس خواهد داد. در این راه باید صبر داشت و آیات شریفه صبر را نصب‌العین قرار داد: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا



الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِئَاتُ الْأُنثَاءِ وَالضَّرَّاءَ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ» (آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال آنکه هنوز مانند آنچه بر [سر] پیشینیان شما آمد بر [سر] شما نیامده است، آنان دچار سختی و زیان شدند و به [هول و] تکان درآمدند تا جایی که پیامبر [خدا] و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند پیروزی خدا کی خواهد بود هس دار که پیروزی خدا نزدیک است.)

[پرسش:]: آقای قدیانی، در صحبت‌هایی که الان داشتید و با توجه به اینکه شما یک دوره هم قبل از انقلاب فعالیت‌های مبارزاتی داشتید، زندان رفتید و جنبش مردم ایران را در آن زمان هم از نزدیک لمس کردید، اگر بخواهید بین جنبش سبز و جنبش آن روز مردم ایران مقایسه کنید، چه نکاتی برجسته است؟

[پاسخ:]: در پاسخ به یکی از سؤالات قبلی شما گفتم در زمانی که ما با رژیم شاه مبارزه می‌کردیم نسبت به مسأله دموکراسی و آزادی کم‌توجه بودیم. دموکراسی به معنای حاکمیت اکثریت با حفظ حقوق اقلیت. اینکه مرجع نهایی برای تصمیم‌گیری درباره اینکه کدام سلیقه و گرایش سیاسی، اجتماعی، فرهنگی زمام حکومت را در دوره‌ای محدود در دست بگیرد آرای عمومی است و هیچ‌کس حق ندارد با توسل به یک اتوریته دینی یا ایدئولوژیک این حق را از مردم سلب کند. اکثریت مبارزین در آن زمان بر این گمان بودند که با سقوط شاه استبداد می‌رود و حکومت دموکراتیک جایگزینش می‌شود اما برای ما چندان مشخص نبود که دموکراسی چه لوازمی دارد و استبداد از چه ناشی می‌شود. ما می‌دانستیم چه را نمی‌خواهیم و نمی‌دانستیم چه را می‌خواهیم. متأسفانه در مجلس خبرگان قانون اساسی هم این عدم آگاهی از لوازم استبداد و دموکراسی باعث شد که برخی از بندهای قانون اساسی این امکان را بدهد که با سوء استفاده از قانون و بر خلاف روح قانون اساسی و تصریح فصول سوم و پنجم آن، قدرت در دستان یک نفر تجمیع شود. در آن زمان، گمان بسیاری بر این بود که با تعبیه ولایت فقیه در قانون اساسی و شمردن صفاتی چون عدالت و تدبیر و شجاعت و... برای او، و اینکه ولی فقیه بر قوای سه‌گانه امکان تفوق داشته باشد، مانع استبداد است، اما «از قضا سرکنگبین صفرا فزود». الان بعد گذشت بیش از سه دهه از تصویب قانون اساسی، آقای خامنه‌ای توانسته است اصل تفکیک قوا را که یکی از موانع اصلی استبداد است، با اقدامات غیرقانونی خود به طور کامل منهدم کند. اما خوشبختانه در حال حاضر، جنبش سبز دقیقاً می‌داند چه چیزی را می‌خواهد و به لوازم آن هم آگاه است.

[پرسش:]: به عنوان آخرین سؤال. نظرتان درباره انتخابات اخیر چیست؟

[پاسخ:]: از قبل هم معلوم بود که این انتخابات، یک انتخابات فرمایشی و نمایشی است و در صحبت‌های آقای خامنه‌ای پیش از انتخابات که وعده مشارکت بالا اعلام شد، معلوم بود که چه اتفاقی خواهد افتاد. اذانب استبداد باید به گونه‌ای جلوه دهند که پیشگویی‌های مستبد، محقق خواهد شد. اما الحمد لله این بار هم طشت رسوایی‌شان از بام افتاد. اعلام کردند که حدود بیست و شش میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند و این تعداد شرکت‌کننده برابر با ۶۴ درصد واجدین شرایط است. واجدین شرایط را هم کم‌تر از تعداد واقعی اعلام کرده بودند و گفته بودند که حدود ۴۸ میلیون نفر واجد شرایط داریم. که خوب حاصل تقسیم ۲۶ بر ۴۸ می‌شود حدود ۵۴ درصد نه ۶۴ درصد. همیشه کسی که می‌خواهد دروغ بگوید و تقلب کند این چنین خودش را رسوا خواهد کرد. طبق اخباری هم که از وزارت کشور درز کرده است، مشارکت بسیار پایین‌تر از همین ۲۶ میلیون نفری است که خودشان در ابتدا اعلام کرده‌اند و آقای خامنه‌ای هم درصد مشارکت واقعی را خوب می‌داند. مردم را هم نمی‌توانند فریب دهند، بالأخره مردم فضای انتخابات را دیده‌اند و می‌دانند که درصد مشارکت چه قدر بوده است. حتا این اقدام ایشان در اعلام نتایج مشارکت ۶۵ درصدی برای کسانی هم که به هر دلیلی رفته‌اند و رأی داده‌اند مشکل درست خواهد کرد. برای مثال، همین شهر تهران که گفته‌اند ۴۸ درصد واجدین شرایط در آن شرکت کرده‌اند، بالأخره با یک گشت و گذار ساده معلوم می‌شد که به هیچ وجه درصد شرکت‌کنندگان در انتخابات حتا نصف این مقدار هم نیست. برای بسیاری از کسانی هم که رفته‌اند و رأی داده‌اند دروغ‌گویی دستگاه استبداد مشخص‌تر خواهد شد. البته این درست است که در شهرستان‌های کوچک و روستاها به دلیل ذات منطقه‌ای بودن انتخابات مجلس و برخی نگرانی‌ها از عواقب شرکت نکردن در انتخابات، از قبل هم میزان مشارکت حداقلی (که از قرار معلوم کم‌تر از دوره‌های گذشته بوده) متصور بود، ولی خود حاکمیت هم می‌داند که این مشارکت حداقلی در شهرستان‌های کوچک و مناطق روستایی برایش مشروعیت نمی‌آورد و این رأی، رأیی نیست که آقای خامنه‌ای برای خود



منظور کند. به همین دلیل است که من می‌گویم که آقای خامنه‌ای در مسابقه تکاسبه‌ای که برگزار کرد باز هم بازنده شد و پایه‌های لرزان حکومتش را با اصرار مجدد در تقلب و دستکاری نتایج انتخابات، سست‌تر کرد.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کلمه»؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://www.kaleme.com/1391/01/29/klm-98333>

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/04/ghadyani.html>



## «راز بزرگ جمهوری اسلامی: آیا جسد خمینی در سوریه دفن شده است؟!»: عباس خسروی فارسانی، ۳۱ فروردین ۱۳۹۱ (++)

**«جسد خمینی را در قبری که به نام او ساخته شده است، دفن نکرده‌اند، بلکه آن را به سوریه انتقال داده و به احتمال قوی، در خانه‌ای که متصل به حرم منسوب به حضرت زینب است، مدفون ساخته‌اند.»**

چندی پیش به کتابی برخوردیم با عنوان «گفته‌نشده‌ها درباره روح‌الله خمینی»، که توسط شخصی به نام مهدی شمشیری در سال ۱۳۸۱ در آمریکا به چاپ رسیده است. یکی از ادعاهای این شخص در این کتاب، در مورد «نبودن جسد خمینی در مقبره منسوب به او» است. از سوی دیگر، از هنگامی که اعتراض‌ها و شورش‌ها در سوریه شکل گرفت، همیشه برایم این سؤال مطرح بود که چرا رژیم جمهوری اسلامی، تا بدین حد استوار و با همه نیرو و قوا، پشت سر حکومت بشار اسد ایستاده است؟ البته عواملی چون منافع ایدئولوژیک و اقتصادی جمهوری اسلامی در سوریه و نیز مخالفت سوریه با حکومت اسرائیل و اینکه رژیم بشار اسد، متحد استراتژیک جمهوری اسلامی است، دلایل خوبی برای این پشتیبانی بودند. اما در عین حال، احساس می‌کردم این دلایل، کافی نیستند و حکومت ایران، حداقل در شرایط حال حاضر که دیگر هیچ مدافع واقعی و جدی برای رژیم بشار اسد باقی نمانده، می‌تواند با جامعه جهانی همراه شود، اما باز هم جدی‌ترین پشتیبان حکومت بشار اسد، در همه زمینه‌ها، باقی مانده است. احساس کردم که شاید جمهوری اسلامی رمز و رازی مگویی و سر و سری دیگر نیز با بشار اسد دارد. با خواندن نوشتار کتاب فوق، گفتم شاید این امر نیز بی‌ارتباط نباشد. بنا بر این، از آنجا که در جهان سیاست، نباید هیچ احتمالی را از نظر دور داشت، تصمیم گرفتم این نوشتار را در وبلاگ «نحوه‌های نجیبانه» منتشر سازم، تا اگر احیاناً کسی در این زمینه اطلاعات بیشتری دارد، انتشار یابد و این امر، دقت و وضوح بیشتری یابد و در نهایت، حقیقت، آشکار شود.

قطعاً اگر این راز، حقیقت داشته باشد، برای جمهوری اسلامی و رهبران آن، بسیار گران تمام می‌شود و به یک آبروریزی حیثیتی تمام‌عیار تبدیل خواهد شد. این رژیم، تا کنون هزینه‌های بسیار گزافی را صرف ساخت این مقبره کرده و هر ساله هزاران نفر را از سراسر کشور، به مناسبت مرگ خمینی، روانه مزار او می‌سازد و مسؤولان آن، هر ساله، به مناسبت‌های مختلف، گرد این مزار، جمع می‌شوند و نسبت به آن ادای احترام می‌کنند؛ آیا همه اینها دروغ و فریب و توهم است؟!

به هر روی، مهدی شمشیری در صفحات ۲۶۷ تا ۲۷۱ کتاب «گفته‌نشده‌ها درباره روح‌الله خمینی»، به نقل مستقیم روایتی در سال ۱۳۷۴ از یکی از «متنفذان اهل راز جمهوری اسلامی» و از مسؤولان ارشد حرم شاه عبدالعظیم در شهر ری، می‌پردازد، که با برخی شواهد و قرائن، سازگار می‌آید و به نظر نمی‌آید که خالی از حقیقت باشد. متن کامل این مطلب، به شرح زیر است، با این توضیح که عکس‌ها، توسط «نحوه‌های نجیبانه» انتخاب شده و انتشار یافته‌اند.

### نبودن جسد خمینی در مقبره منسوب به او

«... ادعای دیگری که می‌زبان ما در آن روز [یکی از «متنفذان اهل راز جمهوری اسلامی» و از مسؤولان ارشد حرم شاه عبدالعظیم در شهر ری] با اطمینان کامل به عمل آورد، این بود که جسد خاکی [خمینی] را در قبری که به نام او ساخته شده است، دفن نکرده‌اند، بلکه آن را به سوریه انتقال داده و به احتمال قوی، در خانه‌ای که متصل به حرم منسوب به حضرت زینب است (و قبلاً آن را برای توسعه دادن حرم مزبور خریداری کرده بودند)، مدفون ساخته‌اند.

این شخص، در این رابطه، چنین شرح داد:

من در هنگام تخریب آرامگاه رضاشاه کبیر و باز کردن قبر او شخصاً حضور داشتم و به اصطلاح، شاهد عینی بودم و قسم می‌خورم که کوچک‌ترین نشانه‌ای از دفن جسد یک انسان در آن وجود نداشت؛ یعنی ما چیزی در آن ندیدیم که بتوانیم آن را به عنوان باقیمانده آن جسد به حساب بیاوریم.

در میان صدها نفر انسان که در آن روز از شنیدن گزاره‌گویی‌های صادق خلخالی در مورد جنایات رضاشاه به هیجان آمده و در کار تخریب آرامگاه شرکت کرده بودند، گمان نمی‌رود که حتی یک تن وجود داشت که نسبت به رضاشاه احساس کینه و تنفر شدید نمی‌کرد. ولی مشاهده خالی بودن قبر رضاشاه آن‌چنان بهت و حیرتی در همه حاضران به وجود آورد که حتی در شرایط نامساعد آن روز نیز، اگر یک نفر روحانی زرنگ و حراف از



طرفداران رژیم سلطنتی در آنجا وجود داشت، می‌توانست با استفاده از این واقعه، رضاشاه را جزو اولیاءالله به حساب بیاورد و ناپدید شدن جسدش را به کرامت او نسبت دهد و شورش عظیم در شهری به وجود بیاورد!

در هر حال، بعد از این واقعه، همراه با خبر تخریب آرامگاه رضاشاه، خبر ناپدید شدن جسد وی نیز به سرعت در همه جا منتشر گردید و در اغلب محافل بالای مذهبی و انقلابی، مخصوصاً در تهران و شاه عبدالعظیم، در مورد علت آن، بحث و مذاکره به عمل آمد و نهایتاً این نتیجه حاصل گردید که قبر رضاشاه پهلوی احتمالاً از زیر به خارج راه داشته و محمدرضاشاه پهلوی در هنگام عزیمت خودش از ایران دستور داده است که جسد رضاشاه پهلوی را نیز از قبر خارج ساخته و به خارج از کشور انتقال دهند.

ولی تخریب آرامگاه رضاشاه پهلوی، بنیانگذار سلسله پهلوی، بعداً این نگرانی را در بنیانگذاران رژیم جمهوری اسلامی پدید آورد که ممکن است این بدعت ناپسند، روزی در مورد آنان نیز به مرحله اجرا گذاشته شود و بر قبر آنان، به صورت انتقام، همان بگذرد که بر قبر رضاشاه پهلوی گذشت! حتا گویا خود امام که خود را مسن‌تر، علیل‌تر و نزدیک به گورتر از دیگر رهبران و اولیاء جمهوری اسلامی می‌دیده و قبل از دیگران، احتمال فوت خود را می‌داده، قبل از دیگران هم به این نگرانی دچار شده و وصیت کرده است که جسدش را در ایران مدفون نسازند و به خارج از این کشور انتقال دهند تا در هنگام سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، که خواه ناخواه روزی فرا خواهد رسید، هرگاه مقبره او هم به سرنوشت مقبره رضاشاه دچار گردید، اولاً استخوان‌هایش از سوخته شدن محفوظ بماند و ثانیاً پیروان یا همکاران حقه‌باز او، در صورت امکان و اقتضاء، بتوانند این امر را هم به عنوان یک کرامت دیگر! از او به حساب آورده و ابدیت او را به عنوان یک نفر از اولیاءالله، واقعی و مسجل سازند.

میزبان ما که ناقل این داستان بود، ادعا می‌کرد که بعد از فوت امام، مردمی که در روز دفن جنازه او در نزدیک بهشت زهرا حضور یافته بودند، چه به صورت ظاهر و چه از ته دل، در وضعی بودند که اگر در هنگام فرود آمدن هلیکوپتر حامل جسد امام، با بلندگوهای قوی، که در آنجا وجود داشت، به آنان گفته می‌شد که: «ای مردم، شما را به روح امام قسم می‌دهیم که از جای خود حرکت نکنید و به هلیکوپتر نزدیک نشوید»، مسلماً هیچ‌کس از جای خود تکان نمی‌خورد؛ اما چون کارگردانان صحنه تدفین می‌خواستند که همه مردم دنیا! دفن جنازه امام را در قبری که برای وی کنده و آماده شده بود باور نمایند، ترتیب داده بودند که ابتدا هلیکوپتر حامل جسد کفن‌شده امام در نزدیک قبر فرود آید و بعد هم طبق برنامه قبلی، به مردم اجازه دادند که به سوی هلیکوپتر هجوم ببرند، تابوت را در اختیار بگیرند و کفن جسد را پاره کنند، تا هم خودشان و هم میلیون‌ها نفر بینندگان پخش زنده و بینندگان بعدی تلویزیون‌های سراسر جهان، با چشم خود، وجود جسد امام را مشاهده کنند و واقعاً باور نمایند که آن را برای دفن به آنجا آورده بودند. آن وقت کاری را که در آغاز می‌بایست انجام دهند، به مرحله اجرا درآورند، یعنی به نام امام، از مردم خواستند که از نزدیک جسد دور شوند و بعد هلیکوپتر، با جسدی که در کفن پاره پاره قرار داشت، ظاهراً برای تعویض کفن به پرواز درآمد و از آنجا دور شد و مدتی بعد، همان هلیکوپتر به آنجا برگشت و تابوتی در بسته از آن خارج گردید، و بدون اینکه احدی از تماشاچیان به آن نزدیک شود، به داخل قبر برده شد.

با این ترتیب، به همه مردم حاضر در صحنه دفن و به تمام بینندگان آن صحنه از تلویزیون‌ها، در ایران و کشورهای دیگر، وانمود شد که این جعبه، تابوت محتوی همان جسدی است که دقایقی پیش با چشم خود مشاهده کرده بودند، در حالی که این تابوت، محتوی جسد نبوده و در آن قبر، جسد امام دفن نشده است.

این بود مضمون نسبتاً کامل داستانی که نویسنده این سطور [مهدی شمشری]، در حوالی ظهر این روز [دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۴]، از زبان میزبان خود شنید. هرچند که قدرت و نفوذ این شخص به اندازه اوائل انقلاب نیست، ولی به اقتضای شغلی که دارد، هنوز هم از متنفذان جمهوری اسلامی به شمار می‌آید و با بسیاری از رجال مذهبی - سیاسی کشور، مخصوصاً با آنان که در حال حاضر به تندرو شهرت دارند و در زمان فوت امام، نفوذی بسیار زیادتر از این زمان داشته و در زمره گرداندگان امور و به اصطلاح «اهل راز» به شمار می‌آمده‌اند، ارتباطی دوستانه، بسیار نزدیک و تنگاتنگ داشته و دارد و حتا با بعضی از آنان، دارای نسبت نزدیک فامیلی می‌باشد، به این جهت و نیز نظر به شخصیت وی و همچنین با توجه به اینکه منطقی و دلیل او برای توجیه تصمیم مربوط به انتقال و دفن جسد امام در خارج از کشور، قابل قبول به نظر می‌رسد، لذا نویسنده این سطور، بعید نمی‌داند که داستان مزبور، واقعیت داشته باشد...».

منبع: کتاب «گفته‌نشده‌ها درباره روح‌الله خمینی»، نگارش مهدی شمشری، چاپخانه پارس، هوستون تگزاس آمریکا (تایپ و ویرایش در ایران)، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۱ ش. - ۲۰۰۲ م.، صفحات ۲۶۷-۲۷۱.



\*\*\* منع \*\*\*

وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/04/khomeini-grave.html>



## نامه سرگشاده روح‌الله زم به بازجوی خود، برادر حیدر مصلحی، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱

### از راز شهادت سه شهید معروف که ریزک رمزگشایی خواهم کرد

### آقای مصلحی! آن دوست و همکاری صمیمی‌ات چه کسی بود؟

اکنون که گفتار پنجم خویش را آغاز می‌نمایم، خطابم نه به رهبر ایران، بلکه به سربازجوی خویش در زندان اوین، جناب «مصلحی»، اخوی وزیر اطلاعات کنونی جمهوری اسلامی ایران است؛ قصد ندارم پس از تعطیلات نوروزی، خواب رهبر ایران را دگر بار آشفته سازم. چه اینکه ایشان سرمست و خرم از تعطیلات نوروزی طولانی‌شان در باغ (بخوانید کاخ) ملک‌آباد مشهد، قدوم منور خود را به پایتخت ایران نهاده‌اند و مشغوف از در بند کشیدن مخالفان سیاسی‌شان در زندان‌ها، بر نوای بلبلان و قناریان آن باغ زیبا، گوش فرا دادند. کاش در آن زمان و مکان اندکی هم به فکر زندانیان سیاسی - عقیدتی و خانواده‌هایشان در شب عید بودند و با خود تفکر می‌کردند که چشمان چند خانواده بر «در» است تا عزیزانشان را در آغوش گیرند و در کنار هم سال نو را جشن بگیرند؟!

گلی بر گوشه قبای ما به خاطر داشتن چنین رهبر فرزانه‌ای و سپاس از خداوند متعال به خاطر اعطای موهبت آسمانی این‌چنینی بر ما! نوبت رهبری داهیانه ایشان را می‌گذارم برای مجال بعد؛ اکنون قرعه و فال من به نام سربازجوی محترم بند الف زندان اوین، جناب «مصلحی» افتاده است.

#### جناب آقای مصلحی

برادر روحانی شما وزیر اطلاعات دولتی است که رهبر ایران به پاس قدردانی از زحماتش برای کشور (بخوانید رهبر)! رئیس‌جمهور غاصب فعلی را به مدت ۱۱ روز خانه‌نشین کرد. این رئیس‌جمهور همان فردی است که در انتخابات سال ۱۳۸۴ و انتخابات سال ۱۳۸۸ با رأی و حمایت مستقیم آن رهبر بابصیرت! و فرزندش مجتبی خان خامنه‌ای در برابر سیل خون و اشک و آه مردم معترض ایران‌زمین و برخلاف نظر اکثریت آنها بر سر کار آمد و به خاطر حمایت همان رهبر از برادران مجبور شد به مانند «سکانسی از فیلم تبلیغاتی‌اش» در سال ۱۳۸۸ در حیاط منزلش «ترب» بکارد و گیاهان هرزه را از باغچه حیاط منزلش جدا کند.

شما به واسطه منصب سیاسی و وزارتی برادران «رابط بین سازمان اطلاعات سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات» شدی و ظلم‌های بی‌شماری را در حق زندانیان بی‌گناه پس از انتخابات روا داشتی و شک ندارم انجام این جنایات‌ها قبل از سال ۱۳۸۸ نیز در کارنامه‌ات متصور بوده است. و لیکن لطف خداوند متعال شامل حال من شد که نام و ماهیت تو را به همراه سمت سازمانی‌ات فهمیده و افشا نمایم و اطمینان دارم به پاسداشت این‌کار از خداوند متعال پاداش بزرگی خواهم گرفت.

تو چهره‌ات را در روز آخر بازجویی و دو ساعت قبل از آزادی‌ام بر من نمایاندی. زمانی که مرا به اتاق بازجویی‌ات آوردند و من ترسان و لرزان از اینکه باز هم قصد داری به همراه تیمت مرا لت و پار کنی مرا بر صندلی چرخدار نشاندی.

مطابق معمول روی من به دیوار بود و چشم‌بند بر دیدگانم. تو مرا به همراه صندلی چرخدار روبه‌روی صورتت برگرداندی و چشم‌بند از چشمانم گشودی و وعده آزادی مرا تا ساعاتی دیگر دادی. من چهره تو را دیدم و هنوز آن لحظه و چهره‌ات در ذهنم محفوظ است. اما غافل بودی از اینکه من چهره تو را در روز چهارم بازجویی خود شناسایی کرده بودم.

در آن لحظه یادت هست به من چه گفتم؟ شاید یادت نباشد. من تمام آن لحظات و آن اتفاقات را برایت مرور می‌کنم. شاید فراموش کرده باشی، بعد از گذشت دو سال و اندی از لت و پار کردن این‌همه زندانی... بالأخره مغز آدمی نیز برای ضبط تمامی جزئیات گاهی دچار نقصان می‌شود.

در آن لحظه از من خواستی که در کنار دوست و همکار عزیزت قرار بگیرم و اطلاعات شخصی و خانوادگی او را برای تو افشا نمایم تا تو «زیر پای» او را خالی کنی و شاید قصدت بر این بوده که خود جای او بنشینی... نام آن دوست و همکاری را نیز که به مانند تو جنایاتی را مرتکب شده در اواسط همین مجال خواهم گفتم.



تو می‌دانی که آن فرد «دوست‌نما» چند سالی جزء دوستان صمیمی من بود و (مدیر کل امور دستگیری‌های وزارت اطلاعات، مسؤول تیم‌های تعقیب و مراقبت موسوم به «ت.م» و مسؤول بند ۲۰۹ اوین) در زمان دولت اصلاحات بود. او آن زمان به شدت دم از اصلاحات می‌زد و به همان شدت پس از دولت اصلاحات، طرفدار «دولت دروغ و ننگ احمدی‌نژاد» شد. یقین دارم اگر جای او فردی از اعضای خانواده‌ات نیز بود (مثلاً پدر گرامی‌ات) باز هم از من چنین درخواستی را می‌نمودی. چه اینکه امثال تو برای ارتقاء در سازمانت، ناگزیر به «آدم فروشی» هستند. برای چون تویی افراد به مانند پلکان نردبان می‌مانند. پا بر سرشان می‌نهد و بالا می‌روید. در این راه از مزایا و پاداش‌های رهبر معظمتان برای این خودفروشی بهره‌مند نیز می‌گردید. اکنون که نام و نام خانوادگی او را به همراه تصویرش فاش می‌سازم، به تو نیز این نوید را می‌دهم که همکاریت به‌زودی نام کوچکت را به من خواهند گفت. آنگاه از طریق مجاری بین‌المللی چنان درسی به تو و او خواهیم داد که برای همکاریت و رؤسای جنایتکارت عبرت تاریخ شوید و بدانید باید در پیشگاه خدا و مردم و خانواده‌های زندانیان سیاسی، پاسخگویی اعمال شنیع خود باشید. آن روز نزدیک است که «إن وعد الله حقاً».

یادت هست برای گفتن کلمه «الله اکبر» چقدر مرا کتک زدیدی؟

یادت هست که مرا سه‌کنج دیوار نشانیدید و تو پشت سر من بر روی صندلی نشسته بودی و آن بازجوی هیولاگون زشت‌صورت به خاطر گرفتن اعتراف از من «مبنی بر شرکت در راهپیمایی» سر و صورت مرا به سه‌کنج دیوار کوبید و صورتم را خون‌آلود کرد؟ یادت هست برای گفتن عبارات مورد نظر تو و تیم بازجویی‌ات چند برگه از نوشته‌های مرا پاره کردید و مرا مجبور کردید «همانی را بنویسم» که تو می‌خواهی؟ و زیر آن را امضاء و اثر انگشت نمایم؟ یادت هست آن هیولا در همان لحظه به من چه گفت؟ او گفت «بر روی این صندلی و در این مکان از سه نفر اعتراف گرفته شده». او از نورالدین کبائوری به عنوان نفر اول و از من به عنوان نفر سوم نام برد؟ در حالی که تو نظاره‌گر «لت و پار» کردن من بودی، از پشت سر من به او با اشاره فرمان می‌دادی و من تبسم بر لبانت را از پشت سرم احساس می‌کردم. می‌دانی و خود بارها به من گفתי که تنها کسی که نقشه بند الف را بلد است تویی؟ تنها کسی که مرا می‌شناسد تویی. بارها به من گفתי اگر نقشه ساختمانی بند الف لو برود ما می‌فهمیم که تو لو داده‌ای. اکنون یادت هست در اتاق منتها‌إلیه سمت چپ آن دالان دراز بازجویی در کنار بازجوی لاغراندام کریم‌المنظری نشسته بودی، من پشت به تو و او بودم و رویم به دیوار.

یادت می‌آید با قرآن کوچکم برای بازجویی نزد تو می‌آمدم و تو به زندانبان فرمان داده بودی او را بدون قرآن به بازجویی بیاورید. یادت هست ۵۰ روز، روزه بر لب داشتم و تسبیح بر لب.

آن دوست عزیزت در حضور تو مرا کثافتی خواند که از دهانم تعفن برون می‌ریزد و قرآن را به سمت پرتاب کرد و از پشت شروع به کتک زدن من نمود؟ آن هم با چشم‌بند؟ یادت هست برادر «محمد عطریانفر» ملتسمانه به تو زنگ می‌زد و درخواست قبولی وثیقه‌اش را برای آزادی برادرش داشت و تو مدام سر او را به «طاق» می‌کوبیدی و او را می‌پیچاندی؟

چنان‌که تو قاضی بودی و دستور آزادی را تو صادر می‌کردی و قاضی «محمدزاده» که قاضی مخصوص سپاه در اوین بود، حکم «نوکر» تو را داشت... آنگاه رئیس قوه قضائیه با وقاحت تمام می‌گوید قاضی در ایران مستقل است. در صورتی که قاضی اختیاری ندارد و بازیچه دست بازجو است.

آن زیرزمین نمودار یادت هست؟ همان که از حیاط خارج می‌شدیم، در سراسیمه می‌افتادیم و وارد یک سوله جداگانه می‌شدیم؟ بارها با خودم گفتم خدا در اوین حضور ندارد. از شر تو راه خلاصی نبود و خدا صدای ما را نمی‌شنید. تو در آنجا با چشم‌بندی بر چشم و دست‌بندی در دست، مرا به دیوار ساعت‌ها آویزان نمودی تا علیه پدرم و اعضای خانواده‌ام به تو اعتراف بدهم، آن هم اعترافی که تو می‌خواستی. بگویم پدرم با «شلوار جین» به پارک می‌رود و دختربازی می‌کند. وقاحتت حدی نداشت.



راستی نیمه شعبان سال ۱۳۸۸ را یادت هست؟! روز جمعه‌ای بود در همان سال؛ من برای خلاصی از چنگال تو، تیم ۱۰ نفره بازجویانت، حسین طائب (همان «میثم» در وزارت اطلاعات علی فلاحیان)، و حاج حسن سماواتی جانباز ۹۹ درصد ویلچری عقده‌ای اطلاعات سپاه پاسداران با نیت «قربه‌الی الله» در سلول انفرادی خودکشی کردم. آن هم با زبان روزه و پس از ساعت‌ها مناجات با خدای خودم.

وصیتنامه‌ام را به یاد داری؟ آن را بر زیر بالشتم گذاشتم. زندانبانان و تو فهمیدی خودکشی کرده‌ام و رگ دستم را زده‌ام. زیرا سلول‌های انفرادی دوربین داشت. مرا فوراً به بیرون سلول هدایت کردی و به جای بهداری به حیاط آوردی و تیمت دنبال آلت قتاله در سلولم گشتند که آن را کشف کنند، تو نیز خودت را کشتی برای کشف آن. آخر نه من به تو گفتم با چه چیزی رگم را زدم و نه تو با آن همه «دبده و کبکبهات» آن را کشف کردی.

در آن زمان با همان لهجه اصفهانی غلیظت به جای اینکه نگران سلامت من باشی، با تن و دستی لرزان مرا به حیاط بردی. دستان لرزانت هنوز جلوی چشمان است. مرا بر آن صندلی چوبی نشاندی و برگه‌ای جلوی من گذاشتی و به من گفתי همین جمله‌ای را که می‌گویم بنویس و امضاء کن: «من با مسؤولیت خود، خودکشی کردم و بازجو و قاضی در این تصمیم من مؤثر نبودند». ۱۰ بار برگه‌ها را پاره کردی. چون آن چیزی را نوشتی که تو می‌خواستی. حال من زنده‌ام و تا لحظه‌ای که در چنگال عدالت نیفتی آرام نمی‌گیرم.

اکنون می‌خواهم از همان فرد «دوست‌نما» برای تو و خوانندگان این نوشته بگویم و می‌خواهم نام و تصویر او را نیز به مانند تو فاش کنم. او از سال‌های ابتدایی دهه هشتاد در کسوت دوست با من بود. از سال‌ها قبل‌تر از این، او را از دور می‌شناختم و در «حوزه هنری» تردد داشت. همان مدیر کل پیشین را می‌گویم. همان که در سوابقش دورانی را که تو اکنون می‌گذرانی، گذرانده بود. همو که تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای و حسین موسویان را در چهارراه جهان کودک تهران پشت چراغ قرمز با تیر هوایی از پشت فرمان خودرواش بیرون کشید و بی‌گناه دستگیر کرد. او را جاسوس خواندید و هیچ‌گاه اثبات نکردید و اعاده حیثیتی نیز از او نکردید.

همو که در طبقه سوم ساختمانی در خیابان مفتاح جنوبی در پوشش «مؤسسه انتشاراتی صادق آل محمد(ع)» فعالیت می‌کرد. در زمان دستگیری‌ام توسط سپاه، پی به خوی جنایتکارش بردم و تو به محض نام بردن از او توسط من، سریعاً کتمان حقیقت را کردی و دستپاچه شدی. او نامش «سید مصیب توکلی بنیزی» است. بازجوی سفاک سابق. مسؤول بند ۲۰۹ اوین تا زمان دستگیری من. مسؤول ت. م. (تعقیب و مراقبت) وزارت اطلاعات، مسؤول دستگیری تیم سابق مذاکره‌کنندگان هسته‌ای و مسؤول هزاران مورد نادانسته و ناگفته دیگر... او دوست صمیمی تو بود. تو از من در لحظه آزادی‌ام خواستی در کنار او قرار بگیرم، رابطه‌ام را با او قوی‌تر نمایم، و اطلاعات او را برای تو واگویی کنم. حتماً اجر و پاداشی بابت این کار از برادر وزیرت طلب می‌کردی و از پاداش‌های رهبری معظم‌تان نیز بی‌بهره نمی‌ماندی. اما من... با اینکه می‌دانستم او مسؤول اصلی دستگیری من است، با نیت پلید تو همراه نشدم. من از او نردبانی برای تو ساختم تا تو پر و بال بگیری و بی‌گناهان بیش‌تری را طعمه مطامع خودت کنی.

آری... من آخرت خود را به دنیای تو نفروختم و نزد خدایم بی‌آبرو نگشتم. سزای اعمال ننگین تو و او بین ما و خدایمان... نزد خدا از تو و او تقاص خود را خواهم گرفت. و اما اکنون که تو را نزد حق‌خواهان فاش نمودم، او را نیز به سرنوشت تو دچار خواهم کرد... اطمینان داشته باش که در عرصه همین دنیا نیز سزای اعمال‌تان را خواهید دید.

آخر این مقال: اینکه دوستانت به من اطلاع داده‌اند پس از نامه سوم من به رهبر فرزانه و با بصیرت ایران! و افشای نام و نقش تو در همان نامه، از ایران تیم سه‌نفره‌ای را برای گوشمالی یا احتمالاً حذف من به خارج از کشور گسیل داشته‌ای. در پاسخ به این مجاهدت خاموش و مخفیانه‌ات، صرفاً به دو بیت زیر بسنده می‌کنم.

«صدها گل سرخ و یک گل نصرانی

ما را ز سر بریده می‌ترسانی؟! »

گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم

در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم!»



در مکاتبه عمومی بعدی با رهبر ایران از واکنش‌های تزییقی به زندانیان و مسافت کوتاه کهریزک تا اوین سخن خواهم گفت! و از راز شهادت سه شهید معروف کهریزک رمزگشایی خواهم کرد.

تا گفتار بعدی

یا حق

\*\*\* منبع \*\*\*

صفحه فیس‌بوک روح‌الله زم؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

[https://www.facebook.com/note.php?note\\_id=285994338151310](https://www.facebook.com/note.php?note_id=285994338151310)  
<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/04/zam-moslehi.html>



## سخنان ابوالفضل قدیانی در جلسه دادگاه، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱

### جلسه دادگاه به صحنه محاکمه متقابل حاکمیت تبدیل شد

### رهبری بزرگ‌ترین ضربه را به نظام وارد کرد

### آقای خامنه‌ای طاغوت زمان است و من ۵۰ سال عمر خود را مبارزه نکرده‌ام که امروز او این‌گونه با خودکامگی سلطنت کند

وبسایت «کلمه»: ابوالفضل قدیانی که با توسل به شیوه‌های فریب‌کارانه توسط مأموران قضائی و به دستور قاضی مقیسه به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب منتقل شده بود، جلسه دادگاه را تریبونی برای اعتراض مجدد به عملکرد رهبری تبدیل کرده و تأکید کرد: به جای ۳ پرونده که تا کنون برای من تشکیل داده‌اید ۳۰ پرونده، ۳۰۰ پرونده، ۳۰۰۰ پرونده تشکیل دهید و اصلاً مرا به ۳ هزار میلیارد سال زندان محکوم کنید! اما دادگاه شما غیرقانونی است و تحمل زندان شما نیز تغییری در عقاید من ایجاد نخواهد کرد.

به گزارش خبرنگار «کلمه»، این عضو دربند شورای مرکزی «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» که به دنبال انتشار نامه ۹ دی‌ماه خطاب به رهبری به اتهام تبلیغ علیه نظام و توهین به رهبری به دادگاه احضار شده بود، پیش‌تر اعلام کرده بود به دلیل غیرقانونی دانستن دادگاه انقلاب و به رسمیت نشناختن آن، از حضور در جلسه دادگاه خودداری می‌کند. اما مأموران زندان اوین روز ۲۹ فروردین ماه به بهانه انتقال این زندانی سیاسی به بیمارستان جهت مداوای بیماری قلبی، قدیانی را از بند ۳۵۰ خارج کردند و به دادگاه بردند.

با این حال، آقای قدیانی ضمن اعتراض شدید به این شیوه فریب‌کارانه که به دستور مقامات قضائی به کار گرفته شده بود، بی‌اعتنا به حیرت و عصبانیت شدید قاضی مقیسه، جلسه دادگاه را به جلسه محاکمه متقابل دستگاه قضائی و مسؤولان حاکمیت فعلی، و تریبونی برای اعتراض مجدد به عملکرد رهبری تبدیل کرد.

بر اساس این گزارش، در ابتدای جلسه دادگاه که بدون حضور وکیل برگزار می‌شد، ابوالفضل قدیانی خطاب به مقیسه قاضی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب گفته است: «این دادگاه غیرقانونی است، شما هم غیرقانونی و قانون‌شکن هستی و با برگزاری این دادگاه مرتکب فعل مجرمانه شده‌ای و مطمئن باش روزی به همین جهت محاکمه خواهی شد.»

قدیانی در پاسخ به این گفته قاضی مقیسه که «به هر حال شما متهم هستید و من موظفم اتهام تبلیغ علیه نظام و توهین به رهبری را به شما تفهیم کنم» نیز تصریح کرده است: «بزرگترین مبلغ علیه جمهوری اسلامی آقای خامنه‌ای است. هم ایشان که در شهر قم مردم ایران را میکروپ دانست. اوست که با عملکرد خود بزرگ‌ترین ضربه را به نظام وارد کرده است. اوست که کشور را ویران کرده و در دوران رهبری و مدیریتش دزدی ۳ هزار میلیاردی رخ داده اما به جای پذیرش اشتباهش در حمایت از دولت مستقر، از معترضین دزدی ۳ هزار میلیاردی می‌خواهد که قضیه را کش ندهند!»

وی ادامه داد: «آقای خامنه‌ای طاغوت زمان است و من ۵۰ سال عمر خود را مبارزه نکرده‌ام که امروز او این‌گونه با خودکامگی سلطنت کند.» این زندانی سیاسی در پاسخ به قاضی مقیسه که همین سخنان را مصداق توهین به رهبری دانسته بود نیز گفته است: «متأسفانه شما به عنوان رئیس دادگاه، دست‌نشانده دستگاه امنیتی هستی و دستگاه قضائی اساساً استقلال ندارد، آقای صادق لاریجانی که قاضی القضاات این مملکت است می‌گوید افتخار می‌کنم که امیر و فرمانبردار رهبری هستم. شما اگر خود را مسلمان می‌دانید حتماً خبر دارید که دادگاه امیرالمؤمنین و آن یهودی چطور برگزار شد، وقتی قاضی علی (ع) را با کنیه خطاب کرد، علی (ع) اعتراض کرد که عدالت و مساوات را میان او یک یهودی رعایت کند و اما آیا امروز دستگاه قضائی که قاضی القضااتش خود را فرمانبر رهبری می‌داند، می‌تواند آقای خامنه‌ای را به دادگاه بیاورد و به شکایت من از او رسیدگی کند؟»

ابوالفضل قدیانی در پایان دادگاه هم خاطر نشان کرده است: «من به شما می‌گویم که به جای ۳ پرونده که تا کنون برای من تشکیل داده‌اید ۳۰ پرونده، ۳۰۰ پرونده، ۳۰۰۰ پرونده تشکیل دهید و اصلاً مرا به ۳ هزار میلیارد سال زندان محکوم کنید! اما دادگاه شما غیرقانونی است و تحمل



زندان شما نیز تغییری در عقاید من ایجاد نخواهد کرد. من اگر چه شما را غیرقانونی می‌دانم اما صورت جلسه دادگاه را امضا می‌کنم تا بدانید این اظهارات در به اصطلاح دادگاه شما که با توسل به فریب و توطئه تشکیل داده‌اید بیان شده است.»  
گفتنی است ابوالفضل قدیانی زندانی سیاسی ۶۷ ساله هم اینک به اتهام توهین به رهبری در حال گذراندن محکومیت ۳ ساله خود در بند ۳۵۰ اوین است.

آقای قدیانی که در سال ۱۳۸۸ بازداشت و به اتهام تبلیغ علیه نظام به یک سال حبس محکوم شده بود، چندی قبل به ۳ سال زندان دیگر محکوم شد. دادگاه ۲۹ فروردین ماه سومین دادگاهی است که در طول ۳ سال گذشته قدیانی را به اتهام تبلیغ علیه نظام به محاکمه می‌کشاند. ابوالفضل قدیانی از مبارزان سیاسی قبل از انقلاب بوده که در دوران ستمشاهی نیز ۴ سال زندان و شکنجه را تحمل کرده است.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://www.kalame.com/1391/02/04/klm-98829>



## نامه رسول بداقی به فرزاد کمانگر، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱ (++)

روز ۱۹ اردیبهشت ماه سال ۸۹ معلم زندانی کُرد فرزاد کمانگر به همراه چهار زندانی سیاسی دیگر به نام‌های شیرین علم‌هولی، فرهاد وکیلی، علی حیدریان و مهدی اسلامیان در زندان اوین بدون اطلاع وکیل و خانواده اعدام شدند. اعدام این ۵ زندانی سیاسی اعتراضات گسترده داخلی و بین‌المللی را به همراه داشت. برخی از شهروندان مناطق کردنشین در روز ۲۳ اردیبهشت ماه (سال ۸۹) به نشانه اعتراض به این اعدام‌ها اقدام به اعتصاب گسترده کردند.

همزمان با دومین سالگرد اعدام این معلم، رسول بداقی معلم زندانی در زندان رجایی‌شهر به مناسبت دومین سالگرد اعدام همکاری خویش نامه‌ای را نوشته است که از طریق یکی از فعالین حقوق بشری برای انتشار در اختیار کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران قرار گرفته است. رسول بداقی در دهم شهریور ماه ۸۸ پس از احضار به اداره آموزش و پرورش اسلامشهر، بازداشت و پس از آن در دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست قاضی صلواتی و به اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام» و «تبانی و تجمع به قصد برهم زدن امنیت ملی» به شش سال حبس تعزیری و پنج سال محرومیت از فعالیت‌های اجتماعی محکوم شد. این نامه در زیر می‌آید:

فرزاد عزیز تو نه امپریالیست بودی نه صهونیست؛ تو نه بمب سه هزار میلیارد تومانی بودی و نه آتش‌فروز هشت سال ویرانی؛ تو نه صادرکننده دستور کشتار دانشجویان بی‌گناه بودی و نه سرمایه هفت نسل از مرم ایران را صرف تروریست‌های بین‌المللی کرده بودی. تو نه دستور کشتار کارگران گرسنه را صادر کرده بودی و نه در سیاهچال‌های بی‌نام و نشانت بی‌گناهان را برای اعترافات ساختگی زیر باتوم، شوکر و شلاق غرق خون کرده بودی؛ تو نه دستور کشتار مردم آزادی‌خواه قزوین و تهران و مشهد و شیراز و اسلامشهر و تبریز و اهواز و کردستان را صادر کرده بودی و نه از حيله مستمری کمیته امداد به عنوان افساری برای کشاندن مردم بی‌نوا به پای صندوق‌های رأی سود برده بودی.

فرزاد دلسوز!

تو نه ده‌ها زن صیغه‌ای داشتی و نه با انفاق و خمس و زکات و خیرات زحمت‌کشان در رفاه مطلق از زندگی کام گرفته بودی؛ تو نه با دسترنج دیگران زندگی اشرافی داشتی و نه با چماق دین بر سر و صورت فرهنگیان نحیف و فرهیخته کوبیده بودی.

فرزاد دل‌آور!

تو نه به طمع بهشت، حوری و شراب کوثر، که فقط برای عشق و انسانیت و تنها به گواهی گچ و تخته سیاه مدرسه‌ات لبخندهای راستینت را به قلب کودکان روستایت ارزانی می‌داشتی. تو هرگز نمازت رو برای گدایی محبت و احترام و دوربین‌های تلوزیون نفروختی.

فرزاد نیکوکار!

تو یک معلم ساده‌دل روستایی راستگو بودی که درآمد اندک را صرف هموعان زحمت‌کش می‌کردی و با حقوق اندک خویش برای دانش‌آموزان بینوای روستا پاپوش می‌خریدی تا پرواز آنها به دنیا شادی‌های کودکانه به تماشای بنشیند. تو درآمدت را پنهانی لای کتاب‌های الفبای شاگردانت می‌گذاشتی که با آن قلب کوچکشان را شاد کنی و جوانمردی و گذشت را در اندیشه نوشکفته آنان زنده نگه داری.

تو شکم‌های گرسنه آنان را دور از چشم نیرنگ‌سازان سیر می‌کردی و دل‌های تشنه محبت را لبریز لبخندهای آسمانی می‌نمودی تا مبادا دست محبت به سوی سوداگران قدرت دراز کنند و از آنان بردگانی حلقه به گوش بسازند. حقا که اندیشه بزرگ تو در زندگی کوچک دنیاپرستان نمی‌گنجید.

فرزاد، ای آموزگار مهربانی و اخلاق!



امروز که این نامه را به یاد تو می‌نویسم در کنج سلول ۶ سالن ۱۲ زندان رجایی‌شهر با روح پاکت خلوت کرده‌ام و سرگرم عشق‌بازی با دل آسمانی‌ات شده‌ام من هم سال‌هاست اشک‌هایم را به یاد تو و هم‌اندیشان تو بر پهنای کاغذ هدیه می‌کنم تا این‌گونه از رنج وجدان خویش به اتهام ناآگاهی و دودرزی و ترسوئی راهی یابم.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

[http://persian.iranhumanrights.org/1391/02/kamangar\\_badaghi/](http://persian.iranhumanrights.org/1391/02/kamangar_badaghi/)



## نامه فخرالسادات محترمی‌پور به فاطمه دختر پیامبر اسلام، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱

### نامه به مادرم زهرا

سلام بر تو زهرا جان!

دوست دارم بی هیچ قید و بند و تشریفات و تکلفی در آستانه میلادت برایت نامه‌ای بنویسم. نامه‌ای که تنها مخاطبش تو باشی و شنوای شکوه‌های من باشی مادر جان از کسانی که نام مبروک تو را ریاکارانه بر دهان‌های آلوده‌شان جاری می‌کنند بی هیچ اعتقادی به مشی و مرامت. می‌دانم که خود بیش از من از قید و بندهایی که دل را گرفتار می‌کنند و آدمی را به لکنت زبان می‌اندازند، مکدر و رویگردانی!

تو را سلام می‌گویم و بی مقدمه می‌روم سر اصل مطلب:

یادت هست مادر جان که سه سال پیش در آستانه میلاد مبارکت مهاجمان بی نشان شبانه ریختند به خانه ما و گوهر بی نظیر زندگی‌مان را ربودند و بردند بی آن که نشانه‌ای از خود به جای بگذارند؟! آن شب من هرگز باور نمی‌کردم این آدم ربایی در پی امضای حکمی سه روز قبل از آن انتخابات کذایی، سه سال تمام به طول بیانجامد و خانه خوشبختی ما بی حضور او بی فروغ شود.

تو را سلام می‌گویم ای دردانه رسول خدا(ص)

به یاد داری که من در تمام روزها و شب‌های بی خبری از یار بی مثال تنها با اتکال به خداوند یاور مظلومان، پیگیر صحت و سلامت او بودم و خود را به آب و آتش می‌زدم و بی‌مهابا فریاد دادخواهی برمی‌کشیدم و صدای یا زهرا و یا زینب را از میان سنگ و سیمان و آهنی که حفاصل ما بود به داخل زندان جور می‌رساندم؟! یادت هست مادر جان همه مجالس ختم قرآن و دعای کمیل و مراسم احیا و عزا و زیارت عاشورایمان را که بیچارگان حق‌گریز و مردم‌ستیز تاب نمی‌آوردند و در برابرش شاخ و شانه می‌کشیدند و حتا مراسم میلاد تو را در خانه یک شهید جاودانه نام و یاد که یک ماه پس از رهایی من از بند ستم برقرار می‌شد، برنتافتند؟!

تو را سلام می‌گویم بانوی بی‌نشان!

می‌دانم که یادت هست همه روزهای سختی را که ما خانواده‌های زندانیان سیاسی مظلوم و بی‌گناه متحمل شدیم از همان روز کذایی بیست و دوم خرداد ماه آن سال کذایی تا همین امروز که رازهای بسیاری از پرده برون افتاده و باطل خود، افشاگر منکرات سپاه خود گشته است! آری تو با ما بودی با هر تمنایی که از ته دل داشتیم و صدایت می‌کردیم در میانه صعوبت‌های گام نهادن در راه حق، راه شیعیان تو و شوی عدالت پرورت و پدر بزرگوارت و همه امامان معصوم و همه فرزندان صالح آنان تو همراه ما بودی زهرا جان. در همه سعی‌های هاجرگون مان میان خانه و زندان، زندان و دادگاه، دادگاه و دادر، دادر و دفاتر آقایان در عدلیه و قضائیه و مقننه و هرجایی که فکر می‌کردیم باید رفت و باید گفت گفتنی‌ها را حتا تا خانه مراجع و بزرگان، تو با ما طی طریق کردی و لبخند رضایت را برای استقامت‌مان در راه و خستگی ناپذیری در مسیر و وفاداری‌هایمان و ماندن بر سر پیمان‌هایمان نثارمان می‌کردی. در همه این روزها و شب‌های سختی و تنگی و سیاهی تو با ما بودی و راهنما و در عین حال پشتوانه و پشتیبانمان بودی مادر جان!

تو را سلام می‌گویم جگرگوشه مصطفی(ص)

آن شب هجوم و غارت و وحشت، که حالا کریه‌ترین شب عمر به آن لقب داده‌ام، هرگز باور نمی‌کردم این فراق حتا هفته‌ای و ماهی به درازا بکشد چه رسد به این که سه سال آزرگار از آن واقعه شوم بگذرد و ما هنوز سرپا باشیم و توان بازخوانی حکایتی را که بر ما رفته داشته باشیم و امید اصلاحات هنوز از دلمان بیرون نرفته باشد!



خوب می‌دانی که حالا در آستانه سه سالگی هجران سیاهمان من دیگر تنها همسر یک زندانی سیاسی نیستم مادر جان بلکه این موقعیت افتخار آمیز به القاب مادر ممنوع‌الخروج‌ها و ممنوع‌المعامله‌ها نیز مزین شده است و خود نیز نشان لیاقت را با گرفتن حکم حبس چهارساله بر سینه الصاق کرده‌ام.

تو را سلام می‌گویم نور دیده پیامبر رحمة للعالمین(ص)

خوب می‌دانی که حالا در آستانه سه سالگی این فراق سوزناک، همسر جان نازنین من و فرزند پاک نهاد تو بیش از یک سال و نیم است که در اعتراض به وضعیت غیر حقوقی و غیر قانونی‌اش به ویژه نگهداری در شرایط قرنطینه و انفرادی نوبه ای، روزه دار است آن هم در حالی که از بیماری‌هایی رنج می‌برد که این روزه داری می‌تواند تشدیدکننده آنها باشد! و لابد دانسته‌ای که مردانی سبزپوش که ادعای پاسداری از انقلاب و آرمان‌های آن را دارند، با پرونده‌سازی‌هایی وقیحانه، بی‌گمان به قصد قربتِ بیش‌تر به قدرت و زورمداری، قصه تازه‌ای برای زندگی ما ساز کرده‌اند و این در حالی است که هنوز نه رئیس قوه قضائیه و نه هیچ مقام قضائی و مسؤول دیگری به پرسش‌های سه گانه همسر عزیزتر از جان من و فرزند منزّه و پاک‌سیرت تو پاسخ نگفته است: «به چه جرمی بازداشت شده‌ام؟ چرا به شکایاتم از آقای جنتی و کودتاگران رسیدگی نمی‌شود و چرا از حقوق حداقلی زندانیان حتا غیر سیاسی محروم‌م؟» و نیز این سوال که اگر با من دشمنی دارید با همسر و فرزندانم چرا دشمنی می‌ورزید و فشار و تضییق را بر آنان که بی شک اگر در نظام طاغوت بودند، چون مادرانشان (همسران زندانیان سیاسی زمان شاه) مصونیت داشتند، افزون می‌کنید؟!!

سلام بر تو ای آزمایش شده بردبار!

تو خود شاهدی که فرزند پاک دل زاهد روزه‌دارت نیز تاکنون در همه آزمون‌های الهی سربلند و روسفید بوده است و بر اثر رهیدگی‌ها و وارستگی‌هایش از همه امور دنیایی، اینک الگویی برای فرزندان غیور و درداشنای ایران شده است و بی شک این منزلت جز به اراده خالق لایزال و دادار متعال نبوده است. پس ما نیز با تصدیق مقام شامخ تو، حقانیت راه او و هم‌فکرانش را که جمله از مجاهدان راه عدالت و راستی و صداقت‌اند تأیید می‌کنیم و خود را پشت گرم به ولایت تو و ولایت خاندان تو می‌دانیم.

سلام بر تو ای بانوی خطیب و سخنور رسواگر ستم!

می‌بینی حال این روزهای ما را در روزی که هودجی از نور سراسر عالم را به یمن میلاد تو منور کرده است؟ می‌بینی اجرای احکام ناعادلانه را برای پاک‌ترین فرزندان این دیار که ادعای حکومت عدلش گوش دنیا را کر کرده است و شهوت قدرتش، چشمان آنان را کور و شعله‌های ستمشان جسم و جان مردمانش را می‌سوزاند؟ می‌بینی بازگرداندن نرگس مادر را به زندان در تاریخی که در تقویم، روز وداع توست با جهان ملوث به ستم آدمیان و بازگشت مهسای همسر به زندان در آستانه ولادت و استمرار ستم به نسرین مادر و بهار همسر و دیگر زنان و مادران مظلوم دربند؟! می‌بینی حال مادران و پدران حیران از این همه نامهربانی با سرمایه‌های اجتماعی کشورمان و حال کودکان نالان از هجران مادر را زهرا جان؟ حالا ما بیت‌الاحزان تو را بهتر می‌شناسیم که در استمرار حرکت‌های آگاهی‌بخش خود آن را برگزیدی برای شکوه‌هایت با پروردگار عالمیان. حالا ایران بزرگ بیت‌الاحزان ما شده است تا در پس هر ستم تازه‌ای به آن پناه ببریم و از ادعای خدایی بندگان قدرت‌طلب و زیاده‌خواه خدا به خود او شکوه بریم.

سلام بر تو ای حبیبه محبوب خدا!

اینک به یمن روز میلادت که از بهترین روزهای عالم است، از پروردگارت که نزد او به غایت عزیزی بخواه که چتری از نور را بر فراز سر ما بگستراند و دریایی از ایمان و معرفت را به دل‌های ما جاری سازد و اندیشه‌های ما را از هرگونه کژی مبراً و زبانمان را از ادای هرگونه زشتی و جوارحمان را از انجام هرگونه پلشتی دور بدارد. به عظمتت ای آن که رضایتت رضای خدا و رسول اوست و آزرده‌گی‌ات آزرده‌گی آنهاست، از پروردگارت که نزد او به غایت مکرّمی بخواه که روزهای سختی را برای شیعیان به روزگار آسانی و راحت برساند و شوربختی‌های حاصل از کج‌اندیشی اسلام طالبانی را به شیرینی التزام به اسلام رحمانی مبدل سازد و با دست یدالهی‌اش گره از کار مسلمانان و همه بندگان خوبش در این



دیوار و در دیوار همسایگان و در همه جای گیتی بگشاید و دل‌های مومنین و همه انسان‌های آزاده را با هم مهربان سازد و عاقبت ما را که در تلاطم جنگ قدرت غداران به بلیاتی انسانی و زمینی گرفتار آمده ایم، ختم به خیر و نیکی نماید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته  
سلام ما و درود خداوند بر تو باد ای زهرای اطهر. نام زیبای تو بر زبان ما تا هنگام مرگ جاری خواهد بود اما نه به بهانه افتراق میان جمعیت مسلمانان بلکه برای برافراشتن بیرق وحدت و یگانگی مسلمین عالم.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1391/02/23/klm-100739/>



## «آیت‌الله خامنه‌ای، یک زندگی ممنوع»: گزارش انتشار کتاب «شرح اسم»؛ مصطفی خلجی، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱

اراده آیت‌الله خامنه‌ای به پنهان ماندن زندگی‌اش، ناشی از دو چیز است: حفظ جایگاه سیاسی و فراهم آمدن زمینه برای تقدیس مذهبی. رهبر کنونی جمهوری اسلامی، با کنترل انتشار سند درباره زندگی خصوصی و اجتماعی‌اش، میراث‌خوار سنت اسلافش در حوزه‌های علمیه، و همچنین وارث زمامداران خودکامه است.

رسانه‌های خبری در ایران در همان روز اول برگزاری نمایشگاه کتاب تهران خبر دادند که کتابی درباره زندگی آیت‌الله خامنه‌ای به «داغ‌ترین» و «خبرسازترین» کتاب نمایشگاه تبدیل و با استقبال «بسیار خوبی» مواجه شده است؛ انگار دولت با اِعمال محدودیت‌های بی‌سابقه، خواسته بود نمایشگاه امسال را قرق و آماده برای عرضه این کتاب کند.

این کتاب که «شرح اسم» نام داشت، به زندگی رهبر کنونی ایران از بدو تولد یعنی سال ۱۳۱۸، تا انقلاب سال ۱۳۵۷ می‌پرداخت و عکس بدون ریش و سیبلی که از آیت‌الله خامنه‌ای در خبرهای مربوط به معرفی این کتاب منتشر شده بود، معروف‌تر از خود کتاب شد. این عکس مربوط به زمانی بود که رهبر جمهوری اسلامی در زندان‌های نظام سیاسی گذشته به سر می‌برد و آن زمان «ریش روحانیون را در زندان می‌تراشیدند».

برای اولین بار بود که در داخل ایران چنین کتابی با چنین موضوعی منتشر می‌شد؛ تا کنون هیچ کتابی با این حجم (حدود ۷۵۰ صفحه)، سند، عکس (که به قول ناشر، تا کنون کم‌تر فرصت انتشار پیدا می‌کرد) و تبلیغات درباره رهبر زنده جمهوری اسلامی منتشر نشده بود.

مشخص است که نویسنده این دست‌کتاب‌ها «نویسندگان معمولی» نمی‌تواند باشند؛ هدایت‌الله بهبودی، نویسنده کتاب «شرح اسم»، یکی از مسؤولان دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری و کسی است که آیت‌الله خامنه‌ای سال ۱۳۸۴ درباره او و یکی دو همکار دیگرش که درباره تاریخ جمهوری اسلامی می‌نویسند، گفت: «اگر بنده شاعر بودم، یقیناً در مدح شماها، در مدح آقای سرهنگی، در مدح آقای مهدی، در مدح آقای قدمی، در مدح همین خاطره‌سازان و خاطره‌انگیزان قصیده می‌ساختم؛ حقیقتاً جا دارد، چون کار بسیار بزرگ و بااهمیتی است.» رهبر جمهوری اسلامی به بهانه‌های مختلف، از کتاب‌های این نویسنده، مثل کتابی که بهبودی درباره سفر به مکه نوشته، تشکر کرده است.

همچنین ناشر چنین کتاب‌هایی هم «ناشران معمولی» نیستند؛ در خبرها نوشته شد که ناشر «شرح اسم» مؤسسه‌ای با نام «مطالعات و پژوهش‌های سیاسی» است که به وزارت اطلاعات وابسته است. گرچه ناشرانی مثل انتشارات سوره مهر حوزه هنری، انتشارات سروش صدا و سیما، یا ناشران دیگری که با یک واسطه، زیر نظر شخص رهبر جمهوری اسلامی اداره می‌شوند بالقوه می‌توانستند ناشر این کتاب باشند، اما عبارت «وابسته به وزارت اطلاعات» که در پس‌عنوان ناشر آمده بود، این کتاب را نزد هواداران رهبر جمهوری اسلامی از هر گونه تردید و شبهه، مصون می‌کرد. اما جشن و پایکوبی برای عرضه این کتاب، یک روز هم به طول نکشید؛ بر اساس گزارش خبرگزاری مهر، در بعد از ظهر همان روز اول نمایشگاه، از عرضه «شرح اسم» جلوگیری شد، اما علت این امر اعلام نشد. فقط ناشر این کتاب بر سر دروغرفه‌اش برگه‌ای نصب کرد و «اتمام کتاب» را خبر داد.

ده روز بعد، علت واقعی جلوگیری از عرضه کتاب زندگی‌نامه رهبر جمهوری اسلامی، با اطلاعیه از سوی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای اعلام شد.

در این اطلاعیه، ضمن «قدردانی از نویسنده و ناشر کتاب»، آمده بود که کتاب «شرح اسم» دارای «اغلاط مختلف تاریخی و غیرتاریخی» است و از مؤسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی که وابسته به دفتر رهبر جمهوری اسلامی است مجوز نگرفته است.

این اطلاعیه بدون ذکر هیچ موردی، ناشر را «متعهد به رفع اشکالات» کرد و از «عموم نویسندگان و ناشران» خواست که اگر مایل به انتشار کتابی درباره آیت‌الله خامنه‌ای هستند «از طریق هماهنگی و ارتباط با این مؤسسه» آن را منتشر کنند.

شاید نویسنده و ناشر کتاب «شرح اسم» پیش‌بینی نمی‌کردند که دفتر آیت‌الله خامنه‌ای، این بار به جای تشکر، نسبت به انتشار آن اعتراض کند. ناشر این کتاب تا کنون در این باره واکنشی نشان نداده، اما وزیر اطلاعات، شخصی که حمایت ویژه آیت‌الله خامنه‌ای را در دولت احمدی‌نژاد به همراه دارد، به کلی مسؤولیت انتشار این کتاب را از عهده وزارتخانه متبوع خود برداشت و گفت: «وزارت اطلاعات ناشری ندارد.»

**مگر کتاب «شرح اسم» چه ویژگی‌ای داشت؟**



در خبرهایی که مربوط به انتشار این کتاب منتشر شد، قسمت‌هایی از مقدمه آن نیز آورده شده بود؛ بر این اساس، نویسنده سعی کرده بود در نوشتن زندگی‌نامه رهبر جمهوری اسلامی به «اخلاق حرفه‌ای» پایبند باشد و «موقعیت کنونی آیت‌الله خامنه‌ای بر این کار سایه نیفتد». با توجه به محدودیت‌های بسیاری که برای نوشتن چنین کتاب‌هایی در ایران وجود دارد، نویسنده اعلام کرده بود که «کمبود منابع»، «امساک برخی مراکز دست‌اندرکار» و «پیشانی و پراکندگی اسناد موجود» جزو دشواری‌های نوشتن کتابش بوده، زیرا او می‌خواست «تمامی زوایای پیدا و پنهان زندگی شخصی و مبارزاتی» آیت‌الله خامنه‌ای را روشن سازد.

طبیعی است که چنین تصمیم و تلاشی، حتا از سوی نویسنده‌ای قابل اعتماد و نزدیک به قدرت، محکوم به شکست است. آیت‌الله خامنه‌ای نه تنها بر کتاب‌هایی که درباره وی منتشر می‌شوند، حساسیت و نظارت دارد بلکه دفتر وی تمامی اخبار و نقل قول‌های رسمی و غیررسمی را که از رهبر جمهوری اسلامی در مطبوعات و رسانه‌ها منتشر می‌شود، کنترل و مدیریت می‌کند. به عنوان نمونه، صدا و سیما و هیچ خبرگزاری در ایران اجازه ندارد، پیش از انتشار متن سخنرانی‌های آیت‌الله خامنه‌ای در سایت خبری دفترش، حرف‌های وی را نقل کند، یا به بازنشر فیلم‌ها و اسناد مربوط به گذشته و یا نقل قول از دیگران درباره آیت‌الله خامنه‌ای بپردازد. سخت‌گیری درباره انتشار آثار و اخبار رهبر جمهوری اسلامی، در زمان رهبری آیت‌الله خمینی هم وجود داشت، اما با گسترش رسانه‌ها و سرعت انتقال اطلاعات، در دوران آیت‌الله خامنه‌ای روز به روز بیش‌تر می‌شود.

### این همه هراس و محدودیت برای چیست؟

نکته‌ای که به طور خاص در مورد آیت‌الله خامنه‌ای می‌توان گفت این است که وی از خدشه‌دار شدن تصویر سیاسی و مذهبی خود بیمناک است؛ به ویژه آنکه در هیچ برهه‌ای از تاریخ جمهوری اسلامی، مشروعیت سیاسی و مذهبی رهبر، این چنین زیر سؤال نبوده است. انتشار آزاد اطلاعات، اسناد و اظهار نظر درباره آیت‌الله خامنه‌ای، حتا از سوی نزدیک‌ترین یاران دوران انقلاب، نظیر اکبر هاشمی رفسنجانی و یا مسؤولان دوره‌های مختلف جمهوری اسلامی مثل مهدی کروبی، می‌تواند پایه‌های قدرت سیاسی وی را متزلزل و به راحتی موجی را علیه وی در درون حکومت به راه اندازد.

به عنوان نمونه، فیلم و اسنادی که از جلسه مجلس خبرگان رهبری بلافاصله پس از درگذشت آیت‌الله خمینی وجود دارد، به خوبی نقش هاشمی رفسنجانی را در تعیین جانشین بنیانگذار جمهوری اسلامی نشان می‌دهد؛ امری که اکنون گفتن و مرورش، زیاد به مذاق طرفداران آیت‌الله خامنه‌ای خوش نمی‌آید.

غیرممکن است، اما شاید اگر در قدرت دفتر آیت‌الله خامنه‌ای بود، تمامی مدارک موجود را در اختیار می‌گرفت و تاریخ را در زمان و به شیوه‌ای که خود صلاح می‌داند روایت می‌کرد.

ضمن آن که عدم انتشار اطلاعات درباره زندگی خصوصی، یکی از شگردهای چهره‌های مذهبی است که فقط منحصر به حوزه‌های شیعه نیست. این نوع پنهان‌کاری، در اذهان عوام، به مقدس‌نمایی و بری بودن از هر گونه آلودگی کمک می‌کند.

با این حال، همین مقدار محدودیت نیز باعث شده حتا سازمان‌ها، رسانه‌ها و نویسندگان مستقل و مخالف جمهوری اسلامی هم نتوانند تصویری کامل و همه‌جانبه از زندگی آیت‌الله خامنه‌ای ارائه دهند.

در این شرایط، هر گونه مستندی درباره رهبر جمهوری اسلامی، اعتبار کافی ندارد؛ آنهایی که وابسته‌اند جانبدارانه رفتار می‌کنند، و آنانی که مستقل و مخالفند، منابع لازم را در اختیار ندارند.

اما آنچه اغلب منتقدان بر آن اتفاق نظر دارند، این است که گذشته آیت‌الله خامنه‌ای که اکنون به مقام «رهبری» و «مرجعیت» رسیده، چندان ویژه و خاص این دو مقام نبوده است.

از نظر مبارزات سیاسی در دوران پهلوی، شخصیت‌های بارز دیگری بوده و هستند که سابقه و اهمیت بیش‌تری نسبت به آیت‌الله خامنه‌ای داشته‌اند، و از نظر تحصیلات حوزوی نیز پیشینه وی به قول آیت‌الله منتظری، «در حد مرجعیت نیست».

ضمن آن‌که برخی از گفته‌ها درباره زندگی آیت‌الله خامنه‌ای، او را بیش‌تر به داشتن «زندگی معمولی» نزدیک می‌کند؛ مثل استعمال دخانیات، علاقه به موسیقی یا حتا برخی از برنامه‌های روزانه‌اش.

به عنوان نمونه چند سال پیش، سرگروه سابق محافظان آیت‌الله خامنه‌ای در گفت‌وگویی، یک روز رهبر جمهوری اسلامی را روایت کرده بود که با انتقاد تند دفتر رهبری مواجه شد.



### در این شرایط چه کتاب‌هایی درباره آیت‌الله خامنه‌ای منتشر می‌شود؟

از نظر تعداد، کم نیستند کتاب‌هایی که درباره رهبر کنونی جمهوری اسلامی منتشر می‌شود، اما به لحاظ کیفی دارای چند ویژگی محدود هستند. علی‌رغم آن چیزی که هدایت‌الله بهبودی در مقدمه کتاب «شرح اسم» نوشته بود که سعی کرده «از محدوده اسناد و خاطرات فراتر» نرود و «کشف‌دار ذهنیت و خیال» نباشد، اغلب کتاب‌هایی که در ایران درباره آیت‌الله خامنه‌ای منتشر می‌شود، مبتنی بر قلم و خیال تسخیرشده از سوی قدرت است؛ به عبارت دیگر، یک نظام ایدئولوژیک و سیاسی، فرم و محتوای این کتاب‌ها را بسیار به هم شبیه کرده است، به گونه‌ای که می‌توان گفت در این زمینه «کتاب‌سازی» می‌شود.

همچنین انتشار این کتاب‌ها با سانسور موجود در زمینه نشر، نسبت معکوس دارد؛ یعنی هر چه سانسور بیش‌تر باشد، انتشار کتاب با موضوع آیت‌الله خامنه‌ای ساده‌تر و روان‌تر صورت می‌گیرد.

به عنوان نمونه، دو سال پیاپی است که در ایام نوروز، درست زمانی که تمامی اداره‌ها تعطیل است، از جمله اداره کتاب وزارت ارشاد که مسؤلیت بررسی کتاب‌ها را پیش از نشر دارد، فوراً کتابی با موضوع شعار سالانه آیت‌الله خامنه‌ای منتشر می‌شود. این امر، حتا انتقاد رسانه‌های نزدیک به حکومت را نیز در پی دارد که این نوع انتشار کتاب را «غیرقانونی» می‌دانند.

به علاوه، طی سال‌های اخیر، بخشی از نویسندگان نزدیک به حکومت به «کاتبان رهبری» تبدیل شده‌اند، نمونه آن کسانی مثل محسن مؤمنی، محمدرضا بایرامی، رضا امیرخانی و اکبر صحرائی هستند که با همراهی آیت‌الله خامنه‌ای در سفرهای استانی، کتاب‌هایی را در این باره نوشته‌اند؛ این کتاب‌ها به سبب اتفاقات تکراری که در تمامی سفرها افتاده، شبیه یکدیگر شده و سرشار از تمجید و ستایش از آیت‌الله خامنه‌ای است. با وجود این، همواره مسؤولان جمهوری اسلامی می‌گویند که درباره رهبر جمهوری اسلامی «حق مطلب» ادا نشده و به آیت‌الله خامنه‌ای در زمینه چاپ کتاب «ظلم» شده است.

\*\*\* منع \*\*\*

**«طرح‌واره‌ای برای گذار به دموکراسی»؛ نامه محمد ملکی به ایرانیان، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۱**

بسم الحق

به مناسبت پانزدهمین سالگرد واقعه دوم خرداد ۱۳۷۶

پیدایی و فرجام اصلاحات درون‌ساختاری؛ طرح‌واره‌ای برای گذار به دموکراسی

هم‌میهنان گرامی، ایرانیان آزاده!

این هموطن شما در مرز هشتاد سالگی و پیری و بیماری با شما سخنی دارد و از شما درخواستی. من که ده‌ها سال در دوران شاهی و حکومت شیخ‌ها در دفاع از آزادی و عدالت و برابری تلاش کرده‌ام، گفته‌ام و نوشته‌ام، حال احساس می‌کنم در این روزهای پایانی عمر که کشور عزیزمان در شرایط بسیار نگران‌کننده‌ای قرار گرفته و از هم‌پاشیدگی در تمام ارگان‌ها به وضوح دیده می‌شود و فقر و فساد و بی‌عدالتی بی‌داد می‌کند باید آنچه به نظرم می‌رسد و حدود ۱۵ سال است آن را فریاد می‌کنم یک بار دیگر بگویم و بنویسم، اگرچه می‌دانم داستان حاکمان این سرزمین داستان فرعون است و ادعای خدایی و سرکشی و رود و نابودی و ایستادگی تا آخرین لحظه، ولی می‌نویسم تا در تاریخ وطن بماند، شاید آیندگان عبرت گیرند. آیا حاکمیت ایران آن‌قدر عقل و شعور دارد یک بار هم که شده به عاقبت راهی که می‌رود بیانید؟

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال»

این نوشته را تقدیم به هموطنانی می‌کنم که در هر گوشه از ایران و جهان با تشکیل جلسات، کنفرانس‌ها و نوشته‌ها و بحث‌ها تلاش برای به وجود آوردن یک همبستگی بین ایرانیان معتقد به تغییرات زیربنایی از راه مسالمت‌جویانه دارند.

هم‌میهنان!

می‌خواهم پیش از شما با حاکمیت سخنی داشته باشم، و هشدار؛ اگرچه حکومتگران تا کنون همه راه‌های گفتگوی مسالمت‌آمیز را بسته و به‌جز رفتار خشونت‌آمیز با مردم روشی را به کار نگرفته‌اند، و همانند همه حکومت‌های استبدادی و تمامیت‌خواه، تنها منطق زور و اِرعاب و برخورد خشن را با مردم و خواست‌های به حق آنها در پیش گرفته‌اند.

مایلم پیش از اینکه فریاد دادخواهی مردم تا آنجا بلند شود که به گوش استبدادیان برسد و اعتراف کنند «صدای مردم را شنیده‌اند»، وقتی که بسیار دیر شده باشد، برای آخرین بار اعلام کنم که تحمل مردم به پایان رسیده و بیش از این حاضر نیستند شاهد نابودی سرزمین عزیزشان باشند. مردم ما نمی‌خواهند که ایران بیش از این تبدیل به سرزمینی سوخته شود. این آخرین هشدار به حاکمان کشور بلازده ایران است.

اما سخنم با مردم: بیان آنچه در مدت ۳۳ سال پس از تغییر نظام پیشین و برپایی حکومت دینی بر ملت ما گذشته است فرصتی درخور می‌طلبد، به هر حال باید از هر فرصت بهره گرفت و درباره اقدام‌های تمامیت‌خواهانه و عدالت‌ستیز حاکمیت گفت و نوشت، اما در این یادداشت می‌خواهم تنها به مروری بر حوادث پس از نمایش انتخاباتی سال ۸۸ داشته باشم و به همین شرح بسنده می‌کنم.

در خرداد آن سال (۱۳۸۸) بر خلاف نظر کسانی که استدلال می‌کردند انتخابات در شرایط حاکم بر ایران به جز نمایشی نامنصفانه، ناسالم و ناآزاد نیست، حاکمیت توانست بخش بزرگی از جوانان و دیگر اقشار جامعه را که می‌پنداشتند از طریق انتخابات می‌توان روش و منش حاکمیت را تغییر داد به پای صندوق‌های رأی بکشاند و با مهندسی دقیق فرد دلخواه خود را از صندوق‌ها بیرون بکشد. این اقدام آنچنان ناشیانه و نخ‌نما بود که اعتراضات همگان را به همراه داشت. پس از آن آقای خامنه‌ای وارد صحنه شد و انتخابات و شخص منتصب را تأیید کرد. این موضع‌گیری جمعی بزرگ از جوانان و دیگر افراد مردم را به صحنه اعتراضات کشاند که با سرکوبی تمام‌عیار مواجه گردید، تا آنجا که شعار «رأی من کجاست؟» به شعار «مرگ بر دیکتاتور» بدل شد. این اعتراضات که جنبش سبز نام گرفت توانست میلیون‌ها ایرانی را به خیابان‌ها بکشاند و نوعی همبستگی بین کسانی که با کل حاکمیت و قانون اساسی مخالفت می‌ورزیدند و معتقد به اصلاحات زیربنایی و ساختارشکن بودند و کسانی که شعار اصلاحات و «بازگشت به دوران طلایی امام» را سر می‌دادند به وجود آورد که نتیجه شکل گرفتن این همبستگی نیز وحشت و سراسیمگی حکومتیان بود تا



آنجا که با خشن‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین روش به جان مردم افتادند و ده‌ها کشته و مجروح و صدها زندانی تنها به جرم تظاهرات مسالمت‌آمیز در مخالفت با تقلب‌ها، دروغ‌ها و خشونت‌های حاکمیت، از آن حرکت بزرگ برجا ماند. متأسفانه سرکوب‌های خشن و خونین، حبس و حصرها و البته تضادهای آرمانی بعضی از افراد و گروه‌هایی که بلندگوهای جنبش را در دست گرفتند با شمار بزرگی از شرکت‌کنندگان در اعتراضات که خواهان تغییرات اساسی بودند، موجب به محاق رفتن جنبش و حاضر نشدن عموم مردم در صحنه و قلع و قمع برپا ایستادگان در برابر تمامیت‌خواهان شد.

هم‌میهنان!

آیا زمان آن فرا نرسیده است که پس از ۳۳ سال تجربه و تحمل شکست‌های پی در پی در جستجوی عامل یا عوامل این ناکامی‌ها باشیم؟ آیا تجربه‌های ما، به ویژه در دوسه سال اخیر راهنمای خوبی برای شناخت بیش‌تر و بهتر علل شکست هایمان نیست؟ آیا تا تکلیف خودمان را با حاکمیت و قانون اساسی موجود روشن نکنیم و تا هر گروه و حزب و سازمان به اندازه سهم خود در کشیدن بار تعیین سرنوشت کشور سهیم نشود، وضع به همین منوال نخواهد ماند و حتا بدتر نیز نخواهد شد، و شکست و ناکامی، باز هم، به شکل‌های مختلف تکرار خواهد شد؟ خوشبختانه، این روزها، پس از برگزاری انتخابات نمایشی مجلس، خط و خط‌کشی‌ها تا اندازه‌ای مشخص‌تر از پیش گردیده، و خط قرمزها روشن‌تر شده است. این دو خط همان دو خطی هستند که پیش از این به آنها اشاره کردم، اما اکنون شفاف‌تر از پیش نمایان شده‌اند. بدیهی است مردم هر کشور حق دارند، هرگاه که خود بخواهند به استمرار یا دگرگونی نظام و نهادهای حاکم بر کشور خویش رأی دهند. هیچ نظام حکومتی نباید و نمی‌تواند جز با رأی مردم کشورش برپا بماند و به موجودیت خود استمرار بخشد، و این نکته‌ای است که در سرآغاز نظام کنونی نیز سران آن، به مقتضای شرایط، بر آن تأکید ورزیدند.

ضمن احترام به عقاید همه شهروندان این سرزمین، پیشنهاد می‌کنم که همگان به گونه‌ای شفاف مسیرشان را مشخص کنند و کسانی که راه نجات ملت را در تغییر ساختاری حاکمیت می‌دانند و به درانداختن طرحی نو باورمندند، صرف نظر از آرمان‌های حزبی، گروهی و سازمانیشان و به عنوان شهروندان صاحب حقوق، فرصت بیابند تا همراه با دیگر هم‌میهنان، در حرکتی مسالمت‌آمیز خواهان فراهم کردن شرایط انتخاباتی آزاد (همه‌پرسی) شوند که در آن سرنوشت کشورشان، به گونه‌ای که اکثریت مردم بخواهند، تعیین شود. این کار را می‌توان با بهره‌گیری از همه شیوه‌های مبارزه صلح‌جویانه، از گفتن و نوشتن تا نافرمانی مدنی و دیگر شیوه‌های مبارزه مسالمت‌آمیز به انجام رساند. این همبستگی لازم است میان همه ایرانیان مقیم داخل و خارج از کشور پدید آید و همگان یک دل و یک زبان برای وادار کردن حاکمیت به پذیرش خواست اکثریت مردم ایران بکوشند. پیشنهاد این است که این حرکت اجتماعی در چند مرحله انجام گیرد: مرحله نخست: کوشش در راه ایجاد همبستگی میان همه تشکل‌های سیاسی، اجتماعی، قومی، عقیدتی و فرهنگی، برای رسیدن به خواست مشترک.

مرحله دوم: کوشش در راه وادار کردن حاکمیت به تن دادن به خواسته‌هایی که در پی آمده است که شرایطی است برای یک همه‌پرسی آزاد.

۱- آزادی اندیشه و بیان برای همگان، بر اساس منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر که ایران نیز آنها را امضاء کرده است و پیش از هر کار آزادی کلیه زندانیان سیاسی - عقیدتی بدون استثناء.

۲- آزادی همه احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی، صرف نظر از آرمان‌هایی که از آن پیروی می‌کنند.

۳- آزادی برپایی اجتماعات و راه پیمایی‌های مسالمت‌آمیز.

۴- آزادی تشکیل سندیکاها و تشکل‌های صنفی مستقل از دولت.

۵- آزادی تأسیس و استفاده از رسانه‌های عمومی، اعم از رادیو، تلویزیون، ماهواره، مطبوعات و... برای همگان بدون مداخله دولتی.

مرحله سوم: همه‌پرسی آزادانه برای استمرار یا دگرگونی نوع حکومت زیر نظر سازمان‌های مستقل ملی و بین‌المللی و حقوق بشری، و تشکل‌های سیاسی و صنفی داخلی.

مرحله چهارم: در صورتی که اکثریت مردم رأی به نظامی متفاوت با نظام فعلی دهند، انجام انتخابات برای تعیین نمایندگان ملت در مجلس مؤسسان که وظیفه تدوین قانون اساسی جدید را به عهده خواهد داشت.

پیروز باد همبستگی میان مردمی که دل به حال ایران می‌سوزانند.



\*\*\*منبع\*\*\*

وبسایت «دانشجویوز»

<http://daneshjoonews.com/node/7050>



## گفتار عبدالکریم موسوی اردبیلی در عذرخواهی از مردم، ۱۱ خرداد ۱۳۹۱

### اگر ما درست عمل کرده بودیم وضع این نبود!

### از همه عذر می‌خواهم، از همه حلالیت می‌طلبم!

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز آخرین جلسه بحث ما در این سال تحصیلی است و آقایان فرصتی در پیش دارند تا سال آینده که معلوم نیست مقدرات الهی چه باشد و آیا بتوانیم باز هم به درس و بحث مشغول شویم یا نه؟ بنده می‌خواستم در این جلسه نکاتی را خدمت آقایان عرض کنم. البته مدتی است این مسائل ذهن مرا مشغول کرده است و این فرصت را برای طرح آنها مناسب دیدم.

اولاً، می‌خواستم عرض کنم تعطیلی دروس حوزوی در گرمای تابستان به معنای تعطیل تحصیل و تحقیق نیست. به کار علمی نباید مثل کار اداری نگاه شود، باید مسائل علمی به دغدغه‌های ذهنی ما تبدیل شود تا بتوانیم آنها را به خوبی پیگیری کنیم و به جایی برسیم. شاید فرصت تعطیل دروس معمول، فرصت خوبی باشد برای مطالعه در زمینه‌هایی که فهم ما از اسلام به آنها نیاز دارد، ولی در ضمن دروس مرسوم کم‌تر مطرح می‌شود: از تاریخ و سیر و عقاید و تفسیر و اخلاق گرفته تا معلوماتی که شاید علوم اسلامی و حوزوی به شمار نیاید، ولی یک عالم اسلامی باید آنها را بداند؛ از مسائل روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد و امثال این‌ها، البته هر کس به فراخور زمینه‌ای که در آن کار می‌کند و علایقی که تعقیب می‌کند.

بالآخره روزگار عوض شده، مخاطبان، آقایان مردمی هستند که غالباً تحصیل کرده‌اند و شاید تحصیلات عالی دارند. نباید فکر کنند علمای دین از دنیا بی‌خبرند. مراد فقط اطلاع از مسائل جاری و سیاسی دنیا نیست، بلکه مسائل عمیق‌تر، مسائل فکری مردم که از قضا در زندگی آنها هم تأثیر دارد و در دیانت آنها تأثیرگذار است.

مسئله دیگر این که اگر روحانیت اعتباری دارد، مقبولیتی دارد، این اعتبار اصیل نیست، مال خود ماها نیست، این از جای دیگری است. این اعتبار مال دین است، مال پیامبر خدا(ص) و اهل بیت(ع) اوست. اگر مردم به روحانیت ارادت می‌ورزند، به واسطه این است که ماها را شاگرد مکتب امام صادق(ع) می‌دانند. ماها باید به لوازم این انتساب ملتزم باشیم. لازمه انتساب به اهل بیت عصمت و طهارت(ع) این است که خود را پاک گردانیم، خودخواهی و خودمحموری را کنار بگذاریم.

اگر رفتار خارج از ضوابط تقوا و اصول مورد رضایت محمد و آل محمد(ص) از ما سر بزنند، این می‌تواند در عقاید مردم، در اخلاق مردم اثر سوء بگذارد و مسؤولیت آن بسیار سنگین است. مردم توقع ندارند از من و شما رفتار خارج از حیطه تقوا و اخلاق اسلامی ببینند و حق هم دارند. توقع ندارند ببینند ما مبلغ خودمان هستیم، اسلام را وسیله کرده‌ایم تا امور خودمان را پی بگیریم. اهل بیت(ع) هم استیکال به دین را مذمت کرده‌اند؛ استیکال به دین یعنی انسان دین را و ارادت مردم به دین را و اعتقادات مردم را نردبان ترقی خودش بکند.

این وجوه شرعیه‌ای که مردم در اختیار ما قرار می‌دهند، ارث پدری ما نیست. این را می‌دهند که به اسلام خدمت کنیم. صاحب حقیقی این مال(عجل الله تعالی فرجه الشریف) وقتی که به اراده خداوند متعال تشریف بیاورند، این اموال را صرف تقویت اسلام می‌کنند، صرف اعتلای مسلمین می‌کنند. آقایان چنین تشخیص داده‌اند که اگر طلاب علوم دینی با این مال تقویت شوند که بتوانند وقت بیشتری را برای درس خواندن اختصاص دهند، به اسلام خدمت خواهند کرد.

البته وجوه شرعیه‌ای که به طلاب می‌رسد ناچیز است ولی همین هم به اعتبار خدمت به اسلام توزیع می‌شود. لذا آقایان محترم باید توجه داشته باشند ما در مقابل ولی الله اعظم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) مسؤول هستیم. اگر درس خواندن ما به درد تقویت اسلام نخورد، به درد دینداری مردم نخورد، معلوم نیست چه وجهی پیدا می‌کند. از این ناحیه واقعاً باید نگران بود. ما اگر در لباس روحانیت هم نبودیم در قبال دین خدا وظیفه داشتیم، در مقابل همین نعمت‌های الهی موظف و مسؤول بودیم، تا چه رسد به این که زندگی ما و اعتبار ما با خدمت به دین عجین شده است.

البته روزگار ما هم روزگار دیگری شده است. در دوره طاغوت مسؤولیت حوزه‌ها کم‌تر بود. امکانات در اختیار نبود. فشارها زیاد بود. زندگی طلاب در عسرت بود. صدای ما به مردم نمی‌رسید. در مقدرات زندگی مردم تأثیر چندانی نداشتیم. خون دل‌ها می‌خوردیم تا یک مجله راه بیفتد، تا



یک کلاس در یک مسجد دائر شود، تا چهار تا جوان را بتوانیم جمع کنیم. به برکت انقلاب اسلامی فضا عوض شد. مردم به علما اقبال کردند، به حوزه‌ها اقبال کردند. مردم از مرحوم امام (أعلی الله مقامه) صداقت دیدند، دیدند برای دین کار می‌کند، برای خدا کار می‌کند، لذا به او رو آوردند. جوان‌هایشان را به میدان فرستادند. همه برکات این انقلاب هم مال آن صداقت‌ها و آن فداکاری هاست. خدا را هم شاکریم که این نعمت را به ما ارزانی داشته است. البته نگران هم هستیم نکند با سوء عمل خودمان این فرصت طلایی را از دست بدهیم.

اگر این انقلاب ضایع شود، علاوه بر فرصت‌هایی که از یک ملت ضایع شده است، آبرو و اعتبار روحانیت شیعه هم مخدوش می‌شود. امروز ما از میراث آبرو و اعتباری بهره می‌بریم که طی قرن‌ها و با خون دل‌ها و مرارت‌ها فراهم آمده و خودخواهی ما یا کوتاهی ما یا بدون تأمل و تدبیر عمل کردن ما خسارت‌های سنگینی به بار می‌آورد. البته سنگ‌اندازی دشمنان و بدخواهان این انقلاب را هم نباید نادیده گرفت، ولی اگر خود ما درست عمل کنیم، هیچ عامل خارجی نمی‌تواند رابطه ما را با خدای تعالی و با مردم مسلمان خراب کند. آن چه نگران‌کننده است کارهایی است که عنایت حق تعالی را از ما بر می‌گرداند. خدای سبحان می‌فرماید: «ذلک بأن الله لم یک مغیراً نعمة أنعمها علی قوم حتا یغیروا ما بأنفسهم». اگر عنایت خدا از ما برگشت، مردم هم از ما می‌برند. نه این که شخص من و جنابعالی مطرح باشیم، ممکن است مردم با رفتار من و شما از دین روی گردان شوند.

البته حق این است که عمل ما و قصور و تقصیرهای ما ربطی به مکتب نورانی اسلام و تشیع ندارد، ولی مع‌الأسف مردم این طور قضاوت نمی‌کنند. اگر از ما بدی ببینند به پای دین می‌گذارند. واقع این است که با همه برکاتی که این انقلاب و نظام داشته و دارد و مرهون فداکاری‌ها و خون‌های پاک است، قصور و تقصیرها هم زیاد است. گاهی کارهایی می‌کنیم که موجب یأس و بدگمانی مردم شده است. امروز جوان‌های زیادی اعتماد و علاقه‌شان سست شده است. ایمان‌هایی در معرض خطر است. اینها تلفات سنگینی است که باید جدی گرفته شود. اگر رفتار من، گفتار من، اخلاق و منش من، کوتاهی من، تزلزلی در ایمان حتا یک نفر ایجاد کرده باشد، کافی است که خواب از چشمم ربوده شود.

بنده از اولی که با هزار سختی و مشقت، با هزار تهدید و فشار که در دوره رضاخان و پسرش وجود داشت، وارد عالم طلبگی شدم تا وقتی که فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی را شروع کردم، بعد هم که انقلاب پیش آمد و خواسته یا ناخواسته زیر بار مسئولیت رفتم، بعد هم که محض در بحوث علمی حوزه شدم، چه آن زمان که مدارس مفید را در تهران راه اندازی کردم، چه کانون توحید را، چه دانشگاه مفید را در قم و کارهای دیگری که انجام شده است، چشمم و امیدم به فضل و عنایت الهی بوده است. خواسته‌ام به اسلام خدمتی کرده باشم.

فعالیت‌های حوزوی به همین نیت بوده، کارهای اجتماعی و سیاسی به همین نیت بوده است، همراهی با مرحوم امام (قدس سره) و انقلاب به همین نیت بوده است. اما حالا بعضی کارها و نتایج را که می‌بینم، نگران می‌شوم که نکند ما در انجام وظایفمان قصور یا تقصیری داشته‌ایم. آن روز که دوستان ما مبارزه می‌کردند، آن روز که فداکاری می‌کردند، خیلی بهتر از این را توقع داشتند. نکند فردا در مقابل خدای تعالی، در مقابل صاحبان حق در این مسیر، در برابر این ملت، شرمنده باشیم. عمر دنیا زود می‌گذرد و من در سن و سال و وضع و حالی هستم که باید بیش از شما به فکر باشم.

می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و خطاب به ملت شریف ایران، به خانواده‌های شهدا، به جانبازان، به همه کسانی که زحمت کشیده‌اند، عرض کنم ما خیرخواهانه پا در این راه گذاشتیم، اما شاید کوتاهی کرده‌ایم، شاید غفلت کرده‌ایم. اگر مشکلات و نارسایی‌هایی که هست به من مستند است، از همه عذر می‌خواهم. ما دلمان می‌خواست و می‌خواهد که ملت ما سربلند باشند، اخلاق و ایمان در میان جامعه ما رونق داشته باشد، ملت ما خوب زندگی کنند. اگر بنده کاری کرده‌ام که نباید می‌کردم یا ترک فعلی کرده‌ام که باید انجام می‌دادم، از همه عذر می‌خواهم، از همه حلالیت می‌طلبم. من از طرف خودم حرف می‌زنم، به دیگران کاری ندارم. من از کارهای کرده و نکرده خودم نگرانم. اگر همه ما درست عمل کرده بودیم وضع این نبود. ولی گمان می‌کنم همه ما، همه مسئولین، از سابق تاکنون، باید از مردم عذرخواهی کنیم. ضرورت این کار البته برای مسئولینی که در لباس روحانیت‌اند بیش‌تر است.

عذرخواهی و حلالیت‌طلبی از ذوی‌الحقوق، سنت و سیره حسنه است. مردم ما می‌بینند ما خطاهای خودمان را، قصور و تقصیرهای سنگین خودمان را به روی خودمان نمی‌آوریم و حتا گاهی اوقات طلبکار هم می‌شویم! اما رئیس فلان کشور یا وزیر بهمان مملکت به خاطر یک اشکال که ممکن است به نظر ما مهم هم نباشد، عذرخواهی می‌کند. وقتی ما چنین عمل می‌کنیم، مردم از کجا بفهمند که این سنت حسنه، دستور اولیاء معصومین (ع) است. حضرت امیرالمؤمنین (ع) به حاکم منصوبش دستور می‌دهد که اگر مردم گمان خطا و اشتباه و ظلم بر تو داشتند به ایشان توضیح بده، عذر خود را برای آنان بیان کن. رسول خدا (ص) با آن عظمتش، بنا به نقل مشهور، از مردم حلالیت طلبید و در مقابل ادعای یک نفر



آدم عادی برای قصاص آماده شد. همه می‌دانیم که به نص قرآن کریم، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام معصومند و از آنها گناه یا خطایی سر نمی‌زند. این که آن حضرت چنین کاری کرده است، شاید می‌خواست به ما یاد بدهد که در برابر مردم چگونه عمل کنیم. بگذارید مردم اینها را از ما هم ببینند؛ در ما حس مسؤولیت ببینند. ببینند که ما خود را در برابر آنان مسؤول می‌دانیم، آنها را ولی نعمت خود می‌دانیم. مگر امام نمی‌فرمود این مردم ولی نعمت ما هستند. مگر ما از پیامبر خدا(ص) و ائمه(ع) بالاتریم؟ آنها پاک و معصوم بودند و ما خطاکار و گنه کاریم. این چیزهایی که در سیره پیامبر(ص) و ائمه(ع) آمده، برای این نیست که آنها را فقط در منابر یا سخنرانی‌ها برای مردم تعریف کنیم؛ بلکه باید پیش از همه خودمان به آنها عمل کنیم. پس صادقانه به اشکالات اقرار کنیم و از خطاها عذرخواهی کنیم، تا صداقت ما دل مردم را گرم کند.

از این نترسیم که ما را متهم به عوام‌فریبی کنند. مردم از کلام ما، لحن صداقت را می‌فهمند. اگر صادقانه عذرخواهی کنیم و درصدد تدارک مافات باشیم، مردم می‌فهمند، خدای تعالی هم یاری می‌کند. نکند خدای ناکرده از این همه تلاش و فداکاری نتیجه مطلوب نگیریم. نکند فردای قیامت پشیمانی و شرمندگی بر ما عارض شود. نکند آیندگان از ما به بدی یاد کنند. ذکر خیر بندگان اماره صلاح و سداد حکمرانان است.

نکته‌ای نیز باید در این جا عرض کنم و آن این که متأسفانه برخی از افراد، کورکورانه با تقلید از برخی اعمالی که در کشورهای غربی مد شده، برای این که خود را متمدن و پیشرو نشان دهند، مرتکب رفتارهایی می‌شوند که هیچ -گونه توجیه عقلی و منطقی ندارد. اگر کسی اعتقادات ما را قبول ندارد، خوب نداشته باشد، ولی این مجوز اهانت و هتک حرمت نیست. آزادی بیان در هیچ منطق و فرهنگی به معنای آزادی اهانت نیست. در کشورهایی هم که خود را داعیه‌دار آزادی می‌دانند، گاهی اوقات برای اهانت به افراد مجازات‌هایی را در نظر می‌گیرند که شاید اگر فرد اهانت‌کننده به جای اهانت صدمه‌ای جسمی و جانی وارد کرده بود به آن مقدار مجازات نمی‌شد. مگر می‌توان گفت که اهانت به یک انسان مجاز نیست ولی اهانت به اعتقادات میلیون‌ها انسان مجاز و بی‌اشکال است. کدام عقل و منطقی این را قبول می‌کند؟!

البته این به معنای مجاز نبودن نقد عقاید ما نیست. ما از این که کسی بیاید و با بیان منطقی بخواهد با ما در خصوص عقایدمان بحث و گفتگو نماید استقبال می‌کنیم و سیره ائمه اطهار(ع) و علمای امامیه همواره بر همین منوال بوده است، اما فاصله بین نقد علمی و اهانت زیاد است و مردم خود به راحتی می‌توانند فرق بین این دو را تشخیص دهند. به مردم عزیز هم عرض می‌کنم این اشکالات و نارسائی‌هایی که می‌بینند، اینها از ماست و مسؤولیت آن هم با ماست. اینها ربطی به خدا و اسلام و تشیع و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ندارد.

اگر مردم به خاطر این مشکلات به من و امثال من تندی کردند، جای گله ندارد، اما اگر خدای ناکرده به دین و پیامبر(ص) و ائمه(ع) جسارت شد، باید متوجه بود عذری در این مورد پذیرفته نیست و باید پاسخ گوی آن در پیشگاه خدا و رسولش باشند.

إن شاء الله که همه شما موفق باشید و اگر به فعالیت ترویجی و تبلیغی مشغول شدید، با کلامتان و به‌خصوص با عملتان این مردم شریف را به دین و ایمان نزدیک‌تر کنید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «سحام نیوز»



**نوشتار عبدالکریم سروش در مورد انتشار آهنگ «نقی» شاهین نجفی و واکنش‌ها نسبت به آن، ۱۶ خرداد ۱۳۹۱ (++)**

**عتاب و خطاب عبدالکریم سروش به فقیهان کافر خوار و کافران مسلمان خوار**

**از یک سو فقیهان رسمی جمهوری «کافر» پرور ایران در صدور حکم ارتداد با یکدیگر مسابقه گذاشته‌اند و از سوی دیگر، منکران در خوارداشت نام پاکان و پیامبران و ناسزا گفتن به آنان، گوی سبقت را از یکدیگر ربوده‌اند. صف‌آرایی حیرت‌انگیزی است**

**ناظران به درستی دریافته‌اند که آینده را نه به دست فقیهان کافر خوار می‌توانند بسپارند و نه به دست کافران مسلمان خوار که رویه‌های زشت یک سکه منحوس‌اند: اسلام‌کشی یا کفرکشی**

**گلزار دیانت را تهی از آفات و خرافات و گزندگان و درندگان می‌خواستیم و می‌خواهیم**

**اگر آفتی و مخافتی هست، سکوت شما فقیهان در ستم‌بازار جمهوری اسلامی ایران است که خبر قساوت‌های قصابانش به تواتر رسیده است و دل انسانیت و اسلامیت را به درد آورده است. سکوت شما اینک کم از شرکت در آن مفسده‌ها و مظلمه‌ها نیست**

به نام خدا

«که دل به دست کمان‌برویی است کافرکیش...»

از یک سو فقیهان رسمی جمهوری «کافر» پرور ایران در صدور حکم ارتداد با یکدیگر مسابقه گذاشته‌اند و از سوی دیگر، منکران در خوارداشت نام پاکان و پیامبران و ناسزا گفتن به آنان، گوی سبقت را از یکدیگر ربوده‌اند. صف‌آرایی حیرت‌انگیزی است.

فقیهان به عمد و اصرار می‌کوشند تا نشان دهند که اگر بیش از این قدرت یابند، سری را بر گردن مرتدی و جانی را در کالبد کافری به جا نخواهند نهاد. کافرکیشان نیز به صد زبان با هم‌میهنان خود می‌گویند که اگر از چنبر استبداد بجهند، بی‌تردید و بی‌دریغ، آزادی به دست آمده را صرف تمسخر و تخفیف آموزگاران دین و آموزه‌های آنان خواهند کرد و پیش از آن که به صنعت و اقتصاد و سیاست برسند، به حساب دین‌داران خواهند رسید و با آنان و عقایدشان تصفیه حساب خواهند کرد و ناظران به درستی دریافته‌اند که آینده را نه به دست فقیهان کافر خوار می‌توانند بسپارند و نه به دست کافران مسلمان خوار که رویه‌های زشت یک سکه منحوس‌اند: اسلام‌کشی یا کفرکشی.

تهمت تکفیر، پیشینه‌ای کهن دارد و دامان نامداران بسیاری را دریده است. نقد منکرانه دین نیز در دوران جدید، حدیث کهنه‌ای است و دست کم قدمت چند صد ساله دارد. پیش از آنکه مارکس نقد دین را در صدر همه نقدها قرار دهد، ولترها و دیدروها پیکر دین را به تیرهای طعن و طنز خسته بودند. با این همه دین جان‌سختی کرد و چراغ کلیساها روشن ماند و همین که پیکر نیم‌جان‌ش، بر خلاف انتظار سکولارها، در دوران پسامدرن جان دوباره گرفت و ابراز هویت نمود و خرق عادت‌ها کرد و انقلاب‌ها آفرید، خردورزانی چون هابرماس سکولار بر آن شدند تا از جامعه پساسکولار سخن بگویند و «دیالوگ» میان مؤمنان و مخالفان را پیشنهاد و توصیه کنند.

رفتار پاره‌ای از منکران غربت‌گزیده ایرانی، اما، نشان می‌دهد که نه تنها دماغ دیالوگ ندارند و شیوه نقد راستین را نیاموخته‌اند، بلکه در بی‌خبری و عقب‌ماندگی از قافله تاریخ و عقلانیت، فقط زبان طعن و تمسخرشان باز و دراز است و به جای آنکه از در دوستی و آشتی درآیند و دل اهل ایمان را به دست آورند و همدلانه، کجی‌های اندیشه آنان را به غربال نقد و منطق بپالایند و به دیالوگی متقارن، روی خوش نشان دهند و خود را آماده شنیدن نقد و نظر کنند، به شنعت زدن و خبث گفتن رو می‌آورند و از لذت موهوم آن بشاشت می‌اندوزند.

نقد علمی البته صورت و سیرت دیگر دارد. و کورچشمی بسیار می‌خواهد که آدمی تفاوت میان نقد موقر و طعن مودبی را درنیابد. صاحب این قلم خود به سبب نقد دین داغ تکفیر و زخم ارتداد بر چهره دارد و دیری است که صلیب مرگ خود را بر دوش می‌کشد. همین قلم بود که سال‌ها



پیش نوشت «امر دین، عظیم‌تر از آن است که فقط به عاشقان سپرده شود. کافران و منکران هم در این وادی حقی و حظی دارند». و باز صاحب همین قلم بود که برای اولین و آخرین بار در دانشکده الاهیات دانشگاه تهران آراء لودویگ فویرباخ و دیوید هیوم را در نقد دین تدریس کرد و به دانشجویان طریقه ساخت شکنی دین را آموخت. شریعتی هم چندان از نفاق دینی و تزویر روحانی سخن گفت که دین‌فروشان برآشوفتند و برای فروکوفتنش با شکنجه گران سلطنتی هم داستان شدند.

ما البته دین را نقد همدلانه می‌کردیم. و گلزار دیانت را تهی از آفات و خرافات و گزندگان و درندگان می‌خواستیم و می‌خواهیم. هیوم و کانت و هگل و مارکس و فویرباخ هم ناقدان محترم دین بودند و دینداران الی الابد وامدار موشکافی‌های اندیشه‌گرانه آنانند. هیوم و وقوع معجزات را نقد کرد، کانت دعا کردن را بی‌معنا می‌دانست، هگل خدایی تاریخی و حلولی را می‌پرستید، فویرباخ و مارکس هم دین را افیون روان یا افیون توده‌ها می‌دانستند. کسانی هم بودند و هستند که فراتر از مصلحان می‌روند و نه به اصلاح دین بل به امحاء آن می‌اندیشند و می‌کوشند. اینان هم مادام که به نقد عقلانی پایبند باشند سعیشان مشکور است و جهدشان مأجور.

روی سخن با کسانی است که جرعه صحبت را به حرمت نمی‌نوشند و شرط ادب را در محضر خرد نگه نمی‌دارند و دین‌ورزان را به تازیانه تحقیر می‌رانند و دامن بزرگان دین را به لکه اهانت می‌آلایند.

روی سخن با دین‌ستیزی است که به نام نقد، اهانت و نفرت می‌پراکنند و رقم مغلطه بر دفتر دانش می‌کشند و سر حق بر ورق شعبده ملحق می‌کنند و نفس کافری را عین روشنفکری و ترقی می‌انگارند و چهره‌ای کریه از آزادی می‌نگارند و پلیدی‌ها و زشتی‌ها را به بهانه حق و آزادی مجاز و مطاع می‌شمارند و «نه آن در سر دارند که سر به کسی فرود آرند.»

مغالطه مهلکی که ذهن و ضمیر این طاعنان را تسخیر کرده این است که هرچه «آزاد است رواست.» به قوت باید گفت که این سخن سخت نارواست.

آدمیان برای طمع ورزیدن و حسد ورزیدن، بخل ورزیدن، غیبت کردن، مسخره کردن، پرخوردن، پرگفتن، آدرس غلط به جویندگان دادن و هنگام بیماری نزد طبیب نرفتن و... آزاداند، یعنی هیچ قانونی آنان را منع و مجازات نمی‌کند. اما در عین آزاد بودن، پاره‌ای از آن خصال و افعال از اقیح قبائح‌اند و به هیچ حيله و بهانه‌ای پلیدی‌شان پاک و پیراسته نمی‌شود.

آزادی، جراحی پلاستیک نیست که زشتی‌ها را زیبا کند. آزادی چون نور است که زشتی‌ها و زیبایی‌ها را آنچنان که هستند می‌نمایاند. تمسخر کردن و نام بزرگان را به زشتی بردن، ردیلت است ولو آزادانه انجام شود. اهانت ناروا است ولو نام نیکوی نقد بر آن نهاده شود. خود را فریب ندهیم. چه کسی می‌تواند بپذیرد پیامبر اسلام را به صورت خوک نشان دادن یا امامان شیعه را سید گدا خواندن (در رسانه‌های لوس آنجلسی)، نقد علمی یا تحلیل تاریخی یا مبارزه سیاسی است؟ در سراسر دوران روشنگری که نقد دین در صدر کارنامه منکران قرار داشت، هیچ کس عیسی مسیح را به صورت خوک نکشید و هیچ کس حواریون عیسی را بی سر و پا نخواند. «یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم» دین‌گریزان غربت‌گزیده ایرانی گشاده‌دستانه شیپور آزادی را از دهانه گشادش می‌نوازند و تمرین آزادی را از آزادی پلشتی‌ها و قرآن‌سوزی‌ها آغاز کرده‌اند و نعمت زیستن در اقالیم آزاد را چنین کفران می‌کنند؟

صاحب این قلم و همراهانش سال‌هاست بر شیعیان بانگ می‌زنند که خلفای پیامبر را سب و لعن نکنید و دشنام و ناسزا نگویند و تخم نفرت و کینه مپراکنید و آتش دشمنی برنیروزید، حالا بیابند و از این آزادی‌پروران! بشنوند که اهانت به مقدسات دیگران و دامان فضیلتشان را به ردیلت آلودن شرط و لازمه آزادی است و کسی را به خاطر آن نباید نکوهش کرد!

«حیرت اندر حیرت آمد زین قصص!»

من نمی‌دانم اگر فردا و پس فردا رعدی بخروشد و برقی بدرخشد و راه بازگشت آوارگان به وطن هموار شود، این ناسزاگویان چگونه می‌توانند بی خفت و بی خجلت، چشم در چشم مردان و زنان و دختران و پسران بی‌شماری بدوزند که عقدشان را در محضر قرآن بسته‌اند و به آیین محمدی بر یکدیگر حلال شده‌اند و به اذن خدا از یکدیگر کام گرفته‌اند، فرزندان‌شان را محمد و فاطمه نام نهاده‌اند و الگوی مروت و شجاعت را در علی دیده‌اند؟ نام محمد را بی صلوات بر زبان نمی‌آورند و قرآن را بی بوسیدن به دست نمی‌گیرند و آب خنک را بی یاد تشنگی حسین نمی‌نوشند و غبار تربتش را بر دیدگان می‌سایند!

چگونه می‌توان در خرمن ایمان و آرامش قومی آتش عداوت زد و در میان‌شان به آرامی زیست؟

«پدر کشتی و تخم کین کاشتی»



پدر کشته را کی بود آشتی»

با طاعنان دین‌گریز می‌گویم: اگر در پی برکندن بیخ اسلامید، آب در هاون می‌کوبید و جهد بی توفیق می‌کنید. هم خدای مسلمانان (به شهادت قرآن) وعده تثبیت این دین را در زمین داده است، «لیظهره علی الدین کله»، و هم (به شهادت تاریخ) این شجره طیبه محمدی در فزونی و تناوری بوده است و از آمد و رفت کلاغان، شاخ و برگش نفرسوده است. به قول جلال الدین بلخی:

«مصطفی را وعده کرد الطاف حق  
او بخفت و بخت و اقبالش نخفت».

در افتادن با تمدنی چنین ستبر و سترگ، نه کاری است خرد:

«بل از حریصی عاقبت نادیدن است  
بر خود و بر عقل خود خندیدن است!»

و به قول خواجه شیراز:

«صد باد صبا این جا با سلسله می‌رقصند  
این است حریف ای دل! تا باد نیمایی!»

و اگر برای تشفی خاطر چنین می‌کنید، وجدان شرمگین اخلاق نمی‌پسندد که دل دیگران را خون کنید تا دل خودتان خوش شود. اگر استبداد دینی ایران را نشانه رفته‌اید، نشانه‌گیری‌تان خطاست. دل مردم را به دست آورید تا در مبارزه با استبداد همدست شما شوند. زخم زبان زدن و دل مؤمنان را آزرده از خرد سیاسی به دور است و راهی به دهی نمی‌برد. اگر قصد روشنگری و خرافه‌زدایی و دین‌پیرایی دارید، بسم الله. راهش نقد علمی و تحلیل محققانه و همدلانه است و فتح باب دیالوگ و قبول شرافتمندانه رقیب، نه طعن و تخفیف و تمسخر.

من در عجبم که چرا از اردوگاه «سکولار» ندایی و صدایی بر نمی‌خیزد و چرا از تاریخ مغرب‌زمین درس نمی‌گیرند و همزبان با مؤمنان، بر قبیله طاعنان نمی‌شورند و به نصیح ناقدانه ایشان دهان نمی‌گشایند؟ مگر نهی آنان فقط بر عهده دینداران است؟ این همه تلویزیون و این همه سایت اینترنتی، روزان و شبان در کار تولید نفرت و فضیحت‌اند و جدال کفر و دین را دامن می‌زنند و عقلای قوم نشسته‌اند و تماشا می‌کنند و زبان از هدایت بسته‌اند. سکولارها به داد سکولاریزم برسید! این نفرت‌فروشی‌های تندروانه، چهره دین‌ستیزانه به سکولاریزم خواهد بخشید و در فردای موعود کار به دست همه خواهد داد.

آنچه را آوردم، هم از سر غیرت مسلمانی بود، هم مصلحت سیاسی و هم دغدغه فرهنگی. آیا کمال بی‌فرهنگی و بی‌تدبیری نیست محبوب مسلمانان را آزرده و در میدان مبارزه با استبداد، آتش اختلاف عقیدتی افروختن؟

باری اگر، ایرانیان همه یهودی یا مسیحی یا... هم بودند، بی‌کم و بیش با طاعنان در یهودیت و مسیحیت و... همین‌گونه خطاب می‌کردم و آنان را به نقد مشفقانه و ترک طعن دشمنانه فرا می‌خواندم و مروت و مدارا و ادب و حرمت نگه داشتن را که ارزش‌های فرادینی‌اند، در گوششان فرو می‌خواندم که:

«بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد  
بلکه آتش در همه آفاق زد»

\*\*\*

این وجیزه ناقدانه و ناصحانه بی تکمله‌ای تمام نیست. خطابی هم با قبیله فقیهان دارم:



روشنفکران دینی بی نفاق و بی تزویر دغدغه دیانت دارند، به پیامبر مکرم اسلام ایمان و ارادت می‌ورزند و بر خوان آن خوان سالار معنویت نشستند و از دست او جرعه معرفت می‌نوشند، اما سه چیز آنان را از شما جدا می‌سازد.

الف) اخلاق و تجربه متعالی عرفانی را از فقه برتر می‌نشانند.

ب) بر کثرت اندیشه‌ها و ادیان مهر قبول می‌نهند و در آرزوی محال مسلمان کردن و مسلمان شدن همه مردم نشستند و همه کافران را لزوماً گمراه و دشمن حقیقت نمی‌شمارند.

ج) برون رفتن از دین را همچون درآمدن در دین، از حقوق آدمیان می‌شناسند و جان را برتر از عقیده می‌نشانند و عقل را همه جا محترم می‌دارند چه وقتی که فتوا به ایمان دهد و چه وقتی که فتوا به کفر دهد.

بر این قرار، بالاجماع مباح کردن خون و آبروی کسی را به سبب خروج از دین، مباح نمی‌شمارند.

سفارش من به شما این است که عالم با عمل باشید و در درجه نخست به مقلدان خود بگویید تا در مقدسات دیگران طعن نزنند و خلفای ثلاث را لعن نکنند و آنگاه اگر غم اسلام می‌خورید و آن را توانا و آبرومند می‌خواهید با طاعنان و کافران از در محبت درآیید و به نصیحت مشفقانه بپردازید و برای هدایت‌شان دعای مخلصانه کنید. به کرشمه‌ای بازار ساحری و ناموس سامری را بشکنید. بگذارید از قم بانگ ارشاد و شفقت برخیزد نه نعره قتل و خشونت از مولانا، چهره متبسم اسلام، بیاموزید:

«می‌شنیدم فحش و خر می‌راندم

رب یسر زیر لب می‌خواندم

هر زمان می‌گفتم از سوز درون

إهد قومی انهم لا یعلمون»

امروز در جهان، ایران تنها کشوری (و قم تنها شهری) است که در آن حکم رسمی قتل مرتدان صادر می‌شود و چنین نشانی بر پیشانی اسلام و ایران، موجب فخر و ابتهاج نیست. بر این کارنامه بی افتخار مهر خاتمت نهید.

اگر می‌ترسید طعن طاعنان و کفر کافران در استواری درخت پرصلابت اسلام رخنه افکند، دل دلیر دارید که آن آفت، موجب چندین مخافت نیست.

«به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند

چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی!»

اگر آفتی و مخافتی هست، سکوت شما فقیهان در ستم‌بازار جمهوری اسلامی ایران است که خیر قساوت‌های قصابان به تواتر رسیده است و دل انسانیت و اسلامیت را به درد آورده است. سکوت شما اینک کم از شرکت در آن مفسده‌ها و مظلمه‌ها نیست.

و اگر اهانت به رسول مکرم و آل او شما را خشمگین می‌کند، خشم خود را برای خدا فرو خورید و ادب از بی ادبان بیاموزید و به هوش باشید که:

«صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید

خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند»

و چنان‌که قرآن فرمود: «إدفع بالتي احسن. و جادلهم بالتي هي أحسن»

\*\*\*

«شنیدم که مردان راه خدا

دل دشمنان را نکردند تنگ



تو را کی میسر شود این مقام  
که با دوستانت خلاف است و جنگ»

عبدالکریم سروش  
خرداد ۱۳۹۱

\*\*\* پی نوشت \*\*\*

«کافر» به معنای نامسلمان است و هیچ بار ارزشی ندارد. این واژه را از آن روی به کار گرفته‌ام که پاره‌ای از غربت‌گزیدگان خود را کافر می‌شمارند و حتا به آن افتخار می‌کنند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/06/soroush.html>



## نوشتار مهدی خلجی در پاسخ به عبدالکریم سروش، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱ (++)

### اندر دفاع از کافران؛ پاسخ مهدی خلجی به عبدالکریم سروش

#### آزادی بیان، تنها آزادی نقد علمی نیست، آزادی تمسخر، کم‌دی، کاریکاتور، طنز و ترانه‌های اعتراضی نیز هست

**مسأله، دین نیست؛ قدرت است...؛ جوانان بسیاری در ایران امروز، دین را به سخره می‌گیرند، درست به دلیل آن که دین، قدرت دارد**

#### در جهان اسلام، الحاد رو به رشد است؛ الحاد به معناها و شیوه‌های گوناگون

بیانیه عبدالکریم سروش، روشنفکر نام‌دار دینی، درباره ترانه اخیر شاهین نجفی و فتوای ارتداد و تکفیر و قتل، از نگرانی عمیقی پرده برمی‌دارد. جامعه ایران از تفر متراکم شده است؛ به سبب خشونت‌های چندلایه و پیدا و پنهانی که حکومت علیه مردم و گروه‌هایی از مردم علیه گروه‌هایی دیگر می‌ورزند.

ستمی که بر زنان، جوانان، نویسندگان، اقلیت‌های قومی، اقلیت‌های مذهبی، روزنامه‌نگاران، هم‌جنس‌گرایان، مهاجران و دیگر گروه‌های سرکوب‌شده جامعه می‌رود، بذر کینه را در دل‌ها می‌پرورد.

در سی سال اخیر، مردم ایران قربانیان بسیاری داده‌اند. نوع برخی قربانی‌شدن‌ها دیدنی و بازشناختنی است: آنها که اعدام شدند، به زندان رفتند، در جبهه شهید شدند، بدنشان آسیب دید، کسانی که اموالشان مصادره شد، شغل خود را از دست دادند یا در جنگ بی‌خانمان شدند. بسیاری از قربانی‌شدن‌ها هم چندان دیدنی و حس‌کردنی نیست. قربانیانی هستند که آنچه از دست داده‌اند نمی‌تواند به آسانی اندازه گرفته شود. صدها هزار نفری که طی سه دهه گذشته ایران را ترک گفتند و از وطن خود محروم شدند، قربانیان خاموش جمهوری اسلامی‌اند. پدران و مادرانی که از دوری فرزندان‌شان دق کردند، خانواده‌هایی که از هم پاشید، آوارگانی که جان از جمهوری اسلامی به در بردند اما از تلخی بی‌خانمانی و بی‌سرزمینی جان سپردند. همه قربانی‌دادن‌ها ریشه‌هایی از تفر را در دل شهروندان ایرانی تنیده و تنومند کرده است.

#### ضرورت نفرت‌زدایی

نگرانی دکتر سروش درباره گسترش این نفرت در جامعه یک‌سره مشروع است. حق با اوست که روشن‌فکران، چه دینی چه عرفی، باید راه‌هایی برای بند کردن این سیلاب نفرت بیندیشند. تراکم تفر ممکن است در وضعیت بحرانی به شکل خطرناک‌تری خود را بنمایاند و به تنش‌ها و خشونت‌های غیرقابل تحملی دامن بزند.

در دو دهه گذشته، دکتر سروش خود یکی از منادیان تأثیرگذار مدارا در ایران بوده و مداراگری را در مقام فضیلتی اخلاقی ترویج کرده است. طبیعی است که مدارا از سوی صاحبان قدرت به بی‌قدرت‌ها معنا دارد نه به عکس. بنا بر این، اکثریت اگر فارس‌زبان هستند باید نسبت به آذری‌زبانان و بلوچ‌زبانان و کردزبانان و عرب‌زبانان تسامح بورزند. اگر اکثریت شیعه‌اند باید نسبت به سنی‌مذهبان، پیروان آیین‌های دیگر مانند زرتشتی، یهودی، مسیحی و بهائی مدارا کنند و اگر اکثریت دگرجنس‌گرایند باید هم‌جنس‌گرایان را نیز صاحب حقوق انسانی برابر بشناسند. شاید بتوان بخشی از بیانیه دکتر سروش را بدین شکل تعبیر کرد: ایمان دینی سرمایه اجتماعی مهمی در جامعه ایران است. اگر کسانی قصد مبارزه با استبداد دارند، بهتر است از این سرمایه اجتماعی به سود مبارزات دموکراتیک بهره بگیرند به جای آن‌که دین را قربانی نبرد خود علیه استبداد کنند. نباید «در خرمن ایمان و آرامش قومی آتش عداوت زد»، چون فردای روز آزادی مشکل بتوان به ایران رفت و در میان همان قوم زیست.

او سرگذشت تاریخ و نیز وعده‌های دینی را دلیلی بر جاودانگی دین می‌گیرد و توصیه می‌کند حال که دین از میان رفتنی نیست و سرمایه اجتماعی کلانی نیز هست، پس «منکران» بهتر است با آن نستیزند. البته او مخالف «نقد علمی» دین نیست. خود او نیز سال‌ها در ایران نقد فیلسوفان غربی بر



دین را تدریس و تعلیم کرده بود. او ظاهراً مخالف پرخاش‌گری علیه دین در فضای عمومی به نام آزادی است. هر سخن علیه دین مادام که نقدی علمی باشد، از دیدگاه او، به سود دین نیز می‌تواند تمام شود و به غنای آن بینجامد. درباره این بیانیه ملاحظات چندی می‌توان داشت:

### دین، تظاهر به دین، اجبار به تظاهر به دین

عبدالکریم سروش نقد دین را تنها اگر به شیوه دانشگاهی و علمی باشد، روا می‌داند. نقد عمومی، طنزپردازی درباره آموزه‌ها، مناسک و نمادهای دینی را - از نظر اخلاقی - می‌نکوهد. می‌پرسیم چرا همه حتی مردم عادی که آموزش دانشگاهی ندارند نباید بتوانند آزادانه دین را به نقد بکشند؟ به نظر می‌رسد یکی از دلایل مهم آن، گرایش تمامیت‌خواه ادیانی مانند اسلام است. فضای عمومی باید در انحصار مسلمانان باشد. مسلمانان در فضای عمومی آزادی مطلق دارند، اما حد آزادی بی‌دینان یا غیرمسلمانان را باید شریعت تعیین کند.

در اسلام نه تنها مؤمنان وظیفه دارند آیین‌ها، شعائر و شریعت را اجرا کنند که غیرمؤمنان نیز وظیفه دارند اگر آن آیین‌ها و قوانین مذهبی را به عمل در نمی‌آورند دست‌کم بدان تظاهر کنند (گفتن ندارد که مراد از اسلام مکاتب فقهی است نه جریان‌های عرفانی یا مذاهبی که در اقلیت هستند). دین‌هایی مانند اسلام، سخت به تظاهر اهمیت می‌دهند. نمایش بیرونی عبادت بسیار مهم است. اگر کسی هم میل به تظاهر کردن نداشت باید او را به زور به تظاهر واداشت.

برای نمونه، مسلمانان نباید شراب بنوشند. اما بی‌دینان و غیرمسلمانان نیز نمی‌توانند به بهانه بی‌اعتقادی به حرمت شراب، آزادانه و علنی شراب بنوشند. یهودیان و مسیحیان (بی‌دینان مستثنا هستند چون در سنت فقهی آنها به حکومت اسلامی جزیه نمی‌پرداختند و مرتد و شایسته قتل شمرده می‌شدند) می‌توانند در خانه خود شراب بنوشند نه در خیابان. از امام اول شیعیان نقل شده که او آزاد و بنده، یهودی و مسیحی را به دلیل نوشیدن شراب یا آب‌جو هشتاد ضربه تازیانه می‌زد. از او پرسیدند چرا یهودی یا مسیحی را تازیانه می‌زنید؟ گفت «وقتی آنها در شهر تظاهر به شراب‌نوشی کنند [باید تازیانه بخورند]؛ زیرا آنها نباید آشکارا شراب بنوشند».

مؤمنان باید روزه بگیرند. روزه خوردن حرام است. اما اگر کسی به شریعت پایبندی یا باور نداشت نمی‌تواند در ملاً عام روزه بخورد. روزه‌خواری نه تنها در شریعت که در قانون مجازات اسلامی جمهوری اسلامی ایران نیز جرم قلمداد می‌شود. طبق ماده ۶۳۸ این قانون، «هرکس علناً در انتظار عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید علاوه بر کیفر عمل به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌گردد». احساسات و عواطف مؤمنان از این‌که بی‌باوران و نامسلمانان به شریعت آنها عمل نمی‌کنند جریحه‌دار می‌شود.

از همه مهم‌تر نمونه حجاب است. زنان زرتشتی، یهودی، مسیحی، بهائی و مسلمانان آسان‌گیر همه باید حجاب را رعایت کنند. نباید سطوت و هیبت اجتماعی دین نادیده گرفته شود. مؤمنان باید قلمرو عمومی را از آن خود احساس کنند و ناباوران و نامسلمانان باید از نادیده گرفتن علنی شریعت سخت در ترس و دلهره باشند.

قانون قلمرو عمومی قانون شرع است. شریعت یا باید با نیت قربت به خدا اجرا شود یا باید از ترس مجازات‌های اسلامی بدان تظاهر شود. شریعت‌مداران جهان را زیر چتر شریعت می‌خواهند و گرنه به خشم می‌آیند و خشونت می‌ورزند. فضای عمومی باید سراسر زیر مهار آنان باشد. اگر کفری یا فسقی هست باید پنهان باشد و در پستو بماند. این گرایشی تمامیت‌خواه و استبدادی است. بدان معناست که در شریعت، آزادی فرد به هیچ روی به رسمیت شناخته نمی‌شود. در جهان جدید، فضای عمومی نمی‌تواند در انحصار مسلمانان باشد. به ویژه در دوران جهان‌روایی چگونه می‌توان میل به انحصارگرایی را بدون دست زدن به خشونت بسیار حفظ کرد؟

اما اصل مدارا اقتضا می‌کند قلمرو عمومی از آن همگان باشد. کسی آزادانه دین بورزد و دیگری هم آزادانه به دین طعنه بزند، از هر پایه اجتماعی و با هر مایه علمی و بدون هراس از خشونت یکدیگر.

### انتقاد دینداران از تمسخر دین

حساسیت فوق‌العاده مسلمانان به تمسخرها بازتابی از میل نوستالژیک آنان به بازگرداندن قدرت از دست رفته برای مهار مطلق حیات و ممانت انسان‌هاست. مادامی که این حساسیت وجود دارد، تمسخرها بیش‌تر می‌گزند و احتمال افزایش خشونت، بیش‌تر خواهد بود. جهان امروز، فراختای آزادی‌ها و انتخاب‌هاست. چگونه می‌توان گرایشی مانند دین‌ستیزی را مقید به «نقد علمی» کرد؟ روحانیان مخالف دکتر سروش همواره از او گله داشتند که چرا او این مباحث را در فضای عمومی طرح می‌کند. او می‌بایست این مسائل را در حلقه‌های حوزوی بگوید تا پاسخ شایسته از ارباب



دین بگیرد. واقعیت این است که آنها نه علاقه‌ای به بحث علمی داشتند نه پاسخی برای نظریه‌های دکتر سروش. آنها تنها می‌خواستند شک‌ها و شبهه‌ها را در قفس حلقه‌های حوزوی زندانی کنند تا مبدا دامان قلمرو عمومی به این تردیدها آلوده شود؛ مبدا سلطه روحانیان بر مغز و قلب عموم مردم سست گردد، مبدا انحصار فضای عمومی از دست آنها برود.

از سوی دیگر، روحانیان آقای سروش را به شعبده‌بازی زبانی متهم می‌کردند و نقد او بر دین را «حدیث کهنه‌ای» می‌دانستند که «دست‌کم قدمت چند صد ساله دارد». بسیاری سخنان او را اساساً «نقد علمی» نمی‌دانستند و خطابه و شعر توصیف می‌کردند. کی دین‌داران اعتراف می‌کنند که منتقدان‌شان نقد علمی می‌کنند؟ مگر آن‌که منتقد، مرده باشد و نقدش خطری نداشته باشد. دکتر سروش همچنین از «منکران غربت‌زده ایرانی» گله می‌کند که دماغ دیالوگ ندارند. همین اتهام را فقیهان و روحانیان به خود او می‌زدند و می‌زنند. بارها رسانه‌های جمهوری اسلامی به ناراستی گفته‌اند دکتر سروش با مخالفان مسلمان خود مناظره نمی‌کند. اما مگر دکتر سروش با مخالفان سکولار خود تا کنون دیالوگی کرده است؟ او در نوشته‌هایش بیش‌تر به منتقدان سنتی و فقیه پاسخ می‌دهد تا به فیلسوفان. هرگاه پای گفت‌وگو با منتقدان سکولار به میان آمده، کار به تخفیف و تحقیر کشیده است. حاجت نیست به تکرار القابی که او به منتقدان غیرمذهبی خود می‌دهد.

از آن گذشته، چه کسی گفته برای بی‌دین بودن باید سخت مطالعه کرد و به نقد علمی دین همت گماشت، اما برای دین‌داری ارث پدری بسنده است؟ چرا روشن‌فکری دینی، دین‌داری عوامانه را چونان واقعیتی می‌پذیرد اما بی‌دینی عوامانه را نمی‌پذیرد؟ مگر روشن‌فکری دینی خود را در برابر یک یک باورهای دین‌داران عامی مسؤول می‌داند که سکولارها را در برابر توهین‌هایی که جوانان به دین می‌کنند مسؤول می‌خواهد؟ این ناسازهای ناگوار در روشن‌فکری دینی است که دین‌داری همگانی و توده‌ای را ارج می‌نهد اما بی‌دینی را تنها اگر نخبه‌گرایانه باشد تحمل می‌کند. دین‌داران پر از آیین و شعائر و مناسک‌اند که برای آن دعوی تقدس دارند. آدم‌های غیرمذهبی اگر آیین‌هایی هم داشته باشند - دست‌کم در کشورهای دموکراتیک - تقدسی برای آنها قائل نیستند. به عبارت دیگر، اگر سبک زندگی یک غیرمذهبی، عقلانی نباشد، او آن را مقدس نمی‌شمارد؛ در عوض، مؤمنان به ندرت پروای توجیه عقلانی سبک زندگی خود را دارند اما اغلب آن را مقدس می‌انگارند. جدال، نابرابر است؛ میان رویکرد مقدس و رویکرد نامقدس. اگر نامؤمنان، باورهای ایمانی را به سخره می‌گیرند، تمسخر را تقدیس نمی‌کنند. اما در قرآن، خداوند خود، کافران را استهزا می‌کند. آزادی بیان، تنها آزادی نقد علمی نیست، آزادی تمسخر، کمدی، کاریکاتور، طنز و ترانه‌های اعتراضی نیز هست. تا زمانی که تمسخر دین، واکنش تند روشن‌فکران دینی و فقیهان را به دو شیوه متفاوت برمی‌انگیزد، بدان معناست که دایره بزرگی از قدرت سیاسی و اجتماعی را هدف گرفته است. وقتی تمسخر، جذابیت یا گزندگی خود را از دست خواهد داد که دین این اندازه قدرت و نفوذ اجتماعی و سیاسی نداشته باشد. اگر روزی ایدئولوژی‌ای کاملاً غیردینی همین اندازه سلطه و تحمیل‌گری داشته باشد، به همین اندازه رغبت مردم را برای استهزا برخواهد انگیزد. مسأله، دین نیست؛ قدرت است.

برای دکتر سروش اگر کفر عالمانه ناخوشایند نیست، سخره گرفتن و طعن زدن در دین دل‌شوره‌آور است. ترانه شاهین نجفی، سخنان ضد دینی که برخی شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان پخش می‌کنند، تبلیغات ضد مذهبی که در سایت‌های فارسی منتشر می‌شود، همه برای او آزارنده است. بخشی از این آزرده‌گی، ایمانی است؛ اما تا اندازه‌ای نیز سیاسی است.

جوانان بسیاری در ایران امروز، دین را به سخره می‌گیرند، درست به دلیل آن‌که دین، قدرت دارد. همین امروز نیز روشن‌فکران دینی در ایران - به رغم همه مضایق - قدرت و امکانات بیش‌تری دارند تا روشن‌فکرانی که آشکارا می‌خواهند دین یا تاریخ و نهاد آن را نقادی کنند. دین، سرمایه نمادین و اجتماعی ستبری است؛ به ویژه تشیع در ایران امروز. اگر روزی تشیع، قدرت کنونی خود را در ایران از دست بدهد، طبعاً دیگر نه تنها کسی انگیزه تمسخر آموزه‌ها و نمادهای آن را نخواهد داشت، که «نقد علمی» آن هم از رونق خواهد افتاد.

با هر سنج‌های عیار بگیریم، تمسخر مخالفان به دست دین‌داران بسی بیش‌تر و پرحجم‌تر است از تمسخر دین به دست بی‌دینان. تبلیغات مذهبی تقریباً در بیش‌تر نقاط جهان ساز و برگ و مال و منال بیش‌تری دارد؛ چه رسد به ایران که خزانه دولت، خزانه دین است. متون و مفاهیم دینی، استوار بر خوارداشت غیرمؤمنان است. مدام تیر فتوای قتل و تکفیر از سوی مؤمنان به سوی «کافران» پرتاب می‌شود. مؤمنان نهادمندانه‌تر عمل می‌کنند تا بی‌دینان. بی‌دینان بیش‌تر فرزانند؛ بی‌سپر و پناه. اما دین‌داران جماعت‌اند و برخوردار از قدرت و سنت و امت.

راست، آن است که در جهان اسلام، الحاد رو به رشد است؛ الحاد به معناها و شیوه‌های گوناگون. این اختصاص به ایران ندارد. گرچه دین در آینده نزدیک، بعید است از میان برود، اما دیگر تنها گزینه آدمیان نیست. گزینه‌های دیگری نیز در میان هست که به سرعت رشد می‌یابند. گرچه دین‌داری یک وضعیت خاص است، بی‌دینی می‌تواند وضعیت‌های گوناگون باشد. حتا آشکالی از دین‌های شخصی و معنویت‌های جدید می‌توانند پدید آیند. همه اینها بدون چالش و تنش اجتماعی نخواهد بود.



اگر مؤمنان واقعیت رشد فزاینده الحاد را نپذیرند، به حقیقت گریزناپذیر تجدد، که افزایش گزینه‌های آدمی است، پشت کرده‌اند و تنها به خشونت بیش‌تر دامن خواهند زد. باید پذیرفت که در دنیای ما بسیار کسان سخن خواهند گفت که خوشایند ما نخواهد بود؛ اما باید شکیبایی پیشه کنیم چون زور و خشونت هیچ کاری از پیش نخواهد برد.

مؤمنان به مشیتی الهی و تقدیری تاریخی باور دارند که دین، جاودانه است. اما شگفتا این اندازه از طنزپردازی درباره دین، هراس‌ناک و خشم‌گین می‌شوند. اگر به قول آیه‌ای که آقای سروش از قرآن آورده «به رغم خواست مشرکان، اسلام سرانجام بر ادیان دیگر پیروز خواهد شد»، مسلمانان باید خون‌سرد باشد و هیچ واکنشی به کاریکاتورها، ترانه‌ها و رمان‌های ضد مذهبی نشان ندهند. واکنش‌های خشن، نشان از آن دارد که باور آنان به حفظ این دین از سوی خدا چندان هم محکم نیست.

### کافران، دین را تغییر می‌دهند

عبدالکریم سروش می‌نویسد «با طاعتان دین‌گریز می‌گویم: اگر در پی برکندن بیخ اسلامید، آب در هاون می‌کوبید و جهد بی‌توفیق می‌کنید. هم خدای مسلمانان (به شهادت قرآن) وعده تثبیت این دین را در زمین داده است، «لیظهره علی الدین کله»، و هم (به شهادت تاریخ) این شجره طیبه محمدی در فزونی و تناوری بوده است و از آمد و رفت کلاغان، شاخ و برگش نفرسوده است.»

تجربه تجدد در اروپا نشان می‌دهد که از قضا «آمد و رفت کلاغان»، سخت، شاخ و برگ سنت دینی را فرسوده است. آقای سروش درست می‌گوید که خواست بسیاری از فیلسوفان روشن‌گری برای عقلانی‌اندیشیدن مردم و زوال کامل دین به وقوع نپیوست و دین همچنان نقش مهمی در زندگی بسیاری بازی می‌کند. اما باید پذیرفت که دین، دیگر مانند دوران پیش از روشن‌گری، مهار مطلق زندگی مردم را ندارد. تجدد، حاصل نقادی دین در سطوح گوناگون است و اتفاقاً آزادی نقد دین از میوه‌های این تجدد است. هرگز آن اندازه که در چند قرن گذشته ادبیات، هنر، فلسفه و فرهنگ غیرمذهبی یا ضد مذهبی در اروپا رشد کرد، در جهان اسلام پدید نیامد. اگر امروزه هنوز چراغ کلیسا روشن است، هزاران چراغ دیگر که کلیسا به زور می‌گشت نیز روشن است. خود دین هم سراپا تغییر کرده است. کافران، دین را تغییر دادند از بس شک کردند و شبهه آفریدند و از حق بشر گفتند و به طنز از دین یاد کردند. بسیاری چیزها در دین نو شد، پاره‌ای از چیزها نیز فراموش شد؛ همه از کوشش کافران. اگر فیلسوفانی آن‌قدر انسان را در سویه عقلانی‌اش فرو می‌کاستند که خواستار حذف کلی اساطیر و ادیان از زندگی بشر بودند، آقای سروش هم کمابیش به همان راه می‌رود وقتی نقد موجه دین را به نقد عقلانی محدود می‌کند. اگر کسی از عقل سلیم بهره گرفت و آموزه‌های دینی را نقد کرد یا به طنز آورد کاری نامشروع کرده است؟ مگر قربانیان خشونت دینی تنها دانشگاهیان‌اند که تنها آنها مشروعیت نقادی دین را داشته باشند؟ مگر دین خود با ابزارها و استدلال‌هایی عقلانی تا جزئی‌ترین مسائل حوزه خصوصی و عمومی مداخله می‌کند و با ایمان و بی‌ایمان را تحت قیمومت خود می‌خواهد؟ مثل آن است که بگوئیم نقد سیاست باید منحصر باشد به نخبگان دانشگاهی. اگر سیاست خود امری فراگیر است و زندگی همگان را تحت تأثیر خود می‌گیرد، چرا نقد آن همگانی نباشد؟!

### نقد اخلاقی تمسخر

عبدالکریم سروش در بیانیه خود می‌نویسد: «آدمیان برای طمع ورزیدن و حسد ورزیدن، بخل ورزیدن، غیبت کردن، مسخره کردن، پر خوردن، پر گفتن، آدرس غلط به جویندگان دادن و هنگام بیماری نزد طبیب نرفتن و... آزاداند، یعنی هیچ قانونی آنان را منع و مجازات نمی‌کند. اما در عین آزاد بودن، پاره‌ای از آن خصال و افعال از اقبیح قبائح‌اند و به هیچ حيله و بهانه‌ای پلیدی‌شان پاک و پیراسته نمی‌شود.»

آقای سروش از ضرورت منع قانونی تمسخر و توهین به دین سخن نمی‌گوید (معلوم نیست بدان باور دارد یا نه). معمولاً کسانی که به طور علنی و در ابعادی گسترده «توهین» می‌کنند، خارج از ایران و در پناه قانون حافظ آزادی بیان هستند که آزادی توهین و تمسخر را نیز حمایت و حفاظت می‌کند. در بیانیه، رویکرد سروش آشکارا اخلاقی است. آیا توهین به دین یا تمسخر آن اخلاقاً پلید و بد است؟ طبعاً این بحث را در چارچوب اسلام نمی‌توان داشت.

مسئله توهین و تمسخر اسلام در شریعت، حرام است و مجازات دارد. تمسخر ادیان دیگر هم بستگی به نوع آن دین دارد. نگاه اخلاقی به این مسئله در اسلام بیش‌تر غایب است. بنا بر این، اگر بخواهیم به این مسئله از دریچه اخلاق نگاه کنیم، به ضرورت آن اخلاق، اخلاق این جهانی، نه دینی، خواهد بود.



می‌دانیم که گرچه می‌توان دلایلی اخلاقی برای بد بودن تمسخر عقائد دینی دیگران آورد، دلایلی موجه نیز به سود آن می‌توان به میان کشید. در نهایت، باید پذیرفت که می‌توان درباره این موضوع بحث اخلاقی کرد. اما مسلمانان از بحث درباره این موضوع، استقبال نمی‌کنند. برخی اسلحه برمی‌دارند و مترجم ژاپنی کتاب «آیات شیطانی» سلمان رشدی را می‌کشند، برخی دفتر روزنامه را آتش می‌زنند و شماری دیگر نیز با لحنی تند، بی‌دینان و سکولارها را خطاب می‌کنند و آنها را موظف به جلوگیری از توهین‌ها و تمسخرها می‌دانند.

### مردم، مقدس نیستند

اغلب روشنفکران دینی باور دارند که دین، اهمیت دارد، از جمله به دلیل آن‌که جامعه ایران، دینی است و با توده مردم نباید و نمی‌توان ستیز کرد. اگر کسی باور داشته باشد که مصائب امروزی بشر به دلیل عقائد عامه و باورهای بی‌دلیل و خرافی توده است چه باید کرد؟ اگر کسی اصلاح سیاست و حکومت را بدون اصلاح جامعه ممکن نداند و هیچ تقدسی برای مردم و جهان‌بینی آنها قائل نباشد چه؟ اگر کسی باور داشته باشد که اتفاقاً عقائد مذهبی مردم شرایط را برای ناهنجاری‌های اخلاقی و استبداد سیاسی بیش‌تر هموار می‌کند چه راهی باید پیش گیرد؟ درست است که دین پس از دوران روشن‌گری از میان نرفت، اما کشورهایی که در آن دین، سلطه اندکی دارد و امکان آزادانه نقد علمی و تمسخر دین هست، اغلب هم دموکراتیک‌ترند هم اخلاقی‌تر. منع نقادی و تمسخر دین به این بهانه، کوششی فعال برای حفظ دینی بودن جامعه است. چه ضرورتی دارد جامعه دینی بماند؟

وانگهی مگر همین کسانی که به دین در شبکه‌های لوس آنجلسی «توهین» می‌کنند ایرانی نیستند؟ مگر بینندگان آنها و خوانندگان کتاب‌های ضد اسلامی ایرانی نیستند؟ مگر شاهین نجفی ایرانی نیست؟ چه سعی باطلی است تلقین این نکته که جامعه ایران یک‌دست مذهبی است. جامعه ایران روز به روز پرتنوع‌تر می‌شود و از انحصار لایه‌های مذهبی بیرون می‌آید. اگر در ایران تلاش برای کندن بیخ اسلام بیهوده است، انکار منکران و سرکوب صدای ملحدان نیز بیهوده است. البته چون مؤمنان قدرت و مکتب بیش‌تری دارند امکان دست زدن آنها به خشونت همواره بیش‌تر است. در تاریخ گذشته و در شرایط کنونی، شمار «مسلمانان کافرخواار» بس بسیارتر از «کافران مسلمان‌خواار» بوده است. صورت مسأله را نباید تغییر داد.

### مدارا و آزادی

داروی آن کینه ریشه‌گیرنده در جامعه ایران، عتاب به این و آن نیست؛ بلکه ترویج بیش‌تر و بیش‌تر مداراست و نیز خلع هر چه بیش‌تر دین از قدرت دنیوی و فرونهادن نگرش تحقیرآمیز به الحاد و گردن نهادن به حق آزادی آدمیان؛ حتا آزادی تمسخر؛ مادامی که جان و حق انسان‌هایی مشخص (نه انتزاعی) را به مخاطره نیفکند. مؤمنان نباید بپندارند که دست‌کم در این جهان، از ملحدان فراترند. اگر مؤمنان خواستار احترام ملحدان به عقائد آنها هستند باید بیاموزند که کثرت عددی آنها حقی برایشان نمی‌آورد. نیز باید بپذیرند که کتاب‌های مقدس خود را از توهین و تحقیر و تمسخر دیگران بپیرایند. اگر تمسخر را روا نمی‌دارند باید نخست خود از خوارداشت دیگران دست بردارند.

روشن‌فکری دینی، میان پروژه‌های سیاسی و پروژه‌ای فکری سرگردان است. برای آن کس که قدرت سیاسی می‌خواهد، آنچه مردم می‌اندیشند و می‌خواهند مهم است. اما برای کسی که می‌اندیشد اتفاقاً در «خلاف‌آمد عادت» راه سپردن و سنت‌ها را شکستن ارزش بیش‌تری دارد. روشن‌فکری دینی هم سنت‌شکنی کرده، هم موقعیت سنت‌گرایان و فقیهان را به نوعی تقویت کرده است. این کارکرد دوگانه را در تجربه دو دهه گذشته روشن‌فکری دینی به آسانی می‌توان دید.

اگر الحاد، حقی هم‌ارز دیانت به رسمیت شناخته نشود، دشوار بتوان تصور کرد هم‌زیستی ادیان اساساً آسان باشد یا حقوق آدمی از آن حیث که آدمی است پذیرفته شود. این‌که روشن‌فکری دینی از تسخر زدن کافران می‌رنجد به دلیل پیش‌فرض‌هایی است که درباره الحاد دارد و منافی اجتماعی که در ایمان مردمان. ترویج الحاد، ترویج بی‌اخلاقی و لابلایی‌گری نیست.

تقدس‌زدایی از آن‌چه در فرایندی تاریخی و بشری تقدس یافته به بهداشت روانی و بهبود مناسبات اجتماعی و کاهش خشونت کمک می‌کند. نباید از تقدس‌زدایی هراسید و آن را فقیه‌وار خطرناک دانست. اگر روشن‌فکری دینی ارجی دارد به سبب همان میزانی است که تقدس‌هایی را زدوده، نه به دلیل ساختن تقدس‌های تازه یا تحکیم تقدس‌های کهن. بدون به کاربردن هنرهای عامه‌پسند، تقدس‌زدایی در سطح اجتماعی فراگیر نخواهد شد. اگر تقدس‌زدایی تنها در پشت دیوارهای دانشگاه صورت بگیرد، جامعه چه بهره‌ای از آن خواهد برد؟



اگر روشن‌فکری دینی این پیش‌فرض‌ها را تغییر ندهد و منافع‌اش را بازتعریف نکند، اندک‌اندک - دست کم در بسیاری موارد - به صف فقیهان خواهد پیوست و خاصیت روشن‌گرانه خود را از دست خواهد داد. خواست مدارا و آزادی می‌تواند نیروهای دموکراتیک جامعه ایران، خواه مذهبی خواه غیرمذهبی را، به هم نزدیک‌تر کند.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «بی‌بی‌سی» فارسی؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://www.bbc.co.uk/blogs/persian/viewpoints/2012/06/post-160.html>  
<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/06/sorush-khalaji.html>

**«چرا فصل سبز و گرم و زیایمان، زرد و سرد و نازیبا گشت؟»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱**

سه سال از بیست و دوم خرداد هشتاد و هشت گذشت. خردادی که خاستگاه خروش علیه بیداد و استبداد بود؛ و به امید خاموشی خفقان، خسته‌دلان و افسردگان و فرسودگان را نشاط بخشید؛ اما با صد آه و حسرت و افسوس، دوباره به وادی خفقان و خاموشی درگلتیده‌ایم و استبدادیان سیاهی‌دوست، دست‌ها را محکم بر دهان‌ها و چشم‌هامان فشار داده‌اند؛ هر چند این صدا تا همیشه مسکوت نمی‌ماند و اجبار خفقان، همیشگی و دائمی نخواهد بود و به‌زودی، آری به‌زودی، دست‌ها را کنار خواهیم زد و فریاد خواهیم آورد:

آزادی، آزادی، آزادی...

اما اینک، که در ورای آن سه سال ایستاده‌ایم، اگر از نگاه پرنده و از بالا به این جنبش نگاه کنیم و به آسیب‌شناسی آن بپردازیم، پرسش مهم و سرنوشت‌سازی که مطرح است، این است:

چرا فصل سبز و گرم و زیایمان، زرد و سرد و نازیبا گشت؟

دوستان عزیز و همراهان گرامی می‌توانند پاسخ‌های خود را در زیر همین مطلب قرار دهند یا مطالب تحلیلی خود را به صورت جداگانه بنویسند و برای وبلاگ «نخواه‌های نجیبانه» ارسال نمایند تا منتشر گردد. در ادامه این نوشتار نیز، در بخش «نوشتارهای مرتبط» لینک برخی مطالب منتشره در وبلاگ «نخواه‌های نجیبانه» در زمینه آسیب‌شناسی جنبش سبز ذکر گردیده است.

به امید یافتن راهی به رهائی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مُلک و مردم ایران زمین، و بدان امید که بتوانیم در رهگذر باد و طوفان، نگهبان لاله باشیم و دوباره سبزی و نشاط و حرارت و جنبش و شکوفایی پیدا کنیم.

\*\*\* منع \*\*\*

وبلاگ «نخواه‌های نجیبانه»

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/06/green-movement.html>

**«آسیب‌شناسی جنبش سبز: جنبش عشق و زندگی، نه نفرت و مرگ»؛ م. آزاد، ۲۰ بهمن ۱۳۸۸****آنچه علاج واقعی دردهای ماست، مرگ دیکتاتوری است، نه دیکتاتور؛ و مرگ استبداد است، نه مستبد.**

«آزاد آزاد» (ع.خ.)، ۲۵ خرداد ۱۳۹۱:

در روز ۲۲ خرداد ۱۳۹۱ و به مناسبت سومین سالگرد طلوع جنبش سبز، نوشتاری در «نحوه‌های نجیبانه» منتشر شد با عنوان «چرا فصل سبز و گرم و زیبایمان، زرد و سرد و نازیبا گشت؟ فراخوان آسیب‌شناسی جنبش سبز» و در آن، گفته شد که: «اینک، که در ورای آن سه سال ایستاده‌ایم، اگر از نگاه پرنده و از بالا به این جنبش نگاه کنیم و به آسیب‌شناسی آن بپردازیم، پرسش مهم و سرنوشت‌سازی که مطرح است، این است: چرا فصل سبز و گرم و زیبایمان، زرد و سرد و نازیبا گشت؟» و در ادامه، از خوانندگان محترم درخواست کردم که پاسخ‌های خود را در ذیل مطلب و بلاگ، یا در زیر لینک نوشتار در وبسایت «بالاترین» منتشر سازند و یا اینکه مطالب تحلیلی خود را جداگانه برای انتشار در وبلاگ ارسال نمایند. دوست عزیز و نادیده‌ام جناب «م. آزاد» (نام مستعار) لینک نوشتاری از خود را که پیش‌تر در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۸۸ در وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس) منتشر شده بود و اینک در دسترس نیست، برایم ارسال داشتند. از آنجا که اینک سه سال از تولد جنبش سبز گذشته است، بازخوانی این نوشتار، که با نگاهی اخلاقی و تحلیلی به آسیب‌شناسی جنبش سبز می‌پردازد و بر آگاهی‌رسانی برای پیروزی بر ریشه استبداد، و نه شخص مستبد، در ایران تأکید می‌ورزد، خالی از لطف و فایده نیست. «م. آزاد» در این نوشتار، معتقد است که:

«استبداد، درخت تناوری است که در ایران ریشه دوانده و هر از گاهی جنبش‌هایی مدنی به پا خاسته، تا با از بین بردن آن، طومار آن را برچیند، اما متأسفانه هر چند در ظاهر و کوتاه‌مدت موفق به این کار شده‌اند، اما پس از مدتی، دوباره این بلا دامنگیر این سرزمین شده است. به راستی درمان قطعی این معضل بزرگ چیست؟ پاسخ به این سؤال هر چند ساده به نظر می‌رسد، اما نیاز به تأمل فراوان دارد. شاید مهم‌ترین دلیل آن، این بوده است که در این جنبش‌ها، همیشه به قطع کردن تنه این درخت همت گمارده‌اند و به همین دلخوش بوده و هیچ‌گاه در پی از ریشه برکندن این درخت تناور و پاکسازی آن و عدم فراهم‌سازی محیط برای رشد هرزگونه آن نبوده‌اند و بنا بر این، پس از مدتی این درخت در بستری از شرایط محیطی برآمده از ناآگاهی مردم و ریشه‌های باقیمانده رشد کرده و دوباره سر از دل خاک برآورده است. بنا بر این، مهم‌ترین مشکل، ناآگاهی و غفلت مردم و بهترین درمان، شناخت دقیق ریشه‌های مشکلات و آگاه‌سازی مردم است.»

من نیز با جناب «م. آزاد» گرامی موافق هستم. هر چند به هر روی، نباید از رابطه مستقیم و دوسویه و بازتولیدی میان مستبد و استبداد چشم پوشید و هر دوی آنها را باید در نظر داشت، گرچه مبارزه اصلی با خوی استبداد و ریشه خفقان است، نه شخص مستبد. آری:

«دشمن، نه «شاه» بود و نه «شیخ» است

دشمن، همواره «جهل سیاه» است

گر وارھیم از قفس جهل،

ایران نه جای «شیخ» و نه «شاه» است

تا نیست رهنمای تو دانش،

کارت خطا و خطب و گناه است» (اسماعیل خوئی)

به امید یافتن راهی به رهائی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مُلک و مردم ایران‌زمین!

متن کامل نوشتار «م. آزاد»، به نقل از صفحه فیس‌بوک «اندیشه سبز» به شرح زیر است:

«مرگ بر شاه، مرگ بر شاه، مرگ بر شاه!»

شاید آوای چنین شعاری در گوش بسیاری از کسانی که زمان انقلاب را به یاد دارند، هنوز طنین‌انداز باشد، چه بسیار کسانی که با طنین این شعار در خیابان‌ها به وجد آمدند و باور کردند که همه مشکلات در شخص شاه متمرکز است و با مرگ شاه، ایران سرزمینی آرمانی خواهد شد و استبداد



از این کشور رخت بر خواهد بست و آزادی در آن ریشه خواهد زد. اما زمان، گذشت و تاریخ، ورق خورد، شاه رفت، شاه مُرد. سی سال گذشت، اما استبداد ماند و آزادی میسر نشد.

«بتی اگر از ما شکست

بتهای تازه، جاش نشست!»

استبداد، درخت تناوری است که در ایران ریشه دوانده و هر از گاهی جنبش‌هایی مدنی به پا خاسته، تا با از بین بردن آن، طومار آن را برچیند، اما متأسفانه هر چند در ظاهر و کوتاه‌مدت موفق به این کار شده‌اند، اما پس از مدتی، دوباره این بلا دامنگیر این سرزمین شده است. به راستی درمان قطعی این معضل بزرگ چیست؟ پاسخ به این سؤال هر چند ساده به نظر می‌رسد، اما نیاز به تأمل فراوان دارد. شاید مهم‌ترین دلیل آن، این بوده است که در این جنبش‌ها، همیشه به قطع کردن تنه این درخت همت گمارده‌اند و به همین دلخوش بوده و هیچ‌گاه در پی از ریشه برکندن این درخت تناور و پاکسازی آن و عدم فراهم‌سازی محیط برای رشد هرزگونه آن نبوده‌اند و بنا بر این، پس از مدتی این درخت در بستری از شرایط محیطی برآمده از ناآگاهی مردم و ریشه‌های باقیمانده رشد کرده و دوباره سر از دل خاک برآورده است. بنا بر این، مهم‌ترین مشکل، ناآگاهی و غفلت مردم و بهترین درمان، شناخت دقیق ریشه‌های مشکلات و آگاه‌سازی مردم است.

به زمانی دور نمی‌رویم، به همین سال‌های قبل از انقلاب باز می‌گردیم، آنجائی که مردم از استبداد حکومت پهلوی به تنگ آمده و شعار «مرگ بر شاه» را سر دادند. آری مرگ، شاه را فرا گرفت، اما آیا مرگ استبداد را هم فرا گرفت؟ به واقع ما فقط تنه درخت استبداد را قطع کردیم و باز کم کم این درخت در پس محیط و شرایط مساعد خود که همان عدم آگاهی و دانائی و شناخت جامعه است و با تکیه بر ریشه‌های باقیمانده از جامعه‌ای استبدادزده دوباره سر از دل خاک برآورده است. لذا باید با تمامی وجود خواستار مرگ استبداد شد و استبداد نیز توسط دانایان و روشنفکران و صاحب‌نظران کاملاً تعریف گردد و تمامی انواع آن شناسانده شود تا مردم با شناخت استبداد و انواع آن، آن را کامل بشناسند و بر اثر ناآگاهی و غفلت دوباره در دام آن نیفتند. استبداد، مطرود است، چه می‌خواهد سلطنتی باشد، چه دینی، چه ملی و چه تحت هر نام دیگر.

شعار «مرگ بر فلانی» و «مرگ بر دیکتاتور» و... نیز که ورد هر اعتراض و تجمعی شده است، و بعضاً بر روی دیوارهای شهر و اسکناس‌ها مشاهده می‌گردد، به نظر می‌رسد که ادامه همان راه رفته است. یعنی مرگ به اصطلاح دیکتاتور زمان و دلخوش بودن به آن. آری، قطع کردن تنه این درخت و دیگر هیچ. غافل از اینکه تا این ریشه عدم شناخت و ناآگاهی جامعه باقی است، دوباره دیکتاتورها سر بر خواهند آورد، اما این بار به شکلی دیگر. شاید بعضی توجیه نمایند که مراد معترضین از این شعار، در واقع همان مرگ شخصیت دیکتاتور است و نه لزوماً خود دیکتاتور، اما شعارهای دیگری نیز که با همین مضمون و چه بسا، بسیار آشکارتر داده می‌شود، این توجیه را منتفی می‌سازد. بیائیم مرگ دیکتاتورها را به طبیعت و گذر زمان واگذار نمائیم. بر اثر قانون طبیعت، روزی آنان نیز همچون تمامی انسان‌ها خواهند مُرد. آنچه علاج واقعی دردهای ماست، مرگ دیکتاتوری است، نه دیکتاتور و مرگ استبداد است، نه مستبد.

ناگفته پیداست تا زمانی که آئین بت‌پرستی باقی است، شکستن بت‌ها لزوماً چاره‌ساز نیست و مردم دوباره بتی دیگر خواهند ساخت. راز موفقیت پیامبر اسلام نیز در توسعه اسلام، پس از فتح مکه، شکستن بت‌ها نبود، بلکه بزرگ‌ترین دلیل موفقیت او این بود که قبل از اینکه به شکستن بت‌ها بپردازد، با آگاهی مردم خویش، بت‌پرستی را برانداخته بود و سپس مبادرت به شکستن بت‌ها نمود، چرا که اگر فقط بت‌ها را می‌شکست، در جامعه‌ای که آئین بت‌پرستی هنوز رواج دارد مردم بت‌هایی دوباره چه بسا، بسیار بزرگ‌تر از بت‌های قبل خواهند ساخت.

در راستای آنچه در بالا گفته شد، آنچه به ذهن حقیق می‌رسد این است که در تمام راهپیمائی‌ها و اعتراضات نیز این مسأله مد نظر قرار گرفته و از هرگونه شعار سطحی و غیر ریشه‌ای همچون مرگ بر اشخاص و... اجتناب گردد و اگر قرار است شعار مرگی داده شود، مستقیماً ریشه‌ها و بدی‌ها و پلیدی‌های حاکم بر جامعه و مسبب اصلی این اوضاع را هدف قرار دهد، ریشه‌هایی همچون دیکتاتوری، استبداد، دروغ، ریا و دورویی، تهمت، ظلم و ستم، خیانت در امانت، فقر و فساد و تبعیض، استکبار و... و لازم است که شعارهایی جامع و ریشه‌ای و وحدت‌بخش، علیه این پلیدی‌ها همچون «مرگ بر استبداد»، «مرگ بر دروغ»، «مرگ بر دورویی»، «مرگ بر خیانت در امانت»، «مرگ بر استکبار» و... یا شعارهایی مشابه و با همین مضمون در نفی و مذمت آنها و همچنین شعارهایی ایجابی و مثبت در ستایش خوبی‌هایی همچون آزادی، عدالت، استقلال، رفاه، مدنیت، حقوق شهروندی و بشر و... که مورد قبول تمامی ایرانیان است مدنظر قرار گیرد.

دقت گردد، دوباره تأکید می‌گردد آنچه که در این راهبرد مهم است این است که نوع شعارهای نفی‌کننده و ایجابی به گونه‌ای باشد که تمام مردم ایران بر آن اتفاق نظر دارند و همه، ذات آنها را صد در صد قبول داشته و ستایش می‌کنند. آگاهی بخشی روشنفکران و رهبران جنبش در این زمینه



بسیار لازم و رهگشاست و بر آگاهان و روشنفکران و رهبران جنبش است که در نوشته‌ها و بیانیه‌های خود سر دادن هرگونه شعارهای سطحی همچون مرگ علیه اشخاص و... را نکوهش نمایند و بیش‌تر بر روی نفی ریشه‌های اصلی مشکلات کشور و همچنین جایگزینی خوبی‌ها تأکید نمایند چرا که «جنبش سبز جنبش عشق و زندگی است، نه نفرت و مرگ».

در دفاع از این پیشنهاد و راهبرد (اجتناب و تحریم هرگونه خواست‌ها، مطالبات و شعار سطحی همچون مرگ علیه اشخاص و... و جایگزینی آن با خواست‌ها، مطالبات و شعارهای ریشه‌ای و جامع و همه‌پسند در جهت آگاه‌سازی توده‌های مردم و فراگیر کردن جنبش) به مهم‌ترین مزایای آن، مفصلاً اشاره می‌گردد، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید:

۱- این راهبرد باعث آگاهی‌بخشی و ارتقا سطح آگاهی‌های مردم خواهد شد چرا که از سطحی‌نگری به مشکلات جامعه جلوگیری کرده و به ریشه‌ها و معضلات اصلی جامعه خواهد پرداخت. نخست‌وزیر سابق مالزی ماهاتیر محمد در جایی می‌گوید: «آگاهی و دانایی هر جامعه، سطح مدنیت آن جامعه را تعیین می‌کند.» اینکه جامعه ما در این وضعیت قرار دارد بی شک منبعث از میزان آگاهی و دانایی جامعه ماست و این یک واقعیت تلخ و کتمان‌نشدنی است. بنا بر این، باید استبداد و دیکتاتوری را از همه نوع آن تعریف کرده و آگاهی‌رسانی کنیم تا راههای رفته را دوباره نرویم. خوشبختانه به علت بالا رفتن سطح تحصیل‌کردگان جامعه این آگاهی نسبتاً صورت گرفته و اصولاً جنبش سبز برآمده از همین آگاهی و دانایی است، اما متأسفانه هنوز هم خلأ آگاهی در بسیاری از اقشار جامعه احساس می‌گردد که بنا بر این، مسؤولیتی سنگین بر دوش آگاهان و دانایان و روشنفکران جامعه می‌گذارد. همانطور که دکتر شریعتی نیز در جمله‌ای زیبا بیان نموده‌اند که «انقلاب قبل از آگاهی، فاجعه است»، هرگونه تغییر و جنبشی بدون آگاهی و دانایی مردم جامعه آثار فاجعه‌باری به همراه خواهد داشت. مطمئناً نوع مطرح شدن این مباحث همگان را به تأمل واداشته و بحثهای ریشه‌ای و اساسی بین تمام اندیشمندان و طرفداران تمامی افکار و سلاقی، جاری خواهد ساخت و آگاهی و دانایی جامعه را افزایش داده و آینده‌ای بهتر را برای آزادی و مدنیت آنان نوید خواهد داد، زیرا که به قول بزرگان «آگاهی و دانایی هر جامعه، کلید رسیدن به آزادی است».

۲- این راهبرد، از پاشیدن بذر نفرت و کینه و عداوت و ایجاد دودستگی و تفرقه بین ایرانیان جلوگیری می‌کند. زیرا شخصیت‌هایی که مورد حمله قرار می‌گیرند به هر حال درست یا غلط یا به هر علتی (ناآگاهی و بسته بودن فضای رسانه‌ای و...)، هر چند در اقلیت هم که باشند، میلیون‌ها طرفدار دارند و این واقعیت امروز جامعه ماست و قابل کتمان هم نیست، و هرگونه شعار بر علیه آنها، به معنی مشروعیت‌بخشی این عمل و اجازه به طرفداران آنها برای انجام عمل متقابل می‌باشد. حتی به فرض انجام این عمل از سوی آنها، چه تفاوتی با آنان خواهیم داشت، اگر ما نیز بخواهیم عمل سخیف آنان را تکرار نماییم؟ و اگر منصفانه بخواهیم قضاوت نماییم آیا، این روش جز اینکه تخم کینه و نفرت را در بین مردمان این سرزمین بپراکند و آنان را دو دسته نماید، که امروزه آثار آن را حتا در بین خانواده‌ها و اقوام و خویشان مشاهده می‌کنیم، اثر دیگری دارد؟ به راستی، فارغ از کلیشه‌ای بودن آن، برای مردمان یک آب و خاک، وقتی دوستی هست، چرا دشمنی؟ وقتی عشق هست، چرا نفرت؟ و وقتی زندگی هست، چرا مرگ؟

آیا واقعاً شرم‌آور نیست ما، که همه پیرو یک مکتب و همه ایرانی هستیم، در انظار چشم جهانیان بر سر ابتدائی‌ترین حقوق خود، آنهم در قرن ۲۱ در کشوری که ۲۵۰۰ سال پیش، منشور حقوق بشر کوروش را به جامعه جهانی معرفی کرده است، فحش و دشنام نثار هم نموده و این‌گونه به جان هم افتاده‌ایم؟ مطمئناً ما ایرانیان زمانی به رشد و بالندگی خواهیم رسید که همه متفق‌القول با تمامی وجود به این نتیجه برسیم که هیچ چیز ارزش ریختن خون انسان‌ها و گرفتن جان یک انسان را ندارد.

۳- برعکس شعارهای پیشین، این شعارها، وحدت و همدلی را افزایش می‌دهد و مردم می‌فهمند که ما همه علی‌رغم تفاوت‌های فکری و زبانی، در اصل یک چیز را می‌خواهیم و همان حکایت عنب و انگور و... در بیان مولاناست. مطمئناً بحث و گفتگو بر سر راهکارهای آن بین همه اندیشمندان و بزرگان گروه‌های موافق و مخالف ما را بهتر به سرمنزل مقصود می‌رساند. دقت گردد تا زمانی که در مطالبات و خواسته‌ها بین مردم ایران اجماعی واقعی صورت نگیرد، حتا اگر جنبش سبز در این فضا پیروز هم گردد، ما را به آینده‌ای روشن رهنمون نخواهد ساخت. بنا بر این، باید تمامی مردم، حتا مخالفان توجیه گردند و آگاهی‌رسانی صورت گیرد و تمامی گروه‌ها و اندیشه‌ها به یک اجماع حداقلی برسند. وگرنه در صورت پیروزی، اگر حتا ۲۰ الی ۳۰ درصد جامعه حس خوبی از این پیروزی نداشته باشند و در رشد و پیشرفت کشور خود را سهیم ندانند، کشور ما رشد نخواهد کرد. فرض کنید با وضعیت کنونی بدون آگاهی‌بخشی توده مردم جنبش پیروز گردد، آن اقلیت توجیه نشده، که آرمان‌های



خود را در جایی دیگر و افرادی دیگر می‌جستند، تصور کودتا و شکست خواهند نمود، مخصوصاً که این جنبش از جانب بعضی دول غربی نه به‌خاطر وابستگی جنبش به آنان، بلکه به‌خاطر همراستا شدن منافعشان با ملت ایران به‌خاطر تندروی‌های حاکمیت، آشکارا حمایت می‌شود. بنا بر این، آن بخش از مردم توجیه نشده، کاملاً سرخورده شده و در رشد و پیشرفت خود را هم داستان نخواهند دانست و ممکن است حاصلی جز جنگ داخلی و ترورهای کور همچون ترورهای چند دهه پیش الجزایر و امروز عراق و افغانستان و پاکستان نداشته باشد. اتحاد و همدلی تمامی مردمان یک جامعه یا حداقل اکثریت مطلق آنان برای رشد و پیشرفت از ملزومات اساسی و کلیدی هر جامعه است، مانند آنچه در بعضی جوامع همچون مالزی و... در چند دهه اخیر شاهد بوده‌ایم.

۴- این راهبرد باعث موفقیت روزافزون جنبش خواهد شد و از اضمحلال آن جلوگیری خواهد کرد. که دلایل آن در پی می‌آید:

در ابتدای شروع هر جنبش سه گروه عمده وجود دارند:

(الف) حامیان جنبش (معترضین)

(ب) مخالفین جنبش (حاکمیت و حامیان آن)

(ج) افراد بی‌طرف

نکته قابل توجه این است که معمولاً افراد بی‌طرف مخصوصاً در شروع جنبش‌ها در اکثریت می‌باشند، و پیروزی و شکست هر جنبش رابطه مستقیمی دارد با جلب توجه این اکثریت از طرف دو گروه اول.

بنا بر این، برای موفقیت جنبش‌ها، تمامی مطالبات، شعارها و رفتارهای معترضین باید در چارچوب، قالب‌ها و به‌گونه‌ای بیان شود که این سه مشخصه مهم زیر را همزمان داشته باشد (تأکید می‌شود همزمان) تا باعث رشد جنبش گردد. هر گونه تندروی و غفلت از این سه نکته، جنبش را روز به روز ضعیف‌تر خواهد ساخت و حتی ممکن است برای سال‌ها به محاق فرو برد:

(الف) باعث اتحاد و انسجام بیش‌تر حامیان جنبش گردد.

(ب) نظر افراد بی‌طرف را جلب نماید و آنان خواسته‌های خود را در شعارها و رفتارهای معترضین ببینند.

(ج) در صفوف طرفداران و حامیان حاکمیت بذر تردید و دودلی را پاشانده و باعث ریزش نیروهای آنان به سمت نیروهای بی‌طرف و یا حتی معترضین گردد.

میزان موفقیت جنبش‌ها در این راستا، رابطه مستقیمی دارد با موفقیت روزافزون آنها. و هر جا که در جهان جنبش‌هایی به پیروزی رسیده‌اند مطمئناً از این قاعده بیرون نبوده و هر جا جنبشی شکست خورده، می‌بینیم که دقیقاً بر اثر تندروی‌ها و رفتار نادرست معترضین بوده، که چه بسا از طرف حاکمیت به آنها تحمیل شده و آنها نیز بر اثر غفلت، عدم سعه صدر و خویشتنداری در دام آن افتاده و بر خلاف این قاعده گام برداشته‌اند. دقت گردد که چه بسا، خواسته‌ها و رفتارهایی درست و برحق باشند، اما بسترهای فکری، فرهنگی و عرفی جامعه قابلیت جذب و هضم آنها نداشته و در قاعده فوق ننگنجد. بنا بر این، باید به شدت از طرح چنین خواسته‌ها و رفتارها، در چنین بستری که لطمه‌ای شدید به جنبش می‌زند و قاعده بالا را نقض می‌کند جلوگیری کرد و آنها را در زمان خاص خود و ابتدا با آگاهی‌بخشی جامعه و بسترسازی فرهنگی، اجتماعی و عرفی جامعه مطرح نمود. لزوماً هر حرف درستی، در هر زمان و مکانی درست نیست. جنبش سبز امروز ملت ایران نیز، از این قاعده مستثنی نیست و درک واقعی این موضوع کاملاً احساس می‌گردد. چه بسا که هر زمان که در بیان خواسته‌ها و مطالبات خود از این قاعده عدول کرده‌ایم، ضربه خورده و عقب‌گرد داشته‌ایم.

۵- هزینه‌های سرکوب مردم برای حاکمیت را بسیار افزایش می‌دهد، زیرا سرکوب مردمی که علیه شخصیت‌های طراز اول حکومت شعار می‌دهند و ساختارشکنی می‌کنند، اصولاً یک امر معمول و متداول در اذهان مردم ایران و جهان می‌باشد، اما سرکوب مردمی که در خیابان آمده و شعارهایی همه‌پسند همچون «مرگ بر دروغ» و «مرگ بر فقر و فساد و تبعیض»، «مرگ بر خیانت در امانت» و... و یا با مضامینی مشابه می‌دهند، کاملاً غیرمرسوم و غیر قابل باور بوده و تبعات ملی و جهانی بسیار زیادی داشته و محکومیت ملی و جهانی را به همراه خواهد داشت.



۶- این راهبرد و تبدیل این خواسته‌ها، مطالبات و شعارها به نماد جنبش اعتراضی مردم ایران، به علت ویژگی منحصر به فردش حاکمیت و سرکوبگران را دچار پارادوکس و تناقض کرده و آنان را در مواجهه با جنبش گیج و سردرگم خواهد نمود. از یک طرف معترضینی را در روبه‌روی خود مشاهده می‌کنند که قدرت آنها را به چالش طلبیده و باید سرکوب شود و از طرفی خواسته‌ها و مطالباتی دارد کاملاً برحق و مردم پسند و حتا مورد پسند حامیان حاکمیت و بنا بر این، هیچ بهانه‌ای برای سرکوب و توجیه حامیانشان ندارند. به خاطر همین تناقض، گیج و سرگردان شده و بر اثر آن دست به واکنش‌هایی احمقانه و دور از انتظار خواهند زد که همین واکنش‌های ابلهانه آخرین پایه‌های مشروعیت آنها را سست کرده و حتا در بین طرفداران خود نیز از مشروعیت خواهد انداخت.

۷- هزینه‌های جنبش را بسیار کاهش می‌دهد. به خاطر اینکه مطالبات، منطقی، اخلاقی و مردمی است، ناخودآگاه دست حاکمیت در سرکوب آن بسته تر است و کم‌تر می‌تواند آن را سرکوب نماید و همین عامل باعث می‌شود که اعتراضات با اقبال گسترده‌تر عمومی مواجه گردد و هر چه این عمل بیش‌تر اتفاق افتد، روز به روز دامنه آن گسترده‌تر می‌شود و به راحتی می‌توان اعتراضات عمومی و میلیونی را رقم زد و حاکمیت را به پذیرش خواسته‌های برحق مردم وادار کرد. به یاد داشته باشیم ما نباید هیچ بهانه‌ای به حاکمیت جهت سرکوب شدید بدهیم و باید به هر طریق ممکن بهانه‌های سرکوب را از حاکمیت گرفته و آنها را خلع سلاح نمائیم. هر گونه خشونت به نفع حاکمیت بوده که به سرعت از آن بهره‌برداری می‌کرده و بهانه سرکوب نموده و جنبش را به محاق فرو می‌برد و در ضمن خود خشونت باعث کم شدن طرفداران جنبش می‌گردد، زیرا که هزینه جنبش را بالا برده و مطمئناً همه در ریسک‌پذیری یکسان نیستند.

۸- این راهبرد یک اثر مثبت اخلاقی و اجتماعی نیز دارد، مسلماً به مردمی چنین مطالباتی دارد و مدام نیز آن را تکرار می‌کند، این تلنگر زده می‌شود که واقعاً چرا در جامعه ما که این قدر هم ادعای دینی و اسلامی بودن دارد، این صفات زشت بیداد می‌کند، چرا دروغ و دورویی و تهمت و... در زندگی ما ایرانیان این قدر رایج گشته است؟ آیا وقت آن فرا نرسیده که در یک حرکتی ملی و اخلاقی در رفتارهای خود تجدید نظر کرده و فکری به حال آن نموده و برای همیشه ننگ این صفات زشت و ناپسند را از جامعه خود پاک کنیم؟ مطمئناً این قضیه برای بسیاری که آن را نفی می‌کنند و در مذمت آن شعار داده، شرطی شده و در زندگی اجتماعی خود نیز سعی می‌نمایند که آنرا لحاظ کرده و بیش‌تر رعایت نمایند و بنا بر این، جامعه را به سوی جامعه‌ای اخلاقی و دینی واقعی نه ظاهری رهنمون خواهد ساخت.

۹- رفع مهم‌ترین دغدغه مردم و آن اینکه یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های مردم ایران در این برهه این است که آیا واقعاً این جنبش ما را به سر منزل مقصود می‌رساند یا نه؟ نکند که خدای نکرده از چاله در آمده و به چاه در افتیم؟ چه بسا به وضعیتی دچار شویم که روزی صدبار، حاکمیت فعلی و حال و روز کنونی خود را از خداوند درخواست کنیم. آنچه بعضاً از طرف بعضی گروه‌های تندرو گفته می‌شود این نگرانی را ایجاد می‌کند که نکند ما در آینده به خاطر میدان‌داری گروه‌های تندرو، به دام خطرناک بگیر و ببند و قتل و غارت و انتقام‌جوئی شخصی و حزبی و جناحی و... دچار شویم. این دغدغه حتی، از مهم‌ترین دغدغه‌های حامیان جنبش نیز هست، چه رسد به افراد بی‌طرف و مخالف. بنا بر این، باید میان‌روان و اکثریت عقلای جنبش، با رفتارهای به‌جای خود، میدان‌داری را به تندروان و متعصبان واگذار نمایند و تمامی حامیان صادق این جنبش باید آنچه را که قرار است جنبش بدان دست یابد تبیین نمایند و همچنین باید مردم اطمینان حاصل کنند که پیروزی جنبش با آن معضلات همراه نخواهد بود؟

آنچه که می‌تواند جنبش را پیروز گرداند داشتن روحیه صلح‌جویانه و نه انتقام‌جویانه است، چه بسا که بسیاری از حامیان حاکمیت در برهه‌ای از زمان پی به حقانیت جنبش و نادرستی موضع حاکمیت ببرند ولی به خاطر ترس از عواقب آن انتقام‌جوئی‌ها، ناچاراً و از سر استیصال به خاطر حفظ موقعیت و جان خود و خانواده خود تا آخرین لحظه از حاکمیت دفاع نمایند و این امر خود نه تنها روز به روز دودستگی و کینه و عداوت را افزایش می‌دهد بلکه سد بزرگی در برابر پیروزی جنبش نیز خواهد بود. بنابراین نشان دادن صداقت و حسن نیت و صلح‌طلبی جنبش به مردم و حتا حامیان حاکمیت، منجر به ریزش شدید نیروهای آنان گردیده و موفقیت ما را تضمین می‌کند. اگر این اطمینان حاصل شود بسیاری از گروه‌های مردم و همچنین پایگاه‌های مشروعیت و قدرت جامعه و حاکمیت مانند روحانیت، مراجع تقلید، نظامیان و سپاه و بسیج و دانشجویان و معلمان و کارگران و... همه و همه یکصدا به جنبش سبز خواهند پیوست و مصرا نه از آن حمایت خواهند نمود چرا که آنچه در جامعه مشاهده می‌گردد، از بی‌اخلاقی گرفته تا بسیاری از معضلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه، مطلوب اکثریت مردم و اقشار مختلف جامعه نیست.



۱۰- بدین وسیله، جنبش سبز حسن نیت و صداقت و صلح‌دوستی خود را به مخالفان جنبش، مردم ایران و مردم جهان نشان خواهد داد. جنبش سبز به ذات خود، لزوماً به دنبال مرگ اشخاص نیست. ما اصولاً نمی‌خواهیم که هیچ انسانی به خاطر نوع تفکر و اندیشه‌اش بمیرد، ما به دیگر نقش‌های افراد در جامعه نیز به خوبی واقفیم، ما نمی‌خواهیم که هیچ پدری، برادری، خواهری، فرزندی و یا همسری بمیرد. ما حتی، مخالفانمان را صرفاً به حکم انسان بودن دوست داریم و به آنان عشق می‌ورزیم.

آنچه که می‌تواند الگوی جنبش در صلح‌طلبی و انسان‌دوستی شود در بعضی جنبش‌های قرن بیستم نهفته است که اشاره مختصری به روحیه حاکم بر آنان جهت حلول هر چه بیش‌تر این روحیه انسان‌دوستی و صلح‌طلبی در جنبش، که بی‌شک رمز موفقیت آنها نیز بوده است، خالی از لطف نیست:

### مهاتما گاندی:

«وقتی ناامید می‌شوم به خاطر می‌آورم که در طول تاریخ، راه حق و عشق همواره پیروز بوده است، حکمرانان قاتل در برهه‌ای شکست‌ناپذیر جلوه می‌کنند ولی در نهایت، همه آنها سقوط کرده‌اند - همیشه به این واقعیت فکر کنید.»

«ضربه در برابر ضربه و چشم در برابر چشم، دنیا را کور می‌سازد.»

«من بنا به دلایل زیادی، آماده مردن شده‌ام و نه برای کشتن.»

«خود را فدا کنیم، بهتر است تا دیگران را نابود سازیم.»

«زور، اسلحه مردمان ناتوان است.»

### مارتین لوتر کینگ:

او در سال ۱۹۶۳ در گردهمایی بزرگ هواداران جنبش که در برابر بنای یادبود آبراهام لینکلن در واشنگتن برگزار شد، معروف‌ترین سخنرانی خود را به نام «روایایی دارم» انجام داد که از مهم‌ترین سخنرانی‌ها در تاریخ آمریکا به شمار می‌آید. کینگ در آن سخنرانی مانیفستی از مبارزات غیرخشونت‌آمیز را برای همه جهانیان ارائه و خاطر نشان کرد:

«عطش ما به آزادی نباید با نوشیدن جام بیزاری و نفرت سیراب شود. شیوه و عزم بلند ما در مبارزه می‌بایست تا ابد، مبتنی بر کرامت و اصول باشد. ما نباید اجازه دهیم تا اعتراض سازنده ما به خشونت فیزیکی انحطاط پیدا کند. خشونت حیرت‌انگیزی که اخیراً جنبش را به کام خود کشیده، نباید ما را نسبت به همه مخالفان جنبش بدگمان کند. ما نمی‌توانیم راه را به تنهایی طی کنیم. با قدم گذاشتن در راه باید میثاق ببندیم که همواره به جلو گام برداریم. ما نمی‌توانیم به عقب بازگردیم. روزی این ملت برخواید خاست و به معنای حقیقی زندگی خواهد کرد.»

«سنگینی بار ستمی را که بر شانه‌های خویش می‌کشیم، به عظمت ستمی است که بر ما روا می‌دارید. هرکاری که مایل هستید بکنید، با این وجود باز هم شما را دوست خواهیم داشت... ما را به بند بکشید، باز هم شما را دوست خواهیم داشت. خانه‌های ما را با بمب‌هایتان به آتش بکشید، کودکان ما را تهدید به مرگ کنید، باز هم شمارا دوست خواهیم داشت.»

لوتر کینگ همانند گاندی معتقد بود که در راه مبارزه، ابزار مورد استفاده مبارزان باید به اندازه اهداف، خالص باشد. وی بر این باور بود در مسیر مبارزه «خشونت امری غیراخلاقی است و حرکت در مسیر عدم خشونت عین اخلاق» است؛ از دیدگاه او برای تحول در خود، دیگران و جامعه، باید مسیری سخت و منطقی را تحمل کرد. به عقیده او «هر گاه در یک جنبش محبت نقصان یابد، اسلحه مطرح می‌شود.»

«تا زمانی که انسان‌های ستم‌کشیده نتوانند مهر دشمنان خود را به دل گیرند، نژادپرستی هیچ‌گاه ریشه‌کن نخواهد شد.»

«عشق، تنها قدرتی است که دشمن را به دوست بدل می‌کند.»

«تاریکی، نمی‌تواند بر تاریکی غلبه کند، تنها روشنی می‌تواند آن را انجام دهد؛ نفرت، نمی‌تواند بر نفرت غلبه کند، تنها عشق می‌تواند آن را انجام دهد.»

### نلسون ماندلا:



او رهبر جنبش آفریقای جنوبی علیه تبعیض نژادی بود. آنچه که او انجام داد پیروزی عفو بر انتقام بود. او پیشاپیش میلیون‌ها سیاهپوست آفریقای جنوبی علیه تبعیض نژادی و اجرای عدالت و آزادی نبرد کرد. او چند دهه از عمرش را در زندان گذراند تا اقلیت سفیدپوست را مجبور کند با سیاهان حقوق برابر داشته باشند. برای نخستین بار یک سیاهپوست رئیس‌جمهوری آفریقای جنوبی شد، اما از سفیدپوستان انتقام نگرفت. دادگاه‌های عفو تشکیل داد و حتا بزرگ‌ترین دشمنش را نیز که ۲۷ سال او را زندانی کرده بود بخشید. هزاران خانواده داغ‌دیده را با سفیدپوستانی که مرتکب جنایت شده بودند زیر یک سقف گرد آورد. جنایتکاران به جنایت خود اعتراف کردند، در حالیکه قطرات اشک بر گونه سیاهپوستان جاری بود. او به شیوه‌ای رفتار کرد که عفو بر خشم پیروز شد و هیچ جنایتکاری به جوخه اعدام سپرده نشد. سیاه و سفید با هم آشتی کردند و گذشته‌ها فراموش شد. در اوج قدرت از قدرت کنار رفت و سیاهپوست دیگری به جای او رئیس‌جمهوری آفریقای جنوبی شد. هیچ کس جز نلسون ماندلا نمی‌توانست دشمنان دیروز را با هم آشتی دهد و عفو را جایگزین انتقام سازد. بر اثر این روحیه و رفتارهای انسان دوستانه بود که اکنون نتیجه آنرا مشاهده می‌کنیم و آن قرار گرفتن آفریقای جنوبی بر قله رشد و توسعه قاره آفریقا است.

در پایان، امید است که کلیت این راهبرد اساسی، نه لزوماً صد درصد آن مورد قبول اکثریت قرار گرفته و در صورت مفید یافتن آن، همگان در ترویج آن به بدنه اجتماعی جنبش و فراگیرتر کردن هر چه بیش‌تر آن تلاش نمائیم و حداقل به حرمت خون‌هائی که به پای جنبش ریخته شده است نسبت به سر نوشت آن و جامعه خود بی‌تفاوت نباشیم، چراکه همان‌طور که گفته‌اند: «بی‌تفاوتی، دشمن عشق و زندگی است». و کلام آخر اینکه، دوباره تأکید می‌گردد: «جنبش سبز، جنبش عشق و زندگی است، نه نفرت و مرگ».

به امید پیروزی جنبش سبز در چارچوب جنبشی مدنی، اخلاقی، عقلانی و منطقی

\*\*\* منع \*\*\*

وبلاگ «نجوهای نجیبانه»؛ صفحه فیس‌بوک «اندیشه سبز»

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/06/green-movement-2.html>  
[https://www.facebook.com/note.php?note\\_id=10150183928990174](https://www.facebook.com/note.php?note_id=10150183928990174)



## اسامی ۱۱۲ کشته‌شده پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، به همراه جزئیاتی از چگونگی مرگ آنان، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱

«کمیته گزارشگران حقوق بشر»: بسیاری معتقدند، شمار کشته‌شدگان اعتراضات پس از انتخابات در ایران، بسیار بیش از رقم‌های اعلام شده است. بسیاری از خانواده‌ها، هنوز اقدام به فاش کردن هویت کشته‌شدگان نکرده‌اند. برخی از افراد آسیب‌دیده در روزهای بعد از انتخابات با گذشت دو یا سه سال، در پی شدت این آسیب‌ها درگذشته‌اند.

گزارش زیر، به طور حتم در بردارنده اسامی تمامی کشته‌شدگان نیست. با این حال، این لیست شامل اسامی کسانی است که تا امروز شناسایی شده و نام آنها منتشر شده است. ادای احترامی است به آنان که با رؤیای «فردای بهتر» سینه‌هایشان را در برابر تفنگ و گلوله سپردند. کسانی که امروز نیستند و یادشان برای همیشه در صفحات تاریخ این مملکت خواهد ماند.

### ۱- ناصر امیرزاد:

۲۴ ساله، دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران در رشته هوا-فضا که در جریان راهپیمایی ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ مردم تهران در میدان آزادی در ابتدای خیابان محمد علی جناح بر اثر تیراندازی از ساختمان بسیج از ناحیه سینه مورد اصابت گلوله قرار گرفت و جان باخت. پیکر این دانشجو در ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ در یاسوج تشییع و به خاک سپرده شد.

### ۲- مهدی گرمی:

۲۵ ساله، یکی از کشته‌شدگان اعتراضات پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم در ایران است. وی در تقاطع خیابان جنت آباد و خیابان کاشانی تهران در عصر روز دوشنبه، ۲۵ خرداد، بر اثر اصابت گلوله به گلولش، کشته شد.

### ۳- اشکان سهرابی:

۲۰ ساله، دانشجوی رشته آی‌تی دانشگاه قزوین در جریان اعتراضات مردمی به نتایج انتخابات در روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ بر اثر اصابت سه گلوله به سینه‌اش درگذشت. زهرا نیک پیمان مادر اشکان، در خصوص روز حادثه می‌گوید پسرش خود را برای امتحانات دانشگاه آماده می‌کرده و ساعت هفت و نیم روز ۳۰ خردادماه برای دیدار با یک دوست از خانه بیرون رفت و تأکید کرد که پنج دقیقه دیگر باز می‌گردد. وی هنگام بازگشت از یک ساختمان بلند مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود. پیکر او بعد از سه روز به خانواده تحویل داده شد. پیگیری‌های قضائی خانواده وی جهت شناسایی آمران و عاملان کشته شدن فرزندشان تا کنون بی‌نتیجه بوده است. پیکر او در قطعه ۲۵۷ بهشت زهرا ردیف ۵۰ شماره ۱۹ به خاک سپرده شد.

### ۴- سهراب اعرابی:

۱۹ ساله، در جریان اعتراضات به نتایج انتخابات ۱۳۸۸ کشته شد احتمال می‌رود که سهراب اعرابی در تظاهرات روز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ در تیراندازی نیروهای بسیجی از بالای پایگاه بسیج مقدار کشته شده باشد. پروین فهیمی، مادر سهراب که از فعالان صلح و عضو گروه مادران صلح است گفت سهراب در راهپیمایی دوشنبه ۲۵ خرداد از وی جدا شد و شب به خانه بازنگشت. خانواده در بیمارستان‌ها، کلانتری‌ها، زندان اوین و دادگاه انقلاب جستجو کردند اما نام سهراب در هیچ فهرستی، نه در فهرست اسامی اعلام شده در زندان اوین و نه در فهرست نصب شده بر دیوار دادگاه انقلاب نبود. پروین فهیمی هر روز صبح برای یافتن نشانه‌ای از پسرش به دادگاه انقلاب می‌رفت و هر بعد از ظهر عکس سهراب را جلوی در زندان اوین برده و عکس را به هر آزادشده‌ای نشان می‌داد و می‌پرسید آیا او را دیده‌اند یا خیر. چند نفر مطمئن بودند او را دیده‌اند.

مادر این جوان در روز سه شنبه ۱۶ تیر با گذاشتن کفالت در دادگاه انقلاب هر روز بعد از ظهر منتظر آزادی فرزندش بود. در تاریخ ۲۰ تیر مادر سهراب اعرابی را به اداره تشخیص هویت ارجاع می‌دهند تا آلبوم‌های کشته‌شدگان را نگاه کند و مشخص می‌شود او کشته شد است. پیکر وی ۲۱ تیر ۱۳۸۸ به خانواده تحویل و در ۲۲ تیر همان سال در بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد.



## ۵- ندا آقاسلطان:

۲۷ ساله در جریان اعتراضات مردمی به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در محله امیرآباد تهران (خیابان کارگر شمالی، تقاطع خیابان شهید صالحی و کوچه خسروی) در حالی که به همراه استاد موسیقی‌اش در حال مراجعه از تظاهرات اعتراض‌آمیز بود به ضرب گلوله نیروهای بسیج کشته شد. پیکر او به بیمارستان شریعتی منتقل و فردای آن روز به خانواده‌اش تحویل گردید و تحت تدابیر شدید امنیتی در قطعه ۲۵۷ ردیف ۴۱ شماره ۳۲ بهشت زهرا به خاک سپرده شد. انتشار فیلم کوتاهی از لحظات جان سپردن وی که با تلفن همراه گرفته شد، بازتاب‌های فراوانی در رسانه‌های جهان به دنبال داشت به نحوی که جمهوری اسلامی تلاش زیادی کرد تا قتل او را صحنه‌سازی و توطئه مخالفان دولت نشان دهد. «ندا» در خارج از ایران و در ایران، به عنوان سمبل آزادی‌خواهی ایرانیان در این اعتراضات شناخته می‌شود.



## ۶- مصطفی غنیان:

۲۶ ساله، دانشجوی مهندسی. در شب ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ اولین چهارشنبه پس از انتخابات در حال گفتن تکبیر بر روی بام ساختمان ۸ طبقه در محله سعادت آباد تهران به ضرب گلوله تک‌تیراندازهای مستقر در ساختمان‌های اطراف به قتل رسید. پیکر وی بعد از سه روز به خانواده وی که از انقلابیون با سابقه بودند، تحویل و در قطعه ۱۵۷ حرم امام رضا دفن گردید.

## ۷- امیر جواد فر لنگرودی:

۲۵ ساله دانشجوی مدیریت صنعتی دانشگاه آزاد قزوین، ترانه‌سرا و دانشجوی بازیگری، که در روز ۱۸ تیر ماه ۱۳۸۸ در تقاطع خیابان شهدای ژاندارمری و دانشگاه، محدوده امیرآباد توسط نیروهای لباس شخصی دستگیر و مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته و بوسیله همین افراد به کلانتری ۱۴۸ تهران منتقل گردید.

در کلانتری حال او در اثر ضرب و شتم به وخامت رسیده و ماموران کلانتری او را در ساعت ۹ شب به بیمارستان فیروزگر منتقل گردید و روز ۱۹ تیر خانواده‌اش که اعتقاد داشتند امیر جرمی مرتکب نشده است او را از بیمارستان فیروزگر به پلیس امنیت تحویل می‌دهند که از آنجا به بازداشت‌گاه کهریزک منتقل می‌گردد. وی پس از شکنجه شدید، در ۲۳ تیر در مسیر انتقال به اوین، دچار تشنج و ایست قلبی می‌شود. ده روز بعد، روز ۳ مرداد به خانواده برای تحویل جسد خبر می‌دهند.

در ۵ مرداد پیکر متلاشی شده وی در بهشت زهرا، قطعه ۲۱۱ ردیف ۴۲ شماره ۱۰ خاکسپاری می‌گردد.

## ۸- یعقوب بروایه:

۲۷ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد رشته نمایش در دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد تهران مرکز، روز ۴ تیرماه ۱۳۸۸ توسط نیروهای مسلح از بام مسجد لولاگر مورد اصابت گلوله قرار گرفت، از ناحیه سر مجروح شد و بلافاصله توسط دوستانش به بیمارستان لقمان انتقال یافت، اما به‌رغم تلاش پزشکان برای نجات جان وی، در نهایت پس از ده روز دچار مرگ مغزی شده و کشته شد. یعقوب بروایه فرزند دوم یک خانواده پنج نفری و اهل اهواز بود.

## ۹- محسن روح‌الامینی:

۲۵ ساله دانشجوی کامپیوتر دانشکده فنی دانشگاه تهران، در تجمعات روز ۱۸ تیر ۱۳۸۸ دستگیر شد و به بازداشتگاه کهریزک منتقل شد در بازداشتگاه کهریزک مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته و مجروح شد. چند روز بعد، وی در مسیر انتقال به زندان اوین به دلیل شرایط بد جسمانی ناشی از استرس‌های فیزیکی، شرایط بد نگهداری، ضربات متعدد و نیز اصابت جسم سخت به بیمارستان منتقل شده و جان سپرد. پیکر او به عنوان فرد مجهول‌الهویه به بیمارستان شهدای تجریش منتقل و صبح روز بعد جسد به سردخانه تحویل داده می‌شود. با آنکه به خانواده روح‌الامینی اعلام شده بود فرزندشان به زودی آزاد می‌شود، پس از یک هفته آنها در روز ۳۰ تیر خیر درگذشت او را دریافت کردند و اول مردادماه جنازه را تحویل گرفتند. وی فرزند عبدالحسین روح‌الامینی، رئیس انستیتو پاستور ایران، عضو جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی و مشاور انتخاباتی محسن رضایی بود.

## ۱۰- مراد آقاسی:

بین تاریخ ۱۸ تا ۲۳ تیر ماه ۸۸ بر اثر شدت ضربات وارد شده در زندان کهریزک جان باخت.

## ۱۱- محمد کامرانی:

۱۸ ساله در روز ۱۸ تیر ۱۳۸۸ در نزدیکی میدان ولیعصر تهران دستگیر شد و به بازداشتگاه کهریزک انتقال یافت. او سپس به همراه گروه دیگری از بازداشت‌شدگان به زندان اوین منتقل گردید. و در اثر شکنجه جان سپرد طبق گفته خانواده وی، محمد را در حالی که تقریباً نیمه‌جان بوده و سراسر بدنش علائم باتوم و شکنجه بوده به تخت بیمارستان بسته بودند، تا امکان فرار نداشته باشد. با تلاش خانواده بالأخره می‌توانند محمد را از بیمارستان لقمان مرخص و بلافاصله به بیمارستان مهر منتقل کنند. اما در آنجا پزشکان متخصص می‌گویند با توجه به اینکه عفونت تقریباً تمام بدن



را فرا گرفته امیدی در بهبود نیست و محمد ظرف کم تر از ۳ ساعت در تاریخ ۲۵ تیر جان می‌بازد وی شنبه ۲۷ تیر در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

### ۱۲- حسین طهماسبی

۲۵ ساله در جریان تجمعات اعتراضی روز دوشنبه ۲۵ خردادماه در خیابان نوبهار کرمانشاه مورد حمله مأموران مسلح وابسته به دولت قرار گرفته بر اثر ضربات متعدد باتوم و اصابت این ضربات به سر توسط نیروهای انتظامی کشته شد. حسین به هیچ‌یک از کاندیداها رأی نداده بود و آن روز برای اعتراض به وضع موجود به خیابان آمده بود. یکی از دوستان حسین می‌گوید صدها تن از مردم از نزدیک شاهد مرگ وی بودند.

### ۱۳- مصطفی کیارستمی

۲۲ ساله، در روز ۲۶ تیر ۱۳۸۸ در نماز جمعه تهران شرکت کرد. در این روز در مقابل دانشگاه تهران به دست نیروهای بسیجی و لباس شخصی مضروب می‌شود به نحوی که دیگر قادر به بازگشت به خانه نبوده است و در تماس تلفنی از مادرش تقاضای کمک می‌کند. پس از آن که مادر مصطفی او را به خانه باز می‌گرداند، متوجه وخامت حال وی می‌شود تا این که او را به بیمارستان کسری تهران انتقال می‌دهد. این جوان به علت خونریزی مغزی ناشی از اصابت باتوم، همان شب فوت می‌کند اما علت مرگ او سکتة مغزی اعلام می‌شود. پیکر وی روز شنبه ۲۷ تیر در بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد

### ۱۴- احمد نجاتی کارگر:

۲۴ ساله از بازداشت‌شدگان بازداشتگاه کهریزک بود که به دلیل ضرب و شتم در بازداشتگاه بعد از آزادی در تاریخ ۱۴ مرداد ماه سال ۱۳۸۸ به دلیل از دست دادن هر دو کلیه در بیمارستان جان باخت. رسانه‌های دولتی در صدا و سیما و روزنامه‌های خود مدعی شدند که وی زنده و وبلاگ‌نویس است. ولی مادر او طی مصاحبه‌هایش اعلام کرد فرزندش پس از آزادی از بازداشت بر اثر جراحات وارده کشته شده است. پیکر وی در قطعه ۲۱۳ ردیف ۱۵ شماره ۳۵ به خاک سپرده شد

### ۱۵- فاطمه رجب‌پور:

۳۸ ساله و مادرش سرور برومند در تاریخ ۲۵ خردادماه در حالی که درون یک مهد کودک در خیابان محمدعلی جناح روبه‌روی پایگاه بسیج گردان ۱۱۷ عاشورا پناه گرفته بودند به علت تیراندازی نیروهای مستقر در پایگاه بسیج جان باختند. رسانه‌های دولتی تلاش نمودند کشته شدن این مادر و دختر را به معترضان به نتیجه انتخابات نسبت دهند.

### ۱۶- سرور برومند:

۵۸ ساله، مادر فاطمه رجب‌پور در تاریخ ۲۵ خردادماه در حالی که درون یک مهد کودک در خیابان محمدعلی جناح روبه‌روی پایگاه بسیج گردان ۱۱۷ عاشورا پناه گرفته بودند به علت تیراندازی نیروهای مستقر در پایگاه بسیج جان باختند. رسانه‌های دولتی تلاش نمودند کشته شدن این مادر و دختر را به معترضان به نتیجه انتخابات نسبت دهند

### ۱۷- بهزاد مهاجر:

۴۷ ساله از کشته‌شدگان تجمع ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ می‌باشد. خانواده وی پس از ۵۰ روز بی‌خبری جسد وی را در سردخانه کهریزک شناسایی کردند. آخرین تماسی که خانواده‌اش با او داشته‌اند روز دوشنبه ۲۵ خرداد بوده است طی این مدت اقوام او به دنبال نشانی بهزاد به دادگاه انقلاب، زندان اوین و مراکز قضائی مراجعه کردند، اما مسئولین از ارائه پاسخ مشخص به آنها خودداری می‌کردند. وی بر اثر اصابت گلوله به سینه‌اش در گذشته است. جسد وی در قطعه ۲۰۸ بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

### ۱۸- نادر ناصری:



از جانباختگان اعتراضات ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ که در خیابان خوش کشته شده و پیکرش در شهر بابل دفن شده است. اطلاعات بیش تری از وی در دست نیست.

### ۱۹- داوود صدری:

۲۶ساله، تکنیسین برق در شامگاه ۲۵ خرداد در جریان اعتراضات مردمی به نتایج انتخابات ریاست جمهوری دهم در میدان آزادی تهران و در پی شلیک گلوله از بام پایگاه بسیج مقداد در ابتدای بزرگراه جناح به شهادت رسید.

### ۲۰- کیانوش آسا:

۲۵ ساله، متولد کرمانشاه، وی دانشجوی ترم چهارم کارشناسی ارشد رشته مهندسی شیمی در دانشگاه علم و صنعت ایران بود. او در جریان تظاهرات روز دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ در میدان آزادی تهران ناپدید شد و روز ۳ تیر ماه ۱۳۸۸ در سردخانه پزشکی قانونی توسط خانواده‌اش شناسایی شد. آسا در اثر اصابت دو گلوله توسط لباس شخصی‌ها کشته شد. خانواده آسا طی شکایتی خواستار مشخص شدن علت مرگ فرزندشان شدند زیرا طبق اظهارات شاهدان عینی کیانوش تنها بر اثر اصابت یک گلوله به پهلویش زخمی شده بوده ولی هنگام تحویل جسد یک گلوله نیز به گردن وی اصابت کرده بود.

### ۲۱- حسین اخترزند:

۳۲ ساله، او یکی از تظاهرکنندگان معترض به نتیجه انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری بود که در جریان پیامدهای اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ در اصفهان کشته شد. فیلم‌ها و عکس‌های زیادی از ضرب و شتم او در سایت‌های اینترنتی منتشر شده است. وی توسط نیروهای بسیج پس از ضرب و شتم فراوان از طبقه سوم به پایین پرتاب شده و جان باخت. نیروهای امنیتی فشارهای زیادی را بر این خانواده وارد داشتند و اعلام داشتند وی در اثر غفلت، خودش روی ایرانیت‌های پوسیده افتاده و سپس به پایین پرتاب شد و درگذشت و از همه نزدیکان تعهد گرفتند که کشته شدن حسین را تصادف اعلام کنند تا جنازه وی را تحویل دهند. خانواده او بعد از ۲ سال سکوت خود را در این زمینه شکستند. پیکر او در اصفهان باغ رضوان، قطعه ۱۷. بلوک ۱ به خاک سپرده شد.

### ۲۲- محرم چگینی قشلاقی:

۳۲ ساله، کارگر و متأهل. در تظاهرات اعتراضی ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ در خیابان آزادی در مقابل پایگاه مقداد مورد اصابت گلوله قرار گرفت و جان باخت. پیکر وی در قطعه ۲۵۶ بهشت زهرا ردیف ۱۴۶ به خاک سپرده شد.

### ۲۳- عباس دیسناد

۴۸ ساله در راهپیمایی روز سی خرداد ماه ۱۳۸۸ از پشت سر با باتوم به سر او ضربه وارد شده و دچار ضربه مغزی می‌شود. وی پس از ۳ روز کما در بیمارستان فوت می‌کند. بنا بر گفته مریم خانی همسر عباس، وی جانباز جنگ بوده و در بدنش چندین ترکش وجود داشته است. شاهدان عینی اظهار داشته‌اند که وقتی عباس دچار ضربه شد، مأموران از نزدیک شدن مردم برای انتقال او به بیمارستان ممانعت کرده و او مدت‌ها بر روی زمین بوده است. برای تحویل پیکر وی علاوه بر ۳ میلیون تومان هزینه بیمارستان مبلغ ۱۵ میلیون تومان نیز برای تحویل جسد درخواست شده بود.

### ۲۴- حمید مداح شورچه:

۲۵ ساله، وی یکی از فعالان ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی بوده که همراه با گروهی در صحن مسجد گوهرشاد دست به تحصن زد و سپس توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد. او در مدت بازداشت تحت شکنجه قرار گرفت و چند روز پس از آزادی به دلیل شدت جراحات وارده جان سپرد. پزشکی قانونی علت مرگ وی را خونریزی مغزی اعلام کرده است.

### ۲۵- حسین اکبری



۱۶ ساله، از جوانانی است که پس از بازداشت شدن توسط نیروهای امنیتی در اعتراض‌های روزهای پس از انتخابات ایران، کشته شده است. تا تاریخ ۳۰ تیرماه ۸۸ علی‌رغم پیگیری خانواده‌اش هیچ اطلاعی از سرنوشت وی یا محل نگهداری‌اش در دست نبود. در روز ۳۱ تیرماه ۸۸ با تماسی که با خانواده‌اش گرفته شد، از آنها خواسته شد تا به بیمارستان امام‌خمینی، برای تحویل گرفتن جسد فرزند خود مراجعه کنند و با مراجعه آنها مشخص شده است که دلیل کشته شدن وی بر اثر ضربه مغزی بوده و روی بدن او آثار متعدد باتوم دیده شده است. تاریخ دقیقی شهادت او مشخص نیست و پیکر وی صبح روز یکشنبه ۴ مرداد ۸۸ در قطعه ۲۱۹ بهشت زهرا تهران در کنار مادرش به خاک سپرده شد.

## ۲۶- میثم عبادی

۱۶ ساله، کارگر یک کارگاه خیاطی، در روز ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ در میدان تجریش در اعتراض به ضرب و شتم یک دختر جوان توسط یک بسیجی از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به علت خونریزی بسیار زیاد در بیمارستان جواهری جان باخته است. پس از شکایت خانواده عبادی خانم نسرين ستوده وکالت پرونده وی را بر عهده داشتند که ایشان نیز پس از یک ماه بازداشت گردیدند و عملاً شکایت آنها بدون نتیجه باقی ماند پیکر او در قطعه ۲۵۶ بهشت زهرا ردیف ۱۳۱ شماره ۳۱ به خاک سپرده شد.

## ۲۷- محمود رئیسی نجفی

او کارگری ساده بود که هنگام بازگشت از محل کارش در اثر جراحات ناشی از ضرب و شتم نیروهای مسلح در روز ۲۵ خرداد در میدان آزادی به شدت مضروب شده و پس از حدود ۱۳ روز در حالی که بدنش زخمی و پاهای او و شکمش به شدت ورم کرده و دستش هم فلج شده بوده در بیمارستان در گذشت.

## ۲۸- مسعود هاشم‌زاده:

۲۷ ساله، دیپلم تجربی. وی در زمینه موسیقی و طراحی فعالیت می‌کرد و ۹ سال بود که سنتور می‌نواخت. در ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ به ضرب گلوله نیروهای حکومتی، جان باخت و در شمال کشور در روستای ولی آباد زیباکنار دفن شد. خانواده وی از پذیرفتن دیه خودداری کرده و طی شکایتی خواستار پیدا کردن آمران و عاملان قتل فرزندشان شدند.

## ۲۹- بهمن جنابی

۱۹ ساله، او یک روز پس از نماز جمعه مشهور، در روز ۳۰ خرداد ۸۸ هنگامی که در محل کار خود در حوالی خیابان پر تردد خوش بود، با اصابت مستقیم گلوله به قلبش جان باخت.

## ۳۰- علیرضا افتخاری

۲۴ ساله خبرنگار ابرار اقتصادی. این روزنامه‌نگار ۲۵ خرداد ۸۸ برای حضور در راهپیمایی مسالم آمیز مردم از منزل خارج شد و در خیابان آزادی مورد ضرب و شتم قرار گرفت، پس از آن هیچ خبری از او در دست نبود. جسد علیرضا افتخاری بعد از ۲۷ روز بی‌اطلاعی خانواده‌اش در ۲۵ تیرماه از پزشکی قانونی کهریزک تحویل خانواده‌اش شد.

## ۳۱- رامین رضائی

۲۲ ساله در جریان تظاهرات ۲۵ خرداد ۸۸ به ضرب گلوله در میدان آزادی جان باخت، جنازه رامین که چند روز قبل از جان باختن به عنوان مرخصی از محل خدمت سربازی‌اش به تهران آمده بود، پس از یک ماه پیگیری درست در روز تولد ۲۲ سالگی‌اش در حالی که خانواده‌اش تحویل داده شد که سه گلوله پیکر وی را سوراخ کرده و ریه و کلیه او را از بین برده بود. علی‌رغم شکایت خانواده رضائی هنوز هیچ‌گونه رسیدگی در خصوص پرونده او صورت نگرفته است. پیکر او در قطعه ۲۵۷ بهشت زهرا ردیف ۴۶ شماره ۳۲ به خاک سپرده شده است.



پدر رامین، مهدی رضانی در آذرماه ۱۳۸۹ در حالی که به همراه تعدادی از خانواده‌های قربانیان حوادث پس از انتخابات برای بزرگداشت سالروز تولد امیر ارشد تاجمیر یکی از کشته‌شدگان عاشورای ۸۸ در بهشت زهرا گرد هم آمده بودند. دستگیر و نهایتاً توسط قاضی مقیسه به ۳ سال حبس تعزیری محکوم گردید. وی هم اکنون با وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی آزاد می‌باشد.

### ۳۲- امیر حسین طوفان پور:

۳۲ ساله در تظاهرات ۲۵ خرداد ماه ۱۳۸۸ به همراه برادرش شرکت کرده و سپس توسط نیروهای امنیتی در خیابان دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. خانواده وی روز جمعه بیست و نه خرداد (۸۸/۳/۲۹) در پزشک قانونی کهریزک عکس او را در کامپیوتر کشته‌ها شناسایی کردند. جراحات جنازه شامل تیرخوردگی ساق دست، پهلو و کمر و نیز آثار کبودی در پشت گردن و زخمی عمیق در پشت سر بوده که داخل آن را با پنبه پر کرده بودند. و شکستگی کامل بازویی که تیر خورده بوده است. روی صورت هم بینی به نظر شکسته می‌آمد. امیر حسین روز یکشنبه (۸۸/۳/۳۱) در قطعه ۲۳۳ بهشت زهرا ردیف ۱۵۲ شماره ۳۴ به خاک سپرده شد.

### ۳۳- کامبیز شعاعی:

۲۴ ساله در جریان حمله انصار حزب‌الله و لباس شخصی‌ها به کوی دانشگاه در شامگاه یکشنبه ۲۴ خرداد، سال ۱۳۸۸ مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفته و جان خود را از دست داد. گفته می‌شود پیکر این دانشجو بدون اطلاع به خانواده ایشان و مخفیانه در گورستان بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شده است.

### ۳۴- سعید عباسی فرکلچی:

۲۴ ساله، از کسبه ساکن خیابان رودکی بوده و در تظاهرات ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در خیابان رودکی تقاطع بوستان سعدی مقابل بانک پاسارگاد در مقابل دیدگان پدرش مورد اصابت گلوله قرار گرفته، جان می‌سپارد.

### ۳۵- ایمان هاشمی

۲۷ ساله شغل آزاد به دلیل اصابت گلوله به چشم شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در خیابان آزادی جان باخت و چهارشنبه ۳ تیر در قطعه ۲۵۹ به خاک سپرده شد.

### ۳۶- حمید حسین بیگ عراقی:

۲۲ ساله در راهپیمایی اعتراضی ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ به خیابان آمده بود اما گلوله‌ای در فاصله بسیار نزدیک در خیابان انقلاب به سمت او شلیک شد. در تاریخ ۴ تیرماه جسد به خانواده تحویل شد و در بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد. پدر او بعد از یک سال سکوت خود را شکست. رسانه‌های دولتی سعی کردند که او را بسیجی معرفی کنند ولی مادر وی فاطمه سرپریان در مصاحبه‌هایش این امر را تکذیب کرده است.

### ۳۷- فهیمه سلحشور:

۲۵ ساله، دیپلم، روز یکشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ به دلیل اصابت باتوم به سر و خونریزی داخلی در میدان ولی عصر بعد از انتقال به بیمارستان در تاریخ ۲۵ خرداد جان باخت و ۲۷ خرداد در قطعه ۲۶۶ به خاک سپرده شد.

### ۳۸- پریسا کلی:

۲۵ ساله فارغ‌التحصیل رشته ادبیات به دلیل اصابت گلوله به گردن در روز یکشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۸۸ در بلوار کشاورز جان باخت و سه شنبه ۲ تیر در قطعه ۲۵۹ به خاک سپرده شد.

### ۳۹- مبینا احترامی



دانشجوی بهبهانی دانشگاه تهران در جریان حمله افراد موسوم به لباس شخصی‌ها به کوی دانشگاه در شامگاه ۲۴ خرداد مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفته و جان خود را از دست داد. پیکر وی بدون اطلاع خانواده به صورت مخفیانه به خاک سپرده شده است.

#### ۴۰- شلیر خضری

۲۷ساله، دختر دانشجوی اهل پیرانشهر، روز ۲۶ خرداد، در میدان بهارستان تهران (منابعی نیز مکان کشته شدن وی را دانشگاه تهران می‌دانند)، جان خود را از دست داده است. پیکر شلیر در شهر پیرانشهر، از سوی خانواده‌اش به خاک سپرده شد.

#### ۴۱- تینا سودی

۲۴ ساله، دانشجوی، روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ توسط گلوله نیروهای امنیتی در میدان انقلاب کشته شد. خانواده وی جهت تحویل جسد تحت فشار زیادی قرار داشتند تا اعلام کنند فرزندشان به مرگ طبیعی در گذشته است.

#### ۴۲- فاطمه براتی

دانشجو، در جریان حمله لباس شخصی‌ها به کوی دانشگاه در شامگاه ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفته و جان خود را از دست داد. گفته می‌شود پیکر این دانشجو بدون اطلاع به خانواده ایشان و مخفیانه در گورستان بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد.

#### ۴۳- مریم مهرآذین

۲۴ ساله، در روز ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در خیابان آزادی بر اثر اصابت گلوله کشته شد. پیکر وی به بیمارستان بقیه الله سپاه منتقل گردید و فشار زیادی بر روی خانواده وی جهت عدم اطلاع‌رسانی در خصوص کشته شدن فرزندشان وجود داشته است.

#### ۴۴- کاوه سبزعلی‌پور

۲۴ساله، دیپلم انسانی و علاقمند به هنر، وی روز ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در حالی که از کلاس بازیگری باز می‌گشت در درگیری مسجد لولاگر به وسیله اصابت گلوله به سرش کشته شد. پیکر او به بیمارستان لقمان و سپس سردخانه منتقل گردید. پیکر او را در شهر مادری‌اش، رشت به خاک سپردند. رسانه‌های دولتی از قول پدر وی موسوی و کروی را مقصر کشته شدن فرزندش معرفی کردند اما پدر کاوه این موضوع را تکذیب کرده و عنوان کرده که وی در شکایتش خواستار پیدا کردن قاتلین فرزندش و مجازات آنها شده است.

#### ۴۵- حسن شاپوری

به احتمال زیاد و بنا بر اظهارات یکی از آزادشدگان بازداشتگاه کهریزک، وی یکی از کشته‌شدگان کهریزک است که اطلاعات چندانی از وی در دست نیست.

#### ۴۶- سید رضا طباطبایی

۳۰ ساله، لیسانس حسابداری، کارمند به دلیل اصابت گلوله به سر در ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در خیابان آذربایجان به قتل رسید و چهارشنبه ۳ تیر بعد از تعهد گرفتن از خانواده در قطعه ۲۵۹ به خاک سپرده شد.

#### ۴۷- محسن انتظامی

به احتمال زیاد و بنا بر اظهارات یکی از آزادشدگان بازداشتگاه کهریزک، وی یکی از کشته‌شدگان کهریزک است که اطلاعات چندانی از وی در دست نیست



#### ۴۸- رضا فتاحی

به احتمال زیاد و بنا بر اظهارات یکی از آزادشدگان بازداشتگاه کهریزک، وی یکی از کشته شدگان کهریزک می‌باشد که اطلاعات چندانی از وی در دست نمی‌باشد

#### ۴۹- ابولفضل عبداللہی

۲۱ ساله، فوق دیپلم برق ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در مقابل دانشگاه صنعتی شریف به دلیل اصابت گلوله به پشت سر جان باخت و سه شنبه ۲ تیر در قطعه ۲۴۸ به خاک سپرده شد

#### ۵۰- محمد نیکزادی

۲۲ ساله، فارغ التحصیل عمران در سه شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۸۸ به دلیل اصابت گلوله به سینه در میدان ونک جان باخت و شنبه ۳۰ خرداد در قطعه ۲۵۷ به خاک سپرده شد.

#### ۵۱- محمد حسین برزگر

۲۵ ساله، دیپلم شغل آزاد به دلیل اصابت گلوله به سر در تاریخ چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ در میدان هفت تیر جان باخت و در یکشنبه ۳۱ خرداد بعد از تعهد گرفتن از خانواده در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شد

#### ۵۲- سعید اسماعیلی خان‌بین

۲۳ ساله، که بر اثر وارد شدن ضربه به سرش در حوادث روز ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ تهران کشته شده است، هفته‌نامه «سلیم» استان گلستان، در شماره ۳۲۰ خود در تاریخ شنبه ۲۰ تیرماه ۸۸ اعلام کرد: «سعید اسماعیلی خان‌بین جوان ۲۳ ساله که بر اثر وارد شدن ضربه‌ای به سرش در حوادث اخیر تهران به قتل رسیده است در شهر خان‌بین از توابع شهرستان رامیان استان گلستان به خاک سپرده شده است. اطلاعات بیش‌تری در دست نیست.»

#### ۵۳- علی شاهی

۲۴ ساله، بعد از دستگیری و انتقال به کلانتری در تهران پارس، در روز یکشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۸۸ به دلایل نامعلوم در کلانتری جان باخت. پزشکی قانونی علت مرگ وی را نامشخص اعلام کرده، اما خانواده وی معتقدند به علت ضربات باتوم در کلانتری جان باخته است. وی ۴ تیر در قطعه ۲۵۷ به خاک سپرده شد.

#### ۵۴- محسن حدادی:

۲۴ ساله، برنامه‌نویس کامپیوتر در درگیری‌های اعتراض‌آمیز به انتخابات ریاست جمهوری روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ به دلیل اصابت گلوله بر پیشانی در خیابان نصرت به قتل رسید و سه شنبه ۲ تیر ۱۳۸۸ در قطعه ۲۶۲ به خاک سپرده شد.

#### ۵۵- ایمان نمازی:

دانشجوی رشته عمران دانشگاه تهران، در حمله نیروهای لباس شخصی به کوی دانشگاه در ۲۵ خردادماه ۱۳۸۸ کشته شد

#### ۵۶- مسعود خسروی دوست‌محمد:

کارمند، متأهل و دارای یک فرزند. در تظاهرات اعتراض‌آمیز ۳۰ خردادماه ۱۳۸۸ بر اثر شلیک گلوله به صورتش کشته شد، پیکر وی سه روز بعد در اختیار خانواده‌اش قرار گرفت و در بهشت زهرا دفن شد. همسر وی پس از یکسال سکوت خود را شکست. پیگیرهای قضائی خانواده خسروی در خصوص آمران و عاملان قتل وی تا کنون بدون نتیجه بوده است



### ۵۷- محسن ایمانی:

در جریان حمله نیروهای لباس شخصی به کوی دانشگاه در ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفته و جان خود را از دست داد. پیکر وی در بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شده است.

### ۵۸- کسری شرفی:

در جریان حمله نیروهای لباس شخصی به کوی دانشگاه در ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفته و جان خود را از دست داد. پیکر وی در بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شده است.

### ۵۹- بابک سپهر

۳۵ ساله، در راهپیمایی اعتراضی روز شنبه ۳۰ خرداد ماه ۱۳۸۸ در خیابان آزادی تهران بر اثر اصابت گلوله نیروهای لباس شخصی قرار گرفت و جان باخت. اجساد اکثر جان باختگان این روز توسط مامورین وزارت اطلاعات و سپاه ابتدا به بیمارستان بقیه الله سپاه و سپس به قطه‌ای نامعلوم منتقل شد. به احتمال بسیار زیاد تعدادی از قبرهای بی نام و نشان قطعه ۳۰۲ بهشت زهرا برای این افراد است.

### ۶۰- حامد بشارتی

۲۶ ساله، طی تظاهرات اعتراضی ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در خیابان آزادی بر اثر شلیک گلوله کشته شد.

### ۶۱- جعفر بروایه:

۲۷ ساله، استاد دانشگاه شهید چمران اهواز و دانشجوی مقطع دکترای دانشگاه تهران که برای شرکت در امتحانات به تهران رفته بود در تظاهرات اعتراضی ۷ تیر ۱۳۸۸ در میدان بهارستان از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفته و بعد از انتقال به بیمارستان جان سپرد. جسد وی توسط یکی از دوستانش شناسایی و به اهواز منتقل و تحویل خانواده او شد. پزشکی قانونی علت قتل وی را خونریزی مغزی اعلام کرده است.

### ۶۲- سالار طهماسبی:

۲۷ ساله دانشجوی کارشناسی مدیریت بازرگانی رشت، شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در خیابان جمهوری به دلیل اصابت گلوله به پیشانی جان باخت و دوشنبه ۲ تیر ۱۳۸۸ در قطعه ۲۵۴ به خاک سپرده شد.

### ۶۳- وحیدرضا طباطبایی:

۲۹ ساله لیسانس زبان انگلیسی روز ۳ تیر ۱۳۸۸ در بهارستان به دلیل اصابت گلوله به سر به قتل رسید و ۶ تیر ۱۳۸۸ در قطعه ۳۰۸ بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

### ۶۴- میلاد یزدان‌پناه

۳۰ ساله در تظاهرات اعتراضی ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در خیابان آزادی با شلیک گلوله نیروهای امنیتی جان باخت.

### ۶۵- واحد اکبری

۳۴ ساله، شغل آزاد در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در خیابان ونک تهران بر اثر اصابت گلوله به پهلو به قتل رسید و در تاریخ سه‌شنبه ۲ تیر ۱۳۸۸ در قطعه ۲۶۱ بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

### ۶۶- علی فتحعلیان:



۲۰ ساله دانشجوی رشته عمران در روز ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ وقتی از خانه‌اش در خیابان رودکی به سمت مسجد «لولاگر» می‌رفت، از بالای مسجد مورد اصابت گلوله قرار گرفته و در بیمارستان فوت می‌کند. خانواده وی پس از ۲ سال سکوت خود را در خصوص کشته شدن فرزندشان شکستند. پیکر او در قطعه ۹ بهشت زهرا دفن گردیده است.

### ۶۷- فرزاد جشنی:

جوان کرد و اهل آبدانان از توابع استان ایلام، دانشجوی رشته ادبیات، در اعتراضات مردمی بعد از انتخابات در خیابان ولیعصر بر اثر ضربات باتوم زخمی شد که به بیمارستان طالقانی منتقل می‌شود که پس از مدتی به دلیل نامعلوم به بیمارستان لقمان فرستاده می‌شود، سرانجام در تاریخ ۸۸/۳/۲۵ به دلیل شدت ضربات از ناحیه سر، جان می‌بازد؛ پیکر فرزاد در مورخه ۳۰ خرداد ۸۸ در شهر آبدانان به خاک سپرده شد.

### ۶۸- احمد نعیم آبادی:

۲۵ ساله در اعتراضات ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ در میدان آزادی مورد اصابت گلوله قرار گرفته و پس از انتقال به بیمارستان رسول اکرم کشته می‌شود جنازه او را یک هفته بعد در ۳۱ خرداد ۸۸ به خانواده‌اش تحویل دادند. از این خانواده خواسته شده بود که با دریافت دیه از پیگیری شکایت خود صرف‌نظر کنند ولی آنها ضمن مخالفت با پذیرفتن دیه کماکان خواستار شناسایی و مجازات آمران و قاتلین فرزندشان می‌باشند هر چند که تا کنون هیچ پاسخ صریحی در این خصوص دریافت نکرده‌اند.

### ۶۹- هادی فلاح منش

۲۹ ساله، اطلاعات زیادی از وی در اختیار نمی‌باشد تاریخ فوت وی از سوی بهشت زهرا ۱۳۸۸/۰۳/۲۴ اعلام گردیده است. پیکر او در بهشت زهرا، قطعه ۲۵۶، ردیف ۱۳۴، شماره ۳۳ به خاک سپرده شده است.

### ۷۰- علی حسن پور:

۴۸ ساله، حسابدار، متأهل و دارای ۲ فرزند. از اولین جان‌باختگان اعتراضات پس از انتخابات است. وی در تاریخ ۲۵ خرداد ۸۸ در میدان آزادی از بالای پایگاه بسیج مقدار از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به قتل رسید. جنازه او پس از ماه‌ها پیگیری همسرش، لادن مصطفایی بعد از ۱۰۵ روز به وی تحویل داده شد.

### ۷۱- علیرضا توسلی:

۱۲ ساله، علیرضا همراه با پدرش در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۸۸ برای شرکت در چهلم ندا آقاسلطان به بهشت زهرا رفته بودند. در هنگام بازگشت لحظه‌ای دست علیرضا از دست پدرش جدا می‌شود، علیرضا بر اثر اصابت ضربه باتوم نیروهای امنیتی به سرش دچار خونریزی مغزی شده و به قتل رسید. خانواده علیرضا بعد از ۴ روز، بالأخره روز ۱۲ مرداد توانستند جنازه او را از پزشک قانونی تحویل بگیرند. رسانه‌های دولتی علت مرگ او را تصادف در جاده ساوه اعلام نمودند.

### ۷۲- مرتضی سلحشور

بین تاریخ ۱۸ تا ۲۳ تیر ماه ۸۸ بر اثر شدت ضربات وارد شده در زندان کهریزک جان باخت.

### ۷۳- مصطفی کاشانی رسا

مصطفی کاشانی رسا، یکشنبه شب پس از کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد هنگام سردادن شعار الله اکبر روی پشت بام ستاد انتخاباتی مهندس موسوی، در اثر تهاجم نیروهای امنیتی کشته شد. مهاجمین به ساختمان ستاد، پس از شلیک گلوله به طرف وی، او را از بالای بام ستاد به پائین پرتاب کردند و در اثر شدت جراحات وارده جان سپرد. او تنها فرزند ذکور خانواده‌اش بود و دو خواهر بزرگ‌تر از خود داشت. خانواده وی در اثر فشار و تهدید



نیروهای امنیتی، نتوانستند مراسم ختم و بزرگداشت او را در مسجد نزدیک محل سکونت برپا دارند و لذا به ناچار مراسم ختم او در مسجدی در سیدخندان برگزار شد.

## ۷۴- سجاد قائد رحمتی

۲۰ ساله اهل شهرستان دورود استان لرستان. او به همراه خانواده‌اش در این شهر زندگی می‌کرد. در تابستان به علت فقر برای کار به تهران رفته بود و در تظاهرات ۳۱ تیر ماه به همراه پسر عمویش شرکت می‌کند و حوالی ایستگاه مترو نواب کشته شد.

## ۷۵- رامین قهرمانی:

۳۰ ساله در درگیری‌های روزهای پس از انتخابات، مأموران از طریق دوربین مداربسته یک بانک چهره رامین قهرمانی را شناسایی کرده و برای دستگیری وی به منزلش مراجعه می‌کنند. به دلیل عدم حضور رامین در منزل مأموران به مادر او می‌گویند که فرزندش هرچه زودتر خود را معرفی کند. رامین ۱۵ روز بعد از اینکه با پای خود برای دفاع از بی گناهی‌اش رفته بود، با بدنی که آثار شکنجه بر آن نمایان بود، از زندان آزاد و پس از دو روز بر اثر جراحات وارده در آغوش مادر جان سپرد. او پس از آزادی به مادرش گفته که چندین روز از پا او را آویزان کرده اند. رامین قهرمانی پس از آزادی به دلیل لخته‌های خون موجود در سینه‌اش در بیمارستان بستری و کشته می‌شود. خانواده وی تحت تدابیر شدید امنیتی فرزند خود را به خاک سپردند.

## ۷۶- مهدی ستار نسب رازلیقی

وی در روز بیست و پنجم خرداد ماه ۱۳۸۸ برای حضور در راهپیمایی مسالمت‌آمیز از منزل خارج شد و پس از آن مفقود گردید. خانواده او پس از دو ماه با مراجعه به بهشت زهرا با توجه به اینکه چهره‌اش قابل شناسایی نبوده او را از روی لباسهای شناسایی کردند.

## ۷۷- مجید کمالی

۲۳ ساله، متولد یزد و ساکن محله امام‌شهر بود. وی از فعالان جنبش سبز بوده و در ساعت ۶ صبح روز ۳ شهریور ۱۳۸۸ توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد و پس از چند ساعت جان سپرد. ساعت دو بعد از ظهر پیکر او توسط افراد ناشناسی به بیمارستان افشار یزد برده شد ولی مسئولان بیمارستان از تحویل گرفتن جنازه وی خودداری کردند.

## ۷۸- سید علی حبیبی موسوی خامنه

۴۳ ساله خواهرزاده میرحسین موسوی بود که در ۶ دی ۱۳۸۸ در جریان مراسم عزاداری روز عاشورا کشته شد. سید علی موسوی در زمان مرگ دارای یک دختر ۱۷ ساله و یک پسر ۷ ساله بود. ابراهیم موسوی برادر او پیش از این در جنگ کشته شده است. سید علی موسوی ظهر ۶ دی ۱۳۸۸ (عاشورا) در جریان تظاهرات روز عاشورا توسط سرنشینان یک پاترول مشکی هدف گلوله از ناحیه سینه قرار گرفت و بعد از انتقال به بیمارستان ابن سینا واقع در فلکه دوم صادقیه جان باخت. پیکر او پس از کش و قوس‌های فراوان تحویل خانواده شد و تحت تدابیر شدید امنیتی شبانه در بهشت زهرا به خاک سپرده شد. علی‌رغم پیگیری قضائی خانواده موسوی در مورد شناسایی قاتلان فرزندشان تا کنون این امر بی‌نتیجه بوده است.

## ۷۹- امیر ارشد تاجمیر

۲۵ ساله، فرزند ایرج تاجمیر و شهین مهین‌فر (گوینده و مجری پیش کسوت رادیو و تلویزیون) در هجوم خودروهای نیروهای انتظامی به میان مردم در میدان ولیعصر تهران در ۶ دی ماه ۱۳۸۸ (عاشورا) مورد اصابت شدید قرار گرفت و سپس همان خودروها از روی بدن نیمه جان او رد شدند. وی پس از انتقال به بیمارستان جان سپرد. او همچنین از صدابرداران رادیو بوده است. عصر روز شنبه ۱۲ دی ۱۳۸۸ و پس از یک هفته پیگیری خانواده شهید تاجمیر برای دریافت پیکر فرزندشان، در قطعه ۳۰۲، ردیف ۱۶۶، شماره ۷ بهشت زهرا، سریع و با عجله به خاک سپرده شد.



### ۸۰- مهدی فرهادی راد (بلائی)

۳۸ ساله در روز یکشنبه ۶ دی ماه ۱۳۸۸ ظهر عاشورا، در اثر اصابت ۲۵ گلوله ساچمه‌ای به صورت و سر و سینه به قتل رسید وی از خانواده‌ای مذهبی و از اهالی شهرری بوده است خانواده او شبانه به بهشت زهرا برده شده و آنگاه جنازه فرزند آنها را که در حال دفن شدن بوده به آنان نشان می‌دهند.

### ۸۱- مصطفی کریم بیگی

۲۷ ساله، شغل آزاد، تنها پسر خانواده. در روز عاشورا (ششم دی ماه ۱۳۸۸) در خیابان انقلاب با شلیک گلوله به پیشانی کشته می‌شود. بر روی جنازه وی هیچ اثری از شکستگی، زخم یا کبودی نبوده و فقط یک سوراخ مربوط به گلوله بر روی پیشانی اش وجود داشته است. جسد وی ۲۱ دی ماه از سوی خانواده شناسایی و روز چهارشنبه بیست و سه دی ۱۳۸۸ بعد از ظهر با خانواده وی تماس گرفته میشود که در ساعت ۸.۳۰ شب در بهشت زهرا مراسم تدفین در حال انجام شدن است و وی در تاریکی شب دفن می‌گردد. به خانواده او پیشنهاد دریافت دیه داده می‌شود که از سوی آنها رد می‌شود. آنان خواستار پیگیری قضائی شناسایی قاتلان فرزندشان و آزادی همه زندانیان هستند.

### ۸۲- شاهرخ رحمانی

۲۶ ساله، وی در روز عاشورا (ششم دی ماه ۱۳۸۸) و در چهار راه ولی عصر توسط خودروی نیروی انتظامی زیر گرفته شد و به قتل رسید. نیروهای امنیتی به شرطی پیکر او را تحویل خانواده اش دادند که هیچ گونه مصاحبه‌ای انجام ندهند و علت درگذشت او را تنها تصادف عنوان کنند. پیکر وی ۹ دی ماه ۸۸ همزمان با پیکر سید علی موسوی در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

### ۸۳- امیر اسلامیان

دانشجوی کرد دانشگاه یاسوج و عضو ستاد انتخاباتی مهدی کروبی در همدان که به طور مشکوکی به قتل رسید. او از فعالان دانشجویی بوده که به علت شرکت در فعالیت‌های صنفی و سیاسی همواره مورد فشار و احضار به کمیته انضباطی قرار می‌گرفته است و به علت صحبت‌ها و افشاگری‌هایش به دانشگاه همدان تبعید می‌گردد و بعد از یک ترم به علت گزارش دانشگاه یاسوج مجدداً به یاسوج بازگشته و در تابستان ۸۷ به طور قطعی از دانشگاه یاسوج اخراج می‌گردد. وی پس از انتخابات به خاطر شرکت فعال در فعالیت‌های انتخاباتی ستاد مهدی کروبی در همدان، خود را از نیروهای امنیتی مخفی می‌کند اما بعد از چند روز در آذر ۱۳۸۸ به طرزی مشکوک به قتل می‌رسد. جسد این جوان حوالی روستای محل سکونت خود روستای «چراخ‌وال» واقع در شهرستان بوکان پیدا شد.

### ۸۴- شهرام (عباس) فرج‌زاده طارانی

۳۵ ساله یکی از کشته‌شدگان اعتراض‌های روز عاشورا در ۶ دی سال ۱۳۸۸ در میدان ولیعصر تهران بود که توسط خودروی نیروی انتظامی زیر گرفته شد. از وی یک دختر ۵ ساله به یادگار مانده است. فیلم زیر گرفته شدن وی توسط خودروی نیروی انتظامی در سایتهای زیادی منتشر شد ولی فرمانده انتظامی تهران این امر را تکذیب نمود و فیلم را جعلی دانست. یکی از شاهدان کشته شدن وی لیلا توسلی بود که پس از شهادت در این خصوص در مصاحبه با رسانه‌ها، از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ۲ سال زندان محکوم گردید.

### ۸۵- شبینم سهرابی

۳۴ ساله از کشته‌شدگان اعتراض‌های انتخابات ریاست جمهوری ایران در روز عاشورا در ۶ دی سال ۱۳۸۸ می‌باشد. وی یک مادر مجرد بود که خود و دختر کوچکش نگین را سرپرستی می‌کرد. در جریان درگیری‌ها و اعتراضات روز عاشورا سال ۱۳۸۸ در میدان ولیعصر خودروی نیروی انتظامی چندین بار از روی وی رد شد. فرمانده نیروی انتظامی، ادعا کرد که خودرو پلیس ربوده شده بود.



او در روز حادثه، برای گرفتن نذری از منزلش در خیابان شادمان خارج شده و دیگر بازنگشت. پیکر او ۲۰ روز بعد در سردخانه کهریزک به خانواده‌اش تحویل داده شد. مراسم خاکسپاری سهرابی تحت تدابیر شدید امنیتی در قطعه ۸۶ بهشت زهرا برگزار شد. مادر وی تا مدت‌ها در خصوص ماجرای قتل فرزندش سکوت کرده بود. نگین دختر کوچک شبنم سهرابی نیز پس از کشته شدن مادرش دچار افسردگی شد.

### ۸۶- فاطمه سمسارپور

از کشته شدگان ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ می‌باشد او مقابل منزلش با شلیک یک گلوله از پا در آمد. وی در آن روز به همراه پسر بزرگش کاوه میر اسدالهی، مقابل در منزلش که در یکی از کوچه‌های منتهی به خیابان آزادی قرار دارد، حاضر شد. و بر اثر شلیک یکی از مأموران لباس شخصی به اعتراضش درباره رعایت امنیت خانه‌اش کشته شد. در جریان این حادثه پسرش و یکی از همسایگان گلوله خورده و به شدت زخمی شدند. مرد همسایه و فرزند فاطمه از این حادثه جان سالم به در بردند. پیکر وی با پیگیری‌های بسیار به خانواده او تحویل شد اما اجازه برگزاری مراسم در تهران داده نشد و خانواده به ناچار در یکی از شهرستان‌های شمالی (بابل) مراسمی کوچک برگزار کرده و او را به خاک سپردند.

### ۸۷- علی شاه‌نظر

۴۱ ساله، در جریان دستگیری‌های روز قدس بازداشت شد، وی از فرانسه به ایران بازگشته بود و سه روز بعد جنازه‌اش به خانواده تحویل داده شد. جزئیات نحوه قتل علی شاه نظر روشن نیست. آنچه مسلم است این است که او پس از دستگیری کشته شده است.

### ۸۸- ---- معزز (مرد)

۲۷ ساله، از نام کوچک او اطلاعی در دست نیست. از جان‌باختگان اعتراضات ۳۰ خرداد ماه ۱۳۸۸ مردم تهران نسبت به نتایج انتخابات ریاست جمهوری است. او حوالی میدان آزادی با اصابت گلوله به چشمش کشته شد.

### ۸۹- جهانبخت پازوکی

بنا بر اطلاعات موجود، احتمالاً وی ۵۰ ساله بوده و در روز پنج شنبه ۶ دی ۱۳۸۸، در روز عاشورا در خیابان کشته شد. علت مرگ وی نیز نامشخص است. پیکر او در بهشت زهرا تهران به خاک سپرده شد. اطلاعات بیش‌تری از او در دست نیست.

### ۹۰- هادی فلاح‌منش

۲۹ ساله، دارای شغل آزاد، از مکان کشته شدن او اطلاعی در دست نیست. پیکر وی در قطعه ۵۳ بهشت زهرا دفن شده است.

### ۹۱- حسن کاظمینی

۱۹ ساله، بنا بر اظهارات پدر بزرگش وی هنگام شرکت در تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در میدان انقلاب کشته شده است. اطلاعات بیش‌تری از او در دسترس نیست.

### ۹۲- آرمان استخری پور

۱۸ ساله از شیراز، در درگیری‌های تیرماه ۱۳۸۸ در محله ایبوردی مورد اصابت باتوم قرار گرفت و به کما رفت. او روز دوشنبه ۲۲ تیر ۱۳۸۸ جان باخت. علت فوت او مرگ مغزی اعلام شده است. پیکر وی سه شنبه ۲۳ تیر در دارالرحمه شیراز به خاک سپرده شد.

### ۹۳- امیر کویری

۲۰ ساله

**۹۴- سالار قربانی پارام**

۲۲ ساله، در تظاهرات‌های اعتراض‌آمیز انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ جان باخت. حکومت علت فوت او را تصادف اعلام کرد. اطلاعات دیگری از مکان و نحوه کشته شدن وی در دست نمی‌باشد.

**۹۵- پویا مقصود بیگی:**

دانشجوی دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه. او در تاریخ ۳۰ خرداد ۸۸ توسط نیروهای امنیتی کرمانشاه دستگیر و مورد شکنجه و ضرب و جرح قرار می‌گیرد و پس از آزادی به علت عوارض ناشی از شکنجه فوت می‌کند. مادرش بهجت (زهرا) نوزدی که در جوانی همسر خود را از دست داده بود و به تنهایی ۲ فرزند خود را بزرگ کرده بود برای اعتراض و دادخواهی به کشته شدن فرزندش بدن خود را گل گرفته و در مقابل اداره اطلاعات کرمانشاه به تنهایی تحسن کرده بود که او نیز بازداشت می‌گردد. نهایتاً پیگیری‌های خانواده در خصوص علت کشته شدن فرزندشان به جایی نمی‌رسد.

**۹۶- محمدحسین فیض**

۲۶ ساله، در راهپیمایی اعتراضی روز شنبه ۳۰ خرداد ماه ۱۳۸۸ در خیابان آزادی در نزدیکی پایگاه بسیج مقداد به علت اصابت گلوله به پشت سرش به قتل رسید. پیکر وی در قطعه ۲۵۷ بهشت زهرا ردیف ۳۱ شماره ۲۵ دفن گردیده است. پدر فیض در مصاحبه با رسانه‌های دولتی و نیز مخالف دولت فرزندش را بسیجی و عاشق ولایت دانست وی کسانی که بحث تقلب در انتخابات را مطرح کردند عامل کشته شدن فرزندش می‌داند. اما یکی از اعضای خانواده فیض در مصاحبه دیگری محمد حسین را معترض به نتایج انتخابات و دیدگاه او با پدرش را متفاوت دانست.

**۹۷- مهرداد حیدری:**

روزنامه‌نگار روزنامه خراسان و هفته نامه نسیم مشهد بوده روز یکشنبه ۲۱ تیر ۱۳۸۸ به طرز مشکوکی به قتل رسید. او در آخرین یادداشت خود در روزنامه خراسان رضوی در روز شنبه ۲۰ تیر از وزارت اطلاعات به سبب رفتار خشونت‌آمیز با جوانان معترض به منظور کسب اعتراف دروغین انتقاد کرده بود.

**۹۸- رامین پوراندرجانی**

۲۶ ساله، متولد شهر تبریز، وی پزشک و وظیفه بازداشتگاه کهریزک بود که بسیاری از جان باختگان این بازداشتگاه را معاینه کرده بود. وی در تاریخ ۱۹ آبان ماه ۱۳۸۸ در ساختمان بهداری نیروی انتظامی تهران به صورت مرموزی درگذشت. مقامات مسؤول، ابتدا علت مرگ او را سکته قلبی هنگام خواب و در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۸۸ عباس جعفری دولت آبادی دادستان تهران علت مرگ را «مسمومیت دارویی» اعلام کرد و امکان خودکشی را نیز در دست بررسی دانست. در نهایت هم پزشکی قانونی اعلام کرد مرگ این پزشک جوان به علت مسمومیت بوده است. بسیاری علت مرگ وی را شهادت در دادگاه علیه مجریان زندان کهریزک می‌دانند. او پس از دیدار و ارائه اطلاعاتی پیرامون جزئیات شکنجه‌ها و عوامل آن در کهریزک نگران جان خود بوده است نهایتاً مسؤولان از کالبدشکافی جسد وی نیز جلوگیری کردند.

**۹۹- علی فتولیان**

دانش‌آموز، در تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۸۸ در مقابل مسجد لولاگر تهران به علت شلیک گلوله کشته شد.

**۱۰۰- مهدی نیلفروشی زاده**

اهل اصفهان و دانشجوی ارمنستان بوده است. بر اساس اخبار تأیید نشده، مأموران پس از شناسایی او در مراسم ۱۳ آبان ۱۳۸۸ به قصد بازداشت این جوان دانشجو به منزل پدری او رفته و با او و خانواده‌اش درگیر شدند، در جریان این درگیری وی با اسلحه نیروی انتظامی کشته می‌شود.

**۱۰۱- لطفعلی یوسفیان**



۵۶ ساله، کارمند. که در درگیری‌های اعتراضات به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۸۸ با استنشاق گاز اشک‌آور دچار مشکلات تنفسی می‌شود که پس از چند روز در بیمارستان ابن سینا تهران جان خود را از دست می‌دهد. آقای یوسفیان یکی از بستگان نزدیک علی حسن پور است که در راهپیمایی روز ۲۵ خرداد با اصابت گلوله کشته شده بود. خانواده وی به منظور تسریع در تحویل گرفتن جسد و جلوگیری از دردهای احتمالی علت مرگ وی را ایست قلبی اعلام کردند.

### ۱۰۲- محمدجواد پرنداخ

۲۵ ساله دانشجوی دانشگاه صنعتی اصفهان و اهل گیلان غرب بود که پس از شرکت در تجمع اعتراضی دانشجویان این دانشگاه پس از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ چندین بار احضار و بازجویی شده بود، اما در روزی که باید به اداره اطلاعات اصفهان مراجعه می‌کرد، جسد وی در زیر پل واقع در بلوار کشاورز اصفهان یافته و به خانواده‌اش تحویل داده شد. مقامات دولتی اعلام کردند که وی خودکشی کرده است. ولی خانواده او پس از یکسال سکوت خود را شکستند و اعلام کردند فرزندشان خودکشی نکرده است.

### ۱۰۳- حسین غلام کبیری

۱۸ ساله، طبق گزارش کیهان در شامگاه روز ۲۵ خرداد ۸۸ به وسیله یک دستگاه خودروی پراید در منطقه سعادت‌آباد تهران زیر گرفته شد و چند ساعت بعد به دلیل خونریزی داخلی جان خود را از دست داد. رسانه‌ها و منابع حکومتی غلام کبیری را از بسیجیان فعال حوزه ۳۵۵ امام حسن مجتبی (ع) ناحیه مقاومت بسیج ری معرفی کردند. غلام کبیری تنها قربانی راهپیمایی ۲۵ خرداد است که دستگاه قضائی اقدام به بررسی علل کشته شدن وی کرده و دادگاهی برای محاکمه متهم به قتل او برگزار شد.

### ۱۰۴- محمد علی راسخی نیا

۴۰ ساله در اعتراضات روز عاشورا در تاریخ ۶ دی ۱۳۸۸ بر اثر اصابت ساچمه شکاری کشته شد. وی دارای دو فرزند می‌باشد. پیکر وی در قطعه ۳۰۴ ردیف ۸۵ شماره ۵ بهشت زهرا دفن گردیده است

### ۱۰۵- محسن انتظاری

به احتمال زیاد و بنا بر اظهارات یکی از آزادشدگان بازداشتگاه کهریزک وی یکی از کشته شدگان کهریزک می‌باشد که اطلاعات چندانی از وی در دست نمی‌باشد تاریخ فوت او از ۱۸ تا ۲۳ خرداد ماه می‌باشد

### ۱۰۶- حسام حنیفه

۱۹ ساله، کارمند یک شرکت نقشه‌کشی، در تظاهرات اعتراض‌آمیز روز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ در برابر پایگاه بسیج مقداد، بر اثر اصابت گلوله کشته شد. رسانه‌های دولتی تلاش زیادی کردند تا او و خانواده‌اش را حامی دولت نشان دهند ولی مادر حسام این موضوع را تکذیب نمود. شکایت خانواده او در خصوص معرفی قاتل فرزندشان علی‌رغم پیگیری‌های فراوان تا کنون بدون نتیجه بوده است.

### ۱۰۷- صانع ژاله

۲۶ ساله دانشجوی رشته هنرهای نمایشی دانشگاه هنر تهران و از کردهای سنی‌مذهب بود که در جریان اعتراضات جنبش سبز در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ بر اثر برخورد گلوله کشته شد. ابتدا از سوی رسانه‌های دولتی او را یک بسیجی عنوان کردند و کارت بسیج وی را در تلویزیون نمایش دادند. خانواده او نیز برای تأیید این امر تحت فشار زیادی قرار گرفتند در حالیکه برادر او قانع ژاله ادعاهای مبنی بر بسیجی بودن او را تکذیب کرد و گفت کارت بسیج همان روز کشته شدن برادرشان برای او از طرف حکومت صادر شده است. مراسم تشییع پیکر وی در روز ۲۷ بهمن ۱۳۸۹ با حضور انبوهی از جمعیت از دانشگاه هنر تا دانشگاه تهران برگزار شد. این مراسم به صحنه درگیری طرفداران و مخالفان حکومت تبدیل شد به نحویکه از اوایل صبح دانشگاه هنر به اشغال نظامیان طرفدار حکومت درآمد و تعدادی از



دانشجویان مورد حمله قرار گرفته و شماری نیز دستگیر شدند، و عملاً نیز دانشجویان اجازه شرکت در تشییع جنازه را نداشته‌اند. برادر صانع آرزوی او را این‌گونه بیان می‌کند: صانع آرزویش این بود که مثل بهمن قبادی (کارگردان) در خدمت ملتش باشد.

### ۱۰۸- محمد مختاری

۲۲ ساله، دانشجوی مهندسی معدن دانشگاه شاهرود، در جریان اعتراضات جنبش سبز در روز دوشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ در خیابان رودکی تهران پنجاه متر مانده به خیابان توحیدو به ضرب گلوله مستقیم به پیشانی کشته شد. رسانه‌های حکومتی ابتدا سعی کردند او را بسیجی و عوامل فتنه را عامل کشته شدن وی معرفی کنند ولی فعالیت‌های اینترنتی محمد خلاف این را نشان می‌داد. او در آخرین پست فیس‌بوک خود نوشته بود: «خدایا ایستاده مردن را نصیبم کن که از نشسته زیستن در ذلت خسته‌ام.» مراسم تشییع جنازه محمد مختاری با حضور مأموران لباس شخصی برگزار شد. به طوری که خانواده مختاری فقط نظاره‌گر بودند و در مراسم ختم عزیزشان اجازه هیچ دخل و تصرفی نداشتند. و تمامی مراسم توسط نیروهای لباس شخصی و ناشناس انجام شد. خانواده مختاری خواستار تعقیب قضائی و مشخص شدن قاتل او شدند.

### ۱۰۹- امیر حسین تهرانیچی

۲۲ ساله در جریان اعتراضات جنبش سبز در روز دوشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ بر اثر شلیک گلوله کشته شد ابتدا رسانه‌های دولتی منکر کشته شدن وی شدند. لیکن جهت جلوگیری از اطلاع‌رسانی، خانواده وی تحت فشارهای امنیتی زیادی قرار گرفتند. تحویل پیکر وی به خانواده‌اش، پس از اخذ تعهد مبنی بر عدم اطلاع‌رسانی صورت گرفت و در ۴ اسفند ۱۳۸۹ تحت تدابیر امنیتی در بهشت زهرا در قطعه ۳۱۲ به خاک سپرده شد.

### ۱۱۰- حامد نورمحمدی

دانشجوی خرم‌آبادی ترم ۴ رشته زیست‌شناسی دانشگاه شیراز، ساکن خوابگاه دستغیب، در جریان اعتراضات جنبش سبز در اول اسفند ۱۳۸۹ و بزرگداشت شهدای ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ در شیراز کشته شد. به گفته شاهدان عینی، حامد نورمحمدی از پل روگذر حد فاصل میدان دانشجو و میدان نمازی توسط مأموران امنیتی به پایین پرت شده و پس از برخورد ماشین در سطح خیابان پایین (خیابان ساحلی) جان خود را از دست داد. خانواده وی در خصوص نحوه کشته شدن فرزندشان سکوت کرده‌اند.

### ۱۱۱- بهنود رضانی

۱۹ ساله، دانشجوی ترم دوم رشته مهندسی مکانیک دانشگاه نوشیروانی بابل. در پی اعتراضات جنبش سبز در ۲۵ اسفند ۱۳۸۹ (شب چهارشنبه سوری) بر اثر ضربات باتوم نیروهای بسیج در میدان ۲۲ نارمک تهران مورد ضرب و جرح شدید واقع گردید و دچار شکستگی از ناحیه استخوان‌های دست و پا و گردن و ضربه مغزی گردید پیکر وی به بیمارستان الغدیر تهران منتقل شد و در روز ۲۶ اسفند ۱۳۸۹ خانواده‌اش جسد وی را از پزشک قانونی تحویل گرفته و در روز ۲۷ اسفند، در روستای قراخیل از توابع شهرستان قائم‌شهر به خاک سپردند. رسانه‌های دولتی علت مرگ او را مرگ بر اثر انفجار نارنجک دست‌ساز توسط خود وی اعلام کردند اما در گزارش اولیه پزشکی قانونی به «مرگ بر اثر ضربات متعدد شیء سخت به سر» اشاره گردیده است.

### ۱۱۲- علیرضا صبوری میاندهی

۲۲ ساله، از مجروحان اعتراضات مردمی به نتایج انتخابات ریاست جمهوری در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ بود که در مقابل پایگاه بسیج ۱۱۷ گردان عاشورا مورد اصابت گلوله قرار گرفت که به کمک مردم به بیمارستان منتقل و پس از جراحی و خارج کردن تکه‌هایی از گلوله به مدت یک ماه در کما به سر برد. پس از به هوش آمدن وی خانواده‌اش که تا آن زمان در بی‌خبری مطلق به سر می‌بردند، ادامه درمان وی را در خانه ادامه دادند. یازده ماه پس از بیست و پنج خرداد ۸۸ خانواده‌اش او را با مشکلات زیادی از کشور خارج و راهی ترکیه و پس از اخذ پناهندگی به بوستون آمریکا اعزام می‌کنند. ولی، پس از ۸ ماه به علت عوارض ناشی از وجود قسمت‌هایی از گلوله در بافت مغز، سر انجام در ۲۶ آبان ۱۳۹۰ علیرضا صبوری جان سپرد و پس از حدود ۲ ماه، و به درخواست خانواده‌اش، پیکرش را در شهر برلین آلمان به خاک سپردند.



\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کمیته گزارشگران حقوق بشر»

<http://chrr.biz/spip.php?article18235>



## اسناد زمین خواری برادران لاریجانی (دالتون‌ها)؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۸ خرداد ۱۳۹۱

پایگاه اطلاع‌رسانی «بامداد خبر» دیروز خبری را منتشر کرد و در آن، اسنادی را انتشار داد که نشان می‌دهد برادران لاریجانی (معروف به «برادران دالتون!»)، عامل و آمر اصلی زمین‌خواری‌های اطراف تهران، به‌ویژه در منطقه ورامین، بوده‌اند. هر چند به نظر می‌رسد این جنگ، بیش‌تر بالا گرفتن جنگ قدرت و ثروت در میان مافیاهای رژیم است نه دلسوزی برای مردم دلسوخته از فقر و جور و جهل و جنایت و خیانت.

نکته جالب توجه در مورد این اسناد، تاریخ نامه وحید حقانیان، معاون امور ویژه بیت رهبری به رئیس دفتر ویژه رئیس قوه قضائیه است (سند شماره دو)؛ تاریخ این نامه دقیقاً یک روز پس از انتخابات جنجالی بیست و دوم خرداد هشتاد و هشت است. و این می‌تواند حامل پیامی بسیار مهم و معنادار باشد؛ به‌ویژه اینکه همان زمان و نیز پس از آن در موارد گوناگون، این خبر منتشر شده بود که علی لاریجانی در همان شب پایان انتخابات، پیروزی میرحسین موسوی را به او تبریک گفته بود و تا کنون نیز به صورت رسمی و جدی این خبر تکذیب نشده است؛ از این رو، این نامه، در این تاریخ، و توسط کسی چون وحید حقانیان، از عوامل اصلی اجرایی کودتای انتخاباتی خرداد هشتاد و هشت، دستیار ویژه علی خامنه‌ای و یار غار و رفیق گرمابه و گلستان مجتبی خامنه‌ای، می‌توانست حامل این پیام به برادران لاریجانی باشد که اگر سکوت نکنید، «چون پرده برافند، نه تو، مانی و نه من!»؛ قطعاً در این تاریخ، وحید حقانیان شدیداً درگیر و گرفتار انتخابات بوده است و بنا بر این، ارسال این نامه برای او اهمیت ویژه‌ای داشته است که در چنین شرایطی، در مورد آن اقدام نموده است؛ از همین روست که می‌بینیم در روزهای بعد، علی، صادق و محمدجواد لاریجانی و احتمالاً دو برادر دیگر از خاندان خیانت‌پیشه لاریجانی، کاملاً کودتای انتخابات را مورد تأیید و حمایت قرار می‌دهند! و «گروکشی سیاسی» وحید حقانیان، ثمربخش واقع می‌شود! و البته می‌بینیم که از سوی دیگر نیز، این کار برای «برادران دالتون» نیز بی‌ثمر نیست! و با حمایت آنها از کودتای انتخاباتی، پرونده زمین‌خواری آنها، و احتمالاً موارد دیگر، اکنون و پس از سه سال، همچنان مسکوت مانده است و چنانچه این اسناد نشان می‌دهد، نظر به عنایات ویژه و داهیان «مقام معظم رهبری!»، علی‌رغم تمام پیگیری‌ها، هیچ‌گونه ترتیب اثری از نظر قضائی و حقوقی نسبت به دزدی‌ها و خیانت‌های برادران «العبد الفانی» [للخامنه‌ای و فی‌الخامنه‌ای] داده نمی‌شود! آری، این است مافیای قدرت و ثروت در رژیم جمهوری اسلامی!

به هر روی، پرونده زمین‌خواری اطراف تهران، اولین بار از سوی برخی رسانه‌های نزدیک به دولت و حامیان احمدی‌نژاد مورد اشاره قرار گرفت. پس از آنکه برخی اعضای دولت و به‌ویژه محمدرضا رحیمی و اسفندیار رحیم‌مشایی متهم به دست داشتن در پرونده‌های فساد اقتصادی شدند، نزدیکان دولت در اقدامی متقابل، نقش محمدجواد لاریجانی، معاون قوه قضائیه در موضوع زمین‌خواری را مورد اشاره قرار دادند.

سال گذشته محمود احمدی‌نژاد نیز در سفر خود به کرمان، بدون نام بردن از برادران لاریجانی، به این پرونده اشاره کرد و بیان داشت: «کسی که در اطراف تهران سیصد هکتار از بهترین زمین‌های دولت را سال‌هاست تصرف کرده و وزیر جهاد کشاورزی قبلی زورش نرسیده و تا کنون وزیر فعلی نیز نتوانسته کاری کند، فرض کنید با این وجود، قانونی در مجلس تصویب شود که به دولت بگوید که تو موظف هستی به اینها سند بدهی و اگر دولت استنکاف کرد، اجازه داده شود تا به آنها سند داده شود که این تبعیض و بی‌عدالتی است».

احمدی‌نژاد در سخنرانی خود در کرمان، علی لاریجانی رئیس مجلس و صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه را نیز مورد حمله قرار داده بود و آنان را شریک جرم خوانده بود.

او همچنین سال گذشته در سخنانی در جمع اعضای ستادهای انتخاباتی‌اش بار دیگر به این پرونده اشاره کرد. اشاره‌ای که به نظر می‌رسید در راستای تلاش برای گروکشی پرونده فساد محمدرضا رحیمی و جواد لاریجانی، میان احمدی‌نژاد و علی و صادق لاریجانی باشد.

اما دیروز پایگاه خبری «بامداد خبر» ادعا کرد به اسناد محرمانه‌ای در این باره دست یافته است؛ با این تفاوت که در اسناد مورد اشاره «بامداد خبر»، این تنها محمدجواد لاریجانی نیست که متهم به زمین‌خواری شده است، بلکه دیگر برادران لاریجانی از جمله علی و صادق لاریجانی، رؤسای قوای مقننه و قضائیه نیز با اتهام روبه‌رو شده‌اند.

این پایگاه خبری توضیح نداده که چه کسی این اسناد را در اختیارش قرار داده است.

متن کامل خبر وبسایت «بامداد خبر» به شرح زیر است:

### انتشار اسناد محرمانه زمین‌خواری برادران لاریجانی



«محرمانه»، «شخصاً مفتوح فرمایید» و «خیلی محرمانه»، بالای نامه‌هایی ذکر می‌شود، که تا حدی بحث امنیتی دارند. اما گاهی این نامه‌ها بحث شخصی و مرتبط با افراد عالی‌رتبه را در خود گنجانده‌اند و عموماً بحث رانت را به میان می‌کشند.

اینها عناوین نامه‌هایی بود که به تازگی به دست «بامدادخبر» رسیده است. نامه‌هایی مرتبط با خانواده لاریجانی به ویژه تصرفات محمدجواد لاریجانی و حجت‌الاسلام صادق لاریجانی در اراضی طبیعی حومه ورامین.

به تازگی پوشه‌ای محتوی ۱۲ برگه [۱۰ برگه، ۲ برگه تکراری است]، از اسناد محرمانه دولتی به امضای اشخاص مختلفی مانند محمدجواد لاریجانی، وحید، دستیار ویژه بیت رهبری، محمدرضا اصغری، مدیرکل حراست وزارت جهاد کشاورزی، مهندس اسکندری، وزیر جهاد کشاورزی دولت نهم و... به دست «بامدادخبر» رسیده و «بامدادخبر» بنا بر رسالت خبری خود اقدام به انتشار این پرونده کرده است.

این نامه‌ها از این جهت حائز اهمیت‌اند که پیش از این چندین بار بحث‌هایی در رابطه با تصرف اراضی ملی توسط خانواده لاریجانی مطرح شده بود. اما این اولین بار است که نامه‌هایی در این حد محرمانه در اختیار خبرگزاری‌ها قرار می‌گیرد.

از مهم‌ترین عناوینی که در این نامه‌ها ذکر شده است می‌توان به تصرف بیش از ۳۴۲ هکتار اراضی ملی در حاشیه ورامین، حفر چندین حلقه چاه غیر مجاز در این منطقه، نگهداری بیش از ۹۰۰ رأس گوسفند و ۲۰۰ نفر شتر به صورت غیرقانونی در دامداری‌های احداث شده در اراضی تصرفی توسط محمدجواد لاریجانی اشاره کرد. (اسناد شماره ۵، ۶ و ۷)

از سوی دیگر، محمدجواد لاریجانی در نامه‌های متعددی به مسؤولین وقت، از جمله وزیر جهاد کشاورزی، سعی در آزادسازی و ثبت سند این اراضی دارد. این در حالی است که بر اساس اسناد منتشرشده، محمدجواد لاریجانی چندین بار مورد پیگرد قضائی قرار گرفته است اما در تمامی پرونده‌ها و با وجود ادله لازم، عدم پیگرد صادر یا پرونده مفتوح رها شده است. (اسناد شماره ۱ و ۳)

در برگه دیگری نیز به تصرف اراضی حومه ورامین توسط آیت‌الله صادق لاریجانی اشاره شده است، که در آن زمان عضو شورای نگهبان بوده و هم اکنون ریاست قوه قضائیه را بر عهده دارد. (اسناد شماره ۱۰ و ۱۱)

این اقدامات در نامه‌ای به تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۸۷ به رئیس وقت قوه قضائیه آیت‌الله شاهرودی نیز اطلاع داده شده است، اما تا کنون پرونده‌ها مفتوح بوده و هیچ عکس‌العملی از سوی مراجع قضائی صورت نگرفته است. (سند شماره ۲)

در همین حال، خبرگزاری «فارس» در گزارشی نسبت به راه افتادن «توپخانه» افشاگری محمود احمدی‌نژاد علیه بسیاری از مقام‌های جمهوری اسلامی هشدار داد.

این خبرگزاری روز چهارشنبه (۲۴ خرداد) نوشته گزارش‌هایی در اختیار دارد که نشان می‌دهد احمدی‌نژاد در آینده‌ای نزدیک، قصد افشاگری علیه بسیاری از منتقدان خود را دارد.

آن‌طور که خبرگزاری «فارس» نوشته است، رئیس دولت دهم و نزدیکانش به خاطر طرح نام اسفندیار رحیم‌مشایی و محمدرضا رحیمی در دو پرونده فساد مالی تحت فشار قرار گرفته‌اند.

از رحیمی و رحیم‌مشایی با عنوان دو متهم در پرونده فساد مالی بیمه ایران و اختلاس سه هزار میلیارد تومانی بانک صادرات نام برده می‌شود که این مسأله با خشم احمدی‌نژاد مواجه شده است.

رئیس دولت دهم در واکنش به موضوع به طور تلویحی مقام‌های قوه قضائیه را مورد خطاب قرار داده و گفته است اگر جرأت دارند به اتهام «اصل کاری‌ها» رسیدگی کنند.

«بامدادخبر» این حق را برای تمامی افرادی که نام‌شان در این اسناد ذکر شده است محفوظ می‌دارد که در خلال مصاحبه، یادداشت و یا ارائه سند مطالب خود را عنوان کنند.

گفتنی است که نام افرادی که مطالب و اسناد را در اختیار این ارگان خبری قرار دهند، با توجه به بحث امنیتی این پرونده‌ها نزد تحریریه «بامدادخبر» محفوظ مانده، تحت هیچ شرایطی اسامی آنها منتشر نخواهد شد.

تصویرهای اسناد (در وبلاگ «نخواه‌های نجیبانه»):

سند شماره یک: نامه اول محمدجواد لاریجانی، به اسکندری، وزیر کشاورزی



سند شماره دو: نامه وحید حقانیان، معاون امور ویژه دفتر رهبری به رئیس دفتر ویژه رئیس قوه قضائیه؛ به تاریخ نامه دقت فرمایید! (درست یک روز پس از انتخابات ریاست جمهوری!)

سند شماره سه: نامه دوم محمدجواد لاریجانی، به اسکندری، وزیر کشاورزی

سند شماره چهار: نامه مدیرکل حراست وزارت جهاد کشاورزی به رئیس سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری

سند شماره پنج: صفحه اول نامه رئیس مرکز رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهوری به محمود احمدی‌نژاد

سند شماره شش: صفحه دوم نامه رئیس مرکز رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهوری به محمود احمدی‌نژاد

سند شماره هفت: صفحه آخر نامه رئیس مرکز رسیدگی به شکایات مردمی ریاست جمهوری به محمود احمدی‌نژاد

سند شماره هشت: نامه اسکندری، وزیر کشاورزی به هاشمی شاهرودی، رئیس وقت قوه قضائیه

سند شماره نه: صفحه اول نامه رئیس سازمان جهاد کشاورزی استان قم به اسکندری، وزیر کشاورزی

سند شماره ده: صفحه آخر نامه رئیس سازمان جهاد کشاورزی استان قم به اسکندری، وزیر کشاورزی

خواندن این گفتگو هم بی‌ربط و خالی از لطف و تلخند و درد و اندوه نیست!

«سلطه‌گری را گفتند: چه خوری؟»

گفت: گوشت ملت.

گفتند: چه نوشی؟

گفت: خون ملت.

گفتند: چه پوشی؟

گفت: پوست ملت.

گفتند: اینها را از چه راهی به دست می‌آوری؟

گفت: از جهل ملت.

گفتند: از جهل چگونه نگهداری می‌کنی؟

گفت: در جعبه طلایی تقدس.

گفتند: و چیست محافظ آن جعبه؟

گفت: خرافات.»

به امید یافتن راهی به رهائی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مُلک و مردم ایران‌زمین!

\*\*\* منبع \*\*\*

وبلاگ «نجوهای نجیبانه»



## نامه یک جوان (محمد ب.) به خدا، ۱۹ تیر ۱۳۹۱

خدایا بریده‌ایم از این همه عصیان و سرکشی، ما هم امیدی داشتیم به امروزمان ولی افسوس در آتش حاکمان تباه شدیم و سوختیم. دلگیری و شاکی. نه از تو بلکه از بندگان جاه‌پرست‌ات که دل ما را شکسته‌اند. پر ما را شکسته‌اند.

اگر آنها ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ سال سن دارند و این‌طور در پی قدرت و ثروت له له می‌زنند ما جوان ۲۵ و ۳۰ این مملکت در حسرت یک شغل و آرزوی به دست آوردن عشقمان خواهیم ماند و چه بسا خواهیم مرد. خدایا بدون تعارف بگویم اگر ولایت این است نمی‌خواهیم. اگر اسلام این است نمی‌خواهیم. اینها برای ما نان و آب زندگی نمی‌شود ما امید می‌خواهیم. ما دلخوشی می‌خواهیم. ما آزادی بیان می‌خواهیم.

خدایا پوسیده‌ایم در این غربتی که به دنیا آمده‌ایم. خدایا هر روزی یک نفر ابراز ندامت می‌کند و از این مردم رنج‌دیده حلالیت می‌طلبد. گاه روحانی. گاه سردار. گاه فرزند آفازده‌ها و... ولی ما حلال نمی‌کنیم. ما جوانیمان را حلال کسی نمی‌کنیم. ما امید و آرزوهایمان را حلال کسی نمی‌کنیم. خدایا اگر تو بگذری ما نمی‌گذریم. جواب بغض‌هایمان را، جواب اشک‌هایمان را، جواب نگاه‌های منتظرمان را، جواب دل شکسته‌مان را، جواب سر خمیده‌مان را، جواب جوانی تباه‌شده‌مان را اینها و آنهایی که با ما این‌گونه کردند چگونه خواهند داد؟

حلال کنیم؟ همین؟ اگر شما از امروز طرد شده‌اید ما از روزی که نطفه‌هایمان در حکومت جمهوری اسلامی بسته شد طرد شده بودیم. اگر شما رنگ زندگی آرام و بی‌دغدغه را چند صبحی چشیدید ما از همان اول در حبس فقر و سکوت بوده‌ایم. اگر شما امروز دلشکسته‌اید ما از آغاز دلشکسته شدیم و تا ابد دلشکسته‌مان می‌گذارند. اگر شما حرفی بزنید و دستگیر شوید دنیا همه می‌فهمد و هواداریمان می‌کنند. ولی ما حرفی نزده‌ایم. بعد مجرم و در نهایت مفسد و در بی‌خبری اعدام می‌شویم و می‌میریم. اگر شما تریبون دارید ما نداریم.

خدایا غم‌ها و غصه‌ها از دلمان زیادی کرده آخر به که بگوییم که خسته شده‌ایم. آنهایی که مشت گره کردند و سال ۵۷ به خیابان ریختند چه جوابی برای ما دارند؟ از روی هر منطقی که انقلاب کردند به نسل ما ظلم کردند. جواب این ظلم را چه کسی می‌دهد؟ پس کو آن به اصطلاح مردی که در بهشت زهرا حرف از آب و برق و گاز و... رایگان می‌زد؟ پس کو آن به اصطلاح مردی که به تحریک او ۱۰۰ها هزار جوان در میان جولان دشمن در جبهه‌ها جان دادند تا آخر جام زهر بنوشد؟

ما که می‌دانیم خیلی از کشورهای منطقه خواستند آتش جنگ در همان ابتدا خاموش شود ولی آقایان گفتند نه ما می‌خواهیم با سپاه اسلام وارد کربلا شویم. جواب آن همه خون را که می‌دهد؟ خدایا به خداوندیت قسم به ما ظلم کردند. نه کم، بسیار ظلم کردند..

خدایا، جوانیم و فصل شکفتن‌مان است ولی ما را پزمرده کردند. رئیس‌جمهور عدالت‌محور و مکتبی و نزدیک به نظر رهبری و منصوب رهبری چنان ما را ناامید کرده و زمین زده که گویی نای دوباره ایستادن نداریم. آخر رهبری یادش رفته که گفت نظر من به ایشان نزدیک‌تر است؟ نمردیم و نظر رهبرشان را هم دیدیم. خدایا علی حیدر تو هم اینگونه بود که وقتی بیت‌المال را غارت کنند بگوید «کششش» ندهید؟

خدایا این اسلام ناب محمدی که می‌گویند همین است؟! خدایا این ولایت علی که می‌گویند همین است؟! خدایا این مملکت امام زمان که می‌گویند همین است؟! خدایا حکومت اسلامی که می‌گویند همین است؟! خدایا این عدل اسلامی که می‌گویند همین است؟

خدایا حرف‌های من و امثال من با تو تمامی ندارد. فقط تو خودت به دل‌های شکسته و ناامیدمان بنگر، تو به چشم‌های پر از اشک و سرهای شرمسار در برابر عزیزانمان نگاه کن. خدایا دستانمان به سوی تو دراز است. دستانی که پر از خواهش و التماس است. دستانی که نمی‌داند اختلاس چیست، نمی‌داند خون مردم ریختن چیست، نمی‌داند شکنجه بی‌گناه چیست، خدایا این دستانی که به سویت دراز است پاک است. پس ما را دریاب. ظلمی را که بر ما روا می‌دارند نابود کن و حق همه ما را از تکتک آنها بستان. خدایا ما از هر چه و هر کس ناامید باشیم، از تو ناامید نیستیم و از تو دل نکنده‌ایم. پس ما را ببین و در حریم خودت جای بده به امید رستگاری همه آزادی‌خواهان واقعی..

در پایان از محمد نوری‌زاد عزیز تقاضا دارم نامه من به خدا را که حرف دل بسیاری از جوانان این سرزمین هست را بدون هیچ سانسوری از این تریبون و رسانه خودش در معرض دید عموم قرار دهد، این تقاضا را به این سبب از شما دارم چون که می‌دانم ابایی از گفتن حقایق و درد دل‌های مردم رنج‌دیده ندارید. در پناه حق و به امید آزادی، آزادی.

بدرود

محمد ب.



۱۳۹۱/۴/۱۹

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=19313>



## «سقف بلند، سقف کوتاه»؛ «دکتر لولیتا»، ۲۳ تیر ۱۳۹۱

این مطلب را دوستی برای من ارسال کرد و از من خواست تا درباره آن اظهار نظر کنم. با مطالعه این نوشته، هم به نویسنده‌اش آفرین گفتم و هم برای دوستم نوشتم: «این نوشته، یک حقیقت جاری کشور ماست. حقیقتی که مثل خورشید می‌درخشد اما بی‌خردان بر مسند نشسته بنای انکار آن را دارند.»

محمد نوری‌زاد

۹۱/۴/۲۳

### سقف بلند، سقف کوتاه

خونه ما نمونه کوچک یک جامعه دموکراتیک بود. پدرم مخالف سرسخت این بود که «بچه‌ها جلوی بزرگ‌ترها حق ندارند حرف بزنند.» ما همیشه و همه جا حق داشتیم که حرف بزنیم، درست مثل آدم بزرگ‌ها. بیش‌تر چیزهای مهم مثل خریدن ماشین، عوض کردن خونه و یا حتا اختلافات پدر مادرم در جلسات آزاد به رأی گذاشته می‌شد. رای‌ها هم مساوی بود. به یاد ندارم که گفته باشند که فلان جا نرو یا فلان جور لباس نپوش یا با فلانی معاشرت نکن. پدرم فقط یک خط قرمز داشت: دروغ نباید می‌گفتیم. چیز دیگه‌ای یادم نیست که یادمان داده باشد جز اینکه خودمان فکر کنیم و بی‌دلیل چیزی را نپذیریم. حریم خصوصی خیلی محترم بود، با این که بچه بودیم کسی بدون در زدن وارد اتاق ما نمی‌شد. خلاصه، ما این‌جوری بزرگ شدیم.

پدرم دوستی داشت که دخترش همسن من بود. ما بهش می‌گفتیم عمو. دختر عمو محمود درست برعکس ما تربیت شده بود. توی خونه‌شان حرف اول و آخر را پدر می‌زد. توی همه کارش دخالت می‌کردند. دختر عمو محمود هیچ حریم خصوصی نداشت، تا سال‌های آخر دبیرستان تلفن‌هایش چک می‌شد و اطافش تفتیش می‌شد. یک بار داشت دوش می‌گرفت و مادرش در حمام را باز کرد. دختر جیغی کشید ولی مادرش به جای این که در را ببندد با لحن طلبکاری گفت: کوفت! برای چی جیغ می‌زنی؟ حالا مگه چی شده؟ من مادرتم! من دهانم باز مانده بود. به هر حال عمو محمود و خانمش این‌جوری دختر تربیت می‌کردند. هجده سالگی هم دخترشان را شوهر دادند؛ صد البته شوهری که عمو محمود برایش انتخاب کرده بود.

آنها هنوز هم با هم زندگی می‌کنند و ظاهراً خوشبخت هستند.

آدم‌ها سقف آزادی‌های متفاوتی دارند. سقف آزادی آدم‌ها را خانواده، تجربیات شخصی، روحیات و افکارشان شکل می‌دهد. سقف من از دختر عمو محمود بالاتر بود. برای همین وقتی آزادی‌هایم محدود می‌شد احساس خفگی می‌کردم. دختر عمو محمود از ابتدا آزادی را لمس نکرده بود که برای محدود شدنش دلتنگی کند. همه چیز را آسان‌تر می‌پذیرفت. وقتی از ایران می‌آمدم برای خداحافظی آمد. با لحن معصومانه‌ای پرسید: حالا برای چی داری می‌ری؟ این را جوری پرسید که انگار توی ایران زندگی نمی‌کرد. انگار هرگز هیچ چیزی توی این سرزمین آزارش نداده بود. او آن قدر به سقف آزادی کوتاه عادت کرده بود که هیچ وقت سرش به طاق نخورده بود و عربده‌اش هوا نرفته بود. من در عوض آن قدر پررو بودم که سقف آسمان را هم می‌خواستم بشکافم.

ملت‌ها هم سقف آزادی دارند. سقف آزادی بعضی ملت‌ها پرتاب گوجه فرنگی به بالاترین مقام سیاسی کشور است، سقف آزادی بعضی ملت‌ها هم تیر خوردن در خیابان بدون هیچ دلیلی. در این سقف‌های آزادی متفاوت، آزادی هم معانی متفاوتی پیدا می‌کند. برای یک ملت آزادی نقد کردن همه چیز (دین، سیاست، اقتصاد، زندگی شخصی و مالی مسئولین) است. برای بعضی ملت‌ها نزدیک‌ترین تجربه آزادی چند نشریه توقیف‌شده با حکم حکومتی و چند روزنامه‌نگار زندانی است. برای بعضی ملت‌ها حریم خصوصی بی‌قید و شرط است، مثل آزادی خوابیدن کنار دریا با بیکی‌نی، برای بعضی‌ها پوشیدن بالای زانو و روسری رنگی که یک کم عقب رفته باشد کلی آزادی است.

وقتی سقف آزادی کوتاه باشد، آدم‌های دراز سرشان آن قدر به سقف می‌خورد که حذف می‌شوند، آدم‌های کوتوله اما راحت جولان می‌دهند، بعضی از آدم‌های دراز هم برای بقا آن قدر سرشان را خم می‌کنند که کوتوله می‌شوند. آن وقت سقف‌ها هم پایین‌تر و پایین‌تر می‌آید و مردم هم



بیش تر و بیش تر قوز می کنند. قهرمان شان می شود آقای خاتمی، آزادی شان می شود راه رفتن توی پارک با دختر همسایه، زندگی شان می شود همینی که می بینید.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت رسمی محمد نوری زاد

<http://nurizad.info/?p=19316>

**نامه سرگشاده جمعی از طلاب و دانشجویان افغانستانی به عبدالکریم سروش، ۲۰ مرداد ۱۳۹۱****اشاره:**

[محمد نوری‌زاد:] چندی پیش نامه‌ای که مخاطبش استاد گرانقدر جناب دکتر سروش عزیز بود به دستم رسید تا آن را در سایت خود منتشر کنم. نویسندگان نامه در انتهای نوشته خود متذکر شده بودند که نامه خود را به دیگر رسانه‌ها و سایت‌ها نیز ارسال خواهند کرد. در آن ایام مشکلاتی برای سایت من پدید آمد که انتشار این نامه را ممکن نساخت. زمان که گذشت یک روز به سراغ نامه رفتم. دیدم در سایت یا رسانه‌ای منتشر نشده. آن را برای چندمین بار خواندم. ادب جاری در نامه مرا برآن داشت که ضمن ستایش از نویسندگان آن، نسبت به انتشار آن اقدام کنم. باورم بر این است که گمشده این سال‌های پس از انقلاب ما همین ادب بوده است. اگر مؤدب بودیم، هرگز دست به اموال مردم نمی‌بردیم. خون بی‌گناهان بر زمین نمی‌ریختیم. به مردم دروغ نمی‌گفتیم. و جهل را به جای علم بر نمی‌کشیدیم. مخاطب این نامه علاوه بر جناب سروش گرامی، همه فرهیختگان ایران‌زمین و همه ما نیز هستیم. از پدیدآوردنندگان این نامه که ضمن بیان نقد خویش، حرمت قلم و پرسش عالمانه را پاس داشته‌اند سپاس دارم. اگر پاسخی از جانب استاد به دستم برسد با افتخار آن را منعکس خواهم کرد.

محمد نوری‌زاد

سی و یک شهریور سال نود و یک

و اما اصل نامه:

اندیش‌ور گرانمایه ایرانی، دانش‌فر فرزانه جناب آقای استاد عبدالکریم سروش، همونا با پیام سلام و سلامتی فرشتگان در این اوقات فرخنده، دهه پایانی ماه مبارک رمضان، بر ساکنان کره زمین، سلام گرم خویش را به شما فرزانه خاک‌نشین تقدیم می‌داریم. ذات پاک ذوالجلال را با ابتهال می‌خوانیم که بهترین سرنوشت را برای جمیع خلق خویش رقم زند. نویسندگان این نامه کسانی‌اند که هر چند شما را از نزدیک ندیده‌اند، لیک انس‌شان با آثار جنابعالی اندک نیست!

لزومی ندارد که آشنایی با اندیشه‌های شما را در مراحل متطور زندگی علمی‌تان، در حوزه‌های فلسفه علم، فلسفه اخلاق، فلسفه دین، معرفت دینی، فلسفه سیاست و اظهار نظرهای‌تان در باب سیاست، حکومت و الگوی جاری حکومت در جمهوری اسلامی ایران فهرست کنند تا قرینه‌ای بر صدق دعوی‌شان اقامه کرده باشند؛ وامداری خود با آثار عالمانه و افق‌گشای‌تان را هرگز پنهان نمی‌دارند؛ چه اینکه آشنایی، هم‌آوایی، هم‌زبانی و همفکری دانشفران، دانشگران و دانش‌پژوهان افغان با آثار اندیشگران، دانشوران و خطیبان مولد ایرانی از فلسفی، قرائتی، مکارم شیرازی، تا سید محمدحسین طباطبایی، مرتضی مطهری، مصباح یزدی، و تا علی شریعتی، شخص حضرتعالی و دیگران به اندازه‌ای است که قطعاً بخش عمده‌ای از محصلان و محققان ایرانی به این اندازه آشنایی ندارند!

این نگاشته نه در پی یافتن آوازه و نام است و نه در جستجوی نان، نه اجیر نهادی است و نه اسیر نامی، صد البته که اصراری بر اثبات این دعوی ندارد؛ فقط همین اندازه کافی است که زمان نگارش و انتشار آن را دهه پایانی ماه مبارک رمضان و بازی‌های المپیک لندن قرار داده است که بسیاری از افراد در حال و هوای شب‌های قدر و سپس عید و تماشای برنامه‌های ورزشی سپری می‌کنند. والله من وراء القصد. القاب و عناوین افراد را نیز حذف کرده‌ایم، تا از حجم بیش‌تر پرهیز کرده باشیم؛ اگر در ادامه، به لحاظ صوری با یک نثر تراشیده و نخراشیده و به لحاظ محتوایی با فقر دلیل و دلایل علیل مواجه می‌شوید، معذورمان دارید؛ زیرا وارثان و ویرانه‌ای هستیم که در آن قلم‌ها یخ بسته و ذهن‌ها کپک گرفته و زبان‌ها در بیان ریز و درشت حقایق به لکنت افتاده و ساختارها و ساختمان‌ها اغلب ویران شده است.

دسترسی به زبان شیوا و قلم رسا و نثر مسجع شما برای این جمع دیر، دور و دشوار می‌نماید. بر ویرانه‌های سی سال جنگ نامطلوب انتظار به شکوفه نشستن باغ ذهن و حلاوت زبان دور از مروت و انصاف است. در لحن نامه اگر گزندگی وجود داشت، آن را نه به حساب نیت ناصاف نگارندگان، بلکه از پیامدهای نامیمون ستیز سترون مداوم دین و سکولاریزم در این دیار تلقی نمایید که به آتش هیچ‌کدام از جریان‌ها گرم نشده‌ایم، اما ثمره دود این ستیزه، دیدگان گریان و روان پریشان ساکنان این دیار است. ما یک روز با آرمان عدالتخواهی جبهه مارکسیستی، در قالب سیطره



حزب خلق و پرچم رو به رو بوده‌ایم، روز دیگر لگام به دست سوارکاران ناشی، مجاهدان بازمانده از جهاد درون افتاد، تسمه از گرده‌مان کشیدند، در مصاف بینوایان پوست پلنگ پوشیدند و زالوسان خونمان را نیوشیدند؛ در حال نزار، نظاره‌گر پیری زودرس دولت نوپای مجاهدان و به قدرت رسیدن طالبان کرام! شدیم. روز دیگر طالبان نتراشیده و زشت‌روی کفن شدند، غرب و عرب، همسایه و همکاسه همگی حکم به مقبور شدنشان کردند و این بار با آرمان مقدس آزادی و دولت‌های فخریه آزادی‌خواه هم‌پاله شدیم.

حاصل این چهار دهه وحشت، بیش از هشت میلیون مهاجر در کشورهای مختلف ایران، پاکستان، قاره‌های اروپا آمریکا و استرالیا بوده است. از گذشته دور تا کنون، هر روز نعش جوانانمان را دفن خاک می‌کنیم، به ویژه کنون که هر روز چشمی گریان و خاطری پریشان می‌شود: یا غرق‌شدگان کشتی‌های شکسته آب‌های اندونزی و استرالیا که به وطن باز می‌گردند یا انتحار و انفجار طالبان نامطلوب یا بمباران نیروهای بین‌المللی گل‌هایمان را پرپر می‌کنند یا آسیب‌دیدگان کارگاه‌های کوچک و بزرگ ایرانی و پاکستانی یا روانی‌های اردوگاه‌های کشورهای مقصد، یا رد مرز شدگان بیچاره‌ای که در پی لقمه نانی راهی دیارهای مهرورزان منطقه‌ای و بین‌المللی شده بودند، اینک به دیار بازگشته و از افسردگی روح و فشرده‌گی گلو جان می‌سپارند و هر روز، گاهمان چنین ناشاد، بی‌گاه می‌شود.

قصه کوتاه، «هر دم از این باغ بری می‌رسد!» و ما همچنان حراج رفتن عزت، منزلت، هویت، شوکت و شکوه خویش را تماشا می‌کنیم و تاراج رفتن سرمایه‌های اجتماعی خویش را به نظاره نشسته‌ایم. اگر یکی از اینها بود کفایت می‌کرد که نثر ما نه خندان که عبوس نماید، چه رسد که همه با هم جمعند، «کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد!» ما نیز مانند شما، بر این باوریم، اینکه معلل باشد یا مدلل، به زعم خود، آن را مدلل می‌دانیم؛ هرچند برخی فیلسوفان آنتیست ایرانی مقیم جرمنی، آن را دین‌خویی بنامند که «ایرانیان و پارسیان [و از جمله افغان‌ها] بسی بختیار بودند که آفتاب عنایت خداوندی و سحاب رحمت مصطفوی بر آنان سایه عزت افکند تا به شرف اسلام مشرف شدند و ردای ایمان بر تن کردند و جرعه معرفت از جام رسالت محمد نوشیدند و کتاب و حکمت او را عزیز داشتند و در فهم و تفسیر آن به جان کوشیدند و اسلام را ایرانی و ایران را اسلامی کردند و چراغ فرهنگ فروخته خود را به مدد آن فروغی نو بخشیدند و با شکفتنی شگفت، هویتی و حقیقتی و جانی و جانانی تازه یافتند.

حاملان و خادمان و بنیان این فرهنگ پرفروغ نوائین، نه چندان اند که نامشان به حصر و احصا درآید و آسمان علم و ادب ایران از فقیهان و شاعران و عالمان و عارفان و فیلسوفان و متکلمان و متفکران و هنرمندان مسلمان، چنان پر ستاره است، که با خورشید روشن پهلو می‌زند. نیک می‌دانیم که شما برخلاف برخی ایرانیان که دنبال مرده ریگ ناسیونالیسم نامیزان می‌گردند، افغانستان و ستاره‌های درخشان آسمان حکمت و ادب و فرزانی‌اش را به لحاظ فرهنگی ایرانی و به لحاظ جغرافیای سیاسی کنونی، ساکن و تربیت یافته مشرق ایران جغرافیایی، یعنی افغانستان می‌خوانید و می‌نامید. نیک می‌دانید که امروز این چراغ مصطفوی شعاعی به پهنای تمام زیستگاه انسانی یافته است.

ما باز هم عقیده داریم که این بار این ایرانی (به معنای فرهنگی و نه صرفاً جغرافیایی) بود که این چراغ مصطفوی را بر شرار بوله‌بی بین‌المللی فراز کرد؛ سید جمال‌الدین بدر بیداری را در جامعه عربی افکند و امروز اعراب از تنگی لباس تجمد، تحجر، استبداد و استعمار بر قامتشان می‌نالند و هر روز یکی از شاهان و رئیس‌ان مادام‌العمر را به زیر می‌کشند و این نهضت همچنان ادامه دارد: «الشعب یرید إسقاط النظام...» امروزه جهان بسی تحول یافته است؛ یکی، از زایش جغرافیای سیاسی سخن می‌گوید و دیگری از زایش و نوزایش معرفت، فرهنگ و تمدن انسانی. همگی دنیا را وارد شده در یک پیچ تاریخی سرنوشت‌ساز و گردنه دشوارگذر تلقی می‌کنند، اما هر کسی از ظن خود یار این تطور شده و به نفع خویش قرائت می‌کنند!

دینمداران از بیداری اسلامی و در نهایت بیداری انسانی و گردش و چرخش بشر به سمت دین، اخلاق و معنویت، و در مقابل، سکولارها از حاکمیت ارزش‌های عرفی، اینجایی و اکنونی سخن می‌گویند. این وسط، جمع کثیری از انسان‌ها مات و مبهوت، نظاره‌گر گردش دم و درم و قلم و قدم اربابان دو نگاه یاد شده می‌باشند. نگارندگان، خویشتن را در همین جمع پرتعداد انسانی تلقی می‌کنند و نسبت به سرشت و سرنوشت آدمی در روزگار کنونی دل‌نگران‌اند. این جمع هرچه باشد، یک دغدغه فکری، آرام و قرارشان را ربوده و آن آسیب‌دیدگی سپهر زندگانی است که از اخلاق و معنویت روز به روز تهی‌تر می‌شود. دیرزمانی است که انسان دوستان خداپاوار، از انسان‌ستیزی و انسان‌پرستی افراطیان تریبون‌دار می‌سوزند و می‌سازند و هر دمی با دیده نمدار و دل غمدار از اسارت انسان در چنگال دیوهای شهوت، ثروت، شهرت و قدرت به ستوه می‌آیند.

نگارندگان این سیاهه، به فکر شکافتن سقف فلک و طرح نو در انداختن نیستند و می‌دانند که بادپیمایی و یاوه‌سرایی به سرای چشم‌های بیدار و روان‌های هوشیار راه ندارد. دعوی ایمان سخت است، اما می‌توانیم سودای مسلمان بودن در سر بپزیم. به همین دلیل، در پی فکر و سامانه برای



جامعه اسلامی هستیم؛ ما نه همانند طالبان نامطلوب در پی بازسازی مناسبات دوران نزول قرآن و استقرار شریعت می‌گردیم و نه همانند گروهی از روشنفکران سکولار از ایده امتناع تفکر در فرهنگ دینی جانبداری می‌کنیم.

ادعای ما اقتضای اثر احیاگران و تمدن‌گرایان خردمند و دینمدار است. ما این جریان را نه دین‌خو، بلکه دین‌خواه می‌خوانیم. هرچند سرچشمه یا دست‌کم سرشاخه هر دو نگاه را در دیار خویش برجسته می‌یابیم. سید جمال‌الدین افغان را سلسله جنبان احیاگری و از آن سو به تعبیر شما طالبان نامطلوب را ثمره تلخ شجره نامیمون تجمدگرایان تلقی می‌کنیم. سید جمال‌الدین افغان، محمد عبده، سید روح‌الله خمینی، سید محمدباقر صدر، مرتضی مطهری و... را از اندیشگاران و منادیان نیک این جریان می‌دانیم. (رضوان خدای بر همگان باد) با اصطلاح برساخته شما، یعنی روشنفکری دینی (فارغ از نزاع‌های مفهومی) نیز سر ستیز نداریم. تفسیر دین را از انحصار پوشش، خورش، آرایش و پیرایش خاص بیرون انگاشته و آنرا رام آشنایان با مبانی، معیارها و قواعد درست فهم ضابطه‌مند دین می‌دانیم؛ اقبال لاهوری، فضل الرحمن، علی شریعتی، حامد ابوزید، حسن حنفی، عابدجبری، محمد ارکون و شخص شما را سرمایه‌های اجتماعی جامه اسلامی در صد سال اخیر تلقی می‌کنیم و از تنگناهای وارده بر همه تان بدون مجامله متنفریم.

راقمان این سطور، از مدت‌ها پیش، به صورت موردی اندیشه‌ها، رویکردها و رهیافت‌های شما و ابوزید فقید را بازخوانی کردند. آنچه الازهر با او کرده بود و آنچه حوزه علمیه قم با شما انجام داده بود، هر دو از نظر گذشت. برای منصفانه‌تر شدن داوری، زاویه دید شما دو تن و اثرات معرفتی و غیرمعرفتی آثارتان نیز تبیین و تحلیل شد. در نهایت آنچه عاید گشت، نه شعفناک بلکه اسفنناک بود. برخورد الازهر و شخصیت‌های امثال عبدالصبور شاهین را با ابوزید به نسبت ناروا یافتیم، اندیشه را با چماق ارتداد و جدا کردن زن و شوی پاسخ نمی‌دهند! اما در مورد شما، از یک سو، برخورد لباس شخصی‌ها و تنگ‌نظری‌های برخی از روحانیون را تقبیح می‌کنیم، (هرچند همین برخوردها، تا حدودی سکوی ارتفاع شما بوده است) از سوی دیگر، اگر ناراحت نشوید، به این نتیجه رسیدیم که اگر خشونت فیزیکی لباس شخصی‌های منتسب به انصار حزب‌الله، خارج از دایره مروت و به همین دلیل، نکوهیدنی است، خشونت کلامی جنابعالی نیز کمی از آن ندارد.

استاد معززا!

جنابعالی در دو عرصه بسی کم‌حوصله ظاهر شده‌اید: در مواجهه شدن با منتقدان و دیگری در نقد رفتارهای حاکمان و عالمان. تمام نامه‌های شما و نقدها و پاسخ به نقدهای تان در آثار علمی را مرور کردیم، اگر زندگی زبان و قلم شما را در این باب مرور کنیم کسی را حوصله خواندن نیست. جالب اینجاست دقیقاً همان طعن‌هایی که توسط شما به مارکسیست‌ها زده شده بود با لحن دیگر حواله منصب‌داران دیندار ایرانی می‌شود، اشتراک آنها را هرچه کردیم در نیافتیم.

از نامه‌های عتاب‌آلود شما به هاشمی، خاتمی، محمد یزدی و رهبری انقلاب، تا مرقومه‌های ستایش‌آمیزتان در سوگ سحابی‌ها و تا نامه‌هایی که همراه با برخی دیگر در ستایش از میرحسین موسوی، کروبی، فقیه فقید منتظری و دیگران نگاشته‌اید، همه و همه چیزهای خاصی را به مخاطب ناظر القا می‌کند. ما نه همانند یورگن هابرماس در پاسخ به گلابه فیلسوف ایرانی جرمی مسکن، این لحن را به مشتاقی و مهجوری شما از دیار و منصب منتسب می‌کنیم و نه هم همانند دوستان و مریدان تان زبان به تحسین شما و طعن مخالفان می‌گشاییم. قامت مناعت طبع و حرارت درون و طراوت اندیشه‌تان را بسی رشیدتر از این پوستین ژنده می‌دانیم. اما به عنوان مسلمانان دردمند و حیران از این همه ترشرویی و تندخویی متقابل برخی از فقیهان و روشنفکران، منتقد هر دو طایفه‌ایم.

ما از راه دشوار نهادینه شدن نقد در فرهنگ عبوس و تملق‌پرور و ناسزاگوی خویش به ستوه آمده‌ایم! هیچ‌گاه نشد که بد نگوییم و میل به ناحق نکنیم، مشاهده نشد که جامه کسان سیه و دلق خویش ازرق نکرده باشیم. فرهنگ ما (جغرافیای فرهنگی ایران) میل به سیاه و سپید دیدن امور دارد. آنکه را دوست بدارد، عییش را نیز هنر می‌بیند و زبان به تملق می‌گشاید و آنکه را خوش نداشته باشد، هنرش را نیز عیب بیند و پای از گلیم ادب، انصاف و تواضع عقلانی فراتر نهاده و وارد کویر توهین، تعصب، پیش‌داوری و سیاه‌نمایی می‌شود.

سوگمندان معتقدیم ذهنیت جنابعالی از همین رسوبات خالی نمانده است. در نقد نقد «قبض و بسط تئوریک شریعت»، کلماتی که جوادی آملی، صادق لاریجانی، حسین غفاری، عطاءالله کریمی تا یوسفعلی میرشکاک را نواختند، این پندار را به مخاطبان القا می‌کنند که شما نیز به نحوی گرفتار کیش شخصیت هستید و علی‌رغم هم‌نفس بودن تان با عرفان و معارف قدسی، نوعی عجب و خودستایی و خودشگفتی بر شما احاطه دارد. نامه‌های تان به مشایخ و مراجع و رهبری انقلاب نیز، از منظر دیگر این تصویر را پررنگ می‌سازد. در افتادن تان با دانشفر نجیبی همانند سید حسین نصر و نویسندگان متینی همانند رضا داوری و دیگر حلقات شاگردان مرحوم فرید پرده دیگری را از شخصیت تان کنار می‌زند.



ستایش‌تان از فقیه فقید منتظری را بیش‌تر در همین اتمسفر می‌توان تفسیر کرد و گرنه اگر نبود اطرافیان ایشان که در حقیقت مریدان معرفتی جنابعالی بودند و هستند، امروز او را نیز با لقب غافل از قافله فقیهان نوازش می‌کردید. یوسف صانعی اگر همانند آن سخنرانی که در حین بازگشت سفیران اروپایی در چند سال پیش در ستایش از رهبری انقلاب داشت، ظاهر می‌شد، بی‌تردید کم‌تر از فقیه مورد نظر شما منزلت داشت. اما زاویه‌گیری او نسبت به رهبری و مبانی فکری حاکم بر حوزه علمیه او را به اردوگاه شما کشاند و کنون لب به ستایش ایشان می‌گشایید. مصباح یزدی اگر به تشیید ارکان حکومت اسلامی نمی‌پرداخت، امروزه نه چراغ مرده، بلکه شمع آفتاب لقب می‌گرفت. اینکه فقیه‌ی سفیه خوانده شود و فقیه دیگر سعید، ریشه در همین نگاه و نگره دارد؛ از دوران دبیرستان، شما را در کنار آقای حداد عادل به عنوان دوقلوی خوش‌اندام و خوشفکر مؤلفان بینش دینی می‌ستودیم و تا امروز علی‌رغم این نگاه‌های پر از نفرت‌تان نسبت به مخالفان که شمشیر را از پشت بسته‌اید، امثال شما را سرمایه اجتماعی جامعه اسلامی می‌دانیم.

استاد عزیز!

نه خاتمی، موسوی و کروبی فرشته‌اند و نه احمدی‌نژاد و برادران لاریجانی و... غفریته، چنان‌که عکس ماجرا را نیز نمی‌پذیریم. اکبر گنجی، محسن کدیور، محسن مخملباف و مهاجرانی چه هنری بیش از دیگران دارند که امروز نزد شما عزیز، فرزانه، نازدانه و دردانه‌اند، جز اینکه ثناگوی شمایند و موقف نقد و نق، انتقاد و انتقام از حکومت را توأمأ دنبال می‌کنند. راستی از کلیات نامه‌تان به هتاکان به مقدسات و تکفیرگران مبتهج شدیم، اما بازهم لحن گزنده آن بر حیرت‌مان افزود!

ما همه بسترهای کافرپروری را قبول داریم، بسترهای روانی، اجتماعی و معرفتی با زیرشاخه‌های مختلف‌شان، همگی در کافرسازی توده‌های ناتوان از تفکیک دین با فهم دینی و عمل دینی نقش اساسی دارند. اجازه دهید اندکی از نقش نوشته‌های شما نیز در کافرسازی و کافرپروری سخن به میان آوریم. دسته بندی شما در اصناف دینداری و جانبداری‌تان از دینداری معرفت‌اندیش و تجربت‌اندیش، خربزه زیر بغل بسیاری از افراد گذاشت؛ اینان گمان بردند، یک شبه ره صد ساله را طی کرده‌اند، ضعف در مبانی، تعطیلی تعقل، کاهلی در عمل آنها را در گام‌های نخست به انسان‌های پرفیس و افاده بدل کرد و در نهایت گام به گام کل دینداری را به کناری نهادند، با ایده قبض و بسط معرفت دینی شما، اینان فهم فقیهان را نتراشیده و نخراشیده انگاشتند و از آن به فهم عارفان و فیلسوفان دل خوش داشتند؛ با «بسط تجربه نبوی» تان سودای پیامبری در سر پروراندند، خویشان را عارفان سهیم در تجربه نبوی تلقی کردند؛ با «صراط‌های مستقیم»، به جای آنکه حقیقت را در حقیقت غرقه ببینند و همه را محظوظ از حقیقت بیانگارند، به سخره اسلام و تشیع همت گماشتند.

شما اگر از مطلق بودن حقیقت و نسبت فهم آدمیان از آن سخن به میان آوردید و به حق، تقرب به آن را گوشزد کردید، اینان از نبود حقیقتی سخن به میان آوردند و با عبور از ایده‌های شما با امثال دان کیوییت همراه و هم‌رأی شدند و از ناواقع‌گرایی در الاهیات سر درآوردند. شما به کارتون‌کشان دانمارکی و فیلم‌سازان هلندی تاختید و نام نامیرای محمد را یادشان انداختید، علی را در عدالت‌خواهی و حق‌گرایی بر صدر نشانید، اما اینان دوران محمد و علی را سپری شده تلقی می‌کنند. همان مجموعه‌ای هموطن ما که خویشان را روشنفکران دینی افغانستان لقب داده بودند و در دفاع از شما و خانواده‌تان اطلاعیه صادر کردند و از جفای منصب‌داران ایرانی به شما، ابرو در هم کشیدند که بر فرض صحت، ما نیز از جفا و اجحاف متنفریم، امروزه در ستیز با تعالیم متعالی یتیم نظرکرده حجاز، گوی سبقت را از همگان ربوده‌اند.

راستی میان دینداری مطلوب شما با الگوی فکری فیلسوف آتئیست ایرانی مقیم جرمنی چه تفاوتی وجود دارد؟ او نیز اگر دین در حد یک امر شخصی فروکاسته شود، کاری به آن ندارد و چنین دینداری را دین‌خویی نمی‌خواند! راستی وقت جستارها و گفتارهای «سنت و سکولاریسم» تان را ملاحظه می‌کنیم، امیدوار می‌شویم، لیک وقتی تیغ تیز نقد منصفانه و غیرمنصفانه‌تان را در مصاف حکومت دینی ملاحظه می‌کنیم، ذهن و زبان‌مان به کویر بی‌برگ و برکه خشک بدل می‌شود؛ افقی که بتوان به آن نوید داد و امید داشت در غبار و گرد سیاست‌ها و لشکرکشی‌های قلمی و درمی و عملی موجود تیره و تار می‌نماید.

ندیم‌های قدیمی و صمیمی‌تان اکبر گنجی و آرش نراقی عصاره‌های دینداری معرفت‌اندیش شمایند، یکی تکیه‌گاه حکومت اسلامی را باور به وجود امام زمان انگاشته و آن را منکر می‌شود و دیگری می‌خواهد روزنی به روشنایی برای زیست آدمی بگشاید، روایی همجنس‌بازی را مدلل می‌سازد. در جامعه اسلامی افغانستان، مستفیدان آثار شما، با استفاده از نسیم احساس آزادی، اصل دین را دارای تاریخ مصرف اعلام می‌کنند؛ علی‌رغم آنکه شما نزول دین را تاریخی، اما حضور آن را فراتاریخی می‌دانید، اینان حضور فراتاریخی دین را افسانه و افسون تلقی می‌کنند؛ در فضای ذهنی اینان، دین دیگر منبع معرفت نیست، حداکثر با اغماض و ارفاق یک منبع هویت خوانده شده و نگاه شناسنامه‌ای به آن دارند.



استاد عزیز!

یکی از گلایه‌های ما این است که در این چند سال، امور زندگی بر امت اسلامی بسی سخت و دشوار گذشت، هر روز دل بی شمار در گوشه و کنار این و آن دیار غمناک شد و دیده‌های فراوانی نمناک؛ اگر در ایران جفایی در حق کسی رفته باشد، منتظر واکنش به حق شما هستیم، دوست می‌داریم غم و نم فراوان باریده بر دل و دیده میلیون‌ها انسان در افغانستان، فلسطین، عراق، مصر، یمن، بحرین، عربستان، سوریه، میانمار و دیگر اقطار نیز از دیده بصیرتان دور نماند و همراه با دوستان بین‌المللی‌تان در تقبیح آن دم برآرید و قلم فرازید و قدم بردارید. فریاد در برابر کوتاهی در برابر وظیفه و دست‌درازی بی‌مورد منصب‌داران حکومت اسلامی، طبیعی‌ترین حق، بلکه بالاتر از آن وظیفه و تکلیف شماست؛ هرچند ممکن است تکلیف‌مداری، اصطلاح خوشایندی برای‌تان نباشد.

از آن طرف، معتقدیم اگر کسی به جای ندیمان منتقد، از جلیسان منقاد خوشش بیاید، از این باب است که مرز انتقاد و انتقام و فاصله ساختن و سوزاندن کم شده است. در چنین فضایی، وقتی کسی، دوستانش اندک و دشمنانش پرشمار باشد، و هنر دوستان تنها نشان دادن خار باشد و راه برون رفت تنک، باریک و تار نشان داده شود، قانون تنازع بقا حکم می‌کند که انسان جانب کسانی را بگیرد که با او از در ستیز در نیامده باشند؛ این طبیعی‌ترین پیام طبیعت و غلبه بشریت بر بشر است. چه بسا دوستان به ظاهر منقاد، ذهن سرکش و زبان رسا در شناخت و بیان ناملایمات داشته باشند که از دید ما پنهان باشد؛ این نیز طبیعی می‌نماید، هیچ عاقلی کودک نوپایی را در خیابان پر عبور و مرور تنها رها نمی‌کند تا راه رفتن یاد گیرد؛ ما انقلاب اسلامی را در رسیدن به آرمان‌ها و عملیاتی‌سازی اندیشه‌ها هنوز ابجدخوان ادبستان می‌دانیم که در برابر دزدان با چراغ ماتریالیست و ناسوتی‌گر بین‌المللی نیازمند مساعدت فکری به دور از کینه‌توزی و فرصت‌سوزی است.

پناه بردن به امنیتی ساختن عرصه اجتماعی، تا حدودی در همین فضا قابل تفسیر است؛ اگر نخبگان سیاسی و فرهنگی، مطالبات شان را نه در قالب‌های متعارف و مدنی، بلکه در هیاهوها و فشار غیرمتعارف از سوی توده مردم دنبال نمایند، راه مقابله درست با آن از نظر شما کدام است؟ چه تفاوتی از نظر شما میان به تعبیر شما قوم آدمی‌خوار لرستان و گروه فشار لباس شخصی هر شهرستان با سبزپوشان تهرانی وجود دارد؟ رویه غلط، از هر کسی باشد، غلط است، یک بام و دو هوا چرا؟ استاد ارجمند تریبون تان بلند است، منتظریم صدایی در تقبیح ستم جهانی نیز بشنویم. اگر به اخبار فراهم آمده توسط بانگ و رنگ حکومت دینی تردید دارید، دعوت می‌کنیم سفری به خاورمیانه، پاکستان و افغانستان داشته باشید تا از نزدیک ببیند ما چه می‌کشیم؟ خاورمیانه را از نزدیک ندیده‌ایم، هرچند آنچه می‌گذرد، عیان‌تر از آن است که بتوان ماله کشی فیلسوفانه کرد، اما افغانستان و پاکستان را با تمام وجود شب و روز لمس می‌کنیم؛ خوب است از منصب‌داران بشردوست، آزادی‌گستر و خردپرور مغرب‌زمین استفساری بفرمایید که از مبارزه با تروریسم و بنگ و تریاک در افغانستان چه خبر؟ دستاورد لشکر پرشمارتان چیست؟ عجالتاً عرض می‌کنیم که احوال ما چون است: کاشت تریاک از بیش فزون، عده و عده‌ای تروریستان از شماره برون و دل یک ملت خون و خاطر تمام شهروندان محزون است. عزت و امنیت‌مان گم، نان و ایمانمان کم، کمربند انتحاریان محکم، مادران و فرزندانمان دچار ماتم است. استاد عزیز از شما به عنوان یک شخصیت اثرگذار این انتظارات بیجا نخواهد بود؛ دوست می‌داریم در قامت یک منتقد حکومت دینی و مجریان و حامیان آن، ضمن گوشزد کردن بدی‌ها، بد نگویید و میل به ناحق نکنید؛ از آن سو، در برابر ستاد ستم بین‌المللی نیز روزه سکوت را افطار کنید، قلمی بچرخانید و قدمی بردارید، مطمئناً صدای شما طنین جان‌نازای خواهد داشت.

از زاویه معرفتی نیز اگر خط سومی را دنبال می‌کنید که در آن نه عبوسی و ترش‌روی فقهِ پیشگان وجود داشته باشد و نه اباحی‌گری و انسان‌ستایی اومانیسیم و لیبرالیسم، سازوکار چنین سامانی را به خیل عظیم دانش‌پژوهان نشان دهید. خروجی لیبرالیسم نه آن است که خوشایند شما باشد. اگر دولت مطلوب شما روی کار آید، الگوی آن کدام مدل جاری در جهان است؟ ترکیه، فرانسه، انگلستان، ایالات متحده، سوئد یا جای دیگر؟ اگر مدیریت فقهی به تنهایی سترون است، در این مدیریت علمی، جای اخلاق و شریعت کجاست؟

آیا حقیقتاً همه طرفداران حضور شریعت در زندگی، حکومت دینی را به حکومت فقهی فرو می‌کاهند؟ ما از بسیاری از حامیان آن، حمایت از منطق برنامه‌ریزی علمی و خوشامدگویی به تخصص و مهارت را شنیده و گاه دیده‌ایم. همگان را به یک دیده نگریستن، چیزی جز تعمیم بی‌دلیل نیست و این نه در شأن شما و در انتظار دوستانتان است. آثار شما حکایت از نقد ملایم نسبت به شریعتی مرحوم دارد که او اسلام را کارآمد می‌طلبد و از خلوص آن می‌کاست؛ از مطهری تجلیل می‌کنید، زیرا می‌کوشید میان خلوص و کارآمدی جمع کند. پرسش خیل فراوانی از دل‌باختگان چراغ مصطفوی و خردورزی، همسفره و همسفر و سازگار کردن این دو است.



منتظریم فارغ از هیاهوهای جاری در جوامع، به صورت عینی میان وثاقت و کارآمدی جمع شود. جامعه و تاریخ ستایشگر کسانی است که راهکار عملی برای گشودن گره از کار فروبسته نشانش بدهند. نق زدن، انتقام گرفتن از یک کودک نیز برآمدنی است، انتقام سوزنده را با انتقاد سازنده فاصله بسیار است. به زعم ما، یکی از رسالت‌های اساسی روشنفکران دینی این است که وقتی سخن از دین اخلاقی، شاداب و باطراوت به میان می‌آورند، اولاً خود با گفتار و رفتار خویش آن را نشان دهند و ثانیاً نسخه عملیاتی شده آن را رونمایی کنند. ما از خالی شدن چاه‌های نفت ایران و پرشدن چاه جمرکان (اگر صحت داشته باشد) هم نگرانیم و هم متنفر؛ زیرا می‌خواهیم این حکومت شکل گرفته، پالایش شود، تا بتواند زمینه انکشاف معرفتی، علمی و عملی را برای انسان معاصر فراهم کند و فرصتی فراهم سازد که انسان‌های تشنه‌ای معنا و خسته از نسخه‌های ملکی، در خود تحول گوهرین پدید آرند و دروازه به ملکوت بگشایند؛ چراغ مصطفوی حصار زمان و سرزمین را شکسته و بر دل بسیاری از حقیویان نشسته است.

به‌راستی اگر این چراغ صرفاً از فقه تغذیه کند، دیری نخواهد پایید که دود آن دیدگان این جماعت نوکرده جان را بیازارد و در نتیجه عطایش را به لقایش ببخشند. چه شعف‌انگیز است اگر روشنفکران دینی که مدعی فقه‌گرایی مفرط نظام سیاسی حاکم بر ایران هستند، ضمن آنکه به صورت بی‌ضابطه از پیکر فقه اصغر نمی‌تراشند، فقه اکبر اصیل و کارآمد را عرضه نمایند. نظریات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، هنری و دیگر مقولات لازم برای جهان‌داری و جهان‌آرایی روشنفکران دینی کدام است؟

هر منصفی می‌داند که جهان‌نگری دینی را با نگره ماتریالیستی نسبت به جهان و انسان فاصله بسیار است؛ اگر چنین است، بدون غلطیدن دین در دامن عقیم ایدئولوژی، امتداد جهان‌شناسی و انسان‌شناسی قدسی در سپهر زیست اجتماعی کجاست؟ اگر اندیشه و رفتار انسان سرشت و سرنوشت او را ترسیم می‌کند، چگونه می‌توان این مهم را نادیده گرفت؟

انتظار داریم بدانیم اگر جریان روشنفکری دینی خط سومی میان فرمالیسم فقهی و الحاد و خداناباوری است، سازوکار حاکم بر این سامانه در تمام عرصه‌های معرفتی و عملی را نشان بدهد؛ در غیر این صورت، چیزی فراتر از یک ادعای گزاف نیست. اگر نیش قلم روح خاطر کسی را گزید و اگر در موجه سازی دعاوی لغزید و اگر قلب کسی از این طرز نگاه لرزید، امیدمان گذشت کریمانه همگان است.

سلام خدای سبحان بر تمام پاکان نیک اندیش باد!

۲۲ رمضان المبارک ۱۴۳۳ [۲۰ مرداد ۱۳۹۱]

کابل و هرات

جمعی از دانشجویان و طلاب افغانستان

یادداشت: این نامه همزمان برای سایت حضرت‌تعالی و برخی دیگر از خبرگزاری‌ها و سایت‌های ایرانی ارسال می‌شود.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

**نامه مصطفی تاجزاده به همسرش فخرالسادات محتشمی‌پور، ۳۰ مرداد ۱۳۹۱****حتا مسؤول کامپیوتر شورای نگهبان هم بر رأی نیاوردن حداد عادل در مجلس ششم ادعان داشت****نامه اول تاجزاده به همسرش**

به نام خدا  
همسر عزیزم سلام!

به اعتقاد من برخی خاطرات در فهم رخدادهای تاریخی و کشف حقیقت نقش مهمی ایفا می‌کنند. بنا بر این، انتشار آنها در فرصت مناسب لازم است. بر این اساس، تصمیم گرفته‌ام بخشی از خاطراتم را که روشنگر برخی حوادث گذشته‌اند، برای شرح دهم. بدان امید که به سهم خود از تکرار تصمیم‌ها و اعمال نادرست جلوگیری کنم.

کم‌تر از ۴۸ ساعت از انتخابات مجلس ششم نگذشته بود و شمارش آرای رأی‌دهندگان در حوزه انتخابیه تهران، اسلام شهر، شمیرانات و شهری تمام نشده بود که شورای نگهبان در اقدامی بی‌سابقه و با صدور اطلاعیه‌ای خواهان بازشماری یک‌سوم آراء در حوزه مذکور شد. برای این که عصبانیت آقای جنتی از نتایج انتخابات، به ویژه در تهران، مشکلی ایجاد نکند، مصلحت دیده شد من که رئیس ستاد انتخابات کشور بودم، در فرمانداری تهران مستقر شوم و موضوع را مدیریت کنم.

روز سوم یا چهارم حضورم در فرمانداری بود که آقای مهندس بنی‌هاشم، مسؤول سایت کامپیوتر شورای نگهبان، که به نمایندگی آن شورا در جلسات مربوطه شرکت می‌کرد، مرا به گوشه‌ای برد و گفت که می‌خواهد از من حلالیت بطلبد. با تعجب علت را جویا شدم؟ گفت: «من قبل از همکاری نزدیکمان در این چند روز، نظرم نسبت به شما منفی بوده بنابراین وقتی آقای نوری وزیر کشور شد و شما را به عنوان معاون سیاسی خود انتخاب کرد، تعجب نکردم. زیرا که هر دو را از جنس هم می‌دانستم و هیچ کدامتان را قبول نداشتم. اما آقای موسوی لاری را با این که اصلاح‌طلب است، فردی متدین و معتدل می‌دانم. بنابراین انتظار داشتم وقتی وزیر کشور شد، شما را عوض کند. ولی اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که چقدر خوب شد وی شما را تغییر نداد. شما در این چند روز ثابت کردی آن چه برای مهم است اجرای قانون است و در این جایگاه برای مهم نیست که چه کسی رأی می‌آورد. در هر حال من درباره شما اشتباه فکر می‌کردم و اکنون حلالیت می‌طلبم.»

عزیزم!

نمی‌دانم اگر جای او بودم آنقدر آزاده بودم که با فردی از جناح رقیب چنین رفتار جوانمردانه‌ای بکنم یا نه! به ویژه آن که تصور عمومی براین بود که من برادرش را که استاندار قم بود، برکنار کرده‌ام. وی اما در ادامه به موضوعی اشاره کرد که تا حدودی وجدانش را معذب ساخته بود و توضیح داد که در هر انتخابات مجلس، معمولاً بین ۲۵ تا ۲۷ نفر از فهرست اصولگراها و بقیه را تا ۳۰ نامزد به داوطلبان اصلاح‌طلبی که قبول دارد، رأی می‌دهد. وی گفت در انتخابات مجلس ششم نیز به همین شیوه رأی داده است. بنابراین نه تنها به آقای حداد عادل رأی داده است بلکه یک تارموی او را با صدا تا آقای علیرضا رجایی عوض نمی‌کند (با پوزش از آقای دکتر رجایی عزیز برای نقل قول ایشان) اما چه کند که آقای حداد عادل در این انتخابات رأی نیاورده و آقای رجایی رأی آورده است. روشن است که بیان چنین حقیقتی توسط مسؤول سایت کامپیوتری شورای نگهبان چقدر برای امثال آقای جنتی که درصدد اثبات مخدوش بودن نتایج اعلامی وزارت کشور و رأی آوردن آقای حداد عادل بودند، تلخ بود و از این جهت وی فشار زیادی متوجه خود احساس می‌کرد که با توجیهات گوناگون با ادعاهای خلاف واقع همراهی کند. او را بوسیدم و عرض کردم علائق و سلائق سیاسی ما یک مسأله است که خود را هنگام رأی دادن نشان می‌دهد اما در جایگاه مجری و ناظر انتخابات تنها وظیفه ما امانت‌داری آرای مردم است و هیچ دلیل و توجیه شرعی یا سیاسی نمی‌تواند و نباید آن را مخدوش کند و او نیز به حق چنین کرده است. با وجود این آقای جنتی یک‌چهارم آرای مردم تهران را باطل کرد (بیش از ۷۰۰ هزار رأی) تا آقای علیرضا رجایی را حذف کرده و به جای او آقای حداد عادل را روانه مجلس سازد.



چند ماه بعد، هنگام تشکیل جلسات دادگاه رسیدگی کننده به شکایت آقای جنتی از این جانب، آقای بنی هاشم در تماسی تلفنی آمادگی خود را برای شرکت در دادگاه و دادن شهادت بر صحت عملکرد و قانونمداری من به قاضی اعلام کرد. تشکر کردم و گفتم که من از قاضی و مسؤولان قوه قضائیه رسماً، مکتوب و شفاهی، درخواست کرده‌ام که برای روشن شدن حقیقت چند نفر را از جمله اعضای هیأت نظارت بر انتخابات استان تهران را که منصوب آقای جنتی هستند، به دادگاه احضار کنند و توضیحات آنان را بشنوند. اما زیر بار چنین درخواستی نمی‌روند زیرا می‌دانند آنان شهادت خواهند داد که دو بار بازشماری آراء صحت عملکرد مجریان انتخابات و درستی شمارش آرای اولیه را تأیید می‌کند. پس آمدن او به دادگاه عملاً منتفی است. در حقیقت بنا بر کشف حقیقت نیست و قرار است که من از وزرات کشور حذف شوم. اما به آقای بنی هاشم گفتم تو کار دیگری را که برای من مهم است، می‌توانی انجام دهی. پرسید چه کاری؟ گفتم: با توجه به سابقه آشنایی با مقام رهبری با شما در خراسان و اعتمادی که ایشان به شما و برادرتان (نماینده کنونی مشهد در مجلس) دارد، ممنون خواهم شد چنانچه با ارسال نامه‌ای برای شخص ایشان، حقایق انتخابات را آن طور که خود شاهد بوده‌ای، شرح دهی. وی پذیرفت که این کار را انجام دهد به شرطی که من نسخه‌ای از نامه را نخواهم. زیرا مایل نیست از نامه‌اش علیه شورای نگهبان استفاده شود. بلافاصله موافقت خود را اعلام کردم مشروط بر آن که نامه را به دست دوست مشترکمان، آقای سید علی مقدم، از اعضای نهاد رهبری بدهد تا او عیناً و بدون دخل و تصرف به دست ایشان برساند زیرا مطمئن نبودم دیگران این نامه را به ایشان تحویل دهند. وی قول داد شخصاً نامه را تحویل آقای مقدم بدهد. و بعد به من اطلاع داد که این کار را کرده است.

فخری جان!

حدود ۱۲ سال از آن روزها می‌گذرد. دادگاه تجدیدنظر مرا از اتهام تقلب تبرئه کرد اما به علت اول، عدم همکاری با سازمان بازرسی کل کشور و دوم، دخالت در وظایف فرمانداری تهران محکوم نمود. تا هم از وزارت کشور اخراج شوم و هم در افکار عمومی تبلیغ کنند که فلانی محکوم شده است. به شکایت من هم از آقای جنتی هرگز رسیدگی نکردند تا مبادا عامل اولین تقلب بزرگ انتخاباتی پس از رحلت امام مشخص شود. اما کاری که من برای ممانعت از تحریف حقایق انجام دادم این بود که اولاً مکاتبات ستاد انتخابات کشور را با شورای نگهبان و هیأت‌های نظارت منصوبش در انتخابات مجلس ششم، منتشر کردم و اقدام دوم آن بود که بعد از تشکیل دادگاه دیگر به بیت رهبری نرفتم تا به سهم خویش به این ستم آشکار، نه به خودم که کسی نیستم بلکه به مردمی که نتوانستم به طور کامل از حقوقشان دفاع کنم، اعتراض کرده باشم.

دوستت دارم و همیشه دعاگویت هستم.

مصطفی - اوین

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «نوروزنیوز»؛ وبسایت «کلمه»



## «آسیب‌شناسی موقعیت زندانیان سیاسی»؛ بهاره هدایت، شهریور ۱۳۹۱

### زندانی - شهرت - هویت؛ دوراندیشی درباره یک سرمایه‌گذاری اجتماعی

اشاره: مدتی است که گاهی به مسأله «زندانی، شهرت، هویت» فکر می‌کنم. به نظرم آسیب‌های متوجه وضعیت ما به عنوان زندانیان سیاسی است که بهتر است نرم‌نرم بدان پرداخته شود، چه شاید از زاویه‌ای دیگر نگریستن به موضوع، به گستره نظر میانمان، وسعت و عمق و شفافیت بیش‌تری ببخشد.

#### هویت زندان سیاسی چیست؟

اصلاً هویت پیش از زندان است یا هویت زندان؟ آیا باید این دو را تفکیک کرد؟ بدیهی است که حکومتی که به ظلم و سرکوب اشتها دارد رویارویی‌اش با طیف منتقدان، (هرکه باشند و هر چه بگویند) خود به خود باعث شهرت اینان هم می‌شود، در کنار این، وضعیت‌های خاص زندانی سیاسی مثل اینکه جوان باشد، حکم سنگینی گرفته باشد یا مثلاً زن باشد، فرزندان کوچکی داشته باشد، بیمار باشد و... به مطرح شدن و طبیعتاً به شهرتش دامن می‌زند، شهرتی که تا اینجا مسببی جز اشتها منفی خود حکومت و نیز یک‌سری پارامترهای عموماً غیرارادی و غیروابسته به فرد زندانی ندارد.

اما دو نکته را نباید از نظر دور داشت: اول اینکه ممکن است حکومتی به هر دلیلی سطح نازلی از عقلانیت را در شیوه‌های سرکوب خود اعمال کند. (مثلاً اینکه کسی را به علت مصاحبه و اظهار نظر در میان حجم وسیعی از دستگیرشده‌ها بیش‌تر ننگه دارد و دو و سه... یا حتی ۱۰ سالی هم حکم زندان بدهد) بنا بر این احکام، نشانه سطح عقلانیت حکومت است، نه لزوماً وزنه و اعتبار شخص دستگیرشده! به همین دلیل هم مشاهده عدم تطابق بین احکام صادره با نوع و میزان فعالیت‌های پیش از زندان افراد بسیار شایع است.

از طرفی مقاومت کردن تعهدی است به یک ایمان جمعی، اما یک تصمیم صرفاً شخصی است و فرد زندانی در اعماق وجودش هم نمی‌تواند بابت این ایستادگی بر مواضع خود، طلبی از جامعه مطالبه کند. اینکه آن فرد می‌توانسته مثلاً با شرط نوشتن عفونامه یا اعتراف بر علیه خود و انکار مواضع، خلاصی یابد و این کار را با لحاظ یک نوع شرافت شخصی انجام نداده می‌فهمم، اما بار لزوماً مثبت و امتیازگونه‌ای را که به این عمل مترتب شده را نمی‌فهمم! چرا که به گمان من این عفو نوشتن می‌تواند در دو سوی طیفی جای بگیرد که از یک نوع ایمان منحصر به فرد و عزت نفس برجسته شروع می‌شود و می‌تواند به یک شهرت‌طلبی بیمارگونه ختم شود. سؤال این است که فرد با چه معیاری در این محور قرار می‌گیرد؟ یا اصلاً از زاویه دیگری ببینیم؛ آیا بر سر حرف خود ماندن و پس نگرفتن مواضع، به نظر عمل طبیعی‌تری است یا خلاف آن؟

به زعم خود من شاید شوک ناشی از دادگاه‌های علنی باعث شد آنان که این کار را نکردند قهرمان جلوه کنند، حال آنکه می‌توان این‌طور هم دید که اعترافات دادگاه علنی وضعیتی خارق‌العاده بود و نه ماندگاری بقیه بر سر مواضع!

مسأله دیگر اینکه بار عاطفی هیجانی جامعه در برخورد با موضوع زندان گاه آنچنان بالاست که گویی به زندانی دفعته امتیازی داده می‌شود به صرف زندانی شدنش، و اگر شرایط خاصی هم از قبیل سن، حکم بالا، جنسیت، بیماری، فرزند و... بر آن مزید شود کم‌کم هاله‌ای مقدس‌گونه گرد اعمال و کردار و اظهار نظرات او پدید می‌آید.

یک منظر پرداختن به موضوع زندانی اصالتاً حقوق بشری است که کارکرد خودش را دارد و حول اثبات قانون‌گریزی حکومت و تلاش برای توقف ظلم و خشونت حکومت بر قربانیانش را دارد، و به نظر می‌رسد این دیدگاه بسیار بسیط و انسانی است. یعنی وارد پیچیدگی‌های سیاسی نمی‌شود و به اصل یک کنش حقوق بشری نزدیک‌تر است. اگر این زاویه دید را انتخاب کنیم با دو مشکل روبه‌رو خواهیم بود:

۱- اینجا هاله تقدس بر سر قربانی به چه معناست؟ تفاوت در پرداختن به یک زندانی خاص، و نه به دیگران از کجا ناشی می‌شود، در حالی که این نوع عملکرد به شعاع آن هاله تقدس و معصومیت دامن می‌زند؟

۲- بسیاری از کسانی که با دیدگاه صرفاً حقوق بشری، به حق از آنان یاد و دفاع می‌شود، خود را نه قربانی بلکه قهرمان می‌پندارند و این نتیجه همان هاله تقدس، عدم توجه به هویت پیشینی، اشتها روزافزون، فضای احساسی و... است.



گاهاً زندانیان خود را نه قربانی بلکه فعال سیاسی تلقی می‌کنند و داعیه سیاسی دارند و از این بستر شهرت - هويت - زندان بهره می‌برند، این بهره برداری به خودی خود بد نیست اما زمینه‌سازی حقوق بشری با بهره‌مندی سیاسی با هم سازگار نیست و اینجاست که می‌باید جامعه را به اصل هويت فرد به عنوان یک فعال سیاسی رهنمون شود.

یعنی اینجا چون داعیه سیاسی است، منطقی است ببینیم چارچوب فکری فرد چیست و چه می‌خواهد بگوید؟ نه اینکه ببینیم «کجاست» و هر چه گفت بپذیریم. پس می‌رسیم به هويت فرد، اما چرا هويت پیش از زندان؟

زندان چقدر می‌تواند به هويت فرد اضافه کند یا آن را چقدر تغییر می‌دهد؟ پاسخ هر چه باشد منوط به مرور زمان تثبیت و عینی شدن آن تغییرات احتمالی است، خصوصاً اینکه زندانی پس از زندان هم تازه مجبور به انطباق‌های جدید با جامعه خواهد بود و این خود روند دیگری را ایجاد می‌کند که قصد ورود به آن را ندارم.

البته نفی تأثیرات روان‌شناختی زندان بر روی فرد عاقلانه نمی‌نماید، اما لزومی هم به انگاره صرفاً مثبت از این موضوع نیست! زندان یعنی استمرار اعمال خشونت، که اتفاقاً به سطوح زیرین و لایه‌های ناپیدای فرد تأثیر می‌گذارد، آن لایه روئین و ظاهری زندان که در لحظه به ذهن جامعه متبادر می‌شود مثل کمبود و قتل خورد و خوراک و پوشاک، وجود شکنجه جسمانی و فشار و... غالباً، (نه همیشه و نه همه جا) اگر باشد مقطعی است، اما آن اعمال خشونت مستمر (اسارت) پنهان دامنه‌دار و همه‌گیر است. این فشار و سایش ممتد و طولانی می‌تواند روح برخی را صیقل دهد، اما آیا نمی‌شود فکر کرد همین شرایط تحمیلی ناسالم و بیمارگون زندان می‌تواند به تبلور نقاط تاریک روحیه و گره‌های شخصیتی فرد منجر شود؟ چرا باید این وجه را نادیده گرفت؟

من حس انسانی، هیجانی و عاطفی قضیه را در بزرگداشت و تکریم زندانیان درک می‌کنم اما این را هم فراموش نکنیم که این به مثابه نوعی سرمایه‌گذاری اجتماعی است. یعنی لاجرم نتایجی به دنبال خواهد داشت، خوب است گاهی به آن نتایج ناگزیر با دوراندیشی بیشتری فکر کنیم. چون حداقل دو حالت آسیب‌زا متوجه بیرون از زندان خواهد بود: اول اینکه جامعه مخاطب بیرون، اساساً از سپهر اندیشه زندانی «ناآگاه» بماند و در روند یک دفاع تمام‌عیار حقوق بشری که به حق هم صورت گرفته، به نتایجی مبتلا شود که پیش‌تر گفتیم. دوم اینکه حالتی پیش می‌آید که زندانی وقتی بیرون می‌آید، تصویری که از خود می‌بیند چیزی باشد در قامت یک آسمان‌خراش و بسیار فراتر از خود. البته این شاید تشفی خاطر من زندانی را فراهم می‌کند، اما گاهی هم می‌شود فکر کرد چه بخشی از این تصویر واقعی است؟ چه بخشی از بینندگان آن تصویر، تو را به واسطه عملی که انجام داده‌ای قبول دارند و احیاناً تحسین می‌کنند؟ و چه بخشی مجذوب تصویر «زندانی بودنت» هستند؟

خسران این وضعیت، در کنشی است که زندانی پس از رهایی از زندان انجام می‌دهد، چرا که این کنش علی‌الاصول مبتنی بر هويت سیاسی، اجتماعی و خصوصاً شخصیت فردی اوست در پیش از زمان زندان.

البته زندان می‌تواند به این هويت رنگ‌های تندی بزند، اما عموماً رنگ‌هایی به تندی یک توهم ناآگاهانه، چرا که توهم «بیماری زندان» است، در شرایط بی‌خبری یا ارتباط مخدوش و گسسته با جهان واقعی بیرون و در کنارش آن شهرت روزافزون. اینها کنش زندانی را در مساحت پر جنب و جوش سیاست در بهترین حالت کند و معیوب می‌کند.

اینکه آن رنگ‌های تند در آفتاب تموز واقعیت، چه از خود ساطع کنند، محکی جز همان تجربه دنیای واقعی فرد پیش از زندان ندارد. مثالی می‌زنم و مطلب را تمام می‌کنم.

من عبدالفتاح سلطانی را ستایش می‌کنم به خاطر هر آنچه قبل از زندان می‌اندیشیده و انجام داده، عقیده‌اش را می‌پسندم و درایت و هوش و شجاعت او را در عملکردش تمجید می‌کنم. مسأله این است که اگر دستگیر هم نمی‌شد، ذره‌ای و حتا ذره‌ای از احترام و اعتقاد به او کاسته نمی‌شد و با شناختی که از ایشان دارم اگر از مهلکه زندان هم می‌جست، یقیناً همین راه را ادامه می‌داد، هر کجا که بود!

من دوستان عزیز و بزرگوار و روشن‌اندیشی دارم و اساتید برجسته‌ای را می‌شناسم بیرون از زندان، داخل و یا حتا خارج از کشور که فرقشان با من زندانی به جز حکم دادگاه انقلاب در هیچ چیز نیست مگر مختصات هويت پیش از زندان من و هويت کنونی آنان، و فقط همین مختصات باید معیار قرار بگیرد. امیدوارم دستاورد آنان برای جنبش آزادی‌خواهانه ایران عملیاتی‌تر، واقع‌گرایانه‌تر و مملوس‌تر از ما باشد.

جمع ما اگر ایمان جنبشیم، آنها عمل‌اند. خرد جمعی آنهاست که ناگزیر است بیازماید، تصمیم بگیرد و دست به انتخاب بزند و البته پاسخگوی انتخاب‌های خود باشد



بهاره هدایت

اوین

شهریور ۹۱

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://kaleme.com/1391/08/27/klm-120196/>



## «سلسله مراتب خشونت و تحقیر»؛ گزارشی از زندگی «مجاهدین خلق» در «پادگان اشرف»، ۶ آبان ۱۳۹۱

### در پادگان اشرف چه گذشت؟ از خودسوزی ندا تا شکنجه یاسر!

#### گزارشی از انتشار کتاب «شهدای گمراه»، نوشته یودیت نورینک

امیلی امرایی: تا همین شانزده سال پیش، گوشه و کنار میدان «دام» و نزدیک ایستگاه مرکزی متروی آمستردام زانی ایستاده بودند، ظاهرشان به فقرا شباهتی نداشت، با صورت‌های بی‌روح و کافکایی جلو می‌آمدند، آنها عکس‌های بزرگی با روکش پلاستیکی داشتند. جلوی عابران را می‌گرفتند، برایشان از مظلومیت گروهی می‌گفتند که به زعم خودشان میلیونی بود. عکس‌های تکان‌دهنده و زجرآوری از اجساد زنان و کودکانی که توی کوچه‌ها و خیابان‌ها دراز به دراز افتاده‌اند را جلوی رویت می‌گرفتند و بعد طلب کمک مالی می‌کردند.

عابران پیاده در قلب اروپا به دیدن چهره‌های بی‌روح این زنان و گاه مردان عادت کرده بودند، اروپایی‌هایی که حتا نام «سازمان مجاهدین خلق» به گوششان نخورده، و هرگز عکس‌های جنایات صدام در جنگ هشت ساله را ندیدند، شاید حتا نمی‌دانستند روی گوگل مپ، جایی به نام حلبچه باشد که آدم‌هایش بر اثر بمباران شیمیایی مرده‌اند و آنها که جان سالم به‌در برده‌اند هنوز شب‌ها به خاطر ریه‌های آب‌آورده‌شان نشسته می‌خوابند، شاید در پی‌اش هم ندانند که این عکس‌ها دست زانی است که سرکرده‌شان موقع این بمباران پشت در اتاق صدام حسین برای عرض تبریک نشسته بود. آنها هیچ‌کدام نمی‌دانستند سرکرده این زنان مسخ شده خود در این کشتار دستی داشته و این عکس‌ها مربوط به جنایت حلبچه است و این زنان و فرقه‌شان هیچ سهمی از آن درد را تجربه نکرده‌اند. اما پس این چهره‌های بی‌روح و غمگین درد دیگری بود، روحشان را دزدیده بودند. و شانزده سال پیش وقتی بیل کلینتون تصمیم گرفت این گروه را یکی از سازمان‌های تروریستی اعلام کند، تازه خیلی از اروپایی‌ها یاد آن صورت‌های بی‌روح افتادند که برایشان از اردوگاهی به نام «اشرف» می‌گفتند، و حالا این روزها دوباره جهنم اشرف و خروج این فرقه از لیست تروریست‌ها خبرساز شده است.

اما آن کالبد‌های بی‌روح کنار ایستگاه مترو آمستردام و ویلان در خیابان‌های کلن و باقی اروپا، لابد هیچ فکرش را نمی‌کردند که ممکن است گذر «یودیت نورینک» روزنامه‌نگار هلندی به این میدان بیفتد، شاید هیچ فکرش را نمی‌کردند که یک روزی همه رازهای سر به مهر فرقه‌شان برملا شود و روزنامه‌نگاری هلندی تا ته ماجرا برود، تا آنجا که جدای از گزارش‌های پیگیرانه‌ای که لابی‌های اعضای بلندپایه سازمان مجاهدین را در اتحادیه اروپا نقش بر آب می‌کرد، در روزنامه‌ای هلندی گزارش‌هایی بنویسد که این بار عابران میدان «دام» بدانند این فرقه چیست. اما یودیت نورینک، سردبیر بخش خاورمیانه روزنامه هلندی «تراو» به این گزارش‌ها بسنده نکرد، او کمی بعد کتابی نوشت با عنوان «شهدای گمراه، یا چگونه مبارزان مقاومت تروریست شدند؟»، کتابی تکان‌دهنده که پرده از رازی مخوف برمی‌داشت، او از هزاران زن و مردی رونمایی کرد که زندگی‌شان در مشت زن و مردی مجنون و مالیخولیایی و دن‌کیشوت‌وار له شده بود.

نورینک از سال ۱۹۹۹ با پدیده‌ای روبه‌رو شده بود که تا آن روز نظیرش را ندیده بود، پدیده‌ای به نام «سازمان مجاهدین خلق»، چیزی شبیه فرقه‌های زیرزمینی و پر رمز و راز قرن نوزدهمی مسیحیت که هرگز کسی را یارای راه یافتن به سرزمین جهنمی‌شان نبود.

ایده این پیگیری او اول بار از یک دیدار می‌آید، نورینک با مردی روبرو می‌شود که به اصطلاح رایج در میان اعضای سازمان «بریده» است، او به سازمان پشت کرده، اما سایه مرگ و تهدید همیشه بالای سرش مانده، زنش بر اثر این فشارها به زندگی‌اش پایان داده بود. نورینک تصمیم می‌گیرد با این مرد گفت‌وگو کند، او یکی از اولین آدم‌هایی است که اسرار این گروه مخوف را برملا می‌کند. نورینک نمی‌توانست حرف‌های مرد را باور کند، اما دوستان ایرانی‌اش او را قانع کردند که مرد چندان هم بیراه نمی‌گوید. گفت‌وگو با این عضو سابق سازمان منسوب به رجوی‌ها در آوریل ۱۹۹۹ منتشر می‌شود و صبح فردا روزنامه‌نگاران هلندی با صحنه‌ای مواجه می‌شوند که حتا در مخیله‌شان هم نمی‌گنجید. او درباره فردای انتشار این گفت‌وگو می‌نویسد: «تظاهراتی که در آوریل ۱۹۹۹ در بیرون ساختمان روزنامه تراو راه افتاد، مرا شگفت‌زده کرد. تلفن‌ها مدام زنگ می‌خورد، زانی بودند که پشت تلفن گریه می‌کردند و می‌گفتند این مرد جاسوس بوده، و اینکه من چرا این کار را کردم. با این تلفن‌کنندگان امکان گفت‌وگو نبود. من اشتباه می‌کردم، و حق با آنان بود. حرف زدن با کسانی که به تمامی حق را از آن خود می‌دانند، بسیار مشکل است؛ در حالی که اطمینان داری آنان فریب خورده‌اند... هر بار که برای روزنامه تراو مقاله‌ای انتقادی درباره مجاهدین خلق می‌نوشتم، این نمایش تکرار می‌شد. ترور



سازمان‌دهی شده تلفنی بود. به هواداران دستور داده می‌شد به من تلفن کنند زیرا که به حیثیت رهبر بت‌واره‌شان آسیب وارد می‌کردم. و این افراد فرمان را اجرا می‌کردند، بی‌آنکه دقیقاً بدانند ماجرا چیست. از خود می‌پرسیدم، این دیگر چه گروهی است. غولی چند سر که نفرت می‌کارد و ترس می‌پراکند، یا جمعی از انسان‌هایی که جان و هستی‌شان را در اختیار رهبری غیرقابل اعتماد گذاشته‌اند؟»

### نمایش خودسوزی بدون ناجی

اما این اصلی‌ترین تلنگری نبود که یودیت نورینک با آن روبه‌رو شد، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ در یکی از پیاده‌روهای لندن درست جلوی سفارت فرانسه، دختری ۲۵ ساله و ساکن کانادا خودش را به آتش کشید و پنج روز بعد در بیمارستان جان سپرد. دختری که بعدها در تحقیقات پلیس لندن مشخص شد پنج لایه لباس تنش کرده بود، آن هم در میانه تابستان؛ پلیس لندن اعلام می‌کند که این دختر به احتمال زیاد فریب‌خورده است، در واقع قرار نبوده این جور بسوزد. مسؤولان سازمان متبوعش به او قول داده بودند که با شروع نمایش خودسوزی، سریع او را نجات خواهند داد، برای همین هم بنزین را نباید روی سرش می‌ریخت، اما ندا می‌سوزد و آتش تنش را در بر می‌گیرد و هیچ‌کس با کپسول آتش‌نشانی برای نجاتش نمی‌آید، برای اینکه کپسول همان جا در خانه جا مانده و مسؤول نجات ندا کپسول را با خودش نیاورده بود. نورینک می‌نویسد: «چه پریشانی و پریشان فکری تو را به جایی می‌رساند که فکر کنی مرگ تو آزادی او را نزدیک‌تر خواهد کرد؟ چگونه به شهید گمراه تبدیل می‌شوی؟ و چرا افراد سازمان اجازه می‌دهند چنین چیزی روی دهد: قربانی کردن زندگی جوان پرامید؟»

و شاید همین مرگ بود که او را برای نوشتن کتابی درباره این سازمان هزارتو که آدم‌ها را به راحتی قربانی می‌کند، ترغیب کرد. «شهادی گمراه» تصویری است روشن از نگاه روزنامه‌نگاری غربی که پیش از نوشتن این کتاب جست‌وجوهای فراوانی کرده است، به جرات می‌توان گفت که او بی‌طرفانه‌ترین و کامل‌ترین تصویر را از هزارتوی غیرانسانی گروهی که او مصراانه معتقد است تبدیل به یک فرقه شده را پیش روی مخاطبش می‌گذارد. نورینک در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «مجاهدین خلق، به رغم اینکه ایالات متحده و اتحادیه اروپا (و نیز هلند) این «مبارزان مردمی» را سازمان ممنوعه تروریستی می‌دانند، در هلند خیلی فعال هستند. نه با نام خودشان، بلکه با نام‌های مستعار و نام چند سازمان فرعی دیگر. عضوگیری در هلند هنوز ادامه دارد. به خصوص پناه‌جویان رد شده به دلیل شرایط نومیدانه‌شان طعمه خوبی هستند. اعضا به شکل گروهی - زنان از مردان جدا هستند- و با سلسله مراتب خشن زندگی می‌کنند.»

کودکان را به زوج‌هایی سپرده‌اند که همیشه از اعضای وفادار سازمان بوده‌اند. زوج‌های جدا شده بسیاری نومیدانه تلاش می‌کنند تا فرزندانشان را پس بگیرند. و این آغازی است برای ورود به دروازه مرگ و نیستی. نورینک معتقد است: «این کتاب برای سرعت بخشیدن به انحلال سازمان نوشته نشده است. من فعال سیاسی نیستم. کنجکاو می‌کندم که در زندگی روزنامه‌نگاران راه در برابر من می‌گشاید، مرا به اینجا کشانده است. می‌خواستم بدانم انگیزه این افراد چیست؟ اینکه باید با اعضای جداشده مشورت می‌کردم، نتیجه روشی است که فرقه مجاهدین خلق به کار می‌گیرد. تنها کسانی که جدا شده‌اند، می‌توانند بگویند که واقعیت رویدادها در پشت چهره آراسته رو به بیرون چیست؟»

نورینک کتابش را بر اساس سلسله گفت‌وگوهایی با زنان و مردان تنظیم کرده است که به این سازمان پشت کرده‌اند. برخی‌شان با نام مستعار به گفت‌وگو با او نشسته‌اند و بسیاری با هویت واقعی‌شان. او تأکید می‌کند که یافته‌هایش با گزارش سازمان دیده‌بان حقوق بشر که در سال ۲۰۰۵ درباره فجایع انسانی که این سازمان در برابر اعضایش انجام داده است مطابقت می‌کند. نورینک در سال ۲۰۰۳ سفری هم به تهران کرد، سفری که در شکل‌گیری این کتاب و کامل شدن تصویر آنچه بر اعضای این سازمان گذشته است، نقش پررنگی دارد. او حتا موفق می‌شود برای دیدار با یکی از اعضای سابق این سازمان به زندان اوین در تهران برود، نورینک در این باره می‌نویسد: «اطمینان دارم که اعضای سابق در ایران، حتا فرد زندانی، در کمال شگفتی من، آزادانه توانستند حرف‌هایشان را بزنند.» در عین حال، انجمن نجات در تهران که اعضای جدا شده سازمان در آنجا دور هم جمع می‌شوند تا زخم‌هایشان را در کنار هم ترمیم کنند یکی از آن مکان‌هایی است که نورینک کلید بسیاری از ناگفته‌ها را پیدا می‌کند.

نویسنده کتاب «شهادی گمراه» در عین حال روایتی از چگونگی شکل‌گیری این فرقه ارائه می‌دهد، از سال‌هایی که هنوز جنبه‌های انسانی در آن بود و می‌شد از واژه سازمان در توصیفش استفاده کرد، از روزهایی که به عنوان سازمان مقاومت سیاسی در حال مبارزه با شاه بود، او سپس دوره انقلاب و سال‌های فرار را به تصویر می‌کشد. درست از این نقطه به بعد است که او به شرح رفتارهای غیرانسانی اعمال شده در این فرقه می‌پردازد، از جایی که تحت فرماندهی مسعود رجوی ابتدا از پاریس و بعد از پایگاه‌های نظامی در عراق و با همکاری نزدیک صدام حسین رهبر عراق، به مبارزه مسلحانه علیه تهران پرداختند و این درست آغازی شد برای فروپاشی انسانی در این سازمان، نورینک می‌نویسد: «آنان کسانی بودند که شاهد تغییر سازمانشان به فرقه بودند، بدون آنکه کاری از دستشان برآید. کسی نمی‌دانست که این همه چگونه می‌تواند به سرش آمده



باشد. می‌کوشیدم همراه آنها درک کنم چه زمانی سازمان سیاسی به فرقه تبدیل شده است و چرا آنها در آن زمان متوجه نشده بودند. چگونه آنها از مبارزین مقاومت به تروریست تبدیل شده بودند؟ و چرا، یکبار به خود آمده، سال‌ها در سازمان مانده بودند، مثل معتادانی که بخواهند اعتیادشان را ترک کنند، اما دیگر بدون هروئین نمی‌توانند ادامه دهند. از بودن و ماندن، عضوی از خانواده بودن، ستایش رهبری و انزوای کامل زیستگاه‌شان حرف زدیم. در کشورهای دیگر نیز سازمان‌های سیاسی وجود دارند که با نگاه دقیق می‌توان آنان را فرقه نامید. در روش عضوگیری و آموزش نیز همسانی‌های جالب توجهی با گروه‌های تندرو مسلمان دیده می‌شود.»

### کابوس‌های یاسر

اما همه زنان و مردانی که زندگی‌شان خودخواسته زیر چرخ‌دنده‌های فشار روانی مریم و مسعود رجوی تباه شدند، در سایه زندگی دهشتناک کودکانی که زاده این زنان و مردان بودند گم می‌شوند. زندگی کودکانی که سرنوشت محتومشان از بین رفتن دنیای کودکی‌شان بود. نورینک در خلال نوشتن این کتاب با نوجوانی به نام «یاسر عزتی» آشنا می‌شود و از دل روایت زندگی یاسر، ما را به یکی از بزرگترین کودک‌دزدی‌های تاریخ می‌برد، کودکانی که در مقابل سکوت از سر اجبار پدران و مادرانشان از اردوگاه اشرف دزدیده و به اروپا منتقل شدند، اتفاقی که درست جلوی چشم سازمان‌های حقوق بشری اتحادیه اروپا رخ داد، کودکانی که به اروپا برده شدند تا نیروهای تازه‌نفس این سازمان باشند. یاسر عزتی یکی از قربانیانی است که ناخواسته زندگی‌اش هرگز شبیه هم‌نسلانش نشد. او در دی‌ماه ۱۳۸۳ دیگر آن قدر بزرگ شده بود که از گرداب فرقه رجوی خودش را بیرون بکشد. او در مرور خاطراتش وقتی در یکی از رستوران‌های شهر کلن روبروی نویسنده نشست است، می‌گوید: «پدرم تهدید کرد: «اگر بروی، تو و خودم را آتش می‌زنم.» از اینکه علیه سازمان بودم، عصبانی بود. سازمان برای او از فرزند خودش مهم‌تر بود. برای او فاجعه بود که من مقاومت می‌کردم، و به مسعود رجوی - که او ستایشش می‌کرد - پشت می‌کردم.»

یاسر عزتی کودک سرکشی بود که اعضای سازمان رجوی از عهده‌اش بر نمی‌آمدند، او در دهه ۶۰ همراه پدر و مادرش تهران را به مقصد اردوگاه اشرف ترک می‌کند. اما به محض رسیدن به اردوگاه دیگر خانواده‌ای نمی‌ماند، یاسر می‌گوید: «هر آخر هفته، یک روز و نصف را با هم می‌گذرانیدیم. از عصر پنجشنبه تا غروب جمعه، در یک اتاق نشیمن در محله مخصوص قرارگاه با هم بودیم.»

او به همراه بچه‌های دیگر باقی روزهای هفته را در سوله‌ای جدا از پدر و مادرش زندگی می‌کرد، سال ۶۷ مادرش در عملیاتی نافرجام برای حمله به ایران کشته می‌شود، و یاسر هشت ساله دیگر مفهوم خانواده را هرگز لمس نمی‌کند. پدرش حسن عزتی مشهور به نریمان یکی از اعضای ذوب در سازمان بود، کسی که به شهادت اعضای جدا شده از شکنجه‌گران اصلی اردوگاه محسوب می‌شد. سال ۱۳۷۰ سازمان تصمیم می‌گیرد به خاطر جنگ خلیج فارس کودکان را به نقطه دیگری منتقل کند. یاسر همراه شصت کودک دیگر بدون گذرنامه به اردن منتقل می‌شود. نورینک می‌نویسد: «از آن لحظه به بعد زندگی یاسر به بخش‌های یک ساله تقسیم می‌شود. کودک ده ساله در سال اول وارد خانه هوادار سابق مجاهدین خلق در کانادا و همسر کانادایی‌اش می‌شود، اما پدر و مادر ننگه‌دارنده خود را به تنگ آورد. یک سال بعد دوباره منتقل شد، اما وضع بهتر نشد: «این یکی خانواده‌ای عوضی بودند. همیشه کتک می‌زدند!» دوباره یک سال بعد مجاهدین او را به آلمان می‌فرستند، جایی که سازمان چند خانه مراقبت از کودکان دارد. یاسر وارد خانه‌ای با نظم سخت‌گیرانه و خالی از محبت می‌شود. جایی که کودکان باید کارهای خانه را انجام دهند، ساعت‌ها به تماشای ویدیوی رهبرشان مسعود رجوی بنشینند و اجازه بازی در بیرون از خانه ندارند. مجاهدین می‌کوشند تا حد ممکن کودکان را از زندگی معمول آلمانی دور نگه دارند. در تابستان سال ۱۳۷۶ باید کودک بی‌پناه و ریشه‌ای باشد که یکی از رهبران زن مجاهدین در آلمان مسئولیتش را به عهده می‌گیرد. مجاهدین خلق در آن زمان سعی کرد کودکانی را که در سال ۱۳۷۰ به خارج عراق فرستاده بود، برگرداند و پس از دوران آموزش نظامی وارد لشکرش کند. یاسر هفده ساله است و دوباره باید به عراق بازگردد.»

و این درست آغاز کابوس‌های دوباره اوست، اردوگاه اشرف پس از دیدن دنیای آزاد دیگر حتا برای او برزخ هم نبود، تنها یک جهنم تمام‌عیار بود. یاسر این بار هم سرکشی می‌کند، سال ۱۳۸۲ مسؤولان اردوگاه او را به زندان می‌فرستند و این بار پدرش زندانبان و شکنجه‌گر او می‌شود. یاسر عزتی می‌گوید: «زندگی تازه و عادی، بدون جنگ می‌خواستم. گفتم که ایدئولوژی مجاهدین را دوست ندارم و ترجیح می‌دهم بمیرم یا به ایران بروم، تا در قرارگاه زندگی کنم.»

نورینک می‌نویسد: «یاسر سرانجام در پایان سال ۲۰۰۴ (زمستان ۱۳۸۳) پس از سقوط صدام که قرارگاه اشرف به کنترل امریکاییان در آمد، موفق به فرار می‌شود. به کلن بازگشته است و می‌کوشد تا زندگی «عادی» از سر گیرد. دارد برای امتحان سراسری دولتی درس می‌خواند، دوباره فوتبال بازی می‌کند و نومیدانه می‌کوشد تا سال‌های از دست رفته را جبران کند.»



## اشرف و زنانش

نویسنده به همین جا بسنده نمی‌کند، او مدام آدم‌هایی را پیدا می‌کند که سعی دارند درست مثل یاسر سال‌های از دست رفته را جبران کنند. آنها تمام روزشان را در بطالت مطلق سپری می‌کنند، تنها راه ارتباطی‌شان با دنیای بیرون گوش دادن به سخنرانی‌های ضبط شده مسعود رجوی است که برایشان از ابرقدرتی به نام سازمان مجاهدین می‌گوید. میترا یوسفی یکی از جداشدگان سازمان درباره زندگی در اردوگاه اشرف روایت تکان‌دهنده‌ای دارد. نورینک درباره دیدارش با او می‌نویسد: «بیدارباش ساعت چهار صبح بود، بعد حاضر و غایب نظامی و صبحانه. آه عمیقی می‌کشد و به یاد می‌آورد: «باید ماشین‌ها را تمیز می‌کردیم و این کار سختی بود، چون باید با اسفنج ظرف‌شویی تانک‌ها را کاملاً برق می‌انداختیم.» وقتی چهره متعجب من را می‌بیند، دوباره تأکید می‌کند: «با اسفنج ظرف‌شویی. تانک‌ها باید برق می‌زدند.» دلیلش را نمی‌دانم، اما او می‌داند. توضیح می‌دهد: «ما باید به کار مشغول می‌بودیم...» از دیگران در مورد کارشان در قرارگاه اشرف می‌پرسم، و بیش‌تر اعضای سابق در صحبت‌های طولانی برایم می‌گویند که باید می‌نشستند و با دست تعداد میخ‌ها را می‌شمرند: کاری وقت‌کش که جان به لب می‌آورد. اگر یکی از شمارندگان میخ از رهبری می‌پرسید که چرا باید با دست شمرد و پیشنهاد می‌کند که صد تا میخ را وزن کنند و بر اساس آنان شماره را به دست آورند، مجازات می‌شود.»

نورینک سعی می‌کند با تصویری که هر یک از اعضای جدا شده ارائه می‌دهند، نقشه‌ای از اردوگاه را ترسیم کند، اما در نهایت، این محال است، بسیاری از آنها سال‌های سال در اردوگاهی زندگی کرده‌اند که هیچ تصویر روشنی از آن ندارند، فضای حاکم درست مثل یک زندان مخوف چنان پلیسی است که هیچ یک از جداشدگان نمی‌توانند نقشه کاملی از اردوگاه برای نویسنده ترسیم کنند: «برای همین است که یاسر عزتی، زمانی که می‌کوشد تا نقشه قرارگاه اشرف را برای من رسم کند، بیش‌تر از چند خط ساده نمی‌تواند. این شانس به تو داده نمی‌شود که محل زندگی‌ات را خوب بشناسی.»

میترا یوسفی با خاطراتی که برای نویسنده نقل می‌کند پرده از راز بزرگ‌تری برمی‌دارد، در واقع به رغم همه داستان‌ها درباره حقوق زنان، آنها تا سال ۱۳۶۸ در درون مجاهدین، به عنوان جایزه برای مردانی که کارشان را خوب انجام داده بودند، دیده می‌شدند. یوسفی می‌گوید که همه زنان قرص ضدبارداری مصرف می‌کردند، و اگر زمانی خطایی پیش می‌آمد، فاجعه کوچکی بود: «سخنرانی مفصلی باید می‌شنیدی. بسیار تحقیرآمیز. کورتاژ مجاز نبود.» زایمان به نظر او در گوشه‌ای از قرارگاه انجام می‌گرفت: «بدون هیچ مراقبتی. پدر اجازه نداشت حضور داشته باشد. با زنان مثل سگ رفتار می‌شد.»

شرح او به شکل جالب توجهی در تضاد با دیدگاه احترام به زن از سوی مجاهدین قرار دارد. در سال ۱۳۶۵ همه زنان بالاتر از مردان قرار گرفتند، به عنوان ایجاد توازن در برابر قرن‌ها ستم. بعدها هیچ مرد مجاهدی وجود نداشت که مسؤول زن نداشته باشد. اما این تنها یک بازی دیگر است. عشق به فرزند و همسر در اردوگاه اشرف وجود خارجی ندارد. مسعود خداپنده یکی از آنهاست که به دستور سازمان ازدواج کرده و فرزند ندارد: «با هم زندگی نمی‌کردیم. هر چند هفته یک بار یکدیگر را می‌دیدیم، تازه اگر اتاقی خالی بود... احساسی نبود.» اما برای دیگران، این شیوه رفتن به اتاق خانواده در قرارگاه اشرف یکباره مساله جدی شد. حبیب خرمی که همسرش را خیلی دوست داشت در مقابل این جداسازی اعتراض می‌کند و در نهایت از سازمان جدا می‌شود. به زبان مؤدبانه می‌گوید که وقتی به دیدار خانواده می‌رفته این احساس را داشته که دارد به سراغ روسپی می‌رود. خرمی می‌گوید: «برنامه مجاهدین، هیچ ربطی ندارد به اسلام نداشت.»

اما نورینک معتقد است: «این ممنوعیت برای خود رجوی صدق نمی‌کند، او بالای همه مقررات قرار دارد. بارها می‌شنوم که زنانی که او برای شورای رهبری انتخاب می‌کند، زنان زیبایی هستند. مجاهدین جدا شده با لذتی ملموس از ماجراجویی‌های جنسی او حرف می‌زنند - آزادی‌ای که در داخل سازمان وجود ندارد. رابطه جنسی به دلیل ممنوعیتش فکر دائمی همه افراد می‌شود. سیستم کنترل روزانه نشست‌های «امور جاری» باعث می‌شود که افراد احساس گناه زیادی داشته باشند. به آنان گفته می‌شود که خوب است «پاک» شوند و حقیقت آنچه که می‌کنند، می‌اندیشند و خواب می‌بینند را بگویند.

آنان تشویق می‌شوند که درباره تخیلات جنسی‌شان اعتراف کنند، که گونه‌ای سوپاپ اطمینان کنترل شده است برای افراد شنونده. خیلی از مجاهدین متوجه شده‌اند که مسؤولان باذوق و شوق جزئیات را می‌پرسند و بعد شروع می‌کنند به ناسزاگویی. خیلی از مردان عکسی از مریم رجوی را به در کمدشان چسبانده‌اند. تخیل در مورد او بی‌اندازه است و تحمل می‌شود.»



## تظاهرات با نازه رسیده‌ها

نورینک در جست‌وجوهای بعدی‌اش در می‌یابد که هر نوع خودسوزی و خودکشی در ملاعام برای رجوی‌ها چیزی است که از سوی اعضای بلندپایه این فرقه توصیه می‌شود، زیرا روشن است که مجاهدین این‌گونه عملیات را امکان مناسبی می‌دانند تا بر افکار عمومی تاثیر بگذارند. یکی از سخنگویان گروه رجوی‌ها به روزنامه عربی الشرق‌الاوسط بدون اندکی شرم گفته است: «خودسوزی در خیابان بسیار مؤثرتر از پریدن از برج ایفل است.» در واقع آنها مدت مدیدی درباره این ماجرا فکر کرده‌اند که کدام یک بیش‌تر جواب می‌دهد اینکه اعضایشان از بالای برج ایفل پایین بپرند، یا خودشان را در خیابان به آتش بکشند یا حتی اینکه خودشان را آتش بزنند و از بالای برج ایفل به پایین پرتاب کنند.

نورینک جدای از ابعاد انسانی این فاجعه، در «شهدای گمراه» پرونده میلیون‌ها دلاری که سازمان مجاهدین از راه‌های غیرقانونی کسب می‌کرد را هم می‌گشاید. رازهای سر به مهری همچون کمک‌های مالی صدام حسین و نهادهای اروپایی که هیچ‌یک قانونی نبودند. جدای از سیستم تکدی‌گری که آنها با افتخار برای جمع‌آوری کمک به سازمانشان در خیابان‌های اروپا تا همین چند سال پیش راه انداخته بودند، یکی از اصلی‌ترین روش‌های درآمدزایی برای سازمان رجوی استفاده از عنوان بنیادهای خیریه بود. مجاهدین خلق سعی داشتند ده‌ها هزار کشته و بی‌سرپناه قربانی زلزله بم را بهانه‌ای برای جمع‌آوری پول در امریکا کنند، اما در این میان یکی از اعضای بریده به سازمان جهانی صلیب سرخ خبر می‌دهد. آنها از اسم صلیب سرخ استفاده می‌کردند تا از مردم عادی کمک مالی جمع کنند.

وقتی در سپتامبر ۲۰۰۴ در مرکز اتحادیه اروپا در بروکسل صحبت تروریست بودن این سازمان به میان آمد، آنها به هر کسی که می‌توانست در برنامه اعتراضی‌شان شرکت کند رجوع کردند، حتی از اعضای سابق و جدا شده خواستند که در این اعتراض‌های خیابانی شرکت کنند. در اوایل جولای ۲۰۰۷، سازمان تظاهرات بزرگی در پاریس علیه رفتار اتحادیه اروپا که آنان را در لیست ترور قرار داد ترتیب می‌دهند. تعداد آدم‌هایی که با این روش جمع شدند، در واقع برای آنها یک رکورد بود و نشان از پول‌های بسیاری داشت که خرج شده بود. نورینک می‌نویسد: «وقتی رئیس‌جمهور خاتمی از فرانسه دیدار کرد، دولت فرانسه متوجه شد که مجاهدین قصد تظاهرات علیه او دارند. مرزها را بست و جلوی ورود هزاران تظاهرکننده را گرفت. یکی از اعضای جداشده می‌گوید که چگونه «نازه‌رسیده‌ها» با مدارک مجاهدین از هامبورگ به پاریس سفر می‌کردند. آن‌هم با قطار شبانه که شانس کم‌تری در کنترل عکس مدارک وجود داشت.»

نورینک در طی ۱۰ فصل همه آنچه بر این مردان و زنان گذشته است را شرح می‌دهد، او در نهایت، کتابش را با روش عضوگیری مجاهدین به پایان می‌رساند، و نقاط مشترکی که در روش عضوگیری با گروه‌های تندرو مسلمان سنی وجود دارد را به تصویر می‌کشد. اما در پایان کتاب هم پرده از رازی دیگر برمی‌دارد، اینکه چگونه نومحافظه‌کاران ایالات متحده می‌توانند یک گروه تروریستی سرسخت ضد آمریکایی را علم کنند.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «تاریخ ایرانی»؛ وبسایت «کلمه»



## گفتگو با مادر سعید زینالی: ۱۴ سال گذشت، چه بلایی سر سعید زینالی آمده؟! فرشته قاضی، ۸ آبان ۱۳۹۱

مادر سعید زینالی، دانشجویی که ۵ روز بعد از ۱۸ تیر ۷۸ بازداشت شد و از آن زمان تا کنون هیچ خبری از وی در دست نیست، در مصاحبه با «روز» اعلام کرد که مسئولان دادستانی در تماسی تلفنی به او گفته‌اند سعید آزاد شده اما در مراجعه به دادستانی پاسخ داده‌اند اشتباهی صورت گرفته است.

اکرم نقابی گفت که ۱۴ سال از روزی که سعید را بازداشت کردند و بردند می‌گذرد و هیچ جواب درستی به من نمی‌دهند در نهایت می‌گویند خودت را بگذار جای مادرانی که بچه‌شان در جبهه شهید شده و جنازه‌اش نیامده. آخر بچه من که در جبهه شهید نشد خودشان از توی خانه خود آمدند و بردند چطور خودم را بگذارم جای آن مادران؟

سعید زینالی، ۲۳ تیر ماه ۱۳۷۸ در مقابل چشم‌های مادرش بازداشت شد و از آن تاریخ تا کنون، جز یک تماس تلفنی کوتاه، هیچ خبری از این فارغ‌التحصیل کامپیوتر دانشگاه تهران در دست نیست.

خانواده آقای زینالی از ۱۴ سال پیش تا کنون برای گرفتن خبری از فرزندشان به همه مراکز امنیتی و قضائی مراجعه کرده‌اند اما هیچ پاسخ درستی به آنها داده نشده است.

اکرم نقابی، مادر سعید زینالی می‌گوید: «هیچ جواب قطعی نمی‌دهند یک ماه پیش از دادستانی به من زنگ زدند گفتند که سعید زینالی آزاد شده. نمی‌دانید چقدر خوشحال شدم چه حالی پیدا کردم. اما بعد انکار کردند. گفتند ما پرونده را دیدیم اشتباه شده. بعد گفتند نگران نباشید و ما پیگیر هستیم و خبرتان می‌کنیم.»

او می‌افزاید: «رفتیم دادستانی گفتند نماینده سپاه را خواسته‌ایم اینجا و با او جلسه می‌گذاریم و قضیه را روشن می‌کنیم. قرار بود ظرف ده روز جلسه را بگذارند اما اکنون ۲۵ روز گذشته و هیچ خبری نیست.»

می‌پرسم چه کسی تماس گرفت و خبر از آزادی سعید داد؟ می‌گوید: «آقای خدابخشیان، دادیار ناظر زندان اوین بود که به پدر سعید گفته هر موقع می‌خواهیم جای سعید را پیدا کنیم و به شما اطلاعات بدهیم جایش را عوض می‌کنند. اما توضیح نداده که چه کسی جای سعید را عوض می‌کند، اصلاً سعید دست چه کسی است؟ اصلاً زنده است؟»

او می‌افزاید: «در نهایت هم گفتند پرونده سعید، دست حاجی یعنی آقای دولت‌آبادی است ایشان باید به شما جواب بدهند و وقت می‌دهیم با حاجی ملاقات کنید اما تا الآن وقت نداده‌اند که پرسیم چه بلایی سر بچه من آمده؟ اگر کشته شده بگویند، زنده است بگویند، ملاقات بدهند اصلاً بگذارند فقط یک تلفن بکنند. من یک مادرم، ۱۴ سال گذشت ۱۴ سال تمام مرا بازی داده‌اند انگار که بچه گیر آورده‌اند. هر روز می‌گویند بیا اینجا بنشین فردا فلان می‌کنیم پس فردا بهمان می‌کنیم و... همین طور سر می‌دوانند.»

خانم نقابی می‌گوید: «من هم که نمی‌روم خودشان زنگ می‌زنند می‌گویند فلان روز بیا فلان جا درباره سعید صحبت کنیم. می‌رویم باز ما را بازی می‌دهند. می‌گویند درخواست ملاقات بنویس. می‌نویسیم می‌گویند خبر می‌دهیم و دیگر باز خبری نمی‌شود. دیگر بریده‌ام، نمی‌دانم چه باید بکنم، به کدام عدالت و کدام قانون شکایت ببرم. خودشان زنگ می‌زنند می‌روم می‌گویند یک ماه صبر کن. دو ماه صبر کن ما خبر می‌دهیم و مسأله امنیتی است و... آن روز در دادستانی دیگر داد و بیداد کردم، گفتم آقا ۱۴ سال صبر کردم باز هم باید صبر کنم؟ به من گفتند حال و روزت را بنویس و درخواست ملاقات بنویس. من بعد از آزادی از زندان به دلیل پارگی رگ‌های عصبی جراحی کردم و با عصا رفته بودم. نوشتم همه را و گفتند به حاجی می‌دهیم و خبر می‌دهیم. باز هم هیچ خبری نشد.»

مادر سعید زینالی که به شدت متأثر است و توان صحبت کردن ندارد می‌گوید: «من نمی‌دانم اگر رهبر صدای مرا می‌شنود دولت صدای مرا می‌شنود، هر کسی که می‌شنود، من یک مادرم، خسته شده‌ام از این زندگی و این دربه دری. خسته شده‌ام از التماس کردن از این اداره واز این ارگان به آن ارگان رفتن و سؤال کردن و التماس کردن برای گرفتن یک خبر. به من می‌گویند خودت را بگذار جای مادرانی که بچه‌هایشان در جبهه‌ها شهید شده و جنازه‌هایشان نیامده. اما آخر بچه من که جبهه نرفت، شهید نشد، خود همین آقایان آمدند از خانه من بچه مرا بردند. یک روز نیست که من عکس و لباس سعید را بغل نکنم و زار نزنم. آخر خدا را خوش می‌آید؟ چرا با ما اینطور بازی میکنند. بگویند کشته شده من دیگر انتظار نکشم.»



خانم نقابی پیشتر به «روز» گفته بود: «۲۳ تیر ۷۸ بود. منزل ما پونک بود، ما در خانه بودیم که در را زدند. سه نفر آمدند تو و گفتند سؤالاتی از سعید داریم. پدر سعید سر کار بود، هر چه پرسیدیم سعید را کجا می‌بریدگفتند فقط چند سؤال داریم و زود بر می‌گردد. بعد از سه ماه فقط یک تماس دو دقیقه یا گرفت و گفت حالم خوبه پیگیر وضعیت من باشید. نه گفت کجاست و نه اینکه چرا او را برده‌اند. ما هم پیگیر شدیم، هر ارگانی که فکر می‌کنید تا به حال هزاران بار رفته‌ایم اما هیچ نتیجه‌ای نگرفته‌ایم. حدود ۶ ماه بعد از تماس سعید، فکر کنم میلاد امام علی بود به ما زنگ زدند و گفتند زنگ زده‌ایم خبر سلامتی سعید را بدهیم و خوشحالتان کنیم. هر چه پرسیدیم، التماس کردیم و اصرار کردیم که از کجا هستید و سعید کجاست هیچ جوابی ندادند.»

مادر سعید زینالی ۱۷ تیر ماه ۸۹ هم بازداشت و با قرار وثیقه آزاد شد. از او درباره پرونده خودش می‌پرسم، می‌گوید: «سند وثیقه را که با آن آزاد شده بودم، آزاد کردند اما گاهی زنگ می‌زنند و می‌پرسند چیکار کردی کجا رفتی. از خانه می‌روم نان بخرم یا می‌روم خانه فامیل، باید توضیح بدهم.»

می‌پرسم چه کسانی تماس می‌گیرند، خانم نقابی می‌گوید: «بازجوها هستند شماره هم که نمی‌افتد. سر پرونده‌ام هم که گفتند این بار تبرئه‌ات می‌کنیم اما اگر بار دیگر اشتباهی بکنی و آن عده‌ای که با آنها همراه شده‌ای و از تو سواری می‌گیرند باز با آنها باشی دودش در چشم خودت خواهد رفت. منظورشان مادران عزادار است. رسماً خواسته‌اند از مادران عزادار دوری کنم.»

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/14-8.html>



## «وحدت ملی فرزانه و فتنه بی بصیرت»؛ ابراهیم نوی، ۱۰ آبان ۱۳۹۱

شاعر می‌فرماید: «من رشته محبت تو پاره می‌کنم، شاید گره بخورد به تو نزدیک‌تر شوم...»، احتمالاً آقا هم که خیلی به شعر علاقه دارد، بر اساس همین فرموده شاعر، شیطان گولش زده و بعد از انتخابات ۸۸ نظرش را از آقای هاشمی دور کرده... پیش خودش گفته شاید مموتی قهرمان بیاید و به هم نزدیک‌ترشان کند. الحق و الإنصاف هم که مموتی سنگ تمام گذاشت و چنان آمد و چنان دولت پاک و خدمتگزاری به راه انداخت که آقا حالا چه بخواهد چه نخواهد، کسی برایش نمانده که بخواهد نزدیکش شود و بند محبتش را گره بزند. مانده همین سردار سازندگی خودمان که اساساً از همان اول هم هر چه آقا دارد را خودش برایش ساخته و گذاشته روی سرش... بعد بگویند آقا بصیرت ندارد!

من فکر می‌کنم برای همین هم اخیراً دوباره آن «آیت‌الله» اول اسم هاشمی را که خیلی وقت بود پیدایش نبود، دوباره می‌نویسند و حرف‌هایش را منتشر می‌کنند و اساساً می‌گذارند دو کلمه حرف بزند، حالا اگر دو تا بچه‌اش را زندانی می‌کنند، آن هم یک جور عشق است؛ بعضی‌ها معشوق‌شان را می‌بوسند، بعضی‌ها برایش شعر می‌گویند، بعضی‌ها هم جفت پا می‌روند توی شکمش. چون فعلاً علی آقا از قرار معلوم کنار حوضش خیلی احساس تنهایی می‌کند و حالا که مانده توی گل، دوباره محبتش گل کرده و یاد ایامی به سراغش آمده... خب بیاید، ما که بخیل نیستیم. یک دفعه دیدید مثل افتخاری یک مدت دیگر نوار «یاد استاد» را برای دلکش بیرون داد.

در همین راستا هاشمی رفسنجانی رئیس قبلی مجلس خبرگان، در دیدار با جمعی از نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی، که هنوز آزاد هستند، گفته است: «آزمایش ملت‌ها و مسئولان، سنت خدشه‌ناپذیر الهی است و همه ما همواره در معرض این امتحان و آزمایش‌ها قرار داریم» بعد هم برگه آزمایش خودش را که همان روز صبح ناشتا داده بوده، در آورده به همه نشان داده و تأکید کرده: «بره کنونی انقلاب و نظام اسلامی، حساس‌ترین دوره و مهم‌ترین امتحان برای مردم و مسئولان است و همه باید با درایت و هوشیاری و با در نظر گرفتن مصالح مردم و نظام، تصمیماتی عقلانی و مدبرانه بگیرند، تا در این آزمایش الهی مغموم و سرافکننده نشویم...» که البته ما تا جایی که یادمان می‌آید، این نظام از همان اولش هم همیشه در حساس‌ترین دوره و مهم‌ترین امتحانش بوده، اما هر چه به خودمان فشار می‌آوریم هیچ‌وقت ندیدیم با درایت و هوشیاری و در نظر گرفتن مصالح مردم و تصمیمات عقلانی و مدبرانه در آن آزمایش‌های الهی مغموم و سرافکننده نشود... شاهدش هم همین وضعی که مملکت و مردم و نظام بعد از سی سه سال دارد.

و اتفاقاً آقای هاشمی خودش هم که اساساً آدم واقع‌گرایی است گفته: «قرار بر این بود که به گونه‌ای احکام، اعتقادات و اخلاقیات اسلام و تشیع را به اجرا درآوریم که سایر ملت‌های مسلمان و در بند شیفته این مکتب شده و خود بندهای استبداد و ظلم و تحجر را از دست و پای خود بگسلند و به آزادی برسند.» ولی چون «خداوند فتح و نصرت را در سایه پیوستن توده‌های مردم به هم دانست و تداوم آن را انجام عبادات و حمد و تسبیح خدا و نبودن انحراف و لغزش و وعده داده و استغفار را وسیله جلوگیری از لغزش و انحراف خوانده و باید همواره آن را مد نظر داشته باشیم.» و ما نداشتیم و اگر بخواهیم منصفانه‌تر بگوییم، شما نداشتید... قبول کنید نداشتید، حالا ممکن است که بالأخره سبب هزار تا چرخ زده باشد و به جای اینکه خط بخوریم، یک شیر بیاید ما را بخورد، ولی قبول کنید که خیلی هم نداشتید، بالأخره الکی که مملکت به هیچ جا نمی‌رسد.

هاشمی در راستای همان فرموده شاعر که اشاره شده، برخی برداشت‌های منفی از وحدت ملی را یا ناشی از سوءبرداشت و یا اغراض سیاسی و جناحی دانسته و گفته است: «استفاده از همه ظرفیت‌های نظام و دلسوزان کشور به منظور ایجاد وحدت و همدلی همواره مورد تأکید و اهتمام امام راحل و رهبری معظم انقلاب بوده است...» و انگار یادش رفته همین رهبری معظم سه سال پیش از روی مردم با ماشین رد شد و همین رهبر معظم دستور داد بچه‌های کهریزک منتزیت بگیرند و همین رهبر معظم هاشمی را خانه‌نشین کرد و بچه‌هایش را فرستاد محل مصرف آب خنک آن هم با همین جان ناقابل و جسم ناسالمش رفت که نمی‌دانم دوید، جوید، پرید،... ید وسط وحدت و همدلی‌شان...

البته وی در ادامه افزوده: «برخی سوءمدیریت‌ها، متأسفانه تردیدهایی به ویژه در نزد نسل جوان و قشر تحصیل‌کرده ایجاد کرده است که باید شجاعانه آن را مطرح و درصدد رفع آن برآییم.» و تأکید کرده: «دروغ، تهمت، شایعه‌سازی و بداخلاقی‌های سیاسی و ریاکاری جناحی به اخلاقیات و باورهای مردم صدمه زده است که باید برای اصلاح آن اقدام شود...» که اتفاقاً ما هم موافقیم... اقدام شود.

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و البته کمی تا قسمتی مصلحت مردم، در بیان راهکارهای خروجی از این معضلات و مشکلات هم، وفاداری و عشق اکثریت مردم به اسلام و نظام اسلامی را مورد اشاره قرار داده، که البته هنوز مشخص نیست کجا پیدایشان کرده، که مورد اشاره قرارشان داده و گفته است: «در حال حاضر، اگر مردم، صداقت، تدبیر و سلامت را به صورت عملی و نه شعاری در عرصه‌های مهم مدیریت و



تصمیم‌گیری ببینند، در برابر دشمنان خارجی همواره پشتیبان و همراه نظام خواهند بود...» خب برادر من، عزیز من یک‌باره آب پاکی را بریز روی دست نظام برود دنبال کارش... این نظام صداقت، تدبیر و سلامت‌ش کجا بود؟ حالا شعار می‌دهد و عملی‌اش پیش‌کش. ایشان در پایان اظهار داشته: «نظام اسلامی و ساختار آن مورد حمایت و علاقه مردم است و اگر انتقاد و ایراد می‌شود، برای رفع مشکلات و اصلاح برخی سوءمدیریت‌هاست.» راستش را بخواهید من با اصل نظام و ساختار آن مشکل ندارم، فقط باید رهبری را بگذارند توی موزه حیات طبیعی و درش را قفل کنند، شورای نگهبان را هم سوار کشتی نوح کنند و بفرستند همان‌جا که آمده، مموتی را هم بفرستند ونزوئلا بایگانی را کد بشود، مجلس خبرگان را هم بفرستند خانه سالمندان. انتخابات را آزاد برگزار کنند، مجلس هم به جای مزرعه هویج و شلغم و بادمجان بشود مجلس راستکی، رأس و ذیل‌اش را بعداً تعیین کنند، روابط ایران هم با جهان اصلاح شود، حجاب را هم دیگر اجباری نکنند، قانون اساسی را هم یک اصلاحات جزئی لازم دارد، آن را هم به طور کلی یک تغییرات جزئی بدهند، وگرنه من که با کل نظام مخالف نیستم. اتفاقاً اگر این تغییرات رخ بدهد خیلی هم دوستش دارم.

### راه حل‌های ادبی برای مشکلات اقتصادی

بالآخره دولت و نظام هر کشوری برای مشکلات اقتصادی کشورشان دارند یک کاری می‌کنند، دولت و نظام ما هم دارد همه تلاشش را می‌کند که یک کاری بکند. الآن هم همه مسئولان نظام نشسته‌اند دارند با مشکلات اقتصادی جمله می‌سازند. خب این هم خودش یک نوع کار است دیگر... تازه کار فرهنگی و ادبی هم هست. توقع که ندارید بلند شوند بروند مشکلات اقتصادی را حل کنند یا پاک کنند یا از بین ببرند؟ اصلاً در هزاره سوم کشوری که مشکل اقتصادی نداشته باشد، کشور نیست. توسعه پیدا نکرده. الآن شما همین حالا بروید صدا و سیمای خانه خودتان را روشن کنید، آمریکا، مشکل اقتصادی دارد، انگلیس... دارد، فرانسه... دارد، ایتالیا... دارد... اسپانیا... دارد... استرالیا... دارد... یونان... دارد... همه دارند.

برای مثال، دولت پاک و خدمتگزار، وضعیت کنونی اقتصاد ایران را به «شعب ابی‌طالب» تشبیه کرده و از مردم خواسته دست‌کم خودشان را برای دو سال تحمل شرایط سخت اقتصادی آماده کنند... یعنی هم جمله ساخته، هم راه حل داده و هم از مباحث و تجربیات تاریخی در این زمینه استفاده کرده.

علی خامنه‌ای رهبر نظام هم اعلام کرده که وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی در حال حاضر مشابه شرایط «بدر» و «خیر» است و برای مقابله با تحریم‌ها طرح «اقتصاد مقاومتی» را پیشنهاد کرده... یعنی باز هم از روی چشم و هم‌چشمی یا هر چی هم راه حل داده و هم از مباحث و تجربیات تاریخی در این زمینه استفاده کرده...

اما از همه بهتر، علی لاریجانی، رئیس مجلس نظام است، که در مراسم افتتاح تقاطع غیرهمسطح «جانبازان» در استان البرز گفته: «جمهوری اسلامی دچار «خشکسالی اقتصادی» شده و برای سال آینده «قدرت مانور چندانی ندارد»...»

خدا را شکر، نه اینکه امسال و پارسال و کلاً این چند سال، اقتصاد مملکت همچین سر سبز و بارانی بود و ما هم خیلی قدرت مانور داشتیم و راه به راه مانور بود که پشت مانور می‌دادیم، دل‌مان را زده، خسته شدیم... یک سال هم چشم‌مان کور، استراحت می‌کنیم و مانور نمی‌دهیم. به قول مکارم شیرازی «نمی‌میریم که!...» هر چند من بعید می‌دانم این بنده خدا خیلی به فکر ما و مانورمان باشد. احتمالاً دارد به خدمتگزاران پاک و جهادگران بانک ندا می‌دهد بی‌خود دنبال ویلا نگریدید. هم کانادا هوا سرد است سرما می‌خورید خدای نکرده، هم همینجا باشید دور هم بیشتر خوش می‌گذرد.

البته خیلی هم مطمئن نیستم. این آقای لاریجانی اخیراً مشکوک حرف می‌زند. یعنی یک جوری حرف می‌زند که کسی جز خودش نفهمد. یکی دو روز پیش هم گفته بود: «اگر آمریکایی‌ها با توجه به اهداف و سیاست‌هایشان یک مقدار جلو بروند کار سخت می‌شود و ما باید در همین جا با آنها تعیین تکلیف کنیم.»

خب یعنی چی؟

اگر آمریکا با توجه به اهداف و سیاست‌هایش یک مقدار جلو برود کار سخت می‌شود؟

بعد یعنی اگر بیاید عقب کار راحت می‌شود؟

بعد الآن شما مگر دقیقاً کجای آمریکا هستید که بیاید عقب کارتان راحت می‌شود؟



بعد اصلاً مگر آمریکا غلطی هم می‌تواند بکند که جلو و عقبش مهم باشد؟  
 بعد همین‌طوری من باب کنجکاوی، مگر قرار نبود آمریکا برود زیر بهمن اقتصادی، پودر بشود در قیام «والاستریت» نیروی بسیج برود جمعش کند... چطور شد؟  
 شما در جریان نیستید؟  
 بعد راستی شما حال خودتان چطور است؟  
 خانواده خوب هستند؟

## ایتالیا ایتالیا

«سیلویا والرینو» ورژن ایتالیایی فاطمه رجیبی خودمان است که در سن ۱۸ سالگی درباره مموتی، کتابی نوشته به اسم «یک روزی یک رئیس‌جمهوری بود» و اعلام کرده «محمود احمدی‌نژاد» رئیس‌جمهوری ایران را تنها مرد واقعی در عرصه جهانی می‌داند...  
 این بانوی خوش‌سلیقه ایتالیایی در گفت و گو با خبرنگاری رسمی ایتالیا (آنسا) هم گفته: «احمدی‌نژاد تنها مرد روی زمین است، چرا که او هزاران فرسنگ به دور از هر نوع مد، پوچی و خودبینی است...»  
 دیدید سعیده قاسمی هم همین را می‌گفت کسی باور نمی‌کرد... حالا می‌روز بروید حمام به خودتان برسید.  
 وی همچنین اعلام کرده: «می‌خواهم با احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری ایران ازدواج کنم. احمدی‌نژاد چیز کمی نیست، اتفاقاً خیلی چیز زیادی است... او یک نوآور و مبدع در عصر ما است. او هولوکاست را نفی کرده و به فکر استفاده از انرژی هسته‌ای است. وی اپوزیسیون را با بیل خاموش کرده و هی آمریکا را تهدید می‌کند... البته او به زنان اجازه نمی‌دهد تا حجاب خود را بردارند، اما این به هیچ وجه یک مساله نیست.»  
 و بعد در حالتی که خیلی متعجب بوده پرسیده: «چرا زنان ایرانی آنقدر علاقه دارند تبدیل به زنان غربی شوند؟»  
 و در حالتی که خیلی مطمئن نبوده جواب داده: «شاید آنها دوست دارند تبدیل به مدیرانی شوند که زندگی خود را از شرکتی به شرکت دیگر گذرانده و خود را به خاطر سفرهای متعدد به خارج از کشور غیرجذاب می‌کنند.»  
 و در حالتی که خیلی صادق بوده اذعان کرده: «برخی‌ها عقیده دارند که رهایی از قید و بندها تنها به مشکلات آنها می‌افزاید، اما این افراد آنقدر صادق نیستند تا این موضوع را اذعان کنند.»  
 و در حالتی که خیلی میانه‌رو بوده نظر داده: «من هیچ گرایش سیاسی به چپ و راست ندارم، ولی به نظر من رئیس‌جمهوری ایران واقعاً تنها فردی است که رفتار او فراتر از نظم سیاسی حاکم بر جهان است...»  
 البته ما به هیچ وجه قصد مزاحمت برای طرز فکر این خانم جوان را نداریم و حتی آرزو می‌کنیم خدا پای هم زودتر پیرشان کند. یکی دیگر این وسط مثل غلامحسین بدبخت نشود. بالأخره آب می‌گردد گودال را پیدا می‌کند، در و تخته باید به دهن بزی شیرین بیاید...  
 اصلاً به ما چه مربوط؟  
 فقط اصرار داشتیم این خبر را به گوش فاطمه رجیبی برسانیم این‌قدر نرود گوشه اتاق ناخن‌هایش را بجود... بداند خدا یکی دیگر هم مثل خودش این طرف دنیا کاشته بوده تازه سبز شده...  
 ضمناً جهت اطلاع مرکز حفظ و نشر آثار و اندیشه‌های مموتی، کتاب ۸۱ صفحه‌ای مزبور در کتابفروشی‌های سراسر ایتالیا به قیمت ۹ یورو عرضه شده است...  
 تا تمام نشده، اقدام کنید.

## لیلا لیلا، لیلا می‌ره رم

«مارکو مولر»، رئیس جشنواره فیلم رم اعلام کرد: «لیلا حاتمی»، بازیگر سرشناس ایرانی یکی از اعضای هیأت داوران بخش رقابتی این جشنواره خواهد بود.  
 اتفاقاً این خبر هم مخاطب خاص دارد. مخاطب خاصش هم همین اواخر اعلام موجودیت کرده‌اند و از غار بیرون آمده‌اند و فعلاً پاچه نیکی کریمی، که داور جشنواره فیلم ابوظبی شده بود، را گرفته‌اند... اسم خودشان را هم گذاشته‌اند «جنبش مقابله با عریانگری در سینمای ایران»...



لطفاً در صورتی که شما این جنبندگان را جایی مشاهده کردید، خونسردی خودتان را حفظ کنید، نترسید با شما کاری ندارند، چون تازه متولد شده‌اند، فقط می‌توانند پاچه داوران زن جشنواره‌های فیلم خارجی را بگیرند، از طرف ما بگویید در جریان باشند امسال ریاست هیأت داوران هفتمین جشنواره فیلم رم را «جف نیکولز»، کارگردان آمریکایی بر عهده دارد، که قاعدتاً پاچه‌اش را نمی‌تواند بگیرند، باقی اعضای هیأت داوران هم هنوز معرفی نشده‌اند. ولی به محض دریافت اطلاعات خبرشان می‌کنیم...  
ضمناً جشنواره فیلم رم به ریاست «مارکو مولو»، رئیس پیشین جشنواره فیلم و نیز از نهم تا ۱۷ نوامبر (۱۹ تا ۲۷ آبان) در پایتخت ایتالیا برگزار می‌شود... می‌توانند فعلاً بروند سفارت ایتالیا را تسخیر کنند تا لیلا برگردد.

### زندگی کنید... واقعی البته

از آنجایی که الان نصف بیش‌تر جمعیت جوان و فعال مملکت، به جای اینکه جوانی و فعالیت بکنند و از زندگی واقعی‌شان لذت ببرند، نشسته‌اند توی اتاقشان و زندگیشان خلاصه شده توی یک پنجره بیست اینچی، و از توی همین پنجره دارند به همه دنیا که نه، با هزار بدبختی به یک بخشی از دنیا نگاه می‌کنند و همین زندگی مجازی را به زندگی واقعی در آن مملکت ترجیح می‌دهند و اگر هم ترجیح نمی‌دهند، کاری نمی‌توانند بکنند و مجبورند با زبان خوش ترجیح بدهند... گفتیم بد نیست دست‌کم بلند بشوند یک ساعت بروند این نشست تخصصی بررسی کتاب «تاریخ اجتماعی رسانه‌ها؛ از گوتنبرگ تا اینترنت» را در فرهنگسرای هنر.  
البته آقای پروفیسور کاظم معتمدنژاد و دیگر اساتید برجسته علوم ارتباطات و روزنامه‌نگاری هم قرار است بیایند.  
خوش می‌گذرد.

می‌نشینید دور هم در مورد رسانه‌ها و تاریخ، رسانه‌ها و نظریه، رسانه‌ها و فرهنگ، رسانه‌ها و فضای مجازی، رسانه‌ها و رویکرد راهبردی و حرف می‌زنید.

اصلاً پروفیسور کاظم معتمدنژاد، محمدعلی معلم دامغانی، دکتر حسین افخمی، دکتر تژا میرفخرایی، دکتر حسین انتظامی، دکتر یونس شکرخواه و دکتر نعمت‌الله فاضلی هم حرف می‌زنند، وجوه مختلف کتاب «تاریخ اجتماعی رسانه‌ها؛ از گوتنبرگ تا اینترنت» نوشته «ایسایرنگز و پیتربرک» و ترجمه «دکتر حسن نمک‌دوست تهرانی»، را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند...  
بروید، خوش می‌گذرد.

فقط یادتان باشد این برنامه روز چهارشنبه ۱۰ آبان ساعت ۱۵ تا ۱۸ در سالن همایش‌های فرهنگستان هنر، به نشانی خیابان ولیعصر (عج)، تقاطع طالقانی، پلاک ۱۵۵۲، فرهنگستان هنر برگزار می‌شود...  
اشتباه نروید یک جای دیگر!

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «ندای سبز آزادی»



## گزارشی از انتشار جزوه «عصمت استراتژیک ولی فقیه»؛ ۲۱ آبان ۱۳۹۱

وقتی تلاش برای «امام» خواندن رهبری با شکست رو به رو شد، اینک با طرح عصمت استراتژیک ولی فقیه عده‌ای القا می‌کنند که آیت‌الله خامنه‌ای در تعیین خطوط اصلی و حیاتی و گفتمان نظام اشتباه نخواهد کرد!

به گزارش «کلمه»، در هفته‌های اخیر جزوات و مباحثی با عنوان «عصمت استراتژیک ولی فقیه» در قم و تهران مطرح شده که اشاعه‌دهندگان این مباحث می‌خواهند از باب قاعده لطف برای ولی فقیه جایگاه عصمت و مصون از خطا را اثبات کنند.

آن طور که «مشرق‌نیوز» نوشته است هرچند مطرح‌کنندگان این مباحث دارای سوابق انقلابی و چهره‌های متدینی هستند اما طرح این مباحث در رسانه‌ها و مجالس عمومی بر خلاف مصالح کشور است.

این رسانه نزدیک به اقتدارگرایان نامی از این افراد «انقلابی و متدین» نمی‌برد، اما طی سال‌های گذشته از سوی مصباح یزدی و شاگردانش تلاش گسترده‌ای برای دادن صفات و ویژگی‌های خارق‌العاده به آیت‌الله خامنه‌ای انجام شده است.

ماه گذشته نیز مصباح یزدی که طی سال‌های گذشته جایگاه منحصر به فردی برای آیت‌الله خامنه‌ای بیان کرده بود، بر امام خواندن ایشان تأکید کرد. مصباح یزدی پیش از این نیز گفته بود که «همانند مقام معظم رهبری به هیچ عنوان نمی‌توان بر روی زمین و آسمان‌ها پیدا کرد چرا که ایشان نمونه برجسته‌ای از ائمه اطهار و اجدادشان است.»

همزمان و به طور موازی، منصوبان و منتسبان به رهبری نیز در تلاش‌اند تا با اغراق و زیاده‌گویی، شخصیتی ماورایی از وی ارائه دهند. موج زیاده‌گویی‌ها و مبالغه‌ها در خصوص ویژگی‌های رهبری هم اولین بار توسط مصباح یزدی و شاگردانش مطرح شد که تلاش می‌کردند مقام ولایت فقیه را تا سطح ائمه و پیامبر و ارتباط خاص با امام زمان بالا ببرند.

پس از آن بود که سعیدی امام جمعه منصوب رهبری در قم در یک سخنرانی و به نقل از خواهر رهبری گفته بود که وی هنگام تولد وقتی می‌خواست از بدن مادر خارج شود «یا علی» گفته و قابل‌هم در پاسخ گفته است: علی نگه‌دارت!

محمدی گلپایگانی رئیس دفتر رهبری هم اخیراً ادعا کرد «رهبر معظم انقلاب دانشمندی است که در تمام رشته‌های علمی اطلاعات دارد!» اکنون نیز به نظر می‌رسد که انتشار جزوه عصمت استراتژیک در ادامه همان تلاش‌ها باشد.

بهار سال گذشته مطلبی در وبلاگ «یار باران» منتشر شد که با تبیین انواع عصمت تلاش داشت عصمت تازه‌ای را برای ولی فقیه تبیین کند. در این مقاله، نویسنده تلاش کرده بود با ذکر آیات و روایات به این نتیجه برسد که «امام» در زمان غیبت صغری باید در تبیین سیاست‌های کلان دارای عصمت باشد. در بخشی از این مطلب آمده بود که «تبیین عصمت استراتژیک امام و امت در عصر ظهور صغرا (جمهوری اسلامی ایران)؛ معصومیت از اشتباه یا گناه استراتژیک این است که امام / امت، در یک مسأله حیاتی، مثل انتخاب ریاست جمهوری یا هر کار تعیین‌کننده در اعتلای حق و استفال باطل از خطای عمدی یا سهوی، معصوم باشد. از این رو، مردم مسلمان ایران و ولی فقیه آنان در عصر ظهور صغرا، باید دارای عصمت استراتژیک باشند. امام / مردم در مورد انتخاب بازرگان، بنی‌صدر، موسوی، هاشمی و خاتمی هم اشتباه نکردند، البته تحلیل آن قدری پیچیده است.»

در این یادداشت، نویسنده بارها به جلسات درس خارج آیت‌الله خامنه‌ای ارجاع داده بود، و از ایشان به عنوان «امام» یاد کرده بود. پس از اینکه انتشار این یادداشت حتا با واکنش سایت محافظه‌کار «مشرق» رو به رو شد، نویسنده مقاله با بیان دلیل اصلی از نگارش چنین مقاله‌ای به انتقادهای موجود در جامعه اشاره کرد. وی در خصوص حمایت رهبری از دولت احمدی‌نژاد اشاره می‌کند و نویسنده مدعی می‌شود که «اگر این فرض باطل، درست باشد، معنایش این است که رهبری شرط تدبیر و مدیریت را ندارد و لذا لازمه منطقی ادعای باطل حامیان موسوی این است که امام خامنه‌ای حق رهبری ندارد. قطعاً این ادعا هم اشتباه است!»

وی مدعی است که خواسته فرمول‌بندی‌ای ارائه کند که کسی نتواند بگوید رهبری هم رهبر است و ما قبولش داریم و هم اینکه نمی‌تواند شاخص‌های اساسی گفتمان انقلاب را تشخیص دهد!

اینها در حالی است که چندی پیش که موج جدیدی از سخنان اغراق‌آمیز در مورد جایگاه ولی فقیه مطرح شد، در مطلبی در پایگاه اطلاع‌رسانی رهبری، از افراط و شعارزدگی در مورد رهبری به شدت انتقاد شد و آمد: برخی تعابیر موجود در مدح رهبری همچون «کشتی ولایت» و «نوح ما»، مورد اعتراض ایشان قرار گرفته است. آیت‌الله خامنه‌ای در سخنان اخیر خود در نوشهر گفته است: «من به شما عرض می‌کنم، به همه هم این را



می‌گوییم و گفته‌ام و تکرار می‌کنم: مبدا آن صفاتی، خصالی، مناقبی که متناسب با وجود ولی عصر ارواحنا فداه هست، اینها را تنزل بدهیم در سطح انسان‌های کوچک و ناقصی مثل این حقیر و امثال این حقیر.»

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1391/08/22/klm-119509/>



## نامه سرگشاده امیر حسین موحدی به رضا پهلوی، ۷ آذر ۱۳۹۱

### سرگشاده و صمیمانه با رضا پهلوی

با تمام انتقاداتی که بر شما دارم ولی در اینکه می‌توانید یاور ملت باشید شک ندارم...

شاهزاده عزیز و هم‌وطن مبارز!

تاریخ گواه است و ملتی که هنوز شاهد زنده دوران حکومت پدران شما بوده‌اند، و روایات مستند و غیر قابل انکار که انقلاب ۱۳۵۷ نتیجه سرکشی، خودرأیی و وابستگی پدر فقید شما به قدرت‌های مخالف دموکراسی در ایران بود، و به قول شادروان شاپور بختیار که در دیدارش به محمدرضا شاه گفته بود: «این انقلاب نتیجه فساد دولت‌های فاسدی است که سالیان دراز کشور را به آنها سپردید»، هرچند قصد ندارم با دوباره‌گویی بدیهیات و تکرار آنها شیره را خورده بگویم شیرین است، ولی با یادآوری برخی حقایق شما را مخاطب سؤالاتم قرار خواهم داد. و هرچند با خشم دوستان جوان شما که شیفته بت خودساخته خود شده‌اند روبه‌رو خواهم بود ولی یقین دارم شما پاسخی برای آنها دارید. در مناسبت‌ها و فرازهای بسیاری تأکید داشتید که طرفداران شما آزاد هستند هرچه دوست دارند شما را بدان ملقب کنند؛ گذشته از لقب شاهزاده که حق تاریخی شماست؛ حتا اعضای از خانواده شما را «رضاشاه دوم» خطاب می‌کنند؛ اینکه افراد در بیان توصیف خود از دیگران آزادند کاملاً درست می‌باشد؛ ولی نکته در اینجاست که حتا خمینی با تمام قساوت و ستمی که بر ملت روا داشت، تا این حد پیش نرفت که طرفداران خود را در دادن القاب به خود آزاد بگذارد؛ بی‌گمان شما هم به‌یاد دارید وقتی مداح دربار خمینی معروف به «حجازی» قبل از یکی از سخنرانی‌های وی گفت که «ای پیشوای کبیر خود را آشکارا بیان کن و بفرما که امام زمان هستی»؛ خمینی برآشفته شد و از تریبون گفت این یاوه‌ها را تکرار نکنید؛ مستبد قدرت‌پرستی چون او در حدی از خودشیفتگی متوقف می‌شود، و اکنون در حیرتیم که شما می‌گوئید آزادند شما را هر چه دوست دارند لقب دهند.

شاهزاده عزیز حال اگر دوستداران شما، شما را مثل پدرتان سایه خدا بخوانند، ولی و مولای اشرف بر جان و مال و ناموس ملت؛ تکلیف ملتی که ۳۴ سال است دچار جان‌نشین خدا هستند چیست؟ چرا از اکنون به یاران خود نمی‌گویید که اندازه نگه دارند که اندازه نکوست...چرا از مادر بزرگوارتان نمی‌خواهید از به کار بردن عبارت رضاشاه دوم اجتناب کنند؟ مگر خود نفرمودید نوع حکومت آینده را ملت تعیین خواهد کرد؟ ملت چه زمانی به سلطنت رأی داد؟ و بر فرض محال اگر هم داد چه زمانی شما را به پادشاهی برگزید؟ شما نیز اکنون یکی از هزاران شاهزاده پیر و جوان ایران هستید، و اگر نوع نظام آتی هم به خواست ملت سلطنتی بود شما صرف اینکه فرزند پادشاه سابق بودید خود را شاه ایران می‌دانید؟ اشتباهی که در مصاحبه با فوکوس هم مرتکب شدید؛ هم شما و هم شیفتگان شما هنوز ادعای پادشاهی بر ایران را پس نگرفته‌اید، بیایید با خود و ملت صادق باشید و با مغالطه و سفسطه اشتباهات خود را توجیه نکنید؛ صداقت شما در پیشگاه ملت و عدول از مواضع استبدادی و ادعای پادشاهی می‌تواند به پذیرش شما از سوی ملت به عنوان یک شهروند مبارز و آزادی‌خواه کمک نماید.

شاهزاده گرامی، میان «خودفریبی» با «مردم‌فریبی» تفاوت، بسیار است و ملت دردمند ایران اکنون امیدوارند شما در رفتار دوگانه‌ای که برگزیدید قصد فریب آنها را نداشتید و این ناشی از حس غریب خود فریبی باشد که دوستان جوانتان شما را بدان مبتلا ساخته‌اند، اینکه از سوئی خود را همان‌گونه که در مصر با تاج‌گذاری پادشاه قانونی ایران خواندید، و در مناسبت‌های یک‌سال اخیر به‌نوعی بر آن تأکید کردید؛ و از سوئی دیگر انتخاب نهایی را متعلق به ملت دانستید، دوگانگی مهلکی است که می‌تواند شما را از حیز همراهی با هموطنان خود ساقط کند.

اگرچه به‌صورتی سطحی و گذرا جنایات ساواک را محکوم کردید و از نابسامانی‌های ایران در زمان پدر فقید خود یاد کردید، ولی آیا می‌دانید وقتی مثلاً از حصر رهبران جنبش سبز سخن می‌گوئید یا از رنج زندانیان سیاسی ایران؛ همه ما از شما انتظار داریم از رنج محمد مصدق که سال‌های طولانی در روستای دور افتاده احمدآباد با رنج حصر خانگی پیر شد و جان سپرد هم یادی نکنید؛ چرا به شیفتگان خود عتاب نمی‌کنید که از توهین و تخریب آن بزرگ‌مرد که فدای وطن‌پرستی خود به دست عمه ستمگر پدر فقیدتان شد دست بردارند؟ آیا گمان نمی‌کنید اگر از نظر تاریخی از ایشان دل‌جوئی کنید و آشکارا نسبت به واقعه ننگین ۲۸ مرداد موضع‌گیری کنید ملت ایران راحت‌تر می‌تواند در مورد شخص شما



قضاوت کنند؟ چرا هیچ‌گاه از خدمت غیر قابل انکار مصدق به ایران سخنی نگفتید؟ بعید می‌دانم مردی چون شما از محبوبیت جاودان وی نه تنها در ایران بلکه در مشرق زمین بی‌اطلاع باشد.

شرایط بسیار حساسی که ایران در آن قرار دارد؛ بر کسی پوشیده نیست و نیازی به تکرار مکررات نمی‌بینم که چه خطرات عظیمی در کمین ماست، این یک روی قضیه می‌باشد که بسیار تلخ و نگران‌کننده است، ولی جنبه دیگر موضوع که موجب دلگرمی و خرسندی است، آگاهی، شعور و خرد جمعی ملت می‌باشد که در بزنگاه‌های تاریخی گذشته نیز از فنا و نابودی این ملت جلوگیری کرده، ملت ایران بدون توجه به آنچه که نسخه‌نویسان کنفرانس نشین توصیه می‌کنند، نسلی را در این ۳۴ سال پروده‌اند که یقیناً کاری خواهند کرد کارستان؛ آنان درمان دردهای خود را در درون ایران جستجو می‌کنند و به سادگی امثال من و شما افسوس می‌خورند که گمان می‌کنیم همای سعادت می‌هستیم که بر دوش آنها خواهیم نشست؛ با کمال ادب و فروتنی باید به جنابعالی متذکر شوم که آنچه با چند نفر تحت عنوان «شورای ملی» ایران تشکیل داده‌اید یکی از آن خودفریبی‌هاست که مبتلایش شدید؛ حال در صدق گفتار شما تردید نمی‌کنیم که نزدیک به بیست هزار نام و بی‌نام در دنیای مجازی به شما پیوسته‌اند؛ (که البته خود شما هم قبول دارید بسیاری از آنها یک «آی‌دی» بیش نیستند) ولی به من و کسانی که مثل من فکر می‌کنند پاسخ دهید این نفرات در مقابل میلیون‌ها انسانی که به صورت حقیقی در جنبش ۸۸ شرکت کردند، چه رقمی هستند؟ به شما قول می‌دهیم نسل آگاه امروز در ایران از تمام روزنه‌های موجود پیش رو برای نجات و آزادی به‌خوبی استفاده خواهد کرد، حتی اگر لازم باشد و شرایط ایجاب کند از انتخابات ۱۳۹۲ ریاست جمهوری نیز برای نیل به این هدف بهره خواهد برد، این نسل کوچک‌ترین توجهی به نسخه‌هایی که ما برای آنها می‌پیچیم نخواهند کرد، جای آن دارد از طوفانی که دوستان جوان شما درون فوجان ایجاد کرده‌اند؛ دوری کنید مبدا نام و نشان شما فقط روی مزار نوشته شود؛ چرا که با تمام انتقاداتی که بر شما دارم ولی در اینکه می‌توانید یاور ملت باشید شک ندارم.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «خودنویس»

<http://www.khodnevis.org/index.php?news=20485>



## هواپیماهای رهبر ساده‌زیست و بازگشایی یک پرونده قدیمی؛ امیرفرشاد ابراهیمی، ۸ آذر ۱۳۹۱

در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در شورای عالی امنیت ملی مصوب می‌شود، آشیانه انقلاب نوسازی گردد و در این راستا دولت موظف می‌گردد هواپیمایی تشریفاتی و بسیار مجلل برای رهبر جمهوری اسلامی خریداری نماید و سازمان برنامه، ردیف بودجه آن را به صورت محرمانه تعیین کند. اما به دلیل مشکلات نقدینگی کار به مرحله اجرا نمی‌رسد تا در زمان ریاست جمهوری خاتمی، پس از ارتقاء درآمد دولت به دلیل افزایش بهای نفت، مجدداً پروژه مزبور با دستور محمدی گلپایگانی (رئیس دفتر بیت رهبری) در دستور کار قرار می‌گیرد و وزارت دفاع به عنوان مجری طرح انتخاب می‌شود.

از آنجایی که با توجه به تحریم‌های آمریکا، امکان خرید مستقیم و رسمی هواپیما وجود نداشته است، از این رو شرکت صافات ایر از شرکت‌های وابسته به مؤسسه مرکزی احرار (متعلق به ستاد رسیدگی به امور آزادگان) به عنوان پوشش کار با هدایت و نظارت منظم و مشارکت کارشناسی وزارت دفاع، گزینش می‌شود. شرکت صافات ایر در بدو امر شعبه‌ای در قبرس ایجاد می‌کند و دو هواپیما در بازار بین‌المللی شناسایی می‌کند که نهایتاً با کارشناسی نمایندگان وزارت دفاع و حضور مستمر سرتیپ پاسدار صادق گل سنبل (معروف به صادق ذوالقدرنیا) فرمانده وقت حفاظت اطلاعات وزارت دفاع، هواپیمای ایرباس A 340 متعلق به دولت برونی که سال ساخت آن ۱۹۹۸ بوده، برای خرید انتخاب می‌شود.

از آنجا که شرکت سازنده ایرباس و سایر شرکت‌های مشابه به دلیل تحریم‌های آمریکا معذوریت در معامله مستقیم با ایران به ویژه با سازمان‌های دولتی ایران دارند، واسطه خارجی یعنی شرکت FN.AVIATION از ابتدا به اطلاع مسئولین خرید و طرف ایرانی می‌رساند که از دادن هر نوع ضمانت نامه بانکی به دلیل نگرانی از توقیف اموال و انسداد حساب‌های بانکی و مالی خود خودداری می‌کند. از طرف دیگر، با توجه به ضرورت تقلیل سهم قطعات امریکایی به زیر ۱۰ درصد (قانون تحریم‌های آمریکا) جهت انتقال هواپیما به ایران، قرارداد دیگری با شرکت لوفت‌هانزا جهت تزئین، ساخت و دکوراسیون داخلی هواپیما منعقد می‌شود و هواپیما به صورت BASE از سلطان برونی در اختیار لوفت‌هانزا قرار می‌گیرد و شرکت فوق نیز یک اتاق عمل فوق‌العاده مجهز و فوق تخصصی، چند اتاق خواب، سالن اجتماعات فوق‌العاده لوکس در داخل هواپیما ایجاد می‌کند.

در نیمه راه شورای عالی هواپیمایی کشور پس از اطلاع، بنا به دلایل عدم امکان فرود هواپیمای غول‌پیکر فوق در عمده فرودگاه‌های شهرستان‌ها و تحمیل تبعات منفی برای رهبری در اذهان عمومی، اعلام مخالفت می‌کنند و ناگهان در نیمه راه، شش ماه مانده به پایان قرارداد، دفتر رهبری طی نامه‌ای از خرید هواپیما انصراف می‌دهد و ادامه کار را منوط به اعلام نظر دولت می‌کند!

علل اصلی انصراف رهبر، درز کردن خبر به فضای عمومی، و اختلافات داخلی دفتر رهبری بوده است.

مبلغ خرید هواپیما ۱۲۰ میلیون دلار بوده که طبق قرارداد در صورت عدم اجرای تعهدات و زمان‌بندی، خسارتی معادل ۵۰ درصد مبلغ قرارداد دریافت شود. پس از انصراف رهبر و عدم درخواست دولت، وزارت دفاع تعلل می‌کند و پس از انقضای مدت قرارداد، طرف خارجی فسخ قرارداد را اعلام می‌نماید که در این مرحله به جای پیگیری حقوقی با دخالت وزارت دفاع و سازمان حفاظت اطلاعات آن، روال قرارداد تغییراتی می‌کند و در این مرحله وزارت دفاع فرد دیگری را نیز به عنوان واسطه خرید همین هواپیما وارد کار می‌کند.

در واقع به طور همزمان به دلایل نامعلومی از دو کانال مختلف برای خرید یک هواپیما اقدام می‌شود! در مجموع قراردادهای منعقد در این ماجرا عبارتند از:

- قرارداد وکیل سلطان برونی با شرکت واسطه خارجی یعنی FN.AVIATION

- قرارداد FN.AVIATION با شرکت صافات ایر و لوفت‌هانزا

- قرارداد شرکت صافات ایر با وزارت دفاع جمهوری اسلامی ایران

نهایتاً در هفتم دی‌ماه ۱۳۸۲، مهدی اعتماد سعید مدیر عامل شرکت احرار و مدیر اجرایی پروژه که سابقه ۸ سال اسارت در زندان‌های صدام را نیز دارد، در حالی که به همراه مسئولان وزارت دفاع (صادق ذوالقدرنیا، میرمحمدصادقی و حجت‌الله سجادی) عازم سفر قبرس با هواپیمای اختصاصی واسطه خارجی بوده‌اند، در فرودگاه مهرآباد بازداشت می‌شوند و مجتبی ارگانی (معاونت وزیر دفاع) نیز در همین رابطه بازداشت می‌شود و حفاظت اطلاعات وزارت دفاع با نظارت سازمان قضائی نیروهای مسلح، عهده‌دار بار جویی می‌شود.



اتهام متهمین به عنوان ضعیف‌ترین حلقه‌های این زنجیره «تبانی در معاملات دولتی و گران‌فروشی» بوده است خط اصلی بازجویی‌ها، انداختن خسارات و هزینه‌های بی‌حاصل صورت‌گرفته در حدود مبلغ ۸۰ میلیون دلار پرداخت شده و ۴۰ میلیون دلار خسارت ناشی از عدم اجرای تعهدات و زمان‌بندی قرار داد بر متهمین و همچنین یاسر هاشمی (مدیر عامل شرکت صافات ایر و پسر علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی) بوده است. بازجوها به صراحت به متهمین وعده داده‌اند که در صورت اعتراف به دخالت یاسر هاشمی در موضوع، آنها را آزاد خواهند کرد، اینک در حالی متهمین به ویژه مهدی اعتماد سعید که با تحمل در شدیدترین شرایط امنیتی همراه با ضرب و شتم در بازداشتگاه حفاظت اطلاعات وزارت دفاع واقع در پادگان جی، افزون بر ۲۴ ماه را در انفرادی به سر برده است و پس از آن در سال ۱۳۸۴ با قید یک میلیارد وثیقه موقتاً آزاد می‌گردد.

این پرونده شش سال است در محاکم قضائی کشور خاک خورده و پر واضح بوده است که رشته کار بنا به گفته برخی از مسؤولین بلند پایه، در دست رهبری است تا مثل همیشه افراد زیر دست در راستای حفظ مصالح او قربانی شوند فارغ از آنکه در این میان ۸۰ میلیون دلار نیز از اموال عمومی و بیت‌المال بدون آنکه هوایمایی در کار باشد، حیف و میل گردیده است.

این در حالی بوده که در آن زمان هم نیروهای امنیتی و هم عوامل قضائی اعلام کرده بودند که سلطان برونئی دریافت ۸۰ میلیون دلار را تأیید نمی‌کند و متهمین نیز مدعی بوده‌اند که مبلغ مزبور را بی‌کم و کاست به شرکت واسطه تحویل داده‌اند.

با تمام احتیاط و دقت‌هایی که نسبت به این پرونده معمول شده بود و از آنجایی که تمامی هوایمهای VIP نظام پهلوی در اختیار رهبری می‌باشد به عنوان مثال هوایمهای مخصوص شاه به نام «شاهین» که در زمان خود گران‌ترین هوایمهای جهان بود و در آن زمان بر روی آن بیش از ۳ میلیون دلار تجهیزات اضافی نصب شده و با ۱۵ میلیون تومان اشیاء طلایی نیز زینت داده شد بود. این هوایمها ۸ اتاق مجزا و ۶ توالی دارد که ۵ توالی در قسمت عقب متعلق به همراهان و یکی که حتی سیفون آن نیز طلا است به شاه و همسرش تعلق داشت. در سالن ناهارخوری هوایمها یک میز ۴۰ تکه وجود دارد که ۶ هزار ساعت برای منبت کاری، روی آن کار شده و ارزش آن میلیون‌ها تومان است، در این هوایمها تمام دستگیره‌های درهای ورودی و داخلی و تمام وسائل روشویی و شیرهای آب سرد و گرم حمام از طلا است. ساعت‌های تمام طلایی در اتاق کار شاه در هوایمها زمان را به وقت گرینویچ، وقت مقصد و وقت محلی نشان می‌داد. شاه با دستگاه‌های طلایی مقابل خود در اتاق کار می‌توانست موقعیت، سمت حرکت، ارتفاع پرواز و سرعت هوایمها را کنترل کند. بار مشروب داخل اتاق ناهارخوری هوایمها نیز از جمله گران‌ترین بارهای مشروب بود که با چوب‌های بسیار مرغوب و گران‌مشک‌کاری شده و ظروف داخل آن از طلا و نقره بود. این همان هوایمهایی است که شاه را در ۲۶ دی ۱۳۵۷ از ایران خارج کرد و در اسفند ماه همان سال توسط سرهنگ بهزاد معزی خلبان مخصوص شاه، به کشور بازگردانده شد. این هوایمها هم اکنون با نام معرف پروازی «معراج» پرواز می‌کند، هوایمهای معراج تا سال ۱۳۷۴ در اختیار نیروی هوایی ارتش بوده است و از آن تاریخ به نیروی هوایی سپاه تحویل داده شده است و هم اکنون نیز مخصوص پروازهای رهبری می‌باشد.

با وجود این اطلاعات نشر اخبار خرید هوایمهای سلطان برونئی برای رهبر ایران نیز می‌توانست به صورت عینی رسواکننده ادعای پوشالی ساده‌زیستی رهبر باشد و عدم اهتمام وی به صیانت از اموال عمومی و بیت‌المال را نشان دهد از این رو رسانه‌های داخلی به دلیل سیطره جو سانسور، موضوع را پوشش مناسبی نداده‌اند نهایتاً این اخبار به صورت جسته و گریخته در آن زمان به مطبوعات بلافاصله رسانه‌های محافظه‌کار به ویژه صدا و سیما در بخش خبری بیست و سی با القای اینکه هوایمهای فوق متعلق به دولت می‌باشد در ابتدا با هدف حمله به دولت خاتمی به پوشش جهت‌دار خبر پرداختند این در حالی بود که دولت خاتمی در همان زمان درگیر یک جدال حقوقی با فرانسه بر سر تحویل ایرباس A321 بود که خریداری نموده بود اما به دلیل کارشکنی طرف فرانسوی از تحویل آن سر باز می‌زد که نهایتاً با شکایت ایران و پیگیری حقوقی انجام شده این هوایمها در دولت اول احمدی‌نژاد وارد کشور شد و هم اکنون به عنوان جوان‌ترین و عملیاتی‌ترین هوایمهای تشریفات جمهوری اسلامی از آن به غیر از رهبر و رئیس‌جمهور سران و مقامات کشور از این هوایمها در سفرهای داخلی و خارجی خود استفاده می‌کنند. صرف نظر از اینکه برای دکوراسیون داخل این هوایمها نیز ۲۰ میلیون دلار هزینه شده و دارای امکانات زیادی مانند سالن کنفرانس، ارتباط اینترنتی و ماهواره‌ای است. برای بسیاری این گونه قلمداد شد که این هوایمهای جنجالی تشریفات همین هوایمها می‌باشد در حالی که این‌گونه نبود و این دو پرونده‌های جداگانه‌ای بوده‌اند.

ورای همه اینها در سال ۱۳۷۰ نیز یک هوایمهای تشریفات بوئینگ ۷۲۷ نیز ایران از کشور پاکستان به مبلغ ۸۰ میلیون دلار خریداری کرده است که تا کنون هیچ اطلاعاتی از آن منتشر نشده است و احتمال آن می‌رود که این هوایمها فقط مختص رهبری بوده باشد چرا که تنها یک بار در مهرماه امسال در سفر رهبری به خراسان شمالی عکسی از آن در پورتال عمومی فرودگاههای کشور منتشر شد که بلافاصله هم از خروجی آن حذف



گردید و عکسی از برج مراقبت فرودگاه بجنورد جایگزین شد! (این موضوع نیز جالب است که تا کنون هیچ عکس و یا ویدئویی از لحظه سوار شدن و یا خروج خامنه‌ای از هواپیما در سفرهایش منتشر نشده است!).

اما اکنون و با گذشت نزدیک به نه سال از این موضوع مجدداً پرونده فوق در دستگاه قضائی به گردش افتاده است! دفتر حقوقی نهاد ریاست جمهوری مهرماه سال جاری در جواب استعلامی که در سال ۱۳۸۳ قوه قضائیه برای آنها ارسال نموده است اظهار داشته که نقش دولت از این معامله به کل بی‌اطلاع بوده است و دفتر رهبری و مسؤولان وقت شرکت هواپیمایی صافات ایرلاین یعنی یاسر هاشمی دست باید جوابگوی این مسأله باشند!

اینکه چه شده است که دولت احمدی‌نژاد پس از قریب به نه سال خود را در مقامی دانسته است که جوابگوی نامه‌ای گردد که لزوماً هیچ ربطی هم به دولت وی نداشته است را در دو چیز محتمل دانست: بازگشایی پرونده‌ای برای یکی دیگر از فرزندان هاشمی و یا باج‌گیری از دفتر رهبری!

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «گفتنی‌ها» (وبسایت امیرفرشاد ابراهیمی)

<http://goftaniha.org/1120>



## احمدی‌نژاد، مداحی که این روزها فقط به انتقام می‌اندیشد! امیرفرشاد ابراهیمی، ۹ آذر ۱۳۹۱

از قدیم گفته‌اند که سه جماعت را نمی‌شود در یک جا دور هم جمع کرد: «وکیل و آخوند و روضه‌خون یا همان مداح!» چرایش را باید در یک مثل دیگر یافت که «آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک!».

قصه این روزهای محمود احمدی‌نژاد و مداح‌های بارگاه خامنه‌ای هم همین قصه است! محمود احمدی‌نژاد پیش از آنکه نامدار شود و شهردار و رئیس‌جمهور این مملکت شود، مداحی بود مثل همین‌ها که امروز کمر به نفرینش بسته‌اند، شاید شناخته‌شده نبود، اما بسیاری از همین حزب‌اللهی‌ها هنوز یادشان نرفته جلسه پنج‌شنبه‌شب‌های دعای کمیل مسجد نارمک را که احمدی‌نژاد مداحش بود، هیأتی که از بعد پایان جنگ رونق یافته بود و معروفیتش از آنجا آغاز شده بود که همسر یک جانباز در نارمک مورد بی‌احترامی یکی از اوپاش نارمک واقع شده بود و کار به دعوا و درگیری اهل محل و در آخر به حضور بچه‌های رزمنده، که آن روزها همه به اسم «موتورسوارهای حزب‌الله» می‌شناختنشان، ختم شد و دعوا و جنجال در نارمک بالا گرفت، کمیته نارمک که پایگاهش در کنار مسجد جامع نارمک بود، وارد عمل می‌شود و در اقدامی عجیب حزب‌اللهی‌ها و ارادل و اوپاش را با هم بازداشت می‌کند و به کمیته می‌آورد، در کمیته باز درگیری بین این دو بالا می‌گیرد و دست آخر حزب‌اللهی‌های بازداشتی را به مسجد منتقل می‌کنند و در همین میان، یکی از بازداشتی‌ها بلندگوی مسجد را روشن می‌کند و در آن شب جمعه دعای کمیل می‌خواند، کسی که در زمان جنگ هم در میان بسیجی‌ها کارش زیارت عاشورا خواندن و مداحی گردان بوده است کسی نبود جز محمود احمدی‌نژاد!

دعای و سینه‌زنی بازداشتی‌های مسجد تا پاسی از شب ادامه می‌یابد تا دست آخر سراج‌الدین موسوی فرمانده کمیته انقلاب می‌آید و دستور آزادی همه را می‌دهد، احمدی‌نژاد همان‌جا اعلام می‌کند که وعده ما هر شب جمعه همین جا! این هیأت بیش از دو دهه تا سال‌های ریاست جمهوری خاتمی ادامه داشت و بعد از آن دیگر فقط در مسجد نارمک نبود و سیار شد و سپس در منزل «شهید ریکایی» برگزار شد، در خانه دو طبقه‌ای که در یک واحد آن صاحب‌خانه یعنی همان پدر شهید ریکایی می‌نشیند و در طبقه دیگر مستأجرش که چند سالی هیأت در خانه او برگزار می‌شد: اسفندیار رحیم‌مشایی!

این هیأت همان‌طوری که آغازش جنجالی بود، جلساتش هم همواره جنجالی بود، در رقابت‌های انتخاباتی ناطق نوری و خاتمی این هیأت ستاد تبلیغاتی ناطق نوری در شرق تهران شد، شکست انتخاباتی ناطق البته باعث نشد که این رشته ارتباط پایان یابد و این‌گونه بود که پای ناطق نوری هم به این جمع باز شد و شد روحانی و منبری این هیأت، خیلی از حوادث آن روزها که خاتمی از آنها به عنوان بحران‌های دولتش نام می‌برد از همین هیأت آغاز شد، حوادثی چون تجمع رزمندگان و خانواده‌های شهدا و رزمندگان مقابل مجلس برای استیضاح مهاجرانی، شکایت از روزنامه‌های «نشاط» و «سلام» و....

در سال ۱۳۸۲ که زمزمه‌هایی برای شهردار شدن احمدی‌نژاد آغاز شده بود وزارت اطلاعات به مدیران وزارت کشور و شورای شهر تهران اعلام کرده بود که احمدی‌نژاد به واسطه پرونده‌های بی‌شماری که در محاکم قضائی و دستگاه‌های امنیتی دارد و وجود همین پرونده‌ها باعث صدور حکم محرومیت از مشاغل دولتی او شده است، امکان تصدی شهردار تهران را ندارد! اینجا بود که ناطق نوری به کمک این یار خود آمد و با رایزنی با آقای یونسی وزیر وقت اطلاعات ضمن ابراز ناراحتی از رد صلاحیت احمدی‌نژاد خواستار تأیید احمدی‌نژاد شده و این چنین بود که احمدی‌نژاد مداح نارمکی شهردار تهران شد!

احمدی‌نژاد خود نیک می‌دانست که هرچه دارد از همین هیأتها دارد او ساختار پیچیده سیاسی ایران را هم می‌دانست و به این امر واقف بود که اگر به رشد و ترقی می‌اندیشد باید «هوای هیأتها را داشته باشد!».

در طول دو سال شهرداری احمدی‌نژاد او هرچه که در توان داشت خرج هیأتها و مداح‌های تهران کرد از اعطای وام‌های بلاعوض میلیونی گرفته تا پرداخت شهریه‌های ثابت به مداح‌های عمده تهران که معروف‌ترین آنها در جریان آتش سوزی مسجد ارک بود که بحرانی بزرگ برای مداح سرشناس ایران به وجود آمده بود که با بی‌مبالاتی متولیان آن هیأت ۶۰ کشته و ۲۱۰ مجروح برجای مانده بود! اینجا بود که احمدی‌نژاد با پرداخت ۱۱ میلیارد کمک از بودجه شهرداری جهت معالجه مصدومان و دیه کشته شدگان، منصور ارضی را از بحرانی بزرگ خارج کرد.

احمدی‌نژاد گرچه در دانشگاه حمل و نقل و ترافیک درس می‌داد اما بیش از هر چیز سیاست و بیزینس را می‌شناخت! او پرواضح بود که این کمک‌ها را سرمایه‌گذاری بلندمدت می‌دانست مدتی که دو سال برای او به طول انجامید تا در ۱۳۸۴ ثمر دهد.



در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری کمتر کسی امید به پیروزی احمدی‌نژاد داشت و بسیاری کاندیدای مورد حمایت سپاه و «آقا» را قالیباف می‌دانستند تا اینکه در فاطمیه همان سال وقتی در بیت رهبری منصور ارضی در هیات عزاداری پیش چشم رهبر اعلام کرد که: «ما یک رأی داریم آن را هم به بچه هیاتی خودمان می‌دهیم!» انتخاب احمدی‌نژاد برای خیلی‌ها تمام شده بود!

احمدی‌نژاد در رقابتی نفس‌گیر و با آرای نسبتاً کم (عده‌ای معتقد به چهارده میلیون هستند اما آمار رسمی هفده میلیون اعلام شده) به ریاست جمهوری رسید! او حالا به آنچه که می‌خواست رسیده بود و وقتش است که به آن مثل قدیمی بازگردیم که: «دو مداح را نمی‌شود یک جا با هم جمع کرد!» به محض رسیدن پای احمدی‌نژاد به پله‌های ساختمان ریاست جمهوری ماه عسل او با دیگر مداح‌ها نیز به پایان رسید! رفته رفته این اختلافات بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد اما هیچ کدام علاقه‌ای به علنی کردن آنها نداشتند، احمدی‌نژاد به دولت دومش می‌اندیشید و مداح‌هایی چون منصور ارضی و سعید حدادیان نمک‌گیر و دل‌بسته کمک‌های مالی رئیس‌جمهور بودند!

این کمک‌ها تا دولت دوم احمدی‌نژاد ادامه داشت گرد و خاک اعتراضات پس از انتخابات بحث برانگیز ۱۳۸۸ که تمام شد و معترضین به خانه‌ها بازگشتند و اوضاع کمی آرام شد کمک‌ها هم قطع شد، حالا احمدی‌نژاد دیگر نیازی به باج دادن به آنها نداشت و اختلافات علنی و علنی‌تر شد تا اینکه ماجرای انتصاب مشایی به معاون اولی و بعد از آن ماجرای عزل مصلحی و اختلافاتی که احمدی‌نژاد با رهبری بر سر این عزل و نصب پیدا نمود بهانه‌ای شد تا مداحان مستمسک «رهبرپسندی» برای این اعتراض پیدا کنند و آزادانه اعتراض خود را بیان کنند در حدی که سعید حدادیان رسماً در دعاهای هیات خود: «آرزوی مرگ مشایی» را کرد و او را «عورت احمدی‌نژاد» نامید و منصور ارضی نیز مشایی را «یهودی زاده و یهودی صفت» خواند و احمدی‌نژاد را «بچه هیاتی ناسپاس و ناخلف نامید» که «لیاقت سینه زمینی امام حسین را از دست داده»، این اختلافات فقط در هیاتها و روضه‌ها و دعاها ادامه پیدا نکرد و در سالروز شهادت دختر پیامبر اسلام به میداین و کف خیابان‌های تهران کشیده شد و به درگیری فیزیکی انجامید و برای یکدیگر چوب و چماق و کمر بند کشیدند!

طلاق در همان روزی به وقوع پیوست که پیوند آغاز شده بود: «فاطمیه!»، رسم و سنتی همه ساله که در ایام شهادت حضرت زهرا ضمن آنکه مراسم عزاداری در ده شب در بیت رهبری انجام می‌گیرد در روز شهادت نیز در یکی از میداین تهران مداحان گرد هم می‌آیند، محمود احمدی‌نژاد نه تنها در مراسم سوگواری آن سال بیت رهبری حضور به عمل نیاورد بلکه تصمیم گرفت در میدان منیریه تهران اقدام به برپایی مراسم عزاداری نماید. این مراسم مورد بایکوت «مداحان سیاسی» قرار گرفت و نهایتاً همان روز در میدان امام حسین تهران هر دو گروه موافقان احمدی‌نژاد و مخالفان با یکدیگر درگیر شدند.

محمود احمدی‌نژاد حالا مورد غضب مداحان و هیأتی‌هایی قرار می‌گرفت که روزگاری او را با افتخار بر صدر مجلسشان می‌نشانند اما حالا رسماً «بازیچه مشایی»، «جریان انحرافی»، «نوکر بی لیاقت آقا» و... خوانده می‌شود!

امسال نیز احمدی‌نژاد در هیچ کدام از ده شب عزاداری بیت رهبری که رسماً چند سالی است دیگر مجلس عزاداری فقط نیست و به محل سنجش میزان اطاعت مدیران و مسئولان ارشد نظام از خامنه‌ای بدل شده است حضور پیدا نکرد و در روز عاشورا هم این هیأت نتوانست او را به بیت رهبری بکشاند و او مجبور شد برای اینکه بالأخره سینه‌زن امام حسین بودن خود را برای مدافعانش ثابت کند به شهر قم کشاند او را اما در شهر قم نیز وضعیت بهتری از تهران پذیرایش نبود!

حضور سرزده احمدی‌نژاد در قم در حالی رقم خورد که در دوره اول وی، شهر قم به واسطه حضور نیروهای افراطی هوادار احمدی‌نژاد، یکی از پر جمعیت‌ترین شهرهایی بود که در سفرهای او دیده بود اما با لغو سفر استانی وی به قم در دور دوم و عدم حضور در شهر، نشان داده شد قم هم دیگر برای احمدی‌نژاد جای مناسبی نیست تا اینکه امسال در روز عاشورا و به هنگام وارد شدن به حرم حضرت معصومه احمدی‌نژادی که همواره به «مردمی بودنش می‌نازید» و بر آن تأکید حرم را برای وی قرق کردند تا وی بدون حضور مردم به زیارت بپردازد!

همچنین با وجود آن که طبق یک سنت قدیمی، در روز عاشورا در دفاتر کلیه مراجع تقلید مراسم روضه‌خوانی و سینه‌زنی با حضور خود آنها برگزار می‌شود و مردم از هر قشری در آن شرکت می‌کنند، احمدی‌نژاد نه تنها در بیوت مراجع حضور نیافت، بلکه حتا با آیات نوری همدانی، محمد یزدی و مصباح یزدی که از معدود حامیان وی در میان علما و مراجع بودند نیز دیدار نکرد! از آن جماعت بی شمار مداح و سینه‌زن و روحانی و منبری هیچ کس در قم در کنار احمدی‌نژاد نبود الا حجت‌الاسلام سعیدی، برادر همسر سید احمد خاتمی و گوینده جمله مشهوری است که از سوی رئیس بازرسی دفتر رهبری اظهاراتش مزخرف خوانده شده بود! که این همراهی هم بیشتر از آنکه ارادت باشد بی ارتباط با تأمین بودجه جاری پروژه‌های نیمه تمام عمرانی تولید آستانه در ماه‌های آخر دولت نیست!



احمدی‌نژاد این روزها مار زخم خورده‌ای است که از حالت عادی‌اش خطرناک‌تر است و انتقام را فراموش نکرده گرچه دیگر شاید به کمربند کشی و چوب و چماق کشی در خیابان فکر نمی‌کند و از شکایت و پیگیری قضائی مداح‌ها هم نا امید شده چرا که جریمه پنجاه هزار تومانی سعید حدادیان نه تنها او را محق نشان نداد بلکه باعث شد حدادیان در هیاتش به استهزا بگوید: «پول را می‌دهم یکی ببرد دم دفترش بهش بدهد!» اما احمدی‌نژاد و تیم همراهش ساکت ننشسته‌اند و به انتقام می‌اندیشند یکی از انتقام‌هایی که او این روزها از مداح‌ها گرفته است انتشار صدای نواری است که در فضای اینترنتی این روزها به نحو عجیبی منتشر و فراگیر شده است، نواری که ادعا می‌شود برای یک جلسه عزاداری است، اما در آن جز کلمات مستهجن و رکیک چیزی شنیده نمی‌شود و در آن سخنران به تقلید از صدای شیخ حسین انصاریان و مداحان تهران می‌پردازد و به مراجع قم فحاشی می‌کند، و در یک نوار کمتر از ۱۵ دقیقه‌ای همه مخالفان احمدی‌نژاد به باد فحاشی گرفته می‌شوند و جالب اینکه سخنران «منوریل قم» را نیز که احمدی‌نژاد از مخالفان آن بود را نیز فراموش نمی‌کند!

حالا این سؤال برای هر کسی ایجاد می‌شود که این جلسه کجا برگزار شده است که سخنران در پشت بلندگو و اکو آزادانه این چنین همه مقدسات و مسؤولان و مراجع و مداح‌ها و عزاداری امام حسین را به سخره می‌گیرد؟ اما اگر کمی به عقب بازگردیم موارد مشابه‌اش بسیار است که یکی از آنها انتشار وسیع و سریع ویدئو «کارناوال عاشورا» بود که دست بر قضا تیم احمدی‌نژاد نیز به عنوان حامیان ناطق نوری در آن دست داشتند و این یکی از همان پرونده‌های امنیتی احمدی‌نژاد بود که وزارت اطلاعات از آن به عنوان دلایل حذف احمدی‌نژاد از کاندیداتوری شهرداری اعلام کرده بود!

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «گفتنی‌ها»

<http://goftaniha.org/1127/...>



## رهبر غیر پاسخگو و مسؤولیت نخبگان؛ مجتبی واحدی، ۱۰ آذر ۱۳۹۱

«شخص پادشاه از مسؤولیت مبری است...» [اصل ۴۴ متمم قانون اساسی مشروطه]

با شروع شمارش معکوس برای خروج محمود احمدی‌نژاد از دفتر ریاست جمهوری، رهبر جمهوری اسلامی و عوامل او تلاش‌های دو سال اخیر خود برای انتساب همه مشکلات داخلی و خارجی به رئیس دولت را شدت بخشیده‌اند.

در عرصه اقتصادی، حامیان رهبر اکنون همان سخنانی را می‌گویند که کارشناسان مستقل با آغاز دومین سال از نخستین دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد بیان می‌کردند و رهبر جمهوری اسلامی در رد آنها می‌گفت: «بنده که از همه این آقایان اوضاع کشور را بیشتر می‌دانم و بهتر خبر دارم می‌دانم بسیاری از این مطالبی که به عنوان انتقاد درباره وضع کشور و وضع اقتصاد و اینها می‌گویند، خلاف واقع است».

در مورد قانون‌گریزی دولت و رئیس آن، اکنون همان سخنانی از تریبون‌ها و رسانه‌های اصول‌گرا تکرار می‌شود که بسیاری از منتقدان دولت در هفت سال گذشته گفته‌اند و دو کاندیدای اصلاح‌طلب ریاست جمهوری در سال ۸۸، نکات فراوانی در خصوص آن بیان داشتند، حاکمیت دروغ در دولت که امروز بسیاری از یاران نزدیک رهبر از رواج آن ابراز نگرانی می‌کنند همان بحثی است که طی سال‌های ۸۴ تا ۸۸ دغدغه اصلاح‌طلبان بود و میر حسین موسوی نگرانی گسترش آن را یکی از دلایل خویش برای حضور در انتخابات ریاست جمهوری پس از بیست سال خانه نشینی بر می‌شمرد.

اعمال نفوذ دولت در انتخابات و سوءاستفاده از منابع عمومی به نفع یک کاندیدا یا یک گروه که از یک سال پیش و در آستانه انتخابات مجلس نهم به عنصر ثابت در اظهار نظرهای انتخاباتی اصولگرایان تبدیل شد مهم‌ترین دغدغه انتخاباتی بود که از سال‌ها پیش توسط منتقدان و «غیر خودی‌ها» بیان می‌شد و در دو دهه اخیر، نگرانی اصلاح‌طلبان را نیز بر انگیزخته بود.

وارد کردن موضوعات امنیتی به انتخابات و سوء استفاده از اهرم‌های اطلاعاتی برای حذف رقیب انتخاباتی، موضوع دیگری است که از سال ۱۳۷۱ بارها مورد اعتراض اصلاح‌طلبان واقع شده است و پیش از آن نیز همین اهرم برای حذف همه افراد و گروه‌هایی به کار گرفته می‌شد که برای نظام جمهوری اسلامی و رهبر آن، «غیر خودی» تلقی می‌شدند. اما احساس نگرانی اصولگرایان از این موضوع برای اولین بار در آستانه سومین سال از دومین دوره ریاست آقای احمدی‌نژاد بر دولت آشکار شد. در آن زمان آقای خامنه‌ای تصمیم آقای احمدی‌نژاد برای تغییر وزیر اطلاعات را «وتو» کرد و یاران نزدیک او در توجیه این اقدام رهبر، احتمال پرونده‌سازی دولتی‌ها برای رقبا در انتخابات مجلس را مورد اشاره قرار دادند.

همه موارد فوق نشان می‌دهد معیار حمایت یا مخالفت رهبر با هریک از رؤسای جمهور، صحت عملکرد دولت یا میزان فاصله گرفتن آن از قانون و عدالت نبوده است. در این سیستم همچنین نقش رهبر در تقویت یک دولت و سهم او در نابسامانی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از عملکرد همان دولت نادیده گرفته می‌شود. در مقابل، کارشکنی‌های مستقیم و غیر مستقیم رهبر در فعالیت‌های جاری دولت‌هایی که مطلوب او نبوده‌اند و ایراد خسارت به منافع کشور نیز مورد بحث قرار نمی‌گیرد. گویی همچنان اصل چهل و چهارم قانون اساسی مشروطه پابرجاست که «شخص پادشاه از مسؤولیت مبری است» و البته اعلیحضرت همایونی جای خود را به ولی مطلقه فقیه داده است.

در مورد اختیارات مطلق فقیه حاکم و معاف بودن او از هر نوع پاسخگویی، سخن بسیار است و تا کنون افراد زیادی در این خصوص گفته‌اند و نوشته‌اند، اما به نظر می‌رسد تمرکز بر این اشکال اساسی که در ساختار جمهوری اسلامی وجود دارد موجب غفلت از نقش نخبگان سیاسی در تداوم مسؤولیت‌گریزی شاه یا ولی فقیه شده است. بازگشت به چهار دهه قبل و یادآوری آنچه که تحت رهبری «پادشاه بی‌مسؤولیت» اتفاق افتاده، به بهبود شرایط فعلی کمک نمی‌کند اگر چه مطالعه و ثبت آن برای جلوگیری از افتادن مجدد کشور در دامی مشابه، لازم است. اما روند جاری در کشور بایستی به دقت مورد مطالعه قرار گیرد زیرا به نظر می‌رسد که رهبر جمهوری اسلامی بار دیگر خود را آماده کرده تا به جای پاسخگویی نسبت به نابسامانی‌های روزافزون کشور، در جایگاه مدعی بنشیند. سخنان رهبر و عوامل نزدیک او در یک سال اخیر به این معنی بوده و هست که آنچه فساد اداری و اقتصادی در ایران وجود دارد و همه بی‌کفایتی‌های مدیریتی، پیامد حضور یک نفر به نام محمود احمدی‌نژاد در رأس قوه مجریه است.

رهبر جمهوری اسلامی گویی سخنرانی بیست و دوم اردیبهشت ماه ۸۸ - یک ماه قبل از انتخابات - خود در سندج را فراموش کرده که در آن نشانه‌های واضح از تمایل او برای ادامه کار احمدی‌نژاد وجود داشت و همان «نشانه‌دهی‌ها» تکلیف بسیاری از عوامل انتخابات را روشن کرد. او



همچنین سخن روز بیست و نهم خرداد ماه ۸۸ خود را به یاد نمی‌آورد که «نظر من به آقای رئیس‌جمهور نزدیک‌تر است». این فراموشی‌های عمدی برای آن است که او هیچ مسؤولیتی در برابر نابسامانی‌های گسترده و نگران‌کننده، به عهده نگیرد.

البته این نخستین بار نبود که رهبر جمهوری اسلامی حمایت از سیاستمدار مورد علاقه خویش را به صورت علنی ابراز و مخالفان یا منتقدان را تحت فشار رسمی یا غیر رسمی قرار می‌داد. انتخابات مجلس چهارم که در سومین سال رهبری آقای خامنه‌ای برگزار شد نخستین عرصه‌ای بود که او با صراحت به نفع یک جریان و علیه جریان دیگر وارد میدان شد. در آن زمان اکثریت مجلس سوم در اختیار کسانی بود که بعدها با عنوان «اصلاح‌طلب» شناخته شدند. شورای نگهبان صلاحیت بسیاری از نمایندگان آن مجلس را رد کرد اما هنوز شرایط کشور به گونه‌ای نبود که اصلیت‌ترین عناصر آن مجلس - از جمله رئیس مجلس سوم و بعضی یاران نزدیک او - در مرحله بررسی صلاحیت از گردونه رقابت‌ها حذف شوند.

روز هفتم فروردین ماه ۱۳۷۱ که تنها دو هفته تا برگزاری انتخابات مجلس باقی مانده بود، آقای خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران به تمجید مفصل از هاشمی رفسنجانی و دولت او پرداخت و گفت: «ببینید در این دوران یازده سال، کدام یک از دولت‌ها، رئیسش در حد رئیس‌جمهور فعلی ما بوده است؟ کدامیک اینقدر مورد اعتماد امام، این قدر دارای سوابق درخشان و خدمات بزرگ در راه انقلاب بوده است؟ همه به خوبی می‌دانید که اگر حضرت امام در این زمان بودند چقدر از این دولت حمایت می‌کردند. آنوقت مردم رأی بدهند و نماینده به مجلس بفرستند و آن نماینده با استفاده از امکانات مجلس و از تریبون آن علیه دولت سخن بگویند؟ دروغ بگویند؟»

او سپس برای آنکه به صورت واضح مقصود خویش را بیان و تکلیف مجریان و ناظران انتخابات را با جناح اکثریت مجلس سوم که تعدادی از آنها و همفکرانشان کاندیدای نمایندگی مجلس چهارم بودند روشن کند، اظهار داشت: «بنده بسیاری از فتنه‌گراها را در این مجلس دیدم و به مردم نگفتم چون نخواستم خاطر عزیز مردمان را آزرده کنم. گفتم این دوران می‌گذرد و تمام می‌شود... کسانی که چوب لای چرخ مسؤولین کشور می‌گذارند و در حرف زدن تقوا را رعایت نمی‌کنند، پایبندی ندارند و برای اینکه چهار نفر به آنها علاقه‌مند و طرفدارشان شوند هر چه بر دهانشان می‌آید می‌گویند، شایسته آمدن به مجلس نیستند. این همان مطلبی است که من در یک سخنرانی دیگر از آن به «فتنه‌گراها» تعبیر کردم. باید فتنه‌گراها شناسایی شوند و مردم به آنها رأی ندهند.»

نگاهی به سخنان بالا که در سال ۱۳۷۱ بیان شده، شباهت بسیار آن به اظهارات رهبر در سال ۱۳۸۸ - قبل و بعد از انتخابات مناقشه بر انگیز ریاست جمهوری - را آشکار می‌سازد. در هر دو مورد، او به شدت از رئیس‌جمهوری که او را به خود نزدیک می‌دید حمایت کرده و منتقدان رئیس‌جمهور را «فتنه‌گر» خوانده است. منتقدان آقای رفسنجانی که رهبر از آنان به عنوان فتنه‌گر نام برد کسانی بودند که نسبت به پیامد تصمیمات اقتصادی دولت سازندگی هشدار می‌دادند و «فتنه‌گران» جدید کسانی هستند که چهار یا پنج سال پیش در مورد عملکرد سیاسی و اقتصاد دولت آقای احمدی‌نژاد، سخنانی می‌گفتند که اکنون حقانیت آن بر همگان آشکار شده است. همچنین موضع‌گیری‌های بعدی آقای خامنه‌ای در مورد هاشمی رفسنجانی و فاصله گرفتن تدریجی او از کسی که در فروردین ۱۳۷۱ تا آن حد از او حمایت کرده بود یادآور رفتار رهبر جمهوری اسلامی با محمود احمدی‌نژاد است. مهم‌ترین شباهت در این میان، عدم مسؤولیت‌پذیری رهبر نسبت به رفتار و اقدامات رؤسای جمهوری است که با حمایت قاطع ولی فقیه، مخالفان خود را طرد و حذف کرده‌اند در صورتی که حضور آن منتقدان در عرصه سیاسی ایران می‌توانست تا حدود زیادی از انحراف در مدیریت کشور جلوگیری کند.

متأسفانه علی‌رغم وجود نمونه‌های متعدد از این‌گونه دخالت‌های نامحدود و مسؤولیت‌ناپذیری مطلق، هنوز عده‌ای از نخبگان سیاسی به گونه‌ای رفتار می‌کنند که تنها نتیجه آن، یاری رساندن به رهبر برای تداوم «عدم پاسخگویی علی‌رغم همه‌کاره بودن» است. نگاه برخی از اصلاح‌طلبان به مقوله انتخابات ریاست جمهوری اگر بدون تمهیدی روشن برای خلاصی از این وضعیت باشد در واقع کمک به صحنه‌آرایی برای هشت سال وقت‌کشی و اتلاف منافع و منابع کشور است بدون آنکه نهایتاً مسؤول این وقت‌کشی و منفعت‌سوزی‌ها، شناسایی و به پاسخگویی وادار شود.

\* مجتبی واحدی روزنامه‌نگار و فعال سیاسی مقیم آمریکا است.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «بی‌بی‌سی فارسی»



## مدرسه دموکراسی؛ گزارشی از زندگی در زندان اوین؛ فائزه هاشمی، ۱۵ آذر ۱۳۹۱

### همه آرمان خواهان اهل مبارزه، باید مدتی را در زندان بگذرانند!

[فائزه هاشمی؛ دختر علی اکبر هاشمی رفسنجانی]

اینجا زندان است، با فشارها، محدودیت‌ها، سختی‌ها و دشواری‌هایش. جدایی مادران از کودکان، جدایی همسران از یکدیگر، جدایی خواهران و برادران، خانواده‌های متلاشی. نوعرسانی که طعم زندگی مشترک را نچشیده روانه زندان شده‌اند. نوزادانی که از بدو تولد و یا کمی بعد از آن از نعمت مادر و پدر و یا هر دوی آنها محرومند. دختران جوانی که از پشت میز و صندلی دانشگاه به زندان آورده شده‌اند. مادران سالمندی که به دلیل داشتن فرزندان با گرایش سیاسی خاص و یا دیدار با آنها اکنون اینجا هستند. زنانی که مرگ عزیزانشان را با بغض فروخورده در اینجا تحمل می‌کنند و اجازه ندارند که در آخرین دقیق زندگی چشمان منتظر آنها را روشن کنند.

به اینها اضافه کنید مجازات خانواده‌ها به خاطر زندانیان و مجازات زندانیان به خاطر خانواده‌ها، قطع ملاقات‌ها، قطع تلفن‌های ضروری و تحمیل شرایط سخت‌تر و فشار بیش‌تر با هدف سخت‌تر کردن و غیر قابل تحمل‌تر کردن زندان به بهانه‌های مختلف و تصمیم‌های عجیب و غریب و دور از عقل مدیران با هدف ایجاد تنش و کنترل بیش‌تر.

ولی با وجود این محرومیت‌ها زندانیان سیاسی زن اوین سختی‌ها را به جان خریده و در راه آرمان‌هایشان آنها را تبدیل به فرصت می‌کنند و با تمرین دموکراسی در محیط کوچک خود آزادی را نوید می‌دهند.

اینجا آزادی حاکم است: کارهایی که بیرون از زندان در شرایط فعلی تقریباً شدنی نیست در اینجا جزء امور معمولی و عادی است. برگزاری جلسات درباره موضوعات روز و در حیطه‌های متفاوت، جلسات برای برنامه‌ریزی آینده، برگزاری جلسات برای اداره بند و تصمیم‌گیری در مقابله با فشارها و محدودیت‌های حاکم در زندان، دادن بیانیه‌های اعتراضی، حرکت‌های اعتراضی و جمعی، سرودخوانی و شعار برای بیان اعتراض.

اینجا دموکراسی حاکم است: تصمیم‌ها در اینجا جمعی است، هر کسی یک رأی دارد، همه به طور مساوی و با انگیزه‌های قوی در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت می‌کنند و رهبر و قیم وجود ندارد و هر کسی آزادانه نظر خود را بیان می‌کند.

اینجا گفت و گو حاکم است: گفتگوی ادیان در بحث‌های سیاسی همه گونه مذهب و جریان‌های فکری و سیاسی حضور دارند. مسلمان، مسیحی، بهایی، لائیک، جنبش سبز، مجاهدین، چپ و... اینجا همه به عقاید هم احترام می‌گذارند در ضمن اینکه به اعتقادات خود نیز پای‌بند هستند فرصت صحبت به یکدیگر می‌دهند و بحث می‌کنند.

اینجا دانشگاه است: دانشگاهی که در هیچ زمان و مکانی در بیرون از زندان شکل نمی‌گیرد چیزهایی می‌بینی و می‌شنوی و یاد می‌گیری که در هیچ کلاس و جمع و جلسه و همایشی قابل مشاهده و لمس و درک نیست. تجاربی می‌اندوزی که مشابه آن را در صحبت‌های زندانی‌های آزاد شده و یا در کتاب‌های تاریخ و خاطرات دیگران نمی‌بینی و در ذره ذره وجودت جای نمی‌گیرد.

اینجا محل خودسازی است: از بوق سحر تا پاسی از شب چنان زمانت پر است که برای بسیاری از کارها وقت کم می‌آوری. کتابخوانی‌های فردی و گروهی، کلاس‌های آموزش زبان، ترجمه، نویسندگی، سرودن شعر و شعر خوانی، کلاس‌های فرهنگی و ورزشی، کارهای دستی که هر کدام یاد آور شرایط سخت زندان است و پر از خاطره‌های زیبا، همه از هم می‌آموزند، هر کس دانسته‌هایش را نثار دیگران می‌کند، اینجا احساس پوچی و بیهودگی رخت بر می‌بندد.

اینجا مدرسه عشق است: دوستی‌های عمیق اینجا شکل می‌گیرد، حس مشارکت و کمک به دیگران، ایثار و فداکاری، همدردی و همکاری، مهربانی و عطوفت، شفافیت و زلال بودن، احساسات رقیق و نازک‌دل، از بین رفتن منیت‌ها، عشق و محبت. هر چه داری جانا و مالا بی‌دریغ در اختیار دیگران می‌گذاری. همه یکی می‌شوند، مرخصی رفتن و آزاد شدن با اشک و غصه جدایی و فراق از یاران همراه است. از شادی هم شادیم و از غصه هم دردمند. هر چه فشارها و محدودیت‌ها و سختی‌ها بیش‌تر می‌شود همبستگی و اتحاد و عشق و محبت نیز بیش‌تر.



اینجا گنجینه انسان‌های ارزشمند است: حضور زنان متفکر و اندیشمند و تحصیل‌کرده، دارای مطالعه و آگاه، با هدف و با مرام، با اراده و مصمم، ثابت‌قدم و استوار، شجاع و رشید، مدیر و مدبر، مبنکر و خلاق در اینجا غنیمتی است برای زندانیان و فرصت از دست رفته‌ای است برای اداره و سازندگی کشورمان ایران که از این ظرفیت‌ها و استعدادها محروم است.

تا زمانی که به زندان نیامدی نگران هستی که به کجا می‌روی؟ آیا عمرت تلف خواهد شد و ممکن است رعایت چیزهایی را بکنی تا پایت به زندان باز نشود. ولی وقتی آمدی و علی‌رغم بودن در قفس این همه تأثیر گرفتی نه تنها رنج زندان را به راحتی تحمل می‌کنی بلکه بعد از آزادی مصمم‌تر و محکم‌تر به راهت ادامه خواهی داد. چرا که زندان دیگر ترسی ندارد و حتا گاهی برای تجدید خاطرات و دیدن یاران روزهای سخت دلتنگ هستی.

شاید بد نباشد همه کسانی که آرمانی دارند و هدفی و برای آن مبارزه می‌کنند برای مدت کوتاهی هم که شده به زندان بیایند، البته شاید آمدنتان را بتوانید برنامه‌ریزی کنید ولی خروجتان از اینجا را خدا می‌داند.

فائزه هاشمی

زندان اوین، بند زنان

۹۱/۹/۱۵

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»



## نامه سیامک قادری به فائزه هاشمی؛ خواهرم درست می‌گویی، اما...، ۲۸ آذر ۱۳۹۱

### آن نیمه پر لیوان هم خون دل زندانیان و اشک چشم خانواده ایشان است؛

ذ

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (ابراهیم آیه ۴۲)

و هرگز مپندارید که خدا از کردار ستمکاران غافل است بلکه کیفر ظالمان را به تاخیر می‌افکند تا آن روزی که چشم‌هایشان در آن روز خیره و حیران است.

به خواهر دربندم فائزه هاشمی؛

خواهر فائزه!

نامه تو جز معدود اسناد و نامه‌های زندانیان سیاسی بود که در فضای بسته رسانه‌ای امروز ایران، انعکاس یافت و برای ما زندانیان که نقل هم بندیانمان را در ملاقات و شکسته بسته از زبان عزیزانمان می‌شنویم، مایه‌ی إعجاب و شگفتی شد. بخش‌های زیاد از نامه سرکار عالی را در سرمقاله روزنامه رسالت به قلم کاظم انبارلویی در تاریخ ۲۷ / ۰۹ / ۹۱ خواندیم و دردمندانه لحن زنده و روح مقاومت‌ستیز در آن را ستودیم.

غرض این نیست که به واسطه چاپ بخش‌هایی از آن در روزنامه مذکور قلم تخطئه بر آن بکشم ولی چند نکته کلیدی در محتوای آنکه موجب استقبال رسانه‌های یکه تاز از آن شد برآتم داشت تا چند سطر من باب تذکر، قلمی کنم. به طور مشخص تاکید بر آن دارم اگرچه جغرافیای اسارت امروز ما یکسان است اما تاریخ آن از آغاز تا به امروز و در طول زمان تفاوت‌های بسیاری را مورد اشاره قرار می‌دهد.

مشخصاً کاربرد عباراتی نظیر: «گزارشگری صادق»، «اینجا دموکراسی حاکم است»، «اینجا دانشگاه است»، «اینجا پر از خاطره‌های زیباست»، «اینجا مدرسه عشق است»، «شهادت‌نامه صادق» و سپس این نتیجه‌گیری که گزارش‌های احمد شهید سیاه‌نمایی و کذب است و در نهایت انتقاد از قوه قضائیه که زندان را برای ناقصان حقوق ۷۵ میلیون ایرانی به «هتل» و یا «آرمان‌شهری برای مجرمان» تبدیل کرده است، قفل‌کم داد تا تنها تجربیات خود را در تحمل سه سال حبس در بندهای ۲۰۹، ۲۴۰ و ۳۵۰ و فقط بخشی از آن را که به چشم دیده یا به گوش شنیده‌ام بازگو کنم.

خواهرم! تو جلب توام با تحقیر و وحشت زن و فرزند معصوم را در مقابل دیدگان بهت زده همسایگان را نیمه شبان یا صبحگاهان فراموش کردی، یادآوری کنی. تو ماه‌ها حرکت از سلول به دستشویی، هواخوری، حمام، اتاق بازجویی، دادسرا، دادگاه و حتا گذر از معابر شهر را با چشم بند از یاد برده‌ای ذکر کنی. تو فریادهای جانکاه مردان را در اتاق بازجویی روبروی بند شش بازداشتگاه ۲۰۹ از قلم انداخته‌ای. من پاییز ۸۹ صدای فریادهای مادری را در این اتاق می‌شنیدم که زیر بازجویی از حال می‌رفت و جیغ معصومانه نوزادی را از بند یک همین ساختمان که با صدای آشنای مادر به هوا بلند می‌شد. تو آیا صحنه آرایی اتاق بازجویی ۲۰۹ را که دکور آن خون‌های دلمه شده بر دیوار و کف آن بود دیده یا وصفی از آن شنیده‌ای؟ تو احیانا صدای عزیزی از نزدیکانت را هنگامی که با چشم بند رو به دیوار، بازجویی پس نمی‌دادی نشنیدی؟

نفهمیدی که او را برای خرد کردنت و تأیید سناریوهای ذهن‌های بیمار بازجویان به میدان آورده بودند؟ تو تحقیر توسط بازجو و نگاهبان را با پوست و استخوان و ذهن خود درک کرده‌ای یا حتا سوزش سیلی بازجو را چگونه است؟ تو هرگز حس کرده‌ای محتویات عفن داخل توالت استیل بازجویی بند ۲۴۰ هنگامی که سرت را به داخل آن می‌کنند که عنقریب وارد منافذ چشم و گوش و دهانت می‌شود؟ بازپرس پرونده تو آیا همراه با بازجو و کارشناس به پدر و مادر و فرزند و همسرت فحاشی کرده‌اند؟ تو آیا مقابل قضات معروف شعبات بدنامی چون ۲۸ و ۱۵ دادگاه انقلاب به خود جرات داده‌ای همه این مصیبت‌ها را به سودای شنیدن فریاد تظلم خواهی از سوی قاضی در محضر دادگاه بیان کنی و در کمال ناباوری متهم به دروغ‌گویی و بهتان زنی شده‌ای؟



تو خواهر من، آیا زجر هم‌نشینی با سوداگران مواد مخدر، خیانت‌کاران به بیت‌المال، زورگیران را در اتاق‌های ۵/۲\*۵/۱ نیز بوده‌ای؟ تو می‌دانی التماس برای یک تماس تلفنی با خانواده فقط و فقط برای اینکه اطلاع دهی نمرده‌ای تا آنها را از رنج در بدری در بیمارستان‌ها، پاسگاه‌های پلیس، پزشکی قانونی رهایی دهی و بازجویی این حق مسلم را منوط به پذیرش سناریوهای ذهن توهم زده از دشمنان خیالی کرده باشد؟ تو درخواست ملاقات با وکیل یا حتی حق امضا وکالت نامه برای داشتن وکیل غیر تسخیری را تا قبل از برگزاری جلسه دادگاه، داشته‌ای که هنوز هم سه سال پس از صدور حکم دیدار با وکیل برایت آرزو خواسته باشد؟

تو همراه من در جنبش اعتراضی مردم ایران؛ با مفهوم بازی «حکم تو اعدام است» و سپس بازجویی پشت بازجویی و بیدارباش‌های شبانه برای شرکت در این بازی دو نفره را با بازجو درک کرده‌ای؟

تو آیا تصویر حکم ناعادلانه‌ای که امثال ما را به ۲، ۳، ۵، ۷ و ۱۰ سال و یا برای همیشه از دیدار عزیزانمان محروم می‌کند توانسته‌ای ببینی؟ باور می‌کنی هستند بسیاری از هم‌بندیان ما که بدون داشتن وکیل، بدون رویت حکم و بدون دانستن ادله و استنادات حکم از احکام بدوی، تجدید نظر خواسته‌اند؟ تو آیا ماه‌ها ممنوع‌الملاقات بودن را می‌دانی چیست؟ آیا ترا با دزدان و جنایتکاران دستبند زده و در دالان‌های دادگاه انقلاب، بیمارستان‌ها، دادرها و نزد نزدیکان به نمایش گذاشته‌اند؟ آیا حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی تحقیر و توهین مأموران معذور و منشیان وابسته به دستگاه‌های امنیتی شعب خاص را تجربه فرموده‌اند!

آری خواهرم، بند بانوان و ۳۵۰ امروز محیط خوبی است اما راه رسیدن به این بهشت موصوف در گزارش سرکار عالی، از برزخی و دوزخی سخت می‌گذرد. ۳۵۰ و بند بانوان سال ۹۱ بسیار متفاوت است با همین نام‌ها در سال‌های ۸۸، ۸۹ و ۹۰. در همین اتاق‌هایی که کاظم انبارلویی به یمن گزارش زیبای تو آن را هتل می‌نامد، ده الی پانزده نفر در فضایی به اندازه درازکشیدن در کنار هم، کف خوابی کرده‌اند. من از خاطرات سال‌های ۸۸ تا یک سال پیش می‌گویم نه دورتر. از دهه شصت نمی‌گویم که در همین فضا فقط جا برای ایستاده خوابیدن وجود داشت.

خواهر من فائزه! هتلی که دولت کودتا برای آزادگان در بند تهیه کرده است محدود به ساختمانی قدیمی و فرسوده با اتاقی پرجمعیت است که حداقل امکانات مورد نیاز یک انسان را فاقد است و از میان تجهیزات این هتل تنها ساختمان آن متعلق به سازمان زندان‌هاست. تلویزیون‌ها، فرش‌ها، یخچال‌ها، وسائل پخت و پز، کولر، کتابخانه و کتاب‌های آن، ادوات کلاس‌های آموزشی و فرهنگی توصیف شده در گزارش سرکار عالی مثل میز و صندلی، وایت‌برد و استاد و دانشجو، سندش به نام زندانیانی است که از نقد جان خود و خانواده برای چند صباحی مقاومت و ایستادگی تهیه شده است.

باور کن سهم زندان از این امکانات و تسهیلات درها و دیوارها، سیم‌های خاردار، قفل‌ها، توالت‌های غیربهداشتی و حمام‌های بی‌مصرف، لوله کشی‌های زنگ زده و فاضلاب‌های مستهلک است. سهم زندانیان اما تعمیر این خرابی‌ها، بازکردن هر هفته کانال فاضلاب قدیمی و استخراج فاضلاب‌ها با دست و انتقال آن به بیرون از زندان است و هزینه پاک‌سازی و نظافت هم این روزها بر عهده زندانی است.

خواهرم!

سهم زندانیان از غذای زندان حمل دیگ‌های سنگین غذای بی‌کیفیت، غیرقابل استفاده به بند و سپس بازگرداندن سطل‌های زباله مملو از همان غذاها به بیرون است. سهم ما انواع بیماری‌ها و جراحات‌های به جا مانده از دوران بازجویی که هزینه درمان آن باز هم بر گردن نحیف ما و خانواده‌مان است، در این هتل یا آرمان شهر به تعبیر سرمقاله نویسنده روزنامه رسالت.

اما تو درست می‌گویی اینجا همه خوبند. از یک سطحی نسبی امکانات برخوردارند و مسائل بند را خود رتق و فتق می‌کنند و کلاس‌های آموزشی و جلسات درس و فهم برپاست و آزادی، این اکسیر زیست، به طور نسبی در بندها جریان دارد. اما فراموش کرده‌ای یاد آوری کنی که هزینه گزاف اصرار بر آزادی و آزادی را ده‌ها زندانی پرداخت کرده‌اند که اکنون در زندان‌های قرون وسطایی در تبعید به سر می‌برند و همین امروز هم برای اصرار بر استفاده از حق آزادی بیان، زندانیانی روزانه به بندهای ۲۰۹، ۲ الف، ۲۴۰ و داسرا تردد دارند. کم نیستند هم بندیانی که به دلیل استفاده از همان آزادی‌های محدودگاه مجبور به تحمل ۱، ۲، ۳ یا ۵ سال حبس اضافه هستند.

آری خواهر من، آن آزادی که در این آرمان شهر وجود دارد تاوان و بهای اسارت ماست. اگر بنا بود تن به خفقان و سکوت داد چه لزومی به زندان و اسارت. اگر این آزادی در زندان است - که هست - به بهای نقد زندگی زندانیان و صرف فرصت زیست آنها و خانواده آنان پرداخت شده است. راستی کاش چندی دست نگه می‌داشتی و از هم‌بندیان خود و همسایگان دربندت در مورد چگونگی طی دوران اسارتشان سؤال می‌کردی!



از ابوالفضل قدیانی می‌پرسیدی که بهای آزادی بیان خود را پس از طی دوران یک ساله حبس خود تا چند سال دیگر باید بپردازد! از تاج‌زاده می‌پرسیدی که چرا شب پرستان از انتقالش به بند عمومی وحشت دارند؟ از سعید مدنی می‌پرسیدی از چه دوازده ماه آزرگار در بند ۲۰۹ در افرادی نگه داشته شده، از ژیل و بهمن می‌پرسیدی که نداشتن ملاقات با همسر و همراه زندگی در اسارت چه طعمی دارد. از شیوا نظرآهاری می‌پرسیدی که معنی سگدونی چیست؟

از کبری می‌پرسیدی تبعید به زندان قرچک چرا صورت گرفت؟ از خانم بنازاده می‌پرسیدی سوی چشمانش را در کدام گوشه زندان و کی فراموش کرده است؟ از آرش صادقی می‌پرسیدی چگونه مرگ ناشی از وحشت مادر در هنگام بازداشت را تحمل کرد و وقتی شکایت به قاضی برد تنها یک ماه پس از آزادی‌اش اکنون در کدام سیاهچال روزگار سپری می‌کند؟

فائزه جان، ای هم‌درد و هم‌سرنوشت من؛

آیا فرزند تو هم مانند فرزند محمدرضا مقیسه برای ایستادن بر سر آرمان‌های پدرش جشن ازدواج خود را پشت دیوار اوین گرفت؟ آیا خدایی ناکرده بودند عزیزانی که در طول دوران حبس تو چشم از جهان فروبندند مثل سیدمحمد ابراهیمی و اصغر محمودیان و... ولی حتا تماس تلفنی برای تسلیت به بازماندگان را اجازه نیابند؟ آیا تو هم صدای عزیزی را از بند همسایه هر روز می‌شنوی و ماه‌ها انتظار می‌کشی تا شاید زندانبانان نیم ساعت اجازه دیدار دو زندانی را صادر کنند!

آیا حیواناتی چون اوسط به همسر تو هم چون علیرضا رجایی پیشنهاد داده‌اند از قید زندگی با یک زندانی سیاسی خودش را رها کند؟ آیا درد حصر خانگی و نبود در میان هم‌بندیان همفکر و همراه را مثل رهنورد، موسوی و کروی درک کرده‌ای؟ آیا چون نسرين ستوده، دختر دوازده ساله‌ات را همراه با تو مجازات کرده‌اند؟ آری زندان سیاسی امروز یک دانشگاه است. اما اشتباه نشود این مهم به مدد و یمن حضور صدها نخبه و اندیشمند و فرهیخته این مرز و بوم فراهم آمد که ستم و جهل را برنرفته‌اند.

خواهرم!

من تلاش‌های فائزه را، ایستادگی‌اش را در میداین اعتراضی ارج می‌نهم، عدم استفاده از امتیاز خانواده معتبرش را محترم و منصفانه می‌شمارم، نرفتن به مرخصی‌اش را گرامی می‌دارم و بودنش را در میان سایر زندانیان سیاسی و عقیدتی مرهمی بر جراحت تبعیض و بی‌عدالتی می‌دانم، اما آیا می‌دانی که برای اتهام تبلیغ علیه نظام و شرکت در تظاهرات که تو به دلیل آن مجبور به تحمل شش ماه حبس ناعادلانه شدی، هستند کسانی که باید حداقل تا شش سال در زندان بمانند!

فراموش نکرده‌ای که برادرت مهدی را چگونه در طی مراحل تشخیص پزشکی و برغم دستور پزشکان از بیمارستان ریوند و به زندان بازگرداندند. درست که اینجا مدرسه عشق است، آری برای آنانی که آرمانی و هدفی دارند حتا ۲ الف، ۲۰۹ و ۲۴۰ بازداشتگاه‌های جهنمی که هر روز قربانی می‌گیرد، می‌تواند زیبا باشد.

آری خواهرم! تو نیمه پر لیوان را با نفسی سلیم و نگاهی مثبت بین که طبیعی یک انسان است دیده‌ای و شرح داده‌ای ولی بدان آن بخش پر لیوان نه آب که اشک چشم همسران و فرزندان زندانیان است، خون جگر زندانیان سیاسی است که آن بخش پر لیوان را لبریز کرده است. آن نیمه پر حاصل اشک دخترکان و پسرکانی است که پدر و مادر ندیده مراحل طفولیت به کودکی، نوجوانی و جوانی را طی می‌کنند.

خواهرم! این همه ظلم و بی‌عدالتی واقعی است. آنها را باید دید و همان گونه که هستند نه بیشتر و نه کمتر باید فریاد کرد تا فرزندان من و تو در کمند آن گرفتار نیایند.

این درست است که باید هیمنه نظام جور و ظلم و زندان آن را به ریشخند گرفت و آن را مرحله‌ای از زیست و تکامل انسان خواند اما نباید برای ظالمانی که دستشان هنوز از خون ستارها خیس است مستمسکی فراهم آورد که گزارش‌های حقوق بشری و مساعی مردان و زندان در اقصی نقاط جهان برای ارتقا وضع حقوق بشر را در این جغرافیای شب زده یکسره دروغ و باطل و سیاه نمایی بخوانند.

فراموش نکنیم در همین ۲-۳ ساله هیجده زندانی در زندان‌های کشور به انجا مختلف کشته شده‌اند. نمی‌گویم اعدام، این کشته‌ها نتیجه غفلت و نبود گزارش‌های حقوق بشری از یک سو و جسارت و سببیت ناشی از بی‌خبری است.



باری خواهر عزیزم پایدار باشی و سرافراز بمانید که سرشکستگی و ضعف شایسته آنانی است که حقوق بشر را بازی می‌دانند و به بهانه‌های مختلف آن را به ریشخند و استهزا می‌گیرند و درک نمی‌کنند حقوق بشر ناموس بشریت برای امروز و فردای انسان‌ها است، ناموسی که به راحتی بر آن چشم نخواهیم بست.

آری خواهر من، هزاران و میلیون‌ها چون من قدر، سرکارعالی و تلاش‌های بی‌شائبه شما و مجاهدت‌های امثال شما و کسانی که در ساختار قدرت موجود می‌توانستند آسوده باشند و بهره‌مند، ولی راه مسؤولیت انسانی و شرعی و ملی را پذیرفته‌اند، نیک می‌دانند، همان سان که چنان هدف را مقدس و پاک، که حاضرند بر سر آن جان فدا کنند.

سیامک قادری

زندادان اوین

۲۸ آذر ۱۳۹۱

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1391/10/06/klm-126126>



## رو در رو با فائزه هاشمی و «عبرت روزگار»، ایرج مصداقی، ۳ دی ۱۳۹۱

**متأسفم شما را بهانه کرده‌ام تا از درد نسلی بگویم که پرپر شد و این روزها کم‌تر از آنها و قهرمانی‌هایشان گفته می‌شود و من مجبورم به جای همه آنها و به جای صدایی که خاموش شد فریاد کنم**

خانم فائزه هاشمی! [دختر علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی]

نامه کوتاه اما گویای شما را که در آن به زیبایی شرایط حاکم بر زندان را ترسیم کرده بودید خواندم. همین نامه انگیزه‌ای شد تا این نامه خطاب به شما بنویسم. نمی‌توانم با شما همدردی نکنم. شما در ساده‌ترین شکل از درون زندان با مخاطبان‌تان درد دل کرده‌اید. سخن‌تان که از دل برآمده لاجرم بر دل می‌نشیند.

ماه پیش هم که در نامه به جعفری دولت‌آبادی تأکید کردید اگر «دادستان مرحمت دارد با مرخصی زندانیانی موافقت کند که ماه‌ها و بلکه سال هاست با دلایل واهی در زندان به سر می‌برند. نه من که با محکومیت شش ماهه فقط دو ماه است در زندان هستم و خود را اساساً مستحق استفاده از مرخصی در مقابل این زنان ستم‌دیده نمی‌بینم.» معلوم بود در مسیر درستی حرکت می‌کنید و قصد ندارید از روابط ویژه و نفوذ پدرتان استفاده کنید.

به نظر من این پیشرفت است که اعلام کرده‌اید به خمینی «امام» نمی‌گویید و به خامنه‌ای «مقام معظم رهبری». اما تا این دو را بدترین جنایتکاران تاریخ میهن‌مان بدانید خیلی راه مانده است که امیدوارم به مرور طی کنید و شما را همراه مردم ایران ببینم.

خانم هاشمی متأسفم که به زندان افتادید اما خوشحالم که چشم‌تان به بخشی از حقایق باز شد. ای کاش این اتفاق میمون زودتر افتاده بود. از جنبه شخصی برای خود شما می‌گویم. یادم نمی‌رود یک بسیجی که در سال ۶۰ به اشتباه دستگیر شده بود سر نماز روزی صد بار خدا را شکر می‌کرد که به زندان آمد و جنایات رژیم را به چشم دید و عاقبتش را به دنیای دیگران نفروخت. پس از جنبش ۸۸ هم کسی را می‌شناسم که با تمام وجودش به نظام اعتقاد داشت اما وقتی بازجویان ولی فقیه و «سربازان گمنام امام زمان» در کهریزک به او شیشه استعمال کردند نه تنها باورش به نظام بلکه به دین و پیغمبر و امام ترک برداشت. هیچ چیز و هیچ‌کسی دیگر نمی‌تواند او را جمع و جور کند.

خانم هاشمی! خسته و ناامید نشوید. ملامت‌ها و سرزنش‌ها شما را از راهی که انتخاب کرده‌اید باز ندارد. من شما را درک می‌کنم چرا که خودم سال‌های طولانی زندانی بوده‌ام و حرف یک زندانی را خوب می‌فهمم. برای همین لازم می‌دانم مواردی را با شما در میان بگذارم. چرا که در انتهای نامه‌تان به درستی تأکید کرده‌اید که قصد دارید «بعد از آزادی مصمم‌تر و محکم‌تر» به راهتان ادامه دهید. چه خوب که چنین تصمیمی گرفته‌اید. آرزو می‌کنم به آن جامه عمل بپوشانید. اما باید «راه» را از «چاه» بازجست.

شاید این سؤال برای شما و عده‌ای مطرح شود چرا وقتی مهدی کروبی، زهرا رهنورد، میرحسین موسوی، محمد نوری‌زاد یا خود شما حرکت مثبتی انجام می‌دهید و چهره می‌شوید و یا در مقابل نظام می‌ایستید شما را مخاطب قرار می‌دهم و از گذشته می‌گویم و سیاهی‌ها را به رخ‌تان می‌کشم. پاسخ آن ساده است هم می‌خواهم هشدار می‌دهم به شما داده باشم تا زحمات‌تان به باد نرود و هم می‌خواهم حقایق را با مردمی که شنونده هستند و شناختی از گذشته ندارند در میان بگذارم و از همه مهم‌تر می‌خواهم حق نسلم را ادا کنم. حقی که نه تنها پایمال شد بلکه پوشیده ماند. البته هم‌زمانی نگارش این نامه به شما و فشارهایی که روی خانواده شما و پدرتان از سوی خامنه‌ای و اطرافیانش وارد می‌شود تصادفی است و برمی‌گردد به انتشار نامه شما از درون زندان که لازم دیدم مطالبی را که در پی می‌آید با شما در میان بگذارم.

خانم هاشمی! می‌دانم شما هنوز بغضی فروخته در گلو دارید، این را به خاطر نامی که برای پسر بزرگتان انتخاب کرده‌اید می‌گویم؛ «حسن»! نام پدر بزرگش را انتخاب کرده‌اید، «شیخ حسن لاهوتی اشکوری» آن مرد نجیب و رنج‌کشیده و شکنجه‌دیده که در سال ۶۰ توسط لاجوردی در اوین به قتل رسید و شما به توصیه پدرتان بر این ظلم بزرگ دم فرو بستید و تنها نامش را بر پسرتان گذاشتید. همین قدر هم کار خوبی کردید.

به نظر من انتخاب همان نام کار خودش را کرد، و به شخصیت معترض شما تا حدودی شکل داد و شما را به جایی رساند که امروز در محلی زندانی هستید که سه دهه قبل، قتلگاه پدر همسرتان شد. عبرت روزگار را می‌بینید؟ می‌دانم بعدها در جستجوی چگونگی قتل وحید، برادر همسرتان که مقامات دادستانی گفته بودند پس از دستگیری و هنگام بردن سر قرار، خود را از ساختمان پلاسکو به پایین پرتاب کرد، زحمت رفتن تا ساختمان پلاسکو و تحقیق در این مورد را به جان خریده بودید. هرچند کافی نبود.



تفاوت شخصیت شما و خواهرتان فاطمه در همین جاست. او خواهر بزرگ شماست و عروس اول شیخ حسن لاهوتی با این حال به اندازه شما پیگیر ماجرا نشد.

در عین حال به یاد شما می‌آورم که این همه داستان نبود شما در حالی نام «حسن» را بر فرزندان می‌گذاشتید که در حزب جمهوری اسلامی همراه با خواهرتان فاطمه، همکار شیخ محسن دعاگو مسؤول واحد ایدئولوژی حزب بودید و با همکاری یکدیگر کارهای پدرتان روی قرآن را جمع‌آوری می‌کردید. دعاگو آن موقع فقط امام جمعه شمیران و معاون پرورشی نیروی انسانی وزارت آموزش و پرورش نبود بلکه همکار و همدست لاجوردی و سربازجو و شکنجه‌گر بی‌رحم شعبه ۱۲ اوین هم بود که با نام مستعار «محمد جواد سلامتی» نیمه‌های شب به خانه‌های مردم هجوم می‌آورد و شعار «النصر بالرب» را سرلوحه کارش قرار می‌داد. یکی از افتخاراتش این است که بازجویی ۱۷۰ نفر از وابستگان بخش کارگری مجاهدین را به عهده داشته است. می‌دانید چند نفر از آنان به جوخه‌های مرگ سپرده شدند؟ می‌دانید چند نفر آنها تا آخر عمر آثار شکنجه را با خود همراه دارند؟ تازه این یک فقره از جنایات اوست که به آن اعتراف می‌کند. وگرنه همانطور که خود می‌گوید بازجویی از سیف‌الله کاظمیان بازاری ساده و درهم‌شکسته‌ای را که در سال ۶۴ مقابل جوخه اعدام ایستاد به عهده داشته است. جرمش این بود که در زمان شاه زندانی بود و هم سلول دعاگو و پس از انقلاب هم کاندیدای مجلس شورای ملی از سوی مجاهدین. به اعتراف دعاگو و بیرحمی او توجه کنید:

«من پرونده او را به طور ویژه خواستم، چون در جریان فعالیت‌های سیف‌الله کاظمیان بودم. خودم مراحل بازجویی، تکمیل پرونده و محاکمه او را انجام دادم.»

به شما پیشنهاد می‌کنم در همان زندان کتاب خاطرات دعاگو را بخوانید. من که با مصیبت آن را خواندم از بس که دروغ سرهم کرده بود و شلخته و بی‌مسئولیت حرف می‌زد ذله شدم. باور کنید از شما و همشیره‌تان هم نام برده است. او امروز هم کارگزار پدرتان است و به همین دلیل تحت فشار قرار دارد.

حالا که مزه زندان را چشیده‌اید حالا که پای درد دل هم‌بندی‌هایتان نشسته‌اید دل‌تان به درد نمی‌آید که در جوانی همراه و همنشین یک شکنجه‌گر و قاتل بوده‌اید؟

هادی غفاری آن موقع در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود. در روز سی خرداد در کمیته میدان فردوسی دختران مجروح دستگیر شده را مجبور می‌کرد که از روی حوض وسط کمیته بپرند و در صورت امتناع آنها با سیلی به گوششان می‌زد. در روز پنج مهر مقابل بیمارستان حافظ روی کمر یکی از دختران خردسال هوادار مجاهدین که در تظاهرات دستگیر شده بود نشسته و با هین کردن و هش کردن او را مجبور به راه رفتن کرده بود. او در همان حال مجبور بود به دستور هادی غفاری «عرعر» کند. در زندان هم در حالی که روی کمر یکی از قربانیانش نشسته بود، او را مجبور کرده بود که چهار دست و پا راه برود و در همان حال پارس کند. در اثر این شکنجه، کشکک‌های زانوی قربانی به شدت آسیب دیده بود و او دیگر قادر به راه رفتن نبود. هادی غفاری لبه لباده‌اش را در تنبانش کرده آستین‌هایش را بالا می‌زد و مشغول شکنجه می‌شد. فکر نمی‌کنم بعد از این همه سال لازم باشد در مورد لاجوردی یا قصاب تهران توضیح دهم. شما متأسفانه در حزب پدرتان با چنین کسانی دمخور بودید.

شما وقتی نایب رئیس کمیته ملی المپیک شدید همکاران محمد مهرآیین یکی از جنایتکاران علیه بشریت و به قول لاجوردی «ستون دادستانی» در سیاه‌ترین روزهای میهن‌مان بود. او دست در خون بهترین فرزندان این مرز و بوم داشت. تا همسرش که یک عمر رنج کشید فوت کرد تازه داماد شد و در هفتادسالگی بچه‌دار هم شد. فرزندش محمدرضا را چنان بار آورده بود که خود جنایتکاری تمام عیار بود و محافظ لاجوردی هم شده بود.

می‌دانید پدر و برادر همسران در زمانی به قتل رسیدند که پدرتان در نماز جمعه فریاد می‌زد «ترحم بر پلنگ تیز دندان ستم‌کاری بود بر گوسفندان» و خواهان اعدام بیشتر و سرکوب شدیدتر بود؟ پدرتان در آن روزها تیغ «زنگی مستی» چون لاجوردی را هرچه تیزتر می‌کرد. در جلسه سران رژیم، آیت‌الله مهدوی کنی تقاضا کرده بود که از سرعت اعدام‌ها کاسته شود، یکی از مخالفان سرسخت پیشنهاد او پدرتان بود. دامنه این مخالفت را به نماز جمعه هم کشاند. به لیست اعدامی‌های مهرماه ۶۰ مراجعه کنید ببینید دستورالعمل پدرتان چگونه به کار بسته شد و به احدی «رحم» نکردند.

متأسفانه پدرتان یکی از اعضای شورای انقلاب و مشوقین اعدام‌های پس از انقلاب و تصمیم‌گیر اصلی کشور پس از هفتم تیر ۶۰ بود اما توجه کنید چگونه مسئولیت را از سر خود باز می‌کند و از «مسئولان امنیتی و قضائی وقت» می‌خواهد که پاسخگو باشند؟

این‌ها را نمی‌گویم که بر درد دوری شما از فرزندان و خانه و کاشانه‌تان بیفزایم. می‌گویم تا چشم‌هایتان برای انتخاب راه در آینده باز شود. می‌دانم «دردانه» پدر هستید. می‌دانم روابط عاطفی قوی با او دارید اما باور کنید تحقق آن‌چه در نامه کوتاه اما تکان‌دهنده‌تان گفته‌اید با چنین پدری و با



چنین روابطی امکان‌ناپذیر است. کسی شما و تلاش‌تان را جدی نخواهد گرفت. من نگران آینده شما هستم. نمی‌خواهم رنجی که می‌برید بی‌حاصل شود.

می‌خواهم بگویم از زندان که بیرون رفتید نقش فرزند بهشتی را بازی نکنید که امروز بدیهی‌ترین اموری را که مسؤول آن پدرش بود انکار و توجیه می‌کند. تاریخ به چنین ادعاهایی می‌خندد. او منکر این واقعیت شده که پدرش با همراهی حسن آیت که یادش به خیر اسحاق تقویان اشکوری در بازجویی او را «سکرت‌تر نر مظفر بقایی» می‌خواند، اصل «ولایت فقیه» را با همراهی آیت‌الله منتظری به پیش‌نویس قانون اساسی افزودند که البته نقض عهد بود.

او به توجیه جنایاتی که پدرش مرتکب شده می‌پردازد و صحبتی در مورد از بین بردن «عدالتخانه» که دستاورد بزرگ انقلاب مشروطیت بود نمی‌کند و حرفی از حاکم کردن بزرگترین جانان همچون اسدالله لاجوردی، احمد قدیریان، علی فلاحیان، محمدی ری‌شهری، روح‌الله حسینیان، حسینعلی نیری، علی رازینی، محسنی اژه‌ای، علی مبشری، غلامحسین رهبرپور، علی یونسی، مصطفی پورمحمدی، قتیل‌زاده و... بر جان و مال مردم نمی‌زند. او از نقش پدرش در کودتا علیه بنی‌صدر نمی‌گوید. او تلاش پدرش برای قبضه قدرت را انکار می‌کند. او هنوز نمی‌پذیرد پدرش در آتشی سوخت که خود برپا کرده بود.

نگاهی به مصاحبه‌های فرزندان لاجوردی بکنید از دخترش گرفته تا پسرهایش که خود در بازجویی و جنایت مشارکت داشتند. ملاحظه کنید چگونه جنایات پدرشان را توجیه می‌کنند و به او چهره‌ای دروغین «ضد خشونت» می‌بخشند؟ او را سبیل عشق و صفا و صمیمیت و جوانمردی و عطف و دل‌رحمی و مهربانی و... معرفی می‌کنند.

شما راه آنها را نروید، از تاریخ درس عبرت بگیرید. امیدوارم زندان و دیدن زنان دردمند میهن‌مان شما را به قدر کافی تغییر داده باشد. این هشدار را می‌دهم چون می‌بینم استعداد بیراهه رفتن در مورد پدرتان را دارید. به ویژه آن‌جایی که می‌گوئید او «یار خمینی نبود بلکه همکار او بود!» این دیگر از آن حرف‌هاست. نقش پدرتان در ویرانی کشور را انکار نکنید. بگذارید مثنی جیره خوار و مزدبگیر او را «سردار سازندگی» و «امیرکبیر» دوران بخوانند. شما خود را به این دروغ و فریب و نیرنگ آلوده نکنید. اینها را نمی‌گویم که هجوم باند ولی فقیه به پدرتان و خانواده را توجیه کنم و یا در این شرایط با آنها همراهی کنم. اما واقعیت را نمی‌شود کتمان کرد. اگر این‌جا و آن‌جا به دلایل گوناگون از جمله سرازیر شدن رأی‌های اعتراضی پدرتان رأی آورد، آن را به حساب مردم‌پسندی او نگذارید. این از پیچیدگی‌های جامعه ایران است. یادتان هست مردم چه دست ردی در جریان مجلس ششم به سینه او و شما زدند؟ شما هم چوب او را خوردید.

می‌دانم اگر دختر هاشمی رفسنجانی نبودید در مجلس پنجم به مجلس راه نمی‌یافتید و رئیس کمیته ملی المپیک نمی‌شدید و یا برادرتان در ۲۴ سالگی پای مهم‌ترین قراردادهای نفتی امضا نمی‌گذاشت و عمویان سالیان سال اداره رادیو و تلویزیون را به عهده نمی‌داشت و بعدها عضو «مجمع تشخیص مصلحت» نمی‌شد، عموزاده‌تان علی در لفت و لیس‌های نفتی شرکت نمی‌کرد، دایی‌تان حسین مرعشی نماینده مجلس و استاندار کرمان و رئیس سازمان میراث فرهنگی و... نمی‌شد و خواهرتان ریاست بنیاد بیماری‌های خاص را یدک نمی‌کشید و محسن سالیان سال مترو تهران را اداره نمی‌کرد. همه اینها در سایه آن پدر است. شما بایستی تصمیم‌تان را بگیرید نمی‌شود دهنه را با گرگ خورد و گریه را با چوپان کرد. پدر شما مسؤول مستقیم جنایاتی است که در ۳۴ گذشته در این کشور اتفاق افتاده است. او هم مسؤول همه نابسامانی‌ها و خرابی‌هاست.

باور کنید وقتی فیلم حمله و هجوم اراذل و اوباش خامنه‌ای به شما را دیدم، وقتی توهین‌های سعید تاجیک نسبت به شما را شنیدم از صمیم قلب نگران شدم و با شما احساس همدردی کردم اما در همان حال از خودم پرسیدم هاشمی رفسنجانی تقاص رفتارش را پس می‌دهد؟ وقتی شما و مهدی به بند کشیده شدید دوباره این سؤال را از خودم تکرار کردم. نمی‌دانم آیا شما این سؤال را از خودتان کرده‌اید؟

یادتان هست وقتی در تابستان ۶۰ نمایندگان نهضت آزادی در مجلس به پدرتان رجوع کرده و نسبت به حمله و هجوم اراذل و اوباش اعتراض کرده و از خطراتی که جانشان را تهدید می‌کرد گفتند با چه تبختری به آنها پاسخ داده و حمله عناصر اجیر شده را واکنش طبیعی «امت حزب‌الله» نسبت به مواضع نمایندگان بیچاره قلمداد می‌کرد؟ همان بلا به سر فرزندانش آمد و خامنه‌ای و اذناش استدلال پدرتان را علیه شما و خود او به کار گرفتند. پدرتان امروز حتماً نمی‌تواند از ترس «امت حزب‌الله» کذایی به کرمان و رفسنجان برود. شتر «امت خداجوی حزب‌الله» عاقبت در خانه شما هم نشست.

یادتان هست پدرتان و خامنه‌ای چگونه آیت‌الله منتظری را از تاریخ انقلاب حذف کردند و به حصر کشاندند و به توجیه آن پرداختند؟ حالا وضع به جایی رسیده که مجسمه پدرتان را از «موزه عبرت» که توسط خاتمی در شکنجه‌گاه کمیته مشترک برپا شده برداشته‌اند. البته جای گلابه نیست. این عبرت تاریخ است. «موزه عبرت» با حذف اصلی‌ترین قربانیان «کمیته مشترک» یعنی مجاهدین و فداییان و انقلابیون مارکسیست برپا شد. این



پروژه از اساس برای تحریف تاریخ میهن‌مان به کار افتاد تا بلکه شکنجه و کشتار در این محل را که به مدت بیش از بیست سال در جمهوری اسلامی ادامه داشت انکار کنند و آن را متوجه ۶-۷ سال دوران شاه و سیطره ساواک کنند. امیدوارم «موزه عبرت» باعث «عبرت» شما و خانواده شود.

خانم هاشمی اکنون که در زندان هستید و شاهد برخوردهای دستگاه قضائی با مهدی و اطرافیان، حالا که انواع و اقسام فشارهایی را که از سوی خامنه‌ای و ارادل و اوباش بسیج شده‌اش به پدرتان وارد می‌شود می‌بینید مبادا راه خطا بروید و تصور کنید فقط خامنه‌ای بی‌چشم و رو است و حق دوستی پدرتان را ادا نمی‌کند و حق نان و نمکی را که با هم خورده‌اید نگه نمی‌دارد. معلوم است او با یک اشاره می‌تواند به حمله و هجوم علیه پدرتان و خانواده که امروز دامنه آن به مجلس هم کشیده شده پایان دهد. می‌دانم کارهایی که خامنه‌ای در حق پدرتان می‌کند خلاف مروت و دوستی است اما پدرتان در حق دوستانش بدتر از او نبوده باشد بهتر از او عمل نکرده است. آنها این ارث را از خمینی بردند. یادتان هست با همکاری پدرتان و دیگر صاحبان قدرت در قوه قضائیه و حوزه علمیه قم و حاکمیت چه بر سر آیت‌الله شریعتمداری که جانش را نجات داده بود آورد؟ سه سال و ده ماه او را با بیماری سرطان شکنجه دادند و اجازه ندادند پیرمرد به بیمارستان تهران منتقل شود تا ذره ذره جانش گرفته شود. این بیرحمی در کجای دنیای معاصر سابقه داشته است؟

تصورش را بکنید سکوت و همراهی ناصر مکارم شیرازی و جعفر سبحانی که هر دو ریزه‌خوار سفره آیت‌الله شریعتمدار بودند با سرکوبگران و اوباش و اجامر چگونه راه آنها را باز کرد تا امروز در زمره «مراجع تقلید عظام» حکومتی باشند. اینها پیشوایان دینی هستند که پدرتان و امثالهم تبلیغ می‌کردند و می‌کنند. وضع بقیه از آنها بدتر نباشد بهتر نیست. بی‌وفایی در حق دوست و سکوت در مقابل ظلم و همراهی با قدرت اصلی‌ترین ویژگی آنهاست.

فراموش نکنید پدرتان همچون خامنه‌ای شاگرد آیت‌الله منتظری بود و بارها هر دو، آن‌جا که منافعشان اقتضا می‌کرد به این شاگردی افتخار کرده بودند. دیدید چه به روز پیرمرد آوردند؟ خامنه‌ای تنها نبود، پدرتان همراه او بود. بیش از بیست سالی که ایشان مغضوب واقع شده بود آیا یک بار پدرتان به ایشان تلفن زد، حالش را پرسید؟ دیدار و صله رحم که این همه بالای منبر می‌گفتند پیش کش. در دوران ریاست جمهوری پدرتان از درمان ایشان در بیمارستان لقمان حکیم تهران امتناع کردند.

یادتان هست پدرتان پس از مرگ خمینی، چگونه دستور دستگیری مهندس عزت‌الله سبحانی را داد؟ ادعا کرده بود می‌خواهد رویش را کم کند. پدرتان با مهندس حبس کشیده بود، در شورای انقلاب همراه هم بودند، با پدرش دوست و همکار بود، اما دیدید چه بر سرش آوردند؟ مهندس تنها نبود ۹۰ نفر از فرهیختگان کشور را دستگیر کردند و به زیر شکنجه بردند و از آنها مصاحبه گرفتند چرا که تازه از شکست در جنگ با عراق بیرون آمده بودند، پدرتان مسؤول اول این شکست بود و می‌خواست کسی رویش زیاد نشود و پایش را از گلیم‌اش درازتر نکند. هنگامی که در دوران «اصلاحات» خامنه‌ای دوباره «حکیم‌باشی» را دراز کرد و «ملی‌مذهبی‌ها» را به بند کشید باز پدرتان با سکوت‌اش همراهی کرد. احمد صدر حاج‌سیدجوادی و طاهر احمدزاده ۸۵ ساله بودند و عزت‌الله سبحانی بیش از هفتاد سال سن داشت. دیدید چه به روزشان آوردند؟ هنوز دست از سر دکتر محمد ملکی با هشتاد سال سن بر نمی‌دارند. پدرتان روزی با همه اینها همراه و همدوش بود.

با همه این اوصاف فراموش نمی‌کنم که در جریان کشتار و سرکوب پس از کودتای ۸۸ پدرتان علیرغم همه فشارها به هر دلیل پشت خامنه‌ای نرفت و همین موجب شد تا خون‌های زیادی برای مردم ایران ذخیره شود. در واقع هرگونه تضاد در اردوی رهبری و پدرتان به نفع جنبش است. هر جا که او در مقابل خواسته‌های خامنه‌ای بایستد به سود مردم است و از این بابت بایستی تقویت شود. به نظر من فشارهای شما و مادران در اتخاذ مواضع پدرتان در خلال جنبش مردم پس از انتخابات مؤثر بود. پدرتان بیش از هر کس بایستی از شما قدردان باشد. تنها نقطه بالنسبه روشن کارنامه‌اش را مدیون شما و مادران است. چنانچه جانش را نیز مدیون ایشان است.

خانم هاشمی شما در نامه‌تان به درستی آورده‌اید:

«اینجا زندان است، با فشارها، محدودیت‌ها، سختی‌ها و دشواری‌هایش. جدایی مادران از کودکان، جدایی همسران از یکدیگر، جدایی خواهران و برادران، خانواده‌های متلاشی. نوع‌رسانی که طعم زندگی مشترک را نچشیده روانه زندان شده‌اند. نوزادانی که از بدو تولد و یا کمی بعد از آن از نعمت مادر و پدر و یا هر دوی آنها محرومند. دختران جوانی که از پشت میز و صندلی دانشگاه به زندان آورده شده‌اند. مادران سالمندی که به دلیل داشتن فرزندان با گرایش سیاسی خاص و یا دیدار با آنها اکنون اینجا هستند. زنانی که مرگ عزیزانشان را با بغض فروخورده در اینجا تحمل می‌کنند و اجازه ندارند که در آخرین دقایق زندگی چشمان منتظر آنها را روشن کنند.»



خانم هاشمی! به خاطر دست گذاشتن روی همین مسائل است که خودم را راضی می‌کنم این نامه را خطاب به شما بنویسم و شما را به ادامه راه فرا بخوانم. می‌دانم از مادران دردمندی می‌گوئید که به خاطر دیدار با فرزندان‌شان در «اشرف» به بند کشیده شده‌اند و شما با آنها در یک بندید و از رنجی که می‌کشند با خبرید. شاید حالا که به زندان افتاده‌اید و چشم‌تان تا حدودی به حقایق باز شده دلیل سیلی‌ای را که «مادر عالمه» در دوران خاتمی در هلند به شما زد درک کنید. از او دلگیر نباشید شما هم جای او بودید همین کار را می‌کردید.

او شما را بخشی از حاکمیت می‌دید و حق داشت که ببیند شما با تمام وجود از پدرتان و آنچه که نظام جمهوری اسلامی‌اش می‌خوانیم دفاع می‌کردید و او زخم خورده نظام بود. زخمی که حالا بر تن شما هم هست هرچند کوچک.

شما امروز در زندان‌های جمهوری اسلامی تنها گوشه بسیار کوچکی از سه دهه جنایت این نظام را مشاهده می‌کنید، نظامی که پدرتان یکی از معماران آن بوده است. باور کنید آنچه امروز در زندان‌های جمهوری اسلامی می‌گذرد با همه تلخی‌اش در مقام مقایسه با دهه ۶۰ و دورانی که پدرتان حاکم مطلق‌العنان کشور بود مانند هتل می‌ماند. بی‌خود نبود و نیست که مردم پدرتان را «رسماً جانی» می‌خوانند.

خانم هاشمی! شما از درد مادران گفته‌اید. باور می‌کنید مادر صونا در کشتار ۶۷ در اوین شاهد اعدام دو دخترش سهیلا و مهری بود و دل‌نگران دو پسرش عباس و هوشنگ که در گوهردشت به سر می‌بردند؟ هنوز روزی را که عباس و هوشنگ به دیدار او در اوین شتافتند فراموش نمی‌کنم. بعدها هوشنگ را نیز ربودند و به قتل رساندند. البته در سال ۶۰ پیکر درهم‌کوبیده شده عزیز پسر بزرگ مادر را به جوخه اعدام سپرده بودند و نوه‌اش حسین را نیز در زیر شکنجه به قتل رسانده بودند. مادر سال‌ها طول کشید تا محل دفن نوه‌اش را پیدا کرد و هنوز از محل دفن سه جگرگوشه‌اش بی‌خبر است. او سال‌ها شاهد زندانی بودن فرزندان و همسرش «عمو جلیل» هم بود.

مادر بهکیش ۵ جگرگوشه‌اش محمدعلی، محمود، زهرا، محمدرضا و محسن به همراه دامادش سیامک اسدیان به میهمانی خاک رفته‌اند و امروز دل‌نگران است که مبادا دخترش منصوره را هم به زندان ببرند. منصوره نیز به «اتهام تبلیغ علیه نظام و اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی» به ۴ سال و نیم حبس تعزیری محکوم گردید و دادگاه تجدید نظر حکم او را به ۶ ماه حبس تعزیری و سه سال و نیم حبس تعلیقی تغییر داده است.

مادر سیداحمدی در کشتار ۶۷ سه پسرش در زندان بودند. محمد و محسن جاودانه شدند. مادر در اولین ملاقات پس از کشتار وقتی گریه فرزندش رضا را دید و از اعدام دو فرزندش مطلع شد به او نهیب زد که مبادا سستی به خرج دهد. مادر به دروغ به رضا گفت که از اعدام دو فرزندش با خبر بوده. او وقتی سالن ملاقات را ترک کرد به دخترهایش که بیرون منتظر دریافت خبری از برادران‌شان بودند نیز گفت که همگی صحیح و سالم هستند و جای نگرانی نیست. در سال ۶۰ عروس مادر در درگیری کشته شده و پسرش علی از مهلکه گریخته بود. امیر فرزند چند ماهه‌شان نیز به اسارت رفته بود. مادر ۴ سال دوید تا توانست امیر را که کمی از بدنش در زندان لمس شده بود پس بگیرد. خودش برایم تعریف کرد وقتی خبر اعدام فرزندان‌شان را شنید یک دسته گل خرید و به دیدار خانواده عروس‌اش رفت.

داستان مادر طلعت ساوین (رضایی جهرمی) و مادر زهرا رمضانپور دلشادی (مدائن) که هر یک چهار جگرگوشه‌شان را در خاک دیدند بخوانید تا با عمق فاجعه آشنا شوید. مادر کریمی راهجردی، مادر عطار زاده، مادر ابراهیم پور، مادر ابراهیمیان، مادر حریری، مادر حسینی برزی، مادر بقایی، مادر آمر طوسی، مادر الهی، مادر خسروی... هم همین وضعیت را داشتند آنها نیز ۴ فرزندشان را در خاک کرده بودند. مادر امامی، مادر کوشالی، مادر جابانی، مادر شکری، مادر وطن‌پرست، مادر خشبویی، مادر ادب‌آواز، مادر حکمران، مادر خسروآبادی، مادر اوسطی، و... نیز سه فرزندشان به جوخه اعدام سپرده شده‌اند. اینها مشت نمونه خروارند.

داستان فاجعه‌بار مادران زندانی دهه ۶۰ را از هم‌بندی‌هایتان فرح وضحان، زهرا (محبوبه) منصور، کفایت (ناهید) ملک محمدی و... بپرسید تا بلکه چشم‌هایتان بیشتر باز شود.

از آنها در مورد سرنوشت مادر شبستری که بر ویلچر حرکت می‌کرد و داغ فرزندان‌شان را به سینه داشت بپرسید. از زندگی مشقت بار مادر رضوان پرس و جو کنید. تحت فشار بازجویانی که می‌خواستند از او به عنوان طعمه برای به دام انداختن مبارزین استفاده کنند یک شبه موهایش سفید شد و عاقبت خود را در بند به دار آویخت.

ای کاش پای صحبت جاوید طهماسبی که به هنگام دستگیری هنوز پانزده ساله نشده بود می‌نشستید و تجربه دردناکی را که از سر گذرانده می‌شنیدید. مادرش با اصرار به پاسداران جگرگوشه‌اش را تا زندان همراهی کرد و همین باعث شد بیش از دو سال در زندان بماند و شرایط وحشتناکی را از سر بگذراند. مادر امروز در میان ما نیست اما ظلمی که در حق او شد همچنان پابرجاست.

جاوید و جاویدها که هنوز موی پشت لب‌شان سبز نشده بود در «جهاد» اوین به فاصله ۴ دهه به کارهایی گمارده شدند که افراد «جوخه‌های تخلیه» در اردوگاه‌های مرگ هیتلری مجبور به انجام آنها بودند. باور می‌کنید آنها شاهد تغذیه گربه‌های فربه اوین از اجساد اعدام شدگان بودند؟



می‌توانید تصور کنید بچه‌ای پانزده ساله صورت جنازه‌ای را ببینید که گربه‌ها بخشی از آن را خورده‌اند؟ می‌توانید تصور کنید اجساد اعدام‌شدگان را ۲۴ ساعت روی زمین می‌گذاشتند تا خون‌شان برود که حمل و نقل‌شان در شهر ساده‌تر باشد و عاقبت به دار زدن روی آوردند؟ می‌توانید تصور کنید کودکان و نوجوانان زمینی را بیل می‌زدند که خاکش به خون آغشته بود. اشتباه نکنید نه این که قطرات خون بر خاک چکیده باشد، نه خاک خون بود.

کودکان چهارده، پانزده ساله هم مجبور به حمل جنازه و یا زدن تیر خلاص بودند. قیافه فرزندان‌تان را به خاطر بیاورید تا چشم‌تان کمی نسبت به ظلمی که در حق این کودکان شده باز شود و از این که در استواری چنین نظامی کوشیده‌اید بر خود بلرزید.

من در موقعیتی نیستم که بخواهم داستانسرای و یا افسانه‌بافی کنم. شما از چنین رژیمی دفاع می‌کردید و پدرتان در سیاه‌ترین دوران تاریخ میهن‌مان مسؤول اول چنین نظامی بود. به خاطرات پدرتان رجوع کنید که توسط برادران‌تان تنظیم شده برای تصمیم‌گیری در مورد شیر مرغ تا جان آدمیزاد به او رجوع می‌کردند. باور کنید محمدرضا شاه هم اینقدر در امور جزئی دخالت نمی‌کرد و در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت نداشت.

شما در نامه‌تان از نوعروسانی گفته‌اید که طعم زندگی مشترک را نچشیده روانه زندان شده‌اند. می‌دانم از «ریحانه حاج ابراهیم دباغ» می‌گویید که امروز هم‌بندتان است و دوران خوش نامزدی و عقدش را با احمد دانش‌پور مقدم طی می‌کرد. هر دو به زندان افتاده‌اند. احمد همراه با پدرش محسن به اعدام محکوم شده و ریحانه همراه با مطهره بهرامی حقیقی مادر شوهرش که از بیماری آلزایمر نیز رنج می‌برد با «عطوفت» نظام جمهوری اسلامی مواجه شده و به پانزده سال زندان محکوم شده‌اند. فرزند این خانواده در «اشرف» است و وقتی پاسداران به خانه‌شان حمله کردند کانال تلویزیون این خانواده به صورت خاموش روی «سیمای آزادی» تلویزیون وابسته به مجاهدین بوده است! شما بیش از من در مورد اتهام این خانواده اطلاع دارید.

خانم هاشمی! اما این فاجعه‌ای نیست که در دوران اخیر به وقوع پیوسته باشد. از روز اولی که این نظام به قدرت رسید ما با چنین فجایعی روبرو بوده‌ایم. حتماً یادتان هست سعید سلطانی‌پور را از مراسم عقد به زندان و قتلگاه بردند. بعید است شما و پدرتان نشنیده باشید. البته می‌دانم وقتی شما و فاطمه توانستید فاجعه قتل پدر و برادر همسران‌تان را هضم کرده و خاموشی‌گزینید و در استوار کردن این نظام پلید بکوشید توجیه قتل سعید سلطانی‌پور از آب خوردن هم راحت‌تر بود.

عطیه رضوی، رخت عروسی‌اش را می‌دوخت وقتی در مردادماه ۱۳۶۰ به جای خواهرش در کاشان دستگیر و بلافاصله به تهران اعزام و اعدام شد. طیبه خلیلی با ۱۹ سال سن به جرم آن که نامزد جلیل فقیه دزفولی بود محافظ مسعود رجوی بود در مهر ۶۱ به جوخه اعدام سپرده شد. بعداً برادرش علی که او نیز به جوخه اعدام سپرده شد در وصف‌اش سرود. «زود بود تا پیش از آن که حجله برایت به پا کنیم، در شام خفته برایت عزا کنیم» لاجوردی دوست صمیمی پدرشان بود. او شاهد بزرگ شدن طیبه و علی بود.

گیتا علیشاهی دختر ۲۳ ساله توده‌ای را که در مسجد امام حسین - خیابان کمیل با همکاری اهل محل، برای جنگ زدگان لباس و دارو تهیه می‌کرد و می‌دوخت، و در مسجد جعفریه - خیابان امامزاده حسن تا آخرین روز حیات به آموزش سالمندان اشتغال داشت در روز ۵ مهر ۱۳۶۰ در خیابان دستگیر و شبانگاه در اوین به جوخه اعدام سپردند. او روز ۵ مهر برای گرفتن جواز تدریس در کلاس‌های سوادآموزی عازم مرکز بسیج سوادآموزی بود که در حوالی خیابان وصال توسط چند «فاطمه کماندو» که آن روزها شما نیز دست کمی از آنها نداشتید دستگیر و روانه اوین شد. دوستی در خیابان او را در مینی‌بوس پاسداران دیده بود به اصرار از او می‌خواهد که محل را ترک کند اما او به خاطر تبلیغات کذب حزب توده باورش نمی‌شد پایش به اوین برسد و شبانگاه جسدش را خارج کنند.

[http://zamaaneh.com/humanrights/2008/10/post\\_296.html](http://zamaaneh.com/humanrights/2008/10/post_296.html)

فاطمه کزازی تنها دختر مادرش بود، وقتی که دستگیر شد قرار بود ازدواج کند اما پس از شکنجه‌های وحشیانه‌ای که تحمل کرد در تیرماه ۶۳ به جوخه اعدام سپرده شد.

طیبه خسروآبادی در سال ۶۲ درحالی که تازه عروس بود و یک پایش مادرزاد مشکل داشت دستگیر شد و در تابستان ۶۷ با وجودی که حکم‌اش تمام شده بود به دار آویخته شد. همسرش همچنان منتظر او مانده بود و مانده است.

نامزد مهرداد فرزانه ثانی از سال ۵۵ به امید ازدواج با مهرداد بود. مشکلات خانوادگی اجازه نمی‌داد به وصال هم رسند و بعد که مهرداد در سال ۵۹ دستگیر شد او همچنان چشم‌انتظار آزادی مهرداد که قرار بود در سال ۶۱ آزاد شود باقی ماند. اما مهرداد در سال ۶۷ جاودانه شد. چه کسی پاسخ نامزد مهرداد را خواهد داد؟



حسین نجاتی کتمجانی، زمانی که دستگیر شد تنها یک هفته از ازدواجش می‌گذشت. همسرش را که پرستار بود نزد او شکنجه می‌کردند تا اعتراف کند. او اصلاً سیاسی نبود. همسرش بعد از آزادی ۶ سال منتظر او ماند. هر بار که به ملاقات می‌آمد از رنج‌هایش می‌گفت و از در بدری‌هایش. حسین برای من درد دل می‌کرد.

شنیده‌ام حسین که اعدام شد خانواده همسرش او را به زور شوهر دادند. آن‌هم به یک پاسدار. پاسداری که او را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. بعدها همسر حسین را در بهشت زهرا دیده بودند که قبرها را می‌گشت و برای حسین مویه می‌کرد.

چه کسی تکلیف همسران و مادران و پدران و فرزندان که هنوز از محل دفن عزیزانشان بی‌خبرند روشن خواهد کرد؟ پدر شما در طول ۲۴ سال گذشته علاوه بر آن که ۸ سال رئیس‌جمهور بوده، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام هم بوده اما هنوز «مصلحت» نظام اجازه نمی‌دهد آنها از محل دفن عزیزانشان باخبر شوند. آیا داشتن چنین پدری ننگ نیست؟

می‌دانید هنر پدرتان در جریان کشتار ۶۷ چه بود؟ در مهرماه وقتی اکثریت بالای زندانیان را از دم تیغ گذرانده بودند حکام شرع اوین که مخالفت چندانی در سطح داخلی و بین‌المللی ندیده بودند اصرار داشتند که کار بقیه زندانیان سیاسی را هم یکسره کنند. ری شهری و کارشناسان وزارت اطلاعات مخالف ادامه کشتار بودند و به تبعات آن فکر می‌کردند، خمینی موضوع را به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داد و آنها کشتار را کافی دانسته و رأی به توقف اعدام‌ها دادند. می‌دانید پدرتان با همدستی فلاحیان و محمد سلیمی در سال ۶۷ در غرب کشور دادگاه‌های صحرائی به پا کردند و از در و دیوار و تیر چراغ‌برق و درخت‌ها جوانان را آویزان کردند؟ به خاطرات پدرتان رجوع کنید.

یادم نمی‌رود در سال ۶۴ زنده یاد دکتر کاظم رجوی، دو زندانی زن از بند رسته به نام‌های اعظم نیاکان و ربابه بوداگی را که جسم نیمه‌جانسان به خارج از زندان رسیده بود به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد برد. اعظم نیاکان پاهایش اسکین گراف شده بود. یعنی در اثر شکنجه پوست و گوشت کف پایش از بین رفته بود و مجبور شده بودند از پوست رانش به کف پایش پیوند بزنند. ربابه بوداگی جای سالمی در بدن نداشت. هنگام دستگیری سه گلوله هم خورده بود. پدرتان در نماز جمعه با وقاحت تمام مدعی شد که «منافقین» دختران ما را به ژنو برده‌اند و به خارجی‌ها عرضه کرده‌اند و سینه‌هاشان را نشان اجنبی‌ها داده‌اند. بی‌شرمی را ملاحظه می‌کنید. او از شکنجه‌ای که «سربازان گمنام امام زمان» در حق این زنان کرده بودند نمی‌گفت، مشکلی با آن نداشت. از این ناراحت بود که آنها آثار شکنجه را به کارشناسان بین‌المللی نشان داده‌اند. از زندان که آزاد شدید دست پدرتان را بگیرید با هم به خاوران سری بزنید. خاورانی که بی‌گمان می‌تواند ننگ هر رژیم باشد. از او بپرسید این بود بهشتی که وعده می‌دادید؟ یادتان باشد پدرتان چقدر روضه قبرستان «بقیع» و بی کسی «امامان» شیعه را خوانده و از چشمان مردم بی‌خبر از همه جا اشک ستانده است.

مادر بهکیش هر موقع که به خاوران می‌رود در جایی که قبر فرضی دخترش زهرا می‌داندش، شاخه گلی به همراه قاب‌های عکس دیگر فرزندان و یادگارهای آنان می‌گذارد. مادر پناهی شبستری بر اساس خوابی که دیده محلی را به عنوان قبر فرضی فرزندش مهرداد نشان کرده است و دلش به خوابی که دیده خوش است و قبر فرضی را آراسته می‌کند. مهرداد در تابستان ۶۷ در حالی که تنها چند ماهی به خاتمه حکم‌اش باقی مانده بود جاودانه شد. چه کسی پاسخ این ظلم‌ها را خواهد داد؟

در همین روزها نامه ابوالفضل قدیانی هم منتشر شده است. او با ۲۶ سال تأخیر نسبت به آیت‌الله منتظری در نامه‌ای به لاریجانی نوشته است: «مفاسد بازجویان شما روی شکنجه‌گران ساواک را سفید کرده است». آیا این افراد از خودشان نمی‌پرسند وقتی سه دهه پیش آیت‌الله منتظری فریاد می‌زد و خطاب به خمینی به صراحت نوشت که «با اطلاع دقیق می‌گویم اطلاعات شما روی ساواک شاه را سفید کرده» کجا بودند و چه می‌کردند؟ آیا شما و این افراد در طول این سه دهه عمه ظلم نبوده‌اید؟ آیا سبک و سیاق جمهوری اسلامی یکباره تغییر کرده است؟ تا کی می‌خواهید چون کبک سرتان را زیر برف کنید و از «دوران طلایی امام» یا «دوران خوش سازندگی» یا «دوران عزت اصلاحات» دفاع کنید.

ابوالفضل قدیانی در نامه‌اش همچنین خبر داده که بازجوی فاسد اطلاعات سپاه به نام علی انواری که با نام‌های مستعار «اوسط»، «علی اوسط» و «علی انوری‌زاده» فعالیت می‌کند، همسر علیرضا رجایی را تحت فشار گذاشته و از وی خواسته است تا از شوهرش طلاق بگیرد و به طرق مختلف مزاحم خانواده ایشان بوده و آنها را تحت انواع فشارهای روحی و روانی قرار داده است.

دها نمونه را من خبر دارم که بسیار فجیع‌تر از این بوده است. برای این که ادعای صرف نکرده باشم فقط یک نمونه را بیان می‌کنم و «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل».

در سال ۶۶ علی اصغر بن‌زاده امیرخیزی به همراه همسرش فریبا صمدی در ارتباط با سازمان مجاهدین دستگیر شدند. در کمیته مشترک، بازجوی فریبا چشمش او را گرفت و اصغر را برای طلاق دادن او تحت فشار گذاشت. عاقبت محمد برادر بزرگ‌تر اصغر را که این روزها در زندان ولی



فقیه دوباره اسیر است دستگیر کردند تا در همان کمیته مشترک اصغر به او وکالت دهد که همسرش را طلاق غیابی دهد. بازجوی مربوطه سرانجام با فریبا صمدی ازدواج کرد و فریبا همسر دوم او شد. کبری بنزاده امیرخیزی خواهر اصغر که یک چشم‌اش را هم در زندان از دست داده این روزها دوباره در بند است و می‌توانید راجع به او از هم‌بندی‌هایتان پرس و جو کنید. اتهام کبری تلاش برای دیدار با دخترش در اشرف بوده است. از جدایی مادران و کودکان، و جدایی خواهران و برادران گفته‌اید، اما این جنایتی نیست که امروز به وقوع پیوسته باشد بسیار فجیع‌ترش را در دهه ۶۰ شاهد بودیم.

سرگذشت دردناک سمیه تقوایی که می‌تواند دستمایه بزرگترین نمایشنامه‌های «تراژیک» جهان باشد در همین زمان رقم خورد. باور می‌کنید سمیه ۹ ساله بود که دستگیر شد. پدرش مهدی تقوایی و مادرش ناهید طاهری هر دو از اعضای سازمان مجاهدین بودند. همان‌هایی که پدرتان خون‌شان را حلال می‌دانست و توصیه کرده بود که «ترحم» به آنها نکنند.

سمیه مشغول نوشتن تکالیف مدرسه بود که خانه‌شان مورد هجوم گروه ضربت دادستانی قرار گرفت و او در حالی که پشت یخچال پنهان شده بود شاهد مرگ دو نفر از دوستان پدرش که «عمو» می‌خواندشان بود. مادر و پدر سمیه با سه دخترشان فرار کرده بودند و سمیه با آن سن کم تقاص آنها را پس می‌داد. شکنجه‌گران برای گرفتن آدرس آشنایان و بستگان‌شان او را به زیر شکنجه بردند، باور می‌کنید یکی از دوستانم که در آن ایام در ۲۰۹ به بند کشیده شده بود شاهد ماجرا بود. او در شعبه‌ای شکنجه می‌شد که مهرآیین معاون شما در کمیته ملی المپیک سربازجوی آن بود.

سمیه شب اداری داشت تواین شب‌ها پوشک تن او می‌کردند. در طول پنج سال زندان او شاهد اعدام بسیاری بود که همچون مادر به آنها دل بسته بود. او گروگان پدر و مادرش بود. چهارده ساله بود وقتی که به زندان بزرگ‌تر برده شد. مدتی در خانه لاجوردی بود. عاقبت او را به عقد یک پاسدار موجهی درآوردند که شدیداً او را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد. دو دختر از او داشت که در بیست سالگی به سرطان دچار شد. در اواخر سال ۷۵ وقتی دیگر کار از کار گذشته بود و سلول‌های سرطانی همه وجودش را گرفته بودند برای ادامه معالجه اجازه دادند به لندن و نزد والدین‌اش که از مجاهدین جدا شده بودند بروند. او یک سال بعد در ۲۵ اسفند ۷۶ در لندن جان سپرد.

داستان زندگی‌اش را می‌توانید در «بولتن» شماره ۱۰ که در اردیبهشت ۷۷ و در گرامی‌داشت یاد و خاطره او منتشر شد، همچنین در قصه سمیه نوشته مصطفی شفافی و گزارش «جنایت بی عقوبت» گزارش انجمن «عدالت برای ایران» بخوانید. مادر سمیه هم دو ماه پیش در لندن جان داد. اما همیشه جدایی مادران و کودکان و جدایی خواهران و برادران نبود. همه خانواده مصباح را از دم تیغ گذراندند تا هیچ یک جدایی دیگری را احساس نکند. حاج محمد مصباح و همسرش رقیه مسیح تنها نبودند. اکبر، اصغر، عزت، محمود و فاطمه و عروس‌شان خدیجه مسیح هم آنها را همراهی کردند. فاطمه ۱۳ ساله و عزت ۱۵ ساله بود که محمدی گیلانی حکم داد تا به جوخه اعدام‌شان بسپرند و نظام جمهوری اسلامی نشان «عدالت» اش را به او داد. همین بلا را با کمی تخفیف بر سر خانواده قهرمان شفافی در اصفهان آوردند. نه تنها دکتر مرتضی شفافی و همسرش عفت خلیفه سلطانی بلکه فرزندان‌شان مجید و جواد و مریم و دامادشان حسین جلیلی پروانه را نیز به قتل رساندند. مادر صغری داوری (شایسته) را به سه فرزندش احمد و محمدرضا و فاطمه به جوخه اعدام سپردند. مادر صدیقه کرباسی (زائریان) با سه فرزندش مهدی و فائزه و علی و دامادش مصطفی موسوی جاودانه شدند. می‌دانید چه بر سر خانواده عالم‌زاده حرجندی آوردند؟ نه تنها محمدرضا، محمد حسین و صدیقه و بتول را از این خانواده گرفتند بلکه همسران این دو محمد حسن مشارزاده و علی غفوری و نسرین طفل شیرخوار بتول را هم با بیرحمی به قتل رساندند. تا به حال شده از پدرتان نظرش را راجع به جنایتکارانی چون محمدی گیلانی و لاجوردی و پورمحمدی و نیری و محسنی اژه‌ای و فلاحیان و ری‌شهری و رئیس و حسینیان و... پرسید؟

می‌دانم پدرتان در مورد شما چیزی از محبت کم نگذاشته است، چنانکه لاجوردی چیزی از محبت در مورد فرزندان‌ش کم نگذاشت. یکی از زندانیانی که در «جهاد» اوین کار می‌کرد برایم تعریف کرد هرگاه جنازه کشته‌شدگان در درگیری‌ها و خانه‌های تیمی را به اوین می‌آوردند اولین کسی که برای دیدن آنها می‌آمد محمدی گیلانی بود. یک بار لاجوردی به آنها گفته بود می‌دانید چرا قبل از همه محمدی گیلانی به دیدار جنازه‌ها می‌آید؟ چون دنبال فرزندان‌اش می‌گردد. می‌خواهد ببیند در میان کشته‌شدگان هستند یا نه؟

اما تاریخ قضاوت خودش را بیرحمانه خواهد کرد. آن‌جا دیگر به محبت پدر به فرزند کاری ندارند. توجه داشته باشید شما در همه آن سال‌ها همراه پدرتان از نظام جمهوری اسلامی دفاع کرده و از مواهب آن برخوردار بوده‌اید. بر شماست که بیش از همه بر این نظام بشورید تا بلکه پاسخگوی وجدان بیدار شده‌تان باشید.

سرگذشت زنان دردمندی را که در «واحد مسکونی» و «قبرهای» قزلحصار به بند کشیده شدند بخوانید تا با عمق فاجعه‌ای که کشور ما و به ویژه زنان دردمند زندانی از سر گذرانده آشنا شوید. خانم هاشمی شما هنوز با قساوت و شقاوت نظام آشنا نیستید.



## رو در رو با فائزه هاشمی و «عبرت روزگار» (بخش دوم)

خانم هاشمی آیا تا کنون زنی را دیده‌اید که همسرش توسط جوخه‌های مرگ رژیم ربوده شده و به قتل رسیده باشد؟ از آنجایی که دستگاه امنیتی از پذیرش مسؤولیت جنایتی که مرتکب شده سرباز می‌زند آنها می‌ترسند دوباره ازدواج کنند.  
خانم هاشمی! شما در ادامه آورده‌اید:

«ولی با وجود این محرومیت‌ها زندانیان سیاسی زن اوین سختی‌ها را به جان خریده و در راه آرمان‌هایشان آنها را تبدیل به فرصت می‌کنند و با تمرین دموکراسی در محیط کوچک خود آزادی را نوید می‌دهند.»

آیا می‌دانید آرمان زنان زندانی اوین، محو و نابودی رژیم جمهوری اسلامی است که بر پایه تبعیض جنسیتی شکل گرفته است؟ آیا هنوز فکر می‌کنید که در نظام جمهوری اسلامی «آزادی» زنان امکان‌پذیر است؟ شما بهتر می‌دانید حتا اجازه نداشتید و ندارید با روسری و مانتو و کاملاً پوشیده در مجامع حاضر شوید، چرا؟ مدت‌ها سوژه مطبوعات و تنگ‌دلان و سخت‌سران بودید چرا که می‌گفتند شلوار جین زیر چادر پوشیده‌اید. آیا هنوز به عمق جنایتی که پدرتان و امثال او در حق شما و زنان ایرانی مرتکب شدند پی نبرده‌اید؟ آیا او را تافته جدا بافته می‌دانید؟ خانم هاشمی آیا واقعاً چادر را «حجاب برتر» می‌دانید؟ شمایی که هنوز نتوانسته‌اید از «چادر» سیاهی که به زور بر سرتان کرده‌اند بیرون بیایید چگونه می‌خواهید زن ایرانی را آن‌هم در نظام جمهوری اسلامی آزاد کنید؟  
خانم هاشمی! شما در مورد حاکمیت آزادی در زندان نوشته‌اید:

«اینجا آزادی حاکم است: کارهایی که بیرون از زندان در شرایط فعلی تقریباً شدنی نیست در اینجا جزء امور معمولی و عادی است. برگزاری جلسات درباره موضوعات روز و در حیطه‌های متفاوت، جلسات برای برنامه ریزی آینده، برگزاری جلسات برای اداره بند و تصمیم‌گیری در مقابله با فشارها و محدودیت‌های حاکم در زندان، دادن بیانیه‌های اعتراضی، حرکت‌های اعتراضی و جمعی، سرودخوانی و شعار برای بیان اعتراض.»

آیا در ۳۱ سال گذشته و به ویژه در دوران قدرقدرتی پدرتان انجام کارهایی که بر شمردید در جمهوری اسلامی «شدنی» بوده است؟ فکر می‌کنید نسل ما را برای انجام چه اموری به قربانگاه بردند؟

چقدر خوشحالم به جایی رسیده‌ایم که لااقل «آزادی» در زندان‌های رژیم موجود است. ما که خوابش را هم نمی‌توانستیم ببینیم. هرچند در بدترین شرایط حتا هنگامی که ۲۲ نفر در چهارمتر مربع محبوس بودیم هم جلسات مان در مورد برنامه‌ریزی برای اداره سلول و چگونگی خوردن و خوابیدن و آشامیدن و تصمیم‌گیری در مورد مقابله با فشارها و محدودیت‌های حاکم را برگزار می‌کردیم. و تنگی جا و دهشتناکی شرایط هم باعث نمی‌شد از وظایف‌مان باز بمانیم اما تصدیق کنید جایی برای دادن «بیانیه‌های اعتراضی»، «سرود خوانی» و سردادن «شعار» برای بیان اعتراض نبود و چنانچه کسی اقدام به چنین کارهایی می‌کرد جان سالم به در نمی‌برد. شما زندانیان خوشبخت نظام جمهوری اسلامی هستید. قدر این شرایط را بدانید.

شما در توصیف روابط حاکم بر محیط زندگی‌تان در زندان نوشته‌اید:

«اینجا دموکراسی حاکم است: تصمیم‌ها در اینجا جمعی است، هر کسی یک رأی دارد، همه به طور مساوی و با انگیزه‌های قوی در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت می‌کنند و رهبر و قیم وجود ندارد و هر کسی آزادانه نظر خود را بیان می‌کند. اینجا دموکراسی حاکم است: گفتگوی ادیان در بحث‌های سیاسی همه گونه مذهب و جریان‌های فکری و سیاسی حضور دارند. مسلمان، مسیحی، بهایی، لائیک، جنبش سبز، مجاهدین، چپ و... اینجا همه به عقاید هم احترام می‌گذارند در ضمن اینکه به اعتقادات خود نیز پای بند هستند فرصت صحبت به یکدیگر می‌دهند و بحث می‌کنند.»

چه خوب به جای جامعه در زندان دموکراسی حاکم است. از این بابت هم جمهوری اسلامی در دنیا نمونه است. اما چه کسی مانع حاکم شدن دموکراسی در کشور شد؟ به گذشته فکر کنید چه کسی «بهار آزادی» را به مسلخ برد؟ چه کسی حقوق دیگران را نفی کرد؟ چه کسی مانع حرف زدن دیگران شد و با بسیج چماق‌دار و «امت حزب‌الله» به میتینگ‌ها و اجتماعات و دفاتر گروه‌های سیاسی حمله برد؟ شما را به آنچه اعتقاد دارید سوگند می‌دهم مانند گذشته ادعا نکنید که خودشان به خودشان حمله می‌کردند. چه کسی رأی مردم در انتخابات ریاست جمهوری سال ۵۸ را پایمال کرد و اجازه نداد اولین دوره ریاست جمهوری در کشور به انتها برسد؟ چه کسی تلاش کرد تا کاندیدای گروه‌های سیاسی نتواند در



انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند؟ چه کسی توطئه کرد تا حتی یک نفر از مخالفان به مجلس شورای ملی راه نیابند؟ شما بهتر از من می‌دانید مجاهدین بنا به اعلام وزرات کشوری که تحت نظارت پدر شما بود بیش از ۲۴ درصد آرا را داشتند. چه کسی وقتی از صندوق رأی درآمد اولین کاری که کرد فراهم آوردن شرایطی بود که مخالفان و رقبا نتوانند از صندوق رأی بیرون بیایند؟ چه کسی در سال ۶۰ با ایده «رفراندم» مخالفت کرد؟ چه کسی حجاب را به زنان میهن‌مان تحمیل کرد؟ چه کسی سرکوب شدید علیه زنان را سازماندهی کرد؟

به دقیقه سه و ۱۸ ثانیه گفتگوی پدرتان با «مایک والاس» خبرنگار معروف بین‌المللی توجه کنید. ببینید پدرتان چگونه در مقابل یک سؤال ساده در مورد زنان میهن‌مان از کوره در می‌رود و زشت‌ترین کلمات را زیر لب می‌گوید. وقتی مایک والاس از پدرتان می‌پرسد: «ما دائم از جوانان می‌شنویم، از زنان می‌شنویم که می‌گویند ما در خیابان حتماً نمی‌توانیم با مردان صحبت کنیم چرا که پاسداران، بسیجی‌ها مانع ما می‌شوند» او پیش از آن که مترجم گفته‌ها را ترجمه کند متوجه منظور وی شده و زیر لب در حالی که خنده ملیحی که قطعاً برای شما آشناست بر لب دارد خطاب به مایک والاس می‌گوید «ای خوار مادر ج...» در آدرس زیر خودتان ملاحظه کنید:

[www.iraimesdaghi.com/maghaleh-440.html](http://www.iraimesdaghi.com/maghaleh-440.html)

آیا باز هم می‌توانید به داشتن چنین پدری افتخار کنید؟ چه کسانی وقتی خمینی در خرداد ۶۰ گفت اگر ۳۶ میلیون نفر بگویند آری من می‌گویم نه، جشن گرفتند و هلهله به پا کردند؟ چه کسی خودسرانه و به منظور قبضه قدرت ۶ سال جنگ ضد میهنی را کش داد؟ چه خانواده‌ها که طی این مدت در بهر نداشتند، چه عزیزانی که از دست نرفتند، چه مادران و پدرانی که داغدار نشدند، چه فرزندان که یتیم نشدند. چه سرمایه‌هایی که نابود نشد. آیا پدر شما کوچکترین صلاحیت نظامی داشت که جانشین فرمانده کل قوا شده بود و فرماندهی نظامی می‌کرد؟ آیا پدر شما اجازه می‌داد یک امیر ارتش به جای او روضه بخواند و پیشنماز بایستد؟ که البته هیچ تخصصی نمی‌خواهد و هر بی‌سروپایی قادر به انجام آن است.

چه کسی خامنه‌ای را از خم رنگرزی مجلس خبرگان به عنوان ولی فقیه بیرون آورد و به عنوان «آیت‌الله» به مردم قالب کرد؟ غیر از پدر شما که در «سقیفه» معروف حمایت احمد خمینی را هم داشت؟ باز هم جای شکرش باقیست که شما و دیگر اهل خانواده همگی سالم و زنده هستید. آن بیچاره «یادگار امام» که جانش را رویش گذاشت و پسرش حسن برای آن که همچنان «آفتاب‌داری» مرقد پدر بزرگش را حفظ کند و ریاست «مؤسسه نشر و آثار امام خمینی» را یدک بکشد بر این ظلم بزرگ در حق خانواده‌اش چشم پوشید و همچنان به خدمتگزاری خامنه‌ای مشغول است.

البته فهم این گونه رفتار برای من عجیب نیست. قرن‌هاست که آخوندها بالای منبر از چگونگی کشته شدن «امام رضا» به دست مأمون خلیفه عباسی می‌گویند و در همان حال در مورد «امام محمد تقی» توضیح می‌دهند که دختر دیگر مأمون را به همسری خود گرفت. وقتی رفتار «امام» شان چنین باشد که با قاتل پدر بسازد و داماد او شود از پیروان چه انتظاری دارید؟

خانم هاشمی دوران خاتمی را به یاد بیاورید، پدرتان چگونه برای حفظ موقعیت و قدرت خودش پشت خامنه‌ای رفت و از سرکوبی که توسط او سازماندهی می‌شد حمایت کرد. چگونه از بستن روزنامه‌ها و اتهام وابستگی آنها به خارج که دست پخت خامنه‌ای بود دفاع کرد. شما هم چشم‌تان را بر روی واقعیت‌های جامعه‌مان بستید و تنها به حمایت از پدر برخاستید. به مواضع‌تان در آن دوران رجوع کنید. با آن که دوران «اصلاحات» بود و قاعدتاً فضای بیش‌تری برای حرکت شما بود اما شما کم‌ترین تحرک را داشتید. چرا که شاقول شما با پدرتان تنظیم می‌شد. حالا هم شما و هم پدرتان و هم مهدی مزد خدمت آن روز پدرتان به خامنه‌ای را می‌گیرید. دیدید خامنه‌ای چگونه پدرتان را با پاسداری دون پایه چون احمدی‌نژاد که تا پیش از آن «آدم» پدرتان محسوب می‌شد تحقیر کرد؟ این «عبرت روزگار» است اما چه کسی در تاریخ از این «عبرت»‌ها درس گرفته است که شما و خانواده‌تان دومی باشید؟

شما از «گفتگوی ادیان» در زندان گفته‌اید؛ چه کسی ادیان مختلف را حتی از تبلیغ کردن دین‌شان در جامعه باز داشت؟ دین حاکم و قدرتمندارانی چون پدرتان هنوز «مصلحت» ندانسته‌اند که سنی‌ها در پایتخت و «ام‌القرای» اسلام یک مسجد داشته باشند.

از گفتگو با مسیحی‌ها و بهایی‌ها در زندان گفته‌اید. می‌دانم منظورتان از مسیحی‌ها، مسیحیان نوکیشی چون مریم جلیلی، شهلا رحمتی و میترا زحمتی است که به خاطر دین‌شان در اوین به بند کشیده شدند. آیا نمی‌دانید فقه مورد نظر پدرتان تغییر دین از اسلام به مسیحیت را ارتداد می‌داند و مستحق مرگ؟ از آنجایی که نامبردگان زن هستند و «ناقص عقل» اعدام‌شان نکرده‌اند. وگرنه در همان دوران ریاست جمهوری پدرتان بود که کشیش مهدی دیباج را به طرز فجیعی کشتند و سپس کشیش‌هایک هوسپیان و کشیش طائوس میکائیلیان را به قتل رساندند و در توطئه‌ای



ننگین مسؤولیت آن را به دوش مجاهدین انداختند. جرمشان این بود که به فارسی تبلیغ دین‌شان را می‌کردند و این گناهی نابخشودنی بود. کشیش حسین سودمند هم در دوران اقتدار پدرتان در آذرماه ۶۹ در مشهد به‌دار آویخته شد.

یادتان رفته چگونه «سربازان گمنام» پدرتان «حرم امن امام رضا» را در روز عاشورا منفجر کردند و جمعیت سوگوار را به قتل رساندند تا تبلیغات‌چی‌های ایشان مسؤولیت آن را متوجه مجاهدین کنند؟ دیدید سربازان گمنام پدرتان چگونه «مهدی نحوی» یک سرباز دردمند اسیر در یادگان کرمانشاه را به تهران آوردند و با شکنجه و خدعه و نیرنگ به عنوان عامل این انفجار معرفی کرد و به قتل رساندند؟ یادتان هست فلاحیان پس از برملا شدن جنایاتش می‌گفت من به هاشمی سنجاق شده‌ام هر کجا لازم است بیایم با او می‌آیم؟ شما بهتر می‌دانید که بیشترین ترورهای رژیم در خارج از کشور در دوران پدر شما به وقوع پیوست و دادگاه آرژانتین همچنان به دنبال ایشان است. در ترور میکونوس نام پدرتان در حکم نهایی به میان آمد و این قصه سر دراز دارد.

می‌دانم منظورتان از بهایی‌ها خانم‌ها صهبا رضوانی، منیژه منزویان (نصرالهی)، سوسن تیبانیان، لویا خانجانی، فریبا کمال آبادی، مهوش شهریاری (ثابت) و فاران حسامی هستند که به اتهام «تبلیغ علیه نظام» و «عضویت در تشکیلات بهایی» و «اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت ملی» به زندان افتاده‌اند. اما شما بهتر می‌دانید جرم فاران حسامی آموزش آنلاین به دانشجویان بهایی‌ای بوده که نمی‌تواند در دانشگاه‌های کشور تحصیل کند و حالا شما در زندان از امثال او می‌آموزید. شما می‌دانید مهوش شهریاری با ۶۰ سال سن لگن خاصره‌اش شکسته و از درمان لازم محروم است.

با همه ظلمی که به این زنان بهایی می‌رود اما آنها در مقایسه با آنچه بر زنان بهایی در دوران قدر قدرتی پدرتان در شیراز رفت زندانیان خوشبختی هستند.

تصورش را بکنید روز ۲۸ خرداد سال ۱۳۶۲ ده زن بهایی را در شیراز جلادی چون ضیاء میرعمادی با کمک حکام شرع جنایتکار و در هماهنگی با امام جمعه تبه‌کار محی‌الدین حائری شیرازی به جرم اعتقادشان به جوخه رگبار بستند. در میان این زنان به نام‌های مونا ۱۷ ساله تا عزت ۵۷ ساله بر می‌خوریم. باور می‌کنید دستان پدرتان به چنین جنایاتی آلوده باشد؟

«جرم» این دختران و زنان مشارکت در آموزش اخلاق و تعلیمات دینی بهائی به کودکان خانواده‌های بهائی بود. مونا محمودنژاد، ۱۷ ساله، پدرش یدالله محمودنژاد نیز به فاصله سه ماه اعدام شد. اختر ثابت، ۲۱ ساله، رویا اشراقی ۲۲ ساله، با مادرش عزت جانمی دو روز پس از اعدام عنایت‌الله اشراقی پدر خانواده به دار آویخته شدند. سیمین صابری ۲۴ ساله، شهین (شیرین) دالوند، ۲۵ ساله، مهشید نیرومند ۲۸ ساله، زرین مقیمی ایبانه ۲۹ ساله، طاهره ارجمندی (سیاوشی) ۳۲ ساله همسر جمشید سیاوشی، این دو به فاصله دو روز اعدام شدند. نصرت غفرانی (یلدایی)، ۵۶ ساله مادر بهرام یلدایی، این دو به فاصله دو روز اعدام شدند.

می‌دانید حلق آویز کردن ده زن، دو روز پس از دار زدن شش مرد یعنی چه؟ میرعمادی وقتی از این جنایت فارغ شد به تهران فراخوانده شد و ترفیع مقام گرفت و تا سال ۶۷ دادستان عمومی تهران بود. داستان فجایع و اختلاس‌ها و فسادها که بار آورد خود مثنوی هفتاد من کاغذ است. البته بازداشت هم شد ولی بلافاصله آزاد شد.

خانم هاشمی هیچ می‌دانید حکومتی که پدرتان جزو پایه‌گذاران اصلی آن بود بیش از تمام اعدام‌های سیاسی زمان محمدرضا شاه فقط بهایی اعدام کرده است که آزارشان هم به حکومت نمی‌رسید و ادعایی هم نداشتند و ندارند؟ پدرتان از دوران پهلوی به عنوان «ستمشاهی» یاد می‌کند. دوران پدرتان را چه بایستی نامید که از دایره انصاف خارج نشویم؟ یادتان باشد جنایات را شاه شخصاً انجام نمی‌داد و یا در بسیاری موارد چه بسا روح‌اش هم از آنها خبر نداشت. باید تأکید کنم میزان اطلاع پدر شما از جنایات و مسؤولیت او در نکبتی که کشور را فرا گرفته بسیار بیش‌تر از مسؤولیت محمدرضا شاه در دوران پهلوی است.

آیا خبر ندارید ساختمان «حوزه هنر و اندیشه اسلامی» در سال‌های پیش از انقلاب یکی از زیارتگاه‌های بهائیان بود و «حضیرة القدس» نامیده می‌شد و مشهور است که مقبره طاهره قره‌العین، شاعر توانا و یکی از بزرگترین مبلغان بهائیت در آن‌جا قرار دارد. تصورش را بکنید «هنر و اندیشه» تان را با یورش به خانه دیگران و تصاحب آن بنیان گذاشتید و «هنرمندان» تان از چنین جایی بیرون می‌آیند.

باور کنید تا پیش از ظهور نظام اسلامی، ما در کشورمان مشکل گفتگو بین ادیان نداشتیم که حالا شما از دیدن آن در زندان به وجد آمده‌اید. در طول تاریخ هم هر کجا بلوایی برخاست، یک سرش به آخوندها و حوزویان ختم می‌شد.

تصورش را بکنید در کرمانشاه، ملک‌طاووسی‌ها که به شیطان احترام می‌گذارند در کنار یهودیان و اهل سنت و شیعه و اهل حق، زندگی می‌کردند بدون آن که مشکلی پیش بیاید. بی‌خود نبود کرمانشاه را شهر هفتاد و دو ملت می‌خواندند. در اصفهان مسلمان و مسیحی و یهودی در کنار هم



زندگی می‌کردند، در شیراز یهودی و بهایی و مسلمان همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند. ببینید این آخوندها کار را به کجا کشانده‌اند که در اویش هم تحمل نمی‌شوند. و با آن‌که جمعیت ایران بیش از دو برابر شده است اما از آمار یهودیان و مسیحیان و زرتشتی‌ها و بهایی‌ها کاسته شده است. البته این از «برکات» نظامی است که پدرتان در بنیان‌گذاری آن سهم اصلی را داشته است.

آیا پدر شما حق حیاتی برای مجاهدین قائل بود که حالا شما در زندان از گفتگو با آنها یاد می‌کنید؟ آیا او و امام‌اش برای حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت که در خدمت‌گزاری به رژیم از چیزی فروگذار نکردند حق حیات قائل شد که حالا شما دم از گفتگو با «چپ‌ها» در زندان می‌زنید؟ نمی‌گویم کار بدی می‌کنید می‌گویم با این تناقضات چه می‌کنید؟

البته چه خوب که شما به آن دسته از زنان «اصلاح‌طلبی» نپیوسته‌اید که در زندان هم برای خانواده‌های دردمند مجاهدین که به بند کشیده شده‌اند «حق حیات» و حق داشتن آرای متفاوت قائل نیستند. حتماً شنیده‌اید در بند ۳۵۰ مردان آنجا هم مدعیان «اصلاح‌طلبی» رویه‌ای مشابه دارند و دامنه اقدامات زشت خود را تا زندانیان چپ و... نیز گسترش داده‌اند. طبیعی است آنها همان «انحصارطلب»های قدیمی هستند که به اقتضای روز، رنگ عوض کرده‌اند.

البته می‌دانم شما با توجه به تجربه‌ای که از سر گذرانده‌اید دیگر فائزه قبل نیستید. با توجه با گفتگو و نشست و برخاستی که با زنان بهایی و دگراندیش و دگرکیش داشته‌اید دیگر پدرتان نمی‌تواند در گفتگو با شما آنها را «جاسوسه» و «عامل استکبار» و... بخواند. شما در ادامه انگشت روی مواردی گذاشته‌اید که نیاز به توضیح دارد. شما گفته‌اید:

«اینجا دانشگاه است: دانشگاهی که در هیچ زمان و مکانی در بیرون از زندان شکل نمی‌گیرد چیزهایی می‌بینی و می‌شنوی و یاد می‌گیری که در هیچ کلاس و جمع و جلسه و همایشی قابل مشاهده و لمس و درک نیست. تجاربی می‌اندوزی که مشابه آن را در صحبت‌های زندانی‌های آزاد شده و یا در کتاب‌های تاریخ و خاطرات دیگران نمی‌بینی و در ذره ذره وجودت جای نمی‌گیرد.»

شاید بتوان بخش اول صحبت‌تان را در نظام جمهوری اسلامی پذیرفت. معلوم است وقتی نخبگان یک جامعه را در زندان به بند بکشند دانشگاه اصلی آنجا شکل می‌گیرد. کما این که در دوران شاه هم چنین پدیده‌ای در کشور ما بود. اما در هیچ یک از کشورهای دموکراتیک اداره می‌شوند شما با چنین پدیده‌ای روبرو نیستید چرا که زندان محل مجرمان و خطاکاران است. تقریباً هیچ فضیلتی در زندان پیدا نمی‌شود که کسی افسوس آن را بخورد. در آنجا دانشگاه‌ها در آکسفورد و کمبریج، و سوربن و چالمز و هاروارد و ام‌ای‌تی و پرینستون و برکلی و... شکل می‌گیرند.

نمی‌دانم دمخور شما کدام زندانی آزاد شده بوده و شما کدام کتاب تاریخ و یا خاطرات زندان را خوانده‌اید؟ چنانچه مایل بودید وقتی از زندان خارج شدید و این نامه را خواندید آدرس ایمیل‌تان را مرقوم کنید تا برای آشنایی‌تان با دهه اول «انقلاب اسلامی» و «دوران طلایی امام»، «نه زیستن نه مرگ» خاطرات چهارجلدی زندانم از دهه ۶۰ و همچنین «دوزخ روی زمین» وضعیت دهشتناک زنان زندانی محبوس در واحد مسکونی و قبرهای قزلحصار را برایتان ارسال کنم.

شما در ادامه در ارتباط با «خودسازی» و خلق آثار هنری در زندان نوشته‌اید:

«اینجا محل خود سازی است: از بوق سحر تا پاسی از شب چنان زمانت پر است که برای بسیاری از کارها وقت کم می‌آوری. کتابخوانی‌های فردی و گروهی، کلاس‌های آموزش زبان، ترجمه، نویسندگی، سرودن شعر و شعرخوانی، کلاس‌های فرهنگی و ورزشی، کارهای دستی که هر کدام یادآور شرایط سخت زندان است و پر از خاطره‌های زیبا، همه از هم می‌آموزند، هر کس دانسته‌هایش را نثار دیگران می‌کند، اینجا احساس پوچی و بیهودگی رخت بر می‌بندد.»

خانم هاشمی به آن‌چه در سی سال گذشته بر کشورمان گذشته فکر کنید. چه کسی شاعران را از کشور فراری داد، چه کسی کانون نویسندگان را ممنوعه کرد و شعرا و نویسندگان کشورمان را به بند کشید یا به قتل‌گاه روانه کرد؟ تصورش را بکنید علی موسوی گرمارودی می‌شود نماینده شعری این نظام که می‌گوید: «شرم می‌کردم از خودم اگر بر صادق هدایت لعنت نمی‌فرستادم. خداوندا، صادق هدایت را لعنت کن» از بقیه چه بگویم؟ آیا چنین نظامی شایسته لعن و نفرین نیست؟ آیا نباید تا آجر آخر این نظام را منهدم کرد؟

چه کسی کانون وکلا را منحل کرد و وکلای مبارز و دلسوز را آواره کرد؟ چه کسی کاری کرد که یک جامعه «احساس پوچی و بیهودگی» بکند؟ چه کسی چنین بلایی را به سر مردم آورد که آنها حسرت «خاطره‌های زیبا» خود در دوران پهلوی را بخورند؟

چه کسی بزرگان تئاتر و موسیقی کشورمان را دربدر کرد؟ چه کسی خوانندگان و آهنگسازان شهیر کشورمان را آواره کرد؟ چه کسی سازهای نوازندگان‌مان را بر سرشان خرد کرد؟



هیچ می‌دانید به خاطر یاد دادن زبان انگلیسی به هم‌بندهایم چه مصیبت‌هایی در سلول انفرادی کشیدم و چه کتک‌هایی که نخوردم. می‌دانید در بخشی از دوره‌ای که من زندان بودم، انجام «کارهای دستی» خلاف اسلام شمرده می‌شد و به شدت نهی می‌شود و چنانچه کسی در خفا به انجام آن مبادرت می‌کرد با سخت‌ترین تنبیهاتی که در تصورات نمی‌گنجد مواجه می‌شد؟

خانم هاشمی با خودتان فکر کرده‌اید چرا بایستی زندان، کانون سرودن شعر و شعرخوانی و نویسندگی باشد؟ مگر جا قحطی است؟ چرا بایستی نخبگان جامعه حسرت زندان را بخورند؟ پدرتان و همراهانش وعده بهشت داده بودند و حالا دخترش از زندانی بودن خود در پوستش نمی‌گنجد، عجیب نیست؟ چه کسی بایستی شرمنده باشد؟

چه ایرادی داشت یا دارد که باز هم بزرگترین ارکسترهای فیلارمونیک خاورمیانه را داشته باشیم؟ چرا نبایستی ارکستر ملی کشورمان همچنان در منطقه بدرخشد و از داشتن بزرگترین کنسرت‌های موسیقی در شهرهای میهن‌مان محروم باشیم؟ چرا نبایستی بزرگترین شب‌های شعر در کشورمان برگزار شود؟ چرا نبایستی درخشان‌ترین کارناوال‌ها در ایران‌مان برگزار شوند؟ چرا نبایستی دوباره در شیراز جشن هنر برپا کنیم؟ کافی‌نت‌ها و محل تجمع جوانان کشورمان یکی پس از دیگری بسته می‌شوند چه اشکالی داشت کشورمان مرکز فرهنگی و هنری منطقه باشد؟ چه کسی مانع این همه زیبایی شده است؟ ننگی از این بالاتر که با افتخار اعلام می‌کنند برگزاری هرگونه کنسرت در مشهد ممنوع شده است؟

آیا شما نمی‌دانید در دورانی که پدرتان قدرت فائقه داشت، کاخ‌های جوانان را تبدیل به کمیته و بازداشتگاه کردند؟ چرا نبایستی سواحل ما در جنوب و شمال کشور سالانه پذیرای میلیون‌ها توریست باشد؟ چرا نبایستی پیست‌های اسکی ما یکی از جاذبه‌های توریستی کشورمان باشد؟ چه کسی و چه نظامی مانع آبادانی کشور شده است؟ به غیر از پدر شما و یک مشت آخوند برخاسته از اعماق قرون وسطی که چون دیو تنوره می‌کشند؟

چه ایرادی داشت بزرگ‌ترین رویدادهای ورزشی دنیا در کشورمان برگزار شود؟ آیا حسرت نمی‌خورید بازی‌های جام جهانی فوتبال به جای کشورمان در قطر برگزار می‌شود؟

ناسلامتی شما مسئولیت «فدراسیون اسلامی ورزش زنان» را به عهده داشتید که البته با شکست مواجه شد و به تعطیلی کشانده شد و بازی‌های اسلامی زنان را راه‌اندازی کردید که معلوم نیست کی درش تخته شود. خودتان از اسمی که برای فدراسیون مزبور انتخاب کرده بودید خنده‌تان نمی‌گیرد؟ زنان مسیحی و بهایی که با شما هم‌بند هستند چه بایستی می‌کردند؟ آیا شما اجازه می‌دادید زنان بهایی به عنوان نمایندگان ایران در مسابقات بین‌المللی شرکت کنند؟ خودتان بهتر می‌دانید حق تحصیل هم ندارند. حتا حق آموزش آنلاین بین خودشان را هم ندارند.

از خودتان پرسیده‌اید چرا زنان ما نبایستی اجازه داشته باشند به استادیوم‌های ورزشی بروند؟ امسال رفتن زنان به استادیوم والیبال را نیز ممنوع کردند. چرا زنان به هرچه اشتیاق نشان می‌دهند ممنوع می‌شود؟ چه کسی باعث عقب‌ماندگی زنان ایرانی در ورزش شده است؟ شما می‌دانید کشور ما یکی از پیشروترین کشورها در امر حقوق زنان و ورزش زنان در آسیا بوده است. چه کسی ما را به این حضيض دچار کرده است؟

شما می‌دانید نشریه «مسلم نیوز» در انگلستان که بودجه‌اش لابد از طریق «امدادهای غیبی» تهیه می‌شود «به منظور ارتقا جایگاه مسلمانان مقیم انگلستان از سال ۲۰۰۰، جوایزی را با نام مسلمانان پیشگام و صاحب نام در حیطه‌های روابط عمومی، بهداشت، سلامت، توسعه، ارتباطات، تحصیلات، فرهنگ، اقتصاد و رسانه‌ها به اجرا گذاشته است، که جایزه شایستگی ورزش» را به نام «فائزه هاشمی» یعنی شما نامگذاری کرده است. البته می‌دانید که «مسلم نیوز» در ماه فوریه سال ۱۹۸۹ و همزمان با صدور فتوای خمینی درباره سلمان رشدی تأسیس شد. از زندان که بیرون رفتید یک فکری به حال آن بکنید.

شما به درستی از وجود عشق و دوستی‌های عمیق و مهربانی و عطف و شفافیت در زندان نوشته‌اید:

«اینجا مدرسه عشق است: دوستی‌های عمیق اینجا شکل می‌گیرد، حس مشارکت و کمک به دیگران، ایثار و فداکاری، همدردی و همکاری، مهربانی و عطف، شفافیت و زلال بودن، احساسات رقیق و نازک دل، از بین رفتن منیت‌ها، عشق و محبت. هر چه داری جانا و مالا بی‌دریغ در اختیار دیگران می‌گذاری. همه یکی می‌شوند، مرخصی رفتن و آزاد شدن با اشک و غصه جدایی و فراق از یاران همراه است. از شادی هم شادیم و از غصه هم دردمند. هر چه فشارها و محدودیت‌ها و سختی‌ها بیشتر می‌شود همبستگی و اتحاد و عشق و محبت نیز بیشتر.»

شما سال‌ها در حزب جمهوری اسلامی فعال بودید، آیا در آن‌جا که بهشتی آن را «معبد» می‌خواند چنین احساساتی را یافته بودید؟ آیا خبری از «مهربانی و عطف» بود؟ اگر بود لابد سمبل‌های آن لاجوردی و قدیران و امانی‌ها و مهرآیین و... امثالهم بودند که چرخ‌های اوین و دادستانی را می‌چرخاندند و عسگر اولادی و بادامچیان و شفیق و... که پشتیبانان‌شان بودند یا خامنه‌ای که دبیرکل حزب بود.



تردید می‌دارم که اگر «ایثار و فداکاری و همدردی و همکاری» را در «حزب» و «معبدی» که بهشتی وعده‌اش را می‌داد تجربه کرده بودید حالا در زندان از دیدن زنانی که هیچ دل خوشی از نظامی که پدرتان پایه‌گذارش بوده ندارند این گونه به وجد نمی‌آید.

از «غصه جدایی و فراق از یاران همراه» گفته‌اید. احساس تان را درک می‌کنم. اما شما هم خودتان را لحظه‌ای فقط لحظه‌ای جای من و ما بگذارید. شما هنوز «یاران» تان را برای رفتن به جوخه اعدام بدرقه نکرده‌اید. شما هنوز معنای بوسه تبار را نمی‌دانید. شما هنوز معنای «فراق» را به درستی درک نمی‌کنید. شما هنوز سوزش آن را با تمام وجودتان احساس نمی‌کنید. شما هنوز از این که نتوانسته‌اید در آخرین لحظات، یارانتان را ببوسید به خود نمی‌پسندید. شما نمی‌توانید درک کنید در راهرو مرگ نشستن و از زیر چشم‌بند یارانتان را تا قتلگاه بدرقه کردن چه دردی را در وجود انسان می‌ریزد. شما نمی‌دانید پشت در شعبه نشستن و شاهد شکنجه عزیزان تان بودن و فریادهایشان را شنیدن چقدر هولناک است. شما از «ایثار و فداکاری، همدردی و همکاری» گفته‌اید نمی‌دانم عمق گفته‌هایتان چقدر است؟ اما من معنای این کلمات را به خوبی درک می‌کنم. اگر نبود «ایثار و فداکاری» دوستان و عزیزانم در تابستان ۶۷، من امروز زنده نبودم.

شما به درستی در مورد زندان اوین و انسان‌های ارزشمندی که در آن به بند کشیده شده‌اند نوشته‌اید:

«اینجا گنجینه انسان‌های ارزشمند است: حضور زنان متفکر و اندیشمند و تحصیل‌کرده، دارای مطالعه و آگاه، با هدف و با مرام، با اراده و مصمم، ثابت قدم و استوار، شجاع و رشید، مدیر و مدبر، مبنکر و خلاق در اینجا غنیمتی است برای زندانیان و فرصت از دست رفته‌ای است برای اداره و سازندگی کشورمان ایران که از این ظرفیت‌ها و استعدادها محروم است.»

می‌دانید چقدر از این «زنان متفکر و اندیشمند و تحصیل‌کرده، دارای مطالعه و آگاه، با هدف و با مرام، با اراده و مصمم، ثابت قدم و استوار، شجاع و رشید، مدیر و مدبر، مبنکر و خلاق» در دوران قدرتمندی پدرتان به جوخه‌های اعدام سپرده شدند؟ می‌دانید چه تعداد از این «زنان» به خاطر شکنجه‌های هولناک برای همیشه زندگی‌شان با رنج و درد همراه شد؟ می‌دانید چه تعداد از این «زنان» نخبه بعدها دست به انتحار زدند؟ می‌دانید چه تعداد از آنها بعدها و در بیرون از زندان سر از آسایشگاه روانی درآوردند؟ می‌دانید صدها تن آنها در کشتار ۶۷ از همین سلول‌هایی که شما در آنها نفس می‌کشید به قتل‌گاه برده شدند؟ این جنایت در روزهایی رقم خورد که در حضور پدرتان در نماز جمعه‌ای که هدایت‌اش با او بود شعار می‌دادند «منافق زندانی اعدام باید گردد». و جانبان در یک بند، همه زندانیان زن مجاهد را از دم تیغ گذراندند. شما بهتر از من می‌دانید شعارهای نماز جمعه شعارهای رسمی نظام بود که ستاد نماز جمعه تعیین می‌کرد و دوست عزیز پدرتان محمود مرتضایی فر فریاد می‌کرد و جمعیت نمازگزار تکرار می‌کردند.

حتماً در تاریخ خوانده‌اید یا شنیده‌اید آیت‌الله منتظری در نامه معروفش در مهرماه ۱۳۶۵ به خمینی نوشت:

«آیا می‌دانید که جنایاتی در زندان‌های جمهوری اسلامی به نام اسلام در حال وقوعند که شبیه آن در رژیم منحوس شاه هرگز دیده نشد؟

آیا می‌دانید که تعداد زیادی از زندانی‌ها تحت شکنجه توسط بازجویانشان کشته شده‌اند؟

آیا می‌دانید که در زندان (شهر) مشهد، حدود ۲۵ دختر به خاطر آنچه بر آنها رفته بود ... مجبور به درآوردن تخمدان یا رحم شدند؟ آیا می‌دانید که در برخی زندان‌های جمهوری اسلامی دختران جوان به زور مورد تجاوز قرار می‌گیرند» و من اضافه می‌کنم حجت‌الاسلام انصاری نجف‌آبادی نماینده آیت‌الله منتظری در مهرماه ۱۳۶۳ به من گفت که به چشم خودش ۸۰ زندانی دختر را که از ناراحتی روحی و روانی رنج می‌بردند شخصاً در زندان قزل‌حصار دیده است. آیا می‌دانید بسیاری از زنان زندانی در دهه ۶۰ به خاطر فشارهای عصبی و جسمی و روحی عادت ماهانه نداشتند؟ یادتان هست چگونه در دهه ۷۰ شمسی هنگامی که آیت‌الله منتظری در حصر بودند پدرتان سعی می‌کرد ایشان را فردی سطحی و ساده لوح و زود رنج و تأثیرپذیر و دمدمی مزاج نشان دهد؟

شما سال‌ها در حزب جمهوری اسلامی فعال بودید کدام یک از همکاران تان در حزب جمهوری اسلامی به گرد پای چنین زنان فهمیده‌ای می‌رسیدند که نماینده مجلس شورای اسلامی که خمینی «عصاره فضائل ملت» شان می‌نامید شدند؟ آیا آنها عصاره فضائل ملت بودند؟

یکی یکی نام می‌برم، چهره، عقاید و اعمال‌شان را به یاد بیاورید. منیره گرجی، مریم بهروزی، گوهرالشریعه دستغیب، مرضیه حدیده‌چی دباغ، عاتقه رجایی، منیره نوبخت، اعظم طالقانی، نفیسه فیاض‌بخش، اختر درخشنده، پروین سلیحی، قدسیه سیدی علوی، مرضیه وحید دستجردی، سهیلا جلودارزاده، نیره اخوان بیطرف، الهه راستگو، فاطمه کروی، زهرا پیشگاهی‌فرد، و... شما این افراد را از نزدیک می‌شناختید و یا هم‌دوره‌ای‌هایتان بودند.

نمایندگان سال‌های اخیر مجلس را به یادتان می‌آورم که حتماً در مورد آنها و «فضائل» شان شنیده‌اید. فاطمه آلبا، لاله افتخاری، زهره طبیب‌زاده، الهام امین زاده، فاطمه آجرلو، رفعت بیات، عشرت شایق و....



آیا ظلم در حق زنان ایرانی نیست که چنین «نادره»هایی با چنان هیبت‌هایی بر کرسی مجلس تکیه زند و حقوق آنان را پایمال کنند؟ ملاحظه کنید زهره طبیب‌زاده چگونه دروغ می‌گوید و به منظور پاپوش‌دوزی برای برادران مهدی در صحن مجلس مدعی می‌شود «آیا شش نفر بسیجی به دلیل مدیریت وی در جریان فتنه شهید شدند یا نه؟» البته او کمی از خر شیطان پایین آمده و تخفیف داده است چرا که قبلاً مدعی بودند ۲۰ بسیجی در جریان «فتنه» به «شهادت» رسیدند. اما هیچ‌یک از مدعیان حاضر نشدند نام آنها را انتشار دهند. می‌دانم این اتهامات دروغ، زشت و ناپسند هستند و دل‌تان را به درد می‌آورد. اما پدرتان درست به همین شکل در صحن مجلس دروغ می‌گفت و برای مخالفان پاپوش می‌دوخت و ما در زندان می‌شنیدیم. این همان مجلسی است که از تریبون آن به مدیریت پدرتان هرچه می‌خواستند علیه مهندس بازرگان و دیگر منتقدین‌شان گفتند. حتی وقتی مهندس بازرگان و معین فر را مورد ضرب و شتم قرار دادند او اقدامی نکرد.

یادتان هست وقتی مطهری به قتل رسید چگونه پدرتان در حضور خمینی و در حوزه علمیه قم مارکسیست‌ها را عامل آن معرفی کرد؟ او بعدها هیچ‌گاه عذرخواهی هم نکرد.

یادم هست یک بار پدرتان در نماز جمعه از دوماه حبس انفرادی که در زمان شاه و در زیر بازجویی کشیده بود با چه آب و تابی تعریف می‌کرد و آن را در زمره جنایات شاه و ساواک قلمداد می‌کرد. آن موقع من ۶ ماه بود که در سلول انفرادی بودم و دوستانم ۹ ماه؛ بعضی‌ها تا بیش از سه سال هم در سلول انفرادی ماندند. نه برای بازجویی، بلکه به صورت تنبیهی و برای رو کم کنی! باور می‌کنید؟

اشتباه نشود من شما را مسؤول اقدامات پدرتان نمی‌دانم و قصد ندارم به خاطر اعمال او شما را آن‌هم در زندان و زیر فشار به محاکمه بکشانم. ابداً بلکه می‌خواهم با بازخوانی اعمال وی و نظام، چراغی فرا راه آینده شما بیافروزم.

باز تکرار می‌کنم آیا اگر شما دختر هاشمی رفسنجانی نبودید می‌توانستید به مجلس پنجم راه یابید؟ مرور تاریخ کشورمان غیر از این می‌گوید. مریم گلزاده غفوری، دختر آیت‌الله گلزاده غفوری که اتفاقاً هم در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و هم انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی از پدر شما بیش‌تر رأی آورده بود راهی زندان شد و عاقبت در قتل‌عام ۶۷ همراه با همسرش علیرضا حاج‌صمدی جاودانه شد تا درد فراق یکدیگر را نداشته باشند. نگاهی به نامه‌های انتشار یافته «مریم گلی» که چشم و چراغ زندان بود بیاندازید تا به فاصله خود با او پی ببرید. تا معنای «احساسات رقیق و نازک دل» و «عشق و محبت» را تمام و کمال دریابید. مریم تنها نبود کاظم و صادق گلزاده غفوری هم به جای آن که همچون محسن و مهدی و یاسر سرمایه‌های ملی را چپاول کنند رنج شکنجه را تحمل کردند و قهرمانانه در مقابل جوخه اعدام ایستادند.

آیت‌الله گلزاده غفوری هم به جای تکیه زدن بر کرسی مجلس و ارتزاق از خون و سرمایه ملت، گوشه عزلت گرفت، خوشنام زیست و با سرفرازی جان داد و آه و نفرین ملتی را همراه خود نکرد. تفاوت خانواده گلزاده غفوری و هاشمی رفسنجانی را می‌بینید؟

با همه این احوال وزارت کشور پدرتان هم حق شما را پایمال کرد و آرای شما را با ناطق نوری که قرار بود رئیس مجلس پنجم هم باشد عوض کرد تا مبادا نماینده اول تهران شوید و رئیس مجلس از یک «زن» آرایش کمتر باشد که در جمهوری اسلامی تحقیری از این بزرگتر برای رئیس مجلس متصور نیست. آنها «مصلحت‌نظام» را در این دیدند و شما به این ظلم تن دادید. همین مبنایی شد برای شورای نگهبان که به خود اجازه دهد تا در مجلس ششم آرای علیرضا رجایی را با غلامعلی حداد عادل پدر عروس خامنه‌ای عوض کند تا نم‌کرده رهبری و فرزندش بتواند به مجلس راه یابد. سکوت دوباره آن روز شما و دیگران باعث شد تا احمدی‌نژاد و مصطفی پورمحمدی به خود اجازه دهند برخلاف آرای به صندوق ریخته شده در انتخابات شورای شهر تهران نام پروین احمدی‌نژاد و خسرو دانشجو خواهر رئیس‌جمهور و برادر استاندار تهران را بیرون آورده و آنها را به شورای شهر تهران بفرستند. سکوت دوباره بعدی باعث شد تا خامنه‌ای و سپاه پاسداران و احمدی‌نژاد و صادق محصولی به خود اجازه دهند تا در آرای ریاست جمهوری دهم دست برده و احمدی‌نژاد را برای یک دوره دیگر به مردم تحمیل کنند و برای تحقیر کروی آرای او را سیصد هزار رأی اعلام کنند تا دل ولی فقیه خنک شود. حال بگذار اکبر گنجی با وقاحت نان اپوزیسیون و جنبش سبز را بخورد و مدعی شود در نظام جمهوری اسلامی امکان تقلب آن هم به میزان بالا نیست.

شما به درستی روی دغدغه‌های یک فعال سیاسی و اجتماعی دست گذاشته و تأکید کرده‌اید:

«تا زمانی که به زندان نیامدی نگران هستی که به کجا می‌روی؟ آیا عمرت تلف خواهد شد و ممکن است رعایت چیزهایی را بکنی تا پایت به زندان باز نشود. ولی وقتی آمدی و علی‌رغم بودن در قفس این همه تأثیر گرفتی نه تنها رنج زندان را به راحتی تحمل می‌کنی بلکه بعد از آزادی مصمم‌تر و محکم‌تر به راهت ادامه خواهی داد. چرا که زندان دیگر ترسی ندارد و حتی گاهی برای تجدید خاطرات و دیدن یاران روزهای سخت دل‌تنگ هستی.»



شاید بد نباشد همه کسانی که آرمانی دارند و هدفی و برای آن مبارزه می‌کنند برای مدت کوتاهی هم که شده به زندان بیایند، البته شاید آمدنتان را بتوانید برنامه ریزی کنید ولی خروچتان از اینجا را خدا می‌داند.»

خانم هاشمی در خلوت و تنهایی زندان به وجدان خود رجوع کنید آیا وقتی دسته‌دسته دختران مردم از خانه و مدرسه راهی زندان‌ها و جوخه‌های اعدام می‌شدند و شما کک‌تان نمی‌گزید فکرتان را می‌کردید روزی پای شما هم در نظامی که پدرتان پایه‌گذارش بوده به همان زندانی باز شود که تن و بدن آنها در آن جا شرحه شرحه شد؟

تردید نکنید بهشتی هم وقتی دادگستری و عدلیه را از بین می‌برد تصور نمی‌کرد کاخ ظلمی که بنا می‌کند روزی فرزندش را نیز ببلعد و او را با دمپایی و دست بند و زنجیر به بیدادگاهی برند که عکس او تزیین‌بخش آن است. خمینی هم وقتی برای تحکیم نظام‌اش وزارت اطلاعات را تأسیس می‌کرد به مخیله‌اش خطور نمی‌کرد که روزی همین دستگاه جهنمی که آیت‌الله منتظری بدتر از ساواک خوانده بودش جان فرزند و «یادگار»ش را بگیرد. احمد خمینی هم وقتی علیه آیت‌الله منتظری توطئه می‌کرد تصوری نداشت که تیغ برگلوی خود می‌گذارد. چنانچه وقتی کربوبی برای برکناری آیت‌الله منتظری زمینه‌سازی می‌کرد و موسوی فرمان پایین کشیدن عکس‌های ایشان را می‌داد و عبدالله نوری دیوار خانه‌شان را خراب می‌کرد تصور نمی‌کردند روزی خودشان به حبس و زندان می‌روند. چنانچه خامنه‌ای و دردانه‌اش مجتبی هم درکی از آن‌چه در انتظارشان هست ندارند و نمی‌دانند این کاخ ظلم چگونه بر سرشان آوار خواهد شد. شما بهتر از من می‌دانید بسیاری از «اصلاح‌طلب»هایی که امروز زندان را تجربه می‌کنند در کابوس‌هایشان هم تجربه زندان در جمهوری اسلامی را نمی‌دیدند چه برسد به دنیای واقعی. آنها بنیانگذاران دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی و نیروهای سرکوبگر بودند.

هیچ می‌دانید نیمه پنهان کیهان چگونه پدید آمد؟ خاطرات محمد حسن شایانفر از عناصر اطلاعات سپاه و بخش اجتماعی وزارت اطلاعات را بخوانید که در دهه ۶۰ به دعوت مجید انصاری همراه با حسین شریعتمداری به زندان‌های اوین و قزلحصار و گوهردشت آمدند. آنها نوشته‌های توابین و گفتگو با آنها را جمع آوری کرده و برای چاپ به وزارت ارشاد می‌سپردند. فیض‌الله عرب سرخی، چهره امنیتی و مدیرکل حراست وزارت ارشاد در دهه شصت، که این روزها زندانی امنیتی است در آن دوران به این دو یک «یک پیشنهاد هیجان‌انگیز داد». «او به شریعتمداری و شایانفر پیشنهاد کرد که این نوشته‌ها را برای چاپ، به روزنامه کیهان بسپارند تا هم وقت‌شان برای کارهای اجرایی گرفته نشود و هم این دست‌نوشته‌های سرنوشت‌ساز، در اختیار مخاطبان گسترده‌تری، به وسعت سراسر ایران، قرار گیرد.»

<http://khabaronline.ir/detail/263845/politics/parties>

این گونه بود که به فرمان خامنه‌ای روزنامه کیهان در اختیار آنان قرار گرفت تا هرچه دل تنگ‌شان می‌خواهد در آن بنویسند و انتشار دهند. توجه کنید امروز چگونه همین عرب‌سرخی‌ها از کیهان می‌نالند؟ باور کنید «عبرت» روزگار را.

اگر می‌خواهید عاقبت بخیر شوید پوسته شکنی کنید. گفته‌های ارادل و ابوابی در حد سعید قاسمی که می‌گفتند اگر شما یک روز در زندان ماندید ریش‌شان را خواهند تراشید شما را فریب ندهد که حقانیت خانواده‌تان را نتیجه بگیرید.

سعی نکنید در این میان به خود و خانواده‌تان اعتبار بدهید که دپدید برخلاف انتظارتان و برخلاف آن‌چه در مورد خانواده رفسنجانی تبلیغ می‌کردید ما هم به زندان رفتیم.

وقتی از زندان بیرون رفتید به نوار مکالمه نیک‌آهنگ کوثر و برادران مهدی گوش کنید. به تن صدای او، به شیوه گفتار او توجه کنید چقدر با سعید تاجیک فرق دارد؟ آیا مهدی و امثال او نخبگان جامعه ما هستند؟

خانم هاشمی قدر زمینی را که بر آن قدم می‌گذارید بدانید، قدر هوایی را در آن تنفس می‌کنید بدانید، در آن هوا مریم گلزاده غفوری تنفس کرده است، بر آن زمین فروزان عبدی قدم گذاشته است، در آن مکان پاهای مادر معصومه شادمانی در زیر کابل له و لورده شده و درست در نزدیکی شما بر روی برانکارد به رگبار مسلسل بسته شده است. در آن نزدیکی دخترکانی که نامشان را هم نمی‌دانستند به جوخه آتش سپرده شدند. یادتان باشد شما در سلول‌هایی زندگی می‌کنید که نیلوفر تشید با ۱۶ سال سن می‌گفت مرگ برای من خیلی زود است و بیرحمانه به رگبار بسته شد.

راستش اگر من «آرمانی» برای خود قائل بودم، و به چنین اهداف بلندی که شما برای خود ترسیم می‌کنید می‌اندیشیدم قبل از هرچیز از خانه خودم شروع می‌کردم و بر پدرم و برادرانم می‌شوریدم و آنها را رسوای عام و خاص می‌کردم.

خانم هاشمی شما نوشته‌اید «زندان دیگر ترسی ندارد»، چه خوب که چنین احساسی دارید. اما توجه داشته باشید شما مزه شکنجه را نچشیده‌اید، شما هنوز نمی‌دانید کابل چیست، شلاق بر گوشت از هم دریده شده چه سوزش جانکاهی دارد، انگشت‌های پریده در اثر ضربات کابل چه زجری



را به انسان تحمیل می‌کنند. شما دستبند قبانی را تجربه نکرده‌اید، درکی از آویزان شدن ندارید، رنج و مشقت روزهای متوالی سرپا ایستاده بدون خواب را از سر نگذرانده‌اید. شما را هنوز توپ فوتبال نکرده‌اند. فکر می‌کنید جوجه کباب یک نوع غذاست.

زندان در نظام اسلامی که فقط حبس کشیدن نیست. شما نوع خوب آن را تجربه کرده‌اید. باور کنید دوستان زیادی داشتم وقتی به آنها پیشنهاد فعالیت دوباره را می‌دادم، وقتی به آنها پیشنهاد خروج غیرقانونی از کشور را می‌دادم با صمیم قلب می‌پذیرفتند اما به یک شرط. به شرط آن که یک اسلحه یا قرص سیانور در اختیارشان بگذارم که در لحظه دستگیری از آن برای کشتن خودشان استفاده کنند. آنها می‌گفتند دیگر تحمل شکنجه و بازجویی مجدد را نداریم. آنها از شکستن می‌ترسیدند.

خانم هاشمی این گونه بود که «زندان ترس داشت». خانم هاشمی شما خیرخواهانه نوشته‌اید: «شاید بد نباشد همه کسانی که آرمانی دارند و هدفی و برای آن مبارزه می‌کنند برای مدت کوتاهی هم که شده به زندان بیایند»، اما لاجوردی در سال ۶۰ شریانه می‌گفت: «ای کاش می‌شد همه مردم ایران را برای مدتی به دانشگاه اوین آورد» او می‌خواست به ضرب زور و شکنجه و رعب و وحشت همه را «تواب» کند.

خانم هاشمی شما نیک‌خواهانه از «دلنگ شدن» برای «تجدید خاطرات و دیدن یاران روزهای سخت» نوشته‌اید. من احساس شما را درک می‌کنم چون سی و یک سال است که «دلنگ» «یارانم» هستم. هنوز با «خاطرات» آنها زندگی می‌کنم. ۲۴ سال است که از «راهرو مرگ» بیرون نیامده‌ام. هنوز با آنها در راهرو مرگ زندگی می‌کنم. نزدیک به ۱۹ سال است که نتوانسته‌ام برای «تجدید خاطره» با آنها به بهشت زهرا و خاوران بروم. شما بگویید وقتی «دلنگ یاران روزهای سخت» شدم چه کنم؟ شما مرا راهنمایی کنید برای تجدید خاطره با آنها به کجا پناه برم؟ در آینه نگاه می‌کنم موهایم سپید شده است، پسر بزرگ شده است، آنها می‌توانستند جای من باشند اما امروز زیر خروارها خاک سرد و سیاه خفته‌اند. جواب پدرها و مادرها، جواب همسران و فرزندان‌شان را چه کسی می‌دهد؟

متأسفم شما را بهانه کرده‌ام تا از درد نسلی بگویم که پرپر شد و این روزها کم‌تر از آنها و قهرمانی‌هایشان گفته می‌شود و من مجبورم به جای همه آنها و به جای صدایی که خاموش شد فریاد کنم.

نسلی که تا سر حد امکان رنج کشید، مقاومت کرد، قهرمانی آفرید، پرپر شد اما جایزه‌ای نصیبش نشد که هیچ، نامی هم از آنها برده نمی‌شود. کتمان نمی‌کنم برای من همه چیز بهانه است تا درد هم‌نسلانم را فریاد کنم. آنها هیچ‌گاه از راهروهای مرگ بیرون نیامدند. وظیفه من است که فریادشان را پژواک دهم. می‌بخشید نامه‌ام طولانی شد، چرا که درد این نسل به اندازه شب سیاهی که بر کشورمان سایه افکنده طولانی است، امیدوارم شما و همه آنهایی که این نامه را می‌خوانید احساس مرا درک کنید.

ایرج مصداقی

www.iraimesdaghi.com  
iraimesdaghi@gmail.com

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «گویانپوز»



## گفتگو با مادر امیر ارشد تاجمیر: امیر ارشد را سه بار کشتند! فرشته قاضی، ۱۶ آذر ۱۳۹۱

شهرین مهین فر، مجری باسابقه رادیو و تلویزیون و مادر امیر ارشد تاجمیر، همزمان با دومین سالگرد عاشورای خونین تهران سکوتش را شکست و در مصاحبه با «روز» گفت که فرزندش راه خود را انتخاب کرده بود: «او در تمام اعتراضات بعد از انتخابات همراه و همپای مردم بود و با شرافت و سربلندی جان داد». او بر این باور است که یک امیر داده و هزاران امیر گرفته است.

امیر ارشد تاجمیر، روز عاشورای سال ۸۸ در جریان اعتراضات مردمی به انتخابات مخدوش ۲۲ خرداد، جان باخت. خانواده او تاکنون سکوت اختیار کرده بودند، اما مادرش همزمان با دومین سالگرد عاشورای خونین تهران به «روز» گفت که فرزندش زیر ماشین نیروی انتظامی له شده است.

او توضیح داد که فرزندش برای نجات دو دختر جوان از دست مأموران، جانش را با افتخار از دست داد: «به امیر گفتم نرو، گفت به خاطر وطنم می‌روم. گفتم تو وطن من هستی، گفت خودخواه نباش مادر، وطن تو امیراست اما وطن من ۷۰ میلیون ایرانی است و برای آنها می‌روم. او با این حرفش مرا شرمده کرد و رفت و دیگر بازنگشت...»

در عاشورای ۸۸، بیش از ۹ نفر جان باختند و خیابان‌های تهران به خون نشست. شب‌نم سهرابی، شهرام فرج زاده، شاهرخ رحمانی و امیر ارشد تاجمیر زیر خودروهای نیروی انتظامی له شدند و مصطفی کریم بیگی، سید علی موسوی، محمدعلی راسخ نیا و مهدی فرهادی راد هدف گلوله قرار گرفتند و جان باختند. جهان بخت پازوکی دیگر جان باخته این روز است که تاکنون عکس یا جزئیاتی از نحوه جان باختن او منتشر نشده است.

مسئولان جمهوری اسلامی مسئولیت جان باختن این ۹ نفر را برعهده نگرفته‌اند و شکایات خانواده‌های آنها بدون نتیجه مانده است.

### یک امیر دادم، هزاران امیر گرفتم

شهرین مهین فر، مادر امیر ارشد تاجمیر می‌گوید که به فرزندش افتخار می‌کند. او سکوتش را بعد از دو سال با گله از رسانه‌ها می‌شکند و می‌گوید: «شنیدم که تلویزیون‌های خارج از کشور، نام فرزند مرا حذف کرده‌اند؛ فیلم شهادت فرزندم را پخش می‌کنند و نام عزیز دیگری را می‌گویند، آن عزیز نیز، عزیز من و جگرگوشه من است اما بنویسید و لطفاً تصحیح کنید آن کسی که در فیلم ماشین نیروی انتظامی از رویش سه بار می‌گذرد و له اش می‌کند امیر ارشد من است.»

مادر امیر ارشد تاجمیر می‌افزاید: «امیر ارشد همان جوانی است که برای نجات دو هموطنش رفت اما جانش را گرفتند. دو دختر را گرفته بودند و به شدت می‌زدند؛ بعدها یکی از دختران آمد سرخاک امیر ارشد و همه را برای من تعریف کرد... آنها را می‌زدند و مردم هو می‌کردند، امیر ارشد فریاد زده که هو کردن شما دردی دوا نمی‌کند نجاتشان بدهید و خود جلو می‌رود و یکی از مأموران را هل می‌دهد مردم هم می‌آیند که کمک کنند و نجات دهند اما مأموران می‌ریزند؛ نمی‌دانم بچه من چقدر باتوم خورد، نمی‌دانم چقدر کتک خورد اما از پشت، ماشین نیروی انتظامی با سرعت به او می‌زند و او را می‌اندازد و همان موقع یک ماشین دیگر که آن هم مال نیروی انتظامی بود و همان جا پارک کرده بود می‌آید و از روی امیر ارشد من سه بار رد می‌شود. خواهش می‌کنم بنویسید تا تصحیح شود همان طور که روز اول پخش کرده و اعلام کردند این امیر ارشد تاجمیر فرزند شهرین مهین فر است.»

خانم مهین فر می‌گوید که هرگز تصور چنین مسأله‌ای را نداشته: «نهایت او را بازداشت می‌کردند، می‌گرفتند و می‌بردند ولی کشتند، بدجور کشتند، سه بار امیر ارشد مرا کشتند، سه بار از روی او رد شدند و هیکل نازنین بچه‌ام به وسیله ماشین نیروی انتظامی اول خورد شد ولی او هنوز زنده بوده و سه بار او را کشتند... نمی‌دانم نام این را چه باید گذاشت هیچ اسمی پیدا نمی‌کنم؛ من برای حیوان هم شرافت قائلم و معتقدم حیوان هم شرافت دارد اما...»

از او درباره حضور فرزندش در اعتراضات می‌پرسم؛ می‌گوید: «امیر ارشد راهش را خودش انتخاب کرده بود؛ او خودش رفت، در تمام اعتراضات همپای مردم حضور داشت و من سرم بالاست و به وجودش افتخار می‌کنم، خوشحالم که شرافتمندانه جوانی ایران دوست و ایرانی دوست تحویل جامعه دادم که اگر من، مادر خوبی نبودم اما فرزندم سرم را بلند کرد، او مرا سربلند کرد اما کمرم شکست. فرزند من خودش رفت و با شجاعت؛



او می‌دانست که در نهایت بازداشت‌اش می‌کنند و شکنجه است؛ اما رفت و کشته شد در حالی که فریاد می‌زد اینها ناموس ما و هم وطن ما هستند...»

### به چه کسی شکایت کنیم؟

مادر امیر ارشد تاجمیر سپس می‌گوید که او تاکنون شکایتی نکرده و توضیح می‌دهد: «به من خرده می‌گیرند که چرا شکایت نمی‌کنی؟ آخر من به چه کسی شکایت کنم؟ این همه آدم شکایت کردند به کجا رسید؟ من هم یک مادرم مثل همه مادران دیگر که دلشان سوخته و جگرشان تکه تکه است؛ آخر فقط امیر من که نبود؛ مگر امیر فقط فرزند من بود؟ نه، مصطفی هم فرزند من بود، ندا، سهراب و همه جگرگوشگان ما که در خون خود غلتیدند فرزندان من بودند و من به همه آنها افتخار می‌کنم که برای آزادی جان دادند. جرم آنها فقط بی‌گناهی بود و شما هم گریه نکنید چون من دو سال است دارم گریه می‌کنم هیچ نتیجه‌ای نگرفته‌ام بچه من برنگشت او دیگر بر نمی‌گردد بچه‌های دیگر من دیگر بر نمی‌گردند...»

او می‌افزاید: «هرچند دیگر آدم سالمی نیستم و مرده متحرکم اما چه کنم؟ به چه کسی پناه ببرم که داد بستاند و بگویم که ۲۵ سال شب تا صبح جان‌کنم و زحمت کشیدم تا امیر ارشد من زندگی کند. ۲۵ سال شب‌ها نخوابیدم تا امیر ارشد من بخوابد... کسی هست که بفهمد؟ با همه این دردها اما تا این ساعت نمی‌دانم چرا نتوانسته‌ام حتا قاتلان بچه‌ام را نفرین کنم. نه اینکه بلد نباشم اما دلم اجازه نمیدهد آخر بچه‌های قاتلان بچه من هم بچه‌های من هستند آنها که گناهی ندارند اما شرمندهم از اینکه آدم‌هایی در مملکت ما زندگی میکنند که سه بار با ماشین از روی یک جوان ۲۵ ساله رد می‌شوند و او را له می‌کنند فقط به جرم انسان دوستی، و شرف هم ندارند و می‌گویند که صحنه‌سازی بوده و... شما بگویید آخر من به چه کسی پناه ببرم؟ آیا شب راحت سر بر بالین می‌گذارند؟»

### سکوت من از ترس نیست

مادر امیر ارشد تاجمیر می‌گوید که سکوت دوساله او و خانواده اش از ترس نبوده است:

«می‌گویند که ما از ترس سکوت کردیم و حرف نزدیم. اما خواهش می‌کنم بنویسید و بگویید که سکوت مرا به حساب ترس نگذارید؛ من از هیچی نمی‌ترسم، من دیگر زنده نیستم، مرده متحرکی هستم که زندگی ام مثل هر پدر و مادری بچه‌هایم بوده‌اند آرزوهایی داشتم، نه پولدار بودم نه پدر یا شوهر پولدار داشتم سالیان سال زحمت کشیدم که انسانی سالم تحویل جامعه بدهم؛ اکنون برای من چه مانده که بترسم؟ الان هم می‌دانم که تلفنم کنترل می‌شود اما می‌گویم که از ترس، سکوت نکردم بلکه نمی‌خواهم یک امیر ارشد دیگر از دست بدهم نمی‌خواهم یک مادر دیگر داغدار شود.»

خانم مهین فر به بازداشت تعدادی از مادران عزادار در سالگرد تولد فرزندش در بهشت زهرا اشاره می‌کند و می‌گوید: «باور می‌کنید من دیگر حتا سر خاک بچه‌ام هم نمی‌روم؟ می‌دانید چرا؟ به خاطر اینکه اگر بروم ممکن است باز لباس شخصی و پلیس و... بریزند و باز مشکلی برای کسی پیش بیاید. نمی‌روم و می‌ترسم برای جوان دیگری مشکلی پیش آید یا مادر دیگری داغدار شود. آن موقع من چه جوابی دارم بدهم؟ جوان‌های دیگر وطنم هم، فرزندان من هستند؛ من نمی‌خواهم برای هیچ کسی مشکلی پیش بیاید. من که توانی ندارم یک پیرزن ۶۳ ساله هستم که توان حضور در جمع را هم دیگر ندارم؛ سر خاک بچه‌ام نمی‌روم و گاهی اما مثل دزدها می‌روم و مثل دزدها برمی‌گردم بدون اینکه کسی بفهمد.»

۱۴ آذرماه سال گذشته خانواده امیر ارشد، مراسم تولدش را بر مزار او برگزار کردند اما مأموران امنیتی با هجوم بر سر مزار امیر ارشد، مادر سهراب اعرابی، مادر رامین رضایی و مادر و خواهر مصطفی کریم بیگی را بازداشت و بعد از بازجویی چند ساعته در همان محل آزاد و پدر رامین رضایی و دو تن از مادران عزادار را به بازپرسی شهر ری منتقل و برای آنها قرار بازداشت صادر کردند. آنها پس از ماه‌ها بازجویی و زندانی در سلول‌های انفرادی بند ۲۰۹ اوین، با قرار وثیقه آزاد شدند.

مادر امیر ارشد تاجمیر سپس می‌گوید: «من و پدر پیر امیر به او افتخار می‌کنیم که برای نجات دو انسان خود را به کشتن داد اما آرزو می‌کنیم هیچ پدر و مادری، حتا دشمنان و قاتلان فرزند و فرزندان ما، داغ جوان‌هایشان را نبینند. این را با تمام وجودم می‌گویم؛ آخر می‌دانم داغ فرزند، داغ جگر گوشه یعنی چی؟ من کشیدم اما برای دشمن ام هم نمی‌خواهم، امیر از بطن من جدا شد، شیره جان مرا خورد. او رفت اما این روزها هر جوانی ما را می‌بیند خود را امیر ارشد ما معرفی می‌کند من دیگر چه می‌خواهم؟ یک امیر دادم هزاران امیر گرفتیم. قاتلان امیر من خود نمی‌دانند چه کردند اما من می‌دانم بچه‌ام چه کرد، می‌دانم جوانمردم چه کرد و دو سال است سرم بالاست؛ ۶ دی می‌شود دو سال و من سرم بالاست اما



می‌توانی کاری کنی که کمر شکسته‌ام راست شود؟ می‌توانی کمک کنی قد راست کنم؟ هنوز صدای امیر در گوشم است که شب یلدا توی گوشم گفت عاشقتم؛ یعنی می‌خواست با من خداحافظی کند و من نمی‌دانستم؟»  
خانم مهین فر سرانجام می‌پرسد: «جرم بچه‌های ما چه بود جز خواستن آزادی و امنیت برای هموطنانشان که با آنها چنین کردند؟ دو سال گذشته ولی هر لحظه برایم زنده می‌شود و هر لحظه جلو چشمم بچهم را می‌کشند و من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم. اما تنها من که نیستم همه مادران مثل من کشیدند و می‌کشند مگر مادر ندا نکشید این دردها را؟ مادر مصطفی، مادر سهراب و سایر عزیزان ما مگر نکشیدند این دردها را؟ من هم مثل آنها. فقط گاهی می‌گویم خدا این ناله‌های مادران دلسوخته را نمی‌شنود؟ این همه سال، ناله‌ها و نفرین‌های مادران را نمی‌شنود؟ کجاست آن خدای عادل که به ما یاد داده بودند؟...»

\*\*\*منبع\*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/interview/interview-item/archive/2011/december/07/article/-4611ad73f3.html>



## کارنامه ادبی علی خامنه‌ای: پندار بد، گفتار بد، کردار بد؛ مصطفی خلجی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱

آیت‌الله علی خامنه‌ای از سوی رسانه‌های دولتی به عنوان فردی «ادیب» مطرح می‌شود. صرف نظر از این آیا واقعاً رهبر جمهوری اسلامی «ادیب» است یا نه، عملکرد او، به عنوان عالی‌ترین مقام کشور، در حوزه ادبیات چگونه ارزیابی می‌شود؟

### سابقه خودساخته

اهل ادبیات بودن آیت‌الله خامنه‌ای، موضوعی است که شخص وی آغازگر طرح آن بوده و در موقعیت‌ها و سخنرانی‌های مختلف به آن دامن زده است.

در واقع آیت‌الله خامنه‌ای خودش برای خودش «سابقه ادبی» ساخته است: «من در دوره جوانی شعر گفتن را شروع کردم... سابقه زیادی با شعر داشتم، شعر را می‌شناختم.»

همچنین آیت‌الله خامنه‌ای سال‌ها پیش در جمع نوجوانان و برای آشنا نشان دادن خود با ادبیات ایران گفته است: «من در دوران جوانی زیاد مطالعه می‌کردم، غیر از کتاب‌های درسی خودمان که مطالعه می‌کردم و می‌خواندم، هم کتاب‌های تاریخ می‌خواندم، هم کتاب ادبیات، هم کتاب شعر، هم کتاب قصه و رمان می‌خواندم. به کتاب قصه خیلی علاقه داشتم و خیلی از رمان‌های معروف را در دوره نوجوانی خواندم. شعر هم می‌خواندم.»

همچنین هرازگاهی برخی از مسئولان دولتی و نویسندگان و شاعران وابسته به حکومت نیز از «مقام ادبی» رهبر جمهوری اسلامی سخن می‌گویند. غلامعلی حداد عادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی، که مشاور عالی و یکی از بستگان آیت‌الله خامنه‌ای است، درباره رهبر جمهوری اسلامی ایران گفته است: «احاطه ایشان [آیت‌الله خامنه‌ای] بر ادب فارسی و توانایی‌های زبانی ایشان یک امر استثنایی است.»

همچنین، اخیراً صادق کرمیار، یکی از نویسندگان نزدیک به حکومت، تعریف آیت‌الله خامنه‌ای از رمانش با عنوان «نامیرا» را «جذاب‌ترین» و «شیرین‌ترین» اتفاق در مورد این رمان دانسته است.

این در حالی است که منتقدان جدی و مستقل ادبیات ایران، با سکوت درباره این هیاهوی دولتی، به تلاش هواداران آیت‌الله خامنه‌ای برای «ادیب» جلوه دادن وی، بی‌اعتنایی می‌کنند.

### دوگانگی نسبت به ادبیات

اما رهبر جمهوری اسلامی فقط به این «آشنایی» اکتفا نمی‌کند و گاهی نیز خود را در مقام «منتقد و نظریه‌پرداز ادبی» نیز قرار می‌دهد. برخی از این نظرها هر سال در جلسه شعرخوانی که با حضور شاعران نزدیک به خود برگزار می‌کند مطرح می‌شود.

این در حالی است که تقریباً تمامی موضع‌گیری‌های آیت‌الله خامنه‌ای در حوزه ادبیات و آثار ادبی، «دوگانه» است؛ او از سویی مردم را تشویق به کتابخوانی کرده و بهترین آثار ادبی دنیا از جمله رمان‌های تولستوی و رومن رولان را ستوده، از سوی دیگر بزرگترین نویسندگان و شاعران معاصر ایران نه تنها از بی‌اعتنایی و حمله‌های او در امان نبوده‌اند، بلکه گاه با سکوت خود، مؤید برخورد تند و فحاشی اطرافیانش نسبت به این بزرگان بوده است.

آیت‌الله خامنه‌ای در جایی گفته رمان بینوایان نوشته ویکتور هوگو «برترین رمانی است که در طول تاریخ نوشته شده» و در جایی دیگر هم گفته که دن آرام نوشته میخائیل شولوخوف «یکی از بهترین رمان‌های دنیا» است.

همچنین آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با مسئولان برگزاری «هفته کتاب» در سال ۱۳۷۵ برای نشان دادن علاقه و آشنایی خود با ادبیات کلاسیک دنیا به رمان «جان شیفته» اثر «رومن رولان» اشاره کرد و گفت: «قیمت این کتاب جان شیفته رومن رولان به مراتب از این بیشتر است. هم تاریخ است، هم ادبیات است. هم اخلاق است، هم هنر است. این کتاب همه چیز است. این کتاب را من سالها پیش خواندم.»

گاهی نیز آیت‌الله خامنه‌ای در دیدارهایش از برخی از نویسندگان، شاعران و مترجمان بزرگ نام می‌برد و خود را علاقه‌مند یا آشنا به آنها نشان می‌دهد. مثلاً او در نمایشگاه کتاب سال ۱۳۸۵ در غرفه نشر ناهید، ناشر آثار «به‌آذین»، حاضر شد و به مسئول غرفه گفت: «سلام مرا به آقای به آذین برسانید.»



اما این تعریف‌ها و تمجیدها، یک روی سکه «ادیب‌نمایی» آیت‌الله خامنه‌ای است. روی دیگر، که بخش عمده اظهارنظرهای ادبی وی را تشکیل می‌دهد، سخنانی است که وی علیه ادبیات معاصر ایران گفته است.

رهبر جمهوری اسلامی در دیدار با اعضای گروه ادب و هنر رادیو گفته است: «شما باید آدم‌هایی داشته باشید که بنشینند مثلاً کار جمالزاده، هدایت، چوبک و... را واقعاً نقد کنند و نقاط قوت و ضعفش را بگویند، این کار نباید همه برنامه شما را فرا بگیرد، باید بخشی از برنامه را بگیرد... یک روز در کشور چیزی مد می‌شود و هرکس سعی می‌کند مطابق آن رفتار کند، مثلاً یک روز صادق هدایت در این کشور مد بود- البته حالا این طور نیست، این مربوط به حدود بیست سال پیش است- هرکس می‌خواست راجع به قصه حرف بزند، حتماً باید اسم صادق هدایت را می‌آورد. البته صادق هدایت نقاط قوتی دارد، اما نقاط ضعفی هم دارد. صادق هدایت که جزو نویسندگان بزرگ دنیا نیست.»

همچنین درباره رمان «کلیدر» اثر محمود دولت‌آبادی گفته است: «من می‌بینم آقای [محمود دولت‌آبادی] برداشته قصه نوشته و در کتاب کلیدر خود روستاهای خراسان را طور دیگری توصیف کرده است. من خودم خراسانیم و روستاهای خراسان را می‌شناسم. او این کتاب‌های امیل زولای فرانسوی را خوانده... آن را نسبت به روستاهای اطراف سبزوار تقلید می‌کند... شما کدام روستا را سراغ دارید که در آن فاحشه خانه هست و مسجد نیست؟... مردم آن به همه چیز توجه دارند اما به نماز و روضه امام حسین و شبیه‌خوانی توجه ندارند. شما چنین روستایی سراغ دارید آن هم سی سال پیش؟ این دروغ نیست؟»

یا در مورد شاعرانی چون فروغ فرخزاد گفته است: «شعری که آن وقت فروغ فرخزاد می‌گفت در دنیای روشنفکری آن زمان هم کسی قبول نداشت. خب، ما با اینها مواجه بودیم، روبرو بودیم، همین‌هایی که شب توی قهوه‌خانه‌ها و کافه‌های تهران می‌نشستند و عرق‌خوری می‌کردند و آنها را از مستی روی دوش می‌کشیدند و می‌بردندشان خانه، چون نمی‌توانستند، بروند. همان‌ها هم معتقد نبودند که شعر باز و عریان، مثل بعضی از شعرهای فروغ فرخزاد باید گفته شود.»

### پندار بد، گفتار بد، کردار بد

علاوه بر نویسندگان و شاعران، رهبر جمهوری اسلامی درباره روشنفکران معاصر نیز بد گفته است. نمونه «گفتار بد» رهبر جمهوری اسلامی درباره روشنفکران، حرفی است که مصطفی تاجزاده، معاون پیشین وزارت کشور و زندانی سیاسی نقل می‌کند.

آیت‌الله خامنه‌ای در یکی از جلسات خصوصی که در نامه مصطفی تاجزاده به دخترش آمده، گفته است: «روشنفکران را می‌شناسم و می‌دانم که آنان با اولین سیلی به همه چیز اعتراف خواهند کرد و ساکت می‌شوند.»

به قول تاجزاده «بدون شک این گونه اظهارات بیش‌تر شخصیت درونی رهبر مملکت را نشان می‌دهد تا آنکه امثال رحیم‌پور ازغدی نزد عامه مردم ادعا می‌کنند و بر روشنفکری آقای خامنه‌ای اصرار می‌ورزند.»

اما مهم‌تر از این اظهارنظرهای بد و خصمانه، سکوت و اجازه تلویحی آیت‌الله خامنه‌ای در مورد کسانی است که علیه ادبیات معاصر ایران فعالیت می‌کنند.

این اجازه دادن‌ها، نمونه‌ای از «پندار بد» آیت‌الله خامنه‌ای در حوزه ادبیات است.

مثلاً محمدرضا سرشار، نویسنده نزدیک به حکومت، در کتابی که با عنوان «راز شهرت صادق هدایت» منتشر کرده، این نویسنده ایرانی را مورد پسند بی‌بی‌سی و حزب توده معرفی می‌کند و علیه او می‌نویسد.

یا اکبر صحرائی، یکی دیگر از نویسندگان نزدیک به حکومت، در کتابی با نام «حافظ هفت» که سفرنامه آیت‌الله خامنه‌ای به شیراز است به نویسندگانی مثل «صادق هدایت» و «هوشنگ گلشیری» اشاره می‌کند و آنها را نزدیک به قدرت‌های غربی می‌داند.

صحرائی در این کتاب تلویحاً می‌نویسد که اگر بوش یا رئیس‌جمهور یکی از کشورهای اروپایی از هدایت و گلشیری که معتقد بودند نویسندگان نباید به قدرت نزدیک باشند، می‌خواست که همراهش شوند و مشاهدات خود را بنویسند، این دو قبول می‌کردند.

اما صرف نظر از قتل‌های زنجیره‌ای، نمونه‌ای از «رفتار بد» آیت‌الله خامنه‌ای درباره روشنفکران و نویسندگان را نیز می‌توان، در ممانعت وی از اعطای جایزه ادبیات داستانی ایران به احمد محمود، نویسنده ایرانی مشاهده کرد.

آن چه می‌توان از همه این شواهد، نتیجه گرفت این است که نیت‌ها، گفته‌ها و رفتارهای آیت‌الله خامنه‌ای در حوزه ادبیات، به دلیل مؤثر بودن حب و بغض‌های شخصی‌اش، فاقد ارزش ادبی است.



\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «رادیو بین‌المللی فرانسه»

<http://www.persian.rfi.fr/...>



## خودش هم به خودش رأی نداد؛ ابوالقاسم خزعلی: فکر نمی‌کردیم خامنه‌ای رهبر بشود؛ نیما فرح‌آبادی، ۲۶ آذر ۱۳۹۱

آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، عضو مجلس خبرگان رهبری از بدو تشکیل تا کنون، گفت که پیش‌بینی نمی‌کرد سید علی خامنه‌ای به عنوان رهبر جمهوری اسلامی انتخاب شود اما در جلسه تعیین رهبر به او رأی داده است.

خزعلی در مصاحبه با مجله پاسدار اسلام (ارگان سازمان تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) و در پاسخ به این پرسش که آیا پیش‌بینی می‌کرد خامنه‌ای در جایگاه رهبری قرار بگیرد؟، گفت: «نه، ولی بعد دیدم بسیار خوب است و در مجلس خبرگان به ایشان رأی دادیم.»

او افزود: «خودش [خامنه‌ای] حاضر نشد به خودش رأی بدهد، ولی ما رأی دادیم و بعد هم دیدیم خیلی رأی مثبت و خوبی شد. و له الحمد.»

آیت‌الله روح‌الله خمینی، رهبر نخست جمهوری اسلامی، روز ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ درگذشت و مجلس خبرگان رهبری یک روز بعد سید علی خامنه‌ای را، که تا آن روز با عنوان حجت‌الاسلام خطاب می‌شد، به عنوان رهبر جدید جمهوری اسلامی انتخاب کرد.

مجلس خبرگان رهبری برای این کار، اصول قانون اساسی وقت را که بر اساس آن رهبر نظام باید آیت‌الله و دارای مقام مرجعیت باشد نادیده گرفت. در بازنگری قانون اساسی اما که مدتی بعد انجام شد، شرط مرجعیت از شروط لازم برای رهبری حذف شد.

اینک ابوالقاسم خزعلی که در آن جلسه خبرگان رهبر حاضر بوده در مصاحبه با مجله پاسدار اسلام، گفته است که باور نداشت آیت‌الله خامنه‌ای «چنین عملکرد مناسبی» در مقام رهبر جمهوری اسلامی خواهد داشت.

خزعلی توضیح داد: «بعداً به‌مرور فهمیدم که انتخابمان بسیار خوب بوده است. امام هم به ایشان نظر بسیار مثبتی داشت و یک مقدار هم با بیان امام بود که ما در آن مجلس به این فکر افتادیم. ایشان به کره شمالی رفته بود و امام در تلویزیون ایشان را دیده و گفته بود به درد رهبری می‌خورد. این جمله امام، ما را تکان داد، ولی باز آن قدر در ما عمیق نبود، اما بعد دیدیم بسیار انتخاب خوبی بود و ارادتمان چند برابر شد.»

### اصلی‌ترین مخالف

در جلسه انتخاب جانشین رهبر جمهوری اسلامی، خامنه‌ای با انتخاب خود به عنوان جانشین مخالفت کرد اما هاشمی رفسنجانی با بیان خاطره‌ای شفاهی از آیت‌الله خمینی در تأیید او، فضای جلسه را تغییر داد و بدین ترتیب خامنه‌ای به عنوان جانشین بنیانگذار جمهوری اسلامی انتخاب شد.

عضو مجلس خبرگان رهبری و مسؤول بنیاد بین‌المللی غدیر با تأیید نظر محمدتقی مصباح یزدی درباره خامنه‌ای گفت: «اگر آیت‌الله خامنه‌ای نبود، انقلاب از دست رفته بود. این انقلاب را ایشان حفظ کرد و خدا هم به ایشان کمک کرد.»

خزعلی همچنین درباره «بعد معنوی» زندگی رهبر جمهوری اسلامی گفت: «هنوز دارد مانند گذشته و همیشه، ساده زندگی می‌کند. این‌طور نیست که حالا که به جایی رسیده، برای خود زندگی مفصلی را تشکیل داده باشد. به پسرانش هم گفته اگر خواستید در اقتصاد وارد شوید، نام خامنه‌ای را از روی خود بردارید. همه فرزندان انسان‌های سالمی هستند. ایشان پیروز است، چون دارد با قناعت و ساده زندگی می‌کند.»

اکبر هاشمی رفسنجانی روز پنجشنبه ۱۶ آذر ۱۳۸۵ در جمع تعدادی از روحانیون گفت که آیت‌الله خامنه‌ای «مهم‌ترین مخالف رهبری یک فرد» در جلسه انتخاب رهبر جدید بود.

او که ریاست آن جلسه را بر عهده داشت، گفت که خود او نیز با رهبری فرد مخالف و طرفدار رهبری شورایی بوده اما مجلس خبرگان در این خصوص رأی‌گیری کرد که ۴۵ نفر به رهبری فردی و بیش از ۲۰ نفر نیز به شورای رهبری رأی دادند.

هاشمی رفسنجانی با بیان اینکه «در آن زمان ما حتا اعضای شورای رهبری را هم مشخص کردیم که بر اساس آن، آیت‌الله مشکینی، مقام معظم رهبری و آیت‌الله موسوی اردبیلی سه عضو این شورا بودند» افزود که مجلس خبرگان رهبری با انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر «بهترین تصمیم» را گرفت.

### ناگفته‌های کروی

مهدی کروی، رئیس پیشین دو دوره مجلس و مشاور سابق آیت‌الله خامنه‌ای هم در آبان ۹۰ به تلویزیون ماهواره‌ای رسا گفته بود جلسه‌ای هم‌زمان با درگذشت آیت‌الله خمینی با حضور تعدادی از روحانیون بلندپایه جمهوری اسلامی تشکیل شد و او نیز در آن حضور داشت.



به گفته کروبی، در آن جلسه که در ساختمان بیمارستان محل بستری آیت‌الله خمینی تشکیل شد، نظر حاضران بر شورایی شدن رهبری بود و نام هیچ فردی به عنوان جانشین رهبر سابق جمهوری اسلامی به میان نیامد. به گفته رئیس سابق مجلس و یکی از رهبران جنبش سبز، علی مشکینی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد مؤمن، علی خامنه‌ای و امامی کاشانی در آن دیدار حضور داشته‌اند.

کروبی گفت با اینکه در آن هنگام عضو مجلس خبرگان رهبری نبوده، هاشمی رفسنجانی با دیدن او از وی خواسته تا در جلسه شرکت کند. رئیس وقت مجلس شورای اسلامی که تا زمان حیات آیت‌الله خمینی جزو افراد نزدیک به او به شمار می‌رفت، درباره بحث اصلی جلسه فوق گفت: «در آن جلسه سخن از هیچ فردی به عنوان جانشین مطرح نشد و افراد خواستار تشکیل شورای رهبری بودند. حتا هاشمی رفسنجانی می‌گفت اگر سه نفر برای شورای رهبری مدنظر هستند آقایان مشکینی، موسوی اردبیلی و خامنه‌ای را پیشنهاد می‌دهم اما اگر می‌خواهید پنج نفر شورا را تشکیل دهند، آقایان جنتی و جوادی آملی را هم اضافه کنید.»

با رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، جناح موسوم به چپ خط امام که مجمع روحانیون مبارز و روحانیون نزدیک به آیت‌الله خمینی در آن بودند، از عرصه سیاست ایران به تدریج کنار گذاشته شدند.

شورای نگهبان قانون اساسی به ریاست احمد جنتی، در سال ۱۳۶۹، مهدی کروبی را به همراه دیگر شخصیت‌های سیاسی سرشناس مجمع روحانیون مبارز و وابسته به جناح چپ نظیر آیت‌الله بیات زنجانی، علی اکبر محترمی‌پور و هادی خامنه‌ای در دومین انتخابات مجلس خبرگان رهبری رد صلاحیت کرد.

افرادی مانند ابوالقاسم خزعلی پس از آن با قدرت و اختیارات بیش‌تری در هیأت حاکمه جمهوری اسلامی ظاهر شدند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»



## پیشنهاد بی‌شرمانه؛ احسان مهرابی، ۲۷ آذر ۱۳۹۱

کسانی که در دو سه سال گذشته گذرشان به بند ۳۵۰ یا بندهای هفت و هشت زندان اوین افتاده است فردی را دیده‌اند با ظاهری متفاوت و خاص. فردی که یازده سال است در زندان به سر می‌برد و هر از چند گاه، حکم جدیدی برایش تعیین می‌کنند تا زندانش ادامه داشته باشد. وقتی زندانیان تازه وارد اتهامش را می‌پرسند، می‌گوید: «اخلاقی است. با همسر یکی از مسؤولین بلندپایه نظام رابطه نامشروع داشته‌ام.» بعد از چند وقتی که زندانیان با او بیش‌تر آشنا می‌شوند، می‌گوید یکی از مدیران سابق وزارت اطلاعات بوده و جرمش اینکه درباره قتل‌های زنجیره‌ای افشاگری کرده است.

اصلاح‌طلبانی که خود پیش از این در وزارت اطلاعات دست‌اندرکار بوده‌اند و پس از انتخابات سال ۸۸ خورشیدی گذرشان به زندان افتاده است، او را می‌شناسند و سمتش را برای دیگر زندانیان سیاسی تأیید کرده‌اند، اما سؤال زندانیان سیاسی این است که این مدیر سابق وزارت اطلاعات چرا اتهام خود را اخلاقی و ارتباط نامشروع با همسر مسؤول بلندپایه نظام اعلام می‌کند. پاسخ «رضا ملک» هم این است که «برای انتقام از من زندگی‌ام را متلاشی کردند. زخم را وادار به طلاق کردند... من هم می‌خواهم تلافی کنم و قداست کسی که این بلا را سر من آورده بشکنم.» حتی برای زندانیانی که خود طعم بازجویی چشیده و بی‌مرزی رفتار بازجویان را دیده‌اند، باور حرف‌های «غلامرضا مکعیان» معروف به «رضا ملک»، سخت است. پس از چند ماهی اما حداقل بخش‌هایی از روایت این زندانی قدیمی، باورشان می‌شود؛ چرا که روایت‌های بسیار می‌شنوند از پیشنهاد بازجویان به زنان زندانیان سیاسی برای جدایی از همسرشان و آزار کلامی آنان. پس باورشان می‌شود که این اتفاق‌ها استثنا نیست و رویه معمول است. درباره این ماجرا بازجویان و قضات گویا عدالت جنسیتی را هم رعایت می‌کنند. قاضی صلواتی و قاضی مقیسه گاه به بعضی از مردانی که حکم زندان همسرانشان سنگین است پیشنهاد داده‌اند تا از همسرشان جدا شوند، یا اینکه همسر دوم اختیار کنند.

### بازجویی و همسر زندانیان سیاسی

پای همسر زندانیان سیاسی از همان روزهای اول بازجویی به میان می‌آید؛ وقتی بازجویان سعی می‌کنند آنان را شریک در اتهام زندانیان جلوه دهند و تهدید کنند که دستگیرشان می‌کنند. جمله «زنت را هم می‌آوریم همین جا»، تکیه کلام اکثر بازجویان است. هنگام کتک زدن زندانیان بازجویان یک جمله را خیلی دوست دارند تکرار کنند: «دوست داریم زنت را هم بیاوریم اینجا تا کتک خوردنت را ببیند.» بعضی از زندانیان هم روایت می‌کنند که حکم بازداشت همسرشان پیش رویشان نهاده شده است و به همین دلیل تن به خواست بازجویان داده‌اند. این رفتارها درباره زندانیان مختلف دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد. پرسیدن درباره اختلاف‌های زناشویی هم رسم معمول بازجویان است و تکرار این جمله که: «گویا با زنت خیلی راحت نیستی». اگر کسی از همسرش جدا شده باشد که تازه اول ماجرا است و جزئی‌ترین دلایل جدایی را با اشتباهی سیری‌ناپذیری می‌پرسند.

آزار زندانیان محدود به محیط زندان نیست و کار بعضی از زندانیان به خانه هم می‌کشد. روایت مشهوری است بین زندانیان سیاسی بازداشت شده پس از انتخابات سال ۸۸، از آزار خانواده یکی از مقامات دولت محمد خاتمی توسط بازجویان. بازجویان برای اینکه این زندانی را به وحشت بیندازند، یا به تعبیری «دلش را آتش بزنند» او را به خانه‌اش می‌برند و یک بازجو به بهانه گفتن نکته‌ای مهم همسرش را به اتاقی می‌برد و زندانی را در بیرون اتاق نگه می‌دارند.

بازجویان از تلاش‌های خود برای بدبین کردن زندانیان سیاسی به همسرانشان ابایی ندارند، بلکه این شیرین‌کاری خود را برای زندانیان دیگر هم تعریف می‌کنند. عبدالله مؤمنی، زندانی سیاسی بند ۳۵۰ برای زندانیان دیگر روایت می‌کرد که بازجوی مشهور زندانیان سیاسی که «سید» نامیده می‌شود با لذت وافر ادعا می‌کرده است که «مطالبی را درباره همسر یک زندانی به او گفتم و او پیش من با سیلی به صورت همسرش زد.» روابط با زنان هم یک سؤال متداول است که حتی در بازجویی‌ها آن را مکتوب هم می‌کنند. ابایی هم ندارند نام افراد را بنویسند: «تمام روابط شخصی خود با خانم... را توضیح دهید.» شوهردار و غیرشوهردار هم فرقی نمی‌کنند. نام یک زندانی سیاسی زن را می‌آورند و از زندانی سیاسی می‌پرسند او را می‌شناسی؟ وقتی جواب مثبت باشد، سؤال دیگر این است: «این همانی نیست که با او رازهای مگو داشتی؟»

### تشویق همسران زندانیان سیاسی به طلاق



«می‌دانستی شوهرت با فلانی رابطه دارد»، هم پای ثابت گفته‌های بازجویان به زنان زندانیان سیاسی است. این روش‌های بازجویان پس از چند ماهی افشا شد و همسران بسیاری از بازداشت‌شدگان پس از انتخابات سال ۸۸ در دیدارهای خود با یکدیگر عهد کردند که هیچ گفته‌ای درباره همسرانشان را باور نکنند.

اینها همه مصائب همسران زندانیان سیاسی نیست. آنان وقتی در راهروهای دادستانی و دادگاه دنبال کار همسران خود هستند باید طعنه‌های بسیار تحمل کنند. تازه اگر کارشان به قضاتی چون مقیسه و صلواتی بیفتد که اول ماجرا است. اگر زن باشند تشویق به طلاق گرفتن می‌شوند و اگر مرد باشند قیافه این قضات تا آخر عمر در ذهنشان می‌ماند و وقتی با خنده‌های خود می‌گویند: «تنها نمان، ما برای گرفتن همسر دوم مجوز قانونی می‌دهیم.»

اگر کار زندانیان سیاسی از بازداشت به زندان بکشد، بسته به نوع زندان مزاحمت‌های جدید آغاز می‌شود؛ مزاحمت‌هایی که نشان آن را می‌توان در برخی از بیانیه‌های زندانیان دید. سال گذشته تعدادی از زندانیان سیاسی زندان رجایی‌شهر از «پیشنهاد‌های بی‌شرمانه» مأموران زندان به همسرانشان خبر دادند و نوشتند: «جناب آقای دولت‌آبادی از چه اظهار ندامت کنیم؟ از دخالت مأموران اطلاعاتی و امنیتی و دادستانی در خصوصی‌ترین لایه‌های زندگی بازداشت‌شدگان بی‌پناه؟ یا از پیشنهاد‌های بی‌شرمانه مأموران نسبت به همسران و خواهرانمان؟»

مهدی محمودیان دیگر زندانی مقیم زندان رجایی‌شهر هم در نامه خود خطاب به رهبری خبر داده بود که «بازجویان با همسران جوان برخی زندانیان به دفعات تماس می‌گیرند تا جایی که آنها مجبور شده‌اند گوشی‌های موبایل خود را خاموش یا تعویض کنند.»

زندانیان بند ۳۵۰ اوین گویا کم‌تر با این مزاحمت‌ها گرفتارند، اما فشار بر خانواده برخی از آنان همچنان ادامه دارد، تا آنجا که ابوالفضل قدیانی، عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی گفته، یکی از بازجوهای ارشد سپاه پاسداران با نام مستعار «اوسط» و با نام واقعی «علی انواری» که در اطلاعات سپاه فعالیت می‌کند و از افراد نزدیک به حسین طائب، فرمانده قرارگاه ثارالله سپاه است، از همسر علیرضا رجایی، روزنامه‌نگار و زندانی سیاسی خواسته است از شوهرش طلاق بگیرد.

ابوالفضل قدیانی که زندان شاه را نیز تجربه کرده برای رئیس قوه قضائیه نوشته که این اقدامات بازجویان روی ساواک را هم سفید کرده است. آنانی که می‌خواهند روایت زندان‌های جمهوری اسلامی در سه سال گذشته محدود نشود یادآور می‌شوند که نظیر این جمله قدیانی را پیشتر نیز بسیاری نوشته‌اند، از جمله آیت‌الله منتظری، قائم مقام رهبری که به آیت‌الله خمینی نوشت: «جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است؟»

پاسخ آیت‌الله خمینی برآشفتن بود و گفتن اینکه: «آیا من هم از شاه بدترم؟» پاسخی که گویا تا سالیان سال در جمهوری اسلامی تکرار می‌شود.

\*\*\* پی‌نوشت \*\*\*

احسان مهرابی، خبرنگار سابق روزنامه «اعتماد ملی» یک سالی را در بند ۳۵۰ زندان اوین سپری کرده و این نوشته حاصل حضور وی در زندان و شنیدن روایت دیگر زندانیان سیاسی حول موضوع آزار همسران زندانیان سیاسی است.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «رادیوزمانه»



## پیام پنج نواندیش مسلمان ایرانی به رهبران ملت مصر: از تجربه تلخ جمهوری اسلامی ایران عبرت بگیرید! ۱ دی ۱۳۹۱

### متن فارسی

در آغاز، پیروزی ملت بزرگ مصر را در برداشتن گام‌های اساسی در مسیر استقرار نظامی مردم‌سالار برای تحقق بخشیدن به حاکمیت قانون، آزادی، عدالت اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی و دینی تبریک و تهنیت می‌گوئیم.

جایگاه کلیدی کشور تاریخی مصر در میان ملل مسلمان و تأثیری که سرنوشت این ملت بزرگ بر سایر کشورهای منطقه و بر کل امت اسلامی می‌گذارد، نویسندگان این نامه را - که اسلام‌پژوهانی هستند که نیم‌نگاهی هم به سیاست دارند - به اتکاء «أَتَمَّالْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةَ» وادار کرد پاره‌ای از تجربیات ملت ایران را پس از انقلاب ۱۹۷۹ و برپائی جمهوری اسلامی با شما در میان نهند، باشد این تجربیات فراراهتان گردد و به مصداق ضرب المثل: «مَنْ جَرَّبَ الْمُجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ» (آن کس که آزموده‌ای را بیازماید نادم گردد) از گام گذاشتن در مسیری دین و دنیا سوز پرهیز کنید.

ملت ایران افزون بر یک صد سال است که برای اصلاح ساختار نظام سیاسی حاکم بر کشور خود و نجات از استبداد سیاسی و دینی و وابستگی سیاسی و اقتصادی تلاش می‌کند و در این مدت سه جنبش مترقی اصلاحی را تجربه کرده است.

همان‌طور که می‌دانید، این ملت در سال ۱۹۷۹ استبداد شاهنشاهی را سرنگون و جمهوری اسلامی را بنیان نهاد و با اتکاء به این باور ایمانی که اسلام مدافع حقوق محرومان و مخالف ستمگران است، به تأسیس نظام جمهوری اسلامی رأی «آری» داد.

این رأی که با ۲/۹۸٪ آراء مردم در طیف گسترده آن با عقاید متفاوت و با اعتماد به سخن رهبر روحانی آن که صریحاً وعده داده بود روحانیون قصد حکومت ندارند و خود به حوزه‌های علمیه باز خواهد گشت، تثبیت شد، در واقع رأی به برچیده شدن بساط استبداد و برپائی آزادی، عدالت اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی و دینی بود، اما نه توده‌های مردم و نه رهبران دینی، طرح تدوین شده‌ای از حکومت اسلامی نداشتند و جز کلیاتی از حکومت عدل علوی چیزی ارائه نکردند.

به این ترتیب رژیم سابق، قبل از آنکه نظامی نوین طراحی و تدوین گردد، برچیده شد و در غیاب احزاب و نهادهای مستقل مردمی که در دوران استبداد سلطنتی سرکوب شده بود، بخشی از نهاد مستقل روحانیت شیعه که با ساختار ویژه و تشکیلات سنتی خود باقی مانده بود، توانست قدرت را با تکیه بر تقلید سیاسی افشار سنتی و با سوء استفاده از عواطف و احساسات مذهبی مردم در انحصار گیرد و با حذف و سرکوب و تسویه تدریجی بقیه نیروها اعم از روحانی و غیرروحانی، مذهبی و غیرمذهبی، به قدرت بلامنازع «ولایت مطلقه فقیه» دست یابد.

به این ترتیب نهاد رسمی دین (بخشی از حوزه‌های علمیه، مساجد و روحانیت) که قرن‌ها نزد ملت ایران معتبر و محترم بود با قدرت سیاسی (دولت) در هم آمیخت و رفتار آن عده از روحانیون که به قدرت تکیه کرده و از دین برای توجیه عملکرد مستبدانه خود بهره می‌گرفتند، به حساب اسلام و شریعت حقه آن نوشته شد. در حالی که آنچه به نام دین در این ثلث قرن توسط روحانیون حاکم (که در میان روحانیون کشور اقلیتی را تشکیل می‌دهند) عرضه گشته، نه مبتنی بر معیارهای اصیل کتاب و سنت، اجماع و عقل بوده نه تجربه بشری، عقل جمعی، مصالح اسلامی و منافع ملی ایرانیان را رعایت کرده، بلکه نظریات نیازموده جمعی از فقیهان و دیدگاه‌های تنگ نظرانه آنان بود که تعصب و تخاصم و تجاوز به بدیهی‌ترین حقوق مردم را بر آنها و هوادارانشان مباح ساخته است.

شوربختانه آنچه بیش از همه در این آزمون نامیمون آسیب دید، شریعت اسلام و باورهای دینی مردم و امیدهای ملتی بود که به یاس تبدیل گردید و به رهبری متولیان خودکامه و مستبد به دوران خرافه پرستی و ارتجاع هبوط کرد.

بر شما آشکار است که سیاست ورزی و کشور داری اقتضائاتی دارد که غالباً فروتر از شان نهاد دین که هدایت عالی انسان‌ها و ترویج اخلاق و معنویت است می‌باشد، نهادی که صیانت آن اقتضا می‌کند همواره در امور زودگذر و موقت روزمره بی‌طرف و در برابر نهاد قدرت، فساد احتمالی و تجاوز آن به حقوق ملت، مدافع مردم باشد.

آمیختن نهاد دین، یعنی دستگاه‌های رسمی آن (مساجد، حوزه‌های علمیه و روحانیت) با قدرت سیاسی، دین و روحانیت را در جبهه صاحبان قدرت و درمقابل ملت می‌نشانند. بدیهی است حرمت متولیان دین وقتی نزد مردم معتبر است که بدون چشمداشت به قدرت و تمتعات مادی و غیرمادی آن به ارشاد معنوی آنان بپردازند، این فاصله که ممکن است با زاویه‌ای نامحسوس، و حتا با توافق مردم و نهاد دین آغاز شود، به زودی



بیشتر و بازتر شده و بیش از همه اعتبار دین را مخدوش می‌سازد. رژیم سیاسی و حاکمان را می‌توان جابه‌جا کرد، اما وجهه از دست رفته دین به زودی و به آسانی ترمیم‌شدنی نمی‌باشد.

قصد ما تبلیغ جدائی دین از سیاست نیست، چرا که تعالیم اصیل اسلامی عرصه اجتماع و سیاست را نیز در بر می‌گیرد. مسلماً دینداران نیز حق، بلکه وظیفه شرعی دارند همچون بقیه مردم در سیاست دخالت کنند و حتا در صورت احراز اکثریت آراء به قدرت برسند (همچنان که در ترکیه رسیدند)، اما آمیختن نهاد دین با نهاد قدرت و حق ویژه قائل شدن برای نهادهای رسمی دین (از قبیل تقدم رأی یک نفر بر آراء عمومی به عنوان ولایت یا تقدم رأی فقهای منصوب وی بر آراء نمایندگان ملت در مجلس شورا به عنوان حق وتو) خارج از نظام اکثریت و حاکمیت ملت، مخالف اساس دین و معیارهای کتاب و سنت است.

تجربه تلخ ملت ما اینک فرا روی شماست، آزموده را بار دیگر نیازمائید. شما دراصل چهارم پیش نویسی که به عنوان قانون اساسی مصر تهیه کرده اید، شیخ الازهر و علمای این دانشگاه و حوزه علمیه بزرگ اسلامی را در جایگاهی قرار داده‌اید که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای فقهای شورای نگهبان، که منصوب رهبری هستند، قرار داده است، در همین بند وابستگی مادی نهاد دین به نهاد دولت را که در ایران نتیجه‌ای بسیار مخرب بخشیده است گنجانده‌اید.

در جمهوری اسلامی ایران کار نهاد دین و روحانیت و مراجع وابسته به قدرت بدان‌جا رسیده که در برابر ظلم و جور و جنایات آشکار حاکمیت، اگر خود همدست و همدستان نباشند، چاره‌ای جز سکوت و گاه توجیه ندارند! شوم‌تر آنکه حکومت به دلیل آنکه قانون اساسی، دین و دولت را در هم آمیخته، خود را پایگاه اصلی و بلامنازع دین شمرده و قرائت فقهی عقب افتاده خود از دین را، قرائت حقه می‌خواند و به اتکای این ادعای فریبکارانه، صدای هر مخالف و منتقدی را بی رحمانه خاموش می‌سازد.

چنین سرنوشت تلخ و ناهنجاری می‌تواند در انتظار هر حکومتی که به نام دین برپا می‌شود باشد و از این روی آنان که دوستدار آزادی هستند، از آمیختن مستبدانه نهاد دین و قدرت که ظرفیت تخریبی آن در تاریخ تجربه شده، به راستی می‌هراسند و این پیوند نامبارک را موجب تباهی توأمان دین و دولت و کشور و مردمان آن می‌دانند.

ما دوست‌داران اسلام، ملت و کشور عزیز مصر امیدواریم دانشگاه بزرگ الازهر با حفظ استقلال نهاد دین از قدرت سیاسی، از حرمت و اعتبار دین صیانت کند. دانشگاه الازهر با اتخاذ چنین تصمیم تاریخی، به همه گروه‌هایی مانند: طالبان، القاعده، الشباب، بوکوحرام و مانند آن، که با ادعای اسلام خواهی اما با توسل به شیوه خشونت‌ورزی، تعصب، نقض حقوق انسان‌ها و قتل و جنایت موجب وهن شریعت و اسلام رحمانی گردیده‌اند، درس اخلاقی و تاریخی بزرگی خواهد آموخت.

اول دی ۱۳۹۱

عبدالعلی بازرگان

محمود صدری

محسن کدیور

صدیقه وسمقی

حسن یوسفی اشکوری

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## ترجمه انگلیسی (English Translation)

### A Message to the Leaders of Egypt — Let Us Learn from the Bitter Experience of the Islamic Republic of Iran

By: ABDOLALI BAZARGAN, MOHSEN KADIVAR, MAHMOUD SADRI, SEDIGHEH VASMAGHI, and HASAN YOUSEFI ESHKEVARI in RAHESABZ.NET (one of the principal web sites of the Iranian opposition Green Movement) on DECEMBER 21, 2012:

(the English translation of this open letter to Egypt's leaders was published on Mohsen Kadivar's web site, and is reprinted below with permission from Mohsen Kadivar):

At the outset, we would like to applaud the great victory of the people of Egypt in their struggle to establish a democratic system of governance in order to realize the objectives of the rule of law, freedom, social justice, and moral as well as religious values.

The pivotal place of the ancient nation of Egypt among Muslim nations, and the crucial role of Egypt in the region has persuaded us, the authors of this letter — who are Islamic scholars with a modicum of knowledge of politics — to share with you some of the experiences of the Iranian nation in the wake of the Islamic revolution of 1979. The Quranic injunction: “Verily the believers are brothers” encourages us to communicate with you, in the spirit of fraternity among the community of believers. We hope that these experiences will help you avoid the pitfalls to which our nation has stumbled, jeopardizing its felicity here, and its salvation in the hereafter.

Iran has been struggling to abolish political and religious tyranny and economic and colonial dependency for more than a century. It has experimented with reforming its political structure in the course of three mass-based and progressive revolutions over the last 112 years. As you are aware, Iran, by prevailing in the last of these revolutions, has overcome the tyranny of the ancient Imperial system of governance and has established an Islamic Republic, confident in the belief that Islam will suffice to defend the rights of the oppressed and oppose oppression.

Iranians overwhelmingly voted “Yes” to this new political regime in a referendum that was conducted immediately after the revolution. That vote was cast based on the popular confidence in the promise of the leader of the revolution, Ayatollah Khomeini, that the clergy will not enter politics and will return to their religious seminaries after the revolution. This vote was, in essence, a vote to abolish tyranny and establish the principles of liberty, social justice, and ethical as well as religious values. However, neither the people, nor the leadership of the revolution had any conception concerning the contours of the future Islamic regime and knew nothing beyond the bare outlines of an Islamic society aspiring to the example set by the just rule of Imam Ali.

In the chaos of the rapid dissolution of the institutions of the old regime and in the absence of independent political institutions and parties, a section of the Shi'a clergy that has escaped utter destruction during the rule of the previous regime and had retained its traditional structure, was able to gain ascendancy through the manipulation of people's religious beliefs and sentiments and by gradual elimination of rival interpretations of Islam, clerical or otherwise. The result was the establishment of the tyrannical doctrine of the “absolute mandate of the jurispudent” within a few years after the revolution.

Thus it was that the official institutions of religion (Mosques, the clergy, and part of the seminaries) that had enjoyed communal respect and reverence for centuries became indistinguishable with the politics of the state. Accordingly, the behavior of the politically powerful clerics who abused religion in order to justify their despotic policies was interpreted as dictates of religion. In reality, however, what passes as religion under the Islamic regime of Iran is based neither on the Islamic principles of “The Quran, Tradition, Consensus, and Reason”, nor on the historical experience of humanity, collective wisdom of the nation, Islamic concerns, and national interests of Iran. On the contrary, what has prevailed has been little more than the untested conjectures of a few narrow-minded jurisprudents. No wonder that these policies have resulted in bigotry, enmity, and violation of the most fundamental rights of the people by the ruling cabal and their fanatical followers.

Unfortunately, the greatest victims of these policies have been Islam and people's religious beliefs. Great hopes of a nation withered as those who had arrogated to themselves the mantle of religious and political leadership blundered into a relentless descent into the quagmire of superstition and intransigence.



You are aware that “realpolitik” has requirements that are often in opposition, and inferior, to the ideals of religiosity that aims to guide humanity to the zenith of morality and spirituality. Safeguarding such a pursuit requires neutrality in commonplace affairs and vigilance against the institutions of power that are susceptible to corruption and violation of the people’s rights.

Mixing the institutions of religion (Mosques, the clergy, and seminaries) with political power situates the religion and the clerics in positions of power and in opposition to the people. It is obvious that the sanctity of the guardians of religion is safeguarded among the people only when they embark upon their duties without the envy of power and expectation of material rewards and cultural prestige. Departure from this ideal may start from a negligible angle of deviation and may even carry the people’s approval. However, the distance increases with every step and, in so doing, damages the validity of religion. One can easily replace political regimes and rulers, but the lost prestige of religion cannot be easily restored.

Our aim is not the separation of religion and politics. We are aware that Islamic teachings encompass both the societal and the religious arenas. Without doubt, the religious constituents have the right, nay the responsibility to participate in politics, like every other citizen and, if they have a majority, they have a duty to take power (like they did in Turkey). However, conflating the institutions of politics and religion and reserving a ‘special right’ for the representatives of religion (in the form of giving certain votes special weight over the popular vote (whether in the form of ‘mandate of the jurisprudent’ or the primacy of the vote of the council of jurisprudents that amounts to a veto power) is alien to the regime of majority rule and national sovereignty; it is, also, contrary to the very foundation of the religion of Islam and the standards established by the Qur’an and Sunnah.

The bitter experience of our nation is now in front of you as an open book. Do not take the path, already taken. In your draft of the new constitution, you have placed the grand sheikh of Al-Adhar and his clerical staff in a position similar to that which the Iranian constitution placed the jurisprudents (Fugha’ha) of the “Guardian Council” who are selected by the supreme leader. This provision that has established a material link between the institution of religion and the institution of the state has yielded disastrous results for Iran.

In the Islamic Republic of Iran, this alliance of the two institutions has reached such extremes that the two, if not actively colluding in committing flagrant acts of injustice, are both complicit in them. The religious institutions have no other resort but to be silent or to justify the injustice of the powerful politicians. Even more unfortunate is the fact that the constitution itself sanctifies this primacy of a retrograde and narrow-minded interpretation of Islam, and recognizes it as the only possible reading of Islam’s holy texts. Based on this false claim, every voice of opposition is cast as a voice against Islam itself and brutally silenced.

Such a catastrophic eventuality awaits any other political system that privileges the institution of religion in the actual conduct of politics. Those who truly love freedom and care about religion are wary of this destructive and historically condemned potentiality, and consider this unfortunate alliance as a recipe for the corruption of both institutions.

As lovers of Islam and admirers of the great nation and government of Egypt, we hope that the great University of Al Adhar will respect the independence of the institution of religion from politics and will safeguard the exalted standing of religion by keeping it from the mingling with the sphere of politics. Al Adhar will, with such a historical decision teach a great moral and historical lesson to the extremist organizations such as Al Qaida, Al Shabab, Buku Haram and the like, who have caused Islam, this religion of mercy and humanity great harm by their acts of violence, bigotry, murder, and violation of human rights of Muslims and non Muslims alike.

December 21, 2012 / Safar 7, 1434

\*Abdolali Bazargan, Mohsen Kadivar, Mahmoud Sadri, Sedigheh Vasmaghi, Hasan Yousefi Eshkevari

\*ISLAMiCommentary has compiled the biographies of Bazargan, Sadri, Vasmaghi, and Eshkevari from various sources including news items, and when possible personal web sites and Facebook pages.

Abdolali Bazargan is an Iranian liberal politician, writer and Quran scholar. He is the son of Mehdi Bazargan, Iran’s first prime minister following the Iranian Revolution in 1979. He currently lives in California.

Mohsen Kadivar is a Muslim scholar, an Iranian dissident who has been in exile since 2008, and a visiting research professor of Islamic studies at Duke University since 2009. He was sentenced to 18 months in prison in Iran because of



his political criticism of the Islamic Republic, and was released in July 2000. He remains active in the opposition Green Movement. Kadivar is also a Carnegie Ethics Fellow.

Mahmoud Sadri is a professor of sociology from Iran; currently teaching at Texas Woman's University.

Sedigheh Vasmaghi is a lawyer, poet and author from Iran. She is known for her participation in the Iranian reform movement and was forced to flee due to threats and persecution after the 2009 election. Most recently she has been a guest writer in the Swedish city of Uppsala (part of the international cities of refuge network (ICORN)).

Hasan Yousefi Eshkevari is an Iranian cleric, researcher, journalist, former member of parliament and reformist. He served four years in prison (2002-2005) after being convicted in the Special Court for the Clergy.

\*\*\* منبع \*\*\*

<http://islamiccommentary.org/2013/01/kadivar-a-message-to-the-leaders-of-egypt-let-us-learn-from-the-bitter-experience-of-the-islamic-republic-of-iran/>



## مرگ ایدئولوژی اسلامی در ایران؛ مهدی خلجی، ۳ دی ۱۳۹۱

ایدئولوژی در حکومت‌های تمامیت‌خواه اهمیت نظری و عملی بی‌همتایی دارد. مشروعیت نظام سیاسی به ایدئولوژی آن است و از آن‌جا که ایدئولوژی تمامیت‌خواه نقدناپذیر و بسته است، پاسبانی از ایدئولوژی وظیفه‌ای بنیادی برای صاحبان حکومت به شمار می‌رود و هرگونه آسیب بدان، نظام سیاسی را دچار بحران می‌سازد.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران حکومتی پدید آمد که مشروعیت خود را بر پایه ایدئولوژی اسلامی بنا کرد. بن‌پاره یا مقوم اصلی ایدئولوژی اسلامی ایده لزوم اجرای کامل شریعت است.

آیت‌الله خمینی از آن رو ولایت فقیه را ضروری می‌دانست که اجرای کامل شریعت را وظیفه‌ای الهی می‌انگاشت. حکومت اسلامی از نظر او حکومتی بود که ریاست آن را فقیه به عهده گیرد تا بتواند به بهترین صورت فقه را در همه قلمروهای عمومی و خصوصی اجرا کند؛ از سیاست خارجی گرفته تا شیوه پوشش کودکان در مدارس. شاید کسی که در داخل ایران زندگی می‌کند جامعه را سخت مقهور و محصور ایدئولوژی اسلامی ببیند.

تبلیغات مذهبی، نظام تعلیم و تربیت، دستگاه قضا و نهادهای حکومتی همه از ایدئولوژی اسلامی مایه می‌گیرند و آن را بازتولید می‌کنند. اما اگر غیرایرانی‌ای به داخل ایران سفر کند به آسانی خواهد دید که جامعه ایران آن اندازه هم در مهار ایدئولوژی اسلامی نیست. زنان به شیوه‌های گوناگون پوشش اجباری را به بازی می‌گیرند و سبک زندگی مردم نسبت چندان با چارچوب‌های پیش‌ساخته ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ندارد.

### ایدئولوژی اسلامی دیگر برای خودش هم جدی نیست

اما این تنها مردم نیستند که با ایدئولوژی اسلامی زندگی نمی‌کنند؛ خود حکومت مذهبی نیز مدت‌هاست که ایدئولوژی را در عمل چندان جدی نمی‌گیرد. آن‌چه در عرف سیاسی «عمل‌گرایی» رهبران ایران در سیاست خارجی خوانده می‌شود دقیقاً همین است: رنگ باختن ایدئولوژی اسلامی؛ یعنی دیگر ایدئولوژی نیست که راهبرد و رویکرد سیاسی حکومت را تعیین می‌کند، بلکه مقتضا و منطق «عمل» است که باید‌ها و نبایدها را پیش می‌گذارد.

برای نمونه، در دهه اول، جمهوری اسلامی سودای حمایت از همه مسلمانان جهان را داشت. در عمل دریافت این کار ممکن نیست و یک کشور نمی‌تواند در همه جبهه‌ها با همه قدرت‌های برتر جهان بستیزد. از همین رو، به دلیل رابطه نزدیک سیاسی‌اش با چین از کشتار مسلمانان چین به دست حکومت کمونیست این کشور چشم پوشید یا در مناقشه قره‌باغ جانب ارمنستان مسیحی را در برابر آذربایجان شیعه گرفت.

به دلیل سیاست‌های ضدغرب، جمهوری اسلامی که خود را نماینده مسلمانان جهان می‌انگارد، متحدان اصلی‌اش را نه دولت‌های اسلامی که دولت‌های کمونیست یا سابقاً کمونیست یافت.

ایران قصد داشت با ائتلاف با دولت‌هایی که خود را ضد امپریالیسم می‌خوانند جبهه‌ای نیرومند علیه غرب ایجاد کند که البته به دلایل مختلف این ائتلاف شکل نگرفت و رابطه ایران با کشورهایمانند روسیه و چین نابرابر ماند. روسیه و چین هرگز جمهوری اسلامی را چیزی بیش از ابزاری برای پیشبرد منافع اقتصادی و منطقه‌ای خود ندیدند و بدان نگاه شریک تجاری یا متحد سیاسی ندارند.

به رغم آنکه سیاست ایران در داخل کشور فرقه‌ای است و تبعیض‌های سیستماتیک را علیه سنیان اعمال می‌کند، ایران در منطقه سیاستی اسلام‌گرایانه دارد. در نتیجه، شیعیانی که برای نمونه در بحرین یا عربستان سعودی از حقوق شهروندی خود بی‌بهره بودند به ندرت در عمل از حمایت جمهوری اسلامی برخوردار شدند.

در عوض، گروه حماس یا جهاد اسلامی که سنی‌مذهب هستند به حمایت نظامی و مالی حکومت تهران پشت‌گرم‌اند. به عبارت دیگر، آمریکاستیزی و اسرائیل‌ستیزی جای ایدئولوژی اسلامی و مسأله دفاع از «امت اسلامی» یا «جماعت شیعه» را گرفته است.

### پدر - قاتل ایدئولوژی اسلامی



همان کسی که ایدئولوژی اسلامی را در ایران شکلی نهایی داد، جان‌اش را هم گرفت: آیت‌الله روح‌الله خمینی. او با پیش کشیدن نظریه ولایت فقیه، طرحی از تمامیت‌خواهی ایدئولوژیک شیعی پیش گذاشت، اما پس از رسیدن به قدرت دریافت که اجرای کامل شریعت نه تنها ممکن نیست که دولت را فلج سراپا می‌کند.

از این رو، ایده تازه‌ای را پیش نهاد به نام «مصلحت». در هر تعارض میان احکام شریعت (و نیز قانون اساسی) و «مصلحت نظام» فقیه حق انحصاری دارد که به سود مصلحت نظام، احکام شریعت را به حالت تعلیق دریاورد.

ولایت فقیه قرار بود به سبب صلاحیت‌اش در اجرای فقه مشروعیت یابد. اکنون فقیه صلاحیت انحصاری دارد که فقه را نه اجرا که ملغا کند. به عبارت دیگر، ولی فقیه آن کسی نیست که فقه را اجرا می‌کند، بلکه کسی است که حق انحصاری الغای شریعت را دارد - در صورت تعارض شریعت با مصلحت نظام.

البته مصلحت نظام نیز مفهومی گنگ و بی‌در و پیکر است و به همین سبب به دشواری می‌توان آن را به چارچوب قانون بند کرد. مصلحت نظام یعنی مهم‌ترین ابزار در دست ولی فقیه برای تعلیق قانون شرع یا اساسی. به عبارت دیگر، ایدئولوژی اسلامی در کشور حاکم است مگر آنکه حاکم آن را به مصلحت نداند. یعنی شریعت باید اجرا شود نه به طور مطلق بلکه تا اطلاع ثانوی.

### فقه جدی نیست

آیت‌الله خمینی به رغم آن‌که فقیه بود، فقه را چندان جدی نمی‌گرفت. او درس‌های ولایت فقیه خود را در نجف با این جمله آغاز کرد که ولایت فقیه از جمله مباحثی است که تصور آن موجب تصدیق است. یعنی ولایت فقیه از نظر او نیاز به اثبات فقهی نداشت.

بر خلاف او، آیت‌الله حسین علی منتظری کسی بود که فقه را جدی می‌گرفت. این برای آیت‌الله خمینی چندان خوشایند نبود. جدی گرفتن فقه به معنای تلاش برای محدود کردن ولایت فقیه به ضوابط و معیارهای فقهی است. آیت‌الله خمینی ولایت فقیه را فراتر از اختیاراتی می‌دانست که فقه به فقیه می‌دهد.

سرانجام با پیش کشیدن ایده مصلحت، آیت‌الله خمینی پایان ایده لزوم اجرای شریعت را اعلام کرد. اجرای شریعت ضرورت است مگر آنکه فقیه حاکم آن را ضروری نداند. به سخن دیگر، ولایت فقیه که قرار بود در خدمت اجرای احکام فقهی باشد به خودکامگی شخصی و اراده فقیه تقلیل پیدا کرد.

فقیه برای فتوا باید استدلال فقهی کند، اما برای تشخیص مصلحت نظر شخصی‌اش بسنده است و لازم نیست کسی را قانع نماید. فقه قوانین، ساختارها و چارچوب‌های مشخص و مدون دارد، در حالی که مسأله تشخیص مصلحت، سیاسی است و فاقد معیارهایی عام. اگر حاکم بر اساس فقه حکومت کند، رفتار او پیش‌بینی‌پذیر خواهد بود، اما بر اساس مصلحت به هیچ روی پیش‌بینی رفتار او ممکن نیست. همه چیز بسته به توازن قواست و نوع اطلاعاتی که به ولی فقیه می‌رسد و حلقه مشاوران و صاحبان نفوذ بر او.

### مرگ ایدئولوژی چه می‌گوید؟

وقتی ایدئولوژی در حکومتی ایدئولوژیک می‌میرد نشانه آن است که آن حکومت به دوران پایانی خود نزدیک شده، اما ممکن است همین دوران پایانی خطرناک‌ترین دوران آن نیز باشد. ایدئولوژی برای آن که کار کند باید خودش را جدی نگیرد؛ همان‌طور که آیت‌الله خمینی برای نجات دادن ایدئولوژی اسلامی مفهوم مصلحت را پیش کشید. یعنی به شکل تناقض‌آمیز، ایدئولوژی اسلامی اگر بخواهد زنده باشد نباید زنده باشد.

این نکته را پیش از هر کس رهبران آن ایدئولوژی تشخیص می‌دهند و سعی می‌کنند چندان آن را جدی نگیرند. جدی نگرفتن ایدئولوژی راهی است برای نگاه داشتن حکومت ایدئولوژیک از زوال. به جای آنکه رسماً اعلام کنند ایدئولوژی اسلامی دیگر پاسخ‌گوی نیازهای دولت و جامعه نیست، آن را در زبان و تبلیغات حفظ می‌کنند اما در عمل جدی نمی‌گیرند و مدام بر خلاف آن تصمیم می‌گیرند.

ایدئولوژی پوششی می‌شود برای محتوایی پوک. از بیرون، نظام، ایدئولوژیک به نظر می‌آید اما در درون، هیچ ایدئولوژی در کار نیست؛ هرچه هست اراده حاکم و زد و بست‌های گروه‌های داخل حکومت است.

به عکس، اگر کسانی هنوز ایدئولوژی اسلامی را جدی بگیرند خطری برای حکومت به شمار می‌روند. مثلاً میرحسین موسوی نمونه شخصی بود که هنوز ایدئولوژی اسلامی را جدی می‌گرفت.



جدی گرفتن ایدئولوژی اسلامی یعنی تلاش برای سنجش رفتار حاکم بر اساس معیارهای ایدئولوژیک. این چیزی نیست که ولی فقیه بتواند آن را تاب بیاورد. ولی فقیه باید «فصل الخطاب» باشد، رأی و سخن او به همه نزاع‌ها و نظر‌ها پایان دهد. یعنی رأی او با معیاری سنجیده نشود؛ بلکه معیارها با دیدگاه او عیار شوند. در نتیجه اگر کسی بخواهد درستی یا نادرستی سخن یا رفتار ولی فقیه را در ترازوی ایدئولوژی اسلامی بگذارد خطری بالقوه برای ولایت فقیه است.

در حکومت‌های ایدئولوژیک کسانی که به ایدئولوژی صادقانه و عمیقاً باور دارند می‌توانند خطرناک‌تر از کسانی باشند که از بنیاد با آن مخالف‌اند. با مرگ ایدئولوژی و رسمیت یافتن خودکامگی شخصی، مبانی و اندیشه‌های ایدئولوژیک از میان می‌روند و جای آن را مجموعه‌ای «حکم‌های حکومتی» و فرمان‌های رهبری می‌گیرند.

نهادهای گوناگون از مجلس تا قوه قضائیه بیش از آن‌که پروای اجرای قانون شریعت یا اساسی کشور را داشته باشند، چشم به دهان ولی فقیه می‌دوزند. حکومت فاقد محتوای ایدئولوژیک می‌شود، ولی رهبری آن به دست ایدئولوگ است. یعنی رهبری خود را نظریه‌پرداز ایدئولوژی می‌داند اما ایدئولوژی خود دیگر وجود ندارد، هرچه هست گفته‌ها و دستورهای رهبری است.

بدین سان، هر کس نمی‌تواند هر وقت دلش خواست به ایدئولوژی اسلامی تمسک کند. مشروعیت حکومت به ایدئولوژی اسلامی است اما مشروعیت خود ایدئولوژی اسلامی به رهبر است. تنها تفسیر رهبر از این ایدئولوژی معتبر و مجاز است. هر شرحی جز شرح او خیانت و «انحراف» است. رهبر هرگاه خواست سخنی را روشن بیان می‌کند و هر گاه اراده کرد مبهم و می‌نهد. باز او تعیین می‌کند چه کسانی چه تعبیری می‌توانند از سخن او کنند.

سرانجام ایده اجرای شریعت، خودکامگی فقیه است. تجربه تاریخی در ایران نشان داد ایدئولوژی اسلامی نمی‌تواند دیرزمانی بزید. اگر حکومت دینی همچنان برقرار است نه به دلیل توانایی ایدئولوژی اسلامی برای پاسخ دادن به نیازهای دولت و جامعه که به سبب تبدیل حکومت انقلابی به خودکامگی است.

خودکامگی هرچه بیشتر می‌گذرد ابزارهای سرکوب را پیشرفته‌تر می‌کند و دامنه مهار قلمرو عمومی و خصوصی را می‌گسترده. سیاست دیگر وجود ندارد؛ یعنی امکان تبادل نظر و اقناع برای گردش مسالمت‌آمیز قدرت.

مرگ ایدئولوژی نیاز حکومت به بهره‌گیری از خشونت را می‌افزاید. هرچه راز این مرگ بیشتر آشکار شود حکومت در دست بردن به خشونت عریان‌تر و بی‌آزم‌تر خواهد شد. این مرحله پایانی در برخی حکومت‌ها مانند اتحاد جماهیر شوروی چند دهه طول کشیده و قربانی‌های فراوانی گرفته است.

\*مهدی خلجی پژوهشگر مؤسسه مطالعات خاور نزدیک واشنگتن و ساکن آمریکاست.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «بی‌بی‌سی» فارسی

<http://www.bbc.co.uk/blogs/persian/viewpoints/2012/12/post-418.html>



## پرونده رسواساز خامنه‌ای در دست گماشته او؛ مجتبی واحدی، ۳ دی ۱۳۹۱

**گمان می‌کنم آنچه که احمدی‌نژاد در اختیار دارد مسائلی است که مردم عادی تا کنون از آن بی‌خبر بوده‌اند و به رفتارهای شخصی خامنه‌ای مربوط است. حدس می‌زنم احمدی‌نژاد به مدارک کافی و غیر قابل انکار دسترسی پیدا کرده است که از فساد اخلاقی خامنه‌ای در مراودات شخصی خود پرده بر می‌دارد و افشای آنها می‌تواند باقی‌مانده اعتبار رهبر را در میان گروهی از ساده لوحان متدین، بر باد دهد. این، موضوعی نیست که رهبر توان تحمل آن را داشته باشد**

روز بیست و سوم خرداد سال ۸۸ و در حالی که هنوز مراحل نمایشی انتخابات به صورت کامل اجرا نشده بود رهبر کینه‌جوی جمهوری اسلامی، به تجلیل مفصل از نمایش خود ساخته پرداخت و باقیمانده آبروی خویش را در میان نهاد تا احمدی‌نژاد به عنوان «خروجی کودتا» به مردم تحمیل شود. او در آن روز گمان می‌کرد احمدی‌نژاد همان گماشته‌ای است که به کمک «مجتبای ولیعهد» به کرسی نشسته و تا آخر عمر، خود را مدیون «آقازاده» می‌داند. اما تنها چند هفته لازم بود تا درک دقیق رئیس دولت کودتا از ضعف روزافزون خامنه‌ای، بلای جان او شود. احمدی‌نژاد که می‌دانست پایگاه ولی فقیه در داخل و خارج از کشور بسیار ضعیف‌تر از موقعیت «گماشته رهبر در دفتر ریاست جمهوری» است سر ناسازگاری گذاشت و برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های خویش، تودهنی‌های سریالی به رهبر و مزدبگیرانش در قوای دیگر را آغاز نمود به طوری که اکنون کمتر سیاستمداری را در ایران می‌توان یافت که نسبت به «پشیمانی رهبر از فروختن تنمه حیثیت خویش به خاطر احمدی‌نژاد» تردیدی داشته باشد. نحوه تعامل احمدی‌نژاد با گمارنده خود به گونه‌ای بود که بسیاری از افراد مطمئن بودند او دوره ریاست را به پایان نخواهد برد. البته رهبر خودخواه جمهوری اسلامی و یاران نزدیک او حاضر نیستند این پشیمانی را به صورت علنی اعلام و به خاطر حمایت‌های هزینه ساز از فاسدترین رئیس دولت ایران، به پیشگاه ایرانیان عذر تقصیر بیاورند. اما این پیش‌بینی، محقق نشد اگر چه احمدی‌نژاد از حدود یک سال پیش، نه تنها آن رئیس‌جمهوری نیست که به خاطر نزدیک بودن دیدگاه‌هایش به خامنه‌ای از اختیارات ویژه بر خوردار بود بلکه برخی ملاحظات متعارف نسبت به رؤسای پیشین جمهوری از او دریغ می‌شود. زندانی شدن مشاور محبوب احمدی‌نژاد به یک اتهام واهی و خنده دار، تنها در همین چارچوب قابل ارزیابی است. پس شاید با مسامحه بتوان گفت که پیش‌بینی برخی افراد در مورد پایان زود هنگام دولت احمدی‌نژاد به نحوی محقق شده است.

از سوی دیگر برخورد قوای مقننه و قضائیه با دولت و رئیس آن و نیز اظهار نظرهای شدیدالحن برخی فرماندهان نظامی - یاران احمدی‌نژاد در کودتای سال ۸۸ - این اطمینان را در میان اکثریت مردم و تحلیل گران به وجود آورده بود که آینده رئیس و اعضای دولت دهم، بسیار تیره و تار است و اگر پایان کار ایشان تنها حذف کامل از حکومت باشد بایستی سجده شکر به جا بیاورند. اما به نظر می‌رسد در یکی دو ماه اخیر، رفتار رهبر و عوامل او با احمدی‌نژاد دچار تغییر عمده شده است. علی اکبر جوانفکر مشاور زندانی احمدی‌نژاد به بهانه بیماری به مرخصی آمده و سایت‌های خبری نزدیک به رهبر از احتمال عفو او سخن می‌گویند، پرونده پُر سر و صدای سؤال از احمدی‌نژاد با تحقیر راه‌یافتگان به مجلس بسته شده و در یک تغییر موضع ناگهانی، همه پُرگویی‌ها در خصوص حذف قطعی یاران احمدی‌نژاد - موسوم به جریان انحرافی - پایان یافته و هم اکنون دست اندرکاران رسمی و غیر رسمی انتخابات اعلام می‌کنند که نزدیکان احمدی‌نژاد یکی از اضلاع تأثیر گذار در انتخابات آینده هستند. (حدس می‌زنم برای حفظ چهره اپوزیسیونی دولت، جوانفکر از پذیرش عفو خودداری نماید)

شاید اما از همه اینها مهم تر، رفتار صدا و سیمای جمهوری اسلامی با احمدی‌نژاد باشد. پس از ماه‌ها محرومیت از دسترسی به تریبون باز این رسانه، شب گذشته احمدی‌نژاد اجازه یافت به مدتی طولانی و با آزادی کامل، از طریق تلویزیون حکومتی به صورت مستقیم با مردم سخن بگوید. انصافاً باید اعتراف کرد در این سخنرانی پُر از دروغ و فریب، او توانست رقبای حکومتی خود را بیش از پیش رسوا نماید.

گمان می‌کنم بسیاری از افراد با تحیر و کنجکاوی به دنبال یافتن کشف دلایلی هستند که در مدتی بسیار کوتاه، تعامل رهبر با احمدی‌نژاد را دچار تحول اساسی نموده است. نمی‌دانم دوستان دیگرم تا کنون دلیل قانع‌کننده‌ای برای این تغییر رفتار ناگهانی پیدا کرده‌اند یا نه؟ البته بسیاری از افراد به صورت کلی به این موضوع اشاره می‌کنند که احتمالاً احمدی‌نژاد، پرونده‌هایی از خامنه‌ای و عوامل او در اختیار دارد که زبان رهبر را کوتاه می‌کند. من تا کنون این موضوع را دلیل محکمی برای کوتاه آمدن‌های حقارت با ر خامنه‌ای نمی‌دانستم. با خود می‌گفتم خامنه‌ای و عواملش، تا کنون مرتکب صدها اختلاس و سوء استفاده شده‌اند و بارها از مفسدان مالی حمایت کرده‌اند. مگر سال ۱۳۷۳ را فراموش کرده‌ایم که در اوج رسوایی مربوط به فساد گسترده مالی در بنیاد مستضعفان، حکم ریاست محسن رفیق‌دوست بر آن بنیاد تمدید شد؟ به یاد دارم حکم صادره از



سوی رهبر برای رفیق‌دوست، نخستین خبر بخش خبری ساعت ده و نیم شب از شبکه دو بود. در حالی که پخش خطبه‌های نماز جمعه قم تنها ثانیه‌هایی قبل از آغاز بخش خبری با سخن مرحوم مشکینی به پایان رسید که خطاب به ویرانه ساز قوه قضائیه - شیخ محمد یزدی - محاکمه «دانه درشت‌های فاسد در بنیاد مستضعفان» را خواستار می‌شد. اما رهبر لجاجت و خودخواه، حتا به توصیه‌های نزدیک‌ترین یاران خویش نیز توجه نکرد و همچنان دست رفیق‌دوست را برای حیف میل اموال میلیاردی بنیاد، باز گذاشت. پس از آن هم سید علی خامنه‌ای بارها از مفسدان اقتصادی در بخش‌های مختلف حکومت پشتیبانی کرده و حتا مبارزه با مفساد اقتصادی را به تمسخر گرفته است. لابد بسیاری از ایرانیان می‌دانند به موجب فرمان هشت ماده‌ای رهبر، ستادی برای مبارزه با مفساد اقتصادی تشکیل داده که هم اکنون دبیر آن، محمدرضا رحیمی متهم اصلی در پرونده «حلقه فاطمی» است! آخرین حمایت رسوایی‌ساز از مفسدان اقتصادی هم به ماجرای اختلاس سه هزار میلیاردی بانکی باز می‌گردد که در اوج خبررسانی‌ها در مورد آن، فرمان «کش ندهید» از سوی رهبر صادر شد. پیش از آن هم منابع خبری گزارش داده بودند در پرونده اختلاس هشتصد میلیاردی بیمه ایران، حکم دستگیری محمدرضا رحیمی، با دستور مستقیم رهبر متوقف شده است. پس قاعدتاً آنچه که زبان خامنه‌ای در برابر احمدی‌نژاد را کوتاه کرده، نمی‌تواند مرتبط با فساد مالی رهبر و اطرافیانش باشد. حتی افشاگری در مورد اعتیاد احتمالی رهبر و برخی مشاوران نزدیک او نیز، چیزی بر رسوایی‌ها نمی‌افزاید زیرا پخش شبانه روزی چهره رهبر از رسانه ملی، این امکان را برای بسیاری از مردم فراهم نموده که کنجکاو‌های خود در این مورد را به یقین تبدیل نمایند. افتضاح‌های مدیریتی و آتش زدن به ثروت‌های ملی هم، اتهام مشترک خامنه‌ای و عروسک دست‌ساز او - احمدی‌نژاد - بوده و آشکارتر از آن است که افشاگری یا سکوت احمدی‌نژاد، تغییری در دیدگاه مردم نسبت به آن ایجاد نماید. پس تنها یک احتمال باقی می‌ماند: دسترسی احمدی‌نژاد به پرونده‌ای قطور از فساد اخلاقی و رفتاری رهبر. البته نشانه‌های زیادی از انواع مفساد اخلاقی رهبر در اختیار مردم است: دروغ‌گویی و حمایت از دروغگو، پشتیبانی از قاتلان، شکنجه‌گران و متجاوزان و هدر دادن میلیاردها دلار از منابع ایران برای ارضای شهوات سیاسی خویش در داخل و خارج از کشور. اما گمان می‌کنم آنچه که احمدی‌نژاد در اختیار دارد مسائلی است که مردم عادی تا کنون از آن بی‌خبر بوده‌اند و به رفتارهای شخصی خامنه‌ای مربوط است. حدس می‌زنم احمدی‌نژاد به مدارک کافی و غیر قابل انکار دسترسی پیدا کرده است که از فساد اخلاقی خامنه‌ای در مراودات شخصی خود پرده بر می‌دارد و افشای آنها می‌تواند باقی‌مانده اعتبار رهبر را در میان گروهی از ساده لوحان متدین، بر باد دهد. این، موضوعی نیست که رهبر توان تحمل آن را داشته باشد.

اگر علت کوتاه آمدن‌های رهبر در برابر احمدی‌نژاد، همین باشد تنها سه راه در پیش پای او وجود دارد: حذف فیزیکی احمدی‌نژاد که قاعدتاً نیاز به سرمایه‌گذاری کلان و انجام عملیات پیچیده دارد، تسلیم در برابر خواسته‌های انتخاباتی احمدی‌نژاد و واگذاری موقت بخشی از قدرت به او تا یافتن فرصتی برای رفع تهدیدهای رئیس دولت یا عدم تمکین در برابر سهم خواهی احمدی‌نژاد به قیمت تحمل این رسوایی در کنار صدها رسوایی دیگر. برای آنکه مشخص شود رهبر کدام روش را انتخاب می‌کند زمان زیادی لازم نیست. منتظر باشیم.

\*\*\* منع \*\*\*

وبلاگ شخصی مجتبی واحدی

[http://seyedmojtaba-vahedi.blogspot.com/2012/12/blog-post\\_23.html](http://seyedmojtaba-vahedi.blogspot.com/2012/12/blog-post_23.html)



## ما باید عوض شویم! مجتبی واحدی، ۷ دی ۱۳۹۱

چند روز قبل مقاله‌ای با عنوان «پرونده رسواساز خامنه‌ای در دست گماشته او» نوشتم. دو نکته اصلی یادداشت این بود که اولاً احمدی‌نژاد، پرونده‌ای قطور از خامنه‌ای در اختیار دارد و ثانیاً این پرونده از نوع سوء استفاده مالی نیست اگر چه قطعاً در دربار خامنه‌ای و در بیت او، فساد مالی، بسیار است. هنوز هم معتقدم احمدی‌نژاد به مواردی از فسادهای خامنه‌ای دسترسی پیدا کرده که انتشار آنها باقیمانده اعتبار خامنه‌ای در میان ساده‌لوحانی که او را باور کرده‌اند از بین خواهد برد. در همان جا نوشتم خامنه‌ای دچار فسادهای فراوانی از قبیل دروغ‌گویی، حمایت از دروغگو، ریخت و پاش و هدر دادن ثروت‌های ملی برای ارضای شهوات سیاسی خود و... است. اما آنچه که خامنه‌ای از آن می‌ترسد فسادهایی در مرادوات شخصی اوست. برخی واکنش‌ها به یادداشت برایم جالب بود و برخی مشکلات را برایم آشکار ساخت. در سه سال گذشته که در اینجا بوده‌ام بارها در مورد دروغ‌گویی خامنه‌ای سخن گفته‌ام، از فساد مالی حاکم بر دربار او حرف زده‌ام، حمایت او از شکنجه‌گران را مورد نقد قرار داده‌ام، در مورد کینه توز بودن او سخن گفته‌ام و،، اما ظاهراً برای برخی از سیاسیون ما، هیچ‌کدام از خصلت‌هایی که من قبلاً برای خامنه‌ای ذکر کرده‌ام اهمیت زیادی ندارد؛ حتی دروغ‌گویی که بالاترین مفسده است و تأثیر منفی آن بر سرنوشت مردم و کشور بسیار بیش‌تر از رذائل شخصی رهبر است! اما اکنون که از رذائل مربوط به مرادوات شخصی او سخن گفته‌ام بلافاصله عده‌ای بر آشفته شده‌اند که «مدرکت کو؟! البته کماکان بر ادعای خود هستم و حد موضوع را از یک احتمال عادی بالاتر می‌دانم اما در همان یادداشت هم نوشتم که به نظرم خامنه‌ای، از افشای فسادهای مالی و مدیریتی خویش که اظهر من الشمس است نگرانی ندارد و تنها از افشاگری‌هایی می‌ترسد که اعتبار او را در میان برخی متدینان ساده‌لوح از بین می‌برد. اما نوشته بودم «حدس می‌زنم احمدی‌نژاد به پرونده‌هایی از فسادهای خامنه‌ای در مرادوات شخصی در اختیار دارد». نکته دیگر اینکه تا از مفسده‌های خامنه‌ای در مرادوات شخصی سخن گفتم بلافاصله اذهان اغلب مخاطبان به سوی روابط جنسی رفت در حالی که مرادوات شخصی یک فرد فقط به مسائل جنسی محدود نمی‌شود. حالا از شما می‌پرسم «ما به کجا می‌رویم؟ چرا در جامعه ما، دروغ‌گویی قطعی، صدور فرمان قتل و حمایت از شکنجه‌گران، حیف و میل اموال مردم و از هم پاشاندن اقتصاد هفتاد میلیون نفر به اندازه احتمال روابط غیرمتعارف جنسی، زشت شمرده نمی‌شود؟» آیا شما هم فکر نمی‌کنید که ما باید عوض شویم و تا ما عوض نشویم امید زیادی به بهبود شرایط نیست؟!

\*\*\* منبع \*\*\*

وبلاگ شخصی مجتبی واحدی

[http://seyedmojtaba-vahedi.blogspot.cz/2012/12/blog-post\\_5825.html](http://seyedmojtaba-vahedi.blogspot.cz/2012/12/blog-post_5825.html)



## اگر اندیشه و قلم قابل کنترل بود، محمدرضا پهلوی سقوط نمی‌کرد؛ فائزه هاشمی، ۴ دی ۱۳۹۱

سه ماه از دوران حیسبم در زندان اوین می‌گذرد، بند زندانیان سیاسی زن را می‌بینم با سومدیریت‌ها، ناکارآمدی‌ها، کاغذ بازی‌ها، بی‌برنامگی‌ها، تصمیمات غیرکارشناسی و فی‌البداهه، لجاجت و بی‌اختیاری مدیران میانی و تمرکز قدرت. به اینها اضافه کنید، بی‌کفایتی رئیس‌ها، سلیقه‌ای عمل کردن خارج از چارچوب قانون و البته اگر بی‌انصاف نباشم به صورت استثنایی عقل و تدبیر هم مشاهده می‌شود که احتمالاً از دستشان در می‌رود.

هرگاه اعتراض زندانیان در مقابله با چنین شرایطی نتیجه می‌دهد، سعی می‌کنند یا انتقام‌گیری و لجاجت و انجام کارهای بی‌منطق عقب‌نشینی خود را که با مقاومت زندانی‌ها حاصل شده تلافی کنند. به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنم تا با نوع مدیریت زندان‌ها در جمهوری اسلامی بیش‌تر آشنا شوید:

سیستم بازرسی را تا حدودی پس از آن بازرسی وحشیانه و غیرقانونی که موجب صدور بیانیه جمعی زندانیان سیاسی زن و همچنین اعتصاب غذای تعدادی از آنان شد تغییر دادند، ولی در عوض زندانبانان را عوض کردند تا فشار بیش‌تری بر زندانیان وارد کنند.

تصمیم گرفتند که پاگرد کوچک و باز بین فضای بند و بخش دیگری از زندان از جمله تعدادی از سرویس‌های بهداشتی را که به عنوان هواخوری قالب کرده بودند بر اساس مقررات هواخوری‌ها در ساعات عصر ببندند که با اعتراض جمعی و تحسن زندانیان مجبور به انصراف از این تصمیم شدند. بار بعد در تغییراتی که در ساختمان بند زنان با هدف کنترل بیش‌تر ایجاد کردند پیش‌بینی پنجره‌ای بزرگ مشرف به بند (برای نشستن مأموران و نگریستن زنان زندانی، مشابه آکواریوم) را کردند. این در حالی است که بند زنان دارای دوربین‌های مداربسته‌ای است که دائماً زندانیان را در معرض تماشا قرار می‌دهد و اصولاً نیاز به چنین نظارتی نبود. همچنین کرامت و حرمت انسانی نیز با این روش خدشه‌دار می‌شد. این تصمیم نیز بار دیگر با مقاومت زنان زندانی متوقف و نیمه‌کاره رها شد، ولی متعاقباً به جای آن دری پیش‌بینی کردند، که هنوز پس از دو هفته نصب نشده و با آویزان کردن یک پتو تا حدی توانستیم از ورود نسبی سوز و سرمای زمستان به داخل بند جلوگیری کنیم. همچنین محدودیت‌هایی را در مراجعه به بهداری برای زندانیان ایجاد کرده‌اند.

اما نکته دیگری هم باید به نکات فوق اضافه کنم که از همه عجیب‌تر است و آن تصمیم به تیغه کردن در اضطراری بند بود، دری که محل عبور بیماران اورژانس، فرار زندانیان در شرایط اضطراری مثل آتش‌سوزی، گازگرفتگی و هر گونه حادثه دیگری بود. همچنین برای انتقال زباله‌ها به بیرون هم از همین در استفاده می‌شد.

این بار نیز زندانیان با به خطر انداختن خود مانع ساخت دیوار (به جای در اضطراری) شدند و رئیس زندان در کمال جوانمردی! دستور قفل کردن در اضطراری را صادر فرمودند! این عمل ایشان نه تنها احساس ناراحتی شدیدی را برای زندانیان فراهم کرده که زباله‌های این جمع ۳۶ نفره نیز از پنج شبانه تا کنون در بند تلنبار شده و راه خروج ندارد. و حالا ما مانده‌ایم و انتقام‌گیری و لجاجت رئیس زندان و بوی گند زباله‌ها. به موارد فوق اضافه کنید تعدد فرماندهی (ماموران سازمان زندان‌ها، مقامات دادستانی، وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی) که سبب گیر افتادن زندانیان سیاسی در آش‌شله قلمکار موازی‌کاری و تداخل مدیریت‌ها شده است.

اما این همه راه‌های مقابله با زنان زندانی نیست و فشار آوردن به آنها به دلیل تنبیه دسته جمعی آنان (با هدف ایجاد تفرقه) از راه‌های دیگری هم انجام می‌شود راه‌هایی که عمدتاً تنبیه آنان به دلیل درز اخبار به بیرون از زندان است. فشارهایی مثل:

۱- قطع ملاقات‌های حضوری مادران با فرزندان؛

۲- قطع تلفن‌های گاهگاه زندانیان با پدران مادران سالمند و مریض که قادر به آمدن برای ملاقات نیستند؛

۳- قطع تلفن مادران با فرزندان‌شان که به دلیل اقامت در شهرستان‌ها ملاقاتی ندارند؛

۴- قطع ملاقات‌های زنان با همسرانشان که هر دو زندانی هستند.

غافل از آنکه هر چند تمام فشارهای فوق برای کنترل بیش‌تر و امنیتی‌تر کردن فضای زندان است اما آنها نمی‌توانند، ابزار زندانی سیاسی یعنی اندیشه و قلم را با این اقدامات از او بگیرند که اگر قابل کنترل بود محمدرضا پهلوی هرگز سقوط نمی‌کرد.



بند زنان زندان اوین

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://www.kalame.com/1391/10/04/klm-125791/>



## گفتگو با خواهر شهرام فرج‌زاده؛ زهرا صدر، ۶ دی ۱۳۹۱

### تهدیدمان کردند که اگر بیش‌تر پیگیری کنید دچار مشکل می‌شوید!

### خواهر شهرام فرج‌زاده: برادرم از حسین یاد گرفته بود که آزاده باشد؛ این فتنه‌گری است؟

شهرام فرج‌زاده همان مرد سیاه‌پوشی است که ظهر عاشورا در میدان ولیعصر کمی آن طرف‌تر از سینما قدس در مقابل چشمان بهت‌زده‌مان که از دود آتش به خون نشسته بود زیر چرخ‌های ماشین نیروی انتظامی جان داد.

ششم دی ماه سال ۸۸ بود، عاشورای سرد سه سال پیش، خواهر شهرام فرج‌زاده به کلمه می‌گوید برادرش مانند هر سال در مراسم نذری مادر و پدرش کمک کرد، دستانشان را بوسید و خانه را ترک کرد. و دیگر برنگشت تا لحظه‌ای که فیلم‌های له شدن این جوان ۳۰ ساله زیر چرخ‌های ماشین نیروی انتظامی توسط موبایل‌های مردم به دنیا مخابره شد.

فرمانده انتظامی تهران در پاسخ به خبرنگاری که از او در این باره سؤال پرسیده بود مدعی شد که هیچ تصویری مبنی بر رد شدن خودروی نیروی انتظامی از روی معترضین در روز عاشورا وجود ندارد.

او به خبرنگاران گفت دروغ نگویند و آنها را تهدید کرد دیگر حق ندارند سؤال‌های دروغ بپرسند؛ یک روز بعد فیلمی که رد شدن یک خودروی پلیس را از روی بدن یک مرد نشان می‌داد، در اینترنت و شبکه‌های خبری پخش شد و سپس ناجا اطلاعیه‌ای در باره این موضوع صادر کرد و فیلم را جعلی دانست و اعلام کرد صحت آن را بررسی می‌کند، گزارشی از نتایج بررسی احتمالی که هیچ‌گاه منتشر نشد.

راجله فرج‌زاده با بیان اینکه کشته شدن ستار برای من و خانواده‌ام نمکی بود بر زخم مان می‌گوید: اگر وضعیت جامعه به گونه‌ای بود که فکر می‌کردیم بالاخره این اتفاق را می‌توان فراموش کرد، کمکی بود برای ترمیم این زخم. ولی در جامعه‌ای که طبق گفته خود مسئولین بیش‌تر از ۷۰ درصد کارخانه‌ها بسته شدند و این همه آدم با گرانی و معضل نبودن دارو دست و پنجه نرم می‌کنند و بیماران به خاطر نبودن دارو جان خود را از دست می‌دهند و وضعیت اسفناکی که هم از نظر اقتصادی هم از نظر اجتماعی مردم هر روز با آن روبرو هستند طبیعی است که مادر و پدر من بهتر نشده که بدتر هم شده‌اند.

متن کامل گفت و گوی کلمه با خواهر شهرام فرج‌زاده را با هم می‌خوانیم:

امروز ۳ سال از آن عاشورای تلخ می‌گذرد از حس و حال خانواده تان بگویند در این روزها.

فکر می‌کنم اگر ما یادمان بیاید و به این توجه کنیم که پدر و مادر من هم از همان آدم‌هایی هستند که در آن جامعه بحرانی زندگی می‌کنند و به هر حال تمام مشکلات آن جامعه را حس می‌کنند و این مشکلاتی که در آن جامعه به صورت روزانه هست از دست دادن یک جوان را هم اضافه کنید.

در این سه سال جوان‌های زیادی کشته و تعداد زیادی اعدام شدند، مشکلات جامعه افزایش پیدا کرده و درد آنها شده مثل زخمی که مرتب بر رویش نمک ریخته می‌شود.

به عنوان مثال کشته شدن ستار برای من و خانواده‌ام نمکی بود بر زخم. اگر وضعیت جامعه به گونه‌ای بود که فکر می‌کردیم بالاخره این اتفاق را می‌توان فراموش کرد کمکی بود برای ترمیم این زخم. ولی در جامعه‌ای که طبق گفته خود مسئولین بیش‌تر از ۷۰ درصد کارخانه‌ها بسته شدند و این همه آدم با گرانی و معضل نبودن دارو دست و پنجه نرم می‌کنند و بیماران به خاطر نبودن دارو جان خود را از دست می‌دهند و وضعیت اسفناکی که هم از نظر اقتصادی هم از نظر اجتماعی مردم هر روز با آن روبرو هستند طبیعی است که مادر و پدر من بهتر نشده که بدتر هم شده‌اند.



از آوا دختر برادران بگوئید، برخورد او حالا که بزرگ‌تر شده با این حادثه تلخ چیست؟

وقتی این اتفاق افتاد آوا طفلک فقط ۵ سالش بود و الآن ۳ سال گذشته. من خودم روانشناس هستم و با اینکه آنجا نیستم می‌دانم که بچه ۵ ساله درک درستی از مرگ ندارد. احساس می‌کند که وقتی می‌گویند کسی مرده می‌تواند برگردد. ولی هرچقدر از سنش می‌گذرد این واقعیت بیشتر برایش ملموس می‌شود و بیشتر متوجه می‌شود. ذهنش پیشرفت می‌کند که ببیند چه اتفاقی افتاده و این طبیعی هست که درد درونی‌اش را بیشتر تر می‌کند. به هر حال بچه است و چیزی در بچه‌ها وجود دارد برای زندگی و با شرایط خودش را انطباق می‌دهد. اما واقعیت این است که آوا هم مثل در آن جامعه زندگی می‌کند. وضع مدارس دولتی آنقدر بد است که خانواده می‌خواهند کاری کنند که آوا را بفرستند مدرسه خصوصی ولی خب فشار مالی زیاد است. مامانش شب و روز کار می‌کند که بتواند آنها را تامین کند. به جای اینکه جامعه پیشرفت کرده باشد و مدارس دولتی به وضعیتی در آمده که خانواده‌های متوسط جامعه نگاهشان این است که بچه‌هایشان آنجا چیزی یاد نمی‌گیرند و مجبور باشند که به بخش خصوصی ببرند. کلاً همه مشکلاتی که در جامعه برای بچه‌ها است را در نظر بگیرید که خب طبعاً آوا با آنها رو به رو است و حالا او دختری است که هر روز بیش‌تر معنی این را می‌فهمد که پدرش دیگر برنخواهد گشت.

در این سه سال پیگیری‌هایتان به جایی رسیده؟

اوایل پدرم می‌رفتند ولی آنقدر بهشان فشار آوردند که احساس کردند که دارند تحقیر می‌شوند. من قبلاً در یک مصاحبه گفتم کسی را که خوابیده می‌شود بیدار کرد، اما کسی که خودش را به خواب زده هر گز. اینها هم می‌دانند خودشان قضیه چیست ولی وقتی برادرم و پدرم می‌رفتند، بهشان نگاه عاقل‌اندر سفیه می‌کردند که مثل اینکه تتان می‌خارد. برادرم می‌گفت نگاه می‌کردند به ما که یا احمقیم یا تنمان می‌خارد که دنبال این ماجرا می‌رویم. او می‌گفت می‌فرستادن دنبال نخود سیاه. رفتارهایشان جوری بود که احساس کردیم کارمان بی‌فایده است و همینطور فقط تهدیدمان می‌کنند که اگر ادامه بدهید دچار مشکل می‌شوید. به همین دلیل دیگر پیگیری نکردند و در سال گذشته فکر نمی‌کنم خانواده‌ام هیچ کاری کرده باشند. چه کار می‌توانستند بکنند؟

چند وقت پیش آقای لاریجانی گفتند که فقط یک نفر در این ماجرا کشته شده و آن هم مرگی مشکوک بوده است.

برایم خیلی سخت است که بخواهم کسی مثل آقای لاریجانی را مورد خطاب خودم قرار بدهم. آدمی با این حد بی‌شرمی. دلم نمی‌خواهد هیچ پیامی برایش بفرستم. فکر می‌کنم اینها لایق کلمه انسان نیستند که من فکر کنم او یک انسان است و یک چیزی گفته. کسی که بتواند واقعیتی که تمام دنیا از آن با خبر هستند را منکر شود من هیچ ندارم بهش بگویم. اگر در رده آدم‌ها قرار می‌گرفتند، باید مدال دروغ‌گویی بهشان می‌دادند. من فقط عصبی می‌شوم وقتی این چیزها را می‌شنوم واقعاً نمی‌دانم چه بگویم.

پس از اتفاقی که برای ستار بهشتی افتاد خیلی‌ها گفتند اگر ماجرای کهریزک عاشورا و... پیگیری شده بود ماجرای ستار رخ نمی‌داد، نظر شما در این باره چیست؟

باور کنید وقتی فاجعه ستار بهشتی را شنیدم در وجودم همان دردی بود که وقتی شهرام را از دست دادم. فکر اینکه یک کارگر که نان آور مادر پیرش بوده، کسی که از طبقه محروم این جامعه بوده، به این شکل فجیع و فقط به خاطر افکارش کشته شده خیلی وحشتناک بود. یعنی با کسی که با غیرت بوده و نتوانسته بی تفاوت باشد نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد، چنین کاری کردند. بعضی وقتها پیش خودم با مادر ستار صحبت می‌کنم و از این راه دور دستش را می‌بوسم که همچین پسری را بار آورده بود و واقعاً بریده باد دست کسانی که نتوانستند به چنین قتلی دست بزنند و چنین فاجعه‌ای را به بار بیاورند. اما اینکه اگر ما کاری می‌کردیم واقعاً نمی‌شد بیش از این از خانواده‌ها توقع داشت. خانواده‌ها به شدت تحت فشار قرار گرفته‌اند. تا جایی که کاری از دستشان بر می‌آید انجام داده‌اند. ببینید مادر سهراب اعرابی‌ها را. همه خانواده‌ها تلاششان را می‌کنند اما ببینید بالاخره حلدی دارد. وکیل اینها یعنی نسرين ستوده وقتی در اعتصاب غذا بود، من هر روز به خودم می‌گفتم چه کار می‌توانم برایش بکنم. بعضی وقتها به خودم می‌گفتم که من هم اعتصاب کنم. بعد فکر می‌کردم چطوری می‌توانم به دنیا خبر دهم. چه کار می‌توانیم بکنیم. با توجه به



محدودیت‌هایی که ایجاد کردند عملاً هر صدایی را در نطفه خفه می‌کنند. واقعاً نمی‌شود این را به گردن خانواده‌های شهدای قبلی انداخت. مردم هم تا یک حدی مسؤول هستند و باید بیشتر مسؤولانه برخورد کنند با قضایایی که در جامعه اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنم منظورم را درست بیان نکردم. من منظورم خانواده‌ها نبودند و در مورد مسؤولان صحبت کردم. وگرنه خانواده‌ها که بیش از اندازه هزینه داده‌اند و کسی از آنها توقعی ندارد.

من یک کاریکاتور قشنگ دیدم که مسؤولین گفتند ما رد پای فاجعه ستار را پیدا می‌کنیم که می‌رسید به خودشان. یعنی واقعاً کاری را که خودشان انجام دادند چطوری می‌خواهند به آن رسیدگی کنند؟ به نظر من همچنین توقعی از این مسؤولان عجیب است. آنها ماهیت ضد مردمی دارند و برایشان کارگری که معترض است بزرگترین تهدید محسوب می‌شود. طبیعی است که اینها نه ستار را تحمل کنند نه کس دیگری را که مثل ستار مسؤول باشد نسبت به جامعه اش. ولی شاید اگر تعداد ستارها خیلی زیاد شود دیگر زورشان نرسد.

روز عاشورای ۸۸ رسانه‌های اقتدار گرایان برچسب‌های زیادی از جمله فتنه‌گری به عزادارن حسینی دادند. شهرام آن روز در خیابان چه می‌کرد؟ شهرام از زمانی که چشمش را باز کرده بود در خانواده‌ای بزرگ شده بود که هر تاسوعا نذری می‌دادند و گاهی در خانواده این بحث بود که این مقدار را نمی‌توانیم و از نظر مالی فشار دارد برای خانواده. ولی پدر من یک درصد بزرگی از درآمدش را می‌گذاشت و سعی می‌کرد که نذری را بگذارد برای کسانی که مستحق هستند. شهرام هم از بچه گی همیشه شاهد این بود و آن روز عاشورا که ما شهرام را از دست دادیم هم روز قبلش نذری داده بودیم به در و همسایه و بیشتر از ۱۰۰-۱۵۰ نفر را نذری دادیم و شهرام تمام مدت تلاش کرد و تمام وظایفی رو که داشت در روز عاشورا انجام داده بود. تمام خانه را جارو برقی می‌کشد و کمک می‌کند به جمع کردن ظروف و دست مامان و بابا را می‌بوسد و از خانه می‌رود بیرون. این آدم فتنه‌گر است؟!

به نظر ما میاد در این لحظه آن به «سر زدن» و «یاد امام حسین کشته شد» کافی نیست. ما از اول یاد گرفتیم که امام حسین یک انسان آزاده بوده است که چه مسلمان‌ها، چه کمونیست‌ها و همه آدم‌های دنیا به این صفت می‌شناسندش. همه از امام حسین به عنوان یک آدم آزاده صحبت می‌کنند. خب شهرام هم به تبعیت از یک فرد آزاده فکر می‌کرده که مسؤولیتش این است که به مسایل جامعه خودش بی تفاوت نباشد. نمی‌دانم این فتنه‌گری است؟

و سخن آخرتان با مخاطبان کلمه که حرف‌های شما را می‌شنوند؟

آقای خمینی یک روز گفتند که ما با عاشورا زنده هستیم. واقعیتش این است منظور این نیست که مردم در روز عاشورا خودشان را بزنند و گریه کنند، پیام امام حسین خیلی مهم‌تر از آن کشتار در کربلا بود. نشستن و بر سر زدن که امام حسین اینطوری کشته شد ساده نگاه کردن به ماجرا است. خیلی‌ها بعد از آن از آن واقعه بدتر کشته شدند. تمام تاریخ پر است از مبارزات کسانی که علیه ظلم برخاستند و ما باید این شیوه به خاطر آوردن نام حسین را تغییر دهیم و به پیام روز عاشورا و امام حسین توجه کنیم.

برادر من می‌خواست در جامعه‌ای زندگی کند که از حقوق اساسی و حداقل‌هایی در زندگی برخوردار باشد. از آزادی و عدالت اجتماعی حداقلی. چیزی که حق هر انسانی است.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»



## زوال کیش شخصیت رهبری؛ بیژن صف‌سری، ۷ دی ۱۳۹۱

تخریب کیش شخصیت یک دیکتاتور، آن هم توسط زیر دستان و حامیان او از جمله نشانه‌های انحطاط و زوال ستمگری است که بنای حکومت خود را، بر پایه «النصر بالرعب» بنا نهاده است؛ این اتفاق امروز با افشاگری‌های هر روزه مسؤولین نظام که همه اعمال ظالمانه خود را، با زیرکی بر عهده آقای خامنه‌ای و بنا بر اراده و خواست رهبری توجیه می‌کنند، به خوبی دیده می‌شود.

کیش شخصیت غالباً در حکومت‌های تمامیت‌خواه و غیر مردم‌سالاری رشد می‌کند. این پدیده با استفاده از تعریف و تمجید در رسانه‌ها همراه است و نیز ایجاد جوی که در آن شخص فارغ از پاسخگویی و یا مصون از اشتباه، از خود وجهه آرمانی و قهرمانانه و مقدس ارائه می‌دهد. مانند هیتلر، موسولینی، استالین، مائو و از قضا آقای خامنه‌ای که در تمام سال‌های رهبری خود مصراانه در حال ساخت و ساز چنین کیش شخصیتی از خود بوده و حتا تا مرز ادعای نایب امام زمانی هم پیش رفته، اما غافل که عاقبت به رغم همه آن تلاش‌های مذبوحانه برای القا چنین کیش شخصیتی، روزی از سوی غلامان حلقه به گوش و سینه چاک خود، آن هم در ظاهر به قصد اظهار بندگی مورد تخریب قرار می‌گیرد و فرو می‌ریزد.

اذعان و افشای اخیر فرمانده نیروی انتظامی در مورد حصر آقایان موسوی و کروبی به دستور آقای خامنه‌ای اولین مورد از تخریب کیش شخصیت امام گونه رهبری نظام نیست که در طی سال‌های گذشته، خاصه بعد از ماجرای تقلب در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴، با اوج‌گیری اعتراضات مردمی، بارها از سوی عمله نظام، به گونه‌ای زیرکانه و شاید هم ساده‌لوحانه اما شفاف بیان شده است. از جمله این افشاگری‌ها در مورد خشم و غضب رهبری نسبت به دو رهبر جنبش سبز که از سوی علیرضا زاکانی، نماینده مجلس به نقل از ولی نعمت خود (خامنه‌ای) گفته شد این جمله سخیف آقای خامنه‌ای بود که در جمع خودی‌های سینه‌چاک خود گفت: «اگر کشور ایران هزاران بار هم در هم بشکند بهتر از این است که انقلاب به دست دشمن (موسوی و کروبی) بیفتد».

بی‌گمان چنین هجمه‌ای از تخریب‌ها، خاصه در شرایط کنونی از دید و نگاه شخص آقای خامنه‌ای پنهان نمی‌ماند. حتا بنا بر اخبار منتشر شده در محافل سیاسی در برخی از موارد از افراد تخریب‌کننده هم باز خواسته‌هایی شده است که چرا چنین و چنان گفته و بر علیه «آقا» حقیقتی را آشکار کرده اید، و غالباً قریب به اتفاق پاسخ‌ها هم از نوع جواب آن لر روستایی ساده‌دل به حسینقلی خان کرمانی است که نقل ماجرایش خالی از لطف نیست.

می‌گویند، حسینقلی خان از ملاکین لرستان چند روزی بنا به دعوت ظل السلطان از ده به شهر می‌رود. یک روز وقتی همراه با جمعی از رجال دربار در تالار ضیافت ظل السلطان نشسته بود، فردی از رعیت‌های او سرو پا برهنه وارد تالار می‌شود و خود را به پای خان می‌اندازد. حسینقلی خان با عصبانیت خطاب به رعیت خود می‌گوید: اینجا چه می‌کنی؟ آن هم با این سر و وضع؟ رعیت ساده‌دل می‌گوید: آمدم تا شما را زیارت کنم. خان با خشم می‌گوید: احمق، خر و گاو گوسفند را رها کردی آمدی شهر که مرا ببینی؟ رعیت ساده‌دل می‌گوید: خرم تویی، گاوم تویی، گوسفندم تویی...

حال حکایت پاسخ‌های توجیه‌کننده این تخریب‌کنندگان کیش شخصیت سید علی آقا است که حکما کم و بیش پاسخ‌هایی از این دست به ولی نعمت خود می‌دهند و خود را تبرئه می‌سازند، چرا که به خوبی می‌دانند کیش شخصیت دیکتاتوران همواره از تعریف و تمجیدهای حتا این‌چنینی هم دل‌شاد می‌شوند.

بنا بر اخبار و شرایط موجود، هر روز که می‌گذرد اعتراف به تأثیر گذاری تحریم‌ها از سوی سران جمهوری اسلامی بیشتر می‌شود؛ کار از حاشا کردن هم گذشته و دیگر نمی‌توان منکر تأثیر گذاری فشارهای بین‌المللی بود. امروز دیگر صدا و سیمای نظام هم از گرانی و نابسامانی‌های اقتصادی می‌گوید، حتا رئیس مجلس فرمایشی هم اقرار بر فشار گرانی‌ها بر مردم دارد و آن را دلیل بی‌کفایتی دولت منتخب رهبری می‌خواند. در این میان برای گریز از این تنگنا، رقابت بر سر سازش با آمریکا و نشاناندن جام زهر به رهبر بی‌کفایت بالا گرفته و در چنین شرایطی است که میل و اشتیاق تخریب شخصیت رهبری از سوی دست‌نشانندگان گوش به فرمان سید علی آقا که ظاهراً با نیت به رخ کشیدن درایت و اقتدار ولی‌نعمت خود انجام می‌دهند، افزایش یافته. طرفه آنکه در پس این تخریب‌ها و افشاگری‌ها، عاقبت‌اندیشی خامی نهفته است چرا که با افزایش اعتراض‌ها و تبعات ناشی از تحریم‌ها و به بن‌بست رسیدن نظام در اداره امور داخل کشور و تخاصمات بین‌المللی که جهانی را بر علیه خود برانگیخته، نشانه‌های انقراض نظام هر روز باورپذیرتر می‌شود؛ در این میان گویی چنین افشاگری‌هایی از نظر این عده از مسؤولین نظام، توجیه منطقی و



عاقلان‌های است برای فرار از خشم ملت. غافل که همه این توجی‌هات با بی‌توجهی به هشدارها برای پیوستن به جنبش‌های مردم، در روز قیام ملی، خیال باطلی بیش نخواهد بود و نقش‌هایی است بر آب.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/archive/2012/december/27/article/-26e39ac722.html>



## خامنه‌ایزاسیون؛ اکبر گنجی، ۷ دی ۱۳۹۱

**اسلام هم باید هزینه‌ای بابت زمامداری خامنه‌ای پردازد و خواهد پرداخت. در جهان واقع، آدمیان به تفکیک‌های منطقی توسل نخواهند جست که میان زمامداری خامنه‌ای و اسلام هیچ ارتباطی وجود ندارد. مردم با پوست و گوشت و خون خود زیر ستم «سلطان اسلام» زندگی می‌کنند**

رژیم‌های غیر دموکراتیک تحت سه مدل دیکتاتوری‌های نظامی، دیکتاتوری‌های سلطانی، و دیکتاتوری‌های توتالیتر و فاشیستی گونه‌بندی شده‌اند. هیچ رژیم‌مصدق دقیق این نمونه‌های مثالی نیست. همیشه میان واقعیت و نمونه مثالی تا حدودی فاصله و تفاوت وجود دارد. باید دید با کدام مدل می‌توان واقعیت را بهتر تفسیر کرد؟

رژیم ایران، دیکتاتوری نظامی نیست. در رأس حکومت فقیهان حضور داشته و اکثر قدرت در چنگ آنان است. رژیم توتالیتر و فاشیستی هم نیست، برای اینکه فاقد خصوصیات رژیم‌های توتالیتر (سرکوب تمام‌عیار جامعه مدنی، پیشواپرستی، تک‌صدایی بودن جامعه، تحمیل تفسیری رسمی از ایدئولوژی حاکم به همگان و...) است. با الگوی دیکتاتوری نئوسلطانی می‌توان رفتارهای این رژیم را بیشتر فهمید و تفسیر کرد. مطابق نظریه سلطانیسم، سلطان که مطابق میل خودسرانه در همه امور دخالت می‌کند، باید استقلال مالی داشته و نیروهای نظامی به عنوان ابزار دست او عمل کنند. نفت برای ولی فقیه استقلال مالی پدید آورده است. اگر نفت وجود نداشت، دولت می‌بایست از مردم مالیات بگیرد. دریافت مالیات و اداره کشور بر اساس دسترنج مردم، دولت را پاسخگو می‌کند. وقتی دولت به مالیات مردم محتاج نبوده و اکثر نیازهای خود و جامعه را از درآمدهای نفتی تأمین کند، پاسخگو هم نخواهد بود. از سوی دیگر، نهادهای نظامی / انتظامی / اطلاعاتی / امنیتی هم تابع ولی فقیه بوده و مطابق میل او عمل می‌کنند.

استقلال قوه قضائیه یکی از ارکان دموکراسی‌هاست. قضات از شهروندان در برابر مداخلات خودسرانه دولت دفاع می‌کنند. در نظام‌های دیکتاتوری دستگاه قضائی هم در خدمت دولت است. در نظام‌های سلطانی قوه قضائیه تابع «اوامر و منویات مقام معظم رهبری» است و مطابق میل او عمل حکم صادر می‌کند.

از آغاز زعامت سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای و شروع به کار دولت هاشمی رفسنجانی، این بنای کج پایه‌ریزی شد که وزرای اطلاعات، کشور، خارجه، دفاع، و فرهنگ و ارشاد اسلامی باید قطعاً مورد تأیید آیت‌الله خامنه‌ای باشند. این سنت در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی هم ادامه یافت. گفته می‌شد که خاتمی ۱۳ وزیر اطلاعات به خامنه‌ای معرفی کرد تا در نهایت بر سر دری نجف‌آبادی توافق حاصل شد. خاتمی قصد داشت موسوی لاری را برای وزارت ارشاد برگزیند، اما آیت‌الله خامنه‌ای عطاءالله مهاجرانی را به او تحمیل کرد و در اولین دیدار کابینه خاتمی با رهبری، نزد همه وزرا این نکته را بازگو کرد تا بقیه نیز شیر فهم شوند.

احمدی‌نژاد که آمد، دوران با شکوه «وحدت گفتمانی» و «بازگرداندن قطار انقلاب بر روی ریل‌های اصلی» اش آغاز شد. به تعبیر دیگر، دوران «حاکمیت دوگانه» به پایان رسید و گویی فردی به ریاست جمهوری رسید که تابع محض رهبری بود. افرادی در کابینه احمدی‌نژاد به وزارت رسیدند که مقبول طبع رهبری بودند. اما به مقتضای قانون اساسی متعارض جمهوری اسلامی و نهاد ریاست جمهوری، احمدی‌نژاد رفته رفته به سوی حذف وزرای اصلی مورد تأیید آیت‌الله خامنه‌ای خیز برداشت.

مصطفی پورمحمدی، معاون پیشین وزارت اطلاعات، وزیر کشور کابینه اول احمدی‌نژاد شد. پورمحمدی در ۲۹ آذر ۹۱ گفته است که ۱۰ ماه بعد، احمدی‌نژاد خواستار استعفایش شده که علی خامنه‌ای ضمن مخالفت به وی گفته بود: «محکم سر جای ت بمان و به هیچ کس هم هیچ نگو». چندی بعد، احمدی‌نژاد دوباره اقدام به برکناری پورمحمدی می‌کند، اما رهبری مجدداً مانع او می‌شود. در نهایت، احمدی‌نژاد بدون اطلاع رهبری و دیگران، در اردیبهشت ۱۳۸۷ وزیر کشور را عزل می‌کند. [۱]

احمدی‌نژاد در گام بعد به سراغ محسنی اژه‌ای، وزیر اطلاعات، و صفارهرندی، وزیر ارشاد، رفت و آنها را عزل کرد. بعد هم نوبت به منوچهر متکی، وزیر امور خارجه، رسید که او را هم بدون اطلاع رهبری عزل کرد. در سال ۱۳۸۸ مشایی را به معاون اولی منصوب کرد که آیت‌الله خامنه‌ای با حکم حکومتی او را عزل کرد. در آغاز سال ۱۳۹۰ به سراغ وزیر اطلاعات، مصلحی، رفت و او را عزل کرد که آیت‌الله خامنه‌ای با حکم حکومتی وی را ابقا نمود و این کنش به قهر ۱۱ روزه احمدی‌نژاد منجر شد.



«خامنه‌ای‌سازی» ساختار سیاسی، دخالت خودسرانه در همه امور، آن چنان آشکار شده که اینک تک تک مسؤولان بدان اعتراف می‌کنند. به چند نمونه اخیر بنگرید:

یکم- پرونده محمد شریف ملک‌زاده، از یاران احمدی‌نژاد، در حال رسیدگی بود. عباس جعفری دولت‌آبادی، دادستان تهران، در ۱۷ اردیبهشت ۹۱، گفت: «پرونده محمدشریف ملک‌زاده با صدور کیفرخواست در آستانه ارسال به دادگاه بود، که با توجه به گزارش‌هایی که به رهبری رسیده، مورد عفو نظام و رأفت رهبری قرار گرفت».

دوم- اکبر هاشمی رفسنجانی با آیت‌الله خامنه‌ای جهت بازگشت فرزندش (مهدی) به ایران مذاکره و بر سر سه موضوع توافق می‌کند. الف- در فرودگاه بازداشت نشود، به خانه رفته و صبح روز بعد شخصاً به دادسرا مراجعه کند.

ب- رسیدگی به پرونده در دست تیم طائب نباشد و تیمی بی‌طرف به طور قانونی به پرونده رسیدگی کند.

پ- کلیه اتهامات به طور یکجا رسیدگی شود، نه اینکه پس از رسیدگی و محاکمه گفته شود هنوز اتهاماتی باقی مانده که بعداً مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.

حمید رسایی در نطق مجلس علیه هاشمی رفسنجانی به این موضوع اشاره کرده و دادستان تهران در بند دوم پاسخ به رسایی، در ۳۰ آذر ۹۱، به صراحت دستور آیت‌الله خامنه‌ای را متذکر و رسایی را به عدم التزام به ولایت فقیه متهم می‌سازد. می‌نویسد:

«ادعای مشارالیه مبنی بر اینکه: «آقازاده فراری به محض ورود [به کشور] به جای زندان به منزل پدر می‌رود و در همان شب تمام آموزش‌های لازم را از وکلای اجیر شده می‌بیند؛ اگر حمل بر صحت شود، نشان می‌دهد که ایشان در این مورد خاص از واقعیت امر مطلع نبوده و این گونه سخن گفتن، مسلماً با ادعای ولایتمداری وی مطابقت ندارد.» [۲]

خامنه‌ای حتا به هاشمی رفسنجانی زمان آزاد شدن فرزندش را هم اطلاع داده بود، که با چند روز فاصله آزاد شد.

سوم- اسماعیل احمدی مقدم، فرمانده کل نیروی انتظامی، درباره مجازات حدافلی؟! چهره‌های شاخص جنبش سبز، در پنجم دی ۹۱، گفته است: «فکر می‌کنید برای افرادی که چنین فتنه‌ای را به پا کردند و کارهایی که کردند حصر خانگی کافی بود؟! قطعاً در هر جای دنیا چنین اتفاقی می‌افتاد با عوامل آن برخورد خیلی شدیدتری می‌کردند. اما چرا نشد؟! طبیعی است، زیرا که ما داریم در یک نظام متصف به ولایت فقیه و در یک حکومت اسلامی که الگویش را امیرالمؤمنین قرار داده است زندگی می‌کنیم... مصداق امروز این افراد پیمان‌شکن آقایان موسوی و کروبی و تعدادی دیگر هستند... قرار بود واقعاً با اینها برخوردهای جدی کنیم ولی آقا اجازه ندادند. در یک جلسه‌ای بعد از فتنه روز عاشورا ما به ایشان عرض کردیم که یک تعداد از کسانی که در این فتنه دخیل هستند باید دستگیر شوند. فرمودند بروید ابتدا احراز کنید بعد بیاورید پیش من، از من مجوز بگیرید. بعد از احراز یک لیست ۴۰ نفره بردیم فرمودند؛ این چند نفر با من.» [۳]

چهارم- صادق لاریجانی در ۶ دی ۹۱ درباره نقش آیت‌الله خامنه‌ای در مدیریت سرکوب جنبش سبز گفته است:

«در جریان فتنه ۸۸ دشمنان نظام اسلامی به دنبال ایجاد غائله بودند و عده‌ای نیز از درون کشور آب به آسیاب دشمن ریختند... نقش مقام معظم رهبری در برخورد با فتنه سال ۸۸ بی‌بدیل بود. مقام رهبری در برخورد با این فتنه بسیار صبوری کردند و آن گاه که به این نتیجه رسیدند که فتنه‌گران به دنبال حق و حقوق قانونی نبوده بلکه می‌خواهند با نظام برخورد کنند، به خوبی به ارشاد مردم و بیدار کردن بصیرت مردم پرداختند که موجب برخورد انقلابی با فتنه‌گران و خلق حماسه نهم دی‌ماه شد.» [۴]

پنجم- آیت‌الله خشوقت یکی از فقیهانی است که باند سعید امامی با وی در ارتباط بوده و گفته می‌شد که لیستی از روشنفکرانی را که باید ترور شوند، یکجا به تأیید وی رسانده بودند. آیت‌الله صدیقی، امام جمعه تهران، گفته است:

«چند وقت قبل به همراه تعدادی از طلاب به خدمت رهبر معظم انقلاب رسیدیم، حضرت آقا فرمودند تنها به علم و اراده خودتان تکیه نکنید طوفان‌ها زیاد است و این طوفان‌ها گاهی اوقات سخت می‌شود و در این طوفان‌ها نمی‌توانید خود را حفظ کنید و باید در این اوقات خودتان را به کسی و یا جایی وصل کنید که شما را حفظ کنند، بعد بنده به حضرت آقا گفتم از چه کسی استفاده کنیم؟ رهبر معظم انقلاب در پاسخ گفتند؛ در طوفان‌ها خود را به آیت‌الله خشوقت وصل کنید.» [۵]

ششم- احمدی‌نژاد در گفت‌وگوی مستقیم تلویزیونی دوم دی ۹۱، به گونه‌ای سخن گفت که گویی قصد دارد مرحله دوم هدفمندسازی یارانه‌ها را به اجرا در آورد. مجلس در این خصوص جلسه غیرعلنی تشکیل داد. احمد توکلی پیشنهاد کرد طی گزارشی به آیت‌الله خامنه‌ای پیامدهای مخرب این عمل توضیح داده شود تا رهبری مانع این اقدام شود. علی لاریجانی در ششم دی ۹۱، در نطق قبل از دستور در مجلس گفت: «چند بار رهبر انقلاب به حق تذکر دادند که در این مسائل، مانند هدفمند کردن یارانه‌ها موضوع به تصمیم مجلس مربوط است.» [۶]



هفتم- غلامحسین الهام در چهارم دی ۹۱، درباره وحدت گفتمانی احمدی‌نژاد و خامنه‌ای و ممانعت رهبری از سرنگونی دولت احمدی‌نژاد گفت: «دولت‌های نهم و دهم، تنها دولتی بودند که از حمایت گفتمانی رهبر اندیشمند انقلاب بهره‌مند شده‌اند... برخی از این جریان‌های طی هشت ماه گذشته به شکلی جدی برای اسقاط دولت احمدی‌نژاد برنامه‌ریزی کرده بودند، اما با هوشمندی و حمایت‌های رهبری از گفتمان عدالت‌خواهی و ضد فساد احمدی‌نژاد، این پروژه شکست خورد».[۷]

هشتم- مصطفی پورمحمدی در ۲۸ آذر ۹۱ گفته است:

«کسانی که سردمدار و تربیون‌دار فتنه ۸۸ بوده‌اند، تا وقتی توبه نکنند، حق بازگشت به مجموعه نظام را ندارند».[۸]

نهم- اسحاق جهانگیری در ۲۵ آذر ۹۱، در گفت‌وگو با روزنامه اعتماد درباره کاندیداتوری خاتمی گفت:

«آقای خاتمی به صورت ماهیانه، حتی بعد از ریاست‌جمهوری‌اش با رهبری ارتباط داشته... من دلیلی نمی‌بینم یعنی اصلاً موضوعش را موضوع درستی نمی‌بینم که اصلاً طرح شود که آقای خاتمی تأیید صلاحیت می‌شوند یا خیر... این شخصیت اگر ورود پیدا کند، حتماً با هماهنگی نظام خواهد بود».[۹]

دهم- نامه روابط عمومی مجمع تشخیص مصلحت نظام در پاسخ به سخنان رسایی در مجلس قرائت شد. هاشمی هم چاره‌ای جز اعلام اعتقاد و استناد به تأییدات رهبری از خود ندارد. در این نامه آمده:

«رهبری معظم انقلاب هم درست در پایان هشت سال دوره ریاست جمهوری ایشان در پای صندوق رأی با صراحت هر چه تمام‌تر فرمودند: «هیچ کس برای من هاشمی نمی‌شود». برای شخص آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، ولایت فقیه به عنوان یک اصل مترقی در قانون اساسی و به عنوان یک سرمایه معنوی در فقه شیعه بسیار بالاتر از آن است که در منازعات سیاسی از آن هزینه نمایند، تا چه رسد در پاسخ به ناسزاگویی‌ها... در همین زمینه به خطبه‌های جمعه ولی‌امر مسلمین که به جای دو رکعت نماز خوانده می‌شود، درباره آیت‌الله هاشمی رفسنجانی توجه فرمایید: «آقای هاشمی را همه می‌شناسند. من شناختم از ایشان مربوط به بعد از انقلاب و مسؤولیت‌های بعد از انقلاب نیست. من از سال ۱۳۳۶ یعنی ۵۲ سال قبل ایشان را از نزدیک می‌شناسم. آقای هاشمی از اصلی‌ترین افراد نهضت در دوران مبارزات بود. از مبارزین جدی و پیگیر قبل از انقلاب بود. بعد از پیروزی انقلاب از مؤثرترین شخصیت‌های جمهوری اسلامی در کنار امام بود. بعد از رحلت امام هم در کنار رهبری تا امروز. بارها این مرد تا مرز شهادت پیش رفته است. قبل از انقلاب، اموال خود را صرف انقلاب می‌کرد، به مبارزین می‌داد. اینها را خوبست که جوانان بدانند. بعد از انقلاب ایشان مسؤولیت‌های زیادی داشت. هشت سال رئیس‌جمهور بود، قبلش رئیس مجلس بود، بعد مسؤولیت‌های دیگری داشت و در طول این مدت هیچ موردی را سراغ نداریم که ایشان برای خودش یک اندوخته‌ای از این انقلاب درست کرده باشد. اینها حقایقی است که باید دانست... رهبری انقلاب در زمانی که یکی دیگر از همفکران همین شخص، به یکی دیگر از فرزندان آیت‌الله هاشمی رفسنجانی - البته نه از تربیون رسمی - فحاشی کرده بود، در دیدار نمایندگان مجلس خبرگان در فرازی از بیاناتشان فرمودند... خانواده‌ای که مقام معظم رهبری پدر خانواده را با صفات «متدین، متعبد، جزو صلحای زمان، عالمی متفکر، سیاست‌مداری هوشمند، فقیهی زمان‌شناس، مجاهدی خستگی‌نشناس و برادری مهربان برای ضعیفان» به جامعه معرفی می‌کند».[۱۰]

## نتیجه

خامنه‌ایزاسیون پیامدهای بسیاری دارد.

اولین پیامد آن این است که آیت‌الله خامنه‌ای مسؤول همه بحران‌ها و نابسامانی‌ها به شمار خواهد رفت.

دومین پیامد آن، تربیت افرادی به الگوی خود است. احمدی‌نژاد بهترین مصداق این مدعاست. او هم مطابق میل خودسرانه در همه امور دخالت می‌کند.

سومین پیامد، چشم‌انتظار نشستن تا تصمیم آقا در هر زمینه‌ای اعلام شود. بادامچیان در هفتم دی ۹۱ گفته است: «اخیراً آقای خاتمی توسط آقای هاشمی به مقام معظم رهبری نامه دادند که راهی باز شود تا ما به صحنه بیاییم».[۱۱] به همین دلیل، انتخابات ریاست جمهوری تا این لحظه حتی یک کاندیدا ندارد، همه در انتظار تصمیم سلطان نشسته‌اند.[۱۲]

چهارمین پیامد با مرگ آیت‌الله خامنه‌ای روشن خواهد شد، سرنوشت جمهوری اسلامی چه خواهد شد.

پنجمین پیامد، صدمه خوردن شدید سلطانیسم است. خامنه‌ای در موقعیت شاه قرار ندارد. ساختارهای داخلی/منطقه‌ای/جهانی تغییر کرده‌اند. انقلاب ارتباطات به تنهایی مانع عظیمی در برابر سلطانیسم ایجاد کرده است. بحران‌های عدیده نظام، بسیاری را به فکر واداشته که به این شیوه



نمی‌توان ادامه داد. عسکراولادی گفته است که موسوی و کروبی را فتنه‌گر نمی‌داند، برخلاف مدعای خامنه‌ای، و مخالف تخریب هاشمی رفسنجانی است.

ششمین پیامد، سلطانی کردن اسلام است. به تعبیر دیگر، اسلام هم باید هزینه‌ای بابت زمامداری خامنه‌ای بپردازد و خواهد پرداخت. در جهان واقع، آدمیان به تفکیک‌های منطقی توسل نخواهند جست که میان زمامداری خامنه‌ای و اسلام هیچ ارتباطی وجود ندارد. مردم با پوست و گوشت و خون خود زیر ستم «سلطان اسلام» زندگی می‌کنند.

### \*\*\* پی‌نوشت‌ها \*\*\*

۱. رجوع شود به گفته‌های مصطفی پورمحمدی در جمع طلاب کرمانی مقیم قم، منعکس شده در سایت خبری، تحلیلی بلندا.
  ۲. رجوع شود به اعلام جرم دادستانی تهران علیه حمید رسایی، منعکس شده در خبرگزاری فارس.
  ۳. روزنامه کیهان، پنجم دی ۹۱، ص ۸.
  ۴. رجوع شود به سخنان رئیس قوه قضائیه در جلسه مسؤولان عالی قضائی، منعکس شده در خبرگزاری فارس.
  ۵. رجوع شود به اظهارات آیت‌الله صدیقی، منعکس شده در جهان‌نیوز.
  ۶. رجوع شود به گزارش خبر آنلاین از جلسه علنی مجلس.
  ۷. رجوع شود به سخنان غلامحسین الهام، منعکس شده در شبکه خبری ایران.
  ۸. رجوع شود به گفته‌های مصطفی پورمحمدی، در سفر به استان کرمان، منعکس شده در سایت نامه‌نیوز.
  ۹. رجوع شود به گفت‌وگوی اسحاق جهانگیری با روزنامه اعتماد.
  ۱۰. رجوع شود به متن کامل نامه خانواده هاشمی رفسنجانی به مجلس شورای اسلامی، منعکس شده در وب‌سایت رسمی اکبر هاشمی رفسنجانی.
  ۱۱. رجوع شود به سخنان اسدالله بادامچیان، منعکس شده در جهان‌نیوز به نقل از ایسنا.
- تا حدی که من اطلاع دارم، علی خامنه‌ای از هاشمی رفسنجانی پرسیده است: آیا خاتمی و اصلاح‌طلبان می‌خواهند وارد انتخابات شوند؟ پاسخ هاشمی مثبت بوده است. خامنه‌ای گفته است: «با توجه به اتفاقات ۸۸ آیا رویشان می‌شود در انتخابات کاندیدا شوند؟». بدین ترتیب، مدعای نامه خاتمی به رهبری کاذب است.
۱۲. رجوع شود به یادداشت «انتخابات ریاست جمهوری بدون کاندیدا»، منتشر شده در بی‌بی‌سی فارسی.

### \*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «رادیفردا»

<http://www.radiofarda.com/content/f7-commentary-over-khameneisation-in-iran/24810437.html>



## پیشنهاد ابوالفضل قدیانی برای نام‌گذاری ۹ دی: «روز نکبت استبداد دینی»، ۹ دی ۱۳۹۱

### شبهات‌های روزافزون رفتار حاکمان جمهوری اسلامی با رفتار شاه مخلوع پهلوی

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام [خوش] از آن پرهیزگاران است  
سوره القصص آیه ۸۳

اصحاب و دست‌پروردگان استبداد این روزها به واسطه آنچه یوم‌الله نهم دی می‌نامند ساز خوش رقصی کوک می‌کنند و پای‌کوبان و سرمست از جام حکومتی هستند که تضمین بقای آن را حاصل سفاکی و جنایت در عاشورای ۸۸ می‌دانند و مگر نه آن که تا سال‌ها پس از عاشورای حسینی امویان روایت‌ها جعل می‌کردند در فضیلت شادمانی و سرور در ایام عاشورا، جشن‌ها بر پا کرده و مدیحه‌سرایان‌شان جنایت را «حماسه» وصف می‌کردند پس اگر نزد امویان قتل امام حسین(ع) و یارانش در کربلا که قیام نکردند جز برای «اصلاح» امور جامعه حماسه است، چرا مداحان بارگاه حاکم جائز از «حماسه نهم دی‌ماه» مدایح نساژند و صلح نستانند؟!

در فرهنگ مقاومت نهضت فلسطین، سالروز تأسیس اسرائیل را نام «نکبت» نهاده‌اند و چه نیک است که ما طرفداران جنبش سبز نیز نهم دی ماه را که به تمامی نمایش دهنده حقارت و واماندگی استبداد در برابر خواست آزادی خواهانه ملت ایران است روز «نکبت استبداد دینی» نام نهم و همواره به یاد داشته باشیم که حقارت جائران در این روز از جمله اموری است که هرگز نباید از یادها فراموش شود چرا که فریاد و خطابه حضرت زینب(ع) در بارگاه یزید آن هنگام که پیروزمندانه باده فتح می‌پیمود چنان او را رسوا ساخت که تا امروز نیز کوس آن به گوش می‌رسد.

این روز «نکبت استبداد دینی» همچنین علاوه بر آنکه نشانه‌ای است از عجز مستبدانه حکایت از شکوه عظمت جنبش سبز ملت ایران نیز دارد چرا که بی‌شک یکی از عوامل بر پایی نمایش مضحک و رسوای نهم دی ۸۸ را باید در حسادت مستبد ایران نسبت به راهپیمایی ملی میلیونی هواداران جنبش سبز به ویژه روز ۲۵ خرداد همان سال جستجو کرد. در واقع برگزار کنندگان مراسم نه دی که به خوبی از عدم اعتماد به نفس ولی فقیه خود آگاه بوده‌اند با ترتیب دادن این نمایش قصد داشتند به هر شکل ممکن عقده عمیق بخل و حسادت و کینه‌توزی خود را اطفاء نمایند که البته داغ جنبش سبز آن چنان است که برگزاری صد نه دی دیگر نیز علاج کار نخواهد شد.

اما مستبد امروز ایران و دستگاه تحت امرش به واقع از این یوم‌الله‌سازی در پی چه هستند که هنوز پس از سه سال تمامی قوای خویش را بسیج می‌کنند تا این روز را گرامی دارند؟ پاسخ از نظر این جانب برای آنان که اندکی با تاریخ استبداد در ایران به ویژه در دوره معاصر آشنایی دارند به راحتی قابل درک است.

مستبد همه چیز دارد جز مشروعیت مردمی، مستبد می‌داند که اگر تمام امکانات و دارایی‌های کشور را نیز تیول خود سازد آنچه او همواره فاقد آن است پذیرش از سوی قاطبه ملت است بنابراین کوشش در جهت ارایه وجهه‌ای مردمی و مقبول عموم در صدر برنامه‌ها و آرمان اوست. مستبد همچنین بهتر از هر کس دیگری می‌داند که نقطه ضعف اش کجاست و پایه‌های حکومتش را چگونه همین عدم مشروعیت می‌لرزاند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، رژیم پهلوی به راهی رفت که در آن همه چیز کسب کرد جز مشروعیت. محمدرضا پهلوی که از پشت گرمی دشمنان خارجی رهبر جنبش ملی یعنی دکتر محمد مصدق نیز بهره‌مند بود پس از کودتا قدم به قدم جلو آمد و بساط استبداد خود را چنان گسترده کرد که دیگر اثری از نظام پارلمانی نیم‌بند مشروطه به جای نماند. شاه کوشش می‌کرد تا به ازای از دست دادن مشروعیت حکومت اش به واسطه آنچه پیشرفت و توسعه سریع اقتصادی می‌پنداشت با تأمین رفاه و بهبود وضع معیشت مردم و کارآمد جلوه دادن حکومت کودتایی خویش رضایت عمومی را به دست آورد اما همگان دیدند که چگونه تمامی آن تلاش‌ها و فعالیت‌ها از آنجا که بر بنیان فاسدی نهاده شده بود، سرانجامی در پی انقلاب اسلامی و ضد استبدادی سال ۵۷ فرو پاشید و حکومت نامشروع کودتایی سرانجام سرنگون شد. وضع امروز جامعه ما نیز از این جهت مشابه به آن دوران است.

کودتاگران پس از کودتای ۲۲ خرداد علیه آرای عمومی و ارتکاب جنایات گسترده از کشتار گرفته تا حبس تمامی مخالفان و منتقدان، امروز پس از سه سال و نیم به هر طرف که روی می‌کنند با بحران مواجه‌اند. نظام از جامعه جهانی طرد شده است و سنگرهای او در خاورمیانه یکی پس از



دیگری از دست رفته است. انسجام ظاهری چاکران دربار به پریشانی محض بدل گشته و هر چه فریاد وحدت بر سر آنها می‌کشد گویا گوشه‌بری شنیدن وجود ندارد. بحران اقتصادی و معیشتی به مراحل دشوارتری وارد شده و عدم کار آمدی که اکنون مبتنی بر کودتا هم شده است تصویری دایمی بر سر سفره افشار مختلف مردم است. این بحران‌ها و افزون‌تر از آنها که سخن از آن مقصود این نوشتار نیست همچنین روز به روز عمیق‌تر و گسترده‌تر خواهد شد. حاکم جائز نیز همانند محمدرضا شاه مخلوع به خوبی می‌داند که منشاء تمامی این بحران‌ها و گرفتاری‌ها در عدم مشروعیت نظام اوست اما او نیز مانند دیگر مستبدان شهامت و درایت لازم برای بازگشت از مسیری که رفته است ندارد و از این رو می‌کوشد بدون پرداختن به اصل موضوع با توسل به شیوه‌های نخ نما و مندرس، مشروعیتی دروغین برای خود فراهم سازد که ۹ دی از جمله آنهاست و همچنین است ادعای انتخابات آزاد.

هفت سال پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد بحران اقتصادی که در سال‌های ۳۸ و ۳۹ به اوج خود رسیده بود محمدرضای شاه مخلوع را بر آن داشت که در آستانه انتخابات مجلس بیستم اعلام کند که انتخابات به صورت آزاد برگزار خواهد شد. با این همه در حالی که رهبر منتقدان و مخالفان یعنی دکتر مصدق در حصر خانگی بود و احزاب و چهره‌های منتقد امکان هیچ‌گونه فعالیتی نداشتند این ادعا گزافه‌ای بیش نبود. شاه مخلوع به جای آنکه مشکل خود را از طریق مذاکره و واگذاری قدرت به منتخب واقعی ملت و اصلی‌ترین مخالف یعنی، «زندانی احمدآباد» حل کند، اندکی بعد در مرداد ۱۳۳۹ در گفتگویی منظور خود را از آزادی انتخابات توضیح داد، اظهاراتی که مطالعه مجدد آن عبرت‌آموز است و نشانی است از روحیه مشترک و حقارت مستبدانی چون پهلوی دوم و ولی فقیه امروز. شاه در آن مصاحبه گفت: «... در قسمت انتخابات فعلاً آزادی به حدی رسیده است که بعضی‌ها گذشته را به کلی فراموش کرده‌اند و فکر می‌کنند که مردم ایران خیلی زود همه چیز را از یاد می‌برند. البته مردم بدین قبیل افراد و اظهارات آنها با نظر مزاح و شوخی نگاه می‌کنند ولی واقعاً برای همه کس روشن است که اوضاع سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ (اشاره به جنبش ملی نفت و نخست‌وزیری مصدق) دیگر در مملکت قابل تکرار نیست...».

مشابه این عبارت را همین روزها بسیار می‌شنویم.

اعوان و انصار ولی فقیه و شخص وی که از هم اکنون خود را برای مهندسی انتخابات ریاست جمهوری سال آینده آماده می‌کنند دایماً دم از آزادی انتخابات می‌زنند و وعده مشارکت حداکثری مردم در آن رأی می‌دهد که نشانه‌ای خواهد بود از مشروعیت نظام استبدادی، اما رهبری نیز این نکته را از قلم نمی‌اندازد که انتخابات آزاد است مگر برای اصلاح‌طلبان واقعی و هواداران جنبش سبز. مستبدانی که هر روز ادامه حکومتشان برگ سیاهی است در تاریخ این مملکت و نیز ورقی دیگر در کارنامه جنایاتشان، عوض آنکه بر صفحه تلویزیون ظاهر شوند و عذر تقصیر به پیشگاه ملت آورند و خود را تسلیم محاکمه‌ای عادلانه و ملی نمایند، به رهبران سرافراز جنبش سبز آقایان موسوی و کروبی که قریب دو سال را در حبس غیر قانونی و ظالمانه به سر برده‌اند پیغام می‌دهند که توبه کنند و فعالان اصلاح‌طلب غیر زندانی را کرارا به نهادهای امنیتی فرا می‌خوانند که بایستی از موسوی و کروبی تبری بجوید. در جریان همان انتخابات به اصطلاح آزاد مجلس بیستم نیز دربار می‌کوشید با آن دسته از فعالان جبهه ملی که با مصدق مرزبندی می‌کردند مذاکره کند و جواز شرکت ایشان در انتخابات را پس از اطمینان از وفاداری آنها به شاه به دست آنها بدهد. پدیده‌ای که امروز نیز به همان شکل در فضای سیاسی کشور در جریان است، موضوع اصلاح‌طلبان بدلی که از مدت‌ها پیش در محافل و رسانه‌ها طرح شده است به درستی اشاره به چنین رویکردهایی دارد.

اصلاح‌طلبان بدلی از هم اینک آماده‌سازی می‌شوند تا در انتخابات شرکت کنند. قابل پیش‌بینی است که دربار آقای خامنه‌ای به عنوان ستاد مهندسی انتخابات به اصطلاح آزاد، دست‌کم دو کاندیدا را با برچسب اصلاح‌طلبی روانه میدان انتخابات نماید تا بازیگران نمایش «استراتژی شکست دلخواه» باشند. بر اساس این استراتژی تنظیم شده برای اصلاح‌طلبان بدلی، کاندیداهای اصلاح‌طلب ریاست جمهوری از ابتدا به منظور شکست در انتخابات شرکت می‌جویند و در واقع همچون سیاه‌لشگران ایفاکننده نقش «کتک‌خور» در فیلم‌های فارسی عمل می‌کنند. همچنین از ایشان انتظار می‌رود که با حضور نامیون خویش تمرکز و وحدت اصلاح‌طلبان واقعی و هواداران جنبش سبز را مخدوش سازند. با این همه همچنان که در بوق و کرنا کردن روز نکبت استبداد دینی (نهم دی) مرهمی بر زخم پر عفونت عدم مشروعیت نمی‌گذارد، برگزاری چنین انتخابات فرمایشی نیز دوای درماندگی استبداد نخواهد بود.

رهبر کنونی نظام کودتایی باید بداند که بدون تن دادن به مطالبات سیاسی و اجتماعی جنبش سبز به عنوان فراگیرترین و موثرترین نیروی سیاسی مخالف و منتقد وضع موجود توانایی حل بحران‌های متعدد پیش رویش را ندارد. وی بایستی از تاریخ درس بگیرد و متوجه شود که کودتای ۲۲ خرداد و جنایات پس از آن را نمی‌توان درزگرفت و دور زد.

آقای خامنه‌ای اگر واقعاً به دنبال حل بحران هاست بایستی نسخه‌ای که برای فلسطین و سوریه می‌پیچد را خود عملی سازد.



گفتگوی ملی و راهکارسیاسی در کنار انتخابات و فراندم آزاد جهت نمایش خواست و اراده ملی دود ایران امروز است. برای او بهتر است به جای آنکه بر طبل دروغین انتخابات آزاد بکوبد به حصر و حبس مخالفان خود از جمله رهبران جنبش سبز آقایان موسوی و کروبی پایان دهد و معضلات خود را با مهمترین و جدی‌ترین مخالفان و منتقدانش حل و فصل نماید که در این صورت دیگر نیازی به ناز و کرشمه پنهانی و خط و نشان کشیدن علنی برای جامعه جهانی و غربی‌ها نخواهد بود.

از سوی دیگر دموکراسی‌خواهان و طرفداران حاکمیت ملی که امروز ذیل چتر متکثر و متنوع جنبش سبز گرد آمده‌اند در مواجهه با انتخابات آتی حتماً به دور از تشتت و افتادن در دام فریب‌های ریاکارانه جبهه استبداد می‌دانند که راه دشوار تحقق دموکراسی بدون قید و شرط و متضمن حقوق بشر به عنوان هدف نهایی جنبش سبز، مسیری طولانی است که مقطع انتخابات ریاست جمهوری بهار آینده تنها یک منزل از آن است و مبارزه بی‌وقفه مبتنی بر جنبش اجتماعی و تنیده شده در زندگی با امید و آگاهانه شهروندان شهروندان هوادار پیش و پس از این انتخابات همچنان ادامه خواهد داشت.

«ما أَرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَأَكُمْ عَنْهُ إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

سوره هود آیه ۸۸

تا آنجا که بتوانم جز اصلاح نمی‌خواهم، و توفیق من جز به [اراده] خداوند نیست، که بر او توکل کرده‌ام و به او روی آورده‌ام.

ابوالفضل قدیانی

زندانی اوین بند ۳۵۰

دی‌ماه ۹۱

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»



## گفتگو با خواهر سعید زینالی: بازجو گفت دنبال دو تکه استخوان او نباشید! فرشته قاضی، ۱۰ دی ۱۳۹۱

«بازجو گفت بعد از یازده - دوازده سال مادرت افتاده دنبال دو تا تکه استخوان؟ گفتم او مادر است حق دارد همان دو تا تکه استخوان را مادرم می‌خواهد استخوان بچه اش است همان دو تا تکه استخوان را نشان مادرم بدهید اگر مرده، قبرش را نشان مان بدهید بگویند که زنده نیست تا ما بدانیم سعید ما کجاست زنده یا مرده اش کجاست. اما گفت به مادرت بگو اگر باز دنبال سعید بگردد و پی گیری کند برای همه اعضای خانواده شما مشکل ایجاد می‌شود و یادت نرود برادر دیگری هم داری...».

اینها را الناز زینالی در مصاحبه با «روز» می‌گوید. الناز خواهر سعید زینالی که وقتی برادرش را چند روزی پس از ۱۸ تیر ۷۸ در منزلشان بازداشت کردند تنها ۱۰ سال داشت او اما دو سال پیش به همراه مادر بازداشت شد و در اتاق‌های بازجویی، او را تحت فشار قرار دادند تا مادر را مجبور کند دست از پی گیری درباره سرنوشت سعید بردارد.

خواهر سعید زینالی می‌گوید که او را مجبور کرده‌اند در مقابل دوربین نشسته و علیه مادرش سخن بگویند «گفتند برای آرشیو وزارت کشور است». سعید زینالی، ۲۳ تیر ماه ۱۳۷۸ در مقابل چشم‌های مادرش بازداشت شد و از آن تاریخ تاکنون، جز یک تماس تلفنی کوتاه، هیچ خبری از این فارغ التحصیل کامپیوتر دانشگاه تهران در دست نیست.

خانواده آقای زینالی از ۱۴ سال پیش تا کنون برای گرفتن خبری از فرزندشان به همه مراکز امنیتی و قضائی مراجعه کرده‌اند اما هیچ پاسخ درستی به آنها داده نشده است.

اکرم نقابی، مادر سعید زینالی دو سال پیش به «روز» گفته بود که نه به ما می‌گویند که سعید زنده است و نه می‌گویند که مرده. من دیگر هیچ از خدا نمی‌خواهم فقط حتما شده می‌خواهم جنازه بچه‌ام را ببینم و دفن اش کنم. دگر چه می‌توانم بخواهم؟

او توضیح داده بود: مدام می‌گویند در حال پیگیری هستیم تا به حال نگفته‌اند سعید کجا است و چه بر سر او آمده، آیا زنده است یا مرده. فقط از دفتر آقای نقدی آن موقع به ما گفته بودند که بچه ات را واحد عملیات ما گرفته و بیخود نیابید هر موقع لازم بود خودمان تماس می‌گیریم. اما هیچ خبری نشد. بعد که آقای قالیباف شد فرمانده نیروی انتظامی از دفتر او سرهنگ فاطمی زنگ زد و گفت عکسی از سعید بیاورید تا پیگیری کنیم. پدرش عکس او را برد و گفتند پیگیری می‌کنیم هفته دیگر ملاقات کنید هفته بعد رفتیم گفتند همین روزها ملاقات می‌دهیم اما بعد گفتند دست ما نیست و متأسفیم. چهار سال قبل آقای سالار کیا گفت با وزارت اطلاعات صحبت کرده‌اند و قرار است به ما ملاقات دهند تا سعید را ببینیم. رفتیم دفتر آقای مرتضوی گفتند ده روز دیگر بیایید. هی ده روز، ده روز تمدید کردند. آخر سر هم گفتند بروید هر موقع لازم بود خودمان تماس می‌گیریم و فعلاً به خود ما هم اجازه نمی‌دهند... تمام این سال‌ها اندازه یک کارتن ما فقط شماره نامه داریم که به ارگان‌های مختلف از بیت رهبری، وزارت اطلاعات، وزارت کشور و دادستانی و هر جایی که فکر کنید نوشته‌ایم و رفته‌ایم پیگیری کرده‌ایم و در نهایت هم به نتیجه‌ای نرسیده ایم.

اکرم نقابی مادر سعید به اتفاق دخترش الناز زینالی، ۱۷ تیرماه ۸۹ بازداشت شدند. الناز با قرار کفالت و خانم نقابی با قرار وثیقه آزاد شده‌اند. مادر سعید زینالی آبان ماه امسال هم در مصاحبه با «روز» گفته بود: یک ماه پیش از دادستانی به من زنگ زدند گفتند که سعید زینالی آزاد شده. نمی‌دانید چقدر خوشحال شدم چه حالی پیدا کردم. اما بعد انکار کردند. گفتند ما پرونده را دیدیم اشتباه شده. بعد گفتند نگران نباشید و ما پیگیر هستیم و خبرتان می‌کنیم. رفتیم دادستانی گفتند نماینده سپاه را خواسته‌ایم اینجا و با او جلسه می‌گذاریم و قضیه را روشن می‌کنیم. آقای خدابخشیان، دادیار ناظر زندان اوین بود که به پدر سعید گفته هر موقع می‌خواهیم جای سعید را پیدا کنیم و به شما اطلاعات بدهیم جایش را عوض می‌کنند. اما توضیح نداده که چه کسی جای سعید را عوض می‌کند اصلاً سعید دست چه کسی است؟ اصلاً زنده است؟ در نهایت هم گفتند پرونده سعید، دست حاجی یعنی آقای دولت‌آبادی است ایشان باید به شما جواب بدهند و وقت می‌دهیم با حاجی ملاقات کنید اما تا الآن وقت نداده‌اند که بپرسیم چه بلایی سر بچه من آمده؟ من هم که نمی‌روم خودشان زنگ می‌زنند می‌گویند فلان روز بیا فلان جا درباره سعید صحبت کنیم. می‌رویم باز ما را بازی می‌دهند. می‌گویند درخواست ملاقات بنویس. می‌نویسیم می‌گویند خبر می‌دهیم و دیگر باز خبری نمی‌شود. دیگر بریده‌ام، نمی‌دانم چه باید بکنم، به کدام عدالت و کدام قانون شکایت ببرم. خودشان زنگ می‌زنند می‌روم می‌گویند یک ماه صبر کن. دو ماه صبر کن ما خبر می‌دهیم و مساله امنیتی است و...

مصاحبه «روز» با الناز زینالی، خواهر سعید زینالی را در ذیل بخوانید.



شما به اتفاق مادرتان تیرماه ۸۹ بازداشت شدید برگردیم به همان زمان. علت بازداشت شما چه بود؟

من به اتفاق دختر خانم ژیلما مهدویان قرار بود به ترکیه سفر کنیم. شب قبل از پرواز، حدود ساعت ۱۲ شب بود که مأمورها ریختند خانه ما؛ من و مادرم را بازداشت کردند. گفتند که تنها چند تا سؤال داریم و قاضی کشیک قرار است سؤالات را بپرسد و صبح به خانه برمی‌گردید. تمام وسایل خانه را گشتند و شناسنامه‌ها، دفترچه‌های بانکی، دفتر تلفن‌ها و هر چیزی که دست‌شان می‌رسید را هم با خود بردند. من اصلاً نمی‌دانستم چرا چنین رفتاری انجام می‌دهند. ما را به سلول‌های انفرادی بردند و دیگر از مادرم هم هیچ خبری نداشتیم و از صبح همان روز بازجویی‌ها شروع شد.

بازجویی‌ها به چه صورتی بود؟ از شما چه می‌خواستند در این بازجویی‌ها؟

بازجویی‌ها روز و شب ادامه داشت بازجویی‌های طولانی چند ساعته که اکثراً تا ۵ ساعت همین‌طور ادامه داشت. بیش‌ترین چیزهایی که از من می‌پرسیدند درباره خانم خدیجه مقدم و همین‌طور درباره مادرم بود. می‌گفتند باید بگوییم که خانم مقدم شما را تشویق کرده که بروید و شکایت کنید و می‌خواستید بروید خارج از کشور و چهره نظام را مخدوش کنید. بعد از من می‌خواستند که علیه مادرم بنویسم.

چه چیزی را می‌خواستند علیه مادرتان بنویسید؟

می‌گفتند بنویس که مادرت عضو مادران پارک لاله است و برای براندازی نظام فعالیت می‌کند. می‌گفتم مادر من، آدم سیاسی نیست اصلاً کاری به سیاست ندارد و فقط پیگیر سرنوشت برادرم است او فقط می‌خواهد بداند بعد از این همه سال چه بلایی سر سعید آمده. اما می‌گفتند که باید آنچه ما می‌خواهیم علیه او بنویسی. بعد هم از من و دختر خانم مهدویان جلوی دوربین فیلم گرفتند.

ممکن است توضیح دهید جلوی دوربین چه چیزهایی می‌خواستند شما بگویید؟

اول گفتند از برادرت بگو. گفتم من بچه بودم وقتی سعید را آمدند خانه ما و بازداشت کردند. من فقط ده سال داشتم. بعد گفتم که آمدند خانه و سعید را بردند و الآن سال‌هاست که مادر من پیگیری می‌کند و هیچ جوابی نمی‌دهند و ما نمی‌دانیم سعید زنده است یا نه. بعد گفتند درباره خانم مقدم بگو. یعنی از من می‌خواستند جلوی دوربین بگویم که ما از خانم مقدم خط گرفته‌ایم و علیه نظام فعالیت می‌کنیم. و بعد هم گفتند که درباره مادرت و مادران عزادار و جلساتی که در آن شرکت می‌کرد بگو که چه چیزی می‌گویند و چه کاری می‌کنند. گفتم بله مادر من عضو مادران پارک لاله است حامی مادران است اما من هیچ وقت در جلسات شان نبودم که بدانم چه می‌گویند. دوربین را قطع کردند و داد کشیدند که باید بگوییم آنها در جلسات‌شان برای براندازی نظام طرح می‌ریختند و بعد هم در همین راستا اقدام می‌کردند. می‌گفتند که بگو مادرت دنبال براندازی نظام است و بعد در آخر هم گفتند باید بگوییم که از همه کارهایی که کرده‌ای پشیمان هستی و تحت تأثیر ماهواره‌ها و صدای امریکا قرار گرفته‌ای.

و شما این چیزهایی که خواسته بودند را گفتید؟

بله. مجبور کردند همه آن چیزی که می‌خواستند را بگویم با اینکه هیچ یک از اینها واقعیت نداشت.

فضایی اتاقی که جلوی دوربین نشستید چگونه بود؟

به ما گفتند که برای آرشیو وزارت کشور فیلم می‌گیرند. اما دروغ می‌گفتند و من نمی‌دانم فیلم را برای چه کاری می‌خواستند. میز گذاشته بودند روی میز گل و آب گذاشته بودند و به من هم گفتند چادرت را بردار و بنشین. سه بازجو جلوی من یعنی پشت دوربین نشسته بودند بعد گفتند انگار نه انگار که چیزی هست و اتفاقی افتاده و شما هر آنچه می‌گوییم را راحت رو به دوربین بگو. خب من حالم خیلی بد می‌شد یک‌بار به می‌زدم



زیر گریه و قطع می‌کردند و داد می‌زدند که اگر گریه کنی نمی‌گذاریم مادرت را ببینی و شروع به تهدید می‌کردند. بعد که من کمی آرام می‌شدم دوباره فیلمبرداری را شروع می‌کردند.

گفتید درباره سعید از شما می‌پرسیدند در بازجویی‌ها خودشان درباره سعید و اینکه کجا است حرفی نمی‌زدند؟

توی بازجویی‌ها که من بازجوها را نمی‌دیدم و همیشه با چشم بند و رو به دیوار می‌نشستم. یکی از بازجوها یک بار گفت که مادرت بعد از ۱۱-۱۲ سال افتاده دنبال دو تا تکه استخوان؟ گفتم او مادر است همان دو تا تکه استخوان را بدهید. او همان دو تا تکه استخوان را هم می‌خواهد. استخوان بچه اش است. اگر مرده قبرش را نشان بدهید بگویند چه اتفاقی برای سعید افتاده و با او چه کرده اید؟ زنده است یا مرده؟ اگر مرده بگویند تا حداقل مادر من بداند پسرش مرده است. بعد دیگر درباره سعید نگفتند فقط مرا تحت فشار قرار دادند که مادرم را مجبور کنم دست از پیگیری بردارد و دیگر درباره سعید سؤالی نپرسد. گفتند اگر مادرت بخواهد به پیگیری ادامه دهد برای سایر اعضای خانواده هم مشکل ایجاد می‌شود و تو یک برادر دیگر هم داری و.. شروع به تهدید کردند گفتند مادرت باید خانه بنشیند و از شما مراقبت کند.

شما در آن روزها از مادرتان خبر داشتید؟

نه از همان شب بازداشت تا ۱۲ روز بعد که مرا جلوی دوربین نشاندهند هیچ خبری نداشتم بعد از آنکه از من فیلم گرفتند اجازه دادند چند دقیقه مادرم را ببینم و روز بعد هم مرا با کفالت آزاد کردند.

در واقع بازداشت شما و این فشارهایی که بر شما آوردند در این راستا بود که مادرتان دست از پیگیری درباره سعید بردارد. درست است؟

بله کاملاً. به من می‌گفتند که باید با مادرت صحبت کنی و از او بخواهی دیگر پیگیری نکند. می‌گفتند اصلاً می‌دانی تو برای چی الان اینجا هستی؟ به خاطر مادرت است تو موظفی با او صحبت کنی که دیگر سراغ سعید را نگیرد و برای شما مشکل ایجاد نکند.

بازجویی‌ها به چه شکلی بود؟

نمی‌زدند اما شکنجه روحی می‌دادند. تحقیر می‌کردند شخصی‌ترین مسائل زندگی مرا برایم بازگو می‌کردند از شخصی‌ترین و خصوصی‌ترین حرف‌هایی که در خانه با مادرم زده بودم خبر داشتند و برای من بازگو می‌کردند. من شوکه شده بودم به همه شک کرده بودم حتا به نزدیک‌ترین آدم‌های زندگی‌ام که چطور اینها از شخصی‌ترین مسائل من با جزئیات خبر دارند. تا مدت‌ها بعد از آزادی هم با اینکه بازداشت من فقط ۱۳ روز بود اما شوکه بودم و به همه شک داشتم.

بعد که آزاد شدید دیگر سراغ شما نیامدند؟

بازجویی من مدام به من زنگ می‌زد مدام مرا تهدید می‌کرد که اگر یک کلمه حرف بزنی باز هم بازداشتات می‌کنیم. تا وقتی ایران بودم مدام بازجو تلفن می‌کرد و تهدید می‌کرد. می‌گفت حق نداری با کسی حرف بزنی.

الناز جان وقتی سعید را بازداشت کردند شما گفتی که ده سالت بود. یادت هست آن روزها؟ و روزهای بعد که از سعید بی‌خبر بودید؟

آن موقع من بچه بودم اما می‌فهمیدم که داداشم را بردند. خیلی وضعیت بدی بود چون چند بار با اسلحه ریخته بودند خانه ما. بعد که سعید را بردند تلاش‌های پدر و مادرم را می‌دیدم که هر روز می‌رفتند برای پی‌گیری و بی‌نتیجه باز می‌گشتند. این همه سال این‌قدر پدر و مادر مرا اذیت کردند و هنوز ما نمی‌دانیم سعید کجاست سعید چی شد؟ من از لابلای صحبت‌های پدر و مادرم می‌شنیدم که مثلاً فلان مقام گفته هفته دیگر بیاید



ملاقات می‌دهیم یا دیگری گفته ده روز دیگر بیاید خبر می‌دهیم و.. پدر و مادرم می‌رفتند و باز خبری نمی‌شد هیچ کسی نمی‌تواند بفهمد این همه سال چی بر پدر و مادر من گذشته و هنوز هم نمی‌دانیم برادرم کجاست.

اخیراً دیداری با احمد شهید داشته‌اید، ممکن است در این مورد توضیح دهید که این دیدار برای چه بود؟

بله پدر و مادر من ۱۴ سال تمام در ایران و از هر مقام و مسؤولی که بود درباره برادرم سؤال کردند. هیچ کسی نگفت برادر من زنده است یا مرده. ۱۴ سال تمام، من از همان کودکی شاهد زجر کشیدن پدر و مادرم بوده‌ام. وقتی دیدم مسؤلان داخل کشور جوابی نمی‌دهند با احمد شهید دیدار کردم از او خواستم کمک کند ما فقط می‌خواهیم بدانیم سعید چی شده زنده است یا مرده. از او خواستم کمک کند بفهمیم برادرم کجاست. گفت اینقدر دستش باز نیست که بتواند در ایران پیگیری کند اما هر کاری از دستش بر بیاید انجام خواهد داد.

در پایان صحبت خاصی ندارید؟

من فقط ملت‌مسانه و عاجزانه خواهش می‌کنم به ما بگویند همان دو تکه استخوانی که گفتند کجاست. برادر من چی شده؟ مادر من خیلی شرایط بدی دارد داغش انگار روز به روز تازه‌تر می‌شود او چشم انتظار خبری از سعید است فقط به ما یک خبری بدهند از سعید و بگویند چی شده. ما انتظار زیادی نداریم فقط بگویند چه بلایی سر سعید آمده.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/-9bcfdd32fa.html>



## نامه سرگشاده به مسعود رجوی، دی ۱۳۹۱

تحولات و اتفاقاتی که طی روزها و ماه‌های اخیر رخ داده است مرا وا داشت که نامه‌ای برایت بنویسم. در این نامه می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که سیاست‌ها و کارکردهای غلط تو باعث شد که سازمان مجاهدین به نقطه کنونی برسد. نقطه‌ای که به نظر من نقطه بسیار خطرناکی است. شاید به عبارتی، پایانی بر «مجاهدین خلق» است.

در ابتدای پیوستن ما به مجاهدین، ما جذب فداکاری مجاهدین شدیم. جذب صداقت و پایداری بر اصول. جذب دفاعیات مهدی رضایی و دیگر شهدایی که زمان شاه با نثار جانانشان بر اصول و ارزش‌های انقلابی خود پایداری کردند. در آن زمان ما به عنوان یک هوادار و در خارج از مناسبات تشکیلاتی همه چیز را خوب و عالی می‌دیدیم. اکنون از آن همه تابلوهای زیبا که در ذهن خودمان از «مجاهدین» درست کرده بودیم چه مانده است؟

بنا به آثار مکتوب سازمان، شاه از حنیف‌نژاد و سایر بنیانگذاران خواسته بود که خودشان را وابسته به عراق معرفی کنند تا از مرگ نجات پیدا کنند. ولی حنیف‌نژاد و بدیع‌زادگان و سعید محسن با فریادهای الله اکبر در تپه‌های اوین هنگام رفتن به طرف تیرک‌های اعلام جواب سواک را دادند. در آن زمان عراق هیچ جنگی با ایران نداشت و تنها به نزاع‌های لفظی می‌پرداختند. پس از انقلاب صدام حسین جنگ با ایران را به صورت رسمی شروع کرد. جنابعالی سازمان مجاهدین را به خاک عراق منتقل کردی. و به عنوان یکی از تیپ‌های ارتش عراق فعالیت می‌کردید و به مرزهای ایران به سربازانی که صرفاً برای گذراندن دوران سربازی خود به جبهه آمده بودند را می‌کشتید. اسناد تحویل‌گیری پول‌های کلان از حکومت صدام به ازای دادن اطلاعات از داخل ایران برای موشک‌باران و کشتن کسانی که دولت عراق مشخص می‌کرد در داخل ایران و همین‌طور ویدئوی گفتگوی خودت با افسران استخبارات عراق که چگونه زبونه با آنها صحبت می‌کردید، پس از سقوط صدام در دسترس همگان قرار گرفت. اکنون سؤال من این است، آیا رفتار حنیف‌نژاد به عنوان بنیانگذاران سازمان در مقابل ساواک شاه که هرگونه رابطه با عراق را تکذیب کرد و جان خود را فدای آن کرد درست بود یا رفتن جنابعالی به آغوش صدام آن هم زمانی که در یک جنگ تمام‌عیار با ایران بود؟

زمانی فداکاری مجاهدین بخصوص فداکاری در رأس آن برای ما خیلی جذاب و انگیزاننده بود. بنیانگذاران سازمان حاضر شدند خود در صف مقدم مبارزه حاضر باشند و اسیر شوند و اعدام شوند. اکنون شما که به عنوان رهبری مجاهدین خود را معرفی می‌کنی از خود سؤال کرده‌ای که چرا یازده سال است مخفی شده‌ای و هیچ فیلم و تصویری حتا از خود منتشر نمی‌کنی که مبدا محل اختفایت لو برود؟ مگر نگفته بودی که فدا و صداقت سرلوحه مکتب مجاهدین است؟ آیا فدا صرفاً برای اعضای رده پایین سازمان است؟ چرا بایستی آسیه رخشانی و صبا هفت برادران و نسترن و فائزه و غیره که هر کدام شاید یکی دو سالی بیش نبود به مجاهدین پیوسته بودند کشته شوند و جنابعالی یازده سال پس از پایان جنگ عراق و خروج آمریکایی‌ها از عراق هنوز جرأت نمی‌کنی خودت را نشان بدهی؟ این چه رهبری جنبش است؟ این چه جنبشی است که رهبری آن یازده سال است در خفا بسر می‌برد و فقط صدای او شنیده میشود؟

روزی در اواخر خردادماه سال ۶۰ اعلام جنگ مسلحانه کردی و پس از آن ده‌ها هزار نفر کشته شدند. اصرار داشتی که شروع جنگ مسلحانه حق مشروع ما بوده و به عنوان مرز سرخ هرگز نمی‌توان از آن عبور کرد. ولی در سال ۲۰۰۳ میلادی یعنی قریب به بیست سال بعد مجاهدین رسماً اعلام کردند که مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته و به مبارزه مسالمت‌آمیز روی آورده‌اند؟ آیا این یک غلط کردم گویی مفتضحانه نیست؟ اگر جنگ مسلحانه و سی خرداد مرز سرخ بود و بیمه نامه بود پس چرا در سال ۱۳۸۲ پایان آنرا اعلام کردی؟ تکلیف صد و بیست هزار کشته چه می‌شود تکلیف این همه زندانی و شکنجه شده چه می‌شود؟

در اوایل سال ۶۰ شما نامه‌ای به خمینی نوشتید و از او خواستید که به ملاقات او بروید. خمینی در جواب شما گفت آگ شما اسلحه‌هایتان را کنار بگذارید، من به ملاقات شما می‌آیم لازم نیست شما بیایید. این دقیقاً به این معنی است که راحت می‌شد از خونریزی‌های گسترده در سال ۶۰ جلوگیری کرد. خود شما این حرف را قبول دارید و بارها در نشست‌های عمومی بیان کردید. اگر می‌شد با تحویل سلاح به مبارزات سیاسی ادامه داد بدون اینکه خشونت صورت بگیرد پس چرا اسلحه‌ها را تحویل ندادید و چنین خشونت مرگباری را رقم زدید و مهم‌تر اینکه هرگز به چیزی که می‌خواستید هم نرسیدید. اما در سال ۱۳۸۲ شمسی اسلحه‌هایتان را دو دستی تحویل نیروهای آمریکایی دادید و پس از آن مریم رجوی هم اعلام کرد که ما مبارزه مسلحانه را کنار می‌گذاریم. مقایسه این دو اقدام سؤال‌های فراوانی را برمی‌انگیزد. اگر تحویل سلاح درست بود چرا سی



سال پیش این کار را نکردید؟ تحویل اسلحه در کشور خود معنای سیاسی بهتری دارد یا تحویل به کشور بیگانه و کسی که او امپریالیسم می‌نامیدید؟

چرا سیاست مجاهدین در قبال آمریکا صد و هشتاد درجه تغییر کرد؟ زمانی که بنیانگذاران سازمان و اعضای بلند پایه‌ای مثل رضا رضایی و ذوالانوار زنده بودند مگر سیاست مجاهدین کشتن آمریکایی‌ها نبود. مگر ده‌ها نفر از مستشاران آمریکایی در ایران توسط مجاهدین ترور نشدند. (اطلاعی‌های رسمی آن موجود است) پس از انقلاب نیز تمامی شعارها و اشعار و سرودها موجود است. روزنامه‌های مجاهد پر بود از تحلیل و تفسیر مبارزات ضد امپریالیستی. در کتاب‌ها و متون ایدئولوژی مجاهدین نیز به وفور مبارزه با امپریالیسم به عنوان یک اصل محوری و استراتژیک معرفی شده است. ولی اکنون چنان به چاپلوسی و پاچه‌خواری این امپریالیسم می‌پردازید که در خیلی از مواقع چندان آسان است. این سیاست را باور کنیم یا آن سیاست را؟

زمانی در تشکیلات انقلاب ایدئولوژیک راه انداختید و زن و شوهرها را از هم جدا کردید. مردها موظف شدند تمامی موارد جنسی که به ذهنشان می‌زد را در کاغذ ثبت کنند و در نشست‌های عمومی روخوانی کنند. مردانی که بیش از بیست سال است هیچ رابطه جنسی نداشته‌اند و فقط در رؤیاهایشان زندگی می‌کنند. اما از طرفی خود جنابعالی تمامی زنان شورای رهبری را به عقد و نکاح خود در آورده‌ای و حتا فرصت نکردی یکبار با آنها هم‌خواب شوی. آیا این طبق کدام شریعت و عرف و قانون درست است؟ تمامی مردانی که اکنون قریب به سی سال است رابطه جنسی نداشته‌اند و در محیط بسته‌ای که به نام تشکیلات درست کرده‌ای زندگی می‌کنند، مردگانی متحرک هستند که با دنیای واقعی و زندگی عادی یک انسان معمولی زمین تا آسمان متفاوت هستند. آیا اسم این افراد را می‌توان انسان گذاشت؟ چه رسد به مبارز و انقلابی و غیره

«ارتش آزادپخش» که از ابتدا یک موجود نامشروع بود و از ترکیب تو و صدام حسین بوجود آمده بود، پس از جنگ دیگر هیچ کارکردی نداشت. تمام سرمایه گذاری تو این بود که بین ایران و عراق جنگی دوباره رخ دهد تا بتوانی در آن میان جولان دهی. ولی این اتفاق با هر دیدی که نگاه می‌کردیم محال بود. چرا چون دیگر صدام حسین پس از جنگ کویت دیگر تمامی ارتش و نیروی خود را از دست داده بود و هرگز توان چنین کاری را نداشت. پس ارتش نامشروعی که جنابعالی ساخته بودی پس از پایان جنگ ایران و عراق به یک جسد تبدیل شده بود انسان‌هایی که تحت عنوان مجاهد در آن بودند قریب به سی سال در آن فضای بسته و مرده، بسر بردند بدون اینکه تو حتا یک لحظه به آنها فکر کنی که این همه هدر دادن زندگی این بدبخت‌ها گناهی نابخشودنی است که صرفا تو به خاطر اینکه به اشتباهات خود اعتراف نکنی صورت گرفته است.

یک بار در نشست گفتی اگر قبول کنیم که آمدن به عراق اشتباه بوده است پس بایستی جنگ مسلحانه را هم رد کنیم، بایستی سی خرداد را هم رد کنیم و پس فاز سیاسی را هم بایستی رد کنیم. اکنون خودت قدم به قدم به این اشتباهات می‌رسی. آمدن به عراق اشتباه بود را قبول کردی. جنگ مسلحانه را هم قبول کردی که اشتباه بود. پس به این نتیجه می‌رسیم که سی خرداد هم اشتباه بوده است. اکنون پس این سؤال پیش می‌آید که کارکرد مجاهدین طی سی سال گذشته چه بوده است؟ به کشتن دادن بیش از صد هزار نفر انسان؟ آواره کردن هزاران نفر؟ بی‌خانمان کردن هزاران نفر؟ متلاشی کردن هزاران خانواده در ایران؟ مسؤول این همه جنایت با کیست؟

اینجاست که درک می‌کنم چرا مخفی شده‌ای و خودت را نشان نمی‌دهی. آخرین سنگر تو یعنی لیبرتی هم که متلاشی شود بدترین دشمنان تو و قاتلان تو همین کسانی خواهند بود که اکنون در تشکیلات تو هستند. در یک حساب ساده از خودشان خواهند پرسید پس از این همه سال «مبارزه» به کجا رسیدیم؟ چرا این همه سال عمرمان را در عراق هدر دادیم؟ و هزاران سؤال بی‌جواب دیگر که باعث کینه‌ای شدید نسبت به تو و سازمانت خواهد شد. بخوبی درک می‌کنم چرا مخفی شده‌ای. چون قاتلانی مثل تو بوی خطر و مرگ را از کیلومترها حس می‌کنند. تو بوی مرگ را از یازده سال پیش حس کردی و به خاطر همین در خفیه به سر می‌بری.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبلاگ «باند رجوی»



## دوست قدیمی از خاطراتش گفت: وقتی خامنه‌ای تهدید به قمه‌زنی می‌کرد؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۱۸ دی ۱۳۹۱

یکی از دوستان قدیمی علی خامنه‌ای گفته است که در سال ۱۳۳۵ با همراهی رهبر جمهوری اسلامی و تعدادی دیگر از اعضا و هواداران جمعیت فدائیان اسلام در مشهد، فردی را که قرار بود به سمت استانداری خراسان انتخاب شود تهدید کرده بودند که اگر سینماها را در ماه‌های محرم و صفر بازگشایی کند، او را با قمه مضروب می‌کنند.

آیت‌الله سید جعفر شبیری زنجانی این موضوع را در گفت‌وگو با ماهنامه پاسدار اسلام، متعلق به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم بیان کرده و سایت‌های نزدیک به حکومت نیز آن را بازنشر داده‌اند.

این استاد حوزه علمیه همچنین در بخشی از مصاحبه طولانی خود با نشریه پاسدار اسلام درباره نحوه آشنایی خود با علی خامنه‌ای گفته که این رابطه از سال ۱۳۳۵ و هنگامی که او ۲۰ سال و خامنه‌ای ۱۷ سال سن داشت، آغاز شده است: «تابستان بود و من به مشهد رفته بودم. چند ماه قبل نواب [صفوی] شهید شده بود. تا آن سال، سینماهایی که در مشهد بودند، زیر نفوذ فدائیان اسلام در شب‌های شهادت نمی‌توانستند برنامه بگذارند. ماه‌های رمضان و محرم و صفر کلاً تعطیل می‌شدند و شب‌های شهادت ائمه، یکی از فدائیان اسلام تلفن می‌زد که امشب شب شهادت امام صادق است و سینما فوراً تعطیل می‌شد.»

سید جعفر شبیری زنجانی افزوده است که «فدائیان اسلام قدرشان از خودشان نبود، بلکه همه از نواب حساب می‌بردند. با شهادت نواب، پر و بال فدائیان اسلام در مشهد قیچی شد.»

فدائیان اسلام، گروهی اسلام‌گرا، مسلح و مخفی بود که در دهه ۱۳۲۰ به رهبری طلبة جوانی به نام سیدمجتبی می‌رلوحی مشهور به نواب صفوی با هدف برقراری حکومت اسلامی تأسیس شد.

ترور افرادی مانند احمد کسروی، نویسنده و تاریخ‌نگار، عبدالحسین هزیر، وزیر دربار محمدرضا شاه پهلوی و علی رزم‌آرا و حسین علاء دو نخست‌وزیر ایران در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ خورشیدی، از جمله اقدامات این گروه بنیادگرای اسلامی بود که حتا فردی مانند آیت‌الله سیدحسین بروجردی، بزرگترین مرجع تقلید شیعه جهان در قرن گذشته را «پست‌تر از سگ» می‌دانستند.

### تهدید با نامه

در مقابل، مراجع تقلید و روحانیون بلندپایه شیعه در آن هنگام نیز رابطه تیره‌ای با فدائیان اسلام داشتند و آنها را به سبب اقدامات خشونت‌بار و ترورهای مسلحانه‌ای که انجام می‌دادند، قبول نداشتند.

با وجود این مسأله، علی خامنه‌ای رابطه گرمی با این گروه داشت و در خاطراتش، اوج ارادت خود به نواب صفوی را به نمایش گذاشته است. رهبر فدائیان اسلام و سه عضو دیگر این گروه در ۲۷ دی ۱۳۳۴ تیرباران شدند.

سید جعفر شبیری زنجانی در ادامه گفت‌وگوی خود با ماهنامه پاسدار اسلام درباره رابطه خود و علی خامنه‌ای با فدائیان اسلام در مشهد گفته است: «فدائیان اسلام در مشهد افراد خوبی هم بودند. آن سال [۱۳۳۵] استاندار را عوض کردند. استاندار خراسان به اسم «رام» را فرستادند به فارس. رام آدمی مذهبی و مطابق اسمش واقعاً هم در برابر علما رام بود. استاندار فارس به نام «فرخ» شخصی بود خشن که تازه عشایر را هم سرکوب کرده بود. همه خیلی از او حساب می‌بردند و می‌گفتند سلاحش همیشه روی میزش است. قرار شد او را استاندار خراسان کنند.» او افزوده که نحوه دقیق آشنایی با خامنه‌ای را به یاد ندارد اما این آشنایی در ارتباط با یک «فعالیت مشترک» بوده است.

این استاد حوزه علمیه درباره وقایعی که باعث شد او همراه با علی خامنه‌ای و تعدادی دیگر، فردی را که قرار بود در آن سال به عنوان استاندار جدید خراسان منصوب شود تهدید به قمه‌زنی کرده‌اند، گفته است: «هر سال محرم و صفر سینماها را تعطیل می‌کردند. فکر می‌کنم عید غدیر و ماه ذی‌الحجه بود که این‌جا به جایی را انجام دادند و ابلاغ برای هر دو صادر شد. استاندار خراسان رفت، اما فرخ نیامد... گفتیم او می‌خواهد تأخیر بیندازد که فرصت فعالیت نشود و کسی نتواند کاری کند، لذا ما گفتیم پیشاپیش نامه‌هایی را که می‌خواهیم برایش بنویسیم، از حالا شروع به نوشتن کنیم، چون ممکن است فرصت نشود. شروع کردیم به نامه نوشتن با خط‌ها و انشاهای مختلف.»

او افزوده که یکی از این نامه‌ها را «با دست چپ و با ادبیات کسی که سواد کمی دارد نوشتیم».



«آقای فرخ! بعضی‌ها در باره شما حرف‌هایی می‌زنند و می‌گویند شما آمده‌اید که سینماها را باز کنید. ما باور نمی‌کنیم. شما سید هستید. بعید می‌دانیم که شما بیایید و بخواهید برخلاف جدتان رفتار کنید، ولی اگر خدای ناکرده این حرف صحت داشته باشد، کجی تو را با قمه راست می‌کنیم.»

شبیبری زنجان‌ی افزوده است که او همراه با علی خامنه‌ای و چند نفر دیگر ظرف چند روز، تعداد زیادی نامه با این مضمون نوشتند و آنها را دو روز پیش از آغاز محرم ۱۳۳۵ و هنگامی که مشخص شد «فرخ» به استانداری خراسان می‌آید از پست خانه‌های مختلف برای او فرستادند تا استاندار جدید تصور کند تعداد زیادی از مردم او را تهدید به قمه زنی کرده‌اند. با وجود این مسائل، این فرد نزدیک به رهبر جمهوری اسلامی گفته که استاندار وقت خراسان تنها تا ۱۷ ماه محرم آن سال، سینماها را بسته نگاه داشت اما پس از آن بی توجه به تهدیدهای او، خامنه‌ای و فدائیان اسلام، دستور بازگشایی سینماها در مشهد را صادر کرد.

### برادر مرجع قم‌نشین

سید جعفر شبیری زنجان‌ی، برادر سید موسی شبیری زنجان‌ی، از مراجع تقلید شیعه ساکن قم است که استاد سه فرزند علی خامنه‌ای در حوزه علمیه این شهر بوده است. موسی شبیری زنجان‌ی، سال هاست که امامت جماعت حرم حضرت معصومه را نیز بر عهده دارد. بر اساس گزارش‌ها، این مرجع تقلید شیعه از منتقدان رفتار اقتدارگرایانه آیت‌الله خامنه‌ای در مقام رهبری جمهوری اسلامی است و چند نامه‌نگاری و تماس خصوصی در انتقاد از وضعیت موجود با خامنه‌ای داشته است. در عین حال گفته می‌شود به علت استادی فرزندان خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی با احترام با موسی شبیری زنجان‌ی رفتار می‌کند. همچنین گفته شده که این مرجع تقلید شیعه از مقام‌هایی بود که با رایزنی‌های خود، نقش زیادی در رفع حصر آیت‌الله حسینعلی منتظری ایفا کرد، جواز دفن این مرجع تقلید شیعه در حرم حضرت معصومه در قم را گرفت و در نهایت بر جنازه او نماز خواند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/archive/2013/january/07/article/-6f81fbec26.html>



## مرثیه‌ای برای جامعه مدنی ایران؛ علی آزاد، ۱۹ دی ۱۳۹۱

### عکس‌العملی از کسی بر نمی‌خیزد؛ خبرها آهسته آهسته بر روی هم انباشته می‌شوند، ستار بهشتی با چشمانش ما را می‌نگرد.

اقتصاد مقاومتی، ستار بهشتی، زندگی کھف‌وار، صعود قیمت‌ها و خالی شدن جیب ما، کمک ۵۰ میلیون دلاری به لبنان برای ساخت سد، رهنمودهای روشنگرانه مقام معظم رهبری، نابودی بهپاد آمریکایی به دست پرتوان نیروهای ایرانی، مرگ یک بیمار به علت افزایش قیمت معالجه، مرگ دانش‌آموزان راهی راهیان نور، قیمت هر نمره از درس فلان، وزیر آموزش پابرجا، حرف‌های لاریجانی: مردم باید مثل زمان جنگ وارد صحنه شوند. حرف‌های آیت‌الله زار: مردم به خاطر گرانی نباید نق بزنند. اقتصاد مقاومتی در سال حمایت از تولید ملی، اعتصاب غذای نسرین ستوده، افزایش نرخ دلار، مانور ولایت، اصابت چند موشک از ایران به خاک افغانستان، شکایت عربستان از ایران به سازمان ملل، دستگیری جاسوس‌های ایران به دست حکومت آذربایجان، سخنرانی خاتمی: انتخابات برای خودتان، زندانیان را آزاد کنید، توقیف [روزنامه] «شرق»، حکم چندین ساله توسلی، انتقال سعید مدنی از انفرادی به بند ۳۰۵ پس از چندین ماه، مرگ قابل در زمان اجرای حکم زندان، سخنرانی شیخ حسن نصرالله، مرگ بیش از سی هزار نفر سوری، شادی و شغف خریداران در هنگام خرید تبلت مدل جدید شرکت اپل، پایین آمدن اولویت واردات دارو، کمیاب شدن داروهای بیهوشی، نامه ضیاء نبوی از زندان به رهبر، انرژی هسته‌ای، تلفن سعید جلیلی به کاترین اشتون، دیدار سعید جلیلی، احمدی‌نژاد، رحیمی... با نخست‌وزیر اکراد عراق در این بازار کم‌رونق دیپلماسی ایرانی، مرگ تدریجی ما.

آدمی نمی‌داند به کدامین خبر تمرکز کند. همه هم خبرهای بحرانی. امید در بین این همه خبر به کورسویی هم نمی‌ماند. در دل خانه امیدی برای خود نساخته باشی، با تک‌تک این اخبار ذره‌ذره فرو می‌ریزی در خود، فرو می‌شکنی، خراب می‌شوی. به کجای این همه اخبار شوم، گمان امید ببری، کاخ امید بسازی؟ تیرگی، شب تار، ظلمت، تاریکی، همه یکسره، یکصدا به یاری هم می‌آیند. اخبار شوم تک‌تک، به هماهنگی با هم در تکمیل مصیبت عظمی راه می‌جویند و می‌آیند. همچون سیلی مصیبت‌بار. نگاهت به این سیل دوخته می‌شود به دنبال جای پای می‌گردی که پا بر آنجا بگذاری. سیل دور و برت را، خانهات را، کاشانهات را فرا می‌گیرد.

روزهای تلخ و سیاه ظلم و ستم را می‌گذرانیم. ظلم و ستم در همه جهات بر همه سایه انداخته است. صحبت بر سر آزادی زندانی سیاسی یا مرگ فلان فعال نیست. صحبت بر سر روزی مردم است. صحبت بر سر سلامت مردم است. ارز مورد نیاز برای واردات دارو گم می‌شود. ارز مذکور شاید خرج راکتی شده است تا برای اسد تدارک دیده شود و سر مردمی بی‌دفاع ریخته شود. صحبت بر سر مایحتاج مردم نیز دارد کهنه می‌شود. شیر، ماست، پنیر، روغن، برنج، گوشت، تخم مرغ، میوه‌جات، روزانه قیمت‌شان بالا می‌رود. روزی بود که قیمت فلان کالا بر سر زبان‌ها بود. چون استثنا بود گران شدنش، هر روز در افواه عمومی گفته می‌شد. ولی اینک چون هر روزه قیمت‌ها بالا می‌رود. به سخنی تکراری مبدل شده است. توصیه و برنامه دولت نیز در برابر این همه آشفتگی، جز بی‌برنامگی و آشفتگی چیزی نیست. دولت به عنوان مسئول این بحران راه فرار را در اصرار بر بازدید از اوین می‌بیند. بیت رهبری نیز از شگرد همیشگی بحران سیاسی، اقتصادی، اخلاقی غرب استفاده می‌کند. روزی نیست در این روزهای سیاه که هر جا که مقام معظم فرصت کرده‌اند، از آزادی غرب در برابر اسلام سخن رانده است. در تازه‌ترین اظهار نظر خواهان ارائه نظریه آزادی در اسلام از طرف صاحب‌نظران شده است. رئیس مجلس نیز مردم را به آماده شدن برای شرایط جنگی فرا می‌خواند. روایت کردن تک‌تک این اظهارنظرها در اینجا چیزی جز مازوخیسم نخواهد بود. چیزی هست که هر روزه از طرف کوچک‌ترین تا بالاترین مقام گفته می‌شود. بحران همه حیات ایرانیان ساکن در ایران را در بر گرفته است.

تشکل‌ها همه از هم پاشانده شده‌اند. همه آنهایی که در تشکیل تشکلی نقشی داشته‌اند. در سازماندهی جمعی تجربه‌ای داشتند در پشت میله‌های زندان اسیرند. احزاب و تشکلات عمده نیز تحت شرایط سنگین امنیتی امکان هیچ گونه فعالیتی ندارند. امکان صحبت کردن، نوشتن و سخن گفتن از وضعیت فعلی در فضای آزاد امکان‌پذیر نیست. هر کتاب، هر فیلم، هر برنامه تلویزیونی، هر تشییع جنازه، هر جشن تولد، هر مراسم سوگواری، هر احساس جمعی که ذره‌ای امکان شکل دادن حسی جمعی را ممکن سازد در اولین فرصت زیر تیغ سانسور می‌رود، از امکان شکل‌گیری اش جلوگیری می‌شود. وقتی چنین فرصت‌هایی از دست برود، سخن‌های ناگفته در دل می‌ماند. نمی‌شکفد. وقتی پتانسیل شکل‌گیری جمعی را از بین می‌برند، از امکان شکل‌گیری حس همدردی، حس همیاری، حس همکاری، حس توانایی جلوگیری می‌کنند، تک‌تک آدمیان به افرادی منفرد و تک‌افتاده تبدیل می‌شوند که با وجود همدردی با همسایه خود امکان دست هم گرفتن را از دست می‌دهند. این است که تجربه‌های جدید



در جهت یاری گرفتن از نیروی همدیگر، کنترل وضعیت‌های پیشرو در اعتراضات، امکان استفاده از فرصت‌های ممکن، از بین می‌رود. تمامی دردها در سینه ریخته می‌شود. تمامی اندیشه‌های نقدنشده در دل نهفته می‌شوند. هر کس به فراخور درک و فهم خود از وضعیت فعلی و چگونگی برخورد با آن در دل اندیشه‌ای می‌کند. هیچ یک امکان روی میز ریخته شدن را پیدا نمی‌کند. این است که آینده بسیار تیره و تاریک می‌نماید. چرا که اگر هم امکان بروز اعتراضی پیش بیاید به دلایل گفته شده امکان بهره‌جویی بهینه را پیدا نمی‌کند. لذا در بهترین حالتش به‌جز دورنمایی از، از هم پاشیدگی و هرج و مرج دیده نمی‌شود. راه‌ها همه بسته، حرف‌ها همه در سینه خفته، یاران همه گرفتار، به چه چیز می‌توان امیدوار بود؟ کدامین منظر تو را به امید به بهبود امیدوار می‌کند؟

آن اندیشه، آن فکری امکان عملی شدن در آینده را دارد که بتواند به پشتوانه اندیشه‌های خود، سازماندهی و یاریگری از طرف عمده مردم امیدوار باشد. آینده با تصور وضعیت فعلی با شناختن حال حاضر به تصویر در می‌آید. نمی‌توان بر اساس آرزوها و امیدها آینده را دید. جای امید و آرزوها را با واقعیت در پیش رو عوض کردن، ساده‌لوحی است. هر امید و آرزویی جهت تحقق نیاز به ابزارهای لازم جهت رسیدن به آن موقعیت‌ها را دارد. ابزار لازم باید در دست باشد تا امید را در دل خود نشانند. بدون اندیشیدن در جهت دست‌یابی به این‌گونه ابزارها به چشم‌انداز آرزوها چشم دوختن، کاری پرخطر، نسنجیده و واهی به نظر می‌رسد. هیچ اندیشه‌ای به خودی خود وارد ذهن او نمی‌شود. اکثر انسان‌ها تحت تأثیر تبلیغات دچار یک اندیشه می‌شوند. در حقیقت این‌گونه اندیشیدن‌ها چیزی بیش از دچار شدن نیست؛ لذا هر آن اندیشه‌ای که توانسته باشد با تکرار آن در افواه عمومی به نمود مردم برسد امکان جلب توجه در آینده را خواهد داشت. اندیشه‌ها یا برنامه‌هایی که هیچ‌گونه پشتوانه سازمانی برایشان وجود نداشته باشد امکان احیایش در جامعه بسیار بعید می‌نماید. به عنوان مثال می‌توان به پروژه روشنفکری دینی اشاره کرد. روشنفکر دینی با کمک رسانه‌های در دسترس خود و همیاری اندیشمندان، دانشجویان و فعالان مدنی وارد عرصه عمومی شد. حاصل ورود آن به عرصه عمومی، اندیشه اصلاح‌طلبی را به بار آورد. در صورتی که اندیشمندان فعال در جنبش اصلاح‌طلبی به چنین اندیشه‌ای مسلح نبودند امکان یاری گرفتن از مردم را از دست می‌دادند. در حقیقت پشت هر جنبش یا تکانه‌ای باید اندیشه‌های تقویت‌دهنده آن را سراغ گرفت. در وضعیت کنونی نیز که اکثریت فعالان و علاقمندان روشنفکری دینی در پشت میله‌های زندان اسپرند، رقیب نیز به لطایف‌الحیل سعی در از میدان به در بردن آن را دارد. در بدبینانه‌ترین حالتش طرح دوباره دکتر حسن نصر یا داوری در جامعه مدنی و در خوش‌بینانه‌ترین حالتش رونق گرفتن بازار اندیشه سید جواد طباطبایی شاید نشانی از این امر داشته باشد. نشریاتی که یاریگر رونق اندیشه دینی بودند یک به یک به تیغ سانسور دچار شدند. بحث بر سر حق بودن یا روا بودن اندیشه مذکور نیست، بحث بر سر امکان تحقق اندیشه‌ها در جامعه مدنی است. یا به عنوان مثالی دیگر مطرح بودن فقه به عنوان یک مؤلفه در مباحثات نیز جز به دلیل مسلح بودن فقه به امکانات گسترده مالی نیست. وگرنه در دنیای امروزی کیست که از دستورات فقهی در زندگی روزمره خود بهره بگیرد. یا در موردی کلان‌تر، عدم آگاهی نخبگان جامعه از اندیشه جهانی به دلیل بیگانه بودن با زبان بین‌المللی است. اندیشه‌هایی که تنها به وسیله ترجمه در حوزه مدنی وارد می‌شوند، در نبود آشنایان به زبان بین‌المللی بسیاری از اندیشه‌های روز که انتقاد به وضعیت موجود بودند در زمانی بسیار دیر که هزینه‌های اندیشه‌های دیروز روی دست همه گذاشته بود رونق پیدا می‌کردند و آن زمانی بسیار دیر بود. هیچ اندیشه‌ای از خلاء خلق نمی‌شود. هر اندیشه‌ای برای مطرح شدن و حضور داشتن در ساحت جامعه مدنی نیاز به سرمایه انسانی، مالی، دارد. در همان دهه چهل که بازار کمونیزم گرم بود و گروه‌های چپ در همه جا حضور داشتند. بودند افکار منتقد چپ که بدلیل عدم آشنایی جامعه با افکار انتقادی چپ، به علت عدم گستردگی آن در اثر کمی آشنایی نخبگان جامعه با چنین اندیشه‌هایی، فرصت حضور در جامعه را نیافتند، و در زمانی دورتر، به دلایل مختلف اعم از ترجمه متون انتقادی چپ، گستردگی وسایل ارتباط جمعی و مسلح شدن افکار انتقادی چپ به انواع نشریات و کتب، بازار چپ از رونق افتاد.

لذا با هجمه گسترده حاکمیت به جامعه مدنی و از کار انداختن اندام‌های ضعیف آن، اگر برای احیاء دوباره آن چاره‌ای اندیشیده نشود مصیبت ناشی از آن با توجه به وضعیت فعلی جبران‌ناپذیر خواهد بود. نمی‌توان تنها به امید بحران‌های اقتصادی دل بست، که روزی دوباره مردم را در پی‌گیری خواسته‌ای بسیج کند. چرا که در نبود تشکلهای مذکور، رسیدن به روزهای پرامید واهی خواهد بود. اعتراضاتی که به صورت بی‌شکل سر بگیرد امکان هرج و مرج را بیشتر می‌کند. در صورتی که وضعیت اقتصادی به صورت وضعیت فعلی نبود به نظر می‌رسد که رسیدن به روزهای روشن و پرامید منطقی‌تر بود. چرا که در آن صورت با تقویت زندگی مردم فکر کردن و اندیشیدن و لیست کردن خواسته‌ها و مطالبات ضروری‌تر می‌بود و امکان اینکه توجه اکثریت را بخود جلب کند بیشتر می‌بود. در حالی که با وجود وضعیت فعلی، بحران‌دوچندان می‌شود چرا که عدم امکان گفتگو و بسته بودن مجراهای نقد قدرت، جامعه را بسمت فروپاشی گسیل می‌دارد. باز گویی سیلی است که پشت سدی به کمین نشسته است و روز بروز به جوش و خروش و حجم آن افزوده می‌شود. هیچ‌گوشی شاید آن را نشنود و در بدترین حالتش تنها حاکمیت، با رصد



کردن صدای مردم، شاید بخواهد خود را برای مقابله با اعتراضات احتمالی آماده کند. از این‌گونه اعتراضات در صورتی که تشکل نیافته باشد، که در موقعیت فعلی بسیار به نظر می‌رسد که این‌گونه باشد، حاصل مبارکی را در پی نخواهد داشت.

ما همچنان در خاموشی به انتظار نشستیم. همه نگاه‌ها و گوش‌ها به خبرهای بد دوخته شده است. یک یک خبرهای شوم در اذهان می‌نشیند. عکس‌العملی از کسی بر نمی‌خیزد. خبرها آهسته آهسته بر روی هم انباشته می‌شوند. ستار بهشتی با چشمانش ما را می‌نگرد. او نگاه‌هایش را به ما دوخته است گویی. با طناب از سقف آویزان کردند. وقتی برای آخرین بار از هم‌بندانش جدا می‌کردند گفت: «آنها مرا زنده نخواهند گذاشت، ولی هیچ باک از این ندارم. چرا که این زندگی نیست. ذلت است.» از روزی که به بندش کشیدند تا روزی که جنازه اش را هم به خانواده‌اش تحویل ندادند بیش از یک هفته‌ای طول نکشید. خواهرش با صدایی که تنفر از ظالمان ازش می‌بارید به VOA می‌گفت: او در درد کشیدن فوق دکترا داشت. از اینکه درد مردم را می‌کشید. ستار بهشتی کارگری سی و پنج ساله. بریده‌های روزنامه‌ها را که سخنان آقا و مقامات بر آن نقش بسته بود را لای یادداشت‌هایش نگه داشته بود تا درد خویش را در سخنان آقا تقویت کند. او خواست، او نوشت، او دردهایش را که همه درد ما بود نوشت، او نوشت از نسرین ستوده، از ظلم آقا. ولی ظالم بیش‌تر از این امانش نداد که بنویسد، که همدردانش را پیدا کند، با آنها بنشیند، با آنها فریاد زند، با آنها راهش را پیدا کند، با آنها به زندگی خویش بیاندیشد. او تنها نوشت ولی از درد همه نوشت، او در این نوشتن‌ها بی یار و یاور بود، پلیس فتا با مجوز قدرتی که از امنیت ما بهانه می‌گرفت بر سر او ریخت، پلیس فتا مأموریت از امنیت مردم یا کشور را بهانه داشت، سازمان و تشکیلات پشتیبان پلیس فتا از نهادهای تحت امر حکومت‌اند، فلسفه وجودی هر حکومتی رسیدگی به امور مردم می‌باشد. حکومت در واقع نماینده برگزیده‌ای از مردم تلقی می‌شود که وظیفه سامان دادن امور مردم را عهده‌دار می‌شود. لذا پلیس فتا به عنوان مأموری به نمایندگی از ما به خانه ستار بهشتی یورش برد. پلیس فتا در یورش به خانه ستار، مسلح به همه نوع پشتیبانی قانونی، ابزاری، مالی، بود. ولی در مقابل ستار تنهای تنها بود. حتا نمی‌توانست بگوید که در دفاع از حقوق حقه مردم به نوشتن می‌پردازد. هر نوع ادعایی از طرف ایشان به دلیل عدم حمایت رسمی از طرف یک نهاد مردمی قابل انکار بود. نهادهایی که در نبود آنها ستارها همچون کرگدنی تنها باید عمل کنند. نبود نهادها و سازمان‌های مردمی حکومت را در ادعای حمایت و پی‌گیری حقوق مردم بی‌رقیب کرده و در عوض منتقدان را از ابزار هر نوع عملی ناتوان ساخته است. ستارها و ستوده‌ها همچون خانواده‌هایی تک‌افتاده، در برابر غول حکومت باید با غم خویش سر کنند. آنها دردهای مردم را به تنهایی نوشته یا فریاد زده‌اند. همه زور و قدرت حاکم صرف این می‌شود که این‌گونه نوشتن‌ها و فریادها جریان‌ساز نشوند، به نیرو و توان ایرانیان مسلح نشوند، به بدیهیات مسلم جامعه مبدل نشوند، حس همسانی را برای همه ایرانیان برنیاگزینند، همه را با آن همدات پندار نسازند، شیوه و روشی برای برخورد با این‌گونه ظلم‌ها پیدا نشود، تجربه‌های متعدد مبارزه با ظلم به رویه‌ای گسترده و سازگار با زندگی روزمره مردم بدل نشود.

رونق گرفتن بازار تشکل‌ها و نهادهای مردمی با پایین آمدن آستانه تحمل مردم در برابر ظلم نسبت مستقیم دارد. بالا بودن آستانه تحمل مردم، یعنی بالا رفتن اعتماد به نفس حاکمیت در کنترل روزافزون اعتراضات. پایین آوردن آستانه تحمل مردم، نیازمند حساس کردن شاخک‌های حساس جامعه به سلامت جامعه است. اگر سلامت جامعه به درستی درک شود، شاخک‌های حساس جامعه در قبال عوامل آسیب‌زننده به سلامت جامعه هشیارتر خواهد شد و در قبال این عوامل عکس‌العمل نشان خواهد داد. حس اینکه کدام یک از عوامل در آسیب‌زدن به سلامت جامعه نقش مؤثر را دارند جامعه را در آگاهی به منافع خویش بیدار می‌سازد. اینکه آستانه تحمل مردم آن‌قدر بالا باشد که تنها در بدترین وضعیت ممکن عکس‌العمل از خود نشان دهد. ضریب ایمنی سلامت جامعه را پایین می‌آورد. ضریب ایمنی سلامت جامعه با پایین آمدن امکان ظلم، افزایش پیدا می‌کند. ضریب ایمنی پایین سلامت جامعه، امکان کشتن ستارها و بزندان کشیدن ستوده‌ها را بسیار آسان می‌کند. تقویت ضریب ایمنی سلامت جامعه تنها در شرایط غیربحرانی امکان‌پذیر است و گرنه با پایین بودن این ضریب ایمنی، و با پابرجا بودن شرایط بسیار بحرانی فعلی، هر گونه اعتراضی تنها ممکن است هرج و مرج را تقدیم جامعه بکند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



## خدای خامنه‌ای به مرخصی رفته است؛ مجتبی واحدی، ۲۰ دی ۱۳۹۱

ابتدا بگویم که خدای قهار را منزّه‌تر از آن می‌دانم که گفتار و رفتار موجودی درمانده همچون «خامنه‌ای» را به او نسبت دهم، اما ظاهراً علاوه بر آن خدا، خدای دیگری هم در اطراف بیت ولی فقیه اطراق کرده که وظیفه او مشروعیت بخشیدن به مفساد و جنایات رهبر است. می‌دانم عده‌ای بر من خرده خواهند گرفت که چرا تا این حد بر درشتی کلام خود نسبت به رهبر غارتگر جمهوری اسلامی افزوده‌ام اما اگر کسی ذره‌ای به فکر منافع ایران و مصالح اسلام باشد باید مرا به خاطر تبرئه ذات اقدس الهی از «بدنامی آفرینی»های خامنه‌ای، تحسین نماید. او که از سه سال پیش به خیال خام خویش پایان جنبش سبز را اعلام کرده، هنوز نمی‌تواند کینه خود از پیشاهنگان جنبش سبز را مخفی نماید. البته او حق دارد، زیرا میزان مشروعیت زدایی از حکومت ولی فقیه پس از جنبش اعتراضی سال ۸۸، ده‌ها برابر بیش‌تر از زوال مشروعیت او در بیست سال قبل از آن بوده است. خامنه‌ای امروز در دیدار با گروهی که «مردم قم» نامیده شده‌اند اظهار داشته: «برخی در سال ۸۸ برای مردم و کشور مزاحمت و ضرر به وجود آوردند و برای خودشان نیز در زمین و در ملاً اعلی، اسباب سرشکستگی و بدبختی فراهم کردند».

حقیقت آن است که سکوت اغلب روحانیون در برابر جنایت‌ها، دروغ‌گویی‌ها و دین‌فروشی‌های خامنه‌ای او را به این نتیجه رسانده است که «درصد بی‌دینی و خداگریزی» در میان روحانیون از سایر اقشار جامعه بیش‌تر است. او بر همین اساس، تصور می‌کند شهروندانی که بیش از هموطنان، از هم‌نشینی با روحانیون بر خوردارند از سایر ایرانیان نسبت به احکام دینی بیگانه‌ترند و لذا حضور عده‌ای از شهروندان قمی را برای طرح ادعایی فرعون‌گونه، غنیمت شمرده است. اینکه یکی از گناهکارترین بندگان خدا در جایگاه الوهیت بنشینند و از عالم غیب و سرنوشت اخروی دیگران خبر دهد تنها به همین مفهوم است که او مخاطبان را نیز مانند خود و «فله روحانیون حامی خویش» می‌پندارد که خدا را تنها برای فریفتن مردم و سواری گرفتن از آنها می‌خواهند. لذا با کمال وقاحت، خدای قلابی خود را به مرخصی فرستاده و از جانب او ساکنان بهشت و جهنم را تعیین می‌کند.

گروهی از آخوندها که در دین‌فروشی آنها تردیدی وجود ندارد زمانی که به دنبال سرنگونی شاه بودند رفتار او و حامیانش را شرک‌آلود می‌دانستند - که البته در مواردی هم واقعاً، این‌چنین بود - اما امروز برای بردن سهم بیش‌تری از رانت حکومتی خامنه‌ای، در برابر شرک‌گویی علنی او سکوت می‌کنند. همین رفتار اغلب روحانیون و سکوت شرم‌آور گروهی از اصلاح‌طلبان در برابر «فریاد انا ربکم الاعلا»ی خامنه‌ای، او را در «فرعون صفتی» و قیح‌تر کرده است. با صراحت می‌گویم سرعت پیشرفت خامنه‌ای در «خود خدا پنداری» باید برای متدینان واقعی، هشدار دهنده باشد. او روز چهارم خرداد ۱۳۸۹ در آرامگاه آیت‌الله خمینی به بدگویی از پیش‌تازان جنبش سبز پرداخت و آنان را با طلحه و زبیر مقایسه کرد اما نهایتاً بدون آنکه به خود اجازه دهد در مورد وضعیت اخروی این دو یار پیامبر قضاوت کند، اظهار داشت: «برادران اهل سنت از طرف طلحه و زبیر اعتذار می‌کنند و می‌گویند اجتهادشان به اینجا منتهی شد، خیلی خوب. ما راجع به اینکه آنها در برابر خدای متعال چه وضعی دارند الآن در آن مقام نیستیم...». اما همان «فرعونک» اکنون به جایی رسیده که خدای خویش را از مقام «مالک یوم الدین» بودن به کناری نهاده و از طرف او در خصوص شرایط منتقدان خویش در پیشگاه الهی اظهار نظر قاطع می‌نماید.

البته مخفی نمی‌کنم که این خصلت خامنه‌ای امید من به سرنگونی او را بیشتر ساخته است. زیرا خداوند حوزه الوهیت را برای خویش حفظ کرده و حتا «خود خدا پنداری» انسان‌هایی همچون فرعون که به مراتب قوی‌تر و با کفایت‌تر از خامنه‌ای بوده‌اند را نیز تحمل نکرده و آنان را با رسوایی سرنگون ساخته است.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «گویانوز»



## مرثیه‌ای برای رهبر جمهوری اسلامی؛ علی آزاد، ۲۱ دی ۱۳۹۱

### نشانی تمامی راه‌ها را باید از او جویا شد. او از خطا و اشتباه بری است. نمی‌توان او را خطاب قرار داد!

باز هم رهبری رفته‌اند فلان شهر دیگر. جمعیتی دورش جمع شده‌اند. در جایگاه والایی؛ مردم زیر گرما و یا سرما را خطاب قرار می‌دهد. مرد و زن، پیر و جوان همه چشم در چشم او دارند. گوش به دهانش که چه چیزهایی از دهانش بیرون می‌آید. رهبری همچون پیامبری بی‌همتا، رهنمود از خود می‌ریزد. او چونان نورانی، چونان یگانه و چونان بی‌همتا می‌نماید؛ که تمامی نگاه‌ها را به خود جذب کرده است. او در جایگاه پیشوا و رهبر رهنمودهای بی‌همتایی را ارائه می‌کند که هیچ بنده و شخصی قادر به ارائه این رهنمودها نیست. این‌گونه گفتارها را در هیچ جایی در هیچ کتابی نمی‌توان یافت. ایشان از چونان عظمت، آگاهی، دانایی برخوردارند که نظیری برایش در نظر نیاید. او همیشه در این جایگاه قرار دارد. برای او نادانی، ندانستن، خطا و اشتباه معنایی ندارد. ایشان همیشه در جایگاه ارائه طریق‌اند. او همیشه راهنماست. نشانی تمامی راه‌ها را باید از او جویا شد. او از خطا و اشتباه بری است. نمی‌توان او را خطاب قرار داد. نمی‌توان از او انتقاد کرد. نمی‌توان از اشتباه‌هایش گفت. نه این که او اجازه نمی‌دهد. نه این که او دیکتاتور است؛ بل از این رو که چگونه می‌توان از منبع لایزال معرفت و شناخت او انتقاد کرد. او دارای چنان توانی هست که نشود به توانایی او شک برد. و نادانی را در او نشان گرفت. او اگر چه تمامی قدرت را در ید بی‌همتایش دارد. ولی این قدرت، قدرت فی‌نفسه است نه قدرت اعطا شده بدان. او نیازی به قدرت دنیوی ندارد چرا که سرشار از قدرت ذاتی و درونی است. سپاه و بسیج و ارتش نه ید قدرت اویند بل آنها قدرتش را در اتکا به رهبر می‌گیرند. مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری، قوه قضائیه، ریاست جمهوری همه و همه تنها با نگاه او و در ارتباط با او معنا پیدا می‌کنند و گرنه خود خالی از قدرند. اگر نمایندگان مجلس از فیلتر تأیید شورای نگهبان تحت امر ایشان گذر نکنند چگونه می‌توانند بر صدر مجلس نشینند؟ همین طور است وضعیت فرماندهان نظامی و انتظامی و روسای قوه قضائیه و مجلس خبرگان.

او در منزلت، موقعیت و شرایطی فراتر از یک انسان دوپا می‌زید. در آستان حضور او گویی نیازهای انسان دوپا راهی ندارد. چونان سخن می‌گوید و از کلمات و واژه‌هایی بهره می‌جوید، گویی که مجموعه کلمات و واژگان ذهنش از واژه‌ها و کلمات انسان دوپا سواست. نیازهای مدنظر او، اهداف و استراتژی برنامه‌ریزی‌های او از اهداف انسان‌های دوپا فراتر می‌رود. او به عنوان نمونه، وقتی از غرب سخن می‌راند، پیشرفت غرب را پیشرفت در دانش و فن و علوم انسانی می‌داند و پیشرفت نظام جمهوری اسلامی را پیشرفت در اخلاق و معرفت. نیازهای انسان غرب گویی شبیه‌تر است به نیازهای ما به عنوان انسان دوپا. ما نیز نیاز داریم به دانش و فن تا روزمره زندگی خود را از امراض طبیعی دور سازیم. زندگی را با استفاده از فرآورده‌های حاصل از دانش شیرین‌تر کنیم. رنج و زحمت آدمی را با بهره‌گیری از فن و دانش کاهش دهیم. از آلام ناشی از امراض بکاهیم. سلامتی خود را بهبود بخشیم. ولی وقتی رهبر از غرب سخن می‌راند، به نظر می‌رسد نیازهای آنها را به رسمیت نمی‌شناسد. او پیشرفت در علم و دانش غرب را در برابر پیشرفت در اخلاق و معرفت نظام جمهوری اسلامی قرار می‌دهد. اگر این تقابل را در سخنان ایشان قبول نداشته باشیم، باید بتوانیم واژگان و کلماتی را که در سخنرانی‌های خود مورد استفاده قرار می‌دهد مورد توجه قرار دهیم. ایشان در اغلب سخنرانی‌ها از واژگانی نظیر دشمن، اسلام، غرب، معرفت، اخلاق، پیشرفت اسلام، پیشرفت غرب، آزادی‌های غربی، دموکراسی دینی، انرژی پرنشاط جوانان، شهیدان، خون شهدا، امام راحل، بهره‌گیری می‌کنند. در کشکول واژگان حضرت ایشان درد و رنج مردم، از فقر، از گرانی، از بحران اقتصادی، از بحران انسانی، از بحران اخلاقی، از بالا رفتن هزینه‌های زندگی، از اعتیاد، از آمار طلاق، از... صحبتی نمی‌شود. به جرأت می‌توان گفت که در هیچ یک از سخنرانی‌های رسمی ایشان نمی‌توان سخنی، جمله‌ای در باب سختی زندگی یک ایرانی پیدا کرد. ایشان گویی نمی‌داند که برای حتما زیست نباتی یک انسان، نیاز به انرژی است. انرژی‌ای که بتواند به دم و بازدم انسانی تداوم بخشد.

بحران اقتصادی و سیاسی غرب همیشه در برابر دیدگان ایشان قرار دارد. اگر در غرب اعتراضی مردمی بشود او آن را خیلی سریع می‌بیند. خیلی زود نسبت به آن عکس‌العمل نشان می‌دهد. اگر اعتراضات وال استریتی رخ دهد از آن بحران و سقوط اقتصادی و سیاسی غرب را می‌خواند. ولی چون نوبت به ایران می‌رسد. نوع نگاه عوض می‌شود، پیشرفت اخلاقی و معنوی نظام جمهوری اسلامی در برابر پیشرفت مورد نظر غرب قرار داده می‌شود. گویی ما به عنوان انسان هیچ نیاز مشترکی با یک انسان غرب نداریم. اصولاً ایشان همیشه ترجیح می‌دهند که نظام جمهوری اسلامی را در برابر غرب قرار دهند و ما به عنوان انسانی دوپا را نیز در این تقابل سهیم کند. او خیلی دوست دارد که این تقابل را بسیار ریشه‌ای، انسانی و اصولی تلقی کند. او همیشه بر این عقیده اصرار ورزیده است که نظام جمهوری اسلامی درست مقابل نظام غرب، سر در پی نیازهای روحی و



معنوی انسان دارد. انسان معنوی مد نظر او نمی‌تواند با پیشرفت غرب همذات‌پنداری کند. انسان غرب بی توجه به اخلاق، بی توجه به معنویت فقط دوست دارد که نیازهای مادی خود را برطرف کند. ولی انسان نظام جمهوری اسلامی پا در زمین و سر در میان ابرهای معرفت آسمانی دارد. اما رهبری، هیچ گاه این چشم‌اندازهای خود را در عالم واقع نشان نمی‌دهد. نمی‌گوید که این انسان ساخت او سر در کدامین عالم آسمانی دارد؟ نمونه‌هایی از این انسان ساخت نظام جمهوری اسلامی را در کجا می‌توان سراغ گرفت؟ در کدامین خانه را بزنیم می‌توانیم به دیدار چنین انسانی نائل شویم؟ آیا یک بسیجی ساخت این نظام است؟ در کجا می‌توان نشانه‌هایی از برنامه ریزی در جهت ساخت این انسان را سراغ گرفت؟ آیا سانسورهای وزارت ارشاد که بر جان کتاب نویسندگان جاری می‌شود، قصد تولید چنین انسانی را دارد؟ آیا سینمای نیمه جان فعلی که حاصل سیاست گذارهای نزدیکترین شخص از لحاظ فکری به رهبر است، نشان از این انسان دارد؟ انرژی هسته‌ای در ساخت انسان موردنظر نقش دارد؟ اگر نقشی ندارد آیا در جهت همان پیشرفت‌های آمل غرب است؟ اگر جواب مثبت است در این صورت این همه اصرار در جهت پیشرفت آمل غرب چه معنایی دارد؟ آیا این پارادوکس نیست؟

از جهتی رهبر پیشرفت غرب را مقابل پیشرفت نظام آمل جمهوری اسلامی تلقی می‌کند، ولی از طرف دیگر خود در جهت همان دانش و فن اصرار می‌ورزد؟ اصراری که به قیمت جان ما انسان‌های دویا شاید تمام شود. یعنی رهبر در جهت همان دانش و فنی که غرب در آن پیشرفت کرده است، جان و زندگی ما انسان‌های دویا را خرج می‌کند. اگر دانش و فن و تکنولوژی این همه اهمیت دارد، پس چرا آن را در موقعیتی دیگر در تقابل با آمل جمهوری اسلامی می‌داند؟ یا نه؛ در پشت این سیاست‌گذاری هسته‌ای و وحدت‌زایی بر اساس آن، رهبر می‌خواهد مدلی از انسان را ارائه کند؟ این چه مدلی است که این همه به علم و تکنولوژی غرب وابسته است؟ یا نه اصولاً علم و تکنولوژی را هیچ حد و مرز جغرافیایی نیست و همه انسان‌ها در پیشرفت آن مؤثرند. اگر حد و مرزی برای آن قائل نیستند و آن را برای جمهوری اسلامی مفید می‌دانند، پس چرا آمل غرب را که همان پیشرفت در جهت علم و تکنولوژی است را معیوب می‌دانند؟

آیا هسته این انرژی هسته‌ای آنقدری ارزش دارد که گوشت و پوست و استخوان ما را در خود هضم کند؟ این چه پیشرفتی است که جان انسان دویا در قبال آن هیچ ارزشی ندارد؟ آیا این همان آمل نظام جمهوری اسلامی است که در تقابل با نظام غرب تعریف می‌شود؟ نظامی که برای رسیدن به آمل مورد نظر خود و ساخت انسان مدل جمهوری اسلامی، جان انسان‌های دویا باید فدا شود و نیازهای روزمره آنها باید در اثر استراتژی‌های تعریف شده از جانب رهبر در جهت رسیدن به قله آمل خود فدا شوند. چه باک از فدای جان انسانی. چه باک از اینکه نسلی باید فقر و بدبختی را در سایه این سیاست‌گذاری‌ها تجربه کنند و حضرت ایشان همچنان مُصر باشند که نظام ایشان در جهت ساخت انسانی اخلاقی گام بر می‌دارد.

انسان اخلاقی غرق در معنویات ساخت جمهوری اسلامی، آیا همین انسان دویا نیست؟ همان انسان دویایی که اینک زیر بار گرانی هزینه‌های زندگی کمر دوتا کرده است، و چیزی نمانده است که کمرش آنقدر کج بشود که با سر به زمین بخورد. آیا همان انسان دویایی نیست که پول یارانه‌ها را که پول امام زمان بود و باید با باقی پول‌ها قاطی نمی‌شد، دریافت می‌کرد تا به قول رئیس دولت در جایی سرمایه‌گذاری کند، اینک به چنان جایگاهی رسیده است، که پول پربرکت یارانه‌ها زندگی نزارش را بی‌برکت کرده است. این چه پول پربرکتی بود که وارد زندگی انسان دویا شد؟ آیا انسان دویا، گناهی مرتکب شده بود که این پول پربرکت، اسیر جانش شد؟ در نظام اخلاقی مدنظر رهبر، زندگی این انسان دویا شایسته چه نگاهی است؟ در نظام اخلاقی رهبر، باید پول خود مردم را با هزار منت و سرکوفت به آنها اهدا کرد؟ و آنگاه که تمامی سیاست‌گذاری‌های کلان جمهوری اسلامی زندگی او را تا مرز سقوط برد، آنگاه باید رهبر پا به میدان بگذارد و بگوید که نظام غربی تنها پیشرفت در یک بعد را آمل خود می‌داند و نظام جمهوری اسلامی به آمل انسانی اخلاقی می‌اندیشد. چرا در چنین موقعیت‌های بحرانی، همه چیز باز از چشم نظام ایشان دیده می‌شود؟ چرا زندگی این مردم این‌گونه در این اندیشیدن‌ها پاک می‌شود؟ چرا آنگاه که باید پاسخگوی حمایت‌های بی‌دریغ خود از ذوب‌شده‌ترین، از ولایی‌ترین رئیس‌جمهور باشد باز می‌رود سراغ دشمن، سراغ نظام غرب، سراغ رادیوهای بیگانه؟

راز این فرافکنی‌ها در چیست؟ آیا این همه عظمت، این همه نورانیت که در چهره ایشان خوانده می‌شود، حاصل این فرافکنی‌ها نیست؟ این که ایشان در برابر مردم پاسخگو نیستند، این که به هیچ وجه نیاز به رأی مردم ندارند، او را از دسترس مردم دور نگه می‌دارد، او را از ارتباط مستقیم و پاسخگو بودن در قبال حتماً مجلس خود ساخته خبرگان بی‌نیاز می‌کند او را به چنان جایگاهی پرتاب می‌کند که از امکان درک زندگی انسان دویا فراتر می‌برد. به چنان جایگاه متوهمانه‌ای که در بدترین شرایط زندگی اینک او از جانب همین انسان دویا غرب را خطاب قرار می‌دهد که، آنها نمی‌توانند ملت ایران را متوقف کنند. مردم ایران از این پیچ تاریخی نیز عبور خواهند کرد. رهبر همیشه در پیگیری آمل نظام خود از جان و مال و اقتصاد و روزی مردم مایه می‌گذارند ولی با این همه خرج کردن به آنها پاسخگو نیست.



پس از گذشت بیش از سی سال از عمر انقلاب اسلامی، مدل انسان ایده‌آل جمهوری اسلامی را شاید بشود در رخ بعضی از بسیجی‌ها جست. آنها که در هر میدان منازعه‌ای پا به میدان می‌گذارند تا تمامی مباحثات را با دشمن و باتوم پایان دهند. ولی اگر بخواهیم بسیجی را مدل انسان جمهوری اسلامی بدانیم، اینها صرفاً ترندهایی در جهت محافظت از قدرت به حساب می‌آیند. یعنی با استفاده از نیروی حاضر در دل مردم نسبت به کنترل پیشینه آنها اقدام می‌کنند. شاید بشود بسیجی را هنر حاکمیت در امنیت بخشیدن به حاکمیت دانست. بسیجی نیرویی است که با اتکا بدان حاکمیت، مردمی بودن خود را به رخ جهانیان می‌کشانند. با حضور گسترده آنها در اغلب تظاهراتها، حاکمیت طرفداری مردم را از سیاست‌های خود به نمایش می‌گذارد. بسیجی با مشارکت گسترده در پدیده جدید مهندسی انتخابات، مردم‌سالاری دینی را مدلی کم‌هزینه و پرفایده منطبق با معیارهای جهانی ارائه می‌کند.

اگر به غیر از این بسیجی‌ها بخواهیم به انسان‌های دیگر نظاره کنیم به غیر همان انسان‌های دوپا به موجود دیگری برنخواهیم خورد که محصول جمهوری اسلامی را گویا باشد. ولی نکته جالب آنجاست که این انسان دوپا، متأثر از سیاست‌های جمهوری اسلامی است. انسانی است که از این سیاست‌ها رنج برده است. و این رنج در زندگی او کاملاً هویداست. انسان دوپا، انسان آشفته‌حال، مستضعف، فقیر، ناتوان، آسیب‌پذیر، تک‌افتاده، مستهلک و بی‌پناه است که شاید بشود نقطه مقابل محصول ایده‌آل جمهوری اسلامی، یعنی بسیجی قلمداد کرد.

گویی از مدل مدنظر رهبر چیزی جز بسیجی و انسان دوپا بیرون نخواهد آمد. بسیجی در دستان رهبر بر زندگی انسان ایرانی تبار سایه می‌اندازد تا در کنار سیاست‌گذاری‌های دیگر جمهوری اسلامی، انسان دوپا را تولید کند. این انسان دوپا اگر دانشجو است، اگر ستاره‌دار نیست، اگر در زندان نیست، اگر تمایلات سیاسی دارد، که به دست انسان مدل آمال جمهوری اسلامی له می‌شود. اگر هیچ حساسیت سیاسی، اجتماعی، انسانی، فرهنگی.. ندارد و فقط می‌خواهد سرش را بیندازد پایین و به کار علمی‌اش مشغول شود. اگر نخواهد بسیجی بودن را جدی بگیرد باید از ایران پا به فرار بگذارد که جایی برای این عنصر بی بصیرت نیست. اگر انسان دوپا سرمایه‌گذار است، او به محیطی آرام برای محافظت و ارتقای وضعیت موجودش نیاز دارد که آنهم سی سال است که فراهم نشده است. بهتر است سرمایه‌اش را ببرد و در دبی به انتظار فرجی بنشیند. اگر این انسان دوپا استاد دانشگاه است، دور نیست که به وضعیت دانشجوی سربزیر دچار شود. اگر این انسان دوپا سینماگر است و فقط می‌خواهد در عرصه سینمایی‌اش فعالیت کند، اگر اسکار هم یک باری گرفت خیلی نباید امیدوار باشد که بتواند بدون سر به زیر انداختن‌های خیلی آرام هم بتواند راهش را طی کند. اگر این انسان دوپا، کارگر، کارمند است، مواظب چاک دهنش باشد، مراقب رفتارش باشد، مراقب سکوتش باشد.. که اگر احتیاط نکند، بسیجی دلاور در پیچ‌های مهم به انتظارش نشسته است.

باری؛ تمامی دیکتاتورها فارغ از ایدئولوژی‌هایشان، محصولات یکرنگ تولید می‌کنند. آنها با ظاهری متفاوت و متضاد با هم رفتارهای عین هم را دارند. آنها را با ادعاهایشان و محصولاتشان می‌توان شناخت: ادعاهایی آسمانی و محصولات جهنمی.

\*\*\* منع \*\*\*



## سونامی رسوایی‌های اخلاقی بعد از سیل اختلاس‌ها، ۲۶ دی ۱۳۹۱

پس از گذشت یک سال از موج اختلاس‌های بزرگ، به نظر می‌رسد نشانه‌های سونامی رسوایی‌های اخلاقی آغاز شده است. به گزارش خبرنگار «بازتاب»، بر اساس آموزه‌های دینی و همچنین یافته‌های علوم اجتماعی، تباهی در یک جامعه از به فساد کشیده مسئولان آن آغاز می‌شود و سپس فساد فراگیر و تبدیل به یک هنجار می‌شود. فساد اقتصادی مقارن و همزاد با فساد سیاسی است، بدین معنا که در جامعه‌ای که فرهنگ انتقاد و تصحیح عملکرد مسئولان وجود نداشته باشد و قدرت از ابزارهای نامشروع و غیراخلاقی برای حفظ و توسعه خود استفاده کند، کسب منافع مالی و زر نیز در پی زور سیاسی خواهد آمد. انحرافات شکل گرفته در جامعه که از موضوعات سیاسی آغاز گردید، به تدریج به اختلاس‌ها و سوء استفاده از بیت‌المال کشیده شده و اکنون به رسوایی اخلاقی منجر شده است.

ارتباط یک نماینده [روح‌الله حسینیان] با زن شوهردار، شکایت دختری از نماینده دیگر، فرار دختر یک وزیر از خانه، رسوایی اخلاقی یک مدیر، سوابق اخلاقی مدیران ارشد دولتی و ده‌ها عنوان موضوع دیگر که رسانه‌ای نمی‌شود، نشان از سونامی دارد که لرزه‌های آن از هم‌اکنون احساس می‌شود.

اگرچه رسوایی‌های اخلاقی اختصاص به فرد یا گروهی خاص از نظر سیاسی و عقیدتی ندارد و اصولاً احتمال آلودگی به فساد در ایران فراوانی است، اما پول بادآورده و حرام، قدرت افسارگسیخته و عدم هراس از نظارت عمومی، موجب طغیان افراد می‌شود و در پس آن رفتارهایی بر اساس هوس سر می‌زند که نتیجه آن بعدها ممکن است نه تنها به رسوایی و بر باد دادن حیثیت افراد بینجامد، بلکه پیامد آن، ضرباتی هم بر نهادها، ارگان‌ها و شعارهای این افراد وارد شود.

از این رو به نظر می‌رسد مسئولان که به خصوص به دلیل نزدیک بودن به مجاری قدرت و ثروت، بیش‌تر در معرض این آسیب‌ها و رسوایی‌ها هستند، باید مراقبت بیش‌تری نسبت به خود و خانواده‌شان داشته باشند و بدانند پول‌های حرام، آه مظلومان و سرکوب ضعفا، دامان آنها را خواهد گرفت.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «بازتاب امروز»



## ماجرای هم‌خانگی با هاشمی رفسنجانی؛ زندگی پنهان خامنه‌ای در تهران؛ نیما فرح‌آبادی، ۱ بهمن ۱۳۹۱

شرحی از زندگی مخفیانه علی خامنه‌ای در تهران و مشهد و هم‌خانگی او با اکبر هاشمی رفسنجانی در کتاب «شرح اسم»، زندگینامه سیاسی رهبر جمهوری اسلامی، منتشر شده است.

در این کتاب خامنه‌ای خود شرح داده که چگونه دستگاه امنیتی حکومت پهلوی، از گروه مخفی ای که او و ده نفر از دیگر روحانیون برای مبارزه علیه حکومت تشکیل داده بودند مطلع شده و برخی اعضای آن را دستگیر کرده است. بر اساس کتاب شرح اسم، خامنه‌ای از متلاشی شدن گروه بی‌خبر بوده و به طور اتفاقی توسط هاشمی رفسنجانی و در خیابان از موضوع مطلع شده است.

«آقای هاشمی سوار بر اتوبوس شرکت واحد، دیده بود که دوستش با خیالی آسوده، در حال رصد کتاب‌فروشی‌های روبروی دانشگاه تهران است.»

رهبر جمهوری اسلامی خود در این خصوص گفته است: «یک مرتبه دیدم آقای هاشمی رفسنجانی دارد دوان دوان می‌آید... به من [که] رسید گفت تو همین طور صاف صاف راه می‌روی، تو را الآن می‌گیرند. گفتم: چطور مگر؟ قضیه چیست؟ گفت: گروه یازده نفره لو رفته و آقای آذری قمی دستگیر و زندانی شده و ما هم در تهران تحت تعقیب هستیم... نگو ایشان داشته با اتوبوس رد می‌شده، دیده که من دارم بی خیال می‌روم. فهمیده که من خبر ندارم که تحت تعقیب هستم. خودش را رسانیده به من که بگویم ما تحت تعقیب هستیم.»

به نوشته کتاب، خامنه‌ای سپس همراه با هاشمی به محلی رفتند که ابراهیم امینی و علی قدوسی (دو روحانی که بعدها در جمهوری اسلامی به مقام‌های بزرگی رسیدند) قرار ملاقات داشتند.

به گفته خامنه‌ای در آن هنگام قدوسی را به طور مرتب برای بازجویی می‌بردند و او در آن جلسه گفته بود که در آخرین بازجویی «فهرست یازده نفره را که اسم سید علی خامنه‌ای در ابتدای آن نوشته شده بود» به او نشان داده‌اند.

در کتاب آمده است که یکی از نتایج جلسه این بوده که خامنه‌ای از آن پس زندگی مخفی خود را آغاز می‌کند و «چون او جایی برای پنهان شدن نداشت»، تصمیم می‌گیرد به شهر خود یعنی مشهد برود.

### بازگشت به تهران

رهبر جمهوری اسلامی سپس خود گفته که پس از چند روز زندگی مخفیانه در مشهد، مجدداً به تهران برگشته و با موافقت هاشمی رفسنجانی، تصمیم می‌گیرند با هم هم‌خانه بشوند و خانه‌ای را در «خیابان نایب السلطنه، کوچه رزاق‌نیا، نزدیک تعمیرگاه پژو» کرایه کردند.

«آقای خامنه‌ای طبقه بالا می‌نشست. این خانه ماهی ۴۲۰ تومان کرایه شد.»

به گفته رهبر جمهوری اسلامی، از این مبلغ ۲۰۰ تومان سهم او و ۲۲۰ تومان سهم هاشمی رفسنجانی بود.

«واقعاً مصیبتی بود... چشم که به هم می‌زدی ماه می‌گذشت و ۲۰۰ تومان من باید می‌دادم. درآمدی نداشتیم. واقعاً سخت بود برایمان. آن وقت‌ها آقای هاشمی هم خیلی وضعش خوب نبود. او هم تقریباً مثل من بود. کمی بهتر از من بود. بارها اتفاق افتاده بود که من ۱۰ تومان از آقای هاشمی قرض کرده بودم. و اتفاق می‌افتاد که او ده تومان از من قرض کرده بود. ۱۰ تومان را آدم برای چی قرض می‌کند؟ پیداست که برای مخارج نهار و شامش گیر است... منتها، خوب خوشبختانه پیش هم بودیم و این خودش کمکی بود.»

در همین کتاب، علی خامنه‌ای تصریح کرده که قبل از انقلاب بیش‌ترین بدهی‌اش به هاشمی رفسنجانی بوده است.

او در وصیت‌نامه سال ۱۳۴۲ خود نوشته که در آن هنگام «تقریباً ۳۲ تومان» به هاشمی بدهکار بوده است.

رهبر جمهوری اسلامی در ضمیمه وصیت‌نامه خود درباره اینکه به چه علت بیشتر از دیگران از هاشمی رفسنجانی پول قرض می‌کرده، نوشته است: «چون وضعش نسبتاً خوب بود، از او قرض می‌کردیم.»

آیت‌الله خامنه‌ای چند سال پیش در مصاحبه‌ای گفته بود که هاشمی رفسنجانی قبل از انقلاب به دوستان و آشنایان خود در حوزه علمیه پول‌های زیادی قرض می‌داده است. او گفته بود که خود نیز در سال‌های آخر دهه چهل از زمره بدهکاران به هاشمی بوده است.



## قرض‌های خامنه‌ای

علی خامنه‌ای اگرچه خود درباره قرض گرفتن مبالغی از دیگران در سال‌های قبل از روی کار آمدن جمهوری اسلامی تصریح کرده اما برخی حامیان و نزدیکان وی می‌گویند وی حتا همین حالا و در مقام رهبر جمهوری اسلامی نیز مجبور است برای گذران زندگی از دیگران پول قرض بگیرد.

از جمله آیت‌الله سید ابوالحسن مهدوی، نماینده مجلس خبرگان رهبری از استان اصفهان ضمن بیان این مطلب گفته «مخارج زندگی» آیت‌الله خامنه‌ای «بسیار کم» است اما «بسیاری از مردم کشور خبر ندارند و آگاه نیستند که ایشان چقدر ساده زندگی می‌کنند.» این روحانی طرفدار رهبر جمهوری اسلامی، مطالب فوق را در کتاب خاطرات خود عنوان کرده و به گزارش خبرگزاری فارس این کتاب به «پیشگاه ملت ولایتمدار و ارادتمندان رهبر معظم انقلاب» تقدیم شده است.

آیت‌الله مهدوی «ساده‌زیستی» را یکی از «ویژگی‌های مهم» زندگی آیت‌الله خامنه‌ای دانسته و در توضیح این مسأله نوشته است: «مخارج زندگی ایشان بسیار کم است. شاید نسبت به اکثریت جامعه، هزینه‌شان کم‌تر باشد، مثلاً در منزلشان تنها یک فرش نخ‌نما وجود دارد و تمام سطح منزلشان موکت است.»

او همچنین نوشته است که رهبر جمهوری اسلامی برای «مخارج زندگی روزمره، گاهی پول قرض» می‌کند. این عضو مجلس خبرگان رهبری در همین ارتباط به خاطره‌ای از حجت‌الاسلام محمدی گلپایگانی، رئیس دفتر آیت‌الله خامنه‌ای استناد کرده و به نقل از او آورده است: «آقا بعضی اوقات از من پول قرض می‌کنند. با اینکه وجوهات و پول‌های زیادی در اختیار ایشان است؛ اما یک ریال برای استفاده‌های شخصی مصرف نمی‌کنند. گاهی احتیاج پیدا می‌کنند، از من پول قرض می‌کنند تا بعد بتوانند قرضشان را بدهند.» از متن وصیت‌نامه فعلی رهبر جمهوری اسلامی تا کنون گزارشی منتشر نشده است.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/archive/2013/january/20/article/-9e452a1a75.html>

**همزاد «بالا» نشینی خامنه‌ای بر «بالا»ی دار؛ مجتبی واحدی، ۲ بهمن ۱۳۹۱**

وقتی شرح حال یکی از اعدام‌شدگان روز شنبه را از زبان خود او خواندم بار دیگر بر خود لرزیدم نه فقط به خاطر ازدست رفتن یک جوان با هزاران آرزو بلکه به خاطر به خواب‌زدگی عمده‌ی کسانی که با بزرگ‌نمایی یک دروغ به نام «احتمال حمله خارجی به ایران» همچنان مدارا با رژیم فسادساز خامنه‌ای را توصیه می‌کنند و برای تقویت آن می‌کوشند. بر اساس اظهارات یکی از دو اعدام‌شده اخیر، او برای تأمین هزینه معالجه مادر خویش دست به دزدی زده است. البته این جوان و مادر رنج دیده او، تنها کسانی نیستند که با مشکلات روزافزون مالی دست و پنجه نرم می‌کنند. امروزه بر خلاف معدود مزدوران ولی فقیه که به رانت‌های میلیاردی رسیده‌اند، میلیون‌ها ایرانی، زندگی پر عذاب را سپری می‌نمایند اما حاضر نیستند دست به آزار سایر هموطنان خویش بزنند. لذا همه ما از یک سو موظفیم حق ضایع شده جوان اعدام شده را فریاد بزنیم و به اعمال مجازات بسیار سنگین و ناعادلانه علیه او اعتراض کنیم و از سوی دیگر باید به یاد داشته باشیم اگر به بهانه تأمین مالی خود و خانواده، اوباش‌گری وحشیانه علیه سایر شهروندان به امری رایج تبدیل شود آنگاه شاهد توسعه روز باج‌گیری و سلب امنیت ایرانیان خواهیم بود. پس بهتر است ضمن محکوم کردن اعمال مجازات غیر انسانی علیه دو جوان ایرانی، اقدامات آنها را نیز تفسیح کنیم و هم زمان به ریشه یابی «ترویج خشونت» در ایران عزیزمان نیز بپردازیم. بر همین اساس در این یادداشت کوتاه به نکته‌ای خاص می‌پردازم.

متهم ردیف اول پرونده که روز شنبه در عنقوان جوانی اعدام شد متولد سال ۱۳۶۸ بود؛ همان سالی که سید علی خامنه‌ای با همدستی احمد خمینی و اکبر هاشمی رفسنجانی تاج ولایت فقیه بر سر نهاد. به عبارت دیگر این جوان، تمام بیست و سه سال عمر خود را در فضایی تنفس کرده که خامنه‌ای و مزدوران فاسد او بر ایران عزیز ما تحمیل کرده‌اند. او هنوز به مدرسه نمی‌رفت که چماقداران خامنه‌ای «به دستور»، حملات به جلسات سخنرانی دگر اندیشان را آغاز کردند و بی‌رحم‌ترین ایشان، داریوش و پروانه فروهر را «کاردآجین» نمودند. این جوان در آستانه ده سالگی خویش، صحنه‌های حمله اراذل و اوباش حکومتی به کوی دانشگاه را شاهد بود که به بهانه اهانت به تصویر ناپاک خامنه‌ای، جوانان بی گناه مردم را از طبقه سوم به پایین پرتاب می‌کردند. بیست سالگی این جوان هم مصادف با اعتراضات انتخاباتی سال ۸۸ و حملات عقده‌گشایانه اراذل و اوباش رهبر به دختران و پسرانی بود که تنها جرم ایشان، پرسش در خصوص سرنوشت رأی خویش بود. او در همین سن، اخبار مربوط به تجاوز «فداییان رهبر» به جوانان زندانی در کهریزک را شنید و اندکی بعد، از ارتقای مقام فرماندهان آن تجاوزات - سعید مرتضوی و احمد رادان - مطلع شد. این جوان، در چنین فضایی رشد کرد و تربیت شد. البته ممکن است کسی بگوید در هر رژیم حکومتی، عده‌ای قانون‌گریز، امنیت مردم را مختل می‌کنند و نمی‌توان رفتار این چنینی را به سیستم حکومتی و سران کشور نسبت داد. اما برخورد قوه قضائیه با حادثه اخیر، ثابت می‌کند رفتار این دو جوان، نه یک استثنا بلکه در حال تبدیل به جریان غالب در میان گروه‌هایی از جوانان ایرانی است. لذا سران جمهوری اسلامی که در هیچ زمینه‌ای مایل به خردورزی و ریشه‌یابی واقعی پدیده‌ها نیستند برای کنترل نسبی این روند، راهی ندارند جز ارباب سایر جوانان از طریق اجرای غیرانسانی‌ترین مجازات یعنی اعدام.

البته من معتقدم هنوز اکثریت قاطع جوانان ایرانی، اگر در فضای مناسب قرار گیرند مانند هم‌سن و سالان خویش در سایر کشورها، افتخارآفرینی‌های فراوان خواهند کرد اما دستور رئیس قوه قضائیه برای اعدام این دو جوان که قبل از تشکیل دادگاه صادر شد در واقع اعتراف به این واقعیت بود که تعداد قابل توجهی از جوانان تربیت‌شده در زمان حاکمیت خامنه‌ای، اگر از مجازات اعدام ترسند به صورت بالقوه مجرمان خطرناکی هستند و بر روی هموطنان خویش، تیغ می‌کشند. در حالی که سی و دو سال پیش که «همتای خامنه‌ای در عراق» به ایران حمله کرد جوانان سلحشوری در برابر دشمن ایستادند که همگی آنها در دوره رژیم گذشته تربیت شده بودند. همان جوانان، در هنگامه جنگ، در حالی که خود تشنه بودند «قمقمه آب» خود را در اختیار اسرای عراقی می‌گذاشتند و جوانان گرسنه ایرانی که اوباش‌گری را از مزدوران خامنه‌ای آموخته‌اند روز روشن در خیابان بر روی هم‌وطن خویش «قممه» می‌کشند.

به یاد بیاوریم یکی از دو جوانی که روز شنبه اعدام شد متولد همان سالی بود که خامنه‌ای به ناحق، بالانشینی را آغاز کرد و ثمره بیست و سه سال حاکمیت او، وجود مادرانی است که قدرت تأمین هزینه درمانی خویش را ندارند و پسرانی که رذالت را از مکتب «اوباش‌پرور رهبر» آموخته‌اند. این وضعیت، هشدار برای کسانی است که به بهانه‌های واهی، به تداوم حاکمیت فسادساز خامنه‌ای کمک می‌کنند.



\*\*\* منع \*\*\*

<http://news.gooya.com/politics/archives/2013/01/154060.php#more>



## شمارش معکوس فروپاشی؛ تحلیلی روان‌شناختی از شرایط پیش روی نظام جمهوری اسلامی؛ امیر رهنما، ۲۱ بهمن ۱۳۹۱

اشاره: این مطلب را نویسنده محترم آن برای من ارسال کرده و ادعا دارد: تکلیف نظام جمهوری اسلامی ایران در یک سال آینده روشن خواهد شد. این نوشته از آن روی که مبتنی بر فرضیه‌های علمی روان‌شناختی است می‌تواند در مدار توجه مسئولینی قرارگیرد که از زاویه‌ای همواره و تنگ به جهان اطراف خود می‌نگرند. گرچه نویسنده در این نوشته بر فروپاشی حتمی جمهوری اسلامی ایران اصرار دارد اما برای پرهیز از ضعف‌هایی که نویسنده بدان تأکید دارد، می‌توان به فردایی نگریست که این ضعف‌ها برطرف شده و به جای بی‌اعتنایی و کم‌خردی، هوشمندی و عقلانیت سر به کارهای فروبسته ما می‌برد و گرچه را می‌گشاید و بن‌بست‌ها را برای رسیدن به بزرگراهی به اسم دوران‌دیشی و عقل و مردم و قانون از میان برمی‌دارد.

محمد نوری‌زاد

بیست و یکم بهمن نود و یک

## شمارش معکوس فروپاشی؛ تحلیلی روان‌شناختی از شرایط پیش روی نظام جمهوری اسلامی

نگارنده این نوشتار بر این اعتقاد است که با توجه به یک سری اتفاقاتی که اخیراً در بدنه نظام جمهوری اسلامی رخ داده است سیر ناگزیر و رو به اضمحلال این نظام آغاز شده است. اما مبنای این استدلال چیست؟ مبنای این فرضیه تحولات و کیفیت‌های خاص روان‌شناختی است که در برخی از سران مملکتی مشاهده می‌شود. اعتقاد بر این است که از برخی رفتارهای افراد می‌توان حالات روانی و رفتارهای آتی آنان را پیش‌بینی کرد همان‌گونه که بسیاری از اتفاقات سال ۸۸ از پیش مشخص بود. خصوصاً با توجه به حالات درونی رهبر نظام در ماه‌های پیش از آن. اکنون هم مبنای ما حالات روانی رهبر و افراد اصلی حاضر در بازی‌های سیاسی ایران امروز هستند. تخصص نگارنده سال‌ها فعالیت در حیطه روان‌درمانی می‌باشد. احتمالاً خیلی از متفکران، مسائلی را که در این مقاله عنوان می‌شود حدس زده‌اند ولیکن در اینجا مفاهیم تئوریزه شده و مبنای تحلیل‌ها نه شواهد و قرائن اطلاعاتی و امنیتی بلکه احوال روان‌شناختی افراد می‌باشد. در واقع ما واقعیات جامعه را با زبانی ساده شده و بر اساس نظریه‌های علمی تحلیل کرده و در خدمت انجام یک سری پیش‌بینی‌ها قرار می‌دهیم. نقطه اطمینان چنین رویکردی این است که نظریه علمی اطمینان بخش‌تر از حدس و گمان‌های مبتنی بر شواهد هر روزی و همچنین بی‌نیاز از آن شواهد می‌باشد. وقتی بدانیم چه مواد و عناصری به تشکیل چه آلیاژی منجر می‌شود و همه آن مواد و عناصر را در شرایط کنونی موجود ببینیم آن وقت با آرامش و یقین و بدون توجه به اخبار و حاشیه‌پردازی‌ها، در انتظار آنچه قطعی است می‌نشینیم. فقط چیزی که در اینجا قضیه را مستثنی از ترکیبات شیمیایی می‌کند این است که در اینجا با مسائل روان‌شناختی مبهمی روبه‌رو هستیم که تابعی از هزاران پدیده قابل روءیت و غیر قابل رؤیت می‌باشد و این موضوع از قطعیت فرضیه‌ها می‌کاهد. ولی در اینجا نیز، باز هم تکیه کردن به ساختارهای از پیش جواب داده علمی مطمئن‌تر به نظر می‌رسد. نکته دیگری که این نوشتار را از گمانه زنی‌های رایج متمایز می‌کند فرضیه پیش‌بینی شده و قاطعانه آن است مبنی بر فروپاشی نظام در یک سال آینده یا ایجاد شرایط حکومت نظامی. دقیقاً آن اتفاقی که به عنوان شروع حرکت ثانیه‌شمار نظام تلقی می‌شود سخنرانی رهبری در اواخر پیرامون اختلافات میان سران قوا و جلوگیری از طرح سؤال از رئیس‌جمهور است.

رهبر نظام در تاریخ ۹۱/۸/۱۰: «مسئولان به‌ویژه سران سه قوه باید با وظیفه‌شناسی و درک شرایط حساس کنونی، از هرگونه کشاندن اختلاف‌ها به میان مردم خودداری کنند و بدانند از امروز تا روز انتخابات، هر کسی که بخواهد از احساسات مردم در جهت اختلافات استفاده کند، قطعاً به کشور خیانت کرده است.»

نظام جمهوری اسلامی از لحاظ کاراکتر روانی یک نظام کنترل‌گر محسوب می‌شود و این حالت منعکس‌کننده زمینه روان‌شناختی و اعتقادات بنیان‌گذاران و دست‌اندرکاران اصلی آن می‌باشد. رهبر ایران به عنوان اصلی‌ترین شخص مملکت در حال حاضر کاملاً دارای چنین شخصیتی است. خصوصیات هم‌چون کنترل‌گری در زمان کودکی و با توجه به پرورش خانوادگی شکل می‌گیرد اما می‌تواند در مواقع از زندگی فرد و بسته به جایگاه اجتماعی او شدت بیش‌تری پیدا کند. انسان کنترل‌گر نیاز دارد تا مسائل روزمره اش در کنترل او باشد و به میزانی که اینگونه نباشد دارای اضطراب می‌شود و این اضطراب او را و می‌دارد تا با اقدامات غیر عقلانی شرایط را به کنترل خود در آورد تا بلکه احساس اضطراب اش فروکش



کند. یک نمونه ساده برای شما مثال می‌زنیم، در تمام ادارات و مراکز اجتماعی ما عکس رهبر ایران مشاهده می‌شود که در گذشته نیز این مورد مربوط به پادشاه ایران می‌شد. البته ما نمی‌دانیم که آیا در زمان حکومت پادشاهی همانند اکنون به غیر از مراکز دولتی در سطح شهر نیز تا این اندازه از تصویر و جملات رهبر یا پادشاه استفاده می‌شده است یا نه. به هر شکل در حال حاضر این چنین است یعنی اگر شما در هر بخشی از ایران از منزل خود بیرون بیایید فراخور منطقه‌ای که در آن هستید پس از چند دقیقه با تصویر یا جمله‌ای پندآمیز از رهبر ایران بر دیوار یا در قالب تابلو یا بیلبرد یا بر روی بدنه وسایل نقلیه عمومی یا... مواجه می‌شوید. به نظر شما دلیل آن چیست؟ آیا قصد از این کار فقط مربوط به آگاه‌سازی مردم می‌باشد؟ خیر، این نشانه روح مضطرب مسئولین این مملکت است. این افراد و در راس آنها خود رهبر ایران گمان می‌کنند با دیده شدن تصویر و نقطه نظرات‌شان توسط مردم از یاد آنها نرفته و حقانیت و محبوبیت‌شان را به این شکل به مردم کوچه و خیابان گوشزد می‌کنند. حال آنکه اصلاً این شیوه خوبی برای دل بسته کردن آدم‌ها به کسی یا چیزی نیست حتی ممکن است آدمیزاد با برخوردهایی اینچنین زیاد و بدون انتخاب شخصی دچار حالت تهوع نیز بشود. اینکه من بخواهم دیگران دوستم داشته باشند با توسل به روشی که مدام حرف‌ها و تصاویر من را در گوش و پیش‌چشمان‌شان تکرار کند اتفاق نمی‌افتد. انسان کنترل‌کننده این‌گونه رفتار می‌کند. انسان کنترل‌کننده با مشاهده نمادها ی مطلوب اش آرام می‌شود. نماد یعنی چه؟ یعنی همین که در پخش اخبار تلویزیون به رهبر ایران ادای احترام می‌شود یا نقطه نظرات اش به سرعت توسط پایگاه‌های خبری و سیاسی طرفدار تکثیر می‌شود یا در همه همایش‌ها نام او آورده می‌شود یا هر شخصیت سیاسی در لابلای گفته‌های اش به او ادای احترام اجباری می‌کند یا هر کس برای رفتن به دانشگاه یا به دست آوردن یک پست اداری باید قوانینی را امضاء کند که جز اولویت‌های آن اعتقاد به ولایت فقیه می‌باشد... اینها نمادها و سمبل‌های کشور ولایتی است اما هیچ کدام از این سردمداران آیا به این فکر می‌کنند که چند در صد از این آدم‌هایی که پای آن قوانین را امضا می‌کنند یا برای حفظ کردن جایگاه‌شان در میان دیالوگ‌های خود به تبعیت از رهبر اشاره می‌کنند از ته قلب به مواضع و رفتارایشان ایمان دارند؟ یا حتی کمی برای او احترام قائل هستند؟ مسلماً پاسخ تعداد بسیار اندکی را شامل می‌شود. آری، کنترل‌گری منجر به چنین فضایی می‌شود. آدم‌های کنترل‌گر افراد دروغگو و ریاکار در اطراف خود پرورش می‌دهند و این رویه تقریباً در تمام سطوح مدیریتی جوامع جهان سوم و خصوصاً مذهبی جاری است.

ببینم در یک خانواده این روند چگونه رخ می‌دهد. یک پدر مستبد و کنترل‌گر نیاز دارد تا آنچه که در خانواده می‌گذرد زیر نظر او و مطابق با اصول اعتقادی او باشد و در غیر این صورت با روش‌های محبت‌آمیز یا روش‌های قهری مجبور به کنترل اعضای خانواده می‌گردد. مثلاً فرض کنید در چنین خانواده‌ای دختر نوجوانی باشد که به تازه گی با استفاده از تلفن همراه خود رفتارهای جدید و خارج از عرفی را بروز می‌دهد. حال این پدر نگران است که دختر اش هر لحظه مشغول ارتباط با چه کسی است و خصوصاً فکر می‌کند که نکند او با یک پسر در ارتباط قرار گرفته است حال اینکه چنین ارتباطی از نظر پدر کاملاً خطاکارانه می‌باشد. پدر هر بار با دیدن گوشی در دست دخترک و یا با شنیدن صدای پیام کوتاه آن مضطرب می‌شود و حال پس از مدتی بسته به نوع شخصیت و منش اش در صدد کنترل اوضاع از کنترل خارج شده اش بر می‌آید. مثلاً اگر آدم عاقلی باشد احتمالاً از ابتدا مادر را واسطه می‌کند تا ببیند دختر مشغول چگونه ارتباطی است و توسط مادر سعی می‌کند این پیام را به او برساند که این کار را نکند حال اینکه احتمال دارد دختر خانواده بسیار نسبت به ارتباط جدید خود مشتاق و کنجکار باشد. پس از این دختر خانواده احتمالاً گوشی خود را در حالت بی صدا قرار می‌دهد و از حجم پیام‌های خود می‌کاهد یا همه آنها را می‌گذارد برای زمانی که خودش در اتاق تنها است اما اگر پدر همچنان نشانه‌های این ارتباط را با برخی تغییر رفتارهای دخترش متوجه شود دست به اقدامات جدی‌تری خواهد زد که ما برای کوتاه کردن این بحث فرض می‌کنیم در نهایت تلفن همراه را از دخترک گرفته و او را از این شیوه ارتباطی محروم می‌کنند. حال پدر راضی است چون دختر اش دوباره مثل گذشته وقت اش را پای تلویزیون با خانواده می‌گذارند و حتی کم کم از لاک خود بیرون آمده و دیگر تلفنی نیست که مشغول آن باشد. اما اگر موضوع حتی به این سادگی در محیط خانواده فیصله پیدا کند می‌توان گمان کرد که عشق موجود نسبت به ارتباط قبلی از قلب او پاک شده و دیگر به آن فرد فکر نمی‌کند؟ نه، چنین تصویری خیلی ساده‌لوحانه است. احتمالاً متناسب با شیوه‌های پدر، آن دختر و دوستش هم قصد می‌کنند شیوه‌های ارتباطی جدیدی ابداع کنند تا در تله پدر گرفتار نشوند مثلاً ممکن است دختر برخی از تایم‌های تعطیلی دبیرستان را از خانواده خود پنهان کند تا در آن زمان‌ها بتواند با پسر به پارک برود یا امکان دارد با پس انداز خود یا با کمک دوست اش یک تلفن تهیه کند و فقط در برخی موارد که احساس امنیت می‌کند آن را روشن کرده و با دوست اش پیام رد و بدل کند. خوب حال در اینجا چه اتفاقی افتاد؟ پدر گمان می‌کند دختر اش کاملاً تابع اصول خانواده شده و حال هر شب با خیال آسوده می‌خوابد. اما واقعیت چگونه است؟ واقعیت امر این است که موضوع خیلی بیشتر خارج از کنترل پدر خانواده شده و امکان دارد به نقاط خطرناکی منجر شود که در شیوه علنی موجود در گذشته نمی‌توانست منجر به آن گردد. آدم کنترل‌گر همانند پدر این خانواده با ایمان‌ها و سمبل‌ها کار دارد نه با قلب‌ها و حقایق درونی. و رهبر ایران و دیگر سران



گذشته و اکنون جمهوری اسلامی نیز اینچنین شخصیتی دارند علی‌الخصوص به این دلیل که این رهبران دارای تربیت دینی هستند و دین از اساس، یک رویکرد کنترلی برای هدایت بشر می‌باشد. افراد کنترل‌کننده در شعار و در حد نظریه پردازی از اهمیت قلب‌ها و مضرات رباکاری می‌گویند اما عملاً آنچه که تعیین‌کننده است نه این شعارهای سرداده شده بلکه کیفیت روانی و درون افراد است که آن هم ماهیتی انرژی و عاطفی دارد و با قدرتی مسلط رفتارهای آدم‌ها را تعیین می‌کند.

اما این آدم کنترل‌گر در بسیاری از موارد با افرادی متزلزل و ترسو روبرو است که شرایط آرامش بخش را با اجرای فرامین اش مهیا کرده و صرفاً در خلوت خود به آنچه نامتناسب با معیارهای او است می‌پردازند. اما گاهی یکی از فرزندان خانواده می‌شود فردی شیطان و سر به هوا با هوش ارتباطی بالاتر از دیگران. این بچه چه می‌کند، به صورت ساده شده کاری که می‌کند این است: پیچوندن و روی مخ بودن و باج گرفتن! حتماً بچه‌هایی را دیده‌اید که رفتارهای آزاردهنده دیگران را انجام داده و در پی آن با نگاهی خودسر و لبخندی زیر لب و توام با آرامش رفتار می‌کنند. دیر به خانه می‌آیند، با نگاهی سنگین جواب پدر را داده و نه تنها قهر نکرده بلکه به آشپزخانه رفته و غذای خود را هم می‌خورند و بعد می‌آیند پای تلویزیون و با پرویی پدر را وادار به برخاستن و کناره‌گیری می‌کنند! اگر هم دفعات پدر از کوره در رفته و از او سؤال و جواب کند می‌گویند: «وا... مگه چی شده؟! من خودم صلاح خودمو از همه بهتر می‌دونم! شما مگه واسه من چه کار کردید که این همه توقع از من دارید؟» یا حتا گاهی هم می‌توان شاهد خشونت متقابل از طرف فرزند بود که پدر را به مواجهه می‌طلبد. خصوصاً این حالت‌ها و گرفتاری فرد والد زمانی رخ می‌دهد که پدر خانواده از سوی دیگر فرد با محبتی باشد و نتواند فرزند خود را هر شب کتک بزند و حالا بچه با اطلاع از این مسائل می‌داند که جوشش و خروش‌های پدر منجر به وضعیت خطرناکی برای فرزند نمی‌شود و لبخند زنان از روبروی حرص و جوش خوردن‌های پدر عبور کرده و نمک بر زخم اش می‌پاشد. حال این آدم کنترل‌گر باید چه کند؟ ابزارهای قدیمی‌اش دیگر جواب نمی‌دهند. اگر شدت کنترلگری در درون این فرد زیاد باشد وقتی ببیند هیچ کدام از داد و بیدادها و حتا باج دادن‌هایش راه به جایی نمی‌برد شروع به تهدید و خط و نشان کشیدن خواهد کرد. او باید خط و مرزها را در خانه مشخص کند تا همه بفهمند رئیس کیست. احتمالاً این روش برای مدت کوتاهی دوباره جواب خواهد داد زیرا فرزند نه تنها تحت تأثیر خشونت پدر قرار می‌گیرد بلکه نگران سلامتی پدر هم خواهد شد و خصوصاً این حالت توسط پادرمیانی‌های مادر به او سرایت می‌کند.

بیبیم سراغ امروز ایران. همه اینها را گفتیم تا به شما بگوییم خامنه‌ای کنترل‌گر، گیر فرزند شیطان و روی اعصاب همچون احمدی‌نژاد افتاده است. احمدی‌نژاد هر چه نداشته باشد هوش ارتباطی بالایی دارد که احتمالاً حاصل لجبازی‌هایی است که در کودکی تمرین کرده است. احمدی‌نژاد خشونت ورزی نمی‌کند بلکه جلوی پدر خانواده راست راه می‌رود و کم محلی می‌کند. او زیر لب به ناتوانی پدر در کتک زدن خود می‌خندد. در اینجا پدر از سر محبت نیست که فرزند نوظهور نظام را به زیر باد کتک نمی‌گیرد بلکه این خشونت در شأن او نیست و باید وجه عذوفت و رزانه‌اش را بر خلاف میل باطنی‌اش حفظ کند و همچنین از لحاظ قانونی نیز باید چندماهی این فرزند را تحمل کند. توجه کنید که پدر نظام (رهبر) خصوصاً تا چند سال پیش روبروی دیگر فرزندان اش از این فرزند شیطان خود بسیار تعریف کرده و گفته او نزدیک‌ترین بچه اش به او است اما پس از مدتی ماهیت این فرزند برای اش روشن‌تر گردیده و پدر فهمیده که چه خطایی را در پشتیبانی از او مرتکب شده است. او با کتک زدن این فرزند و لت پار کردن اش خود را زیر سؤال می‌برد و کنترل اش بر آحاد نظام را دچار تزلزل می‌کند، می‌بینید او چقدر مستأصل است؟

این رهبر ادعا می‌کند اقتدارش بر تمام جهان اسلام احاطه دارد حال چگونه می‌تواند این ضعف را بپوشاند که ستون‌های اصلی نظامش نیز حرف او را نمی‌خوانند؟ از یک طرف با شیطنت‌های رو به ازدیاد احمدی‌نژاد روبرو است و از طرف دیگر با قوانین و موازینی که خارج از آنها نمی‌تواند با این وصله ناجور برخورد کند.

حال چه اتفاقی افتاده است؟ این آدم بی‌ریشه و بی‌اصول که هیچ چیز جز اول بودن برایش مهم نیست (احمدی‌نژاد) و یوغ کنترل هیچ کسی بالاتر از خود را بر نمی‌تابد بخش آزاردهنده رهبر را یافته است و بعد از چند سال متوجه شده است که با شیطنت‌های اش چه بر سر حال و اوضاع روانی رهبر کنترل‌گر می‌آورد و بدیهی است که اکنون با این اهرم دارد منافع خود را پیش می‌برد. وقتی شدت اختلافات بین رؤسای سه قوه بالا می‌گیرد و رهبر می‌بیند که این رئیس‌جمهور بدون توجه به منافع کل نظام فقط درصدد احیای قدرت از دست رفته مقام خود می‌باشد کاسه صبر اش به جوش آمده و در میان هوادارانش شروع به تهدید می‌کند. اضطراب باز هم کار دست این رهبر می‌دهد. ما در قسمت‌های قبل گفتیم آدم کنترل‌گر نیاز به نشانه‌های مورد تأیید خود در درون افراد دارد و این موضوع او را از برخورداری از احساس‌های صادقانه و واقعی محروم می‌کند. خوب به دلیل اینکه کسی مثل میرحسین موسوی از لحاظ ظاهر و سمبل‌های فکری همفکر با خامنه‌ای نیست کنار گذاشته شد در



صورتیکه او از ستون‌های اولیه نظام بوده و مسلماً در پس هر اختلافی اصل نظام و حفظ آن را مقدم می‌داشت. ولی خامنه‌ای کنترل اگر کسی همچون احمدی‌نژاد را بر سر کار آورد که هیچ ریشه به درد بخوری از انقلابی بودن ندارد اما تمام آداب رهبر را آن‌چنان دست‌بوسانه پیش می‌برد که احساس آرامش رهبر آسیب نبیند. در اینجا اضطراب و نیاز به کنترل رهبر او را از داشتن مهره خبره‌ای همچون میر حسین محروم کرد حال اینکه اصل حفظ نظام در پرتو حضور او بیشتر تامین می‌شد ولی انسان کنترل‌گر فقط به آرامش مقطعی نیاز دارد و به همین دلیل همان چیزی را که برای اش مهم است از دست می‌دهد.

رهبر مضطرب شده ما در جمع هوادارانش رو به نوجه‌های خود در سه قوه امر کرد که از این به بعد تا زمان انتخاب از هرگونه اختلاف در میان همدیگر بپرهیزند و گرنه از دید او خائن به نظام قلمداد خواهند شد. حال چرا ما می‌گوییم پس از این گفتار در تاریخ ۹۱/۸/۱۰ ثانیه شمار سقوط نظام آغاز شده است؟ چون این آدم کنترل‌گر بسیار بیشتر از قبل خود را به زیر فشار روانی فرو بُرد. اگر همین دیدگاه در خلوت و خارج از تریبون‌های رسمی به سران سه قوه ابلاغ شده بود هیچ اشکالی پیش نمی‌آمد. خامنه‌ای در خلوت به سران سه قوه گوشمالی می‌داد و می‌گفت خدا به دادتون برسه اگر با اختلاف افکنی نظام من را بی‌آبرو کنید. مسلماً چنین تهدیدی کارتر می‌بود هرچند احمدی‌نژاد از آن هم حتماً استفاده‌ای به نفع جریان خود می‌کرد. اما وقتی رهبر در میان مردم و از تریبون رسمی مملکت چنین تهدیدی می‌کند به معنای این است که اگر چنین اختلاف افکنی‌هایی باز هم رخ داد او حتماً دست به کار خواهد شد و گرنه اقتدار اش در نظر مردم خدشته دارتر خواهد شد و همچون بازیچه‌ای در دست مسؤلین نظام جلوه خواهد کرد. مسلماً قرار نیست که او فردی که خود از پیش به عنوان خائن تعریف کرده را حفظ کند و بر همین اساس چشم مردم به او و عملکرد اش در قبال این خیانت خواهد بود. خوب دوتن از سران این قوا فرزندان مطیع برای رهبر هستند و همان زمان هم با نوشتن نامه‌هایی ارادت و خفه خون گرفتن‌شان را در اطاعت اوامر رهبری اعلام کردند. اما احمدی‌نژاد چه؟ آیا جواب او را یادتان است که چقدر با تأخیر و با روش انداختن توپ در میدان حریف برگزار شد؟ از این به بعد آیا احمدی‌نژاد هم آرام خواهد شد؟ و اگر باز هم به اختلاف افکنی و مورد تردید قراردادن اصول نظام پرداخت با او باید به چه شیوه‌ای برخورد شود؟ او خوب می‌داند که با هر جمله تشویش‌برانگیزی که به زبان می‌آورد چگونه رهبر را مضطرب می‌کند. و رهبر در صورت تکرار این اختلاف افکنی‌ها تنها یا می‌تواند رئیس‌جمهور را استیضاح کند یا باید در پشت پرده به او باج دهد تا تسلط او را به باد نهد زیرا او به مردم قول داده چنین خائنی را محاکمه کند.

حال چرا این منجر به سقوط نظام می‌شود؟ زیرا رهبر یا برای حفظ اقتدار اش باید او را حذف کند که مسلماً پس از آن فقط با حکومت نظامی می‌تواند مملکت را اداره کند و یا باید منتظر ساختار شکنی‌های بی‌حد و حصر احمدی‌نژاد باشد که در کمتر از ۶ ماه نظام را متلاشی خواهد کرد. احمدی‌نژاد با تمام زیرکی اش می‌داند که فقط با توسل به اهرم قدرتی که تا چند ماه دیگر بیشتر در اختیار اش نیست می‌تواند بدون آنکه کسی به او چیزی بگوید بتازد. همچنین به شدت از کینه‌ای که سردمداران نظام از او دارند آگاه است و می‌داند که پس از پایان دوران ریاست جمهوری اش سریعاً تبدیل به مهره‌ای سوخته خواهد شد و تمام اطرافیان اش نیز مورد غضب نظام قرار خواهند گرفت. زیرا هیچ کس دیگر به او نمی‌تواند اعتماد کند. او حتا احتمال ترور خود را نیز می‌دهد.

از زمانی که رهبر ایران آن سخنرانی را انجام داد تاکنون دو ماه می‌گذرد. ببینیم آیا فرضیه ما درست از آب درآمده؟ خوب باید ببینیم آیا اولتیماتوم رهبر جواب داد؟ خیر جواب نداد. احمدی‌نژاد پس از آن از گذشته هم بدتر کرد. او در یک سخنرانی دیگر درباره اصلاح قانون انتخابات توسط مجلس به شدت به مجلس و مجمع تشخیص مصلحت نظام تاخت. او حتا با گفتن مستقیم این موضوع که تنها کسی که در ایران مستقیماً توسط خود مردم انتخاب می‌شود رئیس‌جمهور است و حتا رهبر نیز به صورت غیر مستقیم انتخاب می‌شود اصلی‌ترین ستون نظام را نیز به زیر کشید. احمدی‌نژاد کسی است که فقط می‌خواهد نفر اول باشد. او به معنای واقعی بازیگوش است و نمی‌تواند اهرم دست نیرویی بالاتر از خود باشد. او حتا در سخنرانی دیگری درباره اهمیت طرح هدفمندی یارانه‌ها اینچنین گفت:

”این یک کار موفق است، برخی ایرادات جزئی هم ممکن است داشته باشند. اگر ما اصرار داشته باشیم که بگردیم ایرادی پیدا کنیم و به آن بچسبانیم، این ایراد را به هر کاری می‌توان چسباند. قرآن بخوانید ببینید چقدر می‌توان به آن ایراد گرفت، اگر تصمیم داشته باشید که ایراد بگیرید.“

فکر می‌کنید هر یک از این حرف‌ها با مسؤلین این نظام چه می‌کند؟ ما گفتیم که رهبر ایران مجبور به باج دادن به این فرد می‌شود تا اقتدار او را در فرصت باقیمانده بیش از این زیر سؤال نبرد. رهبر ایران در تاریخ ۹۱/۹/۱ در یک سخنرانی جلوی سؤال از رئیس‌جمهور را توسط مجلس گرفت حال اینکه تا آن لحظه با تمام گمانه زنی‌ها و نقل قول‌هایی که از طرف او می‌شد ولی او خودش ساکت بود. احتمالاً این اولین باج رسمی است که رهبر به احمدی‌نژاد داد و حتا امکان دارد او برای گرفتن حق السکوت از او بخواهد تا به شورای نگهبان امر کند کسی همچون مشایی را برای انتخابات تأیید صلاحیت کنند یا حتا اجازه دهد تا فاز بعدی هدفمندی یارانه‌ها که مجلس به شدت جلوی آن را گرفته است اجرا شود که آن



هم منجر به محبوبیتی بیش از گذشته برای او و اطرافیان اش در میان اقشار محروم خواهد شد و توازن قدرت را از دست خامنه‌ای خارج خواهد کرد. خصوصاً با این ادبیاتی که احمدی‌نژاد به کار می‌برد و رسماً می‌گوید: «چرا نمی‌گذارند پول مردم را بدهیم دست خودشان. آنها از هر کسی بهتر می‌توانند پول خود را مدیریت کنند.» و همه می‌دانند این حرفه جدیدی است که او برای همراه کردن افکار عمومی و ایجاد دسته بندی‌های جدید به کار می‌برد. او در این آخر کار دارد خود را می‌کشد در کنار مردم و با سیاست‌های اش سران قوا و رهبری را می‌برد در مقابل خود و بالطبع در مقابله با مردم. رهبر با دادن این باج‌ها صرفاً فرصت می‌خرد و معادله را یک گاه عقب‌تر می‌برد تا بلکه با گذشت زمان راه حلی برای حذف این فرقه ضاله بیابد! آری از همان ابتدای انتخاب و ترجیح احمدی‌نژاد رهبر ایران دارد هزینه شخصیت کنترل گرای خود را می‌پردازد. در صورتیکه با پرداخت هزینه جلسات یک روان درمانگر متبحر می‌توانست خود را به آرامش رسانیده و آرام آرام مهره‌ها را در راستای منافع خود و دار و دسته اش پیش ببرد.

تصور کنید همین اواخر خامنه‌ای در پاسخ به مطالبه اشخاصی همچون هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد برای انتخابات آزاد چه واکنشی نشان داد؟ او آنقدر مضطرب بود که جلسه‌ای فرمالیته و فی الفور برای اش در قم تشکیل دادند تا برود و به کاربرد این عبارت (انتخابات آزاد) اعتراض کند. او کم کم می‌دید که آنقدر این شبهه افکنی در میان مردم زیاد شده است که امکان دارد نفوذ تبلیغات نظام برای گردآوردن مردم در انتخابات کاهش پیدا کند و با این سخنرانی سعی کرد هشدار دهد تا دیگر از این عبارت استفاده نشود. همان گونه که شاهد بودید پس از آن نیز خطیبان نماز جمعه که نماینده رهبر در میان مردم هستند و خصوصاً آقای جنتی این اعتراضیه را دامن زدند تا به گمان خودشان اثر شایعه پراکنی‌های مخالفان شان را کم‌رنگ کنند. حال آنکه اضطراب او باز هم باعث روشی نادرست‌تر شد. زیرا گفتگوی افراد درباره برگزاری انتخابات آزاد می‌توانست شرایط پویاتر و با رغبت تری را برای حضور مردم فراهم کند زیرا مردم گمان می‌کردند قرار است موانع برگزاری آزاد انتخابات با این تذکرها برطرف شود. ولی آقای خامنه‌ای مضطرب نمی‌داند که سیاست، نیاز به آرامش دارد. البته اگر بداند هم نمی‌تواند آرام شود چون دست یابی به چنین آرامشی نیاز به درمان روانشناختی دارد.

آری، موضوع به همین سادگی است. روابط افراد در آن سطح از حکومت مانند روابط آدم‌های عادی است. احمدی‌نژاد جمعیتی از گرگ‌های درنده که به خون او تشنه هستند را در اطراف خود می‌بیند که علی‌الحساب تا خرداد سال دیگر نمی‌توانند به او نزدیک شوند. ولی پس از آن مشخص نیست چه بلایی بر سرش بیاورند. احمدی‌نژاد هم می‌خواهد جان خود را نجات دهد و تضمین بخرد و هم اینکه نمی‌تواند نفر اول بازی نباشد. او نمی‌تواند پس از ۸ سال، دست و پای دار و دسته‌اش را از همه جا جمع کند و برود پی کارش. حال در این میان این هدفش یعنی بقای جان و رویکرد سیاسی اش را از دو راه پیش می‌برد: یکی از طریق تطمیع رهبر و باج خواهی‌های پشت پرده و دیگری از طریق مردم، از طریق رفتن به دل مردم. او می‌داند در این مملکت ناآگاهی، هر کسی روبروی رهبر بایستد محبوب مردم می‌شود.

می‌بینیم با اینکه احمدی‌نژاد اصلاً هشدار رهبر را رعایت نکرد و همچنان به ایجاد تشویش در ارکان نظام می‌پردازد ولی دیگر رهبر به او چیزی نمی‌گوید. رهبر خاموش شده است. زیرا نمی‌داند چه بگوید. او به ایراز علاقه‌های احمدی‌نژاد به دید تنفر می‌نگرد. ولی همچنان درگیر عشق پدر و فرزندی ای است که با نگاه تمسخر آمیز کسانی که به خاطر این فرزند ناخلف طرد شدند، در وجود او زیانه می‌کشد. او نمی‌داند با این احمدی‌نژاد باید چه کند و به شدت اضطراب دارد. این رفتار رهبر اشخاص دیگری را نیز در مصاف با او عَلم کرده است. یکی از آنها نماینده مجلس علی مطهری است. او به شدت بر طبل سؤال از رئیس‌جمهور می‌کوبید و حتا در مناظره‌ای تلویزیونی گفت اگر رهبر مخالف این کار (سؤال از رئیس‌جمهور) بود به مجلس پیامی می‌داد و اگر نمایندگان به خاطر رهبر جلوی سؤال را بگیرند یعنی چیزی جز یک دکور نمایشی نیستند و از طرف دیگر به کسی همچون جنتی نامه می‌زند و می‌گوید شما نمی‌توانید بگویید کسی مثل موسوی نمی‌تواند نامزد ریاست‌جمهوری بشود چون جرم اش در هیچ دادگاهی ثابت نشده است.

این آقای مطهری از همان افرادی است که تفاوتش با احمدی‌نژاد عقلانیتش است. اما رهبر با چنین افرادی باید چه کند؟ با اینکه مطهری به عدم مخالفت رهبری با طرح سؤال از رئیس‌جمهور اشاره می‌کند ولی رهبر در دقیقه نود مخالفت خود را اعلام می‌کند. خوب مطهری از این به بعد باید تکلیف خود را روشن کند. او که آنچنان محکم از مواضع خود دفاع می‌کرد الآن به یک باره نمی‌تواند در پوزیشن ولایی بودن فرو برود. او مسلماً یا باید خودش را پیش مردم بی‌آبرو کند یا خط و راه اش را از رهبری تفکیک کند. حال اینکه رهبر اگر در شرایط آرامش بخش تری بود این هزینه‌ها را نمی‌داد. رهبر با این حالت اضطراب گونه اش فرزندان اشخاص مهم نظام همچون خمینی، بهشتی و مطهری را از دست داده است. اگر او از اساس با سؤال مخالف بود زودتر از اینها می‌توانست پیامی پنهانی به مجلس بدهد تا کسانی همچون مطهری نیز تا این حد آب در هاون نکوبند ولی این رهبر مضطرب است. او اصلاً ایده‌ای ندارد. او فقط از اضطراب اش خط می‌گیرد. او از یک طرف احساس می‌کند این سؤال از



رئیس‌جمهور می‌تواند ابزار کنترلی خوبی برای نگاه داشتن و ترمز کردن احمدی‌نژاد و اخطار به او باشد و از طرف دیگر چشم اش به دهان احمدی‌نژاد دوخته شده که چه پاسخ‌هایی به این سؤال‌ها خواهد داد. و مسلماً در نهایت ترس اش بر سیاست اش غلبه می‌کند و هزینه شنیده شدن جواب‌های بی‌شرمانه احمدی‌نژاد را بر خود هموار نمی‌کند و با واکنشی تاخیری اینچنین دشمن‌های تازه برای خود می‌سازد.

تا سال آینده همه چیز در دستان احمدی‌نژاد است: سیاست خارجی، آبروی نظام، نفت، بودجه و... به او دست نمی‌توان زد چون او فردی است که اگر بخواهد غرق شود همه را با خود به پایین میکشد و این کشاکش روانی میان این دو دسته و این دو فرد آینده را روشن خواهد کرد. او در مراسم بزرگداشت سی‌امین سال "تنقیح‌گزینش" تاکید کرده است که در گزینش‌های استخدای نباید روی دین دار بودن افراد تمرکز کرد و فقط با توجه به صلاحیت تخصصی فرد و نیاز مجموعه باید گزینش عادلانه میان همه افراد صورت بگیرد. و خوب این روند دین مدار و ولایی بودن درگزینش‌های جمهوری اسلامی از دیگر ابزارهای کنترلی است که در ۳۰ سال گذشته برای از دست ندادن اختیار امور استفاده کرده است و احمدی‌نژاد هر روز بر یک کدام از آنها می‌تازد. در هفته‌ای که گذشت احمدی‌نژاد درخواست کرد به مجلس برود تا ناگفته‌ها را بگوید، از طرف دیگر از تاکید خود بر اجرای فاز دوم هدفمندی کاسته و طرح جنجالی استخدام ۵۰۰ هزار نفر در دولت را پیش کشیده است. طرحی عجیب و غریب که با تمام ساسیت‌های سال‌های اخیر دولت‌ها برای کاهش حجم خود مغایر است و این گمان را به ذهن هر کسی می‌آورد که چرا در تمام این ۸ سال چنین طرح استخدام گسترده‌ای انجام نگرفت و حال در چند ماه مانده به پایان انتخابات دارد چنین می‌کند؟

اصلاً با توجه به روال آزمون‌های استخدای مگر می‌شود در این چند ماه این همه افراد را استخدام کرد؟ ولی هدف احمدی‌نژاد ایجاب می‌کند که در فرصتی بسیار کوتاه با چشم‌پوشی از خیلی از مراحل مرسوم استخدام در نظام جمهوری اسلامی این استخدام را عملی بکند زیرا به حضور این افراد درون دولت نیاز دارد. هدف او این است که اگر نتوانست با پرداخت یارانه چند برابری مردم را پشت سر خود و کاندیدای مورد نظر اش بیاورد حداقل با انعکاس این روند استخدای در چشم جامعه و چرب کردن دهان این افراد استخدام شده که جمعیت عظیمی را شامل می‌شوند محبوبیت خود و تیم مورد تأیید اش را در ذهن مردم افزایش بدهد. از طرف دیگر همان گونه که قبل از این گفته شد اندکی قبل از طرح این ایده استخدامی به مورد نیاز نبودن شرایط مذهبی و اخلاقی در گزینش‌های استخدای می‌پردازد تا بتواند چنین استخدام گسترده‌ای را بدون دست اندازهای زمان بر به مرحله اجرا برساند.

مطهری گفته است اگر فاز دوم هدفمندی که مجلس جلوی آن را گرفته است اتفاق بیفتد حتماً مجلس رئیس‌جمهور را استیضاح خواهد کرد. ولی آیا می‌تواند این کار را بکند؟ در اینجا هم مسلماً استیضاح رئیس‌جمهور چون در پی انجام طرح هدفمندی برای تامین خانواده‌های بی بضاعت و یک طرح استخدامی برای اشتغال مردم نیازمند صورت گرفته منجر به محبوبیت احمدی‌نژاد و انفجار یک انرژی نهفته درون مردم برای حمایت از اقدامات ساختارشکنانه او خواهد شد و احمدی‌نژاد حساب تمام این تحرکات دیگر قوای نظام را در قبال حرکات خود کرده است.

می‌بینیم که اقدامات جدی رهبر در چند ماه اخیر و هول و ولا انداختن در دل احمدی‌نژاد باعث این دوئل کنترل گرایانه میان احمدی‌نژاد و رهبری یا میان احمدی‌نژاد با تمام نظام شده است. هر کدام با پیش بینی اقدام نفر روبرو دست به تدبیری کنترلی می‌زنند تا در تله بازی فرد روبرو نیفتند و مسلماً این بازی برنده‌ای نخواهد داشت. احمدی‌نژاد هرگز نمی‌تواند برنده باشد و همین است که باعث شدت عمل او می‌شود. او دارد خودکشی می‌کند تا بازنده نباشد و همین تنش شدید او برای نباختن و از پا در نیامدن باعث می‌شود به این فکر بیفتیم که مسلماً نظام و در راس آن رهبر هم نمی‌تواند برنده باشد زیرا لازمه برنده بودن نظام این است که احمدی‌نژاد، از قبل هم انتخابات را ببازد و هم نتیجه انتخابات و بعد از آن را. و چنین چیزی امکان ندارد. زیرا او چنین اجازه‌ای را نخواهد داد. چرا که این دو باخت به معنای نابودی او است. و حتا برد احمدی‌نژاد در یک سوی این داستان به معنای فروپاشی کل نظام می‌باشد. هر کدام از اینها بردن باید هر دو سوی داستان را ببرند (قبل از انتخابات و نتیجه و شرایط پس از انتخابات) و این شرایط بغرنجی را ایجاد می‌کند.

احمدی‌نژاد به گونه‌ای عمل می‌کند که حتماً لاقلاً یک سوی داستان را ببرد و این کار را تمام می‌کند. نظام نیز اگر هر کدام از اینها را ببازد کار اش تمام است. شاید بهترین حرکت برای رهبر قاطعیت در حذف فی الفور احمدی‌نژاد باشد. زیرا با وجود شرایط استبدادی که بر جامعه حاکم می‌شود اولاً از اقدامات سریع احمدی‌نژاد برای ایجاد محبوبیت کاسته می‌شود ثانیاً پس از آن دیگر خود رهبر است و فضای پیش روی اش تا با ایجاد یک شرایط خفقان موقت و استفاده از زمان باقی مانده برای لاپوشانی قضایا بار دیگر اختیار مملکت را در دست بگیرد. اما این ایده‌ای است که فقط کمی امن تر به نظر می‌رسد ولی به هر شکل اضطراب ناشی از حالت پادروایی در مقابل حرکات غیر قابل پیش بینی احمدی‌نژاد را از بین می‌برد. زیرا خامنه‌ای وقتی مضطرب می‌شود آن قدر کنترل می‌کند تا شرایط از چنگ اش در برود، شما هر چه مایعی را در کف دستتان بیش تر فشار داده و حبس کنید آن مایع سریع تر راهی به خارج از فضای انگشتان شما خواهد یافت. از طرف دیگر حذف احمدی‌نژاد در شرایط کنونی به



این دلیل شرایط بهتری را برای نظام ایجاد می‌کند که می‌دانیم احتمال اینکه همین حذف در آینده نزدیک ولی در شرایطی بسیار خطرناک‌تر به نظام تحمیل شود زیاد است. به هر شکل اینها همه هزینه‌هایی است که سران این نظام به خاطر شرایط ناپخته روانی‌شان می‌پردازند و باعث می‌شود نظام سی و چند ساله‌شان در جلوی چشمان آنها اینچنین از دست‌شان برود.

در این جدال و کشاکش میان مهره‌ها، احمدی‌نژاد تا چند ماه دیگر، مهره قوی‌تر و پراختیارتر وزیر را در اختیار دارد و با این سو و آن سو رفتن‌اش همه را به دنبال خود می‌کشاند. اگر فرضیه ما درست باشد تا زمان انتخابات بعدی و شاید کمی پس از آن تکلیف این نظام یکسره خواهد شد ولی اگر تا آن زمان این اتفاق نیفتد و به هر تدبیری احمدی‌نژاد تا بعد از انتخابات خفه خون اختیار کند و فردی معتمد بعد از او بر سر کار بیاید و مدت کمی هم از آن بگذرد مطمئناً نظام از دره‌ای هولناک نجات پیدا کرده و از آن پس به این راحتی‌ها دچار چنین چالشی نخواهد شد زیرا دوباره با کنترل شدید رهبر به فضایی یکدست خواهد رسید که نقطه‌ای تنش آفرین در آن نباشد.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=21162>



## با کمک مالی تهران به سوریه چه کارهایی می‌شد در ایران انجام داد؟ ۲۶ بهمن ۱۳۹۱

وزارت خارجه بریتانیا گزارشی با عنوان با «کمک‌های مالی ایران به رژیم سوریه چه کارهایی می‌شد در داخل ایران انجام داد؟» تهیه کرده است. ترجمه فارسی این گزارش در اختیار رادیو فردا گذاشته شده است.

تیرماه سال جاری (۱۳۹۱) رسانه‌ها از کمک پنج میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلاری ایران به رژیم سوریه خبر دادند. اندکی بعد در مهر ماه اخباری مبنی بر انتقال حدود ۱۰ میلیارد دلار از ایران به سوریه منتشر شد.

کمک‌های مالی ایران در شرایطی به حساب رژیم سوریه سرازیر شد که این کشور بیش از دو سال درگیر قیامی مردمی علیه حکومت بشار اسد بوده است؛ قیامی که طی آن بیش از ۶۰ هزار سوری به دست رژیم اسد کشته شدند، هزاران خانه، درمانگاه، بیمارستان و مدرسه ویران شدند، به زیرساخت‌های اساسی مانند سیستم آب رسانی و بهداشت صدمات جدی وارد شد، و رقمی بین یک تا سه میلیون نفر ناگزیر از ترک محل زندگی خود و مهاجرت شدند. هم‌اکنون بیش از ۴۰۰ هزار پناهنده سوری به کشورهای مجاور و همسایه پناه برده‌اند. ۵۰ درصد از کسانی را که ناچار به ترک محل سکونت خود شده‌اند، کودکان تشکیل می‌دهند.

پنج میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار پول زیادی است. فارغ از این که اگر این مبلغ هنگفت به حساب رژیم اسد سرازیر نمی‌شد چه تأثیری بر سرنوشت مردم سوریه می‌توانست داشته باشد، اینجا فقط می‌خواهیم به این مسأله بپردازیم که اگر این پول در داخل ایران هزینه می‌شد، چه کارهایی می‌شد با آن انجام داد.

### تسهیلات آموزشی

هزینه متوسط ساخت یک کلاس درس در استان تهران حدود ۱۶ هزار و ۷۰۰ دلار است (نرخ برابری دلار و ریال هنگام نگارش این مطلب حدود ۳۶ هزار ریال در برابر هر یک دلار آمریکا در نظر گرفته شده؛ تمام تبدیل‌ها به همین نرخ انجام شده مگر آنکه در پانویس هر مورد به طور خاص به نرخ دیگری استناد شده باشد). هزینه ساخت یک مدرسه با توجه به بزرگی و محل احداث آن (شهر، روستا و...) متغیر است و برای نمونه ممکن است بین ۸۳ هزار و ۵۰۰ دلار تا ۲۷۸ هزار دلار خرج داشته باشد.

با پنج میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار می‌توان ۳۴۷ هزار کلاس درس در ایران احداث کرد که تقریباً بیش از نیمی از شمار کلاس‌های درس فعلی در سراسر ایران است.

هزینه اتصال هر کلاس درس به اینترنت پرسرعت و سایر تجهیزات لازم برای «هوشمند سازی» کلاس‌های درس در ایران به طور متوسط حدود ۸۳۵ تا ۱۱۰۰ دلار است. به طور تقریبی حدود ۶۵۰ هزار کلاس درس در ایران وجود دارد. (۱)

تنها با هزینه کردن سه و ۱۲ دهم درصد از مبلغ پنج میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار می‌توان تمام کلاس‌های درس ایران را به اینترنت پرسرعت مجهز کرد و تضمین کرد که نسل آینده ایران دسترسی و آگاهی بهتری از جهان دارد.

### تأمین اجتماعی و خدمات درمانی

در سال ۱۳۹۱ بودجه تأمین اجتماعی دولت ایران حدود چهل و هفت میلیارد و هشتصد میلیون دلار بوده که تنها ۱۰ درصد از آن صرف خدمات پزشکی شده است. کسر بودجه در همین سال موجب شد برخی رسانه‌ها از احتمال فروش اموال و شرکت‌های زیر مجموعه سازمان تأمین اجتماعی به منظور جبران کسر بودجه ابراز نگرانی کنند.

با پنج میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار می‌شد بودجه تأمین اجتماعی را ۶۸ درصد افزایش داد (البته فارغ از نحوه هزینه شدن این مبلغ) و اطمینان حاصل کرد که سرمایه‌گذاری‌ها، اموال و دارایی‌های سازمان تأمین اجتماعی که پشتوانه بازپرداخت حق بازنشستگی و سایر خدمات این سازمان است، به فروش گذاشته نمی‌شوند.

اگر این مبلغ صرف هزینه خدمات پزشکی می‌شد می‌توانست بودجه این بخش را به میزان ۳۵۰ درصد افزایش دهد که این می‌توانست به معنای گسترش پوشش بیمه خدمات درمانی باشد چه در زمینه بیماری‌های پرهزینه‌ای که هم اکنون تحت پوشش کامل این سازمان نیستند و هم در زمینه ارائه این خدمات به میلیون‌ها ایرانی دیگر که اکنون تحت پوشش بیمه درمانی سازمان تأمین اجتماعی قرار ندارند.



به طور متوسط در ایران بین ۱۷ تا ۱۸ تخت بیمارستانی به ازای هر ۱۰ هزار نفر جمعیت وجود دارد. متوسط جهانی سرانه تخت بیمارستانی حدود ۳۰ تخت به ازای هر ۱۰ هزار نفر جمعیت است. متوسط هزینه ساخت بیمارستان در ایران به ازای هر تخت ظرفیت معادل ۲۷۸۰ تا ۴۱۷۰ دلار است. تنها با صرف پنج و ۷۵ دهم درصد از پنج میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار می‌توان متوسط سرانه تخت بیمارستانی در ایران را به میانگین جهانی این آمار رساند و خدمات پزشکی بهتر و گسترده‌تری را برای میلیون‌ها تن از شهروندان ایرانی از این طریق تضمین کرد.

### ایمنی جاده‌ها

در ایران سالانه بین ۲۰ تا ۲۵ هزار نفر در تصادفات جاده‌ای کشته می‌شوند که بخشی از این آمار به دلیل کیفیت پایین جاده‌ها و زیرساخت‌های ضعیف در بخش حمل و نقل است. ایران یکی از بالاترین آمارهای تلفات در تصادفات رانندگی را در جهان دارد. به گفته مقامات ایرانی، ایران صاحب ۱۱ هزار کیلومتر راه است (اعم از راه اصلی، آزادراه و بزرگراه) اما برای تکمیل شبکه راه‌های کشور به احداث ۲۰ هزار کیلومتر راه دیگر نیاز دارد. هزینه ساخت راه جدید در ایران به ازای هر متر راه اصلی ۵۰۰ دلار، هر متر آزادراه ۱۰۰۰ دلار، و هر متر بزرگراه ۱۵۰۰ دلار است. با پنج میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار می‌توان ۳۸۵۰ کیلومتر بزرگراه به شبکه جاده‌های ایران افزود که خود موجب تضمین ایمنی هزاران تن از ایرانیانی می‌شود که در این جاده‌های تردد می‌کنند.

### میراث فرهنگی

ایران صاحب شمار قابل توجهی از سایت‌ها و بناهای تاریخی و فرهنگی است که اهمیتی جهانی دارند. ایران در سال ۱۳۹۰ حدود ۷۰ میلیون دلار برای مرمت و نگهداری ابنیه و میراث تاریخی و فرهنگی خود هزینه کرد. تنها ۵ درصد (با احتساب نرخ ارز در اسفند ۹۰ و فروردین ۹۱) از پنج میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار می‌تواند بودجه مرمت و نگهداری آثار تاریخی و فرهنگی ایران را چهار برابر میزان فعلی افزایش دهد و بقای این آثار ارزشمند را برای نسل‌های متمادی تضمین کند.

### بازسازی مناطق زلزله‌زده

سال ۱۳۸۲ زمین لرزه‌ای شهر تاریخی بم در استان کرمان را ویران کرد و بیش از ۲۶ هزار کشته برجای گذاشت. طی نه سال پس از این واقعه دولت در مجموع حدود ۳۹۸ میلیون دلار به صورت سرمایه‌گذاری مستقیم و وام برای بازسازی فضاهای عمومی و واحدهای مسکونی بم هزینه کرد. با این حال در دی ماه ۱۳۹۱ رئیس شورای شهر بم گفت که بازسازی شهر بم هنوز به اتمام نرسیده و مقامات محلی به منظور این کار تقاضای اعتباری معادل ۵۵ میلیون دلار کرده‌اند که تا کنون فقط با ۲۰ میلیون دلار آن موافقت شده است.

با توجه به نرخ متغیر ارز طی این نه سال، با حداقل هشت و هفت دهم درصد و حداکثر هشت و ۳۳ درصد از پنج میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار می‌شد تمام بودجه بازسازی شهر بم را یک شبه (۲) فراهم کرد و از این طریق سرعت بازسازی را افزایش داد تا رنج بازماندگان این زلزله کمتر شود و شاید با برنامه‌ریزی بهتر از آغاز شهر بم با کیفیتی بهتر بازسازی شود.

(۱) این رقم از مجموع تفکیک استانی آمار کلاس‌های درس در وبسایت رشد به دست آمده (کمی بیش از ۶۴۸ هزار کلاس درس)؛ به رغم این که سال ثبت و محاسبه این آمار در وبسایت رشد مشخص نشده، اما با توجه به شمار دانش‌آموزان و مقایسه آن با آمار مرکز آمار ایران به نظر می‌رسد این عدد باید به سال‌های پایانی دهه ۱۳۸۰ تعلق داشته باشد (عدم وجود آمار مستقل برای استان البرز نیز مؤید این مطلب است).

(۲) در آغاز بازسازی شهر بم در سال ۱۳۸۲ نرخ برابری ارز در برابر ریال در پایین‌ترین سطح طی این بازه نه ساله قرار داشت و هر دلار آمریکا به ازای حدود ۸۳۲۰ ریال معامله می‌شد. با فرض این که اگر نرخ دلار طی این نه سال ثابت می‌ماند می‌توان تصور کرد هزینه بازسازی بم حدود ۳۳/۸ درصد کمک‌های مالی ایران به سوریه می‌شد (این رقم شامل اعتبارات درخواستی که ارایه نشده نیز می‌شود)؛ در صورتی که نرخ برابری ارز را در این مدت برابر با نرخ ارز در زمان نگارش این مطلب (۳۶ هزار ریال به ازای هر دلار آمریکا) به رقم ۷/۸ درصد می‌رسیم. در شرایطی که بدون در اختیار داشتن تفکیک سال و ماه اعتبارات تخصیصی و هزینه شده امکان محاسبه دقیق هزینه‌های بازسازی بم به دلار وجود ندارد، می‌توان مطمئن بود که این رقم هر چه بوده باشد از بازه ۷/۸ تا ۳۳/۸ درصد (از رقم ۵/۸ میلیارد دلار) فراتر نمی‌رود.



\*\*\*منبع\*\*\*

وبسایت «رادیوفردا»

[http://www.radiofarda.com/content/f3\\_iran\\_billions\\_help\\_syria/24902458.html](http://www.radiofarda.com/content/f3_iran_billions_help_syria/24902458.html)



## محمود احمدی‌نژاد: هوگو چاوز با حضرت مسیح و انسان کامل باز خواهد گشت! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱

### پیام تسلیت محمود احمدی‌نژاد به کفیل ریاست جمهوری ونزوئلا

#### روح بلند مردمی بزرگ از تبار عدالت‌طلبان و آزادی‌خواهان به آسمان پر کشید و جهان را در سوگ فرو برد

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

دوست گرامی جناب آقای نیکولاس مادورو

کفیل محترم ریاست جمهوری ونزوئلا

روح بلند مردمی بزرگ از تبار عدالت‌طلبان و آزادی‌خواهان به آسمان پر کشید و جهان را در سوگ فرو برد. ونزوئلا فرزندی برومند و شجاع و جهان، رهبری خردمند و انقلابی را از دست داد.

در نهایت تأثر این حادثه غم‌انگیز را به همه ملت‌ها و ملت بزرگ ونزوئلا و خانواده محترم ایشان و جناب‌عالی تسلیت عرض می‌نمایم. هوگو چاوز نامی آشنا برای همه ملت‌هاست. نام او یادآور زلال پاکی و مهربانی، شجاعت، پایمردی، عشق به مردم و فداکاری و تلاش بی‌وقفه برای خدمت به مردم به ویژه محرومین و زخم‌خوردگان از استعمار و استکبار است. او انسانی عمیقاً موحد و مؤمن و پایبند به ارزش‌های انسانی و آسمانی و باورمند به راه انبیا الهی و حاکمیت جهانی عدالت و عشق به رهبری صالحان بود.

او همزمان که با رشادت تمام در برابر زیاده‌خواهی‌های مستکبران می‌ایستاد و فشار سنگین تبلیغاتی و اقتصادی و تهمت‌ها و حتا کودتاها را در هم می‌شکست، قامت بلندش در برابر کودکی خردسال فرو می‌افتاد و با دست‌های مهربانش او را نوازش و سرود آزادی و سرافرازی را در گوش او زمزمه و زلال عشق را در اندیشه و جان او جاری می‌کرد.

هوگو چاوز نماد و میراث‌دار همه شجاعان و مبارزان و انقلابیون در تاریخ پرافتخار و البته غم‌بار آمریکای لاتین و تجلی روح آزادی‌مطلب مردم مظلوم این دیار و همه ملت‌های تحت ستم و پرچم برافراشته مبارزات ضد استعماری و عدالت‌طلبانه و طلایه‌دار دوستی بین ملت‌ها است. او نقطه اتکای روحی و پشتیبان همه انقلابیون و آزادی‌خواهان منطقه و جهان بود.

او حقیقتاً جلوه روشنی از یک ونزوئلایی پرشور و آرمانی و دوست داشتنی است و مردم بزرگ ونزوئلا با آگاهی و هوشمندی بارها و بارها او را به مسند ریاست جمهوری رساندند و در فراز و نشیب و سختی‌ها یاریش کردند و او نیز همه فرصت‌ها و قدرت را برای خدمت به مردم و سربلندی کشورش و آزادی ملت‌ها به کار گرفت.

او سرانجام در پی یک بیماری مشکوک همه وجود و جان خود را نیز در این راه پرافتخار تقدیم کرد.

او در حقیقت شهید راه خدمت به ملت ونزوئلا و پاسداری از ارزش‌های انسانی و انقلابی است گرچه امروز و به ظاهر هوگو چاوز، دوست صمیمی و مهربان مردم، در بین ما نیست اما اطمینان دارم که روح آسمانی و اندیشه پاک او هر روز و در افقی بالاتر در دل و جان تک تک مردم آمریکای لاتین و ونزوئلا و همه ملت‌های عالم و با درخششی بیش‌تر طلوع می‌کند و راه عزت و سربلندی را فرا روی همگان قرار خواهد داد. هوگو چاوز زنده است تا عدالت و عشق و آزادی زنده است. او زنده است تا ایمان و پاکی و انسانیت زنده است. او زنده است تا ملت‌ها زنده‌اند و برای استقرار استقلال و مهربانی و عدالت تلاش می‌کنند.

تردید ندارم که او باز خواهد گشت و به همراه همه صالحان و حضرت مسیح(ع) و تنها باقیمانده از نسل پاکان، انسان کامل، خواهد آمد و جامعه بشری را در استقرار صلح و عدالت کامل و مهربانی و کمال یاری خواهد کرد.

یک بار دیگر این ضایعه سنگین را تسلیت گفته و از خداوند منان برای جناب‌عالی و ملت ونزوئلا و همه ملت‌ها سعادت و سلامت و رفاه و عزت آرزو می‌کنم.



دوست و برادر شما احمدی نژاد  
رئیس جمهوری اسلامی ایران

۱۳۹۱/۱۲/۱۶  
ششم مارس ۲۰۱۳

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «تابناک»

<http://www.tabnak.ir/fa/news/306953>



## احمدی‌نژاد تکرار کرد: چاوز منتظر امام موعود و انسانی موحد و مؤمن بود! ۱۹ اسفند ۱۳۹۱

هر چند هنوز انتقادات به محتوای پیام احمدی‌نژاد برای تسلیت هوگو چاوز ادامه دارد، اما احمدی‌نژاد در بازگشت از ونزوئلا بار دیگر تکرار کرد: چاوز منتظر مسیح(ع) و امام موعود بود و بارها این موضوع را به ما گفته بود که امیدوارم خداوند روح او را مورد آمرزش قرار داده و با اولیاء الاهی محشور گرداند.

پیش از این احمدی‌نژاد در پیام تسلیتش مدعی شده بود که چاوز با حضرت مهدی و مسیح باز می‌گردد. ادعایی که حتا حامیانش را به واکنش واداشت و سخنان او را مورد نقد قرار دادند.

رئیس جامعه مدرسین، محسن قرائتی، سیداحمد خاتمی، علی مطهری، سیدمهدی طباطبایی، برخی از ائمه جمعه و نمایندگان مجلس از جمله کسانی هستند که نسبت به سخنان او واکنش نشان داده و او را متهم کرده‌اند که اطلاعاتی از مسایل دینی ندارد.

اما احمدی‌نژاد که حضورش و شرکت در مراسم تشییع چاوز را نیز با حاشیه‌هایی خیرساز و مسأله‌دار برگزار کرد، در بازگشت از این سفر باز هم بر سخنان خود تأکید کرد و سخن از رجعت چاوز گفت.

وی همچنین گفت: هوگو چاوز در دیدارهایی که با ما داشت، همواره بر عشق به ایران تأکید می‌کرد و این مسأله را اطرافیان به‌خصوص مادر ایشان نیز در این مراسم به من گفت.

احمدی‌نژاد با بیان این که مراسم باشکوهی برای تشییع چاوز برگزار شد، ادامه داد: چاوز در تاریخ ماندگار شد.

وی با تأکید بر اینکه چاوز همواره زنده و با مردم است، ادامه داد: همه کسانی که با ما ملاقات داشتند و در جلسه بودند حتا کشیشی که پیام اسقف اعظم را خواند می‌گفت که شهادت می‌دهیم که چاوز مؤمن، موحد و پاک بود.

احمدی‌نژاد با تشریح سلطه استکبار در حوزه آمریکای لاتین خاطر نشان کرد: حتا رسانه‌ها ظرفیت‌ها و استعدادهای طبیعی و انسانی کم‌نظیر این حوزه را به واسطه سلطه استعمارگران معرفی نکردند.

احمدی‌نژاد با بیان اینکه نگاه چاوز جهانی بود، گفت: او به دنبال تحقق توحید، عدالت، دوستی، برادری و کرامت انسانی که همان اهداف انقلاب اسلامی ما است، بود.

وی با تأکید بر اینکه چاوز فردی موحد و مؤمن بود، خاطر نشان کرد: او در پیش برد حرکت انقلابی خود موفق بود و هر کجا انتخابات نسبتاً آزادی برگزار می‌شد یاران چاوز و نیروهای انقلابی رأی بالایی می‌آوردند و روز به روز بر کشورهای انقلابی آمریکای لاتین افزوده می‌شد.

احمدی‌نژاد خاطر نشان کرد: جمعیت میلیونی که برای وداع با رهبرشان آمده بودند و همه گروههای اجتماعی و مسؤولان کشور ونزوئلا هم‌قسم شدند تا راه چاوز را ادامه دهند تا دشمن تصور نکند با مرگ چاوز اندیشه‌های الاهی و انقلابی او خاموش می‌شود بلکه مرگ چاوز ابعاد انقلاب را در آمریکای لاتین چند برابر خواهد کرد و ما این را به عینه دیدیم.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کلمه»



## توصیف جدید خامنه‌ای از جایگاه خود: حرفی نمی‌زنم مگر آنکه دستور باشد؛ حسین باستانی، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱

به گفته رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ایران، اخیراً آیت‌الله خامنه‌ای در «گلابه» بی‌سابقه‌ای از مسئولان حکومتی گفته است: «برخی هی می‌گویند فرمایشات، فرمایشات، این چه حرفی است؟ من دارم دستور می‌دهم، هیچ حرفی نمی‌زنم، مگر آنکه آن موضع و دستور باشد.»

با گذشت ۵ روز از نقل قول سرلشکر حسن فیروزآبادی از رهبر ایران، انعکاس رسانه‌ای گسترده این نقل قول و عدم تکذیب یا تصحیح آن توسط دفتر یا منسوبان رهبری، به نظر می‌رسد که باید بیان فوق را گامی جدید در شفاف‌سازی توقعات شخص اول جمهوری اسلامی از مسئولان حکومتی تلقی کرد.

این شفاف‌سازی از آنجا اهمیت دارد که تا کنون، روایت غالب در میان حاکمان ایران آن بوده که می‌توانند موضع‌گیری‌های رهبر را به احکام «حکومتی» و «غیرحکومتی» تقسیم کنند. بر مبنای همین تقسیم‌بندی بوده که در گذشته، در پی بسیاری از موضع‌گیری‌های آقای خامنه‌ای، گروهی از مسئولان به بحث در این باره پرداخته‌اند که آیا باید آن موضع‌گیری را حکم حکومتی تلقی کنند یا نه.

البته تقسیم‌بندی مواضع رهبر به حکومتی و غیرحکومتی نیز، به معنی مجاز بودن نقد این مواضع تلقی نمی‌شده و خود آقای خامنه‌ای نیز تاکنون به گونه‌ای رفتار نکرده که تصور استقبال وی از انتقاد را ایجاد کند. حتی در سال‌های ابتدایی ریاست جمهوری محمد خاتمی، که مواضع رهبر ایران به هر دلیل نرم‌تر از زمان‌های دیگر به نظر می‌رسید، وی صراحتاً اعلام کرد که با انتقاد از خود موافق نیست و در سخنانی برای فعالان دانشجویی دانشگاه‌های مختلف گفت: «عیب‌جویی از رهبری مگر چه حُسنی دارد؟ رهبری‌ای که در نظام جمهوری اسلامی اشاره انگشتش باید بتواند در یک لحظه خطرناک و حساس، مردم را به جانفشانی وادار کند، آیا این مصلحت است که یک نفر به میل خودش بیاید بایستد و بدون حق و بدون موجب، نسبت به او بدگویی کند؟ آیا این به نظر شما کار خیلی خوبی است؟ این کار بد است؛ رواج نداشته باشد، بهتر است.»

با وجود این، موضع‌گیری جدید ولی فقیه در مورد «دستور بودن تمام مواضع وی» را باید به این معنی دانست که وی نه تنها انتقاد از مواضع خود، که غیرحکومتی تلقی شدن برخی از این مواضع را نیز تحمل نمی‌کند.

به نظر می‌رسد آنچه آیت‌الله خامنه‌ای را به بیان این دیدگاه وا داشته، وقایع دوره دوم ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد و بی‌اعتنایی‌های مکرر مقام‌های حکومتی در این دوره به خواسته‌های رهبر ایران بوده است. بی‌اعتنایی‌هایی که در ماه‌های اخیر تا به آنجا گسترش یافته که به عنوان مثال، از سویی آقای خامنه‌ای در دو نوبت ادامه درگیری میان مسئولان سه قوه را «خیانت» به کشور توصیف کرده و از سوی دیگر، رئیس‌جمهور و سایر مقامات، با شدت هر چه تمام‌تر به مجادلات بی‌سابقه خود ادامه داده‌اند.

### تعیین تکلیف

در شرایط موجود کشور، کارکرد این دیدگاه که تمام حرف‌های رهبر جمهوری اسلامی «دستور» تلقی می‌شوند، قاعداً باید تعیین تکلیف نیروهای وفادار به حکومت ایران و پایان دادن به تصور باشد که برای همیشه می‌توانند مجادله بر سر حکومتی بودن/نبودن دیدگاه‌های آقای خامنه‌ای را ادامه دهند.

اما علی‌رغم اهمیت نظری قرائت جدید مطرح شده در مورد اطاعت از رهبری، کماکان این سؤال مطرح است که آیا این قرائت، در عمل نیز موجب تغییرات معنی داری در مناسبات رهبری با مسئولان حکومتی خواهد شد؟

دادن پاسخ مثبت به این سؤال، به سادگی امکانپذیر نخواهد بود. در درجه نخست، به راحتی نمی‌توان این فرض را قبول کرد که علت اصلی اجرا نشدن برخی از خواست‌های رهبر از مسئولان، تردید در حکومتی بودن یا نبودن آنها بوده است.

به عنوان نمونه، نمی‌توان تصور کرد که آقای احمدی‌نژاد و نزدیکانش در هنگام گذر از خط قرمزهای حکومت و رهبر ایران در ماه‌های اخیر، اساساً دغدغه میزان انطباق این رفتار با دیدگاه‌های حکومتی آیت‌الله خامنه‌ای را نیز داشته‌اند. در حقیقت، به نظر می‌رسد که به تازگی، ملاحظه اصلی گروهی از مسئولان سیاسی ایران در ارتباط با رهبری، محاسبه «هزینه» احتمالی عبور از هر یک از خط قرمزهای وی بوده است و نه نحوه اطاعت دیدگاه‌های او. ملاحظه‌ای که بسیاری از ناظران، آن را توضیح دهنده مجموعه‌ای از رفتارهای تیم آقای احمدی‌نژاد می‌دانند که ظاهراً، درست یا غلط، متقاعد شده آقای خامنه‌ای راضی به برکناری رئیس‌جمهور قبل از انتخابات بعدی نیست.



از سوی دیگر حتا در میان پیروان سرسخت آیت‌الله خامنه‌ای نیز، به مرور زمان دیدگاه‌هایی در توضیح نوع ارتباط رهبر و پیروانش مطرح شده که امکان تفسیر شدید دیدگاه‌های وی را فراهم می‌کنند. دیدگاه‌هایی که شاید به عنوان مهم‌ترین آنها، بتوان از کلیک تئوری محذوریت رهبری نام برد؛ که از قضا ترویج آن توسط منسوبان رهبر ایران و با هدف باز گذاشتن دست شخص اول حکومت در پیش بردن پروژه‌های حساس صورت گرفته اما در عمل با گسترش بیش از حد دامنه تفسیر دیدگاه‌های ولی فقیه، به بحران اقتدار او دامن زده است.

مطابق این تئوری، رهبر ایران به خاطر مسؤولیت رسمی خود، دارای محذوریت‌های داخلی و بین‌المللی متعددی است و امکان بیان همه دیدگاه‌ها و فرمان‌های خود را ندارد و در نتیجه، پیروانش باید به جای توجه به ظاهر سخنان ولی فقیه، در صدد پی بردن به «خواست‌های قلبی» او باشند. یکی از شفاف‌ترین توصیفات از این دیدگاه، توسط محمد تقی مصباح یزدی تئوریسین مورد اعتماد آیت‌الله خامنه‌ای صورت گرفته که به صراحت گفته است: «فهمیدن نظرات مقام رهبری معظم انقلاب کار ساده‌ای نیست و باید از طریق قراین و سخنان از اصل نظراتشان مطلع شد».

در عمل نیز سوابق رفتار سیاسی آیت‌الله خامنه‌ای در دو دهه اخیر، به وضوح نشان دهنده این واقعیت بوده که وی در بسیاری از مواقع، در عمل از روش‌هایی حمایت کرده که در بیانات رسمی، مدافع آنها نبوده است.

تمام اینها در حالی است که ناظران مسائل ایران، به ویژه در سال‌های اخیرا، شاهد وقایعی بوده‌اند که نشان از سردرگمی جدی مسؤولان حکومتی در پی بردن به دیدگاه‌های آیت‌الله خامنه‌ای داشته‌اند. به عنوان نمونه، سؤال نمایندگان مجلس هشتم از رئیس‌جمهور، که در پی حدود یک سال ابراز کلیک تردید آنها در مورد نظر آقای خامنه‌ای صورت گرفت، یا سؤال نمایندگان مجلس نهم از محمود احمدی‌نژاد، که بعد از ماه‌ها سردرگمی آنها - و در حالی که هیأت رئیسه مجلس کلیک متقاعد شده بود که رهبر مخالفتی با آن ندارد - ناگهان با ابراز مخالفت علنی وی کلیک متوقف شد.

به نظر می‌رسد تلفیقی از سیاستمداران «نامطمئن» از دیدگاه‌های رهبر ایران، معتقدان به تئوری محذوریت رهبری و مسؤولینی که میزان اطاعت آنها از ولی فقیه بر مبنای محاسبه «مورد به مورد» هزینه‌های اطاعت نکردن از او انجام می‌شود، به تدریج کار آیت‌الله خامنه‌ای را در تعیین تکلیف موضوعات پیچیده در حکومت ایران دشوار کرده است.

این دشواری، که بخش مهمی از آن مدیون به چالش کشیده شدن آقای خامنه‌ای توسط رئیس‌جمهور سابقا محبوب اوست، به مرور زمان تا حدی گسترش یافته که قابل تصور نیست که ارائه قرائت‌های سختگیرانه‌تر از مقوله اطاعت از رهبر ایران نیز، کمکی به رفع آن بکند.

شاید رواج این قرائت در سطح مسؤولان حکومتی که رهبر جمهوری اسلامی «حرفی نمی‌زند مگر آنکه دستور باشد»، تا قبل از انتخابات پرمناقشه ۱۳۸۸، یکسره ناممکن نبود. اما هم اکنون رفتار رئیس‌جمهور برآمده از آن انتخابات، به میزانی مناسبات میان حاکمان ایران را متحول کرده که چنین نوآوری‌هایی در رابطه رهبر و مسؤولان، عملاً بلاموضوع شده است.

\*\*\* منع \*\*\*



## درد دل حضرت آقا! وقتی چرخه بازتولید قدرت لنگ می‌زند؛ تقی روزبه، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱

**تجارب بی‌شمار تاریخی هم گواه بر آن است که مستبدین و دودمان آنها نتوانسته‌اند برای همیشه در بام قدرت جا خوش کنند، اما نکته اصلی آن است که باید یاد بگیریم که دیگر هیچ «خری» را با هیچ پالانی به بام قدرت نبریم**

روزنامه‌ها از قول حسن فیروزآبادی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، نوشتند که: رهبری در درد دل با من گفت هیچ حرفی نمی‌زنم مگر آن که دستور باشد. «این فرمایشات فرمایشات چه حرفی است؟ من دارم دستوری دهم!» آیا سخنی مضحک‌تر از این شنیده‌اید؟! عبارت فوق یک‌جا اوج و حسیض یک رهبر را به نمایش می‌گذارد: از یک سو او در اوج تکبر و نخوت برخاسته از پوشش سیری‌ناپذیر قدرت، به نقطه‌ای عروج کرده است که تمامی یاهوها و پرت و پلاهایش را هم چون آیات وحی منزل از جنس تکلیف می‌داند که گویا هر کلمه‌اش دارای حکمت بالغه‌ای است که خلاق باید در برابرش سجده و بندگی کنند تا رستگار شوند. نقطه عروج و شمولی که شاید پیغمبر هم جز در «حالت وحیانی» و جز در مورد آن چه که به وی وحی می‌شده است، برای خود قائل نبوده است. نیل به این نقطه، اوج تکوین جنون خودشیفتگی و قدرتمداری است که در آن قانون و ضوابط مطلقاً بی‌معنا شده و مردم (= یعنی ره‌گان در قاموس ولایت فقیه) که جای خود دارند، همه دولتمردان نیز باید عقل نداشته خود را به بایگانی به سپارند و هم چون پیچ و مهره‌های ماشین، گوش به فرمان یاهوهای رهبری (بخوانید حکم حکومتی بی‌حد و مرز) که درباره همه امور کائنات از سیر صور افلاک تا سیاست و اقتصاد و هنر و... اظهار لحنیه می‌فرمایند، باشند. این یک روی سکه است. روی دیگر سکه آن است که منشأ قدرت (که همواره میل به تمرکز دارد) در بیرون از خود است و به غیر خود وابسته است و همواره ضد خود را در دامن خود می‌آفریند، شکننده بوده و قدرت و هیبت حضرت آقا هم، همچون «شیری» است که دندان‌هایش ریخته است. از همین رو خشمگین از دولتمردانی است که بی‌اعتنا به فرامین ایشان هر کدام ساز خود را کوک می‌کنند و برای دستورات و لعن و عتابش تراهی هم خورد نمی‌کنند. این سخن کسی است که با چیده شدن پره‌های فصل‌الخطابی‌اش، شکوه به یکی از سرداران بلندپایه‌اش برده و از رنج ریختن دندان‌هایش درد دل می‌کند! رسم بر این است که در جهان عمودی و مبتنی بر سلسله مراتب قدرت، فرمانده و رهبر برای حفظ ارکان اقتدار و ابهتش، حکایت عجز خود پیش فرمانبر و زیردست نبرد. نقل می‌کنند که علی - امام دوم شیعیان - در مدت ۲۵ سالی که با خشم و سرخوردگی که خودوی به گیرکردن استخوان درگلو تشبیه می‌کند در انتظار دست‌یابی به سکان قدرت و خلیفه‌گری (و یا بقول شیعیان امامت) بوده است، و لابد در میان «دیوان و ددان» کسی را برای همدلی و همدردی نمی‌یافته است، سربه چاهی فرومی‌برده و خشم و فریاد خود را نثار آن می‌کرده است! به هر حال کسی جز خود وی پژواک سخنان آکنده از خشم و ناله‌اش را نمی‌شنیده است. اما از قرار معلوم، رهبر نظام اسلامی - که فیروزآبادی از او به نام امام خامنه‌ای نامبرده است - و با یکی از دشوارترین و پیچیده‌ترین بحران‌های حکومتی نظام و از قضا بیش از همه دست پخت خودش دست و پنجه نرم می‌کند، وخامت بارتر از آن است که بتواند هم چون تالیان و مرادهای خود در صدر اسلام و دیگر «رهبران بزرگ و کاریزما» درد و عجز خویش پنهان نگهدارد.

چرخه بازتولید قدرت وقتی دچار لنگی می‌شود، آویزان شدن حلقات قدرت به یکدیگر عربان‌تر می‌گردد: رهبری به فرمانده تحت امر خود از فروپاشی اقتدارش درد دل می‌کند، و فرمانده ابله‌تر از خودش با هوار کشیدن در منظر عام، کاری را که از دست خود رهبر برنیامده به گوش سایر دولتمردان می‌رساند که از خواب غفلت بیدار شوند و بدانند که فرمایشات رهبر همگی از جنس دستورالعمل است و جایی برای چون و چرا و نادیده گرفتن آنها نیست! بی‌تردید در پی ابراز عجز رهبر، چیزی از جنس اقتدار و ابهت که حرف اول را در سلسله مراتب فرماندهی و اطاعت می‌زند در درون سردار در هم شکسته و او در خلوت خود به عنوان یک فرمانده سر به فرمان صدای شکستن آن را نیک دریافته است، اما او به عنوان مهره‌ای از زنجیره قدرت که حیات و ماماتشان به هم گره خورده است، می‌کوشد که این درد دل رهبر با شخص خود را به امتیاز و سرمایه‌ای برای تقویت موقعیتش تبدیل کند، غافل از آن که ابله دارد کوس رسوائی و صدای شکستن را پژواک می‌دهد: همه فرمایشان امام خامنه‌ای دستوراست و ما درستاد کل نیروهای مسلح، سخنان رهبری را تبدیل به دستور و اجرا می‌کنیم!

مشهدی‌ها، که از قضا خامنه‌ای دوران جوانی و طلبگی خود را - قبل از این که چنین مالخولیایی را تجربه کند - در آن جا گذرانده است، ضرب المثلی دارند قریب به این مضمون: «خری را که بالای پشت بام بردی حالا بیار پائین!». با پوزش از حیوانی که قرن‌ها مورد آزار و بهره‌کشی انسان بوده و به او خدمت کرده است، این سخن حاکی از این واقعیت است خری که بالای پشت بام رفت دیگر پائین بیا نیست. این ضرب‌المثل به نوعی



مصدق وضعیتی است که جامعه ما امروز دست به گریبان آن است: دشواری پائین کشیدن کسی که به پشت بام قدرت صعود کرده است و حاضر نیست تا یک جامعه ده‌ها میلیون نفری را بالکل نابود نکرده و به خاک سیاه نه نشانده پائین بیاید.

با این همه دیر یا زود مردم ایران، البته با تاوان‌های سنگینی که پرداخته‌اند و خواهند پرداخت، بالأخره راهی برای پائین کشیدن وی از بام قدرت خواهند یافت، و تجارب بی‌شمار تاریخی هم گواه بر آن است که مستبدین و دودمان آنها نتوانسته‌اند برای همیشه در بام قدرت جا خوش کنند، اما نکته اصلی آن است که باید یاد بگیریم که دیگر هیچ «خری» را با هیچ پالانی به بام قدرت نبریم. قدرت اجتماعی وقتی تفویض شد، صرف نظر از شکل و شدت و حدتش، به قدرت بیگانه و سرکوبگر تبدیل می‌گردد.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «گویامن»

<http://my.gooya.com/permalink/4325.html>



## گلایه شدید خامنه‌ای از ادامه اختلافات؛ فرمایشات یعنی چه؟ دستور است! بهرام رفیعی، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱

درحالی که سران قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی و همچنین مقامات ارشد کشور در نامه‌ها و اظهارات مختلف در سطح رسانه‌ها به ظاهر خود را مطیع اظهارات و خواسته‌های آیت‌الله خامنه‌ای نشان می‌دهند اما در عمل همچنان با یکدیگر درگیرند و بر طبل اختلافات می‌کوبند، یکی از منصوبان رهبر جمهوری اسلامی از ناراحتی و «گلایه شدید» او از این مسأله خبر داده است.

هفته گذشته برخی از خبرگزاری‌های رسمی کشور اظهارات رئیس ستاد کل نیروهای مسلح کشور در مراسم اختتامیه «همایش دفاع ملی، دفاع همه‌جانبه» را منتشر کردند که وی در پایان آن از «درد دل» رهبر جمهوری اسلامی سخن گفته بود.

این رسانه‌ها به نقل از حسن فیروزآبادی نوشته بودند: «یک بار حضرت آقا با من «درد دل» کردند و فرمودند که این چه حرفی است که برخی همواره می‌گویند رهبری چه فرمایشات زیبایی دارند، اما عمل نمی‌کنند؛ ایشان فرمودند من هیچ حرفی نمی‌زنم که دستور نباشد.»

اما بولتن‌ها و سایت‌های وابسته به نهادهای نظامی، همچون سپاه و بسیج برخلاف گزارش‌های پیشین، از اظهارات حسن فیروزآبادی در همایش «دفاع ملی، دفاع همه‌جانبه» تنها بخش آخر گفته‌های او را که مربوط به آیت‌الله خامنه‌ای بود به صورت خبر برجسته و به صورت مکرر در روزهای اخیر منتشر کرده‌اند که البته با نقل قول پیشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح تفاوت دارد و به لحن شدید تری بیان شده است.

در خبر این بولتن‌ها و سایت‌های متعلق به نهادهای نظامی، نقل قول حسن فیروزآبادی از آیت‌الله خامنه‌ای به این صورت منتشر شده است: «ایشان با «گلایه» به من گفتند؛ برخی می‌گویند «فرمایشات، فرمایشات»، این چه حرفی است؟ «من دارم دستور می‌دهم»، هیچ حرفی نمی‌زنم، مگر آنکه آن موضع و دستور باشد.»

در خبر مزبور به نقل از حسن فیروزآبادی همچنین آمده است که «دشمن در بعد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی حمله می‌کند، دفاع همه‌جانبه باید به گفتمان ملی تبدیل شود، همه مقامات باید برای دفاع همه‌جانبه با هم متحد شوند و میثاق ببندند تا در مقابل تهدیدات کشور از آن دفاع کنند.»

این نقل قول از رهبر جمهوری اسلامی و انتقاد او از بی‌اعتنایی به اظهارات و خواسته‌هایش از سوی مسئولان جمهوری اسلامی در شرایطی از سوی یکی از مقامات ارشد نظامی و از منصوبان وی منتشر شده است که از مدتی پیش با گسترش اختلافات روسای قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی با یکدیگر، برخی مقامات نظامی امنیتی و همچنین نمایندگان مجلس هم از چنین گلایه‌هایی از سوی آیت‌الله خامنه‌ای خبر داده بودند.

از جمله پس از جریان استیضاح جنجالی وزیر کار، تعاون و تامین اجتماعی که محمود احمدی‌نژاد فیلم رانت خواهی فاضل لاریجانی، برادر رؤسای مجلس شورای اسلامی و قوه قضائیه را منتشر کرد، حجت‌الاسلام مجتبی ذوالنور، مشاور نماینده آیت‌الله خامنه‌ای در سپاه پاسداران از «خون شدن دل رهبری» و «سکته دوستداران نظام» خبر داد.

مجتبی ذوالنور گفته بود: «رؤسای دو قوه حیثیت نظام اسلامی را در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، چوب حراج زدند، به جان هم افتادند، «دل رهبری را خون کردند»، دوستان نظام اسلامی را به حد «سکته» رساندند و خوراک لازم را برای رسانه‌های بیگانه در آستانه انتخابات فراهم کردند.»

چند روز پس از این واقعه، ابتدا آیت‌الله خامنه‌ای اختلافات سران قوا را به «بداخلاقی» تقلیل داد - که البته مورد توجه طرف‌های درگیر قرار نگرفت - و سپس در واپسین روزهای بهمن ماه بار دیگر طی اظهاراتی در «جمع مردم تبریز» گفت که «قضیه بد و نامناسبی که در مجلس پیش آمد ملت را ناراحت کرد. «بنده حقیر» نیز هم خود در قبال این قضیه احساس تأثر کردم و هم به خاطر ناراحتی مردم ناراحت شدم. این که رئیس یک قوه به خاطر یک سند اثبات نشده دو قوه دیگر را متهم کند خلاف شرع و قانون و تضییع حقوق مردم است. مردم آرامش اخلاقی و روانی می‌خواهند، بنده فعلاً «نصیحت» می‌کنم.»

تأکید وی بر «نصیحت» هم‌اکنون در شرایطی به این جمله که «من دارم دستور می‌دهم» به نقل از حسن فیروزآبادی تبدیل شده است که رهبر جمهوری اسلامی پیشتر در آبان ماه سال جاری حتا به مسئولان نظام «هشدار» هم داده بود که با بی‌اعتنایی آنها و ادامه اختلافات مواجه شد.

آیت‌الله خامنه‌ای ۱۰ آبان ماه پس از نزاع قلمی محمود احمدی‌نژاد با صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه در جریان بازداشت مشاور رسانه‌ای رئیس دولت و درخواست او برای بازدید از زندان اوین هم تأکید کرده بود که «من به مسئولان و رؤسای قوا هشدار می‌دهم که مراقب باشند و اختلافات را به میان مردم نکشاند... نامه‌نگاری‌های اخیر و مطالب آن به هیچ وجه موضوع مهمی نیست اما این اختلاف نظرها نباید به میان مردم کشانده و دست مایه‌ای برای جنجال و هیاهوی رسانه‌های بیگانه و دشمنان شود.»



اختلافات سران قوای جمهوری اسلامی با تنگ‌تر شدن حلقه تحریم‌ها و گسترش فقر و گرانی که به گفته رئیس مجلس شورای اسلامی کشور را با خشکسالی مالی روبرو کرده است با نزدیک شدن به زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری بالا گرفته هرچند مقامات کشور هربار پس از اظهارات رهبر جمهوری اسلامی با انتشار نامه‌ها و اظهاراتی در سطح رسانه‌ها خود را مطیع خواسته‌های اوتشان می‌دهند. در این میان موضوعاتی همچون در پیش گرفتن طرح «اقتصاد مقاومتی»، «قانون هدفمندی یارانه‌ها»، طرح تشکیل «ستاد مقابله با مشکلات اقتصادی» برای مقابله با تحریم‌ها از سوی آیت‌الله خامنه‌ای و همچنین بودجه عمومی کشور همچنان بلا تکلیف مانده است.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/archive/2013/march/13/article/-7e922561a1.html>



## پرونده‌های باز سال ۱۳۹۱؛ جان‌باختگان زندان؛ فرشته قاضی، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱

سال ۱۳۹۱ در حالی به پایان می‌رسد که همچون سال‌های پیشین، علی‌رغم مختومه شدن برخی پرونده‌ها در دستگاه قضائی، به خیل عظیم پرونده‌های همیشه باز در افکار عمومی افزوده شد؛ از پرونده‌های قتل سه شهروند عرب در زندان‌های خوزستان که همزمان با به خاک سپرده شدن جنازه‌های آن‌ها، پرونده‌شان نیز در دستگاه قضائی مختومه شد تا بسته شدن پرونده‌های جان‌باختن هاله سحابی و هدی صابر در دستگاه قضائی.

امسال اما با گذشت نزدیک به ۴ سال از جان باختن بیش از صد نفر از معترضان به اعلام نام محمود احمدی‌نژاد به عنوان برنده انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸، حتی یک قاتل نیز معرفی نشد و در مقابل خانواده‌های قربانیان بودند که بازداشت و به حبس محکوم شدند. خانواده‌هایی که تنها خواسته‌شان معرفی و محاکمه قاتلان فرزندانشان بود. مهدی رضائی، پدر رامین رضائی از جانباختگان ۲۵ خرداد ۸۸ و پدر مادر بهنود رضائی، جانباخته آخرین سه شنبه سال ۹۰ از شاخص‌ترین چهره‌هایی هستند که بازداشت و با قرار وثیقه آزاد و سپس به حبس محکوم شدند تا آنجا که آخرین خبر منتشرشده مربوط به قربانیان ۸۸ برمیگردد به خبر احضار مهدی رضائی برای اجرای حکم. حکمی سه ساله که ره آورد پی گیری‌های پدر برای معرفی و محاکمه قاتلان فرزندش بوده است. آقای رضائی می‌بایست بر اساس احضاریه خود را ۲۰ فروردین امسال به شعبه اجرای احکام معرفی کند.

همچنان و در حالی که جمهوری اسلامی آماده برگزاری انتخاباتی دیگر در خرداد ۹۲ می‌شود در پایان امسال نیز تعداد دقیق جان‌باختگان و قربانیان انتخابات سال ۸۸ مشخص نشد؛ قربانیانی که فشارهای امنیتی، تهدید به بازداشت و یا کشته شدن سایر اعضای خانواده باعث شد خانواده هایشان سکوت اختیار کنند و در مواردی حتی از اعلام نام فرزند از دست رفته خود نیز پرهیز کنند. شکایت‌های آن دسته از قربانیانی هم که خانواده هایشان خواهان معرفی قاتلان شده بودند راه به جایی نبرد و بدون اینکه دادگاهی تشکیل شود به خانواده‌ها گفته شده قاتل شناسایی نشده، برای درخواست دیه اقدام کنید.

### جان‌باختگان زندان؛ شهروندان عرب

شاید بتوان سال ۹۱ را سال جان‌باختگان زندان نامید؛ جان‌باختگانی که در زندان جان خود را از دست دادند و دستگاه قضائی، امنیتی و سازمان زندان‌ها حاضر به پذیرش مسؤلیت مرگ آنان نشد و پرونده‌های آنها را بدون هیچ گونه توضیحی به خانواده هایشان مختومه اعلام کردند. در جنوب ایران و در استان خوزستان، سه شهروند عرب در زندان جان خود را از دست دادند. ناصر البوشوکه درفشان، محمد کعبی و رضا مغامسی، سه جوان عرب بودند که بهمن ماه ۹۰ و در پی ناآرامی‌های شهرهای شوش و حمیدیه، در اهواز بازداشت شد. ناصر البوشوکه، جوان ۱۹ ساله‌ای بود که به گفته خانواده‌اش هیچ گونه فعالیت سیاسی و ارتباطی هم با ناآرامی‌های شوش و حمیدیه نداشت: «گفتند که خودش را کشته است در حالی که آثار ضرب و جرح در صورت، سینه و بدن ناصر وجود داشته. گردنش کبود بوده و انگار که طنابی قبلاً دور گردنش بوده است. بعد گفتند حق ندارید مراسم بگیرید. دایم اعتراض کرد و جنازه را ندادند. جنازه ناصر را بردند سردخانه بیمارستان گلستان اهواز و ۱۱ روز آنجا ماند بعد جنازه را به این شرط دادند که خانواده سکوت کنند و حرفی نزنند و بیرون از اهواز ببرند. آنها هم جنازه را بردند شهر رامشیر (خلف آباد) و آنجا دفن کردند».

اینها بخشی از سخنان یکی از اعضای خانواده این جوان ۱۹ ساله‌ای است که همزمان با جان باختن، پرونده‌اش نیز در دستگاه قضائی مختومه شد. پی گیری‌های خانواده اش به جایی نرسید و تنها پاسخی که دریافت کردند این بود که او «اقدام علیه امنیت ملی کرده بود و خودکشی کرده است». «ناصر تازه از سربازی برگشته بود و دایم در خیابان نادری اهواز برای او مغازه‌ای گرفته بود. مغازه لباس فروشی بود و او هیچ فعالیتی نداشت و ما هنوز هم نمی‌دانیم و کسی پاسخ هم نمی‌دهد که اصلاً برای چه او را بازداشت کردند، چرا او را کشتند. او چه دلیلی برای خودکشی داشت که می‌گویند خودش را کشته است. یک آدم سالم را بازداشت کرده و برده‌اند بازداشتگاه اطلاعات و بعد از ۴ روز جنازه‌اش را تحویل داده‌اند. به شکایت و سؤالات خانواده هم جوابی نمی‌دهند و فقط تهدید می‌کنند».

محمد کعبی، دیگر شهروند عرب اما ۳۵ سال داشت و تنها یک تلفن از اداره اطلاعات، پرونده او و مرگ او را در دستگاه قضائی و امنیتی مختومه کرد: «فقط یک تماس تلفنی گرفتند و به خانواده گفتند خودمان جنازه اش را دفن کردیم، پیگیری نکنید، حق برگزاری هیچ مراسمی هم ندارید».



محمد کعبی، دانشجوی حقوق و از فعالان عرب در استان خوزستان بود. به گفته خانواده‌اش «محمد را در منزل به اتفاق پدر و خواهرش بازداشت کردند. پدر و خواهرش را آزاد کردند اما محمد را بردند و دیگر هیچ خبری از او نداشتیم تا اینکه حدوداً ۲۰ روز بعد از بازداشت، یک تلفن ناشناس که شماره‌ای هم نیفتاده بود، به خانواده شد. فردی پای خط گفت من از اداره اطلاعات تماس می‌گیرم، محمد فوت کرده و او را جایی دفن کرده‌ایم، دیگر هم پیگیری نکنید. این فرد گفته بود که حق گرفتن هیچ مراسمی هم ندارید و سکوت کنید.»

«پیگیری کردند هر جایی که فکر می‌کردند شاید بتوانند خبری بگیرند رفتند اطلاعات شوش، اطلاعات اهواز، دادگستری و هر جایی که لازم بود اما هیچ جوابی نگرفتند. اصلاً راهشان نمی‌دادند و دم در جواب سر بالا می‌دادند. اطلاعات شوش می‌گفت بروید اهواز پیگیری کنید. اطلاعات اهواز هم می‌گفت ما بازداشت نکرده‌ایم و ربطی به ما ندارد. دادگستری می‌گفت هیچ بازداشت شده‌ای به این اسم نداریم... مادر محمد الآن هم امیدوار است که بچه‌اش نمرده باشد. او می‌گوید شاید زنده است، شاید یک روز بیاید. همچنان چشم‌انتظار است. فقط می‌گوید من دست هر کسی را می‌بوسم که خبری از بچه‌ام بیآورد، اسم بچه‌ام را زنده کند و.. پیگیری‌ها هم که نتیجه‌ای ندارد و هیچ جوابی نمی‌دهند.»

رضا مغامسی دیگر شهروند عرب است که در بازداشتگاه اطلاعات اهواز جان خود را از دست داده است؛ از او تا کنون کم‌تر اطلاعاتی منتشر شده و خانواده‌اش سکوت اختیار کرده‌اند.

### جان‌باختگان زندان؛ هاله سحابی و هدی صابر

پرونده جانباختن هاله سحابی در دستگاه قضائی مختومه شد و نامه و درخواست خانواده او از رئیس قوه قضائیه برای بررسی فیلم‌ها و عکس‌های دوربین‌های موجود در محل جان باختن او، بی‌پاسخ ماند.

هاله سحابی، از مادران صلح و فرزند عزت‌الله سحابی بود که در مراسم تشییع پیکر پدرش در خرداد ۱۳۹۰ جان باخت و پرونده شکایت خانواده‌اش برای روشن شدن علل و چگونگی جان باختن او در سال ۹۱ در دستگاه قضائی مختومه شد. دادگاه رسیدگی به شکایت خانواده هاله سحابی خرداد ۹۱ برگزار شده بود و ۴ شاهد درباره چگونگی جان باختن او شهادت داده بودند. تقی شامخی، همسر خانم سحابی اعلام کرده است که «به ما گفتند که در بررسی‌های اولیه شما کالبدشکافی نخواستید و همان موقع شکایت نکردید. گفتیم وقتی فاجعه اتفاق افتاد ما درگیر جنازه و ختم و مسائل مربوط به آن بودیم. از پزشکی قانونی اظهار نظر خواسته بودند که پزشکی قانونی جواب داده بود چون کالبدشکافی نشده نمی‌توانند نظر بدهند. از پزشک معتمد هم سؤال کردند که او هم به دادگاه گفته بود که آثار ضرب و شتم در بدن خانم سحابی ندیده است. دادگاه پس از اخذ شهادت شهود ما نظر قطعی و غیرقابل استیناف صادر و اعلام کرد که «رابطه علیت بین فوت و علت واقعه وجود ندارد» هرچند ضربه زده شده باشد و نظر شهود درست باشد اما چون رابطه علیت وجود ندارد لذا رابطه مستقیمی وجود ندارد و ما دلیلی نمی‌بینیم که عکس‌ها و فیلم‌های دوربین‌های حاضر در محل را ببینیم. مرگ عادی بوده و پرونده مختومه می‌شود.»

هاله سحابی در حالی جان باخت که چند روز بود از زندان به مرخصی آمده بود. او در بهشت فاطمیه روستای گلندوک لواسان، در کنار پدرش آرام گرفت. پس از جان باختن او، هدی صابر و دلیرثانی، دو زندانی ملی مذهبی در اعتراض دست به اعتصاب غذا زدند؛ اعتصابی که منجر به ضرب و شتم و جان باختن هدی صابر شد.

پرونده جان باختن هدی صابر در زندان نیز سرانجامی جز مسکوت ماندن و مختومه شدن در سال ۹۱ نیافت: «هدی در اعتراض به فاجعه‌ای که برای هاله سحابی و خانواده سحابی پیش آمد اعتصاب غذا کرده بود. هر چه اصرار کردم اعتصابش را بشکنند قبول نکرد و گفت ما در زندان دستمان بسته است، دستمان خالی است و کاری نمی‌توانیم بکنیم حداقل با اعتصاب همراهی خود را با هاله و عزت سحابی و خانواده‌های آنها نشان دهیم و اعتراض کنیم به این فاجعه». این بخشی از توضیحات فریده جمشیدی، همسر هدی صابر در مصاحبه با «روز» است. ۶۴ زندانی سیاسی که در بند ۳۵۰ با آقای صابر هم بند بوده‌اند در نامه‌ای حاکمیت را «مسئول مستقیم مرگ شهید هدی صابر دانسته» و شهادت داده بودند که «هدی صابر در هشتمین روز اعتصاب غذای خود در بهداری از سوی مأمورانی که حدس می‌زنند مأموران امنیتی و اطلاعاتی بوده‌اند به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته است.»

به گفته فیروزه صابر اما «۲۱ خرداد گفتند خانواده و وکیل بیایند که رفتند. همان زمان مسؤولان و پزشکان بیمارستانی که هدی در آن جان باخت را هم خواسته بودند. اما دادگاهی تشکیل نشد و گفتند هیچ کسی مقصر نیست و سکنه کرده است. خانواده اعتراض کردند و خواستار تشکیل دادگاه شدند، وکیل هم لایحه اعتراضی نوشت و به دادگاه ارائه داد. اما از همان موقع تا همین الآن هیچ رسیدگی نشده و پاسخ دیگری نداده‌اند. پرونده را کلاً مسکوت گذاشته‌اند و گفتند هیچ کسی مقصر نیست.»



### جان باختگان زندان؛ احمد قابل

احمد قابل، پژوهشگر دینی و از منتقدین حکومت اما در حالیکه با قرار وثیقه در مرخصی استعلاجی از زندان به سر می‌برد درگذشت. «اقدام علیه امنیت ملی، توهین به رهبری و تبلیغ علیه نظام» از جمله اتهاماتی بود که به احمد قابل منتسب شد. او یک بار هم در سال ۸۰ و یک بار هم در ۲۹ آذر ماه ۸۸ و در حالی که برای شرکت در مراسم تشییع آیت‌الله منتظری از مشهد عازم قم بود بازداشت شد. او ۶ ماه بعد، یعنی در ۲۱ خرداد ۸۹ با وثیقه ۵۰۰ میلیون تومانی آزاد شد و مجدداً در ۲۳ شهریور ۸۹ پس از افشای اعدام‌های پنهانی در زندان وکیل آباد مشهد بازداشت و دی ماه آزاد شد.

مرضیه پاسدار، همسر آقای قابل پیش‌تر اعلام کرده بود که «حاج آقا وقتی زندان رفت مشکلی نداشت تابستان ۸۹ که از زندان آزاد شد دچار سرگیجه و نوسان فشار خون شده بود تا جایی که یکباره زمین می‌خورد که باز دوباره او را بازداشت کردند و در مجموع شرایط زندان باعث وخامت حال او شد. او را تحت‌الحفظ و با پابند به بیمارستان آورده بودند رفتن به دادسرا و خواهش کردم پابند را بردارند معاونت قضائی دستور داد برداشتند و اجازه داد پیش حاج آقا بمانم».

آقای قابل درگذشت و پرونده قضائی اش مختومه شد اما هیچ پرونده‌ای برای بررسی این مساله که در زندان چه اتفاقی افتاده بود که او بعد از آزادی دچار سرگیجه و نوسان فشار خون می‌شد تشکیل نشد.

### جان باختگان زندان، منصور رادپور

منصور رادپور، دیگر زندانی سیاسی بود که در سال ۹۱ در زندان درگذشت. گزارش‌های ضد و نقیضی از مرگ او منتشر شد عاقبت همسرش اعلام کرد که او سابقه بیماری نداشته، اما در دوران زندان تمام مدت از ناراحتی معده رنج می‌برده و شاکی بوده که چرا او را جهت درمان به خارج از زندان منتقل نمی‌کنند.

منصور رادپور در ۲۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۶ در جاده چالوس توسط مأمورین وزارت اطلاعات دستگیر و «پس از یک ماه نگهداری و شکنجه در خانه‌های امن وزارت اطلاعات به سالن ده بند چهار زندان گوهردشت و سپس بند سپاه و نهایتاً به بند ویژه امنیتی این زندان منتقل گردید». این زندانی سیاسی، آنطور که گزارش شده در دو حکم جداگانه از سوی شعبه‌های مختلف دادگاه انقلاب اسلامی کرج، با اتهاماتی مانند «اقدام علیه امنیت ملی» و «همکاری با سازمان مجاهدین خلق ایران» در مجموع به هشت سال زندان محکوم شده بود.

### جان باختگان زندان؛ ستار بهشتی

ستار بهشتی، وبلاگ‌نویس ۳۵ ساله به گفته خانواده‌اش، سه شنبه، ۹ آبان ماه در منزل مسکونی‌اش در رباط کریم بازداشت و ۱۶ آبان ماه خبر مرگ او در زندان منتشر شد. در آن روز خانواده بهشتی در مصاحبه با رسانه‌ها اعلام کردند پلیس فتا از آنها خواسته برای فرزندشان قبر بخرند. مرگ این وبلاگ‌نویس واکنش‌های بسیاری به دنبال داشت، کمیسیون امنیت ملی مجلس کمیته‌ای برای پی‌گیری تشکیل داد و مسؤولان دستگاه قضائی نیز اعلام کردند که این مساله را پی‌گیری خواهند کرد، اما تاکنون و با گذشت ۴ ماه از جان باختن ستار بهشتی در زندان، نه تنها پرونده او مورد رسیدگی قرار نگرفته است بلکه برای خانواده وی هم مشکلات بسیاری به وجود آورده‌اند.

گیتی پورفاضل، وکیل خانواده ستار بهشتی اعلام کرده است که دستگاه‌های امنیتی می‌خواهند پرونده را مضمول مرور زمان و از ارسال آن به دادگاه جلوگیری کنند.

او توضیح داده: ۴ نفر را آوردند بازپرسی. البته بازپرس سه نفر را بیرون کرد و گفت قبلاً از آنها بازجویی شده و یک نفر ماند و گفتند او عامل قتل است. البته بدین معنا نیست که سه نفر دیگر دخیل نبودند، آنها هم ستار را مورد آزار و ضرب و شتم قرار داده بودند، متهمی گفتند کسی که اثرات ضربات‌اش بیشتر بوده این یک نفر است. او هم از مادر ستار تقاضای عفو کرد. مته‌مان از پلیس فتا هستند و الان درواقع مجرم کاملاً برای بازپرس شعبه یک بازپرسی امور جنایی مشخص شده است. به گفته خودشان ابتدا ۱۰ نفر را بازداشت کرده بودند بعد گفتند ۷ نفر متهم هستند و در نهایت مجرم را معرفی کردند. حالا دیگر باید پرونده تکمیل و به دادگاه فرستاده شود تا من اجازه پیدا کنم پرونده را بخوانم، چون در این مرحله اجازه مطالعه پرونده را به من نمی‌دهند اما همچنان در ارسال پرونده به دادگاه تعلل می‌کنند.



## پرونده یک ترور؛ مسعود علی محمدی

مجید جمالی فشی که از سوی مسئولین امنیتی و قضائی جمهوری اسلامی به عنوان عامل ترور دکتر مسعود علی محمدی، استاد فیزیک دانشگاه تهران معرفی شده، اردیبهشت ۹۱ به دار آویخته شد.

با اعدام مجید جمالی فشی، پرونده ترور دکتر علی محمدی، استاد فیزیک دانشگاه تهران نیز با همه ابهامات و سؤالاتی که درباره این ترور و نقش مجید جمالی فشی در آن وجود داشت در دستگاه قضائی مختومه شد. سؤالاتی از این دست که مجید جمالی فشی در کدام دادگاه محاکمه شد؟ مستندات دادگاه برای محکومیت و صدور حکم اعدام برای او چه بود؟ آیا امکان دفاع از خود را داشت؟ آیا وکیل اختیاری داشت؟ در چه شرایطی در مقابل دوربین‌های صدا و سیمای جمهوری اسلامی نشست و علیه خود اعتراف کرد؟ آیا تنها مستندات پرونده، اعترافات او علیه خود بود؟

پس از ترور مسعود علی محمدی، سازمان انرژی اتمی ایران هرگونه ارتباط و همکاری این استاد دانشگاه با این سازمان را رد کرد. همسر او اما اعلام کرد که دولت ایران به او گفته است همسرش از دانشمندان هسته‌ای بوده؛ مساله‌ای که کمتر کسی بدان توجه کرد. اگر مسعود علی محمدی از دانشمندان هسته‌ای بوده و با برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی همکاری داشته چرا سازمان انرژی اتمی ایران به صراحت آن را رد کرد؟ آقای علی محمدی چه نوع فعالیت‌های سری داشته که «دولت ایران» از آن سخن می‌گوید؟ روایت‌های مختلفی در مورد او و علل و عوامل ترورش از سوی رسانه‌های موافق و مخالف حکومتی مطرح شد؛ روایت‌هایی که چهره‌هایی متفاوت از این استاد دانشگاه ارائه می‌داد. در برخی از این روایت‌ها او، حامی میرحسین موسوی و سبزه‌ها معرفی شده بود و اینکه وی توسط جمهوری اسلامی ترور شده، برخی دیگر هم از او به عنوان دانشمند هسته‌ای نام می‌بردند و ترور وی را به مجاهدین خلق و با همکاری موساد نسبت می‌دادند. به عبارت دیگر گروه‌ها و وابستگان سیاسی از طیف‌های مختلف بر اساس منافع خود در این زمینه اظهار نظر کرده و می‌کنند. اما سؤال این است که چرا ابتدا ارتباط مسعود علی محمدی با فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی به صراحت رد و سپس در نوع گزارش‌ها و مصاحبه‌های مسؤولان امنیتی و قضائی درباره این پرونده، ترور او به دشمنان برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی مرتبط می‌شود و تا بدانجا پیش می‌روند که به خانواده اش می‌گویند او در برنامه‌های هسته‌ای بوده اما فعالیت‌اش سری بوده.

پرونده ترور آقای علی محمدی در دستگاه قضائی با اعدام مجید جمالی فشی در سال ۹۱ مختومه شد اما هنوز سؤالات و ابهامات بسیاری درباره این ترور و همچنین این اعدام در افکار عمومی مطرح است.

## پرونده یک ترور؛ دکتر سودبخش

پرونده ترور دکتر سودبخش هم در دستگاه قضائی مسکوت ماند و بایگانی شد تا جایی که خانواده اش اعلام کردند:

«اصلاً نمی‌دانیم پرونده کجا است. اداره آگاهی، دستگاه قضائی و نهادهای مختلف در نهایت گفتند پرونده دست آنها نیست و از طریق وزارت بهداشت هم که وزیر بهداشت گفته بود پی‌گیری خواهند کرد پیگیری کردیم اما در نهایت زیرنامه ما نوشتند پرونده توسط مراجع ذیصلاح رسیدگی و بایگانی شد هر چه تماس گرفتیم و سؤال کردیم پاسخی ندادند مراجع ذیصلاحی که به پرونده رسیدگی کرده‌اند چه کسانی بوده‌اند و نتیجه رسیدگی چیست و چرا بایگانی شده و...»

پرونده دکتر سودبخش قبلاً در شعبه هفت بازپرسی مجتمع جنایی شماره ۲۷ قوه قضائیه تهران، زیر نظر قاضی شهریار بود و علی‌رغم چهره‌نگاری قاتلان این پزشک متخصص، توسط شاهدان عینی، هیچ مظنونی بازداشت نشد.

به گفته شاهدان عینی، دو موتور سوار دو ترکه و یک ماشین تاکسی پس از خروج دکتر سودبخش از مطب اش، راه را بر او بسته و اقدام به ترور او کرده بودند.

موتورسواران ماسک یا کلاه کاسکت نداشتند و لذا شاهدان عینی موفق به چهره‌نگاری آنها شدند اما به این چهره‌نگاری از سوی دادسرا و وزارت اطلاعات هیچ توجهی نشد.

فیلم‌های دوربین‌های مدار بسته داروخانه و مطب و همچنین دوربین‌هایی که بعد از اعتراضات مردمی به انتخابات جنجال‌برانگیز سال ۸۸ و برای شناسایی معترضان، در محل کار گذاشته شده بود، هم توسط مأموران امنیتی ضبط شد اما درباره محتوای این فیلم‌ها و اینکه قاتلان در این فیلم‌ها شناسایی شده‌اند یا نه هیچ گونه توضیحی به خانواده آقای سودبخش ارائه نشد.



دکتر عبدالرضا سودبخش، استاد دانشگاه و رئیس درمانگاه عفونی بیمارستان امام خمینی ۳۰ شهریور ۸۹ در مقابل مطب‌اش ترور شد. بلافاصله بعد از ترور دکتر سودبخش، فرمانده نیروی انتظامی هرگونه ارتباط او با پرونده کهریزک و بازداشت شدگان کهریزک را رد کرد اما گزارش‌ها حکایت از این داشت که این پزشک متخصص بیماری‌های عفونی، تعدادی از کسانی را که در زندان مورد تجاوز قرار گرفته بودند معاینه کرده بود. همچنین تعدادی از بازداشت‌شدگان بازداشتگاه کهریزک که دچار بیماری‌های عفونی در مجاری ادراری و تناسلی شده بودند پس از آزادی برای درمان به او مراجعه کرده بودند.

## جان‌باختگان زندان؛ کهریزک

امیر جوادی فر، محمد کامرانی و محسن روح‌الامینی، سه جانباخته بازداشتگاه کهریزک، تنها جانباختگان زندان هستند که در سال ۹۱ پرونده آنها به سرانجام رسیده هرچند دادگاه رسیدگی به پرونده شکایات خانواده‌های آنها همچنان در حال برگزاری است و نتیجه دادگاه هنوز مشخص نیست. سعید مرتضوی، قاضی سابق شعبه مطبوعات و دادستان سابق تهران تاکنون در سه جلسه در شعبه ۷۶ دادگاه کیفری تهران حضور یافته؛ او نه در جایگاه قاضی که در جایگاه متهم نشسته و متهم است به معاونت در قتل، مشارکت در بازداشت غیرقانونی و معاونت در تنظیم گزارش خلاف واقع از طریق امر یا ترغیب مأموران مربوطه به تنظیم گزارش خطاب به خود.

او که مرداد ۸۹ از سوی دادگاه انتظامی قضات از سمت قضائی خود معلق شده بود، علیرغم درخواست خانواده‌های قربانیان در پشت درهای بسته و در دادگاهی علنی محاکمه می‌شود.

سعید مرتضوی، متهم ردیف اول این پرونده است اما علی‌اکبر حیدری فر، دادیار وقت دادستانی تهران در آغاز جلسه سوم دادگاه به خبرنگاران گفته که دستور انتقال بازداشت‌شدگان به کهریزک را او صادر کرده و سعید مرتضوی، دادستان وقت تهران در این زمینه نقشی نداشته است. سعید مرتضوی نیز مدعی شده که در زمان انتقال متهمان به بازداشتگاه کهریزک در مرخصی بوده است.

او همچنین دادگاه را برای رسیدگی به اتهامات خود فاقد صلاحیت خوانده است.

پیش از این دادسرای نظامی تهران در دادگاهی در غیاب آمران کهریزک، فرماندهان را تبرئه و چند سرباز و درجه دار نیروی انتظامی را که از عواملان فجایع این بازداشتگاه بودند، به قصاص و انفصال از خدمت و حبس محکوم کرده بود. همان زمان خانواده‌های قربانیان کهریزک اعلام کردند که از قصاص محکومان گذشت کرده‌اند و خواهان رسیدگی به شکایات شان از مرتضوی، حداد دهنوی و حیدری فر هستند.

امیر جوادی فر، محمد کامرانی و محسن روح‌الامینی، قربانیان بازداشتگاه کهریزک به دلیل ضرب و شتم و شکنجه‌های صورت گرفته در این بازداشتگاه که به گوانتاناموی ایران معروف شد، جان باختند.

مسئولین قضائی جمهوری اسلامی کشته شدن این سه نفر را در بازداشتگاه کهریزک به رسمیت شناختند اما رامین آقازاده قهرمانی و عباس نجاتی کارگر، دو تن دیگر از قربانیان این بازداشتگاه هستند که مسئولین قضائی - امنیتی تاکنون از پذیرش مسئولیت قتل آنها، سرباز زده‌اند. این دو نفر پس از آزادی از کهریزک و به علت شکنجه‌های صورت گرفته در این بازداشتگاه جان باختند؛ قربانیانی که همچنان از سوی مسئولان جمهوری اسلامی انکار می‌شوند.

رامین پوراندراجانی، پزشک وظیفه، دیگر قربانی کهریزک است که مسئولان امر مرگ او را ابتدا، سکنه قلبی، سپس خودکشی و بعدها مسمومیت اعلام کردند.

اما بر اساس اسنادی که «روز» منتشر کرد صورت جلسه اولین معاینه محل زمان کشف جسد در محل کار رامین دلالت دارد که این پزشک جوان را از ناحیه گردن خفه کرده بودند.

اما قربانیان بازداشتگاه کهریزک، تنها در جان باختگان خلاصه نمی‌شود. بنابر اعلام سازمان قضائی نیروهای مسلح، ۹۸ نفر از بازداشت‌شدگان کهریزک از نحوه رفتار مأموران شکایت کرده بودند ولی «با تدبیر دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی و پرداخت خسارت و دلجویی از شاکیان، تعداد ۵۱ نفر از آنان رضایت دادند».

بر این اساس، پرونده کهریزک به جز خانواده‌های سه جانباخته در این بازداشتگاه، شاکیان دیگری نیز دارد؛ شاکیانی که پرونده‌هایشان در دادگاه فعلی کهریزک مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد و سرنوشت شکایات آنها نامعلوم است.



\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/91-4.html>



## خامنه‌ای در سالی که گذشت؛ بحران اقتدار؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱

بسیاری از منتقدان و مخالفان جمهوری اسلامی از یک سو و بسیاری از ناظران و تحلیل‌گران از سوی دیگر، حکومت ایران و رهبر آن را حکومت و رهبری «اقتدارگرا» توصیف می‌کنند. اقتدارگرایی در علم و فلسفه سیاست، به نوعی از حاکمیت گفته می‌شود که در آن، نظم سیاسی و روابط درونی آن بر مبنای اطاعت و فرمان‌برداری کارگزاران قدرت از اوامر و دستورات حاکم یا حاکمان تنظیم شود. سال ۱۳۹۱ را می‌توان سال اوج گیری بحران اقتدار آیت‌الله علی خامنه‌ای دانست. در این سال او به طور بی‌سابقه‌ای، بارها چه در پشت پرده و چه به صورت علنی، دستوراتی خطاب به مسئولان و کارگزاران حکومت صادر و آنها را درباره عمل نکردن به دستوراتش تهدید کرد اما هشدارها و تهدیدهای بی‌سابقه او گوش شنوایی پیدا نکرد. عبارتی که از رهبر جمهوری اسلامی در جلسه سه‌شنبه ۲۶ دی ماه او با محمود احمدی‌نژاد و علی لاریجانی نقل شد [و تکذیب نشد]، نشان‌دهنده اوج این بحران بود: «اگر در قیامت خداوند از من بپرسد چه کردی؟ من می‌گویم که کسی جز اینها را نداشتم».

### در خط مقدم جبهه

علی خامنه‌ای از علنی شدن اختلافات مسئولان ارشد کشور خشمگین است. او همانطور که بارها گفته، معتقد است که علنی کردن اختلافات کارگزاران حکومت و روشن شدن عداوت‌های درونی جمهوری اسلامی در بالاترین سطوح قدرت، باعث خوشحالی کسانی می‌شود که رهبر هیچ دل خوشی از آنها ندارد: «دشمنان». او همچنین معتقد است که «مردم» با مشاهده این اختلافات پی در پی، «دل‌سرد و نا امید» می‌شوند. آیت‌الله خامنه‌ای نگفته اما حتماً نگران این هم هست که بخش دیگری از مردم، همان‌ها که جزو معترضان و مخالفان اقتدارگرایی او هستند هم از این وضعیت، خوشحال و امیدوار بشوند. به همین خاطر هم هست که آیت‌الله خامنه‌ای در اواخر سال ۹۰ و در تمام سال ۹۱ به طور تمام‌قد در میدان بود. شرایطی که تئورسین‌های نزدیک به او مانند سعید قاسمی، متوجه مخاطرات آن هستند. «اینکه نمی‌شود بگویند: ای رهبر آزاده؛ آماده‌ایم آماده!» و بعد رهبر در خط مقدم هم شناسایی کند، هم دیده‌بانی کند و هم نگهداری بدهد. یعنی همه خوابیده‌اند. هم نگهداری بدهد، هم شناسایی اطلاعات عملیات باشد، هم تخریب‌چی باشد و راه را باز کند که یک عده پشت سرشان بیایند و هم خسته‌اش کنیم». در «خط مقدم» چنین «جبهه‌ای» بود که علی خامنه‌ای هرچه به نیروهای خودی فرمان داد، فرمانبری نیافت. این شرایط باعث شد تا او در دهم آبان، هشدار به کارگزاران حکومت بدهد که حتا به دولت و مجلس اصلاحات نداده بود.

### خیانت

آیت‌الله خامنه‌ای در آن روز خسته و عصبانی از نامه نگاری‌ها و سخنرانی‌های متقابلی که محمود احمدی‌نژاد و علی و صادق لاریجانی علیه یکدیگر به راه انداخته بودند، گفت که از امروز تا روز انتخابات، «هر کسی» که بخواهد اختلاف‌ها را به میان مردم بکشد و از احساسات آنها در جهت اختلافات استفاده کند، «قطعاً» به کشور «خیانت» کرده است. پس از این هشدار، هر سه رئیس قوای مقننه، مجریه و قضائیه، در نامه‌های جداگانه‌ای به رهبر جمهوری اسلامی، به نوعی اطاعت خود را از دستورات او اعلام کردند؛ مسأله‌ای که می‌توانست تصویر «اقتدار» علی خامنه‌ای در نزد کارگزاران نظام و افکار عمومی را بازسازی کند. اما «علنی کردن اختلافات» حتا برای یک هفته هم پایان نیافت. درگیری‌ها و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مسئولان کشور علیه همدیگر ادامه داشت تا اینکه احمدی‌نژاد، جلسه روز کشنبه ۱۵ بهمن مجلس شورای اسلامی را به روزی تاریخی در جمهوری اسلامی تبدیل کرد. او فیلمی از فاضل لاریجانی، یکی از پنج برادر لاریجانی را پخش کرد در حالی که از سعید مرتضوی، درخواست دخالت دادنش به شرکت‌ها و قراردادهای عظیم و سرمایه دار تأمین اجتماعی را می‌کرد تا او نیز در مقابل از نفوذ خود در نزد برادرانش استفاده کند و عاقبت پرونده‌های مرتضوی ختم بخیر شود.



در آن روز احمدی‌نژاد و لاریجانی حرف‌هایی علیه یکدیگر بیان کردند که یکشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۹۱ در نزد اصولگرایان حاکم به «یکشنبه سپاه» مشهور شد.

## فعال، نصیحت

شوک ناشی از این وضعیت و بی توجهی آشکار رئیس دو قوه به تهدید پیشین رهبر جمهوری اسلامی و اتهام خیانتی که شامل حالشان می‌شد، باعث شد تا علی خامنه‌ای نخستین واکنش خود را چهار روز بعد بیان کند. او در ۱۹ بهمن از مسؤولان خواست تا «مصلح کشور» را حفظ کنند و این «بداخالی‌هایی که دیده می‌شود» را کنار بگذارند. رهبر جمهوری اسلامی وعده داد که «در آینده» درباره این «بداخالی‌ها» بیش‌تر با مردم صحبت خواهد کرد. اما سه روز بعد و در ۲۲ بهمن که یکی از مهم‌ترین روزها در تقویم جمهوری اسلامی به شمار می‌آید، طرفداران محمود احمدی‌نژاد در قم در اقدامی بی‌سابقه، سخنرانی علی لاریجانی در حرم حضرت معصومه را به هم ریختند و به سوی او مَهر پرت کردند. سید علی خامنه‌ای روز شنبه ۲۸ بهمن باز هم تهدید کرد که «فعالاً نصیحت» می‌کند. او برای نخستین بار محمود احمدی‌نژاد را به انجام اقداماتی «خلاف شرع، قانون و اخلاق» متهم کرد و به علی لاریجانی هم هشدار داد که «زیاده‌روی» نکند حتی در «دفاع از خود». پس از این سخنان و هشدارها بود که باز هر سه رئیس قوه برای رهبر نامه نوشتند و همان حرف‌های سابق را تکرار کردند. ولی تفاوت محتوای نامه احمدی‌نژاد با برادران لاریجانی آن‌قدر بود که معاون سیاسی سپاه پاسداران را به انتقاد از او وا داشت و رئیس دولت را به «خودشیفتگی در برابر رهبری» متهم کرد که از آیت‌الله خامنه‌ای «عذرخواهی» نمی‌کند.

## بی‌پرده، بی‌تعارف

اما حتی از آن پس در فرصت تقریباً یک ماهه تا پایان سال ۱۳۹۱ آنچه هرگز پایان نیافت، اختلافات مسؤولان ارشد کشور بود. محمود احمدی‌نژاد که از سال ۸۸، یعنی درست همان سالی که برای بار دوم با حمایت تمام قد رهبر جمهوری اسلامی برای دومین بار پیاپی به کاخ ریاست جمهوری رفت، نشان داد که بر سر یک نفر با هیچ‌کس حتی آیت‌الله خامنه‌ای تعارف ندارد: «اسفندیار رحیم مشایی» احمدی‌نژاد از چهار سال پیش که روزها در برابر «حکم حکومتی» رهبر جمهوری اسلامی برای برکناری رحیم مشایی از معاون اولی ایستادگی کرد و حتی کار را به تهدید به استعفا کشاند، نشان داد که آماده مواجهه با بالاترین و قدرتمندترین فرد در جمهوری اسلامی است. در روزهای اخیر و با نزدیک شدن به مقطع برگزاری یازدهمین انتخابات ریاست جمهوری، او به مشایی لقب «مرد بهاری» داده و علاوه بر این به طور صریحی علیه سپاه، شورای نگهبان، صدا و سیما و دیگر نهادهای زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی، سخن می‌گوید. علی لاریجانی هم همچنان مصوبات مختلف دولت را «غیرقانونی» اعلام می‌کند و مسؤولان ارشد قوه قضائیه نیز که برای دولت خط و نشان می‌کشند. «بحران اقتدار» رهبر جمهوری اسلامی حتی به جایی رسیده که محمدرضا باهنر، نایب رئیس مجلس و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، از درخواست فعالان اقتصادی از آیت‌الله خامنه‌ای برای تکرار شعار سال ۹۱ یعنی سال «تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی» در سال آینده خبر داده است. دلیل هم مشخص است؛ این شعار اجرایی نشد چون کسی در کارگزاران نظام آن را جدی نگرفت.

## این چه حرفی است؟

حالا سرلشگر فیروزآبادی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح هم به عنوان نیروی کمکی آیت‌الله خامنه‌ای به «جبهه» آمده و از قول او می‌گوید که هشدارهایش «فرمایشات» نیست بلکه «دستورات» است: «برخی می‌گویند فرمایشات فرمایشات، این چه حرفی است؟ من دارم دستور می‌دهم، هیچ حرفی نمی‌زنم، مگر آنکه آن موضع و دستور باشد.» دهمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۸۸ و مجموعه حوادث پس از آن، به باور بسیاری، به افزایش شکاف ملت - دولت در ایران و بحران مشروعیت نظام سیاسی، دامن زد.



آیت‌الله خامنه‌ای پس از آن تلاش زیادی کرد تا این «بحران مشروعیت» را ترمیم کند. «اقتدار» او در جریان جنبش سبز توسط رهبران این جنبش و مردم معترض به چالش کشیده شد ولی این «بحران» در سال ۹۱ به دست کارگزاران نظام «اقتدارگرا» اوج گرفت.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/archive/2013/march/19/article/-c212e747c6.html>



## علی خامنه‌ای، گرفتار در پیچ و خم‌های تاریخ حکومت ایران؛ عباس میلانی، ۱۵ فروردین ۱۳۹۲

عباس میلانی، مورخ و مدیر بخش مطالعات ایران در دانشگاه استنفورد آمریکا

متن انگلیسی (English Text)

### The Ayatollah in His Labyrinth

**The competing forces in Iran's political system are poised to collide in this summer's presidential election.**

APRIL 4, 2013

At the heart of Iranian politics there is an irreconcilable tension, rooted in the democratic nature of the 1979 revolution and the undemocratic power structure that emerged afterwards. On the one hand, there is the country's quasi-republican institutions and regular, albeit controlled elections; on the other is the state's guiding concept of god as the sole sovereign, and the Supreme Leader as the unimpeachable manifestation of this divine authority.

The contradictory aspects of Iran's political system are poised to collide in the June presidential election. The testy relationships between the Supreme Leader and elected presidents has long been the most obvious reminder of the tensions within the Islamic Republic: As Ayatollah Mesbah-Yazdi, the closest ally of Khamenei, announced recently, every president since Khamenei became leader 24 years ago -- Akbar Hashemi Rafsanjani, Mohammad Khatami, and Mahmoud Ahmadinejad -- has lacked a firm enough belief in his divine mandate. In the coming election, the Supreme Leader has the difficult task of ensuring the election of a pliant president without provoking the rise of uncontrollable domestic discontent.

Three different sources of tension threaten to make this election problematic for the Islamic Republic. First, the widening rift between Ahmadinejad and Khamenei -- supported by his allies in the Islamic Revolutionary Guard Corps (IRGC) and the conservative clergy -- is increasingly hard to hide, even manage. A key element of this feud is Ahmadinejad's effort to not only challenge the authority of Khamenei, but to ensure the election of his own hand-picked successor -- Esfandiar Rahim Mashaei, who at one time held 14 important posts in the government and is also father-in-law to the president's son.

For a long time, it has been the common lore of Iranian politics that Ahmadinejad and Mashaei are planning to do a Dmitry Medvedev-Vladimir Putin duet in Iran, swapping the presidency back and forth between each other. The conservative clergy, including Khamenei himself, have in the past openly objected to Mashaei, accusing him of all manner of malfeasance and disreputable views -- particularly the belief that Shiism's 12th Imam has been directly guiding and managing the affairs of the Ahmadinejad camp. As conservative clerics never tire of claiming, such "contacts" and "guidance" from the 12th Imam are the monopoly of the Supreme Leader -- and a critical source of his claimed legitimacy.

Money will be a key weapon in this struggle for power: According to sources inside the regime, Ahmadinejad has amassed billions of dollars in a slush fund to use in the upcoming election. In an unprecedented act, the government's own intelligence minister -- who Ahmadinejad had fired, but was then reinstated by the special order of Khamenei -- warned last month that government funds might be used illicitly in favor of one candidate. The government also announced a plan to hire hundreds of thousands of new employees, a move denounced by Ahmadinejad's opponents as an attempt to place his supporters in areas needed to ensure his victory. The hiring spree was subsequently declared null by the Government Accounting Office, which added that governors who hire anyone will be prosecuted.

The vitriol between the Ahmadinejad and Khamenei camps is only getting worse. Some in the regime have accused Ahmadinejad of being in secret negotiations with not just the United States, but with the domestic opposition. High-ranking officials in the regime's security and intelligence apparatus have warned of planned disturbances even larger than those after the 2009 election, where an estimated 3 million people came out in Tehran to protest what they



considered Ahmadinejad's rigged reelection. This time, the officials claim, the "troubles" will begin in smaller cities and spread to the capital.

Ahmadinejad has proved his willingness to strike back against his rivals. The president's camp is reported to have many potentially damaging documents and recordings from prominent members of the regime, giving the upcoming election a peculiar air of theatrical and political anticipation. The show has, in fact, already begun: In February, Ahmadinejad played a recording in the Majlis that purported to show the speaker's brother asking for kick-backs.

Considering the increasingly harsh criticism of Ahmadinejad by high-ranking members of the IRGC and the president's continued defiance of Khamenei, there is even a low possibility the president might not be allowed to finish his term. Last month, the Khamenei-controlled state television broadcast a half-hour documentary ostensibly about the impeachment of the Islamic Republic's first president, Abolhassan Banisadr. However, many saw it as a direct warning to Ahmadinejad that a similar faith might await him if he continues on his current path.

The second source of tension revolves around whether reformists will be allowed to participate in the election -- and even if they will want to. If they do participate, the question will be who they are allowed to field as a candidate. Khamenei recently met with a delegation of three reformist leaders, and 18 reformist groups subsequently asked for another meeting with the supreme leader -- indicating at the same time their view that the only viable candidate who can help navigate Iran through this period is Mohammad Khatami. Some reformists have also named Rafsanjani as a possible compromise savior.

Many in the reformist camp have hinted that freeing reformist leaders Mir-Hossein Mousavi, Zahra Rahnavard, and Mehdi Karroubi -- who has been under house arrest for their role in the 2009 protests -- is a precondition of their participation in the election. Clearly Khamenei and the IRGC have to make a cost-benefit analysis: Does the domestic discontent, the increasingly dire economic situation, and their international isolation pose enough of a threat to justify bringing Khatami or Rafsanjani -- two men they have vilified in the past four years -- back into the fold? Or would such a tactical retreat only bring them embarrassment and signal their weakness?

Khamenei and his allies could, of course, allow a nominally reformist candidate -- one with little name recognition or charisma -- to run. Such tokenism might help fulfill the regime's stated goal of engineering a large voter turnout: the head of the National Police said that according to their surveys, a minimum of 60 percent of voters -- but more likely around 70 percent -- will participate in the upcoming elections. The fact that local council elections are slated to take place at the same time as presidential election is also intended to increase voter turnout.

There is clearly discord in the current regime over how to proceed. Two of the most important IRGC commanders have recently been replaced -- one was in charge of the IRGC's university, and the other was in charge of one of the IRGC's most important economic conglomerates, a firm called Khatam al-Anbia that is engaged in everything from building roads to defense to oil and gas pipeline construction. Moreover some of the more radical elements of the IRGC continue to insist that reformists of all hue are "tools" of American, British and Israeli designs to defeat the Islamic regime.

The third source of tension in this unfolding saga is the behavior of the candidates clearly favored by Khamenei and his allies. This troika calls itself the 2+1 Coalition, and is made up of Ali Akbar Velayati, for many years Iran's foreign minister and now a senior advisor on foreign relations to Khamenei; Mohammad Bagher Ghalibaff, the mayor of Tehran and former commander of the IRGC's air force; and Gholam Ali Hadad Adel, Khamenei's son's father-in-law. Each of the three has carved out a niche for himself: Velayati markets himself as the experienced, pragmatic foreign policy hand, Ghalibaff is a capable manager of the economy, and Hadad Adel's claim to fame is his proximity to the leader. There are a disproportionate number of "fathers-in-law" in critical positions of authority in Iran -- a subject that might one day deserve a study of its own.

The coalition appears poised to present a united front in the coming election. Velayati recently announced that the group will soon announce their candidate for the presidency, and said that they are already in the process of forming a cabinet - which, he added, will surely include the two other members of the coalition.

While the troika has positioned itself as closest to the Supreme Leader and most subservient to his wishes, there are at least two other announced candidates who consider themselves part of the same "Principalist" camp: The longtime IRGC commander Mohsen Rezaei and the colorless former Foreign Minister Manouchehr Mottaki, who was



embarrassingly fired from his job while he was negotiating in Africa. There is almost no chance that either will emerge as a serious candidate in the months ahead.

There is one more important factor to consider: The outcome of the upcoming election is related not just to normal domestic feuds, division of spoils, and concerns about the level of discontent in society, but also to the regime's international policies. The nuclear negotiations and sanctions are forcing the regime to make tough choices -- to either go down the path of some accommodation regarding its nuclear program, or further entrench its defiant posture.

Some of the reformists have indicated that the burden of proof of the peaceful nature of the country's nuclear program now rests with Iran, due to its past mismanaged policies and reckless statements. Thus, they favor more intrusive and comprehensive inspections. But even advocates of the status quo seem poised to accept more limited stockpiles of 20 percent enriched uranium and more flexibility in allowing inspections, in return for an end to sanctions. The latter group, led by Khamenei, is really insisting that whatever the nature of a possible agreement, the Islamic regime must be allowed to declare victory.

No matter the outcome of the coming election, Khamenei and the IRGC will still hold the key levers of power in Tehran. But who will be allowed to participate -- and who will be allowed to win -- will be a crucial sign in understanding the labyrinth of power in Iran, as the regime prepares to tackle its mounting domestic and international problems.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «فارین پالیسی»

[http://www.foreignpolicy.com/articles/2013/04/04/the\\_ayatollah\\_in\\_his\\_labyrinth](http://www.foreignpolicy.com/articles/2013/04/04/the_ayatollah_in_his_labyrinth)



## ترجمه فارسی

در قلب سیاست ایران یک تنش یا تضاد آشتی‌ناپذیر وجود دارد که ریشه آن از یک سو در ذات دموکراتیک انقلاب سال ۱۹۷۹ و از دیگر سو در ساختار و ماهیت غیر دموکراتیک رژیمی که از دل آن برآمده، نهفته است. در یک طرف ساختارها و موازین الهام گرفته از جمهوری و بنابراین برگزاری انتخابات منظم، هر چند کاملاً کنترل شده، قرار دارد و در طرف دیگر موازین و نهادهایی که برگرفته از قدرت الهی به عنوان حاکم مطلق و جایگاه رهبر یا ولی فقیه به عنوان نماد این قدرت مقدس.

این جنبه‌های متضاد سیستم سیاسی حاکم بر ایران در انتخابات ریاست جمهوری امسال نیز تناقض‌های درونی سیستم را نشان خواهند داد و بدون شک با یکدیگر تصادم خواهند داشت. مناسبات غیرحسنة و دردسرافرین بین رهبر نظام با روسای جمهوری که در انتخابات برگزیده می‌شوند همواره یکی از نمادهای بارز و یادآور این تنش ذاتی در دل سیستم جمهوری اسلامی ایران بوده است.

همان‌طور که آیت‌الله مصباح یزدی، یکی از نزدیک‌ترین روحانیون به رهبر جمهوری اسلامی اخیراً اعلام کرد تمام روسای جمهوری که در بیست و چهار سال گذشته و در دوره رهبری آیت‌الله خامنه‌ای انتخاب شده‌اند (هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد)، از نظر اعتقاد به حکومت مقدس و الهی و در نتیجه نقش مطلق ولایت فقیه در هدایت نظام ضعف داشته‌اند.

در انتخابات ریاست جمهوری امسال ولی فقیه با این وظیفه دشوار روبرو است که بدون تحریک نارضایتی غیرقابل مهار در میان مردم، رئیس‌جمهوری را به قدرت برساند که از نگاه وی و الزامات ولایت فقیه به حد کافی تابع و مطیع باشد.

سه منبع مهم تنش، انتخابات ریاست جمهوری پیش رو را تهدید می‌کند. اول از همه تشدید اختلافات بین رهبر نظام و حامیان وی در روحانیت و سپاه پاسداران با جناح احمدی‌نژاد است که نه تنها پنهان کردن، بلکه مدیریت و کنترل آن هر روز دشوارتر می‌شود. یکی از عناصر اصلی این تنش نه فقط اقدامات احمدی‌نژاد در زیر سؤال بردن اقتدار خامنه‌ای، بلکه تلاش‌های وی برای انتخاب شدن متحد مهم و اصلی خود اسفندیار رحیم مشایی در این رأی‌گیری است. اسفندیار رحیم مشایی در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد چهارده پست مهم را در دست داشته و در عین حال پدر زن یکی از پسران آقای احمدی‌نژاد است.

منابع مالی و پول یکی از سلاح‌های اصلی در این جنگ قدرت است. بنا به گفته منابع مطلع در داخل نظام، احمدی‌نژاد و جناح وی میلیاردها دلار پول را برای هزینه کردن در این انتخابات اختصاص داده‌اند. در این زمینه، می‌توان به عزل بی‌سابقه وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی توسط رئیس‌جمهور اشاره کرد که به بحران بزرگی درون نظام تبدیل شد. اگرچه وزیر اطلاعات پس از مدتی به دستور آیت‌الله خامنه‌ای در مقام خود ابقاء شد، این اقدام محمود احمدی‌نژاد هشدار بود مبنی بر این که اموال دولتی ممکن است برای تقویت و به نفع یک کاندیدا مشخص مورد استفاده قرار بگیرند.

در عین حال، در همین ماه‌ها دولت محمود احمدی‌نژاد طرح‌هایی را برای استخدام صدها هزار کارمند جدید برای دولت اعلام کرده است. مخالفان آقای احمدی‌نژاد می‌گویند که این طرح‌ها برای جلب حمایت رأی‌دهندگان در مناطقی است که جناح وی برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری به آن نیاز دارند. دیوان محاسبات اداری در اطلاعیه‌ای این طرح گسترده استخدام را غیر موجه دانست و اعلام کرد که استناداران و سایر مقام‌های دولتی که چنین طرحی را اجرا کنند تحت تعقیب قرار خواهند گرفت.

جنگ قدرت بین جناح احمدی‌نژاد و اردوی حامی آیت‌الله خامنه‌ای در ماه‌های اخیر تشدید شده است. برخی از مقام‌های حکومتی احمدی‌نژاد را متهم می‌کنند که علاوه بر انجام مذاکرات پنهانی با آمریکا حتا با اپوزیسیون داخلی نیز گفت‌وگوهایی انجام داده است.

مقام‌های ارشد در نهادهای اطلاعاتی و امنیتی کشور هشدار داده‌اند که طرح‌هایی برای ایجاد ناآرامی و اعتراضات خیابانی حتا گسترده‌تر از سال ۲۰۰۹ وجود دارد. پس از انتخابات ریاست جمهوری دوره قبل میلیون‌ها نفر از مردم ایران که معتقد بودند محمود احمدی‌نژاد در نتیجه تقلب در شمارش آرا به ریاست جمهوری رسیده است، به خیابان‌ها آمده و جمهوری اسلامی ایران با بزرگ‌ترین اعتراض سیاسی در تمام دوران حیات خود مواجه شد. مقام‌های امنیتی خاطر نشان می‌کنند که این بار اعتراضات و ناآرامی‌ها از شهرهای کوچک آغاز خواهد شد.

منبع دوم ایجاد تنش در انتخابات ریاست جمهوری آینده این موضوع است که آیا سران نظام به اصلاح طلبان حکومتی اجازه شرکت در انتخابات را خواهند داد و در صورتی که چنین اجازه‌ای داده شود آیا اصلاح طلبان در انتخابت شرکت خواهند کرد یا خیر. اگر آنها شرکت کنند سؤال بعدی این خواهد بود که سران نظام به کدام چهره اصلاح طلب اجازه مشارکت خواهند داد.



در هفته‌های گذشته یک هیئت سه نفره از سوی اصلاح‌طلبان با آیت‌الله خامنه‌ای دیدار کرده‌اند. پس از آن مجموعه گروه بندی‌های سیاسی اصلاح‌طلبان حکومتی خواستار ملاقات دیگری با آیت‌الله خامنه‌ای شده و هم‌زمان تأکید کردند که در شرایط کنونی تنها فردی که می‌تواند اوضاع بحرانی ایران را مدیریت کند محمد خاتمی است. برخی از گروه‌بندی‌ها و شخصیت‌های اصلاح‌طلب از هاشمی رفسنجانی نیز به عنوان یک نامزد مناسب برای ایجاد یک توافق سازنده یاد کرده‌اند.

بسیاری در اردوی اصلاح‌طلبان اعلام کرده‌اند که آزادی مسیر حسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد که نزدیک به سه سال است در بازداشت خانگی به سر می‌برند، شرط اولیه آنها برای شرکت در انتخابات است، بنابراین آیت‌الله خامنه‌ای و مدافعان وی در روحانیت و سپاه پاسداران باید سود و زیان‌های یک چنین حالتی را به دقت بررسی کنند.

آیا برای آرام کردن نارضایتی‌های داخلی، کاستن از بحران اقتصادی و مهار تنش‌های فزاینده خارجی لازم است به محمد خاتمی و یا هاشمی رفسنجانی یعنی دو چهره‌ای که در چهار سال گذشته به طور مداوم در معرض حمله قرار داشته، اجازه داد که دوباره به دایره تصمیم‌گیری نظام بازگردند و یا اینکه چنین تصمیمی که به خودی خود یک نوع عقب نشینی بزرگ محسوب خواهد شد اوضاع را بدتر کرده و ناتوانی و سرافکنندگی نظام را برجسته خواهد کرد؟

سومین منبع تنش برای نظام جمهوری اسلامی ایران در آستانه انتخابات ریاست جمهوری رفتار نامزدهایی است که کاملاً مورد حمایت آیت‌الله خامنه‌ای هستند. گروه سه نفره‌ای که خود را ائتلاف دو به علاوه یک می‌نامد و علی‌اکبر ولایتی، محمدباقر قالیباف و غلامعلی حداد عادل عضو آن هستند هر کدام بر یک نقطه قوت خود تأکید می‌کنند و با اتکا به آن می‌کوشند نامزدی خود را برای مقام ریاست جمهوری عرضه کنند.

علی‌اکبر ولایتی که سال‌ها وزیر خارجه و پس از آن از جمله مشاوران ارشد رهبر نظام بوده است، بر تجارب طولانی و عملگرایی خود تأکید می‌کند. محمد باقر قالیباف، از فرماندهان سابق سپاه پاسداران و شهردار فعلی تهران مدعی است که برای مدیریت اوضاع اقتصادی تجارب کافی دارد و غلامعلی حداد عادل که رئیس سابق مجلس و پدر زن یکی از پسران آیت‌الله خامنه‌ای است روی نزدیکی خود با رهبر جمهوری اسلامی حساب باز کرده است.

در این میان باید به یک عامل مهم توجه داشت؛ نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آینده فقط به جنگ قدرت معمولی در ساختار قدرت، تضاد بین منافع این جناح‌ها و میزان نارضایتی در سطح جامعه بستگی ندارد. عامل مهم دیگر سیاست‌های خارجی حکومت ایران است. بحران هسته‌ای و تشدید تحریم‌های خارجی حکومت ایران را وادار کرده که در مورد دو گزینه مهم یعنی پذیرش حدی از مصالحه و عقب نشینی در برنامه‌های هسته‌ای آن کشور و یا تداوم تنش و مخالفت با جامعه بین‌المللی تصمیم بگیرد.

برخی از سیاستمداران اصلاح‌طلب می‌گویند که با توجه به مدیریت غلط برنامه‌های هسته‌ای و سیاست خارجی و اظهارات خصمانه مقام‌های ارشد حکومتی در قبال جامعه بین‌المللی در سال‌های اخیر، اکنون وظیفه ایران است که به شکلی مناسب جامعه بین‌المللی را در مورد غیرنظامی بودن برنامه‌های هسته‌ای ایران قانع کند. بنابراین آنها با بازرسی‌های دقیق‌تر نهادهای بین‌المللی موافق هستند.

با این حال به نظر می‌رسد که حتی طرفداران سیاست‌های هسته‌ای امروزی ایران نیز این نکته را پذیرفته‌اند که می‌توان در مقابل لغو برخی از تحریم‌های خارجی کاهش غنی‌سازی اورانیوم با غلظت ۲۰ درصد و یا بازرسی‌های دقیق‌تر از مراکز هسته‌ای ایران را پذیرفت. این طرز تفکر که در رأس آن آیت‌الله خامنه‌ای قرار دارد، تأکیدش بر این است که ماهیت توافق احتمالی با غرب هر چه باشد باید به شکلی تنظیم شود که بتوان ایران را پیروز این جدال یا گفت‌وگو معرفی کرد.

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری ایران هر چه که باشد کماکان آیت‌الله خامنه‌ای و حامیان وی در روحانیت و سپاه پاسداران قدرت اصلی را در ایران در دست خواهند داشت، اما این‌که چه افرادی حق نامزد شدن خواهند داشت و چه کسی در انتخابات پیروز خواهد شد عامل بسیار مهمی برای شناخت پیچ و خم‌های تاریک در سیستم حکومتی ایران است.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «رادیوفردا»



## ایران بعد از احمدی نژاد؛ تلاش برای پاک کردن نشانه‌های فروپاشی؛ روبرو تو توسکانو، ۱۳ فروردین ۱۳۹۲

متن فرانسوی (French Text)

### IL DOPO AHMADINEJAD Teheran, voglia di normalità

ROBERTO TOSCANO

Se analizzato sulla base di una rigida dicotomia democrazia/dittatura, il caso della Repubblica Islamica dell'Iran è sempre stato anomalo .

Il sistema politico-costituzionale nato con la rivoluzione del 1979 si caratterizzava infatti come ibrido, del resto come rivelato già dall'ossimoro «repubblica islamica»: un sistema teocratico in cui il Presidente viene eletto con voto popolare, ma in cui il suo potere è secondario e subordinato rispetto a quello esercitato da un Leader Supremo politico-religioso; dove il Leader Supremo viene eletto da un'Assemblea degli esperti formata dall'alto clero sciita, peraltro eletta a sua volta con voto popolare; dove esiste un Parlamento, il Majlis, anch'esso eletto con voto popolare. Un voto che, fino alla contestata rielezione di Ahmadinejad nel 2009, era universalmente considerato come autentico, così autentico e non predeterminato da produrre risultati imprevedibili, dall'elezione del riformista Khatami nel 1997 a quella del populista Ahmadinejad nel 2005. Una vera democrazia, dunque? Non proprio, dato che le liste degli aspiranti candidati a tutte le elezioni (sia quelle presidenziali che quelle parlamentari) vengono vagliati dal Consiglio dei Guardiani .

Una specie di Politburo ideologico che elimina prima delle elezioni gli elementi che vengono considerati inaffidabili dal punto di vista sia della rivoluzione che della religione.

Ma la politica in Iran esiste, e come. Vale quindi la pena considerare le forze in campo e le prospettive in vista delle elezioni presidenziali del prossimo giugno .

Due i dati principali. Da un lato la fine della «fase Ahmadinejad», e dall'altro la messa fuori gioco, a base di repressione e intimidazione, dell'ipotesi di cambiamento che nel 2009 aveva preso corpo con la candidatura di Mir-Hossein Mousavi, oggi ancora agli arresti domiciliari. Una candidatura, va detto, tutt'altro che anti-regime, se si pensa che Mousavi era stato Primo Ministro (carica successivamente abolita da una revisione della Costituzione) negli anni 80, e che il suo riferimento ideologico era un richiamo alla «autentica» rivoluzione e al suo fondatore Khomeini (sarebbe a dire come un leninista nella Russia di Breznev). Ma nel 2009 il sistema, incarnato nel Leader Supremo Khamenei, ritenne che il pericolo di una deriva eccessivamente aperturista e pluralista avesse raggiunto - soprattutto in relazione alla crescita di una classe media colta e desiderosa di vedere l'Iran trasformato in un «Paese normale»- livelli inaccettabili, e preferì escludere il cambiamento riconfermando il pur problematico Ahmadinejad.

Già, perché Ahmadinejad, personaggio di secondo piano praticamente «inventato» da Khamenei nel 2005, ha ricoperto i suoi due mandati da Presidente in chiave di aperta insubordinazione nei confronti di quello che nella Repubblica Islamica è il vero potere, quello del «Rahbar». Ispirato dal messianismo sciita - con l'attesa del ritorno, per lui imminente, del Mahdi, il Dodicesimo Imam «occultatosi» nel IX secolo - Ahmadinejad è apertamente anticlericale, e implicitamente mette in dubbio il ruolo del Rahbar. Per fare un esempio riferito alla teologia cattolica, a che serve il Papa se Cristo sta per tornare sulla terra ?

Ma lo scontro non è in realtà teologico, bensì politico e sociale. Ahmadinejad non è stato un nuovo Khomeini, ma piuttosto una sorta di Chavez iraniano (e infatti il suo rapporto con il Presidente venezuelano è stato particolarmente intenso e caloroso), capace di raccogliere consensi non certo fra le estese classi medie iraniane, ma piuttosto negli strati meno abbienti sia delle città che delle campagne .

Ahadinejad sta terminando il suo secondo mandato in un clima di pesante scontro interno, con accuse incrociate di corruzione (probabilmente tutte ugualmente fondate) fra lui e i suoi oppositori nel regime, convinti che lo stile e il



linguaggio di questo Presidente per molti versi impresentabile abbiano indebolito il sistema esasperando le divisioni interne .

A questo punto il sistema stesso, nel suo complesso, si sta chiedendo come, e con chi, rimettere le cose su un binario meno provocatorio, più razionale, più responsabile, meno disastroso per l'economia, un terreno - quest'ultimo - su cui gli iraniani denunciano sì l'effetto delle sanzioni, ma hanno ben chiaro il ruolo pesantemente negativo di una politica economica demagogica e inconsistente, fatta di misure «a singhiozzo», di ordini e contrordini. Questo è vero anche per quanto concerne la politica estera: non sono pochi quelli che nel regime ritengono assurdo e controproducente che Ahmadinejad abbia provocato il rigetto dell'opinione pubblica mondiale con il suo revisionismo sull'Olocausto, e la promozione a Teheran di una demenziale conferenza negazionista caratterizzata fra l'altro dalla partecipazione di neonazisti tedeschi, dell'ex Grand Wizard del Ku Klux Klan David Duke e di un gruppo di rabbini antisionisti.

Le campagne elettorali in Iran sono estremamente brevi, e quella per le prossime presidenziali non è ancora formalmente iniziata, ma si fanno già i nomi di possibili candidati: da Ali Larijani, esponente di una vera e propria dinastia di politici conservatori (e grande nemico di Ahmadinejad) all'attuale sindaco di Teheran Qalibaf, ex alto ufficiale dei Pasdaran, essenzialmente un modernizzatore, apprezzato sia dai conservatori moderati che dai riformisti di regime. E c'è chi non esclude addirittura l'azzardata ipotesi che possa ripresentarsi Khatami, la cui stagione di pur limitata riforma viene oggi vista con comprensibile nostalgia da molti iraniani. E se vogliamo essere ancora più ottimisti, non dovremmo trascurare una candidatura di cui alcuni hanno parlato, anche se viene considerata estremamente improbabile proprio perchè anomala e potenzialmente troppo innovativa per il regime: quella dell'attuale Ministro degli esteri Ali Akbar Salehi che, alla luce della sua familiarità sia con l'America (ha un PhD del Massachusetts Institute of Technology) che con la questione nucleare (è stato rappresentante iraniano all'AIEA e Direttore dell'ente nucleare iraniano) sarebbe la persona più adatta per promuovere una soluzione della questione-chiave dei rapporti Iran-Stati Uniti .

Ahadinejad non si potrà ripresentare, visto il limite dei due mandati presidenziali, ma ci si chiede in Iran se sarà in grado di trasmettere i consensi popolari di cui ancora gode ad un candidato capace di proseguire il suo progetto politico populista. Alcuni osservatori iraniani esortano e non scartare del tutto il suo ruolo e la possibilità di una certa continuazione di «ahmadinejadismo senza Ahmadinejad», sia per il sempre forte richiamo del risentimento sociale verso tutte le élites, e soprattutto nei confronti della élite clericale, odiata in Iran non solo dalle classi medie laicizzanti (e in parte «post-islamiche»), ma anche da molti iraniani che mantengono un profondo orientamento religioso .

Quale che sia il candidato che finirà per prevalere, resta vero che il regime, per fermare i pesanti segnali di declino oggettivo e perdita di consenso, dovrà cercare di risolvere due questioni fondamentali: da un lato mettere l'economia sul piano di uno sviluppo industriale interno, meno esposto alla dipendenza da petrolio e gas (Ahmadinejad ha invece smantellato l'industria nazionale, aprendo le frontiere ai prodotti cinesi) e dall'altro rompere l'isolamento internazionale e ottenere soprattutto dagli americani un riconoscimento che viene universalmente considerato dagli iraniani di tutte le tendenze come un passaggio obbligato verso la grande aspirazione di diventare un Paese «normale». Certo, questo dipenderà anche dagli americani (e in misura molto minore dagli europei), che dovranno essere capaci di trovare, sulla questione nucleare, formule in grado di soddisfare le necessarie garanzie di sicurezza ma anche di riconoscere agli iraniani i normali diritti derivanti dal Trattato di Non-proliferazione. Capaci, in altri termini, di applicare il reaganiano «Trust but verify», mentre finora hanno preteso dall'Iran, considerato irrimediabilmente inaffidabile, una sorte di permanente capitis diminutio .

Nonostante tutte le anomalie del meccanismo istituzionale iraniano e nonostante i limiti del potere reale della carica presidenziale, l'elezione del prossimo Presidente della Repubblica Islamica sarà comunque sia un importante segnale che l'occasione di una possibile svolta capace di scongiurare una nuova guerra in Medio Oriente e di aprire la via a una vita migliore, e più libera, per un antico, orgoglioso e importante popolo .

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «لاستامپا»





## ترجمه فارسی

نظام سیاسی که از بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ در ایران بوجود آمد به عنوان یک قدرت شناخته می‌شود که رئیس‌جمهور در این نظام با رأی مردم انتخاب می‌شود اما قدرت دوم و حاشیه‌ای است که در آن رهبر مذهبی-سیاسی که خود توسط مجالس خبرگانی تعیین می‌شود که توسط مردم انتخاب شده است اما این رهبر است که حرف اول را می‌زند. انتخاباتی که تا زمان انتخاب شدن احمدی‌نژاد در سال ۲۰۰۹، به نظر می‌رسید که اصالت دارد، همان‌طور که مردم در سال ۱۹۹۷ رأی‌شان محمد خاتمی اصلاح‌طلب را به ریاست‌جمهوری رساندند و بعد از آن در سال ۲۰۰۵ احمدی‌نژاد برای بار اول رئیس‌جمهور شد. پس آیا می‌شود که این یک دموکراسی بوده است؟ دقیقاً نمی‌شود زیرا اسامی کاندیداهای ریاست‌جمهوری باید توسط شورای نگهبان تأیید شود.

یک فیلتر سیاسی که قبل از انتخابات کسانی را که به نظر می‌رسد به انقلاب و مذهب وفادار نیستند، حذف می‌کند. اما در ایران سیاست وجود دارد. به همین دلیل ارزش دارد که نیروهای سیاسی به میدان بیایند و رسانه‌ها انتخابات ریاست‌جمهوری ماه ژوئن را رصد کنند.

دو اتفاق مهم در این انتخابات می‌افتد: از یک سو این پایان «دوران ریاست‌جمهوری» احمدی‌نژاد است و از سوی دیگر کنار گذاشته شدن فرضیه تغییر که با کاندیدا شدن میر حسین موسوی در سال ۲۰۰۹ شکل گرفت و به دلیل ارباب و سرکوب از بازی کنار گذاشته شد و اکنون در حصر خانگی است. کاندیدایی که نمی‌توان او را یک فرد ضد حکومت تلقی کرد زیرا موسوی در دهه ۸۰ سال‌ها نخست‌وزیر بود (مقامی که بعدها حذف شد) و آرمان ایدئولوژیک او یک انقلاب «اصیل» بود. اما در سال ۲۰۰۹ نظام حکومتی که رهبر آن خامنه‌ای بود با توجه به رشد طبقه متوسط باسواد که دلش می‌خواهد ایران را به یک «کشور عادی» تبدیل کنند، متوجه خطر کسی که قصد داشت فضای سیاسی ایران را باز کند، شده بود و ترجیح داد با تأیید احمدی‌نژاد هر نوع تغییری را حذف کند.

احمدی‌نژاد که یک شخصیت فرعی بود که در سال ۲۰۰۵ توسط خامنه‌ای «اختراع» شده بود، توانست با نافرمانی از خواسته‌های رهبر، دو دوره ریاست‌جمهوری‌اش را پیش ببرد. احمدی‌نژاد بر تکیه بر نقش امام زمان، عملاً یک فرد ضد روحانی است که نقش رهبر را مورد تردید قرار داده است. به عنوان مثال در مذهب کاتولیک، اگر مسیح قرار باشد به زمین بازگردد، نقش پاپ به چه دردی می‌خورد؟ اما این اختلاف یک اختلاف مذهبی نیست. احمدی‌نژاد یک خمینی جدید نیست اما می‌شود او را چاوز ایرانی نامید که قادر است عده‌ای از طبقه متوسط ایران و ساکنان شهرهای دور افتاده را با خود همراه کند.

احمدی‌نژاد دوران ریاست‌جمهوری‌اش را در حالی به پایان می‌برد که موجی از اتهامات در مورد فساد مالی، بین او و مخالفانش در حکومت رد و بدل شده است. مخالفانش معتقد هستند که نحوه برخورد و روش و زبانی که احمدی‌نژاد برگزیده است باعث تضعیف نظام از داخل شده است.

در این مرحله بدنه نظام به این فکر می‌کند که مسائل و مشکلات اقتصادی را تا آنجا که می‌شود، کم خطرتر و منطقی‌تر و مسئولانه‌تر حل کند. اگرچه ایران می‌گوید که تحریم‌ها بی‌تأثیر بوده است اما کاملاً مشخص است که اقتصاد ایران به دلیل تحریم‌ها با بحران مواجه است. این موضوع در مورد سیاست خارجی هم صادق است: کم نیستند کسانی که احمدی‌نژاد را به دلیل اظهارات تحریک‌آمیزش در مورد هولوکاست در افکار عمومی جهانی موفق می‌دانند و نتیجه این علاقه را کنفرانسی در تهران می‌بینند که برای نفی هولوکاست در ایران برگزار شد و مهمانان آن نئونازیست‌های آلمانی، داوید دوک، رئیس سابق کو کلو س کلان‌ها و گروهی از خام‌خام‌های ضد صهیونیست بودند.

کمپین‌های تبلیغاتی در ایران بسیار کوتاه‌مدت هستند و تبلیغات ریاست‌جمهوری آتی به طور رسمی آغاز نشده است اما اسامی کاندیداها از هم اکنون بر سر زبان‌ها افتاده است: از علی لاریجانی، از یک خانواده سیاستمدار محافظه‌کار (و دشمن بزرگ احمدی‌نژاد) تا شهردار فعلی ایران که قبلاً از فرماندهان سپاه بوده است. این فرضیه هم همچنان مطرح است که خاتمی که دوران اصلاحات او برای بسیاری از ایرانیان همراه با نوستالژی است و هنوز از آن دوران حرف می‌زنند. همچنین اسامی چون علی‌اکبر صالحی، وزیر امور خارجه فعلی که بواسطه سال‌ها درس خواندن در دانشگاه ماساچوست و به عنوان سرپرست مذاکره‌کننده گان بر سر برنامه‌های اتمی ایران، فرد مناسبی برای راه حل بحران ایران و آمریکاست.



احمدی‌نژاد بار دیگر نمی‌تواند رئیس‌جمهور شود. زیرا دو دوره ریاست جمهوری اش به پایان رسیده است، اما سووال اینجاست که آیا او همچنان می‌تواند با اجرای سیاست‌های پوپولیستی‌اش، عده‌ای را با خود همراه کند. برخی از ناظران سیاسی معتقد به یک «احمدی‌نژادپست بدون احمدی‌نژاد» هستند که همواره از نخبگان کشور بخصوص از نخبگان روحانی می‌کند. این نفرت از نخبگان روحانی را می‌شود در طبقه متوسط لائیک و حتا بسیاری از ایرانیان با باورهای مذهبی دید.

حکومت برای از بین بردن نشانه‌های فروپاشی و از دست دادن مشروعیت خود باید تلاش کند که به سووالات اساسی پاسخ بدهد: از یک سو باید یک برنامه ریزی اقتصادی قوی داشته باشد تا بتواند صنعت ایران و اقتصاد وابسته به نفت ایران را نجات بدهد و از سوی دیگر باید تحریم‌ها و انزوای بین‌المللی را بشکند و روابط اش را با آمریکا که ایرانیان آن را محل گذار به سمت ایرانی «نرمال» می‌دانند، بهبود ببخشد. مسلماً این بستگی به آمریکایی‌ها هم دارد که باید در مورد برنامه‌های اتمی یک فرمولی پیدا کنند که حقوق ایران به عنوان امضا کننده توافقنامه منع تولید سلاح اتمی، حفظ شود.

با وجود همه بی‌هنجاری‌ها در مکانیسم نهادهای سیاسی در ایران و با وجود محدودیت‌های قدرت واقعی یک رئیس‌جمهور، انتخابات ریاست جمهوری آتی ایران یک نشانه مهم و یک فرصت برای پرهیز از جنگی دیگر در خاورمیانه و باز شدن یک راه بهتر برای کهن‌ترین و آزادترین و مفتخرترین کشور است.

لاستامپا، ۲ آوریل

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/archive/2013/april/08/article/-9259e830e7.html>

**مشایی، مهره پنهان رهبر؛ محمدعلی محمدیان، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲ (++)**

اشاره: این نوشته، گونه‌ای از پیشگویی مبتنی بر وقایع جاری است. گرچه صورت ظاهر این نوشته تلخ است و احتمالاً کام عده‌ای را برمی‌آشوبد اما در آن نکات ارزشمند و قابل اعتنایی به کار آمده است که می‌تواند به عنوان دیدگاه بخشی از مردم ما مورد اعتنا قرار گیرد. مطالعه این نوشته را به دوستان بیت مکرّم نیز پیشنهاد می‌کنم؛ تا بدانند بخشی از مردم درباره موضع‌گیری‌ها و اطوارشان چگونه می‌اندیشند. پیشاپیش سپاس مندی خود را از همه صاحب‌منصبان به خاطر مدارا و صبوری‌شان اعلام می‌دارم.

به امید روزهای خوب و سرشار از امید و عقل و اعتبار برای ایران و ایرانی

محمد نوری‌زاد

بیست و پنجم فروردین سال نود و دو

**مشایی، مهره پنهان رهبر**

آیا حماسه سیاسی خواست علی خامنه‌ای صورت می‌پذیرد؟ آری... و لب و جان مطلب: اسفندیار رحیم مشایی مهره پنهان علی خامنه‌ای است. پیشینه‌ای که همه می‌دانند ولی لازم به یادآوری است:

۱- تمام انقلاب‌ها و تمام حکومت‌های زورگو کپی برابر با اصل هستند و اندک اختلاف آنها در روشن یا تیره بودن متن آنها می‌باشد. بعد از یک چهره کاریزماتیک همیشه رهبر بعدی که خود روزی مرید آن چهره بوده است دچار مخلصه مشروعیت می‌شود. مشروعیت نه از باب مردم، خیر، از باب اینکه دوستان و همکاران و هم‌حزبی‌ها و هم‌مسلمانان او را به دید دوست و همکار می‌بینند، نه به دید رهبر و فصل‌الخطاب!

- همه می‌دانیم که خامنه‌ای علاقه وافری به خواندن کتاب‌های تاریخی و سرگذشت شاهان و دیکتاتورها دارد و در جستجوی علل اضمحلال و بدنامی آنها می‌باشد. علی خامنه‌ای سعی می‌کرد که از تاریخ درس عبرت بگیرد ولی نفس او مانع از این کار می‌شد و از طرفی می‌خواست که خود را به هم‌ردیفان دیروز خود بقبولاند، و در این مسیر کارهایی انجام داد که بعضی لاجرم و بعضی گواه بر داشتن هوش معکوس او می‌باشد اولین کاری که بعد رهبری کرد حلقه نزدیکان خود را از مریدان زمان ریاست جمهوری و ماقبل انتخاب کرد و برایش مهم نبود که اینان آیا لیاقت دارند یا خیر.

برایش مهم نبود که محمدی گلپایگانی و یا اعضای دفتر و بیتش از سرشناسان حوزه و دانشگاه و امثالهم باشد. فقط یک شرط باید داشته باشند و آن مریدی، آن هم نه به زبان بلکه با دل و جان در حد پرستش و خداوندگاری! (در همین جا نقبی بزنم که همیشه قدرداران از همین ناحیه ضربه می‌خورند، زیرا مریدانشان را برای عصا بودن می‌خواهند ولی پس از مدتی این عصا شروع می‌کند به جست و خیز و مزاحمت.

مرحله بعد قوه قضائیه را در دست گرفت و نیک می‌دانست که یزدی عرضه یک منبر رفتن هم ندارد چه برسد به اینکه دستگاه عریض و طویل قضائی را اداره کند. پس از در اختیار گرفتن قوه قضائیه و سپاه و ارتش و... تا در نهایت دولت؛ حتا در زمان خود ریاست جمهوری هاشمی تحریک‌هایی علیه هاشمی صورت داد و به طوری که وزرا با مشورت با خامنه‌ای، توسط هاشمی معرفی می‌شدند.

- خامنه‌ای نقشه‌های بسیاری کشیده بود که بعد هاشمی دولت را هم به دست بگیرد و کلا ملک ایران زمین را شش‌دانگ به نام خودش بزند. هاشمی فهمید که خامنه‌ای دارد توی روی خودش می‌ایستد و می‌خواهد زیر پای او را نیز خالی نماید. از طرفی هم در شهر پیچیده بود که سید احمد خمینی کشته شده است و...؛ لذا هاشمی پر و بال به حجاریان و سروش و... - همین‌هایی که بعداً شدند اصلاح‌طلب - داد.

پیروان خمینی که بعد از مرگ او دچار انزوا شده بودند، به سرکردگی هاشمی در پس پرده و پرچم‌داری خاتمی و بقیه حضرات در جلوی پرده، نگذاشتند که خامنه‌ای به خواسته اش که تمامیت‌خواهی بود برسد و از طرفی هنوز کفن خمینی نخشکیده بود و هنوز مردم دلی در گرو اصحاب خمینی داشتند، و این شد که دوم خردادی علی‌رغم خواسته علی خامنه‌ای پدید آمد و مجبور شد ۸ سال آب تلخ بخورد و مدام نقشه بکشد برای بعد از خاتمی؛



- نقشه‌ها کشیده شد، شورای نگهبان فعال شد، آب برای ماهیگیری گل آلود شد و... و همه می‌دانیم که نظر او به نظر احمدی‌نژاد نزدیک شد و او برکشیده شد.

## ۲- چرا احمدی‌نژاد؟!

«در یک جمله: زیرا او از اطرافیان خمینی نبود و یک عنصر دست‌چندم بود و خامنه‌ای همین را می‌خواست و هنوز هم می‌خواهد!»  
 - در بین دولتمردان و کارگزاران رژیم کسانی بودند که در کج‌دستی شهره شدند یا به صورت تابلووار کج‌دستی کردند و پرونده این افراد سیاه بوده و هست، علی‌خامنه‌ای این تیپ افراد را دور و بر خودش حفظ کرد و پست‌های کلیدی و حساس را به آنها داد و روی آنها برای برآوردن امیال و اراده‌اش حساب باز کرد. (ممکن است که خواننده پیش خود بگوید که مگر پرونده کدام یک از کارگزاران سیاه نمی‌باشد؟ که باید یادآور شوم که هیچ موقع شخصی با ظاهری، دقت کنید، ظاهری آبرومند، مستقیم دست در جیب بیت‌المال نمی‌کند و اگر قرار است که سهمی از این سفره رنگین بردارد آن را طی یک مناقصه یا مزایده یا هر چیز دیگری که حتا به صورت صوری شکل قانونی داشته باشد، اخذ می‌کند).  
 این افراد لمپن با پرونده‌های سیاه خیلی هستند. جالب اینکه شخص خامنه‌ای جلوگیری کرده است از محاکمه آنها و باعث شده است که این پرونده‌ها در بایگانی خاک بخورند. برای نمونه از سردار جعفری فرمانده سپاه که در سال ۷۴ فرمانده نیروی زمینی بود و پرونده دزدی آن افشا شد و به مدت ۲ سال خلع لباس و درجه شده بود و مرتب در آمد و رفت به دادسرای نظامی بود و با صلاح‌دید خود شخص علی‌خامنه‌ای پرونده بایکوت و قرار عدم تعقیب و مختومه اعلام شد و در نهایت سردار محمدعلی جعفری، آئی می‌شود که مرادش خواهان آن می‌باشد. یا نقدی یا مرتضوی یا احمدی‌نژاد....

(حتی به گمان من فیلم رشوه‌گیری لاریجانی از مرتضوی هم توسط یاران خامنه‌ای منتشر شد تا بل در این رهگذر هم از دست لاریجانی‌ها خلاص شود و هم آبرویی برای خود کسب نماید. کافی است یک سیرک محاکمه مرتضوی را صورت بدهد و...

در کل خامنه‌ای امکان ندارد که اصحاب خود را محاکمه نماید زیرا خوب می‌داند که دیگر کسی اوامر او را انجام نخواهد داد.)

بله علی‌خامنه‌ای می‌دانست که احمدی‌نژاد در زمان استانداری اردبیل به همراه صادق محصولی و همچنین رحیمی و همین مشایی، چه بخور بخوری راه انداخته بودند. خامنه‌ای همچنین می‌دانست که احمدی‌نژاد در زمان شهرداری دست در خزانه شهرداری دارد و حتا وقتی قالیباف پرونده احمدی‌نژاد را نزد وی برد که شاید عکس‌العملی نشان بدهد، علی‌خامنه‌ای فرمودند که: مسکوت بماند! همین؛ مشخص است که مریدانی که این چنین باشند بهترین سرسپردگان خواهند بود.

البته با اینکه لاریجانی‌ها یا دیگران هم خورده‌اند و هم برده‌اند و در یک کلام چپاول کرده‌اند، اما حداقل همین جواد لاریجانی به صورت صوری هم که شده، چند تا نامه‌نگاری کرده با وزارت جهاد کشاورزی، و بعد زمین‌ها را بالا کشیده است.

پس خامنه‌ای می‌داند و می‌دانست که چه افرادی در اطراف او هستند و می‌دانست که احمدی‌نژاد علاوه بر آلوده بودن، خیلی هم پررو است.

۳- در این سی و اندی سال هر کسی آمد سعی می‌کرد خودش را با خمینی و شعارهای خمینی معرفی کند و وفق بدهد، خاتمی آمد همین‌طور، موسوی آمد همین‌طور و وعده دوران طلایی را داد، کروبی از خمینی یاد می‌کرد و....

و این شده بود مایه آزار خامنه‌ای!

خامنه‌ای به هر دشواری که بود از شر اصلاح‌طلبان (همان جمارانی‌ها) خلاص شد و برای آنکه لفظی به جای «جماران» پیدا کند حکومت را دودستی تقدیم کسانی کرد که به جای لفظ جماران از لفظ «جمکران» استفاده می‌کردند!

و این چند حسن داشت و هنوز نیز دارد:

الف- اول اینکه از شر جمارانی‌ها خلاص می‌شد و می‌شود.

ب- دوم اینکه از شر مراجع و آخوندها خلاص می‌شد و می‌شود.

خامنه‌ای نیک می‌داند که مردم از اینکه هر روز با چهره یک آخوند روبرو بشوند بیزارند؛ و از طرفی هر کس که نداند، حداقل خود خامنه‌ای می‌داند که هر کاری بکند، اول باید حوزه را آرام بکند - هرچند الآن روحانیت شیعه، سنی شده است و وجوه‌اتش را از حکومت می‌گیرد در حالی که قبلاً وجوه‌اتشان را از مردم می‌گرفتند و شاید به همین دلیل بود که تا حدی می‌توانستند روبروی حکومت‌ها بایستند.

خامنه‌ای می‌خواهد خودش و به دست خودش آخوند را از معادلات سیاسی حذف کند و فقط مریدانش را در چند جای خاص به کار بگمارد و می‌خواهد از دست معممین نعلین‌پوش و تمامیت‌خواه خلاص شود.

پس اگر کسی بتواند رابطه با امام زمان را مطرح کند، چه بهتر، که از شر واسطه‌ها خلاصی یابد!



فکر می‌کنید سی دی «ظهور نزدیک است» بدون اذن خامنه‌ای تهیه و تکثیر شد؟

فکر نمی‌کنید چرا در آن سی دی خامنه‌ای به سید خراسانی تشبیه شده است؟

چرا حوزه علمیه با آنکه مواجیشان را از علی خامنه‌ای می‌گیرند ولی سخت با آن مقابله کردند، به طوری که حکومت مجبور شد تهیه‌کنندگان و مجریان آن را بازداشت کند؟ آخوند درون حوزه خوب می‌دانست که علی خامنه‌ای دارد با شریان حیاتی آنها یعنی بریدن دست آنها از دست مردم متدین یا به قولی مؤمن بازی می‌کند!

ب- همه ارتباط با امام زمان را در یک نقطه خلاصه کند و آن اینکه خودش نایب و رابط امام زمان باشد.

دقت کرده‌اید که چقدر دروغ‌پردازی‌ها برایش ساخته شده است؟! از ملاقات و جلسه با امام غایب در جمکران تا ملاقات در بیابان و... مثل اینکه امام زمان اینها فقط تو جمکران و بیابان‌های اطرافش پرسه می‌زنه و جرأت آمدن به تهران و خانه علی خامنه‌ای را ندارد، یا شاید هم تعمداً در لفظ جمکران می‌باشد که قریب به یقین چنین است.

د- نسل مدیران درجه دو و سه تا به پایین را عوض کرد و چرخه و تعداد به اصطلاح مدیران را توسعه داد و هواداران تازه‌نفس و گرسنه دیگری را بر سر سفره طلبید.

کافی است نظر بیاندازید به یاران احمدی‌نژاد قبل انتخابات ۸۴ و ۶ ماهه اول آن با یاران او در سال‌های بعد.

۴- و اما چند نکته دیگر که همه می‌دانند و کارگزاران نظام که در این بیست و چند ساله رهبری خامنه‌ای، نیک می‌دانند و به آن پی برده‌اند این است که هر کسی پیش این قاضی برود راضی برمی‌گردد!

- علی خامنه‌ای هیچ موقع حرف رک و صریح نمی‌زند، همیشه حرف‌هایش دوپهلوی و یا چندپهلوی می‌باشد. همیشه حرف‌هایش نیاز به تفسیر دارد.

- همیشه دوست دارد کارهایش در پشت پرده صورت بگیرد.

هر کسی پیش او می‌رود یک نسخه در دست دارد و برای دیگری و برای همان مورد خاص، نسخه‌ای ضد نسخه اول می‌پیچد.

برای همین است که می‌بینید در این بیست و چند سال هر کسی مدعی می‌شود که نظر علی خامنه‌ای برای فلان مورد مثبت یا منفی است، حتا در مورد استیضاح وزیر کار، نمایندگان طاقتشان طاق شده بود و نمی‌دانستند که کدامین این حضرات پیام‌آور علی خامنه‌ای است (حداد عادل، لاریجانی... هر کدام مدعی بودند که نظر رهبر را کشف کرده اند!)

چرا؟ چون همیشه دوپهلوی صحبت می‌کند، که نه سیخ بسوزد نه کباب... و همیشه یک راه فراری برای خودش باقی می‌گذارد. و با تمام مسئولیتش با زیرکی خاصی که ناشی از هوش معکوسش می‌باشد، از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کند.

(تا آنجا که من به یاد دارم فقط در دو یا سه موضوع ایشان موضع رک و صریح گرفت، یکی ۲۹ خرداد که فرمان سرکوب داد و دیگری نسبتاً

صریح در مورد حمله به سفارت انگلیس و یک مورد هم در برهم زدن سخنرانی علی لاریجانی در ۲۲ بهمن سال ۹۱ در قم و همین!)

پرانتر در پراتنر می‌شود ولی باور کنید که خامنه‌ای هم دریافته است که عناصر یا نیروهای خودش باعث و بانی این جریان بود هم به نوعی دامن خودش را گرفته است، لذا همان‌طور که می‌خواهد از شر جمارانی‌ها و روحانیت قم خلاص بشود، می‌خواهد مدل عناصر خودش را عوض کند و مدل آنها را با تیپ سوسولی یا فوفولی یا شاید هم کسانی که شعار اسلام ایرانی سر بدهند عوض کند! بالأخره ایشان باور دارند که با پول همه کاری می‌توان انجام داد.)

پس تا اینجا شناخت هدف خامنه‌ای:

۱- خلاص شدن از وابستگان فکری و نظری و قلبی از یاران خمینی یا همان جمارانی‌ها.

۲- خلاص شدن از دست حوزه‌ها که هر روز مدرک علمی ایشان را زیر سؤال می‌برند.

۳- برداشتن موانع در این مسیر، هر کس یا طرز فکری که می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند، زیرا در حکومت‌های ایدئولوژیک پس از مدتی خود شخص رهبر نماد آن ایدئولوژی می‌شود و همه راه‌ها به او ختم می‌شود. لذا برای او فرقی ندارد که طرفدارانش ریشو باشند یا بی‌ریش! فقط باید بی‌ریشه باشند.

سؤال اساسی:

می‌خواهیم ببینیم که نظر خامنه‌ای به نظر چه کسی نزدیک‌تر است؟ و آیا حماسه سیاسی مد نظر رهبر صورت می‌پذیرد؟

بله حماسه سیاسی صورت می‌پذیرد و نظر خامنه‌ای همان اسفندیار رحیم مشایی است؛ و اما ویژگی‌های رحیم مشایی:



مثل تمام خطاکاران اطراف خامنه‌ای در پرونده‌های فساد مالی گسترده‌ای دست دارد که آخرین دست داشتن در اختلاس ۳۰۰۰ میلیاردی. در کردستان، در شهرداری و در زمان ریاست سازمان گردشگری، همه و همه دست داشته است، مضافاً بر اینکه پرونده اخلاقی نیز در صدا و سیما داشته است.

آقای اسفندیار مشایی که تعمداً از او با عبارت چشم اسفندیار دولت احمدی‌نژاد نام می‌برند، در زمانی که ریاست سازمان گردشگری و صنایع دستی را بر عهده داشت یک اشتباه لپی انجام داد و مردم اسراییل را دوست خواند (نمی‌خواهم بدبین باشم و دایی جان ناپلئونی بینم و می‌گویم سهوی این مطلب را گفتم).

خارج شدن این جمله از دهان اسفندیار همان و آلم‌شنگه به پا کردن مدعیان اصول‌گرایی هم همان! تیرها بود که علیه او زده می‌شد و عقده‌گشایی‌ها که علیه او عنوان می‌شد، آن هم بیش‌تر از طرف کسانی که یک روز برای احمدی‌نژاد تبلیغ کرده بودند و امروز چون سفره را از جلوی آنها جمع کرده بودند به یک‌باره شروع به داد و هوار و اسلاما سر دادند. جمارانی‌ها هم که از قبل، از سر سفره رانده شده بودند، لذا با بقیه اصول‌گرایایی که بیکار شده بودند دست به یکی شدند و تا می‌توانستند اسفندیار رحیم مشایی را مورد لطف خود قرار دادند.

اینجا خامنه‌ای به کمک مشایی آمد و در خطبه نماز جمعه خواستار توقف حمله به او شد (هر چند باز هم دوپهلوی صحبت کرد). اما نقطه آغاز مشایی از همین اشتباه لپی شروع شد و خامنه‌ای تیزهوش روی او زوم کرد و در دل خامنه‌ای نیز جای خود را باز کرد. درست چند هفته بعد یا نهایتاً ۲ ماه بعد که هنوز قشقرق و اسلاما داغ بود و واکنش‌ها به این سخن مشایی فروکش نکرده بود، خامنه‌ای به کردستان رفت و هیأت دولت در کردستان در نزد خامنه‌ای تشکیل جلسه داد. در این جلسه مشایی مفصل در مورد سازمان گردشگری خصوصاً خطه کردستان توضیح می‌دهد.

لطفاً به چهره علی خامنه‌ای دقت کنید! ببینید که چه شور و شعفی در چهره او می‌بینید! طوری به او می‌نگرد که پنداری کشف بزرگی کرده است! ممکن است بگویید پس چرا فرمان عزل مشایی از معاون ریاست جمهوری را علی خامنه‌ای صادر کرد؟ به چند دلیل:

اول: حوزه و اطرافیان اصول‌گرای خامنه‌ای اعتراض کرده بودند و خامنه‌ای نمی‌توانست پس از وقایع خرداد ۸۸ با حوزه و هواداران خود از جمله اصول‌گراها نیز بجنگد.

دوم: در آن دو یا سه ماهه از ۲۲ خرداد تا حکم معاون اولی اسفندیار رحیم مشایی که توسط احمدی‌نژاد زده شده بود، خامنه‌ای هم برای خودش با توجه به اطلاعات صحیح که به دستش می‌رسید، تحلیلی داشت و واقعاً درک کرده بود که جنبش سبز فراتر از میرحسین و کروبی است و قاطبه معترضین برایشان دیگر رأی مهم نیست و نبوده بلکه آنها شعارهای ایرانی سر می‌دادند، لذا با توجه به صحبت‌های قبلی مشایی می‌بایست او را در آب نمک بخواباند.

حتماً خامنه‌ای می‌دانست که انتخابات بعدی که ۹۲ باشد راحت نیست، لذا فکر زمستونش را هم کرده بود. سوم: خامنه‌ای در آن مقطع نیاز به جذب حداکثری و دفع حداقلی داشت لذا به درخواست پیروانش تمکین نمود تا همچنان پشتیبان ولایت فقیهی او باشند. همین، به همین سادگی!

۵- یاران دیروز خامنه‌ای خطر حذف را حس کرده‌اند.

همه آنها می‌دانند که از نظر خامنه‌ای بازنشست شده‌اند و فقط به درد مشاوره زورکی می‌خورند.

- با خود فکر کرده‌اید که چرا محسن رضایی می‌گوید که من به خامنه‌ای گفته‌ام که دولتی تشکیل می‌دهم که همسو با شما (علی خامنه‌ای) باشد و این گفته و جلسه را رسانه‌ای می‌کند؟! چرا ماه گذشته اصرار بر این داشت که موسوی و کروبی باید محاکمه بشوند و آنها را عمله امریکا و انگلیس خواند؟!

- با خود فکر نکرده‌اید که چرا تعداد کاندیدا از تعداد شرکت‌کنندگان دارد جلو می‌زند؟!

- دقت کرده‌اید که چرا قالیباف پس از ۴ سال اکنون قضایای ۸۸ را فتنه می‌داند و خواهان محاکمه سران فتنه (موسوی و کروبی) می‌شود؟ چرا دکتر ولایتی می‌گوید که کاندیدای ما با نظر رهبر و... همه همین مطالب را می‌گویند؟! چرا ابوترابی به ناگهان خواب بهجت را می‌بیند که باید کاندید بشی و یا همه اصلاح‌طلبان، موسوی و کروبی و خاتمی را اصلاح‌طلب بدلی می‌نامند (افاضات [مصطفی] کواکبیان)؟!



- با خود فکر کرده‌اید که چرا احمدی‌نژاد در پیام نوروزی و بدون سانسور می‌گوید که رهبر یک رأی دارد و رهبر هم این گفته را تأیید می‌کند؟! ظاهر قضیه جنگ با رهبر است ولی باطن قضیه: هنوز نظر رهبر بر احمدی‌نژاد استوار است.

چرا حماسه سیاسی روی می‌دهد؟!

(اول بگویم که این حماسه سیاسی نیست بلکه یک جهالت بزرگ سیاسی است).

خامنه‌ای خوب می‌داند که خیلی که دستگاه تبلیغاتی ایشان زور بزند ۵ میلیون بیش‌تر رأی ندارد و خوب می‌داند که اگر انگشت روی شخص خاصی بگذارد، مردم عکس آن را انجام می‌دهند! و از بغض معاویه به کس دیگر رأی می‌دهند تا حب او که گمان دارد علی است. پس چه کسی بهتر از مشایی که هم بی‌بته است، هم می‌تواند آثار خمینی و جماران را نابود کند و هم مردم از سر لج و عناد با حضرات اصول‌گرا و اصلاح‌طلب به او رأی بدهند.

اسفندیار دولت نهم و دهم در این چند سال سکوت کرده است و مشاهده می‌کند که چطور تخریب‌کنندگان او، وی را به عرش برده‌اند و قبایی برای او دوخته‌اند که یک‌هزارم آن را در خواب هم نمی‌دید.

خامنه‌ای ۱۲ سال (حداقل) زحمت کشید تا توانست رده‌های پایین را از آن خود کند، رده‌های مدیریتی مثل بخش‌داری‌ها و دهرداری و فرمانداری و...، حال چطور به یک‌باره قافیه را به اصلاح‌طلبان و باند هاشمی - جمارانی‌ها بسپارد؟!

می‌بینید که هاشمی می‌گوید اگر رهبر از او بخواهد وارد بازی انتخابات می‌شود، (برعکس بقیه که کاسه‌گدایی قدرت در دست گرفته‌اند او بازی را خوانده است و می‌گوید اگر رهبر از او بخواهد وارد می‌شود)! یعنی چه؟ یعنی اینکه نظر رهبر نظر نهایی است و صندوق‌های نمایشی است و برای او فقط تعداد شرکت‌کنندگان مهم است تا به نظامش مشروعیت ببخشد؛ و ممکن نیست که بگذارد کسی که مریدش نباشد رأی بیاورد.

مگر امکان دارد خامنه‌ای اجازه بدهد کسی رأی بیاورد که هنوز دلش با خمینی است و اگر می‌بینید که همه کاندیداها می‌روند و ابراز محبت و مریدی نسبت به آقای خامنه‌ای می‌کنند، می‌خواهند این اطمینان را به او بدهند که ما واقعاً مریدت هستیم. مثل حداد عادل، مثل قالیباف، مثل رضایی، یا ولایتی و...

همه می‌دانند که موقع سهم‌خواهی است و همه یک مطلب مهم‌تر را هم می‌دانند و آن چیزی نیست جز اینکه خامنه‌ای آن روز پس از انتخابات ۸۸ که گفت خواص تکلیفشان را با فتنه و سران فتنه روشن و شفاف کنند برای امروز روز بود و می‌بینیم که به قول خودشان ساکتین فتنه، الآن بلندگو در دست ندای محاکمه سران فتنه سر می‌دهند.

آری مردم حماسه سیاسی حماقت خواهند آفرید.

و متأسفانه باز هم بازی خواهند خورد و با دست خودشان رأی به مشایی خواهند داد تا از بغض خامنه‌ای به دامان اسفندیار بغلطند.

خامنه‌ای به وسیله مشایی دوست دارد نشاط ناصادقانه به جامعه تزریق کند و راهکار او دعوی حیدری - نعمتی است تا مردم حداقل به مدت ۸ سال از لج همدیگر سر صندوق‌های رأی‌گیری حاضر شوند.

و در ثانی برای همیشه پرونده نیمه‌باز هاشمی و خاتمی و جمارانی‌ها را ببندد.

خواننده این متن ممکن است فکر کند که من دلم با خاتمی و هاشمی و... باشد! خیر چنین نیست و بهترین عمل مردم را شرکت نکردن در این انتصابات می‌دانم، چه این تحلیل درست باشد و نظر خامنه‌ای مشایی باشد چه هاشمی و چه کس دیگری. فرقی نمی‌کند زیرا نمایش، نمایش انتصابات است و اگر رأی دادن چیزی را تغییر می‌داد، شک نکنید که رأی دادن را غیرشرعی می‌خواندند و آن را توطئه استکبار جهانی [می‌خواندند] و اجازه رأی دادن نمی‌دادند.

چند روز پیش یکی از اعضای بیت رهبر گفته بود که علی خامنه‌ای با شعار اسلام ایرانی مخالف نیست! یعنی چراغ سبز.... کات!

و یک چیزی که ممکن است به موضوع ربط نداشته باشد ولی دوست دارم همین‌جا عنوان کنم این است که:

منتظریم که امریکا یا بالأخص اسرائیل در مدت مانده به انتخابات یک تهدید جدی نظامی بکند!

یک تفسیری را از یک یهودی امریکایی تبار می‌خواندم که با دلیل و برهان می‌گفت که اسرائیل و ایران دو روی یک سکه هستند!

هر موقع اسرائیل در مخمصه می‌افتد و گرفتار بحران می‌شود، جمهوری اسلامی با تهدیدات خود او را یاری می‌نماید و باعث می‌شود که مشکلات داخلی و حتا بین‌المللی اسرائیل تحت الشعاع قرار بگیرد و بالعکس هر موقع جمهوری اسلامی مشکل دارد اسرائیل او را تهدید می‌کند.



و من دقت کرده‌ام که هر موقعی که درون ایران قرار است یک اتفاقی بیفتد، همان موقع اسرائیل برای جمهوری اسلامی شاخ و شانه کشیده است و باعث شده است که ملت متحد شوند؛ برای نمونه قبل انتخابات سال ۸۹ ملت ایران از لج اسرائیل پای صندوق رأی رفتند (علی‌رغم همه مشکلات و معضلات).

در روز اول فروردین امسال علی خامنه‌ای با یک مقدمه عنوان نمود که تل‌آویو و حیفا را با خاک یکسان خواهد کرد! چرا؟ می‌خواست به اسرائیلی‌ها یادآوری نماید که در بحبوحه انتخابات شما هم ما را یک تهدید جدی بنمایید و تا ملت همیشه در صحنه (همیشه بازنده) این بار هم در صحنه مشروعیت برای نظام حاضر شوند و یک بار دیگر شرط‌بندی روی الاغ مرده نمایند.

به قول [مهدی] شجاعی نویسنده کتاب «دموکراسی یا دموقراضه»: دشمن چیز مفیدی است، اگر ندارید برای خودتان درست کنید. اگر این تحلیل (مشایی مهره پنهان خامنه‌ای) درست هم نباشد و همه ناشی از مغزی مالیخولیایی نشأت گرفته باشد، ولی نمی‌توان نقش اسرائیل در به صحنه کشاندن مردم را فراموش کرد.

نمی‌توان فراموش کرد که اسرائیل باعث می‌شود که بازی جدید خامنه‌ای تحقق پیدا کند! بازی‌ای است که در آن اسلام ایرانی با اسلام مثلاً عربی در می‌افتد (یه چیزی تو همین مایه‌ها) و مردم را سر کار می‌گذارد و دعوی حیدری - نعمتی شکل می‌گیرد. دعوی‌ای که درست در تقابل با دعوی اسلام امریکایی و اسلام انقلابی خمینی بود و هست. و با این سناریو مطمئن باشید که حکومت علی خامنه‌ای حداقل به مدت ۸ سال تضمین شده است و تا مردم بیایند و بفهمند که اینها بازی است یک بازی جدید دوباره طراحی می‌کنند.

لذا راه برون‌رفت و عبور از این مرحله‌ها و این سناریوها شرکت نکردن در نمایش انتصابات می‌باشد و باید برای خودمان تکرار کنیم که هر رأی که در صندوق ریخته می‌شود، حتا اگر فحش درون آن نوشته شود، امضایی است برای قتل و غارت و چپاول مال و دارایی و ناموس ایران‌زمین.

بعد التحریر:

سلام آقای نوری‌زاد عزیز

امروز در خبرها داشتیم که محمود احمدی‌نژاد بار دیگر اخطار داد که کسی از زبان رهبر حرف نزند و خطاب به اصول‌گرایان و شورای نگهبان، که اگر کاندیداها تأیید صلاحیت نشوند....

ظاهر قضیه این‌چنین است که انتخابات پیش رو مثل یک کلاف سردرگم می‌باشد یا به قول امریکایی‌ها انتخابات پیچیده؛ ولی هرگز این‌چنین نیست و آقای خامنه‌ای این‌طور وانمود می‌کند و اتفاقاً سر این کلاف دست خودش می‌باشد و به شما قول می‌دهم که آقای خامنه‌ای کار ناپخته‌ای انجام نداده‌اند که امسال را «سال حماسه سیاسی» نامیده‌اند.

این یک بازی است و سر کلاف دست خامنه‌ای است و شک نکنید که اطرافیان رهبر من جمله یزدی خوب متوجه شده‌اند که هدف، آنها هستند و به زودی آنها هم حذف می‌شوند.

و اگر وضع به همین منوال پیش برود مطمئن باشید که مجتبی خامنه‌ای رهبر آینده ایران است و برای همین هم جبهه پایداری تشکیل شده است که همه مرید و پیرو خامنه‌ای می‌باشند و وظیفه این گروه همان شعبان بی‌مخ‌ها هستند برای حفظ دیگران. خواستم اگر ممکن است این نکات بالا را هم به مطلب اضافه کنید و گر نه که هیچ.

متشکر از حسن توجه شما

محمدعلی محمدیان

\*\*\*پی‌نوشت\*\*\*

آقای نوری‌زاد، سلام؛

در تمام عمرم غیر از این اواخر هیچ موقع از خدا تقاضای عمر زیاد نطلبیدم. ولی الان به شما بگویم که قصد مردن ندارم! چند ماه پیش که اطلاعات من را خواسته بود و بعد از کلی تهدید و تعهد گرفتن نسبت به اینکه در مورد رهبر و خانواده او و همچنین سران قوا و حتا نماینده مجلس... ببخشید مجلس‌نشینان نیز حق اظهار نظر ندارم و صریح گفتند که برای ما کاری ندارد که در یک تصادف و یا یک صحنه درگیری شما کشته شوید و آب هم از آب تکان نخواهد خورد.



لذا همین‌جا بگویم اینجانب محمدعلی محمدیان با بیش از ۹۴ ماه حضور در جبهه و همین‌طور به اصطلاح ۳۵٪ جانبازی بنیاد و ۵۸٪ جانبازی نیروهای مسلح و بازنشسته سپاه یغماگران انقلاب! متأسفانه عضو این نهاد بودم و متأسفم که بگویم که فکر می‌کردم اگر سپاه نباشد کشور هم نیست ولی اکنون می‌گویم اگر خواهان ایرانی آباد هستیم باید سپاه نابود و پودر شود. همچنین عضو به اصطلاح خانواده شهید (برادر متوفی) به هیچ وجه قصد تصادف و مردن ندارم.

لطفاً این را گوشه‌ای از آرشیوتان نگه دارید

متشکر، محمدعلی محمدیان، ۲۶ فروردین ۱۳۹۲

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=21552>



### علی خامنه‌ای روزهای سختی را می‌گذراند؛ حسین باقرزاده، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

علی خامنه‌ای روزهای سختی را می‌گذراند. او که در طول «ولایت» ۲۴ ساله‌اش در هنر مردم‌داری، دوست‌یابی و دوست‌نگهداری نبوغ بی‌نظیری از خود به نمایش گذاشته امروز بیش از هر زمانی تنها شده است. او نه فقط همه یاران قدیم خود را (به شمول اکبر هاشمی رفسنجانی که او را به ولایت رساند) از دست داده است، بلکه از سرکشی‌ها و تمردهای آخرین نوجه دست آموز و مورد اعتماد خود که امروز ظاهراً به بلوغ رسیده و داعیه استقلال دارد نیز سخت در عذاب است. از همه مهم‌تر این که او باید در متن سخت‌ترین بحران‌های سیاسی و اقتصادی تاریخ جمهوری اسلامی، «انتخابات» دیگری را در چند هفته آینده مهندسی کند تا فردی از حلقه مطیعان خود را از صندوق به در آورد و بر ریاست قوه مجریه خود بنشانند؛ و در سازمان‌دهی این امر باید چالش‌های سختی را که از دو سو (اصلاح‌طلبان و احمدی‌نژادی‌ها) متوجه او شده پاسخ دهد و در عین حال راهی برای «پرشور» کردن این انتخابات بیابد.

شرایط سیاسی و اقتصادی و دیپلماتیک ایران جمهوری اسلامی هیچ‌گاه چنین سخت و بحرانی نبوده است، و علی خامنه‌ای هیچ‌گاه در برابر چالش‌هایی از قبیل آن چه که امروز در برابر او قد علم کرده‌اند قرار نگرفته است. بحران‌های اقتصادی ناشی از سوء سیاست دولت برگزیده او و تحریم‌های بین‌المللی برخاسته از سیاست خارجی و هسته‌ای که او شخصاً هدایت کرده است اکنون آثار فاجعه‌بار خود را به سرعت بر کشور و جامعه و مردم ما تحمیل می‌کند. گرانی سرسام‌آور و تورم مهار گسیخته بخش عظیمی از مردم کشور را دچار کمبود غذا و دارو کرده است. سیاست نفت در برابر غذا و دارو، کشور ما را به عراق دو دهه پیش باز گردانده که در نهایت به جنگ کشید و سدها هزار نفر را به کشتن داد. در مورد ایران، اما، سیاست خارجی و هسته‌ای علی خامنه‌ای خطر جنگ را بسیار نزدیک‌تر کرده است.

خامنه‌ای که در عین ادعاهای کبرپایی‌اش همواره به خود اجازه داده است در هر مسأله سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، از تدریس موسیقی و علوم انسانی و هنر و سینما گرفته تا رشد جمعیت و زاد و ولد و بگیر و ببندها و حبس و قتل معترضان و کارهای ریز و درشت سه قوه قضائیه و مقننه و مجریه کشور دخالت کند، طبعاً نمی‌تواند در مقوله انتخابات بی‌طرف بماند. در مورد انتخابات ریاست جمهوری به خصوص او همه تلاش خود را به کار برده است تا هیچ کس دیگری جز فرد مورد نظر او از صندوق سر بر نیاورد. یک بار در خرداد ۷۶ نقشه او ظاهراً به هم خورد، ولی بعد به همین دلیل ترتیبی داد که دیگر این «اشتباه» تکرار نشود. او بیش از هر مقام دیگر حکومتی از برآمدن احمدی‌نژاد احساس رضایت می‌کرد و نتوانست این احساس را از دیگران پنهان نگاه دارد. او آن قدر از سیاست و کارنامه احمدی‌نژاد در دور اول راضی بود که در دور بعدی انتخابات در سال ۸۸ حاضر شد بیشترین هزینه سیاسی و اجتماعی را، از جمله به زندان و خاک و خون کشیدن و شکنجه و جرح سدها معترض و قتل و اعدام بسیاری از آنان، پردازد تا او را مجدداً به صندلی صدارت بنشانند - چرا که به گفته خود او، حتا در مقایسه با هاشمی رفسنجانی نظرات احمدی‌نژاد «به نظرات من نزدیک‌تر» بوده است.

از سوی دیگر، دوران رهبری خامنه‌ای با روند پیوسته حذف مخالفان و رقیبان و ریزش هواداران نظام پیش رفته است. این ریزش در انتخابات سال ۸۸ به اوج خود رسید و اصلاح‌طلبان که وفاداری خود به نظام را بارها نشان داده بودند نه فقط از قدرت حذف شدند و بلکه زیر سرکوب شدید نیز قرار گرفتند. خامنه‌ای اکنون حکومت را «یک دست» کرده بود و جناح «اصولگرا» که خود را در اطاعت بدون چون و چرا از رهبری تعریف می‌کرد همه ارکان حکومت را در دست داشت. دوران «طلایی» حکومت خامنه‌ای شروع شده بود و او می‌توانست بدون دغدغه سیاست داخلی و خارجی کشور را دیکته کند و مطیعان اصولگرا به اجرای آن کمر ببندند. دغدغه بازگشت جناح اصلاح‌طلب به حکومت کاملاً از بین رفته بود، و پس از این قدرت در بین اصولگرایان می‌چرخید. رؤیای حکومت بلامنازع ولی فقیه مسلمین به تحقق پیوسته بود و ولی فقیه فرو رفته در توهمات خود در شرایطی که تحریم‌های بین‌المللی و خطر جنگ مردم کشور را در فقر و بیم فرو برده بود با جرأت اعلام می‌کرد که «کشور در هیچ زمانی مانند امروز در اوج قدرت نبوده است».

این رؤیا اما طولی نکشید. از یک سو تحریم‌های کمرشکن بین‌المللی روز به روز با شدت بیش‌تری زندگی مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد، و از سوی دیگر رئیس‌جمهور برگزیده ولی فقیه نغمه‌های جدید سر داده بود و در برابر ولی فقیه به نافرمانی برخاست. در آغاز، خامنه‌ای این تمردهای احمدی‌نژاد را در برابر اطاعت‌های پیشین او نادیده گرفت، ولی احمدی‌نژاد که پایان دوره خود را نزدیک می‌دید و در اندیشه «باقی ماندن» در قدرت به سر می‌برد از مخالفت با خامنه‌ای به عنوان وسیله‌ای برای کسب محبوبیت استفاده کرد و به تجلیل از موقعیت رئیس‌جمهور به عنوان منتخب مستقیم مردم و تحقیر موقعیت ولی فقیه پرداخت. علاوه بر این، او گروهی هم‌نظر را حول خود جمع آورده بود و به رغم مخالفت صریح



خامنه‌ای با آنان او حاضر نشده بود که آنان را ترک کند. به عکس، او اسفندیار رحیم مشایی را که از سوی خامنه‌ای طرد شده بود و اطرافیان خامنه‌ای او را رئیس «جریان انحرافی» لقب داده بودند ارج داد و بر صدر نشانند و در مدح او سخن‌ها گفت و عالی‌ترین نشان کشور را به او داد. احمدی‌نژاد از این موضع‌گیری‌های ضد ولی فقیه و تخطئه و تهدید و «افشاگری» در مورد نزدیکان علی خامنه‌ای ظاهراً دو هدف عمده را دنبال می‌کرد. اول این که در بین مردم محبوبیت پیدا کند و برای نامزد مطلوب خود در انتخابات رأی جمع‌آوری کند (مخالفت با خامنه‌ای رأی می‌آورد). دوم، اذهان مردم را از مسؤولیت خود در قبال بحران‌های فاجعه‌بار و سوء سیاست اقتصادی دولت و تحریم‌های بین‌المللی منحرف کند و باند خامنه‌ای را مسؤول آنها بشناسد («نگذاشتند چنین و چنان کنیم»). به این ترتیب، هرچه زمان گذشت و هر چه که به انتخابات نزدیک‌تر شدیم (و هر چه که بحران‌های سیاسی و اقتصادی شدیدتر و کمرشکن‌تر شد) لحن احمدی‌نژاد علیه خامنه‌ای و اطرافیان او تندتر شده است و اکنون کمتر روزی است که حرف تندی علیه آنان (و ظاهراً در حمایت از «حق مردم») از او شنیده نشود. او به رغم این که خامنه‌ای چنین اظهاراتی را خیانت و مخالف شرع و قانون و اخلاق دانسته است به آن ادامه می‌دهد و از آن فروگذار نیست.

اظهارات اخیر او در خوزستان واکنش تند اطرافیان خامنه‌ای و از جمله حسین شریعتمداری (در کیهان) و فیروزآبادی رئیس کل نیروهای مسلح را به دنبال آورده است. بسیاری در اندیشه استیضاح و عزل او از طریق مجلسند (که با یک اشاره خامنه‌ای عملی است). ولی خامنه‌ای در منحصه عجیبی گرفتار شده و هنوز حاضر نشده است که هزینه سنگین این کار را بپردازد. او با عزل احمدی‌نژاد در واقع خطای بزرگ و «بی بصیرتی» خود را در دفاع بی چون و چرا از او در گذشته عملاً نشان خواهد داد. و چنین کاری در فاصله چند هفته به انتخابات جدید و پایان دوره احمدی‌نژاد بحران جدیدی برای او ایجاد خواهد کرد. او تصور می‌کرد که دوره دوم احمدی‌نژاد با صلح و صفا و خوشی به پایان می‌رسد و نام‌برده که از چنین حمایت بی دریغ و پر هزینه او برخوردار شده بود برای همیشه سپاسگزار و قدردان باقی خواهد ماند. به طور قطع، او هیچگاه نمی‌توانست تصور کند که این رئیس‌جمهور برگزیده او چنین «نمک ناشناس» از کار درآید و این قدر برای او درد سر بیافریند.

خامنه‌ای اکنون در سخت‌ترین و بدترین موقعیت سیاسی خود قرار گرفته است. انتخابات ریاست جمهوری در پیش است و او نه با دو جناح و بلکه سه جناح روبرو است. اصولگرایان اطراف او که فکر کرده‌اند رقیبی از دو جناح دیگر ندارند تا کنون بیست نامزد داده‌اند. احمدی‌نژاد می‌خواهد از «حلقه انحرافی» نامزد بدهد (ظاهراً رحیم مشایی) و او را وارد صحنه انتخابات بکند. اصلاح‌طلبان هم می‌خواهند از موضع ضعف خامنه‌ای بهره بگیرند و به نحوی به این صحنه وارد شوند. این دو جناح تاکتیک‌های مختلفی را پیش گرفته‌اند. احمدی‌نژاد روش شانتاژ را برگزیده است («افشا می‌کنم») و اصلاح‌طلبان راه استمالت را. پذیرش هر یک از این دو هزینه‌های سنگینی، از جمله برای اعتبار و «بصیرت» او، به همراه خواهد آورد و ممکن است کنترل انتخابات را نیز از دست او و عواملش بیرون بیاورد. رد هر دو آنها (و به خصوص نامزد احمدی‌نژاد) هم بدون خطر نیست و عواقب نامعلوم و سنگینی می‌تواند داشته باشد. یک انتخابات محدود به اصولگرایان بله قربان گو هم به سختی می‌تواند «پرشور» بشود. او باید به سرعت در باره این مسایل تصمیم بگیرد - و در ضمن آن شاهد تبلور خشم و نارضایتی مردم فقرزده و بی‌دارو و نگران از حمله خارجی باشد که به تدریج متوجه شخص او می‌شود و مردم او را بیش از هر زمان دیگر مسؤول بحران‌های داخلی و بین‌المللی کشور می‌شناسند.

علی خامنه‌ای روزهای به شدت سختی را می‌گذراند...

<http://www.facebook.com/HosseinBagherZadeh>

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «ایران امروز»

<http://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/45129/>



## توهامات علی خامنه‌ای؛ مجید محمدی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲

مشکلات اقتصادی، فرسایش اجتماعی و انسداد سیاسی کشور بعد از سقوط صدام، قذافی، مبارک و بن علی و شرایط بحرانی بشار اسد می‌توانند زنگ خطری برای بیدار شدن حکومت خامنه‌ای از خواب عمیق استبداد و یکه سالاری و نقض هر روزه حقوق شهروندان ایرانی باشد. اما چرا هیچ نشانه‌ای از بیداری به چشم نمی‌خورد؟ چرا به جای بیداری خود به فکر «بیداری اسلامی» دیگرانند؟

علی خامنه‌ای یکی از متوهم‌ترین و خیال‌باف‌ترین رهبران سیاسی در دو دهه اخیر بوده است. توطئه اندیشی افراطی و خود-علی-پنداری وی دست به دست هم داده و رهبر و حکومتی بریده از واقعیت خلق کرده‌اند. در دولت‌های امروزین گزارش واقعیت‌ها به رهبران سیاسی داده می‌شود اما دیکتاتورها آنها را به سطل زباله می‌اندازند.

حکومت خامنه‌ای در ۲۳ سال گذشته در شش توهم همزمان فرو رفته و کسی هم نتوانسته آن را از این توهامات برهاند. حکومت سازوکارهایی را به جریان انداخته تا اصولاً کسی نتواند توهم‌زدایی کند. مقامات حکومتی نیز اکثراً ترجیح می‌دهند رهبر آنان در توهم باشد تا به تاراجشان برسند. کسانی هم که تلاش می‌کنند حکومت را از توهامات دراز مدتش بیدار کنند به خشم و غضب آن گرفتار می‌شوند.

توهامات خامنه‌ای برای وی زنده، انضمامی و ملموس‌اند و به همین جهت وی نمی‌تواند مرز میان آنها و واقعیت را تشخیص دهد. وفاداران حکومت نیز در همین مرزهای میان واقعیت و توهم گم هستند: واقعیت را می‌بینند چون مشغول انباشت منابع برای روز مبادا هستند و به توهم تظاهر می‌کنند چون می‌خواهند در حلقه وفاداران باشند. خامنه‌ای و دیگر حاکمان جمهوری اسلامی به دلیل دسترسی به منابع قدرت می‌توانند اختلالات گفتاری و رفتاری خود را که ناشی از این توهامات است بپوشانند یا کسانی را که این اختلالات را آشکار می‌کنند سرکوب کنند.

توهامات حاکمان جمهوری اسلامی نه از جنس هیپنوتیزم و رؤیاپردازی و نه از جنس تخیل‌اند و به مرز اختلالات عصبی نیز نمی‌رسند چون با خشونت بیرون ریخته شده و عوارض آنها بر هم انباشته نمی‌شود. اکثر رفتارهای مخرب حکومت ناشی از فرو رفتن در این توهم‌های ششگانه است.

### این‌شاءالله گربه است!

خامنه‌ای و وفادارانش در برابر اعمال مفسده‌آمیز وفاداران به حکومت و مداحی‌ها در وضعیت ذهنی «این‌شاءالله گربه است» به سر می‌برند. او تصور می‌کند کسانی که برایش مداحی می‌کنند یا مجیش را می‌گویند عاشق وی هستند و همیشه این کار را خواهند کرد. اما همه آنها تا دست خامنه‌ای از منابع نفتی و قدرت کوتاه شود وی را تحویل حکومت بعدی یا مخالفانش می‌دهند تا جایزه دریافت کنند (بلایی که بر سر قذافی آمد). خامنه‌ای حتی یک نفر وفادار همیشگی ندارد. آدم‌های دور و بر وی همه اطلاعاتی-امنیتی هستند که بر حسب اقتضائات شغلی خود به هیچ طرفی وفاداری پیدا نمی‌کنند و تنها به طرفی که قدرت قاهره را در دست دارد وفادارند.

خامنه‌ای همچنین چنین می‌نماید که دستی در جنایات اطرافیان خود در خیابان‌ها، زندان‌ها و خانه‌ها ندارد و مردم کوچه و خیابان نیز از آن خبر ندارند. اما اخبار قتل‌ها، شکنجه‌ها، ترورها، اعدام‌ها و سنگسارها در جامعه به گوش مردم می‌رسد: حال برخی به این اخبار عادت کرده‌اند و برخی کاری از دستشان بر نمی‌آید. پارازیت و فیلترینگ برای تداوم «این‌شاءالله گربه است» در بخش اطلاع‌رسانی است.

خامنه‌ای همچنین در برابر فساد گسترده و شایع در حکومت خود را به خوش بینی کاذب زده است. وقتی او پس از رسانه‌ای شدن اختلاس سه هزار میلیاردی گفت «کشش ندهید» در واقع از رسانه‌ها می‌خواست مزاحم وی در این تصور بی پایه نشوند.

### چنان که می‌گویند نیست

هنگامی که حکومت خامنه‌ای در برابر جامعه جهانی قرار می‌گیرد به توهم «چنان که می‌گویند نیست» گرفتار می‌شود. «هل من مبارز» طلبی‌های حکومت ناشی از همین توهم است. کشوری که نمی‌تواند حداقل‌های زندگی روزمره مردم را تأمین کند (از داروی بیهوشی تا سوزن و نخ و از گندم تا شکر و روغن) هر چه سریع‌تر در حال غنی سازی اورانیم و نصب دستگاه‌های پیشرفته تر برای این کار است.

خامنه‌ای به تنها نقاطی از دنیا سفر کرده که وضعیتی بدتر از یا مشابه ایران از حیث سیاسی داشته‌اند (کره شمالی، سوریه، لیبی، پاکستان، هند، چین، الجزایر، موزامبیک، انگولا، تانزانیا، زیمبابوه، یوگسلاوی، رومانی و کره شمالی). خامنه‌ای تصویری از زندگی امن و حیات عقلانی و آزاد تحت یک



نظام دموکراتیک ندارد تا ببیند چگونه افراد از میوه‌های نظام‌های دموکراتیک بهره می‌برند. سیاست خامنه‌ای بیان مشکلات غرب و سرپوش گذاری بر مشکلات داخلی است. او از چیزهایی متنفر است که آنها را نمی‌شناسد.

### همه چیز آرومه!

حکومت در برابر منتقدان و مخالفان که مشکلات جامعه را بیان کرده و هشدار می‌دهند به توهم «همه چیز آرومه» دچار شده است. سال‌هاست بسیاری از مقامات ایرانی و غیر ایرانی دارند تلاش می‌کنند او را در کرسی توهم‌زای «ولایت مطلقه» تکان داده و به وی بگویند مشکلاتش را با اتحادیه اروپا و ایالات متحده حل کند و تنش‌ها را به حداقل برساند اما وی در توهمی خوش خیالی آور فرو رفته و نمی‌خواهد طوفان‌ها و سیل‌هایی را که به سمت خود وی، حکومت‌اش و کشور می‌آیند ببیند. در نقاطی از تاریخ نیز مشخص است که وی خود را به توهم زده است، مثل داستان تحریم‌ها که درآمد نفتی کشور را به حدود نصف در سال ۲۰۱۲ رساند و وی چند ماهی می‌گفت «همه چیز آرومه» یا اروپایی‌ها و امریکایی‌ها در حال زوال و فروپاشی‌اند. تنها بعد از یک سال از شروع تحریم‌های نفتی که درآمد نفتی کشور به حدود ۵۰ درصد سال قبل رسید او از مشکلات تحریم‌ها سخن گفت.

### پنبه در گوش

علی خامنه‌ای در برابر دیدگاه‌های مخالفان جدی حکومت به «مود» سفید و سیاه دیدن عالم فرو می‌رود. او آنها را خیلی جدی نمی‌گیرد و هر از چندگاهی به آنها دشنام می‌دهد گویی که آنها هیچ سخن حقی ندارند و شر مطلق‌اند. کسانی نیز که نتوانند دنیا را سفید و سیاه ببینند به تدریج از جمع وفاداران وی پراکنده یا حذف می‌شوند. خامنه‌ای با فیلترینگ، سانسور و پارازیت به جنگ مخالفان رفته است، درست مانند کسی که در گوش خود پنبه کرده و با چماق به جان کسانی افتاده که نظراتشان را می‌گویند. البته توجیه وی برای نشنیدن آن است که خودش خیر مطلق و مخالفانش شر مطلق‌اند، دیدگاهی که کم‌تر کسی آن را می‌خرد.

### همه چیز خودش خوب می‌شه

علی خامنه‌ای در برابر مشکلات اقتصادی و اجتماعی جامعه به توهم «همه چیز خودش خوب می‌شه» دچار است بدون آن که دغدغه‌ای داشته باشد یا نگران باشد که شاید همه چیز خودش خوب نشود. او تورم (رتبه ششم در جهان، مرکز پژوهش‌های مجلس، ۳۰ بهمن ۱۳۹۱) و بیکاری بهمن وار (با منفی شدن رشد اقتصادی کشور) و فساد همه گیر را در جامعه که اساس هر حکومتی را ویران می‌کند نادیده می‌گیرد. برخی دستورات منفک از واقعیت‌ها برای تغییر این وضعیت هستند، دستوراتی که هیچگاه به نتیجه مورد نظر نمی‌رسند. این دنیای توهمی خوش بینی دستوری البته با مصرف قرص‌هایی مثل درآمدهای نفتی چند ده میلیارد دلاری سالانه، درآمدهای بنیادها و آستانه‌ها و باج‌هایی که از سرمایه داران بزرگ کشور تحت عنوان خمس (البته با تمسک به وزارت اطلاعات) می‌گیرند تداوم می‌یابد.

### نمک‌گیر شده‌اند

خامنه‌ای وقتی به روحانیون و فرماندهان سپاه فکر می‌کند که دارند منابع کشور را تحت حکومت وی دریافت می‌کنند و به وی در شرایط فروپاشی و اعتراضات همگانی وفاداری ندارند آشفته و شوریده می‌شود. «خواص بی‌بصیرت» همین افرادی هستند که از سفره‌ای که دستگاه ولایت پهن کرده روزی می‌خورند و وقتی سفره در شرایط تهدید قرار می‌گیرد سکوت می‌کنند. اما خامنه‌ای به این خواص بی‌بصیرت نیاز دارد تا در منبرها و تریبون‌ها به جانش دعا کنند و وانمود کنند که کشور به دست فردی مدبر و مدبر و اسلام شناس اداره می‌شود. خامنه‌ای چهار سال است که فریادهای «مرگ بر دیکتاتور» یا «مرگ بر اصل ولایت فقیه» را پس از بروز جنبش سبز در کابوس‌هایش می‌شنود و هر شب خواب فتنه می‌بیند چون تعداد نمک گیر شده‌ها برای تضمین عدم وقوع «فتنه» ای دیگر کافی نیست. او صبح که بر می‌خیزد خواب فتنه‌اش با «انحراف» تعبیر می‌شود. وقتی احمدی‌نژاد در نامه‌ای کوتاه پس از دریافت برچسب‌هایی مثل خائن، بد اخلاق و ضد شرع و اخلاق و قانون از خامنه‌ای تنها به تعارفات معمول می‌پردازد طبیعی است که خامنه‌ای تا ۱۲ مرداد ۹۲ باید همچنان خواب آشفته ببیند. خواب فتنه دیدن وی ناشی از توهم «إن شاء الله گریه است» (در ندیدن تغییر جامعه) و فرو کردن پنبه در گوش برای نشنیدن حرف‌هایی غیر از حرف‌های خود است.



گه‌گاه توهمات خامنه‌ای روی هم می‌افتند. به عنوان نمونه وقتی «إن شاء الله گربه است» روی «چنان که می‌گویند نیست» می‌افتد او هوس امپراطوری جهانی و ساختن امپریالیسم اسلامی پیدا می‌کند و ناوهایش را به دریای مدیترانه و دریای سرخ می‌فرستند یا رجز می‌خواند که کشتی‌ها و زیر دریایی‌هاش را به سواحل ایالات متحده می‌فرستد یا ادعا می‌کند که تل آویو و حیفا را با خاک یکی خواهد کرد. با همین هوس امپراطوری است که وی زوال تمدن غرب را اعلام می‌کند: «امروز، تمدن غرب بواسطه تناقض‌ها، بی‌منطقی‌ها، زورگویی‌ها و بی‌اعتنایی به اصول انسانی در معرض سقوط و سرنگونی قرار گرفته است... این روحیه و تفکر آمریکا و غرب که خود را تافته جدا بافته از دیگران می‌دانند، عامل سرنگونی و زوال روزافزون آنهاست.» (تابناک ۲۸ فروردین ۱۳۹۲) او در مقابل جمهوری اسلامی را تمدنی در حال ظهور نامید: «این اندیشه‌های منطقی [جمهوری اسلامی]، پایه‌های یک تمدن عمیق و ماندگار است.» (همان‌جا)

همه اینها بدین معنی است که خامنه‌ای در ۲۴ سال گذشته در توهمات سنگین، طولانی و عمیق فرو رفته و دنیا را چنان می‌بیند که می‌خواهد. بسیار بوده‌اند کسانی که می‌خواستند وی را بیدار کنند و موفق نشده‌اند. بهترین نمونه‌های این تلاش نامه‌هایی است که افراد مستقیماً خطاب به وی نوشته‌اند. یکی از این افراد دوست قدیمی و مؤثرترین فرد در رهبری وی یعنی اکبر هاشمی رفسنجانی است. اما نامه‌های وی با خشم و غضب و فشار پاسخ داده شده است. دیگرانی نیز که به وی نامه نوشته‌اند به زندان، محاکمه و شکنجه گرفتار شده‌اند. افراد نزدیک و وفادار به خامنه‌ای نمی‌خواهند او را از توهماتش برهانند چون از وضعیت موجود وی منفعت می‌برند. آنها نیز که می‌خواهند وی را بیدار کنند نمی‌توانند. نتیجه، نظامی است اصلاح ناپذیر و جاه طلب که دارد چاهی عمیق برای خود و جامعه ایران حفر می‌کند.

\* مجید محمدی (جامعه‌شناس)

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «گویانپوز»

<http://news.gooya.com/politics/archives/2013/04/158996.php>



## افشای راز «بگم بگم» احمدی نژاد و جعبه سیاه انتخابات ۸۸؛ عباس خسروی فارسانی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲

### خبری که بلافاصله حذف شد!

ویسایت محافظه کار «بازتاب امروز» وابسته به هاشمی رفسنجانی، در ساعت ۱۸:۱۸ دقیقه امروز، شنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲، خبر و تحلیلی را با تیترو طرح پرسش «نوار ۸ میلیونی، بگم بگم احمدی نژاد پس از رد صلاحیت مشایی است؟» به نقل از «گروهی از فعالان اقتصادی مرتبط با مشایی»، منتشر کرد، اما پس از پنجاه دقیقه، خبر، احتمالاً به دستور مقام‌های امنیتی جمهوری اسلامی، از دسترس خارج گردید! متن کامل خبر و تحلیل «بازتاب» بدون هرگونه تغییری، به این صورت است:

«شنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ ساعت ۱۸:۱۸؛

### نوار ۸ میلیونی، بگم بگم احمدی نژاد پس از رد صلاحیت مشایی است؟

در حالی که تنها ده روز تا آغاز ثبت نام کاندیداهای ریاست جمهوری باقی مانده است، گمانه زنی درباره واکنش احمدی نژاد به رد صلاحیت مشایی به اوج رسیده است. در میان برخی اخبار غیررسمی، از وجود یک نوار در دستان احمدی نژاد درمورد انتخابات ۱۳۸۸ سخن گفته می‌شود. به گزارش خبرنگار «بازتاب»، محمود احمدی نژاد در حالی مرتب از افشاگری و بگم بگم دم می‌زند و از بالا زدن پرده‌ها سخن می‌گوید که به نظر نمی‌رسد افشاگری‌های گذشته وی که تا حد متهم کردن خانواده روسای قوای مقننه و قضائیه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به مفاسد مالی، در شرایط سخت انتخابات برای او موثر باشد و باید وی از چنته اش برگهای دیگری را رو کند؛ افشاگری‌هایی که سطح بالاتری نسبت به موارد گذشته داشته باشند.

در این میان برخی اخبار غیررسمی از آنچه که احمدی نژاد قصد دارد در آخرین دور افشاگری‌هایش به آنها اشاره کند، به موضوع انتخابات ۱۳۸۸ اشاره دارد.

بنابر روایت گروهی از فعالان اقتصادی مرتبط با مشایی، برگ برنده احمدی نژاد نواری از مکالمات وی در بامداد ۲۳ خرداد است. بر اساس این خبر غیررسمی، در این مکالمات از طرف برخی مسئولان به احمدی نژاد گزارش داده می‌شود که رأی واقعی وی ۱۶ میلیون است، اما برای اینکه شائبه تقلب پیش نیاید و اختلاف آرا زیاد به نظر برسد، قرار است ۲۴ میلیون رأی اعلام شود. اما محمود احمدی نژاد به آن مسئولان تأکید می‌کند همان رأی واقعی وی که ۱۶ میلیون است، اعلام شود و رأی غیرواقعی اعلام نشود.

ادامه نوار مربوط به تماس احمدی نژاد با مسئولان مختلف کشور است که در آن از آنها خواسته شده، از اعلام رأی غیرواقعی خودداری شده و همان رأی ۱۶ میلیونی اعلام شود.

در مورد صحت خبر نوار مذکور، سه گزینه مختلف ممکن است:

حالت نخست: نوار مذکور اصالت نداشته و برای جنگ روانی علیه شورای نگهبان و سایر دستگاه‌های نظام به آن دامن زده می‌شود. حالت دوم: نوار مذکور وجود داشته، اما موضوع واقعیت انتخابات ۱۳۸۸، فراتر از آن است و احمدی نژاد قصد دارد با بحث ۱۶ میلیون هم شورای نگهبان و نظام را متهم به تقلب کند و هم جایگاه خود را به عنوان منتخب واقعی مردم حفظ کند و القا نماید وی واقعاً در انتخابات ۱۳۸۸ در صندوقها بیشترین رأی را داشته است.

حالت سوم: این نوار کاملاً واقعیت دارد.

اگرچه تیم احمدی نژاد ممکن است از این موضوع دامن زدن به حالت سوم را دنبال کند، اما به نظر می‌رسد حالت اول و دوم نزدیک‌تر به واقعیت باشد. به ویژه آن که موضوع وجود ۸ میلیون رأی بدون صاحب پیش از این توسط علیرضا زاکانی، یکی از کاندیداهای فعلی به نقل از محسن رضایی مطرح شده است و نشان می‌دهد این مساله یکی از شایعات اصلی پشت صحنه انتخابات ۱۳۸۸ بوده است.

زاکانی در جلسه‌ای درآبان ماه ۱۳۸۸ در دانشگاه امام صادق که رسانه‌ای نیز شد گفته بود: هاشمی در یکی از این دیدارها به ما گفت که رضایی به من گفته، رأی درست در این انتخابات ۳۲ میلیون است و ۸ میلیون دیگر ساختگی است، روز بعد که ما نزد رضایی رفتیم، ابتدا وی اعلام کرد که



گله‌هایی از بنده دارد که پیش از انتخابات گفته بودم هاشمی رضایی را وارد انتخابات کرده است. زاکانی افزود: من در آن جلسه به رضایی گفتم که اکنون زمان این بحث‌ها نیست و ضمناً سؤال کردم آیا شما بحث ۳۲ میلیونی را به هاشمی گفته‌ای، چگونه است؟ البته رضایی ابتدا این موضوع را رد کرد، ولی بعد در استدلال‌هایی که ارائه می‌کرد چنین برداشت کردیم که این موضوع را گفته است. وی این طور استدلال می‌کرد که تا ساعت ۵ بعداز ظهر تنها ۱۷ میلیون تعرفه مصرف شده و امکان ندارد که بعد از این ساعت ۲۱ میلیون تعرفه مصرف شده باشد.»

لینک خبر که اکنون حذف شده است و در صفحه با پیام «موردی یافت نشد!» روبرو می‌شویم:

<http://baztab.net/?a=content.id&id=230&lang=fa>

لازم به توضیح است که پس از انتشار این خبر و بازانتشار گسترده آن توسط اینجانب، فعالیت وبسایت «بازتاب امروز» متوقف گردید، علی‌غزالی، مدیر مسئول آن بازداشت گردید و اخباری گسترده مبنی بر بازجویی چندساعته از احمدی‌نژاد و اطرافیان او نیز انتشار یافت.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «بالترین»

<https://balatarin.com/topic/2013/4/27/1013125>



## آیا احمدی‌نژاد به دنبال «افشاگری» در مورد انتخابات ۱۳۸۸ است؟ حسین باستانی، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۲

سایت بازتاب اخیراً خبر از انتشار یک شایعه توسط «گروهی از فعالان اقتصادی مرتبط با رحیم مشایی» خبر داده که موضوع آن، امکان «افشای» نوار مکالمات ضبط شده محمود احمدی‌نژاد و برخی مسئولان در روز بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ است.

مدعی شایعه آن است که «در این مکالمات از طرف برخی مسئولان به احمدی‌نژاد گزارش داده می‌شود که رأی واقعی وی ۱۶ میلیون است، اما برای اینکه شائبه تقلب پیش نیاید و اختلاف آرا زیاد به نظر برسد، قرار است ۲۴ میلیون رأی اعلام شود.» به گفته ناقلان شایعه، رئیس دولت در جریان گفتگو با این مسئولان، از آنان خواسته است میزان آرای او، به جای ۲۴ میلیون، همان ۱۶ میلیون اعلام شود.

پذیرفتن چنین ادعایی، البته در درجه اول وجود ۱۶ میلیون رأی برای آقای احمدی‌نژاد را هم زیر سؤال می‌برد؛ چرا که اگر وی در یک رقابت طبیعی با این میزان رأی از رقیب خود جلو افتاده بود، دلیل نداشت که حکومت چنان نگران «شائبه تقلب» باشد که با پذیرش همه ریسک‌های سیاسی و امنیتی موجود، ۸ میلیون دیگر به آرایش اضافه کند.

به علاوه، علی‌رغم تمایل آشکار رئیس دولت به تهدید رقبای محافظه‌کار به افشاگری، به سادگی نمی‌توان پذیرفت که وی حاضر باشد برای ضربه زدن به این رقیب، تعداد آرای خود در انتخابات را نیز زیر سؤال ببرد. به ویژه آنکه وی همیشه در رویارویی با رقبای سیاسی، خود را پشت‌گرم به «۲۴ میلیون رأی» مردم دانسته و حتا در جریان خانه‌نشینی ۱۱ روزه وی در سال ۱۳۸۹، از او نقل شد که در صورت عدم حمایت محافظه‌کاران از وی، آرایش می‌توانسته از نتیجه رسمی انتخابات هم بیش‌تر باشد.

با توجه به مجموعه این شواهد، حتا در صورت صحت شایعه فوق، منطقی به نظر نمی‌رسد که رئیس‌جمهور، حتا در صورت افزایش شدید تنش میان او و منسوبان رهبر ایران، حکومت را به تقلب در انتخابات ریاست جمهوری گذشته متهم کند.

اما گذشته از این گمانه‌زنی منطقی، به نظر می‌رسد به تدریج این نگاه در سطح افکار عمومی گسترش یافته که رفتار سیاسی آقای احمدی‌نژاد، لزوماً از «منطق» آشنای سیاسیون یا حتا شهروندان عادی تبعیت نمی‌کند. نگاهی که ظاهراً خود رئیس‌جمهور هم بی‌میل به دامن زدن به آن نیست و با تکرار اظهاراتی از این قبیل که «آماده فداکاری» است یا نمایش پی در پی رفتارها و اظهارات غیرمنتظره در موقعیت‌های رسمی، به آن دامن می‌زند.

در مورد مشخص تخلفات انتخاباتی، محمود احمدی‌نژاد تا کنون در موارد مختلف به بیان اتهاماتی علنی پرداخته که در صورت پذیرش آنها، نتایج انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ هم به زیر سؤال می‌رود.

مشهورترین نمود این رویکرد، متهم کردن چند باره سپاه پاسداران در ماه‌های اخیر به تدارک برای «مهندسی انتخابات» است. اگرچه این اتهام، متوجه اقدامات سپاه در ارتباط با انتخابات آینده است، اما نمی‌توان از دلالت کلی آن بر تأثیرگذاری نظامیان در رقابت‌های انتخاباتی ایران غافل ماند.

اگر آقای احمدی‌نژاد بعد از بر هم خوردن رابطه خود با سپاه پاسداران، آن را نهادی معرفی می‌کند که در صدد تأثیرگذاری مخفیانه بر انتخابات است، چرا باید فکر کرد که قبل از به هم خوردن این رابطه، چنین کاری انجام نمی‌شده است؟

در حقیقت، پذیرفتن این معنی که انتخابات در ایران به گونه‌ای برگزار می‌شود که نهادی چون سپاه پاسداران می‌تواند به مهندسی آن بپردازد، تقویت‌کننده ادعای کلیدی معترضان به نتایج انتخابات ۱۳۸۸ است که دقیقاً و با همین عبارات متحدان رهبر ایران و از جمله سپاه را به دستکاری در آرا متهم می‌کردند.

وقتی رئیس‌جمهور ابایی ندارد که با متهم کردن نهادهای زیر نظر رهبری به مهندسی انتخابات، به طور غیرمستقیم عملکرد همین نهادها را در زمان انتخابات مناقشه‌انگیز ۱۳۸۸ زیر سؤال ببرد، آیا حکومت می‌تواند مطمئن باشد که وی به طور مستقیم چنین کاری را انجام نخواهد داد؟

شاید محمود احمدی‌نژاد، هرگز اقدامی انجام ندهد که نتایج انتخابات ریاست جمهوری گذشته را در معرض تردید قرار دهد، اما به نظر می‌رسد که متحدان رهبر ایران، اطمینانی ندارند که او قطعاً از چنین کاری پرهیز خواهد کرد.

به نظر می‌رسد وجود این فضای عدم اطمینان، فارغ از قضاوت در مورد صحت و سقم شایعه دستکاری ۸ میلیونی در انتخابات، همان چیزی باشد که اعضای تیم آقای احمدی‌نژاد به دنبال آن هستند.



فضایی که در آن، اعضای این تیم ترجیح می‌دهند رقبای محافظه‌کارشان را با نگران کردن از عواقب «افشاگری‌های» احتمالی رئیس‌جمهور، به نرمش بر سر انتخابات آینده وا دارند.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «بی‌بی‌سی فارسی»

[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/04/130428\\_l39\\_analysis\\_election\\_fraud\\_1388.shtml](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/04/130428_l39_analysis_election_fraud_1388.shtml)



## پرده آخر کودتا؛ محمدرضا سرداری، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲

سایت «بازتاب» خبری منتشر کرده که احمدی‌نژاد قصد دارد در صورت رد صلاحیت اسفندیار رحیم مشایی، نواری منتشر کند که نشان می‌دهد نظام به نفع وی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ تقلب کرده است. این خبر البته از سایت مذکور حذف شد و تا کنون نیز هیچ بازتابی در محافل اصول‌گرا نداشته است اما در فضای مجازی بازتاب گسترده‌ای یافت.

خبر محذوف سایت بازتاب را می‌توان از دو زاویه تحلیل کرد. نخست آنکه این خبر می‌تواند یک کارکرد مشخص داشته باشد؛ خنثی کردن سلاحی که احمدی‌نژاد چهار سال است با توسل بدان سید علی خامنه‌ای و هوادارانش را به دنبال خویش کشیده و اکنون نیز می‌خواهد از آن، در شب انتخابات، به عنوان تیر خلاص به ولی فقیه استفاده کند و این آخرین پرده‌ای است که مردم ایران و کلیه شهروندانی که به نوعی در این چهار سال هزینه این کودتای انتخاباتی را پرداخت کردند خواهند دید. تردیدی نیست که احمدی‌نژاد پس از انتصاب مجددش به ریاست دولت، تلاش بسیار کرده است تا خویش و باند خود را در قدرت حفظ کند. وی پس از حوادث روز انتخابات صف خویش را از ولی فقیه جدا کرد. زیرا وی از ابتدا نیز اعتقادی به ولایت آیت‌الله خامنه‌ای نداشت بلکه ولایت را در جامه و ردای مریدش اسفندیار رحیم مشایی می‌دید. اکنون نیز به هر حربه‌ای متوسل می‌شود تا بتواند قدرت اجرایی کشور را در دست خویش و باند خود نگه دارد. اما نزدیکان علی خامنه‌ای طرح حذف همیشگی وی را از صحنه قدرت در سر دارند و زمینه تسویه حساب با وی و نزدیکانش را طراحی کرده‌اند. بنابراین محتمل است این خبر را نزدیکان علی خامنه‌ای منتشر کرده باشند تا به عنوان پادزهری در مقابل بگم بگم‌های احمدی‌نژاد عمل کند و جامعه در مقابل این اخبار واکنش ندهد.

از زاویه‌ای دیگر منشاء این خبر می‌تواند احمدی‌نژاد و نزدیکانش باشند. انگیزه آنها از انتشار این خبر همانگونه که برخی نیز گفته‌اند فشار بر نزدیکان علی خامنه‌ای برای گرفتن تأیید صلاحیت مشایی است. بر اساس آنچه بازتاب منتشر کرده احمدی‌نژاد نواری در اختیار دارد که در آن به مسؤولان بلند پایه‌ای گفته است رأی واقعی وی، یعنی ۱۶ میلیون را اعلام کنند و مخالف آن بوده که رأی وی ۲۴ میلیون اعلام شود. احمدی‌نژاد چهار سال است که با بهره‌گیری از این حربه خود را به ساختار قدرت تحمیل کرده و همچنان نیز می‌کوشد تا به هر وسیله‌ای خود را در قدرت حفظ کند.

حال در این نوار فرضی ادعا شده فردی که ظرف ۲۴ ساعت در تهران جشن پیروزی می‌گیرد و مخالفان را خس و خاشاک می‌نامد، در کنار اسناد و شواهد مشخصی که نشان می‌دهد دولت احمدی‌نژاد، به ویژه مجریان انتخابات مستقیماً در آرای مردم دخل و تصرف و در امر خرید و فروش رأی دخالت داشته‌اند و این البته در سایه پشتیبانی گسترده و سازماندهی شده از سوی سپاه صورت گرفته که قابل انکار نیست و همچنین مدیریت ستاد انتخابات کشور که در دستان صادق محصولی وزیر کشور میلیاردر احمدی‌نژاد و از مقربین وی بوده است، مخالف چنین تقلبی در انتخابات بوده است. در هر حال با فرض صحت این خبر، باید گفت وی درصدد است تا در صورت رد صلاحیت نامزد باند خویش، از این حربه برای فشار به شورای نگهبان از یک سو و جبهه‌گیری علیه مخالفانش در سپاه و بیت رهبری استفاده کند.

هر چه هست قابل پیش‌بینی بود که راز این رسوایی روزی از زبان مسببان آن افشا شود و از لابه لای درگیری‌های بانندی سر باز کند. همچنان که بخشی از این پرده از سوی سردار مشفق فرمانده قرارگاه ثارالله فاش شد و نشان داد که طرح بازداشت گسترده بسیاری از فعالان سیاسی و انتخاباتی و روزنامه‌نگاران، پیش از انتخابات ریخته شده بود. اما صرف‌نظر از انگیزه انتشار این خبر، لازم است به بحث‌هایی اشاره شود که پیرامون اصالت خبر وجود دارد. پس از انتخابات ۸۸، این سؤال برای بسیاری مطرح بود که چگونه این تقلب در ابعادی به این گستردگی صورت گرفت. این امر حتا برای بسیاری از اهل فن نیز محل سؤال و تشکیک بود. به طور مثال سال گذشته فیلمی از مصطفی تاج‌زاده در اینترنت، به قصد تخریب وی، پخش شد که وی در آن تقلب در انتخابات را منکر شده است. قضیه از این قرار بود که تاج‌زاده در شب انتخابات حوالی ساعت ۱۲ در محل یکی از ستادهای موسوی حضور یافت و در مقابل ده‌ها فعال انتخاباتی خشمگین و هیجان زده از نتیجه ناباورانه اعلام شده، در سخنانی امکان چنین تقلبی را دوراز باور توصیف کرد. بسیاری از اصلاح‌طلبان احتمال بروز یک تقلب، از نوع تقلبهای مرسوم در انتخابات را بسیار محتمل می‌دانستند اما چنین حجمی از تقلب در ذهن هیچ کس نمی‌گنجید؛ از این رو برای تاج‌زاده که در چند نوبت مجری انتخابات بود به لحاظ فنی امری دور از تصور بود که حدود ۱۰ میلیون تعرفه به نفع یک کاندیدا در سراسر کشور به صندوق‌ها ریخته شود. از این رو تاج‌زاده بدرستی چنین فرضی را بعید می‌دانست چرا که شیوه کودتاچیان چنین نبود. از سوی دیگر طبیعی بود تاج‌زاده نیز همچون بسیاری دیگر در آن ساعات بحرانی، تحلیل دقیقی از اوضاع و اطلاعاتی از نقشه و شگرد کودتا نداشته باشد، زیرا این تصمیم از ساعت پنج بعدازظهر به بعد گرفته شد و پس از آنکه



مجریان انتخابات اطمینان یافتند که علی‌رغم آرای جمع شده برای احمدی‌نژاد، از طریق خرید رأی و رأی‌نویسی، انتخابات به دور دوم خواهد رفت و در این صورت شکست احمدی‌نژاد قطعی خواهد بود. همچنین کودتاچیان به‌خوبی می‌دانستند که اختلاف ۲ تا ۳ میلیون رأی شائبه تقلب را در آن فضای ملتهب بسیار بالا می‌برد از این رو تصور کردند که با چنین تصمیمی می‌توانند پرونده انتخابات را در دور اول ببندند. در این خصوص نیز که چگونه چنین تقلبی صورت گرفته است نیز فرضیات و حتماً داستانهای مختلفی ساخته و پرداخته شد. اما واقعیت این است که قضیه چندان پیچیده نبود. آرای احمدی‌نژاد در مجموع از آرای موسوی بیشتر بود و از این رو آرای رندمی صندوق‌ها که از سوی شورای نگهبان بازشماری شد نیز نمی‌توانست نشان دهد که چگونه کودتا صورت گرفته است و حدود هشت میلیون رأی به آرای احمدی‌نژاد، ظرف چند ساعت، افزوده شده است بدون آنکه تعرفه‌ای در صندوق‌ها ریخته شده باشد. تعرفه‌هایی که پس از تأیید نتیجه انتخابات از سوی شورای نگهبان بر اساس قانون امحاء خواهند شد.

اکنون این خبر ثابت‌کننده مهم‌ترین فرضیه‌ای است که در باب شیوه کار کودتاچیان وجود داشته است. این فرضیه بر این باور بوده که مدیران کودتا تصمیم خود را گرفته بودند تا پرونده انتخابات در دور نخست بسته شود و اکنون این خبر می‌تواند صحت چنین فرضیه‌ای را به اثبات برساند. احمدی‌نژاد نیز به‌خوبی می‌دانست که رهبر جمهوری اسلامی نه تنها حیثیت خویش بلکه حیثیت یک انقلاب و نظام را هزینه وی کرده است تا حرفش بر زمین نماند. از این رو به‌خوبی از این فرصت استفاده کرد تا جایگاه خویش را در قدرت تحکیم بخشد و اکنون اگر راز سر به مهر رهبر جمهوری اسلامی در آستانه انتخابات از سوی احمدی‌نژاد، همچون نواری که در مجلس پخش شد، گشوده شود بسیاری از کسانی که هنوز به این نظام و انقلاب باور قلبی دارند نیز به سادگی به تماشای آخرین پرده کودتا خواهند نشست. در واقع این پرده تماشاگران ویژه‌ای دارد. روزی با یکی از معتقدان (نوعی) به انقلاب، که همزمان در ستاد موسوی و رضایی فعالیت می‌کرد بحث می‌کردم. وی به هیچ وجه تقلب در انتخابات را باور نداشت و می‌گفت اگر چنین چیزی باشد که باید فاتحه نظام را خواند. اکنون محتمل است وی (نوعی) یکی از تماشاگران این پرده باشد.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/archive/2013/april/29/article/-b89b454dd6.html>



## مرکز روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهور خبر «نوار ۸ میلیونی» را تکذیب کرد، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲

### هدف اصلی از انتشار برخی مطالب دروغین از بین بردن زمینه‌های خلق حماسه است

بسمه تعالی

در پی انتشار مطلبی غیرواقعی و دروغین با موضوع «نوار ۸ میلیونی رئیس‌جمهور...» توسط یکی از سایت‌های خبری که گرایش‌های خاص سیاسی آن بر همگان آشکار است صراحتاً تأکید می‌شود که اصل موضوع مطرح شده در آن و آنچه به رئیس‌جمهور نسبت داده شده است کاملاً بی‌اساس و کذب محض است.

اگرچه این مطلب پس از مدت کوتاهی از انتشار بلافاصله از خروجی سایت مذکور حذف گردید اما انتشار آن یک هدف بیش‌تر ندارد که همانا زیر سؤال بردن سلامت انتخابات ۸۸ و مخدوش نشان دادن انتخابات آتی ریاست جمهوری با هدف ایجاد نگرانی در مردم نسبت به حفظ آرایشان و در نتیجه کاهش مشارکت و از بین بردن زمینه‌های خلق حماسه است.

انتشاردهندگان چنین مطالبی همچنین به دنبال ایجاد پیامدهای سوء نسبت به نتیجه آراء انتخابات، التهاب‌آفرینی و مقدمه‌سازی برای بلوا و آشوب هستند همان برنامه و سناریویی که قبلاً هم -پیش از برگزاری انتخابات ۸۸- از سوی برخی افراد و محافل سیاسی مطرح و بعد از انتخابات به اجرا درآمد.

مرکز روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهور ضمن تأکید بر کذب و دروغین بودن این مطلب، دستگاه‌های مسؤول را موظف به رسیدگی به این موضوع و اطلاع رسانی کافی به مردم در این زمینه می‌داند.

مرکز روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهور

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «ریاست جمهوری اسلامی ایران»؛ «پایگاه اطلاع‌رسانی دولت»

<http://president.ir/fa/48034>

<http://dolat.ir/NSite/FullStory/News/?Serv=9&Id=226760>



## دفتر رئیس جمهوری ایران آگاهی او از «قلب انتخاباتی» را تکذیب کرد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

دفتر ریاست جمهوری ایران آگاهی رئیس‌جمهوری از بروز تقلب در انتخابات دوره قبلی ریاست جمهوری را تکذیب کرده است. مرکز روابط عمومی دفتر محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهوری، با انتشار اطلاعیه‌ای، این گزارش را تکذیب کرده است که یک نوار صوتی در اختیار آقای احمدی‌نژاد قرار دارد که نشان می‌دهد در مورد تعداد آرای او در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری تقلب صورت گرفته است. اطلاعیه مرکز روابط عمومی رئیس‌جمهوری امروز سه‌شنبه ۱۰ اردیبهشت (۳۰ آوریل) به صورت «خبر فوری» و تحت عنوان «هدف اصلی از انتشار برخی مطالب دروغین از بین بردن زمینه‌های خلق حماسه است» در پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست جمهوری منتشر شده است. در تکذیبیه روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهوری آمده است که «در پی انتشار خبر غیرواقعی با موضوع «نوار ۸ میلیونی...» توسط یکی از سایت‌های خبری که گرایش خاص سیاسی آن بر همگان آشکار است، صراحتاً تأکید می‌شود که اصل موضوع مطرح شده در آن و آنچه که به رئیس‌جمهوری نسبت داده شده به طور کامل بی‌اساس و کذب محض است.»

این اطلاعیه می‌افزاید که «اگرچه این مطلب پس از مدت کوتاهی از انتشار، بلافاصله از خروجی سایت یادشده حذف شد، اما هدف از انتشار آن زیر سؤال بردن سلامت انتخابات ۸۸ و مخدوش نشان دادن انتخابات آتی ریاست جمهوری با هدف ایجاد نگرانی در مردم نسبت به حفظ رای‌های آنها و در نتیجه، کاهش مشارکت و از بین بردن زمینه‌های خلق حماسه است.»

مرکز روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهوری از دستگاه‌های مسئول خواسته است تا به موضوع انتشار این خبر رسیدگی کنند و نتیجه را به اطلاع مردم برسانند.

روز شنبه این هفته، شماری از وبسایت‌ها گزارشی را در مورد تقلب در انتخابات دوره قبلی ریاست جمهوری منتشر کردند و گفتند که این گزارش تحت عنوان «نوار ۸ میلیونی بگم بگم احمدی‌نژاد پس از رد صلاحیت مشایبی؟» در وبسایت خبری «بازتاب امروز» منتشر شده است. در این گزارش، که که تصاویری از آن در برخی سایت‌های اینترنتی منتشر شده، به نقل از برخی افراد نزدیک به اسفندیار رحیم مشایبی آمده بود که در صورتی که شورای نگهبان صلاحیت آقای مشایبی برای نامزدی انتخابات یازدهمین دوره ریاست جمهوری را رد کند «برگ برنده» محمود احمدی‌نژاد نواری از مکالمات او با یکی از مقامات دولت در روز ۲۳ خرداد سال ۱۳۸۸، یک روز پس از رأی‌گیری در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری است.

بازتاب امروز در این گزارش به نقل از خبرنگار خود می‌نویسد که «به نظر نمی‌رسد که افشاگری‌های گذشته (محمود احمدی‌نژاد) تا حد متهم کردن خانواده روسای قوای مقننه و قضائیه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به مفاسد مالی در شرایط سخت انتخابات برای او موثر باشد و باید وی از چپته‌اش، برگ‌های دیگری را رو کند، افشاگری‌هایی که سطح بالاتری نسبت به موارد گذشته داشته باشد.»

بر اساس گزارش بازتاب امروز، در مکالمه تلفنی مورد اشاره آقای رحیم مشایبی، برخی مسؤولان دولتی به آقای احمدی‌نژاد گزارش می‌کنند که شمار واقعی آرای او ۱۶ میلیون رأی است اما برای آنکه شائبه تقلب پیش نیاید و اختلاف آرا زیاد به نظر برسد، قرار است شمار آراء او ۲۴ میلیون رأی اعلام شود.

این گزارش می‌افزاید که آقای احمدی‌نژاد با این ترتیبات مخالفت می‌ورزد و تأکید می‌کند که رأی او، همان ۱۶ میلیون رأی اعلام شود و در ادامه نوار، مکالمات محمود احمدی‌نژاد با «مسئولان مختلف کشور» ضبط شده که همچنان از آنان می‌خواهد که از اعلام رأی غیرواقعی خودداری شود.

### انگیزه‌های گزارش

بازتاب امروز در ادامه این خبر، به تحلیل انگیزه‌های اظهارات منتسب به آقای رحیم مشایبی نیز پرداخته و از جمله گفته بود که ممکن است این نوار اساساً وجود نداشته باشد و هدف از پخش چنین خبری، «جنگ روانی علیه شورای نگهبان و سایر دستگاه‌های نظام باشد.»

بر اساس نتیجه اعلام شده انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، محمود احمدی‌نژاد با بیش از بیست و چهار میلیون و پانصد هزار رأی در دور اول برنده انتخابات شد، در حالی که میرحسین موسوی تنها کمی بیش از سیزده میلیون رأی به دست آورد و شمار آرای محسن رضایی و مهدی کروبی، دو نامزد دیگر انتخابات، به ترتیب کمی بیش از ۶۷۸ هزار و کمی بیش از ۳۳۳ هزار رأی اعلام شد.



به گفته مقامات مسؤول انتخابات، کل آرای به دست آمده در این انتخابات حدود چهار میلیون رأی بود که نشان از شرکت کم‌سابقه مردم در رأی‌گیری داشت.

در پی اعلام پیروزی قاطع محمود احمدی‌نژاد، نامزدهای دیگر این انتخابات نسبت به نتیجه اعلام شده شمارش آرا اعتراض کردند و خواستار بازشماری آرا شدند.

اعتراض به نتیجه انتخابات به برگزاری تظاهرات گسترده‌ای منجر شد که چند ماه به طول انجامید برخورد شدید نیروهای امنیتی با معترضان را به همراه داشت که تلفاتی نیز برجای گذاشت. برخی ناظران از حوادث پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ به عنوان ضربه‌ای سنگین به اعتبار جمهوری اسلامی و به خصوص نهادهای ارشد آن در داخل و خارج از کشور یاد کرده‌اند.

در جریان اعتراضات و پس از آن، شماری از معترضان، مخالفان و منتقدان دولت بازداشت و برخی از آنان محاکمه شدند که تعدادی از آنان هنوز هم در بازداشت به سر می‌برند. مهدی کروبی، میر حسین موسوی و همسرش زهرا رهنورد نیز در حال حاضر در بازداشت خانگی قرار دارند. اگرچه سایت بازتاب امروز احتمال داده است که انتشار موضوع وجود نوار صوتی مربوط به تقلب در انتخابات با هدف «تضعیف شورای نگهبان» صورت گرفته باشد، اما در صورتی که این گزارش از سوی دفتر رئیس‌جمهوری تکذیب نمی‌شد، نهادهای دیگر حکومت نیز در معرض اتهام مشارکت در تقلب انتخاباتی قرار می‌گرفتند.

ساعاتی پس از خاتمه رأی‌گیری و اعلام نتیجه مقدماتی شمارش آرا در انتخابات سال ۱۳۸۸، آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، با تبریک پیروزی آقای احمدی‌نژاد، عملاً این نتیجه را حتا قبل از تأیید قانونی توسط شورای نگهبان مورد قبول قرار داد.

پس از بروز تظاهرات اعتراضی هم، آیت‌الله خامنه‌ای ضمن هشدار به معترضان برای قبول نتیجه اعلام شده رأی‌گیری، از اشتراک دیدگاه‌های خود با آقای احمدی‌نژاد سخن گفت.

در ماه‌های اخیر، برخی از مقامات و شخصیت‌های حکومتی نیز از «تمایل» رهبر جمهوری اسلامی به ادامه ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد در آن زمان سخن گفته‌اند و آن را دلیل حمایت خود از آقای احمدی‌نژاد قلمداد کرده‌اند.

با اینهمه، کمتر از دو سال پس از آغاز دوره دوم ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، بین او و آیت‌الله خامنه‌ای ظاهراً بر سر برخی انتصابات دولتی اختلاف روی داد که باعث شد برخی از گروه‌ها و مقامات جمهوری اسلامی که پیش‌تر از آقای احمدی‌نژاد حمایت کرده و گاه حتا خواستار سرکوب شدیدتر معترضان به نتیجه انتخابات شده بودند، ظاهراً در حمایت از رهبر جمهوری اسلامی، علیه رئیس‌جمهوری موضع‌گیری کنند.

مخالفان آقای احمدی‌نژاد از برخی نزدیکان او با عنوان «گروه انحرافی» نام می‌برند و به خصوص اسفندیار رحیم‌مشایی را در این مورد هدف انتقاد قرار می‌دهند در حالی که گفته می‌شود وی فرد مورد نظر محمود احمدی‌نژاد برای نامزدی در انتخابات آتی ریاست جمهوری است. از وبسایت بازتاب امروز، که مقر آن در ایران است و متصدیان آن نیز مشخص هستند، به عنوان یک منبع خبری و تحلیلی طرفدار نظام جمهوری اسلامی اما منتقد دولت محمود احمدی‌نژاد نام برده می‌شود.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «بی‌بی‌سی فارسی»

[http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/04/130430\\_103\\_election\\_bztab.shtml?ocid=socialflow\\_facebook\\_persian](http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/04/130430_103_election_bztab.shtml?ocid=socialflow_facebook_persian)



## نوار ۸ میلیونی؛ مکالمه مجتبی خامنه‌ای با محمود احمدی‌نژاد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

### آیا احمدی‌نژاد نواری پیرامون انتخابات ۸۸ در دست دارد؟ اخبار رسانه‌ها ضد و نقیض و صحبت شخصیت‌های سیاسی ضد و نقیض‌تر

#### آیا این ۲ خط مکالمه واقعاً میان رئیس‌جمهور و فرزند ارشد یکی از عالی‌رتبه‌ترین مقام‌های نظام اتفاق افتاده؟

«در این مکالمه از طرف فرزند ارشد یکی از عالی‌رتبه‌ترین مقام‌های نظام به محمود احمدی‌نژاد، گزارش داده می‌شود که رأی واقعی وی ۱۶ میلیون است، اما برای اینکه شائبه تقلب پیش نیاید و اختلاف آرا زیاد به نظر برسد، قرار است ۲۴ میلیون رأی اعلام شود. اما محمود احمدی‌نژاد به آن مسؤول تأکید می‌کند همان رأی واقعی وی که ۱۶ میلیون است، اعلام شود و رأی غیرواقعی اعلام نشود. ادامه نوار مربوط به تماس احمدی‌نژاد با مسؤولان مختلف کشور است که در آن از آنها خواسته شده، از اعلام رأی غیرواقعی خودداری شده و همان رأی ۱۶ میلیونی اعلام شود.»

موضوع وجود ۸ میلیون رأی بدون صاحب، پیش از این توسط علیرضا زاکانی، یکی از کاندیداهای فعلی به نقل از محسن رضایی مطرح شده است و نشان می‌دهد این مسأله یکی از شایعات اصلی پشت صحنه انتخابات ۱۳۸۸ بوده است.

زاکانی در جلسه‌ای در آبان ماه ۱۳۸۸ در دانشگاه امام صادق (ع) که رسانه‌ای نیز شد، گفته بود: هاشمی در یکی از این دیدارها به ما گفت که رضایی به من گفته، رأی درست در این انتخابات ۳۲ میلیون است و ۸ میلیون دیگر ساختگی است، روز بعد که ما نزد رضایی رفتیم، ابتدا وی اعلام کرد که گله‌هایی از بنده دارد که پیش از انتخابات گفته بودم هاشمی رضایی را وارد انتخابات کرده است. زاکانی افزود: من در آن جلسه به رضایی گفتم که اکنون زمان این بحث‌ها نیست و ضمناً سؤال کردم آیا شما بحث ۳۲ میلیونی را به هاشمی گفته‌ای، چگونه است؟ البته رضایی ابتدا این موضوع را رد کرد، ولی بعد در استدلال‌هایی که ارائه می‌کرد چنین برداشت کردیم که این موضوع را گفته است. وی این طور استدلال می‌کرد که تا ساعت ۵ بعداز ظهر تنها ۱۷ میلیون تعرفه مصرف شده و امکان ندارد که بعد از این ساعت ۲۱ میلیون تعرفه مصرف شده باشد.

\*\*\* منبع \*\*\*

صفحه فیس‌بوک «منحرفین عاشق ایران اسلامی»

[https://www.facebook.com/permalink.php?story\\_fbid=572365389463732&id=251943508172590](https://www.facebook.com/permalink.php?story_fbid=572365389463732&id=251943508172590)



## توقف فعالیت «بازتاب» در پی انتشار خبری از اسناد تقلب در انتخابات ۸۸، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

### در آن خبر به وجود دست کم هشت میلیون رأی تقلبی اشاره شده بود

سایت بازتاب به دنبال انتشار مطلبی با عنوان «نوار ۸ میلیونی، بگم بگم احمدی‌نژاد پس از رد صلاحیت مشایبی است؟» از روز گذشته از دسترس خارج شده است.

به گزارش کلمه، پس از انتشار این مطلب که به تقلب انتخاباتی سال ۸۸ پرداخته شده است، مطلب از سایت حذف شد ولی پس از ساعاتی دوباره بازنشر شد؛ خبری که در سایر رسانه‌های خبری و فضای مجازی بازتاب گسترده‌ای داشت.

سایت‌های وابسته به دولت و دفتر احمدی‌نژاد با تکذیب خبر منتشر شده و نوار مکالمات رئیس دولت در خصوص شمارش هشت میلیون رأی اضافی به نفع احمدی‌نژاد خواستار رسیدگی به این مطلب توسط دستگاه‌های مسئول و اطلاع‌رسانی کافی به مردم در این زمینه شده است.

سایت بازتاب طی یک سال فعالیت رسانه‌ای خود برای چندمین بار از دسترس عموم خارج شده و از اطلاع‌رسانی بازمانده است. این سایت که طی ماه‌های اخیر با مشکلات فنی زیادی رو به رو بوده و بارها از دسترس خارج شده بود، از روز گذشته بار دیگر از دسترس خارج شد.

هر چند سایت بازتاب اعلام کرده که «بازتاب امروز» به علت برخی مشکلات فنی تا اطلاع ثانوی فعالیت نمی‌کند، ولی بر اساس گزارش‌های رسیده به کلمه به دنبال انتشار این مطلب مدیران این سایت خبری تحت فشار شدید نیروهای امنیتی و اطلاعاتی قرار گرفته و ناچار به توقف فعالیت رسانه‌ای خود شده‌اند.

برخی شنیده‌ها نیز حاکی از ایجاد مشکلاتی برای یکی از اعضای تحریریه این سایت است.

این اولین بار نیست که این سایت به علت افشاگری‌های خود ناچار از توقف فعالیت اطلاع‌رسانی خود شده است. اواخر سال گذشته نیز سایت بازتاب بدون هیچ حکمی از سوی مقامات قضائی مسدود شد.

فؤاد صادقی از اعضای بسیج دانشجویی امیر کبیر و مؤسس تشکل کانون اندیشه دانشجویی مسلمان در این دانشگاه بوده است. بعد از فیلترینگ بازتاب، وی سایت آینده را راه‌اندازی کرد، سایتی که سال پیش آن هم به علت پاره‌ای مسایل تعطیل شد! مدیر مسئول کیهان نیز بارها این سایت را به اتهاماتی متهم کرده و مطالبی علیه آن منتشر نموده بود.

سایت بازتاب مدت‌هاست که در ایران فیلتر شده، اما روز گذشته امکان به روز شدن هم از این سایت گرفته شده و کاربران خارج از ایران هم به این سایت دسترسی ندارند.

فیلترینگ سایت بازتاب در زمستان سال گذشته در حالی که تنها یک ماه از فعالیتش می‌گذشت در آستانه انتخابات نهم به دستور کارگروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه صورت گرفته بود.

آنان مدعی شده بودند که که عملکرد سایت در راستای تشویش اذهان عمومی بوده است. گفته می‌شد انتشار قرارداد ترکمنچای چینی از موارد اتهامی این سایت است. پس از آن این سایت بارها از دسترس خارج شد که مدیرمسئول سایت از آن به عنوان حملات سایبری یاد کرده بود.

زمستان گذشته، این سایت به دنبال افشای برخی از مفاسد اقتصادی به فساد گسترده اخلاقی در میان مسئولان کشور پرداخت. در گزارشی که در خصوص مفاسد مالی منتشر شد، آمده بود: کسانی که تا دیروز متصدی کشف فساد روشنفکران و مدیران تکنوکرات بودند، خود در دام فساد اخلاقی افتاده‌اند. رسوایی این افراد یا از طریق کشفیات خانوادگی همسر و نزدیکانشان بر ملا می‌شود و یا از طریق فعالیت نهادهای نظارتی، به ویژه حفاظت اطلاعات دستگاه‌ها، ارتباطات جنسی برخی مداحان مشهور با خانم‌های متعدد، سقوط اخلاقی مدیران امنیتی و قضائی، صرف مشروبات الکلی و مواد مخدر توسط نیروهای به ظاهر حزب اللهی زنگ فروپاشی اخلاقی را به صدا درآورده است.

همچنین سایت بازتاب اقدام به افشاگری در مورد ارتباطات سعید مرتضوی و بابک زنجانی کرده بود. به نوشته بازتاب، بابک زنجانی در دولت احمدی‌نژاد، علاوه بر دلالی هواپیما و واگذاری پروژه‌های رانتهی، ده‌ها میلیارد دلار نفت به صورت غیرقانونی و پیش از آغاز تشدید تحریم‌ها، بدون اسناد ضمانتی موثر به بابک زنجانی تحویل داده شده که او از این معاملات، در طول پنج سال گذشته به ثروتی بالغ بر هزاران میلیارد تومان رسیده است.



\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://www.kalame.com/1392/02/10/klm-141941/>



## پشت پرده نوار ۸ میلیونی؛ گفتگوی ویژه با فؤاد صادقی مدیر سایت «بازتاب امروز»؛ علیرضا شاکر، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

### برگ برنده احمدی‌نژاد را سوزانندیم

یک بار دیگر نوار و نوارسازی جنجال‌آفرین شد. خبری که شنبه این هفته از سوی سایت بازتاب امروز منتشر شد بمب خبری اول هفته بود که به مدت ۴۸ ساعت با سکوت نهاد ریاست جمهوری مواجه شد. این خبر که از سناریوی دولت برای انتشار نواری بعد از رد صلاحیت احتمالی رحیم مشایی حکایت داشت، پس از ۴۸ ساعت از سوی نهاد ریاست جمهوری تکذیب شد. ماجرای دستاویز جریان‌ات سیاسی به نوار تازگی ندارد. در آخرین مورد احمدی‌نژاد در روز استیضاح شیخ‌الاسلامی وزیر کار و رفاه اجتماعی نواری از گفت و گوی سعید مرتضوی با فاضل لاریجانی را منتشر کرد. در اولین مورد از نوارهای سیاسی هم در ابتدای انقلاب بنی‌صدر نواری را در روزنامه انقلاب اسلامی منتشر کرد که مدعی بود حسن آیت طرح کودتا علیه دولت را طراحی کرده است. در یکی دیگر از نوارهای جنجالی تاریخ انقلاب امیرفرشاد ابراهیمی عضو بریده انصار حزب‌الله در گفت و گو با شیرین عبادی از زوایای مختلف فعالیت این گروه فشار در دوران اصلاحات پرده برداشت. این گفت و گو در قالب نوار ویدیویی ضبط و در اختیار نهادهای ذریبط قرار گرفت و به پرونده نوارسازان شهرت یافت. در آخرین پرده از ماجرای نوارهای جنجالی گزارش سایت بازتاب امروز منتشر شد که واکنش ریاست جمهوری را در برداشت.

### تکذیب بعد از ۴۸ ساعت

مرکز روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهور در تکذیبیه‌ای که روی پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست جمهوری قرار گرفت، نوشت: در پی انتشار مطلبی غیرواقعی و دروغین با موضوع «نوار ۸ میلیونی رئیس‌جمهور...» توسط یکی از سایت‌های خبری که گرایش‌ات خاص سیاسی آن بر همگان آشکار است صراحتاً تأکید می‌شود که اصل موضوع مطرح شده در آن و آنچه به رئیس‌محترم جمهور نسبت داده شده کاملاً بی‌اساس و کذب محض است. در ادامه این اطلاعیه آمده است: اگرچه این مطلب پس از مدت کوتاهی از انتشار بلافاصله از خروجی سایت مذکور حذف شد، اما انتشار آن یک هدف بیش‌تر ندارد که همانا زیر سؤال بردن سلامت انتخابات ۸۸ و مخدوش نشان دادن انتخابات آتی ریاست جمهوری با هدف ایجاد نگرانی در مردم نسبت به حفظ آرای‌شان و در نتیجه کاهش مشارکت و از بین بردن زمینه‌های خلق حماسه است. انتشاردهندگان چنین مطالبی همچنین به دنبال ایجاد پیامدهای سوء نسبت به نتیجه آرای انتخابات، التهاب‌آفرینی و مقدمه‌سازی برای بلوا و آشوب هستند همان برنامه و سناریویی که قبلاً هم -پیش از برگزاری انتخابات ۸۸- از سوی برخی افراد و محافل سیاسی مطرح و بعد از انتخابات به اجرا درآمد. مرکز روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهور همچنین ضمن تأکید بر کذب و دروغین بودن این مطلب، دستگاه‌های مسئول را موظف به رسیدگی به این موضوع و اطلاع‌رسانی کافی به مردم در این زمینه دانسته است.

### سناریوی دولت را افشا کردیم

اطلاعیه ریاست جمهوری در شرایطی منتشر شد که سایت بازتاب امروز از دسترس خارج شده بود و به گفته مسئولان این سایت برای برخی از خبرنگاران و مدیران آن مشکلاتی ایجاد شده است. اما انگیزه مدیران این سایت از انتشار این گزارش چه بوده است؟ فواد صادقی سردبیر سایت بازتاب امروز در گفت‌وگو با قانون در این باره گفت: روز شنبه مطلبی در سایت بازتاب امروز منتشر شد که در آن سناریوی تیم انتخاباتی آقای احمدی‌نژاد افشا شده بود. وی اضافه کرد: بر اساس این سناریو قرار بود در صورت رد صلاحیت آقای مشایی نواری از سوی دولت منتشر شود که در آن ادعاهایی در مورد انتخابات ۸۸ مطرح شده است.

صادقی در ادامه با تأکید بر اینکه ما هیچ‌وقت مدعی صحت چنین نواری نشده ایم، یادآور شد: ما گفتیم که یا نوار وجود خارجی دارد و این کار برای فشار به نهادهای ذی‌ربط صورت می‌گیرد. یا نوار ساختگی است و برای عملیات جنگ روانی مطرح می‌شود یا اینکه این نوار بخشی از واقعیت است و کل واقعیت نیست. وی در ادامه تأکید کرد. بر اساس تحلیل ما صحت چنین نواری بعید بود و حال که نهاد ریاست جمهوری بعد از ۴۸ ساعت سکوت واکنش نشان داده است نشان می‌دهد که اینها غافلگیر شده و سناریوی ایشان سوخته است.



مدیر سایت بازتاب امروز با اشاره به یکی از صفحات فیس‌بوک وابسته به جریان انحرافی گفت: در این صفحه که با اطلاع دقیق ما توسط افراد بسیار نزدیک به رأس هرم جریان انحرافی اداره می‌شود، از نوار مکالمه با فرزندان مقامات عالی‌رتبه نظام سخن به میان آمده و اشاره شده است که این نوار هم در صورت رد صلاحیت مشایب منتشر خواهد شد. بدین ترتیب معلوم می‌شود که نوارسازی یکی از پروژه‌های اصلی دولت برای جنجال‌آفرینی است که با افشاگری ما تا حدود زیادی خنثی و به یک برگ سوخته تبدیل شد.

\*\*\* منبع \*\*\*

روزنامه «قانون»، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲، شماره ۱۳۵؛ وبسایت روزنامه «قانون»

[http://www.ghanoondaily.ir/?News\\_Id=13395](http://www.ghanoondaily.ir/?News_Id=13395)



## وحشت حکومت، تکذیب دولت؛ چرا دفتر احمدی‌نژاد نوار را تکذیب کرد؟ نازنین کامدار، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲

انتشار گزارشی در سایت بازتاب که طی آن ماجرای تقلب انتخاباتی در سال ۸۸ از زبان محمود احمدی‌نژاد در گفت و گو با یکی از مقامات حکومتی افشاء شده بود، واکنش‌های تندی به دنبال داشته است. از یک سو سایت بازتاب از دسترس خارج شده و از سوی دیگر رسانه‌های حکومتی ضمن انتشار تکذیبیه دفتر احمدی‌نژاد با عنوان «نوار ۸ میلیونی رئیس‌جمهور» به بازخوانی انگیزه‌های این تکذیبیه پرداخته‌اند. بر اساس گزارش بازتاب، احمدی‌نژاد نواری در اختیار دارد که در آن فردی در گفت‌وگو با وی از رأی ۱۶ میلیونی‌اش سخن می‌گوید اما تأکید می‌کند که قرار شده رأی وی را ۲۴ میلیون اعلام کنند تا شائبه تقلب پیش نیاید.

سایت بازتاب مدعی شده بود که خبر این نوار را با هدف خنثی کردن «توطئه نهایی دولت» زودتر منتشر کرده است. این گزارش ساعتی بعد از انتشار از روی سایت بازتاب حذف و روز دوشنبه نیز با وجود مسدود شدن سایت بازتاب، از سوی دفتر رئیس دولت صحت آن تکذیب شد. بازتاب در زمان انتشار این خبر سه سناریو را درباره آن مطرح کرده بود: «برخی اخبار غیررسمی از آنچه که احمدی‌نژاد قصد دارد در آخرین دور افشاگریهایش به آنها اشاره کند، به موضوع انتخابات ۸۸ اشاره دارد. بنا بر روایت گروهی از فعالان اقتصادی مرتبط با مشایب، برگ برنده احمدی‌نژاد نواری از مکالمات وی در بامداد ۲۳ خرداد است. اگر واقعاً چنین برنامه‌ای در دستور کار باشد، در مورد صحت خبر نوار مذکور، سه گزینه مختلف ممکن است: حالت نخست: نوار مذکور اصالت نداشته و برای جنگ روانی علیه شورای نگهبان و سایر دستگاه‌های نظام به آن دامن زده می‌شود. حالت دوم: نوار مذکور وجود داشته، اما واقعیت انتخابات ۸۸ متفاوت با آن است و احمدی‌نژاد قصد دارد با بحث ۱۶ میلیون، هم شورای نگهبان و نظام را متهم به تقلب کند و هم جایگاه خود را به عنوان منتخب واقعی مردم حفظ کند و القا نماید وی واقعاً در انتخابات ۸۸ در صندوقها بیشترین رأی را داشته است. حالت سوم: این نوار کاملاً واقعیت دارد. اگرچه تیم احمدی‌نژاد ممکن است از این موضوع دامن زدن به حالت سوم را دنبال کند، اما به نظر می‌رسد حالت اول و دوم نزدیکتر به واقعیت باشد».

وجود این نوار اما از سوی دفتر محمود احمدی‌نژاد تکذیب شد. به نوشته خبرگزاری‌ها، در تکذیبیه احمدی‌نژاد آمده است: «انتشاردهندگان چنین مطالبی به دنبال ایجاد پیامدهای سوء نسبت به نتیجه آراء انتخابات، التهاب‌آفرینی و مقدمه‌سازی برای بلوا و آشوب هستند همان برنامه و سناریویی که قبلاً هم - پیش از برگزاری انتخابات ۸۸ - از سوی برخی افراد و محافل سیاسی مطرح و بعد از انتخابات به اجرا درآمد». انتشار تکذیبیه دفتر احمدی‌نژاد باعث شد تا رسانه‌های حکومتی نفس راحتی بکشند تا حدی که سایت رجانیوز که به ظاهر هم‌اکنون از مخالفان او به شمار می‌رود، در مطلبی نوشت: «خوشبختانه رئیس‌جمهور این خبر را تکذیب کرد».

اما ابراز خشنودی سایت‌های حکومتی و امنیتی و تکذیبیه دفتر احمدی‌نژاد موجب توجه افکار عمومی و بازنشر گسترده خبر سایت بازتاب شد. در این باره روزنامه مردم‌سالاری در گزارشی نوشت: «تکذیبیه دفتر رئیس‌جمهور موجب شد تا افرادی که به این خبر توجه نکرده یا آن را ندیده بودند، ترغیب شوند تا از اصل ماجرا مطلع شوند. دفتر رئیس‌جمهور در حالی این خبر را که کمتر از یک ساعت در خروجی یک سایت فیلتر شده قرار گرفته بود و بازتاب چندانی نداشت رسماً تکذیب کرد که روزانه ده‌ها خبر و اظهار نظر رسمی درباره کاستی‌های دولت در حوزه‌های مختلف به ویژه ارائه آمارهای نادرست اشتغال و تورم و بیکاری و... و همچنین تخلفات مالی نزدیکان و وابستگان دولت منتشر می‌شود اما کمتر به یاد داریم که دفتر رئیس‌جمهور، این خبرهای رسمی را که توسط خبرگزاری‌های رسمی - و نه سایت‌های فیلتر شده و در زمان محدود - منتشر شده تکذیب کند. تکذیب خبر سایت بازتاب در مورد نوار ۸ میلیونی توسط دفتر رئیس‌جمهور، حتا اگر با این شائبه همراه نباشد که دولت قصد دامن زدن به این خبرهای غیرموثق را دارد، می‌تواند موجبات تداوم اظهارنظرها در مورد این موضوع و ایجاد گمانه‌زنی‌ها و شایعات مختلف حول این محور باشد که در شرایط کنونی کشور که در آستانه انتخابات، نیاز به آرامش بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود، چندان مفید به فایده نخواهد بود؛ چراکه اینگونه رفتارها توسط دولت، زمینه افزایش حواشی انتخابات را فراهم می‌سازد».

بالاگرفتن بحث‌ها و گمانه‌زنی درباره صحت و سقم این نوار موجب شد تا سایت بازتاب از دسترس خارج شود با این حال، فواد صادقی، سردبیر این سایت در گفت و گویی با روزنامه «قانون» به «پشت پرده» این نوار پرداخت و گفت: «روز شنبه مطلبی در سایت بازتاب امروز منتشر شد که در آن سناریوی تیم انتخاباتی آقای احمدی‌نژاد افشاء شده بود بر اساس این سناریو قرار بود در صورت رد صلاحیت آقای مشایب نواری از سوی دولت منتشر شود که در آن ادعاهایی در مورد انتخابات ۸۸ مطرح شده است. ما هیچوقت مدعی صحت چنین نواری نشده ایم. ما گفتیم که یا نوار وجود خارجی دارد و این‌کار برای فشار به نهادهای ذی‌ربط صورت می‌گیرد. یا نوار ساختگی است و برای عملیات جنگ روانی مطرح می‌شود یا



اینکه این نوار بخشی از واقعیت است و کل واقعیت نیست. بر اساس تحلیل ما صحت چنین نواری بعید بود و حال که نهاد ریاست جمهوری بعد از ۴۸ ساعت سکوت و اکنش نشان داده است نشان می‌دهد که اینها غافلگیر شده و سناریوشان سوخته است».

وی افزود: «جریان انحرافی در فیس بوک یک صفحه دارد. در این صفحه که با اطلاع دقیق ما توسط افراد بسیار نزدیک به رأس هرم جریان انحرافی اداره می‌شود از نوار مکالمه با فرزندان مقامات عالی‌رتبه نظام سخن به میان آمده و اشاره شده است که این نوار هم در صورت رد صلاحیت مشایی منتشر خواهد شد. بدین ترتیب معلوم می‌شود که نوارسازی یکی از پروژه‌های اصلی دولت برای جنجال آفرینی است که با افشاگری ما تا حدود زیادی خنثی و به یک برگ سوخته تبدیل شد».

گفتنی است طی ماه‌های گذشته شایعه‌ای در خصوص «افشاگری احمدی‌نژاد بر علیه مجتبی خامنه‌ای» دهان به دهان می‌چرخد و به نظر می‌رسد که منظور مدیر بازتاب از «فرزند مقامات عالی‌رتبه» مجتبی خامنه‌ای باشد.

پیش از این سایت سحام نیوز از تهدید مرتضوی به افشای مکالمه اش با مجتبی خامنه‌ای در دادگاه کهریزک خبر داده بود. به نوشته این سایت علت غیرعلنی شدن دادگاه کهریزک نیز به این نوار مربوط بوده است.

سحام نیوز نوشته بود: «در اولین جلسه رسیدگی به پرونده متهمان کهریزک، سعید مرتضوی قرار بوده نوار مکالمه خود با مجتبی خامنه‌ای را به دادگاه ببرد و برای دفاع از خود آن را برای حاضران در دادگاه پخش کند. همین امر موجب شد تا دادگاه غیرعلنی شود».

مدیرسایت بازتاب درحالی از وجود چنین نواری خبر داده و آن را آخرین سناریوی افشاگری دولت دانسته که روز گذشته، سعید مرتضوی نیز در اظهاراتی خواستار علنی شدن دادگاه کهریزک شد.

به نوشته سایت شبکه ایران، او گفته است: «از شیوه برگزاری دادگاه ناراضی هستیم و از رئیس قوه قضائیه و رئیس دادگاه می‌خواهیم جلسات دادگاه را علنی برگزار کنند. موضوع دادگاه ما به عنوان اهرم تبلیغی و وسیله جنگ روانی علیه نظام جمهوری اسلامی شده است که اگر دادگاه علنی شود این جوسازی‌ها کاهش می‌یابد. در این پرونده هیچ موضوع محرمانه‌ای وجود ندارد. اگر اصحاب رسانه در جلسه دادگاه حاضر باشند و بدانند دلایل ارایه شده از سوی شکات و دفاعیات متهمان چیست، علاوه بر دادگاه، افکار عمومی هم قضاوت عادلانه‌ای خواهد داشت. از روند برگزاری غیرعلنی دادگاه ناراضی هستم و از رئیس دادگاه درخواست می‌کنم در صورت امکان از جلسه آینده دادگاه را علنی اعلام کنند. در قضیه کهریزک کوچکترین گناهی نداریم و تقصیری متوجه ما نیست».

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «روزآنلاین»



## گفتگو با فؤاد صادقی: خبر «نوار ۸ میلیونی» را منبع نزدیک به احمدی‌نژاد به ما داد؛ مسعود کاظمی، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲

مهمان این هفته «سین جیم» فؤاد صادقی است. خبرنگاری که این روزها نامش بیش از همه فعالان عرصه رسانه در کشور شنیده می‌شود. چهره‌ای که به افشاگری رسانه‌ای شهرت دارد و با وجود چندین افشاگری پر سر و صدا همچنان در تهران به فعالیت خود ادامه می‌دهد. خبر چند روز پیش سایت «بازتاب امروز» که البته از سوی نهاد ریاست جمهوری تکذیب شد، زلزله‌ای رسانه‌ای در کشور ایجاد کرد. با فؤاد صادقی به گفت و گو نشستیم تا احتمال همکاری وی و مجموعه‌اش با محفل‌های امنیتی و اطلاعاتی را بررسی کنیم. صادقی هم بسیار آرام و منطقی پاسخ ما را داد.

ما: آقای صادقی، معتقدیم ممکن است شما با برخی محافل اطلاعاتی و امنیتی روابط خاصی داشته باشید و از آن محافل اخبار و اطلاعات خاصی دریافت و منتشر می‌کنید. در واقع از یک رانت خبری اطلاعاتی سود می‌برید. آیا این گونه است؟

او: هر خبرنگاری به صورت حرفه‌ای منابعی دارد و این منابع در قسمت‌های مختلفی حضور دارند. من ۱۰ سال است در حوزه رسانه فعالیت دارم. در سایت‌های خبری درجه اول و ممتاز فعالیت کرده‌ام و منابع خود را دارم. هر کس که بافت و ساختار دستگاه‌های اطلاعاتی در جمهوری اسلامی را بشناسد می‌داند که این گونه نیست که دستگاه‌های اطلاعاتی همکاری برای انتشار اخبار با رسانه‌ها داشته باشند.

ما: چرا؟

او: فعالیت دستگاه‌های اطلاعاتی عمدتاً در جلوگیری از انتشار اخبار است نه منتشر کردن آن و آنان هیچ ارتباطی با خبرنگاران ندارند. البته با خبرنگارانی که خط رسمی آنان را دنبال می‌کنند بده بستان خبری دارند.

ما: پس می‌توانم بگویم که ممکن است شما دنباله‌رو همان خط رسمی هستید و از رانت خبری آنان استفاده می‌کنید؟

او: از مواضع سیاسی و خط سیری که من در فعالیت رسانه‌ای خود داشته‌ام به هیچ عنوان نمی‌توان استنباط کرد که ممکن است با محافل خاص اطلاعاتی و امنیتی ارتباط داشته باشم. شما می‌توانید بگویید که برخی رسانه‌ها مانند کیهان از این رانت خبری استفاده می‌کنند و ارتباط سازماندهی شده دارند. اما ما که از ابتدای دولت نهم منتقد دولت بودیم؛ طبیعتاً وزارت اطلاعات همین دولت با ما تعامل و همکاری نخواهد داشت. در این مدت هم بسیار تلاش کردند که فعالیت رسانه‌ای ما را متوقف کنند.

ما: اما وزارت اطلاعات در موارد متعددی نشان داده که با دولت خیلی هم همسو نیست؟

او: نه. به این جهت همسو با دولت نیست که دچار اختلافات درونی خود هستند. اما در مانع تراشی برای ما بسیار هم در یک راستا حرکت کردند. در سال ۸۸ ما را فیلتر کردند و همکاران ما را بازداشت کردند. در چند مرحله هم توقیف شدیم و محدودیت‌های زیادی بر ما تحمیل شد.

ما: اما فکر می‌کنم بسیاری از اخباری را که شما منتشر می‌کنید اگر به طور مثال ما منتشر کنیم برخورد شدیدتری با ما صورت می‌گیرد؟

او: بعید می‌دانم این طور باشد. اما تفاوت ما با بسیاری از افراد و رسانه‌ها در این است که اولاً هزینه کارهایمان را می‌پردازیم و در ثانی هزینه‌های پرداختی را رسانه‌ای نمی‌کنیم. در همین مورد اخیر نوار ۸ میلیونی برخوردی که با ما صورت گرفت شدیدترین برخورد ممکن بود. هم رسانه ما متوقف شد و هم مدیر مسئول برایش مشکل پیش آمد.

ما: برای خود شما چطور؟

او: بنده هم احضار شدم ولی بر اساس قوانین مدیر مسئول باید پاسخگویی عملکرد سایت باشد و اکنون برای ایشان مشکلاتی به وجود آمده است.



ما: یعنی فؤاد صادقی منکر هرگونه رابطه با سیستم‌های امنیتی و اطلاعاتی است؟

او: نمی‌توان گفت با هیچ گروه اطلاعاتی و امنیتی در رابطه نیستیم. ما با دستگاه‌های قضائی و اطلاعاتی ناگزیر به تعامل هستیم زیرا سوژه آنهایم و هر هفته در مورد ما جلسه دارند و تعیین تکلیف می‌کنند. برخورد می‌کنند و خط قرمزهای جدید تعریف می‌کنند.

ما: منظور من از تعامل همان همکاری و کسب خبر است؟

او: خیر. به هیچ عنوان. معمولاً اخباری هم که از این محافل به بیرون درز می‌کند خبرهایی است که احتمال دروغ بودنش بسیار زیاد است. چون بسیار جهت دار و در راستای اهداف خاصی است و اگر بخواهید حرفه‌ای کار کنید به اخباری که از این سیستم بیرون می‌آید نباید اعتماد کرد.

ما: پس ممکن است اخباری از آن محافل به دست شما رسیده باشد که به دلیل احتمال کذب بودن از آن استفاده نکردید؟

او: بله. اخبار فراوانی می‌آید از طریق ایمیل یا شنیده‌ها که بسیاری قابل انتشار نیست و بسیاری دیگر هم غیرقابل اتکاست.

ما: شما خبر نوار ۸ میلیونی را از چه منبعی به دست آوردید؟

او: خبر نوار را از منبع نزدیک به خود آقای احمدی‌نژاد به دست آوردیم که قبلاً هم به ما اخباری داده بود که صحت داشت مانند ادعای ۵ برابر شدن یارانه‌ها توسط رئیس دولت که ما ۵ روز پیش از اعلام آن توسط احمدی‌نژاد منتشر کردیم.

ما: شما چقدر به صحت خبر نوار اعتماد داشتید؟

او: ببینید منابع ما اعلام کردند که حتماً آقای مشایی هم نمی‌داند که احمدی‌نژاد دقیقاً چه چیزی در دست دارد. اینکه چه مقدار بلوف باشد و چه مقدار واقعیت مشخص نیست.

ما: اکنون سایت بازتاب امروز غیر فعال است؟

او: این چند روز را فعالیت نمی‌کنیم تا با تعامل با دستگاه‌های ذی‌ربط مشکل را حل کنیم.

ما: یعنی سایت دوباره آغاز به کار می‌کند؟

او: بله، قطعاً. ما ان‌شاءالله دوباره فعالیت خود را از سر می‌گیریم.

ما: آقای صادقی شما با آقای‌هاشمی ارتباط خاصی دارید؟

او: ما تیمی بودیم که از دانشگاه امیر کبیر در دهه ۷۰ شروع به فعالیت کردیم و همزمان با آقایان‌هاشمی و محسن رضایی و میرحسین موسوی و بسیاری از شخصیت‌های نظام ارتباط برقرار کردیم و تعامل داشتیم. در بین سال‌های ۸۱ تا ۸۵ با آقای رضایی سایت بازتاب اول را به صورت کار مشترک آغاز کردیم و بعد از پلمب بازتاب، سایت تابناک را راه اندازی کردیم اما در آستانه انتخابات دهم یعنی سال ۸۷ سایت تابناک از تیم ما گرفته و به گروه دیگری سپرده شد. از سال ۸۸ ما سایت آینده نیوز را به صورت کاملاً مستقل راه اندازی کردیم و بازتاب امروز هم در ادامه همان آینده‌نیوز است. ما رسانه‌ای مستقل هستیم اما در سال ۸۸ از آقای مهندس موسوی حمایت کردیم و در انتخابات پیش رو هم اگر آقایان‌هاشمی و خاتمی کاندیدا شوند از این دو عزیز حمایت خواهیم کرد.

ما: بحث من حمایت نیست. منظورم رابطه‌ای خاص و نزدیک با آقای‌هاشمی است.



او: رابطه خاص خیر. نه رابطه خانوادگی داریم و نه رابطه تشکیلاتی. اما ما دیدگاه‌های ایشان را می‌پسندیم و ایشان هم به ما لطف دارند و چند بار مصاحبه داشتند و گاهی دیدار و رایزنی صورت می‌گیرد.

ما: الان در مشکلی که برای سایت بازتاب امروز به وجود آمده آقای هاشمی کمک خاصی نکرده‌اند؟

او: نه، ما از ایشان چنین درخواستی داشته‌ایم و نه ایشان اقدامی انجام داده‌اند. معمولاً در این ۴ سال اگر هم آقای هاشمی برای کسی وساطتی کرده‌اند نتیجه معکوس بوده است. چون دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی روی ایشان حساسیت خاصی دارند. إن‌شالله خودمان مشکلمان را حل می‌کنیم.

\*\*\* منع \*\*\*

روزنامه «قانون»، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲، شماره ۱۳۷؛ وبسایت روزنامه «قانون»

[http://www.ghanoondaily.ir/?News\\_Id=13539](http://www.ghanoondaily.ir/?News_Id=13539)



## احمدی‌نژاد بازداشت شد و پیش از آزادی، هفت ساعت به مکانی امنیتی برده شد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

متن انگلیسی (English Text)

WND EXCLUSIVE

**IRAN SOURCE: PRESIDENT AHMADINEJAD ARRESTED**

**Taken to secret location for 7 hours before released**

REZA KAHLILI

Iranian President Mahmoud Ahmadinejad was arrested and held for seven hours Monday and warned to keep his mouth shut about matters detrimental to the Islamic regime before he was released, according to a source within the Revolutionary Guard's intelligence unit.

After his visit to Tehran's 26th international book fair Monday, the source said the head of Ahmadinejad's security team informed the Iranian president that he had been asked to appear at the supreme leader's office for an urgent matter.

On the way to the meeting, contact between the security team within the president's convoy was disconnected while three other cars joined the convoy, instructing the lead car to take a different direction. Ahmadinejad, instead of being taken to the supreme leader's office, was taken to a secret location in one of the buildings belonging to the Foreign Ministry, which is under the control of the Revolutionary Guards' intelligence unit.

As soon as Ahmadinejad exited the car, he and his security team were involved in an altercation with Guards' members in which his team was disarmed and communications equipment confiscated. Ahmadinejad was then forced to enter an office belonging to Hossein Taeb, the head of the Guards' intelligence, located underneath the building.

As this was happening, the source said, hundreds of other Guards' members from the intelligence unit sought out Ahmadinejad's associates throughout Tehran and questioned them on the existence of documents detrimental to the regime.

Ahmadinejad was questioned for hours in a meeting with Taeb; Asghar Hejazi, the head of intelligence at the supreme leader's office; Mojtaba Khamenei, the supreme leader's son; and Gholam Hossein Mohseni Ejei, the attorney general. He was warned to back down from his claims against regime officials and given an ultimatum. The source added that Ahmadinejad was released back to his security team at 11:45 p.m. Monday, Tehran time.

Earlier, the regime's media outlet Baztab reported that with just days remaining for the registration of presidential candidates, Ahmadinejad warned associates that if his hand-picked candidate to succeed him, a close confidant and a top adviser, Esfandiar Rahim Mashaei, was rejected as a candidate, then he would reveal tapes that will show the regime defrauded the voters in the 2009 presidential election.

One tape reportedly quotes officials as telling Ahmadinejad in 2009 that they will announce his total winning tally as 24 million votes where the real number was 16 million. In the same tape, Ahmadinejad insisted that the officials not do that. The Baztab site was immediately taken down by the regime's security forces and is still offline.

Millions of Iranians took to the streets after the 2009 election results were reported, calling Ahmadinejad's 62 percent tally of voters a fraud and demanding a free election. Thousands were arrested, with many tortured and executed. Ahmadinejad's opponents, Mir Hossein Moysavi and Mehdi Karoubi, have been under house arrest ever since.

Under the constitution of the Islamic Republic, the 12-member Guardian Council decides the eligibility of who can run for office in the country, and anyone with any history of opposing the regime is barred from participation. The council



is made up of six Islamic faqihs (experts in Islamic law) appointed by the supreme leader and six jurists nominated by the head of the Judiciary (who is himself appointed by the supreme leader), and then approved by the parliament.

Ahmadinejad had previously warned that he would release documents not only on high-ranking Guards officers but also on leading members of parliament and the Justice Department that prove financial fraud.

The source added that it will be interesting to see if Ahmadinejad takes the warning or if he creates more problems with the regime, but one thing is sure: He could end up dead if he doesn't.

The public relations office of the Iranian president subsequently issued a press release rejecting the existence of such a tape that points to fraud in the 2009 elections. In its release, it stated that publishing such news, by the regime's media Baztab, is only with the intention of creating instability before the upcoming elections.

The UK DailyMail reporting on this WND story added that U.S. and British diplomats in the area are said to be aware of the reports and are viewing them "with interest".

"It is potentially of considerable significance given the on-going internal political struggles as the election approaches," one diplomatic source said.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «ورد نت دیلی»؛ وبسایت «دیلی بیست»؛ وبسایت «دیلی میل»؛ وبسایت «گاردین اکسپرس»

<http://www.wnd.com/2013/04/iran-president-ahmadinejad-arrested>

<http://www.thedailybeast.com/cheats/2013/05/01/iranian-president-ahmadinejad-arrested.html>

<http://www.dailymail.co.uk/news/article-2317844/Was-Iran-s-President-Mahmoud-Ahmadinejad-arrested-Revolutionary-Guard.html>

<http://guardianlv.com/2013/04/iranian-president-mahmoud-ahmadinejad-arrested>



## ترجمه فارسی

### آیا احمدی‌نژاد را دوشنبه بازداشت و بازجویی کردند؟ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

ترجمه اصل خبر سایت انگلیسی‌زبان ورلد نت دلیلی به همراه حواشی آن

توضیح وبلاگ «گلاس‌نوست»:

بر اساس خبری که چند ساعت پیش «رضا کهلیلی»، بر اساس اطلاعات منبعی در حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران جمهوری اسلامی در وبسایت انگلیسی‌زبان ورلد نت دلیلی (WND) و در پی آن سایت گاردین اکسپرس منتشر کرده، روز دوشنبه، احمدی‌نژاد پس از بازدید از نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، برای چند ساعت بازداشت شده و توسط حسین طائب، اصغر حجازی، مجتبی خامنه‌ای و محسنی اژه‌ای، در مورد وجود نواری دال بر تقلب در انتخابات ۸۸ — که چند روز پیش، سایت «بازتاب امروز» مدعی وجود آن شده بود، و بلافاصله خبر را پس از انتشار حذف کرد و سپس خود وبسایت نیز توقیف و از دسترس خارج گردید — بازجویی شد. این خبر هنوز توسط منابع رسمی تأیید یا تکذیب نشده است. رضا کهلیلی (نام مستعار) یکی از افسران سابق امنیتی ایران است که از چند سال پیش به آمریکا گریخته و ارتباطاتی با محافل امنیتی و عمدتاً دست راستی افراطی آمریکا برقرار کرده است. برخی خبرهای پیشین این مأمور مرتبط با سی‌ای‌ای تأیید نشدند.

البته در روزهای گذشته خبرهای تأیید نشده دیگری نیز از منابع دیگر، راجع به احتمال دستگیری احمدی‌نژاد، — چنانچه خطری برای نظام ایجاد کند — منتشر شده بود. در همین راستا، ده روز پیش نیز، در روز اول اردیبهشت، وبسایت «ملی - مذهبی» در مطلبی با عنوان «اظهارات رهبری در دو دیدار متفاوت در یک هفته: بازداشت احمدی‌نژاد در صورت ایجاد خطر برای «نظام»»، نوشته بود که: «رهبری جمهوری اسلامی دو بار و در دو دیدار متفاوت، سخن از بازداشت احمدی‌نژاد زده است. ذکر این موضع یک بار موقعی بوده است که یکی از افراد جریان راست (موسوم به اصول‌گراها) نزد وی رفته و با اشاره به برخی رفتارهای احمدی‌نژاد و در پیش بودن تجمع استادیوم آزادی گفته است که احمدی‌نژاد دارد شلوغ می‌کند و ممکن است در انتخابات نیز خرابکاری کند. رهبر جمهوری اسلامی در پاسخ می‌گوید «اگر کاری کند که برای نظام خطر داشته باشد دستور می‌دهم به بازداشتگاه بیندازندش!» و بار دیگر در دیدار با آقای هاشمی رفسنجانی بوده است. در این دیدار (که بخش‌هایی از اخبار و تحلیلی که هاشمی پس از آن از این دیدار داشت به عرصه رسانه‌ها نیز کشانده شد)، آقای هاشمی تحلیلی از اوضاع کشور ارائه می‌کند که جا به جا رهبر جمهوری اسلامی موضع و تحلیل وی را رد و تحلیلی متفاوت و به عکس از اوضاع کشور می‌دهد. آقای خامنه‌ای اما در بحث انتخابات به وی می‌گوید اگر نامزد معقولی بیاورید خوب و قابل تفاهم است. در عین حال وقتی هاشمی رفسنجانی از احتمال خطرناک شدن احمدی‌نژاد برای نظام سخن می‌گوید و اظهار می‌کند مواظب احمدی‌نژاد در این چند ماه باشید تا خطری برای نظام ایجاد نکند، رهبر جمهوری اسلامی با لحنی مشابه شنیده بالا پاسخ می‌دهد «می‌گویم دروزه بازداشتش کنند!»

ترجمه کامل متن خبر سایت ورلد نت دلیلی راجع به بازداشت و بازجویی روز دوشنبه از محمود احمدی‌نژاد، بدون هیچ‌گونه داوری و فقط برای آگاهی، تقدیم می‌شود:

### «اختصاصی دبلیو ان دی: احمدی‌نژاد بازداشت شد و پیش از آزادی، هفت ساعت به مکانی امنیتی برده شد»

«رضا کهلیلی: بر اساس خبری که منبعی از داخل حفاظت اطلاعات سپاه جمهوری اسلامی ارسال کرده، رئیس‌جمهور ایران، محمود احمدی‌نژاد، روز دوشنبه به مدت هفت ساعت دستگیر شد و پیش از آزادی، به او هشدار داده شد که در مورد موضوعات حساس جمهوری اسلامی دهان خود را ببندد.

این منبع گفت که روز دوشنبه، پس از ملاقات احمدی‌نژاد از بیست و ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، به سرمحافظ تیم حفاظتی رئیس‌جمهور ایران اطلاع داده شد که از احمدی‌نژاد خواسته شده که برای یک ملاقات ضروری به دفتر رهبری برود.



در راه رفتن به بیت رهبری، سه خودرو دیگر به تیم اسکورت رئیس‌جمهور پیوستند و به خودرو اولی گفته شد که مسیری دیگر را در پیش بگیرد. احمدی‌نژاد را به جای اینکه به بیت رهبری ببرند، به مکانی محرمانه در یکی از ساختمان‌های وزارت خارجه منتقل کردند که تحت کنترل حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران قرار داشت.

به محض خروج احمدی‌نژاد از خودرو، احمدی‌نژاد و تیم حفاظتی او با افراد امنیتی درگیر و وارد مشاجره شدند. در همین حال، تیم حفاظتی احمدی‌نژاد خلع سلاح شدند و وسایل ارتباطی آنان توقیف گردید. سپس احمدی‌نژاد به دفتری در طبقه زیرین متعلق به حسین طائب، رئیس حفاظت اطلاعات سپاه، منتقل گردید.

بر اساس گفته‌های منبع خبر، صدها نفر از دیگر اعضای حفاظت اطلاعات سپاه، تمامی افراد مرتبط با احمدی‌نژاد را در سراسر تهران در مورد وجود سندی مهم برای رژیم تحت بازجویی قرار دادند.

احمدی‌نژاد در حضور حسین طائب، اصغر حجازی، رئیس حفاظت اطلاعات بیت رهبری و مجتبی خامنه‌ای، پسر رهبری و غلامحسین محسنی اژه‌ای، دادستان کل کشور، چند ساعت مورد بازجویی قرار گرفت. به او هشدار و اولتیماتوم داده شد که از ادعاهای خود علیه مقامات عالی و رسمی کشور دست بردارد. بر اساس آگاهی منبع مورد اشاره، احمدی‌نژاد در ساعت یازده و چهل و پنج دقیقه شب روز دوشنبه به وقت تهران، آزاد و به تیم حفاظتی‌اش تحویل داده شد.

پیش‌تر، تنها چند روز پیش از آغاز ثبت‌نام کاندیداهای ریاست جمهوری، پایگاه خبری «بازتاب امروز» گزارش داده بود که احمدی‌نژاد هشدار داده است که اگر کاندیدای مورد اعتماد و مشاور ارشد او، اسفندیار رحیم مشایی، رد صلاحیت گردد، او نواری را افشا خواهد کرد که نشان می‌دهد رژیم در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ تقلب کرده است.

بر اساس این نوار، ادعا شده که مقام‌های رسمی در سال ۱۳۸۸ به احمدی‌نژاد گفته‌اند که مجموع آراء او را برای پیروزی در انتخابات ۲۴ میلیون رأی اعلام خواهند کرد، در صورتی که آراء واقعی او ۱۶ میلیون است. در این نوار، احمدی‌نژاد به مقامات می‌گوید که این کار را نکنند. وبسایت «بازتاب امروز» توسط نیروهای امنیتی رژیم از دسترس خارج شد و همچنان در توقیف است.

میلیون‌ها نفر از ایرانیان پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ به خیابان‌ها آمدند و فریاد زدند که آراء ۶۳ درصدی احمدی‌نژاد یک تقلب است و خواهان انتخابات آزاد شدند. هزاران نفر بازداشت شدند و بسیاری شکنجه و اعدام شدند. از آن زمان تا کنون، کاندیداهای مخالف احمدی‌نژاد — میرحسین موسوی و مهدی کروبی — در بازداشت خانگی هستند.

بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی، ۱۲ نفر اعضای شورای نگهبان تصمیم می‌گیرند که چه کسانی صلاحیت کاندیداتوری در انتخابات را دارند، و هر کس پیشینه مخالفت با نظام را داشته باشد، از کاندیداتوری منع می‌شود. شورای نگهبان متشکل است از ۶ نفر فقیه، که توسط ولی فقیه منصوب می‌شوند، و ۶ نفر حقوقدان، که توسط رئیس قوه قضائیه (که خود او منصوب رهبری است) معرفی شده و سپس توسط پارلمان تأیید می‌گردند.

احمدی‌نژاد قبلاً هشدار داده بود که اسنادی را نه تنها از مقام‌های امنیتی عالی‌رتبه، بلکه درباره اعضای برجسته مجلس و قوه قضائیه افشا خواهد کرد که تقلب و فریبکاری آنان را ثابت می‌کند.

منبع مورد اشاره در بالا اضافه کرد که جالب خواهد بود که ببینیم آیا احمدی‌نژاد هشدارها را جدی می‌گیرد یا اینکه مشکلات بیش‌تری برای رژیم ایجاد خواهد کرد؛ اما یک چیز قطعی و حتمی است: اگر چنین نکند، فرجام او مرگ خواهد بود.

در ادامه، دفتر روابط عمومی ریاست جمهوری ایران بیانیه‌ای مطبوعاتی را منتشر ساخت که در آن وجود نواری دال بر تقلب انتخاباتی در انتخابات سال ۱۳۸۸ را تکذیب کرد. در این تکذیبیه نوشته شده است که انتشار چنین اخباری توسط رسانه حکومتی «بازتاب»، صرفاً به قصد مخدوش نشان دادن انتخابات آتی ریاست جمهوری است.

خبرگزاری «دیلی میل» انگلیس نیز به خبر «ورد نت دیلی» اضافه کرده است که دیپلمات‌های آمریکایی و انگلیسی گفته‌اند که از این گزارش‌ها آگاهی یافته‌اند و آنها را «با دقت» بررسی می‌کنند.

یک منبع دیپلماتیک گفته است: «با توجه به مناقشات سیاسی جاری در داخل ایران در مورد انتخابات، این گزارش‌ها دارای اهمیت زیادی هستند».



\*\*\* منع \*\*\*

وبلاگ «گلاس‌نوست»

<http://irglasnost.blogspot.com/2013/05/blog-post.html>



## خبر بازداشت «محمود احمدی‌نژاد» از کجا در آمد؟ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲

یکی از رسانه‌های نزدیک به دولت، به نقل از ایرنای انگلیسی گزارش داده پایگاه خبری «ورلد نت دیلی»، در خبری مدعی شده، دکتر احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری اسلامی ایران به دست برخی نیروهای امنیتی موقتاً بازداشت شده است. این رسانه نزدیک به دولت همچنین افزوده، این خبر کذب در حالی بر خروجی این پایگاه خبری قرار گرفته که تناقضات و دروغ‌پردازی‌های مکرر و متعددی در آن است.

به گزارش «تابناک»، یکی از رسانه‌های نزدیک به دولت، به نقل از ایرنای انگلیسی گزارش داده که پایگاه خبری «ورلد نت دیلی»، در خبری مدعی شده، دکتر احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری اسلامی ایران به دست برخی نیروهای امنیتی موقتاً بازداشت شده است. این رسانه نزدیک به دولت همچنین افزوده، این خبر کذب در حالی بر خروجی این پایگاه خبری قرار گرفته که تناقضات و دروغ‌پردازی‌های مکرر و متعددی در آن است.

هر چه به انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۹۲ نزدیک‌تر می‌شویم، جریان ورود اطلاعات مخدوش و کذب به فضای رسانه‌ای کشور از سوی جریان‌های خبری - بعضاً داخلی و عمدتاً خارجی - به اوج خود نزدیک می‌شود.

انتشار خبر احتمال وجود یک نوار که در آن سخنانی میان دو مقام کشوری درباره نتایج انتخابات سال ۸۸ رد و بدل شده و تکذیب آن توسط دفتر ریاست جمهوری - فارغ از درستی و نادرستی آن - از آنجا که تنها یک احتمال است و منبع خبر می‌تواند به آسانی مدعی شود از یک احتمال سخن گفته و نه یک امر واقعی، از جمله این اخبار است؛ اخباری که با ادعای وجود یک احتمال، در صدر رسانه‌های داخلی و بین‌المللی قرار می‌گیرد و به راحتی شوکی رسانه‌ای در کشور پدید می‌آورد و فضا را به گونه‌ای مدیریت می‌کند تا جامعه در روزهای منتهی به انتخابات درباره موضوعاتی که از قبل در مورد آن بحث در گرفته است، رادیکالیزه شود.

در چهارچوب چنین دستور کاری، پس از انتشار احتمال وجود چنان نوازی از سوی منابع داخلی، در روزهای اخیر، اخباری مبنی بر بازداشت رئیس‌جمهور ایران، توسط برخی نهادها در رسانه‌های خارجی منتشر شده است؛ اخباری که عمدتاً با استناد به منابع مجهول داخلی همچون «منابع آگاه»، «افراد نزدیک به ماجرا»، «یکی از نزدیکان»، «یک مقام عالی‌رتبه که نخواست نامش فاش شود» و... رسانه‌ای می‌شود. در حالی که بررسی دقیق ماجرا و جزئیات خبرهای منتشره از بازداشت رئیس‌جمهور در یک روز و یک ساعت خاص، نشان می‌دهد که رئیس‌جمهور در همان زمان، در مکان دیگری و مشغول کار دیگری بوده است!

انتشار و تزیق چنین اخباری در روزهای منتهی به انتخابات، روز به روز بیش‌تر خواهد شد و رسانه‌های خارجی به کمک پیشرفت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری و در پیش گرفتن رویکردی یکپارچه در ضدیت با منافع ایرانیان، چنین اخباری را ساعت‌ها و روزها در صدر اخبار منتشره خود قرار می‌دهند و تحلیل‌های متفاوت، اما همراستا با هم را برای مخاطب عمدتاً داخل ایران تهیه می‌کنند.

بنابراین، لازم است در روزهای پرشور پیش روی، رسانه‌های ایرانی تعهد بیش‌تری در انتشار اخبار داشته باشند و مسئولان نیز با آگاهی‌رسانی به موقع، فضای شبهه و تردید را از فضای سیاسی کشور بزدایند.

همچنین شاید لازم است مسئولان دقت کنند این گزاره که «هر مطلب ارزش پاسخگویی ندارد»، دردی را درمان نخواهد کرد، چرا که انتشار یک خبر ولو کذب، تأثیر خود را بر بخشی از افکار عمومی خواهد گذاشت. دنیای امروز، دنیای رسانه‌هاست. رسانه‌ها یک ایده را مطرح کرده، رشد داده و از آن بهره‌برداری می‌کنند؛ پس هر خبری، ارزش بررسی و شفاف‌سازی را دارد.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «تابناک»



## تأکید دوباره «ورد نت دلی» بر صحت خبر بازداشت احمدی‌نژاد، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲

WND EXCLUSIVE

**SOURCE: TAPE PROVES AHMADINEJAD LOST 2009 ELECTION**

**Cites wiretapped conversations between candidate, ayatollah's aide, on fraud**

Published: 05/02/2013

REZA KAHLILI

Iranian President Mahmoud Ahmadinejad lost the 2009 presidential elections overwhelmingly, garnering only a third of the vote and sparking massive protests that led to arrests, torture and executions, WND learned Thursday.

The source for this report, a member of the Revolutionary Guards' intelligence unit, hopes to provide WND with a tape that proves Iranian officials admitted the truth about the level of fraud in the 2009 elections.

The source said the taped phone conversation, a bit longer than 11 minutes, is between Ahmadinejad and Vahid Haghani, the head of the supreme leader's office. The two discuss the fraud in which Haghani said election officials added millions of votes to Ahmadinejad's tally to declare him the winner.

During that phone call, the two argued as Haghani told Ahmadinejad what the supreme leader, Ayatollah Ali Khamenei, expected of him. Haghani then told him that they had to add millions of fake votes to declare him the winner despite having all Guards and Basij personnel voting for him.

Get the sizzling book by the insider who exposed Iran's nukes! Reza Kahlili's award-winning 'A Time to Betray' – \$4.95 today only!

Here are the actual results of the election, as provided by the source:

Mir Hossein Mousavi won the election with over 19,250,000 votes.

Ahmadinejad was second with a little over 13,000,000 votes.

Mohsen Rezaei had approximately 3,700,000 votes.

Mehdi Karubi had approximately 3,200,000 votes.

Millions of Iranians took to the streets after the 2009 election results were reported, calling Ahmadinejad's reported 62 percent tally of voters a fraud and demanding a free election.

Thousands were arrested, with many tortured and executed. Mousavi and Karubi have been under house arrest ever since.

Meanwhile, Iranian media attacked WND Thursday for its report this week on the temporary arrest of Ahmadinejad and accused the news website of counterintelligence activity against the Islamic regime.

The exclusive WND report on Wednesday said Ahmadinejad, after visiting Tehran's 26th international book fair Monday, was arrested and held for seven hours and warned to keep his mouth shut about matters detrimental to the Islamic regime before he was released, according to the same source.

The Islamic Republic News Agency (IRNA) Wednesday assailed WND, stating that the "U.S. news website World Net Daily, which had a record of publishing anti-Iranian news items, among its Wednesday news claimed baselessly that ... President Mahmoud Ahmadinejad was arrested temporarily by some Iranian security forces Wednesday evening (sic)".



IRNA misstated the day of the arrest, which, as WND reported, occurred on Monday night.

”It seems as if the publication of such false news items at the present time is in the framework of a counterintelligence, anti-Iranian project that is aimed at influencing Iran’s upcoming presidential elections, which will take place in less than two months, and is aimed at conveying the idea of the existence of a dual-governance tendency idea within the structure of the Iranian political system,” IRNA said.

The official state news agency blamed certain media outlets inside Iran that are close to political opponents of the Iranian government for publishing false news items against Ahmadinejad within the framework of an “internal counterintelligence project“.

WND reported Wednesday that the regime’s media outlet Baztab had reported that with just days remaining for the registration of presidential candidates, Ahmadinejad warned associates that if his handpicked candidate to succeed him, close confidant and top adviser Esfandiar Rahim Mashaei, was rejected as a candidate, he would reveal tapes that show the regime defrauded voters in the 2009 presidential election. The regime quickly took down the Baztab site but not before the source captured the screen and the image was posted on WND.

Besides IRNA, other regime media outlets continued to attack WND. Tabnak, in a report today headlined “Where did the news on Ahmadinejad’s arrest initiate?” said that as the date for the Iranian elections becomes closer, elements inside and outside the country will increase pressure to affect the elections.

Tabnak blamed other regime media such as Baztab for picking up the story on the 2009 fraud tape, which now has become an international embarrassment for the nation, and warned of efforts to influence the presidential elections next month.

The WND report was picked up by many other outlets, including Britain’s Daily Mail, which said U.S. and British diplomats are aware of the reports and are viewing them “with interest“.

”It is potentially of considerable significance given the on-going internal political struggles as the election approaches,” one diplomatic source told the Daily Mail.

The Islamic regime’s media have attacked WND and its author, Reza Kahlili, on several occasions for revealing their secrets.

Most recently, much of Iran’s media, reflecting a state of panic, attacked WND for a report over the Islamic regime’s involvement in the Boston Marathon bombings, claiming Washington is behind the WND reports so the U.S. can attack other countries, presumably Iran and Syria.

WND’s source on the bombing provided information early on that those involved were Islamists and that they did not act alone. The source traced that assistance to Iran’s Quds Forces and the Lebanese terrorist group Hezbollah with operations out of South Asia. The source will soon reveal to WND significant information linking the Islamic regime to the Boston bombings.

Regime media also have attacked the WND report on Iran’s latest secret nuclear site. The head of Iran’s Atomic Energy Organization, in an unusual press conference, denied the existence of the uranium-enrichment site, dubbed “Quds,” at which the rogue nation is making great progress in creating nuclear warheads for an array of long-range missiles stored underground nearby. However, he failed to state what the site is, and it is quite clear from satellite images that it is heavily fortified with underground entrances into a mountain.

WND, the “biggest cyber news outlet in the United States,” is initiating psychological warfare against the Islamic Republic’s nuclear activity, Iran’s Golpanews charged in relation to that report.



\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «ورد نت دیلی»

<http://www.wnd.com/2013/05/source-tape-proves-ahmadinejad-lost-2009-election/>



## ادعای دروغین سایت خبری آمریکایی با هدف اجرای پروژه ضد امنیتی در ایران، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲

ایرناي انگلیسی گزارش داد روز گذشته پایگاه خبری ورلد نت دلیلی که پیش از این اخبار مخدوشی از ایران بر روی خروجی خود قرار داده بود؛ در خبری دروغین مدعی شده دکتر احمدی‌نژاد رئیس‌جمهوری اسلامی ایران توسط برخی نیروهای امنیتی به صورت موقت بازداشت شده است. این خبر کذب در حالی بر خروجی این پایگاه خبری قرار گرفت که دارای تناقضات و دروغ‌پردازی‌های مکرر و متعدد می‌باشد. به نظر می‌رسد انتشار این اخبار دروغ با هدف تاثیرگذاری بر فضای انتخابات ریاست جمهوری ایران که کم‌تر از دو ماه دیگر برگزار می‌شود، بوده و در راستای اجرای پروژه ضد امنیتی علیه ایران و القای حاکمیت دوگانه در ساختارهای نظام تهیه و منتشر شده است. گفتنی است این خبر مخدوش در حالی از سوی یک سایت آمریکایی منتشر می‌گردد که در ۴۸ ساعت گذشته برخی رسانه‌های داخلی نزدیک به جریان‌های سیاسی مخالف دولت در ایران تلاش کرده بودند با انتشار برخی اخبار دروغین علیه رئیس‌جمهور، پروژه‌ای ضد امنیتی در ایران را کلید بزنند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «شبکه ایران»؛ بخش انگلیسی «خبرگزاری ایرنا»

<http://inn.ir/NSite/FullStory/News/?Serv=1&Id=147129&Rate=0>

[http://www.irna.com/en/News/80639386/Politic/US\\_website\\_publishes\\_false\\_counter-security\\_news\\_item\\_against\\_Iran](http://www.irna.com/en/News/80639386/Politic/US_website_publishes_false_counter-security_news_item_against_Iran)



## رسانه دولت «شایعه دستگیری احمدی نژاد» را توطئه خواند، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

«شبکه ایران» وابسته به مؤسسه دولتی ایران، ضمن تکذیب گزارش منتشره در برخی رسانه‌های خارجی مبنی بر دستگیری چند ساعته محمود احمدی نژاد، این خبرها را «شایعه» و «توطئه» توصیف کرده است.

شبکه دولتی ایران در این باره نوشته است: «این خبر کذب در حالی بر خروجی این پایگاه خبری قرار گرفت که دارای تناقضات و دروغ‌پردازی‌های مکرر و متعدد می‌باشد.»

این تکذیبیه افزوده است: «به نظر می‌رسد انتشار این اخبار دروغ با هدف تاثیرگذاری بر فضای انتخابات ریاست جمهوری ایران که کمتر از دو ماه دیگر برگزار می‌شود، بوده و در راستای اجرای پروژه ضد امنیتی علیه ایران و القای حاکمیت دوگانه در ساختارهای نظام تهیه و منتشر شده است.»

سه شنبه، سایت ورلد نت دیلی (WND)، در گزارشی به قلم رضا کهلیلی نوشته بود که محمود احمدی نژاد به مدت هفت ساعت توسط سازمان اطلاعات سپاه و بازجویی شده است. کهلیلی که خود را افسر سابق سپاه معرفی می‌کند، پیشتر هم خبر از انفجار در سایت اتمی فردو داده بود که آژانس و آمریکا آن را بی‌اعتبار دانسته و تکذیب کردند.

ورلد نت دیلی می‌افزاید روز دوشنبه پس از اینکه احمدی نژاد از بیست و ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب بازدید کرد، با رئیس گروه حفاظت از او تماس گرفته شد و از او خواسته شد که برای مساله‌ای فوری، به دفتر آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی برود.

این گزارش افزوده است که، در مسیر دفتر رهبری، سه خودرو به کاروان اسکورت احمدی نژاد پیوستند و ضمن قطع ارتباط‌های اسکورت، این کاروان را به محل دیگری غیر از دفتر رهبری هدایت کردند.

ورلد نت دیلی می‌افزاید نیروهای سپاه پاسداران ضمن درگیری لفظی با تیم حفاظت احمدی نژاد، اسلحه و دستگاه‌های ارتباطی‌شان را از آنها گرفتند. پس از آن احمدی نژاد مجبور شد به دفتر حسین طائب رئیس سازمان اطلاعات سپاه برود که زیر ساختمان قرار گرفته است.

این وبسایت مدعی شده است که در این دفتر، مجتبی خامنه‌ای فرزند آیت‌الله خامنه‌ای، مجتبی حجازی رئیس سازمان اطلاعات دفتر رهبری و غلامحسین محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور حضور داشتند.

بنا بر این گزارش، در این دفتر به احمدی نژاد هشدار داده شد که باید دهان خود را در مسائلی که به زیان نظام است بسته نگاه دارد و از ادعاهایش درباره مسؤولان نظام، عقب‌نشینی کند.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «رادیفردا»

<http://www.radiofarda.com/content/f8-government-denies-arrest-of-ahmadinjad/24975275.html>



## «بازتاب» غیب شد، مدیرش هم به زندان رفت؛ فریبرز سروش، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲

### یک سایت حامی هاشمی از گردونه خارج شد

فشار دستگاه‌های امنیتی بر سایت‌های خبری، از جمله سایت بازتاب که که خبر وجود نوار هشت میلیونی و رانت خواری بابک زنجانی را منتشر کرده بود بالا گرفته است.

خبرهای رسیده به «خودنویس» از بازداشت مدیر مسول سایت خبری بازتاب حکایت دارد. در پی انتشار خبر نوار هشت میلیونی در هفته گذشته، برخی افراد با تحت فشار قرار دادن نهادهای امنیتی خواستار برخورد با سایت بازتاب شدند. علی غزالی مدیر مسول این سایت نزدیک به هاشمی رفسنجانی براساس حکم دادستانی و به اتهام تشویش اذهان عمومی در شنبه هفته گذشته بازداشت شده و اکنون بعد از گذشت یک هفته موضوع دستگیری وی خبری می‌شود، منابع آگاه دلیل این سکوت را اصرار مقامات امنیتی و فشار آنها بر خانواده غزالی اعلام کرده‌اند.

هفته گذشته سایت بازتاب با انتشار خبری اعلام کرد نواری وجود دارد که در آن احمدی‌نژاد و فرزند یکی از مقامات نظام با یکدیگر گفت و گو می‌کنند، احمدی‌نژاد اظهار می‌دارد که آرای واقعی را اعلام کنید، اما طرف مقابل با بی‌اعتنایی اصرار بر انتشار خبر هشت میلیون رأی تقلبی دارد. بر اساس خبر سیات بازتاب، قرار بر این بوده تا در صورت رد صلاحیت اسفندیار رحیم مشایی از سوی شورای نگهبان، از این نوار به عنوان اهرم فشار استفاده شود.

این خبر اگر چه کم‌تر از پنجاه دقیقه روی خروجی سایت نبود و برداشته شد، اما به سرعت در فضای مجازی و محافل سیاسی به خبر اول تبدیل و باعث آن شد تا روابط عمومی دفتر ریاست جمهوری نیز به آن واکنش نشان دهد.

ریاست جمهوری با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که این خبر واقعیت ندارد و سایت‌های خبر وابسته به محافل خاص سیاسی در صدد هستند تا فضای انتخابات را ناآرام و مردم را نسبت به سلامت انتخابات هشتاد و هشت نگران سازند.

از سوی دیگر فواد صادقی سردبیر سایت بازتاب در گفت و گویی اعلام کرد که این سایت هیچ‌گاه مدعی در دست داشتن چنین نواری نبوده، بلکه تنها خبر داده است که چنین نواری یا وجود خارجی دارد که از آن برای فشار بر نظام استفاده خواهد شد و یا اینکه وجود ندارد و تنها یک جنگ روانی است و همین که نهاد ریاست جمهوری بعد از چهل و هشت ساعت نسبت به آن واکنش نشان داد یعنی غافلگیر شده‌اند و سناریوی آنان سوخته است.

سایت خبری بازتاب پیش از این نیز با انتشار خبری مربوط به بابک زنجانی و رانت خواری‌های وی، باعث خشمگین شدن برخی و واکنش دستگاه امنیتی شده بود به طوری که بهمن ماه سال گذشته مأموران با مراجعه به دفتر این نشریه الکترونیکی، تمامی نوشته‌ها و اسناد و سیستم‌های کامپیوتری را ضبط و با خود بردند.

منبع آگاه به خودنویس گفته است این بار مأموران امنیتی به سردبیر سایت هشدار جدی داده‌اند که تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری اجازه به روز کردن سایت را ندارد و در صورت تخطی کلیه کارکنان سایت بازداشت خواهند شد. این سایت هم اکنون از دسترس کاربران خارج شده است.

سایت بازتاب در جریان انتخابات جاری رسماً از ورود هاشمی یا خاتمی حمایت می‌کرده و شنیده‌ها از آن حکایت دارد که تیم تحریریه سایت چندین ملاقات خصوصی با هاشمی و خاتمی داشته‌اند.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «خودنویس»



## بی‌خبری از وضعیت علی غزالی پس از بازداشت و ممانعت از فعالیت مطبوعاتی فؤاد صادقی، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲

چند روز پس از دستگیری علی غزالی مدیرمسئول وب‌سایت بازتاب امروز در تاریخ ۷ اردیبهشت، یک منبع آگاه به کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران گفت که به مادر این چهره مطبوعاتی گفته شده است که «امیدی نداشته باش که پسر تا چند سال از زندان بیرون بیاید.» به گفته او علی غزالی روز هفتم اردیبهشت به دادستانی احضار شده بود. هنگامی که به شعبه ۱۲ مراجعه می‌کند، همان‌جا حکم بازداشت او را صادر و به زندان منتقل می‌کنند: «دادستانی گفته است که وزارت اطلاعات خیلی مصر است که حکم بقیه اعضای وبسایت بازتاب صادر شود.»

او همچنین که معاونت فرهنگ و رسانه وزارت اطلاعات که هدایت آن را فردی به نام «نعیمی» به عهده دارد - که دستوردستگیری (اخیر) خبرنگاران را هم داده بود- مسئول دستگیری علی غزالی است و جرم او انتشار خبر در خصوص نوار موسوم به «نوار هشت میلیونی» و اتهامش «تشویش اذهان عمومی با تکرار ادعای تقلب در انتخابات سال ۸۸» است.

در خبری با عنوان «نوار ۸ میلیونی، بگم بگم احمدی‌نژاد پس از ردصلاحیت مشایی است؟» سایت بازتاب امروز مدعی شد: «بنا بر روایت گروهی از فعالان اقتصادی مرتبط با مشایی، برگ برنده احمدی‌نژاد نواری از مکالمات وی در بامداد ۲۳ خرداد است. بر اساس این خبر غیررسمی، در این مکالمات از طرف برخی مسئولان به احمدی‌نژاد گزارش داده می‌شود که رأی واقعی وی ۱۶ میلیون است، اما برای اینکه شائبه تقلب پیش نیاید و اختلاف آراء زیاد به نظر برسد، قرار است ۲۴ میلیون رأی اعلام شود، اما محمود احمدی‌نژاد به آن مسئولان تأکید می‌کند همان رأی واقعی وی که ۱۶ میلیون است اعلام شود و رأی غیرواقعی اعلام نشود. ادامه نوار مربوط به تماس احمدی‌نژاد با مسئولان مختلف کشور است که در آن از آنها خواسته شده، از اعلام رأی غیرواقعی خودداری شده و همان رأی ۱۶ میلیونی اعلام شود.»

در ادامه این خبر سایت بازتاب امروز نوشت: «به نظر نمی‌رسد که افشاگری‌های گذشته (محمود احمدی‌نژاد) تا حد متهم کردن خانواده رؤسای قوای مقننه و قضائیه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به مفاسد مالی در شرایط سخت انتخابات برای او مؤثر باشد و باید وی از چپته‌اش، برگ‌های دیگری را رو کند، افشاگری‌هایی که سطح بالاتری نسبت به موارد گذشته داشته باشد.»

مرکز روابط عمومی رئیس‌جمهوری روز سه‌شنبه ۱۰ اردیبهشت با خبری تحت عنوان «هدف اصلی از انتشار برخی مطالب دروغین از بین زمینه‌های خلق حماسه است» و در پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست جمهوری منتشر شد مدعی شد: «در پی انتشار خبر غیرواقعی با موضوع 'نوار ۸ میلیونی...؛ توسط یکی از سایت‌های خبری که گرایش خاص سیاسی آن بر همگان آشکار است، صراحتاً تأکید می‌شود که اصل موضوع مطرح شده در آن و آنچه که به رئیس‌جمهوری نسبت داده شده به طور کامل بی‌اساس و کذب محض است.»

این بیانیه افزوده است: «اگرچه این مطلب پس از مدت کوتاهی از انتشار، بلافاصله از خروجی سایت یادشده حذف شد، اما هدف از انتشار آن زیر سؤال بردن سلامت انتخابات ۸۸ و مخدوش نشان دادن انتخابات آتی ریاست جمهوری با هدف ایجاد نگرانی در مردم نسبت به حفظ رای‌های آنها و در نتیجه، کاهش مشارکت و از بین بردن زمینه‌های خلق حماسه است.»

علی غزالی، همزمان دانشجوی مقطع دکترای اقتصاد بود و از زمان دستگیری‌اش در روز شنبه تا کنون (سه‌شنبه) تماس تلفنی با منزل خود نداشته است.

به گفته این منبع آگاه مطبوعاتی، آقای فؤاد صادقی مؤسس وبسایت خبری بازتاب هم تهدید شده است که تا بعد از انتخابات هیچ فعالیت مطبوعاتی نکند و وبسایت خبری راه‌اندازی نکند: «فؤاد صادقی تهدید شده که اگر تیم (وبسایت) بازتاب کار رسانه‌ای کند قبل از انتخابات همه (اعضای بازتاب) را دستگیر می‌کنند...؛ او هر روز به دادستانی می‌رود که بتواند دادستان تهران جعفری دولت‌آبادی را ببیند. به او گفتند سایت بازتاب را بالا بیاوری دادستانی دستور دستگیری همه شما را می‌دهد.»

این منبع به کمپین گفت: «بازتاب و مدیرانش از زمان انتشار اخبار مربوط به رعیت و بابک زنجانی دو چهره امنیتی که دارای فساد اقتصادی وسیع بودند به شدت تحت فشار قرار گرفته بودند و سال پیش هم تهدید به دستگیری آنها شده بود و حتا در یک مورد (دفتر وبسایت) بازتاب مورد تفتیش قرار گرفته بود. فؤاد صادقی و علی غزالی را همان موقع احضار کردند که چرا در مورد این موضوع گزارش کار می‌کنید؟»



وبسایت «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

[http://persian.iranhumanrights.org/1392/02/foad\\_sadeghi\\_ghazali/](http://persian.iranhumanrights.org/1392/02/foad_sadeghi_ghazali/)



## فؤاد صادقی، سردبیر سایت «بازتاب امروز» و فعال رسانه‌ای نزدیک به هاشمی بازداشت شد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

فؤاد صادقی از فعالان رسانه‌ای نزدیک به آیت‌الله هاشمی رفسنجانی روز شنبه بعد از احضار به دادستانی بازداشت شده است. فؤاد صادقی، سردبیر سایت بازتاب امروز است که از مدتی پیش فیلتر شد. پیش از این علی غزالی مدیر مسئول سایت بازتاب نیز بازداشت شده بود.

صادقی که برادر شهید فرید صادقی است، جزو روزنامه‌نگاران نزدیک به هاشمی رفسنجانی محسوب می‌شود. با این حال تا کنون دلیل بازداشت او و ارتباط احتمالی این بازداشت با انتخابات ریاست جمهوری اعلام نشده است. صادقی دو کودک دو و نیم ساله و شش ماهه دارد که طبق اخبار رسیده، دختر دو و نیم ساله وی قبل از بازداشت پدرش دچار تشنج شدید شده و مراحل درمان را طی می‌کند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/70304/>



## بی‌خبری از فؤاد صادقی، سردبیر سایت مسدود شده بازتاب بعد از بازداشت، ۱ خرداد ۱۳۹۲

به دنبال مسدود شدن سایت بازتاب و بازداشت علی غزالی مدیر مسئول این سایت، فؤاد صادقی روزنامه‌نگار و سردبیر بازتاب نیز بازداشت شده است.

به گزارش کلمه، فؤاد صادقی در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و در حالی که برای دعوت از هاشمی رفسنجانی و تشکیل ستاد اصولگرایان حامی هاشمی تلاش زیادی کرده بود، بازداشت شد.

وی طی ماه‌های گذشته علاوه بر افشاگری در مورد رانت خواران نفتی به پوشش خبری اخبار انتخاباتی سید محمد خاتمی پرداخته بود، برای چندمین بار بازداشت شد. آخرین بار وی در زمستان سال ۸۸ در حالی که از سوی نیروهای امنیتی برای گفت و گو دعوت شده بود، دستگیر و روانه زندان شد.

فؤاد صادقی و سایت بازتاب بارها از سوی نیروهای افراطی مورد انتقاد قرار گرفته بود. روزنامه کیهان در یادداشت‌های خود بارها به سایت بازتاب حمله کرده و آن را «سایت اجاره‌ای» و «قته‌گر» لقب داده بود.

در ماه‌های گذشته سایت بازتاب با انتشار مقالات و گزارش‌هایی بر لزوم برگزاری انتخابات آزاد و شرکت همه گروه‌ها و جریان‌های سیاسی تأکید کرده بود.

همچنین این سایت با انتشار اخباری در خصوص رانت‌خواری‌ها در دولت احمدی‌نژاد نوشته بود: بابک زنجانی در دولت احمدی‌نژاد، علاوه بر دلالی هواپیما و واگذاری پروژه‌های رانتهی، ده‌ها میلیارد دلار نفت به صورت غیرقانونی و پیش از آغاز تشدید تحریم‌ها، بدون اسناد ضمانتی موثر به بابک زنجانی تحویل داده شده که او از این معاملات، در طول پنج سال گذشته به ثروتی بالغ بر هزاران میلیارد تومان رسیده است. سایت بازتاب سال گذشته نیز بارها از دسترس خارج شده بود.

فؤاد صادقی چندی پیش در دیدار با فرزندان میرحسین موسوی با بیان اینکه در مقابل مهندس موسوی فقط یک شخص همچون احمدی‌نژاد نبود به مسأله جریان قدرت پنهان و عامل تامین منافع آنها اشاره کرد و گفت: برای مقابله با این جریان پنهان، کسی باید میدان دار می‌شد که هیچ نقطه‌ای از آلودگی در پرونده خود و نزدیکانش نداشت و از هیچ نمی‌هراسید و این شخص میرحسین موسوی بود. وی تأکید کرد: تقدیر الاهی این بود که مهندس موسوی عامل تغییر و یادآوری باشد برای جامعه غفلت زده و در لبه پرتگاه، جامعه‌ای که انحراف و فساد و تباهی در ارکان آن نفوذ کرده بود.

به گزارش کلمه، پایگاه اطلاع‌رسانی بازتاب زمستان پارسال به دنبال تعطیلی سایت آینده برای دومین بار به صحنه رسانه‌های کشور آمد. این وبسایت که پیشقراول فعالیت رسانه‌ای آنلاین است، از اولین سایت‌هایی بود که با حکم قضائی فیلتر شد و مدیر مسئول آن کار خود را در آینده پیش گرفت.

ماfiای اقتصادی شاید اولین بار بود که توسط نویسندگان این رسانه به ادبیات ژورنالیستی آنلاین وارد شد همان واژه‌ای که توانست فؤاد صادقی را با شکایت محمدرضا رحیمی که آن زمان ریاست دیوان محاسبات را داشت، راهی دادگاه کند و حکم قضائی برای تعطیلی این سایت بگیرد.

فؤاد صادقی از اعضای بسیج دانشجویی امیرکبیر و مؤسس تشکل کانون اندیشه دانشجویی مسلمان در این دانشگاه بود. برادر وی شهید فرید صادقی از شهدای دفاع مقدس می‌باشد، سردبیری سایت نزدیک به محسن رضایی را بعهده داشت.

فؤاد صادقی، در زمانی که سردبیر سایت آینده نیوز بود به اتهام درج مصاحبه‌ای با هاشمی رفسنجانی بازداشت شد. در این سایت به نقل از رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام نوشته بود که آقای خامنه‌ای مانع موفقیت تلاش‌هایش برای از سرگیری روابط ایران و آمریکا شده است.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

**«توهم خطرناک»؛ چشم‌انداز آتی کشور بسیار نگران‌کننده است؛ محمدتقی کروبی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲**

اخیراً کتابی به قلم پتر ابورن و دیوید موریسون با عنوان «توهم خطرناک»<sup>\*</sup> منتشر شده که در این اثر نویسندگان در پرتو حقوق مندرج در معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای به پرونده اتمی ایران و بزرگ‌نمایی دروغین دول غربی و اسرائیل نسبت به اهداف این برنامه پرداخته‌اند. در این کتاب نویسندگان با توجه به تجربه تلخ اشغال عراق و دروغگویی سیاستمداران آمریکایی و انگلیسی مبنی بر داشتن سلاح‌های کشتار جمعی در آن کشور، بدون پرده پوشی سعی کردند اذهان جامعه بین‌المللی را نسبت به یک فاجعه دیگر که ممکن است به یک جنگ تمام عیار در خلیج فارس تبدیل شود، آگاه کنند. برخلاف بیشتر نوشته‌های سیاسی و حقوقی که تاکنون برنامه هسته‌ای ایران را خطری جدی و اساسی برای صلح و امنیت بین‌المللی تلقی کردند، نویسندگان این اثر در پرتو گفتگوها ایران و +۵ پرده از اهداف سیاسی پنهان و توهم خطرناک برخی سیاستمداران تندرو غربی برداشته‌اند.

ابورن و موریسون با اشاره به گزارش‌های سازمان سیا و دیگر سازمان‌های جاسوسی مبنی بر توقف برنامه نظامی هسته‌ای ایران از پائیز ۲۰۰۳ و عدم تغییری محسوس در این نظر، ماهیت برنامه هسته‌ای ایران را خطری برای صلح و امنیت بین‌المللی ندانسته‌اند. آنان بحث کرده‌اند که ناظران آژانس علی‌رغم اختلاف‌ها موجود با ایران تاکنون رفتاری مغایر با تعهدات حقوقی این کشور و تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای گزارش نکرده‌اند. فقدان شفافیت در بخشی از برنامه هسته‌ای ایران هم به معنای انحراف از تعهدات این عضو مطابق ان پی تی محسوب نمی‌گردد. ابورن و موریسون به جمع‌سختن سخنان سیاستمداران بریتانیایی و آمریکایی که با هدف بزرگ‌نمایی برنامه هسته‌ای ایران و خطر بالقوه برای منطقه و جامعه بین‌المللی بیان شده پرداخته و سپس نتیجه گرفته‌اند که مسیر پرونده ایران همان مسیر پرونده عراق را طی می‌کند. دروغ در اختیار داشتن «سلاح‌های کشتار جمعی» در دست دیکتاتور عراق توجیهی بود برای تهاجم یکجانبه آمریکا و بریتانیا به این کشور و اینبار بزرگ‌نمایی خطر هسته‌ای ایران در پرتو سخنان جنجال‌برانگیز آقای احمدی‌نژاد مبنی بر محو اسرائیل از نقشه جهان توجیهی دیگر بر تحمیل تحریم‌های سنگین اقتصادی و احتمالاً برخورد نظامی در سال جاری میلادی است.

متأسفانه فقدان درک مناسب مقامات کشور از جایگاه سازمان‌های بین‌المللی و ابزارهای حقوق بین‌الملل در کنار اتخاذ سیاست‌های تهاجمی غیر مرتبط زمینه برخورد و انزوای ایران را در جامعه بین‌المللی فراهم کرده است. سخنان بی‌حساب رئیس دولت مستقر علیه سازمان‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل، هولوکاست و محو کردن اسرائیل از نقشه جهان خدمت بی‌ظنیری به تندروهای غربی برای توجیه افکار عمومی جهانیان علیه کشورمان کرد- خدمتی که از نگاه تیز بین نویسندگان این کتاب هم پنهان نمانده است. ابورن و موریسون ضمن تبیین وضعیت هسته‌ای ایران بر حق کشورمان در دستیابی صلح‌آمیز به انرژی هسته‌ای مطابق حقوق بین‌الملل تأکید کرده‌اند. در عین حال اشاره‌ای کوتاه هم به وضعیت اسف بار حقوق بشر و نادیده گرفتن حق مردم در کشور مان داشته‌اند. این کتاب یک اثر علمی، آکادمیک و یا حقوقی نیست اما شیوایی قلم و روش روزنامه‌نگاری آن به خواننده کمک می‌کند تا با ابعاد مختلف این پرونده، فارغ از مباحث جنجالی آن آشنا شود.

نگاهی گذرا به شرایط موجود کشورمان حکایت از واقعیت تلخی و بحرانی دارد که خروج از آن نیازمند درایت، هوشمندی و تغییر نگرش از سوی مقامات ارشد کشور است. دفاع از کیان و منافع ملی در عرصه‌های بین‌المللی ارتباطی مستقیم با پشتوانه مردمی از حکومت دارد. مادام که حکومت مردم و فعالان سیاسی خود را دشمن بداند و سیاست داغ و درفش را تنها راه بقای حکومت بداند، بدون شک نمی‌تواند به طرفیت از یک ملت در عرصه‌های بین‌المللی از منافع ملی دفاع کند. در عرصه‌های بین‌المللی دولی مقتدرانه عمل می‌کنند که نمایندگان واقعی مردم خود هستند. متأسفانه در جهان سوم دولت‌ها با تکیه بر سلاح و زور و دستگاه‌های مخوف امنیتی در مقابل ملت خود مقتدر اند و در جامعه بین‌المللی بواسطه نداشتن پایگاه مردمی کوچک و حقیر.

۸ سال پیش نظامیان برای اولین بار بطور سیستماتیک به نفع یک کاندیدای خاص وارد انتخابات شدند و با تقلبی آشکار فردی کم‌طرفیت که از رجال سیاسی تنها رجل بودنش را داشت بر ملتی متمدن تحمیل کردند. سخنان هجو او را در مجامع بین‌المللی انقلابی‌گری تلقی کردند و برای حرکات و رفتارهای پرهزینه او در عرصه‌های بین‌المللی سوت و کف زدند. اندرز صاحبان خرد و اندیشه را نادیده گرفته و کشور را در باتلاق تحریم‌های بین‌المللی گرفتار کردند. چهار سال پیش مردم ایران با درک صحیح و درست از وضعیت خطرناک کشور در پای صندوق‌های رأی اراده خود را در تغییر رفتار و سیاست‌های داخلی و بین‌المللی اعلام کردند، اما متهم به بی‌بصرتی شدند و خون و جان شان حلال. خروجی و آثار



زیانبار سیاست ۴ سال پیش در تمامی حوزه‌ها به روشنی آفتاب بر همگان مشخص شده و اگر بدون تعصب به وضعیت کشور از ۸ سال پیش تاکنون نگاه کنیم به عمق فاجعه در تمامی ابعاد پی خواهیم برد.

در این نوشتار کوتاه به دنبال ذکر جزئیات آن اشتباه نیستم، اما صرفاً می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که در صورت تداوم سیاست‌های فعلی و اصرار حاکمیت در نادیده گرفتن حق مردم در تعیین سرنوشت شان، چشم انداز آتی کشور بسیار نگران کننده است. این کتاب را بخوانید و ببینید افکار عمومی جهانیان در چه جهتی ساماندهی شده و عمق خطر تا کجاست. باید از گذشته درس گرفت و با به رسمیت شناختن حق مردم کشور را از لبه پرتگاه نجات داد؟ آیا مقامات وضعیت خطرناک کشور را در این شرایط بحرانی درک کرده‌اند؟ آینده نه چندان دور به این پرسش اساسی پاسخ خواهد داد.

\*\*\* پی‌نوشت \*\*\*

\* See David Morrison and Peter Osborne, *A Dangerous Delusion: Why the West Is Wrong About Nuclear Iran*, Elliott & Thompson, 2013.

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت شخصی محمدتقی کروبی؛ وبسایت «کلمه»

<http://karoubi.org/?p=290>

<http://www.kalame.com/1392/02/12/klm-142131>



## گزارش ۹۲؛ نامه سرگشاده ایرج مصداقی به مسعود رجوی، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

نامه طولانی‌ای را که در ادامه می‌آید با عجله و در مدت هشت روز نوشتم و چهار روز به ویراستاری و تدوین آن گذشت. قصد داشتم روز ۱۹ بهمن سال گذشته منتشر کنم که به خاطر پیگیری بیماری‌ام، خوشبختانه انتشار آن دو روز به تعویق افتاد و حمله بی‌رحمانه تروریستی عوامل رژیم به «لیبرتی» و کشتار مجاهدین بی‌دفاع باعث شد که از انتشار آن موقتاً صرف‌نظر کرده و دست‌نگهدارم. در توصیف خط مشی خودم بایستی بگویم من منتقد جدی مجاهدین هستم و دشمن آشتی‌ناپذیر رژیم. جنبه انتقادی کارم نبایستی سایه‌ای بر وجه مبارزاتی فعالیت‌هایم علیه رژیم غدار حاکم بر کشورمان بیاندازد و جنایات آنها را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. به همین دلیل در بحبوحه حمله موشکی جنایتکارانه به «لیبرتی»، مطلبی در چرایی حمله رژیم و محکومیت آن نوشتم. در آنجا از طرح انتقاداتم نسبت به سیاست پافشاری بر ماندن در عراق خودداری کردم. چون در آن لحظه محکومیت جنایت رژیم برایم مهم بود.

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-49373.html>

عدم انتشار نامه‌ام این امکان را به من داد که با صرف روزهای متمادی و بازنگری در محتوای آن و اضافه کردن نمونه‌ها و فاکت‌های مشخص به منظور تدقیق هرچه بیشتر (به دو برابر و نیم شدن صفحات آن منجر شد) به انتشار آن اقدام کنم. ۱۹ بهمن را به این دلیل انتخاب کرده بودم که سی‌ویکمین سالگرد شهادت موسی خیابانی و یارانش بود. پیکر درهم‌شکسته اما استوار «موسی» که به دستور لاجوردی در مقابل چشمانم گرفته شد و من از فاصله نزدیکی در او خیره ماندم پس از گذشت این همه سال او همچنان الهام‌بخش و سردار آرزوهایم باقی مانده است. تجدید عهد با همه عزیزانم که حیات بیولوژیک و ساختار شخصیتی‌ام را نیز مدیون آنها هستم مرا وادار می‌کند سکوت نکنم و از ارزش‌های اخلاقی دفاع کرده و به پیروی از وجدانم عمل کنم.

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم  
تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال»

آنچه را که در این نامه با شما در میان می‌گذارم حرف امروز و دیروز من نیست نزدیک به پانزده سال است که در من نضج گرفته، رشد کرده و نکات اصلی آن را افرادی که با من روابط نزدیکی دارند و داشتند حتا زمانی که به‌صورت تمام وقت در ارتباط با مجاهدین فعالیت می‌کردم بارها شنیده‌اند. بخش زیادی از آن را حتا مسؤولان مجاهدین شنیده و خوانده‌اند. بسیاری از نکات مطرح شده در این نامه به صورت اشاره در کتاب‌ها و مقالات انتشار یافته‌ام آمده است. با این حال به قول حکیم ابوالقاسم فردوسی آموزگار بزرگ میهن‌مان «سخن را نگه داشتم سال بیست». همیشه احساس می‌کردم یکی مثل من بایستی سخن بگویم. اما پیش از آن بایستی کارهای مهم‌تری را انجام می‌دادم. بهترین سال‌های عمرم در زندان و با مجاهدین سپری شده است و این هم کار را برایم سخت می‌کند و هم آسان. از یک سو بایستی بر احساس و عاطفه‌ام فایز آیم و از سوی دیگر خود را موظف می‌دانم اهداف و ارزش‌های انسانی یارانم را دنبال کنم.

صحبتهای شما در نشست درونی مجاهدین در ۵ دیماه ۱۳۹۱ برای من همچون هشدار بود که اگر امروز شما را مخاطب قرار ندهم فردا خیلی دیر است. به ویژه که خود شما در همان نشست خواستید:

«در مورد هر فرد یا جریان یا موضوع یا اتهام و ادعایی که خودتان نتوانید جوابگو باشید، تمامی این قبیل موارد را به من ارجاع بدهید.» این که چرا بایستی همین الان به موضوع بپردازم برمی‌گردد به رویکرد جدید شما که آن را در سخنرانی مزبور اعلام کردید. تهدید مجاهدین و کسانی که قصد جدایی از شما را دارند به افشای گزارش‌های خصوصی‌شان در «قیامت» و «معاد»‌های برگزار شده در «اشرف» و مطالبی که در سال‌های گذشته در اوج اعتماد و اطمینان برای شما و مسؤولان‌شان در مجاهدین تحت عنوان «صفر صفر تناقضات جنسی» نوشته‌اند. در واقع شما با این تهدید و دست گذاشتن روی پرونده‌هایی که در طول سال‌های گذشته برای تک تک مجاهدین تهیه کرده‌اید تعداد زیادی را به گروگان خود تبدیل می‌کنید.



وقتی «محمد اقبال» یکی از اعضای مجاهدین به تأسی از شما به شکل ناپسند با ادبیاتی به شدت موهن و زشت به موضع‌گیری علیه خواهرانش «عاطفه» و «عفت» پرداخت، و به ویژه «عاطفه» را در کنار لاجوردی و حاج‌داوود رحمانی نشاناد و وعده محاکمه او را داد ضرورت انتشار این نامه را دوچندان احساس کردم.

[http://iran-efshagari.com/index.php?option=com\\_content&view=article&id=8876:2013-02-17-15-30-40&catid=5:2010-12-28-06-03-02&Itemid=6](http://iran-efshagari.com/index.php?option=com_content&view=article&id=8876:2013-02-17-15-30-40&catid=5:2010-12-28-06-03-02&Itemid=6)

گویا نامه محمد اقبال «هدیه» ای هم بوده به مناسبت سالروز تولد خواهرش «عاطفه»! ای کاش «عاطفه» این گونه زیرپا گذاشته نمی‌شد و «عفت» به سادگی به تاراج نمی‌رفت تا «اقبال»، چنین تلخ از برادری رخ برنتابد. فرهنگی که باعث می‌شود برادری با کلماتی زشت خواهرش را که برای سرنوشت او احساس مسؤولیت کرده و به «اشتباه» خواهان نجات جان او شده در شب تولد به مسلخ ببرد، بایستی مورد نقد و بررسی قرارگیرد. چرا که اگر قدرت داشته باشد معلوم نیست تا کجا پیش برود.

این مطلب در فرمت PDF ثبت شده است و با برنامه Acrobat Reader باز می‌شود. برای خواندن آن اینجا را کلیک کنید  
[http://www.irajmesdaghi.com/pfiles/massoudRajavi\\_15khordad\\_iraj\\_20130502.pdf](http://www.irajmesdaghi.com/pfiles/massoudRajavi_15khordad_iraj_20130502.pdf)

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت ایرج مصداقی؛ وبسایت «گویانیوز»

<http://www.irajmesdaghi.com/maghaleh-480.html>  
<http://news.gooya.com/politics/archives/2013/05/159361.php>

**مطهری: «بازرگان را برای فریب نخست‌وزیر کردیم!»؛ اوج وقاحت ماکیاولیستی؛ «گلاس‌نوست» ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲**

علی مطهری در یک برنامه تلویزیونی به صراحت پشت پرده انتخاب مهندس مهدی بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر موقت افشا می‌کند: «من فکر می‌کنم معرفی مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت به امام، یک تدبیر حکیمانه از سوی شهید مطهری بود و به نظر انتخاب خوب و درستی هم بود. من معتقدم سران انقلاب به گونه‌ای آمریکا را فریب دادند. آمریکا به این وسیله خیلی زود از حمایت رژیم شاه دست برداشت و احساس کرد کسانی دولت آینده را تشکیل می‌دهند که با غرب رابطه معقولی خواهند داشت. به همین دلیل هم بود که انقلاب ما با کمترین تلفات به پیروزی رسید. به نظرم اگر این تدبیر نبود، انقلاب با این سرعت به پیروزی نمی‌رسید...».

«روز آخر حیات پدر، سر سفره ناهار همراه با آقای لاریجانی خدمت ایشان بودیم. آنجا من گفتم آقای بازرگان در مصاحبه‌های اخیر خود به نوعی نسبت به امام با کنایه صحبت کرده که ایشان جویای اصل صحبت آقای بازرگان شدند. من جمله ایشان را بیان کردم که استاد مطهری فرمودند خودت شنیدی یا از دیگران به گوشت رسیده؟ گفتم خودم شنیده‌ام! ایشان در جواب فرمودند امام هم زیاد از دست ایشان راضی نیست و ما تصمیم داریم ظرف ۲ تا ۳ روز آینده ایشان را برکنار کنیم و یک دولت انقلابی را روی کار بیاوریم. به همین دلیل من فکر می‌کنم اگر عمر شهید مطهری به دنیا بود، مسائل به شکل دیگری رقم می‌خورد.».

معنای این کلمات این است که مرتضی مطهری برای فریب دادن دنیا و البته بخش بزرگی از مردم ایران تصمیم می‌گیرد که یک چهره معتدل و معقول را از طریق خمینی لانس کند و پس از آنکه خرشان از پل گذشت او را برکنار کرده و «ظرف ۲ تا ۳ روز آینده» (این را آخرین روز زندگی یعنی ۱۱ اردیبهشت ۵۸ سر سفره ناهار گفته!) یک دولت «انقلابی» را جایگزین آن کند! این فریب واضح را هم آقازاده‌اش حالا پس از ۳۴ سال «تدبیر حکیمانه پدر» نام گذاشته که از نظرش «انتخاب خوب و درستی» هم بوده! البته بماند که مطهری پدر در شام همان روز یازدهم اردیبهشت ۵۸ کشته می‌شود و فرصت عملی کردن بخش بعدی سناریویی را که همان روز سر سفره ناهار وعده آن را به پسر و داماد خود داده بود نمی‌یابد. انقلابیون چند آتشه البته بعداً از خجالت او در می‌آیند و بالاخره دقیقاً شش ماه پس از آن سفره ناهار کذایی — یعنی ۱۳ آبان همان سال — سفارت آمریکا را اشغال می‌کنند و با انقلاب دوم نام گرفتن این وحشی‌گریشان توسط خمینی سرانجام موفق می‌شوند که بازرگان را کله‌پا کنند و راه را به خیال خود برای روی کار آوردن یک «دولت انقلابی» — بخوانید برداشتن نقاب از چهره واقعی و ناسازگار با عصر خود — باز کنند. بله، ظاهراً آن موقع کاملاً به اهدافشان رسیده بودند و دیگر نیازی به محلل و نردبانی همچون بازرگان نداشتند.

روی سخنم با آخوندهای پیرو «مکتب فریب» مرتضی مطهری — «بزرگ ایدئولوگ انقلاب اسلامی» — نیست! چرا که اولاً احساس می‌کنم به هیچ وجه زبان مشترکی با اینان ندارم و ثانیاً اگر داشتم نیز سخن با آنان بی‌فایده است گو اینکه دیرزمانی است تشت رسوایی وقاحت و اخلاق ماکیاولیستی این قدرت‌پرستان بی‌هنر و البته بسیار پر مدعا و طلبکار از همه زمین و زمان و همه عالم و آدم به زمین افتاده است؛ روی سخن با خوش‌خیالان یا «خوش‌خط و خالانی» — بخوانید بازرگانان یا «بازرگانانی» امروزی! — است که بر آن‌اند از آتش آخوند برای مردم یا برای خود آبی گرم کنند؛ ولی از «فریب مکتب» مرتضی مطهری‌ها درس نمی‌گیرند و اصرار دارند فراموش کنند که:

«نردبان ناکسان گردیدن از ناپختگی است

دست بر بامند و با پا نردبان را بکنند!»

\*\*\* منبع \*\*\*

وبلاگ «گلاس‌نوست»



یک آینده با دو احتمال متغیر؛ چه راحت بازی می‌خوریم! محمدعلی محمدیان، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ (++)

رژیم خودش مردم را به مرگ گرفته تا به تب راضی شوند. آن‌قدر آنها را تحت فشار قرار داده است تا دنبال منجی بگردند. (مشاهده کردید که جلوی وزارت کشور جوانان فریاد می‌زدند که «هاشمی، ناجی ملت!»)

چه راحت بازی می‌خوریم! ما ملتی هستیم که کشته‌مرده فریب هستیم و دوست داریم فریمان بدهند!

من در این بازی رد پای چرچیل و مارگارت تاچر را می‌بینم! شاید هم برادران روس عزیزمان را!

تحلیل اول: نظر خامنه‌ای همان هاشمی است

تحلیل دوم: نظر خامنه‌ای به مشایی نزدیک‌تر است؛ که قبلاً [در نوشتار «مشایی، مهره پنهان رهبر»] به آن پرداخته‌ام

گویی پای یک برنامه‌ریز غیرایرانی در میان است! برنامه و سیاستی که تا ما بیاییم و متوجه این سیاست بشویم کار از کار گذشته است.

برای شخص خامنه‌ای متأسفم؛ زیرا اگر روزی مردم متوجه بشوند و بفهمند که بازی خورده‌اند دیگر تحمل نمی‌کنند و بساط سلطانی‌اش را بر هم می‌زنند

این سری مردم همه بیدارند، ولی نمی‌دانند که خواب‌نما شده‌اند. نمی‌دانند که خوابند ولی در خواب، خواب بیداری می‌بینند!

این سری مردم به کسی رأی می‌دهند که به گمانشان مخالف رهبری است. به گمانشان بدون خونریزی و شورش دولت را تعیین می‌کنند؛ ولی نمی‌دانند که ناخواسته به رأیی که خامنه‌ای نظر دارند، رأی می‌دهند. حالا می‌خواهد این مشایی باشد یا هاشمی

مگر ممکن است که خامنه‌ای و کلاً حکومت من جمله سپاه حکومت را دودستی به مخالفان خود بسپارد!؟

امروز در خبرها می‌خواندم که سپاه اعلام نموده اگر هاشمی و مشایی تأیید صلاحیت هم بشوند ما سپاهیان و بسیجیان به آنها رأی نخواهیم داد! این در بازار محاوره ایرانیان یعنی اینکه پالسی که: ای مردم به آنها رأی بدهید! باور بنمایید غیر این معنی نمی‌دهد.

آنها ثابت می‌کنند که در انتخابات ۸۸ تقلب نشده بود و آنها ثابت می‌کنند که واقعاً فتنه‌ای صورت گرفته بود و دوباره شعبان بی‌مخ‌ها جان می‌گیرند و نعره آنها را خواهیم شنید

سلام بر آقای نوری‌زاد عزیز

دو تحلیل یا نظر کاملاً متضاد با یکدیگر با یک پیش‌درآمد یکسان



## پیش‌درآمد

- وضع اقتصادی مردم آن قدر فلاکت‌بار می‌شود که خودشان نیز به آن اعتراف و اقرار دارند، و جالب اینکه الآن که مردم ساکت هستند خودشان مرتب آمار می‌دهند و مرتب نرخ تورم را بالا و بالاتر می‌برند! نه اینکه نرخ تورم بالا نیست، بلکه با آمار روزمره دارند نرخ واقعی را کم‌کم اعلان می‌کنند. آن موقع که ننه کربوبی خیر از گرانی داشت آقایان نرخ تورم را پنهان می‌کردند و آن را تشویش اذهان عمومی و یا توهم می‌پنداشتند، ولی امروز خودشان در اخبار خودشان بر طبل آن می‌کوبند؛ مثلاً در ۱۲ فروردین که تعطیلی رسمی است بانک مرکزی به یک‌باره اعلان نرخ تورم بالا می‌کند و موج آمارهای جدید شروع می‌شود. آیا این جای سوال ندارد؟! به گمانم دارد؛ چرا؟

### خبر اول

الیاس نادران در آن بحبوحه گرانی دلار و طلا در تابستان سال گذشته اعلام نمود «شخصی که از طرف بیت رهبری با بانک مرکزی تماس گرفته بود که بانک مرکزی از تزریق ارز به بازار جلوگیری کند، آن شخص نظر خودش بوده است، نه نظر بیت رهبری!» و جالب اینکه بعد از این سوتی بزرگ الیاس نادران، از سال گذشته تا کنون لالمونی گرفته است و دیگر هیچ حرفی یا سخنی از او به میان نیست. این یعنی اینکه رژیم خودش مردم را به مرگ گرفته تا به تب راضی شوند. آن قدر آنها را تحت فشار قرار داده است تا دنبال منجی بگردند. (مشاهده کردید که جلوی وزارت کشور جوانان فریاد می‌زدند که هاشمی ناجی ملت!) این یعنی این که خود خواسته خون این ملت را به نقطه جوش رساندن، این یعنی اینکه ملت را روی تابه‌ای داغ داشته‌اند و هر دم شعله‌اش را زیاد کردن به قدری که آبی و لحظه‌ای پایشان روی تابه نباشد و در یک لحظه مختصر آبی بر روی آن ریختن... تصور نمایید که چه دعایی نثار آنان می‌شود! دعایی که از ته دل بر می‌آید و تمامی گناهان و اشتباه‌های آنها را با خود پاک می‌کند... الآن ملت ما همین‌گونه است... بازی را مشاهده کردید؟ می‌آید، نمی‌آید... تأیید صلاحیت می‌شود، نمی‌شود... منجی است، ایرانی است، خودش درستش می‌کند و... همه اینها به یک‌باره آن فوران آتش در ساعت پنج و نیم شب فروکش کرد و همه مشکلاتشان را فراموش کردند و در به در دنبال منجی می‌گردند و فضای یأس و دلهره و تشویش و اضطراب به فضای کف و هورا و تشویق تبدیل شد... چه راحت بازی می‌خوریم! ما ملتی هستیم که کشته‌مرده فریب هستیم و دوست داریم فریبمان بدهند! در یک کلام من معتقدم گرانی افسارگسیخته سال گذشته بدون دست‌های پشت پرده نبود و از جاهایی هدایت می‌شد. ماجرای دلارهای چمدانی که یادتان هست؟! و اما خبر دوم که در آن بحبوحه گرانی از زبان سخنگوی شورای نگهبان خارج شد، «حذف شرط سنی برای نامزدهای ریاست جمهوری!» خبری که در لابه‌لای خبرهای اقتصادی گم شد و کسی نسبت به آن عکس‌العمل نشان نداد.

### سخن اصلی

آیا خامنه‌ای در این ۴ سال دست روی دست گذاشته و منتظر است که مردم خود با دست خود سرنوشت‌شان را تعیین کنند؟! آیا انتخابات آزاد است؟ چرا واکنش نشان می‌دهد به کلیدواژه انتخابات آزاد؟ پس مهندسی انتخابات که نماینده رهبری در سپاه از آن خبر داده بود چه می‌شود؟ مگر نه اینکه به قول احمدی‌نژاد این انتخابات بین‌المللی است و تمام دنیا چشمشان به صندوق‌های رأی در ایران دوخته شده است، پس آیا امکان تقلب در انتخابات امکان‌پذیر است؟

### آقای نوری‌زاد عزیز

من در این انتخابات یک بازی *step by step* یا قدم به قدم می‌بینم؛ بازی‌ای که حرکتی انجام می‌دهی و طرف مقابل را وادار می‌کنی که حرکتی انجام دهد و نهایت آن کیش و مات طرف مقابل است. بازی‌ای شطرنج‌وار که با روح ایرانی و خصوصاً با روح هیأت حاکمه ایران که عادت دارد به ورق‌بازی جور در نمی‌آید. من در این بازی رد پای چرچیل و مارگارت تاچر را می‌بینم! شاید هم برادران روس عزیزمان را!



دیپلماسی ایرانی با همه ضعف‌هایش همیشه یک نکته مثبت داشته و آن اینکه حرف آخر را اول می‌زنند. خصوصاً دهه اول انقلاب که واقعاً ناشی بودیم و این ۸ ساله افتخار آقایان این بود که گفتمان انقلاب اسلامی و راه امام زنده شد، یادتان است که چه جنجالی به وجود آورده بودند؟! واقعیت این است که ما ایرانی‌ها دیپلمات‌های خوبی نیستیم؛ چرا نیستیم؟ چون نمی‌خواهیم صداقت داشته باشیم. اگر داشتیم نیازی به فریب و نیرنگ نبود.

برگردیم به سخن اصلی

چرچیل و مارگارت تاچر از این جهت که آنها اهل برنامه‌ریزی بودند، اهل بازی شطرنج بودند، اهل این نبودند که مستقیم دست در صندوق رأی بکنند و بدون سحر و جادو شخص مجهول‌الهویه‌ای را بیرون بیاورند.

اما دو تحلیل کاملاً متضاد

تحلیل اول

نظر خامنه‌ای همان هاشمی است.

این تحلیل را من سال گذشته داشتم و حتی برای دوستانم اس‌ام‌اس فرستادم که خامنه‌ای دست به دامن اصلاح‌طلبان و هاشمی شده است تا او را از این منجلاب بیرون بکشد. لذا اولین دستورش حذف شرط سنی بود.

لا‌به‌لای اخبار هم همین را گواهی می‌داد؛ مثلاً خبر رسید که برگشتن مهدی هاشمی به ایران و محاکمه او با نظر خامنه‌ای بود و حتی عنوان شده بود که خروج مهدی از ایران در سال ۸۸ هم با نظر خامنه‌ای بوده است و می‌خواست او را از گزند دیگران محفوظ بدارد... (بدون علامت تعجب بخوانید و متعجب نشوید، برگردید به اخبار همان روزها. در لابه‌لای صحبت‌های هاشمی و خانواده او آن را جستجو کنید)؛ یا مثلاً افشای نوار مکالمه مهدی هاشمی با نیک‌آهنگ کوثر و یا زندانی کردن فائزه هاشمی و... یا حتی حضور هاشمی در کنفرانس عدم تعهد که هاشمی درست پشت سر رهبر ورود پیدا می‌کند... (لطفاً به چهره عزیز جعفری فرمانده سپاه در این کنفرانس دقت کنید!) در تمام این پروسه‌ها هر روز بر وجه هاشمی افزوده می‌شد و این محبوبیت تا بدان‌جا پیش رفته است که امروز او را «ناجی ملت» قلمداد می‌کنند....

و این یعنی حماسه سیاسی حضور ملت پای صندوق رأی و مسلماً پیامدهای آن را شما بهتر از من می‌دانید.

تحلیل دوم

نظر خامنه‌ای به مشایی نزدیک‌تر است؛ که قبلاً [در نوشتار «مشایی، مهره پنهان رهبر»] به آن پرداخته‌ام و زیاد راجع به آن سخن اضافه نمی‌گویم. فقط می‌گویم که مشایی گفته بود که اگر خاتمی و هاشمی نیابند حماسه سیاسی تحقق پیدا نمی‌کند (همین چند روز پیش قبل از زمان شروع رسمی ثبت نام کاندیداها).

- اگر شرط سنی را برداشته‌اند برای اینکه حتماً هاشمی به صحنه بیاید و برای همیشه از صحنه ساسی، آن هم به دست خودش و ملت محو شود، کافی است لیست دارایی‌های هاشمی را روی میز بگذارند و دوباره بتوانند (که می‌توانند) احساسات مردم فقیر را بر علیه هاشمی برانگیزانند؛ که یاران احمدی‌نژاد متخصص این کار هستند.

آخه چطور ممکن است شخص رهبر قریب به ۲۰ سال زحمت بکشد که هاشمی را محو کند و حتی اجازه انتشار کتاب‌هایی را بر علیه او بدهد («عالیجناب سرخ‌پوش»)، هاشمی را سکه یک پول کند و... آنقدر زدن هاشمی راحت بود که هر کسی از راه می‌رسید برای ابراز ارادت یک تیشه به ریشه او می‌زد؛ و ماجراهایی که همه می‌دانیم.

خامنه‌ای یک عمر حرص خورد و هاشمی و اصلاح‌طلبان را تحمل کرد، امروز چطور می‌تواند به گذشته رجوع کند و آنها را حلال مشکلات بدانند؟!

خامنه‌ای یک عمر آنها را مسبب مشکلات می‌دانست و می‌داند، چطور ممکن است که هاشمی ورق و آس پنهان او باشد؟!

دقت کردید که حدود ۲ هفته پیش ذوالنور گفته بود که مشایی حدود ۱۶ میلیون رأی دارد؟!

به یاد می‌آورید که سریعاً حسین توپخانه در کیهانش، به او تشر زد و از وی خواست که دهنش را آب بکشد؟!



به یاد می‌آورید که حدود ۲ ماه پیش یکی از اعضای بیت رهبری عنوان نمود که خامنه‌ای با «اسلام ایرانی» و... مخالف نیست؟!

آقای نوری‌زاد عزیز!

این روزها سرعت انتشار خبر و «خبرسازی» ریز و درشت آن قدر زیاد شده است که قدرت تفکر را از مردم گرفته است. قدرت خبرسازی و خبررسانی در ایران حتی از خبرگزاری‌های کل اروپا هم بیش‌تر است. در خبرسازی دست آسویت‌دپرس را از پشت بسته‌ایم. یک موج خبری درست می‌کنند و آنچنان هیاهو درست می‌کنند که سره از ناسره تشخیص داده نمی‌شود. یعنی به‌راستی باید گفت که واژه «فتنه» سزاوار رسانه‌های خبرپراکنی مثل «فارس» و «کیهان» و از این قبیل است، نه انتخابات ۸۸. این موج خبری باعث می‌شود که هیچ‌کس تحلیل درستی از ماوقع نداشته باشد، چه برسد به اتفاقات پیش روی. جالب اینکه تمامی تحلیل‌گران استناد به خبرهایی می‌کنند که همین بنگاه‌ها برای آنها تجویز نموده است و به یک سخن دیگر در زمین همین اصحاب بازی می‌کنند؛ کافی است بنگرید به تحلیل‌های تمامی رسانه‌های نوشتاری و گفتاری آن طرف مرزها، می‌بینید آن چیزی را می‌گویند که ناخودآگاه به آنان دیکته شده است، و آن طوری تفسیر می‌کنند که درون نوشته‌ها نوشته شده است. به همین علت است که گویی پای یک برنامه‌ریز غیرایرانی در میان است! برنامه و سیاستی که تا ما بیاییم و متوجه این سیاست بشویم کار از کار گذشته است.

(همین‌جا در پرائز اعلام کنم که من برای شخص خامنه‌ای متأسفم؛ زیرا اگر روزی مردم متوجه بشوند و بفهمند که بازی خورده‌اند دیگر تحمل نمی‌کنند و بساط سلطانی‌اش را بر هم می‌زنند. به گمان خامنه‌ای دروغ و عدم صداقت باعث پیروزی‌اش می‌شود، درحالی که یک دروغ عمری دارد و پس از پایان عمرش بساط آن برچیده می‌شود. لذا خدا کند که همه این نوشته‌ها وهم باشد).

این سری مردم همه بیدارند، ولی نمی‌دانند که خواب‌نما شده‌اند. نمی‌دانند که خواب‌ولی در خواب، خواب بیداری می‌بینند! این سری مردم به کسی رأی می‌دهند که به گمانشان مخالف رهبری است. به گمانشان بدون خونریزی و شورش دولت را تعیین می‌کنند؛ ولی نمی‌دانند که ناخواسته به رأیی که خامنه‌ای نظر دارند، رأی می‌دهند. حالا می‌خواهد این مشایی باشد طبق این تحلیل یا هاشمی باشد طبق تحلیل قبل.

حال ما منتظر می‌شویم تا ببینیم که مشایی و هاشمی تأیید صلاحیت می‌شوند؟ که به گمانم می‌شوند.

آقای نوری‌زاد

مگر ممکن است که خامنه‌ای و کلاً حکومت من جمله سپاه حکومت را دودستی به مخالفان خود بسپارد؟! امروز در خبرها می‌خواندم که سپاه اعلام نموده اگر هاشمی و مشایی تأیید صلاحیت هم بشوند ما سپاهیان و بسیجیان به آنها رأی نخواهیم داد! این در بازار محاوره ایرانیان یعنی اینکه پالسی که: ای مردم به آنها رأی بدهید! باور بنمایید غیر این معنی نمی‌دهد. در خبرهای امروز آمده بود که طائب گفته که هاشمی برای همیشه از صحنه این کشور حذف می‌شود و من به یک چیز مطمئن هستم و آن، این است که امثال شیخ طائب به خاطر وابستگی به طیف امنیتی بیت صحیح دارد پیش‌بینی می‌کند و همچنین این طیف چندش‌آور بعد انتخابات آن‌قدر دلپذیر می‌شود و همه در حسرت بصیرت داشته آنها می‌سوزند!

آقای نوری‌زاد

اگر هاشمی بازی‌ای ترتیب دهد که آنها از قبل پیش‌بینی کرده‌اند، مطمئن باشید که باخته است و برای همیشه از تاریخ ایران محو می‌شود و برای همیشه سمبل بدی و زشتی جلوه داده می‌شود. دیگر نیازی نمی‌بیند که از طلحه و زبیر یاد کنند و آنها را از درون تاریخ بیرون بکشند و به آنها استناد کنند، همین هاشمی دم دست برای چند نسل کافی می‌باشد.

آنها ثابت می‌کنند که در انتخابات ۸۸ تقلب نشده بود و آنها ثابت می‌کنند که واقعاً فتنه‌ای صورت گرفته بود و دوباره شعبان بی‌مخ‌ها جان می‌گیرند و نعره آنها را خواهیم شنید. طوری هاشمی را در کتاب‌ها و گفتارها به رخ نسل‌های بعدی می‌کشند که گویی صدام که نه، چنگیز مغول در پیشش روسفید می‌شود.

مگر اینکه هاشمی دست آنها را خوانده باشد، و این از دو طریق ممکن است:

اول، از طریق هوش و فراست و کیاست خود هاشمی؛



دوم، از طریق همان برنامه‌ریز خبردار شود!

همان برنامه‌ریزی که هدف نهایی او جنگ داخلی در ایران و تکه و پاره شدن ایران و ملت ایران، به دست خود ملت بدون لشکر کشی اجانب... به هر حال، از هر طریقی که خبردار شده باشد و بتواند دست رقیب را خوانده باشد (در صورتی که خود هاشمی مهره خامنه‌ای نباشد) یک راه برای او باقی مانده است و آن راه بازگشت به آغوش ملت و راستگویی در مورد هر آنچه در این ۳۴ سال صورت گرفته است و راهی را برود که مرحوم منتظری رفته است و پیش چشم ملت و در دل ایرانیان عزیز و بزرگ شود.

ما ملت ایران در طول تاریخ خصوصاً از قاجار به بعد در یک بن‌بست فرهنگی گرفتار آمده‌ایم؛ ما ملتی هستیم که همیشه طرفدار مظلوم هستیم. مثالی بزنم، همان ملت و مردمی که نفرین به ناصرالدین شاه می‌کرد، همان مردم پس از ترور وی و کشته شدنش او را «شاه شهید» نامیدند. این قضیه در این چند سال برای هاشمی اتفاق افتاد و اکنون وی «ناجی ملت» نامیده می‌شود. ولی این اتفاق در شرف تحقق برای خامنه‌ای است؛ بعد از انتخابات خامنه‌ای در منظر عامه مردم بزرگ می‌شود، و مردم در همه جا بعد از انتخابات و حذف همیشگی هاشمی یک کلام به بصیرت و دلسوزی... خامنه‌ای آفرین می‌فرستند و با چشمان گریان طلب بخشش از او می‌کنند که چرا نسبت به وی شک کردند، و از اینکه رهبری باشعور و با بصیرت دارند بر خود می‌بالند. با یک راهپیمایی شورانگیز خواستار اعدام موسوی و کروبی می‌شوند و قاطبه مردم باور می‌کنند که قضایای سال ۸۸ واقعاً فتنه بوده است و بیداری و هشیاری خامنه‌ای با کمک امام زمان این ملت و مملکت را نجات داده است. خامنه‌ای با یک گریه دیگر می‌گوید که من جان خود و آبروی خود را با امام زمان معامله کردم و او نخواهد گذاشت که خط راستین اسلام شکست بخورد... از این جور وردها خواهد خواند و سپس طی یک بخشش و کرامت و بزرگواری بزرگ هم از خون هاشمی و هم از خون خاتمی و موسوی و کروبی خواهد گذشت و مردم ما می‌گویند که چه جفایی کردیم بر مجتبی خامنه‌ای بزرگ!

حال بیاییم و خوش گمان باشیم و نیک بپنداریم و منتظر باشیم که هاشمی هم بدل‌هایی بزند و بازی‌ای ترتیب بدهد؛ و آن اینکه شرط رفع مشکلات اقتصادی، کوتاه کردن دست سپاه از دارایی‌های مردم و تا برسد به حصر موسوی و کروبی و خواستار آزادی زندانیان سیاسی بشود؛ اگر هاشمی این بازی و یا این خواسته را مطرح نکند شک نکنید، شک نکنید که بازی قبلاً طراحی شده است و یا هاشمی مهره است و یا اینکه گور خودش را برای همیشه با دست خودش کنده است.

آقای نوری‌زاد

امیدوارم که همه اینها اشتباه باشد و خامنه‌ای از سر خلوص اجازه حذف شرط سنی را دستور داده است و صحبت‌های دیگران مثل صحبت‌های من پوچ و بی‌اساس باشد و طائب و ذوالنور و غیره منویات درونی خودشان را به عنوان تحلیل بروز داده‌اند؛ اگر این چنین باشد که هیچ، کاری به کارمان ندارند. اما اگر من درست حدس زده باشم، دمازی از روزگار ما در خواهند آورد که هنوز مشاهده نکرده‌ایم. از همین جا به شما اعلام کنم که من حتی شکست‌های لشکریانمان را در جنگ بر عهده می‌گیرم و می‌گویم که جاسوس اسرائیل و امریکا و غیره می‌باشم و قول می‌دهم که خودم بروم زیر ماشین و تصادف کنم... این از من، ولی خدا جزای خیر به شما بدهد، چه کار می‌خواهید بکنید با این همه نامه‌هایی که به رهبری نوشتید و خصوصاً فیلم‌هایی که در خصوص پیروان او درست کردید و آنها را با تعبیر شعبان بی‌مخ معرفی کردید.

برای یک نفر دیگر هم دلم می‌سوزد و آن علی مطهری می‌باشد. او که روزی مخالف اصلاح‌طلبان بود و بعد خواستار رسیدگی به اموال و دارایی‌های هاشمی و فرزندان او شده بود، اکنون ملت‌مسانه از هاشمی می‌خواهد که به داد این ملت برسد! من در نوشته‌ای در ۱ مرداد ۸۸ با عنوان «چایی تو بخور سینه‌تو بزن، چه کار داری چندم محرمه» از وی برای موضع‌گیری‌هایش انتقاد کردم، ولی اکنون دریافته‌ام که او هر قدمی که برمی‌دارد بر اساس اعتقادش می‌باشد و لذا آخر عاقبت خوشی برای او نمی‌توانم تصور نمایم.

البته عاقبت خوشی هم برای یک سری افراد دیگر هم نمی‌بینم که البته حقشان است و نوش جانشان؛ من جمله آخوند پورمحمدی که به نظرم این آقا برای همیشه از صحنه سیاسی کشور حذف شود؛ یا ولایتی و یا چند نفر دیگر؛ بی‌خود نیست که قالیباف طی یک نمایش شروع به گریه کردن می‌کند و می‌خواهد دل رهبری را به دست بیارد. رهبری تمام صحبت‌های موافق و مخالف را در این انتخابات رصد می‌کند و دارد مشاهده می‌نماید که مثلاً ولایتی می‌گوید که دیپلماسی ما در این ۸ ساله اشتباه بود و عملاً دارد دیپلماسی رهبری را که دیپلماسی تهاجمی بود زیر سؤال می‌برد.

کل این مطلب دو نکته داشت که می‌خواهم منتشر کنید:



- شورای نگهبان شرط سنی را برداشت و این با اجازه خود رهبر بود و اینکه هاشمی امروز می‌گوید اگر رهبر صلاح بدانند وارد می‌شوم، یک بازی بیش‌تر نیست و رأی‌دهندگان به هاشمی به این نکته دقت کنند؛
  - با دست پس زدن مشایی و با پا پیش کشیدن آن؛
  - کل گرانی‌ها و سر به فلک کشیدن دلار نمی‌تواند با تحریم‌ها و یک‌شبه صورت گرفته باشد و من یقین دارم که دست‌هایی پشت آن پنهان بوده است و شاید به یک‌باره دلار و طلا تا مرز ۲۵۰۰ هم بیاید.
- با سپاس از وقتی که برای خواندن این نوشته گذاشتید.

محمدعلی محمدیان  
دوشنبه ۲۳ اردیبهشت

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=21667>



## آیا رهبر جمهوری اسلامی، دارای ادبیات فاخر است؟ حسین علیزاده، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

### ادب و اخلاق دیر زمانی است از برخی صاحب‌منصبان نظام و یا طرفداران آنان رخت بر بسته است

علی خامنه‌ای اخیراً طی سخنانی در منزلت ناقص زنان نزد اروپایی‌ها گفت: «نژادهای اروپایی نژادهای وحشی‌اند. حالا ظاهرشان اتوکشیده و کراوات‌زده و ادوکلن‌زده‌اند اما باطن همان باطن وحشی‌گری است...؛ بنا بر این، کتک زدن زن در محیط خانه توسط اینها و بعد امریکایی‌ها بُعدی ندارد».

آیا چنین ادبیاتی درباره میلیون‌ها اروپایی ادبیات «فاخر» است؟ این پرسش از آنجاست که: شیخ صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه، در انتقادی تند و گزنده از سخنان «چاله‌میدانی» احمدی‌نژاد به او متذکر شده بود که رئیس دولت باید دارای «ادبیات فاخر» باشد. او به درستی در ضرورت بهره‌مند بودن یک مقام مملکتی از ادبیات فاخر گفته بود که: «توقع ما از رئیس‌جمهور این است که ادبیاتش متین و فاخر و با تعابیر جا افتاده و البته صحیح و منصفانه باشد» (۱۷ مرداد ۸۹). حال پرسش این است که آیا چنین ادبیات هتاکانه فقط خاص احمدی‌نژاد است؟ اگر نه، پس او معلول و احدی از آحادی است که به رغم مناصب مهم‌شان، گفتارش آلوده به ادبیات «ناپاک» است. اگر چنین است علت چیست؟

### نمونه‌هایی از ادبیات هتاکانه

چه بسیار دیده شده که برخی صاحب‌منصبان جمهوری اسلامی یا آنان که مخاطبانی برای خود دارند، گفتارهای درشت و هتاکانه‌ای را به کار می‌برند. چند نمونه آن به شرح زیر است:

یکم؛ جواد لاریجانی (برادر رئیس قوه قضائیه) خود کسی است که رئیس‌جمهور امریکا را «کاکا سیاه» و یا احمد شهید، گزارشگر حقوق بشر سازمان ملل، را «آدم پیاده» و «در دام تروریست‌ها» نامیده بود که «با یک من غسل نمی‌شود او را خورد».

دوم؛ سعید حدادیان، از مداحان صاحب نام بیت رهبر، در نوار صوتی که از او منتشر شده مشایی را «عورت» احمدی‌نژاد توصیف کرده بود. وی برای توجیه کار خود گفت که «آن رگ لاتی مان را گذاشته ایم برای این موقع‌ها».

سوم؛ در حادثه‌ای مشابه، سعید تاجیک یک بسیجی لباس شخصی در حرم عبدالعظیم فائزه هاشمی (نماینده پیشین مجلس) را مورد قبیح‌ترین ناسزاها قرار داد که قلم از نوشتن آن شرم دارد. دوستان او بی پروا فیلم این رفتار اهانت آمیز به یک زن را بر روی شبکه اینترنت قرار دادند. خامنه‌ای یک هفته بعد از این حادثه، فرد ناسزاگو را جوانی «بلاشک از مردمان با اخلاص و مومن و خوب» توصیف کرد ولی گفت: «هتک حرمت، هم خلاف شرع است، هم خلاف اخلاق است، هم خلاف عقل سیاسی است».

از همین چند مثال دانسته می‌شود که سخن هتاکانه و چاله‌میدانی نه صرفاً خاص احمدی‌نژاد است بلکه به وفور مواردی از آن اتفاق می‌افتد که نشان از آن دارد، ادب و اخلاق دیر زمانی است از برخی صاحب‌منصبان نظام و یا طرفداران آنان رخت بر بسته است. از این رو باید پرسید علت چیست؟

### ادبیات رهبر جمهوری اسلامی چگونه ادبیاتی است؟

آیت‌الله خامنه‌ای عالی‌ترین مقامی است که در عین تلبس به لباس روحانی، رهبر و مرجع تقلید نیز هست. آیا کسی با این ویژگی، واجد ادبیات فاخر، متین، جا افتاده و منصفانه آن گونه که شیخ صادق لاریجانی از احمدی‌نژاد انتظار دارد، هست؟

محمد نوری‌زاد در مقاله «خامنه‌ای با ادب می‌شود» و اکبر گنجی در مقاله «هتاک‌های آیت‌الله خامنه‌ای» به نقد درشت‌گویی‌های رهبر جمهوری اسلامی پرداخته و به خوبی نشان داده‌اند که آفت «بدهنی»، «نارواگویی» و «ناسزاگویی» نه این است که خاص احمدی‌نژاد باشد بلکه آفت جامعه امروز ایران است که از قضا شخص علی خامنه‌ای خود منشأ این گونه ادبیات «ناپاک» است.

نوری‌زاد می‌نویسد: «معتقدم آقای احمدی‌نژاد با همه شلتاق‌های نامتعادل و منحصربفردش، بخش قابل‌اعتنایی از درون خود جناب خامنه‌ای است. همچنین علمای جامانده در ده قرن پیش مثل آقایان جنتی و محمد یزدی و صادق لاریجانی و احمد خاتمی و علم‌الهدا... همه همان خصوصیات مخفی مانده در درون جناب خامنه‌ای‌اند که مظهریت یافته و بر سر هر دستگاه این کشور غارت شده سرشکن شده‌اند».



اکبر گنجی نیز به درستی می‌نویسد که: «رهبران ایدئولوژیک هیچ‌گاه غیر از هواداران خود را انسانی در خور گفتگو به شمار نمی‌آورند و به همین دلیل توهین و دروغ را بکار می‌برند تا آنها را از مقام انسانی تنزل دهند».

در اثبات این مدعا ذیلاً مواردی چند از سخنان رهبر مثال آورده می‌شود تا دانسته شود که آب از سرچشمه آلوده است.

### ادبیات نژادپرستانه رهبر

علی خامنه‌ای اخیراً طی سخنانی در منزلت ناقص زنان نزد اروپایی‌ها گفت: «نژادهای اروپایی نژادهای وحشی‌اند. حالا ظاهرشان اتوکشیده و کراوات‌زده و ادوکلن‌زده‌اند اما باطن همان باطن وحشی‌گری است...؛ بنابراین این، کتک زدن زن در محیط خانه توسط اینها و بعد امریکایی‌ها بُعدی ندارد».

این اظهارات، سخنان رهبری است که در یک گزاره بدون «اما» و «اگر» تمامی نژادهای اروپایی را از «گذشته» تا «حال» به ادعای اینکه زنان را در خانه کتک می‌زنند، «وحشی» توصیف کرده است. گویا رهبر جمهوری اسلامی نمی‌داند که حتا برخی از همین نژادهای اروپایی مثل بوسنی و آلبانی مسلمان هستند. وی که خود را «رهبرمسلمانان جهان» می‌داند، مسلمانان اروپایی را هم وحشی قلمداد کرده است.

بی‌درنگ این سخنان حاکی از آن است که علی خامنه‌ای از قوانین و نهادهای حمایتی که در اروپا و امریکا به حمایت از حقوق زنان می‌پردازند، بی‌خبر است. مدینه فاضله و آرمانشهر او همان جمهوری اسلامی است که زنان حتا حق ورود به استادیوم را هم ندارند.

### توهین به مقدسات اهل سنت

در ماجرا اوج گرفتن جنبش سبز به رهبری میرحسین موسوی و مهدی کروبی، خامنه‌ای ضمن مقایسه این دو یار دیرین بنیانگذار جمهوری اسلامی با طلحه و زبیر دو تن از یاران پیامبر اسلام که بر علیه امام علی شوریدند، سابقه آنان در انقلاب را برباد رفته دانست همانگونه که سوابق طلحه و زبیر به روایت شیعه بر باد رفته است. وی گفت: «گذشته افراد مورد توجه نیست، اگر حال فعلی اشخاص در نقطه مقابل گذشته بود، آن گذشته دیگر کارایی ندارد... طلحه و زبیر مردمان کوچکی نبودند، اما سوابق آنان محو شد و امیرالمومنین با آنها جنگید.» (۱۴ خرداد ۹۱)

این اظهارات، واکنش تند مولوی عبدالحمید امام جمعه زاهدان را به همراه داشت که آن را توهین به اهل سنت عنوان کرد و گفت: «طلحه و زبیر از بزرگان صحابه‌اند که در آیه «والسابقون الأولون من المهاجرین والأنصار» مورد تمجید قرار گرفته‌اند، و نیز از جمله عشره مبشره (ده تن بشارت داده شده به بهشت) هستند». وی افزود: «اهل سنت هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند که مقام رهبری که همواره نسبت به اهانت به بزرگان و مقدسات یکدیگر به کرات هشدار داده‌اند، این تشبیه را در مراسم سالگرد ارتحال امام راحل به کار ببرند که مایه نگرانی اهل سنت در سطح کشور گردیده است» (۲۱ خرداد ۸۹)

### مثال‌های بیش‌تر

الف) خامنه‌ای در خرداد ۷۱ عده‌ای اهالی مشهد را که دست به اعتراض خیابانی زده بودند مرداب گندیده، رذل اوباش چاقوکش توصیف کرد که «مثل علف هرزه، باید اینها را بکنند و درو کنند و دور بیندازند».

ب) وی در واکنش به اعتراض آیت‌الله منتظری (فقیه عالیقدر به گفته آیت‌الله خمینی) که خامنه‌ای را فاقد صلاحیت مرجعیت دانسته بود، او را «فلان ساده‌لوح، بیچاره مفلوک» توصیف کرده بود که «خیال می‌کند که اوضاع و احوال به صورتی است که باید حالا حرفی زد».

ج) وی ۱۳۹ نماینده اصلاح طلب مجلس ششم را که به رد صلاحیتشان اعتراض داشتند، «گردن کلفت» خواند.

د) وی در محکوم کردن حمله اسرائیل به کشتی حامل دارو و غذا به غزه، گفت: «صهیونیست‌ها ادعا می‌کنند که برای بازرسی یا جلوگیری از ورود به غزه، وارد کشتی‌ها شده‌اند که البته مثل سگ دروغ می‌گویند».

### شخصیت فاجر، زبان فاجر

آن چه از ادبیات ناپاک رهبر جمهوری اسلامی برشمرده شد مشتی بود از خرواری که وی به رغم موقعیت منحصر به فرد خود، گاه بی‌پروا انواع ادبیات نژادپرستانه، تفرقه‌افکنانه، دشنام دادن از قبیل میکروب‌های سیاسی به معترضان ۸۸ و.. را به کار بسته و می‌بندد.

گرچه توصیه شیخ صادق لاریجانی به احمدی‌نژاد درست است که می‌باید کلام فاجر داشته باشد اما قاضی القضاات ایران نیک می‌داند که اشخاص «فاجر» را سخن «فاجر» گفتن دشوار است.



\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/70215/>



## شلیک به پیکر نیمه‌جان انقلاب؛ هاشمی رفسنجانی رد صلاحیت شد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

تکلیف انتخابات از این واضح‌تر نمی‌توانست روشن شود. رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام رد صلاحیت شد. به گزارش کلمه پس از روزها کش و قوس و تعلل در اعلام اسامی تأیید صلاحیت شده‌ها سرانجام وزارت کشور اسامی تأیید صلاحیت شده رو اعلام کرد و نامی از هاشمی رفسنجانی در میان آنان نبود. این رد صلاحیت در حالی صورت گرفت که طی روزهای گذشته توپخانه رسانه‌ای و تخریبی اقتدارگرایان با انتشار نامه و بیانیه از شورای نگهبان خواسته بودند که صلاحیت هاشمی رفسنجانی را تأیید نکند. به رغم اینکه حتا از سوی برخی از علما و مراجع هم نگرانی از این تأیید صلاحیت وجود داشت و خواستار دقت نظر کافی به مساله تأیید صلاحیت‌ها بر اساس مصالح ملی شده بودند، اما در کمال شگفتی ناظران سیاسی نامی از هاشمی رفسنجانی در میان تأیید صلاحیت شده‌ها نبود. روزنامه کیهان زیر نظر رهبری، بارها طی چند روز گذشته به هاشمی رفسنجانی هشدار داد و از نامزدی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام انتقاد کرد.

همچنین دبیر شورای نگهبان بار دیگر در یک اقدام غیرقانونی در نماز جمعه تلویحاً از رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی سخن گفت. در همین حال گفته می‌شود با توجه به اینکه نظر شورای نگهبان عدم تأیید صلاحیت هاشمی رفسنجانی بوده است، بارها از وی خواسته شده که از شرکت در انتخابات انصراف دهد، اما هاشمی گفته است که این کار را نخواهد کرد. هاشمی رفسنجانی طی سال‌های گذشته بارها تصریح کرده است که انجام هر تغییری در کشور مستلزم نظر رهبری است و حتا در زمان اعلام آمادگی برای نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری بار دیگر بر این نکته تأکید کرد که تا رهبری نخواهد هیچ تغییری در کشور امکان پذیر نخواهد بود.

طی روزهای گذشته با ثبت نام هاشمی در انتخابات شور و هیجان زیادی نه تنها در جامعه و در میان اقشار مختلف مردم صورت گرفت، بلکه نشاط و جنبشی در میان نخبگان و علما نیز مشاهده شد و موجی از امید را برای تکرار حماسه ۸۸ فراهم کرده بود. به نظر میرسد شکل گیری این موج و نیز نتایج نظر سنجی‌های امنیتی حاکمیت را متقاعد کرده است که در همین مرحله هزینه حذف هاشمی را پرداخت کنند. حتی غرویان از شاگردان پیشین مصباح از شور و نشاط قم و اعلام حمایت علما و مراجع از هاشمی خبر داده بود و روز گذشته الحیات بار دیگر از حمایت آیت‌الله سیستانی از این نامزدی خبر داده بود.

با توجه به آرایش جدید سیاسی در کشور و اعلام انصراف تعدادی از اصول‌گراها از یک سو و عدم تأیید هاشمی رفسنجانی این بار نه مهندسی انتخابات که شکلی دیگر از یک کودتا در حال وقوع است. با این اوصاف پس از شکست هشت سال ریاست جمهوری احمدی‌نژاد که با حمایت قاطع رهبری و نهادهای نظامی روبرو بود و خسارت‌های متعدد به وجهه بین‌المللی و ایجاد بحران‌های سیاسی و اقتصادی در کشور بار دیگر مهندسان انتخابات در صدد تا یکی از نزدیکان بیت رهبری را به کرسی پاستور بنشانند.

آن گونه که رئیس ستاد هاشمی رفسنجانی و علی‌مطهری روز گذشته عنوان کرده بود بی‌شک هاشمی به این عدم تأیید صلاحیت اعتراضی نخواهد کرد، اینک با توجه به اینکه کسی که از سوی بنیانگذار جمهوری اسلامی، ستون انقلاب نام گرفته بود و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام است از فیلتر شورای نگهبان عبور نکرد باید دید عارف و روحانی و سایر نخبگان و دلسوزان نظام در واکنش به این تضييع حق و بی‌عدالتی اشکار در انتخابات چه عکس‌العملی نشان خواهند داد.

### اسامی ۸ تن از تأیید صلاحیت شدگان انتخابات ریاست جمهوری

ستاد انتخابات وزارت کشور، دقایقی پیش، اسامی ۸ تن از افرادی که از سوی شورای به عنوان کاندیداهای نهایی انتخابات ریاست جمهوری برگزیده شده بودند، را اعلام کرد که نام آقایان روحانی و عارف نیز در میان آنها دیده میشود. با توجه به روشن شدن ماهیت این انتخابات باید در روزهای آینده منتظر تصمیم آقای روحانی و عارف درباره چگونگی مواجهه آنها با این شبه انتخابات باشیم.

اسامی هشت نفری که اجازه دارند در انتخابات به عنوان کاندیدا شرکت کنند به شرح زیر است:



- ۲- غلامعلی حداد عادل
- ۳- محسن رضایی
- ۴- حسن روحانی
- ۵- محمدرضا عارف
- ۶- محمد غرضی
- ۷- محمدباقر قالیباف
- ۸- علی اکبر ولایتی

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://www.kalame.com/1392/02/31/klm-144599/>

**«علی ماند و حوض»؛ صل علی محمد؛ کوسه به خشکی آمد! «گلاسنوست»، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲**

لحظاتی پیش خامنه‌ای از عروسک‌های جدیدش برای برپایی یک نمایش عروسکی بی‌مزه و خنک رونمایی کرد. در این لیست نه‌کاندیدای اصلاح طلبان حضور داشت و نه‌کاندیدای دولت! البته بعضیها انتظار داشتند برای حفظ ظاهر هم که شده توی این مرحله هاشمی و مشایی رو تأیید کند و مهندسی را بگذارد برای سر صندوق. ولی ظاهراً شرایط انفجاری جامعه و برآوردهای امنیتی چنین ناپرهیزی خطرناکی را به هیچ وجه صلاح نمی‌دیدند. خامنه‌ای تصمیمی درست گرفت و خیال خودش را راحت کرد!

هاشمی هم در آخرین بازی سیاسی خودش سنگ تمام گذاشت و با زبان بی‌زبانی ساختار دیکتاتوری جمهوری خودساخته اسلامی را به نمایش گذاشت و به رغم اینکه می‌دانست تأیید صلاحیت نخواهد شد — علاوه‌بر تمامی پیغامها و پسغامها — ثبت نام کرد و با به جان خریدن رد صلاحیت خود تا پایان بررسی صلاحیت‌ها در صحنه باقی ماند و بدین ترتیب با زبان بی‌زبانی پایان تمه انقلاب ۵۷ را و آغاز کامل عصری جدید را در ایران اعلام کرد.

بله، «کوسه» سال‌های دور ما خود را به سلامت از این باتلاقی که خودش در ساخت آن بی‌تقصیر نبود به خشکی رساند و البته «آقا» را نیز درون آن باتلاق تنها گذاشت؛ بی آنکه مسؤولیتی متوجه خود کند چرا که خود «آقا» خواست که تنها بماند!!! برای هاشمی، چه از این بهتر.

هاشمی با ارسال سیگنال‌های متعدد قبل از نامزد شدنش (که بدون موافقت آقا نمی‌آیم) و همین‌طور نحوه نامزد شدنش (در دقیقه نود) و سرانجام ماندن در صحنه تا آخرین لحظه (و نپذیرفتن معامله برای انصراف بدون هزینه رد صلاحیتش برای نظام) تمام پایگاه باقی‌مانده‌اش در میان طیفهای معتدل‌تر و از جمله روحانیون سنتی قم را مخاطب قرار دهد. او در این خطاب، با دراز کردن انگشت اشاره‌اش به سمت «آقا» — که «نگاه کنید من تا آخرین لحظه هم حاضر بودم «ایثار» کنم و پیام نجاتون بدم، اما خود آقا نخواست!!» — نقش مهمی در تقویت اجماع خاموش درون‌حاکمیتی علیه خامنه‌ای بازی کرد؛ راهی که پیشتر، سال ۸۸ موسوی و کروبی آن را، وقتی زیر بار «صحنه‌آرایی» قبلی خامنه‌ای نرفتند، شروع کرده بودند و تا این لحظه نیز بر ادامه آن استقامت ورزیده‌اند. هاشمی زیرکانه بضاعت اندک خود را در همان راهی به کار گرفت که موسوی و کروبی آغازگر آن بودند: در راه عمق بخشیدن به شکافی خاموش و مشروعیت‌زدا، درون حاکمیت و علیه خامنه‌ای. هاشمی نیز تسلیم «صحنه‌آرایی خطرناک» آقا نشد البته به سبک خودش!

امروز «کوسه» سال‌های دور ما، که روزگاری استاد باتلاق‌سازی و عبور از آن بود، به سلامت به خشکی آمد و «علی» را تنهای تنها داخل باتلاق خودساخته‌اش رها کرد! بله، امروز روزی بود که بعد از ۳۵ سال از آغاز جمهوری اسلامی ضرب‌المثل ایرانی «علی ماند و حوضش» هیچ‌گاه تا این حد معنی و مفهوم تمام و کمال پیدا نکرده بود.

هم‌اکنون خامنه‌ای با آرامش بیش‌تری می‌تواند درون این حوض باتلاقی با ملیجکانش مشغول گِل‌بازی باشد و مثلاً سر فرصت و با خیال آسوده تصمیم بگیرد مزاجش بیشتر الان مزه «شفتالوی مقاومتی» (جلیلی) می‌طلبد یا «آلوی رستم‌آبادی» (ولایتی) و البته زیرچشمی «خرزبه مشهدی» (قالیباف) را نیز زیرنظر داشته باشد. اما سؤال اساسی این است: مردم ایران تا چه وقت، «آرام و باحوصله»، درون همین باتلاق، به تماشای این گِل‌بازیهای شلخته و ملال‌آور «آقا» با ملیجکان «گس» و «ترش» و «شیرین» مزه‌اش ادامه خواهند داد؟ قدرت‌های مهم جهانی چه‌طور؛ آیا آنها نیز بویی از این «آرامش و حوصله» ایرانی برده‌اند؟

\*\*\* منبع \*\*\*

وبلاگ «گلاسنوست»



## تحلیل «نیویورک تایمز» از رد صلاحیت هاشمی: ایجاد تغییر از طریق صندوق رأی و خیابان به پایان رسیده، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

متن انگلیسی (English Text)

### A Founder of the Revolution Is Barred From Office, Shocking Iranians

By THOMAS ERDBRINK

Published: May 21, 2013

TEHRAN — The decision on Tuesday to bar the presidential candidacy of Ali Akbar Hashemi Rafsanjani, a founding father of the revolution and a former president, shocked Iranians, particularly those among the 70 percent of the population that is under 35 and grew up when he served in many leading positions.

“They say a revolution eats its children,” said Mehdi, 27, a teacher. “But in the case of Rafsanjani, the revolution has eaten its father.”

The exclusion of Mr. Rafsanjani and another thorn in the conservatives’ side, Esfandiar Rahim Mashaei, could foreshadow even greater repercussions, analysts and commentators said.

Since its founding in 1979, the Islamic republic has been characterized by constant and often public competition among opposing power centers, a back-and-forth that gives ordinary citizens and private business owners the ability to navigate among the groups.

Barring further surprises, the winner of the June election will now be drawn from a slate of conservative candidates in Iran’s ruling camp, a loose alliance of Shiite Muslim clerics and Revolutionary Guard commanders. That would place the presidency under their control and would mark the first time since the 1979 revolution that all state institutions were under the firm control of one faction.

Analysts have long speculated — and some conservative clerics have confirmed — that the ruling faction is determined to abolish the office of president, which has served as a locus of opposition under the populist incumbent, Mahmoud Ahmadinejad, and before him the reformist Mohammad Khatami, who pushed for more personal freedoms. While by no means certain, it is now a greater possibility.

At the very least, the anti-climactic election campaign seems likely to further reinforce the alienation of the urban classes, which make up a large portion of the electorate and mostly gave up on politics after the suppression of the 2009 uprising following Mr. Ahmadinejad’s re-election, widely dismissed as fraudulent. A major boycott of the vote could further undercut the government’s already diminished legitimacy.

The remaining candidates reflect the different shades of gray that now make up Iran’s establishment, a coalition of conservative clerics and Revolutionary Guard commanders known as the traditionalists. Of the eight who were selected — out of the 700 hopefuls who signed up — only one, Hassan Rowhani, a former nuclear negotiator, has even slightly different stances from the traditionalists.

Three of the qualified candidates have direct links to the country’s supreme leader, Ayatollah Ali Khamenei: Gholam Ali Haddad Adel, a close adviser and a relative by marriage; Ali Akbar Velayati, his foreign policy adviser; and Iran’s top nuclear negotiator, Saeed Jalili.

A fourth, Tehran’s mayor, Mohammad Bagher Qalibaf, has long presented himself as a technocrat but last week boasted publicly of having beaten protesting students as a police commander.

All of them say they are ready to fix the economy by using a “revolutionary mind-set” and to solve the nuclear dispute with the Western powers by convincing them that Iran’s position is just.

If history is borne out, one of the candidates, possibly Mr. Rowhani, who is close to Mr. Rafsanjani, will try to tap into votes that would have gone to the two disqualified candidates. Indeed, Mr. Rowhani has already said that if elected he would start direct talks with the United States, a popular theme among dissatisfied urban voters.

For many, though, the elections are shaping up as a shoo-in for someone close to Ayatollah Khamenei.



“Why are they even bothering to organize these elections?” asked a retired army officer, who like others interviewed for this article spoke anonymously out of fear of reprisals. “It seems everything has already been decided.”

It remains possible that one or both of the disqualified candidates will be reinstated. While they are not allowed to appeal, Abbas-Ali Kadkhodaei, the secretary of the Guardian Council, a panel loyal to Ayatollah Khamenei that made the decision, told state news media on Tuesday that Ayatollah Khamenei could reinstate them by decree. He did that in the 2005 elections with a reformist candidate, Mostafa Moin, who came in fifth.

There was no immediate reaction from Mr. Rafsanjani. One of his daughters, Faezeh Hashemi, who was released from prison in March after spending six months there for “anti-regime propaganda,” did not return calls seeking comment.

Mr. Mashaei said he would fight the decision.

“I consider my disqualification as unjust, and will follow it up through the supreme leader,” he told the Fars news agency.

Just a week ago, a pro-Rafsanjani columnist, Sadegh Zibakalam, predicted that the thousands of government managers, university professors and others in the middle class who once supported the former reformist president, Mohammad Khatami, would rapidly fall in line behind Mr. Rafsanjani. “The feeling of happiness, fervor and enthusiasm that Rafsanjani’s registration created will in the coming days gradually turn into a serious determination throughout the country to turn up at the ballot boxes on 14 June.”

Instead, Mr. Rafsanjani’s disqualification appeared to mark the end of their aspiration to bring change through the ballot box rather than through street protests.

For Mr. Rafsanjani himself, another shot at the presidency at the age of 78 seems not only physically, but politically, impossible. Tuesday’s disqualification also seemed like an official repudiation of his ideas of a liberal economy and more freedoms.

The question remains of what President Ahmadinejad will do now that his protégé, Mr. Mashaei, has been sidelined. His legacy has been tainted by his close relationship with Mr. Mashaei, whom traditionalists call a “deviant” for what they view as his liberal ideas on Islam. Many in his faction have charges of corruption being drawn against them, and the Revolutionary Guards have already hinted that they are ready to do whatever it takes, including the arrest of associates of Mr. Ahmadinejad, if they feel the revolution is under threat.

\*\*\* منع \*\*\*

<http://www.nytimes.com/2013/05/22/world/middleeast/iranians-await-list-of-approved-candidates.html>



## ترجمه فارسی

### رد صلاحیت آقای رفسنجانی نشان می‌دهد که دوره ایجاد تغییر از طریق صندوق رأی و تظاهرات خیابانی در ایران به پایان رسیده است

رد صلاحیت علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در انتخابات ریاست جمهوری در رسانه‌های خارج از ایران واکنش‌های بسیاری به دنبال داشته، نامه خانم زهرا مصطفوی دختر امام خمینی به رهبری نیز به طور گسترده در رسانه‌های جهان منتشر شده است. اکثر روزنامه‌ها رد صلاحیت هاشمی را قدرت گرفتن بیشتر محافظه‌کاران تعبیر کرده‌اند و این اقدام را دنباله برخورد محافظه‌کاران با اصلاح‌طلبان ایرانی قلمداد کرده‌اند. برخوردهایی که به حصر میرحسین موسوی و همسرش زهرا رهنورد و مهدی کروبی منجر شد. اما روزنامه نیویورک تایمز رد صلاحیت هاشمی را پایان دوره‌ای نامیده است که از طریق صندوق رأی و یا تظاهرات خیابانی ایجاد تغییرات در سیاست ایران ممکن بود. کالین فریمن نویسنده روزنامه انگلیسی تلگراف در مطبی با عنوان «شرکت هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری ایران ممنوع شد.» نوشته است:

ناظران انتخاباتی ایران، در اقدامی برای تحکیم موقعیت رهبر ایران آیت‌الله خامنه‌ای ورود هاشمی رفسنجانی به این انتخابات را ممنوع کردند. قدرت نهایی در ایران در دست رهبر است.

چهره‌های برجسته‌ای از اصلاح‌طلبان ایران، از جمله میرحسین موسوی، که تظاهرات موج سبز ایران را پس از انتخابات مناقشه‌برانگیز ۲۰۰۹ رهبری می‌کرد اکنون در بازداشت خانگی است و اجازه کاندیداتوری ندارد.

آقای رفسنجانی که اکنون ۷۸ ساله است محرم بنیان‌گذار جمهوری اسلامی آیت‌الله روح‌الله خمینی بود. اگرچه هاشمی جزو جناح مذهبی و محافظه‌کار محسوب می‌شود اما در واقع سیاستمداری عملگراست که به دنبال اصلاحات سیاسی است.

پس از انتقاد هاشمی از سرکوب معترضان در سال ۲۰۰۹ میان او و رهبر اختلاف افتاد و دختر کوچکش فائزه به تازگی شش ماه حبس را گذراند. او به طور بلقوه قابلیت جذب آراء جنبش سبز را که در این انتخابات هیچ نامزد واقعی ندارند، را دارا است.

در کشوری که توسط نخبگان مسن اداره می‌شود آقای رفسنجانی به دلیل سن بالا از شرکت در انتخابات محروم شده است. سعید لیلانز از تحلیل‌گران ایرانی می‌گوید که تندروها از برنده شدن هاشمی در انتخابات می‌ترسند. به گزارش خبرگزاری نیمه رسمی ایسنا آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی از روحانیون قدرتمند ایران در نامه‌ای به رهبر در مورد حذف چهره‌های برجسته هشدار داده است.

لیزا هولاند در تحلیلی در شبکه اماراتی اسکای نیوز نوشته است: رد صلاحیت رهبر میانه‌روها، قدرت محافظه‌کاران تندرو را افزایش می‌دهد، اقدامی که برای غرب معنادار است.

او می‌نویسد: برای جلوگیری از اتفاقات پیش‌بینی نشده نامزدهای پست ریاست جمهوری ایران از میان گروه کوچکی از نامزدهای محافظه‌کار که همگی در اردوگاه حکومت ایران هستند انتخاب شده‌اند.

نامزدهای باقی مانده همگی طیفی از رنگ خاکستری هستند که ائتلافی از روحانیون محافظه‌کار و فرماندهان سپاه پاسداران می‌باشند. در این میان تنها حسن روحانی مذاکره‌کننده هسته‌ای سابق ایران موضعی کمی متفاوت دارد.

سؤال اینجاست واکنش طبقات شهری در ایران چه خواهد بود؟ کسانی که عمدتاً در تظاهرات پس از انتخابات سال ۲۰۰۹ سرکوب شدند. تظاهراتی که با خواسته شمارش مجدد آراء برگزار شده بود. این تظاهرات اعتراضی بزرگترین تظاهرات پس از پیروزی انقلاب در ایران بود و تا چند روز نیز ادامه داشت. ظاهراً رهبر ایران و حلقه درونی اطرافیان‌ش نگران وقوع مجدد این اتفاقات بودند و به همین دلیل آقای رفسنجانی را رد صلاحیت کردند.

پس از سرکوب سال ۲۰۰۹ بسیاری از فعالان جنبش اصلاحات زندانی و یا تبعید شدند و به ناچار ایران را ترک کردند. کاندیداهای اصلاح طلب انتخابات ۲۰۰۹ اکنون در حبس خانگی بسر می‌برند.

اما توماس اردبرینگ نویسنده روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز تحلیل دقیق‌تری دارد و به جزئیات بیش‌تری پرداخته است.



اردبیرینک می‌نویسد: محروم کردن یکی از بنیانگذاران انقلاب از شرکت در انتخابات، ایرانیان را دچار شوک کرد. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، پدر و بنیان‌گذار انقلاب از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری محروم شد. این تصمیم ایرانیان را شوکه کرد به خصوص کسانی را که در ۳۵ سال گذشته اقدامات و موفقیت‌های هاشمی را در اداره کشور در پست‌های مختلف دیده بودند.

مهدی معلم ۲۷ ساله، می‌گوید: انقلاب فرزندان خود را می‌خورد اما این بار پدر خود را خورده است.

اردبیرینک می‌نویسد: هشت نامزد باقیمانده از مجموع ۷۰۰ نفری که ثبت نام کرده بودند همگی به اردوی روحانیون محافظه‌کار و فرماندهان سپاه پاسداران تعلق دارند و تنها حسن روحانی در این میان مواضع متفاوتی دارد.

سه نفر از نامزدهای انتخاب شده در رابطه مستقیم با رهبر ایران هستند، غلامعلی حداد عادل مشاور نزدیک خامنه‌ای که نسبت فامیلی نیز با او دارد، علی‌اکبر ولایتی مشاورش در امور سیاست خارجی و سعید جلیلی مذاکره‌کننده ارشد هسته‌ای ایران.

نامزد چهارم محمد باقر قالیباف است که تاکنون سعی می‌کرد خود را به عنوان یک تکنوکرات معرفی کند. در هفته گذشته علنا به ضرب و شتم دانشجویان معترض اعتراف کرد و گفت که به این کار خود افتخار می‌کند.

تحلیل‌گر روزنامه نیویورک تایمز می‌نویسد: همه نامزدها می‌گویند که آماده هستند مشکل اقتصادی ایران را رفع کنند.

یک هفته پیش یکی از تحلیل‌گران طرفدار رفسنجانی به نام صادق زیبا کلام، پیشبینی کرده بود که هزار نفر از مدیران دولتی، استادان دانشگاه و بقیه طبقه متوسط ایران که از طرفداران رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب محمد خاتمی هستند از هاشمی حمایت خواهند کرد.

اما رد صلاحیت آقای رفسنجانی نشان می‌دهد که دوره ایجاد تغییر از طریق صندوق رأی و تظاهرات خیابانی در ایران به پایان رسیده است.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»



## پایان جمهوری اسلامی، عبدالرضا تاجیک، ۱ خرداد ۱۳۹۲

مهم‌ترین پیام رد صلاحیت هاشمی، اعلام آغاز دوره‌ای جدید از حکومت داری و لزوم حذف مؤسسان اولیه نظام جمهوری اسلامی برای ادامه راه است

با رد صلاحیت اکبر هاشمی رفسنجانی، دوره جمهوری اسلامی ایران پایان یافت. به این ترتیب سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ مبداء دوره جدیدی از حکومت داری در ایران می‌شود؛ چرا که هاشمی رفسنجانی بر اساس شواهد موجود، بعد از مرحوم آیت‌الله خمینی به عنوان بنیانگذار جمهوری اسلامی، دومین شخص مؤثر در تأسیس این نظام بوده است.

بی‌جهت نبود که آیت‌الله خمینی پس از ترور نافرجام اکبر هاشمی رفسنجانی در روزهای آغازین تأسیس نظام جمهوری اسلامی گفت که بدخواهان بدانند، هاشمی زنده است چون نهضت زنده است. اما اینک شورای نگهبان قانون اساسی با فشار بخش برتر جریان حاکم بر ایران به حیات سیاسی آقای هاشمی رفسنجانی در ساختار قدرت پایان داد.

بنابراین او نیز مانند میر حسین موسوی و مهدی کروبی، به جمع کسانی که سال‌ها پیش از کشتی نظام جمهوری اسلامی بیرون رانده شده بودند، پیوست.

اما حکایت هاشمی رفسنجانی، حکایت متفاوتی از این افراد است. او همان کسی است که با درگذشت آیت‌الله خمینی در انتقال مسالمت آمیز قدرت به آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر جدید، نقشی مهم ایفا کرد؛ نقشی که با ناخشنودی جریان چپ نظام سیاسی ایران همراه بود. اگر چه با روی کار آمدن آیت‌الله خامنه‌ای، جریان چپ در ایران، روز به روز به بیرون از حاکمیت رانده می‌شد اما این هاشمی رفسنجانی بود که توانسته بود تا حدودی در ساختار قدرت، خودش را حفظ کند. هرچند این احساس نیاز به آقای هاشمی رفسنجانی از سوی قدرت مسلط در ایران با حذف کامل جریان چپ که از سال ۱۳۷۶ به اصلاح طلبان مشهور شده بودند، پایدار نماند. به گونه‌ای که زمینه‌های فرو کشاندن شخص دوم نظام جمهوری اسلامی پس از آیت‌الله خمینی از سال ۱۳۸۴ و با به حاشیه رانده شدن راست مدرن و سنتی، هویدا شد.

و اینک او با رد صلاحیتش توسط شورای نگهبان، نماینده نسلی کامل از سیاستمداران حامی نظام جمهوری اسلامی شده است که زخم‌های دردناک حذف را بر تن دارد. نسلی که با برتری یافتن جریان امنیتی - نظامی شکست خورد و تار و مار شد اما تسلیم نشد؛ از حکومت رانده شد اما ریشه‌کن نشد. بنابراین بار دیگر این رد صلاحیت، روایتی شد، اگر نه چندان دقیق اما بی‌شک آشکارکننده از سرگذشت و سرنوشت این نسل. اما رفتار سیاسی هاشمی را به سختی می‌توان در یکی از انواع یا جریان‌های معمول سیاسی ایران رده‌بندی کرد. او بی‌گمان برجسته‌ترین نماینده مکتب عمل‌گرایی در ایران است. جانمایه رفتار سیاسی هاشمی تعامل بوده است.

او به گواهی همین رفتار سیاسی اخیرش، یک تعامل گرا و البته سرسخت و سازش ناپذیر است. از سوی دیگر، چنانکه در این رفتار نیز می‌توان دید، هاشمی شخصیتی چندگانه و نگرشی پردامنه و حتا گاه متناقض دارد که او را از ارزیابی‌های عام و قالبی دور می‌کند. سیاست ورزی است که از آشوب و ناآرامی وحشت دارد. اما یادآوری این نکته نیز ضروری است که مخالفت بی‌امان هاشمی با ساختارهای سیاسی و مدیریتی کنونی در ایران، سود برندگان از این وضعیت را نگران کرده بود. بنابراین عملکرد خدشه ناپذیر او از دید آنان پنهان نماند.

بنابراین حیات سیاسی هاشمی با این مخالفت‌ها پیوند خورد. از این رو به ریتم این برخورد، قدری شتاب بخشیدند. حذف او از ریاست مجلس خبرگان رهبری و تشکیل نهادی مشورتی موازی با مجمع تشخیص مصلحت نظام، نقطه آغازین این شتاب بود.

اینک شیپور آخرین مرحله حذف تنها بازمانده نسل اول از مؤسسان نظام جمهوری اسلامی ایران در ساختار قدرت، با رد صلاحیتش برای حضور در رقابت‌های انتخاباتی خرداد ۱۳۹۲ طنین افکن شده است. طنینی که پیام‌های پنهان فراوانی در آن نهفته است که نمی‌توان حتا یکی از آنها را نادیده گرفت. مهم‌ترین آن پیام‌ها، اعلام آغاز دوره‌ای جدید از حکومت داری و لزوم حذف مؤسسان اولیه نظام جمهوری اسلامی برای ادامه راه است و این یعنی پایان جمهوری اسلامی.





## این صلاحیت هاشمی نبود که احراز نشد! غلامعلی رجایی، ۱ خرداد ۱۳۹۲

به گمان من مهم ترین خبرتلخ پس از ارتحال امام این خبر بود که با شگفتی دهان به دهان گشت: صلاحیت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی برای شورای نگهبان احراز نشد! شورای نگهبان با این اقدام کسی را که نظرسنجی‌ها نشان می‌داد بالای ۶۵ درصد مردمی که می‌خواهند در انتخابات شرکت کنند به او رأی می‌دهند، رد صلاحیت کرد تا به وظیفه قانونی خویش عمل کند! حق داشتند هاشمی را رد صلاحیت کنند، مردم دارند اشتباه می‌کنند! شورای نگهبانی که صلاحیت احمدی‌نژاد را تأیید کرد و ۸ سال کشور را توسط او به قهقهرا برد، این بار، به راحتی صلاحیت حداد عادل و قالیباف و... را احراز کرد اما هرچه تلاش نمود صلاحیت هاشمی را احراز کند، سعی‌اش به جایی نرسید!

لابد از منظر این شورا

الآن حضرت امام خوشحال است!

ودر ایران جشن عمومی است!

و مراجع و روحانیون همه خوشحالند!

و مردمی که با نظام قهر کرده بودند، با نظام آشتی خواهند کرد!

و همه چیز آماده تحقق حماسه سیاسی است!

و از همین حالا قیمت دلار و سکه پایین می‌آید!

و قیمت اجناس و کالاها که در این چند روز بالا رفته بود! شکسته می‌شود!

و دشمنان در کمین نشسته به سرعت کاغذ پاره‌های تحریم را پاره‌تر می‌کنند!

و تحریم‌ها را برمی‌دارند!

و....

عصر که از مجمع بیرون آمدم و رادیوی ماشین را باز کردم و دیدم دارد درباره اهمیت شورای نگهبان و لزوم تمکین همه در برابر مصوبات آن با مردم و بعضی شخصیت‌های روحانی استان‌ها مصاحبه می‌کند، فهمیدم قضیه از چه قرار است. و اتفاقی که نباید بیفتد افتاده است! إن شاء الله روزی که مذاکرات شورای نگهبان منتشر شود، مردمی که این مذاکرات را می‌خوانند قضاوت خواهند کرد. به گمان من در این رد صلاحیت که نمی‌توان آن را دست کم گرفت. پیام‌های پنهان فراوانی برای مردم و مسئولین نهفته است که نمی‌توان حتی یکی از آنها را نادیده گرفت.

شورای نگهبان نمی‌تواند در برابر این اقدام به مردم توضیحی ندهد.

نمی‌تواند به مردم نگوید چرا نتوانست صلاحیت هاشمی زندانی دهه ۴۰ مبارزه را احراز کند اما یک نامزد متولد ۴۴ را به راحتی احراز صلاحیت نمود!

نمی‌تواند به مردم و تاریخ پاسخ ندهد که چرا بر این آتش شور و عشقی که پس از ثبت نام هاشمی در میان ملت ایجاد شد آبی سرد ریخت!

و اما هاشمی چه به دست آورد؟

او در پیشگاه خدا و مردم و وجدان خویش آسوده و روسپید شد که به رغم همه محدودیت‌ها و مانع‌ها و... برای خدمت به مردم و نجات کشور از بحران آمد، اما نگذاشتند.

این درد را باید به کجا برد که هاشمی آمده بود شکاف و فاصله بین مردم و نظام را برطرف کند، بریده‌ها را با نظام آشتی دهد، کشور را از بحران خارج نماید، اما نگذاشتند.

شرایط کشور به گونه‌ای بود و هست که خود این آقایان می‌بایست از هاشمی دعوت می‌کردند تا به رغم سن بالایی که دارد ایثار نماید و دوباره آستین همت بالا زند و کشور را از بحران به در آورد.



من که از امروز صبح تا ساعت ۵ بعد از ظهر که آقای هاشمی می‌خواست در یکی از اتاق‌های مجمع، خطبه عقد فرزندان یکی از برادران پاسدار محافظ خود را بخواند، بارها با وی بودم، ایشان را به رغم پیش‌بینی این رویداد تلخ، همانند روزهای قبل بسیار آرام دیدم و این ویژگی مردان بزرگی است که هرگز و هرگز در برابر گردبادهای سخت زمانه سر خم نمی‌کنند.

اگر توفیق باشد واذنی، شاید ماجرای را که در این روزها و امروز بر هاشمی گذشت، برای اطلاع مردم شریف و عزیز و ثبت در تاریخ بنویسم. شاید!

پایان کلام من خطاب به بعضی از اعضای شورای نگهبان بدون آنکه قصد مقایسه و مشابهت تاریخی در این ماجرا داشته باشم، کلام جناب سلمان فارسی است که پس از ماجرای سقیفه به بانیان آن گفت که: کردید و نکردید!

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «کلمه»

<http://www.kalame.com/1392/03/01/klm-144654/>



## جمهوری اسلامی به مثابه دالانی کوتاه در تاریخی دراز، صادق رحیمی، ۱ خرداد ۱۳۹۲

با وضعیتی که خامنه‌ای برای خودش و برای کشور به وجود آورده، بخصوص با «بریدن» هاشمی، که در واقع حکم آخرین شاخه‌ای را داشت که ولایت رویش نشسته بود، این واضح است که اکنون حتا اندیشه ادامه سلسله «ولایت فقیه» از طریق تکیه زدن یک «فقیه» بر منبر «ولایت» بعد از خامنه‌ای غیرعملی و در واقع غیر ممکن می‌نماید.

به این ترتیب به نظر می‌رسد که از لحاظ تاریخی سلسله ولایت فقیه را که تنها متشکل از دو سلطان روحانی بوده است می‌توان در ردیف کوتاه‌ترین سلسله‌هایی دانست که بر ایران حکمرانی کرده‌اند - حتی کوتاه‌تر از سلسله پهلوی.

اما از لحاظ نظری این نکته شاید جای تعجب نداشته باشد، چرا که در تصویر بزرگ‌تر پدیده «جمهوری اسلامی» را بایستی به عنوان یک پدیده «گذاری» شناخت، چیزی مشابه «دالان» که در خانه‌های سنتی ایرانی درب خانه را به اندرون خانه وصل می‌کرد، و نقش آن بیش‌تر حالت سمبلیک داشت تا عملی، و در نتیجه «طول» چندانی نداشت.

از این دیدگاه، جمهوری اسلامی را می‌توان (و بایستی) به عنوان همان چیزی که هست دید و قبول کرد، یعنی پدیده‌ای غیرمعمول و غیرطبیعی، و در نتیجه عملاً غیرپایدار، با نقشی گذرا و میرا. برای روشن تر شدن صحبت «پيله» ابریشم را در نظر بگیرید مثلاً، که وظیفه آن نه ایفای نقش به عنوان «پوست» بلکه رساندن «کرم» به «پروانگی» است. پيله در عین حال نقش محافظ و زندان را بازی می‌کند: برای کرم بی‌دفاع در حال تناسخ نقش محافظ را بازی می‌کند، اما وقتی کرم رشد خودش را کرد و پروانه شد آن‌وقت پيله برایش حکم زندانی را پیدا می‌کند که بایستی در هم بشکند و خودش را آزاد کند.

به عبارت دیگر، می‌توان گفت که به مثابه یک دالان کوتاه برای گذار تاریخی جامعه ایران، نقش اساسی و ابتدایی «جمهوری اسلامی» وصل کردن جامعه‌ای با سیستم سیاسی دیکتاتوری (سلطنتی) به جامعه‌ای با سیستم سیاسی دموکراسی (جمهوری) بوده است، و همانند یک پيله، ابتدا با نقش محافظت از تفکر آزادی‌خواهانه مردم بنا گردید، و اکنون، در انتهای عمر مفید خود، حکم زندانی را پیدا کرده است که مردم آزادی و رهایی خود برای پرواز را تنها در شکستن و پاره کردن آن پيله می‌یابند.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «خودنویس»



## خطای اصلاح‌طلبان و «جنبش سبز»: پای‌بندی به قواعد بازی نظام و رهبرانی وابسته به نظام، ۲ خرداد ۱۳۹۲

بازنگری مجدد آنچه در این چهار سال گذشته است، نشان می‌دهد که بزرگان اصلاح‌طلب، هیچ برنامه‌ای خارج از مدار «جمهوری اسلامی» نداشته، ندارند و نخواهند داشت.

چهار سال پیش، حامیان میرحسین موسوی امیدوار بودند با پیروزی او در انتخابات ریاست جمهوری، روندی که از اسفند ۱۳۸۱ و پیروزی آبادگران آغاز شده بود، با سد محکمی به نام «رای» مردم روبرو شود.

بر خلاف انتظار و آرزوی اصلاح‌طلبان، افزایش تعداد آرا، نهایتاً نتیجه‌ای به نفع منتقدان حکومتی نظام نداشت.

اگر شایعه وجود نواری از مکالمه احمدی‌نژاد و فردی از دفتر رهبری مبنی بر افزودن ۸ میلیون رای برای اثبات مشروعیت بیشتر نظام واقعیت داشته باشد، تنها ۳۲ میلیون نفر در انتخابات پیشین حاضر شده بودند. بر پایه محاسباتی آماری نیز، هیچ کاندیدایی از اصلاح‌طلبان نمی‌توانست در مرحله نخست، برنده انتخابات بوده باشد.

با این همه، عدم پایبندی حاکمیت بر بررسی قانونی نتایج و نیز آمارهای غیرقابل قبول ارائه شده از سوی وزارت کشور نشان می‌داد که احتمال تقلب و دست بردن در آرا زیاد بوده است.

اعتراض کاندیداهای اصلاح‌طلب به نتایج و حضور بسیار بزرگ منتقدان و مخالفان نظام در ۲۵ خرداد ۱۳۸۸، آغازگر واکنشی بود که به «جنبش سبز» شهرت یافت.

گرچه میرحسین موسوی و مهدی کروبی رسماً خود را رهبران «جنبش سبز» نخواندند، اما عملاً در رأس آن بودند و قول آنها مبنی بر بازپس‌گیری آرای مردم، آنان را در موقعیت راه‌بری قرار می‌داد.

از آن زمان، سید محمد خاتمی رفتاری محافظه‌کارانه در پیش گرفت؛ گویی نگران از دست رفتن سرمایه‌های انسانی اطرافش بود. حتا برخی منابع معتقدند نگرانی خاتمی از آینده فرزندانش می‌توانسته از جمله عوامل رفتار احتیاط‌آمیز او بوده باشد.

هاشمی رفسنجانی به عنوان حامی اصلی میرحسین موسوی اما، پس از آخرین نماز جمعه‌ای که امامت آن را پذیرفت، عملاً از صحنه دور شد. فرزندان فعال‌تر هاشمی رفسنجانی تلاش کردند رابطه خود با بیرون از کشور را تقویت کنند. مهدی هاشمی بهرمانی پیش از آنکه اعترافات حمزه کرمی و دیگر زبردستانش داغ‌تر شود، به توصیه پدر از ایران خارج شد. حضور مداوم او در دوی و لندن و پاریس، از چشمان مأموران امنیتی دور نمی‌ماند و آخرین خبرها در باره رفت و آمد اعضای خانواده هاشمی به سفارتخانه‌های اروپایی و یا حضورشان در فرودگاه ثبت می‌شد. با بررسی آنچه گذشت، می‌توان گفت که «جنبش سبز» به نحوی گروگان وضعیت این چند نفر بوده است.

### جنبش یا واکنش؟

یکی از مباحث مهم در باره پیش‌برد جنبش‌های بدون خشونت، داشتن هدفی مشخص است. «جنبش سبز» اما تنها یک سوال را مطرح می‌کرد: «رای من کو؟» اما نتیجه پرسش در باره سرنوشت آرا چه می‌توانست باشد؟

مقایسه «جنبش سبز» با دیگر جنبش‌ها نشان می‌دهد که عملاً یک «واکنش» بود نه «جنبش». واکنشی به «تقلب» انتخاباتی. اما آیا این «جنبش» برنامه‌ای برای آینده داشت؟ آیا استراتژی مشخصی داشت؟ چه تاکتیک‌هایی بر اساس شرایط کشورمان طراحی شد و آیا رهبری «جنبش» یک رهبری واقعی بود؟

یکی از مباحثی که در «جنبش‌های بدون خشونت» اهمیت زیادی دارد، بهره‌برداری از پیروزی‌های کوچک برای فتح مرحله به مرحله است. به عبارتی، باید از یک پیروزی کوچک، پیروزی بزرگ‌تری ساخت. نباید میدان را به رقیب واگذار کرد. خانه‌نشینی افراطی نمی‌تواند پیروزی را در میدان واقعی به همراه آورد.

اما در «جنبش سبز» چه دیدیم؟ فعالان روی مبل نشین که بر روی فیس‌بوک فعال‌تر بودند. عدم بهره‌برداری از موقعیت‌های تاریخی. دادن برنامه‌هایی که عملاً همه چیز را خراب می‌کرد. اعلام عمومی راه‌پیمایی و بعد لغو آن...



به سال ۱۳۸۸ بازگردیم. به عاشورا برویم، روزی که خواهرزاده میرحسین موسوی را کشتند. اگر موسوی فراتر از اخلاق‌گرایی سنتی، به این می‌اندیشید که باید حکومت را مجبور با عقب‌نشینی بابت قتل خواهرزاده و دیگر کشته‌شدگان عاشورا می‌کرد، اگر نمی‌گذاشت جنازه خواهرزاده‌اش را امنیتی‌ها ببرند و اگر اعلام عزای عمومی می‌کرد، فکر می‌کنید در آن موقعیت حکومت در چه وضعیتی قرار می‌گرفت؟ وقتی آیت‌الله منتظری فوت کرد، هزاران هزار نفر به خیابان‌ها ریختند و ولایت فقیه را زیر سوال بردند. فکر می‌کنید واکنش امثال خاتمی به این مساله چه بود؟

دو اتفاق ناگوار، می‌توانست نتایجی کاملاً گوارا برای «جنبش سبز» به ارمغان آورد، اما نیامد، چرا که خود موسوی نمی‌خواست مقابل حاکمیت قرار گیرد. خطوط قرمز موسوی و اصلاح‌طلبان، دست و پای مردمی را بست که بسیاری از آنها خواهان پایان دادن به حاکمیت مستبدانه ولی فقیه بودند.

در عوض «متفکرین» جنبش سبز قد علم کردند و مدعی شدند که «اتاق فکر جنبش سبز» را تشکیل داده‌اند. اتاق فکری که اولین نتیجه عملی‌اش، جدایی چند تن بود و بعد از آن، برنامه‌اش که منتهی به شکست «جنبش سبز» در راه‌پیمایی ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ شد.

داستان اسب تروا و کسانی که خواستند از آن برای خویش اعتباری به‌دست آورند، سبب آمادگی بیشتر نیروهای امنیتی شد. یک منبع نزدیک به مجمع تشخیص مصلحت به «خودنویس» گفته بود که رئیس وقت مجلس خبرگان به آیت‌الله خامنه‌ای گفته بود که نگران ۲۲ بهمن نباشد. عملاً نتیجه حاصل از طرح «اسب تروا»، آرامش فکری آیت‌الله خامنه‌ای را هم به‌دنبال داشت.

از سوی دیگر، موقعیت مهم بعدی باری بازگرداندن نفسی به «جنبش» سالگرد انتخابات خرداد ۸۸ بود. اما نتیجه‌اش چه شد؟ قائل بودن رهبران «جنبش» به قاعده بازی نظام باعث شد که پس از عدم اخذ مجوز برای راه‌پیمایی، عقب‌نشینی کنند. جالب آنکه یک نیروی مخالف که خواهان مبارزه‌ای مسالمت‌آمیز است و می‌خواهد قواعد بازی را عوض کند، نمی‌تواند تا ابد پای‌بند قواعد تحمیلی و غیر قانونی حاکم باشد. مگر حضور مسالمت‌آمیز مردم در خیابان مخالف قانون اساسی بود؟

همان زمان، منابع مختلف به خودنویس گفتند که اگر هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی، میرحسین موسوی و مهدی کروبی حمایت کرده بودند، دعوت‌شان از مردم را پس نمی‌گرفتند.

وقتی در بهمن ۱۳۸۹، کروبی و موسوی، به این نتیجه رسیدند که «مرگ یک‌بار، شیون هم یک‌بار»، زیر بار توصیه‌های هاشمی رفسنجانی نرفتند. «جنبش سبز» یک‌بار دیگر نشان داد که زنده است.

### کروبی و موسوی پس از آن محبوس شدند.

تشکیل «شورای هماهنگی راه سبز امید» در آن زمان می‌توانست مایه امیدواری معترضان به حکومت باشد، اما رفتار محافظه‌کارانه اعضای آن و عدم اعلام اسامی و محور تدریجی این شورا، نشان داد که در غیاب رهبران «جنبش» عملاً اتفاقی نخواهد افتاد جز تشکیل جلساتی نا منظم و گعده‌هایی برای تجدید دیدار.

اما هاشمی رفسنجانی چه گفت؟ رفتار «معترضان» را «فعل حرام» خواند. این چند روز مانده به انتخابات هیات رئیسه مجلس خبرگان بود. اما آیا هاشمی با تمامی سیاست‌بازی‌هایش برای حفظ موقعیت، توانست کرسی خود را نگاه دارد، نه! رئیس مجلس خبرگان عوض شد.

این شکست برای هاشمی و اعضای موثر خانواده‌اش آنقدر بیدار کننده نبود که باید و شاید.

فائزه هاشمی ترجیح داد که مطابق نظر پدر عمل کند و در ایران بماند و مهدی هاشمی هم به خواست پدر، در آکسفورد ادامه تحصیل داد. سید محمد خاتمی نیز بعد از حبس کروبی و موسوی، شرط‌هایی را برای مشارکت در انتخابات مجلس عنوان کرد، اما با عملی نشدن آن شروط، نه تنها کنار نکشید، که هم خواهرزاده‌اش را برای نامزدی مجلس جلو انداخت و هم در روز رای‌گیری، سر از دماوند در آورد تا نظام از غیبتش ضربه نخورد. خاتمی هم مشارکت کرد، و هم رای داد، در حالیکه شروطش برای نظام، پیش‌بینی ارزش نداشت.

شکست‌های پی در پی اصلاح‌طلبان، و خاموشی تدریجی «جنبش»، نتوانست خاتمی و هاشمی و اصلاح‌طلبان را بیدار کند. همه منتظر بودند تا از ظرفیت قانونی باقی‌مانده، یعنی انتخابات ریاست جمهوری بهره‌برداری کنند.

خاتمی که از پیش می‌دانست شورای نگهبان تأییدش نمی‌کند، پس همه تخم‌مرغ‌ها را در سبد اکبر هاشمی به‌رمانی ریخت. نتیجه چه بود، جز نا امیدي کسانی که خیال می‌کردند اصلاح‌طلبان واقعا برنامه‌ای دارند.



## چه باید می‌کردند؟

بازنگری مجدد آنچه گذشت، نشان می‌دهد که بزرگان اصلاح‌طلب، هیچ برنامه‌ای خارج از مدار «جمهوری اسلامی» نداشته و ندارند. به این ترتیب، می‌توان گفت که کسانی که در چارچوب نظام به مسائل می‌اندیشند، هرگز نمی‌توانند به فکر حکومتی کاملاً دموکراتیک و رها شده از قیود تحمیلی قانون اساسی جمهوری اسلامی باشند.

از سوی دیگر، طرفداران اصلاحات، تحلیل‌های خود را از کسانی می‌گرفتند که در چارچوب نظام می‌اندیشند و مشارکت در انتخابات را به هر دلیلی در رسانه‌های بزرگ توصیه و توجیه کرده‌اند. با شکست تحلیل‌های متناسب با مشارکت در چارچوب نظام جمهوری اسلامی، باید دید که آیا طرفداران اصلاحات، کماکان بر ایده پیشین خواهند ماند یا نه؟ همچنین، باید دید که مدعیان موثر بودن انتخابات در چارچوب فعلی، پس از شکست‌های پی در پی‌شان، می‌توانند نظری بهتر ارائه دهند؟

لازم به ذکر است که برخی از همین کارشناسان خارج نشین که منتقد نظام شناخته می‌شوند، ممکن است با تبلیغات خود، به نفع حکومت کار کرده باشند. کشاندن هاشمی رفسنجانی به میدانی که احتمال رد او وجود داشت، او را در موقعیتی قرار داده که بهتر است از همین منصب فعلی‌اش هم کناره‌گیری کند.

به نظر می‌رسد، بخش جوان‌تر جامعه باید با توجه به پیش‌بینی آینده‌ای که ولایت فقیه پیش‌روی‌اش گذاشته، تصمیم بگیرد که می‌خواهد کاملاً مطیع اوامر «همایونی» بیت باشد، یا نافرمانی مدنی را با هدف تغییر ساختار پیش ببرد؟

ناگفته پیداست که بدون داشتن هدفی مشترک، نمی‌توان رهبرانی جدید داشت و استراتژی‌هایی برای ایجاد یک جنبش فارغ از بند و بست‌هایی مثل آرمان‌های «امام راحل» و الگوهای مثل «دوران طلایی» طراحی کرد.

اینجا است که بعد از ۹ سال شکست پی در پی، شاید گروهی به این فکر بیافتند که باید طرحی نو در انداخت و گفتمان اصلاح‌طلبانه در چارچوب نظام را به کنار افکند. البته در این صورت، «بیزنس»‌های زیادی ضرر خواهند کرد و لابی‌ایست‌های بسیاری از کار بیکار خواهند شد. گروه‌هایی که وزارت خارجه نظام نگاه بسیار مثبتی به آنها در چارچوب برنامه‌های خود دارد.

\*\*\* منع \*\*\*

وبسایت «خودنویس»



## باز تولد تو رسید و در کنار تو نیستم بهمن جانم! ژیلابنی یعقوب؛ ۲ خرداد ۱۳۹۲

### نامه‌ای از اوین به رجایی شهر؛ دل‌نوشته ژیلابنی یعقوب برای همسرش بهمن احمدی امویی

#### با صبر و آگاهی رنج‌ها و دردها را به قدرت تبدیل خواهیم کرد

بهمن جانم!

باز تولد تو رسید و باز من در کنار تو نیستم. در چند سال گذشته تو در زندان بودی و من بدون تو برایت تولد می‌گرفتم، کیک تولد برایت سفارش می‌دادم، در کنار کیک تولد عکسی از تو می‌گذاشتم. همان عکسی که در کنار ساحل دریا نشسته‌ای و من خیلی دوستش دارم؛ دریا صبور و سنگین.

در یکی از سال‌های نبودنت، با نشان دادن عکسی از سر در ورودی زندان اوین، از شیرینی‌فروش پرسیدم آیا می‌توانند کیک‌ی به شکل آن برایم درست کنند. نگاهش روی عکس خیره ماند و مکثی طولانی کرد. احساس کردم می‌خواهد بگوید: «نه! نمی‌شود.» شاید هم بگوید: «انجام این‌طور سفارش‌ها ما را به دردسر می‌اندازد.» اما هیچ کدام از این چیزها را نگفت. لبخندی زد، لبخندی که یک نوع همدلی را با خودش داشت و گفت: «همه سعی‌مان را می‌کنیم که کیک خوبی بشود. کیک‌ی هر چه شبیه‌تر به در ورودی زندان اوین.»

و چقدر در آن سال؛ همه میهمانان در مراسم تولد تو از دیدن کیک‌ی به شکل دروازه اوین شگفت‌زده شده بودند و موقع بریدن کیک همه با چه شوقی آن را تکه تکه می‌کردند انگار که یک زندان واقعی را متلاشی می‌کردند.

عزیزم، تو چند روزی را بدون من نه به عنوان یک زندانی آزاد شده که به عنوان یک زندانی بیرون از زندان گذراندی و درست در روز تولدت بار دیگر به زندان بازگردانده شدی.

من حتا نمی‌دانم روزهای در مرخصی بودنت را چطور گذراندی؟ این بار من در زندان اوین بودم و فقط هفته‌ای نیم ساعت حق داشتم بعد از سه سال تو را ببینم. هر چند می‌دانم مرخصی بهتر از در زندان بودن است اما یک زندانی تحت مرخصی هر روز و ساعتش را در تعلیق می‌گذراند و هر لحظه با صدای زنگ تلفن از جا می‌پرد؛ زنگی که ممکن است او را دوباره به زندان فرا بخواند، یک زندانی در این حالت شرایط ناپایداری را تجربه می‌کند که او را از هر گونه زندگی عادی و برنامه‌ریزی برای آن باز می‌دارد.

حالا سالروز تولد تو فرا رسیده و این بار من در زندان هستم، و در اینجا می‌شنوم و فقط می‌شنوم. که تو باز به زندان برگشته‌ای؟ درست در سالروز تولدت. اینجا، در بند زنان، امکانات خیلی محدود است اما تلاش می‌کنم به مناسبت اول خرداد، روز تولدت، کاری کنم. فعلاً تنها کاری که می‌توانم برایت بکنم نوشتن همین نامه است.

بهمن عزیزم!

من در تمام چهار سال گذشته زیاد به دردها و رنج‌هایت فکر کرده‌ام و هنوز هم فکر می‌کنم من حتا از فکر کردن به آن همه رنج حال‌م بد می‌شود، چه برسد به اینکه تو در این چهار سال آن دردها را کشیده‌ای و آن رنج‌ها را تحمل کرده‌ای. مثلاً هنوز هم که به آن نحوه انتقال غیرانسانی تو در خرداد سال گذشته به زندان رجایی‌شهر فکر می‌کنم، بغض راه گلویم را می‌بندد و اشک‌هایم سرازیر می‌شود؛ ساعت یک بامداد در سلول انفرادی را باز کرده و بیدارت کرده بودند؛ بدون اینکه حتا به تو بگویند کجا می‌برندت، چشم‌بند و پابند و دست‌بند زده و گفته بودند: «یالا! راه بیفت» و تو را با چشمان بسته تا زندان رجایی‌شهر برده بودند، در تمام مسیر چشم‌بند داشتی و هیچ‌جا را نمی‌دید و لابد از خودت می‌پرسیدی که مرا به کجا می‌برند؟ آن شب به تو چه گذشت؟ چه چیزهای مثبت و منفی و حتا وحشتناکی از سرت گذشت؟

تو روزهای سختی را در چهار سال زندان گذرانده‌ای: تحمل انفرادی‌های طولانی مدت در اوج گرما، در بندهای ۲۰۹ و ۲۴۰ و بعد گوهردشت. انفرادی‌های غیر بهداشتی و غیر استاندارد گوهر دشت در رجایی‌شهر و از همه تلخ‌تر تجربه دردآور جدایی از دوستان. اینکه مقابل چشمانت دوستان را بردند، بردند برای تبعید (مجید دری، ضیاء نبوی، کیوان صمیمی و خیلی‌های دیگر)، بردند برای اعدام. حتا مرگ عادی چند نفر از هم بدانت هم حتما خیلی سخت بوده (قاسمی، دگمه‌چی، کرمی خیرآبادی). من می‌دانم تو احساس درد می‌کنی، حتا این را از پشت شیشه دو جداره



کابین ملاقات هم در تو حس می‌کنم، درد را در همه خطوط چهره ات و در لحن صدایت حس می‌کنم. این همه درد آن قدر تو را تغییر داده که بگویم تو دیگر آن بهمن قبلی (شاد) نیستی. لازم نیست برای تسلاهی من بگویی: «نه! هیچ دردی احساس نمی‌کنی» در آن صورت یعنی از همه حساسیت‌های انسانی در این سال‌ها تهی شده و تو اینگونه نیستی. تو حق داری اکنون پر از درد باشی، رنج‌های خودت و دردهای همه انسان‌های مظلومی که در این چهار سال در بند ۳۵۰، بند ۲۰۹ و زندان رجایی شهر با آنها زندگی کرده‌ای.

من حتا بسیاری از آنها را هرگز ندیده‌ام اما گاه حتا تحمل شنیدن دردهای شان هم فوق طاقتم می‌شود اما تو ماه‌ها و سال‌ها با آنها زندگی کرده‌ای. رنج تحمل اعدام فرهاد و کیلی، فرزاد کمانگر، جعفر کاظمی، حاج آقای و مرگ مظلومانه هدی صابر... همه اینها چقدر تو و دوستانت را پر از درد کرده است. پر از درد، درد و درد.

نباید از این بترسیم که بگوییم درد می‌کشیم، درد می‌کشیم و استقامت می‌کنیم. اگر قرار بود هیچ دردی نکشیم و مقاومت کنیم که اصلا هنری نبود. من هم هیچ ابایی ندارم که بگویم اینجا درد می‌کشم، درد می‌کشم اما با قدرت تحمل می‌کنم، رنج می‌کشم اما صبوری می‌کنم؛ صبر، صبر، صبر. می‌خواهم بگویم من و تو به اینکه در این سال‌ها فشارهای زیادی را تحمل کرده ایم و اکنون پر از درد هستیم باید آگاه باشیم و با آگاهی و مسولیت کامل دردها و غم‌های خود را به قدرت تبدیل کنیم. به نظرم یک راهش این است که این دردها را با دیگران به اشتراک بگذاریم. بیان رنج‌های خودمان و دیگران علاوه بر اینکه در کاهش دردهای خودمان موثر است، انجام یک مسولیت اجتماعی هم هست. دیگران باید بدانند بر تو و دیگر زندانی‌ها چه رفته و می‌رود.

بهمن!

من این نامه را به عنوان تبریک تولد می‌نویسم، اما ناخودآگاه پر از درد و رنج شده. چاره ای نیست. دردهای ما بخش مهمی از زندگی ما در این سال‌ها شده و به قول دکتر ویکتور فرانکل: «رنج‌هایی که تحمل کرده‌ایم، غرورآمیزتر از هر چیز است. غرورآمیز است چون درد و رنجی را که معنا و هدفی دارد با میل تحمل می‌کنیم.» رنجی که اطمینان دارم به دستاوردهای مثبت تبدیل خواهد شد. اگر بیرون بودم به مناسبت تولدت حداقل دو کتاب به تو هدیه می‌دادم، یکی وجدان بیدار که میرحسین موسوی از داخل حصر خواندنش را توصیه کرده و من از آن خیلی آموختم و دیگری کتاب مبارزه و زندگی میشل بن سایق مبارز آرژانتینی که به تازگی در زندان خواندمش و دوستش داشتم.

تولدت مبارک!

ژیلا بنی‌یعقوب

اوین، بند زنان، بهار سال ۱۳۹۲

\*\*\* منبع \*\*\*

وبسایت کلمه



## بالآخره بوسیدم؛ بوسیدم چشمان اشک آلود تو را مهسا...! مسعود باستانی، ۲ خرداد ۱۳۹۲

### آخرین متن؛ دل نوشته مسعود باستانی برای همسرش مهسا امرآبادی

(می دانم! می دانم! می دانم که وقتی این متن و این عکس را می بینی، گلابه خواهی کرد که چرا لحظات خصوصی زندگی و عشق را علنی کرده ام و درباره آنها نوشته ام...؟!)

اما بگذار این بار ملاقات را بدون هیچ پرده پوشی روایت کنم، چرا که این لحظات بخشی از تاریخ ماست و من در این سحرگاه نیمه روشن شهر، خلوتی یافته ام تا روایت کنم؛

برایت بانو...

یادم هست! خوب یادم هست که برایم گفתי در سال ۸۸ و پس از آنکه از زندان آزاد شدم و به اوین رفتم تا وسایلمان را پس بگیری، بیش از همه چشمت به دنبال آن دفترچه یادداشت قرمز رنگی بود که نامه های عاشقانه دوران جوانی مان را در آن جمع آوری می کردی و همیشه می گفתי که این دفتر بخشی از سرمایه زندگی من است و دوست ندارم کسی آن را بخواند....

اما بگذار این بار بنویسم! از لحظه شروع این نوشته ( ۴۸ ساعت ) با خودم گفته بودم که روز ملاقات را در آخرین نوشته ام، خواهم نوشت. نگران بودم که چطور بگویم؟! چطور بگویم که باید دوباره به زندان برگردم و این قصه تلخ ادامه خواهد یافت....

بهاره هدایت سه روز پیش به زندان آمده بود و من قرار بود که بعد از ملاقات با تو بلافاصله به زندان رجایی شهر، بروم. اجازه دادند که این آخرین ملاقاتمان حضوری باشد. با بهمن به اتاق ملاقات اوین آمدم و از دور که چهره ات را دیدم، بدون اینکه هیچ کلامی رد و بدل شود فهمیدم که از ماجرا بو برده ای! نشستیم و من با تفصیل ماجرای دادستانی و بازگشت به زندان را برایت تعریف کردم و لفظشان را تکرار کردم:

«گفته اند به خاطر انتخابات است. ممکن است بعد از انتخابات به من یا تو دوباره مرخصی بدهند!!»

معصومانه نگاهم کردی و با لحن همیشگی ات صدایم کردی و پرسیدی:

«مسعود! به نظر تو بعد از انتخابات اجازه می دهند، من و تو کمی با هم زندگی کنیم؟!»

دلم بد جوری لرزید و بغض تا زیر گلویم آمد، سریع بغضم را قورت دادم و با لحن سیاسی گفتم: «نمی دانم! اصلاً معلوم نیست! چون این انتخابات هندوانه نشکسته است. ممکن است پس از انتخابات فرصت برای رهایی محدود اغلب زندانیان سیاسی فراهم شود و از سوی دیگر هم شاید فضا تنگ تر شود و آمران بالاتر هم بروند!...»

لیوانها را از کیسه ات بیرون آوردی و برایم آبمیوه ریختی و من از جشن تولدم برایت تعریف کردم. کنجکاوانه از کادوهایم پرسیدی و وقتی از تک، تک آنها برایت می گفتم؛ ذوق می کردی! داشتی به ساعت نگاه می کردی که زیر گوشت گفتم: «دیروز برای اینکه این آخرین ملاقات مان به شکل حضوری باشد، دوندگی کردم.»

زمان به سرعت می گذشت و دلم می خواست در آغوش بگیرم. دستم را گرفتی و گفتی: «همیشه از ملاقات حضوری خوشحال می شدم اما امروز وقتی به ناگهان نگاهی اعلام کرد که ملاقات مهسا امرآبادی و ژیلای بنی یعقوب حضوری است دلم ریخت! این تلخ ترین ملاقات حضوری ما در طول این سالهاست که اصلاً دوستش ندارم....»

از انتخابات پرسیدی و از اینکه سرانجام هاشمی چه می شود؟! برایت گفتم که معنای بازگرداندن ما به زندان و احضارها و... خیلی خوب نیست! اما گفتم که ما چاره ای نداریم باید با آمدن هاشمی راهی به سمت بازگشت به اعتدال و عقلانیت باز کنیم.

دل نگران بچه ها هم بودی و اینکه باید مواظب باشیم تا در این دوره از انتخابات کسی آسیب نبیند. کسی را دستگیر نکنند؛ کسی به زندان نیافتند.... خودت را محکم گرفته بودی و مرا حسابی دلداری می دادی: «قوی باش مسعود! این لحظات هم تمام می شود! در زندان مواظب خودت باش! مریض نشوی یک وقت و...»

گفتم این دو روز باقی مانده از مرخصی را حسابی به خودت برس. غذا بخور و همه خوراکی هایی که آنجا نیست را دوباره تجربه کن (سالاد را هم فراموش نکردی در بین سفارش هایت). از کارهای عقب افتاده زندگی برایت گفتم. از خانه مان که در غیاب ما باید اسباب کشی کنیم، شاید! از



اینکه نگران خرج و مخارج من در زندان نباشی و اینکه مادرم در دورانی که تو زندان هستی هر هفته که بتواند و جسمش یاری کند به ملاقات من در رجایی‌شهر می‌آید و....

نگاهی به میز آن طرفی کردم. «لوا خانجانی» زندانی بهایی که قرار بود تا چند روز دیگر به مرخصی بیاید در کنار همسرش بابک و پدر و مادرش نشسته بود. مرخصی او هم کلاً لغو شده بود و برایت گفتم که به زودی شیوا نظر آهاری هم به زندان بر می‌گردد.

چشمان «لوا» نمناک بود و من برای اینکه فضا را عوض کنم به او گفتم: «تو باید اسم خودت را بگذاری لوک خوش شانس!» زمان به پایان رسید و نگهبان هشدار داد که وقت تمام است. مرا صمیمانه در آغوش گرفتی و گفتی: «تازه عادت کرده بودم که حداقل هفته‌ای یکبار تو را ببینم! حالا دوباره از این زندگی نیمه نرمال و حداقلی هم محروم شدیم.» دوباره دلم لرزید. می‌خواستم چشمانت را ببوسم و خداحافظی کنم. گفتی: اینجا دوربین گذاشته‌اند و نگهبانان هم ایستاده‌اند، من دوست ندارم جلوی این غریبه‌ها....! «چهار سال بود در ملاقات‌های اوین و رجایی‌شهر همین جمله را تکرار می‌کردی برایم و من هم بلافاصله اشتیاقم را مخفی می‌کردم.»

نگهبان سر رسید و دوباره گفت: «وقت تمام است.» هر دو نفر مان از جا برخواستیم. بهمن و ژیلای که در میز آن‌طرف‌تر نشسته بودند به طرف ما آمدند. با ژیلای احوال‌پرسی کردم و برای آخرین بار می‌خواستم تو را در آغوش بگیرم. لحظه تلخی بود. قطره اشکی را که از گوشه چشم ژیلای راهی شده بود و از زیر عینکش گذشته بود، روی گونه‌اش دیدم. ژیلای نگاهم کرد و با بغض گفت: «چرا ملاقات حضوری گرفتید؟!» و شاید معنای جمله اش این بود که چرا باید دوباره به زندان برگردید؟! تو را در آغوش گرفتم. بی‌اختیار روی شانه‌های بغضم ترکید.

مهسا! تو هم نتوانستی طاقت بیابوری. اشک‌هایت را با دست پاک کردم و چشمان اشک‌آلودت را بوسیدم و گفتم: «برایم نامه بنویس. منتظر نامه‌هایم باش!»

بالآخره بوسیدم؛ بوسیدم چشمان اشک‌آلود تو را مهسا!...

\*\*\* منع \*\*\*

صفحه «فیس‌بوک» مسعود باستانی؛ وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/mihman/mihman-item/archive/2013/may/23/article/-19caf52164.html>



## سخن فرجامین



## سخن فرجامین

در فرجام کتاب، به نظرم رسید که من نیز به سهم خود، به عنوان کسی که تمام نامه‌ها، نوشتارها و گفتارهای این کتاب را به دقت خوانده، و حوادث و اخبار سالیان گذشته را با نگاهی تحلیلی - انتقادی رصد نموده است، «شرط بلاغ» را با در نظر داشتن تفصیل، اطناب و بسندگی مطالب این کتاب، به اختصار و ایجاز، به جای آورم که:

«گفتم که: الف؛ گفت: دگر؟ گفتم: هیچ  
در خانه اگر کس است، یک حرف بس است» (شیخ بهائی)

هرچند به جای یک حرف الف، حداقل با توجه به همین کتاب، بارها و بارها از الف تا یاء گفته شده و دلسوزانه و خیرخواهانه، با وجود دردها و رنج‌ها، هزاران صفحه سخن متقن و متین، همراه با راه حل و پیشنهاد، گفته شده و ظاهراً در خانه پاسخگویی نبوده است یا اگر بوده، خود را به خواب زده است و آیا می‌توان کسی که خود را به خواب زده است، بیدار کرد؟! اما باز هم «در نومیدی، بسی امید است!» و هرچند یکی از مخاطبان این نامه‌ها، آقای خمینی، از جهان، رخت بر بسته است و قضاوت را بر عهده وجدان مردمان و تاریخ نهاده است، اما مخاطب دیگر این نوشتارها و گفتارها، آقای خامنه‌ای، هنوز در میان ماست و با وجود اینکه بنا بر اخبار معتبر و شواهد گوناگون از منابع مختلف، بسیاری از این مطالب را دیده و خوانده است، اما به هر دلیلی و بی هیچ توضیحی، هیچ‌گاه گوش شنوایی برای این خیرخواهی‌ها نداشته است و پاسخی برای سؤال‌های پردرد مردم رنج‌دیده ارائه نداده است؛ اما بار دیگر، من نیز با دست ناتوان و قلم قاصر، بر این درب بسته می‌کوبم و آقای خامنه‌ای را، این بار نه با یک نامه، بلکه با یک کتاب‌نامه، که روایتی است تلخ از زمهریری سرد و سوزان در سرزمینی نیم‌سوخته، با نوشته زیر، ناصحانه و مشفقانه، مخاطب قرار می‌دهم، بدان امید که «پایان شب سیاه، سپید» باشد:

\*\*\*

**نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰**

**«شرط بلاغ»**

**آقای خامنه‌ای! پیش از تبدیل این «نجوهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید!**

**امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد!**

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم  
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال  
محل قابل و آنگه نصیحت قائل  
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

جناب آقای خامنه‌ای!



این نامه، در فرجام کتابی است که در آن، بخشی از نامه‌ها و نوشتارهایی را که در «نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» نگاشته شده است، گرد آورده‌ام و آن را «نحوهای نجیبانه» نامیده‌ام؛ هرچند شما این نوشتارها و بسی بیش از اینها را، که انتشار علنی نیافته‌اند و کسانی سر بسته و در خفا، با شما و سلف شما آقای خمینی، درد دل و سوز جان گفته‌اند، خوانده‌اید؛ سخنان اهل نظران نجیب، دلسوز و دردمند این نحوهای متین، متفن و منطقی، که عاشقانه «داو اول بر نقدِ جان» (۱) زده‌اند، و هر یک به زبانی، روایتگر زمهریر سرد ایران‌زمین بوده‌اند، و برای رهایی از بن‌بست‌ها، راه‌های برون‌رفت و پیشنهادها، پایداری‌بخش ارائه داده‌اند، مرا از گفتن هر کلامی و نوشتن هر بیانی بی‌نیاز می‌کند، اما من نیز وظیفه خود دانستم «شرط بلاغ» را به جای آورم و ناصحانه از شما تقاضا کنم که پیش از تبدیل این «نحوهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید. امیدوارم ملول نشوید و «محل قابل» برای «نصیحت قائلان» باشید و پند گیرید؛ نمی‌خواهم ناامید شوم و بدانجا رسم که: «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»

آقای خامنه‌ای!

اگر تا کنون غبار غفلت، تغافل، غرور یا ناآگاهی، یا استلزامات ناشی از ساختار قانونی، یا عذرها و قصورها و تقصیرهای حکومتی، یا موقعیت‌های نقشی، یا اعمال نظرها و سلیقه‌های سایر تصمیم‌سازان پیدا و پنهان، یا هر توضیحی که خود می‌دانید و شایسته است صادقانه و شجاعانه در پیشگاه ایرانیان بر زبان آورید، مانع از رسیدن شما به طریق صواب و سزاوار این مُلک و ملت شده است، در فرجام عمر، به خود آید و اگر آیت و نشانه الله هستید، این نشانه را در عمل نشان دهید و خدا را در نظر آورید و فراتر، بیش‌تر و پیش‌تر از آن، اخلاق، انصاف، مدارا، مروّت و انسانیت، پیشه سازید و بدانید که تصمیم شما می‌تواند تصمیمی سرنوشت‌ساز یا سرنوشت‌سوز باشد و شما را در پیشگاه وجدان خودتان، تاریخ و مردم ایران و جهان و نیز خداوند، سربلند یا سرافکننده سازد و نسل‌هایی را بسوزاند یا زنده کند؛ و بدانید که مردم انقلاب‌گزیده ایران، اینک پس از گذار از کوران دوران خفقان و تجربه‌های تلخ و سازنده آن، دیگر اهل انتقام و اقدام انقلابی نیستند و اگر صداقت و حقیقت را ببینند و بشنوند، سهم خود را نیز در خوب و بد گذشته درمی‌یابند؛ پس امیدوار باشید که بر خطاکارانی که ندامت، پیشه سازند و صادقانه و شجاعانه بر خطاهای خود اقرار نمایند و از ستم‌دیدگان، طلب بخشش و دلجویی کنند، ببخشایند، هرچند شاید فراموش نکنند.

امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد.

آزاد آزاده (ع.خ.)

۱۳۹۰/۲/۲۲

\*\*\* توضیح \*\*\*

۱- اشاره به این بیت شعر از حافظ:

«اهل نظر، دو عالم، در یک نظر بیازند»

عشق است و داو اول، بر نقدِ جان توان زد» (داو: نوبت قمار).

\*\*\*

در پایان کتاب، از همه کسانی که به هر طریقی، این امکان را دارند که بار دیگر آقای خامنه‌ای و سایر تصمیم‌سازان جمهوری اسلامی را متوجه مسؤولیت خطیر و تاریخی خود سازند، تقاضا دارم این کتاب را نیز به دست آنان برسانند، بدان امید که در پیرانه‌سر، بار دیگر از سر تأمل و عبرت، به این رنج‌نوشته‌های نجیبانه نظر نمایند و بصّر یابند؛ و شاید روزنه امیدی باشد در آینده پر از بیم و امید ایران‌زمین و نیز سرنوشت شخص ایشان و سایر تصمیم‌سازان نهران و آشکار جمهوری اسلامی.



امیدوارم مطالعه این اثر، راهی باشد به سوی رهایی ایرانیان آزاده آزادی‌خواه و عدالت‌طلب از زمهریر سرد و زرد تزویر و درد و رنج و جهل، و رسیدن به خنکای آرامش‌بخش بهار رنگارنگ و پر نقش و نگار رویش و شکوفایی در آزادی و آگاهی. ایدون باد!

به امید یافتن راهی به رهایی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیبِ مُلک و مردم ایران‌زمین!

عباس خسروی فارسانی

۶ خرداد ماه ۱۳۹۲

azadazadeh.ir@gmail.com



5th Edition  
May 2013  
7 Vol.

# Noble Whispers

Criticizing of The Islamic Republic of Iran's Regime  
And Its Leaders

*Edited by:  
Abbas Khosravi Farsani*

